

دروس خارج تفسیر

سال ۸۹-۸۸

حضرت آیت الله جوادی آملی

به همراه صوت دروس

بسم الله الرحمن الرحیم

آرشیو دروس خارج تفسیر آیت الله العظمی عبدالله جوادی آملی ۸۹-۸۸

نویسنده:

آیت الله العظمی عبدالله جوادی آملی

ناشر چاپی:

سایت مدرسه فقاهت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

آرشیو دروس خارج تفسیر آیت الله العظمی عبدالله جوادی آملی ۸۹-۸۸

مشخصات کتاب

سرشناسه:جوادی آملی ، عبدالله،۱۳۱۲

عنوان و نام پدیدآور:آرشیو دروس خارج تفسیر آیت الله العظمی عبدالله جوادی آملی۸۹-۸۸ /عبدالله جوادی آملی.

به همراه صوت دروس

منبع الکترونیکی : سایت مدرسه فقاهت

مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: خارج تفسیر

آیات ۱ تا ۶ سوره مریم ۸۸/۰۷/۰۶

.Your browser does not support the audio tag

(کهیعص (۱) ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ عَبْدَهُ زَکَرِیَّا (۲) إِذْ نَادَی رَبَّهُ نِدَاءً خَفِیّاً (۳) قَالَ رَبِّ إِنِّی وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّی وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَیْباً وَلَمْ أَکُن بِدُعَائِکَ رَبِّ شَقِیّاً (۴) وَإِنِّی خِفْتُ الْمَوَالِیَ مِن وَرَائِی وَکَانَتِ امْرَأَتِی عَاقِراً فَهَبْ لِی مِن لَّدُنکَ وَلِیّاً (۵) یَرِثُنِی وَیَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیّاً (۶)

سوره مبارکه «مریم» در مکه نازل شد گذشته از جنبه تاریخی عناصر محوری خود سور ه شاهد داخلی محلّ نزول اوست زیرا سوَری که در مکه نازل می شد عناصر محوری آنها اصول اعتقادی بود یعنی مسئله توحید بود, وحی و نبوّت بود, معاد بود و اعجاز بود, خطوط کلی حقوق بود, خطوط کلی اخلاق بود و مانند آن. مسائل فرعی امثال زکات, حج, صوم این گونه از عناوین فقهی اینها در مدینه نازل شد مسئله جهاد, اسیر گیری, مسئله شهادت و مانند آن که مربوط به استقرار حکومت اسلامی است در مدینه نازل شد در مکه سخن از جنگ و مبارزه و دفاع و شهادت و غنیمت و اسیر گیری و اسیرشدن و اینها نبود مسئله صوم و زکات اغنام و امثال ذلک مطرح نبود, مسئله نماز جمعه و امثال ذلک مطرح نبود چون مایز اصلی مکّی و مدنی بودن سوَر همین است و همین مایز و میزان در سوره «مریم» مشهود است معلوم می شود این در مکه نازل شد پس به دو دلیل این سور ه مکّی است یکی دلیل نقلی از بیرون که روایت است, خبر است که این در مکه نازل شد, یکی تحلیل درونی با آ شنایی به عناصر محوری خود سور ه این مطلب اول.

مطلب دوم نامگذاری این سور ه به نام مریم است در تسمیه و نامگذاری گاهی نامی از زبان خود پیغمبر یا اهل بیت(علیهم الصلاه و علیهم السلام) هست نظیر سورهٔ مبارکهٔ «فاتحهالکتاب» که «لا صلاه الاّ بفاتحه الکتاب» (۱) و مانند آن این نشان می دهد که نامگذاری سور ه به فاتحهالکتاب به وسیلهٔ خود معصوم شد برخی از سوَرند که نامگذاری آنها از باب عَلمِ بالغلبه است مثل سورهٔ «انعام» سورهٔ «بقره» سورهٔ «عنکبوت» سورهٔ «فیل» و امثال ذلک بعید است که نامگذاری این سوَر به نام این حیوانات باشد لذا تفسیرهایی که برای شیعه یا برای سنّی است هر دو گروه آن تفسیرهایی که برای قبل از هزار سال است از هزار سال به ماقبل نمی گویند سوره البقره می گویند «فی تفسیر سوره الّتی یُذکر فیه البقره», «فی تفسیر سوره الّتی یُذکر فیه العنکبوت» نوشتهٔ مرحوم سیّد رضی از ما شیعه ها این طور است نوشتار برخی از علمای اهل سنّت همین طور است آن تفسیرهای قبل از هزار سال معمولاً گفته می شود «فی تفسیر سوره الّتی یُذکر فیه الأنعام», «فی تفسیر سوره الّتی یُذکر فیه العنکبوت» بعد برای تخفیف و آسان شدن این علم بالغلبه شد, شد سورهٔ «بقره» سورهٔ «فیل» سورهٔ «عنکبوت» و مانند آن, این هم دو مطلب.

دربارهٔ نامگذاری این سوره به نام «مریم» (سلام الله علیها) هم محتمل است از باب علم بالغلبه باشد و هم طبق روایتی مردی آمده خدمت پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) عرض کرد که دیشب خدا به من دختری مرحمت کرد من نام آن دختر را چه بگذارم؟ حضرت فرمود دیشب سورهٔ «مریم» بر من نازل شد تو اسم دخترت را مریم بگذار او هم همین کار را کرد و اسم دخترش را مریم گذاشت و کنیه این شخص هم شده ابامریم, ابومریم لکن این روایت تقویت نشده است یک روایت صحیح و معتبر و قوی نیست اصل نقل آمده اما تأیید نشده تقویت نشده بنابراین هم محتمل است که این سور ه به وسیلهٔ خود معصوم(سلام الله علیه) نامگذاری شده باشد طبق این روایت, هم ممکن است از باب علم بالغلبه باشد.

ص: ۲

۱- (۱) . مستدرک الوسائل, ج۴, ص۱۵۸.

آیه اوّلش که مربوط به (کهیعص) است این مربوط به حروف مقطّعه است که در اول سوره مبارکه «بقره» بحث مبسوطی در همین زمینه ارائه شد چندین قول درباره این حروف مقطّعه هست اما یک قول قطعی که تطمئنّ به النفوس والقلوب آن هنوز ارائه نشده سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) همان طوری که سبک تفسیری شان تفسیر قرآن به قرآن است این حروف مقطّعه را هم با یکدیگر تفسیر می کنند این حروف مقطّعه بعضها را با بعض تفسیر می کنند می فرمایند مثلًا (المص) (۱) این مرکّب است از «الم» و حرف «صاد» قرآن در این سه سور ه که یک سور ه مصدّر به «الم» است, یک سور ه مصدّر به «صاد» است, یک سور ه هم مصدّر به «المص» می فرمایند ما وقتی این سه سور ه را بررسی می کنیم می بینیم روال سوره مبارکه «الم» به یک سَمت است یک, سوره مبارکه «ص» به سَمت دیگر است دو, سوره «المص» جامع بین این دو روال است سه, این نشان می دهد که حروف مقطّع هم بعضها یفسّر بعضها مشابه این تحلیل را هم درباره (کهیعص) دارند که اگر شما سوَری که مصدّر به آن حروف است مخصوصاً سوره «ص» یا سوَر دیگر ارزیابی کنید خطوط اساسی آنها را در سوره مبارکه «مریم» می یابید (کهیعص) برخیها هم گفتند که برای اینکه به عرب بفهمانند که قرآن راز معجزه بودنش چیست فرمود این قرآن از همین حروف تشکیل شده «الم» است, «صاد» است, «عسق» است و مانند آن, این قرآن از همین حروف تشکیل شد موادّ اصلی اش در اختیار شماست که شما در منثور و منظوم با این حروف سر و کار دارید اما نمی توانید مثل این بیاورید برای اینکه بفهمانند قرآن اعجازش از جای دیگر نیست از همین حروف تشکیل شده منتها اراده الهی کاری کرده است که مقدور شما نیست این حروف را در بخشی از سوَر قرآن یادآوری کرده تا مردم عنایت کنند که موادّ اصلی قرآن از همین حروف رایج و دارج است ولی مقدورشان نیست. به هر تقدیر بخشی از این محتملات در اوایل سوره مبارکه «بقره» مبسوطاً مطرح شد.

۱- (۲) . سوره اعراف, آیه ۱.

مطلب دیگر این است که رحمتهای الهی در این سور ه به خوبی تبیین شده خداوند یک رحمت خاصّه دارد که مخصوصاً مؤمنین است (بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ) (۱) یک رحمت عامّه دارد که (وَرَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْ ءٍ) (۲) در سوره مبارکه «انعام» آمده در دعای نورانی «کمیل» هم می گوییم «بِرَحْمَتِکَ الَّتی وَسِعَتْ کُلَّ شَی ءٍ» (۳) آن رحمتِ رحمانیه فراگیر است هیچ موجودی از رحمت رحمانیه محروم نیست اما رحمت رحیمیه مثل رحمت علم, رحمت شفا, رحمت رزق, رحمت کرامت, رحمت عفّت, رحمت صبر این از اوصاف کمالی همه در اثر رحمتهای خاصّه الهی است این رحمتها هم وسیع است گرچه «وسعت کلّ شیء» نیست اینکه در بعضی از دعاهای ماه مبارک رمضان آمده «وَکُلُّ رَحْمَتِکَ واسِعَةٌ» (۴) همین طور است او رحمتی دارد به نام شِفا, شفای او محدود نیست که بعضیها را بتواند بعضیها را نتواند رزق او, احیای او و مانند آن, این رحمتهای خاصّه ای که به مؤمنین عطا می کند اینها هم واسعه است لذا جا برای حسد نیست اگر کسی از رحمت خاصّه برخوردار است ما هم می توانیم به همان خدایی که دیگری رحمت داد به ما هم عطا کند لذا «وَکُلُّ رَحْمَتِکَ واسِعَةٌ» این رحمت خاصّه است اما «بِرَحْمَتِکَ الَّتی وَسِعَتْ کُلَّ شَی ءٍ» آن رحمت رحمانیه است. در این سوره مبارکه «مریم» بسیاری از این رحمتهای خاصّه الهی چه به زن چه به مرد, چه به پیرمرد چه به نوجوان چه به میانسال عطا کرده گاهی به زن رحمت خاصّه داده گاهی به مرد, گاهی به کهنسال مثل زکریا داده گاهی به میانسال مثل موسی و هارون گاهی به نوسال مثل یحیا و مانند آن, این رحمت الهی گاهی شامل پیر است گاهی شامل نوجوان است گاهی شامل جوان است گاهی شامل میانسال است گاهی شامل کودک است گاهی شامل مرد است گاهی شامل زن است این رحمت خاصّه را در سوره مبارکه «مریم» بیان کرده. در بخشهای فراوانی از این سور ه دارد (وَاذْکُر), (وَاذْکُر), (وَاذْکُر) به یاد اینها باش این (وَاذْکُر) یعنی به یاد اینها باش گاهی در مسئله صبر و استقامت و پایداری و پایمردی و اینهاست مثل اینکه به وجود مبارک حضرت رسول(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) می فرماید نام مبارک ابراهیم را متذکّر باش, نام موسی را متذکّر باش اینها مبارزه کردند آدمهای نستوه بودند (وَلَا تَکُن کَصَاحِبِ الْحُوتِ) (۵) مثل ذالنّون نباش که صحنه را ترک کنی فرار کنی مردم را تنها بگذاری این یک بحث است «واذکر ابراهیم», «واذکر موسی», «واذکر کذا», (وَلَا تَکُن کَصَاحِبِ الْحُوتِ) به یاد ذالنّون نباش به یاد ابراهیم و موسی باش این یک بخش است. بخش دیگر مربوط به این است که رحمتهایی که به اینها دادیم به یاد این رحمتها باش این بخش از آیات ناظر به نستوه بودن و مقاوم بودن و مبارز بودن و جبهه رفتن و جنگ کردن نیست ناظر به این است که اگر با او ارتباط برقرار کنی درِ رحمت را باز می کند این در از دو طرف باز است و نزدیک است هم از آن طرف نزدیک است (نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ) (۶) هم از این طرف نزدیک است در بیان نورانی امام سجاد است در ادعیه دیگر این ذوات مقدس است که «اَنَ الرّاحِلَ اِلَیْکَ قَریبُ الْمَسافَهِ» (۷) یعنی اگر کسی بخواهد به طرف خدا برود هم راه باز است هم در باز است هم نزدیک است «اَنَ الرّاحِلَ اِلَیْکَ قَریبُ الْمَسافَهِ» این همان اوایل دعای نورانی امام سجاد در دعای «ابوحمزه ثمالی» در سحرهای ماه مبارک رمضان است پس از هر دو طرف هم در باز است, راه باز است, نزدیک هم هست نه اگر خدا بخواهد فیضی به ما برساند در وسط بند و گیری است نه اگر ما بخواهیم از او فیض بگیریم بند و گیری است مگر این بندی را که خودمان ببندیم «وَاَنَّکَ لا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِکَ اِلاّ اَنْ تَحْجُبَهُمُ الْأَعمالُ دوُنَکَ» تنها چیزی که نمی گذارد ما این در را باز کنیم قفل این در است گناهِ ماست «اَنَ الرّاحِلَ اِلَیْکَ قَریبُ الْمَسافَهِ وَاَنَّکَ لا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِکَ اِلاّ اَنْ تَحْجُبَهُمُ الْأَعمالُ دوُنَکَ» پس راه از دو طرف باز است اگر راه از دو طرف باز است یا ما باید بکوشیم که قفل نکنیم یا اگر قفل کردیم با دست خودمان با توبه و انابه این قفل را باز کنیم بالأخره راه باز است لذا فرمود: (ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ عَبْدَهُ زَکَرِیَّا) درست است مسائل مبارزاتی, مقاومت و مانند آن ممکن است در جنب این داستانها طرح بشود اما محور اصلی اش دریافت رحمت الهی است آن هم رحمت خاصّه

انواع رحمت را ذات اقدس الهی داد داشتنِ خانوادهٔ صحیح و طیّب و طاهر از بهترین رحمتهای الهی است داستان اوّلین داستانی که در این سورهٔ مبارکهٔ «مریم» یاد می شود همان تشکیل یک خانوادهٔ صحیح است فرمود: (ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ عَبْدَهُ زَکَرِیَّا) حالا یا خبر است برای مبتدای محذوف یا مبتداست برای خبر محذوف ولی آنچه به ذهن نزدیک تر می رسد این است که (ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ) یعنی «اُذکر ذکراً» که آن ذکر (ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ) است به یاد رحمت پروردگارت نسبت به زکریا باش به شهادت وحدت سیاقی که در این سور ه است در همین سور ه آیه شانزده این است (وَاذْکُرْ فِی الْکِتَابِ مَرْیَمَ إِذِ انتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَکَاناً شَرْقِیّاً) باز در همین سور ه آیهٔ ۴۱ آمده (وَاذْکُرْ فِی الْکِتَابِ إِبْرَاهِیمَ) در همین سور ه آیهٔ ۵۴ آمده (وَاذْکُرْ فِی الْکِتَابِ إِسْماعِیلَ) در همین سور ه آیه ۵۷ آمده (وَاذْکُرْ فِی الْکِتَابِ إِدْرِیسَ) همه جا (وَاذْکُرْ), (وَاذْکُرْ) است بعید است که اینجا خبر برای مبتدای محذوف و یا مبتدا برای خبر محذوف باشد و از سنخ (وَاذْکُرْ) نباشد یعنی «واذکر رحمت ربّک» به یاد بیاور که خدا چگونه بندهٔ خاصّ خود را مشمول رحمت قرار داده است (ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ) نه «ذکر ربّک عبده بالرحمه» این نیست که خدا بنده اش را از راه رحمت رسانی فراموش نکرده به یاد بنده اش بود ذاکر تویی نه خدا, تو به یاد رحمت پروردگارت باش نسبت به چه کسی است؟ نسبت به زکریا, مستحضرید یک زکریای اول است یک زکریای دوم چه اینکه دربارهٔ اسماعیل هم یک اسماعیل صادق الوعد است یک اسماعیل ذبیح اینها یکی نیستند طبق بعضی از نقلهای تاریخی ولی این زکریا همان زکریای معروف است که از انبیاست و پدر یحیای حسور است. (ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ عَبْدَهُ زَکَرِیَّا) خب آن رحمت چیست؟ این متن است شرحش این آیات بعدی است, این اجمال است تفصیلش آیات بعدی است (ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ عَبْدَهُ زَکَرِیَّا).

ص: ۴

۱- (۳) . سورهٔ توبه, آیهٔ ۱۲۸.

۲- (۴) . سورهٔ اعراف, آیهٔ ۱۵۶.

۳- (۵) . اقبال الأعمال, ص۷۰۶.

۴- (۶) . بحارالأنوار, ج۹۵, ص۹۴.

۵- (۷) . سورهٔ قلم, آیهٔ ۴۸.

۶- (۸) . سورهٔ ق, آیهٔ ۱۶۰.

۷- (۹) . بحارالأنوار, ج۹۵, ص۸۳.

در جریان ذکر و یادآوری اگر نسبت به پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) باشد خب قابل توجیه است که آن حضرت در بعضی از عوالِم به این مطالب آگاه بود در این عالَم به وسیله آیات قرآنی تذکره ای است برای او که آنچه را در آن عالَم آگاه شدی الآن به یاد بیاور اما برای توده مردم این «واذکُر» یعنی چه؟ درباره (وَاذْکُرْ فِی الْکِتَابِ) که خطاب به شخص پیامبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) است روشن است اما درباره ما این ذکر تام نیست مگر اینکه اصلِ اعلام باشد به ما نمی گویند متذکِّر باش برای اینکه ما قبلاً یادمان نبود تازه اوّلین بار است داریم یاد می گیریم بنابراین چون خطاب به وجود مبارک پیامبر است می شود گفت که به یاد این باش برای اینکه در صحنه ای این مطالب را آگاه بودی الآن که اینجا آمدی باید تو را متذکّر کنیم به آنچه را که در آن مطلب.

مطلب دیگر اینکه در سوره مبارکه «اسراء» ذات اقدس الهی نسبت به پیامبرش تعبیری کرده اما آن (عَبْدَهُ) با این (عَبْدَهُ) خیلی فرق دارد در سوره «اسراء» فرمود: (سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصَی) (۱) جریان معراج طلیعه اش اسراء بود اسراء از مکّه شروع شد معراج از قدس شروع شد بالأخره در این سفر غیبی تعبیری که ذات اقدس الهی از رسولش دارد این است که (سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ) اما در اینجا (ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ عَبْدَهُ) که به او یحیا داد این (عَبْدَهُ) با آن (عَبْدَهُ) این عطا با آن عطا خیلی فرق می کند بنابراین در جریان وجود مبارک حضرت یعنی رسول خدا(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) چون خاتم انبیاست اشرف از آنهاست برکات خاصّی دارد رحمتی که نصیب آن حضرت شد نصیب دیگر انبیا نشد اما بالأخره چون آن حضرت از این مطالب باخبر است می توان به آن حضرت گفت به یاد اینها باش اما نسبت به ماها که تعلیم ابتدایی است (یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ) (۲) است این تذکره نیست در قرآن این گونه از مسائل را به عنوان تذکره نشمردند آن مطالب اخلاقی را مطالب توحیدی را به عنوان تذکره ذکر کردند برای اینکه آن سرمایه اصلی اش را آن دل مایه را خدا به ما داد فرمود: (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ٭ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) (۳) ما با آن سرمایه اصلی به دنیا آمدیم اگر جریان توحید را مطرح کردند, وحی و نبوّت را مطرح کردند, ولایت را مطرح کردند می توانند بگویند این تذکره است چون سرمایه اصلی اش به ما داده شد اما درباره قصص انبیا که ما خبری از آنها نداریم تعبیر به تذکره نشده یا اگر شده فقط ناظر به وجود مبارک پیامبر است.

۱- (۱۰) . سوره اسراء, آیه ۱.

۲- (۱۱) . سوره جمعه, آیه ۲.

۳- (۱۲) . سوره شمس, آیات ۷ _ ۸.

پرسش: حاج آقا ببخشید در تلاقی دو رحمت صادر مشترک هست ولی جامع مشترک نیست.

پاسخ: چرا, جامع مشترک همان رحمت عامّه است دیگر چون اگر از یک جا آمده است «مِن رحمه بدا و إلی ما بدا یعود»

از رحمت آمدند و به رحمت روند خلق مِن رحمه بدا و إلی ما بدا یعود

گر وعده دوزخ است و یا خلد غم مخور بیرون مَرند تو را از دیار دوست

آن یک رحمت دیگر است.

خب, (ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ عَبْدَهُ زَکَرِیَّا) چگونه خدا به یاد بنده اش بود رحمتش را به او فرستاد؟ اول منادات بود بعد مناجات شد مناجات بعد از منادات است انسان اول دور است «یا ربّ, یا ربّ, یا ربّ» بعد وقتی نزدیک شد می گوید «ربّ» شاید چند سال قبل هم این روایت نورانی از کافی خوانده شد که در روایاتی که مرحوم کلینی نقل می کند این است که شایسته است انسان در آن مراسم نیایش اول بگوید «یا ربّ, یا ربّ, یا ربّ,» بعد از اینکه ده بار گفت «یا ربّ» بگوید «ربّ» دیگر «یا» نگوید این را اگر به یک ادیب بگویی می گوید «یا» محذوف است و حرف ندا حذف شده, به یک حکیم بدهی می گوید جا برای مناجات است نه برای منادات یایی در کار نیست تا حذف بشود اینکه دستور دادند اول ده بار بگو «یا ربّ» بعد بگو «ربّ, ربّ, ربّ» یعنی حالا ـ که نزدیک شدی حالا ـ که به مناجات رسیدی حالا ـ که داری نجوا می کنی دیگر جا برای «یا» نیست وقتی در حضور کسی آدم قرار گرفته نمی گوید آی فلان کس که, با او حرف می زند اینکه مرحوم کلینی نقل کرده در باب دعای کافی وظیفه داعی این است که اول چند بار بگوید «یا ربّ» بعد این حرف «یا» را حذف بکند بگوید «ربّ, ربّ» همین است وجود مبارک زکریا(سلام الله علیه) اول منادات داشت بعد مناجات اول «یا ربّ» بود بعد «ربّ» همه همین طورند بعضیها در این منادات گیر می کنند همیشه از دور می گویند «یا ربّ» احساس قُرب نمی کنند وقتی احساس قرب نمی کنند چگونه بگویند «ربّ» آن که به آن مرحله نرسید نباید به خودش اجازه بدهد بگوید «ربّ, ربّ, ربّ» برای اینکه این هنوز در مرحله ندا است اگر در مرحله نداست یا باید «یا» را بگوید یا اگر «یا» را نگفته از باب «و حذف ما یُعلم منه جائز» اینجا حرف ندا محذوف است اما وقتی که به قرب رسیده آنجا نه «یا» را می گوید نه «یا» محذوف است فعلاً وجود مبارک زکریا از دور گفت «یا ربّ» و این بحث هم قبلاً گذشت که قُرب و بُعد الهی یک اضافه اشراقیه یک طرفه است نه دو طرفه ما در مسائل قرب و بعد مکانی و زمانی حتماً دو طرفه است و هر دو طرف هم علی وزانٍ واحد قریب یا بعیدند مثلاً این ستون مسجد اعظم اگر از دیوار شرقی یا دیوار غربی پنج متر فاصله دارند آن دیوارها هم از این ستون پنج متر فاصله دارند این طور نیست که این دور باشد آنها نزدیک, اگر جسمی از جسم دیگر دور باشد او هم دور است آن جسم دیگر هم دور است اگر جسمی به جسم دیگر نزدیک باشد آن جسم دیگر هم نزدیک است اما در مسائل معنوی یک طرفه است ممکن است «الف» از «باء» دور باشد ولی «باء» به «الف» نزدیک این در مسائل مادّی نمونه ندارد ولی شبیه سازی اش ممکن است اگر نابینایی کنار دوست بینایش بنشیند و او را نبیند این نابینا از آن دوست دور است ولی آن دوست به این نزدیک است اگر کسی کور بود واقعاً از خدا دور است ولی خدا واقعاً به او نزدیک است اگر سخن از نداست و سخن از دوری است دوری دو جانبه نیست از این طرف «اَنَ الرَّاحِلَ اِلَیْکَ قَرِیبُ الْمَسافَهِ» (۱) است اگر حاجب عمل نباشد, بعید المسافه است اگر حاجب عمل باشد ولی در هر دو حال (نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ) (۲) سرِ جایش محفوظ است او در هر دو حال نزدیک است (فَإِنِّی قَرِیبٌ

أَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ) (۳) اما دعاکننـده گاهی نزدیک است گاهی دور (إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيّاً) و چه گفت به عرض پروردگار رساند (قَالَ رَبِّ إِنِّی وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّی وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْباً وَلَمْ أَكُن بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيّاً) اصلِ دعا را که شما می شنوی استجابت می کنی را اول ذکر کرده اما خواسته خـدا که چه می خواهم را بعـد ذکر کرده عرض کرد پروردگارا! قابل هیـچ مبدأ قبول در آن نیست من که کهنسالم پیرمردم محکم ترین عضو بدن انسان استخوان است وقتی یک استخوان پوک شد سایر اعضا هم پوک است دیگر عرض کرد خدایا! وقتی عَظْم این استخوان که ستون بدن است و محکم ترین عضو بدن است این موهون شد سست شد دیگر از سایر اعضا خبری نیست موی سر هم که سفید است (إِنِّی وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّی وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْباً). خب, دادِ از سرِ پیری و من معتقدم که دادِ تو را قابلیت شـرط نیست بلکه شرط قابلیّت دادِ توست ما در این مسائل عادی می گوییم درست است فاعل تام است ولی قابل هم باید تامّ القابلیه باشد این در کارهای آدم است از فاعلهای عادی برنمی آید که ناقابل را قابل کنـد بالأخره قابل زمین باید آماده باشد شوره زار نباشد تا بذرافشان کشاورزی کند اما در برابر قدرت ذات اقدس الهی اگر او بخواهد غیر قابل را هم قابل می کند اگر گفتند:

۱- (۱۳) . بحارالأنوار, ج۹۵, ص۸۳.

۲- (۱۴) . سوره ق, آیه ۱۶.

۳- (۱۵) . سوره بقره, آیه ۱۸۶.

داد او را قابلیّت شرط نیست بلکه شرطِ قابلیّت دادِ اوست

همین است این چنین نیست که او قـدرتش محدود باشد به ناقابل نتواند عطا کند قبولِ قابل را هم او عطا می کند قابلیّت را هم او عطا می کنـد منتها به همگان قابلیّت داده است اگر کسـی در اثر سوء رفتار خود آن قابلیّت را هـدر داد بار دیگر خدا گاهی ممکن است بدهـد ممکن است ندهـد ولی برای اولین بار داده است و اگر هم بخواهـد عطا کنـد عطا می کنـد آن که مُرده را زنـده می کنـد و مانند آن همین است دیگر. خب, لذا عرض کرد خدایا من از نظر قابلیّت هیچ وسـیله ای ندارم که عرضه کنم ولی قدرت تو بیکران است پس هیچ بهانه ای در کار نیست نمی شود گفت تو دیگر حالا پیرمردی من دوتا ضعف می آورم و اعتراف هم دارم و این دو ضـعف را هم تو می توانی ترمیم کنی خود من الآن به کهنسالی رسـیدم که وضـعم این است همسـر من آن وقـتی که جـوان بـود یـک زن نـازایی بـود عُقْم و عُقْر و نـازایی در او بود الآـن که پیر است (وَكَانَتِ امْرَأَتِی عَاقِراً) نه (امْرَأَتِی عَاقِر) (۱) این (امْرَأَتِی عَاقِر) در بعضـی از آیـات این است (وَكَانَتِ امْرَأَتِی عَاقِراً) عرض کرد خـدایا الآن که او پیر است آن وقتی هم که جوان بود عقیم بود لـذا ما فرزنـد نداشتیم. خب, این زنِ پیرِ نازا را تو زائو می کنی مردِ پیر را تو پدر می کنی از تو برمی آیـد این می شود رحمت خـاصّه برای داشـتن فرزنـدی مثل یحیا این گونه سـرمایه گـذاری جا دارد (رَبِّ إِنِّی وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّی وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْباً) اما (وَلَمْ أَكُن بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيّاً) بگویم حالا این کار شدنی نیست و نمی شود و اینها نه, مثل اینکه دارند اذان می گویند.

۱- (۱۶) . سوره آل عمران, آیه ۴۰.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۱ تا ۶ سوره مریم ۸۸/۰۷/۰۷

.Your browser does not support the audio tag

«كهيعص (۱) ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا (۲) إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيّاً (۳) قَالَ رَبِّ إِنِّى وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّى وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْباً وَلَمْ أَكُن بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيّاً (۴) وَإِنِّى خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِن وَرَائِى وَكَانَتِ امْرَأَتِى عَاقِراً فَهَبْ لِى مِن لَّدُنكَ وَلِيّاً (۵) يَرِثُنِى وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيّاً (۶)»

گذشته از شواهد داخلی که این سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکه نازل شد برخی از شواهد تاریخی هم مکّی بودن این سور ه را تأیید می کند زیرا وقتی جعفربن ابی طالب به حبشه هجرت کرد اوایل این سور ه را برای پادشاه حبشه قرائت کرد در آن محفل معلوم می شود این سور ه در مکه نازل شد و جعفربن ابی طالب و همراهانش از این سور ه باخبر بود.

مطلب بعدی آن است که گرچه رحمت الهی واسع است و رحمتهای خاصّه ی او هم وسیع است لکن در این محور از یک رحمت خاصّه ای که مربوط به تحکیم خانواده است سخن به میان آمده داشتن فرزندی که صالح باشد عبدِ سالک باشد از روزیهای الهی برخوردار باشد چنانچه مریم(سلام الله علیها) بود اینها را زکریا(علیه السلام) دید و رغبت پیدا کرد که چنین فرزندی داشته باشد این دعای فرزندخواهی را خدای سبحان از زکریای سالمند بعد از مشاهده ی مریم نقل می کند وگرنه تاکنون وجود مبارك زکریا چنین درخواستی نداشت یا قرآن نقل نکرد بعد از اینکه مریم(سلام الله علیها) را دید چون کَفیل مریم بود «وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا»(۱) یعنی «جعل الله زکريّا کفیلاً للمریم» «کَفَّلَ» یعنی خدا تکفیل کرد زکریا را کفیل مریم قرار داد «وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا» زکریا در مدّت کفالت کرامتهای فراوانی را از مریم(علیهما السلام) دید از آن جهت «هُنالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا»(۲) که «رَبِّ اجْعَل لِّى» کذا و کذا، بنابراین فرزند صالح خواستن آن هم چنین فرزندی از بهترین دعاهای انبیاست یک، و از برجسته ترین مصادیق رحمت خاصّه الهی است دو، اصل فرزند داشتن و فرزند صالح داشتن را ذات اقدس الهی در اسرار نکاح ذکر کرده که فرمود: «نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتوْا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ»(۳) در جریان سنّت نکاح وقتی که مراسم ازدواج را مطرح می کند می فرماید اینجا جای مزرعه است به فکر آینده تان باشید مزرعه ی خوبی داشته باشید کِشت خوبی داشته باشید زَرع خوبی داشته باشید اصل ازدواج که برای فرزند صالح است را قرآن تأیید کرد ترغیب کرد فرمود: «نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتوْا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ» چون انسان نمی خواهد از بین برود با اینکه مرگ قطعی است برای اینکه بماند باید فرزند صالح داشته باشد از بهترین برکات الهی فرزند صالح است که بقای انسان را تأمین می کند لذا کتاباً و سنّتاً این امر ترغیب شد وجود مبارک زکریا هم برای اینکه باقی باشد به بقای فرزند صالح از ذات اقدس الهی خیری را مسئلت کرد.

۱- (۱) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۷.

۲- (۲) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۸.
۳- (۳) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۲۳.

مطلب سوم آن است که گرچه در آغاز سوره ی مبارکه ی «مریم» خدای سبحان از زکریا به عنوان بنده یاد کرده است «ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ عَبْدَهُ» اما این را با اسم خاصّ ش که عطف بیان اوست مشخص کرده که این عبد زکریاست ولی آنچه در طلیعه ی سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت عبد محض است عبد مطلق است عبد مطلق غیر از وجود مبارک پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) کسی نیست «سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیْلاً»(۱)، «بِعَبْدِهِ» نام مبارک پیغمبر همان طوری که بارها ملاحظه فرمودید اصلاً در قرآن کریم به عنوان خطاب نیامده اصلِ اسم آمده ولی خطاب نیست و هرگز خدای سبحان پیامبر را به اسم خطاب نکرده تا برای ما الگویی باشد واسوه ای باشد که حضرت را به لقب پرافتخار رسول الله، نبیّ الله و مانند آن خطاب بکنیم. در آغاز سوره ی مبارکه ی «اسراء» عبدِ مطلق یاد کرد و عبد مطلق همان انسانِ کاملِ محض است که غیر از وجود مبارک پیغمبر کسی نیست.

پرسش: ببخشید ایشان غیر از ولد صالح حضرت درخواست کرد که اموالش و اموال به اصطلاح همسرش را وارد کند ..

پاسخ: حالا ان شاءالله به آیه ششم که رسیدیم مشخص می شود که «یَرِثُنِی وَیَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیّاً» این میراث نبوّت و رسالت است یا اعمّ از او یا به خصوص میراث مال است که این خانواده محفوظ بماند حالا ـ ان شاءالله در ذیل آیه ششم این مطرح می شود.

خب، «ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ عَبْدَهُ زَکَرِیَّا» چگونه این زکریا عبودیّت خودش را اظهار کرد «إِذْ نَادَی رَبَّهُ نِدَاءً خَفِیّاً» اِخفا غیر از اِخفات است اخفات در قبال جَهْر وصف قرائت نمازهای ظهر و عصر و امثال اینهاست که می گویند اخفات است در حضور دیگران است ولی آهسته سخن گفتن این اخفات است چه در حضور دیگران باشد چه در غیاب دیگران باشد همین که جوهره ی صدا معلوم نباشد می گویند اخفات، اما اخفا یعنی مخفیانه دور از انظار دیگران چیزی را خواستن که شائبه ریا نباشد، خلوص نیّت در او بیشتر باشد، تنهایی باعث این سراب بودن و ناب بودن است و مانند آن پس اخفات یک مطلب است اخفا که در این آیه طرح شده مطلب دیگر. «إِذْ نَادَی رَبَّهُ نِدَاءً خَفِیّاً» وجود مبارک زکریا(سلام الله علیه) هم اصل دعا، هم روش دعا، هم مَنش دعا هر سه را رعایت کرده است اصل دعا به عنوان عبادت که انسان موظّف است در پیشگاه پروردگارش عرض حاجت کند این یک عبادت است زکریا عرض کرد من همیشه دعاگو بودم «وَلَمْ أَکُن بِدُعَائِکَ رَبِّ شَقِیّاً» شقاوت در قبال سعادت است عبادت، سعادت می آورد محرومیّت از عبادت، شقاوت می آورد عرض کرد من نسبت به دعای شما سعید بودم شَقی نبودم همیشه دعاگو بودم همیشه دعا می کردم همیشه از شما می خواستم این سیره ی من بود روش من بود چطور دعا می کردم آن را هم عرض می کنم، چه چیزی می خواهم آن را هم عرض می کنم، چطور می خواهم آن را هم عرض می کنم پس اصلِ دعا «وَلَمْ أَکُن بِدُعَائِکَ رَبِّ شَقِیّاً» چطور باید دعا بکنم باید مخفیانه، من باشم و تو، کسی نباشد، مزاحم نباشد گاهی انسان در اتاق خاص تنها زندگی می کند اما این به حمل اوّلی تنهاست به حمل شایع در کثرت است تمام خاطراتش در ذهن او هست با او هست حرفهایی که زده، حرفهایی که شنیده انباری از خاطرات در ذهن او هست این در خفا نیست این در عَلَن است آن که مخفی است یعنی طرزی با خدای خود سخن می گوید که کسی نمی فهمد خاطره ای ندارد

بیگانه ای را راه نداده ذات اقدس الهی ادبِ دعا را در سوره ی مبارکه ی «اعراف» در چند جا مشخص کرده یکی در همان سوره ی مبارکه ی «اعراف» آیه ی ۵۵ فرمود: «ادْعُوا رَبَّکُمْ تَضَرُّعاً وَخُفْیَةً» با ضراعت و ناله و لابه و ضجّه چیز از خدا بخواهید که معلوم می شود فقر است دیگر. خب، آنهایی که اهل دعای اند می گویند خدایا ما هدیه ای آوردیم پیش کِشی آوردیم این پیش کش ما فقر ماست پیش کشی نیست مگر نیستی ام من این فقرم را آوردم این هم هدیه من، حالا اگر کسی با تضرّع و ناله رفت برای اینکه این ناله و لابه ی او مخلوط نشود بهتر آن است که در خفا باشد «وَخُفْیَةً» در ذیل همین بحث که در سوره ی مبارکه ی «اعراف» بود گذشت برخی از مفسّران بزرگوار نظیر فیض در صافی و دیگران فرمودند اینکه خدا فرمود: «ادْعُوا رَبَّکُمْ تَضَرُّعاً وَخُفْیَةً إِنَّهُ لاَیُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ»(۲) این دلیل است برای آن دوتا حدّ وسط، حدّ وسط اول این است که با تضرّع و ضراعت و ناله و لابه باشد یک، و هر کسی با ناله دعا کرد به مقصد می رسد دو، این قیاس اول و حدّ وسطش هم لابه، قیاس دوم هر کسی در خفا و مخفیانه و بدون ریا و سُمعه دعا کرد مستجاب می شود این هم دعای خُفیه است مستجاب می شود دلیل این دوتا حدّ وسط ذیل آیه است که «إِنَّهُ لاَیُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ» اگر کسی اهل ناله و لابه نباشد معلوم می شود از حدّ خود تعدّی کرده است و اگر کسی در خفا دعا نکند معلوم می شود از حدّ خود تعدّی کرده است حالا در جمع این همه ناله کردن برای چیست؟ کسی که نیست خبری از تو ندارد در آنجا با خدا ناله کن این دوتا قیاس است و دوتا حدّ وسط است و دوتا مدّعاست تعلیل آنها در ذیل ذکر شده است «إِنَّهُ لاَیُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ» خب درست است که این تحلیل عام است و خصوصیّت مورد باعث اختصاص آن وارد نمی شود خدا افراد متعدّی را دوست ندارد بله درست است اما این با آیات ظلم و تجاوز سازگار است اگر کسی بگوید غصب نکنید مال مردم را نگیرید «إِنَّهُ لاَیُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ» این تناسب صدر و ذیل روشن است اما بفرماید مخفیانه دعا بکن «إِنَّهُ لاَیُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ» این یعنی چه؟ چه تناسبی بین این علّت با آن معلول است معلوم می شود در علن دعا کردن، فریاد کشیدن در حضور جمع این اعتداست مگر آدم با خدا حرف می زند این طور بلند می کند «یا ربّ، یا ربّ» مسجد و همسایه های مسجد را باخبر می کند این اعتداست دعا آرام، آهسته، مخفیانه آرام و آهسته را در بخش دیگر همان سوره ی مبارکه ی «اعراف» بیان کرد مخفیانه بودن را اینجا بیان کرد جامع همه ی اینها این است که انسان در دعا از حدّش تجاوز نکند در حضور دیگران فریاد برآوردن این تعدّی است خب بالأخره ادب دعا حساب خاصّی دارد هر کسی این ادب را رعایت نکرد متعدّی است دیگر.

۱- (۴) . سوره ی اسراء، آیه ی ۱.

۲- (۵) . سوره ی اعراف، آیه ی ۵۵.

پرسش:...

پاسخ: مستجاب تر است اما به همه فرمود آرام دعا کن به همه.

پرسش: در روایت است که امام سجاد(علیه السلام).

پاسخ: بله، دعای در جمع برکات فراوان دارد حتی یک نفر دعا کند بقیه آمین بگویند هم همین دعا را دارد اما این سفارش، سفارش عام است آرام نه فریاد بکشید همه ی همسایه ها را خبر کنید.

پرسش: امام صادق(علیه السلام) دعا می کردند و بچه ها آمین می گفتند.

پاسخ: آن خوب است دیگر در دعا کسی دعا بکند دیگران آمین بگویند همه در ثواب شریک اند و استجاب می شود این یک مطلب، تنها دعا کردن اثر دارد این مطلب دیگر، اما فریاد کشیدن ممنوع است.

پرسش: حاج آقا خود کمیل می فرمایند که حضرت با صدای بلند می خواند.

پاسخ: خب حالا یک وقت است کسی یک نفر برای اینکه دیگران آشنا باشند دیگران نمی توانند می خواند این در حقیقت یک نفر به دلیل خاص جهر می دهد اما آنچه را که غالب ماها توده ی مردم ماها موظّفیم در دعا با ذات اقدس الهی این روش را رعایت کنیم همین آیه ی ۵۵ سوره ی مبارکه ی «اعراف» است که فرمود: «ادْعُوا رَبَّکُمْ تَضَرُّعاً وَخُفْیَةً» چرا، برای اینکه اگر خیلی صدا را بلند کنی این تعدّی است و خدا متعدّیها را دوست ندارد این کاری ناظر به مسئله ظلم و تجاوز به حقوق دیگران ندارد «إِنَّهُ لاَیُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ»، اما در درون خود آدم دعا بکنند آیه ی ۲۰۵ همان سوره ی مبارکه ی «اعراف» است در آنجا فرمود: «وَاذْکُر رَبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَخِیفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ والآصَالِ وَلاَ تَکُن مِنَ الْغَافِلِینَ» این هم خِیفه را ذکر کرده بالصراحه، هم اخفات را ذکر کرده فرمود: «دُونَ الْجَهْرِ» و هم خُفیه را ذکر کرده بدون اینکه نامش را ببرد فرمود: «وَاذْکُر رَبَّکَ فِی نَفْسِکَ» یعنی ذِکر قلبی در حقیقت ذُکر قلبی است نه ذِکر لسانی «وَاذْکُر رَبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً» یک، «وَخُفْیَةً» با هراس که آیا لیاقت دارم، مستجاب می شود، نمی شود دو، و آرام «دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ» یعنی اخفات یعنی هَمْس نظیر آن طوری که انسان در نماز ظهرین اخفاتاً قرائت می کند «وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ والآصَالِ»(۱)، بنابراین ادبِ دعا را قرآن کریم به ما آموخت وجود مبارک زکریا(سلام الله علیه) به این ادب مؤدّب بود و خدای سبحان را با این ادبِ الهی دعا کرد «إِذْ نَادَی رَبَّهُ نِدَاءً خَفِیّاً»، خب.

ص: ۱۰

۱- (۶) . سوره ی اعراف، آیه ی ۲۰۵.

پرسش: حاج آقا جهر بودن «أدْعُوا رَبّكَم»(۱)

پاسخ: آن مثل «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»(۲) است «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»(۳) معنایش این نیست که عقد جمعی بخوانید که یعنی «فلیوف کلّ رجلٍ منکم بعقده» «ادْعُوا» یعنی «ادعُ یا زید، ادع یا عمرو، ادع یا بکر» آن وقت جمع می شود «ادعوا»، «ادعوا» غیر از «ادع» است اول مفرد، مفرد، مفرد است بعد «ادعوا» معنای «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» یا «أَقِيمُوا الصَّلاَة» این نیست که همه تان با هم نماز بخوانید که یعنی هر کسی تکلیف خودش را انجام بدهد و در روایاتی که دارد هر چه جمع شد بهتر آن بحث خاصّ خودش را دارد نظیر نماز جماعت با نماز فُرادا، دعای جماعت با دعای فرادا آن خیلی خوب است همه آمین می گویند یا همه آن دعا را می خوانند اما همه «تَضَرُّعاً» است، «فِي أَنفُسِهِمْ» است، «خِيفَةً» است، «خُفْيَةً» است، «دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ» است، مستجاب تر هم است این روش را وجود مبارک زکریا(سلام الله علیه) اِعمال کرده است.

پرسش:...

پاسخ: بله، این نظیر «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» است آن «وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ»(۴) را گفتند درباره ی نماز جماعت است و این یعنی کلّ واحدٍ منهم هر کس تکلیف خاصّ خودش را انجام بدهد.

پرسش:...

پاسخ: آن معنایش رفعت یعنی فریاد کشیدن نیست نفاق را همان «خُفْيَةً»(۵) از بین می برد، «فِي أَنفُسِهِمْ» از بین می برد وگرنه فریاد کشیدن نفاق را از بین نمی برد آن معنای خاص خودش را دارد که «ارفعوا صلواتکم عند ذکر فانها ترفع النفاق» آنچه را که نفاق را از بین می برد «وَاذْكُر رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ» است، «دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ»(۶) است، «نِدَاءً خَفِيّاً» است، «وَخُفْيَةً» است و امثال ذلک.

۱- (۷) . سوره ی اعراف، آیه ی ۵۵.

۲- (۸) . سوره ی مائده، آیه ی ۱.

۳- (۹) . سوره ی بقره، آیه ی ۴۳.

۴- (۱۰) . سوره ی بقره، آیه ی ۴۳.

۵- (۱۱) . سوره ی اعراف، آیه ی ۵۵.

۶- (۱۲) . سوره ی اعراف، آیه ی ۲۰۵.

خب، در اینجا که فرمود: «إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيّاً» این روش دعا و ادب دعاست. در دعا اول حمـد و ثنا مقـدّم است این دعای «افتتـاح» همین است اول حمـد الهی و ثنای الهی بعـد عرض حاجت ایشان هم اول حاجت خودش را ذکر کرد نه حاجت یعنی من چه می خواهم فقر و فقدان و ضـعف و مسـکنت خودش را ذکر کرد عنایت الهی را یادآور شد بعد عرض کرد خواسـته ی من فرزند صالح است «قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي» که بحثش در دیروز گذشت «وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْباً» سَرم در اثر پیری دارای موی سـفید است مرحوم شیخ طوسی(رضوان الله علیه) در تبیان این شِيْب را به معنای موی سفیدی که سیاهی مخلوط اوست یا موی سـیاهی که سـفیدی مخلوط اوست که برای انسانهای میانسال است معنا کرده و مشوب بودن و شائبه و شائب را هم با این شِيب هماهنـگ دانسـته و این تفسـیر لغـوی نـاصواب است زیرا آن شُـوب به معنـای مخلوط بودن و مشوب بودن اجوف واوی است و این شِـيب اجوف یایی است این شیب که اجوف یایی است یعنی یکسره سفید آن شوبی که اجوب واوی است سفیدی با سیاهی مخلوط است ظاهر این آیه این است که تمام موی سرم سفید شد نه اینکه سفیدی با سیاهی مشوب شد البته شائبه در هر دو لغت آمـده چه اجوف واوی چه اجوف یایی می گوینـد این مطلب بی شائبه است یعنی مشوب نیست یعنی سَـرِه، ناب و خـالص است شائبه ای در فلان کس نیست یعنی خالص است مشوب نیست مخلوط نیست ولی بالأخره آن اجوف واوی اسـت این شـیب که اجوف یایی است یعنی یکسـره مویم سـفید شده «ابیضّ شَـعره» اینکه عرض کرد «وَاشْـتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْباً» این است. بعد ادب خودش را هم ذکر کرد عرض کرد من از سابق تا الآن این طور بودم که از دعا محروم نبودم تازگی ندارد که ما بنده ی دعاییم عرض نکرد تو را می خوانم یا عرض نمی کرد می خواسـتم با این «کان» منفی اسـتمرار سنّت خود را ذکر کرد «وَلَمْ أَكُن بِدُعَائِكَ رَبِّ شَـقِيّاً» شـقیّ یعنی یک آدم محروم آدمی که دعا می کند سـعید است چون دعا عبادت است آدمی که اهل دعا نیست شـقی است محروم است انسان محروم را می گویند شقی دیگر شقی شده یعنی محروم شده از سعادت بی بهره شده عرض کرد من از دعـا بی بهره نبودم از سـابق نه الآن من این طور نبودم که دعا نکنم این ادب خیلیها را تربیت کرد شـما ببینید مفسّـِران متأخّر مطلبی را از معن بن زائده نقل کردند که ریشه اش تا به زمخشری کشاف می رسد حالا شاید ایشان هم از جای دیگری نقـل کرده قرآن کریـم طرزی مردم را ادب کرد که وقتی می خواهنـد چیزی به پیشـگاه الهی ببرنـد وسـیله ای که می خواهنـد ببرنـد وسـیله آن احسـان اوست و لطف او را وسـیله می برنـد نه کـار خودشان را نمی گوینـد من آنم که فلان کار را کردم چون فلاـن کـار را کردم الآـن وسـیله آوردم به فلان کار خودم وسـیله دادم ولایت اهل بیت هم همین طور است ولایت اهـل بیت فیض اوست نه کـار مـا «وَيَتَوَسَّلُ اِلَيْكَ بِرُبُوبِيَّتِكَ»(۱) در آن «مناجات شـعبانیه» یا «فَقَـدْ جَعَلْتُ الإِقْرارَ بِالـذَّنْبِ اِلَيْكَ وَسيلَتی»(۲) چه در دعاهای ماه رجب چه در سـحرهای ماه رمضان این بردگی خود را انسان وسـیله می برد بزرگی او را وسیله می برد این ادب باعث شد که وقتی کسـی رفته نزد معن بن زائده معن گفت «مَن أنت»، تو چه کسـی هستی؟ گفت من کسـی هسـتم که «أحسـنتَ إليه عـام أول» من همان هسـتم که پارسال تو مشـکلش را حل کردی این بعـد خوشـش آمـد و راهش داد گفت «مرحبـا بمن تشـفع الینـا بنا»(۳) ایـن وسـیله ی دیگر نیـاورده گفت احسـان تـو وسـیله من است چـون تـو بزرگـواری من بزرگواری تو را وسـیله قرار دادم تو همـان کسـی هستی که قبلاًـ مشـکل مرا حل کردی این ادب را قرآن آموخت بنابراین اگر فرمود: «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»(۴) وسـیله را برای شما مشخص کرده مبادا کسی بگوید من همانم که چند سال درس خواندم عالِم شدم این را وسیله ببرد این همان بارها به عرضتان رسـید که اسلامی حرف زدن و قارونی فکر کردن است هر کس گفت من چنـدین سـال درس خوانـدم و عـالم شـدم یـا چنـدین سال زحمت کشـیدم و مالک شـدم این یک قانون ممثّلی است چون آن محروم هم غیر از این نگفت، گفت «إِنَّمَـا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنـدِي»(۵) من خودم عالم شـدم و زحمت کشـیدم و مال پیدا کردم اگر کسـی دهن باز کرد گفت من آنم که چهل سال زحمت کشـیدم عالم شـدم این اسـلامی حرف زد یک، قارونی فکر کرد

دو، و به جایی نمی رسد سه، اما بر اساس «وَمَا بِکُم مِّن نِّعْمَهٍ فَمِنَ اللَّهِ»(۶)فکر کرده همیشه در راه است و به مقصد می رسد وجود مبارک زکریا(سلام الله علیه) هم ادب الهی را آموخت عرض کرد ما هرگز دعا را فراموش نکردیم دعا یعنی عرض حاجت و به عنوان «لَمْ أَکُن» که نفی «کان» است و مفید استمرار است ذکر کرده عرض کرد بنده همین طورم «وَلَمْ أَکُن بِدُعَائِکَ رَبِّ شَقِیّاً» من همیشه الحمدلله در اثر عرض ارادت و عرض حاجت سعادتمند بودم و هیچ وقت شقی نبودم برای اینکه همیشه گفتم «یا ربّ»، خب.

۱- (۱۳) . البلدالأمین، ص ۱۹۰.

۲- (۱۴) . بحارالأنوار، ج ۹۱، ص۹۷.

۳- (۱۵) . الجامع لأحکام القرآن، ج ۱۱، ص ۸۰.

۴- (۱۶) . سوره ی مائده، آیه ی ۳۵.

۵- (۱۷) . سوره ی قصص، آیه ی ۷۸.

۶- (۱۸) . سوره ی نحل، آیه ی ۵۳.

پرسش:...

پاسخ: نه خب دعا را این شخص باید بکند دیگر عرض حاجت را بکند فرمود: «ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ»(۱) البته خود توفیق دعا چون نعمت است «مَا بِکُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ» آ ن شخص داعی هم می گوید این برکت هم از ناحیه ی شماست، خب.

حالاـ چه می خواهی؟ پس روش دعـا مشـخص، ادب دعـا و اسـتمرار بر دعا مشخص، عرض کرد که «وَإِنِّی خِفْتُ الْمَوَالِیَ مِن وَرَائِی» این بحث را خوب عنایت کنید بالأخره بحث کلامیِ دامنه داری است که وجود مبارک صدیقه کبرا(سلام الله علیها) به آن اسـتدلال کرده برای ارث فدك و دیگری انکار کرده اما خب طرح مسئله ی کلامی همیشه نافع بود بدون اینکه ــ معاذ الله ــ یا خدای ناکرده فتنه ای را به همراه داشته باشد.

پرسش: ببخشید اینکه موهای سرش سفید شده تشبیه کردند به شعله در منار به چه معناست؟

پاسخ: برای اینکه این وقتی سفید باشد کاملاً نظیر نار علی مَنار برای همه معلوم است دیگر، اگر ناری علی مَنار باشد برای همه معلـوم است این شخصـی که دارد می آیـد موی سـرش سـفید است کاملاًـ نشـانه ی پیری است دیگر این دیگر خفـایی در آن نیست، خب.

«وَإِنِّی خِفْتُ الْمَـوَالِیَ مِن وَرَائِی» این «مِن وَرَائِی» به «الْمَـوَالِیَ» متعلّق است نه «خِفْتُ» من می ترسم بعـد از من کسـانی ولیّ من بشوند وارث من بشوند که شایسـته نیست آن وقت خانه و زندگی من به دست این اشرار بنی اسرائیل بیفتد یک فرزند صالحی به ما عطا کن «وَإِنِّی خِفْتُ الْمَوَالِیَ مِن وَرَائِی» من بالأخره نهایه عرض ادب اسم نبرده که من فرزنـد می خواهم اینجا اسم نبرده و خب معلوم بود گرچه در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» در آیه ی ۳۸ آنجا که قصّه ی مریم(سلام الله علیها) و کفالت مریم و رزق غیبی مریم(سـلام الله علیها) را دید آنجا آیه ی ۳۷ و ۳۸ زکریا به مریم(سـلام الله علیهما) فرمود: «أَنَّی لَکِ هذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِندِ اللّهِ إنَّ اللّهَ یَرْزُقُ مَن یَشَاءُ بِغَیْرِ حِسَابٍ هُنالِکَ دَعَا زَکَرِیَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِی مِن لَدُنْکَ ذُرِّیَّةً طَیِّبَةً إِنَّکَ سَـمِیعُ الدُّعَاءِ» این «إِنَّکَ سَـمِیعُ الدُّعَاءِ» آنجا نام برد که ذریّه می خواهم فرزند می خواهم چون ذریّه هم فرزند بلافصل را شامل می شود هم فرزند مع الفصل را تو سـمیع الدعائی یعنی گوش به دعا می دهی این سـمیع با «ان الله بکل شیء سمیع» دوتاست اصلاً ارتباطی به او نـدارد خـدا سـمیع است یعنی هر چیزی را می شـنود صِدق و کذب را، غیبت و تهمت و افترا و دروغ را، وفا و هجا را هم می شنود او «بکلّ شیء سمیع» است این سمعِ تکوینی است اما «إِنَّکَ سَمِیعُ الدُّعَاءِ»(۲) سمعِ اعتباری است در نظام تشریع وقتی ما می گوییم خـدا دعا را می شـنود یعنی گوش می دهـد ببیند داعی چه می گوید یعنی گوشِ شـنوا دارد یعنی به حرف داعی عمـل می کنـد وقـتی کسـی به دیگری حرفی زد و او قبـول نکرد می گوییم این حرف مـا را گوش نمی دهـد این از مـا حرف شنوایی ندارد اینکه تکوینی نیست این شـنید و رد کرد پس سمیع دوتاست یک سمیع تکوینی است که ذات اقدس الهی «بکل شیء سـمیع» است یک سـمیعِ اعتباری است که ما می گوییم فلان کس گوش به حرف ما می دهد حرف ما را زمین نمی زند به حرف ما عمل می کنـد خـدا این چنین است «إِنَّکَ سَـمِیعُ الـدُّعَاءِ» یعنی این یعنی خدایا! اگر کسـی چیزی از تو خواست رد نمی کنی و گرنه او سـمیع السبّ و اللعن هم هست سـمیع الدعاء هم هست از نظر تکوین، آنچه در سوره ی «آل عمران» آیه ی ۳۸ آمده «إِنَّکَ سَمِیعُ الدُّعَاءِ» ناظر به همین بخش است.

۱- (۱۹) . سوره ی غافر، آیه ی ۶۰.

۲- (۲۰) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۷.

خب، حالا عرض کرد من فرزند می خواهم نه من آن توان را دارم نه همسرم، من که «إِنِّی وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّی وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَیْباً» همسرم هم که «وَکَانَتِ امْرَأَتِی عَاقِراً» الآن که پیر است آن وقتی هم که در دوران جوانی بود عاقِر بود عاقر به آن زنِ عقیم می گویند چون این وصف، وصف خاص است دیگر تاء تأنیث نمی آورند نمی گویند حائضه می گویند حائض چون تاء برای فرق بین مذکر و مؤنث است و اگر صفتی مخصوص مؤنث بود دیگر تاء فارقه نمی خواهد عاقر و عاقره نداریم عاقر یعنی زنِ نازا «وَکَانَتِ امْرَأَتِی عَاقِراً» نه «عاقرةً» آن وقتی هم که جوان بود نازا بود خب، من می خواهم «مِن لَدُنْکَ» باشد نه «مِن لـدی العاده» یعنی غیر عادی باشد می خواهم از راه کرامت باشد برای اینکه من مریم را دیدم دیگر در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» بعد از اینکه کراماتی را از مریم(سلام الله علیها) دید «هُنالِکَ دَعَا زَکَرِیَّا»(۱) اینجا هم عرض کرد «مِن لَدُنْکَ» جریان فرزند عادی شرایط عادی حاصل نیست ولی به طور غیر عادی لدی اللهی باشد کرامت باشد عنایت الهی باشد از تو برمی آید «وَکَانَتِ امْرَأَتِی عَاقِراً فَهَبْ لِی مِن لَّدُنکَ وَلِیّاً» که این ولیّ وارث من باشد دودمان آل یعقوب محفوظ بماند و مانند آن که دارند اذان می گویند.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲ تا ۶ سوره مریم ۸۸/۰۷/۰۸

Your browser does not support the audio tag.

«ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ عَبْدَهُ زَکَرِیَّا (۲) إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِیّاً (۳) قَالَ رَبِّ إِنِّی وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّی وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَیْباً وَلَمْ أَکُن بِدُعَائِکَ رَبِّ شَقِیّاً (۴) وَإِنِّی خِفْتُ الْمَوَالِیَ مِن وَرَائِی وَکَانَتِ امْرَأَتِی عَاقِراً فَهَبْ لِی مِن لَّدُنکَ وَلِیّاً (۵) یَرِثُنِی وَیَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیّاً (۶)»

ص: ۱۴

۱- (۲۱) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۸.

تاکنون روشن شد که محتوای این سور ه بیان عناصر اصلی اعتقادی است یعنی اصول دین، توحید و وحی و نبوّت و ضمناً بیان خطوط کلی اخلاق و حقوق است این محتوای سور ه. غرض سور ه تزکیه و تربیت ماست از راه اعتقاد به این امور اولاً، تخلّق به مسائل اخلاقی این امور ثانیاً، عمل برابر احکام فقهی و حقوقی این ثالثاً، زیرا جریان «یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ»(۱) در همه ی سوَر قرآن کریم مطرح است منتها در سوَر مکّی «یعلّمهم اصول الدین» در سوَر مدنی «یعلّمهم فروع الدین» مسئله ی نماز، مسئله ی روزه، مسئله ی خمس، مسئله ی زکات، مسئله ی جهاد، مسائل اخلاقی کفّارات و حقوقی دیگر اینها در سوَر مدنی است در هر سور ه ای جریان تعلیم از یک سو، تزکیه از سوی دیگر مطرح است در این سوره ی مبارکه ی «مریم» هم تعلیم مسائل اعتقادی و تخلّق و عمل به ایمان چون در پایان فرمود ما برای شما بشیر و نذیریم آیه ی ۹۷ که یکی مانده به پایان این سور ه است فرمود: «فَإِنَّمَا یَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِکَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِینَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْماً لُّدّاً» تبشیر و انذار به دنبال آن تزکیه است یعنی اگر باور نکردید انذار، اگر باور کردید تبشیر این هم یک مطلب. پس محتوای این سور ه مشخص است که بر اساس محتوای این

سور ه «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» سامان می پذیرد، غرض این سور ه معیّن است که بر اساس غرض این سور ه «يُزَكِّيهِمْ»(۲) سامان می پذیرد.

اما مسئله ی اعتقاد، باور که بعد از تعلیم است در بحثهای قبل این نکته را داشتیم که در منطق ملاحظه فرمودید که قضیه را عقد می گویند عقد یعنی گِره بستن بین موضوع و محمول اگر بین موضوع و محمول طبق برهان کسی گِره بست می گویند این قضیه برای او معلوم است این شده عالِم اما عقیده کاری به علم ندارد علم دستگاه دیگری دارد، اندیشه دستگاه دیگری دارد کارهای حوزه و دانشگاه دستگاه دیگری دارد اینها کاملاً از ایمان جدای اند ایمان، اعتقاد، تدیّن عبارت از آن است که عصاره ی آن علم را انسان به جانِ خود گِره بزند این می شود عقیده، پس اگر کسی عالِم شد ممکن است عادل نباشد زیرا دستگاه اندیشه کاملاً از دستگاه ایمان جداست مجاری ادراکی، تحقیقی، فهمی، برهانی جداست این کار عقد است که روابط موضوع و محمول را انسان سامان می دهد اما عصاره ی این روابط را به جان خود گِره بزند این را می گویند عقیده این کارِ علم نیست این کارِ عقل نظری نیست این کار عقل عملی است که «عُبِد به الرحم?ن و اکتسب به الجنان»(۳) بعضی این را ندارند بعضی این را دارند آنهایی که دارند آنچه فهمیدند به این جانشان گِره می زنند این می شود «يُزَكِّيهِمْ» آن می شود «يُعَلِّمُهُمْ» قرآن برای اینکه اسرار عالَم را به ما بفهماند یک، کیفیت گِره زدن این محتوا را به جان ما بفهماند ما را بیاموزاند دو، یعنی «يُزَكِّيهِمْ» این کارها را کرده. در جریان تعلیم نمونه نمی خواهد چون علم را انسان با برهان حل می کند ادلّه اقامه می شود محمول برای موضوع ثابت می شود اما در تزکیه نمونه ذکر می کنند لذا قصص انبیا که ذکر می شود می گوید اینها مردان الهی اند که هم دانا شدند و هم دارا شدند این خواجه عبدالله انصاری که لطائفش زیاد مانده، مناجاتهایش زیاد مانده برای همین است که این دارایی را مقدّم بر دانایی ذکر کرده او می گوید دانایی مهم نیست که انسان دانا بشود چیزی را بداند دارایی مهم است که علم را به جان خود گِره بزند که بشود مال او در مناجاتهایش وقتی ملاحظه می فرمایید عرض می کند خدایا! دانایی خیلی دارند مرا دارا کن که دارای علم باشم علم مال من باشد در اختیار من باشد نه اینکه در کنار دیوار باشد من پشت دیوار باشم این «يُزَكِّيهِمْ»(۴) همین است. در بخش «يُزَكِّيهِمْ» الگو ذکر می کند جریان انبیا را ذکر می کند وجود مبارک زکریا، ابراهیم، ادریس، اسماعیل و مانند آن را ذکر می کند ذکر این انبیا سهم مؤثّری در بخش «يُزَكِّيهِمْ» دارد به ما هم در نماز گفتند هر روز بخوانید که «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»(۵) این «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» را چه در سوره ی مبارکه ی «نساء» که قبلاً گذشت و چه در همین سوره ی مبارکه ی «مریم» آیه ی ۵۸ به این صورت بیان می فرماید: «أُولئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِنَ النَّبِيِّينَ مِن ذُرِّيَّةِ آدَمَ» اینها مُنعَم علیهم اند ما در نماز عرض می کنیم «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» خدایا! راه آنهایی را به ما نشان بده که اینها مُنعَم علیه اند اینها همراه ما باشند ما همراه آنها باشیم در سوره ی مبارکه ی «نساء» گذشت که «حَسُنَ أُولئِكَ رَفِيقاً»(۶) اینها همراهان خوبی اند اگر مشکلی داشتیم مشکل ما را حل می کنند این طور نیست که ما اردویی حرکت کنیم کسی از ما باخبر نباشد که انسان وقتی به همراه قافله ای به نام قافله ی انبیا حرکت می کند هر جا مانده اینها دستگیری می کنند اینکه فرمود: «وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولئِكَ رَفِيقاً» که در سوره ی مبارکه ی «نساء» گذشت همین است اینها رفقای خوبی اند رفیق اند با رِفْق اند نه همراه اند هم راه اند، هم همراه ما با این همراهی داریم همراهی می کنیم آنکه گفت «مرا همراه و هم راه است یارم» همین است این راهِ ماست صراط اینها راه ماست اینها همراه اند و هم راه ِ ما هستند لذا رفیق خوبی اند اگر در نماز در سوره ی «فاتحهالکتاب» عرض می کنیم «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»(۷) در سوره ی مبارکه ی «نساء» هم مُنعم علیهم را مشخص

کردند در همین سوره ی «مریم» هم منعم علیهم را مشخص کردند فرمودند در آیه ی ۵۸ همین سوره «أَنْعَمَ اللّهُ عَلَيْهِم مِنَ النَّبِيِّينَ» بنابراین نقل قصص انبیا برای «يُزَكِّيهِمْ»(۸) است برای «يُعَلِّمُهُمُ» چه نقشی دارد حالا شما ردیف بکنید اقوال علما را آن برای کسی که به دنبال مشهور است دنباله رو یک عده است برای او بد نیست اما اگر کسی به دنبال برهان باشد حالا بر فرض خیلیها گفته باشند آن هم مسائل عقلی، مسائل اعتقادی چه ده نفر بگویند چه نگویند اما جریان نقل انبیا برای آن «يُزَكِّيهِمْ» است که حالا ـ که فهمیدی راهیان این راه این اند، رهروان این راه این اند، رهپویان این اند، مسافران این راه این اند با اینها همسفری اینها همسفران تو هستند این باعث تبشیر و انذار است از اینها مانده گرفتار «الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ»(۹) می شود، گرفتار «الضَّآ لِّينَ» می شوی بنابراین جریان تعلیم و تزکیه در همه ی سوَر هست منتها در بعضی از امور تعلیم اصول و تزکیه، در بعضی از سوَر تعلیم فروع و تزکیه.

۱- (۱) . سوره ی جمعه، آیه ی ۲.

۲- (۲) . سوره ی جمعه، آیه ی ۲.

۳- (۳) . الکافی، ج۱، ص۱۱.

۴- (۴) . سوره ی جمعه، آیه ی ۲.

۵- (۵) . سوره ی فاتحهالکتاب، آیه ی ۷.

۶- (۶) . سوره ی نساء، آیه ی ۶۹.

۷- (۷) . سوره ی فاتحهالکتاب، آیه ی ۷.

۸- (۸) . سوره ی جمعه، آیه ی ۲.

۹- (۹) . سوره ی فاتحهالکتاب، آیه ی ۷.

بعد فرمود وجود مبارک زکریا فقر خود را تثبیت کرده است یعنی با جمله ی اسمیه و او را مؤکّد کرده با «إنّ» اگر کسی با جمله ی اسمیه با تأکید «إنّ» ضعف خود را ارائه کند معلوم می شود ضعف او برای او بیّن الرشد است که این هیچ نیازی به گفتن نیست «رَبِّ إِنِّی وَهَنَ الْعَظْمُ» هم جمله ی اسمیه است هم تأکید. کلمه ی «ربّ» گفتن «یا» را حذف کردن کسره را گذاشتن این برای جذب عاطفه است خدای سبحان که «بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ»(۱) است وقتی انسان با صدای عجز و الحاح از یک سو، با کلمات عاطفه و مِهرانگیز از سوی دیگر خدا را بخواند اثر دارد درست است خدایِ شافی همان خدای منتقم است خدای مُحیی همان خدای ممیت است ولی انسان برای شفای مریض که نمی گوید «یا ممیت، یا منتقم» می گوید «یا شافی» که تناسب داشته باشد با این کار وگرنه محیی همان ممیت است، شافی همان منتقم است و اگر چنین دعایی باشد یعنی بنده خدای خود را از راه عاطفه و مِهر و محبّتی که در او سراغ دارد از این راه می خواند گفتن ربّ حذف «یا» ذکر رب با کسره یک قِسم عاطفی است تکرار او آن چنان که قبلاً گذشت عاطفه ی دیگر، و نشاندن این کلمه بین دو عنصر یک جمله از یک سو، خب بین مبتدا و خبر بگوید ربّ، بین دو مفعول جعل بگوید ربّ این معلوم می شود این نشانه ی اهمیت است دیگر نمی گذارد اصلاً کلام تمام بشود بعد بگوید «ربّ» «وَلَمْ أَکُن بِدُعَائِکَ رَبِّ شَقِیّاً» اصلاً صبر نمی کند که خبر این «کان» بیاید این نشانه ی عاطفه است دیگر برای جذب عاطفه است اینکه عرض می کند «وَلَمْ أَکُن بِدُعَائِکَ رَبِّ شَقِیّاً» نظم طبیعی این است که عرض کند «و لم أکن بدعائک شقیّاً ربّ» یعنی «یا ربّ» یا اول بگوید یا آخر بگوید وسط کلام بین مبتدا و خبر یا بین اسم و خبر بگوید ربّ این برای آن است که این سراسیمه است ربوبیّت خدایش را می خواهد. در بخش بعدی بین دو مفعول جَعل کلمه ی ربّ را ذکر می کند همین است «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیّاً» آن مفعول اول جعل، این مفعول دوم جعل بین آن مفعول اول و مفعول دوم ربّ را ذکر می کند این نشانه ی آن است که این سراسیمه به دنبال ربوبیّت خداست این ادبِ خاصّ وجود مبارک زکریاست در کیفیت جذب مِهر الهی.

۱- (۱۰) . سوره ی توبه، آیه ی ۱۲۸.

مطلب دیگر اینکه چه انگیزه ای داشت حالا او از اینجا معلوم می شود آن خطبه ی نورانی صدیقه ی کبرا(سلام الله علیها) که به این آیه استدلال کرده که انبیا ارث می گذارند انبیا ارث می برند این چنین نیست که پدرم که پیامبر بود ارث نگذارد وقتی ارث گذاشت تنها وارثش منم و فدک برای من است اگر نِحله را قبول نکردید باید میراث را قبول بکنید به همین آیات استدلال کرده آنها گفتند «انبیاء» «لا یورّثون» الآن شما در کشّاف نگاه می کنید می گوید این ارث، ارث نبوّت است امام رازی هم که اصلاً معرکه گیر این صحنه هاست که گفتند که میراث در اینجا میراث نبوّت است حالا شواهد قرآنی باید اقامه بشود که منظور میراث مال است و اینها ارث می گذارند منتها حالا دنیاطلب نیستند مال فراوان نمی گذارند و مانند آن.

از تحلیل انگیزه ی فرزندخواهی وجود مبارک زکریا معلوم می شود که او چه وارثی طلب می کرد اولاً انبیا اگر سؤالی دارند خواسته ای دارند این چنین نیست که هر وقت دهن باز کنند زبان باز کنند چیزی را بخواهند کسانی که تربیت شده ی الهی اند بدون اذن الهی و فرصت مناسب حتی دعا هم نمی کنند دعای به معنای خواستن نه خواندن دعای به معنی خواندن را همیشه دارند این دعای سحر می بینید اول تا آخرش نور است همه اش خدا هست و اسمای خدا، خدا هست و صفات خدا، خدا هست و افعال خدا این دعای نورانی سحر. خب، دعا یعنی خواندن این عبادت است همیشه دارد اما خواستن، پیشنهاد بدهند، چه چیزی بخواهند یک فرصت مناسبی می طلبد در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» هست که فرشتگان الهی «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ? لاَ يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»(1) بدون اذن خدا کاری نمی کنند حرفی نمی زنند این در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» درباره ی ملائکه همین تعبیر در زیارت نورانی «جامعه کبیره» درباره ی ائمه(علیهم السلام) است شما وقتی به زیارت جامعه نگاه می کنید می بینید مشابه این جمله ای که در سوره ی «انبیاء» است درباره ی اهل بیت هم هست که اینها هم «عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لاَ يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» این مقام است اینها چه موقع بخواهند، چه چیزی بخواهند، چطور بخواهند، چه چیزی بخواهند اینها باید مسبوق به اذن الهی باشد وقتی هم که اذن پیدا کردند درخواست می کنند این یک مطلب وجود مبارک زکریا هم از همین قبیل است اینها جزء انبیای الهی اند تا مصلحت نباشد نمی خواهند درست است فرزندداشتن چیز خوبی است ولی تاکنون در سنّ پیری وجود مبارک زکریا فرزندی نخواست یعنی چنین دعایی نکرد انگیزه ی درخواست دعا در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» بود که آن آیه اش قبلاً خوانده شد وقتی وجود مبارک مریم را دید که «كُلَّمَا دَخَلَ» آیه ی ۳۷ و ۳۸ سوره ی مبارکه ی «آل عمران» این بود «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقاً قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هٰذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ? هُنالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ» وقتی دید چنین فرزندی هم در عالَم هست از اینجا گفت خب چه خوب است که ما هم چنین بچّه ای داشته باشیم این معلوم می شود به دنبال فرزندی مثل مریم است نه به دنبال این است که خدا سلسله ی انبیا را قطع نکند اینکه عرض می کند که «وَلِيّاً * يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» یعنی فرزند که وارث من بشود «هُنالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِن لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ» پس انگیزه ی دعای او مشخص است که او فرزند می خواهد.

۱- (۱۱) . سوره ی انبیاء، آیات ۲۶ و ۲۷.

پرسش:...

پاسخ: بالأخره برابر آیه سوره ی مبارکه ی «انبیاء» این چنین نیست که هر وقتی به هر کسی هر چیزی بخواهد بدهند تا خدای سبحان برابر حکمتش مصلحت نداند اذن نمی دهد درباره ی ملائکه هست که «لَا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ»(۱) این در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» درباره ی ملائکه.

پرسش:...

پاسخ: این دیگر برابر مصلحت الهی است چون در همین خود حضرت مریم(سلام الله علیها) فرمود: «إِنَّ اللّهَ یَرْزُقُ مَن یَشَاءُ» این بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) در صحیفه ی سجادیه این است که «یَا مَنْ لَا تُبَدِّلُ حِکْمَتَهُ الْوَسَائِلُ»(۲) تفسیر قرآن به روایات تنها این نیست که در نورالثقلین ببینیم چه هست در تفسیر برهان ببینیم چه هست یعنی گوشه ای از تفسیر قرآن به روایات است در ادعیه مطالب زیاد هست در زیارات مطالب زیاد هست در خُطَب اینها مطالب زیاد هست که به عنوان تفسیر آیه ذکر نشده اما می شود کاملاً از آن استفاده کرد این بیان لطیف حضرت مریم(سلام الله علیها) که «إِنَّ اللّهَ یَرْزُقُ مَن یَشَاءُ بِغَیْرِ حِسَابٍ»(۳) آن بیان نورانی امام سجاد در صحیفه این است که خدایا! هیچ وسیله ای حکمت تو را تغییر نمی دهد درست است تو فرمودی «وَابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَهَ»(۴) درست است که ولایت وسیله است، نماز وسیله است «اسْتَعِینُوْا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاهِ»(۵) ولی ما هر توسّلی داشته باشیم بخواهیم مسیر حکمتت را عوض بکنیم که ـ معاذ الله ـ تو کاری بکنی که مصلحت نباشد و حکیمانه نباشد این کار را نمی کنی حکمت الهی هم «عِندَهُ مَفَاتِحُ الْغَیْبِ» کسی نمی داند که البته ممکن است اسرار خاصّش را به اولیای الهی بفهماند بنابراین چه موقع اجازه می دهد، چطور اجازه می دهد، به چه کسی اجازه می دهد «مَن یَشَاءُ» است و هیچ وسیله ای هم حکمت او را تغییر نمی دهد لذا بهتر این است که ما در دعا خیر را بخواهیم پیشنهاد ندهیم که خدایا به من این بده یا آن بده آنهایی که به اوج رسیدند از خدا غیر خدا را نمی خواهند آنها همیشه خواندن دارند نه خواستن شما می بینید در شرح حال دعاهای امام صادق(سلام الله علیه) هست که وقتی حضرت نیازی داشت و با ذات اقدس الهی گفتگو می کرد مناجات داشت، منادات داشت، دعا می کرد «یا ربّ، یا ربّ» می گفت وقتی جواب الهی را شنید حضرت فرمود شنیدن جواب خدا و لذّت یاد و نام و کلام او از ذهنم بُرد که من چه خواستم این یک سهوِ ممدوح است این یک نسیان محمود است این نسیان مذموم نیست برای اینکه مطابق ادب هم هست یک وقت است کسی هوس کرده که وقتی خدمت امام هفتم رسید مثلاً آنجا میوه ای آوردند از آن خرما استفاده کند ولی وقتی به زیارت حضرت رسید جمال حضرت را زیارت کرد اصلاً یادش رفته که چه می خواست بخورد این یک یادرفتنِ ممدوح و محمود است بنابراین حضرت می فرماید اصلاً من یادم رفت که چه چیزی می خواستم بگویم آنها در آن مرحله هستند که برای آنها خود دعای من یعنی خواندن عبادت است نه خواستن لذا چه موقع می خواهند چطور می خواهند این بر اساس «لَا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ»(۶) مشخص است ولی طبق آیه ی ۵۷ و ۵۸ سوره ی مبارکه ی «آل عمران» انگیزه ی این دعا مشخص است که او فرزند صالح می خواست اینها مثل زمخشری مثل امام رازی اینها می گویند که وجود مبارک زکریا پیامبر بعدی می خواهد یعنی کسی باشد که پیامبر باشد که از من نبوّت را ارث ببرد اولاً ـ نبوّت ارثی نیست نبوّت بر اساس «اللّهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»(۷) به افاضه و عنایت الهی است کسی نبوّت را از پدرش ارث نمی برد که «اللّهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» و ثانیاً اگر منظور وجود مبارک زکریا نبوّت بود و منظور از این ارث، ارث نبوّتی بود دیگر بعدها نمی فرمود: «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیّاً» خب شما اول از خدا پیامبر خواستی بعد عرض می کنی

خدایا او را رضیّ قرار بده یعنی مرضیّ المذهب قرار بده اگر هم کسی توهّم تکرار کند توهّم تأیید کند این تأکید یا باید معادل باشد یا برتر اگر بگویند که این نبیّ را اولواالعزم بکن یا به این نبی شریعت بده یا به این نبی کتاب بده که بین شریعت و کتاب فرق است اینها تأکید است اما بگوید این نبیّ را آدم خوب بکن این تأکید نیست «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیّاً» را بعد از اینکه عرض کرد «وَلِیّاً ? یَرِثُنِی وَیَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ» ذکر کرد اینها همه آن انگیزه ی اوّلی این دعای وسطی این دعای سومی آخری که «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیّاً» اینها همه نشان می دهد که وجود مبارک زکریا از ذات اقدس الهی یک فرزند صالح طلب کرد.

۱- (۱۲) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۷.

۲- (۱۳) . صحیفه ی سجادیه، دعای ۱۳.

۳- (۱۴) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۷.

۴- (۱۵) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۵.

۵- (۱۶) . سوره ی بقره، آیه ی ۴۵.

۶- (۱۷) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۷.

۷- (۱۸) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۲۴.

پرسش: حاج آقا شاهده حضرت مریم را شاهد گرفتیم حضرت مریم که انسان معمولی نبود که.

پاسخ: مریم بالأخره دارای کرامت بود دیگر یعنی در آیه ی ۳۷ این طور بود زکریا(سلام الله علیه) هر وقت وارد می شد «کُلَّمَا دَخَلَ عَلَیْهَا زَکَرِیَّا الْمَحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقاً» نزد مریم یک روزی خاصّی می دید به مریم فرمود: «أَنَّی لَکِ هذَا»(۱) این روزی از کجاست این میوه ی غیر فصل از کجاست یا این میوه از این اطرافی که درهای مسجد همه بسته است از کجاست چه کسی آورده؟ خود این میوه، میوه ی این فصل نیست همه ی درها بسته است ورود ممنوع است چه کسی آورده این میوه را؟

پرسش: حاج آقا حضرت زهرا(سلام الله علیها) که.

پاسخ: خب آنکه بالاتر است که.

پرسش: از خاندان نبوّت بود.

پاسخ: آنکه مرحله ی بالاتر از حضرت مریم(سلام الله علیها) را دارد که.

پرسش: نه، کشّاف گفته که حضرت زهرا(سلام الله علیها) رفت نزد خلیفه دوم.

پاسخ: بله، ولی این جریان مریم(سلام الله علیها) را کسی انکار نمی کند از آنها چون صریح قرآن است ولی می گویند زکریا اینکه گفت «وَلِیّاً * یَرِثُنِی وَیَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ» یعنی خدایا! پیامبری از خاندان ما مبعوث بکن.

پرسش: اتفاقاً حضرت مریم شاهد قویّ ای می ـواند باشد که اهل کرامت بود.

پاسخ: نبیّ نبود که، کرامت بود ایشان هم همین طور می خواست یک فرزند کریم می خواست که دارای کرامت باشد، همین.

«أَنَّی لَکِ هذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِندِ اللّهِ» بعد دارد «هُنالِکَ دَعَا زَکَرِیَّا»(۲) خب منشأ پیدایش انگیزه ی وجود مبارک زکریا مشاهده ی مریم(سلام الله علیها) بود این هم از خدا خواست چنین فرزندی داشته باشد دیگر سخن از نبوّت نبود سخن از میراث نبوّت نبود و میراث هم لغتاً و عرفاً همین میراث مال است دیگر آنچه در قرآن کریم از ارث و میراث و مورّث و یورِث و یورَث و همه ی اینها ذکر شد مسائل مالی است دیگر ما جایی نداریم در قرآن کریم که سخن از میراث باشد و ارث نبوّت معیار باشد آخر بالأخره شاهدی باید باشد نعم، ممکن است میراث را انسان درباره ی امور معنوی به کار ببرد ولی بالأخره قرینه می خواهد دیگر شما یک نمونه در قرآن کریم ندارید که این واژه ی ارث با مشتقّاتش در ارث معنوی به کار برده بشود یا وارث هست یا یَرِث هست یا یورَث هست یا یَرِثه هست، وارثان هستند امثال ذلک همه اش در مسائل مالی است.

۱- (۱۹) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۷.

۲- (۲۰) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۸.

پرسش: اطلاق مجازی که اشکال ندارد.

پاسخ: با قرینه اشکال ندارد بی قرینه بالأخره اصالهالحقیقه مُحکَّم است دیگر ممکن است میراث به معنای نبوّت، ولایت، علم و مانند آن باشد اما مع القرینه وگرنه اصالهالحقیقه محکّم است دیگر.

پرسش: استاد حضرت زکریا از اینکه دین به خطر بیفتد می ترسید وگرنه از انفال نمی ترسید.

پاسخ: خب اگر از دین می ترسی باید سالیان متمادی بخواهد چطور حالا وقتی مریم را دید می خواهد.

پرسش:...

پاسخ: بسیار خب، حالاـ وقتی که خودش هم گفت آن عیال من در دوران جوانی عقیم است این باید از ذات اقدس الهی همیشه ادامه ی نبوّت را طلب بکند حالا سنّ پیری درخواست احساس خطر کرده! اگر احساس خطر کرده آن وقت باید که به فکر این باشد که سلسله ی انبیا قطع نشود.

پرسش:...

پاسخ: چرا، این چرا خانواده ی من باید به دست فرزند صالح من مثل پسری یا دختری مثل مریم که این چراغ من روشن باشد که نام من محفوظ باشد ما که نمی خواهیم بپوسیم که داشتن فرزند صالح و روشن بودن چراغ از بهترین برکت عمر آدم است تا بچه زنده است انسان در «ولد صالح یدعو له»(۱) چه نعمتی بهتر از این!

پرسش:...

پاسخ: بالأخره به آن مقام رسید خدا به او داد و یحیای شهید الآن ما می گوییم یحیای زاهد، یحیای شهید به هر وسیله ای بود قرّهالعین بود برای زکریا و شد.

پرسش:...

پاسخ: چرا، آن مسئله ی دیگر است که حالاـ تا چه موقع مُرد آن را باید تاریخ ثابت کند غرض این است که وجود مبارک زکریا اگر به این فکر بود که نبوّت ادامه پیدا کند باید سالیان قبل به این فکر بود اما با مشاهده ی مریم از خدای سبحان تصریح کرد «هُنالِکَ دَعَا زَکَرِیَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِی مِن لَدُنْکَ ذُرِّیَّةً طَیِّبَةً»(۲) سخن از انبیای بعدی نیست خب اگر صریح قرآن این است که او ذریّه می خواهد ما بگوییم او مثلاًـ سلسله نبوّت را می خواهد اراده کند اما اینکه احیاناً گفته می شود وجود مبارک زکریا از کجا فهمید که همسر او عاقِر بود علم که آن وقت پیشرفت نکرده بسیاری از علوم آن وقت بود و الآن نیست این جنگهای جهانی که همین مستکبران تحمیل کردند بسیاری از کتابخانه ها را سوزاندند بسیاری از علما را از بین بردند خیلی از مطالبی که تازه الفبای او دارد کشف می شود در قبل بود کتاب نوشتند همین جریان شبیه سازی که تازگی الفبایش شروع شده در بحثهای سالهای قبل هم یک وقت این قصّه را به عرضتان رساندیم مرحوم ابن سینا در پایان اشارات و

تنبیهات قصّه سلامان و ابسال را ذکر می کند یک، خواجه طوسی(رضوان الله علیه) مرحوم خواجه نصیر در شرح او می گوید آن وقتی که من شرح کردم به متن فرمایش ابن سینا آشنا نشدم دو، بعد از بیست سال که این متن اشارات و تنبیهات او را شرح کردم به این قصّه رسیدم سه، آن قصّه ی سلامان و ابسال داستانش این است برای اینکه فرزندی از غیر رَحِم به دنیا بیاید نطفه را گرفتند در شیشه ای گذاشتند با هوای گرم با حرارت خاص و فرزندی از آن راه به در آمده چه زمانی این را قبل از هزار سال مرحوم بوعلی نقل می کند برای چند قرن قبل حالا برای دو هزار سال قبل است، سه هزار سال قبل است، چهار هزار سال قبل است این بشر بود که جنگهای اول و دوم و سوم پشت سر هم الآن چه آثار فراوانی در بغداد بود کتابخانه های عمیق بود نُسخ خطّی بود همه خاکستر شد آن جنگهایی که صلیبی و غیر صلیبی کتابها خاکستر شد خیلی از علوم است که به آن روز که بلوغ رسیده امروز تازه الفبایش دارد شروع می شود بنابراین نمی شود گفت آن وقت جریان عاقِر بودن و نازا بودن را بشر کجا فهمیده است البته وجود مبارک زکریا ممکن است استثنایی بداند ولی این چنین نیست که علمها تازه پیدا شده باشد بقیه سؤالها ان شاءالله برای فردا.

ص: ۲۰

۱- (۲۱) . الکافی، ج۷، ص۵۶.

۲- (۲۲) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۸.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲ تا ۸ سوره مریم ۸۸/۰۷/۱۱

Your browser does not support the audio tag.

«ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ عَبْدَهُ زَکَرِیَّا (۲) إِذْ نَادَی رَبَّهُ نِدَاءً خَفِیّاً (۳) قَالَ رَبِّ إِنِّی وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّی وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَیْباً وَلَمْ أَکُن بِدُعَائِکَ رَبِّ شَقِیّاً (۴) وَإِنِّی خِفْتُ الْمَوَالِیَ مِن وَرَائِی وَکَانَتِ امْرَأَتِی عَاقِراً فَهَبْ لِی مِن لَّدُنکَ وَلِیّاً (۵) یَرِثُنِی وَیَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیّاً (۶) یَا زَکَرِیَّا إِنَّا نُبَشِّرُکَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ یَحْیَی لَمْ نَجْعَل لَّهُ مِن قَبْلُ سَمِیّاً (۷) قَالَ رَبِّ أَنَّی یَکُونُ لِی غُلَامٌ وَکَانَتِ امْرَأَتِی عَاقِراً وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْکِبَرِ عِتِیّاً (۸)»

جریان دعا همان طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید گاهی به صورت حمد و ثناست که آن خواندن الهی است، گاهی دعا به معنای سؤال است درخواست است ادعیه ای که در جوامع روایی ما هست چه در صحیفه سجادیه چه در موارد دیگر به همین دو قِسم مُنقَسِم می شود گاهی ملفّق از این دو قسم است بعضی از دعاها فقط حمد و ثنای الهی و ذکر اسمای حسنای خداست بعضی از دعاها با سؤال و درخواست همراه است البته آن دعاهایی که با اسمای حسنای الهی شروع می شود با همان اسما ختم می شود در درون این خواندن، خواستن هم مطرح است منتها آن داعی که اسمای حسنای الهی را می خواند از خدا می خواهد که مظهر آن اسما بشود اگر می گوید «یا رازق، یا حبیب، یا صبور، یا ستّار، یا حنّان، یا منّان» یعنی «اجعلنی صابراً ساتراً حنّاناً منّاناً رزّاقاً» و مانند آن برای اینکه رازقین در عالَم زیادند تو خیرالرازقینی، حافظها در عالم زیادند «فَاللَّهُ خَیْرٌ حَافِظاً»(۱) فاصلها و داورها در عالم زیادند «وَهُوَ خَیْرُ الْفَاصِلِینَ»(۲) حاکمها در عالم متعدّدند «وَهُوَ خَیْرُ الْحَاکِمِینَ»(۳) یا مانند آن چون اینها اوصاف فعلی خداست یک، دیگران هر چه دارند به فعل الهی دارند دو، آن که به اینها داد و مبدأ اینهاست از همه ی اینها برتر است سه، و این کسی که در اسمای الهی متوقّل است می طلبد که مظهر این اسما باشد چهار، بنابراین در درون هر خواندن، خواستن هم هست لکن آنچه به صورت دعا مطرح است گاهی به صورت خواندن است که خدا را با حمد و ثنا یاد می کنند، گاهی به صورت سؤال است که درخواست می کنند از ذات اقدس الهی چیزهایی را می خواهند و انسانی که مضطرّ است اگر مضطرب هم بشود کاری از پیش نمی برد ولی اگر مضطرّ بر اساس «أَلَا بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»(۴) مضطرب نشود مضطرّ باشد عاقلانه می داند به کجا مراجعه کند وقتی مضطرّ بود و مضطرب بود می شود سرگردان به این متوسّل می شود، به او متوسّل می شود به کلّ حشیش متوسّل می شود اما اگر مضطرّ بود ولی مطمئن و مضطرب نبود می فهمد از چه کسی بخواهد دیگر، وقتی بداند از چه کسی بخواهد و چه چیزی بخواهد کاملاً دعایش مستجاب است آن وقت آن مضطر را اجابت می کنند «أَمَّن یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ»(۵) مشکلات بسیاری از ماها این است که حوادث تلخ پیش می آید یک، ما را مضطرّ می کند دو، چون آن طمأنینه قلب نیست در کنار اضطرار، اضطراب هست سه، سرگردانیم چهار، نمی دانیم چه بکنیم ولی اگر کسی بر اساس «أَلَا بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» بداند هیچ مشکلی نیست مگر اینکه حلّش به دست خداست، هیچ راهی نیست مگر اینکه راهنمایش الهی است خب به خدا مراجعه می کند دیگر لذا به ما گفتند که در مشکلاتتان با ذات اقدس الهی هماهنگ کنید.

۱- (۱) . سوره ی یوسف، آیه ی ۶۴.

۲- (۲) . سوره ی انعام، آیه ی ۵۷.

۳- (۳) . سوره ی اعراف، آیه ی ۸۷.

۴- (۴) . سوره ی رعد، آیه ی ۲۸.

۵- (۵) . سوره ی نمل، آیه ی ۶۲.

مطلب بعدی آن است که وجود مبارک زکریا(سلام الله علیه) یک خوف معقولی داشت و آن این است که این زندگی او بعد از رحلت او به دست پسر عموهای اسرائیلی اش می افتد و این از این نگران بود مهم ترین عامل درخواست فرزند همین است که عرض کرد «إِنِّی خِفْتُ الْمَوَالِیَ» سابقه ی اینکه خداوند به سالمندان فرزند عطا کند در دوده ی انبیا بود برای اینکه در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» گذشت که خدای سبحان در دوران سالمندی به ابراهیم(سلام الله علیه) فرزندی عطا کرد و این برای همه ی انبیای بعدی مشخص بود در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» آیه ی ۳۹ به این صورت است «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی وَهَبَ لِی عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِیلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّی لَسَمِیعُ الدُّعَاءِ» این «إِنَّ رَبِّی لَسَمِیعُ الدُّعَاءِ» در کنار «وَهَبَ لِی عَلَى الْكِبَرِ» چند مطلب را می فهماند یعنی خدای سبحان به انسانِ سالمندِ فرتوت فرزند می دهد این یک، منشأش هم دعاست دو، خدا هم دعا را مستجاب می کند سه، اینکه ابراهیم(سلام الله علیه) فرمود خدا را سپاس که در دوران پیری به من فرزند داد بعد با جمله ی اسمیه تعلیل کرد فرمود تحقیقاً خدای سبحان دعا را مستجاب می کند یعنی ما در پیری دعا کردیم خدا دعا را مستجاب کرد به ما فرزند داد. «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی وَهَبَ لِی عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِیلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّی لَسَمِیعُ الدُّعَاءِ» که سمیع الدعاء قبلاً معلوم شد که با «ان الله بكل شیء سمیع» فرق می کند خدا دعا را می پذیرد چنین سابقه ای در دودمان انبیا بود وجود مبارک زکریا هم باخبر بود که دعا اثر دارد پیرمردی ممکن است به وسیله ی دعا پدر بشود لذا از این فرصت استفاده کرده قبل از اینکه جریان مریم مطرح بشود منتها آن انگیزه را بیشتر کرده تشویقی شده، ترغیبی شده عاملی روی عامل آمده وگرنه عامل اصلی اش «إِنِّی خِفْتُ الْمَوَالِیَ مِن وَرَائِی» بود این هم یک. اصراری که جناب زمخشری دارد، جناب فخررازی دارد که منظور از این ارث، ارث نبوّت است یا احیاناً ارث تقوا و علم و امامت و ولایت است و منظور این است که بعد از من پیامبری مثلاً بیاید که نبوّت را ارث ببرد اینها بیراهه رفتن است برای اینکه وجود مبارک زکریا از آن خوی آدم کُشی اسرائیلیها باخبر بود برای اینکه «وَیَقْتُلُونَ الْأَنْبِیَاءَ بِغَیْرِ حَقٍّ»(۱) را اینها مشاهده کردند، «یَقْتُلُونَ النَّبِیِّینَ بِغَیْرِ حَقٍّ»(۲) را مشاهده کردند، «وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِیَاءَ بِغَیْرِ حَقٍّ»(۳) را مشاهده کردند این همه آیاتی که در قرآن کریم از روش مشئوم همین اسرائیلیها نقل کرده است که اینها پیامبرکُشی شیوه ی اینها بود اینها می دیدند دیگر چه اینکه خودش هم در معرض شهادت بود و شهید شد، بنابراین اینکه می گوید من می ترسم نه از اینکه پیامبری نیامده و من می ترسم که بدون پیامبر اینها به ضلالت بیفتند و امثال ذلک این همه انبیا آمدند و بسیاری از انبیا را اینها شهید کردند پس ترس وجود مبارک زکریا از این بود که این زندگی من بعد از من به دست پسرعموهایم بیفتد اینها هم که آدم اشراری اند «وَإِنِّی خِفْتُ الْمَوَالِیَ مِن وَرَائِی» من می ترسم بعد از من اینها دست به کار بشوند خب اگر اینها با جریان نبوّت و امامت ارزیابی بشود که اینها همیشه دست به کارند خود حضرت هم شهید کردند از اینکه به خدا عرض می کند من می ترسم بعد از من موالی من از آنها می ترسم بعد از مرگ اینها آسیب برسانند حالا به چه کسی آسیب برسانند یعنی من می ترسم که زندگی من به دست اینها بیفتد.

۱- (۶) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۱۲.

۲- (۷) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۲۱.

۳- (۸) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۱.

پرسش:...

پاسخ: خب البته، آن تطبیق باطنی اینهاست اما آنکه اصلاً می خواهد این است که «يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» وجود مبارک صدیقه کبرا(سلام الله علیها) در مجلس رسمی به همین آیه استدلال کرده است بر اینکه انبیا ارث می دهند و ارث می برند منتها حالا ـ مال فراوانی در کار نیست آنها اصرار دارند که این احتجاج صدیقه کبرا(سلام الله علیها) را نادیده بگیرند مستحضرید که وجود مبارک صدیقه کبرا(سلام الله علیها) پیغمبر نیست، امام نیست ولی تمام سنّت و سیره ی آن حضرت مثل امیرالمؤمنین مثل ائمه دیگر حجّت است دیگر، ملاک حجیّت عصمت است نه امامت کسی می خواهد امام باشد می خواهد نباشد اگر معصوم یا معصومه بود تمام حرفهای او حجّت الهی است همان طوری که قول امیرالمؤمنین، فعل امیرالمؤمنین، امضا و تقریر امیرالمؤمنین و ائمه دیگر(علیهم الصلاه و علیهم السلام) سند فقهی فقهاست بیان نورانی حضرت صدیقه کبرا هم همین است دیگر اگر حضرت مطلبی را فرمود کاملاً ـ می شود برابر او فتوا داد مثل بیان امام صادق است معیار حجّیت قول عصمتِ آن قائل است نه امامت او، می خواهد امام باشد می خواهد نباشد، می خواهد پیغمبر باشد می خواهد نباشد اگر کسی معصوم است یعنی حرفِ او حرف حقیقی است دیگر حرف حق است دیگر آنها می خواهند این را انکار کنند که وجود مبارک صدیقه کبرا مثلاً استدلالش ــ معاذ الله ــ درست نبود و آیه ناظر به ارث نبوّت است یا تقواست یا علم است و مانند آن، پس اینکه زکریا(سلام الله علیه) دارد من می ترسم پسرعموهای من بعد از من مشکلی ایجاد کنند معلوم می شود مسائل خانوادگی است دیگر مربوط به نبوّت نیست آنها که با تقوا و علم و نبوّت و امامت کاری نداشتند آنها اگر کاری داشتند در مسائل سیاسی مملکت خیلی از انبیا را شهید می کردند این هم همین طور و از آن طرفی آن که به فکر نبوّت مردم است دیگر سخن از «خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِن وَرَائِي» و امثال ذلک ندارد که. وجود مبارک حضرت ابراهیم آن طوری که در سوره ی مبارکه ی «بقره» گذشت به ذات اقدس الهی عرض می کند که آیه ی ۱۲۹ سوره ی مبارکه ی «بقره» «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ» عرض کرد خدایا ما حالا کعبه را ساختیم این معبد است بالأخره یک متولّی می خواهد یک راهنما می خواهد یک رهبر می خواهد داشتن یک معبد بدون اینکه عبادتگاه خاصّی باشد عبادتی باشد طریقی باشد دینی باشد سودی ندارد که ساختن کعبه بدون اینکه پیامبری باشد که مشکلی را حل نمی کند که بعد از اینکه ساخت عرض کرد خدایا پیامبری که این خصوصیات را داشته باشد برای اینها مبعوث بکن معلّم کتاب و حکمت باشد، مزکّی مردم باشد، مربّی مردم باشد این دیگر سخن از «خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِن وَرَائِي» و امثال ذلک نیست اما آنکه زکریا(سلام الله علیه) به خدا عرض می کند معلوم می شود امر خانوادگی است و اگر هم پیامبر بخواهد دیگر نمی گوید که «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيّاً» چه اینکه قبلاً ـ اشاره شده، پس آنچه در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» آمده که بعد از مشاهده ی مریم تشویقی شده از خدا فرزند طلب کند «هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا» این یک تشویق زائد است، یک انگیزه ی زائد است، یک رغبت زائد است و مانند آن، آن عنصر اصلی درخواست و انگیزه ی وجود مبارک زکریا این است که زندگی من بعد از من به دست این پسرعموهای نااهل می افتد خواستنِ فرزند صالح هم اذکار اولیای الهی است، اذکار متّقیان است، اذکار مؤمنان است و ذات اقدس الهی ضمن نقل این جریان مردم را به چنین دعایی ترغیب کرده است در سوره ی مبارکه ی «فرقان» ادعیه ای که برای مردان الهی و عبادالرحمان هست این است آیه ی ۷۴ سوره ی مبارکه ی «فرقان» این است «وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً» خب داشتن همسر با ایمان، فرزند با ایمان و خود انسان هم امامِ متّقیان بشود یک فضیلتی است چه فضیلتی بهتر از اینکه انسان طرزی در جامعه زندگی بکند که افراد با تقوا به او اقتدا کنند اینکه امام اختصاص به امام

نـدارد، اختصاصـی به پیغمبر نـدارد که «وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِینَ إِمَاماً» آنهایی که فکر می کردنـد که چنین مقامی برای مؤمنان بسـیار دشوار است چنین قرائت کردند «واجعل لنا مِن المتّقین اماما» می بینید در همین دوران کودکی در میدان بازی یا اوایل آن بچه ای که می گوید من یار چه کسـی این به جایی نمی رسد، آن بچه ای که می گوید چه کسـی یار من این بالأخره به جایی می رسـد خیلیها هسـتند که می گویند «واجعل لنا مِن المتّقین اماما» خب این چه همّت نازلی است همّت آن است که انسان بگوید خـدایا آن توفیق را به من بـده که متّقیـان به من اقتـدا کننـد «وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِینَ إِمَاماً» ما امام آنها باشـیم چه عیب دارد اینکه نظیر نبوّت و ولایت و امامت به معنای با عصـمت همراه باشـد نیست که کسبی نباشـد که «اللّهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»(۱) نه، اینها ائمه ای که «یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»(۲) باشـند غرض این است که هیچ خواسته ی مرغوبی است ما را هم ترغیب کردند به این دعاها در آن بخشـهای پایانی سوره ی مبارکه ی «فرقان» این است که عبادالرحمان این انـد «یَمْشُونَ» کذا، «یَقُولُونَ» کذا، «إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا کِرَاماً»(۳) اینهـا دیگر مخصـوص ائمـه و مخصـوص انبیـا(علیهـم السـلام) نیست که بنـدگان صالـح خـدا این طورنـد اینها قرّهالعین تعبیر می کنند، قرّهالعین هم یعنی چشم روشنی معنایش این نیست وقتی انسان اشکی می ریزد یا بر اساس حزن و غم و افسردگی است این اشک، اشک گرم است یا در اثر دیـدار فرزنـد یا دوستی است که سالیان متمادی به انتظار او بود اشـک شوق است این اشک شوق اشک سرد است اشک خنک است این اشک خنک را می گویند قرّه، قار هوای سرد را می گویند قرّه به معنای اشک نیست به معنی روشـنایی چشم هم نیست آن خُنکی اشک است وقتی انسان دوستش را می بیند اشک شوق می ریزد وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) که فرمود: «قرّه عینی فی الصلاه» برای اینکه دوستش را در نماز می دیـد، می دیـد می گویـد «إِیَّاکَ» با او حرف می زد «إِیَّاکَ نَعْبُدُ وَإِیَّاکَ نَسْتَعِینُ» با او گفتگو می کرد اینکه فرمود: «حبّب إلیّ مِن الدنیا ثلاث قرّه عینی فی الصلاه»(۴) همین است نور چشم من است، چشم روشنی من است برای اینکه من در نماز می بینم و اشک شوق می ریزم این اشک شوق مثل آن اشـکی که برای خوفاً مِن النار است هیـچ کدام مُبطل صـلات نیست چه اشـک شوق باشد چون هر دو عبادت است چه اشک خوفاً مِن النار باشد این می شود قرّهالعین و به ما هم فرمودند طرزی نماز بخوان که گویا مخاطب را می بینی با او حرف می زنی از حضـرت سؤال کردنـد احسان چیست؟ این در طریق ما هم هست در طریق اهل سنّت هم هست ابن اثیر جَزْری هم در جوامعش نقل کرده که «الإحسان أن تَعبد الله کأنّک تراه»(۵) بالاتر از «کأنّک تراه»، «أنّک تراه» است وقتی «أنّک تراه» بود آدم دوست خودش را می دیـد اشک شوق می ریزد وقتی اشک شوق ریخت می شود «قرّه عینی فی الصـلاه» به ما گفتند اینها حرف حق است به این راه بروید حالا هر چه رسـیدید نصـیبتان شد این خواسـتن فرزند صالـح نعمتی است زندگی آدم ولو کم به دست پسـرعموهای اسـرائیلی بیفتد خب هراسـناک است دیگر وجود مبارک زکریا عرض کرد «إِنِّی خِفْتُ الْمَوَالِیَ مِن وَرَائِی» خب اگر مسـئله نبوّت بود که سخن از «خِفْتُ الْمَوَالِیَ» نبود پس کسی به من بده که «یَرِثُنِی وَیَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ» این آل یعقوب را، خاندان یعقوب را، این سلسله را او حفظ بکند «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیّاً».

۱- (۹) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۲۴.

۲- (۱۰) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۷۳.

۳- (۱۱) . سوره ی فرقان، آیه ی ۷۲.

۴- (۱۲) . وسائل الشیعه، ج۲، ص۱۴۴.

۵- (۱۳) . بحارالأنوار، ج۶۷، ص۱۹۶.

پرسش: اینکه بعضی از مفسّرین مثل مرحوم علامه «خِفْتُ الْمَوَالِیَ» را ترس از ضلالت آنها گرفتند حکمش چیست؟

پاسخ: حفظ چه چیزی را؟

پرسش: مرحمو علامه می فرمایند که «خِفْتُ الْمَوَالِیَ» را به این معناست که می ترسید آنها منحرف بشوند.

پاسخ: نه ایشان هم راهی که دارنـد این است که می فرمایند این پسـرعموهای من بیایند بساط خانوادگی مرا به هم بزنند اینها یک مختصـر مالی که من دارم این چراغی که روشن است به دست اینها بیفتـد وقتی بیفتد هم مال را هدر می دهند هم فکر را هـدر می دهنـد اما داشـتن فرزنـد صالح هم مالِ من محفوظ است هم عِرض من محفوظ است آبروی من محفوظ است نام من محفوظ است ایشان هم همین راه را دارنـد که «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیّاً» نشان آن است که منظور نبوّت نیست البته این بیان در تبیان مرحوم شیخ طوسی هم هست که اگر منظور این بود که «وَلِیّاً ? یَرِثُنِی وَیَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ» یعنی نبوّت را ارث ببرد بعد دیگر عرض نمی کرد «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیّاً» خب اگر زکریا(سلام الله علیه) از خدای سبحان کسی را می خواست که وارث نبوّت باشد اگر کسـی نبیّ است یقیناً مرضـیّ الدین است چگونه بعد از او عرض می کند «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیّاً» این «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیّاً» علی وزانِ «هَبْ لِی مِن لَدُنْکَ ذُرِّیَّهً طَیِّبَهً»(۱) است در سوره ی «آل عمران» عرض کرد «هَبْ لِی مِن لَدُنْکَ ذُرِّیَّهً طَیِّبَهً» این صـفت و موصوف را کنار هم ذکر کرده اینجا صـفت و موصوف را هم کنار هم ذکر کرده منتها با تخلّل «رَبِّ»، «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیّاً» که قبلاًـ گـذشت که سرّ اینکه این «رَبِّ» تکرار شـده بین دو مفعول جعـل برای همـان عاطفه انگیزی و اشتیاق به رب و ماننـد آن است.

ص: ۲۴

۱- (۱۴) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۸.

پرسش:...

پاسخ: نه، محور اصلی اش چیست؟ محور اصلی اش این است که زندگی من به دست پسرعموهایم نیفتد وگرنه اگر آن بنی اسرائیل فاسد که انبیا را کُشتند دیگر اختصاصی به موالی او نداشت به پسرعموهای او اختصاص نداشت این مشکل خانوادگی را مطرح می کند عرض می کند «وَإِنِّی خِفْتُ الْمَـوَالِیَ مِن وَرَائِی» وگرنه انبیای بنی اسرائیل را همین اسرائیلیها مرتّب شهید کردند این دیگر اختصاصی به امر خانوادگی ندارد «وَإِنِّی خِفْتُ الْمَوَالِیَ مِن وَرَائِی».

مطلب دیگر در جریان گفتنِ ربّ است مستحضرید که این دعاها چون توقیفی است گاهی می گویند این «یا ربّ» را به امتداد نفس بگویید «حتّی یَنقطع النفس» این یک دعاست نظیر دعای «ابوحمزه ثمالی» و بعضی از ادعیه «یا ربّ، یا ربّ، یا ربّ حتّی ینقطع النفس» به یک نفس بعد هم دیگر اسمی از اسمای خاص را ذکر نمی کند جمله های بعدی دعاست. طایفه دیگر نصوصی است که می گوید این «یا ربّ» را وقتی گفتید بعد بگو «یا رحیم، یا رحمان» یا کذا و کذا این هم یک طایفه. طایفه ی دیگر می گوید وقتی «یا ربّ» را گفتی ده بار گفتی دیگر «یا» را نگو بگو «ربّ» این طایفه ی سوم که چند بار انسان می گوید «یا ربّ» بعد می گوید «ربّ» آن طوری که مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) نقل کرد این همان مطلبی است که قبلاً تعبیر شده که منادات به مناجات تبدیل می شود وقتی انسان خودش را نزدیک یافت به بارگاه بار یافت دیگر ندا نیست نجواست وقتی نجوا شد دیگر سخن از «ربّ» است نه «یا ربّ» پس آنجاهایی که به اسمای دیگر منتقل می شود لنکتهٍ خاصّه است، آنجایی که بعد از «ربّ» باز به الله ختم می شود چون الله اسم اعظم است بالاتر از «ربّ» است ممکن است نسبت به «ربّ» نجوا باشد اما نسبت به الله ندا باشد لذا ممکن است «یا ربّ» که تمام شد «ربّ» شروع بشود، «ربّ» که تمام شد دوباره «یا الله» شروع بشود چون مقام اللّهی بالاتر از مقام ربوبیّت است این اسمی از اسمای الهی است ولی نام الله می شود اسم اعظم که اینها عظیم اند آنها اعظم اند بنابراین دعاها چون توقیفی است کیفیت ورودش هم به وسیله ی نصوص خاصّه است اگر روایتی داشتیم آن طوری که مرحوم کلینی نقل می کند که اول بگویید «یا ربّ» بعد وقتی این «یا ربّ» به رقم ده رسید بگویید «ربّ» نکته اش همان است که قبلاً گفته شد. این حالتهایی که اینها دارند اگر شما این را به ادیب بدهید می گوید «یا» محذوف، اگر به مفسّر بدهید می گوید جای «یا» نیست نظیر همان «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِیَعْبُدُونِ»(۱) که اگر این را به ادیب بدهی بگو این را ترکیب بکن می گوید این «إِلَّا لِیَعْبُدُونِ» این «لام» حرف جرّ آن متعلّق به «خلقتُ» می شود متعلّق به «خلقتُ» اما به مفسّر و حکیم بدهی می گوید این غایت یا مفعول له برای خَلق به معنای فعلِ خالق نیست غایت «تاء» «خلقتُ» نیست غایت خلق به معنای مخلوق است یعنی غایت و هدف انسان عبادت است که اگر عبادت نکرد به مقصد نرسید نه اینکه هدف من عبادتِ او باشد که اگر او عبادت نکرد من به هدف نرسم خدا در سوره ی «ابراهیم» به زبان موسای کلیم فرمود به مردم بگو «إِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلّهِ مَا فِی السَّماوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ وَكَانَ اللّهُ غَنِیّاً حَمِیداً»(۲) اگر همه ی مردم عالَم کافر باشند این چنین نیست که خدا به مقصد نرسیده باشد خدا خودش مقصد است هر فاعلی کاری را برای نِیْل به کمال انجام می دهد و اگر خود کمال نامحدود خواست کاری انجام بدهد دیگر برای چیزی نیست لذا این شعر ناصواب است که کسی بگوید

۱- (۱۵) . سوره ی ذاریات، آیه ی ۵۶.

۲- (۱۶) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۳۱.

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم

کارِ خدا تا برنمی دارد نه برای سود است نه برای جود «فهو الجواد إن أعطی? و هو الجواد إن مَنع»(۱) طبق تفسیری که وجود مبارک ابی ابراهیم کرده که از حضرت سؤال کردند خدا جواد است یعنی چه، پس اگر به ادیب بدهیم این «لِيَعْبُدُونِ» را مفعول له می داند و متعلّق به «خلقتُ» دیگر بررسی نمی کند که آیا برای «تاء» «خلقتُ» است خلقِ به معنی خالق است یا خلق به معنی مخلوق، به یک حکیم و مفسّر بدهی تحلیل می کند می گوید «تاء» «خلقتُ» غایت بردار نیست چون خودش غایت است هر فاعلی کاری را برای نِیْل به کمال می کند اگر فاعلی کمالِ نامحدود بود او چون کمال نامحدود است کار از او صادر می شود نه اینکه کاری را انجام بدهد برای اینکه به جایی برسد بنابراین آیه سوره ی «ابراهیم» حق است که «إِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللّهُ غَنِيّاً حَمِيداً»(۲). غرض این است که وجود مبارک زکریا گاهی دارد «یا رب»، گاهی دارد «ربّ» این حالتهای اینها گاهی حالت نداست گاهی حالت نجوا ولی انگیزه ی آن حضرت این است که من می ترسم این چراغ زندگی من این خانه ی من این اثاث من به دست پسرعموهای نااهل بیفتد یک کار معقولی هم هست مطلوبی هم هست عبادالرحمان چنین دعایی دارند آن حضرت هم چنین دعایی کرده بنابراین استدلال صدیقه ی کبرا(سلام الله علیها) به این آیه که انبیا ارث می دهند و ارث می برند تام است.

۱- (۱۷) . الکافی، ج۴، ص۳۹.

۲- (۱۸) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۳۱.

خب، «وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِن وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِراً» که این هم گذشت که به صورت فعل ماضی ذکر کرده «فَهَبْ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيّاً» یعنی علل و اسباب عادی عاجزند ولی لدی الله که باشد مستحضرید که مقدور است سرّش این است که هیچ تجربه ای زبان نفی ندارد علوم تجربی فقط باید حرف خودشان را بزنند یعنی علوم تجربی می گوید ما آزمودیم که فلان بیماری از فلان راه شروع می شود با فلان دارو هم حل می شود همین، هیچ تجربه و هیچ علم تجربی زبان نفی ندارد برای اینکه آن را که نیازمود او نمی تواند بگوید دعا اثر ندارد، صدقه اثر ندارد، صِله رَحِم اثر ندارد، هفت حمد اثر ندارد اینها که تجریدی است و نه تجربی این از کجا می تواند نظر بدهد که اینها اثر ندارد تجربه با همه ی گستره ای که دارد فقط زبان اثبات دارد اگر تجربه باشد نه فرضیه یعنی ما آزمودیم که فلان بیماری با فلان دارو درمان می شود این می شود علم، اما فلان بیماری با دعا درمان نمی شود او را اگر یک طبیب ثابت کند می شود گفت حقّ تو نیست، نفی کند می شود گفت حقّ تو نیست، شک کند می گوید حقّ تو نیست برای اینکه این سه مطلب یک مبادی می خواهد یک میزان می خواهد اگر کسی وارد آن مسائل ماورای طب شد وارد علوم تجریدی شد از تجربی به در آمد این می تواند بگوید که ادلّه در این زمینه کافی هست یا ادلّه کافی نیست یا هنوز من به جایی نرسیدم اثبات و نفی و شک برای کسی است که وارد آن قلمرو بشود کسی که در این حوزه هست حتی حقّ شک هم ندارد یک عالِم ریاضی یک ریاضیدان بگوید خدا هست می گوییم تو نمی توانی اثبات کنی، بگوید خدا نیست می گوییم تو نمی توانی نفی کنی، بگوید من شک دارم می گوییم تو هم حق شک نداری برای اینکه ریاضیات که کاری به او ندارد قلمرو علوم ریاضی کمّ است یا متّصل یا منفصل این بیاید درباره ی اصل عالَم اظهارنظر کند که آیا اصل عالم خدایی دارد یا ندارد ابزارش در ریاضیات نیست ولی وقتی از سطح ریاضیات بالا آمد به حوزه ی فلسفه و کلام رسید هر کدام از این سه مطلب را بگوید حق دارد بگوید من ثابت کردم هست، ثابت کردم نیست، شک کردم این بالأخره کارِ اوست، ابزار اوست منتها در مسئله شک و نفی می گویند بیراهه رفتی، بنابراین در جریان علوم تجربی کسی بگوید که زنِ نازا در دوران سالمندی مادر نمی شود این حق ندارد بگوید برای اینکه این با دارو که این کار را نکرده که با دعا این کار را کرده مسئله ی تأثیر دعا، صدقه، صِله رَحِم در علوم تجربی نیست تا کسی نفی بکند عرض کرد «وَلَمْ أَكُن بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيّاً» سابقه هم که دارد شما در زمان پیری به ابراهیم فرزند دادی شاید وجود مبارک زکریا که صبر کرده در دوران پیری چنین دعایی بکند فکر کرد که نظیر حضرت ابراهیم بشود مثلاً در آن وقت دعا اثر بکند دیدن جریان حضرت مریم تشویق کرده که او شوق بیشتری پیدا شده که «هُنالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا»(۱).

۱- (۱۹) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۸.

خب، «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيّاً» حالا جوابی که می شنود «يَا زَكَرِيَّا» آیا این جواب را بلاواسطه شنید یا مع الواسطه از اینکه نداست می سازد که مع الواسطه باشد می سازد که بلاواسطه، آیه ی سوره ی مبارکه ی «آل عمران» که قبلاً ـ گذشت این بود که «فَنَادَتْهُ الْمَلاَئِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمَحْرَابِ أَنَّ اللّهَ يُبَشِّرُكَ»(۱) این معلوم می شود که مع الواسطه بود یک، در نماز خدای سبحان فرشته ها را فرستاده بود به او بشارت بدهند که تو فرزند پیدا می کنی دو، این نماز که رابط بین خلق و خالق است «وَاسْتَعِينُوْا بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ»(۲) مشکلی خیلیها را حل کرده مشکل وجود مبارک زکریا را هم حل کرده «فَنَادَتْهُ الْمَلاَئِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمَحْرَابِ أَنَّ اللّهَ يُبَشِّرُكَ» محراب نه یعنی این محرابی که در مسجدهاست این محراب بود اصلاً نماز، محراب است دیگر برای اینکه با شیطان انسان می جنگد در جهاد اکبر است دیگر با نفس می جنگد، با خاطرات می جنگد این می شود محراب، اگر نماز محراب است و شخص در محراب دارد با هوس می جنگد با خاطرات می جنگد با شیطان می جنگد لذا این جزء محارب اوست در حال نماز فرشته ها به او بشارت دادند معلوم می شود این گونه از گفتگوها منافی با خلوص و اخلاص و قربت و اینها نیست برای اینکه انسان با پیک خدا حرف می زند تازه این هم ندا بود نه نجوا کدام ملائکه بودند با چه فاصله ای به وجود مبارک زکریا بشارت دادند آنها را نصوص خاصّه باید معیّن کند. غرض این است که اگر در سوره ی «آل عمران» گذشت که ملائکه ندا دادند با این «يَا زَكَرِيَّا» که ظاهرش این است که خدای سبحان ندا می دهد منافات ندارد چون آنها به اذن خدا دارند پیام خدا را می رسانند نظیر توفّی که گاهی به خدا اسناد داده می شود گاهی به حضرت عزرائیل گاهی به فرشته های نازل این هم همین طور است سخن فرشته هایی که مأموران الهی اند سخن پروردگار تلقّی می شود که الآن طلیعه ی اذان است.

ص: ۲۸

۱- (۲۰) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۹.

۲- (۲۱) . سوره ی بقره، آیه ی ۴۵.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۵ تا ۹ سوره مریم ۸۸/۰۷/۱۲

Your browser does not support the audio tag.

«وَإِنِّی خِفْتُ الْمَوَالِیَ مِن وَرَائِی وَکَانَتِ امْرَأَتِی عَاقِراً فَهَبْ لِی مِن لَّدُنکَ وَلِیّاً (۵) یَرِثُنِی وَیَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیّاً (۶) یَا زَکَرِیَّا إِنَّا نُبَشِّرُکَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ یَحْیَی لَمْ نَجْعَل لَّهُ مِن قَبْلُ سَمِیّاً (۷) قَالَ رَبِّ أَنَّی یَکُونُ لِی غُلَامٌ وَکَانَتِ امْرَأَتِی عَاقِراً وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْکِبَرِ عِتِیّاً (۸) قَالَ کَذلِکَ قَالَ رَبُّکَ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُکَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَکُ شَیْئاً(۹)»

رحمت خدا که شامل حال زکریا(سلام الله علیه) شد شئون گوناگونی دارد که بخشهایی از آن شئون در سوره یمبارکه ی«مریم» مطرح است بخشهایی هم در سوَر دیگر. وجود مبارک زکریا(سلام الله علیه) عرض کرد من می ترسم پسرعموهای من بعد از من به زندگی من دسترسی پیدا کنند من از اینها می ترسم این نشان می دهد که یک مسئله یخانوادگی است که اگر زکریا(سلام الله علیه) به آن مطلب نرسد این پسرعموهای او و بستگان برادری او به خاندان او آسیب می رسانند قهراً این به مسئله یخانوادگی برمی گردد مربوط به نبوّت و ارث نبوّت و امثال ذلک نیست. «وَإِنِّی خِفْتُ الْمَوَالِیَ مِن وَرَائِی» این یک, «وَکَانَتِ امْرَأَتِی عَاقِراً» همسر من الآن که در دوران سالمندی است قبلاً که در دوران جوانی بود و در دورانی بود که همسالان او مادر می شدند او عاقر و عقیم بود و شما هم مسئله یعُقر و عُقم را برابر حکمت دامنگیر بعضیها می کنید آن طوری که در سوره یمبارکه ی«شوری» آیه ی۴۹ و ۵۰ آمده است این است که «یَهَبُ لِمَن یَشَاءُ إِنَاثاً وَیَهَبُ لِمَن یَشَاءُ الذُّکُورَ» خدا به بعضیها دختر می دهد به بعضیها پسر می دهد «أَوْ یُزَوِّجُهُمْ ذُکْرَاناً وَإِنَاثاً» یا به بعضیها هم پسر می دهد هم دختر, گروه چهارم کسانی اند که «وَیَجْعَلُ مَن یَشَاءُ عَقِیماً»(۱) این برابر حکمت و مصلحتی است که خدای سبحان دارد و شما هم عُقر را نصیب همسرم کردید «وَکَانَتِ امْرَأَتِی عَاقِراً» اما درخواست من از نزد شما که به عنوان کرامت غیبی است این است که «فَهَبْ لِی مِن لَّدُنکَ وَلِیّاً» که این چراغ خانه یمرا او روشن نگه بدارد اموال من به دست او برسد بیگانه یعنی پسرعموهای من که نااهل اند به امور خانوادگی من دسترسی پیدا نکنند. «فَهَبْ لِی مِن لَّدُنکَ وَلِیّاً*یَرِثُنِی وَیَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ» هم وارث خاندان من بشود هم همسر من که خواهر مریم است و از فرزندان سلیمان بن داود است و از آل یعقوب به شمار می رود از او ارث ببرد این خود زکریا از این جهت از آل یعقوب نبود اما همسر او که خواهر مریم(سلام الله علیهما) است دختر عمران بود و فرزند هارون و از فرزندان و احفاد یعقوب(سلام الله علیهم اجمعین) «یَرِثُنِی وَیَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ» و چون فرزندها عموماً فتنه اند یعنی آزمون اند و برخی از فرزندان دشمن اند طبق دو آیه که «إِنَّمَا أَمْوَالُکُمْ وَأَوْلاَدُکُمْ فِتْنَةٌ»(۲) این آزمون عمومی است که هر فرزندی بالأخره آزمون است درباره یبعضی از فرزندها هم فرمود: «إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِکُمْ وَأَوْلاَدِکُمْ عَدُوّاً لَّکُمْ»(۳) پس هر فرزندی و هر مالی به نحو موجبه یکلیه آزمون الهی است که «إِنَّمَا أَمْوَالُکُمْ وَأَوْلاَدُکُمْ فِتْنَةٌ» آزمون است, اما همه یفرزندها دشمن نیستند, همه یهمسران دشمن نیستند «إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِکُمْ وَأَوْلاَدِکُمْ عَدُوّاً لَّکُمْ» چون مسئله یفتنه و آزمون از یک سو, مسئله یعداوت از سوی دیگر درباره یفرزندها مطرح است وجود مبارک زکریا(سلام الله علیه) برابر آیه یسوره ی«آل عمران» عرض کرد «مِن لَدُنْکَ ذُرِّیَّةً طَیِّبَةً»(۴) که دیگر فتنه نباشد برای ما, دشمن ما نباشد. در اینجا فرمود: «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیّاً» که دیگر فتنه ای در کار نباشد عداوتی در کار نباشد این رضیّ اگر به معنای مرضی بود مسبوق به رضوان است یعنی وقتی بنده راضی به قضا و قدر

الهی بود, راضی به احکام و حِکَم الهی بود, راضی به دستورهای پروردگار بود چنین بنده ای مرضیّ المذهب است اگر رضی به معنای مرضی باشد و اگر رضی به معنای راضی باشد اگر کسی راضی بود به قضای الهی, قدر الهی, دستورهای الهی یقیناً خدا هم از او راضی است اگر «رَضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ»(۵) دو جمله است و از دو معنا حکایت می کند چون تحقیق در مسئله این است که استعمال لفظ در اکثر از معنا جایز است و هیچ محذور عقلی پیش نمی آید این «رَضِیّاً» هم می تواند به معنای راضی باشد هم می تواند به معنای مرضی قهراً مشمول «یَا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ*ارْجِعِی إِلَی رَبِّکِ رَاضِیَةً مَرْضِیَّةً»(۶) هستند حالا در آن آیه پیایانی سوره یمبارکه ی«فجر» سه فضیلت ذکر شده یکی مقام طمأنینه, یکی راضی بودن, سوم مرضی بودن. اگر «رَضِیّاً» در هر دو معنا استعمال بشود مقام طمأنینه را باید از جای دیگر کسب کرد که آیا این دارای نفس مطمئنه است یا نه و فعلاً از حوزه یبحث هم بیرون است ولی بالأخره این «رَضِیّاً» یا بالمطابقه یا بالالتزام هر دو را می فهماند هم «رَضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ» را می فهماند, هم «رَضُوا عَنْهُ» را می فهماند هم می شود راضی هم می شود مرضی و کسی که راضی به قضای الهی است و دین و عمل صالح او مرضیّ خداست چنین فرزند صالحی نه فتنه است برای پدر و مادر و نه دشمن برای اینکه آن پیش نیاید عرض کرد «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیّاً».

ص: ۲۹

۱- (۱) . سوره یشوری، آیه ی ۵۰.

۲- (۲) . سوره یتغابن، آیه ی۱۵.

۳- (۳) . سوره یتغابن، آیه ی۱۴.

۴- (۴) . سوره یآل عمران، آیه ی۳۸.

۵- (۵) . سوره یمائده، آیه ی۱۱۹.

۶- (۶) . سوره یفجر، آیات ۲۷ و ۲۸.

پرسش:...

پاسخ: نبوّت آخر ارثی نیست «اللّهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»(۱) رسالت, نبوّت, امامت اینها به عصمت برمی گردد اینها ارثی نیست.

پرسش:...

پاسخ: آنجا هم همین طور است دیگر این میراث کتاب به معنای اینکه نبوّت را ارث بردند نیست کتاب را پیامبر به امّت ارث می دهد یعنی برای آنها مثل اینکه فرمود: «إنّی تارکٌ فیکم الثقلین»(۲) از ارث به تَریکه یاد می کنند و ما ترک در تعبیرات دینی تَریکه یاد شده است ما هم تعبیر عرفی مان این است که تَرکه یمیّت چیست حضرت هم فرمود میراث من قرآن و عترت است «إنّی تارکٌ فیکم الثقلین» این تَریکه, این ارث در بین شما هست به این معنا خب همه چیز برای همه امّت چه ظالم, چه صالح, چه طالح ارث است.

پرسش:...

پاسخ: بله دیگر, وقتی که وجود مبارک زکریا از ذات اقدس الهی فرزند می خواهد چون طبق دو آیه دو خصیصه یتلخ برای فرزندها ذکر شده برای اینکه به آن دو خصیصه مبتلا نشود هم در آیه یسوره یمبارکه ی«آل عمران» به خدا عرض کرد «رَبِّ هَبْ لِي مِن لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً» یعنی فرزند طیّب, هم در این سوره و در آیه سوره یمبارکه ی«مریم» عرض کرد «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيّاً».

در مسئله یارث اقوال متعدّدی است گفتند میراث منظور نبوّت است یک, میراث علم و حکمت است دو, میراث مال هست سه, این اقوال سه گانه را در غالب کتابهای تفسیری مخصوصاً در جامع قرطبی آمده منظور نبوّت نیست برای اینکه نبوّت امر ارثی نیست بر اساس «اللّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»(۳) ارثی نیست و هیچ کدام از انبیا نبوّت را از نبیّ قبلی ارث نبردند سلسله یانبیای ابراهیمی(علیهم السلام) از وجود مبارک حضرت ابراهیم و انبیای بعدی اینها هر کدام بر اساس اعطای الهی به نبوّت رسیدند نه اینکه ارث برده باشند. درباره یعلم حکمت «العلماء ورثه الأنبیاء»(۴) این سرِ جایش محفوظ است که اینها وارثان انبیا هستند برای اینکه انبیا معلّم کتاب و حکمت اند و اینها هم علم و حکمت را از انبیا به ارث می برند این هم اختصاصی به هیچ پیغمبری ندارد. می ماند مسئله یمال, در جریان مسئله یمال که قول سوم است اختصاصی به ما شیعه ها ندارد عده ای هم از اهل سنّت و از قدما و از اصحاب مثل ابن عباس و دیگران اینها این ارث را ارثِ مال دانستند ما باید ببینیم که این ارث, ارث مال است یا غیر مال. روایتی را مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) در کافی نقل می کند که انبیا درهم و دینار را به ارث نمی گذارند اینها علم را به ارث می گذارند(۵) این روایت را که مرحوم کلینی نقل کرد حق است یعنی بنای انبیا بر این نیست که اینها مال جمع بکنند مال را به دیگری منتقل بکنند اینها نیست آنچه محور نزاع بین دو فرقه است آن ذیلی است که جعل شده «ما ترکناه صدقه»(۶) این «ما ترکناه صدقه» را که آ نها نقل کردند سند ندارد و جعلی است و در جوامع روایی معتبر نیامده و در کتاب شریف کافی هم نیست آنها این را جعل کردند تا بگویند این فدک و امثال فدک صدقه است وقتی صدقه یعمومی شد به بیت المال می رسد وقتی به بیت المال شد به حاکم وقت منتقل می شود و همین کار را هم کردند. ما برای اینکه ببینیم این روایت درست است یا نه, اولاًـ متن این روایت به همین جمله ختم می شود که مرحوم کلینی در کافی نقل کرده که انبیا «لا یورّثوا» مثلاً درهماً و لا دینار اینها علم را ارث می گذارند. آن «ما ترکناه صدقه» در جوامع روایی معتبر نیست این یک, و ثانیاً در حجّیت روایت چه معارض داشته باشد چه معارض نداشته باشد اولاً و بالذّات باید بر کتاب خدا عرضه بشود این دو طایفه روایات است که هر دو را مرحوم کلینی نقل کرد بزرگان دیگر هم در جوامع روایی ما آوردند یک طایفه مربوط به عنوان نصوص علاجیه است که در کتابهای اصولی فراوان مطرح است که اگر دو خبر متعارض بودند چه بکنیم؟ حضرت فرمود: «ما وافق کتاب الله» می شود حجّت, «ما خالف کتاب الله فدعوه»(۷) و مانند آن, اینها به عنوان نصوص علاجیه است که روایتهایی که معارض هم اند معیار حجّت و لاـ حجّت یا ترجیح احدی الحجّتین عرض بر قرآن کریم است. طایفه یدیگر روایاتی است که مطلق است چه معارض داشته باشد چه معارض نداشته باشد وجود مبارک پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) و همچنین ائمه(علیهم السلام) فرمودند به نام ما حدیث جعل می کنند ولی به نام خدا آیه یقرآن را نمی توانند جعل بکنند «ستکثر علیّ القاله»(۸) به نام ما روایات جعلی زیاد است هر روایتی که از ما به شما رسید بر کتاب خدا عرضه کنید اگر مطابق با کتاب خدا نبود مخالف کتاب خدا بود این حجّت نیست و حرف ما نیست خدا غریق رحمت کند مرحوم علامه

مجلسی(رضوان الله علیه) را ایشان می فرماید طبق همین روایت معلوم می شود که چیزهایی را به نام پیغمبر جعل کردند برای اینکه این روایت «ستکثر علیّ القاله» یا صادر شده یا صادر نشده, اگر صادر شده و پیغمبر فرمود که به نام من دروغ جعل می کنند معلوم می شود احادیث موضوع داریم و اگر این روایت صادر نشده باشد همین دلیل بر جعل است برای اینکه همین را از پیغمبر نقل کردند لذا ایشان می فرماید این روایت چه صادر شده باشد چه صادر نشده باشد مضمونش حق است یعنی معلوم می شود که به نام پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) احادیثی جعل می کنند پس هر روایتی چه معارض داشته باشد چه معارض نداشته باشد باید بر قرآن کریم عرضه بشود لذا اول ما باید خطوط کلی قرآن را ارزیابی کنیم بعد روایت را بر قرآن عرضه کنیم وقتی آیات قرآن را بررسی می کنیم می بینیم عموماتی دارد اطلاقاتی دارد و خصوصیّاتی هم عموم و اطلاقش شامل انبیا و غیر انبیا می شود, هم آنچه مخصوص انبیاست عموم و اطلاقش تمام این اطلاقات از «أَقِيمُوا الصَّلاَةَ»(۹) از «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ»(۱۰) از مسئله یجهاد, از مسئله یحج, از مسائل امر به معروف و نهی از منکر همه یتکالیف شامل انبیا(علیهم السلام) و معصومین هم می شود البته آنها احکام مختصّ هم دارند نظیر وجوب نماز شب بر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و مانند آن, ولی «يُوصِيكُمُ اللّهُ فِي أَوْلاَدِكُم»(۱۱) این گونه از عمومات شامل پیغمبر می شود مسئله یارث را تبیین می کند همه یاینها مشمول اند یک, اینها عمومات. آیه یسوره یمبارکه ی«احزاب» که «أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ»(۱۲) که طبقات ارث را تبیین می کند شامل انبیا می شود دو, قصه ی«وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ»(۱۳) درباره یخصوص نبوت است سه, اینجا هم «وَلِيّاً*يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» ظاهرش مال است چهار, برای اینکه ارثِ نبوّت یا ارث علم یا ارث حکمت اینها قرینه می خواهد وقتی عرفاً گفتند ارث یعنی مسئله یمال دیگر, فلان کس وارث است, فلان کس ارث برد یعنی مال دیگر درست است که می شود گفت فلان شخص وارث علم فلان کس است, وارث حکمت فلان کس است ولی مع القرینه است با قرینه می شود ارث را درباره یمسائل علم و حکمت مطرح است ولی بی قرینه همان مسئله یارث مال است دیگر لغتاً این طور است, عرفاً این طور است, اعتبار عقلاـ این طور است, پس این چهار دلیل نشان می دهد که انبیا همانند افراد دیگر مشمول این عموم و اطلاقات اند.

۱- (۷) . سوره یانعام، آیه ی۱۲۴.

۲- (۸) . مستدرک الوسائل، ج۷، ص۲۵۵.

۳- (۹) . سوره یانعام، آیه ی۱۲۴.

۴- (۱۰) . الکافی، ج۱، ص۳۴.

۵- (۱۱) . الکافی، ج۱، ص۳۴.

۶- (۱۲) . بحارالأنوار، ج۲۹، ص۳۲۹.

۷- (۱۳) . مستدرک الوسائل، ج۱۷، ص۳۰۴.

۸- (۱۴) . تفسیر المیزان، ج۵، ص۲۷۳.

۹- (۱۵) . سوره یبقره، آیه ی۴۳.

۱۰- (۱۶) . سوره یبقره، آیه ی۱۸۳.

۱۱- (۱۷) . سوره ینساء، آیه ی۱۱.

۱۲- (۱۸) . سوره یانفال، آیه ی۷۵.

۱۳- (۱۹) . سوره ینمل، آیه ی۱۶.

مهم تر از همه استدلال صدیقه یکبرا(سلام الله علیها) است در حضور همه یمهاجر و انصار با اطلاع وجود مبارک امام زمانش یعنی علی بن ابی طالب(سلام الله علیه) حضرت باخبر بود که وجود مبارک صدیقه کبرا چگونه دارد احتجاج می کند از کسانی که این خطبه را حفظ کرد و نقل کرد همان زینب کبرا(سلام الله علیها) بود که این خطبه را حفظ کرده بود و برای دیگران نقل کرد یکی از رُوات این خطبه همان زینب کبراست حالا شما ملاحظه بفرمایید این خطبه نورانی حضرت از چند بخش تشکیل می شود و از چند جهت حضرت استدلال می کند البته این خطبه طلیعه ای دارد این بزرگان یعنی معصومین(علیهم السلام) آن بخشی را که با مردم حرف می زنند بالأخره قابل فهم هست با تبیین, اما آن بخشی که با خدا حرف می زنند آنها را اوحدی می فهمند این دعاها این طور است, این «مناجات شعبانیه» این طور است شما الآن این بیست جلد وسائل را که می بینید غالب اینها قابل فهم است یعنی کسی پنج, شش سال درس بخواند بالأخره اگر هم به کتاب لغت بخواهد مراجعه کند مقدورش است این روایات را به خوبی می فهمد اما وقتی بخواهد صحیفه یسجادیه را مطالعه کند یا نهج البلاغه را مطالعه کند این طور نیست که با هفت, هشت سال درس خواندن فقه و اصولی حل بشود خطبه مثلاً همین «مناجات شعبانیه» از این قبیل است آن بخشی که با خدا حرف می زنند خب توده یمردم می خواهد بفهمد می خواهد نفهمند «هَبْ لی کمال الانقطاع»(۱) این قطع چیست, انقطاع چیست, کمال انقطاع چیست, حضرت چرا مرحله یسوم را خواسته اینها نه با بنای عقلاـ حل می شود نه با لغت حل می شود نه با عرف حل می شود اینها با درسهای دیگر حل می شود خطبه ها از این قبیل است خطابه ها حساب دیگری دارد می بینید وجود مبارک حضرت امیر وقتی خطبه می خواند با خدا حرف می زند حمد و ثنا دارد ازلیّت خدا را تشریح می کند بسیاری از افراد متوجّه نمی شوند اما وقتی می گوید «یا ایّها الناس! یا ایّها الذین آمنوا» دستور می دهد خب آنها می فهمند. یک خطبه ینورانی دارد وجود مبارک حضرت امیر مرحوم کلینی آ ن خطبه را نقل می کند چون بسیاری از این خُطَبی که در نهج البلاغه آمده است مرحوم صدوق نقل کرده مرحوم کلینی نقل کرده دیگران نقل کردند بعدها مرحوم سیّد رضی انتخاب کرده گزیده هایی از آنها را ذکر کرده. خطبه ای در کافی شریف در همان جلد اول در مسئله یتوحید هست که مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) این خطبه را نقل می کند بعد می گوید که این مرحوم کلینی مستحضرید که حرف در کافی خیلی کم دارد غالباً حدیث است اما بعد از آن خطبه این جمله ها را دارد, دارد که علی بن ابی طالب(سلام الله علیه) این خطبه را ایراد کرده این خطبه به قدری اوج دارد که اگر تمام جن و انس جمع بشوند و در بین آنها پیغمبر نباشد بخواهند مثل این حرف بزنند مقدورشان نیست این حرفِ مرحوم کلینی است می گوید کسی که «بأبی و اُمّی» پدر و مادر من فدای او این مقدورشان نیست این فرمایش مرحوم کلینی است در اصول کافی در جلد اول در بحث توحید بعد از نقل این خطبه. اصول کافی را عده یزیادی شرح کردند مهم ترین شرح برای مرحوم صدرالمتألّهین است بعد مجلسی اول, مجلسی دوم, بعد ملا صالح مازندرانی اینها شروحی بود که بعدها پیدا شد گوشه هایی از اصول کافی را مرحوم میرداماد استاد ایشان شرح کردند ولی شرح عمیق برای مرحوم ملا صدراست ایشان به شرح این قسمت که رسیدند اضافه می کنند می گویند که جناب کلینی اگر این جمله را اضافه می کرد بهتر بود که اگر همه یجن و انس جمع بشوند و در بین آنها پیغمبران هم باشند اما پیغمبران اولواالعزم نباشند نمی توانند مثل علی حرف بزنند یعنی شمای کلینی که گفتی انبیا هم می توانند مثل او حرف بزنند بگویید انبیای اولواالعزم وگرنه انبیای دیگر هم بعید است که این طور بتوانند حرف بزنند این از آن خطبه هاست. آن خطبه شاه بیتی دارد و بیت الغزلی دارد واسطهالعِقدی دارد که آن واسطهالعقد را گِره اش را مرحوم میرداماد در شرح اصولی کافی گشود آن واسطهالعقد آن شاه بیت آن نقطه یبرجسته یخطبه یعلی(سلام الله علیه) در خطبه یفاطمه(سلام الله علیها) است و عصاره یآن مطلب این است که آن ماده ای که شبهه یازلیت عالم را مطرح می کنند می گویند آیا خدا عالَم را

از مـاده ای خلق کرد پس معلوم می شود ماده قبلًا بود قبل از خـدا بود قبل از خلقت خـدا بود به خـدا محتاج نبود, عالَم را مِن شیءٍ خلق کرد پس معلوم می شود آن شـیء ازلی بود یا مِن لا شیء خلق کرد لا شیء که نمی تواند مبدأ چیزی باشد که خدا از لا شـیء چیزی را خلق بکند و شـیء هم که از نقیضـین بیرون نیست مِن شیء باشد محال, مِن لا شیء باشد محال این شبهه, آنکه میرداماد(رضوان الله علیه) از خطبه یحضـرت امیر و همچنین از خطبه یحضـرت زهرا(سـلام الله علیهمـا) می توان اسـتفاده کرد و جواب داد این است که نقیض مِن شـیء, مِن لا شـیء نیست وگرنه هر دو می شود موجبه نقضـی مِن شیء, لا مِن شیء است نه مِن لا شـیء شـبهه این است که عالَم را مِن شـیء خلق کرد یا مِن لا شـیء هر دو محال است مِن شیء خلق کرده باشد محال, مِن لا شـیء خلق کرده باشد محال رفع نقیضـین هم که محال. پاسـخش این است که نقیض مِن شیء, لا مِن شیء است «نقیض کـلّ رفعٌ أو مرفوع» نقیض مِن شـیء, مِن لا ـ شـیء نیست وگرنه هر دو می شود وجودی نقیض مِن شـیء, لا ـ من شـیء است این نکته هم در خطبه یوجود مبارک حضـرت امیر هست هم در خطبه یوجود مبارک حضرت زهرا(سلام الله علیها) آغاز این خطبه این است که بعد از چند جمله «ابتدع الأشیاء لا مِن شیء»(۲) خدا بدیع السماوات و الأرض است نوآور است عالَم را از چیزی خلق نکرد نه از لا شـیء خلق کرد «ابتدع الأشـیاء لا مِن شیء» نه من لا شیء این جمله هم در خطبه ینهج البلاغه است هم در خطبه یحضـرت زهرا(سـلام الله علیهما) با این تفاوت که وجود مبارک حضرت زهرا تقریباً ۲۵ سال قبل از حضرت امیر این را گفته چـون خطبه هـای وجود مبـارک حضـرت امیر در زمـان حکومتشـان و خلافتشـان این خطبه هـا را ایراد می کردند وگرنه آن وقتی که خانه نشـین بودنـد یا کشاورزی می کردنـد که جای سـخنرانی نداشـتند این خطبه را هم مرحوم کلینی نقل کرده فرمود وقتی که بار دوم سپاهیانش را برای شام در تتمّه یجنگ صفین اعزام کرده بود «فلمّا حشد الناس قام خطیباً»(۳) این ایراد کرده تقریباً ۲۵ سال بعد یا نزدیک سـی سال بعد این خطبه آن خصیصه را دارد بعد از آن حمد و ثناء و توحید الهی و جریان وحی و نبوّت و اینهـا و اینکه ایمـان اثرش چیست, نماز اثرش چیست, زکات اثرش چیست به این جمله ها می رسـند به مسئله یارث می رسند که به مهاجر و انصار در مسجد خطاب می کنند بعد به دستگاه حکومت هم خطاب می کند ««أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»(۴) أفلا تعلمون بلی؟ قـد تجلّی؟ لکم کالشـمس الضاهیه أنّی ابنته» بعـد فرمود: «أیّها المسـلمون! أ اُغلبُ علی إرثیه یأبن أبی قحافه أ فی کتاب الله أن ترث أباک و لا أرث أبی» در قرآ ن آمده که تو ارث می بری ولی من از پدرم ارث نمی برم ««لَقَدْ جِئْتِ شَـيْئاً فَرِيًّا»(۵)», «أ فعلی عمـدٍ ترکتُم کتاب الله و نبذتموه وراء ظهورکم إذ یقولُ «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ»(۶) و قـال فیمـا اقتصّ مِن خبر یحیی بن زکریـا(علیه السـلام) إذ قـال ربّ «فَهَبْ لِی مِن لَّدُنکَ وَلِیّاً*یَرِثُنِی وَیَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ»» پس این آیـاتی است مربوط به انبیـا که ارث می برنـد و همچنین «و قـال: «أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ الله»(۷) و قـال «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُم لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ»(۸) و قال «إن تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّهُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَى الْمُتَّقِينَ» و زعمتم ألاّ ـ حُظوه لی و لا ـ أرث مِن أبی و لا رَحِمَ بیننا أ فخصّکم الله بآیهٍ أخرج منها أبی»(۹) یک آیه یخاصّی داریم دلیل مخصوصـی داریم که پدرم ارث نمی گذارد؟! بعد هم آن جمله یجگرسوز را فرمود که مسئله یدر و پیکر زدن با این جمله اصلاً قابل قیاس نیست فرمود شما هیچ دلیلی ندارید که مرا از ارث محروم کنید مگر اینکه بگویید ــ معاذ الله ــ نقل نکنم.

۱- (۲۰) . بحارالأنوار، ج۹۱، ص۹۹.

۲- (۲۱) . بحارالأنوار، ج۲۹، ص۲۲۱.

۳- (۲۲) . الکافی، ج۱، ص۱۳۴.

۴- (۲۳) . سوره یمائده، آیه ی۵۰.

۵- (۲۴) . سوره یمریم، آیه ی۲۷.

۶- (۲۵) . سوره ینمل، ایه ی۱۶.

۷- (۲۶) . سوره یبقره، ایه ی۱۸۰.

۸- (۲۷) . سوره ینساء، ایه ی۱۱.

۹- (۲۸) . بحارالأنوار، ج۲۹، ص۲۲۶ و ۲۲۷.

خب, بعد در آن جمله های بعدی این خطبه را ادامه می دهد در بعد از یک صفحه می فرماید: «أ أُهْضَمُ تُراثَ أبی» به مردم خطاب کرد «و أنتم بمرأی مِنّی و مسمعٍ و منتدیً و مَجمَع»(1) همه تان حاضرید دارید می بینید ارث مرا دارند هضم می کنند شما در نهج البلاغه می بینید وجود مبارک حضرت امیر وقتی حضرت زهرا(سلام الله علیها) را می خواهد دفن کند این جمله ها را گفته در خطبه ی۲۰۲ نهج البلاغه آمده است که هنگام دفن رو کرد به قبر مطهّر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) عرض کرد «السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّی وَ عَنِ ابْنَتِکَ النَّازِلَهِ فِی جِوَارِکَ وَالسَّرِیعَهِ اللِّحَاقِ بِکَ قَلَّ یَا رَسُولَ اللَّهِ عَنْ صَفِیَّتِکَ صَبْرِی» تا به این جمله فرمود: «وَ سَتُنَبِّئُکَ ابْنَتُکَ بِتَضَافُرِ أُمَّتِکَ عَلَی هَضْمِهَا» این هضم همان است که در خطبه یحضرت زهرا آمده «أ أُهْضَمُ تُراثَ أبی و أنتم بمرأی مِنّی»(2) همه تان می بینید روز روشن دارند ارث مرا می برند اینجا هم حضرت فرمود: «وَ سَتُنَبِّئُکَ ابْنَتُکَ بِتَضَافُرِ أُمَّتِکَ عَلَی هَضْمِهَا فَأَحْفِهَا السُّؤَالَ وَ اسْتَخْبِرْهَا الْحَالَ»(3) بنابراین اطلاقات حاکم است عمومات حاکم است دلیل خاص درباره یارث انبیا حاکم است مهم تر از همه تفصیل و تبیین و تشریح صدیقه کبرا(سلام الله علیها) حاضر است و قبلاً هم بحث گذشت که وجود مبارک حضرت زهرا(سلام الله علیها) مطلبی را بفرماید مثل اینکه امیرالمؤمنین فرمود, امام صادق فرمود, امام باقر فرمود معیار حجّیت عصمت گوینده است نه امامت او می خواهد امام باشد می خواهد نباشد اگر کسی معصوم بود خب قولش حجّت است دیگر, بنابراین این تفسیر که منظور از ارث, ارثِ مال است می شود مُحکَّم عمومات و اطلاقات هم حاکم اند و دلیلی خاصّی هم که بود تأیید می کند و تفصیلی هم که از حضرت زهرا(سلام لاله علیها) شده است تبیین می کند.

ص: ۳۲

۱- (۲۹) . بحارالأنوار، ج۲۹، ص۲۲۸.

۲- (۳۰) . بحارالأنوار، ج۲۹، ص۲۲۸.

۳- (۳۱) . نهج البلاغه، خطبه ی۲۰۲.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۷ تا ۹ سوره مریم ۸۸/۰۷/۱۳

.Your browser does not support the audio tag

«يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَل لَّهُ مِن قَبْلُ سَمِيّاً (۷) قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِراً وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيّاً (۸) قَالَ كَذلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئاً(۹)»

تاکنون روشن شد که خواسته ی اوّلی وجود مبارک زکریا(سلام الله علیه) فرزند صالح بود زیرا بالصراحه در آیه ی سوره ی «آل عمران» آمده است که «هُنالِكَ دَعا زَكَرِيَّا» که «هَبْ لِي مِن لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً» مسئله ی وارث بودن و ارث بری و امثال ذلک اینها قرینه است که مقصود از این ولیّ، فرزند است در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» چون سخن از ذریّه است دیگر سخن از قرینه نیست آیه ی ۳۸ سوره ی مبارکه ی «آل عمران» این بود که «هُنالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِن لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً» دیگر «يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ»(۱) لازم نبود برای اینکه این وارث بودن و ارث بردن قرینه است بر اینکه منظور از ولیّ، فرزند است ولی وقتی کلمه ی ولیّ به کار نرفته نیازی به قرینه نیست دیگر سخن از ارث مطرح نشده «ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً» اما در آیه ی محلّ بحث در سوره ی مبارکه ی «مریم» کلمه ی «ذُرِّيَّةً» نیامده کلمه ی ولیّ آمده این ولیّ چون صریح در فرزند نیست نیازی به قرینه داشت و آن قرینه این است که من وارث می خواهم ارث ظهور اوّلی اش در ارث مال است دیگر مال فرزند است مسئله ی ارث نبوّت، ارث علم، ارث حکمت و امثال ذلک که برخی از مفسّران اهل سنّت نقل کردند همه ی اینها محتاج به قرینه است پس خواسته ی اوّلی وجود مبارک زکریا فرزند است ذات اقدس الهی هم بشارت داد «يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ» یعنی اصلِ دعای شما را خدای سمیع الدعاء شنید یک، و ترتیب اثر داد و آن اعطای فرزند است و آن فرزند پسر است نه دختر و در حدّ غلام بودن هم می ماند این چنین نیست که در دوران نوزادی مثلاً رخت بربندد به حدّ غلام شدن می رسد و نام او را هم خود ما گذاشتیم به شما که پدر و مادر او هستید واگذار نکردیم و یک نام خوبی هم انتخاب کردیم که این نام سابقه ندارد این پنج، شش مطلب را ذات اقدس الهی به عنوان کرامت به زکریا گفت «يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ» یعنی سَمعنا و أجبنا تو گفتی خدا سمیع الدعاست راست گفتی ما شنیدیم، شنیدیم نه یعنی شنیدنِ تکوینی کما مرّ چون خدا همه ی حرفها را کذب و غیبت و تهمت و افترا را هم می شنود چون «بکلّ شیء سمیع» است چه اینکه دعا و مناجات را هم می شنود «إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ»(۲) نه یعنی می شنوی یعنی گوش به حرف ما می دهی حرفِ ما مورد قبول شماست که در تعبیرات عرفی هم می گوییم فلان کس حرفِ ما را می شنود یعنی قبول می کند نه می شنود یعنی دستگاه فیزیکی گوش او شنواست اینکه منظور نیست وقتی ما در دعاها می گوییم «إنّك سمیع الدعاء» یعنی خدایا تو آن بزرگواری و کرامتی که داری این است که حرفهای ما را می شنوی ترتیب اثر می دهی این ترتیب اثر دادن که در کلام زکریا(سلام الله علیه) بود با این پنج، شش کرامت همراه بود خدا فرمود بله، من ترتیب اثر می دهم و آن این است که به تو فرزند می دهم آن فرزند پسر هم هست تا به دوران غلامی و مثلاً نوجوانی و جوانی و اینها می رسد و انتخاب اسم را هم به عهده ی خودم گذاشتم به شما واگذار نکردم یک اسم بی سابقه هم برای او گذاشتم این پنج، شش کرامت است که به شما دادم «يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى» این مظهر حیات ماست شما در بحث روایات می بینید در قیامت بین الصفّین مرگ را احضار می کنند مگر به صورت کَبش أملح

در می آید و وجود مبارك زكريا اين مرگ را ذبح می كند يعنی مرگ را می ميراند كسی كه مظهر حيات است و عامل حيات است و يحياست اين مرگ را بايد بميراند مرگ يعنی تحوّل وقتی مرگ مُرد يعنی انسان به دارالقرار می رسد ديگر هيچ موتی نيست انسان مرگ را می ميراند نه اينكه مرگ انسان را بميراند ما به حدّی می رسيم كه تحوّل و تغيّر و دگرگونی را می ميرانيم و از بين می بريم و به دارالقرار می رسيم و ابدی خواهيم بود، بنابراين اين كار يعنی ذبح مرگ به دست يحيی?(سلام الله عليه) است طبق تعبيرات روايات و اين سيّد حَصور است و همسر هم انتخاب نكرده اين پنج، شش كرامت را خدا در اجابت همراه كرده «بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى» ما بايد اسم قرار بدهيم و ما يک اسم بی سابقه ای برای او انتخاب كرديم «لَمْ نَجْعَل لَّهُ مِن قَبْلُ سَمِيّاً» برای او همنامی ما انتخاب نكرديم بعد از وجود مبارک يحيی عده ای زيادی به يحيی ناميده شدند اما قبلاً كسی يحيی نبود اين اسم بی سابقه ای بود كه ما انتخاب كرديم سَمیّ يعنی همنام گاهی سمی به معنای همنام است مثل اينجا، گاهی هم سَمیّ به معنای مَثيل، نظير، مثل و مانند است چه اينكه در همين سوره ی مباركه ی «مريم» آمده كه «هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيّاً»(۳) برای خدای سبحان سمی ای نيست، همنامی نيست منظور از اين نام يعنی اگر خدا رب است موجود ديگر رب نيست، اگر خدا خالق است موجود ديگر خالق نيست و اگر غير خدا را ديگران رب گفتند «إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْماءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُكُم مَا أَنزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ»(۴) كه در سوره ی مباركه ی «ابراهيم» و مانند آن اين بحثش گذشت می فرمايد اين رب برای خداست خدا سَمیّ و همنام ندارد كه يک موجود ديگری هم رب باشد و اگر اين ارباب متفرّقون را، اگر اين اصنام و اوثان را شما ارباب گفتيد اين لفظی است كه زيرش خالی است اين راء و باء مشدّد را بر لفظ جاری می كنيد اين مفهومی دارد در ذهن هست اما اين مفهوم زيرش خالی است «إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْماءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُكُم مَا أَنزَلَ اللَّهُ بِهَا» مثل كلمه ی عدم اين كلمه ی عدم كه «عين» و «دال» و «ميم» است يک لفظ است مفهومی دارد به معنای نيست و نيستی اينكه مُهمل نيست مستعمل است وضع شد معنا هم دارد ولی اين مفهوم زيرش خالی است چيزی در خارج باشد بگوييم هذا عدمٌ اين چنين نيست اين مفهوم از هيچ چيز حكايت نمی كند اين عدم الحكايه را ما حكايت عدمی می پنداريم اصلاً حكايت نيست اين مفهوم زيرش خالی است فرمود اينكه شما اصنام و اوثان را رب ناميديد ارباب متفرّق قائل شديد اين اسم بی مسمّاست اين مفهوم زيرش خالی است «إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْماءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُكُم مَا أَنزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ»(۵) پس خدا سَمیّ ندارد، همنام ندارد اين اسما مختصّ به ذات اقدس الهی است و لاغير كه در آيات بعد خواهد آمد كه «هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيّاً»(۶) وجود مبارک يحيی مظهر چنين خدايی است خدا سَمیّ ندارد مظهر او می شود يحيی او هم سمیّ ندارد خصيصه ای كه در يحيای شهيد(سلام الله عليه) بود در انبيای ديگر نبود بنابراين اين پنج، شش كرامت را خدای سبحان درباره ی زكريا و يحيی اِعمال كرده است.

۱- (۱) . سوره يمريم، آيه ی۶.

۲- (۲) . سوره يآل عمران، آيه ی۳۸.

۳- (۳) . سوره يمريم، آيه ی۶۵.

۴- (۴) . سوره ينجم، آيه ی۲۳.

۵- (۵) . سوره ينجم، آيه ی۲۳.

۶- (۶) . سوره يمريم، آيه ی۶۵.

پرسش:...

پاسخ: بله دیگر با شهادتش دین را حفظ کرده دیگر خدا هم که فرمود: «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ»(۱) آن با قوّت گرفت دیگر و وجود مبارک سیّدالشهداء(سلام الله علیه) در این مسافرت بسیاری از این مقاطع سفر را با نام مبارک یحیی می گذراند می فرمود: «أما عَلمت أن مِن هوان الدنیا علی الله تعالی أن رأس یحیی بن زکریا أهدی اللی بغی مِن بغایا بنی اسرائیل»(۲) در همین سفر کربلا در بسیاری از این مقاطع نام مبارک یحیی(سلام الله علیه) را می برد.

پرسش:...

پاسخ: خب، یعنی مقامی برای اوست که برای دیگری نیست چون هر کدام از این انبیا خصیصه ای دارند وجود مبارک نوح خصیصه ای دارد فرمود: «وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ»(۳) که خصیصه ی نوح برای انبیای دیگر نیست، وجود مبارک عیسی(سلام الله علیه) با مادرش(سلام الله علیها) خصیصه ای دارند که فرمود: «وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ»(۴) اینها یک آیه ی جهانی اند خصیصه ای که برای یحیای سیّد حصور هست خصیصه ای است که برای انبیای دیگر نیست که آن طور او شهید شده و انبیای دیگر این خصیصه را ندارند هر کدام از اینها خصوصیتی دارند که انبیای دیگر ندارند.

خب، «لَمْ نَجْعَل لَّهُ مِن قَبْلُ سَمِيّاً» این بشارتی است که ذات اقدس الهی داد و در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» آن طوری که گذشت این بشارت مع الواسطه بود برای اینکه «فَنَادَتْهُ الْمَلاَئِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمَحْرَابِ أَنَّ اللّهَ يُبَشِّرُكَ»(۵) آن گاه وجود مبارک زکریا استعجاباً نه استبعاداً او خودش منتظر این کرامت بود ولی شگفت زده عرض می کند که من چگونه فرزند داشته باشم در حالی که نه من نه همسرم هیچ کدام در حدّ قابلیّت نیستیم اینها استبعاد نیست اینها تعجّب است شگفتی است یعنی به به! در حال تعجّب این حرف را می زنند چون در سوره ی مبارکه ی «هود» این مشابه این مطلب آنجا چون مفصّل گذشت اینجا ما دیگر آن بحث مبسوط ارائه نخواهد شد در سوره ی مبارکه ی «هود» این است که وقتی خدای سبحان فرستاده های خود را برای ابراهیم(سلام الله علیه) اعزام کرد «وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلاَماً قَالَ سَلاَمٌ فَمَا لَبِثَ أَن جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ ? فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لاَ تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لاَ تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ ? وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ»(۶) همسرش آنجا ایستاده بود «فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِن وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ ? قَالَتْ» این همسر با اینکه کرامتهای فراوانی را به برکت ابراهیم(سلام الله علیه) دید عرض کرد «ءَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهذَا بَعْلِي شَيْخاً»(۷) اینکه همسر من است پیرمرد است من هم که پیرزنم به چه صورت مادر بشویم فرمود: «قَالُوا أَتَعْجَبِينَ»(۸) در شگفت هستی؟! سخن از تَستبعدین نیست سخن از شگفتی است بنابراین آنچه را که آن بانو گفت شگفت زده شده و گفت آنچه را وجود مبارک زکریا می گوید شگفت زده می گوید به به گفتن است نه چطور می شود اینها محمول بر تعجّب است استعجاب است نه استبعاد اینجا هم وجود مبارک زکریا عرض کرد که «رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلاَمٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِراً وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيّاً» هیچ جهتی از جهاتی که بتواند فرزنددار شدن ما را توجیه کند نیست هم من پیرم و پیری ام به فرتوتی رسیده است عُتوّ یعنی از حد گذشتن اگر کسی از حدّش بگذرد می گویند «عطا عتوّا» می گوید پیری من به عتوّ رسید یعنی از حدّ معمول گذشت من فرتوتم از حدّ میانسالی گذشتم به حدّ شیخی رسیدم و به حدّ فرتوتی رسیدم این هم که عیال من است که در دوران جوانی طبق تجربه هایی که اینها داشتند عقیم بود «وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِراً» نه «وامرأتی عاقرٌ» «وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِراً وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيّاً» این کسی که رابط بود

«قَالَ كَذلِكَ» بله این چنین است جای شگفتی نیست برای شماها شگفت است برای ذات اقدس الهی امر عادی است.

ص: ۳۴

۱- (۷) . سوره یمریم، آیه ی۱۲.

۲- (۸) . بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۶۵.

۳- (۹) . سوره یعنکبوت، آیه ی۱۵.

۴- (۱۰) . سوره یانبیاء، آیه ی۹۱.

۵- (۱۱) . سوره یآل عمران، آیه ی۳۹.

۶- (۱۲) . سوره یهود، آیات ۶۹ _ ۷۱.

۷- (۱۳) . سوره یهود، آیه ی۷۲.

۸- (۱۴) . سوره یهود، آیه ی۷۳.

پرسش:...

پاسخ: نه، برای اینکه اگر استبعاد بود که عرض نمی کرد «وَلَمْ أَكُن بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا»(۱) با جمله ی اسمیه و با ضرس قاطع از خدا چیزی را خواست عرض کرد وضع ما این است «إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْباً»(۲) الآن ما «وَلَمْ أَكُن بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا» کسی که این طور با ضرس قاطع از ذات اقدس الهی فرزند می خواهد معلوم می شود از خدا بعید نمی داند دیگر.

پرسش:...

پاسخ: غرض آن است که او یقین دارد که خدا

حُکم آنچه تو اندیشی لطف آنچه تو فرمایی

این امر یقینی است برای انبیا این «أَنَّى»، «أَنَّى» شگفت زدگان است نه مستبعدان نه اینکه بعید است برای اینکه او به ضرس قاطع از خدا چیزی را می خواهد خب اگر خب اگر به ضرس قاطع از خدا چیزی را می خواهد معلوم می شود که توان الهی را، عنایت الهی را، کرامت الهی را همه را دیده دیگر با این قرائن قطعی که نمی شود گفت ـ معاذ الله ـ او استبعاد کرده که. خب، این نظیر به به ای است چه عجب! در سنّ پیری! این تعبیرات «قَالَ كَذلِكَ» بله، این چنین شد قصّه این است خدا تصمیم گرفته بعد همین کسی که به وجود مبارک زکریا دارد می گوید «كَذلِكَ» بله، کار تمام شده است برهان مسئله را هم ذکر می کند می فرماید: «قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ» این تنها درخواستی نیست که یک دعاکننده از خدا چیزی بخواهد و خدا استجابت کند این طور نیست کارِ انبیا، سیره ی انبیا آموزنده است این را قرآن تشریح می کند تا همگان بدانند که این راه باز است بالأخره هر کسی توانست این راه را به اندازه ی خود طی کند به ثمر می رسد برهانی را هم که دارد اقامه می کند این است که این کسی که رابط بود بشیر بلاواسطه بود عرض کرد «كَذلِكَ» بله قضیه از این قبیل است بعد عرض کرد ربّ تو می فرماید که این کار آسان است به این دلیل هم سهولت و هَیّن بودن کار را ذکر می کند و هم دلیل را «قَالَ» یعنی این مبشِّر به عرض زکریا(سلام الله علیه) رساند «قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ» اینکه یک زن عاقِر را، یک پیرمرد فرتوت کهنسال را پدر و مادر بکند برای خدا آسان است «قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ» چرا، برای اینکه مهم تر از این کار را کرده آن کار چیست؟ این است که «وَقَدْ خَلَقْتُكَ» یعنی ربّ تو به تو می فرماید که من تو را آفریدم «وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئاً» اگر ذات اقدس الهی چیزی که معدوم محض است او را موجود بکند خب یقیناً می تواند چیزی که موجود است وصفی به او بدهد اگر چیزی که «لیس» تامّه دارد خدا به او «کان» تامّه می دهد چیزی که کان ناقصه دارد خدای سبحان به او «کان» تامّه عطا می کند یعنی فعل را به او عطا می کند یعنی قبلاً فاقد بود الآن واجدش می کند این برهان مسئله است.

۱- (۱۵) . سوره یمریم، آیه ی۴.

۲- (۱۶) . سوره یمریم، آیه ی۴.

پرسش:...

پاسخ: بله، این «قَالَ» اوّلی برای مبشّر است اینکه ارتباط تنگاتنگ با وجود مبارک زکریا دارد بشارت را آورده به عرض زکریا رسانده وقتی زکریا گفت به به در این شرایط ما فرزنددار می شویم «قَالَ کَذلِکَ» بله این چنین است قضیه تمام شده است این تمام شد. بعد همین مبشّر به یحیی عرض می کند که پیام الهی را من دارم به شما می رسانم و آن این است که پروردگار تو می گوید این کار برای من آسان است چرا، برای اینکه من مهم ترش را درباره ی تو انجام دادم نه مهم ترش را درباره ی دیگری «وَقَدْ خَلَقْتُکَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَکُ شَیْئاً» تو وقتی که هیچ نبودی من تو را آفریدم خب کسی که موجود هست ولی وصفی را ندارد خب یقیناً اعطای وصف به یک موجود آسان تر از آن است که معدومی را موجود کند که.

پرسش:...

پاسخ: نه، «قَالَ کَذلِکَ» الله یفعل ما یشاء آنجا هم همین طور باید معنا کرد.

پرسش:...

پاسخ: بله، «قَالَ کَذلِکَ» این تمام شد، «قَالَ رَبُّکَ» این مبشّر دوتا حرف زد یکی اینکه در برابر تعجّب وجود مبارک زکریا عرض کرد قضیه تمام شده است بعد برهان مسئله را از طرف خداوند ذکر کرد «قَالَ رَبُّکَ» یعنی این مبشّری که با وجود مبارک زکریا دارد گفتگو می کند به زکریا عرض کرد پروردگار تو می گوید این کار برای من آسان است چرا، برای اینکه مهم تر از این را درباره ی خود تو انجام دادم «قَالَ رَبُّکَ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ» «لِمَ»؟ برای اینکه «وَقَدْ خَلَقْتُکَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَکُ شَیْئاً» خب.

پرسش:...

پاسخ: تعجّب را رفع کند شگفتی ندارد نزد شما افراد عادی شگفتی است ولی نزد ذات اقدس الهی امر عادی است وقتی که عادی باشد شگفت ندارد کار خدا همیشه این طور است دیگر خدای سبحان دائم الفضل است، دائم الفیض است علی البَریّه چون سؤال از هر موجودی دائمی است پاسخ از طرف خدا هم دائمی است «کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ» چرا، چون «یَسْئَلُهُ مَن فِی السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ»(۱) این یک آیه است چرا خدا هر لحظه یوم نه یعنی ۲۴ ساعت یوم نه یعنی روز در برابر شب، یوم یعنی ظهور چون خود یوم فعلِ خداست در هر ظهوری خدا کار جدید انجام می دهد چرا، چون در هر ظهوری نیازِ تازه عرضه می کند «کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ» لِمَ؟ چون «یَسْئَلُهُ مَن فِی السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ» این سؤال که مقطعی نیست این سؤال دائمی است همگانی است و همیشگی هر موجودی در هر لحظه می گوید «یا رب» چون فقیر است دیگر در هستی خود محتاج به اوست اگر سؤال دائمی است جوابِ دائمی می خواهد نتیجه ی این سؤال و جوابی که در صدر و ذیل این آیه ی نورانی است همان دعای شبهای جمعه است که «دائم الفضل علی البریّه»(۲) است خب برهان مسئله این است که خدای سبحان نسبت به شما یک کار مهم تری انجام داده این جا برای تعجّب نیست این قضیه را بازگو می کند تا همگان توجیه بشوند، خب.

پرسش:...

پاسخ: چیز تعجّبی است دیگر یعنی شگفتی خداست.

پرسش:...

پاسخ: بله، شگفتی است نه استبعاد، استبعاد نیست بعید نیست ولی خب این معجزه است دیگر معجزه یک امر شگفتی است دیگر.

۱- (۱۷) . سوره یالرحمن، آیه ی۲۹.

۲- (۱۸) . مصباح الکفعمی، ص۶۴۷.

پرسش:...

پاسخ: برای زکریا(سلام الله علیه) برای اینکه این زکریا و همسرش در سنّی بودند که نمی توانستند پدر و مادر بشوند و خدای سبحان بشارت داد اینها گفتند به به! این به به را آدم در حال تعجّب می گوید دیگر.

پرسش:...

پاسخ: بله، خدای سبحان می فرماید جای تعجّب نیست برای اینکه خداوند کارِ مهم تر از این کاری که الآن درباره ی شما کرده قبلاً درباره ی شخص شما کرده بود «وَقَدْ خَلَقْتُکَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَکُ شَیْئاً»، خب.

اگر «لَمْ تَکُ شَیْئاً» است یعنی تو قبلاً- شیء نبودی این حرف که معمولاً- در برخی از متکلّمین هست که قائل اند به شیئیّت معدوم یک، به ثابتات ازلی دو، واسطه بین موجود و معدوم سه، این تعبیرات گوناگون دارند برای آن است که بسیاری از مشکلات کلامی را چون نتوانستند حل بکنند و یک سلسله آرای نپخته هم از جای دیگر آمده اینها ملتزم شدند که بین وجود و عدم واسطه است و اشیاء در حال عدم ثابت اند همین حرفهایی که به برخی از متکلّمان اسناد داده شده. تعبیر قرآن کریم آن طوری که مرحوم شیخ طوسی(رضوان الله علیه) در تبیان به آن اشاره کرده برای ابطال این گونه از آراست که این شیء در حال معدوم شیء نیست لا شیء است نه «کان شیئا» «لَمْ تَکُ شَیْئاً» است معدوم در حال عدم شیء نیست بلکه لا شیء است «لا یَصدق علیه شیء» فرمود: «قَدْ خَلَقْتُکَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَکُ شَیْئاً» نه اینکه تو در حال عدم شیئی بودی این برداشت خوبی است که مرحوم شیخ طوسی در تبیان دارند آنها چون در مسئله ی علم ازلی گیر کردند که خدای سبحان عالمٌ قبل الخَلق به معدومات عالِم است چون معدومات معلومِ حقّ اند معلوم می شود که در ازل ثابت اند نتوانستند علمِ ازلی را توجیه کنند به این حرف تن دادند و از طرفی هم یک بیان لطیفی مرحوم شیخ اشراق نقل می کند این شیخ اشراق تحوّلی در فلسفه ایجاد کرد قبل از مرحوم خواجه بود حتی خواجه نصیر را هم در بعضی از مبانی تابع خود کرد این شیخ اشراق می فرماید برخی از آرای ضعیفی که در علوم عقلی راه پیدا کرد برای آن است که آن روزهایی که بازار ترجمه رواج داشت هر حرفی که از یونان می آمد عده ای قبول می کردند هر اسمی که یونانی بود خیال می کردند فیلسوف است هر نامی که از یونان به این منطقه می آمد خیال می کردند فلسفه است این ترجمه ی بی گُدار به آب زده وقتی از یونان به این قسمت خاورمیانه آمد باعث پیدایش این آرای فاسد شد این حرفِ جناب شیخ اشراق را مرحوم صدرالمتألهین در اسفار هم نقل می کند الآن هم شما می بینید بسیاری از آرای خام و نپخته از دیار غرب اینجا می آید چون بازار ترجمه روان است خیال می کنند هر کسی در آن طرف آب است فیلسوف است و هر کتابی هم که آن طرف آب نوشتند درباره ی فلسفه است و جهان بینی است و مثلاً مطلب صحیح است معدومْ لا شیء است نه شیء و اگر در بعضی از تعبیرات یا دعاها آمده است که اشیاء را مِن العدم خلق کرد این به صورت قضیه موجبه است ولی به سیرت سالبه است و شاهدش هم همین تعبیر سوره ی مبارکه ی «مریم» است که «وَلَمْ تَکُ شَیْئاً» نه تو در حال عدم، معدوم بودی شیء بودی قضیه موجبه نیست قضیه سالبه است همه ی ما هم به این معنا مبتلاییم یعنی یک معنای سلبی را با ادبیات اثباتی بیان می کنیم و اگر از ما سؤال بکنند مقداری این سؤال را بپیچانند ما بالصراحه آنچه حق است بیان می کنیم. بیان ذلک این است که ما اگر وقتی کتابی را خواستیم به قفسه ی کتاب مراجعه کردیم یا شخصی را خواستیم به دفترش مراجعه کردیم تمام این اتاقها را دیدیم یا تمام آن قفسه ها را دیدیم می گوییم دیدم که نبود این تعبیر رایج ماست

دیگر این دیگر ادبیات همه ی ماست دیـدم که نبود وقتی درِ اتاق را باز می کننـد می بیننـد که زید نیست می گویند دیدم که نبود به قفسه مراجعه می کنیم کتاب را نمی یابیم می گویند دیدم که نبود کسـی هم اعتراض نمی کند که چرا این طور حرف زدی اما وقتی می نشـینیم بررسـی می کنیم می گوییم عـدم که تحت دیـد نمی آیـد که، نبودن را که کسـی نمی بینـد که باید بگوییم ندیـدم که بود، نیافتم می گوییم بله حق با شـماست منتها مجاز عرفی است این یعنی چه، یعنی ما قضـیه سالبه را عادت کردیم به صورت قضـیه موجبه بیان بکنیم وگرنه قضـیه، قضـیه سالبه است من ندیدم نه دیدم که نبود در عرف انسان یک طور حرف می زنـد در کرسـی تحقیق طور دیگر حرف می زنـد در «خلق الأشـیاء مِن العـدم» لسـان، لسان دعای عرفی است اما «لَمْ تَـکُ شَـیْئاً» لسان، لسان تحقیق است یعنی تو هیـچ نبودی بعـد در سوره ی مبارکه ی «روم» مشابه این تعبیر هست ولی چون در اینجـا آن تعـبیری که ذهن را بگزد نبـود برای دفـع تـوهّم هم کلمه ی دیگر را نیـاورد ولی چـون در سوره ی مبـارکه ی «روم» تعـبیری که احیانـاً ذهن را می گزد آمـده فوراً برای مرهم این گَزش هم تعبیر دیگری دارد در سوره ی مبـارکه ی «روم» فرمود اینها که درباره ی معاد مشـکل جـدّی دارنـد بایـد بدانند که خدای سـبحان مبدأ را به عهده گرفت، معاد را به عهده می گیرد، معاد برای خـدا آسان تر از مبـدأ است چرا، برای اینکه در مبـدأ در آغاز انسان هیچ نبود خدا انسانی که هیچ نبود او را موجود کرد در معاد انسان موجود است روح که از بین نمی رود بدن هم که متفرّق است این متفرّق را جمع می کند روح و بدن را به هم مرتبـط می کنـد خب این آسان تر است دیگر این تعبیر که ذهن را می گزد در سوره ی «روم» آمـده آیه ی ۲۶ و ۲۷ سوره ی مبـارکه ی «روم» این است «وَلَهُ مَن فِی السَّمـاوَاتِ وَالْـأَرْضِ کُلٌّ لَّهُ قَانِتُونَ ? وَهُوَ الَّذِی یَبْـدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیـدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَیْهِ» خدا بشر را آفرید بعد معاد حق است دوباره زنده می کند اعاده برای خدا آسان تر از ابتداست اهون است «ثُمَّ یُعِیدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَیْهِ» آن وقت این ذهن را می گزد برای اینکه خدا طبق بیان نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه «فَاعِلٌ لا بِمَعْنَی الْحَرَکاتِ»(۱) آنکه با حرکت و ابزار کار نمی کنـد یک، با اراده کار می کنـد با اراده آدم خسـته نمی شود شـما الآن تصوّر کنیـد یک قطره آب در ذهنتان تصوّر کنیـد اقیانوس آرام را هر دو را تصوّر کردیـد با اراده پدیـد آمـده اراده که خسـته کننـده نیست اراده که یک جا سـبک باشـد یک جا سـنگین باشـد نیست آن هم در برابر قـدرت ازلی خـدا آن وقت این ذهن را می گزد که چگونه بعضـی از کارها برای خدا هَیّن است بعضی از کارها برای خدا أهون چون این گزشِ ذهنی در آیه ی ۲۸ سوره ی «روم» آمده فوراً برای حلّ او فرمود: «وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَی» ما این را برای فهم شـما گفتیم وگرنه آنجا همه چیز یکسان است وصف اعلا برای اوسـت یعنی او منزّه از آن اسـت که چیزی برای او هیّن باشـد چیزی برای او أهـون، همه چیز برای او یکسـان و هیّن است هیچ چیز برای او دشوار نیست یک، همه چیز آسان است و علی حدٍّ سواه آسان است چون نسبت به قدرت نامتناهی که با اراده کار بکنـد همه علی وزانٍ واحـد است امـا در آیه ی محلّ بحث چون نفرمود آن کار آسان است و این کار آسان تر لـذا آن جواب سؤال مقدّر را هم لازم نبود بگوید لذا فرمود این کار ما انجام دادیم بعد در سوره ی مبارکه ی «انسان» هم فرمود انسان مراتبی را پشت سر گذاشت یک وقت که لا شـیء بود یعنی لم یک شیء این «لیس» تامّه است یک وقت مرحله ای بود که قابل ذکر نبود «هَلْ أَتَی عَلَی الْإِنسَانِ حِینٌ مِنَ الدَّهْرِ» که «لَمْ یَکُن شَیْئاً مَذْکُوراً»(۲) یعنی شیء قابل ذکر نبود این شیء قابل ذکر نبودن را در بخش پایـانی سوره ی مبـارکه ی «قیامه» فرمود: «أَلَمْ یَکُ نُطْفَهً مِن مَنِیٍّ یُمْنَی»(۳) مگر همین نبود که گاهی مُحتلِم می شـد لباسش را خیس می کرد همان بود دیگر یک چیز دیگری که نبود که «أَلَمْ یَکُ نُطْفَهً مِن مَنِیٍّ یُمْنَی» این «مِن مَنِیٍّ یُمْنَی» اشاره به تحقیر اوست دیگر یعنی قابل ذکر نبود ما همین را آوردیم به این صورت در آوردیم الآ ن صـدها دانشـکده است تا بفهمند انسان کیست تازه بخش علوم تجربی اش آ ن کسـی که متخصّـِص چشم چپ است در چشم راست اظهار نظر نمی کند صدها بیماری مربوط به چشم است که هنوز کشف نشـده این تازه مربوط به چشـمش است تازه اینها انسان را در حدّ دام دارنـد می

شناسند درمان بسیاری از بیماریهای انسان را از آزمایشگاه موش می گیرند اینها انسان را واقعاً یک حیوان ناطق می دانند همین، انسان در فرهنگ قرآن حیّ متألّه است نه حیوان ناطق، حیّ متأله را که نمی شود با آزمایشگاه موش درمان کرد که برای آنها حلال و حرام و اینها یکسان است انسان یعنی حیوانی که حرف می زند بسیاری از بیماریها را مشترک بین انسان و دام می دانند هنوز انسان را نشناختند با اینکه انسان را نشناختند صدها دانشکده برای همین بدن است همین «أَلَمْ یَکُ نُطْفَةً مِن مَنِیٍّ یُمْنَی» است. غرض آن است که این دو نکته ای که در آیه ی ۲۸ سوره ی مبارکه ی «روم» هست چون اینجا نیامده آن جواب سؤال هم این جا نیامده لکن فرمود پروردگار برای اینکه دیگران توجیه بشوند و از این گونه از دعاها ناامید نباشند بدانند مهم ترش را انجام داد.

ص: ۳۸

۱- (۱۹) . نهج البلاغه، خطبه ی۱.

۲- (۲۰) . سوره یانسان، آیه ی۱.

۳- (۲۱) . سوره یقیامت، آیه ی۳۷.

«والحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۷ تا ۱۱ سوره مریم ۸۸/۰۷/۱۴

Your browser does not support the audio tag.

«یَا زَکَرِیَّا إِنَّا نُبَشِّرُکَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ یَحْیَی لَمْ نَجْعَل لَّهُ مِن قَبْلُ سَمِیّاً (۷) قَالَ رَبِّ أَنَّی یَکُونُ لِی غُلَامٌ وَکَانَتِ امْرَأَتِی عَاقِراً وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْکِبَرِ عِتِیّاً (۸) قَالَ کَذلِکَ قَالَ رَبُّکَ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُکَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَکُ شَیْئاً (۹) قَالَ رَبِّ اجْعَل لِّی آیَةً قَالَ آیَتُکَ أَلاَّ تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلاَثَ لَیَالٍ سَوِیّاً (۱۰) فَخَرَجَ عَلَی قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَی إِلَیْهِمْ أَن سَبِّحُوا بُکْرَةً وَعَشِیّاً (۱۱)وجود مبارک زکریا(سلام الله علیه) بعد از مشاهده ی مریم(سلام الله علیها) رغبت پیدا کرد که فرزندی این چنینی داشته باشد که «هُنالِکَ دَعا زَکَرِیَّا رَبَّهُ» و عرض کرد «هَبْ لِی مِن لَدُنْکَ ذُرِّیَّةً طَیِّبَةً»(۱) داشتن فرزند صالحی همانند مریم از بهترین نعمتهای الهی است حالا این شخص در درازمدت بماند یا نماند آن مطلب دیگر است همین که انسان دارای فرزند باکرامت باشد برای او سعادت است. وجود مبارک زکریا در همان آغاز دعای خود به دو مطلب اشاره کرد یکی قدرت بی کران فاعل، یکی ضعف و عدم قابلیّتِ قابل عرض کرد «وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَیْباً»(۲) و از طرفی «وَکَانَتِ امْرَأَتِی عَاقِراً»(۳) پس قابل هیچ صلاحیّتی ندارد قدرت تو هم بیکران است من از نظر مبدأ قابلی امیدی ندارم ولی قدرت تو نامتناهی است پس با این دو عنصر محوری دعای زکریا(سلام الله علیه) شروع شده و اگر تعجّبی بود از ناحیه فقدان شرایط قابلی است نه در ناحیه ی فاعل برای اینکه او در ناحیه ی فاعل با قدرت تمام با ایمان تمام چه در سوره ی «آل عمران» چه در این سور ه از خدای سبحان فرزند خواست هبه طلب کرد و «مِن لَّدُنکَ» خواست اگر تصمیم گیری از نزد خدا باشد او بخواهد هبه کند که قدرت نامتناهی چیزی رادع او نیست فرض ندارد نه اینکه فرضش محال است زیرا سراسر عالَم سپاه و ستاد خدایند این یک، هر کاری که بخواهند بکنند باید به فرمان الهی انجام بدهند دو، «لِلَّهِ جُنُودُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ»(۴) خب اگر سراسر عالم ستاد الهی اند هر کاری که آنها می خواهند بکنند باید به امر الهی باشد فرض ندارد که موجودی از موجودات آسمانی یا زمینی بخواهد جلوی اراده ی الهی را بگیرد چون هر کاری که می خواهد بکند باید به اذن خدا باشد نه اینکه آن مفروض محال است این فرض محال است چگونه موجودی که تمام هویّت او به اذن خداست آن وقت این در برابر اراده ی خدا بخواهد مانع تراشی کند بنابراین اگر چیزی را ذات اقدس الهی بخواهد هیچ موجودی توان جلوگیری او را ندارد چون وجود مبارک زکریا(سلام الله علیه) با این دو عنصر محوری دعای خود را شروع کرد هر گونه تعجّبی و شگفتی که باشد به قابل برمی گردد نه به فاعل، اگر زکریا(سلام الله علیه) بعد از دریافت آن معجزه عرض کرد «أَنَّی یَکُونُ لِی غُلاَمٌ» همین را برای رفع توهّم استبعاد نیست استعجاب است یک، این استعجاب را این شگفت زدگی را به قابل برگرداند نه به فاعل به دلیل اینکه گفت «أَنَّی یَکُونُ لِی غُلَامٌ» من هم که «وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْکِبَرِ عِتِیّاً» همسرم که عاقِر است نه اینکه تو چگونه دادی تمام این تعجّبها و شگفتیها به مبدأ قابلی برمی گردد که من تعجّب می کنم چگونه یک پیرمرد پدر شد، یک پیرزن مادر شد نه چگونه تو دادی بنابراین بسیاری از این سؤالها جواب خود را از نحوه ی تعبیر وجود مبارک زکریا دریافت می کند که تمام بحثهای تعجّب انگیز وجود مبارک زکریا به این برمی گردد که چگونه یک پیرزنِ نازا مادر می شود، چگونه یک پیرمرد فرتوت پدر می شود این چگونه، چگونه به قابل برمی گردد وگرنه از همان اول با ضرس قاطع طبق این دو تعبیری که در آیه سوره ی «آل عمران» و سوره ی «مریم» آمده از خدای سبحان هبه خواست «هَبْ لِی مِن لَّدُنکَ»(۵).

۱- (۱). سوره ی، آل عمران،آیه ی۳۸.

۲- (۲) . سوره ی، مریم،آیه ی۴.

۳- (۳) . سوره ی، مریم،آیه ی۵.

۴- (۴) . سوره ی، فتح،آیه ی۷.

۵- (۵) . سوره ی، آل عمران،آیه ی۳۸.

پرسش:...

پاسخ: کسی که اشکال یا سؤال دارد باید نزدیک بنشیند وگرنه این اشکال یا سؤال هدر می رود برای اینکه ما نمی شنویم که.

پرسش:...

پاسخ: نه، یک تکلّف زائدی است ممکن است ذات اقدس الهی این کار را انجام بدهد اما نیازی به او نیست سرّش این است که علوم تجربی کما تقدّم غیر مرّ زبان نفی ندارد علوم تجریدی است که هم عهده دار نفی است هم عهده دار اثبات علوم تجریدی یعنی مثل فلسفه مثل کلام این می تواند دوتا فتوا بدهد که فلان چیز ممکن است نقیضش محال این کارِ جهان بینی است اما کار علوم تجربی این است که ما تا حال این چنین آزمودیم که از راه اجتماع مذکر و مؤنث در دوران جوانی فرزند پدید می آید همین، اما دعا اثر ندارد، صِله رَحِم اثر ندارد، صدقه اثر ندارد، کرامت اثر ندارد اینها جزء علوم طبّی نیست یک طبیب با شواهد طبّی با علم طب بخواهد معجزه را ثابت کند موفق نیست، بخواهد با علم طب معجزه را نفی کند موفق نیست، بخواهد با مبادی طبّی درباره ی معجزه شک کند هم موفق نیست این فقط باید بگوید به من مربوط نیست چون ابزار علوم تجریدی را به تجربی نمی دهند علم تجربی فقط زبان اثبات دارد من تاکنون آزموده ام، بشر تاکنون آزموده است که فلان دارو برای فلان بیماری اثر دارد اما حالا دعا اثر ندارد را اینکه جزء علوم تجربی نیست این هم همین طور است چه اصراری که حالا همسرش جوان بشود و خودش جوان بشود گرچه ذات اقدس الهی در بخشی از آیات دارد «وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ»(۱) ما همسر او را برای مادرشدن آماده کردیم اما آیا جوان کردیم یا نه، عَقْرش را برداشتیم، عُقْمش را برداشتیم، نازایی اش را برداشتیم خب آن خدایی که بدون همسر زنی را مادر می کند خب همان خدا توان آن را دارد که یک زن و مرد پیر فرزند به بار بیاورد منتها چون جریان حضرت عیسی بعداً محقَّق شد نه بعداً معجزه ی این چنینی طرح نشده بنابراین هم ممکن است پیری را جوان بکند هم ممکن است نازایی را زائو بکند و مانند آن این تعبیر «وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ»(۲) نشان می دهد که همسر او را که عاقر بود وَلود کرد همین، اما حالا جوان کرد او دلیل دیگر می طلبد پس تمام فرمایشات زکریا به تعجّب برمی گردد نه استبعاد یک، تعجّب هم به مبادی قابلی برمی گردد نه مبدأ فاعلی این دو، تعجّب می کنم که چگونه یک پیرزن نازا مادر شد، یک پیرمرد فرتوت پدر شد خب این تعجّبی است دیگر کارِ شگفتی است بالأخره.

۱- (۶) . سوره، یانبیاء،آیه ی ۹۰.

۲- (۷) . سوره ی، انبیاء،آیه ی ۹۰.

مطلب دیگر اینکه این «کَذلِکَ» یعنی «الأمر کـذلک» یعنی جریان این است این ضـمیر «هُوَ» که «قَالَ رَبُّکَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ» یعنی به بار آوردن یحیی هبه یحیی یا الأمر یا الشأن «عَلَيَّ هَيِّنٌ» یعنی این کار برای خدا آسان است.

پرسش:...

پاسـخ: برای اینکه در طلیعه ی دعاهـا وجود مبارک زکریا به ضـرس قاطع گفت ببخش از لـدن خودت تو دعاها را اجابت می کنی خب اگر کسـی تردیـد داشـته باشـد در اینکه ــ معاذ الله ــ چنین قدرتی را خدای سـبحان دارد پیغمبر هم باشد دیگر دعا نمی کنـد و برهان اقامه نمی کند می گوید تو دعا را گوش می دهی خب اگر این دعا قابل اسـتجابت نباشد که دعا نمی کنند که عرض کرد «إِنَّکَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ»(۱).

خب، «قَالَ کَذلِکَ» یعنی آ ن مبشّـر آن رابط به زکریا گفت جریان از همین قبیل است یک، بعـد پیام خـدا را می رسانـد «قَالَ رَبُّکَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ» این بیـان کرد، آ ن رابطه ای که بین مُرسِـل و رسول است نیـازی به این برهـان نیست امـا این رسول وجود مبارک زکریا پیام خدا را به مردم می رساند تا مردم هم با برهان آشـنا بشوند خدای سبحان برهان اقامه کرد فرمود توِی زکریا یک فرد عادی هستی از پـدر و مادر عادی به دنیا آمـدی با یحیی تفاوت داری حسابتان جـداست تو از پـدر و مادر متعارف به دنیا آمـدی یحیی می خواهد از پدر و مادر غیر متعارف به دنیا بیاید این هیچ، اما تو از آن جهت که انسانی نه از آن جهت که زکریایی انسان بما هو انسان سه دوره را گذرانـده و می گذرانـد این دوره ی اخیر آن است که پدری هست و مادری هست و همه ی مبادی هست و جنینی هست و بعد به دنیا می آید دوران قبلی «لَمْ يَکُن شَيْئاً مَذْکُوراً»(۲) اصلاً قابل ذکر نبود یا نطفه ای بود «مِن مَنِيٍّ يُمْنَی»(۳) یا خاکهایی بود که در باغها و بوسـتانها پراکنده است الآن اگر کسـی برود پشت بام این نظام دویسـت سال قبل را ببیند بعد توان آن را داشته باشد دویست سال بعد ببیند می بیند همه ی این هفت میلیارد قبلاً در این خاکها بودند و در باغها بودنـد بعـد از دویست سال هم همه در همین باغها و خاکها هسـتند این خاکهای باغها و بیابانها در اثر اینکه کنار این شکوفه هـا و خوشه ها و شاخه های زراعت گاه یا باغها قرار داشـتند کم کم به صورت میوه در آمدنـد یا کم کم علفی شـدند که دام از این علف اسـتفاده کرد شده شـیر، شده گوشت، شده میوه بعد از مدّتی همین خاکهای مزارع و مراتع به صورت میوه و گوشت و لبنیات در آمدنـد بعـد آمدنـد به بازار نسل قبل اینها را مصـرف کردنـد شـده نطفه بعـد کم کم شـده انسان بعد از مـدّتی هم اینهـا می میرنـد و قبرسـتان می شود و پـارک می شود و بیابـان می شود و باز می شود باغ و مزرعه و مرتع در ظرف چنـد قرن یک مُشت خاک بودنـد بعد هم دوباره خاک شدند این «لَمْ يَکُن شَـيْئاً مَذْکُوراً» است همه ی ما همین طور بودیم. از این مرحله جلوتر آن وقتی که آسمان و زمینی نبود که «لیس»، «لیس» تامّه بود وقتی به زکریا می فرماید: «وَقَدْ خَلَقْتُکَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَکُ شَيْئاً» نه از آن جهت که زکریا بودی خب از آن جهت که زکریا بود که خب قبلاً همین مراحل را گذرانده جنین بود و قبلش هم نطفه بود بعـدش هم خاک بود این مراحل را وجود مبارک یحیی هم گذرانـده پس در بخش اول زکریا از پـدر و مادر متعارف به دنیا آمده یحیی از پدر و مادر غیر متعارف ولی قرآن روی این جهت تکیه نکرده می ماند «قَدْ خَلَقْتُکَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَکُ شَـيْئاً»، «وَلَمْ تَکُ شَـيْئاً» نسـبت به زکریا که خب او شـیئی بود یک، شیء غیر مذکور بود دو، و از آن جهت که انسان است و انسـانی خلق نشـده بود بله، انسـان سابقه ی عـدم دارد حادث است و قبلاً معـدوم بود و بعـد موجود شـد سه، اینکه می فرمایـد: «وَقَدْ خَلَقْتُکَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَکُ شَـيْئاً» نه از آن جهت که زکریایی از آن جهت که انسان این چنین است دیگر سابقه ی عـدم دارد روحش این چنین است بـدنش هم این چنین است بـدنش که فواضـحٌ، روحش بالأخره درست است مجرّد است اما

یک موجود ممکن است هر ممکنی مسبوق به عدم است دیگر پس روحاً و بدناً حادث اند حالا روح نه قدیمِ زمانی است نه حادث زمانی برای اینکه اصلاً متزمّن نیست اگر چیزی زمان مند نبود مجرّد بود با زمان هماهنگ نبود در ظرف زمان نبود نه قدیمِ زمانی است نه حادث زمانی چون مَقسَم حدوث و قِدم زمانی موجود متزمّن است الآن نمی شود گفت که دو دوتا چهارتا قدیم زمانی است یا حادث زمانی این نه قدیم زمانی است نه حادث زمانی اینها نقیض هم نیستند که ارتفاعشان محال باشد مَقسم اینها الموجود المتزمّن است موجود زمان مند که در ظرف زمان است یا در گستره ی زمان است یا در گوشه ای از زمان اگر در همه ی گستره ی زمان باشد می شود قدیم زمانی، اگر در گوشه ای باشد گوشه ی دیگر نباشد می شود حادث زمانی، اما حقایق مجرّده که متمکّن نیستند متزمّن نیستند نه قدیم زمانی اند نه حادث زمانی اصلاً زمانی نیستند روح از این قبیل است و بالأخره حادث است دیگر مخلوق است قبلاً لا شیء بود بعد شیء شد دیگر. خب، اگر تعبیر قرآن نسبت به زکریا(سلام الله علیه) این است که «وَقَدْ خَلَقْتُکَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَکُ شَیْئاً» این ناظر به اصل انسان است یعنی انسان قبلاً معدوم بود بعد شیء شد تویِ زکریا و همه ی انسانها و آبا و اجدادتان همه این چنینی هستید. خب، عرض کرد «رَبِّ اجْعَل لِّی آیَةً» این با آن اعتقاد عرض می کند که برای من علامت قرار بده اینها چون آن عنصر اصلی دعا مورد عنایتشان نشد آن گاه در این تک تک جمله ها گیر دارند خیال می کند که این تعجّب به فاعل برمی گردد یک، این آیت و علامت را هم درست به جا توجیه نمی کنند دو، این خیال می کنند که این آیت و علامتی که زکریا(سلام الله علیه) درخواست کرد ناظر به این است که من از کجا بفهمم این وعده وفا می شود علامتی برای من بگذار این نیست وقتی که عرض می کند «رَبِّ اجْعَل لِّی آیَةً» یعنی خدایا من یقین پیدا کردم که دعای مرا مستجاب می کنی اما نفرمودی چه موقع من می خواهم بفهمم چه موقع مستجاب می کنی علامتی برای من قرار بده که من بفهمم آن وعده ی تو دارد وفا می شود نه اینکه این علامت برای صِدق وعده باشد علامت برای فهم ظرف وفای به وعده است.

۱- (۸) . سوره ی، آل عمران،آیه ی۳۸.

۲- (۹) . سوره ی، انسان،آیه ی۱.

۳- (۱۰) . سوره ی، قیامت،آیه ی۳۷.

پرسش:...

پاسخ: نه، چون وقتی که یقین دارد «هَبْ لِی»(۱)، «هَبْ لِی» این یقین دارد او صادق است این شک نـدارد که این قرینه ی لبّی بـا خود کلاـم است این را تقـدیر نمی گیریم که وقتی که این ذات مقـدس زکریا با ضـرس قاطع می گویـد که همه کار از تو برمی آید دیگر شک ندارد که خدای سـبحان به وسیله ی فرشته به او بشارت داد که ما به تو فرزند می دهیم این بگوید خدایا من از کجـا بفهمم ــ معاذ الله ــ تو راست می گویی این یعنی چه، من یقین دارم شـما راست می گویی یقین دارم به من فرزند می دهی امـا چه موقع هست من می خواهم بفهمم آیت و علاـمت و نشانه قرار بدهیـد که من بفهمم چه موقع پـدر می شوم نه اینکه «رَبِّ اجْعَل لِّی آیَهً» آیه برای صِدق وعده باشد نه خیر من یقین دارم شـما صادقید یقین دارم به این وعده اِنجاز دارید اما ظرف وفای به این وعده برای من روشن نیست شما آن ظرف را تعیین کنید.

پرسش: یقین به تعجّب معنا ندارد.

پاسـخ: تعجّب قبل بود به قابل برگشت دیگر، جای تعجّب هست دیگر خب وقتی انسان می بینـد وجود مبارک موسای کلیم به دسـتور خدای سبحان عصا را به این صخره صمّا زد «أَنِ اضْرِب بِعَصَاکَ الْحَجَرَ»(۲) خب چوبی را به یک سـنگ صمّایی بزنند چنـدین چشـمه از این سـنگ بجوشـد تعجّب دارد دیگر تعجّب از این سـنگ است نه تعجّب از خالق سـنگ همه معجزات این طور است، همه کرامتها این طور است جای شـگفتی است که این کار تعجّب برانگیز است پس تعجّب است نه اسـتبعاد آن هم به قابـل برمی گردد نه به فاعل بنابراین کسـی که با ضـرس قاطع از ذات اقـدس الهی چیزی را طلب می کنـد بعـد بشارت را به وسـیله فرشـته هـا دریـافت می کنـد این دیگر ــ معاذ الله ــ به این فکر نیست که بگویـد خـدایا من هنوز شک دارم برای اینکه شک زدایی بشود شما علامتی برای من قرار بدهید از آن قبیل نیست.

۱- (۱۱) . سوره ی، آل عمران،آیه ی۳۸.

۲- (۱۲) . سوره ی، اعراف،آیه ی ۱۶۰.

پرسش:...

پاسخ: حالا ـ درباره حضرت مریم در همین سوره ی مبارکه ی «مریم» خواهد آمد که چگونه تکلّم کرد، چگونه تکلّم نکرد ولی الآن این «رَبِّ اجْعَل لِّی آیَهً» یعنی آیت و علامت ظرفِ وفای به وعده نه علامت اینکه بفهمم شما راست می گویی این یعنی چه، کسی که یقین دارد ذات اقدس الهی قدرتش نامتناهی است فرشته ها هم این بشارت را به او دادند «فَنَادَتْهُ الْمَلاَئِکَهُ وَهُوَ قَائِمٌ یُصَلِّی فِی الْمَحْرَابِ أَنَّ اللّهَ یُبَشِّرُکَ»(۱) دیگر جا برای شک نیست که.

پرسش:...

پاسخ: دیگر تکرار نکرده «رَبِّ اجْعَل لِّی آیَهً» علامت قرار بده من بفهمم چه موقع به وعده وفا می کنی همین، این چیز خوبی است دیگر که من هم به استقبال این عمل بروم من هم شکرگزار باشم به وظیفه ی خودم عمل کنم چیز خوبی هم هست.

پرسش: «رَبِّ اجْعَل لِّی آیَهً» از باب «لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی»(۲) نمی شود؟

پاسخ: نه، از آن هم نیست چون درباره ی صدق وعده ایشان هیچ تردیدی نداشت وعده برای او یقینی شد و خدا هم «لاَ یُخْلِفُ اللَّهُ الْمِیعَادَ»(۳) اما حالا ظرف وفای به وعده چه موقع است؟ این نمی داند چون درست است که انبیا عالِم اند به غیب هم عالم اند ولی معلّم غیبی شان الله است دیگر این همه تعبیرات قرآنی که غیوب را بسیاری از اخبار غیب را انبیا(علیهم السلام) می دانند در آغاز آن علوم می فرماید: «تِلْکَ مِنْ أَنبَاءِ الْغَیْبِ نُوحِیها إِلَیْکَ»(۴) یک، «نُوحِیهِ إِلَیْکَ»(۵) دو، فرمود اینها را ما به تو یاد دادیم خب بله، درست است که اینها عالِم اند به غیب اما به تعلیم الهی است دیگر اگر ذات اقدس الهی تعلیم کرد اینها عالِم اند اینها منتظر تعلیم الهی اند عرض کرد علامتی قرار بده من بفهمم چه موقع پدر می شوم و همسرم چه موقع مادر می شود.

۱- (۱۳) . سوره ی، آل عمران،آیه ی۳۹.

۲- (۱۴) . سوره ی، انسان،آیه ی۱.

۳- (۱۵) . سوره ی، زمر،آیه ی۲۰.

۴- (۱۶) . سوره ی، هود،آیه ی۴۹.

۵- (۱۷) . سوره ی، یوسف،آیه ی۱۰۲.

پرسش:...

پاسخ: بله دیگر، چون آدم وقتی فضیلتی را می بیند تشویق می شود دیگر شاید این را هم ذات اقدس الهی پیدایش یحیی را خواست با مقدماتی که فراهم کرده عطا کند در بین همه ی داوطلبها که عده ای قرعه انداختند که چه کسی سرپرست و کفیل مریم(سلام الله علیها) بشود «مَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقلاَمَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ»(۱) در بین همه ی قرعه ها قرعه به نام وجود مبارك زکریا افتاد که فرمود: «وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا» «كفّل» ضمیرش به الله برمی گردد یعنی ذات اقدس الهی جَعل زکریا را کفیلاً للمریم «وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا»(۲) «جعل الله کفیلها زکریا» این کارِ الهی است از آن راه که زکریا کفیل مریم شد «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمَحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقاً» بعد می فرمود: «أَنَّى لَكِ هذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّهِ إنَّ اللّهَ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ*هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا»(۳) اینها ابزاری است که انسان به کمالی آشنا می شود و آن کمال را از خدا می خواهد فرزند عادی خواستن خیلی کمال نیست اما فرزندی همانند مریم طلب کردن کمال است دیگر «هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ» که «هَبْ لِي مِن لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً»(۴) پس این آیت و علامت خواهی برای روشن شدن ظرف وفای به وعده است «قَالَ رَبِّ اجْعَل لِّي آيَةً» که من باید بفهمم برای توده ی مردم که لازم نیست بفهمند که «قَالَ آيَتُكَ» چیزی که تو باید بفهمی دیگری خبر ندارد از این کار «أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلاَثَ لَيَالٍ سَوِيّاً» تو سه شبانه روز زبانت بند می آید سویّ ای عارضه ی قلبی، عارضه ی لسانی، عارضه ی حنجره ای، عارضه ی فَکّی، عارضه ی کامی، عارضه ی فومی هیچ عارضه ای نداری سَویّ، سالم هر کاری بخواهند بکنند در تو یک بیماری تشخیص بدهند نیست همه ی دستگاه گوینده‌گی تو سالم است ولی زبانت بند می آید اما بند می آید از اینکه حرف عادی بزنی بخواهی نماز بخوانی، دعا بکنی، مناجات داشته باشی با ذات اقدس الهی گفتگو داشته باشی کاملاً زبانت باز است بخواهی با افراد عادی حرف بزنی زبانت بند می آید این می شود معجزه. «سَوِيّاً» را برای همین ذکر کرده در جریان ید بیضای وجود مبارك موسای کلیم هم همین طور بود که «وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ»(۵) این دستت سفید می شود اما مبادا کسی خیال کند این دست بَرص گرفته یا بیماری دیگر گرفته نه، این دست سالم است ولی درخشان است اینجا هم مبادا کسی خیال بکند این عارضه ای است، یک بیماری است در فضای گویش شما نه، از آن قبیل نیست سه شبانه روز نه سه شب در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» سخن از روز است در این سور ه سخن از شب است از مجموع این دو آیه برمی آید که سه شبانه روز در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» که قبلاً گذشت آیه ی ۴۱ این بود «قَالَ رَبِّ اجْعَل لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلاَثَةَ أَيَّامٍ» اینجا دارد «ثَلاَثَ لَيَالٍ» خب یعنی سه شبانه روز زبانت بند می آید بخواهی با خدا حرف بزنی زبانت گویاست، بخواهی با مردم حرف بزنی باید با اشاره حرف بزنی می خواهی بگویی در را ببند باید اشاره بکنی وگرنه نمی توانی بگویی در را ببند «إِلَّا رَمْزاً» «أَلاَّ تُكَلِّمَ النَّاسَ» نه «ألا تكلّم الله» با الله بخواهی حرف بزنی کاملاً زبانت گویاست با مردم بخواهی حرف بزنی زبانت بند می آید «أَلاَّ تُكَلِّمَ النَّاسَ» نه «ألا تكلّم» قدرت گویش از تو گرفته نشده بخواهی با مردم حرف بزنی نمی توانی «أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلاَثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزاً وَاذْكُر رَبَّكَ كَثِيراً وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ» این در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» در این سوره ی «مریم» که به محلّ بحث است به این صورت آمده «قَالَ آيَتُكَ أَلاَّ تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلاَثَ لَيَالٍ سَوِيّاً» این سه شب آن سه روز یعنی سه شبانه روز اما «سَوِيّاً» مستوی الخِلقه ای در دستگاه گویش تو هیچ عارضه پزشکی رخ نداده و نمی دهد به دلیل اینکه با خدا کاملاً می توانی مناجات کنی، عبادت کنی.

۱- (۱۸) . سوره ی، آل عمران،آیه ی۴۴.

۲- (۱۹) . سوره ی، آل عمران،آیه ی۳۷.

۳- (۲۰) . سوره ی،آل عمران،آیات ۳۷ و ۳۸.

۴- (۲۱) . سوره ی، آل عمران،آیه ی۳۸.

۵- (۲۲) . سوره ی، نمل،آیه ی۱۲.

پرسش:...

پاسخ: بله این قبلاً ـ اشاره شد که وجود مبارک یحیی چه به عنوان وارث نبوّت چه به عنوان وارث مال ولو عمر طولانی نکرده اما همین که انسان پدر یک فرزند صالح باشد که این در دوران کودکی کار عیسی را بکند و خدا در دوران کودکی بفرماید: «وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيّاً» این کودک یک شَبه ره صدساله رفته اگر کسی پدرِ کودکی باشد که خدا در دوران کودکی درباره ی او بفرماید: «وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيّاً»(۱) کفی? بذلک فخرا وقتی مریم را دید علاقه پیدا کرد او هم چنین فرزندی داشته باشد خب خدا به او داد حالا ـ طول عمر یا قِصر عمر او که دخیل نیست چه به عنوان نبوّت باشد چه به عنوان وارث مال باشد بالأخره داشتن فرزندی که آدم پدرِ کسی باشد که در دوران کودکی خدا به او حُکم داد این خیلی فخر است دیگر.

پرسش:...

پاسخ: آن با انتظار همراه است چه موقع است اینها یک وظیفه ی شکری هم دارند دیگر می خواهند شاکر باشند چه موقع این اتفاق می افتد jhما ادبِ شکر را داشته باشیم بیشتر مواظب باشیم بیشتر خضوع کنیم بیشتر خشوع داشته باشیم وظیفه ای هم اینها دارند دیگر « قَالَ آيَتُكَ أَلاَّ تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ الاّ سَوِيّاً» نشانه ات این است که وسیله ی ارتباط تو با مردم کم می شود و از این فرصت حدّاکثر بهره را می بری با خدای خودت مناجات می کنی خب این بهترین توفیق است دیگر لذا در سوره ی مبارکه ی «مریم» به دنبال آنکه فرمود: «أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلاَثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزاً» فرمود: «وَاذْكُر رَبَّكَ كَثِيراً وَسَبِّحْ بِالعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ»(۲) خب انسانِ منقطع الهی این فیضش افزوده می شود بیشتر می شود رابطه اش با خدا، ذکرش با خدا. در بحثهای قبلی هم ما داشتیم این علمها که ما در حوزه و دانشگاه مبتلاییم که گفتند علمْ حجابِ اکبر است این اختصاصی ندارد به کسانی که بخواهند علم فروشی کنند یا داعیه ای داشته باشند نه خیر، خود علم برای عالِم ولو عالم عادل باشد، متدیّن باشد، متّقی باشد، وارسته باشد خود این علم حجابِ اکبر است برای اینکه کسی که عالِم است یک سلسله مفاهیم، مبادی تصوّریه و تصوّرات، مبادی تصدیقیه و تصدیقیات در ذهن او هست اینها این مفاهیم حاجب بین عالِم و معلوم اند ما هر چه به سراغ معلوم می رویم علم گیرمان می آید یعنی مفاهیم از مفاهیم کاری ساخته نیست آنکه ما به دنبالش هستیم گیرمان نمی آید آنکه گیرمان می آید یک سلسله مفاهیم است این مفاهیم لا یضرّ و لا ینفع می شود حجاب اکبر، راهی را ذات اقدس الهی به انسان نشان می دهد که با خود آن معلوم رابطه داشته باشد آن که می گوید

۱- (۲۳) . سوره ی، مریم،آیه ی۱۲.

۲- (۲۴) . سوره ی، آ ل عمران،آیه ی۴۱.

یک حمله ی مردانه ی مستانه نمودیم از علم رهیدیم به معلوم رسیدیم

این است، کم نیست روایاتی که به ما می گوید طعم ایمان را کسی می چشد که با دین بازی نکند این تعبیرات کم است؟! چه در روایات ما که از اهل بیت(علیهم السلام) آمده چه روایاتی که از طریق آنها از وجود مبارک پیغمبر رسیده فرمود اگر کسی نسبت به پدرش، نسبت به مادرش بد کرده حقوق آنها را رعایت نکرده نسبت به همسرش حقوق آن را رعایت نکرده بیراهه رفته، کج رفته «لا یَجد طعم الإیمان» این طعم ایمان نه در حوزه است نه در دانشگاه در حوزه و دانشگاه درس ایمان است نه طعم ایمان الآن کسی ممکن است یک ساعت بحث تفسیری بکند ولی به اندازه ی یک سیب یا یک گلابی از این آیه لذّت نبرد بله فهمیده این چه کار به آیه دارد فهم که لذیذ نیست آن مفهوم لذیذ است آن متعلّق لذیذ است آن بو دارد آن آدم را سیر می کند اگر کسی عاقّ والدین بود بوی بهشت را نمی شنود معلوم می شود بهشت بو دارد دیگر بوی بهشت تا پانصد فرسخی در روایات ما هست که می آید بوی بهشت را شنیدن، مزه ی دین را چشیدن آن آدم را کامل می کند این به وسیله ی مناجات و امثال ذلک است ذات اقدس الهی می خواهد این راه را تقویت کند فرمود ارتباطت با مردم قطع می شود فقط باید با اشاره وقتی مردم ببینند تو با آنها نمی توانی حرف بزنی نه اینکه حرف نمی زنی، نمی توانی با آنها حرف بزنی اصلاً خب خیلی مزاحم تو نیستند تو هستی و خدای تو «وَاذْکُر رَبَّکَ کَثِیرَاً وَسَبِّحْ بِالعَشِیِّ وَالْإِبْکَارِ»(1) بعد حالا جریان مریم را در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» نقل می کند اینجا هم می فرماید: «آیَتُکَ أَلاَّ تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلاَثَ لَیَالٍ سَوِیّاً».

ص: ۴۶

۱- (۲۵) . سوره ی،آل عمران،آیه ی۴۱.

مطلبی که مربوط به کلمه ی «وراء» هست که در آیه ی پنجم بود «وَإِنِّی خِفْتُ الْمَوَالِیَ مِن وَرَائِی» این «وراء» همان طوری که در سوره ی مبارکه ی «کهف» گذشت هم به معنای خلف است هم به معنای اَمام «وَکَانَ وَرَاءَهُم مَّلِکٌ یَأْخُذُ کُلَّ سَفِینَهٍ غَصْباً»(۱) دوتا احتمال بود گرچه یکی از این دو تقویت شد یکی اینکه پشت سر اینها کسانی بودند که اینها را تعقیب می کردند و کشتی سالم را غصب می کردند، یکی اینکه در این اسکله و بندری که در پیش داشتند «کَانَ وَرَاءَهُم» یعنی جلوی اینها ایستگاهی بود توقف گاهی بود کشتیهای سالم را غصب می کردند در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» «وراء» هم به معنای اَمام آمده آیه ی هفده سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» این است «یَتَجَرَّعُهُ وَلاَ یَکَادُ یُسِیغُهُ وَیَأْتِیهِ الْمَوْتُ مِن کُلِّ مَکَانٍ وَمَا هُوَ بِمَیِّتٍ وَمِن وَرَآئِهِ عَذَابٌ غَلِیظٌ» خب قیامت که پشت سر ما نیست جلوی روی ماست ما به طرف او داریم می رویم فرمود جلوی اینها عذاب غلیظ است پس «وراء» گاهی به معنای پشت سر است گاهی پیش رو این پسرعموها که پیش روی او بودند در دستگاه او حضور داشتند از اینها هراسناک بود غرض این است که این «وراء» به هر دو معنا می تواند تام باشد. خب «فَخَرَجَ عَلَی قَوْمِهِ» که بحث دیگر است.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۸ تا ۱۱ سوره مریم ۸۸/۰۷/۱۵

Your browser does not support the audio tag.

«...وَکَانَتِ امْرَأَتِی عَاقِراً وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْکِبَرِ عِتِیّاً (۸) قَالَ کَذلِکَ قَالَ رَبُّکَ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُکَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَکُ شَیْئاً (۹) قَالَ رَبِّ اجْعَل لِّی آیَهً قَالَ آیَتُکَ أَلاَّ تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلاَثَ لَیَالٍ سَوِیّاً (۱۰) فَخَرَجَ عَلَی قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَی إِلَیْهِمْ أَن سَبِّحُوا بُکْرَهً وَعَشِیّاً (۱۱)»

۱- (۲۶) . سوره ی،کهف،آیه ی۷۹.

تاکنون روشن شد که وجود مبارک زکریا(سلام الله علیه) به ذات اقدس الهی عرض کرد هم من سابقه ی دعا کردن دارم یک،هم سنّت شما بر اجابت دعاهای من است دو،که «وَلَمْ أَکُن بِدُعَائِکَ رَبِّ شَقِیّاً»(۱) ناظر به این دو مطلب است نه من از دعا کردن محرومم نه من از اجابت دعایم به وسیله ی شما محرومم لکن این بار امری می خواهم که نسبت به من معتاد نیست ولی از سنّت شما دور نیست برای من بعید است ولی از سنّت شما بعید نیست و آن اینکه «هَبْ لِی مِن لَدُنْکَ ذُرِّیَّهً طَیِّبَهً»(۲) خواسته ی وجود مبارک زکریا به صورت شفاف و روشن فرزند است دیگر از این عبارت روشن تر لازم نیست وقتی طبق آیه ی سوره ی «آل عمران» معلوم شد که خواسته ی زکریا(سلام الله علیه) فرزند است در تعبیر «وَلِیّاً * یَرِثُنِی وَیَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیّاً»(۳) اگر درباره ی ارث تردیدی است که آیا ارث و نبوّت است یا ارث الإرث والحکمه است یا ارث المال وقتی به قرآن کریم مراجعه می کنیم می بینیم در همه ی موارد مخصوصاً درباره ی ارث فرزند این کلمه ی ارث ذکر شد ارث مال است در هیچ جای قرآن سخن از ارثِ نبوّت،ارث علم،ارث حکمت مطرح نیست نعم،می شود گفت «العلماء ورثه

الأنبياء»(۴) کلمه ی ارث را درباره ی علم،درباره ی حکمت به کار برد اما مع القرینه پس وجود مبارک زکریا خواسته اش مشخص است سنّت او هم مشخص است و یقین هم دارد که ذات اقدس الهی به دعای او پاسخ مثبت می دهد چه اینکه انبیا(علیهم السلام) این چنین بودند و ذات اقدس الهی در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» نیازهای شخصی انبیا را ذکر کرد و اجابت این ادعیه شخصی را هم بازگو کرد در آیه ی ۸۳ به بعد سوره ی «انبیاء» این است که «وَأَیُّوبَ إِذْ نَادَی رَبَّهُ أَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَأَنتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ» که یک نیاز شخصی بود «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَکَشَفْنَا مَا بِهِ مِن ضُرٍّ» بعد درباره ی ذوالنّون فرمود: «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِباً» آیه ی ۸۷ همان سوره ی «انبیاء» «فَظَنَّ أَن لَن نَّقْدِرَ عَلَیْهِ فَنَادَی فِی الظُّلُمَاتِ أَن لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَکَ إِنِّی کُنتُ مِنَ الظَّالِمِینَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّیْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ» که یک نیاز شخصی بود «وَزَکَرِیَّا إِذْ نَادَی رَبَّهُ رَبِّ لاَ تَذَرْنِی فَرْداً وَأَنتَ خَیْرُ الْوَارِثِینَ * فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ یَحْیَی» اینها همه اش نشانه ی آن است که اینها امور شخصی خواستند و ذات اقدس الهی هم جواب داد و وجود مبارک زکریا هم به این امر جازم بود پس ارث همین قبیل است،اما درباره ی «وَلَمْ تَکُ شَیْئاً» درست است که بدن حادثِ زمانی است اما ارواح را ذات اقدس الهی قبل از سماوات و ارض خلق کرده است وقتی قبل از آسمان و زمین باشد یعنی قبل از زمان است بالأخره زمینی می خواهد،یک منظومه شمسی می خواهد،یک حرکت زمین به دور خود می خواهد تا لیل و نهار پدید بیاید،یک حرکت زمین به دور شمس می طلبد تا ماه و سال پدید بیاید اگر نه شمس باشد نه قمر،نه ارض باشد نه سما زمانی در کار نیست در آن حوزه ارواح انبیا،ارواح مؤمنین اینها را خدا آفرید آن موجودات که قبل از آسمان و زمین اند فقط حادثِ ذاتی اند،مخلوق الهی اند،ممکن اند،فقیر محض اند و مانند آن اما سال و ماه بر آنها نگذشت اگر بساط آسمان و زمین هم جمع بشود که «وَالْأَرْضُ جَمِیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِیَّاتٌ بِیَمِینِهِ»(۵) این صحنه کاملاً برچیده بشود دیگر زمان و زمینی در کار نیست آن موجوداتی که قبل از زمان خلق شده بودند فقط حادث ذاتی اند این برای ارواح،اما ابدان البته حادث زمانی اند این «وَلَمْ تَکُ شَیْئاً» معنایش این نیست که من از ازل چیزی را آفریدم این «لیس» تام قبلاً صادق بود الآن «کان» تامّه ناقص است قبلاً چیزی لا شیء بود لا یَصدق علیه شیء بود سالبه به انتفاء موضوع بود الآن موضوعی پیدا شد و آن شیء است نه اینکه «وَقَدْ خَلَقْتُکَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَکُ شَیْئاً» معنایش این است که من تو را از عدم خلق کردم یعنی تو از چیزی خلق نشدی،خب.

۱- (۱) . سوره ی،مریم، آیه ی۴.

۲- (۲) . سوره ی،آل عمران، آیه ی۳۸.

۳- (۳) . سوره ی،مریم، آیات ۵ و ۶.

۴- (۴) . الکافی، ج۱، ص۳۲.

۵- (۵) . سوره ی،زمر، آیه ی۶۷.

پرسش:...

پاسخ: خب،آنجا با قرینه همراه است اگر اینجا چون ورثه ی انبیا مشخص اند که علمای اند و امثال ذلک اما وقتی در قرآن کریم هیچ جا کلمه ی ارث به معنای ارث النبوّه،ارث الولایه،ارث الامامه،ارث العلم،ارث الحکمه به کار نرفت همه جا ارث مال به کار رفت مخصوصاً درباره ی فرزند معلوم می شود که این «یَرِثُنِی»(۱) هم ارث مال است دیگر خود زکریا(سلام الله علیه) متعدّد بود نظیر اسماعیل صادق الوعد با اسماعیل ذبیح این باید مشخص بشود که چندتا زکریا بود و در کدام عصر زندگی می کردند این هم یک مطلب،و زکریا گفتند از نوه های هارون برادر موسای کلیم(سلام الله علیهما) بود مطلب دیگر،پسرعموهای زکریا اگر اسرائیلی بودند خود زکریا دیگر لازم نیست اسرائیلی باشد مطلب سوم،عیال زکریا چون همشیره ی مریم(سلام الله علیهما) بود اینها فرزندان سلیمان اند آل یعقوب اند اگر فرمود: «مِنْ آلِ یَعْقُوبَ»(۲) به لحاظ همسر است این دو،اگر خود زکریا(سلام الله علیه) از آل یعقوب باشد باز هم این دعا صادق است برای اینکه می گویید نه تنها من،دودمان من،خاندان من می خواهم محفوظ باشد،اجداد من می خواهم محفوظ باشند تو وارث همه ی اینها می توانی باشی.

پرسش: حاج آقا حضرت زکریا شوهرخاله ی حضرت مریم است.

پاسخ: نه،شوهرخاله ی حضرت عیسی بود خواهر مریم همسر حضرت زکریا بود اینها خواهر خواهر بودند و عیسی و یحیی(سلام الله علیهما) پسرخاله بودند و این داستانها هست که وجود مبارک یحیی در رَحِم مادر به عیسی در رَحِم مادر سلام عرض می کرد این در کتابهای ادبی و نظمی و شعری در شعرای پیشین هست به هر تقدیر اینها خواهر یکدیگر بودند و وجود مبارک زکریا شوهرخاله ی عیسی بود نه شوهرخاله ی مریم حالا اینها باید بحث تاریخی بشود اینها مهم نیست منظور آن است که اگر خود زکریا از آل یعقوب باشد باز درست است که «یَرِثُنِی وَیَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ»(۳) اگر خودش از آل یعقوب نباشد پسرعموهای او باشند چون همسر او از آل یعقوب بود باز این تعبیر درست است که بفرماید: «یَرِثُنِی وَیَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ» اما اینکه فرمود: «لَمْ نَجْعَل لَّهُ مِن قَبْلُ سَمِیّاً»(۴) اگر این سَمی به معنای هم نام باشد معلوم می شود نامی را که ذات اقدس الهی انتخاب می کند نامِ بابرکتی است و برخیها نقل کردند که یحیی عربی نیست أعجمی است معلوم می شود لغتی را که خدای سبحان او را انتخاب بکند چه تازی،چه فارسی قداست دارد یحیی اگر عربی است به عربی منتقل شده است نظیر «یَعیش» و «یَأمرُ» و امثال ذلک که اسمای بعضیهاست از فعل به اسم منتقل شده ولی گفتند یحیی اعجمی است این در اعرابش مشخص می شود اما اینکه فرمود من قبل از او برای او سَمی قرار ندادم اگر به این معنا باشد یعنی مَثیل و نظیری قرار ندادم برای اینکه وجود مبارک عیسی بعد از یحیی(سلام الله علیهما) به دنیا آمده اگر عیسی در دوران کودکی فرمود: «آتَانِیَ الْکِتَابَ وَجَعَلَنِی نَبِیّاً»(۵) در دوران کودکی فرمود و ذات اقدس الهی درباره ی یحیی هم فرمود: «یَا یَحْیَی خُذِ الْکِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَیْنَاهُ الْحُکْمَ صَبِیّاً»(۶) و مانند آن،چون وجود مبارک عیسی بعد از یحیی بود پس تا زمان یحیی کسی به این خصیصه مختص نشده بود که از یک پدر و مادر این چنینی به دنیا بیاید در دوران کودکی نبوّت بگیرد و سیّد حَصور باشد و مانند آن،اگر فرمود: «لَمْ نَجْعَل لَّهُ مِن قَبْلُ سَمِیّاً»(۷) از همین قبیل است حالا- یا هم نام یا سَمی به معنای نظیر چه اینکه در همین سوره ی مبارکه ی «مریم» درباره ی ذات اقدس الهی آمده است که آیه ی ۶۵ همین سور ه درباره ی ذات اقدس الهی این است که «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِیّاً»(۸) خدا سَمی ندارد یعنی نظیر ندارد «لَا شَرِیکَ لَهُ» است وجود مبارک یحیی هم مظهر «لَا شَرِیکَ لَهُ» است و اما اینکه گفته شد او مظهر حیات است حیات دو قِسم است نظیر علم یک حیات

ذاتی است که عین ذات اقدس الهی است یک حیات فعلی است که از احیای الهی انتزاع می شود بعضی از اسما اسمِ ذات و اسم فعل دوتاست نظیر قدرت،قدرت صفت ذات است و شئون قدرت،شُعب قدرت که خَلق و رزق و شفا و امثال ذلک باشد اینها قدرت نیستند اینها هر کدام نام خاص دارند دیگر قدرت ذاتی و قدرت فعلی نداریم اما علم همین «عین» و «لام» و «میم» این دو قسم است یک علم ذاتی داریم که عین ذات اقدس الهی است یک علم فعلی داریم که در مقام فعل است و از معلوم انتزاع می شود این در بحثهای امتحانی گذشت که خدا می فرماید ما یک عده را امتحان می کنیم «لِنَعْلَمَ أَیُّ الْحِزْبَیْنِ أَحْصَی لِمَا لَبِثُوا أَمَداً»(۹) یا می فرماید شما خیال نکنید همین که گفتید ما مؤمنیم اکتفا بشود ما شما را می آزماییم به جبهه رفتن و امثال ذلک «لِنَعْلَمَ» که چه کسی صابر است چه کسی صابر نیست این «لِنَعْلَمَ»،«لِنَعْلَمَ» در قرآن کم نیست این علم،علم فعلی است نه علم ذاتی. فتحصّل که بعضی از هم اسم ذات اند هم اسم فعل و در لفظ مشترک اند نظیر علم،نظیر اراده و مانند آن،بعضی اسما نه خیر صفت ذات نام خاص دارد و صفت فعل نام مخصوص،حالا اینجا ذات مقدس زکریا(سلام الله علیه) عرض کرد که من برای اینکه روشن بشود چه موقع این وعده وفا می شود علامت می خواهم اینکه زکریا(سلام الله علیه) عرض کرد «رَبِّ اجْعَل لِّی آیَةً» این همان طور که در بحث دیروز ملاحظه فرمودید مناسب این است که بر زمان وفای به وعده حمل بشود دوتا احتمال دیگر هم داده شد یک احتمال از این دو احتمال قابل قبول هست اما احتمال دیگر مردود است آن احتمالی که قابل قبول هست تعبیر سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) است که نظیر وجود مبارک حضرت ابراهیم که حضرت ابراهیم وقتی به ذات اقدس الهی عرض کرد «أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِی الْمَوْتَی»(۱۰) خداوند فرمود: «أَوَلَمْ تُؤْمِن» عرض کرد «بَلَی وَلکِن لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی» این برای درجه ی برتر و والاتر از کشف و شهود علامتی می خواهد این چیز بدی نیست بلکه خوب هم هست حالا این توضیح دارد که باید عرض بشود. احتمال بعدی که مردود است این است که وجود مبارک زکریا _ معاذ الله _ شک داشت که این حرف،حرف فرشته هاست یا حرف شیطان است جزء القائات شیطان است یا القای فرشته است چون شک داشت از خدا آیت و علامت طلب کرد این احتمال مردود است برای اینکه ذات اقدس الهی طبق آنچه در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» بیان کرد فرمود آیه ی ۳۹ سوره ی «آل عمران» این بود «فَنَادَتْهُ الْمَلاَئِکَةُ وَهُوَ قَائِمٌ یُصَلِّی فِی الْمَحْرَابِ أَنَّ اللّهَ یُبَشِّرُکَ بِیَحْیَی مُصَدِّقاً» خب اگر خدا بفرماید ما ملائکه را فرستادیم ملائکه به او بشارت دادند آن پیغمبر نتواند مَلَک را از غیر ملک،پیام ملک را از وسوسه و القائات شیطان تشخیص بدهد _ معاذ الله _ او پیغمبر است؟! با اینکه خدا بالصراحه فرمود ملائکه را ما فرستادیم ملائکه با او گفتگو کردند بشارت دادند او سخنی گفته ملائکه سخنی گفتند «فَنَادَتْهُ الْمَلاَئِکَةُ» پس این احتمال مردود است. سرّ مردود بودن این احتمال این است که ماها که گرفتار علم حصولی هستیم چه در حوزه چه در دانشگاه مطالب نظری را به وسیله ی بدیهی می فهمیم تصوّرات نظری را با تصوّر بدیهی می فهمیم،تصدیقهای نظری را با تصدیقهای بدیهی می فهمیم ما اگر مطلبی را شک داشتیم معنای کلمه ای را متوجه نشدیم ما را منتقل می کنند به بدیهی ترین مفهوم تصوّری و آن مفهوم وجود و عدم است وقتی به وجود و عدم رسیدیم دیگر برای ما شفاف می شود وجود یعنی هستی،عدم یعنی نیستی کسی ممکن است در عالَم باشد انسان باشد معنای هستی و نیستی را نفهمد اینکه نیست این بدیهی است از این بدیهیات ما مفاهیم نظری را کشف می کنیم این درباره ی تصوّرات،درباره ی تصدیقات هم ما هر مطلبی را برای اثبات بالأخره به اجتماع ضدّین و اجتماع نقیضین و امثال ذلک منتهی می شویم بعد به اینکه اجتماع نقیضین محال است بسنده می کنیم وقتی رسیدیم به اینجا که اگر فلان مطلب این چنین باشد که شما می گوییم مثلاً لازمه اش جمع نقیضین است جمع نقیضین هم که محال است یعنی یک شیء هم باشد هم نباشد در امتناع اجتماع نقیضین که یک قضیه اوّلی است هیچ شکّی نیست این سرمایه ماست اگر این را از آدم بگیرند هیچ درکی برای آدم نمی ماند پس ما یعنی بشرهای عادی در مفاهیم

حصولی و علمهای عادی نظری را از بدیهی می گیریم این کارِ ماست در مسئله ی کشف و شهود هم بشرح ایضاً آنهایی که به سراغ کشف و شهود می روند در راه تهذیب نفس اند عده ای تمثّلات نفسانی گیرشان می آید هیچ،یک عده به دام القائات شیطانی می افتند این هم هیچ،یک عده از مثال منفصل طَرفی می بندند ولی مخلوط است مشوب است گاهی حق است گاهی باطل یعنی گاهی درست ارتباط پیدا می کنند گاهی مثلاً درست ارتباط پیدا نمی کنند اینها قابل اصلاح است انبیای الهی با کشف و شهود کار می کنند کشف و شهود اینها کشف و شهود اوّلی است نه بدیهی فضلاً از نظری،نظری احتیاج به برهان دارد و باید هم برهان اقامه کرد دوتا کار در مطالب نظری هست بدیهی برهان دارد ولی نیازی به برهان ندارد اجتماع ضدّین همه ی ما می دانیم محال است این بدیهی است اوّلی نیست اجتماع مثلین محال است همه ی اینها برهان دارند چون بازگشت اینها به اجتماع نقضین است نیازی به برهان ندارند دو دوتا چهارتا حتماً برهان دارد ولی نیازی به برهان ندارد این می شود بدیهی،اوّلی آن است که اصلاً برهان پذیر نیست مثل اجتماع نقیضین به هیچ وجه نمی شود اجتماع نقیضین را برهانی کرد پس ما یک اوّلی داریم یک بدیهی داریم یک نظری اینکه در کتابهای منطق از اجتماع نقیضین به مبدأ المبادی یاد می کنند سرّش همین است که او دلیل بدیهیها هم هست اگر اجتماع نقیضین نباشد اجتماع مثلین دلیلی بر محال بودنش نیست اجتماع ضدّین هم دلیل نیست دوتا ضد با هم جمع بشود مگر چطور می شود اگر ما اجتماع نقیضین نداشته باشیم هیچ راهی برای اثبات امتناع اجتماع ضدّین نداریم اما وقتی چون او را داریم می گوییم اگر اجتماع ضدّین بشود به اجتماع نقیضین برمی گردد چرا،برای اینکه اگر الف ضدّ باء است و باء ضدّ الف است چون الف ضدّ باء است وقتی آمد باء حتماً باید نباشد پس باء یقیناً نیست این یک،اگر باء موجود باشد الف حتماً نباید باشد چرا،چون باء ضدّ الف است و طارد الف است این دو،اگر الف و باء هر دو باشند یعنی الف هم هست هم نیست،باء هم هست هم نیست لذا بازگشت اجتماع ضدّین به اجتماع نقیضین است و چون اجتماع نقیضین مستحل بالذّات است اجتماع ضدّین هم مستحیل بالذّات این سرمایه ی علوم حصولی ما،در کشف و شهود مشاهدات انبیا به منزله ی اوّلی است فضلاً از بدیهی شک بردار نیست اینها به منطقه ای می رسند که اصلاً باطل در آن منطقه نیست وقتی باطل در آن منطقه نبود شکّی هم در آن منطقه نیست اگر ما خواستیم درباره ی چیزی شک بکنیم الاّ ولابد باید دو امر باشد قد مرَّ غیر مرّ این مثال بازگو شد که اگر کسی خواست شک بکند در چیزی الاّ ولابد آنجا حتماً باید دو چیز باشد اگر وارد کتابخانه ای شدیم این کتابخانه کتابهای زیاد دارد یک میلیون کتاب دارد و همه ی این کتابها هم قرآن است ما هر کتابی را از نزدیک یا دور ببینیم یقین داریم قرآن است دیگر چون اینجا غیر از قرآن چیز دیگر نیست اما اگر وارد کتابخانه ای شدیم که بعضی از قسمتهایش قرآن بود بعضی از قسمتهایش غیر قرآن آن وقت کتابی را ما از دور دیدیم اینجا جای شک است نمی دانیم که این قرآن است یا غیر قرآن باید برویم از نزدیک بررسی کنیم پس اگر در جایی دو شیء نبود فقط یک شیء بود آنجا اصلاً شک حضور ندارد انبیا(علیهم السلام) می رسند بالا می آیند،بالا می آیند تا به مقام مخلَصین آنجا اصلاً باطل نیست وقتی بطلان در آن منطقه نبود شیطان که در آنجا حضور ندارد تا القا بکند شیطنت تجرّدش تا تجرّدهای وهمی است دیگر به مرحله ی بالاـ بار نمی یابد آنجا جا برای شیطان و شیطنت نیست جا برای وهم و خیال نیست جا برای بطلان نیست هر چه هست حق است اگر در حوزه ای جز حق چیز دیگر نبود این پیغمبر هر چه را دید حق است اصلاً شک در آنجا وجود ندارد این از غرر روایات ماست که مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) در همان جلد اول اصول کافی از صحابی نقل می کند که از وجود مبارک ظاهراً امام صادق(سلام الله علیه) می پرسد که انبیا از کجا می فهمند پیغمبر شدند؟ فرمود: «یوفّق لذلک» خب او توضیح می خواهد انسان وقتی به مقام نبوّت رسید به جایی می رسد که اصلاً از هیچ کسی شما سؤال می کنید به چه دلیل اجتماع نقیضین باطل است؟ چون می گوییم معلوم بالذّات است دیگر اوّلی بالذّات است

نبیّ آن چنان است این یک بیان نورانی از وجود مبارک حضرت امیر است یک مطلب عمیقی از حضرت سؤال کردند حضرت بدون درنگ جواب داد آن شخص عرض کرد این مطلبِ عمیق علمی است شما چطور بدون مطالعه جواب دادی؟ حضرت فرمود چندتاست عرض کرد این انگشتهای شماست پنج تاست فرمود چرا فکر نکردی،عرض کرد خب چیز روشنی است من وقتی می بینم دست شما پنج تا انگشت دارد دیگر فکر کردن لازم ندارد فرمود معارف الهی نزد ما این طور است این «سَلُونِی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِی» از همین قبیل است «فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّی بِطُرُقِ الْأَرْضِ»(۱۱) از همین قبیل است. خب،اگر نبی به جایی می رسد که در آنجا بطلان نیست چون بطلان منشأ شیطنت و وسوسه و وهم و خیال است در عقلِ ناب جا برای وهم و خیال و گمان و امثال ذلک نیست آنجا هر چه هست حق است اگر هر چه هست حق است جا برای شک نیست چون غیر از حق اگر چیز دیگری بود یعنی باطل آن گاه مطلبی که پدید می آمد جا برای شک بود ولی اگر در حوزه ای غیر از الف چیز دیگر نیست انسان هر چه می بیند یقین دارد که الف است دیگر در فضای وحی و نبوّت این چنین است اصلاً جا برای شک نیست وجود مبارک زکریا فرشته ها را می شناخت دیگر در دوران پیری آن حضرت بود فرشته ها آمدند بشارت دادند با او گفتگو کردند او سؤال کرد اینها جواب دادند بعد شک می کند که ــ معاذ الله ــ این حرف شیطان است یا حرف فرشته است پس احتمال سوم بیّن الغی است.

۱- (۶) . سوره ی،مریم، آیه ی۶.

۲- (۷) . سوره ی،مریم، آیه ی۶.

۳- (۸) . سوره ی،مریم، آیه ی۸.

۴- (۹) . سوره ی،مریم، آیه ی۷.

۵- (۱۰) . سوره ی،مریم، آیه ی۳۰.

۶- (۱۱) . سوره ی،مریم، آیه ی۱۲.

۷- (۱۲) . سوره ی،مریم، آیه ی۷.

۸- (۱۳) . سوره ی،انعام، آیه ی۱۶۳.

۹- (۱۴) . سوره ی،کهف، آیه ی۱۲.

۱۰- (۱۵) . سوره ی،بقره، آیه ی۲۶۰.

۱۱- (۱۶) . نهج البلاغه، خطبه ی۱۸۹.

پرسش: اینجا ندا به معنی گفتگو است؟

پاسخ: بله دیگر گفت چگونه؟ گفتند: «قَالَ كَذٰلِكَ قَالَ رَبُّكَ» اینها همه گفتگوست دیگر چطور شده،گفتند: «كَذٰلِكَ» یعنی امر این چنین است بعد خطاب کردند به زکریا «قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ» خدای تو این پیام را فرستاده که دادن فرزند به پدر و مادر فرتوت و نازا بر من آسان است اینها همه گفتگوست دیگر.

پرسش: راجع به حضرت آدم سور ه آوردید خب،مقام پیغمبری را داشت و بعد دچار وسوسه شیطان شد.

پاسخ: آن در عالَم قبل از نبوّت بود در آن سوره ی مبارکه ی «بقره» گذشت در یک عالَم دیگری بود اولاً،هنوز به زمین نیامدند و قبل از نبوّت حضرت آدم(سلام الله علیه) بود ثانیاً،چون دارد که «اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدىً»(1) هم در سوره ی مبارکه ی «بقره» هم در سوره ی مبارکه ی «طه» جریان نبوّت حضرت آدم بعد از هبوط الی الأرض است نه آنجا،آنجا یک حساب خاصّ خودش را دارد به هر تقدیر زکریایی که دوران فراوانی از نبوّت را پشت سر گذاشت هرگز در گفتگوی خود با فرشته ها شک نمی کند که این فرشته بود،خب.

پرسش: حاج آقا نماز خواندن با وحی نازل شدن چطور جمع می شود؟

پاسخ: اینکه گفتگو آسان است دیگر این کلام آدمی نیست که نماز را باطل کند که.

پرسش: اینکه حرفهایی زکریا در چند جای قرآن به وجه های مختلف ذکر کرده شاید نقل به مضمون است خب ایرادی وارد بشود اگر بگوییم همان حرف را نقل می کند چرا مختلف شده.

۱- (۱۷) . سوره ی،بقره، آیه ی۳۸.

پاسخ: نقل به مضمون اگر باشد چه ایرادی دارد؟

پرسش: ایرادش این است که خب کمی سست می شود پایه های آن.

پاسخ: نه،آنها یقیناً نقل مضمون است برای اینکه عِبری و عربی و تازی و اینها یکسان نبود که تمام گفتگوهایی که وجود مبارک موسای کلیم با فراعنه داشت به زبان عِبری و سریانی و امثال اینها بود انبیای دیگر که عربی سخن نمی گفتند همه ی اینها نقل به مضمون است ولی ذات اقدس الهی آن مضمون را امینانه و صادقانه نقل می کند یک،پس منقول حق است نقلْ معجزه است دو،طرزی قالب بندی کرده که احدی نمی تواند آن مضمون را به این لفظ در بیاورد،خب.

پرسش: ترک أولاهای انبیا به خاطر چیست؟

پاسخ: ترک اُولی? ندارند که،اگر مقام برتری برای آنها فرض بشود یعنی انبیا چون «تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»(۱) یک،«لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ»(۲) دو،ممکن است وقتی پیغمبری را با پیغمبر دیگر(علیهما السلام) می سنجند چون آن اوّلی اعلم و افضل از دومی است کارِ دومی بالقیاس به اوّلی مثلاً ترک اُولی? باشد چون اینها که یکسان نیستند که اگر بالصراحه فرمود: «لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ»(۳) یک آیه،«تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»(۴) آیه ی دیگر آن وقت کارهای اینها را که ما به یکدیگر می سنجیم می بینیم این کار نسبت به کاری که فلان پیامبر برتر انجام داده اند مثلاً در درجه ی متوسط قرار دارد.

پرسش:...

پاسخ: بله،آنجا سه قسمت بحث شد در سوره ی مبارکه ی «اسراء» بود سه قسمت بحث شد در هر سه قسمت عصمت وجود مبارک پیغمبر محفوظ بود،خب.

۱- (۱۸) . سوره ی،بقره، آیه ی۲۵۳.

۲- (۱۹) . سوره ی،اسراء، آیه ی۵۵.

۳- (۲۰) . سوره ی،اسراء، آیه ی۵۵.

۴- (۲۱) . سوره ی،بقره، آیه ی۲۵۳.

«قَالَ كَذلِكَ» یعنی آن فرستاده گفت امر این چنین است و خدای متعال فرمود که آسان است «وَقَدْ خَلَقْتُکَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَکُ شَیْئاً»،«قَالَ رَبِّ اجْعَل لِّی آیَةً» علامت قرار بده،علامتی که ذات اقدس الهی قرار می دهد آیت خداست دیگر این آیت،معجزه درجاتی دارد گاهی حرف زدن معجزه است که کسی که قدرت بر تکلّم ندارد عادتاً قادر بر تکلّم بشود بر اساس خرق عادت این تکلّم معجزه است یک،گاهی عجز از تکلّم معجزه است یعنی کسی که قدرت بر تکلّم دارد عادتاً با حفظ همه ی دستگاه گویش او عاجز از گفتن بشود این دو،قسم سوم آن است که نه تکلّم معجزه است نه عجز از او،کلام معجزه است نه تکلّم این سه قسم را ذات اقدس الهی در قرآن کریم بیان کرده آنجا که تکلّم معجزه است یعنی کسی که طبق جریان عادی عاجز از حرف زدن است و دیگران هم که در این شرایط اند عاجز از حرف زدن اند ولی او به طور فصیح سخن می گوید «إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتَانِیَ الْکِتَابَ وَجَعَلَنِی نَبِیّاً»(۱) اگر عده ای گفتند: «کَیْفَ نُکَلِّمُ مَن کَانَ فِی الْمَهْدِ صَبِیّاً»(۲) برای آنکه عادت بر این نیست که یک کودکِ گهواره ای بتواند سخن بگوید این را ذات اقدس الهی به حرف در می آورد این تکلّم می شود معجزه وجود مبارک زکریا با حفظ همه ی عناصر دستگاه گویشی او از حرف زدن ماند و این هیچ نقص پزشکی و طبّی نداشت به دلیل اینکه هر چه خواست مناجات بکند می توانست،نماز بخواند می توانست،ذکر بگوید می توانست اما می خواست با مردم حرف بزند نمی توانست این می شود معجزه،کاری که بر خلاف عادت است و از هیچ کس ساخته نیست می شود معجزه،گاهی قسم سوم است مثل کلام پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) این «مَا یَنطِقُ عَنِ الْهَوَی * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحَی»(۳) این کلام یعنی قرآن این معجزه است هیچ کس نمی تواند مثل این کلام بیاورد در اینجا وجود مبارک زکریا آیت خواست تا به استقبال شکر الهی برود خب من باید بفهمم چه موقع این وعده انجاز می شود که وظیفه ی خودم را انجام بدهم این کجا و آن تردید کجا اینکه گفتند که شما «وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَیْکُم مِن رَبِّکُم»(۴) یک بخش،بخش عملی است یک بخش،بخش علمی فرمود این پایینها نباشید یک،این میانه ها هم نباشید دو،سعی کنید بالا بروید دسترسی به مراتب برتر داشته باشید این سه،«وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَیْکُم مِن رَبِّکُم» خدای سبحان خیلی از مسائل اخلاقی و حقوقی را ذکر کرده گفته اگر کسی نسبت به شما بد کرد شما هم می توانید بد کنید نه باید بد کنید «مَنِ اعْتَدَی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوا»(۵) این امر به اعتدا در مقام توهّم حَذر است یعنی می توانید نسبت به او پاسخ مماثل بدهید «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُم بِهِ» اما «وَلَئِن صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَیْرٌ لِلصَّابِرینَ»(۶) اگر «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ»(۷) این اتاق میانی است این کلاس میانی است بالاتر از عدل،احسان است «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» خدا مرحوم صاحب جواهر را غریق رحمت کند یک عبارت تندی مرحوم صاحب حدائق در بعضی از عبارت چون ایشان از عبارتهای تند زیاد دارد نسبت به علمای اصولی چند جا عبارت تند داشت نسبت به علما و بزرگان اصولی مرحوم صاحب جواهر در بخشی از این جواهر می فرماید اگر نبود آیه ی پایانی سوره ی «نحل» این قلم می توانست جواب صاحب حدائق را بدهد وگرنه ما هم بالأخره می توانیم حرف بزنیم چون در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «نحل» کما مرّ این است که «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُم بِهِ» اما «وَلَئِن صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَیْرٌ لِلصَّابِرینَ»(۸) فرمود اگر نبود آیه ی پایانی سوره ی مبارکه ی «نحل» ما هم صاحب حدائق را سرِ جایش می نشاندیم خب این طور که با علما حرف نمی زنند که خب این معنایش این است که «وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَیْکُم»(۹) عدل واجب است ولی بالاتر از عدل هم کمالی هست دیگر قرآن هم آیاتی دارد،درجاتی دارد شما نه تنها در مسائل عملی آن بالا را بگیرید در مسائل علمی هم آن بالا را بگیرید،خب زکریایی که پیرمرد شد عمری را با فرشته ها گذراند بیاید بگوییم که این ـ معاذ الله ـ شک کرده این حرفی که می بیند این شک کرده که حرف کیست خب این را شما در تفسیر فخررازی ببینید در تفسیر نمی دانم دیگری می بینید و بعد آنها هم تا حدودی رد کردند اما در کلمات بزرگان شیعه این طرز تفکر را هرگز نمی بینید.

۱- (۲۲) . سوره ی،مریم، آیه ی ۳۰.

۲- (۲۳) . سوره ی،مریم، آیه ی۲۹.

۳- (۲۴) . سوره ی،نجم، آیات ۳ و ۴.

۴- (۲۵) . سوره ی،زمر، آیه ی۵۵.

۵- (۲۶) . سوره ی،بقره، آیه ی۱۹۴.

۶- (۲۷) . سوره ی،نحل، آیه ی۱۲۶.

۷- (۲۸) . سوره ی،نحل، آیه ی ۹۰.

۸- (۲۹) . سوره ی،نحل، آیه ی۱۲۶.

۹- (۳۰) . سوره ی،زمر، آیه ی۵۵.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۰ تا ۱۵ سوره مریم ۸۸/۰۷/۱۸

Your browser does not support the audio tag.

«قَالَ رَبِّ اجْعَل لِّی آیَةً قَالَ آیَتُکَ أَلاَّ تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلاَثَ لَیَالٍ سَوِیّاً (۱۰) فَخَرَجَ عَلَی قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَی إِلَیْهِمْ أَن سَبِّحُوا بُکْرَةً وَعَشِیّاً (۱۱) یَا یَحْیَی خُذِ الْکِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَیْنَاهُ الْحُکْمَ صَبِیّاً (۱۲) وَحَنَاناً مِن لَّدُنَّا وَزَکَاةً وَکَانَ تَقِیّاً (۱۳) وَبَرّاً بِوَالِدَیْهِ وَلَمْ یَکُن جَبَّاراً عَصِیّاً (۱۴) وَسَلاَمٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَیَوْمَ یَمُوتُ وَیَوْمَ یُبْعَثُ حَیّاً (۱۵)»

تاکنون روشن شد که وجود مبارک زکریا(سلام الله علیه) از ذات اقدس الهی فرزند صالح که از او به طیّب و رضیّ یاد کرده است مسئلت نمود آن طوری که مرحوم کلینی نقل کرد زکریا رحلت کرد و وجود مبارک یحیی وارث او شد نه اینکه یحیی قبل از زکریا رحلت کرده باشد این دو مطلب، و وجود مبارک زکریا برای عرض ادب و شکرگزاری از ذات اقدس الهی آیت و علامت زمان فرارسیدن وفای به وعده را مسئلت کرد که این وعده چه موقع انجاز می شود که من شاکراً تو را عبادت کنم نه اینکه درخواست آیت برای این بود که بفهمد ــ معاذ الله ــ این وعده حق است الهی است یا شیطانی عرض کرد «رَبِّ اجْعَل لِّی آیَةً» اگر کسی شک داشته باشد به ضرس قاطع با خدایش گفتگو نمی کند. مطلب بعدی آن است که این «قَالَ»های مکرّر هم می سازد که مع الواسطه باشد هم بلاواسطه چون در جریان تبشیر که مع الواسطه بود تعبیر به «قَالَ» شد پس در این گونه از موارد چون فرشته هایی که مأمور الهی اند جز پیام خدا سخنی ندارند گفته ی اینها را می شود به خدا اسناد داد در حقیقت خدا گفته است زیرا اینها کلام خدا را ابلاغ کرده اند چیزی از خود نگفتند و بر آ ن نیفزودند اینجا هم که زکریا عرض می کند «رَبِّ اجْعَل لِّی آیَةً قَالَ آیَتُکَ» این می تواند مع الواسطه باشد می تواند بلاواسطه «قَالَ آیَتُکَ أَلاَّ تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلاَثَ لَیَالٍ سَوِیّاً» که بحثش گذشت یعنی سه شبانه روز زبانت بند می آید در حالی که تو دستگاه گویش تو سالم است هیچ نقصی در دستگاه گویش تو راه ندارد اما نمی توانی با مردم حرف بزنی ولی می توانی با خدا مناجات کنی نماز و دعا به جا بیاوری. «فَخَرَجَ عَلَی قَوْمِهِ» آنها منتظر بودند گویا از جریان باخبر شدند و وجود مبارک زکریا(سلام الله علیه) هم به آنها اعلام کرد که چنین حادثه ای در پیش است آنها منتظر بودند دیدند وقتی وجود مبارک زکریا از محراب بیرون آمد به آنها اشاره کرد قدرت حرف زدن ندارد «فَخَرَجَ عَلَی قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ» این محراب را که به معنای اشراف نشین یعنی جای برجسته است به همان غرفه معنا کردند که در جای بلندی بود زکریا(سلام الله علیه) مشغول عبادت بود از غرفه پایین آمد که بر قومش اشراف داشت تعبیر فرمود: «فَخَرَجَ عَلَی قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ» برخی هم محراب را معنای مصلاّ معنا کردند زیرا مصلّی هم با خدا مناجات می کند طبق روایتی که مرحوم صدوق در من لا یحضره الفقیه نقل کرد «إنّ الْمُصلّی یناجی ربّه» هم با شیطان و نفس درگیر است که مصلاّ محراب است جای جنگ با شیطان در بیرون و نفس در درون است، اگر محراب به معنای جایگاه نماز باشد محراب یعنی جای حرب و اگر به آن غرفه باشد جایی که اشراف نشین است و کسانی که مقامی دارند آنجا مستقرّند و مادون آنها در مکانهای دیگر قرار می گیرند «فَخَرَجَ عَلَی قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ» و دیگر قدرت حرف از او گرفته شد این ایحاء یعنی اشاره کرد هم بر کتابت تطبیق شد که دیدند وجود مبارک زکریا با دستش نوشت که بامداد و شامگاه به یاد خدا باشید عبادت و نماز صبح و شام را فراموش نکنید یا اشاره کرد و آنها به زبان اشاره آشنا بودند فهمیدند که صبح و شام باید به یاد

پروردگارشان باشند ولی دیدند قدرت حرف از حضرتش گرفته شد.

ص: ۵۳

پرسش: حاج آقا می شود رو به سَمت باشد خودش...

پاسخ: نه، چون «أَلاَّ تُكَلِّمَ» خدای سبحان خبر داد فرمود نمی توانی نه حرف نزن فرمود نمی توانی حرف بزنی در حالی که سَویّ هستی، سالم هستی اینکه فرمود «أَلاَّ تُكَلِّمَ» خبر می دهد یعنی چنین چیزی اتفاق می افتد که قدرت حرف زدن نداری.

آن وقت «فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَن سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيّاً» وجود مبارک زکریا به آنها دستور داد که عبادتها را شما فراموش نکنید صبح و شام به یاد خدا باشید خب از آن جهت که پیامبر است باید ارشاد کند هدایت کند دستور بدهد قبلاً دستور می داد و الآن قدرت حرف ندارد ولی این دستور را با ایحاء و ایماء مشخص کرد آیا این است یا نه در این زمانی که فیض خاصّ الهی باید تنزّل کند باید مردم هم فضا را فضای عبادت قرار بدهند گفتند اگر نماز استثقا بخوانید باران رحمت نازل می شود «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّماءِ وَالْأَرْضِ» فرمود اگر این چنین باشد ما برکات آسمان و زمین را نازل می کنیم در بعضی از روایات دارد که به وجود مبارک پیامبر عرض کردند یک چند روزی است وحی نمی آید فرمود چگونه وحی بیاید در حالی که شما ناخنها را نمی گیرید خب رعایت نظافت، رعایت بهداشت، رعایت تمیزی اینها منشأ ریزش برکت است آخر آنها هم دستور اسلام است منتها دستورهای توسّلی، دستورهای تعبّدی اش در نماز و روزه است دستورهای توسّلی اش در بحثهای بهداشت و امثال بهداشت است اگر کسی بخواهد ثواب ببرد در روز پنج شنبه یا جمعه که ناخن می گیرد می گوید برای اینکه خدا دستور داد این هم بهداشتش را رعایت کرده هم ثوابش را برده اگر قصد قربت نکرد بالأخره دستور دین است این هم دین دستور داده که ناخنها را روز پنج شنبه و جمعه بگیرید هفته ای یک بار لااقل این ناخنها را بگیرید فرمود چگونه وحی بیاید در حالی که شما بهداشت را رعایت نمی کنید ناخنهایتان بلند است این چنین نیست که اگر کسی کثیف باشد فیض خدا مرتّب می آید اینها چون این روایات کمتر مطرح شده به ذهن ما نمی آید شما در روایتهای غَسل ثیاب بخوانید حضرت فرمود این لباسها را بشویید تمیز کنید تا خدا را تسبیح کند اینکه بارها عرض شد ما جلد دوم مفاتیح الجنان لازم داریم برای همین است جلد اول مفاتیح الجنان که سعی بلیغ مرحوم محدّث قمی(رضوان الله علیه) است ثواب عبادات را ذکر کرده فلان نماز، فلان روزه، فلان زیارت، فلان دعا، فلان مناجات، فلان اعتکاف چقدر ثواب دارد یک جلد دوم، جلد دوم یعنی جلد دوم مفاتیح جایش خالی است که درختکاری چقدر ثواب دارد، راهسازی چقدر ثواب دارد، احیای قنوات چقدر ثواب دارد، فضای محیط زیست را سالم نگه داشتن چقدر ثواب دارد، آن جاهای عمومی را ثواب کردن چقدر عِقاب دارد اینها هم در روایات ماست دیگر رعایت پرورش گوسفند چقدر ثواب دارد، پرورش درخت چقدر ثواب دارد، «أیّ ما رجلٍ سَقی صِدرةً فکأنّما سَقی مؤمناً» فرمود اگر کسی یک درخت بکارد زیر درخت آب بریزد مثل اینکه مؤمن عطشانی را از مرگ نجات داده ثواب بُرده خب اینها هم گفته ی دین است دیگر اگر یک جلد دوم مفاتیح الجنان نوشته بشود دیگر آدم باور می کند که تأمین فضای سالم برای زندگی عبادتی است دین هر دو قسمت را گفته حضرت رسول(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) فرمود این لباسها را زود به زود بشویید تمیز نگه دارید «لتسبّح لله» تا تسبیح کند خدا را دستمال کثیف با غیر کثیف فرق می کند، جامه ی کثیف با غیر کثیف خیلی فرق می کند عده ی زیادی که می گویند ما حرف اینها

را می شنویم حالا ما واقعاً چشم ما بسته است گوش ما بسته است اینها آدمهای کوچکی نیستند می گویند ما حرفهای اینها را می شنویم تسبیح سنگ را می شنویم تسبیح در و دیوار را می شنویم هم از مرحوم شیخ طوسی نقل شد هم جناب زمخشری در کشّاف نقل کرد در ذیل آیه ی «وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» آنجا این بحث گذشت که هر دو بزرگوار یعنی هم زمخشری در کشّاف هم مرحوم شیخ طوسی در تبیان نقل کردند که وجود مبارک پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) فرمود سنگی بود که قبل از اینکه من به مقام نبوّت برسم هر وقت مرا می دید سلام می کرد «و إنّی لأعرفه الآن» من الآن هم آن سنگ را می شناسم آخر اینها یکی دوتا روایت نیست فرمود قبل از اینکه من پیغمبر بشوم این سنگ هر وقت مرا می دید سلام می کرد احجاز هم، نباتات هم مثل همان انسانها هستند انسان دو قسم است، حیوان دو قسم است، حجر دو قسم است، شجر دو قسم است فرمود: «و إنّی لأعرفه الآن» هر دو بزرگوار این را نقل کردند. خب، از مجموع اینها برمی آید که شما اگر فضا را فضای دیانت کردید برکات نازل می شود اگر حضرت به افرادی فرمود چگونه وحی بیاید در حالی که شما بهداشت را رعایت نمی کنید این زیرمجموعه همان آیه است که «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ» اگر کسی جامعه ای باتقوا باشند ما برکات الهی را زیاد می کنید قهراً در جامعه ی بابرکت مردان متبرّک و مبارک هم پدید می آیند.

ص: ۵۴

خب، فرمود: «سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيّاً» این «سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيّاً» برای همیشه بود اما الآن که می خواهد فیض وجود یحیی پدید بیاید جامعه باید جامعه ی نورانی باشد «فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَن سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيّاً» بعد یحیی به دنیا آمد. خدای سبحان به یحیی فرمود درباره ی یحیی فرمود: «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيّاً» در دوران خردسالی و کودکی به وجود مبارک یحیی حُکم داد، حکمت داد حالا- این حکمت هم قابل تطبیق بر نبوّت است هم قابل تطبیق بر معرفت حقایق الهی است اما از اینکه فرمود: «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» این کتاب ظاهراً همان توراتی بود که از وجود مبارک موسی مانده بود خود یحیی(سلام الله علیه) از انبیای اولواالعزم نیست مثل عیسی و موسی(علیهما السلام) نیست این حافظ شریعت است آنهایی که جزء انبیای اولواالعزم اند کتاب دارند آنها که جزء انبیای اولواالعزم نیستند حافظ شریعت آن انبیای اولواالعزم اند «الْكِتَابَ» که اینجا هست همان معهود ذهنی و خارجی است که به تورات برمی گردد که این تورات را با قوّت بگیر «خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» در قرآن کریم هم نسبت به انبیا دستور می دهد که شما این را با قدرت بگیرید، هم درباره ی امّتها دستور می دهد که شما دین را با قوّت بگیرید سرّ آن در بحثهای مطالبی است که آن را باید کم و بیش بعد از ذکر این آیات مطرح ببینیم در سوره ی مبارکه ی «بقره» چند جا سخن از اخذ بقوّه است نظیر آیه ی ۶۳ سوره ی مبارکه ی «بقره» فرمود: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» ذیل این آیه از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) نقل شده است که از آن حضرت سؤال کردند این «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» «أ هیَ بقوّه القلوب أم بقوّه الأبدان» یعنی ما باید خوب بفهمیم یا خوب عمل کنیم و دفاع کنیم؟ حضرت فرمود: «بقوّه القلوب و قوّه الأبدان» هم باید عاقلانه و حکیمانه خوب بفهمید هم شجاعانه خوب دفاع کنید «بقوّه القلوب و قوّه الأبدان» این جریان «وَأَعِدُّوا لَهُم مَا اسْتَطَعْتُم مِن قُوَّةٍ» ناظر به همین قسمت خواهد بود. در بخشهای دیگری از همان سوره ی مبارکه ی «بقره» آیه ی ۹۳ باز به این صورت آمده است «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» آن حدیث در ذیل این آیات است نه آیه «وَأَعِدُّوا لَهُم مَا اسْتَطَعْتُم مِن قُوَّةٍ». در سوره ی مبارکه ی «اعراف» هم مشابه این مضمون به نحو دیگر آمده آیه ی ۱۴۵ سوره ی مبارکه ی «اعراف» این است که «وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ» به وجود مبارک موسای کلیم می فرماید «فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا» تو به قوّه بگیر به شاگردان هم بگو که تورات را به احسن وجوه بگیرند اگر درباره ی قرآن آمده است که قرآن ذلول است و ذو وجوه است و «فاحملوها علی احسن وجوه» مشابه همان است که ذات اقدس الهی به موسای کلیم درباره ی تورات دستور داد که به قومت بگو «يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُورِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ» اما اصل مطلب که «خُذْ بقّوه»، «خذوا بقوّه» و مانند آن هم به انبیا دستور داده می شود هم به اُمم آنها گفته می شود که «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» سرّش آن است که این کتاب، کتاب الهی خواه تورات خواه انجیل خواه کتاب انبیای دیگر(علیهم السلام) کتابی است قوی یعنی ضعف در آن نیست بطلان در آن نیست کذب در آن نیست وهم در آن نیست بطلان پذیری در آن نیست کتاب الهی «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ» است منتها کمالش برای قرآن کریم است در طول زمان وگرنه آن کتابهای دیگر هم قبل از تحریف «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ» بود منتها بطلان به معنای نسخ برای آنها نیست وگرنه بطلان به این معنا که حرف، حرف حق است همه ی «وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ» همه ی کتابها این طورند پس کتابهای الهی حقّ اند محتوایشان مُتقن است لذا قوی است این «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلاً ثَقِيلاً» مرحله ی کاملش برای قرآن است و پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) وگرنه تمام کتابهای الهی قول ثقیل است این اصل اول.

ص: ۵۵

پرسش:...

پاسخ: کتب الهی آنکه اصل است خب قابل تحریف نیست اما همان کتاب را «فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَـٰذَا مِنْ عِنْدِ اللّهِ» یک، «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَواضِعِهِ» دو، آن روز که چاپ نبود همین ورّاقها تورات و انجیل را می نوشتند و عرضه می کردند احبار و رُهبان دین فروش کم و زیاد می کردند یا تفسیر به رأی می کردند بالأخره این آیات نشان می دهد که عده ای «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَواضِعِهِ».

خب، پس اصل اول این است که این کتاب، کتاب سنگین است آن وقت دو ضلع این مثلث را با تلازم می شود حل کرد و قرآن هم به هر دو ضلع اشاره کرد اگر کتاب، کتاب وزین بود سنگین بود یک معلّم سنگینی باید این کتاب را بیاورد تدریس کند لذا فرمود: «عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى»، «شَدِيدُ الْقُوَى» نه یعنی وزنش زیاد است، عقلش زیاد است، علمش زیاد است، درایتش زیاد است، حکمتش زیاد است، این می شود «شَدِيدُ الْقُوَى» اگر ذات اقدس الهی باشد او شدید القواست برای اینکه «مَا أُرِيدُ مِنْهُم مِّن رِّزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَن يُطْعِمُونِ * إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» او قوی است، او مَتین است اینها از اسمای حسنای اوست این تعبیر هم مفید حصر است که «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» این چنین نیست که شدید القوی? قابل تطبیق بر ذات اقدس الهی نباشد معلّم بالاصاله خداست که شدید القواست بعد از او فرشته هایی هستند که شدید القوای اند بعد از آنها وجود مبارک پیامبر است که شدید القواست پس معلّم این کتاب، معلّم کتابِ قوی یک انسان قوی است این ضلع دوم، شاگردانش هم باید یک انسان قوی باشند «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» مگر کتابهای علمی را هر کسی می تواند بگیرد قول ثقیل را هر کسی می تواند تحمّل کند لذا فرمود: «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» برای اینکه ما که قوی هستیم، حرف ما که قوی است مستمِع ضعیف به درد ما نمی خورد «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ» اگر در تعبیرات آمده که قرآن هم برای ذو وجوه است «فاحلموها علی أحسنها» یعنی این کتاب همه ی راههای بطلان را، وهم و خیال را، اشکال پذیری را، نقدپذیری را بسته و حق شده شما تمام این راههای قابل نقد و اینها را رها کنید به حق برسید حالا که به حق رسیدید آن مرحله ی نازلش برای شما حجّت است ولی به این مرحله بَسنده نکنید «اقرأ وارقی?» نه تنها این آیه را بخوان و ثواب بیشتری ببر این آیه را بخوان به عمقش پی ببر، به عمقِ عمق پی ببر، به عمق عمق پی ببر و مانند آن «فأحملوها علی أحسنها» همان طوری که توارت هم همین طور است انجیل هم همین طور است این اختصاصی به قرآن ندارد منتها کمالش برای قرآن است وگرنه اصلش برای همه صحف الهی است به وجود مبارک موسای کلیم فرمود: «وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا» این تورات مثل انجیل مثل قرآن و مثل سایر کتابهای آسمانی همه ی اینها حبل متین اند اینها وحی الهی اند اینها انزال شده اند انزالشان کما مرّ غیر مرّ نظیر انزال مَطر و برف و تگرگ نیست خدا تورات را نازل کرد یعنی آویخت نه انداخت صحف ابراهیم این طور است انجیل موسی این طور است کامل تر از همه قرآن این طور است اینها حبل متین اند اینها انزال الهی اند که خدا آویخت نه انداخت آن باران است که او را انزال می کنند می اندازند وگرنه کم نیست روایاتی که می فرماید این ثِقلین و ثَقلین اکبرش و اعظمش قرآن است که خدا نازل کرده «أحد طرفیه بید الله سبحانه و تعالی? و الطرف الآخر بأیدیکم» این را آویخت نه انداخت حالا که آویخت بگیرید و بالا بیایید هر مرتبه ای مادامی که در متن قرآن باشد قرآ ن است اگر خدای ناکرده با حرفهای عترت هماهنگ نباشد با عقل هماهنگ نباشد با علوم حقّه هماهنگ نباشد این قرآن نیست اگر قول ثقیل است در درجه ی اول با حرفهای عترت موافق است با عقل موافق است با علومی که به حدّ تجربه ی قطعی رسیده است نه هر فرضیه مطابق قرآن این می شود صراط مستقیم چون یک

طرفش به دست خداست و الطرف الآخر بأیدیکم «إقرأ وارقی؟» بخوان و بالا برو به هر درجه که رسیدی یک مرحله از مراحل قرب الهی را طی کردی «خُذُوا مَا آتَیْنَاکُم بِقُوَّةٍ» چون این قول، قول ثقیل است معلّم شدید القواست شاگردش هم باید شدید القوا باشد لذا «فأحملوها علی أحسن الوجوه» یک وقت است که انسان در راه نیست وقتی در راه نبود «الْیمِینُ وَ الشِّمالُ مَضَلَّةٌ» چپ و راست هر دو گمراهی است «والوسطی؟ هی الجاده» و اینجا همان است که از وجود مبارک پیغمبر نقل شده است ابن اثیر جَزری در جامع الاصول نقل کرد که حضرت فرمود: «خیر الاُمور اُوساطها» نه «أوسطها» اینکه ایشان نقل کرده «خیر الاُمور أوساطها» این در محورهای اصلی که آدم چپ را رها کند، راست را رها کند «الْیمِینُ وَ الشِّمالُ مَضَلَّةٌ» که در نهج البلاغه آمده «والوسطی؟ هی الجاده» حالا که به متن صراط مستقیم آشنا شد و در متن صراط مستقیم قرار گرفت از آن به بعد «خیر الاُمور أکثرها و أوفرها و أشدّها و أعلاها و أعقلها و أعظمها» از آن به بعد دیگر «خیر الامور اوسطها» نیست برای اینکه اینجا کج و راستی نیست اینکه در دعای کمیل عرض می کنیم «وَاَقْرَبِهِمْ مَنْزِلَةً مِنْکَ وَاَخَصِّهِمْ زُلْفَةً لَدَیْکَ» همین است دیگر یعنی ما اینجا منتظر وسط باشیم یک آدم متوسّط بشویم یا به ما گفتند بلندپروازی برای همه جایز است حالا تا که را بخواهد و نصیب چه کسی بشود وگرنه ما اگر در راهیم هر چه تندتر بیشتر چرا، برای اینکه اینجا خودش به ما دستور سرعت داد فرمود: «سَارِعُوا» خودش به ما دستور سبقت داد «فَاسْتَبِقُوا» و «سَارِعُوا» جای تصادف نیست برای اینکه راهی است که «عَرْضُهَا السَّماوَاتُ وَالْأَرْضُ» یک میدان مسابقه ای است به اندازه ی آسمان و زمین خب چه کسی با چه کسی تصادف می کند اگر کسی بخواهد سرعت بگیرد با چه چیزی تصادف می کند اگر میدان مسابقه به اندازه ی «عَرْضُهَا السَّماوَاتُ وَالْأَرْضُ» بود «سَارِعُوا إِلَی مَغْفِرَةٍ مِن رَبِّکُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّماوَاتُ وَالْأَرْضُ» اگر میدان مسابقه به اندازه ی آسمان و زمین است و هیچ مانعی در کار نیست برای اینکه فرض در این است که ما وارد صراط مستقیم شدیم با چه کسی تصادف بکنیم چه چیزی جلوی ما را می گیرد لذا سرعت هیچ مانعی ندارد و سبقت نه تنها مانعی ندارد بلکه دستور دادند که جلو بزن اما اگر گفتی «أَنَا أَعْلَمُ» معلوم می شود اصلاً در راه نیستی من بهترم، من مجتهدترم، من اعلمم معلوم می شود اصلاً در راه نیست آدم، اما اگر گفت من الهی هو الله گویم معلوم می شود در راه است وقتی در راه است نه کج راهه می رود نه راه کسی را می بندد آن وقت چنین آدمی دستور الهی این است که جلو بزن «سَابِقُوا»، «سَابِقُوا»، «سَابِقُوا» چرا، مبادا بگویی افراط و تفریط بد است اینجا جای افراط و تفریط نیست اینجا جای «خیر الامور أشدّها و أکثرها و أوفرها» است اگر بخواهی راه پیدا کنی بله، «خیر الامور اوسطها» وقتی صراط مستقیمی مشخص شد هر چه توانستی «تا سر رود به سر برو تا پا به پا بپو» این طور نیست که کسی مزاحم آدم باشد بگویند چرا جلو میزنی اگر کسی در این صراط بود مثل معصوم(سلام الله علیه) همه ی اموالش را اگر ببخشد اسراف نیست مثل وجود مبارک امام .. این زیر سؤال نمی رود که چرا شما همه ی موال را بخشیدی، همه ی اموال را ببخشی این می شود اسراف این چون معصوم است در صراط مستقیم است می داند کجا همه ی اموال را ببخشد به جاست، کجا اموالش را با فقرا تقسیم بکند به جاست چون در متن صراط است در متن صراط جا برای اسراف و تبذیر نیست اسراف و تبذیر برای بیراهه هاست. بر اساس این مثلث که کتاب آسمانی قول ثقیل است، معلّم شدید القواست هر کدام از اینها بشود شدید القواست آن وقت شاگردش هم باید شدید القوا باشد لذا «خُذُوا مَا آتَیْنَاکُمْ بِقُوَّةٍ» تعبیرات گوناگون آمده به یحیی گفته، به موسی گفته، به قومشان گفته اختصاصی به یک گروه ندارد بعد فرمود به قومت بگو به موسای کلیم فرمود به قومت بگو «یَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا» در روایات ما هم هست که شما این قرآن را به احسن وجوه حمل کنید، خب.

پرسش:...

پاسخ: آن عمل است، عمل است دیگر در مقام عمل انسان نباید افراط و تفریط بکند اما وقتی سخن از معرفت باشد و سخن از گاهی ایثار یک جانبه باشد آن دیگر جای افراط و تفریط نیست گاهی در مقام عمل بله، به ما گفتند عمل معتدل باشد روزه اگر ضرر دارد جایز نیست و مانند آن، انسان که تمام فضیلتش در محدوده ی کار نیست.

فرمود: «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» بعد فرمود: «وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيّاً» این حکم می تواند بر نبوّت حمل بشود لکن در بخشی از آیات در مقابل نبوّت است «آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ» آنجا چون تفصیل قاطع شرکت است نمی توان حکم را بر نبوّت حمل کرد اما اینجا که تفصیلی در کار نیست قابل تطبیق هست می تواند حکم همان نبوّت باشد. برخی وجود مبارک امام جواد(سلام الله علیه) را از نزدیک مکرّر مطالعه می کردند که قدّ مبارکش چقدر است، پای مبارکش چقدر است، سرِ مبارکش چقدر است خوب داشت نگاه می کرد حضرت نشست فرمود چه کار می کنی؟ عرض کرد می خواهم وضع شما را ببینم وقتی به مصر می رسم به مردم مصر بگویم که امام نهم شیعیان این است فرمود خیر، «إنّ الله احتجّ بالإمامه کما احتجّ بالنبوّه و قال «وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيّاً»» تو چه کار داری قدّ من چقدر است از من کوچک تر وجود مبارک یحیی بود جریان امامت مثل جریان نبوّت فضل الهی است این به قد و قامت و سن و سال ارتباط ندارد مگر ذات اقدس الهی به یحیی(سلام الله علیه) در دوران کودکی نبوّت نداد چه کار داری حالا ـ سنّ من چقدر است، پای من چقدر است «إنّ الله احتجّ بالإمامه کما احتجّ بالنبوّه و قال «وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيّاً»». خب، اینها هست با شواهد می شود گفت که حکم یعنی نبوّت و آنجایی که حکم و نبوّت در کنار هم اند چون تفصیل قاطع شرکت است حمل حکم بر نبوّت آسان نیست اما اینجایی که نبوّت ذکر نشده قابل حمل بر نبوّت هم هست.

ص: ۵۷

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۱۰ تا ۱۵ سوره مریم ۸۸/۰۷/۱۹

Your browser does not support the audio tag.

«قَالَ رَبِّ اجْعَل لِّي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلاَّ تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلاَثَ لَيَالٍ سَوِيّاً (۱۰) فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَن سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيّاً (۱۱) يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيّاً (۱۲) وَحَنَاناً مِن لَّدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيّاً (۱۳) وَبَرّاً بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُن جَبَّاراً عَصِيّاً (۱۴) وَسَلاَمٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيّاً (۱۵)»

بعد از اینکه محور اصلی دعای زکریا(سلام الله علیه) مشخص شد که او خواهان فرزند طیّب و رضیّ و مرضیّ بود و جریان ارث به عنوان قرینه بود وگرنه او وارث طلب نمی کرد او فرزند می خواست و خدای سبحان هم دعای او را مستجاب کرد فرمود به تو مژده ی فرزند صالح می دهیم از ذات اقدس الهی علامت خواست که بفهمد این وعده چه موقع انجاز می شود خدای سبحان فرمود آن روزی که آن شبانه روزی که زبانت بند آمد و جز یاد حق و نام حق چیزی بر زبانت جاری نمی شود آن زمان هنگام وفای به وعده و انجاز وعده است برخیها خیال کردند که این «أَلاَّ تُكَلِّمَ» این روزه ی صَمْت است یعنی سه روز حرف نزن که حکم تشریعی است اگر سه روز حرف نزدن معیار باشد این دیگر آیت نیست باید وقت را خدای سبحان مشخص بکند دوباره باید زکریا سؤال بکند که از چه موقع من حرف زدن را ترک کنم، از چه موقع صوم صَمْت بگیرم و مانند آن در حالی که این آیت خواستن و علامت خواستن را به همین بَسنده کرد معلوم می شود مقصود از «أَلاَّ تُكَلِّمَ» که خبر است نه انشاء همان کار تکوینی است یعنی وقتی که زبانت فقط توان یاد خدا داشت و از ذکر غیر خدا بند آمد این یکی، همین معنا ممکن است درباره ی دست و پا انجام بگیرد می توان گفت وقتی که دستت از قدرت حرکت افتاد یا پایت از قدرت حرکت افتاد این علامت است لکن علامت را در زبان قرار دادن که زبان فقط به ذکر خدا گویا باشد و از کلمات دیگر عاجز باشد این تمرکز در عبادت است این تمهّز در عبادت است از این جهت فقط زبان انتخاب شد و کار، کار تکوینی است آن گاه «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ» بنا بر اینکه محراب یعنی جای حَرب یعنی مکان نمازگزار باشد این دلیل نیست بر اینکه امام جماعت بتواند جای بلند بایستد ولی برخی از علمای سنّت آن طوری که قرطبی در جامع المقاصد نقل کرد فتوا دادند گفتند امام جماعت می تواند جای بلند بایستد به این آیه استشهاد کردند بنا بر اینکه حکمی که در شریعت قبل بود بتوان آن را استصحاب کرد گفتند چون زکریا(سلام الله علیه) در محراب بود و محراب هم جای بلندی بود و همان جا نماز می خواند و نماز جماعتش هم همان جا می خواند پس امام جماعت می تواند بلندتر از مأموم باشد. برخیها گفتند این کار جایز نیست برای اینکه این بوی تکبر و مَنیّت می دهد امام جماعت باید پایین تر باشد این تعلیل تام نیست برای اینکه این جواز پایین تر بودن را ثابت نمی کند حدّاکثر هم سطح بودن را ثابت می کند دلیل اصلی اش روایتی است که از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) رسیده است آنها هم نقل کردند که امام جماعت نمی تواند در جای بلندتر بایستد حالا شاید حکمتش هم این باشد که او بخواهد متواضع تر باشد به زمین نزدیک تر باشد جایی که احتمال تکبر هست در آن نباشد و اینها ولی در جریان خطابه و سخن گفتن برای اینکه مردم باید ببینند مخصوصاً در جریان نماز جمعه که گفته شد «کلّ واعظٍ قبلةٌ و کلّ موعوظٍ قبله»(۱) این در روایات خطبه ی نماز جمعه است یعنی هر واعظی باید روبه روی مردم باشد قبله یعنی مقابل

هم باشد نه قبله یعنی رو به قبله چون امام جماعت پشت به قبله است «کلّ واعظٍ قبلهٌ و کلّ موعوظٍ قبله» این در روایات خطبه های نماز جمعه است یعنی خطیب باید مقابل مردم باشد مردم هم باید مقابل خطیب باشند که روبه روی یکدیگر باشند که همان چهره به چهره است. خب، در خطبه های نماز جمعه ارتفاع جای خطیب مشخص است در خطبه های نماز جمعه و همچنین در محورها لکن در نماز برابر روایتی که هم ما نقل کردیم هم آنها نقل کردند حتماً امام جماعت یا باید مساوی یا باید مادون باشد. خب، پس این سخن که چون محراب احتمالاً ـ به معنای غرفه بالاست امام جماعت می تواند جایش بالاتر باشد این ناصواب است. «فَخَرَجَ عَلَی قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَی إِلَيْهِمْ أَن سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيّاً» حالا یا اشاره کرده یا نوشته یک بحث مبسوطی که خارج از حریم این آیه است جناب قرطبی طرح کرده که اگر کسی نذر کرده است حرف نزند آیا نامه نوشتن باعث حِنث نذر است یا نیست خب این مربوط به سِعه و ضیق آن نذر است دیگر اگر این حرف نزدن منحصر در تکلّم به دستگاه گویش باشد خب شامل کتابت نمی شود اما اگر کنایه از قطع رابطه باشد یعنی نه با قلم نه با بنان نه با بیان با او رابطه نداشته باشند اگر نامه نوشته به قسم یا به نذرش وفا نکرده «أَن سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيّاً». آن گاه از جمله ی «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» نبوّت در می آید حالاـ چه منظور از «وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيّاً» این حکم نبوّت باشد یا نه، چون بالأخره وحی است دیگر اینکه خدای سبحان به یحیی(سلام الله علیه) خطاب می کند «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» این یک وحی است منظور از این کتاب یا جنس است که همه ی کتابهای انبیای قبلی است یا نه، خصوص تورات است که مصدّق کتابهای انبیای قبلی هم هست در قرآن کریم به اصطلاح قرآن کریم عنوان کتاب برای همین پنج پیامبر اولواالعزم است کتاب یعنی مجموعه ی قوانین، عقاید، اخلاق، احکام فقهی و حقوقی این اصطلاح قرآنی است هر نوشته ای را قرآن کتاب نمی داند لذا آنچه را که به داود(سلام الله علیه) داده شد از او به عنوان زبور یاد کرده نه به عنوان کتاب وقتی از کتابدارها نام می برد همین پنج نفر است «شَرَعَ لَكُم مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحاً وَالَّذِی أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ»(۲) و کذا و همین پنج نفرند هر جا سخن از کتاب است همین پنج نفرند، هر جا سخن از رسالت رسمی است همین پنج نفرند بقیه حافظان شریعت اینها هستند.

ص: ۵۸

۱- (۱) . من لا يحضره الفقيه، ج۱، ص۲۸۰.
۲- (۲) . سوره ی شوری?، آیه ی۱۳.

پرسش: ...

پاسخ: بله، کتاب اصطلاح قرآنی اش این است و از داود(سلام الله علیه) «وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُوراً»(۱) مجموعه نصایح اخلاقی و امثال ذلک است وگرنه کتاب در اصطلاح قرآن مجموعه ی عقاید، اخلاق، احکام فقهی و حقوقی است که کشورداری است حدود در آن هست، تعزیرات در آن هست، قصاص در آن هست، احکام معاملات در آن هست، روابط بین الملل در آن هست این را می گویند کتاب در اصطلاح قرآن.

پرسش: حاج آقا زبور را هم کتاب معنا کردند.

پاسخ: زبور لغتاً به معنی کتاب است زُبُر و بیّنات این چنین است معنای لغوی اش است اما به اصطلاح قرآنی نیست، خب.

پرسش: ببخشید در آیه ی شانزده .. خطاب نشده ...

پاسخ: نه، «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ»(۲) یعنی «فی القرآن»، در قرآن قصّه ی مریم را مـا برای تو بـازگو می کنیم «الْكِتَابِ» یعنی قرآن «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ» خب آن هم گذشـته از اینکه وجود مبارک عیسـی دارای کتاب بود دیگر انجیل کتاب است در هیچ جای قرآن ذات اقـدس الهی عنوان کتاب را برای غیر انبیای اولواالعزم ذکر نکرده این یک اصـطلاح قرآنی است وگرنه کتاب به معنی مکتوب و امثال آ ن که معنای لغوی است بر خیلی از این چیزها صادق است.

پرسش:...خرج علی قومه شد

پاسخ: بله دیگر، چون اشـراف پیدا کرد بر قومش این اشـراف حالا یا آن محراب آن غرفه بود بالا بود و از بالا آمد پایین یا نه، وقتی که اشراف پیدا کرده همان اشراف رهبری، اشراف ارشادی، اشراف موعظتی «عَلی» صادق است.

۱- (۳) . سوره ی نساء، آیه ی۱۶۳.

۲- (۴) . سوره ی مریم، آیه ی۱۶.

پرسش:...

پاسخ: بله چون مواعظ در آن است چون وجود مبارک داود جزء انبیای حافظ شریعت موسای کلیم(سلام الله علیه) است که فرمود انبیای بعدی بعد از وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) حافظ همان دین بودند و به همان کتاب موسای کلیم عمل می کردند و حکم می کردند، خب.

پرسش: حاج آقا، قبل از حضرت نوح.

پاسخ: دیگر حالا آن آثاری در دست نیست فقط آنچه را که قرآن کریم نقل می کند چون جریان طوفان بسیاری از حوادث قبل از طوفان را از یاد تاریخ و هاضمه ی تاریخ بیرون برد خبری از قبل از طوفان نیست.

«يَا يَحْيَى» همین وحی الهی نشانه ی بخشی از نبوّت است. «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» خب این را ذات اقدس الهی به یحیی وحی فرستاد که «الْكِتَابَ» همان عهد خارجی است و جریان موسای کلیم است یا جنس است که همه ی کتابهای انبیای قبلی را شامل می شود. این «بِقُوَّةٍ» همان طوری که از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) در ذیل آیه ی «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ»(۱) روایتی بود که در بحث دیروز گذشت از حضرت سؤال کردند «أقوه فی الأبدان أم قوّةٌ فی القلوب» حضرت فرمود: «فیهما جمیعا»(۲) یعنی معارف این کتاب الهی را خوب بفهمید و به احکامش هم خوب عمل بکنید این «بِقُوَّةٍ» جامع هر دو مطلب است. درباره ی قرآن کریم و وظیفه ی امّت اسلامی اینها جداگانه ذکر شده هم به عنوان تدبّر «كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ»(۳) هم به عنوان تدبّر در آیه ی «أَفَلاَ يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»(۴) این دو، اینها مربوط به تدبّر است و فهم آیات الهی است. درباره ی عمل محکم و مُتقن هم فرمود شما بنیان مرصوص باشید و ذات اقدس الهی کسانی را که در راه او در حدّ «بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ»(۵) مبارزه می کنند دوست دارد و در کلّ جریانهای اسلامی هم فرمود شما ستبر باشید، نفوذناپذیر باشید، سلطه ناپذیر باشید «وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً»(۶) این آیه مکرّر معنا شد «وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً» خطاب به امّت اسلامی است که مسلمانها طرزی زندگی کنید که به عنوان امر غایب بیگانه ها حتماً در شما ستبری را احساس کنند بفهمند نفوذناپذیرید و به طرف شما نیایند حمله نکنند قصد سرزمین شما را نکنند نه شما نسبت به آنها خشونت اعمال کنید نفرمود «اغلظوا علیهم» فرمود طرزی باشید که آنها بفهمند شما نفوذناپذیرید «وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً» خب مستحضرید آنها که خدا و قیامت را قبول ندارند که نه امر حاضر او را قبول دارند نه امر غایب او را این خطاب این امر غایب به کفّار امر حاضر به مؤمنین است فرمود حتماً این لامش هم تأکید را می فهماند البته حتماً آنها باید بیابند که شما نفوذناپذیرید این امر غایب است به کفار لکن به طور دقیق امر حاضر است به مؤمنین یعنی بنیان مرصوص باشید، نفوذناپذیر باشید که آنها طمع در شما نکنند نه شما حمله بکنید آن حمله کردن در زمان جهاد به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) وابسته است که فرمود: «جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ»(۷) آن میدان جنگ است اما در شرایط عادی مسلمانها آن قدر باید ستبر باشند که بیگانه هوس حمله نکند، هوس تجاوز نکند، هوس نفوذ نکند «وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً»(۸) خب این غلظةً که دیگران در مؤمنین احساس می کنند در اثر «قوّه القلوب و قوّه الأبدان» است دیگر اگر اینها به اسلام عمل نکنند دیگر قوّتی در کار نیست این می شود «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ» می شود «كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ»(۹) در بیت عنکبوت که دیگر غلظتی نیست بنیان مرصوصی نیست. فتحصّل این «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ»(۱۰) که به امم دیگر گفتند «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» که به وجود

مبارک یحیی فرمود به امّت اسلامی جداگانه آن بخشی که به معرفت برمی گردد فرمود: «یَدَّبَّرُوا»،(۱۱) «أَفَلَا یَتَدَبَّرُونَ»(۱۲) و مانند آ ن، آن بخشی که به عمل برمی گردد فرمود بنیان مرصوص باشید، فرمود: «وَلْیَجِدُوا فِیکُمْ غِلْظَهً» باشید و مانند آن، بعد می فرماید کسانی که خوب فهمیدند و خوب عمل کردند ما به آنها جایزه می دهیم آنهایی که خوب فهمیدند و خوب عمل کردند ما به آنها جایزه دادیم آن را در سوره ی مبارکه ی «ص» درباره ی انبیای ابراهیمی ذکر فرمود در سوره ی مبارکه ی «ص» آیه ی ۴۵ و ۴۶ به این صورت است فرمود: «وَاذْکُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِیمَ وَإِسْحَاقَ وَیَعْقُوبَ أُولِی الْأَیْدِی وَالْأَبْصَارِ» اینها چشم دارند و دست خب این چشم و دست را همه دارند چشم دارند یعنی خوب می فهمند دست دارند خوب دفاع می کنند خیلیها کورند خیلیها اعرج اند اگر از یک عدّه یاد کرد که اینها «صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لاَ یَعْقِلُونَ» ناظر به همین است فرمود آن که بت شکن است دست دارد وگرنه آن که بت تراش و بت پرست است که دست ندارد آن که می فرماید: «أُفٍّ لَّکُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ» او بصر دارد وگرنه دیگران که بت پرست اند که بصر ندارند فرمود این چند نفر دست دارند و چشم، چشم دارند کنایه از آن است که قدرت درک دارند معرفت دارند بصر دارند بصیرت دارند و مانند آن، دست دارند یعنی کار می کنند اینها «أُولِی الْأَیْدِی وَالْأَبْصَارِ» هستند. خب، خدای سبحان به این بزرگانی که خوب می فهمند و خوب عمل می کنند چه چیزی جایزه داد؟ فرمود: «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُم بِخَالِصَهٍ»(۱۳) ما یک جایزه خالص صد درصد ناب به اینها دادیم آن جایز چیست؟ این است که اینها به یاد خانه شان اند ذکر الدار، ذکر الدار یعنی به یاد خانه شان اند آدرس خانه شان فراموش نشده می فهمند کجایی اند کجا می خواهند بروند ما به اینها یک جایزه ی خالص دادیم «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُم بِخَالِصَهٍ» سؤال می شود «ما تلک الخالصه؟» جواب «ذِکْرَی»(۱۴)، دار یعنی خانه، خب خیلیها خانه شان را فراموش کردند خب کسی که آدرس خانه اش را فراموش بکند نداند کجاست می شود گمراه دیگر نمی داند اصلاً کجا می خواهد برود کجایی است اگر ندانست او را می برند با «خُذُوهُ فَغُلُّوهُ»(۱۵) می برند آن کسی که به یاد خانه ی خودش است او را آباد می کند فرمود این جایزه را ما به کسانی که چشم دارند دست دارند دادیم در بخشهای دیگری از قرآن کریم وقتی که بر این گروه سلام می فرستد می فرماید این جایزه ها این سلامها این عنایتهای الهی مخصوص این انبیا نیست البته قلّه اش صد درصدش نابش مخصوص اینهاست اما شاگردان اینها که راهی راه اینها هستند «کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ»(۱۶) در غالب این جایزه ها بعد از اینکه نام انبیا(علیهم السلام) و پاداش آنها را ذکر می کند می فرماید ما این چنین به مؤمنین جایزه می دهیم جریان ذکر یونسی هم همین است دیگر این ذکر یونسیه که خیلیها تجربه کردند «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِباً فَظَنَّ أَن لَن نَّقْدِرَ عَلَیْهِ فَنَادَی فِی الظُّلُمَاتِ أَن لاَّ إِلهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَکَ إِنِّی کُنتُ مِنَ الظَّالِمِینَ ? فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّیْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ»(۱۷) تا اینجا برای یونس است «وَکَذلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ» یعنی این چنین نیست که این ذکر مخصوص یونس(سلام الله علیه) باشد این نجات دادن مخصوص او باشد نه، حالا آن مرحله ی کاملش برای اینهاست نظیر همان سنگی که در بحثهای قبل اشاره شد خب همه ی احجار و اشجار مسبّح الهی اند «إِنْ مِنْ شَیْ ءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ»(۱۸) اما در بین اینها یک برجستگی برای بعضی از اشجار هست که از آن شجر وجود مبارک موسای کلیم «إِنِّی أَنَا اللَّهُ»(۱۹) می شنود بعضی از احجار هستند که از آن احجار وجود مبارک پیغمبر سلام خاص می شنود که می فرماید این سنگ قبل از اینکه من پیامبر بشوم به من سلام می کردند و من الآن می شناسمش همه مسبّح اند منتها بعضیها شجر، بعضیها حجر آن ذکر برجسته تر را دارد اینجا هم همین طور است انبیا و اولیای الهی از فیض برتری برخوردارند اما تعلیم ذیل آیه عام است فرمود: «وَکَذلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ»(۲۰) خب پس بنابراین اگر کسی دارای چشم بود و دارای دست بود یعنی خوب فهمید و خوب عمل کرد جایزه اش این است که خانه اش یاد است وقتی بفهمد خانه اش یادش است جای دیگر نمی رود دیگر خب «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُم بِخَالِصَهٍ ذِکْرَی الدَّارِ»(۲۱) در جریان یحیی(سلام الله علیه) که فرمود: «وَآتَیْنَاهُ الْحُکْمَ

صَبِيّاً» برخیها خواستند بگویند این حکم نبوّت است سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) می فرمودند چون در آیات فراوان حکم در قبال نبوّت و در کنار نبوّت قرار گرفت منظور از حکم نبوّت نیست که این بحث در مباحثات دیروز اشاره شد گوشه ای از این در سوره ی مبارکه ی «انعام» هست که حکم در کنار نبوّت است آیه ی نود سوره ی مبارکه ی «انعام» این است «أُولئِکَ الَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ وَالْحُکْمَ وَالُّنبُوَّة» چون تفصیل قاطع شرکت است پس منظور از حکم، نبوّت نیست چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «جاثیه» هم حکم در کنار نبوّت ذکر شده باز بر اساس اینکه تفصیل قاطع شرکت است منظور از حکم نبوّت نیست آیه ی شانزده سوره ی «جاثیه» این است «وَلَقَدْ آتَیْنَا بَنِی إِسْرَائِیلَ الْکِتَابَ وَالْحُکْمَ وَالُّنبُوَّة» این فرمایش در سوره ی «جاثیه» و سوره ی «انعام» درست است اما در محلّ بحث آیه ی محلّ بحث سوره ی مبارکه ی «مریم» که نبوّت ذکر نشده ما شاهدی نداریم بر اینکه حکم در اینجا مقابل نبوّت است احتمالاً قابل تطبیق بر نبوّت است مگر اینکه آنها را قرینه قرار بدهید که حتماً حکم غیر از نبوّت است ولی به هر حال حکم و حکمت در اصطلاح قرآن کریم یک درک خاصّی از معارف الهی است البته حکمت به اصطلاح قرآن کریم حکمتِ مصطلح حوزه نیست چه اینکه فقه به اصطلاح قرآن کریم فقه مصطلح حوزه ها نیست فقه مصطلح حوزه ها حکمت است چه اینکه حکمت مصطلح حوزه ها هم فقه است فقه به معنای دین شناسی حالا خواه اصول خواه فروع بر علوم عقلی صادق است چه اینکه حکمت بر فقه هم منطبق است اما اینجا که فرمود: «وَآتَیْنَاهُ الْحُکْمَ صَبِیّاً» در دوران کودکی ما حکمت آموختیم این هم قابل تطبیق بر نبوّت است و هم قابل تطبیق بر نوع خاصّی از ادراک معارف الهی.
چند نعمت را ذات اقدس الهی به وجود مبارک یحیی داد قبلاً اشاره شد که از این «لَمْ نَجْعَل لَّهُ مِن قَبْلُ سَمِیّاً»(۲۲) وجود مبارک یحیی مظهر «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ»(۲۳) است مستحضرید که اولیای الهی که مظاهر اسمای حسنای خدای اند این مظهریّت برای بعضیها نسبی است برای بعضیها مطلق است مطلقش برای وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است که اوّلین صادر است که «أوّل ما خَلق الله نوری»(۲۴) او مظهر تامّ «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ» است مظهر اسم اعظم است به طور مطلق در بین ممکنات اما هر کدام از ممکنات دیگر مظهر «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ» هستند درباره ی اسمی از اسمای خاصّه وجود مبارک یحیی از همین قبیل است وگرنه آن اطلاقش یعنی مظهر «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ» بالقول المطلق وجود مبارک رسول گرامی است.
خب، اینکه فرمود: «وَآتَیْنَاهُ الْحُکْمَ صَبِیّاً» مطالب دیگری را هم فرمود که ما به وجود مبارک یحیی دادیم و آن مطالب عبارت از این است «وَحَنَاناً مِن لَّدُنَّا وَزَکَاةً وَکَانَ تَقِیّاً ؟ وَبَرّاً بِوَالِدَیْهِ وَلَمْ یَکُن جَبَّاراً عَصِیّاً» ما چند چیز به او دادیم او هم چند وصف را فراهم کرد که البته آنها هم باز به عنایت الهی بود ما هم مجدّداً چند پاداش به او دادیم این یک در بین عطای خودش را ذکر می کند عمل صالح او را ذکر می کند بعد پاداش او را هم ذکر می کند فرمود ما به او کتاب دادیم و گفتیم کتاب را بقوّةٍ بگیر او هم بقوّةٍ گرفت چون بقوّةٍ گرفت سه تا کار کرد آن سه تا کار را می گوییم ما هم سه بار به او سلام فرستادیم برای اینکه آن سه تا کار را خوب کرده پس ما گفتیم «یَا یَحْیَی خُذِ الْکِتَابَ بِقُوَّةٍ» این بقوّةٍ گرفت و نتیجه اش آن سه کار بود ما هم سه سلام سه جایزه به او دادیم که آنها را ذکر می کنیم خب ما غیر از اینکه به او گفتیم «یَا یَحْیَی خُذِ الْکِتَابَ بِقُوَّةٍ» چیزهای دیگری هم به او اعطا کردیم «آتَیْنَاهُ الْحُکْمَ صَبِیّاً» یک، «وَحَنَاناً مِن لَّدُنَّا» این «مِن لَّدُنَّا» هم می تواند گرچه از نظر آیه، آیه ی بعد است می تواند متعلّق باشد به «آتَیْنَاهُ الْحُکْمَ» یعنی «آتَیْنَاهُ الْحُکْمَ صَبِیّاً» «مِن لدنّا آتیناه» هم متعلّق باشد به «وَحَنَاناً» که علی التنازع مفعول واسطه باشد برای هر دو «آتیناه الحکم من لدنّا، آتیناه حناناً مِن لدنّا» همه چیز لدی اللهی است منتها بعضی از امور اسباب دخیل است بعضی از امور اسباب دخیل نیست آنجایی که اسباب دخیل نیست لدی اللهی و لدنّی بودنش شفاف است آنجا که اسباب دخیل است ما عادت کردیم به علل و اسباب اسناد بدهیم وگرنه «مَا بِکُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ»(۲۵). خب، «وَحَنَاناً مِن لَّدُنَّا» ما یک حَنان، یک انعطاف، یک گرایش، یک علاقه، یک کِششی بین ما و او هست او شیفته ی ماست ما

حنّانیم از این حنّان بودن به او حنان دادیم عاطفه دادیم، عطوفش کردیم، مهربان کردیم، وابسته به خودمان کردیم این دلبسته ی ماست این سیّد است و حصور است و به چیزی دلبسته نیست و دلبسته ی ماست «وَحَنَاناً مِن لَّدُنَّا». باز چه دادیم «زَكَاةً» به او نموّ دادیم، طهارت دادیم اینکه فرمود: «يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»(۲۶) از همین قبیل است خب حالا این قدر این مطالب نازل شده است که آمدند گفتند زکات یعنی برکت است، صدقه است صدقه ای به زکریا دادیم و باعث برکت است اینها همان «فأحملوه علی أحسن الوجوه»(۲۷) است قرآن بر آن مراحل عالی تر باید حمل بشود فرمود ما او را زکات دادیم یعنی طهارت دادیم تطهیرش کردیم این بیان نورانی را مرحوم امین الاسلام در ذیل آیه «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً»(۲۸) از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) نقل می کند «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً» یعنی «یُطهّرهم عن کلّ شیءً سوی الله»(۲۹) این مضمون آیه این حرف چه کسی است هر علاقه ای انسان در برابر آن جمالِ محض دَنَس است فرمود این شراب اهل بهشت را از هر چه غیر خداست از چرکِ هر چه غیر خداست پاک کرده این از غرر روایات ماست مرحوم امین الاسلام در مجمع البیان ذیل آیه «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً» ذکر می کند وقتی ساقی او باشد چنین شرابی را هم عطا می کند خب زکات هم دادیم به او طهارت دادیم حالا این چنین که ما کردیم او چه کرد؟ او نسبت به ما تقوا داشت در خانواده اش بار بود در جامعه جبّار عصی نبود ببینید اینها خیال کردند عصیّ یعنی با خدا معصیت نکرده خب نسبت به خدا که جبّاری نمی شود که انسان بالأخره سه رابطه دارد با خدای خود با محیط زندگی خود با جامعه، با خدای خودش «كَانَ تَقِيّاً» در محیط خانواده «بَرّاً بِوالِدَيهِ» بود، در محیط جامعه نسبت به کسی اهل جبر و ستم و ظلم و عصیان نبود بارّ را بارّ گفتند برّ را برّ گفتند چون دریادل است و صحراصفت به کدام بخش از صحرا کوچه و بازار را که نمی گویند برّ که به بیابان وسیع می گویند برّ آن انسانی که خیرش خیلی وسیع است بارّ است آن ذوالبرّی که مثل برّ است می گویند بارّ است وگرنه به هر آدمی نیکوصفتی نمی گویند این برٌّ جزء ابرار است بارّ است چه اینکه در اصطلاح حوزوی به چه کسی می گویند بحرالعلوم آن که انبار علم باشد آن که حافظ مثلاً چندین جلد کتاب باشد آنکه بحر نیست دریا مثل استخر نیست که آب در آن ذخیره بشود این آبهای فراوانی که از باران و امثال باران خدا به دریا داد او به قدری هنرمند است که خودش گوهر می سازد این می شود بحر این دریا گوهر دارد موزه ها هم گوهر دارند بانکها هم گوهر دارند اما آنها دریا نیستند آنها را از خارج یک مقدار گوهر در آن ریختند بعد برمی دارند موزه و بانک و مانند آن با دریا فرق می کند به کسی می گویند بحرالعلوم که نوآوری داشته باشد، ابتکار داشته باشد نه مجمع خاطرات باشد چیزهایی را حفظ کرده باشد می گویند متبحّر است یعنی این، بحرالعلوم است یعنی این، و اگر کسی بارّ شد جزء ابرار شد و برّ شد و مانند آن یعنی صحراصفت است وسیع است و اگر تنگ نظر باشد شرح صدر نداشته باشد جزء ابرار نیست وجود مبارک یحیی نسبت به مسائل خانوادگی صحراصفت بود شرح صدر داشت پس نسبت به پروردگارش تقیّ بود، نسبت به مسائل خانوادگی بارّ بود نسبت به جامعه هم جبّار عصیّ نبود نه نسبت به خدا عصی نبود خب جبّار را چه کار می کنید اینها این عصی را نسبت به خود زدند نسبت به فرمان خدا معصیت نمی کرد خب اینکه اول بود نسبت به فرمان خدا باتقوا بود اگر مَلکه ی تقوا ثابت است دیگر بعد نمی گویند معصیت نکرده که نسبت به جامعه و خلق خدا این است. خب، اگر خدای سبحان از راه وحی فرمود بقوّةٍ بگیر و اگر در دوران خردسالی به او حکم داد واگر گرایش و حنان و عاطفه به او عطا کرد و اگر طهارت به او عطا کرد او هم به قوّت اینها را گرفت هم کتاب را به قوّت گرفت، هم حکم را به قوّت گرفت، هم حنان را به قوّت گرفت، هم طهارت را به قوّت گرفت، لذا هم تقوای او کامل بود هم نسبت به مسائل خانوادگی که جای حنان و عاطفه و رأفت و رحمت و مهربانی است به قوّت گرفت هم نسبت به جامعه «وَلَمْ يَكُن جَبَّاراً عَصِيّاً» به قوّت گرفت پاداشی که خدای سبحان داد فرمود: «وَسَلاَمٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيّاً».

۱- (۵) . سوره ی بقره، آیه ی۶۳.

۲- (۶) . بحارالأنوار، ج۱۳، ص۲۲۶.

۳- (۷) . سوره ی ص، آیه ی۲۹.

۴- (۸) . سوره ی محمد، آیه ی۲۴.

۵- (۹) . سوره ی صف، آیه ی۴.

۶- (۱۰) . سوره ی توبه، آیه ی۱۲۳.

۷- (۱۱) . سوره ی توبه، آیه ی۷۳.

۸- (۱۲) . سوره ی توبه. آیه ی۱۲۳.

۹- (۱۳) . سوره ی عنکبوت. آیه ی۴۱.

۱۰- (۱۴) . سوره ی بقره. آیه ی۹۳.

۱۱- (۱۵) . سوره ی مؤمنون. آیه ی۶۸.

۱۲- (۱۶) . سوره ی نساء. آیه ی۸۲.

۱۳- (۱۷) . سوره ی ص، آیه ی۴۶.

۱۴- (۱۸) . سوره ی ص، آیه ی۴۶.

۱۵- (۱۹) . سوره ی حاقه. آیه ی۳۰.

۱۶- (۲۰) . سوره ی صافات، آیه ی۱۱۰.

۱۷- (۲۱) . سوره ی انبیاء، آیات ۸۷ و ۸۸.

۱۸- (۲۲) . سوره ی اسراء، آیه ی۴۴.

۱۹- (۲۳) . سوره ی قصص، آیه ی۳۰.

۲۰- (۲۴) . سوره ی انبیاء، آیه ی۸۸.

۲۱- (۲۵) . سوره ی ص، آیه ی۴۶.

۲۲- (۲۶) . سوره ی مریم، آیه ی۷.

۲۳- (۲۷) . سوره ی شوری، آیه ی۱۱.

۲۴- (۲۸) . بحارالأنوار، ج۱، ص۹۷.

۲۵- (۲۹) . سوره ی نحل، آیه ی۵۳.

۲۶- (۳۰) . سوره ی احزاب، آیه ی۳۳.

۲۷- (۳۱) . عولای اللئالی، ج۴، ص۱۰۵.

۲۸- (۳۲) . سوره ی انسان، آیه ی۲۱.

۲۹- (۳۳) . تفسیر مجمع البیان، ج۱۰، ص۶۲۳.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۰ تا ۱۵ سوره مریم ۸۸/۰۷/۲۰

.Your browser does not support the audio tag

«قَالَ رَبِّ اجْعَل لِّی آیَةً قَالَ آیَتُکَ أَلَّا تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَیَالٍ سَوِیّاً (۱۰) فَخَرَجَ عَلَی قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَی إِلَیْهِمْ أَن سَبِّحُوا بُکْرَةً وَعَشِیّاً (۱۱) یَا یَحْیَی خُذِ الْکِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَیْنَاهُ الْحُکْمَ صَبِیّاً (۱۲) وَحَنَاناً مِن لَّدُنَّا وَزَکَاةً وَکَانَ تَقِیّاً (۱۳) وَبَرّاً بِوَالِدَیْهِ وَلَمْ یَکُن جَبَّاراً عَصِیّاً (۱۴) وَسَلَامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَیَوْمَ یَمُوتُ وَیَوْمَ یُبْعَثُ حَیّاً (۱۵)»

چون وجود مبارک زکریا(سلام الله علیه) مشتاق فرزند طیّب و رضیّ بود و این بشارت را از ذات اقدس الهی تلقّی کرد بی صبرانه منتظر زمان وفای به این وعد بود لذا عرض کرد علامتی برای من قرار بدهید تا من بفهمم در چه زمانی این وعده وفا می شود که «رَبِّ اجْعَل لِّی آیَةً» یعنی علامتِ زمانِ رسیدن آن وفاست و آنچه برخیها نقل کردند که این علامت برای تشخیص آن است که این تلقّی از فرشته است یا ــ معاذ الله ــ جزء القائات شیطان است این درست نبود.

مطلب دیگر آن است که در این گفتگو و در این تبشیر و در جعل آیت و در وفای به عهد هم سخن فرشته ها مطرح است هم کلام الهی آن که مظهر «لا یَشغله شأن عن شأن»(۱)است،«لا یشغله شیء عن شیء»(۲)است این می تواند جامع همه ی این مراحل باشد هم گفتگو را،تبشیر را،سلام را،جعل آیت را این عناوین یادشده را از خدا تلقّی کند و از فرشته ها،اما آن که مظهر چنین نامی نیست اگر سرگرم تلقّی این امور و عناوین یاد شده از فرشته هاست از خدا غافل است یا سرگرم تلقّی این عناوین از خدای سبحان است از فرشته ها غافل است آن نمی تواند جامع هر دو قِسم باشد جزء جوامع الکَلِم باشد یا وجود مبارک زکریا به این جامعیّت نرسیده است یا حالاتشان گوناگون است البته وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) چون مظهر تامّ این «لا یشغله شأن عن شأن»(۳)،«شیء عن شیء»(۴)و مانند آن است اگر «بِأَیْدِی سَفَرَةٍ * کِرَامٍ بَرَرَةٍ»(۵)را تلقّی می کند از بالاتر غافل نیست اگر «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ * عَلَی قَلْبِکَ»(۶)را تلقّی می کند از بالاتر غافل نیست از «إِنَّا سَنُلْقِی عَلَیْکَ قَوْلاً ثَقِیلاً»(۷)طرفی می بندد از مادون غافل نیست بنابراین اثبات اینکه وجود مبارک زکریا در همه ی این عناوین و امور هر دو بخش را می دید کار آسانی نیست و اگر در بعضی از امور هر دو قسمت را ببیند ممکن است اما در همه ی مراحل هم اشرافی به بالا،هم به میانی،هم به پایین این برای کسی است که جوامع الکلم نصیبش بشود مظهر تامّ «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ»(۸)باشد و مانند آن. در این «رَبِّ اجْعَل لِّی آیَةً» گرچه با خدا سخن می گوید چه اینکه در جریان خواستن فرشته ها با خدا سخن گفته در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» دارد «هُنالِکَ دَعا زَکَرِیَّا رَبَّهُ قالَ رَبِّ هَبْ لِی مِن لَدُنْکَ ذُرِّیَّةً طَیِّبَةً»(۹)ولی جوابش را فرشته ها می دهند «فَنَادَتْهُ الْمَلاَئِکَةُ وَهُوَ قَائِمٌ یُصَلِّی فِی الْمَحْرَابِ أَنَّ اللّهَ یُبَشِّرُکَ»(۱۰)خب همین «إِنَّا نُبَشِّرُکَ»(۱۱)که در سوره ی مبارکه ی «مریم» هست به صورت تبشیر مع الواسطه در سوره ی «آل عمران» آمده وسائط همیشه محفوظ اند منتها آن شخص گاهی وسائط را می بینند گاهی نمی بینند ذوالواسطه همیشه محفوظ است گاهی شخص ذوالواسطه را می بینند گاهی نمی بینند تنها انسانِ کامل یعنی اهل بیت(علیهم السلام)اند که «لا یشغلهم شأن عن شأن» و «لا شیء عن شیء» که هم از ذوالواسطه غافل نیستند هم از وسائل غفلت ندارند.

ص: ۶۱

۱- (۱) . بحارالأنوار، ج۹۵، ص۲۵۴.

۲- (۲) . الکافی، ج۲، ص۵۹۴.

۳- (۳) . بحارالأنوار، ج۹۵، ص۲۵۴.

۴- (۴) . الکافی، ج۲، ص۵۹۴.

۵- (۵) . سوره ی عبس، آیات ۱۵ و ۱۶.

۶- (۶) . سوره ی شعراء، آیات ۱۹۳ و ۱۹۴.

۷- (۷) . سوره ی مزمل، آیه ی ۵.

۸- (۸) . سوره ی شوری، آیه ی ۱۱.

۹- (۹) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۸.

۱۰- (۱۰) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۹.

۱۱- (۱۱) . سوره ی مریم، آیه ی ۷.

مطلب بعدی آن است که این جریان درخواست و تبشیر و مانند آن که در سوره ی مبارکه ی «مریم» محلّ بحث است قبلاً در سوره ی «آل عمران» آمده یک تفاوت ادبی و لفظی هست که این به تفنّن در تعبیر شبیه تر است تا نکته های تفسیری در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» وقتی وجود مبارک زکریا(سلام الله علیه) ضعفهای خود را می شمارد اول عرض می کند «قَالَ رَبِّ أَنَّی یَکُونُ لِی غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِی مِنَ الْکِبَرِ»(۱)نمی گوید من به پیری رسیدم عرض می کند پیری به من رسید ولی در سوره ی «مریم» دارد «قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْکِبَرِ عِتِیّاً»(۲)من پیرِ فرتوت شدم اینها تفاوتی نیست که مثلاً به نکات معرفتی برگردد به نکات عمیق تفسیری برگردد. خب،«وَقَدْ بَلَغَنِی الْکِبَرُ» یک،«وَامْرَأَتِی عَاقِرٌ» عَقْر همسرش را بعد ذکر کرد پس سالمندی خود را اول نازایی همسرش را دوم ذکر کرد این یکی،سالمندی خود را هم به عنوان پیری مرا گرفت نه من به پیری رسیدم این دو،در محلّ بحث سوره ی مبارکه ی «مریم» تعبیر این است عرض می کند که «أَنَّی یَکُونُ لِی غُلَامٌ وَکَانَتِ امْرَأَتِی عَاقِراً» عَقر همسر را اول ذکر می کند بعد «وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْکِبَرِ عِتِیّاً» این پیرِ فرتوت شدن را عِتیّ و عُتوّ و تجاوز از حد را اینجا ذکر می کند در «آل عمران» نیست در «آل عمران» می فرماید پیری مرا فرا گرفت در «مریم» می فرماید من به پیری رسیدم این تقدیمها و تأخیرها و تفاوت در تعبیر یک نکته ی عمیق معرفتی را به همراه ندارد اینها جزء تفنّن در تعبیر است،خب.

ص: ۶۲

۱- (۱۲) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۰.

۲- (۱۳) . سوره ی مریم، آیه ی ۸.

پرسش: درخواست حضرت یک دفعه بوده یا دو دفعه؟

پاسخ: یک دفعه بله،حالا ممکن است که ذات اقدس الهی همان جریان موسای کلیم را مثلاً در جریان طور مکرّر ذکر کرده است آن کسی که این قصّه را از عِبری به عربی نقل می کند چون ترجمه است دیگر عبری به عربی نقل می کند گاهی از درون او خبر دارد نقل می کند،گاهی از نحوه ی تعبیر او حکایت می کند،گاهی از ما یَنبغی أن یُذکر تعبیر می کند و مانند آن.

پرسش:...همه انبیا این طوری بودند؟

پاسخ: بله،بالأخره خدای سبحان این تقسیم است دیگر خدای سبحان با هیچ بشری حرف نمی زند مگر سه راه یا بلاواسطه است یا مِن وراء حجاب است نظیر شجره ی موسای کلیم و مانند آن «أَوْ يُرْسِلَ رَسُولاً فَيُوحِيَ»(۱)از این سه قِسم به در نیست قبلاً ـ هم که به مناسبتی این بخش پایانی سوره ی «شوری» مطرح می شد آنجا اشاره شده است که این مانعهالخلوّ است که جمع را شاید این أو و أو به نحو منفصله ی مانعهالخلوّ ذکر شده یعنی کلام خدا به بشر و دریافت بشر کلام الهی را از این سه قسم بیرون نیست اما اینها مانعهالجمع اند یا نه،اشاره شد که نه مانعهالجمع نیستند. خب،پس این تفنّن در تعبیر هست که آنجا با این تفاوت اینجا با این عبارت ذکر شده است.

مطلب دیگر اینکه وجود مبارک زکریا بشارتی که دریافت کرد ممکن است مع الواسطه و بلاواسطه درخواست آیت که کرد ممکن است مع الواسطه پاسخ شنیده باشد ممکن است بلاواسطه،جوابی که خدای سبحان دارد عطا می کند ممکن است او بلاواسطه تلقّی کند ممکن است مع الواسطه تلقّی کند این به حالات مختلف گیرنده فرق می کند وگرنه هیچ فرشته ای بدون اذن خدا سخن نمی گوید و تمام کلمات اینها هم مسبوق به کلمات پروردگار است. حالا فرمود ما به وعده وفا کردیم و اگر وجود مبارک زکریا درخواست نمی کرد عرض نمی کرد «رَبِّ اجْعَل لِّي آيَةً» خب فرصتی خدای سبحان به او یحیی عطا می کرد بدون اینکه او بفهمد که زمانش چه موقع است اما با درخواست آیت می فهمد که زمانش چه موقع است به شکرانه ی اینکه وفای به وعده نزدیک است بیشتر تسبیح و تقدیس و تحلیل و تکبیر دارد این خاصیّت آشنا شدن به وفای وعد است. حالا ـ خداوند به یحیی(سلام الله علیه) فرمود این کتاب را بگیر کتاب الف و لامش بالأخره عهد ذهنی،عهد خارجی ظاهرش همان تورات موسای کلیم است چون دیگر در قرآن کریم کتابی به یحیی اسناد داده نشد «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» بعد عناوین و اموری که به یحیی(سلام الله علیه) اعطا کرد این است که فرمود: «وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيّاً» این حکم معرفه است مثل آنچه در سوره ی مبارکه ی «جاثیه» آمده آنچه در سوره ی مبارکه ی «انعام» آمده که همه جا «الحکم» معرفه است اما اینجا خصیصه ای دارد که اگر این حکم نکره بود و گفته می شد «و آتیناه حکماً صبیّا» این موهِم بود «حکماً صبیّا» یعنی چه،اما «الحکم» که معرفه باشد مشخص است که ما در دوران صبا و کودکی او به او حکم دادیم و در روایات فراوانی که در ذیل این آیه است ملاحظه فرمودید نشان می دهد که منظور از این حکم همان معرفت خدا و اسمای حسنای الهی و احکام و حِکم الهی است به معنای نبوّت نیست چون روایتی که از وجود مبارک امیرالمؤمنین(سلام الله علیه) نقل کردند در کلمات نورانی آن حضرت این است که خدای سبحان به پیامبر در دوران صبا حکم داد به من در دوران کودکی حکم داد به اهل بیت من به حسن و حسین در دوران کودکی حکم داد این حکم همان حکمت الهی،معرفت خدا،اسمای حسنای الهی،آشنای به معارف

الهی و مانند آن است اگر این حکم مربوط به نبوّت بود فقط درباره ی پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) صادق بود آن هم با توجیهی ولی درباره ی ائمه صادق نبود معلوم می شود این حکم همان حکمت الهی است،خب.

۱- (۱۴) . سوره ی شوری، آیه ی ۵۱.

پرسش:...

پاسخ: بله،این روایت را از وجود مبارک امام جواد در بحث دیروز خواندیم که «إنّ الله احتجّ فی الإمامه بمثل ما احتجّ به فی النبوّه».(۱)

پرسش:...پاسخ: بله،اما از این «یَا یَحْیَی خُذِ الْکِتَابَ بِقُوَّةٍ» برمی آید چون وحی است دیگر خدای سبحان به یحیای شهید وحی فرستاد که همین نبوّت است دیگر.

خب،این «وَحَنَاناً» حَنان یعنی گرایش و انعطاف و مِهر و لطف و صفا و اینها حَنانی از طرف ما یعنی اسباب و علل عادی نقش نداشت مثل علم لدنّی،کمالهای لدنّی و مانند آن،از طرف ما حنان و گرایشی هست نسبت به او یک،او هم حنان و انعطاف و دعا و نیایش و گرایش به طرف ما دارد دو،حنان و گرایش و انعطافی نسبت به جامعه دارد سه،اما حالا جامعه نسبت به او حنان و انعطاف داشته باشد یا نه روشن نیست چه اینکه نقل هم نشده این حنان این گرایش جزء عَتیّه های الهی است اینها جزء انگیزه هاست و نه اندیشه ها می بینید قلب انسان به یک طرف مایل است آنجا که محدوده ی عزم است و اراده است و اخلاص است و نیّت است و محبّت است و امثال ذلک آن محدوده را می گویند محدوده ی عقل عملی که «ما عُبد به الرحم?ن واکتسب به الجنان»(۲)این کاری به علم و اندیشه و امثال اینها ندارد آن را عقل نظری به عهده می گیرد این گرایش که می بینید بعضیها به یک سمت گرایش دارند،علاقه دارند به یک دعا علاقه دارند به یک نماز علاقه دارند به یک مسجد علاقه دارند بعضیها گریزان اند آن گرایشهای لطیفانه ی الهی می شود حَنان و این حنّان بودن از اسمای فعلی خدای سبحان است آنهایی که اهل ناله و از مناجات لذّت می برند از ناله از گریه بیش از خنده لذّت می برند او همیشه خوشحال است با اشک خوشحال است لذا قرّهالعین دارد اشکِ غم ندارد اشک نشاط دارد خب چطور آدم دوست خودش را که می بیند از سفر آمده اشک شوق می ریزد این نشاطش با اشک است هر اشکی غم بار نیست وجود مبارک یحیی نشاطش در اشکش بود قرّهالعین گفتن همین است قُرّه یعنی خُنکی هوای سرد را می گویند قارّ می گویند فلان شخص قرّهالعین است،فلان پسر قرّهالعین است یعنی پدر وقتی این پسر را می بیند اشک شوق می ریزد چون اشک شوق خنک است سرد است می شود قرّهالعین وگرنه قرّه به معنای نور عین که نیست،خب اینکه وجود مبارک یحیی حنان دارد اختصاصی به آن حضرت ندارد برای اینکه درباره ی پیغمبر اسلام(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) هم مشابه این تعبیرات آمده در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» آیه ی ۱۵۹ به این صورت است «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللّهِ لِنتَ لَهُمْ» چون رحمت الهی شامل حال تو شد تو مسیر رحمتی این رحمت نازل شده است در شبستان قلب تو ظهور کرد از قلب تو با دست و زبان تو به مردم رسید «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللّهِ لِنتَ لَهُمْ» اگر تو لَیّنی،اگر نرمی،اگر نرم رفتاری،اگر همه را تحمل می کنی برای اینکه مَعبَر رحمت الهی هستی آن رحمت آمده در این فضا ظهور کرده از این سکّو پرش کرده به مردم رسیده این رحمه الله است منتها به دست تو رسیده همان طوری که «وَمَا رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَلکِنَّ اللّهَ رَمَی»,(۳)«فما لنت إذ لنت و لکن الله لان» این «لِیْن» صفتِ فعل خداست چون اگر رَمی را به خدا می شود نسبت داد،لِین و حنان را هم می شود به خدا نسبت داد پس «فما لنت إذ لنت و لکنّ الله لان»،«فما رَحِمْت إذ رَحِمت ولکن الله رَحِم» آن وقت تو می شود مظهر هو الرّحیم آن گاه همان دو صفتی که ذات اقدس الهی برای خود ذکر کرد که خداوند رئوف رحیم است در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «توبه» درباره ی پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود آیه ی ۱۲۸ که یک آیه به پایان سوره ی «توبه» مانده است فرمود: «لَقَدْ جَاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ عَزِیزٌ عَلَیْهِ مَاعَنِتُّمْ حَرِیصٌ عَلَیْکُم بِالْمُؤْمِنِینَ

رَؤُفٌ رَحِيمٌ» خب همین «بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ» وصف خداست در آیات دیگر منتها اینها برای فصل سوم،فصل سوم یعنی فصل سوم آن دو منطقه،منطقه ی ممنوعه است مقام هویّت مطلقه که مقام ذات الهی است احدی راه ندارد یک،اسما و صفات ذات که عین ذات است اکتناه پذیر نیست دو،غالب این اسمای حسنا که در دعای نورانی «جوشن کبیر» است اینها اسماء فعلیه است اسماء فعلیه خارج از ذات است و در مقام فعل خداست و ممکن الوجود است به وسیله ی فرشته،به وسیله ی انبیا،به وسیله ی اهل بیت(علیهم السلام) عملی می شود رأفت این چنین است،رحمت این چنین است،حَنان بودن این چنین است پس فرمود: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللّهِ لِنتَ لَهُمْ»(۴)نظیر «فَبِقُدره من الله الذی أقدرک رَمیت» پس «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلكِنَّ اللّهَ رَمَى»(۵)مردم لِین الهی را و نرمی الهی را از دست و زبان تو می شنوند به دست و زبان تو تلقّی می کنند همین معنای جامع را درباره ی یحیی(سلام الله علیه) ذکر کرد فرمود: «وَحَنَاناً مِن لَّدُنَّا» پس بنابراین اگر وجود مبارک یحیی نسبت به مردم حنّان بود این حَنین الهی است که از دست و زبان یحیی ظهور کرده این برای همه ی موجودات هست منتها آنها که غافل اند از این حنین الهی طرفی نمی بندند آنها که غافل نیستند در حدّ خودشان متنعّم اند آن قصّه ی اُستن حنّانه آن ستون حنّان که هم شیعه ها نقل کردند هم ما نقل کردیم هم برادران اهل سنّت نقل کردند که در کنار ستون وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) حالا یا مشغول نماز بودند یا مشغول سخن و خطابه بودند وقتی منبری برای حضرت تهیه کردند حضرت از کنار آن ستون آمدند روی منبر بنشینند همه شنیدند که این ستون ناله کرده حَنین داشت،ناله داشت و حضرت برگشت این ستون را در بغل گرفت و ستون آرام شد الآن در کنار روضه ی منوّره حضرت این اُستن حنّانه معروف است دیگر جایش معروف است آنجا هم نماز خاص دارد و می خوانند این اُستن حنّانه ستون حنّانه از زمان حضرت به وسیله ی عامّه و خاصّه به ما رسیده است در ادبیات ما تازی و فارسی،نثر و نظم از ستون حنّان،استن حنّانه کم سخن به میان نیامده اگر کسی گفت

۱- (۱۵) . الکافی، ج۱، ص۳۸۴.

۲- (۱۶) . الکافی، ج۱، ص۱۱.

۳- (۱۷) . سوره ی انفال، آیه ی ۱۷.

۴- (۱۸) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۵۹.

۵- (۱۹) . سوره ی انفال، آیه ی ۱۷.

بنواخت نور مصطفی آن اُستن حنّانه را کمتر ز چوبی نیستی حنّانه شو

همین است اگر کسی از این طرف اهل ناله بود از آن طرف کسی هست که او را در آغوش بگیرد خب اگر کسی اهل ناله نبود هیچ کسی نیست که او را در آغوش بگیرد همان کاری که وجود مبارک پیغمبر کرد الیوم هم وجود مبارک امام زمان می کند این طور نیست که حالا فرقی داشته باشد از این طرف احساس نیست کسی که خواب است نمی داند چه کسی او را جابه جا می کند «الناس نیامٌ فإذا ماتوا انتهبوا»(۱)در بخشهایی از قرآن کریم فرمود شما در خواب چند بار از این پهلو به آن پهلو ما شما را می غلتانیم که خسته نشوید خبر ندارید که چه کسی شما را جابه جا می کند که،یک مادر کودک را چند بار جابه جا می کند برای اینکه خسته نشود انسان هم که در خواب خسته می شود از پهلویی به پهلوی دیگر می غلتد تا خطری او را تهدید نکند خسته نشود و مانند آن،اما چه کسی او را جابه جا می کند اصلاً متوجّه نیست «قُلْ مَن يَكْلَؤُكُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمنِ»(۲)چه کسی شما را شب و روز از الرّحمان حفظ می کند حالا- روز خیال کردند خودتان بیدارید خودتان حافظ خودتان هستید شب چه کسی شما را حفظ می کند. خب،اگر کسی اهل ناله بود کسی هست که او را در آغوش بگیرد آرام بکند این می شود حنان الهی،اگر حنان الهی مرحله ی کاملش مخصوص زکریا(سلام الله علیه) یا اهل بیت بود آن مراحل نازله اش که بهره ی شاگردان آنها می شود که فرمود: «وَحَنَاناً مِن لَّدُنَّا» ما از نزد خودمان این وصف ممتاز را به وجود مبارک یحیی دادیم و اگر درباره ی پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) آمده است که «وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»(۳)از همین راه است یعنی خَفض جناح بکن،پَر پهن بکن اینها را زیر پر بگیر اینها را زیر بال بگیر خب بالأخره پرنده ای که قدرت پرواز دارد وقتی مادر شد این چنین نیست که کودکان خود را رها بکند فرمود تو که قدرت پرواز داری «دَنَا فَتَدَلَّى»(۴)را پشت سر می گذاری،اسرا داری،معراج داری این طور نباشد که مردم را رها کنی «وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» و آنها را زیر پر بگیر تا اینها پر در بیاورند پرواز را یاد بگیرند و از تو مدد بجویند این خاصیّت،ثواب این هم کم نیست یعنی کسی در شهری یا در روستایی جلساتی تشکیل بدهد مردم را هدایت کند این طور نیست که این کم ثواب داشته باشد کم اجر داشته باشد به مردم پَر دادن به مردم آئین پرواز کردن آموختن،با هم پرواز کردن داشته باشند کفی? بذلک فخرا. خب،«وَحَنَاناً مِّن لَّدُنَّا وَزَكَاةً» یعنی طهارةً «وَكَانَ تَقِيّاً» حالا- به برکت آن حکمت و این حَنین و این طهارت این چند صفت را داشت یکی اینکه نسبت به پروردگار باتقوا بود یکی اینکه نسبت به مسائل خانوادگی جزء ابرار بود یکی اینکه در مسائل اجتماعی جبّار عَصی نبود چنین عنصر طیّب و طاهری شایسته ی درود الهی است حالا- این «سَلاَمٌ» نظیر «إِنَّا نُبَشِّرُكَ»،نظیر «قَالَ»هایی که تاکنون آمده از دو منظر قابل بررسی است هم ذات اقدس الهی گفته باشد هم فرشتگان الهی،هم خدا بفرماید: «وَسَلاَمٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيّاً» هم فرشتگان فرموده باشند چون ملاحظه فرمودید در جریان تبشیر یک مطلب را قرآن هم به خدا نسبت داد هم به فرشته ها جمع هر دو هم کاملاً معقول و مقبول است. «وَسَلاَمٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيّاً» این سلام چون از اسمای حسنای الهی است که در پایان سوره ی مبارکه ی «حشر» آمده مؤمن است،سلام است،متکبّر است،عزیز است،جبّار است این خدا سلام است و نام بهشت هم سلام است و خود خدا که سلام است بهشت چون خانه ی اوست ما را به خانه ی خود دعوت کرده است که «وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ»(۵)این هم می تواند اضافه ی صفت و موصوف باشد یعنی داری که این دار سلام است و سلامت است «لَا لَغْوٌ فِيهَا وَلاَ تَأْثِيمٌ»(۶)هم اضافه ی مملوک به مالک باشد که این دارِ سلام است،دار الله است،دار الرحمان است و مانند آن به هر دو معنا می تواند درست باشد حالا سلام را خدا بر یحیی نازل کرده است آن دو سلامی که در مرحله ی دوم و سوم قرار دادند این می تواند پاداشی باشد

اما سلام اول یقیناً تفضّلی است وجود مبارک یحیی کاری نکرده که استحقاق جزایی داشته باشد تا در روز میلادش ذات اقدس الهی به او سلام بفرستد پس سلام اول یقیناً تفضّل است سلام دوم و سوم ممکن است که جزای محض باشد،ممکن است تفضّل محض باشد،ممکن است مخلوط باشد خب حالا ـ این سلام را طبق بیان نورانی امام رضا(سلام الله علیه) که حضرت فرمود تلخ ترین و سخت ترین وضع مردم در کلّ این سفرنامه ها سه روز است بالأخره انسان از عالَمی وارد دنیا می شود از دنیا وارد برزخ می شود از برزخ وارد صحنه ی قیامت قبل از دنیا مشکلی نبود برای اینکه آنجا عالَم طهارت بود تکلیفی نبود معصیتی نبود و مانند آن «خلق الله الأرواح قبل الأجساد»(۷)آنجا مشکلی نبود وقتی می خواهد به دنیا بیاید یا سالماً به دنیا می آید یا معیباً و ناقصاً به دنیا می آید اگر ان شاءالله الرحمان پدر و مادر طیّب و طاهری داشت،غذای طیّب و طاهری خوردند سالم به دنیا می آید اگر خدای ناکرده گرفتار تلخی و آلودگی شدند «وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ»(۸)دامنگیر آنها شد این یک فرزند مشترک است این یک فرزند مشترک بالأخره مشکل دارد دیگر پس «وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ» وقتی که به دنیا آمده مورد عنایت الهی بود طیّب و طاهر بود طبق بیان نورانی حضرت رضا(سلام الله علیه) که «أوحش ما یکون هذا الخلق فی ثلاثه»(۹)یکی ورود به دنیا،یکی ورود به برزخ،یکی ورود به قیامت این سه مقطع اگر سالم بود انسان راحت است بعد به همین آیه مربوط به حضرت یحیی و آیه مربوط به حضرت عیسی(سلام الله علیهما) حضرت استدلال فرمودند. خب،پس اوّلی که درست شد زمینه ی دومی هم فراهم است وقتی دومی درست شد زمینه ی سومی هم فراهم است ممکن است در اثنا انسان آسیب ببیند ولی بالأخره سلامت در میلاد بسیار سازنده است و کمک می کند برای سلامت ورود در برزخ «وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ» که به فعل ماضی یاد کرد اما «وَيَوْمَ يَمُوتُ» این احضارِ قضیه گذشته است وگرنه فعلِ ماضی درباره ی «يَمُوتُ» درست نیست اینکه «مات رضوان الله علیه واستشهِدَ» این احضار قضیه گذشته است یعنی ما را می برد به مقطعی که تازه یحیی(سلام الله علیه) به دنیا آمده چون تازه به دنیا آمده از میلاد او با فعل ماضی یاد کردن به جاست «سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ» و چون تازه به دنیا آمده هنوز رحلت نکرده جریان رحلت را با فعل مضارع یاد می کند «يَوْمَ يَمُوتُ» جریان بَعث هم که خب روز قیامت باید ظهور بکند فعل مضارع جایش هست عمده آن است که در این کلمه ی «بَعث» فرمود روزی که زنده مبعوث می شود یک وقت است ما می گوییم این مفعول مطلق نوعی است چون بعث در آن معنای حیات هست و کسی که مبعوث می شود یقیناً زنده است دیگر یعنی زنده می شود در قیامت این مفعول مطلق تأکیدی است اما اگر این «حَيّاً» مخصوص یحیی باشد و مفعول مطلق تأکیدی نباشد نشان شهادت اوست که شهید حیّاً وارد برزخ می شود،حیّاً از برزخ وارد قیامت می شود وگرنه همه ی افراد خب وقتی مبعوث می شوند زنده اند دیگر یعنی زنده می شوند دیگر فرق افراد عادی با شهدا،فرق افراد عادی با کسانی که همتای شهدای اند این است که افراد عادی می میرند و مُرده وارد برزخ می شوند و مُرده از برزخ وارد قیامت می شوند ولی شهدا زنده وارد برزخ می شوند و زنده از برزخ وارد قیامت می شوند خیلیها نمی فهمند چه خبر است وقتی مُردند ممکن است در جریان تشییعشان باخبر باشند اما وقتی وارد قبر شدند بسیاری از الفبای دین از یادشان می رود انسان که اینها را تلقین می کند برای اینکه الفبای دین یادشان بیاید اصلاً واقع یادش نیست که مسلمان بود واقع یادش نیست که کتاب او قرآن بود واقع یادش نیست که پیغمبر او وجود مبارک حضرت بود ائمه(علیهم السلام) اولیای او بودند این تلقین برای اینکه او به یادش بیاید جریان مرگ این طور نیست که یک جریان عادی و ساده باشد تمام اعصاب و سلولها آن چنان درهم کوبیده می شود که همه ی خاطرات آدم از یاد آدم می رود.

۱- (۲۰) . بحارالأنوار، ج۴، ص۴۳.

۲- (۲۱) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۴۲.

۳- (۲۲) . سوره ی شعراء، آیه ی ۲۱۵.

۴- (۲۳) . سوره ی نجم، آیه ی ۸.

۵- (۲۴) . سوره ی یونس، آیه ی ۲۵.

۶- (۲۵) . سوره ی طور، آیه ی ۲۳.

۷- (۲۶) . بحارالأنوار، ج۵۸، ص۱۳۲.

۸- (۲۷) . سوره ی اسراء، آیه ی ۶۴.

۹- (۲۸) . بحارالأنوار، ج۶، ص۱۵۸.

پرسش:...

پاسخ: این برای بعثِ قیامت است در قیامت وقتی که این چنین شد همه را دوباره ذات اقدس الهی آورد «كَشَفْنَا عَنكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»,(۱)بنابراین بسیاری از افراد نمی فهمند چه خبر است چه شده اینجا کجاست دفعتاً می بینند وضع عوض شده اما شهدا می فهمند که مُردند و وارد برزخ شدند به دلیل سوره ی مبارکه ی «آل عمران» که فرمود: «وَلاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّهِ أَمْوَاتاً بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ * فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِم»(۲)کذا و کذا اینها همواره مُستبشِرند یعنی به خدا عرض می کنند خدایا بشارت مرا بده راهیان راه ما کجا هستند الآن «وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِم» این گفتگویی است که شهدا با خدا و فرشته ها دارند معلوم می شود زنده اند از خدا بشارت می خواهند می گویند این آثار خون ما چه شد اینها که به راه افتادند الآن کجا رسیدند «وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِم» آ نها می فهمند چه کسی راه افتاده چه کسی راه نیفتاده آنها که راه نیفتادند در منزلهایشان پارک کردند به آنها نمی گویند «لَمْ يَلْحَقُوا بِهِم» این «الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِم» عدم مَلکه است می گویند کسانی که هنوز نرسیدند خب اگر دو نفر در شهری باشند یکی مشغول خواب و کار خودش است یکی به راه افتاده آن که راه افتاده می گویند هنوز نرسید اما آن که گرفته خوابیده می گویند هنوز راه نیفتاد نه هنوز نرسید «يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِم» یعنی آنهایی که راه افتادند و هنوز نرسیدند پس لحظه به لحظه شهید زنده است یک،سؤال می کند دو،جواب می گیرد سه،این وقتی مُرد در حال حیات حیّاً وارد برزخ می شود از آنجا هم باخبر است حیّاً وارد قیامت می شود «يَوْمَ يُبْعَثُ حَيّاً» بنابراین اگر این چنین باشد این «حَيّاً» اشاره به شهادت یحیای شهید(سلام الله علیه) است نه مفعول مطلق تأکیدی.

ص: ۶۶

۱- (۲۹) . سوره ی ق، آیه ی ۲۲.

۲- (۳۰) . سوره ی آل عمران، آیات ۱۶۹ و ۱۷۰.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۲ تا ۱۵ سوره مریم ۸۸/۰۷/۲۱

Your browser does not support the audio tag.

«يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيّاً (۱۲) وَحَنَاناً مِن لَّدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيّاً (۱۳) وَبَرّاً بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُن جَبَّاراً عَصِيّاً (۱۴) وَسَلاَمٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيّاً (۱۵)»

توضیح کوتاهی درباره ی این دو آیه ای که قبلاً مطرح شد ارائه بشود بعد چون در آستانه ی شهادت وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) هستیم و حضرت نه تنها رئیس مذهب ماست بلکه رئیس حوزه های علمیه است وظیفه ی ما در نگهداری و نگهبانی حوزه های علمیه برابر سیره و سنّت آن بزرگوار چیست یک مقدار مطرح بشود. خدای سبحان به وعده اش وفا کرد به وجود مبارک زکریا(سلام الله علیه) یحیی عطا کرد حالا حضرت یحیی(سلام الله علیه) در زمان حیات زکریا(سلام الله علیه) رحلت کرد یا بعد از زکریا روایات متعارض اند آنکه مرحوم کلینی نقل کرد این است که حضرت یحیی در زمان زکریا زنده بود و بعد از حضرت زکریا رحلت کرده است شاید آیات سوره ی مبارکه ی «آل عمران» که دارد یحیی «إِذْ قَالَتِ الْمَلاَئِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ»(۱) نشان می دهد که وجود مبارک یحیی تا زمان حضرت عیسی زنده بود و مصدِّق حضرت عیسی بود او را تصدیق می کرد برخی از روایات هم دلالت دارد در ذیل آیه «کهیعص»(۲) که اگر آن روایات معتبر باشد اینکه وجود مبارک زکریا به داغ حضرت یحیی(علیهما السلام) مبتلا شد تا جریان کربلا را هم از نزدیک تجربه کرده باشد این روایات باید جداگانه بحث بشود. از اینکه خدای سبحان فرمود: «وَسَلاَمٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ» این نسبت به سرنوشت و سرشت یحیی(سلام الله علیه) است نه نسبت به اینکه حضرت یحیی کارهایی را کرده و خدای سبحان به او بخواهد پاداش بدهد در نوبت دیروز اشاره شد که این سه سلامی که خدای سبحان نسبت به یحیی افاضه فرمود اوّلی حتماً تفضّل است، دومی و سومی ممکن است تفضّل باشد و ممکن است پاداش باشد اوّلی حتماً تفضّل است برای اینکه درباره ی میلاد آن حضرت است و حضرت یحیی هنوز کاری نکرده که خداوند به عنوان پاداش به او سلام اعطا کند اما جریان موت او و جریان بعث او بعد از جریان زندگی اوست می تواند از سنخ پاداش باشد لکن این قصّه مربوط به جریان یحیی(سلام الله علیه) است که خدا از اول دارد این مراحل را می گوید نه اینکه کارهای آن حضرت را نقل کرده باشد و حالا دارد پاداش می دهد که ما بپرسیم چرا با «فاء» تعبیر نکرده با «واو» تعبیر کرده اگر جریان عمل صالح او را قبلاً نقل کرده باشد بله با «فاء» ذکر می کرد که «فسلامٌ علیه یوم یموت» اما این دارد سیر زندگی حضرت را از آغاز شروع می کند یعنی این در همه ی مراحل مورد سلام الهی و عنایت الهی است.

۱- (۱) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۵.

۲- (۲) . سوره ی مریم، آیه ی ۱.

مطلب دیگر آن است که این کلمه ی «حَيّاً» می تواند حال باشد هم برای فاعل «يَمُوتُ» هم برای نائب فاعل «يُبْعَثُ»، «وَسَلاَمٌ

عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ» که این جمله ی اُولی? است، «و یوم یموت حیّاً و یوم یُبعث حیّاً» که این «حیّاً» حال باشد هم برای فاعل «یَمُوتُ» هم برای نائب فاعل «یُبْعَثُ». تا اشاره باشد که او شهید می شود شهید «یموت حیّاً» دیگران «یموت میّتاً» عالِمان دین، عالِم دینی «یموت حیّاً» شـهید «یموت حیّاً» انبیا و اولیا که حسابشان روشن است برابر آیه ی سوره ی مبارکه ی «بقره» و «آل عمران» شهید زنـده وارد برزخ می شود «لاَـ تَقُولُوا لِمَن يُقْتَـلُ فِى سَبِيلِ اللّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِن لاَ تَشْـعُرُونَ»،(۱) «لاَ تَحْسَـبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِى سَبِيـلِ اللّهِ أَمْوَاتاً بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْـدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»(۲) حیـات دارد، درک دارد، روز دارد، نشـاط دارد، اسـتبشار دارد، گزارش می طلبـد و بشـارت دریـافت می کنـد همه ی این کارهـا آثـار حیـات است دیگر درست است که بـدنش مُرده است ولی روحش کاملاً متوجّه است اما افراد دیگر بـدنشان می میرد و روحشان می خوابـد به عده ای می گوینـد «نَمْ» یعنی در عالَم قبر فرشـته ها که آمدنـد می گوینـد بخواب حالاـ یا خواب خوب یا خواب بـد دیگر خبر نـدارد که در دنیا چه می گـذرد ولی شـهید کاملاً باخبر است آثار خون خودش را می بینـد، راهیان راه خودش را می بینـد، آنهایی که متوقّف بودنـد راهی راه او نبودنـد آنها را هم می داند آنهایی که راهی راه او بودند به راه افتادند ولی در راه اند هنوز به مقصد نرسـیدند آنها را می داند مرتّب اسـتبشار می کند «استبشَر» یعنی از طرف مقابل بشارت طلب می کند مژده ی مرا بدهید اینها کجای اند رسیدند یا نرسیدند اینها استبشار می کننـد از الله چون این جریان را خـدا نقل می کند معلوم می شود همه اش حق است چون «مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللّهِ قِيلاً»،(۳) «مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللّهِ حَدِيثاً»(۴) پس «وَلاَـ تَحْسَـبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِى سَبِيلِ اللّهِ أَمْوَاتاً بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْـدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ * فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِم»(۵) مرتّب استبشار می کنند به خدا عرض می کنند خدایا مژده بده، بشارت بده، به ما مژده بده اینهایی که راه افتادند و راهی راه ما شدند و هنوز به ما نرسـیدند کجای اند در چه مقطعی اند «وَيَسْتَبْشِـرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِم» قبلاً گذشت که این «الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِم» عدم مَلکه است «لیس» محض نیست که نقیض باشد مثل اینکه ما به دیوار نمی گوییم «الجـدار جاهلٌ» یا «الجـدار أعمی?» برای اینکه او لیاقت دیدن یا لیاقت عالِم شدن را ندارد ولی به انسانی که قابلیّت عالم شدن و قابلیّت دیدن را دارد ولی عالِم نشد و بینا نشد می گوییم «زیدٌ جاهل» این «زیدٌ جاهل» قضـیه موجبه نیسـت یک، سالبه محصّـله هم نیست دو، موجبه ی معـدوله المحمول است سه، حرف سلب در درون محمول نهادینه شد چهار، یک وقت می گوییم «زیـد غیر عالِم» یک وقت می گوییم «زیـدٌ جاهل» این «زیدٌ جاهل» موجبه ی محصّـله نیست موجبه ی معدوله المحمول است منتها حرف سـلب در درون محمول جاسازی شده اگر خواستیم سالبه بگوییم می گوییم «زیدٌ لیس بعالِم» و اگر گفـتیم «زیـد غیر عـالم» می شود موجبه ی معـدوله المحمول و اگر این غیر را این نفی را این حرف سلب را در درون محمول ضمیمه کردیم از او به جاهـل یـاد کردیم می شـود مـوجبه ی معـدوله المحمول مثـل «زیـدٌ أعمی?» خب این «الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِم»(۶) موجبه ی معـدوله المحمول است آنها که راه نیفتادنـد که نمی گویند هنوز نرسـیدند که آنها که راه افتادند در راه اند به مقصد نرسـیدند می گویند هنوز نرسـیدند شـهدا از ذات اقدس الهی بشارت طلب می کنند می گویند اینها که راهیان راه ما بودنـد راه افتادنـد هنوز به ما نرسـیدند الآن کجا هسـتند مژده بدهید نزدیک اند یا نه؟ «وَيَسْتَبْشِـرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِم» پس اینها زنده اند وقتی زنده شدند معلوم می شود «مات حیّاً» دیگران «مات میّتاً» اینها «مات حیّاً» «وَسَـلاَمٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ» در حـالی که حیّ است، «يَوْمَ يُبْعَثُ» در حـالی که حیّ است خیلیهـا وقتی از قبر سـر برمی دارنـد نمی فهمنـد کجا هسـتند اینجا قیامت است یعنی چه، کجا هسـتند، چه حادثه ای اتفاق افتاده هنوز مُرده اند چون خبر ندارند اما اینها کاملاً آگاه اند که صحنه ی قیامت قیام کرده اینها از برزخ خارج شدند وارد صحنه ی قیامت شدند.

۱- (۳) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۴.
۲- (۴) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۶۹.
۳- (۵) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۲۲.
۴- (۶) . سوره ی نساء، آیه ی ۸۷.
۵- (۷) . سوره ی آل عمران، آیات ۱۶۹ و ۱۷۰.
۶- (۸) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۷۰.

پرسش:...

پاسخ: خب بله، اینها نسبت به افراد خاص است دیگر آن اولیا که سر جایش محفوظ، عالِمان دین که مرکّب اینها همتای خون شهداست آنها هم این چنین اند شهدا هم این چنین اند اگر این طور است دیگر این «حَیّاً» تأکید باشد و مفعول مطلق تأکیدی و امثال ذلک باشد برای جمله ی سوم نیست بلکه حال است هم برای فاعل «یَمُوتُ» هم برای نائب فاعل «یُبْعَثُ».

پرسش: حاج آقا در این آیه «یَموتُ» دارد اما در آن آیه «وَلاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ».(۱)

پاسخ: بله، این آن مرگ را که در جاهلیّت می گفتند همان معنای پوسیدن بود فرمود نگویید اینها مُردند یعنی پوسیدند اینها از پوست به در آمدند.

پرسش: اما آنجا «یموتُ» دارد.

پاسخ: بله، این موتی که قرآن تعبیر می کند همان است که «کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَهُ الْمَوْتِ»(۲) اما موتی که آنها تعبیر می کردند موتی بود که موت آنها را می چشید اینها می پوسیدند می گفتند «ءَإِذَا مِتْنَا وَکُنَّا تُرَاباً وَعِظَاماً ءَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ»(۳) انسان می میرد می پوسد دین آمده گفته شما با مُردن از پوست به در می آیید نه بپوسید نگویید ما مُردیم یعنی پوسیدیم مُردید برای اینکه از پوست در آمدید مرگ را اماته کردید خیلی فرق است بین اینکه انسان به وسیله ی مرگ بپوسد یا با مُردن مرگ را بپوساند ماییم که مرگ را می میرانیم مرگ یعنی تحوّل و دگرگونی ما مرگ را آن چنان چُماله مُچاله می کنیم و می میرانیم و متغیّر می کنیم و به ابدیّت می رسیم که می مانیم این کارِ ماست.

ص: ۶۹

۱- (۹) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۶۹.

۲- (۱۰) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۵.

۳- (۱۱) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۸۲.

پرسش: حاج آقا ببخشید بنا بر آن حدیثی که از امام صادق به ما رسیده است آنجا در سه مقطع خداوند به حضرت سلام داده نه اینکه جزا و پاداش باشد.

پاسخ: خب همان احتمال اینکه مقطع اوّلی یقیناً تفضّل است مقطع دوم و سوم هم می تواند تفضّل باشد هم می تواند پاداش اعمال باشد مثل اینکه قرآن کریم وقتی جریان انبیا را ذکر می کند می فرماید اینها احسان کردند هم کار خوب کردند هم نسبت به دیگران احسان کردند «سَلاَمٌ عَلَى نُوحٍ»(1) یا «سَلاَمٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ * إِنَّا كَذلِكَ نَجْزِى الْمُحْسِنِينَ»(2) این گونه از سلامها معلوم می شود سلامهای پاداشی است غرض این است که این «حَيِّاً» می تواند حال باشد برای فاعل «يَمُوتُ» این مرگی که قرآن می گوید مرگی است که انسان او را می چشد نه او انسان را بچشد در حقیقت در فرهنگ قرآن انسان مرگ را می میراند نه مرگ انسان را بمیراند انسان به دارالقرار می رسد و برای ابد می ماند مرگی در کار نیست مرگ را در صحنه ی قیامت همین یحیای شهید(سلام الله علیه) ذبح می کند که روایتش قبلاً خوانده شد این با آن منظری که در جاهلیّت بود و می گفتند انسان با مُردن نابود می شود خیلی فرق دارد فرمود: «وَلاَـ تَقُولُوا لِمَن يُقْتَلْ فِى سَبِيلِ اللّهِ أَمْوَاتٌ»(3) هیچ کس این چنین نیست مخصوصاً درباره ی شهدا بر اساس این منظری که در سوره ی مبارکه ی «بقره» و «آل عمران» شهدا را زنده معرفی کرد معلوم می شود که مُحتمل است که این کلمه ی «حَيّاً» حال باشد برای فاعل «يَمُوتُ» و همچنین حال باشد برای نائب فاعل «يُبْعَثُ»، «وَسَلاَمٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيّاً».

ص: ۷۰

۱- (۱۲) . سوره ی صافات، آیه ی ۷۹.

۲- (۱۳) . سوره ی صافات، آیات ۱۲۰ و ۱۲۱.

۳- (۱۴) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۴.

پرسش: حاج آقا حضرت عیسی هم همین طور است «یَوْمَ وُلِدَ وَیَوْمَ یَمُوتُ».

پاسخ: آن هم حیّا دارد دیگر چون این اختصاصی به شهادت ندارد اشاره شد که شهید و اولیای الهی و عالِمان دین چون خون شهدا را با مرکّب عالِمان دین می سنجند همان بیان نورانی پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) که در قیامت خون شهدا را با مرکّب عالمان دین می سنجند و در آن روایت دارد که مرکّب عالمان دین بر خون شهدا برتری دارد خب همان اعلامیه های امام(رضوان الله علیه) بود مرکّب قلم امام بود که شهید تربیت کرد فتوای علما و مراجع بود که شهدا را به جبهه ها اعزام کرد حضور خود علما در شبهای عملیات در صحنه ی جبهه بود که شهدا و بسیجیها را اعزام می کرد لذا اینها زنده اند اولیای الهی زنده اند، عالمان دین زنده اند، شهدا هم زنده اند، حالا یک مقدار توضیح کوتاه بود مربوط به بحث دیروز.

اما آنچه در آستانه ی شهادت وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) هستیم وظیفه ی همه ی شیعیان بلکه همه ی مسلمانها تکریم آن ذات مقدس است اما حوزه یک وظیفه ی خاصّی دارد اینکه وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) رئیس مذهب بود و این مذهب را او تبیین کرد او ترویج کرد او تعلیم کرد او تبلیغ کرد او از آن دفاع کرد او احتجاجات را ذکر کرد در اثر فرصت مناسبی بود که وجود مبارک حضرت امام باقر و امام صادق(سلام الله علیهما) داشتند این مطلب اول.

مطلب دوم آن است که فرصت مناسب نه معنایش این است که مردم آماده بودند یا دولت همکاری کرد معنای فرصت مناسب این بود که مردم آماده نبودند هیچ، دولت هم همکاری نکرد هیچ، لکن این مردم مزاحمت نکردند یا کمتر مزاحمت کردند دولت مزاحمت نکرد یا کمتر مزاحمت کرد وگرنه نه تأییدی از مردم داشتند نه حمایتی از دولت این بیان را که به عنوان مطلب دوم است مرحوم محدّث قمی(رضوان الله علیه) در سفینه نقل کرده بسیاری از بزرگان نقل کردند که وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) از مردم مدینه گِله داشت اگر کسی از خارج مدینه می آمد مطلبی سؤال می کرد وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) به او پاسخ می داد تعبیری که مرحوم محدّث قمی نقل می کند این است این را در سفینه در طبع جدید جلد پنجم صفحه ی ۷۳ بالأخره سفینهالبحار زیر کلمه ی «صدقه» این حدیث هست ایشان از رجال کشّی و همچنین از کافی نقل می کنند که وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) وقتی افراد خاصّی از خارج مدینه می آمدند حضورشان می دید می فرمود: «أشکو إلی الله وحدتی و تَقلقلی» من از تنهایی خودم به خدا شِکوه می کنم از اضطراب فکری خودم درباره ی حمایت دین به خدا شکایت دارم «أشکو إلی الله وحدتی و تَقلقلی مِن أهل المدینه» یک بیان نورانی از پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) رسید که «أزهد الناس فی العالِم بنوه... ثمّ جیرانه»[(۱)] این دستور نیست این بیان وصف است حضرت فرمود طبیعی این طور است بی رغبت ترین مردم هر شهر نسبت به عالِم مردم همان شهرند از کودکی این را دیده همسایه او بوده حاضر نیست او ترقّی بکند «أزهد الناس فی العالِم بنوه... ثمّ جیرانه» حرفِ عالمان دین را بچه های او کمتر می شنوند، همسایه های او کمتر می شنوند، هم محلّی و شهری و روستایی او کمتر می شنوند ایشان اگر مهاجرت کرده به جای دیگر رفته موفق است این طبیعی است البته، دستور نیست بیان وصف است وجود مبارک امام صادق می فرماید من از مردم مدینه شکایت دارم که ما را تنها گذاشتند «أشکو إلی الله وحدتی و تَقلقلی مِن أهل المدینه حتّی تَقدموا» مگر اینکه شما از خارج مدینه بیایید چیزی از ما بپرسید «و أراکم و اُسرَّ بِکم» شما را ببینیم با دیدن شما هم مسرور بشوم «فلیت هذا الطاغیه» این کاش این حکومت عباسی که جزء طُغات است حکومت طاغوتی دارد «أذن لی» موافقت می کرد «فأتّخذت قصراً» من مدرسه ای می ساختم «فسکنتُه و أسکنتکم معی» می رفتم در همان مدرسه ساکن می شدم شماها که علاقه مند به این امورید شما را هم در همان مدرسه جا

می دادم و این علوم را منتشر می کردم «فلیت هذا الطاغیّه أذن لی فأتّخذت قصراً فکسنته و أسکنتکم معی و أضمِنُ له ألا یَجیء مِن ناحیتنا مکروه أبدا» اگر بخواهد تعهّد هم بگیرد من تعهّد می دهم که ما کاری به حکومت او نداریم برای اینکه با چه وضعی با حکومت او درگیر بشویم اگر از ما تعهّد هم بخواهد تعهّد هم می دهم ولی بالأخره ما باید دین را حفظ بکنیم یا نه؟ این وضع وجود مبارک امام صادق بود، خب.

۱- (۱۵) . دعائم الاسلام، ج۱، ص۸۲.

مطلب سوم اینکه اگر گفته شد وجود مبارک حضرت چهار هزار شاگرد داشت نه یعنی این طور اینها به برکت تلاش امام(رضوان الله علیه) و خونهای پاک شهدا و فداکاری مردم این سرزمین بود مگر این طور مجلس برای امام صادق بود مگر جلسه ی صد نفره برایش مقدور بود، بیست نفره مقدور بود این با جان کَندن در تمام این مدّت چهار هزار شاگرد فراهم کرده دوتا، سه تا، شب، روز کم کم شده چهار هزار نه اینکه مجلس صد نفره یا پنجاه نفره داشت گاهی ممکن است به مناسبتهایی جمعیتی جایی بودند و حضرت مطالبی می فرمود ولی به عنوان رسمی که به او اجازه بدهند در مسجد مدینه بنشیند و صدها نفر یا دهها نفر حضور پیدا کنند که چنین قدرتی نبود آن جریان قصه ی خیارفروش را که در بحث صبح برای دوستان نقل کردیم که کسی به بهانه ی خیارفروشی رفته خدمت حضرت «مَن یَشتری خیاراً»(۱) یا «مَن یشتری ال..» گفته رفته خدمت حضرت و چهارتا مسئله سؤال کرده در آمده به عنوان اینکه من دست فروشم خیار می فروشم و حضرت هم باخبر بود دستور داد که خیارفروش را به منزل دعوت کنید به بهانه ی اینکه از آنها خیار بخرند او رفته مسئله طلاق و اینها را پرسیده خب پس وجود مبارک حضرت با این جان کندن چهار هزار شاگرد درست کرد با این جان کندن اصول اربعمائه درست کرد و اساس مذهب ما آن است این هم مطلب سوم.

مطلب چهارم این است که وجود مبارک امام باقر که رحلت کرد وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیهما) تا زنده بود آن اتاق مخصوص پدر را روشن نگه می داشت وقتی امام صادق(سلام الله علیه) رحلت کرد وجود مبارک کاظم(سلام الله علیه) تا در حجاز بود در مدینه بود اتاق مخصوص پدر را شبها چراغ روشن می کرد وقتی از مدینه به بغداد تبعید شد و به زندان دیگر حالا خبری ندارند که چه کسی روشن می کرد و اینها روشن نگه داشتن اتاق امام یعنی فکرِ او این سنّتی است درست است که به حسب ظاهر یک یادآوری است یک تذکره است اما اساس کار این است که شما این چراغ را روشن نگه دارید این مصباح هدایت را روشن نگه بدارید این دین را، این علم را، این فن را نگه بدارید خیلی هنر است انسان چهار هزار شاگرد این جز معجزه چیز دیگری نیست آن طور بتواند شاگردانی نظیر هشام بن سالم، هشام بن حکم، زراره، عمران بن أعین، زرارهبن أعین با چه تشویقی نجاشی نقل می کند همین ابان بن تغلب خب شاگرد امام بود ابان بن تغلب شاگرد مخصوص امام صادق(سلام الله علیه) بود نجاشی(رضوان الله علیه) نقل می کند وقتی همین ابان بن تغلب می آمد خدمت وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) حضرت می فرمود: «أمرَ بوساده فأُلقیت له»(۲) فرمود بالش را برای آقا بیاورد این خیلی است یک امام زمان دستور بدهد بالش را برای شاگردش بیاورند «أمرَ بوساده فأُلقیت له» وِساده یعنی بالش این فخر نیست آدم وارد محضر امام زمانش بشود امام زمان بگوید بالش را برای آقا بیاورید علمای دین یعنی این، مراجع دین یعنی این، قدر اینها را هر چه ما بیشتر بدانیم از عمر ما بیشتر برکت می گیریم دین و نظام و جامعه و ملّت به این عالمان دین و مراجع بسته است خب همین امام صادق است مگر عوان بن تقلب از این علما و مراجع ما مُلّاتر بود او شاگرد حضرت بود چندتا حدیث یاد گرفت چندتا مسئله یاد گرفت چندتا حکم فقهی یاد گرفت چندتا آیه یاد گرفت چندتا روایت یاد گرفت شده یک فقیه، یک مرجع دینی بعید است که آنها از این مراجع مُلّاتر بودند ولی خب حضرت فرمود بالش را برای آقا بیاورید این را نجاشی نقل می کند. خب، این طور از عالِمان دین تشویق می کردند و عالم پروری می کردند بعد به حمران فرمود برو در مسجد جامع کوفه بنشین من علاقه مندم بنشینی فتوا بدهی از حجاز فارغ التحصیل شدی برو در عراق.

۱- (۱۶) . بحارالأنوار، ج۱۰۱، ص۱۵۴.

۲- (۱۷) . رجال نجاشی، ص۱۱.

مطلب چهارم یا پنجم آن است که خود امام صادق(سلام الله علیه) از این جریان آگاه بود دیگران آگاه بودند و خودشان هم نقل کردند که پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) مخصوصاً وجود مبارک امام کاظم نقل کرد آن طوری که مرحوم کلینی نقل کرد که وجود مبارک پیغمبر وارد مسجد شدند دیدند دور کسی حلقه زدند حضرت فرمود چه کسی است؟ گفتند این علامه است، فرمود چه کار می کند؟ فرمود انساب عرب را بلد است و اینها فرمود اینها که علمی نیست که نافع باشد که این علمی است که «لا یضرّ مَن جهله و لا ینفع من علمه ثمّ قال النبیّ إنّما العلم ثلاثه آیه محکمه أو فریضه عادله أو سنّه قائمه»(۱) علم اینهاست خب این را دین نقل کرده بیان کرده وجود مبارک امام کاظم نقل کرده امام صادق(سلام الله علیه) اینها را برای شاگردانشان بیان کردند همان دینی که گفت: «طلب العلم فریضهٌ»(۲) همان دینی که گفت باید عالِم بشوید همان دین گفته چه چیزی باید بخوانید فرمود سه رشته را یادتان نرود آیه محکمه بخوانید، فریضه عادله بخوانید، سنّت قائمه بخوانید ما گفتیم آیه محکمه فقه و اصول، فریضه عادله فقه و اصول، سنّت قائمه فقه و اصول این وضع حوزه ی ما شد چهارتا شبهه مربوط به عقاید پیدا بشود وحی و نبوّت و فرشته ها و اینها بشود دست ما خالی است کارها را وجود مبارک امام صادق تقسیم کرد یک عدّه از شاگردان را به آیه محکمه، یک عدّه شاگردان را به فریضه عادله، یک عدّه شاگردان را به سنّت قائمه مرحوم مجلسی(رضوان الله علیه) این دوره ی تخصّصیها که الآن به لطف الهی به برکت خونهای پاک شهدا و تلاش امام حوزه ها به این سَمت دارد حرکت می کند عده ای در تفسیر، عده ای در کلام، عده ای در رجال، عده ای در حدیث، عده ای در فقه، عده ای در اصول دارند متخصّص می شوند این کار بسیار خوبی است اما قبلاً این طور نبود الآن تازه آغاز شده وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) که تحوّلی در حوزه های علمیه ایجاد کرد با آن دشواری که نه از ملّت کمک به او می رسید و نه از دولت حمایت می شد شاگردان را تقسیم کرده استعدادها را شناسایی کرده مستحضرید که همه برای فقه و اصول خلق نشدند، همه برای فلسفه و کلام خلق نشدند تفسیر که از بهترین علوم الهی است همه برای تفسیر خلق نشدند اطلاعات عمومی ممکن است آدم داشته باشد ذات اقدس الهی به هر کسی یک گرایش خاصّی داد تا نظام شکل بگیرد همه ی آن علوم لازم است خدا غریق رحمت کند سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی را می فرمود پای درس مرحوم آقای نائینی در آن مسجد پر از جمعیت بود ما خیال کردیم همه ی اینها دنبال فقه و اصول اند بعد معلوم می شود دوتای از آنها در تفسیر، دوتای از آنها در حدیث، دوتای از آنها در کلام، دوتای از آنها در رجال دارند تلاش و کوشش می کنند آن گرایش فقه برای همه نیست ما یعنی مُعمَّمین مادامی که این لباس را در برداریم تا زنده ایم باید با فقه مأنوس باشیم برای اینکه هم خودمان باید عمل بکنیم هم مردم از ما این را می پرسند اما یا با درس گفتن یک درس یا با درس خواندن یک نوار یا با مباحثه با همسان تا زنده ایم این فقه را یک روحانی نباید ترک بکند بقیه وقت را می گذارد در آن رشته ای که خدا او را برای آن رشته خلق کرده مسائل فقهی را نمی شود یک روحانی بگذارد کنار چون هم محلّ ابتلای خودش است هم محلّ ابتلای جامعه است مردم از او سؤال می کنند ولو در حدّ عروه ولو در حدّ تحریر این باید مسائل فقهی باید دستش باشد بقیه را در آن رشته ای که خدا او را برای آن رشته خلق کرده باید باشد حالا همه ی اینها در محضر امام زمان بودند دیگر ببینید حضرت امام صادق(سلام الله علیه) چگونه تربیت کرده.

۱- (۱۸) . الکافی، ج۱، ص۳۲.

۲- (۱۹) . الکافی، ج ۱، ص ۳۰.

مرحوم مجلسی(رضوان الله علیه) آن طوری که در جلد ۴۷ این بحارالأنوار به طبع بیروت صفحه ی ۴۰۷ نقل می کند این است که ایشان از کشّی نقل می کند که یونس بن یعقوب می گوید هشام بن سلام نقل کرد که «کنّا عند أبی عبدالله(علیه السلام)» ما شاگردان مخصوص بودیم خدمت امام صادق(سلام الله علیه) «فورد رجلٌ مِن أهل الشام» این معلوم می شود دوره دیده سؤالها را آماده کرده پخته شده برای مناظره خب، «فورد رجلٌ مِن أهل الشام» او جامع بین این علوم نبود بلکه از هر مسئله چند مطلب را یاد گرفته برای مناظره «فاستأذن فأذن له» از وجود مبارک امام صادق اجازه خواست حضرت هم اذن داد «فلمّا دخل سَلَّم فأمره ابوعبدالله بالجلوس» سلام عرض کرد به وجود امام صادق جواب داد و بعد فرمود بنشین بعد وجود مبارک امام صادق از این مرد شامی سؤال کرد که برای چه آمدی؟ «قال بلغنی أنّک عالِمٌ بکلّ ما تُسأل عنه» به من گفتند که هر چه بخواهند از شما، شما بلدی بالأخره اینها از خاندانی اند «سَلُونِی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِی»(1) که برای اینهاست درست است غیر از امیرالمؤمنین(سلام الله علیه) کسی نگفته غیر از او یعنی غیر از اهل بیت وگرنه هر کدام از اینها باشد «سَلُونِی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِی» درباره ی آنها صادق است به من گفتند هر چه از شما سؤال بکنند بلدی «فصِرتُ إلیک لأُناظرک» من آمدم با شما مناظره بکنم «فقال أبوعبدالله(علیه السلام) فیماذا» در چه رشته ای می خواهی با ما مناظره کنی «قال فی القرآن و قَطعه و اسکانه و خفضه و نصبه و رفعه» قرآن و تجوید قرآن و قرائت قرآن و امثال ذلک «فقال ابوعبدالله(علیه السلام) یا حمران دونک الرجل» اینها که نشسته بودند حضرت خطاب کرد به حمران فرمود تو که در تفسیر کار کردی در قرآن کار کردی با این شخص مناظره بکن این شخص گفت «إنّما اریدک أنت لا حمران» من می خواهم با شما مناظره کنم نه حمران، حضرت فرمود: «إن غَلَبْتَ حمران فقد غلبتنی» من حمران بن اعین را طرزی تربیت کردم که اگر او شکست خورد شکست او شکست من است با او مناظره کن با این تعهّد «فأقبل الشامی یسأل حمران حتّی ضَجر و ملّ و عَرِض» خسته شد نه «عَرَض» و حمران «یُجیبه» هر مطلبی که او سؤال می کرد حمران جواب می داد «فقال أبوعبدالله(علیه السلام) کیف رأیت یا شامی؟ قال رأیته حاذقاً ما سألته عن شیء الاّ أجابنی فیه» حضرت فرمود چگونه دیدی؟ اعتراف کرد گفت یک مرد حاذقی است هر سؤالی کردم جواب داد بعد حضرت به حمران بن أعین فرمود حالا تو یک سؤال از شامی بکن بعد از یک مختصر مناظره دیدند که شامی افتاد این برای بحثهای قرآنی. بعد شامی گفت «أرأیت یا اباعبدالله اناظرک فی العربیّه» آن گاه وجود مبارک امام صادق رو به عوان بن تقلب کرد گفت «یا عوان بن تقلب ناظره، فناظره فما ترک الشامی یَکشرُ» دیگر نگذاشت او خوشحال بشود مسرور بشود «قال ارید أن اناظرک فی الفقه، فقال ابوعبدالله(علیه السلام) یا زراره ناظره» به زراره فرمود تو در فقه با او مناظره کن «فما ترک الشامی یَکشر قال ارید أن اناظرک فی الکلام، فقال یا مؤمن الطاق ناظره فناظره فضجر الکلام بینهما ثمّ تکلّم مؤمن الطاق بکلامه فغلبه به، فقال اریده أن اناظرک فی الاستطاعه» جریان جبر و تفویض و آیا انسان قدرت دارد یا نه، آیا قدرت قبل از فعل است یا نه و مانند آن «فقال للطیّار کَلّمه فیها، قال فکلّمه فما ترک یکشر، فقال ارید اناظرک فی التوحید» در جهان بینی در الهی در علوم عقلی «فقال لهشام بن سالم کلّمه فسجل الکلام بینهما ثمّ خصمه هشام، فقال ارید أن اتکلّم فی الإمامه فقال(علیه السلام) لهشام بن الحکم کلّمه یا أباالحَکم فکلّمه ما ترکه یرتم و لا یحلی و لا یمرّ فبقی یضحک أبوعبدالله حتّی بدت نواجذه فقال الشامی کأنّک أردتَ أن تُخبرنی أنّ فی شیعتک مثل هؤلاء الرجال؟ قال هو ذلک» بله در شیعیان ما مثل اینها هستند به حضرت عرض کرد تو می خواهی به من بفهمانی متخصّص زیاد داری، حضرت فرمود بله من می خواستم به تو بفهمانم «ثم قال یا أخا اهل الشام أمّا حمران» بعد حضرت فرمود ما نمی خواهیم که حق روشن نشود ولی تو آن قدرت را نداشتی با شاگردان من مناظره کنی در این مناظره ها بعضی از مطالب بود که لازم بود تذکّر بدهم الآن دارم تذکّر می دهم ولی تو قدرت تشخیص نداشتی که بحث مفصّلی است حالا دارند اذان می گویند ولی منظورم این است که اینها را حضرت تربیت

کرده با این وضع هم تفسیر فراهم شد، هم علوم عقلی فراهم شد، هم کلام فراهم شد، هم رجال و درایه فراهم شد، هم حدیث فراهم شد، هم فقه فراهم شد. بهترین سـلام و صـلوات انبیا و اولیا ملائکه و قدّیسین بر روح مطهّر امام صادق(صلوات الله علیهم اجمعین).

ص: ۷۴

۱- (۲۰) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۸۹.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۶ تا ۲۱ سوره مریم ۸۸/۰۷/۲۵

.Your browser does not support the audio tag

«وَاذْکُرْ فِی الْکِتَابِ مَرْیَمَ إِذِ انتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَکَاناً شَرْقِیّاً (۱۶) فَاتَّخَذَتْ مِن دُونِهِمْ حِجَاباً فَأَرْسَلْنَا إِلَیْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَراً سَوِیّاً (۱۷) قَالَتْ إِنِّی أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنکَ إِن کُنتَ تَقِیّاً (۱۸) قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّکِ لِأَهَبَ لَکِ غُلاَماً زَکِیّاً (۱۹) قَالَتْ أَنَّی یَکُونُ لِی غُلاَمٌ وَلَمْ یَمْسَسْنِی بَشَرٌ وَلَمْ أَکُ بَغِیّاً (۲۰) قَالَ کَذلِکِ قَالَ رَبُّکِ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آیَةً لِّلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِّنَّا وَکَانَ أَمْراً مقْضِیّاً (۲۱)»

در قرآن کریم از راههای متعدّدی معارف الهی به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) القا می شود تا از آن راه جامعه ی بشری هم به علوم گوناگون از راههای مختلف برخوردار بشود یکی از آن معارف قصص انبیای الهی است و بازگویی جریان انبیا و اولیای الهی از راه اعلام به غیب به وجود مبارک آن حضرت رسیده است هم آن حضرت عالِم شد هم به امّت اسلامی اعلام کرد و هم اسوه ای شد برای دیگران. تذکره ی انبیا چندین خاصیّت دارد برجسته ترین خاصیّتش آن است که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم عالِم به غیب می شود و هم مطمئن است که امدادهای غیبی او را تنها نمی گذارد هم مطمئن می شود که در سایه ی استقامت پیروزی قطعی است و هم مطمئن می شود که پیام او الی یوم القیامه می ماند. یکی از آن جریانها مربوط به عیسی(سلام الله علیه) است چون عیسی و مادرش(سلام الله علیهما) مجموعاً یک معجزه ی جهانی اند که خدا درباره ی این دو بزرگوار فرمود: «وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْیَمَ وَأُمَّهُ آیَةً»(۱) همان طوری که طوفان نوح آیت جهانی است این مادر و فرزند دوتایی روی هم آیت جهانی اند «وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْیَمَ وَأُمَّهُ آیَةً» عیسی(سلام الله علیه) بدون پدر به دنیا بیاید معجزه است، مریم(سلام الله علیها) بدون همسر مادر بشود معجزه است مجموعه ی این دو معجزه یک اعجاز جهانی است درباره ی معجزات انبیای دیگر چنین تعبیری نشده فقط درباره ی حضرت نوح طوفان حضرت نوح است. فرمود در قرآن یا در این سور ه که جزئی از قرآن است جریان مریم را متذکّر باش یعنی هم به ذُکرت می آوریم که تو عالِم می شوی، هم به ذکرت می آوریم که این الفاظ را باید بگویی خودت توجه کنی جامعه را هم به اینها متوجّه کنی اینها را یادآور باش «وَاذْکُرْ فِی الْکِتَابِ مَرْیَمَ» این جریان اذن که ظرف است برای اینکه داستان مظروف را این ظرف در بردارد می تواند بدل اشتمال باشد این «إِذِ انتَبَذَتْ» را گفتند بدل «مَرْیَمَ» است برای اینکه آن جریان مریم(سلام الله علیها) در این ظرف واقع شده داستان آن حضرت را در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» و سایر سوَر اشاره کردند اما اینجا برای جریان تمثّل است کلمه ی تمثّل یک بار در قرآن کریم ذکر شده آن هم مربوط به قصّه ی حضرت مریم و عیسی(سلام الله علیهما) است چه قسمتش را به عنوان ذُکر و ذِکر مطرح کن؟ آن وقتی که از اهل خودش فاصله گرفت «نَبذ» یعنی ترک کردن، به دور انداختن «فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ»(۲) همین است «نَبذ» یعنی القاء کردن، چیز دیگری را گرفتن وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) اهل خود را طرد کرد و چیز دیگر گرفت این را می گویند انتباذ، نَبذ کرد، رها کرد اهل خود را به معبَد خود با معبود خود اُنس پیدا کرده «إِذِ انتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا» این «مَکَاناً شَرْقِیّاً» برخیها گفتند یعنی در شرط بیت المَقْدِس، شرق بیت المقدس باشد ممکن است این مکان شرقی باشد، غربی باشد، شمالی باشد، جنوبی باشد الآن ما در قسمت شبستان شرقی زیر گنبد این مباحثه هست قبلاً در شبستان غربی

زیر گنبد بود اگر ما جایی را اصل قرار بدهیم آن طرفی که به طلوع آفتاب متوجّه است و نزدیک است مشرق اوست، طرف مقابل مغرب اوست آیا منظور از مکان شرقی این است که در شرق بیت المقدس جایی را انتخاب کرد، در شرق بیت المقدس باشد ممکن است روی آن به طرف شمال باشد، جنوب باشد، غرب باشد، شرق باشد یا نه یک مکان شرقی یعنی مکانی که رو به شرق است اگر مسیحیها قبله ی آنها شرق است و از همین راه که وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) یک مکان شرقی را اتّخاذ کرده است این ناظر به شرق آن بیت المقدس نیست یعنی جایی رو به مشرق مثل اینکه ما می گوییم رو به جنوب یا رو به شمال یا رو به غرب این مکان شرقی بود یعنی رو به مشرق بود از این جهت آنها قبله شان را مشرق قرار می دهند طبق این تناسب وجه دوم مناسب تر است اما اگر «شَرْقِیّاً» یعنی شرقیِ بیت المقدس باشد این با همه عناوین می سازد ممکن است منطقه ای از زمین در مشرق بیت المقدس باشد اما رو به غرب یا رو به شرق یا رو به شمال یا رو به جنوب، ولی اگر وجه دوم شد یعنی این مکان رو به مشرق بود این با اینکه قبله ی ترساها رو به شرق است سازگارتر است «إِذِ انتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَکَاناً شَرْقِیّاً» و این دخیل در مسئله است وگرنه قرآن کریم ذکر نمی کرد می فرمود بالأخره از اهلش جدا شد این یک حالت اعتکافی داشت بحث حالت اعتکاف در زمان ابراهیم(سلام الله علیه) بود از انبیای ابراهیمی تا زمان پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) که فاصله می گرفتند مشغول عبادت می شدند در یک معبد خاصّی چون «انتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَکَاناً شَرْقِیّاً» با «فاء» تفریع ذکر فرمود: «فَاتَّخَذَتْ مِن دُونِهِمْ حِجَاباً» از اهل خود فاصله گرفت قهراً راه را بسته است حالا یا پرده یا با دیوار یا با عوامل و علل دیگر بین خود و اهل خود حجابی قرار داد که آنها از اسرار این باخبر نباشند نیایند و مانند آن. برخیها نقل کردند که حضرت فاصله گرفت برای اینکه آن عادت زنانه که فرا رسید و پایانش نزدیک شد رفت خودش را تطهیر کند در آن حالت این فرشته ی وحی برای او متمثّل شد اثبات این معنا البته آسان نیست چه اینکه روایت معتبری هم در این زمینه نیامده «فَاتَّخَذَتْ مِن دُونِهِمْ حِجَاباً» یعنی در آن معبَد خاصّی که داشت محجوب بود از اهلش نه آنها با این رابطه داشتند نه این با آنها رابطه داشت فقط زکریا(سلام الله علیه) با او مرتبط بود آن هم در فرصتهای مناسب که می رسید بر اساس «کُلَّمَا دَخَلَ عَلَیْهَا زَکَرِیَّا الْمَحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقاً»(۳) مطرح می شد. در چنین حالتی «فَأَرْسَلْنَا إِلَیْهَا رُوحَنَا»(۴) خدای سبحان فرمود ما روحمان را برای او فرستادیم این روح را که ما فرستادیم بشر نبود یک، وجود مثالی هم نبود دو، وقتی به فضا و حوزه ی هستی مریم رسید متمثّل شد سه، تمثّلش هم به صورت بشر در آمد چهار، و این بشرِ مستوی الخِلْقه، مستوی القامه و سالم و سَویّ و شاید جمیل به این صورت در آمده پنج، خب ما روح فرستادیم او تمثّل بشری دریافت کرد «فَأَرْسَلْنَا إِلَیْهَا رُوحَنَا» این روحی که قرآن کریم از او یاد کرده است در مواردی بر جبرئیل(سلام الله علیه) تطبیق شده است زیرا در سوره ی مبارکه ی «بقره» آیه ی ۹۷ به این صورت آمد «قُلْ مَنْ کَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِیلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَی قَلْبِکَ بِإِذْنِ اللّهِ» این وحی را، قرآن را جبرئیل(سلام الله علیه) آورد این یک، که از آورنده ی وحی و قرآن به جبرئیل یاد کرده است در بخشهای دیگر از جبرئیل به عنوان روح یاد کرده است.

۱- (۱) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۵۰.

۲- (۲) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۷.

۳- (۳) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۷.

۴- (۴) . سوره ی مریم، آیه ی ۱۷.

پرسش: حاج آقا این قرآنِ دفعی هم جبرئیل آورده یا اینکه روح، کس دیگری بوده که دفعتاً شب قدر آورده.

پاسخ: حالا ـ ان شاءالله آن هم الآ ـن در خلال این بحث مطرح می شود که وجود مبارک جبرئیل آورد یک، «بِأَيْدِي سَفَرَةٍ * كِرَامٍ بَرَرَةٍ»(۱) آوردند دو، ذات اقدس الهی القا کرده است سه، که هر سه مسئله درست است.

در سوره ی مبارکه ی «نحل» که بحثش گذشت آیه ی ۱۰۲ به این صورت است «قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ» در سوره ی «بقره» فرمود جبرئیل نازل کرد در سوره ی مبارکه ی «نحل» آیه ی ۱۰۲ فرمود روح القُدس نازل کرد، در سوره ی مبارکه ی «شعراء» به این صورت فرمود آیه ی ۱۹۳ سوره ی مبارکه ی «شعراء» این است «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ» این «باء» برای تعدیه است «نَزَلَ بِهِ» همان «نزّله» در می آید او را روح القدس نازل کرده است «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ» هم برابر سوره ی «نحل» روح القدس نازل کرد، هم برابر سوره ی «شعراء» روحِ امین نازل کرده است «الرُّوحُ الْأَمِينُ» در سوره ی مبارکه ی «حاقّه» از این جبرئیل و از این روح الأمین و از این روح القدس به عنوان رسول یاد کرده است آیه ی چهل سوره ی مبارکه ی «حاقّه» این است که «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» که این بر وجود مبارک پیغمبر این حرف را آورده نه اینکه برای خود رسولِ بشری باشد. خب، احتمالاً ـ منظور از این روح جبرئیل است اگر ما دلیل روشن تری داشتیم که منظور از این روح غیر جبرئیل است قابل جمع است پس آنچه را که ذات اقدس الهی برای مریم فرستاده است فرشته ای بود که از او به روح یاد شده روح القدس یاد شده، روحِ امین یاد شده، جبرئیل یاد شده، رسولِ کریم یاد شده این هست اگر دلیل معتبرتری داشتیم که یک فرشته ی دیگری بود آن مأخوذ است ولی فعلاً تا حال ظواهر بر این دلالت می کند که وجود مبارک جبرئیل را فرستاد. خب، این روحِ خداست اضافه ی روح به او به خداوند اضافه ی تشریفی است نظیر بیت الله «أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ»(۲) و مانند آن که برای شرافت کعبه به ذات اقدس الهی اسناد داده شد که «أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ» خب پس این اضافه، اضافه ی تشریفی است برای اینکه ذات اقدس الهی که منزّه از تجزیه و ترکیب و امثال ذلک است نمی شود گفت که ذات اقدس الهی جزئی از خودش را ــ معاذ الله ــ به کسی داد خب پس این اضافه، اضافه ی تشریفی است.

۱- (۵) . سوره ی عبس، آیات ۱۵ و ۱۶.

۲- (۶) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۲۵.

ارسـال گـاهی به صورت تجـافی است مثـل اینکه انسـان به تعبیر این کـار گزاران پُست مرسوله ای دارد می بینیـد از طرفی باب افعـال است از طرفی ثلاـثی مجرّد این مربـوط به کیفیت اسـتعمال است در همین زیـارت «امین الله» می خوانیم نَفس مرا «مُحِبَّةً لِصَفْوَهِ اَوْلِیآئِکَ مَحْبُوبَهً فی اَرْضِکَ وَسَمآئِکَ»(۱) یکی محب است دیگری محبـوب خب اگر یکی مُحِب است دیگری بـاید مُحَب باشـد ولی خب چون مُحَب استعمال نشـده اینهـا را در سـیوطی ملاـحظه فرمودیـد که گـاهی باب افعال از یک طرف و ثلاـثی مزیـد است در طرف مقـابلش ثلاـثی مجرّد است اگر احب هست، مُحِب هست آن بایـد مُحَب باشـد ولی محبَ به کـار نرفته محبوب به کـار رفته اینجـا هم ارسـال می گوینـد مـا ارسال کردیم ولی این مرسول است نه مُرسل درباره ی انبیا کلمه ی مرسلین به کار برده می شود اما درباره ی این کالاهای پستی نمی گویند اینها مرسَل است می گویند مرسول است به هر تقدیر خـدای سـبحان این رسول را ارسال کرده است این یـک مطلب. ارسـال همـان طوری که ملاـحظه فرمودیـد گاهی به صورت تجـافی است مثل اینکه فرسـتنده ی بار یا نامه در مبـدأ این نامه یا بار را از خود جـدا می کنـد به وسـیله ی کارگزاران پُست به مقصـد می رسانـد این کالا یا این نامه مادامی که در مبـدأ است در مقصـد نیست، مادامی که در مقصـد است در مبـدأ نیست، مـادامی هم که در بین راه است نه در مبـدأ است نه در مقصـد این معنای ارسال مادّی ما، اما اگر ارسال ملکوتی شـد و معنوی شد در عین حال که در مبدأ هست بین راه هست در عین حال که در مبدأ و بین راه هست در مقصد هم هست اگر کسی یک مطلب عمیق علمی را یک قاعـده ی عقلی یا نقلی را در فضای ذهن خود استنباط کرد جزء نوآوریهایی بود ابتکار کرد اجتهاد کرد به بـار آورد این مطلب را حالاـ می خواهـد به دیگران منتقل کنـد یا با بنان یا با بیان یا با مَقال یا با مَقالت یا با سـخن یا با نوشـتن بالأخره می خواهـد منتقل کنـد وقتی می خواهـد این مطلب عقلی یا نقلی را منتقل کند این طور نیست که تجافی بشود این مطلب از ذهنش بیفتد آن طوری که اشک از چشم می آید پایین علم هم از ذهن بیاید پایین دیگر چیزی در ذهنش نباشـد این طور نیست این شـخص تصـمیم می گیرد که این مطلب را به زبـان فارسـی بگویـد یـا عربی بگویـد با مقـدمه ای بگویـد با مؤخّره ای بگویـد چنـدتا فصل برایش ذکر بکنـد همه ی اینها را تصـمیم می گیرنـد بعد از اینکه این مطلب عقلی را در فضای خیال ترسـیم کرد، تمثیل کرد که من این را به فارسـی بگویم یک، پیش گفتاری داشـته باشم و چنـد فصل باشـد و یک نتیجه گیری و یـک فهرست دو، وقتی این کـار را کرد شـروع می کنـد دست به قلم می کنـد به نوشـتن یـا زبـانش را باز می کنـد به گفتن، وقتی که این مطلب را در ذهن خود جـا داد فهمیـد این مطلب آنجـا موجود است وقتی او را تنزّل داد در حوزه ی خیال آورد که من این را بایـد با این فرض تنظیم بکنم هم در مبـدأ هست هم در بین راه وقتی شـروع کرد به گفتن یا نوشـتن هم در عاقله است هم در خیال است هم در ناطقه وقتی به گوش طرف رسانـد یا به دست طرف رساند هم در مبدأ است هم در مسیر است هم در مقصـد چون به نحو تجلّی است نه تجـافی این طور نیست که فرسـتادم یعنی از خود گرفتم به دیگری منتقل کردم آن فرسـتادنهای مـادّی و مکـانی و زمانی است ما از این کارها همواره داریم هر روز از این قبیل داریم می گوییم آ نچه را که می دانسـتم عین همان را گفتم، عین همان را گفتم نه معنایش این است که آنکه در ذهن من بود منتقل شـد نزد آقاست دیگر چیزی در ذهنم نیست وجود مثـالی اش تمثّل همـان وجود عقلی است، وجود لفظی اش هم تحقّق و تجسّم همـان وجود مثـالی است وقتی به دیگری رسید عین همـان است که از مبـدأ شـروع کرده به مقصـد رسـیده دوباره ذات اقـدس الهی این مسئله را تشـریح می کند در مسئله ی انزال همین طور است، ارسال همین طور است چیزی از خدای سبحان به نحو تجافی نیست این در بیانـات نـورانی حضـرت امیرالمـؤمنین(سـلام الله علیه) در نهـج البلاـغه است که همه چیز بـا تجلّی خـدا حـل است «اَلْحَمْـدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلّی لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ»(۲) خلقت تجلّی است چیزی از خدا جدا نشد که ــ معاذ الله ــ کم بیاید از آنجا کوتاه بیاید در این گونه از مسائل نظیر انزال قرآن، نظیر ارسال جبرئیل و مانند آن اینها شـفاف تر و روشن تر است لذا وجود مبارک حضرت امیر(سلام

الله علیه) در عین اینکه کلّ خلقت را تجلّی می دانـد درباره ی خصوص قرآن می فرماید: «فَتَجَلَّی لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِی کِتَابِهِ مِنْ غَیْرِ أَنْ یَکُونُوا رَأَوْهُ»(۳) هر دو در نهـج البلاغه است هم آن تجلّی عام هم این تجلّی خاص فرمود ذات اقدس الهی در کتابش برای بنـدگان تجلّی کرده است منتهـا اینها می خواننـد و نمی بیننـد توقّع در این است که انسان قرآن را که می خوانـد کلام الهی را می شـنود متکلّم را ببینـد منتها در فصل سوم، در فصل اول و دوم که منطقه های ممنوعه انـد کسـی توقّع ندارد یعنی مقام ذات منطقه ی ممنـوعه است بـالقول المطلق، اکتنـاه صـفات ذات که عین ذات است منطقه ی ممنوعه است بـالقول المطلق می مـاند مقـام فعـل، مقـام فعـل مقـام امکـان است و خارج از ذات است و ظهورات حق است فرمود قرآن را ذات اقـدس الهی به عنوان مَجلای خود به عنوان آینه فرستاد تا در این آینه متکلّم را ببینند ولی نمی بینند

۱- (۷) . بحارالأنوار، ج۹۷، ص۲۶۴.

۲- (۸) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۰۸.

۳- (۹) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۴۷.

جرمش آ ن بود که در آینه عکس تو ندید ورنه بر بوالبشری ترک سجود این همه نیست

به تعبیر شیخناالاستاد مرحوم حکیم الهی قمشه ای(رضوان الله علیه) خب پس کسی اهل قرآن است که متکلّم را در آینه ی کلام ببیند اگر ندید خب بالأخره می شود اعمی، اگر دید «طوبی? له و حُسن مآب» ارسال از همین قبیل است فرمود ما روح فرستادیم اینجا تمثّل نبود پایین تر متمثّل شد آن هم برای او متمثّل شد دیگری اگر یک زن دیگری در کنار مریم(سلام الله علیها) ایستاده بود نمی دید اگر خود آن صاحب نَفس و میزبان عنایت کند ممکن است دیگری هم ببیند مکرّر در مکرّر فرستاده های الهی برای پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) متمثّل می شدند و دیگران نمی دیدند مثل جریان حجّ تمتّع در کوه صفا و مانند آن، گاهی هم به عنایت پیغمبر با لطف پیغمبر با کرامت پیغمبر دیگری می دید نظیر جریان دحیه ی کلبی این طور نبود که هر کسی در هر حالی چه پیغمبر بخواهد چه پیغمبر نخواهد بتواند آن فرشته را ببیند اگر وجود مبارک پیغمبر می خواست پرده از چشمش برمی داشت او می دید مرحوم میرداماد و سایر بزرگان عقلی می گویند که آن کسی که آمده حضور پیغمبر عرض کرد که یک مُشت سنگی سنگ ریزه ای در دستش گذاشت به حضرت عرض کرد که چه چیزی در دست من است حضرت فرمود من بگویم یا آنکه در دست توست بگوید آن مشرکِ حجاز دید این دومی مشکل تر است عرض کرد آنکه در دست من است بگوید آن وقت سنگ ریزه ای که در دست آن مشرک بودند تسبیح کنان خودشان را معرفی کردند این بزرگان می گویند معجزه ی پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در این نبود که این سنگ ریزه ها را گویا کرد، معجزه ی حضرت در این بود که این پرده ی غفلت و حجاب را از گوش شنونده برداشت وگرنه تسبیح گوی او نه فرشته و اینها نبود بلکه هر موجودی در عالَم باشد تسبیح گوی اوست، بنابراین اگر آن حضرت بخواهد که به صورت دحیه کلبی فرشته متمثّل شد دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد می دیدند ولی تا نخواهند مقدور دیگران نیست فرمود ما فرستادیم روح فرستادیم اینجا که نزد ما بود بشر نبود برای او متمثّل شد تمثّل هم از لطیف ترین تعبیرات دینی ماست که در همین قسمت ذکر شده تمثّل غیر از تجسّم است، تمثّل غیر از تجسّد است وجود مثالی است نمونه هایی از این همان است که هر کدام ما کم و بیش در عالم رؤیا می بینیم این وجود مثالی است کسی خواب می بیند حرم مشرّف شده است، مکّه رفته، مدینه رفته، با اولیای الهی تماس گرفته، سفر خیری داشت اینها همه وجود مثالی است اگر هم حرکت کرده تمثّل حرکت است یا حرکتِ مثالی است علی الفرض حرکتِ واقعی و این حرکت مادّی نیست برای اینکه ماده اش در بستر افتاده. فرمود ما این روح را دادیم او متمثّل شد تمثّلش هم باز به عنایت الهی بود ما پیام فرستادیم این پیام را او ضبط کرد عین پیام ما را به مریم(سلام الله علیها) رساند «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا» آن گاه در جریان انسان سخن از نفخ است که «نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي»(۱) درباره ی حضرت آدم اما در اینجا سخن از ارسال روح است نه نفخ روح گاهی هم در بعضی از آیات که به خواست خدا اشاره خواهد شد از جریان مادر شدن مریم(سلام الله علیها) به عنوان نفخ روح در زِهدان او سخن به میان آمده که ما در زهدان او دمیدیم و او مادر شد حالا او هم باید جداگانه بحث بشود، پس تمثّل در مرحله ی میانی است نه در آغاز این سیر «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا» نه وجود مثالی را این روح به اذن ما در حوزه ی هستی مریم متمثّل شد به صورت بشر و بشر مستوی القامه و سالم و مانند آن. مریم(سلام الله علیها) هم کارِ یوسف(سلام الله علیه) را کرد چه اینکه یوسف(سلام الله علیه) هم کار مریم(سلام الله علیها) را می کند فرقی بین مؤنث و مذکر در عصمت نیست منتها آن برهان رب را دید «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ»(۲) این هم چون برهان رب را دیده بود گفت «أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنكَ إِن كُنتَ تَقِيّاً» هر دو سخن از پناه بردن به خداست یکی «أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ» می گوید یکی «مَعَاذَ اللَّهِ» می گوید فرقی نیست البته تعبیر «مَعَاذَ اللَّهِ» لطیف تر از تعبیر «أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ» است ولی زن باشد، مرد باشد وقتی

برهـان رب را ببینـد به این برهـان پنـاه می برد به رب پنـاه می برد «أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ» یعنی پناهنـده شـدم به رب، خب اگر کسـی پناهنـده بشود این پناهگـاه هم در کنـار جان آدم است این طور نیست که یک فاصـله داشـته باشـد نظیر اینکه آژیر خطر را در زمان دفاع مقـدس می شـنیدیم می گفتنـد برویـد به پناهگاه انسان تا برود به پناهگاه یک چند دقیقه ای طول می کشـید اما در اینجـا اگر کسـی واقعاً بخواهـد به ذات اقـدس الهی پنـاه ببرد گفتن همـان و پناهنـدگی همـان برای اینکه «أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ»(۳) اسـت، «یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»(۴) هسـت وماننـد آن، گفـت «إِنِّی أَعُوذُ» بـا جملـه ی اسـمیه و تأکیـد «إِنِّی أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ» آن هم «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ» هیچ فرقی از این جهت نیست.

۱- (۱۰) . سوره ی حجر، آیه ی ۲۹.

۲- (۱۱) . سوره ی یوسف، آیه ی ۲۳.

۳- (۱۲) . سوره ی ق، آیه ی ۱۶.

۴- (۱۳) . سوره ی انفال، آیه ی ۲۴.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۱۶ تا ۲۱ سوره مریم ۸۸/۰۷/۲۶

Your browser does not support the audio tag.

«وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَاناً شَرْقِيّاً (۱۶) فَاتَّخَذَتْ مِن دُونِهِمْ حِجَاباً فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَراً سَوِيّاً (۱۷) قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنكَ إِن كُنتَ تَقِيّاً (۱۸) قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَاماً زَكِيّاً (۱۹) قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيّاً (۲۰) قَالَ كَذلِكِ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِّلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِّنَّا وَكَانَ أَمْراً مقْضِيّاً (۲۱)»

تذکره ی مریم(سلام الله علیها) گذشته از اینکه جریان عیسای مسیح(علیه السلام) را به همراه دارد کرامتهای خاصّ خود را هم در بردارد لذا به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) دستور می دهد که در قرآن و در این سور ه جریان مریم را به یاد بیاور چه موقع، آن وقتی که از اهل و خانواده ی خود فاصله گرفت هم فاصله گرفت، هم تنها شد، هم مستور و در حجاب «نَبْذ» یعنی انداختن، «نَبیذ» آن چیزی است که انداخته می شود اگر انگوری را، کشمشی را، چیزی را در جایی بیندازند که مثلاً جوش بیاید و مانند آن می گویند نَبیذ است، یعنی منبوذ است، یعنی مطروب است از اهلش فاصله گرفت در یک مکان شرقی آنجا وجود مبارک عیسی به دنیا آمد لذا برای مسیحیها قسمت شرقی از قداستی برخوردار است خب «فَاتَّخَذَتْ مِن دُونِ» اهل خود «حِجَاباً» پس هم تنها شد هم در حجاب بود شاید حجاب برای آن بود که نیازهای شخصی خود را در حال حجاب و مستور بودن عملی کند «فَاتَّخَذَتْ مِن دُونِهِمْ حِجَاباً» در این حالت «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا» ما روحِ خودمان را برای او ارسال کردیم که در بحث دیروز اشاره شد ارسال روح، انزال روح همان تجلّی روح است این روح در مرتبه ی بالا اگر جزء حاملان عرش بود همچنان وجود دارد در مرحله ی نازل در محدوده ی وجود مثالی مریم(سلام الله علیها) متمثّل شد اینجا هم هست آنجا هم هست خب، درباره ی این کار گاهی خدای سبحان سِمت پیدایش عیسی را به این روح نسبت می دهد به عنوان عامل قریب که آن روح گفت «إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَاماً زَكِيّاً» من مأمورم از طرف پروردگار که به تو فرزند زَکیّ و طیّب و طاهر بدهم خب، پس به این روح اسناد داده شد که این شده واهِب در حالی که واهب حقیقی خدای سبحان است این به عنوان اسناد به فاعل قریب است اما ذات اقدس الهی به عنوان فاعل اصلی خود را عامل پیدایش و پرورش عیسی قرار داد چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» آنجا سخن از ارسال نیست سخن از نفخ است در آیه ی ۹۱ سوره ی مبارکه ی «انبیاء» آمده است که «وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِن رُّوحِنَا» همان طوری که درباره ی آدم(سلام الله علیه) فرمود: «نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُوحِي»[(۱)] درباره ی پیدایش عیسی نه در عیسی بلکه در مریم فرمود ما در مریم روح خود را دمیده ایم «فَنَفَخْنَا فِيهَا» در مریم «مِن رُّوحِنَا» خب، پس وجود مبارک عیسای مسیح دو قسمت خواهد داشت آن قسمت جَنینی اش را فرشته به عهده گرفته برای اینکه گفت «لِأَهَبَ لَكِ غُلَاماً زَكِيّاً» آن قسمت روحی روحِ بخش وجود مبارک عیسی را ذات اقدس الهی به عهده گرفته که فرمود: «فَنَفَخْنَا فِيهَا مِن رُّوحِنَا» بالأخره انسان بدنی دارد و روحی وجود مبارک عیسای مسیح بخش بدنی اش به این تمثّل فرشته تأمین شده است بخش روحی و ملکوتی او با نفخ الهی تأمین شده است این «فَنَفَخْنَا فِيهَا مِن رُّوحِنَا» که در آیه ی ۹۱ سوره ی مبارکه ی «انبیاء» آمده است در بخش پایانی سوره ی «تحریم» یعنی آیه ی دوازده سوره ی

«تحریم» هم آمـد که «وَمَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِیهِ مِن رُوحِنَا» بنابراین وجود مبارک عیسی بخش بـدنی اش به هِبه ی جبرئیـل تأمین شـده است، بخش روحی اش هم به نفـخ الهی گرچه کارِ جبرئیل و فرشـته های دیگر همان عنایت الهی است آنهـا واهب حقیقی نیستند آنهـا عامل قریب انـد آنها ابزار کارنـد آنها رساننـده ی پیام مُرسِل انـد که «فَأَرْسَلْنَا إِلَیْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَراً» آن جنبه ی بشری، جنبه ی جسمی، جنبه ی مادّی وجود مبارک مسیح را با هِبه ی جبرئیل تقریر فرمود آن جنبه ی روح اللهی وجـود مبـارک مسیح را بـا نفـخ خـودش تـأمین فرمود لـذا این دو آیه ی سوره ی مبـارکه ی «انبیـاء» و «تحریم» با آیه ی محلّ بحث سوره ی «مریم» می تواند هماهنگ باشد.

۱- (۱) . سوره ی حجر، آیه ی ۲۹.

پرسـش: حـاج آقـا روح انسانی را که خداونـد نفـخ کرد قسـمتی از روح را خودش نفـخ کرده در همه ی انساناه مثل حضـرت عیسی.

پاسـخ: نـه، اصـلِ اضــافه همـان طـوری کـه قبلاً ملاحظه فرمودیـد اضـافه ی تشـریفی اسـت در روایـات هـم بـود وقـتی از معصومین(علیهم السـلام) سؤال می کننـد این اضافه ی روح به الله چیست؟ آنها می فرمایند همان طوری که خدا منزّه از مکان است ولی به ابراهیم و اسماعیل(سلام الله علیهما) می فرماید: «أَن طَهِّرَا بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ وَالْعَاکِفِینَ»(۱) خانه ی مرا برای معتکفان و مؤتمران و حاجیـان تطهیر کنیـد این اضـافه، اضافه ی تشـریفی است اگر اضـافه ی بیت به الله اضافه ی تشـریفی است اضافه ی روح به الله هم بشـرح ایضاً وگرنه این طور نیست ــ معـاذ الله ــ جزئی از ذات اقـدس الهی را خـدا به کسـی داده باشـد که چه بفرماید «رُوحِی»(۲) چه بفرماید «رُّوحِنَا» هر دو برای تشریف است.

پرسش: چرا به دنیا آمدن حضرت عیسی(علیه السلام) این طوری بوده به صورت غیر طبیعی.

پاسـخ: آن فرمـود «آیَهً لِّلنَّاسِ وَرَحْمَهً مِّنَّا» که در ذیـل همین بحث به خـواست خـدا خواهـد آمـد یعنی آیه ی ۲۱ همین سـور ه فرمود: «وَلِنَجْعَلَهُ آیَهً لِّلنَّاسِ» معجزه ی جهانی باشـد تا مردم بفهمنـد که تنها علوم تجربی نیست کار با تجرید هم باید حل بشود تنهـا اسـباب عـادی نیست اسباب غیرعـادی هم که کرامت و معجزه است بایـد تأمین بشود که در آیه ی ۲۱ ان شاءالله خواهد آمد.

این گفتگوی بین مریم(سـلام الله علیهـا) این گفتگوی بین مریم(سـلام الله علیهـا) و جبرئیـل در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» مطرح شد با یک تفاوت مختصری در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» آیه ی ۴۵ به بعد به این صورت است «إِذْ قَالَتِ الْمَلاَئِکَهُ یَا مَرْیَمُ إِنَّ اللّهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَهٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ» این کلمه مِن الله است از ناحیه ی خداست و اسم شریفش هم مسیح بن مریم است که «وَجِیهاً فِی الْدُّنْیَا وَالْآخِرَهِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ» نزد خـدا آبرومنـد است موجَّه است «یا وجیهاً عنـد الله» یعنی سهمی از وجه الله دارد اگر کسـی وجیه عنـد الله بود نزد خـدا موجّه بود آبرویی داشت وجه اللهی پیدا می کند اگر وجه اللهی پیدا کرد به اذن خدا خیلی از کارها به دست او انجام می شود چون مستحضـرید که خداوند این وجه را با جلالت و با کرامت

معرفی کرده فرمود: «وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلاَلِ وَالْإِكْرَامِ» نه «ذی الجلال» «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ؟ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ»(۳) «ذوال» یعنی «ذوال» که این برای آن وجه است نه برای رب، وجه الله می شود ذوالجلال اگر ذی الجلال بود یعنی رب ذی الجلال بود اما چون ذوالجلال است وجه الله ذوالجلال است آن که وجیه عند الله است ذوالجلال و الإکرام است، آن که موجّه عند الله است ذوالجلال و الإکرام است لذا دعای «توسّل» سهم خودش را پیدا می کند که چرا ما متوسّل بشویم چرا به اولیای خدا که می گوییم «يا وَجِيهاً عِنْدَ اللَّهِ اِشْفَعْ لَنا عِنْدَ اللَّهِ»(۴) برای اینکه این وجه الله ذوالجلال است ذوالإکرام است خب اگر ذوالجلال بود صاحب جلالت بود، صاحب اکرام بود کاری از دست او برمی آید اینها چون مقام سوم است مقام فعل است به عنایت الهی است بدون تفویض است محذوری ندارد، خب پس عیسای مسیح وجیه عند الله است وجه الله است ذوالجلال و الاکرام هم هست این عیسای مسیح(سلام الله علیه) را که از مقرّبین هم هست خدای سبحان به وسیله ی فرشته ها به مریم(علیها سلام) بشارت داد بعد فرمود این بچه بزرگ می شود کودکی را پشت سر می گذارد نوجوانی را پشت سر می گذارد جوانی را پشت سر می گذارد و به میانسالی می رسد «وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلاً»(۵) به پیرمرد نمی گویند کاهل، کهولت برای همین میانسالی است به پیرمرد می گویند شیخ و از آن مرحله که گذشته می شود فرتوت «فِي الْمَهْدِ وَكَهْلاً وَمِنَ الصَّالِحِينَ» حالا وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) با این فرشته ها گفتگو دارد اصلش این بود که «إِذْ قَالَتِ الْمَلاَئِكَةُ يَا مَرْيَمُ» فرشته ها وقتی این سخن را با مریم(علیها سلام) در میان گذاشتند مریم این چنین فرمود: «قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ»(۶) اینها که فرشته هستند پیام آوردند ولی این همچنان با خدا گفتگو می کند عرض می کند پروردگارا من چگونه مادر بشوم در حالی که هیچ بشری با من تماس نگرفت و نمی گیرد «قَالَ» آن رابط «كَذٰلِكِ» این «کاف» «كَذٰلِكِ» «کاف» خطاب است ما وقتی اشاره می کنیم یک وقت اشاره به شیئی می کنیم می گوییم «ذا» یک وقت با مخاطب گفتگو می کنیم و چیزی را به مخاطب اشاره می کنیم اگر با مخاطب سخن می گوییم چیزی را می خواهیم به مخاطب نشان بدهیم می گوییم «ذاک» یعنی جنابعالی این را ببین اگر آن مشارإلیه ما حضور دارد نزدیک است می گوییم «ذاک» اگر یک مقدار فاصله دارد می گوییم «ذلک» یا اگر دور باشد قدری بیشتر اگر خیلی نزدیک باشد که می گوییم «هذا» اگر قدری فاصله داشته باشد می گوییم «ذاک» اگر قدری بیشتر می گوییم «ذلک» این «کاف»، «کاف» خطاب است جزء اشاره نیست در حرف اشاره نیست در محدوده ی اشاره نیست مشارإلیهما چیزی است که «ذا» به او برمی گردد، مخاطب ما که با او حرف می زنیم با «کاف» از او یاد می کنیم اینجا چون مخاطب مؤنث است گفتند «كَذٰلِكِ قَالَ رَبُّكِ» آن فرشته به مریم(سلام الله علیهما) می گوید این چنین قضا و قدر الهی ترسیم شده است که تو مادر بشوی «قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ»، «قَالَ» آن فرشته «كَذٰلِكِ» یعنی این چنین است بدان که تو باید مادر بشوی «اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَى أَمْراً فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ».(۷) تفاوت آنچه در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» گذشت با آنچه در سوره ی «مریم» مطرح است این است که اینجا فرمود: «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَراً سَوِيّاً» مریم(سلام الله علیها) فرمود: «أَنَّى يَكُونُ لِي غُلاَمٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ» یک، «وَلَمْ أَكُ بَغِيّاً» این «وَلَمْ أَكُ بَغِيّاً» زیرمجموعه ی «لَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ» است لذا در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» «لَمْ أَكُ بَغِيّاً» نیامده بالأخره تماسّ بشر یا حلال است یا حرام وقتی جامع ذکر بشود هر دو قسم را در برمی گیرد دیگر فرمود اصلاً کسی با من تماس نمی گیرد چه حلال چه حرام نه من همسر دارم بَغی هم که نیستم این بَغیّ «فعول» بود چون آن «واو» تبدیل به «یاء» شده و تشدید پیدا کرد خب، من که بیراهه نمی روم از راه هم که همسر ندارم چون «لَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ» شامل «لَمْ أَكُ بَغِيّاً» است لذا در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» ذکر نشده اما اینجا ذکر خاص بعد از عام است برای اهتمام برای اینکه این دید آن را از نزدیک دید نامحرمی به حسب ظاهر نامحرم را این را بالصراحه ذکر کرده خب، لذا آنجا که ندیده بود آنجا سخن از تمثّل نبود آنجا فقط

گفتگوی تبشیری بود اما اینجا چون سخن از تمثّل است بالصراحه این را ذکر کرده پس ذکر خاص بعد از عام که برای اهتمام است نکته ای می طلبد که آن نکته در تمثّل پیدا شده و در جریان سوره ی مبارکه ی «آل عمران» این تمثّل نبود آ ن نکته نبود لذا ذکر خاص بعد از عام نبود، خب «فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَراً سَوِيّاً». «قَالَتْ إِنِّی أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنکَ إِن کُنتَ تَقِيّاً» دوتا کار هست یکی اینکه خودم را بخواهم نجات بدهم چه تو تقی باشی چه بغیّ باشی من به خدا پناه می برم مردان الهی، زنان الهی پناهگاهشان عنایت الهی است که توحید خدا و عنایت الهی حِصن است «کلمه لا اله الاّ الله حِصْنی»(۸) این پناهگاه هست، دِژ هست حَصین این حِصن خداست، دژبان این دژ خداست در آن زمان دفاع مقدس به ما می گفتند وقتی آژیر خطر را شنیدید بروید پناهگاه در قرآن دارد که «وَإِمَّا يَنْزَغَنَّکَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ» اگر وسوسه ای شده، حالی شده، نامحرمی از جلویتان دارد می گذرد و خیال کردی ببینی یا غیبتی را بشنوی یا تهمتی را روا بداری احساس خطر کردی فوراً برو پناهگاه «وَإِمَّا يَنْزَغَنَّکَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ»(۹) این «فَاسْتَعِذْ» یعنی برو پناهگاه نه بگو «أعوذ بالله من الشیطان الرجیم» این «أعوذ بالله من الشیطان الرجیم» البته ذکر است ثواب دارد ولی این پناهگاه رفتن نیست مثل اینکه در حال آژیر خطر اگر به ما گفتند بروید پناهگاه معنایش این نیست که آدم در همان خیابان بایستد بگوید من می خواهم بروم پناهگاه اینکه استعاذه نیست این فوراً باید بدود برود در پناهگاه اگر یک حالت وسوسه ای گناه در آدم پیدا شده فوراً باید مضطراً به ذات اقدس الهی پناهنده بشود این اضطرار این التجاء او را نجات می دهد این می شود استعاذه این در همه ی انسانها هست البته انبیا و اولیا به طریق اُولی، اما فرمود: «إِن کُنتَ تَقِيّاً» ناظر به مسئله قابل هست فرمود پناه بردن من به خدا یعنی تو هم باید به خدا پناه ببری این حرف در تو اثر می کند اگر تو باتقوا باشی نظیر آنچه در سوره ی مبارکه ی «بقره» راجع به ترک ربا آمده است آیه ی ۲۷۸ سوره ی مبارکه ی «بقره» درباره ی ترک ربا آمده که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن کُنْتُم مُؤْمِنِينَ» وجود مبارک مریم دوتا حرف زد یعنی هم من به خدا پناه می برم هم تو به خدا پناه ببر، من به خدا پناه می برم چه تو تقی باشد چه بغیّ باشی، تو هم به خدا پناه ببر اگر تقی هستی اگر بغیّ هستی که دیگر پناهندگی ندارد برای یک آدم پاک که خب، پس «إِن کُنتَ» مربوط به مخاطب است نه مربوط به متکلّم من در هر دو هر حال به خدای سبحان پناه می برم.

۱- (۲) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۲.

۲- (۳) . سوره ی حجر، آیه ی ۲۹.

۳- (۴) . سوره ی الرحمن، آیات ۲۶ و ۲۷.

۴- (۵) . بحارالأنوار، ج۹۹، ص۲۴۸.

۵- (۶) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۶.

۶- (۷) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۵.

۷- (۸) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۶.

۸- (۹) . بحارالأنوار، ج۴۹، ص۱۲۷.

۹- (۱۰) . سوره ی اعراف، آیه ی ۲۰۰.

پرسش: حقیقت استعاذه چیه؟

پاسخ: پناه بردن آدم مضطر می شود اگر کسی این «أَمَّن یُجِیبُ الْمُضْطَرّ»(۱) را چه موقع می خوانـد وقتی به آدم گفتنـد فلان دوستت در اتاق عمل است و در حال کُماست آدم چهره اش زرد است زبانش می گیرد مضطرب است پایش می لرزد این حالت است.

پرسش: آدم است بالأخره پیش می آید.

پاسخ: خب بله خطر است دیگر ما وقتی احساس خطر می کنیم چنین حالتی بایـد پیش بیاید آن وقت به چه کسی متوسّل می شویم آن وقتی که دعا می کنیم می گوییم «اللهمّ اشف» چطور دعا می کنیم آن طور در حال عادی دعا می کنیم یا واقعاً می خواهیم همان حالت را می گویند استعاذه.

پرسش: منظورم این است که حالت اضطرار را باید معرفت داشته باشد.

پاسخ: خب همین معرفت است، درک است، تمرین است، احساس خطر هست گناه آبروبر است بالأخره این چنـد جای نهج البلاغه هست وجود مبارک حضرت امیر فرمود نرویـد در بساط خب دنیا این آبروبر است این وَبی است این موبی است این اوباست چندبار کلمه ی «وَبی»(۲) این با خانواده اش در نهج البلاغه تکرار شده آن چراگاه وباخیز را نمی گذارنـد که حیوانات بچرند وبا هم یک بیماری آبروبر است دیگر مثل سِل و سرطان نیست که مکرّر بالا لگن، مکرّر پایین طاس این دیگر آبرو نمی گذارد برای کسی که فرمود رفتی به دنبال ریاست، مقام، جاه و حرام بالأخره رفتی در چراگاه وبا و «وبیّ» و «موبی» و «اُوبی»(۳) راه افتادی آبرو می برد دیگر خب آدم وقتی بالأخره یا اینها را از نزدیک بایـد ببینـد «لمن کان له قلب» یا حرف خاندان عصمت را گوش بدهد «لمن کان له سمع» اگر کسی دارای گوش شنوا باشد یا قلبی بینا باشد بالأخره اینها این مسائل برایش حل می شود دیگر به هر تقدیر وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) گفت من به خدا پناه می برم یک، تو هم به خدا پناه ببر «إِن کُنتَ تَقِیّاً» وگرنه متکلّم فعلِ خودش را به تقوای مخاطب متّکی بکنـد نیست که یعنی تو هم به خدا پناه ببر نیا، من هم به خدا پناه می برم که جلو نیایم هر دو طرف بایـد باتقوا باشیم تا کاری انجام نشود «قَالَتْ إِنِّی أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنکَ» یک، تو هم «تعوذ بالرّحمان» «إِن کُنتَ تَقِیّاً» دو.

ص: ۸۱

۱- (۱۱) . سوره ی نمل، آیه ی ۶۲.

۲- (۱۲) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۷۵.

۳- (۱۳) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۱۱.

پرسش: اگر تقوا داشته که ازم نیست به خدا پناه ببرد.

پاسخ: چرا، مگر انسان باتقوا معصوم است تقوا غیر از عصمت است این همه متّقیان انـد که بعد آلوده می شوند دیگر معصوم البته، معصوم، معصوم است، خب.

پرسش: خطا اول از او سر زده باشد اشکال دارد؟

پاسخ: بالأخره این معنا معقول نیست که متکلّم پناه ببرد به خدا از وصفی که مخاطب دارد «إِن کُنتَ تَقِیّاً» در سوره ی مبارکه ی «بقره» ملاحظه فرمودید خطاب به رباخوارهاصت فرمود: «وَذَرُوا مَا بَقِیَ مِنَ الرِّبَا إِن کُنْتُم مُؤْمِنِینَ»(۱) اگر ایمان دارید خاصیّت ایمان این است که ربا را ترک کنید اینجا هم اگر تقوا دارید خاصیّت تقوا این است که ترک کنید خب وظیفه ی متکلّم کارِ متکلّم با استعاذه ی خودش به خدا حل می شود اما تهاجم مخاطب چطور، تهاجم مخاطب را با استعاذه ی او به خدا می شود حل کرد در صورتی که او آدم باتقوا باشد.

پرسش: اگر به منزله تأدیب بگیریم در موضع تأدیب بوده؟

پاسخ: که چه؟

پرسش: چون اگر با تقوایی چون با تقوایی و وصف تقوا را خودت قبول داری من اعوذ بالرحمن ام.

پاسخ: خب من «أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ» تو باید چه کار بکنی اگر با تقوا باشی چه من «أعوذ» چه «لم اعوذ» تو حمله نمی کنی من هم باید از این طرف «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ» مثل وجود مبارک یوسف «قَالَتْ هَیْتَ لَکَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ»(۲) از این طرف طهارت از آن طرف هم باید طهارت باشد، خب.

۱- (۱۴) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۷۸.

۲- (۱۵) . سوره ی یوسف، آیه ی ۲۳.

بعـد آن فرشـته به وجود مبارک مریم(سـلام الله علیهما) فرمود: «إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ» گرچه تو بشـر می بینی ولی گوهر اصـلی من چیز دیگر است و خـدا من را فرسـتاده «إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَاماً زَكِيّاً» یک فرزنـد پسـر طیّب و طاهر به تو عطا بکنیم اینجـا به خودش اسـناد داد به عنوان فاعـل قریب آن گاه مریم(سـلام الله علیها) فرمود: «أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيّاً» که اشاره شد آن وقت «قَالَ» همان بشر سَویّ «كَذٰلِكِ» یعنی این چنین است قصّه که تو باید مادر بشوی چرا، برای اینکه «قَالَ رَبُّكِ هُوَ» آفرینش یک فرزند بدون پدر، مادر شدن یک زن بدون همسر «عَلَيَّ هَيِّنٌ» این «هُوَ» می تواند به این مراجع یاد شـده برگردد این آسان است خب حالا این کار آسان را چرا انجام می دهی برای اینکه در جهان کنونی نیاز هسـت که یـک معجزه ی عـالَمی پیـدا بشـود «وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِّلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِّنَّا وَكَانَ أَمْراً مقْضِيّاً» برای مردم معجزه ی جهـانی باشـد از طرف ما رحمت باشـد که «ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا» هست، «ذکر ربک مریم» هست، «ذکر ربک عیسـی» هست و مانند آن و این امر تصـمیم شده سـرشت و سـرنوشت شـما تنظیم شده است و قضای الهی بر این است. این تقریباً ترجمه گونه ی این آیات، اما آنچه مهم است این است که در جریان حضـرت عیسـی برخی از اهل معرفت ذیل همین آیه گفتند سرّ پیشـرفت هنر ترسـیمی، تصویری، تجسـیمی در مسـیحیّت و در کلیساهـا همین جریـان تمثّـل است اساس دینشان به این است که یک موجود مجرّد معقـولی متمثّـل شـده اسـت بـه صـورتی ایـن ترسـیم و تمثّـل که معقـول بشـود متمثّـل این زمینه ی رشـد هنر سـینمایی و تلویزیـونی غرب را فراهـم کرده اسـت گرچه آن روز که این بزرگـوار یعنی هفتصـد هشـتصد سـال قبـل این را گفته سـخن از تلویزیون و سـینما نبود اما این نقاشـیها و ترسیمها و تصویرهای کلیساها فراوان بود الیوم هم هست که معقولی متمثّل شده است به این صورت در آمـده اگر این چنین باشـد هنر می شود اسـلامی یعنی معقول بشود متمثّل اما اگر خیال را مجسّم کردنـد این دیگر خیالبافی و وهم سازی و امثال ذلک است نه اثر علمی دارد نه برکات اخلاقی وقتی هنر می شود اسـلامی، سینما می شود اسـلامی، تلویزیون می شود اسـلامی که معقول را متمثّل کنند آن ممثّل را محسوس کنند و به همراه این پیام داشـته باشـند این یک مطلب. جریان سـریال حضـرت امیر(سـلام الله علیه) این قصّه ی جنگ صـفین است که در روضه خوانیهای ما فراوان است این هنرِ علوی نیست این همـان روضه خوانی صـفین را به این صورت در آوردنـد این دیگر علی بن ابی طالب(سـلام الله علیه) که نهـج البلاغه او را معرفی می کنـد «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ»(۱) این آ ن نیست و همـان طوری که ما بر اساس ادبیاتی که در شـرق و غرب عالَم هست معقول را محسوس می کنیم، مسـموع می کنیم با کلمات این کلمـات یـک امر اعتبـاری است که هر ملّتی برای خودش سـاخته این کلمـات که تکوینی نیست قراردادی است بعضـی از کلمـات است که برای ملّتی خیلی محترم است چنـدین معنـا دارد نزد یـک ملّت دیگری مُهمل است این کلمه ی «عین» که می گفتند دارای هفتاد معناست مشترکِ لفظی است بعضـی از اُدبا هنرشان در این بود که مثالً چندین بیت بگویند مثلاً هفتاد بیت بگوینـد در هر بیت کلمه ی عین تکرار بشود و در هر بیتی عین به یک معنا باشد و این جزء ذخایر ادبی ما به شـمار می رفت و به شـمار هم می رود دو قـدم آن طرف تر که بروی می بینی مهمـل است این کلمـات این کلمه نزد بعضـیها اصـلاً معنـا نـدارد بنابراین ادبیات ابزاری است که انسان بایـد به اندازه ای که از این ابزار مدد می گیرد خودش را وقت صـرف بکند وقتی جایی برود این هیچ ارزش ندارد نباید عمر درباره ی او صـرف بکند ما آن معنای معقول را بشر توانست با این قراردادها قابل مفاهمه قرار بدهد هیچ دلیلی هم نداریم که فعل نتواند آن معنای معقول را بفهماند نقشه نتواند آ ن معنای معقول را تفهیم کند، جسـم نتوانـد او را مفهوم کنـد، اجسـام می تواننـد، صوَر می تواننـد، حروف می تواننـد، علائم می تواننـد و صورتهای گوناگون می تواننـد منتها ابزار می خواهـد چقدر بشـر زحمت کشـید تا ادبیات را تولید کرد این ادبیات بیانگر آن معارف عقلی اند اگر هنر اسـلامی شد می توان تلاش و کوشـش کرد با رفتارها با گفتارها با نماها و نمایشها آن معانی معقول را به یکدیگر منتقل کنند

آن وقت این می شود علیِ نهج البلاغه(سلام الله علیه) وگرنه سریالی که مفاهیم بلند او را همراهی نمی کند متخیّل شده محسوس این دیگر سریال دینی نیست وقتی سریال یا تلویزیون یا سینما دینی است که از نشئه عقل مدد بگیرد رابطه ی معقول و متخیّل تنظیم بشود رابطه ی متخیّل و محسوس ترسیم بشود آن گاه به صورت نمایش در بیاید تا بشود هنر اسلامی این بزرگوار می گوید سرّ پیشرفت هنر در کلیساها و مسیحیّت همان جریان تمثّل است اساس دینشان بر این است که معقول می شود متمثّل بشود اگر معقول و مجرّد عقلی می شود متمثّل بشود و از آنجا به برکت تمثّل اثر جسمانی و مادی را به همراه داشته باشد که عیسی به دنیا بیاید پس ما به دنبال این هنر برویم لذا خیلیها رفتند و پیشرفت هم کردند منتها حالا بخش وسیعی از اینها در بین راه ماندند.

ص: ۸۳

۱- (۱۶) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۸۹.

مطلب دیگر این است که در قرآن کریم نبوّت را سهم انبیا دانست «وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالاً نُّوحِی إِلَيْهِمْ»(۱) چه در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» چه در سایر سوَر در سوره ی «نحل» فرمود آنها که رسالت الهی را به عهده داشتند مرد بودند چون کارِ اجرایی است اما کرامت، معجزه، ولایت زن و مرد ندارد کارِ اجرایی که انسان با مردها باید تماس بگیرد مردها باید با او مراجعه کنند بخش وسیع از کارها را با نامحرمها باید انجام بدهد گفتند این کار را مرد باید انجام بدهد خدا فرمود ما پیامبری به عنوان زن نداریم اما ولیّ الله داریم که زن است چون ولایت مربوط به کمالها و قداستهای روحی است که بین خدا و آن شخص است مثل وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) وجود مبارک فاطمه زهرا(سلام الله علیها)، زینت کبرا(سلام الله علیها)، فاطمه ی معصومه که در جوار مضجع ملکوتی اش هستیم(سلام الله علیهم اجمعین) این است ولایت که باطنِ رسالت است این برای انسانِ کامل است چه زن و چه مرد اما کارِ اجرایی کاری که با توده ی مردم در ارتباط است صدهابار باید با مردم تماس بگیرد این کار را گفتند به عهده ی زنها نگذارید این کارِ اجرایی است این هنر نیست این کمال نیست که یک زن محروم باشد این یک کار اجرایی است تماس گرفتن با نامحرم است نعم، نیمی این مملکت مثلاً زن اند آن دانشکده ها آن دانشراها آن دبیرستانها آن دانشکده ها که همه شان دخترها هستند بهترین کار این است که ریاستش را مسئولیتش را زنها داشته باشند اما کارهای اجرایی که با توده ی مردم سر و کار دارند با نامحرم سر و کار دارند اُولی؟ این است که اولای تعیینی احتیاط، احتیاط تعیینی اقوا این است که مردها به عهده بگیرند بنابراین اینکه فرمود: «مَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالاً نُّوحِی إِلَيْهِمْ»(۲) آن راجع به کارهای اجرایی است یعنی رسالت اما نبوّت، کرامت این زن و مرد ندارد لذا نیازی نیست آن چنان که جناب فخررازی در تفسیرش نقل کرده گرچه خیلی مایل به این قول نیست این بحث در کتابهای کلامی هست نظیر تجرید مرحوم خواجه و اینها که آیا این عظمت و جلالی که فرشته ها با مریم(سلام الله علیها) داشتند برای خود مریم بود یا ارهاص عیسی بود «ارهاص» یعنی پیش درآمد معجزه برخیها که عظمت زن را نشناختند گفتند این کرامتهایی که بهره ی وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) شد اینها ارهاص عیسی بود یعنی پیش درآمد معجزه ی عیسی بود خیر، نیازی به این نیست مگر مریم کم آدمی است مگر زن و مرد دارد در مسئله ی ولایت، ولایت برای انسان است انسانیّت انسان به روح اوست روح نه مذکّر است نه مؤنث این بدن است که یا این چنین ساخته شده یا آن چنان ساخته شده اگر روح مجرّد هست که هست مجرّد نه مذکّر است نه مؤنث این ذکورت و اناثت برای تَن است این تَن که با فرشته ها تماس نیست مناجات نمی کند آن که با خدا مناجات می کند نه زن است نه مرد بنابراین اینکه فرمود: «مِن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَى»(۳) در بحثهای قبلی هم داشتیم معنایش این نیست که زن و مرد با هم تفاوت نمی کنند غربی می گوید زن و مرد با هم تفاوت نمی کنند ما هم می گوییم زن و مرد با هم تفاوت نمی کنند او می گوید انسان یا زن است یا مرد با هم همتای اند ما می گوییم انسان نه زن است نه مرد این ارشاد به نفی موضوع است زن و مردی در کار نیست تَن را می گویی تن باربر است روح را می گویی نه مذکر است نه مؤنث ما اگر می گوییم زن و مرد فرق نمی کند ارشاد به نفی موضوع است سالبه به انتفاء موضوع است یعنی روح نه مذکّر است نه مؤنث آنها انسان را در همین تالار تشریح خلاصه می بینند می گویند انسان یا مذکر است یا مؤنث با هم فرق نمی کند این دوتا دید خیلی فرق است ما هم می گوییم زن و مرد فرق نمی کنند آنها هم می گویند زن و مرد فرق نمی کنند اما تفاوت رأس از کجاست تا به کجا اگر ولایت برای روح است چرا مریم نداشته باشد چرا فاطمه نداشته باشد چرا زینب(سلام الله علیهم اجمعین) نداشته باشد این ارهاصات برای پیش درآمد معجزه ی وجود مبارک عیساست یعنی چه خود مریم(سلام الله علیها) به این قداست رسیده است.

۱- (۱۷) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۷.

۲- (۱۸) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۷.

۳- (۱۹) . سوره ی نحل، آیه ی ۹۷.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۶ تا ۲۱ سوره مریم ۸۸/۰۷/۲۷

Your browser does not support the audio tag.

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَاناً شَرْقِيّاً (۱۶) فَاتَّخَذَتْ مِن دُونِهِمْ حِجَاباً فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَراً سَوِيّاً (۱۷) قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنكَ إِن كُنتَ تَقِيّاً (۱۸) قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَاماً زَكِيّاً (۱۹) قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيّاً (۲۰) قَالَ كَذلِكِ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِّلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِّنَّا وَكَانَ أَمْراً مقْضِيّاً (۲۱)»

چون ذات متعلَّق ذکر یا حکم قرار نمی گیرد اگر گفته شد به یاد مریم باش یعنی به یاد قصّه و جریان مریم باش «و اذکر فی الکتاب قصّه مریم» نظیر «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ»(۱) که حرمت اگر به ذات اسناد داده شد لابد متعلّق وصف یا فعلی است که از او متوقَّع است جریان مریم را در این کتاب ذکر بکن چه موقع، آن وقتی که «انتَبَذَتْ» این «انتباذ» متابعه «نَبْذ» است معلوم می شود یک سلسله علل و عواملی از خارج باعث شد که حضرت کناره گیری کند آنها عامل نَبذ بودند و وجود مبارک مریم انتباذ کرد آنها «نبذوها» ایشان هم «انتَبِذَتْ»، «انتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَاناً شَرْقِيّاً». حالا یا بی مِهری را از آن طرف دید یا بی لیاقتی را از آن طرف مشاهده کرد به هر تقدیر انتباذ حاصل شد آن طوری که قرطبی در جامع نقل می کند آفتاب را می گویند شَرَق و جای طلوع آفتاب را می گویند شرق، شمس شَرَق است مطلع شمس شرق، مکان شرقی یعنی مکانی که آفتاب طلوع می کند یعنی رو به شرق به آن طرف رفته است نه تنها فاصله گرفت بلکه حجاب هم هست می دانید در این مسئله ی نماز جماعت یک مشکل فاصله است یک مشکلش حجاب، اگر کسی در صف اول یک نفر نمازش تمام شده مسافر است نمازش تمام شده وقتی نمازش تمام شد برخیزد برود محذوری پیش نمی آید برای اینکه فاصله زیاد نیست اما آنجا بنشیند و مشغول ذکر و دعا باشد چون حاجب بین دو طرف هست برای طرف دیگر مشکل ایجاد می کند این بلند بشود برود بهتر است یا مشغول عبادت نماز دیگر بخواند خودش را به جماعت ملحق بکند یا بلند بشود برود چون فاصله کم است ضرر ندارد ولی حجاب مانع صحّت صلات است غرض این است که یک مشکل مربوط به فَصل است یک مشکل مربوط به حَجب این حجاب هم آمده آن فسخ هم آمده تا هم تنها باشد و هم کسی او را نبیند و از حال او باخبر نباشد.

ص: ۸۵

۱- (۱) . سوره ی نساء، آیه ی ۲۳.

پرسش: حاج آقا از این نظر که حضرت مریم(سلام الله علیها) نذر بیت المقدس بود ممکن است که این دلیل واجب تر از آن نذر باشد.

پاسخ: بالأخره باید که نذری است که آن ناذر کرده است ولی آن متعلّق و آن فضا و آن محیط هم باید بپذیرد دیگر تنها اگر نذر کار شخصی باشد بالأخره آدم انجام می دهد اما وقتی مربوط به مؤسسه ای، نهادی، مسجدی، معبدی بود شرایط دیگر هم

باید مساعد باشد دیگر.

مطلب دیگر اینکه قرطبی در جامع نقل می کند آیا وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) نبیّ بود یا نبود دو قول نقل می کند بعد می گوید اول که نبی بود قول اول که نبی بود اظهر است برای اینکه فرشته ی الهی آمده با او گفتگو کرده و مانند آن، منتها باید مطرح می کردند که نبوّت اقسامی دارد یک نبوّت تشریعی است که شریعت می آورد حالا یا ابتدائاً شریعت می آورد مثل انبیای اولواالعزم(علیهم السلام) یا حفظ شریعت قبلی را به پیامبری واگذاری می کند مثل انبیای غیر اولواالعزم ولی در حوزه ی شریعت است، احکام است و مانند آن مریم(سلام الله علیها) یقیناً از این قبیل نبود چون سخن از شریعت و حکم و اینها نبود. اقسام دیگر و فراوانی برای نبوّت است نبوّت تعریفی هست، اِنبائی هست، اخبار غیب هست و مانند آن این گونه از نبوّتها برای اولیای الهی هست برای ائمه هست نبیّ یعنی خبر بگیرد و خبر به او برسد اگر اخبار مربوط به شریعت نباشد مربوط به غیب باشد جریان گذشته باشد حال باشد آینده باشد اینها محذوری ندارد چه به زن برسد چه به مرد چون از این جهت که زن دارای مقام انسانیّت است این کرامت را می تواند تحمل بکند فرشته ها هم که نازل می شوند فرق می کنند بعضیها هستند که زیرمجموعه ی میکائیل(سلام الله علیه) هستند گزارشهای کِیل و پیمانه و رزق و روزی و گرانی و ارزانی و اینها را مطرح می کنند برخیها زیرمجموعه اسرافیل(سلام الله علیه) هستند گزارش حیات و میلاد و امثال ذلک را طرح می کنند، برخیها زیرمجموعه ی عزرائیل(سلام الله علیه) هستند که «تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا»(۱) بیماری و مرگ و مرضهای منتهی به مرگ و مدّت مرگ و تقدیم و تأخیر مرگ و اینها را گزارش می دهند که فلان کس چه موقع می گیرد چطور می میرد و از اینها، برخیها زیرمجموعه ی جبرائیل(سلام الله علیه) هستند که علوم و معارف را گزارش می دهند اینها هر کدام مسئولیتهایی دارند منهای مسئله شریعت و دین و احکام الهی این ممکن است برای اولیای الهی مطرح بشود چه زن چه مرد.

۱- (۲) . سوره ی انعام، آیه ی ۶۱.

مطلب دیگری که در بحث دیروز گفته شد مناسب است که زن کارهای اجرایی نکند اگر درباره ی وجود مبارک ولیّ عصر(ارواحنا فداه) رسیده است که عده ای از اصحاب آن حضرت زن اند هرگز وجود مبارک آن حضرت زنها را وارد کارهای اجرایی که به عهده ی مردهاست واگذار نمی کند بخشهای وسیعی در جامعه برای زنها هستند چون نیمی از جمعیت جامعه زن اند اینها دبستان دارند، دبیرستان دارند، راهنمایی دارند، دانشکده دارند، دانشسرا دارند، مقدّماتی دارند، لیسانس دارند، فوق لیسانس دارند، دکترا دارند، همه ی این بخشها را دارند بیمارستان دارند، بهداشت و درمان دارند، نیمی از جمعیت اینها هستند اینها استاد می خواهند، استادیار می خواهند، دانش یار می خواهند، رئیس می خواهند، مسئول می خواهند، مدیر اجرایی می خواهند چه بهتر که در این بخش فقط زنها حضور داشته باشند اگر وجود مبارک حضرت(سلام الله علیه) ظهور می کند و اگر بخشی از اصحاب آن حضرت زن اند آنها را در کارهایی که مربوط به زن هست واگذار می کند نه کارهایی که بخش مهمّش مربوط به نامحرم باشد زنها را آنجا واگذار بکند این کار را که حضرت نمی کند که. خب، بنابراین ولایت و کرامت برای انسان است انسان چه مرد باشد چه زن به این مقام می رسد، اما اینکه چرا زنها کمتر به این مقام رسیدند در ذیل آیه مبارکه ی «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»(۱) مفصّل بحث شد که گوشه ای از این بحثها در تسنیم هم چاپ شد بخشهای از این بحثها هم در کتاب زن چاپ شده که اگر به زن میدان بدهند اگر موفق تر از مرد نباشد همتای با مرد است در صدر اسلام بعضی از زنها معارف الهی را پذیرفته بودند موعظه ی پیغمبر، نصیحت پیغمبر در آنها اثر کرده اسلام آوردند ولی هنوز شوهرهای اینها در میدان جنگ علیه اسلام شمشیر می زدند این در کتاب زن نوشته شده در آن موطّأ مالك هست مدارکش هم هست که در صدر اسلام بخشی از زنها قبل از مردها معارف را تشخیص دادند و فهمیدند و پذیرفتند.

ص: ۸۷

۱- (۳) . سوره ی نساء، آیه ی ۳۴.

پرسش: حاج آقا با آن بحثی که فرمودید چه مشکلی داریم پس اگر همتای با مرد هست پس تمام آن چیزهایی که در مرد داریم در زن هم داشته باشیم.

پاسخ: در بخشهای زنانه چرا می بینیم دیگر.

پرسش: در بخشهای مردانه چطور

پاسخ: آخر نامحرم اند.

پرسش: با نامحرم می تواند ارتباط نداشته باشد.

پاسخ: دیگر نمی شود کسی مسئول باشد و کار طلب نکند این باید سرکشی بکند باید بازرسی بکند.

پرسش: نیرویی که حضرت می گیرد از زن خیلی مقامش مشخص است فرق می کند با.

پاسخ: با کارهای اجرایی که نیمی از جمعیت زن هستند به آنها واگذار می کنند دیگر راحت هم هست کارهای زنها الآن ما مشکل جدّی ما در بیمارستانها همین است در مطبها همین است در کلینیکها همین است برای اینکه مرد به اندازه ی کافی نیست زنها ناچارند به اضطرار با مردهای نامحرم در تماس باشند خب اگر زنها به اندازه ی کافی طبیب باشند به اندازه ی کافی بهیار باشند، به اندازه ی کافی پرستار باشند، به اندازه ی کافی تزریقی داشته باشند ما دیگر مشکلی نداریم که زنها با زنها مردها با مردها دانشکده ها هم همین طور است تمام تلاش و کوشش از حوزه و غیر حوزه در این راه صرف می شد که شما کلاس دختر و پسر را مخلوط نکنید اینها را با هم نکنید دوتا کلاس بگذارید اینها می گویند ما استاد نداریم.

پرسش:...

پاسخ: بله، زن برجسته نامحرم و غیر محرمش فرق نمی کند که.

پرسش:...

پاسخ: نه، وجود مبارک پیغمبر به حضرت زهرا(سلام الله علیها) که فرمود کمال زن در چیست؟ در آزمونی فرمود: «أن لا تری? رجلًا و لا یراها رجل»(۱) دیگر فرق نمی کند زنِ برجسته نامحرم و محرم بیشتر رعایت می کند که.

ص: ۸۸

۱- (۴) . مستدرک الوسائل، ج۱۴، ص۲۸۹.

پرسش:...

پاسخ: این جزء خواص اصحاب بود آن هم «من وراء حجاب» بود و گرنه وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) برابر همین آیه سوره ی «احزاب» فرمود: «وَإِذَا سَأَلْتُمُوهنَّ» مطلبی را «فَسْأَلُوهُنَّ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ»(۱) مطلبی دارید مستقیم با آنها تماس نگیرید «مِن وَرَاءِ حِجَابٍ» بگویید حالا این واجب نیست که مثلاً آدم از پشت پرده فقط با زنها حرف بزنند اما عظمت این زن عفّت باعث می شود که زنها کار زنها را انجام بدهند که نیمی از مملکت اینها هستند مردها هم کار مردها را حالا اگر یک زن و شوهری همسر هم بودند هر دو پزشک بودند یا هر دو استاد دانشگاه بودند اینها می توانند رابط هم باشند غرض این است که ما حتماً باید زن در کارهای اجرایی شرکت کند رئیس باشد نمی دانم مدیر باشد اما در بخشهای زنانه برای اینکه هم از این طرف مشکل داریم هم از این طرف این دخترها و این زنها را که نمی شود به دست نامحرم داد که چقدر آدم بگوید «قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يُغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ».(۲)

پرسش: روایات آخرالزمان که راجع به زنان نقل می کنند که سلطنت.

پاسخ: سلطنت هم آنها کار اجرایی سوره ی اسراء است دیگر ولی وجود مبارک حضرت که آمدند اینها را حتماً وارد بخشهای زنانه می کنند یعنی حتماً ما باید حوزه ی علمیه خواهران داشته باشیم به نام جامعهالزهراء مثلاً، حتما دبیرهایشان باید خانم باشند این نعمت خوبی است اما وقتی نداشته باشند مجبورند که از آقایان استفاده بکنند هیچ فرقی از این جهت بین زن و مرد نیست بالأخره از این طرف طلب علم واجب است از این طرف تحصیل هم واجب است از آن طرف تعلیم هم واجب است از آن طرف ما معلم به اندازه ی کافی نداریم حالا یا مرد می رود یا زن و مرد در یک کلاس با هم مخلوط اند این مشکل دارد دیگر، بنابراین جمع بین این دو طایفه از ادلینی که هم نیمی از جمعیت به همه ی علوم دسترسی پیدا کنند و هم مشکلات خودشان را خودشان حل کنند خب از نظر کمال فرقی نیست.

۱- (۵) . سوره ی احزاب، آیه ی ۵۳.

۲- (۶) . سوره ی نور، آیه ی ۳۰.

پرسش: در نهج البلاغه هم روایت گفته شده که «هن ناقص العقول»

پاسخ: این در آن کتاب جواب داده شد که در نهج الفصاحه هم هست در بیان نورانی وجود مبارک پیغمبر هم هست این چندتا جواب داده شد که هم در ذیل آیه «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»(۱) آمده هم در کتاب زن، خب.

فرمود: «فَاتَّخَذَتْ مِن دُونِهِمْ حِجَاباً فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَراً سَوِيّاً» ما روحمان را فرستادیم این ارسال هم مستحضرید که به نحو تجلّی است نه به نحو تجافی که بحثش گذشت و این روح ما برای او متمثّل شده است یعنی مترتّب بود بر ارسال ما، تمثّل او همه ی ما از تمثّل سهمی داریم برای اینکه به همه ی ما کم و بیش خوابهای راستی خوابهایی داریم بالأخره حالا گاهی راست گاهی مخلوط گاهی اضغاث احلام خواب همان صورت مثالی است این مطلب اول، ما چرا در خواب آ نها را می بینیم برای اینکه این حواسّ پنج گانه که روزنه و رابط ما با خارج است اینها تعطیل است وقتی چشم جایی را نمی بیند گوش چیزی را نمی شنود اعضا و جوارح با خارج تماس ندارند ما آرامیم وقتی آرام شدیم درون ما شروع به فعالیت می کند این دو که ما خواب می بینیم سه، اگر کسی این هنر را داشت که در حالت بیداری هم خودش را کنترل کند که چشم و گوش او هرزگی نکند معصیت نکنند یک، مباحات هم نبینند دو، «ما رأیت الاّ جمیلاً» کارشان باشد سه، چنین آدمی که در بیداری کارِ خواب را انجام می دهد یعنی این حواسّ پنج گانه ی ادراکی و تحریکی مزاحم او نیست این در بیداری می بیند آنچه را که دیگران باید خواب ببینند این را می گویند حالت منامیه نوم نیست وضو باطل نیست در این حالت انسان حالت منامیه دارد. چهارم، سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) بارها می فرمود در بارها هم این قصّه از ایشان نقل شده که جریان سیدالشهداء(سلام الله علیه) ایشان حدس می زدند می فرمودند به نظر من آنچه را که در بین راه برای وجود مبارک سیدالشهداء(سلام الله علیه) اتفاق افتاده حالت منامیه بود نه نوم یعنی آنجا که فرمود: «إنّا لله و انّا الیه راجعون» به علی بن الحسین(سلام الله علیهما) چرا استراجاع می کنی لذا فرمود خواب دیدم یعنی به من گفته شد پیغمبر به من فرمود یا منادی به من فرمود این حالت منامیه بود نه حالت خواب در شب عاشورا این چنین بود، صبح عاشورا کنار خیمه این طور بود، عصر تاسوعا کنار خیمه همین حالت بود که الآن پیغمبر را من دیدم به من فرمود زودتر بیا فردا شب مهمان مایی این حالتها حالت منامیه است که همه به آن می گویند کشف و شهود و چون معصوم است مصون از غفلت است خواب نبود که بخوابد در خواب ببیند که مثلاً ـ وضو باطل می شود اینها نبود این حالت، حالت منامیه است هر کس الآن هم همین طور است هر کس مواظب این حواسّ ظاهری باشد اینها را آلوده نکند و چیزی از این حواس به درون نیاید الاّ طاهر و طیّب در حالت بیداری هم ببیند آنچه را دیگران می بینند این می شود حالت منامیه. وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) که خواب ندید که در حالت بیداری این حالت بود دیگر این حالت هست دحیه کلبی برای پیغمبر بود خیلیها این حالت را داشتند و وجود مبارک رسول اکرم که مکرّر اینها را دید و گاهی هم به عنایت حضرت دیگران هم می دیدند اگر حضرت نمی خواست نمی دیدند، اگر حضرت می خواست می دیدند این حالت، حالت تمثّل است. مهم تر از همه این است که ما اگر این حواس را یا کنترل کنیم یا برای ما کنترل کنند آنچه واقعیّت است می بینیم حالا ـ در خواب قهراً کنترل شده ایم در حال احتضار از ما گرفتند دیگر، دیگر تمام شد یعنی این چشم و گوش و این مجاری ادراکی و تحریکی مدّتی دارند دیگر در خواب می گیرند آن وقت آن روایتی که ان شاءالله اگر فرصت بشود فردا از کافی مرحوم کلینی بخوانیم که مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) در جلد پنجم از این هشت جلد کافی یا هشت جلدی که در کنار جنائز که محتضر چه چیزی را می بیند مال را می بیند، اولاد را می بیند با او

گفتگو می کنند مال را به او چه می گوید اولاد به او چه می گوید اینها را می بیند در حالی که چشمش بسته است گوشش ناشنواست پرستارها را نمی بیند، بچه ها را نمی بیند یا اگر چشمش باز باشد نمی شناسد هیچ چیزی را نمی فهمد هیچ چیزی را نمی شنود فقط مال خودش با مال خودش گفتگو می کند دیگران نمی شنوند که او دارد حرف می زند چون او با زبان مُلکی حرف نمی زند با زبان مثالی حرف می زند با چشم مثالی می بیند مال خودش را می بنید و فرزندان خودش را می بیند این فرزندان مُلکی که کنار بستر او هستند اینها را نمی شناسد اما آ نها را کاملاً می شناسد با آنها حرف می زند با همین فرزندانش حالا ان شاءالله اگر فرصت شد فردا آن روایات باب تمثّل را می خوانیم تمثّل از شیرین ترین و لطیف ترین واژه های دینی است که قرآن کریم و روایات اینها را عرضه کرده در روایات مسئله تمثّل فراوان است در جریان قبر که مستحضرید هشت گروه حمله می کنند یا به طرف مُرده در قبر می آیند گروههای متعدّد می آیند تمثّل است و چندین گروه هم به نفع او بالای سر او هستند پایین پای او هستند طرف راست او هستند طرف چپ او هستند بالای او هستند اینها هم متمثّل اند همه ی اینها در درون قبر این محتضر با او هستند و با او گفتگو می کنند که ما از هر طرف تو را حافظیم و زیباتر از همه و اجمل از همه که بالای سر آنهاست ولایت است، ولایت علی و اولاد علی حالا اگر شد ان شاءالله آن روایت را می خوانیم غرض این است که مسئله تمثّل از شریف ترین و زیباترین تعبیرات دینی ماست «فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَراً سَوِيّاً» شما می بینید این روایات در کلمات اهل سنّت این معارف نیست به وسیله ی ائمه(علیهم السلام) اینها پرورانده شده که مال حرف می زند، فرزند با آدم حرف می زند، در قبر نماز به صورتی در می آید، روزه به صورتی در می آید با آدم حرف می زند این طور است مسئله تمثّل برای آن عالَم برزخ است بالأخره اگر کسی برزخی شد عالَم تمثّل دارد. «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَراً سَوِيّاً ? قَالَتْ إِنِّی أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنکَ إِن کُنتَ تَقِيّاً» می بینید اینکه دارد قرآن را به احسن وجه حمل کنید خودتان را بالا بیاورید قرآن را پایین نیاورید برای همین است برخی از مفسّران اهل سنّت اینها تلاش و کوشش شان این است که این بشر آن روح خدا حالا یا جبرئیل(سلام الله علیه) بود یا فرشته ی دیگر که به صورت بشری زیبا در آمد برای آن است که مثلاً مریم(سلام الله علیها) تحریک بشود تَهییج شهوت بشود چیزی در زِهدان او حاصل بشود که زمینه ی تکوّن مسیح را فراهم بکند این چون راهِ غیبی را درست درک نکرده است فقط همان تجربی و حسّی را دیده این قرآنی حرف می زند ولی مادّی فکر می کند در حالی که وجود مبارک مریم در این حال غرق در استعاذه است مثل یوسف(سلام الله علیه) این آن حالت عادی را ندارد که تا تهییجی بشود تحریکی بشود وجود مبارک یوسف «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ»(۲) وقتی که «فَلَمَّا رَأی قَمِیصَهُ قُدَّ مِن دُبُرٍ»،(۳) «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ» وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) هم استعاذت «قَالَتْ إِنِّی أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ» به آن رحمتِ رحمانیه که فراگیر است من به او دارم متوسّل می شوم این غرق آن حالت است این آن حالت را نمی بیند او می گوید بشر سویّ آمده تا در زهدان او تحریک و تحرّکی پیدا بشود، خب. «قَالَتْ إِنِّی أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنکَ إِن کُنتَ تَقِيّاً» پناه بردن به خدا چندتا کار است یکی اینکه خود آدم پناه می برد وظیفه ی خودش است، یکی اینکه او را هم دعوت می کند به پناهندگی که پناه ببر اگر با تقوا هستی پناه ببر به خدا این چهارتا امر است یکی مریم است دوم استعاذه ی او، سوم آن شخص متمثّل است چهارم استعاذه ی او اینها را گاهی بالمطابقه گاهی بالالتزام می فهماند فرمود من پناهنده شدم به خدا تو هم اگر متّقی هستی به خدا پناه ببر.

۱- (۷) . سوره ی نساء، آیه ی ۳۴.

۲- (۸) . سوره ی یوسف، آیه ی ۲۳.

۳- (۹) . سوره ی یوسف، آیه ی ۲۸.

مطلب دیگر اینکه، اینکه فرمود: «إِنِّی أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنکَ» معلوم می شود از طرف او احساس خطر کرده یا احساس حمله کرده مثل اینکه ما بگوییم «اعوذ بالله من الشیطان» این «اعوذ بالله من الشیطان» لذا در جامع قرطبی این کلمه ی «تَقیّ» به معنای اسم مفعولی تفسیر شده یعنی «إن کنتُ ممّن یُتّقی? منه» اگر تو جزء کسانی هستی که از تو باید پرهیز کرد و پناه برد من از تو به خدا پناه می برم بالأخره معنایش این است که «إن کنت بغیّا» اگر تقی هستی یعنی «ممّن یُتّقی? منه» هستی یعنی شَقی هستی یعنی بَغی هستی یعنی جزء شیاطینی من از تو به خدا پناه می برم ولی غرض این است که خود وجود مبارک مریم(سلام الله علیه) غرق در استعاذه است آن هم رحمت رحمانیه «أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنکَ إِن کُنتَ تَقِیّاً» که با «مِن» هم ذکر شده است. «أَنَّی یَکُونُ» بعد او گفت که نه، جای استعاذه نیست مستحضرید که اینها درست است معصوم و معصومه اند ولی علم اینها که ذاتی نیست اولین بار وقتی حادثه ای را می بینند برای آنها شگفت آور است با تعلیم الهی حل می شود وجود مبارک موسی(سلام الله علیه) اولین بار که عصا را القا کرده ترسید بعد دیگر عصا اژدها می شد دست می گذاشت می گرفت «خُذْهَا وَلاَ تَخَفْ سَنُعِیدُهَا سِیرَتَهَا الْأُولَی»[(۱)] بعد عادی می شد ولی اولین بار در کوه طور وقتی خدای سبحان فرمود: «فَأَلْقَاهَا»[(۲)] وقتی القا کرد شده مار خب هراسناک شد بعد فرمود: «قَالَ خُذْهَا وَلاَ تَخَفْ سَنُعِیدُهَا سِیرَتَهَا الْأُولَی» بعد دیگر عادی شد.

ص: ۹۱

۱- (۱۰) . سوره ی طه، آیه ی ۲۱.

۲- (۱۱) . سوره ی طه، آیه ی ۲۰.

پرسش:...

پاسخ: بله آن کرامتهای عادی بله، این کرامت این چنینی که سابقه نداشت که چون آخر اینها نه در سابق بود نه در دوران او، نه در بین انبیا بود نه در بین اولیا مسئله ی میوه آوردن و میوه های غیر فصل را پیدا کردن و کرامتهای طیّ الأرضی و امثال ذلک داشتن برای انبیا و اولیا فراوان بود اما این کار که کسی بدون همسر مادر بشود این در احدی سابقه نداشت لذا وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) برای اولین بار تعجّب کرد که این چطوری ممکن است «أَنَّی یَکُونُ» برای من ولد در حالی که «وَلَمْ یَمْسَسْنِی» مَس و لَمس کنایه از نکاح است لمس در «لاَمَسْتُمُ النِّسَاءَ»(۱) آمده، مسح در مسئله ی «مِن قَبْلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ»(۲) آمده هم مَس کنایةً عن النکاح در قرآن آمده، هم لمس کنایةً عن النکاح در قرآن آمده «وَلَمْ یَمْسَسْنِی بَشَرٌ»(۳) یعنی من که نکاح نکردم و الآن هم که بخواهد نکاح بشود من هم که «لَمْ أَکُ بَغِیّاً» تاکنون که نبود از این به بعد هم که نیست، تاکنون که نبود «لَمْ یَمْسَسْنِی بَشَرٌ» الآن هم که رخ نمی دهد برای اینکه «لَمْ أَکُ بَغِیّاً».

پرسش: اگر حضرت متوجه این باشد که استعاذه نمی کردند.

پاسخ: چرا؟

پرسش: به هر حال مکاشفه است و خدا نصیب شان کرده.

پاسخ: بله دیگر لحظه به لحظه باید به عنایت الهی تعلیم بشود لحظه به لحظه چون حدوثاً و بقائاً به عنایت الهی باید باشد بعد دیگر عادی شد چطور در مسئله ی میوه اولین بار که برای حضرت تعجّب داشت بعد دیگر عادی شد اولین بار برای موسای کلیم عصا به صورت مار در بیاورد هراس آورد بعد دیگر عادی شد بعد هر جا می خواست برود با این وضع می رفت با عصا کارش را انجام می داد اگر علم اینها ذاتی باشد بله، اما وقتی «عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ یَعْلَمْ»(۴) شامل اینهاست برای اینکه فرمود: «وَعَلَّمَکَ مَا لَمْ تَکُن تَعْلَمُ»(۵) لحظه به لحظه باید با تعلیم الهی اینها آرام بشوند، لحظه به لحظه با افاضه ی الهی اینها مستفیض می شوند.

۱- (۱۲) . سوره ی یوسف، آیه ی ۶.

۲- (۱۳) . سوره ی مائده، آیه ی ۶.

۳- (۱۴) . سوره ی احزاب، آیه ی ۴۹.

۴- (۱۵) . سوره ی علق، آیه ی ۵.

۵- (۱۶) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۱۳.

مطلب دیگر اینکه چون وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) مثل زکریا(علیه السلام) نبود که مأموریتی و رسالتی تبلیغی و تبیینی داشته باشد آن برهان و استدلالی که خدای سبحان برای زکریا کرد که فرمود: «وَقَدْ خَلَقْتُکَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَکُ شَیْئاً»(۱) آن برهان را دیگر برای مریم(سلام الله علیها) ذکر نکرده برای اینکه او دیگر رسالت نبوی داشته باشد تبلیغ داشته باشد و امثال ذلک نبود ولی درباره ی زکریا که گفت چگونه برای من فرزند هست در حالی که «قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْکِبَرِ عِتِیّاً»(۲) ذات اقدس الهی فرمود: «قَدْ خَلَقْتُکَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَکُ شَیْئاً»(۳) اینجا دیگر به وجود مبارک مریم چنین استدلال نکرده گفتگو بین مریم و آن روح(سلام الله علیهما) است و گفت از کجا «وَلَمْ یَمْسَسْنِی بَشَرٌ قَالَ کَذلِکِ»(۴) یعنی آن فرشته، فرشته ی ممثّل گفت کار این چنین است یک، «قَالَ رَبُّکِ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ» چند جمله را گفته این کار برای خدا آسان است هیچ سختی نیست یک، حالا کاری که برای خدا آسان است مبدأ فاعلی اش تأمین است آدم هر کار آسانی را که انجام نمی دهد که خب این کار برای آدم آسان است خب چرا انجام می دهد مبدأ غایی چیست، هدف چیست، فرمود: «وَلِنَجْعَلَهُ آیَةً لِّلنَّاسِ» آن یکی به لحاظ مبدأ فاعلی، این یکی به لحاظ مبدأ غایی خدا تواناست یک، بر اساس حکمتی دارد این کار را انجام می دهد دو، و برنامه تثبیت شده است «وَکَانَ أَمْراً مَقْضِیّاً» سه، دیگر وجود مبارک مریم تحمل کرد از آن به بعد دیگر هیچ نگرانی از آن به بعد برای وجود مبارک مریم نبود.

ص: ۹۳

۱- (۱۷) . سوره ی مریم، آیه ی ۹.

۲- (۱۸) . سوره ی مریم، آیه ی ۸.

۳- (۱۹) . سوره ی مریم، آیه ی ۹.

۴- (۲۰) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۷.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۶ تا ۲۱ سوره مریم ۸۸/۰۷/۲۸

.Your browser does not support the audio tag

و«وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَاناً شَرْقِيّاً (۱۶) فَاتَّخَذَتْ مِن دُونِهِمْ حِجَاباً فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَراً سَوِيّاً (۱۷) قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنكَ إِن كُنتَ تَقِيّاً (۱۸) قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَاماً زَكِيّاً (۱۹) قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيّاً (۲۰) قَالَ كَذلِكِ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِّلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِّنَّا وَكَانَ أَمْراً مقْضِيّاً (۲۱)»

بخشی از نکاتی که مربوط به مباحث قبل بود عبارت از این است که سرّ اینکه وجود مبارک زکریا(سلام الله علیه) فرزند خواست برابر آیه ی سوره ی «آل عمران» این است که وقتی مریم(سلام الله علیها) را دید «هُنالِکَ دَعَا زَكَرِيَّا»(۱) علاقه پیدا کرد که فرزند صالح داشته باشد در برخی از روایات آمده است که جریان سیدالشهداء(سلام الله علیه) را در عالَم غیب به زکریا(سلام الله علیه) ارائه کردند او هم علاقه مند شد که فرزندی پیدا کند که به سرنوشت حضرت ابی عبدالله مبتلا بشود شهید بشود وجود مبارک یحیی را به آن حضرت دادند آن روایات در صورت صحّت سند قابل جمع است با آیات چون ممکن است برای یک مطلب چندین جهت و چندین راه ذکر شده باشد اینها مانعهالجمع نیستند هم آن قصّه ی مریم درست باشد هم جریان سیدالشهداء اگر روایات معتبر بود قابل جمع است.

مطلب دوم جریان فرق بین معجزه و کرامت است که در بحثهای قبل هم اشاره شد اگر با خارق عادت با تحدّی همراه باشد و با دعوای نبوّت و امثال اینها طرح شده باشد می شود معجزه و اگر با تحدّی یعنی مبارز طلب کردن نباشد با دعوای نبوّت همراه نباشد می شود کرامت آنچه برای مریم(سلام الله علیها) اتفاق افتاده از سنخ کرامت است مثلاً نه معجزه، اما چرا برای آن حضرت اتفاق افتاده است برای دیگران اتفاق نیفتاده است خب برای طهارت روح آنهاست اگر کسی «إِنَّ اللّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ»(۲) دو بار تطهیر را خدای سبحان درباره ی مریم ذکر کرده یا اصطفا را دو بار ذکر کرده چنین خصیصه ای برای آن زن هست برای افراد دیگر نیست. اما جریان اینکه «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انتَبَذَتْ» حتماً باید مثلاً قصّه و مانند آن در تقدیر گرفته بشود «واذکر فی الکتاب قصّه مریم» برای این است که درست است که «إِذِ انتَبَذَتْ» بدل اشتمال برای مریم هست البته با توجیه چون فعل یا وصف نمی تواند بدل باشد برای ذات مگر با توجیه ولی بر فرض هم که این بدلیّت تام باشد آنچه در قرآن کریم آمده تنها جریان انتباذ نیست مجموعه ی داستان مریم(سلام الله علیها) است تا آخر، پس اگر «إِذِ انتَبَذَتْ» هم بدون تکلّف و توجیه بدل باشد برای مریم باز ما نیاز به تقدیر داریم برای اینکه آنچه در قرآن مطرح است فقط جریان انتباذ که نیست تا ما بگوییم انتباذ چون بدل است برای مریم دیگر نیازی به قصّه نیست «واذکر فی الکتاب قصّه مریم» آن وقت این قصّه از انتباذ شروع می شود.

۱- (۱) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۸.
۲- (۲) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۲.

مطلب مهم جریـان تمثّل هست که اسـتادی بحث خوبی دارنـد به عنوان تمثّل فرق المیزان با تبیان مرحوم شیخ تا تفسیر صافی مرحـوم فیض(رضـوان الله علیه) یعنی در طیّ این هفت، هشت قرن همین مطـالب خصوصـی المیزان است که المیزان را المیزان کرده شـما می بینید این گونه از معارف نه در تبیان مرحوم شـیخ طوسی است نه در روضهالجنان مرحوم ابوالفتوح رازی است، نه در مجمع البیـان امین الاسـلام طبرسـی است، نه در تفسیر صافی و نه در سایر تفاسیر این تمثّل چیست فرمود: «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ» فخررازی پنج، شش اشکال ذکر می کند بعد اشکالها را جواب می دهد نه اشکالها پخته است نه جوابها پخته هر دو سوخته است مشـکل را آن حرفهـای فخررازی و امثـال فخررازی حل نمی کننـد در این مسائل همان حرفی که آن بزرگوار گفت «از شـافعی نپرسـید امثـال این مسائـل» یعنی جـای فخررازی و امثال فخررازی نیست اصلِ اشـکال این است که اگر تمثّل هست از کجا آدم بفهمد حق است اگر وحی و الهام و اینها از سنخ تمثّل است از کجا ما بفهمیم حق است اگر چیزی او دید و دیگران نمی بینند از کجا بفهمیم حق است سرّش این است که اینها نه اصل تمثّل را می دانند چیست نه بین مثال متّصل و مثال منفصل فرق می گذارند ما یک کون و فساد داریم و یک تمثّل در جریان کون و فساد این شـیء که حالت اول را دارد حالت دوم را نـدارد وقتی به حـالت دوم رسید حالت اول را از دست می دهـد مثل اینکه آبی که هوا می شود صورت قبلی اش را از دست می دهـد صورت بعدی را می گیرد از قبل فساد هست نسبت به بعد تکوّن است این می شود کون و فساد که عالَم مادّه با کون و فساد همراه است چیزی قبلاً در آن صورت بود الآن به این صورت در می آیـد وماننـد آن، تمثّل با کون و فساد فرق دارد تمثّل آن است که آن حقیقت در عین حـال که حقیقت هست و محفوظ هست در حوزه ی ادراک کسـی به صورتی در می آیـد همان حقیقت است قرآن کریم می فرمایـد خدای سـبحان روح را حالا یا جبرئیل یا فرشـته ی دیگر این را فرسـتاد این روح با حفظ روحانیّتش در فضای ادراکی مریم به صورت بشر در آمده نه اینکه به بشـر تبدیل شده نه تبدّل بشراً، تمثّل بشراً یعنی آن حقیقت علی مـا هی علیهـا محفوظ است به صورت پایین تر آمـده در تبیین این مسـئله همان طلیعه ی بحث گفته شـد حالا یک فقیه یا یک حکیم یک قاعـده ی عقلی یا یک قاعـده ی نقلی را در فضای عاقله ترسـیم می کند این جزء نوآوریهای اوست مثلاًـ همان قاعـده را می خواهـد به دیگران منتقل کنـد حالا یا با گفتار یا با نوشـتار این قبل از اینکه به زبان بیاورد یا به زبـانه ی قلم منتقـل کنـد در فضـای خیال خود این را متمثّل می کنـد که من این مطلب عقلی را یا نقلی را به فارسـی بنویسم یا عربی، اگر فارسـی یـا عربی است یک مقـدّمه و پیش گفتار می خواهـد سه تا باب می خواهـد یک خاتمه می خواهـد همه ی اینهـا را در فضـای خیـال ترسـیم می کنـد. آن مطلب معقول که در عاقله ی اوست یک امر بسـیط است وقتی تنزّل کرده همان مطلب در قوّه ی خیال او ترسـیم شده به این صورت در می آید یک پیش گفتار است و سه فصل است و یک نتیجه مثلاً همان ترسـیم شده ی خیال را به صورت یک سـخنرانی یک ساعت بیان می کند یا به صورت یک مقاله ده صفحه می نویسد این ده صفحه تجسّم آن مثـال است آن مثـال تمثّـل آن عقـل این قابـل کون و فسـاد است یعنی آنچه گفته می شود یا نوشـته می شود چون مادّی است ممکن است تغییرپـذیر باشـد تحوّل پذیر باشد از بین برود و مانند آن ولی آن صورت مثالی همچنان محفوظ است که معقول شده متخیَّل نه اینکه تجافی کرده پایین آمده دیگر چیزی در عاقله اش نیست از سنخ کون و فساد نیست و اگر گوینـده می گوید من عین آنچه در ذهنم بود منتقل کردم به شـما رساندم مصحّح عینیّت همان ربط وجودی است وگرنه عین آن که نیامده ما الآن اصولاً با این داریم زندگی می کنیم یعنی زندگی شـبانه روزی ما با تمثّل اداره می شود هر کسی بالأخره

مطلبی را می فهمد بعد ترسیم می کند که بشود زبان بگوید این می شود خیال و تخیّل منتها در حوزه ی خیال است این را نمی بیند بعد آن را منتقل می کند ما اصلاً با تنزّل دادن مطلب عقلی داریم زندگی می کنیم منتها هر دو چون علم حصولی است برای ما محسوس نیست. خب، اگر کسی حواسش را کنترل کند آنچه را که به خیال او آمده شب در عالَم خواب می بیند همین علم حصولی برای او می شود علم حضوری، همین صورت خیالی برای او می شود صورت مثالی اگر انسانِ وارسته باشد نسبت به دیگران هم همین حال را پیدا می کند، نسبت به گذشته همین حال را پیدا می کند، نسبت به آینده همین حال را پیدا می کند، بنابراین تمثّل فرق جوهری دارد با کون و فساد عین آن مطلب عقلی تنزّل می کند در حوزه ی خیال این تازه برای مثال متّصل، اما در مثال منفصل آنچه را که از ذات اقدس الهی به عنوان فیض نازل می شود بخشی مربوط به عالَم لوح محفوظ است بعد از آنها نازل تر به لوح محو و اثبات برمی گردد که «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ»(۱) بعد هم به عالَم پایین تنزّل می کند که «إِنَّا كُلَّ شَيْ ءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ»(۲) آنچه به قَدَر و اندازه خَلق شده مسبوق به عالم محو و اثبات است آن مسبوق به عالم لوح محفوظ است آنچه را که در لوح محفوظ است اگر کسی ببیند تغییرناپذیر است و اگر کسی با لوح محو و اثبات ارتباط برقرار کند این به امید خبر می دهد می گوید آنچه را که ما فعلاً در لوح محو و اثبات دیدیم این است ممکن است بدا حاصل بشود، کمتر بشود، بیشتر بشود، اظهار بعد الاخفاء بشود نه ظهور بعد از خِفا اینها هست. سیدناالاستاد تا عالم مثال متّصل را بیان کردند ولی آنچه را که در جریان حضرت مریم و یا حضرت ابراهیم و یا حضرت زکریا و سایر انبیاست اینها ظاهراً با عالم مثال منفصل رابطه برقرار می کنند مثال منفصل نه مثال متّصل نه تنها در حوزه ی ادراکی اینها این طور است در مثال منفصل هست اینها با مثال منفصل رابطه برقرار می کنند ارتباط با عالم مثال منفصل مقدور همه نیست بر فرض هم مقدور برخیها باشد با سهو و نسیان همراه است با خطا و خطیئه همراه است لذا آنها که اهل معرفت اند، اهل تلاش و کوشش اند که با عالم مثال رابطه برقرار کنند اهل کشف و شهود باشند به این باور رسیدند و تصریح کردند گفتند همان طوری که علوم حصولی چه در حوزه، چه در دانشگاه یک سلسله علوم نظریِ پیچیده است که الا ولابد باید به بدیهی ختم بشود اگر علم نظری به بدیهی ختم نشود که همچنان مجهول می ماند و اگر کسی علم بدیهی نداشته باشد دسترسی به نظری ندارد پیوند نظری و ضروری هم معصوم است یعنی رابطه ی بین نظری و بدیهی معصوم است آن سالك و رونده است که اشتباه می کند منطق معصوم است منطقی است که اشتباه می کند منطق یعنی راهِ بدیهی به نظری این مطلب پیچیده بالأخره به جایی ختم می شود دیگر اگر به جایی ختم نشود که دیگر مطلب نیست می شود امر باطل، هر مطلب دقیقِ نظری پیچیده به بدیهی ختم می شود یک، این راه معصوم است دو، رونده گاهی می لغزد گاهی نمی لغزد این چنین نیست که صراط نباشد، راه نباشد اگر راه نبود که ما را دعوت نمی کردند که بین مطالب نظری و مطالب بدیهی راهی است معصوم که نه تخلّف در آن هست نه اختلاف این سالک، این ناظر، این حکیم، این فقیه، این محدّث، این اصولی که رونده ی این راه است گاهی می لغزد «وَإِنَّ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ»(۳) گاهی نمی لغزد چون گاهی می لغزد گاهی نمی لغزد باید به کسی مراجعه کند که هرگز نمی لغزد و آن اهل بیت اند آنها می گویند ما احتیاج به وحی و الهام معصومین داریم برای اینکه اینها روندگانی اند که نمی لغزند اگر کشف و شهود ما که پیچیده و نظری است و کشف و شهود اینها عرضه شد و مطابق در آمد معلوم می شود این نظری به بدیهی رسیده در عین حال که از عمیق ترین مسائل نظری است اگر به کشف و شهود اینها نرسیده معلوم می شود این نظری ما به بدیهی ختم نشده همچنان پیچیده است کشف و شهود معصوم به منزله ی بدیهی است، کشف و شهود غیر معصوم به منزله ی نظری است الاّ ـ ولابد کشف و شهود آنها باید عرضه بشود به کشف و شهود معصوم همان طوری که در علوم حصولی نظریها به بدیهی ختم می شود در علوم شهودی هم کشفِ غیر معصوم باید به معصوم برگردد این

حرف آن کُمّلین و اساتید آنهاست که سرّ نیاز ما به معصوم برای همین است هر عالِم و صاحب نظری می گوید من یک مبادی باید داشته باشد، یک بدیهیات باید داشته باشد که نظری را با آن حل کنم اینها می گویند ما یک کشف معصوم باید داشته باشیم که کشفهای خودمان را با او حل کنیم. فتحصّل که ما دوتا عالَم داریم دوتا مثال داریم یک مثال متّصل است که در حوزه ی ادراکی بشر است که آن فرشته از بالا در درون انسان متمثّل می شود به این صورت، یک مثال منفصل داریم که چه ما باشیم چه نباشیم آن وجود عالَم مثالی برای آن فرشتگان است و این انسانی که صاحب کشف و شهود است به آن مثال منفصل رابطه برقرار می کند او دیگر یقیناً معصوم است و هیچ اشتباهی در آن نیست حالا وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) از کدام سنخ بود ظاهر قرآن همان طور که سیدناالاستاد فرمودند این است که به مثال متّصل در آمد چون دارد «فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَراً سَوِيّاً» نه اینکه مریم(سلام الله علیها) با مثال رابطه برقرار کرده بلکه او برای مریم متمثّل شده و این تمثّل اختصاصی به صورت ندارد وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) چندین کار کرده و همه ی اینها مربوط به عالم مثال است اگر حرف زده شاید زبانش همین طور عادی بود و دیگری حرفش را نمی شنید اگر کسی همراه مریم(سلام الله علیها) بود ولی او داشت حرف می زد مثل اینکه آدمی که خوابیده دارد حرف می زند خواب می بیند کسی که در کنار اوست بیدار است حرف او را که نمی شنود که، حرف زدنش حرفِ مثالی بود، حرف شنیدنش با سامعه ی مثالی بود، نفخ او نفخ مثالی بود، انتفاخ این انتفاخ مثالی بود منتها چون عالم مثال با عالم طبیعت ارتباط دارد در عالم طبیعتش اثر گذاشته شما می بینید کسی خواب بد می بیند هراسناک از خواب برمی خیزد در حالی که عرق کرده است در حالی که می بیند در اتاق امن خوابیده احتلام هم از همین قبیل است در این کتابهای عقلی در بحث مَنام در بحث برزخ در عالم مثال گوشه ای درباره ی احتلام بحث کردند این کسی که مُحتلم می شود یک چیز دیگری را می بیند بعد می بیند جامه ی او خیس شده این طور نیست که رابطه بین طبیعت و مثال گسیخته باشد آن که دیده در جای دیگر دیده در عالم مثال دیده ولی همین شخص دیده چون بین عالم طبیعت و بین عالم مثال رابطه هست در عالم طبیعت اثر گذاشته آن حوزه ی اوّلی حوزه ی مثال بود همه ی ما منتها در این اوضاع عادی با مثال رابطه داریم مثل اینکه همه ی ما حرف می زنیم اما خیلی از حرفهای مُهمل است یک عده محقّق اند حرف می زنند اما همه اش مستعمل است حرف زدن یکی است، مثالها یکی است، خوابیدنها یکی است، خواب دیدنها یکی است منتها یکی بد می بیند یکی خوب، یکی اضغاث احلام می بیند یکی حق می بیند مثل اینکه همان حرف زدن ما همان طوری که «کما تعیشون تموتون»[(۴)](#)، «کما تعیشون تنامون» هر طوری که زندگی می کنیم حرف می زنیم همان طور هم می خوابیم دیگر. خب، بنابراین پس ما دو مثال داریم یک مثال متّصل یک مثال منفصل و مثال متّصل احیاناً اشتباه پذیر است ولی مثال منفصل کارِ خداست و خلقت است و سرِ جایش محفوظ است و همواره هست ظاهر آیه مثال متّصل است که فرمود: «فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَراً سَوِيّاً».

۱- (۳) . سوره ی رعد، آیه ی ۳۹.

۲- (۴) . سوره ی قمر، آیه ی ۴۹.

۳- (۵) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۷۴.

۴- (۶) . عوالی اللئالی، ج۴، ص۷۲.

پرسش: یعنی در حالت تمثّل زوجیت برای مریم پیش آمد؟

پاسخ: نه، او تمثّل کرده که «لِأَهَبَ لَكِ» را شنیده آن وقت این دوتا آیه ای که یکی در سوره ی «انبیاء» بود یکی در سوره ی «تحریم» که «أَحْصَنَتْ» بعد «فَنَفَخْنَا فِيهِ مِن رُوحِنَا»(۱) آن در عالم مثال بود در عالم طبیعت اثر گذاشته این «فَنَفَخْنَا فِيهِ مِن رُوحِنَا» یک جا، «فِيهَا»(۲) جای دیگر «مِن رُوحِنَا» أو «رُوحَنَا» که این دوتا آیه قبلاً خوانده شد یکی در سوره ی «انبیاء» یکی در سوره ی «تحریم» این در عالم مثال طبیعت اثر گذاشته مثل اینکه کسی خواب می بیند بعد جامه ی او خیس می شود آن که خواب دیده در عالم مثال است خواب دیده که مسافرت کرده فلان شهر رفته آن حالت احتلامی باعث می شود جامه ی او خیس بشود اگر بین طبیعت و مثال رابطه هست که هست از آن طرف اثر می گذارد از این طرف اثر می گیرد وجود مبارک مریم حرفی که زده مثالی بود، حرفی که شنیده مثالی بود، نفخی که شده مثالی بود، انتفاخی که شده مثالی بود، صورتی که دید مثالی بود در اثر ارتباط عالم مثال و عالم طبیعت اثر گذاشته این ارتباط را ما مرتّب داریم می بینیم منتها ما در اضغاث و احلامیم آنها جای دیگر اصلش حق است.

مطلب دیگر اینکه آنها که واقعاً به تجرّد روح معتقد نیستند نظیر متفکّران مادّی اینها الاّ ولابد گرفتار سفسطه و شکّ اند البته برخیها تصریح می کنند ابایی هم از این کار ندارند، ابایی هم از این مطلب ندارند رابطه ی انسان با واقعیّت کلاً قطع است آنها می گویند ما از واقع هیچ خبری نداریم مگر همان مقداری که در حوزه ی ادراک ماست چرا، برای اینکه ما با این مجاری حواسّ پنج گانه با عالم طبیعت ارتباط داریم مَس می کنیم، می بینیم، می شنویم، می چشیم و استشمام می کنیم و مانند آن این یک، این امور که عوارض و کیفیّات اند وارد دستگاه ادراکی ما می شوند این دو، چون دستگاه ادراکی کلاً مادی است وقتی این کیفیّات از بیرون به فضای درون می آید از کانالهای پنج گانه عبور می کند این سه، این کانالهای پنج گانه مادی اند وقتی چیزی از این کانال بخواهد بگذرد هم در این کانال و مجرا اثر می گذارد هم از این کانال و مجرا اثر می پذیرد برای اینکه اینها که معبَر خاص نیستند برای او یک سلسله اعصاب مادی موجود مادی وقتی معبر یک سلسله کیفیات بود یک تعامل متقابلی بین این اعصاب و این کانال با این عابر هست این خصوصیّتهای دست خورده ی تعامل یافته ی با کانال بعد به دستگاه بالا که تصمیم گیرنده اند می رسند آن دستگاه تصمیم گیرنده وقتی بخواهد نظر بدهد فتوا بدهد درباره ی چیزی فتوا می دهد که محصول تعامل کیفیات از خارج آمده با کانال درونی اوست این از کیفیات دست نخورده خبر ندارد این اصلاً نمی داند حرارت یعنی چه، برودت یعنی چه، شیرینی یعنی چه، ترشی یعنی چه اینکه دست گذاشته کنار بخاری حرارت را احساس کرده این حرارت به وسیله ی نیروی لامسه به دستگاه مغز او می رسد وقتی این کیفیت گرم بخواهد برسد از این کانال عبور می کند یک تعامل متقابلی بین این اعصاب لامسه با این حرارت ملموس است وقتی تعامل شد چیزی اعصاب به آنها داد، چیزی آنها به اعصاب دادند جمع بندی شده اش به آن مغز می رسد آن مغز بخواهد درباره ی حرارت فتوا بدهد می گوید این که فعلاً نزد من است از معنای حرارت این است اما واقعش دست نخورده همین است یا نه لست أدری آنها ناچارند بگویند سفسطه و ما در واقع از واقع خبر نداریم و شکّاکیم چه اینکه می گویند اما اگر ما گفتیم آن که می گیرد روح مجرّد است و حواس حتی در مرحله ی لمس از تجرّد ولو تجرّد ضعیف برخوردارند اینها امین الله اند آنچه را در خارج به اینها رسیده است عین همان را تحویل مراحل بالاتر می دهند لذا قوّه ی واهمه می تواند بگوید حرارت یعنی چه، قوّه ی خیال می تواند بگوید حرارت یعنی چه، قوّه ی عاقله می تواند بگوید حرارت یعنی چه هر کدام در حدّ خاصّ خودشان اینها هستند

که به واقع ارتباط دارند البته گاهی هم اشتباه می کنند بعد به بدیهی ختم می شود ولی یک متفکّر مادی الاّ ولابد باید اعتراف بکند که سوفیست است، شکّاک است، راهی به واقعیّت ندارد نه شکّاک است یعنی واقعیّتی نیست بلکه شکاک است یعنی ما راه به واقعیّت نداریم ولو درباره ی بدیهیات ولی اگر روح مجرّد بود این مسیر مجرّد بود هیچ تأثیر و تأثّری بین ماده و مجرّد نیست اینها در دست اثر می گذارند این دست را گرم می کنند نه نیروی لامسه را، نیروی لامسه سهمی از تجرّد دارد و همچنان ادراک خودش است.

۱- (۷) . سوره ی تحریم، آیه ی ۱۲.

۲- (۸) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۹۱.

مطلب بعدی درباره ی تمثّل است حالا اگر کسی خواست پایان نامه ای درباره ی تمثّل بنویسد، رساله ای بنویسد و مانند آن ما فکر کردیم این شانزده روایتی که مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) در جلد پنجم کافی چون احکام جنائز را «ما یعاین المحتضر حین الموت» را ایشان در کتاب جنائز ذکر کرده یعنی در بحث طهارت بحث اینکه اول اقسام طهارت را ذکر می کنند، حکم اموات را ذکر می کنند، غسل میّت را ذکر می کنند که بعضی از فقهای ما هم احکام میّت را در باب طهارت ذکر کردند غسل میّت و احتضار میّت و تکفین میّت و تدفین میّت و اینها را در کتاب طهارت ذکر می کنند مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) هم در کتاب طهارت به عنوان کتاب الجنائز آداب محتضر و احکام محتضر و اینها را آنجا ذکر کرده شانزده تا روایت است که ایشان آنجا ذکر کرده که وقتی شخص به حال احتضار رسیده و بخش پایانی عمرش فرا رسیده در دالان انتقال به برزخ است چه چیزهایی را می بیند و چه کسانی را می بیند وجود مبارک پیغمبر را می بیند، وجود مبارک حضرت امیر را می بیند، این لبخندی که بعضیها می زنند این است، اشکی که از چشم بعضی از محتضران می ریزد اشک نشاط است قُرّهالعین است این شانزده تا روایت خیلی جالب است برای اینکه دیدیم جامع تر باشد به وافی مرحوم فیض مراجعه کردیم می بینید مرحوم فیض در وافی به روال کلینی و اینها این کار را نکرده مسئله ی احتضار اینها را گذاشته آن جلدهای آخر وافی یعنی وقتی که انسان به پایان عمر می رسد مسئله ی وصیّت را آنجا ذکر می کند بعد بیماری شخص را ذکر می کند استحباب عیادت مریض را ذکر می کند بالین محتضر انسان می رود چگونه ذکر می کند حالت احتضار را ذکر می کند تجهیز را ذکر می کند مرگ را ذکر می کند برزخ را ذکر می کند قیامت را ذکر می کند این نظم مرحوم فیض است در وافی شاید از نظری نظم خوبی باشد. دوتا روایت است که قبلاً هم به مناسبتی از همان بخش پایانی وافی فیض خواندیم و از روی روضه ی کافی یعنی جلد هشت کافی مرحوم کلینی هم خواندیم و آنکه مرحوم کلینی نقل می کند علی ما ببالی یک روایت است ولی آنکه مرحوم فیض در وافی نقل می کند دوتا روایت است مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) در کتاب شریف کافی جلد هشتم آ نجا نقل می کند که بشر اوّلی که می خوابید خواب نمی دید انبیا اینها را دعوت می کردند به احکام شرعی اینها انکار می کردند بعد می گفتند اگر عمل بکنیم چه می شود می فرمودند پاداش دارید بعد از مرگ، عمل نکنیم چه می شود کیفر دارید بعد از مرگ اینها انکارشان بیشتر می شد می گفتند انسان که مُرده دیگر خبری بعد از مرگ نیست هر چه اینها می خواستند بفهمانند انسان با مرگ نمی پوسد از پوست در می آید متوجّه نمی شدند آن بشرهای اوّلی بعد خدای سبحان رؤیا را نصیب اینها کرده اینها آمدند نزد انبیایشان می گفتند این چیست که ما وقتی خوابیدیم در عالَم خواب می بینیم اینها چیست؟ انبیا به اینها می فرمودند اینها نمونه ی آن حرفهایی است که ما می زنیم ما که می گوییم بعد از مرگ خبری هست از این نمونه ها خبر هست نه اینکه اینها که در قبرستان اند دوباره زنده بشوند بیایند در خیابان و بیابان از این قبیل است.(۱) این دوتا روایت هم از غرر روایات ماست که مرحوم فیض در وافی در بخش بَعث و قیامت ذکر کرده ولی جامع تر از همه اگر کسی خواست در این زمینه رساله ای پایان نامه ای چیزی بنویسد بحارالأنوار مرحوم مجلسی(رضوان الله علیه) هست که ایشان تقریباً نه تنها آن شانزده روایت کلینی را و نه تنها آن مقداری که مرحوم فیض در وافی نقل کرده ۵۶ حدیث نورانی در این زمینه در همین جلد ششم بحارالأنوار نقل کردند جلد ششم بحارالأنوار طبع بیروت از صفحه ی ۱۷۳ تا صفحه ی ۲۰۲ این ۵۶ روایت را نقل کردند بعد در صفحه ی دویست دارند که جریان حارث همدانی «یا حار همدان مَن یمت یرنی» را در این قسمتها ایشان زیاد نقل کردند. در صفحه ی دویست دارند که «تَذییل إعلم أنّ حضور النبیّ(صلّی الله علیه و آله و سلّم) والأئمه(صلوات الله علیهم) عند الموت ممّا قد وَرد به الأخبار المستفیضه و قد اشتهر بین الشیعه غایه الإشتهار و انکار مثل ذلک لمحض استبعاد الأوهام لیس من طریقه الأخبار» این بیان لطیف را ایشان ذکر کرده در بعضی از روایات هم هست که برای همه نقل نکنید که وجود

مبارک صـدیقه کبرا می آید آنجا برای اینکه شاید آنها نتوانند بفهمند که آنجا محرَم و نامحرم ندارد چون در آن روایت دارد این را برای همه نقل نکنید که حضـرت زهرا. به هر تقدیر ایشان در صـفحه ی ۲۰۱ می فرماینـد چندتا توجیه دارد یکی از آن توجیهات این است که «أنّه یُمکن أن یکون حضورهم بجسـدٍ مثالیٍّ لطیفٍ لا یراه غیر المحتضـر» بعد می فرمایند اختصاصـی به وجود مبارک پیغمبر و حضـرت امیر که رحلت کرده بودنـد ندارنـد آن ائمه ای هم که زنـده بودند آنها هم همین طورند حالا کسـانی نظیر زرارهبن أعین، حمران بن أعین اینهـا اگر رحلت کردنـد وجود مبـارک امـام صادق هم می دیدنـد این اختصاص ندارد که آن امام رحلت کرده باشد وجود مبارک ولیّ عصـر الیوم هم همین طور است بعد می گوید اشـکال نکنید خب دفعتاً واحـده صـدها نفر می میرند از شـیعیان و مؤمنان الهی چطور یک امام حاضـر می شود فرمود این تمثّل است وقتی وجود مثالی باشـد ذات اقدس الهی مثال اینها را خلق بکند محذوری ندارد که امام زمان در یک جا در یک لحظه صد جا حاضـر بشود آن وقت این جریانی که از حضـرت امیر(سـلام الله علیه) نقل شده است که در یک شب مهمان چهل نفر بود هم قابل توجیه است با این بیان. اینها را اگر فرصت بود بعضی از این مطالب را می خوانیم حالا حیف که فرصت برای اینها نیست.

ص: ۹۷

۱- (۹) . ر.ک: الکافی، ج۸، ص ۹۰.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۷ تا ۲۵ سوره مریم ۸۸/۰۷/۲۹

.Your browser does not support the audio tag

«فَاتَّخَذَتْ مِن دُونِهِمْ حِجَاباً فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَراً سَوِيّاً (۱۷) قَالَتْ إِنِّی أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنکَ إِن کُنتَ تَقِيّاً(۱۸) قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّکِ لِأَهَبَ لَکِ غُلاَماً زَکِيّاً (۱۹) قَالَتْ أَنَّی يَکُونُ لِی غُلامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِی بَشَرٌ وَلَمْ أَکُ بَغِيّاً (۲۰) قَالَ کَذلِکِ قَالَ رَبُّکِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِّلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِّنَّا وَکَانَ أَمْراً مقْضِيّاً (۲۱) فَحَمَلَتْهُ فَانتَبَذَتْ بِهِ مَکَاناً قَصِيّاً (۲۲) فَأَجَاءَهَا الْمضخَاضُ إِلَی جِذْعِ النَّخْلَهِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِی مِتُّ قَبْلَ هذَا وَکُنتُ نَسْياً مَنْسِيّاً (۲۳) فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِی قَدْ جَعَلَ رَبُّکِ تَحْتَکِ سَرِيّاً (۲۴) وَهُزِّی إِلَيْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ تُسَاقِطْ عَلَيْکِ رُطَباً جَنِيّاً(۲۵)»

انسانهای معصوم گرچه مکتب نرفتند ولی بالأخره اگر در بخش علمی شکّی داشتند یا در بخش عملی هراس و تردّدی و خوفی داشتند به وسیله ی همان فرشته ی وحی برطرف می شود نباید گفت که اگر مریم(سلام الله علیها) دارای مَلکه ی عصمت بود چگونه تردید کرد و نشناخت اینها که عالِم بالذّات نیستند به وسیله ی تعلیم الهی عالِم می شوند. وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) اوّلین باری که در کوه حرا آن صحنه را دید با تعلیم الهی عالِم شد وجود مبارک موسای کلیم در طور وقتی اوّلین بار عصا را القا کرد به صورت مار در آورد هراسناک شد آن گاه خدا فرمود نترس «لاَ تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَی»(۱) بعد دیگر برای او عادی شد غرض آن است که انبیای الهیّ، اولیای الهی اگر بخواهند عالِم بشوند باید به تعلیم پروردگار باشد اگر بخواهند خوفشان برطرف بشود باید به تعلیم الهی باشد پس آنچه را که وجود مبارک مریم(علیها سلام) احساس کرد با عصمت او منافاتی ندارد.

۱- (۱) . سوره ی طهٰ، آیه ی ۲۱.

پرسش:...

پاسخ: خب بلهّ، اینها تا به آن درجه برسند در اوایل این چنین نیست آن عدالت را همیشه دارند اما آن مراحل بالاتر را باید به تعلیم الهی و افاضه ی الهی پیدا کنند دیگر اینکه درباره ی حضرت رسول فرمود: «وَعَلَّمَکَ مَا لَمْ تَکُن تَعْلَمُ»(۱) از همین قبیل است.

مطلب دوم آن است که تنها بودنّ، خلوت کردنّ، مقداری از کثرت فاصله گرفتنّ، با هیاهو اُنس نداشتن این سهم تعیین کننده ای دارد که انسان با ملکوت رابطه برقرار کند به همان دلیل که انسان در خواب با ملکوت رابطه برقرار می کند در بیداری برقرار نمی کند اگر افرادی در بیداری مواظب خود باشند و مقداری هم به تنهایی اُنس پیدا کنند اینها هم ببینند آ نچه را که دیگران می دیدند کوه حرا راّ، غار حرا را وجود مبارک حضرت برای همین انتخاب کرده آن طوری که در نهج البلاغه است

وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) فرمود وجود مبارک پیامبر هر سال مجاور حرا می شد فقط من باخبر بودم و دیگران بی اطلاع بودند وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) هم این «انتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَاناً شَرْقِيّاً»(۲) یک، «فَاتَّخَذَتْ مِن دُونِهِمْ حِجَاباً» دوّ، هم فاصله گرفت هم در حجاب بود که با تنهایی خدا را عبادت کند چنین حال مناسب است برای مشاهده ی ملکوت.

مطلب بعدی آن است که این اوّلین بار یک وقت است کسی برای او رعب آور است نظیر آنچه را که مثلاً زکریا(سلام الله علیه) یا حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) فرشته ها را دیدند برای آنها آشنا نبود غذا حاضر کردند و دیدند که «فَلَمَّا رَأَی أَيْدِيَهُمْ لاَ تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ»(۳) برای حضرت ناشناس شد مقداری هم احساس کردند خب بعد فرشته ها گفتند ما فرشته ایم مأموریم اهل غذا نیستیم و مانند آنّ، این یک مقدار هراس دارد یا مثلاً ناشناختگی دارد اما نامحرمی را چنین شخصیتی ببیند گذشته از آن تازگیّ، هراس را هم به همراه دارد لذا آن فرشته ی وحی وقتی شروع کرد به صحبت کردن با کلمه ی حصر در طلیعه ی سخن مطلبی گفت که آرام بخش بود گفت «إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ» بدان تنها صبغه ی من رسالت است من مأمور الهی ام بشر نیستم هراسی نداشته باش و مانند آن «قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ»، خب.

ص: ۹۹

۱- (۲) . سوره ی نساءّ، آیه ی ۱۱۳.

۲- (۳) . سوره ی مریمّ، آیه ی ۱۶.

۳- (۴) . سوره ی هودّ، آیه ی ۷۰.

پرسش:...

پاسخ: تشخیص اینکه تمثّل بود یا تجسّم بود خب بالأخره باید با همین وحی مشخص بشود الآن انسان کسی را می بیند از کجا تشخیص بدهد که این تمثّل است آن هم در آن حالت ولی وقتی که گفت «إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ» دیگر آرام شد طرزی گفت که گفتن همان و آرام شدن همان دیگر حضرت سؤال نکرد از کجا بفهمم تو راست می گویی این برای اولیای الهی دیگر نیست اگر کسی به این صورت در بیاید بگوید من فرستاده ی خدا هستم و بشر نیستم از کجا آدم باور کند ولی گفتن همان و باور کردن همان برای اینکه طرزی ادا کردند و طرزی او دریافت کرد که برای او مشخص شده است که این رسالت الهی را به همراه دارد.

جریان تمثّل الاّ ولابد ما باید روی آن بیشتر کار بکنیم نه کار حوزوی یا دانشگاهی کاری که بالأخره با زندگی ما ارتباط دارد ما حالا امروز نشد فرداّ، فردا نشد پس فردا بالأخره با اینها کار داریم دیگر ماییم از این به بعد با تمثّل یعنی با وجود ملکوتیّ، با وجود مثالیّ، با تمثّلات اعمالّ، با تمثّلات عقایدّ، با تمثّلات اخلاق روبه روییم آن ۵۶ روایتی که مرحوم مجلسی(رضوان الله علیه) نقل کرده این برای «ما یعاین المحتضر عند الاحتضار و الموت» بود که مربوط به مشاهده ی اهل بیت(علیهم السلام) و اینها این یک بخش بود اما حالا مال او برای او متمثّل می شودّ، فرزندان او برای او متمثّل می شوندّ، عمل او برای او متمثّل می شود این در دالان ورودی به آن عالَم است مرحوم مجلسی(رضوان الله علیه) و سایر بزرگان در جوامع روایی شان این تمثّلات حال احتضار را از تمثّلات ورود در عالَم برزخ و این دو را از تمثّلات در برزخ اینها همه را از هم جدا کردند مرحوم فیض(رضوان الله علیه) در وافی یک مقدار روایت را چون جمع کرده روایات ابواب چهارگانه را کتب اربعه را آن بیشتر از تک تک اینها دارد در جلد ۲۵ وافی از این طبع جدید وافی را شیخناالاستاد مرحوم علامه شعرانی تعلیقات پربرکتی دارند با آن تعلیقات ایشان چاپ شده در جلد ۲۵ طبع جدید صفحه ی ۵۹۹ آنجا بابی دارد به عنوان «باب ما یَحلق المیّت مِن نَعیم القبر و عذابه» آن روایت را از کافی نقل می کند و همچنین از من لا یحضره الفقیه نقل می کند که وجود مبارک امیرالمؤمنین(سلام الله علیه) این چنین فرمود: «قال امیرالمؤمنین(علیه السلام) إنّ العبد إذا کان فی آخر یوم مِن أیّام الدنیا و أوّل یوم مِن أیّام الآخره مُثِّل له ماله و ولده و عمله» برای او متمثّل می شوند حالا چشم او یا باز است یا بسته بستگانش را نمی شناسد و فرزندانش را نمی شناسد پرستارانش را نمی شناسد هیچ کس را نمی شناسد اما می بیند که مال او و فرزند او و عمل او نزد او صف بستند «فَیلتفت إلی ماله» حالا این با مالش گفتگو می کند «فیقول والله إنّی کنت علیك حریصاً شحیحاً» به مال می گوید من خیلی نسبت به تو بخل می ورزیدم آزمندانه در تحصیل تو می کوشیدم چه کار از دست تو برمی آید در این روز خطر مشکل مرا حل کنی «فمالی عندك» چه سهمی من نزد تو دارم؟ «فیقول» مال به او می گوید «خُذ مِنّی کَفنك» فقط به اندازه ی کفن از من حق داری «قال» وجود مبارك امیرالمؤمنین فرمود: «فیلتفت إلی ولده» این از مال که ناامید شد رو به بچه می کند که چقدر کار از تو برمی آید؟ «فیقول» یعنی این کسی که محتضر است در حال رفتن است به فرزندش می گوید «والله إنّی کنتُ لکم بِوُلده» نه «وَلده» از اینکه ضمیر جمع آورد فرمود وُلد است «إنّی کنت لکم مُحبّاً و إنّی کنتُ علیکم مُحامیاً فماذا لی عندکم فیقولون» فرزندان می گویند «نؤدّیك إلی حُفرتك نواریك فیها» ما تا کنار گور می آییم تو را در خاك دفن می کنیم همینّ، «قال فیلتفت إلی عمله فیقول والله إنّی کنتُ فیك لزاهدا» به عمل می گوید من در تو بی رغبت بودم زهد اگر با «فی» استعمال بشود یعنی بی رغبتی زاهدِ در او «وَکَانُوا فِیهِ مِنَ الزَّاهِدِینَ»(۱) یعنی بی رغبت بودن «إنّی کنتُ فیك لزاهدا و

إن كنتَ عليّ لثقيلا» تو برای من دشوار بودی و من در تو بی رغبت «فمالی عنـدک» من چه سـهمی نزد تو دارم؟ «فیقول» عمل به او می گویـد «أنـا قرینـک فی قبرک و یوم نَشـرک حتّی اُعرضَ أنا و أنت» من با تو هسـتم تا در صـحنه ی قیامت که بر ذات اقـدس الهی عرضه بشوی درست است که درس و بحثهـای حوزه خوب است بالأـخره مـا بایـد چیزهـایی را یاد بگیریم و عمل بکنیم اما اینها برای ما اصل است اینها با سـرنوشت ماّ، با سـرشت ما ارتباط تنگاتنگ دارد معلوم نیست چه موقع ما با اینها روبه رو می شویم لذا اینها باید همیشه برای ما نقد باشد این مسئله ی تمثّل برای همه ما هست اگر اینها را خوب روی آن کار کرده باشـیم وقتی آن صـحنه پیش آمـد می بینیم که چیز آشـناست یک چیز ناآشـنایی نیست هم سؤالهای ما خوب خواهـد بودّ، هم جوابهای آنها خوب خواهد بود خود فشار مرگ برای ما بس است دیگر اینها ما را در فشار قرار نمی دهد اما اگر اینها را بحث نکرده باشـیم همان بحثهای این طرف مرگ باشد آنجا که می رویم چیزی به دردخور باشد فراهم نکردیم این روایت اول بود که نقل کردند. بعد روایت دوم درباره ی عمل هست که باز مبسوط است که ملاحظه بفرمایید خیلی اینها «کلامکم نور».(۲)

۱- (۵) . سوره ی یوسفّ، آیه ی ۲۰.

۲- (۶) . من لا یحضره الفقیهّ، ج۲ّ، ص۶۱۶.

پرسش: فرمود: «کُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقاً قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِندِ اللّهِ» یعنی حضرت مریم لطف خدا و رحمت خدا را دیده بود آشنا بود برایش.

پاسخ: خب بلهّ، اینها هراس آور نیست اما همان حضرت که دارای مَلکه ی عصمت است یک نامحرم را ببیند هراس دارد دیگر.

در حدیث صفحه ی ۶۰۴ از کلینی نقل می کند که وجود مبارک امام صادق فرمود: «إذا وُضِعَ الميّت فی قبره مُثِّل لَه شخصٌ» خب پس یک سلسله تمثّلات است در حال احتضارّ، یک سلسله تمثّلات است در حین ورود به عالَم برزخّ، یک سلسله تمثّلات است بعد از ورود در برزخ وقتی سؤال کردند که برزخ چه موقع است امام(سلام الله علیه) فرمود: «مُنذ القبر»(۱) ما چهارتا عالم نداریم یکی دنیاّ، یکی قبرّ، یکی برزخّ، یکی قیامت سه تا عالم داریم دنیا داریم و برزخ داریم و قیامتّ، برزخ از همان وقتی است که انسان را گذاشتند در قبر این قبر یک حسابِ فقهی دارد احکامی دارد باید رو به قبله باشد انسان از همین قبر و برکات این قبر آثاری نصیبش می شود اما قبرِ حقیقی در برزخ است می بینید قبر یا «روضه مِن رياض الجنّه» یا «حفره مِن حفر النيران»(۲) در روایات قبر دارد وقتی انسان مؤمن وارد قبر شد «مَدّ البصر»(۳) قبر او وسیع می شود تا آنجا که چشم می بیند از طرفی قبر کفّار «حفره مِن حفر النيران» وقتی مشهد مشرّف می شویم قبری است که «روضه مِن رياض الجنّه»، «مدّ البصر» آن قبر وجود مبارک امام هشتم(سلام الله علیه) است گودالی از گودالهای عمیق و وسیع جهنّم آنجاست که قبر هارون است اینها کنار هم است در دنیا از نظر زمین کنار هم اند ولی فاصله فراوان است یکی در روضه است یکی در حفره شبیه اینها نه خود اینها مثل اینکه دو نفر مسافرند و در مسافرخانه خوابیدند یکی مؤمن است و دیگری کافرّ، مؤمن خوابهای بسیار خوبی می بیند «فی روضه من رياض الجنّه» آن کافر خوابهای بد و مار و عقرب می بیند که به او نیش می زنند نه او از این باخبر است نه این نه از او باخبر است چون کاری با هم ندارند هر دو در برزخ اند دیگر چنین صحنه ای برای همه ما هست این روایت را که حضرت نقل می کند فرمود کسی در قبر متمثّل می شود این شخص به او می گوید «يا هذا كنّا ثلاثه» ما سه نفر بودیم «كان رزقك فانقطع بانقطاع أجلك و كان أهلك فخلّفوك و انصرفوا عنك و كنت عملك فبقيتُ معك» به این شخص مُرده می گوید که ما سه نفر بودیم مال تو بود و فرزند تو بود و من آنها رفتند و من ماندم «أمّا إنّی كنتُ أهون الثلاثه عليك» در بین این سه نفر یعنی مال و فرزند و منّ، من نزد تو بی ارزش تر از همه بودم این مسئله قبل.

۱- (۷) . الکافیّ، ج۳ّ، ص۲۴۲.

۲- (۸) . بحارالأنوارّ، ج۶ّ، ص۲۱۴.

۳- (۹) . الکافیّ، ج۳ّ، ص۲۴۱.

روایت بعدی که باز در صفحه ی ۶۰۵ آمده سالم از وجود مبارک ابی عبدالله(علیه السلام) نقل می کند «ما مِن موضع قبرٍ الّا و هو یَنطق فی کلّ یوم ثلاث مرّات أنا بیت الترابّ، أنا بیت البلاءّ، أنا بیت الدود» اینها را که نمی شود بر تشبیه و امثال ذلک حمل کرد یکی دوتا روایت هم نیست هر روز قبر می گوید «أنا بیت الوحدهّ، أنا بیت الوحشه» به یاد من باش اینجا باید بیایی اینجا خانه ی توست اینجا را آباد بکن اینجا را قبلاً بخر اینهاست آنهایی که اهل ملکوت اند اینها را می شنوند این صداها را می شنوند یعنی با تمثّلاتّ، آنهایی که مثل ما چشم بسته و گوش بسته اند یا از اینها خبر نداریم یا اینها را بر تشبیه حمل می کنیم.

پرسش: حاج آقا مظهریّت مرگ چون آناً دارد متعفّن می شود جا برای ممیّزی نمی ماند.

پاسخ: خب حالا آنها به برکت معصومین به جایی می رسند.

و روایتی که مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) نقل می کند مرحوم فیض در وافی در همین جلد ۲۵ صفحه ی ۶۰۶ نقل می کند این است که وجود مبارک امام صادق فرمود: «کلّ شیعتنا فی الجَنّه علی ما کان فیهم قال» از حضرت سؤال کرد همه ی شیعه ها در بهشت اند فرمود بله همه شیعه ها در بهشت اند عرض کردم «إنّ الذنوب کثیرهٌ کِبار» و چطور اینها در بهشت اند؟ «قال(علیه السلام) اما فی القیامه» اینکه من می گویم در بهشت اند این مربوط به بهشت کبراست یعنی قیامت «و کلّکم فی الجَنّه بشفاعه النبیّ المطاع أو وصیّ النبیّ» أمّا «ولکنّی والله أتخوّف علیکم فی البرزخ» قسم به خدا من از برزخ می ترسم برای شما «قلت و ما البرزخ؟ قال القبر مُنذ حین موته الی یوم القیامه» خب مگر انسان می تواند تحمل بکند فشار قبر یک روزشّ، یک لحظه اش عذاب برزخ و آتش را نمی تواند تحمل بکند در این عذاب برزخی بالأخره مدّتی سوخت و سوز هست انسان وقتی که طاهر شد بله در قیامت وارد بهشت می شود اما یک لحظه اش قابل تحمل نیست تا اینکه چند سال آدم در قبر در برزخ در عذاب الهی باشد دیگرّ، خب.

مطلب بعدی سایر روایاتی که ایشان نقل می کنند

پرسش: این روایتی که قبر حرف می زند مربوط به برزخ است یا قبر در زمین است.

پاسخ: برزخ حرف می زند ما از اینجا می شنویم ولی اینجا به برکت همان برزخ حرف می زند.

پرسش: استاد در برزخ شفاعت نیست.

پاسخ: چراً، ولی دسترسی از این طرف کم است آنها اولیای الهی قدرتشان چه در برزخ چه در قیامت کبرا محفوظ است اگر فشاری هست محرومیّتی هست از این طرف است.

در باب دیگر مرحوم فیض(رضوان الله علیه) این حدیث را نقل می کند این حدیث را ملاحظه بفرمایید چند بار ما این حدیث را در این سالها خواندیم در همان جلد ۲۵ صفحه ی ۶۴۱ این روایت است البته در روضه ی کافی در جلد هشت کافی این روایت هست و اینجا هم به همین صورت است سرّ اینکه ما چندین بار این روایت را خواندیم این است که شیخناالاستاد مرحوم علامه شعرانی(رضوان الله علیه) یک تعلیقه ی پربرکتی در همین وافی دارند می فرمایند این روایت مثل این در جوامع روایی اهل سنّت اصلاً نیست این از برکات اهل بیت است که مشکل برزخ را حل می کند آنها چون چنین روایتی ندارند در جریان برزخ واقع با دشواری می خواهند مشکل را حل کنند خب قبر از طرفی «روضه مِن ریاض الجنّه»(۱) شما لابد بعضی از شما که مکّه مشرّف شدید بین راه به بدر رسیدید وجود مبارک حضرت الآن به برکتهای عنایتهای اسلامی در همین بدر دیواری کشیدند که قبور شهدای بدر درون دیوار است بیرون همان قَلیب و چاهی است که کفار را دفن کردند وجود مبارک پیغمبر با یک فاصله ی معیّنی چاهی کَند و اجساد نحس این کفار و مشرکین را دستور دادند در آن چاه بیندازند الآن برای اینکه یک قبرستان نباشد چون نمی شود قبرستان مشترک باشد کاملاً دیواری کشیده شده در همین صحنه ی بدر که بین مکه و مدینه است یک چاه و دَلو نمادینی هم آنجا دارد که چاه بدر را دارد نشان می دهد کسانی هستند که به خوبی معرفی می کنند که شهدای بدر را می شناسند شناسنامه های آنهاّ، تاریخ آنها را می شناسند معرفی می کنند که اینجا چه کسانی شهید شدند قبر چه کسی است و چه کسی در جریان قلیب بدر که عده ای به آن صورت دفن شده بودند وجود مبارک حضرت فرمود به آنها آیا «هل وجدتم ما وَعدکم ربّکم حقّا»(۲) به حضرت عرض کردند که با مُرده ها داری حرف می زنی فرمود: «ما أنتم بأسمع لما أقول منهم»(۳) این چنین نیست که شما حرفهای مرا بهتر از آنها بشنوی آنها حرفهای ما را می شنوند ولی قدرت جواب ندارند این گونه از تعبیرات که قبر مؤمن «روضه مِن ریاض الجنّه» و قبر کافر «حُفره مِن حفر النیران»(۴) کم نیست آنها چون این روایتی که الآن می خواهیم بخوانیم این را و امثال این را ندارند در حلّ این معضل ماندند که خب فاصله ی آن قلیب و چاه بدر که اجساد نحس مشرکان آنجا انداخته شد با قبور شهدا بسیار کم است اینجا «روضه مِن ریاض الجنّه» است «مدّ البصر» آنجا «حُفره مِن حفر النیران» اینها را چطور توجیه بکنیم؟ شیخناالاستاد مرحوم علامه شعرانی در همین تعلیقه می فرمایند چون مشابه این روایت در جوامع روایی اهل سنّت نیست آنها برای توجیه جریان برزخ ماندند آن روایت که مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) در روضه کافی جلد هشتم نقل می کند و مرحوم فیض این روایت را بازگو کرده این است از وجود مبارک ابی الحسن(علیه السلام) است که حضرت فرمود: «إنّ الأحلام لم یَکن فیما مضی؟» در گذشته ی دور بشر می خوابید ولی خواب نمی دید رؤیا نبود «لم یکن فیما مضی فی أوّل الخَلق و إنّما حَدَثت» این أحلام و رؤیا بعداً پدید آمد راوی

عرض می کند «قلت و ما العلّه فی ذلک» چطور شد خدا رؤیا را نصیب مردم کرد؟ «فقال» سرّش این است «إنّ الله تعالی؟ بعث رسولاً إلی أهل زمانه» در گذشته ی دور پیامبری آمده برای هدایت مردم «ودعاهم إلی عباده الله و طاعته فقالوا إن فعلنا ذلک فما لنا» به پیامبرشان گفتند اگر ما به این راهنماییهای شما عمل بکنیم چه می شود و اگر نکنیم چه می شود؟ «فوالله ما أنت بأکثرنا مالاً و لا بأعزّنا عشیرهً» نه سرمایه دارتر از مایی نه قوم و قبیله ات از ما بیشترند ما چرا حرفت را گوش بدهیم اگر اینها را عمل بکنیم چه می شود مگر؟ «فقال» آن پیامبر فرمود: «إن أطعتمونی أدخلکم الله الجنّه و إن عصیتمونی أدخلکم الله النار» اگر اطاعت کردید بهشت می روید و اگر اطاعت نکردید جهنم می روید «فقالوا و ما الجنّه و النار» بهشت و جهنم چیست؟ «فوصف لهم ذلک» آن پیامبر بهشت و جهنم را که به بعد از مرگ است برای آنها معرفی کرده «فقالوا متی؟ نَصیر إلی ذلک» چه موقع به بهشت و جهنم می رسیم؟ «فقال إذا مِتّم» وقتی مُردید می رسید «فقالوا لقد رأینا أمواتنا صاروا عظاماً و رُفاتا» گفتند که ما دیدیم مُرده ها همه رفتند و خاک شدند کسی برنگشته «فأزدادوا له تکذیباً و به استخفافا» تکذیبشان بیشتر شدّ، استخفاف و استهزا بیشتر شد و مانند آنّ، از این به بعد «فأحدث الله تعالی فیهم الأحلام» رؤیا را نصیب این مردم کرد که اینها در خواب چیزهایی را می دیدند برای اینها تازگی داشت «فأتوه فأخبروه بما رأوا و ما أنکروا من ذلک» به حضور پیامبرشان رسیدند جریان رؤیا را بازگو کردند گفتند اینها چیست که ما می بینیم «فقال» آن پیامبر فرمود: «إنّ الله تعالی؟ أراد أن یَحتجّ علیکم بهذا هکذا تکون أرواحکم إذا مِتّم» اینکه من می گویم بعد از مرگ چنین عالمی را می گویم توقّع نداشته باشید که مُرده های شما از این قبرستان بیایند در کوی و برزن شما ما سیرِ رفتنی داریم رجوع ما الی الله است نه الی الدنیا «إنّ الله تعالی أراد أن یَحتجّ علیکم بهذا هکذا تکون أرواحکم إذا مِتّم و إن بَلیت أبدانکم» گرچه ابدانتان کهنه بشودّ، فرسوده بشود ولی أرواحتان «تصیروا الأرواح إلی عِقابٍ حتی تُبعث الأبدان» تا دوباره ذات اقدس الهی بدنها را در قیامت زنده کند ولی در برزخ با وجود مثالی شما مأنوس هستید بنابراین با این سرشت ماّ، سرنوشت ماّ، زندگی ماّ، حیات ماّ، با همه ی شئون ما مرتبط است این بحثهای برزخی آنهایی که در بصائرالدرجات نقل کردند که مؤمن وقتی وارد قبر شده کسی طرف راست کسی طرف چپ یکی بالاّ، یکی پایینّ، یکی فوق او می ایستد آنها می گویند نگران نباش اگر خطر از طرف راست آمده من دفاع می کنمّ، آن یکی می گوید خطر از طرف چپ آمده من دفاع می کنم یکی نماز اوستّ، یکی روزه ی اوستّ، یکی زکات اوستّ، یکی حجّ اوست آنکه از همه شفاف تر و درخشان تر است مسئله ولایت است که از همه مقتدرتر این را در بصائرالدرجات دارند مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) در جلد دوم کافی در باب ادخال سرور مؤمنین در جلد دوم کافی که ایمان و کفر است آ نجا نقل می کند وقتی مؤمن را وارد قبر کردند یک جوان خوش چهره ایّ، زیبایی به عنوان حامی او وارد قبر می شود این از او سؤال می کند تو چه کسی هستی؟ می فرماید این ادخال سروری هستم که تو در قلب کسی انداختی مشکل کسی را حل کردیّ، مریضی را درمان کردیّ، به کسی وام دادیّ، به دنبال کار کسی رفتیّ، گِره کسی را گشودی نه خندیدی و خنداندی اینکه ادخال سرور نیست ادخال سرور واقعاً این است که نیاز کسی را انسان برطرف بکند فرمود ادخال سرور در قلب مؤمن به صورت یک انسان زیبا در می آید یکی و دوتا و ده تا و صدتا نیست روایات در باب تمثّل، اگر کسی حالاـ وسیله ی کامپیوتر و امثال ذلک دارد واژه ی تمثّل و اینها را جستجو کند که خیلی است در بعضی از مطالب روایات کلمه ی تمثّل نیست نظیر همین روایتی که الآن خوانده شد عرض شد مرحوم کلینی در جلد دوم کافی در بحث ایمان و کفر باب ادخال سرور مؤمن این روایت را نقل می کند کلمه ی تمثّل در آن نیست یا آن که مرحوم صاحب بصائرالدرجات نقل می کند که زیباتر از همه ولایت است اینها کلمه ی تمثّل در آن نیست این روایات را آدم مأنوس باشد با تمثّل اُنس می گیرد آن وقت با زندگیِ ما سر و کار دارد ما اگر مُردیم آنها را می بینیم چه با موت طبیعی چه با موت ارادی.

۱- (۱۰) . بحارالأنوارّ، جّ۶، ص۲۱۴.

۲- (۱۱) . شرح نهج البلاغهّ، جّ۱۱، ص۴۷.

۳- (۱۲) . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدیدّ، جّ۱۴، ص۱۷۹.

۴- (۱۳) . بحارالأنوارّ، جّ۶، ص۲۱۴.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۲۲ تا ۲۵ سوره مریم ۸۸/۰۸/۰۲

.Your browser does not support the audio tag

فَحَمَلَتْهُ فَانتَبَذَتْ بِهِ مَكَاناً قَصِيّاً (۲۲) فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَهِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِى مِتُّ قَبْلَ هذَا وَكُنتُ نَسْياً مَنْسِيّاً (۲۳) فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِى قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيّاً (۲۴) وَهُزِّى إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَباً جَنِيّاً (۲۵)»

جریان مریم(سلام الله علیها) در سوره ی مبارکه ی «مریم» قبل از سوره ی مبارکه ی «آل عمران» ذکر شد لذا آن تفصیلهایی که در سوره ی «مریم» هست در سوره ی «آل عمران» نیست برای اینکه قبلاً گفته شد.

مطلب دوم آن است که اگر اهتمامی به امری داده بشود قرآن کریم خداوند او را به عنوان «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ» یاد می کند و اگر نیمه اهتمام باشد با «وَاذْكُرْ» ذکر می کند دیگر لازم نیست بفرماید: «واذکر کتاب» و اگر از این مرحله نازل تر باشد با همان «اذ» ظرفیه که منصوب است به «اُذکرِ» مقدّر یاد می کند «وإذ کذا» این «إذ» ظرف است، منصوب است به «اُذکر» مقدّر تا موارد چه باشد تا تفسیر چه اقتضا کند.

مطلب بعدی آن است که فرق اساسی جریان زکریا و مریم(سلام الله علیهما) در این بود که زکریا(سلام الله علیه) منتظر و راغب و مشتاق فرزند بود ولی مریم(سلام الله علیها) چنین رغبت و اشتیاقی از ایشان ما نشان نداریم لذا وقتی به زکریا(سلام الله علیه) بشارت فرزند داده شد او مشعوف و خوشحال شد منتها آیت طلب کرد که چه موقع این معجزه و این کرامت رخ می دهد اما درباره ی مریم(سلام الله علیها) وقتی سخن از بشارت داده شد «إِذْ قَالَتِ الْمَلاَئِكَهُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَهٍ مِنْهُ»(۱) این نگران شد چون سابقه ی رغبت و اشتیاق و انتظار و ترغّبی نداشت لذا نگران بود و از تهمت هم هراسناک بود بنابراین زکریا(سلام الله علیه) راغب بود و خوشحال شد منتها منتظر تعیین وقت و آیت بود مریم(سلام الله علیها) چون چنین انتظار و رغبتی در او نبود مسئله را با نگرانی استقبال کرد لذا در جریان زکریا سخن از استعاذه نیست که به خدا پناه ببرد ولی در جریان مریم(سلام الله علیها) سخن از استعاذه است «قَالَتْ إِنِّى أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنكَ إِن كُنتَ تَقِيّاً»(۲) وقتی زکریا(سلام الله علیه) آن فرستاده را می بیند خوشحال می شود، مریم(سلام الله علیها) آن فرستاده را با این کلام می شنود در صدد رفع تهمت برمی آید به خدا پناه می برد.

۱- (۱) . سوره ی آل عمران، ایه ی ۴۵.

۲- (۲) . سوره ی مریم، آیه ی ۱۸.

مطلب بعدی آن است که این «إِنِّى أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنكَ» تنها جمله ی خبریه نیست بلکه جمله ی خبریه ای است که به داعی انشاء القا شده حضرت نمی خواهد بفرماید من در آینده از شرّ تو به خدا پناه می برم بلکه با همین جمله دارد استعاذه می کند

مثل اینکه ما می گوییم «أعوذ بالله مِن الشیطان الرّجیم» این «أعوذ بالله مِن الشیطان الرّجیم» صیغه ی انشائی است نه صیغه ی اخباری نظیر «بعت و اشتریت» یا نظیر «أنکحتُ» و مانند آن که صیغه خبر نیست انشاء است انشای عقد نکاح است انشای عقد بیع است و مانند آن، اینجا هم انشاء پناهندگی است «أعوذ بالله مِن الشیطان الرّجیم» خبر نیست یعنی من دارم پناهنده می شوم وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) هم که این جمله را گفت «قَالَتْ إِنِّی أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنکَ إِن کُنتَ تَقِیّاً» یعنی الآن من پناه می برم به خدا نه اینکه جمله ی خبریه باشد که من بعدها پناه می برم.

مطلب بعدی آن است که در سوره ی «مریم» «وَلَمْ أَکُ بَغِیّاً»(۱) آمده و در «آل عمران» نیامده که نکته اش قبلاً ذکر شد عمده آن است که گفتند بَغیّ وصف امرأئه ی زانیه است لذا «بغیّة» نفرمود برای اینکه یک وصف خاص است و به علامت تأنیث نیاز نداشت «وَلَمْ أَکُ بَغِیّاً» به هر تقدیر وجود مبارک مریم با این نگرانی روبه رو بود که اگر فرزند پیدا کنم تهمت را چه کنم چون این نگرانی در مریم بود و در زکریا(سلام الله علیهما) نبود اینجا سخن از استعاذه است آنجا سخن از استعاذه نیست یک، اینجا تعلیل را به همراه دارد آنجا این تعلیل را به همراه ندارد دو، آنجا دیگر نفرمود «وَلِنَجْعَلَهُ آیَةً لِّلنَّاسِ»(۲) با اینکه یحیی آیت الله بود، آیةً للناس بود اما خدا درباره ی پیدایش یحیی به زکریا(سلام الله علیهما) نفرمود من به تو فرزند می دهم «وَلِنَجْعَلَهُ آیَةً لِّلنَّاسِ» اما درباره ی مریم(سلام الله علیها) این جمله را دارد که «وَلِنَجْعَلَهُ آیَةً لِّلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِّنَّا» برای اینکه آن نگرانی را برطرف کند خب حالا وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) به خدا پناهنده شد و مشکل داخلی او و جریان میلاد حل شد اما تهمت مردم را چه کار کند، وجود مبارک عیسی که به دنیا آمد تهمت زدایی کرد فرمود من او را آیه الله قرار می دهم، آیتٌ للناس قرار می دهم جلوی هر تهمتی را می گیرم نمی گذارم به تو تهمت بزنند «وَلِنَجْعَلَهُ آیَةً لِّلنَّاسِ» او اگر در گهواره است حرف می زند، بزرگ شد کارِ معجزه آسایی می کند، کوچک است کارهای اعجازی دارد که تو را تبرئه می کند قداست خودش را ثابت می کند تو از این جهت نگران نباشد پس این فرق اساسی یعنی چندین فرق اساسی بین جریان مریم و زکریا(سلام الله علیهما) هست که همه ی آن فروق را قرآن کریم با یک کلمه یا یک کلام تبیین کرده در جریان یحیی با اینکه او «آیَةً لِّلنَّاسِ» بود ولی مطرح نفرمود اما اینجا فرمود: «قَالَ کَذٰلِکَ قَالَ رَبُّکَ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ»(۳) خب حالا مشکل مریم با این حل نمی شود که مشکل مریم(سلام الله علیها) این است خب من چه کنم تهمت مردم را درست است این کرامت از طرف ذات اقدس الهی میسور است که بدون همسر زنی را مادر بکند اما تهمت را چطور ارائه بکنم فرمود: «وَلِنَجْعَلَهُ آیَةً لِّلنَّاسِ» ما این را آیتِ مردم قرار می دهیم چگونه اینها می خواهند تهمت بزنند.

۱- (۳) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۰.

۲- (۴) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۱.

۳- (۵) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۱.

مطلب مهمّ تفسیری که در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» هم اشاره شد این است که در این گونه از موارد ذات اقدس الهی از اول شروع نمی کند چون به حسب ظاهر باید بفرماید «کذلکَ قال ربّکِ هوّ علیّ هیّن لنجعله للناس» این «واو» «وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِّلنَّاسِ» عطف بر چیست، چه چیزی را بر چه چیزی دارد عطف می کند و او را آیت مردم قرار می دهیم این ممکن است در تفسیرهای دیگر هم باشد ولی ابتکار و شاهکارش را شما در المیزان می بینید در ذیل آیه ی سوره ی مبارکه ی «انعام» مبسوطاً این بحث گذشت که گویا ذات اقدس الهی که گوینده است و وجود مبارک پیغمبر که شنونده است اسراری را در میان می گذارند بعضی را آرام می گویند بعضی را بلند اسراری که خدای سبحان به پیامبر می فهماند آن اسرار برای گوش عدّه ای نامحرم است خدای سبحان آن رازها را از اینجا شروع می کند من این کار را برای فلان شیء، برای فلان شیء، برای فلان شیء و برای فلان کار انجام می دهم آنها که اسرار رمزی بین متکلّم و مخاطب است آنها را ذکر نمی کند یا جهراً ذکر نمی کند از آن به بعد که قابل فهم برای توده ی مردم هست آن را ذکر می کند سوره ی مبارکه ی «انعام» آیه ی ۷۵ را ملاحظه می فرمایید سوره ی «انعام» آیه ی ۷۵ «وَكَذٰلِكَ نُرِى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» این «وَلِيَكُونَ» عطف است بر اهداف و اغراض و علل محذوف حالا چه چیزهایی حذف شده روشن نیست نه اینکه ـ معاذ الله ـ در قرآن بود و نگفتند آن متکلّم و مخاطب رمزهایی بین آنها هست فرمود ما ملکوت آسمان و زمین را نشان ابراهیم خلیل دادیم برای فلان کار، برای فلان کار، برای فلان کار و برای اینکه او یقین پیدا کند این «وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» عطف است بر محذوف که آن محذوف در حدّی نبود که قائل به فهم باشد برای توده ی مردم آنها را ذکر نفرمود اینجا هم همین طور است که بخشیدن عیسی به مریم(سلام الله علیهما) برای فلان هدف، برای فلان هدف، برای فلان هدف که آنها می فهمند «وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِّلنَّاسِ» که بشود معجزه ی مردمی، اگر آیت الله شد دیگر جا برای تهمت نیست اگر آیت شد علامت شد خودش از خودش دفاع می کند دیگر در گهواره باشد حرف می زند، بزرگ که شد حرف می زند کاملاً دفاع می کند از حریم خودش، از حَرم مادر دفاع می کند این «وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِّلنَّاسِ» این نکته را دارد لذا صدر را به ذیل و ذیل را به صدر بست از باب ردّ العجز إلى الصدر که یکی از لطایفی بدیهی است که لابد در مطوّل ملاحظه فرمودید اینجا هم همین کار را کرده اول با متکلّم مع الغیر شروع کرده این وسطها به ضمیر غایب و فعل غایب برگردانده بعد به متکلّم مع الغیر برگشته فرمود: «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا» بعد دیگر ضمیر غایب شد «فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَراً سَوِيّاً * قَالَتْ إِنِّى أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنكَ إِن كُنتَ تَقِيّاً * قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَاماً زَكِيّاً»، «قَالَ كَذٰلِكِ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَىَّ هَيِّنٌ» این وسطها مطالبی میانی بود که با ضمیر مُغایب و فعل مغایب طرح شد به آن نکته حسّاس و اصیل که رسید دوباره با «فَأَرْسَلْنَا» که متکلّم مع الغیر برگشت فرمود: «وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِّلنَّاسِ».

پرسش: در سوره ی مبارکه ی «زمر» آن جریان ورود جهنمیان به جهنم و بهشتیان به بهشت آنجا دارد «فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا».(۱)

پاسخ: بله آنجا برای اینکه از بس جزا مهم است ذکر نشده در یک جا ذکر شده در یک جا حالا چقدر خطر هست ذکر نشده در سوره ی مبارکه ی «زمر» بخش پایانی اش که یکی مربوط به جهنّمیهاست و یکی هم مربوط به بهشتیها به این صورت است «وَسِيقَ الَّذِينَ»(۲) هر دو را سوق می دهند هر دو سوق است، سِیق است یک جا «سِيقَ» است «سیقَ» آن کسی که از جلو رهبری می کند قائد است و کار او قیادت است آن که از پشت می راند سائق است اینکه از پشت می راند از پشت می آید گاهی از پشت می راند مثل اینکه حیوانها را هِی می کند یک وقت از پشت بدرقه می کند فرشته ها دو قِسم اند یک عدّه بهشتیها را از پشت بدرقه می کنند فرمود: «وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَراً» اینجا سوق است به عنوان بدرقه یک وقت از پشت سر هِی می کنند آن طوری که دامدار دام را هِی می کند فرمود: «وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ زُمَراً»(۳) پس بدرقه کردن با از پشت هِی کردن فرق دارد این برای پشت سر، وقتی که به هدف رسیدند آنجا می فرماید: «وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ زُمَراً حَتَّى إِذَا جَاؤُهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا» این دیگر جزا و شرط روشن است لکن درباره ی بهشتیها فرمود: «وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَراً حَتَّى إِذَا جَاؤُهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا»(۴) جزا ندارد از بس جزا مهم است که نمی شود آن را ذکر کرد که چه می شود آنجا خب درها را باز می کنند چه می شود برای بهشتیها آنها چه می بینند این تفاوت اصیل است که در پایان سوره ی مبارکه ی «زمر» است که یک جا «واو» هست یک جا «واو» نیست اما اینجا که از وسط شروع می کنند معلوم می شود چیزهایی قبلاً بوده دیگر و از اینکه این وسطها را به غایب دادند رشته سخن را به فرشته و مریم(سلام الله علیهم) دادند اول را خدا خودش با متکلّم مع الغیر شروع کرده، آخر را خودش با متکلّم مع الغیر شروع کرده این از اهتمام این دو مطلب اول و آخر حکایت می کند «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا»(۵) یک، «وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِّلنَّاسِ»(۶) این دو، بنابراین نگرانی مریم(سلام الله علیها) هم برطرف شده این را درباره ی وجود مبارک یحیی نفرمود برای اینکه زکریا(سلام الله علیه) نگران نبود تا خدا بفرماید ما او را «آيَةً لِّلنَّاسِ» قرار می دهیم، خب «وَرَحْمَةً مِّنَّا»(۷) نه تنها آیت است، رحمت است هم برای خودش هم برای مادرش هم برای جامعه ولی برای تهمت زدایی او آیت حق است و این امر هم اتفاق افتاده و می افتد و یقینی است حالاـ وجود مبارک مریم(سلام الله علیه) این بار را در زِهدانش تحمّل کرد «فَحَمَلَتْهُ» این حمل در مقابل وضع است که «حَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلاَثُونَ شَهْراً»(۸) یک، «حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلَى وَهْنٍ»(۹) دو، حمل در مقابل وضع یعنی بارداری وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) حالا باردار شد این بار را برای اینکه پنهان نگه بدارد فاصله گرفت از اهلش «فَحَمَلَتْهُ فَانتَبَذَتْ بِهِ» که این «باء» برای تعدیه است یعنی این حملی که در رَحِم داشت این حمل را به راه دور بُرد «مَكَاناً قَصِيّاً» حالاـ کجا برد چون دخیل نبود قرآن کریم ذکر نکرد ولی از قومش فاصله گرفت یک وقت است که حجاب است که «مِن دُونِهِمْ حِجَاباً»(۱۰) خب بالأخره قوم می توانند بیایند باخبر بشوند اما یک وقت مکان قاصی است، مکان اقصاست، مکان دور است حالا کجاست روشن نیست «مَكَاناً قَصِيّاً». بین این حمل و لحظه ی وضع چقدر فاصله شد آن را قرآن کریم ذکر نمی کند اما فرمود: «فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَهِ» مَخاض همان دردِ زایمان است «جاء» یعنی آمد این آمد گاهی با حرف «باء» تعدیه می شود مثل «اجعلنی برجلٍ» یا «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَهِ»،(۱۱) گاهی با همزه ی باب افعال تعدیه می شود مثل همین آیه «فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ» یعنی درد زایمان مریم(سلام الله علیها) را آورده به کنار درختی بالأخره جایی تکیه بدهد درختی باشد آمد اینجا این درخت کاری کرد که هم مشکل جریان زکریا را به ما فهماند قابل حل است، هم مشکل خود مریم را «فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَهِ» هنگام زایمان است و هنگام وضع حَمل. «قَالَتْ» وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) فرمود: «يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هذَا» چون حالا که می خواهد مادر

بشود اینکه سابقه نداشت چنین کاری چون سابقه در جهان نبود یک کارِ بی سابقه است کسی مادر بشود آن هم با قداستی که دارد، با قداستی که دارد با آن کرامتهایی که از او شنیدند و دیدند چگونه این بار را تحمل کند این مشکل را «قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هذَا» ای کاش قبل از اینکه من به این وضع در بیایم و زایمان کنم می مردم مستحضرید که این «مات، یموت» باید «مُتّ» بیاید نه «مِتُّ» برخیها گفتند این از «ماتَ یَماتُ» است لذا «مِتُّ» آمده نظیر «خاف، یخاف» که «خِفت» آمده این دوتا بحث در ذیل آیه «وَلَئِن قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ أَوْ مُتُّمْ»،(۱۲) «وَلَئِن مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ» مطرح شد که بعضیها «مِتُّم» قرائت کردند که از «مات، یَمات» است، بعضیها «مُتّم» قرائت کردند که از «مات، یموت» است «وَلَئِن مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللّهِ تُحْشَرُونَ»(۱۳) و مانند آن اینجا هم دوتا قرائت شده هم «مِتُّ» قرائت شده که از «ماتَ یَمات» است هم «مُتُّ» قرائت شده که از «مات، یموت» است «قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هذَا وَكُنتُ نَسْياً مَنْسِيّاً» این نَسْیِ یعنی چیزِ حقیرِ غیر قابل اعتنا «نَسَأ» که آخرش همزه دارد به معنای تأخیر است این نقد و نَسِیئه نه نسیه، نَسیئه که در معاملات است همین است اگر کالا نقد باشد ثمن تأخیر بیفتد می گویند نَسیئه است نَسَئه، نسّأئه و أنسیَ یعنی «أخَّرَ» و عصا را هم که گفتند مِنسئه گفتند برای اینکه وسیله ی تأخیر است یعنی چیزی را به عقب می اندازد این مهموز اللام است به معنی تأخیر است یک «نَسَوَ» است که نساب و نِسوه و امثال ذلک از او تشکیل می شود یک «نَسِیَ» است که لامش «یاء» است که نسیان و فراموشی و امثال ذلک از او پیدا شده و شیء حقیری که قابل اعتنا نیست و فراموش می شود و جزء فراموش شده هاست می گویند نَسیْ و تأکید مَنسی نشانه ی حقارت کامل آن شیء است در کارهای عرب هم این چنین است که برخی از اهل تفسیر گفتند وقتی کسی رفت جایی مهمانی یا رفت اردویی در بیابان مسئول آن منطقه می گوید «خذوا أنسائکم» یعنی این چیزهای حقیری که فراموش می شود جا می اندازید آن را بگیرید خب، وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) هم فرمود ای کاش من یک شیء حقیری بودم که به حساب نمی آمدم و این را تأکید کرده با «مَنسیّ» «وَكُنتُ نَسْياً مَنْسِيّاً» و چیز حقیر چون به ذهن نمی آید فراموش می شود این را چه موقع گفت، در زمانی که احتمال تهمت درباره ی آن وجود مبارک بود لکن متفرّعاً بر این «فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا» و برخیها «مَن تحتها» قرائت کردند از زیر خود یا به تعبیر مرحوم شیخ طوسی در تبیان که «تحت» به معنای وراء است نه به معنای زیر از ورای او کسی به او ندا داد که محزون نباش «أَلَّا تَحْزَنِي» چرا، برای اینکه «قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيّاً» اینجا که می بینید خبری از آب نیست شما می خواهید خودتان را شستشو کنید چون اوّلین نیاز یک زن زایمان کرده آب است اگر آب بخواهی اینجا برایتان آب فراهم می شود نهری جاری می شود و مانند آن، ولی در کتابهای اهل معرفت شما وقتی به فَصّ عیسوی مراجعه می کنید می بینید این سَرِیّ را به سیّدالقوم معنا کردند سیّدناالاستاد(رضوان الله علیه) معنای دوم سَرِیّ را شریف القوم ذکر کرد فرمود(۱۴) و معنای اول اظهر است سریّ یا به معنای نهر و جدول آب است یا به معنای فرد شریف ایشان می فرمایند که سَرِیّ همان معنای جدول و آب است و امثال ذلک البته غالب مفسّرین این را می گویند اما دیگران معنای سَریّ را سیّدالقوم می گویند و این با رفع حُزن مریم سازگارتر است وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) نگرانی اش این نبود که حالا من که مادر شدم وضع نفاس پیش آمد من که احتیاج به آب دارم اینجا آب نیست بی آبی را چه کنم تمام نگرانی مریم(سلام الله علیها) این بود که من این بچه را چطوری ببرم آن که ندا می دهد باید این مشکل را حل کند نه مشکل بی آبی را لذا آنها می گویند که «فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سیّد القوم، الرجل الشریف»، کسی می آید از تو دفاع می کند نگران چه هستی، حُزن مریم را عیسی می زداید نه حزن مریم را جدول آب غالب مفسّرین حتی سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) این سَرِیّ را به همان جدول آب معنا می کنند خب بله غالباً سَریّ همان آب است اما تناسب صدر و ساقه ی آیه نشان می دهد که وجود مبارک مسیح آن کسی که از زیر با مادرش با مریم(سلام الله علیهما) سخن می گوید می خواهد حزن او را برطرف کند «فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا أَلَّا

تَحْزَنِی» چرا، چون «قَدْ جَعَلَ رَبُّکِ تَحْتَکِ سَرِیّاً» کسی آمده از تو دفاع می کند.

ص: ۱۰۷

۱- (۶) . سوره ی زمر، آیه ی ۷۱.

۲- (۷) . سوره ی زمر، آیه ی ۷۱.

۳- (۸) . سوره ی زمر، آیه ی ۷۱.

۴- (۹) . سوره ی زمر، آیه ی ۷۳.

۵- (۱۰) . سوره ی مریم، آیه ی ۱۷.

۶- (۱۱) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۱.

۷- (۱۲) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۱.

۸- (۱۳) . سوره ی احقاف، آیه ی ۱۵.

۹- (۱۴) . سوره ی لقمان، آیه ی ۱۴.

۱۰- (۱۵) . سوره ی مریم، آیه ی ۱۷.

۱۱- (۱۶) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۶۰.

۱۲- (۱۷) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۵۷.

۱۳- (۱۸) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۵۷.

۱۴- (۱۹) . تفسیر المیزان، ج۳، ص۱۷۷.

پرسش: اگر به معنای سیّدالقوم بگیریم دیگر با آیه ی «وَهُزِّی إِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ» نمی خورد آخر آنجا می خواهد بگوید که خوراکی را می خواهد.

پاسخ: نه، منظور آن است که حزن مریم(سلام الله علیها) از تنهایی و بی کسی و بی آبی بود یا اینکه «یَا لَیْتَنِی مِتُّ قَبْلَ هذَا وَکُنتُ نَسْیاً مَنْسِیّاً» بود.

پرسش: از دو آیه ی بعد معلوم می شود که «فَکُلِی وَاشْرَبِی وَقَرِّی عَیْناً» «سریا» منظور جدول آب است.

پاسخ: نه، حالا برسیم به آن آیه تا روشن بشود که آن کاری که وجود مبارک مسیح به مادرش گفت، گفت قصّه ی تو و زکریا، قصّه ی زکریا و تو را ما با یک شاخه حل می کنیم حالا صبر کنید تا به آنجا برسیم.

پرسش: از اینکه تعبیر کوثر به حضرت زهرا(سلام الله علیها) می شود چه اشکالی دارد که سریّ هم تعبیر به حضرت عیسی بشود.

پاسخ: خب بله خود او، بله او تأیید می کند این مطلب را که وجود مبارک فاطمه(سلام الله علیها) خب انسانِ کاملی است که فوق اینهاست لکن آن که مشکل مریم(سلام الله علیها) را باید حل کند باید چیزی باشد که دیگر او نگوید «یَا لَیْتَنِی مِتُّ قَبْلَ هذَا وَکُنتُ نَسْیاً مَنْسِیّاً» وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) از این روزیها که فراوان دیده «کُلَّمَا دَخَلَ عَلَیْهَا زَکَرِیَّا الْمَحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقاً»(۱) را که مریم پشت سر گذاشته او که برای نان و آب نمی نالد مگر آنجا بود در محراب بود کسی برای او روزی می آورد یا «قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّهِ»(۲) اگر بانویی سالیان متمادی رزق مِن حیث لا یحتسب را آزمود الآن برای او نگران نیست نگرانی مریم(سلام الله علیها) از این است که گفت «یَا لَیْتَنِی مِتُّ قَبْلَ هذَا وَکُنتُ نَسْیاً مَنْسِیّاً» بنابراین مناسب این است که این سَریّ بشود شریف القوم، سیّد القوم و مانند آن، حالا برسیم به جریان «هُزِّی إِلَیْکِ» این جریان «هُزِّی إِلَیْکِ» به این صورت است «وَهُزِّی إِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ تُسَاقِطْ عَلَیْکِ رُطَباً جَنِیّاً» تو دوتا مشکل داری یکی درباره ی زکریاست که خب حالا یا مشکل شما بود یا نبود، یکی هم مشکل خود شماست با یک کار این دو کِرشمه حاصل می شود زکریای پیر جوان شد یک، مریمِ بی همسر مادر شد دو، این شاخه ی نخل که پیر است با اشاره ی الهی جوان می شود یک، نخل بدون همسر میوه نمی دهد باید تلقیح بشود باید مذکّر ببیند کدام درخت خرماست بدون تأبیر و بدون تلقیح مادر می شود گفت تو تکان بده این دوتا کار را خدا می کند هر دو کار را کرد هم مشکل مربوط به یحیی و زکریا حل شد این جزعِ بالی این درخت خشک شده شاداب همان طوری که زکریا شده جوان یعنی کارِ جوانی کرد و درخت خرما بدون تلقیح و بدون تأبیر میوه نمی دهد این هم میوه داد فرمود تو نگران چه چیزی هستی این سیّد القوم باید باشد چنین حرفی بزنند نه جدول آب حالا خیلیها گفتند بله، الآن شما ده دوره مثلاً المیزان نوشته بشود باز ببینید قرآن تازه است نمی دانم متوجّه می شوید در بعضی از مسائل یا نه، ما وقتی به جاهایی می رسیم که می بینیم اصلاً جای ما نیست از وحشت یا ترس وارد نمی شویم حالا می فهمید یا نه، نمی فهمم این قدر آیات سنگین است این قدر مطالب پیچیده و عمیق است که ما همین که می خواهیم پا بگذاریم می بینیم که جا برای آرامش پا نیست فوراً برمی گردیم از بس این کتاب سنگین است این با کتابهای دیگر فرق می کند. خب، بنابراین اوّلین باری که ما این جمله را یعنی این جمله ای که می خواهم عرض کنم شنیدیم از شیخناالاستاد مرحوم آقای آملی بزرگ بود در تهران ایشان این را تدریس می کردند که درست است که ذات اقدس الهی کارها را با معجزه و کرامت و عنایت انجام می دهد

برای خیلیها «مَن یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَل لَهُ مَخْرَجاً»(۳) و مانند آن است اما ما هم باید کوششی بکنیم آن بزرگوار که گفت

۱- (۲۰) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۷.

۲- (۲۱) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۷.

۳- (۲۲) . سوره ی طلاق، آیه ی ۲.

گرچه مثالش نه به کوشش دهند آن قدر ای دل که توانی بکوش

همین است ایشان می فرمودند تمام کارهای مریم(سلام الله علیها) با معجزه بود «کُلَّمَا دَخَلَ عَلَیْهَا زَکَرِیَّا»(۱) با معجزه بود، فرشته ها را دیدن کرامت بود، مادر شدن کرامت بود، به جذع نخل آمدن کرامت بود، جذع را جوان کردن کرامت بود، میوه های شاداب دادن کرامت بود، اما همین خدا به وسیله ی وجود مبارک مسیح به مریم می فرماید تو هم دستی تکان بده خب مگر نمی شد این درخت خشک که پر خرما شد این شاخه اش یک مقدار خم بشود چرا فرمود تو تکان بده، تو دستی هم تکان بده تو هم کاری بکن این همه کار برای خدا ولی تو هم به احتزاز در بیاور تو هم دستی دراز بکن تو هم کاری بکن منتظر نباش که همه از راه غیب به دهنت بیاید چه حاجت که حالا یک تکان بدهد خب این شاخه اگر خم می شد و وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) این میوه را می چید به جایی برنمی خورد که ما تا آنجا که وظیفه داریم باید تلاش و کوشش کنیم حالا ـ لطف الهی تا که را بخواهد و نظرش به که باشد «وَهُزِّی إِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ تُسَاقِطْ عَلَیْکِ رُطَباً جَنِیّاً» ما که نمی خواهیم تو را تغذیه کنیم یک میوه هم به تو بدهیم الآن تو احتیاج به میوه داری نه به غذا این تازه بودن خرما وقتی خشک شد دیگر جزء غذاها در می آید اما وقتی رطب تازه است جزء فواکه در می آید «رُطَباً جَنِیّاً» آن گاه «فَکُلِی وَاشْرَبِی وَقَرِّی عَیْناً»(۲) اگر کسی را دیدی با زبان رسا و گویا از خودت دفاع بکن.

ص: ۱۰۹

۱- (۲۳) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۷.

۲- (۲۴) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۶.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۲۳ تا ۳۰ سوره مریم ۸۸/۰۸/۰۳

.Your browser does not support the audio tag

ففَأَجاءَهَا الْمضـخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَهِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِى مِتُّ قَبْلَ هذَا وَكُنتُ نَسْياً مَنْسِيّاً (۲۳) فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِى قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيّاً (۲۴) وَهُزِّى إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَباً جَنِيّاً (۲۵) فَكُلِى وَاشْرَبِى وَقَرِّى عَيْناً فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَداً فَقُولِى إِنِّى نَذَرْتُ لِلرَّحْمَانِ صَوْماً فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنسِيّاً (۲۶) فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَامَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئاً فَرِيّاً (۲۷) يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيّاً (۲۸) فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَن كَانَ فِى الْمَهْدِ صَبِيّاً (۲۹) قَالَ إِنِّى عَبْدُ اللَّهِ آتَانِىَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِى نَبِيّاً (۳۰)»

وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) بعد از اینکه باردار شد این بار و حمل خود را به مکان دور بُرد تا از دید دیگران پنهان باشد و به آسانی این بار را وضع کند. «فَأَجَاءَهَا الْمضـخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَهِ» دردِ زایمان آن حضرت را وادار کرد که به کنار یک درخت خرمایی که به حسب ظاهر خشکیده بود آنجا برود این «جِذْعِ النَّخْلَهِ» تکرار می کند برای اینکه سبب کرامت آن حضرت در همین جذع نخله است یک بار این جذع نخله را در همین آیه ۲۳ ذکر فرمود بار دیگر در آیه ی ۲۴ «فَأَجَاءَهَا الْمضخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَهِ قَالَتْ» حالا این را هنگام وضع حمل فرمود یا وجود مبارک عیسی به دنیا آمده فرمود در آستانه ی میلاد فرمود این را آیه روشن نکرد فرمود وضع زایمان و درد زایمان مریم(سلام الله علیها) را وادار کرد که به کنار درخت خرمای خشکیده ای برود در این حال این جمله را فرمود: «قَالَتْ يَا لَيْتَنِى مِتُّ قَبْلَ هذَا وَكُنتُ نَسْياً مَنْسِيّاً» مستحضرید که یک بحث بین خود مریم(سلام الله علیها) با خدای سبحان و جبرئیل و فرستاده های الهی است آن «علی بیّنه مِن ربّها» بود برای اینکه فرشته ی الهی را دید فرشته سخن گفت بشارت داد و او مادر شد و این قضا و قدر الهی را هم پذیرفت یک ارتباط با مردم دارد مردمی که طبق بیان نورانی امام صادق(سلام الله علیه) یک عاقل در بین آنها نبود تا مسئله ی کرامت و معجزه را بفهمد مریم(سلام الله علیها) را درک بکند و سخنان مریم را به جامعه منتقل بکند وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) طبق این روایت فرمود یک فرد رشید در آن امّت نبود مشابه آنچه درباره ی حضرت لوط آمده «أَلَيْسَ مِنكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ»[(۱)] این مضمون درباره ی حضرت لوط هست که فرمود یک آدم عاقل نیست که من با او گفتگو کنم او را از قبح این عمل آگاه کنم تا به دیگران منتقل کند داشتن یک آدم عاقل هم برای یک جامعه گاهی راهگشاست طبق این بیان امام صادق(سلام الله علیه) یک آدم بِفهم در بین آن مردم نبود لذا این تهمت را کسی که بخواهد در جامعه ی قداست دین را حفظ بکند دردناک است مرگ آور است یک وقت کسی را متّهم می کنند این خانه نشین می شود خب کاری هم ندارد یک وقت است کسی اصلاً پروریده شده برای نشر معارف دین برای حفظ دین با آبروی او بازی کردن یعنی او را از تمام حیثیتهای شغلی انداختن او می شود آدم بیکار اما اگر کاسبی را،کشاورزی را،دامداری را متّهم کردند بالأخره او مشغول کار خودش هست اما یک روحانی را انسانی که از راه آبرو دارد خدمت می کند او را متّهم کردن این دیگر مُرده است دیگر،بنابراین برای کسی که بخواهد ناشر دین باشد اگر با آبروی او بازی کردن یعنی او را از هویّت انداختن ولی دیگران نه،این چنین نیست اگر کسی کشاورز است،دامدار است،پیشه ور است،کارمند است،کارگزار است بالأخره یک هتک حیثیتی شده ولی مشغول کار خودش است

وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) که عمری را در معبد الهی گذراند برای نشر دین بود اگر با این تهمت روبه رو بشود دیگر از هستی ساقط است بنابراین در ارتباط با فرشته ها و ذات اقدس الهی او «علی بیّنه من ربّها» است درباره ی مردم چون یک انسان عاقل که مسئله کرامت را بفهمد نبود وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) گفت «یَا لَيْتَنِی مِتُّ قَبْلَ هذَا وَكُنتُ نَسْياً مَنْسِيّاً» مشابه این را ما درباره ی انبیا(علیهم السلام) هم داشتیم.

ص: ۱۱۰

۱- (۱) . سوره ی هود، آیه ی ۷۸.

پرسش:...

پاسخ: خب الآن دیگر «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا» فرزندی آورده و هیچ کسی هم سابقه ندارد که بدون همسر مادر بشود خب توجیه می خواهد دیگر. وجود مبارک حضرت امیر این قسمت را قبلاً هم ما از نهج البلاغه خواندیم وجود مبارک حضرت امیر فرمود طبق خطبه ی چهار نهج البلاغه فرمود من در حق هیچ شکّی نکردم «مَا شَكَكْتُ فی الْحَقِّ مُذْ أُرِيتُهُ» از آن لحظه ای که خدای سبحان حق را به من نشان داد من شک نکردم اینها سخن از رؤیت در حق است نه نظر در حق سخن از نظریه پردازی و نگاهِ علمی نیست سخن از رؤیت است و شهود فرمود شک بردار نیست ما حق را به ما نشان دادند ما هم یقین داشتیم آن گاه این سؤال پیش می آید که خب نه تنها شما این طور هستید انبیا هم همین طورند انبیا هم در حق شک نمی کنند پس چرا وجود مبارک موسای کلیم در آن صحنه ی مسابقه ترسید چون دارد وقتی که سَحره آمدند آن طنابها را و آن چوبها را در میدان مسابقه انداختند «فَلَمّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُو بِسِحْرٍ عَظِيمٍ»(۱) همه فرار کردند این میدان شد میدانِ مار در این صحنه «فَأَوْجَسَ فِی نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَی»(۲) وجود مبارک موسای کلیم ترسید خب موسی که می داند این سِحر است سِحر که ترسی ندارد معجزه به دست موسای کلیم است سِحر به دست آنهاست چگونه موسای کلیم ترسید؟ وجود مبارک حضرت امیر می فرماید «مَا شَكَكْتُ فی الْحَقِّ مُذْ أُرِيتُهُ» آن وقت جواب سؤال مقدّر که اگر شما نترسیدید این برای آن عصمت است مَلکه ی عصمت است و انبیای الهی هم همین طورند پس چطور موسای کلیم شک کرد و ترسید آن گاه در جواب می فرمایند: «لَمْ يُوجِسْ مُوسَی علیه السلام خِيفَةً عَلَی نَفْسِهِ بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلَبَهِ الْجُهَّالِ وَ دُوَلِ الضَّلالِ»(۳) فرمود موسای کلیم از این مار نترسید از اینکه سِحر عظیم آوردند نترسید از جهل و نَفهمی مردم ترسید فرمود خب الآن اینجا میدان مسابقه است این همه مارها و طنابهای مارشده را به مردم نشان دادند من هم اگر عصا را بیندازم مار بشود آنها نتوانند بین معجزه ی من و سِحر آن ساحران فرق بگذارند چه کنم سِحر چیزی است باطل معجزه امری است حقیقت تشخیص این حق از آن باطل که کار هر کسی نیست اینها که حس گرایند در محدوده ی حس فکر می کنند اگر ببینند من هم چوبی را مار کردم آنها هم چوبی را مار کردند آن وقت چه می شود اگر آنها تشخیص ندهند من چه کنم وجود مبارک حضرت امیر می فرماید هراس موسای کلیم از جهل مردم بود که مبادا در این فرصت دولت ضلال بر دولت حق غالب بشود «لَمْ يُوجِسْ مُوسَی علیه السلام خِيفَةً عَلَی نَفْسِهِ بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلَبَهِ الْجُهَّالِ وَ دُوَلِ الضَّلالِ» آن گاه «الْيَوْمَ تَوَاقَفْنَا عَلَی سَبِيلِ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ. مَنْ وَثِقَ بِماءٍ لَمْ يَظْمَأْ» فرمود اگر کسی تکیه گاه داشته باشد به کوثر برسد تشنه نمی شود بنابراین موسای کلیم با اینکه از انبیای اولواالعزم بود ترسش از جهل مردم است با اینکه «علی بیّنه من ربّه» بود هیچ تردیدی هم نداشت بار اول ترسید برای اینکه سابقه نداشت اینها که

علمشان بالذّات نیست باید به تعلیم الهی باشد ذات اقدس الهی فرمود عصا را بینداز عصا را انداخت این شده مار خب در شب تار چوبی مار بشود هراس دارد دیگر برای اوّلین بار موسای کلیم ترسید بعد فرمود: «خُذْهَا وَلاَ تَخَفْ سَنُعِیدُهَا سِیرَتَهَا الْأُولَی»(۴) بگیر نترس ما این را دوباره عصا می کنیم این در کمال شهامت دست گذاشت و گرفت از آن به بعد دیگر هراسی نبود اوّلین بار ترس دارد برای اینکه علم اینها مثل علم ذات اقدس الهی ذاتی نیست اینها به تعلیم الهی عالِم می شوند به تأمین الهی در امنیت قرار می گیرند و مانند آن،اما اینجا بارها وجود مبارک موسای کلیم آزمود و عصا را مار کرد دوباره مار به صورت عصا در آمد اینجا در میدان مسابقه از جهلِ مردم ترسید بنابراین یک رابطه،وظیفه بین معصومین با ذات اقدس الهی است که اینها «علی بیّنه من ربّهم»اند یک رابطه با مردم اند خب اگر مردم جاهل باشند اینها چه کنند اینها «یَا لَیْتَنِی مِتُّ قَبْلَ هذَا وَکُنتُ نَسْیاً مَنْسِیّاً» طبق بیان نورانی امام صادق(سلام الله علیه) بر این بود که در اینها یک آدم عاقل نبود که حضرت بفهماند من از راه غیب مادر شدم آن وقت چاره جز این نبود مگر اینکه معجزه ی شفاف و روشن جهلِ مردم را در جریان مسابقه ی حضرت موسای کلیم و تهمت مردم را در جریان حضرت مریم(سلام الله علیهما) برطرف کند در آنجا به وجود مبارک موسای کلیم فرمود: «لاَ تَخَفْ إِنَّکَ أَنتَ الْأَعْلَی»(۵) نترس تو پیروز می شوی تو عصا را بینداز سِحری در میدان نمی ماند در بحثهای آیات گذشته به این نتیجه رسیده بودیم که گرچه در بعضی از روایات ظاهرش این است نظیر قصّه ی وجود مبارک امام رضا(سلام الله علیه) که عصای موسی آن طنابها و آن چوبها را بلعید ولی ظاهر قرآن کریم این است که سِحر را از بین برد یعنی همه ی تماشاچیها دیدند این میدان شده میدان مار سِحر عظیم است «وَجَاءُو بِسِحْرٍ عَظِیمٍ»(۶) آنها «یُخَیَّلُ إِلَیْهِ مِن سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَی»(۷) خیال کردند این حِبال،حَبها این عصا این عصاها این چوبهای فراوان این طنابهای فراوان که در میدان ریختند پر از مار شد وجود مبارک موسای کلیم همین که عصا را انداخت تمام چوبها شده چوب،تمام طنابها شده طناب همه دیدند این میدان یک دانه مار هست بقیه چوب و طناب افتاده سِحر را از بین بُرد نه چوب را خورد «تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا کَیْدُ سَاحِرٍ وَلاَ یُفْلِحُ السَّاحِرُ حَیْثُ أَتَی»(۸) که این هم متأسّفانه «انّما» نوشته شده فرمود تو این را بینداز ما آنچه را که اینها کردند از بین می بریم اینها چه کردند؟ اینها عصا ساختند؟ نه،طناب ساختند؟ نه،چه کار کردند؟ سِحر کردند «تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا کَیْدُ سَاحِرٍ وَلاَ یُفْلِحُ السَّاحِرُ حَیْثُ أَتَی» این به صورت شفاف دلالت دارد که عصای موسی کِید را از بین بُرد نه چوب را خورد وقتی همه دیدند که قبل از اینکه وجود مبارک موسای کلیم عصا را بیندازد مارهای فراوانی در این میدان مسابقه بود وقتی عصا را انداخت آنکه چوب بود شده چوب،آنکه طناب بود شده طناب،آنکه کِید و مکر و حیله و سِحر بود رخت بربست بنابراین انبیا(علیهم السلام) تا خدای سبحان چیزی به آنها افاضه نکند خب نمی دانند در اینجا هم وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) که از تهمت هراسناک بود ذات اقدس الهی به هر وسیله ای بود به آن حضرت دلداری داد که هراس نداشته باش محزون نباش مسئله به بهترین وجه بر اساس قرّهالعین تو تأمین می شود وقتی این بچه را گرفت خواست به طرف شهر بیاید به او همان فرشته ی وحی از طرف ذات اقدس الهی دستور داد که هر کس را دیدی بگو من روزه دارم و صومِ صَمْت دارم و نذر کردم روزه بگیرم و با احدی سخن نگویم و اگر گفتند این کودک را از کجا آوردی به خود کودک اشاره بکن البته این از آن کارِ مریم(سلام الله علیها) برمی آید نه از متنِ پیام «فَإِمَّا تَرَیِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَداً» هر کسی دیدی بگو من روزه دارم این باید واقعاً روزه داشته باشد صومِ صَمْت گرفته باشد وگرنه می شود کذب نه اینکه روزه نداشته باش بگو من روزه دارم این نیست این باید روزه داشته باشد یک،و صوم صمت هم باید داشته باشد و نذر کرده باشد که با کسی سخن نگوید دو،اینکه خدا فرمود هر کس را دیدی بگو یا تخصیصاً خارج شده است به همراه این دلیل یا تخصّصاً خارج شده است که منظور از «قُل» این نیست که لفظاً بگو با اشاره بگو به قرینه ی «فَأَشَارَتْ إِلَیْهِ» نه «فقالت لهم» این قرینه ی بعدی که فرمود کسی

را که دیـد «أَشَـارَتْ إِلَیْهِ» معلوم می شود حرف نزد معلوم می شود که قول به معنـای جـامع هم بر کتابت اطلاق می شود هم بر اشـاره اطلاـق می شود هم بر لفظ اطلاق می شود اینکه می گوینـد خبرِ کـذبِ عمـدی بر خـدا و پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) روزه را باطل می کند اگر کسی شب مطلبی را گفت روز در حال روزه از او سؤال کردند این خبر درست است یا نه،او با سـر اشاره بکند خب پس روزه ی او می شود باطل برای اینکه این هم یک قول است این هم یک خبر است با دست اشـاره بکنـد هم روزه ی او می شود باطـل این کـذب گـاهی به قول است گـاهی با اشاره آن هم یک نحو قول است گاهی با نوشـتن است دیگر،پس اینکه خدای سـبحان به وجود مبارک مریم از راه فرشـته ها دسـتور داد که اگر کسی را دیدی بگو من روزه دارم و نذر کردم با کسـی سـخن نگویم این یا تخصـیصاً خارج شده است کما احتمل یا نه،تخصّـِصاً خارج است این قول نیست اصلاً وجود مبارک مریم همین کار را هم کرده حرف نزده بلکه اشاره کرده،خب.

ص: ۱۱۱

۱- (۲) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۱۶.

۲- (۳) . سوره ی طه، آیه ی ۶۷.

۳- (۴) . نهج البلاغه، خطبه ی ۴.

۴- (۵) . سوره ی طه، آیه ی ۲۱.

۵- (۶) . سوره ی طه، آیه ی ۶۸.

۶- (۷) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۱۶.

۷- (۸) . سوره ی طه، آیه ی ۶۶.

۸- (۹) . سوره ی طه، آیه ی ۶۹.

پرسش:...

پاسخ: نه چون آخر «فَانتَبَذَتْ بِهِ مَكَاناً قَصِيّاً»(۱) اصلش که «إِذِ انتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَاناً شَرْقِيّاً *فَاتَّخَذَتْ مِن دُونِهِمْ حِجَاباً»(۲) هم در قسمت شرق بیت المقدس مثلاً جا گرفته بودند و هم یک حجاب و پرده ای یا دیواری بین آن حضرت و سایر اهلش بود که از اهلش هم فصلاً هم حجاباً فاصله گرفته بود کسی خبر نداشت بنابراین آن حالت که پیش آمد و وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) احساس بارداری کرد این بارش را گرفته فاصله گرفته با فاصله ی بشتری «فَانتَبَذَتْ بِهِ مَكَاناً قَصِيّاً» کسی خبر نداشت فقط غیبت مریم را احساس می کردند اما الآن که بارش را به زمین نهاد مشکل جدّی پیدا کرد «قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هذَا وَكُنتُ نَسْياً مَنْسِيّاً». این «فَنَادَاهَا» منادی آیا همان فرشته است که با مریم(سلام الله علیها) سخن می گفت یا عیسی(سلام الله علیه) است که به دنیا آمده دوتا احتمال است مرحوم شیخ طوسی در تبیان فقط این دو احتمال را ذکر می کند که «فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا» این منظور جبرئیل(سلام الله علیه) است یا وجود مبارک عیسی(۳) البته در کلمه ی «تحت» دو قول هست ایشان مرحوم شیخ طوسی می فرماید دو قول هست یکی «تحتک» تحت یعنی ماوراء نه تحت یعنی زیر به دلیل اینکه در جمله ی بعد دارد که «قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيّاً» ایشان چون سَریّ را به معنای نهر گرفتند فرمودند این سریّ که نهر است که از زیر پای مریم و از زیر مریم(سلام الله علیها) که جاری نشد این تحت یعنی ماوراء چون تحت یعنی ماوراء آنجا هم «فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا» هم یعنی ماوراء بالأخره منادی یا جبرئیل(سلام الله علیه) است همان «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا»(۴) یا عیسی(سلام الله علیه) «تحت» را طبق بیان مرحوم شیخ طوسی در تبیان و بعضی از بزرگان دیگر به معنای ماوراء معنا کردند چه اینکه درباره ی سریّ هم دوتا احتمال هست سریّ طبق منتخب مرحوم شیخ طوسی و همراهانشان به معنای نهر است یعنی خیلی از مفسّرین این سَریّ را به معنای نهر معنا کردند نهر را چون سَریان دارد سریّ گفتند ولی عده ای گفتند که منظور از این سَریّ سیّدالقوم است و شخص شریف است و مانند آن،سیدناالاستاد همان سریّ به معنای نهر را انتخاب کرده و تأییدش هم با «وَاشْرَبِي» است که در جمله ی بعد آمده «فَكُلِي وَاشْرَبِي»(۵) اما آنها که می گویند مشکل اساسی مریم(سلام الله علیها) در أکل و شُرب نبود تا با بشارت اکل و شرب حزن او برطرف بشود الآن او در یک موقعیّت حسّاسی قرار گرفته که می گوید «يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هذَا وَكُنتُ نَسْياً مَنْسِيّاً» مشکل او را خرما حل نمی کند،آب حل نمی کند مشکل تهمت را چیز دیگر حل می کند و وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) هم در تمام این مدّت اصلاً مشکل غذا نداشت کسی که «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقاً»(۶) او مشکل بی آبی و بی نانی نداشت تا با او بشارت بدهند تمام دشواریهای مریم(سلام الله علیها) در این است که او اگر هتک حیثیت بشود از هویّت ساقط شده است دیگر نمی تواند خدمتگزار دین باشد این مشکل را باید حل کرد اگر کسی «فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي» محزون نباش باید چیزی به او بشارت بدهد که این تهمت را برطرف کند لذا اگر سَریّ به معنای سیّدالقوم باشد با این مشکل گشایی راه دارد یعنی نگران نباش کسی می آید از تو دفاع می کند بالأخره چیزی نیست که چون آخر هیچ کسی نمی فهمد که،چون هیچ کسی نمی فهمد با گفتگو حل نمی شود از راه غیب باید حل بشود یک سیّدالقومی می آید مشکل را حل می کند.

۱- (۱۰) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۲.

۲- (۱۱) . سوره ی مریم، آیات ۱۶ _ ۱۷.

۳- (۱۲) . التبیان فی تفسیر القرآن، ج۷، ص۱۱۷.

۴- (۱۳) . سوره ی مریم، آیه ی ۱۷.

۵- (۱۴) . تفسیر المیزان، ج۱۴، ص۴۳.

۶- (۱۵) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۷.

پرسش:...زنی که در بیابان است تنهاست موقع وضع حملش است آب می خواهد بهترین چیز در آن موقع آب است.

پاسخ: بله،ولی برای مریم(سلام الله علیها) که در همه ی مدّت از کرامتهای الهی برخوردار بود جا برای اینکه بگوید محزون بشود نبود «کُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمَحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقاً».(۱)

پرسش:...

پاسخ: اگر وجود مبارک مریم رزقِ غیبی را سالیان متمادی تجربه کرده است الآن نگران چیست الآن که موقعیّتش بهتر شد که قبلاً که فرشته نیامده بود قبلاً که با جبرئیل سخن نمی گفت الآن فرشته آمد،جبرئیل سخن گفت،پیام خدا را به او رساند گفت خدا می خواهد تا تو مادر بشوی آن وقتی که این کرامتها را نداشت روزیهای غیبی می رسید الآن که این کرامتها را یافت نگران روزی است؟!

پرسش:...

پاسخ: غرض این است که این حزنِ وجود مبارک مریم با چه چیزی باید حل بشود؟

پرسش:...

پاسخ: بسیار خب،«أَلَّا تَحْزَنِي» چرا؟ برهان مسئله چیست؟ برای اینکه «قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيّاً» اگر کسی تکلّم بکند بعد از مادرش دفاع نکند این تهمت همچنان هست اگر عیسی حرف بزند بگوید که مادر غصّه نخور یک درخت خرمایی خشکیده سرسبز می شود آبی هم پیدا می شود این مشکل مریم حل نمی شود حزن مریم برطرف نمی شود چیزی باید به مریم گفته بشود که تو نگران این تهمت نباش ما حل می کنیم این «نادی؟» ضمیرش یا به عیسی(سلام الله علیه) برمی گردد یا به جبرئیل(سلام الله علیه) برمی گردد باید طوری باشد که این مشکل مریم را حل کند فرمود: «هُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَباً جَنِيّاً» آنهایی که گفتند منظور از این سَرِیّ شریف است و سیّدالقوم است أکل را به رطب مرتبط دانستند،شرب را به عصاره ی رطب مرتبط دانستند چون تَمر که نیست رُطب جنیّ و تازه آب دارد میوه است رُب دارد و مانند آن،بنابراین محور اساسی نگرانی مریم همان تهمت است فرمود کسی می آید تهمت زدایی می کند نگران نباش.

۱- (۱۶) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۷.

پرسش: حضرت مریم از تهمت نمی ترسید یعنی تهمت چون مقام مریم مثل چهارده معصوم ما بالا نبود که

پاسخ: نه خب در اینکه مقام عصمت داشت و ذات اقدس الهی فرمود مریم «إِنَّ اللّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ»(۱) این دو بار تطهیر را درباره ی او ذکر کرد اصطفا را درباره ی او ذکر کرد فرشته آمد،با او گفتگو کرد این یقیناً «علی بیّنه من ربّها» بود اما الآن مشکلش این است که این تهمت را چگونه حل کند.

پرسش:...

پاسخ: نه،منظور این است که اینها که قبل از نذر است الآن کسی بخواهد به او دلداری بدهد که غمگین نباش غمِ مریم در چه چیزی بود؟ در اکل و شرب بود؟ اینکه سالیان متمادی از راه غیب روزی می گرفت نگرانی مریم در تهمت زدایی بود که من این تهمت را چطوری بزدایم کسی گفت نه،حامی پیدا می شود.

پرسش: ظاهراً الفاظ را چه کار کنیم؟

پاسخ: ظاهر است دیگر.

پرسش: ظاهر سرّی.

پاسخ: سَریّ دو معنا دارد دیگر.

پرسش: خب «وَاشْرَبِی» را چه کار کنیم؟

پاسخ: «وَاشْرَبِی» آیه بعد است حمل می شود بر عصاره ی رطب اگر تمر بود شُرب نداشت این رطب هم عصاره دارد هم خودش قابل أکل است آن شرب برای عصاره ی رطب است و آن خود جِرمش برای اکل است غرض این است که ما برای اینکه مشکل «أَلَّا تَحْزَنِی» را حل کنیم باید یک راه نزدیک تری یک راه دلپذیرتری را بپذیریم.

ص: ۱۱۴

۱- (۱۷) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۲.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۲۵ تا ۳۵ سوره مریم ۸۸/۰۸/۰۴

.Your browser does not support the audio tag

«فهُزِّی إِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ تُسَاقِطْ عَلَیْکِ رُطَباً جَنِیّاً (۲۵) فَکُلِی وَاشْرَبِی وَقَرِّی عَیْناً فَإِمَّا تَرَیِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَداً فَقُولِی إِنِّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمنِ صَوْماً فَلَنْ أُکَلِّمَ الْیَوْمَ إِنسِیّاً (۲۶) فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا یَامَرْیَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَیْئاً فَرِیّاً (۲۷) یَا أُخْتَ هَارُونَ مَا کَانَ أَبُوکِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا کَانَتْ أُمُّکِ بَغِیّاً (۲۸) فَأَشَارَتْ إِلَیْهِ قَالُوا کَیْفَ نُکَلِّمُ مَن کَانَ فِی الْمَهْدِ صَبِیّاً (۲۹) قَالَ إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتَانِیَ الْکِتَابَ وَجَعَلَنِی نَبِیّاً (۳۰) وَجَعَلَنِی مُبَارَکاً أَیْنَ مَا کُنتُ وَأَوْصَانِی بِالصَّلاَهِ وَالزَّکَاهِ مَادُمْتُ حَیّاً (۳۱) وَبَرّاً بِوَالِدَتِی وَلَمْ یَجْعَلْنِی جَبَّاراً شَقِیّاً (۳۲) وَالسَّلاَمُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدتُّ وَیَوْمَ أَمُوتُ وَیَوْمَ أُبْعَثُ حَیّاً (۳۳) وَالسَّلاَمُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدتُّ وَیَوْمَ أَمُوتُ وَیَوْمَ أُبْعَثُ حَیّاً (۳۴) ذلِکَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِی فِیهِ یَمْتَرُونَ(۳۵)»

این یک صفحه تقریباً شناسنامه وجود مبارک عیسای مسیح است که در پایانش می فرماید عیسی این است. در بخش طمأنینه ی وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) مستحضرید صِرف اینکه چیزی معجزه باشد، کرامت باشد حتّی برای انبیای اولواالعزم مشکل را برطرف نمی کند مادامی که مردم جاهل اند در جریان همان خطبه ی چهارم نهج البلاغه که وجود مبارک حضرت امیر فرمود سرّ اینکه موسای کلیم در میدان مسابقه ترسید این بود که اگر من این عصا را بیندازم و به صورت یک مار در بیاید ساحران هم با عصاها و طنابها مار ساختند و این مردم نتوانند بین سِحر آنها و معجزه ی من فرق بگذارند من چه کنم دیگر نمی شود گفت سِحر با معجزه پهلو نزند دل خوش دار چطوری آدم دل خوش دارد برای خود آدم حل است ولی برای جهل مردم چه کار بکند لذا وجود مبارک موسای کلیم ترسید که اگر مردم نتوانند تشخیص بدهند چه کنم که خدای سبحان به این مقطعش هم پاسخ داد که «لَا تَخَفْ إِنَّکَ أَنتَ الْأَعْلَی»(۱) در جریان مریم(سلام الله علیهما) هم همین طور بود فرمود: «وَلِنَجْعَلَهُ آیَهً لِّلنَّاسِ»(۲) فرشته ها با او سخن گفتند «أَنَّ اللّهَ یُبَشِّرُکَ بِیَحْیَی مُصَدِّقاً بِکَلِمَهٍ مِنَ اللّهِ»(۳) فرشته ی وحی برای او متمثّل شد «أَرْسَلْنَا إِلَیْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَراً سَوِیّاً»(۴) برای خود مریم(سلام الله علیها) بینها و بین الله مسئله حل شده بود اما همین معجزه را به مردم القا کنند آنها نفهمند و نپذیرند چه بکنند خدای سبحان فرمود در این مقطع ما کاری می کنیم که آنها ساکت بشوند یعنی آیت را آیه ی بیّنه می کنیم در قرآن کریم کم جایی است که آیه ی الهی معجزه ی الهی به وصف بیّنه موصوف شده باشد درباره ی وجود مبارک موسای کلیم که قومش گرفتار حس و تجربه ی حسّی بودند آنجا فرمود: «آتَیْنَا مُوسَی تِسْعَ آیَاتٍ بَیِّنَاتٍ»(۵) درباره ی جریان مکه هم فرمود: «فِیهَا آیَاتٍ بَیِّنَاتٍ»(۶) اما درباره ی سایر آیات و معجزات تعبیر به بیّنه نشد یعنی آفتابی و روشن وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) داشتن معجزه و آیت را برای مردمی که هیچ نمی فهمند کافی نمی دانست عرض کرد خدایا «یَا لَیْتَنِی مِتُّ قَبْلَ هذَا وَکُنتُ نَسْیاً مَنْسِیّاً»(۷) برای اینکه اینها نه آن درک را دارند که معجزه را بفهمند، نه سابقه ی ما را حرمت می نهند و نه ما را از تهمت رها می کنند در چنین موقعیّتی وجود مبارک عیسی سخن گفت یا جبرئیل سخن گفتند که ما تأمین می کنیم و تأمین کردنش هم از همین جاها شروع شده اصرار قرآن کریم بر این است که بفرماید این به جذع نخله آمده جذع نخله را تکیه داده، جذع نخله را تکان داده «فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَی جِذْعِ النَّخْلَهِ»(۸) نه «إلی النخله» «وَهُزِّی إِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ» نه «هُزیّ إلیک نخله» درخت خرما نبود درختی بود که سرهایش از بین رفت سرشاخه

هایش از بین رفت یک تَنه ی خشکش مانده تکرار اینکه حتماً جِذع را کلمه ی «جذع» را قرآن کریم ذکر می کند برای اثبات این مطلب است که یک تَنه ی خشک درخت خرما بود نه درخت خرما فرمود ما از همین جا آیات را بیّنه می کنیم، شفاف می کنیم که تو مطمئن تر بشوی «فَأَجاءَهَا الْمضخَاضُ إِلَی جِذْعِ النَّخْلَهِ».(۹)

ص: ۱۱۵

۱- (۱) . سوره ی طه، آیه ی ۶۸.

۲- (۲) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۱.

۳- (۳) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۹.

۴- (۴) . سوره ی مریم، آیه ی ۱۷.

۵- (۵) . سوره ی اسراء، آیه ی ۱۰۱.

۶- (۶) . سوره ی نور، آیه ی ۱.

۷- (۷) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۳.

۸- (۸) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۳.

۹- (۹) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۳.

پرسش: حاج آقا حضرت مریم(سلام الله علیها) قبل از اینکه بچه دار بشود مائده را آماده یافته؟

پاسخ: بله بله، اما مائده که از بهشت بیاید فرشته بیاورد یک راه است، با دستان مریم(سلام الله علیها) این تَنه ی خشکیده ی درخت سرشاخه پیدا کند شاخه های سبز پیدا کند در فصل زمستان که فصل خرما نیست میوه ی خرما بدهد به دست خود مریم این یک مطلب دیگر است.

پرسش: در آیات هیچ اشاره ای به مائده بودن غذاهایی که برای حضرت مریم(سلام الله علیها) آمده نشده.

پاسخ: چرا دیگر آن «کُلَّمَا دَخَلَ عَلَیْهَا زَکَرِیَّا الْمَحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقاً»(۱) همین بود دیگر.

پرسش: آخر خیلی از طلبه ها می گویند که خیلی از اوقات که یک چیزی «من حیث لا یحتسب» به آنها برسد می گویند من عند الله بود.

پاسخ: بله، مِن عند الله آمد و درست هم هست اما معجزه نیست خدای سبحان دل کسی را هدایت می کند به اینکه وظیفه ی خودش را انجام بدهد طعام هم فرق می کند همان طعام عادی است اما طعامی که برای مریم(سلام الله علیها) بود طعام غیر عادی بود نه تنها زمان و زمینش غیر عادی بود اصلاً طعام غیر عادی بود نظیر آن طعامی که برای صدیقه ی کبرا(سلام الله علیها) آمده نظیر آن طیرِ مَشوی خود این طعام غیر عادی است. خب، اگر کرامتهایی را وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) پشت سر گذاشت اما هیچ کدام با دست او انجام نشده الآن با دستان او کرامتها به صورت آیات بیّن یکی پس از دیگری

ظهور می کند این کم کم زمینه ی آرامش اش فراهم می شود بنابراین اگر خدا بفرماید: «وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِّلنَّاسِ»(۲) خب بسیاری از آیات بود که انبیا می آوردند و مردم می گفتند این سِحر است جریان شقّ القمر بود این سحر است، جریان این روایت را چند بار خواندیم وجود مبارك حضرت امیر در خطبه ی «قاصعه» فرمود مشرکان مکه جمع شدند به حضرت عرض کردند که اگر معجزه بیاوری ما باور می کنیم حضرت فرمود چه کنم؟ فرمود این درختی که اینجا هست دستور بدهید دو نیم بشود یك نیم بیاید نیمی بماند که قصّه اش مفصّل است که از روی همان خطبه ی قاصعه ی نهج البلاغه خواندیم حضرت فرمود این درخت دو نیم شد آمد حرکت کرد شاخه هایش روی دوش من قرار گرفت روی دوش پیغمبر قرار گرفت دو نیم شد آنها گفتند آن نیم دیگر هم حرکت کند حضرت این کار را کرد عرض کردند دوباره دستور بده این دو نیم مثل حالت اول به هم ملحق بشود حضرت این کار را کرد، عرض کرد دستور بده اینها به جای خودشان برگردند این کار را کرد اینها دیگر تاریخ بیهقی و نمی دانم ناسخ التواریخ و اینها که نیست این خطبه ی «قاصعه» حضرت امیر است فرمود این را دیدند و ایمان نیاوردند کاری باید کرد که دهن اینها را بست و اگر دهن اینها بسته نشود خب همین تهمت هست دیگر این است که جای نگرانی برای موسای کلیم بود در آن صحنه، جای نگرانی برای مریم(علیها سلام) هست در این صحنه «يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هذَا».(۳)

ص: ۱۱۶

۱- (۱۰) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۷.

۲- (۱۱) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۱.

۳- (۱۲) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۳.

پرسش: فقط فرقشان این بود که حضرت مریم(سلام الله علیها) پیامبر نبود و دخلی هم ندارد و مردم هم نیازی نداشتند.

پاسخ: خب چرا، وقتی که دودمان کسی که تربیت شده ی زکریاست کسی که از خاندان طیّب و طاهر است آلوده در بیاید مردم را آلوده می کند دیگر آنها مشکلشان این نبود که تو پیغمبری یا امامی مشکلشان این است که تو از دودمان خوبی یک، در تحت تکفّل زکریا که پیغمبر است تربیت شدی دو، چرا این کار را کردی خب اگر کسی عضو یک خانواده ی شریف باشد در تحت تکفّل یک مربّی مثل زکریا بشود بعد خلافکار در بیاید راه برای خلافکارها باز است آنها سه تا برهان اقامه می کردند می گفتند اُخت هارونی یک، پدرت امرئه سوء نبود دو، مادرت بَغی نبود سه، از طرفی هم در تحت تکفّل زکریا بودی چهار، این چه کار بود کردی اگر چنین کسی تبهکار در بیاید راه برای توجیه تبهکاری تبهکاران باز است آنها نگفتند که تو که پیغمبری چرا این کار را کردی که وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) هم عمری را به خدمت معبَد گذرانده می خواهد حافظ دین پروردگار باشد لذا درخواست مرگ کرد، بنابراین صِرف اینکه وجود مبارک مریم سوابق فراوانی از آیات داشت آن مشکل فعلی را حل نمی کند باید آیات بیّن باشد به دست خود مریم انجام بشود تا آنچه درباره ی شخص مریم هم هست مشکلش را حل بکنند اصرار قرآن کریم این است که نَخله نبود، جذع نخله بود «فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَهِ»،(۱) «وَهُزِّی إِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ» خب اگر درخت خرماست خب می گویند درخت خرما را تکان بده دیگر چرا می گویند این تَنه ی خشکش را تکان بده اینکه سرشاخه ندارد اینکه سرسبز نیست این تَنه ی خشک را تکان بده ببین چه چیزی در می آید خب اینها را که دید دیگر تقریباً دارد مطمئن می شود دیگر.

۱- (۱۳) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۳.

پرسش: حاج آقا این چیزها برای مردم است، انبیا نیازی به معجزه ندارنـد که باور کننـد نگرانی ندارنـد هم به سـمت دریا فرار می کنند هم به سمت.

پاسخ: بله، برای خودشان و بین خودشان و خـدای خودشان دارای نفس مطمئنّه هسـتند اما از نفهمی مردم رنـج می برنـد اینها نیامدنـد که مشـکل خودشان را حل کننـد آمدند مردم را هدایت کنند اگر این مردم گفتند این سِـحر است چه کنیم این خطبه ای که دیروز خوانـدیم خطبه ی چهار نهـج البلاغه این بود وجود مبارک حضـرت امیر فرمود: «مَا شَـکَکْتُ فی الْحَقِ ـ مُذْ أُرِیتُهُ» بعـد این جـواب سؤال مقـدّر است که اگر شـما شـک نمی کنی برای اینکه معصومی خب چطور وجود مبـارک موسـای کلیم شک کرد و ترسـید «فَأَوْجَسَ فِی نَفْسِهِ خِیفَهً مُّوسَی»(۱) آن را به عنوان جوابِ سؤال مقـدّر دارد جواب می دهد که موسـی «لَمْ یُوجِسْ مُوسَـی خِیفَهً عَلَی نَفْسِهِ بَلْ أَشْـفَقَ مِنْ غَلَبَهِ الْجُهَّالِ وَ دُوَلِ الضَّلالِ»(۲) ایـن گفت خب اگر من هم این کـار را بکنم این عصا بشود مار و اینها نتوانند بین معجزه و سِحر تشخیص بدهند من چه کنم.

پرسش: بله؛ اما این معجزه فقط شامل حضرت مریم(سلام الله علیها) است نه مردم.

پاسخ: خب نه، منظور آن است که وجود مبارک مریم از تهمت مردم می ترسید دیگر.

پرسش: این جذع النخله فقط شامل حضرت مریم است مردم که نیستند.

پاسـخ: خب خـدا می خواهـد به مریم بفهمانـد که نگران نبـاش ما مسئله را به صورت آیت بیّنه حل می کنیم دهن اینها را می بنـدیم و بست اینها دیگر نمی توانند بگویند که تو ـ معاذ الله ـ از راه خلاف مادر شدی وقتی کسـی که در گهواره است این طور سـخن بگویـد معلوم می شود حق است دیگر فرمود ما آیت را آیت بیّنه می کنیم حتی صـلاح نیست تو یک جمله با آنها حرف بزنی کما سیظهر بنابراین پس نگرانی مریم به جا بود.

۱- (۱۴) . سوره ی طه، آیه ی ۶۷.

۲- (۱۵) . نهج البلاغه، خطبه ی ۴.

پرسش: حاج آقا ناراحتی اش از این است که چرا حضرت عیسی(علیه السلام) تشریف بیاورد و ناراحتی حضرت مریم(سلام الله علیها) از این توقع بیجا بود.

پاسخ: آن وقت مدتها باید طول بکشد که.

رسش: خب، هنوز که به دنیا نیامده بود که، دارد «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ».

پاسخ: نه، بسیار خب، الآن مادامی که در بین مردم نبود که فرزند را نمی دیدند چون.

پرسش:...

پاسخ: خب بالأخره این باید بیاید مردم کم کم با عیسی آشنا بشوند آیت حق است کودکی او را ببینند، معجزه بودن او را ببینند بعد به او ایمان بیاورند.

پرسش: همان نخل و همان مائده کافی بود برای مردم.

پاسخ: مردم که آن صحنه نبودند که، مردم که آ ن صحنه نبودند چون «فَانتَبَذَتْ بِهِ مَكَاناً قَصِيّاً»(۱) بعد «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا».(۲)

پرسش: این نخل بی خودی که خشک نشد چون نخلی نبوده درختی نبوده.

پاسخ: نبودند مردم تا ببینند که جای دوردستی بود «فَانتَبَذَتْ بِهِ مَكَاناً قَصِيّاً» از مردم خیلی فاصله گرفت حالا کجا رفت معلوم نیست جای دوردستی این حادثه اتفاق افتاده نگرانی مریم(سلام الله علیها) این است که من اگر این بچه را ببرم در جامعه، ببرم در شهر بگویند از کجا آوردی من چه کنم؟ درست است که این آیه ی خداست اما آیه ای که آنها با این آیه کنار نیایند من چه کنم آن وقت با این مسئله آیات بیّنه ای درست کرد که با دست خود مریم(سلام الله علیها) کرامتهای شفاف و روشن یکی پس از دیگری ظهور کرده.

ص: ۱۱۹

۱- (۱۶) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۲.
۲- (۱۷) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۷.

مطلب دیگر اینکه این «فَکُلِی وَاشْرَبِی» چون با «فاء» ذکر شده و مترتّب شد بر «هُزِّی إِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ» معلوم می شود که این اکل و شرب محصول همین درخت خرماست نه نظیر «کُلَّمَا دَخَلَ عَلَیْهَا زَکَرِیَّا الْمَحْرَابَ»(۱) محصول آن غذاهای غیبی باشد وگرنه با «فاء» تعبیر نمی کرد چون با «فاء» تعبیر کرده معلوم می شود مأکول و مشروب او همین نتیجه ی این نهر و این درخت خرماست اگر سَرِیّ منظور نهر باشد نه از قبیل «کُلَّمَا دَخَلَ عَلَیْهَا زَکَرِیَّا الْمَحْرَابَ» است.

مطلب دیگر اینکه قرطبی نقل کرده دیگران هم آوردند که حال معصومین، حال انبیا، حال اولیا یکسان نیست وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) که در محراب عبادت مشغول بود این مُستغرَق در عبادت بود لذا نیازی نداشت که از وسایل و ابزار عادی کمک بگیرد اما وقتی مادر شد و علاقه اش تقسیم شد و یک مقدار به خدا متعلّق شد و یک مقدار هم به عیسی(سلام الله علیهما) لذا خدای سبحان او را ارجاع داده که شما باید از درخت با تکان دادن روزی بگیری این وجهی است گفته شد دلیلی هم بر بطلانش نیست اما اثباتش محتاج به برهان است که مثلاً حالا فرق کرده باشد استغراق توحیدی وجود مبارک مریم قلبش قبلاً ـ ممُهّز بود، متیَّم بود به حبّ الهی الآن هم حبّ الهی را دارد هم حبّ روح الله را دارد اینها مقداری حرف سستی است.

پرسش: حاج آقا منافات ندارد که حضرت مریم(سلام الله علیها) هم به فرزند حب داشته باشد هم به خدا.

پاسخ: خب بله منافات ندارد ولی منظور این است که اگر کسی قلبش متیم به حبّ الهی بود چون «مَّا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِن قَلْبَیْنِ فِی جَوْفِهِ»(۲) آن محبوب که آمد جای خالی نمی گذارد تا دیگری آنجا جا پیدا کند.

ص: ۱۲۰

۱- (۱۸) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۷.

۲- (۱۹) . سوره ی احزاب، آیه ی ۴.

پرسش: حاج آقا اینکه حضرت مریم(سلام الله علیها) آرزوی مرگ کرده به خاطر زن بودن حضرت نبوده.

پاسخ: نه، زن و مرد بودن نیست همان جریان تهمت و اینهاست، خب.

«فَکُلِی وَاشْرَبِی وَقَرِّی عَیْناً» مطلب «فَکُلِی وَاشْرَبِی» چون با «فاء» عطف شده معلوم می شود که نتیجه ی آن سَریّ و نتیجه ی آن جذع نخل است از ابن عباس نقل شده است که نهری بود در آن منطقه خشک شده بود و این نهر آبِ روان پیدا کرد سَریان پیدا کرد شده سَرِیّ نهر را سریّ می گویند برای سَریان مستحضرید که این اسناد الی غیر ما هو له است رودخانه جاری نیست چون رودخانه ی خانه ی رود است این خانه جریان ندارد رود است که جریان دارد آن آب سَرِیّ است نه نهر هرگز رودخانه که خانه ی رود است این تکان نمی خورد رودی که در بستر خانه است و در این خانه می گذرد او سَرِیّ است نه نهر و اگر نهر را گفتند سَرِیّ است نظیر «جَری النهر» اسناد الی غیر ما هو له است و مجاز است به هر تقدیر آن هم که ابن عباس گفته احتیاج به اثبات دارد ولی دلیلی هم بر منعش نیست. مسئله ی قُرّهالعین است در جریان قرّهالعین قبلاً هم این تعبیر گذشت که اشک چشم گاهی بر اساس غم و اندوه است می گویند اشکِ حُزن گرم است گاهی بر اساس نشاط و خوشحالی است و سرور است این اشک، اشک خنک است یک وقت انسانِ مصیبت دیده اشک می ریزد این اشک می گویند گرم است یک وقت کسی منتظر دوستش، پسرش و برادرش بود که از سفر دور بیاید حالا که موفقانه آمده است این اشکِ شوق می ریزد این اشک خنک است این قُرّهالعین را گفتند از قارّ آمده قارّ یعنی سرد هوا قارّ است در برابر قارّ یعنی سرد، اشکِ خنک را می گویند قُرّه و اگر وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: «قُرّهُ عینی فی الصلاه»(1) یعنی در صلات من اشک شوق دارم چون حبّاً دارم عبادت می کنم نه اشک غم که «خوفاً من النار» باشد و مانند آن، یا برای آنکه محبوب خود را در نماز می بیند لذا چشمش با آن اشک شوق روشن می شود این معروف است ولی برخیها آن طوری که در جامع المقاصد قرطبی آمده گفتند اشک مطلقا گرم است و اشکِ خنک و اشک گرم ندارم اشک مطلقا گرم است و این قرّهالعین از قارّ به معنای خنک و بارد نیست از قَرار است انسان وقتی یک موفقیت و کامیابی را می بیند قلبش قرار می گیرد، چشمش آرام می شود، اعضای بدنش مطمئن می شود این از قرار است نه از قُرّه به معنای سردی. به هر تقدیر آن آرامش مریم را با این معجزه فراهم کرده فرمود آرام باش هیچ اضطرابی نداشته نباش شاید این «قَرِّی عَیْناً» با آن اضطرابی که وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) داشت سازگارتر باشد یعنی آرام باش.

۱- (۲۰) . الکافی، ج۵، ص۳۲۱.

پرسش: پس چرا عیناً فرمود قلباً می فرمود.

پاسخ: بله، این تعبیر ادبی است دیگر این محاوره محفوظ و روشن است می گویند چشمتان روشن وقتی گفتند چشمتان روشن یعنی آرام باش یعنی قلبتان خنک چون انسان اول با دیدن قلبش آرام می شود.

خب، «فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَداً» هر کس را دیدی هیچ حرفی با کسی نزن اینها لایق نیستند تو یک جمله هم با آنها حرف بزنی این قومی که بین معجزه و سِحر فرقی نمی گذارند و بین عصمت و بی عفّتی فرق نمی گذارند یک کلمه هم با اینها حرف نزن نگاه کنید ببینید با یک کلمه وجود مبارک مریم اگر حرف می زد مطلب حل می شد دیگر نیازی به اشاره نبود و نیازی به آن صوم صمت نبود اما خدا نمی خواهد او با این مردم یک کلمه هم حرف بزند «فَقُولِی إِنِّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمَانِ صَوْماً» که این در بحث دیروز اشاره شد «قولِی» یعنی بگو یا نه، قول اعم از لفظ و اشاره است در سوره ی مبارکه ی «یوسف» این گذشت که گاهی قول بر چیزی اطلاق می شود که سخن از لفظ نیست در سوره ی مبارکه ی «یوسف» آیه ی ۷۷ این بود که وقتی آن جام و سُواء مَلِک را در کنار گندم برادر یوسف پیدا کردند و آ نها گفتند که «نَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ»(۱) مأموران مَلِک مصر و عزیز مصر این قافله را برگرداندند برادران یوسف با همین برادری که پیمانه در ظرف او پیدا شد همه آمدند حضور یوسف(سلام الله علیه) اینها به وجود مبارک یوسف این حرف را زدند به یوسف عرض کردند «قَالُوا إِن يَسْرِقْ» اگر این شخص سُواء و پیمانه ی مَلک را به سرقت بُرد «فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِن قَبْلُ» این برادری هم داشت که آن برادرش هم سابقه ی سرقت دارد ــ معاذ الله ــ این مطلب را یوسف(سلام الله علیه) شنیده بود از اینها «فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِی نَفْسِهِ» این قصّه را وجود مبارک یوسف در دلِ خود به عنوان سرّ نگه داشت «وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ» این قصّه را برای اینها آشکار نکرد که یوسف سابقه ی سرقت نداشت «قَالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَّكَاناً»(۲) به اینها گفت شما خیلی مکان و مکانتتان شرّ است خب حضرت یوسف که با آنها این حرف را نزد این «قَالَ» یعنی «فی نفسه» نه «قَالَ» یعنی «بلسانه» حضرت به اینها نگفت که شما آدمهای بدی هستید که فقط حرفهای اینها را شنیده پس معلوم می شود که گاهی قول بر همان راز درونی و مانند آن اطلاق می شود حالا ـ یا با اشاره فهمانده یا با رازداری تفهیم کرده بالأخره قول بر چیزی اطلاق می شود که لفظ نیست اینجا هم خدا فرمود: «قُولِی» اگر اینها آمدند کسی را دیدی «قُولِی» یا بگو که این تخصیصاً خارج می شود یا با اشاره بفهمان که تخصّصاً خارج می شود «فَقُولِی إِنِّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمَانِ صَوْماً» و این صوم در آن روز مشروط به صَمْت و سکوت بود با «فاء» تفریع فرمود: «فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنسِيّاً» امروز چون من نذر روزه کردم و یکی از مبطلات این روزه حرف زدن است یا یکی از شرایط صحّت این روزه صَمت و سکوت است من با بشر حرف نمی زنم اما تکلّم با خدا، تکلّم با فرشته اینها مبطل صوم نیست «فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنسِيّاً» که خدا نخواست یک جمله هم وجود مبارک مریم با این قوم حرف بزند این دستور داد وجود مبارک مریم با این دستور از آن مکان قصیّ حرکت کرده بیاید شهر «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ» این حَمل را تکرار کرده با کلمه ی «به» مطلب فهمیده می شد اما چون محور اساسی این قصّه آوردن این کودک به صحنه است این را تکرار کرده فرمود: «فأتت مریم بقومها» در حالی که «تَحمل مریم عیسی» را یعنی قبلاً ـ حَمل بود الآن حِمل است قبلاً در رَحم حمل کرده بود «فَحَمَلَتْهُ» الآن در روی دست یا روی دوش یا روی آغوش حمل می کند وقتی قوم او این صحنه را دیدند «قَالُوا يَامَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئاً فَرِيّاً» فَریّ آن منکرِ قبیحِ عظیم را می گویند که «يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ»(۳) از همین قبیل است فِریه هم از همین قبیل است. اینها با سه جهت وجود مبارک مریم را محکومه کردند گفتند تو اولاً برادرت هارون است هارون از اولیا و صُلحای آن عصر بود یا نه، هارونی که برادر موسای کلیم

بود و به تعبیر زمخشری هزار سال بینشان فاصله است چون مریم از نسل آن هارون بود از این جهت گفته شد «یَا أُخْتَ هَارُونَ» این یک، دو «مَا کَانَ أَبُوکِ امْرأَ سَوْءٍ» پـدرت پـدرِ پاکـدامنی بود. سه، «وَمَا کَانَتْ أُمُّکِ بَغِیّاً» تو با داشـتن برادر خوب یا نسـل خوب، پـدر خوب، مادر خوب چرا این کار را کردی قبلاً هم گـذشت که این «بَغیّ» وصف خاصّ زنِ زانیه است لـذا نیازی به «تاء» تأنیث نداشت آنجا هم وجود مبارک مریم فرمود: «لَمْ یَمْسَسْنِی بَشَرٌ وَلَمْ أَکُ بَغِیّاً»(۴) نه «بغیّهً» اینجا هم فرمود: «وَمَا کَانَتْ أُمُّکِ بَغِیّاً» چون وصف خاص است نیازی به «تاء» نـداشت. وجود مبارک مریم(سـلام الله علیها) طبق دسـتور الهی هیـچ حرفی نزد این قوم قابـل مکـالمه و مشافحه نبودنـد «فَأَشَارَتْ إِلَیْهِ» گفت جوابتان را از این کودک بپرسـید «فَأَشَارَتْ إِلَیْهِ» حالا گوینـده یکی از محتملاـت این است که وجود مبـارک زکریـا این حرف را زده ولی خب اثبـات آن آسـان نیست «فَأَشَـارَتْ إِلَیْهِ» چون ضمیر جمع دارد «قَـالُوا» آنهـا گفتنـد «فَأَشَـارَتْ» وجود مبـارک مریم به این کودک، آنهـا که اعتراض کرده بودنـد «قَالُوا کَیْفَ نُکَلِّمُ مَن کَانَ فِی الْمَهْدِ» در حالی که صبیّ است هم تکرار است و حال تأکیدی است، هم در گهواره است، هم کودک است فـوراً وجود مبـارک عیسـای مسـیح سـخن گفته این دیگر می شود آیه ی بیّنه «قَـالَ إِنِّی عَبْـدُ اللَّهِ» یـک عـدّه افراطی بودنـد که مریم(سـلام الله علیهـا) را به فَریّ و فِریه و تهمتهـای دیگر مبتلاـ می کردنـد، یـک عـده هم قائل به حلول و تثلیث و امثال ذلک بودنـد وقتی حرف زد مادر را تطهیر کرد، وقتی گفت «إِنِّی عَبْـدُ اللَّهِ» دیگر سـخن از اقانیم ثلاثه و حلول و اتّحاد و تثلیث و ابن الله بودن و امثال ذلک را ابطال کرد «قَالَ إِنِّی عَبْـدُ اللَّهِ آتَانِیَ الْکِتَابَ» این مسـتقبل محقّق الوقوع چون در حکم ماضـی است از او به فعل ماضـی یاد کرده «وَجَعَلَنِی نَبِیّاً» این هم چون مسـتقبل محقّق الوقوع است در حکم ماضی است «وَجَعَلَنِی مُبَارَکاً أَیْنَ مَا کُنتُ» بیـان نورانی امـام صـادق(سـلام الله علیه) این است که فرمود: «وَجَعَلَنِی مُبَارَکـاً أَیْنَ مَا کُنتُ» «أی نفّاعاً للناس» من هر جا باشم به نفع مردم حرکت می کنم «وَأَوْصَانِی بِالصَّلَاهِ وَالزَّکَاهِ مَادُمْتُ حَیّاً ؟ وَبَرّاً بِوَالِـدَتِی وَلَمْ یَجْعَلْنِی جَبَّاراً شَـقِیّاً» رابطه ی بین خود من و خود من بـا طهـارت است، رابطه ی بین من و خـدای من بـا عبادت است، رابطه ی من با خانـدان من با بِرّ و نیکی و احسان است پس بنابراین من از هر جهت مشمول عنایت الهی ام «وَالسَّلَامُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدتُّ وَیَوْمَ أَمُوتُ وَیَوْمَ أُبْعَثُ حَیّاً» که بیان نورانی امام رضا(سلام الله علیه) که فرمود سه مقطع حسّاس است لذا من این سه مقطع سلام داده شده «ذلِکَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ».

۱- (۲۱) . سوره ی یوسف، آیه ی ۷۲.

۲- (۲۲) . سوره ی یوسف، آیه ی ۷۷.

۳- (۲۳) . سوره ی ممتحنه، آیه ی ۱۲.

۴- (۲۴) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۰.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۷ تا ۳۵ سوره مریم ۸۸/۰۸/۰۵

.Your browser does not support the audio tag

«فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا یَامَرْیَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَیْئاً فَرِیّاً (۲۷) یَا أُخْتَ هَارُونَ مَا کَانَ أَبُوکِ امْرأَ سَوْءٍ وَمَا کَانَتْ أُمُّکِ بَغِیّاً (۲۸) فَأَشَارَتْ إِلَیْهِ قَالُوا کَیْفَ نُکَلِّمُ مَن کَانَ فِی الْمَهْدِ صَبِیّاً (۲۹) قَالَ إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتَانِیَ الْکِتَابَ وَجَعَلَنِی نَبِیّاً (۳۰) وَجَعَلَنِی مُبَارَکاً أَیْنَ مَا کُنتُ وَأَوْصَانِی بِالصَّلاَهِ وَالزَّکَاهِ مَادُمْتُ حَیّاً (۳۱) وَبَرّاً بِوَالِدَتِی وَلَمْ یَجْعَلْنِی جَبَّاراً شَقِیّاً (۳۲)وَالسَّلاَمُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدتُّ وَیَوْمَ أَمُوتُ وَیَوْمَ أُبْعَثُ حَیّاً (۳۳) وَالسَّلاَمُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدتُّ وَیَوْمَ أَمُوتُ وَیَوْمَ أُبْعَثُ حَیّاً (۳۴) ذلِکَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِی فِیهِ یَمْتَرُونَ (۳۵)»

چون میلاد وجود مبارک مسیح(سلام الله علیه) معجزه بود و خارق عادت تبیین شناسنامه ی آن حضرت هم خارق عادت هست یعنی وجود مبارک عیسی با شناسنامه اش در قرآن معرّفی شده بر خلاف انبیای دیگر. مطالبی که مربوط به آیات قبلی است یکی این است که این «وَهُزِّی إِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ»(۱) برای آن است که شما این درخت خرما را بتکانی تا میوه اش بریزد یا نه، این درخت را به اهتزاز در بیاور تا از جِذع، نخله بشود اولاً وقتی بارور شد بارش به تو برسد ثانیاً، آنچه دیگران می گفتند این است که این درخت را تکان بده تا میوه اش بریزد اما اصرار قرآن کریم بر این است که این نَخله نبود جذع بود تکرار این جذع برای آن است که بفهماند این یک سرشاخه داشته باشد سبز باشد این چنین نبود یک تَنه ی بی سرشاخه و مُرده ای بود تو باید این را تکان بدهی که زنده بشود یا اگر خوابیده است بیدار بشود میوه بدهد به تو تقدیم بکند اگر وجود مبارک موسای کلیم دست به این مار نمی زد این مار عصا نمی شد یا اگر دست به این عصا نمی زد این عصا مار نمی شد در هر دو حال دستِ موسوی لازم است دستِ کلیمی لازم است اینجا هم اهتزاز مریمی لازم است بنابراین تنها امر به اهتزاز برای این نیست که میوه بریزد برای آن است که این جِذع، نخله بشود، اگر یک درخت خشکیده بود حیات نداشت مادرِ کسی که «یُحیِی الموتی باذن الله» این هم مُحیی شجر شد درختِ مُرده را زنده کرد و اگر نه، درختی بود پژمرده و زنده لکن در زمستان این درختها خواب اند نه مُرده بعضی از درختها در زمستان هم بیدارند مثل درخت سرو، درخت مرکّبات و اینها، اینها در زمستان و تابستان بیدارند منتها در بهار رشد می کنند ولی در زمستان رشد نمی کنند لکن بیدارند به دلیل سبزی برگ آنها بعضی از درختها هستند که زمستان به خواب می روند درخت انار این طور است، درخت انجیر این طور است اکثر درختان زمستان به خواب می روند این درختانی که بیدارند آسیب می بینند برای اینکه سرما با اینها کار دارد این درختهایی که خواب اند از سرمای زمستان کمتر آسیب می بینند به هر تقدیر این یا جذع مُرده بود که با اهتزاز مریم(سلام الله علیها) زنده شد یا نه، درخت خوابیده بود که با اهتزاز مریم بیدار شد یا اعطای حیات است یا اعطای یَقظه در هر دو حال کرامت است و معجزه، بنابراین درست است که آن عصا گاهی مار می شود، گاهی از حالت ماری در می آید «سَنُعِیدُهَا سِیرَتَهَا الْأُولَی»(۲) ولی دستِ کلیم لازم است اینجا هم درست است که جذع نَخله می شود و بار می دهد ولی دست مریم(سلام الله علیها) لازم است مادر کسی که «یُحیِی الموتی باذن الله» او هم می تواند این سِمت را داشته باشد.

۱- (۱). سوره ی مریم، آیه ی ۲۵.

۲- (۲) . سوره ی طه، آیه ی ۲۱.

پرسش: حاج آقا در بعضی روایات داریم که پیغمبرها وقتی یکی از معجزاتشان این بوده که زیر درخت که می نشستند.

پاسخ: خب بله و اصلاً خضر را می گفتند خضر به همین مناسبت است.

پرسش: حضرت عیسی که به دنیا آمد خب همان پیغمبر بود زیر همان درخت بود نظر حضرت عیسی بوده که حضرت مریم خواست در نخله کرده.

پاسخ: نه، حالا این قبلاً گذشت که آنچه برای مریم(سلام الله علیها) بود اینها کرامت خود مریم بود یک قول یا نه ارهاصی بود ارهاص که یک اصطلاح کلامی است پیش درآمد معجزه ی پیغمبر را می گویند یا ارهاص عیسی(سلام الله علیه) بود که به دست مادرش ظهور کرد قول دوم هر دو قول در کتابهای کلامی هست و چون مریم(سلام الله علیها) را قرآن خیلی عظمت می ستاید «إِنَّ اللّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ»(۱) بعد می فرماید: «وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ»(۲) یا «صَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتُبِهِ وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ»(۳) این جلال و عظمتی که برای مریم(سلام الله علیها) قائل است استبعادی ندارد که برای خود مریم بود نه ارهاص برای عیسی. به هر تقدیر این اهتزاز گذشته از آن است که برکت ریزش میوه را به همراه دارد برکت احیای میّت از یک سو، ایقاظ نائم از سوی دیگر را هم به همراه دارد اگر این درخت خشکیده بود با اهتزاز مریم زنده شد و اگر درخت خوابیده بود با اهتزاز مریم(سلام الله علیها) بیدار شد.

۱- (۳) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۲.

۲- (۴) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۵۰.

۳- (۵) . سوره ی تحریم، آیه ی ۱۲.

پرسش: اگر تفاوتی نیست قول «فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا» نیست یعنی خود حضرت عیسی امر نکرده «وَهُزِّی».

پاسخ: بسیار خب، اما منظور این است که امر از طرف هر کسی باشد این دست باید زنده کند یا بیدار کند وگرنه خود ذات اقدس الهی این درخت را می توانست به صورت نَخله در بیاورد اگر مُرده بود زنده کند و اگر خوابیده بود بیدار کند مثل اینکه وجود مبارک موسای کلیم دستِ او لازم است که بالأخره این عصا گاهی مار بشود گاهی مار عصا بشود وگرنه خدای سبحان می تواند آن عصا را مار کند مار را دوباره عصا کند اما «خُذْهَا وَلاَ تَخَفْ سَنُعِیدُهَا سِیرَتَهَا الْأُولَی»(۱) یا «أَلْقِ مَا فِی یَمِینِکَ»(۲) برای تفهیم این نکته است که این دست، دستِ الهی است و اثر دارد، بنابراین گوینده هر که می خواهد باشد چه وجود مبارک عیسی(سلام الله علیه) چه وجود مبارک جبرئیل(سلام الله علیه) هر که می خواهد باشد نشان آن است که دست مریم سهم تعیین کننده ای در این سه امر داشت احیای جذع میّت، ایقاظ جذع نائم و ریزش میوه هر کدام از این سه امر باشد به برکت اوست.

خب، مطلب دیگر اینکه درباره ی سَرِیّ دو قول بود یکی اینکه نهر بود، یکی اینکه سیّدالقوم و شریف القوم بود اگر این مصادیق یک جامع واحدی داشته باشند می شود با اراده ی جامع هر دو معنا را در نظر گرفت و اگر جامع واحد نداشته باشند و بین اینها یک بُون بعیدی باشد اگر کسی قائل شد که استعمال لفظ در اکثر از معنا جایز است می توان گفت که منظور از این سریّ هم سیّدالقوم است هم نهر و اگر استعمال لفظ در اکثر از معنا جایز نبود چه اینکه برهانی بر امتناع او نیست باید احدالمعنیین اراده بشود.

۱- (۶) . سوره ی طه، آیه ی ۲۱.

۲- (۷) . سوره ی طه، آیه ی ۶۹.

پرسش: مرحوم علامه هر دو را قبول کرده؟

پاسخ: نه، ایشان فرمودند: «و الأوّل أظهر» یعنی سریّ به معنای نهر باشد اظهر است یکی را قبول کردند.

خب، مطلب بعدی آن است که این حرفها همه برای وجود مبارک عیسی(سلام الله علیه) است که فرمود: «فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا»(۱) اینجا بعضی از اینها به صورت نفی و نهی است بعضی از اینها به صورت امر و اثبات «فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا» به این امور یک، «أَلَّا تَحْزَنِی» چرا، چون «قَدْ جَعَلَ رَبُّکِ تَحْتَکِ سَرِیّاً»(۲) یک، این نهی «وَهُزِّی إِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ» برای اینکه «تُسَاقِطْ عَلَیْکِ رُطَباً جَنِیّاً».(۳)

پرسش:..

پاسخ: حُزن دیگر، حزن اختصاصی به گذشته ندارد انسان وقتی که یک حادثه ی تلخی را پیش بینی می کند هم اکنون غمگین است الآن کسی که تقریباً مقدّمات قبول نشدن او در کنکور روشن است در امتحان موفق نیست هم اکنون افسرده است این حزن اختصاصی به زوال شیء در گذشته ندارد وقتی چیزی را در آینده از دست می دهد و تقریباً مطمئن است که از دست او می رود هم اکنون غمگین است.

خب، «فَکُلِی وَاشْرَبِی»(۴) در جریان وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) هم همین طور بود حالا وقتی وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) آن چهار مرغ را گرفت و سَر بُرید و آن اجزا را در هم کوبید و مخلوط کرد دیگری اگر می گفت یا طاووس، یا کذا و کذا که نمی آمدند که این فقط ندای ابراهیمی می خواهد «ثُمَّ ادْعُهُنَّ یَأْتِینَّکَ سَعْیاً»(۵) تو بگو یا طاووس این زنده می شود دیگری که بگوید نمی شود که، بنابراین هر زبانی اثر ندارد، هر دستی اثر ندارد دستِ موسای کلیم(سلام الله علیه) می خواهد زبان ابراهیم خلیل(سلام الله علیه) می خواهد فرمود: «ثُمَّ ادْعُهُنَّ یَأْتِینَّکَ سَعْیاً» همان طوری که ذات اقدس الهی در معاد برای احیای نفوس «یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ»(۶) تو هم اینها را به امامشان بخوان امامِ هر کسی همان مغز و دستگاه فکری اوست تو هم آنها را سَرها را که نزد خودت نگه می داری آنها را بخوان می آیند بنابراین اینکه وجود مبارک مریم مأمور شد به اهتزاز جذع النخله برای اینکه دست اوست که می تواند مُرده را زنده کند و گفتند عیسی بالاتر از یحیی(سلام الله علیهما) است برای اینکه یحیی مظهر حیات بود و وجود مبارک عیسی مظهر احیاست اوست که می گوید «أُحْیِی الْمَوْتَی بِإِذْنِ اللّهِ»(۷) و خدا درباره ی او فرمود: «وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَی بِإِذْنِی»(۸) این می شود مظهر «هو المُحیی»، او می شود مظهر «هو الحیّ الذی لا یموت». خب، اینکه فرمود: «فَکُلِی» نظیر امر «هُزِّی»(۹) اینها همه ندای آن منادی است آن منادی ندا داد «فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا» به اموری یک «أَلَّا تَحْزَنِی»(۱۰) به این دلیل، «وَهُزِّی إِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ»(۱۱) به این دلیل اوّلی به دلیل «قَدْ جَعَلَ رَبُّکِ تَحْتَکِ سَرِیّاً»(۱۲) دومی «تُسَاقِطْ عَلَیْکِ رُطَباً جَنِیّاً».(۱۳) سوم و چهارم و پنجم سه تا امر «فَکُلِی» یک، «وَاشْرَبِی» دو، «وَقَرِّی عَیْناً» سه، این سه با آن دو امر تحت نداست می شود پنج، این «فَکُلِی وَاشْرَبِی» می تواند امر باشد اما این «قَرِّی» یک انشاست یعنی چشمت روشن باشد نه روشن چشم باش این قابل امر نیست که تو روشن چشم باشی یعنی خبر است به صورت انشاء بیان شده یعنی چشم تو روشن می شود. ششم، «فَإِمَّا تَرَیِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَداً» این هم تحت آن نداست اینها دستور است که اگر دیدی این حرفها را بزن اصلاً حرف نزن فقط با اشاره سخن بگو این «فَقُولِی» ناظر یعنی «فأشیری» به دلیل همان تعبیری که در بحث دیروز گذشت و به قرینه ی «فَأَشَارَتْ إِلَیْهِ» دو، «فَقُولِی إِنِّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمَانِ صَوْماً» چون این چنین است

«فَلَنْ أَكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنسِيّاً»(۱۴) صَمت و سکوت از بهترین نعمتهاست که آدم گزیده گو باشد، کم گو باشد، پرحرف نباشد ولی می توانـد روزه بگیرد و در حال روزه گرفتن کمتر حرف بزند اما بخواهد صَمت و سکوت را جزء شـرایط صحّت صوم قرار بدهـد یک، یا کلام را جزء موانع صحّت صوم قرار بدهـد دو، هم جعل آن شـرط می شود بدعت، هم جعل این مانع می شود بدعت نه صَمت و سکوت شرط صحّت است، نه نطق و کلام مانع صحّت صوم از خود چیزی را اضافه کردن می شود بدعت لـذا در عین حال که روایات ما سکوت را و صَمت را تشویق کردنـد کم گویی را، گزیده گویی را تشویق کردند پرحرفی را مـذمّت کردنـد اما اجازه ندادند که این را ما جزء دین قرار بدهیم بگوییم صَمت شـرط صحّت روزه است، کلام مانع صحّت روزه این حق را ندادند «فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَانِ صَوْماً» چون در حال روزه نباید سـخن گفت صوم سکوت و صَمت گرفتم «فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ» اما «إِنسِيّاً» با خدا حرف می زنم، با فرشته ها حرف می زنم، مناجات می کنم، ذکر دارم همه ی حرفها را دارد بـا بشـر حرف نمی زنم «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ» این بیـان نورانی امام صادق(سـلام الله علیه) که یک آدم عاقل در آنها نبود که وجود مبارک مریم با او گفتگو کند سرّش همین است اینها عمری مریم(سـلام الله علیها) را به طهارت شناختند هم در زادروز او که دیدنـد مادرش نذر کرده بود که این را به معبد بدهد هم در هنگام قرعه کشـی که این تحت کفالت چه کسـی باشد «مَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقلاَمَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ»(۱۵) قرعه به نـام زکریا افتاد خب یک پیغمبر پیرمردی مربّی و سـرپرست این کودک شد این را دیدند و در معبد هم بود و آن جریان «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ»(۱۶) را به وسیله ی زکریا(سلام الله علیه) متوجه شدنـد کسـی که عمری به طهارت گذراند و تحت کفالت یکی از انبیای الهی بود اگر یک کار تازه ای کرد باید استفهام کننـد، اسـتعلام کننـد نه مبادرت کننـد به سه، چهار حرفِ تلـخ گفتند فَرِیّ است یعنی کارِ مُنکر عظیم، گفتند مادرت بَغی نبود یعنی این بَغْی است خب شـما اولاًـ سؤال کنیـد استفهام کنیـد که این بچه را از کجا آوردی همین که دیدنـد بچه در آغوش او یـا در دست او یـا در دامن اوست این تهمتهـا را زدنـد این طور مبـادرت کردن جاهلانه باعث شـد که وجود مبارک مریم(سـلام الله علیها) اینها را می شناخت فرمود: «يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هذَا»(۱۷) فرصت سؤال ندادند اصلاً، همین که دیدند «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَامَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئاً فَرِيّاً» یک، بعـد «مَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيّاً» دو، از این تهمتها بدتر؟! شـما اولاً سؤال کنید، اسـتعلام کنیـد، اسـتفهام کنیـد اگر او جوابِ گویا نـداشت شـما شـروع کنید به قَذف این بود که وجود مبارک مریم(سـلام الله علیهـا) فرمود: «يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هـذَا» و بیانش هم وجود مبارک صادق(سـلام الله علیه) فرمود اگر یک آدم عاقلی در اینها بود وجود مبارک مریم تقاضای مرگ نمی کرد.

۱- (۸) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۴.

۲- (۹) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۴.

۳- (۱۰) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۵.

۴- (۱۱) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۶.

۵- (۱۲) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۶۰.

۶- (۱۳) . سوره ی اسراء، آیه ی ۷۱.

۷- (۱۴) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۹.

۸- (۱۵) . سوره ی مائده، آیه ی ۱۱۰.

۹- (۱۶) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۵.

۱۰- (۱۷) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۴.

۱۱- (۱۸) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۵.

۱۲- (۱۹) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۴.

۱۳- (۲۰) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۵.

۱۴- (۲۱) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۶.

۱۵- (۲۲) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۴.

۱۶- (۲۳) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۷.

۱۷- (۲۴) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۳.

پرسش:...

پاسخ: بالأخره آنهایی که در معرض این سؤال هستند آنهایی که می خواهند اعتراض بکنند بگو من حرف نمی زنم آن وقت در جواب آنها چه بگو؟ در جواب آنها «فَأَشَارَتْ» با این «فاء» «فَأَشَارَتْ» آن کمبودی که در مسئله ی «فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَداً» حل می شود این «فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَداً» یعنی هر کس دید بالأخره سؤال می کند دیگر که از کجا آوردی وگرنه صِرف اینکه آدم کسی را ببیند بگوید من روزه ی صَمت گرفتم اینکه دلیل ندارد خب بسیاری از این رهگذرها رد می شوند آدم دلیل ندارد بگوید که من صوم صمت گرفتم که این معلوم می شود که اینها با اعتراض روبه رو می شوند چون با اعتراض روبه رو می شوند خودت حرف نزن پس چه کار بکن؟ اشاره بکن، از کجا معلوم می شود که دستور اشاره است؟ از همین «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ» خب آن دارد راه نشان می دهد برای رفع تهمت هیچ سخن نگو فقط به کودک اشاره بکن «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ». خب، یعنی فَرِیّ را او پاسخ می دهد، «مَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيّاً» را او پاسخ می دهد «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ» حالا از دور بود یا نزدیک بالأخره اشاره یعنی من با شما سخن نمی گویم از این کودک بپرسید «قَالُوا» قوم او گفتند «كَيْفَ نُكَلِّمُ مَن كَانَ فِي الْمَهْدِ» یک، «صَبِيّاً» دو، چه در مهد باشد چه غیر مهد بالأخره کودک است گذشته از اینکه این کودکِ گهواره ای است صَبی بودن این صبابت مانع گفتن است گذشته از اینکه هنوز در گهواره است یعنی نوزاد است ما چگونه جواب بدهیم آن گاه چون دستور این بود که تو به این کودک اشاره بکن این کودک شروع کرده قبل از اینکه مادرش را تبرئه کند ذات اقدس الهی را تنزیه کرده این مسیحیهای افراطی و مسیحیهای تفریطی یک گوشه شان به تنزیه خدا اهانت کردند، یک گوشه شان به برائت و نزاهت مادر عیسی، آنهایی که افراطی بودند گفتند این ابن الله است و وجود مبارک عیسای مسیح حرفِ افراطیهای ترساها را برطرف کرد فرمود من عبدالله ام نه ابن الله، تفریطیها که گفتند «لَقَدْ جِئْتِ شَيْئاً فَرِيّاً»، «مَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيّاً» تهمت زدند حرفِ برائت مادرش را، نزاهت دامن مادرش را ثابت کرد ولی قبل از اینکه بگوید مادرم معصومه است ذات اقدس الهی را از داشتن فرزند تنزیه کرد که مبادا کسی خیال کند من چون پدر ندارم پسر خدا هستم من فرزند خدا نیستم من بنده ی خدایم.

ص: ۱۲۷

پرسش:...

پاسخ: برای اینکه همین دیگر، کسی که اصلاً مستقرّ در گهواره است لحظه ای نیست که حالا اتفاقاً در گهواره باشد کسی که هویّت او گهواره ای است، کسی که هویّت او گهواره ای است که نمی شود با او گفتگو کرد وجود مبارک عیسی اول تنزیه کرد ذات اقدس الهی را بعد تبرئه کرد مادرش را «قَالَ إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ» این به دلالت مطابقه تنزیه خداست، به دلالت التزام تبرئه ی مادر است خب آنها می گفتند کسی که کودک است و گهواره ای است و گهواره ای بودن وصف مستقرّ اوست یعنی تازه در گهواره شد این نوزاد شد این «کَانَ فِی الْمَهْدِ» است مستقرّ در گهواره است این سه جهت اشکال دارد چگونه با او حرف بزنیم این معلوم می شود که معجزه است این کرامت است یک آدم ناپاک و ناپاک زاده که «عَبْدُ اللَّهِ» بودن و «جَعَلَنِی نَبِیّاً» و «آتَانِیَ الْکِتَابَ» و امثال ذلک نمی گوید که.

پرسش:...

پاسخ: نه، اصلاً هیچ کس نمی تواند با بچه حرف بزند.

پرسش:...

پاسخ: آن قضیّه ای بود در تاریخ خیلی روشن نبود آن هم «شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا»(1) روشن نیست آن بچه بود «شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا» حالا گفتند کودک بود مگر چنین چیزی برای همه روشن شده بود این قرآن است که تمام اسرار گذشته را به مقدار لازم تبیین کرده وگرنه «شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا» مگر برای همه ی بنی اسرائیل مشخص بود آنهایی که یهودی بودند و تازه می خواستند مسیحی بشوند.

پرسش:...

پاسخ: همین دیگر، کسی که هویّتش گهواره ای است نه اینکه اتّفاقاً در گهواره باشد یک وقت است کسی که اتفاقاً در گهواره است نه، اصلاً هویّتش هویّت گهواره ای است که توضیح داده شد. «قَالَ إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ» یک، که تنزیه خداست بالمطابقه و تبرئه مادر است بالالتزام «آتَانِیَ الْکِتَابَ» که همان انجیل باشد، «وَجَعَلَنِی نَبِیّاً» چون اینها مستقبل محقّق الوقوع است با ماضی تعبیر شده بعد فرمود: «وَجَعَلَنِی مُبَارَکاً أَیْنَ مَا کُنتُ» که اینجا در این قرائتها و رسم الخطهای معمول منفصل نوشته شد.

۱- (۲۵) . سوره ی یوسف، آیه ی ۲۶.

پرسش:...از بچه سؤال کند.. که هم می خواهد مادرش را

پاسخ: بله دیگر این مستقبل محقّق الوقوع در حکم ماضی است مثل «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَهُ»(۱) چیزی که یقیناً واقع می شود از او به فعل ماضی یاد شده.

پرسش: عرض می کنم که سه تا نکته است یعنی حضرت عیسی(علیه السلام) به اصطلاح با یک تیر سه نشان است هم خودش را تبرئه کرد من فرزند مشروعم چون باید معرِّف أعرف از معرَّف باشد پس با این چند جمله هم خودش را تبرئه کرد هم مادر را و هم اثبات کرد که فرزند خدا نیست

پاسخ: بله، آنکه با جمله ی اسمیه با تأکید به دلالت مطابقه بیان کرد مسئله ی تنزیه خداست «إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ» لازمه ی اینکه کودکی که هیچ توقّع نیست بگوید «إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ» این است که حلال زاده است این است که طیّب و طاهری او را به بار آورده آن «آتَانِیَ الْکِتَابَ وَجَعَلَنِی نَبِیّاً» هم تأکید این مطلب است.

«وَجَعَلَنِی مُبَارَکاً أَیْنَ مَا کُنتُ» من در هر جا باشم منشأ برکتم که این را وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) در آن بیان نورانی اش فرمود: «نفّاعاً»(۲) من هر جا باشم به نفع مردم کار می کنم خب پربرکتم «وَجَعَلَنِی مُبَارَکاً أَیْنَ مَا کُنتُ وَأَوْصَانِی بِالصَّلاَهِ وَالزَّکَاهِ مَادُمْتُ حَیّاً» من هم رابطه ی خودم را با خدای سبحان تا زنده ام باید حفظ بکنم چون خدا مرا وصیّت کرده و هم رابطه ام را در فقرزدایی با مردم محروم باید حفظ بکنم چون خدا وصیّت کرده زکات بدهم مادامی که من زنده ام اگر وجود مبارک عیسی هم اکنون زنده باشد هم اکنون اهل صلات است و هم اکنون اهل زکات که زمان ظهور مبارک ولیّ عصر(ارواحنا فداه) حضرت ظهور می کنند و پشت سر وجود مبارک امام زمان هم نماز می خوانند، اگر رحلت کرده باشند تا زنده بودند اهل زکات و اهل صلات بودند، اگر هم اکنون زنده باشند که یکی از محتملات مسئله است این «مَادُمْتُ حَیّاً» شبیه «مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ»(۳) بشود برای اینکه اگر گفتند «مَا دَامَتِ السَّماوَاتُ وَالْأَرْضُ» یعنی مادامی که دنیا هست چون وقتی قیامت قیام می کند «وَالْأَرْضُ جَمِیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ» می شود، «وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِیَّاتٌ بِیَمِینِهِ»(۴) می شود، «إِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ»(۵) می شود، «فَدُکَّتَا دَکَّهً وَاحِدَهً»(۶) می شود بساط این منظومه ی شمسی برچیده می شود این تقریباً وقتی هم که وجود مبارک حضرت ظهور کردند و عیسی(سلام الله علیهما) آمدند دیگر در آستانه ی قیامِ قیامت است دیگر پس اگر حضرت زنده باشند این «مَادُمْتُ حَیّاً» به منزله ی «مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» است و اگر رحلت کرده باشند که خب نظیر موتِ افراد دیگر است و علی أیّ تقدیرٍ تکذیب قول صلیبیهاست برای اینکه سخن از قتل نیست نفرمود: «مَادُمْتُ حَیّاً» یا در تعبیر دیگر نفرمود «و السلام علیّ یوم اُقتل» فرمود: «وَالسَّلاَمُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدتُّ وَیَوْمَ أَمُوتُ» و خدای سبحان هم می فرماید: «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلکِن شُبِّهَ لَهُمْ»(۷) هم آن آیه تکذیب صلیبیهاست هم بیان نورانی خود عیسی(سلام الله علیه) که می فرماید: «وَالسَّلاَمُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدتُّ وَیَوْمَ أَمُوتُ» این چنین است. «مَادُمْتُ حَیّاً * وَبَرّاً بِوَالِدَتِی» درباره ی یحیی(سلام الله علیه) آمده است «وَبَرَّاً بِوَالِدَیْهِ» اما درباره ی عیسی(سلام الله علیه) آمده است «وَبَرّاً بِوَالِدَتِی وَلَمْ یَجْعَلْنِی جَبَّاراً شَقِیّاً» که این اقسام در همین سوره ی مبارکه ی «مریم» درباره ی یحیی به این صورت آمده است «وَحَنَاناً مِن لَّدُنَّا وَزَکَاهً وَکَانَ تَقِیّاً * وَبَرّاً بِوَالِدَیْهِ وَلَمْ یَکُن جَبَّاراً عَصِیّاً»(۸) نسبت به مردم اهل جبروت و ظلم و معصیت نبود، نسبت به ذات اقدس الهی باتقوا بود در امور خانوادگی هم اهل برّ و نیکی بود این سه ضلع مثلّث را او با طهارت تأمین کرد درباره ی حضرت عیسی هم همین طور است نسبت به باری تعالی که

عبد او هستم و نمازگزار هستم و امثال ذلک، نسبت به فقرا هم که اهل زکاتم، نسبت به مادرم که بارّم «وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّاراً شَقِيّاً» که در جریان حضرت یحیی گذشت لذا فرمود: «وَالسَّلاَمُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدتُّ» با تعریف بر خلاف آنچه درباره ی یحیی آمده که فرمود: «وَسَلاَمٌ» بدون تعریف آنجا نکره آمد «وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيّاً» روزی که من مبعوث می شوم حیّاً این «حَيّاً» برای آن است که عدّه ای مُرده اند و زنده می شوند، عدّه ای حیاتشان ادامه دارد الی یوم القیامه.

۱- (۲۶) . سوره ی واقعه، آیه ی ۱.

۲- (۲۷) . الکافی، ج۲، ص۱۶۵.

۳- (۲۸) . سوره ی هود، آیه ی ۱۰۷.

۴- (۲۹) . سوره ی زمر، آیه ی ۶۷.

۵- (۳۰) . سوره ی تکویر، آیه ی ۱.

۶- (۳۱) . سوره ی حاقه، آیه ی ۱۴.

۷- (۳۲) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۵۷.

۸- (۳۳) . سوره ی مریم، آیات ۱۳ و ۱۴.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۲۷ تا ۳۵ سوره مریم ۸۸/۰۸/۰۶

Your browser does not support the audio tag.

«فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئاً فَرِيّاً (۲۷) يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيّاً (۲۸) فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَن كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيّاً (۲۹) قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيّاً (۳۰) وَجَعَلَنِي مُبَارَكاً أَيْنَ مَا كُنتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلاَةِ وَالزَّكَاةِ مَادُمْتُ حَيّاً (۳۱) وَبَرّاً بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّاراً شَقِيّاً (۳۲) وَالسَّلاَمُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدتُّ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيّاً (۳۳) وَالسَّلاَمُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدتُّ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيّاً (۳۴) ذلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ (۳۵)»

بعد از اینکه وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) حُزنش را با مکالمه ی عیسی(سلام الله علیه) برطرف کرد و فهمید این کلام، کلام الهی است به وسیله ی فرزندش به او القا شده است و چند دستور را از راه توصیه ی الهی به وسیله ی عیسی تلقّی کرد آن گاه در کمال شهامت بچّه را در آغوش گرفت و به دامن گرفت و به حضور مردم آمد دیگر مخفیانه و زیر حجاب و زیر چادر و اینها نگه داشته بشود نبود «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ» چون می دانست که دیگر کاملاً قابل دفاع است برای اینکه آن کسی که با او این حرفها را زده این مکالمه را کرده فرمود جواب را من می دهم «فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَداً»[(۱)] این سفارشها را کرده لذا این چنین نبود که حالا مخفیانه وارد جمعیت بشود، شبانه وارد جمعیت بشود، بچّه را مستور و پنهان کند، زیر لباس بگیرد اینها نبود «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ» در کمال شهامت. وقتی آنها آمدند گفتند «يَا أُخْتَ هَارُونَ» این «يَا أُخْتَ هَارُونَ» را نصارای نجران بر برخی از مسلمانها انتقاد کردند که بین هارون و بین مریم قرنها فاصله بود هارون برادر موسی(سلام الله علیهما) است و مریم مادر عیساست فاصله ی اینها چندین قرن است چگونه مریم خواهر هارون می شود؟ این اعتراض را آنها نتوانستند جواب بدهند آمدند حضور پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) حضرت فرمود تَسمیه افراد به اسمای انبیا جایز است برادر مریم(سلام الله علیها) نامش هارون بود نام گذاری افراد به اسمای انبیا جایز است این درباره ی اسماءالله هست مثلاً گفته شد توقیفی است و اینها وگرنه کسی اسم خودش را اسم پیغمبر انتخاب بکند که بد نیست فرمود مریم برادری داشت به نام هارون و این اُخت هارون بود این یکی از اقوال چهارگانه ای است که در مسئله اخت هارون مطرح است. خب، «يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيّاً» که بحثش گذشت. «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ» آن طوری که در کتابهای تفسیر هست این است که شما از من سؤال نکنید از این کودک سؤال بکنید ولی آن سفارشهایی که کودک به مادر کرد معنای «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ» این خواهد بود گوش کنید ببینید او چه جواب می دهد برای اینکه سؤالهای شما را شنیده دیگر شما گفتید «يَا أُخْتَ هَارُونَ» او شنیده، «مَا كَانَ أَبُوكِ امْرأَ سَوْءٍ» او شنیده، «مَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيّاً» او شنیده حالا گوش کنید ببینید او چه جواب می دهد نه اینکه «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ» از او بپرسید آنها متوجّه نشدند که این اشاره مریم(سلام الله علیها) چیست «قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَن كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيّاً» بعد همین که حرفشان تمام شد دیدند وجود مبارک عیسی دارد حرف می زند «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيّاً» جواب آنها را نداد نگفت مادرم کذا و کذا جواب آ نها را نداد او مشغول سخنرانی خودش بود وجود مبارک مریم فرمود گوش کنید ببینید او چه می گوید اینها خیال کردند که می فرماید از او سؤال کنید این کلمه ی «كَانَ» هم سهمِ تعیین کننده

دارد برای اینکه وقتی مریم(سلام الله علیها) این کودک را در آغوش گرفته یا در دامن گرفته آورده پیش اهلش، نزد آن مردم در گهواره که نبود ممکن است گهواره ای باشد در گهواره گذاشته باشد اما این کودکِ گهواره ای است آنها گفتند «مَن کَانَ فِي الْمَهْدِ» یعنی اینکه گهواره ای است نه اینکه حالا شما گذاشتید در گهواره چون حضرت هنوز فرصتی نکرد که این را بیاورد در منزل و در گهواره بگذارد و امثال ذلک که همین که «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ» بنابراین این «کَانَ» آن سهم را دارد که این اصلاً هویّتش گهواره ای است با گهواره ای چگونه می شود حرف زد دیگر نمی دانستند که

ص: ۱۳۰

۱- (۱) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۶.

از سرِ پستان عشق چون که دمی شیر یافت قامت سروی گرفت کودککِ یک مَهِ

بیان لطیف مرحوم کاشف الغطاء(رضوان الله علیه) شاید چندین بار در طیّ این سالها گفته شد که فرمود قرآن حقّ عظیمی نسبت به همه ی ادیان و مِلل دارد و اگر قرآن نبود و اسلام ــ معاذ الله ــ نبود نه یهودیّتی می ماند نه مسیحیّتی با پیشرفت علم این یهودیّت و این مسیحیت که پایگاه علمی ندارد آن اهانتها را به انبیا اسناد دادند، آن تحریفها که در کتابهای آسمانی روا داشتند این ماندنی نبود قرآن آمد انبیای ابراهیمی را به عظمت و عصمت معرفی کرد وجود مبارک موسای کلیم را با مناجات الهی و استکبارستیزی و مبارزه کردن با آل فرعون معرّفی کرد، عیسی را تطهیر کرد، مریم را عَذرا نامید، سخنان عیسی را بازگو کرد بخشی از کلماتی که قرآن کریم درباره ی حضرت عیسی آورد اصلاً در انجیل نیست بیان لطیف مرحوم کاشف الغطاء در کتاب قیّم کشف الغطاء این است که اگر قرآن نبود دینی روی زمین نمی ماند برای اینکه این مسیحیّت ماندنی نیست، این یهودیّت ماندنی نیست آدمِ عاقل که یهودی یا مسیحی نمی شود این دینِ تحریف شده که همه چیز در آن هست شُرب خمر در آن هست، کُشتی خدا با یعقوب در آن هست فرمود این آمد انبیا را معرفی کرد، موسی را معرفی کرد، عیسی را معرفی کرد، مریم را معرفی کرد، عصمت را معرفی کرد، معجزه را معرفی کرد، کرامت را معرفی کرد، دین را معرفی کرد و ماندنی کرد آنها خیلیهایشان در پناه قرآن به انجیل احترام می گذارند شما حرفهای آنها را این اقالیم ثلاثه را این تثلیث را امثال ذلک را ببینید بعد از قرآن اصلاح شده. به هر تقدیر اگر وجود مبارک مریم در کمال نشاط و شهامت آن حزنش برطرف شد «يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هٰذَا وَكُنتُ نَسْياً مَنْسِيّاً»(۱) برطرف شد این بچّه را در آغوش گرفت روی دست گرفت آمد با اطمینان صد درصد آمد وگرنه با خجالت که نمی شد این طور آدم بچه را بیاورد در جمع که یا شبانه می آید یا زیر لباس نگه می دارد نه خیر «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ» چون مطمئن بود.

ص: ۱۳۱

۱- (۲) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۳.

پرسش: حاج آقا اینها قبل از کلام عیسی(علیه السلام) بوده آورده.

پاسخ: نه بعد از کلام حضرت عیسی بود.

پرسش: دلیل اش همین آیه «إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ» است.

پاسخ: آن فرمایشات حضرت عیسی که «قَالَ إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ» این کلام حضرت عیسی بود با مردم اما «فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِی»،(۱) «وَهُزِّی إِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ»،(۲) «فَکُلِی وَاشْرَبِی»،(۳) «فَإِمَّا تَرَیِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَداً» همه ی این حرفها، حرفهای عیسی بود دیگر این با اطمینان آمد آن که می گفت «یَا لَیْتَنِی مِتُّ قَبْلَ هذَا وَکُنتُ نَسْیاً مَنْسِیّاً»(۴) دیگر شبانه نیامد یا بچه را زیر دامن نگرفت در زیر چادر نگرفت علنی آورد دیگر.

پرسش: استاد از این «وَقَرِّی عَیْناً»(۵) استفاده می شود که فرشته بود که این «هُزِّی إِلَیْکِ» را آورد.

پاسخ: نه، فرشته ای در کار نبود چون آنجا.

پرسش: خود حضرت عیسی(علیه السلام) بگوید، عیبی ندارد.

پاسخ: بله دیگر، مادرا چشمت روشن من از تو دفاع می کنم این «فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا»(۶) که نمی شود جبرئیل باشد که این «فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا» این کلمه ی «مِن تَحْتِهَا» نشان می دهد آن که از دامنش دارد متولّد می شود این حرف را می زند «فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا».

پرسش:...

پاسخ: او بله فاصله اش خیلی گذشت او در بله خیلی چندین آیه قبل بود اما اینجا دارد «فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا» تمام این کلمات برای کسی است که از دامن او با او دارد گفتگو می کند «فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِی» یک، «قَدْ جَعَلَ رَبُّکِ تَحْتَکِ سَرِیّاً»(۷) دو، «وَهُزِّی إِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ»(۸) سه، «تُسَاقِطْ عَلَیْکِ رُطَباً جَنِیّاً» چهار، «فَکُلِی وَاشْرَبِی وَقَرِّی عَیْناً» هفت، «فَإِمَّا تَرَیِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَداً فَقُولِی إِنِّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمنِ صَوْماً فَلَنْ أُکَلِّمَ الْیَوْمَ»(۹) هشت، این حرفها را که شنید با اطمینان خاطر حرکت کرد لذا «فَأَشَارَتْ إِلَیْهِ» معنایش این است که گوش کنید ببینید این چه می گوید لذا آنها از این سؤال نکردند که سؤال را تکرار نکردند که اینها فقط گفتند ما چگونه حرف بزنیم چگونه بپرسیم دیدند جوابِ نقد از زبان مطهّر عیساست دیگر سؤالِ جدید نکردند یا سؤال را تکرار نکردند سؤال از مادر هست ولی جواب از فرزند لذا وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) فرمود گوش کنید ببینید چه می گوید نه اینکه از او بپرسید لذا آنها سؤال را تکرار نکردند آن تعریفِ مشهور و تفسیر مشهور هم می تواند درست باشد اما خب مستحضرید قرآن مراتبی دارد که «اقرأ وارق»(۱۰) بنابراین «فَأَشَارَتْ إِلَیْهِ» گوش کنید ببینید او چه می گوید دیدند که دارد جواب می دهد دیگر از او سؤال نکردند و اینکه «مَن کَانَ فِی الْمَهْدِ» یعنی کسی که کودک است دیگر بالأخره گهواره ای است نه اینکه حالاـ فعلاـ در گهواره است اثبات اینکه وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) آمده باشد در منزل و این کودک را در گهواره گذاشته باشد بعید نیست اما باید ثابت بشود اما همین که بچه را در آغوش گرفته آمده نزد

اهلش با این سؤال روبه رو شده این هم جواب داده فرمود گوش کنید ببینید چه می گوید «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَن كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيّاً» آن گاه وجود مبارك عيسى(سلام الله عليه) این حرفها را زده «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» که در بحث دیروز گذشت اوّلین هدف وجود مبارك عیسای مسیح تنزیه خدا بود بعد تبرئه ی مادر این را با دلالت مطابقه گفت تبرئه ی مادر را به دلالت التزام.

ص: ۱۳۲

۱- (۳) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۴.

۲- (۴) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۵.

۳- (۵) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۶.

۴- (۶) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۳.

۵- (۷) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۶.

۶- (۸) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۴.

۷- (۹) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۴.

۸- (۱۰) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۵.

۹- (۱۱) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۶.

۱۰- (۱۲) . الکافی، ج۲، ص۶۰۶.

پرسش: «فَنَادَاهَا» را به حضرت مریم قبل از تولد گفت.

پاسخ: بله دیگر یا در حین تولّد «فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا»(۱) حالا حین زایمان بود یا همین که به دنیا آمده فرمود بالأخره «فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا» این مکالمه را مریم(سلام الله علیها) از فرزندش به یاد داشت لذا با طمأنینه نه شبانه آمد نه در خفا آمد نه زیر لباس گذاشت علناً بچه را آورد به میدان.

پرسش:...

پاسخ: خب دیگر «ذلک» فضل الهی است دیگر «يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاء».(۲)

«قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيّاً» یک، ویژگی هر پیامبری مخصوص خود اوست در پیامبر دیگر نیست یا ظهور نکرده یکی از ویژگیهای وجود مبارک عیسی(سلام الله علیه) این بود که فرمود: «وَجَعَلَنِي مُبَارَكاً» خب درست است نبوّت برکت است و هر نبیّ ای منشأ برکت است اما او بیاید افراد عادی را حواریّ خود قرار بدهد این جزء برکت اوست دیگر «وَجَعَلَنِي مُبَارَكاً» همان بیان نورانی امام صادق(سلام الله علیه) فرمود من هر جا بودم منشأ نفع و برکت بودم همین طور بود حالا ـ یا آن زمان اقتضا می کرد یا فیض الهی نصیب آنها شد ولی بالأخره وجود مبارک عیسی گذشته از مسئله ی نبوّت و برکت عام یک برکت ویژه ای هم داشت که فرمود: «وَجَعَلَنِي مُبَارَكاً» از این سفارشهای بعدی هم معلوم می شود که خصیصه ای در او هست که در توده ی مردم نیست حالا ـ یا این اختصاص بالقول المطلق است یا نسبت به توده ی مردم است حالا این ملاحظات بعدی را بفرمایید.

ص: ۱۳۳

۱- (۱۳) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۴.

۲- (۱۴) . سوره ی مائده، آیه ی ۵۴.

پرسش: یک سؤال اینجا مطرح می شود حضرت مریم(سلام الله علیها) وقتی به او بشارت دادند که صاحب فرزندی خواهد شد یک گونه اضطراب و نگرانی برایش حاصل شد و گفت که با این بشارت اساساً من «نَسْیاً مَنْسِیّاً»(۱) باشم.

پاسخ: نه، آنجا نفرمود«نَسْیاً مَنْسِیّاً»، تعجّب کرد برای اینکه من که همسر ندارم.

پرسش: خب همین حالت.

پاسخ: «نَسْیاً مَنْسِیّاً» برای این حالت نیست.

پرسش: دلیل بر اضطراب او هست یا نه؟

پاسخ: تعجّب هست نه استبعاد، اضطراب نیست، استبعاد نیست، استعجاب هست مثل جریان زکریا.

پرسش: همین استعجاب با زمینه ی روحی و ایمانی حضرت مریم چطور به او اجازه داده که اینجا استعجاب کند.

پاسخ: استعجاب برای پیغمبران ضرر ندارد استبعاد ضرر دارد چون هر کاری بالأخره چیزِ شگفت انگیز اوّلین بار تعجّب آور است دیگر.

پرسش: استعجاب خلاف اطمینان خاطر اوست.

پاسخ: نه، استبعاد یک، اضطراب دو، اینها خلاف است اما یک کار خلاف عادت تعجّب برانگیز است دیگر شگفت انگیز است دیگر این شگفت انگیزی سؤال می خواهد که چطور می شود من مادر بشوم مثل اینکه زکریا(سلام الله علیه) خودش خواسته عرض کرد «وَلَمْ أَکُن بِدُعَائِکَ رَبِّ شَقِیّاً»(۲) اما وقتی که خدای سبحان به وسیله ی ملائکه «فَنَادَتْهُ الْمَلاَئِکَهُ وَهُوَ قَائِمٌ یُصَلِّی فِی الْمَحْرَابِ أَنَّ اللّهَ یُبَشِّرُکَ بِیَحْیَی»(۳) استعجاب کرد شگفتی است شگفتی که آدم شگفت انگیز بشود که نقص نیست بعد اوّلین بار این است بعد وقتی که معجزه آمد و کرامت آمد مستمرّاً با او مأنوس می شود.

۱- (۱۵) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۳.

۲- (۱۶) . سوره ی مریم، آیه ی ۴.

۳- (۱۷) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۹.

پرسش: استعجاب را در مقابل این عارضه، یعنی بحث فرزندش را، صحبت کردن فرزندش را...

پاسخ: نه دیگر حالا- تعجّب برطرف شد برای اینکه معجزه را دید دیگر معجزه را دید، بنابراین اینکه فرمود: «وَجَعَلَنِی مُبَارَكاً أَیْنَ مَا كُنتُ» یک برکت ویژه است.

مطلب بعدی آن است که «وَأَوْصَانِی بِالصَّلاَهِ وَالزَّكَاهِ مَادُمْتُ حَیّاً» هم یک توصیه ی ویژه است برای اینکه ما هم همین طوریم ما که فرد عادی هستیم مگر ذات اقدس الهی ما را به صلات و زکات «ما دُمنا أحیاء» سفارش نکرده هر کسی که مکلّف است تا اینکه زنده است نماز باید بخواند، زکات فطر باید بدهد، مال اگر دارد زکات مال باید بدهد همه ما این طوریم اما وجود مبارک عیسی نمی گوید من مادامی که زنده ام مأمور به نمازم مثل افراد عادی خیر، من مادامت الحیاه مأمور به نمازم این همان می شود که «خوشا آنان که دائم در نمازند» این روایات را مرحوم صاحب وسائل(رضوان الله علیه) در باب ذکر نقل کرده که اگر کسی دائم الذکر باشد دائم الصلات است اگر کسی در تمام حالات به یاد خدا باشد با اذکار الهی با ذِکر و ذُکر الهی مشغول باشد فهو فی الصلاه دائم است «الَّذِینَ هُمْ عَلَی صَلاَتِهِمْ دَائِمُونَ»(1) همین است وگرنه آنهایی که فی صلواتهم کذا و کذا افراد عادی اند خب همه ی ما مکلّفیم تا زنده ایم مکلّف به نمازیم دیگر، تا زنده ایم مکلّف به روزه ایم دیگر این دیگر خصیصه ی وجود مبارک عیسی نیست اما می گوید من تا زنده ام باید نماز بخوانم این همان است که «خوشا آنان که دائم در نمازند» این روایاتی که مرحوم صاحب وسائل در باب ذکر کرده که اگر کسی در تمام شئون به یاد حق باشد و متذکّر باشد و آنی غافل نباشد «فهو فی الصّلاه دائماً» صلات او این است چنین توسعه ای را ذات اقدس الهی به وجود مبارک عیسی دارد زکات هم همین طور است یا زکات مال است یا زکات وقت است یا زکات جاه است یا زکات علم است بالأخره یا تزکیه ی نفس است دائماً مشغول انفاق اند، دائماً مشغول خدمات اند، دائماً مشغول تزکیه نفس اند «أَوْصَانِی بِالصَّلاَهِ وَالزَّكَاهِ مَادُمْتُ حَیّاً».

ص: ۱۳۵

۱- (۱۸) . سوره ی معارج، آیه ی ۲۳.

پرسش:...

پاسخ: آن در اثر «إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ» رد کرده دیگر.

پرسش:...

پاسخ: نه، آنکه «إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ» باشد توهّم تثلیث را، توهّم ابن اللهی یا اینها را رد کرده دیگر.

خب، «بَرّاً بِوَالِدَتِی» نسبت به مادرم باید بَرّ باشم مسئله ی بَرّ و بِرّ در جریان حضرت یحیی مبسوطاً گذشت که هر کار خیری را بِرّ نمی گویند و هر گروهی که کارهای نیک می کنند جزء ابرار نمی گویند آن کسی که صحرادل است مثل بَرّ بیابانِ باز خیرش وسیع و فراگیر و مشروح است به او می گویند از ابرار است به چنین آدمی می گویند او ذوالبِرّ است، او بَرّ است، او بارّ است و مانند آن، «وَبَرّاً بِوَالِدَتِی وَلَمْ یَجْعَلْنِی جَبَّاراً» چرا، چون جبّار شَقی است شقاوت دنیا دارد، شقاوت آخرت دارد، عذاب الهی دارد و چون من جبّار قرار داده نشدم اهل شقاوت هم نیستم نتیجه اینکه تمام مقاطع من با درود الهی همراه است یک وقت برابر آن بیان نورانی امام رضا(سلام الله علیه) که انسان سه مقطع حسّاس دارد مقطع میلاد، مقطع موت، مقطع مبعث این معنایش این است که این سه مقطع خیلی حسّاس است لذا گفته شد «سَلاَمٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَیَوْمَ یَمُوتُ وَیَوْمَ یُبْعَثُ حَیّاً»(۱) درباره ی حضرت یحیی(سلام الله علیه)، «وَالسَّلاَمُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدتُّ وَیَوْمَ أَمُوتُ وَیَوْمَ أُبْعَثُ حَیّاً» درباره ی حضرت عیسی یک وقت است نه، منظور امام رضا(سلام الله علیه) این است که وقتی مسئله ی میلاد حل شد تا موت حل می شود ان شاءالله، وقتی مسئله ی موت حل شد تا برزخ و قیامت حل می شود وقتی مسئله ی این فاصله حل شد در قیامت هم وقتی که سر از قبر برداشت در روح و ریحان است نه اینکه این سه مقطع مهم است این وسطها را رها کنید این «وَالسَّلاَمُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدتُّ وَیَوْمَ أَمُوتُ وَیَوْمَ أُبْعَثُ حَیّاً» یعنی «والسلام علیّ دائماً مِن المیلاد الی البعث» نه اینکه این وسطها رهاست. خب، این برای وجود مبارک عیسی تعبیری که درباره ی حضرت یحیی بود با این جلال و عظمت نبود آنجا نکره بود اینجا معرفه است، آنجا سلام از خود است «سَلاَمٌ عَلَیْهِ» بود نه «وَالسَّلاَمُ» اینجا سلام از زبان خود عیسای مسیح(سلام الله علیه) است که این همه حرفها را که می زند به اذن الله سخن می گوید، «إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ» می گوید، «آتَانِیَ الْکِتَابَ» می گوید که همه ی اینها مستقبل محقّق الوقوع است و به زمان ماضی بیان شده به اذن خدا مجاز است که بگوید «وَالسَّلاَمُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدتُّ وَیَوْمَ أَمُوتُ» و ما بینهما، «یَوْمَ أَمُوتُ وَیَوْمَ أُبْعَثُ حَیّاً» و ما بینهما، همان طوری که «أَوْصَانِی بِالصَّلاَةِ وَالزَّکَاةِ مَادُمْتُ حَیّاً» یعنی «والسلام علیّ مادمت حیّا، والسلام علیّ ما دمت کذا و کذا الی البعث» تمام این حالات در زیارت «آل یاسین» به جمیع شئون وجود مبارک حضرت ولیّ عصر ما سلام نمی کنیم سلام بر شما وقتی که می نشینید و سلام وقتی که بلند می شوید، سلام وقتی که قرائت دارید، سلام وقتی که رکوع دارید، «اَلسَّلامُ عَلَیْکَ حینَ تَقومُ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ حینَ تَقْعُدُ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ حینَ تَقْرَءُ وَتُبَیِّنُ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ حینَ تُصَلّی وَتَقْنُتُ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ حینَ تَرْکَعُ وَتَسْجُدُ»(۲) به جمیع حالات حضرت سلام می کنیم دیگر همین است، خب اگر کسی «أَوْصَانِی بِالصَّلاَةِ وَالزَّکَاةِ مَادُمْتُ حَیّاً» شد «والسلام علیه فی جمیع شئونه» هم درست است دیگر برای اینکه او در جمیع شئون غرق در توحید الهی است ما هم به جمیع شئون او سلام می کنیم.

۱- (۱۹) . سوره ی مریم، آیه ی ۱۵.

۲- (۲۰) . بحارالأنوار، ج۵۳، ص۱۷۱.

پرسش: این یک نوع درخواست نیست سلامت خواستن.

پاسخ: خب نه، بالأخره یا خواستن است بالأخره به اذن خدا می خواهد دیگر و بدون اجابت که نیست ولی منظور آن است که این چنین نیست که در این سه مقطع سلام بر عیسی بلکه در تمام حیات سلام بر عیسی به دلیل اینکه در تمام شئون «ما دمتُ حيّاً اوصانی بالصلاه و الزکاه» اگر آن وجود مبارک در جمیع شئون بنده ی صالح خداست بر آن وجود مبارک در جمیع شئون سلام است آن وقت زیارت «آل یاسین» معنای خاصّ خودش را روشن پیدا می کند که ما به تک تک شئون وجود مبارک ولیّ عصر سلام عرض می کنیم دیگر آن وقتی که بلند می شوید، آن وقتی که قرائت دارید، آن وقتی که قنوت دارید، آن وقتی که رکوع دارید، آن وقتی که سجود دارید «اَلسَّلامُ عَلَيْكَ حينَ تَرْكَعُ وَتَسْجُدُ»، «اَلسَّلامُ عَلَيْكَ حينَ تَقْرَءُ وَتُبَيِّنُ»(۱) همین است دیگر یعنی سلام بر جانب شما.

پرسش: حاج آقا در یک روایتی از حضرت رضا سفارش شده که «أقِمِ الصّلاه لِتِذِکری»(۲) اینجا هم آورده که «وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ» قید «حَيّاً» هم تکلیف برای حیّ است وگرنه برای میّت که تکلیفی نیست.

پاسخ: بله، تکلیف برای حیّ است اما ما هم مادامی که زنده ایم مکلّف به نمازیم اما مکلّف به نمازیم در پنج وقت وجود مبارک عیسی می خواهد بفرماید من مثل سایر مکلّفین در اوقات نماز مکلّف به صلاتم خب همه مردم همین طورند یا می خواهد بفرماید نه، در تمام حیات من مکلّف به نمازم نظیر آنچه در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «انعام» گذشت که «إِنَّ صَلاَتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»(۳) اگر کسی حیاتش و مماتش لله است جمیع شئونش الهی است دیگر اینکه ما در نماز می گوییم «بحول الله و قوّته أقوم و أقعد» این یک مکتب است نه «بحول الله أقوم فی الصلاه و أقعد فی الصلاه» نه خیر، «بحول الله أقوم فی الصلاه و غیرها أقعد فی الصلاه و غیرها» در جمیع شئون «بحول الله أقوم» در جمیع شئون «بحول الله» این یک مکتب است که در نماز به ما گفتند برای شئون زندگی نه فقط در نماز «بحول الله أقوم» و در غیر نماز «بحولی أقوم و أقعد» این طور نیست که خب اگر «إِنَّ صَلاَتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» شد سلام هم جمیعاً خواهد بود همین سلام را ذات اقدس الهی بر پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) داد و برای ماها هم که بندگان خداییم همین مژده را داد البته آن مراحل عالیه ی این سلام مخصوص انبیا و اولیاست بالأخره وجود مبارک حضرت رسول، اما مراحل وُسطا و نازله اش شامل حال مؤمنین می شود. در سوره ی مبارکه ی «احزاب» هم که به مناسبتی قبلًا این آیه بحث شد آیه ی ۵۶ سوره ی مبارکه ی «احزاب» ملاحظه بفرمایید در آنجا آمده است «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» خب، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيماً» (صلّی الله علیه و آله و سلّم) این آیه ی ۵۶ سوره ی مبارکه ی «احزاب» که خدا و فرشته ها بر ذات مقدّس آن حضرت تسلیم دارند ما هم موظّفیم تسلیم و تَسلیه داشته باشیم در همان سوره ی مبارکه ی «احزاب» آیه ی ۴۳ به این صورت است «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ» خدا بر شما مؤمنین صلوات می فرستد «وَمَلَائِكَتُهُ» ملائکه خدا بر شما مؤمنین صلوات می فرستند حالا ـ روشن می شود که انسان تا کجا می تواند برسد «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً» خب آن قُلّه و آسمان و اوج برای آن خاندان این پایینها و میانه برای ما، پس ما می توانیم به جایی برسیم که خدا بر ما صلوات بفرستد خدا بر ما سلام بفرستد ملائکه ی خدا بر ما صلوات بفرستند، ملائکه ی خدا نسبت به ما سلام بفرستند. مرحوم بحرالعلوم(رضوان الله علیه) در الفوائد الرجالیه نقل می کند وقتی مرحوم خواجه نصیر اسم سیّد مرتضی را در درس می بُرد می گفت «قال السیّد المرتضی صلوات الله علیه» شاگردان درس

مرحوم خواجه تعجّب می کردند که چرا ایشان بر سیّد مرتضی صلوات می فرستد ایشان می فرمود: «کیف لا یُصلّی؟ علی المرتضی»(۴) خب اگر کسی مؤمن باشد خدا بر او صلوات می فرستد منتها آن صلواتی که برای انبیا و اولیاست در اوج است آن مراحل نازله و وسطایش برای مؤمنین است این است که خواجه می گوید مواظب باش خودتان را ارزان نفروشید اگر هم چیزی گیرتان آمده ببینید که چه چیزی از دست دادید که آن گیرتان آمده این شعر منسوب مرحوم خواجه نصیر طوسی است که بر فرض شما صیّاد شدید آهو را صید کردید مُشکش را گرفتید می گویند بهترین عطر دنیا همان نافه ی آهوست عطر طبیعی و معطّر و خوب ایشان می فرماید «گرفتم صیدِ تو شد آهوی مُشک» اما «مکافات سگ و سگ بان نیارزد» انسان مدّتی باید با سگ شکاری و سگ دار و سگ بان و اینها سرگردان بشود و سرگرم بشود تا نافه ی آهو گیرش بیاید این فَریّ که در اینجا آمده که «لَقَدْ جِئْتِ شَیْئاً فَرِیّاً» ناقص یائی است «فَرْیْ» یعنی قطع کردن همین فَری اوداج، فری اوداج همین است این گاهی للإصلاح است گاهی للإفساد است فِریه هم از همین فَریه است قطع کردن، بُریدن، جدا کردن و مانند آن است، اما آن فرعِ مهموز اللام به تعبیر صاحب مقاییس ابن فارس در مقاییس آن غیر از این «فَرْی» به معنای قطع و فِریه و امثال ذلک است که آن حمارِ وَحش را می گویند «فراء» و این حدیثی که از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) رسیده است «کلّ صید فی جوف الفراء»(۵) یعنی حمارِ وحش آ ن از فَرء مهموزاللامی است که در آن حدیث آمده یعنی تمام صید در همان شکارِ این حمارِ وحش است که هم گوشتش تُرد و طیّب است و هم احیاناً نظیر بعضی از آهوها آن فضیلت را دارند که این مربوط به کلمه ی «فَریْ» بود که «لَقَدْ جِئْتِ شَیْئاً فَرِیّاً» و خطری که دامن گیر یهودیّت شد و قرآن کریم آن خطر را از حوزه ی موحّدان زدود همین است این سه مقطع را وجود مبارک عیسی با طهارت گذراند و می گذراند و قرآن این سه مقطع عیسوی را با جلال و شکوه تبیین کرد و یهودیّت همین صَهاینه همین اسرائیلیها این سه مقطع را آلوده کردند قرآن می فرماید: «وَالسَّلاَمُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدتُّ وَیَوْمَ أَمُوتُ وَیَوْمَ أُبْعَثُ حَیّاً» این یهودیّت این سه مقطع را آلوده کرده گفته ــ معاذ الله ــ او از راه ناپاکی به دنیا آمده این «وَالسَّلاَمُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدتُّ» را انکار کرده، با صلیب و دار زدن از بین رفته «والسلام علیّ یوم أموت» را انکار کرده، در قیامت ــ معاذ الله ــ او اهل دوزخ است چون به تورات ایمان نیاورده در صف یهودیها نپیوسته ــ معاذ الله ــ این در قیامت در آتش است این حرفِ همین صهیونیستهاست، حرف همین اسرائیلیهاست که این سه مقطع را آلوده کردند با اینکه قرآن کریم این سه مقطع را در کمال جلال و شکوه تطهیر کرده.

۱- (۲۱) . بحارالأنوار، ج۵۳، ص۱۷۱.

۲- (۲۲) . سوره ی طه، آیه ی ۱۴.

۳- (۲۳) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۶۲.

۴- (۲۴) . الفوائد الرجالیه، ج۳، ص۸۷.

۵- (۲۵) . لسان العرب، ج۱، ص۱۲۱.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۳۰ تا ۳۷ سوره مریم ۸۸/۰۸/۰۹

Your browser does not support the audio tag.

«قَالَ إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتَانِیَ الْکِتَابَ وَجَعَلَنِی نَبِیّاً (۳۰) وَجَعَلَنِی مُبَارَکاً أَیْنَ مَا کُنتُ وَأَوْصَانِی بِالصَّلاَهِ وَالزَّکَاهِ مَادُمْتُ حَیّاً (۳۱) وَبَرّاً بِوَالِدَتِی وَلَمْ یَجْعَلْنِی جَبَّاراً شَقِیّاً (۳۲) وَالسَّلاَمُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدتُّ وَیَوْمَ أَمُوتُ وَیَوْمَ أُبْعَثُ حَیّاً (۳۳) وَالسَّلاَمُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدتُّ وَیَوْمَ أَمُوتُ وَیَوْمَ أُبْعَثُ حَیّاً (۳۴) ذلِکَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِی فِیهِ یَمْتَرُونَ (۳۵) مَا کَانَ لِلَّهِ أَن یَتَّخِذَ مِن وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَی أَمْراً فَإِنَّمَا یَقُولُ لَهُ کُن فَیَکُونُ (۳۶) وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّی وَرَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذا صِرَاطٌ مُّسْتَقِیمٌ (۳۷)»

بعد از اینکه وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) آن بارِ الهی را به زمین نهاد و محزون شد که اگر از من بپرسند این فرزند را از کجا آوردی چه کنم و آن فرزند چندین جمله به او فرمود او را از حُزن و اندوه نجات داد و این کلمات سنگین را به عرض مادر رساند از آن به بعد مریم(سلام الله علیها) این بچه را در کمال شهامت به نزد قومش آورد «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ»(۱) تکرار وجود مبارک مسیح با ضمیر برای همان است که این مثل کسی که مدّتها منتظر مادرشدن بود و هم اکنون مادر شد با نشاط فرزند را می آورد بعد فرمود: «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا» دیگر لازم نبود بفرماید: «تَحْمِلُهُ» که خب ضمیر «بِهِ» به عیسی برمی گردد عیسی را آورد دیگر، دیگر «تَحْمِلُهُ» برای چه، اگر کسی با نشاط چنین کاری بکند خب بچه را در آغوش می گیرد می آورد می شود گفت بچه را در آغوش گرفته و آورده اما اگر کسی نگران باشد و غمگین همان حدّاکثر بفرماید: «فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا» اما «فَأَتَتْ بِهِ» یعنی با عیسی آمد یا عیسی را آورد «قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ»(۲) این نشانه ی آن است که او در کمال شهامت و نشاط این فرزند را به حضور مردم آورد.

ص: ۱۳۸

۱- (۱) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۷.

۲- (۲) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۷.

پرسش: حاج آقا این اصرار از اینکه صحبت می کند فرزندش به دست آمد یا از اینکه خودش مطمئن شد.

پاسخ: به وسیله ی معجزه ی عیسی(سلام الله علیه) چندین مشکل مریم حل شد مشکل تغذیه او حل شد، مشکل آب آشامیدنی او حل شد، مشکل رفع تهمت حل شد، مشکل پرستاری و نگهداری این کودک حل شد.

مطلب دیگر اینکه یکی از کلمات عیسوی(سلام الله علیه) این بود که فرمود: «فَإِمَّا تَرَیِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَداً فَقُولِی إِنِّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمَانِ صَوْماً»(۱) این «فَقُولِی» یعنی هم روزه بگیر روزه ی صِمت و هم به مردم بگو، الآ ن شما می بینید در بین مسیحیها این رایج است که برای احترام مُرده ها یک لحظه ساکت می شوند این سکوتِ یک لحظه ترحّماً للمیّت از همین صوم صِمت و امثال صمت به دست می آید معلوم می شود یک لحظه سکوت برای آنها یک تکریم الهی است نظیر درودهایی که ما می

فرستیم وگرنه صِرف سکوت اگر سابقه ی دینی نداشته باشد این را ممکن است در مراسم رسمی چنین کاری بکنند اما برای مُرده ها به عنوان ترحّم و طلب مغفرت برای مُرده یک لحظه سکوت بکنند این درست نیست مگر اینکه ریشه ی دینی داشته باشد اینکه گفت: «فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنسِيّاً»(۲) زمینه ی رشد این سنّت در بین مسیحیها هست.

مطلب دیگر اینکه اگر می فرمود «فإمّا تَرينّ أحداً فقولی إنّی نظرتُ للرحمن صوماً فلكن اكلّم اليوم بشرا» همان معنای «إِنسِيّاً» را می فهمانـد امـا «إِنسِيّاً» فرمود برای اینکه تمام فواصل این هیجده آیه همه بـا «یـاء» مشـدّد ختم می شود از آیه ی «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَاناً شَرْقِيّاً» که آیه ی شانزده است تا آیه ی ۳۳ همه بـا «یـاء» مشـدّد ختم می شود برای رعایت این فواصل فرمود: «فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنسِيّاً».

ص: ۱۳۹

۱- (۳) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۶.

۲- (۴) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۶.

مطلب دیگر اینکه وجود مبارک عیسی این جمله ها را گفت «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيّاً * وَجَعَلَنِي مُبَارَكاً» یعنی معجزه ی من تنها نبوّت و آن اسرار غیبی نیست بلکه برکتهایی هم برای شما دارد «وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ»(۱) خب این مبارک بودن آن حضرت است دیگر. یک وقت است معجزه ای دارد آدم که عصا را اژدها می کند خب این معجزه است یا شقّ القمر می کند این هم معجزه است اما معجزه ی طبیب بودن و بیماریهای لاعلاج را حل کردن هم یک برکتِ غیر قابل پیش بینی است دیگر فرمود: «وَجَعَلَنِي مُبَارَكاً» «قال نفّاعاً»(۲) طبق بیان نورانی امام صادق(سلام الله علیه) یعنی مشکلات شما را من حل می کنم نابیناها را درمان می کنم، أبرص را درمان می کنم و مانند آن. خب، اینها هم منشأ برکت است البته برکتهای دیگر هم فراوان داشت حضرت. «وَجَعَلَنِي مُبَارَكاً أَيْنَ مَا كُنتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلاَةِ وَالزَّكَاةِ مَادُمْتُ حَيّاً» گرچه زکات گاهی به معنای تزکیه ی نفس است نظیر «وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ»(۳) که در سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» است چون سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» در مکه نازل شده یک، و زکات فقهی در مدینه آمده دو، بنابراین این «وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ» نمی تواند زکاتِ فقهی باشد حالا ـ یا زکات مستحب است یا تزکیه ی نفوس این «يُزَكِّيهِمْ»(۴) که در قرآن هست یا «قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا»(۵) یا «قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّى»(۶) اینها مربوط به تزکیه ی نفس است این در عین حال که احتمال زکات نفس می دهد اما چون در کنار صلات است و در بسیاری از موارد زکاتِ فقهی و مالی در کنار نماز ذکر شده این «أَوْصَانِي بِالصَّلاَةِ وَالزَّكَاةِ مَادُمْتُ حَيّاً» ظاهراً ناظر به زکاتِ مالی است.

ص: ۱۴۰

۱- (۵) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۹.

۲- (۶) . الکافی، ج۲، ص۱۶۵.

۳- (۷) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۴.

۴- (۸) . سوره ی جمعه، آیه ی ۲.

۵- (۹) . سوره ی شمس، آیه ی ۹.

۶- (۱۰) . سوره ی اعلی، آیه ی ۱۴.

پرسش:...

پاسخ: بله، همه ی مکلّفین مأمور هستند در بحث روز چهارشنبه اشاره شد که منظور این نیست که من تا زنده ام مکلّف به نماز و روزه ام خب همه ی ما همین طوریم تا زنده ایم مکلّف به نماز و روزه ایم ولی منظور آن است که مادام الحیاه من باید نماز بخوانم نه اینکه نماز پنج وقت باید بخوانم این همان روایتی که مرحوم صاحب وسائل نقل کرده اگر کسی دائماً به یاد خدای سبحان باشد شبانه روز در حال نماز است اگر در آن روایتی که صاحب وسائل دارد حضرت فرمود اگر کسی دائماً به یاد خدا باشد به منزله ی صلات است همین است که گفتند «خوشا آنان که دائم در نمازند» وگرنه انسان که دائماً نماز نمی خواند که وجود مبارك عیسی مأمور شد که دائماً به یاد ذات اقدس الهی باشد که بحثش روز چهارشنبه گذشت اما الآن نکته ی ادبی این است که گاهی عطف مفرد بر مفرد است، گاهی عطف جمله بر جمله فرمود: «آتَانِیَ الْکِتَابَ» جمله است، «وَجَعَلَنِی نَبِیّاً» عطف جمله بر جمله است، «وَجَعَلَنِی مُبَارَکاً أَیْنَ مَا کُنتُ» عطف جمله بر جمله است «وَأَوْصَانِی بِالصَّلاَهِ وَالزَّکَاهِ مَادُمْتُ حَیّاً» عطف جمله بر جمله است، «وَبَرّاً بِوَالِدَتِی» عطف مفرد بر مفرد است یعنی «وَجَعَلَنِی مُبَارَکاً أَیْنَ مَا کُنتُ» یک، «وجعلنی برّاً بوالدتی» این دو، این عطف مفرد بر مفرد است باز عطف جمله بر جمله شروع شده است فرمود: «وَلَمْ یَجْعَلْنِی جَبَّاراً شَقِیّاً».

مطلب دیگر اینکه این جعلی که خدای سبحان قرار داد یا از سِرشت و سرنوشت وجود مبارك عیسی در لوح محفوظ و عالَم قضا خبر می دهد یا نه، چون مستقبل محقّق الوقوع است از او به فعل ماضی یاد شده است یعنی این توفیق را من دارم در آینده که تا زنده ام این کار را انجام بدهم.

ص: ۱۴۱

مطلب بعدی آن است که برخی توهّم بی نیازی از نماز را داشتند گفتند «وَاعْبُدْ رَبَّکَ حَتَّی یَأْتِیَکَ الْیَقِینُ»(۱) انسان وقتی به مقام یقین رسید دیگر نیازی به عبادت ندارد ـ معاذ الله ـ خب این همیشه بود برای افراد متوهّم و متخیّل اما درباره ی احسان به پدر و مادر و درباره ی پرهیز از ظلم کسی این توهّم را نکرده که اگر کسی به مقام یقین رسید دیگر تکلیفی ندارد نسبت به پدر و مادر احسان بکند تکلیفی ندارد نسبت به جامعه عادل باشد این توهّم پیدا نشده اصلاً لذا در مسئله ی زکات و صلات تقیید شده به «مَادُمْتُ حَیّاً» اما در مسئله ی «بَرّاً بِوَالِدَتِی وَلَمْ یَجْعَلْنِی جَبَّاراً شَقِیّاً» مقیّد نشده برای اینکه این جای توهّم نبود.

پرسش: حاج آقا این بلاواسطه بودن خصوصیت امر نیست. اینکه وصیت به نماز و زکات بلاواسطه از خود خدا به حضرت عیسی(علیه السلام) بوده.

پاسخ: بله دیگر، چون نبیّ همین است دیگر دیگران به وسیله ی نبیّ به صلات و زکات امر می شوند ولی انبیا که دیگر به وسیله ی نبیّ دیگر که امر نمی شوند که به وسیله ی خود ذات اقدس الهی است دیگر به پیامبران بلاواسطه امر می کند به افراد عادی مع الواسطه خب، «وَبَرّاً بِوَالِدَتِی وَلَمْ یَجْعَلْنِی جَبَّاراً شَقِیّاً» مطلب دیگر اینکه این «وَالسَّلاَمُ» اگر جنسِ سلام شد وقتی گفته شد سلام بر من یعنی هر کس مثل من هست و راه مرا دارد چون جنسِ سلام بر انسانِ کامل هست و طبق دو آیه ای که در سوره ی مبارکه ی «احزاب» روز چهارشنبه قرائت شد خداوند نسبت به مؤمنان صلوات می فرستد نسبت به انبیا صلوات می فرستد دیگران را هم دستور می دهد که نسبت به انبیا تسلیم باشند و تصلیه داشته باشند «هُوَ الَّذِی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ وَمَلاَئِکَتُهُ لِیُخْرِجَکُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ»(۲) معلوم می شود مؤمنین مورد صلوات خدایند چه اینکه مورد صلوات فرشته ها هم هستند «الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلاَئِکَةُ طَیِّبِینَ یَقُولُونَ سَلاَمٌ عَلَیْکُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا کُنتُم تَعْمَلُونَ»(۳) فرشته با سلام و صلوات می آیند روح مؤمن را قبض می کنند با این جلال و شکوه می آیند پس سلام و صلوات آن قلّه ی رفیعش برای انبیا و اولیاست آن مراحل میانی و نازله اش شامل حال مؤمنین می شود جنس اینها زیر پوشش «السَّلاَمُ» است وقتی وجود مبارک عیسی می فرماید: «وَالسَّلاَمُ عَلَیَّ» یعنی بر من نه چون عیسی بن مریم هستم از آن جهت که انسانِ معصومم، از آن جهت که نبیّ ام، از آن جهت که همراهانی دارم، از آن جهت که پیروانی دارم سلام بر من، آن وقت این گونه از کلمات گرچه مفهوم ندارد ولی چون در مقام تحدید است مفهوم دارد یعنی «والسلام علیّ و اللعن علی مخالفی والعذاب علی مخالفی» این تصریح که در فرمایشات موسای کلیم آمده است به دو منطوق در سخنان وجود مبارک عیسای مسیح با مفهوم و منطوق آمده در سوره ی مبارکه ی «طه» همین مطلب به صورت منطوق در دو آیه ی جداگانه آمده وقتی وجود مبارک موسای کلیم گفتگوی خود را با فرعون ادامه می دهد در آیه ی ۴۷ به این صورت می فرماید: «وَالسَّلاَمُ عَلَی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَی» این «وَالسَّلاَمُ» چون در مقام تحدید است اگر جنس سلام نصیب پیروان هدایت می شود خب کسانی که پیروان هدایت نیستند گرفتار ضلالت اند هیچ سهمی از سلام ندارند دیگر برای اینکه کلّ سلام و جنس سلام برای مهتدیان است قهراً برای آنها عذاب می ماند. همین مفهوم در آیه ی بعد به صورت منطوق تصریح شده «وَالسَّلاَمُ عَلَی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَی» آیه ی ۴۷ «إِنَّا قَدْ أُوحِیَ إِلَیْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَی مَن کَذَّبَ وَتَوَلَّی» آیه ی ۴۸ در آنجا با دو منطوق این مسئله تبیین شد ولی در محلّ بحث با یک مفهوم و یک منطوق تبیین شد وقتی وجود مبارک عیسی می فرماید: «وَالسَّلاَمُ عَلَیَّ» یعنی «و العذاب علی مخالفی و معاندی و منکری» و مانند آن، «وَالسَّلاَمُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدتُّ وَیَوْمَ أَمُوتُ وَیَوْمَ أُبْعَثُ حَیّاً» در پایان بحث روز چهارشنبه این جمله اشاره شد که یهودیها همین صهیونیستها و اسرائیلیها به این سه مقطع حساس بودند اهانت کردند در مسئله ی میلاد گفتند ـ معاذ الله ـ او مأهورانه به دنیا آمده است، در مسئله ی

مرگ هم گفتند که او به صلیب کشیده شده، در قیامت هم _ معاذ الله _ معتقدند او چون تورات را نپذیرفته و دین یهود را قبول نکرده معذّب است این سه تعبیر که «وَالسَّلاَمُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدتُّ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيّاً» ضمن تطهیر و تنزیه وجود مبارک عیسی(سلام الله علیه) ردّ توهّمات و تهمتهای آنها هم هست.

ص: ۱۴۲

۱- (۱۱) . سوره ی حجر، آیه ی ۹۹.

۲- (۱۲) . سوره ی احزاب، آیه ی ۴۳.

۳- (۱۳) . سوره ی نحل، آیه ی ۳۲.

پرسش: حاج آقا این عهد الله اسناد به حضرت عیسی باشد اما بقیه تفضّلات الهی انیّت و عبودیّت عیسی نسبت به تفضّلات بعدی.

پاسخ: اوّلین وظیفه این است که انسان اقرار بکند دیگر در الست چه کار کردند، در الست همین «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى»(۱) این «بَلَى» را خود انسان باید بگوید وقتی انسان «بَلَى» گفت آن گاه ذات اقدس الهی نعمتهای خود، کرامتهای خود را نسبت به ایشان ارزانی می دارد، خب.

فرمود: «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدتُّ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا» در جریان وجود مبارک یحیی(سلام الله علیه) این احتمال بود که آیه ی پانزده همین سوره «وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ» این یکی، «وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا» که این «حَيًّا» هم برای «يَمُوتُ» باشد هم برای «يُبْعَثُ» بعضیها مُرده می میرند بعضیها زنده می میرند این مرگِ بدنی برای همه است اما درباره ی شهید فرمود او زنده می میرد نه مُرده بمیرد «وَلاَ تَقُولُوا لِمَن يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللّهِ أَمْوَاتٌ»(۲) یک، «لاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّهِ أَمْوَاتاً»(۳) دو چرا، برای اینکه مُرده آن است که از جایی خبر نداشته باشد او که از همه جا باخبر است او خبر دارد چه کسی راهیِ راه اوست، او خبر دارد که چقدر راه او را طی کردند، او خبر دارد که اصلِ اطلاق نزد خداست، او خبر دارد که اگر از خدا مژده بخواهند مژده می دهند مستقیماً از خدا بشارت طلب می کند «وَيَسْتَبْشِرُونَ»(۴) فعلِ مضارع دلالت بر استمرار، شهدا مرتّب به خدا عرض می کنند خدایا مژده بده اینهایی که سنگردار بودند الآن کجا هستند خب این حیات است دیگر «يَستبشِرُ»، «يَستبشِرُ»، «يَستبشِرُ» یعنی «يَطلب البشاره من الله سبحانه و تعالی?» نسبت به چه کسی، به «الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِم»(۵) که قبلاً گذشت این «الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِم» عدم مَلکه است آنها که راه نیافتند که نمی گویند هنوز نرسیدند که آنها که در گاراژ پارک کردند در پارکینگ پارک کردند نمی گویند هنوز نرسید می گویند هنوز راه نیفتاد اما این «الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِم» یعنی کسانی که راهیان راه شهدا هستند راه افتادند الآن وضعشان روشن نیست کجا هستند شهدا از ذات اقدس الهی سؤال می کنند بشارت ما را بده اینها کجا هستند الآن، «يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِم» نه به «الذين لم يتحرّكوا» خب این حیات است دیگر پس شهید زنده می میرد دیگران مُرده می میرند چون وجود مبارک یحیی(سلام الله علیه) شهید شد احتمال اینکه این «حَيًّا» هم به «يَمُوتُ» برگردد هم به «يُبْعَثُ» برگردد هست بعضیها اصلاً خبر ندارند «مَنْ بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا هذَا»(۶) چه کسی ما را آورده اینجا کجا هستیم ما، اما یک عده می فهمند که مبعوث شدند.

۱- (۱۴) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۲.

۲- (۱۵) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۴.

۳- (۱۶) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۶۹.

۴- (۱۷) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۷۰.

۵- (۱۸) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۷۰.

۶- (۱۹) . سوره ی یس، آیه ی ۵۲.

پرسش: اهل عالم که زنده باشند باید اطلاع داشته باشند دیگر قرآن می خواهند چه کنند؟

پاسخ: الآن ما هم زنده ایم از بعضی از امور مطّلعیم از بعضی از امور بی خبریم.

پرسش: اهل عالم اطلاق دارند که.

پاسخ: نه خب همه شان که یکسان نیستند که الآن در این عالَم انبیا هم زنده اند، اولیا هم زنده اند، ما هم زنده ایم اما فاصله خیلی است آنها از خیلی چیز باخبرند ما از آنها سؤال می کنیم جریان نوح چه بود، جریان ابراهیم چه بود الآن از وجود مبارک پیغمبر سؤال می کنیم جریان مریم چه بود ایشان می فرماید خدا فرمود: «وَاذْكُرْ فِی الْكِتَابِ مَرْيَمَ»(۱) جریانش این است ما هم زنده ایم آنها هم زنده اند منتها از آنها خبر می گیریم که جریان چیست در برزخ هم همین طور است در صحنه ی قیامت همین طور است در بهشت هم همین طور است سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی از استادشان از مرحوم آقا شیخ محمدحسین اصفهانی(رضوان الله علیهم اجمعین) نقل می کردند که وجود مبارک سیّدالشهداء(سلام الله علیه) سالی یک بار برای اهل بهشت تجلّی می کند این طور نیست که هر وقت هر کسی خواست خدمت حضرت برسد این غُرف مبنیه یکسان نیست این درجات یکسان نیست این طور است خب پس زنده بودن معنایش این نیست که از همه چیز باخبر باشند که آنها زنده اند و مُستخبِر لذا وجود مبارک یحیی زنده وارد آن عالَم شد زنده از آن عالَم وارد قیامت کبرا می شود درباره ی حضرت عیسی(سلام الله علیه) که شهید نشد هم بشرح ایضاً برای اینکه این روایت را فریقین از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نقل کردند که در روز قیامت خونهای شهدا را با مرکّب علما می سنجند «فتوزن دماء الشهداء مع مِدَاد العلماء فیرجح مداد العلماء علی دماء الشهداء»(۲) مرکّب عالِمان دین چون شهیدپرور است از دِمای شهدا بالاتر است بعضیها هستند که وزن و موزون را با هم دارند خون شهدا را با مرکّب علما می سنجند بعضی از علما هستند که هم خون آوردند هم مرکّب مثل شهیدین که این ایام، ایام بزرگداشت این ذوات مقدس است اینها با یک دست خون آوردند که وزن است، با یک دست موزون آوردند که مرکّب است هر دو را با هم آوردند شهدای محراب این طور است، شهدای روحانیت این طور است، شهدای طلبه ها که هر کسی در حدّ خودش به این انقلاب خدمت کرده این طور است اینها با یک دست وزن آوردند با یک دست موزون آوردند هر دو را آوردند تا خدا کدام را بهتر بپذیرد خب، وجود مبارک عیسی هم همین طور است دیگر، اگر انبیای الهی مرکّبات آنها بیش از دِمای شهدا می ارزد می شود گفت که «والسلام علیّ یوم أموت حیّاً، یوم اُبعث حیّاً» این «حیّاً» می تواند حال باشد برای هر دو جمله.

۱- (۲۰) . سوره ی مریم، آیه ی ۱۶.

۲- (۲۱) . من لا یحضره الفقیه، ج۴، ص۳۹۹.

مطلب بعدی آن است که حالاـ درباره ی عالَم مثال چون یک آیه بود بحث کمی شده ممکن است در تدوین تسنیم جبران بشود یا اگر مناسبتهایی پیش آمد درباره ی عالَم مثال بحث بشود چون عالم مثال هم مورد علاقه ی همه ی ماست و هم محلّ ابتلای عملی ماست نه تنها علمیِ ما که ما بفهمیم عالم مثال چه خبر است چون همه ی ما با عالم مثال کار داریم بالأخره باید برویم آنجا آدم اگر بداند آنجا چه خبر است وسایلش هم فراهم می کند دیگر خب حالا ان شاءالله ممکن است به مناسبتهایی از عالم مثال بحث بشود.

مطلب دیگر اینکه، اینکه فرمود: «إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتَانِیَ الْکِتَابَ» تا به اینجا رسیدیم.

پرسش: استاد عذر می خواهم در مورد حضرت عیسی(علیه السلام) شما فرمودید که «وَالسَّلاَمُ عَلَیَّ» این دارد سه مقطع که یهودیّت به ایشان اتهام زدند قبلاً درباره ی حضرت یحیی(سلام الله علیه) هم این سه مقطع آمده آنها چه تعبیری می خواستند بکنند؟

پاسخ: آنها درباره ی او این دو نکته دارد آن حالا لازم نیست دو نکته داشته باشد هر جا که گفته شد «وَالسَّلاَمُ عَلَیَّ» معنایش نیست که سه نکته در آنجا هست این انبیا هم همین طورند همه ی انبیای الهی این طورند منتها بحث در اظهار تأسف بود که یهودیها نسبت به این سه مقطع بدرفتاری کردند وگرنه همه ی انبیا نسبت به این سه مقطع همه ی اولیا این طور است وقتی وجود مبارک امام کاظم به دنیا می آید امام صادق می فرماید: «أعظم برکه علی شیعتنا منه»(۱) به دنیا آمده سایر ائمه هم همین طورند منتها حالا در جریان حضرت عیسی این سه جنایت را آنها کردند درباره ی ائمه دیگر نکردند معنایش این نیست که هر جا این سه جمله شد سه خطر هم باید باشد، خب.

ص: ۱۴۵

۱- (۲۲) . الکافی، ج۱، ص۳۰۹.

پرسش: آن وقت این «السَّلامُ» تهیّت است فقط؟

پاسخ: نه یعنی من سالماً به دنیا آمدم من مظهر خدایی هستم که «السَّلاَمُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ»(۱) است طهارت مؤمن را با «السَّلاَمُ» تأیید کرده.

پرسش: درباره ی حضرت یحیی هم همین است.

پاسخ: بله خب دیگر اینها با سلامت به دنیا آمدند چون نمی شود گفت که حالا پدر که پیر بود مادر آن وقتی هم که جوان بود عقیم بود حالا که پیرزن است نازاست.

پرسش: حضرت عالی فرمودید درباره ی «وَالسَّلاَمُ عَلَی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَی»(۲) اینجا فرمودید دارد رفع عذاب می کند.

پاسخ: نه رفع عذاب می کند منطوقش این است مفهومش رفع عذاب است گاهی منطوق و مفهوم جدای هم ذکر می شوند نظیر آیات سوره ی مبارکه ی «طه» گاهی مفهوم و منطوق یکجا ذکر می شود نظیر آیات محلّ بحث که فرمود: «وَالسَّلاَمُ عَلَیَّ» یعنی تمام سلام برای من است من که می گوید نه یعنی شخص عیسی یعنی کسی که در این مسیر است اهل نبوّت است، اهل عبادت است که اول از «إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ» شروع شده، خب. «ذلِکَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ» این همه اختلافاتی که یهودیها با هم دارند، مسیحیها با هم دارند، یهودیها و مسیحیها با هم دارند همه ی اینها را باید شست و کنار گذاشت خود عیسی(سلام الله علیه) خودش را معرفی کرده شناسنامه ی او این است «ذلِکَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ قَوْلَ الْحَقِّ» که می شود مفعول مطلق برای «قالَ»، «قال قول الحق» خودش را این طور معرفی کرده از عبودیّت خود شروع کرده، از نبوّت و دریافت انجیل شروع کرده از سلام مقاطع سه گانه شروع کرده و مانند آن «ذلِکَ» حالا ـ ذات اقدس الهی این دو جمله را به عنوان جمله ی معترضه دارد بیان می کند «ذلِکَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِی فِیهِ یَمْتَرُونَ» آنها که اهل مِریه و شک اند چه یهودیها با هم، چه مسیحیها با هم، چه یهودیها و مسیحیها با هم اینها مِریه باطل دارند قول حق همین است که خود عیسی(سلام الله علیه) خودش را معرفی کرده بعد می فرماید: «مَا کَانَ لِلَّهِ أَن یَتَّخِذَ مِن وَلَدٍ» برای خدا محال است که فرزند داشته باشد فرزندداشتن برای خدا نه اینکه قبیح باشد محال است حقیقتی که هویّت محضه است، غنیّ محض است احدی همتای او نیست «لم یتّخذ صَاحِبَةً وَلاَ وَلَداً»(۳) کسی با او نیست هر که هست مخلوق اوست و هر که هست مادون است فرزندداری برای او فرض ندارد «مَا کَانَ لِلَّهِ أَن یَتَّخِذَ مِن وَلَدٍ سُبْحَانَهُ» او منزّه از هر نقص است، منزّه از تماس است، منزّه از تماثل است، منزّه از نکاح است اینها صفات نقص است در اینجا نقص وجود ندارد. این حرفها در سوره ی مبارکه ی «بقره» یک مقدار بازتر بحث شد در سوره ی مبارکه ی «بقره» به این صورت آمده است که خدای سبحان منزّه از آن است که آیه ی ۱۱۶ سوره ی مبارکه ی «بقره» این بود «وَقَالُوا اتَّخَذَ اللّهُ وَلَداً سُبْحَانَهُ بَلْ لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ کُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ» آنجا این بحث نزاهت خدای سبحان از اینکه والد و ولد باشد بیان شده «مَا کَانَ لِلَّهِ أَن یَتَّخِذَ مِن وَلَدٍ سُبْحَانَهُ» این «سُبْحَانَهُ»، تعالیِ او چیست؟ دوتا برهان دارد یکی او منزّه از هر نقص است جسم بودن نقص است، همسر داشتن نقص است، نیاز داشته باشد که کارش را فرزند او انجام بدهد نقص است اینها نقص است بعد او هر کس را بخواهد بیافریند یا هر چیزی را بخواهد بیافریند با اراده کار می کند «إِذَا قَضَی أَمْراً فَإِنَّمَا یَقُولُ لَهُ کُن فَیَکُونُ»(۴) دوتا بیان نورانی از حضرت امیر(سلام الله علیه) قبلاً نقل شد که ذات اقدس الهی «فَاعِلٌ لا بِمَعْنَی الْحَرَکاتِ»(۵) او کار را با دست و ابزار انجام نمی دهد با اراده انجام می دهد و اراده ی او هم به این است که «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَیْئاً أَن یَقُولَ لَهُ کُن

فَیَکُونُ»(۶) این یک بحث بود در نهج البلاغه که خوانده شد، یکی هم کلام حضرت را معنا کرد در یک خطبه ی دیگر فرمود: «لاَ بِصَوْتٍ یَقْرَعُ وَ لاَ بِنِدَاءٍ یُسْمَعُ وَ إِنَّما کَلامُهُ سُبْحَانَهُ فِعْلٌ مِنْهُ أَنْشَأَهُ»(۷) فرمود حرفِ حق باری تعالی نظیر حرف دیگران نیست نظیر صوت نیست، نظیر قَلع و قَم نیست به گوش بخورد کارِ خدا فعلِ خداست، حرفِ خدا فعل خداست سراسر عالَم کلمات الهی اند، افعال الهی اند «إنّما قوله فعله» کلمه ی خدا، کتاب خدا سراسر عالَم هست این چنین نیست که ذات اقدس الهی بگوید «کن» لفظی داشته باشد بعد آن شیء بشود «یکون» «لاَ بِصَوْتٍ یَقْرَعُ وَ لاَ بِنِدَاءٍ یُسْمَعُ وَ إِنَّما کَلامُهُ سُبْحَانَهُ فِعْلٌ مِنْهُ أَنْشَأَهُ» اینجا هم فرمود: «إِذَا قَضَی أَمْراً فَإِنَّمَا یَقُولُ لَهُ کُن فَیَکُونُ»(۸) این دو آیه جمله ی معترضه است. اصل بحث این بود «قَالَ إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتَانِیَ الْکِتَابَ وَجَعَلَنِی نَبِیّاً» این جمله ها را فرمود «وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّی وَرَبُّکُمْ» یعنی «قال إنّ الله ربّی» که عطف است بر آ ن جمله های قبلی اینها مَقول حضرت عیسی(سلام الله علیه) است «وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّی وَرَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذا صِرَاطٌ مُّسْتَقِیمٌ» این بیان نورانی در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» هم از وجود مبارک حضرت عیسی نقل شده است که سوره ی مبارکه ی «آل عمران» از آیه ی ۴۴ به بعد این است «إِذْ قَالَتِ الْمَلاَئِکَةُ یَا مَرْیَمُ إِنَّ اللّهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ» از آیه ی ۴۴ شروع می شود تا آنکه وجود مبارک عیسی کلمات خودشان را دارند بعد از اینکه فرمود: «أَنِّی أَخْلُقُ لَکُم مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ فَأَنْفُخُ فِیهِ فَیَکُونُ طَیْراً بِإِذْنِ اللّهِ»(۹) بعد در آیه ی بعد «وَمُصَدِّقاً لِمَا بَیْنَ یَدَیَّ»(۱۰) در آیه ی ۵۱ می فرماید: «إِنَّ اللّهَ رَبِّی وَرَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ هذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِیمٌ» راه مستقیم این است که من برده ی اویم شما بنده ی او باشید، او معبود من است معبود شما باشد این جمله که فرمود: «إِنَّ اللّهَ رَبِّی وَرَبُّکُمْ» تتمّه ی بیانات نورانی وجود مبارک عیسی بن مریم است که از «إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ» شروع شده و به «وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّی وَرَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذا صِرَاطٌ مُّسْتَقِیمٌ» ختم شد.

۱- (۲۳) . سوره ی حشر، آیه ی ۲۳.

۲- (۲۴) . سوره ی طه، آیه ی ۴۷.

۳- (۲۵) . الکافی، ج۲، ص۵۵۱.

۴- (۲۶) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۱۷.

۵- (۲۷) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱.

۶- (۲۸) . سوره ی یس، آیه ی ۸۲.

۷- (۲۹) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۸۶.

۸- (۳۰) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۱۷.

۹- (۳۱) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۹.

۱۰- (۳۲) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۵۰.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۳۵ تا ۴۱ سوره مریم ۸۸/۰۸/۱۰

.Your browser does not support the audio tag

«ذلِکَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِی فِیهِ یَمْتَرُونَ (۳۵) مَا کَانَ لِلَّهِ أَن یَتَّخِذَ مِن وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَی أَمْراً فَإِنَّمَا یَقُولُ لَهُ کُن فَیَکُونُ (۳۶) وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّی وَرَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذا صِرَاطٌ مُّسْتَقِیمٌ (۳۷) فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِن بَیْنِهِمْ فَوَیْلٌ لِّلَّذِینَ کَفَرُوا مِن مَّشْهَدِ یَوْمٍ عَظِیمٍ (۳۸) أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ یَوْمَ یَأْتُونَنَا لکِنِ الظَّالِمُونَ الْیَوْمَ فِی ضَلاَلٍ مُّبِینٍ (۳۹) وَأَنذِرْهُمْ یَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِیَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِی غَفْلَةٍ وَهُمْ لاَ یُؤْمِنُونَ (۴۰) إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَیْهَا وَإِلَیْنَا یُرْجَعُونَ (۴۱)»

وجود مبارک مسیح که به دنیا آمد برای عدّه زیادی مسئله بود هم دوستان افراطی هم دشمنان تفریطی و مانند آن، ذات اقدس الهی به عیسای مسیح(سلام الله علیه) دوتا معجزه داد یکی اصلِ گفتن که قولِ او معجزه بود، دوم مقول و تعیین گفته شده که او چه بگوید هم قدرت بر تکلّم هم تعلیم آن مقول وگرنه یک کودک نوزاد از کجا می داند که فقط مادر دارد بدون پدر به دنیا آمده و گذشته این چنین نبود آینده هم این چنین نیست نه در گذشته کسی بدون پدر به دنیا آمده و نه در آینده الی یوم القیامه کسی بدون پدر به دنیا می آید ذات اقدس الهی به مریم(سلام الله علیها) دوبار کلمه ی «صفوه» را و «اصطفا» را اسناد داد «یَا مَرْیَمُ إِنَّ اللّهَ اصْطَفَاکِ وَطَهَّرَکِ وَاصْطَفَاکِ عَلَی نِسَاءِ الْعَالَمِینَ»[(۱)] اینکه درباره ی حضرت فاطمه زهرا(صلوات الله علیها) گفته می شود که مریم(سلام الله علیها) سیّده ی نساء عالمیان عصر خود بود ولی وجود مبارک فاطمه(سلام الله علیها) سیّده ی نساء عالمیان مِن الأوّلین و الآخرین است این منصوص است، معقول هست و مقبول هم هست که حضرت فرمود اما خصیصه ای که مریم داشت آن برای همیشه جهانی بود و احدی نه در گذشته آن را داشت و نه در آینده آن «إِنَّ اللّهَ اصْطَفَاکِ» که او صَفوه الله است مصطفای خداست این نسبت به عالمیان عصر خودش است اما از اینکه بدون همسر مادر شده است این «وَاصْطَفَاکِ»[(۲)] دوم است که علی نساء العالمین من الأوّلین و الآخرین این دیگر مقیّد نیست آن قداست و علم و معنویّت و آنها محدود است بالنسبه الی نساء عالمیان عصر خودش اما از اینکه بدون همسر مادر شده است این علی نساء العالمین من الأوّلین و الآخرین است این دیگر مقیّد نیست، خب این کودک نوزاد از کجا می داند که فقط مادر دارد و احدی همسر مادر او نبود تا بگوید خدای سبحان به من سفارش کرد «وَبَرّاً بِوَالِدَتِی» خب اینها به تعلیم غیبی است دیگر، پس اصلِ گفتن را ذات اقدس الهی به عنوان کرامت و معجزه به عیسی(علیه السلام) دارد چه بگوید و چه چیزی بگوید آن را هم خدای سبحان به او آموخت که نسبت به مادر این چنین حرف بزن نگو «والدیّ» بگو «والدتی» نسبت به توحید و نماز و روزه و اینها هم آموخت که چه بگوید لذا قرآن کریم بعد از جریان بازگو کردن گفتن یک، و گفته ها دو، این دو معجزه را وقتی از وجود مبارک عیسای مسیح نقل کرد فرمود: «ذلِکَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ» اگر کسی سؤال کند عیسی بن مریم مَن هو؟ معرّفی اش این است شناسنامه اش این است و همان طوری که درباره ی عیسی گفته می شود او کلمه الله است درباره ی عیسی گفته می شود او قول الله است، قول الحق است این قول الحق چه مرفوع خوانده بشود چه منصوب نظیر کلمه الحق است، کلمه الله است، آیه الحق است و مانند آن، «ذلِکَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ قَوْلَ الْحَقِّ» یعنی قال قولِ حق را خودش هم قول حق است کلمه الله است و کلمه الحق، دیگران که درباره ی وجود مبارک مسیح سخن گفتند با مِریه و شک سخن گفتند گرچه قطع روانی داشتند به

حسب خودشان یعنی معرفت شناسی نداشتند ولی روانی داشتند ولی از نظر معرفت شناسی شک دارند کسی که از نظر روانی یقین دارد ولی از نظر منطقی یقین نـدارد این در حقیقت شک دارد منتهـا حالاـ باورهـای قومی، سنّتی و ماننـد آن او را وادار کرده که یقین پیدا کند حیف اصول که مسئله ی قطع و یقین و اینها را به جای عقل نشانده یک، و حیف اصول که و اصولیها که این دوتا بحثی که بزرگان مثل مرحوم شیخ و آخوند تا حدودی حل کردند اینها توسعه ندادند این قطع قطّاعی که مرحوم شیخ در اصول دارد که حجّت نیست این قطع روانی است نه قطع منطقی این از آن حرفهـای عمیق اصول است منتهـا حالاـ باز نشـده اینهـا منتظرنـد که از غرب دوتـا قطع بیایـد یـک قطع منطقی یـک قطع روانی، یک قطع روان شـناختی یک قطع معرفت شناسی بعـد درباره آن بحث بکننـد خب اگر بحث را به دست شـیخ انصاریهای هر عصـری بدهنـد او کاملاً بین اینها تفکیک قائل اند این از آن برکات اصول است که آمده قطع روانی را از قطع منطقی کاملاً جدا کرده او را از حجیّت انداخته فقط برای خـود قطّـاع آن کسـی که قطع روانی دارد وقـتی در حوزه ی قطع منطقی وارد بشود اهـل مِریه و شـک است قرآن کریم فرمود درست است یک عده قاطعانه تفریطی یا افراطی درباره ی مسیح(سلام الله علیه) سخن گفتند ولی وقتی به بازار استدلال بیایند جز مِریه و شک چیزی در دست آنها نیست آنها شک نداشـتند آنها با ضـرس قاطع حرف می زدنـد و قطع اینها هم قطع روانی بود نه قطع منطقی فرمود: «قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِی فِیهِ یَمْتَرُونَ» در سوره ی مبـارکه ی «زخرف» هم بـاز سـخن از امتراء است در سـایر سُوَر هم بـاز سـخن از امتراء است خیلیهـا هسـتند که در اثر باورهای سنّتی و قومی خودشان یقین دارنـد ولی وقتی به عرضه ی استـدلال می رسـد و بازار برهان می رسد می بینیم شک دارند. خب، فرمود: «قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِی فِیهِ یَمْتَرُونَ» چرا، برای اینکه اولاً ذات اقـدس الهی اتّخاذ وَلد ندارد در آیات دیگر نظیر سوره ی مبارکه ی «توحید» فرمود: «لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ»(۳) از آنها قوی تر آیه ی سوره ی مبـارکه ی «اسـراء» بود که گـذشت و آیـاتی که در این گونه از سوَر مطرح است آن «مَا کَانَ لِلَّهِ أَن یَتَّخِذَ مِن وَلَدٍ» خدا اگر فرزند داشـته باشد _ معاذ الله _ حتماً اتّخاذ کرده نه به بار آورده نه زائیده نه والد شده برای اینکه مستحیل است یک حقیقتِ محض که مجرّد صِرف است اهل توحیـد مادّی و جسـمانی باشـد اگر فرزند داشـته باشد باید یکی از مخلوقها را فرزند خود قرار بدهد دیگر چون ما سوای او مخلوق او هسـتند و ممکن اند اگر به فرض محال بخواهد فرزند داشـته باشد باید اتّخاذ کنـد لذا غالباً در این گونه از موارد دقیق تر از سوره ی مبارکه ی «توحید» می فرماید: «مَا کَانَ لِلَّهِ أَن یَتَّخِذَ مِن وَلَدٍ» والد شدنش که بیّن الغی است محال است اتّخاذ ولد هم محال است اگر کسی فرزند او باشد مخلوق اوست خب چرا کسی مخلوق را فرزند خود قرار بدهد او که سبحانِ مطلق است منزّه از هر نقص، مبرّای از هر عیب است اگر سبّوح قدّوس است منزّه مطلق است نیازی ندارد تا کسـی را فرزند خود قرار بدهد «مَا کَانَ لِلَّهِ أَن یَتَّخِذَ مِن وَلَدٍ» چرا، «سُبْحَانَهُ» یعنی نسبّحه سبحانه، نسبّحه سبحـانه او سبّوح است «لأنّه سبّوحٌ لأنّه سبحانٌ والسبحان لا یتّخـذ ولـدا فالله سبحانه و تعالی لا یتّخـذ ولـدا» این «سبّوحٌ» این «سبحان» اینها حـدّ وسط برهان انـد چرا باز برهان دوم برای اینکه او هر کاری که می خواهـد بکند با اراده انجام می دهد این دیگر بـا نکاح و امثال ذلک که کار نمی کنـد که بخواهـد کسـی را ایجاد بکنـد هر چه را بخواهـد بالقول المطلق انجام بـدهد ایجاد بکند «إِذَا قَضَـی أَمْراً فَإِنَّمَا یَقُولُ لَهُ کُن فَیَکُونُ» مشابه این تعبیر درباره ی وجود مبارک عیسی(سلام الله علیه) در سوره ی مبـارکه ی «آل عمران» گـذشت آنجا وجود مبارک عیسـی را به عنوان امر الله و به اینکه با امر الهی یاد شـده است تعبیر فرمود آیه ی ۵۸ به بعد سوره ی مبارکه ی «آل عمران» این است که «إِنَّ مَثَلَ عِیسَـی عِندَ اللّهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ کُن فَیَکُونُ» جریان حضـرت عیسـی مثل جریان حضـرت آدم است، جریان حضـرت آدم یک بخش مادّی دارد که «إِنِّی خَالِقٌ بَشَراً مِن طِینٍ»(۴) یـک بخش «کُن فَیَکُونُ» دارد آن بخش «کُن فَیَکُونُ» آدم با بخش «کُن فَیَکُونُ» وجود مبارک عیسـی یکی است «إِنَّ مَثَلَ عِیسَـی عِندَ اللّهِ»(۵) شـما اگر اشـکال داریـد می گویید چگونه کسـی بدون پدر به دنیا آمده خب درباره ی حضـرت

آدم(سلام الله علیه) که شما قبول کردید او بدون پدر و مادر به دنیا آمده خدایی که بتواند بدون پدر و مادر خلق کند خب بدون پدر به طریق اُولی؟ می تواند خلق کند «إِنَّ مَثَلَ عِیسَی عِندَ اللّهِ کَمَثَلِ آدَمَ» که خَلَق آدم را «مِن تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ کُن فَیَکُونُ» آن بخش «إِنِّی خَالِقٌ بَشَراً مِن طِینٍ» جداست آن بخش «نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی»(۶) با «کُن فَیَکُونُ» است وجود مبارک عیسی هم با «کُن فَیَکُونُ» به دنیا آمده «الْحَقُّ مِن رَبِّکَ فَلاَ تَکُن مِنَ الْمُمْتَرِینَ»(۷) اینجا هم بعد از آن جریان فرمود: «فَإِنَّمَا یَقُولُ لَهُ کُن فَیَکُونُ» اما این آیه ی «وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّی وَرَبُّکُمْ» همان طوری که در بحث دیروز گذشت ظاهراً مقول وجود مبارک خود حضرت عیساست عیسی برابر آیه ی سی همین سوره فرمود: «قَالَ إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتَانِیَ الْکِتَابَ وَجَعَلَنِی نَبِیّاً»(۸) اینها گاهی عطف مفرد بر مفرد است، گاهی عطف جمله بر جمله با این دو آیه ای که وسط جمله ی معترضه شد دارد «وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّی»، «قال انی عبد الله و قال إنّ الله ربّی» عبودیّت خود و ربوبیّت الهی را تبیین می کند این مقول قول اوست نه این «إِنَّ اللَّهَ» عطف باشد بر صلات و زکات که تعبیر این چنین باشد «و أوصانی بالصلاه و الزکاه ما دمت حیّا و أوصانی بأنّ الله ربّی و ربّکم» این از آن قبیل نیست که خدا مرا وصیّت کرده باشد که گفته باشم این حضاضت دارد یک، و با آیه ی سوره ی مبارکه ی «زخرف» هم هماهنگ نیست دو، در سوره ی مبارکه ی «زخرف» آیه ی ۶۳ به بعد این است «وَلَمَّا جَاءَ عِیسَی بِالْبَیِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُکُم بِالْحِکْمَهِ وَلِأُبَیِّنَ لَکُم بَعْضَ الَّذِی تَخْتَلِفُونَ فِیهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِیعُونِ* إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّی وَرَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ هذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِیمٌ» خب این روشن است کلام عیسی(سلام الله علیه) است پس آنچه در آیه ی محلّ بحث سوره ی مبارکه ی «مریم» است هم به قرینه ی آیه ی سوره ی مبارکه ی «بقره» که دیروز خوانده شد هم به قرینه ی آیه ی ۶۳ و ۶۴ سوره ی مبارکه ی «زخرف» این مقول قول حضرت عیسی(سلام الله علیه) است «إِنَّ اللَّهَ رَبِّی وَرَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذا صِرَاطٌ مُّسْتَقِیمٌ».

۱- (۱) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۲.

۲- (۲) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۲.

۳- (۳) . سوره ی اخلاص، آیه ی ۳.

۴- (۴) . سوره ی ص، آیه ی ۷۱.

۵- (۵) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۵۹.

۶- (۶) . سوره ی ص، آیه ی ۷۱.

۷- (۷) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۶۰.

۸- (۸) . سوره ی مریم، آیه ی ۳۰.

پرسش: استاد ببخشید این آیات دالّ بر نبوّت حضرت عیسی در زمان خود هست یا نه؟

پاسخ: بله خب، چون دارد «آتَانِیَ الْکِتَابَ وَجَعَلَنِی نَبِیّاً» اما حالا روایاتی که در این ذیل است ملاحظه فرمودید بعضیهایش دارد که وجود مبارک حضرت بعد دیگر به طور عادی شد دیگر مسئله ی نماز و روزه و اینها داشته باشد در دوران کودکی نماز بخواند و اینها نقل نشده چون دارد «وَأَوْصَانِی بِالصَّلاَهِ وَالزَّکَاهِ مَادُمْتُ حَیّاً»(۱) بعد حالا عادی شده وقتی که به سنّ بلوغ و نبوّت رسیده آن وقت به احکام و حِکم الهی عمل کرده این در روایت هست.

خب، «هَذا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ» که این «هَذا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ» می شود خلاصه ی بحث. «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِن بَيْنِهِمْ» دوستان افراطی، دشـمنان افراطی این حزبهای فرهنگی اختلاف فرهنگی پیـدا کردند در برابر احزاب سیاسـی و نظامی که در سوره ی مبارکه ی «احزاب» است.

پرسش: درباره ی «آتَانِيَ الْكِتَاب» شما در جلسات قبل فرمودید در آینده قرار است کتاب بر من بیاید

پاسـخ: بله دیگر «وَجَعَلَنِي نَبِيّاً» همین نبـوّتی است که ذات اقـدس الهی از راه وحی به او فرمـود آن نبوّتی که مـأموریت داشـته باشـد با رسالت همراه باشـد تبلیغ بکنـد آن برای بعـد است اما همین نبوّت بالفعل است دیگر کسـی که از طرف خدا نبأ و خبر دریـافت بکنـد می شود نبیّ دیگر آن نبوّتی که با رسالت همراه است با مأموریت البته آن برای بعـد است اما همین که از ذات اقـدس الهی دارد خبر می دهـد اینها خبرها را از طرف خـدا دارد می دهـد دیگر تعلیم الهی شامل حالش شده و همین تعليم را هم بیان کرده این نبوّت است دیگر نبوّت یعنی خبریابی البته آن نبوّتی که با رسالت همراه باشد این برای بعد است.

ص: ۱۴۸

۱- (۹) . سوره ی مریم، آیه ی ۳۱.

پرسش: ببخشید استاد کسی مگر شأن حضرت عیسی را نداشته آن.. حضرت آدم...

پاسخ: نه، منظور این است که درباره ?حضرت عیسی اشکال کردند که چطور می شود کسی بدون پدر به دنیا بیاید قرآن کریم در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» می فرماید شما درباره ی قدرت خدا شک دارید خدای سبحان که آدم را بدون پدر و مادر آفرید همان خدا قدرت دارد که عیسی را بدون پدر بیافریند «إِنَّ مَثَلَ عِیسَی عِندَ اللّهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ کُن فَیَکُونُ»(۱) خب اگر شما این را می گویند جدال، جدال حق، جدال احسن یعنی مقدّمات این قیاس ضمن اینکه حق است مسلّم و مورد پذیرش رقیب هم هست اگر از مقدّمات مسلّمه استنباط بشود می شود جدال احسن، اگر از مقدّماتی که طرف در اثر جهل باور کرده می شود مغالطه و جدال و مِراء باطل اما اگر نه، از مقدمات برهانی کمک گرفته شده چه طرف قبول بکند چه نکند از یقینیات کمک گرفته بشود، می شود برهان این یک «جَادِلْهُم بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»(۲) این جدال احسن است یک مطلب حقّی است که طرفین قبول دارند و آن این است که ذات اقدس الهی آدم(سلام الله علیه) را بدون پدر و مادر آفرید فرمود شما او را که قبول دارید اینکه وجود مبارک عیسی مادر داشت اینکه آسان تر از اوست چرا این را باور نمی کنید.

خب، «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِن بَیْنِهِمْ» اینها عالِمانه حرفی نداشتند «فَوَیْلٌ لِّلَّذِینَ کَفَرُوا» آنها که در اثر افراط گفتند این ابن الله است یا در اثر تفریط گفتند ـ معاذ الله ـ این فرزندِ آلوده است طهارت مولِد ندارد «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِن بَیْنِهِمْ فَوَیْلٌ لِّلَّذِینَ کَفَرُوا» از چه چیزی؟ از روزی که مَشهَد عظیم است هم انبیا شهادت می دهند، اولیا شهادت می دهند، اعضا و جوارح شهادت می دهند این قیامت را می گویند روز مشهَد و جای شهود وَیل برای اینها از روزی که شهودِ عظیم دارد خود قیامت هم روز عظیم است و مانند آن، آن روز خیلی از چیزها را می شنوند که نشنیده بودند، خیلی از چیزها را می بینند که ندیده بودند اما نه آن شنیدن اثر دارد نه این دیدن، مشکل کفار و منافقین در قیامت این است که حق برایشان مثل آفتاب روشن می شود می گویند «رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا»(۳) اما توان ایمان ندارند قبلاً ـ هم این بحث گذشت که علم در اختیار کسی نیست وقتی مبادی حاصل شد آدم علم پیدا می کند دیگر نمی تواند بگوید من نمی خواهم بفهمم اما ایمان کارِ علم نیست علم یک دستگاه دیگری دارد که مسئول اندیشه است به نام عقل نظر که او اگر مبادی حاصل بشود می فهمد اگر حاصل نباشد نمی فهمد اما ایمان، تدیّن، باور برای عقل عمل است که کاملاً از عقل نظر جداست آن عقلی که «عُبد به الرحم?ن واکتسب به الجنان»(۴) صاحب اراده و اختیار است. بین نفس و بین فهمیدن اراده فاصله نیست که کسی بگوید من نمی خواهم بفهمم می شود گفت من نمی خواهم مطالعه کنم، فکر بکنم اینها کار است اما وقتی برهان اقامه شد کسی نمی تواند بگوید من نمی خواهم بفهمم بین نفس و بین فهم اراده فاصله نیست ولی بین نفس و بین باور، ایمان، تدیّن و مانند آن اراده فاصل است ممکن است مطلبی صد درصد برای کسی ثابت بشود حق است ولی باور نکند چون کاملاً یعنی کاملاً دستگاه اجرایی از دستگاه اندیشه جداست همان طوری که در فضای بدن ما یک چشم و گوشی داریم که می شنوند و درک می کنند و دست و پایی داریم که کار می کنند و چهار قسمت است که اقسام چهارگانه مبسوطاً در بحثهای قبل گذشت گاهی ممکن است چشم کسی، گوش کسی خیلی قوی باشد اما دست و پای او فلج است راه نمی رود در دستگاه درون هم همین طور است آن حکمت نظری، عقل نظری خیلی قوی است مطالب را خوب تحلیل می کند اما آن مرکز عَزم و اراده و نیّت و اخلاص که باید تصمیم بگیرد فلج است می شود عالِم فاسق خوب می فهمد آیه را ممکن است درس بگوید مقاله هم بنویسد «قُل لِّلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ»(۵) اما

وقتی نـامحرم را دیـد کنترل نمی کنـد این دسـتگاه جزم کاملاً ـ جـدای از دسـتگاه عزم است فرمود اینها جـدایی اش در قیامت کاملاً ـ مشـخص می شود در خواب که کاملاً ـ برای همه مـا مشـخص است خیلی از ماها در مـدّت عمر تجربه کردیم خوابهایی دیـدیم خوب یا نیمه خوب بعـد وقتی بیدار شدیم می گوییم ای کاش ما این مطلب را سؤال می کردیم ای کاش فلان شـخص را که دیـده بودیم فلاـن مطلب را سؤال می کردیم این ای کـاش و ای کـاش دست مـا نیست مـا در بیـداری هر چه کردیم در خواب برابر همـان عمل می کنیم خیلی از ماها خوابِ خوبی هم می بینیم افرادی را هم می بینیم اما نمی فهمیم چه چیزی سؤال بکنیم بلـد نیستیم چه چیزی سؤال بکنیم چه چیزی بپرسـیم بعد که بیدار شدیم می گوییم ای کاش این را سؤال می کردیم این ای کـاش بایـد قبلاً می گفتیم روح را آماده می کردیم تطهیر می کردیم تا او بتوانـد سؤالات خوب داشـته باشـد. قیامت ظرف تکاملِ علمی هست خیلی از چیزهـا را انسـان در اینجـا کـه محجـوب اسـت نمی بینـد آنجـا می بینـد می گویـد «رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا»(۶) اما ظرف تکامل عملی نیست که حالا ایمان بیاورد کار خوب بکنـد به مقصـد برسد تمام حسـرت در این است که آدم می فهمـد ولی نمی توانـد ایمان بیاورد مثل اینکه مار و عقرب را می بینـد نمی تواند بدود برای اینکه دست و پای خودش را بسته دیگر اینکه فرمود دست و پای شما بسته است مغلول است «فَفکّوها باستغفارکم»(۷) این است فرمود اینها خیلی چیز می فهمنـد خیلی چیز را می بینند اما چون ظالم اند جز جهنّم کیفر دیگر ندارند «أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا» لکن هیچ اثری این سمع و بصر نمی کند «لكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَهِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ» حالا قبل از اینکه این دو آیه پایـانی این بخش را بخوانیم بیـانی از مرحوم کـاشف الغطاء بخوانیم تا روشن بشود که اگر قرآ ن کریم ادّعا کرد که مُهیمن بر سـایر کتابهـاست هَیمنه قرآن تنهـا در این نیست که آنهـا را از تحریف نجات داد یا مطالب مبهم آنها را تبیین کرد یا بعضـی از احکـام منهـاج و شـریعت آنهـا را نسـخ کرد این ناملایمـاتی که در کتابهـای آنهـا هست بعـد آلودگیهـایی که در این دینهـای تحریف شـده راه پیدا کرده باعث شد که مرحوم کاشف الغطاء(رضوان الله تعالی علیه) در کتاب قیّم کشف الغطاء آن چاپهای رحلی سابق صفحه ی ۳۹۱ در کتاب جهاد این فرمایش را دارد کسانی که در فقه می خواهنـد کار کننـد ناچارند این کتابها را ببیننـد نباید بگویند که حالا این استـدلالی نیست آن قدر مرحوم کاشف الغطاء مسلّط بر فقه بود که یَجب و یَحرم برای او مثل آبِ روان بـود مرحـوم صـاحب جواهر که یـک بـار همـان عبـارتش خوانـده شـد در جواهر دارد که من فقیهی به حِدّت ذهن مرحوم کاشف الغطاء ندیدم مرحوم کاشف الغطاء در صفحه ی ۳۹۱ همین کشف الغطاء طبق این چاپهای رحلی دارد «ثمّ إنّی اُقسم بِمَن تفرَّد بالقِدَم و أبَرز نور الوجود مِن ظلمه العـدم و جعل نبیّنا أفضل مَن تأخّر مِن الأنبیاء و تقدّم و صـیَّر امّته فی الظهور کنـارٍ علی علم أنّه لولاـ ثبوت نبوّه نبیّنـا بإعجـاز القرآنِ و بـالمعجزات الّتی یَکفی کلّ واحـدهٍ مِنها فقیام البرهان و نصّه علی کلّ شیءٍ قـدیم لمـا ثَبت و الله نبوّت موسـی? و لاـ عیسـی? و لاـ نوح و لاـ ابراهیم لقضـاء مـا فی الانجیـل و التوراه مِن الاختلافـات الظـاهرات بعـدم صـدورهما مِن جبّار السـماوات و یکونان علی نَفی النبوّه أدل مِن الإثبات» این قسـمها را می خورد فرمود اگر قرآن نبود دینی روی زمین نبود برای اینکه این تورات و انجیـل تحریف شـده کتـابی نیست که بشـر آن را باور کنـد مسـیحیّت رخـت برمی بست، یهـودیّت رخت برمی بست کفر عـالم گیر می شـد امـا قرآن که آمـده معجزه را معنـا کرده، کرامت را معنا کرده، عیسـی را معرفی کرده، موسی را معرفی کرده، مریم را معرفی کرده به عَذرا بودن معرفی کرده، به عظمت معرفی کرده، به عصمت معرفی کرده اینها مانده از این جهت می شود مهیمن اگر ــ معاذ الله ــ قرآن نبود دینی روی زمین نبود برای اینکه با پیشـرفتهای علمی هیچ عالِم محقّق دین پژوهی این تورات و انجیل را قبول ندارد و آن معجزه ی اصلی هم که نیست آن کتاب اصـلی هم که نیست و ایشـان می فرماینـد اینهـا دلیـل بر نفی نبوّت است تـا اثبـات نبوّت چون از بس حرفهای باطل و حرفهای اختلافی در آن هست. «و أمّا المعجزات فلاـ تَثبتُ بعـد طول العهـد و تمـادی الأزمنه و الأوقـات و لاحتملنا أنّها مِن جمله مثلاً

المزخرفات الصادره من اليهود و النصاری? و باقی أهل الملل السافات ثمّ إنّ بناء مذهبهم علی التثلیث و الاتّحاد قالوا» تا پایان بحث که این را حتماً می بینید این ایام هم چون مربوط به گرامیداشت شهیدین بود فرمایشی مرحوم کاشف الغطاء در صفحه ی ۴۲۰ در شرایط اجتهاد، وظایف مجتهد که مجتهدین چه کتابی را بخوانند چه کتابی را اهمیّت بدهند این فرمایش را دارد این بزرگان مرحوم صاحب جواهر که به مرحوم کاشف الغطاء خیلی بها می دهد اما از آقا باقر وحید بهبهانی به عنوان استاد اکبر یاد می کنند مرحوم کاشف الغطاء هم خیلی حرمت قائل است برای آقا باقر وحید بهبهانی می فرمایند این طلاب فاضل این اساتید این مجتهدین بخواهند کتابهای فقهی را مطالعه کنند کتابهای بعد از قرآن و روایات اهل بیت بخواهند کتاب مطالعه کنند این است «ثمّ کُتب الأموات» در بین کتابهای علمای رخت بربسته آن را مطالعه کند که «ککتاب الآقا نوّر الله ضریحه» روزی که مرحوم آقای بروجردی زنده بود وقتی در حوزه می گفتند آقا فرمود یعنی آقای بروجردی مرحوم کاشف الغطاء در حوزه ی نجف سایر مراکز علمی وقتی می گویند آقا یعنی وحید بهبهانی «ککتاب الآقا نوّر الله ضریحه و المجتهدین مِن تلامذه و کُتب المحقّق و الشهید الأول» درست است شهیدین هر دو بر تارک اوج اند اما حساب شهید اول خیلی جداست شما شرح حال شهید اول را با قلم خودشان بخوانید که این فقه چقدر خوانده، اصول چقدر خوانده، فلسفه چقدر خوانده، نزد چه کسی فلسفه خوانده می گوید من در دمشق فلسفه را نزد قطب الدین رازی از انفاس قدسی او استفاده کردم قطب الدین رازی همین ورامین کنار تهران است خب این قطب الدین رازی غیر از قطب شیرازی است این کسی که صاحب محاکمات است یعنی اشارات و تنبیهات مرحوم بوعلی را که امام رازی نقد کرده مرحوم خواجه آمده پاسخ داده و دفاع کرده این قطب رازی همین عالِم ورامینی محاکمات نوشته بین شارحین و گاهی بین شارحین و ماتِن کتابی ما در مدّت عمر به عظمت اشارات و تنبیهات ندیدیم یک کتاب جدّی است الآن شما می بینید مثلاً مرحوم آخوند نسبت به فرمایشات مرحوم شیخ می خواهد نقد کند خیلی محترمانه قوله(قدّس سرّه) با این نرمش نقد می کند اما فخررازی آمده با پدافند به جنگ ابن سینا قدم به قدم نقد کرده آن هم قهّارانه و مرحوم خواجه هم آمده در کمال سلطنت حرفهای بوعلی را معنا کرده، نقدهای فخررازی را کاملاً برطرف کرده این یک میزگرد جنگی است قطب رازی آمده بین شارحین گاهی بین شارحین و ماتن محاکمه کرده این چنین مردی است همین برای ورامین است مرحوم شهید در شرح حالش می گوید من فلسفه را نزد قطب رازی خواندم و از انفاس قدسی او استفاده کردم بنابراین حساب شهید اول از شهید دوم جداست می دانید یک دور متنِ عظیم فقهی را انسان در زندان بنویسد خب همه ی ما محلّ ابتلای ماست دیگر دو روز کتاب دست ما نباشد ما مشکل جدّی داریم کسی در زندان باشد اول تا آخر فقه را بنویسد این سلطانی باید باشد در فقه مرحوم کاشف الغطاء دارد که در بین کتب اموات کتاب آقا یعنی آقای وحید بهبهانی و کتاب محقّق و شهید اول خب شهید ثانی هم از اقدار آسمان معرفت است ولی مع ذلک آن چنان نیست همین تفکّر عقلیِ مرحوم کاشف الغطاء باعث است که در همین کتاب شریف کشف الغطاء در بحث وقف می گوید اگر کسی مالی را وقف اخباریها بکند که مخالف تفکّر اصولی اند این وقف باطل است این طور اینها تفکّر عقلی را حفظ کردند با شهامت حفظ کردند با قدرت حفظ کردند.

۱- (۱۰) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۵۹.

۲- (۱۱) . سوره ی نحل، آیه ی ۱۲۵.

۳- (۱۲) . سوره ی سجده، آیه ی ۱۲.

۴- (۱۳) . الکافی، ج۱، ص۱۱.

۵- (۱۴) . سوره ی نور، آیه ی ۳۰.

۶- (۱۵) . سوره ی سجده، آیه ی ۱۲.

۷- (۱۶) . بحارالأنوار، ج۵۶، ص۲۲۰.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۳۵ تا ۴۱ سوره مریم ۸۸/۰۸/۱۱

.Your browser does not support the audio tag

«ذلِکَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِی فِیهِ یَمْتَرُونَ (۳۵) مَا کَانَ لِلَّهِ أَن یَتَّخِذَ مِن وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَی أَمْراً فَإِنَّمَا یَقُولُ لَهُ کُن فَیَکُونُ (۳۶) وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّی وَرَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذا صِرَاطٌ مُّسْتَقِیمٌ (۳۷) فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِن بَیْنِهِمْ فَوَیْلٌ لِّلَّذِینَ کَفَرُوا مِن مَّشْهَدِ یَوْمٍ عَظِیمٍ (۳۸) أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ یَوْمَ یَأْتُونَنَا لکِنِ الظَّالِمُونَ الْیَوْمَ فِی ضَلاَلٍ مُّبِینٍ (۳۹) وَأَنذِرْهُمْ یَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِیَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِی غَفْلَةٍ وَهُمْ لاَ یُؤْمِنُونَ (۴۰) إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَیْهَا وَإِلَیْنَا یُرْجَعُونَ (۴۱)»

بعد از تبیین هویّت وجود مبارک عیسی(سلام الله علیه) و نزاهت و طهارت مادر او و قداست خود او فرمود شناسنامه ی عیسی همین است «ذلِکَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ» و عیسی بن مریم کلمهالله است، کلمهالحق است، قول الحق است دیگران در او شک دارند حرف عالِمانه و محقّقانه ندارند خدا هم منزّه از آن است که فرزند کسی را به عنوان فرزند اتّخاذ کند برای اینکه او سبّوح است، قدّوس است، منزّه از هر عیب است جسم بودن، والد بودن، فرزند اتّخاذ کردن نقص است او سبّوحِ قدّوس است منزّه از هر نقص و عیب است پس فرزند ندارد و اگر کاری را چیزی را بخواهد به صِرف اراده انجام می دهد دیگر نیازی به فرزند داشتن و مانند آن نیست با «کُن فَیَکُونُ» کار می کند.

پرسش: حاج آقا اینکه قرآن فرمود... آن جایی است که فرزند در اصل کمک انسان باشد و خداوند منزّه از فرزند باشد.

پاسخ: این یکی در مقام فعل، در مقام ذات هم چون مجرّد محض است جسم نیست منزّه از نقصِ نکاح، مبرّای از اتّخاذ همسر است «لَمْ یَتَّخِذْ صَاحِبَةً» هست بنابراین «لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً»(۱) هم هست این دو خب.

ص: ۱۵۰

۱- (۱) . الکافی، ج۲، ص۵۵۱.

«وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّی وَرَبُّکُمْ» این صغرای قیاس «فَاعْبُدُوهُ» این نتیجه است کبرا مَطوی است خدا رب است رب را باید عبادت کرد پس خدا را باید عبادت کرد کبرا مطوی است نتیجه و صغرا ذکر شده «وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّی وَرَبُّکُمْ» این یکی، «والربّ یَجب أن یُعبد فالله یجب أن یعبد» «فَاعْبُدُوهُ هَذا صِرَاطٌ مُّسْتَقِیمٌ» این «فاء» تفریع نشان می دهد که اختلاف داخلی مسیحیها با هم، اختلاف داخلی یهودیها با هم، اختلاف خارجیِ یهودی و مسیحی با یکدیگر همه اینها بعد البرهان است بعد الحجّه است بعد العلم است یعنی این چنین نیست که یک پدیده ی تبیین نشده ای باعث اختلاف آنها باشد ما مطلب را به صورت شفاف بیان کردیم از این به بعد اختلاف اینها اختلاف مذموم است «فَاخْتَلَفَ» یعنی «تَرتّب اختلاف هؤلاء الأحزاب علی العلم» یعنی بعد از اقامه برهان و تمام شدن حجّت اینها با هم اختلاف کردند این «فاء» تفریع زمینه ی استحقاق عذاب آنها را فراهم می کند که فرمود: «فَوَیْلٌ لِّلَّذِینَ کَفَرُوا» اینها کافرند، ظالم اند و معذّب اند برای اینکه اختلاف اینها بعدالعلم است اختلاف را همان طوری که در سوره

ی مبارکه ی «بقره» بیان فرمودند دو قسم است یک سلسله اختلافهای قبل العلم است آیه ی ۲۱۲ و ۲۱۳ سوره ی مبارکه ی «بقره» این بود اختلاف قبل العلم یک اختلاف منزّه و اختلاف خوبی است یعنی اگر دو صاحب نظری بخواهند درباره ی مطلبی بیاندیشند خب اختلاف نظر دارند آیه ی ۲۱۳ سوره ی مبارکه ی «بقره» این بود «کَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيما اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ» اختلاف اول همان بیانی که سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) ذیل همین آیه ی ۲۱۳ داشتند یک اختلاف محمود و ممدوحی است دو صاحب نظر که اختلاف دارند اختلاف مناظره است نظریه پردازی است و اظهار فتواست تا حق روشن بشود همین مباحثه کردنها، این اختلاف قبل العلم را ایشان تشبیه می کردند به اختلاف دو کَفّه یک ترازو، دو کفّه ترازو همیشه با هم اختلاف دارند اما قبل العدل بعدالعدل هیچ اختلافی با هم ندارند در یک کفّه وزن می گذارند در یک کفّه موزون، در یک کفّه مثلاً سنگ می گذارند در یک کفّه نان، اگر وزن سنگین تر باشد موزون سبک تر باشد این وزن آن موزون را همراهی نمی کند اگر کفّه ی سنگ سنگین تر باشد و کفّه ی موزون یعنی نان سبک تر باشد او بالاـ می رود این همچنان پایین ایستاده است و بالعکس اگر نان سنگین تر از آن وزن باشد نان دو کیلوست و سنگ یک کیلو این کفّه ی وزن بالاـ می رود و کفّه ی موزون با او اختلاف دارد همراهی نمی کند این دو اختلاف هر دو منزّه و محمود است برای اینکه آنجایی که وزن می گوید من با تو نیستم برای اینکه تو هم سنگ من نیستی آنجا که موزون به وزن می گوید من با تو نیستم برای اینکه تو هم وزن من نیستی هر دو حرفشان این است که بیایید با هم عادل باشیم، اگر وزن و موزون هماهنگ بودند یعنی یک کیلو سنگ بود یک کیلو نان اینها هیچ اختلافی با هم ندارند از آن به بعد اگر کسی روی این میزان دستکاری بکند وزن و موزون با هم اختلاف پیدا کنند می شود «وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ»(۱) که روی ترازو دستکاری کردند وگرنه اختلاف قبل از استقرار عدل چیز بسیار خوبی است و اختلاف بعد از استقرار عدل چیز بدی است این مطلب از آیه ی ۲۱۳ سوره ی مبارکه ی «بقره» به خوبی استنباط می شد برای اینکه فرمود مردم بشرهای اوّلی اینها اختلاف داشتند خداوند انبیا را فرستاده با آنها کتاب را ذکر کرده «لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيما اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ» در جایی که اختلاف نظر دارند حل کنند این تمام شد، اما «وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ» این اختلاف بعدالعلم است بعد از تمام شدن حجّت از آن به بعد اختلاف کردن اختلافِ ظالمانه است در جریان مسیح(سلام الله علیه) فرمود اول اختلافشان قبل از برهان بود بچه هنوز حرف نزده بود، سخنی نگفته بود، مادرش را تطهیر نکرده بود، از کتاب خودش خبر نداده بود، از انجیل و نبوّت آینده خبر نداده بود آنجا جا برای شک بود اما وقتی کلامی گفت و همه ی ادله را اقامه کرد جا برای شک نیست اگر کسی از آن به بعد اختلاف بکند این اختلاف مذموم است و اختلاف دوزخی برای بیان کردن اینکه این اختلاف، اختلاف مذموم است و مُختلِفان اهل جهنّم اند با «فاء» تفریع یاد کرد یعنی بعد از اینکه حق روشن شد صراط مستقیم معلوم شد برهان اقامه شد «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ» یعنی اختلاف اینها بعدالعلم بود چون اختلاف اینها بعدالعلم بود می شود ظلم و چون ظلم و کفر است جایشان دوزخ است «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِن بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ».

۱- (۲) . سوره ی مطففین، آیه ی ۱.

مطلب بعدی آن است که در این جمله ی بعدی اگر به ضمیر اکتفا می کرد مسئله حل بود برای اینکه اینجا فرمود: «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِن بَیْنِهِمْ فَوَیْلٌ لهم» اگر «فویل لهم» می فرمود رسا بود لکن هم از باب تعلیق حکم بر وصف که مُشعِر به علیّت است این یک نکته، هم برای اینکه شامل سایر کفّار هم بشود این دو نکته اسم ظاهر آورد فرمود: «فَوَیْلٌ لِّلَّذِینَ کَفَرُوا» یعنی «هؤلاء کفّارٌ فویلٌ لهؤلاء و لسائر الکفره» «فَوَیْلٌ لِّلَّذِینَ کَفَرُوا» به چه چیزی تهدید می شوند؟ «مِن مَّشْهَدِ یَوْمٍ عَظِیمٍ» آن روز بسیار بزرگ است هم محشر عظیم است هم مشهَد عظیم است هم آنها عظمت را مشاهده می کنند هم شهود فراوانی علیه اینها شهادت می دهند از آغاز معاد تا پایانش هر چه مشهود است عظیم است «إِنَّ زَلْزَلَهَ السَّاعَهِ شَیْءٌ عَظِیمٌ»(۱) برای اینکه کلّ عالم عوض می شود پس بنابراین «فَوَیْلٌ لِّلَّذِینَ کَفَرُوا مِن مَّشْهَدِ یَوْمٍ عَظِیمٍ» اینها چیزهای عظیمی را مشاهده می کنند شهادت و شهود آنها هم خیلی عظیم است بعد کلمه ی «أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ» که کلمه ی تعجّب است به کار بردند «أَسْمِعْ بِهِمْ» یعنی شگفتا چه چیزهای مهمّی را اینها دارند می بینند که اصلاً فکر نمی کردند چقدر دیدِ اینها تیز شد، چقدر دوربین شدند اینها که کور بودند بینا شدند، اینها که نزدیک بین شدند دوربین شدند «فَکَشَفْنَا عَنکَ غِطَاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ»(۲) اینها خیلی چیز می بینند و خیلی هم دقیق می بینند دور را می بینند نزدیک را می بینند «أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ» چه موقع؟ «یَوْمَ یَأْتُونَنَا» این «أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ» را که صیغه ی تعجّب است که این جای تعجّب است اینها می بینند برای اینکه در چند جای قرآن فرمود اینها کورند خب کور دفعتاً یک میدان وسیعی را ببیند آن هم دورنگر باشد جای تعجّب است دیگر در سوره ی مبارکه ی «بقره» چند جا فرمود اینها کورند و کرند آیه ی هیجده سوره ی مبارکه ی «بقره» این بود «صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لاَ یَرْجِعُونَ» همین منافقان و همین کفار اینها کورند، کَرند و گنگ اند باز در همان سوره ی مبارکه ی «بقره» آیه ی ۱۷۱ فرمود: «وَمَثَلُ الَّذِینَ کَفَرُوا کَمَثَلِ الَّذِی یَنْعِقُ بِمَا لاَ یَسْمَعُ إِلاَّ دُعَاءً وَنِدَاءً صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لاَ یَعْقِلُونَ» خب همین کسی که کور است همین کسی که گنگ است همین کسی که کر است می شود سمیع و بصیر آن هم چقدر سمیع و بصیر است «فَکَشَفْنَا عَنکَ غِطَاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ» حِدّت یعنی تیزی، حدید یعنی چشمِ تیزبینی چشمی که خیلی دور را می بیند چشمِ حدید است با حِدّت است خب همین کور دارد می بیند، همین کر دارد می شنود بنابراین جا برای تعجّب است.

۱- (۳) . سوره ی حج، آیه ی ۱.

۲- (۴) . سوره ی ق، آیه ی ۲۲.

مطلب دیگر اینکه در بخشهای دیگر قرآن فرمود ما کفّار و منافق را کور محشور می کنیم در قیامت اینها کورند در سوره ی مبارکه ی «طه» فرمود: «وَنَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَعْمَی * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِی أَعْمَی وَقَدْ کُنتُ بَصِیراً * قَالَ کَذلِکَ أَتَتْکَ آیَاتُنَا فَنَسِیتَهَا وَکَذلِکَ الْیَوْمَ تُنسَی»(۱) این مضمون در سوره ی مبارکه ی «طه» هست خب از این طرف فرمود اینها خیلی شنوایند، خیلی بینایند، خیلی چیز می بینند، خیلی چیز می شنوند از آن طرف فرمود ما اینها را کور محشور می کنیم در سوره ی مبارکه ی «اسراء» هم که بحثش قبلاً گذشت فرمود ما نه تنها اینها را کور بلکه گنگ و کر محشور می کنیم آیه ی ۹۷ سوره ی مبارکه ی «اسراء» این بود «وَمَن یَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَن یُضْلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِیَاءَ مِن دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ عَلَی وُجُوهِهِمْ» اینها مستوی القامه محشور نمی شوند اینها علی الوجوه کالحیوان محشور می شوند همینها که «إِنْ هُمْ إِلَّا کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»، «نَحْشُرُهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ عَلَی وُجُوهِهِمْ عُمْیاً وَبُکْماً وَصُمّاً» خب برابر سوره ی مبارکه ی «طه» «وَنَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَعْمَی»، برابر سوره ی مبارکه ی «اسراء» فرمود: «نَحْشُرُهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ عَلَی وُجُوهِهِمْ عُمْیاً وَبُکْماً وَصُمّاً» آیه ی محلّ بحث این است که «أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ» جمع اینها این است که اینهایی که در دنیا فقط رذایل و معاصی و قبایح را می دیدند در قیامت هم نتایج رذایل و قبایح را می بینند جهنم را می بینند، غرّش جهنّم را، بوی بد جهنّم را کاملاً استشمام می کنند همینها که در دنیا مظاهر دین را، مسجد را، حوزه را، حسینیه را، قرآن را، عترت را نمی دیدند آن روز بهشت را نمی بینند، اولیا را نمی بینند، مؤمنین را نمی بینند در آخرت اینها کورند بالقیاس الی الجنّه، بصیرند بالقیاس الی النار صریحاً می گویند «رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا» همینهایی که چه در سوره ی «اسراء» چه در سوره ی «طه» می فرماید ما اینها را کور محشور می کنیم همینها می گویند «رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا» درباره ی همینها می فرماید: «أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ» اما همینها که کورند در دنیا و در آخرت خیلی بینایند فقط جهنم را می بینند، صدای جهنم را می شنوند به همان دلیل که در دنیا این همه مراکز دین و عترت و قرآن و اهل بیت بود آنها را نمی دیدند مراکز فساد را می دیدند تبلیغات سوء را می دیدند و مانند آن، همین معنا در قیامت ظهور می کند، بنابراین اگر اینها سمعشان شدید می شود یا «کَشَفْنَا عَنکَ غِطَاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ» تیزبین می شوند از راه دور جهنم را می بینند.

ص: ۱۵۳

۱- (۵) . سوره ی طه، آیات ۱۲۴ _ ۱۲۶.

پرسش: ما خلقکم فی السقر حاکی از دیدن نیست.

پاسخ: اینها در جهنم است دیگر وقتی که می خواهند وارد جهنم بشوند خَزنه ی جهنم از آنها سؤال می کنند «مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ»(۱) بهشت را که نمی بینند فقط می فهمند که بهشتی هست و آبی هست و کوثری هست از بهشتیها تقاضا می کنند که «أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّهُ قَالُوا إِنَّ اللّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ»(۲) شما سیرابید و ما تشنه ایم اما آنها جواب می دهند «إِنَّ اللّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ» که بحثش در سوره ی مبارکه ی «اعراف» گذشت بنابراین اگر جای تعجّب است برای این است اینها در دنیا هیچ باور نمی کردند که جهنّمی هست اما الآن کاملاً جهنّم را از دور می بینند خیلی هم چشمشان تیز است همینها بهشت را اصلاً نمی بینند، اولیای الهی را اصلاً نمی بینند.

پرسش: حاج آقا در تفسیر صافی دارد که جهنمیها جایگاهشان را در بهشت می بینند و یکی از عذابهایشان همخین است.

پاسخ: می بینند یعنی باخبر می شوند همان آیه ی سوره ی مبارکه ی «اعراف» هم همین بود دیگر که می گفتند: «أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّهُ» چیزی به ما بدهید مقداری آب به ما بدهید مقداری نان به ما بدهید بهشتیها در جواب می گویند «إِنَّ اللّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ»(۳) خدا اینها را بر کفار تحریم کرده که تحریم تکوینی است نه اعتباری این در سوره ی مبارکه ی «اعراف» گذشت که اینها می فهمند که خبری از بهشت هست عدّه ای در بهشت متنعّم اند از آنها می خواهند که مقداری نان، مقداری میوه، مقداری آب به ما بدهید بهشتیها می گویند که «إِنَّ اللّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ».

ص: ۱۵۴

۱- (۶) . سوره ی مدثر، ایات ۴۲ و ۴۳.

۲- (۷) . سوره ی اعراف، آیه ی ۵۰.

۳- (۸) . سوره ی اعراف، آیه ی ۵۰.

پرسش: آنها بصیرت دارند و می بینند حال بهشتیها را.

پاسخ: نه، باخبر می شوند برای عذاب یک وقت است آدم منظره ای را می بیند برای اینکه لذّت ببرد چنین دیدی برای دوزخیان نیست یک وقت نشان می دهند برای اینکه حسرت ببرد بگویند جایت آنجا بود آن کسی که را حالا می خواهند ببرند به زندان می گویند جایت در قصر بود خودت را هدر دادی، اگر دیدن برای تعذیب باشد منافات با کور بودن ندارد یک لحظه به او نشان می دهند که جایت آنجا بود و تو خودت را محروم کردی اما دیدنی که لذّت آور باشد نیست منظره ی بهشت لذیذ است، منظره ی کوثر لذیذ است، «لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»(۱) و کذا و کذا لذیذ است اما اینها از این دیدنهای لذّت بخش هیچ نمی بینند یک نگاه حسرت بار را ممکن است داشته باشند.

پرسش: اگر اختلاف مواقف این آیات حل بشود...

پاسخ: آخر آنها اصلاً لذّت نمی برند در دیدن بهشت این «وَنَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَعْمَی»(۲) این طور است آن اختلاف مواقف برای این است که فرمود: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْؤُلُونَ»(۳) در یک جا می گویند ایست بازرسی است اینها را نگهدارید برای سؤال در جای دیگر می فرماید: «فَیَوْمَئِذٍ لاَ یُسْأَلُ عَن ذَنبِهِ إِنسٌ وَلاَ جَانٌّ»(۴) خب این به اختلاف موقف حل می شود اما اصلاً دیدنِ لذّت آور برای کافر فرض ندارد که بهشت را ببیند، اولیای الهی را ببیند چون دیدنِ آنها لذیذ است، دیدن آنها گواراست، شنیدن آن نغمه ها گواراست اصلاً از اینها خبری نیست مگر اینکه یک بار چیزی را از دور به او نشان بدهند که جایت در بهشت این بود و خودت عمداً رایگان فروختی این نگاه با حسرت همراه است البته خب بنابراین اینکه فرمود: «فَوَیْلٌ لِّلَّذِینَ کَفَرُوا» به اسم ظاهر ذکر کرد به همین مناسبت می شود که هم دلیل مسئله باشد و هم تَعمیم مسئله «فَوَیْلٌ لِّلَّذِینَ کَفَرُوا مِن مَّشْهَدِ یَوْمٍ عَظِیمٍ * أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ یَوْمَ یَأْتُونَنَا» اما حالا اساس کار این است که اینها خیلی چیز را می بینند و نمی توانند ایمان بیاورند که در بحث دیروز گذشت در قیامت جای تکامل علمی هست اما تکامل عملی نیست یعنی خیلی از اسرار در قیامت برای آدم معلوم می شود انسانِ جاهل عالِم می شود انسان عالِم أعلم می شود خیلی چیزها را می فهمد و می بیند اما تکاملِ عملی نیست کاری بکند که بشود ایمان، کاری بکند که بشود عدل ایمان و عدل این امور تکاملِ عملی است احتیاجی به رسالت دارد، دین دارد اگر در آنجا هم رسالت بود تکلیف بود که می شد دنیا آنجا هیچ کدام از این تکاملهای عملی نیست که انسان کاری انجام بدهد به وسیله ی این کار به کمال برسد این بیان نورانی پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) را وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه نقل کرده دیگران هم نقل کردند که حضرت فرمود: «الْیَوْمَ عَمَلٌ وَ لاَ حِسَابَ وَ غَداً حِسَابٌ وَ لاَ عَمَلَ»(۵) قیامت دار تکلیف نیست اگر دار تکلیف بود آنجا هم رسالتی داشت، نبوّتی داشت می شد دنیا تمام مشکل برای تبهکارها این است که می فهمند ولی نمی توانند ایمان بیاورند نمونه اش همین خوابهایی است که ما می بینیم خیلی از موارد است انسان بزرگانی را خواب می بیند و چیزهایی را می پرسد که لازم نبود چیزهایی که بیدار شد دلش می خواست ای کاش من اینها را سؤال می کردم و مقدورش نبود چون در خواب آنچه انسان می گوید محصول مَلکات علمی و عملی گذشته ی اوست زبانِ ما در خواب محصول آن مَلکات اعمال گذشته است در اختیار خود ما نیست در بیداری زبان در اختیار ماست که هر چه خواستیم می گوییم در قیامت این خطر هست «لکِنِ الظَّالِمُونَ الْیَوْمَ فِی ضَلاَلٍ مُّبِینٍ».

۱- (۹) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۵.

۲- (۱۰) . سوره ی طه، آیه ی ۱۲۴.

۳- (۱۱) . سوره ی صافات، آیه ی ۲۴.

۴- (۱۲) . سوره ی الرحمن، آیه ی ۳۹.

۵- (۱۳) . نهج البلاغه، خطبه ی ۴۲.

پرسش: در مورد مقدمه بودن علم نسبت به عمل.

پاسخ: در دنیا این طور است ما دلیل نداریم که در جمیع عوالِم علم مقدمه ی عمل است که.

خب، اگر دنیـا این طـور است اینهـا بـا همین وضـع وارد صـحنه ی قیـامت می شونـد «فِی ضَـلاَلٍ مُّبِینٍ» هم هسـتند بعـد فرمود: «وَأَنذِرْهُمْ یَوْمَ الْحَسْـرَهِ» اینها را از روز حسـرت بترسان، انذار بکن روز قیامت روز حسـرت است همه متحسِّر می شوند حسرت می برند هم تبهکاران متحسّر می شوند حسرت دارند که چرا بد کردند، هم پرهیزکاران متحسّر می شوند که چرا درجات برتر و بالاتر را فراهم نکردنـد یوم الحسـره است بالأخره «وَأَنـذِرْهُمْ یَوْمَ الْحَسْـرَهِ إِذْ قُضِیَ الْأَمْرُ» کار تمام شده است امیدی به آینده نیست کسـی بگویـد حالا من بعداً توبه می کنم بعـداً خوب می شوم بعـداً راه حل پیـدا می شود بعـداً نجات پیدا می کنیم این نیست زیرا آن کسـی که أحکم الحـاکمین است پرونـده را ختم کرده «إِذْ قُضِیَ الْأَمْرُ» الآن اینها را بترسان از یوم الحسـره، الآن اینهـا غافـل انـد چـون غافـل انـد حواسـشان جـای دیگر اسـت نـه می شـنوند نـه می بیننـد نه می فهمنـد «صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لاَ یَرْجِعُونَ»(1)اند، «فَهُمْ لاَ یَعْقِلُونَ»(2)انـد و مانند آن «وَهُمْ فِی غَفْلَهٍ» چون در غفلت اند «وَهُمْ لاَ یُؤْمِنُونَ» این فعل مضارع است و مفیـد اسـتمرار است و یعنی مسـتمرّاً در حال کفر و نفاق به سـر می برنـد هر چه هم بگویید لا یؤمن، لا یؤمن، لا یؤمن «وَهُمْ لاَ یُؤْمِنُونَ»، خب.

پرسش: حاج آقا غفلتی وجود ندارد در قیامت به خاطر اینکه غفلت در اینجا معنا ندارد.

ص: ۱۵۶

۱- (۱۴) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۷.

۲- (۱۵) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۷۱.

پاسخ: الآن غفلت می برند دیگر، الآن که «وَأَنذِرْهُمْ» باید اینها را انذار کنی و اینها را بترسانی برای اینکه از غفلت اینها را بیرون بیاوری اینها غافل اند خیال می کنند که انسان همیشه زنده است یک، «يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ»(۱) خیال می کند همیشه می ماند یک آدم غافل این طور است دیگر «يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ» و از طرف دیگر هم خیال می کند مرگ پوسیدن است و بعد از مرگ خبری نیست این از بهترین برکات قرآن کریم است که به ما فهماند انسان مرگ را می میراند یک حرف کمی نیست انسان مرگ را می میراند ماییم که بر مرگ فائقیم «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»(۲) نه «کلّ نفس یذوقه الموت» نه هر کسی را مرگ می چشد، هر کسی مرگ را می چشد این خیلی حرفِ بلند است اگر انبیا اینها را نگفته بودند چه کسی به این حرفها دسترسی پیدا می کرد اگر آن بزرگوار گفته بود که

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ

از این کریمه استفاده کرد گفت من در نبرد با مرگ پیروزم برای اینکه

او ز من دلقی ستاند رنگ رنگ من از او عمری ستانم جاودان

من او را می میرانم نه او مرا بمیراند و اگر نبود آیات قرآنی این فکرها پدید نمی آمد. خب، برهان مسئله هم این است چرا «إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ» چرا هیچ اثری ندارد، برای اینکه کلّ اوضاع پرونده ها برچیده می شود این جمله ی اسمیه با تأکید «إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ» یک، «وَمَنْ عَلَيْهَا» دو، «وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ» سه، این ارثی که خدا می برد گاهی به زمین اسناد می دهد گاهی به اهل زمین، وقتی فرمود: «إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ» ارض می شود میراث، می شود ارث، وقتی فرمود: «وَمَنْ عَلَيْهَا» آنها می شوند مورّث، می شوند موروثٌ منه من، ما زمین را ارث می بریم به ما می رسد برای اینکه اهل زمین می میرند زمین به ما می رسد ما کسانی که بر روی زمین قرار دارند ارث می بریم ما می شویم وارث آنها می شوند موروثٌ منه این دو جمله دو معنای خاصّی که هر کدام مربوط به خودش است دارد. خب، پس زمین میراث است به خدا می رسد، انسان موروثٌ منه است هر چه دارد به خدا می رسد همین علم و کتاب و کتابخانه ها و اینها به او می رسد مثل کوه و دشت و بیابان.

۱- (۱۶) . سوره ی همزه، آیه ی ۳.

۲- (۱۷) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۵.

مطلب دیگر اینکه در معاملات مِلک به جای مِلک می نشیند حالا ـ یا عین به جای عین یا منفعت به جای منفعت یا انتفاع به جای انتفاع یا حق به جای حق انواع و اقسام معاملاتی که ما داریم چیزی به جای چیز دیگر می نشیند از اعیان و منافع و انتفاعات و حقوق ولی در ارث مال به جای مال نمی نشیند مالک به جای مالک می نشیند نقل و انتقال مِلکی نیست این طور نیست که مالی منتقل بشود به مال دیگر تبدیل بشود از آن قبیل نیست پدر می میرد این اموال سرِ جایش محفوظ است، پسر به جای پدر می نشیند این روابط مِلکی که قبلاً با پدر بود هم اکنون با پسر است در ارث مالک به جای مالک می نشیند در معاملات مال به جای مال می نشیند ذات اقدس الهی فرمود همه ی اینها رخت برمی بندند ما به جای اینها می نشینیم خب این مطلب خب حالا ـ چه کنیم که این دو جمله یک معنا بدهد حالا ـ روشن شد که این دو جمله دو معنا می دهد «إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ» یعنی ارض میراث است، «وَمَنْ عَلَيْهَا» یعنی آنها موروثٌ منه است با یک «نَرِثُ» دو معنا را از متعلّق اراده کنیم این تفکیک متعلّقهاست راه لطیفش همان است که سیدناالاستاد به عنوان وجه دیگر اراده کردند فرمودند هر که هر چه دارد به ما می رسد زمین هویّتش به ما می رسد اهل زمین هم هویّتش به ما می رسد وقتی «نُفِخَ فِي الصُّورِ»(1) شد سراسر جهان رخت بربسته شدند هیچ کسی نمی ماند الاّ الله پس همه ی هستیها به او رسیده است او همان طوری که زمین را ارث می برد هویّت زمین را، اهل زمین را هم ارث می برد دیگر کسی نمی ماند این یک معنای دیگر است. خب، پس «إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا» یک ارثِ اعتباری هست که در آیات دیگر بیان کرده که «إِنَّ الْأَرْضَ لِلّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ»(2) یا «وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»(3) که این مِلک حکومت است اعتباری است که فلان اشخاص را، فلان امامها را ما حاکمان زمین می کنیم زمین را ارث اینها قرار می دهیم تا کشور را اداره کنند و مانند آ ن این یک معناست اما آن که فرمود: «إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ» مِلک تکوینی است این پس جمله ی «إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ» یک حساب، «وَمَنْ عَلَيْهَا» حساب دیگر «وَإِلَيْنَا» که تقدیمش مفید حصر است برای آن است که «إلینا لا الی غیرنا» یک، «لا إلینا و الی غیرنا» دو، می شود حصر یعنی فقط به ما برمی گردند جای دیگر نمی روند یک، قدری نزد ما بیایند قدری جای دیگر هم بروند نیست این دو، این تقدیم «وَإِلَيْنَا» بر «يُرْجَعُونَ» که مفید حصر است یک موجب دارد و دوتا سالبه موجبه اش این است که تنها مرجع ماییم و لا ـ غیر، سالبه آن است که به جای دیگر نمی روند یک، قدری نزد ما بیایند قدری دیگری که ما شریک در مرجعیّت داشته باشیم نیست این دو، «وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ».

۱- (۱۸) . سوره ی حاقه، آیه ی ۱۳.

۲- (۱۹) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۲۸.

۳- (۲۰) . سوره ی قصص، آیه ی ۵.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۴۲ تا ۴۶ سوره مریم ۸۸/۰۸/۱۲

.Your browser does not support the audio tag

«وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقاً نَّبِيّاً (۴۲) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لاَ يَسْمَعُ وَلاَ يُبْصِرُ وَلاَ يُغْنِي عَنكَ شَيْئاً (۴۳) يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطاً سَوِيّاً (۴۴) يَا أَبَتِ لاَ تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمنِ عَصِيّاً (۴۵) يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَن يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيّاً (۴۶)»

سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکه نازل شد و همان طوری که عنایت دارید سوَر مکّی درباره ی اصول دین و خطوط کلی اخلاق و فقه و حقوق بحث می کند جزئیّات فقهی و حقوقی و مانند آن را سوره ی مبارکه ی مدنی به عهده دارد. محلّ ابتلای مردم مکّه شرك و کفر بود لذا سوَر مکّی درباره ی توحید اولاً، و وحی و نبوّت ثانیاً، و معاد ثالثاً بحث می کند گوشه ای از کفر مردم حجاز در آن روز مسئله ی تثلیث بود و جریان مسیحیّت بود که در بخش قبلی همین سوره ی مبارکه ی «مریم» بیان فرمود گوشه ی دیگر جریان بت پرستی است که شركِ رایج مردم مکّه بود ذات اقدس الهی به رسول خود(صلّی الله علیه و آله و سلّم) می فرماید در این کتاب جریان ابراهیم(علیه السلام) را ذکر بکن قرآن تنها به صورت سوَر و آیاتی که در اذهان باشد نبود مکتوب بود کتاب رسمی بود و نوشته می شد کاتبانی بودند و به دستور حضرت می نوشتند لذا فرمود: «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ»(۱) این «الف» و «لام»ش هم «الف» و «لام» عهد است یعنی این کتاب خارجی به نام قرآن جریان ابراهیم را بنویس برای اینکه او دو وصف ممتاز دارد یکی صداقت است و یکی نبوّت، صداقت از هر انسانی پذیرفته است نبوّت انبیا(علیهم الصلاه و علیهم السلام) هم که پذیرفتنی است چون او صدّیق است باید او را شناخت، چون او نبیّ است باید او را شناخت این دوتا برهان است برای اینکه دوتا حدّ وسط ذکر شده تعدّد برهان به تعدّد حدّ وسط است اگر حدّ وسطها متعدّد باشد یقیناً برهان متعدّد است ابراهیم صدّیقی است و درباره ی صدّیق باید بحث کرد و سنّت و سیرت او را شناخت و پیروی کرد باید از سنّت و سیرت ابراهیم(علیه السلام) پیروی کرد این یک قیاس. ابراهیم نبیّ است باید از سیرت و سنّت نبیّ پیروی کرد باید از سنّت و سیرت ابراهیم پیروی کرد این دوتا حدّ وسط است که تقریباً به دو برهان تبدیل می شود «إِنَّهُ» چون استدلال فرمود چرا جریان ابراهیم را در قرآن در کتاب الهی ذکر بکن یعنی به یاد بیاور؟ برای اینکه او صدّیق است یک، و نبیّ است دو. صدّیق بودن او به این است که هم حرفهای او مطابق واقع است یک، هم افعال او مطابق با ملاکهاست دو، هم فعل و حرفش و حرف و فعلش هماهنگ است سه، هم به تمام تعهّداتش عمل می کند این چهار، اینکه در سوره ی «احزاب» فرمود: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ»(۲) معلوم می شود وفای به عهد یک نحوه صدق است یک انسانِ صادق وفادار به عهد است گرچه خبر نمی دهد اگر کسی معامله ای کرد کالا را یا ثمن را به موقع داد این صادق است دِیْنی دارد به موقع پرداخت کرد صادق است، نذر و عهد و یمینی دارد به موقع وفا کرد صادق است، «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» و هر کاری هم که مؤمن انجام می دهد صِدق است برای اینکه وقتی ایمان آورد تعهّد سپرد «قَالُوا بَلَى»(۳) گفت معنایش این است که من تمام دستورهای خدا را انجام می دهم قهراً نماز که می خواند تصدیق همان حرف است روزه که می گیرد تصدیق همان حرف است هر کسی به عهد خودش وفا می کند می شود صادق «إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقاً» یک، و «نَّبِيّاً» دو، از آن

جهت که وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) نبأ و خبر را از خدای سبحان تلقّی می کرد می شد نبی و از آن جهت که نَبْوِه یعنی برجستگی است آن زمینی که یک قسمتش برجسته است نظیر دامنه های کوه، سینه ی کوه آن را می گویند نَبوه، برجسته از آن جهت که این بزرگواران برجستگی دارند و شرافتی دارند نبیّ اند نبی هم از نبأ گرفته شده هم از نَبْوِه یعنی برجستگی چون از نبأ الهی بهره برده اند دارای نبوه اند، برجستگی اند و جزء اشراف قوم اند «إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقاً نَّبِيّاً». خب، قصّه اش حالا ـ چیست چه چیزی را باید ذکر کنیم مستحضرید که با اینکه جریان حضرت موسی یا جریان انبیای دیگر(علیهم السلام) مکرّر در قرآن کریم آمده داستان آنها نیامده در چه زمانی بود، در چه زمینی بود، در کدام عصر بود، قسمتهای تاریخی مربوط به عصر و امثال ذلک است اصلاً درباره ی زمان وجود مبارک ابراهیم یا عصر وجود مبارک موسی(سلام الله علیهما) هیچ سخنی در قرآن نیامده در حالی که عنصر محوری تاریخ همان عصر و زمان است که در چه زمانی بود و هیچ خبری از این زمان نیست برای اینکه اینها یک امر ابدی اند این داستان اگر داستان تاریخی بود و متزمِّن بود با گذشت زمان سپری می شد اما اینها نه متمکّن اند، نه متزمّن اند وقتی زمان مند نیستند مکان مند نبودند لازم نیست بفرماید در کدام تاریخ بود که در چه سالی قبل از فلان بود که در کدام مکان بود که فاصله البته مصر و امثال مصر چون خصوصیّات فراوانی از نظر فراعنه داشت نامش آمده و اما بسیاری از بزرگان ائمه(علیهم السلام) که در زمانی در سرزمینی زندگی می کردند نام مکانشان نام عصرشان نیامده حالا خصوص مدین و امثال ذلک که خصیصه ای داشت مطرح شده. فرمود: «إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ» با تارخ که عموی او یا جدّ او بود با آزر یا با تارخ که عمو یا جدّ او بود گفتگو کرد در سوره ی مبارکه ی «بقره» و همچنین سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» مبسوطاً گذشت که این أب، پدرِ حضرت ابراهیم نبود قرینه ی مبسوطی هم در آن بحثها اقامه شده برای اینکه خدای سبحان به حضرت ابراهیم و سایر انبیا فرمود برای کفار و مشرکین طلب مغفرت نکنید این یک، صریحاً فرمود برای مشرک طلب مغفرت نکنید برای اینکه مشرک بخشوده نمی شود دوم وجود مبارک ابراهیم برای پدرش همین أبی که از او یاد کردند وعده ی طلب مغفرت کرد این دو، و سوم اینکه فرمود اگر وجود مبارک ابراهیم با این نهیی که ما کردیم برای أب به همان معنایی که ذکر خواهد شد طلب مغفرت کرد بر اساس وعده ای بود که داد «وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لأَبِيهِ إِلَّا عَن مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا»(۴) چهارم این است که أب غیر از والد است أب بر جد اطلاق می شود، أب بر عمو اطلاق می شود و مانند آن، ولی والد بر همان پدر صُلبی اطلاق می شود و وجود مبارک ابراهیم در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» از ذات اقدس الهی طلب مغفرت می کند برای والدش بعد از عبور از همه ی آن مناهی یعنی بعد از اینکه خدا فرمود کسی حق ندارد برای مشرکین طلب مغفرت کند بعد از اینکه فرمود وعده ای که حضرت ابراهیم داد برای تشویق او بود وگرنه استغفار نکرد سرانجام در دوران پیری آنجایی که وجود مبارک ابراهیم می فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ»(۵) فرزند خودش را ذکر می کند بعد می فرماید: «رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ»(۶) به قرینه ی اینکه در آخر عمر از والد و والده ی خود به نیکی یاد می کند معلوم می شود والد غیر از أب است چون والد بر عمو اطلاق نمی شود اما أب بر عمو اطلاق می شود این بحث به طور تفصیل هم در سوره ی مبارکه ی «بقره» آمده هم در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» و شفاف شد که پدر حضرت ابراهیم نه آزر بود نه تارخ، نه مشرک بود نه کافر بلکه موحّد ناب بود از جمع بندی آیات به دست آمد. خب، پس این اب یقیناً به معنی والد نیست وجود مبارک ابراهیم به عمویش گفت چرا این بتها را می پرستی تعبیر به صنم و وَثن نکرد برای اینکه اگر می فرمود چرا وثن را می پرستی یا چرا صنم را می پرستی باید حدّ وسط برهان را ذکر می کرد می فرمود این صنم چون فلان مشکل را دارد لیاقت معبود شدن را ندارد اما الآن عجز آنها و نقص آنها و عیب آنها را حدّ وسط قرار داد فرمود چیزی را که سمیع نیست چرا می پرستی اگر می فرمود صنم را چرا می پرستی او سؤال می کرد چرا نپرستم،

ابراهیم جواب می داد برای اینکه معبود باید بفهمد شما چرا در برابرش خضوع می کنی، چرا خضوع می کنی، به او چه می گویی اگر کسی سمیع نباشد که نمی فهمد شما چطوری داری او را عبادت می کنی و اگر کسی بصیر نباشد که نمی بیند چه کسی دارد او را عبادت می کند که معبود باید سمیع باشد، معبود باید بصیر باشد این صنم و وثن نه سمیع اند نه بصیر پس معبود نیستند قبل از اینکه نام صنم و وثن را ببرند آن عیب و نقص اینها را ذکر می کنند که دلیل نتیجه ی سلبی است این موجود که صنم است یا وثن است و مانند آ ن سمیع نیست سمیع معبود نیست پس این معبود نیست، غیر سمیع معبود نیست معبود باید سمیع باشد بر اساس شکل ثانی نتیجه می گیرند که پس این معبود نیست خب اگر کسی نفهمد شما چه کسی هستید نفهمد شما چه چیزی می گویید چنین کسی قابل عبادت نیست که چه عبادت بکنی چه نکنی او که نمی فهمد که چه عبادت بکنی چه نکنی او که نمی بیند لذا فرمود: «لِمَ تَعْبُدُ مَا لاَ يَسْمَعُ» این یک حدّ وسط، «وَلاَ يُبْصِرُ» این هم حدّ وسط دوم دوتا دلیل اقامه کرده برای اینکه این صنم و وثن لیاقت پرستش ندارند.

۱- (۱) . سوره ی مریم، آیه ی ۴۱.

۲- (۲) . سوره ی احزاب، آیه ی ۲۳.

۳- (۳) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۲.

۴- (۴) . سوره ی توبه، آیه ی ۱۱۴.

۵- (۵) . سوره ی ابراهیم، آیه ی ۳۹.

۶- (۶) . سوره ی ابراهیم، آیه ی ۴۱.

مطلب دیگر اینکه آدم کسی را می پرستد که مشکل او را حل کند نگذارد به مشکل بیفتد یا اگر به مشکل افتاد مشکلش را حل کند آن کسی که عاجز است و هیچ کاری از او ساخته نیست او که معبود نیست معبود آن است که قادر باشد مشکل را حل بکند این یک، صنم و وثن مشکل حل گشا نیستند این دو، پس معبود نیستند این نتیجه آن راجع به علم این راجع به قدرت معبود باید علیم قدیر باشد اینها نه علیم اند نه قدیر آن دوتا برهان مربوط به فقدان علم است برای اینکه «لاَ يَسْمَعُ وَلاَ يُبْصِرُ» این اخیری که سومی است راجع به نفی قدرت است «وَلاَ يُغْنِي عَنكَ شَيْئاً» که این نکره در سیاق نفی است هیچ کاری برای تو انجام نمی دهد خب چرا می پرستی اگر او هیچ کاره است و کاری از او ساخته نیست و در حالی که معبود باید همه کاره باشد خب چرا او را می پرستید «وَلاَ يُغْنِي عَنكَ شَيْئاً». این کلمه ی «يَا أَبَتِ»، «يَا أَبَتِ» تقریباً چهاربار در این آیات تکرار شده برای اینکه یک تعبیر عاطفی است و جلب توجّه می کند علاقه را متوجّه می کند و مانند آن، این کلمه ی «تاء» گفته شد که عوض از «یاء» است به جای «أبی» گفته می شود «أبتِ» این وجوه را مرحوم شیخ طوسی در تبیان هم ذکر کرده بعضی از این وجوه را که این «تاء» عوض «یاء» است برخیها گفتند که نه این «تاء» عوض «یاء» نیست آن کسره ی أبتِ نشان حذف «یاء» است آن «یاء» محذوف شد و عوضی ندارد فقط علامت دارد این «تاء» همان طوری که در اوصاف صیغه ی مبالغه دارد که می گویند علاّمه وصف مبالغه ای است در مسائل عاطفی هم برای توجه زیاد و عاطفه بیشتر این «تاء» را ذکر می کنند گاهی می گویند «یا أبتی» گاهی می گویند «یا أبتِ» اضافه ی این «تاء» برای تکرار و ازدیاد آن عاطفه است. خب، «يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ

جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ» بعد از اینکه این دوتا برهان را ذکر کرد اینها برهانهای عادی است که هر کسی می فهمد به عموی خود حالا ـ یا آزر است یا تارخ است یا هر که هست فرمود من چیزهایی می دانم که به شماها نرسیده نه تنها به تو نرسیده به جاهلها و مشرکان اصلاً نرسیده من از آن علمی مدد می گیرم که شما نمی دانید اگر پیرو من باشید چیزهای دیگر هم من می گویم اینها حرفهای ابتدایی است یعنی معبود باید سمیع و بصیر باشد، صنم و وثن سمیع و بصیر نیستند پس معبود نیستند اینها حرفهای ابتدایی است معبود باید مشکل آدم را حل کند و صنم و وثن مشکل گشا نیستند پس معبود نیستند حرفهای ابتدایی است اگر قدری حرف مرا گوش بدهید من شما را می برم به جایی که سخن از «خوفاً مِن النار» نباشد، سخن از «شوقاً إلی الجَنّه» نباشد، سخن از «وجدتک أهلا للعباده»(۱) باشد، سخن از «وجدتک محبوباً» باشد، «عبدتک شکراً» و کذا و کذا باشد تا آنجاها هم می برم چون چیزهایی خدا به من داد که به شما نداد این حرفها که گفتم حرفهای ابتدایی است. در سوره ی مبارکه ی «انعام» مقداری در این زمینه درباره ی اوصاف وجود مبارک حضرت ابراهیم بحث شد آیه ی ۷۴ و ۷۵ سوره ی مبارکه ی «انعام» این بود «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَاماً آلِهَةً» آیا این صنم را إله اتّخاذ کردی اینکه اله نیست شما این را قرار دادی «إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» آن لسان دیگر لسان عاطفی نیست این لسانِ «يَا أَبَتِ» شاید برای اوایل برخورد باشد بعد فرمود: «وَكَذٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» این فعل مضارع که دلالت بر استمرار دارد یعنی ما این چنین، این طور باطن آسمان و زمین را نشان ابراهیم خلیل می دهیم این ملکوت دیدن شاگردِ ملکوتی تربیت می کند ایشان به آزر و عمو و امثال اینها می گوید که اگر به دنبال من بیایی چیزهای دیگر یادت می دهم اینها را که الآن گفتم «قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطاً سَوِيّاً» من از ملکوت باخبرم تو را ملکوتی می کنم آن وقت غیر از این دیدِ ظاهری چیزهای دیگر هم می فهمی البته دیدنِ ملکوت برای ماها محال نیست اما عَقبه کئود است در سوره ی مبارکه ی «اعراف» به ما فرمودند چرا درباره ی ملکوت نظریه پردازی نمی کنید «أَوَ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»(۲) در سوره ی مبارکه ی «انعام» راجع به حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) فرمود: «كَذٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» درباره ی آن حضرت رؤیت است و دیدن، درباره ی ما که افراد عادی هستیم ترغیب به نظر است ما در تعبیرات فارسی بین نگاه و دیدن فرق می گذاریم گاهی انسان نگاه می کند و نمی بیند مثل اینها که استهلال می کنند به تعبیر مرحوم علامه کسی می گوید من استهلال کردم «نظرتُ الی القمر و لم أره» من نگاه کردم به طرف آسمان که ماه را ببینم نگاه کردم ولی ندیدم، نگاه کردن غیر از دیدن است نظر غیر از رؤیت است گاهی انسان می بیند به نظر و رؤیت منتهی می شود، گاهی نمی شود، گاهی از دور است کم رنگ است، گاهی از نزدیک است پررنگ است ولی در سوره ی «اعراف» ما را به نظر کردن در ملکوت تشویق کردند(۳) افراد عادی هستند که قرآن می فرماید: «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ»(۴) اینها اگر بر اساس آفرینش این شتر که منظّم خلق شده است پی به ناظم می برند این دیگر مُلك است این دیگر ملکوت نیست اما اگر به حارثهبن زید رسید گفت «أصبحت... حتی كأنّی أنظر الی عرش ربّی»(۵) آن نظری است که زمینه ی رؤیت را فراهم می کند بهشت را می بیند، جهنم را می بیند همان خطبه ی نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که فرمود: «فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَآهَا»(۶) نه «نَظر إليها» فرمود مردان باتقوا گویا بهشت را می بینند، گویا جهنم را می بینند نه اینکه گویا به بهشت نگاه می کنند یا درباره ی بهشت بحث می کنند. وجود مبارک ابراهیم فرمود بالأخره چیزهایی نصیب من شد که اگر پیروی مرا به عهده بگیری آنها را به تو نشان می دهم در سوره ی مبارکه ی «انعام» هم آمده که ما به نحو مستمر ملکوت آسمان و زمین را نشان ابراهیم خلیل می دهیم «وَكَذٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»(۷) اینجا هم به عمویش فرمود: «قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي» این هم برهان است برای اینکه جاهل باید از عالِم تبعیّت

کند تو جاهلی و من عالمم تو باید از من تبعیّت کنی اگر این کار را کردی «أَهْدِكَ» که جواب این امر است «صِرَاطاً سَوِيّاً» من یک راه مستقیمی را به تو نشان می دهم راه مستقیم هم قبلاً ملاحظه فرمودید که نه اختلاف در آن هست نه تخلّف، نه گاهی به این سمت است گاهی به سمت دیگر بلکه همیشه یکسان است و نه تخلّف دارد که این وسطها بریده نیست اگر چیزی خَلَف و خلیفه و جانشین داشته باشد می گویند این اختلاف دارد یعنی گاهی الف است گاهی باء، باء گاهی جای الف می نشیند الف گاهی به جای باء می نشیند این اختلاف است اما اگر امری باشد وسط بریده باشد و راهی برای رسیدن به نقطه ی بعد نباشد این تخلّف است یعنی این وسط بریده است چیزی جایش را پر نکرده صراط مستقیم نه اختلاف پذیر است نه تخلّف پذیر می شود صراط سویّ این صراط سویّ هم همان طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید سالک عین مسلک است یعنی راهی بیرون از حوزه ی جان ما نیست که ما با ره پویی آن راه به جایی برسیم الآن کسی که خواست برود حرم فاصله ی مکانی بین خود و حرم را طی می کند بعد می رسد به حرم اما اگر کسی خواست قربه الی الله جزء مقرّبان الهی بشود «فَأَمَّا إِن كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ * فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٍ»(۸) می خواست مقرّب الهی بشود به خدا نزدیک بشود خدا که زمانی نیست مکانی نیست جایی ندارد که انسان با طیّ آن جا و مسیر به خدا نزدیک بشود تمام این راهها و مسلکها در درون خود سالک است عقیده، طریق الی الله است اخلاقِ صالح طریق الی الله است اعمال صالح طریق الی الله است گفتار و رفتار و نوشتار صالح طریق الی الله است همه ی اینها در حوزه ی جان خود آدم است این می شود سالک با مسلک یکی و شخص در درون خود سفر می کند و بالا می آید نه اینکه راهی باشد جدای از جای انسان فرمود اگر این کار را کردید من آن راه مستقیم را که اختلاف و تخلّف در آن نیست نشانت می دهم «فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطاً سَوِيّاً» این قسمتهای مُثبتات قضیه. در قسمت منفی فرمود: «يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ» شیطان را همه قائل بودند بالأخره یک خاطره های تلخی در درون همه ی ما کم و بیش هست این یک به نام وسوسه که انسان هیچ کسی نمی تواند بگوید من از این خاطرات مصونم و انسان را می شوراند به طرف کاری بعد هم انسان پشیمان می شود اینها را هیچ کسی نمی تواند انکار بکند یا ما باید قائل به تصادف و بخت و اتفاق بشویم که این خاطره ها این وسوسه ها بدون عامل خودبه خود پیدا می شود اگر قائل به بخت و اتفاق و شانس شدیم هیچ سنگی روی سنگ بند نمی آید اصلاً راه اندیشه بسته است اگر قائل به نظام علّی و معلولی نباشیم برای هر فعلی فاعل قائل نباشیم نظم علّی را انکار کنیم به دام شانس و خرافه دیگر بیفتیم اگر این باشد هیچ راه علمی نداریم برای اینکه حالا ـ کسی دوتا مقدمه ترتیب داده می خواهد به نتیجه برسد خب دوتا مقدمه که علت نتیجه نیست نظام علّی را که شما ثابت نکردید شاید همین دوتا مقدمه را دیگری ترتیب بدهد نتیجه ی ضدّ بگیرد اگر نظام علّی نباشد، اگر هر فعلی یک فاعل مشخص نداشته باشد، اگر انفکاک علّت و معلول مستحیل نباشد خب حالا دوتا مقدمه تشکیل دادید از کجا دوتا مقدمه علّت نتیجه است هیچ یعنی هیچ چاره ای برای اندیشیدن نیست مگر پذیرش نظام علّی و معلولی هر فعلی فاعلی دارد آن فاعل تا به صد درصد نرسد فعل پدید نمی آید فاعل مختار فعلِ مختارانه انجام می دهد، فاعل غریزی فعل غریزی انجام می دهد، فاعل طبیعی فعل طبیعی انجام می دهد و مانند آن، پس این وسوسه هایی که در ما پیدا می شود و همه اش ما را به شرّ و فتنه و گناه دعوت می کند عاملی دارد این عامل همان است که به آن می گویند شیطان این چنین نیست که ما بگوییم اینها خرافه است این کسی که می شوراند انسان را وادار می کند به کاری شیطان است در مقابلش هم فرشته هایی هستند که در انسان انگیزه ها ایجاد می کنند، گرایشهای خوب ایجاد می کنند، تأیید می کنند و به طرف خیر حرکت می کنند آن می شود فرشته مبدأ فرشته دارد که «الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا»(۹) این آرامش به وسیله ی آن فرشته هاست بنابراین هیچ ممکن نیست یک خاطره ی تلخی در فضای نفس پیدا بشود الاّ ـ مگر اینکه شیطان دخیل است که «يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ»(۱۰) البته

شیاطین الانس هم هستند که دست پرورده ی آن ابلیس بزرگ اند این شیاطین الانس گاهی با اغوا، گاهی با اضلال، گاهی با درِ گوشی گفتن، گاهی با گمراهی و مقاله یا مَقال بالأخره آدم را گمراه می کنند این هم یک نحوه وسوسه است که عامل بیرونی دارد و به وسیله ی گفتنها یا نوشتنها در درون آدم اثر می گذارند «الَّذِی یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النَّاسِ * مِنَ الْجِنَّهِ وَالنَّاسِ»(۱۱) آن مُوسوِس بعضیهایشان جِنّه اند بعضیهایشان ناس اند، بعضیها جِنّ اند بعضی انسانهای جِنّی مَنش اند که اینها «یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النَّاسِ» آن موسوِس کیست؟ «مِنَ الْجِنَّهِ وَالنَّاسِ» خب.

۱- (۷) . بحارالأنوار، ج۴۱، ص۱۴.

۲- (۸) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۸۵.

۳- (۹) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۸۵.

۴- (۱۰) . سوره ی غاشیه، آیه ی ۱۷.

۵- (۱۱) . الکافی، ج۲، ص۵۳.

۶- (۱۲) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۳.

۷- (۱۳) . سوره ی انعام، آیه ی ۷۵.

۸- (۱۴) . سوره ی واقعه، آیات ۸۸ و ۸۹.

۹- (۱۵) . سوره ی فصلت، آیه ی ۳۰.

۱۰- (۱۶) . سوره ی ناس، آیه ی ۵.

۱۱- (۱۷) . سوره ی ناس، آیات ۵ و ۶.

پرسش: شیطان این سعه ی وجودی و سیطره را از کجا پیدا کرد.

پاسخ: شیطان این قدرت را ذات اقدس الهی به او داد کسی که شش هزار سال به تعبیر وجود مبارک حضرت امیر عبادت کرده «لَا یُدْرَی أَمِنْ سِنِی الدُّنْیَا أَمْ مِنْ سِنِی الْآخِرَهِ»(۱) چنین چیزی هست البته ذریّه ای دارد که «لَا یَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطَانُ کَمَا أَخْرَجَ أَبَوَیْکُم مِنَ الْجَنَّهِ یَنزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِیُرِیَهُمَا سَوْءَاتِهِمَا إِنَّهُ یَرَاکُمْ هُوَ وَقَبِیلُهُ مِنْ حَیْثُ لَاتَرَوْنَهُمْ»(۲) همان طوری که ملائکه های بزرگ زیرمجموعه ی فراوانی دارند در قسمت اضلال و اغوا هم ابلیس زیرمجموعه ی فراوانی دارد، خب.

پرسش: نفس انسان چه.

پاسخ: ابزار داخلی اوست دیگر نفسِ امّاره را او اول امّاره نبود اول نفسی را که ذات اقدس الهی آفرید یک لوح شفافی بود «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»(۳) یک لوح شفّافی بود بعد کم کم در اثر تربیتهای غلط، مواظب نبودنِ پدر و مادر، مواظب نبودن محیط، مواظب نبودن رفقا کم کم این راه پیدا می کند از راه تَسویل وارد می شود اول که امّاره ی بالسوء نیست اول نفس مسوّله است نفس مسوّله یک روان شناس خوب، یک روان کاو خوب، یک درون بین خوب می فهمد که این شخص از چه چیزی خوشش می آید اول این روان کاوی را می کند بعد یک سلسله سمومی را پشت یک تابلو نگه می دارد یک برگ زرّین زرورقی از همان مطلوب او روی این تابلو می کشد این تابلو را به او نشان می دهد می گوید این همان کارِ خیری است که تو تشنه ی آن هستی این را انجام بده این شخص با این کار خیر مأنوس می شود کاری که به صورت خیر است انجام می دهد به این عادت می کند در حالی که این روی زرّین و زرورقش همان است که او می خواست درون و پشتش پر از سمومی است که شیطان می خواهد این را می گویند کار تَسویل نفس مسوّله اول این کار را می کند مثل کُشتن برادران یوسف برای آنها به وسیله ی نفس امّاره که نبود که به وسیله ی نفس مسوّله بود که وجود مبارک یعقوب فرمود: «بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ أَنْفُسُکُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِیلٌ»(۴) یا سامری که بالأخره آن سوابق علمی را داشت جاه طلبی او وادار کرده که گوساله پرستی را ترویج کند گفت «سَوَّلَتْ لِی نَفْسِی»(۵) اول که نفس انسان را وادار به گناه نمی کند امیر نیست آن هم امّار باشد با صیغه ی مبالغه اول نفس مسوّله است مرحله ی تسویل است بعد از اینکه انسان را فریب دادند یک برگ زرّین زرورقی روی این تابلو کشیدند درون و بیرونش را پر از سموم کردند و این شخص آلوده شد او را به دام می کشند و اسیر می کنند در این مرحله است که وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «کَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِیرٍتَحْتَ هَوی أَمِیرٍ»(۶) انسان به اسارت در می آید اینکه یک معتاد می گوید من نمی توانم ترک کنم کسی که به بددهنی و بدگویی عادت کرده می گوید من نمی توانم ترک کنم راست می گوید بیچاره برای اینکه در اسارت است وقتی ابلیس او را به اسارت گرفت به وسیله ی همین نفس عالماً عامداً معصیت می کند چرا، برای اینکه تحت فرمان دیگری است همین نفس مسوّله که هم اکنون تحت اسارت ابلیس در آمد می شود «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَهُ بِالسُّوءِ»(۷) وگرنه اول که امیر نیست تا آدم را اسیر نکنند امیر نمی شود اول اسیر می کنند بعد امیر می شود و تا تسویل نباشد کسی را اسیر نمی کنند تسویل اول است، اسارت ثانی است، اِمارت ثالث است.

ص: ۱۶۱

۱- (۱۸) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۲.

۲- (۱۹) . سوره ی اعراف، آیه ی ۲۷.

۳- (۲۰) . سوره ی شمس، آیات ۷ و ۸.

۴- (۲۱) . سوره ی یوسف، آیه ی ۸۳.

۵- (۲۲) . سوره ی طه، آیه ی ۹۶.

۶- (۲۳) . نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱.

۷- (۲۴) . سوره ی یوسف، آیه ی ۵۳.

پرسش: پس حضرت مسیح(علیه السلام) از همان اول فرمود: «لأمّاره بالسّوء».

پاسخ: بله دیگر، فرمود اگر من مواظب نباشم این است حضرت آن مسئله ی تسویل را پشت سر گذاشته، اسارت را پشت سر گذاشته در برابر آنها فرمود این نفس این است شما را الآن دارد به دام می کِشد امیر شما شد و اسیر ماست. خب، بنابراین وجود مبارک ابراهیم به عمویش فرمود: «لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ» برای اینکه، اینکه شما را وادار کرده که از توحید فاصله بگیرید به دام صنم و وثن بیفتید این شیطان است عبادت او همان اطاعت اوست نه عبادت او به این معنا که او را سجده کنید این بیان نورانی وجود مبارک امام جواد(سلام الله علیه) است ائمه دیگر هم فرمودند که «مَن أصقی? إلی ناطقٍ فقد عبده فإن کان الناطق عن الله فقد عبد الله و إن کان الناطق ینطق عن لسان ابلیس فقد عبد ابلیس»(۱) فرمود اگر کسی گوش به حرف کسی بدهد حرف او را گوش بدهد برابر حرف او عمل بکند دارد او را عبادت می کند اگر او حرف خدا و پیغمبر را زده این در حقیقت از خدا و پیغمبر اطاعت کرده و خدا و پیغمبر را عبادت می کند اما اگر او از هوس و از ابلیس و امثال اینها سخن گفته این در حقیقت دارد ابلیس را عبادت می کند اینکه در سوره ی مبارکه ی «یس» هم آمده «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَن لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ» آیه ی شصت سوره ی مبارکه ی «یس» آن هم یعنی اطاعت نکنید چه اینکه مشابه این در سوره ی مبارکه ی «نساء» هم گذشت در سوره ی مبارکه ی «نساء» آیه ی ۱۱۷ این است که «إِن يَدْعُونَ مِن دُونِهِ إِلَّا إِنَاثاً وَإِن يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَاناً مَرِيداً» اینها یا اِناس را دعوت می کنند چون ملائکه را اینها اناس می دانستند بنات الله می دانستند یا شیطان را دعوت می کنند یعنی مَدعوّ اینها و منادای اینها و مرجع اینها یا آن فرشته ها هستند که آنها را عبادت می کردند یا این شیاطین که أعوذ بالله مِن شرور أنفسنا و سیّئات أعمالنا.

۱- (۲۵) . بحارالأنوار، ج۲، ص۹۴.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۴۲ تا ۴۷ سوره مریم ۸۸/۰۸/۱۳

Your browser does not support the audio tag.

«وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقاً نَّبِيّاً (۴۲) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لاَ يَسْمَعُ وَلاَ يُبْصِرُ وَلاَ يُغْنِي عَنكَ شَيْئاً (۴۳) يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطاً سَوِيّاً (۴۴) يَا أَبَتِ لاَ تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمنِ عَصِيّاً (۴۵)يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَن يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيّاً (۴۶) قَالَ أَرَاغِبٌ أَنتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيّاً (۴۷)»

وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) خصیصه ی جهانی دارد لذا قرآن کریم در بخشهایی از قرآن خداوند در بخشهایی از قرآن کریم این خصائص وجود مبارک ابراهیم را یکی پس از دیگری تبیین می کند. جریان امامت ابراهیمی که «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً»(۱) از آنجا شروع شده خُلّت و دوستی ابراهیمی که «وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلاً»(۲) از آنجا شروع شده، ملّت ابراهیمی در خاورمیانه از پایان سوره ی مبارکه ی «حج» فرمود: «مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِن قَبْلُ»(۳) از آنجا شروع شده، حجّ ابراهیمی از آنجا شروع شده، بنیان گذاری کعبه، کعبه ی ابراهیمی از آنجا شروع شده، قربانی ابراهیمی از آنجا شروع شده، مناسک ابراهیمی از آنجا شروع شده، برائت از مشرکین از آنجا شروع شده این است که جریان حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) در بخش خاورمیانه ممتاز بود درباره ی انبیای قبل از حضرت ابراهیم مثل نوح(سلام الله علیه) چون تاریخ مدوّنی با آمدن طوفان جهانی در دست نیست خیلی قرآن کریم از ماقبل طوفان سخن نگفته. درباره ی وجود مبارک ابراهیم حضرتش با هر کسی به اندازه ی اقتضای حال سخن گفته با عموی خود که درباره ی بطلان بت پرستی سخن می گوید یک براهین متوسّط و قابل درک عمومی ذکر کرده درباره ی خودش که «وَجَّهْتُ وَجْهِيَ»(۴) می گوید و مانند آن براهین قوی تری ذکر می کند. آنچه در انجیل فعلی مطرح است از این خصایص ظاهراً سخنی به میان نیامده در انجیل از جریان حضرت مسیح آن طوری که قرآن به عظمت یاد می کند سخن به میان نیامده از زکریا(سلام الله علیه) آن طوری که قرآن به عظمت ذکر می کند به میان نیامده این چند آیه ای که مربوط به زکریا بود، مربوط به یحیی بود، مربوط به عیسی(علیهم الصلاه و علیهم السلام) بود اینها را شما به انجیل فعلی مراجعه می کنید می بینید این معارف بلندی که قرآن درباره ی این بزرگواران فرمود در انجیل فعلی نیست وجود مبارک عیسی تنزیه خدا را بر تبرئه ی مادر خود مقدّم می دارد هم لفظاً مقدّم می دارد هم در کیفیت دلالت مقدّم می دارد اوّلین حرفی که وجود مبارک عیسی می زند «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ»(۵) اگر سخن از عبودیّت او نسبت به پروردگار است درباره ی اینکه او معبود است، مسبَّح است، قدّوس است سخن به میان می آید این را مقدّم داشت بر تبرئه ی مادر و این را با دلالت مطابقه ذکر کرد آن را با دلالت التزام نگفت مادر من معصومه و عَذراست اما همین حرفش بالالتزام دامن مادر او را تطهیر می کند این چهار کار را با چهار گونه انجام داد تنزیه خدا یک، تبرئه ی مادر دو، دلالت مطابقه سه، دلالت التزام چهار، تنزیه خدا را با دلالت مطابقه بیان کرده، تبرئه ی مادر را با دلالت التزام بیان کرده، یکی را مقدّم داشته یکی را مؤخّر این گونه از معارف در انجیل نیست در جریان حضرت ابراهیم هم همین طور حالا وجود مبارک حضرت ابراهیم حرفهای میانی را با عموی خود در میان می گذارد نه حرفهای نهایی را، حرفهای نهایی را

بعد از رؤیت ملکوت در میان می گذارد این سه دلیلی که ذکر فرمود که «لِمَ تَعْبُدُ مَا لاَ يَسْمَعُ»یک، «وَلاَ يُبْصِرُ»دو، «وَلاَ يُغْنِی عَنکَ شَيْئاً»سه، این سه تا برهان است برای اینکه سه تا حدّ وسط است سه قیاس تشکیل می شود معبود تو سمیع نیست، خدا باید سمیع باشد بلکه بشنود حرف تو را مناجات تو را خواسته های تو را، پس این صنم و وثن معبود نیستند صنم و وثن بصیر نیستند معبود آن است که بصیر باشد ببیند تو را نیاز تو را به تو برساند و مانند آن پس اینها معبود نیستند صنم و وثن باید مشکل تو را حل کنند اینها مشکل گشا نیستند «لاَ يُغْنِی عَنکَ شَيْئاً»پس اینها معبود نیستند این سه برهان که با سه حدّ وسط تشکیل می شود یک براهین میانی است اما وجود مبارک ابراهیم در همین مقاطع با «يَا أَبَتِ»، «يَا أَبَتِ»شروع کرده فرمود چیزهایی خدا به ما داد که به شما نداد نفرمود من عالِم و شما جاهلید، نفرمود من خودم تحصیل کردم شما نرفتید به دنبال علم گفت «قَدْ جَاءَنِی مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِکَ»به ما فیضی آمد و نصیب ما شد که نصیب تو نشد، او را تجلیل نکرده تَسفیه نکرده به سفاهت یا به جهالت منسوب نکرده نفرمود تو عالمی و من جاهلم این چنین نفرمود فرمود: «قَدْ جَاءَنِی مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِکَ فَاتَّبِعْنِی أَهْدِکَ صِرَاطاً سَوِيّاً»اگر پیروی من بکنی در حقیقت پیروی آن علم نافع بکنی من تو را به صراط سَوی هدایت می کنم بعد از آن به بعد به نهی پرداخت «يَا أَبَتِ لاَ تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ»در بحث «يَا أَبَتِ»که دیروز این جمله تعبیر شده که گاهی برای مبالغه ی در عاطفه بین «تاء» و «یاء» جمع می شود می گوییم «یا أبتی» در برخی از تفسیرها مثل کنزالدقائق و اینها گفتند این چنین نیست که بین «تاء» و «یاء» جمع بشود بگویند «یا أبتی» اگر خواستند چیزی اضافه کنند با «الف» اشفاق و عاطفه اضافه می کنند می گویند «یا أبتا»، «یا أبتی» می گویند استعمال نشده به هر تقدیر «يَا أَبَتِ لاَ تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ»برای اینکه این شیطان است شما را به صنم و وثن دعوت می کند برای اینکه «إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمنِ عَصِيّاً»معصیت کردنِ خدا قبیح است و اگر خدا را با اسمای جمال مثل رحمت و امثال ذلک ذکر می کنند قبیح تر است کسی که رحمان است رحمت دارد، احسان دارد، لطف دارد، عنایت دارد، رزق دارد، کَرم دارد، شفا دارد، نافرمانی او خیلی قبیح است اگر بگویند «لا تَعصی المولی?» این یک پیام دارد، بگویند «لا تَعصی المُنعِم، لا تعصی المُکرِم، لا تعصی المعلّم» یک پیام دیگری دارد شیطان نسبت به رحمان که ذات اقدس الهی جز رحمت چیزی نسبت به او روا نداشت معصیت کرد تو اگر پیرو او باشی الرحمان را معصیت می کنی با اینکه همه ی انحای رحمت را خدا نسبت به شما ارزانی داشت نسبت به او کجراهه و بیراهه می روید «إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمنِ عَصِيّاً * يَا أَبَتِ»حالا- نهایت عاطفه را رعایت می کند «يَا أَبَتِ إِنِّی أَخَافُ»نفرمود اگر بت پرست بودی به جهنّم می روی با اینکه بت پرست به جهنم می رود اما چند تعبیر رقیقانه دارد یکی اینکه فرمود: «إِنِّی أَخَافُ»من می ترسم، خب این امر یقینی است که جای خوف نیست اینکه می گوید می ترسم یعنی آینده خیلی روشن نیست من هراسناکم ممکن است این آسیب به تو برسد در حالی که آینده ی مشرکان یقینی است که دوزخ است دیگر نفرمود تو یقیناً عذاب می بینی تعبیر به خوف کرد ثانیاً تعبیر به مَسّ کرد که نشانه ی قلّت است در حالی که مشرکان هم درون سوزی دارند هم روسوزی، روسوزی شان می بینید این نانها گاهی خمیر است ولی رویش سوخته است این را می گویند صَلی، صَلا، یَصلی چنین سوخت و سوزی است «يَصْلَی النَّارَ الْکُبْرَی»(۶) اما اگر درون سوزی و بیرون سوزی و همه جا سوزی باشد از باب ثلاثی مجرّد به ثلاثی مزید می رود می شود «تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ»(۷) آنکه درونش، بیرونش همه جایش سوخته می شود «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِی تَطَّلِعُ عَلَی الْأَفْئِدَةِ»(۸) درون را می سوزاند «كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُم بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا»(۹) بیرون را می سوزاند این درون سوزی و بیرون سوزی به باب تفعیل می رود و مبالغه و شدّت را می رساند می شود «تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ»آنها را تعبیر نکرده این برای مشرکین است و برای منافقین است آن طور تعبیر نکرده فرمود: «إِنِّی أَخَافُ أَن يَمَسَّکَ»آن هم عذاب آن را در رتبه ی سوم با تنوین تنکیر تحقیری ذکر کرده «إِنِّی أَخَافُ أَن يَمَسَّکَ عَذَابٌ»خب این سه تعبیر نشانه ی کمال رقّت است وگرنه مشرک که دیگر سخن از خوف

نیست، سخن از مس نیست، سخن از «عَذَابٌ»نیست که تنوینش تنکیر باشد «إِنِّی أَخَافُ أَن یَمَسَّکَ عَذَابٌ»آن هم از ناحیه ی رحمان تو چه کردی که الرحمان نسبت به تو دارد تعذیب اعمال می کند «عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمنِ فَتَکُونَ لِلشَّیْطَانِ وَلِیّاً»آن وقت جزء اولیای شیطان می شوی با او قرین می شوی و با او هم جهنمی می شود که «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنکَ وَمِمَّن تَبِعَکَ مِنْهُمْ أَجْمَعِینَ»خب، وقتی آن شدی گرفتار عذاب دیگر می شوی همان طوری که در ناحیه ی رحمت و جنبه ی اثباتی بهشت هست و رضوان هست اما «رِضْوَانٌ مِنَ اللّهِ أَکْبَرُ»(۱۰) در جریان نفی و عذاب هم دوزخ هست لعنت الهی هم هست «و لعنه الله أکبر» بدترین عذاب لعنت خداست قهرِ الهی است طرد الهی است و پایین تر از او همین سوخت و سوز است همان طوری که در طرف اثباتی بهشت فضیلت هست و نعمت است اما رضای پروردگار «وَرِضْوَانٌ مِنَ اللّهِ أَکْبَرُ»در طرف نفی و درکات دوزخ هم سوخت و سوز عذاب است اما لعن الهی و بی مِهری الهی و طرد الهی عذاب اکبر است فرمود: «فَتَکُونَ لِلشَّیْطَانِ وَلِیّاً»اگر ولیّ شیطان شدی به کنایه فهماند که گرفتار آن عذاب اکبر هم خواهی شد «فَتَکُونَ لِلشَّیْطَانِ وَلِیّاً».

ص: ۱۶۳

۱- (۱) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۲۴.

۲- (۲) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۲۵.

۳- (۳) . سوره ی حج، آیه ی ۷۸.

۴- (۴) . سوره ی انعام، آیه ی ۷۹.

۵- (۵) . سوره ی مریم، آیه ی ۳۰.

۶- (۶) . سوره ی اعلی?، آیه ی ۱۲.

۷- (۷) . سوره ی واقعه، آیه ی ۹۴.

۸- (۸) . سوره ی همزه، آیات ۶ و ۷.

۹- (۹) . سوره ی نساء، آیه ی ۵۶.

۱۰- (۱۰) . سوره ی توبه، آیه ی ۷۲.

بعد شروع کرد این سخنان وجود مبارک ابراهیم خلیل بود حالاـ عموی او در پاسخ این چنین گفت «قَالَ أَرَاغِبٌ أَنتَ عَنْ آلِهَتِی»این استفهام انکاریِ همراه با توبیخ است آیا تو از آلهه و بتهای من گریزانی اعراض می کنی از آنها فاصله می گیری «أَرَاغِبٌ أَنتَ عَنْ آلِهَتِی یَا إِبْرَاهِیمُ»می بینید تمام این صدر و ساقه ی جوابها و سؤالها آن طرف در کمال عاطفه و رحمت است این طرف در کمال قهر و قساوت وجود مبارک حضرت ابراهیم کلامش مصدّر است به «یَا أَبَتِ»چهار مورد «یَا أَبَتِ»، «یَا أَبَتِ»و مانند آ ن، اما عموی او وقتی می خواهد جواب بدهد دیگر نمی گوید «یا بنیّ» یا مثلاً «بَنی أخیه» و مانند آن این تعبیرات عاطفه انگیز را ندارد یک، و اسم مبارک ابراهیم را هم می برد دو، آن هم آخر ذکر می کند سه، دیگر نمی گوید «یا ابراهیم أراغب أنت عن آلهتی» خب بالأخره جواب باید مطابق با همان مناظره و سؤال باشد دیگر وجود مبارک ابراهیم در تمام این کلمات چهارگانه اول فرمود: «یَا أبَتِنن» «یَا أبَتِ»این هم باید بفرماید «یا بنیّ» یا مثلاً «یا بنی أخیه» و مانند آن «یأبن أخیه» و مانند آن، اما اسم حضرت را می برد نه کُنیه و آخر هم ذکر می کند نه اول گفت «أَرَاغِبٌ أَنتَ عَنْ آلِهَتِی یَا إِبْرَاهِیمُ»با

لحن تند و استفهام انکاری آمیخته با توبیخ. بعد توبیخ را بالصراحه ذکر کرد «لَئِن لَّمْ تَنتَهِ»اگر دست از این کار برنداری و از اعتراض به بت پرستی صرف نظر نکنی «لَأَرْجُمَنَّكَ»تو را رجم می کنم حالا ـ یا رجم به کلام نظیر سَبّ و لعن و شَتم و امثال ذلك یا رجم بالحجاره یعنی بالأخره طردت می کنم «وَاهْجُرْنِي مَلِيّاً»این مَليّ یا از مَلامت است معنای زمان طولانی یعنی مدت درازمدتی از ما فاصله بگیر من نبینمت یا نه، «مَلِيّاً»یعنی «حقيقاً، هَليئاً لائقاً بالذّهاب» تو اصلاً وظیفه ات این است یعنی آنکه شایسته توست این است که از اینجا بروی بیرون و ما نبینیمت. خب، پس جواب مبنی بر فضّ غليظ القلب بودن است از ناحیه این تعبیر به اسم شده یك، تأخیر لفظی است دو، تصدیر به همزه ی انکار است سه، تهدید به رجم است لساناً یا حجارةً چهار، امر به هجرت است یا زمان طویل و مانند آن پنج، این گوشه ای از برخورد ابتدایی وجود مبارك حضرت ابراهیم با عمو. اینها آن مقام ابراهیمی نیست مقام ابراهیمی را که ذات اقدس الهی تبیین می کند او را برتر از وجود مبارك عیسای مسیح می داند درباره ی عیسای مسیح برترین معجزه ی او احیای موتا بود که مُرده را زنده می کرد به اذن الله و خدا هم فرمود: «تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي»(۱) آن هم می گفت «أُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللّهِ»(۲) اما نموداری از حشر اکبر را به دست وجود مبارك ابراهیم خلیل انجام داد به وسیله ی عیسای مسیح انجام داده باشد نبود وجود مبارك ابراهیم خلیل عرض کرد «رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى»(۳) نه «كيف تَحيي الموتى؟» به من نشان بده که تو چگونه مُرده را زنده می کنی به من یاد بده که من هم مُرده زنده کردن را یاد بگیرم «الْمَوْتَى»را که نموداری از حشر اکبر است نه «الميّت» تو در قیامت چگونه این همه را که با هم مخلوط شدند زنده می کنی؟ فرمود تو هم بالأخره چهارتا حیوان بگیر، بکُش، اجزایشان را در هم مخلوط بکن ذرّاتشان را به هم مرتبط بکن که هیچ راهی برای امتیاز نباشد وقتی خواندی «ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْياً»(۴) تو بگو یا طاووس یا فلان یا فلان اسم این چهار مرغ را ببر اینها را بخوان اینها همه پَر می کِشند می آیند این نموداری از حشر اکبر است که چنین جریانی درباره ی حضرت عیسی که نبود که مثلاً ـ ذرّات اجرام پراکنده بشود بعد مخلوط بشود ممزوج بشود راه تشخیص نباشد بعد وجود مبارك حضرت عیسی اینها را بخواهد اینها ذرّات از هم جدا بشود هر کدام به صاحب بدن اصلی اش برگردد اینکه نبود که مرده ای را بله زنده می کرد اما مُرده ی درهم آمیخته ی با ذرّات دیگری که نبود این کار مخصوص حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) بود و کرده وجود مبارك حضرت ابراهیم باید در آ ن آیات شناخته بشود و در رؤیت ملکوت شناخته بشود در «وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ»(۵) شناخته بشود، «لَا أُحِبُّ الآفِلِينَ»(۶) شناخته بشود و مانند آن، حالا اینها براهین میانی است در همین حد هم شاید در انجیل نباشد اما آن مقداری که فحص کردند درباره ی زکریا، درباره ی یحیی، درباره ی خود عیسی(سلام الله علیهم اجمعین) آن عظمتی که قرآن کریم برای اینها قائل است اینها در انجیل فعلی نیست آن وقت اینها تأیید می کند فرمایش مرحوم کاشف الغطاء را که اگر قرآن نبود و معرّفی انبیای الهی با این جلال و شکوه نبود اثری از یهودیّت و مسیحیّت نبود و وجود مبارك ابراهیم اصراری دارد که از اصلاب طاهرین باشد و اینها از وجود مبارك پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نقل شده است که «لم ازل عن أصلاب الطاهرين الى أرحام الطاهرات»(۷) خدای سبحان این جریان اینکه اصلاب شامخه و ارحام مطهّره مخصوص سیّدالشهداء(سلام الله علیه) نیست همه ی این چهارده معصوم این طورند وجود مبارك پیغمبر فرمود: «لاـ يزال» خدای سبحان مرا از اصلاب طاهرین به ارحام طاهرات آورده با اینکه قرآ ن بالصراحه فرمود: «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ»خب اگر «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ»از این طرف هم این ذوات قدسی از اصلاب طاهره به ارحام مطهّره منتقل شدند معلوم می شود الی آدم(سلام الله علیهم اجمعین) اجداد اینها مؤمن و موحّد بودند حالا ـ یا بالاجمال یا بالتفصیل آن خصوصیّاتش برای ما روشن نیست اما این حدیث نورانی از پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) دلالت می کند بر اینکه پدر ابراهیم خلیل(سلام الله علیه) موحّد بود بحث مبسوط گوشه ای در سوره ی مبارکه ی «بقره» آمده و تفصیل بیشترش در سوره

ی مبارکه ی «ابراهیم» که وجود مبارک ابراهیم در سنّ پیری با اینکه دوران نَهی از استغفار برای مشرکین را قبلاً پشت سر گذاشت در دوران پیری می گوید «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ»(۸) کذا و کذا بعد «رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ»(۹) والد و والده غیر از أب و ام است به عمو هم می گویند أب به جد هم می گویند أب به پدر هم می گویند أب، اما فقط به پدر می گویند والد از اینکه بالصراحه در آخر عمر عرض کرد خدایا پدر و مادر مرا بیامرز با اینکه ذات اقدس الهی فرمود هیچ کسی حق ندارد برای مشرکین طلب مغفرت کند با اینکه فرمود وجود مبارک حضرت ابراهیم اگر برای عمو خواست طلب مغفرت بکند گرچه نکرده است این برابر وعده ای بود که به او داد فرمود اگر تو مؤمن بشوی من گذشته ات را از ذات اقدس الهی درخواست عفو می کنم معلوم می شود با برهان قاطع که پدر وجود مبارک ابراهیم موحّد و مسلمان و معتقد بود چه اینکه اسلام به معنی اعم چه اینکه خود وجود مبارک ابراهیم هم همین طور بود قرآ ن می فرماید: «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيّاً وَلاَ نَصْرَانِيّاً وَلٰكِن كَانَ حَنِيفاً مُسْلِماً وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»(۱۰) او یهودیّت را طرد می کند، مسیحیّت را طرد می کند، شرک را طرد می کند، اسلام را به معنای اعم و جامع که «إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللّهِ الْإِسْلاَمُ»(۱۱) او را ثابت می کند یک وقت هم بحث شد که آنچه در خاورمیانه از معارف توحیدی، جهان بینی توحیدی، از فلسفه و کلام توحیدی در کلّ خاورمیانه مطرح است به برکت ابراهیم خلیل است قبلاً چه بود ما نمی دانیم اما کسی که مسئله توحید را، مسئله ی اینکه «لاَ أُحِبُّ الآفِلِينَ»(۱۲) را مسئله ی اینکه هیچ کسی جز خدا معبود نیست او را آورده، «رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِيْ وَيُمِيتُ»را برهان اقامه کرده، «يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ»(۱۳) را برهان اقامه کرده، مناظره کرده، مبارزه کرده در آتش رفته و نسوخته آن روز گرچه رسانه های گروهی به این صورتی که مثلاً کسی یک جا برهان اقامه کرده به شرق و غرب عالم برسد نبود اما وقتی یک حادثه ی مهمّی رخ بدهد همه باخبر می شوند وقتی حادثه ی آتش سوزی ابراهیم خلیل مطرح شد که گفتند «حِرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ»(۱۴) همه رفتند در مراسم آتش سوزی ببینند آتشِ سنگینی مشتعل شده وجود مبارک را با منجنیق انداختند و آ ن آتش گلستان شده این چیزی نبود که در یک شهر بماند این طولی نکشید که کلّ خاورمیانه را پیچید روم هم در شمال غربی مصر و این قسمتها ترکیه و اینهاست اگر ارسطوها، افلاطونها، حکمای یونان و آن قسمتهای یونان پدید آمدند به برکت همین حرفها بود حالا قبلاً چه بود ما تاریخ مدوّنی نداریم ولی انسان با ضرس قاطع می تواند بگوید نشر معارف توحیدی در خاورمیانه به وسیله ی حضرت ابراهیم بود.

۱- (۱۱) . سوره ی مائده، آیه ی ۱۱۰.

۲- (۱۲) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۹.

۳- (۱۳) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۶۰.

۴- (۱۴) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۶۰.

۵- (۱۵) . سوره ی انعام، آیه ی ۷۹.

۶- (۱۶) . سوره ی انعام، آیه ی ۷۶.

۷- (۱۷) . بحارالأنوار، ج۱۲، ص۴۸.

۸- (۱۸) . سوره ی ابراهیم، آیه ی ۳۹.

۹- (۱۹) . سوره ی ابراهیم، آیه ی ۴۱.

۱۰- (۲۰) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۶۷.

۱۱- (۲۱) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۹.

۱۲- (۲۲) . سوره ی انعام، آیه ی ۷۶.

۱۳- (۲۳) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۸.

۱۴- (۲۴) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۶۸.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۴۲ تا ۴۸ سوره مریم ۸۸/۰۸/۱۶

.Your browser does not support the audio tag

«وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقاً نَّبِيّاً (۴۲) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لاَ يَسْمَعُ وَلاَ يُبْصِرُ وَلاَ يُغْنِي عَنكَ شَيْئاً (۴۳) يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطاً سَوِيّاً (۴۴) يَا أَبَتِ لاَ تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمنِ عَصِيّاً (۴۵) يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَن يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيّاً (۴۶) قَالَ أَرَاغِبٌ أَنتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيّاً (۴۷) قَالَ سَلاَمٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيّاً (۴۸)»

نام مبارک ابراهیم در قرآن کریم از این جهت مطرح شد که از انبیای الهی بود یک، از نعمت صدّیق بودن برخوردار بود دو، و خداوند او را رشدِ ویژه مرحمت کرد که فرمود: «وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ»(۱) این سه، و سنّت و سیرت آن حضرت معیاری است برای تشخیص عقل و سفاهت هر کس روش آ ن حضرت را گرفت عاقل و خردمند است و هر کس از آن روش فاصله گرفت سفیه است که فرمود: «وَمَن يَرْغَبُ عَن مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ»(۲) پس معیار رشد و سفاهت، عقل و جنون سنّت و سیرت ابراهیم خلیل(سلام الله علیه) است از این جهت نام مبارک او را در قرآن با جلال و شکوه ذکر می کند.

مطلب دیگر آن است که وجود مبارک حضرت ابراهیم برای عرب شناخته شده بود و محترم بود خود را نسل ابراهیم می دانستند کعبه ای که محصول بنای آن حضرت بود آن را تقدیس می کردند، مناسک ابراهیمی را محترم می شمردند منتها مخلوط کردند و مَشوب از این جهت روش ابراهیم برای آنها محترم بود.

ص: ۱۶۵

۱- (۱) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۵۱.

۲- (۲) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۳۰.

مطلب سوم آن است که وجود مبارک ابراهیم چون معیار رشد و عقل است از یک طرف و مورد تکریم مردم حجاز و غیر حجاز بود از طرف دیگر و دارای نبوّت و مقام صدّیقین بود از طرف سوم علمی را خدا به او داد که به دیگری نداد که فرمود: «قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ» نه تنها به آزر و تارخ و اینها نرسید به دیگران هم نرسید این علم حصولِ مِن عند الله است نه تحصیل مِن عند غیر الله از غیر خدا ساخته نیست این علمِ تحصیلی نیست که کسی برود درس بخواند همه ی انبیا این طورند اختصاصی به وجود مبارک پیغمبر اسلام(صلّی الله علیه و آله و سلّم) ندارد که این نگاری است مکتب نرفته همه ی انبیای الهی این چنین اند نگاران مکتب نرفته اند این طور نیست که مکتبی باشد ابراهیم رفته باشد و چیزی یاد گرفته باشد لذا نگفت من علمی را تحصیل کردم گفت علمی به من رسید در این جهت فرقی بین «أت ی» و «جاء» نیست ممکن است این دو لغت در جای دیگر کاربرد خاص داشته باشند اما اینجا گاهی می گویند «آتَانِيَ الْكِتَابَ» یعنی «أتانی الکتاب مِن عند الله»، گاهی هم می گویند «قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ» یعنی ما درس نخواندیم از کسی نگرفتیم این عَطیّه و فیض خاص و موهبت مخصوص

الهی است ما از جایی نگرفتیم تا شما هم بگوييد ما هم می رویم فراهم می کنیم «قَدْ جَاءَنِی مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِکَ و ما لم يأت غيرك» تنها تو نیستی که از این علم بی بهره ای دیگران هم این چنین است پس قصّه ی وجود مبارک ابراهیم خلیل تبیین نبوّت و صداقت است از یک سو، تشریح مطالب علمِ الهی است از سوی دیگر و اگر وجود مبارك ابراهیم به عموی خود می گوید پیرو من باش چون تعلیق حکم بر وصف مُشعر به علّیت است معنایش این نیست که مقلّد من باش معنایش این است که پیرو علم باش برای اینکه فرمود: «يَا أَبَتِ إِنِّی قَدْ جَاءَنِی مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِکَ فَاتَّبِعْنِی» یعنی «فأتّبع العلم» پس تقلید نیست تحقیق است لذا برهان را شروع کرده.

ص: ۱۶۶

مطلب دیگر اینکه رسمِ رایج عرب این بود که می گفتند «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِم مُهْتَدُونَ»، «مُقْتَدُونَ» و مانند آ ن، وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) دوتا کار کرده یکی این روش را به هم زده، یکی چون مورد تکریم اعراب بود باید قُدوه قرار بگیرد باید او را احترام بگذارند حرف او را گوش بدهند، اگر شما وجود مبارک ابراهیم را به عظمت می شناسید دیگر نگویید «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِم مُقْتَدُونَ» این هم گفته که «إنی وجدت أبی علی امّه و ضلاله و شرکٍ و کفرٍ فهدیته و حاججته و خالفته و عاندته» و اینها دیگر نگویید «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ» نگویید چون پدران ما این کار را کردند ما هم کردیم خب این هم گفت من دیدم عموی من بیراهه می رود با او درگیر شدم، پس خود ابراهیم خلیل روش دیگران را نداشت و خود ابراهیم خلیل(سلام الله علیه) چون قُدوه بود عرب باید حرف او را گوش بدهد این هم پدر شماست بالأخره، اگر شما می گویید «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ» خب بزرگ ترین پدر شما ابراهیم است ببینید او چه کار کرده اگر تقلید است خب از او تقلید کنید این آمده گفته که حرفِ من این است که شما باید از علم پیروی کنید من هم نمی گویم مقلّد من باشید می گویم «قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ» این دوتا وصف است یکی اینکه من علم دارم شما باید از عالِم تقلید کنید، دوم اینکه شما نمی توانید بگویید این علم را ما از جای دیگر هم پیدا می کنیم این علم جای دیگر نیست خب اگر این علم جای دیگر نیست فقط باید از اینجا اطاعت کنید دیگر «قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ و لا یأتیک» نه الآن نیامده، قبلاً نیامده، بعداً هم نمی آید خب اگر این است باید از او اطاعت کنید لذا نفرمود «فاتّبعنی مستقیماً» بل بعد از بیان آن حدّ وسط فرمود، فرمود شما باید از علم تقلید کنید لذا برهان را شروع کرده نفرمود چرا این کار را می کنید سه تا دلیل آورده که «لاَ يُبْصِرُ» هست، «لاَ يَسْمَعُ» هست، «لاَ يُغْنِي» هست، «لاَ يُغْنِي عَنكَ» غیر از «لا یغنیک» است، «لا یغنیک» یعنی چیزی به تو نمی دهد، «لاَ يُغْنِي عَنكَ» یعنی باری که روی دوش توست بالأخره باید به مقصد برسانی این برنمی دارد یک کس دیگر باید این بار را بردارد «أَغْنَى عَنْهُ» یعنی مشکل او را حل کرد یک وقت است کسی می گوید من بی نیازم از او نمی خواهم چیزی به من بدهد این یک راه است یک وقت است نه، کسی زیر بارِ سنگین دوشش خمیده است این نمی تواند بگوید من کسی را نمی خواهم بالأخره انسان است، مسئول است، حیاتِ مسئولانه دارد، در برابر آفریدگار خودش مسئول است، راهی که در پیش دارد باید این راه را طی کند با مرگ که نمی پوسد با مرگ از پوسیدن به در می آید، از پوست به در می آید تازه اول حیات اوست این بارِ سنگین را چه موقع باید به مقصد برساند، چه کسی باید این مشکل آدم را حل بکند آن تعبیر «لا یغنیک» یعنی چیزی گیرت نمی آید اما «لاَ يُغْنِي عَنكَ» یعنی باری روی دوش توست یک، حتماً باید کسی این بار را بردارد دو، از تو و امثال تو ساخته نیست این سه، زیر بار خم می شوی چهار، که «وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالاً مَعَ أَثْقَالِهِمْ» خب بنابراین تعبیر «لاَ يُغْنِي عَنكَ» است و برهان هم اقامه می کند اول تا آخرش برهان است منتها این برهان را با عاطفه مخلوط کرده اوّلش عاطفه، آخرش با عاطفه در چهار آیه مصدّر به «يَا أَبَتِ»، «يَا أَبَتِ»، «يَا أَبَتِ»، «يَا أَبَتِ» است آخرش هم می گوید من می ترسم خب انسان از چه کسی می ترسد «إِنِّي أَخَافُ أَن يَمَسَّكَ عَذَابٌ» من می ترسم کسی عُلقه ای نداشته باشد وابستگی نداشته باشد عطوف و مهربان نداشته باشد، عاطفه معنا ندارد خوف معنا ندارد که طبیب یک وقت به بیمارِ بیگانه نمی گوید من می ترسم آسیب ببینی اما به آشنا می گوید به فرزندش می گوید انسان به کسی که به او دلبسته است می گوید من می ترسم آسیب ببینی من خوف دارم، خب پس اول این چهار تعبیر اول با عاطفه شروع شد آن آخرین تعبیری که زمینه ی خداحافظی است آن هم با عاطفه شروع شد هم برهان است هم عاطفه مستحضرید که قرآن کتابِ علمی نیست نظیر فقه و اصول و فلسفه نور است نور یعنی نور، علم را با عاطفه می دوزد می بینید وقتی می خواهد برهان اقامه کند شما اول تا آخر کتابهای فلسفی و کلامی را ببینید می بینید اصلاً چنین برهانی نیست می گوید «لاَ تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»(1) خب اگر شما این

حرف را در فلسفه بزنید می گویند خَلط مبحث کرده ظلم جزء بحثهای حکمت عملی است و باید و نباید است توحید جزء حکمت نظری است و بود و نبود است بینهما بونٌ بعید مگر می شود آدم مسائل فلسفی را یا ریاضی را با ظلم و عدل حل کند شما اگر در مسئله ی ریاضی در جبر و مقابله بگویید من دوست ندارم این چنین باشد می خندند جای دوست و دشمنی نیست جای عدل و ظلم نیست اینجا جای بود و نبود است یا هست یا نیست. مسئله ی حُسن و قبح و ظلم و عدل و این گونه از مسائل برای فقه است و اخلاق است و حقوق است و امثال ذلک در مسائل جهان بینی در ریاضیات در الهیّات در فلسفه در کلام سخن از قبحِ ظلم و حُسن عدل و من این را دوست دارم و من آن را دوست ندارم نیست یک علمِ خشکی است اما قرآن که علم نیست نور است وقتی نور است باید آن بود و نبود را به این باید و نباید گِره بزند تا اثر کند ما یک دین داریم یک تدیّن، یک دین داریم یک ایمان، دین مجموعه ی قواعد و قوانین الهی است از عقاید و اخلاق و فقه و حقوق، تدیّن یعنی باور کردنِ این، قبولِ این، ایمان یعنی قبولِ این، این باعث کمال است و آن یک علمِ خشک است و اگر به این ایمان و تدیّن و باور نرسد سودی ندارد لذا قرآن کریم برای اینکه علم را به عمل گِره بزند آن بحثهای بود و نبود را با این باید و نباید گِره می زند می گوید شرک یک ظلم است نکن این کار را بعد از اینکه برهان اقامه کرده با بود و نبود مسئله را حل کرده با باید و نباید ترغیب می کند به تدیّن و ایمان.

ص: ۱۶۷

۱- (۳) . سوره ی لقمان، آیه ی ۱۳.

پرسش:...

پاسخ: خب، بنابراین اگر قرآن کریم به این سبک سخن می گوید برای اینکه می خواهد تعلیم را با تزکیه همراه کند اگر «یُعَلِّمُکُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَهَ»[(۱)] بود دیگر نمی گفت «إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ»[(۲)] اما «یُزَکِّیکُمْ» هم کنارش هست دیگر، چون «یُزَکِّیکُمْ» هم هست می گوید شرک، ظلم است کارِ بدی است این هم همین کار را کرده وجود مبارک ابراهیم خلیل فرمود این کار اگر بکنی من می ترسم عذاب ببینی خب شما دارید برهان بر توحید اقامه می کنید در بود و نبود حرف می زنید در هست و نیست حرف می زنید چرا در باید و نباید سخن گفتید می ترسم یعنی چه، اما چون دارد هدایت می کند بحثهای حکمت عملی را با حکمت نظری عَجین کرده تا «یُعَلِّمُکُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَهَ» را در کنار «یُزَکِّیکُمْ» القا کند فرمود نکن من می ترسم خب این هم عاطفه است مگر می شود آدم در برهان وسط مناظره بگوید من می ترسم شما آسیب ببینی این اول تا آخر سخنان نورانی ابراهیم خلیل(سلام الله علیه) هم علم است هم تزکیه، هم تعلیم است هم تزکیه.

مطلب بعدی آن است که وجود مبارک حضرت ابراهیم یک سلسله فرمایشاتی فرمود که به حسب ظاهر جای نقد است و آن این است که حضرت فرمود «لِمَ تَعْبُدُ مَا لاَ یَسْمَعُ وَلاَ یُبْصِرُ وَلاَ یُغْنِی عَنکَ شَیْئاً» وَثنیین، صنمیین آنهایی که می گویند ما اینها را نمی پرستیم ما اگر فرشتگان را می پرستیم، قدّیسین بشر را می پرستیم و آلهه را می پرستیم و اینها نمادِ آنها هستند می پرستیم برای اینکه «لِیُقَرِّبُونَا إِلَی اللَّهِ زُلْفَی»، «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِیُقَرِّبُونَا إِلَی اللَّهِ زُلْفَی»[(۳)] یک، «هؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ»[(۴)] دو، ما سمیعِ بصیرِ مغنی عنّا را می پرستیم شما می گویید «لِمَ تَعْبُدُ مَا لاَ یَسْمَعُ وَلاَ یُبْصِرُ وَلاَ یُغْنِی عَنکَ شَیْئاً» خب این چه حرفی است ما که اینها را نمی پرستیم ما کسی را می پرستیم سمیع است، می پرستیم بصیر است، مشکل ما را حل می کند، ما را به الله نزدیک می کند، شفعاء ما عند الله هم این است خب آن روش با این استدلال باطل نمی شود پاسخش این است که عدّه ای از وثنیین در اثر جهالت آن فرشته ها یا قدّیسین بشر یا موجودات سپهری هر چه هست برای او نمادی تراشیدند از سنگ و چوب، کم کم قداست از صاحب تمثال به خود این تمثال رسید که این تمثال شده گرامی، وجود مبارک حضرت ابراهیم برهان اقامه می کند می فرماید از تمثال تا ممثَّل، از ممثّل تا تمثال مشمول این برهان است اگر درباره ی تمثال بحث کنیم سالبه به انتفاء موضوع است این نمی تواند مقرِّب باشد، نمی تواند شفیع باشد «لفقدان سمع والبصر و الإغنا» آنها که سمیع و بصیر و توانمندند بدون اذن خدا کار نمی کنند نمی توانند مقرّب یا شفیع باشد «لانتفاء المحمول» چون اینها «مَن ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»[(۵)] پس هیچ کاری فرشته برای شما نمی کند چون آن روز که وجود مبارک عیسی هنوز به دنیا نیامده بود بعدها تثلیث پیش آمد اگر کسی جزء قدّیسین بشر بود خواستید او را بپرستید این هم «لا یشفع الا بإذنه» پس یا به انتفاء محمول است یا به انتفاء موضوع، «لاَ یُغْنِی عَنکَ شَیْئاً» بارت را برنمی دارد حالا یا برای اینکه خودش عاجز است یا برای اینکه اذن ندارد فرشته عاجز نیست اما اذن ندارد بدون اذن ذات اقدس الهی هم که کاری نمی تواند بکند پس این برهان تام است پس اگر جزء جَهله ی وثنیین و صنمیین باشند که همینها را می پرستند بخشی از آیات قرآن کریم ناظر به این است که اینها «أَلَهُمْ أَرْجُلٌ یَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَیْدٍ یَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْیُنٌ یُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ یَسْمَعُونَ بِهَا»[(۶)] الیوم که بارها به عرضتان رسید الیوم عصرِ علم است دیگر یعنی بیش از این مقداری که در این کوی و برزن ما دوچرخه و موتور هست بالای سر ما هم همین موجودات ماهواره ای هست چقدر مگر در این کوچه و در این خیابان موتور هست چند هزار یعنی چند هزار ماهواره بالای سر ما هست الآن اگر عصر علم نیست پس چه موقع عصر علم است الیوم که عصر علم است دو قدم آن طرف تر که

بروید هند می بینید پَست ترین موجود را دارند می پرستند از موش تا اعضای بدن انسان دارند می پرستند دیگر، بنابراین این حرف همیشه تازه است حالا ـ چه کسی اینها را به این وثنیّت و صنمیّت گرفتار کرده مطلب دیگر است مگر الآن می شود به گاو (جسارت است) ادرار گاو کسی جسارت بکند همان طوری که ما زمزم و آبِ زمزم را گرامی می داریم اینها مدفوع گاو را گرامی می دارند الیوم، جمعیت آنها هم بیش از ماهاست این حرف همیشه هست وجود مبارک ابراهیم خلیل فرمود قرآن هم دارد که «أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا»(۷) آخر این را چرا محترم می شمارید این برای این. بعد هم اگر بگویید ما فرشته های الهی را می پرستیم آنها هم که بدون اذن خدا کاری انجام نمی دهند پس بنابراین یا به انتفاء موضوع است یا به انتفاء محمول کاری از این صنم و وثن ساخته نیست این حرفهای عالِمانه و محقّقانه ابراهیم خلیل است دیگر نه تقلید بی جا را تصویب کرده نه اجازه داده که بگوید «إنّی وجدت أبی علی امّه و انی علی أثره لمقتدون» این بساطش را به هم زده می مانند مسئله ی عبادتی که تکرار شده یک جا فرمود: «لِمَ تَعْبُدُ مَا لاَ يَسْمَعُ»، یک جا فرمود: «لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ» آن عبادت اوّلی به معنای همین پرستش است زیرا وثنی و صنمی بت پرست است عبادت دوم به معنی اطاعت است به قرینه ی خاص برای اینکه اینها شیطان را از آن جهت که شیطان است نمی پرستند اینها به اغوای شیطان به دام بت پرستی می افتند پس عبادت تکرار شده است در هر جا به معنایی است طبق قرینه ی خاص. می ماند پنج، شش مطلبی را که وجود مبارک ابراهیم در این اثنا با آزر در میان گذاشته و همه ی اینها نیازمند به برهان است. فرمود تو اگر این بیراهه رفتن را ادامه بدهی «لاَ تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمنِ عَصِيّاً» از اینجا ضمناً وجود مبارک ابراهیم ادّعا کرد که رحمانی هست، شیطانی هست و شیطان از رحمان سرپیچی کرده و او را معصیت کرده و حرفِ تو اطاعت از شیطان است و هر کس مطیع حرفِ شیطان باشد مانند شیطان معذّب است که فرمود: «فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيّاً» این «وَلیْ» با همان تِلو هماهنگ است این قطرات باران که پشت سر می آیند می گویند «مَطرٌ وَلیّ» یعنی یکی پس از دیگری می آید این «فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيّاً» یعنی تابع اویی، تِلو اویی، کنار اویی خب، اینها همه مبادی تصدیقیه است که احتیاج به اثبات دارد لکن در فضای آن روز اصلِ وجود مبدأ پذیرفته شده بود مثل اینکه در حجاز هم قبول شده بود در حجاز وقتی که «لَئِن سَأَلْتَهُم مَنْ خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»(۸) الله، الرحمان و مانند آن نزد وثنی و صنمی پذیرفته شده بود اصلِ اینکه شیطان خلق شده است پذیرفته شده بود اصلِ اینکه شیطان معصیت کرده است پذیرفته شده بود این بقیه را وجود مبارک حضرت ابراهیم با آن علمی که خدا به او داد تفهیم عمو کرد وگرنه اگر اصل رحمان را کسی قبول نداشته باشد یک مارکسیسم، یک کمونیسم، یک ملحد که رحمان را قبول ندارد کسی بگوید که شیطان رحمان را معصیت کرده او هر دو را افسانه می داند اما از اینکه وجود مبارک حضرت ابراهیم فرمود شیطان رحمان را معصیت کرد معلوم می شود این مبادی همه پذیرفته شده ی مردم آن عصر بود چه اینکه پذیرفته شده ی مردم حجاز هم بود آنها در اصلِ وجود واجب شک نداشتند، در اینکه خالق سماوات والأرض واجب است شک نداشتند، در اینکه مدیر کل و راهنمای کل و ربّ الأرباب خداست شک نداشتند تمام بت پرستی شان در ربوبیّت جزئیه بود گرفتار ارباب متفرّقه بودند می گفتند ربّ انسان کسی است، ربّ حیوان کسی است، ربّ رزق کسی است، ربّ شفا کسی است، ربّ اقتصاد کسی است اینهاست وگرنه خود اینها را الله آفرید که اینها می گفتند ما این بتها را عبادت می کنیم «لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى»(۹) یا «هؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ»(۱۰) اگر این مبادی مورد پذیرش عموی حضرت ابراهیم بود پس جا برای نقد نیست و اگر اصلاً او ملحد بود و قبول نمی کرد بله جا برای نقد هست ولی قرآن کریم وجود مبارک ابراهیم را به عنوان دعوت کننده ی به این مطالب معرفی می کند و آن فضا هم فضای پذیرفتن این مبادی تصدیقیه بود.

۱- (۴) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۱.

۲- (۵) . سوره ی لقمان، آیه ی ۱۳.

۳- (۶) . سوره ی زمر، آیه ی ۳.

۴- (۷) . سوره ی یونس، آیه ی ۱۸.

۵- (۸) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۵.

۶- (۹) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۹۵.

۷- (۱۰) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۹۵.

۸- (۱۱) . سوره ی عنکبوت، آیه ی ۶۱.

۹- (۱۲) . سوره ی زمر، آیه ی ۳.

۱۰- (۱۳) . سوره ی یونس، آیه ی ۱۸.

مطلب دیگر اینکه وجود مبارک حضرت ابراهیم در بخشی از نظراتش نظیر آیه ی سوره ی مبارکه ی «یس» یا سایر آیات راهنمایی می کند قرآن کریم ما را در دو جهت از اطاعت شیطان باز می دارد یکی آن مبادی کلّی که شیطان بالأخره خوی استکبار را دارد او با اینکه حق برای او روشن شده است نه تنها معصیت کرد بلکه در برابر خدا ایستاد جُرم شیطان ترکِ سجده نبود که معصیتی کرده خب حالا ـ کسی گناه کرده سجده ای را نکرده جرمش استکبار بود یعنی در برابر ذات اقدس الهی گفت شما دستور می دهید که باید سجده کنم ولی به نظر من لازم نیست این همان شیطنت است اینکه معصیت نیست این کفر است این استکبار کافرانه است جُرم او و همین است که در برابر الله می گوید «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ»(۱) این «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» سَرِ از آن استکبار در آورده دیگر، خب پس جرم او این است که خود را در برابر الله صاحب نظر می بیند این دیگر جزء گناهان عادی که نیست وجود مبارک حضرت ابراهیم گفت او چنین آدمی است پیروی او انسان را به اینجاها می رساند خدای سبحان گاهی همین خطر را ذکر می کند گاهی هم می فرماید بالأخره شما ریشه ی خانوادگی تان هم حفظ بکنید این پدرتان را از بهشت در آورده اینکه می گویند پدرش را درآورده، پدرش را در آورده این از همین است پدرتان را از بهشت در آورده، مادرتان را از بهشت در آورده مگر نسبت به شما رَحم می کند «يَا بَنِي آدَمَ لاَ يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِنَ الْجَنَّةِ»(۲) اینکه می گویند پدرش را در آورده، پدرش را در آورده یعنی این، این پدرتان را از بهشت در آورده، مادرتان را از بهشت در آورده و تمام تلاش و کوشش اش این است که شما را هم مسلوب الحیثیه بکند آبرو را ببرد و انسان هم به آبرو زنده است اگر خدای ناکرده این یک قطره حیثیت به نام آبرو از انسان گرفته بشود انسان زباله ای است انسانِ مسلوب الحیثیه که کاری از او ساخته نیست فرمود مواظب باشید این در سوره ی مبارکه ی «اعراف» بحثش گذشت که «لاَ يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِنَ الْجَنَّةِ» و تلاش و کوشش می کند «لِيُرِيَهُمَا سَوْءَاتِهِمَا»(۳) این همان تعبیر رایج فارسی است که ما از گفتنش معذوریم فرمود این کاری کرده که اینها را مسلوب الحیثیه کرده جامه اینها را پایین کشیده این کار را می کند شیطان بالأخره اگر مسئله ی قیامت برای شما مطرح نیست آبرویتان را در دنیا بخواهید همین معنا را در ذیل آیه ی «يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمنِ» ذکر کردند گفتند وجود مبارک ابراهیم که دارد من می ترسم عذابِ الهی برسد او که به قیامت معتقد نیست این اشکال وارد است الله را قبول دارد، شیطان را قبول دارد، شیطان در برابر الله مستکبرانه معصیت کرده قبول دارد، اما قیامت را قبول ندارد تا شما بگویید «إِنِّي أَخَافُ أَن يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمنِ» گفتند این عذاب، عذاب دنیاست ممکن است عذاب قیامت هم دنباله ی این باشد ولی لَبه ی تیز تهدید وجود مبارک ابراهیم عذاب دنیاست آخر عذاب دنیا همین است دیگر تلاش و کوشش شیطان این است که انسان را مسلوب الحیثیه بکند این در جبهه ی جنگ کُشته نمی خواهد اسیر می خواهد فرق جهاد اکبر و جهاد اصغر این است که در جهاد اصغر تلاش و کوشش این است که یا اسیر بگیرند یا بکُشند، در جهاد اکبر نمی خواهند ما را بکشند می خواهند ما را اسیر بگیرند می خواهند تابع آنها باشیم کشته نمی خواهد که این نوکر می خواهد اگر کسی در جبهه ی جهاد اکبر ــ معاذ الله ــ آسیب دید مشمول همان بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) می شود که «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍتَحْتَ هَوى أَمِيرٍ»(۴) اما اینکه وجود مبارک ابراهیم کاری کرده که بالاتر از کار حضرت عیساست در مسئله ی احیای موت ی جریان حضرت عیسی خب مُرده را زنده می کرد ولی جریان حضرت ابراهیم سخن از حشر اکبر است تنها مُرده را زنده کردن نیست اینجا دوتا مطلب است یکی اینکه خدایی که بار اول به کسی حیات داد بار دوم به طریق اُول ی می تواند او را حیات بدهد به حسب درکِ ما، اما «وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى»(۵) چون برای خدا اُول ی و غیر اُول ی، آسان و آسان تر معنا ندارد ولی در تقریر برهان کسی که بار اول موجودی را حیات داد بار دوم به طریق اُول ی می تواند او را حیات بدهد، اما وجود مبارک حضرت ابراهیم که بار اول به اینها حیات نداد بار اول حیات را دیگری دارد اینجا وجود مبارک ابراهیم هم تازه

دارد بار اول حیات می دهـد اشـکال و پیچیدگی کار حضـرت ابراهیم این است که هم باید مُرده را به اذن خدا زنده کند، هم «وَامْتَازُوا الْیَوْمَ أَیُّهَا الْمُجْرِمُونَ»(۶) را عملی کنـد این بـدنها به هم تَنیـده است این ذرّات به هم آمیخته است اگر ذرّات مؤمن و کافر به هم آمیخته است، عادل و ظالم آمیخته است، فاسق و عادل به هم آمیخته است تفکیک این ذرّات چگونه است یکی از شبهـات همین است، شـبهه ی آکل و مأکول همین است، شـهبات دیگر همین است وجود مبارک حضـرت ابراهیم دارد حیاتِ تازه می دهـد گرچه اینها قبلاً به احیای الهی زنده شده بودند اما نه به حیاتِ ابراهیمی ثانیاً دارد تفکیک می کند تمیز می دهد که هیچ جزیی، هیچ ذرّه ای جزء بدن دیگری نشود خب وقتی این از بنده ی خدا ساخته است از خدا به طریق اُولیا.

ص: ۱۶۹

۱- (۱۴) . سوره ی ص، آیه ی ۷۶.

۲- (۱۵) . سوره ی اعراف، آیه ی ۲۷.

۳- (۱۶) . سوره ی اعراف، آیه ی ۲۷.

۴- (۱۷) . نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱.

۵- (۱۸) . سوره ی نحل، آیه ی ۶۰.

۶- (۱۹) . سوره ی یس، آیه ی ۵۹.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۴۶ تا ۵۰ سوره مریم ۸۸/۰۸/۱۷

.Your browser does not support the audio tag

«قَالَ أَرَاغِبٌ أَنتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيّاً (۴۶) قَالَ سَلاَمٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيّاً (۴۷) وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَى أَلاَّ أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيّاً (۴۸) فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلّاً جَعَلْنَا نَبِيّاً (۴۹) وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِن رَّحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيّاً (۵۰)»

اینکه خدای سبحان به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ»(۱) و در سوره ی مبارکه ی «ممتحنه» هم فرمود وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) اسوه برای همه است برای آن خصایصی است که وجود مبارک ابراهیم خلیل داشت و برکات فراوانی به وسیله ی آن خصایص نصیب او شد. در برخورد با اعضای خانواده که آ نها را به توحید دعوت می کرد رنجهای فراوان و بی مِهریهای زیادی از آنها دید اوّلین برخورد تند و خشن این بود که عموی آن حضرت به آن حضرت بعد از دعوت توحیدی گفت«أَرَاغِبٌ أَنتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ» در برابر برهان ابراهیم خلیل(سلام الله علیه) تهدید به رجم کرد رجم یک طردِ با ذلّت است یک قتل با ذلّت است یک اعدام ذلیلانه است گذشته از اینکه اعدام است ذلّت را هم به همراه دارد این اعدام ذلیلانه، طرد و قتلِ ذلیلانه از دیرزمان بین افراد جاهل و ستمکار بود به وجود مبارک نوح گفتند «لَئِن لَّمْ تَنتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ»(۲) به شعیب پیغمبر گفتند به فرستاده های انبیای دیگر گفتند همه ی این رجمها در قرآن کریم به این صورت نقل شده است که آنها به حضرت نوح(سلام الله علیه) گفتند «يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ» اگر دست برنداری تو را رجم می کنیم این اختصاصی به وجود مبارک نوح نداشت آیه ی ۱۱۶ سوره ی «شعراء» این بود وقتی نوح فرمود: «وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ»(۳) به وجود مبارک نوح گفتند «لَئِن لَّمْ تَنتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ» ما تو را به همراه سایر پیروان تو ولو اندک باشند اینها را رجم می کنیم یعنی اعدامِ ذلیلانه چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» از جریان رجم شعیب سخنی به میان آمده است آیه ی ۹۱ سوره ی مبارکه ی «هود» این بود که «قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفْقَهُ كَثِيراً مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ» این رجم از دیرزمان بود که طردِ با ذلّت است در سوره ی مبارکه ی «دخان» هم جریان رجم به این صورت مطرح شده است که اگر دست از هدایت مردم برنداری ما شما را رجم می کنیم این تهدید همچنان ادامه داشت در جریان فرعون و بعد از فرعون هم این مسئله درباره ی وجود مبارک موسی و تهدیدی که فراعنه ی موسی کرده بودند آن هم همین بود که تهدید به رجم کرده بودند آنچه در سوره ی مبارکه ی «دخان» آیه ی بیست آمده این است «وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَن تَرْجُمُونِ» که وجود مبارک موسای کلیم به اینها فرمود اصلِ قصّه در سوره ی مبارکه ی «دخان» از آیه ی شانزده به بعد شروع می شود که «وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ * أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * وَأَن لاَ تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتِيكُم بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ * وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَن تَرْجُمُونِ» این از دیرزمان بود قرآن کریم سنّتهای باطل افراد را در اعصار گذشته نقل می کند یک، بعد می فرماید: «تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ»(۴) این دو، اینها ولو از نظر نژاد و زبان و زمین متفاوت اند ولی از نظر دل یکی اند شبیه هم اند «تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ» که در سوره ی مبارکه ی «بقره» است ناظر به همین گروه است خب از زمان وجود مبارک نوح تا زمان وجود مبارک موسای کلیم فاصله

خیلی است اما به همه ی این انبیا تهدید می کردند ما شما را رجم می کنیم این بر اساس همان «تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ» است.

۱- (۱) . سوره ی مریم، آیه ی ۴۶.

۲- (۲) . سوره ی شعراء، آیه ی ۱۱۶.

۳- (۳) . سوره ی شعراء، آیه ی ۱۱۴.

۴- (۴) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۱۸.

پرسش: طرد به معنای لغوی اش است یا اصطلاحی.

پاسخ: حالاـ طردِ مـذلّه است گـاهی سـنگسار است رجمِ هر قومی به حسب خود آن قوم است گـاهی ممکن است که رجم به حجاره باشد، گاهی ممکن است رجم به چیز دیگر باشد ولی آنکه در مفهوم رجم مأخوذ است طردِ مذلّه است. خب، اینها بر اساس «تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ» با اینکه عصرشان و مصرشان فرق می کرد فکرشان یکی بود.

پرسش: «قُلُوبُهُمْ شَتَّی»(۱) پس چیست حاج آقا؟

پاسخ: این «قُلُوبُهُمْ شَتَّی» هم نشانه ی اختلاف است دیگر در سوره ی مبارکه ی «حشر» دارد که «تَحْسَبُهُمْ جَمِیعاً وقُلُوبُهُمْ شَتَّی» اینها خیال می کنند که با هم متّحدند اینها متّحد نیستند هرگز با هم متّحد نیستند گرچه بدنهای اینها کنار هم جمع می شوند یک بیان نورانی از حضرت امیر(سلام الله علیه) هست که در بعضی از خطبه ها فرمود: «أَیُّهَا النَّاس الْمُجْتَمِعَهُ أَبْدَانُهُمْ والْمُخْتَلِفَهُ أَهْوَاؤُهُمْ»(۲) شما کنار هم نشسته اید ولی دلها و خواسته هایتان فرق می کند «ذلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاَ یَعْقِلُونَ».(۳) خب، این یک کار مبارزه ی وجود مبارک موسای کلیم بود از راه برهان که مناظره هم بود لکن از یک طرف نظریه پردازی بود از یک طرف سبّ و لعن و طرد و رجم دیگر مناظره ی علمی نبود بر خلاف آنچه در سوره ی مبارکه ی «بقره» نقل شد که با نمرود مناظره کرد و او هم به حسب ظاهر در آن محفل پاسخش را داده حضرت دلیل دیگر آورده که «فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ».(۴)

۱- (۵) . سوره ی حشر، آیه ی ۱۴.

۲- (۶) . نهج البلاغه، خطبه ی ۲۹.

۳- (۷) . سوره ی حشر، آیه ی ۱۴.

۴- (۸) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۸.

مطلب بعدی که باعث تذکره ی سیره ی وجود مبارک ابراهیم شد این است که او در برخورد نهایتِ احترام را گذاشت دعوت او با برهان بود آمیخته با عاطفه، پاسخی که دریافت کرد تهدید بود آمیخته با تحقیر، جوابی که در برابر این پاسخ می دهد باز کریمانه است این گفت «سَلاَمٌ عَلَيْكُمْ»(۱) یا «سَلاَمٌ عَلَيْكَ» این سلام حالا می تواند سلامِ توديع باشد هم می تواند «إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلاَماً»(۲) باشد وجود مبارک ابراهیم در پاسخ این چنین فرمود وقتی که عموی او گفت که «لَئِن لَّمْ تَنتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيّاً» وجود مبارک ابراهیم فرمود: «سَلاَمٌ عَلَيْكَ» چون او گفت که از من فاصله بگیر درازمدّت من نبینمت «مَلیّ» یعنی مدّت طولانی حضرت فرمود: «سَلاَمٌ عَلَيْكَ» این «سَلاَمٌ عَلَيْكَ» احتمالاً سلامِ توديع است که سیدناالاستاد نمی پذیرد می فرماید این سلامِ توديع و خداحافظی نیست برای اینکه وجود مبارک ابراهیم مدّتها بعد از آنجا فاصله گرفته رفته شام این چنین نبود که صِرف برخورد با عموی او باعث شده باشد که او از آنجا هجرت کرده باشد به شام این نقد می تواند صواب نباشد برای اینکه توديع از ملّت و توديع از آن منطقه غیر از توديع از عموست در مسائل خانوادگی این ممکن است که از عموی خودش فاصله گرفته باشد با این توديع ولی از ملّت بخواهد فاصله بگیرد در آیه بعد مطرح است خب پس اگر کسی گفت «سَلاَمٌ عَلَيْكَ» این سلامِ توديع است برهانی بر خلاف او نداریم البته آنچه را که ایشان فرمودند آن هم می تواند درست باشد برای اینکه برخورد وجود مبارک ابراهیم برابر بخش پایانی سوره ی مباركه ی «فرقان» برخورد کریمانه بود.

ص: ۱۷۲

۱- (۹) . سوره ی زمر، آیه ی ۷۳.

۲- (۱۰) . سوره ی فرقان، آیه ی ۷۵.

پرسش: ممکن است دعا باشد.

پاسخ: «سَلاَمٌ عَلَيْکَ» سلام، دعا نیست کلامِ آدمی است اگر کسی در نماز بگوید سلام، عمداً بگوید نمازش باطل است برای اینکه سلام نه ذکر است و نه دعا، خب اگر چیزی ذکر نبود و دعا نبود نماز را باطل می کند دیگر سرّ اینکه سلامِ عمدی مُبطل صلات است برای اینکه نه قرآن است، نه ذکر است، نه دعا، حرفِ آدمی است مثل اینکه بگوید در را ببند اگر گفت «سلامٌ علیک» مبطل صلات است.

پرسش: به او می گویند اسماء خدا.

پاسخ: بله، آنکه اسمی از اسمای خداست این می شود قرآن، «السَّلاَمُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ»(۱) اما وقتی به دیگری دارد سلام می کند که اسمی از اسمای الهی را نمی برد آنهایی که در فقه می گویند که سلامِ عمدی مثل کلام عمدی مبطل صلات است و سلامِ سهوی مثل کلام سهوی سجده ی سهو دارد این سلامِ سوره ی مبارکه ی «حشر» را که نمی گویند که وگرنه آن قرآن است که خواندن قرآن، نام خدا را بردن، ذکر و دعا داشتن که مبطل صلات نیست عمدی اش مشکل ندارد چه رسد به سهوی، اما اگر کسی عمداً در نماز به کسی سلام بکند فقط جواب سلام واجب شد که خرج بالدلیل بنابراین سلام کلامِ آدمی است یعنی درود و تحیّت یک وقت است می گویی که من سلام خدا را به شما می رسانم دعا می کند خب آن می شود دعا اما نه این سلامهای معمولی که ما نسبت به یکدیگر اِعمال می کنیم این کلام ماست بعضیها کلاه برمی دارند، بعضی دست تکان می دهند، بعضی کلمات دیگر دارند ما هم می گوییم سلام این احترام ما مسلمانهاست نسبت به یکدیگر این حرفِ ماست اگر قصد قرآن داشته باشیم، قصد ذکر داشته باشیم، قصد دعا داشته باشیم که از بحث رأساً بیرون است این سلام احترامی است خب حالا وجود مبارک ابراهیم خلیل گفت «سَلاَمٌ عَلَيْکَ» می تواند برخورد کریمانه باشد می تواند چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «فرقان» است می تواند تودیع باشد در سوره ی مبارکه ی «فرقان» آیه ی ۶۳ به بعد آداب انسانهای کریم را این چنین ذکر می کند «وَعِبَادُ الرَّحْمنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلاَماً»(۲) آنها در جوابِ جاهلها حرفِ مسالمت آمیز می زنند یا می گویند سلام، به هر تقدیر خود این سلام گفتن هم نشانه ی سِلم و امن و یعنی از طرف شما ما تهدید دریافت کردیم از طرف ما شما سلامت و زندگی مسالمت آمیز تلقّی می کنید این «قَالُوا سَلاَماً» یعنی «قالوا مَقالاً محتواه المسالمه» یا نه، «قَالُوا سَلاَماً» به یکدیگر سلام می کنند آن هم سلام کردن هم به همین منظور است دیگر چه اینکه در برابر زور و باطل کریمانه رفتار می کنند که آیه ی ۷۲ همان سوره ی مبارکه ی «فرقان» به این صورت است «وَالَّذِينَ لاَ يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَاماً» در این کتابهای ادبی در جامی، مغنی این شعر را این کلام را از وجود مبارک امام سجاد به این صورت در آوردند که آن شامی آمده عرض بی ادبی بکند به پیشگاه وجود مبارک امام سجاد اهانت بکند و سبّی کرد ــ معاذ الله ــ حضرت بی اعتنایی کرد این در کمال وقاحت جلو آمد گفت «إیّاك أعنی» منظورم شما بودی حضرت «و عنك اُعرض»(۳) من هم از تو گذشتم این «مررت» به کسی که «یسبّنی *** فمضیت عنه و قلت لا یعنینی»(۴) همین است فرمود من هم از تو گذشتم خب این «إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَاماً» است این یکی، «خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلاَماً»(۵) است این هم دوتا، وجود مبارک ابراهیم خلیل در آن برخورد خانوادگی فرمود: «سَلاَمٌ عَلَيْکَ» حالا اگر تودیع باشد درست است و اگر برخورد کریمانه هم باشد درست است و منافات ندارد که بعد از مدّت مدیدی از آنجا فاصله گرفته باشد به طرف شام رفته باشد چون این تودیع امّت و ملّت و جامعه نبود تودیع عمو بود که گفت از جلویم دور شو من تو را

نبینم.

۱- (۱۱) . سوره ی حشر، آیه ی ۲۳.

۲- (۱۲) . سوره ی فرقان، آیه ی ۶۳.

۳- (۱۳) . بحارالأنوار، ج۶۸، ص۴۲۲ و ۴۲۳.

۴- (۱۴) . متشابه القرآن، ج۲، ص۲۵۸.

۵- (۱۵) . سوره ی فرقان، آیه ی ۶۳.

پرسش: این در روایت است که سلام علیک یعنی سلام الله علیک.

پاسخ: بله; اگر گوینده این را قصد داشته باشد می شود دعا یعنی «سلّم الله علیک» اما اینکه در قصد گوینده ها نیست وگرنه نماز را باطل نمی کند اگر آن باشد که آدم در نماز عمداً هم می تواند بگوید «سلامٌ علیک» یعنی «سلّم الله علیک» دعا بکند دیگر سجده ی سهو ندارد عندالسهو، نماز باطل نمی شود عندالعمد آن دعاست دیگر کلامِ آدمی نیست این سلامهایی که ما می کنیم که عمداً نماز را باطل می کند سهواً سجده ی سهو دارد کلامِ آدمی است دیگر نه ذِکر است نه قرآن است نه دعا.

خب، این برخورد وجود مبارک حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) که اُسوه ی ماست برابر آنچه در سوره ی مبارکه ی «ممتحنه» بود که فرمود ابراهیم(سلام الله علیه) اسوه است برای همه شما آیه ی چهار سوره ی مبارکه ی «ممتحنه» «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ» اسوه بودن آن حضرت هم در تولّی است هم در تبرّی، تولّی نسبت به خدا و اولیای خدا تبرّی نسبت به اعدای الهی این برائت از مشرکین هم در حقیقت همان روش حضرت ابراهیم خلیل است که در حج و غیر حج مطرح است خب، و قرآن کریم در تأسّی به وجود مبارک ابراهیم با اینکه بخشهای فراوانی داشت همین جنبه ی برائت از مشرکین را ذکر کرده چون این حساس بود دیگر فرمود این اسوه ی شماست در برائت از مشرکین خب این همه فضایل برای وجود مبارک ابراهیم بود چون منشأش در خاورمیانه همین بود دیگر مشکل مردم در خاورمیانه همین گرفتاری مشرکین بود دیگر فرمود: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنكُمْ» خب این همه فضایل و فواضلی که وجود مبارک ابراهیم داشت در همه ی این امور اسوه ی ماست اما اصرار قرآن کریم در آیه ی چهار سوره ی مبارکه ی «ممتحنه» این است که در برائت از بیگانگان به ابراهیم اقتدا کنید. خب، ولی در عین حال ادبِ برخورد را حفظ کرده برای اینکه در قرآن کریم فرمود شما برای اینکه دشمنیِ دشمن را کم بکنید مواظب ادبیاتتان باشید ما یک جهاد اکبر داریم یک جهاد اصغر البته این جهاد اکبری که گفته می شود برای اینکه کسانی که در این فضاها زندگی می کنیم ماها به آن اوج نمی رسیم این حدّ وسط را اکبر می دانیم وگرنه این جهاد نفس جهاد اوسط است نه جهاد اکبر و در آن روایت هم که حضرت فرمود از جهاد اصغر برگشتید «علیکم بجهاد الأکبر» یک جهاد اکبر نسبی است جهاد اکبر در این نیست که آدم، آدم خوبی بشود، بشود مقدّس اردبیلی بشود بحرالعلوم این جهاد اوسط است جهاد اکبر این است که بشود حارثهبن زید جهاد اکبر این نیست که آدم، آدم خوب بشود جهاد اکبر این است که آدم بهشت را ببیند نه بهشتی بشود از حصول به حضور بیاید، از حکمت به برهان بیاید، از قلب به عقل بیاید جان بکَند تا بهشت را ببیند این می شود جهاد اکبر البته این اجتهاد اکبر است در حقیقت چون آنجا کسی دشمن آدم نیست اما آدمِ خوب شدن شیخ انصاری شدن، بحرالعلوم شدن، مقدس اردبیلی شدن با شهوت و غضب مبارزه کردن، با جاه و چاه مبارزه کردن، با هوس مبارزه کردن است وجود مبارک حضرت ابراهیم دوتا کار کرد یکی اینکه دشمن را با این برهان رام کرد یا لااقل ساکت کرد، یکی اینکه به ما آموخت با دشمن جنگیدن جهاد اصغر است با دشمنی، دشمنی یعنی دشمنی با دشمنی جنگیدن جهاد اوسط است فرهنگ قرآن این نیست که شما فقط با دشمن بجنگید آن کار مهمّی نیست آن را همه می فهمند فرهنگ قرآن این است که با دشمنی بجنگید نه با دشمن فرمود اگر کسی به شما بد کرد به شما بد گفت با بدی بجنگید نه با بد، بد را بالأخره می شود حل کرد «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ»(۱) نه «السیّء» نه آدم بد را از پا در بیاور سعی کن بدی را از پا در بیاوری این بخشی از این در سوره ی مبارکه ی «رعد» گذشت و بخشی هم در سوَر دیگر است که به خواست خدا خواهد آمد آنکه در سوره ی مبارکه

ی «رعـد» گـذشت این بـود که آیه ی ۲۲ سوره ی مبـارکه ی «رعـد» این بود «وَالَّذِینَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلاَةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرّاً وَعَلاَنِیَةً وَیَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَهِ السَّیِّئَهَ» با خوبی بـدی را برمی دارند نه بد را خب بد را می شود برداشـت اگر کسـی اختلاف را بردارد هنر کرده است نه رقیب را برداشـتن رقیب کارِ سـختی نیست برداشتن رقابت مهم است این را در سـوره ی مبـارکه ی «رعـد» فرمـود که قبلاً بحث شـد در سوره ی مبـارکه ی «مؤمنون» هم به صورت دیگر آمـده در سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» به این صورت ذکر می شود که فرمود: «ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ» آیه ی ۹۶ سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» این است «ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّیِّئَهَ» نه «السیّء» بـا بهـترین روش اختلاـف را بردار نه رقیب را از پـا در بیـاور وگرنه این جنگ همیشه هست شـما امروز زید را از پا در آوردی فردا پسر زید شما را از پا در می آورد این هست این قابل پیش بینی هم هست و این چنین هم بـود، امـا اگر کسـی توانست بـدی را از بین بـبرد همیشه راحت است فرمود: «ادْفَعْ بِالَّتِی» یعنی بالخصـله الـتی، بالصفه التی، بالفضیله التی، بالحقیقه التی «هِیَ أَحْسَنُ السَّیِّئَهَ» با بهترین روش بدی را بردار نه بد را بردار. خب، این در سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» بود در بحثهای دیگر هم که بزرگان الهی چه می کنند «وَیَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَهِ السَّیِّئَهَ»(۲) و مانند آن، آ ن هم در آیات دیگر هست.

ص: ۱۷۴

۱- (۱۶) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۹۶.

۲- (۱۷) . سوره ی رعد، آیه ی ۲۳.

پرسش: حاج آقا با توجه به «إِنَّ الْحَسَنَاتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ»(۱) می توانند سیّئه درونی باشد.

پاسخ: آنکه خدا کارش را انجام می دهد نماز حَسنه ای است که جلوی سیّئات را می گیرد «إِنَّ الصَّلاَهَ تَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ»(۲) فضیلتی است که جلوی رذیلت را می گیرد ما لازم نیست قیامتی قیام بکند و عرض اعمالی بشود و تطایر کتبی بشود و صراط مستقیمی بشود و پُل صراطی باشد بفهمیم نماز قبول است یا نه، آن قبولِ کامل و قبول نهایی البته به آن روز موکول می شود اما این قبولِ مقطعی کاملاً مقدور ماست یعنی اگر کسی نماز ظهرین را خوانده تا شب که نماز مغربین فرا می رسد این به صورت شفاف و کامل می تواند بفهمد این نماز ظهرینش مقبول شد یا نشد، اگر تا آن وقت مورد امتحان قرار گرفت دست و پایش نلغزید این اطمینان داشته باشد نمازش قبول شد اما همین که از مصلّی رفته بیرون چهارتا کار پیش آمده آن کار دیگر می کند مطمئن باشد این نماز قبول نشده ما یک قبولِ کلامی داریم که «تَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ» به عهده ی اوست، یک صحّت، صحّت یعنی صحّت کاری به قبول ندارد صحّت کار فقه اصغر است این قدر نماز نه قضا دارد نه اعاده و صحیح هم هست یعنی رساله می گوید صحیح است ولی آن جهاد اکبر و فقه اکبر می گوید قبول نیست برای اینکه «الصلاه ما هی؟» صلات «تَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنکَرِ»(۳) اینکه «تَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ» نبود که پس بنابراین این نماز مقبول نیست چون «إِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ»(۴) این را همه ی ما می توانیم بفهمیم اما حالا پایان امور «انما الأعمال بخواتیمها»(۵) البته این به قیامت وابسته است اما این را کاملاً می توانیم بفهمیم.

۱- (۱۸) . سوره ی هود، آیه ی ۱۴.

۲- (۱۹) . سوره ی عنکبوت، آیه ی ۴۵.

۳- (۲۰) . سوره ی عنکبوت، آیه ی ۴۵.

۴- (۲۱) . سوره ی مائده، آیه ی ۲۷.

۵- (۲۲) . بحارالأنوار، ج۹، ص ۳۳۰.

پرسش: استاد ببخشید اینکه حضرتعالی فرمودید ان الشرک لظم عظیم آیه ادبار به این ندارد که پدر حضرت ابراهیم شرک عملی داشته ولی نظری نداشته؟

پاسخ: چرا، وجود مبارک ابراهیم بر اساس آن وعده ای که داشت احتمال داشت که این کافرِ مستضعف است، احتمال داد که حُسن عاقبت داشته باشد ما که نمی دانیم این شخصی که الیوم کافر است برای همیشه چون بسیاری از این مشرکان صدر اسلام بودند که بعد توبه کردند و ایمان آوردند دیگر وجود مبارک حضرت ابراهیم برابر آن سِعه ی رحمت الهی وعده ی مغفرت داد، حُسن عاقبت او را از ذات اقدس الهی مسئلت کرد و او را نصیحت کرد و برای او طلب مغفرت نکرد در آ ن مقطع فرمود: «سَأَسْتَغْفِرُ لَکَ» برای اینکه امید حُسن عاقبت هست دیگر.

پرسش: حاج آقا این بیانی که فرمودید باید سیّئه.. آن وقت در خارج از اتحاد علم و عالم و معلوم چه جوابی می دهید.

پاسخ: آنجا، چه ارتباطی با این دارد؟

پرسش: به خاطر اینکه شخصی که بخواهد گناه بکند گاهی طرف خود مجسمه گناه می شود.

پاسخ: بله خب، اول آدم تا می تواند این سیّئه را که بردارد سیّء هم عوض می شود ما یک اتحاد عاقل و معقول و عالِم و معلوم داریم که مسبوق به اختلاف بود ملحوق به اختلاف هم هست اتحادی است که نه سابقه ی اختلاف دارد نه لاحقه ی اختلاف فرشتگان مجرّد و موجودات مجرّد عالی بدأ و حشرشان یکی بود اینها عالماً خلق شدند علم و معلومشان متّحد هست و همیشه هم بود اما ما که با نفس زندگی می کنیم نه با عقل و با بدن مرتبطیم نه بی بدن به همان دلیلی که ما بودیم و تعقّل نبود ممکن است سهو پیش بیاید، نسیان پیش بیاید ما باشیم و تعقّل نباشد اتحادی است که شمالاً نبود جنوباً هم نیست این اتحادی که شمالاً جهل بود جنوباً سهو و نسیان است برای این است که ما با نفس کار داریم نفس یعنی نفس، عقل هم یعنی عقل آن مرحله ی عقل دیگر در معرض دگرگونی نیست ما چیزی که می فهمیم با او متّحدیم قبلاً نبودیم بالجهل، بعداً هم نیستیم بالسهو و النسیان الآن که داریم برای ماست برای اینکه ما به جایی برسیم که اگر چیزی داریم از ما زایل نشود که از او به ایمانِ مستقر یاد می کنند گفتند اخلاق لازم است، مبارزه لازم است، مناظره لازم است و مانند آن، در این فضا اگر انبیا با ما درگیر شدند می کوشند که سیّئه را بردارند نه سیّء را این همه مشرکان را به وسیله ی همین تربیت صحیح مسلمان و مؤمن کردند دیگر. خب، بنابراین وجود مبارک ابراهیم تلاش و کوشش اش این بود که «ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّیِّئَهَ»(۱) نه «السیّء» و اگر هیچ وقت اثر نکرد آن روز دست به تبر می کند بساط همه را جمع می کند آن روز هم هست اما تا آن روز برسد طول می کشد.

۱- (۲۳) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۹۶.

پرسش: حاج آقا تمام جنگهای رسول الله و آقا امیرالمؤمنین با نیروهای داخلی بود این سرّش چیست؟

پاسخ: سرّش این است که «ارتد الناس بعد النبیّ الاّ ثلاثه»(۱) منظور ارتداد عن الولایه است نه ارتداد عن الاسلام وگرنه با اینها مسلمانانه رفتار می کردند اینها را طاهر می دانستند به اینها همسر می دادند از اینها همسر می گرفتند این ارتداد عن الولایه است.

خب، بنابراین اگر وجود مبارک ابراهیم اوایل در برابر آن تندیها می گوید «سَلَامٌ عَلَيْكَ» روزی هم نوبت به خود او می رسد که تبر می گیرد «فَجَعَلَهُمْ جُذَاذاً إِلَّا كَبِيراً لَّهُمْ»(۲) به آنجا که می رسد بله، می شود بت شکنی اما تا به آنجا برسیم «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ» می خواهد، «يَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ»(۳) می خواهد حجّت بالغه ی الهی می طلبد این کار پس بنابراین وظیفه ی اصلی ما طرد اختلاف است نه از پا در آوردنِ مختلِف، طرد سیّئه هست نه از پا در آوردن سیء، از پا در آوردن سیء اول دعواست دیگر یک روز آن، یک روز این، آن به قدرت رسید این را از پا در می آورد این به قدرت رسید او را از پا در می آورد این چنین است.

پرسش: کار امام حسین(علیه السلام) از قبیل تبر به دست گرفتن حضرت ابراهیم است یا از قبیل.

پاسخ: کارِ وجود مبارک حضرت ابی عبدالله شمشیر نگرفت آنها شمشیر گرفتند وجود مبارک ابی عبدالله دعوت آنها را پذیرفت برای اینکه حق را اقامه بکند همین، آنها شمشیر کشیدند و حضرت دفاع کرده از خودش.

۱- (۲۴) . بحارالأنوار، ج۳۴، ص۲۷۴.

۲- (۲۵) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۵۸.

۳- (۲۶) . سوره ی انفال، آیه ی ۴۲.

خب، بنـابراین آنچه وجود مبـارک ابراهیم خلیـل عمـل کرد و قرآن به عنوان یـک فرهنـگ مطرح کرد بعـد فرمود: «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ»(۱) این نکته است که مـا بـدانیم کجـا جـای جهـاد اکبر است و کجـا جای جهاد اصـغر در داخله ی خانواده با اینکـه آن طرف مشـرک بـود رقیـب را از پـا در آوردن هنر نبـود رقـابت را از پـا در آوردن هنر بـود «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ»(۲) هنر است، «يَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ»(۳) هنر است، «سَلَامٌ عَلَيْكَ» گفتن هنر است، «سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ» بعد فرمود: «سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيّاً» نسبت به من برّ است، لطیف است، مهربان است، عطوف است ممکن است دعای مرا رد نکند ممکن است من در سایه ی دعا به شِقا مبتلا نشوم و مانند آن «وَأَعْتَزِلُكُمْ» از شـما فاصـله می گیرم نه تنها از تو، از ملت شـما و از مکتب شـما از هر دو فاصـله می گیرم «وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ» من می مانم و خـدای من خیلی هنر است وقتی الآن بالأخره خدای سبحان با اینکه این سنگلاخ، سنگلاخ یعنی سنگلاخ مکّه هیچ نداشت از خودش چاهی آنجا نه باران می آید نه برف می آید منطقه ی استوایی است دیگر چشـمه ای زیر پای پسر ابراهیم جوشانده که الآن چهار هزار سال دارد می جوشد خب همه ی ما با منطقه های ییلاقی آشناییم دیگر چشمه ای در آن منطقه ی ییلاقی می بینیم جلوی آن مسجد هست این دوتا سال اخیر که قـدری برف کم آمـده با اینکه زیر قلّه ی دماونـد است این چشـمه خشک شـد با اینکه آنجا پر از برف و یـخ است دیگر، امـا این چشـمه ی زمزم الآن چهـار هزار سال دارد می جوشـد این برکت است در مکه هیـچ نبود هیچ یعنی هیچ هیچ اگر جایی بود که بالأخره قبیله ای بود، دامداری بود، کشاورزی بود یک مُشت سـنگلاخ بود آب نداشت هیچ کس هم حاضـر نبود زندگی کند لذا وجود مبارک ابراهیم(سـلام الله علیه) که هاجر و فرزندش را آنجا گذاشت این بانو گفت «الی من تدعونا» خودت داری می روی احدی هم اینجا نیست هیچ چیزی هم اینجا نیست اگر خدای بزرگ به ابراهیم، اسحاق داد، یعقوب داد فرمود به او پسر دادم پیغمبر است، نوه دادم پیغمبرش کردم این است «وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ» یـک، «وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً» این «نَافِلَةً» برای یعقوب است که در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» است «نافله» یعنی زائـد او از ما بچه خواست به او فرزنـد دادیم، نوه هم دادیم هر دو هم پیغمبر کردیم خب خیلی هنر است این هـاجر وقتی به وجود مبـارک ابراهیم عرض می کنـد که منم و این بچه ی شـیری احـدی هم در این سـرزمین نیست «الی من تـدعونا» داری خـداحافظی می کنی می روی آخر ما را به چه کسـی سپردی آخر کسـی باشـد آبی باشـد، نانی باشـد احـدی در این سـرزمین نیست «الی. رب هـذه البلیه» اینجا خانه ای است به نام کعبه من صاحبی دارد تو را به این صاحبش سپردم این عقیـده باعث می شود انسان پـدرِ اسـحاق و یعقوب می شود فرمود او با این عقیده آمده «فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ» یک، «وَيَعْقُوبَ» دو، این یعقوب را در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» فرمود: «وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً» او از ما پسر خواست به او نوه هم دادیم هر دو هم پیغمبر کردیم «وَكُلّاً جَعَلْنَا نَبِيّاً * وَوَهَبْنَا لَهُم مِن رَّحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيّاً» در سوره ی مبـارکه ی «انبیـاء» آیه ی ۷۲ به این صـورت فرمـود، فرمود: «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ» این تمـام شـد، «وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً» او از مـا پسـر خواست به او اسـحاق دادیم، از مـا که نوه نخواست که نوه هم دادیم به عنوان نافله، نَفل یعنی زائـد یعنی زائـد بر خواسته ی او هم چیزی دادیم اول فرزنـد خواست به او دادیم، نوه از ما نخواست نوه هم به او دادیم هر دو را هم پیغمـبر کردیم «وَكُلّاً جَعَلْنَا صَالِحِينَ»(۴) این وجـود مبـارک را ذات اقـدس الهی فرمـود اُسوه ی شمـاست حالاـ این وجـود مبـارک ابراهیم که این برکـات را داشت به پیغمـبر فرمـود تو بایـد این راه را بروی و وجود مبـارک حضرت هم همین راه را رفت.

۱- (۲۷) . سوره ی مریم، آیه ی ۴۱.

۲- (۲۸) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۹۶.

۳- (۲۹) . سوره ی رعد، آیه ی ۲۲.

۴- (۳۰) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۷۲.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۴۹ تا ۵۳ سوره مریم ۸۸/۰۸/۱۸

.Your browser does not support the audio tag

«فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلّاً جَعَلْنَا نَبِيّاً (۴۹) وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِن رَّحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيّاً (۵۰) وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصاً وَكَانَ رَسُولاً نَّبِيّاً (۵۱) وَنَادَيْنَاهُ مِن جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيّاً (۵۲) وَوَهَبْنَا لَهُ مِن رَّحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيّاً (۵۳)»

بعد از اینکه وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) عموی خود را به توحید دعوت کرد و برهان اقامه کرد و برای بطلان شرک دلیل اقامه کرد عموی او بی مِهری کرد در نحوه ی تعبیر بر خلاف ادبیات وجود مبارک ابراهیم سخن گفت یک، در تعبیر آنچه را که نزد او مهم بود آن را مقدم ذکر کرد و آنچه را که نزد او مهم نبود مؤخّر ذکر کرد این دو، آن بی مِهریِ ادبی قبلاً ذکر شد اما تقدیم آنچه نزد او مهم بود این است که در همین آیه ی ۴۶ خبر را قبل از مبتدا ذکر کرد «قَالَ أَرَاغِبٌ أَنتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ» نگفت «أنت راغبٌ» این خبر را مقدم داشت برای اینکه نزد عموی ابراهیم اعراض از بت پرستی خیلی مهم بود از این جهت این خبر را مقدم داشت گفت «أَرَاغِبٌ أَنتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ» و ذات اقدس الهی به ابراهیم خلیل برکات فراوانی دارد که هفت برکت را امام رازی در تفسیر ذکر کرده متأخّران بعدی هم برابر آنچه فخررازی ذکر کرده مطرح کردند در نوبتهای قبل آن شاخصه های اصلی اش هم ذکر شده یکی اینکه وجود مبارک ابراهیم را به عنوان خلیل خود اتّخاذ کرد برای اینکه این ماسوا را دشمن خود می داند «فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ»(۱) اگر کسی از ماسوا فاصله گرفت چون عداوت یعنی تعدّی و جدایی و فاصله گرفتن، اگر کسی از ماسوا فاصله گرفت به الله نزدیک می شود آن گاه ذات اقدس الهی او را به عنوان خلیل و دوست اتّخاذ می کند تا فاصله از غیر خدا گرفته نشود خدای سبحان این جامه ی خُلّت را بر بدن کسی نمی پوشاند وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) در عین حال که کعبه ساخت که کعبه که مهم ترین معبد جهانی است به این فکر بود که این معبد را این عبادتگاه را یک معلّم باید اداره کند اگر جایی مسجد باشد و امام جماعت یا مدرّس نداشته باشد کارآیی اش بسیار کم است کعبه با همه ی قداستی که دارد اگر پیامبری نباشد که مردم را به این کعبه دعوت کند و حرمت کعبه را نگه دارد سودی نخواهد داشت لذا وجود مبارک ابراهیم بعد از بنیان گذاری کعبه عرض کرد «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولاً»(۲) که «يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»(۳) و مانند آن، این دعوت وجود مبارک ابراهیم باعث شد که ذات مقدس رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) مبعوث بشود و مانند آن و اگر وجود مبارک ابراهیم این دعا را درباره ی امّت اسلامی کرد به ما که مسلمانیم دستور داده شد در مراسم نیایش و تسلیه ها و صلوات وجود مبارک ابراهیم را فراموش نکنیم لذا ما در بسیاری از مقاطع به خدای سبحان عرض می کنیم بر پیامبر و آلش درود بفرست «کما صلّیتَ علی ابراهیم» و «تَرّحم» بر پیامبر «کما تَرّحمتَ علی ابراهیم»، و «تَحنّن» علی پیامبر «کما تحنّنت علی ابراهیم»(۴) این شرکت وجود مبارک ابراهیم در این نیایشها و تسلیه ها و دعوات ما محصول آن دعوت خاصّ وجود مبارک ابراهیم خلیل است.

۱- (۱) . سوره ی شعراء، آیه ی ۷۷.

۲- (۲) . سوره ی بقره، آیه ی ۱.

۳- (۳) . سوره ی بقره، آیه ی ۱.

۴- (۴) . مستدرک الوسائل، ج۵، ص۳۴۸.

پرسش:...

پاسخ: بله خب درجاتی دارد البته، اینها دوستان الهی اند محبوبان خدایند منتها انبیای اولواالعزم یک برجستگی دارند که سایر انبیا ندارند هم درباره ی انبیا فرمود: «لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ»،(۱) هم درباره ی مرسلین فرمود: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»(۲) اگر انبیا متفاوت اند، اگر مرسلین متفاوت اند درجات خُلّت و محبّت هم یکسان نیست.

در جریان حاضر شدن قربانی دادن «فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ * وَنَادَيْنَاهُ أَن يَا إِبْرَاهِيمُ»(۳) این «أُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»،(۴) گفت «أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّهِ»(۵) چون سالماً «إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيم»(۶) به بارگاه الهی راه یافت «فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ» آن سِلم و سلامت باعث شد که ذات اقدس الهی فرمود: «يَا نَارُ كُونِي بَرْداً وَسَلَاماً» آن مسالمت این سلامت آتش را هم به همراه دارد اگر کسی «جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيم» شد آتش هم درباره ی او اثر نمی گذارد. خب، پس وجود مبارک ابراهیم آن بنیان گزاری کعبه را داشت خدای سبحان جای پای او را مصلّی برای کسانی قرار داد که بعد از طواف باید دو رکعت نماز بخوانند «وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى»(۷) اینها هم برکاتی است، پاداشهایی است که خدای سبحان به آن حضرت عطا کره است جایی که او پا می گذارد در همان حریم زائران و حاجیان و مؤتمران بعد از طواف باید دو رکعت نماز بخوانند آن مقام باید نماز بخوانند حالا یا عند المقام است یا خلف المقام است بالأخره در همان محدوده ی مقام ابراهیم باید نماز بخوانند و وجود مبارک خلیل خدا از ذات اقدس الهی لسان صدق درخواست کرد عرض کرد «وَاجْعَل لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ»(۸) در آینده چون هیچ کدام از ما نمی خواهیم از بین برویم ما می خواهیم بمانیم برای همیشه، اگر برای همیشه نماندیم لااقل برای مدّتی هم بمانیم که آثار ما، برکات و هستی ما نصیب ما بشود وجود مبارک ابراهیم خلیل از ذات اقدس الهی خواست که «وَاجْعَل لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» بعد خدا فرمود: «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ» مردم درباره ی آنها صادقانه سخن می گویند آنها را به نبوّت، به رسالت، به حکمت، به علم، به امامت می ستایند و حق است این لسان صدق است کسی درباره ی اینها بد نمی گوید تعریفهای خوب دارد و این تعریفها هم درست است او از ما خواست لسان صدق را بدهیم ما هم برای او لسان صدق قرار دادیم منظور زبان نیست یعنی آنچه با زبان ادا می شود اگر گفتند دستِ خوبی دارد یعنی کارهای خوبی را با دست انجام می دهد اگر گفتند زبانِ صدقی دارد یعنی گفته های صادقانه ای را با زبان انجام می دهد وگرنه زبان صدق و کذب ندارد صدق و کذب برای آن مقول است نه ابزار قول. خب، آنچه را که وجود مبارک ابراهیم از ذات اقدس الهی خواست خاضعانه خواست خدا هم با بهترین وجه ادا کرده و در تمام موارد هم ادبِ نیایش را حفظ کرد گفت: «وَالَّذِي أَطْمَعُ أَن يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ»(۹) من این طمع را دارم چیزی نیاوردم که کالایی لایقی باشد به خدا عرض کنم من این کالا را می دهم شما به ما رحمت بدهید من طمع دارم از کرامت شما خدای سبحان هم فرمود: «وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِن رَّحْمَتِنَا» کذا و کذا، اینجا هم عرض می کند خدایا «وَلَمْ أَكُن بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيّاً»(۱۰) این ضمن اینکه تواضع خودش را می رساند تعریضی هم دارد یعنی

شما در آن نیایش تان شَقیّ هستید ولی کسی را می خواهید که «لَا یَسْمَعُ وَلَا یُبْصِرُ»(۱۱) هست و از کسی که باید بخواهید نمی خواهید لذا به دام شقاوت افتادید اما «وَلَمْ أَکُن بِدُعَائِکَ رَبِّ شَقِیّاً» من این طور نیستم یعنی شما آن طور هستید این تعبیر که فرمود: «أَدْعُوا رَبِّی عَسَی أَلَّا أَکُونَ بِدُعَاءِ رَبِّی شَقِیّاً»(۱۲) این «عَسَی» او مشابه همان است که در سوره ی مبارکه ی «شعراء» فرمود: «وَالَّذِی أَطْمَعُ أَن یَغْفِرَ لِی خَطِیئَتِی یَوْمَ الدِّینِ» اینکه فرمود: «أَلَّا أَکُونَ بِدُعَاءِ رَبِّی شَقِیّاً» این یک تعریض است که شما در آن دعایتان گرفتار شقاوت هستید برای اینکه از کسی می خواهید که لا یضرّ و لا ینفع، بنابراین از همه ی آنها و مکتب آنها فاصله گرفت، اما اینکه عموی او گفت که «لَأَرْجُمَنَّکَ» این یا عادت آن مردم بود که بزرگ خانواده تنبیه افراد کوچک خانواده را به عهده داشت حتی به رجم یا برای اینکه عموی او حکومتی داشت یا نه، عموی او بزرگ قبیله بود و دستور می داد کاری که افراد قبیله انجام می دهند به بزرگ قبیله هم اسناد پیدا می کند نظیر «فتح الأمیر البلد» به یکی از انحای ثلاثه این رجم به عمو اسناد داده شد لکن عطف «وَاهْجُرْنِی» بر «لَأَرْجُمَنَّکَ»(۱۳) نشان می دهد که این وسط چیزی حذف شده است گفت «لَئِن لَّمْ تَنتَهِ لَأَرْجُمَنَّکَ» پس «فاحرزنی واهجرنی» از من بترس و فرار کن که این «وَاهْجُرْنِی» عطف بر آن «واحذرنی» است که محذوف است این «مَلیّ» یا از ملاوت است به معنای زمان طویل یا نه، به معنای شایسته و لایق توست یعنی آنچه وظیفه ی توست، شایسته ی توست همان فرار کردن و فاصله گرفتن است این تعبیرات را ذات اقدس الهی به عنوان برکات به این وجود مبارک ابراهیم و امثال ابراهیم داد. در بحث دیروز دوتا مطلب اشاره شد یکی اینکه در طلیعه ی امر وجود مبارک ابراهیم سیّئه را با حسنه دفع کرد، مطلب دوم که اشاره شد که اگر دفع سیّئه با حسنه ممکن نباشد آن وقت دست به تبر می کند و مبارزه می کند و ریشه را می کَند هر دو مطلب گفته شد چه اینکه در جریان سوره ی مبارکه ی «رعد» هم همین مطلب گفته شد آنجا بیان شده که مسلمانها در داخله ی حوزه ی اسلامی بر اساس «یَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ»(۱۴) عمل می کنند، نسبت به بیگانه و بیگانه پرست برابر «أَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ» عمل می کنند، «رُحَمَاءُ بَیْنَهُمْ»(۱۵) برای یک منطقه است، «أَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ» برای منطقه ی دیگر است همه ی اینها شاید دهها بار گفته شد. آنچه را که در بحثهای سوره ی مبارکه ی «رعد» و امثال «رعد» گفته شد این بود که وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَیْثُ جَاءَ»(۱۶) نسبت به بیگانه و بیگانه پرست هر جا سنگ آمد فوراً برگردانید سنگ خور نباشید، ستم پذیر نباشید و مانند آن، نسبت به داخله ی خودتان «رُحَمَاءُ بَیْنَهُمْ» باشید پس یک مطلب مربوط به «رُحَمَاءُ بَیْنَهُمْ» است یک مطلب مربوط به «أَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ»، یک مطلب مربوط به «یَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ» است یک مطلب مربوط به «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَیْثُ جَاءَ»، یک مطلب مربوط به «یَا أَبَتِ»، «یَا أَبَتِ» است یک مطلب مربوط به گرفتن آن بتها و آن تبر و «فَجَعَلَهُمْ جُذَاذاً إِلَّا کَبِیراً لَّهُمْ»(۱۷) است. اما در بخشی که مربوط به وجود مبارک موسی(سلام الله علیه) است البته در جریان حضرت ابراهیم آنچه مربوط به این بخش است اگر مطلبی مانده باشد بازگو خواهد شد فرمود: «وَاذْکُرْ فِی الْکِتَابِ مُوسَی» چون در خاورمیانه بعد از وجود مبارک ابراهیم تنها کسی که هم راه احتجاج و مناظره های علمی را به عهده داشت هم راه مبارزه ها و پیگیری و علیه ظلم و ظلم ستیزی را به عهده گرفت وجود مبارک موسای کلیم بود «وَاذْکُرْ فِی الْکِتَابِ مُوسَی» چرا به یاد موسای کلیم باش برای اینکه او این اوصاف را داشت «إِنَّهُ کَانَ مُخْلَصاً» یک، «وَکَانَ رَسُولاً» دو، و «نَّبِیّاً» سه، مخلَص بودن او برای این است که او به جایی رسیده است که به حرم امن الهی بار یافت در آنجا اصلاً شیطنت راه ندارد شیطان اعتراف کرد گفت من مقدورم نیست با کسانی که وارد حرم اخلاص شدند دسترسی پیدا کنم برای اینکه آنها چیزی می طلبند که من نمی توانم بدلی اش را بسازم چیزی را دوست دارند که بدیل ندارد که دیگران که به آن حوزه ی اخلاص بار نیافتند چیزهایی می خواهند که بدیل دارد، بدلی دارد، جعلی دارد، از دست من هم برمی آید می گویم تو مگر آن را نمی خواهی این همان است اما وقتی کسی وارد حوزه ی مخلَصین شد چیزهایی را می بینند که من نمی

بینم، چیزهایی را می طلبد که جعلی و بدلی ندارد آنچه من دارم به درد او نمی خورد، آنچه او می خواهد من نمی توانم بدل او را بسازم لذا اعتراف کرده که من همه را فریب می دهم «إِلَّا عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ»(۱۸) اصلاً دستم به آنها نمی رسد کلّ دنیا را که ابزار کار من است نزد او عفطه ی عنز است خب حالا من چه چیزی بیاورم کلّ دنیا که ابزار دست شیطنت است نزد او آبِ بینی بُز است آنچه او می طلبد «فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّی بِطُرُقِ الْأَرْضِ»(۱۹) من که بخواهم آنجا بروم تیراندازی می کنند من را طرد می کنند من که خبری از آنجاها ندارم «وَجَعَلْنَاهَا رُجُوماً لِلشَّیَاطِینِ»(۲۰) است پس او در عرش و عرشیان با آنها مأنوس است این است که من دسترسی ندارم نه اینکه به آنها بخواهم رحم بکنم نسبت به آنها دلسوزی ندارم من قدرت ندارم نسبت به آنها بدترین ابزار کار شیطان همان شک و تردید و امثال ذلک است شک است در بخش اندیشه و تردید است در بخش انگیزه، در بخش اندیشه انسان بالأخره اگر محمولی برای موضوع مسلّم شد دیگر جزم دارد اگر جزم پیدا نکرد گرفتار شک است که آیا محمول برای موضوع ثابت است یا نه، تردید چیز دیگر است شک چیز دیگر، تردید این است که بکنم یا نکنم، شک این است که آیا محمول برای موضوع هست یا نه، آن بخشهای علمی را می گویند شک، آن بخشهای عملی را می گویند تردید، اگر کسی به جایی رسید که در آن منطقه دو چیز وجود داشت یکی خوب بود یکی بد، یکی حق بود یکی باطل، یکی خیر بود یکی شرّ این شک دارد که این کار خیر است یا شرّ یا تردید دارد بکند یا نکند ولی اگر رفت وارد منطقه ای شد جز حق و خیر و صلاح و فلاح چیزی نیست آنجا جا برای شک نیست بارها مثال زده شد که اگر کسی وارد کتابخانه ای بشود در این کتابخانه میلیونها کتاب است و همه اش قرآن است این شخص از دور و نزدیک هر کتابی را ببیند یقین پیدا می کند قرآن است برای اینکه اینجا غیر از قرآن کتاب دیگری نیست ولی اگر وارد کتابخانه ای شد که غیر از قرآن یک کتاب دیگر هم بود از دور کتابی را دید این شک می کند که آیا این قرآن است یا غیر قرآن ولی اگر رفت جایی که اصلاً غیر از قرآن کتاب دیگر نبود او هر چه ببیند می داند قرآن است دیگر مخلَصین به حوزه ای می رسند که در آنجا باطل وجود ندارد لذا جا برای شک نیست تا دو امر نباشد شک وجود ندارد شک این است که در بخش علمی شخص می گوید «لست أدری» آنچه را که من می بینم از قِسم الف است یا از قِسم باء اما اگر در این کتابخانه فقط الف وجود داشت این جا برای شک نیست در آن منطقه که ذات اقدس الهی اولیای خاص را تأمین می کند جز حق چیز دیگر نیست اینکه وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) در آن خطبه ی چهار نهج البلاغه دارد «مَا شَکَکْتُ فی الْحَقِ مُذْأُرِیتُهُ» همین است دیگر آن روز این خطبه خوانده شد فرمود از آن لحظه ای که حق را به من نشان دادند من تردید نکردم تردید ندارم که سقیفه باطل است، تردید ندارم غدیر حق است، تردید ندارم من ولیّ ام، تردید ندارم من خلیفه ام «مَا شَکَکْتُ فی الْحَقِ مُذْأُرِیتُهُ» از آن لحظه ای که حق را به من ارائه کردند من دیدم تردید ندارم یعنی رسیدم به جایی که جز حق نیست خب اگر آن منطقه جز حق چیز دیگر نیست جا برای بطلان نیست سالبه به انتفاع موضوع است اگر کسی شک نمی کند چون مشکوک وجود ندارد.

۱- (۵) . سوره ی اسراء، آیه ی ۵۵.

۲- (۶) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۳.

۳- (۷) . سوره ی صافات، آیات ۱۰۳ و ۱۰۴.

۴- (۸) . سوره ی غافر، آیه ی ۶۶.

۵- (۹) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۱۲.

۶- (۱۰) . سوره ی صافات، آیه ی ۸۴.

۷- (۱۱) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۲۵.

۸- (۱۲) . سوره ی شعراء، آیه ی ۸۴.

۹- (۱۳) . سوره ی شعراء، آیه ی ۸۲.

۱۰- (۱۴) . سوره ی مریم، آیه ی ۴.

۱۱- (۱۵) . سوره ی مریم، آیه ی ۴۲.

۱۲- (۱۶) . سوره ی مریم، آیه ی ۴۸.

۱۳- (۱۷) . سوره ی مریم، آیه ی ۴۶.

۱۴- (۱۸) . سوره ی رعد، آیه ی ۲۲.

۱۵- (۱۹) . سوره ی فتح، آیه ی ۲۹.

۱۶- (۲۰) . نهج البلاغه، حکمت ۳۱۴.

۱۷- (۲۱) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۵۸.

۱۸- (۲۲) . سوره ی حجر، آیه ی ۴۰.

۱۹- (۲۳) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۸۹.

۲۰- (۲۴) . سوره ی عنکبوت، آیه ی ۵.

پرسش: در روایت می فرماید انّ المخلصین فی خطأ عظیم.

پاسخ: بله خب، اما مادامی که در دنیا هستند مکلّف اند دیگر خدای ناکرده اگر به دستور عمل نکنند سقوط می کنند الآن اگر کسی پلّه های نردبان را طی کرد دستش به بالا رسید و به سقف مرتبط شد او اگر ـ معاذ الله ـ بگوید نردبان چیست از همان جا سقوط می کند اگر مخلَصین به مقام وِلا رسیدند بر اساس ایمان و طهارت رسیدند اگر خدای ناکرده لحظه ای بی رغبتی نشان بدهند «تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ شَیْئاً قَلِیلاً * إِذاً لَأَذَقْنَاکَ ضِعْفَ الْحَیَاهِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ»(۱) ذرّه ای بخواهند غفلت کنند سقوط می کنند تا انسان زنده است مکلّف است مبادا کسی بگوید حالا که من بالا آمدم روی نردبانم دستم به همه جا می رسد نردبان چیست، پلّه چیست، خب اگر گفت همان جا سقوط می کند انبیا چون روی پلّه ی ایمان ایستاده اند دستشان بالا می رسد اگر ذات اقدس الهی از اینها به عنوان مخلَص و رسول و نبیّ ذکر می کند اول به عنوان عبد ذکر می کند فرمود: «سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ» در طلیعه ی همین سوره ی مبارکه ی «مریم» آیه اوّلش این بود «ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ عَبْدَهُ»(۲) تا پایان همین عبد است اگر کسی خدای ناکرده بر این عبودیّتش کمی تردید کند همان جا می افتد لذا خطر عظیم دارد دیگر، خطر عظیم دارد خطرش عظیم است برای اینکه از جاهای بالایی پرت می شود دیگر. خب، بنابراین اینها می رسند به جایی که باطل در آنجا نیست شک نمی کنند از سنخ سالبه به انتفاء موضوع است برای اینکه مشکوک وجود ندارد هر جا شک است فرع بر دو چیز است و کثرت است یکی الف و دیگری باء اگر جایی فقط الف بود جا برای شک نیست فرمود: «مَا شَکَکْتُ فی الْحَقِّ مُذْ أُرِیتُهُ»(۳) خب.

۱- (۲۵) . سوره ی اسراء، آیات ۷۴ و ۷۵.

۲- (۲۶) . سوره ی مریم، آیه ی ۲.

۳- (۲۷) . نهج البلاغه، خطبه ی ۴.

پرسش:...

پاسخ: خب بله، مقدّماتش ایمان است، اخلاص است که ذات اقدس الهی اینها را به آنجا برده بخش وسیعی از اینها به رحمت الهی است که فرمود: «وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِن رَّحْمَتِنَا» به ما گفتند گوشه ای از این را با همین اربعین کلیمی حل می شود که اول ماه پر برکت ذیقعده تا دهم ذیحجّه این چهل روز وجود مبارک موسای کلیم مهمان خدای سبحان بود و چِلّه گرفت نه شامی خورد، نه نهاری خورد، نه غذایی خورد، نه خوابید این چهل روز مهمان مناجات الهی بود بهترین فرصت برای چلّه گیری هم همین چهل روز است دیگر به ما گفتند درست نماز بخوان، درست روزه بگیر، درست حرف بزن، درست چیز بنویس در همه ی موارد بگو خدا را در نظر دارم، خودم عمل بکنم، به جامعه منتقل بکنم و مانند آن، نه بیراهه برو نه راه کسی را ببند، نه بازی بکن نه بازی کسی را بخور این با راه اربعین گیری است وجود مبارک ابراهیم و انبیای دیگر همین راه را طی کردند حالا ـ اگر مخلَص اند برای اینکه به جایی رسیدند که شیطان دسترسی ندارد نه اینکه شیطان نسبت به اینها مهربان است یا احترام آنها را نگه می دارد یا ترحّم می کند یا مثلاً حریم این طور نیست قدرت ندارد اینها «اخْسَئُوا»، «اخْسَئُوا»(1) دارد این معنی مخلَص بودن است رسالتش هم مشخص است که رسول به مردم عصر خودش است مخصوصاً مردم مصر و بنی اسرائیل، نبوّتش هم از آن جهت که نبأ و خبر را دریافت می کند و به مردم ابلاغ می کند.

پرسش: یک نکته در آیه ی مبارکه ی است که آن لفظ «علیّا» که در آیه است بعضی اذعان دارند که اسم ذات است صفت نیست همان طوری که موقوف له موسی برادرش است نظر مبارکتان در این مورد چیست؟

۱- (۲۸) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۱۰۸.

پاسخ: خب تطبیق است دیگر تفسیرِ مفهومی نیست تطبیق است البته.

پرسش: علت تخفیف رسول بر نبیّ چیست؟

پاسخ: برای اهمیّتش است دیگر بعد نبوّت آن قسمتهای مهم برای رعایت آن فاصله هاست در بحثهای قبلی هم گذشت که مثلاً در تعبیر آیه ی ۲۶ می توانست بفرماید: «فلن اکلّم الیوم بشرا» اما «إِنسِیّاً»(۱) ذکر کرده این نکته آنجا گذشت که تقریباً ۲۷، ۲۸ آیه پایانش یاء مشدّد است قبل از «إِنسِیّاً» و بعد از «إِنسِیّاً» پایانش یاء مشدّد دارد از آیه ی شانزده به این صورت اشاره می شود «مَکَاناً شَرْقِیّاً»،(۲) «بَشَراً سَوِیّاً»،(۳) «إِن کُنتَ تَقِیّاً»،(۴) «غُلَاماً زَکِیّاً»،(۵) «لَمْ أَکُ بَغِیّاً»،(۶) «أَمْراً مقْضِیّاً»،(۷) «مَکَاناً قَصِیّاً»،(۸) «نَسْیاً مَنْسِیّاً»،(۹) «رُطَباً جَنِیّاً»،(۱۰) «الْیَوْمَ إِنسِیّاً»(۱۱) برای رعایت این فواصل این کار را می کنند اگر کلمه ی «رَسُولاً» را بعد از «نَّبِیّاً» ذکر می فرمود با آن تعبیراتی که داشت «حَفِیّاً»،(۱۲) «شَقِیّاً»،(۱۳) «نَبِیّاً»، «عَلِیّاً» هماهنگ نبود برای رعایت این فواصل گاهی این نکات ملحوظ می شود وگرنه نبوّت مقدم بر رسالت است یعنی از آن جهت که نبأ و خبر را دریافت می کند نبی است، از آن جهت که نبأ و خبر دریافت کرده را به مردم می رساند رسول است. خب، «مُخْلَصاً وَکَانَ رَسُولاً نَّبِیّاً» باز این نکات ذکر می شود.

۱- (۲۹) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۶.

۲- (۳۰) . سوره ی مریم، آیه ی ۱۶.

۳- (۳۱) . سوره ی مریم، آیه ی ۱۷.

۴- (۳۲) . سوره ی مریم، آیه ی ۱۸.

۵- (۳۳) . سوره ی مریم، آیه ی ۱۹.

۶- (۳۴) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۰.

۷- (۳۵) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۱.

۸- (۳۶) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۲.

۹- (۳۷) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۳.

۱۰- (۳۸) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۵.

۱۱- (۳۹) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۶.

۱۲- (۴۰) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۷.

۱۳- (۴۱) . سوره ی مریم، آیه ی ۲۸.

پرسش: استاد جمع بین حرم أمن و خطر عظیم یک مقدار.

پاسخ: نه دیگر برای اینکه انسان تا انسان است در خطر عظیم است دیگر تا انسان هست مثل اینکه انسان وارد جایی شده اما موظّف است این را حفظ بکند اما در بهشت که رفت چون که تکلیف نیست دیگر خطری در کار نیست.

پرسش: از جانب شیطان است؟

پاسخ: نه، خطر را خود انسان که از ناحیه شیطان نمی آید خطر از ناحیه ی نفس است بالأخره انسان ذاتاً که واجد این کمالات نیست.

پرسش: حاج آقا آن را طور دیگری نمی توان معنا کرد.

پاسخ: تکلیف دارد بالأخره، این تکلیف که دارد باید این را حفظ بکند شیطان راه ندارد اما بالأخره در بخشی از آیاتی که سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» بود شیطان در قیامت گفت که خطر مهم از ناحیه ی خود شما بود برای اینکه «فَلاَ تَلُومُونِی وَلُومُوا أَنفُسَکُم»(۱) یک بخش وسیعی مربوط به آن داخله ی خود آدم است مخلَص بودن آن مشکل بیرونی را حل می کند اما مشکل درونی انسان مادامی که انسان است عَلی خطر عظیم است دیگر.

پرسش: انسان از درون مشکل داشته باشد آن وقت در حرم امن هم راهش بدهند

پاسخ: نه، مشکل دارد که این را «هِی نَفْسِی أَرُوْضُهَا بِالتَّقْوَی»(۲) فرمود من با ریاضت این نفس را رام کردم رها کنم چموشی می کند دیگر نه اینکه این نفس نباشد اگر نباشد که انسان می شود فرشته بیرون را راه ندادند ولی درون را انسان باید مواظب باشد دیگر.

۱- (۴۲) . سوره ی ابراهیم، آیه ی ۲۲.

۲- (۴۳) . نهج البلاغه، نامه ی ۴۵.

پرسش: از فرشته بالاتر را راهش ندادند.

پاسخ: بله، «هِی نَفْسِی أَرُوْضُهَا بِالتَّقْوَی» همان علی(سلام الله علیه) همان که فرمود: «مَا شَکَکْتُ فی الْحَقِ مُذْ أُرِیتُهُ»(۱) فرمود من مرتّب افسارش را کشیده دارم که مبادا چیزی بخواهد، بی جا بخواهد اینکه در درون ماست این را که خفه نکردند که این را ما باید خفه کنیم فرمود: «هِی نَفْسِی أَرُوْضُهَا بِالتَّقْوَی» همان که می گوید دنیا عفطه ی عنز است هر روز مواظب است که این را سرکوب کند تعطیل نکند تعدیل کند خواسته ها را که نمی شود از بین برد خواسته ی حلال هست، خواسته ی حرام است آن خواسته ی حرام را تعطیل می کند خواسته ی حلال را به او عطا می کند.

«وَنَادَیْنَاهُ مِن جَانِبِ الطُّورِ الْأَیْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِیّاً» بیش از صد بار نام مبارک وجود مبارک موسای کلیم مطرح شده قصّه های آن حضرت در مقاطع گوناگون بازگو شده اما در این بخش از سوره ی مبارکه ی «مریم» از همین وسطها شروع شده که وجود مبارک موسای کلیم بعد از اینکه دوران مدین را «عَلَیْهِمْ سَبْعَ لَیَالٍ وَثَمَانِیَةَ أَیَّام»(۲) پشت سر گذاشته با یکی از فرزندان شعیب(سلام الله علیه) ازدواج کرده از مدین حالا به طرف مصر دارد می آید این مقطع را در سوره ی مبارکه ی «مریم» ذکر می کنند از مدین حرکت کرده حالا ـ عازم مصر است هنوز پیامبر نشده وقتی از مدین به طرف مصر دارد می آید دست راستش اینجا یک وادی است «وَنَادَیْنَاهُ مِن جَانِبِ الطُّورِ» کدام جانب؟ جنوب، دنبال، چپ، راست فرمود آن سه جهت نه، «وَنَادَیْنَاهُ مِن جَانِبِ الطُّورِ الْأَیْمَنِ» أیمَن صفتِ جانب است یعنی طرف راستش، طرف راستش به لحاظ خود متحرّک است دیگر وادی أیمن ما نداریم جانب ایمن است حالا در تعبیرات نثر و نظم آمده که وادی أیمن، وادی أیمن جانبِ أیمن وادی نه وادی أیمن این أیمن صفت طور نیست صفت جانب است درباره ی موسی فرمود این موسای کلیم که از مدین حرکت کرده عازم مصر بود درّه ی سمت راستش، دامنه ی سمت راستش، کوه سمت راستش از آنجا ندا آمد موسی بیا «وَنَادَیْنَاهُ مِن الجَانِبِ الْأَیْمَنِ للطور» نظیر «شَاطِئِ الْوَادِ الْأَیْمَنِ»(۳) آن آیه که دارد «شاطیء» یعنی جانب آنجا هم أیمن صفت شاطی است نه صفت وادی، وادی أیمن و ایسر نیست جانب أیمن و ایسر است أیمن و ایسر هم یک امر اعتباری است متحرّک اگر از طرف مصر به طرف مدین بیاید این می شود جانب أیسر، اگر از مدین به طرف مصر بیاید می شود جانب أیمن ما ندا دادیم از جانب راست همین موسی که از مدین به مصر حرکت می کرد و این را به خودمان نزدیک کردیم برای مناجات که بیا با ما مناجات بکن «وَنَادَیْنَاهُ مِن جَانِبِ الطُّورِ الْأَیْمَنِ» یعنی «مِن الجانب الأیمن بالطور» به او از طرف دست راست وعده دادیم که بیا با ما مناجات کن «وَقَرَّبْنَاهُ نَجِیّاً» که با ما حالا مناجات کن. چگونه مقرّب شد، جزء مقرّبین شد، تقرّب یعنی چه اینها باید توضیح داده بشود «وَوَهَبْنَا لَهُ مِن رَّحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِیّاً» که بعداً ذکر می شود. مهم ترین کاری که الآن هست این است که ما می گوییم نماز قربه الی الله است، «الصلاه قربان کلّ تقی»(۴) همین معنا درباره ی زکات هم وارد شده است که حضرت فرمود زکات هم قربان کلّ تقی است «قربان ما یتقرّب به العبد مِن المولی» هر کاری که بنده با انجام آن کار به ذات اقدس الهی نزدیک می شود قربانی اوست حالا آنچه را که در روز دهم در مِنا نَحر می کنند یا ذبح می کنند این یک قربانی خاص است وگرنه نماز قربانی است آن رَمی جمره هم قربانی است، آن حلق هم قربانی است، آن تقصیر هم قربانی است یک وقت انسان می رود سلمانی یا آرایشگاه یا پیرایشگاه سر می تراشد این عبادت نیست، یک وقت است در روز دهم دارد سر می تراشد آنجا باید قصد قربت بکند اگر قصد قربت نکند معصیت کرده است یعنی خدایا به فرمان تو این مویی که باعث زیبایی من است در پای رکاب تو ریختم این قربانیِ اوست آن حلق قربانی است، آن تقصیر قربانی است، آن رمی جمر قربانی است آن

قربـانی هم قربـانی است هر عملی که انسان با او به خـدا نزدیک بشود و قربه الی الله انجام می دهـد قربانی است اختصاصـی به نماز و زکات ندارد گرچه درباره ی نماز و زکات آمده که «الصـلاه قربان کلّ تقی»، «الزکاه قربان کلّ تقی» مشکل یعنی تمام مشـکل این است که مـا وقتی می توانیم این تقرّب را تحصـیل کنیم که بفهمیم راه چیست الآـن از هر کس از ماها سؤال بکنند که به خـدا نزدیـک می شویم یعنی چه، می گوییم قرب معنوی است دیگر این هرگز مـا را به جایی نمی رسانـد بله خب قرب معنوی است اما معنا چیست بالأخره آدم تا آنجایی که ممکن است بقـدر طاقه البشـریّه باید این راه را بفهمد هر چه که فهمید، فهمید بقیه را به اهلش واگذار می کند این راه چیست؟ راهِ زمان و زمین که نیست قُربِ معناست معنا چیست؟ ما در بین معانی یـک سلسـله عنـاوین اعتبـاری داریم مثل ریاست و مرئوسـیّت که اینها در علوم سیاسـی، علوم اجتماعی اینها مطرح است از این قبیل که نیست یک سلسـله مفاهیم داریم که در منطق مطرح است به عنوان معقولات ثانیه منطقی از اینها که نیست یک سلسله مفـاهیم داریم که به عنوان معقولاـت ثـانیه فلسـفی مطرح است از اینهـا که نیست، یـک سلسـله مقولاـت نه معقولات، مقولات داریم که در جوارح و اعراض مطرح انـد به نام ماهیّات مثل شـجر و حجر از اینها که نیست می مانـد هستی، بین ما و خدای ما هستی است که در بعضـی از ادعیه دارد حقیقتِ هستی برای اوست در نهـج البلاغه چندجا دارد که أعلام وجود دلیل بر وجود حق تعالی هسـتند وماننـد آن، این هستی اگر حقایق متباینه باشـد که راه نیست اگر حقایق متباینه باشـد گسـیخته است اگر هم گسـیخته است معبر نیست اگر هم معبر نباشد سـیر و سـلوک ندارد باید جایی باشد به هم پیوسـته، ناگسسـته، قطع نشده، به هم مرتبط تا سالک بتوانـد یکی پس از دیگری عبور بکنـد چیزی از این مایه ها بایـد باشـد که گوشه ای از این را حکمت متعالیه می تواند به عهده بگیرد.

ص: ۱۸۵

۱- (۴۴) . نهج البلاغه، خطبه ی ۴.

۲- (۴۵) . سوره ی حاقه، آیه ی ۷.

۳- (۴۶) . سوره ی قصص، آیه ی ۳۰.

۴- (۴۷) . نهج البلاغه، حکمت ۱۳۶.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۴۹ تا ۵۳ سوره مریم ۸۸/۰۸/۱۹

.Your browser does not support the audio tag

«فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلّاً جَعَلْنَا نَبِيّاً (۴۹) وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِن رَّحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيّاً(۵۰) وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصاً وَكَانَ رَسُولاً نَّبِيّاً (۵۱) وَنَادَيْنَاهُ مِن جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيّاً (۵۲) وَوَهَبْنَا لَهُ مِن رَّحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيّاً (۵۳)»

در جریان اعتزال و مهاجرت وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) عصاره ی توحید که همان «لا إله الاّ الله» است مطرح شد برای اینکه وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) تنها از عموی خود فاصله نگرفت و تنها از قوم بت پرست هم فاصله نگرفت و تنها از بت پرست و بت پرستی هم فاصله نگرفت بلکه از بت پرست و بت پرستی یک طرف، و به طرف الله رفتن طرف دیگر فاصله گرفت یعنی از «لا إله» بدون «الاّ الله» فاصله نگرفت از «لا إله» فاصله گرفت به «الاّ الله» رسید این طور نیست که از بت پرستی فاصله گرفته باشد بگوید من ببینم فکر بکنم چه در می آید خیر، از بت پرستی و شرک هجرت کرد به توحید ملاحظه بفرمایید فرمود: «وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ»(۱) یعنی من از «لا اله» هجرت می کنم فاصله می گیرم این یک، «وَأَدْعُوا رَبِّي» به «الاّ ـ الله» می رسم این دو، پس عصاره ی هجرت وجود مبارک ابراهیم همان «لا اله الاّ الله» شد وگرنه نفی طاغوت و آلهه یک طرف قضیه است اثبات توحید هم طرف دوم. در سوره ی مبارکه ی «نحل» هدف همه ی انبیا و برنامه ی همه ی انبیا در آیه ی ۳۶ سوره ی مبارکه ی «نحل» این چنین بیان شد «لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولاً» که «أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» هم نفی آلهه، هم اثبات الله منتها روحِ این آیه تقدیم آن توحید است بر نفی شرک ظاهر کلمه طیّب «لا إله الاّ الله» نفی شرک است و اثبات توحید ولی به عمق این کلمه اگر کسی توجّه کند می بیند در همین کلمه توحید مقدّم است و نفی شرک مؤخّر یعنی «لا إله» مؤخّر است «الاّ الله» مقدم چرا، چون چندین بار اشاره شد که این «إلاّ» استثنا نیست و این قضیه دوتا جمله نیست یک جمله ی سالبه یک جمله ی موجبه این «إلاّ» به معنای غیر است کلّ این جمله یک قضیه است وقتی به معنای غیر شد معنایش این است که غیر از اللّهی که فطرت پذیر است، دل پذیر است، حق بودن او قطعی است دیگران نه، این «لا إله» مؤخّر است غیر «إلاّ» به معنی غیر است یعنی غیر از خدای واحدی که مقبول همه ی ماست معقول همه است فطریِ همه ماست دیگران نه، پس روح این قضیه به یک جمله برمی گردد دوتا قضیه نیست و «إلاّ» هم به معنای غیر است.

۱- (۱) . سوره ی مریم، آیه ی ۴۸.

مطلب سوم آن است که در همه ی موارد که «إلاّ» به معنای غیر است تالی آن «إلاّ» اصل است سابق آن «إلاّ» فرع یعنی غیر از اللّهی که همه ی ما او را می پذیریم دیگری را دیگران نه، چون روح «لا إله إلاّ الله» به تقدیم ایجاب است بر سلب یا تقدیم توحید است بر نفی شرک در آیه ی ۳۶ سوره ی مبارکه ی «نحل» این چنین آمد که ما به همه ی انبیا گفتیم «أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ

وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» یعنی الله را که فطرت پـذیر است بپرستید دیگران نه، لذا وجود مبارک ابراهیم همین کار را کرد نفرمود من از بت پرستی بیزارم فرمود توحیـد حق است و غیر خـدا دشـمن من انـد من از این دشـمنان به آن دوست پناهنـده شـدم که در آیـات سوره ی مبارکه ی «شـعراء» و امثال «شـعراء» آمـده است که «فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ»(۱) بنابراین هجرت وجود مبـارک ابراهیم به این صـورت در می آیـد که «أَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ و أذهب الی الله» این «أذهب الی الله» را در سوره ی مبارکه ی «صافات» آیه ی ۹۹ به این صورت بیان فرمود وقتی وجود مبارک ابراهیم خواست از سیر خود سخن بگوید فرمود: «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي» پس اعـتزال از بت پرستی به بت پرسـتان و ذَهـاب و هجرت به توحیـد است «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيَهْدِينِ» لکن در این حـالت به عمـوی خـود وعـده داد که من اسـتغفار مکرّر می کنم برای تـو این «سَأَسْتَغْفِرُ»(۲) چون فعل مضارع است و مفید اسـتمرار او را وعده داد که من مکرّر از خدا می خواهم که هدایتت بکند آن روزها هنوز دسـتوری نیامده که برای مشـرکین شـما طلب مغفرت نکنیـد و بعـد از آنکه وجود مبارک ابراهیم برای او روشن شد که این عموی او دست از شرک برنمی دارد اعلان تبرّی کرد و بیزاری جست که «فَلَمَّا تَبَيَّنَ» که او مشرک است و توحیدپذیر نیست «تَبَرَّأَ مِنْهُ».(۳)

۱- (۲) . سوره ی شعراء، آیه ی ۷۷.

۲- (۳) . سوره ی مریم، آیه ی ۴۷.

۳- (۴) . سوره ی توبه، آیه ی ۱۱۴.

پرسش: حاج آقا می شود این دو جمله را به یک معنا گرفت همان تبرّی از آن در واقع حق طلبی است.

پاسخ: نه، باطل گریزی غیر از حق طلبی است.

پرسش: هر دو اسنادش الی الحق است دیگر.

پاسخ: نه، این یک وظیفه است یک وقت ممکن است انسان بت پرست نباشد و لامذهب باشد اگر بت پرستی نفی شد باید خداپرستی ثابت بشود صِرف «لا إله» کافی نیست یک «إلّا الله» هم لازم است.

خب، «وَأَدْعُوا رَبِّی عَسَی أَلاَّ أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّی شَقِيّاً»(۱) که این تعریضِ ضمنی بیان شد دیگر نفرمود «اعتزلوا» بلکه فرمود: «فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ»، «فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ» این چنین نیست که از مشرکی به مشرک دیگر فرار کرده باشد نظیر فرار از بئربه بالوئه آن طور نبود فرار از مشرک به موحّد، فرار از شرک به توحید «فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ» در قرآن هم پایان سِیر را مشخص کرد و هم پایان سالک را پایان سیر ابراهیم(سلام الله علیه) از کَلدان به طرف سرزمین شام و امثال شام این پایان حرکت است هر حرکت بالأخره مقصدی دارد که به آنجا رسید تمام می شود اما مقصدِ حرکت غیر از مقصد متحرّک است حرکت همیشه به مقصد می رسد منتهی الیه حرکت مقصد حرکت است اما مقصود متحرّک غیر از مقصد حرکت است وجود مبارک ابراهیم شام و غیر شام نمی شناسد «إِنِّی ذَاهِبٌ إِلَی رَبِّی» بدن او از کَلدان به شام حرکت می کند اما خودش به الله حرکت می کند پس مقصودی داریم که هدفِ متحرّک است، مقصدی داریم که هدفِ حرکت است در سوره ی مبارکه ی «صافات» مقصود را هم بیان فرمود که گفت «إِنِّی ذَاهِبٌ إِلَی رَبِّی»،(۲) «فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ» قرآن کریم فرزندان ابراهیم(سلام الله علیهم اجمعین) را که ذکر می کند غالباً اسحاق و یعقوب را کنار حضرت ابراهیم ذکر می کند ولی برای حضرت اسماعیل چون جایگاه خاص دارد برنامه ی مخصوص مطرح می کند در اینجا سخن از حضرت اسماعیل نیست بعداً نام مبارک اسماعیل را می برد «وَاذْكُرْ فِی الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ»(۳) بنا بر اینکه این اسماعیلِ صادق الوعد همان اسماعیلِ حضرت ابراهیم باشد لکن در سوره ی مبارکه ی «صافات» و همچنین در سوره ی مبارکه ی «ص» این مرزها را مشخص کرده در سوره ی مبارکه ی «ص» آیه ی ۴۵ به این صورت فرمود آیه ی ۴۵ سوره ی مبارکه ی «ص» این است «وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولِی الْأَيْدِی وَالْأَبْصَارِ» که اینها دارای دست و چشم اند یعنی کاری انجام می دهند و چیزی را درک می کنند که بحثش قبلاً به مناسبتی اشاره شد «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُم بِخَالِصَةٍ»(۴) اینها چون اولواالأیدی و الأبصار بودند ما یک جایزه ی خوبی به آنها دادیم این جایزه خالص است مَشوب نیست «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُم بِخَالِصَةٍ» آن وقت سؤال می شود که «ما تلک الخالصه» جواب داده می شود «ذِكْرَی الدَّارِ» که این «ذِكْرَی الدَّارِ» خبر است برای مبتدای محذوف یعنی «تلک الجائزه الخالصه ذکری الدار» این است که اینها به یاد خانه شان اند می دانند کجایی اند و آدرس منزلشان هم یادشان نرفته خب اگر کسی ندانند کجایی است و آدرس خانه اش یادش برود سرگردان است دیگر دار و خانه ی ما جای دیگر است اینجا مسافرخانه است مسافرخانه، خانه نیست خانه ی مسافرین است اگر دنیا مَعبَر است و مسافرخانه است خانه ی رسمی ما جای دیگر است لذا الله بالقول المطلق برای قیامت است فرمود اینها به یاد خانه شان اند و این جایزه است. خب، در اینجا سخن از حضرت اسماعیل نیست آیه ی ۴۵ سوره ی «ص» این است «وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولِی الْأَيْدِی وَالْأَبْصَارِ* إِنَّا أَخْلَصْنَاهُم بِخَالِصَةٍ» که آن خالصه «ذِكْرَی الدَّارِ» است

«وَإِنَّهُمْ عِندَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ * وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ» نـام مبـارك اسـماعيل را بعـداً می برد در سوره ی مبارکه ی «صافات» هم مشابه همین وضع پیش آمده در سوره ی مبارکه ی «صافات» اول قسـمت حضـرت اسـماعیل را ذکر می کند بعد جریان اسحاق را آیه ی ۱۰۱ به بعـد سوره ی مبـارکه ی «صافـات» این است «إِنِّی ذَاهِبٌ إِلَی رَبِّی سَيَهْدِينِ * رَبِّ هَبْ لِی مِنَ الصَّالِحِينَ * فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ» که این نشان می دهـد که ذبیـح وجود مبارك اسـماعیل است نه اسحاقی که بعضـی از اهل سنّت پنداشتند چرا، برای اینکه از آیه ی ۱۰۱ به بعـد قصّه ی ذبیح بودن حضـرت اسـماعیل را ذکر می کند وقتی این داسـتان تمام شد می فرماید ما به حضـرت ابراهیم بشارت اسـحاق دادیم به او اسحاق فرزندی به نام اسحاق، نوزادی به نام اسحاق به او دادیم خب این پیـداست ذبیح اسـماعیل است دیگر «فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ * فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ» این قصّه را پایـان می برد تـا «وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ * وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ * سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ * كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ * وَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ»(۵) قصّه ی اسـحاق را از این به بعد شروع می کند غرض این است که جریان حضـرت اسـماعیل را از آنها جـدا می کند خصـیصه ای که وجود مبارك ذبیح الهی دارد باعث می شود که چه در این سـوره یعنی سـوره ی «مریـم» چـه در سوره ی «ص» چـه در سوره ی «صافـات» مرز بیـن اسـحاق و یعقـوب از یـک سـو و اسـماعیل(سلام الله علیهم اجمعین) را از سوی دیگر جـدا بکنـد لـذا در اینجـا یعنی در سوره ی مبـارکه ی «مریم» نام حضـرت اسماعیل نیامده «وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِن رَّحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيّاً» این تفسیر شریف کنزالدقائق ملاحظه فرمودید که از وجود مبـارك امـام حسن عسکری نقل شـده است از ابی الحسن(علیهما السـلام) نقل شـده است که آیا نام مبارك حضـرت امیر در قرآن هست؟ فرمود بله، این «لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيّاً» منظور حضـرت امیر است و وجود مبـارك حضـرت در جواب نـامه نوشت که منظور از علی، امیرالمؤمنین است مستحضـرید این روایات خیلی نظیر صـحیحه زراره و صحیحه محمدبن مسلم نیست که انسان بتوانـد تکیه کند لکن نیازی به این نیست آن حدیث متواتر و قطعی «ثقلین» آمده اینها را عِدل قرآن کریم قرار داده اگر کسـی عِدل قرآن باشد دیگر بالاتر از این مقامی در عالَم امکان فرض ندارد که.

۱- (۵) . سوره ی مریم، آیه ی ۴۸.

۲- (۶) . سوره ی مریم، آیه ی ۹۹.

۳- (۷) . سوره ی مریم، آیه ی ۵۴.

۴- (۸) . سوره ی ص، آیه ی ۴۶.

۵- (۹) . سوره ی صافات، آیات ۱۰۷ _ ۱۱۲.

خب، «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى» خصوصیّتش در بحث دیروز اشاره شد «إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصاً» یک، «وَكَانَ رَسُولاً» دو، و «نَّبِيّاً» سه، برخیها سرّ تقدّم رسول بر نبیّ را این دانستند در مقام ثبوت اول خبر می گیرد بعد مأمور می شود به ابلاغ در مقام اثبات اینکه رسول شد آمد نزد مردم خبرِ الهی را به مردم می رساند چون اِنباء و گزارش وحی بعد از آمدن است از این جهت در مقام اثبات نه ثبوت گزارش دادن بعد از سِمت رسالت است ولی خب نکته ظاهراً همان است که در بحث دیروز گذشت «وَكَانَ رَسُولاً نَّبِيّاً». خب، وجود مبارک موسای کلیم از مصر تشریف بردند مَدین چند سالی «تَأْجُرَنِي ثَمَانِيَةَ حِجَجٍ»[(۱)] هر سال یک بار حجّهالإسلام انجام می دهند حج انجام می دهند لذا سال را حِجّه می گفتند اصلاً نام گذاری سال به حِجّه، حِجّه همین است «ثَمَانِيَةَ حِجَجٍ» یعنی هشت سال چون در هر سال یک بار حج انجام می شد یک امر بین المللی هم همین بود تاریخهای شمسی و امثال ذلک که رواجی نداشت. خب، این هشت سال را وجود مبارک موسای کلیم در مدین بودند و ازدواج کردند با فرزند شعیب(سلام الله علیهما) و از مدین به طرف مصر می آمدند همین که از مدین حرکت کردند به سرزمین کوه سینا رسیدند فرمود: «وَنَادَيْنَاهُ مِن جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيّاً» اگر کلمه ی جانب نبود ممکن بود این أیمن هم از یمین باشد یعنی طرف راست، هم از یُمن باشد یعنی منشأ برکت لکن این جانب که آمده این أیمن وصف جانب است یعنی از طرف راستِ کوه طور وقتی این عابر این مسافر از مدین به طرف مصر می آید به منطقه ی طور سینا می رسد دست راستِ این عابر، دست راست این مسافر ما از طرف دست راست این از کوه طور آن بخشی که در طرف دست راست این سالک است «وَنَادَيْنَاهُ مِن جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ» یعنی «مِن الجانب الأيمن للطور» و این چون به لحاظ خود سالک است مشخص است وجود مبارک حضرت موسی دید از طرف راستش صدایی آمده و نمی دانست که این صدا چیست.

ص: ۱۸۹

۱- (۱۰) . سوره ی قصص، آیه ی ۲۷.

پرسش: صدای پروردگار که جهت ندارد؟!

پاسخ: بله، ولی او از این جهت شنیده خدای سبحان جهتی ندارد ولی او از این جهت شنیده مثل اینکه مکانی ندارد ولی وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در کوه حِرا شنیده.

خب، «وَنَادَيْنَاهُ مِن جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ» این وادی أیمن، وادی أیمن که در تعبیرات نثر و نظم ماست آن هم دو احتمال دارد یکی اینکه طرف راست اگر أیمن از یمین باشد یا نه، جانب یُمن و برکت اگر از یُمن باشد آنچه در سوره ی مبارکه ی «قصص» آمده آن هم مسئله ی جانب را مطرح کرده در سوره ی مبارکه ی «قصص» آیه ی ۲۹ این است «فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ» یعنی آن مدتی را که وجود مبارک شعیب با موسی(سلام الله علیهما) قرار گذاشتند این مدت را وجود مبارک موسی به پایان رسانده «وَسَارَ بِأَهْلِهِ» که این «باء» برای تعدیه است یعنی همراهانش را، اهل و عیالش را سیر داد «آنَسَ مِن جَانِبِ الطُّورِ نَاراً» از طرف کوه طور ناری دید حالا از طرف راست یا از طرف چپ اینجا مشخص نیست «قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَاراً لَعَلِّي آتِيكُم مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ» آتشی آنجا روشن است یا من بروم اگر کسی آنجا هست از او راهنمایی بگیرم یا لااقل مقداری آتش بیاوریم که همه مان گرم بشویم «لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ * فَلَمَّا أَتَاهَا» به این منطقه ای که در حقیقت نور بود و نه نار و از منظر وجود مبارک موسای کلیم نار دیده شد «نُودِيَ مِن شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ» این أیمن صفت شاطی است یعنی از شاطی یعنی جانب، جانب راست این وادی پس اول سخن از کوه طور است که فرمود: «آنَسَ مِن جَانِبِ الطُّورِ نَاراً» اما جانب طور طرف راستش یا طرف چپش مشخص نیست اما این ندایی که می آید «نُودِيَ مِن شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ» اصلِ طور لغتاً به معنی کوه است نه کوهِ خاص منتها حالا ـ عَلم بالغلبه شد برای کوه مخصوص وگرنه طور یعنی جبل نه اینکه اسم است یک وقت ما می گوییم قلّه ی دماوند خب این اسم است برای آن قلّه ی مخصوص یا قلّه ی الوند یا قلّه ی سبلان اینها اسم است یک وقت است یک منطقه را بگویند طور «الطور هو الجبل» اما علم بالغلبه بشود مانعی ندارد اینجا هم علم بالغلبه است لکن فرمود: «مِن شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ» آن آقایانی که وادیِ ایمن تلقّی کردند و فکر می کردند این أیمن از یُمن است نه از یمین شاید به قرینه ی بُقعه ی مبارکه گفته باشند که اینجا منشأ برکت است آنجا منشأ یُمن است و اینها خب برکت را از مبارک که می شود گرفت اما أیمن از یُمن باشد نه از یَمین این بعید است چون کلمه ی شاطی در سوره ی «قصص» یا جانب در سوره ی «مریم» نشان می دهد که می خواهد بفرماید طرف راست «مِن شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَن يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ».(۱) خب، بنابراین وجود مبارک موسای کلیم وقتی از مدین به طرف مصر می آمد این صحنه برایش پیش آمد بسیاری از مسیحیها آن طوری که شیخناالاستاد مرحوم علامه شعرانی(رضوان الله علیه) در آن نثر طوبی تحقیق کردند فرمود بسیاری از مسیحیها تلاشها و کوششها کردند که جای دقیق این کوه طور را آن بُقعه ی مبار که را آن را پیدا کنند بالأخره موفق نشدند یک حدس و تخمینی هست جایی را هم تقدیس می کنند کلیسایی هم بعدها ساختند و خودشان صد درصد باور ندارند که این نقطه همان جایی بود که وجود مبارک موسای کلیم آنجا با خدای سبحان ملاقات کرد یعنی کلام شنیده خب فرق آنها با مسلمانها این است که اینها به هر وسیله ای هست این کوه حرا را حفظ کردند و اگر تلاش و کوشش مسلمانها مخصوصاً پیروان اهل بیت نبود اینها این مفاخر اسلامی را از دست می دادند چه اینکه بخشی از مفاخر اسلامی مثل آن محلّه ی بنی هاشم را از دست دادند اما کوه حرا را گفتند بروید زیارت کنید این خطبه ی نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه این کوه حرا را حفظ کرده فرمود هر ساله پیغمبر کوه حرا آنجا چند لحظه ای یا چند روزی مدّتی

می آمد عبادت می کرد فقط من می دیدم که او با حرا اُنس دارد و احدی باخبر نبود که پیغمبر در حرا چه می کند «وَ لَقَدْ كَانَ يُجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحِرَاءَ» و من می دیدم «فَأَرَاهُ وَ لاَ يَرَاهُ غَيْرِي»(۲) اینها را حضرت امیر حفظ کرده، پیروانشان حفظ کردند و اگر این کوه طور نصیب مسلمانها بود یقیناً حفظ می کردند و حیف موسای کلیم بود که گرفتار این بنی اسرائیل شد.

۱- (۱۱) . سوره ی قصص، آیه ی ۳۰.

۲- (۱۲) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۲.

خب، مسئله ی تقریب در بحث دیروز اشاره شد که بالأخره به قدر طاقت بشریه ما ناچاریم قربه الی الله را درک کنیم از آن به بعد خیلی از مجهولات می مانـد آن عیب ندارد به مقدار طاقت باید تلاش و کوشش کنیم که فاصله ی ما و خدای ما چقدر است چیست این فاصله قربه الی الله می گوییم از ما سؤال بکنند این قربه الی الله، تقرّب الی الله فلان شخص «كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ»(۱) این چیست؟ می گوییم قرب معنوی است نه قرب لفظی نه قرب مکانی نه قرب زمانی همین، اما چیست بالأخره این یک بحث می خواهد اگر اینها هم که جزء آیه ی محکمه اند نظیر فقه و اصول بحث می شد خیلی از مطالب حل می شد تازه هر چه ما بفهمیم نسبت به آن مقداری که برای ما مجهول است قابل قیاس نیست آن مقداری که مجهول است نامتناهی است آن مقداری که برای معلوم است نامتناهی است اما بالأخره باید بفهمیم که چه هست در بحث دیروز اشاره شد که آن قرب معنوی که گفته می شود ما معنا را می فهمیم اما باید بفهمیم که کدام قسم از اقسام معانی است ما یک سلسله معانی اعتباری داریم نظیر ریاست و مرئوسیّت و امثال ذلک از این قبیل نیست یک، یک سلسله معانی داریم که در منطق از آنها بحث می شود به نام معقولات ثانیه منطقی از اینها نیست دو، یک سلسله معانی داریم که در فلسفه از آنها بحث می شود به نام معقولات ثانی فلسفی از اینها نیست سه، یک سلسله ماهیّات کلی داریم به نام مقولات نه معقولات که در فلسفه و کلام از آنها بحث می شود از اینها نیست چهار به نام ماهیّات جوهر و عرض کسی ماهیات را روی هم بگذارد به خدا نزدیک بشود از این قبیل نیست و پنج، تنها چیزی که می تواند رابط عبد و مولا باشد حقیقت هستی است حقیقت هستی بنا بر تباین راه نیست مسیر نیست صراط مستقیم نیست برای اینکه اگر حقیقت وجود، حقیقت متباین باشد گسیخته است متباینات از هم گسیخته اند متباینات از هم بینونت دارند این راه نیست این پنج، تنها راهی که حکمت متعالیه فراسوی سالکان نصب می کند این است که این حقایق وجودی است و به هم مرتبط است گسیخته نیست دوتا خاصیّت هم دارد شش و هفت، یکی اینکه اینها درجات دارند شدّت و ضعف دارند بعضی ضعیف اند بعضی أضعف، بعضی قوی اند بعضی أقوا یک، هفتم آن است که گذشته از شدّت و ضعف اشتداد دارند اشتداد یعنی اشتداد، اشتداد یعنی ضعیف می تواند شدید بشود شدّت ضعف را تشکیک حل می کند مثل درجات نور اما اشتداد این است که ضعیف می تواند قوی بشود و این با حرکت جوهری حل می شود اگر حرکت جوهری اش حل شد ما گذشته از شدّت و ضعف اشتداد هم داریم یعنی ضعیف می تواند شدید بشود، شدید می تواند اشد بشود آن وقت این گونه از احادیث که گفته شد «أقرأ وارقَ»(۲) به صاحب قرآن به تالی قرآن به اهل قرآن می گویند بخوان و بالا برو که تا حدودی برای ما قابل حل است بالأخره آدم چیزی باید بفهمد دیگر کجا باید بروی یعنی در مفاهیم و معانی بالا برویم یا حقایق متباینه وجودی بالا برویم یا درجات تشکیکی وجود بدون حرکت جوهری بالا برویم هیچ کدام از اینها را که عقل نمی پذیرد راهی باید باشد که این راه به طرف بالاست و او به ما نزدیک است ما از او دوریم اینکه فرمود: «وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيّاً» یعنی او را نزدیک کردیم وگرنه خدا به همه نزدیک است تمام مشکل این است که این قُرب و بُعد یک طرفه است نه دو طرفه او به ما نزدیک است ما از او دوریم ما خیال نکنیم این قُرب و بُعدی که افراد با خدای سبحان دارند نظیر قُرب و بُعد مادی، زمانی و زمینی یکسان است الآن اگر ما نسبت به ساعت دوازده چند دقیقه فاصله داریم ساعت دوازده هم از ما چند دقیقه فاصله دارد یعنی یکسان است از نظر زمان اگر ما نسبت به دیروز ۲۴ ساعت فاصله داریم دیروز هم از ما ۲۴ ساعت فاصله دارد این برای زمان، از نظر زمین اگر ما با این ستون مسجد اعظم پنج متر فاصله داریم این ستون هم از ما پنج متر فاصله دارد این یکسان است، اما در معارف ممکن است الف به باء نزدیک باشد باء از الف دور فرمود: «أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»(۳) اما یک عده «يُنَادَوْنَ مِن مَكَانٍ بَعِيدٍ»(۴) خب خدا غریق رحمت کند این حکما مرحوم فیض را مثلاً ایشان مثالی زده می فرماید اگر یک اعما باشد با یک بصیر آن بصیر کنار اعما نشسته او را می بیند به او خیلی نزدیک است ولی این اعما

آن بصیر را نمی بیند خیال می کند هنوز در سفر است خدای سبحان که «بِكَلِّ شَی ءٍ بَصِیرٌ»(۵) است «أَقْرَبُ إِلَینا مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ» است ولی ما از او دوریم در معارف قُرب و بُعد دوجانبه یکسان نیست از یک طرف قرب است از یک طرف بُعد فرمود من که به موسای کلیم همیشه نزدیک بودم او را دارم نزدیک می کنم نه «تقرّبت إلیه» بلکه «وَقَرَّبْنَاهُ نَجِیّاً».

۱- (۱۳) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۵.

۲- (۱۴) . الکافی، ج۲، ص۶۰۶.

۳- (۱۵) . سوره ی ق، آیه ی ۱۶.

۴- (۱۶) . سوره ی فصلت، آیه ی ۴۴.

۵- (۱۷) . سوره ی ملک، آیه ی ۱۹.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۵۱ تا ۵۵ سوره مریم ۸۸/۰۸/۲۰

Your browser does not support the audio tag.

«وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصاً وَكَانَ رَسُولاً نَّبِيّاً (۵۱) وَنَادَيْنَاهُ مِن جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيّاً (۵۲) وَوَهَبْنَا لَهُ مِن رَّحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيّاً (۵۳) وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولاً نَّبِيّاً (۵۴) وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِندَ رَبِّهِ مَرْضِيّاً (۵۵)»بعد از جریان وجود مبارک حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) و ذکر اینکه به ابراهیم اسحاق و یعقوب داد جریان وجود مبارک موسای کلیم را ذکر کرد زیرا موسای کلیم از احفاد اسحاق و یعقوب است و جریان اسماعیل(سلام الله علیه) را جداگانه ذکر کرد زیرا مستقیماً به وجود مبارک ابراهیم مرتبط است اگر منظور از این اسماعیل، اسماعیل بن ابراهیم باشد.

پرسش: استاد ببخشید قبل از ورود در بحث دیروز حضرتعالی فرمودید که «إِلَّا اللّهُ» مقدم بر «لَا إِلَهَ» است که یک نگاه ظریفی است ولی چون حضرت ابراهیم اول می آید «لَا إِلَهَ» را به وسیله رد قمر و ردّ ستارگان و ردّ شخص برای عبودیّت نفی می کند بعد می آید ثبوت «إِلَّا اللّهُ» می کند.

پاسخ: فرق بین مقام ثبوت و اثبات هم همین بود دیگر در مقام ثبوت آن «إِلَّا اللّهُ» مقدم است و «لَا إِلَهَ» مؤخّر در مقام اثبات به عکس است دیگر وجود مبارک ابراهیم هم همین کار را کرد وقتی انسان درست بیاندیشد می بیند توحید را دارد خدا به او می فرماید غیر از این یکی که در دلت ذخیره شده است و فطری توست دیگران را راه نده «لَا إِلَهَ» غیر از همین یکی نه اینکه لوح دل و صفحه ی نفس خالی از شرک و توحید باشد انسان نه موحّد باشد نه مشرک بعد بیاید بعضیها شرک را قبول کنند بعضیها توحید را قبول کنند که هر دو نسبت به ذهن بیگانه باشد و نفس خالی باشد از هر دو بیاید یکی را بپذیرد دیگری را نفی کند مشرک می آید شرک را می پذیرد توحید را نفی می کند، موحّد می آید توحید را می پذیرد شرک را نفی می کند این چنین نیست بلکه صحنه ی نفس با سرمایه ی توحید خلق شده «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا»(۱) هست، «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»(۲) هست، «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»(۳) هست و مانند آ ن، ما با سرمایه خلق شدیم وقتی که بالا آمدیم تحقیق بکنیم انبیا این نهان ما و نهاد ما را شکوفا می کنند «يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»(۴) به اینجا می رسیم که غیر از همین توحیدی که داریم دیگری و دیگران نه، «لاَـ إِلَهَ» غیر از همین یکی. خب، این در مقام ثبوت در مقام اثبات البته نفی شرک مقدم است دیگر مقدّمه است نه مقدّم.

۱- (۱) . سوره ی شمس، آیه ی ۷.

۲- (۲) . سوره ی شمس، آیه ی ۸.

۳- (۳) . سوره ی روم، آیه ی ۳۰.

۴- (۴) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱.

پرسش: خود این «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» فجور هم اینجا قید شده دیگر.

پاسخ: «وَتَقْوَاهَا» بله، اما الهام کرده فرموده آن که من به تو دادم فطری توست «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً»، خب.

بنابراین اما اینکه وجود مبارک موسای کلیم به دنبال جریان ابراهیم قرار گرفت چون از احفاد اسحاق و یعقوب است وجود مبارک اسماعیل بنا بر اینکه منظور از این اسماعیل، اسماعیل بن ابراهیم(سلام الله علیهما) باشد بعد ذکر شده برای اینکه از احفاد اسحاق و یعقوب نیست مستقیماً به ابراهیم مرتبط است.

مطلب دیگر اینکه این مخلَص حالاـ خود وجود مبارک موسی «أخلص نفسه» یا «إستخلصه الله لنفسه» بالأخره مخلَص است اما آنکه گفته شد «مخلصون علی خطرٍ عظیم» این سه مرحله باید روشن بشود سند باید احراز بشود اولاًـ آیا او مخلِص است یا مخلَص است که «مخلِصون علی خطرٍ عظیم» یا «مخلَصون علی خطرٍ عظیم» این دو، بعد از عبور از این دو مرحله بالأـخره اینها در مقام تکلیف اند صدور معصیت از اینها ممکن است عقلاًـ گرچه محال است عادتاً، و اگر عقلاً مستحیل بود که دیگر مکلّف نبودند ثالثاً، این سه مرحله را باید بگذرانند.

مطلب بعدی آن است که برای تثبیت این مقامها مرتب کلمه ی «كَانَ» تکرار می شود «كَانَ مُخْلَصاً وَكَانَ رَسُولاً نَّبِيّاً» این چنین است بعد فرمود: «وَنَادَيْنَاهُ مِن جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيّاً» ندا برای دور است نجوا برای نزدیک است اول منادات است بعد مناجات حالاـ من با او مناجات کردم یا او نزدیک شد او با من مناجات کرد این «نَجیء» گرچه به صیغه ی ثلاثی مجرّد است لکن فَعیل از باب مفاعله است نه فعیل از باب فَعَل «ناجَیَ، یناجیُ، نَجیاً» که این نَجی مثل جَلی است «جالس، یجالس، جلیساً» فعیلی نیست که از ثلاثی مجرّد باشد فعیلی است که از ثلاثی مزید است حالا من مناجات کنم یا او مناجات کند؟ این «مناجات شعبانیه» اهل بیت(علیهم السلام) خوب مشخص کرده که اول انسان منادی است ندا می کند چون دور است وقتی نزدیک شد کم کم می شود مناجی وقتی که مناجی شد مناجاتش تمام شد اجازه ی سکوت پیدا می کند می شود ساکت وقتی ساکت شد از آن مرحله به بعد خدا مناجی است «واجعلنی ممن ناجیته نادیته فأجابك و لاحظته فَصَعق لجلالك»(۱) بكذا و كذا این مراحل چهارگانه را آن «مناجات شعبانیه» خوب شرح می دهد که اول منادات است انسان وقتی نزدیک شد مناجات می کند بعد حالت محو و سهو به او دست می دهد ساکت می نشیند نوبت خدا شروع می شود خدا از آن به بعد مناجات می کند. خب، این وجود مبارک موسای کلیم اول منادای خدا بود بعد مناجی خدا شد در اثر قُرب این قرب نه زمانی است و نه زمینی گرچه بدن مطهّر موسای کلیم در طرف راست این کوه موقع آمدن وقتی که از مدین به طرف مصر می آمد به طرف راست جانب کوه طور شد این برای مکان، گرچه از نظر زمان شب بود ولی این معارف نه شب است نه روز الآن ما که اینجا داریم بحث می کنیم در روز چهارشنبه در مسجد اعظم بحث می کنیم این گفتنها و شنیدنها در زمین و زمان است ولی این معارف و آن مطالب که زمینی نیست، زمانی نیست الآن اینکه اول منادات است بعد مناجات است مناجات عبد با مولاست بعد سهو و سکوت است بعد مناجات الله با عبد است اینها که در قم نیست این حرفها اینها که در زمین نیست الفاظ در زمین است گفتن در زمین است شنیدن در زمین است اما این معنا که زمینی نیست بنابراین این قُرب وجود مبارک موسای کلیم که باعث نجوای او شد این بدنش در طور بود این حادثه در طور بود ولی آن قُرب در طور و غیر طور نبود مثل اینکه قرآن کریم در

شبِ قـدر نـازل شـد امـا الفـاظش و کلمـاتش و حروفش در شب قـدر نازل شـد اما معانی او که در زمان و زمین نیست فرمود: «وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيّاً» اما حالا چطور خـدای سـبحان با او حرف زد یا او با خدای سـبحان حرف زد در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «شوری» آمـده که سه گونه ممکن است خـدا با بنـده اش حرف بزنـد در اینجا هم وجود مبارک موسای کلیم گاهی «مِن وراء شجر» سخن می شنود می شود «مِن وَرَاءِ حِجَابٍ»،(۲) گاهی هم ممکن است بلاواسطه بشنود.

۱- (۵) . اقبال الأعمال، ص۶۸۷.

۲- (۶) . سوره ی شوری، آیه ی ۵۱.

پرسش: مطالب مهمّی که به پیغمبر نشان دادند در معراج نشان دادند نه در زمین.

پاسخ: بله، آن مربوط به «إِنَّا انزَلْنَاهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ»(۱) نیست بعضی از مطالب بود در معراج نشان دادند بعضی از مطالب بود مربوط به نزول سوره ی مبارکه ی «قدر» که در لیله ی قدر بود و مانند آن، خب.

آیه ی ۵۱ سوره ی مبارکه ی «شوری» این است که «وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْياً أَوْ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولاً فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ» هیچ بشری نمی تواند کلام الهی را بشنود مگر از یکی از این سه راه که این منفصله ی مانعهالخلو است اجتماع را شاید بعضیها هم من وراء حجاب می شنوند، هم با ارسال فرشته می شنوند هم بلاواسطه می شنوند وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) این طور بود، وجود مبارک موسای کلیم احیاناً این طور بود و مانند آن. فرمود سه گونه ممکن است خدا با بشر حرف بزند اینجا هم که فرمود: «وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيّاً» که مسبوق است با «نَادَيْنَاهُ» این دو گونه می فهماند «وَنَادَيْنَاهُ مِن جَانِبِ الطُّورِ» با فاصله است حالا «وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيّاً» بلافاصله است چون بلافاصله است احیاناً ممکن است که فرشته ای در کار نباشد باز هم ممکن است آنجا هم مناجات هم مراتبی دارد در بعضی از مراتب نجوا فرشته ها حضور دارند باز هم ممکن است به وسیله فرشته باشد اثبات اینکه بلاواسطه بود برهان می خواهد ولی نفی اش از این آیه برنمی آید. «وَوَهَبْنَا لَهُ مِن رَّحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيّاً» این سوره ی مبارکه ی «مریم» با رحمت شروع شده است که فرمود: «كهيعص * ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا»(۲) از رحمتهای خاصّه در این سور ه کم نام برده نشده یکی از آن رحمتها این است که ما به او هارون دادیم که این هارون عطف بیان أخ است «وَوَهَبْنَا لَهُ مِن رَّحْمَتِنَا أَخَاهُ» که عطف بیانش هارون است «هَارُونَ نَبِيّاً» این هارون را در سوره ی مبارکه ی «قصص» مشخص کرد که برای چه ما هارون را به موسای کلیم دادیم آیه ی ۳۳ سوره ی مبارکه ی «قصص» این است فرمود: «قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْساً فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ* وَأَخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَاناً فَأَرْسِلْهُ مَعِيَ رِدْءاً ... أَن يُكَذِّبُونِ» در سوره ی مبارکه ی «قصص» جریان اژدها شدن و مار بزرگ شدن آن عصا را اول ذکر می کند آیه ی ۳۰ به بعد که «فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِن شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَهِ الْمُبَارَكَهِ مِنَ الشَّجَرَهِ أَن يَا مُوسَى» بعد «وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِراً» این مسئله ی اژدها شدن عصا را ذکر می کند به ذات اقدس الهی عرض می کند خدایا همیشه با اژدها کار پیش نمی رود کاری که از دلیل و برهان ساخته است از مار و عقرب ساخته نیست همه که بر اساس ترس ایمان نمی آورند که حالا بر فرض ترساندیم کسی باشد که برهان اقامه کند حرفِ خوب زدن برای من، اما خوب حرف زدن برای برادر من است من یک مبلّغ می خواهم فصیح، بلیغ، سخنگوی خوب که خوب حرفهای مرا ادا بکند «هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَاناً»(۳) من کمبودی ندارم فصیحم ولی او أفصح از من است آن کمالی که باید در یک پیامبر باشد آن را من دارم از آن جهت نقصی نیست ولی برای تبیین این مطالب در مصرِ آلوده این کسی می خواهد که خوب بتواند تقریر کند من چنین آدمی می خواهم وگرنه ما از نظر مسئله اژدها و اینها کم نداریم ولی همیشه با اژدها کار پیش نمی رود «وَأَخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَاناً فَأَرْسِلْهُ مَعِيَ رِدْءاً يُصَدِّقُنِي» لذا ذات اقدس الهی فرمود رحمت خاصّه ما شامل حال موسای کلیم شد ما برادر او را به عنوان وزیر فرستادیم «وَوَهَبْنَا لَهُ مِن رَّحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيّاً»، خب.

۱- (۷) . سوره ی قدر، آیه ی ۱.

۲- (۸) . سوره ی مریم، آیات ۱ و ۲.

۳- (۹) . سوره ی قصص، آیه ی ۳۴.

پرسش: حاج آقا این «أَفْصَحُ مِنِّی» به خاطر لکنت زبان حضرت موسی نبود.

پاسخ: لکنت نه که نقصی باشد در پیامبر نه، آن نصاب لازم کمال را داشت چون انبیا(علیهم السلام) باید آن نصاب را داشته باشند منتها بعضیها از بعض دیگر کامل ترند، أحسن کلام اند، أحسن قلم اند یا أشجع اند این ممکن است اما آن مقدار نصاب لازم را داشت. فرمود این لسان را وجود مبارک هارون داراست «أَفْصَحُ مِنِّی لِسَاناً» ذات اقدس الهی هم فرمود این رحمت ماست که شامل حال او شد، خب.

حالا بنا بر اینکه منظور از این اسماعیل صادق الوعد باشد یک حساب است و منظور از این اسماعیل، اسماعیل بن ابراهیم باشد یک حساب دیگر است فرمود: «وَاذْکُرْ فِی الْکِتَابِ إِسْمَاعِیلَ إِنَّهُ کَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَکَانَ رَسُولاً نَّبِیّاً * وَکَانَ یَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاَةِ وَالزَّکَاةِ وَکَانَ عِندَ رَبِّهِ مَرْضِیّاً» که در این دو آیه مختصر چهار بار کلمه ی «کَانَ» تکرار شده تا به ما بفهماند که وجود مبارک اسماعیل در تمام این اوصاف مستقر بود مَلکه شده بود برای او خب، مفسّران اهل سنّت منظور از این اسماعیل را وجود مبارک اسماعیل بن ابراهیم می دانند از آنها من یادم نیست کسی به غیر اسماعیل بن ابراهیم تفسیر کرده باشد. بزرگان تفسیری ما هم مثل مرحوم شیخ طوسی این را هم منظور از این اسماعیل را اسماعیل بن ابراهیم دانستند مرحوم امین الاسلام در مجمع البیان این هم روال شیخ طوسی(رضوان الله علیه) را طی کرد فرمود منظور از این اسماعیل، اسماعیل بن ابراهیم است و قیل که منظور از این اسماعیل، اسماعیل بن حذقیل است آن وقت آن روایت را اشاره کرده مستحضرید آن روایت مرسله ی ابن سَنان است اگر ما با یک مرسله بتوانیم این اسماعیل را اسماعیل بن حذقیل بدانیم کار آسانی نیست برای اینکه دوازده بار کلمه ی مبارکه ی اسماعیل در قرآن تکرار شده یازده بارش مربوط به اسماعیل بن ابراهیم است این بار که بار دوازدهم است اگر منظور از این اسماعیل، اسماعیل بن ابراهیم باشد باید با یک دلیل معتبری باشد آیا با مرسله ی محمدبن سنان ثابت می شود و جلوی ظهور را می گیرد یا نه، البته به عنوان یک قول قابل طرح است ولی مرحوم شیخ طوسی اصلاً به عنوان قول هم این را نقل نکرده و مرتب تفسیر کرده که منظور اسماعیل بن ابراهیم است این امین الاسلام(رضوان الله علیه) است که به روال شیخ طوسی اول معنا کرده بعد فرمود و قیل که منظور از این اسماعیل، اسماعیل بن ابراهیم است سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) هم همین روایت علل الشرایع را نقل می کنند در بحث روایی در بحث تشریح اسماعیل می فرماید در علل الشرایع مرحوم صدوق از وجود مبارک معصوم(سلام الله علیه) به وسیله ی محمدبن سنان نقل شده است که منظور از این اسماعیل، اسماعیل بن حذقیل است نه اسماعیل بن ابراهیم به هر حال هر کدام باشند پیامبرند از این جهت برای ما تفاوتی ندارد لکن تعبیر رسول نشان می دهد که ممکن است کسی رسول باشد و شریعتی نیاورده باشد شریعت تازه حافظ شریعت قبلی باشد درباره ی انبیا گفتند ممکن است حافظ شریعت قبلی باشند ولی درباره ی رسول نیازی به قرینه دارد این قرینه است برای اینکه ممکن است کسی به صفت رسالت متّصف باشد و شریعت تازه ای هم نیاورده باشد «وَاذْکُرْ فِی الْکِتَابِ إِسْمَاعِیلَ إِنَّهُ کَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ» این خصیصه اش به عنوان صادق الوعد بودن گفتند روایتی است که کسی با وجود مبارک حضرت اسماعیل یا همین اسماعیلِ مطرح در اینجا وعده کردند که آ ن شخص وعده کرد که شما منتظر باش من می آیم مدّتها طول کشید و نیامد وجود مبارک اسماعیل ایستاده بود برای اینکه به وعده وفا کند خب، طرح این مطلب هم آسان نیست حالا یک سال نه، یک ماه آدم یک ماه بیکار بماند برای اینکه به کسی وعده کرده وعده بر فرض که حکم اخلاقی نباشد حکم فقهی باشد چه اینکه بعید نیست و وفای به وعده واجب باشد چه اینکه بعید نیست اما واجبهای اهم و مزاحمهای اهم هم دارد دیگر بالأخره انسان برای جامعه

کارهای فراوانی دارد یک ماه اینجا معطّل باشد بیکار و کارهای دیگر لنگ بشود برای اینکه این آقا نیامده قبول کردن این روایت هم کار آسانی نیست درباره ی وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم نقل شده که سه روز حضرت منتظر کسی بود خب بالأخره کسی که رهبر مسلمانهاست مسلمین به او نیازمدند در همه ی مسائل به او مراجعه می کنند او نمی تواند سه روز معطّل یک شخص باشد که این است که پذیرفتن این روایات یک مقدار بعید است اگر کسی خواست فضیلت اینها را جستجو کند در آن مراحل دیگر و کمالات دیگر باید جستجو کرد به هر حال صادق الوعد بود این یقینی است وعده ای که داد تخلّف نمی کرد.

ص: ۱۹۵

پرسش: حاج آقا در عین اینکه به کارش ادامه می داده اما در عین حال در دل هم منتظر آن شخص باشند که.

پاسخ: خب بله دیگر مشغول کار خودش است اما آنجا در روایت دارد که او همان جا ایستاده بود یک سال یا وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) سه روز و سه شبانه روز همان جا ایستاده بود این البته منتظر بودن که نعمت خوبی است مشغول کار خودش هم هست منتظر هم هست.

پرسش: جناب استاد ببخشید مگر انبیا صادق الوعد نبودند.

پاسخ: چرا، همه ی اینها تمام اینها مثلاً «یَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاَةِ» سایر انبیا هم بودند و منادات داشتن، قُرب داشتن، همه ی انبیا با خدا سخن می گفتند، سخن خدا را می شنیدند اما برای هر کدام خصیصه ای است که در آن مقطع آن خصیصه برای دیگری نیست مثلاًـ درباره ی وجود مبارک ابراهیم «وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيّاً» ندارد، درباره ی وجود مبارک موسای کلیم آمده با اینکه وجود مبارک ابراهیم خب به حسب ظاهر از وجود مبارک موسی(سلام الله علیهما) افضل است.

خب، «إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ» نسبت به دیگران حصر است نه نسبت به خود انبیا پس می شود کسی رسول باشد و شریعت جدید نیاورد و شریعت انبیای قبلی را حفظ بکند. «وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاَةِ» این وظیفه ی همه ماست که «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ»(۱) یا «أَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»(۲) یا «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلاَةِ»(۳) این تعبیرات در قرآن کریم کم نیست چون گاهی می فرماید: «قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَاراً» یک، گاهی می فرماید: «وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» دو، گاهی می فرماید: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلاَةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا» مثل آیه ی ۱۳۲ سوره ی مبارکه ی «طه» در آنجا به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) می فرماید: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلاَةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لاَ نَسْأَلُكَ رِزْقاً نَّحْنُ نَرْزُقُكَ» خب، این خصوصیاتی که خدای سبحان برای اسماعیل صادق الوعد ذکر می کند برای پیامبر ما هم هست که فرمود اهلت را به نماز وادار کن و چه اینکه خودت و اهلت را از آتش دور بدار چه اینکه فرمود: «وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» اینها خصوصیات است که خب اینها مقدّم اند در نصیحت پذیری یا نصیحت کردن نسبت به اینها «وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاَةِ وَالزَّكَاةِ» وجود مبارک عیسی و یحیی(سلام الله علیهما) آنها حرفشان این بود که «وَأَوْصَانِي بِالصَّلاَةِ وَالزَّكَاةِ مَادُمْتُ حَيّاً»(۴) اما در اینجا سخن در این نیست که اسماعیل بفرماید خدای سبحان مرا به نماز و زکات امر کرده خدا می فرماید اسماعیل صادق الوعد اهلش را به صلات و زکات امر می کردند «وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاَةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِندَ رَبِّهِ مَرْضِيّاً» این دارای مقام رضوان بود یعنی مرضیّ عند الله بود مستحضرید که مرضیّ عند الله بعد از عبور از مرحله ی راضی عن الله هست «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ»(۵) ملازم هم است اما در ترتیب سیرِ کمالی اول رضای عبد است از مولا که به قضا و قدر او راضی است هر چه او دستور داد این اطاعت می کند وقتی عبد به قضا و قدر مولا راضی بود به جایی می رسد که خدا از او راضی می شود اگر گفته شد «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً»(۶) این «رَاضِيَةً» مقدم است و باید هم باشد تا انسان از قضا و قدر الهی راضی نباشد و مطیع قضا و قدر الهی و اوامر الهی نباشد به جایی نمی رسد که خدا از او راضی باشد پس اگر کسی مرضیّ عند الله بود حتماً قبلاً راضی عن الله هم شده چون راضی عن الله بود مرضیّ عند الله هم هست و اگر اوّلی را نفرمود برای اینکه ذکر دوّمی مُغنی از ذکر اوّلی است «وَكَانَ عِندَ رَبِّهِ مَرْضِيّاً» که سلام الله علیهم اجمعین.

۱- (۱۰) . سوره ی تحریم، آیه ی ۶.

۲- (۱۱) . سوره ی شعراء، آیه ی ۲۱۴.

۳- (۱۲) . سوره ی طه، آیه ی ۱۳۲.

۴- (۱۳) . سوره ی مریم، آیه ی ۳۱.

۵- (۱۴) . سوره ی مائده، آیه ی ۱۱۹.

۶- (۱۵) . سوره ی فجر، آیات ۲۷ و ۲۸.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۵۵ تا ۵۸ سوره مریم ۸۸/۰۸/۲۳

.Your browser does not support the audio tag

«وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولاً نَّبِيّاً (۵۴) وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاَةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِندَ رَبِّهِ مَرْضِيّاً (۵۵) وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقاً نَّبِيّاً (۵۶) وَرَفَعْنَاهُ مَكَاناً عَلِيّاً (۵۷)»

در جریان حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) او برای عموی خود طلب مغفرت کرد که عرض کرد «وَاغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ»(۱) این طلب مغفرت اگر به این معنا باشد که خدا عموی او را بیامرزد این برای وقتی بود که شاید حکم تحریم طلب مغفرت برای مشرکان نازل نشده یا در آن شریعت هنوز نازل نشده بود و مانند آن، و وقتی هم که وجود مبارک ابراهیم برای او روشن شد که عموی او دست از شرک برنمی دارد اعلان تبرّی کرد. و اما آن دعایی که ابن طاووس و امثال ابن طاووس برای کفار دارند و به جریان حضرت ابراهیم(سلام الله علیه) استشهاد می کنند آن دعا برای هدایت است، طلب هدایت است نه طلب مغفرت این طلب هدایت چیز خوبی است که انسان برای مشرکان هم از خدای سبحان هدایت طلب بکند آنچه از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نقل شده است در جریان جنگ احد که به حضرت عرض کردند «لو دعوت علیهم» اگر نفرین می کردی اثر می کرد حضرت طبق این نقل فرمود: «لم اُبعت لعانا ولکنی بُعثتُ داعیاً و رحمةً اللهمّ اغفر لقومی فإنّهم لا یعلمون» خب درخواست هدایت، دعای هدایت مثل دعوت به هدایت هر دو مشروع است پس آنچه را که ابن طاووس دارد که من برای مشرکان دعا می کنم آن دعا طلب هدایت مِن الضلاله است نه طلب مغفرت و ورود در بهشت چون آن را خدای سبحان صریحاً در سوره ی مبارکه ی «نساء» اعلام کرد که «إِنَّ اللّهَ لاَ يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ»(۲) بعد هم به وجود مبارک پیامبر فرمود شما برای منافقان و امثال منافقان چند بار هم استغفار بکنی بی اثر است «إِن تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً»(۳) هم بی اثر است بنابراین دعا دو قِسم است یکی به این معنا طلب مغفرت و نجات از جنّت و وجود در بهشت این نسبت به مشرکان وجهی ندارد یک قسم دعا به معنی طلب هدایت است، نجات از ضلالت است که وجود مبارک ابراهیم که عرض کرد خدایا «وَاغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ»(۴) به این معناست که «واهد أبی» به این معنا هم برای حضرت ابراهیم روا بود هم برای دیگران رواست و به همین معنا ابن طاووس آن مقال را تنظیم کرده است.

۱- (۱) . سوره ی شعراء، آیه ی ۸۶.

۲- (۲) . سوره ی نساء، آیه ی ۴۸.

۳- (۳) . سوره ی توبه، آیه ی ۸۰.

۴- (۴) . سوره ی شعراء، آیه ی ۸۶.

درباره ی لسان صِدق روایاتی که قبلاً ملاحظه فرمودید درباره ی وجود مبارک حضرت امیر بود لکن عرض شد که ما نیازی

به این روایتهای غیر معتبر نداریم وقتی که حقیقت قرآن با حقیقت علی بن ابی طالب(سلام الله علیه) و اهل بیت برابر آن حدیث قطعی و صریح و روشن که سنداً تام، دلالتاً تام که عترت طاهرین عِدل قرآن کریم اند همه ی حقایق قرآن کریم معادل این خاندان است و ولایت اینها معادل با حقیقت قرآن کریم است دیگر نیازی به این امور جزئی یک، و ضعیف دو، نیست لذا درباره ی «مَکَاناً عَلِیّاً» چنین چیزی وارد نشده اگر کسی خواست اهل بیت را جستجو کند باید در حقیقت قرآن جستجو کند از این پایین تر شأن اینها نیست چیزی در عالَم هم همتای قرآن کریم نیست. خب، و این را وجود مبارک پیغمبر فرمود معادلش عترت طاهرین من است که «لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض»(۱) درباره ی اسماعیل(سلام الله علیه) غالب مفسّران اهل سنّت این اسماعیل را اسماعیل بن ابراهیم(سلام الله علیهما) دانستند بزرگان از تفسیر ما شیعه ها مثل شیخ طوسی در تبیان و اینها اسماعیل را اسماعیل بن ابراهیم دانستند برای اینکه هشت بار نام مبارک اسماعیل در قرآن کریم آمده هفت بارش یقیناً مربوط به اسماعیل بن ابراهیم است این بارِ هشتم برابر این روایتی که «محمدبن سَنان عمّن ذکره» یک روایت مرسلی ذکر کرده است که مرسله ی ابن سنان است ما می بینید در فقه برای مکروهات و مستحبّات به این روایات عمل نمی کنیم چه رسد به معارف عمیق قرآنی باید در تطبیق قرآنی حدّاقل مثل فقه رفتار کرد اگر یک روایت مرسل بود حُکم استحبابی یا کراهت نمی شود به آن فتوا داد الاّ بر اساس حدیث «من بلغ» و مانند آن، آن وقت چگونه در قوی ترین مطالب تفسیری ما بیاییم مثلاً به مرسله ای اکتفا بکنیم لذا مرحوم شیخ طوسی اصلاً نام اسماعیل بن حذقیل را نمی برد مرحوم امین الاسلام در مجمع البیان هم برابر تبیان تفسیر می کند بعد می فرماید «و قیل» که منظور از این اسماعیل، اسماعیل بن ابراهیم است یک محقّق قرآن پژوه سعی می کند حداقل قرآن را مثل فقه معنا کند دیگر با روایتهای مرسل، با روایتهای ضعیف که نمی شود آیه را تفسیر کرد که. خب، در حدّ تأیید بعد نیست. فرمود: «وَاذْکُرْ فِی الْکِتَابِ إِسْماعِیلَ إِنَّهُ کَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَکَانَ رَسُولاً نَّبِیّاً» آن بزرگانی که منظور از اسماعیل، اسماعیل بن ابراهیم دانستند چه از ما مثل مرحوم شیخ طوسی، چه از اهل سنّت نظیر زمخشری در کشّاف صادق الوعد بودن او را مشخص کردند او که در مسئله ی «یَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِی إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِینَ»(۲) و مانند آن اینها جزء صابرین اند، جزء صادق الوعدند و مانند آن اند دیگر پس آنهایی که این اسماعیل را اسماعیل بن ابراهیم دانستند مثل مرحوم شیخ طوسی از ما، مثل زمخشری از آنها این صادق الوعد بودن وجود مبارک اسماعیل را در آن صبر و بردباری و وعده های صادقانه ای که داشتند می دانند «إِنَّهُ کَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ».

۱- (۵) . بحارالأنوار، ج ۲، ص ۲۲۶.

۲- (۶) . سوره ی صافات، آیه ی ۱۰۲.

مطلب دیگر اینکه آن هفت باری که نام مبارک اسماعیل بن ابراهیم آمده آن قصّه است قابل طرح در قرآن کریم است اما اینکه فرمود: «وَاذْکُرْ فِی الْکِتَابِ إِسْماعِیلَ» اگر اسماعیل منظور اسماعیل بن حذقیل باشد این یک مورد مخالف با آن هفت مورد باشد بالأخره باید قصّه ای، شرحی، جریانی، مبارزه ای، مناظره ای چیزی از این بزرگوار نقل بکند که بعد بفرماید: «وَاذْکُرْ فِی الْکِتَابِ إِسْماعِیلَ» خب آخر شما وقتی بخواهید در قرآن کریم نام پیامبری را به عنوان اُسوه ببری باید داستانش هم بگویی، قصّه اش هم بگویی، جریانش هم بگویی، مناظره اش را هم بگویی، سرنوشت و سرگذشتش هم بگویی هیچ چیزی که نیست اما بر خلاف اسماعیل بن ابراهیم که بسیاری از آن نقاط درخشان زندگی اش در مناسک حج، در آمادگی برای ذبح و اینها همه اش هست دیگر. خب، «وَاذْکُرْ فِی الْکِتَابِ إِسْماعِیلَ إِنَّهُ کَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَکَانَ رَسُولاً نَبِیّاً» مؤمن به وعده اش وفا می کند گرچه متأسفانه بسیاری از آقایان فتوا به کراهت دادند که خُلف وعده حرام نیست ولی دلیلی بر این کراهت نیست آن همه روایات و ادله ای که داریم چرا حمل بر کراهت بشود حمل بر حرمت بشود مانعی ندارد مؤمن اگر وعده ای را کرده کسی را آورده گفته ما قرارمان این است یک وقت است عُذری پیش می آید بر اساس حدیث رفع «رُفع ما اضطرّه»، «رُفع ما اُکره»،[(۱)] رُفع کذا و کذا معذور است اما در همایشی، در سخنرانی ای، در نشستی، در جلسه ای، در شورایی وعده می دهد و نمی آید یک وقت وعده داد و نیامد کارِ مکروهی کرده یا کارِ حرامی کرده وقت عده ای را تلف کرده، جلسه از نصاب انداخته، هیچ مشکلی پیش نیامد بگوید با یک ببخشید حل بشود این نیست حالا شما درباره ی خُلف وعده بحث کنید ببینید به نتیجه ی حرمت می رسید یا نتیجه ی کراهت اگر خوب بحث کنید شاید به نتیجه ی حرمت برسید. «وَاذْکُرْ فِی الْکِتَابِ إِسْماعِیلَ إِنَّهُ کَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَکَانَ رَسُولاً نَبِیّاً» تعبیرات فراوانی دارد که کسی خُلف وعده نمی کند مگر منافق از علائم منافق این است که خُلف وعده می کند خب اینها تعبیرات تندی است دیگر اینها که با کراهت سازگار نیست. این اسماعیلِ صادق الوعد که ظاهراً اسماعیل بن ابراهیم است بر فرض آن بزرگوار هم باشد این کمال در او بود «وَکَانَ یَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاَةِ وَالزَّکَاةِ» این «کَانَ یَأْمُرُ» معنایش این نیست که حوزه ی مأموریت او همان فرزندانش است چون اگر کسی حوزه ی مأموریتش اعضای خانواده او باشد که خدا به عنوان رسول یاد نمی کند رسول یعنی رسولِ مردمی و امّت نه رسولِ خانوادگی «وَکَانَ رَسُولاً نَبِیّاً» یعنی معلوم می شود که با امّتی رابطه داشت و اینکه اهلش را به صلات و زکات دعوت می کرد نظیر «قُوا أَنفُسَکُمْ وَأَهْلِیکُمْ»[(۲)] است که قبلاً بیان شد به خود پیغمبر هم فرمود: «وَأْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاَةِ وَاصْطَبِرْ عَلَیْهَا»[(۳)] بیان شد به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: «وَأَنذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ»[(۴)] بیان شد و مانند آن، «وَکَانَ یَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاَةِ وَالزَّکَاةِ وَکَانَ عِندَ رَبِّهِ مَرْضِیّاً» که هم رابطه اش رابطه ی آنها با خدا در اثر نماز حفظ باشد هم رابطه ی آنها با مردم در اثر زکات حفظ باشد و هم در تحکیم این دو رابطه عند ربّ خودش مرضیّ بود هم در مسئله ی صلات طرزی نماز می گذاشت که مرضیّ خدا باشد هم در تأدیه زکات طرزی ادا می کرد که مرضیّ عند الله باشد.

۱- (۷) . ر.ک: بحارالأنوار، ج۲، ص ۲۸۰.

۲- (۸) . سوره ی تحریم، آیه ی ۶.

۳- (۹) . سوره ی طه، آیه ی ۱۳۲.

۴- (۱۰) . سوره ی شعراء، آیه ی ۲۱۴.

پرسش: جناب استاد ببخشید اگر مدلول با مرد رفع شود نیازی به ذکر عهد نیست.

پاسخ: مثل اینکه به پیغمبر فرمود: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلاَهِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا»، «وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»، «قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَاراً» این سه آیه در این سه مقطع برای اهمیت است دیگر انسان اول باید که اعضای خانواده ی خودش برسد منتها حالا در آنها اگر اثر کرد، کرد نکرد، نکرد درباره ی آنها انسان یک وظیفه ی بیشتری دارد گرچه یک بیان نورانی از پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هست که فرمود: «أزهد الناس فی العالِم بنوه ثمّ قرابته ثمّ جیرانه»(۱) بی رغبت ترین مردم درباره ی علما اعضای منزل او و هم شهریهای او هستند این دستور نیست این وصف است فرمود طبیعی است این که اگر کسی اهل یک روستا یا اهل شهری بود و رشد کرد مردم آن روستا و مردم آن شهر بی رغبت ترین مردم نسبت به او هستند «أزهد الناس فی العالِم بنوه ثمّ قرابته ثمّ جیرانه» این امرِ طبیعی است.

پرسش: چون مقارن حضرت ابراهیم بوده خب اهلش به او می خورد دیگر.

پاسخ: غرض این است که همه ی ما موظّفیم طبق این سه آیه که در سه مقطع نازل شده اول کسی که آنها را هدایت می کنیم اهل خود ما هستند دیگر وجود مبارک پیغمبر هم همین طور بود، خب.

«وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاَهِ وَالزَّكَاهِ وَكَانَ عِندَ رَبِّهِ مَرْضِيّاً» بعد فرمود.

پرسش: زکاتِ فطری را درباره ی حضرت عیسی نپذیرفتیم چطور درباره ی او می پذیرد.

پاسخ: چرا نپذیرفتیم، گفتیم اعمّ از آن است هم تزکیه است هم زکات گفتیم اگر «مَا دُمْتُ حَيّاً»(۲) به این معنا باشد اعم از زکات مالی و تزکیه نفس است اینجا هم همین طور است دیگر.

۱- (۱۱) . دعائم الاسلام، ج۱، ص۸۲.

۲- (۱۲) . سوره ی مریم، آیه ی ۳۱.

پرسش: شما فرمودید زکات فطری در مدینه بر پیغمبر نازل شده بود.

پاسخ: بله آنکه وجود مبارک حضرت عیسی از زبان خودش دارد نقل می کند دوتا حرف است زکات فطری در مکه نازل نشد بله در مدینه نازل شد این زکاتِ فقهی که در نُه چیز هست و نصاب خاص دارد این نظیر روزه گرفتن، نظیر مکّه رفتن اینها احکامی بود در مدینه نازل شد آن زکاتی که در مکه نازل شد یا تزکیه ی نفس است یا زکاتهای مستحبّی و انفاقهای مستحبّی اما این چه کار به شریعت قبلی دارد وجود مبارک عیسی می فرماید خدای من مرا دستور داد تا زنده ام با نماز و زکات باشم این نه مکّی است نه مدنی این برای شریعت گذشته است.

خب، «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقاً نَّبِيّاً» جریان ادریس(سلام الله علیه) چون قبل از جریان طوفان نوح و قبل از نوح و امثال اینها بود ماقبل تاریخ است لذا روایت معتبری که سرگذشت و سرنوشت حضرت ادریس را مشخص کند در دسترس نیست یک، تاریخِ مدوّنی که مولِد او و حیاتِ او و ممات او را خوب تبیین کند در دسترس نیست دو، لذا در داخل و خارج از جزئی ترین امر تا کلی ترین امر درباره ی ادیس(سلام الله علیه) اختلاف نظر است می بینید برخیها از همین مفسّرین حتی اُدبای عرب گفتند ادریس چون او اهل تدریس و درس و معلّم حکمت و معلّم نجوم و این گونه از مسائل بود با تدریس و دراست مأنوس بود این را می گفتند ادریس خب ابن سکّیت می دانید از اُدبای معروف ادب است جناب زمخشری در کشّاف می گوید ابن سکّیت و امثال او بیراهه رفتند این ادریس که مشتقّ از درس نیست این عجمی است اگر عربی بود و مشتق بود که معرب می شد این چرا غیر منصرف است این به خاطر اینکه عَلَم است و عُجْمه دارد للعلميّه و العُجمه غیر مُنصرف است نفرمود «واذکر فی الکتاب ادریساً» فرمود: «إِدْرِيسَ» این غیر منصرف بودن برای اینکه او عربی نیست اینکه از درس مشتق نشد حالا گفتند خنوخ بود بعد عربی کردند اُخنوخ کردند بعد قرآن از او به ادریس یاد کرد اینها همه اش به احتمال وابسته است یک برهان مسلّم روایی یا تاریخی در کار باشد که اسم شریف آن بزرگوار چه بود این قبل از پیدایش عرب و عرب زبان و امثال ذلک بود دیگر. خب، این نقد جناب زمخشری نسبت به ابن سکّیت پس عربی نیست این را در تفسیرهای بعدی هم بدون اینکه نام ببرند که زمخشری گفته است همین مطلب را نقل کردند مثل ابی السعود و اینها این ادریس گفتند که همان هِرمس است در مصر به دنیا آمده بعضی گفتند در بابل به دنیا آمده سیدناالاستاد بحث مبسوطی تقریباً پنج، شش صفحه از نظر تاریخی و غیر تاریخی درباره ی ادریس کردند بعد این جمله را هم فرمودند چون این جریانش قبل از طوفان بود یک تاریخ مدوّنی نبود ما اعتمادی به این منقولات نمی توانیم داشته باشیم گفتند او معلّم حکمت بود، گفتند او معلّم نجوم بود، گفتند اول کسی بود که خیّاطی را به بشر آموخت برای اینکه خیلیها قبلاً پوست حیوانات را در برمی کردند ایشان خیّاطی را به بشر آموخت از این فضایل را به ادریس(سلام الله علیه) اسناد دادند معلّم حکمت بودن، هِرمس بر او اطلاق شده اولین حکیم آن منطقه این هرمس الهرامسه بود استاد او غوثازیمون بود که بعضیها نقل کردند برای یونان بود این وجوهی است که گفته شده البته هیچ کدام برهان قاطع ندارند مصریها از آن طرف تلاش و کوشش می کنند این را مصری معرفی کنند، بابلیها از این طرف می کوشند که این را اهل بابل بدانند و همچنان بین اینها اختلاف است قفطی در اخبارالحکماء او را از اهل مصر می داند و مانند آن، اما آ نچه را که قرآن نقل می کند این است که او صدّیق بود نظیر آنچه درباره ی حضرت ابراهیم آمده است که ابراهیم از صدّیقین بود و درباره ی وجود مبارک ابراهیم می فرماید: «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقاً نَّبِيّاً»(1) در اینجا از رسالت ادریس سخن به میان نیامده فرمود: «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ

كَانَ صِدِّيقاً نَبِيّاً» آیا او اصلاً رسالت نداشت یا رسالت داشت و رسالتش فعلاً اینجا ذکر نشد نظیر اینکه در جریان حضرت ابراهیم آیه ی ۴۱ می فرماید: «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقاً نَبِيّاً» با اینکه رسالت داشت پس رسالتِ برخیها را ذکر می کند مثل جریان حضرت موسی و مانند آن اسماعیل، رسالت بعضیها را ذکر نمی کند مثل جریان حضرت ابراهیم اینکه برای حضرت ادریس رسالت ذکر نشده آیا برای این است که اصلاً او رسول نبود یا فعلاً۔اینجا رسول ذکر نشده منتها در جریان حضرت ابراهیم ما شواهد فراوانی بر رسالت او داریم لکن در جریان حضرت ادریس فقط همین یک آیه است که اینجا ذکر شده و آیه ۸۵ است که در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» از ادریس(سلام الله علیه) سخنی به میان آمده آیه ی ۸۵ سوره ی مبارکه ی «انبیاء» این است که «وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ * وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُم مِنَ الصَّالِحِينَ» صالح بودن اینها، صابر بودن اینها، اهل بهشت بودن اینها را مطرح می فرماید از رسالت آن حضرت چیزی مطرح نمی کند. خب، ولی بالأخره کاری کرده ادریس که ذات اقدس الهی به رسولش می فرماید: «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ» برای اینکه او حالا یا همین معلّم مردم بود شما هم معلّم کتاب و حکمتید و مانند آن، «وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ»(۲) در همین آیه ی سوره ی مبارکه ی «مریم»، «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقاً نَبِيّاً * وَرَفَعْنَاهُ مَكَاناً عَلِيّاً» اینجا در ذیل این «عَلِيّاً» گفته نشده «عَلِيّاً» یعنی امیرالمؤمنین اما در آن «لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيّاً»(۳) آنجا آمده البته. خب، این مکان منظور مکانت است نه مکان برای اینکه اینها که می روند در کُره ی ماه وقتی هم برمی گردند می آیند زمین این بیچاره ها در هر دو طرف خیال می کنند سربالایی می آیند وقتی که ما اینجا هستیم ماه بالای سرِ ماست اگر کسی برود ماه، زمین بالای سر آنهاست در این کُرات در فضا معلّق است وقتی که آ نجا هستند این زمین را که پایین که نمی بینند که بعد از زمین کُرات دیگر است اینها که در ماه هستند همان طور که ما کرات را بالای سرمان می بینیم قمر و عطارد و زهره و شمس و مریخ و مشتری و زحل را پشت سر هم می بینیم کسی که در قمر رفته باشد کُره ی زمین را بعد تا مشتری را هم پشت سر هم می بیند بالای سر می بیند دیگر زمین را پایین پای خود نمی بیند که، بنابراین چیزی بالا و پایین نیست در فضا آن که بالا رفت ما را بالا می بیند ما که اینجا هستیم آنها را بالا می بینیم این مکانِ عليّ همان مکانت عُلیاست حالا این مکانت به اندازه ای که بشر می فهمد همان بحثهای قبلی است که بالأخره علمی باید باشد که فاصله ی ما و خدا را مشخص بکند یا نه، ما به دو منطقه ی ممنوعه کما مرّ غیر مرّ راه نداریم یعنی منطقه ی هویّت ذات احدی از انبیا و اولیا راه ندارند چه رسد به ما آنجا هویّت محضه است بسیط محض است نه مرکّب از جنس و فصل است نه مرکّب از ماده و صورت است نه مرکّب از ماهیّت و وجود است نه مرکّب از جوهر و عرض است نه مرکّب از دو جزئی است که ترکیب شیمیایی داشته باشد یا نظیر اجزایی که ترکیب نظیر آب باشد که مرکّب از دو جزء است نه مرکّب از اجزای مقداریِ نصف و ثلث است ششمی که بدترین اقسام ترکیب است ترکیب از وجود و عدم است چیزی که محدود باشد مرکّب از وجود و عدم است یعنی بخشی را دارد بخشی را ندارد این قضایای سالبه به آن بخشِ ندارش متوجّه می شود این قضایای موجبه بخش دارایی اش این شش قسم یعنی شش قسم اقسام ترکیب که بدترین ترکیب قسم سادسه است در حرم امن الهی نیست خب اگر چیزی حقیقتِ بسیط بود، محض بود چه کسی می تواند درکش بکند او را اگر کسی بخواهد درک کند یا همه یا هیچ اما وقتی از ما سؤال می کنند که ما چگونه خدا را بشناسیم ما به اندازه ی فهممان همین شعر رایج را می خوانیم که

۱- (۱۳) . سوره ی مریم، آیه ی ۴۱.

۲- (۱۴) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۸۵.

۳- (۱۵) . سوره ی مریم، آیه ی ۵۰.

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

این را برای اینکه او را قانع کنیم خودمان را ساکت کنیم وگرنه او جزء ندارد که ما بگوییم هر کسی خدا را به اندازه ی خودش درک می کند که او منطقه ی ممنوعه است یعنی منطقه ی ممنوعه است بالقول المطلق حریمِ صفات ذاتی که عین ذات است آ نجا هم احدی راه ندارد چون آ نجا صفاتش عین ذاتِ اوست محدود نیست مفهوماً غیر هم اند، مصداقاً عین هم اند و نامحدودند تمام معرفتها می خورد به مقام لقای ثواب او، لقای رحمت او با اسمای حسنای او کار دارند با فعل او کار دارند با ظهور او کار دارند با جمال و جلال او کار دارند که همه ی اینها زیرمجموعه ی ذات اوست ما آنچه می فهمیم این است که فاصله ی ما با این منطقه ی سوم، منطقه ی سوم یعنی منطقه ی سوم که منطقه ی امکان است دسترسی هم هست آنها هم مثل ما ممکن اند منتها اوّلین فیض اند او را نشان می دهند آینه ی تمام نمای او هستند و او را نشان می دهند اگر درباره ی خاندان عصمت آنها فرمودند: «بِناه رفعه الله» درست گفتند اگر ما هم در زیارت «جامعه» می گوییم به وسیله ی شما می شناسیم برای اینکه آن اوج که رفتیم می بینیم علی هست و اولاد او دیگر بالاتر از او نیست شما این امالی مرحوم شیخ مفید(رضوان الله علیه) را نگاه می کنید می بینید در مسئله ی ألست، «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ»(۱) که انبیا اولین و آخرین و همه ی انسانها جمع شدند اول کسی که گفت «بَلَی» وجود مبارک پیغمبر بود حالا همه ی انبیا هستند نوح هست، اولواالعزمهای دیگر هستند اول کسی که گفت «بَلَی» وجود مبارک حضرت رسول بود دومین کسی که قبل از همه ی انبیا گفت «بَلَی» وجود مبارک حضرت امیر بود این را مرحوم مفید اینها را نقل کنید سند داشته باشد، حرفی داشته باشد قابل دفاع و علمی هر چه که علمی باشد ثوابش بیشتر است خب مفید یک آدم کوچکی نیست امالی هم از کتابهای معتبر ماست دومین کسی که در همه ی این سلسله مجاز بود عرض کند «بَلَی» وجود مبارک حضرت امیر بود ما با این مرحله می توانیم آشنا بشویم این مرحله را بالأخره حکمت مشخص می کند که چه چیزی فاصله ی ما و آنجاست ما با آن مرحله فاصله مان چیست، کجاست، می گوییم قُرب معنوی است مکانت معنوی است اما قُرب معنوی و مکانت معنوی حق است اما معنایش چیست قرب مکانت معنوی چیست ما یک سلسله عناوین اعتباری داریم که یقیناً از این قبیل نیست نظیر ریاست و مرئوسیت، یک سلسله مفاهیم معقولات منطقی داریم که معقولات ثانیه منطقی است از این قبیل نیست چون اینها کمال نیست یک سلسله مفاهیم داریم که معقولات ثانیه فلسفی است اینها کمال نیست یک سلسله ماهیّات داریم که مقولات اند نه معقولات اینها کمال نیست یک سلسله حقایق هستی داریم که خب هستی کمال است اگر هستی بر اساس تباین حقایق متباینه باشد که حقیقت مشّاء قائل است اینها گسیخته ی هم اند وقتی گسیخته بودند دیگر مرتبط نیستند تا کسی اینها را طی کند می ماند حقیقتِ هستیِ تشکیکی ذاتِ مراتب که أضعف و ضعیف داریم، قوی و أقوا داریم این نیمی از راه را حل می کند اگر ضعیف و قوی داشتیم، اگر شدید و أشد داشتیم، اگر ضعیف و أضعف داشتیم، اگر قوی و أقوا داشتیم باید راه داشته باشیم که آن أضعف بیاید ضعیف بشود، ضعیف بیاید قوی بشود، قوی بیاید أقوا بشود این راه را حرکت جوهری تأمین می کند تا از درون انسان رشد نکند که بالا نمی رود نمی شود «كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ» نزدیک چه می خواهد بشود، به کدام سَمت می خواهد برود تا نزدیک بشود حکمت متعالیه این راه را به آدم نشان می دهد این کتابهای زادالمسافری که نوشتند یک، منازل السائرینی که نوشتند دو، کمک می کند که انسان چگونه قدم به قدم این راه را برود اینکه گفته شد که «لا اله الاّ الله» آن «الاّ الله» مقدّم است «لا إله» مؤخّر این نسبت به فطرت ماست لذا نسبت به اولیای الهی و مؤمنانی که با این فطرتِ سالم به دنیا آمدند با این فطرت سالم دارند زندگی می کنند اینها مشمول آن شعر نیستند که

۱- (۱۶) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۲.

منظَر دل نیست جای صحبت اغیار دیو چون بیرون رود فرشته در آید

جایشان این نیست شعر دیگری که بزرگان گفتند درباره ی اینهاست که «دیو بِگرزد این قوم که قرآن خوانند» اصلاً اینجا نباید گفت تَخلیه مقدّم بر تحلیه است اینها آلوده نیستند تا کسی تخلیه کند که شما ظرف شفّاف بلوری را که وقتی بخواهی آب بریزی که اول تخلیه نمی کنی که آن چاه فاضلاب است که تخلیه می کنند اگر کسی با فطرت زندگی کرد بر اساس فطرت آمد «جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»(۱) بود دیگر تخلیه ندارد دیگر هر چه هست تحلیه است «دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند» این همیشه تحلیه است امّا آن که می گوید

منظَر دل نیست جای صحبت اغیار دیو چون بیرون رود فرشته در آید

برای چاه فاضلاب است این فاضلاب اول باید تخلیه بشود بعد تا فرشته در بیاید در روایات ما هم هست که فرشته ها در جایی که سگ زندگی می کند راه ندارند خوی سگی، خوی درندگی، کینه و عداوت هم در قلبی باشد فرشته آنجا حضور ندارد بنابراین آنها که فطری زندگی می کنند شناسنامه شان بر اساس توحید است نیازی به تخلیه ندارند همیشه تحلیه است تحلیه روی تحلیه و دفع می کنند نه رفع اینها رذایل را دفع می کنند مرتّب اهل استغفارند، مرتّب اهل دعا و نیایش و عبادتند تا رذایل به سراغ اینها نیاید دعاهای اینها صبغه ی دفعی دارد نه صبغه ی رفعی دعاهای ماست که صبغه ی رفعی دارد.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

ص: ۲۰۳

۱- (۱۷) . سوره ی صافات، آیه ی ۸۴.

آیات ۵۴ تا ۵۸ سوره مریم ۸۸/۰۸/۲۴

Your browser does not support the audio tag.

«وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولاً نَّبِيّاً (۵۴) وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاَةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِندَ رَبِّهِ مَرْضِيّاً (۵۵) وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقاً نَّبِيّاً (۵۶) وَرَفَعْنَاهُ مَكَاناً عَلِيّاً (۵۷) أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِنَ النَّبِيِّينَ مِن ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِن ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمنِ خَرُّوا سُجَّداً وَبُكِيّاً (۵۸)»

همان طوری که در بین مفسّران شیعه دو نظر هست اکثر بر این هستند که منظور از اسماعیل(علیه السلام) در این آیه اسماعیل بن ابراهیم است و اصلاً قول مخالف را نقل نمی کنند مثل شیخ طوسی در تبیان و مانند آن و برخیها هم بر این اند که برابر روایت ابن سنان مرسله ی ابن سنان که منظور از این اسماعیل، اسماعیل بن حزقیل است در بین اهل سنّت هم معروف این است قرطبی در جامع البیان می گوید که جمهور بر این اند که منظور از اسماعیل، اسماعیل بن ابراهیم است و برخیها هم او را اسماعیل بن حزقیل دانستند این طور نیست که هیچ یک از علمای اهل سنّت منظور از اسماعیل را اسماعیل بن حزقیل ندانند معروف اسماعیل بن ابراهیم است، قول غیر معروف اسماعیل بن حزقیل. مطلب بعدی آن است که دوازده بار در قرآن کریم نام مبارک اسماعیل برده شده که یازده بار آن مربوط به اسماعیل بن ابراهیم است و اگر این بار دوازدهم اسماعیل بن حزقیل باشد یک ناهماهنگی است این نشان می دهد که منظور از اسماعیل، اسماعیل بن ابراهیم است.

مطلب بعدی آن است که در جریان حضرت ابراهیم اگر اسماعیل بن حزقیل باشد این خصیصه ای ندارد که تا خدا بفرماید «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ» برای اینکه قصّه ی اسماعیل بن حزقیل در هیچ جا بیان نشده و قصّه ای که آموزنده نباشد باعث تأسّی نباشد طرحش در قرآن کریم وجهی ندارد اینکه بفرماید «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ» حتماً باید یک داستان آموزنده ای داشته باشد ولی اگر منظور از اسماعیل حضرت اسماعیل بن ابراهیم باشد قصّه ی آموزنده ای دارد و مانند آن. در جریان ادریس سخن از مکان عَلیّ را مطرح فرمود این رفعت و عُلوّ جریان معراج را تداعی می کند گرچه برخیها با تطبیق این آیه بر معراج هماهنگ نیستند ولی بالأخره رفعتِ مکانِ عالیه زمینه ی معراج را فراهم می کند چه اینکه در بعضی از روایات ما هست که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در معراج با ادریس(سلام الله علیه) برخورد کرد و مانند آن، بنابراین این زمینه را فراهم می کند.

ص: ۲۰۴

مطلب دیگر اینکه اگر منظور از اسماعیل، اسماعیل بن ابراهیم باشد کما هو الظاهر «وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاَةِ» معنای وسیع خاصّی پیدا می کند چون او منشأ پیدایش قبیله ی عرب بود آن جُرحم یا جرحمی که قبلاً در آن اطراف زندگی می کردند که عرب نبودند و آنچه باعث پیدایش و تکوّن قبیله ی عرب شد همین مهاجرت حضرت اسماعیل در دوران کودکی به سرزمین وحی بود بعد فرزندان او کم کم بزرگ شدند، شدند عرب و اهل او به حساب آمدند اینکه فرمود: «وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ» یعنی همه ی مردم آن منطقه اهل او بودند دیگر، نوه های او بودند، قبیله ی او بودند و مانند آن. خب، «وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاَةِ

وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِندَ رَبِّهِ مَرْضِيّاً * وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاَةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِندَ رَبِّهِ مَرْضِيّاً» اینکه گفته شد که ادریس از درس است که نقد جناب زمخشری بر ابن سکّیت و اینها نقل شد اما حرفی را که خود زمخشری نقل می کند این است که ممکن است این بزرگوار که اسم او غیر ادریس بود معنای درس و بحث را هم به همراه داشت که در ترجمه ی به عربی این نکته ملحوظ شد و از او به ادریس یاد کردند وگرنه ما بگوییم ادریس این پیامبر را ادریس گفتند «لکثره دراسته» این تام نیست برای اینکه این عربی نیست این عُجمه است عجمی است و عربی اگر بود که خب منصرف می شود این چون عُجمه دارد و علمیّت همین نام نشان می دهد که عربی نیست همین حکمِ اعراب نپذیری.

خب، رفعتِ مکان عَلی جناب فخررازی می گوید که برای رفعت چندتا احتمال هست یکی رفعتِ مکانی است و قرینه ی «مَکَاناً» این را تأیید می کند، خب اگر «مَکَاناً» کنار رفع آمده تأیید می کند که منظور از این رفع، رفع مکانی است «عَلِیّاً» هم در کنارش آمده در حالی که «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِیّاً» آنجا چنین معنای حسّی منظور نشده نباید هم می شد، اگر مکان در کنار رفع ذکر شد باعث این می شود که بگوییم رفعِ مکانی است «عَلِیّاً» هم ذکر شده در کنار رفع شما باید فرق بین علوّ و رفعت را بیان کنید اولاً، تا مشخص بشود که اینجا مکانت هست نه مکان ثانیاً، ما یک علوّ داریم و یک رفعت، اگر این رفعت همان علوّ باشد این نظیر مفعول مطلق تأکیدی است از غیر مادّه ی فعل خودش مثل اینکه کسی بگوید «جلستُ قعوداً» این «قعوداً» مفعول مطلق تأکیدی است معنای جلوس را دارد منتها از لفظ دیگر است از ماده ی دیگر است «جلست قعوداً» اما وقتی گفته شد «رَفَعْنَاهُ مَکَاناً عَلِیّاً» «رفعناه علیّاً» یعنی «رفعناه رفعةً» اگر این باشد همان معنای ارتفاع را می رساند اما اگر معنای دیگری داشته باشد که قهر و سلطه و اشراف و این گونه از معانی را به همراه داشته باشد که غیر از معنای رفع است شبیه مفعول مطلق نوعی می شود مثل «جلستُ جِلسةً» این «جلسةً» یعنی این یک نوع خاصّی از نشستن است حالا یا دوزانو نشستم یا چهارزانو نشستم یا متورّک نشستم بالأخره یک نوع خاصّی از جلوس است اگر گفت «جلستُ جلسةً» این یک مفعول مطلق است و تأکیدی، اگر گفت «جلستُ جِلسةً» یعنی این نوعِ خاص نشستم تورّک کردم، متورّکاً نشستم و مانند آن، اینجا که فرمود: «رَفَعْنَاهُ مَکَاناً عَلِیّاً» چون بین علوّ و رفعت فرق است پس مفعول مطلق نوعی است یعنی یک قِسم از رفعت است.

ص: ۲۰۵

مطلب بعدی آن است که رفعت را قرآن کریم در موارد فراوان ذکر کرده که غالب اینها مربوط به امور معنوی است درباره ی مساجد، حرم و اماکن خاص تعبیر کرد فرمود: «فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ» آیه ی ۳۵ و ۳۶ سوره ی مبارکه ی «نور» این است که فرمود اوّلش «اللَّهُ نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ» که صدر آیه است صدر آیه ی ۳۵ است «اللَّهُ نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ» «مَثَلُهُ» نیست «مَثَلُ نُورِهِ» معلوم می شود الله نور است یک، «للنور نورٌ» این دو، مَثَل نور الله که خود الله نور است این است که «مِشْکَاهٍ» کذا و کذا و کذا آنچه در این مراحل چندگانه گفته می شود مَثَل الله نیست مَثل نورِ الله است که خود الله نور است پس اللّهی که نور است مَثَل ندارد «اللَّهُ نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ» الله مَثَل ندارد نورِ نورِ خدا مَثَل دارد آن مثلش همین «مِشْکَاهٍ» و «مِصْبَاحٌ» و امثال ذلک است «اللَّهُ نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکَاهٍ» پس دوتا نور شد یعنی دوتا نور شد بعد در پایان فرمود: «نُورٌ عَلَی نُورٍ» معلوم می شود این نور حالا- کم کم دارد اضافه می شود از دو نور به بیشتر «نُورٌ عَلَی نُورٍ یَهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ» این دیگر نور دیگر است آن که «نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ» است که برای همه است آن را که «هدی لجمیع الناس» است «لجمیع العالَم» است اما این نورِ ویژه «یَهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَن یَشَاءُ» پس معلوم می شود ما یک نور عام داریم یک نور خاص، نور عام برای هدایت همه ی جهان است نور خاص برای «مَن یَشَاءُ» است کسی را که خدا بخواهد مستحضرید که ذات اقدس الهی مشیئتش حکیمانه است یک، و هیچ عاملی هم این مشیئت حکیمانه حضرت را عوض نمی کند او، این از بیانات نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) است در صحیفه که «یَا مَنْ لَا تُبَدِّلُ حِکْمَتَهُ الْوَسَائِلُ»(۱) ای خدایی که ما به هر امری متوسّل بشوی، بخواهی مسیر حکمتت را عوض کنی که کاری ــ معاذ الله ــ غیر حکیمانه بکنی ممکن نیست و هیچ وسیله ای مسیر حکمت تو را تغییر نمی دهد و اگر فرمودی «وَابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَهَ»(۲) آین توسّلات ما برای آن است که این کارِ حکیمانه ات به این سَمت ما را هدایت کند به سود ما باشد و مانند آن، «یَا مَنْ لَا تُبَدِّلُ حِکْمَتَهُ الْوَسَائِلُ» بنابراین مشیئت او حکیمانه است «یَهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَن یَشَاءُ وَیَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلِیمٌ»(۳) از اینجا یک سؤال تولید می شود که خب اگر یک نور عام دارد یک نور ویژه آن نورِ ویژه را ما کجا پیدا کنیم، فرمود: «فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ»(۴) آن نورِ خاص همه جا نیست در هر خانه نیست، در هر زمان نیست، در هر زمین نیست «فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ» مسجد که بیت خداست این است، مسجدالحرام، حرمین، حرمِ وحی، جای نزول وحی اینها بیت الله است حرم اهل بیت خدا غریق رحمت کند مرحوم صاحب جواهر را این در بحث مکان مصلّی دارد که بالأخره این خاندان طرزی اند که نام اینها به نام الله ملحق شده است، حرم اینها به خانه ی خدا ملحق شده است خب اگر خب با اینکه قبرستان است اینجا بالأخره مُرده دفن است قبرستان نماز مکروه است ولی نماز در حرم با اینکه قبرستان است معادل بهترین مساجد است ایشان می فرماید خانه ی اینها ملحق به خانه ی خدا شد. خب، این جزء «فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ» اگر نور ویژه ای کسی طلب بکند در جایی که خدا خواست اینجا جای بلند بشود خب رفعتِ مسجد به رفعت مکانت است دیگر «فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ» یعنی «أذن تکویناً» وگرنه تشریعاً که به همه اجازه داد که، پس بعضی از جاها را خدا رفیع می کند حرم را رفیع می کند، مسجد را رفیع می کند و مانند آن، اینجا آدرس نور خاص است پس اگر کسی خواست از آن نور ویژه برخوردار بشود باید به جایی برود که خدا آنجا را بلند کرده آن مکان را بلند کرده با اینکه به حسب ظاهر هم سطح با سایر امکنه است یک ارتفاع مکانی ندارد «فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ»(۵) چه کسی «یُسَبِّحُ»، «رِجَالٌ لَّا تُلْهِیهِمْ تِجَارَهٌ وَلَا بَیْعٌ عَن ذِکْرِ اللَّهِ»(۶) که غالب این دو آیه صدر آیه ی بعدی جواب سؤالی است که از آیه قبل نشأت می گیرد اگر در آیه ی قبل گفته شد «یُسَبِّحُ لَهُ فِیهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ» سؤال این است که «مَن هو المسبِّح» می فرمایند: «رِجَالٌ لَّا تُلْهِیهِمْ تِجَارَهٌ وَلَا بَیْعٌ عَن ذِکْرِ اللَّهِ» آیه ی قبل که گفته شد «یَهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَن یَشَاءُ» سؤالی تولید می شود که آن نور کجاست «فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ» خب در همه ی موارد سخن

از رفع مکـانت است نه رفع مکـانی چه اینکه نـام مبـارک پیغمـبر را که ذات اقـدس الهی فرمود مـا تو را بلنـدآوازه کردیم این منظور رفعتِ مکـانت است در آیه ی چهار سوره ی مبارکه ی «شـرح» که «أَلَمْ نَشْـرَحْ لَکَ صَـدْرَکَ» است آیه ی چهارش این است که «وَرَفَعْنَا لَکَ ذِکْرَکَ» ما نام تو را از نظر مکانت و مرتبت بلند کردیم.

ص: ۲۰۶

۱- (۱) . صحیفه ی سجادیه, دعای ۱۳.

۲- (۲) . سوره ی مائده, آیه ی ۳۵.

۳- (۳) . سوره ی نور, آیه ی ۳۵.

۴- (۴) . سوره ی نور, آیه ی ۳۶.

۵- (۵) . سوره ی نور, آیه ی ۳۵.

۶- (۶) . سوره ی نور, آیه ی ۳۵.

پرسش: خب، استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد مانعی ندارد که هم «مَکَاناً عَلِیّاً» مکانِ بلند باشد هم جایگاه ویژه.

پاسخ: آخر مکانِ بلند فضیلت نیست.

پرسش: آن روایات معراج را اگر سندش را بررسی کنیم.

پاسخ: خب مکان نیست او، در بحث دیروز گذشت که اگر کسی رفت بالا وقتی زمین را نگاه می کند زمین بالای سرش است به حسب اعتبار است دیگر از این نظر که ما می بینیم وقتی کسی رفت کُره ی مریخ یا بالاتر عطارد، زهره، مریخ، مشتری، زحل آنجا هم که رفت زمین را بالای سرش می بیند.

پرسش: حاج آقا بهشت نسبت به زمین.

پاسخ: خب بهشت اگر باشد مکانت است در حقیقت دیگر، بهشت تطبیق می شود قابل تطبیق است ولی مکانت است دیگر، خب.

پرسش: اگر روایات معراج درست باشد مکانت معنوی هم هست معراج پیامبر؟

پاسخ: مکانِ معنوی هست یقیناً معراج پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) اما ارتفاع مادّی در کار نیست برای اینکه این کُرات معلّق بالا و پایین ندارد آنهایی که رفتند به حسب ظاهر در مریخ زمین را بالای سرشان می بینند، بالا و پایین ندارد که ما که اینجا هستیم اینها را بالا می بینیم آنها که هستند ما را بالا می بینند این طور نیست که کسی رفته کُره ی قمر ما را پایین ببیند که سر خم بکند که سر را همین طور می کند ما را می بیند این طور نیست که ما پایین باشیم که.

پرسش: مکانت با مکان ملازم است بالا باشد آنجا هم بالاست دیگر.

پاسخ: نه خب بالا و پایین نیست در مکان جرمانی و جسمی این فضا کراتی در فضا معلّق اند این طور نیست که اگر کسی رفته کُره ی قمر بخواهد زمین را ببیند سر خم بکند زمین را ببیند این همین طوری می کند زمین را می بیند ما هم بالای سر اوییم.

پرسش: سماء که سماء نامیده شده بالأخره به حسب ماده است.

پاسخ: بله، اینکه می فرماید: «أَنْزَلَ مِنَ الْسَّمَاءِ مَاءً»(۱) ما فوق رأس را می گویند سماء در لغت عرب، اما فرهنگ قرآن این چنین نیست که او را مکانت بالا بداند که می فرماید باران را ما از بالا برای شما می فرستیم، تگرگها را از بالا برای شما می فرستیم این است اما حالا این باشد که مثلاً پیغمبری را مثل ادریسی را ما برديم مثلاً بالا، بالا و پایین ندارد که شاید آنها خیلی آرزو بکنند که ای کاش زمین را کشف بکنند بیایند زمین ببینند زمین چه خبر است. خب.

پرسش: در قضیه ی حضرت عیسی(علیه السلام) هست که «رفعه الله».

پاسخ: حالا آن را اشاره می کنیم.

پس بنابراین آنچه در جریان وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هست که «وَرَفَعْنَا لَکَ ذِکْرَکَ»(۲) یعنی تو را نام آور کردیم در سوره ی مبارک «عبس» آیه ی چهارده و پانزده این است که «فَمَن شَاءَ ذَكَرَهُ * فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ * مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ» این کتابهای الهی از این مسیری که می گذرد صحیفه های با کرامت اند نقص و عیبی در آنها نیست، سهو و نسیانی در آ نها نیست، غلط در آ نها نیست، اشتباه در آ نها نیست، جهل در آ نها نیست، کتابهایی هستند خیلی رفیع یعنی دارای مکانت عالیه اند و مطهّر از هر نقص و عیبی اند. در جریان وجود مبارک عیسای مسیح آن طوری که در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» بحثش گذشت فرمود ما تو را به طرف خودمان بالا می بریم آیه ی ۵۵ سوره ی مبارکه ی «آل عمران» این بود «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ» خب اگر الله تعالی جا ندارد، زمان و زمین ندارد، متزمّن و متمکّن نیست رفعت به خدایی که منزّه از مکان و زمان است رفعتِ مکانت خواهد بود دیگر این چنین نیست که جایی باشد خدا به آنجا نزدیک تر باشد جایی باشد خدا از آنجا دورتر باشد ـ معاذ الله ـ که «وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» و همچنین آنچه در مرحله ی نازل تر بهره ی عالمان دین و عاملان الهی است در سوره ی مبارکه ی «مجادله» آیه ی یازده به این صورت بیان فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا» مردم در اوایل اسلام سعی می کردند که اصلاً مسجد نروند یا اگر از کنار مسجد می گذرند گوششان را پنبه بگذارند یا انگشت بگذارند که صدای پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) را نشنوند و مانند آن، کم کم در اثر رشد اسلام طوری شد که سبقت می گرفتند زودتر بیایند به مجلس پیغمبر و جا برای افراد تازه وارد نبود کسی هم که وارد می شد اینها علاقه مند نبودند که مجلس را ترک کنند این آیه دوتا دستور را به همراه آورد فرمود آنهایی که قبلاً بودند از سخنان حضرت استفاده کردند بهره بردند آنها بلند شوند تا افراد تازه وارد بنشینند و اگر لازم نبود بلند بشوند جمع تر بنشینید تا افراد تازه وارد جا داشته باشد این دوتا دستور اخلاقی را در آیه ی یازده سوره ی «مجادله» نازل کرد فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ» «فُسْحَت» همان وسعت است اگر به شما گفته شد قدری جمع تر بنشینند جا بدهید تا افراد تازه وارد جا پیدا کنند «فَافْسَحُوا» جا بدهید وسعت ایجاد کنید در بعضی از روایات دارد که وجود مبارک حضرت فرمود گروهی ملعون اند یکی از افرادی که ملعون است یا گروههایی که ملعون است «المتربّع فی الموضع الضیق»(۳) آن که در جای تنگ چهارزانو بنشیند خب این را لعنت

کرده حضرت در روایات ما «المتربّع فی الموضع الضیق» خب وقتی جا تنگ است آدم چهارزانو نمی نشیند که فرمود چهارزانو ننشینند یک زانو بنشینند، دوزانو بنشینند جا بدهید به افراد تازه وارد «فَافْسَحُوا» فُسحت بدهید، وسعت بدهید فسیح با «سین» یعنی وسیع، «فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ» خدا هم گشایشی در کار شما ایجاد می کند اگر پای شما بنا شد خسته بشود حفظتان می کند، بدن شما بنا شد خسته بشود حفظتان می کند او شما را در شب چند بار از این پهلو به آن پهلو می غلطاند که به شما سخت نگذرد این مواظب خوابیدن شما هست «مَن يَكْلَؤُكُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمنِ»(۴) انسان نمی فهمند چند بار شب از این طرف به آن پهلو غلطید که فرمود چه کسی شما را حفظ می کند در شب و روز از حوادث؟ «کلأ» یعنی «حَفظ» «مَن يَكْلَؤُكُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمنِ» کالیء و حافظ شما شب که می خوابید چند بار شما را از این پهلو به آن پهلو می غلطاند نه عالِمید و نه صبح که بیدار شدید باخبرید چه کسی شما را تَر و خشک می کند مثل مادری که بچه اش را حفظ می کند ماییم دیگر، خب این خدا فرمود اگر حادثه ای بخواهد به بدن شما وارد بشود ما نمی گذاریم شرح صدر عطا می کنیم، جبران می کنیم به دیگری جا بدهید. «فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُزُوا»(۵) اگر جمعیت زیاد شد آنهایی که چهارزانو نشسته بودند دوزانو یا یک زانو نشستند باز جا کم آمد فرمود آنهایی که سابقه دارند یکی دو جمله قبلاً از حضرت شنیدند استفاده کردند آنها بلند شوند نوبت به افراد تازه وارد برسد «نشوز» یعنی رفتن، یعنی بلند شدن «وَإِذَا قِيلَ انشُزُوا فَانشُزُوا» خب در این زمینه فرمود: «يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» این درجات منصوب است که نصبش به جرّ است یعنی تمیز باشد دوتا جمله است هر کدام از اینها تمیز می خواهد منتها تمیز یکی از جمله ها ذکر شده تمیز جمله ی دیگر محذوف شده «يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ» این تمیز می خواهد این جمله ی اول تمیز می خواهد تمیزش ذکر نشده «وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» یعنی «یرفع الله الذین اوتوا العلم» این جمله ی دوم هم تمیز می خواهد تمیزش ذکر شده چون جمله ی دوم تمیزش ذکر شده تمیز جمله ی اول که محذوف است هم معلوم خواهد شد منتها جمله ی اول برای مؤمنِ غیر عالِم است، جمله ی دوم برای مؤمنِ عالَم است قهراً چون مؤمن عالِم بر اساس «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»(۶) با غیر عالِم فرق می کند اگر درباره ی «الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» تمیزش «دَرَجَاتٍ» است تمیز «يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ» «درجةً» است یعنی خدا به مؤمن یک درجه می دهد به مؤمنِ عالَم چندین درجه اگر رفعت است همین معانی است دیگر، دیگر بالا و پایین مکانی معنا ندارد که «يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ» تمیزش محذوف است این جمله ی اُولی «وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» یعنی «یرفع الله الذین اوتوا العلم» این جمله ی دوم، تمیز جمله ی دوم «دَرَجَاتٍ» است، تمیز جمله ی اول محذوف است و یقیناً درجات نیست درجه است «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ».(۷) خب، آنچه از رفع در قرآن کریم به کار رفته همین رفعت معنوی است دیگر آن وقت این با جریان معراج و اینها هماهنگ است نه معراجی که وجود مبارک ادریس الآن در آسمان چهارم باشد که بعضیها خیال کردند یا کمتر و بیشتر نه، او هم رفعت معنوی دارد تو هم رفعت معنوی داری معراجهای مکرّری برای وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در مکّه اتفاق افتاد چندین معراج بیش از صد معراج حالا آن معراج معروف را که بخشی در سوره ی مبارکه ی «اسراء» بخشی در سوره ی مبارکه ی «نجم» آمده معروف است وگرنه بیش از صد معراج برای وجود مبارک پیغمبر بود. خب، این اگر جریان ادریس را بالخصوص ذکر فرمود برای اینکه زمینه ی رفعت معنوی را ذکر کردند حالا فرمودند این «عَلِيّاً» نشان می دهد که یک رفعت ویژه است که علوّ و اقتدار و سلطه و امثال ذلک را به همراه دارد این از بیانات نورانی پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است که «الاسلام یَعلو و لا یُعلی علیه»(۸) این علوّ به همان معناست. خب، «أُولَٰئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِنَ النَّبِيِّينَ مِن ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِن ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ» فرمود اینها کسانی اند که خدای سبحان به اینها نعمت ویژه عطا کرده است ملاحظه فرمودید که سوره ی مبارکه ی «مریم» با همین جلال و شکوه شروع شده فرمود: «ذِكْرُ رَحْمَتِ

رَبِّکَ عَبْدَهُ زَکَرِیَّا»(۹) نعمت نبوّت و ولایت و امامت و صداقت و امثال ذلک مطرح شد این بزرگان یعنی زکریا، یحیی، عیسی، ابراهیم، اسماعیل، ادریس، موسی(علیهم الصلاه و علیهم السلام) که خصیصه ی بعضی از اینها را ذکر فرمود یا بعضی از خصایص اینها را ذکر فرمود در جمع بندی نهایی فرمود: «أُولئِکَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیهِم» این هم که ما در سوره ی مبارکه ی «حمد» به خدا عرض می کنیم «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ * صِرَاطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ»،(۱۰) «أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ» اینها هستند اینها هم همراه اند، هم راه همراه اند و هم راه برای اینکه ما راه شرق و غرب که نداریم که راه امامت است و راه ولایت است و راه اند دیگر یک وقت است ما می گوییم ما همراهی داریم که دوتایی در این راه داریم حرکت می کنیم مثل اینکه دو نفر می خواهند بروند حرم این دو نفر راهی دارند و همراه هم اند حالا ـ اگر کسی خواست در کوی ولایت و امامت و دین حرکت کند با نبی باشد این نبی هم راهِ اوست هم همراه اوست برای اینکه راهِ مکانی که نیست راه زمانی که نیست راه پیروی از نبی و ولیّ است دیگر. خب، ما در نماز عرض می کنیم «صِرَاطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ» در سوره ی مبارکه ی «نساء» مبسوطاً بحث شد آنجا چون بازتر و شفاف تر است که «مَن یُطِعِ اللّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَیْهِم مِنَ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِینَ وَحَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً»(۱۱) اینجا به آن وسعت بحث نشده ولی فرمود: «أُولئِکَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِم مِنَ النَّبِیِّینَ» ما در نمازها شبانه روز ده بار از خدای سبحان درخواست می کنیم ما را با اینها محشور بکن راهی که به اینها دادی به ما عطا بکن که ما هم سفرانی مثل اینها داشته باشیم «أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِم مِنَ النَّبِیِّینَ» این عناوین چهارگانه ای که ذکر فرمود هر کدام برای توجّه خاص است وگرنه یکی از بقیه کافی بود اگر اکتفا می کرد به ذریّه آدم کافی بود چون همه ی این انبیا(علیهم السلام) ذریّه آدم اند اما برای حرمت نهایی به این اشخاص که اینها ذَراری شان توانستند رهبری جوامع را به عهده بگیرند نام مبارک اینها را جداگانه ذکر می کند «مِن ذُرِّیَّهِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِن ذُرِّیَّهِ إِبْرَاهِیمَ وَإِسْرَائِیلَ» دوبار تکرار فرمود بارِ سوم و بار چهارم دیگر ذریّه ذکر نفرمود بار اول و بار سوم ذریّه است، بار دوم و بار چهارم دیگر ذریّه ذکر نفرمود ذریّه آدم و از کسانی که با نوح حمل شدند البته آنهایی که به حسب ظاهر آنچه در سوره ی مبارکه ی «صافات» هست این است که نسل فعلی بالأخره «وَجَعَلْنَا ذُرِّیَّتَهُ هُمُ الْبَاقِینَ»(۱۲) قبل است در زمان نوح هر که بود در این منطقه ی خاورمیانه همه شان هلاک شدند مگر آنهایی که همراه نوح(سلام الله علیه) سوار کشتی شدند که فرمود: «وَجَعَلْنَا ذُرِّیَّتَهُ هُمُ الْبَاقِینَ» بقیه ذریّه حضرت آدم اند وجود مبارک ابراهیم هم از ذَراری حضرت نوح است لکن برای خصیصه ای که انبیای ابراهیمی از وجود مبارک ابراهیم نشأت گرفتند نام مبارک ابراهیم را می برد «وَمِن ذُرِّیَّهِ إِبْرَاهِیمَ» ذریّه ابراهیم حضرت اسماعیل است و وجود مبارک پیغمبر ماست و اینها «وَإِسْرَائِیلَ» یعنی ذریّه اسرائیل که وجود مبارک موسای کلیم از ذریّه حضرت اسرائیل است یعنی یعقوب «وَمِمَّنْ هَدَیْنَا وَاجْتَبَیْنَا» اینها هم جزء انبیای دیگر هستند یا اولیای دیگر هستند یا پیروان این ذوات مقدّس اند «إِذَا تُتْلَی عَلَیْهِمْ آیَاتُ الرَّحْمنِ خَرُّوا سُجَّداً وَبُکِیّاً» برخیها خواستند بگویند منظور از این سجده، سجده ی شکر است و منظور از این گریه و بُکاء، بُکاء شوق است برای اینکه «آیَاتُ الرَّحْمنِ» جز نشاط چیز دیگری را به همراه خود نخواهد داشت یک وقت است آیات عذاب است، یک وقت آیات مطلق است، یک وقت خصوص آیات الرحمان است اگر آیات الرحمان تلاوت بشود کسانی که رحمانی می اندیشند با رحمت الهی مأ نوس اند هم شاکرند و هم اشک شوق می ریزند در ذیل این روایتی نورانی از وجود مبارک امام سجاد(سلام الله علیه) رسیده است که ما را اراده کرده یعنی مصداق کاملش ماییم و این هم از آیاتی است که سجده اش مستحب است و وجود مبارک امام سجاد این کار را می کردند وقتی این آیه را تلاوت می فرمودند سجده ی تلاوتی که مستحب است انجام می دادند می فرماید منظور ماییم. صلوات الله و سلام خدا بر اینها حالا بقیه مطالب ــ ان شاءالله ــ می ماند برای فردا.

۱- (۷) . سوره ی انعام, آیه ی ۹۹.

۲- (۸) . سوره ی شرح, آیه ی ۴.

۳- (۹) . وسائل الشیعه, ج۲, ص۴۵۰.

۴- (۱۰) . سوره ی انبیاء, آیه ی ۴۲.

۵- (۱۱) . سوره ی مجادله, آیه ی ۱۱.

۶- (۱۲) . سوره ی زمر, آیه ی ۹.

۷- (۱۳) . سوره ی مجادله, آیه ی ۱۱.

۸- (۱۴) . من لا یحضره الفقیه, ج۴, ص۳۳۴.

۹- (۱۵) . سوره ی مریم, آیه ی ۳.

۱۰- (۱۶) . سوره ی حمد, آیات ۷ و ۸.

۱۱- (۱۷) . سوره ی نساء, آیه ی ۶۹.

۱۲- (۱۸) . سوره ی صافات, آیه ی ۷۷.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۵۸ تا ۶۱ سوره مریم ۸۸/۰۸/۲۵

Your browser does not support the audio tag.

«أُولئِکَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِم مِنَ النَّبِیِّینَ مِن ذُرِّیَّهِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِن ذُرِّیَّهِ إِبْرَاهِیمَ وَإِسْرَائِیلَ وَمِمَّنْ هَدَیْنَا وَاجْتَبَیْنَا إِذَا تُتْلَی عَلَیْهِمْ آیَاتُ الرَّحْمنِ خَرُّوا سُجَّداً وَبُکِیّاً (۵۸) فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلاَهَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ یَلْقَوْنَ غَیّاً (۵۹) إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً فَأُولئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ وَلاَ یُظْلَمُونَ شَیْئاً (۶۰) جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِی وَعَدَ الرَّحْمنُ عِبَادَهُ بِالْغَیْبِ إِنَّهُ کَانَ وَعْدُهُ مَأْتِیّاً (۶۱)»

سوره ی مبارکه ی «مریم» که در مکه نازل شد عناصر محوری او عقاید اصلی است و خطوط کلی اخلاق و خطوط کلی فقه و حقوق است ترسیم خطوط جزئی فقه و حقوق در مدینه بیان شده بعد از اینکه این غرض در اول سور ه ذکر شده است که «ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ عَبْدَهُ زَکَرِیَّا»(۱) جریان برخی از انبیای الهی و همچنین جریان حضرت مریم(سلام الله علیها) که از انبیا نبود ذکر فرمود آن گاه در وسط سور ه که یک واسطهالعِقدی بین آغاز و انجام سور ه است هم اول سور ه را به آخر سور ه ختم می کند هم جمع بندی را در وسط سور ه ارائه می کند این آیات را نازل فرمود: «أُولئِکَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِم» از جریان زکریا و یحیی(علیهما السلام) از جریان مریم و عیسی(علیهما السلام) از جریان ابراهیم و اسحاق و اسماعیل(علیهما السلام) و از جریان موسی و عیسی(علیهما السلام) اینها را که ذکر فرمود، فرمود اینها کسانی اند که از نعمت ویژه الهی برخوردار بودند «أُولئِکَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِم» با «أُولئِکَ» که اشاره به بعید است می خواهد مقام و منزلت اینها را ذکر بفرماید وگرنه می خواهد مقام و منزلت اینها را ذکر فرماید وگرنه اینها اسامی شان در همین آیات قبلی ذکر شده است ممکن بود بفرماید «هولاء» اما فرمود: «أُولئِکَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِم» ذات اقدس الهی به اینها نعمت ویژه داد «مِنَ النَّبِیِّینَ» این «مِن» برای تبعیض است نه برای بیان برای اینکه در بین این مُنعَم علیهم وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) هست که از نبیین نیست اگر «مِن» «مِنَ النَّبِیِّینَ» برای بیان باشد دیگر شامل حضرت مریم(سلام الله علیها) نخواهد شد لذا در بین این دو قول که آیا «مِن» برای بیان است یا برای تبعیض همان تبعیض اُولاست اما «مِن» بعدی برای بیان است البته «مِنَ النَّبِیِّینَ مِن ذُرِّیَّهِ آدَمَ» برای اینکه اجداد حضرت نوح هم ذکر بشود مثل ادریس «وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ» که وجود مبارک ابراهیم هم که ذریّه ی «مِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ» است ذکر شده باشد. «وَمِن ذُرِّیَّهِ إِبْرَاهِیمَ» که اسحاق و یعقوب و اسماعیل(سلام الله علیهم) است ذکر شده باشد بنا بر اینکه منظور از این اسماعیل، اسماعیل بن ابراهیم باشد و ذریّه ی اسرائیل که انبیای اسرائیلی مثل وجود مبارک موسی و عیسی(علیهما السلام) شامل شده باشد «وَمِمَّنْ هَدَیْنَا» این «من» دیگر «مِن» بیانیه است این دیگر تبعیض نیست کسانی که ما آنها را هدایت کردیم و آنها مُجتبای ما هستند جِبایه اند، برچین اند این هدایت، هدایت پاداشی است یک هدایت ابتدایی، هدایت تشریعی است که «هُدیً لِلنَّاسِ»(۲) است خدای سبحان همه را هدایت کرده کسی نیست که اهل تکلیف باشد و خدای سبحان او را هدایت نکرده باشد هم با عقل و فطرت از درون، هم با وحی و نبوّت از بیرون «هُدیً لِلنَّاسِ» را تدوین کرده است همه را هدایت کرده آنهایی که پذیرفتند و همراه انبیا حرکت کردند یک هدایت پاداشی خدا نصیب اینها می کند یک گرایش خوبی در اینها پیدا می شود علاقه ای پیدا می کنند بعضی می بینید می گویند ما از خواندن قرآن یا دعا یا زیارت مثلاً

خسته می شویم یا بی رغبتیم یا احساس نشاط نمی کنیم ولی برخیها نشاطشان در این امور است این گرایشها به دست کسی نیست این گرایشها پاداشی است که خدای سبحان به انسان عطا می کند که فرمود: «مَن يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ»(۳) این هدایت پاداشی است دیگر یا «إِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا»(۴) اگر آن هدایت ابتدایی باشد که اتحاد مقدّم و تالی و اتحاد موضوع و محمول و ضرورت بشرط المحمول است که فرمود: «مَن يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ»(۵) معلوم می شود هدایت دیگر است دیگر و گرنه خود ایمان نحوه ای از هدایت است یا «إِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا» معلوم می شود هدایت دیگر است دیگر این هدایت، هدایت پاداشی است نه هدایت ابتدایی و اینها مُجتبای ما هستند جبایه اند، برچین اند خدای سبحان همه را به عنوان یک درخت ثمر بخش در جهان هستی آفرید فرمود: «وَاللَّهُ أَنبَتَكُم مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتاً»(۶) خب این باغ را خدای سبحان با این نهالها آباد کرد نهالها را غرس کرد و انسانها به منزله ی نهالهای الهی اند و باغبان ذات اقدس الهی است که باید میوه بدهد بعضی شجره ی طیّبه می شوند که «أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّماءِ»(۷) بعضی شجره ی خبیثه می شوند که «اجْتُثَّتْ مِن فَوْقِ الْأَرْضِ»(۸) بنابراین این باغ را خدای سبحان احداث کرد درختها را کاشت طیّب و طاهر بود حالا آبهای هرز را بعضی می خورند بعضی نمی خورند خدای سبحان بخواهد میوه ی این باغ را بچیند مثل آن باغبان ماهری که سعی می کند بهترین میوه را انتخاب بکند جِبایه یعنی برچین کردن، مُجتبی یعنی برچین شده نظیر مصطفاست و نه عین مصطفی فرمود اینها مجتبای ما هستند، جبایه شده اند، برچین اند حالا اگر کسی مهمان داشته باشد بنا باشد از یک طبق میوه مقداری انتخاب بکند آن درشتها و سالمها و شادابها را انتخاب می کند دیگر فرمود اینها برچین شده ی ما هستند ما اینها را برچین کردیم مُجتبای ما هستند «وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا» نشانه ی این جبایه و اجتبای ما این است که دیگران هم قرآن را می خوانند اما اینها قرآن را طرز دیگر می خوانند «إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمنِ» خودشان که می خوانند که معلوم است چطور می خوانند دیگران اگر آیات الهی را بر اینها بخوانند اینها به خاک می افتند، سجده می کنند، گریه می کنند حالا یا واقعاً سجده است یا نشانه ی خضوع و خشوع کامل است. زمخشری در ذیل این آیه نقل می کند که کسی وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) را در عالَم رؤیا دید و بخشی از قرآن را خدمت آن حضرت خواند حضرت فرمود: «هذه القراءه فأين البكاء»(۹) یعنی مردان الهی دو خصیصه دارند یکی اینکه قرآن می خوانند یکی اینکه به دنبال قرآن بالأخره سجودی هست، گریه ای هست گریه ات کجاست حالا قرآن را خواندی اینکه فرمود: «هذه القراءه» یعنی خواندن قرائت هست اما «فأين البكاء» این «فأين البكاء»، «فأين السجود» را هم البته به همراه دارد. قرآن کریم این نعمتها را به سه قسم تقسیم کرده در قیامت هم سه قسم است در دنیا هم سه قسم است و آن حدیث نورانی که از وجود مبارک حضرت امیر آمد از وجود مبارک ابی عبدالله(علیه السلام) آمد از همین آیات گرفته شده بعضیها بر اساس ترس ایمان می آورند برای اینکه آبرویشان نرود ایمان می آورند برای اینکه آبرویشان نرود امین اند، صادق اند، خیانت نمی کنند، ظلم نمی کنند و مانند آن، بعضیها برای اینکه حیثیتی پیدا کنند، وجهه ای پیدا کنند، محبوبیّتی پیدا کنند دست به کارهای زشت نمی زنند، بعضیها هم حُبّاً لله این کار را نمی کنند درباره ی بهشت هم همین طور قیامت هم همین طور است بعضیها «خوفاً من النار» است بعضی «شوقاً الی الجَنّه» است برخیها «حبّاً لله» است این تثلیثی که درباره ی قیامت آمده است در آن دوتا روایت معروف برگرفته از این آیات است قرآن کریم یک عده را «خوفاً من النار» معرفی می کند که اینها دست به گناه نمی زنند، یک عده «شوقاً الی الجنه» یک عدّه هم «حبّاً لله» آنهایی که «خوفاً من النار» است این هراس از دوزخ نعمتی است یا «شوقاً الی الجنه» است که این هم نعمتی است درباره ی این گونه افراد می فرماید: «اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ»(۱۰) بالأخره این نعمت را من به شما دادم شما نگهبان این نعمت باشید آنهایی که برتر از این فکر می کنند نمی فرماید: «اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ» فرمود: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ»(۱۱) شما مُحبّ من هستید خب همین را داشته باشید

من هم محبّ شما می شوم «إِن کُنْتُم تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللّهُ»(۱۲) بنابراین آنهایی که متنعّم به محبت الهی اند متنعّم به محبوب بودن الهی هم هستند فرمود شما به یاد من باشید من به یاد شما هستم دیگران سخن از تقدیر مضاف و امثال ذلک نیست «اذْکُرُونِی» نه یعنی «اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ» آن «اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ» برای آیات دیگر است اینها هم همین طورند آنچه در بحث دیروز از بعضی از اهل معرفت نقل شده است که منظور از این گریه، گریه ی شوق است شاید تام نباشد برای اینکه رحمانی که در قرآن کریم مطرح است «عَلَّمَ الْقُرْآنَ» هست، «الرَّحْمنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ»(۱۳) هست در قرآن هم آیات خوف هست هم آیات رجا هست هم آیات دوزخ هست هم آیات بهشت هست، همین خدایی که معلّم قرآن است اگر آیات رحمان خوانده بشود عدّه ای «سُجَّداً وَبُکِیّاً» خواهند بود خب آیات الرحمان بخشی مربوط به جهنم است بخشی مربوط به عذاب است بخشی مربوط به رضوان است که «وَرِضْوَانٌ مِنَ اللّهِ أَکْبَرُ»(۱۴) پس این بکاء اختصاصی به گریه و شوق اینها ندارد می توانند دو قِسم گریه البته شوق است یک قسم گریه خوف گرچه گریه ی خوف هم می توانند دو قسم باشد آن دو قسمی که گریه ی شوق است برای بهشت است یا شوق به لقای خداست برای دوزخ یک گریه ی خوف است البته خوف هم می تواند دوتا گریه داشته باشد یک گریه ی خوف هست که گرفتار جهنم می شود، یک گریه ی خوف است که گرفتار هجران الهی می شود «صَبَرْتُ عَلی عَذابِکَ فَکَیْفَ اَصْبِرُ عَلی فِراقِکَ وَهَبْنی صَبَرْتُ عَلی حَرِّ نارِکَ فَکَیْفَ اَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ اِلی کَرامَتِکَ»(۱۵) این دیگر گریه ی فراق ذات اقدس الهی است پس بنابراین هم در این طرف دوتا گریه می تواند باشد هم در آن طرف اقسام چهارگانه ی گریه را شامل می شود حالا تا تالی قرآن از چه سنخی باشد «خَرُّوا سُجَّداً وَبُکِیّاً».

۱- (۱) . سوره ی مریم، آیه ی ۲.

۲- (۲) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۵.

۳- (۳) . سوره ی تغابن، آیه ی ۱۱.

۴- (۴) . سوره ی نور، آیه ی ۵۴.

۵- (۵) . سوره ی تغابن، آیه ی ۱۱.

۶- (۶) . سوره ی نوح، آیه ی ۱۷.

۷- (۷) . سوره ی ابراهیم، آیه ی ۲۴.

۸- (۸) . سوره ی ابراهیم، آیه ی ۲۶.

۹- (۹) . تفسیر قرطبی، ج۹، ص۲.

۱۰- (۱۰) . سوره ی بقره، آیه ی ۴۰.

۱۱- (۱۱) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۲.

۱۲- (۱۲) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۱.

۱۳- (۱۳) . سوره ی الرحمن، آیات ۱ و ۲.

۱۴- (۱۴) . سوره ی توبه، آیه ی ۷۲.

۱۵- (۱۵) . اقبال الأعمال، ص۷۰۸.

مطلب دیگر این است این «مِن» در «مِمَّنْ هَدَیْنَا» چون بیانیه است نه تبعیض بر خلاف «مِن» اول که «مِن» تبعیض است شامل غیر انبیا هم می شود چه اینکه شامل مریم(سلام الله علیها) هم شد اگر شامل غیر انبیا می شود این روایتی که در بحث دیروز از وجود مبارک امام سجاد نقل شده است که منظور ماییم یعنی ما و امثال ما اولیای الهی، ائمه الهی و مانند آنیم این مشکلی ندارد در تفسیر روح المعانی این روایت را نقل می کنند به همان سبک خاصّ خودشان طعنی دارند می گویند در تفسیر امامیه روایتی هست که علی بن الحسین(سلام الله علیهما) فرمود این برای ماست و شما می دانید که روایات امامیه نیازی به نقل ندارد «لا یَخفی علی أهل التمییز» که اینها چه چیزهایی نقل می کنند و چطور نقل می کنند البته ما حرفهای مُتقن و قول سدید و بنیان مرصوص فراوان داریم لازم نیست که چیزی که سند معتبر ندارد نقل بکنیم تا چنین بهانه ای به دست اینها بیاید الآن بهترین تفسیر رایج همان تفسیر قبل از المیزان تفسیر شریف مجمع البیان بود شما نگاه کنید آلوسی در تفسیر روح البیان خودش نسبت به مجمع البیان چه تعبیراتی دارد اصلاً می گوید آن قابل مطالعه نیست این طور، این طور نسبت به مثلاً روایات و تفسیر شیعه بی مِهری می کنند. خب، اگر مثلاً ـ دقت می کردند مشکلات بهتر از این و زودتر از این حل می شد اما ما موظفیم هم خوب حرف بزنیم هم حرفِ خوب هر دو هم فراوان است هم قول سدید فراوان است روایات مطلق فراوان است ادله ی متقن فراوان است که خدا غریق رحمت کند مرحوم امینی را مرحوم شرف الدین را این طور آدم دست به قلم می کند می نویسد و هم خوب حرف زدن روایتی که صحیح نیست ضعیف است پایه ای ندارد مُرسل هست ممکن است مصرف داخلی داشته باشد اما این را آدم بخواهد عمومی ذکر بکند مصلحت نیست الآن هر چه شما بنویسید تنها مصرف داخلی ندارد داخل و خارجش یکی است. خب، چون این «مِن»، «مِن» بیانیه است و شامل غیر انبیا می شود پس بنابراین اگر وجود مبارک امام سجاد(سلام الله علیه) بفرماید ما مصداق این آیه ایم حق گفته است «وَمِمَّنْ هَدَیْنَا وَاجْتَبَیْنَا إِذَا تُتْلَی عَلَیْهِمْ آیَاتُ الرَّحْمنِ» حالا یا خودشان بخوانند یا دیگری بخواند «خَرُّوا سُجَّداً وَبُکِیّاً» مطلب دیگر اینکه تنها سجده و گریه ی ظاهری نیست چه اینکه آن آیه که فرمود: «إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا»(۱) معنایش این نیست که ساکت باشید معنایش این است که در برابر قرآن دیگر باید تسلیم بود خدا این چنین فرمود ما هم نظر ما این است این سخن درست نیست نه یعنی فقط گوش بدهید، گوشِ شنوا داشته باشید «إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ» در برابر قرآن حرف نزنید می دانید عقل چراغ است از چراغ فقط روشن کردن کارِ او برمی آید حقّ حرف ندارد که اگر کسی بگوید عقل من ــ معاذ الله ــ در برابر دین چنین می گوید این ادّعا کرده که عقل او هم سراج است هم صراط در حالی که خود عقل می گوید من فقط سراجم من نشان می دهم در عالَم چه خبر است قبل از اینکه من خلق بشوم این بنا خلق شده است خدای سبحان عالَم را آفرید، فرشته ها را آفرید، سماوات و ارض و موجودات را آفرید بعد مهمان دعوت کرد ما را آورد کاری که از عقل بشر ساخته است سراج بودن اوست و نه صراط بودن راه را خدا نشان داد از کجا شروع بکنید به کجا ختم بشود این راه را بروید به کدام مقصد می رسید آن راه را بروید به کدام مقصد می رسید معماری و مهندسی به عهده ی او بود فرمود: «وَأَنَّ هذَا صِرَاطِی مُسْتَقِیماً»(۲) حالا عقل بیاید بگوید که باید این کار را کرد، نباید آن کار را کرد این باید و نباید را عقل به عنوان چراغ باید خبر بدهد نه انشاء بکند قانونی را خودش وضع بکند این چنین نیست او قانون شناس خوبی است البته مثل نقلِ معتبر، بنابراین اگر گفته شد اینها سجده می کنند یعنی در برابر او حرفی نمی زنند گریه می کنند یعنی در برابر او خاضع اند هم معنای آن «إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا» این است که چراغِ خوبی باشید خب چراغ فقط کارش سکوت است دیگر روشن می کند همه جا را نشان می دهد دیگر حرف نمی زند که آنجا باید راه درست بشود آنجا نباید راه درست بشود می گوید آنجا راه هست باید رفت آنجا راه نیست نباید رفت این

بایـد و نبایـد را به عنوان هـدایت می گویـد نه اینکه من این قانون را وضع کردم اینجا را من راه قرار دادم آنجا را من چاه قرار دادم این نیست.

۱- (۱۶) . سوره ی اعراف، آیه ی ۲۰۴.

۲- (۱۷) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۵۳.

پرسش: استاد عقل برهان را دارد.

پاسخ: برهان دارد برای اینکه واقع چه هست نه واقع چه بایـد باشد واقع را هم که عقل نساخت چراغ اگر حرف بزند بله برهان دارد می گوید آقا آنجا راه هست پایانش هم بهشت است، اینجا راه نیست پایانش هم دوزخ است به این دلیل، به این دلیل، به این دلیل یک وقت اما خـدای سـبحان برهان دارد می گوید من این طور خلق کردم من آنجا را بهشت کردم من آنجا را جهنم کردم من اینجا را وِیل قرار دادم من آنجا را امن قرار دادم، ما یک قانون داریم یک، یک قانونگـذار داریم دو، یک قانون آور داریم سه، یک قانون شـناس داریم چهار. قانون همان دین است عقایـد و اخلاق و فقه و حقوق و این قوانین به نام قانون اسـت قانونگذار اراده و علم ازلی ذات اقدس الهی است و لا غیر که کسـی بگوید این چنین باید باشد آن چنان نباید باشد این نیست قـانون آور وحی است و لاـ غیر مـا در فصل چهارمیم فصل چهارم یعنی فصل چهارم فقط چراغ دست ماست که چه هست چه نیست، چه چیزی بد است چه چیزی خوب است این چنین نیست که ما وضع کرده باشیم خب حالا به عقل می گوییم کاری از تو ساخته است اگر کسـی خلاف کرد تو دست به شـلاق می کنی یا دیگری دست به شـلاق می کنـد آن دیگری که دست به شلاق می کنـد همان است که قانون وضع کرده تو چراغی مبادا اشـتباه بکنی امر بر تو مُشـتبه بشود یک سـراج خود را صـراط بدانـد یـا واضع صـراط بدانـد اینکه می بینیـد الآن اینها می گوینـد مگر علوم می شود اسـلامی باشـد اینها این عقل را مصادره کردنـد خیـال کردنـد عقـل این حرفهـا را آورده چراغ کشف می کنـد که خـدا چنین کرد، چنین کرد، چنین کرد، چنین کرد، چنین کرد اصـلاً ما علمِ غیر اسـلامی نداریم یک زمین شـناس، یک دریاشناس، یک صحراشناس، یک سپهرشناس مرتّب دارد نظام تکوین را تفسیر می کند الآن یک مفسّر می تواند بگوید من علمم اسلامی نیست نمی تواند بگوید چرا، چون قدم به قدم می گوید خدا چنین گفت، خدا چنین گفت، خدا چنین گفت، یک زمین شـناس هم نمی تواند بگوید علم من سـکولار اسـت برای اینکـه او هم قـدم به قـدم می گویـد خـدا چنین کرد، خـدا چنین کرد، خـدا چنین کرد، خـدا چنین کرد این گفتن حرفِ اوست این فهمیـدن چراغِ اوست این چراغ را او روشن کرده کـاری که از انسان ساخته نیست خب اگر قـدم به قـدم اینها دارند خلقت خـدا را تفسـیر می کننـد ما چیزی به نام طبیعت و طبیعیّات و علوم طبیعی نخواهیم داشت ما هر چه داریم خلقت است و علوم خِلقی هست و خلقت شناسـی می شود خلقت شناسـی اسـلامی نباشد اینها آمدند خلقت را به طبیعت تبدیل کردند معلوم را عوض کردند این علم را که سراج است این را صراط دانستند بعد گفتند اینها بشری است اسلام چه چیزی آورده اینها خیال می کننـد اسـلام همـان است که در قرآن و روایـات است البته در قرآ ن و روایـات مطـالب فراوانی درباره ی اینهاست اما خود قرآن و روایت می گویـد کلّ صـحنه ی عالَم خلقت خداست و این چراغ را هم خدا به شـما داده بنابراین ما در فصل چهارمیم یعنی اصلِ قانون را باید بشناسـیم که دین چیست، دین مجموعه ی قوانین اعتقادی، اخلاقی، فقهی، حقوقی است این فصل اول که اگر کسـی درباره ی این بخواهد بحث کند که «الدین ما هو؟» یک رساله ی دویست، سـیصد صـفحه ای است بعد بخواهد بحث کنـد که «الـدین هل هو؟» دین را چه کسـی آورده خب این را غیر از ذات اقدس الهی کسـی نمی تواند قانون وضع کند که چه کسی وضع کرده خدا، سوم اینکه از طرف خدا چه کسی آورده ما که رابطه با خدا نداریم که ما از کجا بفهمیم خدای سبحـان چه قـانونی وضع کرده وحی انبیـاست، چهـارم ما از کجا بفهمیم که انبیا چه آوردنـد آن را با عقلِ برهانی و نقل معتبر مایی که در فصل چهارمیم اینها دورخیز برداشـتند رفتند در فصل اول «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَوَاهُ»(۱) شدند و نمی دانند دارند چه می گوینـد، می گویند بشـر این چنین گفته است، بشـر این چنین فهمیده است، بشـر این چنین کشف کرده است اینها علوم بشری است نتیجه اش هم همین است.

۱- (۱۸) . سوره ی جاثیه، آیه ی ۲۳.

پرسش: علوم اعتباری چه طوری است؟

پاسخ: علوم اعتباری هم نشأت گرفته از اینهاست علوم اعتباری ما یک باید و نباید داریم که اعتبار اندر اعتبار است اساسی هم ندارد باید و نباید و قوانین اعتباری که از عادات، آداب، سنن، رسوم و رسوب و فرهنگِ مردم گرفته می شود این اعتباری به آن ندارد برهان پذیر هم نیست اما یک سلسله باید و نبایدی داریم که از بود و نبود گرفته می شود هم مسبوق است به مِلاکات واقعی، هم ملحوق است به حقایق واقعی به نام بهشت و جهنم این کاملاً برهان پذیر است چون به حقیقت تکیه می کند این مثل طب است همان طوری که طب واقعیّتی است خبر می دهد برای بدن خوب است یا نه، بیماریهای اخلاقی، گناهان واقعاً برای روح ضرر است و برای روح خطر است و برای روح مرض است اگر در سوره ی مبارکه ی «احزاب» فرمود کسی که به نامحرم نگاه می کند مریض است یعنی مریض است این تعارف ندارد «فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَیَطْمَعَ الَّذِی فِی قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً»(۱) این مرض است مگر می شود مرض یک امر اعتباری است یا اگر کسی بیماری وابستگی به بیگانه دارد در سوره ی «مائده» فرمود اینها که وابسته به بیگانه اند بیماری سیاسی دارند قلبشان مریض است «فَتَرَی الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ یُسَارِعُونَ فِیهِمْ یَقُولُونَ نَخْشَی أَن تُصِیبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَی اللّهُ أَن یَأْتِیَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَیُصْبِحُوا عَلَی مَا أَسَرُّوا فِی أَنْفُسِهِمْ نَادِمِینَ»(۲) همین است فرمود اینها که چشمشان به مشرکین مکه است اینها مریض اند بعد فرمود: «وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ»(۳) مگر می شود طب را آدم بگوید امر اعتباری است بنابراین اینها که اخلاقشان، احکامشان بر اساس رسوم گرفته شده کاملاً کنوانسیون دارند نمی دانم می گویند حقّ زن دارد ضایع می شود زن با مرد چه فرقی دارد اما آن که زن آفرید آن که مرد آفرید باید جایشان را مشخص کند این به حقیقت تکیه می کند مسبوق است به مِلاکات واقعی از قبل و ملحوق است به بهشت و جهنم از شرق.

ص: ۲۱۲

۱- (۱۹) . سوره ی احزاب، آیه ی ۳۲.

۲- (۲۰) . سوره ی مائده، آیه ی ۵۲.

۳- (۲۱) . سوره ی اسراء، آیه ی ۸۲.

پرسش: منظورشان واقعی است اما محکّی واقعی ندارند

پاسخ: چرا، برای اینکه این رابطه واقعیّت است ما چون در عالَم اعتبار زندگی می کنیم این است وجود مبارک رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود آخر تو دهانت بسته است و شامّه ات گرفته است بعضیها که می آمدند حضرت بینی اش را می گرفت می گفت اَه آدم این قدر بدبو فرمود: «تعطّروا بالإستغفار لا ـ تفضحنّكم روائح الذّنوب»(۱) خودتان را با استغفار معطّر کنید که بوی بد گناه رسوایتان نکند همه که بینی بسته نیستند که واقعاً گناه لجن است، واقعاً بدبوست آنها که شامّه دارند استشمام می کنند خب این همه افراد پیراهن وجود مبارک یوسف را آوردند آن را کسی بو استشمام نکرد که آن در فاصله ی هشتاد فرسخی تازه پیراهن از دروازه ی مصر دارد می گذرد وجود مبارک یعقوب در محدوده ی کنعان این فاصله ی هشتاد فرسخی با جمله ی اسمیه با تأکید «إِنِّی لَأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَوْلاَ أَن تُفَنِّدُونِ»(۲) خب این شامّه بسته است برای بعضیها.

پرسش: ولی باید و نباید اخلاقی ما به ازای خارجی ندارد.

پاسخ: چرا، ما به ازاء خارجی نمی خواهد که، ما به ازاء خارجی که ما نشان بدهیم آقا گناه این است این لازم نیست اگر چون اینکه ما به ازاء ندارد دو قِسم است یا برای اینکه اصلاً وجود ندارد یا برای اینکه وجود دارد ولی دیدنی نیست وقتی مُمثَّل شد به عالَم خیال آمد عداوت را انسان در عالَم رؤیا به صورت مار دَمان می بیند تا به عالَم مثال نیاید دیده نمی شود چیزی که دیده نمی شود دلیل بر نبودن نیست دلیل بر محسوس نبودنِ اوست دو وقت محسوس می شود یا متمثِّل می شود در عالَم مثال یا مُتجسِّد می شود در قبر و عالم دیگر بنابراین اگر ما اخلاق را، فقه را، حقوق را از عادات و آداب مردم بگیریم بله این برهان پذیر نیست روزها هم عوض می شود یک وقت سلیقه شان این است، یک وقت سلیقه شان این است می گویند اینها مربوط به خصوصیّاتهای قومی است اما اگر نه، از واقعیّتها به مِلاکهایی بپذیریم که بالأخره انسان حقیقتی است با جهان خارج وابسته است همه ی کارها برای او یکسان نیست بعضی برایش بد است بعضی برایش خوب است همین معنا را به صورت طب قرآن بیان کرده به صورت شفا و مرض قرآن بیان کرده و پایین او هم جهنم است بارها اینجا به عرضتان رسید که در جهنم سوخت و سوز هست بدون تردید، اما موادّ تی ان تی و هیزم و زغال و گازوئیل و بنزین در کار نیست جایی که مثل کوره های بلند ذوب آهن اگر بخواهند جایی آتش کنند چیزی را سوخت و سوز کنند بسوزند چه کار می کنند اول آن موادّ خام مثل زغال سنگ یا هر چه هست آنها را جمع می کنند سابق هیزم بود الآن مثلاً زغال سنگ است یا موادّ دیگر این کارِ اول، بعد یک موادّ تی ان تی منفجرکننده ای را به این ضمیمه می کنند می شود دو این گُر می گیرد بعد آنکه می خواهند داغ کنند می اندازند این سو کارِ این کارخانه های ذوب آهن و ذوب نمی دانم فولاد و اینها همین است دیگر غیر از این که چیز دیگر نیست که همین اضلاع سه گانه ی مثلث را ذات اقدس الهی در قرآن کریم فرمود، فرمود اینها همه شان انسان اند فرمود آن موادّ اول که بعد می خواهیم اینها را بسوزانیم همین طبقه ی ظالمین اند «وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً»(۳) آنهایی که قاسِط اند، اهل قَسط اند، اهل جورند اینها هیزم اند حَطب اند دیگر از این شفاف تر «وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً» هیزمها را که جمع کردند یک سلسله وقود می آورند وقود «ما یوقد به النار» قبلاً در روستاها این طور بود در شهرها هم همین طور الآن هم آنجایی که گاز و نفت نرفته همین طور است اینها برای اینکه آتش را نگه دارند در آن آشپزخانه شان این هیزمهای ضعیف و ریز اینها بعد از مدّتی خاکستر می شوند یک هیزم قوی از آن ریشه ها از آن چوبهای قویّ دوام دار را کنار آن

مطبخشان نگه می دارنـد که همیشه آتش دارد بعـد ظهر یا شب که می خواهند غذا بپزند هیزم می آورند این هیزمهای نو را با آن آتشِ قدیم می گیرانند او وقود است که «یوقد به النار» فرمود ما یک سلسله وقود داریم که رهبران کفرند «هُمْ وَقُودُ النّارِ * كَدَأْبِ آلَ فِرْعَوْنَ»(۴) بخش سـوم وقـتی که ظـالمین را انداختنـد و هیزمهـا را انداختنـد و وقـود هم انداختنـد و این گُر گرفته جهنمیها را می آورند «ثُمَّ فِي النّارِ يُسْجَرُونَ»(۵) مـا دیگر آنجـا زغال سـنگ و نمی دانم نفت و گازوئیل و اینها که نیست این هم عین واقعیت است در همین جـا که فرمود: «فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا» یعنی همین یعنی عین این کار را آن روز می بینیـد خب اگر عین این کار را می بینید به واقعیّتی تکیه می کند که هم قبلاً از مِلاک واقعی نشأت گرفته هم بعداً، تمام قضایای نظریِ اخلاق و فقه و حقوق به قضایای بدیهی خودش می رسد که آن حُسن عدل است و قبح ظلم.

ص: ۲۱۳

۱- (۲۲) . بحارالأنوار، ج۶، ص۲۲.

۲- (۲۳) . سوره ی یوسف، آیه ی ۹۴.

۳- (۲۴) . سوره ی جن، آیه ی ۱۵.

۴- (۲۵) . سوره ی آل عمران، آیات ۱۰ و ۱۱.

۵- (۲۶) . سوره ی غافر، آیه ی ۷۲.

پرسش:

پاسخ: نه، پیامبر یعنی نقلِ معتبر، نقل معتبر نه اینکه واقعاً وحی می گیرد از آن جهت که ذات اقدس الهی «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»(١) بله ممکن است چنین کسی تعبیری مجاز باشد بکند این الهام را آن نبوّت به معنی اعم است نه نبوّت تشریعی، نبوّت تشریعی مخصوص انبیای بیرون است اینکه فرمود: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»(٢) اگر نبوّت به معنای دریافت کردنِ الهام باشد بله این عیب ندارد ولی بالأخره این گیرنده ی علوم الهی است این گیرنده ی علوم الهی کشف می کند چراغ است که سراج چیست و واقعیّت را به ما نشان می دهد.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۵۸ تا ۶۳ سوره مریم ۸۸/۰۸/۲۶

Your browser does not support the audio tag.

«أُولئِکَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِم مِنَ النَّبِیِّینَ مِن ذُرِّیَّهِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِن ذُرِّیَّهِ إِبْرَاهِیمَ وَإِسْرَائِیلَ وَمِمَّنْ هَدَیْنَا وَاجْتَبَیْنَا إِذَا تُتْلَى عَلَیْهِمْ آیَاتُ الرَّحْمنِ خَرُّوا سُجَّداً وَبُکِیّاً (۵۸) فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلاَهَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ یَلْقَوْنَ غَیّاً (۵۹) إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً فَأُولئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ وَلَا یُظْلَمُونَ شَیْئاً (۶۰) جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِی وَعَدَ الرَّحْمنُ عِبَادَهُ بِالْغَیْبِ إِنَّهُ کَانَ وَعْدُهُ مَأْتِیّاً (۶۱) لَّا یَسْمَعُونَ فِیهَا لَغْواً إِلَّا سَلاَماً وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِیهَا بُکْرَهً وَعَشِیّاً (۶۲) تِلْکَ الْجَنَّهُ الَّتِی نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَن کَانَ تَقِیّاً (۶۳)»

بعد از ذکر برخی از انبیا و سیره های آنها(علیهم الصلاه و علیهم السلام) سه گروه را نام می برد عده ای جزء انبیایند، عده ای جزء اولیایند و عده ای جزء عُصات و طُغات و اهل دوزخ اند و عده ای جزء تائبان اند که راه برای همه ی افرادی که بخواهند توبه کنند باز است. انبیا که اهل بهشت اند اولیا مِن الأنبیاء محسوب می شوند یعنی از همین گروه اند اما تائبین مع الأنبیایند نه مِن الأنبیاء یا مِن الأولیاء درباره ی گروه اول فرمود: «أُولئِکَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِم مِنَ النَّبِیِّینَ» یک، بعد «وَمِمَّنْ هَدَیْنَا وَاجْتَبَیْنَا» دو، درباره ی گروه دوم که تبهکاران اند فرمود: «فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلاَهَ» درباره ی گروه سوم فرمود: «إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً» گذشته ی تاریک را رها کند، آینده ی روشن را در پیش بگیرد آینده وقتی روشن است که هم با حُسن فعلی همراه باشد هم با حُسن فاعلی، هم با حُسن فاعلی همراه باشد یعنی ایمان بیاورد اعتقاد داشته باشد موحّد خالص باشد، با حُسن فعلی همراه است باید عمل صالح داشته باشد صِرف ایمان کافی نیست چه اینکه صِرف عمل صالح هم کافی نیست. درباره ی گروه سوم که اینها باید سه کار بکنند یکی اینکه آینده ی تاریک را ترک کنند، یکی اینکه آینده را با دو چراغ روشن نگه بدارند یکی حُسن فعلی دیگری حُسن فاعلی اینها مع الأنبیاء هستند نه مِن الأنبیاء، مع الأولیاء هستند نه مِن الأولیاء. در سوره ی مبارکه ی «نساء» که بحثش در دیروز اشاره شد آنجا آیه ی ۶۹ به این صورت بود فرمود: «وَمَن یُطِعِ اللّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَیْهِم مِنَ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِینَ» اینها مع هؤلاء هستند نه مِن هؤلاء و ما هم در نماز حدّاکثر خواسته ی ما این است که «صِرَاطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ»(٣) که بشویم «معهم» که رفیق خوبی اند اینها «حَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً» نه «منهم»، «منهم» تلاش و کوشش فراوانی دارد ما اهل قرآنیم ــ ان شاءالله ــ و قرآن می خوانیم و ــ ان

شاءالله ــ عمل می کنیم اما طوری باشد که «إذا تلی علینا القرآن» سجده کنیم و ناله و ضجّه بزنیم این طور نیست وقتی این طور نبود دیگر از آنها نیستیم با آنهاییم ــ ان شاءالله ــ آنهایی که جزء انبیایند یا جزء اولیایند آنها کسانی اند که «إِذَا تُتْلَی عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمنِ خَرُّوا سُجَّداً وَبُكِيّاً» ما حالا این حال را نداریم تباکی اش را هم نداریم، تساجدش هم نداریم حدّاکثر این است که «معهم» باشیم نه «منهم».

ص: ۲۱۴

۱- (۲۷) . سوره ی شمس، آیه ی ۸.

۲- (۲۸) . سوره ی شمس، آیات ۷ و ۸ .

۳- (۱) . سوره ی فاتحه، آیه ی ۷.

پرسش: راه بقیه بسته است؟

پاسخ: نه، باز است منتها عَقبه ی کئود است یک بیان نورانی از امام رضا(سلام الله علیه) است که حضرت وقتی سفره ی غذا را پهن می کردند خب در هر سفره ای غذای قسمت خوبی هم هست وجود مبارک حضرت قبل از اینکه تناول بکنند یک کاسه ی خالی، ظرف خالی طلب می کردند از بهترین غذاهای آن سفره در آن کاسه می ریختند می گفتند این را برای فلان مستمند بدهید بعد این آیه را قرائت می کردند «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ»(۱) عَقبه یعنی گردنه و کُتَل فرمود اینها قدم می زنند راه می روند اما در دشت و بیابان و پارک قدم می زنند آنجا که عَقبه است، کُتل است، گردنه است چرا آنجا نمی روند بعد فرمودند خب لباس مُندرس را دست دوم و سوم را دادن به مستمند که هنر نیست غذاهایی که انسان بعد از مصرف خودش به مهمانهایش اضافه آمده به مستمند بدهد که هنر نیست فرمود چرا اینها عَقبه ی کئود را نمی پیمایند آنهایی که اهل عَقبه کئودند طی کردند کُتل و گرده اند آنها مِن الأولیایند آنهایی که اهل این کار نیستند لباسهای مانده را می دهند، غذاهای مانده را می دهند، بالأخره فقرا را در می یابند اینها حدّاکثر مع الأولیاء هستند نه مِن الأولیاء خب پس سه گروه مشخص شد راه هم برای همه باز است اما رفتن سخت است عقبه ی کئود می خواهد حضرت این آیه را قرائت می فرمود و غذاها را به مستمند می داند خب آنها اولیایند با نبیّین اند شاگردان آنها با آنها هستند از آنها نیستند «إِذَا تُتْلَی عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمنِ خَرُّوا سُجَّداً وَبُكِيّاً».

ص: ۲۱۵

۱- (۲) . سوره ی بلد، آیات ۱۱ و ۱۲.

پرسش: با توجه به آیه سوره ی «نساء» شهدا و صلحا با اطاعت خدا و پیغمبر به این مقام رسیدند.

پاسخ: البته دیگر یعنی آ نها عقبه ی کئود را طی کردند دیگر.

پرسش: چطور وصی انبیا شدند.

پاسخ: اینها عقبه ی کئود را طی کردند با انبیا محشور شدند برای اینکه کاملاً هر چه آنها فرمودند اینها اطاعت کردند این «بذلوا مُهجهم دون الحسین(علیه السلام)»(۱) اینها با آنها بودند هر کاری که آنها فرمودند اینها اطاعت کردند لذا با آنها محشور شدند اما دیگران نه، این چنین نیست.

پرسش: در این آیه منظور از شهدا شهدای مقتول فی سبیل الله اند.

پاسخ: ممکن است، در قرآن کریم اصطلاح شهدا غیر از شهدا به اصطلاح فقهی است قَتیل در معرکه را قرآن کریم دارد «قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ»(۲) و مانند آن، تعبیر شهید نکرده تعبیر شهید در روایات هست و در لسان فقها از کسانی که در راه حفظ دین شربت شهادت می نوشند معمولاً ـ قرآن کریم دارد «الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ»، «قَاتِلُوا» و«قُتِلُوا» این گونه از تعبیرات دارد «وَلاَ تَقُولُوا لِمَن یُقْتَلْ فِی سَبِیلِ اللّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْیَاءٌ»(۳) تعبیر شهید در قرآن کریم به اصطلاح فقهی و اینها نیست البته بعضی از مشایخ(رضوان الله علیهم) احتمال دادند که منظور از شهدا همان شهدای در صحنه ی قتال باشند مرحوم سید حیدر آملی از کسانی است که احتمال می دهد منظور از شهدا همان مقتولین در معرکه ی قتال باشند.

۱- (۳) . بحارالأنوار، ج۹۸، ص۲۹۶.

۲- (۴) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۶۹.

۳- (۵) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۴.

کسانی که اهل این آیه هستند وقتی که سجده می کنند حالا نه تنها آن چهار جایی که سجده ی واجب دارد سجده می کنند این موارد هم که سجده ی مستحب دارد سجده می کنند و کیفیت سجود را هم از مضمون آیه یاد می گیرند یک ذکر مخصوصی است به عنوان ذکر سجده ی تلاوت که مشخص است که همه ی ما می دانیم ولی آن بزرگان در سجده ی هر آیه ای گذشته از اینکه آن ذکر رایج را می خوانند مضمون آن آیه را در سجده ی زیر آن آیه ذکر می کنند در سجده ی این آیه عرض می کنند خدایا «اللهم اجعلنی مِن عبادک المُنعم علیهم المهدیین الساجدین لک الباکین عند تلاوه آیاتک»(۱) مضمون این آیه را در سجده ی تلاوت این آیه ذکر می کنند خب اینها با افراد دیگر فرق می کنند دیگر اینها گروه اول اند که انبیا و اولیایند. اما گروه دوم فرمود: «فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلاَةَ» که فرق خَلَف با خَلْف نظیر فرق وعد و وعید است خَلَف به فتح لام به بازمانده های صالح می گویند خَلْف به سکون لام به بازمانده های طالح و فاسد می گویند «فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ» نه «خَلَفٌ» اینها طالح و فاسد بودند برای اینکه عمود دین را رعایت نکردند «أَضَاعُوا الصَّلاَةَ» نماز می خواندند اضاعه ی صلات اما واجد شرایط نبود، واجد اجزا نبود، واجد ارکان نبود، واجد مسائل دیگر نبود نماز را ضایع می کردند و چون نماز ستون دین است وقتی ستون دین ضایع باشد «إِنَّ الصَّلاَةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ»(۲) وقتی ستون ضایع شد نهی از فحشا نیست وقتی نهی از فحشا نبود پیروی فحشا و شهوات است لذا فرمود: «وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ» برای اینکه آن عامل بازدارنده ی شهوات که نباشد خب اینها گرفتار شهوت می شوند هم شیعه ها هم سنّیها این بیان نورانی را از حضرت امیر(سلام الله علیه) نقل کردند بعضی از مصادیق شهوات را که بِنای رشید است، لباس شهرت است و مانند آن را ذیل این آیه از وجود مبارک حضرت امیر نقل کردند هم در تفسیر ما شیعه هاست هم تفسیر برادران اهل سنّت از وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) فرمود اینهایی که «أَضَاعُوا الصَّلاَةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيّاً» اینها غَیّ را ملاقات می کنند مستحضرید که غوایت در کنار ضلالت برای بی هدفی است آن برای راه گُم کردن است یک وقت انسان هدفی دارد راهش را بلد نیست این می شود ضالّ، یک وقت اصلاً بی هدف است نمی داند کجا برود چه کار انجام بدهد این می شود غاوی، گاهی غوایت و ضلالت هر کدام در مورد دیگر به کار می رود اما معنای اینها از هم جداست غوایت یعنی بی هدفی، هدف گُم کرده، ضلالت یعنی بیراهی راه گُم کرده اینها چون بی هدف بودند بی جا کار می کردند از آنها سؤال بکنی خب این کار را بکنی برای چه اینها پوچ گرایند نمی دانند برای چه بیراهه می روند این می شود غَیّ، غوایت و بی هدفی از لطیف ترین تعبیرات قرآن کریم این است که اینها که بی هدف اند فردا بی هدفی را ملاقات می کنند «فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيّاً» غوایت و بی هدفی را می بینند حالا بی هدفی چیست، چطور دیده می شود، اینکه می گویند جزا عین عمل است از این آیات به خوبی برمی آید. آنها که به این نکات نمی پردازند می گویند یا مضاف محذوف است یا جمله ای در تقدیر است «فسوق یلقون جزاء غیّهم» این طور می گویند اما آنهایی که می گویند نه، متن عمل در قیامت حاضر است و حضور غوایت به همین است غوایت باطنی دارد که دوزخ است، ظاهری دارد که ولنگاری است این ولنگاری مستحضرید که کلمه ی بسیط نیست مرکّب است یعنی کسی که انگاره ی او، انگیزه ی او، وهم او وِل بودن است به او می گویند ولنگار این چنین نیست که یک کلمه بسیط باشد که یک وقت است نه، کسی انگاره ای دارد، انگیزه ای دارد، حساب و کتابی دارد که باید آزاد باشد نه رها، وِل نیست این ولنگار نیست اما اگر کسی نه، انگیزه ی او این است که وِل باشد این را می گویند ولنگار آدمِ ولنگار در حقیقت ول بودن را، بی هدفی را فردا می بیند این بی هدفی در دنیا ول بودنِ اوست در آخرت شعله ی جهنم است این همان است به آن صورت در آمده اینکه در بحث دیروز اشاره شده که اخلاق اسلامی، حکمت عملی برهان پذیر است برای اینکه به واقعیّت متّکی است چیزی که به مِلاکات واقعی برابر اراده و علم ازلی خدای سبحان تکیه می کند از نظر سابقه بعد به بهشت و جهنم تبدیل می

شود از جهت لاحقه این یک عمل اعتباریِ محض نیست که برهان پـذیر نباشد «فَسَوْفَ یَلْقَوْنَ غَیّاً» غی را می بینند در سوره ی مبـارکه ی «فرقـان» مشـابه این آمـده که کسانی که بیراهه می رونـد «یَلْقَ أَثَاماً»(۳) اینهـا معصـیت را، اِثـم را و گنـاه را آن روز ملاقات می کننـد آیه ی هیجـده به بعـد سوره ی مبارکه ی «فرقان» این است که «وَالَّذِینَ لَا یَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ وَلَا یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا یَزْنُونَ وَمَن یَفْعَلْ ذلِکَ» یعنی کسـی که خون ریزی کند، کسـی که حرام خدا را حلال کند، کسـی که غیر از ذات اقدس الهی اله دیگر را بپذیرد «وَمَن یَفْعَلْ ذلِکَ یَلْقَ أَثَاماً»(۴) اثم را می بینـد خب ما حالا چقدر بگوییم مجـاز است، چقـدر بگوییم مضاف تقـدیر است، چقـدر بگوییم جمله اسـنادِ مجازی است اگر خودمان را بالا بیاوریم می بینیم درست است اِثم یک وجود دنیایی دارد یک وجود آخرتی این است که در بسیاری از موارد حتی کلمه ی باء هم به کار نرفته نفرمود «جزاء بمـا کـانوا یعملون» فرمود: «هَـلْ یُجْزَوْنَ إِلَّا مَاکَانُوا یَعْمَلُونَ» نه «بما کانوا» این متنِ جزاست اگر چنین چیزی است شما اگر دل درد را از یک طبیب سؤال بکنی می گویـد این ناپرهیزی حرکت می کنـد، حرکت می کند به آن درد تبدیل می شود این همان ناپرهیزی است دیگر چیز دیگر نیست که این کسی که زخم اثنی؟ عشر دارد یا دستگاه گوارش او آماده نیست اگر غـذایی را که نبایـد بخورد خورد این غـذای امروز زخمِ فرداست دیگر زخم از جـای دیگر که نیامـده که این همان است دیگر اگر بگوینـد که این همـان است مسافری اگر از جایی به جای دیگر حرکت بکنـد بگویـد این همان است که این همانی کـه دروغ نیسـت مجـاز نیسـت خلاـف نیست این همـان است دیگر فرمـود: «یَلْقَ أَثَاماً» اِثم همـان است. چنین حکمـتی، چنین اخلاـقی برهـان پـذیر است. خب، «وَمَن یَفْعَـلْ ذلِـکَ یَلْقَ أَثَاماً * یُضَاعَفْ لَهُ الْعَـذَابُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَیَخْلُـدْ فِیهِ»(۵) از جاهـایی که «فیهی» خوانـده می شود همین جاست نه «فیه» «وَیَخْلُـدْ فِیهِ مُهَاناً * إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلاً صَالِحاً»(۶) مشابه این مضمون در همین سوره ی مبـارکه ی «فرقان» آیه ی ۷۱ است که بـاز به مناسـبت دیگری که در همین سوره ی مبارکه ی «مریم» داریم باید بخوانیم پس اگر کسـی این کار را کرد این گروه دوم «فَسَوْفَ یَلْقَوْنَ غَیّاً» این بیچاره ها هم راه را گُم کردند هم هدف را اصلاً نمی دانند کجا باید بروند نمی دانند حالا بر فرض می خواهند بروند کدام بخش از جهنم باید بروند حالا بر فرض بدانند که کـدام بخش از جهنم بروند راهش هم بلد نیسـتند این سه تا عذاب است یکی اینکه اهل جهنّم اند، یکی اینکه کدام بخش است جایشان کجاست هم بلد نیسـتند، سوم این است که راهش هم بلد نیستند این عذاب فوق عذاب است. خب، «إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِـلَ صَالِحاً» که گذشـته را اصـلاح کنـد، ایمانِ واقعی بیاورد و عمل صالـح داشـته باشـد این گروه «فَأُولئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ» اینها اهل بهشت اند وارد بهشت می شوند.

۱- (۶) . تفسیر روح البیان، ج۵، ص۳۴۴.

۲- (۷) . سوره ی عنکبوت، آیه ی ۴۵.

۳- (۸) . سوره ی فرقان، آیه ی ۶۸.

۴- (۹) . سوره ی فرقان، آیه ی ۶۸.

۵- (۱۰) . سوره ی فرقان، آیات ۶۸ و ۶۹.

۶- (۱۱) . سوره ی فرقان، آیات ۶۹ و ۷۰.

پرسش: حاج آقا ملائکه اینها را راهنمایی می کند.

پاسخ: ملائکه بعد از اینکه سرگردانی شان را دیدند به اذن خدای سبحان هِی می کنند اینها را که «یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِینَ إِلَی الرَّحْمنِ وَفْداً * وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِینَ إِلَی جَهَنَّمَ وِرْداً»(۱) که بحثش قبلاً گذشت این دامدارها حیوان را از پشت چه کار می کنند، هِی می کنند دیگر یک وقت است کسی بدرقه می کند مثل اینکه اهل بهشت را فرشته ها بدرقه می کنند «وَسِیقَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِلَی جَهَنَّمَ زُمَراً»(۲) فرشتگان اینها را بدرقه می کنند با جلال و شکوه اینها وارد بهشت می شوند اما همان ملائکه عذاب کفار را از پشت سر هِی می کنند فرمود: «وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِینَ إِلَی جَهَنَّمَ وِرْداً»(۳) اگر امروز «أُولٰئِکَ کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»(۴) فردا کسی آنها را بدرقه نمی کند که اینها را با فشار با هِی کردن به دوزخ می برند. خب، «فَأُولٰئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ» بعد فرمود: «وَلاَ یُظْلَمُونَ شَیْئاً» یعنی این جنّت رفتن پاداش آنهاست ما در جنّتی بودن آنها و فرستادن آنها به جنّت هیچ ستمی به اینها روا نداشتیم معلوم می شود که جزای اینها همان بهشت است به دلیل اینکه فرمود: «وَلاَ یُظْلَمُونَ شَیْئاً» خب بهشت رفتن که دیگر مظلوم شدن نیست و ظلم کردن نیست اینکه فرمود اینها بهشت می روند و به اینها ستم نمی شود یعنی چه، یعنی در جزا دادن حقّ اینها محفوظ است دیگر تنها یک جای قرآن آمده «جَزَاءً وِفَاقاً»(۵) آن هم درباره ی دوزخیهاست وگرنه درباره ی مؤمنین که جزاء وفاق نیست «مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»(۶) است و مانند آن، این چنین نیست که جزا معادل عمل باشد که جزا چندین برابر عمل است این فقط درباره ی دوزخیان است که فرمود: «جَزَاءً وِفَاقاً» این «جَزَاءً وِفَاقاً» مفهومش یک جانبه است دوجانبه نیست یعنی بیشتر از آن نیست نه اینکه کمتر نمی شود نه اینکه الاّـ ولابد به همان اندازه که اینها معیصت کردند ما اینها را کیفر می دهیم خیر، بیش از این نمی دهیم ولو کمتر هم می خواهیم بدهیم، خب.

۱- (۱۲) . سوره ی مریم، آیات ۸۵ و ۸۶.

۲- (۱۳) . سوره ی زمر، آیه ی ۷۱.

۳- (۱۴) . سوره ی مریم، آیه ی ۸۶.

۴- (۱۵) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۹.

۵- (۱۶) . سوره ی نبأ، آیه ی ۲۶.

۶- (۱۷) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۶۰.

پرسش: آیات می فرماید که بنابر آنچه انجام دادند مجازات می شوند معلوم می شود که کمتر نخواهد شد.

پاسخ: ظلم نمی کنیم کمتر یقیناً نیست بله، یعنی نسبت به مؤمنین کمتر نیست اضافه ممکن است، نسبت به کفار بیشتر نیست کمتر ممکن است «وَيَعْفُوا عَن كَثِيرٍ»(۱) این عفوی که می کند تخفیفی که می دهد یعنی کمتر ممکن است.

پرسش: در قیامت کمتر انجام نمی شود چون می گوید بدترین کاری که انجام دادند در همان شکل در قیامت مجازات می شوند.

پاسخ: بله خب عفو الهی شامل حال اینها می شود دیگر اینها در اثر اعمال قبیح استحقاق عذاب الهی را به اشدّ انحا دارند اما خب رحمت الهی اگر شامل حال آنها شد تخفیف پیدا می کنند دیگر، خب.

«فَأُولئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلاَ يُظْلَمُونَ شَيْئاً» این «وَلاَ يُظْلَمُونَ» یعنی ورود آنها به بهشت به عنوان پاداش است و در این پاداش یابی هیچ ستمی به اینها نمی شود این همان است که «لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ»(۲) و مانند آن. آن گاه درباره ی بهشت و درجات بهشت و ارقام بهشت به طور کلی بحث می کنند می فرمایند: «جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيّاً» جنّتهای فراوانی در قیامت هست و ذات اقدس الهی بندگان خودش را وعده داد به یک امر غیبی برای اینکه جنّت محسوس اینها نیست با علوم تجربی هم حاصل نمی شود ایمان به غیب می خواهد و اگر کسی چشم دل باز کرد نظیر حارثهبن مالک و مانند آن گویا بهشت را می بیند در آن خطبه ی نورانی حضرت امیر در بحث متّقیان فرمود: «فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْرَآهَا»(۳) و اگر از مقام «کأنّ» بالا آمد به مقام «أنّ» رسید مثل وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) که فرمود: «ما کنتُ أعبد ربّاً لم أره»(۴) این نسبت به مبدأ این را فرمود نسبت به معاد هم فرمود: «لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا»(۵) این «لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا» ارشاد به نفی موضوع است یعنی برای من غِطائی نیست نه اینکه بین من و جریان قیامت غِطائی هست ولی این پرده اگر کنار برود برای من فرق نمی کند خب اگر غطاء هست یقیناً فرق می کند این ارشاد به نفی غطاست یعنی برای من پرده ای نیست این پرده ای که برای عموم کشیده شده است روی چشم خیلیهاست فقط در قیامت گرفته می شود «فَكَشَفْنَا عَنكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»(۶) برای من غطائی نیست. خب، برای توده ی مردم غیب است کسانی که ایمان به غیب دارند این وعده ی الهی را می پذیرند «جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيّاً» ذات اقدس الهی خُلف وعده نمی کند خُلف وعید مخالف حکمت نیست یعنی اگر تهدید کرده کسی را به فلان عذاب ممکن است عفو کند یا تخفیف ولی خُلف وعده مستحیل است عن الله سبحانه و تعالی نه علی الله وَعد او هم حتماً عملی خواهد شد «لاَ يُخْلِفُ الْمِيعَادَ»(۷) هست اینها دیگر جمله ی خبریه است این دیگر وعده نیست جمله ی انشائیه نیست آنجاها که وعده است جمله ی انشائی است اما این جمله ی خبرثه است که جمله ی انشائیه وفاپذیر است تخلّف ناپذیر است «إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيّاً» چون انسان به طرف موعِد الهی می رود آن وعد هم به سراغ انسان می آید از هر دو طرف صحیح است که بگوییم او آتِی است انسان مأتی، انسان آتی است او مأتی وَعدِ او مأتی است باید گفته می شد وعدِ او آتی است وعدش می آید اما ما که به آن وعده می رسیم آن می شود مأتی پس اسناد مأتی به وعد صحیح می تواند باشد، خب.

۱- (۱۸) . سوره ی مائده، آیه ی ۱۵.

۲- (۱۹) . سوره ی فاطر، آیه ی ۳۰.

۳- (۲۰) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۳.

۴- (۲۱) . الکافی، ج۱، ص۹۸

۵- (۲۲) . بحارالأنوار، ج۶۶، ص۲۰۹.

۶- (۲۳) . سوره ی ق، آیه ی ۲۲.

۷- (۲۴) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۹.

پرسش:...

پاسخ: «إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيّاً» در همین جا یک بار است دیگر.

پرسش:...

پاسخ: «إِنَّهُ» بله «إِنَّهُ» شأن است دیگر نه اینکه «إنّ وعده»، «إنّ شأن» ضمیر دیگر به وعد برنمی گردد.

عمده تعبیر «جَنَّاتِ» است که بعد از مفرد، جمع آورده این «جَنَّاتِ» فرقی بین جنّت و روضه طبق فرمایش مرحوم شیخ طوسی در تبیان هست که اگر فضا سبز باشد درخت نداشته باشد روضه است و اگر درخت داشته باشد و پوشیده به درخت باشد جنّت است حالا این فرقِ ادبی را این بزرگوار نقل کردند. تعدّد جنّت اگر به لحاظ تعدّد مؤمنان اهل جنّت باشد این یک راه ساده ای است که چندین بهشت است، چندین باغ و بوستان است برای مؤمنین، اما ظاهر آیات قرآن این است که برای برخیها چندتا بهشت است «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ»(۱) این دوتا بهشت دارد حالا «وَمِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ»(۲) آن دوتا بهشت هم برای همینهاست یا نه، حدّاقل و قدر متیقّن این است که «لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ» این دوتا بهشت است این دوتا بهشت ظاهرش این است که همه شان هر دو یک درجه نیستند بهشتی است که جنّتی است که «تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»(۳) غُرف مبنیه در آن هست، حور و قِلمان و قصور در آن هست، نهر در آن هست و امثال ذلک که این جنّت حسّی است و جنّت جسمی، یک جنّهاللقاست که «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي»(۴) آنجا دیگر جای درخت و حور و غِلمان نیست آن جنّهاللقاء سخن از مشاهده ی جمال الهی و جلال الهی در اسمای الهی و ظهورات الهی است نه ذات الهی و یا اوصاف ذات الهی، پس «لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ» این دو تعبیر دو جنّت که برای مردانی که خائف مقام الهی اند در سوره ی مبارکه ی «قمر» به صورت شفاف ترین این چنین بیان شده فرمود: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي» بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «قمر» «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ»(۵) این همان جنّت جسمانی و حسّی که همه ی ما می فهمیم «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ»(۶) این دیگر جنّت عقلی است جنّهاللقاست اینها هم در بهشتی اند که درخت دارد و حور دارد و غِلمان دارد و آب دارد و میوه دارد و مانند آن، هم جایی می روند که اینها خبری نیست نزد خدا می روند «عِندَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ» می روند پس «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ» نقطه ی مقابلش این است که ــ معاذ الله ــ اگر کسی گرفتار کفر و عناد و الحاد شد «ولمن طغی وعصی وکفر و ألحد ناران و جهنّمان» دوتا جهنّم دارد یک جهنّم جسمی و حسّی دارد که در سوره ی مبارکه ی «نساء» بیان کرده فرمود: «كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُم بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ»(۷) یک جهنّم عقلی دارد که «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ»(۸) آن دیگر با سوخت و سوز جهنّم و امثال ذلک نیست که مثالش در بحث دیروز گذشت آنکه در بحث دیروز گذشت درباره ی مثال بود مربوط به جهنّم ظاهری بود جهنّم جسمانی و حسّی بود حالا در مثال گاهی ممکن است انسان چیزی را بخواهد آب بکند یا غذایی را طبخ بکند هیزمی می آورد و وقودی می آورد و بعد آب گرم می کند یک وقت می خواهد نه، فلزّی را گداخته کند آن را با بعضی از موارد اگر به خود فلز بزنند منفجر می شود اینها دیگر مثالهاست آنکه در سوره ی مبارکه ی «نساء» است برای عذابِ بدنی است آنکه فرمود: «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ» آن دیگر با هیزم و با وقود و اینها افروخته نمی شود این نار الله است این نار الله فقط از دل می جوشد همین کفر و الحاد از دل می جوشد لذا هر جا بخواهد فرار کند راه برای فرار نیست در پایان سوره ی مبارکه ی «والفجر» که فرمود طوری خدا عذاب می کند که «لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ»(۹) برای همین است انسان

در دنیا اگر خانه اش آتش گرفته فرار می کند نجات می کند، لباسـش آتش گرفته در می آورد راحت می شود، بدنش آتش گرفته می میرد راحت می شود بعـد از مرگ که دیگر سوخت و سوزی نیست اما اگر این آتش رفته به عنوان «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ» بمیرد تازه اول عـذابش است لذا فرمود: «لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ»، «لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ * وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ»(۱۰) پس بنـابراین جنّات الهی متعـدّد هست برای هر گروهی یـک بهشت هست ولی برای بعضـیها چنـدین بهشت اسـت حدّاقل دو بهشت برای اینها خواهد بود «جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيّاً».

ص: ۲۲۰

۱- (۲۵) . سوره ی الرحمن، آیه ی ۴۶.

۲- (۲۶) . سوره ی الرحمن، آیه ی ۶۲.

۳- (۲۷) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۵.

۴- (۲۸) . سوره ی فجر، آیات ۲۹ و ۳۰.

۵- (۲۹) . سوره ی قمر، آیه ی ۵۴.

۶- (۳۰) . سوره ی قمر، آیه ی ۵۵.

۷- (۳۱) . سوره ی نساء، آیه ی ۵۶.

۸- (۳۲) . سوره ی همزه، آیات ۶ و ۷.

۹- (۳۳) . سوره ی فجر، آیه ی ۲۵.

۱۰- (۳۴) . سوره ی فجر، آیات ۲۵ و ۲۶.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۵۹ تا ۶۳ سوره مریم ۸۸/۰۸/۳۰

.Your browser does not support the audio tag

«فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلاَةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيّاً (۵۹) إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلاَ يُظْلَمُونَ شَيْئاً (۶۰) جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيّاً (۶۱)لَّا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْواً إِلَّا سَلاَماً وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيّاً (۶۲) تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَن كَانَ تَقِيّاً (۶۳)»

بعد از بیان بعضی از انبیا(علیهم السلام) جریان اسماعیل(سلام الله علیه) را ذکر فرمود که اشاره شد یازده مورد در قرآن کریم منظور از اسماعیل همان اسماعیل بن ابراهیم است و این مورد که دوازدهمین مورد است برابر بعضی از روایات گفته شد اسماعیل بن حزقیل است لکن خصیصه ای برای اسماعیل در اینجا غیر از صادق الوعد بودن ذکر نشده و صِدق وعد و امر اهل به صلات و زکات یک امر رایجی است که بین همه ی انبیا وجود داشت خصیصه ای باشد که ذات اقدس الهی به رسول خود(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بفرماید: «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ»(۱) تا آن حادثه تبیین بشود نیست بر خلاف اسماعیل بن ابراهیم که خصیصه های فراوانی دارد.

پرسش: قبح این قضیه درباره ی حضرت ادریس هم هست؟

پاسخ: در جریان ادریس اشاره شد که به مسئله ی معراج اشاره فرمود، فرمود: «وَرَفَعْنَاهُ مَكَاناً عَلِيّاً»(۲) این مکان علیّ برای همه نبود و خصیصه ای که برای وجود مبارک ادریس هست و از اجداد نوح هم هست و از انبیای قبل از ابراهیم است قبل از نوح است و باید ذکر می شد ذکر فرمود پس این دو نکته در ادریس هست که در اسماعیل نیست درباره ی اسماعیل ذریّه ی ابراهیم را ذکر فرمود و درباره ی حضرت ادریس که جدّ حضرت نوح بود سخنی به میان نیامده و این یک خصیصه که شناسنامه ی اوست دوم «رَفَعْنَاهُ مَكَاناً عَلِيّاً» که جریان معراج را تداعی می کند بر خلاف اسماعیل بن حزقیل بنابراین احتمال هست که وجود مبارک اسماعیل بن ابراهیم باشد البته بعضی از روایات دلالت می کند که منظور اسماعیل بن حزقیل است.

۱- (۱) . سوره ی مریم، آیه ی ۵۴.

۲- (۲) . سوره ی مریم، آیه ی ۵۷.

مطلب بعدی آن است که اکثر ساکنان مکّه فرزندان حضرت اسماعیل بن ابراهیم بودند برای اینکه عرب اند و فرزندان او هستند و اگر برخی از قبایل آمدند در همان اطراف مکه چون دامدار بودند می زیستند در داخل مکّه غالباً آنها که بودند اهل حضرت اسماعیل یعنی فرزندان حضرت اسماعیل بودند که عرب از آنجا ریشه دارد. گذشته از این فرمود بعد از آن انبیا و اولیا عده ای آمدند که دو رکن اساسی را از بین بردند یکی نماز است که ستون دین است و دیگری هم پیروی شهوات

کردند نماز از آن جهت که ستون دین است اگر نماز باشد همه ی امور هست برای اینکه ستون دین که محفوظ بود دین محفوظ است و اینکه قبلاً ـ هم بارها بیان شد که در قرآن کریم و همچنین در روایات سخن از اقامه ی صلات است نه قرائت صلات برای اینکه دین نماز را ستون معرفی کرده که فرمود: «الصلاه عمود الدین»(۱) خب دینی که حکیمانه حرف می زند، قرآنی که «وَالْقُرْآنِ الْحَکِیم»(۲) است باید حکیمانه جمله ها را هماهنگ کند اگر نماز ستون دین است ستون را که نمی خوانند که دیگر نباید بگویند نماز بخوان باید بگویند نماز را اقامه بکن هر جا سخن از نماز است «یُقِیمُونَ الصَّلاهَ»،(۳) «مُقِیمَ الصَّلاهِ»،(۴) «أَقِمِ الصَّلاهَ»(۵) و مانند آن است، گاهی «یُصَلِّی»(۶) و امثال ذلک آمده که آن هم به معنی «یُقِیمُوا الصَّلاهَ»(۷) است وگرنه از یک طرف به آدم بگویند نماز ستون دین است از آن طرف بگویند نماز بخوان این دیگر حرفهای حکیمانه نیست که، خب.

ص: ۲۲۲

۱- (۳) . بحارالأنوار، ج۷۹، ص۲۱۸.

۲- (۴) . سوره ی یس، آیه ی ۲.

۳- (۵) . سوره ی بقره، آیه ی ۳.

۴- (۶) . سوره ی ابراهیم، آیه ی ۴۰.

۵- (۷) . سوره ی اسراء، آیه ی ۷۸.

۶- (۸) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۹.

۷- (۹) . سوره ی ابراهیم، آیه ی ۳۱.

دو چیز را از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نقل کردند یکی اینکه «حُفّت الجَنّه بالمکاره» دوم اینکه «حُفّت النار بالشهوات» یک بهشت است یک جهنم، یک توحید است یک شرک، یک ایمان است یک کفر، یک اطاعت است یک عصیان پس بهشت و جهنم دوتاست، کفر و ایمان دوتاست، توحید و الحاد دوتاست، طاعت و معصیت دوتاست و اینها در برابر او فرمود: «أَضَاعُوا الصَّلاَةَ»، خب «وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ» صلات که عمود دین است و باعث ورود در بهشت است این را ضایع کردند شهوات که «حُفّت النار بالشهوات» این را پیروی کردند به دنبال شهوت رسیدند تا در درون شهوت آتش بود این درون شهوت آتش بود یعنی باطنش آتش است ظاهرش شهوت «حُفّت النار بالشهوات» چه اینکه «حُفّت الجَنّه بالمکاره» اینها هر دو اصل را به هم زدند یعنی باید معروف را عمل بکنند نکردند، منکر را ترک بکنند نکردند لذا گرفتار جهنم شدند و راه توبه برای همه باز است اینکه فرمود: «فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيّاً» اگر غَیّ همان غوایت و بی هدفی و در برابر ضلالت باشد که از آیه سوره ی مبارکه ی «فرقان» برمی آید که در روز قبل بحث شد این از شواهد تجسّم اعمال است اما اگر نه، منظور از غیّ وادیی باشد در جهنم، چاهی باشد در جهنم که در بعضی از روایات ما آمده این دیگر از آن سنخ نیست شاهد بر تجسّم اعمال نیست «إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً» که سه رکن بود که این هم جداگانه بحث شد. این گروهی که تائب اند و مؤمن اند و عمل صالح انجام می دهند «يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ» وارد بهشت می شوند هل جنّه؟ همان جنّت معروف «وَلاَ يُظْلَمُونَ شَيْئاً»(1) این «يُظْلَمُونَ» چون فعل مجهول است دیگر مفعول دیگر نمی گیرد این «شَيْئاً» را گفتند که علی المصدر است یعنی به منزله ی تأکید است یعنی «لا یظلمون ظلما»، «لا یظلمون أصلا» در سوره ی مبارکه ی «کهف» «وَلَمْ تَظْلِم مِنْهُ شَيئاً» آمده آنجا «شَيْئاً» مفعول است چون فعل معلوم است در سوره ی مبارکه ی «کهف» که بحثش قبلاً گذشت آیه ی «كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِم مِنْهُ شَيئاً» آیه ی ۳۳ سوره ی مبارکه ی «کهف» این بود «وَاضْرِبْ لَهُم مَثَلاً رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعاً * كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا» «اُکُل» یعنی ما یؤکل یعنی خوراکی نه یعنی خوردن میوه ی خود را دادند «وَلَمْ تَظْلِم مِنْهُ شَيئاً» خب اینجا چون مبنیّ للفاعل است و معلوم است مفعول می گیرد «لَمْ تَظْلِم» یعنی «لم تنقص» اینجا چون مجهول است دیگر مفعول نمی گیرد مگر اینکه بگوییم در این گونه از موارد دو مفعولی است لذا چون چاره نداشتند گفتند این «شَيئاً» علی المصدر است یعنی «لا یظلمون ظلما»، «لا ینقصون نقصا» و نمی شود تمیز باشد برای اینکه خودش مبهم است چیزی که مبهم است مشکل خودش را حل نمی کند چه رسد به اینکه مشکل چیز دیگر را حل کند. خب، «وَلاَ يُظْلَمُونَ شَيْئاً». «جَنَّاتِ عَدْنٍ» این «جَنَّاتِ عَدْنٍ» که بدل است برای آن «الْجَنَّةَ» آن معرفه است این نکره است وقتی می شود نکره را بدل معرفه قرار داد که این نکره معروف باشد «جَنَّاتِ عَدْنٍ» چون معروف است از این جهت حکم معرفه را دارد و روشن است بعضی از کلمات اند که اسم اند برای جای خاص. این «جَنَّاتِ عَدْنٍ» که جمع است اشاره شد که اگر ناظر به جمیع در برابر جمیع باشد یا مجموع در برابر مجموع باشد خب بالأخره هر کسی وارد بهشت خاصّ خودش می شود، اما اگر این چنین نباشد برای بعضیها چند بهشت است نظیر آنچه در سوره ی مبارکه ی «الرحمن» آمده که آیه ی ۴۶ سوره ی مبارکه ی «الرحمن» «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ» بعضیها دارای دو بهشت اند بعد از این آیه ی ۴۶ می رسند کم کم آیه ی ۶۲ «وَمِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ» بهشتهای فراوانی است اما این «مِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ» نشان نمی دهد که برای «لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ» است ولی آن آیه ی ۴۶ نشان می دهد که «لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ» اینها دوتا بهشت اند اگر این جمله هایی که بعد دارند که «فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ * فَبِأَيِّ آلاَءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ»(2) یعنی «فی کلّ واحدهٍ مِن الجَنّتین فاکهه» هر دو می شود جنّتِ جسمانی، می شود جنّت حسّی، می شود جنّت بدنی، اما اگر منظور این باشد که در این مجموع فاکهه هست نه در کلّ واحد آن وقت یکی می شود جنّت جسمانی که لذّات بدن در آن هست، یکی می شود برابر بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «فجر» که «فَادْخُلِي فِي

عِبَادِی * وَادْخُلِی جَنَّتِی» جامع مفسّر مهمّ این قسمتها بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «قمر» است در سوره ی «قمر» آیه ی ۵۴ و ۵۵ ایـن چنین آمـده «إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ» این جنّتِ جسـمانی، «فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنـدَ مَلِیـکٍ مُقْتَـدِرٍ» اینجـا دیگر جـای درخت و غُرف مبنیه و حور نیست این می شود «فَادْخُلِی فِی عِبَادِی * وَادْخُلِی جَنَّتِی»[(۳)] این می شود جنّهاللقاء، بنابراین «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ»[(۴)] هست، برای اینکه این متّقین همان کسانی انـد که خاف مقام ربّ اند، اگر آیات سوره ی مبارکه ی «الرحمن» که دارد «فِیهِمَا فَاکِهَهٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ» به این معنا باشـد که یعنی فی کلّ واحده منهما فاکهه و نخل و رمّان این از بحث بیرون است که «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ» ناظر به این نیست که یکی جنّتِ جسـمانی است یکی جنّت روحانی، اما اگر ناظر به این باشد که در مجموع اینها این فاکهه و نخل رمّان هست و صادق است در مجموع ولو در یکی باشد در دیگری جنّهاللقاء است و برتر از مسئله ی جسـمانی است بـا این سازگـار است «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ» با بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «قمر» که دارد «إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ * فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ»[(۵)] با او می تواند هماهنگ باشد.

ص: ۲۲۳

۱- (۱۰) . سوره ی کهف، آیه ی ۳۳.

۲- (۱۱) . سوره ی الرحمن، آیات ۶۶ _ ۶۸.

۳- (۱۲) . سوره ی فجر، آیات ۲۹ و ۳۰.

۴- (۱۳) . سوره ی الرحمن، آیه ی ۴۶.

۵- (۱۴) . سوره ی قمر، آیات ۵۴ و ۵۵.

پرسش: عالم قیامت مگر عالم عدل نیست؟

پاسخ: عـالَم قیامت درجاتی دارد دیگر چه در بخش بهشت چه در بخش جهنم دو قِسم است دیگر منتها جهنّم به آن اوج نمی رسـد در جهنّم فرمود: «كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا»(۱) آنجا در سوره ی مبارکه ی «نساء» دارد که «كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُم بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا»(۲) این برای عـذاب جسـمانی، از آن طرف هم فرمود: «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ»(۳) خب آن «نَارُ اللَّهِ» که فؤاد را می سوزانـد آن دیگر جسـمانی نیست پس دو نوع عـذاب برای کفّار هست که از آن عـذاب به عنوان خِزی یاد می شود و ماننـد آن، حُزن، غم، خِزی و ماننـد آن یاد می شود این عـذاب جسـمانی است درباره ی بهشت هم همین طور است دیگر درباره ی بهشت یک سلسله جنّاتٌ لـذّتهایی است که «جَنَّاتٍ تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»(۴) یکی هم قُرب لقای الهی است، مناجات با خداست، دریافت سلام الهی است و مانند آن دیگر.

پرسش:

پاسخ: نباید باشد دیگر برای اینکه اینها هماهنگ اند این باطن آن است در درجه ی بالاتر است کسی که در مقعد صِدق است این را هم دارد ولی آنجا جای درخت نیست یعنی کسـی که به پیشگاه الهی رفته نشسـته آنجا که جای حس و درخت و بـدن نیست الآـن مـا اینجـاییم حرف می زنیم مـا هم همین طور است ما حرفی می زنیم حرفی می شـنویم، آیه ای می خوانیم آیه ای می شنویم که این زمان و زمین دارد اما آن مطالبی را که ما با هم درک می کنیم آن زمین و زمان ندارد همین الآ ن هم که ما اینجا هستیم همین طور است ما الآن بحث می کنیم که ذات اقدس الهی به وعده ی خود وفا می کند این حرف کجا جا دارد؟ ایـن حرف در قم است، این حرف در آسـمان است، این حرف در زمین است این مطلب نه مـتزمّن است نه متمکّن الآـن هم ما دو مرحله داریم یک بـدن داریم و حرکات بـدنی و لذّتهای بدنی، یک روح داریم و لذایذ روحانی یک وقت کسـی حرف را می شـنود و از درک مطلب لـذّت می برد این دوتـا لـذّت برده است یک لـذّت سـمع، یک لـذّت درک یک وقت است جای دیگر اسـت الآـن هـم همین طوریم این طـور نیست که اگر گفته شـد این حرف در مسجد اعظم است یعنی مطلب در مسـجد اعظم است مثلاً «إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيّاً» ضـمیر به «الله» برمی گردد برای تأکید «إنّا» آمده این حرفها در مسـجد اعظم است اما این مضـمون که وعـد خدا قطعی است این جزء مسـجد اعظم است این در قم است اینکه نیست که الآن هم ما در دو مرحله هستیم «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ * فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ»(۵) یعنی «إنّ المتّقین فی مقعـد صدقٍ عند ملیک مقتدر» نظیر «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي»(۶) که آنجا هم به همین منظور خواهـد بود. خب، بنابراین اگر این «جَنَّاتٍ» جمع در برابر جمع باشـد از بحث مـا بیرون است مجموع در برابر مجموع باشـد از بحث مـا بیرون است اما اگر نه، این «جَنَّاتٍ» برای بعضـیها باشـد یعنی برخیها دارای چندتا بهشت اند آن وقت این قابل بحث است که آیا آن بهشـتها که برای یک نفر چند بهشت اسـت همه شان جسـمانی و حسّـی اند یا بعضـیهایشان جسـمانی و بعضیهایشان غیر جسمانی اند، اگر آن مؤمن جزء اوساط از مؤمنین باشـد همه شـان جسـمانی نیست چنـدتا بـاغ، چنـدتا بهشت به او می دهنـد امـا اگر جزء «لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ»(۷) باشد اوحـدی اهل تقوا باشـد هم «فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ» هست، هم «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي» است. خب، اینکه فرمود جَنات و نَهَر هست این به این صورت خواهد بود بعد این را معنا کرده شـما این روایاتی که در تفسـیر شریف کنزالدقائق آمده از وجود مبـارک امـام موسای کاظم(سـلام الله علیه) رسـیده است که اینکه فرمود از ذریّه ابراهیم ما را اراده کرده(۸) البته یعنی مصداق کاملش ماییم و همچنین در کتاب شـریف تهذیب مرحوم شیخ طوسی در ادعیه نوافل شهر رمضان آنجا هست که خدا را شکر

می کنیم که این بهشت را برای پیامبر و آل پیامبر و این بخشهایی که مربوط به آیات سوره ی مبارکه ی «مریم» است در ادعیه ی نوافل شهر رمضان آمده خدا را شکر می کنیم که این جنّات را برای وجود مبارک پیغمبر و آل پیغمبر و شیعیانشان قرار داده است خب، البته این معنا دیگر مصداق کامل نیست منحصر است برای اینکه دیگری اگر بخواهد وارد بهشت بشود باید جزء «مَن تَابَ» و امثال ذلک باشد.

ص: ۲۲۴

۱- (۱۵) . سوره ی اعراف، آیه ی ۳۸.

۲- (۱۶) . سوره ی نساء، آیه ی ۵۶.

۳- (۱۷) . سوره ی همزه، آیات ۶ و ۷.

۴- (۱۸) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۵.

۵- (۱۹) . سوره ی قمر، آیات ۵۴ و ۵۵.

۶- (۲۰) . سوره ی فجر، آیات ۲۹ و ۳۰.

۷- (۲۱) . سوره ی الرحمن، آیه ی ۴۶.

۸- (۲۲) . تفسیر کنزالدقائق، ج۸، ص۲۴۹.

اینکه فرمود: «جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِی وَعَدَ الرَّحْمنُ عِبَادَهُ بِالْغَیْبِ» خب حالا- وعده عملی می شود یا نه، این «إِنَّهُ» یعنی «إنّ الله کان وعده مأتیا» جمله خبریه است ممکن است کسی خُلف وعده کند چون وعده صِدق و کذب پذیر نیست انشاء است اگر کسی خلف وعده کرده است دروغ نگفته چون خبر نداده اما این جمله، جمله ی خبریه است که «إنّ الله کان وعده مأتیا» گذشته از اینکه خُلف وعده قبیح است و قبیح از خدا محال است نه بر خدا، خدایی که عین قدرت و اراده است هیچ وجهی ندارد که خُلف وعده از ذات اقدس الهی صادر بشود.

پرسش: اینکه پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: «لا یدن لمن لا وفاء»

پاسخ: بله، بحثهای اخلاقی وفای به عهد ظاهراً واجب است ولی معروف بین فقها این است که خُلف وعده مثلاً کارِ خلاف اخلاقی است حرام نیست.

«لَّا یَسْمَعُونَ فِیهَا لَغْواً» در این بهشت حرفِ باطل، کار باطل، چیزی که اثر ندارد نمی کنند این «إِلَّا سَلَاماً» استثنا منقطع است فقط سلام را دریافت می کنند سلام سه قِسم است بعضیها یک قِسم، بعضیها دو قِسم، بعضیها هر سه قِسم نصیبشان می شود یک قِسم سلامِ یکدیگر است که «تَحِیَّتُهُمْ فِیهَا سَلَامٌ»(۱) قِسم دیگر سلام فرشته هاست نسبت به اینها که «وَالْمَلائِکَةُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِم مِن کُلِّ بَابٍ»(۲) به آنها سلام عرض می کنند، قِسم سوم سلام خداست بر آنها خدای سبحان که در دنیا نام بسیاری از انبیا(علیهم السلام) را می برد می فرماید: «سَلَامٌ عَلَی إِبْرَاهِیمَ»(۳) یا «سَلَامٌ عَلَی مُوسَی وَهَارُونَ»(۴) بعد فرمود: «إِنَّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ»(۵) خب اگر سلام خدا شامل حال مؤمنین می شود و مقیّد هم نیست به اینکه در دنیاست یا در آخرت قدر متیقّنش آخرت است دیگر در دنیا هم البته سلام خدا شامل حال مؤمنین می شود برای اینکه فرمود: «وَکَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ»(۶) اگر خدای سبحان بعد از تسلیم نسبت به ابراهیم، نسبت به موسی، نسبت به هارون(علیهم السلام) بعد فرمود: «وَکَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ» نسبت به افراد با ایمان هم سلام می فرستد دیگر این پس سه سلام برای مؤمنینِ کامل خواهد بود «لَّا یَسْمَعُونَ فِیهَا لَغْواً إِلَّا سَلَاماً» نعمتهای خدا این است با آن لذّتهای معنوی معروف است و اگر این سلام مطلق است قسمت خاص را آن سلام الله را هم در برمی گیرد آن گاه «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ»(۷) معلوم می شود هم جنّت حسّی است هم جنّت عقلی برای اینکه این جنّات و نَهر و این نعمتهایی که هست برای لذّتهای بدن است، تلقّی سلام الله و شنیدن کلام الهی یک لذّت عقلی است برای اوحدیّ از مؤمنین است. «وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِیهَا بُکْرَةً وَعَشِیّاً» یک وقت است می گویند ما جیره ی اینها را به اینها می دهیم در بهشت این چنین نیست، یک وقت می گویند به آنها در بهشت روزی می دهیم باز هم تعبیر قرآن این نیست، تعبیر قرآن این است که «وَلَهُمْ» این «لام» را مقدّم آورده اختصاصاً یا تملیکاً مِلک اینهاست و روزیِ اینها نه «رزقهم لهم» یا «رزق الله لهم» «وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِیهَا بُکْرَةً وَعَشِیّاً». بُکره و عشیّ یعنی بامداد و شامگاه در جنّتِ برزخی بله، صبح و شام متمثّل می شود اما در جنّات عَدْن دیگر صبح و شامی در کار نیست لذا روایاتی که در ذیل این هست بعضی از روایات این را بر جنّات برزخی حمل کردند البته با جنّات عَدْن هماهنگ نیست اما دارد مردان باتقوا رزقشان هست اختصاصی به جنّات عدن ندارد وقتی که وارد برزخ شدند از همین مقطع رزقِ اینها «بُکْرَةً وَعَشِیّاً» یعنی بامداد و شامگاه هست بنابراین اگر منظور از بُکره و عشیّ یعنی بامداد و شامگاه باشد طبق آن روایتی که در کنزالدقائق آمده مخصوص جنّت برزخی است و اگر کنایه از دوام باشد کما لا یَبعد این شامل جنّت عَدن خواهد شد برای اینکه آنجا «لَا یَرَوْنَ فِیهَا شَمْساً وَلَا زَمْهَرِیراً»(۸) اگر نظام سماوات و ارض برچیده شد «إِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ»(۹) شد، «وَالْأَرْضُ جَمِیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ» شد، «وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِیَّاتٌ بِیَمِینِهِ»(۱۰) شد

دیگر شب و روزی در کـار نیست، اگر شب و روزی در کار نیست «لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْساً وَلَا زَمْهَرِيراً» فضا را خود مؤمن روشـن می کند لذا بهشت روشن است، مؤمن جایش روشن است، غیر مؤمن جایش هم نمی بیند جهنّم در تاریکی باید عذاب بچشند درباره ی مؤمنین است که «نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ»(۱۱) وگرنه در صـحنه ی قیـامت دو نفر کنار هم هسـتند یکی کاملاً در فضای روشن و شـفاف زندگی می کند جلویش را می بیند دیگران را هم می بیند آن دیگری جلوی پای خودش هم نمی بیند شما در روایات بحث معاد ملاحظه بفرماییـد ذات اقـدس الهی با یکی کاملًا حرف می زند اسـرار او را با او درمیان می گذارد او که کنار دست اوست اصـلاً نمی شـنود. خب، پس بنابراین آدم نور را بایـد به همراه خودش ببرد اینجا اگر روشن نبود آنجا گرفتار تاریکی و تیرگی است.

۱- (۲۳) . سوره ی یونس، آیه ی ۱۰.

۲- (۲۴) . سوره ی رعد، آیه ی ۲۳.

۳- (۲۵) . سوره ی صافات، آیه ی ۱۰۹.

۴- (۲۶) . سوره ی صافات، آیه ی ۱۲۰.

۵- (۲۷) . سوره ی صافات، آیه ی ۸۰.

۶- (۲۸) . سوره ی صافات، آیه ی ۱۱۰.

۷- (۲۹) . سوره ی الرحمن، آیه ی ۴۶.

۸- (۳۰) . سوره ی انسان، آیه ی ۱۳.

۹- (۳۱) . سوره ی تکویر، آیه ی ۱.

۱۰- (۳۲) . سوره ی زمر، آیه ی ۶۷.

۱۱- (۳۳) . سوره ی تحریم، آیه ی ۸.

پرسش: حاج آقا ببخشید اگر معاد جسمانی باشد چگونه قابل انقطاع از زمان می شود فرضش کرد؟

پاسخ: خب جسمِ دنیایی این چنین است جسم اخروی که نظامش با این فرق می کند دیگر جسم در هر عالَمی جسم در دنیا یک طور است در برزخ همین جسم است همین جسم در دنیا این حکم را دارد در برزخ با تحوّلات برزخی طور دیگر می شود در آخرت طور دیگر می شود همین جسم است منتها در هر نشئه ای حکم خاصّ خودش را دارد.

پرسش: یعنی همین جسمی که در حکمت متعالیه مطرح شد.

پاسخ: نه، همین جسم است در حکمت متعالیه هم همین را مرحوم بزرگوار می فرماید، می فرماید: «لو رأیته لقلتهُ إنّه فلان و بهمان» اگر ببینی می گویی این همان زید است این همان عمرو است منتها درباره ی جسم قبلاً هم اشاره شد که هر جای قرآن کریم سخن از جسم شد تعبیر به مثل است بارزترین نمونه اش همان سوره ی مبارکه ی «یس» است که در بخش پایانی اش دارد که «مَن يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ»(۱) آنجا آیه ی هشتاد به بعد کسی «ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَن يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ» فرمود: «أَوَ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَن يَخْلُقَ مِثْلَهُم»(۲) هر جا در قرآن سخن از بدن است سخن از مِثل است اما هر جا در قرآن سخن از روح است عین است هر جا در قرآن سخن از انسان است عین است سه فصل یعنی سه فصل عین انسان، عین روح، مِثل بدن این سه فصل که کاملاً جدا بشود چرا قرآن کریم در مسئله ی روح عین می گوید، چرا قرآن کریم در مسئله ی انسان عین می گوید، چرا قرآن کریم در فصل سوم، فصل سوم یعنی فصل سوم کاملاً از دو فصل جداست چرا در بدن رسید هر جا سخن از بدن شد می گوید مثل برای اینکه این می پوسد دوباره ساخته می شود اما آنها که نمی پوسند که آنها مهاجرند اگر کسی از جایی به جای دیگر می رود که نمی گویند مثل اوست که خود اوست اما بدن اینجا پوسیده دوباره ساختند دیگر این بیان نورانی امام صادق(سلام الله علیه) که طبرسی در احتجاج نقل کرد فرمود: «هی هی و هی غیرها»(۳) آن وقتی به حضرت عرض کرد بدن اول معصیت کرد چرا بدن دوم می سوزد حضرت فرمود شما این قالبها و این کالبدها را بررسی کنید کسی که خشت مال است در قالبی می ریزد و دوباره این خشت را به صورت گِل در می آورد دوباره می ریزد در آن قالب «هی، هی» این یکی، «هی غیرها» این دو، جمع بین هویّت و غیریّت در آن حدیث شریف آمده.

۱- (۳۴) . سوره ی یس، آیه ی ۷۸.

۲- (۳۵) . سوره ی یس، آیه ی ۸۱.

۳- (۳۶) . الاحتجاج، ج۲، ص۳۵۴.

به هر تقدیر فرمود این کار را که کردند «لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيّاً * تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَن كَانَ تَقِيّاً» نظم عادی این است که بفرماید «تلك الجنّه الّتی نورث تقیّاً من عبادنا» تَقی از عباد است نه عباد از تقی یا از عباد، اما برای رعایت فواصل که همه ی اینها یاء مشدّد دارد مثل «مَأْتِيّاً» مثل «عَشِيّاً» و مانند آن که قبلاً فرمود: «بُكِيّاً»، «عَلِيّاً»، «مَرْضِيّاً»، «نَّبِيّاً» و اینها همه یاء مشدّد دارد برای رعایت این فواصل «تَقِيّاً» را بعد ذکر کرده وگرنه مناسب بود که این «تَقِيّاً» قبل ذکر بشود. عمده ی مسئله ی ارث است در مسئله ی ارث خصیصه ای است که در مسائل دیگر نیست قبلاً هم گذشت که در ارث مال منتقل نمی شود مالک به جای مالک می نشیند بر خلاف عقود دیگر در بیع مبادله ی مال به مال است ثمن به جای مثمن و بالعکس قرار می گیرند در اجاره منفعتِ عین در برابر مال الاجاره و بالعکس قرار می گیرد و هکذا در عقود دیگر، اما در ارث سخن از نقل و انتقال مال نیست سخن از جانشینی مالک نسبت به مالک دیگر است آن می شود ارث.

مطلب دیگر در خصیصه ی ارث این است که بهترین و مستقل ترین مال، مال ارثی است برای اینکه نه اقاله پذیر است، نه خیارپذیر است، نه فسخ پذیر است، نه غبن پذیر است، نه عیب پذیر است که پس بدهند یک مِلک ثابت مستقر است آن وقت اگر مورث اصلی ذات اقدس الهی است اینها می شوند خلیفهالله در جریان بهشتیها اینها دارای دوتا جنّت اند جنّتی است که محصول کسب خودشان است، جنّتی هم هست برابر فضل الهی این جنّتهایی که اگر دیگران که اهل دوزخ شدند به سوء اختیار خودشان جهنّمی شدند اگر به حُسن اختیارشان بهشتی می شدند وارد این منطقه ی خاصّ از بهشت می شدند الآن که جایشان خالی است این بهشت خالی را می دهند به مؤمنین اینکه «الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ»(۱) ذیل این روایات هست پس بهشتیها بهشتی را به اعمالشان جزای اعمالشان می برند بهشتی هم ارث می برند یعنی به جای آنها می نشینند ولی درباره ی دوزخیها هر دوزخی جای خودش می رود اگر برای کسی که خدا او را خلق کرده و جا معیّن کرده که اگر او معصیت کار شد وارد آن بخش از جهنّم بشود و این شخص معصیت نکرده به حُسن اختیار بهشتی شده جای خالی او را به هیچ کسی نمی دهند لذا «لاَ يُظْلَمُونَ شَيْئاً» در بهشت هم جنّت جزایی دارند هم جنّت ارثی، در دوزخ فقط دوزخِ جزایی دارند لذا فرمود: «جَزَاءً وِفَاقاً».

۱- (۳۷) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۱۱.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۶۳ تا ۶۵ سوره مریم ۸۸/۰۹/۰۱

.Your browser does not support the audio tag

«تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِی نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَن كَانَ تَقِیّاً (۶۳) وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيّاً (۶۴) رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيّاً (۶۴) وَيَقُولُ الْإِنسَانُ أَءِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيّاً (۶۵)»

بعد از اینکه نام برخی از انبیای الهی(علیهم السلام) برده شد و در کنار نام هر یک از آنها بعضی از فضایل آنها ذکر شد و در پایان جمع بندی شد و نعمتهایی که خدای سبحان به این انبیا و انبیای دیگر عطا فرمود ذکر شد و اوصاف خاصّی برای همراهان این انبیا ذکر شد و در مقابل این انبیا افرادی هم نام برده شد و رذایل آنها را ذکر فرمود آن گاه به جریانی که ارتباطش با بحثهای قبل نیاز به شأن نزول دارد ذکر فرمود قبل از اینکه به این آیه محلّ بحث امروز برسیم نکاتی که مربوط به بحثهای قبلی مانده بود بازگو بشود یکی اینکه جناب فخررازی و دیگران هم اعتراف کردند که دخترزاده ها فرزند انسان اند اولاد دختر فرزند انسان حساب می شود این تنها اختصاصی به شیعه ندارد که حسنین(سلام الله علیهما) را فرزند پیغمبر بدانند فخررازی و عده ی زیادی از اهل سنّت به همین نکته اشاره کردند که قرآن کریم وجود مبارک عیسی را ذریّه ابراهیم می شمارد در حالی که از راه مادر فرزند ابراهیم است نه از راه پدر، پس اگر اهل بیت را ما فرزندان پیغمبر می دانیم برای آن است که فرزندان دختر، فرزندان خود آن شخص اند حقیقتاً این اختصاصی به ما شیعه ها ندارد آنها هم پذیرفتند این مطلب را.

ص: ۲۲۸

مطلب دیگر این است که در برخی از روایات آمده است که در ذیل «خَرُّوا سُجَّداً وَبُكِيّاً»(۱) دستور به دو امر داده شد یکی سجده کردن در هنگام تلاوت آیات و دیگری گریه کردن ولی از آیه برنمی آید که به دو شیء امر کرده باشد نفرمود «خرّوا سُجداً و بکوا» فرمود: «خَرُّوا سُجَّداً وَبُكِيّاً» یعنی در حال سجده و گریه خَریر کردند، سقوط کردند، افتادند پایین انسان دفعتاً به سجده می رود می افتد می گویند «خَرَّ راکعاً»، «خرَّ ساجداً» و مانند آن، لکن در این گونه از سُنن جریان تعدّد مطلوب مطرح است پس اگر انفکاکی در بعضی از روایات مشهود شد حق است هم سجده کردن به تنهایی فضیلت دارد، هم اشک ریختن به تنهایی فضیلت دارد و هم جمع اینها در سجده فضیلت دارد که «خَرُّوا سُجَّداً وَبُكِيّاً» نه «سَجدوا و بَکوا» که بشود دو مطلب جدای از هم خب، در قبال این دو فضیلتی که ذکر شده است یکی سجده و یکی اشک ریزی دو رذیلت برای تبهکاران ذکر شده است یکی ازائه ی صلات یکی اتّباع شهوات.

مطلب دیگر این است که در آیه ی شصت فرمود: «وَلاَ يُظْلَمُونَ شَيْئاً»(۲) ظلم، تعدّی به حقّ دیگری است اگر کسی در برابر خدا حق داشته باشد و خدا چیزی را که لازم بود به او عطا بکند عطا نکند این می شود ظلم، اما اگر تمام نعمتهای الهی تفضّل است و بهشت بر اساس تفضّل است نه بر اساس استحقاق آن گاه ظلم یعنی چه؟ پاسخش این است که درست است انسان در برابر خدای سبحان حقّی ندارد و تمام عبادتهایش در برابر نعمتهای او ناچیز است چه رسد به اینکه در برابر اوامر او بخواهد

امتثال کند ما دِیْنی داریم که نعمتهای الهی را باید سپاسگزاری کنیم این دِیْن ما هم مستوعب است و هرگز در برابر این دِیْن ما تبرئه نمی شویم گذشته از اینکه در برابر نعمتهای الهی ما مدیونیم تکالیفی هم ذات اقدس الهی متوجّه ما کرد ما اگر عبادتهای خود را در برابر نعمتهای الهی ارزیابی کنیم بدهکاریم چه رسد به تکالیف الهی پس بنابراین ما استحقاقی نداریم که کاری کرده باشیم چیزی از خدا طلب داشته باشیم لکن تعبیر ظلم به مناسبت وعده ای که ذات اقدس الهی عطا کرده است و در پایان آیه ی دیگر هم فرمود: «إِنَّهُ» یعنی «إنّ الله» «كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيّاً»(۳) چون خودش وعده داد، چون خودش فرمود من به تبهکار پاداش می دهم حقّی را خودش برای انسان جعل کرده است نه اینکه انسان حقّی علی الله دارد از این جهت تعبیر به ظلم شده است.

ص: ۲۲۹

۱- (۱) . سوره ی مریم، آیه ی ۵۸.

۲- (۲) . سوره ی مریم، آیه ی ۶۰.

۳- (۳) . سوره ی مریم، آیه ی ۶۱.

مطلب دیگر اینکه کسانی که از نعمت خاصّ الهی برخوردارند در این آیه و در سوره ی مبارکه ی «نساء» مبسوطاً نام آنها برده شد در سوره ی مبارکه ی «فاتحه» اجمالاً ـ نام آنها برده شد در موارد خاصّ ی هم که نعمتهای ویژه انبیا آمده ذکر شده که سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) چهار موطن و مورد را ذکر کرده است نعمتهایی که خدای سبحان به انبیا عطا کرده و شاید منحصر به آن موارد چهارگانه نباشد ولی نعمتی را که ذات اقدس الهی به انبیا داد و ما هم همان نعمت را از خدا مسئلت می کنیم در برابر نعمت مسئولیتی هم هست وجود مبارک موسای کلیم به خدا عرض کرد «رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِّلْمُجْرِمِينَ»(1) به پاس نعمتهایی که به من دادی من پشتیبان ظالم نیستم از او حمایت نمی کنم ما هم که در نماز عرض می کنیم «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»(2) را به ما بدهید به تعبیر سیدناالاستاد همین را می خواهیم از خدا، خدایا! نعمتی که به ما دادی حالا ـ یا نعمت مال است یا نعمت علم است یا قدرت بیان است یا هر چه هست ما از این نعمت به نفع ظالمین استفاده نکنیم «رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِّلْمُجْرِمِينَ» ما هم همیشه از خدا همین را می خواهیم لااقل شبانه روز ده بار همین را از خدا می خواهیم که این نعمت را بی جا صرف نکنیم خب پس اگر ذات اقدس الهی در موارد مشّخصی نام انبیا را برد و در موارد دیگر هم به نحو اجمال ذکر کرد مشخص فرمود انبیا در برابر نعمت چه مسئولیتی احساس می کردند وجود مبارک موسای کلیم بالصراحه عرض کرد خدایا مسئولیت من در برابر نعمتی که تو دادی این است که از ظالم حمایت نکنم. خب، این وظیفه ی ما هم خواهد بود.

۱- (۴) . سوره ی قصص، آیه ی ۱۷.

۲- (۵) . سوره ی فاتحه، آیه ی ۷.

مطلب دیگر اینکه این «إِذَا تُتْلَی عَلَیْهِمْ آیَاتُ الرَّحْمنِ»(۱) یک تنبّه لطیفی سیدناالاستاد در المیزان داشتند(رضوان الله علیه) که لازم نیست کسی آیات الهی را بخواند تا دیگری به سجده بیفتد و اشک بریزد یاد آیات الهی هم همین اثر را باید داشته باشد کسی مطالعه می کند آیات الهی را متذکّر آیات الهی هم می شود همین خضوع و خشوع را هم باید داشته باشد حالا یا سجده می کند و اشک می ریزد یا لااقل خشوع و خشوع را در خود احساس می کند اما اگر آیات الهی بحث تفسیر، بحث تفسیر هم نظیر بحث صرف و نحو برای او مطرح بشود این معلوم می شود «إِذَا تُتْلَی عَلَیْهِمْ آیَاتُنَا» هیچ تکان نمی خورد این خیال می کند پای درس سیوطی نشسته یا پای درس مغنی نشسته این طور نیست اگر «إِذَا تُتْلَی عَلَیْهِمْ آیَاتُ الرَّحْمنِ خَرُّوا سُجَّداً وَبُکِیّاً» هر روز انسان بالأخره یک حالت خشوعی باید پیدا کند این چنین نیست که کسی آیات را بخواند انسان سجده کند و اشک بریزد اگر یاد الهی، آیات الهی، معارف الهی هم بازگو شد تفسیر شد چنین حالت خشوع و خضوعی هم باید در انسان پیدا بشود.

مطلب بعدی آن است که این «جَنَّاتِ عَدْنٍ»(۲) که منصوب است آیا بدل «الْجَنَّهَ» است «فَأُولئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ» یا نه، اگر بدل اوست حتماً باید معرفه باشد یا نه، منصوب به نَعْت و مدح است یا برخیها این را به رفع قرائت کردند که خبر باشد برای مبتدای محذوف، اما الآن این قرائتی که ما در خدمت آن هستیم منصوب است چون کلمه ی «عَدْنٍ» را گفتند معرفه است اسم است برای اقامه یا اسم است برای أرض جنّت چون معرفه است جنّات در اثر اضافه ی به «عَدْنٍ» معرفه می شود و نظیر اینکه أمس را گفتند معرفه است، سَحَر را گفتند معرفه است به دلیل اینکه اینها غیر منصرف اند یکی عَلَمیّت است یکی هم آثار دیگر بنابراین «عَدْنٍ» معرفه است و از طرفی هم اگر نکره باشد مورد وعده نیست یک چیز ناشناخته ای را وعده نمی دهند از اینکه فرمود: «الَّتِی وَعَدَ الرَّحْمنُ عِبَادَهُ بِالْغَیْبِ»(۳) معلوم می شود شناخته شده است این نکات باعث می شود که انسان «عَدْنٍ» را معرفه بداند.

۱- (۶) . سوره ی مریم، آیه ی ۵۸.

۲- (۷) . سوره ی مریم، آیه ی ۶۱.

۳- (۸) . سوره ی مریم، آیه ی ۶۱.

مطلب دیگر اینکه فرمود: «وَعَدَ الرَّحْمنُ» نه «وعد الرحیم» سرّش این است که «الرَّحْمنُ» اختصاصی به دنیا ندارد شامل دنیا و آخرت می شود نکته ی مهم آن است که سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکه نازل شد و مشرکان مکه خدا را به عنوان «الرحیم» نمی شناختند به عنوان «الله» و «الرحمن» می شناختند «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمانَ أَيًّا ما تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى»(۱) آنها خدا را به همین دو نام می شناختند لذا در بسیاری از آیاتی که در مکه نازل شد سخن در این است که الرحمان حرفِ کسی را قبول نمی کند، الرحمان شهادت این بتها را قبول نمی کند این بتها نزد الرحمان کاره ای نیستند خدا را به عنوان الله و به اسم الرحمان می شناختند اما به اسمای دیگر نمی شناختند تعبیر به الرحمان شده است. «وَعَدَ الرَّحْمنُ عِبادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا». خب، حالا برسیم به این کریمه ای که در آیه ی ۶۴ هست.

پرسش: شکر منعم ابتدایی به چه جهت واجب است؟

پاسخ: شکر مُنعم برای اینکه ما وامدار اوییم اگر ندهیم می ترسیم از ما گرفته بشود و این عقل حکم می کند کسی که احسانی به آدم کرده به آدم حیات داده به انسان هستی داده در برابر او باید خاضع باشد دیگر.

پرسش: به طلب من نداده به خواست خودش بوده.

پاسخ: بله خب، خواستِ خودش داد و اگر کسی معدوم بود که معدوم خواسته ای ندارد نعمتِ ابتدایی شکر دارد فرق نمی کند چه انسان بخواهد چه نخواهد، نخواسته شکرش بهتر از خواسته است.

۱- (۹) . سوره ی اسراء، آیه ی ۱۱۰.

پرسش: خواسته شکرش بهتر از نخواسته است.

پاسخ: نخواسته بهتر است برای اینکه انسان که می خواهد زحمتی می کشد، یک عرض حاجتی می کند، حیثیتی را می دهد.

پرسش: این را خیلی هم بین عوام الناس دیده ایم وقتی که دعایی می کنند.

پاسخ: می گویند «مِنَّتُکَ ابْتِدَاءٌ»(۱) این بیان نورانی امام سجاد است در صحیفه.

پرسش: پس این دعای مردم مستجاب می شود مثل این است که مدّتی شکر خدا

پاسخ: بله، سرّش این است که قبلاً نمی دانستند چه کسی داده حالا با دعا می فهمند آن مُجیب دعایشان را داده از اول هم اگر بفهمند این نِعم الهی را چه کسی داده شاکرند این بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) در صحیفه این است که «مِنَّتُکَ ابْتِدَاءٌ» آن هم که تازه سؤال می کنند آن هم عطیه ی اوست او حسّ سؤال را در آدم ایجاد می کند ما خیال می کنیم خودمان سؤال کردیم حسّ اینکه این محتاجیم و از چه کسی باید بخواهیم و چطور بخواهیم همه ی آنها را او القا می کند منتها چون این امور را ما مثلاً- به آن توجه می کنیم خیال می کنیم از طرف خود ماست این سؤال بنابراین «مِنَّتُکَ ابْتِدَاءٌ» تمام نعمتهای الهی ابتدایی است مسبوق به تحقیقِ قبلی و استحقاق قبلی و امثال ذلک نیست حتّی این سؤالهای ما.

خب، «وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّکَ» اگر این حرفِ بهشتیها باشد وقتی بهشتیها وارد سرزمین بهشت شدند همان طوری که می گویند «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ»(۲) و مانند آن، این جمله را هم می گویند که ما به امر الهی نازل شدیم چون نازل شدن نظیر «رَبِّ أَنزِلْنِی مُنزَلاً مُّبَارَکاً»(۳) و مانند آن است به این سرزمین به امر الهی نازل شدیم این با آیات گذشته هماهنگ است اما اگر حرفِ فرشته ها باشد که بگویند «مَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّکَ» این با گذشته و آینده هماهنگ نیست تقریباً پانزده وجه برای این ذکر شده است که غالب این وجوه را سیدناالاستاد در المیزان ذکر و رد کرد آن که از ابن عباس و برخی از مفسّران گذشته نقل شده است این است که مدّتی وحی منقطع شد حالا- مربوط به آیات سوره ی مبارکه ی «کهف» بود یا نه، که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بنا شد جواب بدهد و مقداری فاصله شد بعد عده ای گفتند که خدای سبحان پیامبرش را ترک کرده و اینها. بخشی از آیات سوره ی مبارکه ی «ضحی» آمده است که «مَا وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَمَا قَلَی»(۴) و بخشی هم در همین سوره که «وَمَا نَتَنَزَّلُ» حرف فرشته هاست فرشته ها که آمدند عرض کردند که ما اگر بخواهیم نازل بشویم باید به امر پروردگار نازل بشویم تاکنون دستوری نرسید ما هم به خدمت شما نرسیدیم الآن که دستور رسید نازل شدیم «وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّکَ» این تناسب بالأخره یا سخنِ بهشتیهاست که وارد بهشت می شوند با آیات قبل هماهنگ است یا سخن خود فرشته هاست که وقتی نازل شدند این حرف را گفتند فرشته ها از آن جهت که معصوم اند البته این فرشته هایی که وحی می آورند، فرشته هایی که قبض ارواح می کنند، فرشته هایی که کرام الکاتبین اند، فرشته هایی که مدبّرات امرند اینهاست اما آن قدر فرشته و ملائکه خدا خلق کرده است که عددش را جز خدا کسی نمی داند ملائکهالسماء هست، ملائکهالأرض هست، ملائکهالهواء هست، ملائکهالفضاء هست و اگر در بعضی از نصوص دارد که فلان فرشته مثلاً- غفلتی کرده است به تعبیر مرحوم صدرالمتألّهین ما دلیل بر نفی نداریم برای اینکه ملائکهالأرض دلیلی بر عصمت آنها نیست این قدر فرشته در عالَم خدا خلق کرده است که عددش را جز خدا نمی داند بنابراین اینکه در قرآن کریم آمده «لَا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ

يَعْمَلُونَ»(۵) این فرشته هایی هستند که در کارهای کلان الهی به اذن خدا در اختیار آنهاست به عنوان مدبّرات امرند مأموران بهشت اند، مأموران جهنّم اند، آورندگان وحی اند، گیرندگان ارواح اند، قبض روح می کنند و اعمال را ثبت و ضبط می کنند و مانند آن «بِأَيْدِى سَفَرَةٍ * كِرَامٍ بَرَرَةٍ»(۶) اینها هستند، «إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَاماً كَاتِبِينَ»(۷) اینها هستند در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» فرمود: «لاَ يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» هستند که همین جمله ی نورانی که در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» وصف ملائکه است در زیارت نورانی جامعه وصف اهل بیت قرار گرفته شما در زیارت «جامعه» همین جمله را می خوانید دیگر که اینها این ذوات مقدس «لا يسبقونه بالقول و هم بأمره يعملون»(۸) اینها هم این طورند اینها در حدّ عصمت است اما ملائکهالأرض هر قطره ای را طبق بیاناتی که از امام سجاد رسیده است یک فرشته می آورد این قدر فرشته در عالَم زیاد است که عددش را جز خدا نمی داند آن وقت ما دلیلی بر عصمت این گونه از ملائکه نداریم اگر یک وقت در روایتی در حدیثی آمده فلان فرشته غفلتی کرده، گناهی کرده، اشتباهی کرده ما برهانی بر خلاف نداریم منتها آن روایت باید معتبر باشد.

ص: ۲۳۳

۱- (۱۰) . الصحیفه السجادیه، دعای ۴۵.

۲- (۱۱) . سوره ی فاطر، آیه ی ۳۴.

۳- (۱۲) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۲۹.

۴- (۱۳) . سوره ی ضحی، آیه ی ۳.

۵- (۱۴) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۷.

۶- (۱۵) . سوره ی عبس، آیات ۱۵ و ۱۶.

۷- (۱۶) . سوره ی انفطار، آیات ۱۰ و ۱۱.

۸- (۱۷) . بحارالأنوار، ج۹۹، ص۱۴۸.

پرسش: مگر فرشته جناب استاد عقل محض نیستند.

پاسخ: همه شان نه، همه شان نه، خب.

پرسش: تجسّم دارند؟

پاسخ: شاید مثل جن، غرض این است که انواع و اقسام فرشته برای آنها هست آن فرشته هایی که ما می شناسیم برابر معرفی قرآن کریم بله معصوم اند مسئولان بهشت اند، مسئولان جهنّم اند، ضابطین اعمال اند، آورندگان وحی اند می گویند هفتاد هزار فرشته سوره ی مبارکه ی «انعام» را بدرقه کردند وارد قلب مطهّر پیغمبر شدند(۱) شما در عظمت سوره ی مبارکه ی «انعام» ملاحظه بفرمایید حالا یا برای این است که هفتاد اسم از اسمای حسنای الهی در این سور ه است یا نکات دیگر و به تعبیر سیدناالاستاد مناسب این است که انسان این را سوره ی «احتجاج» بنامد برای اینکه چهل بار تقریباً «قُلْ» در آن هست بگو، بگو، بگو، چهل حجّت را خدا به پیغمبر القا کرده در این سور ه می شود سوره ی «احتجاج» به عظمت این اسمای حُسنا هفتاد هزار فرشته داخل قلب پیغمبر شدند بله آنها هم مجرّدند، معصوم اند و مانند آن، اما این همه فرشته هایی که به همراه باران بیایند کنار هر گیاهی مدبّری هستند و آنها را تدبیر می کنند اینها که دلیل بر عصمتشان نیست، دلیل بر تجرّدشان نیست. خب، «وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّکَ» این «لَهُ مَا بَیْنَ أَیْدِینَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَیْنَ ذٰلِکَ» است که پانزده قول در آن هست یا بیشتر.

پرسش: در سوره ی مبارکه ی «بقره» راجع به آدم دارد که کل ملائکه سجده کردند.

پاسخ: بله، آن به قرینه ی سیاق ممکن است کلّ ملائکه سجده کرده باشند اما دلیل نیست که کلّ ملائکه معصوم اند که، همه شان تابع اند البته هیچ کدام از آنها معصیت هیچ فرشته ای کافر نیست نظیر جن این چنین نیست حالا گاهی غفلت می کنند ممکن است.

۱- (۱۸) . مستدرک الوسائل، ج۴، ص۲۹۶.

پرسش: پس آن امر تکوینی چه می شود؟

پاسخ: آنجا اصولاً تکوینی بود چون قبل از دنیا بود بعدها فرمود: «اهْبِطُوا بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَکُمْ فِی الْأَرْضِ»(۱) هنوز به زمین نیامده بودند حالا آنجا کجا بود در همان اوایل سوره ی مبارکه ی «بقره» بحث شد قبل از اینکه به زمین بیایند آن صحنه برگزار شد «وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّکَ» این درست است تا خدای سبحان نخواهد اینها نازل نمی شوند.

پرسش: عصمت مگر در حوزه تکوین نیست مجرد باشد عصمت معنا پیدا می کند.

پاسخ: نه، عصمت تکوینی داریم عصمت تشریعی داریم در موجودات تکوینی گاهی ظلم می کنند گاهی ظلم نمی کنند یعنی گاهی به مقصد می رسند گاهی به مقصد نمی رسند گاهی تزاحم دارند گاهی ندارند «ظلمه کلّ شیء بحسبه».

پرسش: حضرت امیر(علیه السلام) که فرمودند: «الله رکب فی الملائکه عقلاً بلا شهوهٍ».(۲)

پاسخ: آن ملائکه ای که فرمود خواب ندانـد و سـهو و نسـیان ندارنـد و غذای آنها تسبیح است در همان صـحنه این بیانات را فرمودند اما ملائکه دیگر را که معرفی نکردند در آنجا فرمودند تسبیح آنها، ذکر اینها، غذای اینها تسبیح الهی است آن درباره ی آن فرشـته ها فرمودند بعد در همان خطبه ی اول نهج البلاغه دارد که فرشـته هایی هستند که پایشان در اعماق زمین است و سرشان در اعماق آسمانها یک فرشته کلّ عالَم را پُر کرده این در همان خطبه ی اول نهج البلاغه است دیگر نه تنها «هذا القوم اتخـذوا القرآن مهجورا» اتّخـذوا نهـج البلاغه مهجورا، اتّخـذوا اصول کافی را مهجورا، اتّخذوا صـحیفه ی سـجادیه را مهجورا، اتّخذوا اصول دین را مهجورا خب.

ص: ۲۳۵

۱- (۱۹) . سوره ی بقره، آیه ی ۳۶.

۲- (۲۰) . وسائل الشیعه، ج۱۵، ص۲۰۹.

«وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّکَ» ما به امر پروردگار نازل می شویم این هم حصر است این «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذٰلِکَ وَمَا کَانَ رَبُّکَ نَسِيّاً» این جمله ی «وَمَا کَانَ رَبُّکَ نَسِيّاً» آن شأن نزول را تأیید می کند که خدا فراموشت نکرده بالأخره مصلحت الهی را خود ذات اقدس الهی می داند مصلحت دیگران را خدا می داند این چنین نیست که خدا فراموشت کرده باشد و وحی را نازل نکرده باشد در سوره ی مبارکه ی «ضحی» دارد که «وَالضُّحَى * وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى * مَا وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَمَا قَلَى»(۱) نه قَلْی و عداوت و دشمنی در کار است نه تودیع و فراموشی هم در کار نیست این با آن شأ ن نزولی که از ابن عباس و دیگران نقل شده است هماهنگ تر است. اما در بین این وجوه پانزده گانه همه ی آنها می تواند حق باشد «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا» یعنی آینده، «وَمَا خَلْفَنَا» گذشته ای که ما او را پشت سر گذاشتیم «وَمَا بَيْنَ ذٰلِکَ» بین گذشته و آینده یعنی حال این به لحاظ زمان، همین تثلیث به لحاظ مکان درست است، همین تثلیث به لحاظ عالَم درست است قبل الدنیا، الدنیا و بعد الدنیا همین تثلیث به لحاظ دنیا و برزخ و قیامت درست است، همین تثلیث به لحاظ اقوام و ملل و امثال ذلک درست است، همین تثلیث به لحاظ جهاد درست است این پانزده قولی است که گفتند و دلیل بر بطلان آنها نیست اما مهم تر از همه همین است که سیدناالاستاد به آن اشاره کرده که فرمود و مِن ألطف تعبیر همین است المیزان را باید اینجاها شناخت فرمود ألطف تعبیر این است فرشته ها به پیغمبر عرض می کنند ما بین أیدیهما که در پیش داریم یعنی آثار ما، معالیل ما اینها برای اوست، آنچه را که ما پشت سر گذاشتیم به نام علل و مبادی آن برای آنهاست، بین علل و مبادی و بین معالیل و آثار هویّتِ خود ماست این هم برای اوست خب اگر یک خطّ نورانی بیاید کلّ علل و مبادی قبلی را روشن کند و بگیرد، کلّ معالیل و آثار بعدی را روشن کند و بگیرد، کلّ هویّت بین گذشته و حال را بگیرد و روشن کند برای این فرشته چه می ماند اگر کسی خواست حدیث نورانی «داخلٌ فی الأشیاء لا بالممازجه»(۲) را حل کند اینجاها باید جستجو کند باید بداند این «داخلٌ» برای فصل سوم است فصل سوم یعنی فصل سوم دوتا منطقه ی ممنوعه داریم که هویّت ذات است مقام ذات است احدی به او دسترسی ندارد یک، صفات ذات است که عین ذات است کسی به او دسترسی ندارد دو، می ماند ظهور حق، فیض حق، وجه الله نه الله می بینید قرآن کریم اصلاً سخن الله را از اول تا آخر مطرح نکرده هر جا سخن از وجه الله است نفرمود همه می میرند الله می ماند او اصلاً بالاتر از آن است که به ذهن کسی بیاید همه جا سخن از «کُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِکْرَامِ»،(۳) «کُلُّ شَيْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ»(۴) اصلاً سخن در این نیست که الله می ماند او اصلاً به ذهن نمی آید تا بگوییم ـ معاذ الله ـ همه می میرند او می ماند خب این «وَجْهَ اللَّهِ» که «أَيْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ»(۵) این وجه الله همه جا را پُر کرده اگر همه جا را پر کرده چیزی برای جناب جبرئیل نمی ماند که علل قبلی را وجه الله پر کرده، معالیل بعدی را وجه الله پر می کند، بین قبل و بعد را هم وجه الله پر می کند قبلاً چون در فصل سوم نمونه ای داشتیم گفتیم یک وقت است که کسی یک ژاکت و بلوزی می بافد بعد او را رنگ می کند یک وقت است نه، هنرمندی، بافنده ای یک کیلو نخ در اختیار اوست این نخ را باز می کند یک ژاکت یا بلوز می بافد یک جایش ابره است، یک جایش آستین است، یک جا یَقه است، یک جا رو این برای بدن است انواع گل و بوته را هم در اینجا پیاده می کند این هم برای نقش، یک جا را بلبل می کشد یک جا را مار و عقرب می کشد قبل از اینکه بلوز و ژاکت ببافد یک قالب نخ بود بعد هم وقتی که می خواهد این را باز کند اینها را دوباره وقتی که برمی گرداند می شود یک قالب نخ یک وجه الله است که هر لحظه به شکلی بُت عیّار بر آمد جان برد و نهان شد گه پیر و جوان شد نه اینکه ـ معاذ الله ـ آن مقام اول یا مقام ثانی باشد. از مرحوم بوعلی گرفته تا برسیم به حکمای بعدی همه گفتند طرح این مسائل در مجامع عمومی حرام است خواندن خیلی از طلبه ها نسبت به تفسیر و عرفان حرام است خب چه کسی می تواند بین «داخلٌ فی الأشیاء لاـ بالممازجه» فرق بگذارد که چه کسی داخل است، چه چیزی داخل است مگر همه اشیاء گل و بوته اند، مگر همه اشیاء

جبرئیل و پیغمبر و امام اند او داخل است این «هو» به چه کسی برمی گردد تا روشن نشود که این «هو» برای فصل سوم است تا روشن نشود که این «هو» به وجه الله برمی گردد، تا روشن نشود که یک فیض است می شود عالَم بعد وقتی که «وَالْأَرْضُ جَمِیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِیَّاتٌ بِیَمِینِهِ»(۶) جمع می شود، می شود یک کیلو نخ دوباره قیامت شد همین را باز می کند.

۱- (۲۱) . سوره ی ضحی، آیات ۱ ـ ۳.

۲- (۲۲) . ر.ک: الکافی، ج۱، ص۸۶.

۳- (۲۳) . سوره ی الرحمن، آیات ۲۶ و ۲۷.

۴- (۲۴) . سوره ی قصص، آیه ی ۸۸.

۵- (۲۵) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۱۵.

۶- (۲۶) . سوره ی زمر، آیه ی ۶۷.

پرسش: در سوره ی نور «اللهُ نُورُ السَّماواتِ»(۱) است.

پاسخ: بله، اما فرمود: «مَثَلُ نُورِهِ»(۲) الله هم تازه اسم است از اسمای حُسنا مسئله ی فنا را در ادب فنا الله را استثنا نکرده در بحثهای قبل هم چند روز قبل هم داشتیم که نفرمود «مَثَلُه» فرمود: «مَثَلُ نُورِهِ» نه مَثَل خدا این است او مَثَل ندارد یک نورِ عمومی است یک نور النور است «مَثَلُ نُورِهِ» این است آن وقت آن «نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ» می شود وجه الله.

پرسش: دارد که «اللهُ نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ»

پاسخ: گفته او را با تعبیرات دیگر در روایات هست، در ادعیه هست، مقوّم هست، قیّم هست، قیّوم هست، هو الحیّ القیّوم هست، بیده ملکوت السماوات والأرض «وَمَن يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ»(۳) سؤال و جواب کرده که ملکوت آسمان و زمین کیست «سُبْحَانَ الَّذِی بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ»(۴) هم خودش فرموده هم از آنها اقرار گرفته. خب، بنابراین اگر ما یک قالب نخ داشته باشیم یک کیلو نخ داشته باشیم یک بلوز و ژاکت ببافیم یک جایش را بلبل و گل و بوته بگذاریم یک جایش هم مار و عقرب بگذاریم وقتی که این از جای دیگر نیامده همین نخ است که به صورت مار و عقرب یا گل و بلبل در آمده بعد هم دوباره باز می کنیم دوباره می چینیم این محدوده است که کم و زیاد می شود نه _ معاذ الله _ منطقه ی اول یا منطقه ی دوم آن منطقه ی اول و منطقه ی دوم هر دو منطقه ی ممنوعه است.

۱- (۲۷) . سوره ی نور، آیه ی ۳۵.
۲- (۲۸) . سوره ی نور، آیه ی ۳۵.
۳- (۲۹) . سوره ی یونس، آیه ی ۳۱.
۴- (۳۰) . سوره ی یس، آیه ی ۸۳.

پرسش: آیات سوره ی «توحید» که در مورد أعلام نیست.

پاسخ: بله دیگر اوصاف الهی است آنکه بقاست اوصاف جمالی است فنا را استثنا نکرده در هیچ جا نداریم که همه چیز می میرد فقط خدا زنده است.

پرسش:

پاسخ: آن هم که اثبات است که، «کُل من علیها فان و یَبقی الله» نیست «وَیَبْقَی وَجْهُ رَبِّکَ» این وجه هم ذوالجلال است این مرفوع است نه «ذِی الجلال» «کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَانٍ * وَیَبْقَی وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِکْرَامِ»(۱) نه ذی الجلال و الإکرام این وجه «ذُو الْجَلاَلِ وَالْإِکْرَامِ» است اگر وجه می ماند «کُلُّ شَیءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ»(۲) نه «الاّ هو» اگر سخن از کمال است بله، «بیده ملك السماوات والارض» اما اگر سخن از فناست همه فانی می شوند وجه او می ماند این وجه او همیشه بود و همیشه هست و زائل پذیر نیست حدوث وجه فرض ندارد نه فرضِ محال است یا فرضِ کذا و کذا بنابراین اینها عالَم حادث اند هر لحظه به صورتی در می آیند آسمان و زمین و امثال ذلک همیشه تازه اند، همیشه متغیّرند، دوامی ندارند می آیند و می روند ولی وجه همیشه بود و همیشه هست المیزان را در همین دو، سه خط می شود پیدا کرد طباطبایی را اینجاها باید پیدا کرد فرمود مِن ألطف تعبیر این است که فرشته ها به پیغمبر عرض کردند همه برای اوست گذشته، آینده همه برای اوست بین گذشته و آینده برای اوست خود اینها بروند کنار چیزی برای آنها نمی ماند نه اینکه ما تفویض کردیم، نه اینکه ما به خدا سپرده ایم، نه اینکه ما تابع خدایی، مایی در کار نیست هر چه هست وجه اوست اگر وجه او شد بنابراین چیزی در عالَم نیست مگر اینکه تسبیح می کند، تقدیس می کند منتها ما خودمان را اصل قرار می دهیم چیزی که به حال ما سازگار است می گوییم خوب است، چیزی که به حال ما سازگار نیست می گوییم بد است ما یک اُومانیسم مِن حیث لا یحتسب با مِن حیث لا یَشعر هستیم این مطالب را گفتند علم یک علم معمولی است که بالأخره انسان در سنّ پیری فراموشش می شود و «وَمِنکُم مَن یُرَدُّ إِلَی أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِکَیْ لاَ یَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَیْئاً»(۳) این علم نیست این آخوندبازی است این کسب است این علم نیست و آن علم چیزی علم است که هم ما را حفظ بکند هم جامعه ی ما را حفظ بکند هم با ما در قبر باشد هم با ما در برزخ باشد در قیامت فرمود هر کس فقیهانه محشور شد حقّ شفاعت دارد خیلی کم اند کسی که فقیه محشور بشوند «بعثه الله یوم القیامه فقیها»(۴) آن گاه «یقال للعالِم للفقیه قِف تَشفع، تُشفّع»(۵) اصل جامعش هم این است که «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَهِ»(۶) نه مَن فعل الحسنه هر کسی علم نقد در دستش هست حقّ شفاعت دارد ما که آخرهای عمر خیلی از چیزها یادمان می رود علم نقد نیست در سؤال قبر نقد نیست اگر کسی فقاهت را کفِ دست داشته باشد «جَاءَ بِالْحَسَنَهِ» چنین آدمی «بعث الله یوم القیامه فقیها» بعد به او می گویند «قف تَشفع، تُشفّع» و علم کبریای الهی است در هر قلبی هم نمی نشیند این را بدانید چون با درس خواندن نیست، با بحث کردن نیست اگر مستأکل به علم باشد کسی اگر کسی علم فروشی کند، اگر کسی بخواهد کاسبی بکند علم در قلبش نمی آید آن قدر علم کبریایی دارد جز در پاک ترین دل در مقدّس ترین دل نمی نشیند شما دیدید این بلبلها خب خیلی از شماها با منطقه های ییلاقی مأنوسید همین که هوا کمی گرم شد همین که قدری فضا آلوده شد همین که این باغها یک مقدار میوه های بدبو و اینها دارد دیگر بلبل نمی خواند فقط جایی می خواند که بهترین هوا باشد، پاک ترین هوا باشد، بهترین درخت باشد آنجا می خواند این بزرگان هم گفتند که سلیمان و داوود(سلام الله علیهما) که گفتند «عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّیْرِ»(۷) منطق طیر این است

۱- (۳۱) . سوره ی الرحمن، آیات ۲۶ و ۲۷.

۲- (۳۲) . سوره ی قصص، آیه ی ۸۸.

۳- (۳۳) . سوره ی نحل، آیه ی ۷۰.

۴- (۳۴) . وسائل الشیعه، ج۲۷، ص۹۱.

۵- (۳۵) . ر.ک: بحارالأنوار، ج۲، ص۱۶.

۶- (۳۶) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۶۰.

۷- (۳۷) . سوره ی نمل، آیه ی ۱۶.

دامی و مرغ از تو رَمد رو لانه شو، رو لانه شو

آدم مادامی که دام است خب بالأخره مرغهای زیرک در دام نمی افتند دیگر مگر یک مرغ ابله اگر آشیانه بشوند آن مرغهای ملکوتی آنجا لانه می کنند و تخم گذاری می کنند

دامی و مرغ از تو رَمد رو لانه شو، رو لانه شو

این شخص «بعثه الله یوم القیامه فقیها»(۱) بنابراین انسان هم موحّد است، هم مؤمن است و هم می داند که این گذشته و حال و آینده برای خداست و در اختیار خداست یعنی چه به فصل اول و دوم هم تعدّی نمی کند.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۶۳ تا ۶۴ سوره مریم ۸۸/۰۹/۰۲

Your browser does not support the audio tag.

«تِلْکَ الْجَنَّهُ الَّتِی نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَن کَانَ تَقِیّاً (۶۳) وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّکَ لَهُ مَا بَیْنَ أَیْدِینَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَیْنَ ذلِکَ وَمَا کَانَ رَبُّکَ نَسِیّاً (۶۴) رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِیّاً (۶۴)»

بعد از بیان برخی از انبیای الهی و ذریّه ی آنها و بیان اینکه فرزند دختر هم فرزند است لذا وجود مبارک عیسی(سلام الله علیه) را ذریّه ابراهیم خلیل دانستند این سؤال مطرح می شود که آیا فرزندان دخترِ اهل بیت(علیهم السلام) هم سیّدند یا نه، از نظر مسئله ی کلامی و کرامت معنوی بله سیّدند لکن از نظر مسئله ی فقهی حکم سیادت را ندارند که احکام خمس و زکاتشان با احکام خمس و زکات سادات یکی باشد این طور نیست مثل افراد عادی اند پس از نظر فضیلتها و کرامتهای معنوی بله فرزندان دختری اهل بیت(علیهم السلام) سیادتِ معنوی و کرامت معنوی را دارند ولی از نظر فقهی ندارند برخی از فقهای ما مثل مرحوم سیّد مرتضی و اینها بی میل نیستند که فرزندان دختری را هم سیّد فقهی بدانند برابر روایاتی که دارد «ادعوهم لآبائهم» برای تنظیم شناسنامه افراد به پدر منسوب اند.

ص: ۲۳۹

۱- (۳۸) . وسائل الشیعه، ج۲۷، ص۹۱.

پرسش: در مورد فضل آن مجاز و حقیقت بودنش چه می شود؟

پاسخ: یعنی بحثهای کلامی با بحثهای فقهی دوتاست دیگر مجاز و حقیقت نیست این حقیقتاً فرزند است یعنی فرزندِ کلامی اما از نظر آثار فقهی باید که ببینیم که خود آنها چه کاره بودند.

پرسش: آثار فقهی نداشته باشند که مجاز می شود؟

پاسخ: نه، آثار فقهی که معیار کرامت نیست برای تنظیم و تَمشیت امور است حالا یا زکات بگیرد یا نگیرد یا خمس بگیرد یا نگیرد بعضی از امور مالی است که به او می دهند به او نمی دهند و بالعکس.

پرسش: اینکه می گیرد برای این است که حقیقت دارد که می گیرد.

پاسخ: بله، اما فضیلت نیست، فضیلت نیست زکاتِ غیر سیّد به سیّد نمی رسد اما زکات سیّد به سیّد می رسد اگر بگویند چون زکات اوساخ است نمی رسد خب زکات سیّد هم اوساخ است دیگر زکات سیّد به سیّد می رسد چه زکات مال چه زکات فطر، بنابراین این چنین نیست که اینها مسائل مالی معیار شرافت باشد مسائل مالی بر اساس اسرار فقهی است که راز و رمزش را خود آنها می دانند وگرنه چه کسی زکات بگیرد، چه کسی خمس بگیرد، چه کسی زکات بدهد، چه کسی خمس بدهد اینها که معیار شرافت نیست این اوساخ است دیگر اوساخ یعنی اوساخ دیگر، خب فرمود این برای این. اما مسئله ی میراث در جریان ارث برای بهشتیها چندین بهشت است اینکه فرمود: «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ»(۱) هم تطبیق شده است بر جنّت حسّی و جنّت عقلی این یک، هم بر جنّت کسبی و جنّت ارثی این دو، مردان با ایمان در بهشت هم جنّت کسبی دارند یعنی کاری که کردند برابر ایمان و عمل صالح به آنها بهشت می دهند، هم جنّت ارثی دارند برای کفار و منافقان ذات اقدس الهی جایی معیّن کرده و چون آنها با سوء اختیار خودشان بیراهه رفتند از این جا محروم شدند آن جا را خدای سبحان به مؤمنین عطا می کند ما جهنّم ارثی نداریم برای اینکه «جَزَاءً وِفَاقاً»(۲) ولی بهشت ارثی داریم.

ص: ۲۴۰

۱- (۱) . سوره ی الرحمن، آیه ی ۴۶.

۲- (۲) . سوره ی نبأ، آیه ی ۲۶.

مطلب بعـدی این است که خب گفتند بهشت را خود انسان می سازد بهشتِ ارثی دیگر چیست، اینکه در روایات دارد بهشت را انسان می سازد مربوط به آن بهشت اول است یعنی بهشتِ کسبی بهشتی که انسان در برابر اعمال استحقاق پیـدا می کند یا تفضّـل الهی از این نظر شامـل حالش می شود نه بهشت ارثی در قرآن کریم فرمود چنـدین بهشت هست یک سلسله چیزهایی هم هست که اصـلاً شـما آرزو نمی کنیـد دعـا هم نمی کنیم «لَهُم مَا یَشَاؤُنَ فِیهَا وَلَـدَیْنَا مَزِیـدٌ»،(۱) «وَلَـدَیْنَا مَزِیدٌ» یعنی «وَلَدَیْنَا مَزِیـدٌ» لذا فرمود: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ» این نکره هم در سیاق نفی است «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِیَ لَهُم مِن قُرَّهِ أَعْیُنٍ»(۲) ما هر چه هم دعا بکنیم، هر چه هم آرزو بکنیم چون بیرون از حوزه ی فهم ماست اصـلاً نمی فهمیم چه بخواهیم چون نه دیدیم، نه شنیدیم، نه خودمان فهمیـدیم که آنجا چه خبر است شـما ببینید در تمام مدّت عمر یک کشاورز یا یک دامدار هرگز آرزو می کند که ای کـاش نسـخه ی خطّی مرحوم فارابی را من پیـدا می کردم او اصـلاً در عمر فارابی را ندیـد، فارابی را نشـناخت تا نسـخه ی خطّی اش را بدانـد آرزوی مـا به حـوزه ی درک مـاست فرمود خیلی از چیزهـاست که اصـلاً شـما نمی دانیـد تـا در دعـا از ما بخواهیم «فَلاَـ تَعْلَمُ نَفْسٌ مـا أُخْفِیَ لَهُم مِن قُرَّهِ أَعْیُنٍ» بنـابراین لنـا جنّاتٌ ــ ان شاءالله ــ یک جنّات کسبی است به حسب ظاهر، یـک جنّت ارثی است، یـک جنّت موهبتی است حالا آن جنّت موهبتی را خـدای سبحان به چه کسـی خواهـد داد خودش می دانـد در آنجا چه خبر است هم خودش می داند فرمود هر چه شـما بخواهید به شـما می دهند «لَهُم مَا یَشَاؤُنَ فِیهَا» این برای آن تازه آنجا هم که رفتیم این طور است فرمود: «لَهُم مَا یَشَاؤُنَ فِیهَا» بسیار خب، بعـد فرمود: «وَلَدَیْنَا مَزِیدٌ» خب انسان اگر بخواهد چیزی را اراده بکنـد بایـد بفهمـد یـا نه، اگر ما چیزی را نمی فهمیم چه چیزی را بخواهیم فرمود چیزهایی است که اصـلاً شـما ندیدیـد «لا سَـمِعت و لا رأت و لا خَطر علی قلب بشـر» بنابراین آنجا هم بعـد از اینکه فرمود هر چه بخواهیـد به شـما می دهند فرمود چیزهایی است که نمی توانیـد بخواهیـد «لَهُم مَا یَشَاؤُنَ فِیهَا وَلَـدَیْنَا مَزِیدٌ» لذا فرمود: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِیَ لَهُم مِن قُرَّهِ أَعْیُنٍ» بنـابراین اگر گفته شـد اعمال سازنـده ی جنّت است و «الجَنّه قیعان»(۳) مـا بـا اعمالمان غُرف مبنیه می سازیم برای جنّت اُولاست دوتا جنّت دیگر هم هست یک جنّت ارثی است یک جنّت موهبتی.

۱- (۳) . سوره ی ق، آیه ی ۳۵.

۲- (۴) . سوره ی سجده، آیه ی ۱۷.

۳- (۵) . عوالی اللئالی، ج۴، ص۸.

مطلب دیگر اینکه تبهکارها همیشه مبغوض و منفور الهی اند برای اینکه تباهی و گناه مورد نفرت خداست در سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت که تمام معاصی مورد نفرت خداست «کُلُّ ذٰلِکَ کَانَ سَیِّئُهُ عِندَ رَبِّکَ مَکْرُوهاً»(1) اگر گناه منفور است گناهکار هم منفور است دیگر پس هیچ گناهکاری محبوب خدا نیست محبّت خدا با گناه و گناهکار سازگاری ندارد این یکی، هیچ گنهکاری محبوب نیست.. مطلب دوم این است که انتقامی که خدای سبحان می گیرد انتقام چهار قسمت است که چندین بار گذشت یک انتقام مظلوم از ظالم است یک انتقام قاضی از یک تبهکار است یک انتقام طبیب از بیمارِ ناپرهیز است انتقام الهی که فرمود: «إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِینَ مُنتَقِمُونَ»(2) هیچ کدام از این اقسام سه گانه نیست. چهارم انتقام ولیّ از کودکِ بازیگوش است که اگر به کودک گفت این مارِ ابلق خوش رنگ سمّی است دست به آن نزن برای تو ضرر دارد معنایش این نیست که من انتقام می گیرم معنایش این نیست که من مثل طبیبم اگر ناپرهیزی کردی دو ماه بعد دل درد می گیری، معنایش این است که هم اکنون دست به سم زدی، هم اکنون کنار بخاری رفتی دست به آتش زدی سوختی منتها الآن متوجّه نمی شوی فردا دادت در می آید انتقام الهی از قِسم چهارم است که فرمود به آتش دست نزنید اینکه فرمود: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ»(3) این نه مضافی در تقدیر است نه اسناد إلی غیر ما هو له است واقعاً گناه نار است منتها حالا اگر کسی چشمِ باطنی داشته باشد می بیند و اگر نداشته باشد باید صبر کند تا ببیند وگرنه انتقام الهی همان طوری که تفصیلاً گذشت داخل در قِسم چهارم است نه قِسمهای دیگر.

۱- (۶) . سوره ی سجده، آیه ی ۲۲.

۲- (۷) . سوره ی قصص، آیه ی ۴۱.

۳- (۸) . سوره ی توبه، آیه ی ۱۰۲.

مطلب دیگر مربوط به اینکه تبهکارها بالأخره از جهنم می آیند بیرون یا نه، درست است در قرآن بالصراحه نفرمود عده ای می روند جهنم بعد از اینکه پاک شدند می آیند بیرون اما وقتی فرمود عده ای «خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً»(۱) یک، بعد فرمود: «فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ»(۲) این دو، خب بالأخره این مسلمان چهارتا معصیت کرده چهارتا طاعت کرده آن چهارتا طاعت را باید نتیجه اش را ببیند دیگر این دیگر نمی تواند مُخلَّد فی النار باشد که و در جهنّم هم که جای رؤیت خیر نیست «دار لیس فیها رحمه»(۳) بنابراین از مجموع این آیات برمی آید که عده ای که ملحد نیستند موحّدند مسلمان اند معصیت کردند یقیناً از جهنم بیرون می آیند. تفصیلش در روایات ماست که ائمه(علیهم السلام) فرمودند عده ای که برنامه هایشان در جهنم تمام شد از جهنم بیرون می آیند حالا یا مشمول شفاعت انبیا می شوند، اولیا می شوند و مانند آن، در چهره ی آنها نوشته است که «اولئک عتقاء الله من النار»(۴) و این هم باعث شرمندگی آنهاست از خدا درخواست می کنند که این مارک پاک بشود بعد هم از چهره ی اینها این مارک زدوده می شود و بعد روی چهره ی اینها نوشته نیست که «اولئک عتقاء الله من النار» این هم یک مطلب.

مطلب بعدی آن است که در جریان وجه خدا که در بحث دیروز گذشت قرآن کریم وجه خدا را پایدار می داند از این وجه خدا به حق یاد شده است که فرمود: «مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ»(۵) و این همان حق است که می گویند حقّ مخلوقٌ‌به که آسمان و زمین به حق خلق شده است و اگر در کتاب اهل معرفت گفته می شود هر موجودی حق است مِن وجهٍ و خلق است مِن وجهٍ با این حقّ مخلوق به کار دارند این اصطلاح حقّ مخلوقٌ‌به، حقّ مخلوقٌ‌به در این کتابهای این آقایان زیاد است «مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ» این حق همان است که در سوره ی «آل عمران» در سوره ی «بقره» گفته شد «الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ»(۶) اما آن حقّی که بر ذات اقدس الهی اطلاق می شود که «ذلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ»(۷) آن هویّت محضه است که مقابل ندارد اینها مقابل دارد مقابلش باطل است آن مقابلش عدم محض است نه چیزی باشد به نام باطل که بوی عدم مَلَکه بدهد آن حق مقابل ندارد و این حق مقابل دارد پس «الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ» و خَلق آسمان و زمین بالحق است که از این به عنوان حقّ مخلوقٌ‌به یاد می کنند آن گاه از این به بعد اگر در کتابهای بعضی نوشته می شود جهان حق است مِن وجهٍ و خلق است مِن وجهٍ این حقّ مخلوقٌ‌به را می گویند یعنی وجه الله است من وجهٍ و ارض و سماست من وجهٍ آخر وقتی بنا شد بساط این زمین برچیده بشود آن چهره و وجهه ی تعیّنی شان رخت برمی بندد این وجه اللهی می ماند لذا فرمود: «وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَاباً»(۸) جبال می شود سراب، آسمان می شود سراب، زمین می شود سراب، انسان می شود سراب، شجر می شود سراب، آب می شود سراب این تعیّنات رخت برمی بندد آن وجه اللهی می ماند، بنابراین اگر گفته شود وجود مبارک حضرت امیر «یدور مع الحقّ حیث دار»(۹) علی با حق است یعنی با این حقّی که «الْحَقُّ مِن رَبِّكَ» نه آن حقّی که الله است چون چیزی با او نیست هر چه هست از اوست نه با او، او معیّت پذیر نیست جا برای جای خالی نمی گذارد که دیگری آنجا قرار بگیرد می شود حقیقتِ نامتناهی بنابراین یک وجه الله داریم که همیشه آب است و سراب نیست یک ارض و سماء داریم که الآن ارض و سماست اما وقتی «فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً»(۱۰) دیگر بساطشان برچیده می شود دیگر اگر «کان الجبال سرابا، کانت الأرض سرابا، کانت السماوات سرابا» یعنی این تعیّنات رخت برمی بندد و آن آب می ماند دو چیز است که می ماند در عالَم و این دو چیز در حقیقت یکی است که به دو چهره در آمده یکی قرآن است و یکی اهل بیت مقام اهل بیت را شما حالا اینجاها باید جستجو کنید به دنبال یک روایت که مرسل یا غیر مرسل که لسان علی یعنی وجود مبارک حضرت امیر این فرض کنید هزارها شأن دارند که یکی شان این است اینها را باید در آن جاهای اصلی پیدا

کرد ما چیزی در عالَم داریم برای همیشه می مانـد و به اذن خدای سـبحان آن وجه خداست این وجه خدا در روایات ما تطبیق شـده بر دیـن و بر اهـل بیـت ولاـیت بـا حقیقت دین، حقیقت دین بـا ولاـیت یـک واقعیّت است که از دو منظر ظهـور می کند روایاتی را مرحوم صـدوق(رضوان الله علیه) در کتاب شـریف توحیـد نقل کردند که دو طایفه است یک طایفه دلالت می کند بر اینکه منظور از این وجه خـدا دین خـداست که همـان حقیقت قرآن است طایفه ی دوم روایاتی است که دلالت می کنـد بر اینکه منظور از وجه الله ولایت اهل بیت است خب این با حـدیث ثقلین سازگار است اینها نه سابقه ی عـدم دارنـد نه لاحقه ی عـدم این وجه الله همیشه بود اگر حـدیثی را قبلاً از مرحوم شـیخ مفید در امالی نقل کردیم که مرحوم شـیخ مفید در امالی می فرمایـد در جریـان «أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ» اول کسـی که گفت «بَلَی»(۱۱) وجود مبـارک پیغمبر بود بعـد بـا بودن همه انبیـا و اولیا دوم کسـی که گفت «بَلَی» وجود مبارک حضـرت امیر بود همین است خب، پس حقیقت قرآن برای همیشه ماندنی است و حقیقت ولاـیت هم برای همیشه مانـدنی است اگر برای همیشه مانـدنی است آنچه زیرمجموعه ی این دو حقیقت انـد یعین سـماوات و الأرض مشـمول مِهر و قهر اینها هسـتند اگر گفته شد اینها قَسیم جنّت و نارند از همین باب است، اگر گفته شد «بکم فَتح الله و بکم یَختم»(۱۲) وماننـد آن همین است آن وجه است که این موجّه را می سازد مثل همان کلاف نخی که گفته شد آن بافنده بـا این کلاـف نـخ بلوز و ژاکت بافت یک جا را آستین کرد، یک جا را ابره کرده، یک جا را آستر کرد، یک جا را یقه کرد، یـک جـا را پشت کرد، یـک جا گل و بلبل داد، یک جا مار و عقرب داد وقتی که باز کنـد این کلاف نـخ را دیگر نفـخ صور است و «صَعِقَ مَن فِی السَّمـاوَاتِ وَمَن فِی الْأَرْضِ»(۱۳) وقتی که ببافـد می شود سـماوات و ارض بنـابراین ما دو طایفه روایات داریـم یـک طـایفه وجـه الله را بـه دین که حقیقت قرآن است تفسـیر کرده یـک طـایفه روایـات وجه الله را به اهـل بیت(علیهم السـلام) تفسیر کرده این بازگشـتش به همان حـدیث شـریف «إنّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی»(۱۴) است شـما این روایـات نورانی که مرحوم صـدوق(رضوان الله علیه) در کتاب شـریف توحیـد صـفحه ی ۱۴۹ به بعـد نقـل کرده به عنوان باب تفسیر قول الله عزّ وجل «کُلُّ شَیءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ»(۱۵) ملاـحظه بفرماییـد طایفه ی اُولی روایاتی است که وجه الله را به دین کـه همـان حقیقـت قرآن اسـت معنـا کرده، «محمـدبن اسـماعیل بـن بزیـع عـن منصـوربن یـونس عن ابی حمزه قـال قلت لأـبی جعفر(علیهما السـلام) قول الله عزّ و جل «کُلُّ شَـیءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ»» یعنی چه؟ فرمود: «فیهلک کلّ شیء و یَبقی الوجه إنّ الله عزّ و جل أعظم مَن أن یوصف بالوجه ولکن معناه کل شیء هالک الا دینه والوجه الذی یؤتی منه» روایت دوم هم همین است، روایت سوم همین است اینها طایفه ی اُولاست که دلالت می کنـد بر اینکه منظور از وجه دین خداست که حقیقتش به حقیقت قرآن برمی گردد. طـایفه ی دوم از روایت چهـارم به بعـد شـروع می شود روایت چهـار و روایت پنـج و روایت شـش به همین مضـمون است وجود مبارک امام صادق در روایت چهار این باب فرمود: «نحن وجه الله الذی لا یَهلک» ولایت از بین نمی رود قبلاًـ هم مـا درباره ی قرآن این را داشتیم که قرآن را ذات اقـدس الهی نازل کرد باران را هم نازل کرد منتها باران را انـداخت قرآن را آویخت، آویخت یعنی آویخت لـذا در روایات هست که این حبل الله است، طناب است «طرفه بید الله سـبحانه و تعالی والطرف الآخر بأیدیکم»(۱۶) این را بگیریـد و بیاییـد بالا این را که نینداخت نزد ما که اگر آویخت پس یک طرفش به دسـت اوست دیگر اگر چیزی به دست اوست که از بین نمی رود که، ولایت هم همین طور است دیگر ولایت را آویخت نه انداخت این مرحله ی نازل است حالا برسیم به آن صحیفه ی سجادیه که وجود مبارک امام سجاد می فرماید جمیع خلقت عالَم فرمود: «نحـن وجه الله الـذی لاـ یَهلـک». روایت پنجم همین بـاب است بـاز وجـود مبـارک امـام صـادق دارد «﴿کُـلُّ شَـیءٍ هَالِـکٌ إِلَّا وَجْهَهُ»(۱۷) قـال نحن» ما را که خـدا نینـداخت که ما را آویخت خب اگر اینها با حقیقت قرآن یکی هسـتند قرآن ابـدی اسـت اینهـا ابـدی نیسـتند فافترقـا، اگر قرآن مرتبـه ای دارد، حقیقـتی دارد، درجه ای دارد که ــ معـاذ الله ــ اینهـا ندارنـد و این اوّلین

افتراق است دیگر مگر می شود که اینها با هم باشند ولی قرآن زائل نباشد اینها رفتنی باشد فرمود: «لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض»(۱۸) روایت ششم هم این است که وجود مبارک ابی جعفر فرمود: «نحن المثانی الّتی أعطاها الله نبیّنا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و نحن وجه الله نتقلّب فی الأرض بین أظهرکم» ما مرحله ی نازله ی ما نزد شماست مگر قرآن مرحله ی نازله اش نزد ما نیست مگر مرحله ی عالیه اش از آنجا «بِأَیْدِی سَفَرَةٍ کِرَامٍ بَرَرَةٍ»(۱۹) یکی پس از دیگری این را نیاورند مگر با اسکورت چهارجانبه ی ملائکه نیامده از جلو فرشته، از دنبال فرشته، از طرف راست فرشته، از طرف چپ فرشته که مبادا شیطنت و شیاطین در این وسطها رسوخ کند که «یَسْلُکُ مِن بَیْنِ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَداً لِیَعْلَمَ أَن قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالاَتِ رَبِّهِمْ».(۲۰)

۱- (۹) . سوره ی زلزله، آیه ی ۷.

۲- (۱۰) . سوره ی اسراء، آیه ی ۳۸.

۳- (۱۱) . نهج البلاغه، نامه ی ۲۷.

۴- (۱۲) . من لا یحضره الفقیه، ج۳، ص۱۷۶.

۵- (۱۳) . سوره ی روم، آیه ی ۸.

۶- (۱۴) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۴۷.

۷- (۱۵) . سوره ی حج، آیه ی ۶.

۸- (۱۶) . سوره ی نبأ، آیه ی ۲۰.

۹- (۱۷) . بحارالأنوار، ج۳۷، ص۲۹۳.

۱۰- (۱۸) . سوره ی حاقه، آیه ی ۱۴.

۱۱- (۱۹) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۲.

۱۲- (۲۰) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۲.

۱۳- (۲۱) . بحارالأنوار، ج۹۹، ص۱۳۱.

۱۴- (۲۲) . سوره ی زمر، آیه ی ۶۸.

۱۵- (۲۳) . بحارالأنوار، ج۲، ص۲۲۶.

۱۶- (۲۴) . بحارالأنوار، ج۳۷، ص۱۲۲.

۱۷- (۲۵) . سوره ی قصص، آیه ی ۸۸.

۱۸- (۲۶) . بحارالأنوار، ج۲، ص۲۲۶.

۱۹- (۲۷) . سوره ی عبس، آیات ۱۵ و ۱۶.

۲۰- (۲۸) . سوره ی جن، آیات ۲۷ و ۲۸.

پرسش: آن وقت وجه الله چه نیازی به عبادت دارد.

پاسخ: وجه الله، وجه الله بودنش عین عبادت است اگر ـ معاذ الله ـ عبادت نکند دیگر وجه الله نیست اصلاً مثل اینکه نور آفتاب، نور آفتاب درست است درخشنده است اما چون مرتبط است و خاضع است به خود اینها هم در همین روایت معنا کردند که از ما جز خضوع چیز دیگر نیست چون خاضع اند وجه الله اند اگر به او مرتبط نباشند که وجه الله نیستند که.

پرسش: ببخشید این هنالک الولایه لله الحق کدام حق است؟

پاسخ: لله است که حق اگر آن به «هناک» برگردد به «الْحَقُّ مِن رَبِّکَ»(۱) برمی گردد، اگر وصف الله باشد «ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ»(۲) برمی گردد. خب، در صحیفه ی سجادیه دعای اول دعای حمد و ثناست در حمد و ثنا که دعای اول صحیفه ی سجادیه است وجود مبارک امام سجاد می فرماید خدا را شکر که آئین حمد کردن را به ما یاد داد که ما بدانیم نعمت از طرف خداست یک، چگونه مصرف کنیم دو، چگونه سپاسگزاری کنیم سه، اگر خدای سبحان این معارف را به ما نمی آموخت ما هم مثل حیوانات نعمت را مصرف می کردیم فرمود حمد برای خدایی است که «وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَوْ حَبَسَ عَنْ عِبَادِهِ مَعْرِفَهَ حَمْدِهِ عَلَی مَا أَبْلَاهُمْ مِنْ مِنَنِهِ الْمُتَتَابِعَهِ وَ أَسْبَغَ عَلَیْهِمْ مِنْ نِعَمِهِ الْمُتَظَاهِرَهِ لَتَصَرَّفُوا فِی مِنَنِهِ فَلَمْ یَحْمَدُوهُ وَ تَوَسَّعُوا فِی رِزْقِهِ فَلَمْ یَشْکُرُوهُ وَ لَوْ کَانُوا کَذَلِکَ» یعنی نعمت را بی شکر مصرف بکنند «لَخَرَجُوا مِنْ حُدُودِ الْإِنْسَانِیَّهِ إِلَی حَدِّ الْبَهِیمِیَّهِ» الإنسان حیوان ناطق نیست الانسانُ حیٌّ حامد وقتی از امام سجاد سؤال بکنی انسان کیست می فرماید آن زنده ی اهل حمد حیٌّ حمید، اگر کسی آن کار را نکند «لَخَرَجُوا مِنْ حُدُودِ الْإِنْسَانِیَّهِ إِلَی حَدِّ الْبَهِیمِیَّهِ فَکَانُوا کَمَا وَصَفَ» خدای سبحان «فِی مُحْکَمِ کِتَابِهِ «إِنْ هُمْ إِلَّا کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِیلًا»(۳) وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَی مَا عَرَّفَنَا مِنْ نَفْسِهِ وَ أَلْهَمَنَا مِنْ شُکْرِهِ وَ فَتَحَ لَنَا مِنْ أَبْوَابِ الْعِلْمِ بِرُبُوبِیَّتِهِ وَ دَلَّنَا عَلَیْهِ مِنَ الْإِخْلَاصِ لَهُ» تا پایان این دعای نورانی. می رسیم به دعای سوم که، در همین دعای نورانی که حمد خدا را ذکر می کند برای خودشان فضیلتی را ذکر می کنند که خدای سبحان به ما آن فضیلت را داد که نسبت به جمیع خلق این قدرت را داریم فرمود: «وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی اخْتَارَ لَنَا مَحَاسِنَ الْخَلْقِ وَ أَجْرَی عَلَیْنَا طَیِّبَاتِ الرِّزْقِ وَ جَعَلَ لَنَا الْفَضِیلَهَ بِالْمَلَکَهِ عَلَی جَمِیعِ الْخَلْقِ فَکُلُّ خَلِیقَتِهِ مُنْقَادَهٌ لَنَا بِقُدْرَتِهِ» تمام موجودات تابع اراده ما هستند آسمان و آسمانی، زمین و زمینی این چه حقیقتی است! این می شود ولایت هیچ موجودی نیست که ما بخواهیم و او اطاعت نکند از عرش گرفته تا فرش برای اینکه خدای سبحان در همان اوایل سوره ی مبارکه ی «بقره» فرمود ما به آدم، آدم یعنی آدمیّت، آدمیّت یعنی مقام انسانیّت، مقام انسانیّت بهترین مرتبه اش را اینها دارند دیگر اسما را به این آموختیم اینها بعد شدند معلّم ملائکه خب اگر ملائکه صافّات اند، زاجرات اند، مدبّرات اند تحت تدبیر اینها هستند اگر مدبّرات امر فرشتگان اند که عالَم را دارند تدبیر می کنند اینها تابع استادشان اند دیگر اینکه قضیهٌ فی واقعه نبود که اینکه تاریخ نبود که، که در روزی امتحانی باشد و از خدا ملائکه سؤال بکند و اینها یا مخصوص آدم که نبود که مقام انسانیّت است شما ببینید در جریان همان آیات سوره ی مبارکه ی «بقره» وجود مبارک آدم مشکلی پیدا کرد «تَلَقَّی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِمَاتٍ»(۴) همین اهل بیت اند پس بنابراین اصل مقام برای انسان کامل است که نمونه ی اصلی اش اینها هستند و اگر اینها معلّم اسما هستند نسبت به فرشته ها آن هم در حدّ اِنباء و نه تعلیم نفرمود «یا آدم علّمهم بأسماء هؤلاء» فرمود: «یَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ»(۵) در حدّ گزارش مگر اینها می توانند مثل انسان کامل باشند خب اگر اینها مدبّرات امرند به طریق اُولی معلّمینشان به طریق اُولی هستند فرمود خدا را شکر می کنیم «وَ جَعَلَ لَنَا الْفَضِیلَهَ بِالْمَلَکَهِ عَلَی جَمِیعِ الْخَلْقِ فَکُلُّ خَلِیقَتِهِ مُنْقَادَهٌ لَنَا بِقُدْرَتِهِ وَ صَائِرَهٌ إِلَی طَاعَتِنَا بِعِزَّتِهِ» همه شان بودیم آ ن وقت «قَسیم

الجَنّه والنـار» گوشه ای از آن حرفهـاست بنابراین وجه الله حقیقتِ قرآن می شود، وجه الله حقیقتِ ولایت می شود این مانـدنی است آسمان «فکان سرابا» در آن هست، زمین «فکان سرابا» در آن هست الآن یکی آسمان است یکی زمین، اما وقتی «وَالْأَرْضُ جَمِیعـاً قَبْضَـتُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِیَّاتٌ بِیَمِینِهِ»(۶) شـد، «فَدُکَّتَا دَکَّهً وَاحِدَهً»(۷) شد می شود «کان سـرابا» دیگر، «سُیِّرَتِ الْجِبالُ فَکَانَتْ سَرَاباً»،(۸) «سیرّت السـماء فکان سـرابا»، «سیّرت الأرض فکان سرابا» مثل کلافی که شما وقتی این را دوباره باز کردید دیگر آن گُل و بلبلش «کان سـرابا»، آن مار و عقربش هم «کان سـرابا»، آن آستین و یَقه اش هم «کان سرابا» اما نخ، نخ است دیگر دوبـاره می بافیـد همان عین اوّلی را در می آوریـد بنابراین وجه الله از بین نمی رود اگر فرشـته ها گفتنـد «لَهُ مَا بَیْنَ أَیْدِینَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَیْنَ ذلِکَ» اگر این بلوز یا ژاکت بخواهـد حرف بزند چه می گوید، می گوید تمام آستینهای ما نخ است، تمام جلوی سینه ما نـخ است، پشت سر ما نـخ است، نقشه هایمان نخ است غیر از این چیز دیگر حرف نمی زند که، اگر شـما این بلوز را بگویی آقـا خودت را معرفی کن می گویی من صـدر و سـاقه ام نـخ است اگر جبرئیل بخواهـد حرف بزنـد، فرشـته بخواهد حرف بزند می گوید «لَهُ مَا بَیْنَ أَیْدِینَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَیْنَ ذلِکَ» نه «مَا بَیْنَ ذلِکَ» یعنی بیرون، هر شیئی همین طور است گذشـته ی مـا، علـل و مبادی ما برای اوست، آینـده ی ما برای اوست و خود ما هویّت ما برای اوست وجه است که در اینجا با اختیـار ظهـور کرده مـا هـم می شـویم مسئول ایـن را کـه جمع بکنـد نفـخ صور می شـود «صَعِقَ مَن فِی السَّمـاوَاتِ وَمَن فِی الْأَرْضِ»(۹) فقط وجه او می ماند دوباره بخواهد در قیامت این را کلاف را ببافد ما همه دوباره زنده می شویم این حرفِ فرشته هاست.

ص: ۲۴۴

۱- (۲۹) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۴۷.

۲- (۳۰) . سوره ی حج، آیه ی ۶.

۳- (۳۱) . سوره ی فرقان، آیه ی ۴۴.

۴- (۳۲) . سوره ی بقره، آیه ی ۳۷.

۵- (۳۳) . سوره ی بقره، آیه ی ۳۳.

۶- (۳۴) . سوره ی زمر، آیه ی ۶۷.

۷- (۳۵) . سوره ی حاقه، آیه ی ۱۴.

۸- (۳۶) . سوره ی نبأ، آیه ی ۲۰.

۹- (۳۷) . سوره ی زمر، آیه ی ۶۸.

پرسش:

پاسخ: آن مرحله ی وُسطای آنهاست مرحله ی عقلی شان، مرحله ی عالیه آنهاست مثل حقیقت قرآن دیگر، حقیقت قرآن یک وجود لفظی دارد یک وجود مثالی دارد در بیت معمور هست یک وجود برتری دارد در عرش است در کرسی هست و مانند آن، همه جا اینها هستند اگر وجود مبارک حضرت فرمود: «أوّل ما خلق الله نوری»(۱) و اگر در زیارت «جامعه» یا مانند آن آمده است که «کلّکم نورٌ واحد» همین در می آید الآن ما همین جا هم که هستیم همین طوریم نموداری است برای اینکه این معارف برای ما روشن بشود ما هم یک انسان مثل اشکوبه هستیم ما وقتی یک مطلب عقلی عمیقِ فقهی یا فلسفی قرآنی را می فهمیم این نه لفظ دارد نه عِبری است نه عربی هم می توانیم عبری بنویسیم هم عربی بنویسیم هم تازی بنویسیم هم فارسی بنویسیم آن معنا هیچ لفظی ندارد بعد از اینکه از عاقله تنزّل کرد حالا خواستیم درس بگوییم یا خواستیم کتاب بنویسیم فکر بکنیم که حالا عربی بنویسیم، فارسی بنویسیم این را در قوّه ی خیالمان ترسیم می کنیم که مثلاً رساله ای بنویسیم عربی باشد یک مقدّمه داشته باشد چهار فصل داشته باشد یک مخاتمه و نتیجه بعد دست به قلم می کنیم می نویسیم اینکه می نویسیم می شود وجود مادّی، آنکه ترسیم کردیم هندسه اش در ذهن ماست می شود وجود خیالی، اصل آن مطالب عقلی می شود وجود عقلی ما هم همین سه مرحله را داریم اما همه ی اینها به نحو تجلّی است نه به نحو تجافی این طور نیست که حالا اگر کسی خواست آن مطلب فقهی را بنویسد آن نظیر اشک چشم بیاید پایین آویخته می شود نه انداخته این مطلب را کسی که می خواهد بنویسد این را نظیر حبل می آویزاند نه بیندازد اگر بیندازد دیگر چیزی در ذهن آدم نیست این مثل قطره ی اشک نیست که بیاید پایین این مثل طناب است که آویخته می شود در عین حال که در بالا هست در وسط هست، در عین حال که در بالا و در وسط هست در پایین هم هست.

۱- (۳۸) . بحارالأنوار، ج ۱، ص ۹۷.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۶۴ تا ۶۵ سوره مریم ۸۸/۰۹/۰۳

.Your browser does not support the audio tag

«وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّکَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذٰلِکَ وَمَا کَانَ رَبُّکَ نَسِيّاً (۶۴) رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيّاً (۶۵)»

این کلام سخن خداست این مطلب اول. دوم اینکه خدا دارد از برنامه ی فرشته ها حکایت می کند این«وَمَا نَتَنَزَّلُ»کلام الله است چون جزء قرآن است ولی حکایت برنامه های فرشته هاست که فرشته ها می گویند«مَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّکَ»پس مطلب دوم این شد که مَحکِی برنامه ی فرشته هاست، مطلب اول این است که«وَمَا نَتَنَزَّلُ»کلام الله است آن گاه فرشته ها که برنامه های توحیدی دارند خداوند برنامه ی توحیدی اینها را حکایت می کنند آن گاه همین فرشته ها حکایت خدا را برای پیغمبر نقل می کنند و می آورند که رسول اند و این آیات را نازل می کند این می شود مرحله ی سوم، اما درباره ی اینکه وجود مبارک پیغمبر اولین فیض خداست و طبق بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) «فَکُلُّ خَلِيقَتِهِ مُنْقَادَةٌ لَنَا بِقُدْرَتِهِ»(۱) معنایش این نیست که انسانِ کامل یعنی پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بدون اذن خدا در عالَم امر و نهی تکوینی و تشریعی دارد بلکه چون عبدِ محض است به این مقام رسیده و بر اساس قرب نوافل هیچ کاری را بدون اراده ی الهی انجام نمی دهد آن گاه اگر خدا بخواهد پیامی را به وجود مبارک حضرت برساند این پیام را به وسیله ی پیک خاصّ خودش یعنی جبرئیل(سلام الله علیه) به وجود مبارک پیامبر می رساند معنای وساطت جبرئیل هم این نیست که جبرئیل معلّم رسول گرامی است معنایش این است که این پیک است این پیام خدا را می رساند پس اگر جبرئیل پیام الهی را رساند معنایش این نیست که او معلّم است او رسول است گاهی پیام را خدای سبحان بلاواسطه می رساند گاهی با واسطه که در پایان سوره ی «شوری» فرمود:«وَمَا کَانَ لِبَشَرٍ أَن يُکَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْياً أَوْ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولاً فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ».(۲)

ص: ۲۴۶

۱- (۱) . الصحیفه السجادیه، دعای ۱.

۲- (۲) . سوره ی شوری، آیه ی ۵۱.

پرسش: در تفسیر سوره ی «نجم» که«عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى»(۱) که بر جبرئیل معنا کردند.

پاسخ: بله آنجا«شَدِيدُ الْقُوَى»ذات اقدس الهی است اگر شاگرد، پیامبر باشد به دلیل بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «ذاریات» که دارد«إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ»(۲) اینها فکر می کردند که خدا شدیدالقوی? نیست لذا شدیدالقوی? را بر جبرئیل تطبیق کردند ولی با توجه به بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «ذاریات» که خدا را«ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ»می داند که تقریباً معادل با«شَدِيدُ الْقُوَى»است خود خدای سبحان می شود معلّم، اگر ضمیر به پیامبر برمی گردد معلّمِ این فقط خدای سبحان است و لاغیر، خب.

بنـابراین اگر انسـانِ کامل انسانِ مافوقِ انسان است نه مافوقِ انسان کما هو الحق بایـد بررسـی کنیم ببینیم که انسانیّت چه مقامی دارد پیـامبر و ائمه(علیهم السـلام) انسـانِ مـافوق انـد نه مافوقِ انسان این سـخن درست است اما انسانیّت کونِ جامع است یعنی برای فیض درجاتی است چهار درجه ی رسـمی غیبِ محض است و شهادتِ محض، غیبِ مضاف است و شهادتِ مضاف این چهار مرحله که برخیهـا غیب محض انـد، برخیهـا غیب مضـاف انـد، برخی شـهادت محض انـد مثل عالَم دنیا، برخی مضاف به عالم طبیعت انـد این چهـار مرحله را که ذکر کردنـد می گوینـد انسانِ کامل کون ِجامع است یعنی هم در نشئه ی شـهادت حضور دارد هم در نشـئه ی شـهادت اضافی، هم در نشـئه ی غیب محض حضور دارد هم در نشـئه ی غیب اضافی یعنی غیب مضاف، جامع آن مراحل چهارگانه انسان کامل است و اگر از وجود مبارک حضـرت تعبیر شده است که فرمود من کلمه ی جامع داده شدم «اوتیتُ جوامع الکَلِم»(۳) و مرحوم ابن میثم هم در مقدمه جلد اول شرح نهج البلاغه این روایت را نقل می کند که وجود مبارک پیامبر به حضـرت علی(سـلام الله علیه) فرمود: «وَ لَقـد اوتیتُ یا علی جوامع الکَلِم» به همین برمی گردد که اینها کلمات جامعه هسـتند و اگر هر موجودی کلمه الله هست که«لَوْ أَنَّمَا فِی الْأَرْضِ مِن شَـجَرَهٍ أَقْلَامٌ»باشد،«وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِن بَعْدِهِ سَبْعَهُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِـدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ»(۴)«لَّوْ كَانَ الْبَحْرُ مِـدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّی»(۵) این مضـمون در دو جـای قرآن آمـده که اگر تمـام دریاها بر فرض مرکّب بشود و درختهـا قلم بشونـد اینهـا تمـام می شونـد ولی کلمات الهی تمام شـدنی نیست پس هر موجودی کلمه الله است آن کلمه ی جـامع که همه ی اینهـا را داراست انسانِ کامل است پس اگر گفته می شود که ولیّ خـدا، پیامبر، امام(علیهم السـلام) انسانِ مافوق انـد سـخن حق است مافوق انسان نیسـتند اما انسان کونِ جامع است یعنی کسـی که همه ی این مراحل را داراست او می شود انسـان، بنابراین جامعیّتش از یک طرف و عبـد و بنـده ی محض بودن او هم از طرف دیگر این ایجاب می کنـد که هر کـاری را که در عـالَم انجـام می گیرد به اراده ی خـداست و وجود مبـارک انسـان کامـل تـابع اراده ی پروردگار است«وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ»آن گاه فرشته ها برنامه ی خودشان را که خدا حکایت کرده است به پیشگاه پیامبر می آورند.

۱- (۳) . سوره ی نجم، آیه ی ۵.

۲- (۴) . سوره ی ذاریات، آیه ی ۵۸.

۳- (۵) . عوالی اللئالی، ج۴، ص ۱۲۰.

۴- (۶) . سوره ی لقمان، آیه ی ۲۷.

۵- (۷) . سوره ی کهف، آیه ی ۱۰۹.

پرسش: این«مَا نَتَنَزَّلُ»اشاره به آن«مَن کَانَ تَقِیّاً»(۱) ندارد یعنی اهل تقوا این حرف را نزدند.

پاسخ: نه، این سخن فرشته هاست دیگر.

پرسش : قول فرشته هاست نه عمل فرشته ها«نَتَنَزَّلُ»قولش کفایت می کند.

پاسخ : نه خیر قول، قول خداست چون قرآن است دیگر.

پرسش: محکّی قول فرشته هاست.

پاسخ : بله، مَحکی فعلِ فرشته هاست برنامه ی فرشته ها این است برنامه ی آنها قولاً و عملاً و حالاً این است که«مَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّکَ»اینها برنامه شان این است و این برنامه را خداوند به صورت قول در آورده شده آیه ی قرآن، شده قول الله خدا می فرماید که برنامه های فرشته ها این است که ما بدون امر الهی نازل نمی شویم آن وقت همین قول را که حکایت برنامه های فرشته هاست فرشته ی وحی از خدا تحویل می گیرد به پیشگاه رسول اکرم تقدیم می کند.

خب، این آیه ی بعد کبرای مسئله است برای اینکه فرمود:«رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا»نه تنها«لَهُ مَا بَیْنَ أَیْدِینَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَیْنَ ذلِکَ»بلکه «له السماوات، له الأرض، له ما بین السماوات و الأرض» قهراً فرشته ها هم جزء این مجموعه اند جزء مجموعه ی سماوات و ارض و ما بینهما هستند اگر منظور از سماوات خصوص سماوات باشد در کنارش «و أهلها» می آید، اگر منظور از ارض خصوص ارض باشد در کنارش «و أهلها» می آید، اما وقتی در کنار «و أهلها» نیامده نفرمود «سماوات و أهلها، أرض و أهلها» منظور مجموعه ی موجودات عالَم هستی اند اگر منظور مجموعه ی عالَم هستی اند فرشته ها هم جزء این مجموعه هستند هم مِلک خدایند هم مُلک خدا، مِلک خدایند چون مخلوق او هستند تحت مُلک و نفوذ و تدبیر او هستند چون خدا ربوبیّت اینها را دارد به عهده می گیرد خب اگر رب است، مدبّر است تدبیر اینها تربیب یعنی تدبیر این مضاعف است ناقص نیست گرچه شبیه معنای مربّی را می فهمانند ولی ربّ مضاعف است از باب «رَبَی» یا «رَبَوَ» نیست که با تربیت هماهنگ باشد رب به معنی مربّی نیست به معنی مدبّر است، به معنی مالک است مُربِّب غیر از مربّی است منتها نزدیک هم اند اگر مِلک خداست مُلک او هم هست این چنین نیست که کسی مالک باشد و نتواند در مِلکش تصرّف بکند درباره ی خدای سبحان فرض ندارد برای اینکه همه ستاد الهی اند«لِلَّهِ جُنُودُ السَّماوَاتِ والْأَرْضِ»(۲) لذا هم مخلوق خدایند هم مربوب خدایند، اگر آسمان و زمین و آنچه بین آسمان و زمین است مملوک خداست، مخلوق خداست، مربوب خداست ما هم که جزء این مجموعه هستیم همین طوریم این یک مرحله. مرحله ی دیگر اینکه گفته می شود«لَهُ مَا بَیْنَ أَیْدِینَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَیْنَ ذلِکَ»نفرمود «ما بین ذَیْنِک» فرمود:«ذلِکَ»مفرد آورد «ذا» اسم اشاره است مفرد است یک «لام» دارد یک «کاف» اینها دیگر در اشاره نیست «لام» برای بعید بودن آن مشار إلیه است و «کاف» برای مخاطب است آنکه برای اشاره است همان «ذا» است اگر خواستیم بگوییم مشارإلیه ما نزدیک است می گوییم «هذا» اگر خواستیم بگوییم متوسط است می گوییم «ذاک» اگر خواستیم بگوییم دور است می گوییم «ذلک» این «لام» برای بیان کردن بُعد مشارٌإلیه است ولی آن عنصر محوری اشاره همین «ذا» است خب، گاهی دو طرف معیار محسوب می شود «ذینک» می آورند، گاهی مجموع ملاحظه می شود مثل«عَوَانٌ بَیْنَ ذلِکَ»(۳) نه پیر است نه جوان سؤال می کنند این بقره چیست، می فرماید نه پیر است نه جوان«عَوَانٌ بَیْنَ ذلِکَ»نفرمود «عوانٌ

بین ذَیْنِک». خب، فرمود:«لَهُ مَا بَیْنَ أَیْدِینَا وَمَا خَلْفَنَا»مبادی قبلی مِلک و مُلک خـداست، آثار بعدی مِلک و مُلک خداست بین اینها هم مِلک و مُلک خـداست در آیه ی بعد هم که فرمود:«رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا»این هم به معنای مِلک و مُلک خـداست این معنی ظـاهری اش است اما بر اساس اینکه«وَاعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»(۴) و بر اساس «داخلٌ فی الأشیاء لا بالممازجه» یا «والجٌ فی الأشیاء لا بالممازجه»(۵) ببینید چون بحث در فصل سوم است نه فصل اول که منطقه ی ممنوعه است نه فصـل دوم که منطقه ی ممنـوعه است یعنی در هویّت محض به هیـچ وجه بحث نیست، در اکتنـاه صـفات ذات که عین ذات است به هیچ وجه بحث نیست بحث ما درباره ی این فصل سوم است مثل آفتاب که ما می گوییم با آفتاب کار داریم آفتاب را می بینیم ما با نور او کار داریم نه با خود او بارها این مثال گفته شـد آن وقتهایی که شـمس مُنکَسِف شد یعنی قمر بین زمین و آفتاب فاصـله شـد و سایه ی قمر به زمین افتاد و نگـذاشت نور آفتاب به ما برسـد یک گوشه ی آفتاب اگر پیـدا بشود تازه می گویند اگر با چشم غیر مسلّح ببینی کور می شوی تازه در حال انکساف مگر آفتاب را ما می بینیم ما آنچه را که می بینیم نور آفتـاب است و خیـال می کنیم آفتـاب را داریم می بینیم بعـد یقین داریم که این نـور صـاحبی دارد همین وگرنه شـمس را که کسـی نمی بیند که شـمس دیدنی نیست تازه این شـمسِ یک وجبی که«إِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ»(۶) هم او را تهدیـد می کند مگر خـدا قابل دیـدن است، خـدا قابل فهمیـدن است، خدا قابل مشاهده است بنابراین آن منطقه کلاً منطقه ی ممنوعه است هیچ، ما این مفهوم الله را فقـط می دانیم مصـداقی دارد آن مراحل کشف و شـهود و اینها می افتـد در فصل سوم که با اسـمای حُسـنای الهی کار دارنـد خـدای سبحان حالا خوب عنایت کنید که این «بَینی» که در آیه ی قبل است و «بَینی» که در آیه ی بعد است چه چیزی برای آسـمان و زمین می گـذارد و چه چیزی برای انسان می گذارد و چه چیزی برای فرشـته می گذارد در سوره ی مبـارکه ی «انفال» فرمود:«وَاعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»(۷) بدانیـد که فیض الهی و قـدرت خدا بین انسان و قلب انسان فاصـله است یک وقت است که سـخن از قُرب خـداست«إِذَا سَأَلَکَ عِبَادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الـدَّاعِ»(۸) خدا به بنده نزدیک است این یک، یک وقت است سخن از اقرب بودن مِن سائر النُّظار است که در سوره ی مبارکه ی «واقعه» فرمود:«نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنکُمْ وَلکِن لاَ تُبْصِرُونَ»(۹) شـما که به بالین محتضـر آمدید شما هم با محتضر رابطه دارید خدا هم رابطه دارد ولی خدا به این محتضـر از شـما که الآن دست گذاشتید دارید نبضـش را می گیرید یا او را جابه جا می کنید نزدیک تر است ولی شما نمی بینید این دو مرحله، مرحله ی سوم این است که«نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ»(۱۰) ما به این شخص چه محتضر چه غیر محتضـر ما به انسان از رگ گردن او نزدیک تریم نه از شـما به او نزدیک تریم بلکه از عضو او به او نزدیک تریم این سـه مرحله. مرحله ی چهـارم این است که انسـان حقیقتش همـان قلب اوست دیگر جان اوست، هویّت اوست فرمود ما بین انسان و قلب او فاصله ایم یعنی مـا به انسـان از خـود انسـان نزدیـک تریم مـا به حقیقت انسـان که همـان فـؤاد و روح و قلب اوست از حقیقت او به حقیقت او نزدیک تریم چرا، برای اینکه اگر فیض خدا بین انسان و قلبش فاصـله باشد هر فاصِل و واسـطی به کلّ واحـد از طرفین از طرف دیگر نزدیک تر است اگر ما یک الف داشتیم و باء داشتیم و این جیم وسط بود این جیم به هر کـدام از دو طرف نزدیـک تر از طرف دیگر است این جیم به الف از بـاء نزدیک تر است این جیم به باء از الف نزدیک تر است اگر فیض خـدا بین ما و ما، بین ما و قلب ما فاصـله است پس فیض خـدا به ما از خود ما نزدیک تر است فیض خدا به حقیقت ما از حقیقت مـا نزدیک تر است. خب، برویم به سـراغ «داخلٌ فی الأشـیاء لا بالممازجه» یا «والـجٌ فی الأشـیاء لا بالممازجه»(۱۱) این «داخلٌ فی الأشـیاء لا بالممازجه» معنایش این نیست که اگر شـما کاغـذی در دست داشتید فیض خدا بین این کاغذ است یعنی این کاغذ را دو قسـمت بکنید وسط فیض خداست چون اشیاء محلّا به الف و لام است این جمع محلّا به الف و لام می گوید اگر این کاغـذ را دو قسـمت بکنی فیض خدا در وسـطش است آن قسـمت اول را هم دو قسـمت بکنی فیض خدا در وسـطش

است، قسمت دوم هم دو قسمت بکنید فیض خدا در وسطش است اگر همین یک تکّه کاغذ را به میلیارد جزء تقسیم بکنید می بینید در وسط هر دو هست باز آن جزء را هم تقسیم بکنید می بینید هست در نتیجه چیزی دستتان نمی ماند جز فیض خدا، اگر این است نظیر همان کلاف نخ و آن بلوز و ژاکت خواهد بود و در صحنه ی قیامت این تعیّنات رخت برمی بندد«فَكَانَتْ سَرَاباً»(۱۲) اما اصلِ فیض می ماند خب حالا اگر اینها تعیّنات رخت برمی بندد انسان و فَرس و زمین و آسمان می شوند سراب پس آن حقیقت کجاست آیا کلّ عالَم سراب است ــ معاذ الله ــ آیا این اعمالی که انجام شده اطاعت و عصیان اینها سراب است یا نه، ما مثل کودکی هستیم که یک آینه ی بلند در حدّ نظام کیهانی جلوی ما غَرس کردند ما هر چه می بینیم در این آینه می بینیم خیال می کنیم این داخل حق است بعد قیامت که می شود این آینه می شکند ما برمی گردیم می بینیم اشیاء در جای دیگر بود نه اینکه چیزی کم و زیاد شد چیزی سراب شد چیزی از بین رفت چیزی موهوم بود، جای دیگر بود ما خیال می کردیم اینجاست این بیان نورانی امام رضا(سلام الله علیه) که در بخش پایانی توحید مرحوم صدوق هست در مناظره ی با آن متکلّم خراسان که آن شخص عرض کرد که بالأخره خدا را ما چطور بشناسیم یا خدا داخل ماست یا ما داخل خداییم اگر ما در خدا باشیم که محذور لازم می آید، خدا در ما باشد که محذور لازم می آید اگر نه او در ماست نه ما در اوییم پس چگونه او را بشناسیم این شبهه ی آن مُستشکِل وجود مبارک امام رضا(سلام الله علیه) فرمود من یک مَثل روشنی ارائه کنم تا برای تو بیّن الرشد بشود شما آیا صورت خود را در آینه می بینی یا نه عرض کرد بله، فرمود شما در آینه هستی عرض کرد نه، فرمود آینه در شماست عرض کرد نه، فرمود آینه سراب است دروغ می گوید عرض کرد نه، فرمود شما همین مسئله را نمی توانی حل کنی ما هیچ چیزی در آینه نداریم آینه یک شیشه ی شفاف است پشتش هم جیوه همین دیگر عکسی که در آینه نیست که یک شیشه ی شفاف ما اگر نباشیم کسی نیست نه اینکه ما نباشیم کسانی هم در آینه منعکس می شوند اینکه ما خود را در آینه می بینیم یعنی هیچ، اما درست می گوید دروغ نمی گوید(۱۳) پس ما یک سرابِ کاذب داریم یک مرآت صادق، ما هیچ یعنی هیچ به نحو سالبه ی کلیه در آینه هیچ چیزی نیست ولی همه را راست می گوید فرمود شما این نمونه را نمی توانی حل کنی این بیرون راه فنّی اش این است این نور می خورد به سطح آینه شفاف یک، برمی گردد به آن شیء مرئی مثل درخت دو، در زاویه ی عطف ما آن مرئی را در زاویه ی عطف می بینیم سه، این می شود رؤیت آینه ای وگرنه در آینه چیزی نیست ما درخت را در این زاویه ی انعطاف نور می بینیم همین، وگرنه درخت جای دیگر است کلّ صحنه که شکست معلوم می شود اشیاء جای دیگر بودند ما جای دیگر به دنبال چیز دیگر بودیم اینکه شیخناالاستاد مرحوم حکیم الهی قمشه ای اشعارش خیلی لطیف تر از اشعار مرحوم محتشم کاشانی است که وجود مبارک سیدالشهداء(سلام الله علیه) وقتی به قتلگاه افتاد آن حالت پیدا شد ایشان در آن ترسیم دارد که «آینه بشکست و رخ یار دید» ما با چیز دیگر سر و کار داریم چیزی هم گیرمان نمی آید اما وقتی آینه بشکند ما برگردیم صاحب اصلی را ببینیم حواسمان جمع می شود چیزی در عالَم، سراب نیست منتها ما جای دیگر می بینیم آنهایی که بیراهه می روند نظیر کفار واقعاً سراب است«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً»(۱۴) آنهایی که به راه می روند مؤمنان عادی اند میانی اند و مانند آن اینها در آینه می بینند و به راه هم هست آینه چیز درستی است و درست هم می گوید ولی اینها نمی دانند که در آینه نیست جای دیگر است اگر بگویی جای دیگر است باور نمی کنند اما آنهایی که اوحدی از ناس اند اصلاً به آینه نگاه نمی کنند به صاحب اصلی نگاه می کنند بنابراین این«رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا»نه یعنی بین آسمان و زمین، بین تک تک اجزای آسمانی در موجودات آسمانی بین تک تک اجزای آسمانی هر جزء آسمانی «لله ما بین ایدیهم و ما خلقه و ما بینهما» هر تک تک موجودات زمینی «لله ما بین ایدیه و ما خلفه وما بینهما» و مانند آن است آن وقت آنچه را که فرشته ها درباره ی خودشان گفتند دیگران هم بگویند آنچه

مسیحا می گفت که«لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذلِكَ»حرف تمام موجودات آسمان و زمین است نه اینکه آنچه در آسمان است و آنچه در زمین است و آ نچه بین آسمان و زمین است بلکه تک تک موجودات زمینی این مثلث را دارند، تک تک موجودات آسمانی این تثلیث را دارند، تک تک موجودات بین الأرض و السماء این تثلیث را دارند بنابراین این می شود«لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا»کلّ این نظام را به خوبی دارد اداره می کند چیزی را فراموش بکند، چیزی را کم بکند این چنین نیست مِلک اوست چون او آفرید و مُلک اوست غیر از او کسی نافذ نیست حالا بنا بود بخشی از کلماتی را که این را شما هم مطالعه بفرمایید ما خلاصه اش را ـ ان شاءالله ـ روز یکشنبه مطرح بکنیم این دعای سوم صحیفه ی سجادیه درباره ی اقسام فرشته هاست فرشته ها چند قسم است، بعضیها حاملان عرش اند، بعضی مسئولان وحی اند، بعضیها مسئولان کِیل و رزق اند، بعضیها مسئول آوردن تک تک قطرات باران اند یا تک تک قطرات تگرگ اند یا تک تک قطرات برف اند اینها که مُشیِّع ثلج اند برفها را پایین می آورند تا فرشته های دیگر تقسیمات خوبی وجود مبارک امام سجاد دارد خب اگر این همه ملائکه خلق شده است ما چه دلیلی داریم بر عصمت همه ی ملائکه.

ص: ۲۴۸

۱- (۸) . سوره ی مریم، آیه ی ۶۳.

۲- (۹) . سوره ی فتح، آیه ی ۱.

۳- (۱۰) . سوره ی بقره، آیه ی ۶۸.

۴- (۱۱) . سوره ی انفال، آیه ی ۲۴.

۵- (۱۲) . ر.ک: الکافی، ج۱، ص۸۶.

۶- (۱۳) . سوره ی تکویر، آیه ی ۱.

۷- (۱۴) . سوره ی انفال، آیه ی ۲۴.

۸- (۱۵) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۶.

۹- (۱۶) . سوره ی واقعه، آیه ی ۸۵.

۱۰- (۱۷) . سوره ی ق، آیه ی ۱۶.

۱۱- (۱۸) . ر.ک: الکافی، ج۱، ص۸۶.

۱۲- (۱۹) . سوره ی نبأ، آیه ی ۲۰.

۱۳- (۲۰) . التوحید، ص۴۳۴ ـ ۴۳۵.

۱۴- (۲۱) . سوره ی نور، آیه ی ۳۹.

پرسش : استاد ببخشید اگر ملائکه این فرمایش را نمی کردند بقیه نمی توانستند بگویند.

پاسخ: خب خدا تعلیم داد دیگر انسانِ کامل چرا، انسان کامل که«یَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمائِهِمْ»(۱) چرا، وگرنه بقیه چگونه بدون تعلیم الهی به این راز پی می برند فقط می توانند با برهان بفهمند که ما مخلوق خداییم اما شما حالا نگاه کنید این «داخلٌ فی الأشیاء» را وقتی جمع محلّا به الف و لام را تحلیل کنید می بینید چیزی برای کاغذ می ماند همین کاغذی که مثال زدیم این چنین نیست که این کاغذی که ده سانت است بین این ده سانت یعنی دوتا پنج سانت فیض خدا باشد که اگر این کاغذ را شما دو نیم کردید دوتا پنج سانت کردید بین این دو پنج سانت فیض خداست، آن پنج سانت اول را هم اگر دو قسم کردید فیض خداست، پنج سانت دوم هم اگر دو قسم کردید فیض خداست، هر کدام از این نیمها را هم دو نیم بکنید درونش فیض خداست بعد سرجمع می رسید به اینکه چیزی برای کاغذ نمی ماند همه همین طورند منتها سرانجام می بینیم که اینها«فَكَانَتْ سَرَاباً»(۲) آن وقت برمی گردیم می بینیم که گرداننده ی اصلی کس دیگر بود و حقیقت چیز دیگر بود و مانند آن، ولی این دعای نورانی که دعای سوم صحیفه ی سجادیه است ملاحظه بفرمایید تا _ ان شاءالله _ روز یکشنبه بحث بشود.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۶۳ تا ۶۵ سوره مریم ۸۸/۰۹/۰۸

.Your browser does not support the audio tag

«تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَن كَانَ تَقِيّاً (۶۳) وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذٰلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيّاً (۶۴) رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيّاً (۶۵)»

۱- (۲۲) . سوره ی بقره، آیه ی ۳۳.

۲- (۲۳) . سوره ی نبأ، آیه ی ۲۰.

بعد از اینکه فرمود آن بهشت یعنی با اسم اشاره ی بعید که از عظمت و ارتفاع مکانت بهشت حکایت می کند که تعبیر نفرمود «الجنّه» بلکه فرمود:«تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَن كَانَ تَقِيّاً»آن گاه سخن فرشته ها را نقل کرد که«وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ»این محذور ادبی قبلاً بحث شد که چگونه کلام فرشته ها بر کلام خدا عطف شده است آن«تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا»کلام الله است این«وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ»کلام ملائکه است پاسخش این است که درست است مَحکی کلام ملائکه است ولی حکایت کلام الله است این«وَمَا نَتَنَزَّلُ»کلام خداست از نظر ادبی کلام متکلّم باید که به هم مرتبط باشد و منسجم باشد یکی بر دیگری عطف می شود خواه عطف مفرد بر مفرد، خواه عطف جمله بر جمله این چنین نیست که دوتا گوینده باشند گوینده یکی است چون این«وَمَا نَتَنَزَّلُ»آیه ی قرآن است و کلام خداست آن مَحکی کلام فرشته هاست خداوند دارد کلام آنها را نقل می کند و در معیار عطف ادبی وحدت متکلّم معتبر است نه وحدت مَحکِیها خب، بعد فرمود:«وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ»و از این نمونه در قرآن کم نیست چه آن موردی که فرمود:«إِذَا قَضَى أَمْراً فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ * وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي

وَرَبُّكَمْ»(۱) این«إِنَّ اللَّهَ رَبِّی وَرَبُّكَمْ»با «واو» عاطفه عطف شـده است بر سـخن خدا، خدا فرمود:«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ»این كلامِ خـداست بعـد«وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّی وَرَبُّكُمْ»كه كلامِ مخلوق است كلامِ مخلوق بر كلامِ خالق عطف نشـده هر دو كلامِ الله اسـت چـون آن جمله ی دوم هـم آيه ی قرآن است كلامِ خـداست غرض آن است كه در عطـف وحـدت متكلّم معيار است خب،«وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذٰلِكَ»این معنا كه از معانی بسـيار بلند توحيد افعالی است امـام رازی كه اشـعری است و تفكّر جبری دارد يـك، بعـد از او قرطبی در جامع كه او هم چنين تفكّری دارد دو، و ساير مفسّران اشـعری مَسـلك اين را حمل بر جبر كردند برای اينكه اگر همه ی شئون در اختيار اوست انسان مجبور است در حالی كه همه ی شـئون در اختيـار خـداست و يكی از آن شـئونی كه در اختيـار خـداست اختيـارِ انسـان است اختيارِ انسان در اختيار اوست و اين حرّيت انسـان را تحكيم می كنـد نه اين است كه فعـلِ انسـان در اختيـار خـدا باشـد و اختيارِ انسان در اختيار خـدا نباشـد اينها خيال می كننـد فعلِ انسان در اختيار خداست انسان مجبور است غافل از اينكه فعلِ انسان و جميع مبادی تصوّری و تصـديقی كه يكی از آنها اختيار و اراده است همه ی اينها در اختيار ذات اقدس الهی است و ما مجبوريم كه آزاد باشـيم يعنی انسان «خُلِق مختاراً» همان طوری كه دو دوتا پنـج تا مسـتحيل است جبر هم مسـتحيل است يعنی انسان بخواهـد كاری بكند بی اراده اين شـدنی نيست يك وقت است دستِ انسان را می گيرند از جايی به جای ديگر می برند اينجا انسان موردِ فعل است نه مصـدر فعل اين را نمی گوينـد جبر همان طوری كه لباس او رفته، كتاب او رفته، جامه ی او رفته، عصای دست او رفته، بدن او هم رفته او را بُردند اين فعل به اين شـخص اسناد داده نمی شود اين موردِ فعل است نه مصدر فعل يك وقت است كه به انسان می گويند اين كار را بكن اگر نكردی تهديدش می كنند به فلان ضرر اين كاملاً اختياری است اين شخص آدم عاقل است ما هميشه همين طوريم در برابر حوادث اين كار را انجام می دهيم اين غـذايی كه افراد می خورنـد می گويند اگر ما غذا نخوريم بالأخره می ميريم، آبی كه می نوشـند می گوينـد اگر ننوشـيم می ميريم اين حوادث بيرونی هر روز دارد ما را تهديـد می كند يك انسانِ عاقل فكر می كنـد می گويد من به حياتم علاقه مندم با نوشـيدن آب عطشم را برطرف می كنم و زنده می مانم، با خـوردن غـذا گرسـنگی ام را برطرف می كنم و زنـده می مـانم مـا هميشه در برابر حوادث اين تصـميم را می گيريم مختـاريم نخوريم و بميريم، مختـاريم بخوريم و زنـده بمـانيم اگر كسـی ما را تهديـد كرده گفته اگر نخوری فلان آسـيب را به شـما می رسانيم ما كاملاً مختاريم برای اينكه به آن آسيب نرسيم اين كار را انجام می دهيم لذا فرق است يك وقت است دهن كسـی را بـاز می كننـد دهـن صـائم را آب در دهنش می ريزنـد اين كاملاًـ روزه ی او صـحيح است برای اينكه او مـورد شُـرب است نه مصدر شـرب او آب ننوشـيد نوشاندند لذا نه قضا دارد نه كفّاره، يك وقت است می گويند اگر آب ننوشی فلان ضرر را به تو می رسانيم اين دست به ليوان آب می برد آب می نوشد اينجا كاملاً فعل اختياری است معصـيت نكرده كفّاره ندارد ولی روزه ی او باطـل است برای اينكه آب نوشـيد بالأـخره آنجـا كه انسـان موردِ فعـل است بـا مصـدر فعـل كاملاًـ فرق می كنـد جنـاب فخررازی قبـل از او هم ممكن است همين متفكّران اشـعری هم داشـتند البته ولی خب مهم ترين تفسـيری كه بر اساس مسـلك اشاعره نوشـته شده همين تفسير جناب فخررازی است بعدش هم جناب قرطبی در جامع همين حرف را زده كه اين آيه دليل بر جبر است برای اينكه اگر همه ی شـئون مـا در اختيـار خـداست يكی از آن شـئون فعـلِ مـاست، فعـلِ ما برای خـداست پس ما مجبوريم غافل از اينكه همه ی شئون ما برای خداست يكی از آن شئون فعل است قبل از او تصديق است قبل از او تصوّر است قبـل از او بررسـی همه جـانبه است وماننـد آ ن، همه ی اين امور به خـدا منتهی می شود مـا بـا اختيـار كار می كنيم و اين فعلِ ارادی و اختيـاری مـا لله سـبحانه و تعـالی است مرحـوم آقـا ميرزا محمـود قمی كه متخلِّص به رضـوان است اين اسـتادِ اسـتاد ما مرحوم علامه شَعرانی بود اين در مـدرسه ی صـدر اصـفهان تـدريس می كرد فضـلای تهرانِ آن روز خدمت ايشان درس می

خواندند اهل قم بود و حکیم بود عارف بود و شاعر بود ادیب بود، این بزرگوار کتابهای عمیق فلسفی و عرفانی را هم تدریس می کرد شاگردی مثل مرحوم علامه شعرانی و اینها تربیت کرده ایشان می فرماید

ص: ۲۵۰

۱- (۱) . سوره ی مریم، آیات ۳۵ و ۳۶.

مویی نجُنبد از سرِ ما جز به اختیار آن اختیار هم به کف اختیار دوست

این طور نیست که ما کاری انجام بدهیم این کار ما مستقیماً به خدا ارتباط داشته باشد اما اختیارِ ما به خدا مرتبط نباشد ما اگر بخواهیم کاری را بدون اراده انجام بدهیم محال است شما هر چه بخواهید فکر بکنید بشر کاری را بخواهد بخندد یا بخنداند بالأخره اراده ی هَزل دارد، اراده ی طنز دارد، کارِ غیر اختیاری از انسان مستحیل است مستحیل یعنی مستحیل نه اینکه قبیح است آنجایی که دستِ انسان را می گیرند بیرون می برند که او مورد فعل است نه مصدر فعل او که فاعل نیست وقتی فاعل نشد جبر هم در آن نیست.

پرسش: ببخشید فرمایش رازی ناظر به این است که چون وحی تأخیر افتاد پیغمبر سؤال کرد ملائکه گفتند که ما به امر خود نیستیم خداوند تأخیر انداخته.

پاسخ: این درست است این برای بیان تناسب این آیه با آیه ی قبل است آیات قبل درباره ی بهشت و میراث بهشت به متّقیان و امثال ذلک است و تناسب آن آیه با این آیه چیست این همان شأن نزولی بود که قبلاً بحث شد که برخی این را مرتبط کردند با آیات سوره ی مبارکه ی «کهف» و همچنین آیات سوره ی مبارکه ی «ضحی??» که«وَالضُّحَی * وَالَّیْلِ إِذَا سَجَی * مَا وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَمَا قَلَی»(۱) وحی چند روزی تأخیر افتاد فرشته ها عرض کردند که ما به امر الهی باید نازل بشویم این«وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّکَ»ناظر به این است اما«لَهُ مَا بَیْنَ أَیْدِینَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَیْنَ ذٰلِکَ»این مسئله ی جبر را به گمان فخررازی دلالت دارد و این توحید افعالی است و نه جبر یعنی همه ی شئون را او دارد اداره می کند یک معدن یک تکّه خاک اگر بخواهد به معدن طلا یا نقره یا عقیق اندر یَمن یا لعل بدخشان در افغان بشود این به تدبیر الهی است «لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن» این را بالأخره مدبّری اداره می کند این در بخش جمادات، در بخش نباتات هر گیاهی بخواهد به ثمر برسد خوشه بشود یا درخت و شاخه بشود به تدبیر الهی است با حفظ مبادی، هر حیوانی بخواهد کاری انجام بدهد زاد و ولدی داشته باشد با حفظ مبادی به تدبیر الهی است، هر انسانی کاری انجام بدهد با حفظ مبادی به تدبیر الهی است شما این چهار نوع را که بررسی می کنید یعنی کارِ جماد، کار نبات، کار حیوان، کار انسان همه ی این کارها به الله برمی گردد اما «بما لها مِن المبادی» یکی از راه غریزه، یکی از راه طبیعت، یکی از راه مِیل، یکی از راه اراده حیوان متحرّک بالمِیل است و نه بالاراده اراده لطافتی دارد شعوری او را همراهی می کند تصدیقی او را همراهی می کند قداستی دارد که مِیل آن قداست را ندارد دیگران که خواستند حیوان را معنا کنند می گویند «حسّاسٌ متحرّکٌ بالاراده» اما در حکمت متعالیه آمدند بین مِیل و اراده فرق گذاشتند گفتند حیوان «متحرّکٌ بالمیل» انسان است که «متحرّکٌ بالاراده» خب همه ی این کارها بما لها مِن المبادی به الله برمی گردد نه صِرف کار بدون مبدأ به الله برگردد کارِ ارادی با اراده به الله برمی گردد بنابراین اینها توحید افعالی را می رساند نه مسئله ی جبر را نظیر«وَمَا رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَلکِنَّ اللّهَ رَمَی»(۲)«لَهُ مَا بَیْنَ أَیْدِینَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَیْنَ ذٰلِکَ وَمَا کَانَ رَبُّکَ نَسِیّاً». نسیان ذات اقدس الهی محال است برای آنکه او علمِ محض است علم با نسیان جمع نمی شود چون شهود است علم با جهل جهل نمی شود نه خدا جاهل نیست خدا ناسی نیست علم با نسیان جمع نمی شود این همان حدیث معروفی که هشام خدمت امام صادق(سلام الله علیه) شرفیاب شد مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) نقل کرد یک وقت هم آن حدیث در همین محفل خوانده شد که وجود مبارک امام به هشام فرمود: «أتَنْعَت الله» آیا ذات اقدس الهی را وصف می کنی؟ عرض کرد بله، فرمود: «هات» بگو ببینم خدا را چطوری معرّفی می کنی؟ عرض کرد «هو السمیع البصیر» و اینها خدا علیم است، خدا حیّ است، خدا سمیع

است فرمود: «هذه صـفةٌ يَشترک فيها المَخلوقون» خب غير خدا هم که سميع است، غير خدا هم که عليم است، غير خدا هم که حيّ است هشام مانـد عرض کرد که پس چطور خـدا را وصف بکنم فرمود نگو عليم است، نگو حيّ است «هو نور لا ظلمه فيه و حيـاه لا موت فيه و علم لا جهل فيه و حق لا باطل فيه»[(۳)] شـما وقتی گفتيد خدا عليم است اين موهِم آن است که «ذاتٌ ثَبت له العلم» يا حيّ است «ذاتٌ ثَبت له الحياه» بعـد از اينکه فهميـدی که حيّ و حيات در آنجا يکی است مشـتق و مبدأ يکی اسـت ذات در مشـتق مأخوذ نيست رأساً، حی همان حيات است بعـداً عيب نـدارد بگوييـد خـدا حيّ است ولی او «حياتٌ لا موت فيه، علمٌ لا جهل فيه، نورٌ لا ضـلال فيه» اين بيانات نورانی امام صادق(سـلام الله عليه) را که حضرت به افراد عادی نمی گويد که به هشام که ساليان متمادی درسـهای خصوصـی خدمت حضرت خوانده اين روايات را مرحوم صدوق(رضوان الله عليه) در همان کتاب شـريف توحيد نقل کردند خب اگر طبق اين روايت نورانی ذات اقدس الهی علم است علم بشود نسيان يعنی چه! فرضی است محال نه مفروض محال باشد علم نسـيان نيست، علم جهل نيست، علم سهو نيست، علم خطا نيست، علم کذا و کذا نيست علم است ديگر. خب،«وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيّاً»يعنی «ليس العلم نسيانا»«رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ»او نه تنهـا ربّ مـا فرشـته هـا و امثـال فرشـته هـاست بلکه ربّ نظـام کيهـانی و نظـام هستی است ربّ آسـمانها و زمين و آنچه بين آسـمانها و زمين است چون اين چنين است بـا «فاء» تفريع انسان بايـد ربّ خودش را عبادت کنـد ديگر«فَاعْبُدْهُ»يک،«وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ»اين اِصـطبار که بـاب «افتعـال» است از بـاب صبر و آن «تاء» منقوط به «تاء» مألّف تبـديل شـده است شـدّت صبر را می رسانـد و در اين گونه از موارد گفته می شود «واصـطبر علی عبـادته» يعنی بر دشواری اين کار تحمّل کن نه «لعبادته» چه اينکه در سوره ی مبارکه ی «طه» آنجا همين تعبير آمده با«وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ»آيه ی ۱۳۲ سوره ی مبارکه ی «طه» اين است«وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا»اين نظم طبيعی است اما«وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ»نشان آن است که برای اينکه به عبادت خدا برسی هر فشاری را تحمـل بکن يـک وقت است می گـوييم بر سـختیِ عبـادت تحمـل بکن يـک وقت می گوييم بر سـختی امور ديگر برای حفظ عبـادت خـدا آنها را تحمل بکن «واصـطبر علی مشاقّ الامور لعبادته سبحانه و تعالی?» پس آنجا يعنی سوره ی مبارکه ی «طه» که با «علی» اسـتعمال شد معنايش اين است که بر سختیِ عبادت صبر کن اينجا که با «لام» تعبير شد بر سختیِ امور ديگر تحمل بکن تـا عبـادت خـدا را حفـظ بکنی«وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ»خب، يعنی «واصـطبر علی الامور لعبادته». حالا اين جمله ی«هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيّاً»دو وجه دارد که وجه دوم هم مثل وجه اول حق است گرچه فخررازی و هم فکرانشان وجه اول را صواب دانسـتند. وجه اول اين است که در جـاهليّت کلمه ی الله را کلمه ی الرحمـان را اين دو کلمه را مخصوص الله می دانسـتند اسـمای ديگر را بر غير خـدا حمل می کردند ولی اين دو کلمه را مخصوص الله می دانسـتند قرآن کريم فرمود:«قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيّاً مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»[(۴)] هر کـدام بخواهيـد اسـمای حسـنا را خود اين هر کـدام دارا هسـتند برای آنهـا الله و الرحمان شناخته شده بود«لَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»[(۵)] و همچنين در بخشی از آيات از الرحمان سخن به ميان آمـده اما إله، رب و ماننـد آن اين را بر آلهه ی دروغين خودشان هم اطلاق می کردند فخررازی و امثال او گفتند که«هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيّاً»يعنی الله و الرحمان مخصوص خداست غير خدا کسـی به الله و الرحمان ناميده نمی شود خداوند در اين دو اسم سمیّ و هم نام ندارد و اين را هم خيلی پسنديدند. وجه دوم آن است که هر اسـمی از اسـمای حُسنا را شـما به کار ببريد مخصوص خـداست ديگری مصـداق آن اسم نيست در آن بخشـهای ديگر می فرمايـد درست است که شـما اين اصـنام و اوثـان را ارباب گفتيد آلهه گفتيد اما«إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُكُم مَا أَنزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ»[(۶)] اين اسمايی که شما می گوييد مسمّا ندارد يعنی کلمه ی ربّی که شما به کار می بريد در ارباب متفرّقون اين يک دانه «راء» هست و دوتا «باء» که می شود باء مشدّد ولی زيرش خالی است شـما اگر به اين چوبها يا به آسـمانها يا به عيسی يا به قدّيسين ديگر بشر يا به فرشته ها يا به اجرام

سماوی می گویید اله این یک دانه «الف» است و یک دانه «لام» است و یک دانه «هاء» زیرش خالی است چیزی نیست«إِنْ هِیَ إِلَّا أَسْماءٌ»«أَسْماءٌ»یعنی بدون مسمّا حصرش برای این است بنابراین خدا سَمیّ ندارد چه بگویید إله تنها إله خداست، چه بگویید ربّ تنها ربّ خداست، چه بگویید الله، چه بگویید الرحمان تنها الله و الرحمان خداست«هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِیّاً»حالا این بحثی که درباره ی فرشته هاست این دعای نورانی امام سجاد که دعای سوم است بخوانیم تا در بسیاری از مسائل ما در قرآن کریم و همچنین در ادعیه در روایات در تاریخ با جریان فرشته ها روبه رو هستیم بحثهای فرشته هم متأسفانه رواج ندارد که ما ببینیم که مَلک چیست جنس است تحته أنواع یا نوع است تحته أصناف یا صِنف است تحته أفراد چند قِسم اند آیا فرشته می تواند گناه بکند یا نه، آیا جریان فُطرس فرشته درست است یا نه، آیا جریان دعای روز سوم شعبان درست است یا نه، آیا با قرآن موافق است یا نه، این سؤالاتی است که در ذهن همه ی ما هست اما اگر روشن بشود که فرشته چندین قِسم است ما دلیل بر عصمت همه ی اینها نداریم ملائکهالأرض خب ممکن است معصیت بکنند آن ملائکه ای که«لاَ یَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ»،(۷)«لاَ یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ»(۸) کسان دیگرند آنها که مسئولان وحی اند کسان دیگرند، آنها که مسئولان قبض ارواح اند کسان دیگرند، آنها که دربانان بهشت اند کسان دیگرند، اینها که برف و باران را می آورند حسابشان جداست، حالا این دعای سوم را ما می خوانیم با سرعت البته آنجا که احتیاج به توضیح مختصر داشته باشد توضیح می دهیم.

۱- (۲) . سوره ی ضحی، آیات ۱ ـ ۳.

۲- (۳) . سوره ی انفال، آیه ی ۱۷.

۳- (۴) . التوحید، ص۱۴۶.

۴- (۵) . سوره ی اسراء، آیه ی ۱۱۰.

۵- (۶) . سوره ی لقمان، آیه ی ۲۵.

۶- (۷) . سوره ی نجم، آیه ی ۲۳.

۷- (۸) . سوره ی تحریم، آیه ی ۱۶.

۸- (۹) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۷.

پرسش: خورد و خوراک و شهوت است که انسان را به گناه می کشاند ملائکه که خورد و خوراک و شهوت ندارند که گناه بکنند.

پاسخ: بله، این ملائکه ای که شهوت و اینها ندارند بخشی از ملائکه اند آنهایی هستند که حاملان عرش اند، حاملان وحی اند، حاملان پیامهای الهی اند و امثال ذلک، اما ملائکه ای که قطرات باران را می آورند، برف را می آورند، تگرگ را می آورند ما چه دلیل داریم که اینها هم مثل آن ملائکه حاملان عرش باشند حالا این دعای سوم صحیفه ی سجادیه را ملاحظه بفرمایید.

پرسش: چه دلیلی داریم که نیستند مثل آنها؟

پاسخ: خب چون ما دلیل بر اثبات نمی خواهیم که از آن طرف اگر دلیلی نداشتیم بر اینکه اینها معصوم بودند آن روایات به ظاهرش عمل می شود، اگر یک سلسله روایتی نظیر بعضی از روایات درباره ی این فرشته های مأمور قیامت و مأمور بهشت و جهنم باشد که مثلاً فلان فرشته معصیت کرده می گوییم این با ظاهر آیه موافق نیست ما نمی توانیم قبول بکنیم برای اینکه ظاهر قرآن این است که«لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ»، اما اگر فرشته ای مسئول آوردن قطرات باران و برف و تگرگ و اینهاست و در بعضی از روایات هم مثلاً آمده که فلان فرشته معصیت کرده ما چه دلیلی داریم بگوییم این مخالف قرآن است حالا این صحیفه ی کامله این هم پربرکت است ولی مثل تمام نهج البلاغه نیست در نهج البلاغه خطبه های نورانی حضرت تقطیع شده یعنی مرحوم سید رضی(رضوان الله علیه) کتاب حدیث ننوشته کتاب ادب نوشته لذا هم سندها را حذف کرده هم خطبه ها را تقطیع کرده البته بعضی از بزرگان دیگر در طیّ این سالها عده ی زیادی تلاش و کوشش کردند که مساعی همه ی آنها مشکور برای همه ی اینها تک تک اینها سند درست شده و ارتباط خطبه ها مشخص شده و مانند آن، یک خطبه را وجود مبارک حضرت امیر که مثلاً بیان فرمود مرحوم سیّد رضی این خطبه را در چند جا تکّه تکّه کرده نقل کرده یک، بعضی از بخشهایی که خیلی جنبه ی حسّاسیّت و ادبی و فصاحت و بلاغت نداشت نقل نکرد دو، همین جریان نامه ی مالک اشتر(رضوان الله علیه) خب بخش نامه که همه اش لازم نیست با کلمات آهنگین و کلمات فصیح و بلیغ بشود بخش نامه دستورالعمل است دیگر آن بخش نامه که دستورالعمل است و کاربردی دارد و صبغه ی دستوری است در تحف العقول و در جای دیگر است خیلی بیشتر از آن است که در نهج البلاغه آمده آن جمله های دستوری که فلان کار را بکن کشاورزی این طور، خراج این طور، مالیات این طور، اداره ی امور آن طور اینها دیگر لازم نیست با فصاحت و بلاغ بیان بشود که اینها را سید رضی نقل نکرده برای اینکه جنبه ی فصاحتی و بلاغتی ندارد اینها در تحف العقول است و کتابهای دیگر ولی در صحیفه ی کامله ی سجادیه این طور نیست دعا را از وجود مبارک امام سجاد متن دعا آمده منتها بعضی از دعاها نیامده حضرت موقع غذا خوردن چه می فرمود، سفره را که پهن می کردند چه می فرمود، سفره را جمع می کردند چه می فرمود، در هنگام خروج از منزل چه می فرمود، هنگام ورود به منزل چه می فرمود، اینها در صحیفه ی سجادیه نیست در آن صحیفه ی کامله هست ولی این دعاهایی که وجود مبارک حضرت دارد کلّ این دعاها همان طوری که در صحیفه آمده در صحیفه ی کامله هم آمده دعا تقطیع نشده. به هر تقدیر دعای سوم صحیفه این است «اللَّهُمَّ وَ حَمَلَةُ عَرْشِكَ الَّذِينَ لَا يَفْتُرُونَ مِنْ تَسْبِيحِكَ وَ لَا يَسْأَمُونَ مِنْ تَقْدِيسِكَ وَ لَا يَسْتَحْسِرُونَ مِنْ عِبَادَتِكَ وَ لَا يُؤْثِرُونَ التَّقْصِيرَ عَلَى الْجِدِّ فِي أَمْرِكَ وَ لَا يَغْفُلُونَ عَنِ الْوَلَهِ إِلَيْكَ» خدایا! بر اینها درود بفرست که اینها نه غفلتی دارند، نه سهوی دارند، نه نسیانی دارند، نه قصوری دارند، نه تقصیری دراند

دائماً به یاد تو و ذکر تو هستند این بخش اول «وَ إِسْرَافِیلُ صَاحِبُ الصُّورِ الشَّاخِصُ الَّذِی یَنْتَظِرُ مِنْکَ الْإِذْنَ وَ حُلُولَ الْأَمْرِ فَیُنَبِّهُ بِالنَّفْخَهِ صَرْعَی رَهَائِنِ الْقُبُورِ» ما را می گویند رهائن قبور این بیان نورانی حضرت امیر که در هنگام دفن فاطمه زهرا(سلام الله علیهما) فرمود: «لقد استرجعت الودیعه و أخذت الرهینه»(۱) ماها رهائن القبوریم این رهائن القبور در دعاها کم نیست ما در گِرو قبریم بدهکاریم بالأخره دیگر چون بدهکاریم خود ما را می خواهند دیگر، دیگر مال و خانه را که نمی خواهند که در مسائل اعتقادی و اخلاقی و عملی ما بدهکار خداییم و بدهکار نظام هستی چون بدهکاریم خود ما را گِرو می برند نه اینکه مال را گِرو ببرند اینکه بانک رهنی نیست که لذا قبر رَهینه و گِروهای خودش را می گیرد از ما به عنوان رهائن القبور یاد می کنند که گِروها به صاحبش برمی گردد خب، منتظریم تا خوابیده های رهائن القبور را بیدار کند این دو، «وَ مِیکَائِیلُ ذُو الْجَاهِ عِنْدَکَ وَ الْمَکَانِ الرَّفِیعِ مِنْ طَاعَتِکَ» که کِیل و رزق و روزیها به مأموریت میکائل(سلام الله علیه) است این سه، «وَ جِبْرِیلُ الْأَمِینُ عَلَی وَحْیِکَ الْمُطَاعُ فِی أَهْلِ سَمَاوَاتِکَ الْمَکِینُ لَدَیْکَ الْمُقَرَّبُ عِنْدَکَ» او مسئول وحی است و عده ی زیادی از فرشته ها از او اطاعت می کنند آنهایی که«بِأَیْدِی سَفَرَهٍ * کِرَامٍ بَرَرَهٍ»(۲) اینها زیرمجموعه ی جبرئیل(سلام الله علیه) هستند «وَ الرُّوحُ الَّذِی هُوَ عَلَی مَلَائِکَهِ الْحُجُبِ وَ الرُّوحُ الَّذِی هُوَ مِنْ أَمْرِکَ» دوتا روح است اینها از این چهار فرشته جدا هستند و هر کدام مأموریت خاصّی دارند بر اینها «فَصَلِّ عَلَیْهِمْ» اینها آن رهبران اساسی فرشته ها هستند. از این به بعد ملائکه دیگر مطرح است «وَ عَلَی الْمَلَائِکَهِ الَّذِینَ مِنْ دُونِهِمْ مِنْ سُکَّانِ سَمَاوَاتِکَ وَ أَهْلِ الْأَمَانَهِ عَلَی رِسَالَاتِکَ وَ الَّذِینَ لَا تَدْخُلُهُمْ سَأْمَهٌ مِنْ دُءُوبٍ وَ لَا إِعْیَاءٌ مِنْ لُغُوبٍ وَ لَا فُتُورٌ وَ لَا تَشْغَلُهُمْ عَنْ تَسْبِیحِکَ الشَّهَوَاتُ» این سالبه به انتفاء موضوع است «وَ لَا یَقْطَعُهُمْ عَنْ تَعْظِیمِکَ سَهْوُ الْغَفَلَاتِ الْخُشَّعُ الْأَبْصَارِ» آنها به قدری از عظمت تو باخبرند که اصلاً سر بلند نمی کنند تو را نگاه کنند همیشه سر به زیرند «فَلَا یَرُومُونَ النَّظَرَ إِلَیْکَ النَّوَاکِسُ الْأَذْقَانِ» همیشه چانه هایشان خم است آنجا که«یَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّداً»(۳) که اوصاف مردان الهی است دست فرشته هاست «الَّذِینَ قَدْ طَالَتْ رَغْبَتُهُمْ فِیمَا لَدَیْکَ الْمُسْتَهْتَرُونَ بِذِکْرِ آلَائِکَ وَ الْمُتَوَاضِعُونَ دُونَ عَظَمَتِکَ وَ جَلَالِ کِبْرِیَائِکَ وَ الَّذِینَ یَقُولُونَ إِذَا نَظَرُوا إِلَی جَهَنَّمَ تَزْفِرُ عَلَی أَهْلِ مَعْصِیَتِکَ سُبْحَانَکَ مَا عَبَدْنَاکَ حَقَّ عِبَادَتِکَ» این روایت است اما «ما عرفناک حقّ معرفتک» گرچه در کلمات بزرگان اهل حکمت و معرفت هست ولی هنوز سند روایی برای او پیدا نشده مرحوم مجلسی که در بحارالأنوار نقل می کند مواظب باشید برخیها از اول تلاش کردند گفتند مرحوم مجلسی این را در فلان جلد بحارالأنوار آورده اگر خواستید تحقیق کنید که این بحارالأنوار است بحارالأنوار یعنی بحارالأنوار آنجا که شماره دارد ۱، ۲، ۳ آن جزء بحارالأنوار است اما آنجا که البیان دارد فرمایش خود مرحوم مجلسی است یا فرمایش بزرگان دیگر است آن دیگر بحارالأنوار نیست آ ن حدیث نیست آن سخن دیگران است در بحارالأنوار مرحوم مجلسی این «ما عرفناک حقّ معرفتک»(۴) هست اما بحارالأنوار نیست یعنی شماره ندارد حدیث نیست آنجا که البیان دارد روایتی را تشریح می کند حالا یا فرمایشات خود ایشان است یا فرمایشات بزرگان دیگر است در آن بخش «ما عرفناک حقّ معرفتک» آمده، خب فرشته ها عرض می کنند «مَا عَبَدْنَاکَ حَقَّ عِبَادَتِکَ فَصَلِّ عَلَیْهِمْ وَ عَلَی الرَّوْحَانِیِّینَ مِنْ مَلَائِکَتِکَ وَ أَهْلِ الزُّلْفَهِ عِنْدَکَ وَ حُمَّالِ الْغَیْبِ إِلَی رُسُلِکَ وَ الْمُؤْتَمَنِینَ عَلَی وَحْیِکَ» اینها بر همه ی اینها درود بفرست «وَ قَبَائِلِ الْمَلَائِکَهِ الَّذِینَ اخْتَصَصْتَهُمْ لِنَفْسِکَ وَ أَغْنَیْتَهُمْ عَنِ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ بِتَقْدِیسِکَ» این در خطبه ی اول نهج البلاغه هم هست بالأخره اینها غذا را می خواهند اما غذایشان سبّوحٌ قدّوس است با سبّوحٌ قدّوس تقدیس می کنند آب و نوشیدنی و خوراکی لازم ندارند «وَ أَسْکَنْتَهُمْ بُطُونَ أَطْبَاقِ سَمَاوَاتِکَ وَ الَّذِینَ عَلَی أَرْجَائِهَا إِذَا نَزَلَ الْأَمْرُ بِتَمَامِ وَعْدِکَ» اینها بر همه ی اینها درود بفرست بعد می رسد به اینجا «وَ خُزَّانِ الْمَطَرِ وَ زَوَاجِرِ السَّحَابِ وَ الَّذِی بِصَوْتِ زَجْرِهِ یُسْمَعُ زَجَلُ الرُّعُودِ وَ إِذَا سَبَحَتْ بِهِ حَفِیفَهُ السَّحَابِ الْتَمَعَتْ صَوَاعِقُ الْبُرُوقِ وَ مُشَیِّعِی الثَّلْجِ وَ الْبَرَدِ» آنهایی که بَرْد را، تگرگ را، یخ را تشییع می کنند به همراه بَرْد، قطره های باران به همراه قطره های این تگرگ و برف پایین

می آیند ما چه دلیلی داریم بر عصمت اینها «وَ مُشَيِّعِي الثَّلْجِ وَ الْبَرَدِ وَ الْهَابِطِينَ مَعَ قَطْرِ الْمَطَرِ إِذَا نَزَلَ وَ الْقُوَّامِ عَلَى خَزَائِنِ الرِّيَاحِ وَ الْمُوَكَّلِينَ بِالْجِبَالِ فَلَا تَزُولُ» آن که نگهبانان کوه اند که کوه متلاشی نشود آنهایی که آورنده های قطرات باران اند آنها که تمام قطرات باران را می دانند آنها که می دانند این باران کجا باید ببارد کجا نبارد و شما دستور می دهد که فلان منطقه«نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ»(۵) بالأخره این دعای باران و نماز استسقا که اثر دارد اینها می فهمند که کجا ببرند کجا نبرند دیگر خب این همه ملائکه در عالَم هست «وَ الَّذِينَ عَرَّفْتَهُمْ مَثَاقِيلَ الْمِيَاهِ وَ كَيْلَ مَا تَحْوِيهِ لَوَاعِجُ الْأَمْطَارِ وَ عَوَالِجُهَا» اینهایی که می دانند چند مثقال باران در عالَم باریده اینها را یادشان دادیم بر همه ی اینها درود «وَ رُسُلِكَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ بِمَكْرُوهِ مَا يَنْزِلُ مِنَ الْبَلَاءِ وَ مَحْبُوبِ الرَّخَاءِ وَ السَّفَرَهِ الْكِرَامِ الْبَرَرَهِ وَ الْحَفَظَهِ الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ» بعد می رسد به «وَ مَلَكِ الْمَوْتِ وَ أَعْوَانِهِ وَ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ» که اینها مربوط به قبر است «وَ رُومَانَ فَتَّانِ الْقُبُورِ وَ الطَّائِفِينَ بِالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وَ مَالِكٍ» مالک دوزخ «وَ الْخَزَنَهِ وَ رِضْوَانَ» مسئول بهشت «وَ سَدَنَهِ الْجِنَانِ» سَدَنه یعنی خدمه «وَ الَّذِينَ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ» این گروه «وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ وَ الزَّبَانِيَهِ الَّذِينَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ابْتَدَرُوهُ سِرَاعاً وَ لَمْ يُنْظِرُوهُ وَ مَنْ أَوْهَمْنَا ذِكْرَهُ» این بزرگان در ملائکه و آ نهایی که ما یا اسمشان را نبردیم بر همه ی اینها درود خب، «وَ لَمْ نَعْلَمْ مَكَانَهُ مِنْكَ و بِأَيِّ أَمْرٍ وَكَّلْتَهُ وَ سُكَّانِ الْهَوَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ الْمَاءِ وَ مَنْ مِنْهُمْ عَلَى الْخَلْقِ فَصَلِّ عَلَيْهِمْ يَومَ يَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌوَ صَلِّ عَلَيْهِمْ صَلَاةً تَزِيدُهُمْ كَرَامَةً عَلَى كَرَامَتِهِمْ وَ طَهَارَةً عَلَى طَهَارَتِهِمْ اللَّهُمَّ وَ إِذَا صَلَّيْتَ عَلَى مَلَائِكَتِكَ وَ رُسُلِكَ وَ بَلَّغْتَهُمْ صَلَاتَنَا عَلَيْهِمْ فَصَلِّ عَلَيْنَا بِمَا فَتَحْتَ لَنَا مِنْ حُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِمْ» این مجموعه ی دعای سوم است خب این همه ملائکه در عالَم هست ما دلیلی بر عصمت این ملائکهالأرض نداریم این بیان لطیف مرحوم صدرالمتألّهین است آن وقت حالا اگر ملائکه ای، فرشته ای، مَلکی برابر مثلاً دعای روز سوم شعبان مثلاً گناه کرده حالا البته باید سند صحیح باشد آن مطلب دیگر است اگر سند صحیح بود روایت دلالتاً تام بود ما دلیلی نداریم بر ردّ این بگوییم این مخالف قرآن است چون اینکه راجع به آن ملائکه ی حاملان عرش و حاملان وحی و زیرمجموعه ی آن چهار فرشته نیست.

۱- (۱۰) . نهج البلاغه، خطبه ی ۲۰۲.

۲- (۱۱) . سوره ی عبس، آیات ۱۵ و ۱۶.

۳- (۱۲) . سوره ی اسراء، آیه ی ۱۰۷.

۴- (۱۳) . بحارالأنوار، ج۶۸، ص۲۳.

۵- (۱۴) . سوره ی سجده، آیه ی ۲۷.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۶۶ تا ۷۲ سوره مریم ۸۸/۰۹/۰۹

.Your browser does not support the audio tag

«وَيَقُولُ الْإِنسَانُ أَءِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيّاً (۶۶) أَوَلاَ يَذْكُرُ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئاً (۶۷) فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيّاً (۶۸) ثُمَّ لَنَنزِعَنَّ مِن كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمنِ عِتِيّاً (۶۹) ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَى بِهَا صِلِيّاً (۷۰) وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيّاً (۷۱) ثُمَّ نُنَجِّى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيّاً (۷۲)

سوره ی مبارکه ی «مریم» همان طوری که عنایت فرمودید در مکه نازل شد و عناصر محوری سوَر مکّی اصول اعتقادی است یعنی توحید و وحی و نبوّت و مقداری هم به خطوط کلی اخلاق و حقوق و تزکیه نفس اشاره می کند چون در این سور ه عناصر محوری همین اصول دین است گاهی ابتدائاً این اصول مطرح می شود با ذکر ادله ی اجمالی یا تفصیلی، گاهی سؤالهای انکارآمیز منکران مبدأ و معاد و وحی مطرح می شود با ارائه جواب، در این بخش اعتراضها و سؤالهای انکارآمیز منکران معاد ذکر شده که فرمود: «وَيَقُولُ الْإِنسَانُ أَءِذَا مَا مِتُّ» این عطف است بر آن آیه ی ۵۹ به بعد که فرمود: «فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلاَةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيّاً» این گروه حرفهای انکارآمیزی هم دارند بخشی از اینها سؤال جدّی شان درباره ی معاد است اصرار قرآن کریم در سوَر مکّی راجع به معاد به مراتب بیشتر از مسئله ی مبدأ است زیرا آن اصل سازنده ی انسان مسئله ی معاد است وگرنه اعتقاد به مبدأ که واجب الوجود در عالَم هست یک، و خالق کلّ عالَم است دو، ربّ الأرباب، ربّ العالَمین ربّ کل است سه، اینها از اصول پذیرفته شده ی مشرکان بود و ضرری هم برای آنها نداشت که از نظر اعتقادی قبول بکنند که واجب الوجودی در عالَم هست و او کلّ این نظام را خلق کرد و مدیر کلّ این نظام هم هست اما دو مطلب حسّاس است که با مردم رابطه دارد این دو مطلب را نمی پذیرفتند یکی اینکه سر و کار ما با چه کسی است، ربّ ما چه کسی است، ربّ ما همان ربّ العالمین است یا ارباب متفرّقه ما با او رابطه داریم یا نیازمندیم به این بتها که ما را به او نزدیک بکند این درباره ی مبدأ و مهم تر از این قسمت مسئله ی معاد است اینها معتقد بودند انسان با مُردن می پوسد نه اینکه از پوست به در بیاید خب اگر کسی باورش این هست که انسان پوچ می شود خب هر چه از دستش برمی آید می کند دیگر هیچ یعنی هیچ مسئولیتی برای او نیست کسی نیست از او سؤال بکند که چه می کنی چه خوب، چه بد همین که از بین رفت مُرد نابود می شود خب این هیچ ضامن اجرا ندارد اخلاق با این رویّه که لذا بسیاری از آیات سوَر مکّی درباره ی معاد است چون مهم ترین اصلی که سازنده ی انسان است احساس مسئولیت است که این عمل زنده است و من در رهن این عملم در بحث دیروز هم اشاره شد که قبور را دین به عنوان رهائن یاد می کند اموات رهائن القبورند یعنی ما بدهکاریم و ما را گِرو می گیرند خب آن که بدهکار است باید گِرو بسپارد گِرو او که خانه و املاک منقول و غیر منقول نیست خود او را گِرو می گیرند اگر این به صورت یک افسانه در آمده باشد ــ معاذ الله ــ آن وقت انسان هر چه از دستش برمی آید می کند دیگر در سوره ی مبارکه ی «ص» و امثال «ص» هم دارد که «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا» اینها گرفتار عذاب شدید می شوند «لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ»[(۱)] چون حساب را فراموش کردند لذا قرآن کریم مسئله ی معاد را عموماً و در سوَر مکّی

خصوصاً بـا تعبیرات گونـاگون نقـل می کنـد گـاهی به صورت برهان تا «ادْعُ إِلَی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَالْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ»(۲) عملی بشود، گـاهی به صورت جـدال احسن تا «وَجَادِلْهُم بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»(۳) عملی بشود از وجود مبارک امام صادق(سـلام الله علیه) سؤال کردنـد که آیا پیغمبر(صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) جـدال کرد یا نه، فرمود بله، یقیناً جدال کرد برای اینکه خدا امر فرمود: «وَجَادِلْهُم بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ» اگر خـدا در آن آیه به سه چیز امر کرد یکی دعوت به حکمت، یکی موعظه ی حَسـنه، یکی جـدال احسن چگونه پیغمبر جـدال نکنـد و بخش پایـانی سوره ی مبـارکه ی «یس» را ذکر می فرمایـد که حالاـ بعـد می خوانیم این جزء جـدال احسن است جـدال احسن آن است که مقـدماتی که در قیـاس اخـذ می شود یقینی باشـد یـک، معقول باشد یک، و مقبول باشد دو، چون صـبغه ی مقبولیّت دارد رقیب تسلیم می شود چون تسلیم می شود و این مقدّمه مسلّم طرفین است مقـدّماتی که صـبغه ی تسـلیمی دارنـد اگر در قیاس اخذ بشوند آن قیاس می شود جدل و اگر یکی از این مقدّمات باطل باشد ولی طرف در اثرش جهلش قبول کرده این جدال باطل است دیگر و جدال باطل اصلاً در حریم قرآن کریم و روایات راه نـدارد جـدال احسن راه دارد. در این آیه می فرمایـد انسان می گویـد مگر ما مُردیم دوباره زنده می شویم بیش از پنجاه مورد قرآن کریم از انسان یاد کرده است همه اش با مذمّت و آنچه به فطرت انسان است از او با جلال و شکوه یاد می کند، آنچه به طبیعت انسان است از او با مذمّت یاد می کند اگر فرمود: «إِنِّی خَالِقٌ بَشَراً مِن طِینٍ * فَإِذَا سَوَّیْتُهُ وَنَفَخْتُ فِیهِ مِن رُوحِی فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِینَ»(۴) آنچه به روح الله برمی گردد به صـبغه ی الهی برمی گردد فطرت است و الهـام است و قرآ ن است و به نیکی یاد می کنـد آنچه به طین و طبیعت برمی گردد همین محذورات است «خُلِقَ الْإِنسَانُ ضَعِیفاً»،(۵) «وَکَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولاً»،(۶) «کَانَ الْإِنسَانُ قَتُوراً»،(۷) «إِنَّ الْإِنسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً»(۸) اینهاست بیش از پنجاه مورد مذمّت انسان است برای اینکه به آن اوصاف طبیعی برمی گردد یکی از آن مـواردی که در مـذمّت انسـان است همین آیه «وَیَقُولُ الْإِنسَانُ أَءِذَا مَا مِتُّ» گرچه برخیهـا گفتنـد این «الف» و «لام»ش ناظر به انسانِ کافری است که در بخشـهای قبل آمـده ولی می توانـد جنس مراد باشد این جنس طوری است که اگر او را رهـا کنی حس گراست و خیـال می کنـد مُردن فوت است نه وفـات و مرگ پوسـیدن است این سه، چهـار مطلب عمیق را قرآن با زبان خاصّ خودش آورده اینکه گفته می شود قرآن زبان خاص دارد نه یعنی عربی مبین است خب همه ی ما می دانیم عربی مبین است زبـان قرآن یعنی فرهنـگ قرآن این است که مرگ از پوست به در آمـدن است یـک، و انسان مرگ را می میرانـد نه مرگ انسـان را بمیرانـد دو، این حرفهـا، حرفهای تازه است و انسان با مردن هجرت می کنـد مرگ یک میلاد جدیـد است این سه، و چون میلاد جدید است این لغت فوت و امثال اینها را کنار زده وفات را آورده توفّی، وفات امثال ذلک یعنی اخذ تام نمی گوید انسان فوت می کند می گوید انسان وفات می کند «تاء» وفات جزء کلمه نیست آنکه جزء کلمه است «واو» است و «فـاء» است و «یاء» به معنای استیفا، به معنای اخـذ تام، به معنای عـدم ترک شـیء وماننـد آن، خـدا متوفّی هست، فرشته ها متوفّی انـد، عزرائیل(سـلام الله علیه) متوفّی هست و انسان متوفّاست توفّی یعنی اخـذِ تام هیچ چیزی از انسان فرو نمی مانـد انسـان بـا مُردن چیزی را به زمین نمی گـذارد چیزی از او کم نمی شود بتمام حقیقته و هویّته وارد یک مرحله ی دیگری می شـود اینهـا می شود فرهنـگ قرآن، اگر «اللَّهُ یَتَوَفَّی الْأَنفُسَ حِینَ مَوْتِهَا»(۹) است، اگر «یَتَوَفَّاکُم مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُمْ»(۱۰) یـا کسانی که مرگشان فرا نرسیـد «لَمْ تَمُتْ فِی مَنَامِهَا»(۱۱) همین است انسان خیال می کنـد فوت می کند قرآن می گویـد نه تو وفات می کنی، انسان خیال می کنـد مرگ او را از بین می برد قرآن می فرماید نه خیر تو مرگ را از بین می بری برای اینکه تـو ذائق موتی نه موت ذائقِ تو «کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَهُ الْمَوْتِ»(۱۲) نه «کلّ نفس یذوقه الموت» هر ذائقی مذوق را هضـم می کنـد الآن اگر کسـی یک لیوان شـربت یا آب گوارا نوشـید این آب را هضم می کنـد نه آب او را از بین ببرد ما مرگ را هضم می کنیم، مـا مرگ را می میرانیم مرگ یعنی تحـوّل و تغیّر و دگرگـونی مـا این دگرگـونی را محو می کنیم به دارالقرار

می رسیم اگر مرگ را ما می میرانیم و اگر مرگ پوسیدن نیست و از پوست در آمدن است انسان هر چه کرد می بیند و مسئول است فرمود: «وَيَقُولُ الْإِنسَانُ» همین انسان به صورت فعلِ مضارع هم فرمود برای اینکه این شبهه فراگیر است از عهد کهن تا عهد جدید همیشه بود این شبهه «وَيَقُولُ الْإِنسَانُ أَءِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيّاً» در برابر این قرآن کریم می فرماید بله، در سوره ی مبارکه ی «طه» آیه ی ۵۵ می فرماید: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى» بله، بیرون می آیید شما، اگر بگویید چگونه می گوییم بهتر از این و سنگین تر از این را شما پشت سر گذاشتید ولی یادتان نیست شما آن روزی که هیچ چیزی نبودید خدا شما را ایجاد کرده الآن که همه اجزایتان موجود است اگر بگویید چرا یعنی اینکه از مبدأ غایی سؤال بکنید هدف چیست، هدف این است که انسان به دارالقرار برسد مگر می شود حرکت بی مقصد باشد اینجا جای حرکت است همه در تلاش و کوشش اند خب حرکتِ بی مقصد می شود عبث، حرکت طلبِ اول است قدم اول است انسان دائماً بگردد که هیچ، این می شود عبث فرمود: «مَا بَيْنَهُمَا لاَعِبِينَ»[(۱۳)] حرکت، طلبِ اول است به سوی چیزی رفتن است ممکن نیست حرکت باشد، کوشش باشد مقصد نباشد آن که کوشش می کند بی مقصد او گرفتار لهو و لعب است و نتیجه ای هم ندارد و عمرش هم هدر داده و بعد هم مسئول است اما اصلِ حرکت که عالَم بر او قرار گرفته است طلب است به سوی چیزی رفتن است حرکت همان طوری که بدون محرّک محال است، بدون متحرّک محال است بدون مبدأ و منتها هم محال است الاّ ولابد باید به مقصد برسد مقصد هم همان جاست که از او به عنوان دارالقرار یاد می کنند دیگر انسان که دائماً نمی تواند حرکت کند حرکت با دوام سازگار نیست اگر حرکتی دائمی ما داشته باشیم یعنی پوچی طلب بی مقصد، طلب بی وصول اینها محال است اگر حرکت هست الاّ ولابد منقطع می شود به مقصد وقت به مقصد رسید دارالقرار است دیگر، پس در اینجا باز دو مطلب اشاره می کنند یعنی امکان معاد، یکی ضرورت معاد، امکان معاد را با این جمله می فهمانند که اینها انسان می گوید «أَءِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيّاً» مگر می شود دوباره مُرده زنده بشود، پاسخش این است که «أَوَلاَ يَذْكُرُ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئاً» ما سنگین ترش را که انجام دادیم الآن شما یک «لیس» ناقصه دارید ما تأمین می کنیم قبلاً که «لیس» تامّه داشتید قبلاً هیچ نبودید ما شما را انسان کردیم الآن که همه ی اجزایتان وجود دارد منتها پراکنده است روحتان وجود دارد که تحوّلی و تغیّری و زوالی در او نیست بدنتان پراکنده می شود ما دوباره جمع می کنیم این برای امکان، اما برای ضرورت که نه تنها مسئله ی معاد ممکن است مسئله ی معاد ضروری است ضرورت همان طوری که قبلاً هم ملاحظه فرمودید در اصطلاح قرآن به جای اینکه بفرماید بالضروره می فرماید: «لَا رَيْبَ فِيهِ» این «لَا رَيْبَ فِيهِ» که در قرآن کریم راجع به مبدأ ذکر می شود، راجع به وحی و نبوّت ذکر می شود، راجع به معاد ذکر می شود یعنی بالضروره «رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لاَ رَيْبَ فِيهِ»[(۱۴)] یعنی «ربّنا إنّک جامع الناس لیوم القیامه بالضروره» این «لاَ رَيْبَ فِيهِ» که در قرآن کریم است همان بالضروره منطقی است یعنی حتماً هست هیچ تردید برنمی دارد خب امر ضروری که تردید برنمی دارد امر بدیهی که تردید برنمی دارد به جای آن اصطلاح معروف «لاَ رَيْبَ فِيهِ» را به کار می برد قرآن «هُدىً لِلنَّاسِ»[(۱۵)] است، «هُدىً لِلْمُتَّقِينَ»[(۱۶)] است این کتاب هدایت است «لاَ رَيْبَ فِيهِ» بالضروره هادی است، معاد بالضروره حق است «أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»[(۱۷)] خدا «ممّا لا ریب فیه» است این «ممّا لا ریب فیه» یعنی بالضروره از این بالضروره خدا با سوگند یاد می کند که قسم به پروردگار تو من اینها را جمع می کنم یعنی امر حقیقی است دیگر یعنی این کار را بالضروره من می کنم منتها وجود مبارک پیغمبر که انسان کامل است «و اوتی جوامع الکَلم» و آنچه جهان دارد او دارد گاهی خدای سبحان بالتفصیل سوگند یاد می کند می فرماید: «فَوَ رَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»[(۱۸)] در بعضی از آیاتی که قسم به مجموعه ی آسمانها و زمین می خورد گاهی هم به عصاره ی خلقت قسم می خورد می فرماید: «فَوَرَبِّكَ» این می شود اجمال آن می شود تفصیل، این می شود متن

آن می شود شرح فرق نمی کند آنکه کلّ جهان را داراست همان «أوّل ما خلق الله» است که نور نبیّنا(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) پس هر دو مقام را اینجا اشاره کرده فرمود: «وَيَقُولُ الْإِنسَانُ أَءِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا» بله، یقیناً این هست امکان دارد چطور امکان دارد برای اینکه «أَوَلاَ يَذْكُرُ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئاً» اگر در اوایل همین سوره ی مبارکه ی «مریم» در جریان حضرت زکریا آنجا هم فرمود آیه ی شش و هفت و اینها فرمود آیا می شود من در دوران سالمندی پدر بشوم خدا می فرماید بله، «إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِن وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِراً»(۱۹) خدای سبحان فرمود ما افرادی را خلق کردیم و تو را هم خلق کردیم و آیه ی نُه «وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئاً» شما نباید نگران باشید که این کار چطور است کلّ جهان مقدور ذات اقدس الهی است منتها عادت بر این شد که از این راهِ پدر و مادر جوان کسی صاحب فرزند بشود گاهی هم از راه غیر عادی به عنوان اعجاز ممکن است پس از اینکه خدای سبحان «کان» تامّه داد «لیس» تامّه را به «کان» تامّه مبدّل کرد «لیس» ناقصه را هم به «کان» ناقصه مبدّل می کند این راه دارد اینجا هم فرمود خب مگر انسان سابقه ی خودش را که هیچ چیز نبود و ما او را هستی دادیم یادش نیست این البته جدال احسن است این نسبت به کسانی که ملحدانه می اندیشند و می گویند «مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا الاَّ الدَّهْرُ» یعنی آیه ی ۲۵ سوره ی مبارکه ی «جاثیه» این نسبت به آنها کافی نیست برای اینکه آنها مبدأ را هم قبول ندارند چه رسد به معاد می گویند ما بر اساس تصادف آمدیم روی کار دیگر آیه ی ۲۴ سوره ی مبارکه ی «جاثیه» این است که «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا» یک عده زنده می شوند یک عده می میرند «وَمَا يُهْلِكُنَا الاَّ الدَّهْرُ» همان طوری که جز دهر و طبیعت چیزی ما را به بار نیاورد جز دهر و طبیعت چیزی هم ما را از بین نمی برد بعد می فرماید: «وَمَا لَهُم بِذلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»(۲۰) اینها برهان ندارند فقط خیال می کنند این وهم و گمانشان هم که حجّت نیست اما کسانی که نظیر مشرکان حجاز «لَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»(۲۱) از اینها بپرسی «مَن يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ»(۲۲) اینها الله را به عنوان خالق کل، خالق آسمان و زمین، خالق انسان قبول دارند نسبت به اینها می شود جدال احسن، نسبت به دیگران باید برهان جداگانه اقامه بشود که می کنیم. اما مقام ثانی که ضرورت است فرمود: «فَوَرَبِّكَ» قسم به پروردگار تو گاهی می فرماید قسم به خودم «وَاللَّهُ» خودش به خودش قسم می خورد گاهی به ربّ تو که همان «رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ» است سوگند یاد می کند که «لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ» اینها را با شیاطینی که با آنها هستند محشور می کنم بالأخره این وسوسه مبدأیی دارد این خیال باطل مبدأیی دارد این چنین نیست که حادثه ای در صحنه ی نفس ایجاد بشود مبدأ نداشته باشد چون بخت و اتّفاق و شانس و تصادف کلاً خرافات است اگر هیچ فعلی بدون فاعل نیست این وسوسه و این خیال باطل مبدأیی دارد چون «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ»(۲۳) تمام مغالطه ها در اثر وسوسه ی شیطان است کسی در اتاقش تنها دارد مطالعه می کند اما نمی داند عده ی زیادی با او همراه اند هر جا انسان موضوعی را به جای موضوع دیگر، محمولی را به جای محمول دیگر نشانده و اشتباه کرده و مغالطه کرده در اثر دخالت شیطان است «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ» خب اگر این القائات و این ابهامات کار شیطان است و انسان به جای اینکه گوش به حرف فطرت و انبیا بدهد گوش به حرف شیطان داد با او محشور می شود که «نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَاناً فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ»(۲۴) چون با شیاطین هست با شیاطین هم محشور می شود فرمود قسم به پروردگار تو من اینها را با شیاطین یکجا با هم محشور می کنم یعنی «الحشر حقٌّ بالضروره»، «الحشر ممکنٌ» به دلیل اول، «الحشر حقٌّ بالضروره» به این دلیل آیه دیگر «فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيّاً» ما اولاً اینها را سر از قبر برمی داریم اینها زنده می شوند، بعد اینها را کشان کشان به کنار جهنم زانوزده جمع می کنیم «جَثا» یعنی «جَثا علی رَکْبتین» انسانی که قدرت قیام ندارد زانو می زند زانو زدن، زانو زدن کنایه از عجز است «جاثی» یعنی زانو زد سوره ی مبارکه ی «جاثیه» هم

به همین مناسبت است این سوره ی «جاثیه» که قبل از سوره ی مبارکه ی «احقاف» است فرمود اینها آیه ی ۲۸ سوره ی مبارکه ی «جاثیه» این است «وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً» اینها به زانو می زنند، به زانو می افتند یعنی با عجز اینها را ما جمع می کنیم کنار جهنم به زانو زده، به زانو افتاده که قدرت قیام ندارند به این حال می آوریم برخیها احتمال می دادند که «جَثْوه» همین تپّه و تلّ ماهوری و اینها باشد اینها را کُپه کُپه، تپّه تپّه اینها را جمع می کنیم اینجا کنار جهنم اما خب آن معنای «جاثیه» یعنی به زانو افتاده و زانو زده به ظاهر مناسبت تر است.

ص: ۲۵۳

۱- (۱) . سوره ی ص، آیه ی ۲۶.

۲- (۲) . سوره ی نحل، آیه ی ۱۲۵.

۳- (۳) . سوره ی نحل، آیه ی ۱۲۵؛ بحارالأنوار، ج۲، ص۱۲۶.

۴- (۴) . سوره ی ص، آیات ۷۱ و ۷۲.

۵- (۵) . سوره ی نساء، آیه ی ۲۸.

۶- (۶) . سوره ی اسراء، آیه ی ۱۱.

۷- (۷) . سوره ی اسراء، آیه ی ۱۰۰.

۸- (۸) . سوره ی معارج، آیه ی ۱۹.

۹- (۹) . سوره ی زمر، آیه ی ۴۲.

۱۰- (۱۰) . سوره ی سجده، آیه ی ۱۱.

۱۱- (۱۱) . سوره ی زمر، آیه ی ۴۴.

۱۲- (۱۲) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۵.

۱۳- (۱۳) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۱۶.

۱۴- (۱۴) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۹.

۱۵- (۱۵) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۵.

۱۶- (۱۶) . سوره ی بقره، آیه ی ۲.

۱۷- (۱۷) . سوره ی ابراهیم، آیه ی ۱۰.

۱۸- (۱۸) . سوره ی ذاریات، آیه ی ۲۳.

۱۹- (۱۹) . سوره ی مریم، آیه ی ۵.

۲۰- (۲۰) . سوره ی جاثیه، آیه ی ۲۴.

۲۱- (۲۱) . سوره ی لقمان، آیه ی ۲۵.

۲۲- (۲۲) . سوره ی یونس، آیه ی ۳۱.

۲۳- (۲۳) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۲۱.

۲۴- (۲۴) . سوره ی زخرف، آیه ی ۳۶.

درباره ی آن شبهه ی اول که گفتند ما وقتی مُردیم نابود می شویم در سوره ی مبارکه ی «سجده» آنجا فرمود چیزی از شما از بین نمی رود آیه ده و یازده سوره ی مبارکه ی «سجده» این است «وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فی الْأَرْضِ أَءِنَّا لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ» ما می رویم در زمین گُم می شویم پراکنده می شویم این دیدِ جاهلیت دیروز و امروز در قرآن می فرماید: «بَلْ هُم بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ کَافِرُونَ» به پیامبرش(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: «قُلْ یَتَوَفَّاکُم مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُمْ ثُمَّ إِلَی رَبِّکُمْ تُرْجَعُونَ» شما متوفّا می شوید نه گُم تمام هویّت شما به دست فرشته است روحتان که اصلاً نابود نمی شود هویّتتان که مجموع روح و بدن است اصالتش برای روح است که او که نابود نمی شود این بدن چند روزی پراکنده است بعد جمع می کنیم اصلِ بدن را که نبود ذرّاتی نداشت ما آفریدیم حالا پراکنده ها را جمع کردن کارِ دشواری نیست که.

پرسش: حاج آقا سؤال از جسم کردند جواب داد از روح؟

پاسخ: بله، اینها خیال می کردند انسان گُم می شود قرآن باز کرد نه خیر، انسان هویّت دارد گُم شدنی نیست یک، روحی دارد که اصالت برای اوست گُم شدنی نیست دو، اینها در زمین نمی روند بدنش در زمین پراکنده می شود که جمع می کند این سه، فرمود: «کُمْ» آن هویّت شما در دست ماست بدن را می گویید خب بدن شما هر روز که در دنیا هستید این دارد تغییر می کند یعنی کسی که هشتاد سال سن کرده هفت، هشت بار تمام ذرّات بدنش عوض شده به تدریج دارد عوض می شود آدم خیال می کند مثلاً این خالی که روی دستش است خال مادرزادی است این چندین بار عوض شده مگر انسان ثابت است پشت سر هم این اجزاء می آید و می رود منتها چون ظریف است انسان خیال می کند این دست همان دست سی سال قبل است.

ص: ۲۵۴

خب، پس اگر کسی هشتاد سال زندگی کرده هفت، هشت بار تمام ذرّات بدنش عوض شده آن که حافظ وحدت است روح است پس هویّت انسان محفوظ است یک، روح که اصلاً تغییرپذیر نیست دو، بدن هم تابع روح است این بدنِ پراکنده را دوباره جمع می کند سه، این کجایش مشکل دارد فرمود: «قُلْ» در جواب بگو شما در زمین گُم نمی شوید «يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ»(۱) بعد رجوع می کنید خب یک متحرّک اگر زنده است حرکت می کند به او می گویند برگشت دیگر، خب پس از این جهت هیچ محذوری ندارد در سوره ی مبارکه ی «روم» قبلاً ـ این آیه گذشت که قرآن کریم برهان اقامه می کند البته به عنوان جدال احسن لکن می فرماید این را ما در حدّ فهم آن مستشکِلها گفتیم وگرنه جریان حق این چنین نیست آیه ی ۲۷ سوره ی مبارکه ی «روم» این است که «وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ» ذات اقدس الهی دنیا را آفرید بعد هم معاد را به عهده دارد «وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ» معاد آسان تر از مبدأ است چرا، برای اینکه در بار اول انسان که هیچ نبود خدای سبحان ذرّات او را آفرید بعد انسان ساخت در جریان معاد و محشر تمام ذرّات انسان هست در عالَم روح که اصلاً معدوم نشد این ذرّات پراکنده هم جمع می کند بعد می فرماید جریان معاد آسان تر از جریان مبدأ است اول است «وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ» بعد تدارک می کند می فرماید این را ما برای فهم شما گفتیم وگرنه «وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى» معنای اینکه خدای سبحان قادرتر نسبت به معاد است معنایش این است که نسبت به ذات اقدس الهی و قدرت نامتناهی اش بعضی آسان است بعضی آسان تر در حالی که محال است در برابر قدرت بیکران اگر موجودی با اراده کار می کند این ابزار نمی خواهد این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه که فرمود: «فَاعِلٌ لا بِمَعْنَى الْحَرَكَاتِ»(۲) همین است اگر کسی با اراده کار می کند نه با ابزار معنا ندارد که یکی آسان باشد یکی آسان تر فرمود: «وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى» ما این را برای تفهیم شما گفتیم مبادا خیال بکنید که قیامت برای خدا آسان تر از دنیاست همه اش آسان است علی وزانٍ واحد است اگر کسی با اراده کار می کند الآن هم شما تصوّر کنید یک قطره آب را تصوّر کنید اقیانوس اطلس را برای شما سختی ندارد برای اینکه با اراده اقیانوس را تصوّر کردید با اراده یک قطره را تصوّر کردید اگر کار با اراده است نه با اعضا و جوارح و ادوات فرقی بین آسان و آسان تر، دشوار و دشوارتر نیست «وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى». خب، در اینجا فرمود حتماً ما اینها را محشور می کنیم.

۱- (۲۵) . سوره ی سجده، آیه ی ۱۱.

۲- (۲۶) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱.

پرسش: در اینجا کدام ذرّات که جمع می شود.

پاسخ: هر ذرّه ای که جمع بشود عین بـدن انسان است مثل دنیا دیگر، در دنیا تمام این ذرّات بدن ما هشت، ده بار عوض شده هر ذرّه ای را که روح ما پـذیرفت و او را پروراند ماییم، بدن ماست اگر کسـی در بیست سال قبل سـرقتی کرده و محکوم شده به قطع یـد بعـد تصادفی کرده و دسـتهایش قطع شـده و کسانی که به ضـربه ی مغزی از بین رفتنـد هنوز دسـتشان گرم بود آن دست را به این دست این شخص پیوند زدند دستِ او گرفته دستِ اوست بعد از اینکه او را به محکمه بردند دستش را قطع می کنـد این دیگر نمی توانـد بگوید آقا این دست، دست دیگری است که هر ذرّه ای که بدن ما، روح ما آن را بپذیرد و بپروراند بدنِ ماست اگر این شخصـی که بیست سال قبل سرقت کرد و محکوم شد به قطع ید در تصادفی این دستش قطع بشود و کسی که گرفتار مرگِ مغزی شـد دسـتش گرم بود فوراً به این دست پیونـد بزننـد و بگیرد و بعـد از چند سال این گرفتار محکمه ی عـدل اسـلامی بشود این دست همان دست است دیگر این دیگر نمی توانـد بگوید آقا این دسـتم پیوندی است که، اگر ذرّات پشت سـر هم در تغییر است و اگر این پیونـدها هم هست و مصـحّح هویّت ماست معلوم می شود که ذرّه ی خاص بـدنِ خاص در هویّت ما دخیل نیست هر ذرّه ای را که روح ما بپذیرد بدن ما خواهد بود.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۶۶ تا ۷۲ سوره مریم ۸۸/۰۹/۱۰

.Your browser does not support the audio tag

«وَيَقُولُ الْإِنسَانُ أَءِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيّاً (۶۶) أَوَلاَ يَذْكُرُ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئاً (۶۷) فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيّاً (۶۸) ثُمَّ لَنَنزِعَنَّ مِن كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمنِ عِتِيّاً (۶۹) ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَى بِهَا صِلِيّاً (۷۰) وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيّاً (۷۱) ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيّاً (۷۲)»

چون سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکه نازل شد و عناصر محوری سوَر مکّی اصول دین است یعنی توحید و وحی و نبوّت و بسیاری از مشکلات مردم آن روز و امروز هم فراموشی مسئله ی قیامت و معاد است و درباره ی قیامت هم دو مطلب بسیار مهم است یکی اصل امکان معاد و دیگری ضرورت معاد در این بخش شبهه ی آنها ذکر شده درباره ی معاد و در جواب به هر دو مطلب پرداختند که هم اعاده ی این انسانها در قیامت ممکن است، احیای مجدّد ممکن است و هم اینکه این احیای مجدّد ضروری است و آنها که این اشکال را دارند منشأ اشکال اینها را هم قرآن بررسی می کند اینها سه گروه اند بعضیها بر اساس شبهه ی علمی اشکال دارند می گویند وقتی انسان پوسیده شد و از بین رفت دوباره زنده خواهد شد نظیر آنچه در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «یس» است بعضیها مشکل علمی و شبهه ی علمی برای آنها مطرح نیست سخن از اعاده ی معدوم یا اعاده ی مثل یا اعاده ی عین برای اینها مطرح نیست بسیاری از افراد که معاد را فراموش کردند منشأ فراموشی معاد یا انکار معاد به تعبیر قرآن کریم شبهه ی علمی نیست بلکه شهوت عملی است می خواهند جلویشان باز باشد که آنها هم گروه دوم اند بخشی از آیات ناظر به آنهاست. گروه سوم مبتلا به هر دو بیماری اند هم مبتلا به شبهه ی علمی اند هم مبتلا به شهوت عملی. در قرآن کریم سوره ی مبارکه ی «القیامه» که اصلاً به نام همین حقیقت است به هر دو جهت پرداخت جامع اینها هم ممکن است چون اینها به نحو منفصله ی مانعهالخلو است که اجتماع را شاید. در سوره ی مبارکه ی «القیامه» آمده است «لاَ أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ * وَلاَ أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ * أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَ لَّن نَجْمَعَ عِظَامَهُ»[(۱)] انسان فکر می کند وقتی پوسید کسی این استخوان را دوباره زنده نمی کند شبهه ی همان کسی که جریانش در بخش سوره ی مبارکه ی «یس» آمده همین است آیه ی ۷۷ به بعد سوره ی مبارکه ی «یس» در همین زمینه است «أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن نُّطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ» در برابر ذات اقدس الهی یک خصومت روشنی دارد یک دشمن آشکاری است «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلاً وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَن يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ» این همان داستان معروف است که آن شخص از کنار گورستان می گذشت استخوان سرِ کسی، جمجمه ی کسی یا بالأخره استخوان بدن کسی را از قبر دید بیرون آمد و در آورد حضور مبارکه ی پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بعد چون این استخوان در شُرف پوک شدن و پودر شدن و پوسیدن بود این استخوان را پوک کرد و به صورت پودر در آورد عرض کرد «مَن يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ» حالا که رَمیم شد، مرموم شد، پودر شد به صورت آرد در آمد چه کسی این را زنده می کند «مَن يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ» در این بخش سوره ی مبارکه ی «القیامه» هم به همین صورت است «أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَ لَّن نَجْمَعَ عِظَامَهُ * بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَن نُّسَوِّيَ بَنَانَهُ»[(۲)] ما نه تنها استخوان او را می توانیم به حال اول برگردانیم بلکه بَنان و سرانگشت او را هم به حالت اول برمی گردانیم که این را گفتند جزء معجزات قرآن کریم است این انگشت نگاریها برای همین است که امضاها قابل جعل هست ولی انگشت نگاری قابل جعل نیست هیچ کسی در بین این هفتاد میلیارد سرانگشت

کسی شبیه سرانگشت دیگری نیست از بس این خطوط دقیق و ظریف و حساب شده تنظیم شده است سرانگشت هیچ کسی شبیه سرانگشت دیگری نیست لذا انگشت نگاری قابل جعل نیست. فرمود: «بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَن نُّسَوِّيَ بَنَانَهُ»(۳) این شبهه ی علمی اینها برطرف شد برای اینکه خدای سبحان اصلاً اینها را ایجاد کرده وقتی چیزی نبود و خدا ایجاد کرد حالا که هست و متفرّق شد یقیناً می تواند.

ص: ۲۵۷

۱- (۱) . سوره ی قیامت، آیات ۱ _ ۳.

۲- (۲) . سوره ی قیامت، آیات ۳ _ ۴.

۳- (۳) . سوره ی قیامت، آیه ی ۴.

پرسش: آقا این جمله با کفالتی که در شبهه ی آکل و مأکول دارد جمع می شود.

پاسخ: آن شاید دهها بار گفته شد باز هم ممکن است برای بار صدم هم گفته بشود که کسانی نبودند بشوند.

«بَلْ يُرِيدُ الْإِنسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ»(۱) این برای شهوت عملی است فرمود این مشکلِ علمی ندارد این اگر می خواهد بگوید که چگونه انسان زنده می شود خب کسی که هیچ را انسان کرد الآن که روح قبلاً مسبوق به عدم بود خدا روح آفرید بدن مسبوق به عدم بود بدن آفرید روح را به بدن افاضه کرد شده انسان خب همه ی اینها که الآ ن هستند روح که نابود نمی شود چون وفات می کند نه فوت «يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ»(۲) روح که از بین نمی رود بدن هم پراکنده است جمع می کنند فرمود پس شما شبهه ی علمی ندارید مشکلتان شهوت عملی است یعنی می خواهید جلویتان باز باشد «بَلْ»، «بَلْ» یعنی «بَلْ» یعنی آ ن مشکل نیست «بَلْ يُرِيدُ الْإِنسَانُ» همین انسانِ منکر معاد «لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» می خواهد جلویش باز باشد اگر قیامت هست مسئولیّت هست بهشت و جهنم هست بالأخره یک خطّ قرمزی هست این نمی خواهد خطّ قرمز باشد پس او شبهه ی علمی ندارد هر چه دارد شبهه ی عملی است «بَلْ يُرِيدُ الْإِنسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» جلویش باز باشد بعضیها مبتلا به هر دو بیماری اند هم گرفتار شبهه ی علمی اند هم گرفتار شبهه ی عملی چون سوره ی مبارکه ی «القیامه» مخصوص این کار است به هر دو امر جواب داده هم شبهه ی علمی هم شبهه ی عملی مرتب در آن سور ه به این دو مطلب پرداخت بعد در پایان آن سوره هم فرمود اگر معاد نباشد انسان می شود پوچ، زندگی می شود پوچ، عالَم می شود پوچ خب برای چه خلق شده انسان، تلاش و کوشش بکند که بعد نابود بشود، بشود خاک خب اینکه معقول نیست این می شود عبث فرمود: «أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن يُتْرَكَ سُدًى»(۳) پس امکان معاد برای آن است که مبدأ محقَّق شد کسی که بتواند این سه جزء معدوم را موجود کند این دو جزء موجود را هم دوباره می تواند به هم پیوند بدهد این محذوری ندارد که این امکان معاد که المعاد ممکنٌ، اما اگر بگوییم المعاد لا ریب فیه یعنی المعاد حقٌّ بالضروره که بشود وجوب و ضرورت معاد آن را از این آیاتی که فرمود ما بی هدف خلق نکردیم «مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ»(۴) در بخشی از موارد «مَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ»(۵) و امثال ذلک ما بازیگر نیستیم که این بشود لهو و لعب اگر هدفی در کار نباشد انسان با مُردن بپوسد و بشود پوچ خب فایده ندارد که پس هدف هست. «أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن يُتْرَكَ سُدًى» «سدی؟» یعنی باطل و عاطل و یاوه خیال می کنی یاوه است یعنی می میرد و می

پوسد و دیگر هیچ یا نه، هدفی دارد «أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن يُتْرَكَ سُدى * أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِن مَنِيٍّ يُمْنَى * ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى * فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى * أَلَيْسَ ذلِكَ بِقَادِرٍ عَلَى أَن يُحْيِيَ الْمَوْتَى»(۶) که این بخش مربوط به امکان است در اثنا مربوط به ضرورت است. خب، در این بخش سوره ی مبارکه ی «مریم» که محلّ بحث است سوگند یاد کرده در بعد از اینکه آن مقام اول تثبیت شد یعنی امکان معاد تثبیت شد که فرمود: «وَيَقُولُ الْإِنسَانُ أَءِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيّاً» جواب داد «أَوَلاَ يَذْكُرُ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئاً» ما در بین این سه کار آن دو کار را نکردیم یک کار را کردیم ما عدم را وجود نکردیم تا بشود جمع نقیضین ما از عدم چیزی نساختیم که بشود خلقِ از عدم تا کسی بگوید عدم که مبدأ قابلی نیست دو یعنی دو، ما آن کار سوم را کردیم چیزی که قبلاً «لیس» تامّه داشت در مقطعی بعد «کان» تامّه به آن دادیم نه اینکه «لیس» تامّه را «کان» تامّه کردیم که بشود جمع نقیضین نه اینکه از «لیس» تامّه «کان» تامّه را آوردیم که عدم بشود مبدأ چیزی که در یک مقطع نبود در مقطع دیگر به بار آوردیم پس آن شبهه ی اول برطرف می شود «أَوَلاَ يَذْكُرُ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئاً» این برای امکان، اما حتماً معاد حق است برای اینکه هر کسی باید به اعمالش برسد دیگر اگر هر کسی ظلمی کرد هر کسی خلافی کرد تعدّی کرد حسابی نباشد کتابی نباشد می شود هرج و مرج درباره ی یک عدّه ی دیگر فرمود: «فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ»(۷) یک عده در هرج و مرج زندگی می کنند ولی ما که در هرج و مرج نیستیم مریج یعنی مریج یعنی در هرج و مرج زندگی می کنند ولی ما که کارمان منظم است که «إِنَّا كُلَّ شَيْ ءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ»،(۸) «کل شیء عندنا بقدر»، «وَكُلُّ شَيءٍ عِندَهُ بِمِقْدَارٍ»(۹) همه قَدَر و اندازه دارد یک عده «فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ» در هرج و مرج به سر می برند اما ما که کارمان منظم است خب اگر خدا کارش منظم است افراد را همین طور رها کرده این همه «قَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ»(۱۰) در عالَم هست، «يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ»(۱۱) هست همه ی اینها هدر می رود یا بالأخره یک حساب و کتابی در عالَم هست فرمود قسم به پروردگار تو، تو شایسته ی خطاب من هستی قسم به پروردگار تو جریان بَعث که مفروغ عنه است ما بعدالبَعث را سخن می گوییم که حشر است آنها اشکالشان در بَعث بود در مقام اول در جواب در مقام ثانی ذات اقدس الهی از حشر سخن می گوید که از جمع حشر یعنی جمع این حشر بعد از بَعث مِن القبور است وقتی از قبر مُنبعِث شدند با هم جمع می شوند «إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ»(۱۲) فرمود اصلِ بعث مفروغ عنه است ولی همه تان را ما کنار جهنم می بریم بالأخره آنجا جای حساب و کتاب است دیگر اگر حسابی نباشد، کتابی نباشد افراد برجسته به نتایجتان نرسند و افراد تبهکار کیفر نبینند می شود هرج و مرج، می شود بی نظمی ولی «مَا خَلَقْنَا السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ»، «وَمَا بَيْنَهُمَا باطِلاً»(۱۳) و مانند آن، خب.

۱- (۴) . سوره ی قیامت، آیه ی ۵.

۲- (۵) . سوره ی سجده، آیه ی ۱۱.

۳- (۶) . سوره ی قیامت، آیه ی ۳۶.

۴- (۷) . سوره ی حجر، آیه ی ۸۵.

۵- (۸) . سوره ی دخان، آیه ی ۳۸.

۶- (۹) . سوره ی قیامت، آیات ۳۶ _ ۴۰.

۷- (۱۰) . سوره ی ق، آیه ی ۵.

۸- (۱۱) . سوره ی قمر، آیه ی ۴۹.

۹- (۱۲) . سوره ی رعد، آیه ی ۸.

۱۰- (۱۳) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۱.

۱۱- (۱۴) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۲۱.

۱۲- (۱۵) . سوره ی واقعه، آیات ۴۹ و ۵۰.

۱۳- (۱۶) . سوره ی ص، آیه ی ۲۷.

پرسش: تبدیل لیس تامّه به کان تامّه فرمودند اشکال چیست؟

پاسخ: آن را اگر بخواهد منقلب بکند جمع نقیضین است مثلاً الف در حین اینکه معدوم است موجود بشود.

پرسش:

پاسخ: بسیار خب، می گوییم کان الألف معدوما فصار موجوداً یعنی جمع، اجتمع الوجود والعدم اما اگر بگوییم «کان الألف فی الأمس معدوما» یعنی «لم یکن» بازگشت این قضیه به قضیه سالبه است «لم یکن الألف فی الأمس موجودا أو لدی الله الألف فی الیوم» این درست است اما بگوییم در دیروز که الف موجود نبود همان دیروز خدا الف را موجود کند یعنی جمع بین موجود و عدم یا بگوییم آن عدم را مبدأ قابلی قرار بدهد از عدم وجود به بار بیاورد عدم که مبدأ قابلی نیست آن دو قِسمش محال است این قِسمش حق است.

خب، «فَوَرَبِّکَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّیَاطِینَ» ما اینها را با همراهانشان می آوریم پس سخن از بَعث نیست سخن از بعث در مقام اول بود فرمود: «أَوَلاَ یَذْکُرُ الْإِنسَانُ» پس بعث حق است، اخراج از زمین و احیای موتا حق است و مانند آن، اما ما همه ی اینها را تک تک اینها را با همراهانشان می آوریم کسی بود بالأخره اینها را گمراه کرد و بلکه اینها به دنبال او راه افتادند چون شیطان فقط دعوت می کند یک عده هم به دنبال او راه می افتند در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» بحثش گذشت که شیطان در قیامت می گوید «لَا تَلُومُونِی وَلُومُوا أَنفُسَکُم مَّا أَنَا بِمُصْرِخِکُمْ وَمَا أَنتُمْ بِمُصْرِخِیَّ»(۱) نه شما امروز به داد من می رسید نه من به داد شما می رسم مرا سرزنش نکنید خودتان را سرزنش بکنید من یک دعوت نامه فرستادم می خواستید نیایید خب عقل داشتید فطرت داشتید از درون، وحی و نبوّت داشتید از بیرون این همه دعوت انبیا هم بود خب من هم دعوت کردم می خواستید نیایید من کاری نداشتم با شما که شما به دنبال من راه افتادید فرمود: «فَوَرَبِّکَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّیَاطِینَ» سوگند هست، لام هست، نون تأکید ثقیله هست اینها را با شیاطین محشور می کنیم. در سوره ی مبارکه ی «نساء» و سایر سوَر فرمود هر که با شیطان باشد با رفیق بدی است «مَن یَکُنِ الشَّیْطَانُ لَهُ قَرِیناً فَسَاءَ قَرِیناً» همراه بدی دارد آیه ی ۳۸ سوره ی مبارکه ی «نساء» این بود «وَالَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلاَ یُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَلاَ بِالْیَوْمِ الآخِرِ وَمَن یَکُنِ الشَّیْطَانُ لَهُ قَرِیناً فَسَاءَ قَرِیناً» خب بالأخره این وسوسه که هست بَخت و اتفاق و شانس و تصادف که خرافه است خودبه خود که این وسوسه پدید نیامده این مِیل به طرف گناه پیدا می شود، این وسوسه و خاطرات تلخ به طرف گناه پیدا می شود این مبدأ فاعلی دارد دیگر اینها که عقل و فطرت اینها را نینداختند، انبیا نینداختند، فرشته ها نینداختند این همه «إِنَّ الشَّیَاطِینَ لَیُوحُونَ إِلَی أَوْلِیَائِهِمْ»(۲) دیگر خب، در قرآن هم فرمود: «وَإِمَّا یَنْزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ»(۳) اگر یک وقت خاطراتی آمد فوراً پناه ببر نه اینکه بگو «أعوذ بالله من الشیطان الرجیم» این «أعوذ بالله من الشیطان الرجیم» گفتن یک ذکرِ لفظی است ثواب مخصوص خودش هم دارد اما «فَاسْتَعِذْ» نه یعنی «قل أعوذ بالله» «فَاسْتَعِذْ» یعنی پناه ببر آن وقتی که در این جریان دفاع مقدس مناطق مسکونی را بمباران می کردند به ما می گفتند وقتی آژیر خطر شنیدید بروید در پناهگاه معنایش این نیست که وقتی آژیر خطر را شنیدید در همان خیابان بایستید بگویید من می خواهم بروم پناهگاه خب اینکه آدم را از خطر حفظ نمی کند این «أعوذ بالله من الشیطان الرجیم» که آدم را از خطر حفظ نمی کند انسان باید احساس هراس بکند برود در پناهگاه دیگر چطور وقتی یک بیمار صعب العلاج دارد برای شفای او مضطرب است، مضطرب است یعنی رفت درِ خانه ی «أَمَّن یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ»(۴) دیگر این حالت را می گویند پناه

بردن فرمود: «وَإِمَّا يَنْزَغَنَّکَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ»(۵) برو در پناهگاه او هم خودش دژبان است اینکه فرمود: «کلمه لا اله الّا الله حِصنی»(۶) «حِصْن» یعنی دژ یعنی قلعه من دژبانم همیشه هم هستم در هم همیشه باز است بیایید این داخل این چنین نیست که حِصن الهی یک وقت باز باشد یک وقت باز نباشد یا دیگری دم در باشد راه ندهد که اگر گفت «حِصْنی» یعنی «حصنی» دیگر یعنی قلعه ی من است من دژبانم این دژ است این هم من هستم همیشه هم حضور دارم خب اگر چنین حالت است آدم باید احساس خطر بکند بفهمد کجا باید برود دیگر اگر این کار را نکرد به دنبال این وسوسه ها حرکت کرد «مَن يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِيناً فَسَاءَ قَرِيناً»(۷) بد همراهی است مرتّب دارد آدم را گمراه می کند چقدر این قرآن کریم لطیف است می فرماید شما مواظب باشید با چه کسی دارید معامله می کنید با کسی معامله کنید که عوض و معوّض هر دو را به شما بدهد با کسی معامله نکنید که عوض و معوّض هر دو را بگیرد اگر می گویند تجارت خدا مُربحه هست «يَرْجُونَ تِجَارَةً لَن تَبُورَ»،(۸) «رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ»(۹) و مانند آن معنایش این نیست که ما با خدا تجارت می کنیم سود می بریم معنایش این است که این تجارت آن قدر سودآور است که او عوض و معوّض هر دو را به ما می دهد ما اگر جانمان، مالمان، آبرویمان را در راه دین او صرف بکنیم این چه کار می کند یک چیز دیگر به ما می دهد یا اینها را کامل می کند می پروراند شکوفا می کند چیزی هم روی آن می گذارد به ما می دهد عوض و معوّض هر دو را به ما می دهد اگر با شیطان معامله کردیم خسارت می بینیم یعنی چه، یعنی عوض و معوّض هر دو را او می گیرد ما را به عنوان برده و مرکب و مرکوب می گیرد از ما سواری می خواهد ما را که در جهاد اوسط شیطان نمی کُشد که اگر بکشد مردار به درد او نمی خورد که فرق اساسی جبهه ی جهاد اکبر و اصغر این است که در جهاد اصغر یعنی جنگ بیرونی حالا یا مجروح می کنند یا می کُشند یا اسیر می گیرند ولی در جریان جبهه ی جهاد اکبر او نه مجروح می کند نه اسیر می گیرد او سالم زنده نگه می دارد برای اسیری نمی خواهد بکُشد او سواری می خواهد در سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت که «لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ»(۱۰) من احتناک می کنم یعنی سوارشان می شوم اینها می شوند مرکَب من حَنَک و تحت حَنَک اینها در اختیار من است من می شود مُحتنِک اینها می شوند محتنَک یعنی حنک باخته خب این سوارکار مسلّط احتناک کرده دیگر حنک و تحت حنک اسب را گرفته افسارش را گرفته سواری هم می گیرد می گوید من سواری می خواهم بنابراین اگر کسی به دنبال شیطان رفت این چنین نیست که قدری ضرر بکند یا ورشکست بشود عوض و معوّض هر دو را او می برد لذا این می شود تابع او چنین خسارتی در پیش است لذا فرمود: «وَمَن يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِيناً فَسَاءَ قَرِيناً»(۱۱) خب انسان اعدا عدوّ او همین شیطان است دیگر چون تمام خسارتها را از او می بیند با او محشور می شود با او هم باید زندگی کند با او هم باید جهنم برود «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ»(۱۲) خب چه خسارتی بدتر از این فرمود: «فَوَرَبِّکَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيّاً» کسی که تمام خسارتها را انسان از او دید با او باید محشور بشود با او باید زندگی کند با او باید بسوزد می بریم کنار جهنم اینها را به زانو در می آوریم.

۱- (۱۷) . سوره ی ابراهیم، آیه ی ۲۲.

۲- (۱۸) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۲۱.

۳- (۱۹) . سوره ی اعراف، آیه ی ۲۰۰.

۴- (۲۰) . سوره ی نمل، آیه ی ۶۲.

۵- (۲۱) . سوره ی اعراف، آیه ی ۲۰۰.

۶- (۲۲) . بحارالأنوار، ج۴۹، ص۱۲۷.

۷- (۲۳) . سوره ی نساء، آیه ی ۳۸.

۸- (۲۴) . سوره ی فاطر، آیه ی ۲۹.

۹- (۲۵) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۶.

۱۰- (۲۶) . سوره ی اسراء، آیه ی ۶۲.

۱۱- (۲۷) . سوره ی نساء، آیه ی ۳۸.

۱۲- (۲۸) . سوره ی ص، آیه ی ۸۵.

در مسئله ی «أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ» بعضی از اهل معرفت در تفسیرشان در ذیل این آیه گفتند این ناظر به آن است که انسان جمیع علوم را خدای سبحان به او عطا کرده است منتها وقتی به بدن تعلّق گرفته فراموش کرد آن علوم را و اگر چیزی را با شنیدن یا خواندن فرا بگیرد تذکره است نه تعلیمِ ابتدایی آنها که تفکّر افلاطونی داشتند چنین فرمایشی هم دارند اثبات آن مدّعا با این آیه دشوار است که ما بگوییم جمیع علوم را خدای سبحان به انسان داد منتها وقتی به بدن متعلّق شده است فراموش کرده و اگر چیزی را به او یاد بدهند در حقیقت تذکره است نه تعلیم ابتدایی، اما از اینکه فرمود: «أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ» در خصوص این مورد درست است بالأخره انسان که خلق شد وقتی بررسی می کند می بیند که خدا او را خلق کرد دیگر حالا اگر در مرحله ی بقاء درباره ی معاد شک بکند می گوید تو که قبلاً این مطلب را عالِم بودی که خدا تو را آفرید و خدا «بكلّ شيء قدير» است چرا به یاد آن مطلب نیستی اگر به یاد آن مطلب باشی دیگر درباره ی معاد اشکال نمی کنی بنابراین اثبات اینکه جمیع علوم تذکره است و انسان به جمیع علوم عالِم شده است به تعلیم الهی با این آیه دشوار است. خب، «أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئاً * فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيّاً»(۱) حالا در سوره ی مبارکه ی «فجر» خواهیم دید که بالأخره ظاهر قرآن این است که ما دوتا جهنم داریم یک جهنم غیر منقول همان جهنم معروف است که همه ی ما او را می شناسیم یک جهنم منقول داریم آن جهنم منقول چیست، که «وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى»(۲) ملاحظه فرمودید ذیل این آیه روایاتی است که حالا عده ای از فرشتگان با زنجیر جهنم را می آورند این کدام جهنم است، چه کسی است که جهنم می شود، چه چیزی است که جهنم می شود، این جهنم منقول چیست آن را باید در سوره ی مبارکه ی «فجر» مشخص کرد که فرمود آن روز ما جهنم را می آوریم «وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى» خب، اما این همان جهنم معروف است اینها را ما کنار جهنم می بریم «حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيّاً» به زانو در می آوریم برخیها گفتند که این جَثْوه است یعنی کوپه، تپه شده، کُپه کُپه می آوریم اما نه خب «جَثى? على ركبه» یعنی به زانو در می آیند بعد می فهمیم که کدام یکی را که گناهکارتر است جزء ائمه کفر است اینها را باید زودتر جهنم بیندازیم اینها باید که وقود النار باشند به وسیله ی اینها آتش افروخته تر بشود دیگران که در دنیا با اغوای اینها سوختند در آخرت هم با آتش اینها بسوزند چون یک عده وقود نارند بالأخره این وقود یعنی آتش زنه یا آتش گیره آنها مقدّم اند آن را می گذارند بعد یک عدّه ی دیگر سوخته می شوند فرمود آن که عُتوّ و سرکشی و طغیان و بَغی اش بیش از همه است آنها را ما می اندازیم اول در جهنم آنها ما می دانیم که «أَوْلَى بِهَا صِلِيّاً» این «صَلْى» با «تصليه» فرق می کند چون یکی باب ثلاثی مجرد است دیگری مزید یک عده «يَصْلَى النَّارَ» هستند که «يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى»(۳) یک عدّه «وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ»(۴) هستند آن «صَلْى» که ثلاثی مجرّد است همین روسوزی است سوختن در آتش است اما تَصلیه درون سوزی و بیرون سوزی و حاشیه سوزی و متن سوزی و اینهاست که این یک پارچه می شود آتش می شود «تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ» می فرماید ما می دانیم چه کسی «أَوْلَى بِهَا صِلِيّاً» است چه کسی باید روسوزی بشود، چه کسی باید درون سوزی بشود، چه کسی وقود است، چه کسی غیر وقود است ما اینها را می شناسیم آن که عتوّ و فساد و طغیانش بیش از دیگران است آنها را انتخاب می کنیم «ثُمَّ لَنَنزِعَنَّ مِن كُلِّ شِيعَةٍ» شیعه یعنی هر گروه، طایفه هر گروه را شیعه می گویند برای اینکه باعث شیوع آن مکتب اند باعث شیوع آن منطق اند از یک جهت یا به دنبال یک رهبر حرکت می کنند مشایع اند، بدرقه کننده اند، پیرواند از این جهت بالأخره یا شیوع است یا بدرقه کردن از این جهت هر فرقه ای را می گویند شیعه «ثُمَّ لَنَنزِعَنَّ مِن كُلِّ شِيعَةٍ» می بینیم «أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمنِ عِتِيّاً» چون هیچ کسی بدتر از انسان نیست حتی ابلیس بالأخره ابلیس معصیت کرده استکبار کرده یعنی در برابر خدا صریحاً اظهارنظر کرده اما دیگر نگفته «أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى»(۵) هیچ موجودی مثل انسان سرکش نیست فرشته ها که اصلاً این حرفها را

ندارند «عِبَادُ الرَّحْمنِ»(۶)اند، «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»(۷)انـد و مانند آن در جن هم عُتاد و طُغات و مَردِه هسـتند مَرده جمع مارد است یعنی متمرّد جمع مرید نیست اینها ماردنـد شیطان هم مارد است متمرّد است اما این قدر سـرکش نیسـت بگویـد «أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» این فقط انسان است که آن قدرتی که خدای سـبحان به او داد او را اگر بخواهد بی جا مصـرف کند می شود «أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» آن را اگر بخواهـد به جـا مصـرف کنـد همین کلمات نورانی سه گانه وجود مبارک حضـرت امیر است «إلهی کفی؟ بی عزّاً أن أکون لـک عبـدا و کفی؟ بی فخراً أن تکون لی ربّا أنت کما اُحبّ فاجعلنی کما تُحب»(۸) که از این زیبـاتر دیگر رسم نیست آن قـدرت را اگر انسان در راه صـحیح به کار ببرد این کلمات نورانی حضـرت امیر می شود، اگر در راه باطـل به کـار ببرد «أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» است درست است که ابلیس خطرناک است و وسوسه می کنـد ولی انسان وقتی در راه طغیـان بیفتـد از ابلیس شـقی تر در می آیـد برای اینکه هیـچ وقت ابلیس ادّعـای ربوبیّت نکرده امـا انسـان است که ادّعـای ربوبیّت می کنـد از یـک سو که نمرود گفت «أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ»(۹) یـا بالاـترین مرحله را ادعـا دارد «أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» که کار فرعون بود «أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سیّئات أعمالنا».

ص: ۲۶۰

۱- (۲۹) . سوره ی مریم، آیات ۶۷ و ۶۸.

۲- (۳۰) . سوره ی فجر، آیه ی ۲۳.

۳- (۳۱) . سوره ی اعلی، آیه۴ ۱۲.

۴- (۳۲) . سوره ی واقعه، آیه ی ۹۴.

۵- (۳۳) . سوره ی نازعات، آیه ی ۲۴.

۶- (۳۴) . سوره ی فرقان، آیه ی ۶۳.

۷- (۳۵) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۷.

۸- (۳۶) . بحارالأنوار، ج۷۴، ص۴۰۲.

۹- (۳۷) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۸.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۶۶ تا ۷۲ سوره مریم ۸۸/۰۹/۱۱

.Your browser does not support the audio tag

«وَيَقُولُ الْإِنسَانُ أَءِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيّاً (۶۶) أَوَلاَ يَذْكُرُ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَکُ شَيْئاً (۶۷) فَوَرَبِّکَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيّاً (۶۸) ثُمَّ لَنَنزِعَنَّ مِن كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمنِ عِتِيّاً (۶۹) ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَى بِهَا صِلِيّاً (۷۰) وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّکَ حَتْماً مَقْضِيّاً (۷۱) ثُمَّ نُنَجِّى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيّاً (۷۲)»

چون سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکه نازل شد و عناصر محوری سوَر مکّی اصول دین بود یعنی توحید و وحی و نبوّت و یکی از دشوارترین مسائل آن روز چه اینکه امروز هم همین طور است جریان معاد و تذکره ی معاد است قرآن کریم در سوَر مکّی مکرّر اشکال منکران معاد یا استبعاد آنها را ذکر می کند تنها انسانِ کافر نیست که درباره ی حیات بعد از مرگ سؤالی دارد بلکه غالباً انسان این مطلب را می پرسند که «أَءِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيّاً» درباره ی «مِتُّ» و «مُتّ» مشابهش قبلاً گذشت که این از «ماتَ، یمات» است که متکلّم وحده اش بشود «مِتُّ» مثل «خفتُ» یا «مات، یموت» است که متکلّم وحده اش بشود «مُتُّ» نظیر «قلتُ» این بحثش قبلاً گذشت «سوف» هم آوردند برای اینکه فاصله ی بین مرگ و حیات مجدّد است آنها برهانی بر خلاف اقامه نکردند تمام حرفهای منکران معاد به استبعاد برمی گردد در قرآن کریم فرمود اینها دلیل قانع کننده ای که خودشان را لااقل قانع بکند ندارد «وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ»[(۱)] اینها یقین ندارند که بعد از مرگ خبری نیست و حیات بعد از مرگ نیست فقط استبعاد می کنند می گویند «رَجْعٌ بَعِيدٌ»[(۲)] یک امر مُستبعَد است یک چیز بعیدی است و تعجّب می کنند از حیات بعد از موت سرّش این است که منشأ معرفت شناسی اینها فقط حس است و عقل تجربی اگر بدانند که منشأ اصلی معرفت، علوم متعارفه و عقل تجریدی است و نه تجربی حتی در مسائل عقل تجربی اگر آن علوم متعارفه ی عقل تجریدی نباشد هیچ قطعی در حوزه ی حس و تجربه پدید نمی آید چنین فکری نمی کنند بنابراین آنها در حدّ استبعاد سخن می گویند تعبیرشان این است که چطور می شود که ما بعد از مرگ زنده بشویم.

۱- (۱) . سوره ی جاثیه، آیه ی ۳۲.

۲- (۲) . سوره ی ق، آیه ی ۳.

مطلب دیگر آن است که همین سخن در سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت آنجا مفصل تر بحث شد یعنی در سه فصل بحث شد در سوره ی مبارکه ی «اسراء» آیه ی ۹۸ و ۹۹ در سه فصل بحث شد «ذلِکَ جَزَاؤُهُم بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا أَءِذَا كُنَّا عِظَاماً وَرُفَاتاً أَءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدِيداً» در حدّ استبعاد «أَوَ لَم يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِى خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَى أَن يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلاً لاَّ رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُوراً» در ذیل آیه ی ۹۸ و ۹۹ سوره ی مبارکه ی «اسراء» سه فصل بحث

شـد یکی اینکه انسان از نظر روح عین همان انسانی است که در دنیا بود بدون کمترین تفاوت سـخن از عینیّت است نه مثلیّت. در فصل دوم از نظر هویّت نه خصوص روح از نظر هویّت و حقیقت انسان بعـدالموت عین انسان دنیاست نه مثل او. فصل سوم درباره ی خصوص بـدن اوست در عین حال که انسان با بدن هست هر جا قرآن کریم از بدنِ انسان سـخن می گوید عینیّت را به کار نمی برد سـخن از مثلیّت است در همان آیه ی ۹۹ سوره ی مبارکه ی «اسـراء» این بود که «أَوَ لَیسَ الَّذِی خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَی أَن یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ» نه «أن یَخلقهم» در بخش پایـانی سوره ی مبارکه ی «یس» که محور اصـلی همان اسـتبعاد بود آیه ی ۸۰ و ۸۱ این است آن که اشکال کرد در آیه ی ۷۹ سوره ی «یس» گفت «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلاً وَنَسِیَ خَلْقَهُ قَالَ مَن یُحْیِی الْعِظَامَ وَهِیَ رَمِیمٌ قُلْ یُحْیِیهَا الَّذِی أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّهٍ وَهُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ» در آیه ی ۸۱ می فرمایـد: «أَوَ لَم یَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِی خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَی أَن یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ» در سوره ی مبارکه ی «واقعه» آنجا که سخن از جریان احیای بعدالموت است می فرماید ما قادریم که امثال اینها را دوباره خلق کنیم آیه ی ۵۹ به بعد سوره ی مبارکه ی «واقعه» این است که «نَحْنُ قَدَّرْنَا بَیْنَکُمُ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِینَ» شـما سابق باشـید ما مسـبوق باشیم، شما جلو بیفتید ما عقب بیفتیم ما دسترسی به شما نداشته باشیم نتوانیم شـما را دوباره زنـده کنیم این طور نیست «وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِینَ ? عَلَی أَن نُبَدِّلَ أَمْثَالَکُمْ» خب هر جا یعنی هر جای قرآن سخن از فصـل سوم شـد سـخن از عینیّت نیست سـخن از مثلیّت است و راهش هم همـان است که وقتی از وجود مبارک امـام صـادق(سـلام الله علیه) سؤال شـده چگـونه بـدنِ قبلی در ذیـل آیه ی «کُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُم بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَیْرَهَا لِیَذُوقُوا الْعَذَابَ»(۱) آنجا این روایت هست مرحوم طبرسـی هم در احتجاج این روایت را نقل می کنـد که چگونه بدن اول از بین رفت بـدن دوم باید معذّب بشود حضـرت فرمود: «هی هی و هی غیرها»(۲) یعنی این از نظر هویّت همـان است از نظر جرم و مـادّه و ابزار اوّلی غیر از آن است بعـد آن مُشـتکِل عرض کرد شـما نمونه ای برای من بیاوریـد حضـرت فرمود شـما این قـالب خشـت گیری را می بینید که این خشت مال قالبی دارد خشت را در این قالب می ریزد این کم کم خشک می شود دوباره این خشـت را ممکن است در بیاورد نرمش بکنـد خاک بکنـد دوباره آب بریزد گِل بکند در این قالب بریزد بشود خشت فرمود: «هی هی و هی غیرها» اگر دوتا هستند دیگر عینیّت محال است عینیّت معنایش آن است که کثرت در کار نیست الف با الف دوتا نیست هر چیزی خودش، خودش است امـا اگر همین الف در دنیـایی عـالَم موجود بود بعـد از بین رفت دوباره در عالَم دیگر بخواهد موجود بشود در آن دو فصـل عینیّت محفوظ است برای اینکه چیزی از بین نرفته یعنی از نظر هویّت عین آن است یک، از نظر روح عیـن آن است دو، چیزی از بین نرفته امـا از نظر بـدن چـون اوّلی از بین رفته دومی آمـده دیگر نمی شـود دومی عین اول باشـد عین اول یعنی هیـچ امتیازی نیست در حالی که ما بگوییم یکی اول است یکی دوم، یکی مبـدأ است یکی معاد لذا قرآن کریم در فصل سوم که سخن از بدن است هر جا سخن از اعاده ی بدن را مطرح می کند سخن از مثل است، خب.

۱- (۳) . سوره ی نساء، آیه ی ۵۶.

۲- (۴) . الاحتجاج، ج۲، ص۳۵۲.

پرسش: اشاره به مثالی بودن بدن آخرتی ندارد.

پاسخ: نه.

پرسش: بعد این «نُبَدِّل».(۱)

پاسخ: یعنی اینکه تبدیل می کنیم

پاسخ: بله، مثلِ شما را حالا آن بدن آخرت چگونه است آن را باید با ادله ی دیگر از روایات و آیات به دست آورد این فقط ثابت می کند که عین او نیست روح عین اوست برای اینکه از بین نرفته مسافری از جایی به جای دیگر رفته عین اوست دیگر هویّت انسان هم طبق بیان نورانی امام صادق(سلام الله علیه) که فرمود: «أصل الانسان لُبّه»(۲) هویّت انسان هم به روح اوست روح هم که تغییرپذیر نیست هویّت چون محفوظ به روح است روح هم ثابت است پس هویّت عین اوست الآن بارها گفته شد که در طیّ عمر کسی که هشتاد سال زندگی می کند حداقل هشت بار تمام ذرّات بدنش عوض شد مخصوصاً اگر این مثالهایی که بعدها ذکر شده یعنی اگر کسی دستش قطع بشود دست دیگری را پیوند بزنند تا نگرفته حکم فقهی و کلامی اش محفوظ است یعنی اگر مسلمانی دستش قطع بشود کافری مرگِ مغزی داشته باشد دستش که گرم است از او قطع بکنند به این بزنند تا کاملاً نگیرد این دست نجس است برای اینکه مِیته است مردار است مبان مِن الحیّ است مسلمان هم باشد همین طور است وقتی گرفت دستِ اوست این از نظر فقهی، از نظر حقوقی هم همین طور است اگر این شخص که تصادف کرده دستش قطع شده قبلاً سرقت کرده محکوم به قطع ید شده حالا در دسترس نبود یا فرار کرد یا عوامل دیگری بود که نگذاشت او به کیفر برسد بعد از اینکه دستش را جراحی کردند دست دیگری را به او زدند کاملاً گرفته محکمه ی شرع می گوید دستش را باید قطع کرد دیگر این نمی تواند بگوید این دستم غیر از آن دست است چون دست که گناه نمی کند آن که گناه می کند انسان است اگر گناهکار سخن بگوید می گویند اقرار کرده، اگر دیگری درباره ی گناه این گناهکار سخن بگوید می گویند شهادت داده قرآن آنجایی که خود انسان سخن می گوید، می گوید: «فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ»(۳) اما آنجا که دست و پا حرف می زند سخن از شهادت است شهادت یعنی ما کار نکردیم این کار کرده «لِمَ شَهِدتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنطَقَنَا اللَّهُ الَّذِى أَنطَقَ كُلَّ شَيْ ءٍ»(۴) دست که گناه نمی کند، پا که گناه نمی کند این انسان است که دست را به کار بد وادار می کند یا پا را به کار بد وادار می کدن چون وقتی دست حرف می زند نمی گویند اقرار کرده با اینکه همین دست سیلی زده اما شخص سیلی می زند، همین دست ابزار سرقت بود ولی شخص سارق است نه دست، دست که حرف می زند نمی گویند اقرار کرده می گویند شهادت داده، انسان که حرف می زند می گویند «فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ» این سه فصل مبسوطاً در سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت.

۱- (۵) . سوره ی واقعه، آیه ی ۶۱.

۲- (۶) . بحارالأنوار، ج۱، ص۸۲.

۳- (۷) . سوره ی ملک، آیه ی ۱۱.

۴- (۸) . سوره ی فصلت، آیه ی ۲۱.

پرسش: استاد در سوره ی «قیامت» سخن از مثل نیست «أَ لَّن نَجْمَعَ عِظَامَهُ بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَن نُّسَوِّيَ بَنَانَهُ»(۱) سخن از مثل نیست.

پاسخ: چرا، آنجاها جزئیات است خطوط کلی آن متشابهات را این آیات مشخص می کند در جریان سوره ی مبارکه ی «یس» که آمده اعتراض کرده «مَن يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ»(۲) جواب داد «يَخْلُقَ مِثْلَهُم»(۳) همین جا که محلّ بحث است در سوره ی مبارکه ی «مریم» که «أَءِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيّاً» ذات اقدس الهی می فرماید بله، ما مثل شما را می آوریم در همین محلّ بحث در «لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيّاً» در سوره ی مبارکه ی «اسراء» بود که گذشت فرمود ما مثل او آیه ی ۹۹ سوره ی «اسراء» این بود «أَوَ لَم يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَى أَن يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ» در سوره ی مبارکه ی «واقعه» که محور اصلی بحث آنجاست «عَلَى أَن نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ»(۴) بنابراین چون «هی هی و هی غیرها»(۵) طبق بیان نورانی امام صادق(سلام الله علیه) در احتجاج اگر جامع مشترک دارند این از آن جهت عِظامه صادق است برای اینکه فرمود: «هی هی» اما «هی غیرها» این خِشت دوم همان خشت اول است برای اینکه در آن قالب زده شده اما غیر اوست برای اینکه قبلی بود و خاک شده این همان را دوباره برگرداندند و به صورت دیگر در آوردند خب، این سه فصل چون مبسوطاً گذشت دیگر تکرار نمی کنیم.

۱- (۹) . سوره ی قیامت، آیات ۳ _ ۴.

۲- (۱۰) . سوره ی یس، آیه ی ۷۸.

۳- (۱۱) . سوره ی یس، آیه ی ۸۱.

۴- (۱۲) . سوره ی واقعه، آیه ی ۶۱.

۵- (۱۳) . الاحتجاج، ج۲، ص۳۵۲.

پرسش: بعضی از گناهان را به اعضا انسان نسبت دادند

پاسخ: بله به اجزاء مثل ابزار دیگر می گوید دستم نوشت، چشمم دید دیگر، مگر ما به اعضا نسبت نمی دهیم مگر نمی گوییم این با قرینه است مجاز است چشمم دید، گوشم شنید اما نمی گوییم چشمم گناه کرد این اطاعت و عصیان برای چشم و اعضا و جوارح نیست اگر اعضا و جوارح گناهکار باشند که می شود اقرار نمی شود شهادت آن که متّهم و مجرم است به اعضا و جوارح می گوید «قَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدتُّمْ عَلَيْنَا»(۱) دیگر نمی گویند «لما أقررتم علی أنفسکم» اما وقتی خود انسان حرف می زند می گویند «فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقا لِّأَصْحَابِ السَّعِيرِ»(۲) آنها که نمی گویند ما اقرار کردیم که آنها که نمی گویند ما گناه کردیم که آنها می گویند تو گناه کردی آنها اصلاً عذاب نمی شوند که انسان را بخواهند عذاب کنند دستش را می سوزانند وگرنه دست که عذاب نمی بیند که، خب.

حالا- این سه فصل چون مبسوطاً، مبسوطاً یعنی مبسوطاً با همه ی شواهد و ادله و اشکالات در سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت قبلش هم گذشت البته. اینجا فرمود: «أَوَلاَ يَذْكُرُ الْإِنسَانُ» این کلمه ی انسان اسم ظاهر آوردن در جایی که ضمیر کافی است دلیل ندارد قبلش فرمود: «وَيَقُولُ الْإِنسَانُ أَءِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيّاً» اگر در آیه بعد می فرمود: «أولا یذکروه» کافی بود دیگر یعنی «أَوَلاَ يَذْكُرُ الْإِنسَانُ» دیگر اما تکرار اسم ظاهر در جایی که ضمیر کافی است برای اینکه دعوت کند انسانیّت با فکر همراه است شایسته ی انسان این است که متفکّر باشد و اگر کسی فکر نکند که «كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»(۳) اگر انسان است باید متفکّر باشد اگر می فرمود «أو لا یذکروه» ضمیر می آورد کافی بود لکن برای رعایت این نکته فرمود: «أَوَلاَ يَذْكُرُ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئاً» عدم را شیء نکرد چیزی که در مقطعی معدوم بود مقطع دیگر موجود شد گرچه همه ی اشیاء در مخزن الهی هستند «إِن مِّن شَيْ ءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ»(۴) اما وجودِ دنیایی شان سابقه ی عدم دارد در دنیا نبودند ولی در مخزن الهی بودند وجود مخزنیِ اینها سابقه ی عدم ذاتی دارد برای اینکه اینها ممکن اند، نبودند و خدای سبحان اینها را در مخزنی ایجاد کرده است منتها در دنیا عدمِ زمانی است در مخزن الهی عدمِ ذاتی هر چه غیر خداست سابقه ی عدم دارد بالأخره دیگر، خب.

۱- (۱۴) . سوره ی فصلت، آیه ی ۲۱.

۲- (۱۵) . سوره ی ملک، آیه ی ۱۱.

۳- (۱۶) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۹.

۴- (۱۷) . سوره ی حجر، آیه ی ۲۱.

«أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئاً» این برای امکان، بعد سوگند یاد کرد که حتماً ما اینها را جمع می کنیم در جریان بَعث سخنی نیست چون بیّن الرشد است سخن از حشر است و بعد از حشر، حشر یعنی جمع، محشور یعنی مجموع ما همه ی اینها را جمع می کنیم نه تنها اینها را گذشته ها و آینده ها را که «إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ ? لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ»(۱) همه را جمع می کنیم و اینها که امروز شیطنتی دارند با شیاطینشان جمع می کنیم حالا شیاطین اعم از شیاطین انس و شیاطین جن چون شیاطین الإنس هم داریم شیاطین الجن هم داریم اینها را با شیاطینشان جمع می کنیم تا یک عذاب الیمی هم در این معاشرت داشته باشند. در سوره ی مبارکه ی «نساء» گذشت که «مَن يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِيناً فَسَاءَ قَرِيناً»(۲) که آنجا نشانه ی این بود که اینها یک همراهان بدی دارند یا دارد «ذِكْرِ الرَّحْمنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَاناً فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ»(۳) ما این را مقرون می کنیم، همراه می کنیم، هم بند زندانی شان می کنیم که این یک عذاب دردناکی است برایشان ما اینها را با هم محشور می کنیم. خب، اینها را جمع کردیم بعد کجا می بریم «ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ» اینها را که از قبر در آوردیم اینها را کنار هم جمع می کنیم بعد اینها را حاضر می کنیم احضار می کنیم ما احضار می کنیم نه اینکه می گوییم برو، اینها را می بریم یک عدّه احضار می شوند خود این احضار، اهانت است فرمود مخلَصون از احضار مصون اند فرمود آنها در قیامت مُحضَرون اند «إلاّ عبادنا المخلَصين» ما بعضیها را دعوت می کنیم بعضیها را کشان کشان جلب می کنیم ما مردان باتقوا را احضار نمی کنیم «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ»(۴) دعوت می کنیم اینها هم تشریف می آورند اما یک عده را جلب می کنیم این احضار یک نحوه عذابی است فرمود ما اینها را احضار می کنیم «لَنُحْضِرَنَّهُمْ» کجا می بریم «حَوْلَ جَهَنَّمَ» جهنم خانه ی آتش است نه یعنی آتش آن جِهِنّام یا جِهنام آن چاهِ آماده ی سوخت و سوز است این طور نیست که جهنم یعنی آتش، پس جهنم خانه ی آتش است و در جهنم آتش است مثل رودخانه، مثل دریا رودخانه خانه ی رود است دریا خانه ی آب است بنابراین سخن از سوخت و سوز نیست سخن از آتش نیست سخن از جهنم است همه را کنار جهنم جمع می کنیم که اینجا جای آتش است خب، «ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيّاً» حالا یا به معنای تپّه تپّه، کُپه کُپه یا «جاثی» یعنی به زانو افتاده که «تَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً»(۵) همه به زانو افتاده اند قدرت حرکت ندارند و مانند آن، در این حال جهنم هم ممکن است مشتعل بشود برای همه نیست ولی اشتعال حالاـ پیدا شده آوردن کنار جهنم در اینجا که احضار است برای عذاب است در آیه ی ۷۱ که دارد «وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» سخن از احضار نیست پس آنجا که احضار است مخصوص جهنمیها، کفّار، منافقان و شیاطین همراه با آنها هستند اینها باید گرفتار سوخت و سوزند و باید بسوزند اما بعدیها که فرمود: «وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» سخن از احضار نیست نفرمود «إن منكم الاّ مُحضرها» یا «إن منكم الاّ نحن محضره» این طور نیست فرمود همه تان وارد جهنم می شوید آن از پیچیده ترین آیاتی است که حالاـ باید به آ ن اشاره بشود. پس اینها را که احضار می کنند برای عذاب است «ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيّاً» اینها هم به زانو افتاده اند هم برای عذاب اینها را احضار کردیم.

۱- (۱۸) . سوره ی واقعه، آیات ۴۹ و ۵۰.

۲- (۱۹) . سوره ی نساء، آیه ی ۳۸.

۳- (۲۰) . سوره ی زخرف، آیه ی ۳۶.

۴- (۲۱) . سوره ی اسراء، آیه ی ۷۱.

۵- (۲۲) . سوره ی جاثیه، آیه ی ۲۸.

پرسش: استاد معذرت می خواهم اینکه می گوییم «جلستُ جِلسةً»، جَلْسَه یک نوع نشستن ذلیلانه است.

پاسخ: نه، این اصلش «فعول» است منتها این واو تبدیل به یاء شده است برای اینکه آن کسره ی قبلش این را این کار را کرده «بُکِیّاً»(۱) که داشتیم همین طور بود، «جِثِیّاً» همین طور است، «عِتِیّاً» همین طور است درباره ی اینها چون آن فتحه تبدیل به کسره شد آن واو تبدیل به یاء شد خب.

حالا اینها را جمع کردیم حالا اینها را احضار کردیم اینها همه ی مردم محشر نیستند اینها تبهکارانند در انداختن در آتش این طور نیست که اول آنها که گناهان کمتری دارند آنها را بیندازیم یا ترتیب را رعایت نکنیم چه گناهکارتر چه گناهکار یکسره به جهنم بیندازیم این طور نیست همان طوری که در دنیا یک عدّه ائمه کفر بودند که «یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ»(۲) در قیامت هم نظیر فرعون کسانی اند که «یَقْدُمُ قَوْمَهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ»(۳) در قیامت هم این ائمه کفر اول وارد جهنم می شوند بعد پیروانشان به دنبال اینها وارد می شوند ممکن است بعضی از این پیروان را هم عفو بکنند بنابراین اینکه فرمود ما همه ی اینها را می آوریم حالا از این به بعد جهنم هم گداخته است «ثُمَّ لَنَنزِعَنَّ مِن کُلِّ شِیعَهٍ» یعنی «من کلّ فرقهٍ» از این کفار و همراهانشان چه گروهی را «أَیُّهُمْ أَشَدُّ عَلَی الرَّحْمنِ عِتِیّاً» آنهایی که این «أیّ» را مبنی می دانند همین «أَیُّهُمْ» قرائت می کنند که محلاً منصوب است و مفعول «ننزع» باشد آنهایی که معرب دانستند یا به نصب قرائت کردند «أَیَّهُم» قرائت کردند یا نه، این «أَیُّهُمْ» را مبتدا دانستند این جمله را منصوب ولی به هر حالا مفعول «ننزعنّ» این «أیّ» است «ثُمَّ لَنَنزِعَنَّ مِن کُلِّ شِیعَهٍ أَیُّهُمْ أَشَدُّ عَلَی الرَّحْمنِ عِتِیّاً» اول اینها را می گیریم می اندازیم در جهنم که با آن آیه «یَقْدُمُ قَوْمَهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ»(۴) هماهنگ باشد بعد دیگران را حالا ـ احتمال اینکه از دیگران عفو بکنیم هست اما «أَیُّهُمْ أَشَدُّ عَلَی الرَّحْمنِ عِتِیّاً» مورد عفو ما نیست اینها را می اندازیم در جهنم «أَیُّهُمْ أَشَدُّ عَلَی الرَّحْمنِ عِتِیّاً» بعد نسبت به بقیه ما می دانیم از چه کسی عفو بگذریم از چه کسی نگذریم، چه کسی را عفو کنیم چه کسی را عفو نکنیم «ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِینَ هُمْ أَوْلَی بِهَا صِلِیّاً» که باید «یَصْلَی النَّارَ الْکُبْرَی»(۵) بشود یا «تَصْلِیَهُ جَحِیمٍ»(۶) بشود بالأخره برسد به آتش ما بهتر می دانیم لذا گاهی ممکن است که تأخیر بیندازیم مقداری عذابشان در این تأخیر کمتر بشود یا عفو بکنیم یا شُفعاء برسند بالأخره ما می دانیم چه کسی را در جهنم بیندازیم اگر ما «أَیُّهُمْ أَشَدُّ عَلَی الرَّحْمنِ عِتِیّاً» را عفو می کنیم چون این را برای اوّلین بار وارد جهنم می کنیم.

۱- (۲۳) . سوره ی مریم، آیه ی ۵۸.

۲- (۲۴) . سوره ی قصص، آیه ی ۴۱.

۳- (۲۵) . سوره ی هود، آیه ی ۹۸.

۴- (۲۶) . سوره ی هود، آیه ی ۹۸.

۵- (۲۷) . سوره ی اعلی?، آیه ی ۱۲.

۶- (۲۸) . سوره ی واقعه، آیه ی ۹۴.

عمده این است «وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» دیگر سخن از خصوص کفار و شیاطین و همراهان آنها نیستند سخن از جمیع انسانهاست و سخن از احضار هم نیست فرمود: «إِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» همه ی شما وارد جهنم می شوید «وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» هیچ کس نیست که وارد جهنم نشود همه تان وارد جهنم می شوید این «كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيّاً» این بحثش حالا ـ به خواست خدا بعداً باید روشن بشود که چه چیزی بر خدا لازم است در سوره ی مبارکه ی «انعام» گذشت که «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ»(۱) آن شاید پانزده، شانزده سال فاصله شده باشد شاید تکرارش بی اثر نباشد این باید معلوم بشود که چیزی که بر خدا لازم است یعنی چه، آیا از خدا واجب است یا بر خدا واجب است این مقداری توضیحش خواهد آمد، اما فرمود همه ی شما وارد جهنم می شوید هیچ کس نیست که وارد جهنم نشود حتی مخلِصین، «إِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» اما الورود ما هو؟ آیا ورود به معنای دخول است و وارد شدنِ مصطلح است یعنی در جهنم یُحتمل یا ورود به معنای حضور و اشراف است نظیر جریان موسای کلیم(سلام الله علیه) که وارد مرز مدین شد فرمود: «وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِن دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ»(۲) که «تَذُودَانِ» وقتی موسای کلیم از مصر به مدین آمد در همان ورودی مدین دید یک عدّه دامدارهایی هستند که برای دامشان از این چاه آب می کِشند دوتا دخترپچه هم اینها حریم گرفتند تا این مردها برای دامشان آب بگیرند وقتی خلوت شد بروند آب بگیرند «وَجَدَ مِن دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ» که «تَذُودَانِ» خب اینجا وقتی وجود مبارک موسای کلیم طبق تعبیر آیه «وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ» یعنی در چاه افتاد یا «وَرَدَ» به معنی «حَضَر»، «وَرَدَ» به معنی «أشرَف» ورود یا به معنای اشراف و حضور است مثل آیه ی «وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ» یا نه، ورود به معنی ورود است اما ورود جهنم غیر از سوخت و سوز است ورود جهنم غیر از عذاب است همان طوری که دریا خانه ی آب است وجود مبارک موسی و همراهانشان وارد دریا شدند «اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ»(۳) در یک جا یا «فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقاً فِي الْبَحْرِ يَبَساً»(۴) در جای دیگر، همین دریا که پُر آب است برای موسی و امثال موسی یک بستر خشک «يَبَساً» که اصلاً پایشان تَر نشد اینکه جابر از وجود مبارک پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه والثناء) نقل می کند که وقتی بهشتیها وارد بهشت شدند از پیغمبر سؤال می کنند یا رسول الله! ما در دنیا از قرآن آموختیم که همه وارد جهنم می شوند پس چطور ما وارد نشدیم آمدیم وارد بهشت فرمود شدید او خاموش بود شما از جهنم گذشتید اینکه بزرگان می گویند «جِزْناها و هی خامده»(۵) همین است وقتی از آن بزرگان سؤال کردند که «إِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» حتی شما هم وارد جهنم می شوید فرمود بله، اما «جِزْناها و هی خامده» ما عبور کردیم، تجاوز کردیم گذشتیم ولی این خاموش بود همان خدایی که آب را خشک می کند همان خدا آتش را هم خشک می کند این تنها نارِ ابراهیم خلیل نیست که «يَا نَارُ كُونِي بَرْداً وَسَلَاماً»(۶) باشد که کاری که در بهشت برای مؤمنین هست در قیامت برای مؤمنین هست همان کار در دنیا به صورت یک معجزه و کرامت در دنیا هست یک، کاری که در دنیا برای انبیا و اولیا به صورت معجزه هست برای بهشتیها به صورت عادی هست دو، گفتند «جزناها و هی خامده» جهنم که سخن از عذاب نیست جهنم که سخن از آتش نیست جهنم جای آتش است مثل اینکه دریا جای آب است رودخانه خانه ی رود است ممکن است ولیّی از اولیای الهی از خانه ی رود بگذرد و کفشش هم تَر نشود یا از دریا عبور کند و کفشش هم تَر نشود «فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقاً فِي الْبَحْرِ يَبَساً»(۷) این یُبْس و خشکی برای همین است که تا مردم بدانند که اینجا پایشان هم تَر نشده خب همان خدایی که آتش را گلستان می کند آن «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ»(۸) است آن ناری است که خدای سبحان آن را افروخت با اراده افروخته می شود با اراده خاموش می شود، در همین روایاتی که وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه دارد که سیّد رضی(رضوان الله علیه) نقل کرده فرمود وقتی جهنم را می خواهند «كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيراً»(۹) بالأخره آتش جهنم گاهی افسرده می شود گاهی افروخته خب چگونه افروخته می شود فرمود فرشته هایی که مسئول جهنم اند همین که عصبانی بشوند غضب آنها آتش را

افروخته می کند دیگر دوباره موادّ دیگر و هیزم و زغال سنگ و اینها که نمی آورند که همین که فرشته ها غضبناک شدند دوباره این آتش افروخته می شود پس با اراده روشن می شود با اراده خاموش می شود پس اگر ورود به معنای حضور و اشراف باشد با آیه «وَرَدَ مَاءَ مَدْیَنَ»(۱۰) هماهنگ است و اگر ورود به معنای دخول باشد با «جِزْناها و هی خامده» که روایت جابر از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است هماهنگ است و آب را خدا گاهی خشک می کند آتش را گاهی خدا گلستان می کند در جهنم هم این چنین است.

ص: ۲۶۸

۱- (۲۹) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۲.

۲- (۳۰) . سوره ی قصص، آیه ی ۲۳.

۳- (۳۱) . سوره ی بقره، آیه ی ۶۰.

۴- (۳۲) . سوره ی طه، آیه ی ۷۷.

۵- (۳۳) . تفسیر ابن عربی، ج۲، ص۱۱.

۶- (۳۴) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۶۹.

۷- (۳۵) . سوره ی طه، آیه ی ۷۷.

۸- (۳۶) . سوره ی همزه، آیه ی ۶.

۹- (۳۷) . سوره ی اسراء، آیه ی ۹۷.

۱۰- (۳۸) . سوره ی قصص، آیه ی ۲۳.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۶۶ تا ۷۲ سوره مریم ۸۸/۰۹/۱۴

.Your browser does not support the audio tag

«وَيَقُولُ الْإِنسَانُ أَءِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيّاً (۶۶) أَوَلاَ يَذْكُرُ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئاً (۶۷) فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيّاً (۶۸) ثُمَّ لَنَنزِعَنَّ مِن كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمنِ عِتِيّاً (۶۹) ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَى بِهَا صِلِيّاً (۷۰) وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيّاً (۷۱) ثُمَّ نُنَجِّى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيّاً (۷۲)»

چون سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکه نازل شد و عناصر محوری سوَر مکّی هم اصول دین بود و اصول دین هم توحید و وحی و نبوّت و همچنین در کنار اصول دین خطوط کلی اخلاق و فقه و حقوق مطرح می شد و یکی از برجسته ترین مسائل اعتقادی جریان معاد است و مسئله ی معاد در سوَر مکّی کاملاً مطرح بود آنها تعجّب می کردند خیال می کردند که حیات مجدّد یعنی بازگشت از مَقبرِه و قبرستان به دنیا و زندگی عادی و این را با شگفتی یاد می کردند گاهی می گفتند عجیب است گاهی می گفتند بعید و غریب است و مانند آن.

در سوره ی مبارکه ی «رعد» که بحثش قبلاً گذشت آیه ی پنج این بود که اگر کسی بخواهد تعجّب بکند پیغمبر ما باید از شما تعجّب بکند که شما که منکر معادید نه شما از پیغمبر که مدّعی معاد است تعجّب از انکار منکران معاد است برای اینکه اگر اینها در امکان معاد اشکال داشته باشند خب قوی تر از معاد که مبدأ بود ابتدایی بود دیدند و اگر در تحقّق معاد و ضرورت معاد تردید دارند تعجّب از آنهاست مگر می شود عالَم حسابی نداشته باشد، کتابی نداشته باشد، افراد در برابر کارهایشان مسئول نباشند هر کس هر چه گفت، گفت هر چه کرد، کرد در آیه ی پنج سوره ی مبارکه ی «رعد» می فرماید:«وَإِن تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ»اگر بخواهی تعجّب بکنی از قول اینها تعجّب بکن که منکر معادند می گویند«أَءِذَا كُنَّا تُرَاباً أَءِنَّا لَفِى خَلْقٍ جَدِيدٍ»اگر کسی بخواهد منکر معاد بشود حرف او عجیب و غریب است زیرا معنای حرف او این است که عالَم هرج و مرج است هیچ حساب و کتابی نیست پس اگر کسی در امکان معاد اشکال داشته باشد حرف او عجیب و غریب است برای اینکه مبدأ آنجا که انسان اصلاً چیزی نبود خدا او را آفرید الآن که همه ی عناصر انسان موجود است روحش که اصلاً از بین نرفته بدنش هم که پراکنده شد جمع می کنند و اگر در ضرورت معاد شک دارد در شکّ او تعجّب است می شود عالَم هرج و مرج باشد هر کس هر کاری کرده بکند و هیچ حساب و کتابی در عالَم نباشد«وَإِن تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَءِذَا كُنَّا»حرفهای آنها عجیب است حرفهای آنها غریب است.

ص: ۲۶۹

در آیه ی محلّ بحث همان طوری که جناب زمخشری در کشاف اشاره کردند این «ما» برای تأکید است ما در تعبیرات فارسی می گوییم آیا حقّاً این طور است آیا سزاوار این طور است به جای حقّاً به جای سزاوار و مانند آن کلمه ی «ما» را عربها در این گونه از موارد به کار می برند«أَءِذَا مَا مِتُّ»یعنی «أحقّاً، أینبغی» آیا می شود این کار را کرد، این سزاوار است، این شدنی است

که ما بعـد از پوسـیدن دوباره زنـده بشویم پس این برای تأکید است یعنی خیلی بعید است البته برهانی بر نفی اقامه نکردند لذا قرآن کریم می فرمایـد:«وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ»(۱)منتها اسـتبعاد دارند«وَيَقُولُ الْإِنسَانُ أَءِذَا مَا»یعنی «أحقّاً، أینبغی» آیا شدنی اسـت این«مِتُّ»وقتی مُردنـد«لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيّاً». و بحث در دو مقـام بود مقـام امکان بود و مقام ضـرورت، مقام امکان را فرمود:«أَوَلاَ يَذْكُرُ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئاً»قبلاً هم گـذشت که ما یک خَلق داریم طبق بیانات قرآن کریم یک ابداع، خَلق که در مقابل ابداع است از موادّی تشـکیل می شود که فرمود:«إِنِّي خَالِقٌ بَشَراً مِن طِينٍ»(۲)موادّی قبلاً موجود است ذات اقدس الهی از این مواد بدن می سازد و این خَلق در مقابل ابداع است بدیع و نوآوری اما آن خَلق به معنای اول عام که«اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْ ءٍ»(۳)آن با ابـداع هم همراه است ابـداع یعنی نوآوری نه اینکه عـدم را وجود بکنـد یک، نه اینکه از عـدم چیزی به وجود بیاورد دو، به نحو قضـیه سالبه است نه قضـیه موجبه آفرینش ابـداعی این نیست که عـدم را وجود بکند تا بشود جمع نقیضـین، آفرینش ابـداعی این نیست که عـدم را ماده قرار بدهـد از عدم چیزی را بیافرینند که این مسـتحیل است یا عدم ماده نیست بلکه بازگشت این به قضیه سالبه است این«لَمْ يَكُ شَيْئاً»همین است یعنی چیزی نبود و خدای سبحان اصلِ خلقت را از چیزی درست نکرد مثل اینکه ما صوَر ذهنیه مان الآن قصد کردیم که درختی را، یک قطره آبی را، صحنه ای را ایجاد بکنیم ما از موادّ ذهنی چیزی به عنوان شـجر و حجر نسـاختیم اراده کردیم که در صـحنه ی نفس ما درخت را ایجاد بکنیم کردیم اینها جزء مُبـدعات انـد مبدع آن است که مسبوق به مادّه نیست مکوّنات آن است که مسبوق به ماده اند پس ذات اقدس الهی آن خلقتهای اوّلی اش ابداعی است یعنی از چیزی خلق نکرد قضـیه سالبه است نه قضـیه موجبه«لَمْ يَكُ شَيْئاً»یا در تعبیری که قبلاً در همین سور ه درباره ی زکریا(سـلام الله علیه) آمـده است که«قَدْ خَلَقْتُكَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئاً»(۴)بنابراین این سه مطلب بایـد کاملاً از هم جدا بشود که دوتای آن مسـتحیل است یکی واقع شده آن دوتایی که مستحیل است این است که عدم را وجود بکند این جمع نقیضـین است، از عدم چیزی را بیافرینند که بشود قضیه موجبه و عدم بشود مبدأ قابلی این هم مستحیل است چون عدم لا شیء است سومی این است که قضـیه سالبه است یعنی این الفی را که جزء مبدعات است و خدا ایجاد کرده مثلاً این از چیزی نیست نه از لا شـیء است این همان بیان نورانی حضرت امیر است بیان نورانی حضرت صدیقه کبرا(سلام الله علیهما) است که «لا مِن شیء خلق»،(۵)«ابتدع الأشـیاء لا مِن شیء قبله»(۶)که بازگشـتش به امر سـوم، امر سـوم یعنی امر سوم یعنی قضـیه سـالبه آن دو قضـیه موجبه است«وَلَمْ تَكُ شَيْئاً»(۷)دربـاره ی ضـرورت هم می فرمایـد کـارِ ما با نظم است«إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ»(۸)این همه حقّ مردم را ضـایع بکننـد حقّ الله را ضـایع بکننـد بیراهه بروننـد مـا تمـام محبّت را نسـبت به اینهـا اِعمـال کردیم اینها«عَلَى الرَّحْمنِ عِتِيّاً»عِتیّ هسـتند عُتوّ و تمرّد دارند«عَلَى الرَّحْمنِ»ما به همه ی اینها نعمت دادیم و همه ی نِعَم را به اینها دادیم اینها همه ی نِعم ما را علیه ما صـرف کردند، علیه دین ما صـرف کردند خب اگر کسـی هستی خود و لوازم هستی خود را از ذات اقدس الهی گرفته در کنـار سـفره ی او نشسـته همه ی نِعمی که خـدا به او داد این را گرفته در علیه دین او به کـار برده این می شـود «اشـد علی الرحمن» و چنین کسـی بایـد تنبیه بشود دیگر، بنابراین اگر کسـی منکر معاد باشد حرفِ او عجیب و غریب است نه کسـی که داعیه ی معاد دارد«أَوَلاَ يَذْكُرُ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئاً»لـذا سوگند یاد کرده است قضایای ضـروری گاهی با سوگنـد همراه است گاهی به صورت«لَّا رَيْبَ فِيهَ»همراه است و ماننـد آن، گاهی به صورت«لَا جَرَمَ»(۹)همراه است یا پسوندی دارند یا پیشوندی دارد که نشانه ی ضـروری بودن آن امر است«فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ»اینها اولاً در قبر هم که هسـتند با شیاطین در یک جا مقبورند وقتی هم که مبعوث شدند یعنی از قبر سَر برآوردند با یک گروه تبهکاری که اینها را به چاه انداختند همراه اند«لَنَحْشُرَنَّهُمْ»با شیاطین«ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيّاً»اینها را ما اطراف جهنم می آوریم جهنم هم همان چـاه است، جـایِ آتش است نه آتش مثـل اینکه بگوینـد کنار دریا، کنار رودخانه ولی فعلاً سـخن از نار نیست سـخن از جهنم

است جهنم آن مکانی است که در آن آتش هست جهنم غیر منقول این است.«لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيّاً»به زانوزده. اصل این «جِثیّ» در آیه ی ۲۸ سوره ی مبارکه ی «جاثیه» که اصلاً جاثیه سوره ای است در قرآن کریم به این نام به این صورت آمده است آیه ی ۲۸ سوره ی «جاثیه» این است«وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً»البته خواصّی هم از این چیز مستثنا هستند«كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»دیگر نفرمود «تجزون بما کنتم» فرمود:«تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»خیلیها به زانو می افتند اینجا هم همین طور است«ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيّاً». بعد می فرماید فعلاً سخن از ورود جهنم نیست ما می دانیم چه کسی«أَوْلَى بِهَا صِلِيّاً»است چه کسی نه، کسی که صَلْی او، روسوزی او«يَصْلَى النَّارَ»،(۱۰)روسوزی و درون سوزی او«تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ»(۱۱)یک وقت شما می روید می گویید این نان رویش سوخته است یک مقدار رویش را برمی داریم بعد قابل استفاده است یک وقت است نه، درون و بیرون سوخته است می گویند تصلیه که باب تفعیل رفته کثرت و شدّت و مبالغه را هم به همراه دارد«تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ»بهره ی عذاب همگان نیست عده ای«يَصْلَى»هستند، عده ای«تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ»اند ولی فرمود ما بالأخره می دانیم چه کسی در آتش برود معلوم می شود یک عده نمی روند حالا یا مؤمن اند و نمی روند یا با شفاعت در اثر«خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً»(۱۲)نمی روند همه را ما حاضر می کنیم این بیانی که مرحوم امین الاسلام و دیگران نقل کردند برای آن است احضار همگان در جهنم خودش نعمتی است و خیلی از ماها وقتی جهنم را دیدیم در و دیوار جهنم را می بوسیم می گفتیم تو باعث شدی که ما آلوده نشدیم چون بسیاری از ماها «خوفاً مِن النار» معصیت نمی کنیم کم هستند کسی که «حُبّا لله، شکراً لله» گناه را بدبو بدانند و از گناه فاصله بگیرند و اگر نباشد خوف از نار شما می بینید این همه فضایل برای نماز شب هست کمتر کسی موفّق می شود اما این دو رکعت نماز صبح را برای اینکه تازیانه نخورد می خواند دیگر مگر فضیلتهای نماز شب کم است هر کس به هر جایی رسید از همین راه رسید دیگر ما «شوقاً الی الجَنّه، شوقاً الی المعارف، شوقاً الی الوصول، شوقاً الی المطالب» کمتر کار می کنیم و الاّ راهش آن است اما «خوفاً من النار»، «خوفاً من الصیات» بله این نماز صبح را الاّ ولابد می خوانیم اما نماز شب را غالباً موفق نیستند.

۱- (۱). سوره ی جاثیه، آیه ی ۳۲.

۲- (۲). سوره ی ص، آیه ی ۷۱.

۳- (۳). سوره ی زمر، آیه ی ۶۲.

۴- (۴). الکافی، ج۱، ص۱۳۵.

۵- (۵). بحارالأنوار، ج۲۹، ص ۲۴۰.

۶- (۶). سوره ی مریم، آیه ی ۹.

۷- (۷). سوره ی سجده، آیه ی ۲۲.

۸- (۸). سوره ی مریم، آیه ی ۱.

۹- (۹). سوره ی نحل، آیه ی ۱۰۹.

۱۰- (۱۰). سوره ی اعلی?، آیه ی ۱۲.

۱۱- (۱۱). سوره ی واقعه، آیه ی ۹۴.

۱۲- (۱۲). سوره ی توبه، آیه ی ۱۰۲.

پرسش: این«وَإِن مِّنكَمْ إِلَّا وَارِدُهَا»مربوط به قیامت است یا در دنیا هم هست الآن هم ممکن است صراط و جهنم در اینجا وجود داشته باشد.

پاسخ: خب آن صراطی که در دنیا هست در روایات هم داریم که «الصراط صراطان» صراط دنیا مثلاً امام است، دین است و صراط قیامت همان علی النار است این باید با روایت آنها تطبیق بشود وگرنه الآن بحث در قیامت است برای اینکه صدر و ساقه ی این قسمت درباره ی معاد است آنها که«يَقُولُ الْإِنسَانُ أَءِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيّاً»این بحث از معاد شروع شده است امکان معاد شروع شده بعد به ضرورت معاد رسیده بعد بهشت و جهنم را دارد تشریح می کنند.

خب،«ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَى بِهَا صِلِيّاً»ما می دانیم چه کسی اهل آتش است خیلیها وقتی که جهنم را دیدند لذّت می برند مسرور می شوند که می گویند خوب شد که ما وظایف را انجام دادیم به اینجا ما را نیاوردند. ارائه ی جهنم برای بهشتیها نعمت است خوشحال می شوند چه اینکه ارائه ی بهشت برای دوزخیان حسرت است که می گویند حیف اینجا که ما خودمان را عمداً محروم کردیم اینجا نیاوردیم یا اینجا ما را نیاوردند، بنابراین این چنین نیست که ارائه ی جهنم برای مؤمنان یا برای مخلَصان و امثال ذلك عذاب باشد و با آیات دیگری که به خواست خدا اشاره می شود هماهنگ است پس نشان دادن جهنم برای مؤمنان رحمت است، شکر است اینها خوشحال می شوند«ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَى بِهَا صِلِيّاً * وَإِن مِّنكُمْ»دیگر لحن را برگرداند قبلاً سخن از ضمیر غایب بود جمع غایب بود الآن دیگر مخاطبان خاص پیدا کرده یعنی مخاطبش همان کلّ انسان است این آیات دیگر همه را ملاحظه فرمودید ضمیر جمع غایب«لَنَحْشُرَنَّهُمْ»،«لَنُحْضِرَنَّهُمْ»،«أَيُّهُمْ»،«بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَى»همه جمع غایب است که خطاب به کفار و منافقان و اینهاست اما«وَإِن مِّنكُمْ»دیگر خطاب به همه ی انسانهاست«وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا»وارد آن جهنم می شوید و این مطلب حتمی است و قضای الهی است. از این آیه باید در دو محور بحث کرد یکی اینکه ورود چیست و چگونه همگان وارد می شوند که بخشی از این مطالب در روز چهارشنبه گذشت و مقام ثانی هم اینکه این کار ضروری است الا ولابد می شود یعنی همان طوری که در جریان اصلِ معاد، معاد «حقٌّ لا ریب فیه» یعنی المعاد موجودٌ بالضروره این ورود علی النار هم حقٌّ بالضروره این«حَتْماً مَقْضِيّاً»به منزله ی جهت قضیه است. درباره ی ورود خب هم اقوال مختلف است هم روایات متعدّد است منتها مشکل این است که در جریان فقه خیلی کار شده که اجر همه ی این فقها با انبیا و اولیا باشد درباره ی فقه واقعاً خیلی کار شده روایات فقهی خیلی ارزیابی کردند از قبل از مرحوم شیخ طوسی و خود شیخ طوسی تا متأخّرین که حشر همه ی اینها با انبیا و اولیا روایات فقهی واقعاً خیلی روی آن کار شده اما چند رشته از رشته های علوم اسلامی روی روایاتش آن چنان که باید کار نشده روی روایات تفسیری کار نشده، روی روایات تاریخی کار نشده، روی روایات مقتل کار نشده، روی روایات اخلاقی کار نشده که اینها مشخص بشود صحیحشان کدام است، موثّقشان کدام است، حَسنشان کدام است، مسندشان کدام است، مرسلشان کدام است در روایات تفسیری هم واقعاً هم روایت صحیح وجود دارد هم روایات موثّق وجود دارد هم روایات غیر صحیح اینها باید کار بشود این روایتهایی که در کنزالدقائق و اینها آمده ملاحظه فرمودید آنکه جابر از وجود مبارك پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نقل کردند گفتند این روایت ضعیف است. خب، پس روایت طوری که روایت صحیح باشد و مشکل را حل بکند نیست یا کمتر در دسترس است در این بخش ما باید از شواهد قرآنی کمك بگیریم که اساس بر همان تفسیر قرآن به قرآن است بعد از اینکه این تأمین شد باید از روایات به عنوان شرح، تخصیص، تقیید، تبیین، قرینه استفاده بشود درباره ی ورود هم به معنای حضور و اشراف به کار رفته هم مناسب با

دخول به کار رفته اما نه معنای اِشراف و حضور در سوره ی مبارکه ی «قصص» آیه ی ۲۳ جریان وجود مبارک حضرت موسای کلیم که از مصر به طرف مدین حرکت کردند آیه ی ۲۲ به بعد سوره ی مبارکه ی «قصص» این است«وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ * وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِن دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ»وجود مبارک موسی وقتی وارد سرزمین مدین شد و وارد آبِ مدین شد همین که وارد منطقه ی مدین شد دامدارهایی که کنار آن چاه برای دامشان آب می گرفتند سرِ آن چاه جمع شده بودند که آب بگیرند بعد وجود مبارک موسای کلیم دید دو دختر خانمی دوتا زنی آنجا منتظرند که این مردها آب بگیرند تا اینها بعد بیایند برای دامهایشان آب بگیرند که همان دختران حضرت شعیب بودند تعبیر آیه ی ۲۳ سوره ی «قصص» این است که«وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ»خب وجود مبارک موسی که وارد چاه نشد که«وَرَدَ مَاءَ»یعنی «وَصَل» یعنی «حَضر» یعنی اِشرف پس ورود به معنای وصول نه دخول، معنای وصول، حضور و اشراف است چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «یوسف» هم قبلاً- مشابه این گذشت که وقتی برادران یوسف وجود مبارک یوسف را به چاه انداختند و شبانه با آن قَمیص خون آلود دروغی به حضور یعقوب رسیدند آیه ی نوزده سوره ی مبارکه ی«یوسف»دارد که«وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ»قافله ای از راه رسیده«فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ»آن کسی که مسئول آب آوردن این قافله بود او را فرستادند کنار چاه تا از چاه آب بگیرد خب این شخص که مسئول آبیاری و سِقایت این قافله بود اینکه وارد چاه نشد که همین که حضور پیدا کرد وصول پیدا کرد اشراف پیدا کرد به چاه به او می گویند وارد این چاه است«أَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ»آن وقت این شخصی که وارد هست مسئول آب آوردن هست همین که به چاه رسید«فَأَدْلَى دَلْوَهُ»[(۱)]پس ورود به معنای وصول، حضور و اشراف است ما هم در تعبیرات رایجمان می گوییم این خبر وارد شد یعنی واصل شد دیگر این جریان وارد شد، این گزارش وارد شد، این دستور وارد شد یعنی رسید پس ورود به معنای وصول، حضور و اِشراف است گاهی هم با دخول همراه است نظیر آنچه در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» آمده در سوره ی «انبیاء» آیه ی ۹۸ به بعد این است که«إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَارِدُونَ»شما با معبودهایتان سنگهای جهنّمید یعنی سنگِ ابزار سوخت همین سنگهایی که می پرستید این احجاری که می پرستید اینها موادّ سوخت و سوز جهنّمی تان خواهد بود خب شما هم همچنین. در اینجا ورود به معنای دخول است«لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلِهَةً مَّا وَرَدُوهَا»اگر این بُتها اِله بودند که نمی سوختند که خب پس ورود در این دو آیه با دخول همراه است نه با اِشراف پس در خود قرآن کریم ورود گاهی به معنای حضور و وصول است، گاهی به معنای دخول لکن جامع اینها همان طوری که سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) اشاره فرمودند می تواند به معنی اشراف باشد، به معنی حضور باشد، به معنی وصول باشد لکن وصول کلّ شیء و حضور کلّ شیء و اِشراف کلّ شیء بحسبه اگر ما گفتیم فلان شخص وارد مجلس شد نه یعنی بیرون هست و اشراف پیدا کرد وارد مجلس شد دیگر یعنی داخل شد پس با قرینه، با پسوند، پیشوند، مضاف، مضاف الیه و مانند آ ن مشخص می شود که ورود به معنای صِرف اشراف است یا با دخول همراه است در جریان«وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ»[(۲)]معلوم می شود به معنی اِشراف است در جریان ورود خبر که می گوییم خبر وارد شد به معنی وصول است اما وقتی گفتند فلان کس وارد مجلس شد یعنی داخل شد دیگر اینجا آیا ورود جهنم به معنای دخول است یا به معنی اِشراف هر دو ممکن است.

۱- (۱۳). سوره ی یوسف، آیه ی ۱۹.

۲- (۱۴). سوره ی قصص، آیه ی ۲۳.

پرسش: با دخول سازگار است چون ادامه اش این است که«ثُمَّ نُنَجِّی».

پاسخ: بله، آن هم با این سازگار است با آن هم منافات نـدارد چون دارد که«وَنَـذَرُ الظَّالِمِینَ فِیهَا جِثِیّاً»یعنی دیگران را به همان حالت جاثی که قبلاً بود همان طور نگه می داریم آنجا که جِثیّ بود حول جهنم بود الآن هم حول جهنّم اینها را نگه می داریم درست است که با آن می سازد یعنی با دخول می سازد ولی با اشراف هم می سازد.

خب، بنـابراین این روایتی که از جـابر نقـل شـده که می گویـد من با دو گوشم از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) شـنیدم وگرنه کَر بـاد این دو گـوش و آن این است که وقـتی بهشتیـان وارد بهشت شدنـد به آن وجود مبـارک حضـرت عرض می کننـد که خـدا در قرآن فرمود همه ی شـما وارد جهنم می شویـد پس چطور ما را از جای جهنم نیاوردند؟ حضـرت می فرمایـد آوردنـد جهنم خاموش بود شـما متوجّه نبودیـد درست است که این روایت را تقویت نکردنـد از نظر سـند صـحیح نیست لکن این می توانـد مؤیّـد باشـد به اینکه ممکن است ورود به معنای دخول باشـد لکن همان طوری که در همان روایات هست نظیر ورود و دخول وجود مبارک حضـرت ابراهیم باشد در آتش که«یَا نَارُ کُونِی بَرْداً وَسَلاَماً»[(۱)](#content_note_272_1)و وارد آتش شد لکن آتش گلسـتان بـود و اگر دربـاره ی مؤمنـان روایـتی وارد شـده کـه آتشِ جهنـم بـه مـؤمن می گویـد «جُزْ یـا مـؤمن فقـد أطفأ نورک»[(۲)](#content_note_272_2)همین است که آتش جهنم به مؤمن می گوید شـما بگذرید از اینجا عبور کنید برای اینکه نورِ شـما نارِ مرا خاموش کرده است درست است این روایت ضـعیف است اما می تواند ورود به معنای دخول را هم توجیه کند چون آخر ما می گوییم اگر هم اینهـا وارد بشونـد یقینـاً عـذاب ندارنـد چرا، برای اینکه در همان آیات سوره ی مبارکه ی «انبیاء» که سـخن از ورود به معنای دخول به زعم بعضـیها به معنای دخول هست در همان سوره ی «انبیاء» آیه ی صـد به بعد این است که«إِنَّ الَّذِینَ سَبَقَتْ لَهُم مِنَّا الْحُسْنَی أُولئِکَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ * لاَ یَسْمَعُونَ حَسِیسَهَا وَهُمْ فِی مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ * لاَ یَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَکْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلاَئِکَهُ هذَا یَوْمُکُمُ الَّذِی کُنتُمْ تُوعَدُونَ»[(۳)](#content_note_272_3)خب جهنمی که غرّشـش تا راه دور می رسد، جهنمی که وقتی جهنمیها را دیـد نعره می زند«إِذَا رَأَتْهُم مِن مَکَانٍ بَعِیدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَیُّظاً وَزَفِیراً»[(۴)](#content_note_272_4)نه «إذا رأوهـا» رؤیت را به خود جهنم نسبت می دهد فرمود وقتی آتش جهنم کفار را از دور ببینـد نعره می زنـد ما دلیلی نـداریم که اسـناد رؤیت به نار جهنّم را مجاز بداند که بله، در نار دنیا ممکن است کسـی بگوید نارِ دنیا که تشخیص نمی دهد نمی فهمد، اما«إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَهَ لَهِیَ الْحَیَوَانُ»[(۵)](#content_note_272_5)مجموعه ی جهـان آخر مجموعه ی حیات است یک موجود بی جان ما نـداریم اگر در آخرت هر چه هست زنـده است آتشـش هم زنـده است و درک هم دارد و اسـناد رؤیت به نار هم می شود حقیقی، اسـناد إلی ما هو له است«إِذَا رَأَتْهُم مِن مَکَانٍ بَعِیدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَیُّظاً وَزَفِیراً»[(۶)](#content_note_272_6)با اینکه از راه دور نعره می زند مع ذلک اصـلاً صدای آتش را اینها نمی شـنوند«لاَ یَسْمَعُونَ حَسِیسَهَا»حَسیس آن صـدای نرم است دیگر که به زحمت به حس بیایـد صـدای ضـعیفش هم مثل اینکه غرّشـی بشود، رعـد و برقی بیاید انسان اصـلاً به نحو ضـعیف هم احسـاس نکنـد خب اگر این آیـات دارد که مؤمنان از جهنم دورنـد و اگر در این آیات آمـده اسـت که«لاَ یَسْمَعُونَ حَسِیسَهَا»و اگر در این آیات آمده است که فرشـته ها به مؤمنان می گویند امروز روز شـماست معلوم می شود که اگر هم وارد بشوند نظیر ورود خلیل خدا نسبت به آتش است چه ورود به معنای وصول باشد قابل قبول است، چه ورود به معنای دخول باشد باز هم قابل قبول است محذوری از این جهت نیست.

۱- (۱۵). سوره ی انبیاء، آیه ی ۶۹.

۲- (۱۶). بحارالأنوار، ج۸، ص۲۴۹.

۳- (۱۷). سوره ی انبیاء، آیات ۱۰۱ _ ۱۰۳.

۴- (۱۸). سوره ی فرقان، آیه ی ۱۲.

۵- (۱۹). سوره ی عنکبوت، آیه ی ۶۴.

۶- (۲۰). سوره ی فرقان، آیه ی ۱۲.

پرسش: نمی شود گفت این ورود به جهت دنیاست؟

پاسخ: درست است که دنیا در حقیقت گوشه ای از جهنم برای عده ای خواهد بود اما صدر و ساقه ی این آیات مربوط به معاد است برای اینکه از آیه ی ۶۵ به بعد همه اش درباره ی قیامت است«وَيَقُولُ الْإِنسَانُ أَءِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا»بعد جواب می دهد که این«أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنسَانُ»که قبلًا نبود ما این را به وجود آوردیم یک، بعد سخن از جهنم است، حول جهنم است، به زانو زدن است.

پرسش: به لحاظ برخیها می فرمایند:«وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا».(۱)

پاسخ: خب بعد که یک پارگراف دیگر است آن بعد یک فصل دیگر است اما این در متنِ جریان بهشت و جهنمِ قیامت است دیگر، خب.

این مقام اول است یعنی همه چه ورود به معنای وصول باشد قابل قبول است، چه ورود به معنای دخول باشد قابل قبول است، چه ورود به معنای مرور علی صراط النار باشد قابل قبول است چون آن تعبیر سوم است دیگر تعبیر سوم آن است که وارد می شوید یعنی بر صراط می گذرید این صراط هم برای یک عدّه خیلی باریک است «أدقّ مِن الشَعْر و أحدّ مِن السيف»(۲)است باید از این بگذرند طرف راستش آتش، طرف چپش آتش، زیرش آتش ولی برای مؤمنان این صراط وسیع است که اینها «كالبرق الخاطف» می گذرند. خب، پس اگر ورود مثل اینکه می گویند وارد آب شده اگر پُلی باشد روی آب این پل را خود آدم باید بسازد دیگر در آن بحثهای اخلاق ملاحظه فرمودید ما با بدنی محشور می شویم که خودمان بسازیم یا سیاه روی یا سفیدروی بالأخره یا زشت یا زیبا بعضیها خیلی زیبایند بعضیها خیلی زشت اند خود ما باید بسازیم یعنی موادّ خام را باید تهیه کنیم تا برایمان بسازند یک وقت است که از پَرنیان یک مواد می دهیم یک وقت می بینیم که از زغال سنگ ما مواد می دهیم.

۱- (۲۱). سوره ی مریم، آیه ی ۷۳.

۲- (۲۲). الکافی، ج۸، ص۳۱۲.

پرسش: حاج آقا«إِنَّ جَهَنَّمَ لَمحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ»مگر برای دنیا نیست شامل این آیه نمی شود؟

پاسخ: درست است نه، آنجا چون ما قرینه داریم در قرآن دو آیه است که یکی مطلق است یکی مقیّد چون مُثبتین انـد حمل مطلق بر مقیّد دیگر لازم نیست«إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ»(۱)امروز هم اینها«يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ»(۲)در آیه ی دیگر که مقیّـد است دارد«إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ * يَوْمَ يَغْشَاهُمُ»اینها چون مثبتین اند آن مطلق بر مقیّد حمل نمی شود امروز هم اینهـا در جهنم انـد یـک بیـان نورانی حضـرت رسول به حضـرت امیر(سـلام الله علیهما) دارد که، که ۲۷، ۲۸ روایـت است که مرحوم صـدوق(رضوان الله علیه) در امالی نقل کرده همین حـدیث معروف که «أنا مـدینه العلم و علیٌّ بابها»(۳)۲۷، ۲۸ روایت است در بعضـی از این روایـات ۲۷، ۲۸گـانه دارد که «أنـا مـدینه الحکمه و هی الجَنّه و أنت یـا علیّ بابها»(۴)من شهر حکمتم، حکمت بهشت است و تو درِ این حکمتی منتها درِ این شـهر این چنین نیست که جای مخصوصی باشد نظیر درِ یک سالن تمام اطراف این شـهر در است این چنین نیست که وجود مبارک حضرت امیر یک گوشه ی نبوّت را نشان بدهد تمام اطراف مدینه عنایت علی است. خب، فرمود: «أنا مدینه الحکمه و هی الجَنّه و أنت یا علیّ بابها».

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۶۸ تا ۷۲ سوره مریم ۸۸/۰۹/۱۶

Your browser does not support the audio tag.

«فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيّاً (۶۸) ثُمَّ لَنَنزِعَنَّ مِن كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمنِ عِتِيّاً (۶۹) ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَى بِهَا صِلِيّاً (۷۰) وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيّاً (۷۱) ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيّاً (۷۲)»

ص: ۲۷۴

۱- (۲۳). سوره ی عنکبوت، آیه ی ۵۴.

۲- (۲۴). سوره ی الرحمن، آیه ی ۴۴.

۳- (۲۵). امالی صدوق، ص۳۴۵.

۴- (۲۶). امالی صدوق، ص۳۸۸.

چون سوره ی مبـارکه ی «مریم» در مکه نـازل و مسائل اساسـی سوَر مکّی اصول اعتقادی است یعنی توحیـد و وحی و نبوّت و بخشـی از خطوط کلی اخلاـق و حقوق مطرح است در اینجـا جریـان معـاد را ذکر فرمود و دو مطلب دربـاره ی معاد ذکر کرد یکی اینکه معـاد ممکن است به دلیـل خلقت اول، دوم اینکه معاد ضـروری است یعنی حتماً واقع می شود که «إن المعاد حقٌّ لا ریب فیه». آیات معاد سه طایفه است گاهی بخشـهای رحمت و بهشت مطرح است گاهی کیفر و عـذاب مطرح است گاهی در بخشـی از آیـات دیگر هم سـخن بهشت و جزا مطرح است هم سـخن جهنم و کیفر، در اینجـا بالاصاله به طرف عـذاب و کیفر اشاره شـده و در کنارش از رحمت هم سـخن به میان آمـده چون آغاز این مبحث از انکار منکران معاد سـخن به میان آمد لذا

بخش اساسی این قسمت مربوط به جهنّم و کیفر جهنّمیهاست اینکه فرمود حتماً ما اینها را جمع می کنیم با شیاطین این یک نحوه عذاب است بعد اینها را کنار جهنم احضار می کنیم این هم احضار به جلب کردن یک نحوه عذاب است بعد فرمود آن کسی که اظلم است جزء ائمه کفر است«أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمنِ عِتِيّاً» است این را وارد جهنم می کنیم عذاب می کنیم این هم یک مطلب است دیگران ممکن است مشمول رحمت الهی باشند تخفیف عذاب باشند لذا درباره ی آنها بالصراحه نفرمود ما آنها را عذاب می کنیم فرمود:«ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ» به کسی که«أَوْلَى بِهَا صِلِيّاً». بعد لحن خطاب را عوض کرد از مُغایب به مخاطب آمد و کلّ بشر را خطاب کرد اعمّ از مؤمن و کافر، متّقی و عاصی فرمود:«وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» ضمیر«وَارِدُهَا» به جهنم برمی گردد نه به«حَوْلَ» برای اینکه سایر ضمایر به جهنم برمی گردد یک، و«حَوْلَ» مذکر است و این ضمیر مؤنث است دو، بنابراین این ضمیر به خود جهنم برمی گردد«وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» این ورود اگر به معنای اِشراف باشد نظیر آن دوتا شاهدی که یکی در سوره ی «قصص» بود یکی در سوره ی «یوسف»«وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ»(۱)که در سوره ی «قصص» بود یا«فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ»(۲)که در سوره ی «یوسف» بود آنجا ورود به معنی حضور و اشراف است اگر به معنای حضور و اشراف باشد که محذوری ندارد اشراف جهنّمیها برای کیفر است و غمناک شدن و غصّه خوردن آنهاست و احضار بهشتیها برای شکرگزاری است که چنین جایی بود و خدای سبحان ما را هدایت کرد و ما مبتلا به اینجا نشدیم و اگر ورود به معنای دخول باشد که در بخشی از آیات سوره ی مبارکه ی «انبیاء» داشت فرمود:«إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَارِدُونَ»(۳)یا«يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ»(۴)که بخشی در سوره ی «انبیاء» بود بخشی در سوره ی «هود» آنجا ورود به معنای دخول است اگر ورود به معنای دخول باشد ورود همگان به جهنم محذوری ندارد برای اینکه جهنم جای آتش است نه خود آتش مثل اینکه ورود موسای کلیم و مؤمنان به دریا، ورود فرعون و آل فرعون و درباریان فرعون به دریا هر دو حق بود منتها وجود مبارک موسی وارد دریا شد و دریا خشک بود فرعون و آل فرعون وارد دریا شدند و«فَغَشِيَهُم مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ»(۵)دریا خانه ی آب است نه آب، جهنم خانه و اتاق آتش است جای آتش است نه آتش، بنابراین برابر آیات فراوانی که دارد«أُولئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ»(۶)یک،«لاَ يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ»(۷)دو، و آیات دیگر نشان می دهد که بهشتیها و مردان باتقوا از عذاب دورند نه از جهنم از آتش دورند، از عذاب دورند، از کیفر دورند، اما وارد جهنم بشوند و از نزدیک جهنم را ببینند و شکرگزاری کنند که رحمت است پس اگر ورود به معنای دخول باشد دخولِ در جهنم عذاب نیست مثل اینکه دخول در دریا عذاب نیست اگر موسای کلیم وارد دریا شد«فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقاً فِي الْبَحْرِ يَبَساً»(۸)نصیب اوست و از دریای خشک می گذرد یعنی آبهای رفته است و آبهای نیامده نمی آید یک سدّ آبی درست می شود این وسط می شود خشک نه تنها معبَر می شود نه تنها فرمود:«فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقاً فِي الْبَحْرِ» بلکه«يَبَساً» را ذکر کرد که اینجا جای خشک است بالأخره کفشتان پایتان تَر نمی شود این طور اینجا هم کفشتان پایتان اصلاً گرم نمی شود این طور، اگر این باشد و همان طوری که برای وجود مبارک ابراهیم شد«يَا نَارُ كُونِي بَرْداً وَسَلاَماً»(۹)این چنین می شود پس ورود در آنجایی که آتش است به معنای عذاب نیست ورود در خود آتش و عذاب رنجیدن و سوختن عذاب است پس اگر ورود به معنای دخول باشد باز هم قابل جمع است هم شواهد آیه ای دارد هم شواهد روایی بر فرض این روایات ضعیف باشد آیات اصلِ مسئله است.

۱- (۱) . سوره ی قصص، آیه ی ۲۳.

۲- (۲) . سوره ی یوسف، آیه ی ۱۹.

۳- (۳) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۹۸.

۴- (۴) . سوره ی هود، آیه ی ۹۸.

۵- (۵) . سوره ی طه، آیه ی ۷۸.

۶- (۶) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۱۰۱.

۷- (۷) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۱۰۲.

۸- (۸) . سوره ی طه، آیه ی ۷۷.

۹- (۹) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۶۹.

پرسش: روایت نبوی است روایت می فرماید که بعضی که از قبر بیرون می آیند مستقیماً به بهشت می روند و ملائکه از اینها می پرسند که آیا جهنم را دیدید، می گویند «ما رأینا شیئاً».(۱)

پاسخ: بله، آن جابر می گوید که من با دو گوشم از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) شنیدم و اگر نشنیده باشم و این حرف را گفته باشم این دو گوشم کَر باشد که بهشتیها وقتی وارد بهشت شدند به پیغمبر عرض می کنند که اینکه در قرآن گفته شد«إِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» همه باید از جهنم بگذرند ما جهنّمی را ندیدیم فرمود شما از جهنم عبور کردید منتها او خاموش بود این روایت گرچه سندش ضعیف است ولی از بهترین لطایف روایی ماست منتها در آن روز چهارشنبه روز قبل از تعطیل عرض کردیم که در روایات فقهی این بزرگان خیلی زحمت کشیدند سعیشان مشکور و اما در این رشته های دیگر یعنی روایات تفسیری، روایات تاریخی، روایات مقتلی، روایات اخلاقی و سایر روایات اینها روی آن کار نشده بسیاری از روایات است که در بحثهای تفسیری آمده می گوییم مجهول است و چون اگر کار می شد خب یا صحیح بود یا حَسن بود یا موثّق بود در بحثهای مقتل هم همین طور است در بحثهای تاریخ هم همین طور است الآن اگر کسی در رشته ی تاریخ شناسی یا شیعه شناسی بخواهد کار کند با زحمت روبه روست اگر بخواهد در این رشته ها مجتهد باشد آسان نیست اما بخواهد در فقه مجتهد بشود خیلی سخت نیست چون خیلی کار روی آن شده هم کتابش فراوان است، هم مطالبش فراوان است، هم ادله اش فراوان است، هم رجال و درایه اش فراوان است، حیف این روایت که سند معتبری ندارد خب ولی آیات تثبیت می کند آن وقت این روایت چون سند ندارد در حدّ تأیید است نه دلیل معتبر.

ص: ۲۷۶

۱- (۱۰) . بحارالأنوار، ج ۱۰۰، ص۲۵.

مطلب سوم آن است که اگر ورود به معنای اِشراف نبود و ورود به معنای دخول نبود به معنای مرور علی الصراط است وقتی پُلی روی جهنّم باشد صادق است که همه شان وارد می شوند از این در، وارد این رودخانه می شوند و می روند ورودشان به همین عبور از پل هست بعضیها می افتند بعضیها عبور می کنند «کالبرق الخاطف» اینکه در بعضی از آیات دارد که«عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ»(۱)«نَکب عن الصراط» یعنی سقوط کرده، افتاده این کسی که در جاده می لغزد به طرف راست یا به طرف چپ سقوط می کند می گویند «نَکب عن الصراط»«عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ» «ناكِب» یعنی ساقط اما عده ای که «کالبرق الخاطف» می گذرند اینها«جزناها فهی خالدون» و امثال ذلک دارند.

مطلب بعدی آن است که این تعبیر«ثُمَّ نُنَجِّی الَّذِینَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِینَ فِیهَا جِثِیّاً» با معنای دوم أنسب است یعنی ورود به معنی دخول ظاهر آیه این است که همه وارد جهنم می شوند ما یک عدّه که اهل تقوا هستند نجات می دهیم بقیه را همان طور نگه می داریم اگر ورود به معنای اِشراف باشد«ثُمَّ نُنَجِّی الَّذِینَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِینَ فِیهَا جِثِیّاً» این«فِیهَا» یعنی در خود جهنم،«نَذَرُ» یعنی همین طور به حال قبلی رها می کنیم خب این نه با ضمیر«فِیهَا» سازگار است نه با کلمه ی«نَذَرُ» اگر به معنای اشراف باشد مناسب با«ثُمَّ نُنَجِّی الَّذِینَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِینَ فِیهَا جِثِیّاً» این است که ورود به معنای دخول باشد منتها این سؤال می ماند که«نُنَجِّی» ما متّقیان را نجات می دهیم اول اینها را وارد جهنم می کنیم بعد نجات می دهیم از چه چیزی نجات می دهیم، چطوری اینها وارد جهنم می شوند این در ذیل آیه ی سوره ی مبارکه ی «بقره» در جریان «آیهالکرسی» آنجا بحثش گذشت که تَنْجِیه، اخراج مِن الظلمات إلی النور این گونه از عناوین دوتا مصداق دارد یک مصداقش دفع است یک مصداقش رفع درباره ی مؤمنان که فرمود:«اللّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ»(۲)خب آن مؤمنی که از خانواده ی با ایمان و با تقوا تربیت شده دوران کودکی و نوجوانی و جوانی اش را با ایمان گذرانده این در ظلمت نبود تا خدای سبحان او را از ظلمت به نور خارج کند اولیای الهی این چنین اند، معصومان این چنین اند حالا بگوییم معصومان خارج از بحث اند ولی بالأخره خیلی از مؤمنین اند که سابقه ی ظلمت و کفر و شرک نداشتند اینکه فرمود:«اللّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ» اما«وَالَّذِینَ كَفَرُوا أَوْلِیَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ یُخْرِجُونَهُم مِنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُمَاتِ» این درست است برای اینکه هر کسی بر فطرت توحید خلق شده «کل مولودٍ یولد علی الفطره»(۳)با نفسی که«فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»(۴)خلق شده، پاک خلق شده، طیّب و طاهر خلق شده در اثر تربیتِ غلط این از نور به ظلمت می آید این درست است اما مؤمنینی که با فطرت توحید خلق شدند و همان فطرت محفوظ ماند خدا می فرماید ما اینها را از ظلمت به نور خارج می کنیم این دوتا مصداق دارد اگر مؤمنی خدای ناکرده لغزید بعد در اثر شمول رحمت الهی توبه کرد این از ظلمت به نور بیرون می آید این رفع است و اما مؤمنانی که از خاندان طیّب و طاهر رشد کردند و در آنجا به سر بردند این دفع است و نه رفع آنجا هم مرحوم امین الاسلام این را ذکر کرده که گاهی اخراج به معنای دفع است گاهی به معنای رفع مثلاً در تعبیرات عرفی اگر یک جا همایشی باشد یک جا محفلی باشد ورودش شرایطی داشته باشد کسی که فاقد شرط باشد بخواهد وارد آن همایش و مجلس بشود این را راه نمی دهند اینها به یکدیگر می گویند که نروید که بیرونتان می کنند، بیرونتان می کنند معنایش این نیست که شما را اجازه می دهند بروید داخل بعد از ورود بیرونتان می کنند معنای اینکه بیرونتان می کنند این است که راه نمی دهند پس گاهی اخراج به معنای رفع است کسی که هست این را بیرون می کنند، گاهی به معنای دفع است یعنی نمی گذارند وارد بشوند خدای سبحان مؤمنین را از ظلمت خارج می کند إمّا دفعاً أو رفعاً اگر کسی ـ معاذ الله ـ مبتلا شد در اثر توبه ی الهی خدا او را از ظلمت بیرون می آورد و اگر کسی به شکر الهی موفق شد آلوده نشد خدا او را دفعاً و نه رفعاً از ظلمت به نور

خارج می کند یعنی نمی گذارد او وارد ظلمت بشود تَنْجِیه هم این چنین است.

ص: ۲۷۷

۱- (۱۱) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۷۴.

۲- (۱۲) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۷.

۳- (۱۳) . الکافی، ج۲، ص۱۳.

۴- (۱۴) . سوره ی شمس، آیه ی ۸.

پرسش: ظلمت برای همه هست چون می فرماید:«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِینَ».(۱)

پاسخ: بله خب دیگر اما اسفل السافلین به معنی ظلمت نیست به معنی دنیاست در دنیا همه هستند اما خیلیها هستند که بر اساس فطرت اند و سابقه ی آلودگی ندارند اگر سابقه ی آلودگی نداشتند و علی الفطره بودند مثل انبیا، اولیا، معصومین، افراد باتقوا اینها سابقه ی ظلمت و کفر و شرک و طغیان و عصیان نداشتند ولی توفیق الهی شامل حال آنها می شود اینها را نمی گذارد وارد جهنم بشوند بنابراین اخراج هر دو قِسم را می گیرد، تَنجیه هم هر دو قِسم را می گیرد اگر کسی مؤمن بود ولی مقداری گناه کرد به مقدار گناهش گرفتار سوخت و سوز می شود بعد نجات پیدا می کند و اگر اصلاً گناه نکرد یا اگر گناه کرد در دنیا تطهیر شد در حال مرگ تطهیر شد یا در برزخ تطهیر شد مشمول شفاعت شد بالأخره تطهیر شد اصلاً وارد عذاب نمی شود مثلاً جریان فشار قبر یا حال احتضار اصلاً برای مؤمن نیست این طور نیست که هر کسی در هنگام مرگ رنج ببیند یا در قبر فشار ببیند فشار قبر برای یک گروه خاصّی است برای یک عدّه که قبر «روضةٌ مِن ریاض الجَنّه» هیچ فشاری نیست حالت احتضار هم همین طور است برای یک عده ممکن است در زمان بیماری درد بکِشند اما وقتی که طبیب جواب کرد که دیگر این دستگاه بدن آماده برای پذیرش دارو نیست از آن به بعد این بیمارِ در حال رفتن در کمال نشاط و لذّت است درست است که به بیماریهای سخت مبتلا بود اما الآن دیگر بدن شروع به فعالیت نمی کند این با بدنِ دیگری که وارد برزخ می خواهد بشود مأنوس است اصلاً درد را احساس نمی کند، بنابراین این فشار احتضار یا فشار قبر برای همه نیست اگر عدّه ای محکوم به عذاب بودند این«نُنَجّی» به عنوان رفع است صادق است و اگر واقعاً با تقوای کامل بودند این تَنجیه به معنای دفع است و نه معنای رفع«ثُمَّ نُنَجِّی الَّذِینَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِینَ فِیهَا جِثِیّاً».

ص: ۲۷۸

۱- (۱۵) . سوره ی تین، آیات ۴ و ۵.

پرسش: حاج آقا ببخشید اگر تنجیه به معنای دفع هم باشد همان طوری که به اصطلاح در حدوث نیاز به هدایت الهی دارد در بقا هم نیاز به هدایت الهی دارد.

پاسخ: بله خب همیشه هدایت است منتها آنجا هدایت تکوینی است ایشان در دنیا برابر هدایت تشریعی تا زنده بود موفق بود به ایمان و عمل صالح از آن به بعد هم راه بهشت را به او نشان می دهند فرشته ها می آیند یک عده استقبال می کنند یک عده بدرقه می کنند«وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَراً»(۱)فرشته ها با بدرقه اینها را وارد بهشت می کنند این مشکلی ندارد اگر مشمول رحمت الهی باشد این تنجیه به معنای دفع عذاب است نه معنای رفع.

پرسش: استاد ببخشید تنجیه به معنای دفع خلاف ظاهر معناست.

پاسخ: نه نجات دادن مثل خارج کردن در «آیهالکرسی» که دارد«اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»(۲)ظاهر اخراج چیست، ظاهر بیرون کردن چیست، ظاهرش این است که اینها در ظلمت بودند خدا اینها را از ظلمت بیرون آورد ظلمت در «آیهالکرسی» همان به معنای کفر و نفاق و شرک و اینهاست خب مؤمنی که از اول از خانواده ی طیّب و طاهر به در آمده این سابقه ی شرک و کفر و نفاق ندارد که این بر اساس توحید و فطرت رشد کرده در آنجا هم امین الاسلام(رضوان الله علیه) اشاره کردند که اخراج به معنای دفع است یعنی خدای سبحان نمی گذارد اینها وارد جهنم، وارد ظلمت بشوند تعبیرات عرفی ما هم همین طور است ما اگر بگوییم آقا نروید، بیرون می کنند نه معنایش این است که شما را اجازه می دهند بروید وارد مجلس بشوید بعد از ورود بیرونتان می کنند می گویند نروید بیرونتان می کنند یعنی راه نمی دهند اگر کسی اشتباهی رفته او را هم بیرون می کنند. هذا تمام الکلام فی المقام الأول که«إِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» بعد فرمود:«كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيّاً».

۱- (۱۶) . سوره ی زمر، آیه ی ۷۳.

۲- (۱۷) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۷.

پرسش: این آیه با «سبقت رحمته علی غضبه»(۱)نمی سازد این آیه در جهنم

پاسخ: چرا این هم رحمت است دیگر بهشتیها وقتی وارد جهنم می شوند خدا را شکر می کنند این رحمت الهی است می گویند خوب شد که ما اینجا معصیت نکردیم که اینجا بیاییم چقدر لذّت می برند بهشتیها از دیدن جهنم چون این جهنم گرچه شبیه آیات سوره ی مبارکه ی «حدید» نیست یعنی از آن قبیل نیست ولی آن می تواند تقریر به ذهن را به عهده بگیرد در سوره ی «حدید» دارد که دیواری رسم می شود«فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَهُ وَظَاهِرُهُ مِن قِبَلِهِ الْعَذَابُ»(۲)این طرفش آتش است آن طرفش رحمت است خب حالا این جداری هست این رحمت ما چنین چیزی در دنیا نداریم که پرده ای بکشند دیواری بکشند این طرفش بهشت آن طرفش جهنم خب چنین چیزی هست که«فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَهُ وَظَاهِرُهُ» اینهایی که این طرف را نگاه می کردند می سوزند آنهایی که آن طرف را نگاه می کردند در رفاه اند اگر خدای سبحان رحمتش بر غضبش غالب است چه اینکه هست این را در محاسبه بررسی می کند دیگر الآن سخن از محاسبه و موقِف عرض اعمال و حساب و سنجش و تطایر کتب که نیست از همه ی مواقف گذشتند به آن بخش پایانی رسیدند این پنجاه هزار سالی که هست پنجاه هزار موقفی که هست یا کمتر و بیشتر باید عرض اعمال بشود در سَبق رحمت بر غضب اینجا جایش است در محاسبه اینجا جایش است.

پرسش: دور از بهشت باشد این روایت درست است ولی دور از جهنم است آخر.

ص: ۲۸۰

۱- (۱۸) . بحارالأنوار، ج۹۵، ص۲۳۲.

۲- (۱۹) . سوره ی حدید، آیه ی ۱۳.

پاسخ: برای روز جهنم نعمت است برای اینکه بهشتیها وقتی چنین جایی را می بینند می گویند خدا را شکر که هدایت الهی شامل حال ما شد ما دست به آلودگی نزدیم و به این مبتلا نشدیم اگر کسی این خطر را نمی بیند که نمی تواند شکر کند که دیگر نمی دانند که جهنم چه خبر است کیفر تبهکاری چیست اما وقتی که می بینند می گویند خدا را شکر که ما را نجات داد«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ»(۱)بنابراین این رحمتی است برای خدا از رحمت الهی است اما سبقت رحمت بر غضب در موقف عرض اعمال و تطایر کتب و محاسبه و میزان و آنجاهاست که آنجا خدای سبحان گروهی که«خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَآخَرَ سَیِّئاً»(۲)آنها را بررسی می کند مشمول شفاعت می شوند یا نمی شوند بر اساس رحمت الهی با آنها رفتار می کند اما آنها که جمع بندی شده اهل سوخت و سوزند وقتی از این طرف می آیند«نَذَرُ الظَّالِمِینَ فِیهَا جِثِیّاً». هذا تمام الکلام فی المقام الأول که«إِن مِّنکُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» اما عمده«کَانَ عَلَی رَبِّکَ حَتْماً مَقْضِیّاً» این تعبیر حتمی بودن، تعبیر به قضای الهی با تعبیر به«کَانَ» نشانه ی تثبیت این امر است که این امر، امر یقینی است همان طوری که اصل معاد ضروری است اصل جهنم و سوخت و سوز عده ای هم ضروری است اینکه فرمود:«کَانَ عَلَی رَبِّکَ حَتْماً مَقْضِیّاً» بر خدا لازم است مستحضرید که قرآن کریم ذات اقدس الهی را مبدأ آفرینش جمیع اشیاء می داند بر اساس آیه ی«اللَّهُ خَالِقُ کُلِّ شَیْ ءٍ»(۳)هر چیزی که مصداق شیء است مخلوق خداست اگر لا شیء بود معدوم بود که هیچ از او خبری نیست اگر شیء بود مخلوق خداست این یک، اصل دوم آن است که به نحو ایجاب کلی موجبه ی کلیه همان طوری که خدای سبحان آفریدگار است پروردگار هم هست همه چیز را او می پروراند او«رَبِّ الْعَالَمِینَ»(۴)است،«رَبُّ کُلِّ شَیْ ءٍ»(۵)است،«رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ»(۶)است،«بِیَدِهِ الْمُلْکُ»(۷)است یک،«بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْ ءٍ»(۸)است دو، پس پروردگار همان آفریدگار است این دو اصل، اصل سوم آن است که در نظام تکوین صدر و ساقه ی عالَم سپاه و ستاد الهی اند«لِلَّهِ جُنُودُ السَّماوَاتِ والْأَرْضِ»(۹)چیزی در عالَم نیست که سرباز خدا نباشد لذا جنگ در برابر خدا فرض ندارد نه فرضش محال است نه اینکه فرض دارد و شکست می خورند برای اینکه سرباز تکوینی انسان در برابر انسان نیست ممکن است دیگری سرباز تشریعی باشد و نافرمانی کند اما سرباز تکوینی اعضا و جوارح هر کسی در اختیار اوست دیگر دست آدم که علیه آدم کار نمی کند که چون دست تمام حرکات قبض و بسطش به اراده ی خود آدم است اگر«لِلَّهِ جُنُودُ السَّماوَاتِ والْأَرْضِ» حق است کما هو الحق پس فرض ندارد که چیزی در برابر خدا باشد این سه اصل، لذا اگر خدای سبحان ــ معاذ الله ــ خواست کسی را بگیرد دیگر از جای دیگر لشکرکشی نمی کند برای اینکه خود این آقا فکر او، عقل او، وهم و خیال او، شهوت و غضب او، دست و پای او سرباز خداست خدا او را با زبانش می گیرد یک جا امضا می کند گرفتار می شود، یک جا نباید برود می رود گرفتار می شود، حرفی نباید بزند می زند گرفتار می شود با زبان او، او را می گیرد این بیان نورانی حضرت امیر مصداق همان اصل کلی است که فرمود: «أَعْضَاؤُکُمْ شُهُودُهُ وَ جَوَارِحُکُمْ جُنُودُهُ» اعضا و جوارح شما فرمود سربازان او هستند مبادا خیال بکنید او اگر کسی را خواست بگیرد از جای دیگر لشکرکشی می کند نه انسان حرفی می زند آبرویش می رود اگر کسی پرده دری کرد این است جایی نباید برود می رود، حرفی نباید بزند می زند، غذایی نباید بخورد می خورد، چیزی را نباید امضا بکند می کند «أَعْضَاؤُکُمْ شُهُودُهُ وَ جَوَارِحُکُمْ جُنُودُهُ وَ ضَمَائِرُکُمْ عُیُونُهُ وَ خَلَوَاتُکُمْ عِیَانُهُ»(۱۰)فرمود خلوتهای شما جلوت اوست خب این چنین خداست اگر چنین خداست کما هو الحق فرض ندارد که او محکوم قانونی باشد این فرض ندارد نه فرضش محال است قانونی باشد که بر خدا حاکم باشد برای اینکه آن قانون اگر معدوم است لا شیء است که حکومتی ندارد اگر موجود است مصداق شیء است مخلوق اوست خدای سبحان هم علوم را آفرید هم معلوم را آفرید هم عالِمان را آفرید اضلاع این مثلث مخلوق او هستند هر کسی به هر چیزی علم دارد اگر علم است و نه خطا و جهل و سهو و نسیان که آن می شود لا شیء اگر

علم است مخلوق اوست، اگر معلوم است مخلوق اوست، اگر عالِم است مخلوق اوست، بسیاری از مشکلات این است که همین مختصر علمی را که ما داریم دوتا رهزنی کردیم این مختصر علم را زیاد می دانیم یک، راهزنی ما هم دوم هم این است که اینکه برای دیگری است برای خداست این را مصادره می کنیم می گوییم برای ماست دو، لذا می گوییم این علوم بشری است علوم اسلامی نیست بعد می گوییم مگر می شود علوم اسلامی باشد مگر می شود فیزیک اسلامی باشد مگر می شود شیمی اسلام باشد غافل از اینکه ما اصلاً شیمیِ غیر اسلامی نداریم، فیزیک غیر اسلامی نداریم، علمِ غیر اسلامی نداریم این علم چراغ است معلوم هم مخلوق خداست این چراغ را خدا در درون ما روشن کرده به ما چشم داده که با این چراغ کار او را ببینیم هر سه هم کار اوست اگر چشم نباشد شمس هم مشکل را حل نمی کند برای آدم نابینا آفتاب چه تأثیری دارد خب آفتاب جایی را روشن کرده ولی او باید چشم داشته باشد که ببیند که انسان باید عقل داشته باشد که چشم اوست، تجربه یا تجرید داشته باشد که علم اوست، خلقت خدا را ببیند که معلوم اوست خدا می فرماید این مختصری که دادید این اولاً زیاد نیست کم است آن هم من به شما دادم نه خودتان گرفتید نگویید اینها بشری است اسلام چه چیزی آورده«وَمَا أُوتِیتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِیلًا»(۱۱)نه «ما عَلِمتم» نه شما یاد گرفتید ما به شما دادیم شما آمدید این کم را زیاد حساب کردید گفتید نحن العلماء بعد هم گفتید برای ماست این بشری است. به هر تقدیر اگر این مسائل حل بشود دانشگاههای ما می شود اسلامی، علوم ما می شود اسلامی، سطر به سطر می گوییم خدا چنین کرد، خدا چنین کرد، خدا چنین کرد، دیگر ما دانشجوی بی نماز نخواهیم داشت دیگر استادی که بگوید اینها برای بشر است اسلام چیزی نیاورده نخواهیم داشت اگر بدانیم این چراغ مثل صحیحه زراره است این چراغ مثل صحیحه محمدبن مسلم است گاهی خدا از بیرون چراغ را روشن می کند گاهی از درون این داده ی اوست، عطیه ی اوست، سراج است سراج کارش روشن کردن است صراط برای خداست سراج هم برای خداست از سراج چیزی برنمی آید ولو شمس هم باشد از آفتاب چه چیزی برمی آید آفتاب فقط نشان می دهد کجا راه است کجا چاه است آفتاب که راه درست نکرده آفتاب که چاه درست نکرده عقل اگر خیلی قوی باشد عقل مرحوم فارابی و بوعلی باشد یک چراغ قوی است این چراغ نشان می دهد کجا چاه است کجا راه ما یک صراط داریم به نام دین، یک سراج داریم دوتا چراغ داریم یک چراغ را زراره و محمدبن مسلم از اهل بیت گرفتند به ما دادند یک چراغ را هم خدای سبحان در دل ما گذاشته ما با سراج با چراغ با عقل چه تجربی، چه تجریدی هم فقه و اصول را حل می کنیم هم شیمی و فیزیک را حل می کنیم.

ص: ۲۸۱

۱- (۲۰) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۲۸.

۲- (۲۱) . سوره ی توبه، آیه ی ۱۰۲.

۳- (۲۲) . سوره ی زمر، آیه ی ۶۲.

۴- (۲۳) . سوره ی فاتحه، آیه ی ۲.

۵- (۲۴) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۶۴.

۶- (۲۵) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۸۶.

۷- (۲۶) . سوره ی ملک، آیه ی ۱.

۸- (۲۷) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۸۸.

۹- (۲۸) . سوره ی فتح، آیه ی ۷.

۱۰- (۲۹) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۹.

۱۱- (۳۰) . سوره ی اسراء، آیه ی ۸۵.

به هر تقدیر اگر این دوتا کار را نکنیم به اسلام نزدیک تر می شویم یکی اینکه این کم را زیاد ندانیم نگوییم خیلی چیز بلدیم یکی اینکه مصادره نکنیم نگوییم برای ماست نگوییم بشری است خب مگر حرف زراره را می گوییم بشری است می گوییم به ما آیات داد دیگر این عقل را هم نمی گوییم بشری است فرمود:«مَا أُوتِيتُم»(۱)فعلِ مجهول است شما که نداشتید آن در سوره ی مبارکه ی «نحل» بیان کرد که«وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لاَ تَعْلَمُونَ شَيْئاً»(۲)خب اگر برای شماست چرا خیلی از شماها گرفتار فراموشی می شوید در آخرهای عمر«وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلاَ يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً»(۳)این نسیان و فراموشی برای خیلی از پیرها هست دیگر فرمود شما که اوّلتان این بود آخرتان این بود هر دو را هم به صورت نکره در سیاق نفی ذکر کرده فرمود آخر شما چه می گویید اول که در سوره ی «نحل» است«وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لاَ تَعْلَمُونَ شَيْئاً» این نکره در سیاق نفی، آخر هم خیلیها در معرض این خطرند«مِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلاَ يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً» خب اگر برای ماست نگه داریم دیگر فرمود این سراج است این«مَا أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلاً» خب پس اگر صدر و ساقه ی عالم سپاه خدا و ستاد خدا هستند چیزی بر خدا حاکم نیست این برهان عقلی که مُستفاد از قرآن است«إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلّهِ»(۴)سوره ی مبارکه ی «یوسف» هم تأیید می کند که اگر حکمی هست، حکومتی هست، داوری هست، قضایی هست منحصراً برای اوست انسان چراغی دستش هست می فهمد می بیند دیگر پس به هیچ وجه حکم ندارد خب پس این«كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيّاً» چیست؟ اشاعره می گویند به ما چه حُسن و قبح را من نمی فهمم شما یک سلسله سؤالهایی می کنید که مثل اینکه عقل مسئولیتی دارد یک مبادی دارد، یک مبانی دارد خیر عقل معذور است اشعری خودش را راحت کرده معتزلی به این فکر افتاده که چون حُسن و قبح را قبول دارد می گوید عقل مبادی دارد مبانی دارد حُسن و قبح را می فهمد می گوید یَجب علی الله که ظلم نکند، یجب علی الله که عدل بکند و مانند آن، اما امامیّه که بین افراط و تفریط فتوا می دهد و این از لطایف تعبیر مرحوم بوعلی است که صدرالمتألّهین با جلال از آن نقل می کند می فرماید این یَجب عن الله است نه یجب علی الله اینجاست که باید گفت که «از شافعی نپرسید امثال این مسائل» شما وقتی به مُغنی و امثال مغنی مراجعه می کنید می گویید «علی» برای استعلاست مگر قبلاً ما کتاب مدوّن داشتیم، نحو مدوّن داشتیم، صرف مدوّن داشتیم اینها را اسلام آورده اینها را قرآن آورده قبلاً یک سلسله مسموعات بود ما حالا این از لطایف تعبیرات جناب فخررازی است شاید دیگران هم داشته باشند ما چندبار این را از فخررازی نقل کردیم که در جریان«لاَ تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»(۵)آنجا بعضی از مفسّران اشکال کردند که «تَهلُکه» بر وزن «تَفعُله» این مصدر ثلاثی مجرّد نیست ما ثلاثی مجرّد داشته باشیم «هَلک، یَهلک، تَفعُلَه» نیامده ایشان می گوید شما منتظرید ببینید در جاهلیّت سبعه ی معلّقه شعر آن ساربان او به شما سند بدهد او از کجا گرفته این قانون را، اگر قبل از ثابت شدن معجزه بودن قرآن سؤال بکنید باید بحث بکنید که قرآن معجزه است اما بعد از ثابت شدن اینکه قرآ ن معجزه است دنبال آن سبعه ی معلّقه و شعر جاهلی نرو این کتاب منشأ نحو و صرف است آنها قانونی داشتند عرب جاهلی یک قانون مدوّنی داشت، نحوی داشت، صرفی داشت، یک معانی بدیعی داشت یا اینها را اسلام آورده آن بیان نورانی حضرت امیر آورده بنابراین این «علی?» را وقتی به ابن هشام و امثال ابن هشام می دهید می گوید برای استعلاء است وقتی به حکیم می دهید می گوید به معنای «عن» است نه استعلاء «یَجب عن یَصدر عن الله العدل، یَمتنع عن یصدر عن الله الظلم» خدا یقیناً عدل دارد، خدا یقیناً از ظلم پرهیز می کند نه باید عادل باشد برای اینکه حقیقت محض است و قدرت هم همین است، علم هم همین است، حیات هم همین است، اختیار هم همین است از حکمتِ محض جهل صادر نمی شود ایجاب هم در کار نیست اضطرار هم در کار نیست برای اینکه این عین قدرت است حکمتی که عین قدرت است محال است از او ظلم صادر بشود محال است از او عدل صادر نشود این عین حکمت است ما هر وسیله ای بخواهیم به او متوسّل بشویم که ذات اقدس الهی بر

خلاف حکمت کار می کند شدنی نیست این از آن ادعیه نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) است در دعای سیزده صحیفه ی سجادیه اوایل آن دعای نورانی است یعنی سطر پنجم، ششم اول دعای سیزده این است «اللَّهُمَّ یَا مُنْتَهَی مَطْلَبِ الْحَاجَاتِ وَ یَا مَنْ عِنْدَهُ نَیْلُ الطَّلِبَاتِ وَ یَا مَنْ لَا یَبِیعُ نِعَمَهُ بِالْأَثْمَانِ وَ یَا مَنْ لَا یُکَدِّرُ عَطَایَاهُ بِالِامْتِنَانِ» بعد از دو، سه جمله به اینجا می رسد «یَا مَنْ لَا تُفْنِی خَزَائِنَهُ الْمَسَائِلُ» ای خدایی که هر که هر چه سؤال بکند شما عطا بکنی از خزینه ات کم نمی شود «وَ یَا مَنْ لَا تُبَدِّلُ حِکْمَتَهُ الْوَسَائِلُ» خدایا درست است که فرمودی:«وَابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَهَ»(۶)فرمودی توسّل کنید فرمودی نماز وسیله است، توحید وسیله است، توسّل به اهل بیت وسیله است اینها وسیله اند اما هیچ وسیله ای باعث نمی شود که شما کار خلافت حکمت بکنی خیلی از موارد است که انسان متوسّل می شود به اهل بیت(علیهم السلام) به دعا و نماز اما آن کار مصلحت نیست چون ما نمی دانیم نباید پیشنهاد بدهیم که خدایا به ما این بده، آ ن بده، آن بده ما بهترین راه دعایمان این است که خدایا به ما خیر بده هر چه خواست اوست هیچ وسیله ای حکمت خدا را عوض نمی کند خب، پس اگر چیزی حکیمِ محض بود عین قدرت بود ظلم از او صادر نمی شود نه او باید ظلم نکند این قانون از کار خدا او انتزاع می شود نه یک چیز دیگری باشد که بر خدا حاکم است. دو مطلب از سه مطلبی که سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) در آن بحث تفسیر قیّم المیزان دارند باید مطرح بشود یکی اینکه ایشان می فرمایند این بحث این مربوط به تشریع و اعتبار است یکی اینکه ظاهر این را می خواهند حفظ بکنند المیزان را در این بحثها باید شناخت در جای دیگر خیلی تفاوتی با تبیان و با مجمع البیان و اینجاها ندارد این فصلی که دارند بحثی که دارند معنای اینکه چیزی بر خدا حتمِ مَقضی است چیست تحلیلی دارند به دنبال آن تحلیل سه تا نتیجه می گیرند که ظاهراً دوتا نتیجه اش محلّ بحث است.

۱- (۳۱) . سوره ی اسراء، آیه ی ۸۵.

۲- (۳۲) . سوره ی نحل، آیه ی ۷۸.

۳- (۳۳) . سوره ی نحل، آیه ی ۷۰.

۴- (۳۴) . سوره ی اسراء، آیه ی ۴۰.

۵- (۳۵) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۹۵.

۶- (۳۶) . سوره ی مائده، آیه ی ۳۵.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۷۱ تا ۷۲ سوره مریم ۸۸/۰۹/۱۷

.Your browser does not support the audio tag

«وَإِن مِّنکُمْ إِلَّا وَارِدُهَا کَانَ عَلَى رَبِّکَ حَتْماً مَقْضِیّاً (۷۱) ثُمَّ نُنَجِّی الَّذِینَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِینَ فِیهَا جِثِیّاً (۷۲)»

درباره ی ورود همگان به جهنم سه احتمال بود یکی اینکه ورود به معنای اِشراف است دوم اینکه به معنای دخول است سوم اینکه معنای مرور بر صراطی است که بر پلی است که روی جهنم رسم شده است و دیدن مؤمنان نسبت به جهنم با دو طایفه از روایات همراه است یک طایفه دارد که مؤمنان و متّقیان جهنم را نمی بینند این ناظر به آن دیدنِ وحشت آور است در طایفه ی دیگر دارد آنها می بینند اشراف بر جهنم دارند این نشاط آور است برای اینکه اینها جهنم را می بینند و خدا را شکر می کنند که در اثر هدایت الهی به این عذاب گرفتار نشدند، پس اگر دو طایفه از نصوص است جمعش این خواهد بود. و اما آن روایتی که دارد اینها وقتی وارد بهشت شدند بر فرض صحّت آن روایت وارد بهشت شدند از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) سؤال می کنند ما جهنم را ندیدیم حضرت می فرماید شما عبور کردید در حالی که جهنم آتشش خاموش بود اینها وقتی وارد بهشت شدند نشاطی نصیب آنها می شود یک نشاط مضاعف هم نشاطِ وصول به بهشت هم نشاط رهایی از جهنم آن روایت اگر درست باشد توجیهش این است.

مطلب بعدی درباره ی جریان موت بود که مرگ به معنای تجربه کردن نیست این«کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»(۱)ذائقه یعنی ذائقه که می چشد از مرگ که هجرت است و انتقال از دنیا به برزخ است که در روایات دارد «تَنتقلون مِن دارٍ إلی دار»(۲)تعبیرات گوناگونی دارد که هر کدام بار خاصّ خودشان را دارند هم تعبیر به وفات است نه فوت تا معلوم بشود توفّی است چیزی از انسان گُم نمی شود هم«اللَّهُ یَتَوَفَّی الْأَنفُسَ»(۳)هم«یَتَوَفَّاکُم مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُمْ»(۴)طایفه ی ثانیه آیاتی است که دلالت دارد«تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا» و مانند آن، هر سه طایفه معیار را توفّی قرار دادند هم تعبیر به ذُقْ درست است که«کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» ذائقه یعنی می چشید این چشیدن معنایش آن است که شما مرگ را هضم می کنید نه مرگ شما را هضم بکند و«ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» یعنی تجربه کننده ی مرگ این چنین نیست ذائقه یعنی می چشید«ذُقْ إِنَّکَ أَنتَ الْعَزِیزُ الْکَرِیمُ»(۵)هر جا«ذُقْ» در قرآن کریم به کار رفت همین به معنی چشیدن است دیگر، بنابراین مرگ یک هجرت است، یک انتقال است، یک سفر است از عالَمی به عالَم دیگر این را اسم اش را می گذاریم مرگ منتها در هر جا برای رعایت نکات مربوط به آنجا تعبیر خاصّ خودش را دارد هم توفّی تعبیر شده است هم ذُق تعبیر شده است و مانند آن. درباره ی«ثُمَّ نُنَجِّی الَّذِینَ» «تَنْجیه» این تنیجه تعبیر عرفی است که خدا ما را نجات داد اینکه می گوییم خدا ما را نجات داد گاهی به صورت دفع است گاهی به صورت رفع هم در مسئله ی اخراج به تعبیر امین الاسلام(رضوان الله علیه) در مجمع البیان ذیل آیه ی«اللَّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ»(۶)که فرمود اعم از دفع است و رفع هم تعبیر تنجیه را می شود به تعبیر سیدناالاستاد اعمّ از دفع و رفع دانست خدا ما را نجات داد در دو مورد به کار می رود یکی اینکه توفیقی داد ما مبتلا نشویم، یکی اینکه بر فرض ابتلا ما را نجات داده باشد. و اما اینکه ما حتماً این اخراج را یا تَنجیه را به معنای رفع بدانیم برای اینکه نسبت به معصومان بالأخره یک تیرگی و تاریکی داریم و خدای سبحان ما را از آن تاریکی و تیرگی نجات می دهد خب نقل کلام در خود معصومان

می کنیم معصومان هم مشمول همین آیه اند«اللّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا» طبق بیان خود پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) برابر آیه ی دیگر«إِنَّ وَلِیِّیَ اللّهُ الَّذِی نَزَّلَ الْکِتَابَ وَهُوَ یَتَوَلَّی الصَّالِحِینَ»(۷)آنجا صغرا را بیان کرده که من تحت ولایت الهی ام مولّی علیه اویم او ولیّ من است«إِنَّ وَلِیِّیَ اللّهُ الَّذِی نَزَّلَ الْکِتَابَ وَهُوَ یَتَوَلَّی الصَّالِحِینَ» درباره ی معصومین دیگر درست نیست این یک، درباره ی غیر معصوم خدا غیر معصوم را که به حدّ معصوم نمی رساند که تا بگوییم اخراج می کند یعنی آنها را از تیرگی و تاریکی غیر معصومانه نجات می دهد به روشنایی و وضوح عصمت می رساند اینکه نیست که بنابراین بهترین راه این است که این اخراج به معنای جامع اعم از دفع و رفع باشد تنجیه هم بشرح ایضاً هر دو هم به این معنا می تواند باشد، خب.

۱- (۱) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۵.

۲- (۲) . بحارالأنوار، ج۳۷، ص۱۴۶.

۳- (۳) . سوره ی زمر، آیه ی ۴۲.

۴- (۴) . سوره ی سجده، آیه ی ۱۱.

۵- (۵) . سوره ی دخان، آیه ی ۴۹.

۶- (۶) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۷.

۷- (۷) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۹۶.

پرسش: در قوس صعود همه حرکت می کنند یا نه، آیا معصومین هم حرکت می کنند یا نه؟

پاسخ: در قوس صعود بله خب همه حرکت می کنند.

پرسش: معصومین هم در مرتبه ی بالاتر نسبت به مرتبه ی پایین تر در حال ظلمت نیست.

پاسخ: نه ظلمت نیست «نور فوق نور» ظلمت مرحله ای دارد.

پرسش: این عدم اضافی است.

پاسخ: نه، عدم اضافی را نمی گویند ظلمت، ظلمت یعنی فاقد چیزی باشد اگر غیر از ظل است ظِل عبارت از آن است که نوری است قوی تر، نوری است ضعیف تر این نور ضعیف تر نسبت به آن نور قوی تر می شود ظِل اما ظلمت یعنی تاریکی بر کفر و نفاق و عصیان ظلمت اطلاق می شود تاریکی، اما اگر کسی در نور باشد حتی نور کم بخواهد به نور بالاتر برسد می گوید از ظل آمد به ذی ظل رسید و مانند آن، در مراحل برتر «نور فوق نور» نه اینکه بعضی جاهایش ظلمت باشد بعضی جاهایش نور، خب.

پرسش: فرمود: «أدّبَنی ربّی».(۱)

پاسخ: «أَدَّبَنی» معنایش این نیست که أخرج مِن النور که «أَدَّبَنی»، «أَدَّبَنی» درست است دیگر علم را به من داد، ادب را به من داد، کمال را به من داد همه ی این انوار الهی که نصیب من شده به من داد که فرمود:«إِنَّکَ لَعَلَی خُلُقٍ عَظِیمٍ»،(۲)خب.

مطلب دیگر اینکه در این کریمه که فرمود:«کَانَ عَلَی رَبِّکَ حَتْماً مَقْضِیّاً» بر ذات اقدس الهی به عنوان قضای حتم آمده که مقام ثانی بحث بود چیزی بر خدا حاکم نیست برای اینکه طبق آیه ی«اللَّهُ خَالِقُ کُلِّ شَیْ ءٍ»(۳)هر چه مصداق شیء است مخلوق خداست و قدرت خدا هم نامتناهی است و هر چه مخلوق خداست مسخَّر اوست و مقهور اوست تحت تدبیر اوست آن گاه فرض ندارد که چیزی که محدود است و مسخّر است و مقهور است این قاهر بر قدرت نامتناهی باشد این فرض ندارد نه مفروض محال است فرض ندارد خب، تعبیرات قرآن کریم دو طایفه از آیات را به ما نشان می دهد یکی اینکه چیزی بر خدا حاکم نیست و خدا تحت قَهر چیزی قرار نمی گیرد زیر سؤال هم نمی رود سؤال را در بحثهای قبلی ملاحظه فرمودید که سه قِسم است آیات سؤال هم سه قسم است یک سؤال استفهامی است که به ما فرمودند:«فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِن کُنتُم لاَ تَعْلَمُونَ»(۴)چیزی که نمی دانید از اهل بیت سؤال بکنید، یک سؤال استعطایی است که یک نیازمند از غنی سؤال می کند چیزی را درخواست می کند که«یَسْأَلُهُ مَن فِی السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ»(۵)برابر آیه ی سوره ی «الرحمن» هر چه در آسمان و زمین است از خدای سبحان سؤال می کند چون سؤال همگانی و همیشگی است جواب الهی هم همگانی و همیشگی است فرمود:«کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ»(۶)چرا، چون«یَسْأَلُهُ مَن فِی السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ» یوم نه یعنی روز در برابر شب، یوم نه یعنی شبانه روز، یوم نه به معنای دهر که بگوییم «الدهر یومان» یوم یعنی ظهور هر ظهور الهی یک کار تازه است خب،«کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ» چرا، جوابش در ذیل همین آیه است برای اینکه«یَسْأَلُهُ مَن فِی السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ» اگر همه ی اشیاء همواره از خدا سؤال استعطایی می کنند از او چیز درخواست می کند او هم باید دائماً جواب اینها را بدهد. قسم سوم سؤال، سؤال استیضاحی است بازپرسی است اعتراضی است که می گویند فلان وزیر را به مجلس آوردند از او سؤال کردند این چون سؤال استفهامی نیست سؤال استعطایی نیست اینکه در قانون اساسی آمده نماینده ها حقّ سؤال دارند یعنی حقّ اعتراض دارند این ایست بازرسی می گویند بازرسی کنید این همان سؤال اعتراضی است اینکه فرمود:«وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْؤُلُونَ»(۷)یعنی اینها را نگه دارید برای اینکه اینها زیر سؤال اند خب پس سؤال طبق این سه طایفه از آیات سه قسم است ذات اقدس الهی تحت سؤال قرار نمی گیرد برابر آیه سوره ی «انبیاء» که«لاَ یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَهُمْ یُسْئَلُونَ»(۸)سؤال استفهامی که یقیناً از خدا هست برای اینکه پشت سر هم انبیا و اولیا و مؤمنین از ذات اقدس الهی مطلب سؤال می کنند به وسیله ی آیات روشن می شود مخصوصاً انبیا، سؤال استعطایی هست که همگان از خدای سبحان چیز درخواست می کنند اما سؤال اعتراضی و اشکال کردن و نقد درباره ی خدا فرض ندارد فرمود:«لاَ یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَهُمْ یُسْئَلُونَ» اینکه فرمود:«لاَ یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَهُمْ یُسْئَلُونَ» این ناظر به آن است که در مقام ذات اصلاً سؤال فرض ندارد بگوییم خدا را چه کسی آفرید یا خدا برای چه خَلق شد این معقول نیست این سؤال، این سؤال محال است برای اینکه او حقیقت نامتناهی قائم بالذّات است همه فواعل به او برمی گردند از حقیقت نامتناهی که مبدأ هر چیز است که نمی شود سؤال کرد از مبدأ نمی شود سؤال کرد که مبدأ تو چه کسی است که همه ی اشیاء به سَمت او حرکت می کنند برای اینکه او کمال نهایی است از کمال نهایی و غیر متناهی نمی شود سؤال کرد تو برای چه هستی که همه اشیاء برای او هستند او برای چیست یعنی چه، اگر کسی سؤال کرد معلوم می شود که معنای کمال نامتناهی را تصوّر نکرده پس نسبت به ذات اقدس الهی درباره ی ذات چه مبدأ فاعلی چه مبدأ غایی اصلاً سؤال فرض ندارد لذا در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» آیه ی ۲۳ سخن از ذات اصلاً مطرح نشد برای اینکه فوق سؤال است اما فرمود:«لاَ یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ» خدا هرگز در کارهایی که انجام

می دهد زیر سؤال قرار نمی گیرد نمی شود به خدا اعتراض کرد که چرا این کار را کردی ولی مردم مسئول اند در قیامت اینها را نگه می دارند می گویند چرا این کار را کردی«وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْؤُلُونَ»(۹)خب، خدا زیر سؤال قرار نمی گیرد چرا، برای اینکه تصوّرش یا به این است که یک مبدأ خارجی باید باشد که آن مبدأ خارجی کارِ خدا را برابر یک قانون بسنجد به خدا بگوید کارِ تو مطابق با فلان قانون نبوده است چرا این کار را کردی این هم فرض ندارد برای اینکه کسی یا چیزی که خارج از حوزه ی خلقت خدا باشد نیست قانونی که خارج از قلمرو خلقت خدا باشد نیست پس فرض ندارد که کسی به خدا بگوید تو چرا فلان کار را کرده ای این فرض ندارد می ماند یک فرض و آن این است که فرض دارد و قرآن هم مطرح کرده است فرمود سالبه به انتفاء موضوع است مثلاً خدای سبحان که اسمای حسنا دارد قوانینی را هم برابر اسمای حسنا ترسیم کرده است کسی به خدا بگوید خدایا فلان کار تو با فلان حرف تو ناهماهنگ است این قابل گفتن است، این قابل شنیدن است که به خدا بگوید خدایا این کاری که تو کرده ای با آن وصفی که تو داری هماهنگ نیست منتها خدا می فرماید من برابر وصفهایی که دارم کار می کنم لذا زیر سؤال قرار نمی گیرم پس«لاَـ يُسْئَلُ» نسبت به ذات اصلاً مطرح نیست برای اینکه فرض ندارد نسبت به فعل هم قانونی باشد جدای از فعل خدا و یک سائل و معترض و نقّادی باشد بیرون از حوزه ی خلقت که این نقّاد به خدا عرض کند خدایا کار تو مطابق با فلان قانون نبوده است این هم فرض ندارد برای اینکه«اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْ ءٍ»(۱۰)قسم سوم فرض دارد و آن این است که خدا کاری بکند ــ معاذ الله ــ که با وصفی از اوصاف خدا هماهنگ نباشد این را کسی می تواند به خدا اعتراض کند بگوید خدایا تو که دارای فلان وصفی چرا این کار را کردی خدا در این فصل سوم، فصل سوم یعنی فصل سوم پس آنها خارج از بحث است در این فصل سوم می فرماید تمام کارهای من منظم است من زیر سؤال قرار نمی گیرم«لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ».(۱۱)بیان ذلک این است که خودش فرمود:«إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى»(۱۲)بر من هست که مردم را هدایت کنم برای اینکه من اینها را آفریدم من امیر قافله ام اینها را از خاک به اصلاب و ارحام آوردم از اصلاب و ارحام به دامن مادرشان آوردم مدّتی در دنیا هستند بعد وارد برزخ می شوند بعد وارد قیامت من امیر این قافله ام من باید راهنما بفرستم، قانون بفرستم، رهبری شان را به عهده بگیرم اگر من اینها را مسافر خَلق کرده باشم که اینها راهی دیارند راهنما نفرستم زیر سؤال می روم پس«إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى» که در سوره ی مبارکه ی «لیل» آمده است آیه ی دوازده سوره ی مبارکه ی «لیل» این است که«إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى» نه «لنا» بر ماست که مردم را هدایت کنیم. شفّاف تر از سوره ی مبارکه ی «لیل» همان است که در سوره ی مبارکه ی «نساء» مبسوطاً گذشت آیه ی ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ قصّه ی نبوّت عامه را مطرح می کند می فرماید:«إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِن بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمانَ وَآتَيْنَا دَاوُود زَبُوراً ? وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْناهُمْ عَلَيْكَ مِن قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللّهُ مُوسَى تَكْلِيماً ? رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ» ما چرا انبیا را فرستادیم؟ برای این«لِئَلاَّـ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» ما اگر انبیا نمی فرستادیم، صحف آسمانی نمی فرستادیم، اولیا را جانشین انبیا قرار نمی دادیم، هدایت نمی کردیم در قیامت این مردم به من اعتراض می کردند می گفتند تو که خدایی ما را خَلق کردی می دانستی بعد از مرگ چنین جایی می آییم خب چرا راهنما نفرستادی، چرا انبیا نفرستادی، چرا کسی که به ما بگوید چه بکنیم چه نکنیم نفرستادی من برای اینکه زیر سؤال نروم انبیا فرستادم من این کار را کردم این حجیّت عقل، برهان عقل، عظمت و جلال و شکوه عقل را ببینید تا کجاست فرمود برای اینکه عقل به من اعتراض نکند من انبیا فرستادم«لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ»(۱۳)درست است ظرف، مفهوم ندارد اما چون در مقام تهدید است مفهوم دارد یعنی قبل از رُسل مردم می توانستند احتجاج کنند من زیر سؤال بروم اما بعد از فرستادن انبیا مردم حجّت ندارند من حجّت دارم«لِلّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ»،(۱۴)«حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ»(۱۵)و مانند آن

خب پس چون خدا هر چه باید بکند می کند و هر چه نباید بکند نمی کند زیر سؤال نمی رود«لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ» اما این باید و نبایـد را اوصاف او رهبری می کند او خودش را معرفی کرده که عدل است، حکیم است، علیم است، حیّ است، قدیر است، سمیع است، بصیر است همه ی این اوصاف، اگر چنین خدایی که فرمود:«وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيّاً»(۱۶)نسیان و سهو در او نیست از نظر بخش علمی، اگر«وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً»(۱۷)در بخشهای محاسبه و پاداش و کیفر به احدی ظلم نمی کند اگر یک وقت ــ معاذ الله ــ ظلمی واقع بشود این قبیح از او صادر بشود عقل احتجاج می کند می گوید خدایا این کار با آن وصـفت هماهنگ نیست انسان حقّ سؤال ندارد خدا زیر سؤال برود محال است اما «المحال جازَ أن يَستلزم المحال»، اگر به فرض محال خدا ظلم بکنـد این محـال یک محال دیگر را در بردارد و آن این است که زیر سؤال می رود خـدا زیر سؤال برود محال است اما محال «جاز أن يَستلزم المحال»«لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»(۱۸)اگر بیش از یـک خـدا در عالَم بود یعنی این محال محقّق بود توحید نبود و شرک بود عالَم متلاشی می شد و چون عالم متلاشی نشده است پس یک خدا بیشتر نیست آن محال مستلزم این محال است اگر به فرض محال خدا ظلم بکند زیر سؤال قرار می گیرد اما نه به این معنا که بیگانه ای به اسـتناد قانون بیگانه ای به خدا می گوید چرا برابر آن قانون کار نکردی بلکه آشـنایی به زبان خود الهی می گوید تو که خودت را به حکمت و عدل برای مـا وصف کردی این کـار تو با آن وصف تو هماهنگ نیست این کار محال است اما «المحال جاز أن يستلزم المحال» ما توقّع نداشـته باشـیم که مقـدّم مـا محـال باشـد تـالی ما ممکن، اگر گفتیم دو، دوتا می شود پنـج تا بایـد ملتزم بشویم که به دو قسمت متساوی تقسیم نمی شود فرد هم هست عدد چون کمّ است قابل قسمت است هر عددی قابل قسمت است اگر زوج بود دو گونه قسـمت پذیر است اگر فرد بود یک گونه قسمت پذیر است پنج تا را بیش از یک گونه نمی شود تقسیم کرد یعنی به فرد می شود تقسیم کرد به اقسام غیر متعادل می شود تقسیم کرد دوتا و سه تا، یکی و چهارتا به دو قسمت متساوی تقسیم نمی شود اما اگر زوج باشد هم به دو قسـمت متساوی تقسـیم می شود هم به دو قسـمت غیر متساوی این شش را هم می شود به دو قسـمت متساوی دو سه تا تقسـیم کرد هم به دو قسـمت غیر متساوی به یک و پنـج می شود تقسـیم کرد به دو و چهار می شود تقسـیم کرد چهار به دو قسمت متساوی تقسیم می شود ولی اگر فرض محال کردیم که دو دوتا می شود پنج تا باید این را هم بپذیریم که قسـمت متساوی ندارد دیگر نمی شود گفت که چطور چهارتا قابل تقسـیم نیست به دو قسـمت متساوی می گوییم آن محال «جاز أن یستلزم المحال» اگر به فرض محال خـدا ظلم بکند به فرض محال این محال هم برایش مترتّب است که زیر سؤال می رود نه اینکه بگوییم کـارِ خوب کردی نه اینکه این ظلم ذاتی او این است که بر خـدا حکم بکنـد این ظلم که قـبیح است «الظلم قبیحٌ بالضـروره» اما مادام الذّات هر چه که ضرورت او ذاتی بود یعنی ذاتی منطقی زیر پوشش ضرورت ازلی است یعنی منطقی، ضـرورت ازلی آن است که محمـول برای موضوع ضـرورت دارد بـالقول المطلق مثـل «الله علیمٌ»، «الله قـدیرٌ»، «الله حیٌّ» که فقط مخصوص ذات اقـدس الهی است «لا تُدرکه الأبصار بالضـروره الأزلیه و هو یُدرک الأبصار بالضـروره الأزلیه» اما «الأربعه زوجٌ» بالضـروره ذاتیه است نه ضـرورت ازلیه یعنی اربعه مـادامی که اربعه است موجود است زوج است امـا وقتی اگر اربعه را خـدا خلق نکنـد نه زوج است نه فرد اینکه می گوینـد مـادام الـذّات یعنی مـادام الـذّات «الأربعه زوجٌ بالضـروره مادام الـذّات» یعنی مـادامی که الله او را ایجاد کرده و اگر احیاناً گفته می شود ذاتیّات قابل جعل نیست یعنی جعلِ جـدا و اگر گفتند ذاتی شـیء معلّل نیست یعنی معلّل به علّت جدا وگرنه «ذاتی شـیء لم یکن معلّلا» یعنی «أی معلّلاً بعلّهٍ زائدهٍ علی ذات الملزوم» زوجیّت حتماً علّت دارد علت او همان علت اربعه است نه اینکه ذاتی علت نمی خواهـد علت زایـد بر ذات نمی خواهـد وگرنه آن مبدئی که علّت اربعه است همان مبدأ علّت زوجیّت است اگر حکیم سبزواری(رضوان الله علیه) فرمودک

۱- (۸) . مستدرک الوسائل، ج۸، ص۳۹۷.

۲- (۹) . سوره ی قلم، آیه ی ۴.

۳- (۱۰) . سوره ی زمر، آیه ی ۶۲.

۴- (۱۱) . سوره ی نحل، آیه ی ۴۳.

۵- (۱۲) . سوره ی الرحمن، آیه ی ۲۹.

۶- (۱۳) . سوره ی الرحمن، آیه ی ۲۹.

۷- (۱۴) . سوره ی صافات، آیه ی ۲۴.

۸- (۱۵) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۳.

۹- (۱۶) . سوره ی صافات، آیه ی ۲۴.

۱۰- (۱۷) . سوره ی زمر، آیه ی ۶۲.

۱۱- (۱۸) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۳.

۱۲- (۱۹) . سوره ی لیل، آیه ی ۱۲.

۱۳- (۲۰) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۶۵.

۱۴- (۲۱) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۴۹.

۱۵- (۲۲) . سوره ی شوری?، آیه ی ۱۶.

۱۶- (۲۳) . سوره ی مریم، آیه ی ۶۴.

۱۷- (۲۴) . سوره ی کهف، آیه ی ۴۹.

۱۸- (۲۵) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۲.

ذاتی شیء لم یکن معلّلا عرضیه اعرفن مقابله(۱)

یعنی عرضـی علّت زائـده دارد ذاتی علّت زائده ی بر علّت ذات ندارد بنابراین بر فرض محال اگر خدای سـبحان ظلم بکند زیر سؤال می رود امـا نه سـائلی بیرون از حوزه ی خلقت یـک، نه قـانون و ترازویی بیرون از نظام خلقت که به خـدا کسـی بگوید خدایا کار تو را با فلان قانون سـنجیدیم این مطابق در نیامد بلکه کار خدا را با وصف خدا می سـنجند می گویند خدایا تو که دارای وصف حکمتی این کار تو با آن وصف تو مطابق نبود خدا فرمود من این چنین نمی کنم کار من حکیمانه است صدر و سـاقه ی عـالَم حکمت است به تعبیر لطیف جناب ابوریحان بیرونی می فرمود اگر کلّ آسـمان و زمین را شـما به صورت آوا و نغمه و نُت در بیاوری می شود موسـیقی از بس عالَم منظم است یعنی اگر آسـمان حرف بشود، زمین حرف بشود، صـدا بشود، صـوت بشـود می شـود موسـیقی از بس این عـالم منظّم است خب اگر این طور هست پس خـدا زیر سؤال نمی رود. مسـئله ی حکم چه در سوره ی مبـارکه ی «انعام» چه در سوره ی مبارکه ی «یوسف» چه در این محل آیات دیگر فرمود حکم فقط برای اوست«إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ»(۲)در نظام تکوین هیـچ کس حـاکم نیست و اگر انبیای الهی حکمی دارند در حدّ احیای موتا و اِبرای أکمح و ابرص و امثال ذلک هر ولیّی از اولیای الهی مُرده ای را زنده می کند بیماری را درمان می کند حاجتی را برآورده می کنـد همه ی اینها بر اساس«مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلٰكِنَّ اللَّهَ رَمَى»(۳)دست بی دستی خـدا در مقام سوم نه مقام اول و نه مقام دوم که این دو منطقه، منطقه ی ممنوعه است یعنی مقام ذات نه، اکتناه صـفات ذات که عین ذات است نه، در مقام فعل که وجه الله است ظهور خـداست افاضه ی الهی است«وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلٰكِنَّ اللَّهَ رَمَى» ظهور می کند پس عیسای مسیح خالق نبود اگر کسـی خلقت کرد همان ذات اقدس الهی بود منتها اینها چون نمی دانند معنای توسّل چیست، معنای فنا چیست، معنای خلافت چیست خیال می کنند اگر شـیعیان به اهل بیت(علیهم السلام) مراجعه می کنند از آنها کار می خواهند به بیگانه مراجعه کردند خیر، به دست خـدا مراجعه کردنـد برای اینکه هم یدالله اند هم وجه الله اند، عین الله اند که در روایات فراوان آمده در حقیقت از ذات اقـدس الهی می خواهنـد اینها خلیفهالله اند دیگر خب، پس از اینها چیز می خواهند طبق بیان نورانی امام سـجاد که در صحیفه بود خوانـدیم کلّ عالَم مُنقاد این خاندان اند فرمود: «فَكُلُّ خَلِيقَتِهِ مُنْقَادَةٌ لَنَا بِقُدْرَتِهِ»(۴)خب پس بنابراین اینها می شوند مظهر الهی، اگر خلیفه ی او هسـتند از خود ندارنـد از جای دیگر هم ندارند همان کار خدا را به مردم می رسانند پس در نظام تکوین«إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ» در نظام تشریع شارع هم بالاصاله ذات اقدس الهی است انبیا و اولیا به وسیله ی وحی و الهام احکام و حِکَم حقوقی را از ذات خدای سبحان دریافت می کنند به مردم ابلاغ می کنند می ماند یک سلسله مسائل اعتباری داوری بین مردم که به وجود مبـارک داود فرمود:«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ»(۵)یا به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود:«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ»(۶)و مانند آن اینها امور اعتباری یعنی تنظیم امور است آن هم برابر قانون و احکام و حِکمی که خدای سبحان تأمین کرده.

۱- (۲۶) . شرح منظومه، ج۱، ص۱۵۴.

۲- (۲۷) . سوره ی انعام، آیه ی ۵۷.

۳- (۲۸) . سوره ی انفال، آیه ی ۱۷.

۴- (۲۹) . الصحیفه السجادیه، دعای ۱.

۵- (۳۰) . سوره ی ص، آیه ی ۲۶.

۶- (۳۱) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۰۵.

پرسش: این همه معترض به کارهای خدا یا نمی کردند که چه کرده است باید به این چوب بسوزند به این سختی بسوزند.

پاسخ: کسی اعتراض می کند؟ خب برای اینکه این در حقیقت به خودش اعتراض دارد برای اینکه عالَم صدر و ذیلش رحمت است و حرف احنف بن قیس را باید در میان گذاشت یک وقت معاویه عده ای را جمع کرده بر اساس تفکّر جبری گفت که خدای سبحان در قرآن فرمود:«وَإِن مِّن شَیْ ءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُوم»(۱)و خداوند برای شما همین مقدار مسائل امکاناتی و رفاهی و اقتصادی نازل کرده احنف در بین جمعیّت بود به معاویه گفت معاویه اینجا سه تا مسئله است تو خلط کردی ما درباره ی مسئله ی اُولی؟ حرفی نداریم که تمام اشیاء در مخزن الهی است در مسئله ی دوم هم حرفی نداریم که ذات اقدس الهی برابر حکمت و مصلحت از مخزن خیر خود برای مردم روزی می فرستد سؤال ما در مسئله ی سوم است که خداوند برای تأمین ارزاق از مخزن خود فرستاده تو به جای اینکه به ما بدهی در مخزن خودت گذاشتی تمام اشکالات متوجه همین استکبار و صهیونیست و امثال ذلک است دیگر.

پرسش: خداوند خودش ظلم نمی کند ولی ظالم را می آفریند.

پاسخ: ظالم را بما أنه ظالم نیافریده این شخص به سوء اختیار خودش به ظلم رفته مظلوم کوتاهی کرده که زیر بار ظلم رفته فرمود تو یک فریاد بکش من یاور تو هستم تو زیر بار ظلم نرو امضا نکن شما متأسفانه در خیلی از موارد درست است که کشورها مردان الهی فراوانی دارند ولی اگر کسی زیر بار ظلم نرود خدای سبحان او را یاری می کند دیگر اگر«إِن تَنصُرُوا اللَّهَ یَنصُرْکُمْ»(۲)از همین قبیل است که فرمود:«وَلَیَنصُرَنَّ اللَّهُ مَن یَنصُرُهُ»(۳)او ظالم نیافریده یک عدّه در اثر انظلام و فرومایگی ظالم را تقویت کردند، خب.«إِنِ الْحُکْمُ إِلَّا لِلّهِ» در سوره ی مبارکه ی «یوسف» هست که آیه ی ۶۷ این است وجود مبارک یعقوب فرمود:«یَا بَنِیَّ لاَ تَدْخُلُوا مِن بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِی عَنکُم مِنَ اللَّهِ مِن شَیْ ءٍ إِنِ الْحُکْمُ إِلَّا لِلَّهِ» چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «انعام» هم مشابه این معنا آمده است که حکم جز برای ذات اقدس الهی احدی حقّ حاکمیّت ندارد آیه ی ۵۷ سوره ی مبارکه ی «انعام» این است«قُلْ إِنِّی عَلَی بَیِّنَةٍ مِن رَبِّی وَکَذَّبْتُم بِهِ مَا عِنْدِی مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنِ الْحُکْمُ إِلَّا لِلّهِ» در سوره ی مبارکه ی «انعام» این بحث مبسوطاً گذشت که خدای سبحان فرمود:«کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلَی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ»(۴)خدای سبحان بر خودش رحمت را لازم کرده است یعنی مهندسی عالَم، معماری عالم بر اساس نقشه ی رحمت است در سوره ی مبارکه ی «انعام»[آیه ی]۵۷ که فرمود:«إِنِ الْحُکْمُ إِلَّا لِلّهِ» همین بود که الآن خواندیم در آیه ی ۵۷، ۵۴ آن این است«وَإِذَا جَاءَکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِآیَاتِنَا فَقُلْ سَلاَمٌ عَلَیْکُمْ کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلَی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» پس اگر رحمت لازم است نه اینکه چیزی بر خدا رحمت را لازم کرده است یک، یا شخصی رحمت را بر خدا لازم کرده است دو، بلکه فرمود این خدا که قدیر محض است، علیم محض است هندسه ی او هندسه ی رحمت است با نقشه ی رحمت خدا دارد عالم را اداره می کند اینکه در بیانات نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) هست که «أَنْتَ الَّذِی تَسْعَی رَحْمَتُهُ أَمَامَ غَضَبِهِ»(۵)یعنی درست است خدا انتقام دارد غضب دارد و مانند آن فرمود:«إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِینَ مُنتَقِمُونَ»(۶)ولی غضب خدا، جهنم خدا، سَخط الهی، عذاب الهی مأموم است امام او رحمت است هر جا رحمت دستور انتقام می دهد خدا انتقام می گیرد «أَنْتَ الَّذِی تَسْعَی رَحْمَتُهُ أَمَامَ غَضَبِهِ» اینکه گفته شد رحمت او بیش از غضب اوست نه یعنی هشت درجه بهشت، هفت درجه ی جهنم یعنی بهشت پیشاپیش است جهنم به دنبال بهشت دستور می دهد کجا جهنم باشد چه کسی جهنّمی، بهشت دستور می دهد چه کسی را بگیرید چه کسی را نگیرید برای اینکه او با رحمت دارد اداره می کند اگر ذات اقدس الهی فرمود:«إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِینَ مُنتَقِمُونَ» برای اینکه انتقام

گیری از تبهکار رحمتِ به کلّ عالَم است انتقام گیری از ظالم رحمت به جهان است دستور مهندس این است نقشه ی مهندس این است که فلان جا باید رحمت باشد و غضب برای آنکه متمّم رحمت باشد واقع می شود وگرنه خدای سبحان غضبی ندارد اینکه می گویند غضب بالعرض است از این قبیل است معنای سبقت رحمت بر غضب این نیست که رحمتش بیش از غضب اوست سبقت یعنی سبقت یعنی او جلو است این دنبال، او امام است این مأموم، او نقشه می کشد این کارگری می کند، او دستور می دهد فلان جا را بگیرید فلان جا را ببندید رحمت دستور می دهد مثل اینکه یک پزشک معالج دلسوز دست به چاقو می بَرد می بُرد عضوی را که انسان در اثر آن عضو آسیب می بیند این با رحمت دست به چاقو می برد اینکه چاقوکش نیست یک وقت کسی قدّاره بند است او با غضب و قهر قدّاره بسته است اما وقتی پزشک آن لباس سفید پزشکی را در برکرده است وارد اتاق عمل شد رحمت می گوید این چاقو را بگیر آن عضو را ببُر این به فرمان رحمت دارد این کار را می کند، به فرمان علم دارد این کار را می کند معنای سبقت رحمت بر غضب این خواهد بود، معنای «أَنْتَ الَّذِی تَسْعَی رَحْمَتُهُ أَمَامَ غَضَبِهِ» این خواهد بود. فتحصّل که ذات اقدس الهی از بیرون محکوم چیزی نیست بلکه«کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلَی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ»(۷)این رحمت که اِمام غضب است از طرف الله مأمور شده ما یک امام داریم یک مأموم کسی داریم که امام و مأموم را سرِ جای خودش می نشاند آن الله است این دعای نورانی سحر مبادا کسی بگوید این دعا مخصوص ماه مبارک رمضان است این دعا را فقط در ماه مبارک رمضان بخوانید اگر توانستید هر سحر بخوانید «اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ مِنْ جَمالِکَ بِاَجْمَلِهِ وَکُلُّ جَمالِکَ جَمیلٌ»(۸)همه اسمای الهی جمیل است اما آنکه اجمل است فرمانده کلّ قواست همه ی اسمای او کبیر است اما آن که اکبر اسماست و اسم اعظم است فرمانده ی کلّ قواست امامی داریم به نام رحمت، مأمومی داریم به نام غضب، یک فرمانده کلّ قوایی داریم که یکی را امام می کند یکی را مأموم فرمود:«کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلَی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» بعد فرمود: «أَنْتَ الَّذِی تَسْعَی رَحْمَتُهُ أَمَامَ غَضَبِهِ»، «یا مَن سَبَقت رحمته غَضبه» یک مسبوق داریم و یک سابق داریم و یک تعیین کننده ی جای سابق و مسبوق اینکه در دعای سحر می خوانیم من به آن اکبرت می خواهم برسم یعنی به آن فرمانده ی همه ی این اسما می خواهم برسم بنابراین چیزی از خارج بر خدا بر فعل خدا بر اسمای خدا حکومت ندارد این اسمای الهی که کبیرند تحت رهبری اکبرشان اداره می شوند اگر«کَتَبَ رَبُّکُمْ» هست از این باب است، اگر«کَانَ عَلَی رَبِّکَ حَتْماً مَقْضِیّاً» آن حاتِم، آن قاضی اسم اکبر خداست و اینها محتوم و مَقضی اند.

ص: ۲۸۶

۱- (۳۲) . سوره ی حجر، آیه ی ۲۱.

۲- (۳۳) . سوره ی محمد، آیه ی ۷.

۳- (۳۴) . سوره ی حج، آیه ی ۴۰.

۴- (۳۵) . سوره ی انعام، آیه ی ۵۴.

۵- (۳۶) . الصحیفه السجادیه، دعای ۱۶.

۶- (۳۷) . سوره ی سجده، آیه ی ۲۲.

۷- (۳۸) . سوره ی انعام، آیه ی ۵۴.

۸- (۳۹) . بحارالأنوار، ج۹۵، ص۹۴.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۷۱ تا ۷۲ سوره مریم ۸۸/۰۹/۱۸

.Your browser does not support the audio tag

«وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيّاً (۷۱) ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيّاً (۷۲)»

آنچه از این قسمت آیات استفاده می شود دو مقام بود مقام اول اینکه همگان وارد جهنم می شوند و یک عدّه می مانند یک عدّه نجات پیدا می کنند مقام دوم این است که این جزء قضای حتمِ الهی است و خدای سبحان حتم کرده، حکم کرده. اما مقام اول به کمک روایات باب بر سه معنا حمل شد که همه ی آن معانی سه گانه قابل پذیرش بود که ورود به معنای اشراف باشد چه اینکه بعضی از آیات او را همراهی می کند ورود به معنای دخول در جهنّم باشد ولی مؤمنان وارد جهنم شدند نظیر ورود وجود مبارک ابراهیم خلیل(سلام الله علیه) بر نار است که سوخت و سوزی در کار نیست یا ورود به معنای عبور بر صراط جهنم باشد و نجات متّقیان قطعی است نجات از عذاب است نه نجات از اِشراف برای اینکه اشراف خودش رحمت و برکت است متّقیان وقتی اشراف پیدا می کنند بر جهنم و آن را می بینند خدا را شکر می کنند که در اثر هدایت الهی مبتلا به جهنم نشدند. عمده آن است که فرمود این مطلب«كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيّاً» با تعبیر«كَانَ» مطلب را تأکید کردند تثبیت فرمودند که این بر خدا به عنوان یک امر حتمی و قضای الهی لازم است از آیات سوره ی مبارکه ی «انعام» که فرمود:«كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ»(۱)و از این آیه که فرمود:«كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيّاً» برمی آید که ذات اقدس الهی یک سلسله کارها را حتماً باید انجام بدهد از طایفه ی آیات دیگر که حکم را منحصراً در اختیار خدا می داند که«إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلّهِ»،(۲)«أَلاَ لَهُ الْحُكْمُ»(۳)آن«إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلّهِ» مفید حصر است این«أَلاَ لَهُ الْحُكْمُ» که تقدیم خبر بر مبتداست مفید حصر است در سوره ی مبارکه ی «رعد» گذشت که ذات اقدس الهی حاکم است و هیچ کسی مُعقِّب حکم الهی نیست که تعقیب بکند و خدای سبحان را وادار به کار بکند این چنین نیست آیه ی ۴۱ سوره ی مبارکه ی «رعد» که قبلاً بحث شد این بود که«وَاللَّهُ يَحْكُمُ لاَ مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ» در این گونه از موارد به صورت نفی جنس آمده که هیچ عاملی حکم خدا را تعقیب نمی کند و حکم خدا به دنبال چیزی نیست تابع چیزی نیست بعد آیه ی سوره ی مبارکه ی «انبیاء» هم که فرمود:«لاَ يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ»(۴)یعنی خداوند هرگز زیر سؤال نمی رود سؤال به معنی سوم نه سؤال استفهامی که از خدا چیزی را آدم بخواهد تا بفهمد، نه سؤال استعطایی که از خدا چیزی را درخواست بکند که«يَسْأَلُهُ مَن فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ»(۵)بلکه سؤال توبیخی و اعتراضی مثل«وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْؤُولُونَ»(۶)و مانند آن، خدا هرگز زیر سؤال نمی رود. از مجموعه ی این آیات که سه طایفه اند سه مطلب برمی آید. مطلب اول که اینکه حاکم مطلق اوست«إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلّهِ»،«أَلاَ لَهُ الْحُكْمُ» مطلب دوم آن است که حکم خدای سبحان تحت تعقیب هیچ عاملی نیست«لاَ مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ» که به صورت نفی جنس فرمود. مطلب سوم که از طایفه ی سوم از آیات برمی آید این است که گرچه غیر خدا چیزی خارج از خلقت خدا، حاکم بر خدا نیست لکن اسمای حسنای الهی بعضیها عظیم اند بعضیها اعظم آن اسمای اعظم حاکم بر اسمای عظیم اند و مدیر و مدبّر گرداننده ی همه ی این اسماء همان خدایی است که مسمّاست خودش این نقشه را طرح کرده اسمی را حاکم بر اسم دیگر کرده فرمود:«كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ»(۷)فرمود:«كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيّاً» و چون عدلِ محض است حکیمِ محض است فراموش نمی کند«وَمَا كَانَ

رَبُّکَ نَسِیّاً»(۸)قادر محض است و سراسر عالم سپاه و ستاد او هستند هرگز تخلّف نمی کند لذا«لاَ یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ» زیر سؤال نمی رود چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «نساء» فرمود اگر ما انبیا نمی فرستادیم زیر سؤال می رفتیم عقل در قیامت ما را زیر سؤال می برد می گفت که شما که می دانستید انسان با مرگ از بین نمی رود و نمی پوسد با مرگ از پوست بیرون می آید با مرگ از عالَمی به عالم دیگر مهاجرت می کند و به این صحنه می آید چرا راهنما نفرستادید«رُسُلاً مُبَشِّرِینَ وَمُنذِرِینَ لِئَلَّا یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَی اللّهِ حُجَّهٌ بَعْدَ الرُّسُلِ»(۹)من این کار را کردم تا در قیامت زیر سؤال نروم خب اگر خدای سبحان همه ی کارها را بر اساس نظم انجام می دهد و اسمی بر اسم دیگر حاکم است هیچ محذوری پیش نمی آید اگر فرمود این کار حتمی است حاتِم خودش است و اگر فرمود مَقضی است قاضی خودش است و اگر فرمود خدا زیر سؤال نمی رود برای اینکه حکیمِ محض است و عدلِ صِرف است«لاَ یُخْلِفُ اللَّهُ الْمِیعَادَ»(۱۰)و مانند آن.

ص: ۲۸۷

۱- (۱) . سوره ی انعام، آیه ی ۵۴.

۲- (۲) . سوره ی یوسف، آیه ی ۶۷.

۳- (۳) . سوره ی انعام، آیه ی ۶۲.

۴- (۴) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۳.

۵- (۵) . سوره ی الرحمن، آیه ی ۲۹.

۶- (۶) . سوره ی صافات، آیه ی ۲۴.

۷- (۷) . سوره ی انعام، آیه ی ۵۴.

۸- (۸) . سوره ی مریم، آیه ی ۶۴.

۹- (۹) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۶۵.

۱۰- (۱۰) . سوره ی زمر، آیه ی ۲۰.

می ماند این مطلب که آیا ما چیزی داریم که چه خدا باشد چه _ معاذ الله _ نباشد او سرِ جایش باشد مثل اصلِ تناقض در بحثهای حکمت نظری اصلِ حُسن عدل و قبح ظلم در حکمت عملی یا نه، اینها که هستند در سایه ی علمِ الهی هستند. بیان ذلک این است که این کارها ما مثلاً احکامی داریم، افعالی داریم و اخباری انسان یک سلسله گزارشهایی دارد یک سلسله کارهایی دارد یک سلسله داوریهایی دارد وقتی گفتیم این خبر حق است یعنی مطابق با واقع است اگر گفتیم این کار حق است یعنی مطابق با واقع است اگر گفتیم این قضا و داوری حق است یعنی مطابق با واقع است پس اخبار انسان، افعال انسان، قضایا و احکام انسان وقتی متّصِف می شود به حق که مطابق با واقع و حقیقت خارجی باشد حقیقت خارجی خودش حق است لکن حقّ بالذّات نیست این حقّی است که از خداست و به خدا قائم است و به سوی خدا در سیر است که مِن الله است بالله است و الی الله. در سوره ی مبارکه ی «بقره» و «آل عمران» فرمود:«الْحَقُّ مِن رَبِّکَ»(۱)نه «الحق مع ربّک» چیزی با خدا نیست خدا با برنمی دارد که همراه داشته باشد هیچ چیزی در سطح خدا نیست چون او حقیقت نامتناهی و ازلی و ابدی و سرمدی بالذّات است پس«الْحَقُّ مِن رَبِّکَ» این هم که گفته می شود «علیٌّ(علیه السلام) مع الحق و الحقّ مع علی یدور معه حیث ما

دار»(۲)همیـن الحقّی اسـت کـه«مِّن رَبِّکَ» اسـت نه الحقّی که در سـوره ی «لقمـان» و «عنکبـوت» و امثـال ذلـک آمـده اسـت که«ذلِـکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ»(۳)آن حق «مع» برنمی دارد که کسـی بـا او باشـد او بـا کسـی باشـد اوست و لا ـغیر پس«الْحَقُّ مِن رَّبِّکَ» این الحقّی که«مِن رَّبِّکَ» است انسان کامل حق محور است با این حق خب، حالا این حق چرا این حق است آیا بالـذّات این حق است در حالی که آنچه در خارج است موجود ممکن است این الحق به آن الحقّ سوره ی «عنکبوت» و «لقمان» و اینها می رسـد که«ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» عالَم چرا چق است برای اینکه مطابق با علم ازلی خداست علم ازلی خدا مطابق با اوسـت آن آنچـه را خیر اسـت می دانـد آنچـه را شـر اسـت می دانـد آنچـه حـق است می دانـد آنچه باطـل است می دانـد برابر آنچه تشخیص می دهد عالَم را آفرید که

۱- (۱۱) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۴۷.

۲- (۱۲) . بحارالأنوار، ج۲۸، ص۳۶۸.

۳- (۱۳) . سوره ی لقمان، آیه ی ۳۰.

فالکلّ مِن نظامه الکیانی یَنشأ مِن نظامه الربّانی(۱)

به تعبیر حکیم سبزواری(رضوان الله علیه) این عالَم نظام کیانیِ خداست و حق است«الْحَقُّ مِن رَّبِّکَ» چرا این حق است برای اینکه مطابق است با نفس الأمر که علم ازلی اوست او چرا حق است چون حقّ محض است، حقّ ذاتی که ذاتی سؤال نمی شود که مثل اینکه بگوییم خدا چرا حق است خدا عین واقعیّت است علمِ خدا هم عین ذات اوست بنابراین تا ما به آن علم ازلی نرسیم این سؤال ادامه دارد وقتی به آنجا رسیدیم سؤال قطع می شود نه اینکه سؤال هست و جواب ندارد سؤال ندارد از حقّ محض نمی شود سؤال کرد که چرا حق است خب، برابر آن علم ازلی که نفس الأمر به یک معنا همان علم ازلی است عالَم را تثبیت کرده است خدای سبحان نسبت به اصل خلقت علّت تامّه است، نسبت به صادر اول علّت تامّه است، نسبت به اشیای مقطعی فاعل تام است نه علّت تامّه برای اینکه شیئی که در فلان مقطع قرار دارد باید که قبلیها یافت بشود تا نوبت به او برسد با همراهانی همراه است، با ملازماتی همراه است با لوازمی همراه است با ملزوماتی همراه است با آثاری همراه است با مؤثّراتی همراه است آنها که جمع شدند این شرایط تحقّق پیدا می کند و یافت می شود پس ذات اقدس الهی نسبت به اصل خلقت علّت تامّه است نسبت به صادر اول علّت تامّه است اما نسبت به موجودات دیگر فاعل تامّه است نه علّت تامّه بلکه شرایط می خواهد رفع موانع می خواهد و مانند آن. می ماند مسئله ی حُسن عدل و قبح ظلم در حکمت عملی و مسئله ی اجتماع نقیضین در حکمت نظری. در حکمت عملی این خیلی پایه ای ندارد برای اینکه حُسن عدل و قبح ظلم اینها بدیهی اند و نه اوّلی قبلاً گذشت که بدیهی آن است که دلیل دارد ولی نیازی به دلیل ندارد مثل دو دوتا چهارتا مثل اجتماع ضدّین محال است اجتماع ضدّین محال است دور محال است همه ی اینها بدیهی اند دلیل دارند ولی نیازی به دلیل نیست اوّلی آن است که اصلاً دلیل بردار نیست و تنها قضیه ای که اوّلی است و از او به عنوان مبدأ المبادی یاد می شود همین اصل تناقض است اصل تناقض یعنی یک شیء با حفظ شرایط هشت، نُه گانه یا بیشتر هم باشد هم نباشد این تصوّرش کافی است برای تصدیق به بطلان اصل اجتماع نقیضین اصل اوّلی است که مبدأالمبادی است. یک بیان بسیار لطیفی جناب بهمنیار در التحصیل دارد که آن بیان را مرحوم صدرالمتألّهین در جلد سوم اسفار هم نقل کرد خلاصه ی حرفی که حکمت متعالیه از حرف جناب بهمنیار می تواند استفاده کند این است که در عالَم امکان چیزی که آیت کبرای ضرورت ازلی باشد همین مسئله ی امتناع اجتماع نقیضین است حرف بهمنیار این است که اگر خدا نبود هیچ موجودی نبود و اگر اصل عدم تناقض نبود هیچ اندیشه ای نبود وِزان اصل عدم تناقض در سلسله ی علوم آیت بودن و علامت بودن و نشانه ی آن ضرورت ازلی است که مربوط به علم و عین هر دو هست اگر خدایی نبود ــ معاذ الله ــ نه عینی بود و نه علمی نه اعیانی در خارج بود و نه علومی در اذهان و نه صاحب ضلع هیچ چیزی نبود و این قضیه هم قضیه ضرورت ازلی است نه ضرورت ذاتی گرچه ضرورت ذاتی فلسفی همان ضرورت ازلی منطقی است اگر خدا نبود هیچ موجودی چه به عنوان علم چه به عنوان عین یافت نمی شد حرف بهمنیار این است که اگر ما اصل عدم تناقض نمی داشتیم هیچ علمی در عالم نبود چه در تصوّرات چه در تصدیقات آدم چیزی را بخواهد بفهمد اگر با نفهمیدن یکی باشد پس فهم و عدم فهم یکی است، ثبوت و عدم ثبوت یکی است البته این تحلیل جناب بهمنیار مسبوق است به تحقیق جناب ابن سینا مرحوم بوعلی در همان اوایل شفا این مسئله ی اصل عدم تناقض چون از مسائل فلسفی است یعنی «الموجود لا یکون معدوما» این مسئله است یک، چون مسئله است به واسطه به علمی باید باشد دو، هیچ علمی نیست که این اصل عدم تناقض جزء مسائل آن علم باشد سه، تنها علمی که این اصل عدم تناقض جزء مسائل آن علم است فلسفه است که «الموجود لا یکون معدوما» لذا در همان فصل اول الهیات شفا از مسئله ی عدم تناقض بحث کردند به همان ترتیب هم در سایر

کتب عقلی از اصل عدم تناقض بحث می کنند مرحوم بوعلی فرمایشش این است که اگر اصل عدم تناقض را شما نپذیرید کلّ عالم دفعتاً می ریزد چرا، برای اینکه اگر «الف» با «لا الف» بتوانـد جمع بشود «الف» عین «لا الف» باشـد این «الشـیء إمّا ألف و إمّا لا ألف» جمیع عالم را می گیرد دیگر اینکه عدم مَلکه نیست که شـیء یا «الف» است یا «الف» نیست این الشـیء این قضـیه «الشـیء إمّا ألف أو لاـ ألف» این «الفٌ» فقط «الف» را شامل می شود «لا الف» کلّ ما سوا را همه چیز عالم غیر «الف»، لا الف اند دیگر آسـمان «لا الف» است، زمین «لا الف» است، دریا و صـحرا «لا الف»اند انسان و فرس و بقر و غنم «لا الف»اند و مانند آن این قضـیه ی «الشیء إمّا ألفٌ أو لا الف» یک قضیه ی جهان شمول است این یک مطلب، اگر نقیضین جمع بشود «لا الف» یعنی کلّ ما سوا، «الف» یعنی همین آن وقت کلّ ما سوا با این «الف» یکی خواهـد بود این یک محـذور و چون همه ی ما سوا با «الف» یکی هسـتند پس همه، همه اند این هم یک محذور دیگر آسـمان می شود زمین، آب می شود آتش، صحرا می شود دریا برای اینکه همه جمع شدنـد دیگر اگر «لا الف» با «الف» جمع بشود همه ی «لا الف»ها «الف» باشد پس همه اینجا هسـتند پس همه عین هم انـد این فروپاشـی کلّ عالَم دست به این قضـیه نمی شود زد این قضـیه آیه ی کبرای ذات اقـدس الهی اسـت آیت الله هست در مسـئله ی ضـرورت ازلی منتها درباره ی علم نه درباره ی عین این ضـرورت ازلی باید به یک ضرورت ازلی بالذّات برگردد درست است که ما می گوییم «الشـیء إمّا موجودٌ و إمّا معدومٌ بالضـروره الأزلیه» و استحاله ی او ذاتی است اما نسبت به قضایـای دیگر ذاتی است ولی خودش تکیه گـاهی دارد و آ ن تکیه گـاه این است که این قضـیه آیـا حق است یا نه، یقیناً حق است اگر حق است مطابق با واقع است آن واقعی که این قضـیه مطابق با اوست آن هیچ یک از این موجودات زمین و آسـمان نیست مثلاًـ یـک زمین شـناس دربـاره ی زمین مسائـل تجربی فراوانی دارد همه ی قضایـای صـحیح او حق است چون مطـابق بـا این کُره ی زمین و حرکت زمین و خصوصـیت زمین است یـک منجّم یـک سـتاره شـناس یـک سپهرشـناس همه ی قضایـای او حق است چون مطـابق بـا آسـمان است یـک فقیه قضایایش حق است برای اینکه مطابق با روایات و کتاب و سنّت است امـا این قضـیه حق است یعنی چه، مطابق با چیست مطابق با زمین است زمین که یک روز هست یک روز نیست مطابق با آسـمان است آسـمان که یـک روز هست یـک روز نیست مطـابق این قضـیه چیست اینکه می گوییم «النقیضـان لاـ یجتمعـان، النقیضـان لاـ یرتفعـان، الموجود لاـ یکون معـدوما» این قضـیه که حق است صادق است صِـدقش ضـرورت ازلی دارد مطابق با چیست؟ این الاّـ ولابـد بایـد به نفس الأمری تکیه کنـد که از ازلیّت برخوردار باشـد و آن علم ذات اقـدس الهی است پس این چنین نیست که ما یک قضـیه ی ضـرورت ازلی داشـته باشیم به نام اجتماع نقیضین چه خدا باشد یا چه نباشد ــ معاذ الله ــ اگر خـدا ــ معاذ الله ــ نباشـد فقط عدم محض است در عدم محض که این قضـیه صادق نیست اگر هیچ نباشد در اعدام «لا مَیْز فی الأعـدام مِن حیث العـدم» اگر ــ معاذ الله ــ حق نباشد می شود عدم محض در عدم محض نه علم است نه عالَم است نه معلوم، نه موضوع است نه محمول، نه تصوّر است نه تصدیق، نه قضـیه است نه صدق و کذب پس بنابراین این قضیه ضرورت ازلی به جایی باید تکیه کند که ازلیّت او با سرمدیّتش همراه باشد و آن علم ذات اقدس الهی است تکیه گاه این قضیه همان علم ذات اقدس الهی است آن گاه خدای سبحان اسـمای حسـنای خود را که بعضـیها را عظیم و بعضـیها را اعظم دانست برابر آن اسـما عالم را تدوین کرد و برابر همان تدوین حُکم هم می کند خلاف هم نمی کند سهو و نسیان هم ندارد پس هم قضا بودن الهی و حتمی بـودن او حق است نه از خـارج حـاتِم و قاضـی دارد بلکه«کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلَی نَفْسِهِ الرَّحْمَهَ»(۲)بلکه حَتَم ربّکم علی نفسه کذا، بلکه قَضـی ربکم علی نفسه کذا درست است این حتمی است اما حاتِم خود اوست، درست است مقضـی است اما قاضـی خود اوست، درست است مکتوب است امـا کـاتب خود اوست چون خود اوست و عمـل می کنـد لـذا«لَا یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَهُمْ یُسْئَلُونَ».(۳)سیدناالاسـتاد(رضـوان الله علیـه) یـک چهـار پنـج صـفحه ای در ذیـل آیـه ی سـوره ی «انعـام» مطالبی مرقـوم

فرمودنـد«كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» در ذیـل این آیه محلّ بحث سوره ی «مریم» ده صـفحه مرقوم فرمودنـد راجع به حکم خـدا و راجع به فعل خدا این می شود پانزده صـفحه، مقداری هم در ذیل آیه سوره ی مبارکه ی «انبیاء» که«لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ» اشاره فرمودنـد اگر کسـی پایـان نـامه ی علمی یعنی علمی که بشود به آن گفت سواد است چیزی بنویسـد جبر چیست، تفـویض چیست، حکم عن الله چیست، فرق حرف معتزله که می گوینـد یَجب علی الله بـا حرف امـامیه که می گویند یجب عن الله چیست این از لطایف بیانات اهل بیت است که این حکمای بعدی از آنها استفاده کردند که چیزی بر خدا واجب نیست همه ی وجوبها از خداست و اگر در سوره ی «انعام» دارد«كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» اسـمی را خدای سبحان بر اسم دیگر حاکم کرده است نه چیزی را بر ذات حاکم کرده باشـد لـذا ضـرورت هست منتها ضـرورت عن الله است نه علی الله یقیناً خـدا این کار را می کنـد نه بایـد بکنـد چون چیزی در جهان خارج از فعل خـدا نیست که حاکم بر فعل خـدا باشد خداست و افعـال او و اسـمای حسـنای او و لاغیر دیگر از خارج چیزی حکم بشود فرض نـدارد بنابراین نمی شود گفت که العـدل حَسَنٌ نسبت به خـدا و غیر خـدا یکسان است خـدا محکوم این قانون است خب عـدل را، حُسن را، ربط حسن به عدل را از هستی او داریم اگر هستی نباشد این روابط برقرار نیست درست است که لوازم اشیاء و لوازم ضروری جعل ندارد اما جعلِ تألیفی ندارد یک، جعل بسیط مستأنف ندارد دو، یعنی نمی شود بعد از ایجاد اربعه زوجیّت را به اربعه داد که بشود جعل تألیفی این چنین نیست برای زوجیّت یک جعل بسیط جدایی باشد این چنین نیست بلکه امر سوم است و آن این است که جعل زوجیّت به جعل اربعه است این چنین نیست که اگر گفتنـد ذاتی علّت نمی خواهد یعنی می شود واجب الوجود ذاتی علّتی جدای از علّت ذات نمی خواهـد نه اصـلاً علت نمی خواهـد ذاتی شـیءٍ لم یکن معلّلاـ أی لم یکن معلّلاً ـ بعلهٍ زائـده علی عله زائـده علی علّه ذاته» زوجیّت غیر از علّت اربعه علّت دیگر نمی خواهـد نه اینکه زوجیّت علت نمی خواهـد زوجیّت خب ممکن الوجود است چطور می شود ممکن الوجود علّت نخواهـد بنابراین منتها بعضـی از فرمایشات سیدناالاسـتاد در این بخش که تقریباً ده صـفحه مرقوم فرمودنـد قابـل ملاـحظه است یعنی قابل تأمّل است یعنی قابل نقـد است که ایشان فرمودنـد چیزی بر خـدا حاکم نیست یا عقل حکم می کند عقل در هیچ جا حکم ندارد چه درباره ی خدا چه درباره ی غیر خدا عقل یک آفتاب بی خاصـیّتی است آفتاب هم روشـنی دارد هم دهها خاصیّت کار از آفتاب برمی آید حرارت می دهد، درختها را می پروراند، میوه ها را شیرین می کند و ماننـد آن، عقل یک آفتاب بی خاصـیّت است هیـچ یعنی هیـچ کار از عقل ساخته نیست فقط روشن می کند جهان دارد می گردد عقل دسـتور می دهد، عقل فلان کار را می کند این طور نیست عقل یک نورافکن جهانی است که فقط می بیند صراط را خدا آفرید، اشیاء را خدا آفرید، موضوعات را خدا آفرید، محمولات را خدا آفرید، روابط موضوع و محمول را خدا آفرید، این نورافکن قوی نشان می دهـد می گویـد سم خوردی می میری نه سم را عقل آفرید نه مرگ را عقل آفرید نه ربط مرگ و سم را عقـل آفریـد فرمود ظلم کردی عاقبت ویرانی دارد عـدل کردی عاقبت خوب دارد نه ظلم و عـدل را او آفریـد نه عاقبت خوب و بد را او قرار داد نه ربط آفرید نه ربط بین اینها را.

۱- (۱۴) . شرح منظومه، ج۳، ص۶۰۷.

۲- (۱۵) . سوره ی انعام، آیه ی ۵۴.

۳- (۱۶) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۳.

پرسش: حاج آقا «العقل ما عبد به الرحمان» جوابش چیست؟

پاسخ: همین دیگر چراغ است دیگر عبادت را، راه را، صراط را ذات اقدس الهی آفرید به پیغمبر فرمود:«أَنَّ هـذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً»(۱)عقل این راه را می بیند، آن چاه را می بیند به ما می گوید اینجا راه است آنجا چاه.

پرسش: عقل را هم خود خداوند متعال خلق کرده.

پاسخ: بله خب این چراغ را خدای سبحان خلق کرده مثل اینکه آفتاب را خدا خلق کرده منتها ذات اقدس الهی به آفتاب هم نور داد هم حرارت داد هم دهها خاصیّت دیگر عقل فقط تنها خاصیّتش این است که سراج منیر است آن وقت این چراغ را که خدای سبحان در دل ما خلق کرده ما آمدیم گفتیم این بشری است نه الهی و آنچه را که با این چراغ می بینیم می گوییم این علمِ بشری است دانش را کردیم سکولار دلمان می خواهد که فیزیک و شیمی هم نظیر رکعات نماز در روایات ما مشخص بشود اگر چیزی را این چراغ دید می گوییم این علم الهی نیست علم اسلامی نیست. سرّش آن است که ما این صراط را اوّل و آخرش را قطع کردیم چه کسی صراط آفرید، از چه راه صراط آفرید، پایان راه چیست، همه ی اینها را ارباً اربا کردیم مُثله کردیم فقط خلقت را از آن گرفتیم گفتیم طبیعت شده زمین این چراغی هم که در درون ما خدا روشن کرده گفتیم برای ماست بشری است بعد بگوییم زمین شناسی علم بشری است خب شما همه جا را مُثله کردید این چراغ که برای اوست گفتید برای من است زمینی که اول تا آخرش را قطع کردید آیت خدا را برای چه خلق کرده چه کسی خلق کرده کجا باید برود روزی چه بوده است بعد چه می شود بعد شهادت می دهد بعد شکایت می کند، همه را از آن گرفتید پوست کردید یک تکّه موجودی داشتید گفتید زمین بعد شدی زمین شناس بعد می گویی زمین شناسی سکولار است بعد می گویید علم مگر می شود اسلامی خب معلوم که کار اوست علم هم که چراغ است داده ی اوست عالِم هم که مخلوق اوست ما اصلاً غیر اسلامی چیزی نداریم اینها دلشان می خواهد همان طوری که رکعات نماز، جَهر و اِخفات نماز در روایات آمده ساختن زیردریایی هم همین طور در روایات باشد سرّش این است که عقل را که مثل نقل چراغ الهی است این را بشری کردند این بازگشتش به«أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ»(۲)است این داعیه ی ربوبیّت دارد منتها حالا اسمش را نمی برد خب تو که یک تکّه«مَنِيٍّ يُمْنَى» بودی«أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِن مَنِيٍّ يُمْنَى»(۳)بعد هم خدا فرمود قدری من به تو علم دادم به فعل مجهول ذکر کرده فرمود:«وَمَا أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلاً»(۴)یک مختصر علم دادیم یعنی کمی من این فتیله را کشیدم بالاـ آن وقت شما آمدید گفتید من خودم زحمت کشیدم خودم عالِم شدم این بارها به عرضتان رسید بسیاری از ماها اسلامی حرف می زنیم و قارونی فکر می کنیم قارون هم که غیر از این نمی گفت گفت«إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِندِي»(۵)من خودم زحمت کشیدم پیدا کردم مگر او غیر از این می گفت اگر غیر از این می گفت که دیگر داعیه ی قبول الهیّت نداشت که خیلی از ماها این طور فکر می کنیم به جای اینکه بگوییم «ما بِنا مِن نعمه فمنک» این دعاهایی که بعد از نماز به عنوان تعقیبات می گویند بخوانید «اللهمّ ما بِنا من نعمه فمنک»(۶)یعنی همین خب علم چراغ است یک، این چراغ را او روشن کرده دو، فتیله را به وسیله ی انبیا بالا برده «و یُثیروا لهم دفائن العقول»(۷)سه، گفت چراغ دادم کارِ مرا ببینید و مرا بپرستید ما این چراغ را برای خودمان دانستیم آنچه هم که کار خدا بود از خدا قطع کردیم شده زمین، شده علم طبیعی. به هر تقدیر این ده، پانزده صفحه ای که سیدناالاستاد مرقوم فرمودند بسیار مطالب عمیق دارد اما چند جای آن باید مورد نقد و ملاحظه قرار بگیرد که عقل به هیچ وجه حاکم نیست عقل کاشف است و اینکه بعضی از بزرگان دارند کارِ عقل جز ادراک چیزی نیست آن حق است شما فرمایش سیدناالاستاد امام(رضوان الله علیه)

در بحث مکاسب جلد دوم یا سوم بیع مراجعه کنید آنجا که می فرماید عقل کاری جز ادراک ندارد این از غرر فرمایشات سیدناالاستاد امام است که عقل واقعاً چراغ است از چراغ هیچ کاری برنمی آید فقط روشن می کند که کجا راه است کجا چاه است یک دستگاه دیگری است که تصمیم می گیرد، یک دستگاه دیگری است که اراده می کند بحث اندیشه غیر از بخش انگیزه است این چراغ روشن می کند حکم بکند که باید این کار را بکنید این چنین نیست الآن طبیب وقتی که حکم می کند می گوید آقا باید این کار را بکنی یعنی چه، گرچه این صورتش انشاست ولی سیرتش اخبار است همان طوری که گاهی جمله ی خبریه به داعیه ی انشاء القا می شود که ظاهرش خبر است ولی باطنش انشاء دستورات طبیب به عکس است ظاهرش انشاست باطنش اِخبار است وقتی طبیب می گوید باید این کار را بکنید یعنی اگر این کار را کردید سالم می شوی نکردی سالم نمی شوی همین فرمانی در کار نیست از طبیب چه ساخته است از چراغ چه ساخته است، راهنمایی این راهنمایی را برای اینکه ما به صورت عملی در بیاوریم کاربردی در بیاوریم به صورت امر و نهی به ما می گویند وگرنه امری و حکمی و دستوری که از ناحیه ی طبیب نیست طبیب کاری نمی کند فقط راهنمایی می کند واعظ همین طور است، مبلّغ همین طور است، انبیای الهی همین طورند آن که حاکم محض است ذات اقدس الهی است.

ص: ۲۹۰

۱- (۱۷) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۵۳.

۲- (۱۸) . سوره ی جاثیه، آیه ی ۲۳.

۳- (۱۹) . سوره ی قیامت، آیه ی ۳۷.

۴- (۲۰) . سوره ی اسراء، آیه ی ۸۵.

۵- (۲۱) . سوره ی قصص، آیه ی ۷۸.

۶- (۲۲) . بحارالأنوار، ج۸۳، ص۷۴.

۷- (۲۳) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱.

پرسش: در اجتماع نقیضین فرمودید که متّکی به ذات خداست یعنی چه؟

پاسخ: بله دیگر آن علم ذاتی ازلی بالذّات است این ازلی بالغیر باید به او تکیه کند خدای سبحان می داند که وجود با عدم جمع نمی شود و این علم او هم علم صورت ذهنی نیست عین وجود اوست یعنی عین واقعیّت است یعنی عین حقیقت است«ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ»(۱)این قضیه که صِدق است برای اینکه مطابق با آن حق است آن حق است دیگر ما یک چیز دیگری داشته باشیم غیر از خدا که ازلی باشد _ معاذ الله _ آن وقت این قضیه اجتماع نقیضین صِدقش با آن ازلی باشد آن وقت می شود دوتا موجود ازلی یکی خدا یکی غیر خدا غیر از خدا که نمی تواند چیزی موجود ازلی باشد که چون غیر از خدا هر چه هست ممکن است و هر ممکنی در مقام ذاتی خودش نیازمند است پس ضرورت ذاتی ندارد چه رسد به ضرورت ازلی اگر وجودی دارد فقیر الی الله هست تنها موجودی که ضرورت ازلی است دارد ذات اقدس الهی است آن وقت این قضیه که صِدق است و حق است چون مطابق با علم الهی است و نفس الأمر این گونه از قضایا علم ذات اقدس الهی است که آن ضرورت ازلی ذاتی دارد.

پرسش: حاج آقا این اجتماع نقیضین به هستیِ هست بازگشت ندارد؟

پاسخ: به هستی هست.

پرسش: به این قضیه بازگشت ندارد؟

پاسخ: نه، این به او بازگشت دارد «ثبوت الشیء لنفسه» اصل هوهویّت هر چیزی خودش، خودش است بدیهی است نه اوّلی هر چیزی خودش، خودش است چرا؟ یک چرا دارد یک چونی چرا، چون که اگر خودش، خودش نباشد جمع نقیضین می شود وقتی به اینجا رسیدیم دیگر سؤال تمام می شود اصل هوهویّت یعنی «ثبوت الشیء لنفسه» این بدیهی است و نه اوّلی برای اینکه سؤال دارد و جواب می طلبد اگر جمع نقیضین ممکن بود «ثبوت الشیء لنفسه» ضروری بود، «ثبوت الشیء لنفسه» ضروری نبود هم شیء خودش، خودش هست هم شیء خودش، خودش نیست اما چون اصل تناقض اصل حاکم است اصل هوهویّت به او برمی گردد بنابراین ما چیزی در عالم نداریم که بر خدا حکومت کند این فعل خداست که بعضها مقدّم بر بعض اند بعضها حاکم بر بعض اند بعضی آمر نسبت به بعض اند همان طوری که فرشتگان الهی این طورند«مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ»(۲)بعضیها متاع اند بعضی مطیع اسامی الهی این چنین است مظاهر اسمای الهی این چنین است پس آیات که دارد«إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ»(۳)درست است، آیاتی که دارد جالا له الحکم درست است، آیه ی سوره ی «رعد» که دارد«لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ» درست است، آیه ای که«لاَ يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ»(۴)درست است آیه ی سوره ی مبارکه ی «انعام» و سوره ی «مریم» هم درست است برای اینکه«كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ»(۵)آنجا به صورت فعل معلوم آورده اینجا که فعل مجهول آورده در سوره ی «مریم» که«كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيّاً» یعنی «حَتَم ربّک علی نفسه» که«وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» «قَضی? ربّکم علی نفسه» که«وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا».

۱- (۲۴) . سوره ی لقمان، آیه ی ۳۰.

۲- (۲۵) . سوره ی تکویر، آیه ی ۲۱.

۳- (۲۶) . سوره ی یوسف، آیه ی ۶۷.

۴- (۲۷) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۳.

۵- (۲۸) . سوره ی انعام، آیه ی ۵۴.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۷۱ تا ۷۲ سوره مریم ۸۸/۰۹/۲۲

.Your browser does not support the audio tag

«وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيّاً (۷۱) ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيّاً (۷۲)»

مطالبی که مربوط به بخشهای قبلی بود به لطف الهی ارائه شد مطلبی که مربوط به«كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيّاً» بود مقداری بیان شد تتمّه ی آن مانده است. عصاره ی این مطلبی که به قضای حتمِ این کار نسبت به بعضی از اوصاف الهی مطرح می شود این است که ذات اقدس الهی نسبت به اصل خلقت علّت تامّه است زیرا هیچ موجودی نبود که به عنوان شرط یا مانع مطرح باشد اگر خدا بخواهد اصل خلقت را طرح کند می شود علّت تامّه این مطلب اول. نسبت به صادر اول که در بعضی از روایات دارد اول چیزی که خدا خلق کرد نور جدّ ما بود که ائمه(علیهم السلام) فرمودند یا از خود حضرت رسول(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نقل شد که اول چیزی که خدا خلق کرد نور من بود یا در برخی از تعبیرات آمده است اول چیزی که خدا خلق کرد عقل بود خداوند نسبت به آن صادر اول علّت تامّه است این هم مطلب دوم. چیزی نبود که به صورت شرط یا مانع مطرح بشود. مطلب سوم آن است که خداوند نسبت به موجودات جزئی، آسمان، زمین و مانند آن فاعلِ تام است نه علّت تامّه یعنی هستی بخش فقط خداست لکن اگر فلان کُره، فلان مجموعه، فلان آب، فلان خاک بخواهد یافت بشود شرایطی دارد که باید حاصل بشود موانعی دارد که باید مرتفع بشود تا فیض را دریافت بکند پس نقص در قبولِ قابل است نه در فعل فاعل این هم مطلب سوم. مطلب چهارم این است که کلّ این مجموعه مِلک و مُلک خداست هم او مالک دنیا و آخرت است هم مَلک دنیا و آخرت است هم«بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ»[(۱)] ما مالک بودن را می فهمیم، مَلک بودن را می فهمیم ولی درباره ی«فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» دشواریی داریم که بعضیها متوجّه می شوند بعضیها متوجّه نمی شوند برای اینکه ما هم جزء اشیائیم ملکوتی داریم ملکوت ما به دست اوست این ملکوت ما چیست، چگونه ما دست او را نمی بینیم مِلک او هستیم، مُلک او هستیم«تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ»[(۲)] اینها را می فهمیم اما ملکوت ما به دست اوست برای بعضیها دشوار است این هم مطلب بعدی خب، چون کلّ جهان مِلک و مُلک اوست و به ید او ملکوت اوست لذا«لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ»[(۳)] هر کاری بکند جا دارد این معنا که او هر چه بکند صحیح است آن طوری که امامیه می گوید غیر از آن طوری است که اشاعره می پندارند تفکّر اشعری این است که عقل را در ادراکات اصلی اش معزول می داند قائل به حُسن و قبح عقلی نیست چون قائل به حُسن و قبح عقلی نیست می گوید حَسن آن چیزی است که خدا انجام بدهد، قبیح چیزی است که نکند اما ما قبل از این چیزی داشته باشیم به نام حُسن عدل و قبح ظلم که عقل ادراکی داشته باشد این نیست هر چه او امر کرد حَسن است، هر چه او نهی کرد قبیح است این یک حرفِ باطلی است یک حرفِ صحیحی است که امامیه دارند و آن این است که عقل همان طوری که در بخش بود و نبود یعنی حکمت نظری یک سلسله بدیهیاتی دارد در بخش باید و نباید یعنی حکمت عملی یک سلسله بدیهیاتی دارد نظری مطالب پیچیده ی حکمت نظری به آن مطالب بدیهی حکمت نظری ختم می شود لذا می شود علم استدلالی، مطالب پیچیده ی حکمت عملی به این بدیهی حکمت عملی ختم می شود لذا می شود علم استدلالی فقه استدلالی است، اصول استدلالی است، اخلاق استدلالی است، حقوق استدلالی است، چون به این بدیهیات برمی گردد منتها زیربنای

همه ی این بدیهیات آن مبدءالمبادی است که اصل عدم تناقض است. عقل نزد امامیه در ادراک حُسن عدل و قبح ظلم مستقل است ولی مع ذلک«لَا یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ»(۴)را می پذیرد برای اینکه عقل می گوید هیچ فاعلی حق ندارد بیش از حدّ خودش کار انجام بدهد اما همین عقل می گوید صدر و ساقه ی عالَم مِلک و مُلک اوست او هر چه انجام بدهد کار خودش را انجام می دهد در مِلک خودش انجام می دهد دیگری در کار نیست صاحب حقّی نیست که خدا به حقّ او تعدّی کند پس اگر اشعری گفت«لَا یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ» برای اینکه آن مُدرِک اصلی را نمی پذیرد این قانون حسن عدل و قبح ظلم و ذاتی بودن این حکم عقل نظری را نمی پذیرد می گوید او هر چه بکند خوب است امامیه وقتی که می گوید«لَا یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ» نه برای آن است که این حکم عقل را نمی پذیرد حکم عقل را می پذیرد عقل مستقلاً چیز می فهمد و حکم می کند منتها همین عقل می گوید خدا در مِلک و مُلک خود کار می کند به حقّ دیگری تعدّی نمی کند این هم یک مطلب.

۱- (۱) . سوره ی یس، آیه ی ۸۳.

۲- (۲) . سوره ی ملک، آیه ی ۱.

۳- (۳) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۳.

۴- (۴) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۳.

مطلب بعدی آن است که ذات اقدس الهی وقتی صحف آسمانی نازل کرد، قرآ ن و تورات و انجیل نازل کرد، انبیا فرستاد اسمای حسنای خود را برای مردم شرح داد او حیّ است او حلیم است او قدیر است او سمیع و بصیر و مُدرِک و متکلّم است و حکیم است و ظلم نمی کند و برای اشیاء هندسه ای معیّن کرده است«إِنَّا کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ»،(۱)«وَکُلُّ شَی ءٍ عِندَهُ بِمِقْدَارٍ»(۲)با هندسه عالَم انجام داد بعد فرمود: «من اعطی کل ذی حق حقه» خدایی که حقّ هر مستحقّی را که خودش استحقاق آفرید با یک فیض گدا آفرید با فیض دیگر به گدا پاسخ مثبت داد فرمود این حقوقی که من برای اشیاء و اشخاص قرار دادم به اینها تعدّی نمی کنم«لَا یُخْلِفُ اللَّهُ الْمِیعَادَ»،(۳)«وَلَا یَظْلِمُ رَبُّکَ أَحداً»(۴)و مانند آن. در این فضا عقل جدال می کند نه برهان به خدا عرض می کند شمایی که حکیمی، شمایی که وعده دادی مؤمن را به جهنم نبری، شمایی که وعده دادی همه را هدایت کنی، ربّ العالمینی، برای هدایت انبیا می فرستی چرا فلان کار را نکردی اینجا جا دارد این را در سوره ی مبارکه ی «نساء» خواندیم که فرمود ما انبیا را فرستادیم«رُسُلاً مُبَشِّرِینَ وَمُنذِرِینَ لِئَلاَّ یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَی اللّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ»(۵)که این«بَعْدَ» گرچه ظرف است و مفهوم ندارد لکن چون در مقام تهدید است دارای مفهوم خواهد بود فرمود ما انبیا را فرستادیم تا در صحنه ی قیامت که روز احتجاج است مردم به من نگویند علیه من حجّت اقامه نکنند نگویند خدایا تو که می دانستی ما با مُردن نمی پوسیم، از پوست به در می آییم، مهاجریم، هجرت می کنیم، از عالَمی به عالم دیگر وارد می شویم اینجا هم یک وسایل دیگری است یک امور دیگری است که در دنیا وجود ندارد آنچه در دنیا وجود داشت اینجا نیست آنچه در اینجا هست در دنیا وجود ندارد اینجا یک مدارک دیگر می خواهد یک زندگی دیگر می خواهد چرا یک راهنما نفرستادی که به ما بگوید بعد از مرگ خبری هست اگر ما انبیا نفرستیم مردم در قیامت احتجاج می کنند«رُسُلاً مُبَشِّرِینَ وَمُنذِرِینَ» که به مردم حقایق را تبشیر و انذار کنند«لِئَلَّا یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَی اللّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» خب در این فضا خدا برای خود

مقرّر کرده است که انبیا بفرستد لذا در سوره ی مبارکه ی «بیّنه» فرمود جامعه از نبی، نبی از جامعه جدا نیست«لَمْ یَکَنِ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ وَالْمُشْرِکِینَ مُنفَکِّینَ حَتَّی تَأْتِیَهُمُ الْبَیِّنَهُ»(۶)اینها تکان نمی خورند مگر اینکه پیغمبر با آنها هست اولین کسی که در عالم خلق شد یا پیغمبر است یا پیغمبر دارد البته این برهان معروف که چون انسان اجتماعی است مدنی بالطبع است قانون می خواهد این برای غالب مردم است وگرنه آن انسان اوّلی یا پیغمبر است یا پیغمبر می خواهد انسان یک نفر هم باشد راهنما می خواهد ولو اجتماعی هم نباشد ولو نیاز به قانون نداشته باشد برای اینکه یک نفر مسافر است دیگر برای یک مسافر بالأخره شما باید راهنما بفرستید یک انسان روی زمین باشد الاّ ولابد یا خودش پیغمبر است یا پیغمبر دارد لذا اوّلین انسان آدم(سلام الله علیه) بود که پیغمبر بود ممکن نیست بشر بدون راهنما رها بشود خب، این می شود جدال احسن.

ص: ۲۹۳

۱- (۵) . سوره ی قمر، آیه ی ۴۹.

۲- (۶) . سوره ی رعد، آیه ی ۸.

۳- (۷) . سوره ی زمر، آیه ی ۲۰.

۴- (۸) . سوره ی کهف، آیه ی ۴۹.

۵- (۹) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۶۵.

۶- (۱۰) . سوره ی بیّنه، آیه ی ۱.

پرسش: استاد در آیه ای از آیات قرآن خداوند می فرماید یا موسی ما تو را فرستادیم برای قومی که پیغمبر نداشت.

پاسخ: بله خب، اینها به آ نها نرسید زبان فطرت بود که درباره ی سوره ی مبارکه ی «جمعه» هم همین طور است، «یس» هم همین طور است که اینها در غفلت بودند منتها پیغمبر نداشتند اوصیای پیغمبر بودند، علما بودند که جانشین، مردم حجّت می خواهند حجّت سه تاست یا پیغمبر است یا جانشین پیغمبر یا نظیر مالک اشتر است که رفته به مصر علما بالأخره حرف انبیا را می رسانند حجّت باید بر مردم قائم باشد در زمانی که خود پیغمبر اسلام(صلّی الله علیه و آله و سلّم) تشریف داشتند مگر صدر و ذیل حجاز را حضرت تشریف می بردند با نبود امکانات آن روز آن وقتی که خود حضرت امیر(سلام الله علیه) حجّت خدا به عنوان خلیفه ی ظاهری مثل خلیفه ی باطنی بودند مگر در مصر حضور داشتند یا در ایران حضور داشتند ایران آن روز چندتا استانداری داشت کلّ خاورمیانه را وجود مبارک حضرت امیر اداره می کرد هم امپراطوری شرق حجاز به نام ایران فتح شده بود هم امپراطوری غرب حجاز به نام روم فتح شده بود مجموعه ی این خاورمیانه یک دولت و یک مملکت بود و حاکمش هم حضرت امیر برای این مناطق استاندار می فرستاد با علمای آنجا که سادات و فرزندان پیغمبر آمدند خب روح تشیّع را پیدا کردند آنجا که سربازان تیم و عدی رفتند طور دیگر در آمدند بنابراین باید حجّت خدا برسد ولو در زمانی که خود پیغمبر آنجا صادق است فرمود:«إِن مِن قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ»(۱)درست است،«وَإِن مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلاَ فِيهَا نَذِيرٌ»(۲)این درست است،«لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولاً»(۳)که«أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»(۴)درست است به هر تقدیر فرمود حجّت خدا باید تمام بشود آن وقت اینجا می شود جدال احسن در این فراز در این مقطع می شود«كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» در دو جای سوره ی مبارکه ی «انبیاء» که قبلاً بحثش گذشت این تعبیر آمده خدا لازم کرده است یعنی اسمی بر اسم دیگر حاکم است نه اینکه عامل دیگری بر کار خدا حکومت کرد یا بر خود خدا ــ معاذ الله ــ حاکم باشد این خدایی که رب است می خواهد عالَم را اداره کند با چه چیزی دارد اداره می کند با حکمت دارد اداره می کند، با عدل دارد اداره می کند، با رحمت دارد اداره می کند، خب«كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» در دو جای سوره ی مبارکه ی «انعام» در محلّ بحث هم فرمود:«ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيّاً» این«كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيّاً» قضا برای خدا، قدر برای خدا، مَقضی فعل خدا، مقدور فعل خدا بعضی از اسماء هستند که در عین تعدّد با وحدت هماهنگ اند مثل عالِم و معلوم شیء می تواند به خودش عالِم باشد این اتحاد عالم و معلوم ممکن هست اما اتحاد خالق و مخلوق ممکن نیست، اتحاد علت و معلول ممکن نیست، اتحاد حاکم و محکوم ممکن نیست چگونه ذات اقدس الهی قاضی و مَقضی است، حاکم و محکوم است این بر اساس اسمای حسنای الهی خدای سبحان که فعّال ما یشاء است تربیب و تربیت موجودات به عهده ی اوست این تدبیر، این تربیب و این تربیت محکوم حکمت است حکمت دستور می دهد که این چنین زمین و زمان را بپروران او هم می پروراند پس قاضی حکمت است، قاضی رحمت است، قاضی عدل و احسان است مَقضی فعل خداست فعل خدا برابر با عدل خدا، حکمت خدا سامان می پذیرد پس بنابراین این«كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيّاً» با جدال همراه است و نمونه هایش هم ذات اقدس الهی در سوره ی مبارکه ی «نساء» مشخص کرد و حُسن و قبح عقلی هم محفوظ است و عقل هم این چنین می گوید و شارع مقدس هم امضا کرده است که عقل حکم می کند و من برای اینکه زیر سؤال نروم انبیا فرستادم. از این مجموعه برمی آید که«لاَ يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ».(۵)

۱- (۱۱) . سوره ی اسراء، آیه ی ۵۸.

۲- (۱۲) . سوره ی فاطر، آیه ی ۲۴.

۳- (۱۳) . سوره ی نحل، آیه ی ۳۶.

۴- (۱۴) . سوره ی انعام، آیه ی ۵۴.

۵- (۱۵) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۳.

مطلب بعدی آن است که در این جمع بندی آیات که قرآن «یفسّر بعضه بعضا» این دوتا آیه سوره ی مبارکه ی «انبیاء» که سخن از«کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلَی نَفْسِهِ الرَّحْمَهَ»(۱)است با آن آیه ی سوره ی مبارکه ی «نساء» که«لِئَلَّا یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَی اللّهِ حُجَّهٌ بَعْدَ الرُّسُلِ»(۲)و با این آیه ی محلّ بحث سوره ی «مریم» که«کَانَ عَلَی رَبِّکَ حَتْماً مَقْضِیّاً» با آیه ی سوره ی مبارکه ی «انبیاء» که«لاَ یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ»(۳)یک رساله ی عمیق علمی می شود چون مجموعه ی فرمایش ایشان تقریباً در حدود بیست صفحه است مطالبی که در این روزها گفته شد جمعاً بیست صفحه می شود چهل صفحه، یک شصت صفحه ای هم از منابع و اقوال و آرای متکلّمان و دیگران که اضافه بشود یک رساله ی صد صفحه ای رساله یعنی رساله که یک محقّق به خودش اجازه بدهد این را باز کند یک صفحه اش را بخواند نه اینکه همین که باز کرده بگذارد داخل سطل یک رساله ی عمیق علمی این شیخ انصاری رساله نوشته، نراقی رساله نوشته اینها را می گویند رساله آنها هم که در سنّ هشتاد سالگی ننوشتند که آنها هم همین در سنّ شماها بودند نوشتند دیگر بخشهای وسیعی از رساله ها و نوشته های مرحوم نراقی و سیّد صاحب ریاض و شیخ انصاری و این بزرگان در همین سنّ سی سالگی و اینها بود دیگر در سنّ شماها بود اگر کسی دست به قلم نکند تا آخر عوام می ماند وجود مبارک پیغمبر در مجلس نشسته بود مطالب علمی مطرح کرد یکی از اصحاب عرض کرد که یا رسول الله مجلس شما خیلی علمی و شیرین است وقتی از اینجا بیرون رفتیم دیگر لذّت نمی بریم فرمود چرا به من می گویی «استعن بیمینک»(۴)به دستت بگو این قلم را بگیر، این کاغذ را بگیر آنچه من می گویم بنویس روی آ ن کار بکن، فکر بکن، تضارب آراء بکن می شود یک رساله ی عمیق علمی «استعن بیمینک» اینکه وجود مبارک امام صادق به برخی از اصحاب فرمود تحقیق علمی بکن «فإن متّ فورّث کتبک بنیک»(۵)یعنی اگر تو مُردی چهارتا کتاب خطّی خودت را بچه ها ارث ببرند نه اینکه کتاب بخری در قفسه بگذاری به بچه ها ارث بدهی «فإن مِتَّ فورّث کتبک» نه «کُتب غیرک» «کُتُب بنیک» تو چهارتا کتاب بنویس، چهارتا رساله ی علمی بنویس که به بچه ها برساند که اینها بشوند وارث فرهنگی تو.

۱- (۱۶) . سوره ی انعام، آیه ی ۵۴.

۲- (۱۷) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۶۵.

۳- (۱۸) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۳.

۴- (۱۹) . بحارالأنوار، ج۲، ص۱۵۲.

۵- (۲۰) . مستدرک الوسائل، ج۱۷، ص۲۹۲.

مطلب بعدی آن است که ما یک سلسله امور داریم ابدی است یک سلسله امور داریم ازلی است خب ازلی یعنی مادام برنمی دارد ثبوت محمول برای موضوع ضروری است مادام ندارد بالقول المطلق ابدی هم همین طور است در جریان بهشت حالا نسبت به جهنم اگر احیاناً اختلافی باشد نسبت به بهشت که دیگر اختلافی نیست که ابدیّت بهشت مفروق عنه است«خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً»(۱)این ابدیّت، ابدیّت بالذّات نیست آن ابدی بالذّات فقط خداست این بهشت که ابدی است ابدی بالعرض است نه ابدی بالذّات و اگر اصرار کتاب و سنّت نبود که بهشت ابدی است و قیامت ابدی است اذهان ساده نمی پذیرفت که بهشت ابدی باشد چون ابدیّت را درک نمی کنند مگر می شود چیزی ممکن الوجود باشد و ابدی و اگر همین اصرار در طرف ازلی بودن بود هم می پذیرفتند ولی چون این اصرار در طرف ازلی بودن فیض نیست یک چند دلیلی هست که فیض او دائم است او «دائمُ الفَضل علی البریّه»(۲)است او «دائم الفیض علی البریّه» است، «کلّ مَنّه قدیم» است طبق بیان نورانی وجود مبارک حضرت امیرالمؤمنین آن طوری که مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) در کتاب قیّم توحید نقل کردند حضرت خطبه ای را ارائه فرمودند بعد «ثمّ أنشأ یقول» این اشعار را هم مرحوم صدوق در توحید نقل کردند بعد از اینکه آن خطبه را ایراد فرمودند: «ثمّ أنشأ» نه «أنشد»، «ثمّ أنشأ یقول: و لم یزل سیّدی بالحمد معروفا و لم یزل سیّدی بالجود موصوفا»(۳)خدا دائماً جواد بود خب جود صفت فعل است دیگر منتها اینها هشت، ده تا روایت دمِ دستی و نقد است مثل ابدیّت بهشت نیست که پُر باشد و اگر پُر نبود قرآن از ابدیّت بهشت کسی باور نمی کرد یک موجود ممکن بشود ابدی الآن هم باور نمی کنند که فیض او ابدی است

۱- (۲۱) . سوره ی نساء، آیه ی ۵۷.

۲- (۲۲) . مصباح الکفعمی، ص۶۴۷.

۳- (۲۳) . التوحید، ص۳۰۹.

فالفیض منه دائم متّصلٌ و المستفیض داثرٌ و زائلٌ

هم فرق بین فیض و مستفیض دشوار است، هم پذیرش ازلیّت فیض سخت است آسمان حادث است، زمین حادث است، ارواح حادث انـد، مخلوقات حادث اند، انبیا حادث اند، عرض حادث است، فرش حادث است اما «والفیض منه» آن وجه الله که فیض است

فالفیض منه دائم متّصلٌ و المستفیض داثرٌ و زائلٌ(۱)

اینها دائماً رفت و آمـد می کننـد محدودنـد ما موجود باقی در عالَم مادّه نـداریم فضـلًا از قـدیم اما او «دائم الفیض علی البریّه» است به هر تقـدیر اگر نـداشتیم که سؤال نیست اگر یـک موجود ازلی داشتیم مثـل قضـیه «النقیضان لا یجتمعان» این حتماً باید ازلی بالعرض باشد خود «النقیضان» که ما می گوییم در ذهن ماست ما که نباشـیم و ذهن هم نباشد و قضیه هم نباشد دیگر این مسائـل مطرح نیست حالا- که هسـتیم این را به عنوان قضـیه ضـرورت ازلی درک می کنیم و این قضـیه صـادق است پس یـک مطابق ازلی باید داشـته باشیم آن مطابقی که این قضیه در اثر انطباق با او صادق است او حتماً به علم ازلی حق برمی گردد قهراً این قضیه می شود ازلی بالعرض نه ازلی بالذّات و اگر ـ معاذ الله ـ الله نبود این قضیه هم نبود چرا، برای اینکه اگر الله نبود می شود عـدم محض در عـدم محض که «النقیضان» نیست ما بایـد وجودی داشـته باشـیم عـدمی بگوییم این عدم غیر از این وجود است یـا این وجود را رفع بکنیم بگوییم رفع این وجود با خود این وجود جمع نمی شود «نقیض کلّ رفعٌ أو مرفوع» اگر ـ معاذ الله ـ خدا نباشد «النقیضان لا یجتمعان» پایگاهی ندارد گرچه ما در مقام اثبات می گوییم رفع خدا مسـتحیل است چون او عین هستی است امـا در مقـام اثبات این حرف را می زنیم تکیه گاه ما بایـد به آن ثبوت واقعی باشـد مطابق باشـد، بنابراین بر اساس این تحلیـل چون این قضـیه ضـرورتش ضـرورت ازلی اش بالعرض است نه بالـذّات قهراً آنکه بالـذّات است می شود ضـرورت ذاتی نه ضرورت ازلی و بهشت هم که ضرورت ابدی بالعرض است این چون ابدی بالعرض است ضروری مادام الذات یا دائم مادام الـذات است نه ازل دیگر برای ازل نیست چرا، چون وقتی بالعرض شـد معنایش این است که تابع غیر است اگر غیر او را عطـا نکنـد او نیست اگر غیر او را عطـا بکنـد هست پس معلوم می شود ابـدیّتش مـادام است نه ابـدیّت ازلی تنهـا موجودی که ازلیّت و ابـدیّت که جمع هر دو را از او به سـرمد یاد می کننـد هست آن فقط ذات اقدس الهی است. سیدناالاسـتاد(رضوان الله علیه) در این بیست صـفحه یعنی آنچه در ذیـل آیـات سوره ی مبـارکه ی «انبیـاء» دارنـد و در سوره ی مبارکه ی «مریم» دارند نقدی دارند می فرمایند این آقایان که می گویند این فعل نسبت به ذات اقدس الهی نسبت به قدرت بالامکان است و نسبت به حکمت بالضـروره چون حکمت اگر ذاتی حق تعالی باشـد این معنایش این است که این هم بالضـروره است هم بالامکان اگر غیر باشد که محذور دیگر لازم دارد این نقد ایشان وارد نیست برای اینکه اشـیاء بالقیاس الی القدره ممکن الصدورند و قدرت فاعل تام است نه علّت تامّه، معلول را وقتی به فاعل تام اسناد بدهند امکان است ضرورت نیست وقتی شرایط محقّق شد و موانع رخت بربست همین معلول بالقیاس به علّت تامّه نه فاعل تام می شود ضـروری هم ضروری بالقیاس هم ضروری بالغیر لذا آنچه را که امامیه تعبیر می کنند می گویند این «یَجب عن الله» مطلب تامّی است «یجب علی الله» نیست چیزی بر خدا حاکم باشد که معتزله می پندارنـد «یجب عن الله» است شـما در تمام فرمایشات مرحوم بوعلی وقتی بررسـی می کنید همه اش سـخن از «یجب عن الله» است برای اثبات تشیّع و تسنّن یک محقّق یک وقت است انسان به مدح و قطع نگاه می کند می بیند او از کدام خلیفه تعـبیر کرده از کـدام خلیفه تعریـف کرده این بـا آن تقیّه هـایی فراوانی که بود معیـار نیست برای تشـخیص تشیّع و تسنّن یک

محقّق بایـد معانی و معارف کتاب او را بررسـی کرد کاری به مـدح و قدحی که پشت سـر هم با تقیّه همراه است معیار نیسـت نباید آنها را کار داشت اگر کسی رساله ای نوشته در آن رساله مجبور بود از خلفا حمایت کند تعریف کند این نشانه ی تسنّن او نیست امـا وقتی وارد این رساله می شویـد می بینیـد وضو را برابر امامیه معنا کرده، سه طلاق را برابر امامیه معنا کرده، متعتان را برابر امـامیه معنـا کرده همه ی احکام فقهی و حقوقی را برابر با قال الصادق و قال الباقر(علیهما السـلام) معنا کرده شـما یقین پیدا می کنید این شیعه است دیگر آنجا که در اول از کسی تعریف کرده در عصری که جز خفقان چیز دیگر نبود خب مجبور بودند آن طور تعریف بکنند دیگر یک وقت سیدناالاسـتاد مرحوم آیت الله عظمای محقّق داماد در حین درس من دیدم که آن جزوه ای که آوردنـد که از آ ن دارنـد می خواننـد اشـک از چشـمان این سیّد بزرگوار ریخت آن وقـتی بود که روایـتی را از وجود مبـارک امام کاظم داشـتند می خواندنـد که امام کاظم دارد به هارون ملعون با او سـخن می گویـد بعـد در متن سـخنان فرمایشاتشـان فرمود: «یـا أمیرالمؤمنین» من دیـدم اشـک از چشم ایشان ریخت که طوری می شود که وجود مبارک امام زمان، حجّت خـدا، امام کاظم به آن ظالم شَـقیّ بفرماید «یا أمیرالمؤمنین» اینها معیار نیست اگر مطالب یک کتاب برابر قال الصادق و قال الباقر بود این شـخص می شود شـیعه لـذا شـما می بینید مرحوم آقا بزرگ تهرانی(رضوان الله علیه) که این از برکات امامیه بود از مفاخر امامیه بود غالب مصـنّفات مرحوم بوعلی را در الذریعه آورده الذریعه الی تصانیف الشـیعه به هر تقدیر این «یجب عن الله» است نه «یجب علی الله» این هم که فرمود:«کَانَ عَلَی رَبِّکَ» مقام ربوبیّت است نه مقام هویّت این مقامی که بایـد تدبیر بکند برابر آن مقام برتر که اسم اعظم از آنجا شـروع می شود او حاکم است این اسم عظیم محکوم، چون آن اسم اعظم حاکم است این اسم عظیم محکوم هم تعدّد محفوظ است هم«کَانَ عَلَی رَبِّکَ حَتْماً مَقْضِیّاً» صادق است در سوره ی مبارکه ی «انعام» که دو جـا طرح شـد یکی آیه ی دوازده سوره ی مبـارکه ی «انعام» است«قُل لِمَن مَا فِی السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ» اول فرمود مِلک و مُلک اوست او مقهور چیزی نیست پس«لاَ یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ»(۲)این«لاَ یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ» هم نه معنی اینکه عقل معزول است عقل هم همین را می گویـد خب کسـی در مِلک خودش دارد کار می کنـد این نبایـد بگویـد چرا آنجا این کار را کردی چرا آنجا این کار را نکردی که چون حقّی برای دیگری نیست تعدّی حقّ دیگری نیست«قُل لِمَن مَا فِی السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ قُل لِلّهِ»(۳)این مقـام اول، همین اللّهی که مالـک مطلق یک، مَلک مطلق دو، ملکوت کلّ شـیء بالقول المطلق به دست اوست سه،«کَتَبَ عَلَی نَفْسِهِ الرَّحْمَهَ»(۴)بنا گـذاشت هنـدسه ی عالَم را به دست رحمت بدهـد این در آیه ی دوازده سوره ی مبارکه ی «انعام» در آیه ی ۵۴ سوره ی مبـارکه ی «انعـام» هم فرمود:«وَإِذَا جَاءَکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِآیَاتِنَا فَقُلْ سَلاَمٌ عَلَیْکُمْ» که این چنـدبار این مضـمون خوانـده شد فرمود اینهایی که می آیند پای درس تو، مجلس تو، سـخنرانی تو، سـلام مرا به آنها برسان یا خودت به آنها سـلام بکـن اینکه می بینیـد خطبـای نمـاز جمعه اول سـلام می کننـد چـون دسـتور الهی است فرمـود اسـتاد به شـاگردان سـلام بکند فرمود:«وَإِذَا جَاءَکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِآیَاتِنَا» قبل از اینکه درس را شـروع بکنی«فَقُلْ سَلاَمٌ عَلَیْکُمْ» آنهایی که مسـتمعین عادی اند سلام را از تو تلقّی می کنند آنها که جزء اوحدی از مسـتمعان اند سـلام مرا تلقّی می کنند سـلام مرا به آنها برسان«فَقُلْ سَلاَمٌ» یعنی «سـلامُ الله علیکـم» ایـن خاصیّت مجلس درس«فَقُلْ سَلاَمٌ عَلَیْکُمْ کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلَی نَفْسِهِ الرَّحْمَهَ» این دو آیه در سـوره ی مبـارکه ی «انعام» آیه محلّ بحث هم که«کَانَ عَلَی رَبِّکَ حَتْماً مَقْضِیّاً» که این روزها محلّ بحث قرار گرفت و آیه ی ۲۳ سوره ی مبارکه ی «انبیاء» هم این است که«لَا یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَهُمْ یُسْئَلُونَ» سیدناالاسـتاد می فرماید این دو معنا دارد هر دو صحیح است منتهـا یکی اصـح دیگری صـحیح، یکی اقوا دیگری قوی، یکی أعلی دیگری عـالی مـا بگوییم«لاَ یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ» چرا، چون کـلّ عـالم مِلـک اوست حـدّی معیّن نشـده این اگر در مِلـک خودش بخواهـد تصـرّف بکنـد، در مُلـک خودش بخواهد تصـرّف بکنـد، در ملکوت خودش بخواهـد تصـرّف بکنـد تعرّض حقّ کسـی نیست ظلم فرض نـدارد دوم که صـحیح است نه

اصح، قوی است نه اقوا این است که او چون برابر حکمت کار می کند هرگز زیر سؤال نمی رود چرا آن اوّلی اصح است می فرماید با سیاق آیات سازگار است سیاق آیات در این است که عالَم کلاً مِلک و مُلک اوست در آیه ی قبل فرمود:«وَلَهُ مَن فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِندَهُ لاَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلاَ يَسْتَحْسِرُونَ * يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لاَ يَفْتُرُونَ * أَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ * لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ»(۵)او که ربّ العرش است فرش هم برای اوست چون ربّ العرش و الفرش است«لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ»(۶)خب این معنای دقیقی است که ایشان می فرمایند مطلب حق است لکن در اثنا آن دوتا نقد را باید توجه داشت«لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ» برای اینکه در مال خودش دارد کار می کند این نه معنایش این است که عقل حقّ اظهارنظر نـدارد عقل کاملاً حقّ اظهارنظر دارد چون چیز می فهمد یک چراغ قوی است اما همین چراغ می بینی که او در مِلک خودش دارد تصرّف می کنـد دیگر اگر کسـی خانه ای داشت، فرشـی داشت، لوازمی داشت در آن فرش و لوازم دارد تصرّف می کند این عقل که بیدار است می گوید حقّ خودش است دیگر در خانه ی خودش است در مِلک خودش است دیگر نه اینکه او ــ معاذ الله ــ بی گُدار به آب می زنـد خیر، حدّی نیست تا بگوییم این حد را تعیین کننـد اما آن بحثی که در روزهای قبل گفته شد که عقل یک آفتاب بی خاصیّت است برای همین است عقل فقط چراغ خوبی است نشان می دهـد چه چیزی بد است چه چیزی خوب است کجا راه است کجا چاه است این عقل نظری است که می فهمد اما مسئله ی جزم و تصدیق و شـهود و ادراکات برای اوست، اما آنکه باید تصـمیم بگیرد عقل عملی است که «ما عُبد به الرحم?ن و اکتسب به الجنان»(۷)چون قبلاً این بحث مبسوطاً بازگو شد الآ ن به سرعت رد می شویم که به اذان نرسیم در بدن ما چهار حالت است مشابه این حالتهای چهارگانه در درون ما هم هست در بیرون بـدن ما، ما یک مجاری ادراکی داریم یک مجاری تحریکی یک چشم و گوش داریم که می فهمنـد، یک دست و پا داریم که کار می کننـد این چهار حالت دارد یا هر دو قویّ اند مثل کسـی که چشـمش خوب می بیند گوشش خوب می شنود این وقتی خطر را دید یا شنید با دست و پا فرار می کند خودش را نجات می دهد گروه دوم کسانی اند که مجاری ادراکی شان قوی است یعنی چشم روشنی دار ند بازی دارند، گوش شـنوایی دارنـد ولی دست فلـج و پـای اعرجی دارنـد خب احساس خطر کرده دیـده که مار دارد می آیـد اما نمی تواند بـدوَد برای اینکه فلـج است. قِسم سوم به عکس است کسـی که دست و پای قوی دارد ولی کَر و کور است چیزی درک نمی کنـد تـا بـدوَد قِسم چهـارم آن است که هر دوی آن ضـعیف است هم کَر و کور است هم لنـگ و شَـل است این در بیرون ما، همین معنا در درون ما هم هست بعضـیها بخش عقل نظری شان آن بخش متصدّی و متولّی اندیشه شان خیلی قوی است خیلی خوب می فهمنـد بخش عقـل عملی که «مـا عبـد به الرحمن واکتسب به الجنـان» که جـای عزم و اراده و نیّت و اخلاـص است خیلی قوی است می شود عالم متّقی. گروه دوم کسانی اند که خوب می فهمند ولی این عقلی که «ما عبد به الرحمن واکتسب به الجنـان» این لنـگ است و ضـعیف است و فلـج این می شود عـالِم فـاسق. گروه سوم کسانی انـد که نه، این عقل عملی شان خیلی قوی است هر چه بگویی عمل می کننـد اما درکش ضـعیف است می شود مقدّس کم درک. قسم چهارم جاهل مُتهتّک است نه می فهمد نه عمل می کند آن بخشـی که مربوط به اندیشه است هیچ یعنی هیچ کار از او ساخته نیست یک چشم قوی است از چشم که کاری ساخته نیست آنکه می دوَد پاست، آنکه از مار نجات پیـدا می کند دست و پاست نه چشم، چشم یک چراغ یک آفتاب بی خاصیّتی است آفتاب هزارها خاصیّت دارد تمام این میوه های را او شیرین می کند تمام درختها را او می رویاند تنها نور نمی دهد که اما عقل فقط نور می دهد این عقل نظری آن که کار می کند آدم را از مشـکل نجات می دهد از جهنم نجـات می دهـد به بهشت می رسـد آن بخش عزم است و اراده است و «ما عبـد به الرحمن واکتسب به الجنان» این برای خودش جنودی دارد اینهـاست، بنـابراین اگر عقـل نظری گفتنـد حاکم است حکومتش در حدّ ادراک است نه حکومت یعنی

قاضـی و داور سیدناالاسـتاد(رضوان الله علیه) این را هم نمی پذیرنـد می فرمایند عقل حاکم است ما حکومت و ولایت و امثال ذلک برای عقل نمی فهمیم عقل فقط یک آفتاب خوب ولی بی خاصیّت همه جا را روشن می کند آن که باید تصمیم بگیرد عقـل عملی است منتهـا آن که هماهنـگ کننـده است نفس است که «النفس فی وحـدته کـلّ القـوی?»(۸)ایـن نفس در بخش انـدیشه از عقـل نظر کمک می گیرد در بخش عمل از عقل عملی مـدد می گیرد این اصـطلاح عقل عملی که به اراده و امثال آن سرگرم است یک اصطلاح رایجی نیست آنکه رایج است همان است که ایشان می فرمایند ایشان عقل عملی را می گویند همان است که حکمت عملی درک می کند چون تعریف مشـهور و تعبیر مشـهور این است که عقل نظری بود و نبود را درک می کنـد عقل عملی بایـد و نباید را درک می کند این رایج بین حکما همین است که ایشان می فرمایند ولی این اصـطلاح که خیلی رواج ندارد ولی اقوا به نظر می رسد این راه را طی کنیم زودتر به مقصد می رسیم این است که بود و نبود و باید و نباید هر دو را عقل نظری که عهده دار اندیشه است درک می کند عقل عملی کارش اراده و تصـمیم و فعّالیت است آن نفس است که با یک قوّه می فهمـد با یک قوّه کار می کنـد وگرنه اگر بین اینها عامل هماهنگ کننـده نباشـد آنچه را که چشم و گوش درک کرد که دست و پا اطاعت نمی کند که این نفس که فی وحدتها کلّ القواست با بعضـی از قوا می فهمد با بعضـی از قوا کـار می کنـد شـما قضایـایی که داریـد موضوع قضـیه جزئی است محمول قضـیه کلی است ما قوّه ای نـداریم که هم جزئی را درک بکنـد هم کلی را که شـما می گوییـد: «هذا الشـخص انسانٌ» هذا را با چشم می فهمید انسان را با عقل می فهمید قاضـی لابـدّ أن یَحضـره المَقضـی علیهمـا آن که حکم می کنـد الف، بـاء است بایـد هم الف را درک کنـد هم باء را ما چنین قوّه ای نـداریم که هم موضوع را درک بکنـد و هم محمول را درک بکنـد که اما چون «النفس فی وحدته کلّ القوی»(۹)این نفس با حس جزئی را درک می کند با عقل کلی را درک می کند می گوید الف، باء است انسان زید انسان است.

ص: ۲۹۷

۱- (۲۴) . شرح منظومه، ج۵، ص۲۱۲.

۲- (۲۵) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۳.

۳- (۲۶) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۲.

۴- (۲۷) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۲.

۵- (۲۸) . سوره ی انبیاء، آیات ۱۹ _ ۲۲.

۶- (۲۹) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۳.

۷- (۳۰) . الکافی، ج۱، ص۱۱.

۸- (۳۱) . شرح منظومه، ج۵، ص۱۸۰.

۹- (۳۲) . شرح منظومه، ج۵، ص۱۸۰.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۷۳ تا ۷۶ سوره مریم ۸۸/۱۰/۱۲

.Your browser does not support the audio tag

«وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَاماً وَأَحْسَنُ نَدِيّاً (۷۳) وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِن قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثاً وَرِءْياً (۷۴) قُلْ مَن كَانَ فِي الضَّلاَلَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمنُ مَدّاً حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَاناً وَأَضْعَفُ جُنْداً (۷۵) وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدىً وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَاباً وَخَيْرٌ مَرَدّاً (۷۶)»

چون سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکه نازل شد و در مکه هم شرک حاکم بود هم تکاثر و دین آمد شرک را تبدیل کرد به توحید و تکاثر را تبدیل کرد به کوثر، هم در مسائل جهان بینی فرمود شرک باطل است و توحید حق، هم در مسائل ارزشی فرمود تکاثر شرّ است و کوثر خیر. این دو مشکل، مشکل رسمی مشرکین حجاز بود الیوم هم هر دو مشکل شما می بینید در جهان مخصوصاً در بخش غرب هست بخشهای مربوط به توحید و وحی و نبوّت را در چند آیه بیان کردند اما آنچه مربوط به مسائل ارزشی است و خیر و شرّ، سعادت و شقاوت، کمال و نقص، سعادت و امثال ذلک برمی گردد در این آیه مطرح است آنها به صورت یک قیاس استثنایی می گفتند که اگر اسلام حق است وضع مسلمین باید بهتر از این می شد چون وضع مسلمین این طور نیست پس اسلام حق نیست این یک قیاس استثنایی و قیاس استثنایی دیگر این بود که اگر کفر باطل باشد کفّار باید در ذلّت و فلاکت و فقر و افلاس باشند چون این چنین نیستند معلوم می شود کفر باطل نیست الیوم هم احتجاج خیلیها همین است به صورت قیاس استثنایی می گویند اگر اسلام حق بود مسلمانها پیشرفت می کردند چون پیشرفت نکردند معلوم می شود اسلام حق نیست و اگر کفر باطل بود کفّار پیشرفت نمی کردند لکن چون پیشرفت کردند معلوم می شود کفر باطل نیست این مغالطه را قرآن کریم تبیین کرد، تحلیل کرد جوابش را داد فرمود معیار خیر و شرّ این نیست که شما می گویید یک چند روزی انسان مسافر است بعد ابدیّتی در پیش دارد در روز حساب معلوم می شود که خیر چه بود شرّ چه بود سعادت با چه کسی است شقاوت با چه کسی است و مانند آن این یک، الآن که وقت حساب نیست الآن در صحنه ی امتحان است ثانیاً آنچه را که شما می گویید منشأ خیر است دیگران پیش از شما یک، بیش از شما دو، اینها را داشتند ما اینها را خاک کردیم این«فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ»(۱)کذا و عاقبه کذا همین است فرمود قبل از شما کسانی بودند که به مراتب بیش از شما داشتند و شما یک دهم امکانات آ نها را نداشتید یک، قدری جلوتر بروید کسانی بودند که تاکنون مثل اینها نیامده این دو، شما اگر تجربه ی تاریخی، آثار باستانی، میراث فرهنگی را مطالعه کنید می بینید همین است ما همه ی اینها را خاک کردیم اگر اینها معیار کمال و سعادت بود خب برای آنها بود دیگر لذا این آیات می شود بیّن، بیّن یعنی آفتابی، روشن که مطالب نظری با این بیّن می شود مبیَّن حرف انسان یا باید بیّن باشد یا مبیّن یعنی یا باید خودش روشن باشد یا اگر تاریک است به وسیله ی برهان بشود مبیّن اینکه می گویند حرفی که نه مبیِّن است نه مبیَّن قابل گوش دادن نیست سرّش همین است در اینجا فرمود آیات ما بیّن و شفاف و روشن است در مسائل دانشی مسائل اعتقادی و آنجا که به بود و نبود و هست و نیست یعنی جهان بینی برمی گردد ما برهان اقامه کردیم آ نجا که به باید و نباید و خیر و شرّ و مسائل ارزشی است

همین حرف این است آنها استدلالشان به صورت قیاس استثنایی بود می گفتند«لَوْ کَانَ خَیْراً مَا سَبَقُونَا إِلَیْهِ»(۲)در بخشی از آیات استدلالشان این بود که اگر این خیر بود مسلمانها پیشی نمی گرفتند لکن چون اگر خیر بود ما برنده می شدیم ذات اقدس الهی می فرماید خیر و شرّ را ما باید تعیین کنیم در همین آیه محلّ بحث فرمود آیه ی ۷۶ همین سوره«وَالْبَاقِیَاتُ الصَّالِحَاتُ خَیْرٌ» مشکل شما این است که شما مرگ را پوسیدن می دانید ما مرگ را از پوست به در آمدن می دانیم شما خیال می کنید پایان خطْ قبر است ما می گوییم آغاز هجرت و میلاد جدید قبر است شما تنگ نظرید دیدتان تا قبر است ما بلندنظریم دیدمان تا ابد است ما هنوز در راهیم اگر خیر و شرّ را بخواهید بسنجید باید به پایان امر بسنجید شما هنوز در آغاز راهید اگر در مسابقه ای می خواهید معلوم بشود که چه کسی برنده است در همان دقیقه ی اول معلوم نمی شود دقیقه ی نود معلوم می شود بالأخره الآن دو دقیقه یا سه دقیقه الآن شما بازی را شروع کردید اینکه معیار نیست اگر شما مسافرید کادح الی ربّ هستید«کَدْحاً فَمُلاَقِیهِ»(۳)پس امر بعد از مرگ روشن می شود بر فرض هم در همین دو، سه دقیقه هم بخواهید حساب بکنید ما خیلی قوی تر و سرمایه دارتر و متکاثرتر از شما را خاک کردیم این دوتا جواب دارد لذا فرمود:«وَإِذَا تُتْلَی عَلَیْهِمْ» یعنی بر مردم مکّه«آیَاتُنَا بَیِّنَاتٍ» آیات ما شفّاف و روشن است مگر انسان می میرد، مگر اندیشه می میرد الآن این فکری که در ذهن شماست مگر مُردنی است اگر فکر نمی میرد شما نمی میرید برای اینکه فکر، وصفِ شماست این قوانین علمی مگر مرگ برمی دارد مگر زمان و زمین برمی دارد مگر مکان و بومی بودن و غیر بومی بودن برمی دارد علم، علم است ثابت است اگر یک چیز ثابتی در جان شماست پس جان شما ثابت است چون وصف جان شماست ممکن نیست وصف یک موجود مجرّد نَمیر باشد و موصوف یک موجودِ بِمیر خب پس شما یک موجود ابدی هستید تازه هم بازی شروع شده مسابقه شروع شده و بنابراین آیات ما بیّن است«وَإِذَا تُتْلَی عَلَیْهِمْ آیَاتُنَا بَیِّنَاتٍ» در فضای مکّه آن وقت کفّار به مؤمنین می گویند ما بهتریم به دلیل اینکه ما سرمایه داریم شما فقیرید همین،«قَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا» در جواب استدلالهای ما اینها به مؤمنین می گویند مناظره ای دارند استدلالی دارند یک محاجّه متقابل دارند«قَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِلَّذِینَ آمَنُوا» می گویند«أَیُّ الْفَرِیقَیْنِ» کدام یک از ماها بهتریم هر کدام از ماها بهتریم حق هم با ماست بهتری را هم در تکاثر می دانند قرآن آمده بهتری در کوثر است نه تکاثر این استدلال شما حق است یعنی این روش منطقی شما حق است که هر کسی خیر با اوست حق هم با اوست اما خیر در کوثر است نه در تکاثر به دلیل اینکه این می ماند و مزاحم کسی هم نیست آن هم که شما دارید تکاثر است نه می ماند و نه ما می گذاریم شما از آن استفاده کنید«قَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا» این در این مناظره کفّار به مؤمنین می گویند«أَیُّ الْفَرِیقَیْنِ خَیْرٌ مَقَاماً» که مُقام هم قرائت شده«وَأَحْسَنُ نَدِیّاً» «نَدی» یعنی مجلس آنجا که محفل شوراست می گویند دارالندوه، «نَدوه» همان محفل خاص است «نَدی» مجلس خاص است ما مجلس آرایی کردیم محفل ما، منزل ما، فرشهای ما، پُشتیهای ما، تُشکهای ما، پرده های ما بهتر از منزل شماست آن گاه ذات اقدس الهی دوتا جواب می دهد یکی اینکه«وَالْبَاقِیَاتُ الصَّالِحَاتُ خَیْرٌ»(۴)شما گفتید«أَیُّ الْفَرِیقَیْنِ خَیْرٌ» می گوییم خیر در باقیات الصالحات است یک، اما اینکه شما فعلاً دارید این را ما اصلاً نمی گذاریم برای شما بماند نه اینکه این ماندنی نیست یک وقت است عالِمی دارد موعظه می کند مؤمنین را آنها که از راه حلال مال جمع کردند به آنها موعظه می کند که«لَن تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّی تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» اگر بخواهید به مقام برتر برسید باید از مال حلالی که فراهم کردید در راه خیر صرف بکنید برای اینکه همه ی ما می میریم این یک چیز مقبولی است در حدّ موعظه طرفین قبول دارند که می میرند اما این آیه در آن صدد نیست که شما بالأخره می میرید مرگ را همه قبول دارند فرمود ما قبل از اینکه شما بمیرید شما را می میرانیم قبل از اینکه از دستتان برود شما از دست بدهید ما از دستتان می گیریم«وَکَمْ أَهْلَکْنَا قَبْلَهُم مِن قَرْنٍ» جمعیّتی که در یک جا مُقتَرِناً زندگی می کنند می گویند قَرْن همان طوری که زمان را می گویند قرن حالا صد سال

یـا کمتر از صـد سـال را می گوینـد قرن امّتهـا را می گوینـد قرن که اُمم گاهی از اُمم به قرون یاد می شود فرمود:«وَکَمْ أَهْلَکْنَا قَبْلَهُم مِن قَرْنٍ» که آنهـا«أَحْسَنُ أَثَاثـاً وَرِءْیـاً» لوازم منزلی شـما این اثـاث و اثـاثه مثـل حَمام و حَمامه، تَمر و تمره آن یکی جمع است یعنی اسم جمع است و این یکی مفرد، اثاث یعنی آن لوازم بیت بر خلاف اساس با سـین یعنی پایه، پایه های دیوار را می گوینـد اسـاس بـا سین امـا لوازم منزل را می گوینـد اثـاث بـا ثـاء فرمود فرش دیگران، پرده ی دیگران، پُشتی دیگران، تُشـک دیگران، ظرف دیگران از شما گران تر بود ما اینها را از بین بردیم یک، محفل آرایی و منظره داشتن و چشم گیری آنها هم از شما بیشتر بود آنها بیشتر از شما، بهتر از شما به چشم می افتادند چشم گیرتر بودند «رِیء» یعنی منزل یعنی چشم گیری بنابراین رؤیت آنها که به چشم می آمدنـد از شـما بیشتر بود، اثاث آنها هم از شـما بیشتر بود این برهان را ذات اقـدس الهی به صورت جـدلِ حق، جـدال حق هم در مسائل ارزشـی از نظر فرق بین تکاثر و کوثر ذکر می کنـد هم در مسائل سیاسـی و اجتماعی. در سوَر مختلف از همین مطلب یـاد کرده است منتها با براهین گوناگون در سوره ی مبارکه ی «سـبأ» فرمود پیامبرا! به این مردم به مشرکین مکّه بگو شما که وضع مالی تان اینجا نه کشور صنعتی است نه کشورهای دیگر شما با دامداری و مقداری کشاورزی وضع مـالی تان خوب است شـما که به آن صـنایع آل فرعون و امثال ذلک به آنها نمی رسـید که شـما مِعشار گذشـتگان را به دست نیاوردید یعنی یک عُشـر، یک عُشـر گذشـته را نداشتید ما آ نها را خاک کردیم شما الآن به چه چیزی می نازید. فرمود آیـه ی ۴۵ سوره ی مبـارکه ی «سبأ»«وَکَذَّبَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ» یعنی قبـل از مشـرکین مکّه یـک عـدّه متکـاثران هم بودنـد که انبیایشان را تکذیب کردند و به اینها بگو پیامبرا! به اینها بگو«وَمَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَیْنَاهُمْ» شما به عُشر سرمایه های آنها نرسیدید خب آنها را ما از بین بردیم شما چه می خواهید بگویید«وَمَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَیْنَاهُمْ فَکَذَّبُوا رُسُلِی فَکَیْفَ کَانَ نَکِیرِ»(۵)من وقتی که بنـا شـد بگیرم معلـوم شـد چطور می گیرم همـان طوری که برای کفّـار، منکر و نکیر می فرسـتم برای اینهـا هم اینجـا نکیر فرسـتادم«فَکَیْفَ کَانَ نَکِیرِ». در سوره ی مبارکه ی «قصـص» آیه ی ۷۸ به بعـد جریـان قارون را ذکر می کنـد به قارون فرمود وجود مبـارک موسای کلیم که«وَأَحْسِن کَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَیْکَ»(۶)قارون گوش نـداد گفت من با آن هوش اقتصادی ام اینها را پیـدا کردم«إِنَّمَا أُوتِیتُهُ عَلَی عِلْمٍ عِندِی»(۷)آن گـاه خـدا می فرمایـد جنـاب قارون چون درباره ی قارون دارد که«مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوأُ بِالْعُصْبَهِ أُوْلِی الْقُوَّهِ» حالاً یا این «مفاتِـح» جمع «مِفتَـح» است یا جمع «مَفتَح» اگر جمع «مِفتَح» باشد کلید خزانه های ثروت قارون را یک گروه نیرومنـدی جابه جا می کرد اگر جمع «مِفتَح» باشد اگر جمع «مَفتَح» باشد یعنی مخزن او، آ نچه در گنجینه های او بود باید یک گروه نیرومندی جابه جا می کرد فرمود:«أَوَ لَمْ یَعْلَمْ» این قارون نمی داند که«أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَکَ مِن قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّهً وَأَکْثَرُ جَمْعاً» ما سـرمایه دارتر از قارون را هم خاک کردیم حالا قارون چه می خواهـد بگویـد«وَلاَ یُسْأَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ * فَخَرَجَ عَلَی قَوْمِهِ فِی زِینَتِهِ» آن روز هم مردم دو دسـته بودنـد در زمـان انبیای گذشـته یک عـدّه تُهی مغز بودنـد که مِلاک ارزش را تکاثر می دانسـتند یک عدّه خردمند بودند ملاک ارزش را کوثر می دانسـتند هر دو گروه در گذشـته بودند فرمود وقتی قارون با زینتش بیرون آمد«فَخَرَجَ عَلَی قَوْمِهِ فِی زِینَتِهِ قَالَ الَّذِینَ یُرِیدُونَ الْحَیَاهَ الدُّنْیَا» سَخیفها می گفتند:«یَا لَیْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِیَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِیمٍ» عظمت را در این می دانستند اما«وَقَالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَیْلَکُمْ» علمای آ ن روز، خردمندان آن روز می گفتند وای بر شـما«ثَوَابُ اللَّهِ خَیْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً وَلاَ یُلَقَّاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ» بعد«فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ» گاهی خـدا شقّ القمر می کنـد، گاهی شقّ البحر می کند، گاهی شقّ الأرض می کند، گاهی شقّ الحجر می کنـد، گـاهی شـقّ الشـجر می کنـد همـه را شـکافته بالأـخره دیگر آنجـایی کـه بـه وجـود مبـارک موسـای کلیـم دسـتور داد فرمود:«اضْرِب بِعَصَاکَ الْبَحْرَ»(۸)این شـده شقّ البحر آبهای رفته، رفته نیامده، نیامده یک سدّ آبی درست کرده وسط شد جادّه ی خاکی آنجا که پیروان او تشنه بودند فرمود:«اضْرِبْ بِعَصَاکَ الْحَجَرَ»(۹)این عصا را بزن به سـنگ دوازده چشـمه از آن می

جوشد اینجا هم که بنا شد قارون را به کام خاک ببرد فرمود ما زمین را شکافتیم او را به دهن خاک دادیم دیگر«فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ» همه را زمین فرو بُرده خب اینها را برای مردم بگو اینها که تاریخ است اینها که روشن است اینها را که اینها شنیده اند«فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِن فِئَةٍ يَنصُرُونَهُ مِن دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ».(۱۰)در سوره ی مبارکه ی «غافر» فرمود اینها به آن علوم مادّی شان افتخار می کنند الآن اینها علمی دارند که با این علم می توانند تولیداتی داشته باشند صنایعی داشته باشند بهتر زندگی کنند همین، انبیا آمدند به اینها انسان شناسی یاد بدهند بارها به عرضتان رسید هر کسی چیزی را اختراع کرده بالأخره به تعبیر آقایان یک دفترچه ی راهنمایی هم فرستاده الآن این تلویزیون این یخچال این رادیو این اتومبیل اینها را که اختراع کردند یک دفترچه ی راهنمایی ساخته آن کسی که این را اختراع کرده یک دفترچه ی راهنمایی ساخته که این دفترچه ی راهنما را بگیر برابر این دفترچه از این تلویزیون و یخچال استفاده کن آن که انسان را آفرید، جهان را آفرید، پیوند انسان و جهان را آفرید این دفترچه ی راهنما را فرستاده یعنی قرآن می گوید این دفترچه با این دفترچه خودت و جهان و پیوندش را برنامه ریزی بکن مگر نمی خواهی با بدنت کار کنی، با جانت کار کنی، با جهان کار کنی، رابطه برقرار کنی این دفترچه ی راهنماست مگر می شود خدا عالَم را خلق بکند، بشر را خلق بکند، رابطه را خلق بکند دفترچه ی راهنما نفرستد فرمود چرا آن چیزی که شما مختصر آن هم ما به شما دادیم آ ن علم را به آن افتخار می کنید در سوره ی مبارکه ی «غافر» فرمود:«أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً»(۱۱)آنها قدرتهایی داشتند که زمین را زیر و رو می کردند خیلی از قدرتهای آنها بیش از قدرتهای فعلی بود الآن خیلیها که سرمایه دارند بر فرض در دامنه ی کوه ویلا می سازند اما سابقاً آن قدر بود که روی کوه خانه می ساختند یعنی آن قدر قدرت صنعت قوی بود که این سنگها را می تراشیدند کاخ در می آوردند چندین اتاق از همین سنگهای کوه درست می کردند فرمود:«وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتاً فَارِهِينَ»(۱۲)نه اینکه دامنه ی کوه ویلا می سازید، کوه را ویلا می سازید الآن که چنین قدرتی نیست بر فرض باشد چنین حوصله ای نیست چنین سرمایه گذاری نیست فرمود اینها کسانی بودند که کوهها را به صورت کاخهای خوب در می آوردند ما اینها را خاک کردیم«كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَآثَاراً فِي الْأَرْضِ فَمَا أَغْنَى عَنْهُم مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ * فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِندَهُم مِنَ الْعِلْمِ»(۱۳)انبیا که آمدند معارف ما را به اینها منتقل کردند که شما مسافرید چند روزی اینجا بیشتر نیستی بعد ابد در پیش داری مگر انسان مُردنی است حالیشان نمی شد می گفتند که این علم است و ما به همین علم بسنده می کنیم «حسبنا التجربه، حسبنا الحس» همین«فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِندَهُم مِنَ الْعِلْمِ» همین علوم مادّی همین علم حسّی و تجربی«وَحَاقَ بِهِم مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُونَ». در سوره ی مبارکه ی «زخرف» فرمود منشأ همه ی این مشکلات ضعفِ تشخیص مردم است آنها هم از ضعف تشخیص مردم دارند سوء استفاده می کنند در سوره ی مبارکه ی «زخرف» فرمود وقتی براهین موسای کلیم(سلام الله علیه) در مصر مطرح شد حرفی که فرعون زد این بود آیه ی ۵۱ به بعد سوره ی «زخرف»«وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ» همه اینها صغرا و کبراست مُلک مصر و سلطنت و قدرت مصر برای من است هر کس چنین قدرتی دارد بر حق است پس من بر حقّم وگرنه با صِرف یک مقدّمه که نتیجه حاصل نمی شود که«أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ» این یک،«وَهٰذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي» زیر قصر من می گذرد این دو، دوتا حدّ وسط است می شود دوتا برهان هر کس چنین قدرتی دارد که نهر وسیع مصر از زیر کاخ او می گذرد او بر حق است پس من بر حقّم و این را به عنوان هوشیاری و هوشمندی می دانست«أَفَلَا تُبْصِرُونَ * أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هٰذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ * فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِن ذَهَبٍ» این موسی و هارون(سلام الله علیهما) که آمدند آنها با یک وضع ساده ای رفتند فرعون گفت اینها چرا دستبند طلا نداشتند چرا گردنبند طلا نداشتند چرا لباس زرّین نداشتند«أَسْوِرَةٌ مِن ذَهَبٍ» اگر سنخ معنوی است خب

فرشته هایی باید آنها همراهشان باشد فرشته هم که نیامده«أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلاَئِکَهُ مُقْتَرِنِینَ * فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ» معلوم می شود در فرهنگ قرآن کسی که نظام ارزشی او تکاثر است و نه کوثر سَخیف العقل است سخیف العقل هم می دانید که «ما عُبد به الرحمن واکْتُسب به الجِنان»[(۱۴)](#) را ندارد دیگر قهراً به فرعونها باج می دهد«فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ» یک ملّت سبک مغزِ غرب است که به طغیان باج می دهد«فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ کَانُوا قَوْماً فَاسِقِینَ * فَلَمَّا آسَفُونَا انتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِینَ» همه ی اینها را ریختیم در دریا خب، پس این اولاً ـ مِلاک کمال نیست برای اینکه کمال در پایان راه معلوم می شود نه در آغاز راه، ثانیاً اینها را ما از اینها به بدترین وضع گرفتیم این چه برهانی است که اینها دارند منشأ این پذیرش هم سخافت و تهی مغزیِ پیروان فرعون بود.

ص: ۲۹۸

۱- (۱) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۳۷.

۲- (۲) . سوره ی احقاف، آیه ی ۱۱.

۳- (۳) . سوره ی انشقاق، آیه ی ۶.

۴- (۴) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۹۲.

۵- (۵) . سوره ی سبأ، آیه ی ۴۵.

۶- (۶) . سوره ی قصص، آیه ی ۷۷.

۷- (۷) . سوره ی قصص، آیه ی ۷۶.

۸- (۸) . سوره ی شعراء، آیه ی ۶۳.

۹- (۹) . سوره ی بقره، آیه ی ۶۰.

۱۰- (۱۰) . سوره ی قصص، آیه ی ۸۱.

۱۱- (۱۱) . سوره ی غافر، آیه ی ۸۲.

۱۲- (۱۲) . سوره ی شعراء، آیه ی ۱۴۹.

۱۳- (۱۳) . سوره ی غافر، آیات ۸۲ و ۸۳ .

۱۴- (۱۴) . الکافی، ج۱، ص۱۱.

در بخشهای دیگر هم به صورت قیاس استثنایی فرمود اگر این خیر بود ما پیشرفت می کردیم آ نها پیشرفت نمی کردند آیه ی یازده سوره ی مبارکه ی «احقاف» این است«وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِلَّذِینَ آمَنُوا لَوْ کَانَ خَیْراً مَا سَبَقُونَا إِلَیْهِ» اینها دوتا استدلال داشتند مستحضرید در منطق اگر کسی بخواهد حرفِ رقیب را رد کند سه تا راه دارد یا برهان است که بالأخره معارضه است یا نقض است یا منع این کارهای منطقی است اگر کسی دلیلی اقامه کرده برای مطلبی این رقیب یا در عرضِ دلیل او دلیل اقامه می کند این را می گویند معارضه یا در عرض دلیل او دلیل اقامه نمی کند صغرای او یا کبرای او یکی از مقدّمات را مورد نقد قرار می دهد و نه نقض این را می گویند منع اینکه می گویند صغرا ممنوع است کبرا ممنوع است راجع به این است سه، کاری به صغرا یا کبرا ندارد دلیلی هم جداگانه اقامه نمی کند نقض می کند نه نقد می گوید اگر این قیاس شما حق باشد و

نتیجه ی صحیح بدهد ما همین قیاس را در جای دیگر اجرا می کنیم و نتیجه نمی دهد پس معلوم می شود قیاس عقیم است این را می گویند نقض، راههای منطقی همین سه تاست یا نقض است یا منع است یا معارضه این مشرکین از راه معارضه گاهی، از راه نقد گاهی، از راه نقض گاهی با مسلمانها حرف می زدند الآن آمدند یک دلیل دیگری اقامه کردند و این را نقص دانستند گفتند که آنچه سرمایه و ثروت حق است و خیر هر که خیر با اوست حق با اوست پس سرمایه با ماست خیر با ماست حق با ماست این راههای دیگرشان، برای ابطال روش مسلمانها گفتند که اگر روش مسلمانها خیر بود ما جلوتر بودیم برای اینکه ما بهتر از اینهاییم ما از اینها بهتر می فهمیم ما متمدّن تریم ما شایسته تریم ما لایق تریم اگر این دینی که مسلمین دارند خیر بود ما زودتر قبول می کردیم چون ما قبول نکردیم معلوم می شود خیر نیست برای اینکه ما فهممان بیشتر از اینهاست«لَوْ كَانَ خَيْراً» آیه ی یازده سوره ی مبارکه ی «احقاف»«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ» این اسلام«خَيْراً مَا سَبَقُونَا» مسلمانها، ما را به پذیرش اسلام«خَيْراً مَا سَبَقُونَا» وقتی قرآن می فرماید:«وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ» چون خودشان به راه نیستند و عاقل نیستند می گویند این فِریه است چیزی از طرف خدا نیامده و مانند آن، چون مشرکین خدا را قبول داشتند به عنوان خالق خدا را قبول داشتند به عنوان ربّ الأرباب و مدیر کل منتها خدا را به عنوان ارباب جزئی، ربّ جزئی نمی پذیرفتند می گفتند این قدّیسین بشر یا فرشته ها یا ستاره ها و مانند آن، اینها ارباب ما هستند ارباب متفرّقه قائل بودند و این تندیسها به اصطلاح این مجسّمه ها این تِمثالها را تکریم می کردند برای اینکه تکریم آن ارباب متفرّقه باشد کم کم خود اینها قداست پیدا کردند. خب، فرمود:«لَوْ كَانَ خَيْراً مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ».(۱)در سوره ی مبارکه ی «فجر» فرمود:«وَالْفَجْرِ * وَلَيَالٍ عَشْرٍ * وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ * وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ * هَلْ فِي ذلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ»(۲)ما به چیزهایی قَسم خوردیم که کسی که ذی حِجر است او می فهمد ما به چیزهای مهم قسم خوردیم عقل را می گویند حِجْر برای اینکه تَحجیر می کند شما می بینید در بیابان وقتی که کسی بخواهد مرزی برای مِلک خودش قائل باشد تحجیر می کند که حقّ التحجیر قائل است اینجایی که او تحجیر کرده پرچین کرده سنگ چینی کرده کسی حق ندارد بیاید عقل را می گویند حِجر یعنی ورود ممنوع محجور با حاء جیمی یعنی ممنوع بر خلاف مهجور با هاء هوّز یعنی هجرت، محجور یعنی ممنوع یعنی ورود ممنوع عقل یک ورود ممنوع دارد اینجا جای بیگانه نیست وهم و خیال اینجا راه ندارد، شهوت و غضب اینجا راه ندارد، مغالطه اینجا راه ندارد اینجا جای حق است اینجا جایی است «عُبد به الرحمن واکْتُسب به الجِنان»(۳)عقل را می گویند نُهی?، ذی نُهی چون آدم را نهی از منکر می کند عاقل را می گویند لَبیب چون لُبّ و مغز است عقل را می گویند حِجر و عاقل را می گویند ذی حجر برای اینکه ورود ممنوع دارد این بیان نورانی حضرت امیر بارها به عرضتان رسید که وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) به کمیل فرمود: «یا کمیل! أخوک دینک فاحتط لدینک»(۴)تو یک برادر داری نه دینِ تو برادر توست این خبر مقدّم مفید حصر است نه «دینک أخوک» فرمود: «أخوک دینُک» تو یک برادر داری آن هم دینت است «أخوک دینک» این کلمه ی حصر و «إنّما» و «إلاّ» و اینها در آن نیست ولی تقدیم خبر بر مبتدا مفید حصر است فرمود تو یک برادر داری آن هم دینت است «أخوک دینک» حالا که این است «فاحتط لدینک» با فاء تفریع فرمود احتیاط بکن، احتیاط بکن یعنی حائط بکِش، حائط بکِش یعنی دیوار بکش آدم محتاط، آدم محتاط به چه کسی می گویند، به کسی می گویند که یک سرمایه که دارد دورش دیوار می کشد دیگر اگر زحمت کشیده باغی درست کرده میوه ای آورده این دیگر رها نمی کند که دور این درختها را حائط که «یَحوط به» این بستان، محیط به این بستان است حائط است و احاطه می کند دورش دیوار می کشد فرمود دور دینت را دیوار بکش که هر کسی نیاید بالأخره چیزی از تو نخواهد این را می گویند حِجْر فرمود اگر کسی ذی حجر باشد می فهمد ما به چه چیزی قسم خوردیم که سحر را دریابید، شب زنده داری را دریابید و مانند آن.

بعـد از این قسـمها فرمود:«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ * إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ * الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ»(۵)این را در زمـان وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) می فرماید، فرمود تاکنون مثل آنها خَلق نشد دیگر خب بالأخره کسی آن قدر قدرت داشـته باشد که از کوه، کاخ بسازد الآن هم که میراث فرهنگی شده بعضی از کوههای ایران هست آن هم چطور به آن قلّه ی کوه رفتنـد، بـا چه وسـیله رفتنـد، بـا چه وسـیله ای آن وسایـل و ابزار را بُردنـد، کاخی از کوه درست کردنـد الآن ویرانه هـایش هم هست فرمود تاکنون مثل اینها نیامـده ما اینها را خاک کردیم این چهارتا شتردار عرب چه می گوینـد«الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ * وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ * وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ * الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ * فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ * فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ»(۶)اما این مربوط به گذشته نیست یک اصل کلّی داریم چیست،«إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ»(۷)خدا همیشه در کمیـن اسـت خب اگر خـدا همیشه در کمین است پس به اینهـا بگـو اولاًـ اینهـا معیـار ارزش نیست معیـار ارزش«وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنـدَ رَبِّكَ ثَوَاباً وَخَيْرٌ مَّرَدّاً» بر فرض هم اینها منشأ قـدرت باشـد در برابر خواسـته ی الهی هیـچ است برای اینکه قوی تر از شـما بودنـد مـا همه ی اینهـا را از بین بردیم لـذا فرمود به اینها بگو هیـچ کـدام از اینها برهان نیست«وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ» کدام یک از اینها یعنی ماها خیریم دیگر«مَقَاماً وَأَحْسَنُ نَدِيّاً» فرمود در جـواب«وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِن قَرْنٍ» این را چـون مهم بـود این جـواب را اول ذکر فرمـود«هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثاً وَرِءْياً» بعـد آنکه قسـمت مهمّ بعدی است این است که، که آیه ی ۷۶ بعـدی است«وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَاباً وَخَيْرٌ مَّرَدّاً * أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتَيَنَّ مَالاً وَوَلَداً» که بحث فرداست.

۱- (۱۵) . سوره ی احقاف، آیه ی ۱۱.

۲- (۱۶) . سوره ی فجر، آیات ۱ ــ ۵.

۳- (۱۷) . الکافی، ج۱، ص۱۱.

۴- (۱۸) . بحارالأنوار، ج۲، ص۲۵۸.

۵- (۱۹) . سوره ی فجر، آیات ۶ ــ ۸.

۶- (۲۰) . سوره ی فجر، آیات ۸ ــ ۱۳.

۷- (۲۱) . سوره ی فجر، آیه ی ۱۴.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۷۳ تا ۷۶ سوره مریم ۸۸/۱۰/۱۳

Your browser does not support the audio tag.

«وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَاماً وَأَحْسَنُ نَدِيّاً (۷۳) وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِن قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثاً وَرِءْياً (۷۴) قُلْ مَن كَانَ فِي الضَّلَالَهِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمنُ مَدّاً حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَهَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَاناً وَأَضْعَفُ جُنْداً (۷۵) وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدىً وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَاباً وَخَيْرٌ مَّرَدّاً (۷۶)»

در بحث دیروز روشن شد که مشکل مردم حجاز نه تنها مسئله ی جهان بینی از نظر شرک و توحید بود بلکه از نظر مسائل اخلاقی و نظام ارزشی هم گرفتار باطل بودند آنها تکاثر را بر کوثر ترجیح می دادند و حرف آنها هم این بود که هر که وضع مالی اش خوب است او برتر است یعنی مال بهتر است از علم، مال بهتر است از عقل، مال بهتر است از ایمان و مانند آن، تعبیر«أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ»که در مقام استفهام انکاری است یعنی ما از شما بهتریم این«أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ»که در این بخش از سوره ی مبارکه ی «مریم» آمده با«نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ»(۱)که در سوره ی مبارکه ی «بقره» گذشت و با«أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هذَا الَّذِی هُوَ مَهِينٌ»(۲)که در بحث دیروز از فرعون گذشت این اقوال منشأیی دارد که منشأ شیطانی است و آن منشأ این است که شیطان گفت«أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ»(۳)هر جا سخن از«أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ»است معلوم می شود انسان تریبون شیطان است هر جا سخن از این است که«اللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى»(۴)یا«وَمَا عِندَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى»(۵)معلوم می شود انسان مؤمن است و از طرف خدا دارد سخن می گوید هر جا سخن از اینکه من بهترم این سخن، سخن شیطان است آن«أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ»که از شیطان شنیده شد این اقوال را«أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَاماً»را به همراه دارد«وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ»را به همراه دارد«أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هذَا الَّذِی هُوَ مَهِينٌ»که گفته ی فرعون است را به همراه دارد و مانند آن.

۱- (۱) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۴۷.

۲- (۲) . سوره ی زخرف، آیه ی ۵۲.

۳- (۳) . سوره ی ص، آیه ی ۷۶.

۴- (۴) . سوره ی طه، آیه ی ۷۳.

۵- (۵) . سوره ی قصص، آیه ی ۶۰.

مطلب دوم آن است که این مشکل تنها دامن گیر مشرکان حجاز نبود بلکه یهودیها و مسیحیهای اهل حجاز هم مبتلا به این مشکل بودند در سوره ی مبارکه ی «نساء» قبلاً گذشت آیه ی ۵۱ که وقتی داوری را به اهل کتاب دادند این اهل کتاب یعنی یهودیها و مسیحیها مخصوصاً یهودیها گفتند مشرکین متمدّن تر از مسلمین اند، مشرکین بهتر از مسلمین اند، مشرکین برتر از

مسلمین اند آیه ی ۵۱ سوره ی مبارکه ی «نساء» این بود«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ الْكِتَابِ»اینها«يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هؤُلاَءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلاً»همین اهل کتاب مشرکون را راه یافته تر از مسلمانها می دانند بهتر و برتر و والاتر از مسلمین می شمارند با اینکه آنها هیچ چیزی برای تمدّن و برتری و والایی نداشتند مگر مسئله ی مال و ثروت پس این دردی بود که دامن گیر اهل حجاز بود اعم از وثنی و صنمی و اعم از یهودی و مسیحی.

مطلب سوم آن است که چطور انسان مبتلا می شود به این وضع قرآن کریم از آنها به مُختال یاد می کند بارها گذشت که آنچه در قرآن کریم استعمال شده است باب افتعال است تفعّل آن استعمال نشده یعنی تخیّل استعمال نشده «مختال» اسم فاعل باب «افتعال» است «اختال، یَختال، مُختال» مختال یعنی انسان خیال باف و خیال زده کسی که در خیال دارد زندگی می کند فرمود:«إِنَّ اللَّهَ لاَ يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ»(۱)انسانِ خیال زده انسانِ شعری است به اصطلاح منطق، انسانِ عقلی نیست. بیان ذلک این است که در خیال حُکم نیست شما کم و بیش با مسائل منطق آشنایید ولی متأسفانه بحث صناعات خمس که قسمت مهم و عمیق منطق است در حوزه ها رواج ندارد صناعات خمس مخصوصاً بخش برهانش جزء فرائض فکریِ منطقی است فرقی در صناعات خمس بین صنعت شعر و صنعت برهان است شعر به اصطلاح منطق یعنی همین خیالیّات، شعرِ مصطلح که نظمی داشته باشد، قافیه ای داشته باشد برابر عروض باشد این به تعبیر مرحوم علامه در شرح منطق التجرید به نام الجوهر النضید فی شرح منطق التجرید مرحوم علامه می فرماید شعر به این معنا که قافیه و وضع و نظام عروضی داشته باشد این برای یونانیها و سِریانیها و عِبریها رواج نداشت در بین فارسها و ترکها و عربها رایج بود اما در بین یونانیها و سریانیها و عبریها رواجی نداشت شعری که قُدما می گفتند به نثر شبیه تر بود تا نظم همین نظیر شعر نو این شعر نو بود یعنی در عهد کهن بود که به نظم شباهتی ندارد به نثر شباهت دارد این معنا در منطق بحث نمی شود کلام منظوم چون گاهی ممکن است انسان مطالب عمیق علمی را به صورت نظم در بیاورد این را می گویند نظم نه شعر می بینید مرحوم بحرالعلوم(رضوان الله علیه) آن مطالب عمیق فقهی را به صورت نظم در آورده شده دُرّه ی نجفی مرحوم آقا شیخ فضل الله نوری هم خب یک فقیه فَحلی بود بخشی از مسائل فقهی را به نظم در آورده مرحوم حکیم سبزواری آن مسائل عمیق فلسفی را به نظم در آورده یا سایرین آن مطالب علمی را به نظم در آوردند این همان است که مرحوم مجلسی اول پدر مرحوم مجلسی دوم(رضوان الله علیهما) در شرح من لا یحضره الفقیه در جلد دوازده و سیزده آنجا در ذیل فرمایش نورانی رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) که «إنّ مِن الشِعر لحکمه»(۲)آنجا نقل بکند و نامی بعضی از شعرا را هم می برد که برخی از شعرها حکیمانه است مثل شعر فلان کس و فلان کس و فلان کس، پس شعری که در ادبیات هست این در منطق راه ندارد در منطق همان خیال بافیها را می گویند شعر که یک صنعت خاصّی است که«وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ»(۳)در همین زمینه است. چطور انسان مختال می شود که دیگر محبوب خدا نیست اگر مختال شد تکاثر را بر کوثر مقدّم می دارد این«أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ»،(۴)«أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ»ها از همین جا در می آید یک انسانِ مختال حکومتی را در درون خودش تشکیل می دهد بخش اندیشه اش را به خیال و وهم می دهد بخش انگیزه و نیروی اجرایی را به شهوت و غضب می دهد بالاتر از وهم و خیال چیزی به نام قلب و عقل برای او نیست این درش را تعطیل کرده آنها بسته است وجود مبارک حضرت امیر در همان نهج البلاغه فرمود من پناه می برم از آن وقتی که عقلِ انسان بخوابد «نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ»(۵)«سبات» با سین همان «سَبْت» یعنی تعطیلی می فرماید من پناه می برم به خدا از اینکه عقل یک فرد یا عقل ملّتی به خواب برود بخوابد تعطیل بشود. انسان مختال عقلش را تعطیل کرده حکومت علمی را داده به دست وهم و خیال حکومت عملی را داده به دست شهوت و غضب در مسئله ی وهم و خیال که شعریّات از اینجاست در غالب این موارد قضیه

هست ولی تصدیق نیست فرق دقیق قضیه و تصدیق این است که در هر تصدیقی یک حکم است تصدیق بدون حکم نمی شود اما قضیه گاهی با حکم است گاهی بی حُکم قیاسات شعری از قضایایی تشکیل می شود که آن قضایا حکم ندارد موضوع دارد و محمول دارد و نسبت، حکم ندارد. فرق دقیق قضیه و تصدیق در دو چیز است یکی اینکه در قضیه موضوع و محمول و نسبت معتبر است در تصدیق تصوّر موضوع و تصوّر محمول و تصوّر ربط و حکم معتبر است حالا یا این امور اجزای تصدیق اند یا شرایط تصدیق اند یک مطلب دیگر است تصوّر موضوع در ناحیه ی تصدیق معتبر است خود موضوع در ناحیه ی قضیه یعنی وقتی که گفتیم «زیدٌ قائمٌ» زید که موضوع است در قضیه معتبر است قائم که محمول در قضیه معتبر است نسبت در قضیه معتبر است اما تصوّر زید، تصوّر قائم، تصوّر نسبت اینها در حریم تصدیق معتبرند پس یک فرق اساسی بین قضیه و تصدیق این است که آن متصوَّر در ناحیه ی قضیه معتبر است و تصوّر در ناحیه ی تصدیق. فرق دقیق تر آن است که ما تصدیقِ بی حکم نداریم حتماً حکمی باید باشد تا بشود تصدیق، اما قضیه ی بی حکم داریم قضیه ی بی حکم این است الآن اگر کسی گرسنه است و غذای خوب و لذیذی آوردند در کنار او مشغول خوردن است کسی آمده شعری خوانده که این غذا را تشبیه کرده به قاذورات این دیگر دست به غذا نمی زند این می داند این قاذوره نیست این پلید نیست بدبو نیست عَفِن نیست اما همین که این شعر را خوانده او دیگر در او اثر گذاشته این را می گویند شعری، قضیه ی شعری با اینکه حکم در آن نیست اثر می گذارد کودکان را برای اینکه بباورانند که این دارو باید مصرف بشود می گویند خیلی شیرین است، خیلی مقوّی است، خیلی گواراست تا کودکانه میل به این دارو بکنند این جریان «العسل حُرّ مُهوعٌ» همین جاست دیگر برای اینکه این شخص عسل نخورد می گویند این تلخ است رقی می آورد بالاـ می آوری نخور این حرفها را خب اینها تصدیق که در آن نیست اما همین حرفها باعث می شود که نفس منزجر است اگر گفتند فلان چیز مُد است این باور می کند با اینکه از او برهان بخواهید حالا بر فرض مُد شد این چه تأثیری دارد این قدرت بیان ندارد قدرت اقامه برهان ندارد افرادی که در درون آنها حکومتی تشکیل شده که اندیشه و محور علمی آنها را وهم و خیال می سازد و بخشهای اجرایی آنها را شهوت و غضب می سازد اینها در فرهنگ قرآن مختال اند یعنی اینها با خیال دارند زندگی می کنند و خدا خیال باف را، خیال زده را دوست ندارد«إِنَّ اللَّهَ لاَ يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ».(۶)

ص: ۳۰۱

۱- (۶) . سوره ی لقمان، آیه ی ۱۸.

۲- (۷) . من لا یحضره الفقیه، ج۴، ص۳۷۹.

۳- (۸) . سوره ی یس، آیه ی ۶۹.

۴- (۹) . سوره ی ص، آیه ی ۷۶.

۵- (۱۰) . نهج البلاغه، خطبه ی ۲۲۴.

۶- (۱۱) . سوره ی لقمان، آیه ی ۱۸.

مطلب بعدی آن است که وجود مبارک حضرت امیر در همان کلمات قصارش کلمات حکیمانه فرمود من رفیقی داشتم در گذشته که نزد من و در چشمان من خیلی بزرگ بود «كَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صِغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ»(۱)چون دنیا در چشمش کوچک بود او در چشم من بزرگ بود من وقتی او را می دیدم به عنوان یک مرد بزرگ می دیدم «كَانَ خَارِجاً مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ»(۲)این از سلطنت شکم بیرون آمده یعنی حکومتی که در درون انسان است حاکمش عقل شد و قلب نه وهم و خیال در بخش علم و شهوت و غضب در بخش عمل «كَانَ خَارِجاً مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ» این از سلطنت شکم بیرون آمد خب، اگر کسی این چنین باشد تصمیم گیریهای او در حدّ وهم و خیال است این موادّ خام را یا از درون می گیرد یا از بیرون، اگر از بیرون بخواهد بگیرد هر چه شنید باور می کند هر چه دید باور می کند، می پذیرد از درون بخواهد بگیرد هر چه اشتهای او بود تصمیم می گیرد هر چه میل او نبود بر خلافش تصمیم می گیرد از درون از شهوت و غضب استمداد می کند از بیرون از چشم و گوش مدد می گیرد پس بنابراین مأموران اجرایی او مشخص اند، رسانه های درونی او مشخص اند، رسانه های برونی او مشخص اند چنین گروهی مال و فرزند را نشان فضیلت می داند اما آن کسی که از سلطان بطن خارج شد گرفتار قضیه نشد و با تصدیق کار کرد یک، گرفتار شعر نشد بر اساس«وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ»(۳)از شعریّات و خیالیات عبور کرد«إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى»(۴)بهره ی او شد دو، چنین شخصی می شود عاقل، عاقل که شد یا از درون او می جوشد یا گوش به کسی می دهد که از درونش جوشید بالأخره انسان یا باید مثل چشمه از درون خود او آب بجوشد که مشکل عطش او را برطرف کند یا اگر مثل چشمه نیست که از درون بجوشد مثل استخری باشد که از جدول بیرون آب بگیرد وگرنه خب می خشکد انسان یا باید«أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ»(۵)گوش بدهد به حرف عالِمان دین یا«كَانَ لَهُ قَلْبٌ»یا از درون بجوشد نه آن باشد نه این خب می خشکد دیگر اگر فرمود این تذکره است«لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ»(۶)ناظر به همین است در قیامت هم یک عدّه می گویند که ای کاش«لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ»یا بالأخره نقل یا عقل دیگر یا نقل معتبر یا عقل برهانی اینها جمع را شاید، اگر ما گوش به نقل معتبر می دادیم یا گوش به عقل برهانی می دادیم اینجا نمی افتادیم بنابراین منشأ همه ی این حرفها مشخص شد که«أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ»(۷)یعنی شیطان یک، و چرا انسان مبتلا می شود به تکاثربینی برای اینکه مختال است انسانِ مختال و خیال زده مختالٌ بالفعل، عاقلٌ بالقوّه بعضیها از اختیال به در می آیند به فعلیّت عقل می رسند «طوبی? له و حُسن مآب» بعضیها مختالاً می میرند قرآن کریم تحلیل کرده فرمود اینها مجرای اندیشه ی اینها وهم و خیال است و به این وهم و خیال یا از چشم و گوش تغذیه می کنند یا از شهوت و غضب لذا حرفشان این است ما بارها به اینها راه نشان دادیم اینها نیامدند حالا که این چنین شد ذات اقدس الهی بر اساس عدل عالم را اداره می کند او قائم بالقسط است این«شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لاَ إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلاَئِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ»(۸)یک قائماً بالقِسطی در عالَم هست یعنی از عرش تا فرش کسی است که قائم است و آن خداست و او هم به قِسط قائم است اما در امور جزئیه«لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»(۹)کارهای خودشان است یا قوّام به قِسط بودن در دستگاه قضایی مربوط به امور حقوقی افراد است اما یک نفر است که تنها در عالَم هستی ایستاده است و او قائم به قِسط است و او خداست«شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لاَ إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلاَئِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ»الله چه کاره است«قَائِماً بِالْقِسْطِ»(۱۰)این قائم به قِسط حساب همه را باید برسد دیگر فرمود کسانی که حرف ما را پذیرفتند«كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ»(۱۱)در همین جا هم فرمود:«يَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدىً»و کسانی که حرف ما را نپذیرفتند به آنها مهلت می دهیم چندین بار مهلت می دهیم راه توبه را هم باز می کنیم وقتی صفحه ی دل را اینها سیاه کردند راه توبه را عمداً به روی خود بستند در را هم عمداً به روی خود بستند ما از آن به بعد اینها را می گیریم این بر ما لازم است خودش بر خودش لازم کرده اینجا به صورت فعل امرِ غایب ذکر کرده فرمود رحمان این چنین بکند یعنی آن هویّت مطلق ذات اقدس الهی در بخش فعل دارد به خودش نظیر«كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ

الرَّحْمَةَ»آن اسمای برتر بر اسمای مادون حکومت دارند آن اسم اعظم بر اسم غیر اعظم حکومت دارد آن که کاتب است برتر است آن که مکتوبٌ علیه است مادون است«کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلَی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ»شما می بینید ذات اقدس الهی شافی هم هست شافی از اسمای حسنای اوست این زیر پوشش رازق است رازق از اسمای حسنای اوست زیر پوشش خالق است خالق از اسمای حسنای اوست زیر پوشش قادر است قادر از اسمای حسنای اوست که به ذات برمی گردد این چنین نیست که همه ی اسما در یک سطح باشند تا رزق فرمان ندهد سلامت و سلامتی روزی این بیمار نمی شود تا خلقت فرمان ندهد رازق چنین رزقی را بهره ی بیمار نمی کند خالق رهبری می کند رازق رهبری می کند شافی اجرا می کند ذات اقدس الهی در بخشهای انتقام هم همین طور است فرمود:«فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمنُ»این امر غایب است دیگر رحمان این کار را بکند چه کسی دارد می گوید خودش، رحمان چه کسی است خودش، اسم برتر بر اسم مادون فرمان می دهد امر صادر می کند گاهی به صورت«فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمنُ»می گوید، گاهی«کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلَی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ»می گوید، گاهی«کَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِی»می گوید هم«کَتَبَ اللَّهُ»بر خودش هم«کَتَبَ اللَّهُ»بر دیگران فرمود ما برنامه مان این است حتماً این کار را می کنیم یک عده افراد نالایق را میدان می دهیم، میدان می دهیم، میدان می دهیم تا از بالاـ این را بگیریم یک بیان نورانی مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) از وجود مبارک معصوم نقل می کند که فرمود: «إتق المرتقی السهل إذا کان منحدره وعرا»(۱۲)آن بالا رفتنی که پایین آمدن سخت است نروید خیلی از جاها بالا رفتن آسان است اما راه برگشت نیست فرمود: «إرتق المرتقی السهل إذا کان منهدره وعرا» یعنی پایین آمدنش وَعِر است و سخت است اینجا هم فرمود:«فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمنُ مَدّاً»ما عمر او، مال او، برکات او را زیاد می کنیم برکت نیست تکاثر است در حقیقت که بعد فرمود این خیال می کند که«نُمِدُّهُم بِهِ مِن مَّالٍ وَبَنِينَ»(۱۳)این چنین نیست ما اینها را می دهیم«فَلاَـ تُعْجِبْکَ أَمْوَالُهُمْ وَلاَـ أَوْلاَدُهُمْ إِنَّما يُرِيدُ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِی الْحَيَاهِ الدُّنْيَا»(۱۴)این دوتا آیه بود در سوره ی مبارکه ی «توبه» که بحثش گذشت فرمود مبادا چشم گیر باشد مالشان، فرزندانشان ما می خواهیم با همین وسیله آنها را بگیریم. خب، پس بنابراین تکاثر منشأ درک انسان مختال است کوثر که«وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِندَ رَبِّکَ ثَوَاباً وَخَيْرٌ مَّرَدّاً»منشأ خیر نزد کسی است که لَبیب باشد«لِمَن کَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَی السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ»یا از درون بجوشد مثل اُویس قَرن یا از بیرون کمک بگیرد مثل سایر اصحاب اگر کسی گوش به فرمان اهل بیت داد می شود«لِمَن کَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَی السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ»(۱۵)اگر کسی غایبانه اینها را ندید و ارادت ورزید می شود«لِمَن کَانَ لَهُ قَلْبٌ»اینکه فرمود ما اوضاعشان را روبه راه می کنیم امکانات بیشتر می دهیم برای اینکه اینها را زودتر و عمیق تر بگیریم فرمود:«وَإِذَا تُتْلَی عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ کَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا»(۱۶)این متکلّم وقتی با مخاطب سخن می گوید گاهی تعبیر این است که«قَالَهَ»، گاهی تعبیر این است که«قَالَ لَهُ»این تعبیر«قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ»در قرآن کم نیست در سوره ی مبارکه ی «بقره» همان جریان طالوت و جالوت آنجا می فرماید:«قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ»نبیّ اینها به اینها گفته تعبیر به«لَهُمْ»دارد سوره ی مبارکه ی «بقره» آیه ی ۲۴۷ این است که«وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللّهَ قَدْ بَعَثَ لَکُمْ طَالُوتَ مَلِکاً»در همان سوره ی مبارکه ی «بقره» آیه ی ۲۴۸ این است که«وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَهَ مُلْکِهِ أَن يَأْتِيَکُمُ التَّابُوتُ»پس گاهی می گویند زید به عمرو گفت «قال زیدٌ عمرواً» گاهی می گویند «قال زیدٌ لعمروٍ» که متکلّم با مخاطب این چنین گفته است در این آیه هم که فرمود:«قَالَ الَّذِينَ کَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا»یعنی متکلّم کفّارند مخاطبان همان مسلمانها،«قَالَ الَّذِينَ کَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَاماً»یک،«وَأَحْسَنُ نَدِيّاً»دو، که این دو هر کدام حدّ وسط است برای برهان، تعدّد برهان را تعدّد حدود وسطا معیّن می کند اگر ما پنج تا حدّ وسط داشتیم می شود پنج تا دلیل اما اگر یک حدّ وسط بود به پنج عبارت بیان شد این پنج دلیل نیست یک دلیل است در حقیقت. خب، این«أَحْسَنُ أَثَاثاً وَرِءْياً»را ذات اقدس الهی می فرماید در سوره ی مبارکه ی «قمر» فرمود دیدِ اینها تا همان جریان قبر است اینها مبلغشان از علم یک مختصر پول خُرد است همین خود

بشر علمش کم است«مَا أَوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلاً»(۱۷)اما اینها علمشان از دیگران خیلی کمتر است آیه ی ۲۹ و ۳۰ سوره ی مبارکه ی «نجم» این است آیه ی ۲۸ این است«وَمَا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لاَ يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً * فَأَعْرِضْ عَن مَن تَوَلَّى عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * ذلِكَ مَبْلَغُهُم مِنَ الْعِلْمِ»این علمشان نابالغ است نشد که از خیال و وهم بیایند به عقل برسند بالأخره این شکم هر چه می خواهد که حق نیست بالأخره انسان مأمور جاهایی است که «من کان همّته ما یدخل بطنه کان قیمته ما یخرج من بطنه»(۱۸)این بیان نورانی حضرت امیر خب اینکه فرمود: «كَانَ خَارِجاً مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ»(۱۹)همین است دیگر فرمود:«ذلِكَ مَبْلَغُهُم مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَى»(۲۰)بعد در همین بخش محلّ بحث فرمود:«قُلْ مَن كَانَ فِي الضَّلاَلَهِ»این چنین نیست که ما حالا یک بحث علمی داشته باشیم شما را رها بکنیم که ذات اقدس الهی رب است، مدبّر است، مدیر است باید اداره بکند افراد را«مَن كَانَ فِي الضَّلاَلَهِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمنُ»این امرِ غایب است اسم برتر به اسم مادون فرمان می دهد که حتماً زندگی اینها را پررونق و پرفروغ بکن تا در همین وسط بمانند به یاد غیر مال نیفتند«فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمنُ مَدّاً»گفتند فرق بین مَدّ و امداد این است که معمولاً امداد در موارد خیر به کار می رود«يُمْدِدْكُم بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ»،(۲۱)«يُمْدِدْكُم» بفلان مدّ در مورد شرّ حالا گاهی ممکن است این نکته ی ادبی رعایت نشود ولی معمولاً امداد در مورد خیر است مَدّ در مورد شرّ«حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ»این وعده نیست وعید است ما آنچه را به اینها وعید دادیم اینها می بینند حالا یا در دنیا می بینند یا در آخرت یا در هر دو نشئه بعضیها«لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَهِ»(۲۲)بعضیها گرفتار عذاب در دو نشئه اند بعضیها عذابشان در همان نشئه ی دنیاست با همان عذاب دنیا پاک می شوند فرمود اینها یا عذاب دنیا را می بینند یا جریان قیامت را می بینند آن وعید ما را می بینند آن وقت معلوم می شود که اینکه گفتند«خَيْرٌ مَقَاماً وَأَحْسَنُ نَدِيّاً»دوتا حدّ وسط آوردند ما هم دوتا حدّ وسط می آوریم«حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَهَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَاناً»در برابر آن«خَيْرٌ مَقَاماً»،«وَأَضْعَفُ جُنْداً»در برابر«أَحْسَنُ نَدِيّاً»شما به مجلس آرایی تان می بالیدید حالا معلوم می شود که قدرتهای چه کسی بیشتر است چه کسی نیروهایش بیشتر است. در برابر کفار حکم این است«فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمنُ مَدّاً»ذات اقدس الهی به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود تا همه ی ما فرا بگیریم و آشنا بشویم در سوره ی مبارکه ی «حجر» بود که قبلاً گذشت در سوره ی مبارکه ی «طه» که بعد می آید آنجا تعبیرش لطیف تر است آیه ی ۱۳۱ سوره ی مبارکه ی «طه» این است که«وَلاَ تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجاً مِّنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا»(۲۳)در سوره ی مبارکه ی «کهف» که بحثش گذشت فرمود:«الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَهُ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا»آن دقیق ترش که در سوره ی «طه» است این است که پیامبرا! دنیا، این درخت دنیا این درخت را ما کاشتیم بالأخره ما می دانیم کجا کاشتیم، چطور کاشتیم این درخت برای هیچ کس میوه نمی دهد دنیا برای هیچ کس میوه نمی دهد چون ما که این درخت را غرس کردیم می دانیم کجا غرس کردیم شما بسیاری از شماها در منطقه های ییلاقی رفتید در بعضی از منطقه های ییلاقی سردسیر اصلاً درخت میوه عمل نمی آید همین که به زحمت این درخت میوه را آنجا غرس کردند بر فرض سبز بشود شکوفه های او در مرداد یا مثلاً اواخر مرداد یا اوایل شهریور می خواهد این شکوفه باز بشود سرمای زودرس و پاییز زودرس می آید بساطش را به هم می زند در آن منطقه های سردسیری که نزدیک قلل جبال است درخت میوه عمل نمی آید خدا می فرماید دنیا جای سردی است برای هیچ کس درخت دنیا میوه نداد شما به این شکوفه ها نگاه نکن نفرمود «لا تمدّن عینیک إلی ما متّعنا به ازواجاً منهم فاکهه الدنیا» یا «أثمار الدنیا» نه، فرمود:«زَهْرَهَ»،«زَهْرَهَ»یعنی شکوفه فرق زَهْر و زَهْره مثل تَمر و تَمْره است این کتابی که مرحوم سیّد نعمت الله جزایری نوشته به عنوان زَهْر الربیع، زهر الربیع یعنی شکوفه ی بهار یک کتاب فکاحی است این شکوفه را می گویند زَهر جمعش هم ازهار است مفردش هم زهره است فرمود دنیا برای هیچ کس میوه نداد چون ما جای

سردی را کاشتیم اینها به دنبال شکوفه می روند«زَهْرَهَ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا لِنَفْتِنَهُمْ فِیهِ»اما«وَرِزْقُ رَبِّکَ خَیْرٌ وَأَبْقَی»(۲۴)اینها به دنبال خیر می گردند خیر جای دیگر است هر کس تا رفت بچینند می گویند برو نوبت تو تمام شد بنابراین به اینها بگو که مبلغشان از علم همین مقدار است و ما به اینها به خیلی از اینها مهلت دادیم اینها در اواخر عمر به اینها می گوییم مگر ما به شما مهلت کافی ندادیم آیه ی ۳۷ سوره ی مبارکه ی «فاطر» این است که«وَهُمْ یَصْطَرِخُونَ فِیهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحاً غَیْرَ الَّذِی کُنَّا نَعْمَلُ»ما به اینها می گوییم«أَوَ لَمْ نُعَمِّرْکُم مَّا یَتَذَکَّرُ»مگر ما عمر طولانی به شما ندادیم مگر چندین بار نیازمودیم مگر چندین بار مشکل شما را حل نکردیم یک وقت از ما چیز می خواهید که دیگر هیچ فایده ای ندارد در سوره ی مبارکه ی «کهف» که فرمود آیه ی ۴۶«الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِینَهُ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا»بعدش هم فرمود:«وَالْبَاقِیَاتُ الصَّالِحَاتُ خَیْرٌ»که«وَالْبَاقِیَاتُ الصَّالِحَاتُ خَیْرٌ»در همین بحث خودمان هم هست در سوره ی مبارکه ی «انعام» آیه ی ۱۵۸ فرمود:«هَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا أَن تَأْتِیَهُمُ الْمَلاَئِکَهُ أَوْ یَأْتِیَ رَبُّکَ أَوْ یَأْتِیَ بَعْضُ آیَاتِ رَبِّکَ یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیَاتِ رَبِّکَ لَا یَنْفَعُ نَفْساً إِیمَانُهَا لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ»کسی که قبلاً ایمان نیاورده یک، و برابر ایمان عملِ صالح انجام نداد دو، امروز که روز مرگ است یا مشاهده ی عذاب است طرفی نمی بندد این سه، این آیات فراوان به دنبال هم در همین قسمت را تأیید می کند که ما«فَسَیَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَکَاناً»یک،«وَأَضْعَفُ جُنْداً»دو،«وَیَزِیدُ اللَّهُ الَّذِینَ اهْتَدَوْا هُدیً»اما از آن طرف هم بر اساس«کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلَی نَفْسِهِ الرَّحْمَهَ»(۲۵)اگر کسی مؤمن باشد ما درجات او، گرایش او، توفیق او، نِعم او، استاد خوب برایش فراهم می کنیم، شاگرد خوب برایش فراهم می کنیم، رفیق خوب برایش فراهم می کنیم، هم بحث خوب برایش فراهم می کنیم، هم درس خوب برایش فراهم می کنیم، همه ی اینها نعمت است گاهی می بینید یک عدّه مدّتها می گردند تا یک رفیق خوب پیدا کنند هم بحث خوب پیدا کنند موفق نمی شوند گاهی کسی را ذات اقدس الهی همه ی نِعم را به او می دهد شاگرد خوب، استاد خوب، هم درس خوب، هم حجره ی خوب، هم بحث خوب حالا یا مربوط به دعای پدر و مادر است یا طهارت قلب خود اوست که اصلاً برای چه آمده حوزه فرمود اینها مزید هدایت است، مزید راهنمایی ماست، مزید نِعم ماست که ما همه ی آن برکات را به او بدهیم آن گاه«وَالْبَاقِیَاتُ الصَّالِحَاتُ خَیْرٌ عِندَ رَبِّکَ ثَوَاباً»یک،«وَخَیْرٌ مَّرَدّاً»آنها در تمام حرفهایشان دوتا برهان داشتند یکی می گفتند«خَیْرٌ مَقَاماً وَأَحْسَنُ نَدِیّاً»یکی هم«أَحْسَنُ أَثَاثاً وَرِءْیاً»که دیگران داشتند و خدا فرمود ما آنها را خاک کردیم گاهی سخن از«خَیْرٌ مَقَاماً وَأَحْسَنُ نَدِیّاً»است، گاهی سخن از«أَحْسَنُ أَثَاثاً وَرِءْیاً»در قبال آنچه بهره ی مؤمنین می شود«خَیْرٌ عِندَ رَبِّکَ ثَوَاباً وَخَیْرٌ مَّرَدّاً»یعنی خب چیزی به آدم برمی گردد مَرَد و رد و برگشت محصول عمل خود آدم است که به آدم برمی گردد این چنین نیست که عمل آدم از بین برود که. فتحصّل که اختیال منشأ تکاثر است و عقل و قلب منشأ کوثر.

۱- (۱۲) . نهج البلاغه، حکمت ۲۸۹.

۲- (۱۳) . نهج البلاغه، حکمت ۲۸۹.

۳- (۱۴) . سوره ی یس، آیه ی ۶۹.

۴- (۱۵) . سوره ی نجم، آیه ی ۴.

۵- (۱۶) . سوره ی ق، آیه ی ۳۷.

۶- (۱۷) . سوره ی ملک، آیه ی ۱۰.

۷- (۱۸) . سوره ی یس، آیه ی ۱.

۸- (۱۹) . سوره ی یس، آیه ی ۱.

۹- (۲۰) . سوره ی یس، آیه ی ۱.

۱۰- (۲۱) . سوره ی یس، آیه ی ۱۸.

۱۱- (۲۲) . سوره ی انعام، آیه ی ۵۴.

۱۲- (۲۳) . الکافی، ج۲، ص۳۳۶.

۱۳- (۲۴) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۵۵.

۱۴- (۲۵) . سوره ی توبه، آیه ی ۵۵.

۱۵- (۲۶) . سوره ی ق، آیه ی ۳۷.

۱۶- (۲۷) . سوره ی یونس، آیه ی ۱۵.

۱۷- (۲۸) . سوره ی اسراء، آیه ی ۸۵.

۱۸- (۲۹) . جامع الأخبار، ص۱۷۹.

۱۹- (۳۰) . نهج البلاغه، حکمت ۲۸۹.

۲۰- (۳۱) . سوره ی نجم، آیه ی ۳۰.

۲۱- (۳۲) . سوره ی نوح، آیه ی ۱۲.

۲۲- (۳۳) . سوره ی مائده، آیه ی ۳۳.

۲۳- (۳۴) . سوره ی کهف، آیه ی ۴۶.

۲۴- (۳۵) . سوره ی طه، آیه ی ۱۳۱.

۲۵- (۳۶) . سوره ی انعام، آیه ی ۵۴.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۷۳ تا ۸۰ سوره مریم ۸۸/۱۰/۱۴

.Your browser does not support the audio tag

«وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَاماً وَأَحْسَنُ نَدِيّاً(۷۳)وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِن قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثاً وَرِءْياً(۷۴)قُلْ مَن كَانَ فِي الضَّلاَلَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمنُ مَدّاً حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَاناً وَأَضْعَفُ جُنْداً(۷۵)وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدىً وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَاباً وَخَيْرٌ مَرَدّاً(۷۶)أَفَرَأَيْتَ الَّذِى كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتَيَنَ مَالاً وَوَلَداً(۷۷)أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمنِ عَهْداً(۷۸)كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدّاً(۷۹)وَنَرِثُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْداً(۸۰)»

در ذیل آیات ۵۸ و ۵۹ به بعد همین سوره ی مبارکه ی «مریم» گذشت که مشکلات مردم حجاز مثل بحثهای مردم اعصار دیگر دو چیز بود یکی شبهه ی علمی بود یکی شهوت عملی بعضیها مشکل علمی داشتند بعضیها مشکل علمی نداشتند خواستند برابر شهوت عمل کنند که این دو قسمت را سوره ی مبارکه ی «القیامه» بیان کرده که فرمود اینها«أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَ لَّن نَجْمَعَ عِظَامَهُ * بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَن نُسَوِّيَ بَنَانَهُ»(۱)لکن«بَلْ يُرِيدُ الْإِنسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ»(۲)یعنی او شبهه ی علمی ندارد برای اینکه ما اصلِ هستی این موجودات را به آنها دادیم اصل هستی انسان را به او دادیم دوباره یقیناً می توانیم او را زنده کنیم او مشکل علمی ندارد شبهه ی علمی ندارد شهوت عملی دارد می خواهد جلویش باز باشد«بَلْ يُرِيدُ الْإِنسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ»در ذیل آیه ی ۵۹ گذشت که«فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلاَةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ»این شهوتها نمی گذارد حبّ الدنیا نمی گذارد که درست به معارف الهی عمل بشود در این بخش از سوره ی مبارکه ی «مریم» که براهین عقلی اقامه شده بر حقّانیّت مبدأ و معاد و وحی فرمود:«وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا»کفّار به مؤمنین می گفتند که چون وضع مالی ما خوب است ما در رفاه و امکانات رفتیم پس حق با ماست خب اینکه مطلب علمی نیست شما بر اساس غارتگری و امثال آن مالی به دست آوردید اینها رعایت عدل کردند به آن مال نرسیدند اینکه نشانه ی حقّانیّت شما نیست پس این بخشها به آن شبهات عملی برمی گردد.

ص: ۳۰۳

۱- (۱) . سوره ی قیامت، آیات ۳ و ۴.

۲- (۲) . سوره ی قیامت، آیه ی ۵.

مطلب دیگر آن است که اینگه گفتند«أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَاماً وَأَحْسَنُ نَدِيّاً»این دو آیه ای که در وسط هست یکی«وَكَمْ أَهْلَكْنَا»، یکی«قُلْ مَن كَانَ فِي الضَّلاَلَةِ»تا«حَتَّى إِذَا»یا جمله معترضه است به تعبیر زمخشری در کشّاف یا نه، اگر جمله ی معترضه باشد آن گاه این«حَتَّى إِذَا رَأَوْا»جواب آنهاست آنها گفتند«أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَاماً وَأَحْسَنُ نَدِيّاً»، جواب«حَتَّى إِذَا رَأَوْا»وقتی شما ببینید یا عذاب دنیا یا صحنه ی قیامت را آن وقت معلوم می شود حق با چه کسی است. اگر جمله معترضه

نباشد این«حَتَّی»به«فَلْیَمْـدُدْ لَهُ الرَّحْمنُ»برمی گردد یعنی ذات اقدس الهی به یک عده امکانات می دهد تا صحنه ی مشاهده ی عذاب پس در«حَتَّی إِذَا رَأَوْا»دو نظر هست که هر دو نظر را جناب زمخشری مطرح کردند که یا این«حَتَّی»در برابر«فَلْیَمْـدُدْ لَهُ الرَّحْمنُ مَـدّاً حَتَّی»دیگر متّصل است دیگر چیزی به عنوان معترضه وسط واقع نشده یا نه، آن چند جمله، جمله های معترضه هستند«حَتَّی إِذَا رَأَوْا»جواب است برای این سؤال که«أَیُّ الْفَرِیقَیْنِ خَیْرٌ مَقَاماً»جواب، آن صحنه ای که ذات اقدس الهی با قهر و انتقام با شما عمل می کند معلوم می شود.

مطلب دیگر این است که بین بدیهی و نظری یک رابطه هست یعنی مطلب نظری با مطلب بدیهی یقیناً یک صراط مستقیمی بینشان هست که منطق عهده دار آن است، اگر چیزی مجهول بود یقیناً می شود معلوم بشود چرا، برای اینکه بالأخره علّتی دارد، علامتی دارد یا از علّت او پی به او می بریم که یک راه جزمی تری است یا از علامتهای او پی به او می بریم که شبیه جزم است بالأخره این شیء در عالَم لوازمی دارد، ملزوماتی دارد، ملازماتی دارد، عللی دارد، معالیلی دارد از هر کدام از این راهها می شود به آن رسید پس بین مطلب نظری و مطلب بدیهی صراط مستقیم هست یک، و این صراط مستقیم معصوم است یعنی دیگر دوتا راه نیست بین علّت و معلول، بین لازم و ملزوم، بین ملازم و ملازم یک صراط مستقیم است و این معصوم است دو، سالک این راه که حالا یا فقیه است یا منطقی است یا حکیم است یا محدّث هر کسی در رشته ی خودش این سالک گاهی اشتباه می کند گاهی اشتباه نمی کند، گاهی موضوع را جابه جا می کند گاهی محمول را جابه جا می کند همین مغالطات سیزده گانه لفظی دامنگیرش می شود این در عبور از بدیهی به نظری در بین راه می لغزد اشتباه می کند این سه، چون عبور از بدیهی به نظری برای همگان آسان نیست معصومین(علیه السلام) حسابشان جداست لذا در دنیا ممکن نیست حق آن طوری که هست برای همه روشن بشود چون همه می خواهند از راه بدیهی به نظری برسند از راه فکر می خواهند برسند این راه فکر یک پیچ و خمی دارد یک فراز و فرودی به تعبیر شیخ عطّار دارد این نشستی دارد مغالطات در راه است شیطان هم که«إِنَّ الشَّیَاطِینَ لَیُوحُونَ إِلَی أَوْلِیَائِهِمْ لِیُجَادِلُوکُمْ»(۱)مغالطه پیش می آید جایی باید باشد که سخن از مفهوم نباشد، انتقال از بدیهی به نظری از راه مفهوم نباشد یک، و شیطان رهزنی نکند دو، چنین عالَمی عالَم قیامت است در عالَم قیامت دیگر سخن از استدلال مفهومی و انتقال از بدیهی به نظری و اینها نیست خود حق روشن می شود«یُوَفِّیهِمُ اللَّهُ دِینَهُمُ الْحَقَّ»،(۲)«کَشَفْنَا عَنکَ غِطَاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ»(۳)شیطان هم که آن روز«لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنکَ وَمِمَّن تَبِعَکَ مِنْهُمْ أَجْمَعِینَ»(۴)بسته است روزی است که بالأخره حق به تمامه برای انسان روشن می شود این یکی از ادله ی ضرورت معاد است برای اینکه بالأخره حق در عالَم این مکتبهای گوناگون بالأخره روزی باید معلوم بشود حق با چه کسی است دنیا جای روشن شدن نیست دنیا ممکن است غالباً روشن بشود ولی دائماً روشن نمی شود بر فرض ما غلبه را هم کافی بدانیم با غلبه هم مسئله حل نمی شود این جنگ ۷۲ ملّت همیشه هست این مکاتب گوناگون دردنیا هست جایی باید باشد که حق روشن بشود و هیچ ابهامی در آنجا نیست و هیچ رهزن و مغالطه گر و امثال ذلک نیست این مسئله ی معاد است لذا می فرماید وقتی که ذات اقدس الهی به عنوان حقّ تام فیضش را نشان داد برای شما معلوم می شود که«أَیُّ الْفَرِیقَیْنِ خَیْرٌ مَقَاماً وَأَحْسَنُ نَدِیّاً»شما خیرید یا نه،«أَضْعَفُ جُنْداً»و مانند آن این است«فَسَیَعْلَمُونَ»برهان است برای آن مسئله که«فَسَیَعْلَمُونَ»در آن لحظه«مَنْ هُوَ شَرٌّ مَکَاناً وَأَضْعَفُ جُنْداً».

۱- (۳) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۲۱.

۲- (۴) . سوره ی نور، آیه ی ۲۵.

۳- (۵) . سوره ی ق، آیه ی ۲۲.

۴- (۶) . سوره ی ص، آیه ی ۸۵.

مطلب دیگر اینکه این کلمه ی«مَنْ»به لحاظ لفظ مفرد است و به لحاظ معنا جمع لذا هم ضمیر مفرد برای«مَنْ»آورده شد هم ضمیر جمع، ضمیر مفرد آورده شد فرمود:«مَن كَانَ فِي الضَّلاَلَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ»که مفرد آورده به لحاظ لفظ، بعد به لحاظ معنا فرمود:«فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمنُ مَدّاً حَتَّى إِذَا رَأَوْا»چون جمعیّت کفّار بیش از یک نفر بودند جمعیّت بود بالأخره تعبیر به جمع کرده است پس این«مَنْ»به لحاظ لفظ مفرد است ضمیر مفرد آورده شده به لحاظ معنا جمع است ضمیر جمع آورده شده ضرورت معاد هم از همین راه است. بعد فرمود در برابر «مدّ» که«فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمنُ مَدّاً»برای اینکه بهانه را بگیرند که یک وقت نگویند اگر ما عمر طولانی پیدا می کردیم مثلاً توبه می کردیم اما خدای سبحان اینها را در همان تاریکی عمر طولانی می دهد مال و فرزند می دهد و مانند آن مشابه این در سوره ی مبارکه ی «یونس» گذشت آیه ی یازده سوره ی «یونس» این است که«وَلَوْ يُعَجِّلُ اللّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُم بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ»اگر هر کسی تبهکار بود فوراً خدا انتقام می گرفت که بساط برچیده می شد سریعاً، اما«فَنَذَرُ الَّذِينَ لاَيَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»مدّتی ما اینها را در همان طغیانشان نگه می داریم اینها عَمَه، تاریکی، کوری، تیرگی بر اساس سفه دارند به سر می برند اینها در تاریکی ادامه می دهند در تیرگی ادامه می دهند دفعتاً بیدار می شوند بنابراین این«فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمنُ مَدّاً»با همان«فَنَذَرُ الَّذِينَ لاَيَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»از همین قبیل است عَمَه یعنی نابینایی در تاریکی، کم بینی ذات اقدس الهی به رسولش(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود قسم به جان تو اینها در تاریکی دارند راه می روند«لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ»(۱)اینها مستانه می روند حالا یا سُکر مقام است یا سُکر مال است یا سُکر جوانی است و مانند آن. در برابر«فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمنُ مَدّاً»فرمود:«وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدىً»آنها زمینه ی تیرگی را فراهم می کنند آنها به سوء اختیار خودشان در تاریکی می دَوند از این طرف فیض الهی نصیب مردان مهتدی می شود هدایت اینها را روزافزون می کند افزونی هدایت یک مطلب است، افزایش درجه ی مهتدیان مطلب دیگر است یک وقت است آدم گرایشی به اعمال خیر دارد این گرایشش بیشتر می شود کاری درباره ی خیرات انجام می دهد اکنون بیشتر خیر انجام می دهد مستحضرید اینکه می گویند رعایت شئون، رعایت شئون این مربوط به مسائل مالی است دنیایی است اگر کسی می خواهد خانه تهیه کند، فرش تهیه کند، ماشین تهیه کند خب برابر شأنش باید تهیه کند بیش از این می شود اسراف حق ندارد اما در کار خیر برای کسی شأن معیّن نکردند حالا اهالی محلّی می خواهند مسجد بسازند آن کسی که وضع مالی اش خوب است یک مبلغ بیشتری داد آن کسی که همّتش بلند است ولی وضع مالی اش خوب نیست او هم دارد به همین مبلغ می دهد که نمی شود گفت آقا تو شأنت این نیست که مگر بهشت رفتن و درجات بهشت و کار خیر هم آنجا هم شأن است چه کسی گفته آن آقا باید درجات بیشتر بهشت برود و ما نرویم مسئله ی شأن و امثال ذلک برای شئون مادّی و لوازم مادّی و اثاث البیت مادّی است اما کمک به حسینیه و مسجد و مراکز خیریه و درمانگاه و امثال ذلک که شأن پذیر نیست این می شود زیادی هدایت کسی گرایش به کار خیر داشت این گرایشش بیشتر می شود کارهای خیر و عبادات انجام می داد الآن کار خیر بیشتری و عبادات بیشتری انجام می دهد این می شود زیادی هدایت اما آنچه در سوره ی مبارکه ی «مجادله» است آن ترفیع درجه است که فرمود:«يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»(۲)ما درجات اینها را در بهشت بالا می بریم ترفیع درجه به عنوان پاداش هدایت مُهتدیان است اما افزایش مراتب هدایت یعنی اینها را سریع تر، سابق تر در این راه پیش می بریم اگر گفتیم«وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ»(۳)به او توفیق می دهیم که همیشه نمازش را اول وقت بخواند، اگر گفتیم«فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ»(۴)به او توفیق می دهیم که در مسابقات خیر او از دیگری سبقت بگیرد اینها توفیقات است در اِستباق به خیر او موفق می شود، در سرعت به خیر او موفق می شود اینها مزید هدایت است اما درجات و غُرف مبنیه بهشت و اینها مربوط به ترفیع درجات است فرمود:«وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدىً وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِندَ رَبِّكَ»پس آنچه شما پنداشتید که معیار ارزش

است آنها معیار نیست چون آ نکه نزد شماست عندکم است آنکه باقیات الصالحات است«عِندَ رَبِّکَ»است این صغرا، برابر آیه ی سوره ی مبارکه ی «نحل» که«مَا عِندَکُمْ یَنفَدُ وَمَا عِندَ اللَّهِ بَاقٍ»(۵)کبرا، پس معلوم می شود آنکه عند الله است باقی است خیر است دیگر برای اینکه آنکه شما خیر پنداشتید مشکل شما را اضافه می کند شما جان کَندید تا او را تهیه بکنید بعد هم طولی نمی کشد که از شما گرفته می شود این دو خطر، خطر سوم که جان کاه است و عذاب از آنجا شروع می شود این است که محبوب شما را می گیرند محبّت در شما هست این فشار پیدا می شود این چنین نیست که انسانی که می میرد اگر اموال و فرزند را از او بگیرند تعلّق را هم از او بگیرند که اگر تعلّق را گرفتند که او راحت است عذاب نمی چشد درد حال احتضار و مرگ به بعد این است که متعلّق را از انسان می گیرند یک، تعلّق می ماند دو، عذاب شروع می شود سه، خب انسان از اینکه به چیزی وابسته است و به او دسترسی پیدا نمی کند درد می کشد یک معتاد همین که به بند افتاد چون مواد را از او گرفتند، اعتیاد هست، دادش بلند است عذاب قبر همین است، در برزخ همین است، در حال احتضار همین است فرمود آنکه دردآور است وابستگی شماست ما این وابستگی را از شما نمی گیریم ما می خواهیم شما را عذاب بکنیم پس چیزی تهیه کنید که با شما باشد که و آن«عِندَ رَبِّکَ»است اینکه فرمود:«وَالْبَاقِیَاتُ الصَّالِحَاتُ خَیْرٌ عِندَ رَبِّکَ»این صغراست، کبرایش هم که در سوره ی «نحل» گذشت که«مَا عِندَ اللَّهِ بَاقٍ»(۶)خب اگر«مَا عِندَ اللَّهِ بَاقٍ»انسان محبوبش را عنداللّهی قرار داد هم حب هست هم محبوب لذّت شروع می شود اما اگر محبوبش عندالناس بود و حبّش در درون جان او این محبوب گرفته می شود و حب هست و درد شروع می شود لذا فرمود:«وَالْبَاقِیَاتُ الصَّالِحَاتُ خَیْرٌ عِندَ رَبِّکَ ثَوَاباً وَخَیْرٌ مَّرَدّاً»مستحضرید که ثواب با مَرَد گرچه مفهوماً دوتا هستند ولی نزدیک هم اند مصداقاً نزدیک هم اند ثواب از «ثاب» به معنی «رَجَع» است «ثابَ» یعنی «رَجَع» و پاداش را می گویند ثواب چون رجوع نتیجه ی عمل انسان به انسان است لغتاً فرقی بین بهشت و جهنم نیست هم جهنم ثواب است هم بهشت ثواب است برای اینکه جهنم «ثاب و رجع عمل الکافر إلیه» بهشت هم «ثاب و رجع عمل المؤمن إلیه» لکن غالباً استعمال کلمه ثواب و مَثوبت در خیر و بهشت و امثال ذلک است گاهی هم در شرّ استعمال می شود نظیر آنچه در سوره ی مبارکه ی «مائده» به این صورت آمده است آیه ی شصت سوره ی مبارکه ی «مائده» این است«قُلْ هَلْ أُنَبِّئُکُم بِشَرٍّ مِن ذلِکَ مَثُوبَةً عِندَ اللّهِ»می خواهید برایتان روشن کنیم آن ثوابِ بد کدام است همان جهنم است «ثاب» یعنی «رجع» منتها غالباً مسئله ی ثواب در خیر به کار می رود اینجا هم که با قرینه همراه است«وَالْبَاقِیَاتُ الصَّالِحَاتُ خَیْرٌ عِندَ رَبِّکَ ثَوَاباً وَخَیْرٌ مَّرَدّاً».

۱- (۷) . سوره ی حجر، آیه ی ۷۲.

۲- (۸) . سوره ی مجادله، آیه ی ۱۱.

۳- (۹) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۳۳.

۴- (۱۰) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۴۸.

۵- (۱۱) . سوره ی نحل، آیه ی ۹۶.

۶- (۱۲) . سوره ی نحل، آیه ی ۹۶.

مطلب دیگر این آیه ی بعد است که تفاوت فراوانی بین تفسیر سیدناالاستاد علامه(رضوان الله علیه) است و مفسّران دیگر. معروف بین اهل تفسیر این است که این«أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتَيَنَّ مَالاً وَوَلَداً»این را برابر با آن شأن نزولی که ذیلش نقل می کنند معنا می کنند می گویند عاص بن وائل دِیْنی نسبت به آن خَبّاب داشت بدهکار بود یا آن خبّاب غِیْن بود غین یعنی آهنگر اینکه در مجمع البیان دارد که «کان غتیّاً» با غِین این شاید یا نسخه تام نیست یا اینکه مثلاً برابر با نقل دیگر است که عاص دِیْنی به خبّاب بدهکار بود او هم طلبی داشت ولی آنکه در تاریخ هست به عنوان شأن نزول این بود که این خبّاب غِیْن بود آهنگر بود کاری را برای عاص بن وائل کرد بعد رفته اجرتش را دریافت بکند این گفت که باید _ معاذ الله _ دست از دینت برداری تا این اجرت را به تو بدهم گفته که ممکن نیست من دست از دین بردارم بعد عاص به او گفته که خب شما که معتقدید انسان بعد از مرگ زنده می شود ما وقتی که زنده شدیم در آن عالَم این طلبت را به تو می دهیم که این را به عنوان استهزا و تمسخر ذکر کرد برای اینکه در آنجا وضع ما خوب است مثل دنیاست آنجا هم متمکّنیم سرمایه داریم مثل دنیا و آنجا طلبت را می دهیم این را غالب مفسّران این چنین معنا کردند که«أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا»گفتند مربوط به عاص است عاص بن وائل و به طلبکارش گفته که بعد از مرگ که زنده شدیم دوباره من دِیْن شما را به شما می دهم برای اینکه آنجا ما از مال و ولد برخورداریم«وَقَالَ لَأُوتَيَنَّ مَالاً وَوَلَداً»بعد ذات اقدس الهی می فرماید او از کجا می داند که در قیامت به او مال می دهند آیا علم غیب دارد آیا تعهّدی از خدای سبحان گرفته این چنین نیست بلکه ما این حرف او را تثبیت می کنیم برای عذاب در دنیا و مانند آن، اما آنکه سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) معنا می کنند می فرمایند این چند آیه ای که اینجا آمده این چهار آیه معادل آن چهار آیه ای است که از آیه ی ۷۳ شروع شده یعنی از«قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَاماً»شروع شده شعار رسمی مشرکان حجاز این بود که هر کسی کافر و مشرک باشد وضع مالی اش بهتر است دنیای او بهتر است او متمدّن تر است سرمایه دارتر است و مانند آن، این فکر منحوس باعث شد که برخیها به این فکر گرایش پیدا کنند و مِیل پیدا کنند به همین شرک و الحاد و گفتند که ما اگر به طرف شرک و الحاد برویم«لَأُوتَيَنَّ مَالاً وَوَلَداً»در دنیا نه سخن از آخرت. برهانی که سیدناالاستاد اقامه می کنند بخشی در بحث تفسیری است سه، چهار وجه هم در بخش روایی است که می فرمایند این روایت دیگر مطابق با آیه نمی تواند باشد قسمت مهمّ فرمایش شان این است که آن طوری که شما یعنی غالب مفسّرین معنا کردید این«لَأُوتَيَنَّ مَالاً وَوَلَداً»می شود در حدّ استهزا و مسخره برای اینکه او که به قیامت معتقد نیست و قرآن کریم کتاب حجّت است نه اینکه مسخره ی عده ای را نقل بکند بعد به آن پاسخ بدهد قرآن دوتا پاسخ داد فرمود:«أَطَّلَعَ الْغَيْبَ»یعنی «أ إطّلع علی الغیب»،«أَمِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً»خب اگر کسی مسخره کرده قرآن که مسخره را نقل بکند و بعد دوتا دلیل اقامه بکند برای بطلان او از این قبیل نیست که، پس باید جایی را محمِل آیه قرار داد که قابل احتجاج باشد آنها که معتقد بودند هر کس مشرک بود متمدّن تر است و دنیای او پررونق تر گفتند«لَأُوتَيَنَّ مَالاً وَوَلَداً»ما اگر مشرک بشویم وضع مالی ما خوب می شود آن گاه ذات اقدس الهی می فرماید شما که الله را قبول دارید یا باید مطّلع بر غیب باشید که اگر کسی مشرک شد وضع مالی اش خوب می شود یا باید پیمانی، عهدی از خدا گرفته باشید «والتالی بِکلا قِسمیه محال والمقدّم مِثله» این قیاس استثنایی است که اگر شما این حرف را می زنید این حرف شما وقتی حق است که یا عالِم غیب باشید یا تعهّدی از خدا گرفته باشید هیچ کدام از این دو که نیست پس بنابراین از کجا می گویید«لَأُوتَيَنَّ مَالاً وَوَلَداً»و اما آن طوری که اکثر مفسّران معنا کردند که این مربوط به استهزای این شخص است به عنوان اینکه شما که از ما طلب داری وقتی ما دوباره زنده شدیم طلب شما را برمی گردانیم این دارد مسخره می کند دیگر قرآن که مسخره و استهزا را نقل نمی کند قرآن که به مسخره و استهزا پاسخ نمی دهد حالا۔ این دو نظر باشد تا ببینیم کدام یک از این دو نظر به آیات نزدیک تر است اصلِ این مطلب

روشـن بشـود. ایشـان می فرماینـد ایـن«أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ»ایـن شخصـی که«كَفَرَ»به طرف کسـانی حرکت کرده که گفتنـد«أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَاماً وَأَحْسَنُ نَدِيّاً»یعنی کفّاری که در مکّه حکمشان رایج بود فرهنگی که در حجاز رواج داشت این شـخص به این طرف رفته گفته من اگر به طرف شـرک و کفر بروم وضع مالی من خوب می شود یکی از جهاتی هم که باز سیدناالاستاد می فرمایند این است که اگر این مربوط به معاد باشد که در معاد سـخن از ولد نیست این دارد«لَأُوتَيَنَّ مَالاً وَوَلَداً»آنجا که جای توالـد نیست نه قرآن سـخن از توالـد معـاد را بیان کرده نه در صـدر اسـلام هیـچ موحّـدی چنین حرفی زده که در قیامت توالد هست و مـا فرزنـدانی خواهیم داشت این«وَلَداً»که این شـخص گفته دلیـل سوم یـا چهـارم است بر اینکه منظور دنیـاست نه در جریـان آخرت حالا این دو وجه باشـد تا ببینیم کـدام یک از اینها اوجه است.«أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا»در مقابل آ ن چهار آیه ای که گـذشت«قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ»،«وَقَالَ لَأُوتَيَنَّ مَالاً وَوَلَداً»در دنیا طبق نظر ایشان، در آخرت طبق نظر اکـثر مفسّـران. پاسـخ ذات اقـدس الهی این است که«أَطَّلَعَ الْغَيْبَ»که این همزه، همزه ی اسـتفهام است و الف بـاب افتعـال حـذف شـده «أ إطّلع الغیـب» در حـالی کـه ایـن چنین نیست او علم غیب نـدارد تـا از غیب خـبر بدهـد«أَمِ اتَّخَذَ عِنـدَ الرَّحْمنِ عَهْداً»چون ایشان یعنی مشـرکین حجاز الله را قبول داشـتند، الرحمان را قبول داشتند«قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيّاً مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»(۱)ناظر به همین است الرحمان را، الله را به عنوان واجب الوجود به عنوان خالقِ کل، به عنوان ربّ الأرباب و مـدیر العـالمین، مـدیر الأربـاب، ربّ کل همه قبول داشـتند منتها ارباب جزئیه را نمی پذیرفتنـد برای انسان، برای زمین، برای دریا، برای صـحرا ارباب جزئی قائل بودند. خب، می فرماید:«أَمِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمنِ عَهْداً»تعهّدی از خدا گرفته!«كَلَّا»یعنی هر دو قِسم باطل است یعنی این حرفی که شـما می زنید وقتی حق است که یا علم به غیب داشـته باشید یا تعهّدی از خدا گرفته باشید آن مقدّم این تالی، «لکنّ التالی بشـقّیه باطل فالمقدّم مِثله» این«كَلَّا»ناظر به بطلان این دو قِسم است یعنی نه شما عالِم به غیبید نه پیمـانی از خـدای سـبحان گرفتیـد«كَلَّا»حالاـ که این چنین است این سـخن باطل است ما این گفتار باطل او و روش زشت او را تثبیت می کنیم«سَنَكْتُبُ»یعنی تثبیت می کنیم آنچه را که او گفته است«وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدّاً»این نشان می دهد که کلمه ی «مَدْ» دائماً در خیر نیست امداد در خیر است مَدْ در شـر است اینجا هم مَد در شرّ است البته شرّ کاربرد دارد آنجا«نُمِدُّهُم بِهِ مِن مَّالٍ وَبَنِينَ»(۲)که امداد بود درباره ی خیر بود البته اینجا هم در شـرّ است که مَد درباره ی شـرّ به کار رفته در قبال امداد که در خیر است.«كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدّاً * وَنَرِثُهُ مَا يَقُولُ»که این«مَا يَقُولُ»می تواند بدل اشـتمال باشد ما او را ارث می بریم یعنی به ما می رسـد که خـدای سـبحان زمین و اهلش را ارث می برد«إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا»(۳)همه ی اینهـا به ذات اقـدس الهی برمی گردنـد مِلک طلق او می شونـد چه اینکه مِلک طلق او هم بودنـد«وَنَرِثُهُ مَا يَقُولُ»یعنی «نَرث ما یقول» چه اینکه خود او را هم ارث می بریم«وَيَأْتِينَا فَرْداً»حالا بر فرض مال و ولـد هم داشـته باشد«فَرْداً»می آید چون«كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْداً»(۴)هر کسـی همـان طوری که به دنیا آمـده تنها بود وقتی هم که می رود تنهاست چیزی با او نیست صـحنه ی برزخ و همچنین صـحنه ی قیـامت صـحنه ی جمع است نه اجتمـاع، یعنی همه یکجـا جمع انـد امـا بی ارتبـاط، اگر در سوره ی مبـارکه ی «واقعه» فرمود:«إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُوم»(۵)اما فرمود:«لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ»(۶)هر کسـی گرفتـار کـار خـودش است در آنجـا کـه آفتـاب و قمر و امثـال ذلـک نیست«لاَ يَرَوْنَ فِيهَا شَمْساً وَلاَ زَمْهَرِيراً»(۷)بهشت این طور است، جای دیگر هم همین طور است هر کسی نور را بایـد به همراه خودش ببرد لذا در صـحنه ی قیامت بعضـیها جلوی پایشان را نمی بینند که چطور پا بردارند بعضـیها هم به اندازه ی مَدّ البصر فضای روشنی دارند آن نور را خـود این شـخص به همراه می برد که«نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ»(۸)زنـدگی آنجا هم«فَلَا أَنسَابَ بَيْنَهُمْ»(۹)هست وماننـد آن، همه با هم انـد اما هیـچ ارتباطی هم با هم ندارنـد لـذا اگر فرمود اینجا جمع انـد نه یعنی مُجتَمِع اند منافات ندارد بین آیه ی«إِنَّ

الْأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ»با آیه ی«وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَهِ فَرْداً»تک می آید چیزی هم با انسان نیست فرزندان او هستند اما فرزندان او همه از خاک برخاستند چه اینکه خودش هم از خاک برخاست آنجا دیگر تولید و والِد و ولد در کار نیست که همه از خاک برخاستند چون همه از خاک برخاستند«فَلاَ أَنسَابَ بَيْنَهُمْ»دیگر نسبتی در کار نیست.

ص: ۳۰۶

۱- (۱۳) . سوره ی اسراء، آیه ی ۱۱۰.

۲- (۱۴) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۵۵.

۳- (۱۵) . سوره ی مریم، آیه ی ۴۰.

۴- (۱۶) . سوره ی مریم، آیه ی ۹۵.

۵- (۱۷) . سوره ی واقعه، آیات ۴۹ و ۵۰.

۶- (۱۸) . سوره ی عبس، آیه ی ۳۷.

۷- (۱۹) . سوره ی انسان، آیه ی ۱۳.

۸- (۲۰) . سوره ی تحریم، آیه ی ۸.

۹- (۲۱) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۱۰۱.

پرسش:...

پاسخ: بله دیگر، نظیر آیه ای که قبلاً فرمودند«حَتَّی إِذَا رَأَوْا مَا یُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ»خب. لذا می فرمایند ما این عذاب را باید عذاب دنیا بگیریم،«سَنَکْتُبُ»را باید دنیا بگیریم تا مسئله ی قیامت تکرار نشود اما آن آقایان گرفتار تکرار می شوند می فرمایند بر اساس نظر ما«سَنَکْتُبُ مَا یَقُولُ»یعنی تثبیت می کنیم آنچه را که او گفته است«وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدّاً»در دنیا، آن گاه«وَنَرِثُهُ مَا یَقُولُ وَیَأْتِینَا فَرْداً»در آخرت بنابراین تکرار نیست اما بنا بر قول آن آقایان این می شود تکرار.

پرسش:...

پاسخ: به قرینه ی مَن قضی عنه المبدأ است «کان فی الدنیا أخیه».

پرسش:...

پاسخ: بله دیگر به لحاظ دنیاست.

پرسش:...

پاسخ: یعنی به لحاظ دنیا، یعنی کسی که در دنیا برادرش بود فرزندش بود از او فرار می کند وگرنه چون همه ی اینها«مِنَ الْأَجْدَاثِ»برمی خیزند همه ی اینها از خاک برمی خیزند اگر همه ی اینها از خاک برمی خیزند دیگر کسی والد دیگری نیست که یکی برادر دیگری نیست که اینها به لحاظ «إن قضی عنه المبدأ» هستند که آنهایی که در دنیا برادر بودند، آنهایی که در دنیا فرزند بودند و اینها«یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ»(۱)وگرنه اگر همه خاک شدند دفعتاً همه از خاک برمی خیزند دیگر والد و ولدی در کار نیست. می فرمایند اگر ما این چنین معنا بکنیم دیگر تکراری در کار نیست«کَلَّا سَنَکْتُبُ مَا یَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدّاً * وَنَرِثُهُ مَا یَقُولُ»هر چه که او گفت نزد ماست دیگر دیگر نمی توانند انکار بکنند«وَیَأْتِینَا فَرْداً»بعد می فرماید مشکل اینها این است که اینها به دنبال عزّت بودند ولی عزّت کاذب را از عزّت صادق تشخیص ندادند«وَاتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِّیَکُونُوا لَهُمْ عِزّاً * کَلَّا»(۲)عزّت می خواهید«الْعِزَّةَ لِلّهِ».(۳)

۱- (۲۲) . سوره ی عبس، آیه ی ۳۴.

۲- (۲۳) . سوره ی مریم، آیات ۸۰ و ۸۲ .

۳- (۲۴) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۳۹.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۷۷ تا ۸۲ سوره مریم ۸۸/۱۰/۱۶

.Your browser does not support the audio tag

«أَفَرَأَیْتَ الَّذِی کَفَرَ بِآیَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتَیَنَّ مَالاً وَوَلَداً(۷۷)أَطَّلَعَ الْغَیْبَ أَمِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمنِ عَهْداً(۷۸)کَلَّا سَنَکْتُبُ مَا یَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدّاً(۷۹)وَنَرِثُهُ مَا یَقُولُ وَیَأْتِینَا فَرْداً(۸۰)وَاتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِّیَکُونُوا لَهُمْ عِزّاً(۸۱)کَلَّا سَیَکْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَیَکُونُونَ عَلَیْهِمْ ضِدّاً(۸۲)»

چون سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکّه نازل شد و در مکّه گذشته از کفر و الحاد و عقاید باطل، اخلاق باطل، بینشهای باطل، روشها و مَنشهای باطل هم حاکم بود قرآن کریم در بخشهایی از سوَر مکّی به هر دو قسمت عنایت فرمود در سوره ی مبارکه ی «مریم» که محلّ بحث است تاکنون آیاتی که مربوط به اصول دین بود ذکر فرمود در بخش اخیر کارهایی که آیاتی که مربوط به جریان نگرش آنها، معیار ارزشی آنها، تکاثری آ نها را ذکر فرمود که از آیه ی ۷۳ شروع شده«وَإِذَا تُتْلَی عَلَیْهِمْ آیَاتُنَا»اما این آیه ی ۷۷ آیا ناظر به جریان عاص بن وائل است یا دیگری این«أَفَرَأَیْتَ الَّذِی کَفَرَ بِآیَاتِنَا»دو نظر در آن بود که در بحث دیروز اشاره شد یکی اینکه عاص بن وائل بدهکار مسلمانی بود حالا یا دِیْنی از او، وامی را گرفت، مالی از او قرض گرفت یا این شخص چون صنعتگر بود کارگری داشت و آهنگری داشت عاص بن وائل کالایی را به این آهنگر داد که برای او سیاقت کند و دستمزدش را نپرداخت عاص بن وائل بدهکار بود و آن آهنگر مسلمان طلبکار، وقتی از او خواست او از پرداخت دِیْن سر باز زد این مسلمان به او گفت بالأخره روز حسابی هست عاص در جواب او گفت خب اگر روز حسابی هست و ما بعد از مرگ زنده می شویم من بعد از اینکه زنده شدم مال و ولدی دارم همان جا به شما پرداخت می کنم این را به عنوان استهزاء گفت. قول دیگر این است که نه، برخیها در مکه بودند می گفتند که انسان برای اینکه در دنیا مرفّه باشد و اهل سعادت باشد باید راه وثنی و صنمی را ادامه بدهد همان راه پدران ما که بت پرستی است مسلمانها فقیرند، مفلوک اند و امکاناتی ندارند و من همان دین آبا و اجدادم را انتخاب می کنم تا اینکه از مال و ولد برخوردار بشوم. سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) این راه دوم را پذیرفت گرچه ایشان فرمودند اکثر مفسّران راه اول را طی کردند ولی قرطبی در جامع الأحکام می گوید که کَلْبی راهِ عاص بن وائل و اینها را انتخاب کرد جمهور مفسّران راه دوم را و خود جناب قرطبی در جامع الأحکام می گوید که راهی که کلبی انتخاب کرده است بهتر است برای اینکه برابر با روایت صحیحی است که درباره ی شأن نزول این آیه نقل شده است که عاص بن وائل به آن آهنگر این حرف را زده و این آیه نازل شد. به هر تقدیر اگر ما بخواهیم زبان قرآن و فرهنگ و محاوره ی قرآن را بررسی کنیم حق با سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) است برای اینکه قرآ ن مسائل استهزائی را در احتجاج نقل نمی کند اگر کسی مسخره کرده است می فرماید:«یَا حَسْرَةً عَلَی الْعِبَادِ مَا یَأْتِیهِم مِن رَّسُولٍ إِلَّا کَانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ»(۱)حالا حرفهای استهزائی آنها را نقل بکند و پاسخ بدهد و احتجاج کند این چنین نیست. راهی که ایشان طی کردند درست است و اگر از نظر شأن نزول باشد شأن نزول معنایش این نیست که اولاً بسیاری از اینها اسباب نزول تطبیق است نه شأن نزول و روایاتشان هم خیلی معتبر نیست و ثانیاً آنچه مربوط به عاص بن وائل است همان قسمت قبلی است که«قَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِلَّذِینَ آمَنُوا أَیُّ الْفَرِیقَیْنِ خَیْرٌ»(۲)نه این قسمت دوم، اگر این قسمت دوم باشد باید حرف عاص بن وائل را بر

همان روش قبلی که هر کس کافر بود مرفّه تر است و متنعّم تر حمل کرد نه استهزاء چون قرآن به استهزاء بها بدهد در برابر او حجّت ارائه کند این چنین نیست.

ص: ۳۰۸

۱- (۱) . سوره ی یس، آیه ی ۳۰.

۲- (۲) . سوره ی مریم، آیه ی ۷۳.

مطلب بعدی این است که این«أَفَرَأَيْتَ»یعنی«أخبرنی»آیادیدی! لغتاً رأیتَ یعنی دیدی،«أَفَرَأَيْتَ»یعنی دیدی حالا در این گونه از موارد در کتابهای ادبی ملاحظه فرمودید وقتی گفتند «أفرأیت، أرأیت، أفرأیت» یعنی حالا که دیدی ما را باخبر کن یعنی «أخبرنی»، «أرأیت» یعنی «أخبرنی» حالا که دیدی ما را باخبر کن اینجا هم می فرماید:«أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتَيَنَّ»اینکه گفت«لَأُوتَيَنَّ»برای دو وجه است یا برای آن است که بخواهد بگوید رفاه دنیا و سعادت دنیا در الحاد و کفر و وثنیّت است یا می خواهد بگوید که حق با ماست زیرا اگر ما بر باطل بودیم متنعّم نبودیم البته این تلازم مقدّم و تالی باطل است ثبوت محمول برای موضوع باطل است و مانند آن، پس دو وجه در این«لَأُوتَيَنَّ مَالاً وَوَلَداً»هست یا برای آن است که بگویند اگر رفاه می خواهی به سراغ بت پرستی برو یا می گویند که بت پرستها مرفّه اند و این کار حق است و اگر باطل بود اینها مرفّه نبودند همین مغالطه هایی که احیاناً کم و بیش مطرح است اما ذات اقدس الهی در پاسخ می فرماید شما که از آینده خبر می دهید اِخبار از آینده یا علم شهودی می طلبد یا علم حصولی، علم حصولی هم یا با برهان است یا با دلیل معتبر نقلی مستحضرید که این تثلیث محصول دوتا منفصله است هر جا حَصر عقلی هست که نه کمتر نه بیشتر این الاّ ولابد باید به دو منفصله برگردد اگر گفته شد کلمه یا اسم است یا فعل است یا حرف نه کمتر از این است نه بیشتر از این، درست است که در امور اعتباری این مفید حصر است اما حصر عقلی دایر بین نفی و اثبات است یعنی دایر بین نقیضین است و یک شیء هم که بیش از یک نقیض ندارد آن منفصله ای که جمع مقدّم و تالی محال، رفع مقدّم و تالی محال آن منفصله، منفصله ی حقیقیه است منفصله ی حقیقیه چون مقدّمه و تالی او نقیض هم اند جمعشان محال رفعشان محال، اگر ما خواستیم حصر عقلی داشته باشیم هیچ یعنی هیچ راهی نیست مگر اینکه به دو منفصله برگردد چون یک منفصله مرکّب از چند نقیض نخواهد بود در همین مثال معروف کلمه گفته می شود کلمه یا اسم است یا نه، اگر اسم نبود یعنی نه، یا فعل است یا نه، که بین نفی و اثبات است کلمه یا اسم است یا نه، اگر اسم نبود یا فعل است یا نه، این تقسیمها منفصله حقیقیه است محصول این دوتا منفصله این است که کلمه یا اسم است یا فعل است یا حرف این در امور اعتباری، در بحثهای عقلی هم می گویند شیء یا واجب است یا نه، اگر واجب نبود یا ممکن است یا نه، اگر ممکن نبود می شود ممتنع لذا می گویند شیء یا واجب است یا ممکن است یا ممتنع در همه ی مواردی که حصر عقلی است و بین سه ضلع است الاّ ولابد باید به دو منفصله برگردد علم یا شهودی است یا برهانی است یا سمعی بیش از این نیست کمتر از این هم نیست یا انسان مشاهده می کند نظیر آنچه وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «لو كُشِفَ الغطاء مَا ازْدَدْتُ يَقينا»(۱)یا برهان عقلی اقامه می شود یا دلیل نقلی ما علمی داشته باشیم که بیشتر از این سه قِسم باشد یا کمتر از این سه قسم بعضیها از اینها را نداشته باشد این محال است حالا که علم یا شهودی است یا برهانی است یا قرآنی بالأخره یا عرفان است یا قرآن است یا برهان این باید به دو منفصله برگردد و محصول این دو منفصله این است که علم

یـا حضوری است یا نه، اگر حضوری نبود و حصولی بود یا با عقل ثابت می شود یا نقل، اگر با عقل ثابت شـد می شود برهان و معقول، اگر با عقل ثابت نشد می شود سـمع و قرآن و نقل پس علم یا شهودی است یا برهانی است یا نقلی ذات اقدس الهی می فرمایـد شـما بر غیب مطّلع شدید اطلاع تان بر غیب جامع دو قسم است یا باید برهان عقلی داشـته باشـید که منکرید یا باید شهود غیبی داشـته باشید که بهره ی شـما نمی شود که از بـاب «لو کُشِفَ الغطاء مَا ازْدَدْتُ یَقینا» بگوییـد. می مانـد دلیل نقلی کسی به شما تعهّد نسپرده که بعد از مرگ به شما فرزند بدهد یا مال بدهد یا اگر مربوط به قبل از مرگ است در دنیاست شما نه آینـده را دیدید که بشوید اهل بصر، نه آینده را می فهمید که بشوید اهل نظر، نه کسـی به شـما تعهّد داد برای اینکه مؤمن نیستید «أ إطّلع علی الغیب» این الف باب افتعال حذف شده است آن همزه ی اسـتفهام مانده«أَطَّلَعَ الْغَیْبَ»حالا یا شهوداً یا برهاناً یا اگر نه شـهود بود نه برهان کسی به شما تعهّد سپرده ما به مؤمنین تعهّد سپردیم گفتیم«مَن یُؤْمِن بِاللَّهِ وَیَعْمَلْ صَالِحاً یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئَاتِهِ وَیُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ»(۲)کـذا و کـذا، اما به شـما کسـی تعهّـد نسپرده شـما عنـدالرحمان عهـدی دارید، نامه ای دارید، وعدی دارید، کسـی به شـما خبر داد نه آن است نه این، پس شـما اگر بخواهید عالِم باشـید علمتان یا شهودی است یا برهانی است یا قرآنی «و التالی بأصـله مسـتحیل» شـما گزاف گویید این می شود خلاصه ی برهان«أَطَّلَعَ الْغَیْبَ»که جامع دو قسم است«أَم اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمنِ عَهْداً»ما به مؤمنین تعهّد سپردیم آنها هم از ما تعهّد دارند برای اینکه ما وعده دادیم به آنها اما شما که اهل کفرید پس چرا می گوییـد که به ما مال و فرزنـد برسـد درباره ی دنیا هم این چنین است شـما از آینـده تان نه خبر حضوری دارید نه خبر برهانی دارید نه خبر نقلی دارید«أَطَّلَعَ الْغَیْبَ أَم اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمنِ عَهْداً * کَلَّا»پس این می شود منفصـله قیاس استثنایی که اگر این کلام شـما که می گویید«لَأُوتَیَنَ مَالاً وَوَلَداً»حق باشد یا باید از راه شـهود بگویید یا باید طبق برهان بگویید یا باید طبق آیات قرآنی و تعهّدات الهی«کَلَّا»تالی بأقسامه الثلاثه محال فالمقدّم مِثله پس از کجا می گویید«لَأُوتَیَنَ مَالاً وَوَلَداً».

ص: ۳۰۹

۱- (۳) . بحارالأنوار، ج ۴۰، ص۱۵۳.

۲- (۴) . سوره ی تغابن، آیه ی ۹.

پرسش: استاد در جریان حضرت نوح هم که کشتی می ساخت و مسخره کردند بعد حضرت فرمود اگر شما امروز مسخره می کنید من هم روزی شما را مسخره خواهم کرد پس اینجا دلیل آورده برای مسخره خودشان.

پاسخ: بله، خب این «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ»(۱)اما قرآن کریم برهان نقل بکند در برابر مسخره که نیست آن مسخره را با مسخره جواب می دهند. یک بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) دارد که شما ملّتی نباشید ستم پذیر «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ» این جنگ ده ساله ایران از همین قبیل بود منتها هشت سالش برون مرزی بود دو سالش درون مرزی این دو سال اول که جنگ داخلی بود از باب «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ» بود هشت سال برون مرزی هم بشرح ایضاً خب بیگانه وقتی سنگ زد آدم که تحمّل نمی کند که دفاع می کند دیگر این بیان نورانی حضرت است که فرمود شما ملّت غیور باشید ملّتی را می گویند غیور همان طوری که در بحث غیرت تحلیل شده عناصر سه گانه را داشته باشد یک هویّت شناس باشد، دو غیرزدا باشد، سه در حوزه ی غیر دخالت نکند غیرت یعنی این اگر کسی خودش را نشناسد مرز خود و بیگانه را نمی تواند بشناسد پس اول هویّت شناسی است دوم اینکه غیر را باید بشناسد چه کسی غیر است چه کسی خودی است سوم اینکه نه حریم غیر برود نه غیر را در حریم خود راه بدهد اینکه وارد حریم غیر می شود می گویند غیرت ندارد شما در بیانات نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه می خوانید «مَا زَنَى غَيُورٌ قَطُّ»(۲)هیچ آدم غیرتمندی به ناموس دیگری نگاه نمی کند که معنایش این است غیرت یعنی مبادا وارد مرز غیر بشویم دیگر نه غیر را راه بدهیم نه وارد مرز غیر بشویم این می شود غیرت.

ص: ۳۱۰

۱- (۵) . نهج البلاغه، حکمت ۳۱۴.

۲- (۶) . نهج البلاغه، حکمت ۳۰۵.

پرسش: پس مسخره کردن حضرت نوح مربوط به دنیا می شود.

پاسخ: دنیا می شود ولی منظور این است که.

پرسش:«فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ»(۱)می تواند شامل این بشود.

پاسخ: آن در آیات قرآنی برای نشاط است که«يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ»(۲)کذا و کذا آن برای تشفّی است مؤمنین خوشحال می شوند برای اینکه انتقام گرفته شده از ظالمین.

پرسش: وقتی که دریا آمد بالا و آب آمد بالا کافری نبود که مسخره کند.

پاسخ: نه، در همان وقتی که مسخره کردند گفتند شما در خشکی کشتی برای چه می سازی همان وقت می گوید ما هم شما را مسخره می کنیم شما که نمی دانید کشتی را برای چه می سازیم.

پرسش: این ناظر به بحث قیامت است وگرنه وقتی که غرق شدن که...

پاسخ: نه، همان وقت خصم مسخره می کند می گوید چون شما از عاقبت خبر ندارید این حرف را می زنید ما برای خلا کردن شما داریم می سازیم چرا شما می خندید شما اگر اهل بینش بودید که مسخره نمی کردید شما می گویید چرا در خشکی کشتی می سازید ما هم می گوییم برای خشکی کشتی نمی سازیم طوفانی می آید ما هم می خواهیم نجات بکنیم شما هم می خواهید غرق بشوید«نَسْخَرُ مِنكُم كَمَا تَسْخَرُونَ»(۳)فی الدنیا، اما ذات اقدس الهی به وسیله ی وحی مسخره را نقل می کند بعد برای ابطال او برهان اقامه می کند که چنین چیزی نیست.

پرسش: اگرمنشأمسخره شبهه برهانی باشد آن که دیگر اشکالی ندارد.

پاسخ: آن دیگر مسخره نیست آن جدل است یک وقت است کسی شبهه ای دارد، نقدی دارد، اشکالی دارد خب پوزخندی هم می زند برای آن پوزخند که وحی نازل نمی شود برای جواب این شبهه نقل باید بشود این درست است.

۱- (۷) . سوره ی مطففین، آیه ی ۳۴.

۲- (۸) . سوره ی توبه، آیه ی ۱۴.

۳- (۹) . سوره ی هود، آیه ی ۳۸.

پرسش: برای منشأ این مسخره برهان نازل شده.

پاسخ:بسیار خب، آن مسخره کردن در کیفیت اِعمال است وگرنه این شبهه جواب می خواهد شبهه را باید خدا جواب بدهد و جواب هم می دهد اما مسخره را وحی نازل بشود برهان اقامه بکند که نیست که.

پرسش:...

پاسخ: خب نه، منظور آن است که اگر برای قیامت باشد برهان درست است مسخره نیست می گوید در قیامت نظیر آنچه در سوره ی مبارکه ی «کهف» گذشت در سوره ی «کهف» به صورت جزم نبود گفت اگر قیامتی هم باشد من در آنجا متوکّلم در سوره ی مبارکه ی «کهف» آیه ی ۳۶ به بعد این بود«وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً»آن جریان دو نفری که یکی متمکّن بود یکی متمکّن نبود اینکه متمکّن بود و باغدار بود گفت قیامتی نیست ــ معاذ الله ــ بر فرض«وَلَئِن رُّدِدتُّ إِلَى رَبِّى لَأَجِدَنَّ خَيْراً مِنْهَا مُنْقَلَباً»اگر هم قیامت درست باشد همان طوری که خدا در دنیا به ما داد آنجا هم به ما می دهد این در صورت فرض است خب این قابل جواب است اما اگر کسی به صورت مسخره حرف بزند قابل جواب نیست اگر بگوید که من در قیامت هم این شرایط را دارم قابل جواب است اگر بگوید نه، در دنیا آینده دارای این شرایطم بازم هم قابل جواب است این«أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمنِ عَهْداً»قابل تطبیق است هم برای کسی که نسبت به دنیا چنین پیش بینی می کند هم نسبت به آخرت. خب، فرمود اینها که این حرف را می زنند دستشان خالی است«كَلَّا»این حرفها باطل است هیچ راهی ندارند برای اینکه ما چه کار می کنیم با اینها،«سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ»ما حرفهای اینها را می نویسیم «سین» در این گونه از موارد برای تحقیق است نه برای تسویف نظیر«قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»[(۱)]«سین» در این گونه از موارد نشانه ی تأخیر نیست یعنی ما محقّقاً این کار را می کنیم به دلیل اینکه مأموران ما آنجا رقیبِ عَتیدند در سوره ی مبارکه ی «ق» آیه ی هیجده سوره ی مبارکه ی «ق» این است که«مَا يَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»قول مستحضرید که مخصوص گفتن نیست اینجا هم که فرمود:«سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ»مخصوص گفتن نیست مثل اینکه ما بگوییم حرفِ این آقایان چیست یعنی مَنش شان، روش شان، مکتبشان، دیده شان، آرمانشان چیست اختصاصی به گفتن در برابر آن امور ندارد منتها چون مهم ترین و بیشترین کار مردم با زبان است می گویند ببینید حرفشان چیست مثل اینکه«لاَ تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ»[(۲)]چون مهم ترین مصرف أکل است می گویند مال مردم نخورید وگرنه فرش غصبی را کسی نمی خورد که می گویند مال مردم خورد اینجا هم که فرمود:«سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ»یعنی آنچه را که او گفت و نوشت و رفتار دارد و کردار دارد ما می نویسیم محقّقاً می نویسیم سریعاً هم می نویسیم برای اینکه در آیه هیجده سوره ی مبارکه ی «ق» این چنین آمده«مَا يَلْفِظُ مِن قَوْلٍ»این قول یعنی فعل، رفتار، گفتار، نگاه، استماع کسی یک غیبت را گوش می دهد این طور است نامحرم را نگاه می کند این طور است آهنگ حرام را گوش می دهد این طور است همه ی کارها را شامل می شود«إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»[(۳)]نه رقیبٌ و عَتید یکی رقیب باشد و دیگری عتید آن که در سَمت راست است او هم رقیب است عَتید یعنی مراقبِ آماده اینکه در سَمت چپ است این هم رقیب است عَتید قبلش که فرمود:«إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ»[(۴)]ناظر به این است از طرف راست و از طرف چپ او مأموران ما قَعیدند نشستند در کمین اند هر کدام قعیدند یک، هر کدام رقیب اند دو، هر کدام عتیدند سه، نه «رقیبٌ و عتیدٌ» هم مراقب اند، هم مستعدّ و آماده و خواب هم نمی برد خب همان جا ضبط می کند دیگر«وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَاماً كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ»[(۵)]همین است دیگر«يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ»همین است دیگر.

۱- (۱۰) . سوره ی توبه، آیه ی ۱۰۵.

۲- (۱۱) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۸.

۳- (۱۲) . سوره ی ق، آیه ی ۱۸.

۴- (۱۳) . سوره ی ق، آیه ی ۱۷.

۵- (۱۴) . سوره ی انفطار، آیات ۱۰ و ۱۲.

پرسش: این یلفظ منحصر در گفتار نمی کند این آیه را؟

پاسخ: نه، هیچ وگرنه رفتار و گفتار، نوشتار و اینها همین طور است دیگر همه را می نویسند دیگر. خب، بنابراین اینها اگر رقیب اند عتیدند قعیدند که هیچ چیزی فوت نمی شود این«سَنَكْتُبُ»معنایش این نیست که ما بعدها می نویسیم نعم، روایاتی که مربوط به همین بخش از آیات است دو طایفه است یکی اینکه حَسنات را به سرعت می نویسند اما سیّئات را یک مقدار مهلت می دهند که شخص استغفار کند توبه کند و محو کند این هست در روایات، اگر این«سَنَكْتُبُ»به این معنا باشد که ما به او مهلت می دهیم تا توبه کند با «سین» تسویف سازگار است اما اگر بیش از آن حد باشد که ما بعدها بخواهیم ثبت بکنیم این چنین نیست همان جا ثبت می شود ولی توبه اش و مهلت دادنش بله محفوظ است پس«سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ»حالا که این کار را کردیم«وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدّاً»ما عمر طولانی به او دادیم این از مال و ولد استفاده کرده بی راهه رفته طعنی زده و این را حق دانسته و خیال کرده هر کسی متمکّن شد خیر با اوست و مانند آن،«وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدّاً»خب، آنچه را که او گفته یعنی مال و ولد آنها را ما می گیریم«وَنَرِثُهُ مَا يَقُولُ»این چه گفته؟ گفته«لَأُوتَيَنَّ مَالاً وَوَلَداً»این مَقولِ او را ما می گیریم خودش تنها دست خالی می ماند خودش بدون مال و ولد و با دستِ خالی نزد ما می آید پس آنچه او دارد ما از او می گیریم خود او هم به تنهایی می آید کسی هم با او نیست«وَنَرِثُهُ مَا يَقُولُ»که این بدلِ اشتمال می شود چه اینکه خود او را هم ارث می بریم دیگر«إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا»[(۱)](#)همه را او ارث می برد در اینجا این بدل اشتمال است آنچه را که او گفته نه «نَرث ما یقول» که دیگر بدل نباشد«نَرِثُهُ مَا يَقُولُ»خب، این«نَرِثُهُ مَا يَقُولُ»یعنی آنچه را که او گفته به دست ماست دیگر به او نمی دهیم خودش هم«وَيَأْتِينَا فَرْداً»در حقیقت ما او را هم ارث می بریم آنچه را هم که او دارد ارث می بریم با هم نمی آیند همین میراث برَی هم تک تک است یعنی مال او را جدا ارث می بریم او را هم جدا ارث می بریم یک وقت است که او با مال با هم می آیند یک چند لحظه ای هم مسرور است اما بی هم می آیند نه باهم«وَنَرِثُهُ مَا يَقُولُ»اول آنها را می گیریم بعد خودش هم تنها، بنابراین چیزی برای او نمی ماند.

۱- (۱۵) . سوره ی مریم، آیه ی ۴۰.

مطلب مهم این است که همه تنها می آینـد منتها تنهایی بعضـی رفاه است تنهایی بعضـی عـذاب، پس سه طایفه آیه داریم یک طایفه این است که همه تنها می آیند قوم و قبیله و عشیره همراه کسی نیست یک طایفه این است که این تنهایی برای یک عدّه راحت است خب اینها قبلاً مزاحم بودند تعلّقات بی جا بود یا دشـمن بودند یا فتنه آنهایی که دشمن اند به نحو موجبه ی جزئیه فرمود:«إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوّاً لَّكُمْ»(۱)آنهایی که فتنه اند یعنی آزمون اند به نحو موجبه ی کلیه فرمود:«إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ»(۲)این فتنه یعنی آزمـون، آن دشـمن که مـوجبه ی جزئیه است اینهـا خـوب است که بـا آدم نیاینـد دیگر، پس طایفه ثانیه طایفه ای است که تنهایی رحمت است برای او. طایفه ثالثه این است که این شـخص تمام قدرتش به این مال و ولد بود دیگر اینهـا که از او گرفته شـده تنهـا می آیـد برای او یـک عـذاب است لـذا این سه بخش از قرآن با سه تا طایفه از آیات هماهنگ شده.

پرسش:...

پاسـخ: اینکه تنها آمـده دیگر چون اگر مشـمول شـفاعت باشد بله،«نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ»(۳)یـک وقت می گوییم موسویها بیاینـد یـک وقت می گوییم فرعونیهـا بیاینـد، یـک وقت می گوییم موسویها بیاینـد یک وقت می گوییم فرعونیها بیاینـد، یک وقـت می گـوییم محمّـدیها(صـلّی الله علیـه و آلـه و سـلّم) بیاینـد یـا علویها بیاینـد، حَسـنیها بیاینـد، حسـینیها بیاینـد، فـاطمیها بیایند(صلوات الله علیهم اجمعین) شیعه ها می آیند دیگر ما را به اسم ائمه مان می خوانند دیگر آنها را هم به اسم ائمه شان می خوانند دیگر خب.

۱- (۱۶) . سوره ی تغابن، آیه ی ۱۴.

۲- (۱۷) . سوره ی تغابن، آیه ی ۱۵.

۳- (۱۸) . سوره ی اسراء، آیه ی ۷۱.

پرسش: استاد در ثبوت و ما یقول نیست چون شما در آن مجموعه فرمودید جدا حساب می شوند.

پاسخ: جداست دیگر.

پرسش: چون بدل مقصود بالذات ما یقول است دیگر چون «نرثه ما یقول» شما فرمودید هم خودش را.

پاسخ: بله، خودشان«یَأْتِینَا فَرْداً»دارد دیگر خودش که اصل است می آید این هم بر اساس«إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَیْهَا»(۱)اینها را هم ارث می برد«لِلَّهِ مِیرَاثُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ»(۲)هم افراد را ارث می برد هم اموال را ارث می برد منتها اول اموال را از اینها می گیرد بعد اینها که به دست خالی شدند خود اینها را هم می گیرد خب.

پرسش: استاد یک مؤید دیگر برای این است که«لَأُوتَیَنَ مَالاً وَوَلَداً»برای دنیا می باشد بعید است که برای قیامت باشد.

پاسخ: حالا آنکه دارد آن مقداری که دارد آن مقداری هم که دارد این است دیگر خب.

در همین آیاتی که در پیش داریم می فرماید آیه ی ۹۷ همین سوره ی مبارکه ی «مریم» این است که«وَکُلُّهُمْ آتِیهِ یَوْمَ الْقِیَامَةِ فَرْداً»چون قبلش این است که«إِن کُلُّ مَن فِی السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِی الرَّحْمنِ عَبْداً * لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدّاً * وَکُلُّهُمْ آتِیهِ یَوْمَ الْقِیَامَةِ فَرْداً»(۳)همه تنها می آیند حالا- اینهایی که همه تنها می آیند برخیها تنهایی برای آنها رفاه است برای اینکه مزاحم ندارند برخیها این تنهایی برای آنها عذاب است مثل همین شخص که گرفتار این وضع شده است که اموالش و اولادش از او گرفته شده و چیزی هم او را همراهی نمی کند«وَیَأْتِینَا فَرْداً»در بخشهای دیگر درباره ی همین کفار آمده خب، پس«وَنَرِثُهُ مَا یَقُولُ وَیَأْتِینَا فَرْداً * وَاتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِّیَکُونُوا لَهُمْ عِزّاً»اینها ثروتی می خواستند که برای آنها حلال و حرام و اینها هیچ فرق نکند آن را از راه باطل به دست می آوردند یک عزّت کاذبی می طلبیدند که در برابر بتها خضوع می کردند که می گفتند اینها که گرفتار وهم اند همین طور است دیگر می گویند اگر کسی سعادت بخواهد عزّت بخواهد باید در برابر بتها خضوع کند فرمود این یک عزّت کاذبی است عزّت یعنی نفوذناپذیری که قبلاً هم این کلمه ی عزّت تفسیر شده است سرزمین سِفت و محکم که کُلنگ و بیل در او اثر نمی کند می گویند «أرضٌ عَزاز» یعنی زمین محکم لازمه ی نفوذناپذیری اقتدار است یا غلبه است وگرنه معنای عزّت غلبه نیست همان نفوذناپذیری است مؤمن عزیز است نفوذناپذیر است حرف هر کسی را قبول نمی کند هر کسی نمی تواند در او نفوذ بکند و مانند آن، این معنا برای خدا و پیامبر و مؤمنین ثابت است طبق بعضی از آیات که«وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِینَ»(۴)و بر اساس توحید این دو ضلع حذف می شود«الْعِزَّةَ لِلّهِ جَمِیعاً»(۵)سایر موارد هم همین طور است قدرت این طور است، قوّه این طور است اگر فرمود:«یَا یَحْیَی خُذِ الْکِتَابَ بِقُوَّةٍ»(۶)یا«وَأَعِدُّوا لَهُم مَا اسْتَطَعْتُم مِن قُوَّةٍ»(۷)یا«خُذُوا مَا آتَیْنَاکُمْ بِقُوَّةٍ»(۸)در سوره ی مبارکه ی «بقره» یکجا فرمود که معلوم می شود که«أَنَّ الْقُوَّةَ لِلّهِ جَمِیعاً»(۹)خاصیّت توحید این است عزّت هم یکی از همین مسائل است که اگر برای انبیا و اولیا و مؤمنین عزّت است اینها عطیّه ی الهی است«الْعِزَّةَ لِلّهِ جَمِیعاً»اگر از این مسیر کسی بیرون رفت عزّت کاذب است عزّت صادق نیست و چون اینها به دنبال عزّت کاذب بودند و نمی فهمیدند این عزّت، عزّت دروغین است هر کذبی، راستی در قبال اوست اگر عزّت اینها دروغین است ذلّت اینها راست است این یک مقدمه، و قیامت ظرف ظهور حق و حقیقت است این دو مقدمه، در نتیجه در قیامت اینها خوار و ذلیل محشور می شوند این نتیجه برای اینکه کسی که دارای عزّت کاذب است یعنی دارای ذلّت صادق

است چون نمی شود هم عزّتش کاذب باشد هم ذلّتش کاذب که اگر عزّتش دروغ است پس ذلّتش راست است عالَمی که حق و صدق روشن بشود آن قیامت است در قیامت«لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ»(۱۰)این عذاب مُهین، مهین غیر از آن سوخت و سوز بدنی است کسی خوار می شود که در دنیا عزیزِ بی جهت باشد اگر عزیزِ بی جهت بود ذلیلِ باجهت است وقتی ذلیلِ باجهت بود قیامت ظرف ظهور حقیقت است و در قیامت ذلّت اینها روشن می شود فرمود اینها به دنبال عزّت اند این عزّت، عزّت دروغین است ما صحنه ی قیامت را برای شما تشریح بکنیم در صحنه ی قیامت فرمود عابد و معبود ما هر دو را می آوریم هم شما می گویید اینها ما را فریب دادند هم اینها می گویند ما فریب ندادیم اینها فریب خوردند خب شما به دنبال چه چیزی می گردید اگر این آلهه را می پرستید این آلهه در قیامت می گویند که اینها به ما تهمت زدند بعضی از اهل معرفت می گویند که سرّ اینکه خدای سبحان شرك را نمی آمرزد برای آن است که مشرك بدترین تهمت را زده است به چه کسی تهمت زده، به در و دیوار عالَم تهمت زده، به چوب و صنم و وثن تهمت زده اینها به خدا عرض می کنند خدایا ما که برده ی توییم، بنده ی توییم، مخلوق توییم او ما را متّهم کرده که ما شریک توییم این بزرگوار می گوید که شرك به حقّ الناس برمی گردد نه حقّ الله کسی به خدا ظلم نمی کند«إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»(۱۱)یعنی«لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»ل_ این آلهه ی جعلی اینها در قیامت دادشان بلند است خدایا اینها ما را متّهم کردند ما برده ی توییم، بنده ی توییم، مسبّحیم، حامدیم«إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ»(۱۲)اینها ما را متّهم کردند که ما شریک توییم وگرنه کسی نسبت به خدا ظلمی ندارد چطوری نسبت به خدا ظلمی دارد«إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»خب این یك دید خاصّی است ولی به هر تقدیر آنکه قرآن در این بخش مطرح می کند می فرماید:«وَاتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِّيَكُونُوا لَهُمْ عِزّاً»این چنین است؟!«كَلَّا»اینها عامل عزّتشان نیستند چرا، برای اینکه«سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ»این«سَيَكْفُرُونَ»هم می تواند برگردد به عابدها هم می تواند برگردد به معبودها، هم بت پرستها در قیامت از بتها تبرئه می کنند خودشان را هم بتها خود را در قیامت از بت پرستها تبرئه می کنند هر دو بخش را قرآن کریم ذکر کرده که اینها در قیامت تبرئه می کنند آیه ی ۸۶ سوره ی مبارکه ی «نحل» که بحثش قبلاً گذشت این بود«وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ»وقتی مشرکین آلهه ی خود را در قیامت دیدند چون در حشر اکبر همه محشور می شوند دیگر، اگر«يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ»(۱۳)یعنی سماوات محشور می شوند، ارضین محشور می شود و همه محشور می شوند انسانها هم محشور می شوند خب اگر زمین محشور نشود که شهادت نمی دهد شفاعت نمی کند شکایت نمی کند، مسجد که از اهل محل شفاعت می کند یا شکایت می کند برای این است که همین مسجد آمده دیگر اگر مسجد نیاید یا یك مسجد دیگر بیاید که دیگر نمی تواند شکایت بکند یا شفاعت بدهد دیگر منتها هویّتش را باید یك راه خاصّی حفظ بکنند زمینی که آدم در آن زمین اطاعت کرده شهادت می دهد یا زمینی که معصیت کرده شکایت می کند«وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِن دُونِكَ»(۱۴)می گویند خدایا اینها بتهای ما بودند که ما اینها را می پرستیدیم آن گاه«فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ»این بتها می گویند خب شما ما را متّهم کردید شما دروغ می گویید ما چه موقع شما را دعوت کردیم برابر هوستان، برابر خیالتان، برابر القائات شیطانی تان به دنبال ما راه افتادیم وگرنه منِ چوب، منِ سنگ چه موقع به تو گفتم مرا بپرس یا منِ ستاره یا منِ آفتاب چه اینکه وجود مبارك عیسای مسیح می گوید ما چه موقع گفتیم«فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ»آن گاه«وَأَلْقَوْا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ»(۱۵)شرك گُم می شود.

۱- (۱۹) . سوره ی مریم، آیه ی ۴۰.

۲- (۲۰) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۰.

۳- (۲۱) . سوره ی مریم، آیات ۹۳ _ ۹۵.

۴- (۲۲) . سوره ی منافقون، آیه ی ۸.

۵- (۲۳) . سوره ی یونس، آیه ی ۶۵.

۶- (۲۴) . سوره ی مریم، آیه ی ۱۲.

۷- (۲۵) . سوره ی انفال، آیه ی ۶۰.

۸- (۲۶) . سوره ی بقره، آیه ی ۶۳.

۹- (۲۷) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۶۵.

۱۰- (۲۸) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۷۸.

۱۱- (۲۹) . سوره ی لقمان، آیه ی ۱۳.

۱۲- (۳۰) . سوره ی اسراء، آیه ی ۴۴.

۱۳- (۳۱) . سوره ی ابراهیم، آیه ی ۴۸.

۱۴- (۳۲) . سوره ی نحل، آیه ی ۸۶.

۱۵- (۳۳) . سوره ی نحل، آیه ی ۸۷.

پرسش: پس اینکه می فرماید بتها می روند به جهنم چیست؟ آیه ای که می فرمایند می روند به جهنّم.

پاسخ: بله دیگر، آن چون برای تعذیب اینها منتها این در و دیوار جهنم رنج نمی برند«إِنَّکُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دوُنِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ»(۱)این سنگهایی که شما می پرستید اینها را ما وسیله ی سوخت و سوز شما قرار می دهیم الآن جهنم در و دیوارش مشتعل است مگر آنها عذاب می بینند خود عذاب، خود نار آن اشتعالش تسبیح حق است الآن برای ما آتش عذاب است اما برای خود آتش، آتش عذاب نیست همان طوری که فضای لطیف تسبیح گوی حق است آبِ ملایم تسبیح گوی حق است نار مشتعل هم تسبیح گوی حق است مگر او رنج می برد این انسان است که برای اینکه به انسان بگویند همین را ما داریم می سوزانیم که تو تنبیه بشوی فرمود:«إِنَّکُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دوُنِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ». خب، در سوره ی مبارکه ی «انعام» که باز بحثش قبلاً گذشت فرمود اینها وقتی یکدیگر را می بینند از یکدیگر تبرّی می جویند و می گویند که«تَبَرَّأْنَا إِلَیْکَ»(۲)و مانند آن، برخیها می گویند که اصلاً ما شرک نورزیدیم ما مشرک نبودیم. در آیه ی ۹۴ سوره ی مبارکه ی «انعام» اصل فرادا بودن را مطرح می کند که«وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَی کَمَا خَلَقْنَاکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَکْتُم مَا خَوَّلْنَاکُمْ وَرَاءَ ظُهُورِکُمْ وَمَا نَرَی مَعَکُمْ شُفَعَاءَکُمُ الَّذِینَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِیکُمْ شُرَکَاءُ لَقَد تَقَطَّعَ بَیْنَکُمْ وَضَلَّ عَنکُم مَاکُنتُمْ تَزْعُمُونَ»آن رابطه ی عابد و معبود قطع شد اینکه بت پرست بود در قیامت شروع می کند به دروغ بافی در همان سوره ی مبارکه ی «انعام» آیه ی ۲۲ به بعد این است«وَیَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِیعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِینَ أَشْرَکُوا أَیْنَ شُرَکَاؤُکُمُ الَّذِینَ کُنتُمْ تَزْعُمُونَ»به بت پرستها می گوییم که این بتهایی که شما آنها را شریک ما قرار دادید کجا هستند«ثُمَّ لَمْ تَکُن فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَن قَالُوا وَاللّهِ رَبِّنَا مَا کُنَّا مُشْرِکِینَ»اینها همین طور که دنیا عادت به دروغ گفتن دارند آنجا هم به دروغگویی پرداختند نه اینکه دارند خبر می دهند جِدّ متمشّی نمی شود الآن که روز روشن است ما به یکدیگر بگوییم مثلاً روز نیست جِدّ ما متمشّی نمی شود مگر اینکه لفظ را بگوییم، بگوییم این بحث در فلان شب بود این اشکال در فلان شب بود در حالی که در روز هست این جد متمشّی نمی شود در حضور یکدیگر اما در غیاب یکدیگر می شود گفت فلان کس در فلان شب یا فلان شخص در فلان شب این شبهه را ایراد کرد در غیاب کذب متمشّی می شود ولی در حضور جد متمشّی نمی شود صحنه ی قیامت هم صحنه ی حضور همگانی است جد متمشّی نمی شود اما آدم دروغگو عادت کرده به دروغ مثل آدم فحّاشی که زیر شلّاق دارند تنبیهش می کنند باز هم فحش می گوید یک آدم بددهن هم در عالَم خواب هم که حرف می زند فحش می گوید این فحش دادن مَلکه ی اوست نه این است که او بر اساس اختیار حرف می زند آن ملکات قبلی دهنش را باز کرده به بدگویی یک آدم دروغگو هرگز خوابِ صادق نمی بیند یک آدم بددهن در خواب هم که بخواهد حرف بزند حرفهای باطل می گوید اما بر اساس اختیار نمی گوید محصول ملکات قبلی اش است این هم که می گویند«مَا کُنَّا مُشْرِکِینَ»(۳)همان طور است که به اصطلاح ترفندشان است آن گاه ذات اقدس الهی به رسولش فرمود:«انظُرْ کَیْفَ کَذَبُوا عَلَی أَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُم مَا کَانُوا یَفْتَرُونَ»(۴)در بخشی از آیات دارد که«تَبَرَّأْنَا إِلَیْکَ»(۵)بنابراین اگر سخن از مال و«لَأُوتَیَنَّ مَالاً وَوَلَداً»با آن برهان ابطال شده است و اگر کسی«لِّیَکُونُوا لَهُمْ عِزّاً»با این برهان ابطال شده است.

۱- (۳۴) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۹۸.

۲- (۳۵) . سوره ی قصص، آیه ی ۶۳.

۳- (۳۶) . سوره ی انعام، آیه ی ۲۳.

۴- (۳۷) . سوره ی انعام، آیه ی ۲۴.

۵- (۳۸) . سوره ی قصص، آیه ی ۶۳.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۸۱ تا ۸۶ سوره مریم ۸۸/۱۰/۱۹

.Your browser does not support the audio tag

«وَاتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِّیَكُونُوا لَهُمْ عِزّاً(۸۱)كَلَّا سَیَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَیَكُونُونَ عَلَیْهِمْ ضِدّاً(۸۲)أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّیَاطِینَ عَلَى الْكَافِرِینَ تَؤُزُّهُمْ أَزّاً(۸۳)فَلاَ تَعْجَلْ عَلَیْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدّاً(۸۴)یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِینَ إِلَى الرَّحْمنِ وَفْداً(۸۵)وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِینَ إِلَى جَهَنَّمَ وِرْداً(۸۶)»

چون سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکّه نازل شد و عناصر محوری سوَر مکّی اصول دین بود یعنی توحید و وحی و نبوّت و خطوط کلّی اخلاق و فقه و حقوق بود نه جزئیات آنها مهم ترین مسئله برای مردم حجاز آن روز جریان توحید و بطلان شرک بود لذا قرآن کریم از راههای گوناگون ضرورت توحید و بطلان شرک را روشن می کند گاهی دلیل آنها را برای شرک ذکر می کند و ابطال می کند گاهی براهین توحید را ذکر می کند و تشریح می کند، گاهی هم ضرر بت پرستی را تبیین می کند در جریان مبدأ فاعلی و علّت فاعلی به اصطلاح که چرا اینها مشرک شدند آن توده ی مردم که اهل استدلال نیستند به تقلید تکیه کردند گفتند«إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِم مُقْتَدُونَ»(۱)قرآن کریم این راه را که بیّن الغی بود به آسانی ابطال کرد فرمود:«أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لاَ یَعْقِلُونَ شَیْئاً وَلاَ یَهْتَدُونَ»(۲)خب پدران شما راه باطل را رفتند شما چرا راه باطل می روید. آن محقّقین اهل شرک که الآن هم مشرکانشان همین راه را دارند می گویند این بت پرستی حق است چرا، برای اینکه ما خدا را قبول داریم به عنوان واجب الوجود خدا را به عنوان خالق کل قبول داریم خدا را به عنوان ربّ الأرباب و مدیر کل قبول داریم خدا را به عنوان علیم و قدیر محض قبول داریم اما ربوبیّت جزئی به عهده دیگران است و چون خدا عالِم است و قدیر، اگر کار ما باطل بود جلوی ما را می گرفت گفتند«لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلاَآبَاؤُنَا وَلاَحَرَّمْنَا مِن شَیْ ءٍ»(۳)چون خدا جلوی ما را نگرفت معلوم می شود حق است برابر یک قیاس استثنایی می گفتند اگر این کار باطل بود خدا جلوی ما را می گرفت چون هم عالِم بود هم علیم است هم قدیر و چون جلوی ما را نگرفت معلوم می شود باطل نیست و حق است. قرآن کریم وقتی استدلال اینها را نقل می کند می گوید این یک مغالطه است بین مشیئت تکوینی و تشریعی بله او اگر بخواهد خودش در قرآن کریم فرمود:«لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِی الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِیعاً»(۴)اگر خدا بخواهد با قهر و اجبار همگان را مؤمن کند می تواند. در نظام تکوین بله، خدا«عَلَى كُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ»(۵)است اما ما را مختاراً خَلق کرد که سعادت ما بشود کمال ما فرمود:«لاَ إِكْرَاهَ فِی الدِّینِ»(۶)من شما را مجبور نکردم جبرِ تکوینی که شما مجبور باشید به انتخاب یکی از دو راه اما تشریعاً بر شما واجب است خب، باید شما را هدایت بکنم از راه عقل، فطرت، وحی، نبوّت، الهام، از درون، بیرون باید این کار را بکنم و کردم اما شما در انتخاب راه آزادید بشر تکویناً آزاد است که این از بهترین موهبتهای الهی است«قُلِ الْحَقُّ مِن رَبِّكُمْ فَمَن شَاءَ فَلْیُؤْمِن وَمَن شَاءَ فَلْیَكْفُرْ»،(۷)«إِنَّا هَدَیْنَاهُ السَّبِیلَ إِمَّا شَاكِراً وَإِمَّا كَفُوراً»(۸)و دهها آیات دیگر اما تشریحاً بر ما واجب است طبیب می گوید می خواهی پرهیز کن می خواهی پرهیز نکن ولی پرهیز نکردی مرگ است و ضرر، پرهیز کردی سلامت است و نشاط و انبیا را فرستادند برای پرهیز که از پرهیز به تقوا تعبیر می شود. خب، فرمود شما چرا در این مقدمه ی قیاسی تان خلط کردید بین تشریع و تکوین بله، اگر خدای سبحان تکویناً بخواهد همه را مجبور می کند اما تشریعاً خواسته از

شما«هُدیً لِلنَّاسِ»(۹)است مشیئت الهی، اراده ی الهی تعلّق گرفته«یُرِیدُ لِیُطَهِّرَکُمْ»(۱۰)این طهارتهای مائیه و ترابیه را در سوره ی مبارکه ی «مائده» بیان کرده فرمود:«یُرِیدُ لِیُطَهِّرَکُمْ»اینها اراده های تشریعی است دیگر ما برای شما دستور وضو فرستادیم، غسل فرستادیم، تیمّم فرستادیم تا نماز بخوانید و طاهر بشویم ما می خواهیم شما طاهر باشید می خواهیم مؤمن باشید خب اینها اراده های تشریعی است دیگر اینها چون خلط کردند بین اراده ی تکوینی و اراده ی تشریعی گفتند که«لَوْ شَاءَ اللّهُ مَا أَشْرَکْنَا وَلاَآبَاؤُنَا وَلاَحَرَّمْنَا مِن شَیْ ءٍ»(۱۱)خب با این کار هر جنایتی را می شود تصحیح کرد مگر رهگذران، سارقان، قاطعان طریق نمی توانند به این استدلال کنند می گویند این کار مرضیّ خداست برای اینکه خدا علم دارد، قدرت دارد چون جلوی ما را نگرفته پس این کار حق است هر جنایتی را می شود با خلط بین تکوین و تشریع توجیه کرد پس بنابراین توده ی مردم به تقلید استدلال می کردند و قرآن کریم این را ابطال کرد فرمود:«أَوَلَوْ کَانَ آبَاؤُهُمْ لاَ یَعْلَمُونَ شَیْئاً وَلاَ یَهْتَدُونَ»(۱۲)اصل تقلید را ابطال کرد، خواصّ شان در اثر خلط بین مشیئت تکوینی و تشریعی استدلال کردند قرآن کریم ابطال کرد، اما در بحث علّت غایی که حالا چرا بتها را می پرستند در علّت فاعلی که دلیل شما چیست دو گروه بودند در علّت غایی مشترک اند خب بتها را برای چه می پرستید برای اینکه اینها چون تکاثر می خواستند نه کوثر ما می خواهیم مال ما زیاد بشود،«أَحْسَنُ أَثَاثاً وَرِءْیاً»(۱۳)بشود، فرزندان ما زیاد بشود، زندگی ما زیاد بشود، مرفّه باشیم و این نعمتها در اختیار خداست ما هم دسترسی به خدا نداریم این بتها بین ما و خدا وسیله اند ما اینها را می پرستیم که اینها شفعای ما باشند عندالله تا ما در دنیا بشویم عزیز این شفاعتی که وثنیین و صنمیین حجاز معتقد بودند شفاعت معهودِ یوم القیامه نیست چون اینها به قیامت معتقد نبودند اینکه مرحوم امین الاسلام(رضوان الله علیه) در ذیل این آیه گفته «لیکون لهم شفعاء فی الآخره» اینها به آخرت معتقد نیستند اینها می گفتند«إِنْ هِیَ إِلَّا حَیَاتُنَا الدُّنْیَا نَمُوتُ وَنَحْیَا»(۱۴)بعد هم گفتند«رَجْعٌ بَعِیدٌ»(۱۵)مگر می شود انسان وقتی مُرده دوباره زنده بشود وقتی جریان معاد در مکّه مطرح شد به یکدیگر می گفتند خبر تازه، خبر تازه«نُنَبِّئُکُم»(۱۶)به کسی که آمده می گوید«إِذَا مُزِّقْتُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ»(۱۷)یا«إِذَا مُزِّقْتُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّکُمْ لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ»(۱۸)کسی آمده حرف تازه می زند می گوید شما وقتی که تکّه تکّه شدید، خاک شدید دوباره برمی گردید مگر این شدنی است«رَجْعٌ بَعِیدٌ»(۱۹)خب با تعبیرات گوناگون منکر قیامت بودند وقتی منکر قیامت بودند شفاعتی که آنها می طلبیدند شفاعت در دنیا بود یعنی آنها را وسیله قرار بدهیم که خدای سبحان که مدیر است ربّ الأرباب است کار به دست اوست مال ما، فرزندان ما، جاه ما، قدرت ما را اضافه می کند می شود عزّت اینها عزّت را در این تکاثر می دانستند یک، و بتها را می پرستیدند که وسیله بشوند و شفیع بشوند برای اینها نزد خدا تا این عزّت دروغین را به اینها عطا کند دو، پس سخن از شفاعت آخرت نیست پس مبدأ فاعلی یعنی حق بودن این وثنیّت را آن عوامشان از راه تقلید، خواصّ شان در اثر خلط بین تکوین و تشریع توجیه می کردند غرض و غایت وثنیّت را«لِّیَکُونُوا لَهُمْ عِزّاً»ذکر کردند قرآن کریم همان علّت فاعلی را، مبدأ فاعلی را به اصطلاح دلیل را نقل کرد و ابطال کرد همین غرض غایی و هدف و غایت و علّت غایی را فرمود:«وَاتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِّیَکُونُوا»این آلهه برای اینها«عِزّاً»وسیله ی عزّت بشود از اینها سؤال می کند که چرا بتها را می پرستید می گویید«هؤُلاَءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ»،(۲۰)«مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِیُقَرِّبُونَا إِلَی اللَّهِ زُلْفَی»(۲۱)خب«شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ»چه کار بکنند اینها مال می خواهند، ولد می خواهند، جاه می خواهند، قدرت می خواهند به وسیله ی این بتها می خواهند به مقصد برسند همین نه شفاعت یوم القیامه یا«لِیُقَرِّبُونَا إِلَی اللَّهِ زُلْفَی»و هر کس وضع مالی او بهتر بود او را مقرّب تر می پنداشتند این تفکّر جاهلیّت. قرآن کریم می فرماید کلّ نظام بر حق خلق شده ما یک چیز باطلی در این عالَم نداریم هم به صورت قضیه موجبه، هم به صورت قضیه سالبه هم فرمود ما این نظام را باطل خلق نکردیم«مَا خَلَقْنَا السَّماءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا بَاطِلاً»(۲۲)که این مضمون بعضی آیات است هم به صورت قضیه موجبه و منحصر فرمود:«مَا خَلَقْنَا

السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ»(۲۳)پس مصالح ساختمانی سماوات و ارضین و مَن فی السماء و مَن فی الأرض و ما فی الأرض حق است یعنی اگر کسی معمار این بِناست مهندس این بناست و به ما خبر داد که مصالح ساختمانی این بِنا مثلاً آهن است یا بتون ما باور می کنیم دیگر چون او اینها را ساخته ذات اقدس الهی فرمود آسمان و اهلش، زمین و اهلش اینها را من ساختم مصالح ساختمانی من حق است یعنی آسمان بالحق است، زمین بالحق است، سنگ بالحق است، چوب بالحق است چیزی ما باطل نیاوردیم اینجا خب اگر باطل نیاوردیم همه اش حق است شما اگر جلوی چشمتان را نبستید پرده آویزان نکردید می بینید اینها بیراهه می روند دیگر به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود مگر نمی بینی!«أَلَمْ تَرَ»راه شفاف است اینها دارند بتها را می پرستند که«لِّيَكُونُوا لَهُمْ عِزّاً»خود بتها و آ نچه اینها به عنوان معبود می دانند اینها بردگان الهی و بندگان حقّ اند پرستیدن غیر خدا باطل است عزّت گرچه برای خدا و انبیا و مؤمنین هست ولی بر اساس توحید آن بالعرض به این بالذّات برمی گردد گرچه«وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»(۲۴)اما این مجموع بالذّات و بالعرض است آنجا که فرمود:«الْعِزَّةَ لِلّهِ جَمِيعاً»این ارجاع ما بالعرض و ما بالذّات است ذاتاً برای اوست در غالب این صفات هم همین طور است در قوّت هم همین طور است در مال هم همین طور است در قدرتهای دیگر هم همین طور است، علم هم همین طور است حکم هم همین طور است حفظ هم همین طور است فصل هم همین طور است خلقت هم همین طور است، شما می بینید این آیات فراوانی است که می گوید خدا خیرالفاصلین است خدا خیرالحاکمین است«فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظاً وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»(۲۵)است، خدا خیرالرازقین است، خدا به شما عطا کرده حُکم کرده فلان داده خودش بهترینش را دارد خب معلوم می شود رازقینی هست، خالقینی هست«فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»(۲۶)بعد همه را یکسر می شورد رفت ورو می کند می گذارد کنار می گوید اینها پیام مرا دارند می رسانند مظاهر من هستند اینها آینه ها و مَرایا و مرائی من هستند«اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ»(۲۷)خالقی غیر از خدا نیست«اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ»(۲۸)این الف و لام با این ضمیر فصل مفید حصر است دیگر چه کسی رازق است؟«هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ»که در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «ذاریات» است اگر شفاعت است«مَن ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»(۲۹)اگر حکم است او أحکم الحاکمین است«إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلّهِ»(۳۰)درست است در بسیاری از موارد جمع می آورد تا انسان خیال بکند دیگران هم خالق اند ولی برهان اقامه می کند که اینها بالعرض اند اسناد خلقت به اینها بالعرض است شما اگر گفتید رودخانه جاری است غلط نگفتی اما بالأخره تناسبی هست رودخانه خانه ی رود است خانه ی رود که جریان ندارد بعد وقتی که توجه کردید بله، می گویید که رود جاری است در خانه ی خودش وگرنه رودخانه که خانه ی رود است این زمینه است اینکه دیگر جریان ندارد که «جَری النهر» از همین قبیل است، «جری المیزاب» از همین قبیل است اما غلط نیست اگر کسی بگوید ناودان جاری است یا رودخانه جاری است این می داند که مجاز است دیگر یعنی آبی که در او هست جاری است نمی گویدآقا چرا گفتی رودخانه جاری است تناسبی در آن هست چرا گفتی عیسی خالق است، چرا گفتی فلان شخص خالق است خب بالأخره خدا در قرآن گفته عیسای مسیح«أَنِّي أَخْلُقُ لَكُم مِنَ الطِّينِ»(۳۱)این را گفته مجازاً برای دیگران غلط است برای این مجاز است در بحثهای قبل هم داشتیم که استعمال و اسناد چه در کلمه چه در جمله این یا غلط است یا صحیح، صحیح که شد یا حقیقت است یا مجاز، اگر در اسناد بود حقیقت و مجازش عقلی است که آن را باید فلسفه و کلام معیّن کند اگر در کلمه بود نحو و صرف و لغت و امثال ذلک باید مشخص کند بالأخره یا غلط است مثل «جَری الجدار» که غلط است یا صحیح است اگر صحیح بود یا مجاز است مثل «جری النهر» یا حقیقت است مثل «جری الماء» اگر گفتیم دیگران خالق اند غلط است، اگر گفتیم مسیح(سلام الله علیه) خالق است که گفت«أَنِّي أَخْلُقُ لَكُم مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ»هم او مجاز گفته هم ما مجاز می گوییم و درست است برای اینکه مظهَر است دیگر، خلیفه ی اوست دیگر اگر گفتیم«اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ»این حق است

شفاعت همین طور است «لله الشفاعه جمیعا» در قیامت برایشان روشن می شود«أَنَّ الْقُوَّةَ لِلّهِ جَمِیعاً»(۳۲)در سوره ی مبارکه ی «بقره» است بنابراین کاری از غیر خدا ساخته نیست اگر کسی چشم دارد این را می بیند دیگر به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و هر بصیر دیگری که در سایه قرآن و عترت اهل بینش شد خدا می فرماید ببین کجا می روند مگر نمی بینی، نمی بینی که چه کسی اینها را به طرف جهنم می برد«أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّیَاطِینَ عَلَی الْکَافِرِینَ تَؤُزُّهُمْ أَزّاً»«أزّ» یعنی «هیّج» تحریک کرده، تهییج کرده، شورانده، اغتشاش کرده فرمود نمی بینی چه کسی اینها را شورانده که به این طرف دارند می روند این کلب معلَّم ما را نمی بینی اینکه وسوسه کرده اینها را به طرف بت پرستی دارد می برد سوق می دهد هُل می دهد نمی بینی ما فرستادیم ما شیاطین را فرستادیم که اینها را بگزند در بحثهای قبل داشتیم که شیطان یک برده و بنده ی خداست و لاغیر درست است معصیت کرده است و اهل جهنّم است اما آن طور نیست که در نظام تکوین سِمتی داشته باشد بخواهد بیش از آن اندازه ای که کار بکند، کار بکند هر کاری که از شیطان برمی آید در نظام تشریع معصیت می کند ولی در نظام تکوین باید به اذن خدای سبحان باشد شیطان در نظام تشریع بله، جهنّمی است و معصیت کرد و استکبار کرد و اینها ولی در نظام تکوین یک کلب معلَّم است یک سگ تربیت شده است این سگ تربیت شده هر کس را بخواهد گاز بگیرد باید صاحبش اجازه بدهد فرمود ما تا اجازه ندهیم این کسی را گاز نمی گیرد این فقط پارس می کند برای یک عدّه پارس می کند دعوت نامه می فرستد خب این می خواهد بیاید می خواهد نیاید انبیا دعوت نامه نوشتند این کتاب آسمانی این تورات این انجیل این صُحف انبیا، حصف ابراهیم، صحف موسی اینها همه کارت دعوت است دیگر اینها دعوت نامه است دیگر فرمود ما هم به وسیله ی انبیا دعوت نامه می فرستیم برای مردم او هم با وسوسه دعوت نامه می فرستد خب مردم مخیّرند یا این راه یا آن راه اما بیش از دعوت نامه بخواهد کسی را گاز بگیرد ما باید اجازه بدهیم ما افرادی را با عقل و فطرت از درون، با وحی و نبوّت و الهام قرآن و عترت از بیرون راهنمایی کردیم بیراهه رفتند صبر کردیم، کژ راهه رفتند صبر کردیم، چندین بار خلاف کردند صبر کردیم، دعوت کردیم، راه توبه را باز کردیم، راه انابه را باز کردیم، وسیله ای برای او فراهم کردیم که برگردد گاهی اینها را در سختی قرار دادیم دیدیم ناله نکردند آیه فرستادیم که ما تو را فشار آوردیم چرا نگفتی یا الله!«تَضَرَّعُوا»(۳۳)فرمود ما اینها را فشار آوردیم که ضراعتی، تضرّعی، ناله ای، لابه ای، ضجّه ای بزنند ما جواب بدهیم آن هم نشد این فشار از بهترین نعمتهاست منتها آدم باید بفهمد که وقتی فشار دید به طرف چه کسی برود دیگر فحش نگوید بیراهه نرود فرمود چرا اینها تضرّع نکردند ما به اینها فشار آوردیم«فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ»(۳۴)چرا تضرّع نکردند دیدیم هیچ راه برای به راه آوردن اینها نیست«فَتَحْنَا عَلَیْهِمْ»(۳۵)دیگر تمام نعمتها را به روی اینها باز کردیم تا اینها در غرق نعمت اند بگیریم از آ ن بعد این شیطان را می فرستیم که طرْفی بکنند این«إِنَّ الشَّیَاطِینَ لَیُوحُونَ إِلَی أَوْلِیَائِهِمْ لِیُجَادِلُوکُمْ»(۳۶)از همین قبیل است وسوسه می کنند، تحریک می کنند«إِنَّا جَعَلْنَا الشَّیَاطِینَ أَوْلِیَاءَ لِلَّذِینَ لاَیُؤْمِنُونَ»(۳۷)از این قبیل است«أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّیَاطِینَ عَلَی الْکَافِرِینَ تَؤُزُّهُمْ أَزّاً»که محلّ بحث است از این قبیل است ما از این به بعد دیدیم آدم نالایقی است دیگر این شیطان را فرستادیم به سراغ او از این طرف مرتّب این را تهییج می کند اما باز همچنان اختیارش محفوظ است باز درِ توبه محفوظ است تا زنده است درِ توبه محفوظ است ولی از این طرف هم دارد گاز می گیرد این را «أزّهه» یعنی «هیّجه» شورانده، تهییج کرده ما فرستادیم این کلب معلّم ما بدون اذن ما کسی را تحریک نمی کند ولی دعوت می کند دعوت کار خیری است دیگر اگر دعوت و وسوسه نباشد که کسی جهاد نمی کند کسی به کمال نمی رسد چرا انسان از فرشته ها بالاتر می رود برای اینکه او وسوسه ای ندارد بله او موجود خیّر و خوبی است اما انسان با داشتن مزاحم اگر طیّب و طاهر شد از فرشته بالا می رود دیگر، بنابراین فرمود پس علّت فاعلی اینها که بت پرستی را توجیه کردند به دو شاهد هر دو بیراهه بود غرض اینها، غایت اینها بود که بت پرستی را با

آن غرض توجیه کردند که«وَاتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِّيَكُونُوا لَهُمْ عِزّاً * كَلَّا»این چنین نیست این ذلّت است بیراهه رفتن ذلّت است برخی از مفسّران نقل کردند که قرآن کریم از نظر حروف به آیه ی نوزده سوره ی مبارکه ی «کهف» که رسیده بودیم آنجا«وَلْيَتَلَطَّفْ»دارد کسانی که کشف الآیات سابق دارند آن کشف الآیات سابق این«وَلْيَتَلَطَّفْ»را خیلی درشت می نوشت تقریباً نصف یک سطر به همین«وَلْيَتَلَطَّفْ»اختصاص داشت تا جلب توجه بکند که چرا«وَلْيَتَلَطَّفْ»را این قدر بزرگ می نویسند آنجا می نوشتند که این«وَلْيَتَلَطَّفْ»از نظر حروف نصف قرآن است آن بخشهای گذشته و بخشهای آینده به این«وَلْيَتَلَطَّفْ»که برسیم نصف می شود بعضیها که با شماره های دقیق متأخّراً حساب کردند گفتند آن به آیه ی همین سوره ی مبارکه ی «کهف» آیه ی ۵۲ و اینها وسط قرآن است خب یک وقت از مرحوم سیّد حیدر آملی نقل کردیم که مرحوم فیض در وافی همان فرمایش مرحوم سیّد حیدر را نقل کرده که عدّه ی زیادی سوَر قرآن، آیات قرآن، کلمات قرآن، جمله های قرآن، حروف قرآن، همه را شمردند که قرآن حالا چند سوره دارد و چندتا آیه دارد خیلی روشن شده بود چندتا کلام دارد، چندتا جمله دارد، چندتا کلمه دارد، چندتا واو دارد، چندتا الف دارد، چندتا دال دارد تا آخر ۲۸ حرف چندتا تشدید دارد، چندتا مَد دارد اینها را هم شمردند که هیچ کتابی علی وجه الأرض با او این معامله را نکردند که فلان کتاب را بشمارند حالا ببینند چندتا تشدید دارد، چندتا واو دارد چنین کتابی که هیچ کتابی در عالَم مثل او نیست با او هم این کارها را کردند این برای هفتصد، هشتصد سال قبل است حالا البته بعدیها تحقیقات بیشتری کردند آنها گفتند که کلمه ی«كَلَّا»در نیم اول قرآن کریم به کار نرفته بیش از سی بار کلمه ی«كَلَّا»در قرآن کریم آمده ولی همه ی این سی بار در نیمه ی دوم قرآن کریم است. به هر تقدیر فرمود اینها قصد کردند که عزیز باشند و منظور از اینها از عزّت همین«أَحْسَنُ أَثَاثاً وَرِءْياً»بود که در آیه ی ۷۴ گذشت زیرا منظورشان آخرت نیست چون منکر آخرت اند و شفاعتی هم که طلب می کردند که«هؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ»(۳۸)شفاعت در دنیاست برای همین مال و ولد و تقریب و تقرّبی هم که اینها درخواست می کردند«لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى»(۳۹)برای همین مسائل است که برای عزّت، قرآن فرمود:«كَلَّا»این چنین نیست عزّت از راه دیگر است همینها بالأخره الآن شما در اوایل محلّ بازی هستید بگذارید به آن دقیقه نود برسد روشن بشود که وضع چیست«كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ»همین بتها عبادت همین وثنییها را تکفیر می کنند می گوید باطل است برای اینکه خود آنها بندگان حقّ اند اگر ملائکه را می پرستند که این را تکفیر می کنند، اگر ستاره ها را می پرستند که اینها ساجد و خاضع اند، اگر قدّیسین بشر را مثل حضرت عیسی و عُزیر و اینها را می پرستند که تکفیر می کنند، اگر جن را هم می پرستند که«بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُم»(۴۰)جِنها هم هستند که الآن اینها را به خطر می اندازند که درباره ی شیطان می فرماید«كَلَّا سَيَكْفُرُونَ»این آلهه به عبادت این کفار«وَيَكُونُونَ»همین آلهه«عَلَيْهِمْ»یعنی علی الوثنیین بر مشرکین«ضِدّاً»اضداد نفرمود برای اینکه یک هدف مشترک، یک کار مشترک دارند قبلاً هم مشابه این درباره ی کلمه ی عدوّ داشتیم که وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) فرمود:«إِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ»(۴۱)که اسم «إنّ» جمع است خبرش مفرد برای اینکه یک کار می کنند اینجا هم فرمود:«وَيَكُونُونَ»جمع است خبرِ مفرد«وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدّاً»«اضداداً» نفرمود برای اینکه یک کار بکنند. خب، در بخشهایی از قرآن کریم آمده که اینها از یکدیگر تبرّی دارند یعنی هم عابدها از معبود، هم معبودها از عابد اینها از یکدیگر تبرّی دارند در سوره ی مبارکه ی «فاطر» آیه ی چهارده به این صورت است آیه ی سیزده و چهارده«ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِن قِطْمِيرٍ»فرمود غیر خدا را که شما می خوانید کاری از آنها ساخته نیست اینها به اندازه ی آن پوست نازک روی هسته ی خرما را مالک نیستند برای عرب این شیء به عنوان شیء حقیر مورد مَثَل بود فرمود چیزی اینها مالک نیستند«إِن تَدْعُوهُمْ لاَ يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ»اینها گوش به دعای شما نمی دهند یا این چوبها را می فرماید این اصنام که«أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ»(۴۲)که اینها نمی

فهمند این«لَا یَسْمَعُوا»همان سَمعِ فیزیکی یعنی اصلاً گوش نمی دهند نمی فهمند که، اگر قدّیسین بشر باشد ملائکه باشد اینها گوش به حرف شما نمی دهند اعتنا نمی کنند یک وقت است ما می گوییم این نمی شنود مثل اینکه می گوییم این سنگ نمی شنود یک وقت می گوییم آقا حرف ما را نمی شنود یعنی اعتنا نمی کند فرمود شما چه کسی را می خواهید بپرستید این احجاز و اصنام را که«أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ»اینها که چیز نمی فهمند بخواهید فرشتگان و قدّیسین بشر را بپرستید آنها که گوش به حرفتان نمی دهند پس این«لَا یَسْمَعُوا»یا سمعِ فیزیکی است یا سمعِ به معنای ترتیب اثر دادن.

ص: ۳۱۷

۱- (۱). سوره ی زخرف، آیه ی ۲۳.

۲- (۲). سوره ی بقره، آیه ی ۱۷۰.

۳- (۳). سوره ی انعام، آیه ی ۱۲۸.

۴- (۴). سوره ی یونس، آیه ی ۹۹.

۵- (۵). سوره ی بقره، آیه ی ۲۰.

۶- (۶). سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۶.

۷- (۷). سوره ی کهف، آیه ی ۲۹.

۸- (۸). سوره ی انسان، آیه ی ۳.

۹- (۹). سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۵.

۱۰- (۱۰). سوره ی مائده، آیه ی ۶.

۱۱- (۱۱). سوره ی انعام، آیه ی ۱۴۸.

۱۲- (۱۲). سوره ی بقره، آیه ی ۱۷۰.

۱۳- (۱۳). سوره ی مریم، آیه ی ۷۴.

۱۴- (۱۴). سوره ی مؤمنون، آیه ی ۳۷.

۱۵- (۱۵). سوره ی ق، آیه ی ۳.

۱۶- (۱۶). سوره ی کهف، آیه ی ۱۰۳.

۱۷- (۱۷). سوره ی سبأ، آیه ی ۱۹.

۱۸- (۱۸). سوره ی سبأ، آیه ی ۷.

۱۹- (۱۹). سوره ی ق، آیه ی ۳.

۲۰- (۲۰). سوره ی یونس، آیه ی ۱۸.

۲۱- (۲۱). سوره ی زمر، آیه ی ۳.

۲۲- (۲۲). سوره ی ص، آیه ی ۲۷.

۲۳- (۲۳). سوره ی احقاف، آیه ی ۳.

۲۴- (۲۴). سوره ی منافقون، آیه ی ۸.

۲۵- (۲۵). سوره ی یوسف، آیه ی ۶۴.

۲۶- (۲۶). سوره ی مؤمنون، آیه ی ۱۴.

۲۷- (۲۷). سوره ی زمر، آیه ی ۶۲.

۲۸- (۲۸). سوره ی ذاریات، آیه ی ۵۸.

۲۹- (۲۹). سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۵.

۳۰- (۳۰). سوره ی انعام، آیه ی ۵۷.

۳۱- (۳۱). سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۹.

۳۲- (۳۲). سوره ی بقره، آیه ی ۱۶۵.

۳۳- (۳۳). سوره ی انعام، آیه ی ۴۳.

۳۴- (۳۴). سوره ی انعام، آیه ی ۴۲.

۳۵- (۳۵). سوره ی انعام، آیه ی ۴۴.

۳۶- (۳۶). سوره ی انعام، آیه ی ۱۲۱.

۳۷- (۳۷). سوره ی اعراف، آیه ی ۲۷.

۳۸- (۳۸). سوره ی یونس، آیه ی ۱۸.

۳۹- (۳۹). سوره ی زمر، آیه ی ۳.

۴۰- (۴۰). سوره ی سبأ، آیه ی ۴۱.

۴۱- (۴۱). سوره ی شعراء، آیه ی ۷۷.

۴۲- (۴۲). سوره ی صافات، آیه ی ۹۵.

درباره ی این بتها فرمود:«وَلَوْ سَمِعُوا» که این سمع فیزیکی است اگر هم بشنوند کاری از آنها ساخته نیست«وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ»(۱)در روز قیامت می گویند شما کارِ باطل کردید چون قیامت همه ی اینها حرف می زنند منتها امروز هم حرف می زنند اگر کسی اهل سمع باشد حرف اینها را گوش می دهد اگر کسی اهل بصر باشد وضع اینها را می بیند اینکه فرمود:«أَلَمْ تَرَ»،«أَلَمْ»یعنی مسئله بیّن الرشد است منتها حالا شما چشمتان را بستید و گرنه اگر بصیر بودید می دیدید قیامت ظرف ظهور این معارف است نه ظرف حدوث، اگر گفته شد قیامت«لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً»(۲)معنایش این نیست که امروز «تملک» فردا «لا ـ تملک» اگر گفته شد«وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ»معنایش این نیست که در دنیا لغیر الله است و در آخرت لله خیر، در دنیا هم لله است در آخرت هم لله منتها در دنیا خیلیها نمی فهمند در آخرت که ظرف ظهور حقایق است می فهمند این طور نیست که حالا امروز واقعاً غیر خدا مالک باشند فردا فقط خدا مالک باشد که«يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ»یعنی این حقیقت در قیامت ظهور می کند نه حدوث الآن هم همین طور است«إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ»،(۳)«وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ»اگر «الیه أزمه الأمور» است همین طور است دیگر منتها او مدبّر است دارد می گرداند فرمود اینها خیال می کنند که بت پرستی در آن عزّت است در حالی که همین مایه ذلّت است و در قیامت این ظهور می کند نه اینکه حادث بشود. در سوره ی مبارکه ی «انعام» هم مشابه این گذشت وقتی که قیامت شد عابد از معبود جدا معبود از عابد جدا، معبود از عابد جدا در سوره ی مبارکه ی «فاطر» همین آیه بود که خواندیم اما عابد از معبود جدا باز هم اشاره شده بود قبلاً آیه ی ۲۲ و ۲۳ سوره ی

مبارکه ی «انعام» این بود«وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ»کجاست، شرکایتان کجا هستند شما فکر می کردید که کاری از آنها ساخته است کجا، کارشان کجاست«ثُمَّ لَمْ تَكُن فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَن قَالُوا وَاللّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ»آنجا هم دروغ می گویند یعنی دروغشان ظهور می کند می گویند ما مشرک نبودیم اینها را نمی پرستیدیم پس معبود از عابد تبرّی می کند عابد هم از معبود تبرّی می کند در آیه ی محلّ بحث هم ذات اقدس الهی فرمود کمی صبر بکن معلوم می شود که اینها از یکدیگر تبرّی می کنند«وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدّاً»به چه دلیل ضد است برای اینکه الآن دارند علیه خودشان قیام می کنند آنکه به سود اینهاست توحید است و عبادت خدا، آنکه به زیان اینهاست سمّ مُهلک است شرک است و بت پرستی و همین شیطان اینها را به شرک و بت پرستی دعوت می کند«أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزّاً»اینجا اسم ظاهر آوردند برای اینکه سند حکم معلوم بشود وگرنه آنجا دوتا ضمیر بود ضمیر جمع بود این ضمیر سوم هم باید ضمیر جمع باشد یعنی«كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ»یک،«وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ»دو، که این مرجع ضمیرها آن کفّار است سومی هم باید این چنین می فرمود: «ألم ترَ أنّا أرسلنا الشياطين عليهم» اما اینجا اسم ظاهر آورده که هم آنها را هم دیگران را شامل بشود یک و هم علّت ارسال هم مشخص بشود معلوم بشود دو، از شیطان به عنوان اینکه این دارد مأموریت ما را انجام می دهد چیزی در عالَم نیست مگر اینکه مأمور الهی است فرمود:«أَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ»(۴)آنجا هم که سونامی است یا تسونامی است باز هم رسالت الهی است این چنین نیست که حالا طوفان خودبه خود پیدا بشود، باد خودبه خود پیدا بشود، دریا خودبه خود موج داشته باشد همه ی اینها در تسخیر الهی اند فرمود:«وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ»خب اگر این گیاهان تلقیح نشوند که بار نمی دهند اگر ابرها هم تلقیح نشوند که بارور نمی شود فرمود ما این بادها را فرستادیم برای تلقیح، بخشی برای تلقیح این خوشه ها و شاخه های درختان از طرفی هم خود ابرها باید باردار بشوند مگر هر ابری مادر است چه اینکه هر خوشه و شاخه ای هم مادر نیست تا بچه داشته باشد آنجا رسالت الهی را دارند انجام می دهند فرمود این هم رسالت ما را انجام می دهد این چنین نیست که شیطان بدون اذن ما کاری را انجام بدهد ما دوتا اذن به او دادیم یک اذن وسوسه که وسوسه از بهترین نعمتهای الهی است در عالَم، وسوسه دعوت نامه ای است برای اینکه انسان بخواهد به جهاد برسد تهذیب نفس بکند یک آدم کور اگر بگوید من نامحرم را ندیدم که به مقامی نمی رسد که، یک آدم کَر بگوید اگر من آهنگ حرام گوش ندادم یا غیبت گوش ندادم که به کمال نمی رسد که اگر کسی امکان داشته باشد در حدّ وسوسه بعد با او مبارزه کند«الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا»(۵)به کمال می رسد پس وسوسه از بهترین نعمتهای الهی است و اگر آن نبود کسی کامل نمی شد در حدّ وسوسه، البته چندین برابر وسوسه راه خیر است که به ما نشان دادند اگر کسی با داشتن همه ی آن راههای خیر بیراهه رفت، کج راهه رفت، چندین بار انبیا و اولیا به دنبالش رفتند بیا برگرد برنگشت در این مقطع خدا می فرماید ما شیطان را بر او مسلّط می کنیم و او این را تهییج می کند، تحریک می کند«أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزّاً»پس«فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ»شما خیلی تمام نشد دنیا که.

۱- (۴۳). سوره ی فاطر، آیه ی ۱۴.

۲- (۴۴). سوره ی انفطار، آیه ی ۱۹.

۳- (۴۵). سوره ی انعام، آیه ی ۵۷.

۴- (۴۶). سوره ی حجر، آیه ی ۲۲.

۵- (۴۷). سوره ی عنکبوت، آیه ی ۶۹.

پرسش: خب اگر شیطان مأمور خداست گناهی بر او مترتّب نیست.

پاسخ: چرا دیگر، مأمور بود سجده کند مأمور بود اطاعت کند مأمور بود مثل فرشته های دیگر مطیع باشد این گفت:«أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ»(۱)گناه شیطان گذشته از اینکه معصیت کرد معصیتِ کبیره، مُستکبِر بود که این بدترین کفر است یک وقت است کسی ـ معاذ الله ـ نماز نمی خواند خب بالأخره معصیت کبیره است.

پرسش: پس یک معصیت کرده در عدم اجرای امر خداوند؟

پاسخ: الآ ن هم باقی است دیگر الآن هم اگر توبه بکند برمی گردد این«أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ»برای همیشه هست هر کس گفت من از او بهترم این تریبون شیطان را دارد الآن هم اگر شیطان برگردد خدا قبول می کند.

پرسش: نه، اینکه فرمود:«أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ»...

پاسخ: بله، آن وقت ملائکه هم همین طورند ملائکه عذاب هم همین طورند درباره ی ملائکه عذاب که مسئولان جهنّم اند این ملائکه(علیهم الصلاه و علیهم السلام) همینها را فرمود:«عَلَيْهَا مَلاَئِكَةٌ غِلاَظٌ شِدَادٌ لاَ يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»(۲)مگر آ نها که مسئول سوخت و سوز جهنّم اند ملائکه نیستند مرحوم سیّد رضی از وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه نقل می کند که آنجا دیگر هیزم جدید نمی آورند برای اشتعال در قرآن آمده«كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيراً»(۳)تا این آتش می رود کمی افسرده بشود ما مشتعلش می کنیم اما چطور مشتعلش می کنیم در نهج البلاغه دارد که همین که این ملائکه ها غضب می کنند این شعله بالا می آید خب اینها مأموران الهی اند دیگر، اگر خدای سبحان کسی را خواست به وسیله ی مأمورش بگیرد که آن مأمور کار بدی نمی کند که الآن هم اگر شیطان برگردد خدا قبول می کند منتها شیطان استکبارش مانع است نه معصیت کبیره اش ترکِ نماز معصیت کبیره است راه برای درمانش هست اما خودخواهی راه برای درمان ندارد«أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ»(۴)در برابر خدا خب این دیگر خدای سبحان با او گفتگو کرده چرا اطاعت نکردی گفت به نظر جنابعالی باید این کار را بکنی ولی به نظر من نه، خب این دیگر قابل بخشش نیست این کفرِ عادی نیست این معصیت عادی نیست این در برابر خدا ایستادن است این از هر ارتدادی بالاتر است این از هر کفری بالاتر است.

۱- (۴۸). سوره ی ص، آیه ی ۷۶.

۲- (۴۹). سوره ی تحریم، آیه ی ۶.

۳- (۵۰). سوره ی اسراء، آیه ی ۹۷.

۴- (۵۱). سوره ی ص، آیه ی ۷۶.

پرسش: آن وقت«لَأُغْوِيَنَّهُمْ»(۱)اش دیگر گناه نیست؟ چون ارسال است.

پاسخ: چرا، در حدّ وسوسه است وسوسه گناه نیست آن کاری که خودش بیراهه می رود اینها هم بیراهه می رود خود سگ این طور نیست که حالا در نظام تکوین این سگِ معلَّم کارِ خلاف نمی کند اما گاز گرفتن چیز بدی است دیگر اما ذات اقدس الهی می فرماید اینکه دارد می گیرد در نظام تکوین تابع ماست نظام تشریع بیراهه می رود درباره ی سِحر هم همین را فرمود در سوره ی مبارکه ی «بقره» سِحر از معاصی کبیره است حتی ساحر محکوم به قتل است و مانند آن، اما این کسی که خدا فرمود ما بین زن و شوهر اُلفت برقرار کردیم«خَلَقَ لَكُم مِنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجاً لِّتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُم مَوَدَّةً وَرَحْمَةً»(۲)این کار ماست در نظام تکوین این ساحر می آید«يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ»(۳)بین زن و شوهر اختلاف می اندازد این مثل سمّ است دیگر اما فرمود:«وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللّهِ»این طور نیست که در نظام تشریع شارع مقدس تحریم کرده اذن نداده سنگین ترین حکم را برای ساحر تولید کرده این برای نظام تشریع، اما در نظام تکوین آیا ــ معاذ الله ــ این بر خلاف اراده و قدرت الهی دارد کار می کند یا«وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللّهِ»چیزی در نظام تکوین در برابر قدرت قاهره ی حق که نیست. به هر تقدیر فرمود ما این را فرستادیم خب شما یک عدّه زیادشان جِنها را می پرستند«بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُم»(۴)شیطان هم که«مِنَ الْجِنِّ»است همین معبود این عابدان خودش را به خطر می اندازد حالا اگر درباره ی دیگر عبادان تردیدی بود درباره ی اینکه تردیدی نیست فرمود:«وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدّاً»الیوم هم ضِدّند این«سَيَكْفُرُونَ»یعنی ظهور ضدّیت در قیامت است وگرنه الآن ضدّند.

۱- (۵۲). سوره ی ص، آیه ی ۸۲.

۲- (۵۳). سوره ی روم، آیه ی ۲۱.

۳- (۵۴). سوره ی بقره، آیه ی ۱۰۲.

۴- (۵۵). سوره ی سبأ، آیه ی ۴۱.

پرسش: حاج آقا این سری از روایات که می گوید بعد از ظهور حضرت حجت(عج).. ادامه پیدا می کند اگر شیطانی نباشد وسوسه ای نباشد.

پاسخ: چون دیگر عالَم منقرض می شود دیگر.

پرسش: کمال فرق می کند.

پاسخ: بله دیگر عالَم منقرض می شود بساط قیامت، وجود مبارك حضرت جزء اشراط الساعه است دیگر بعد کم کم بساط دنیا برچیده می شود و ذات اقدس الهی هم به او تا روز قیامت را وعده نداد او گفت«أَنظِرْنِی إِلَی یَوْمِ یُبْعَثُونَ»(۱)فرمود:«إِلَی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»(۲)وجود مبارك حضرت که ظهور کردند و یک مقدار اوضاع گذشت حضور حضرت جزء اشراط الساعه است دیگر بعد مسئله قیامت قیام می کند.

پرسش: پس رجعت چه؟

پاسخ: همان است دیگر در زمان وجود مبارک حضرت رجعت می آید دیگر حالا یا قدری زودتر، قدری دنبال تر در همان محدوده است رجعت بزرگان، ظهور مبارک حضرت وقتی این صحنه این مقطع تاریخی به پایان رسید خیلی هم شاید طول نکشد یعنی نسبت به کلّ جریان آن وقت قیامت قیام می کند دیگر.

پرسش: کمال باید منتفی بشود که وسوسه فرمودید.

پاسخ: قیامت دیگر، وقتی آمد قیامت که ظرف کمال نیست که کمال در دنیاست دیگر قیامت طبق بیان نورانی پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) که همین بیان را وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه بیان کرد فرمود: «الْیَوْمَ عَمَلٌ وَ لَا حِسَابَ وَ غَداً حِسَابٌ وَ لَا عَمَلَ»(۳)در قیامت دیگر کسی کاری انجام بدهد عبادتی بکند ایمانی بیاورد و کامل بشود که نیست آن روز، روز نتیجه و حساب است فرمود:«أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزّاً»پس«فَلَا تَعْجَلْ»عجله نکن ما حالا روزشماریم، روزشمار نزد ماست«فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدّاً».

۱- (۵۶). سوره ی اعراف، آیه ی ۸۴.

۲- (۵۷). سوره ی ص، آیه ی ۸۱.

۳- (۵۸). نهج البلاغه، خطبه ی ۴۲.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۸۱ تا ۸۷ سوره مریم ۸۸/۱۰/۲۰

.Your browser does not support the audio tag

«وَاتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِّيَكُونُوا لَهُمْ عِزّاً(۸۱)كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدّاً(۸۲)أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزّاً(۸۳)فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدّاً(۸۴)يَوْمَ نحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمنِ وَفْداً(۸۵)وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وِرْداً[قرآن]«۸۶»لَّا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمنِ عَهْداً(۸۷)»

چون سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکّه نازل شد و مطالب محوری سوَر مکّی اصول اعتقادی بود یعنی توحید و وحی و نبوّت و بخشی از خطوط کلی اخلاق و فقه و حقوق نه جزئیات آنها در این سور ه گاهی از توحید، گاهی از وحی و نبوّت و گاهی از معاد سخن به میان می آید. در جریان بت پرستی به دو مطلب اشاره فرمود یکی اینکه شرک باطل است و دیگری اینکه اینها بت را و شرک و بت پرستی را برای اینکه عزیز باشند اتّخاذ کردند یک راه مبدأ فاعلی است که چرا این کار را کردند دو دلیل بود که در بحث دیروز گذشت توده ی بت پرستها بر اساس تقلید و محقّقان آنها بر اساس خلط بین مشیئت تکوینی و مشیئت تشریعی گفتند«لَوْ شَاءَ اللّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلاَآبَاؤُنَا وَلاَحَرَّمْنَا مِن شَيْ ءٍ»(۱)اما غایت و هدف بت پرستی چیست؟ هدف بت پرستی این است که اینها عزیز باشند برای اینکه این بتها را دارای سِمت می پنداشتند می گفتند اینها شفیع اند و مقرِّب اند«مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى»(۲)و همچنین«هؤُلاَءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ»(۳)این یک، و منظورشان از تقرّب و شفاعت هم مسائل رفاهی دنیا بود نه آخرت زیرا اینها به قیامت و بهشت و جهنم و عذاب و کیفر و پاداش دو دوزخ معتقد نبودند تا اینکه شفیع یوم القیامه طلب بکنند این دو، پس اینها که شفیع می خواستند یعنی این بتها برای ما نزد خدا شفاعت کنند که مال ما زیاد بشود، قدرت ما زیاد بشود، فرزندان ما زیاد بشود ما بشویم عزیز لذا فرمود:«وَاتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِّيَكُونُوا لَهُمْ عِزّاً»آن گاه فرمود:«كَلَّا»این کلمه ی«كَلَّا»گاهی آغاز سخن است به منزله ی «إنّ» و «أنّ» و تحقیق است گاهی هم مربوط به گذشته است که ابطال گذشته را تفهیم می کند آ نجا که مربوط به ابطال گذشته است نظیر آنچه در همین سور ه چندجا قرائت شد آنجا که مربوط به آغاز مطلب است در سوره ی مبارکه ی «علق» که دارد«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»(۴)در آیه ی ششم دارد«عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ * كَلَّا إِنَّ الْإِنسَانَ لَيَطْغَى»(۵)این برای نفی گذشته نیست این به منزله ی «إنّ» است به منزله ی «أنّ» است یعنی تحقیقاً این چنین است انسان وقتی قدرت پیدا کرد طغیان پیدا می کند مگر اوحدی از انسانها پس«كَلَّا»گاهی به منزله ی «إنّ» و «أنّ» و امثال ذلک است که آغاز مطلب است برای تحقیق مطلبی است که در پی می آید گاهی هم برای نفی مطلب گذشته است آیه محلّ بحث که دارد«كَلَّا»این برای نفی مطلب گذشته است«كَلَّا»این چنین نیست برای اینکه امروز که دنیاست حق و باطل مشوب است برای امتحان، فردا که روز حقیقت است حق ظاهر می شود معلوم می شود که عابد از معبود تبرّی می کند، معبود از عابد تبرّی می کند همین بتها ضدّ آنها خواهند بود و همین بت پرستی علیه اینها خواهد بود بعد خطاب را متوجّه پیامبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) می کند می فرماید مگر تو نمی بینی که الآن چگونه شیطان اینها را تحریک کرده، تهییج کرده این نصیب هر کس نیست می فرماید این حرف، حرف باطل است دیگران تا ن_مُردند نمی بینند تو ن_مُرده می بینی کسی هم که مثل توست چون به موتِ ارادی راه یافت می بیند که الآن شیطان دارد اینها را می گَزد کسی که در محضر

وجود مبارک حضرت امیر آن حرف را زد برابر آنچه سیّد رضی(رضوان الله علیه) در نهج البلاغه نقل کرد وجود مبارک حضرت امیر فرمود شیطان در دهنت دَمید تو تریبون شیطانی حرف شیطان را داری می زنی که «نَفَثَ الشیطان علی لسانك»(۶)خب، فرمود:«أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزّاً»که در بحث دیروز اشاره شد اگر اینجا به ضمیر اکتفا می کرد می فرمود «علیهم» کافی بود برای اینکه دو بار با ضمیر، جمع مذکّر سالم مطلب را گذراند اینجا هم مناسب بود ضمیر جمع مذکّر بیاورد اما اسم ظاهر آورده برای دو نکته یکی اینکه سبب ذکر بشود دوم اینکه اختصاصی به آنها ندارد همه ی کفار گرفتار چنین وضعی اند اما چون این ارسال، ارسال تکوینی است مأموریت، مأموریت تکوینی است سخن از اجر و پاداش نیست آن مأموریت تشریعی است که اگر کسی امر خدا را اطاعت کرده پاداش دارد اما امر تکوینی با پاداش همراه نیست شما ببینید این امر تکوینی را خدای سبحان نسبت به ابر گفته، نسبت به باران گفته فرمود:«وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِم مِدْرَاراً»(۷)یک،«أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ»(۸)دو،«وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ»(۹)سه، همه ی اینها رسالت الهی، مأموریت الهی، فرمان الهی را دارند اطاعت می کنند یعنی در نظام تکوین همه در تحت تدبیر ربّ العالمین اند بنابراین امر، امر تکوینی است نه امر تشریعی تا اجر را به همراه داشته باشد و هر چه در جهان هستی راه دارد مأموران الهی اند که با تدبیر مدبّرات دارند کار می کنند خب، فرمود:«أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزّاً»بعد فرمود:«فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ»حالا اینها که بیراهه می روند کفر می ورزند نگو چرا خدا زود نمی گیرد چون اگر خدا زود کسی را کیفر بکند که می شود نظام، نظام جبر فرمود:«أَمْهِلْهُمْ رُوَيْداً»(۱۰)مختصری اینها را مهلت بدهیم صد سال، نودسال نسبت به ابدیک لحظه است قابل اندازه گیری نیست فرمود:«أَمْهِلْهُمْ رُوَيْداً»مختصری چندروزی به اینهامهلت بدهیدتا اینکه«لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَهٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَهٍ».(۱۱)

۱- (۱). سوره ی انعام، آیه ی ۱۴۸.

۲- (۲). سوره ی زمر، آیه ی ۳.

۳- (۳). سوره ی یونس، آیه ی ۱۸.

۴- (۴). سوره ی علق، آیه ی ۱.

۵- (۵). سوره ی علق، آیات ۵ و ۶.

۶- (۶). نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۳.

۷- (۷). سوره ی انعام، آیه ی ۶.

۸- (۸). سوره ی اعراف، آیه ی ۱۳۳.

۹- (۹). سوره ی حجر، آیه ی ۲۲.

۱۰- (۱۰). سوره ی طارق، آیه ی ۱۷.

۱۱- (۱۱). سوره ی انفال، آیه ی ۴۲.

پرسش:«أَلَمْ تَرَ»مگر دلیل برای«سَيَكْفُرُونَ»نیست؟

پاسخ: برای مجموع می تواند باشد نه.

پرسش: برای مجموع هم باشد اینجا استدلال به اخص برای ادّعای اعم نیست؟

پاسخ: نه، چون وقتی پیغمبر این را بفهمد اوحدی هم به تبع پیغمبر می فهمند دیگران می فهمند مشکل برای خودشان است وقتی«کَشَفْنَا عَنکَ غِطَاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ»(۱)آن وقت می فهمند می بینند.

پرسش: اخص بودن از جهت این است که آن آلهه اعم از بتها و شیاطین بوده ولی استدلالی که شده فقط به شیاطین شده.

پاسخ: بله دیگر، این یک نمونه از آنهاست این شیاطین هم آنها را به خودشان دعوت می کنند هم آنها را به آلهه ی دیگر در قیامت آن آلهه ی راستین می گویند خدایا!«بَلْ کَانُوا یَعْبُدُونَ الْجِنَّ»(۲)ما که تبرّی کرده بودیم ما که در دنیا گفتیم برده و بنده ی توییم یک، خودمان هم اینها را به توحید دعوت کرده بودیم دو، پس ما اهل این نبودیم که مردم را به خود دعوت کنیم«بَلْ کَانُوا یَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَکْثَرُهُم بِهِم مُّؤْمِنُونَ»(۳)کذا و کذا، اینها حرف شیطان را گوش می دادند ما هر چه می گفتیم ما معبود نیستیم ما عبدیم اینها قبول نمی کردند لذا در قیامت فرشته ها و قدّیسین بشر مثل عیسی(سلام الله علیه)، عُزیر(علیه السلام) همه ی اینها می گویند که خدایا این«بَلْ کَانُوا یَعْبُدُونَ الْجِنَّ»حرف ما را گوش نمی دادند. خب، اما این شیاطین هم اینها را به خودشان دعوت می کردند هم به آلهه ی دیگر. فرمود عجله نکن«فَلَا تَعْجَلْ عَلَیْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدّاً»ما شماره ای داریم هم شماره ی نَفَس هم شماره ی روز برای هر کسی اجل مقدّری است«فَإِذَاجَاءَ أَجَلُهُمْ لاَیَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلاَ یَسْتَقْدِمُونَ»(۴)مستحضرید«فَإِذَاجَاءَ أَجَلُهُمْ لاَیَستَأْخِرُونَ»معنا دارد اما«لَا یَسْتَقْدِمُونَ»یعنی چه؟ فرمود وقتی مرگ ایشان رسید جلو و دنبال ندارد این یعنی چه؟ تأخیر ندارد معنایش را می فهمیم اما تقدیم ندارد یعنی چه؟ وقتی فرصت مرگ نرسید زمان مرگ نرسید اینها نمی بینند یعنی چه؟ می خواهد بفرماید همان طوری که قبل از فرصت کسی بخواهد بمیرد مستحیل است با رسیدن فرصت کسی یک لحظه بخواهد تأخیر بیندازد مستحیل است این دومی هم مثل اوّلی است اوّلی شما می گویید معقول نیست می گوییم حق با شماست معقول نیست دومی هم معقول نیست«فَإِذَاجَاءَأَجَلُهُمْ لاَیَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلاَ یَسْتَقْدِمُونَ»،«لاَ یَسْتَقْدِمُونَ»یعنی چه؟ یعنی محال است، اگر فرصت مرگ هنوز نرسید هنوز شخص عمرش باقی است مُردنش محال است دیگر می فرماید وقتی هم که فرصت مرگ رسید یک لحظه بخواهد تأخیر بیندازد مثل این است دومی مثل اوّلی است اوّلی محال است دومی هم محال است چرا، برای اینکه اگر چیزی نظام علّی و معلولی دارد «الشیء ما لم یَجب لم یوجد و الشیء» هم «لا لم یمتنع لم یُعدَم» تا سبب نرسد شیء مستحیل الوقوع است وقتی سبب رسید شیء مستحیل التأخّر است همان طوری که تقدیم مستحیل است تأخیر هم مستحیل است«لَا یَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا یَسْتَقْدِمُونَ»فرمود ما شماره داریم برای اینها «نَفَسُ الْمَرْءِ خُطَاهُ إِلَی أَجَلِهِ» این بیانات نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) است هر نفسی که انسان می کِشد یک خُطوه، یک گام، گام غیر از قدم است از آنجا که پایان مسح است تا رئوس الأنامِل را می گویند قدم اما بین این قدم و بین آن قدم که انسان راه می رود این را می گویند خُطوه این را می گویند گام آنجایی که کَعب است تا اَنامل این را می گویند قدم، اگر کسی راه می رود یک قدم آنجا گذاشت یک قدم جلو، بین قدمین را می گویند خُطوه می گویند گام فرمود: «نَفَسُ الْمَرْءِ خُطَاهُ إِلَی أَجَلِهِ»(۵)هر نَفسی که انسان برمی آورد یک گام نه یک قدم، یک گام به مرگ نزدیک تر می شود فرمود همه ی این شماره ها برای ما مشخص است قرطبی در جامع از بعضیها نقل کردند که انسان در شبانه روز مثلاً ۲۴ هزار بار نفس می کشد حالا یا

دقیق یا غیر دقیق اینها این حساب را داشتند شماره های انفاس ما معلوم است روزهایی هم که نفس می کشیم شبهایی هم که نفس می کشیم عددش معلوم است ذات اقدس الهی به رسولش(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود اینها شماره ای دارند این شماره تمام شد می آیند نزد ما دیگر ما منتظریم اینها شماره هایشان تمام بشود عَدّ بدون مَد است ما دیگر امتداد نمی دهیم این آقا باید چند هزار نفس بکشد دیگر بعد تمدید نمی کنیم غالب مفسّرین به این نکته عنایت کردند این عَدّ بلا مَد است یعنی دیگر تمدید نیست نظیر فرصتهای دیگر نیست که می گویند یک هفته تمدید شده اگر«فَلاَ تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدّاً»یعنی همین روز عمرش مشخص است نفسهایش هم مشخص است چند روز عمر می کند چند ساعت عمر می کند چندتا نفس باید بکشد همه ی اینها شماره دارد و شماره های اینها هم مشخص است بعد هم تمدید نمی کنیم«إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدّاً».

۱- (۱۲). سوره ی ق، آیه ی ۲۲.

۲- (۱۳). سوره ی سبأ، آیه ی ۴۱.

۳- (۱۴). سوره ی سبأ، آیه ی ۴۱.

۴- (۱۵). سوره ی نحل، آیه ی ۶۱.

۵- (۱۶). نهج البلاغه، حکمت ۷۴.

پرسش: این «ما» موصوله نیست استاد؟ یعنی آن نَفَسهایی که می کشید.

پاسخ: نه، حصر است دیگر. خب، چه موقع این عمل می شود چه روزی، چه موقع این شماره تمام می شود و شما تمدید نمی کنید؟ روزی که یک عده سواره می آیند یک عده پیاده، یک عده سواره می آیند یک عده پیاده حالا نگاه کنید«یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمنِ وَفْداً»اینجا با متکلّم مع الغیر خودش عهده دار شد فرمود ما این کار را می کنیم متّقیان را ما محشور می کنیم وَفْد هم به رُکْبان می گویند به سواره ها می گویند نه تک سوار این دو نکته چند آیه بود قبلاً خواندیم یکی از آن آیات همین آیه ی ۹۵ سوره ی مبارکه ی «مریم» است که در پیش داریم که فرمود:«وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْداً»همه تک می آیند در قیامت زندگی جمعی است نه اجتماعی برابر سوره ی مبارکه ی «واقعه»«إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُوم»(۱)اما«وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْداً»هیچ کس از دیگری خبر ندارد همه در ساهره ی قیامت حاضرند جمع اند اما کسی مشکل دیگری را حل نمی کند«لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ»(۲)هر کسی کار خودش را دارد «لا ینفع ولا یضرّ» پس زندگی در صحنه ی قیامت به نحو جمع است نه به نحو اجتماع لذا فرمود:«كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْداً»قبیله و عشیره و اینها در آن نیست اما وقتی درباره ی متّقین سخن می گوید می فرماید متّقین با موکِب همایونی می آیند نه با هم مثلاً مرحوم آقای حائری با وَفْد می آید وفد یعنی هیئت آن هم هیئت سواره می گویند موکِب همایونی آقای حائری مؤسس حوزه می آید، موکب همایونی آقای بروجردی می آید، موکب همایونی امام می آید یک نفر است اما موکب دارد فرشتگانی از جلو، فرشتگانی از پشت سر، یک عده استقبال یک عده بدرقه هم شیعه ها از حضرت امیر نقل کردند هم سنّیها فخررازی از حضرت امیر نقل کرده که حضرت امیر(سلام الله علیه) از پیغمبر(علیهم الصلاه و علیهم السلام) نقل کردند که فرشتگانی با مرکبهای سفید به استقبال متّقین همین که از قبر برخاست می روند عده ای هم بدرقه می کنند پس یک نفر با موکب همایونی می آید نه اینکه متّقین را ما با هم به صورت موکب جمع می کنیم این با آن آیاتی که دارد«كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْداً»هماهنگ نیست هر کسی تنها می آید منتها بسی پیاده می آیند بسی سواره می آیند، بسی یک نفر دارند بسی بی استقبال و بی بدرقه می آیند، بعضی با استقبال و با بدرقه می آیند«يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمنِ». خب، وَفْد هم مفرد نیست یعنی به یک نفر بگویند وفد به هیئت سواره می گویند به رُکبان می گویند وفد نه به پیاده نه به یک نفر.

۱- (۱۷). سوره ی واقعه، آیات ۴۹ و ۵۰.

۲- (۱۸). سوره ی عبس، آیه ی ۳۷.

پرسش: متّقين جمع است.

پاسخ: بله، متّقين جمع است ولى برابر آيات فراوانى كه قبلاًـ گذشت و در همين سوره ى «مريم» خواهد آمد هر كسى در قيامت تنها مى آيد با قبيله و عشيره و اصناف كه نمى آيند كه«وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْداً»در چند آيه اى كه قبلاً هم خوانديم فرمود:«وَيَأْتِينَا فَرْداً»هر كسى تنها مى آيد ديگر با قبيله و عشيره و شاگرد و استاد كه نمى آيد كه.

پرسش: ممكن است متّقين تخصيص بخورد.

پاسخ: نه، آن لسان آن آيات آبى از تخصيص است هر كسى تنها مى آيد و اما اينكه مى آيد بايد روايات اينها را مشخص كند ديگر هم فخررازى از وجود مبارك حضرت امير نقل كرده هم در تفسير كنزالدقائق كه مركَبهاى سفيدى به وسيله ى فرشتگانى به استقبال اين متّقى كه از قبر برخاست مى روند عده اى بدرقه مى كنند عده اى هم به استقبال مى روند اين مى شود موكب همايونى شيخ انصارى «طوبى له و حُسن مآب».

پرسش: استاد غايت آيه هاى قبل كه راجع به كفار است چرا راجع به متّقين آمده.

پاسخ: نه، مى فرمايد چون معمولاًـ تبشير و انذار با هم است خب چه موقع شما نفس اينها را تمام مى كنى چه موقع به كيفر اينها مى رسى چه موقع روشن مى شود«سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ»فلان، اين روز، روزى كه متّقين در بهشت اند كفار در جهنم دارد وضع قيامت را شرح مى كند خب، چه اينكه«نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ»الآن هم در پيش است.

پرسش:«يَوْمَ نحْشُرُ»كه متعلّق به«لَّا يَمْلِكُونَ»آيات قبل است «لا يملكون الشافعه يوم نحشرهم»

پاسخ: نه، وقتى كه به قبل مرتبط باشد چرا به بعد بزنيم وقتى كه به قبر مرتبط شد يك واسطهالعِقد است يك حلقه ى ارتباطى است كه گذشته را به آينده مرتبط مى كند چه موقع نفس اينها را مى گيرى، چه موقع«سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ كُفرا»چه موقع معلوم مى شود اينها ضدّ اينها هستند قيامت، كه در قيامت متّقين را با وَفْد، مجرمين را با اين وضع محشور مى كنيم و چون در قيامت مجرمين همه ى آنها يكسان نيستند برخى از شفاعت بهره مندند مبادا اينها خيال بكنند شفاعت نصيب اينها مى شود شفاعت براى گروه خاص است خب.

ص: ٣٢٥

پرسش: یوم القیامه با یوم الحشر فرق نمی کند.

پاسخ: نه، اسامی گوناگون برای قیامت هست که هر کدام به مناسبتی حَشر یعنی جمع، قیامت چون«یَوْمَ یَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِینَ»(۱)روز قیامت یعنی روزی است که می ایستند در پیشگاه ذات اقدس الهی از قبر برمی خیزند و«یَوْمَ یَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِینَ»،«یَوْمَ یَقُومُ الْحِسَابُ»(۲)حساب قائم است، حساب گر قائم است، حساب شونده قائم است از این جهت گفته می شود قیامت، حشر هست، ساهره هست و امثال ذلک.

پرسش: در روایت است که امام حسن مجتبی و محمدبن ابوبکر اینها با هم وارد بهشت می شوند, امام حسین, ائمه هر کسی با امام خودش وارد محشر می شود.

پاسخ: هر کسی با امام خودش دعوت می شود«یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ»(۳)اما زندگی آنجا زندگی اجتماعی نیست که کسی از دیگری کمک بگیرد ولی وقتی حسابها مشخص شد فرمود ما برای اینکه رفاه عدّه ای، لذّت عدّه ای، نشاط عدّه ای، به اصطلاح بسط عدّه ای بیشتر بشود فرزندان اینها را هم در بهشت کنار اینها می آوریم«أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِم مِن شَیْ ءٍ»(۴)آدم دلش می خواهد کسانی که «انقضی عنه المبدأ» در دنیا بچه های او بودند کنار او جمع بشوند فرمود برای رفاه بیشتر و لذّت بیشتر گروهی از مؤمنان ما در بهشت بچه های اینها را به اینها ملحق می کنیم.

پرسش: نَسب چه می شود.

پاسخ: بله، نَسب و حَصب در قیامت به استثنای آنچه مربوط به اهل بیت است قطع است چون همه شان از خاک برمی خیزند دیگر، اگر همه از خاک برمی خیزند دیگر والد و ولدی نیست لکن نشاط یک عدّه در این است که آنهایی که اهل ایمان اند فرزندان اینها هم به هم ملحق بشود وگرنه اکثری مردم هر کسی از زن و بچه اش فرار می کند«یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِیهِ * وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِیهِ»،(۵)«وَفَصِیلَتِهِ الَّتِی تُؤْوِیهِ»(۶)چون می داند اینها دشمنان او بودند برای اینها زحمت کشیده و خودش را دارد می سوزاند.

۱- (۱۹). سوره ی مطففین، آیه ی ۶.

۲- (۲۰). سوره ی ابراهیم، آیه ی ۴۱.

۳- (۲۱). سوره ی اسراء، آیه ی ۷۱.

۴- (۲۲). سوره ی طور، آیه ی ۲۱.

۵- (۲۳). سوره ی عبس، آیات ۳۴ _ ۳۶.

۶- (۲۴). سوره ی معارج، آیه ی ۱۳.

پرسش: حاج آقا«أهْلُهُ مَسْرُوراً»(۱)دارد.

پاسخ: بله دیگر، این حالا یا آنجا اهل قیامت است یا اهلی که «انقضی عنه المبدأ» چون اینها در قیامت در بهشت کنار هم اند بعد از اینکه حسابها تسویه شد اینها تفاکه دارند، تسائل دارند، بهشتیها برخوردارند اما درصحنه ی قیامت«کُلُّهُمْ آتِیهِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ فَرْداً»(۲)هر کسی سؤال خودش رابایـد جواب بدهدمشکل خودش را بایـد حل کنـد وقتی این سؤالات تمام شد وارد بهشت شدند آن وقت«فَاکِهُونَ»،(۳)«یَتَسَاءَلُونَ»،(۴)«عَلَی سُرُرٍ مُتَقابِلِینَ»(۵)روبه روی هم اند لذّت می برند گفتگو می کنند این چنین.

پرسش: حاج آقا اگر فرار کردن و تنها ماندن سخت باشد برای اینها پس باید علقه ای بین اینها باشد در قیامت.

پاسخ: چون اینها باعث شدند که این آتش بسوزد چون برای بچه رفته خودش را آتش زده«إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِکُمْ وَأَوْلاَدِکُمْ عَدُوّاً لَّکُمْ»(۶)این برای همین بچه رفته مال حرام جمع کرده خب الآن فرار می کند دیگر، خب.

«یَوْمَ نحْشُرُ الْمُتَّقِینَ إِلَی الرَّحْمنِ وَفْداً»پس بنابراین وَفْد به معنی رُکبان است نه راکب.

پرسش: پس«الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِینَهُ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا»(۷)چه؟

پاسخ: آن«زِینَهَ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا»است اما«وَالْبَاقِیَاتُ الصَّالِحَاتُ خَیْرٌ»آن زینت حیات دنیاست برای آخرت که نیست. نه، در سوره ی مبارکه ی «کهف» بحثش گذشت این«الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِینَهُ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَالْبَاقِیَاتُ الصَّالِحَاتُ خَیْرٌ»، خب.

بنابراین فرمود:«یَوْمَ نحْشُرُ الْمُتَّقِینَ إِلَی الرَّحْمنِ وَفْداً»پس همه ی اینها از نظر بشری یک نفر می آیند«کُلُّهُمْ آتِیهِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ فَرْداً»یک، بعضیها برای همیشه یک نفرند آدمهای عادی، بعضیها هم با گروهی می آیند که این گروه نمی گذارند او تکان بخورد او را هِی می کنند این تعبیر لطیف فخررازی است مشابه این در تعبیرات و فرمایشات مرحوم شیخ طوسی در تبیان هست منتها از این صریح تر فخررازی دارد که قبلاًـ هم مشابه این گذشت اینکه خدای سبحان می فرماید:«وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِینَ إِلَی جَهَنَّمَ وِرْداً»(۸)که در همین آیه است یک وقت است کسی از پشت سر می آید به عنوان بدرقه این برای انسانِ شریف است یک وقت است کسی از پشت سر می آید به عنوان هِی کردن این برای حیوان است دیگر اگر امروز فرمود:«إِنْ هُمْ إِلَّا کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِیلاً»(۹)فردا این انعام را که بدرقه نمی کنند که هِی می کنند دیگر این تعبیر هِی برای فخررازی است در تفسیرش مشابه این را مرحوم شیخ طوسی قبل از ایشان گفته بالأخره حیوان را بخواهند جایی ببرند که دیگر با بدرقه نمی برند که سوق هم همین است فرمود:«نَسُوقُ الْمُجْرِمِینَ إِلَی جَهَنَّمَ وِرْداً»یک عده فرشتگان عذاب می فرستیم اینها را هِی بکنند منتها این شخص می فهمد که اینهایی که دارند این را هِی می کنند به طرف جهنم اینها قبلاًـ با او بودند برابر آنچه در سوره ی مبارکه ی «ق» آمده که«جَاءَتْ کُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِیدٌ»(۱۰)ناظر به همین بخش است دیگر آیه ی ۲۱ سوره ی مبارکه ی «ق» این است«وَنُفِخَ فِی الصُّورِ ذلِکَ یَوْمُ الْوَعِیدِ * وَجَاءَتْ کُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِیدٌ»یا این به همراه آدم است برای هِی کردن یا به همراه آدم است برای بدرقه ما اینجا هستیم باید مشخص بکنیم یا هِی کننده برای خودمان درست می کنیم ــ معاذ الله ــ یا بدرقه کننده آن شَهید آن که گواه است آن هم با خود ماست دیگر«وَجَاءَتْ کُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِیدٌ»آ ن وقت

همین کسی که ما او را فرستادیم، درست کردیم سائق است برای ما، شهید است برای ما یا به عنوان بدرقه است یا به عنوان هِی داریم هر دو را در سوره ی مبارکه ی «زمر» آنجا به مناسبتی هم قبلاً آیات سوره ی «زمر» خوانده شد آیه ی هفتاد به بعد سوره ی مبارکه ی «زمر» این است«وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ * ووُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ * وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ زُمَراً»این را هِی می کنند«حَتَّى إِذَا جَاؤُوهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا»تا بخش دیگر، اما درباره ی مؤمنین و متّقین آیه ی ۷۳ همان سوره ی مبارکه ی «زمر» این است که«وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَراً»اینها بدرقه کننده دارند آنها هِی کننده دارند خب اینجا که جای تقابل هست ذات اقدس الهی نفرمود «نَسوق المتّقین» فرمود:«يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمنِ»نه «إلی الجَنّه» آنجا«إِلَى جَهَنَّمَ»است اینجا«إِلَى الرَّحْمنِ»است اینها چه کسانی اند، چه گروهی اند، خب هر کسی که«إِلَى الرَّحْمنِ»محشور نمی شود خیلی از مؤمنین اند که«إِلَى الْجَنَّةِ»محشور می شوند چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «زمر» هم فرمود:«وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَراً»اینها را به بهشت دعوت می کنند خب آن که «شوقاً الی الجنّه» عبادت کرد به بهشت دعوت می کنند آن که «حُبّاً لله» عبادت کرد، «شُکراً لله» عبادت کرد، «وجدتُک أهلاً للعباده» عبادت کرد«إِلَى الرَّحْمنِ»محشور می شود نکته ای که بعضی اهل معرفت گفتند این است که خب خدایی که حاشر است و خدایی که محشورٌإلیه است خدا می فرماید ما متّقین را به الرّحمان محشور می کنیم ذات اقدس الهی کما مرّ مراراً که در هیچ مسئله ای، موضوعِ مسئله نیست او بالاتر از آن است که موضوع مسئله قرار بگیرد همه اش اسمای حسنای الهی است کدام اسم است که حاشِر است و کدام اسم است که محشورٌإلیه، محشورٌإلیه مشخص است فرمود ما متّقین را به الرّحمان محشور می کنیم خیلی خب که فوق جنّت است در سوره ی مبارکه ی «حدید» دارد که«وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ»(۱۱)خب این رضوان بالاتر از آن مغفرت است دیگر، اگر در آخرت سه طبقه است، سه درجه است، سه مرتبه است، سه گروه اند این گروه سوم که«وَرِضْوَانٌ مِنَ اللّهِ أَكْبَرُ»(۱۲)در بخش دیگر از آیات آمده بالاتراز مغفرت است دیگر خب،«وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ»جهنم،«وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ»بهشت،«وَرِضْوَانٌ»اگر متّقین را به الرّحمان محشور می کنند او به الرّحمان محشور می شود حشر با الرّحمان یعنی چه؟ خب حاشِر چه کسی است این شخصی که متّقی بود پروردگار خود را عبادت می کرد در اثر اینکه او آمِر بود در اثر اینکه او مُرسِل رسول بود در اثر اینکه او مُنزل کتابها بود او را با این اسامی می شناخت و عبادت می کرد آن مرسِل آن مُنزِل، آن آمِر آ ن دستوردهنده این شخصِ مطیع خاصّ خود را به اسم دیگر فرا می خواند این محشور می شود به اسم الرّحمان خب حشر در بهشت یک مطلب است حشر با الرّحمان مطلب دیگر است یک وقت هم به عرضتان رسید سیدناالاستاد مرحوم علامه از استادشان مرحوم آقا شیخ محمدحسین اصفهانی(رضوان الله علیهما) نقل کرد که وجود مبارک سیّدالشهداء(سلام الله علیه) سالی یک بار برای اهل بهشت تجلّی می کند سالی یک بار حالا ایشان از کجا گرفته نمی دانم، این چنین نیست که حالا هر کسی خواست در دنیا شیعه حضرت بود در آخرت بتواند خدمت حضرت برسد فرمود سالی یک بار برای اهل بهشت تجلّی می کند فرمود ما اینها را با الرّحمان محشور می کنیم لذا در تعبیرات دیگر این است که«لَهُمُ الْجَنَّةَ»بهشت برای اینهاست خب اینها که بالاتر از سلمان اند چطور، مرحوم محدّث قمی در سفینهالبحار از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نقل کرد که بهشت مشتاق سلمان است آنجا تعبیر به عشق دارد «إنّ الجنه لأعشَق لسلمان مِن سلمان للجَنّه»(۱۳)که کلمه ی عشق را مرحوم محدّث قمی در ذیل این روایت در سفینهالبحار نقل کرد خب، بهشت مشتاق اوست چرا، یک بیان نورانی از حضرت امیر در نهج البلاغه هست که هر فاعلی از فعل خودش بالاتر است درست است نماز عمود دین است آن صلاتی که عمود دین است حقیقت صلات است او البته از نمازگزار بالاتر است اما این نمازی که این شخص خاص به نام زید خوانده این زید از این نماز بالاتر

است «فاعل الخير خيرٌ مِنه»، «فاعلُ الشرّ شرٌّ مِنه»(۱۴)خب این خیر اثر اوست دیگر شأنی از شئون اوست این نمازگزار از این نماز بالاتر است البته حقیقت نماز که ستون دین است از خیلیها بالاتر است خب، بهشت محصول کار بهشتیهاست هر محصولی به آن محصِّلش علاقه مند است هر اثری به مؤثّرش مشتاق است لذا آن روایت را مرحوم محدّث قمی نقل می کند که بهشت به سلمان عاشق تر از سلمان به بهشت است معلوم می شود حشر اینها بالاتر از بهشت است دیگر لذا فرمود در این قسمت«یَوْمَ نحْشُرُ الْمُتَّقِینَ إِلَی الرَّحْمنِ وَفْداً»اینها سواره به پیشگاه ذات اقدس الهی می روند با این موکب همایونی

۱- (۲۵). سوره ی انشقاق، آیه ی ۱۹.

۲- (۲۶). سوره ی مریم، آیه ی ۹۵.

۳- (۲۷). سوره ی یس، آیه ی ۵۵.

۴- (۲۸). سوره ی طور، آیه ی ۲۵.

۵- (۲۹). سوره ی صافات، آیه ی ۴۴.

۶- (۳۰). سوره ی تغابن، آیه ی ۱۴.

۷- (۳۱). سوره ی کهف، آیه ی ۴۶.

۸- (۳۲). سوره ی مریم، آیه ی ۹۵.

۹- (۳۳). سوره ی فرقان، آیه ی ۴۴.

۱۰- (۳۴). سوره ی ق، آیه ی ۲۱.

۱۱- (۳۵). سوره ی حدید، آیه ی ۲۰.

۱۲- (۳۶). سوره ی توبه، آیه ی ۷۲.

۱۳- (۳۷). بحارالأنوار، ج۲۲، ص۳۴۱.

۱۴- (۳۸). نهج البلاغه، حکمت ۳۲.

بسا پیاده که آنجا سواره خواهد شد بسا سواره که آ نجا پیاده می آید

بسا امیر که آ نجا اسیر خواهد شد بسا اسیر که آنجا امیر خواهد بود

خب، فرمود:«يَوْمَ نحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمنِ وَفْداً * يَوْمَ نحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمنِ وَفْداً»قبلاً«إِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا»(۱)در ذیل آن آیه این قسمت بحث شد که وقتی کسی می خواهد تشنه است وارد چشمه بشود کنار چاه برود آب بگیرد می گویند وارِد که در سوره ی مبارکه ی «یوسف» داشت«فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ»(۲)آن که می رود به سراغ آب به او می گویند وارد«فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ»یا در جریان حضرت موسی(سلام الله علیه) که به مرز مدین رسید«وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ»(۳)انسانِ تشنه را می گویند وارد برای اینکه به سراغ آب می رود این هم که فرمود:«نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وِرْداً»یعنی عِطاشا اینها تشنه وارد جهنم می شوند آبش هم که«يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقاً»(۴)هنوز ــ معاذ الله ــ به لب نرسیده از شدّت حرارت پوست لب می ریزد«يَشْوِي»بُریان می کند«يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقاً»خب اینها این طور هستند همین کفار و مشرکین اند«وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وِرْداً»خب می ماند مسئله شفاعت آنها به برکت شفاعت می خواستند بگویند می گویند شفاعت حق است اما نه برای اینها هم شفیع باید مأذون باشد هم مشفوعٌ له باید مرتضی المذهب باشد«لاَ يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى»(۵)یعنی «إرتضی الله سبحانه و تعالی؟ دینه» هم مشفوعٌ له باید مرتضی المذهب باشد هم شفیع باید مأذون باشد کسی مالک شفاعت است که عهدی، اذنی، اجازه ای از طرف ذات اقدس الهی داشته باشد و این بتها و اصنام و اوثان که این چنین نیستندحالا روایتی را شما آقایان تحقیق کنید من فرصت مراجعه به آن منابع اصلی اش را نداشتم مخصوصاً فضلای قم اگر در محفل حضور دارند این روایت را تحقیق کنند ببینند این درست است این یا درست نیست در کتاب شریف کنزالدقائق ذیل همین سوره ی «مریم» جلد هشتم صفحه ی ۲۶۷ ایشان روایتی را از عیون الأخبار نقل می کند اینکه عرض می کنم بعید است برای اینکه قم که حرم اهل بیت بود از اول تا آخر وقتی اسلام را پذیرفت تشیّع را پذیرفت، ولی چون از عیون الأخبار اگر عیون الأخبار هم دارید جلد دوم صفحه ی ۲۸۶ و ۲۸۷ حدیث ششم این را نقل می کند ذیل همین«يَوْمَ نحْشُرُ الْمُتَّقِينَ»برای این است که بعضیها این چنین قرائت کردند «یوم یُحشر المتّقون» که مجهول خوانده شد «یوم یُساق المجرمون» که مجهول خوانده شد این قرائتی است حالا منظور آن قرائت نیست منظور این قصّه است که ایشان نقل می کنند از عیون الأخبار نقل کرد که «حدّثنا أبوعلی محمدبن أحمدبن یحیی المعاذی قال حدّثنا أبوعمرو محمدبن عبدالله الحَکمیّ الحاکم بنوقان قال خرج علینا رجلان مِن الری برساله بعض السلاطین بها إلی الأمیر نصیربن أحمد لبیخارا» آن کسی که در بخارا بود امیر بخارا نامه ای را از سلطان ری که مرکز حکومت بود دریافت می کرد سلطان ری نامه ای را به وسیله ی دو نفر فرستاده برای امیر بخارا فرستاد آن وقت مستحضرید که خراسان غربی، خراسان شرقی اینها یک پارچه بودند و همه جزء ایران بودند خب، «و کان أحدهما مِن أهل الری و الآخر مِن أهل القم و کان القمیُّ» این هم قُمّی درست است هم قُمی، قمّی با تشدید بر خلاف است برای اینکه قم تشدید ندارد اما در خصوص این نه اینکه «یاء» مشدّد باشد این را استثنائاً گفتند مشدّدش هم صحیح است «و کان القمی» «یاء» که «یاء» نسبت است مشدّد است همه جا اما قمّی گفتن مطابق با ادبیات نیست قمیّ نه قمّی اما در خصوص این گفتند تشدید مشدّد جایز است «و کان القمیّ علی المذهب الذی کان قدیماً» در این پرانتز دارد «بِقِم فی النصب» در بعضی از نسخه ها نیست و این خیلی بعید است که سابقه ی قم مثلاً، البته زمان امام حسن عسکری به بعد که حضرت نایب داشت و به دستور حضرت مسجد امام حسن عسکری ساخته شد و اینها بعد هم

که وجود مبارک حضرت فاطمه معصومه آمدند که یک دست شیعه بود اما حالا ـ قبلاً ـ در زمان امام رضا و قبل از امام رضا(سلام الله علیه) مثلاً غیر شیعه ی ناب در قم کسی بود یا نبود این را تحقیق کنید، تحقیق کنید یعنی تحقیق کنید نه اینکه این طور بگذرید چون محلّ ابتلای ماست «و کان القمیّ علی المذهب الذی کان قدیماً» اینجا در پرانتز دارد «بِقم فی النصب» خیلی بعید است خیلی یعنی خیلی «و کان الرازیّ متشیّعا» ری یک دست شیعه بود اینکه می بینید تهران بزرگ شد بی خود نیست من چند سال که تهران درس می خواندم مدرسه ی مروی عزاداری به عظمت عزاداری مردم تهران ندیدم اینها مردانه برای حسین بن علی هزینه می کنند و زنانه ضجّه می زنند نمی دانم شما دید عزاداری اینها، ناله ی اینها، آن شیونی که اینها می کِشند این طور من جایی ندیدم که کسی مردانه برای حسین بن علی هزینه کند و زنانه ضجّه بزند مردان بزرگسال مثل اینکه بچه شان را از دست دادند این طور گریه کردن این برکتش هم همین است. «و کان الرازیّ متشیّعا فلمّا بلغا بنیشابور قال الرازیّ للقمیّ ألا ـ نبدأ بزیاره الرضا(علیه السلام)» ما قبل از اینکه به طرف بخارا برویم مأموریتمان را انجام بدهیم می رویم طوس، مشهد، مرو حضرت را زیارت می کنیم و برمی گردیم «ثمّ نتوجّه إلی بخارا فقال القمیّ قد بعثنا سلطاننا برساله إلی الحضره ببخارا فلا یجوز لنا أن نَشتغل بغیرها» به بهانه ی اینکه ما مأموریم نامه را برسانیم دیگر از زیارت حضرت رضا(سلام الله علیه) منصرفش کرد این کار را بکنیم «حتّی نَفرغ منها» ما اول برویم نامه را بدهیم بعد، لذا این را قبول کرد آن اهل ری پیشنهاد قمی را قبول کرد «فقصدا بخارا» به طرف بخارا رفتند تا نامه را بدهند «و أدّیا الرساله» نامه سلطان ری را به امیر بخارا دادند حالا می خواهند برگردند در برگشت «و رجعا حتّی حاذیا طوس» به محاذات طوس رسیدند «فقال الرازیّ للقمیّ ألا تزور الرضا(علیه السلام) فقال خرجتُ مِن قم مُرجئاً لا ـ أرجع إلیها رافضیّاً» خیلی بعید است این حرف این را تحقیق کنید ببینید درست است یا درست نیست «قال» گفت حالا که نمی آیی پس من بروم «فسلّم الرازی أمتعته و دوابّه إلیه» گفت اینها را داشته باش من بروم خدمت زیارت حضرت و برگردم «و رَکب حماراً و قصد مشهد الرضا(علیه السلام) و قال لخدّام المشهد» آن روزها که این طور نبود که زائران این همه زیاد باشند و اینها «لخدّام المشهد» گفت «خلوا لی المشهد هذه اللیله ادفعوا الیّ مفتاحه» این شب من را تنها بگذارید کلید را بدهید من در را قفل می کنم در را می بندم صبح هم موقع سحر در را باز می کنم بگذارید امشب من تنها خدمت حضرت باشم «ففعلوا ذلک» این کار را کردند این رازی اهل تهران می گوید «فدخلتُ المشهد و غلّقتُ الباب أو غلقتُ البار و زُرت الرضا(علیه السلام) ثمّ قُمتُ عند رأسه و صلّیتُ ما شاء الله تعالی? و ابتدأت فی قرائه القرآن مِن أوّله» شروع کردم به خواندن قرآن «فکنتُ أسمع صوتاً بالقرآن کما أقرأ» هر آیه ای را که من می خواندم می بینم کس دیگر هم دارد می خواند «فقطعتُ صوتی» خواندنم را قطع کردم و دور مشهد را گَشتم آن ضریح مطهّر را گشتم ببینم چه کسی است که هر چه من می گویم او هم می گوید «و دُرت المشهد کلّه و طلبت نواحیه فلم أر أحدا فعُدتُ إلی مکانی و أخذت فی القرائه مِن أوّل القرآن فکنتُ أسمع الصوت کما أقرأ لا ـ ینقطع» هر چه من می خوانم او هم می خواند «فسکتُ هُنیئه» یک لحظه ساکت شدم «و أصغیتُ بأُذنی» خوب گوش دادم به طرف قبر «فإذا الصوت مِن القبر» دیدم با اینکه خودم بررسی کردم هیچ کس نیست اینجا که هر چه من می خوانم او بخواند خوب گوش دادم دیدم این صدا از طرف قبر در می آید «فکنتُ أسمع مِثل ما أقرأ حتّی بلغتُ آخر سوره مریم» به همین جا رسیدم «فقرأت«یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِینَ إِلَی الرَّحْمنِ وَفْداً»» من این طور خواندم همین طور که هست «فسمعتُ الصوت مِن القبر یوم یُحشر المتّقون إلی الرحمن وفدا و یُساق المجرمون إلی جهنّم وردا» من این را از قبر این طور شنیدم «حتّی خَتمتُ القرآ ن و خَتم» تا آخر قرآن را من تمام کردم و آن کسی هم که یعنی وجود مبارک حضرت هم آن را تمام کرد «فلمّا أصبحتُ رجعت الی نوقان فسألت مَن بها مِن المُقرئین» آ نها که علم القرائه بلد بودند در شهر سؤال کردم که آیا در سوره ی مبارکه ی «مریم»«یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِینَ»است یا «یوم یُحشر

المتّقون» به صیغه ی مجهول، قرائت کردم «فقالوا هذا فی اللّفظ و المعنی مستقیمٌ» این معنا درست است «لکنّا لا نعرف فی قرائه أحد» ما از هیچ کسی نشنیدیم «قال فرجعتُ إلی نیشابور فسألتُ مَن بها مِن المقرئین عن هذه القرائه فلم یَعرفها أحدٌ مِنهم» آنها هم می گفتند ما نه، «یوم یُحشر المتّقون» نشنیدیم «حتّی رجعتُ إلی الری فسألت بعض المُقرئین عن هذه القرائه فقلتُ مَن قرأ یوم یُحشر المتّقون إلی الرحمن وفدا و یُساق المجرمون الی جهنّم وردا» به من قاریان ری به من گفتند که «مِن أین جِئت بهذا» این را چه کسی خوانده از چه کسی یاد گرفتی چه کسی این طور خواند «فقلتُ وقع لـی احتیاج الی معرفتها فی أمرٍ حدث لی» داستانی برای من پیش آمد من می خواهم بدانم این قرائت درست است یا درست نیست دیگر آ ن راز را نگفتم «فقال» آن کسی که عالِم به این قرائت بود در ری به من گفت «هذه قرائه رسول الله(صلّی الله علیه و آله و سلّم) مِن روایه أهل البیت(علیهم السلام)» بعد «ثمّ استحکانی السبب الذی مِن أجله وسألتُ» فرمود حالا راز را بگو که چطور این قرائت غیر مشهور را که فقط از خود اهل بیت رسیده تو بلد شدی، «ثم استحکانی السبب الذی مِن أجله سألت عن هذه القرائه فقصصتُ علیه القصّیه و صحّت لی القرائه» این روایت خب برکات فراوانی دارد ولی آن قصّه را شما حتماً مخصوصاً فضلای قم از عیون الأخبار بررسی کنید.

ص: ۳۲۸

۱- (۳۹). سوره ی مریم، آیه ی ۷۱.

۲- (۴۰). سوره ی یوسف، آیه ی ۱۹.

۳- (۴۱). سوره ی قصص، آیه ی ۲۳.

۴- (۴۲). سوره ی کهف، آیه ی ۲۹.

۵- (۴۳). سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۸.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۸۳ تا ۹۵ سوره مریم ۸۸/۱۰/۲۱

.Your browser does not support the audio tag

« أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزّاً(۸۳)فَلاَ تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدّاً(۸۴)يَوْمَ نحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمنِ وَفْداً(۸۵)وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وِرْداً(۸۶)لاَّ يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمنِ عَهْداً(۸۷)وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً(۸۸)لَّقَدْ جِئْتُمْ شَيْئاً إِدّاً(۸۹)تَكَادُ السَّماوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدّاً(۹۰)أَن دَعَوْا لِلرَّحْمنِ وَلَداً(۹۱)وَمَا يَنبَغِي لِلرَّحْمنِ أَن يَتَّخِذَ وَلَداً(۹۲)إِن كُلُّ مَن فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمنِ عَبْداً(۹۳)لَقَدْأَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدّاً(۹۴)وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَهِفَرْداً(۹۵)»

چون سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکّه نازل شد و مطالب محوری سوَر مکّی اصول دین بود یعنی توحید و وحی و نبوّت بخشی از این آیات مربوط به جریان توحید است بخشی مربوط به نبوّت بخشی هم مربوط به معاد. مشرکان حجاز مبتلا بودند به وثنیّت و صنمیّت و گاهی معتقد بودند که فرشتگان فرزندان پروردگارند قرآن کریم همه ی این توهّمات و شبهات را ابطال کرد و ابطال می کند فرمود این بیراهه رفتنِ اینها و حرفهای بی دلیل گفتنِ اینها نشان آن است که شیطان اینها را آشفته کرده حرفهای شیطانی می زنند آن هم آشفته و این شیطان زدگی در اثر آن است که خود اینها رهبران الهی را رها کردند به دام شیطنت شیطان افتادند چون اینها به دام شیطنت شیطان افتادند ما بین اینها و بین شیطان رابطه برقرار کردیم شیطان را آزاد گذاشتیم به تعبیر مرحوم شیخ طوسی(رضوان الله علیه) در تبیان می فرماید وقتی که ما کلب معلَّم را برای گرفتن یک صید می فرستیم یعنی جلویش را باز می کنیم همین و این هم به عنوان کیفر هست نه کارِ ابتدایی پس این اضلال و این اغوا، اغوای کیفری است نه ابتدایی چون ابتدائاً خدای سبحان شیطان را برای کسی نمی فرستد. دو، خود آنها آمدند شیطان را به عنوان سرپرست پذیرفتند و ما هر چه نهی از منکر کردیم نپذیرفتند راه توبه را باز کردیم برنگشتند از آن به بعد بین اینها و بین شیاطین ما مانع را برداشتیم همین حد آن هم این کار اضلال کیفری است. این مطالب مبسوطاً در سوره ی مبارکه ی «اعراف» گذشت در سوره ی «اعراف» آیه ی ۲۷ و همچنین آیه ی ۳۰ این طور بود آیه ی ۲۷ سوره ی «اعراف» این است که« إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لاَيُؤْمِنُونَ»در غالب این موارد با اینکه ممکن بود یا ممکن هست ضمیر آورده بشودبه اسم ظاهر بسنده می کنند برای اینکه سنداین حرف باشدمی فرماید:« إِنَّاجَعَلْنَاالشَّيَاطِينَأَوْلِيَاءَلِلَّذِينَ لاَيُؤْمِنُونَ»که هم فعل مضارع است که مفید استمرار است و هم اسم ظاهر اینها چون هرگز ایمان نمی آورند این عدم ایمانشان مستمر است ما شیاطین را والیان اینها قرار دادیم بعد برای اینکه شفاف تر و روشن تر بشود می فرماید آنها این را به عنوان ولیّ قبول کردند ما هم راه را باز گذاشتیم در آیه ی سی می فرماید:« فَرِيقاً هَدَى وَفَرِيقاً حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلاَلَهُ»چرا، چون« إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ اللّهِ»اینها خدا و رهبران الهی را عمداً رها کردند تحت ولایت شیطان در آمدند شیطان را به عنوان والی پذیرفتند دلیل ذکر می کند می گوید« إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ اللّهِ»چون اینها« اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا»این را قبول نکردند ما برای اینها اولیا فرستادیم گفتیم« إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ»قبول نکردند خودشان شیاطین را به عنوان اولیا اتّخاذ کردند ما هم به تعبیر مرحوم شیخ طوسی بین اینها و بین این کلب معلّم مانع را برداشتیم همین،« إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ اللّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُهْتَدُونَ»چون

این چنین است فرمودمااینهارادرقیامت به طرف جهنم سوق می دهیم« یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِینَ إِلَی الرَّحْمنِ وَفْداً»که جمع وافد است« وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِینَ إِلَی جَهَنَّمَ وِرْداً»در بحثهای روایی روایات فراوانی از فریقین نقل شده است تنها مربوط به ما شیعه ها نیست از شیعه و سنّی روایات نقل شده است که آن« وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِینَ إِلَی جَهَنَّمَ وِرْداً»برای پیروان علی بن ابی طالب(سلام الله علیه) است« وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِینَ إِلَی جَهَنَّمَ وِرْداً»برای اعدای این خاندان است. خب، بعد فرمود شما اینها را به عنوان شفیع قرار دادید البته به قیامت که معتقد نبودند حالا- در قیامت اگر بخواهید از کمک این بتها بهره ای بگیرید و طرْفی ببندید اینها مالک شفاعت نیستند هیچ، نه هیچ کسی بدون اذن خدا حقّ شفاعت دارد که بشود شافع نه کسی که مرضیّ المذهب نیست می تواند مشفوع له باشد کسی مشفوع له است که «ارتضی الله دینهم»،« لاَ یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَی»یعنی «ارتضی دینه» اینکه در تعقیبات بعضی از نمازها می خوانیم «رضیتُ بالله ربّا و بمحمدٍ(صلّی الله علیه و آله و سلّم) رسولاً و نبیّا و بعلیٍّ اماما» و همچنین اولادش هم به ولا-یت اینها به عنوان امامت اعتراف داریم ما راضی هستیم به ولایت اینها و خدا هم راضی است به ولایت اینها ما می شویم مرتضی المذهب لذا امید شفاعت داریم« لاَ- یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَی»درباره ی دیگران این چنین نیست فرمود:« لَّا یَمْلِکُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ»که گفتند این« مَنِ»محلاً منصوب است استثنایش هم منقطع است این« لَّا یَمْلِکُونَ»ضمیر به آن آلهه ی مشرکین برمی گردد آنها حقّ شفاعت ندارند فقط کسی حقّ شفاعت دارد که عندالله عهدی را داشته باشد خدای سبحان به او اذن داشته باشد اگر او بخواهد شافع باشد باید خدا اذن بدهد چون« مَن ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»اگر بخواهد مشفوع له باشد باید مرتضی المذهب باشد که« لاَ یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَی»این« مَنِ»می شود استثنایش منقطع« لَّا یَمْلِکُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمنِ عَهْداً»که یکی از مصادیق عهد همان وصیّت است که انسان هنگام مرگ آن جمله هایی که در تفسیرهایی روایی مثل کنزالدقائق اینها این وصیت نامه که انسان می گوید خدایا من به وحدانیت تو و نبوّت پیغمبر ولایت اهل بیت شهادت می دهم اینها رادروصیت ذکرمی کندحاجاتش هم ذکرمی کند.

ص: ۳۲۹

پرسش:...

پاسخ:آخرچون آنهااین آلهه رابه عنوان شفعاءقبول داشتندبحث در شفاعت متّقین و مجرمین و اینها نبود بحث در این بود که اینها اتّخذوا بتها را« وَاتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِّیَکُونُوا لَهُمْ عِزّاً»چون آنها آلهه را به عنوان« مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِیُقَرِّبُونَا إِلَی اللَّهِ زُلْفَی»(۱)یک،« هؤُلاَءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ»(۲)دو، اخذ کرده بودند« لِّیَکُونُوا لَهُمْ عِزّاً»خدا می فرماید اینها که مالک شفاعت نیستند چون درباره ی متّقین و مجرمین و امثال ذلک سخن از شفاعت نبود که اینها شفیع باشند خب،« وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً»جریان شریک بودن یک مطلب است جریان اتّخاذ ولد مطلب دیگر است. مشرکین قائل بودند که خدای سبحان فرزندی اتّخاذ کرده است بین اینها هم تفاوت در مرتبه هست یا تفاوت در درکات هست بعضیها قائل بودند برای خدا ابن هست، بعضی قائل بودند برای خدا بنت هست، بعضی قائل بودند که خدا ولد اتّخاذ کرده آنها که قائل بودند که خدا ولد اتّخاذ کرده سخن از ابن و بنت نداشتند توهّمی داشتند که احیاناً در این کارهای بودائیها و هندوها اتّخاذ ولد، او از لاهوت منشعب شده این حرفها کم و بیش در بین اینها هست ولد غیر از ابن است، ولد غیر از بنت است اتّخاذ ولد چیز دیگر است اما آنها که قائل به ابن و بنت بودند خدای سبحان می فرماید:« لَمْ تَکُن لَهُ صَاحِبَةٌ»آو که همسر ندارد تا فرزند داشته باشد و مانند آن، ملائکه را بنات الله می پنداشتند و موحّدان آنها یعنی کسانی که به اصل وحی و نبوّت معتقد بودند مثل مسیحیها و یهودیها عُزیر را پسر

خدا می دانستند یا مسیح را _ معاذ الله _ پسر خدا می دانستند ولی این معنا در حجاز رواج نداشت در مکه رواج نداشت اگر هم بود بسیار کم بود یهودی که قائل باشد که خدای سبحان عزیر را پسر خود قرار داد یا مسیحی که قائل باشند که خداوند عیسی را پسر خود قرار داد در حجاز در مکه حرف رایج نبود حرف رایج مکه وثنیّت و صنمیّت آن آلهه بود از یک سو و اینکه فرشته ها بنات الله اند از سوی دیگر. فرمود اینها« قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً»که ملائکه مثلًا بنات الله اند در بخشهایی از سوره ی ممبارکه ی «انعام» آمده است که اینها« خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ»آیه ی صد سوره ی مبارکه ی«انعام»ایناست که« وَجَعَلُوالِلّهِشُرَكَاءَالْجِنَّ»که این« الْجِنَّ»منصوباست تا مفعولدوم« جَعَلُوا»باشد« جَعَلُوا»مشرکین« لِلّهِ»چه چیزیرا،« شُرَكَاءَ»را« الْجِنَّ»همین جن را شریک خدا قرار دادند. خب، در حالی که« وَخَلَقَهُمْ»خدای سبحان اینها را خلق کرده« وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ»اینها اختلاف کردند بافتند و جعل کردند و اختلاف کردند اِفک کردند برای خدا پسرانی، برای خدا دخترانی _ معاذ الله _ آوردند جاهلانه این حرفها را زدند« سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَصِفُونَ»پس برخیها اصل شرک را دامن زدند برخیها فرشتگان را دختر خدا دانستند برخیها عزیر را پسر خدا، برخیها مسیح را پسر خدا _ معاذ الله _ دانستند منتها آن کفر رایج در مکه شرک بود از یک سو، و فرشتگان را دختران خدا دانستن از سوی دیگر بود که محلّ ابتلای آن روز مردم مکه بود فرمود:« وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً * لَّقَدْ جِئْتُمْ شَيْئاً إِدّاً»یک کار بسیار زشت و منکر عظیمی را شما در آوردید و گفتید و نشان دادید که« تَكَادُ السَّماوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدّاً»نزدیک است یا اراده می کند آسمان از بس که این کار و این حرف زشت است آسمان متلاشی بشود، زمین متلاشی بشود، کوهها فروپاشیده بشوند این است. وجود مبارک زینب کبرا(سلام الله علیها) هم در کوفه وقتی خطبه می خواند همین جمله ها را می فرمود برای اینکه مسئله ی ولایت در کنار توحید این کار است کاری که اینها در کربلا کردند از همین قبیل است که« تَكَادُ السَّماوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدّاً». خب، این کار را کردید حالا_ یا «كادَ» به معنی «قَرُبَ» است یا «کاد» به معنای «أراد» است که دو وجه گفته شد که در جریان« كذلک كدنا ليوسف»ذکر شد. چرا آسمان نزدیک بود متلاشی بشود و زمین شکافته بشود و سلسله ی جبال در هم بریزد، برای اینکه« أَن دَعَوْا لِلرَّحْمنِ وَلَداً»برای خدا فرزند قائل شدند او منزّه از این کار است سراسر جهان بردگان الهی، مخلوقان الهی اند« وَمَا يَنبَغِي لِلرَّحْمنِ أَن يَتَّخِذَ وَلَداً»کلمه ی« يَنبَغِي»در تعبیرات فقهی بر معنای غیر الزامی هم به کار برده می شود ولی در قرآ کریم و موارد دیگر هر جا هست برای موارد امتناعی است حالا یا امتناع ذاتی یا امتناع عادی نظیر« لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَن تُدْرِكَ الْقَمَرَ»یا اینجا« وَمَا يَنبَغِي لِلرَّحْمنِ أَن يَتَّخِذَ وَلَداً»که اینجا محالِ بالذّات است آنجا محال بالغیر کلمه ی« مَا يَنبَغِي»در مورد محال به کار برده شد« وَمَا يَنبَغِي لِلرَّحْمنِ أَن يَتَّخِذَ وَلَداً»برای اینکه« إِن كُلُّ مَن فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمنِ عَبْداً»اگر همه ی موجودات بردگان خدای اند چگونه ممکن است کسی شریک خدا بشود، چگونه ممکن است کسی فرزندخداباشدومانندآن.

۱- (۱).سوره ی زمر،آیه ی۳.

۲- (۲).سوره ی یونس،آیه ی۱۸.

پرسش:...

پاسخ: چون آخر اینها به الله و به الرحمن معتقد بودند خدا را به اسمای دیگر نمی شناختند« قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَیّاً مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُالْحُسْنَی»معمولاًاینهایرازالله،غیرازالرحمن به عنوان رب ومانندآن نمی پذیرفتند.

حالا امروز که ۲۵ محرّم است طبق برخی از نقلها مربوط به رحلت وجود مبارک امام سجاد(صلوات الله و سلامه علیه) است ما معمولاًـ رحلت آن حضرت را دوازده محرم مثلاًـ می دانیم و آنها برابر آن عمل شده حالا تمام این بحثها بالأخره این ثوابش کمتر از ثواب یک روضه خوانی نیست تمام این بحثها را همه مان هدیه می کنیم می گوییم «یا مَنْ یَقْبَلُ الْیَسیرَ وَیَعْفُو عَنِ الْکَثیرِ اقْبَلْ مِنِّی الْیَسیرَ وَاعْفُ عَنِّی الْکَثیرَ» همه ی این ثوابها را به روح مطهّر وجود مبارک امام سجاد اهدا می کنیم. بحث ما هم در این قسمتهای اخیر سوره ی مبارکه ی «مریم» فرق بین تکاثر و کوثر بود آنها گرفتار« أَحْسَنُ أَثَاثاً وَرِءْیاً»(۱)بودند که بحثهای فراوانی را در همین زمینه آیات داشت به همین مناسبت یک چند جمله ی نورانی از صحیفه ی سجادیه وجود مبارک امام سجاد قرائت کنیم که این هم ثوابش نثار روح مطهّر آن حضرت باشد نه تنها در جاهلیّت افرادی بودند که مسائل تکاثر را، مسائل زَر و زور را، مسائل مال را معیار ارزش می پنداشتند در اعصار دیگر قبل از جاهلیّت، بعد از جاهلیّت در اعصار بعدی عصر کنونی کسانی هم پیدا می شوند که همین مشکل جدّی را دارند. وجود مبارک امام سجاد(صلوات الله و سلامه علیه) در دعای ۳۵ صحیفه ی سجادیه به این صورت می فرمایند وقتی که اصحاب دنیا را می دید کسانی که وضع مالی شان خوب است و در رفاه اند می دید این جمله ها را عرض می کرد به خدا «الْحَمْدُ لِلَّهِ رِضًی بِحُکْمِ اللَّهِ شَهِدْتُ أَنَّ اللَّهَ قَسَمَ مَعَایِشَ عِبَادِهِ بِالْعَدْلِ» خدا عادلانه معیشتها را و مسائل مالی را تقسیم کرد عدل هم معنایش این است که هر کسی را برابر استحقاقش، لیاقتش، قابلیّتش عطا بکند «وَ أَخَذَ عَلَی جَمِیعِ خَلْقِهِ بِالْفَضْلِ» در هنگام بخشش عدالت را رعایت کرد کسی را بیشتر از دیگری نداد در هنگام پاداش ببیند که اینها چه کردند با فضل معامله می کند بالأخره خدای سبحان به همه امکانات را علی السویه داد علی السویه معنایش این نیست که کسی که استعداد بیشتری دارد با کسی که استعداد کمتری دارد یک اندازه داد برخیها هستند که مال را تلف می کنند، برخیها هستند که مال را منشأ تولید قرار می دهند با او برکات فراوانی نصیب جامعه می کنند هر کسی را برابر آن استعداد و لیاقتی که دارد به او عطا کرده است که «الناس معادن کمعادن الذهب والفضّه» پس در توزیع عدالت را رعایت کرده اگر گفتند شما عادلانه تقسیم بکنید یعنی هر کس هر اندازه استعداد دارد به او بدهید عدالت غیر از مساوات است همین مثالهای معروف اگر درختی یک هفته اگر به او آب نرسد خودش را تأمین می کند هفته ای یک بار آب برای او کافی است با یک برگ گُلی که تازه کاشتند این هر روز باید آب بخورد اگر کسی مساوات بکند هر روز آب بدهد این بی جاست، هفته ای یک بار آب بدهد باز هم بی جاست بلکه آ ن درخت را باید هفته ای یک بار این برگ گُل را باید هر روز آب بدهد این طور نیست که مساوات با عدالت یکی باشد، مواسات با عدالت یکی باشد عدالت چیز دیگر است مساوات و مواسات چیز دیگر است منتها اصل عدل است مساوات و مواسات را برابر با عدل باید هماهنگ کرد نه اینکه عدل را با مساوات هماهنگ بکنیم. خب، در هنگام دادن امکانات عدل را رعایت کرده وقتی حسابرسی می خواهد بکند با فضل رفتار می کند نه با عدل اگر با عدل رفتار بکند بسیاری از ماها مشکل جدّی پیدا می کنیم برای اینکه باید نعمت را به جا مصرف بکنیم نکردیم اما با فضل که با ما رفتار بکند صرف نظر می کند اینکه در دعاها عرض می کنیم «اللهم عاملنا بفضلت و لا تعاملنا بعدلک» همین است لذا وجود مبارک امام سجاد عرض می کند که «أَنَّ اللَّهَ قَسَمَ

مَعَایِشَ عِبَادِهِ بِالْعَدْلِ وَ أَخَذَ عَلَی جَمِیعِ خَلْقِهِ بِالْفَضْلِ» مطلب بعدی عرض می کند «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ لَا تَفْتِنِّی بِمَا أَعْطَیْتَهُمْ وَ لَا تَفْتِنْهُمْ بِمَا مَنَعْتَنِ» خدایا خیلی از چیزهاست که به دیگران دادی به ما ندادی، خیلی از چیزهاست که به ما ندادی به دیگران دادی، نه ما از داشتنِ دیگران در فتنه بیفتیم که حسد بورزیم نه آنها از نداشتن ما در فتنه بیفتند که فخرفروشی کنند هم آنها را نجات بده هم ما را نجات بده. «وَ لَا تَفْتِنِّی بِمَا أَعْطَیْتَهُمْ وَ لَا تَفْتِنْهُمْ بِمَا مَنَعْتَنِ» خب یعنی چه؟ فرمود: «وَ لَا تَفْتِنْهُمْ بِمَا مَنَعْتَنِی فَأَحْسُدَ خَلْقَکَ وَ أَغْمَطَ حُکْمَکَ» اگر من گرفتار فتنه بشوم در اثر اینکه به آنها دادی نسبت به اینها حسادت می ورزم یک، نسبت به شما بی ادبی می کنم دو، که چرا به او دادی به من ندادی این دو خطر برای من هست «فَأَحْسُدَ خَلْقَکَ وَ أَغْمَطَ حُکْمَکَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ طَیِّبْ بِقَضَائِکَ نَفْسِی» من را یک آدم طیّب و طاهر قرار بده یک آدمی که اهل زباله است هر روز باید او را شستشو بکنی اما وقت طیّب و طاهر باشد این دیگر هم خودش معطّر است هم فضا را معطّر می کند «وَ وَسِّعْ بِمَوَاقِعِ حُکْمِکَ صَدْرِی» به من شرح صدر عطا بکن «وَ هَبْ لِیَ الثِّقَةَ» به من آن طمأنینه را عطا بکن «لِأُقِرَّ مَعَهَا بِأَنَّ قَضَاءَکَ لَمْ یَجْرِ إِلَّا بِالْخِیَرَهِ» آن دیدِ وسیع را به من بده من گذشته را ببینم، آینده را ببینم بعضیها هستند که وضع مالی شان خوب است اما آدم نمی داند که پدرانشان در کمال فقر به سر بردند بعضیها هستند که وضع مالی شان مناسب نیست دیگر نمی داند که آباء و اجدادشان در کمال نعمت بودند شکرگزاری نکردند بچه ها به این زحمت افتادند آدم یک مقطع را که ببیند از گذشته و آینده بی خبر باشد داوریِ نابه جا دارد. «وَ اجْعَلْ شُکْرِی لَکَ عَلَی مَا زَوَیْتَ عَنِّی أَوْفَرَ مِنْ شُکْرِی إِیَّاکَ عَلَی مَا خَوَّلْتَنِی» خدایا خیلی از چیزها را به من ندادی که مصلحت من نبود که من بدهی که اگر به من می دادی من گرفتار می شدم من شکرم نسبت به آنچه ندادی بیشتر باشد نسبت به آنچه به من دادی برای اینکه آنچه به من ندادی مصلحت من بود که به من ندادی منظورم این جمله است که با آیاتی که محلّ بحث است« أَحْسَنُ أَثَاثاً وَرِءْیاً»هماهنگ است که این چند جمله را مقدمه این قرار دادیم و آن این است عرض کرد «وَ اعْصِمْنِی مِنْ أَنْ أَظُنَّ بِذِی عَدَمٍ خَسَاسَةً أَوْ أَظُنَّ بِصَاحِبِ ثَرْوَةٍ فَضْلًا فَإِنَّ الشَّرِیفَ مَنْ شَرَّفَتْهُ طَاعَتُکَ وَ الْعَزِیزَ مَنْ أَعَزَّتْهُ عِبَادَتُکَ» عرض کرد خدایا! مرا معصوم، محفوظ، مصون نگه بدار از این دیدِ بد که معیار ارزش را ثروت و تکاثر بدانم خدایا! مبادا طوری باشم که کسی وضع مالی اش خوب است او را شریف بدانم، کسی که وضع مالی اش خوب نیست او را شریف ندانم این فکر، فکر بدی است من به تو پناه می برم از این فکر که مشکل جامعه ما همین است دیگر می بینید دعای امام سجاد تنها در این نیست که خدایا گناهان مرا بیامرز این جزء بهترین مسائل ارزشی است «وَ اعْصِمْنِی مِنْ أَنْ أَظُنَّ بِذِی عَدَمٍ خَسَاسَةً أَوْ أَظُنَّ بِصَاحِبِ ثَرْوَةٍ فَضْلًا فَإِنَّ الشَّرِیفَ مَنْ شَرَّفَتْهُ طَاعَتُکَ وَ الْعَزِیزَ مَنْ أَعَزَّتْهُ عِبَادَتُکَ» این برهان است دیگر این «إنّ» و «أنّ» و دلیل ذکر کردن است شما می بینید این سه جمله ای که از وجود مبارک حضرت امیر نقل شده است «إلهی کفی بی عزّاً أن أکون لک عبدا و کفی بی فخراً أن تکون لی ربا أنت کما اُحبّ فاجعلنی کما تحب» همین جمله در این سلسله ی اهل بیت عصمت و طهارت به تعبیرات گوناگون آمده عرض کرد خدایا شریف آن است که در بردگی تو عابد تو باشد تو را بپرستد عزیز آن است که تو مُطاع و معبود او باشی «وَ اعْصِمْنِی مِنْ أَنْ أَظُنَّ بِذِی عَدَمٍ خَسَاسَةً أَوْ أَظُنَّ بِصَاحِبِ ثَرْوَةٍ فَضْلًا فَإِنَّ الشَّرِیفَ مَنْ شَرَّفَتْهُ طَاعَتُکَ وَ الْعَزِیزَ مَنْ أَعَزَّتْهُ عِبَادَتُکَ فَصَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ مَتِّعْنَا بِثَرْوَةٍ لَا تَنْفَدُ» خدایا به ما کوثر بده نه تکاثر چیزی که نفادپذیر نباشد از بین نرود نَفاد، چه چیزی نفادپذیر نیست آنچه عندالناس است نفادپذیر است دیگر چون« مَا عِندَکُمْ یَنفَدُ»چیزی که نفادپذیر نیست برابر آیه ی سوره ی «نحل» این است« مَا عِندَکُمْ یَنفَدُ وَمَا عِندَ اللَّهِ بَاقٍ»ما را عنداللهی کن «وَ مَتِّعْنَا بِثَرْوَةٍ لَا تَنْفَدُ وَ أَیِّدْنَا بِعِزٍّ لَا یُفْقَدُ» ما را عزیزِ باجهت بکن نه عزیز بی جهت، عزیز بی جهت کسی بشود طولی نمی کشد که اوضاع برمی گردد اما عزیز باجهت باشد همیشه عزیز است چه در دنیا، چه در آخرت، چه در قیامت. «وَ أَیِّدْنَا بِعِزٍّ لَا یُفْقَدُ» ما را طرزی بکن که ابدی بیندیشیم نه زودگذر فکر بکنیم ما به فکر کالای

نَمیر باشیم در جاهلیّت این رواج داشت الآن هم شما می بینید کم و بیش در بعضی از افکار این هست قبلاً ظروف مِسی را می گفتند مِلک نَمیر روستاها در رژیم ارباب و رعیتی آن زمینهای کشاورزی را می گفتند سرمایه ی نَمیر در سوره ی مبارکه ی «کهف» این بحثش گذشت که در جاهلیّت کهنه هم همین را می گفتند که« مَا أَظُنُّ أَن تَبِیدَ هذِهِ أَبَداً»وقتی وارد آن باغ شد گفت این دیگر مِلک نَمیر است «بادَ» یعنی «هَلک»، «یَبید» یعنی «هلک»« مَا أَظُنُّ أَن تَبِیدَ هذِهِ»یعنی این دیگر مِلک نمیر است بعد طولی نکشید که بساطش برچیده شد در اینجا وجود مبارک امام سجاد عرض می کند خدایا! «وَ اسْرَحْنَا فِی مُلْکِ الْأَبَدِ» که ما آنجا در آن میدان وسیع سَرح داشته باشیم قدم بزنیم معیشت داشته باشیم «إِنَّکَ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الَّذِی لَمْ تَلِدْ وَ لَمْ تُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَکَ کُفُواً أَحَدٌ» که این بخش هم در آن مسئله ی «وَ اعْصِمْنِی مِنْ أَنْ أَظُنَّ» ارتباط مستقیم دارد با آیات یکه قبلاً خوانده شد« أَحْسَنُ أَثَاثاً وَرِءْیاً»(۲)هم ذیل این دو آیه ۳۵ که فرمود: «إِنَّکَ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الَّذِی لَمْ تَلِدْ وَ لَمْ تُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَکَ کُفُواً أَحَدٌ» با آیاتی که امروزتلاوت شده که ثواب همه ی این ادعیه و اذکاروآیات به روح مطهّرامام سجاد(صلوات الله و سلامه علیه).

۱- (۳).سوره ی مریم،آیه ی۷۴.

۲- (۴) . سوره ی مریم، آیه ی ۷۴.

«والحمدلله ربّ العالمين»

آیات ۸۳ تا ۹۵ سوره مریم ۸۸/۱۰/۲۲

Your browser does not support the audio tag.

«أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزّاً (۸۳) فَلاَ تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدّاً (۸۴) يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمنِ وَفْداً(۸۵)وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وِرْداً(۸۶)لاَّ يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمنِ عَهْداً (۸۷) وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً (۸۸) لَّقَدْ جِئْتُمْ شَيْئاً إِدّاً(۸۹)تَكَادُ السَّماوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدّاً (۹۰) أَن دَعَوْا لِلرَّحْمنِ وَلَداً (۹۱) وَمَا يَنبَغِي لِلرَّحْمنِ أَن يَتَّخِذَ وَلَداً (۹۲) إِن كُلُّ مَن فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمنِ عَبْداً (۹۳) لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدّاً (۹۴) وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْداً (۹۵)»

چون سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکّه نازل شد و عناصر محوری سوَر مکّی اصول دین بود و توحید و وحی و نبوّت و معاد جزء مهم ترین مسائل آن روز بود ذات اقدس الهی این اصول را با بیانهای گوناگون ارائه می کند گاهی از راه علل گاهی از راه علائم گاهی از راه اهداف تشریح می کند. جریان بت پرستی را هم از راه برهان محال می داند و هم از نظر وجدان کارِ لغوی می داند از نظر برهان مستحیل است برای اینکه یک موجود ممکن حافظ هستی خود نیست چه رسد به اینکه مشکل دیگری را حل کند از نظر لغو بودن می فرماید شما اگر این بتها صنم و وثن را تکریم می کنید باید برای فایده ای باشد اینها«اتَّخَذُوا»آلهه را«مِن دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِّيَكُونُوا لَهُمْ عِزّاً»(۱)تا اینکه وسیله ی عزّت اینها باشد گاهی تعبیر می کنند که«هؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ»(۲)، گاهی تعبیر می کنند«وَمَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى»(۳)و منظور آنها از این تقرّب، تقرّب دنیایی است زیرا به آخرت معتقد نیستند مقصود آنها از شفاعت، شفاعت در دنیا و مسائل رفاهی است برای اینکه اینها به بهشت و جهنم و قیامت معتقد نیستند اینها می گویند انسان با مُردن می پوسد و خبری نیست«ءَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَاباً وَعِظَاماً ءَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ»(۴)پس منظورشان از شفاعت مسائل دنیاست، منظورشان از تقرّب مسائل دنیاست، منظورشان از این عزّت، عزّت دنیاست آن گاه ذات اقدس الهی تحلیل می کند که همه ی امور به دست خالق آنهاست از غیر خدا کاری ساخته نیست در طیّ این یک صفحه هشت بار نام مبارک«الرَّحْمنِ»را می برد چون اینها به«الرَّحْمنِ»معتقد بودند چه اینکه به الله هم معتقد بودند اما در ربوبیّت شک داشتند سرّ اینکه در یک صفحه هشت بار کلمه ی نورانی«الرَّحْمنِ»را به کار می برد برای اینکه اینها را متوجّه کند کار به دست«الرَّحْمنِ»است و لاغیر و این حرفهایی که شما می زنید این شیطان آمده در شما اثر گذاشته این کلب معلَّم شما را گاز گرفته ناله تان بلند شد اگر کسی می گوید آخ، معلوم می شود که سگ او را گاز گرفته فرمود این حرفی که اینها می زنند یا فحشی که اینها می دهند معلوم می شود کسی اینها را گزیده اینکه حرفِ عالمانه نیست محقّقانه نیست یک حرفِ خلاف است بدگویی است، زشت گویی است حرفی است که عِدّ است، قول منکر است معلوم می شود کسی اینها را گاز گرفته و این همان کلب معلّم است. خب،«أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزّاً»مار گزیده چطور می پیچد یا سگ گزیده چگونه ناله می زند یک انسانِ سگ شناس می فهمد این شخص را سگِ هار گزیده فرمود تو نمی بینی اینها چطور داد می کِشند، چطور عربده می کشند، اینها چه دارند می گویند همه که این حرفها را نمی شناسند که«أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزّاً»این تعلیق حکم بر وصف که مُشعر به علیّت است هم در بخش اثبات

است هم در بخش نفی یک وقت می گوینـد «أکرم زیـداً» سؤال می کننـد چرا، می گویند «لأنّه عالمٌ» اما یک وقت می گویند «أکرم العـالِم» دیگر سؤال نـدارد یـک وقت می گوینـد «أهِن زیـداً» جای سؤال است که چرا اهانت بشود گاهی گفته می شود «أهن الظالم» خب دیگر سؤال نـدارد اینکه می فرماید:«عَلَی الْکَافِرِینَ»دیگر سؤال ندارد هم علّتش ذکر می شود هم از مشـرک و غیر مشـرک است لـذا به ضـمیر اکتفـا نکرده. در سوره ی مبـارکه ی «اعراف» که دو آیه قبلاً ـ به آن اشاره شـد ناظر به همین است در سـوره ی مبـارکه ی «اعراف» آیه ی ۲۷ و آیـه ی ۳۰ نـاظر به همین است که مـا شـیاطین را اولیای اینها قرار دادیم«إِنَّا جَعَلْنَا الشَّیَاطِینَ أَوْلِیَاءَ لِلَّذِینَ لاَیُؤْمِنُونَ»این فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد اینها که قبلاً ایمان نیاوردنـد الآ ن مؤمن نیتسـند آینده هم ایمان ندارند اینها تحت ولایت شیطان اند برای اینکه«إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّیَاطِینَ أَوْلِیَاءَ»به تعبیر مرحوم شیخ طوسی در تبیان ما بین شـیاطین و بین این کفّار حجاب را برداشتیم مانع را برداشتیم این سگِ بسـته را باز کردیم خب این به سراغ آنها می رود دیگر مـا که سـگ را فرسـتادیم این کلب معلّم مـا ابتـدائاً کسـی را آسیب نمی رسانیم«إِنَّا جَعَلْنَا الشَّیَاطِینَ أَوْلِیَاءَ لِلَّذِینَ لاَـیُؤْمِنُونَ»نه «للـذین لم یؤمنوا»«لِلَّذِینَ لاَـیُؤْمِنُونَ»این فعل مضارع است و دلالت بر اسـتمرار دارد و اصـلاً ایمان نمی آورنـد چه اینکه آیه سـی همـان سوره ی مبارکه ی «اعراف» هم این بود که«إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّیَاطِینَ أَوْلِیَاءَ مِن دُونِ اللّهِ»در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» که بحثش قبلاً گـذشت عنـدالاحتجاج یوم القیامه وقتی اینها از شـیاطین کمک می خواهند شـیطان می گوید«مَّا أَنَا بِمُصْرِخِکُمْ وَمَا أَنتُمْ بِمُصْرِخِیَّ»[(۵)](#)نه من مشکل شما را حل می کنم نه شما مشکل مرا حل می کنید نه من صریخ شما هستم نه شما صریخ من هستید«لاَ تَلُومُونِی وَلُومُوا أَنفُسَکُم»من که شما را نخواستم فقط دعوت نامه نوشتم می خواستید نیایید انبیا دعوت نامه نوشـتند اولیا دعوت نامه نوشـتند فطرت دعوت نامه نوشـته عقل دعوت نامه نوشته می خواستید آن طرف بروید«لاَ تَلُومُونِی وَلُومُوا أَنفُسَکُم»[(۶)](#)در آنجا ذات اقدس الهی داوری می کند که هیچ ولایتی شیطان بر کسـی ندارد الاّ بر کسانی که او را ولیّ خود قرار دادنـد همین، اینها اول تولّی کردند رفتند در حوزه ی شـیطنت او را به عنوان والی پذیرفتند بعد از این به بعد شـیطان سرپرست آنها شـد اینجا هم در آیه ی سـی سوره ی مبارکه ی «اعراف» می فرمایـد:«إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّیَاطِینَ أَوْلِیَاءَ»ما گفتیم«إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ»[(۷)](#)و کـذا و کذا، گفتیم«أَطِیعُوا اللّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ»[(۸)](#)همه ی اینها را گفتیم اینها در بین اولیای الهی اینها را رها کردنـد«نَبَذَ فَرِیقٌ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ کِتَابَ اللّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ»[(۹)](#)آمدند تحت ولایت شیطان، پس اگر در آیــه ی ۲۷ سـوره ی «اعراف» فرمود:«إِنَّا جَعَلْنَا الشَّیَاطِینَ أَوْلِیَاءَ لِلَّذِینَ لاَـیُؤْمِنُونَ»به اسـتناد همـان آیه ی سـی سوره ی «اعراف» که«إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّیَاطِینَ أَوْلِیَاءَ»این جعلِ پاداشـی و کیفری است در حقیقت نه جعل ابتدایی، ابتدائاً ذات اقدس الهی شیطان را ولیّ هیـچ کس قرار نمی دهـد شـیطان هیـچ حقّی ندارد فقط وسوسه کردن. خب، در اینجا فرمود اینها به سوء اختیار خودشان به طرف شـیطان رفتنـد شـما حالا خیلی عجله نکن برای اینکه اینها یک چند روزی هسـتند اتمام حجّت بشود«لِیَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَن بَیِّنَهٍ»[(۱۰)](#)بشود بعـد ما اینها را می گیریم«فَلَا تَعْجَلْ عَلَیْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدّاً»ما یک روزشـمار داریم، نفس شـمار داریم همه ی اینها را بررسـی می کنیم وقتی به پایان رسـید خب اینها را می گیریم در پایان سوره ی مبارکه ی «فاطر» آنجا می فرماید:«لَا تَسْتَعْجِل لَهُمْ»[(۱۱)](#)در بخشـهای دیگر فرمود:«وَلَا تَسْتَعْجِل لَهُمْ»عجله نکن ما اینها را در فرصت مناسب در پایان سوره ی مبـارکه ی «احقاف» آیه ی ۳۵ این است«فَاصْبِرْ کَمَا صَبَرَ أُوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِل لَهُمْ»چه عجله ای است بالأخره اینها چند روزی حالا هشـتاد سال یا صد سال این هشتاد سال یا صد سال نسبت به صحنه ی قیامت «کحلقهٍ فی فلات» است«وَلَا تَسْتَعْجِل لَهُمْ کَأَنَّهُمْ یَوْمَ یَرَوْنَ مَا یُوعَدُونَ لَمْ یَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَهً مِن نَهَارٍ»مثل اینکه یک لحظه در دنیا بودند هشتاد سال یا صد سال نسبت به آن ابدی که در صحنه ی قیامت می بینند بیش از یک لحظه نیست لذا فرمود عجله نکن اینها فرصتشان فرا می رسد و حجّت هم بر اینها تمام است.

۱- (۱). سوره ی مریم، آیه ی ۸۱.

۲- (۲). سوره ی یونس، آیه ی ۱۸.

۳- (۳). سوره ی زمر، آیه ی ۳.

۴- (۴). سوره ی صافات، آیه ی ۱۶.

۵- (۵). سوره ی ابراهیم، آیه ی ۲۲.

۶- (۶). سوره ی ابراهیم، آیه ی ۲۲.

۷- (۷). سوره ی مائده، آیه ی ۵۵.

۸- (۸). سوره ی نساء، آیه ی ۵۹.

۹- (۹). سوره ی بقره، آیه ی ۱۰۱.

۱۰- (۱۰). سوره ی انفال، آیه ی ۴۲.

۱۱- (۱۱). سوره ی احقاف، آیه ی ۳۵.

پرسش: این سال بالأخره حقیقت است یا مجاز.

پاسخ: حقیقت است.

پرسش: اگر این سگ را رها می کند.

پاسخ: حقیقت است دیگر، این کیفر است این سگ را به تعبیر مرحوم شیخ طوسی در تبیان این سگِ در بند را زنجیرش را گرفته رها کرده و این هم می رود او را می گیرد آن هم می گیرد چطور می گیرد او را مجبور به کفر نمی کند مکرّر می شوراند مکرّر وسوسه می کند با اینکه راه توبه باز است این شخص تا آخرین لحظه اگر گناهی کرده باشد مدّتی هم به او مهلت می دهند نمی نویسند تا توبه کند تا آخرین لحظه رحمت الهی بیش از غضب اوست نسبت به هر کافر، نسبت به هر مشرک تا آخرین لحظه راه توبه باز است او مختاراً عالماً عامداً بیراهه می رود.

پرسش: مصداق حقیقی در او حتماً باید بعث باشد.

پاسخ: بَعث است دیگر.

پرسش: اینجا رفع مانع است.

پاسخ: نه، بَعث است به طرف او منتها وسوسه اش را بیشتر می کند اینکه می رود آنجا به اذن خدا می رود وسوسه را بیشتر می کند برای دیگران یک بار دعوت نامه می نویسد برای او دو بار، سه بار، چهار بار پشت سر هم وسوسه می کند همین، این چنین نیست که بیش از وسوسه کار دیگر داشته باشد برای یک عدّه در جنگ چون جهاد اوسط یا اکبر است دیگر در جنگ

یـک تیر رهـا می کنـد آن هم تیر رها می کننـد جنگ خاتمه پیـدا می کنـد اما این مرتب تیرانـدازی می کنـد اینکه در جریان «النظره سهمٌ مِن سهام ابلیس»(۱)که وارد شـده این دیگر تمثیـل است این تعیین نیست این چنین نیست که در بین گناهان فقط نگاه به نامحرم تیر شـیطان باشـد هر گناهی بالأخره تیر است جهاد معنایش تیراندازی است دیگر حضـرت فرمود: «النَظْره سَـهمٌ مِن سـهام ابلیس» خب معاصـی دیگر هم همین طور است یک وقت یک تیر می زنـد یک وقت ده تیر می زنـد نسـبت به افراد عـادی یـک تیر می زنـد آن هم خودش را در سـنگر در حِصن الهی که توحیـد «کلمه لاـ إله الاّـ الله حِصـنی»(۲)حِصن هست، توحید هست،می رود درقلعه دژ الهی است دژبان هم خداست محفوظ می ماند دیگر وقتی در قلعه رفت که تیر نمی خورد.

ص: ۳۳۳

۱- (۱۲).من لا یحضره الفقیه، ج۴، ص۱۸.

۲- (۱۳). بحارالأنوار، ج۴۹، ص۱۲۷.

پرسش: صحبت تیر شیطان نیست صحبت ارسال خداوند است.

پاسخ: ارسال خداوند است دیگر.

پرسش: خب این اگر حقیقت می خواهد باشد باید بعث در او باشد.

پاسخ: بعث کرده دیگر فرمود برو، یک عده را می بندد خدا شیطان، ذات اقدس الهی می بندد می گوید حق نداری نسبت به آنها وسوسه کنی«إِلَّا عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ»(۱)اینها مطهّرند اینها راحتِ راحت زندگی می کنند وسوسه ندارند یک عده را وسوسه دارند کم، یک عده وسوسه دارند زیاد اینها که وسوسه دارند زیاد این در اثر اینکه این شیطان را خدا فرستاد منتها فرمود آنها قبول کردند ما امضاء کردیم این آیه ی سی سوره ی مبارکه ی «اعراف» مبیّن است دیگر فرمود:«إِنَّا جَعَلْنَا الشَّیَاطِینَ أَوْلِیَاءَ لِلَّذِینَ لاَیُؤْمِنُونَ»این«لِلَّذِینَ لاَیُؤْمِنُونَ»تعلیق حکم بر وصف مُشعر به علیّت است تبیین آیه ی ۲۷ سوره ی «اعراف» را آیه ی سی به عهده داردفرمود:«إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّیَاطِینَ أَوْلِیَاءَ»اینها سگ باز شدند ما که اینها را به سگ بازی دعوت نکردیم حالا که سگ باز شدند بازی با سگ خطر دارد دیگر خب گاز می گیرد دیگر این چنین نیست که تربیت شده باشد که این وسوسه اش دو بار بود حالا شده ده بار قلعه هم کنارش است درش هم باز است «کلمه لا اله الاّ الله حِصنی»،(۲)«ولایه علی بن ابی طالب حصنی»(۳)دوتا قلعه است من هم قلعه بانم، دوتا دژ است من هم دژبانم در هم باز است کنار دستش است می گویم بیا نمی آید خب اگر دژبان می گوید بیا و نمی آید در بیرون هست خب تیر می خورد دیگر این معنای ارسال، برهانش هم آیه ی سی همان سوره ی مبارکه ی «اعراف» بود فرمود:«إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّیَاطِینَ أَوْلِیَاءَ»ما که ابتدائاً کسی را به سگ بازی دعوت نکردیم خب.

۱- (۱۴). سوره ی ص، آیه ی ۸۳.

۲- (۱۵). بحارالأنوار، ج۴۹، ص۱۲۷.

۳- (۱۶). بحارالأنوار، ج۳۹، ص۲۴۶.

پرسش: اینکه فرمود:«... عَدّا»حذف چه معنایی دارد، برای چه حذف کردیم؟

پاسخ:«عَدّاً»برای تو مدّتی قرار دادیم برای هر کسی منتها یک عدّه پر برکت اند یک عدّه نعمت است یک عدّه نقمت، یک عدّه عمرشان آن قدر منشأ برکت است که ذات اقدس الهی به این عمر سوگند یاد می کند«لَعَمْرُکَ»عَمْر همان عُمر است منتها چون در قسم زیاد به کار برده می شود و ضمّه سنگین است تبدیل به فتحه شد«لَعَمْرُکَ إِنَّهُمْ لَفِی سَکْرَتِهِمْ یَعْمَهُونَ»(۱)خود وجود مبارک سیّدالشهداء(سلام الله علیه) هم در بین راه فرمود: «لَعَمْرِی» قسم به جان خودم این جان جای قسم خوردن است. بیان لطیفی سیدناالاستاد مرحوم علامه دارد که قَسمهای الهی به بیّنه است نه در قبال بیّنه معمولاً در محاکِم بیّنه داریم و یمین، یمین در مقابل بیّنه است آن کسی که شاهد ندارد سوگند یاد می کند اما قَسمِ خدا به شاهد است مثل اینکه کسی بگوید الآن روز است بعد بگوید قسم به این آفتاب الآن روز است این به دلیل قسم خورده نه به بیگانه همه یعنی همه ی قَسمهای الهی به بیّنه است نه در قبال بیّنه اینجا هم سوگند یاد کرده عمر یعنی این یک وقت منشأ برکت است یک وقت همان بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) که عرض می کند خدایا! مادامی که عمر من در خدمت توست نگه بدار، اما مادامی که مرتع شیطنتِ شیطان است زود بگیر خب هر چه زودتر بروم راحت تر می شوم اینها برای همه خدا عمری مشخص کرده است که«کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»(۲)هست، «لکل انسان اجل» هست،«إِذَا جاءَ أَجَلُهُمْ»(۳)اما بعضی منشأ برکت اند بعضی منشأ نقمت ما همه را می شماریم منتها یک عدّه خیر و رحمتشان افزوده می شود یک عدّه خیال می کنند بعد از مرگ خبری نیست بگذار این چند روز نَفس بکِشند بعد ما اینها را می گیریم«یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِینَ إِلَی الرَّحْمنِ وَفْداً»این روایات فراوانی فریقین نقل کردند که این درباره ی اولیا حضرت امیر(سلام الله علیه) است آن«نَسُوقُ الْمُجْرِمِینَ»درباره ی اعدای حضرت امیر است این تنها مربوط به روایات ما شیعه نیست در تفسیر شریف کنزالدقائق و سایر روایات می بینید و بخشی از این روایات را هم دیگران هم نقل کردند یعنی مفسّران اهل سنّت هم نقل کردند«یَوْمَ نَحْشُرُالْمُتَّقِینَإِلَی الرَّحْمنِ وَفْداً»اینها با جلال و شکوه با موکب همایونی می روند که بحثش قبلاً گذشت«وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِینَ إِلَی جَهَنَّمَ وِرْداً»این تعبیری که از جناب فخررازی نقل شد که این سوق به معنای هِی کردن از پشت است نه بدرقه همان طوری که انعام را از پشت سر هِی می کنند، کفار را از پشت سر به جهنم هِی می کنند مسبوق به تعبیر لطیف جناب زمخشری در کشّاف است زمخشری اول گفته بعد فخررازی گفته، اگر در دنیا ذات اقدس الهی یک عدّه را انعام دانست«إِنْ هُمْ إِلَّا کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِیلاً»(۴)خب در آخرت انعام را که بدرقه نمی کنند که، انعام را هِی می کنند دیگر این سوق همان سوق است«وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِینَ إِلَی جَهَنَّمَ وِرْداً»بعد فرمود شما به دنبال چه چیزی می گردید این آلهه را می پرستید که می گویید«مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِیُقَرِّبُونَا إِلَی اللَّهِ زُلْفَی»[۲۱]یا«هؤُلاَءِ شُفَعَاؤُنَا»(۵)کسی حقّ شفاعت ندارد مگر اینکه عهدی عندالله أخذ کرده باشد که بنا بر برخی از تعبیرها این«مَن»مستثنای منقطع است و جناب زمخشری هم احتمال بدلیّت و اینها را داده بالأخره شفاعت در قیامت حق است منتها هم شافع باید مأذون باشد«مَن ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»(۶)هم مشفوعٌ له باید مرتضی المذهب باشد که«لاَ یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَی»(۷)و اینها نه شافع اند نه مشفوعٌ له«لَّا یَمْلِکُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمنِ عَهْداً»این یک، بعد فرمود همین مشرکان حجاز«وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً»این از آیه ی همین سوره ی مبارکه ی «مریم» آیه ی ۷۵«فَلْیَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمنُ مَدّاً»یک، آیه ی ۷۶«أَطَّلَعَ الْغَیْبَ أَمِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمنِ عَهْداً»دو، آیه ی ۸۷«إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمنِ عَهْداً»و آیه ی ۸۸«وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً»، آیه ی ۹۱«أَن دَعَوْا لِلرَّحْمنِ وَلَداً»، آیه ی ۹۲«وَمَا یَنبَغِی لِلرَّحْمنِ أَن یَتَّخِذَ وَلَداً»، آیه ی ۹۳«إِلَّا آتِی الرَّحْمنِ عَبْداً»در این یک صفحه هشت بار نام نورانی«الرَّحْمنِ»آمده تا توحید را تبیین کند آنها الرحمان و الله برای آنها شناخته شده بود«قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَیّاً مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ

الْحُسْنَى»(۸)خب،«وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً»می فرماید این معنا یا محال است که صدور ندارد محال ذاتی است یا لغو است که صدورش از خدای سبحان محال است اگر منظور زاد و ولد است او که و له ولد نیست برای اینکه«أَنَّی یَکُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَکُن لَهُ صَاحِبَةٌ»(۹)آنکه مستحیل است اگر منظور تَبنّی و فرزندخواندن است این لغو است برای اینکه خدا برای چه کسی را به عنوان فرزند بگیرد این«کُلُّ مَن فِی السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِی الرَّحْمنِ عَبْداً»همه ی عرش تا فرش برده ی او هستند، مطیع او هستند او برای چه کسی را تَبنّی بکند چه مشکلی از او ساخته است آن کسی که تَبنّی شده مثل دیگران برده ی اوست هر کاری را ذات اقدس الهی بخواهد انجام بدهد با اراده انجام می دهد پس یکی مستحیل است بالضروره، یکی هم لغو است محال است صدورش عن الله بالضروره.«وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً»گاهی التفات برای این است که تقبیح علنی باشد گاهی التفات از غیبت به حضور است برای اینکه آن تَشر زدن علنی باشد، گاهی التفات از حضور به غیبت است برای اینکه بگوید اینها لایق خطاب نیستند که من به اینها خطاب بکنم بگویم حرف بدی زدی اینجا از مواردی است که التفات از غیبت به حضور است همه ی آن موارد«قَالُوا»،«قَالُوا»،«اتَّخَذُوا»و امثال ذلك است در اینجا فرمود:«وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَداً»بعد التفات فرموده از غیبت به خطاب فرمود:«لَّقَدْ جِئْتُمْ شَیْئاً إِدّاً»شیء منکر، زشت، عظیمی انجام دادید. این قسمت را عنایت کنید ذات اقدس الهی هم در عظمت توحید سخن گفته هم در عظمت امانت الهی سخن گفته هم درباره ی عظمت قرآن کریم و هم درباره ی وحی که خب به قرآن کریم برمی گردد اما این چند تعبیر یکسان نیست گاهی می فرماید اگر ما این قرآن را بر کوه نازل می کردیم کوه سر درد می گرفت چون مطلب عمیق را یا خیلیها نمی فهمند یا اگر می فهمند آن قدر باید به مغزشان فشار بیاورند که سر درد می گیرند این سر درد را می گویند صداع، صداع، تصدّع یعنی شکار گویا مغزش دیگر متلاشی شده فروپاشی شده شکاف برداشت، سر درد را که صداع می گویندب اساس این جهت است فرمود ما اگر این قرآن را می خواستیم به کوه بفهمانیم کوه سر درد می گرفت«لَوْأَنزَلْنَاهذَاالْقُرْآنَ عَلَی جَبَلٍ لَرَأَیْتَهُ خَاشِعاًمُتَصَدِّعاً» (۱۰)سر درد می گرفت، صداع می گرفت مغزش می ترکید نمی تواند بکِشد این یك مرحله، در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «احزاب» فرمود:«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَی السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَیْنَ أَن یَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا»(۱۱)اِبای اینها ابای اشفاقی است نه ابای استکباری این آسمان و زمین اِبا کردند اما عرض کردند ما نمی توانیم مقدورمان نیست خدا هم بخشید، اما اِبای شیطنتِ شیطان ابای استکباری است که«أَبَی وَاسْتَکْبَرَ وَکَانَ مِنَ الْکَافِرِینَ»(۱۲)اگر اِبا استکباری باشد قابل بخشش نیست اگر ابا اشفاقی باشد عذرخواهی بشود خدایا ما مقدورمان نیست مورد ترحّم است«فَأَبَیْنَ أَن یَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا»اما در همین حد که«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَی السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَیْنَ»(۱۳)با یك فعل عُذر همه را خواست مرحله ی بالاتر آن است که در سوره ی مبارکه ی «شوری» می فرماید این وحیی که از بالا نزول می کند و از این سلسله ی آسمانها پایین می آید مثل اینکه این آسمانها دارند تَرك برمی دارند فرشته ها هم از عظمت وحی متأثّرند در سوره ی مبارکه ی «شوری» آیه ی پنج این است که آیه ی دومش این است که«کَذلِکَ یُوحِی إِلَیْکَ وَإِلَی الَّذِینَ مِن قَبْلِکَ اللَّهُ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ * لَهُ مَا فِی السَّماوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ * تَکَادُ السَّمَاوَاتُ یَتَفَطَّرْنَ مِن فَوْقِهِنَّ وَالْمَلاَئِکَةُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَیَسْتَغْفِرُونَ لِمَن فِی الْأَرْضِ أَلاَ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ»(۱۴)بعد«وَکَذلِکَ أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ قُرْآناً عَرَبِیّاً»ما این قرآن را که از بالا می فرستیم این مراحل را باید طی کند گویا آسمانها دارند می ترکند این عظمت وحی را می رساند. مهم تر از همه همین جریان توحید است در جریان توحید از آسمانها سخن گفته، از زمین سخن گفته، از کوه سخن گفته با سه فعل درباره ی آسمانها یك طور، درباره ی زمین یك طور، درباره ی کوهها یك طور، فرمود این حرفهایی که اینها زدند«تَکَادُ السَّماوَاتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ»یك،«وَتَنشَقُّ الْأَرْضُ»دو،«وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدّاً»این سه، همه دارند می تَرکند این چه حرفی است می زنی کلّ این مجموعه به دست اوست«إِنَّ اللَّهَ یُمْسِکُ السَّماوَاتِ

وَالْأَرْضَ أَن تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ»این مضمون آیه ی سوره ی مبارکه ی «فاطر» است فرمود کلّ این مجموعه را ذات اقدس الهی دارد اداره می کند و این مجموعه اگر مورد عنایت الهی است و کلّ این مجموعه را خدای سبحان، آیه ی ۴۱ سوره ی مبارکه ی «فاطر» این است که«إِنَّ اللَّهَ یُمْسِکُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ»(۱۵)جاذبه را چه کسی خلق کرده فرمود ما یک مُشت دود را به صورت شمس و قمر در آوردیم و راه شیری درست کردیم و میلیونها ستاره درست کردیم این برای شما خیلی عزیز است این شمس و قمر که همیشه شمس و قمر نبود«ثُمَّ اسْتَوَی إِلَی السَّماءِ وَهِیَ دُخَانٌ»(۱۶)کذا و کذا این است که یک مشت دود را آفتاب درست کرده، یک مشت دود را ماه درست کرده، یک مشت دود را راه شیری کرده بساط همه را هم برمی چیند فرمود ما همه ی اینها را لوله می کنیم«یَوْمَ نَطْوِی السَّماءَ کَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْکُتُبِ»(۳۴)یا«إِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ * وَإِذَا النُّجُومُ انکَدَرَتْ»(۱۷)این چنین نیست که حالا شمس برای شما خیلی شفاف و روشن است نزد ما مثلاً حرمتی داشته باشد.

۱- (۱۷). سوره ی حجر، آیه ی ۷۲.

۲- (۱۸). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۵.

۳- (۱۹). سوره ی یونس، آیه ی ۴۹.

۴- (۲۰). سوره ی فرقان، آیه ی ۴۴.

۵- (۲۲). سوره ی یونس، آیه ی ۱۸.

۶- (۲۳). سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۵.

۷- (۲۴). سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۸.

۸- (۲۵). سوره ی اسراء، آیه ی ۱۱۰.

۹- (۲۶). سوره ی انعام، آیه ی ۱۰۱.

۱۰- (۲۷). سوره ی حشر، آیه ی ۲۱.

۱۱- (۲۸). سوره ی احزاب، آیه ی ۷۲.

۱۲- (۲۹). سوره ی بقره، آیه ی ۳۴.

۱۳- (۳۰). سوره ی احزاب، آیه ی ۷۲.

۱۴- (۳۱). سوره ی شوری، آیات ۳ _ ۵.

۱۵- (۳۲). سوره ی فاطر، آیه ی ۴۱.

۱۶- (۳۳). سوره ی فصلت، آیه ی ۱۱.(۳۴). سوره ی انبیاء، آیه ی ۱۰۴.

۱۷- (۳۵). سوره ی تکویر، آیات ۱ و ۲.

پرسش: حاج آقا در کوفه بی بی بزرگوار به همین آیه استشهاد کردند.

پاسخ: بله به آن استدلال کرده که در بحث پریروز یا بحث دیروز به همین نکته اشاره شده وجود مبارک زینب کبری(سلام الله علیها) چون ولایت هم به همین برمی گردد دیگر. خب، اگر خدای سبحان به اینها می فرماید آسمان دارد می ترکد برای اینکه آسمان مسبّح است می داند زمامش به دست چه کسی است زمین مسبّح حق است می داند به دست چه کسی است، کوهها مسبّح حقّ اند می دانند به دست چه کسی است شما کلّ این مجموعه را دادید به چهارتا چوب و سنگ می گویید اینها را اینها دارند تدبیر می کنند این چه حرفی است دارید می زنید شما«تَكَادُ السَّماوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدّاً * أَن دَعَوْا لِلرَّحْمنِ وَلَداً»کاری است که نظام برنمی تابد این چه حرفی است می زنید«وَمَا يَنبَغِي لِلرَّحْمنِ أَن يَتَّخِذَ وَلَداً»چه بگویید وجود مبارک مسیح فرزند خداست چه بگویید عُزیر فرزند خداست چه بگویید ملائکه فرزند خداست که«خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ»[(۱)](#) که در بحث دیروز از سوره ی مبارکه ی «انعام» اشاره شد آیه ی صد سوره ی مبارکه ی «انعام» این بود«وَجَعَلُوا لِلّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ»این «جعل» چون دوتا مفعول می گیرد مفعول اوّلش شرکاء هستند مفعول دومش جن است یا جن را مفعول اول شرکاء مفعول دوم، جن را شریک خدا قرار دادند در حالی که«وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ»خَرق کردند، جعل کردند، تهمت زدند بعضی از بزرگان اهل معرفت که در نوبتهای قبل اشاره شد می فرمودند اینکه خدا می فرماید:«إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»[(۲)](#)این ظلم به الله نیست ظلم به الله معنا ندارد که این ظلم به این آلهه است اگر سنگ را، اگر چوب را، اگر فرشتگان را، اگر قدّیسین بشر را، اگر ستاره و شمس و قمر را که گروهی تکریم می کردند آنها را آلهه دانستند اینها در قیامت به خدا عرض می کنند خدایا! سنگین ترین تهمت را اینها به ما زدند ما که برده ی توییم ما را گفتند شریک تو، ظلم اگر شرک ظلم است برای اینکه ظلم است به این صنم و وثن اینها در قیامت به خدا عرض می کنند خدایا اینها ما را متّهم کردند ما که بنده ی تو بودیم و بنده ی توییم اینها درباره ی ما این تهمت را روا داشتند گفتند اینها شرکای خدا هستند وگرنه ظلم به الله فرض ندارد که«إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»که، می گویند عظمت ظلم است یک وقت کسی، کسی را می کُشد یا مالش را می گیرد این یک حرف است، یک وقت است می گویند تو شریک خدایی از این تهمت بالاتر نیست«إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»لذا در آیه ی صد سوره ی مبارکه ی «انعام» فرمود:«وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَصِفُونَ * بَدِيعُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُن لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»اگر ولدِ فیزیکی می گویید که مستحیل است ذاتاً، ولد به معنی تَبنّی و اتّخاذ ولد و تشریفی بگویید این هم محال است برای اینکه کسی تبنّی می کند که مشکلش را با آن تبنّی حل کند در حالی که«إِن كُلُّ مَن فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمنِ عَبْداً»لذا از این جهت فرمود این مستحیل است«إِن كُلُّ مَن فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمنِ عَبْداً»اما آن بخش دیگر را قبل از اینکه می فرماید اینها چنین صدایی در عالَم هست خب، چنین صدایی هست که این صدا این جهان لرزه که در آغاز سوره ی مبارکه ی «حج» دارد«إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ»[(۳)](#)سخن از زمین لرزه که نیست سخن از جهان لرزه است آسمان می لرزد، زمین می لرزد، شمس و قمر می لرزد،«إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ»این تهمت هم زلزله العالَم است بعد به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود چنین صدایی در عالَم پیدا شده که کلّ این آسمان و زمین دارند متلاشی می شوند اینها از بس کَرند این صدا را نمی شنوند فقط تو می شنوی یک مطلب این است که این تهمت خیلی سنگین است، دوم اینکه این صدا خیلی پرخروش است عالَم خراش است نه گوش خراش، سوم این است که تو می شنوی، چهارم این است که اینها کَرند این صدا را نمی شنوند تهمتی که ممکن است آسمان فرو بریزد زمین فرو بریزد اگر این حق باشد همه فرو می ریزند دیگر برابر آیه ی ۴۱ سوره ی مبارکه ی «فاطر» که«إِنَّ اللَّهَ

يُمْسِكُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ»چه کسی این کُرات را نگه می دارد شما می گویید جاذبه، جاذبه را چه کسی خلق کرده جاذبه را چه کسی نگه می دارد این را روی دستِ بی دستی خودش نگه داشته که هیچ کدام نباید از سر جای خودشان تکان بخورند«لاَ الشَّمْسُ يَنْبَغِی لَهَا أَن تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلاَ اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِی فَلَكٍ يَسْبَحُونَ»(۴)او بزرگ تر است ولی باید مواظب باشد یک قدم جلو نرود این هم کوچک تر است یک قدم عقب نرود نه او باید جلو برود نه این باید جلو برود هر کدام سرِ جای خودشان باید باشند.

ص: ۳۳۶

۱- (۳۶). سوره ی انعام، آیه ی ۱۰۰.

۲- (۳۷). سوره ی لقمان، آیه ی ۱۳.

۳- (۳۸). سوره ی حج، آیه ی ۱.

۴- (۳۹). سوره ی یس، آیه ی ۴۰.

پرسش: ببخشید این«زَلْزَلَهَ السَّاعَهِ»اشاره به زمان لرزه نیست یعنی حرکت که متوقف بشود.

پاسخ: کلّ عالم چون«إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ»(۱)هست،«إِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ»(۲)هست،«يَوْمَ نَطْوِى السَّمـاءَ كَطَىِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ»(۳)هست کلّ عالَم به هم می خورد دیگر سِجل یعنی طومار این کاغذ که باز است به آن نمی گویند طومار یا این پارچه که باز است به این نمی گویند طومار وقتی این را لوله کردند که کاملاً لوله شد این را می گویند طومار این کاغذِ لوله شده را می گویند طومار می فرماید ما بساط عالَم را این طور جمع می کنیم«يَوْمَ نَطْوِى السَّماءَ كَطَىِّ السِّجِلِّ»، سجل یعنی طومار«كَطَىِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ»تمام نوشته های این کاغذ الآن لوله شده است بساطش را جمع می کنیم«وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ»(۴)خب این لرزه ی جهان است دیگر، اگر زمان کلّ شمس و قمر و اینها لرزید به تبع آنها زمان هم می لرزد.

قبل از پایان بحث این مطلبی که مربوط به حدیثی که در تفسیر کنزالدقائق از عیون الأخبار نقل شده درباره ی آن رازی و قمی بعضی از آقایان(حفظه الله) زحمت کشیدند و تا حدودی بعضی از منابع را پیدا کردند البته بحث هنوز ناتمام است بحث این است که آیا طبق این روایتی که در کنزالدقائق بود در عصر امام رضا(سلام الله علیه) نه عصر امام حسن عسکری، در عصر امام حسن عسکری خب عده ای از قم خدمت حضرت متشرّف می شدند نمایندگی پیدا می کردند این مسجد امام حسن عسکری هم به اذن حضرت ساخته شد شاید اوضاع فرق کرده اما در عصر امام رضا آیا کسانی بودند در قم که تفکّر ناصبی داشتند یا نه، چون اینجا دارد «علی النصب» آیا بودند تفکّر ارجائی داشتند مُرجئه بودند یا نه، چون در این روایت این شخص قمی به آ ن شخص تهرانی می گوید که من از قم که خارج شدم مُرجیء بودم حالا ـ نمی خواهم رافضی بشویم من به زیارت امام رضا(سلام الله علیه) ــ معاذ الله ــ نمی آیم آیا این عبارت درست است یا نه، مرحوم سیّد مرتضی(رضوان الله علیه) طبق این نقلی که اینجا شده گفته روایتهایی که مثلاً اهل قم دارند مشکل دارد برای اینکه اینها یا مشبّهه اند یا مُرجیء یا جبری بعضی از بزرگان آمدند نوشتند کتاب تنزیه القمیین در تنزیه القمیین گفتند این روایاتی که اینها نقل کردند دلیل نیست که اینها قبول داشتند که صِرف نقل، دلیل نیست اما آنچه در این بخش دفاع آمده از کتاب تنزیه القمیین از وجود مبارك امام رضا یا ائمه دیگر هست که اگر روایاتی از ما اهل بیت(علیهم السلام) درباره ی جبر یا تشبیه نقل شده است به معنای این نیست که ما باور داریم چه اینکه مشابه این روایات از وجود مبارك پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم نقل شده اینکه پیغمبر نه جبری بود نه مشبّهه اما عمده این است که آیا آ نچه در اینجا نقل شده ائمه(علیهم السلام) فرمودند روایاتی که از ما نقل شده است دلیل نیست بر اینکه ما این کار را داریم مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) هم در بحث رؤیت شاید چند سال قبل یعنی در طیّ این سالها ما شاید چند بار این توحید مرحوم صدوق را آوردیم در همین مجلس بحث تفسیر روایات رؤیت را خواندیم که خدا را می بینند، چطور می بینند ابی بصیر کور، کور یعنی کور به همین ابی بصیر کور می گویند ابی بصیر دیگر این خدمت حضرت نشسته است عرض کرد خدا را در قیامت می بینم؟ فرمود بله، قبل از قیامت هم دیدم بعد کمی تأمّل کرد فرمود الآن مگر تو نمی بینی خب به برکت خود حضرت حالتی برای ابی بصیر پیدا شد این کور این معلوم می شود شهود قلبی است نه شهود بصری به ابی بصیر کور می گوید مگر الآ ن خدا را نمی بینی خب چه شاهدی از این قوی تر مرحوم صدوق در همان کتاب قیّم توحید فرمود روایاتی که درباره ی توحید نقل شده است «کلّها عندی صحیحهٌ»(۵)این رؤیهالله است و آن را اهل معرفت دنبال می کنند ولی من از ترس این روایت را نقل نمی کنم برای اینکه اگر همین طور قبول بکنند ــ معاذ الله ــ خب مشکل

تشبیه پیش می آید ائمه(علیهم السلام) را متّهم کنند مشکل جدّی پیش می آید حرف ائمه را رد کنند مشکل دیگر پیش می آید لذا ما برای اینکه از این مشکلات و محذورات نجات پیدا کنیم این روایت را نقل نکردیم وگرنه روایاتی که درباره ی رؤیت اله وارد شده است «کلّها عندی صحیحهٌ» خب تحلیل کردن اینکه رؤیت قلبی است نه بصری«إِنَّهُمْ یَرَوْنَهُ»(۶)و کذا و کذا مربوط به شهود دل هست خدا را نه در دنیا می شود دید نه در آخرت، نه در خواب می شود دید نه در بیداری چون او مَثل ندارد، شکل ندارد، قیافه ندارد، دیدنی نیست، خیال کردنی نیست، وهم کردنی نیست خب این را چه موقع انسان می تواند به طور عادی بفهمد اما آن مشکل حل نشد که آیا در عصر امام رضا(علیه السلام) در بخشی از مردم قم کسانی بودند مُرجئه یا مشبّهه یا ناصبی ــ معاذ الله ــ یا نه، حالا تتمّه ی این بحث برای فردا.

ص: ۳۳۷

۱- (۴۰). سوره ی تکویر، آیه ی ۱.

۲- (۴۱). سوره ی تکویر، آیه ی ۲.

۳- (۴۲). سوره ی انبیاء، آیه ی ۱۰۴.

۴- (۴۳) . سوره ی زمر، آیه ی ۶۷.

۵- (۴۴) . التوحید، ص۱۱۹.

۶- (۴۵) . سوره ی معارج، آیه ی ۶.

«و الحمد الله ربّ العالمین»

آیات ۹۲ تا ۹۹ سوره مریم ۸۸/۱۰/۲۳

.Your browser does not support the audio tag

(وَمَا يَنبَغِي لِلرَّحْمنِ أَن يَتَّخِذَ وَلَداً (۹۲) إِن كُلُّ مَن فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمنِ عَبْداً (۹۳) لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدّاً (۹۴) وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْداً (۹۵) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدّاً (۹۹)

چون شرک در حجاز رایج بود و سبب شرک هم این بود که اینها عزّت می خواستند و منظور اینها از عزّت همان شفاعت بتها و تقریب بتها بود اینها را نزد خدا و بهره های دنیایی و مادّی بردن بود قرآن کریم همه این جهات را تحلیل کرده اولاً معنای عزّت را تبیین کرده و مِلاک عزّت و عزیز بودن را مشخص کرده و شفاعت را معنا کرده و چه کسی شافع است و چه کسی مشفوعٌ له اینها را معیّن کرده بعد دوتا برهان اقامه کرده بعد از عبور از مسئله عزّت و تحلیل معنای عزّت و عبور از مسئله شفاعت دو برهان اقامه کرده که نه ذات اقدس الهی کسی را به عنوان ولد اتّخاذ می کند و نه هیچ موجودی صلاحیّت آن را دارد که بشود ولد خدا یا ابن خدا. تعدّد برهان هم به تعدّد حدّ وسط است اگر حدّ وسط یکی بود تقریبها متعدّد برهان یکی است تقریبش متعدّد است ولی اگر حدّ وسط دوتا بود برهان دوتاست مِلاک در وحدت و تعدّد دلیل به وحدت و تعدّد آن حدّ وسط است دوتا برهانی که در این بخش ذات اقدس الهی اقامه می کند یکی مربوط به رحمانیّت خداست یکی هم مربوط به عبودیّت ماسواست رحمان مستحیل است که ولد بگیرد, عبد مستحیل است که بشود ولد خدا بیان این دوتا برهان این است که ذات اقدس الهی بی نیاز محض است و غنا برای ذات اقدس الهی از قبیل زوجیّت اربعه نیست که لازم ذات باشد چون لازم ذات از ملزوم متأخّر است و عین ذات نیست صفات ذات اقدس الهی عین ذات اوست یعنی مفهوماً غیر هم اند و مصداقاً عین هم اند طوری نیست که مثلاً یکی ملزوم باشد و دیگری لازم, ذات اقدس الهی طوری نیست که بگوییم «ذاتٌ ثَبت له الغِنی» بلکه هو عین غناست اگر ما گفتیم انسان ناطق است غیر از آن است که بگوییم اربعه زوج است زوجیّت در مرتبه اربعه نیست چون زوجیّت کیفِ مخصوص به کمّ است ولی اربعه کمّ است هرگز زوجیّت در حریم ذات اربعه راه ندارد لذا می شود لازمِ ذات, اما ناطقیّت در حریم ذات انسان راه دارد ذات انسان است اما این ذات به معنای ماهیّت است نه ذات به معنی هویّت ذات اقدس الهی یک مرحله سومی دارد یعنی غنا برای خدای سبحان از سنخ زوجیّت برای اربعه نیست یک, غنا برای ذات اقدس الهی از سنخ ناطقیّت انسان نیست دو, زیرا اینها در محدوده ماهیّت اند غنا برای ذات اقدس الهی عین هویّت است که دیگر ما نمونه نداریم همان طوری که (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) ما مثالی شبیهی داشته باشیم که بگوییم غنا برای خدا مثل فلان چیز است دیگر نخواهیم داشت پس بنابراین آن دو نمونه برای تقریب به ذهن بود ذاتیّت ناطق برای انسان در محدوده ماهیّت است و چون ذات اقدس الهی منزّه از ماهیّت است این گونه از ذاتیّات را هم نخواهد داشت خب, پس آ ن می شود عین غنا, وقتی عین غنا بود نیاز به هیچ وجه در آنجا راه ندارد اتّخاذ ولد به این معنا که والد و ولد تکوینی فیزیکی باشد که ذاتاً محال است تشریفی هم که اگر خدا بخواهد کاری را انجام بدهد نیازی به این نیست که کسی فرزند او باشد فرزندخوانده او باشد ابن او باشد حالا ولد او نشد ابن او باشد به عنوان تبنّی و مانند آن از این قبیل هم نیست چون با اراده کار انجام می دهد پس او غنیّ محض است عن العالَمین و عن ما سوا و هر غنیی منزّه از تولید و تبنّی است پس ذات اقدس

الهی منزّه از تولیـد و تَبنّی است او ولـد نخواهـد داشت, این خلاـصه برهـان اول که فرمود رحمـان بمـا أنّه رحمـان ﴿مَا يَنبَغِي لِلرَّحْمنِ أَن يَتَّخِذَ وَلَداً﴾ می مانـد برهان دوم که آیا غیر خـدا صـلاحیّت آن را دارند که ولد او بشوند, فرزند او بشوند, ابن او بشونـد أو ما شئت فسمّ این را هم می فرمایـد محال است برای اینکه ﴿إِن كُلُّ مَن فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمنِ عَبْداً﴾ این عبودیّت و بردگی از سنخ زوجیّت برای اربعه نیست یـک, از سـنخ ناطقیّت برای انسان نیست چون در حریم ماهیّت است بلکه در جهت نقص و فقر شبیه آن بی شبیه است, مَثیل آن بی مثال است خدا, غنا عین ذات اوست «ذاتٌ ثَبت له الغنیٰ» نیست فقر برای مـاسوا از سـنخ زوجیّت اربعه نیست از سـنخ ناطقیّت انسان نیست بلکه در هویّت اوست منتها چون امر عـدمی و نقص است نمی توانـد مَثیل و شبیه باشد برای خدا سـبحان چگونه غنا برای خدا ثابت است در بخش کمال آن روشن شد اما چگونه فقر برای مـاسوا ثابت است برای اینکه اگر این آیه که فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ﴾ (۱) فقر برای ماسوا مثلاً برای انسـان یا ارض و سـماء از سـنخ زوجیّت اربعه باشـد وقتی گفتیم «الإنسان فقیرٌ» یعنی لازمه ذات او و فقر است خب اگر لازمه ذات او و فقر بـود چـون لاـزم در مرتبه ملزوم نیست پس فقر در مرتبه ملزوم نیست وقـتی فقر در مرتبه ملزوم نشـد آنجـا غنا جـایگزین می شـود پس ذات او می شـود غنی, فقر او می شود عرض منتهـا عرض لاـزم و این مسـتحیل است و اگر گفـتیم نه, وِزان فقر برای انسـان وزان نـاطقیّت است برای انسان, وزان فقر برای انسان وزان زوجیّت برای اربعه نیست وزان ناطقیّت است برای انسـان خب اگر این را گفتیم معنـایش این است که در مقـام مـاهیّت انسـان وابسـته است در حـالی که ماهیّت به وسـیله هستی و وجودی که از ذات اقـدس الهی تلقّی می کنـد محقَّق می شود زیرا انسـان سه حالت دارد اما هستی او دیگر سه حالت ندارد انسان قبل از اینکه خدای سـبحان به او فیض عطا بکند معدوم بود «کان الانسان معدوما», ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ﴾ که ﴿لَمْ يَكُن شَيْئاً مَذْكُوراً﴾ (۲) این قضـیه اُولیٰ, وقتی که خـدای سـبحان او را موجود کرد می شود ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلَاقِيهِ﴾ (۳) فموجود, وقتی هم که مُرد «صار الانسان معـدوما» این سه تا قضـیه درباره انسان و سایر امور ماهوی صادق است اما درباره هستی که ما بیش از یک قضـیه که نـداریم نمی شود گفت هستی یک وقت معدوم بود یک وقت موجود است بعد معدوم می شود این می شود تناقض هستی, هستی است اگر خدای سـبحان این سه قضـیه را ما درباره انسان ترسـیم می کنیم برای اینکه انسان ماهیّتش را از خـدا تلقّی نمی کنـد هستی تلقّی می کند ما از حریم این هستی ماهیّت به دست می آوریم پس فقر برای انسان از قبیل زوجیّت اربعه نیست که بشود لازمِ ذات تا در مرتبه ملزوم فقر نباشـد و فقر برای انسـان در قبیل ناطقیّت انسان نیست که در حریم ماهیّت فقر باشـد ولی در محـدوده هویّت فقر نباشـد بلکه فقر برای انسـان از است که خود این هویّت عین ربـط است نه «ذاتٌ ثبت له الفقر» اینجـا فقیر و فقر, مشـتق و مبـدأ یکی است مثل اینکه درباره ذات اقـدس الهی غنا و غنی یکی است, علم و علیم یکی است آن بیان نورانی که مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) در توحید از هشام نقل کرد که خدمت امام صادق(سلام الله علیه) رسید حضرت به او فرمود: «أتنعت الله» یا خدا را نَعت می کنی, عرض کرد آری, فرمود: «هات» خـدا را وصف کن ببینم چگونه وصف می کنی, عرض کرد او «سـمیعٌ بصـیرٌ» فلان, حضـرت فرمود: «هـذه صـفهٌ يَشترك فيها المخلوقين» خب این علیم را بر غیر خـدا هم اطلاق می کنیم سـمیع را بر خـدا اطلاق می کنیم حیّ را هم بر غیر خـدا اطلاق می کنیم خـدا را وصف کن, عرض کرد من همین مقـدار بلـدم پس چه بگویم؟ فرمود نگو خدا علیم است بگو «هو نورٌ لاـ ظلمه فیه و حیـاهٌ لا موت فیه و علمٌ لا جهل فیه و حقٌّ لا باطل فیه» (۴) شما که گفتی علیم این موهم آن است که ذاتی است که مشـتق است و مبـدأ امـا وقـتی که متوجه شـدی او علمِ محض است دیگر علم و علیم می شود یکی این علم قائم به ذات است هر کسی که قائم به ذات باشد و روشن باشد می شود علیم نه «ذاتٌ ثبت له العم» خب اگر این چنین است در نـاحیه کمال ذات اقـدس الهی عین الغناست چون این غنا قائم بالـذّات است غنیٌّ ثابتٌ لنفسه و انسان در مقام هویّت

عیـن فقر است نه «ذاتٌ ثبت له الفقر» اگر فقر برای او لازمه ذات باشـد یـک, یـا اگر فقر برای او جزء ذات به معنـای مـاهیّت باشـد دو, در هر دو حـال این خطر هست که هویّتش فقر نیست در حـالی که هویّت او عین ارتباط و فقر به خـداست خب اگر این (كُلُّ مَن فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمنِ عَبْداً) در مقام هویّت برده محض است دیگر فرض نـدارد که بشود ولد خدا یا ابن خدا چه کاری از دست او برمی آید چه تشریفی از او برمی آید چه تجلیلی از او برمی آید بنابراین محال است غیر خـدا بشود ابن الله یا ولد خدا چه اینکه محال است ذات اقدس الهی کسـی را به عنوان ولد یا ابن اتّخاذ بکند این دوتا برهان را در این سه آیه ذکر می کنند و می فرماید این چه دنیا, چه برزخ, چه قیامت این اصل کلّی هست اما آن مسئله ای که هر کسی تنهـا می آیـد این مربوط به قیـامت است وگرنه این دوتا مطلب اختصاصـی به دنیا یا آخرت یا برزخ ندارنـد فرمود: (وَمَا يَنبَغِي لِلرَّحْمنِ أَن يَتَّخِذَ وَلَداً) ایـن بـالقول المطلـق است چه در دنیـا, چه در برزخ, چه در آخرت چرا, برای اینکه (إِن كُلُّ مَن فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمنِ عَبْداً) بـالقول المطلـق چه دنیـا, چه برزخ, چه آخرت بعـد فرمود اینهـا را شـما خیلی مهم نشـمرید (لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدّاً) در آن آیات قبلی هم داشتیم که (فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدّاً) آیه ۸۴ هم همین بود در سوره مبارکه «یوسف» گـذشت چیزی که کم باشـد قابـل شـمارش است یـک مقـدار پول خُرد را می گوینـد عـددِ معدود (وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ) (۵) یعنی قابل شـمارش است چیزی که کم باشـد از او به معـدود یاد می کنند اما چیزی که زیاد باشد که قابل شـمارش نیست می گوید «لا تُعد» اما اگر کم باشد معدود است این تعبیر که (وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ) غیر از اینکـه کلمـه (بَخْسٍ) آن نقص را می فهمانـد ایـن (دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ) هـم برای همیـن است نفرمـود «دراهِمَ» فرمود: (دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ) یعنی مختصـری که قابل شـمارش است فرمود نَفسـهای اینها قابل شـمارش است خیلی نیسـت روزهای اینها قابل شـمارش است ما همه اینها را به شماره در آوردیم چیزی که قابل شمارش است شما نگران نباش که حالا تـا چه موقع اینهـا می خواهنـد بماننـد تا چه موقع کفار و مشـرکین دوام دارنـد نه خیر, (لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدّاً) آنجا هم فرمود: (فَلَا تَعْجَلْ) پس بنابراین این دو تعبیر که یکی در آیه ۸۴ است که فرمود: (إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدّاً) و یکی هم در آیه ۹۴ است با ده آیه فاصـله (لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدّاً) ناظر به قلّت عـدد اینهاست یعنی عـدد معـدود دارند زندگی معدود دارند روزهایشان معدود است نَفسهایشان معدود است این سه آیه مطلق است درباره دنیا, برزخ, قیامت اما (وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْداً) این مربوط به قیـامت است در این سه آیه قبلی کلمه (يَوْمَ الْقِيَامَةِ) نیامـده چه اینکه در بخشـی از آنها هم کلمه (يَوْمَ الْقِيَامَةِ) نیامـده آنچه مخصوص به قیامت است این است که اینها زندگی فردی دارند چون در قیامت هم اگر زندگی اجتماعی بود می شـد تمـدّن و می شـد مدنی بالطبع, اگر مدنی بالطبع بود قانون می خواست, رسالت می خواست می شد دنیا در قیامت هر کس هر چه دارد و هر چه نیاز دارد از دنیا تأمین کرده برده بالأخره غـذا می خواهـد از دنیا تهیه کرده, لباس می خواهـد از دنیا تهیه کرده اگر تهیه نکرده گرسـنه می مانـد چیزی باشد که بخرد آنجا نیست در آ نجا نه روابط است و نه ضوابط مسئله شفـاعت برای مؤمنـان جـداست فرمود انسان در دنیا مشـکلش را یا با ضوابط حل می کنـد با خریـد و فروش چیزی را می خرد چیزی را می فروشـد یـا با روابط حل می کنـد از دوسـتش می گیرد به دوسـتش می دهـد یکی خُلّت است یکی بیع, فرمود در صحنه قیامت (لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ) (۶) بخواهـد خرید و فروش کند نمی شود, بخواهد دوست بازی کند نمی شود در دنیا هر دو راه ممکن است دوستی به دوست خودش می دهـد پدر به پسر می دهد و مانند آن یا چیزی را آدم می خرد نیازش را یا با ضوابط یا با روابط یا با هر دو برطرف می کند آن روز هیچ کدام از اینها نیست می ماند مسئله شـفاعت که باید به اذن باشد در دسـتگاه ایمـان و ولایـت سالـک شـفاعت هست هم شـافع بایـد مأذون باشـد هم مشـفوعٌ له بایـد مأذون باشـد فرق توسّل و شفـاعت هم این است آن که نیازمنـد است درخواست می کنـد می شود توسّل دارد آن که اعطا می کنـد شـفاعت دارد پس

شافع آن بالایی است متوسّل این پایینی, انسان کاملِ معصوم مثل اهل بیت(علیهم السلام) دستشان در هر سه مرحله به اذن خدا باز است هم در دنیا هم در برزخ هم در قیامت می توانند شفاعت کنند اینکه در بعضی از روایات دارد برزخ سخت است یعنی از طرف ما مشکل نیست شما به ما دسترسی ندارید مشکل در برزخ از ناحیه قابل هست وگرنه انسانِ کامل معصوم به اذن الله دستش باز است چه در دنیا, چه در برزخ, چه در آخرت. خب, در اینکه فرمود: (وَمَا یَنبَغِی لِلرَّحْمنِ أَن یَتَّخِذَ وَلَداً) برهانش مشخص است (إِن کُلُّ مَن فِی السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِی الرَّحْمنِ عَبْداً) این برهان دوم است.

ص: ۳۳۸

۱- (۱) . سوره فاطر, آیه ۱۵.

۲- (۲) . سوره انسان, آیه ۱.

۳- (۳) . سوره انشقاق, آیه ۶.

۴- (۴) . التوحید, ص۱۴۶.

۵- (۵) . سوره یوسف, آیه ۲۰.

۶- (۶) . سوره بقره, آیه ۲۵۴.

پرسش: در هر دو برهان لمّی است یا یکی لمّی است.

پاسخ: هر دو جا برهان باید یا لِمّی باشد یا أحدالمتلازمین ملازم دیگر چون برهان إنّی به آن معنا که ما از معلول بخواهیم پی به علّت ببریم این مستحیل است مستحیل یعنی مستحیل هرگز نمی شود از معلول پی به علّت برد بلکه از احدالمتلازمین پی به ملازم دیگر می برند سرّش این است که مبادا یک برهان مقدّمات برهان باید یقین باشد یک, با شکّ در علت یقینِ به معلول مستحیل است ما اگر علت را شک داریم چگونه یقین به معلول پیدا می کنیم این دو, اگر علت برای ما مشکوک است یقیناً معلول هم برای ما مشکوک است آ ن وقت چگونه می توانیم از معلول پی به علّت ببریم که معلول بشود یقینی, علّت بشود مشکوک, آن وقت از متیقّن به مشکوک پی ببریم, اما در این گونه از موارد که ما کتابتی دیدیم, کتابی دیدیم پی به مؤثر می بریم می گوییم کاتبی بود, نقشی دیدیم پی به نقّاش می بریم اینها آن قسم دوم یعنی قسم دوم برهان «إن» است نه قِسم است در برهان «إن» پی برده از معلول به علّت بالقول المطلق مستحیل است آن قِسم دوم برهان که از أحدالمتلازمین پی به ملازم دیگر می بریم این راه رسمی است ما وقتی کتابتی دیدیم, نقشی دیدیم شما وقتی برهان تشکیل می دهید معلوم می شود اصغر و اکبر اینها متلازم هم اند نه اینکه یکی معلول باشد دیگری علّت مثلاً اگر کتابی دیدیم می گوییم «هذا مکتوبٌ» این «هذا» اصغر, «مکتوبٌ» اوسط «و کلّ مکتوبٍ فله کاتبٌ» نه «کلّ مکتوبٍ فهو کاتب» ما به دنبال کاتب می گردیم کاتب گیرمان نمی آید اوسط ما «مکتوبٌ» است می گوییم «هذا مکتوبٌ» بعد در کبرا می گوییم «و کلّ مکتوبٍ فله کاتب», «له کاتب» با «مکتوبٌ» متلازم هم اند آنکه علّت مکتوب است «کاتبٌ» است که کاتب در این حریم نیست اصلاً ما که نمی گوییم «کلّ مکتوبٌ فهو کاتب» بین «له کاتب» و «مکتوبٌ» تلازم است ما از احدالمتلازمین پی به ملازم دیگر می بریم بعد از اینکه فارغ شدیم از ما بپرسند که کاتب این چه کسی است می گوییم نمی دانیم آن که علّت حقیقی این است این را نوشته چه کسی است, می گوییم نمی دانیم برهان ما هم کاتب ثابت نکرده «له کاتب» ثابت کرده فرموده «کل مکتوبٍ فله کاتبٌ» آن علّت

حقیقی اش هنوز برای ما مشخص نیست لذا در برهان از معلوم پی به علّت بردن مستحیل است یک, آن مقداری که معهود است از احدالمتلازمین پی به ملازم دیگر می بریم این دو, و آن برهان اساسی در حقیقت برهان لمّی است اینجا هم همین طور است ما سوای خدا فقیرِ محض اند و کلّ فقیرٍ فله غنی نه فهو غنیٌّ از احدالمتلازمین پی به ملازم دیگر می بریم. به هر تقدیر کفّار تنها هستند و پیاده هم هستند منتها در اینجا تعبیر به مُشات نشده که فرمود «و نسوق المجرمین الی جهنّم مشاةً» بلکه به قرینه تقابل وقتی فرمود متّقیان سواره می آیند و مجرمان وِرداً می آیند یعنی پیاده بر اساس تقابل می فهمیم وگرنه آنجا نفرمود «و نسوق المجرمین الی جهنّم مشاةً» این وِرد در مقابل آ ن وَفد است اگر وفد به معنای رُکبان بود این بر اساس تقابل معنای پیاده به اضافه اینکه اینها پیاده های تشنه ای هستند جگر سوخته اند. خب, فرمود: (لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدّاً وَکُلُّهُمْ آتِیهِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ فَرْداً) پس زندگی قیامت گرچه جمعی است برابر آیه سوره «واقعه» ولی اجتماعی نیست که خُلّتی, شفاعتی, بیعی چیزی باشد برای مشرکین برای کفّار, برای مؤمنین خلّت نیست بیع نیست ولی شفاعت هست کسی روابط دوستانه داشته باشد که در دنیا دوست بود آنجا دوستانه مشکل یکدیگر را حل بکند این چنین نیست وام بدهد به دیگری عطا کند این چنین نیست, چیزی بخرد چیزی بفروشد این چنین نیست هیچ کدام از این عقود فقهی و حقوق فقهی آنجا راه ندارد به نحو نفی جنس فرمود: (لَا بَیْعٌ فِیهِ وَلَا خُلَّهٌ) (۱) با نفی جنس. می ماند مسئله شفاعت, شفاعت را ذات اقدس الهی به هر که اذن داد یک, و به مشفوعٌ له ای که مرتضی المذهب است دو, نسبت به اینها درست است وقتی وارد بهشت شدند البته (مُتَّکِئِینَ عَلَیْهَا مُتَقَابِلِینَ) (۲) اما در صحنه قیامت حساب دیگری دارد آنها هم که وارد جهنم شدند (کُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّهٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا) (۳) هر کس وارد جهنم شد دیگری را لعنت می کند می گوید تو باعث شدی این تضاد این دشمنی بین اینها هست و اما در بین مؤمنان دوستی هست که فرمود: (إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدّاً) مستحضرید که دین, اصلِ دین با وداد و محبّت سامان پذیرفت در چهار مرحله شما اینها را بررسی می کنید می بینید که آن عنصر اصلی دین محبّت است همه ما فرزندان ابراهیم خلیلیم برابر بخش پایانی سوره مبارکه «حج» که خدا به ما فرمود: (مِّلَّهَ) که این منصوب به اغراست یعنی «خذوا», (مِّلَّهَ أَبِیکُمْ إِبْرَاهِیمَ هُوَ سَمَّاکُمُ الْمُسْلِمِینَ مِن قَبْلُ وَفِی هذَا) (۴) پس ما فرزندان ابراهیم خلیلیم چون مسلمانیم و ابراهیم خلیل بر اساس خُلّتش و بر اساس دوستی اش که ذات اقدس الهی او را خلیل خود اتّخاذ کرد (وَاتَّخَذَ اللّهُ إِبْرَاهِیمَ خَلِیلاً) (۵) برای ما قبله ساخت و برای ما مطاف ساخت که همه ما به این قبله رو می آوریم پس عنصر اصلی این دین ابراهیمی شده خُلّت این اوّلین پیامبر ابراهیمی, آخرین پیامبر ابراهیمی که وجود مبارک رسول خدا(علیهم آلاف التحیّه و الثناء) است با محبّت شروع کرده به کار که حبیب خدا شد پس از خلّت شروع شد به محبّت ختم شد و چون از نظر رسالت خاتَم و خاتِم است ولی از نظر ولایت که خاتَم و خاتِم نیست این اهل بیت الی یوم القیامه جانشین او نشستند برای اینکه هم وارث خلّت باشند هم وارث محبّت باشند اجر رسالت را ذات اقدس الهی مودّت این خاندان قرار داد (لاَ أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبَی) (۶) خب, شروعش با خلّت است, دوامش با محبّت است استمرارش هم با مودّت این دین می شود دینِ خلّت و محبّت و وداد و دوستی آن خلافش می شود بالعرض البته دشمنی هست, تبرّی هست ولی آنها بالعرض است آنچه اساس دین است خلّت است و محبّت است و مودّت کسی که با این اساس انس گرفته خدا محبّت این را مودّت این را در دلهای دیگران قرار می دهد در این آیه اختصاصی به قیامت ندارد فرمود: (إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدّاً) مودّت بعضیها را خدا در دلهای دیگران قرار می دهد نه «فی قلوب الناس» آن حذف متعلّق هم یدلّ علی العموم خیلی از فرشته ها هستند که دوستار فلان عالِم اند, فلان شخص اند, فلان مؤمن اند این طور نیست که «سیجعل لهم الرحمن ودّاً فی قلوب الناس» این طور نیست (سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدّاً) اگر حذف متعلّق یدلّ علی العموم آن که مقلِّب قلوب است

دلها را به یک سَمت گرایش می دهد فرشته ها را هم بشرح ایضاً فرشته ها دوستار یکدیگر هستند در جریان وجود مبارک موسای کلیم در همان سوره مبارکه «طه» که بعد به خواست خدا خواهد آمد آیه ۳۸ به بعد در آیه ۳۹ دارد که (وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّی) تو بالأخره کودکی بودی گذاشتنش در جعبه و انداختنش در رود نیل آن که تو را گرفت به تو دلبسته شد خب قلب او را ما به تو مایل کردیم دیگر (وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّی) محبّت خودم از طرف خودم برای تو قرار دادم تو محبوب شدی بالأخره و آنها با ناز وجود مبارک موسای کلیم را پروراندند این (سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدّاً) هست دعایی که دیگران درباره انسان می کنند محصول همین محبت است دیگر اگر کسی این عناصر سه گانه را حفظ کرد خدا پاداشی که به او می دهد این است که مودّت او را در دلهای دیگران اعم از ملائکه و اعم از مؤمنین قرار می دهد انبیا علاقه مند می شوند به او, اولیا علاقه مند می شوند به او, ملائکه علاقه مند می شوند به او, مؤمنین علاقه مند می شوند به او حالا در دل چه کسی محبّت چه کسی را قرار بدهد مشخص نیست ولی اجمالش این است که فرمود: (سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدّاً) گاهی ائمه(علیهم السلام) به بعضی از شاگردانشان اظهار علاقه می کردند و می فرمودند نزد ما محبوبی ما بارها عرض کردیم مرحوم نجاشی نقل می کند که ابان بن تغلب وقتی خدمت امام صادق(سلام الله علیه) می رسید وجود مبارک امام صادق خب کم مقام نیست امام زمان است به دیگران دستور می داد که بالش را برای آقا بیاورید «أمر بوساده فأُلقيت له» (۷) این کم مقامی است این امام زمان است دیگر خب فرمود بالش را برای آقا بیاورید آقا تکیه بدهد خب ابان شاگرد حضرت بود دیگر این را مرحوم نجاشی در همان رجال در شرح حال ابان بن تغلب نقل می کند مگر الیوم وجود مبارک امام زمان هم همین کار را می کند دیگر غرض این است که اگر راه باز است این طور نیست که حالا ابان بن تغلب جزء مثلاً اوحدی از شاگردان حضرت بود نه, یک شاگرد متوسط بود دیگر برای هشام حسابی, برای هشام بن حکم یک حساب, هشام بن سالم یک حساب, اما برای ابان بن تغلب آن قدر حساب عمیق چیز حضرت باز نکرده بود به حمران آن فرمایش را فرمود به زراره آن فرمایش را فرمود ابان هم جزء شاگردان متوسط حضرت بود دیگر خب وجود مبارک حضرت ولیّ عصر هم همین کار را می کنند غرض اینکه ما اگر در راه باشیم به ما پاداش می دهند (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدّاً) این گذشته از مسئله بهشت و مسئله برزخ و آخرت و امثال ذلک این لذاید دارد.

۱- (۷) . سوره بقره, آیه ۲۵۴.

۲- (۸) . سوره واقعه, آیه ۱۶.

۳- (۹) . سوره اعراف, آیه ۳۸.

۴- (۱۰) . سوره حج, آیه ۷۸.

۵- (۱۱) . سوره نساء, آیه ۱۲۵.

۶- (۱۲) . سوره شوری, آیه ۲۳.

۷- (۱۳) . رجال النجاشی, ص ۱۱.

پرسش: چرا یعجل نفرمود فرمود: (سَيَجْعَلُ).

پاسخ: این «سین» تأکیدی است نظیر سوره مبارکه «توبه» که در آنجا فرمود: (قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ) این «سین»های تحقیقی است نه «سین» تسویفی در آنجا که دیگر نمی شود گفت شما الآن کار بکنید بعدها خدا می بیند الآن خدا دارد می بیند چون در آن سوره مبارکه «یونس» فرمود همین که می خواهید وارد کار بشوید (وَلاَ تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُوداً إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ) (۱) فرمود همین که می خواهید وارد بشوید مشهود ما هستید در سوره مبارکه «یونس» آ نجا فرمود می خواهید قرآن بخوانید, می خواهید کاری انجام بدهید همین که می خواهید وارد بشوید در مَشهَد مایید (إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُوداً إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ) «أفاض» یعنی وارد شد «ثم افیض من حیث افاض الناس» همین است همین که می خواهید وارد بشوید در محضر مایید با اینکه حین ورود مشهود خدای سبحانیم مع ذلک ذات اقدس الهی در سوره مبارکه «توبه» در دو جا با «سین» ذکر کرده فرمود: (قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ) این «سین»های تحقیق است نه تسویف.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۹۲ تا ۱۰۱ سوره مریم ۸۸/۱۰/۲۶

.Your browser does not support the audio tag

«وَمَا يَنبَغِي لِلرَّحْمنِ أَن يَتَّخِذَ وَلَداً (۹۲) إِن كُلُّ مَن فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمنِ عَبْداً (۹۳) لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدّاً (۹۴) وَكُلُّهُمْ آتِيهِيَوْمَ الْقِيَامَهِ فَرْداً (۹۵) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدّاً (۹۹) فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْماً لُدّاً (۱۰۰) وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِن قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُم مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزاً (۱۰۱)»

ص: ۳۴۰

۱- (۱۴) . سوره یونس, آیه ۶۱.

درمکه که مشرکان به سر می بردندخدا را به عنوان الله می شناختند خدا را به عنوان الرحمان می شناختند اما به عنوان ربّ و مانند آن تعبیر نمی کردندهمین دونام بودکه رواج داشت البته اگر از آنها می پرسیدند«مَنْ خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»(۱)یا می پرسیدند «مَن بیده ملکوت السماوات والأرض لیقولنّ الله» لکن رواج اسمای الهی منحصر به همین دو اسم بود.

مطلب دوم آن است که در قرآن کریم که فرمود:«قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيّاً مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنَى»(۲)که بحثش گذشت به مشرکان فرمودند اگر بگویید الله همه ی اسمای حسنا را داراست، اگر بگویید الرحمان همه ی اسمای حسنا را داراست چه الله بگویید چه الرحمن بگویید کلّ واحد از این دو، اسمای حسنا را دارا هستند معروف بین اهل تفسیر شاید این باشد که چه بگویید الله، چه بگویید الرحمان خداوند دارای اسمای حسناست این مراد نیست«قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيّاً» یعنی«أَيّاً»،«أَيّاً مَا تَدْعُوا فَلَهُ» یعنی برای این «أیّ»«الْأَسْماءُ الْحُسْنَى» نه برای الله، شما بگویید الله، همه ی اسمای حسنا را داراست بگویید الرحمان همه ی اسمای حسنا را داراست این «أیّ» یعنی هر کدام از این دو واجد اسمای حسناست.

مطلب بعـدی آن است که آنهایی که می گفتند فرشـتگان بنات الله انـد یا مثلاً«اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَداً»(۳)همین دوتـا نام را مطرح می کردنـد یا می گفتنـد «الله إتّخـذ ولدا» یا می گفتند «الرحمن اتّخذ ولدا» اگر در قرآ ن کریم سـخن از این است که الله«لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً»،(۴)الرحمن«لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً» برای اینکه در فضای حجاز غیر از این دو مطرح نبود چه در سوره ی مبارکه ی «بقره» چه در سوره ی مبارکه ی «یونس» سـخن از این است که «ما اتخـذ الله ولـدا» چه در سوره ی مبارکه ی «مریم» چه در سوره ی مبارکه ی «انبیـاء» سـخن در ایـن اسـت کـه «مـا اتخـذ الرحمـن ولـدا» سـخن از ربّ و امثـال ذلـک نیسـت برای اینکه آنهـا گـاهی می گفتنـد«اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَداً»، در سوره ی مبـارکه ی «بقره» و «یونس» این رد شـده یـا می گفتنـد «الرحمن اتخـذ ولـدا» در سوره ی مبارکه ی «مریم» و «انبیاء» این رد شده لذا اگر در محلّ بحث فرمود:«وَمَا یَنبَغِی لِلرَّحْمنِ أَن یَتَّخِذَ وَلَداً» ناظر به این نکته است.

ص: ۳۴۱

۱- (۱). سوره ی لقمان، آیه ی ۲۵.

۲- (۲). سوره ی اسراء، آیه ی ۱۱۰.

۳- (۳). سوره ی یونس، آیه ی ۶۸.

۴- (۴). سوره ی اسراء، آیه ی ۱۱۱.

اما اینکه در آیات قبل فرمود:«يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمنِ وَفْداً * وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وِرْداً»(۱)بگوییم که اینکه متّقیان با موکب همایونی محشور می شوند این برای بعد از حساب است و آیه ی ۹۵ که می فرماید:«وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَهِ فَرْداً» این برای قبل از حساب است این جمع ناتمام است برای اینکه مردان باتقوا را ذات اقدس الهی از طلیعه ی برزخ تا حشر اکبر پایان حشر با موکب همایونی و با جلال و شکوه یاد می کند در سوره ی مبارکه ی «نحل» که بحثش گذشت آیه ی ۳۲ این است«الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلاَئِكَهُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلاَمٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّهَ بِمَا كُنتُم تَعْمَلُونَ» همین که مرد متّقی، زنِ باتقوا، انسان باتقوا رحلت کرد در هنگام قبض روحش و هنگام ورود به دالان برزخ با فرشتگان تکریم همراه است تنها وارد برزخ نمی شود ملائکه می آیند سلام عرض می کنند درِ بهشتِ برزخی را باز می کنند بعضیها هم چون برزخشان سریعاً می گذرد اینها را سریعاً وارد بهشت می کنند درِ بهشت را باز می کنند که همیشه باز است البته، به اینها سلام عرض می کنند می گویند«سَلاَمٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّهَ بِمَا كُنتُم تَعْمَلُونَ»(۲)و مانند آن، این چنین نیست که مردان باتقوا تنها از قبر برخیزند کسی آ نها را تکریم نکند، تنها بمیرند کسی آ نها را تکریم نکند آنها با جلال و شکوه از دنیا وارد برزخ می شوند، با جلال و شکوه در برزخ سر از قبر برمی دارند وارد صحنه ی قیامت می شوند اما اینکه فرمود:«كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَهِ فَرْداً» یعنی اموال هیچ کسی، فرزندان هیچ کسی، قبیله ی هیچ کسی با او نیست چون«الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَهُ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا»(۳)و انسان وقتی وارد صحنه ی برزخ و بعد می شود تنهاست با اعمال اوست اگر مردِ باتقوا باشد فرشتگان الهی در حین ورود برزخ خدمت او هستند تا جریان بهشت.

۱- (۵). سوره ی مریم، آیات ۸۵ و ۸۶.

۲- (۶). سوره ی نحل، آیه ی ۳۲.

۳- (۷). سوره ی کهف، آیه ی ۴۶.

پرسش:ت آنهایی که اهل تقوا هستند و اعمالشان طبق حقیقت تقوا هست چه اشکالی دارد که فردای قیامت جمعی وارد بشوند با زن و بچه هایشان همراه بشوند.

پاسخ: غرض آن است که در جریان دنیا زندگی هم جمعی است هم اجتماعی در آخرت زندگی جمعی است ولی اجتماعی نیست همه با هم اند اما هیچ کس با دیگری رابطه ندارد چون در آن روز«لاَ بَيْعٌ فِيهِ وَلاَ خُلَّةٌ»(۱)تعاون در کار نیست مسئله ی اینکه کسی مشکل دیگری را از راه دوستی یا از راه خرید و فروش حل کند نیست فقط می ماند مسئله ی شفاعت آن هم، هم شافع باید مأذون باشد هم مشفوعٌ له که«يَوْمٌ لاَ بَيْعٌ فِيهِ وَلاَ خُلَّةٌ وَلاَ شَفَاعَةٌ» آن اوّلی و دومی نه تقییدپذیرند نه تخصیص پذیر سومی تخصیص و تقیید پذیرفت که عده ای شفاعت می کنند«لَّا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمنِ عَهْداً»(۲)و مانند آن خب، پس همه تنها می آیند کسی با کسی نیست ولی همین متّقیان با موکب همایونی حرکت می کنند این ظاهر آیه. روایاتی که در کتاب شریف کنزالدقائق بیش از کتابهای دیگر معمولاً نقل می کنند هست آنجا ملاحظه بفرمایید که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) به حضرت امیر(سلام الله علیه) می فرمود وقتی متّقیان می خواهند از قبر محشور بشوند با موکب همایونی محشور می شوند نه اینکه بعد از حساب وقتی که وارد بهشت می خواهند بشوند اینها با جلال و شکوه از قبر برمی خیزد. آیه ی سوره ی «نحل» دارد اینها با جلال و شکوه وارد برزخ می شوند برای اینکه«الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلاَئِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلاَمٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ»(۳)پس با جلال و شکوه می میرند، با جلال و شکوه هم سر از قبر برمی دارند در همان روایاتی که وجود مبارک پیغمبر به حضرت امیر(سلام الله علیهما) فرمود، فرمود یا علی! اینها مستقیماً با این جلال و شکوه وارد می شوند و ذات اقدس الهی به فرشته ها می فرماید اینها را معطّل نکنید اینها را سریعاً وارد بهشت بکنید اینها را با دیگران بازداشت نکنید چون عده ای برابر«وَقِفُوهُمْ»،«قِفُوهُمْ» یعنی اینها را بازداشت کنید«وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْؤُولُونَ»(۴)اینها را اینجا معطّل کنید بعضیها کمتر بعضی بیشتر آن روز بالأخره پنجاه هزار سال است ذیل این آیه که روزی که خمسین ألف عام هست در منزل زیدبن أرقم از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) سؤال کردند «ما أطول هذا الیوم» چه روز طولانی است حضرت فرمود: «والذی نفس محمد بیده» این پنجاه هزار سال برای مؤمن «من صلاه مکتوبه»(۵)به اندازه ی یک نماز واجب است حالا نماز واجب بر فرض ظهر باشد بیش از چند دقیقه ای این پنجاه هزار سال طول نمی کشد اینها همانهایی هستند که از قبر در آمدند تا وارد بهشت بشوند شاید همین چند دقیقه طول بکشد یک عدّه پنجاه هزار سال معطّل اند یک عده پنج دقیقه عبور می کنند برای اینکه اینها کارهایشان را اینجا انجام دادند دیگر خدا نسبت به اینهاسریع الحساب است نسبت به آنهابایددقیقاً همه ی این اعمالشان را بررسی بکنند اینها که طیّب و طاهرند، بار سبکی دارند و اصلاً بار سنگین ندارند اینها سریع الحساب است برایشان. همان روایتی که به وجود مبارک حضرت امیر می فرماید فرمود وقتی که اینها وارد دم در بهشت شدند درِ بهشت هرگز بسته نیست و قرآن کریم از بهشت به عنوان«مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ»(۶)یاد می کند چون هیچ کس بدون اذن که قدرت رفتن ندارد یک، و هیچ کسی هم مایل نیست از بهشت بیرون بیاید دو، باز بودن در و آزاد بودن هم نعمت برتری است سه، لذا«مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ» لکن در جهنّم هیچ کسی مایل به رفتن نیست یک، هیچ کسی قدرت بیرون آمدن ندارد دو، ولی بسته بودن در عذابی است فوق العذاب سه، فرمود:«فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ» این سابقاً این طور بود الآـ ن هم همین طور است الآن این دزدگیرها که می گذارند بالاـ تا پایین این در را می بندد درهای معمولی که دزدگیر ندارد فقط قفل می کنند یا پشت بند می گذارند یک تکّه آهنی را قرار می دهند که این لنگه در را به این لنگه در وصل کند سابقاً پشت بند چوبی بود در چوبی بود یک تکّه چوب این دو لنگه را به هم وصل می کرد این پشت

بنـد در بود این را نمی گویند«عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ»(۷)اما الآن که شـما می بینیـد دزدگیر می گذارند از بالا تا پایین این در را می بندد این «عَمَدٍ» هست، عمود هست، سـتون هست مُمدّد است مِن العالی إلی السِّفل و مِن السـفل إلی العالی درِ جهنم این طور بسته است این نه برای این است که کسی وارد جهنم نشود خب کسی رغبت نمی کند، این نه برای آن است که کسی از جهنم فرار نکند برای اینکه اینها«مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ»(۸)این طور نیست که جهنمیهـا دست و پایشان باز باشـد که اینها زنجیرنـد مقرّن اند یعنی مقرّن،«مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ» اصفاد هم یعنی زنجیر خب کسی که در غُل و زنجیر است که قدرت فرار ندارد اما بسته بودن در عـذابی است فوق عـذاب دربـاره ی بهشت که درهـا بـاز است طبق همین روایت که از علی بن ابراهیم نقل شـده که وجود مبارک پیغمبر به حضـرت امیر(سـلام الله علیهما) می فرماید در روایت دیگر هم هست متّقیان را که وقتی وارد بهشت می کنند با این موکب همایونی به دمِ در بهشت که رسیدند در می زنند این حلقه ی در، کوبه ی در را به سینه ی در می کوبند همه ی اهل بهشت یعنی خـدمه ی بهشت آماده می شونـد برای پذیرایی. مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) بخشـی از این روایات را در کتـاب شـریف امـالی نقـل کردنـد سیدناالاسـتاد مرحوم علامـه در شـرح این حـدیث در مجلس درس حـدیث این حـدیثی که خواندنـد چون در آن حـدیث دارد که وقتی وارد درِ بهشت می شوند این کوبه ی در را به سـینه ی در می کوبند این حلقه در همین روایت هم دارد حلقه، در این روایت دارد که «فتصر صریراً».(۹)

ص: ۳۴۳

۱- (۸). سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۴.

۲- (۹) . سوره ی مریم، آیه ی ۸۷.

۳- (۱۰). سوره ی نحل، آیه ی ۳۲.

۴- (۱۱). سوره ی صافات، آیه ی ۲۴.

۵- (۱۲). بحارالأنوار، ج۷، ص۱۲۳.

۶- (۱۳). سوره ی ص، آیه ی ۵۰.

۷- (۱۴). سوره ی همزه، آیه ی ۹.

۸- (۱۵). سوره ی ص، آیه ی ۳۸.

۹- (۱۶). تفسیر قمی، ج۲، ص۵۴.

پرسش: در بهشت که بسته نیست چرا می کوبند دیگر.

پاسخ: حالا ـ عرض می کنم این را گفتند که همان حرفی که در شرح ابیات حافظ گفتند اینجا هم هست دیگر، گفتند چرا حافظ گفت دوش دیدم یعنی دیشب در حالت رؤیا برای من روشن شد که ملائک درِ میخانه زدند، درِ میخانه همیشه باز است چرا در را زدند اینکه شما گفتید «دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند» درِ رحمت الهی همیشه باز است چرا در زدند آن بزرگوار گفت

در میخانه نبُد بسته ولی حرمت مِی موجب آمد که ملائک در میخانه زدند

شما وقتی وارد دفتر استادتان می شوید با یک تَلنگر در را می زنید در باز است ولی احترام صاحب آن در و آن دفتر ایجاب می کند که کسی در بزند

در میخانه نبُد بسته ولی حرمت مِی موجب آمد که ملائک در میخانه زدند

به هر تقدیر در باز است در این روایت دارد که «فتصرّ صریراً» صدایی از این در بلند است این صدا را همه ی خدمه و حوریها می شنوند و آماده می شوند لکن آن روایتی که مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) در کتاب شریف امالی نقل کردند در آن روایت دارد که این حلقه را که به سینه ی در کوبیدند «طَنّت و قالت یا علی» طنین، صدای این حلقه این است «یا علی» بیانی که سیدناالاستاد در شرح این جمله داشتند این است که وقتی مهمان بخواهد وارد منزلی بشود در می زند از درون خانه می گویند چه کسی است این صاحب خانه را می خواهد چه کسی را می خواهی می گوید من فلان کس را می خواهم، کسانی که دم درِ بهشت اند صاحب خانه را می خواهند و این صاحب خانه غیر از وجود مبارک حضرت امیر نیست همه می گویند «یا علی» یعنی ما صاحب این خانه را طلب می کنیم «طنّت و قالت یا علی». پیشنهادی که داده شده بود و اگر هنرمندان اسلامی این می شود هنر اسلامی این درهایی که برای عتبات درست می کنند طوری باشد که هر نیازمندی وقتی این کوبه ی در را به سینه ی این در می کوبد نام صاحب آن مزار شنیده بشود اینجا که در کنار کریمه ی اهل بیتیم این کوبه را طرزی بسازند که وقتی انسان در را زد بگوید «یا فاطمه ی معصومه» درباره ی حرم سیّدالشهداء صدا «یا حسین» درباره ی وجود مبارک حضرت امیر صدا «یا علی» اگر ائمه بقیع ـ ان شاءالله الرحمن ـ قبورشان منوّر شد «یا حسن، یا سجاد، یا باقر، یا صادق(علیهم آلاف التحیّه و الثناء)» این می شود هنر اسلامی این شدنی است الآن که با امکانات فراوان این سهل التناول است، بنابراین متّقیان از همان دالان ورودی به برزخ با موکب همایونی می روند نه اینکه بعد از حساب، اما چه قبل از حساب چه حین حساب چه بعد از حساب بساط دنیا با آنها همراه نیست وارد بهشت که شدند«دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلاَمٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»[(۱)]یکدیگر را سلام می کنند و«لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْواً وَلاَ تَأْثِيماً»[(۲)]با کرامت با هم زندگی می کنند نسبت به برخیها هم فرمود:«أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ»[(۳)]یعنی ذریّه ی دنیا«وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِم مِن شَيْ ءٍ» اما در جهنم هر که وارد شد«كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا»[(۴)]این می گوید تو باعث شد آن می گوید تو باعث شدی و مانند آن، بنابراین اینکه فرمود:«يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمنِ وَفْداً» اینها همین که وارد طلیعه ی حشر می شوند از برزخ و صحنه ی قیامت و بهشت اینها را با موکب همایونی حرکت می کنند اما«وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَهِ فَرْداً» این کریمه که فرمود:«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدّاً» از انوارالتنزیل نقل شده است سرّ اینکه با«سَيَجْعَلُ» با «سین»«سَيَجْعَلُ» ذکر شده است این

بزرگوار پنداشت که این «سین»، «سین» تسویف است وعلامت استقبال گفتندکه چون در مکه مشرکین زیاد بودند و مسلمانها در اقلیّت مسلمانها محبوب نبودند لذا فرمود بعدها خدا محبّت شما را در دلها قرار می دهد بعدها که شما مثلاً وارد مدینه شدید اسلام توسعه پیدا کرد عده ای به شما علاقه مند می شوند و این سخن ناصواب است برای اینکه مشرکان قبلاً با مسلمین مخالف بودند بعداً شدند«أَلَدُّ الْخِصَامِ» و خداوند نسبت به آن مؤمنین قلیل محبّت اهل ایمان را در دلهای آنها گذاشت اگر اهل ایمان بیشتر می شدند محبّت مؤمنین را در دلهای آنها بیشتر می گذاشت آن وقت متعلّق هم محذوف است معلوم نیست که درخصوص دلهای انسانها باشد«سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدّاً» مودّت اینها را در دلهای انبیا، اولیا، ملائکه و مانند آن قرار می دهد«سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدّاً». بعد فرمود ما این قرآن را حالا دارند جمع بندی می کنند درباره ی قرآنی که در مکه نازل شده است می فرماید هیچ کسی بهانه ندارد چرا، برای اینکه«فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ» ما چهار وصف را درباره ی قرآن ذکر کردیم دو وصف ثبوتی، دو وصف سلبی آن دو وصف ثبوتی این است که قرآن ثقیل است یعنی وزین است با برهان است با محتواست و حرفِ عمیقِ علمی دارد که«إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلاً ثَقِيلاً»(۵)این یک، و این قول ثقیل چون دل مایه در آن هست، فطرت پذیر است، دل پذیر است حرف سنگینی برای نفس نیست«لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ»(۶)آسان است زیرا اگر چیزی مطابق با فطرت بود، مطابق با آفرینش بود، سعادت انسان را به همراه داشت، تحمیلی بر فطرت نبود دل پذیر هم هست پس این دو صف از اوصاف ثبوتی را ذات اقدس الهی برای قرآن ذکر کرده یکی اینکه«سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلاً ثَقِيلاً»(۷)یکی اینکه در سوره ی مبارکه ی «قمر» چند بار فرمود:«لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُدَّكِرٍ» ما قرآن را برای تذکّر و تذکره آفریدیم آیه ی هفده و هیجده سوره ی مبارکه ی «قمر» این است«لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُدَّكِرٍ» همان طوری که «الرحمن» یک ترجیع بند دارد این سوره ی مبارکه ی «قمر» هم ترجیع بند دارد آیه ی ۳۲ هم این است«وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُدَّكِرٍ» آیه ی چهل هم همین است آیات فراوانی در سوره ی مبارکه ی «قمر» هست که ترجیع بندش همین«وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ» است. این دو وصف از اوصاف ثبوتی قرآن کریم که هم ثقیل است، وزین است، برهانی است و مُتقن است و هم دل پذیر. دو صفت از اوصاف سلبی قرآن را ذکر می کند که در قبال این دو وصف ثبوتی است یکی اینکه این خفیف نیست سبک مغز نیست تهی نیست برای اینکه ثقیل است یکی اینکه عَسیر نیست، عُسر ندارد، دشواری ندارد برای اینکه فطرت پذیر است این تعبیری که«وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ» گذشته از اینکه در سوره ی مبارکه ی «قمر» به عنوان ترجیع بند ذکر شد در موارد دیگری هم مطرح شد که یکی از آن موارد همین آیه ی ۹۷ سوره ی مبارکه ی «مریم» است فرمود:«فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ» آسان کردیم این یک، اما«بِلِسَانِكَ» است به زبان توست برای اینکه تو در بین عرب هستی و قوم عرب مُرسل إلیه ابتدایی تو هستند گرچه تو رسول عالَمینی،«ذِكْرَى لِلْبَشَرِ»(۸)هستی، جهانی هستی،«رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ»(۹)هستی ولی آغاز رسالتت از اینجا شروع شده نه اینکه تو برای اینها رسول شدی یک، یا اول برای اینها رسول شدی بعد رسالت تو گسترش پیدا کرده دو، این چنین نیست بلکه تو در همان آغاز رسول عالمیانی لکن مأموریت اوّلیه ات نسبت به قوم خودت است که دارد«قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُم مِنَ الْكُفَّارِ»(۱۰)فرمود اینها هیچ بهانه ای ندارند اینها خوب می فهمند و اگر بخواهید به زبانهای دیگر ترجمه بکنید این زبان رساست عربی مبین است از وجود مبارک امام باقر(سلام الله علیه) رسیده است که عربی را مبین گفتند برای اینکه این لسان «يُبين الألسن و لا تُبينه الألسن»(۱۱)این توان آن را دارد که هر زبانی را ترجمه کند، هر فرهنگ لغتی را ترجمه کند اما لغات و فرهنگ دیگر آن قدرت را ندارند که به آسانی مطالب عربی و فرهنگ عربی را منتقل کنند شما ببینید این ترکیبات و مفردات و جمع و تثنیه که در عربی هست در جای دیگر نیست یا بسیار کم است شما در اشاره در فارسی می بینید می گوییم این و آن یعنی مشار إلیه اگر نزدیک باشد می گوییم این و اگر دور باشد می گوییم آن، اما بین دور و نزدیک اگر وسط باشد ما لغتی

نداریم و همچنین در فارسی بین واحد و جمع ما وسطی نداریم می گوییم او، آنها به یک نفر می گوییم او به دو به بعد می گوییم آنها دیگر برای تثنیه حسابی نداریم اما در لغت عرب بین واحد و جمع کلمه ای است، لغتی است به نام تثنیه، بین دور و نزدیک اشاره ای است به نام «ذاک» ما یک «ذا» داریم، یک «ذاک» داریم یک «ذلک» این گونه از تفاوت در لغت عرب فراوان هست که ما اگر بخواهیم این عربی را به غیر عربی ترجمه کنیم ناچار چند کلمه را باید کنار هم بگذاریم تا مفاد یک کلمه را به دست بیاوریم مستحضرید که هر کلمه مفهومی دارد مفهومها از هم جدا هستند آن معنای بسیط را اگر بخواهید با پنج تا مفهوم برسانید این پنج تا مفهوم چون همه از هم جدا هستند این وسطها خالی است این مثل بردن آب در غربال است کسی که بخواهد آبی را در غربال ببرد چون غربال بندهای او تَر می شود بین این بندها فاصله است این آب می ریزد اگر این نظیر طشت یا لگن پُر بود ظرفیت داشت اما این بندها از هم جداست اینکه می گویند بعضیها از چیزها «یُدرک و لا یوصف» سرّش این است آنکه انسان می فهمد معنای بسیطی است بخواهد بیان کند باید پنج، شش تا کلمه را ردیف کند تا آن را بفهماند این کلمات هر کدام یک مفهوم دارند این مفهومها از هم جدا هستند چون این مفهومها از هم جدا هستند این وسطها ریزش دارد آن مطالب می ریزد لذا بعضی از مطالب بسیط «یُدرک و لا یوصف» در لغت عرب هم همین طور است ولی عربی آن توان را دارد که از مطالب دیگر زبانها به زبان عربی به خوبی ترجمه بشود منتها آن ترجمان نه مترجم، آن ترجمان باید به این مثلث احاطه داشته باشد منقولٌ عنه و منقولٌ الیه و نقل یعنی آن فرهنگی را که می خواهند نقل کند خوب ترجمه کند، به این فرهنگی که می خواهد نقل بدهد خوب آشنا باشد زبان را هم مسلط باشد بنابراین این عربی زبانی است به خوبی قابل درک، عربی مبین است«فَإِنَّمَا یَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِکَ» در آغاز سوره ی مبارکه ی «زخرف» این مطلب آمده که«حم * وَالْکِتَابِ الْمُبِینِ * إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِیّاً لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ * وَإِنَّهُ فِی أُمِّ الْکِتَابِ لَدَیْنَا لَعَلِیٌّ حَکِیمٌ»(۱۲)این از عربی مبین تا لدی الله، از لدی الله تا عربی مبین قرآن است آنکه شما در خدمت او هستید عربی مبین است اینکه در حضور ذات اقدس الهی است علیّ حکیم است این کتاب یک طرفش علیّ حکیم است یک طرفش عربی مبین«إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِیّاً لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ * وَإِنَّهُ» همین«فِی أُمِّ الْکِتَابِ لَدَیْنَا لَعَلِیٌّ حَکِیمٌ» از علیّ حکیم تا عربی مبین، از عربی مبین تا علیّ حکیم قرآن است چون قبلاً هم بحثش گذشت که قرآن را نینداختند آویختند قرآن را مثل باران نازل نکردند که تجافی باشد و انداختن، قرآن را حبل متین است او را آویخت که در همان حدیث معروف «إنّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی»(۱۳)که فرمود این کتاب مبین «طرفه بید الله سبحانه و تعالی و الطرف الآخر بأیدیکم»(۱۴)این حبل متین یک طرفش به دست خداست یک طرفش به دست شما اگر گفتند«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَمِیعاً» برای اینکه این حبل از جای بلند مستحکمی آویخته شده وگرنه طنابِ انداخته شده مشکل خودش را حل نمی کند چه رسد به مشکل آن معتصِم را به ما می گویند به کدام طناب تمسّک کنید به آن طنابی که به سقف بلند مستحکم بسته است وگرنه طنابی که در مغازه ی طناب فروشی انداخته است که آن را نمی گویند اعتصام بکن که، اگر کتابی باشد که فقط انداخته باشند زمینی باشد خب این کتاب زمینی مشکل خودش را حل نمی کند که پس یک طرف این طناب به دست خداست طرف دیگر به دست انسانی است که در خدمت قرآن است فرمود:«وَإِنَّهُ فِی أُمِّ الْکِتَابِ لَدَیْنَا لَعَلِیٌّ حَکِیمٌ»(۱۵)پس قرآن«عَلِیٌّ حَکِیمٌ» است به استناد آن«عَلِیٌّ حَکِیمٌ» می شود قول ثقیل«إِنَّا سَنُلْقِی عَلَیْکَ قَوْلاً ثَقِیلاً»(۱۶)به استناد این عربی مبین می شود «لقد یسرنا القرآن بلسانک» که می شود«لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ»(۱۷)آن گاه فرمود چون مردم دو قسم اند یک عدّه متّقی اند یک عدّه غیر متّقی این کتاب را ما با این وضع فرستادیم«لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِینَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْماً لُّدّاً» این«لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِینَ» برای همه است چون قرآن«هُدیً لِلنَّاسِ»(۱۸)است ولی آن که بهره می برد متّقین است انذار هم«نَذِیراً لِلْبَشَرِ»(۱۹)است اما آن که گرفتار انذار الهی می شود قوم لدودِ خصومِ عنود مخصوصاً«أَلَدُّ الْخِصَامِ»(۲۰)که از این«أَلَدُّ

الْخِصَامِ» به «لُدّ» تعبیر شـده است چون «لُدّ» جمع «ألـد» است درست است که انـذار کرده می گیریم«خُذُوهُ فَغُلُّوهُ»(۲۱)اما این برای همه بشر نیست دامنگیر قوم لُدّ می شود درست است که فرمود:«جَنَّاتٌ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»(۲۲)اما این بهره ی همه ی مردم نیست بهره ی متّقیـان است نه رحمتی که خـدا بشارت داد نصـیب همه می شود چون عـدّه ای خودشان را عمـداً بی بهره کردنـد فقط متّقیان بهره می برنـد نه عـذابی که ذات اقـدس الهی تهدیـد کرده است دامنگیر همه می شود چون خیلیها«مُرْجَوْنَ لأَمْرِ اللّهِ»(۲۳)هسـتند دیگر خـدای سـبحان از خیلیها می گـذرد فقط این عذاب دامنگیر قوم لُدّ که جمع ألد است«أَلَدُّ الْخِصَامِ» دامنگیر آنهـا می شود«وَتُنـذِرَ بِهِ قَوْماً لُّدّاً» و ما آنها را منتظر قیامت نمی گـذاریم یک وقت است کسـی گناهِ شخصـی می کند خب حسابش در قیامت است یک وقت گناه می کند نسبت به نظام اسلامی، امّت اسلامی، به دین اسلام، جامعه ی اسلامی، به بشـر سـتم می کنـد مـا بسـاط او را در دنیـا هم برمی چینیم فرمود:«وَکَمْ أَهْلَکْنَا قَبْلَهُم مِن قَرْنٍ» خیلیها را ما به خاک سپردیم«هَلْ تُحِسُّ مِنْهُم مِنْ أَحَـدٍ» هیـچ کـدام از آنهـا الآـن محسوس هسـتند!«أَوْ تَسْـمَعُ لَهُمْ رِکْزَاً» «رِکْز» آن صـدای خفی است آن صوت پنهـان و خفی را می گوینـد «رِکز» این مـدفونها و طلاهای دفن شـده ی زیر خاک را می گوینـد «رِکاز» چون پنهان انـد فرمود صدای اینها در نمی آید در بعضـی از آیات قرآن دارد که«وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِیثَ» می گویند روزی در این مملکت ساسانیان بود، روزی در این مملکت سامانیان بود، روزی هخامنشیان بود، روزی کذا بود، روزی اموی بود، روزی مروانی بود، روزی عباسی بود، روزی بود، روزی بود فرمود اینهـا همه شدنـد احـادیث، اُحـدوثه نه کسـی از اینهـا محسوس است نه نامی از اینهاست«هَلْ تُحِسُّ مِنْهُم مِنْ أَحَـدٍ» کسـی فعلاً هست از آنها که محسوس باشد یا صدای اینها هست، صدای اینها شـنیده می شود«أَوْ تَسْـمَعُ لَهُمْ رِکْزَاً» حالا ـ ان شاءالله ـ به جمع بندی سوره ی مبارکه ی «مریم» برسـیم این بزرگواری که زحمت کشـیدند جریان قم و آن حدیثی که درباره ی زیارت مشـهد امام رضا(سـلام الله علیه) هست سـعی شان مشکور تاکنون ثابت نشده است که مثلاً در شهر پربرکت قم مثلاً مُرجیء، ناصبی چیزی باشد.

۱- (۱۷). سوره ی یونس، آیه ی ۱۰.

۲- (۱۸). سوره ی واقعه، آیه ی ۲۵.

۳- (۱۹). سوره ی طور، آیه ی ۲۱.

۴- (۲۰). سوره ی اعراف، آیه ی ۳۸.

۵- (۲۱). سوره ی مزمل، آیه ی ۵.

۶- (۲۲). سوره ی قمر، آیه ی ۱۷.

۷- (۲۳). سوره ی مزمل، آیه ی ۵.

۸- (۲۴). سوره ی مدثر، آیه ی ۳۱.

۹- (۲۵). سوره ی انبیاء، آیه ی ۱۰۷.

۱۰- (۲۶). سوره ی توبه، آیه ی ۱۲۳.

۱۱- (۲۷). الکافی، ج۲، ص۶۳۱

۱۲- (۲۸) سوره ی زخرف، آیات ۱ ـ ۴.

۱۳- (۲۹). بحارالأنوار، ج۲، ص۲۲۶.

۱۴- (۳۰). بحارالأنوار، ج۳۷، ص۱۲۲.

۱۵- (۳۱). سوره ی زخرف، آیه ی ۴.

۱۶- (۳۲). سوره ی مزمل، آیه ی ۵.

۱۷- (۳۳). سوره ی قمر، آیه ی ۱۷.

۱۸- (۳۴). سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۵.

۱۹- (۳۵). سوره ی مدثر، آیه ی ۳۶.

۲۰- (۳۶). سوره ی بقره، آیه ی ۲۰۴.

۲۱- (۳۷). سوره ی حاقه، آیه ی ۳۰.

۲۲- (۳۸). سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۵.

۲۳- (۳۹). سوره ی توبه، آیه ی ۱۰۶.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۹۹ تا ۱۰۱ سوره مریم ۸۸/۱۰/۲۷

Your browser does not support the audio tag.

« إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدّاً(۹۹)فَإِنَّمَا یَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِکَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِینَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْماً لُّدّاً(۱۰۰)وَکَمْ أَهْلَکْنَا قَبْلَهُم مِن قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُم مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِکْزاً(۱۰۱)»

این بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «مریم» تصرّف ذات اقدس الهی در دلها را تبیین می کند انسان بر فرض قادر باشد در مُلک اثر بگذارد یعنی زمین را مهار کند، زمان را کنترل کند، نظام سپهری را ببندد چه اینکه بعید نیست علم با پیشرفتش بتواند به بشر آن قدرتی را بدهد که جاذبه ها را مهار کند، ورود و خروج این سفینه ها را در کُرات را مهار کند که هیچ سفینه ای بدون استفاده از آن دستگاه نتواند در کُره ای بنشیند یا از آنجا خارج بشود همه ی اینها ممکن است، اما کنترل قلب مقدور کسی نیست یعنی انسان بتواند دل را مهار کند خاطره ای بیجا خطور نکند، مطلبی از ذهن بیرون نرود، چیزی را که مورد علاقه ی اوست فراموش نشود، چیزی که مورد علاقه ی او نیست در ذهنش خطور نکند این گونه از امور مقدور کسی نیست که بتواند قلب را کنترل کند قلب خودش را. دشوارتر از این قلب یک امّت و جامعه است که بتواند دلهای امّتی را کنترل کند قلب کسی را متوجّه جایی کند یا قلب کسی را از جایی منصرف کند این دوتا کار را ذات اقدس الهی فرمود به عهده ی من هست و شرایطی هم دارد که من طبق آن شرایط دلها را یا به سود یا به ضررمنقلب می کنم چون او مقلّب القلوب و الأحوال است فرمود اگر کسی بخواهدمحبّت او در دلهای دیگران راه پیدا کند دلهای دیگران نه در اختیاراوست نه دراختیار خود دیگران است در اختیار مقلّب القلوب است« إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدّاً»(۱)کسانی که حُسن فعلی و فاعلی را جمع کردند یعنی هم مؤمن اند هم کارِ خوب می کنند اگر کسی مؤمن باشد و کار خوب نکند حُسن فاعلی دارد ولی فاقد حُسن فعلی است کسی کارِ خوب می کند ولی مؤمن نیست این از حُسن فعلی برخوردار است ولی فاقد حُسن فاعلی است هرکدام ازاینها بی بهره از فیض خاصّ الهی اند کسی که جامع بین حُسنین است او از این فیض بهره می برد« إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا»اصل اول،« وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»اصل دوم،« سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدّاً». روایتی که در ضمن این آیه است ناظر به این است که خدای سبحان می فرماید فلان بنده محبوب من است فرشتگان او را دوست داشته باشند اهل جنّت او را دوست داشته باشند و مانند آن، این تطبیق است بیان بعضی از مصداق است نه بیان همه ی مصادیق در دنیا هم این چنین است یک وقت کسی محبوب یک ملّت است که خداوند محبّت او را در دلهای دیگران یا اهل آن محل یا همسایه های او قرار می دهد سِعه و ضیقش دیگر مربوط به سِعه و ضیق ایمان و عمل صالح اوست اینکه برخی از مفسّران گفتند این «سین»، «سین» تسویف است برای اینکه بعدها خدا قرار می دهد این فی الجمله درست است نه بالجمله یعنی گسترش این محبّت فرع بر آن است که اسلام حکومتی تشکیل بدهد حضرت رسول(صلّی الله علیه و آله و سلّم) وارد مدینه بشود جامعه ی اسلامی متشکّل بشود تا محبّت مؤمنین در دلهای افراد فراوانی مستقر بشود ولی در همان مکّه اصلِ جعل محبّت و مودّت ممکن است بنابراین اصل جعل تحقیقی است گسترش آن جعل تسویف و استقبالی است و حذف متعلّق هم دلیل بر عموم است و آن روایت هم عموم را تأیید می کند یعنی محبّت این شخص را خدا قرار می دهد هم نزد خودش، هم نزد ملائکه، هم نزد مردم لذا یک انسان

مؤمنِ عامل به عمل صالح هم محبوب خداست هم محبوب ملائکه است هم محبوب مردم« سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدّاً».

۱- (۱) . سوره ی مریم، آیه ی ۹۶.

پرسش: جعل تکوینی است یا تشریعی؟

پاسخ: تکوینی است دیگر، جعل تشریعی که حکم واجب باشد مقدور کسی نیست که انسان قلباً کسی را دوست داشته باشد جریان تولّی و تبرّی تا آنجایی که برای ما مقدور است تعیین تکلیف است که ما باید تولّی داشته باشیم اهل بیت را، اولیای الهی را و تبرّی داشته باشیم از اعدای اینها.

الآن دوتا مطلب مهم است یکی اینکه تصرّف در دلها فقط مقدور خداست دوم اینکه خدا نسبت به چه کسی این کارها را کرده شواهدی هم هست یا نه، اما این مطلب که تصرّف در دلها فقط مقدور ذات اقدس الهی است در سوره ی مبارکه ی «انفال» آیه ی ۶۳ به بعد این چنین فرمود، فرمود:« وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ»کینه و عداوت و دشمنی در حجاز مخصوصاً در مکّه و مدینه در بین قبیله ی اوس و خزرج و مانند آن سابقه ی دیرینه داشت ذات اقدس الهی بین دلهای مردم حجاز اُلفت برقرار کرد« وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ»این یک، بعد به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود:« لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً»اگر همه ی ذخایر و معادن زمین در اختیار تو باشد و این را تقسیم بکنی بین مردم بخواهی با مال دلها را به هم متّحد کنی این شدنی نیست« لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ»یک جامعه ی مُلتهب و متشتّت را با مسائل مالی نمی شود متّحد کرد« وَلكِنَّ اللّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ»ذات اقدس الهی بین اینها الفت برقرار کرد از توی پیغمبر با مال برنمی آید البته معجزه و عنایت الهی که فیض خداست به وسیله ی تو حاصل می شود« إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»بنابراین هیچ کس نمی تواند بگوید که ما می توانیم دلها راتسخیر بکنیم این اصلش که این کار مقدور ذات اقدس الهی است و لاغیر حتی پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم بخواهد با بخشش معادن زمین تمام طلاها در اختیارش باشدبخواهد تقسیم بکند و با طلا و نقره دلها را مرتبط بکند شدنی نیست چون دلها با کوثر مرتبط می شوند نه با تکاثر چون از این سنخ نیست قلب از سنخ کوثر است از سنخ ملکوت است جز ایمان چیزی دلهارا به هم مرتبط نمی کند این اصل اول که دل فقط به دست مقلّب القلوب است اما اصل دوم که شواهد ذکر می کند، نمونه ها ذکر می کند که از این جهت با آن آیه ی« کذلک یسرناه»هماهنگ می شود با قصّه، با داستان، با تمثیل، با تشبیه یک مطلب را می فهماند آیه ی بعدی که خوانده شد این بود که« يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ»درست است که بعضی از آیات بسیار عمیق است اما محتوای همان آیات عمیق در آیات دیگر به وسیله ی قصّه، تمثیل، تشبیه، ترقیق مطلب در دسترس عموم قرار می گیرد در قرآن آیاتی است که بسیاری از علما در او راجل اند یک، همان مطالب که از همان آیه پر پیچ و خم بخواهد استنباط بشود در بخشهای فراوان قرآن به صورت قصّه، به صورت تمثیل، به صورت تشبیه، به صورت موعظه، به صورت خطابه رقیق می شود، نرم می شود، نازک می شود، ظریف می شود و در دسترس همه قرار می گیرد لذا شده« هُدىً لِلنَّاسِ»(۱)مطلبی در قرآن نیست که قابل فهم برای ساده اندیش ترین انسان نباشد اما آیات پیچیده و عمیقی است که خیلیها را سر گردان کرده. خب، پس بنابراین اصل اول این است که اگر جامعه ای گرفتار اختلاف شد باید ببینیم منشأش چیست در

نوبتهای دیگر هم عرض شد که اختلاف سه قِسم است یک اختلاف علمی است که بین صاحب نظران هست چه در حوزه، چه در دانشگاه اختلاف علمی چیز مقدّس و منزّهی است کسی نظرش مطلب منفی است کسی نظرش مطلب مثبت است یک پزشک معالج می گوید این شخص را باید با عمل درمان کرد دیگری می گوید با دارو حل می شود در فتواهای فقهای ما همین طور است نظرات حکمای ما همین طور است این اختلاف علمی چیز خوبی است و قابل حل هم نیست. قِسم دوم اختلاف حقوقی است که به کسی بدرفتاری شده حقّ کسی ضایع شده این با خواهش با تمنّا و امثال ذلک کاملاً قابل حل است اگر کسی با او بدرفتاری شده این حلیمانه و صبورانه اجر خدا را دریافت می کند و می گذرد و نظام را حفظ می کند اما وسط هم ما خدای ناکرده اگر قسم سوم شد قسم سوم اختلافی است عذاب الهی خود خدا این اختلاف را القا می کند آن وقت چاره ی او جز ناله و ضجّه و لابه و سحرخیزی و اشک شبانه چیز دیگر نیست آن اختلاف سوم در سوره ی مبارکه ی «مائده» آمده در «مائده» هم درباره ی یهودیها هست هم درباره ی مسیحیها، درباره ی یهودیها آیه ی ۶۴ سوره ی مبارکه ی «مائده» این است که« وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»ما نصیحت کردیم، موعظه فرستادیم، معجزه فرستادیم، کرامت فرستادیم، مَنّ و سلوی? فرستادیم، برکات ظاهر فرستادیم، برکات باطن فرستادیم اینها به جان هم افتادند همه ی راههای حق را به سوی اینها باز کردیم اینها بیراهه رفتند از آن به بعد ما اینها را به جان هم انداختیم ما القا کردیم« وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»مشابه این کمی رقیق تر درباره ی مسیحیهاست در همین سوره ی مبارکه ی «مائده» آنجا دارد« فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»(۲)اغرا یک مقدار رقیق تر از القاست این قِسم سوم تنها راهش ناله و ضجّه شبانه است که خدایا مشکل ما را حل کن «ألّف بیننا»، «غیّر سوء حالنا بحُسن حالک»، «أصلح کلّ فاسدٍ مِن امور المسلمین»(۳)راهش این است آن وقت آن راه را به آدم نشان می دهد. اما در بخشهایی که در این قسمت فرمود ما مودّت قرار می دهیم در قبال مودّت، عداوت هست مثل همین جا چه درباره ی یهودیها، چه درباره ی مسیحیها فرمود ما کینه را در بین اینها قرار دادیم خب این عذاب الهی است دیگر بدخواهی را و بَغضا را و عداوت را در بین اینها قرار دادیم پس یک عدّه« سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدّاً»درباره ی عده ی دیگر« أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ»یک،« فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ»دو، پس دوستی و دشمنی به دست اوست که این قِسم سوم است و کسبی نیست عذاب الهی است این عذاب الهی را از راه دیگر باید درمان کرد.

ص: ۳۴۶

۱- (۲). سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۵.

۲- (۳) . سوره ی مائده، آیه ی ۱۴.

۳- (۴).بحارالأنوار، ج۹۵، ص ۱۲۰.

پرسش:...

پاسخ: بله خب دیگر، دیگر فرقی نمی کند که این عذاب الهی مخصوصاً وجود مبارك پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود هر بلایی که بر سر یهودیها آمد دامنگیر امّت من هم می شود خب، این خطر هست برای همیشه ولی آن ناله هم هست آن در هم باز است آن سحرخیزی هم باز است سخت تر از این را هم خدا برطرف می کند آن درد این هم درمان. در جریان پس محبّت و مودّت این است درباره ی ترس و آرامش، درباره ی ترس فرمود ما یکی از علل پیروزی مسلمانها همین است که ما رعب اینها را در دلهای کفّار قرار دادیم« قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ»(۱)از وجود مبارك پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هست درباره ی خود حضرت امیر(سلام الله علیه) هم هست که «أنا نصرتُ بالرعب»(۲)یعنی ما وقتی وارد میدان شدیم ترس ما در دلهای دیگران مستقر می شود در جریان حضرت امیر هم همین است وقتی کفار می فهمیدند علی پرچم راگرفته خیلیها فرار می کردند منصور بالرعب است وجود مبارك پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم همین طور فرمود ما «نُصرت بالرعب» در سوره ی مبارکه ی «حشر» فرمود:« قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ»سرّ پیروزی شما مسلمانهای کوخ نشین بر یهودیهای کاخ نشین همین بود که ترسِ شما را ما در دلهای اینها مستقر کردیم در سوره ی مبارکه ی «حشر» فرمود:« قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ»آیه ی دو سوره ی مبارکه ی «حشر» این انقلاب اسلامی ما هم نظیر انقلاب اسلامی وجود مبارك پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بود خدا فرمود ما کاری کردیم که نه دوست خیال می کرد نه دشمن، در جریان پیروزی انقلاب اسلامی هم همین طور بود هیچ دوستی خیال نمی کرد که انقلاب به این زودی به ثمر می رسد هیچ دشمن هم خیال نمی کرد آیه دوم سوره ی مبارکه ی «حشر» این است که شما یادتان هست هر وقت نسیه می خواستید می رفتید از این سرمایه داران یهود می گرفتید آن هم به زحمت به شما نسیه می دادند آن هم با وام با ربا شما کوخ نشین بودید آنها کاخ نشین شما که حِصن نداشتید، قلعه نداشتید، دژ نداشتید« هُوَ الَّذِی أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِن دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ»(۳)اینکه می گویند اوّلین بار، اوّلین بار این است یک وقت است انسان اوّلیت زمانی دارد خب اوّلیت زمانی خیلی فخر نیست کسی می خواهد وارد درس بشود یا وارد مدرسه بشود در باز است یا او بیکار است زودتر می آید این نشانه ی فخر نیست اما یك وقت است کسی برای اوّلین بار که مقدور دیگران نیست یا از نظر علم و ادراك مقدور نیست یا از نظر همّت و شجاعت مقدور نیست کسی اوّلین بار این کار را می کند این فخر است فخرِ ما شیعه ها این است که وجود مبارك حضرت امیر اوّلین مسلمان است خیلیها نمی فهمیدند اسلام چیست برخیها هم که می فهمیدند آن شهامت را نداشتند و وجود مبارك حضرت امیر اوّلین مسلمان است این اول، اول از همین اول سوره ی مبارکه ی «حشر» گرفته شد فرمود اوّلین باری که در حجاز ما کوخ نشین را بر کاخ نشین مسلّط کردیم ما بودیم ما این وام گیرها و نسیه بخورها را بر سرمایه دارها پیروز کردیم ما بودیم، ما این پابرهنه ها را بر آن قدرتمندها پیروز کردیم ما بودیم، اوّلین بار ما این کار را کردیم بعد شما رشد کردید، ترقّی کردید در جنگهای بعدی پیروز شدید« هُوَ الَّذِی أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِن دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ»«حشر» یعنی کوچاندن فرمود چرا اوّلین بار ما آن کار را کردیم برای اینکه« مَا ظَنَنتُمْ أَن يَخْرُجُوا»شما فکر نمی کردید اینها که کاخ نشین اند حِصن دارند قلعه دارند اینها فرار می کنند« وَظَنُّوا أَنَّهُم مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُم مِنَ اللَّهِ»آنها هم هرگز فکر نمی کردند که متواری می شوند آخر چطور یک آدم نسیه بخور، کوخ نشین، پابرهنه با دست خالی با چوب دستی بر کسانی که شمشیر به دست اند و قلعه دارند و سرمایه دارند پیروز بشود اصلاً باورکردنی نیست فرمود ما کاری کردیم که نه دوست باور می کرد نه دشمن مثل همین انقلاب اسلامی خب حیف است آدم این را از دست بدهد خدای ناکرده اگر کمی آسیب ببیند این جریان صفوی نیست که بعد از او زندی بیاید، قجر بیاید، پهلوی

بیایـد، یـک کس دیگر بیایـد اگر ـ معاذ الله ـ ضـربه دیـد رفت که رفت خـدا آن روز را نیاورد این رهبر را، این نظام را، این دولت را، این ملت را بایـد بـا دعـا حفـظ کرد و اگر اختلافی هست برابر قانون و چیزی که رهبری فرمودنـد عمل کرد مواظب باشـیم خدای ناکرده این مثل صفوی نیست یا زندی نیست یا قجر نیست یا پهلوی نیست که یکی برود دیگری بیاید اگر خدای ناکرده آسیب دید، دید خدایا تو را به عصمت زهرا این نظام را حفظ بکن!

۱- (۵) . سوره ی احزاب، آیه ی ۲۶.

۲- (۶) . من لا یحضره الفقیه، ج۱، ص۲۴۱.

۳- (۷). سوره ی حشر، آیه ی ۲.

خب، فرمود این کـار را مـا کردیم هیـچ کس بـاور نمی کرد« وَظَنُّوا أَنَّهُم مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُم مِنَ اللَّهِ»ما چه کار کردیم؟ شمشـیر دادیم به اینها نه، این کوخ نشین را کاخ نشین کردیم نه، به اینها وسایل دفاعی دادیم نه، چه کار کردیم؟« فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُم بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ»(۱)ما ترسِ مؤمنین را در دلهای اینها القا کردیم اینها برای اینکه زود فرار کننـد قصـرهای خودشان، قلعه های خودشان را فرار کردنـد و گریختند این اوّلین بار در حجاز ما این کـار را کردیـم ایـن اسـت خب، پس قـذف رعب، القـای ترس به دست اوست القـای امن هم به دست اوست در جریـان مـادر حضـرت موسـی(سـلام الله علیهمـا) فرمود ما دل او را آرام کردیم خب بالأخره آدم به زحمت فرزنـدی را از ترس به بار بیاورد بعـد به او بگوینـد این را بینـداز بگـذار در جعبه بینـداز در این دریای روان کـدام مادر این کار را می کند با دست خودش، ما قلب او را آرام کردیم به او گفـتیم جعبه فراهم بکن این بچه را بگـذار در جعبه بینـداز در دریـا به مـا بـده مـا این را پیغمبر می کنیم به تو برمی گردانیم این کـار به دست احـدی نیست دیگر فرمود آیه ی ده سوره ی مبـارکه ی «قصـص»« وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغاً إِن كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلاَ أَن رَّبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا»اگر ما قلب را به خودمان مرتبط نمی کردیم اگر او یا الله، یا الله نمی گفت و اگر قلب را به خودمان نمی بستیم خب این خالی می شد دیگر چطوری آدم یک مادر عمداً این را بیندازد در دریا که معلوم نیست کجـا می رود آنجـا که بچه را می کُشـتند بالأخره به مادر می دادنـد او کنار قبرش می رفت دیگر، جایی دفن می کرد اما الآن بدهد به دریا یعنی چه، فرمود ما به او گفتیم آرام باش به تو برمی گردانیم پس او گاهی دل را نرم می کند گاهی سخت می کند« جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً»(۲)گاهی دل را می ترساند گاهی دل را آرام می کند، گاهی دلها را با هم درگیر می کند گاهی دلها را به هم مرتبط می کنـد این کارهای اوست همه ی نمونه ها را ذکر کرده لـذا این کتاب قابل فهم برای همه است درست است که او مقلّب القلوب است همین که بفرماینـد مقلّب القلوب است قابـل فهم برای خیلیها نیست اما با این قصّه ها، با این دسـتورها، با این ذکر مَثلها، با این شواهدها برای همه قابل فهم است. فرمود:« وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغاً إِن كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلاَ أَن رَّبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا لِتَكونَ مِنَ المُؤمِنين»(۳)پس ما گاهی نرم می کنیم گاهی سخت« جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً»می کنیم گاهی نرم می کنیم، گاهی می ترسانیم گاهی آرام می کنیم، گاهی قذف رعب می کنیم گاهی القای محبّت می کنیم، گاهی مودّت می دهیـم گـاهی دشـمنی را در بیـن اینهـا بـه عنـوان کیفر گسـترش می دهیـم خـب این کارهـا را ذات اقـدس الهی در مـوارد گونـاگون انجـام داده پس او« سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدّاً»پس مـودّت به دست اوست اگر مودّت الهی هست درست است و اگر مودّت فرشـته هـاست درست است و اگر مودّت اهـل جنّت است درست است اینهـا چون حـذف متعلّق دلیل بر عموم است در سـوره ی مبـارکه ی «مائـده» آیـه ی ۵۴ فرمـود:« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»فرمود حالا اسـلام آمده شـما یاری نکردید خب بشـر که تمام نشده من یک عدّه را می آورم بهتر از شـما ولیّ دلمان می خواهـد این دین به دست شـما آبیـاری بشود« إِن تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ ثُمَّ لاَ يَكُونُوا أَمْثَالَكُم»(۴)_ معاذ الله _ کسـی خیال نکند حالا اگر ما انقلاب را یاری نکردیم تمام می شود وعده ی الهی هست عمده خسارت خود ماست فرمود شـما نشـد دیگری« إِن تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ ثُمَّ لاَ يَكُونُوا أَمْثَالَكُم»اینجا هم در آیه ی ۵۴ سوره ی مبارکه ی «مائده» فرمود:« فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»که در ذیل این آیه نقل شده است وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) دست روی دوش سلمان گذاشت فرمود قوم این شخص اند که هم مُحبّ خدایند هم محبوب خدایند خب پس معلوم می شود خدا به عده ای علاقـه منـد است اگر خـدا دوست یـک عـده است آن حـذف متعلّق هم دلیـل بر عموم است شامـل این مورد هم می شود« سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدّاً»مودّتش را هم بر پیش خودش قرار می دهد هم پیش فرشته ها قرار می دهد هم پیش بهشتیها قرار می دهـد هم پیش مؤمنین پس معلوم می شود یـک عـدّه محبوب خداینـد و اصـل کلی را در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» آنجا

مشخص کرد که اگر کسی بخواهد محبوب من بشود باید پیرو حبیب من باشد این حبیب من واسطهالعِقد است حلقه ی مرتبط بیـن مـن و بیـن مردم در مـدار محبّت حـبیب من است آیه ی ۳۱ سـوره ی «آل عمران» ایـن اسـت که« قُـلْ إِن کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللّهُ»یک وقت است می فرمایـد اگر مؤمن بودیـد عمل صالـح کردید بهشت می روید آن یک سلسله پاداش است یک وقت می فرمایـد اگر مؤمن بودیـد پیرو حبیب من بودیـد محبوب من می شویـد اگر کسـی محبوب خـدا شد ممکن است قُرب نوافـل شامـل حـالش بشود« إِن کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَـاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللّهُ»خب چه چیزی بالاتر از این که انسان محبوب خـدای سـبحان بشود ملاحظه فرمودید که گاهی یک مطلب عمیق را به عنوان اصل ذکر می کند آن وقت با شواهد با آیات با تشبیه با تمثیل با قصّه و داسـتانهای دیگر این را تبیین می کنـد لذا در همین بخش فرمود:« فَإِنَّمَا یَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِکَ»خب دیگر حالا برای آدم بیّن الرشـد می شود که چطور انسان محبوب خدا می شود قلب در اختیار کیست و مانند آن، فرمود این معارف را ما گفتیم« لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِینَ وَتُنـذِرَ بِهِ قَوْماً لُّدّاً»بشارت به عموم هست ولی متّقیان بهره می برنـد انذار برای عموم است ولی دامنگیر آن« أَلَدُّ الْخِصَام»[(۵)](#)می شـود آنهـا گرفتـار می شونـد برای اینکه این قـوم لُدّ را بفهمـانی که مانـدنی نیسـتند این جمله را هم بگوییم« وَکَمْ أَهْلَکْنَا قَبْلَهُم مِن قَرْنٍ»که« هَلْ تُحِسُّ مِنْهُم مِنْ أَحَـدٍ أَوْ تَسْـمَعُ لَهُمْ رِکْزاً»یا با عذاب الهی از بین رفتند یا بالأخره ما عـذابشان را به برزخ و قیامت مبـدّل کردیم و در دنیا به طور عادی مُردند این سوره ی مبارکه ی «مریم» مطالب فراوانی داشـت که سـی مطلبش را در بعضـی از کتابهـا خلاـصه بنـدی کردنـد اجمـالش این است که این سوره ی مبارکه ی «مریم» از جریان مریم(سـلام الله علیهـا) شـروع شـده به عنوان ذکر رحمت و جریان زکریا را ذکر فرمود، مناجات زکریا را ذکر فرمود، بخشـش یحیی(سـلام الله علیهـا) را ذکر کرد بعـد از جریـان حضـرت یحیی، جریـان عیسـی(سـلام الله علیه) را ذکر کرد، آیت و علامت وجود مبارک عیسـی را ذکر کرد آن معجزه بودن حضـرت زکریا را یادآور شد به یحیی(سـلام الله علیه) فرمود همین کتابی را که ما فرستادیم نه برای تو، این کتاب را« خُذِ الْکِتَابَ بِقُوَّهٍ»[(۶)](#)سفارش به احسان به پدر و مادر جزء دستورات بین المللی است ملاـحظه می فرماییـد هیـچ ملّتی نیست مگر اینکه خـدای سبحان در آنجا مسئله ی احترام به پـدر و مادر را مطرح کرده اینکه فرمود:« لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِینَ وَتُنـذِرَ بِهِ قَوْماً لُّدّاً»قابل فهم باشد برای همه برای اینکه هم احکام محلّی را فرموده هم احکام منطقه ای را هم احکام بین المللی را بالأخره انسان یا مسلمان است یا موحّد است یهودی، مسیحی، زرتشتی و مانند آن است یا کافر حالا کافر باشد بالأخره اسـلام برای کافر یک زندگی مسالمت آمیز دارد یا ندارد خب یقیناً دارد اگر این« هُدیً لِلنَّاسِ»است،« نَذِیراً لِلْبَشَرِ»[(۷)](#)اسـت عـدّه ای کافرنـد چگـونه خودشـان راحـت باشـند چگـونه مـا بـا آنهـا زنـدگی کنیم این بیـان نـورانی حضـرت سیّدالشـهداء همین بخش را به عهـده دارد فرمود حالاـ بسـیار خب کافریـد امـا «إن لم یکن لکم دین و کنتم لاـ تخـافون المعاد فکونوا أحراراً فی دنیاکم»[(۸)](#)هم شما خودتان راحتید هم با دیگران از دست شما راحت اند این چنین نیست که اگر کسی کافر بود قرآن برای او برنامه نداشته باشد طبق همین آیه هفت و هشت سوره ی مبارکه ی «ممتحنه» در قانون اساسی ما هم آمده که مـا با کفار چگونه برخورد کنیم در قانون اساسـی ما همین آیه ی هفت و هشت سوره ی مبارکه ی «ممتحنه» آمـده آن کفاری که کاری با ما ندارند نه توطئه می کنند نه تحریم دارند نه زحمتی برای ما ایجاد می کنند فرمود با اینها رابطه ی عادلانه داشـته باشـید« لَا یَنْهَاکُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِینَ لَمْ یُقَاتِلُوکُمْ فِی الدِّینِ»[(۹)](#)اینها که قتال نمی کنند، توطئه نمی کنند، تحریم ندارند، مزاحم شما نیسـتند خدا نهی نکرده که با آنها رابطه داشـته باشـید آنها که رابطه دارید رابطه ی عادلانه داشته باشید« وَتُقْسِطُوا إِلَیْهِمْ إِنَّ اللَّهَ یُحِـبُّ الْمُقْسِـطِینَ»نسـبت بـه خـود آنهـا هـم فرمـود بالأـخره شـما وظیفـه تـان ایـن اسـت ایـن می شـود کتـاب جهـانی« رَحْمَهً لِلْعَالَمِینَ»[(۱۰)](#)معنـای« رَحْمَهً لِلْعَـالَمِینَ»این نیست که فقـط برای مسـلمانها رحمت است خیر، اگر کسـی کـافر بود قرآن برای او برنامه دارد که خودشان چطور زنـدگی بکننـد ما با آنها چطور زنـدگی می کنیم این چنین نیست که حالا اگر کسـی کافر بود

خدا برای او برای تأمین رفاه دنیای او برنامه نداشته باشد این سخن نورانی حضرت سیّدالشهداء هم از اینجا گرفته شده که بالأخره شما حالا کافر می خواهید خوب زندگی کنید یا نکنید اگر بخواهید خوب زندگی کنید باید احرار و آزاد باشید این مسئله ی حریّت، مسئله ی امانت، مسئله ی ترک خیانت، مسئله ی ترک ظلم اینها جزء حقوق بین المللی اسلام است احترام به پدر و مادر هم همین است در جریان احترام به پدر و مادر در سوره ی مبارکه ی «لقمان» و امثال «لقمان» آمده حالا بسیار خب پدر کافر، مادر کافر انسان که نباید خانه قهر بکند به نام فراری از منزل که، فرمود:« وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفاً»(۱۱)حالا اگر پدر مشرک است و مادر هم مشرک است و اصرار دارند که پسر دست از اسلام بکشد فرمود:« وَإِن جَاهَدَاکَ عَلَی أَن تُشْرِکَ بِي مَا لَيْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلاَ تُطِعْهُمَا»اما« وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفاً»فرار از منزل ممنوع است نگو حالا پدر کافر است مادر کافر است من رها کنم خیر، باش اینها را پذیرایی کن زندگی اینها را تأمین کن این می شود دین جهانی برای هر کسی برنامه ای قرار داده لذا فرمود این کتاب به لسان تو تبیین شده و درکش هم آسان است بعد از جریان حضرت یحیی، بعد از جریان حضرت عیسی، سفارش به پدر و مادر و رعایت روز میلاد و حیات بین میلاد و موت و جریان مرگ را به طور کامل مشخص فرمود آن معجزه ی حضرت مریم و بارداری مریم و زایمان حضرت عیسی را مشخص فرمود معجزه ی حضرت عیسی درباره ی حالاـ یا ارهاص بود یا معجزه ی مریم و عیسی(سلام الله علیهما) بود که درخت خشک با تکان دادن مریم(سلام الله علیها) بارور شد و میوه داد اینها را هم ذکر فرمود و اینکه همه ی ما درباره ی وجود مبارک حضرت سیّدالشهداء(سلام الله علیه) عرض می کنیم «السلامُ علیکَ یا وارث عیسی» ما هم موظّفیم وارث عیسی باشیم منتها به هر اندازه ای که به انبیا ارتباط داریم به همان اندازه ارث می بریم اگر وجود مبارک عیسی فرمود:« وَجَعَلَنِي مُبَارَکاً أَيْنَ مَا کُنتُ»(۱۲)ما هم وارث حضرت عیسی باید باشیم هر جا هستیم منشأ خیر و برکت باشیم نگوییم کار ما این است به ما چه، نه خیر هم به ما چه هم به تو چه هم به او چه، این کارِ مردم راه انداختن می شود« وَجَعَلَنِي مُبَارَکاً أَيْنَ مَا کُنتُ»که وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) فرمود: «نفّاعاً»(۱۳)آدم هر جا هست منشأ نفع و برکت باشد این وارث حضرت عیسی بودن است، وارث حضرت موسی بودن است، این وارث حضرت موسی وارث حضرت عیسی مخصوص سیّدالشهداء(سلام الله علیهم اجمعین) نیست خب آن مقام بالاترش البته برای اینهاست اما همه ی ما موظّفیم که وارث آنها باشیم چون «العلماء ورثه الأنبیاء»(۱۴)این «العلماء ورثه الأنبیاء» که مخصوص ائمه(علیهم السلام) نیست آنها خودشان از راه وحی و الهام الهی خیلی از چیزها را می فهمند اما همه ی ما موظّفیم این راه را طی بکنیم جریان استحاله ی شرک بطلان شرک و امثال ذلک را هم فرمود، مسئله ی معاد را مکرّر ذکر فرمود برای اینکه مهم ترین عامل اخلاقی همان مسئله ی معاد است گرچه مسئله ی مبدأ اثر علمی دارد اما اثر عملی وابسته به جریان معاد است در حجاز مشرکین خدا را به عنوان الله قبول داشتند، به عنوان الرحمن قبول داشتند اما به عنوان ربّ و اله نمی گفتند او اله ماست او ربّ ماست قرآن فرمود اگر الله را قبول دارید الله همه ی این کمالات و اسما را داراست، اگر الرحمن را قبول داریم الرحمن همه ی این کمالات را داراست« قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيّاً مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَی»(۱۵)آنها می گفتند الله، می گفتند الرحمن اما نمی گفتند ربّنا، الهنا، الهشان همان بتهایی بود که می پرستیدند. جریان انبیا را یکی پس از دیگری ذکر فرمود، خصوصیت آنها را ذکر فرمود، جریان وحی یابی وجود مبارک موسای کلیم را ذکر کرد، اسماعیل صادق الوعد فرمود، ادریس که از رفعت مکان برخوردار بود فرمود، بعد فرمود عدّه ای متأسفانه به دنبال اینها آمدند که راه اینها را ادامه ندادند خب، اینهایی که« فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلاَةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيّاً»(۱۶)حرفی است آموزنده برای هر عصر و مصری که اگر خدای ناکرده ما هم راه پیشینیانمان را در این انقلاب نرویم همین مشکل را پیدا می کنیم. بهشت را ذکر فرمود، خصوصیات بهشت را ذکر فرمود این آیه مثلاًـ آیه ی ۶۴ سوره ی مبارکه ی «مریم» که ما گرچه خیلی

بحث کردیم اما برای بسیاری، برای بسیار یعنی برای بسیاری حل نشده است ولی خب مطالب دیگر این را می تواند حل بکند که فرشته ها می گویند« وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذٰلِكَ»(۱۷)چه می ماند برای فرشته، قبلش برای خدا، بعدش برای خدا، بین قبل و بعد هویّت آدم است این برای خداست این می شود مقام فنا شما ده بار هم این را برای یک طلبه ی عادی بگویی قابل فهم نیست که همه ی این هویّت ما برای اوست چون شما می بینید در تفسیری مثل زمخشری مثل فخررازی اینها همه اش را به بیرون ذات معنا می کنند« لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا»یعنی گذشته، حال، آینده و حال در حالی که این چیز دیگر است آیه چیز دیگر می خواهد بگوید مبادی قبلی ما برای خداست، مآثر و آثار بعدی برای خداست، بین علّت قبلی و معلول بعدی هویّت ما برای اوست اینها همه ی اینها را به زمان و زمین زدند گذشته برای خدا، آینده برای خدا، حال برای خدا خب، بنابراین فرمود خدای سبحان شریکی ندارد، مَثِلی ندارد و مانند آن، حشر یقینی است مهم ترین عامل تربیت مسئله ی حشر است اثر علمی برای اعتقاد به مبدأ بار هست همین اعتقاد به مبدأ در مشرکین هم بود دیگر آنها قبول داشتند الله موجود است یک، واجب الوجود است دو، خالق کل است سه، ربّ الأرباب است چهار، مدیر کلّ آلهه است پنج، همه ی اینها را قبول داشتند اما مسئولیّت ما با چه کسی است با این بتهاست، بعد از مرگ چه می شویم هیچ،« إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا»(۱۸)خب اگر کسی خدای ناکرده عقیده و مسئولیت نداشته باشد رهاست دیگر آدم رها را که نمی شود با موعظه شما این را به بند بکشی که مهم ترین عاملی که انسان را متخلّق به اخلاق الهی می کند این است که بداند این عمل زنده است دامنگیر او می شود این را اگر رها کنی چه می شود« لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ»(۱۹)می شود اثر اعتقاد به مرگ و برزخ و قیامت و حساب و بهشت و جهنم این خیلی بیشتر از آثار دیگر است در سوره ی مبارکه ی «ص» فرمود اینها گرفتار جهنّم می شوند« بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ»(۲۰)چون قیامت را فراموش کردند اینها چرا به دنبال هوس افتادند« بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ»برهان قرآن این است چون مسئولیّت یادشان رفته نمی دانند در برابر این عمل باید پاسخ بدهند جلویشان باز شد اینکه می گویند هر کاری می کنید اول بگویید «بسم الله» مرگ از نظرتان نرود بیشتری چیزی که انسان باید مداوم با او باشد مرگ است از همین قبیل است آن گاه فرمود معیار ارزش کوثر است و نه تکاثر این یک بحث روز است دیگر نه بحث امروز است بحث دیروز، بحث فردا الی یوم القیامه آنها می گفتند که« أَحْسَنُ أَثَاثاً وَرِءْياً»(۲۱)تأخیر افتادن ازدواج برای همین است، تجمّل گرایی برای همین است، در سوره ی مبارکه ی «نحل» از حضرت امیر(سلام الله علیه) نقل شده است که اینکه خدا فرمود من به مؤمنی که عمل صالح بکند« فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم»(۲۲)خب آخر ما در زیارتها می گوییم «کلامکم نور» بعد می گوییم شیعه ایم بعد مشکل ما این است که سنّ ازدواج رفته بالا خب چرا، برای اینکه پدر و مادر از آن طرف دست بچه ها را نمی گیرند اینها هم از طرفی گرفتار تجمّل اند همه شان گرفتار« أَحْسَنُ أَثَاثاً وَرِءْياً»هستند این مشکل جامعه شد اگر قرآن حرف روز را می زند می گوید« أَحْسَنُ أَثَاثاً وَرِءْياً»را بگذارید کنار ببین که چه چیزی نزد خدا ارزش دارد با همان قناعت زندگی می کنید اگر فرزندی پیدا کردید تمام لذایذ زندگی را با آن فرزند تأمین می کنید به دنبال کوثر باشید و نه تکاثر وگرنه خطر دامنگیر همه می شود این« أَحْسَنُ أَثَاثاً وَرِءْياً»را فرمود که« شَرٌّ مَكَاناً»(۲۳)را به دنبال دارد بعد از این بخش فرمود اینها به غیر خدا پناهنده شدند تا عزّت پیدا کنند این عزّت دروغ است یک، هر دروغی راستی دارد دو، اگر عزّت اینها کاذب بود ذلّت اینها صادق است سه، قیامت ظرف ظهور حق و صِدق است چهار، اینها در قیامت« عَذَابِ الْهُونِ»(۲۴)«هون» یعنی رسوایی و خِزی و ذلّت عذاب مُهین دارند پنج، خب اگر کسی عزیز بی جهت بود ذلیل با جهت است دیگر نمی شود هر دو دروغ باشد که ذلیل با جهت شد در قیامت که حق ظهور می کند ذلّت او ظهور می کند حالا غیر از جریان جهنّم فرمود:« الْعَذَابِ الْهُونِ»اینها رسوا هستند، خارند، فرومایه اند این طور نیست که اینها را به جهنم ببرد این راهِ جهنم را گُم کرده است کور هم هست راه جهنم

هم گم کرده حالاـ می خواهـد برود جهنم بلـد نیست خب دیگر عـذاب فوق عـذاب است دیگر. فرمود عـده ای گرفتـار عزّت دروغ انـد و مبتلاـ بـه ذلّت صـادق حرفی کـه آنهـا زدنـد حرفی است کـه اگر جهـان درک می کرد متلاشـی می شـد« تَکَادُ السَّمَاوَاتُ یَتَفَطَّرْنَ»(۲۵)بعد فرمود همه تان تنها باید بیایید خب آدم اگر همین در همین یک صفحه آن روز شمرده شده هشت بـار ذات اقـدس الهی نام« الرَّحْمنِ»را برده خب اگر با الرحمن کار داریـد رحمت او فراوان است فراگیر هم هست در بخشـهای سوره ی مبارکه ی «انعام» و اینها گذشت فرمود ما گاهی اینها را فشار می دهیم که اینها ناله کنند« تَضَرَّعُوا»(۲۶)خب ما شما را فشار دادیم که بگویید «یا الله» خب چرا نگفتید چرا ضـراعت نکردید، تضـرّع نکردید« تَضَـرَّعُوا»خب یقیناً این ذات اقدس الهی این تضـرّع را پاسخ مثبت می دهد دیگر امیدواریم ذات اقدس الهی به همه ی شـما و نظام و دولت و ملّت و رهبر ما سعادت و سیادت دنیا و آخرت عطا بکند.

ص: ۳۴۸

۱- (۸) . سوره ی حشر، آیه ی ۲.

۲- (۹) . سوره ی مائده، آیه ی ۱۳.

۳- (۱۰) . سوره ی قصص، آیه ی ۱۰.

۴- (۱۱) . سوره ی محمد، آیه ی ۳۸.

۵- (۱۲) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۰۴.

۶- (۱۳) . سوره ی مریم، آیه ی ۱۲.

۷- (۱۴) . سوره ی مدثر، آیه ی ۳۶.

۸- (۱۵) . بحارالأنوار، ج۴۵، ص۵۱.

۹- (۱۶) . سوره ی ممتحنه، آیه ی ۸.

۱۰- (۱۷) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۱۰۷.

۱۱- (۱۸) . سوره ی لقمان، آیه ی ۱۵.

۱۲- (۱۹) . سوره ی مریم، آیه ی ۳۱.

۱۳- (۲۰) . بحارالأنوار، ج۲، ص۱۶۵.

۱۴- (۲۱) . الکافی، ج۱، ص۳۲.

۱۵- (۲۲) . سوره ی اسراء، آیه ی ۱۱۰.

۱۶- (۲۳) . سوره ی مریم، آیه ی ۵۹.

۱۷- (۲۴). سوره ی مریم، آیه ی ۶۴.

۱۸- (۲۵) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۳۷.

۱۹- (۲۶) . سوره ی قیامت، آیه ی ۵.

۲۰- (۲۷) . سوره ی ص، آیه ی ۲۶.

۲۱- (۲۸) . سوره ی مریم، آیه ی ۷۴.

۲۲- (۲۹) . سوره ی نحل، آیه ی ۹۷.

۲۳- (۳۰) . سوره ی مریم، آیه ی ۷۵.

۲۴- (۳۱). سوره ی انعام، آیه ی ۹۳.

۲۵- (۳۲) . سوره ی مریم، آیه ی ۹۰.

۲۶- (۳۳) . سوره ی انعام، آیه ی ۴۳.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۱ تا ۷ سوره طه ۸۸/۱۰/۲۸

.Your browser does not support the audio tag

(طه (۱) مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى (۲) إِلَّا تَذْكِرَةً لِمَن يَخْشَى (۳) تَنزِيلاً مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّماوَاتِ الْعُلَى (۴) الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (۵) لَهُ مَا فِى السَّماوَاتِ وَمَا فِى الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى (۶) وَإِن تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى (۷)

بیان اصول اعتقادی، محور مباحث سور مکی

سوره مبارکه «طه» هم نظیر سوره مبارکه «مریم» در مکه نازل شد و همان طوری که عنایت دارید سوَر مکّی عناصر محوری آ نها اصول دین است یعنی مسئله توحید, وحی, نبوّت, معاد و خطوط کلی اخلاق و فقه مطرح است خطوط جزئی فقه مثل وجوب روزه, وجوب حج, وجوب خمس و مانند آن اینها در مدینه آمده ولی خطوط کلی اخلاق و حقوق و فقه در مکّه مطرح شد.

تبیین احتمالات معنای«طه»

مطلب مهمّی که آغاز سوره مبارکه «طه» با آنها روبه روست این است که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) حقّانیّت محض را به خوبی ادراک کرد و اینکه این مردم از حق اعراض کردند و حق را فراموش کردند از این جهت رنج می برد وظیفه آن حضرت هم بیش از انذار و تعلیم کتاب و حکمت و تزکیه نفوس چیز دیگر نیست نه اجباری در کار است و نه قدرت تکوینی لذا بعد از اینکه این حرف مقطّع به نام «طه» که درباره این «طه» اقوال متعدّدی است نظیر سایر حروف مقطّعه برخیها گفتند این اسم همین سوره است چه اینکه درباره حروف مقطّعه دیگر هم مطرح است (۱) برخیها خواستند بگویند این طه نام مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است چه اینکه سوره مبارکه «یس» هم همین طور است که (یس) اسم آن حضرت است (۲) برخیها خواستند بگویند که این فعل امر است و مرکّب از دو حرف است (۳) و مانند آن که این اثباتش آسان نیست.

۱- (۱) . ر . ک: التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۷.

۲- (۲) . ر . ک: المیزان، ج ۱۴، ص ۱۲۷.

۳- (۳) . ر . ک: الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۱۶۷.

تبیین احتمالات معنای (مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى)

فرمود مـا این قرآن را برای این نـازل نکردیم که شـما خود را به زحمت بیندازیـد بعـد از جریـان (يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ) (۱) وجود مبارک حضـرت در شب زنده داری بسیار بر خودشان سـخت می گرفتند چون خدای سـبحان فرمود نشئه شب غیر از نشئه روز است اصـلاً یک نشئه خاصّی است (إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلًا) (۲) هم با خدا سخن گفتن در سَحر گواراتر و لذیـذتر است و هم دلپـذیرتر است و هم بی مزاحم تر است و مانند آن, نشـئه شب مخصوصاً سـحر خیلی قوی تر از نشـئه و حیات روز است (إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلًا) برای اینکه (إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحاً طَوِيلًا) (۳) آن اشتغالهای فراوان برای روز است ولی شب برای آرامش است اگر کسـی روز را بـا سـرگرمیهای باطـل و عاطـل گذرانـد شب هم گرفتـار همـان سرگرمیهـاست دیگر شـبی نـدارد ولی اگر روز مـواظب حرفهـا و گفتارهـا و رفتارهـای خود بود شبِ آرامی دارد برخیهـا نقل کردنـد طبق همـان روایـاتی که از وجود مبـارک پیغمبر در شب زنـده داری و عبادتها آن قـدر ایسـتاده نماز گـذارد که پاهای مبـارکش ورم کرد برخیها این را نقل کردنـد چه اینکه بحثهای روایی هم هست (۴) خواهـد آمد عده ای گفتند که طعنه زنان مکه به حضـرت گفتند تو شـقیّ هستی ـــ معاذ الله ـــ برای اینکه دین رسـمی مردم حجاز را پشت سر گذاشتی آیه نازل شد که خیر, با نزول قرآن تو شقیّ نخواهی بود (۵) طبق بعضـی از آیات دیگر وجود مبارک پیغمبر بسیار حسّاس و نگران بود که چرا مردم این حق را نپذیرفتنـد و دارنـد کجا می رونـد یک بیان نورانی از وجود مبارک امام باقر(سـلام الله علیه) هست که فرمود: «بَلیّه النـاس علینا عظیمه» ابتلای ما با مردم خیلی مهم است برای اینکه «إن دَعوناهم لَم یُجیبونا و إن تَرکناهم یَهتـدوا بغیرِنا» (۶) ما اینها را دعوت کنیم نمی آیند رها کنیم راه غیر از این نیست این منطق صـحیح نیست که بگوییم بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش آن برای آن اواخر امر است وگرنه ما چرا ببینیم که یک عـدّه دارند به چاه می افتند برای ما خیلی سـخت است بگوییم رها کنیم اگر یک راه دیگری بود عیب نـداشت اما هیـچ راهی غیر از این نیست لذا «بَلیّه الناس علینا عظیمه» (۷) وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) همین راه را داشت و بسیار نگران بود.

۱- (۴) . سوره مزمل، آیه ۱.

۲- (۵) . سوره مزمل، آیه ۶.

۳- (۶) . سوره مزمل، آیه ۷.

۴- (۷) . مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۱۱۸؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۳۶۷.

۵- (۸) . ر . ک: الکشف و البیان، ج ۶، ص ۲۳۷.

۶- (۹) . من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۰۵.

۷- (۱۰) . من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۰۵.

پاسخ خداوند به نگرانی پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم)

آنچه در سوره مبارکه «کهف» قبلاً بحثش گذشت آیه شش سوره «کهف» ناظر به همین است فرمود: (فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ عَلَى آثَارِهِم إِن لَّمْ يُؤْمِنُوا بِهذَا الْحَدِيثِ أَسَفاً) بسیار متأسفی, بسیار متأثّری مثل اینکه داری جانت را نثار می کنی که اینها قبول نکردند خب قبول نکردند, نکردند تو تکلیفت را انجام دادی لذا با این آیه شش سوره مبارکه «کهف» و همچنین با آیه سوره مبارکه «شعراء» هم هماهنگ است در سوره مبارکه «شعراء» آیه سه به این صورت آمده است که (لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ) «بَخَع نفسه » یعنی جانش را داد داری جانت را می دهی قالب تهی می کنی که اینها قبول نکردند خب نکردند, نکردند تو وظیفه ات بیش از این نیست. در بخشی از آیات فرمود سلطه تکوینی که دلهای اینها را مسخّر کند در اختیار تو نیست (لَسْتَ عَلَيْهِم بِمُصَيْطِرٍ) [(۱)](#) یک, (إِنَّكَ لاَ تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ) دو, این گونه از آیات ناظر به آن است که تو مقلّب القلوب نیستی دلها را بخواهی گرایش بدهی مقدور نیست (لكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ) مقلّب القلوب خداست پس تو اگر بخواهی با سلطه و سیطره و فشار مردم را به دین دعوت کنی (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) [(۲)](#) بخواهی تکویناً دلهای مردم را به دین متوجّه کنی (لَسْتَ عَلَيْهِم بِمُصَيْطِرٍ), (إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ) [(۳)](#) بیش از این هم تکلیف تو نیست و خودت را هم رنج نده و غصّه نخور اگر بنا باشد کسی مصیطر بر دلها باشد و روی آن سیطره و سلطنت دلها را متوجّه یک مکتب کند آن خداست خدا هم برابر با حکمت کار می کند هیچ چیزی مسیر اراده خدا را از حکمت تغییر نمی دهد این دعای نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) قبلاً هم خوانده شد که در صحیفه سجادیه این جمله هست که «يَا مَنْ لَا تُبَدِّلُ حِكْمَتَهُ الْوَسَائِلُ» [(۴)](#) خدایا گرچه تو فرمودی: (وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ) [(۵)](#) گرچه عبادتها نماز, روزه, حج, ولایت اهل بیت(علیهم السلام) همه اینها وسیله است گرچه ما به همه اینها بخواهیم متوسّل بشویم که تو کاری بکنی بر خلاف حکمت این چنین نخواهد بود با هیچ وسیله ای نمی شود مسیر حکمت خدا را تغییر داد «يَا مَنْ لَا تُبَدِّلُ حِكْمَتَهُ الْوَسَائِلُ» حالا که این چنین است مشیئت خدا حکیمانه است او (يَهْدِي مَن يَشَاءُ) [(۶)](#) چه کسی را با چه گرایشی خدا به دین هدایت کند مطلب دیگر است.

۱- (۱۱) . سوره غاشیه، آیه ۲۲.

۲- (۱۲) . سوره بقره، آیه ۲۵۶.

۳- (۱۳) . سوره قصص، آیه ۵۶.

۴- (۱۴) . الصحیفه السجادیه، دعای ۱۳.

۵- (۱۵) . سوره مائده، آیه ۳۵.

۶- (۱۶) . سوره قصص، آیه ۵۶.

معنای لغوی شقاوت و توصیه به پرهیز از آن

پس به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود در مسئله نماز شب و عبادتهای دیگر اعتدال را رعایت کن, در مسئله هدایت مردم نه سلطه تکوینی داری که دلها را متوجّه کنی و نه اجباری در کار است که مردم را به جبر به دین بکشانی مردم آزادانه باید دین را قبول کنند تو هم وظیفه ات بیش از تذکره و بیش از تعلیم کتاب و حکمت بیش از تزکیه نفوس چیز دیگر نیست (قُلِ الْحَقُّ مِن رَبِّكُمْ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاءَ فَلْيَكْفُرْ) (۱) پس (مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى) طبق این سه وجه یکی نفی حرف مشرکان حجاز بود که می گفتند _ معاذ الله _ این شقیّ شد چون دین رسمی حجاز را رها کرد (۲) یکی هم برابر روایات, عبادتهای فراوانی حضرت داشت بر خودش سختی تحمیل می کرد آیه نازل شد که این کار را نکن (۳) , یکی نگرانی حضرت بود از بی ایمانی مردم ذات اقدس الهی تسلّی داد که همین که گفتی بیش از این دیگر وظیفه نداری و رنج هم نبر (مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى).

پرسش:...

پاسخ: بله, همین (لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ) (۴) همین است این دو آیه ای که یکی در سوره «کهف» (۵) است یکی در سوره «شعراء» همین است « بخع نفسه» همین است.

۱- (۱۷) . سوره کهف، آیه ۲۹.

۲- (۱۸) . ر . ک: الکشف و البیان، ج ۶، ص ۲۳۷.

۳- (۱۹) . تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۳۶۷.

۴- (۲۰) . سوره شعراء، آیه ۳.

۵- (۲۱) . سوره کهف، آیه ۶.

پرسش:...

پاسخ: بله, چون به معنی رنج است خود «شَقیّ» یعنی رنج داد این شقاست یعنی رنج نه یعنی شقاوت در برابر سعادت و نگون بختی خودت را به زحمت نینداز آن مشقّت مضاعف است «شقَّ » این شقی است ولی شَقِی یعنی رنج اصولاً و اگر شقی را شقی گفتند برای اینکه خودش را به رنج می اندازد نه یعنی بدبخت.

پرسش:...

پاسخ: برای اینکه انسان دلش می خواهد هم نوعش در رنج نباشد دیگر حیف است که انسان ببیند دیگری در زحمت است و نگران نباشد معنای «رَحْمَهٌ لِلْعَالَمِینَ » همین است رحیم بودن و رئوف بودن نسبت به کفار هم همین طور وگرنه آن حضرت که رحیم نسبت به مؤمنین نبود گرچه مؤمنین از رحمت او لذّت می برند ولی (وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلّا رَحْمَهً لِلْعَالَمِینَ) (۱) خاصیّت «رَحْمَهٌ لِلْعَالَمِینَ » همین است دیگر خب.

رأفت، رحمت و نگرانی پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم)از گمراهی مردم

(عَزِیزٌ عَلَیْهِ مَاعَنِتُّمْ) (۲) شما در عَنت و سختی و رنج بیفتید بر پیغمبر گران است در بخش پایانی سوره مبارکه «توبه» همین بود دیگر در آنجا فرمود وجود مبارک پیغمبر (بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ) این دو اسم از اسمای حسنای ذات اقدس الهی را خدای سبحان درباره پیغمبر به کار برد آیه ۱۲۸ سوره مبارکه «توبه» این است (لَقَدْ جَاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ عَزِیزٌ عَلَیْهِ مَاعَنِتُّمْ) یعنی آنچه شما در رنج و تلاش و کوشش قرار بگیرید به سختی بیفتید بر پیغمبر گران است (حَرِیصٌ عَلَیْکُم بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ) گرچه رحمتِ رحمانیّه او «رَحْمَهٌ لِلْعَالَمِینَ » است اما رحمت رحیمیه او مخصوص مؤمنین است این دو اسم از اسمای حسنای خدای سبحان است که در «جوشن کبیر» و غیر «جوشن کبیر» ملاحظه می فرمایید خدای سبحان این دو اسم را که از اسمای فعلیه اوست به خلیفه تامّش که وجود مبارک پیغمبر است اسناد داد فرمود: (بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ) خب, پس او حریص است (عَزِیزٌ عَلَیْهِ مَا عَنِتُّمْ) و در رنج است اگر مؤمنین به چاه بیفتند مسلمانها و انسانها به چاه بیفتند خاصیّت «رَحْمَهٌ لِلْعَالَمِینَ » همین است اگر او برای مؤمنین رئوف و رحیم بود بالخصوص یا رحمت منحصر برای مؤمنین بود دیگر نسبت به کفار این همه رنج را نمی برد.

۱- (۲۲) . سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

۲- (۲۳) . سوره توبه، آیه ۱۲۸.

قرآن تذکرهای برای معارف فطری انسان

خب, بنابراین طبق این سه وجه می تواند این آیه معنا بشود که ما این کتاب را نفرستادیم که تو در زحمت بیفتی این تذکره است (مَا أَنزَلْنَا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَی) یعنی به زحمت بیفتی, پس این کتاب برای چیست که این شبیه استثنای منقطع است (إِلَّا تَذْکِرَةً لِمَن یَخْشَی) قرآن (ذِکْرَی لِلْبَشَرِ) (۱) است این (ذِکْرَی لِلْبَشَرِ) برای آن است که خدای سبحان بشر را بدون دلمایه و سرمایه خلق نکرد این طور نیست که انسان همان طوری که از علوم حوزوی و دانشگاهی این علوم حصولی تهی بود و خلق شد از آن علوم الهامی و فطری هم تهی بوده و لوح نانوشته ای خدا به او داده درست است در سوره مبارکه «نحل» چه اینکه گذشت فرمود: (وَاللَّهُ أَخْرَجَکُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِکُمْ لاَ تَعْلَمُونَ شَیْئاً) ولی در سوره مبارکه «شمس» و اینها فرمود: (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) (۲) یا در آیه سی سوره مبارکه «روم» فرمود: (فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا) پس در درون انسان این معارف هست و انبیا را هم فرستاده که اینجا درون شناسی کنند و این زمینه ها را شناسایی کنند و کند و کاو کنند «وَ یُثِیرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» (۳) حالا در درون همه انسانها یکسان نیست ولی گوهر گرانبها هست «الناس معادن کمعادن الذّهب و الفضّه» (۴) مرحوم کلینی این حدیث نورانی را در جلد هشت کافی نقل کرد یعنی روضه کافی بالأخره هر کسی سرمایه ای دارد حالا یا طلا یا نقره این چنین نیست که خدا کسی را با زغال سنگ خلق کرده باشد «الناس معادن کمعادن الذّهب و الفضّه» این معادن را انبیا شناسایی می کنند «وَ یُثِیرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» از کسی که معدن ذَهب دارد به اندازه ذَهب توقّع دارند از کسی که معدن نقره دارد به اندازه نقره توقّع دارند ولی بالأخره سرمایه هست اگر انسان بی سرمایه بود سکولار بود به اصطلاح بی تفاوت بود آن وقت تذکره معنا نداشت تذکره معنایش این است که ما قبلاً به شما گفتیم فعلاً یادتان نیست الآن انبیا را فرستادیم برای یادآوری گرچه تعلیم و تزکیه در عبارتها آمده ولی ریشه همه اینها همان تذکره است (لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ فَهَلْ مِن مُدَّکِرٍ) (۵)

۱- (۲۴) . سوره مدثر، آیه ۳۱.

۲- (۲۵) . سوره شمس، آیات ۷ و ۸.

۳- (۲۶) . نهج البلاغه، خطبه ۱.

۴- (۲۷) . الکافی، ج ۸، ص ۱۷۷.

۵- (۲۸) . سوره قمر، آیات ۱۷، ۲۲، ۳۲، ۴۰.

در سوره مبارکه «قمر» که ترجیع بندش این آیه است یعنی آیا کسی هست که به یادش بیاید ما قبلاً چه به او گفتیم خب اگر (ذِكْرَى لِلْبَشَرِ) (۱) است «تذکره للبشر » است نه (تَذْكِرَةً لِمَن يَخْشَى) لکن همان طوری که در سوره مبارکه «بقره» فرمود: (هُدىً لِلنَّاسِ) (۲) و در آغازش فرمود: (هُدىً لِلْمُتَّقِينَ) (۳) جمع بین اینها این بود که خدا برای همه مردم قرآن را فرستاده ولی متّقیان بهره می برند قرآن تذکره برای بشر است ولی کسی که اهل خشیت است استفاده می کند این طور نیست که قرآن تذکره باشد فقط تذکره باشد برای کسی که اهل خشیت است مشابه این در سوره مبارکه «یس» هم هست آیه یازده سوره مبارکه «یس» این است (إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمنَ بِالْغَيْبِ) در حالی که (وَتُنذِرَ بِهِ قَوْماً لُدّاً) (۴) هست که در پایان سوره مبارکه «مریم» بود گذشت (نَذِيراً لِلْبَشَرِ) (۵) است که در آیات دیگر هست اگر (نَذِيراً لِلْبَشَرِ) هست, دیگر اختصاصی ندارد به (إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ) (۶) لکن کسی که پیرو یاد الهی است او بهره می برد از این جهت فرمود: (إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ) کسی که اهل خشیت است استفاده می کند اینجا هم فرمود: (إِلَّا تَذْكِرَةً لِمَن يَخْشَى) وگرنه این تذکره است برای همه انسانها غرض این است که ما به یادمان می آید اینها که اهل جرم اند وقتی چند صباحی یک جا در ندامتگاه آمدند کم کم به یادشان می آید که بد کردند و از درون کسی هست که اینها را سرزنش می کند که از او به نفس لوّامه یاد می شود اگر در درون انسان کسی نباشد و یک آگاهی نداشته باشد که ملامت نمی کند آدم را که پس بنابراین ما مبسوق به این معارفیم و عنایت قرآن کریم این است که از اعراض به نسیان و از نسیان هم به تذکره این دو مرتبه پرده پوشی خداست نفرمود اینها اعراض کردند نفرمود یادشان رفته فرمود تذکره بده این تذکره برای آدم ناسی است یک, منشأ نسیان هم اعراض و بی اعتنایی به وحی است این دو, از آن دو هیچ سخنی نیاورده پرده روی پرده پوشانده فرموده تذکره است خب اگر انسان اهل غفلت نباشد یادش است حالا اگر یک وقت فشار کار یا ضرورتها او را محکوم به نسیان کرده باز قابل بخشش است اما اگر در اثر (أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ) (۷) یا (اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ) (۸) شد این دیگر اعراض است (فَأَعْرِضْ عَن مَن تَوَلَّى عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا) (۹) آنهایی که (لَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا) آنها با سوء اعراضشان از قیامت بُریدند پس اول اعراض کردند این اعراض منشأ نسیان شده این ناسیان را یادآوری کن ولی ذات اقدس الهی از آنها هیچ نام نمی برد مگر کسانی که اعراض نکردند ولی اشتغالات دنیا کارهای مباح و سرگرمیهای عادی اینها را از آن مقصد و راه بازداشت فرمود یادآوری بکن.

۱- (۲۹) . سوره مدثر، آیه ۳۱.

۲- (۳۰) . سوره بقره، آیه ۱۸۵.

۳- (۳۱) . سوره بقره، آیه ۲.

۴- (۳۲) . سوره مریم، آیه ۹۷.

۵- (۳۳) . سوره مدثر، آیه ۳۶.

۶- (۳۴) . سوره یس، آیه ۱۱.

۷- (۳۵) . سوره□ اعراف، آیه□ ۱۷۶.

۸- (۳۶) . سوره□ توبه، آیه□ ۳۸.

۹- (۳۷) . سوره□ نجم، آیه□ ۲۹.

تذکر دائم امیرمؤمنان(علیه السلام)جهت آمادگی مرگ

شما این بیان را در سخنان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) می بینید بعضی از کلمات را خب سالی یک بار یا مثلاً عمری یک بار می فرمود بعضی از کلمات را هر شب بعد از نماز عشاء وقتی می خواستند نمازگزارها متفرّق بشوند می فرمود هر شب وجود مبارک حضرت امیر بعد از نماز عشاء که نماز جماعت تمام می شد مردم می خواستند بروند می فرمود: «تَجَهَّزُوا رحِمَكُمُ اللَّهُ» (۱) آقایان ساکهایتان را ببندید, بارهایتان را ببندید این آقایان بارهایتان را ببندید, ساکهایتان را ببندید, وصیتهایتان را آماده کنید هر شب می فرمود برای اینکه چیزی نیست که انسان بگوید خب دیشب گفتی چرا امشب می گویی تعلیم با تکرار ملال آور است اما تذکره با تکرار ملال آور نیست سرّش این است که آن عوامل نسیان مکرّر به گوش آدم می خوانند زیر گوش آدم می خوانند آنهایی که انسان را فراموش می دهند و به دنیا سرگرم می کنند مگر یک بار و دو بار می گویند هر چه ما دیدیم دلمان می خواهد, هر چه شنیدیم دلمان می خواهد, هر چه لذّت بردیم دلمان می خواهد این وساوس ده بار یا صد بار است آن تذکره هر شب است اگر هر چیزی را دیدیم نخواستیم هر چیزی را شنیدیم نخواستیم از هر چیزی لذّت نبردیم یک بار برای ما گفتن کافی است اما چون از این طرف وساوس زیاد است و مکرّر است تذکره هم باید زیاد باشد این است که در مجالس در سخنرانیها در مواعظ ذکر می شود تکرار اینها نعمت است این سخنِ علمی یا درس نیست انسان وقتی که در حوزه یا دانشگاه درس می خواند استاد مطلبی را که دیروز گفته حدّاکثر انسان یک روز یک بار تکرارش را تحمل کند بعد دیگر تحمّل نمی کند اما نصیحت و موعظه و اندرز چون هر لحظه خطر و وسوسه هست هر روز نافع است لذا وجود مبارک حضرت امیر هر شب بعد از نماز عشاء می فرمود: «تَجَهَّزُوا رحِمَكُمُ اللَّهُ» آقایان بارهایتان را ببندید بنابراین تذکره برای همه است منتها (لِمَن يَخْشَی) برای اینکه اینها استفاده می کنند.

۱- (۳۸) . نهج البلاغه، خطبه ۲۰۴.

خب, بعد طلیعه امر برای تطبیق تکوین و تشریع می فرماید عالَم را خدا خلق کرد, انسان را خدا خلق کرد, پیوند انسان و عالَم را هم خدا تنظیم کرد این مثلث کارِ اوست خب اگر این مثلث کار اوست به انسان نباید بگوید چه کار بکن خودت را در چه راه صرف بکن رابطه خودت را با عالَم چگونه بکن درباره عالَم چگونه تصمیم بگیر این باید باشد (تَنزِيلًا) از کسی که ارض و سماء را خلق کرد خب بالأخره انسان یک تافته جدابافته که نیست یک وقت است می گویند که حالا ما چرا گناه کردیم روزی مان کم می شود یا چطور ما اگر مؤمن بودیم درهای رحمت باز می شود اینها خیال می کنند که انسان جدای از جهان است و هیچ ارتباطی با جهان ندارد در حالی که لحظه به لحظه حوادث جهان در انسان اثر می گذارد, لحظه به لحظه کارهای انسان در جهان اثر می گذارد اگر هوا سرد شد, اگر هوا گرم شد فصول مختلف پدید آمد در انسان اثر می گذارد ایمان و کفر انسان هم در جهان اثر می گذارد, رفتار انسان هم در جهان اثر می گذارد (فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ) (۱) کذا و کذا فرمود اگر این چنین باشد چون اینها اهل طغیان و معصیت بودند ما فیض را از اینها گرفتیم, رحمت را از اینها گرفتیم این باران که می آید اگر خدا ببیند این مردم لایق نیستند به این باد دستور می دهد این ابرها را ببر جایی که اینها استفاده نکنند یا در دریاها بریز یا در صحراها و سرزمین کویر بریز (نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ) کجا ببارد را ما باید بگوییم اگر این مردم قابل بودند (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّماءِ وَالْأَرْضِ) (۲) اگر لایق نبودند جای دیگر می بریم پس بین انسان و حوادث یک رابطه تنگاتنگ است خدا غریق رحمت کند این از بزرگ ترین حکمای ما شیعه است ابن سینا ایشان فرمود مبادا فریب این روشن فکران را بخوری مبادا بگویی نماز باران چه اثر دارد ابن سینا ندارد که می گوید مبادا این حرفها را بزنی بگویی نماز باران چه اثر دارد ما نماز بخوانیم یا دعا بکنیم باران بیاید چیست این حرفها را رها کن اکثر آنچه مردم می گویند ریشه علمی دارد انبیا بر اثر آن رابطه تکوینی که بین کار انسان و حوادث روزگار است دستور دادند دعا بکنید, استسقا بکنید, نماز باران بخوانید بعد می فرماید من رساله ای در این زمینه نوشتم گذشته از آنچه در اینجا گفتم. (۳)

خب, پس بنابراین بین انسان و جهان یک رابطه تنگاتنگی است.

۱- (۳۹) . سوره نساء، آیه ۱۶۰.

۲- (۴۰) . سوره اعراف، آیه ۹۶.

۳- (۴۱) . ر . ك: النجاه (ابن سینا)، ص ۷۰۵.

پرسش:...

پاسخ: این در بعضی از بحثها دارد که (فَلَا تُعْجِبْکَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ) شما می بینید دفعتاً دویست هزار نفر, سیصد هزار نفر می روند زیر آوار دیگر نمی بینید این مشکلش چیست که یا فلان جا جنگ است یا فلان جا اختلاف است یا فلان جا ریزش است فرمود: (فَلاَ تُعْجِبْکَ أَمْوَالُهُمْ وَلاَ أَوْلَادُهُمْ إِنَّما یُرِیدُ اللّهُ لِیُعَذِّبَهُم بِهَا فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا) (۱) فرمود جریان قارون را شما همین یک لحظه نبینید که (فَخَرَجَ عَلَی قَوْمِهِ فِی زِینَتِهِ) (۲) یک عدّه گفتند (یَا لَیْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِیَ قَارُونُ) اما (قَالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَیْلَکُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَیْرٌ) (۳) هرگز شما این مقطع را نبینید یک جنگ جهانی اول پیش می آید یک جنگ جهانی دوم پیش می آید همه اینها را خاک می کند ما اصلاً نمی دانیم, غافلیم این تذکره برای همین است در روایات ما هم هست که هیچ حیوانی در حال ذکر تیر نمی خورد و شکار صیّاد نمی شود هر حیوانی وقتی غافل از نام خدا و یاد خدا شد گرفتار شکار صیّاد می شود (۴) این طور است.

خداوند، عهده‌دار تبیین رابطه انسان و جهان

خب, پس بنابراین چون کسی که زمین را خلق کرد, آسمانها را خلق کرد, انسان را آفرید, رابطه انسان و عالَم را تنظیم کرد او باید این قانون را بدهد بارها این مثال گفته شد بالأخره اینهایی که این تلویزیون را اختراع کردند, رادیو را اختراع کردند, یخچال را اختراع کردند, یک دفترچه راهنمایی فرستادند دیگر خدای سبحان این مثلث را خلق کرده این کتاب دفترچه راهنماست که با آسمان چطور رفتار کنید حالا رفتید آسمان در کُره مریخ پیاده شدید آنجا قانون چیست (هُوَ الَّذِی فِی السَّمَاءِ إِلٰهٌ وَفِی الْأَرْضِ إِلٰهٌ) (۵) همین خطوط کلی آنجا هم باید پیاده بشود مبادا بگویید آسمان خودش خلق شده, زمین خودش خلق شده, بشر خودش خلق شده او این مثلث را آفرید بعد یک دفترچه راهنمایی هم فرستاد که آسمان این است, زمین این است, رابطه انسان و آسمان این است, رابطه انسان با خودش این است, رابطه انسان با دیگران این است همین است (تَنزِیلاً مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَی)

ص: ۳۵۸

۱- (۴۲) . سوره توبه، آیه ۵۵.

۲- (۴۳) . سوره قصص، آیه ۷۹.

۳- (۴۴) . سوره قصص، آیه ۸۰.

۴- (۴۵) . تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۹۴.

۵- (۴۶) . سوره زخرف، آیه ۸۴.

خب فرمانروای این کل چه کسی است, (الرَّحْمنُ) است چون این مشرکین الرحمن را قبول داشتند می فرمایند همان کسی که خلق کرد شما این وسائط را بگذارید کنار این بتها را اینها را بگذارید کنار اینها هم بردگان الهی اند بندگان خدا هستند از اینها کاری ساخته نیست آن که این عالَم را آفرید همان می پروراند این چنین نیست که پروردگار غیر از آفریدگار باشد چندتا برهان در قرآن کریم تاکنون ارائه شد که همان که آفریدگار است باید پروردگار باشد یعنی همان که خالق است باید رب باشد لذا به عنوان جدال احسن اول از اینها اقرار می گیرد که خالق چه کسی است (وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَنْ خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ) چه جواب می دهد (لَيَقُولُنَّ اللَّهُ) (۱) بعد می فرماید هر که خالق است رب است چرا, برای دوتا برهانی که قبلاً بحثش گذشت چون هر ربوبیّتی به خلقت برمی گردد ربّ مضاعف است آن مالک مدبّر را می گویند ربّ نه مربّی که بشود ناقص لازمه تربیب, لازمه ربوبیّت تربیت است آن رب که مالک است و مدبّر است و مربِّب, مربّی هم خواهد بود اینکه مربّی هست, مربّب هست, تدبیر می کند چه می کند, رابطه ما با خودمان را, فیضی به ما عطا می کند, صفتی به ما عطا می کند که اینها همه وجودی است دیگر اگر کسی خواست درختی را بپروراند چیزی به او عطا می کند درست است که «کان» ناقصه است اما «کان» ناقصه فیضی, وصفی به موصوف می دهد این می شود خلقت پس «کلّ ربوبیّه ترجع الی الخِلقه» برهان ثانی این است که حالا اگر کسی خواست بشر را بپروراند اگر از آفرینش بشر بی خبر باشد چگونه او را می پروراند, چگونه می داند سعادت او چیست, چگونه می داند شقاوت او چیست تا امر و نهی کند چون پرورش متوقّف بر علم است و علم فقط برای خالق است با این حدّ وسط تنها رب همان خالق خواهد بود لذا با این جدال احسن اول از اینها اقرار گرفته که چه کسی خالق است گفتند خدا, فرمود خب همان که خالق است طبق این دو دلیل همان او باید رب باشد و تنها کسی که روی عرش فرمانروایی در عالَم نشسته است خداست همان الرحمانی که شما قبول دارید او «علی العرش استقرّ و استوی و حَکم و خَلق و ربّ» و مانند آن, او مستوی بر عرش است, او فرمانروای مطلق است عرش هم به معنای تخت و امثال ذلک که نیست. خب, پس (تَنزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّماوَاتِ الْعُلَى الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى) او خَلَق است که «کان» تامّه است این (لَهُ مَا فِي السَّماوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى) که به مالکیّت و «کان» ناقصه و ربوبیّت برمی گردد او اصل هستی را داد می شود آفریدگار, پرورش این هستیها و هستها به عهده اوست می شود پروردگار او می شود آفریدگار, شما را هم او آفرید می شود خالق, شما را باید بپروراند می شود رب, پرورش انسانِ متفکّر عاقل مختار به وحی و علم است دیگر انسان که موجود متفکّر و مختار است تنها راه پرورش او علم و اختیار است چیزهایی را به او یاد بدهند او با اختیار خود بپذیرد و باور کند و عمل کند اگر مجبور بود دیگر کمال نیست اگر جاهل بود به کمال نمی رسد (لَهُ مَا فِي السَّماوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا)

۱- (۴۷) . سوره لقمان، آیه ۲۵.

گاهی در قرآن کریم سخن از ارض و سماست (مَا بَیْنَهُمَا) را ذکر نمی کند, (وَمَا تَحْتَ الثَّرَی) را ذکر نمی کند این منظور مجموعه عالَم آفرینش است نظیر اینکه در آیه قبل فرمود: (مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّماوَاتِ الْعُلَی) آنجا که فرمود: (خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّماوَاتِ الْعُلَی) یعنی مجموعه نظام کیهانی در مقام پرورش این مجموعه دو بُعدی را با چهار بُعد ذکر کرده گاهی می بینید می گوییم که «ربّ السماوات السّبع و الأرضین السّبع و ما فیهنّ و ما بینهنّ» (۱) گاهی از مجموعه نظام هستی به سماوات و ارض یاد می شود گاهی «ما فیهنّ, ما بینهنّ, ما فوقهنّ, ما تحتهنّ» را در کنارش اضافه می کنند در این آیه ششم آن اجمالی که بود به صورت تفصیل آمده آن مربوط به خلقت بود این مربوط به مالکیّت و تدبیر و ربوبیّت است (تَنزِیلاً مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّماوَاتِ الْعُلَی) یعنی «ما فی الأرض و ما فی السماوات, ما فوق الأرض و ما تحت الأرض, ما فی السماوات و ما تحت السماوات» اما در آیه ششم که مسئله مالکیّت و ربوبیّت است همین دو بُعد را به چهار بُعد تفصیل داده فرمود: (لَهُ مَا فِی السَّماوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَی) آنچه شما الآن وقتی که بارها هم به عرضتان رسید کسی که وارد کُره قمر شد زمین بالاـ سرش است این طور نیست که سر خم بکند زمین را ببیند که کسی که کُره قمر رفته بخواهد زمین را ببیند سر بلند می کند تا زمین را ببیند این کُرات «بعضها فوق بعض » در این فضای باز معلّق اند هر جا هم که بروی کُره مریخ هم که رفته بر فرض بخواهد زمین را ببیند سر خم نمی کند باید سر بالا بکند تا زمین را ببیند این طور نیست که اگر بالاترین کوکب را هم تسخیر بکند وقتی بخواهد زمین را ببیند سر خم بکند آنجا هم وقتی که چون کُرات «بعضها فوق بعض » در فضا معلّق اند آنجا هم باید سر بالا بکند تا زمین را ببیند این مجموعه برای اوست خب انسان اگر جزء این مجموعه است و باید بداند که چگونه این مسیر را ادامه بدهد که به چاه نیفتد چگونه از موجودات استفاده کند که بیراهه نرود راه کسی را نبندد یک راهنما می خواهد دیگر فرمود این تذکره تنزیلی است از طرف کسی که خالق کل است انسان را خالق او باید بپروراند و خالق انسان با خالق عالَم یکی است این تذکره از ناحیه کسی است که (خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّماوَاتِ الْعُلَی الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی لَهُ مَا فِی السَّماوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَی).

ص: ۳۶۰

۱- (۴۸) . الکافی، ج ۳، ص ۱۲۲.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱ تا ۸ سوره مریم ۸۸/۱۰/۲۹

.Your browser does not support the audio tag

(طه (۱) مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى (۲) إِلَّا تَذْكِرَةً لِمَن يَخْشَى (۳) تَنزِيلاً مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى (۴) الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (۵) لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى (۶) وَإِن تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى (۷) اللَّهُ لاَ إِلهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنَى (۸)

سوره ی مبارکه ی «طه» هماننـد سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکه نازل شـد و عناصـر محوری سوَر مکّی همان طوری که قبلاً ملاحظه فرمودیـد اصول دین یعنی توحیـد و وحی و نبوّت و همچنین خطوط کلی فقه و اخلاق و حقوق است که جزئیّاتش در سوَر مـدینه است بعـد از آیه « طه» که جزء حروف مقطّعه است و وجوه فراوانی دربـاره ی او گفته شـد از وحی شـروع شـده و عظمت قرآن را بیـان می کنـد. عظمت قرآن گـاهی به وصـف خود قرآن است که این قول ثقیـل است و این « یسـرناه للـذکر» است و این معجزه ی جهـانی است که « لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَن يَأْتُوا» تـوان آن را ندارنـد وماننـد آن، گـاهی در عظمت قرآن عظمت متکلّم و نازل کننـده ی قرآن را ذکر می کند مثل بحثهای فعلی، گاهی عظمت قرآن را با عظمت گیرنده ی قرآن که وجود مبارک پیغمبر« صلّی الله علیه و آله و سلّم» است که « إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» ذکر می کند بنابراین در اِجلال قرآن، تکریم قرآن گـاهی عظمت خـود قرآن گـاهی عظمت متکلّم گـاهی عظمت مخـاطب مطرح می شـود هر سه اینهـا محلّ ابتلاـی وحی بود در حجاز در مکّه اینجا عظمت قرآن را از راه عظمت متکلّم و نازل کننـده ی قرآن ذکر می کننـد قرآن کلام کسـی است که کلّ جهان را آفریـد، قرآن کلام کسـی است که کلّ جهان را تـدبیر می کنـد، قرآن کلام کسـی است که کلّ جهان را با رحمت تـدبیر می کنـد، قرآن کلام کسـی است که جهان را با قدرت تأمین می کند، قرآن کلام کسـی است که با علم تأمین می کند این اوصاف چندگانه را در همین دو، سه آیه بیان کردند علیم مطلق بودن خدا، قدیر مطلق بودن خدا، خالق مطلق بودن خـدا، مـدیر و مـدبّر مطلق بودن خـدا که هندسه ی تدبیر به دست رحمت است این پنج، خدایِ علیم جهان را اداره نمی کنـد علیم هم هست خـدای قـدیر جهان را اداره نمی کنـد قـدیر هم هست خـدای خالق جهان را اداره نمی کند خالق هم هست خـدای رحمان جهان را اداره می کنـد یعنی هنـدسه ی خلقت، هنـدسه ی تـدبیر رحمت است آنچه در جهان می گذرد رحمت است آنچه بـا او جهـان اداره می شود رحمت است آن رحمـان است که روی تخت فرمـانروایی نشسـته و دارد عالَم را اداره می کنـد خب اگر کسـی مدیر عالَم بود، مدبّر عالم بود باید «بکل شـیء قدیر» باشد هست، مالک کلّ شـیء باشد هست، مَلک کلّ شـیء باشد هست، علیم بکلّ شیء باشد هست، اما هندسه ی تدبیر چیست همه چیز را می داند همه چیز را می تواند اما با چه چیزی دارد عالَم را اداره می کند با رحمت اداره می کند رحمان روی تخت فرمانروایی نشسته است نه علیم نه عادل، خیلی از کارها را برابر رحمت می کنـد که بالاتر از عـدل است آ نجا که عفو می کنـد، آنجا که احسان می کند، آنجا که می گـذرد، آنجـا که به روی آدم نمی آورد همه بر اساس رحمت است دیگر بنابراین عالم را رحمان دارد اداره می کنـد لازمه ی تدبیر، این اوصاف است که همه ی اینها را ذکر می کند بنابراین آنچه مورد نیاز مردم حجاز بود که وحی و نبوّت است و معاد را هم بعد ذکر می کنند در این بخش هم جریان عظمت قرآن مطرح شد هم جریان عظمت کسی که قرآن را نازل کرده دیگر

نه به دنبال صنم و وثن باید بروند نه به دنبال مکتبهای دیگر. فرمود: « مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى» «شَقى؟» مستحضرید که ناقص واوی است نه ناقص یائی گرچه در این گونه از موارد به صورت «یاء» نوشته می شود اما مصدرش که شقاوت است که « رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا» نه «شِقیتنا» معلوم می شود ناقص واوی است چه اینکه آن لغویهای ماهر هرگز یک محقّق به المنجد و امثال المنجد مراجعه نخواهد کرد حواستان جمع باشد این کتابی نیست که محقّق به المنجد مراجعه کند مشکلش حل بشود آن کتابهای لغوی دست اول آن معیار تحقیق یک محقّق است که این را در باب واوی ذکر می کنند یا در باب یائی ذکر می کنند شما وقتی به مقاییس ابن فارس مراجعه می کنید می بینید در باب واوی ذکر کرده نه در باب یائی شقیه یائی اصلاً نداریم « غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا» و همچنین مسئله ی شقاوت مطرح است این یک، شقاوت هم به معنی سختی است و رنج است و چون انسانِ شقیّ در برابر سعید در رنج است از این جهت به آن گفته می شود شقی وگرنه به معنی سوخت و سوز و امثال ذلک نیست این دو، در تفسیر کنزالدقائق گفت این مَثلی است معروف که می گویند «سیّد القوم أشقاهم» یعنی «أتعبهم» آن کسی که سیّد یک کاروان است بزرگ یک کاروان است بیش از دیگران خود را به تعب می اندازد و اداره می کند «سیّد القوم أشقاهم» یعنی «أتعبهم و أخدمهم و أکثرهم خدمةً» و مانند آن، پس شقاوت یعنی رنج بنابراین به معنای معذّب بودن و امثال ذلک نیست آنها لوازم این کار است از طرفی هم نمی شود گفت که خدا بفرماید ما قرآن را نفرستادیم که تو جهنّمی بشوی آخر این اصلاً معقول نیست یا ما قرآن را نفرستادیم تا اینکه آن طوری که آنها گفتند تو شقی هستی تو شقی باشی حرفی که وثنیین حجاز گفتند به این معنا نیست که تو شقی هستی یعنی بدبخت هستی یعنی از فیض محرومی مثلاً، ضعیف ترین احتمال آن است که این « لِتَشْقَى» را ما بگوییم در جواب طعن و طنز ابوجهل است که به همراهانش گفته حدّ وسطش آن است که ما بگوییم این « لِتَشْقَى» برای این است که وجود مبارک پیغمبر« صلّی الله علیه و آله و سلّم» مثلاً در نماز شب و مانند آن روی یک پا می ایستاد یا روی مثلاً سینه ی ؟ پا می ایستاد و خودش را به زحمت می انداخت این کار که کار معقولی نیست بله، آنکه سیدناالاستاد توجیه فرمودند آن راه هست از بس ایستاده نماز خواندند خب پاهایشان متأثّر شد، متعذّی شد بعد روی سینه ی پا می ایستادند نه اینکه اول روی سینه ی پا بایستند خودشان را خسته کنند این وجه دوم ضعفش کمتر است و مناسب ترین وجه همین است که شما همان آیاتی که در بحث دیروز خوانده شد « فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِن لَّمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفاً» که این « بَاخِعٌ» در دو جای قرآن آمده « فَلاَ تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَرَاتٍ» تو داری جان می دهی در اثر حسرت و تأسف که چرا اینها ایمان نمی آورند خب نیاوردند که نیاوردند این « فَلاَ تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَرَاتٍ» معلوم می شود حضرت خیلی تأثّر داشت خیلی تأسف می خورد که چرا اینها ایمان نمی آورند و به جهنم می روند بعد فرمود: « وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلاَغُ الْمُبِينُ» یک، « لَسْتَ عَلَيْهِم بِمُصَيْطِرٍ» دو، « لَسْتُ عَلَيْكُم بِوَكِيلٍ» سه، با قضایای اثباتی با قضایای سلبی فرمود تو مسئولیّتت همین است آخر داری قالب تهی می کنی که اینها ایمان نیاوردند خب نیاوردند، نیاوردند پس اگر ما « تَشْقَى» را همان معنای لغوی اش بدانیم یعنی تَعب و سختی این جامع بین هر سه وجه است ضعیف ترین یعنی ضعیف ترین وجه آن حرف سوم است بعد حرف دوم است بعد حرف اول که « لِتَشْقَى» یعنی باخع نباش، « لاَ تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَرَاتٍ» نباش هم با سیاق سازگار است هم با آیه ی بعد، اما طعنه هایی که آنها می زدند آن را ذات اقدس الهی نفی کرده گفتند وجود مبارک پیغمبر« صلّی الله علیه و آله و سلّم» ـ معاذ الله ـ شاعر است، کاهن است، همه ی اینها را نفی کرده فرمود شعر نیست، کهانت نیست، سِحر نیست و اینها، اما بفرماید که ما قرآن را نازل کردیم که تو شاعر باشی این اصلاً صدر و ذیلش با هم هماهنگ نیست ما قرآن را نازل نکردیم که تو کاهن باشی این سازگار نیست پس طرد و نفی آن تهمتها یک لسان دارد، هدف نزول قرآن یک لسان دیگر دارد « مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ» که به زحمت بیفتی، پس « لاَ تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَرَاتٍ»

است، « فَلَعَلَّکَ بَاخِعٌ نَّفْسَکَ عَلَی آثَارِهِم» هست و مانند آن. مسئله ی شَقا حالا شقیّ و اینها که در قرآن کم نیست در همین سوره ی مبارکه ی «مریم» که بحثش گذشت وجود مبارک زکریا گفت « لَمْ أَکُن بِدُعَائِکَ رَبِّ شَقِیّاً» درباره ی وجود مبارک عیسی و یحیی« سلام الله علیهما» این مضمون فی الجمله آمده است که « وَلَمْ یَجْعَلْنِی جَبَّاراً شَقِیّاً» اما مسئله ی «تَشقی؟» در همین سوره ی مبارکه ی «طه» سه بار به کار رفته یک بار در همین آیه دو محلّ بحث، بار دوم و سومدر همین سوره ی مبارکه ی «طه» آیه ی ۱۱۷ و آیه ی ۱۲۳ در آیه ی ۱۱۷ همین سوره ی مبارکه ی «طه» فرمود: « فَقُلْنَا یَا آدَمُ إِنَّ هذا عَدُوٌّ لَکَ وَلِزَوْجِکَ» شیطان دشمن شماست « فَلاَ یُخْرِجَنَّکُمَا مِنَ الْجَنَّهِ فَتَشْقَی» شما را اگر از این بهشت بیرون ببرد به زحمت می افتید نه شقی می شوید « تَشْقَی» به زحمت می افتید چرا، برای اینکه اینجا که باشید نه رنج درون دارید نه رنج بیرون، وقتی از اینجا بیرون رفتید هم رنج درون دارید هم رنج بیرون، چهار وصف را برای بهشت ذکر کرده چرا اینجا که هستید خسته نمی شوید برای اینکه « إِنَّ لَکَ أَلَّا تَجُوعَ فِیهَا وَلاَ تَعْرَی» اینجا گرسنه نمی شوید تا غذا بخواهید اینجا برهنه نمی شوید تا پوشاک بخواهید بالأخره انسان باید برای تهیه غذا به زحمت بیفتد، برای تهیه پوشان به زحمت بیفتد « إِنَّ لَکَ أَلَّا تَجُوعَ فِیهَا وَلاَ تَعْرَی» هم تن پوشت با خودت هست هم سیری ات با خودت هست « وَأَنَّکَ لاَ تَظْمَؤُا فِیهَا وَلاَ تَضْحَی» نه از بیرون حرارتی بر تو تحمیل می شود که تشنه بشوی، نه آفتابی بر شما می تابد که نیاز داشته باشی خودت را در سایه یا جایی بپوشانی یا حرارت احساس کردی ترمیم بکنی هیچ کدام از این خطرهای چهارگانه نیست نه از درون نه از بیرون «لا جوع و لا عریان لا ظمأ و لا ضحی؟» هیچ کدام نیست خب همین جا باش اینکه فرمود: « فَلاَ یُخْرِجَنَّکُمَا مِنَ الْجَنَّهِ فَتَشْقَی» یعنی اگر از اینجا بیرون رفتی به زحمت می افتی نه اینکه شقاوت می شوی، اما آیه ی ۱۲۳ همین سوره ی مبارکه ی «طه» مشابه این در اوایل سوره ی مبارکه ی «بقره» گذشت ولی کلمه ی شقی؟ و تشقی؟ و اینها آ نجا به کار نرفت بعد از اینکه وجود مبارک آدم« سلام الله علیه» از بهشت آن عالَم جدا شد هنوز به زمین نیامده بعد فرمود « قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِیعاً» وقتی « قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِیعاً» شد از آن به بعد شریعت و دین ترسیم شد « فَإِمَّا یَأْتِیَنَّکُم مِنِّی هُدیً فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَایَ فَلاَ یَضِلُّ وَلاَ یَشْقَی» در سوره ی مبارکه ی «بقره» یک تعبیر دارد در اینجا تعبیر دیگر دارد آنجا « تَبِعَ» دارد اینجا « اتَّبَعَ» دارد فرمود: « ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَیْهِ وَهَدَی * قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا» از این محدوده از این منزلت بروید پایین وارد حوزه ی زمین بشوید وقتی حوزه ی زمین شدید « قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِیعاً بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا یَأْتِیَنَّکُم مِنِّی هُدیً» از آن به بعد وجود مبارک آدم پیامبر شد و شریعت دریافت کرد پس کلاً یعنی کلاً مسئله ی امر و نهی و تنزیه و اینها نیست تا ما بگوییم آنجا نهی اش تنزیهی است یا ترک اُولاست آنجا جا برای شریعت نبود نه نهی تحریمی نه نهی تنزیهی نه ترک اُولی؟ « لاَ تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَهَ» باید آنجایی معنا کرد نه اینجایی چون اصلاً شریعت در آنجا نبود فرمود وقتی وارد زمین شدید شریعتی می آید اگر شریعتی آمد پیرو شریعت باشید اگر کسی پیرو شریعت نبود گرفتار شقاوت می شود « فَإِمَّا یَأْتِیَنَّکُم مِنِّی هُدیً فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَایَ فَلاَ یَضِلُّ وَلاَ فَإِمَّا یَأْتِیَنَّکُم مِنِّی هُدیً فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَایَ فَلاَ یَضِلُّ وَلاَ یَشْقَی» این شقاوت در قبال سعادت است منتها همین تعبیر همین مضمون در اوایل سوره ی مبارکه ی «بقره» گذشت آنجا تعبیر به « یَشْقَی» ندارد « تَبِعَ» دارد نه « اتَّبَعَ» و مانند آن، خب پس این « تَشْقَی» جامعش این است که به زحمت بیفتی تَعب کلّ مورد هم به حسب خودش.

ص: ۳۶۱

پرسش:...در مقابل سعادت است بعید است که

پاسخ: مشترک معنوی است نه لفظی چون شقاوت به معنای جهنّمی بودن نیست به معنای رنج و درد و سختی است و انسانی که سعید نیست خب رنج و درد و سختی می بیند دیگر این در معنای جامعش به کار رفته.

مطلب دیگر این است که درست است که خدای سبحان به پیغمبر« صلّی الله علیه و آله و سلّم» فرمود: « فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَن تَابَ مَعَكَ».

پرسش:...

پاسخ: بله دیگر، آنجا چندین بار بحث شد که وسوسه ی شیطان به معنای اینکه دعوت بکند به خلاف شرع و امثال ذلک نیست اصلاً شریعتی در آن عالَم نبود سجده ی شیطان هم از سنخ ترک سجده ی در این عالَم نیست از جاهایی که بسیار صعب العبور است و عَقبه ی کعود است و به زحمت انسان از آن می گذرد آن هم در حدّ برخی از زوایا همین آیات است اینکه « عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّهَا» این اسماء چیست، چگونه وجود مبارک آدم یعنی آدمیّت نه شخص آدم که بگوییم قضیه فی واقعه الیوم هم وجود مبارک ولیّ عصر« سلام الله علیه» مشمول همین است که « يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمائِهِمْ» اگر در روایات دارد «سبّحنا فسبّحه الملائکه قدّسنا قدّسه الملائکه» از این سنخ است الآ ن هم وجود مبارک ولیّ عصر معلّم ملائکه است این « يَا آدَمُ» خطاب به شخص نیست به شخصیّت است به مقام انسانیّت است مقام انسانیّت معلم فرشته هاست آنجا سخن از الفاظ و مفاهیم حصولی و امثال ذلک نیست به هر تقدیر آنجا سخن از شریعت نبود و نیست لذا نه امر به شیطان از سنخ امر شریعت است نه نهی از خروج یا ارتکاب قُرب به شجره از سنج اوست. به هر تقدیر در اینکه فرمود: « لِتَشْقَى» این شقا به معنای سختی است.

مطلب دیگر این است که درست است که فرمود: «شیّبتنی صوره هود» اما حکیم سبزواری« رضوان الله علیه» و خیلیاز کسانی که برابر همین راه حکیم سبزواری می روند می گویند این «شیّبتنی صوره هود» ناظر به این است که استقامت توان فرساست آدم را پیر می کند سیدناالاستاد« رضوان الله علیه» دارد که این «شیّبتنی صوره هود» ناظر به این نیست که استقامت پیرکننده است برای اینکه در سوره ی «هود» سخن از استقامت است با همراهان در روایت دارد «شیّبتنی صوره هود والواقعه» در حالی که سوره ی مبارکه ی «واقعه» سخن از استقامت ندارد قسمت مهمّ سوره ی «واقعه» مربوط به واقعه است واقعه یعنی واقعه « إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ» یعنی قیامت، قیامت است که پیرکننده است « يَوْماً يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيباً» آن روز است که آدم را پیر می کند پس «شیّبتنی صوره هود والواقعه» یعنی بحث قیامت است که آدم را پیر می کند مگر آن ناقد بصیر اعمال را که بخواهد قبول بکند به آسانی انسان را رها می کند. خب، پس مسئله ی قیامت است که پیرکننده است فرمود روزی است که « يَوْماً يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيباً» خب اگر «شیّبتنی صوره هود» است ناظر به مسئله ی قیامت است.

پرسش:...

پاسخ: خب نه، قسمت مهمّ سوره ی «واقعه» قیامت است دیگر اصحاب را تشخیص می کند، اصحاب را تعلیم می کند، بحثهای جهنّمیها را بازگو می کند، خلقت انسان را ذکر می کند، سرّ مرگ را ذکر می کند، « نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ» را ذکر می کند دسته بندی می کند اوّلش سه دسته اند، آخرش سه دسته اند یک عدّه مقرّب اند، یک عده ابرارند اینها را مفصّل در سوره البته شاید آن وقتی که سوره ی مبارکه ی «واقعه» واقعه نازل شده هنوز سوَر بعدی نازل نشده باشد چون این بیان نورانی را که حضرت در آخر عمر نفرمودند که همه ی سوَر نازل شده باشد که خب.

پرسش:...

پاسخ: ایمانِ ملائکه که ایمان تشریعی نیست آنها که پیغمبر ندارنـد، بهشت و جهنم ندارند، امر و نهی ندارند الآن هم ملائکه مأمورنـد به اصطلاح در عالم خودشان لـذا می بینید هر جا سخن از عبادت مصطلح است فرمود: « مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» نه «ما خلقت الجنّ و الإنس و المَلَك الاّ ليعبدون» هر جا سخن از رسالت است، سخن از شریعت است، سخن از دین است، سخن از جن و انس است برای ملائکه رسولی باشد، شریعتی باشد، کتابی باشد، عبادتی باشد، بهشت و جهنمی باشد این نیست که. بنابراین اگر فرمود: « لِتَشْقَى» ناظر به این است که دستوراتی که دین داده شده در حدّی که شما را به زحمت بیندازد نیست، اما یک وقت بخشی از دستورها در مورد زحمت است این را در اصول ملاحظه فرمودید نه قاعده ی «لا ضرر» نه قاعـده ی «لا حرج» آن احکامی که در مورد حرجی نازل شد آن را که برنمی دارد اصلاً جهاد موردش مورد حرجی است، دفاع موردش مورد ضرری است اما در وضو گرفتن، روزه گرفتن اگر روزه گرفتن برای آدم ضرر دارد یک وقت دو روز آدم مریض می شود می گوینـد نه، حالاـ بعداً قضا به جا بیاور یا اگر وضو بخواهد بگیرد دستش کمی خون می آید می گویند بسیار خب حالاـ چون زحمت است تیمّم بکن یا جبیره بگیر، اما حالا اینکه می رود جبهه گلویش خون می آید سینه اش تیر می خورد این شش ماه یا باید بشود یا عمری ممکن است قطع نخاعی بشود می گوییم اینجا «لا حرج» برمی دارد «لا ضرر» برمی دارد این نیست چون اصلاً در مورد ضرر و حرج جعل شده دیگر مسئله ی «لا ضرر»، مسئله ی «لا حرج» مسئله ی جهاد و دفاع و امثال ذلک که برنمی دارد شخص پیغمبر« صلّی الله علیه و آله و سلّم» در تمام مدّت ۲۳ سال در حال دفاع بود ذیل این آیه هم قبلاً بحثش گـذشت فرمود: « لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا» پیغمبر که جا برای تقیّه ندارد که دیگران اگر نیامدند، نیامدند تو تنها مبارز باش حضرت هم که تشریف بردند برای طائف مردم را به توحید دعوت می کردند آن قدر پای مبارکش سنگ خورد که تا آن قسمت ساق خونی شد اینجا دیگر « لِتَشْقَى» نیست، ..نیست خب، بنابراین اگر حکمی در مورد جهاد و دفاع و دستور خاص آمده دیگر با «لا حرج» و با «لا ضرر» و امثال ذلک برداشته نمی شود اما نماز شب را یک طور بخوان که مثلاً با یک پا بخوان یا مثلاًـ این حرفها خیلی تام نیست یک پا بخوان به خود سخت بگیر این طور نیست بله، این راهی که سیدناالاستاد توجیه کرده این یک راه معقولی است که حضرت این قدر ایستاده نماز خواند که «تورّمت قدماه» چون در بعضی از روایات دارد بعد دیگر ایستادن روی پا برایشان سخت بود روی سینه ی پا می ایستادند وگرنه اول کسی روی پا بایستد برای اینکه بخواهد به خودش زحمت بدهد و ریاضت بکشد که درست نیست. خب، پس جامعش این است و حکمی که در مورد ضرر جعل شد نه «لا حرج» برمی دارد نه «لا ضرر» برمی دارد فرمود ما این قرآن را نفرستادیم که تو به زحمت بیفتی « لِتَشْقَى» بعد می دانیـد این قرآن کلام چه کسی است؟ « تَنزِيلًا» یعنی همین خدایی که به عنوان تذکره فرستاد «نزّله تنزيلاً» چه کسی تنزیل کرد؟ کسی که کلّ نظام را آفرید خب یعنی این تدوین مطابق با آن تکوین است کسی جهانی حرف می زند که جهان آفرین باشد، حرف کسی جهان شمول است که جهان ساز باشد او کسی است که ارضین را، سماوات سبع را همه را آفرید نه تنها آفرید و تفویض کرد به کسی بلکه حدوثاً و بقائاً جهان به او تکیه دارد هم آفرید هم می پروراند پرورش او هم قدرت مطلقه می خواهد « لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» علم مطلق می طلبد « إِن تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى» شما را، اسرار شما را، اخفای از اسرار شما را می داند خیلی از چیزهاست که در درونِ درون انسان مستور است و انسان خیال می کند که بدون انگیزه دارد کار می کند در حالی که او از پشت پرده صدا می آورد می فرماید خیلی از چیزهاست که برای خود شما مخفی است برای ما روشن است روزی که درونتان « تُبْلَى السَّرَائِرُ» شد می فهمید که در چند لایه ی زیر چنین خصوصیتی

شما داشتید منتها حالا بیست سال یا سی سال گذشته یادتان نیست اگر بلند حرف بزنید او می داند اینکه روشن است دیگر نفرمود: «إن تجهر بالقول فانما يعلمه» آن دوتا را گفته « إِن تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ» پس جَهر را به طریق اُولی? می داند نه تنها سرّ را، اخفا را هم می داند خیلی از چیزهاست که شما خودتان نمی دانید که در درون چه گذشت و از چه موقع این خصیصه را پیدا کردید او که درون کاو است و درون شناس او اسرار را می داند ریز باشد می داند، دور باشد او می داند، پشت پرده باشد می داند، در تاریکی باشد می داند همه ی اقسام چهارگانه را بیان کرده در سوره ی مبارکه ی «لقمان» فرمود: « يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُن فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّماوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ» فرمود: « إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ»، « خَرْدَلٍ» یعنی اسپند اگر خیلی ریز باشد او می داند، خیلی دور باشد « فَتَكُن فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّماوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ» او می داند، « فَتَكُن فِي صَخْرَةٍ» در درون سنگ باشد که خیلیها نمی دانند درون این سنگ چیست او می داند، زیر زمین باشد او می داند جایی نیست که او نداند که، کسی عالم را اداره می کند که علمش بکلّ شیء محیط است، قدرتش بکلّ شیء محیط است اما چون عالِم بکلّ شیء است و قادر بکلّ شیء است قادرانه اداره می کند یا رحیمانه فرمود نه، قادرانه اداره نمی کند « الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» عرش هم در سوره ی مبارکه ی «اعراف» بحثش گذشت یعنی مقام فرمانروایی خب چه کسی بر مقام فرمانروایی نشسته خدای علیم نه، خدای قدیر نه، خدای عادل نه، خدای رحمان آری، او اگر بخواهد با عدالت عمل کند که کار بسیاری از ماها دشوار است ما در خیلی از دعاها عرض می کنیم «إلهی عاملنا بفضلك و لا تعاملنا بعدلك» اگر بخواهد با عدل رفتار بکند که کار ما مشکل است آن که بر تخت فرمانروایی نشسته است الرحمان است « الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» روایات فراوانی است که « اسْتَوَى» را به معنای «استولی?» گرفتند ذات اقدس الهی به مقام فرمانروایی استیلا دارد اما رحیمانه دعای نورانی امام سجاد« سلام الله علیه» که عرض کرد خدایا رحمت تو پیشاپیش غضب توست در بحثهای سوره ی مبارکه ی «مریم» گذشت معنای سَبق رحمت بر غضب این نیست که رحمت خدا بیش از غضب خداست معنایش این است که رحمت خدا پیش از غضب خداست البته رحمت او خیلی بیش از غضب اوست و اما این چنین نیست که رحمت یک طرف باشد غضب یک طرف باشد، بهشت هشت در داشته باشد جهنم هفت در داشته باشد، جهنم محدود باشد، پُرشدنی باشد « لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ» اما بهشت آن قدر وسیع است که « عَرْضُهَا السَّماوَاتُ وَالْأَرْضُ» که پُرشدنی نیست سخن از بیش بودن رحمت نسبت به غضب نیست سخن از پیش بودن رحمت به غضب است.

پرسش:...

پاسخ: یقیناً که هست ولی عمده روایات درباره ی مطلب دوم سخن می گوید آنکه درهای بهشت بیش از درهای جهنم است، بهشت هشت در است جهنم هفت در است، درجات و مراتب رحمت بیش از غضب است آن «ممّا لا ریب فیه» است اما این روایات نمی خواهد بفهماند که رحمت خدا بیش از غضب خداست می خواهد بفرماید رحمت خدا پیش از غضب خداست در اَمام و پیشاپیش غضب رحمت است یک، رحمت می شود خَلف، آن که اَمام است امامت را به عهده دارد دو، آن که خَلف است مأمومیت را به عهده می گیرد سه، اگر جایی خدا بخواهد غضب بکند می بیند که رحمت چه دستور می دهد غضب غضب ناکانه نیست غضبِ رحیم است آن رحیم چون می خواهد رحمت بکند اینجا غضب می کند همان طوری که یک پزشکماهر وقتی می خواهد به این بیمار احسان بکند قلبش را می شکافد عمل می کند رحمت امامِ غضب است نه بیش از غضب شما این بیان نورانی حضرت سجاد« سلام الله علیه» که در صحیفه ی سجادیه هست دعای شانزدهم صحیفه این است اوّلش این است «يَا مَنْ بِرَحْمَتِهِ يَسْتَغيثُ الْمُذْنِبُونَ وَ يَا مَنْ إِلَى ذِكْرِ إِحْسَانِهِ يَفْزَعُ الْمُضْطَرُّونَ وَ يَا مَنْ لِخِيفَتِهِ يَنْتَحِبُ الْخَاطِئُونَ يَا أُنْسَ كُلِّ مُسْتَوْحِشٍ غَرِيبٍ وَ يَا فَرَجَ كُلِّ مَكْرُوبٍ كَئِيبٍ وَ يَا غَوْثَ كُلِّ مَخْذُولٍ فَرِيدٍ وَ يَا عَضُدَ كُلِّ مُحْتَاجٍ طَرِيدٍ أَنْتَ الَّذِي وَسِعْتَ كُلَّ شَيْ ءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً» این همان است که « رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْ ءٍ» «وَ أَنْتَ الَّذِي جَعَلْتَ لِكُلِّ مَخْلُوقٍ فِي نِعَمِكَ سَهْماً وَ أَنْتَ الَّذِي عَفْوُهُ أَعْلَى مِنْ عِقَابِهِ وَ أَنْتَ الَّذِي تَسْعَى رَحْمَتُهُ أَمَامَ غَضَبِهِ» این از غرر تعبیرات این دعای شانزده است یعنی غضب او در نماز جماعت به رحمت او اقتدا می کند نه اینکه خدا عصبانی می شود می خواهد یک عده را به جهنم ببرد خب، این رنج دیده های در دنیا اگر تشفّی قلب می خواهند وقتی می بینند ظالمین در جهنّم اند اینها تشفّی قلب « يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ» یا برای تشفّی قلوب مؤمنین است و اینها هم کیفر کار تلخشان را دارند می چشند رحمت او امامِ جماعت است و این مجموعه به امامت رحمت می گردد این طور نیست که کاری غیر رحیمانه باشد اگر کارهایی که زیرمجموعه ی رحمت است معلوم می شود به امامت رحمت دارند اقتدا می کنند به رحمتی که امام است اقتدا می کنند، اما کارهای غضبی خدا هم در همین نماز جماعت به امامت رحمت دارند اقتدا می کنند لذا وقتی وجود مبارک پیغمبر« صلّی الله علیه و آله و سلّم» را در همان دعای دوم می خواهد معرفی کند و نسبت به پیغمبر عرض ارادت کند در دعای دوم عرض می کند خدایا! «صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ« صلّی الله علیه و آله و سلّم» أَمِينِكَ عَلَى وَحْيِكَ وَ نَجِيبِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَ صَفِيِّكَ مِنْ عِبَادِكَ إِمَامِ الرَّحْمَةِ» او هم وقتی غضب می کند چون رحمت دستور می دهد غضب می کند نه اینکه نظیر انسان عادی رحمی داشته باشد غضبی داشته باشد حالا یا متعادل اند یا غضب بیش از رحمت است یا رحمت بیش از غضب خیر، غضبِ او برابر رحمت اوست لذا فرمود: « الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» خب اگر کسی بر تخت فرمانروایی نشسته و « الرَّحْمنُ» است کلّ عالَم با رحمت دارد می گردد اگر کلّ عالم به رحمت دارد می گردد اگر کسی ناامید بشود می شود کافر چرا یأس از رحمت خدا کفر است یک وقت است کسی می گوید من دیگر لیاقت آن را ندارم حالا لطف خدا هر چه هست این کفر نیست اما اگر کسی به جایی برسد بگوید پایان خط است دیگر در عالَم کسی نیست مشکل مرا حل کند خب یقیناً کفر است دیگر مگر انسان مشکلش چه هست چقدر نیاز دارد اگر به جایی برسد که بگوید پایان خط است دیگر کسی در عالم نیست مشکل من یا ما را حل کند خب یقیناً کفر است برای اینکه آن که دارد عالم را اداره می کند الرحمانِ مطلق است او مستولی عرش است. یک روایت نورانی است از وجود مبارک امام صادق بخشی از روایاتی است که در ذیل همین در تفسیر شریف کنزالدقائق از وجود مبارک پیغمبر« صلّی الله علیه و آله و سلّم» نقل می کند به تعبیر حضرت امیر« سلام الله علیه» وجود مبارک حضرت امیر می گوید کسی آمد یهودی از وجود

مبارک پیغمبر« صلّی الله علیه و آله و سلّم» سؤال می کند که چرا «البیت المعمور» مثلاً- چهار ضلع دارد ولی آنکه از وجود مبارک امام صادق« سلام الله علیه» نقل شده است این است که چرا کعبه، کعبه است کعبه را کعبه گفتند برای اینکه یک خانه ی مکعّب شکل است چهارتا دیوار دارد و یک سقف دارد و یک کَف، خب اگر چهار دیواری به علاوه ی دو دیواری شد می شود مکعب دیگر این سؤال از حضرت امام صادق« سلام الله علیه» کردند که چرا کعبه چهار دیوار دارد فرمود چون محاذی البیت، نه البیت المعمور، محاذی البیت المعمور است یا بیتِ معمور است بیت معمور چهار دیوار دارد بعد سؤال شد که چرا بیت معمور چهار دیوار دارد فرمود چون عرش چهار ضلع دارد، سؤال شد حالا چرا عرش چهار ضلع دارد فرمود: «لأنّ الکلمات الّتی بُنی علیه الإسلام أربعه سبحان الله و الحمد لله و لا إله الاّ الله و الله أکبر» می بینید حرف از کجا تا به کجا سر در می آورد فرمود چون کلمات دین بیش از چهارتا نیست عرش روی چهار ضلع می گردد، بیت معمول روی چهار ضلع می گردد، کعبه روی چهار دیواری می گردد از کجا شروع کرده تا به کجا، مهندسی کعبه را بیت معمور تنظیم می کند، مهندسی بیت معمور را عرش تأمین می کند، مهندسی عرش را کلمات و تسبیحات اربعه تأمین می کند این از بیان نورانی پیغمبر« صلّی الله علیه و آله و سلّم» است که در تفسیر کنزالدقائق آمده ولی آن را مرحوم مجلسی« رضوان الله علیه» نقل کرده از وجود مبارک امام صادق از کعبه شروع می شود به هر تقدیر « الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی» حالا- آنچه در سوره ی مبارکه ی «اعراف» گذشت یک، آنچه در سوره ی مبارکه ی «یونس» گذشت دو، گوشه ای از استیلای رحمانیّت مطلق است در آنجا آمده که او « یشقی اللیل النهار» خدای سبحان بر عرش مستقر شد زمین را، شب را، روز را اداره می کند که این گوشه ای از تدبیرات الهی است.

ص: ۳۶۵

پرسش:...

پاسخ: نه، برای کسی که با لسان قرآن آشنا باشد از محکمات است ممکن است امام احمدبن حنبل که اهل بیت را ــ معاذ الله ــ گذاشته کنار بله برای او متشابهات باشد آخر اگر قرآن رفیقی دارد، رقیقی دارد، شقیقی دارد، ضمیری دارد و صاحب قرآن فرمود: «إنّی تارک فیکم الثقلین» یکی ــ معاذ الله ــ یکی را بگذارد کنار دیگری را که مفسّر اوست، مبیّن اوست، چاره ی اوست، حقیقت را بیان می کند گرفتار متشابه می شود دیگر او گذاشته کنار خودشان خواستند بفهمند نشد خب همین غزالی، فخررازی از غزالی نقل می کند که امام حنبل فقط سه تا آیه را گفت فقط ما باید تأویل ببریم وقتی از ایشان سؤال کردند که « الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی» کیفیتش چیست؟ گفت ظاهر آیه معلوم است، سؤال مجهول است این آقا را بیرون کنید اینها چیست سؤال می کنی همین حرف را می زد خب، امام رازی از غزالی نقل می کند که امام حنبل گفت که ما فقط مأذونیم سه تا آیه را تأویل ببریم که آن هم ید الله هست و امثال ذلک و از منبر پایین آمده گفت که در روایت دارد که خدا شب جمعه نازل می شود پایین می آید «هکذا یَنزل» این وهابیّتی که می بینید همین است این حنبلیها که می بینید همین است هیچ توقع نداشته باشید که این معارف قرآنی را اینها خوب درست درک کنند برای اینکه مفسّر اصلی را گذاشتند کنار وقتی مفسّر اصلی را گذاشتند کنار خب چطور می شود قرآن را بفهمند. به هر تقدیر در سوره ی مبارکه ی «اعراف» آیه ی ۵۴ به این صورت است « إِنَّ رَبَّکُمُ اللّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّماوَاتِ والْأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ» این زیرمجموعه ی آیه ی «طه» است چون «رب» زیرمجموعه ی «الرحمن» است آ نجا سخن از «الرحمن» نیست در سوره ی مبارکه ی «یونس» هم آیه ی سه این است « رَبَّکُمُ اللّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ» سخن از «الرحمن» نیست در سوره ی مبارکه ی «حدید» هم قریب به این مضمون است بنابراین ما متنی داریم چندتا شرح آنکه متن است « الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی» آنکه شرح است آیه ی سوره ی مبارکه ی «اعراف» است، آیه ی سوره ی «یونس» است، آیه ی سوره ی مبارکه ی «حدید» است و مانند آن، اگر « الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی» پس « رَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْ ءٍ»، « وَرَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْ ءٍ» با آن رحمت آن وقت با این رحمت اگر کسی خدای ناکرده ناامید بشود جا برای ناامیدی او نیست. خب، این رحمانیّت مطلقه قدرت می خواهد فرمود بله دارد بله، ولی زِمام را، تدبیر را خدا به دست قدرت نداد که هر کاری می تواند بکند قدرت بله باید داشته باشد دارد کار را به دست علم نداد که می داند این شخص خلاف کرده حالا تنبیهش کند کار را به دست عدل هم نداد کار را به دست رحمان داد بعضی از کارها را خدا می کند در قیامت که مقدور احدی نیست الآن ما در دنیا اگر کسی نسبت به ما بد کرده یا کسی نسبت به کسی بد کرده تا چه اندازه احسان ممکن است اگر زید نسبت به عمرو بد کرده خب چه اندازه عمرو نسبت به زید می تواند احسان کند یک مرحله این است که عفو کند، یک مرحله این است که اصلاً به روی او نیاورد، یک مرحله این است که اصلاً در هیچ جا مطرح نکند، یک مرحله این است که کمال محبت و لطف بکند زندگی او را تأمین کند همه ی خواسته ها او را برآورده کند بیش از این دیگر مقدور نیست اما همین زیدی که نسبت به عمرو بد کرده هر وقت به فکر آن بدی می افتد شرمنده است آن عمرو مورد جفا بخواهد این شرم و انفعال درونی زیدِ جنایتکار را از بین ببرد مقدورش نیست چه کار بکند تنها کسی که مقدور اوست از یاد جانی ببرد که جنایت کرده است خداست همه ی این تبهکاران که توبه کردند و وارد بهشت می شوند اگر به یادشان بیفتد که بد کردند و نماز نخواندند خب شرم است دیگر در بهشت که جا برای عذاب نیست اصلاً این تائبین یادشان نیست که بد کردند، اصلاً این تبهکاران یادشان نیست گناه کردند این خداست برای اینکه او مقلّب القلوب است دلها را می تواند از یاد آدم می تواند ببرد سهو و نسیان پر

برکت عطا بکند خب اگر تبهکاری یادش نباشد معصیت کرده مشرکی که توبه کرده یا حرّ، بالأخره حرّ هر وقتی آن صحنه یادش می آید شرمنده است دیگر در بهشت اصلاً یادش نیست که جلوی پسر پیغمبر را گرفته راحت، این کار از هیچ کس ساخته نیست فقط از ذات اقدس الهی ساخته است این خداست ما با این خدا سر و کار داریم « الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» بخواهید مَلک و مالک باشد هست « لَهُ مَا فِي السَّماوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى» بخواهید علیم مطلق باشد هست « وَإِن تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ» خب یقیناً می داند دیگر لذا نفرمود «یعلمه» فرمود: « فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ» یک، « وَأَخْفَى» دو، پس جهر را به طریق اُولی؟ می داند سه، اخفای از سرّ این است که برای خود آدم هم مستور است و این خدایی که روی تخت فرمانروایی نشسته است همه کمالات را داراست حالا ما دوتای آن را گفتیم. در سوره ی مبارکه ی «لقمان» آیه ی شانزده به این صورت آمده است فرمود: « يَا بُنَيَّ إِنَّهَا» آن صفت، آن خصلت، آن أو ما شئت فسمّ « إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ» خیلی ریز باشد معلوم خداست ریزی حجاب نیست « فَتَكُن فِي صَخْرَةٍ» در درون سنگ باشد، در حجاب سنگ باشد سنگ حاجب نیست خدا می داند « أَوْ فِي السَّماوَاتِ» در دورترین نقطه ی نظام کیهانی باشد دوری مانع نیست « أَوْ فِي الْأَرْضِ» زیر زمین باشد محجوب بودن یا تاریک بودن مانع نیست « يَأْتِ بِهَا اللَّهُ» چرا، چون « إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ» اگر چنین خدایی دارد تدبیر می کند پس چیزی مستور نیست مالک و مَلک هم که هست ولی از قدرت و از علم و از عدل به عنوان مأموم کمک می گیرد اما آنکه امام این تدبیر است رحمانیّت مطلقه ی اوست.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱ تا ۰۸ سوره مریم ۸۸/۱۰/۳۰

.Your browser does not support the audio tag

(طه (۱) مَا أَنزَلْنَا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَی (۲) إِلَّا تَذْکِرَةً لِمَن یَخْشَی (۳) تَنزِیلاً مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَی (۴) الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی (۵) لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَی (۶) وَإِن تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ یَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَی (۷) اللَّهُ لاَ إِلهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَی (۸)

در آغاز این سور ه فرمود این کتاب برای آن نازل نشده است که شما خود را به زحمت بیندازید برابر حدّ معقول موظّفی مردم را هدایت کنی که آن مصادیق سه گانه اش قبلاً گذشت. فایده ی اصلی که دارد تذکره است چون اصل مطالب را ما به مردم آموختیم یعنی وقتی گفتیم « نَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی» این روحِ الهی فجور و تقوا را مُلهَم بود این روح الهی که فجور و تقوا را خود خدا به اینها الهام کرد این به بدن تعلّق گرفت تا تدبیر کند، اگر روح برای تدبیر بدن و تدبیر این نشئه نازل شده است باید مُلهَم باشد و خدا هم الهام کرد هم برابر آیه ی سوره ی مبارکه ی «روم» او را با فطرت الهی مفطور و مخلوق کرد هم برابر آیه ی سوره ی مبارکه ی «شمس» او را ملهَم کرد پس آنچه را که ما از بیرون به انسان یاد می دهیم بازگشتش به تذکره است یادآوری است چیز جدیدی نیست « إِلَّا تَذْکِرَةً لِمَن یَخْشَی» فواید فراوانی هم دارد که اگر آن فواید فراوان را ما جدای از تذکره بدانیم این حصر، حصر اضافی است و اگر زیرمجموعه ی تذکره مندرج بدانیم این حصر، حصر حقیقی است گرچه برای همه تذکره است لکن اهل خشیت که عالِمان دین اند « إِنَّمَا یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» آنها چون طرْفی می بندند لذا فرمود: « إِلَّا تَذْکِرَةً لِمَن یَخْشَی». مسئله ی شَقا در برابر سَعد است سعد گاهی در مقابل نحس است گاهی اگر سعادت شد در مقابل شقاوت است هم سَعد معنای جامع دارد و مصادیق متنوّع، هم شقا معنای جامعی دارد و مصادیق متنوّع هیچ کدام مشترک لفظی نیستند آنچه انسان با ساعد انجام می دهد یعنی بین مچ و آرنج انجام می دهد می گویند مساعدت کرده است چه اینکه آنچه بین آرنج و دوش و شانه انجام می دهد یعنی قسمت عَضد می گویند معاضدت کرده است غالب این کارها درباره ی خیر بود لذا می گویند مساعدت کرده، معاضدت کرده است و مانند آن، گاهی هم درباره ی شرّ به کار می رود نظیر تعاون که تعاون هم در خیر است « تَعَاوَنُوا عَلَی الْبرِّ وَالتَّقْوَی» هم درباره ی شرّ است « وَلاَ تَعَاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» مساعدت هم همین است، معاضدت هم همین است سَعد هم همین است ساعد بودن هم همین است منتها غالباً در موارد خیر به کار می رود شَقا هم از همین قبیل است اینها از سنخ مشترک لفظی نیستند چون لفظ در مفهوم استعمال می شود نه در مصداق، اگر در مصداق استعمال می شد چون مصادیق متعدّدند این چند معنا پیدا می کرد ولی چون لفظ در معنا استعمال می شود نه در مصداق، معنا واحد است آن جامع واحد است مصادیق کثیر و متعدّدند لذا سعد در برابر نحس، سعد در برابر شقاوت یک معنا دارد چه اینکه نحس و شقیّ و شقا و امثال ذلک هم یک معنای جامع دارد فقط مصادیق مورد استعمال دارد مثل خود عمل این «عین» و «میم» و «لام» گاهی در صحیحه است گاهی در حَسنه مصادیقشان اختلاف فراوانی دارند اما این لفظ مشترک معنوی است یعنی مفهوم این یک واحد بیش نیست. خب، « مَا أَنزَلْنَا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَی * إِلَّا تَذْکِرَةً لِمَن یَخْشَی».

ص: ۳۶۷

پرسش:...

پاسخ: این چنـدین بار، چندین بار یعنی چندین بار در طیّ این سـی سال تقریبی بحث شد که آ نجا الآن به چه مناسـبت این را مطرح کردید درباره ی جبر تفویض که بحث نیست شـقیّ هم معنای خودش را دارد دیگر آنجا حضرت فرمود شاید برای سی امین بار یا چهلمین بار داریم ما این حدیث را معنا می کنیم مرحوم صدوق« رضوان الله علیه» وقتی که این را از حضـرت سؤال می کنند وجود مبارک امام« سـلام الله علیه» می فرمایند «السـعید سعیدٌ فی بطن امّه» در روایت نیست «الشقیّ شقیٌّ فی بطن امّه» در روایت است فرمود ذات اقدس الهی می داند این شـخص با داشـتن سـرمایه یک، امکانات دو، و تطرّق صـحیح سه، همه ی امکانات را دارد ولی به سوء اختیار خودش به طرف باطل می رود «إنّه سـیعمل عمل الأشقیاء» این معنای «الشقیّ شقیٌّ فی بطن امّه» که نه سؤال ارتباطی به بحث دارد نه جواب خب.

« تَنزِیلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّماوَاتِ الْعُلَی» معمولاً در قرآن کریم خلقت سـماوات بر ارض مقدّم است الاّ مورد نادری که این جزء موارد نـادر است نه اینکه در خلقت همیشه زمین بر آسـمان مقـدّم باشـد « خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ» در قرآن فراوان اسـت خلق ارض و سماء که ارض مقدّم بر سماء باشد در موارد نادری است که یکی از آن موارد نادر همین آیه است وگرنه معمولاً هر جا سـخن از خَلق است خلقت سماوات بر ارض مقدّم است لذا فرمود: « خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّماوَاتِ الْعُلَی» به همین مناسبت هم « لَهُ مَا فِی السَّمـاوَاتِ» را مقـدّم آورده در این قسـمت لـفّ و نشـر مرتّب نیست مشوّش است امـا در قسـمتهای دیگر که « خَلَقَ السَّماوَاتِ والْأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّامٍ» آنجا لفّ و نشر مرتّب است.

ص: ۳۶۸

مطلب دیگر اینکه ذات اقدس الهی روی عرش فرمانروایی می کند عرش را همان طوری که هم از وجود مبارک پیغمبر از طریق ما امامیه و هم از وجود مبارک امام صادق« سلام الله علیهما» رسید چهارپایه عرش تسبیحات اربعه است یعنی «سبحان الله و الحمد لله و لا إله الاّ الله والله أکبر» خب این مکتب کجا با مکتب مشبّهه و مجسّمه و امثال ذلک کجا پایه های عرش از سنخ چوب و فلز و امثال ذلک نیست تسبیحات اربعه پایه عرش است دیگر عرش، عرش جسمانی نخواهد بود چهارتا پایه دارد پایه اش «سبحان الله» هست و «و الحمد لله» هست و «و لا اله الاّ الله» هست و «الله اکبر» خب اگر عرش معنایش این است ذات اقدس الهی مستولی بر اینهاست یعنی او برابر توحید و سبّوح بودن و قدّوس بودن و کبریایی دارد عالم را اداره می کند دیگر هرگز توهّم نمی شود که منظور از این عرش ــ معاذ الله ــ تخت مادّی است. با این بیان نورانی که ائمه مکرّر فرمودند پایه های چهارگانه تخت تسبیحات اربعه هست دیگر سخن از تشابه این آیه مطرح نیست دیگر این آیه از این به بعد جزء محکمات و شفّاف و روشن است. سرّش این است که در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» همان طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید، فرمود آیات قرآن دو قِسم است آیه ی هفت سوره ی مبارکه ی «آل عمران» این بود « هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ عَلَیْکَ الْکِتَابَ مِنْهُ آیَاتٌ مُحْکَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ» بعد هم فرمود: « فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَهِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِیلِهِ» در حالی که تأویل او را الله می داند بالذّات و به اهل بیت و اولیای الهی اعلام فرمود بالتبع خب، پس آیات متشابه با ارجاع به محکمات می شود محکمات پس فالبحث فی مقامین در مقام اول الآیات علی قِسمین متشابه و محکم، مقام ثانی این است که المتشابهات برجوعها الی المحکمات تسیر المحکمات، نتیجه ی این دو مقام همان است که در سوره ی مبارکه ی «هود» به این صورت بیان کرده است « الر کِتَابٌ أُحْکِمَتْ آیَاتُهُ» می گوید اصلاً ما در قرآ ن متشابه نداریم برای اینکه متشابه به محکمات برمی گردد و می شود محکم لذا همه یعنی همه ی آیات قرآن می شود محکم « الر کِتَابٌ أُحْکِمَتْ آیَاتُهُ» پس متشابه ما نداریم و اگر در سوره ی مبارکه ی «زمر» سخن از تشابه است محکمات قرآن هم متشابه است منتها نه متشابه به معنای اینکه چندتا احتمال دارد و معنایش روشن نیست یا غلط انداز است یا شبهه افکن است و مانند آن متشابه یعنی هماهنگ، همگون، هم آوا، هم سو، همتا، تمام آیات شبیه هم اند یک دست اند هیچ اختلافی در آن نیست همه به توحید دعوت می کنند آنکه در سوره ی مبارکه ی «زمر» فرمود: « اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِیثِ کِتَاباً مُتَشَابِهاً مَثَانِیَ» فرمود سراسر قرآن متشابه است نه متشابه در برابر محکم، متشابه یعنی هماهنگ شبیه هم، نظیر هم، همسان، همتا، هم آوا، هماهنگ، هم گرا و اینهاست بنابراین آن تشابهی که در سوره ی مبارکه ی «زمر» بیان شده که « اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِیثِ کِتَاباً مُتَشَابِهاً مَثَانِیَ» ناظر به همین قسمت است آیه ی ۲۳ سوره ی مبارکه ی «زمر» این است « اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِیثِ کِتَاباً مُتَشَابِهاً مَثَانِیَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِینَ یَخْشَوْنَ» شاهد اینکه منظور از این متشابه یعنی هماهنگ کلمه ی « مَثَانِیَ» است « مَثَانِیَ» که از مَثناست، از اِنثناست، از تثنیه است این است اگر دو شیء بیگانه ای در کنار هم قرار نگیرند بیگانه باشند تثنیه نیست حجری جنب انسان اینها تثنیه نیست مگر به لحاظ جسم، تثنیه را تثنیه گفتند برای اینکه ثانی به اوّلی، اوّلی به دومی انثنا دارد، انعطاف دارد، هماهنگ است، همگون است می شود تثنیه اگر «ثانی عِطفه» نبود که دیگر تثنیه نیست الآن این ستونها را نمی گویند تثنیه آن ستونهای هلالی که به هم گرایش دارند به هم بسته اند اینها ثانین اثنین یکدیگرند وگرنه این یک ستون بیگانه است آن یک ستون بیگانه تا انثنا نباشد، تا انعطاف نباشد، تا ثانی عطفه نباشد، تا همسو نباشد تثنیه نیست فرمود سراسر قرآن مثنا، مثنا، مثناست می شود مثانی، شبیه، شبیه، شبیه است می شود متشابه پس بنابراین این تشابهی که در سوره ی مبارکه ی «زمر» هست عین احکام است و آن تشابهی که در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» است در مقابل محکمات است با ارجاع متشابهات به محکمات جمع بندی که بشود اول سوره ی مبارکه ی «هود» در می آید که « الر کِتَابٌ أُحْکِمَتْ آیَاتُهُ» خب.

پرسش:...

پاسخ: نه دیگر بعد از ارجاع به « لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ» از یک سو، بعد از اینکه اهل بیت فرمودند چهارپایه او تسبیحات اربعه است از سوی دیگر، دیگر معلوم می شود مقام فرمانروایی است دیگر تخت در کار نیست.

پرسش:...

پاسخ: خب بله ابتدا یعنی قبل از رجوع به محکمات برای بعضیها متشابه است آنهایی که حس گرایند خیال می کنند عرش همیشه تخت است جسمانی است اما آنهایی که عقل گرا هستند می دانند که مقام فرمانروایی را می گویند عرش بر عرش نشسته است با اینکه تختی هم در کار نباشد می گویند فلان کس بر تخت حکومت نشسته تختی در کار نیست این مقام فرمانروایی را می گویند تخت این چنین نیست که تختی باشد کسی روی تخت نشستهب اشد ولی آن که حس گراست بله برای او ممکن است متشابه باشد.

پرسش: بعضی روایات ح. اهل بیت مظاهر

پاسخ: خب مصادیقش درست است دیگر کرسی این طور است، عرش این طور است اینها از کرسی هم بالاترند برای اینکه «أوّل ما خَلق الله» روح اینهاست و عرش و کرسی که «أوّل ما خلق الله» نیست اوّلین چیزی که ذات اقدس الهی خلق کرده است نور پیغمبر« علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء» است چون آنها نور واحدند یک نور هست در حقیقت در این جهان که می آیند کثیر می شوند، می شوند چهارده نفر وگرنه آنجا «کلّهم من نور واحد» آن بر عرش مقدّم است بر کرسی مقدّم است این درست است خب.

پرسش:...

پاسخ: در سوره ی مبارکه ی «طلاق» فرمود: « وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ» اینکه در دعای فرج می گوییم «ربّ السماوات الأرض و ربّ العرضین السبع» همین است یک بیان نورانی از امام رضا« سلام الله علیه» در ذیل آن آیه دوازده سوره ی «طلاق» هست که حضرت وقتی این آیه « خَلَقَ سَبْعَ سَماوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ» را نام می برد دستان مبارکشان را روی هم می گذارد می فرماید «ارضٌ و سماءٌ، أرضٌ و سماءٌ» آنجا که دارد « وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ» از آن جمع به دست می آید، خب.

ص: ۳۷۰

مطلب دوم اینکه از استیلا به اِستوا یاد کرده است اگر می فرمود «الرحمن علی العرش استولی?» یعنی او مستولی است، او قاهر است، او سلطان عرش است این معنای روشنی دارد اما کسی که سلطان مقام عرش است مستولی بر مقام عرش است احاطه ی او و توجّه او به نزدیکهای عرش بیش از احاطه و اشراف او و نسبت به اشیای دور است ولی ذات اقدس الهی این چنین نیست نسبتش به جمیع اشیاء علی السواست گرچه اشیاء در ارتباط با او یکسان نیستند اینجا دو مطلب است یکی اینکه احاطه ی خدا، حضور خدا، علم خدا، قدرت خدا به جمیع اشیاء علی السواست این طور نیست که یکی را بهتر ببیند، یکی را کمتر ببیند، یکی را دورتر ببیند، یکی را نزدیک تر ببیند بر یکی قادر باشد بر یکی قادرتر این چنین نیست چون در حقیقت غیر متناهی اینها فرض ندارد.

مطلب دوم اینکه از این طرف تفاوت فراوان است یعنی بعضیها به خدا نزدیک اند بعضی از خدا دورند که این مطلب دوم باید بیان بشود توضیح داده بشود که چگونه این اضافه یک طرفه است الآن در صدد این هستیم که این «استولی?» با «استوی?» باید بیان بشود چه اینکه بیان شده اگر «استولی?» می فرمود که «الرحمن علی العرش استولی?» او مستولی است، مسلّط است، سلطان بر عرش است این نمی فهمانند که به جمیع اشیاء علی وزانٍ واحد اشراف دارد اما وقتی گفته شد « اسْتَوَی» یعنی به جمیع اشیاء علی وزانٍ واحد متساویه الأطراف و الأقدام یکسان احاطه دارد و همین معنا همین بیانی که در دعای نورانی «عرفه» وجود مبارک امام سجاد« سلام الله علیه» هست در آغاز آن دعای نورانی «عرفه» امام سجاد در صحیفه ی سجادیه که دعای ۴۷ است در جمله های همان اوایل این دعا به این صورت آمده است «أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الدَّانِی فِی عُلُوِّهِ وَ الْعَالِی فِی دُنُوِّهِ» این تعبیر معروف دانٌ فی علوّه و عالٍ فی علوّه از همین دعای عرفه گرفته شده او در عین حال که عالی است دانی است در عین حال که دانی است عالی است اگر در عین حال که دانی است عالی است در عین حال که عالی است دانی است احاطه ی آن حضرت به عرش و کرسی مانند احاطه ی خدا به فرش است هیچ فرقی ندارد چون جمیع اشیاء نسبت به آن حضرت و جمیع اشیاء علی السواست و اما از این طرف تفاوت زیاد است یک عدّه جزء مقرّبین اند یک عدّه « یُنَادَوْنَ مِن مَکَانٍ بَعِیدٍ» سرّ تفاوت هم این است که در اضافه های مادّی و جسمی تساوی و تشابه از دو طرف هست یعنی اگر جسمی به جسم دیگر نزدیک بود او هم نزدیک است شیئی زماناً به زمان دیگر نزدیک بود آن زمان هم به این زمان نزدیک است در مسئله ی زمان و زمین تساوی دو طرف برقرار است اما در اضافه های معنوی ممکن است الف به باء نزدیک باشد و باء از الف دور، اگر بخواهیم از باب تشبیه معقول به محسوس برای این یک اضافه ی غیر متشابه مثالی ذکر بکنیم همان تمثیل أعما و بصیر است بصیر به أعما خیلی نزدیک است چون کاملاً او را می بیند احاطه دارد اعما از بصیر دور است او که نمی بیند که خبری ندارد بنابراین یک انسان بینا احاطه ی نزدیکی دارد به کور ولی انسان کور احاطه ی دور دارد خبر ندارد که اصلاً کنار او هست یا کنار او نیست ذات اقدس الهی که « نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ» بکلّ شیء از همان کلّ شیء نزدیک تر است در عین حال یک عدّه « یُنَادَوْنَ مِن مَکَانٍ بَعِیدٍ» در عین حال دارد که « فَبُعْداً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِینَ» و مانند آن، بنابراین استیلا با استوی? همراه است برای اینکه ذات اقدس الهی نسبتش به جمیع اشیاء علی السواست.

پرسش:...نسبت به .. یک طور است یا نسبت به علّت قریبش أقرب است.

پاسخ: نه خیر، در جریان تبارد علل اگر این عللها محدود باشند هر علّتی نسبت به معلول خودش نزدیک تر از علت بالاست اما اگر آن علّهالعلل نامتناهی بود ما بعد از اینکه تسلسل باطل شد به سرآغاز علل رسیدیم نمی فهمیم که خدا در آنجاست می فهمیم وقتی تسلسل باطل شد به مقصد رسیدیم خدا را آنجا پیدا نمی کنیم وقتی تسلسل پیدا شد می فهمیم کسی هست که سلسله جنبان است خدا به معلول نه تنها از علّتِ بلاواسطه اش نزدیک تر است به معلول از خود معلول نزدیک تر است این همان مطلبی بود که عرض می شد که برای اکثری مخاطبان روشن نشد که ملائکه می گویند « لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذلِكَ» الآن هم یقین داریم برای خیلیها قابل حل نیست خدا به ما از ما نزدیک تر است، خدا به ما از قلب ما نزدیک تر است چنین خدایی است وقتی بالا رفتیم خدا را آنجا پیدا نمی کنیم می فهمیم حقیقتی است این سلسله را دارد می جنباند این دعای نورانی ابوحمزه ثمالی و سایر ادعیه اینها به ما می فهماند اینها در فلسفه نیست اینها در دعاست اینکه وجود مبارک امام سجاد در دعای ابوحمزه ثمالی به خدا عرض می کند خدایا هر چه بخواهم می توانم بخواهم به من اجازه ی گفتگو دادی «وَالْحَمْدُ للَّهِ الَّذی اُنادیهِ كُلَّما شِئْتُ لِحاجَتی وَاَخْلوُ بِهِ حَيْثُ شِئْتُ لِسِرِّی بِغَيْرِ شَفيعٍ فَيَقْضی لی حاجَتی » اینکه نمی خواهد ــ معاذ الله ــ شفاعت را انکار کند اینکه نمی خواهد بگوید واسطه ای در کار نیست خودشان فرمودند توسّل بجویید واسطه در کار است شفاعت در کار است اما برای اینکه ما که کوریم به بصیر نزدیک کند وگرنه آن بصیر به ما به شُفعا و به شفاعتِ شافعان از همه نزدیک تر است یک راه میان بُری ما همیشه داریم شفاعت حق است اما راه منفصل نیست «و آخر من یشفع أرحم الراحمین» است آن « أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» به ما از شفعای ما نزدیک تر است این دعای ابوحمزه آن را می خواهد بگوید که نمی خواهد ــ معاذ الله ــ شفاعت را انکار کند عرض می کند خدایا «كُلَّما شِئْتُ لِحاجَتی وَاَخْلوُ بِهِ حَيْثُ شِئْتُ لِسِرِّی بِغَيْرِ شَفيعٍ فَيَقْضی لی حاجَتی » نه اینکه شفاعت باطل است یعنی تو اگر بخواهی بدون شفیع هم مشکل ما را حل می کنی برای اینکه تو به ما از شفعای ما نزدیک تری این طوری هم هست. خب، این خدا می شود مستوی یعنی نسبتش به جمیع اشیاء علی السواست.

ص: ۳۷۲

پرسش:...چه نیازی به واسطه دارد

پاسخ: بله، کور واسطه می خواهد عصاکِش می خواهد او واسطه نمی خواهد که واسطه برای قابل است نه برای فاعل، فاعل را در همان دعای ابوحمزه مشخص کرده بالأخره کور واسطه می خواهد یا نمی خواهد «لا تعمل ابصار ولكن تعلم فی الصدور» این چشمی که در دل هست و این چشمِ دل که کور است بالأخره یک بصیر می خواهد یا نه، بصیر اهل بیت اند که دست آدم را می گیرند به جایی می رسانند او واسطه نمی خواهد او اذن می دهد که وسائط وساطت کنند ولی این کور واسطه می خواهد که عصاکش او را به عهده بگیرد خب.

فرمود: « لَهُ مَا فِي السَّماوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى» این نظیر همان می شود که اگر کلّ موجودات همین طورند تنها انسان نیست که بگوید « لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذلِكَ» که آیه ی ۶۴ سوره ی مبارکه ی «مریم» بود که بحثش گذشت که « وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيّاً» مستحضرید که همه ی این مباحث در فصل سوم است آن فصل اول و دوم دوتا منطقه، منطقه ی ممنوعه است یعنی هویّت مطلقه که مقام ذات است کلاً ممنوع است، صفات ذات که عین ذات است اکتناهش کلاً ممنوع است همه ی بحثها در وجه الله هست و فیض الله هست و « نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ» است و امثال ذلک « لَهُ مَا فِي السَّماوَاتِ» یک، « وَمَا فِي الْأَرْضِ» دو، نه تنها «ما بین الأرض و السماء» ما قبل السماء و ما بعد السماء « وَمَا بَيْنَهُمَا» یعنی فی مَتن السماء ما قبل الأرض و ما بعد الأرض « وَمَا بَيْنَهُمَا» یعنی متن الأرض این چنین نیست که « بَيْنَهُمَا» یعنی هوا که بین آسمان و زمین است « وَمَا تَحْتَ الثَّرَى» خب، چون هم مدبّر عالَم است هم مربّی انسان است همان طوری که نسبت به کلّ جهان تکویناً احاطه دارد نسبت به انسان هم تکویناً احاطه دارد « وَإِن تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى» چنین خدای قدیر، چنین خدای علیم این مستولی بر عرش است به اسم الرحمان آن وقت الرحمان دارد عالَم را اداره می کند او برابر عدل اداره نمی کند چون اگر برابر با عدل اداره کند کار بسیاری از ماها مشکل است در این دعاها غالباً می خوانیم «إلهی عاملنا بفضلک و لا تعاملنا بعدلک» اگر او برابر عدل با ما رفتار کند خب هر گناهی کردیم باید کیفر بدهد دیگر اما با فضل که رفتار کند با احسان که رفتار کند با رحمت و گذشت رفتار کند امید نجات هست بعد برهان اقامه می کند چرا او خالق ارض و سماست یک، چرا او مستولی بر عرش است دو، چرا اومالک و مَلک سماوات و ارض و « وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى» است سه، چهار، پنج چرا او عالِم به جَهر و سرّ و اخفاست شش و هفت و هشت برای اینکه « اللَّهُ لاَ إِلهَ إِلَّا هُوَ» اوست، همه کمالات را هم داراست « لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» این تقدیم خبر بر مبتدا هم مفید حصر است این اسم هم به معنای عَلم نیست صفت مشبهه و امثال ذلک را هم می گویند اسم، اسمای حسنا منحصراً برای خداست غیر خدا کسی اسمای حسنا ندارد غیر خدا یا اسم قبیح دارد یا اسم حَسن، اسم أحسن برای خداست فقط، چون اسم سه قِسم است یا قبیح است نظیر ظالم، جائر، فاسق، عاصی، عاق و مانند آن خائن اینها اسمای قبیح اند یا حَسن اند مثل عالِم، قدیر، عادل، مُقسِط، مُحب اینها اسم حَسن اند خدا نه تنها اسم قبیح ندارد اسم حَسن هم ندارد برای اینکه اسم حَسن متناهی است این حُسنی? مؤنث أحسن است که أفعل تفضیل است او أحسن اسما را دارد حقیقت نامتناهی علم نامتناهی برای اوست، قدرت نامتناهی برای اوست هیچ کمبودی در او نیست قدرت نامتناهی، حیات نامتناهی، علم نامتناهی، در اسمای فعلیه جود نامتناهی، عدل نامتناهی، احسان نامتناهی، عفو نامتناهی، اینهاست پس او منزّه از اسمای قبیح است یک، مقدّس از اسمای حَسن است دو که فرق سبّوح و قدّوس هم همین است او مسبَّح از اسمای قبیح است « نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ» در آن بحث گذشت

که سبّوح و قدّوس مرادف هم نیستند او منزّه از اسما و اوصاف قبیح است یک، مقدّس از اسمای کامل است دو، صاحب اسمای أکمل است سه، « لَهُ الْأَسْماءُ»یی که نامتناهی است أحسن الأسماء فقط برای اوست دیگران یا اسم قبیح دامنگیر آنهاست یا اسم حَسن نه اسم أحسن.

ص: ۳۷۳

پرسش:...

پاسخ: مصداق اند دیگر کلمات تامّه اند مصداق آنها، مظهر آنها در عالَم امکان اهل بیت اند دیگر.

چند آیه در همین زمینه گذشت یکی در سوره ی مبارکه ی «اسراء» بود آیه ی ۱۱۰ که فرمود: « قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيّاً مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنَى» گرچه برخیها احتمال دادند در خلال کلمات هم گذشت که « لَهُ» به آن « أَيّاً» برمی گردد ولی آنچه قبلاً تقویت شده بود این بود که « لَهُ» به ذات برمی گردد هر چه بخوانید چه بگویید الله چه بگویید الرحمن خدای سبحان دارای اسمای حسناست یک بحث مبسوطی در ذیل آیه ی ۱۱۰ سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت که فرمود: « قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيّاً مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنَى» برایمردم حجاز الله شناخته شده بود، الرحمن شناخته شده بود اما به عنوان اینکه ما رحمان را بپرستیم به عنوان اینکه رحمان ربّ ماست شناخته شده نبود نه اینکه اصل رحمان برای آنها شناخته شده نبود در سوره ی مبارکه ی «فرقان» که بحثش به خواست خدا خواهد آمد آیه ی ۵۹ و ۶۰ سوره ی مبارکه ی «فرقان» این است « الَّذِي خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمنُ» اول فعل را ذکر کرد بعد فاعل را « فَسْأَلْ بِهِ خَبِيراً * وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمنُ» ما رحمان را به عنوان ربّ نمی شناسیم تا برای او سجده کنیم به عنوان معبود نمی شناسیم معبود ما همین بتهایی هستند که « مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا» نه اینکه اصلِ الرحمان به گوش اینها نخورده باشد ممکن هم هست بعضی از قبایل حجاز مکّه از رحمان خبر نداشته باشند ولی غالباً از رحمان باخبر بودند نظیر الله و همچنین در سوره ی مبارکه ی «اعراف» جریان اسمای حسنا گذشت که در آنجا فرمود خدای سبحان دارای اسمای حسناست آیه ی ۱۸۰ سوره ی مبارکه ی «اعراف» این است که « وَلِلّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» این عصاره ی بحث درباره ی اسمای حسنا که تفصیلش در آیه ی ۱۸۰ سوره ی مبارکه ی «اعراف» و ۱۱۰ سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت و این حصر هم دلیل است برایمطالب گذشته و هم دلیل است برای مطالب آینده.

ص: ۳۷۴

مهم ترین بحث این است که ما این اسمای الهی را که درک می کنیم فقط نقص را و عیب را زائل می کنیم که بازگشت این اسمای حسنا به معانی سلبیه است خدا عالِم است یعنی «لیس بجاهل»، خدا قادر است یعنی «لیس بعاجز» یا نه، یک معنای ثبوتی را درک می کنیم کمال را درک می کنیم این کمالها هم عین هم اند هم عین ذات اند چند نظر هست این بحث علامه طباطبایی« رضوان الله علیه» در المیزان را ملاحظه بفرمایید گرچه به عنوان بحث روایی ذکر شده ولی مناسب بود که این را یک بحث مستقلّی به آن بدهند یک عنوان مستقلّی به آن بدهند یک بحث روایی دارند ذیل همین آیات روایات فراوان نقل می کنند چندین بحث عمیق کلامی را در همین بحث روایی ذکر می کنند که آیا اسمای حسنای الهی که برای خداست به معنای نفی نقص و عیب و امثال ذلک است یا معنای ثبوتی دارد شما ببینید مرحوم صدوق« رضوان الله علیه» در کتاب شریف توحید وقتی اسمای الهی را ذکر می کنند بیانی دارند کتاب توحید مرحوم صدوق از کتابهای قیّم ما امامیه است خدا حشرش را با انبیا و اولیا قرار بدهد این پدر و پسر خیلی همّت کردند مرحوم صدوق« رضوان الله علیه» در صفحه ی ۱۴۸ همین کتاب شریف توحید صدوق ذیل باب ذات صفات الأفعال بعد از اینکه نوزده روایت را از اهل بیت« علیهم السلام» نقل کردند این چنین می فرماید: «قال محمدبن علی مؤلف هذا الکتاب« رضی الله عنه» إذا وصف الله تبارک و تعالی? بصفات الذات فإنّما نَنفی عنه بکلّ صفهٍ منها ضدّها» ما وقتی خدا را به اوصاف ذاتی موصوف می کنیم بازگشت اتّصاف خدا به صفات ذات، نفی ضدّ آنهاست یعنی «مَتی? قلنا إنّه حیٌّ نَفینا عنه ضدّ الحیاه و هو الموت» «حیٌّ» یعنی «لیس بمیّت»، «و مَتی? قلنا الله إنّه علیمٌ نَفینا عنه ضدّ العلم و هو الجهل و مَتی? قلنا إنّه سمیعٌ نَفینا عنه ضدّ السمع و هو الصَمَم» یعنی کَری «و متی? قلنا بصیرٌ نفینا عنه ضدّ البصر و هو العمی? و متی قلنا عزیزٌ نفینا عنه ضدّ العزّ و هو الذلّه و متی قلنا حکیمٌ نفینا عنه ضدّ الحکمه و هو الخطأ و متی? قلنا غنیٌّ نفینا عنه ضدّ الغنی? و هو الفقر و متی? قلنا عدلٌ نفینا عنه الجور و الظلم و متی قلنا حلیمٌ نفینا عنه الأجل و متی? قلنا قادرٌ نفینا عنه العجز» برهان مسئله این است ببینی ایکه مرحوم شیخ مفید با همه ی احترامی که برای مرحوم صدوق قائل است می گوید شما محدّثید چرا وارد مسائل کلامی می شوید همین است اگر مرحوم مفید نمی بود مگر کسی ممکن بود، جرأت می کرد نسبت به مرحوم صدوق چنین اعتراضی بکند خب مفید است او هم محدّث است هم متکلّم است هم مفسّر است هم فقیهی نامور است فقط مفید بود که می توانست اعتراض بکند که این چه حرفی است می زنی شما فقط حدیث نقل کن شما آن کتاب مقالات مرحوم مفید را خواندید دیگر تقریباً صد عقیده مرحوم صدوق دارد عقایدنا این است، این است زیر همه ی اینها مرحوم مفید آب بسته که نه خیر این نیست عقیده ما شیعه، چیز دیگر است «و لو لم نفعل ذلک أثبتنا معه أشیاء لم تزل معه» ما اگر بگوییم خدا علیم است یعنی علم دارد معلوم می شود غیر از خدا یک چیز دیگر هم قدیر است خب این یعنی صفت عین ذات نیست صفت زائد بر ذات است فاصله گرفتن از علوم عقلی و پرهیز از روایات عقلی همین نتیجه را می دهد می گوید ما اگر بگوییم خدا قدیر است و معنای ثبوتی داشته باشد «إنّه قدیرٌ» به معنای «لیس بعاجز» نباشد معلوم می شود غیر از خدا یک چیز دیگر هم هست به نام قدرت غیر از خدا چیزی هم هست به نام علم در حالی که مفهوماً غیر هم اند مصداقاً عین هم اند آن صفت اگر زائد بر ذات باشد می شود غیر او این بیان نورانی حضرت امیر در اوّلین خطبه ی نهج البلاغه این است که دوتا برهان اقامه می کند می فرماید کسی حق ندارد خدا را وصف بکند با اینکه همه ی این خطبه ها وصف خداست به چه دلیل کسی حق ندارد منظور چیست یعنی وصف زائد بر ذات چرا، برای اینکه فرمود: «فمن وصفه فقد قَرَنه لشهاده کلّ صفهٍ أنّها غیر الموصوف و شهاده کلّ موصوفٍ أنّه غیر الصفه» این دوتا شاهد عادل کجا شهادت می دهند اگر وصف عین موصوف باشد موصوف عین وصف باشد شهادتی در کار نیست اگر وصف زائد بر موصوف باشد هر دو شهادت به غیر می دهند اگر الف زائد بر باء باشد باء می گوید الف غیر من است الف می گوید من غیر باء هستم اما اگر اینها مفهوماً غیر هم و

مصداقاً عین هم باشند دیگر شهادت نمی دهند که این دوتا برهانی که در اوّلین خطبه ی نهج البلاغه هست نشان می دهد که حضرت می فرماید صفات خدا عین ذات اوست «لشهاده کلّ صفهٍ أنّها غیر الموصوف و شهاده کلّ موصوفٍ أنّها غیر الصفه» آن فکر رایج آن روز را دارد رفع می دهد اگر مرحوم صدوق هم مثل مرحوم مفید وارد بحثهای کلامی می شد این حرف را نمی زد می فرماید: «و لو لم نفعل ذلک أثبتنا معه أشیاء لم تَزل معه» نه، صفت عین ذات است مفهوماً غیر هم اند مصداقاً عین هم اند شما الآن یک الف بسیطی را فرض کنید که من جمیع الجهات بسیط است بعد می گوییم این الف موجودٌ این الف مخلوقٌ لله، این الف مصنوع الله، این الف مقدور الله، این الف معلول الله، این الف معلوم الله این پنج، شش تا مفهوم را که بر الف بسیط مِن جمیع الجهات حمل کردی یعنی الف از جهتی مخلوق است و از جهت دیگر معلوم و از آن جهت که معلوم است مخلوق خدا نیست ـ معاذ الله ـ یا نه، همه ی این الفاظ متکثّره و همه ی این مفاهیم متعدّده یک مصداق دارد حیثیتش هم واحد است نه تنها مصداقاً واحدند حیثیت صِدقشان هم واحد است معنای حیثیت صدق واحد باشد این است که این مفهوم در همان سپهر ذهن که می خواهد روی مصداق بنشیند در آن آسمان می شود یکی یکجا می نشیند یک وقت است کسی عالِم هاشمی است دوتا لفظ است دوتا مفهوم است یک مصداق است ولی دوتا حیثیت صدق است علمش چیز دیگر است سیادتش چیز دیگر گرچه یک شخص است می گوییم هذا عالمٌ، هذا عادلٌ، هذا هاشمیٌّ اما مصداقها، حیثّیت مصداق فرق می کند در مسئله ی اینکه الفِ بسیط مخلوق هست، معلول هست، معلوم هست، مرزوق هست، مسموع هست، مصنوع هست همه ی اینها الفاظ متعدّد، مفاهیم متعدّد ولی مفاهیم وقتی می خواهند روی مصداق بنشیند در همان سپهر ذهن یکی می شوند و یک فرودگاه دارند برای اینکه الف بسیط است جایشان یکی است اما وقتی گفتیم «هذا رجلٌ هاشمیٌّ عادلٌ» سه تا مفهوم است سه تا مسیر دارد سه جا می نشیند منتها این شخص یکی است اگر گفتیم الفِ بسیط مخلوق خداست و آن مفاهیم را بار کردیم ـ معاذ الله ـ این نیست که از جهتی مخلوق است از جهتی معلوم است این که نیست که همین معنا که در نقص هست در کمال به طریق اُولی? ذات اقدس الهی علیمٌ، قدیرٌ تعجّب در این است با اینکه مرحوم صدوق همین مطلب بلند را در همین کتاب نقل کرده خب چون روی آن بحث نشده فقط نقل کرده به این مطلب عنایت نفرمود در صفحه ی قبل یعنی صفحه ی ۱۴۶ این روایت که از غرر روایات ماست هشام بن سالم وارد محضر امام صادق« سلام الله علیه» می شود.

پرسش:...

پاسخ: یک جهت است بله.

پرسش:...

پاسخ: واحد می شود چون مفهوم، هر کدام به اندازه ی ظرف خاصّ اند با هر ظرفی از این اقیانوس ما آب بگیریم این اقیانوس آبهای فراوانی دارد اما این مفهوم این کاسه بیش از این نمی تواند بگیرد ما این الفی که پنج، شش جهت در آن جمع است مفهومِ مصنوعٌ را بخواهیم بگیریم این مصنوعٌ، معلومٌ یا معلولٌ را نشان نمی دهد این یک کاسه ی محدود است که به اندازه ی خودش از آن گرفتیم دوباره با کاسه ی دیگر می رویم می بینیم می شود از آن یک چیز در آورد چندتا مفهو مرا از مصداق واحد که بسیط است می شود گرفت نعم، یک مفهوم را از چند متباین نمی شود گرفت «لأنّ معنیً واحداً لا یُنتزع ممّا له توحّد ما لم یَقع» اما چند مفهوم را از یک حقیقت که این مفاهیم مختلف اند نه مخالف می شود انتزاع کرد.

به هر تقدیر هشام بن سالم می گوید من وارد محضر امام صادق شدم چون هشام را وجود مبارک امام صادق حوزه را توزیع کرد بعضیها کلام، بعضیها را فقه، بعضی رجال، بعضی درایه، بعضی تفسیر شاگردانش را توزیع کرد تخصّصی، هشام بن سالم از آن قدرهای شاگردان امام صادق بودند وقتی که وارد شدند حضرت مستقیماً از هشام می پرسد «أتنعت الله تعالی?» آیا خدا را وصف می کنی همین وصفی که وجود مبارک حضرت امیر در خطبه ی اول دارد کسی حق ندارد خدا را وصف بکند «مَن وصفه فَقد قَرنه»، «أتنعت الله سبحانه و تعالی?» هشام بن سالم عرض می کند که «نعم» بله من خدا را وصف می کند «قال« علیه السلام» هات» خدا را وصف بکن ببینیم چطور خدا را وصف می کنی حالا دو به دو هستند دیگر «فقلت هو السمیع البصیر» گفتم خدا سمیع است، بصیر است «قال« علیه السلام» هذه صفهٌ یشترک فیه المخلوقون» خب اگر خدا سمیع بصیر است انسان هم که سمیع بصیر است، ملائکه هم که سمیع بصیرند فرقشان چیست؟ هشام عرض می کند که شما چگونه خدا را وصف می کنی؟ «قلت فکیف تَنعته» شما خدا را چطور وصف می کنی حضرت فرمود من نمی گویم او سمیع است می گویم او سمع است که خیال نکن مشتقّی هست و ذاتی است و له المبدأ بعد از اینکه فهمیدی او سمع است بگو این سمع قائم به ذاتش سمیعٌ بذاته می گویم او بَصر است او نور است نه نیّر او حیات است نه حیّ حضرت فرمود من اگر بخواهم وصف بکنم خدا را «فقال« علیه السلام» هو نورٌ لا ظلمه فیه و حیاتٌ» نه حیٌّ که شما بحث بکنی مشتق ذات در آن معتبر است یا نه، بعد از اینکه فهمیدی این حیات قائم به ذات است «هذا حیاتٌ هذا حیٌّ» حیّ یعنی چه؟ یعنی «مَن قام به الحیات» این حیات به خودش قائم است دیگر پس هذا حیٌّ «نورٌ لاـ ظلمه فیه و حیاتٌ لا موت فیه و علمٌ لا جهل فیه» نه «علیمٌ» بعد از اینکه فهمیدیم که این علم قائم به ذات است می گوییم «علمٌ لا جهل فیه»، «و حقٌّ لا باطل فیه» هشام بن سالم می گوید «فخرجت من عنده« علیه السلام» و أنا أعلم الناس بالتوحید» این برکت اهل بیت است خب مرحوم مفید آمده در این فضا آن کتاب کلامی را نوشته مرحوم صدوق با اینکه همین روایات را نقل کرده در صفحه ی بعد می بینید صفات اثباتی خدا را به صفات سلبی برمی گرداند متأسفانه وضع حوزه بر تعطیل است درس و بحث ثواب یک روضه را ندارد که آدم مثلاً بگوید ما ثواب کلّ ثواب این بحثها را به پیشگاه وجود مبارک امام حسن ما تجلیل را در این می دانیم که تعطیل بکنیم حالا این طور اعلام شده متأسفانه ولی با اینکه معلوم نیست روز هفتم شهادت امام حسن باشد یا میلاد وجود مبارک.

پرسش:...

پاسخ: نه، منظورم این است که این به اندازه ی یک روضه خوانی ثواب دارد.

پرسش:...

پاسخ: به این شرط که ثوابش را به روح مطهّر هم امام کاظم« سلام الله علیه» هم امام مجتبی« سلام الله علیه».

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۵ تا ۱۲ سوره مریم ۸۸/۱۱/۰۴

.Your browser does not support the audio tag

(الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی (۵) لَهُ مَا فِی السَّماوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَی (۶) وَإِن تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ یَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَی (۷) اللَّهُ لاَ إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنَی (۸) وَهَلْ أَتَاکَ حَدِیثُ مُوسَی (۹) إِذْ رَأی نَاراً فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْکُثُوا إِنِّی آنَسْتُ نَاراً لَّعَلِّی آتِیکُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَی النَّارِ هُدیً (۱۰) فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِیَ یَا مُوسَی (۱۱) إِنِّی أَنَا رَبُّکَ فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إِنَّکَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوی (۱۲)

چون سوره ی مبارکه ی «طه» مثل سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکه نازل شد و مطالب اصلی سوَر مکّی اصول دین یعنی توحید و وحی و نبوّت و خطوط کلی فقه و اخلاق و حقوق است اول مسئله ی توحید را اجمالاً مطرح فرمودند بعد درباره ی نمونه ای از نبوّت عام سخن فرمودند تا بحثهای اصول دین را تکمیل کنند. فرمودند این کتاب از طرف کسی است که حقیقت جهان در اختیار اوست کسی که حقیقت جهان در اختیار اوست او همان طوری که ربّ جهان است ربّ انسان هم هست و انسان از آن جهت که یک موجود متفکّر و مختار و قانون مند است مُقنّن قوانین انسانی هم باید الله باشد برای اینکه آن که آفرید باید بپروراند این تنزیلاً برهانِ آن است که ذات اقدس الهی باید مربّی باشد. بعد فرمود کلّ جهان را او بر اساس رحمت اداره می کند این بیان نورانی که از پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نقل شده است و همچنین از وجود مبارك امام صادق(سلام الله علیه) نقل شده است که پایه های چهارگانه عرش خدا همین تسبیحات اربعه است دیگر هر گونه توهّم تشبیه و تجسیم و تجسُّد زدوده می شود فرمود چون کلمات اسلامی چهارتاست «سبحان الله و الحمد لله و لا إله الاّ الله و الله أكبر» عرش خدا هم چهار پایه دارد پس معلوم می شود سخن از پایه های فلزّی و چوبی و امثال ذلك نیست « الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی».

ص: ۳۷۷

پرسش: استاد این به چه معناست؟

پاسخ: « اسْتَوَی» یعنی نسبتش به جمیع اشیاء علی السواست.

پرسش:...

پاسخ: یعنی خدای سبحان با توحید با تسبیح با تکبیر با تحمید دارد جهان را اداره می کند اشیای ماسوای خدا ناقص اند محتاج به مکمّل اند آن مکمّل هم فقط خداست و لاغیر و آن مکمّل هم باید منزّه از هر نقص باشد برای اینکه اگر خودش ناقص باشد که ناقص مشکل ناقص را حل نمی کند، محتاج مشکل محتاج را حل نمی کند پس او باید مسبَّح و منزّه و مقدّس از هر نقص و عیب باشد و چون نیاز جهان را و انسان را برطرف می کند و در برابر هر رفع نیاز و احسانی باید سپاسگزاری کرد پس او حمیدِ مطلق است چرا «الحمد لله» برای اینکه همه ی نِعم هستی را او دارد می دهد خب منعِم را باید حمد کرد، چرا او مسبَّح است برای اینکه او اگر محتاج بود که نمی توانست حاجت ماسوا را برطرف کند، چرا فقط او را تحمید و تسبیح بکنیم برای اینکه غیر از او کس دیگر نیست، چرا او را باید تکبیر بگوییم برای اینکه او کوچک نیست مِن کلّ شیء أکبر نیست برای اینکه «أکبرُ مِن أن یوصف» است این دوتا روایتی که در بعضی از سالهای گذشته طبق نقل مرحوم صاحب وسائل(رضوان الله علیه) این دوتا روایت را خواندیم در کتاب صلات در باب ذکر در معنای «الله أکبر» بابی مرحوم صاحب وسائل عنوان کرده در آن باب از امام(علیه السلام) سؤال می کنند که «الله أکبر» یعنی چه، یا در یک روایت خود حضرت(سلام الله علیه) از راوی سؤال می کند که «الله أکبر» یعنی چه، عرض می کند که «الله أکبر مِن کلّ شیء» فرمود شما این را اکبرِ تفضیلی گرفتید، شیئی گرفتید اشیاء هستند کبیرند و خدا می شود اکبر، مگر غیر از خدا چیزی هست که کبیر باشد تا خدا اکبر از او باشد «أکان سمَّت شیءٌ» خب حالا شما «الله أکبر» را به این معنا گرفتید که خدا از آسمان و زمین اکبر است خب آن وقتی که آسمان و زمین نبود الله اکبر نبود یا بود، بود یعنی الله اخیراً اکبر شده یا در ازل اکبر بود اگر در ازل اکبر بود خب در ازل چیزی نبود لاـ صغیر و لاـ کبیر تا خدا اکبر از او باشد عرض کرد پس چه بگویم، فرمود نگو «الله أکبر من کلّ شیء» فرمود معنای «الله أکبر» این است که «الله أکبر مِن أن یوصف» خدا بزرگ تر از آن است که کسی او را وصف بکند این دوتا روایت را که از غرر روایات ماست مرحوم صاحب وسائل در کتاب صلات در باب ذکر در باب معنای «الله أکبر» ذکر فرمود خب، اینها که خیال می کنند «الله أکبر» یعنی خدا از هر چیزی بزرگ تر است معنایش این است که تازگی خدا «الله أکبر» شد خب آن وقتی که چیزی نبود «الله أکبر» بود یا نبود خب این را باید اهل بیت بگویند اینکه به ذهن کسی نمی آمد که این دوتا روایتی که مرحوم صاحب وسائل نقل می کند اینها را بیگانه ها که نگفتند که اینها را اصحاب حضرت فکر می کردند دیگر، شاگردان حضرت بودند که خیال می کردند «الله أکبر» یعنی «الله أکبر من کلّ شیء» فرمود خب حالا اخیراً این طور شد قبل از اینکه شیء باشد چطور مگر چیزی در آ نجا هست تا خدا از او بزرگ تر باشد، بنابراین او در ازل اکبر بود در لاـ یزال هم اکبر است، در ازل سبّوح بود در لا یزال هم سبّوح است، در ازل محمود بود در لا یزال هم محمود است و در ازل «لاـ اله الاّـ الله» بود در لاـ یزال هم همین است این پایه های چهارگانه باعث پیدایش عرش است و اگر گفته شد «قلب المؤمن عرش الرحمن» چون قلب مؤمن هم با تسبیحات اربعه دارد دور می زند وگرنه آن قلبی که در او خیلی از چیزها باشد دیگر قلب مؤمن نیست سابقاً حرمت این الفاظ محفوظ بود، حرمت این عناوین محفوظ بود بزرگان در کتابهایشان داشتند «حکمةٌ عرشیّه» این حکمت عرشی نه یعنی مطلب عمیق است مطلب بلند است خب هر مطلب عمیق را نمی گفتند حکمت عرشی آن مطلبی که ذات اقدس الهی به خود آنها القا کرده باشد و جزء فنّاوری و نوآوری این شخص باشد یک، چون «قلب المؤمن عرش الرحمن» است دو، این حکیم یا این فقیه یا این اصولی از این مطلب عمیق یاد می کرد می گفت حکمه العرشیه سه، الآن شما می بینید هر مطلب بلندی ولو دیگری گفته باشد آدم می گوید معنی عرشی است خب به شما چه آن مطلب بلند را آن

کسی که «قلب المؤمن عرش الرحمن» او درک کرده شما عرش را حمل و نقل می کنید اگر قلب، عرش رحمان باشد باید که چهارپایه اش کلمات اربعه باشد اگر کلمات اربعه و تسبیحات اربعه اساس قلب او بود چنین قلبی می شود عرش الرحمان آن گاه مطالبی که ذات اقدس الهی به این قلب القا می کند می شود حکمت عرشی، پس « الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوى» و چون وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) خلیفه ی تام و مظهر اسم اعظم ذات اقدس الهی است و الله « عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» «بما أنّه الرحمن» وجود مبارک پیغمبر هم همین طور است شده « رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ» اگر « رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ» است آن مسئله ی « لَعَلَّكَ بَاخِعٌ» مستمرّ است، « لاَ تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَرَاتٍ» مستمرّ است، « بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ» مستمرّ است، « حَرِيصٌ عَلَيْكُم» مستمرّ است برای اینکه خاصیّت رحمت این است اما آن معنا که حضرت رسول(صلّی الله علیه و آله و سلّم) مثلاً این قدر روی پا می ایستاد که پایش ورم کرد یعنی مثلاً فشار می آورد بر خودش روی یک پا می ایستاد آن شاید درست نباشد البته در اثر زیاد ایستادن ممکن است پا متورّم بشود بعد انسان روی سینه پا بایستد به تعبیر سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) اما از اول بخواهد به خودش سخت بگیرد به عنوان ریاضتِ غیر دستوری آن روا نیست ولی خب خیلی روزه گرفتن، خیلی نماز گذاشتن آنها ممکن است مصداق داشته باشد اما کارِ غیر معقول منسوب نیست.

پرسش:...یعنی خود نماز ذکر الله اکبر است یا نه، ذکر الله اکبر

پاسخ: اگر اضافه ی ذکر به فاعل باشد معنای خاصّ خودش را دارد یعنی «ذکر الله عَبده أکبر مِن ذکر العبد إیّاه» اما اگر نه، اضافه ی ذکر به الله اضافه ی مفعول باشد یعنی اگر شما نماز را به عنوان ذکر اقامه کردید که « أَقِمِ الصَّلاَةَ لِذِکْرِی» آن روح نماز از بدن نماز بالاتر است چون فرمود: « أَقِمِ الصَّلاَةَ لِذِکْرِی» اگر کسی صلاتش بدون ذکر بود ساهی از صلات بود این نه اضافه ی به فاعل را دارد نه اضافه ی به مفعول را آنجا که فرمود: « أَقِمِ الصَّلاَةَ لِذِکْرِی» این شخص که این چنین نیست تا بشود ذکر الله اضافه ی مصدر به مفعول و اگر اضافه ی مصدر به فاعل باشد این مشروط به ذکر انسان است می فرماید: « فَاذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ» ذکر خدا که ذکر به فاعل اضافه می شود «ذکر الله أکبر مِن ذکر العبد إیّاه» پس اگر کسی ساهی از صلات بود این ذکر الله درباره ی او صادق نیست نه از باب اضافه ی مصدر به فاعل نه از باب اضافه ی مصدر به مفعول خب، « الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی» و قلب پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) این چنین بود لذا برای همه که فرمود: «أنا و علیٌّ أبواه هذه الأمّه» این نگرانی را داشت « لَهُ مَا فِی السَّماوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ» اگر کلّ ماسوا مِلک و مُلک خداست معلوم می شود که عرش خدا پایه ی چوبی ندارد برای اینکه چوب و فلز و همه ی اینها را بعداً خدا خلق کرد خدا روی عرش روی مقام فرمانروایی به عنوان الرحمان مُستوی و مستولی و سلطان بود و شروع کرد به خلق کردن خدا بعداً أجرام را آفرید بعداً اشیاء را آفرید دیگر نمی شود تختی فرض کرد که از چوب یا غیر چوب باشد که خود این آیه دلیل است بر اینکه این عرش مقام، مقام فرمانروایی است خصوصیّتش را آن دوتا روایت نورانی که یکی در همین موسوعه ی کلمات أعظم که به برکت انقلاب و خونهای پاک شهدا بعد از انقلاب نوشته شده این چهارده جلدی که موسوعه کلمات رسول أعظم(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است در اینجا جمع آوری شده اهل سنّت این کار را کردند کلمات حضرت را جمع کردند از طریق خودشان اما برای ما شیعه ها کلمات حضرت از طریق خودمان به صورت موسوعه دائرهالمعارف چهارده جلدی اخیراً چاپ شد در اینجا وجود مبارک حضرت فرمود کلمات الهی، تسبیحات اربعه چهارتاست لذا عرش چهار پایه دارد از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) هم همین معنا رسیده است خب از خود آیه با این تحلیل به کمک روایات برمی آید برای اینکه کلّ ماسوا را خدا خلق کرده اگر کلّ ماسوا را خدا خلق کرده پس عرش او عرش تخت یا فلز و امثال ذلک نیست دیگر چون فلز و تخت و اینها بعدها خلق شده « لَهُ مَا فِی السَّماوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَی».

پرسش: در جای دیگر عرش را بعد از ...

پاسخ: آن برای مقام تدبیر است مقام مدبّر بودن است چون ربوبیّت بعد از خالقیّت است وگرنه اصل اینکه ذات اقدس الهی بخواهد خلق بکند آن قبل از خلقت آسمان و زمین است هر جا سخن از ربوبیّت است بعد از خلقت است اینجا چون خلقت را اول ذکر فرمود ربوبیّت را بعد ذکر کرده « تَنزِيلاً مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّماوَاتِ الْعُلَى * الرَّحْمنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» اینجا هم همین کار را کرده منتها اینکه فرمود: « اسْتَوَى» برای اینکه آن ارض و سماء برای اوست اگر ارض و سماء برای اوست و نسبتش به جمیع ارض و سماء علی السواست معلوم می شود تختش دیگر چوبی و فلزّی و امثال ذلک نیست دیگر.

خب، مطلب دیگر اینکه اسمای حسنای ذات اقدس الهی را ما چگونه بفهمیم فرمود: « اللَّهُ لاَ إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» این اسمای حُسنا « الْأَسْماءُ» که جمع محلّا به الف و لام است و به صورت مبتداست و مبتدای مؤخّر است مفید حصر است برای اینکه این « لَهُ» مقدّم شده برای افاده ی حصر. مشکل مردم حجاز این بود که اینها چون مشرک بودند کلماتی که داشتند کلمات تجسّمی، تجسّدی و مانند آن بود، الفاظی که ملحدان و مشرکان و مادّیین به کار می بردند این الفاظ برای معانی محسوس و مادّی وضع شده بود سمع، بصر، دیدن، آمدن، گفتن، عالِم شدن، ادراک کردن، جزا دادن همه ی این کلمات مدالیل مادّی دارد وقتی دین آمده اینها را درباره ی ذات اقدس الهی به کار برد اینها به چند گروه تقسیم شدند آنها که نپذیرفتند که از حوزه ی دین خارج اند آنها که پذیرفتند که پیرو اهل بیت(علیهم السلام) بودند به مقصد رسیده اند آنها که پذیرفتند و پیرو نبودند به دو گروه تقسیم شدند وجود مبارک امام رضا(سلام الله علیه) وقتی وارد ایران شدند در مرز مرو و طوس مستقر شدند آنجا دیگر شده حوزه ی علمیه هر جا امام زمان باشد حوزه ی علمیه آنجاست آن روز که وجود مبارک امام باقر و صادق(سلام الله علیهما) در مدینه بودند امام زمان آنجا بود و حوزه ی علمیه مدینه وقتی هم که وجود مبارک حضرت امیر قبلاً به عراق آمدند حوزه ی علمیه مستقر شد در کوفه و امثال کوفه، وقتی وجود مبارک امام رضا به مرو آمدند اینجا شده حوزه ی علمیه آن روز مسائل رسمی همین مسائل کلامی و اعتقادی بود بخشی هم مربوط به فقه و اینها بود یعنی این بیان نورانی پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) که فرمود: «انما العلم ثلاثه» و همچنین امام صادق(سلام الله علیه) که فرمود: «إنّما العلم ثلاثه آیه محکمه أو فریضه عادله و سنّه قائمه» این در خراسان در مرو در حضور امام هشتم رسمی بود یعنی رشته هایی بود که بعضیها در آیه محکمه کار می کردند بعضی در فریضه عادله بعضی در سنّت قائمه که حالا آن روایت را می خوانیم. مشرکان که نپذیرفتند و اینها خیال می کردند که وقتی گفتند الله و الرحمان شده شرک مشرکان به یکدیگر می گفتند که این کسی که مدّعی نبوّت است ما را از شرک بر حذر می دارد خودش ـ معاذ الله ـ مشرکانه حرف می زند گاهی می گوید الله، گاهی می گوید الرحمان آیه نازل شد که « قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيّاً مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» این شرک نیست اینها هم اسمای حسنای آن حقیقت واحدِ محض اند، پس آنها که نپذیرفتند از حوزه ی بحث بیرون اند آنها که پذیرفتند و گفتند ـ معاذ الله ـ «حسبنا کتاب الله» اینها به دو گروه انحرافی تقسیم شدند آنها که پذیرفتند و گفتند «حسبنا الثقلان الکتاب و العتره» فرقه ی ناجیه شدند که حرف آنها مشخص است که چیست، آنها که اهل بیت را رها کردند یک عدّه گرفتار شدند این الفاظ را به همین معانی ظاهری حمل کردند مبتلا به تشبیه شدند مجسّمه در آمدند و مانند آن خدا سمیع است، خدا بصیر است، یا خدا نازل می کند، «دانٍ فی علوّه» نازل می شود در شب جمعه همین معنای جسمانی معنا کردند شدند مشبّهه، مجسّمه و مانند آن. آنها که دیدند این با جسمیّت سازگار نیست گفتند ما این الفاظ را به کار می بریم و چه

کـار داریم معنای اش چیست معانی اش را تفویض می کنیم به خـدا، علمش را به اهلش واگـذار می کنیم ما نمی دانیم معنای سمیع و بصـیر چیست ولی معنای سـمیع و بصـیر به همین معناست که او می فهمد چگونه می فهمد، سـمع یعنی چه، بصر یعنی چه، علم یعنی چه، قـدرت یعنی چه، نمی دانیم او قـادر است یعنی عـاجز نیست، او عالِم است یعنی جاهل نیست همین، اما علم خـدا، قـدرت خـدا، سـمع و بصـر خـدا چیست مـا نمی دانیم این تفویض است، تنزیه است که با تعطیل همراه است. گروه سوم آمدنـد گفتنـد که مـا این کلمات را می فهمیم معنای ثبوتی اش را می فهمیم، معنای سـلبی اش را می فهمیم تلفیقی از اثبات و نفی داریم. بیان ذلک این است که اینها به راهنمایی ائمه(علیهم السـلام) به این نتیجه رسـیدند که این الفاظ برای ارواح معانی یـا مفـاهیم عـامّه وضع شـد مثلًا میزان مسئله ی قلم، مسئله ی چراغ، مصـباح و امثال ذلک از همین قبیل است که گاهی نمونه هایش در روایات هست. آن روزی که بشر مصباح را، سراج را وضع کرد هرگز قمر را نمی گفتند سراج « وَدَاعِياً إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجاً مُّنِيراً» یا قمراً کـذا و کـذا سـراجِ بشـر اوّلی همین بود که مقـداری چوبها را شب می سوزاندنـد از شـعله ی این هیزمها استفاده می کردند چراغشان همین بود کم کم پِی و امثال ذلک را به کار بردند، کم کم تکامل پیدا کرد به صورت شـمع در آمـد، کم کم به صورت فـانوس در آمـد، کم کم به صورت چراغ گرسوز و لامپهـا و اینها در آمـد بعـد شـده برق، سـلاح هم همین طور است آن اوایـل مهم ترین سـلاحی که اول چوب بود، کم کم شمشیر بود، کم کم زِره بود، کم کم سپر بود، الآن شـده بمـب اتـم ایـن کلمـه ی سـلاح، این کلمه ی سـراج، این کلمه ی مصـباح، این کلمه ی میزان مگر ترازویی که بشـر اوّلی داشت نظیر ترازوهـای فعلی است این کلمه ی قلم آن نِی هـایی که به کـار می بردنـد بـا قلم خودنویس فعلی یا امثال ذلک که فرق فراوان دارد آیـا لفـظ برای مصـداق وضـع شـد یـا طبق رهنمود ائمه(علیهم السـلام) لفـظ برای مفهوم وضع می شود یـک، مفهوم بر مصـداق منطبق می شود دو، لفظ با مصـداق کار نـدارد لفظ با مفهوم کار دارد، اگر مصداق مادّی است اگر مصداق تفاوت پیدا کرد تدرّج پیدا کرده مفهوم، شدّت و ضـعف پیدا نکرده مفهوم، مفهوم است قلم یعنی وسیله ی نوشتن، چراغ یعنی وسـیله ی روشن کردن، ترازو یعنی وسیله ی سنجیدن یک روز با قفان و امثال ذلک بود الآن با دستگاههای مدرن است، چراغ یـک وقـت طـور دیگر بـود، سـلاح یـک وقت طـور دیگر بـود، پس مطلـب اول این است که لفـظ برای مفهـوم است نه برای مصـداق، دوم آن است که مفهوم بر مصداق منطبق است سـخن از اسـتعمال نیست سـخن از حقیقت و مجاز نیست لفظ مادامی که در مفهوم اسـتعمال می شود حقیقت، لفظ را که در مصـداق به کار نمی برند که مصداق هر گونه تحوّلی پیدا کند آسـیبی به آن مفهوم عام نمی رساند این دو تعبیر دارد می گویند الفاظ برای روحِ معنا وضع شد یا نه، الفاظ برای مهفوم عام وضع شد اسـلام که آمـده همین کلمات سـمیع، همین کلمات بصـیر، همین کلمات علیم، قـدیر همین کلمات رایجه را دیگر لغتی وضـع نکرده همینها را درباره ی الله به کار برده که او خَلق می کند، او حرف می زند، او می نویسد، « كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» است، « قَالَ اللَّهُ»، « أُنزِلَ» هست وماننـد آن. چون این چنین است و کم کم فرمودند این الفاظ برای آن روحِ معنا یا مفهوم عام وضع شـد مصداق دخالتی ندارد خصوصـیّت مصداق عوض می شود نه اینکه مفهوم کم و زیاد شده باشد لذا لفظ اگر بگوییم «الله سـمیعٌ»، «الله بصیرٌ» حقیقت است با اینکه «بصیرٌ لا بجارحه، سمیعٌ لا بجارحه» این بیانات نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) است که فرمود: «وَ الْخَالِقِ لَا بِمَعْنَى حَرَكَةٍ وَ نَصَبٍ وَ السَّمِيعِ لَا بِأَدَاةٍ وَ الْبَصِيرِ لَا بِتَفْرِيقِ آلَةٍ وَ الشَّاهِدِ لَا بِمُمَاسَّةٍ وَ الْبَائِنِ لَا بِتَرَاخِي مَسَافَةٍ» و ماننـد آن همین است این خصوصـیّات در مصـداق دخیـل است نه در مفهوم و لفـظ در مفهوم به کـار می رود نه در مصـداق بنابراین تحوّل مصادیق آسـیبی به حقیقت بودنِ استعمال نمی رساند ممکن است بعضـیها بگویند که این مفهومی که وضع شـده است موضوعٌ له است حتماً مفهوم مـادّی است بعـد در مفهوم غیر مـادی به کار رفته با قرینه، کم کم در اثر کثرت استعمال وضع ثانوی پیـدا کرده حقیقت تعیّنی پیـدا کرده و مانند آن این هم مُحتمل هست ولی راه اوّلی آن است. ائمه(علیهم

السلام) فرمودند اگر الفاظ برای ارواح معانی وضع شد و معانی عامّه وضع شد ما معنای سمع را می فهمیم می خواهید شما اکتناه پیدا کنید بله، اکتناه صفات باری تعالی ممکن نیست اما معنای علیم، معنای قدیر، معنای سمیع، معنای بصیر، معنای « کَتَبَ»، معنای « قَالَ»، معنای « أَنزَلَ»، معنای « نَزَّلَ» همه را ما می فهمیم هر کسی به اندازه ی خودش. در بین این آرای سه گانه رأی سوم که برای اهل بیت است وجود مبارک امام رضا ترجیح داد همان طوری که در جریان جبر و تفویض فرمود جبر باطل است تفویض باطل است «لا ـ جبر و لا ـ تفویض بل أمرٌ بین الأمرین» اینجا هم فرمودند «لا ـ تشبیه و لا ـ تنزیه بل أمرٌ بین الأمرین» بگویید سمیع و بصیر است یعنی _ معاذ الله _ شبیه انسانها سمیع و بصیر است که این تشبیه خدا به مخلوق است و تجسیم است و باطل، بگویید ما هیچی نمی فهمیم فقط الفاظ را به کار می بریم علمش را به اهلش واگذار می کنیم این یک تنزیه مذمومی است این تنزیه تعطیلی است بخواهید اثبات کنید با نفی این حق است بگویید سمیع است می شنود اما لا بجارحه، حرف می زند اما لا بلسان همین بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: «لَا بِصَوْتٍ يَقْرَعُ وَ لَا بِنِدَاءٍ يُسْمَعُ» و مانند آن از همین قبیل است گوشه ای از این را شما در کتاب شریف توحید مرحوم صدوق در باب مسائل توحیدی آنجا ملاحظه می کنید صحفه ی ۱۰۱ توحید مرحوم صدوق «باب أنّه عزّ و جل لیس بجسمٍ و لا ـ بصوره» حدیث دوازده این است هشام بن ابراهیم می گوید که «قال العبّاسی قلت له» یعنی أبی الحسن عباسی می گوید من به وجود مبارک امام رضا(سلام الله علیه) عرض کردم «جعلتُ فداک أمَرَنی بعض موالیک أن أسئلک عن مسئلهٍ» بعضی از دوستان و اولیای شما به من گفتند که من وقتی حضور شما رسیدم شما را از مطلبی سؤال کنم. حضرت امام هشتم فرمود: «و مَن هو؟» چه کسی به تو گفت، «قلت الحسن بن سهل» چون بالأخره سائل باید معلوم بشود که حضرت بداند که چطور باید جواب بدهد، حضرت فرمود خب حسن بن سهل درباره ی چه چیزی سؤال کرد «فی أیّ شیء المسئله؟ قال قلتُ فی التوحید» حسن بن سهل به من گفت وقتی حضور شما رسیدم درباره ی توحید ذات اقدس الهی از شما سؤال بکنم مسئله ی روز خراسان این بود یعنی یکی از مسائل روز این بود مسئله ی امامت هم همچنین، «قال و أیّ شیءٍ مِن التوحید» خدای سبحان اسمای حسنای فراوانی دارد این کدام مسئله را می خواهد سؤال بکند «قال یسألک عن الله» حسن بن سهل به من گفت که از شما بپرسم که آیا خدا جسم است یا جسم نیست «یسألک عن الله جسمٌ أو لا، فقال لی» همین عباسی می گوید وجود مبارک امام رضا به من فرمود: «إنّ للناس فی التوحید ثلاثه مذاهب» مردم در خداشناسی سه روش دارند «مذهب اثباتٍ بتشبیهٍ» یعنی او سمیع است، بصیر است همان طوری که انسان سمیع و بصیر است _ معاذ الله _ «و مذهب النفی» که خدا سمیع است یعنی کَر نیست، خدا بصیر است یعنی کور نیست، خدا قدیر است یعنی عاجز نیست همین، چگونه علم دارد ما به اهلش واگذار می کنیم «و مذهب اثباتٍ بلا تشبیه» جمع بین هم است سمیع است اما با ابزار و آلات نه، بصیر است اما با شبکه چشم نه، «و مذهب اثباتٍ بلا تشبیه» بعد فرمود: «فمذهب الاثبات بتشبیه لا یجوز» آن اوّلی باطل است، «و مذهب نفی لا یجوز» دومی هم باطل است «و الطریق فی المذهب الثالث اثبات بلا تشبیه» راه سوم این است که بگوییم خدا بصیر است اما لا بجارحه، سمیع است لا بابزار و مانند آن بنابراین راه برای اسمای حسنای الهی جمع بین تشبیه و تنزیه است نه تشبیه محض نه تنزیه صِرف آن تنزیه به تعطیل برمی گردد خدا علم دارد یعنی این حقیقت نزد او حاضر است اما از سنخ وجود ذهنی و امثال ذلک نیست و مانند آن.

بیان سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) حقّش این بود که این را به عنوان یک بحث فلسفی یا بحث کلامی و مانند آن مطرح بفرمایند اما الآن اینجا در ضمن بحث روایی این را حتماً، حتماً یعنی حتماً کمتر از آن بحثهای تفسیری نیست ایشان بحث دقیقی دارند این روایت را ندیدم آنجا ذکر بفرمایند ولی مذاهب سه گانه را ذکر می کنند که بسیاری از اصحاب، بسیاری از تابعین، بسیاری از تابعینِ تابعین گرفتار مذاهب اول و دوم بودند این اهل بیت اند که مردم را روشن کردند تشبیه صِرف باطل است، تنزیه صرف باطل است، جمع بینهما باطل است نظیر اینکه جبر باطل است، تفویض باطل است امر بین الأمرین حق است.

پرسش:...

پاسخ: نه، چون دارد اینکه بصیر است یعنی نفی می کند به اینکه جاهل نیست خب «إنّ فی الناس فی التوحید ثلاث مذاهب» یعنی موحِّد هستند منتها سه روش دارند آنکه می شود الحاد اگر کسی الله را ـ معاذ الله ـ نفی بکند دیگر موحِّد نیست کسانی که موحّدند خدا را به وحدانیّت قبول دارند اسمای حسنای او را با سه مذهب تبیین می کنند یا تشبیه صِرف است یا تنزیه محض است یا تلفیق بین تشبیه و تنزیه است.

خود وجود مبارک امام هشتم(سلام الله علیه) هم در صفحه ی ۳۴ و ۳۵ همین توحید مرحوم صدوق وقتی دارد سخنرانی می کند «یتکلّم بهذا الکلام عند المأمون فی التوحید» ایستاده سخنرانی کرده امام هشتم «ثمّ قال أوّل عباده الله معرفهٌ و أصل معرفه الله توحیده و نظام توحید الله نفی الصفات عنه» یعنی صفات زائد چرا، «لشهاده العقول أنّ کلّ صفهٍ و موصوفٍ مخلوق و شهاده کلّ مخلوقٍ أنّ له خالق» همین بیانی که در خطبه ی اول حضرت امیر(سلام الله علیه) است بعد فرمود: «فلیس الله عرف مَن عرف بالتشبیه ذاته و لا إیّاه وحّد مَن اکتنهه و لا حقیقته أصاب مَن مَثّله و لا به صدّق مَن نهّاه» کسی که برای خدا حد قائل بشود «و لا صمد صَمْده مَن أشار إلیه و لا إیّاه أنا مَن شبّهه و لا تزلّل مَن بعّضه و لا إیّاه أراد مَن توهّمه کلّ معروفٍ بنفسه مصنوع و کلّ قائمٍ فی سواه معلول» بارها به عرضتان رسید این بیان نورانی حضرت امام رضا مشابهش البته در نهج البلاغه هست این به مراتب، به مراتب یعنی به مراتب از آن «لا تنقض الیقین» علمی تر است، عمیق تر است «لا تنقض الیقین» را با شش، هفت سال درس خواندن می شود فهمید اما قانون علیّت را شما الآن بخواهی طرح بکنی چهل، پنجاه تا اشکال نفس گیر جلوی شماست مگر می شود قانون علیّت را به این آسانی فهمید چطوری تسلسل را آدم باطل کند، اقسام تسلسل چیست، براهین صدّیقین چیست، «کلّ قائمٍ فی سواه معلولٌ» یعنی هر چیزی که هستی او عین ذات اوست علّت نمی خواهد هر چیزی که هستی او عین ذات اوست علت می خواهد علت یعنی چه، اقسام علت یعنی چه، به چه دلیل متناهی است اینها نفس گیر است می گویید نه، تجربه کنید این مسئله ی استصحاب را طلبه ی پنج، شش سال درس خوان حل می شود اما شما ببینید شفای الهیات و حرفهای اسفار را هر کسی نمی فهمد اینها همین طور مانده در کتابها اگر پیغمبر فرمود، اگر وجود مبارک امام صادق(علیهم آلاف التحیّه و الثناء) فرمودند: «طلب العلم فریضه» گفتند چه بخوانید، گفتند آیه محکمه بخوانید، فریضه عادله بخوانید، سنّت قائمه بخوانید ما گفتیم آیه محکمه فقه و اصول، فریضه عادله فقه و اصول، سنّت قائمه هم فقه و اصول شده وضعی.

پرسش:...

پاسخ: خب همین است دیگر اگر آن را هم کسی بخواهد معنا کند آن هم چندین سال درس می خواهد آن «بک عرفتُک و أنت دللتنی علیک» چندین سال درس می خواهد ادعیه مهجور است، خُطب مهجور است، خطابه ها مهجور است این بیان نورانی امام هشتم که فرمود: «کلّ قائمٍ فی سواه معلولٌ» این فاصله ی علمی فراوان با «لا تنقض الیقین بالشک» دارد یا «رُفع ما لایعلمون» دارد در نهج البلاغه هم البته هست «بُصنع الله یستدلّ علیه و بالعقول یُعتقد معرفته و بالفطره تَثبُت حجّته خَلق الخلق حجابٌ بینه و بینهم» می فرماید بین خدا و شما هیچ حجابی نیست مگر خود شما البته این مسبوق به فرمایش نورانی ابی ابراهیم کاظم هم هست ما در حجابهای مادّی حاجب داریم و محجوب داریم و محجوبٌ عنه الآن این دیوار بین ما و اطراف کسی که پشت دیوار است فاصله است ما محجوبیم این دیوار حاجب است آنها محجوب عنه یا آنها محجوب اند دیوار حاجب است ما محجوب عنه بین ما و دیگری یک حاجب فاصله است اما بین ما و خدا غیر فاصله نیست حجابِ بین ما و خدا خود ماییم آن بیان نورانی امام کاظم این است که «فقد استتر بغیر سَترٍ مستورٍ واحتجب بغیر حجابٍ محجوبٍ لیس بینه سبحانه تعالی؟ و بین خَلقه حجابٌ غیر خَلقه» یعنی بین زید و خدای زید خود زید فاصله است اگر آن بزرگوار گفت «تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیزد» همین است اینجا هم وجود مبارک امام هشتم می فرماید خَلق بین خالق و خودش حجاب است تا آدم خودش را می بیند خب بله محجوب است، خودش را نبیند خدای خود را می بیند «خَلق الخلق» که این خلق «حجابٌ بینه و بینهم و مبایَنته إیّاهم مفارقته إنّیتهم و ابتداء إیّاهم دلیلٌ علی أن لا ابتداء له» چون او « خَالِقُ کُلِّ شَیْ ءٍ» دیگر اگر « اللَّهُ خَالِقُ کُلِّ شَیْ ءٍ» هر چه مصداق شیء است مخلوق اوست پس دیگر نمی شود فرض کرد تختی باشد و فلزّی باشد و چوبی باشد و میخ داشته باشد برای اینکه اینها شیء اند و مخلوق او هستند و او قبل از مخلوق بوده پس قبل از تخت بوده دیگر قبل از میخ و چوب و نجّار و اینها بوده دیگر در روایات هم عرش را معنا کرده که مقام فرمانروایی است او حامل ندارد، او حاوی ندارد، او مکان ندارد، او زمان ندارد و مانند آن.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۸ تا ۱۵ سوره مریم ۸۸/۱۱/۰۵

.Your browser does not support the audio tag

(اللَّهُ لاَ إِلهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنَى (٨) وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى (٩) إِذْ رَأَى نَاراً فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَاراً لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدىً (١٠) فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى (١١) إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوى (١٢) وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى (١٣) إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لاَ إِلهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلاَةَ لِذِكْرِي (١۴) إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى (١۵)

بعد از اینکه نام مبارک الرحمان را بردند و معمولاً در این گونه از موارد مهم در کنار نام الرحمان، الله است چه اینکه در کنار نام الله هم الرحمان مطرح است که « قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيّاً مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنَى» بعد از اینکه فرمود رحمان بر عرش فرمانروایی مستولی و مستوی است فرمود این رحمان همان الله است که همه ی اسمای حسنا برای اوست نتیجه این می شود که «الله علی العرش استوی» نتیجه این خواهد شد که «الأسماء الحُسنی? علی العرش استوت» یعنی از مقام فرمانروایی اسمای حسنا دارند حکم می رانند این یک مطلب.

مطلب دیگر اینکه اسم یعنی سِمه و نشانه این بحث معروف که می گویند اسم عین مسمّاست یا نه، از همین کتابهای اهل معرفت به علوم دیگر سرایت کرده منظور آنها از اسم آن مرحله ی چهارم است نه مراحل سه گانه ی قبلی این الفاظ را که ما تلفّظ می کنیم اینها اسما هستند برای آن مفاهیم این یک، آن مفاهیم اسما هستند برای حقایق خارجیه این دو، مثل عرش، فرش، انسان، نبیّ، ولیّ، وصیّ این حقایق خارجیه مظاهرند برای اسمای الهی که می گوییم فلان پیغمبر مظهر فلان اسم است که وجود مبارک پیغمبر خاتم(صلّی الله علیه و آله و سلّم) مظهر اسم اعظم است این چهار، در فصل چهارم بحث می شود که آیا اسم عین مسمّاست یا نه، یعنی آن حقایق خارجیه که انبیا و اولیا و فرشتگان و عرش مظهر آن هستند آنها می گویند اسمای الهی آنها آیا عین مسمّا هستند یا نه، بعضی می گویند نه، بعضی می گویند عین آنها هستند مِن وجهٍ و غیر آنها هستند مِن وجهٍ آخر این دو، یعنی این دومی در فصل چهارم مطرح است. مسئله ی سوم آن است که در این دعاها که عرض می کنیم خدایا تو را به فلان اسم قسم می دهیم که «إذا دُعیت به للأرض فَتحت» تو را به فلان اسم قسم می دهیم که به وسیله ی آن آسمانها شکاف برمی دارد، تو را به فلان اسم قسم می دهیم که درهای بهشت باز می شود اینکه در دعای «ندبه» یا در بعضی ادعیه به خدا عرض می کنیم تو را به اسمی قسم می دهیم که «إذا دُعیت به للسماء کذا و للأرض کذا و للجَنّه کذا و للنّار کذا» این راجع به آن حقایق خارجیه که مرحله ی چهارم است. مسئله ی پنجم یا مسئله ی چهارم این است که در همین دعای «کمیل» می گوییم «بأسمائک الّتی ملأت کلّ شیء» این ناظر به آن فصل چهارم است نه ناظر به اسما نه ناظر به مفاهیم نه ناظر به مصادیق اسما بلکه ناظر به آن حقایقی که منشأ پیدایش مصادیقی هستند که این مصادیق مورد تطبیق مفاهیمی است که آن مفاهیم مدلولِ این الفاظ است پس اگر کسی شنید که سخن از اسم عین مسمّاست یا نه، باید بداند که دستی از دور دارد در فصل چهارم مطرح است «وَ بأسمائک الّتی ملأت کلّ شیء».

ص: ۳۸۳

مرحله ی پنجم یا مطلب پنجم آن است که می گویند اگر کسی اسم اعظم بلد بود خیلی از مشکلات حل می شود یا مثلاً عاصف گوشه ای از اسم اعظم بلد بود وجود مبارک حضرت امیر بخش وسیعی از اسم اعظم بلد بود این معنایش این نیست که کسی این لفظ را گفته یا آن مفهوم را فهمیده به ذهن آورده این بتواند تخت بوالقیس را از یمن به فلسطین بیاورد به طَرْفه عین این طور نیست که عالَم بشود بازیچه که با لفظ جابه جا کردن یا با مفهوم زنده ای را مُرده کردن این چنین باشد کار به آن حقیقت وابسته است آن هم بازیچه نیست که هر کسی بگوید من با آن حقیقت رابطه پیدا کردم، بنابراین آن اسما که از او به عنوان مفاتیح غیب یاد می شود لله است کلید غیب همان اسمای الهی است که در این دعای «ندبه» و امثال ذلک می گوییم با فلان اسم بهشت را باز می کنی، با فلان اسم زمین را اداره می کنی، با فلان اسم آسمان را اداره می کنی و مانند آن، و این اسمهای تو عالَم را پُر کرده اند آنها می شوند مفتاح غیب یعنی کسی بخواهد به عالم غیب علماً راه پیدا کند یک، عملاً راه پیدا کند کارگشایی بکند باید به آن اسم برسد و این اسمها که مفاتیح غیب اند عندالله اند تا کسی عنداللهی نشد از آن اسما برخوردار نیست اینکه ائمه(علیهم السلام) می فرمایند ما از اسمای الهی باخبریم علم اسما نزد ماست راجع به آن مرحله ی چهارم سخن می گویند این اسمای حسنا در عرش الهی مستقرّند که پایه های چهارگانه ی عرش میخ و سنگ و چوب و فلز نیست همین تسبیحات اربعه است هم از وجود مبارک پیغمبر رسید هم از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیهما) که تسبیحات اربعه پایه های چهارگانه ی عرش خداست خب.

ص: ۳۸۴

پرسش:...

پاسخ: بله، آنها هست دیگر به دلیل اینکه ضمیر جمع مذکّر سالم آورد « ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلاَئِكَهِ» نه «عَرضها» « وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلاَئِكَهِ فَقالَ أَنْبِئُونِى بِأَسْمَاءِ هؤُلاَءِ» خب.

فرمود: « اللَّهُ لاَ إِلهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنَى» اینها روی عرش الهی اند اینها دارند عالَم را اداره می کنند.

مطلب بعدی این است که در مواردی دیگر اسم، سِمه علامتِ آن مسمّاست ما اگر شنیدیم که فلان کس را می گویند عالِم چون منظور از این اسم، صفت است که لابشرط بشود علم می شود صفت، عالِم می شود اسم یکی قابل حمل است یکی قابل حمل نیست اگر آن صفت بعدها ملاحظه بشود می شود وصف، اگر با تعیّن ذات ملاحظه بشود می شود اسم، ما اگر می گوییم فلان شخص داناست برای اینکه صفت علم را بر او حمل می کنیم از اینکه گفتیم «زیدٌ عالِمٌ» این سِمه و علامت و نشانه ی آن است که زید دارای علم است حالا یا کسب کرده یا به او دادند بالأخره این وصف برای او حاصل شد چون این وصف برای او حاصل شد او شده عالِم، اما درباره ی ذات اقدس الهی چون ذات، هویّت مطلقه است علم به او قائم است او دلیل بر وصف است نه اینکه وصف دلیل بر او باشد ما اگر بخواهیم بگوییم خدا عالِم است نه برای اینکه وصف علیم در کتاب و سنّت برای او ثابت است چون حقیقتِ نامتناهی است علم را داراست نه چون علیم درباره ی او وارد شده است پس علم را داراست او سِمه و علامت وصف است نه اینکه وصف علامت این باشد که او دارای این صفت است ما چون ذاتاً خالی از این کمالاتیم این علیم یا وصف دیگری که به ما دادند این سِمه و علامت است که ما به این وصف متّصف شدیم وگرنه ذاتاً خالی بودیم از این، اما ذات اقدس الهی که هویّت نامتناهی و بسیط محض است خود این هویّت مایه علم و قدرت و حیات و سایر کمالات دیگر است که از ذات پی به وصف می بریم نه از وصف به اتّصاف ذات راه پیدا بکنیم چون خداست علیم است نه چون علم دارد علیم است خب، لذا « لَهُ الْأَسْماءُ» همان طوری که « له ما فیال ارض»، « لَهُ الْأَسْماءُ» نه اینکه اسم از خارج برای او ثابت شده باشد چنین خدایی فرمانروای عالَم است.

پرسش: درباره ی شرک آنجا می فرماید: « مَا تَحْتَ الثَّرَى» ولی نمی فرماید «ما فوق السماوات» نمی توانیم استنباط کنیم که «ما فوق السماوات» همان عرشی است که در آیه قبل فرمود.

پاسخ: ممکن است برای اینکه در تعبیرات دیگر از آنها «ما فیهنّ وما بینهنّ» آمده چون سماء دیگر حدّی برای او ندارد این سماوات سبع جزء سماء دنیاست حدّی برای او ذکر نشده زمین را ممکن است انسان ارزیابی بکند ولی برای سماء حدّی ذکر نشده در هیئتهای پیشین می گفتند که این ستاره های هفت گانه ی سیّار که اخیراً بعضی بر آنها اضافه شده اینها در آسمانهای هفت گانه اند یعنی قمر و عطارد و زهره و شمس و مریخ و مشتری و زحل این ستاره های سیّار هفت گانه از آسمان اول تا آسمان هفتم اند و دلیل این تقدّم و تأخّرشان هم خسوف و کسوف است چون این یکی حاجب آن یکی است معلوم می شود پایین تر است آن یکی محجوب به این یکی است معلوم می شود بالاـتر است آنها که نرفته بودند با سفینه ی فضایی ببینند کدام بالاـتر است کدام پایین تر است در رصدخانه های طولانی از راه خسوف و کسوف می فهمیدند که این یکی که هر وقت جلو قرار بگیرد نمی گذارد نور آن به ما برسد معلوم می شود این به ما نزدیک تر است این پایین تر است از راه خسوف و کسوف می فهمیدند که کدام به ما نزدیک تر است کدام از ما دورتر است.

پرسش: سماوات در قرآن مادّی اند یا ...

پاسخ: حالاـ همین بحث می شود. اینها این طور می گفتند و ستاره های ثوابت را که سیّارات نبودند اینها را می گفتند در آسمان هشتم است آسمان نُهم را می گفتند که فلک الأفلاک و هیچ ستاره ای برای آسمان نهم قائل نبودند لذا از آن به فلک اطلس تعبیر می کردند اطلس هم چون نقطه ندارد فلک نهم را می گفتند فلک اطلس برای اینکه ستاره ندارد و معتقد بودند که این فلک نهم هر شبانه روزی یک بار به دور خود می گردد و این مجموعه ی هشت آسمان را درون خود می گرداند گرچه همه ی اینها حرکتهای مخصوص خودشان را دارند بعضی از مشرق به مغرب، بعضی از مغرب به مشرق ولی حرکت از شرق به غرب به وسیله ی فلک الأفلاـک اداره می شود. این حرفِ پیشینیان بود بر اساس این پیشینیان هم حُکما این اصول موضوعه را از طبیعیین گرفتند هم محدّثین ما شما می بینید در روایاتی که فاصله ی بین نفخ صور اول و نفخ صور دوم آمده در آ ن روایات دارد که فاصله چهارصد سال است مرحوم مجلسی(رضوان الله علیه) در کتاب شریف بحارالأنوار در کتاب سماء و عالَم آنجا می فرماید این چهارصد سالی که هست که بین نفخ صور اول و نفخ صور دوم شاید منظور این باشد که آن هشت آسمان از بین می روند و این آسمان نهم که گرداننده و عامل تولید لیل و نهار و سال و ماه هست این می ماند خب این نفوذ هیئت هم در فلسفه و کلام، هم در حدیث و تفسیر فراوان بود البته این به عنوان اصلِ موضوعی نقل کردند و تحوّلی اگر هست در آن علوم است نه در این بحثها برای اینکه اینها بحث تفسیری یا بحث حدیثی یا بحث فلسفی یا بحث کلامی نیست اینها به عنوان اصول موضوعه است که از آنجا آمده و همان طوری که در طبیعیات فیلسوف از اصول موضوعه آنها استفاده می کرد محدّث هم از اصول موضوعه آنها استفاده می کرد این مجلسی است و این هم بحارالأنوار است و این سماء و عالَمش هست و این معنای چهارصد سال هست و این هم فاصله ی بین نفخ صور اول و دوم خب این بود اما وقتی بررسی می کنید قرآن کریم می بینید بساط همه ی اینها را برمی چیند می فرماید تمام این ستاره های ثابت و سیّار در آسمان اول است « إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ» بعد فرمود آن آسمانها این آسمان جرمی و فیزیکی نیست ما آسمانهایی داریم که درش به روی کفّار بسته است « لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ» اگر منظور آسمان فیزیکی و ریاضی و نجومی و سپهری باشد که هر روز اینها

آنجا ترمینال درست کردند که اینکه قرآن می فرماید درهای آسمان به روی کفّار باز نیست این کدام آسمان است این آسمانی است که « وَفِي السَّماءِ رِزْقُكُمْ» سیدناالاستاد خدا غریق رحمتش کند می فرماید این حدیث جزء غرر روایات ماست که مردی از شام آمده خدمت حضرت امیر(سلام الله علیه) وجود مبارک امام مجتبی(سلام الله علیه) هم نشسته بود چندتا سؤال ردیف کرد یکی از آن اسئله این بود که به حضرت امیر عرض کرد که «کم بین الأرض و السماء» بین آسمان و زمین چقدر فاصله است وجود مبارک حضرت امیر اشاره کرد که از فرزندم حسن بن علی(سلام الله علیهما) بپرس این تعجّب کرد چگونه کودک به این مسئله ی عمیق می تواند پاسخ بدهد از وجود مبارک امام مجتبی سؤال کرد که «کم بین الأرض و السماء» فرمود: «مَدّ البصر و دعوه المظلوم» مرحوم علامه می فرماید این از غرر روایات ماست یعنی اگر منظور شما آسمانِ ظاهری است این تا چشم می بیند این قابل متراژ نیست تا چشم می بیند هر جا هم بالاتر بروی تا چشم می بیند، هر چه بالاتر بالاتر بروی تا چشم می بیند آسمان است اگر آسمانِ غیب را می خواهی آهِ مظلوم «مَدّ البصر و دعوه المظلوم» یک مظلوم وقتی آه بکشد به آسمان می رسد معلوم می شود امر غیبی است دیگر آن آسمانی که « لاَ تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ» آن آسمانی که « وَفِي السَّماءِ رِزْقُكُمْ» آن آسمانی که «الأسماء تنزل من السماء أو تنزل من السماء» او دیگر در و دیوار ندارد این اسم زید و عمرو را نمی گویند که «الأسماء تنزل من السماء» این اسمایی که از عرش الهی فرمانروایی می کنند اینها می آیند پایین منتها پایین آمدن اینها به نحو تجلّی است نه تجافی آن طوری که قرآن پایین آمده اسمای الهی هم می آیند پایین قد تقدم مراراً که قرآن را آویختند نه انداختند قرآن آن طوری پایین نیامد که باران پایین می آید « إِنَّا أَنْزَلْنَا» که درباره ی باران است با « إِنَّا أَنْزَلْنَا» که درباره ی قرآن است خیلی فرق می کند « إِنَّا أَنْزَلْنَا» که درباره ی باران است انداختن است، « إِنَّا أَنْزَلْنَا» که درباره ی قرآن است آویختن است فرمود این طناب را من آویختم بگیرید بیایید بالا یک طرفش به دست من است در این بیان نورانی پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود که حبلِ مَتین، ثَقل اکبر، قرآن کریم است «أحد طرفیه بید الله سبحانه الله و تعالی؟ و الطرف الآخر بأیدیکم» همین است معلوم می شود این را نینداختند این را آویختند این طور « وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ» همین اسمایی که در عرش است می آیید پایین آن بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) که خوانده شد در دعای «عرفه» دانی است فی علوّه، عالی است فی دنوّه همین است اگر تجلّی است همین است و اگر القا به معنای آویختن است همین است این اسما «تنزل من السماء» مرتب هم نازل می شود در دسترسی ما هم هست شما مشکل دارید «یا شافی، یا شافی، یا شافی، یا شافی» یعنی محکم تر را ما بگیریم مشکل دِیْن دارید آن دعای معروف، مشکل جهل دارید «یا علیم»، مشکل خطر دارید «لا حفیظ» این اسما آمده پایین در دسترس ماست فرمود اینها را بگیرید و بیایید بالا، خب اگر این چنین است اسما «تنزل من السماء» آن طوری که قرآن نازل شده همان طور اسمای الهی الآن در دسترس ماست آسمان هم این چنین است لذا فرمود: « إِنَّا زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنْيا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ» خیلی از ستاره ها هستند که هنوز کشف نشدند آن را هم در سوره ی مبارکه ی «واقعه» و غیر «واقعه» فرمود: « بِمَا تُبْصِرُونَ ? وَمَا لاَ تُبْصِرُونَ» حالا شما چهار، پنج تای آن را دیدید بقیه را باید کشف بکنید ببینید دیگر، ستاره هایی هستند که هنوز نمی بینید یا دیدنی نیست یا فعلاً نمی توانید ببینید در سوره ی مبارکه ی «نحل» فرمود تنها سخن از انعام ثلاثه و اسب و امثال اسب نیست خدای سبحان اینها را خلق کرده « وَيَخْلُقُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ» خیلی از چیزهاست که هنوز علم کشف نکرده ما یکی پس از دیگری کشف می کنیم برای شما می آوریم این چنین نیست که حالا در عربی، عربی نازل شده یا این چندتا میوه گفته شده یا چندتا حیوان گفته شده یا چندتا ستاره گفته شده چون به زبان عربی است این چنین باشد نه خیر، فرمود: « وَيَخْلُقُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ» یک، « بِمَا تُبْصِرُونَ ? وَمَا لاَ تُبْصِرُونَ» دو، آنچه را که علم کشف کرده است آسمانِ دنیا و أدون و نزدیک است سه، آن آسمان غیب به شما نزدیک است چهار، درش به روی کفّار برای همیشه بسته است پنج، درش

به روی شما باز است شش، مفاتیح غیب به دست شماست دیگر فرمودند دعا کلیدِ غیب است کلید به دست شماست اگر کلید به دست شماست ممکن نیست صاحب در کلید را به کسی بدهد و این شخص با آن کلید بخواهد در را باز بکند و باز نشود فرمود کلید به دست شماست دیگر این دعا کلید است دیگر خب، فرمود حالا ـ که مقدمات فراهم شد « هَلْ أَتَاکَ حَدِيثُ مُوسَى» از نبوّت وجود مبارک موسای کلیم شروع می کند این قصّه، این جریان این را می گویند حدیث خود قرآن کریم احسن الحدیث است « مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللّهِ حَدِيثاً»، « فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ» خود قرآن حدیث است محدِّث خود ذات اقدس الهی است. آغاز این داستان از اینجا شروع می شود « إِذْ رَأَى نَاراً» وجود مبارک موسای کلیم که از مصر به مدین تشریف بردند ظاهراً مدین در شمال شرقی مصر است مسئله ی شام در شرق و شمال شرقی مصر است وجود مبارک موسای کلیم از مصر حرکت کرده به طرف مدین که در شمال شرقی مصر بود بعد از گذر و عبور از آن چند سال در محضر شعیب(سلام الله علیه) متأهّل شده با اهل و عیالش از مدین دوباره دارد برمی گردد به طرف مصر وقتی از مدین به مصر می آید یعنی از شمال شرقی به طرف غرب حرکت می کند دست راست او یعنی به طرف شمال کوهی است به نام طور اصل طور هم به معنی کوه است مطلق کوه است ولی حالا آنجا به عنوان طور سینا معروف شده است قسمت دست راستش کوه طور بود که دارد « مِن شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ» در این وادی که حرکت می کرد طرف أیمن وادی که بحثش قبلاً ـ گذشت این « الْأَيْمَنِ» وصف جانب است نه وصف وادی، جانبِ اَیمنِ وادی نه وادی أیمن، خب آن معنا که این ایمن از یُمن و برکت است در احتمال دیگری است که در آن بحثهای قبلی هم بازگو شده ولی « شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ» شاطی یعنی جانب این أیمن وصف آن شاطی است این أیمن وصف آن جانب است وجود مبارک موسای کلیم از مدین که شمال شرقی مصر بود به طرف غرب یعنی مصر حرکت می کرد در طرف راستش این کوه بود به نام کوه طور در اینجا در این نقطه ی مرتفع آتشی دید همراهان آن حضرت هیچ کسی این آتش را ندید حالا ـ این چه ناری بود که فقط حضرت دید دیگران ندیدند یک بحث خاصّ خودش را دارد ولی اجمالاً این ظاهر آیه این است که او دید و دیگران ندیدند « إِذْ رَأَى نَاراً فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا» حالا چند نفر بودند روشن نیست ولی خطاب جمع است امر جمع است فرمود مَکث کنید حالا چند نفر بودند روشن نیست اینجا صبر کنید برای اینکه شب است تار است سرد است من بروم یک مقدار آتش تهیه کنم یا بالأخره کسانی آنجا هستند که من راه را بپرسم و هدایت بشویم که از کدام طرف برویم که از سرما نجات پیدا کنیم سایه بانی داشته باشیم مسکنی پیدا کنیم « إِنِّي آنَسْتُ نَاراً» یک وقت آدم چیزی را می بیند برای او بی تفاوت است یک وقت از باب اِیناس است یعنی یک چیز دلپذیر، مورد اُنس، مورد علاقه را می بیند آنجا که ابصار با اُنس و علاقه همراه است می گویند آنَسَ « آنَسْتُ نَاراً» یعنی این آتشی که در این شب سرد مورد علاقه ی ماست من این را دیدم « إِنِّي آنَسْتُ نَاراً» شما اینجا باشید آنها نگفتند ما هم دیدیم شما اینجا باشید « لَّعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ» یا بتوانم مقداری از آتش بیاورم که با هم گرم بشویم « أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدىً» کسانی که اشرافی بر نار دارند که با « عَلَى» هماهنگ باشد کسانی که اشرافی بر نار دارند مسئول افروختن این نارند از آنها یک راهنمایی بگیریم که در این شب تار کجا برویم که هم مسکن مناسبی برای ما پیدا بشود و هم از سرما نجات پیدا کنیم. وقتی وجود مبارک موسای کلیم به کنار این نار آمد « فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ» صدایی آمد « نُودِيَ يَا مُوسَى ؟ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ» من پروردگار تو هستم « فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ» این کفشها را از پا در بیاور چرا، « إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوىً» تو الآن جای بسیار منزّهی پا گذاشتی برخی بر این هستند که این « طُوىً» نام جایی از کوه طور است همان طوری که مسجدالحرام، مسجدالحرام معتبر است یا آن غار حرا معتبر است یا بخشهای دیگر مسجد قدس معتبر است طوی؟ هم گوشه ای است از کوه طور که از قداست برخوردار است شیخناالاستاد مرحوم علامه شعرانی(رضوان الله علیه) می فرماید این درست نیست این طُوی؟ در عربی تأکید آن وصف قبلی است همان طوری که ما در

فارسی چیزی را بخواهیم تأکید بیاوریم می گوییم پاکِ پاک است، پاکِ پاک است، پاک اندر پاک است در عربی اگر بخواهند بگویند این سرزمین پاک اندر پاک است می گویند مقدّس طوی؟ پس سخن از مکان نیست « إِنَّکَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوی» مثل این است که حضرت فرموده باشد إنّک بالوادی که مقدّسٌ مقدّسٌ حالا تحقیقی درباره ی کلمه ی طوی؟ بفرمایید آن در جریان اینکه قمیها آیا کسی در بین اینها مرجعه بود یا نه دو سه بزرگوار زحمت کشیدند سعی شان مشکور بالأخره یک فواید فراوانی را به همراه داشت اگر کسی در بحث شرکت می کند اهل پژوهش و تحقیق باشد برکتش مستقیماً نصیب خود او می شود بعد بالعرض نصیب دیگران شما درباره ی کلمه ی طوی؟ تحقیقی بفرمایید که آیا طوی؟ همین است که مرحوم علامه شعرانی فرمودند که « إِنَّکَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوی» یعنی پاک اندر پاک یا نه، آن طوری که معروف است و المیزان و غیر المیزان هم برابر همان تفسیر کردند که طوی؟ موضعی است از کوه طور خود طور به معنی کوه است « وَالطُّورِ» که خدای سبحان قسم یاد می کند این اختصاصی به طور موسای کلیم ندارد طور یعنی کوه حالا آنجا این طور سینا به قرینه ی این سینا مضاف شده و اضافه پیدا کرده یک کوه خاص شده خب، فرمود چون الآن در جای پاک اندر پاک پا نهادی کفشت را در بیاور مثل اینکه نمازگزار کفشش را در می آورد دیگر اگر کسی خواست نماز بخواند که دیگر با کفش نماز نمی خواند که لباسش طاهر، بدنش طاهر، خودش متطهّر، کفشش هم می گیرد و مؤدبانه در پیشگاه خدای سبحان قرار می گیرد « إِنَّکَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوی» یعنی پاک اندر پاک بعد اینکه فرمود: « إِنِّی أَنَا رَبُّکَ» مربوط به توحید است بعد « وَأَنَا اخْتَرْتُکَ» راجع به وحی و نبوّت است من تو را به عنوان پیامبر انتخاب کردم، اختیار کردم، حالا که این چنین است « فَاسْتَمِعْ لِمَا یُوحَی» آنچه که وحی می فرستیم یه طرف تو وحی می آید آنها را خوب گوش بکن.

ص: ۳۸۶

پرسش:...

پاسخ: بله دیگر پاک اندر پاک مثل اینکه بفرماید «مقدّسٌ قدساً» نه دیگر اگر بفرماید «مقدسٌ قُدساً، المطهّر طُهراً» اینها وصف تأکیدی است وصف تأکیدی باشد دیگر یک وقت است ما می گوییم المقدّس الطوی?، یا المقدّس المقدس یا می گوییم المقدّس قدساً، المطهّر طُهراً، المُطیّب طیباً همه ی اینها تأکید است دیگر خب.

« وَأَنَا اخْتَرْتُکَ فَاسْتَمِعْ لِمَا یُوحَی» حالا وجود مبارک موسای کلیم هیچ شک نکرده که خدا دارد با او حرف می زند سخن از مثال متّصل و سخن از اضغاث احلام و سخن از مفاهیم و امثال ذلک نیست چون در پایان سوره ی مبارکه ی «شوری?» که به مناسبتهایی آن آیه مبارکه ی چند بار خوانده شد ذات اقدس الهی می فرماید: « وَمَا کَانَ لِبَشَرٍ أَن یُکَلِّمَهُ اللَّهُ» آیه ی ۵۱ سوره ی مبارکه ی «شوری?» این است « وَمَا کَانَ لِبَشَرٍ أَن یُکَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْیاً أَوْ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ یُرْسِلَ رَسُولاً فَیُوحِیَ بِإِذْنِهِ مَا یَشَاءُ» در این قسمت که حالا وحی است خداست و لاغیر موسای کلیم است و لاغیر، الفاظ در ذهن موسای کلیم نیست مفاهیم در ذهن موسای کلیم نیست تمثّلات درونی و بیرونی در موسای کلیم نیست گوینده خدا و شنونده موسای کلیم چیزی در این وسط نیست تا موسای کلیم بگوید شاید از این باشد این، این نیست بین مستمِع و مخاطب هیچ، هیچ یعنی هیچ چیز نیست و جا برای شک نیست وقتی انسان به جایی رسید که خلع نَعل کرد و همه ی امور را گذاشت کنار و خودش صفرالکَف در برابر خدا قرار گرفت مفهومی نمی بیند، مثالی نمی بیند، شیطانی نمی بیند تا بگوید شاید از این باشد اینی در کار نیست شاید و باید در کار نیست یک گوینده است و یک شنونده. دوتا روایت است که مرحوم کلینی(رضوان الله تعالی علیه) در همین اصول کافی نقل می کند. یکی اینکه امام از کجا می فهمد که به امامت زمان رسیده است مثلاً وجود مبارک امام جواد(سلام الله علیه) وقتی در مدینه هستند وقتی وجود مبارک امام رضا(سلام الله علیه) رحلت کرد همان لحظه ی بعد وجود مبارک امام جواد شده امام زمان از کجا می فهمد یعنی باید خبر رحلت از طوس به مدینه بیاید یا کسی به حضرت بگوید از کجا می فهمد از خود امام(سلام الله علیه) سؤال کردند شما از کجا می فهمید که امام شدید؟ فرمود ما ذلّتی را در پیشگاه خدا احساس می کنیم این عبودیّت محض است آن حال که به ما دست داد معلوم می شود امام زمان شدیم احساس ذلّت می کنیم در پیشگاه خدا خب همیشه عبد ذلیل اند این مناجات همه شان این است که «إلهی کفی بی عزّاً أن أکون و کفی? بی» اما همیشه این حال نیست آن عبودیّت محضه را کسی می تواند احساس کند که هیچ چیزی بین او و بین خدایش نباشد می فرمایند ما وقتی آن حالت را یافتیم می فهمیم به امامت رسیدیم. یک روایت نورانی دیگری که مرحوم کلینی نقل می کند این است که از وجود مبارک امام سؤال می کند که خدای سبحان در قرآن کریم معیار ایمان را ذکر کرد فرمود: « فَلَا وَرَبِّکَ لَا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لَا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُوا تَسْلِیماً» مؤمن از کجا می فهمد که مؤمن است حضرت فرمود: «یوفّق لذلک» یعنی اگر وِفق در آمد بین هویّت او و اراده ی الهی می فهمد مؤمن است پس معلوم می شود این راه باز است دیگر این راه، راه استدلال نیست که عمل خودش را مطابق با رساله قرار بدهد اگر مقلّد است، عمل خودش را با کتاب و سنّت مطابق کند اگر مجتهد است این نیست، اگر هویّت خود را موافق با اراده ی الهی قرار داد که هر چه او خواست این می کند معلوم می شود مؤمن است این راه پس باز است دیگر خب، به وجود مبارک موسای کلیم فرمود تو پیغمبر مایی دیگر جا برای شک نیست جا برای اینکه وجود مبارک موسای کلیم شک کند که آیا این از شیطان است یا از نفس است یا تخیّلات است اینها نیست هیچ چیزی بین عبد و مولا نیست وقتی هیچ نیست جا برای احتمال نیست لذا یقین پیدا

کرد که به مقام نبوّت رسید « وَأَنَا اخْتَرْتُکَ فَاسْتَمِعْ لِمَا یُوحَی» این صداها را ذات مقدس موسای کلیم شنید خب چیست، اول که فرمود: « إِنِّی أَنَا رَبُّکَ» معلوم شد که گوینده خداست حالا حوزه ی رسالت او چه چیزی باید به مردم بگوید یک، « إِنَّنِی أَنَا اللَّهُ لاَ إِلهَ إِلَّا أَنَا» توحید را منتشر کن دو، « فَاعْبُدْنِی» سه در بین عبادت « وَأَقِمِ الصَّلاَةَ لِذِکْرِی» این نماز که ستون دین است در همه ی ادیان بود و عظمت نماز هم برای ذکر است حالا- برخیها این اضافه ی ذکر به یاء را اضافه ی به مفعول می دانند یعنی تو به یاد من باش برخیها موافق اند که این را به فاعل اضافه می دانند یعنی من نماز را اقامه می کنم تا او به یاد من باشد برای اینکه فرمود: « فَاذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ» خب شما به یاد من باشید من هم به یاد شما هستم مستحضرید که معمولاً در کتاب و سنّت هر جا سخن از صلات هست سخن از اقامه ی نماز است آنجا که دارد « یُصَلِّی»، « یَصِلُونَ» نه یعنی یقرأون الصلاه یعنی یُقیمون الصلاه سرّ اینکه از نماز به اقامه ی تعبیر می کنند برای اینکه خود خدا قرآن را به عنوان کتاب حکیم « یس ? وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ» معرفی کرده خب اگر کتابی حکیم است باید حکیمانه حرف بزنند اگر دین گفته «الصلاه عمود الدین» بعد بگوید «إقرأ الصلاه» اینکه حرف حکیمانه نیست آخر ستون را که نمی خوانند ستون را اقامه می کنند هر جا ستون است سخن از اقامه است « أَقِیمُوا الصَّلاَةَ»، « أَقِمِ الصَّلاَةَ»، « یُقِیمُونَ الصَّلاَةَ»، « مُقِیمِینَ الصَّلاَةَ» و امثال ذلک، اگر ستون هست که هست باید این را اقامه کرد دیگر لذا فرمود: « وَأَقِمِ الصَّلاَةَ لِذِکْرِی» این مسئله ی توحید آن هم « وَأَنَا اخْتَرْتُکَ» مسئله ی نبوّت « إِنَّ السَّاعَةَ آتِیَةٌ» مسئله ی معاد و مسئله ی قیامت اینها اصول کلی است که ذات اقدس الهی به همه انبیا در هر زمان و زمینی فرموده است.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۸ تا ۱۲ سوره مریم ۸۸/۱۱/۰۶

.Your browser does not support the audio tag

در سوره ی مبارکه ی «مریم» که اصول اعتقادی مثل سایر سوَر مکّی مطرح است قرآن کریم آن معارف را در صورت داستانها و قصّه های واقع شده ذکر می کنند کتابهای عقلی فقط علم اند یعنی براهینی برای اثبات مطلبی اقامه می کنند، اما قرآن نور است یعنی علم را با قداستِ عملی تبیین می کند و چون کتاب عمومی است از اصطلاحات پیچیده صرف نظر می کند حقیقتِ وحی و نبوّت را در قالب یک داستان واقع شده ذکر می کند نه داستان تخیّلی برای تنزّل آن معنای معقول به صورت یک امرمحسوس که در دسترس همه قرار بگیرد قصّه های واقع شده که حقیقت عینی است آنها را ذکر می کند ارباب حس در همین محدوده ی قصّه می مانند ارباب عقل همراه این قصّه چون این طنابی است که «احد طرفیه بید الله سبحانه و تعالی و الطرف الآخر بأیدیکم» بالا می روند آنها که خود انبیا و اولیا هستند به قلّه ی قصّه می رسند اینکه از وجود مبارک سیّدالشهداء و از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیهما) نقل شده است که قرآن «علی العبارات و الإشارات و اللطائف و الحقائق» ناظر به همین است عبارات برای توده ی مردم است اشارات برای خواص است لطایف برای اولیاست و حقایق برای انبیا اینکه به وجود مبارک پیغمبر می فرماید: « هَلْ أَتَاکَ حَدِیثُ مُوسَىٰ» وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) از عربی مبین تا علیّ حکیم که در این قصّه مطرح است همه را می یابد برای اینکه برای همه ما روشن بشود با جلال و شکوه این قصّه را نقل می کند به صورت استفهام « وَهَلْ أَتَاکَ حَدِیثُ مُوسَىٰ» داستان وحی یابی موسای کلیم(سلام الله علیه) از اینجا شروع می شود. اول ایشان آتشی را دیدند ناری را دیدند به طرف نار رفتند نور نصیبشان شد روایتی در ذیل این آیه و آیات مشابه این هست که «کُن لما لا ترجوا أرجی منک لما ترجوا» یعنی از راهی که امید نداری امیدوارتر باش یعنی این درس و بحث یک راه عادی است که انسان امیدوار است از راه درس و بحث به جایی برسد ولی فرمود امیدت به غیر درس و بحث بیش از امیدت به درس و بحث باشد چون « ذٰلِکَ فَضْلُ اللّهِ یُؤْتِیهِ مَن یَشَاءُ» چند نمونه ذکر می کنند یکی همین است که سَحره ی موسی برای پیروزی بر رقیب و رسیدن به دنیا در صحنه ی مبارزه شرکت کردند آن نور الهی و ایمان نصیبشان شد وجود مبارک موسای کلیم به امید نار رفت نور نصیبش شد وحی و نبوّت نصیبش شد « إِذْ رَأَى نَاراً فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْکُثُوا إِنِّی آنَسْتُ نَاراً» یعنی «أبصرت شیءً مونسا» « إِنِّی آنَسْتُ نَاراً» من یکی از این دو کار را بتوانم بکنم به عنوان منفصله مانعهالخلو که جمع را شاید یا مقداری از آتش بیاورم که با هم گرم بشویم یا راهنمایی از مسئولان افروزنده ی این نار نصیبم بشود که نار را در شب تار پیدا کنیم « لَّعَلِّی آتِیکُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدیً» یعنی احدی الفائدتین، احدی الحُسنیین نصیب ما بشود که جمع را شاید، اما وقتی به سراغ این آتش آمد « فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِیَ یَا مُوسَىٰ» فعلاً برای او مجهول است که این ندا از کیست در قرآن کریم با سه تعبیر از جریان افاضه ی خدا نسبت به موسای کلیم(سلام الله علیه) سخن به میان آمده گاهی با فعل مجهول، گاهی با فعل مفرد، گاهی با متکلّم مع الغیر آنجا که مجهول است در طلیعه ی امر است در همین آیه یازده سوره ی «طه» است که « نُودِیَ یَا مُوسَىٰ» او صدایی شنید اما از چه کسی بود، گوینده چه کسی است این مشخص نیست در سوره ی مبارکه ی «نازعات» آیه ی شانزده به این صورت آمده است « هَلْ أَتَاکَ حَدِیثُ مُوسَى * إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوی» آن را به صورت فعل مفرد و فعل معلوم ذکر کرد که منادی او خدای او بود در سوره ی مبارکه ی «مریم» که قبلاً بحثش گذشت

آنجا فرمود: « وَنَادَيْنَاهُ» سخن از « وَنَادَيْنَاهُ» است که ما ندا دادیم به صورتی که متکلّم مع الغیر در سوره ی مبارکه ی «مریم» که بحثش گذشت آیه ی ۵۱ و ۵۲ این بود « وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصاً وَكَانَ رَسُولاً نَّبِيّاً * وَنَادَيْنَاهُ» آنجا که از اخلاصِ موسی، از رسالت موسی، از نبوّت موسای کلیم(سلام الله علیه) سخن به میان آمده با این جلال خود خدا هم با جلال ظهور می کند به صورت متکلّم مع الغیر آنجا که با متکلّم مع الغیر سخن می گوید همان جایی است که « لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» یعنی خدا با همه ی اسمای حسنا با او سخن گفته است و حیف موسای کلیم که گرفتار این بنی اسرائیل شد « وَنَادَيْنَاهُ مِن جَانِبِ» حالا تعبیرات که خدای سبحان گاهی با ملائکه کار انجام می دهد و مانند آن، ولی این سه تعبیر در قرآن کریم از سه مقطع حکایت می کند « وَنَادَيْنَاهُ مِن جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيّاً» اجازه دادیم که او بیاید بالا با ما مناجات کند ما از دور او را صدا زدیم شده منادات او را نزدیک کردیم زمینه ی منادات کنار رفت، زمینه ی مناجات پدید آمد از آن به بعد او نَجیّ ماست با ما مناجات می کند « وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيّاً» که این مطالب در سوره ی مبارکه ی «مریم» قبلاً گذشت. خب، حالا فرمود: « فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى» انبیا یک راه حلّ خوبی دارند مستحضرید وقتی کسی چیزی را عاریه می گیرد بالأخره ناچار است که مقداری از خودش مقداری از دیگری این را تأمین بکند برای کسانی که اهل فکرند اهل عقل و اندیشه اند اگر یک مطلب مشهودی نصیبشان بشود چون ولیّ خدا نیستند پیغمبر و امام نیستند همین که به حال عادی آمدند اشتباه دامن گیرشان می شود یا گرفتار شبهه اند که این مطلبی که من دیدم از کجا حق باشد آن حالتی که برای او پیش آمد در آن حالت حقیقتی را مشاهده می کرد یا صدایی را می شنید وقتی به حالت عادی آمد آن حقیقت را دارد ترجمه می کند با علم حصولی الآن به دنبال این است که بفهمد آیا حق است یا نه، تمام کوشش و تلاشی که این اهل معرفت در عرفان نظری کردند این است که می گویند براهین عقلی برای تشخیص صحّت و سُقم مشاهدات اهل معرفت به منزله ی منطق است برای حکمت همان طوری که فلسفه بی منطق سامان نمی پذیرد برای اینکه منطق میزان است یک مبادی بیّن و روشنی باید باشد یک موادّ روشن، یک صورت روشن، شکل اول باید باشد تا از نظر صورت بدیهی الانتاج باشد مقدمات ضروری، ذاتی و اوّلی باید باشد تا یقین بخش باشد آن موادّ یقین بخش وقتی به صورت یقینی الانتاج در آمد مُنتِج است منطق برای ارزیابی مطالب حکمت یک نردبان و آلت قانونی خوبی است همین سِمت را فلسفه برای مشهودات دارد چاره ای غیر از ندارند می گویند اهل معرفت وقتی در آن حال چیزی را می بینند یا چیزی را می شنوند که احتمال خلاف نمی دهند وقتی به حال عادی برگردند باید مطابق با عقل باشد و مخالف عقل نباشد این حدّاکثر کوششی است که این بزرگوارها دارند اما وقتی از اینها سؤال بکنی که شما دارید کدام کالا را با کدام وزن می سنجید می خواهید مشهود را با معقول بسنجید یعنی عین خارجی را با مفهوم بسنجید این ترازو آن ترازو نیست ترازو آن است که در یک طرف وزن در یک طرف موزون باید همسان هم باشند چهارتا مفهوم نظری را اینجا داری چهارتا مفهوم بدیهی را آنجا داری مفاهیم نظری با مفاهیم بدیهی حل می شود اما شما یک طرف را مشهود خارجی گذاشتید یک طرف را مفهوم ذهنی گذاشتید می خواهید عین الیقین را با علم الیقین حل کنید دستتان خالی است به جایی نمی رسید حدّاکثر آن است که بگویید این خلاف عقل نیست ولی این آن نیست که شما دیدید اگر هنر دارید بروید بیرون، بیرون را به درون آوردید یعنی می خواهید مشهود خارجی را با مفهوم بسنجید این درست نیست اگر هنر دارید بروید بیرون یا همان جا وزن و موزون درست کنید مشهودتان را با مشهود بسنجید یعنی عین الیقین را با عین الیقین بسنجید یک سرمایه عین الیقینی داشته باشید که خیلی شفاف و روشن است آن مشهودات نظری عین الیقین تان را با آن عین الیقین شفاف بسنجید از این بالاتر اگر به حقّ الیقین رسیدید با حقّ محض رابطه ای برقرار کنید که خودتان و هویّتتان را با آن بسنجید وگرنه بیایید حرفهای عارف را به زبان حکیم معنا کنید این عین الیقین را با علم الیقین سنجیدن است این مشهودِ

خارجی را با مفهوم ذهنی سنجیدن است این عارفانه سخن گفتن و حکیمانه اندیشیدن است این خلاصه عرفانی حرف زدن و فلسفی فکر کردن است این عرفان نشد اگر هنر دارید بروید بیرون آنها که اهل این هنرند می گویند ما این کار را کردیم

ص: ۳۸۸

یک حمله ی مردانه ی مستانه نمودیم از علم رهیدیم به معلوم رسیدیم

آنها که اهل این معلوم اند دیگر با مفهوم کار ندارند عین الیقین را با علم الیقین حل نمی کنند این راه انبیاست که بهره ی دیگران نیست وجود مبارک موسای کلیم دیگر آنچه را که دید به ذهن نیاورد معلومِ حضوری را با علم حصولی حل نکرد در همان حوزه ی شهود فهمید حق است این هنر است این برای انبیاست این ترازو برای انبیاست این وزن برای انبیاست این توزین برای انبیاست لذا می گویند « عَلَى بَيِّنَةٍ مِن رَبِّی» ما هیچ شک نداریم نه اینکه شک داریم شک را با یک چیز دیگری برطرف می کنیم هیچ شبهه ای برای وجود مبارک موسای کلیم نبود آن منطقه، منطقه ی حق بود در بحث دیروز اشاره شد اصلاً چیزی نیست که وجود مبارک موسای کلیم بگوید شاید این باشد او از صوَر ذهنی به در آمد او از تمثّلات ذهنی به در آمد او از ابالِس و شبهات آنها به در آمد هیچ یعنی هیچ چیزی را نمی بیند فقط کلام حق را می شنود دیگر احتمال نمی دهد این آن باشد که اگر چیزی در فضای هویّت یک ولیّ خدا نبود جا برای شک نیست در بحثهای قبلی هم داشتیم که همیشه شک فرع بر دو چیز است اگر در جایی فقط الف وجود دارد مثلاً ما وارد کتابخانه ای شدیم این کتابخانه ده میلیون کتاب دارد همه اش قرآن ما هر کتابی را از دور یا نزدیک ببینیم یقین داریم قرآن است چون اینجا غیر از قرآن کتاب دیگر نیست ولی اگر در کتابخانه ای یکی قرآن باشد و یکی کتاب دیگر ما اگر کتابی را از دور دیدیم شک می کنیم که آیا قرآن است یا غیر قرآن همیشه شک فرعِ بر وجود دو چیز است اگر یک چیز باشد و لاغیر جا برای شک نیست کسی که موحّد تام است به حوزه ی توحید می رسد وقتی به حوزه ی توحید رسید جا برای شیطنت و شبهه و وسوسه و فکر و امثال ذلک نیست این است که فرمود بندگان مخلَص مورد مِساس شیطنتِ شیطان نیستند عبادِ مخلص در دسترس شک و وهم نیستند برای اینکه آنجا جز حق چیز دیگر نیست خب در لوح محفوظ جز حق چیز دیگر نیست در مخزن الهی جز حق چیز دیگر نیست در عرش الهی جز حق چیز دیگر نیست اگر پایه های عرش تسبیحات اربعه هست جز حق چیز دیگر در آن فضا نیست اگر پیغمبری به آن مقام رسید جا برای شک نیست اینها عین الیقینشان را با عین الیقین حل می کنند، حق الیقینشان را با حق الیقین حل می کنند اگر گفتند «بک عرفتک» یعنی همین «و أنت دللتنی» یعنی همین، لذا درباره ی وجود موسای کلیم هیچ سؤالی، انبیای دیگر هم همین طورند در جریان معراج پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) همین طور است این همه معارف را که حضرت دید و آمد

ص: ۳۸۹

چنان رفته باز آمده باز پس که ناید در اندیشه ی هیچ کس

هیچ شکّی نکرده چون در آنجا غیر از خدا و کلمات خدا و افاضات خدا و تجلّیات خدا چیزی نیست دومی نیست تا انسان شک کند وجود مبارک موسای کلیم هم همین طور بود « فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ» بالاتر از این سوره ی مبارکه ی «نازعات» است برتر از او سوره ی مبارکه ی «مریم» است که با صیغه ی متکلّم مع الغیر یاد کرده است « فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى * إِنِّي» با جمله ی اسمیه و تأکید « إِنِّي أَنَا رَبُّكَ» چون این چنین است « فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ» ممکن است مطالب فراوانی در خلع نعل گفته بشود اما اوّلین شرطش این است که از همین ظواهر عبور بکنیم نه این است که ـ معاذ الله ـ اینها را بگذاریم کنار بگوییم خلع نعلین یعنی مَثل مقدّمتین را بگذارد کنار شما می بینید وجوه فراوانی در تفسیر فخررازی هست در جامع قرطبی هست یعنی استدلال را بگذارد کنار صغرا و کبرا را بگذار کنار این دو مقدمه که نعلین یک متفکّرند اینها را بگذارد کنار حق را مشاهده کند اینها اولاً معلوم نیست صحیح باشد بر فرض صحّت باید از این ظاهر عبور بکند یعنی خلع نعلین باید بشود حالا بالاتر از خلع نعلین همین نعلین ظاهری یعنی به احترام باید کفشت را از پا در بیاوری مثل اینکه موقع نماز کفش را از پا در می آورند با غیر از این معنای دیگری داشت یا نقل معتبر یا عقل برهانی باید تأییدش بکند ولی اوّلین معنا همین است که کفشهایت را در بیاور « فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ» چرا، برای اینکه « إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» درباره ی « طُوی» که بعضی از آقایان سعیشان مشکور باشد زحمت کشیدند مستحضرید چندین وجه فخررازی ذکر کرده، جامع قرطبی ذکر کرده برخیها معنای مادّی به این « طُوی» دادند گفتند اسم آن سرزمین اسم این مقطع اسم این بُقعه ی مبارکه ی «طوی » است برخیها گفتند سرّ نامگذاری آن منطقه به طوی این است که این وادی عمیق است و مُستدیر چون پیچیده است شبیه طَوی است گفتند طُوی بالأخره یک کار فیزیکی و مادّی است اما این در دعای نورانی «ندبه» که می بینید به حضرت عرض می کنیم ما نمی دانیم شما کجایید می گوییم «برضوی أم غیرها أم ذی طوی » نه «أم طوی » طوی اسم جایی نیست یعنی جایی که صاحب قداست است اگر طوی اسم مقطعی بود، اسم واحدی بود، اسم جِرگه ای بود، اسم جایی بود می گفتیم «برضوی أم غیرها أم طوی » ولی وقتی گفته می شود «أم ذی طوی » یعنی ذی قداست، طوی نظیر حِرا نیست نعم، ابن اثیر جَزری در النهایه فی قریب الحدیث و الأسف دارد «قد تکرّر الطوی فی الأحادیث» در دالان ورود شهر مکّه جایی است به نام طوی که اگر کسی از آن درب ورودی مکه نه کعبه نه مسجدالحرام، شهر مکّه اگر کسی از آن بخش بخواهد وارد مکّه بشود مستحب است که آنجا غسل بکند وارد بشود خب حالا نامی است برای آن منطقه اما آنکه در قرآن آمده این طوی به صورت المقدّس قُدساً هست که به منزله ی مفعول مطلق تأکیدی است یا نه، المقدّس مرّتین است همان طوری که طَوی یعنی پیچیده شده اگر چیزی یک لا باشد طَوی نیست، مَطوی نیست، مُنطوی نیست باید دو لا باشد تا بشود پیچیده اگر چیزی قداستش یک لایه باشد قداست او طُوی نیست این قداست دو لایه را می گویند طوی مثل آن است که گفته شده باشد که «إنّک بالواد المقدّس مرّتین» پس این طوی قداست یک لایه را نمی رساند که تا بشود مفعول مطلق تأکیدی المقدّس طُویً یعنی المقدّس قدساً بلکه معنای جدیدی را به همراه دارد یعنی این مقدس دو لایه است مقدّس مکرّر است این یک مطلب، آیا قداستش دو لایه است یا بیش از یک لا ما وقتی می گوییم این معقول ثانی است یا در تعبیرات ثانی می گوییم این دست دوم است این یک ادبیات رایجی است نه مخصوص اهل کلام و فلسفه و منطق است نه مخصوص ما فارسی زبانهاست وقتی می گویند دست دوم یعنی اوّلی نیست حالا گاهی ممکن است دست سوم باشد، دست چهارم باشد، دست پنجم باشد این «ذی طوی » وقتی گفته می شود «بالمقدس طوی » یعنی یک لایه نیست یا دولایه است معنای «ذی طوی » یا معنای «طوی » این است که یک لایه نیست نه دولایه است

لـذا ممكن است سه لايه باشـد، چهارلايه باشد، پنج لايه باشد وقتى از وجود مبارک پيغمبر(صـلّى الله عليه و آله و سـلّم) سؤال بكنند چرا اينجا طوى است مى بينيد تثليثاً جواب مى دهد نه تثنيتاً فرمود: «لأنه» يعنى اين سرزمين ارواح تقديس شدند، ملائكه اصطفا شدند، موساى كليم مورد تكليم قرار گرفت.

ص: ۳۹۰

پرسش: استاد پس از اینجا می شود استفاده کرد یک دانه فعل در این مقطع محذوف است.. « إِنَّکَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوی» یعنی « طُوی» را صفت حضرت موسی بگیریم چون....

پاسخ: نه، نه اینکه «طهّرناك تطهیرا» این سرزمین اسم این مکان است که ما در چیز هم می گوییم «ذی طوی» همین است در سوره ی مبارکه ی «نازعات» هم که دارد « بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوی» همین است این وادی در این منطقه یک بار ارواح تطهیر شدند، یک بار فرشته ها اصطفا شدند، یک بار موسای کلیم مورد خطاب قرار گرفت، اگر «ذی طوی » به این معنا باشد که یک لایه نیست با این تثلیث سازگار است اما اگر به این معنا باشد که قداستش دولایه است به لحاظ قبل از تکلیم است یعنی ای موسای کلیم الآن که با شما گفتگو می شود یک لایه ی سومی روی این افزوده می شود تاکنون این قداست دولایه داشت ارواح در اینجا تطهیر شدند یک، ملائکه در اینجا اصطفا شدند دو، بار سوم است که شما مورد خطاب الهی قرار می گیرید سه، فتحصّل که این « طُوی» یعنی قداستش یک لایه نیست تا هماهنگ باشد با آن تثلیثی که از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نقل شده است و اگر گفتند «مرّتین» دو بار، به لحاظ قبل از تکلّم وجود مبارک موسای کلیم است پس جایی به نام «طوی » ما نخواهیم داشت در آن منطقه ای که مربوط به موسای کلیم است البته جایی که دالان ورودی مکّه است حرف دیگر است. از اینجا معلوم می شود که آنچه در سوره ی مبارکه ی «مریم» بحثش گذشت که وادی ایمن هم فی الجمله درست است برای اینکه برخیها گفتند این ایمن از یُمن و برکت است این هم درست است این ناظر به همین خواهد بود البته روال عادی در این مواردی که دارد « مِن شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ» این است که الأیمن صفت شاطی است شاطی یعنی جانب «مِن جانب الوادی الأیمن» این «الأیمن» صفت جانب است یعنی موسای کلیم از مصر به مدین تشریف بردند چند سال مدین تشریف داشتند مدین تقریباً شمال شرقی مصر است حالا که دارند از مدین به مصر برمی گردند دست راست و چپ به لحاظ این عابر است دست راست وجود مبارک موسای کلیم یعنی قسمت شمال شرقی نه قسمت جنوب، طرف شمال کوهی است در بالای کوه ایشان ناری را دید که فرمود: « مِن شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ» این از نظر ادبی و لغت که أیمن صفت شاطیء است أیمن صفت جانب است این راه حل دارد اما اگر ما گفتیم « بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوی» هم ما داریم آن منطقه دارای قداست چندلایه است وادی ایمن از اینجا در آمده یعنی وادی یُمن، وادی برکت این هم در نثر و نظم ما کم نیست در ادبیات ما وادی أیمن کم نیست آنجا که می گویند وادی أیمن یعنی نه جانب راست که از یمین باشد بلکه از یُمن و برکت است آن از « بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوی» به دست می آید.

ص: ۳۹۱

پرسش:...

پاسخ: ارواح انبیـا، اولیـا در برابر ملائکه است دیگر البته هر جـایی مظهری دارد خب می دانیـد کـلّ زمین لله است که « خَلْقِ السَّمـاواتِ وَالْأَرْضِ» امـا مکّه و کعبه حسـاب دیگری دارد « إِذْ بَوَّأْنَـا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ» دارد جایی که وقتی زراره از وجود مبارک حضرت سؤال می کند که من الآن تقریباً چهل سال است که مسائل حج را از شما می پرسم باز می بینم تمام نمی شود حضـرت فرمود توقّع داری خانه ای که دو هزار سال قبل از حضرت آدم اولیای الهی در مدار او طواف می کردند احکامش به ایـن زودی تمـام بشـود. خب، خصـیصه ای برای آن زمین هست مـا چه می دانیم اسـرار زمـان و زمین چیست این لیله قـدر چه خصـیصه ای دارد که مثلاً- جـای نزول قرآن است این زمـان یـا کوه حرا آن غار حرا چه خصـیصه ای دارد یا مسـجدالحرام چه خصـیصه ای دارد بالأخره این مکان را ذات اقـدس الهی برابر مشـیئت حکیمانه اش جا برای تقدیس و تطهیر بزرگان قرار داده است اینجـا بایـد حرف خـدا شـنیده بشود وگرنه در همـان زیر کوه هم ممکن بود چون خـدای سـبحان « مَعَكُمْ أَيْنَ مَـا كُنتُمْ». فرمود: « فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَـى * إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ» مسئله ی « يَوْمَ نَطْوِي السَّماءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ» یک، « وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» دو، آن کاری به مسـئله ی «ذی طوی » و «طوی » و امثال ذلک ندارد آن یک بحث خاصّـی دارد که ان شاءالله خواهـد آمد « فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوى» حالا وارد شدی کاملاً گوش بده حالا کفشـهایت را در بیاور در کمال ادب و تواضع گوش بده « وَأَنَا اخْتَرْتُكَ» من تو را انتخاب کردم چون «إنّ الله یختار ما یشاء» دیگر مشـیئتش هم حکیمانه اسـت « اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» پُسـتهای کلیدی را خدا می داند به چه کسی بدهد غیر کلیدی را به افرادی می دهد بعد کشف خلاف می شود تا حجّت بشود نظیر بلعم، نظیر سامری وماننـد آن، اما پُستهای کلیـدی را به احدی نمی دهد مگر اینکه بداند اینها مسـتقیم اند به هیچ وجه از راه مسـتقیم فاصله نمی گیرند « وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» آنچه را که وحی می آید آنها را گوش بـده مسـتمع خوبی باش آ نچه به تو وحی می شود یک جریان توحیـد است « إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ» که هویّت محض را با این یادآوری می کند معبود بودن، اله بودن منحصراً برای من است « لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا» در مواردی که فعل خدا مطرح است آنجا حالا یا اجلالاً- و تکریمـاً یا بر اساس علل و عوامل دیگر ضـمیر متکلّم مع الغیر آورده می شود اما در جریان توحیـد فقط ضـمیر متکلّم وحده است « لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي».

پرسش: حاج آقا بعضی از منحرفین اشکال می کنند که چرا یکی پیغمبر بشود یکی یک آدم عادی.

پاسخ: خب برای اینکه همان چون منحرفند اشکال می کنند.

« فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» آن توحید این هم نبوّت این هم درباره ی معاد « إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ» جریان قیامت قطعی الوقوع است تردید نیست در نمونه های قبلی هم داشتیم همان طوری که در منطق می گویند «الأربعه زوجٌ بالضروره» یعنی رابطه ی موضوع و محمول گسستنی نیست قطعی است در تعبیرات قرآن کریم گاهی به عنوان « لَا جَرَمَ» ذکر می شود که همان معنای ضرورت است، گاهی به صورت « لَّا رَيْبَ فِيهِ» ذکر می شود که همان معنای ضرورت است اگر گفته شد « إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لاَ رَيْبَ فِيهِ» یعنی بالضروره یعنی شک بردار نیست منتها حالا اصطلاح قرآنی « لَا رَيْبَ فِيهِ» است، اصطلاحات منطقی ضرورت است و امثال ذلک این لسان هم لسان ضرورت است « إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا» خیلی روشن و شفاف است جریان قیامت ولی نزدیک است که من این را مخفی کنم برخیها خواستند بگویند که این همزه ی باب افعال برای اِزاله است چون مستحضرید که یکی از معانی که برای باب افعال ذکر شده است در اثر اضافه کردن این همزه ازاله است که «أغدّ البعیر» یعنی غُدّه هایش را زائل کرده اینجا « أُخْفِيهَا» یعنی «اُزیل خفائها» ممکن است، نزدیک است که من این قیامت را شفاف و روشن کنم برای شما « أَكَادُ أُخْفِيهَا» من مخفی نمی کنم روشن است ولی برای اینکه مورد امتحان قرار بگیرید یک، یا عدّه ی زیاد هراسناک نباشند دو، نزدیک است که او را مخفی کنم خب قیامت چرا این چنین است برای اینکه نظام عالَم نظام عدل است افراد بعضی عادل اند بعضی ظالم ما اگر جلوی ظلم را در دنیا بگیریم این می شود اجبار خب وقتی کسی یک گناه کرده فوراً تنبیه بشود دیگر دست برمی دارد دیگر این می شود الجاء، برای اینکه مختار باشند « قَد تَّبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» و به دنبال او در صدر او « لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» را داشته باشیم پس یوم الجزا می افتد برای مرحله ی بعد در دنیا هر کس گناه کرد فوراً این را بسوزانند خب کسی گناه نمی کند در دنیا باید دست انسان باز باشد « مَن شَاءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاءَ فَلْيَكْفُرْ»، « إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَإِمَّا كَفُوراً»، « قَد تَّبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» هیچ اجباری در کار نیست تکویناً اجبار در کار نیست اما تشریعاً بعضی چیزها واجب است بعضی چیزها حرام است اگر بیراهه رفتید « خُذُوهُ فَغُلُّوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ» به دنبالش است مبادا کسی خیال کند « لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» یعنی هر طوری آزاد است انسان تکویناً آزاد است ولی تشریعاً اگر ـ معاذ الله ـ آزاد بود که دیگر بگیر و ببند جهنم معنا نداشت بگیرید، ببندید « خُذُوهُ فَغُلُّوهُ» اینها نیست معلوم می شود تکویناً آزادند برای اینکه کمال در اختیار و انتخاب آزادانه است ولی تشریعاً راه مشخص است هیچ عاقلی بین چاه و راه مختار نمی بیند خودش را اینجا فرمود: « أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى» هر کسی هر چه می کند جزا می بیند حالا یا پاداش است یا کیفر است جزا می بیند البته حدّاقل این است که هیچ کسی از جزای خود محروم نیست اما به مقدار عمل پاداش می دهند یا بیشتر این دو بیان در قرآن کریم است در جریان سیّئه و گناه فرمود ممکن نیست بیش از گناه کسی را ما کیفر بدهیم « جَزَاءً وِفَاقاً» این منحصراً در این آیه فقط برای تبهکاران آمده « جَزَاءً وِفَاقاً» هم تحدیدش یک جانبه است نه دوجانبه یعنی بیش از مقدار گناه کسی کیفر نمی بیند نه الاّ ولابد به اندازه ی گناه کیفر می بیند خب « ذٰلِكَ فَضْلُ اللّهِ» است، عفو است، تخفیف است تحدید گاهی یک جانبه است گاهی دوجانبه تحدید یک جانبه مثل اینکه گفتند مسافر در صورت هشت فرسخ نمازش شکسته است یعنی کمتر از هشت فرسخ نباشد هشت فرسخ و بیشتر نسبت به بیشتر از هشت فرسخ تحدیدی در کار نیست در جریان کُر همین طور است در آبی معتصِم و عاصم است پاک و پاک کننده است که به اندازه ی کُر باشد یعنی کمتر از کُر نباشد نه بیشتر از کُر نباشد

تحدیـدش یک جانبه است گاهی تحدیـد دوجانبه است نظیر مسـئله ی دِماء کمتر از ده روز حکمش این است بیشتر از ده روز حکم دیگر دارد این دوجـانبه تحدیـد شـده است در جریـان « جَزَاءً وِفَاقـاً» تحدیـدش بالقیاس الی ما فوق است یعنی یقیناً کیفر تبهکار بیشتر از کار او نیست نه یقیناً برابر کار او، او را کیفر می دهند خیلی از موارد است که مورد عفو الهی است « يَعْفُوا عَن كَثِيرٍ» که در قرآن دارد زمینه ی همین دعـای معروف را فراهم کرده که «یـا مَن یقبـل الکـثیر و یعفو عن الکـثیر» این «یعفو عن الکثیر» از آن آیه گرفته شده دیگر پس اینکه فرمود: « جَزَاءً وِفَاقاً» تحدید نسبت به مازاد است و همین یک آیه است درباره ی خصوص تبهکـاران و اهـل جهنّم ولی درباره ی بهشتیها خب « ذلِكَ فَضْلُ اللّهِ» است، « مَنْ جَاءَ بِالْحَسَـنَهِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا» هست، « مَن جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» هست و تا هفتصد برابر و امثال ذلک.

ص: ۳۹۳

پرسش:...کمتر باشد تجسّم اعمال اگر باشد

پاسخ: خب او باید تَجسیم بکند تجسّم اعمال معنایش این نیست که عمل خودبه خود بدون مبدأ فاعلی به صورت شعله در می آید.

پرسش: ذات عمل است دیگر.

پاسخ: بله، ذات عمل است ذات عمل موادّ قابلی است این که این مواد را به این صورت در می آورد فرشتگان الهی اند به دستور واهب الصوَر آن مصوِّر است او صورت بخش است این چنین نیست که چه خدا بخواهد چه خدا نخواهد _ معاذ الله _ چه ملائکه بخواهند چه ملائکه نخواهند این غیبت می شود ا.. و کلاب اهل النار اینکه نیست کسی باید این غیبت را به صورت خورشت اهل جهنّم در بیاورد او مصوّر است آن مصوّر گاهی می بخشد گاهی نمی بخشد بنابراین این چنین نیست که اگر کسی عمل صالح کرد خودبه خود بدون تأثیر أیّ مبدأ خارجی این بشود فواکه بهشت اینکه نیست یعنی عین همین را یک بنّا، معماری بالأخره مصالح ساختمانی آدم را خانه درست می کند دیگر این تجسّم عمل است و خود شخص هم می فهمد که این بنا با همین مواد ساخته شده.

پرسش:...از این طرف هم تهدید می کند یعنی.

پاسخ: بله خب، یک وقت است که نسبت به تبهکاران که به هیچ وجه قابل گذشت نیستند برابر آن بدترین کار کیفر می دهد چون برابر آن بدترین کار کیفر می دهد مادونش هم هستند کسی یک ارتداد دارد _ معاذ الله _ چهار جا سرقت هم کرده اگر او را برابر با سرقت کیفر بدهند عذاب او دیگر مخلّد نیست اما اگر او را برابر با ارتدادش مخلّد است دیگر وقتی مخلّد شد یقیناً عذابهای مادون در کنار است دیگر. خب، درباره ی بهشتیها فرمود ما « أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا» را پاداش می دهیم مثل کسی که ملاحظه می کنند و میوه ای را از طَبق دار می خرد این طبق دار میوه ها را مثلاً مشخص کرده یک چندتایش درست است بقیه ریز و متوسّط آن درشتها یک قیمت بهتری دارند کسی که اهل سَخاست کلّ این طبق را به قیمت آن چهارتا میوه ی درشت می خرد این می خواهد احسان کند اگر کسی چهارتا عمل برجسته داشته باشد بقیه اعمالش متوسّط باشد اگر مورد عنایت پروردگار قرار بگیرد خدای سبحان همه ی اعمال را برابر با آن « أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا» پاداش می دهد خب، فرمود ما این کار را کردیم « لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى» هیچ کسی محروم نماند از کارش حالا که این است « فَلَا يَصُدَّنَّكَ عَنْهَا مَن لَّا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى» صدّ عن سبیل الله هم صدّ نَفس خودش است می گویند کفار « يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللّهِ» صدّ با «صاد» یعنی «یَنصرفون بأنفسهم» یک، «و یَصرفون غیرهم» صارِف دیگران اند دو، فرمود هیچ کسی تو را از این راه منصرف نکند آل فرعون و امثال آنها که پیرو هوس اند تو را از قیامت و یاد قیامت منصرف نکنند « إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا» و اصل قیامت هم برای این است که هر کسی به پاداش و کیفر خودش برسد « لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى» پس مواظب باش « فَلَا يَصُدَّنَّكَ عَنْهَا مَن لَّا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى».

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۹ تا ۱۶ سوره مریم ۸۸/۱۱/۰۷

.Your browser does not support the audio tag

(وَهَلْ أَتَاکَ حَدِيثُ مُوسَى (۹) إِذْ رَأَى نَاراً فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّى آنَسْتُ نَاراً لَّعَلِّى آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدىً (۱۰) فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِىَ يَا مُوسَى (۱۱) إِنِّى أَنَا رَبُّکَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْکَ إِنَّکَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوى (۱۲) وَأَنَا اخْتَرْتُکَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى (۱۳) إِنَّنِى أَنَا اللَّهُ لاَ إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِى وَأَقِمِ الصَّلاَةَ لِذِكْرِى (۱۴) إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى (۱۵) فَلاَ يَصُدَّنَّکَ عَنْهَا مَن لاَّ يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى (۱۶)

نقل قصص انبیا(علیهم السلام) نکات فراوانی دارد هم برای پیغمبر اسلام(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم برای امّت، برای امّت معارف فراوانی را دارد برای خود پیغمبر تثبیت قلب است که خدا فرمود: « نَقُصُّ عَلَيْکَ» داستانِ انبیای قبلی را « نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَکَ» تا تو از سیره و جریان آنها باخبر بشوی و ثابت قدم و پایدار بمانی که انبیا با تلاش و کوشش پیام الهی را به مردم رساندند تو هم باید با استقامت و کوشش پیام ما را به مردم برسانی این « نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَکَ» فایده ی نقل داستانِ انبیاست برای خود پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فواید فراوانی هم که برای امّت دارد.

مطلب دیگر آن است که در طلیعه ی نقل داستان یک پیامبر می فرماید: « هَلْ أَتَاکَ» با استفهام اما بار دیگر که بخواهد همین مطلب را ذکر بفرماید می فرماید: « وَاذْكُرْ فِى الْكِتَابِ مُوسَى»، یا « وَاذْكُرْ فِى الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ» همین جریان وجود مبارک موسای کلیم بیش از صد بار نام مبارک موسی در قرآن کریم ذکر شده است اما در آغاز همه ی آنها سخن از « هَلْ أَتَاکَ» نیست گاهی « نادی» است، گاهی « إِذْ نَادَيْنَا» است، گاهی « وَاذْكُرْ فِى الْكِتَابِ مُوسَى» است و مانند آن، این تعبیر سوره ی مبارکه ی «طه» شاید نشان بدهد که آغاز نقل داستان وجود مبارک موسای کلیم از همین جا شروع می شود.

ص: ۳۹۵

پرسش: ذاریات از

پاسخ: بله، آن هم چون در سوَر مکّی است شبیه همین است در ذاریات یا نازعات؟

پرسش: نازعات.

پاسخ: نازعات بله، نازعات که آن روز از کلمه ی « طُوى» کمک گرفته شد آن هم همین طور است در آغاز سوره ی مبارکه ی «نازعات» آ نجا هم سخن از طور موسی است که فرمود: « هَلْ أَتَاکَ حَدِيثُ مُوسَى» این آغاز کار است دیگر بعد از اینکه این قصّه مقداری سامان پذیرفت می فرماید: « وَاذْكُرْ فِى الْكِتَابِ مُوسَى» چون آن سوره ی مبارکه ی «نازعات» هم در مکه نازل شده است.

خب، فرمود: « هَلْ أَتَاکَ حَدِیثُ مُوسَی» داستانش از اینجا شروع می شود « إِذْ رَأی نَاراً» این نار را کجا دید در سوره مبارکه ی قصص بخشی از این مکانِ نار را مشخص کرد که در کدام قسمت بود و در چه دید این دو ابهام را یا دو اجمال را در سوره ی مبارکه ی «قصص» مشخص کرد آیه ی ۲۹ سوره ی مبارکه ی «قصص» این است « فَلَمَّا قَضَی مُوسَی الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِن جَانِبِ الطُّورِ نَاراً قَالَ لِأَهْلِهِ امْکُثُوا إِنِّی آنَسْتُ نَاراً لَعَلِّی آتِیکُم مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَهٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّکُمْ تَصْطَلُونَ» بعد فرمود: « فَلَمَّا أَتَاهَا» به طرف نار آمد « نُودِیَ مِن شَاطِئِ الْوَادِ الْأَیْمَنِ» که این أیمن صفت شاطی است شاطی یعنی جانب از جانب راستی وادی « فِی الْبُقْعَهِ الْمُبَارَکَهِ مِنَ الشَّجَرَهِ أَن یَا مُوسَی» دو ابهامی که در سوره ی مبارکه ی «طه» هست اینجا برطرف شد یکی اینکه این نار را کجا دید درست است که در آن منطقه ی وسیع دید اما فرمود نه در جانب راست وادی در بُقعه مبارکه ی این را دید خب این صدا را از کجا شنید یا این نار را از کجا دید این ندا را از کجا شنید « مِنَ الشَّجَرَهِ» در سوره ی «طه» سخن از این نیست که این ندا از کجا به گوشش آمد ولی در سوره ی «قصص» هست که این ندا از جانب راست وادی بود یک، از درخت بود دو، این دو خصیصه در سوره ی مبارکه ی «قصص» هست و در «طه» نیست.

ص: ۳۹۶

پرسش: حاج آقا از اینجا استفاده که غیر از خدا و موسی امر سومی هم هست.

پاسخ: امر سوم که فراوان بود ولی توجه موسای کلیم به غیر خدا نبود زمان و زمین بود شجر بود خیلی چیزها بود اما در مقام قُرب کسی به غیر خدا توجه ندارد.

پرسش: حاج آقا.. خصوصیتی دارد یا خصوصیتی صدای عمار را از درخت شنیدن خصوصیتی داشت.

پاسخ: بالأخره آن بُقعه یک بُقعه ی پربرکتی بود آن درخت خصیصه ای داشت آن خصیصه چه بود روشن نیست ولی فعلاً بحث در این است که این دو ابهامی که در سوره ی مبارکه ی «طه» است در سوره ی «قصص» برطرف شد یک وقت است کسی می گوید که هیچ خصیصه ای برای آن درخت نیست اگر ما گوش شنوایی نظیر موسای کلیم(سلام الله علیه) داشته باشیم این زمزمه در هر درختی هست

موسی نیست که تا صوت أنا الحق شنود ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست

درخت که نمی گوید «أنا الحق» خدای سبحان که درخت آفرین است می گوید «أنا الحق» یک وقت آن است یک وقت نه، بحث با ظواهر قرآن است که ما حالا خصیصه ی اینکه چرا مثلاً در آن قسمت مکان بود، چرا در آن زمان بود، چرا از شجر بود این خصایص بحث نیست بحث در این است که در سوره ی مبارکه ی «طه» این دو خصیصه بازگو نشد و در سوره ی مبارکه ی «قصص» بازگو شد حالا شاید در ثنایای بحث ان شاءالله به این خصایص یا لطایف اشاره بشود.

« فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِیَ مِن شَاطِئِ الْوَادِ الْأَیْمَنِ فِی الْبُقْعَهِ الْمُبَارَکَهِ مِنَ الشَّجَرَهِ» این « مِنَ الشَّجَرَهِ» مفعول واسطه است برای « نُودِیَ» از درخت شنید چون فعل مجهول است به تعبیر سیدناالاستاد نشانه ی آن است که دفعتاً شنید یک منادی باشد و یک مُنادا باشد و اسم آن منادی را ببرند نبود دفعتاً چنین حادثه ای برای موسای کلیم پدید آمد که شنید « نُودِیَ مِن شَاطِئِ الْوَادِ» از جانب وادی أیمن یعنی أیمنِ وادی که این وادی در بقعه ی مبارکه ی است که همان « بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ» می شود «نودی مِنَ الشَّجَرَهِ أَن یَا مُوسَی» خب آن خطاب چیست این توحید است که « إِنِّی أَنَا اللَّهُ» توحید است بعد سؤال و جواب است که اینکه در دست توست چیست، گفت عصاست، گفت القا کن ببین باز عصاست یا نه، که بحثش خواهد آمد، پس این دو خصیصه در سوره ی مبارکه ی «طه» هست.

مطلب دیگر اینکه این «اهل» منظور همسر است که اجلالاً و تکریماً به او فرمود: « امْكُثُوْا» یا همان طوری که در مطوّل ملاحظه فرمودید تکریم در ضمیر متکلّم وحده و متکلّم مع الغیر است در مخاطب نیست لذا ما در زیارت ائمه(علیهم السلام) نمی گوییم «السلامُ علیکم یا امیرالمؤمنین، السلام علیکم یا أبا عبدالله» این به تعبیر آنچه تفتازانی در مطوّل دارد جزء اصطلاحات مولّدین است مثل اینکه ما در فارسی به یک نفر بگوییم شما احتراماً، ولی در عربی رسیم نیست که برای تکریم به یک مخاطب ضمیر جمع بیاورند ولی برای تفخیم متکلّم «نحن» و «إنّا» هست آیا برای تفخیم و تکریم گفته شد « امْكُثُوْا» که فخررازی از بعضی نقل می کند یا نه، اینجا وجود مبارک موسای کلیم همسر داشت، فرزند داشت، خادم داشت به این مجموعه فرمود: « امْكُثُوْا» تقلیباً بالذکور علی الإناث خب، « فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوْا إِنِّی آنَسْتُ نَاراً» چون هنوز به مقام نبوّت نرسید جزم ندارد که چه خبر است با «لعلّ» و «لیت» سخن می گوید « لَّعَلِّی آتِیكُم» در آن بیابانها بالأخره دامدار هستند، رمه سرا هست آنها آتش روشن می کنند به طور عادی حضرت فکر می کرد که دامدارها و رمه دارها آتشی روشن کردند فرمود من بروم از آنها راهنمایی بگیرم چون هنوز به نبوّت نرسید « لَّعَلِّی آتِیكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدىً» چون آتش را معمولاً در جای پَست و گودی مشتعل می کنند بعد اطراف بالا مثل صندلی روی آن می نشینند تا از حرارتش استفاده بکنند اینها که بالاتر از نارند اگر از اینها کمکی خواسته بشود می گویند این « أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدىً» که با « عَلَى» تعبیر شده از این به بعد سخن از آمدن است نه سخن از رفتن خدای سبحان یک وقت به برادرش هارون(سلام الله علیهما) می فرماید: « اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ» تعبیر «ذهاب» است بروید، یک وقت سخن از آمدن است برای اینکه وقتی حضرت کنار نار بیاید که این نارٌ ظاهراً و نورٌ باطناً آنجا قُرب الهی است اینجا جای «أتا» است نه جای «ذهب» خدا دارد می گوید آمد یعنی به ما نزدیک شد نزد ما آمد ما شدیم متکلّم او شده مخاطب این قُربِ زمینی با آن قرب زمینه ای همراه شده اینجا جای «ذهب» نیست برای اینکه ما اینجا ایستادیم اهلش اینجا ایستادند اگر اهلش بخواهد سخن بگوید می گوید موسی رفت اما آن کسی که ناربان است و نوربان است آنجا باید سخن بگوید وقتی او دارد سخن می گوید، می گوید موسی آمد لذا جا برای «أتا» است فرمود: « فَلَمَّا أَتَاهَا» نزدیک نار آمد « نُودِیَ» این ندا از چه کسی بود، چه بود این را در سوره ی مبارکه ی «قصص» مشخص کرد دفعتاً به او صدا زدند « یَا مُوسَى» اسمش هم گفتند. از این به بعد ده بار ذات اقدس الهی از خود سخن به میان آورد که قسمت مهمّ این تکرار ده گانه با ضمیر هست بعضی با ضمیر متّصل، با ضمیر منفصل گاهی هم به اسم ظاهر هست تا توحید را تثبیت کند فرمود: « فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِیَ یَا مُوسَى * إِنِّی أَنَا» دو بار، « إِنِّی أَنَا رَبُّكَ» نه ربّ العالمین یا الله تو حواست پیش من باشد تو مربوب من هستی ببین من چه می گویم، اگر می فرمود «إنّی أنا الله» کافی نبود، «إنّی أنا ربّ العالمین» کافی نبود تو مربوب من هستی باید ببینی من چه می گویم.

پرسش:...

پاسخ: بله، آن در وحی است این در این همین یک جمله که سیدناالاستاد در المیزان دارد ملاحظه کنید خب اینجاها المیزان روشن می شود ایشان می فرمایند دو مقطع است این یک صفحه مطلب است منتها ایشان با کمتر از یک سطر بیان کردند یک جا خدا به موسای کلیم می گوید گوش کن یعنی همه را بگذارد کنار تخلیه اغیار است حواست جمع باشد همه را بگذار کنار ببین من چه می گویم مقطع دوم این است که من اینها را دارم می گویم «إنّی أنا الله» هستم، کذا و کذا عصایت چیست، عصا اژدها می شود اینها را بعد به تو می گویم پس این کمتر از یک سطر است فرمود اوّلی برای تخلیه اغیار است یعنی موسی گوش در گوش باش ببین من چه می گویم، دوم حرفهای من این است «إنّی أنا الله رب العالمین»، « إِنَّنِی أَنَا اللَّهُ لاَ إِلهَ إِلَّا أَنَا»، « أَقِمِ الصَّلاَهَ لِذِکْرِی» اینها را دارم می گویم اما در فصل اول فقط گوش اندر گوش باش « إِنِّی أَنَا رَبُّکَ» تمام شد رفت.

پرسش:...

پاسخ: حقیقت تازه دارد مشخص می شود او که قبلاً پیامبر نبود که.

« فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِیَ یَا مُوسَی * إِنِّی أَنَا رَبُّکَ» کاملاً گوش باش ببین من چه می گویم حالا که این چنین است « فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إِنَّکَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوی» سرتاسر گوش باش. این «طوی» همان طوری که در بحث دیروز از دعای «ندبه» نقل شد که «أبرضوی أو غیرها أم ذی طوی » گاهی به مناسبت یک وصف یا فعلی سرزمینی به اضافه ی «ذی» با آن فعل یا وصف شهرت پیدا می کند مثلاً ذی الحلیفه که یکی از مواقیت چندگانه معروف است که از او به مسجدالشجره یاد می شود خب حَلفی بود، سوگندی بود این زمین شده ذوالحلیفه و میقات مردمی است که از مدینه به طرف مکه می روند که الآن مسجدالشجره است اگر طوی به معنای قداست چندلایه است آن سرزمین شده ذی طوی عَلَم بالغلبه شده اگر بخشی از مناطق مکه را هم گفتند ذی طوی آن هم به مناسبتهایی خواهد بود. غرض آن است که اینها تقریباً عَلَم بالغلبه است نظیر المسجدالحرام نه مسجدالحرام که اوّلی بی الف و لام دومی با الف و لام المسجدالحرام یا مسجدحرام یا حجرالأسود نه یا الحجرالأسود یا حجرأسود دیگر حجرالأسود یکی بی الف و لام یکی با الف و لام که هماهنگ در نمی آید ذوالحلیفه از این قبیل است، ذی طوی از این قبیل است اگر در دعای «ندبه» آمده از همین قبیل است « فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إِنَّکَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوی» سرتاسر گوش بده ببین من چه می گویم « وَأَنَا اخْتَرْتُکَ فَاسْتَمِعْ لِمَا یُوحَی» خب.

پرسش:...

پاسخ: حالا شاید طور دیگر باشد که دیگران ندیدند.

پس « إِنِّی» یک، « أَنَا» دو، و « أَنَا» بعدی سه، و « وَأَنَا اخْتَرْتُکَ» ضمیر « أَنَا» که در او هست چهار، این چهار بار « فَاسْتَمِعْ لِمَا یُوحَی» ببین من چه می گویم از این به بعد الوهیّت مطرح است، دعوت به عبادت مطرح است، اقامه ی صلات مطرح است، توجّه به ذکر الله مطرح است، توجّه به قیامت مطرح است، پرهیز از نسیان از قیامت مطرح است و مانند آن « فَاسْتَمِعْ لِمَا یُوحَی» پس اول فرمود: « إِنِّی أَنَا رَبُّکَ» گوش بده ببین من چه می گویم موسای کلیم گوشِ محض شد از این به بعد همین فرمایشات الهی است می شود وحی خب، « إِنَّنِی أَنَا اللَّهُ» دیگر سخن از « أَنَا رَبُّکَ» گذشت با تأکید حالا جمله ی اسمیه با تأکید « إِنَّنِی» می شود پنج، « أَنَا» می شود شش، « اللَّهُ» اسم ظاهر می شود هفت، « إِلَّا أَنَا» می شود هشت، « فَاعْبُدْنِی» ضمیر متکلّم می شود نُه، « وَأَقِمِ الصَّلاَةَ لِذِکْرِی» می شود ده، این ده بار که بعضی با اسم ظاهر است نظیر اللّهی که آمده آن هشت، نُه بار دیگر با ضمیر با متکلّم وحده است یا ضمیر متّصل یا ضمیر منفصل برای آن است که وجود موسای کلیم غرق در توحید الهی بشود جز او نبیند و همین طور هم بود و اگر در جریان حضرت مریم احیاناً شبهه ای پیدا شد « فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَراً سَوِیّاً» وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) تشخیص نداد برای اینکه نه مریم(سلام الله علیها) به مقام نبوّت و رسالت رسید یک، نه آن پیک الهی پیکِ رسالت و نبوّت بود دو، این گفته « إِنِّی» من رسولم « لِأَهَبَ لَکِ غُلاَماً زَکِیّاً» در آن گونه از موارد وجود مبارک مریم اگر بگویم « إِنِّی أَعُوذُ بِالرَّحْمنِ مِنکَ إِن کُنتَ تَقِیّاً» خیلی مُستبعَد نیست ولی هیچ پیغمبری شک نمی کند یک سخن مبسوطی را جناب فخررازی از معتزله نقل می کند که نزد ماها مردود است و آن این است که انبیا برای تشخیص نبوّت خودشان از خدا معجزه نمی خواهند انبیا نبوّت را با علم شهودی می یابند دیگران با معجزه نبوّتِ پیامبران را تثبیت می کنند البته توده ی مردم یا خواص، ولی اوحدیّ از امّت آنها هم معجزه نمی خواهند هرگز وجود مبارک حضرت امیر از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) معجزه نخواست که به چه دلیل تو پیغمبری در همان خطبه ی «قاصعه» که از خُطَب بلند نهج البلاغه است آنجا وجود مبارک پیغمبر به حضرت امیر فرمود: «یا علی! إِنَّکَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَی مَا أَرَی إِلَّا أَنَّکَ لَسْتَ بِنَبِیٍّ وَ لکِنَّکَ لَوَزِیرٌ» و مانند آن، وقتی حضرت امیر عرض کرد یا رسول الله این صدا چیست که من می شنوم؟ فرمود این آه شیطان است شیطان دیگر آه کشیده که در این سرزمین کسی به او اعتنایی ندارد او دیگر معبود نیست چون بساط شرک برچیده شد این رَنّه شیطان است بعد فرمود یا علی! هر چه من می شنوم تو می شنوی، هر چه من می بینم تو می بینی منتها تو پیامبر نیستی این را خود حضرت امیر در خطبه ی «قاصعه» در نهج البلاغه دارد دیگر وجود مبارک حضرت امیر از پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) معجزه نمی خواهد که به چه دلیل شما پیغمبرید دیگران که دست از دور بر این معارف دارند بله معجزه می طلبند پس خود انبیا چون « عَلَی بَیِّنَةٍ مِن رَبِّهِ»اند معجزه نمی خواهند اوحدی از امّتهای آنها هم که مقام آنها را مشاهده می کنند نیازی به معجزه ندارند ولی توده ی مردم محتاج به معجزه اند پس این سخنی که فخررازی از معتزله نقل می کند که پیغمبران به وسیله ی معجزه نبوّت خودشان را ثابت می کنند ناصواب است. خب، فرمود: « إِنَّنِی أَنَا اللَّهُ لاَ إِلهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِی وَأَقِمِ الصَّلاَةَ لِذِکْرِی» طوری هم باشد که « رِجَالٌ لاَّ تُلْهِیهِمْ تِجَارَةٌ وَلاَ بَیْعٌ عَن ذِکْرِ اللَّهِ» در این مراحل باشید که چیزی شما را از یاد خدا باز ندارد به دلیل اینکه « فَلاَ یَصُدَّنَّکَ عَنْهَا مَن لاَّ یُؤْمِنُ بِهَا» می تواند ناظر به همین قسمت باشد. بعد فرمود چون خود موسای کلیم به مقام قطعی نرسیده بود در حدّ لعلّ وعده داد فرمود: « إِنَّ السَّاعَةَ آتِیَةٌ أَکَادُ أُخْفِیهَا» قیامت خواهد آمد و نزدیک است آن را مخفی

کننـد و شایـد برای خیلیها مثلاً بگوینـد برای عـده ای نگوینـد و مانند آن، کلمه ی اختیار که انتخاب شده است در قرآن کریم گاهی به معنای اصطفاست و گاهی هم معنای همان انتخاب است خِف که شبیه اصطفا در می آید.

ص: ۴۰۰

پرسش:...

پاسخ: نه، آنجا فعل مضارع «یَکید کیدا، أکید کیدا» این طوری است «أکاد» نیست این «أکاد» برای «یکاد» است.

پرسش:...دلیل است بر این « أَکَادُ».. یعنی نزدیک است که مخفی کند اینجا معنا نمی دهد..

پاسخ: احتمال آن هست که نه «کاد» به معنی «قَرُبَ» برای اینکه، اینکه نزدیک است و من نزدیک است مخفی کنم وگرنه آن امر بیّن و روشنی است و چرا من مخفی کنم برای اینکه نه، احتمال دیگری که دیروز مطرح بود این بود که همزه ی باب افعال برای ازاله است نظیر «أغدّ البعیر» یعنی «أزال غدّته» اینجا « أَکَادُ أُخْفِیهَا» یعنی «أکاد أُزیل خفائها» نزدیک است که من خفایش را بردارم برای شما روشن کند که چه موقع قیامت قیام می کند آن احتمال هم مطرح بود.

پرسش:...

پاسخ: چرا؟

پرسش: این احتمال مردود است که ...

پاسخ: نزدیک است، نزدیک است که علنی کنم چون انسان «مَن مات فقد قامت قیامته» خیلی دور نیست همین الآن هم ممکن است بردارد دیگر همین که انسان رخت بربست «مَن مات فقد قامت قیامته» حالا ـ قیامت صغرا را می بیند طلیعه ی قیامت کبراست این همیشه « أَکَادُ أُخْفِیهَا» هست یعنی «أُزیل خفائها» هم اکنون اگر کسی مُرد قیامت برایش روشن می شود خب.

پرسش:...

پاسخ: خب حالا آنها به خواست هم در این بحثها خواهد آمد هم در سوره ی مبارکه ی «قصص» می آید این « وَأَنَا اخْتَرْتُکَ» این « أَنَا اخْتَرْتُکَ» یعنی «اصطفیتک» و مانند آن، در سوره ی مبارکه ی «قصص» مشابه این تعبیر آمده که آنها حقّ اختیار ندارند خدا حقّ انتخاب دارد آیه ی ۶۸ سوره ی مبارکه ی «قصص» این است که « وَرَبُّکَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَیَخْتَارُ مَا کَانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ» اختیار یعنی انتخابِ خیرالطرفین وقتی اختیار کردند یعنی شیئی مردّد بین دو طرف آن طرف که خیر است آدم انتخاب می کند «اختارَ» یعنی اِنتخب خیر الطرفین را آن که خیر است ما انتخاب می کنیم خدا می داند که چه کسی خیر است بر اساس « اللّهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» دیگری حقّ انتخاب ندارد « وَرَبُّکَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَیَخْتَارُ مَا کَانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا یُشْرِکُونَ» اینجا هم که فرمود: « وَأَنَا اخْتَرْتُکَ» یعنی این خصیصه در تو یافت شد تو را ما انتخاب کردیم « فَاسْتَمِعْ لِمَا یُوحَى» خب.

مطلب بعـدی آن است که در جریان «الله أکبر» قبلاً گفته شـد که در دوتا روایتی که مرحوم صاحب وسائل نقل کرد خدا أکبر مِن أن یوصف است چون در آن روایت دارد که وقتی خـدا هست چیزی غیر از خـدا نیست دیگر نمی شود گفت خـدا بزرگ تر از مثلاً عالَم هست بنا بر اینکه فیض خـدا دائم باشد او «دائم الفیض علی البریّه» است، «دائم الفضل علی البریّه» است، «وَ کلُّ مَنّه قـدیم» است اگر فیض الهی دائمی بود بالأـخره دوام او بـالعرض است نه بالـذّات مثـل ابـدیّت فیض بهشتیهـا، بهشتیها فیض ابـدیِ خدا هسـتند دیگر قطع که نمی شود درباره ی جهنم اگر احیاناً اختلافی باشد درباره ی بهشت و ابدیّت بهشت و اسـتقرار مؤمنـان در بهشت آن دیگر «ممّـا لا ریب فیه» است پس یک موجود ابـدی است منتها ابـدیّتش بالعرض است نه بالـذّات همان طوری که ابـدیّت بهشت و اهل بهشت بالعرض است نه بالذّات، ازلیّت فیض خدا که «کلّ منّه قدیم»، «دائم الفیض علی البریّه»، «دائم الفضـل علی البریّه» ازلیّتش می شود بالعرض این یک مطلب، اگر بالعرض است هر موجود بالعرضـی در مرتبه ی موجود بالذّات نیست این دو مطلب، اگر در مرتبه ی موجود بالذّات نیست پس آن موجود بالذّات در آن مرحله «أکبر مِن أن یوصف» است چون چیزی در آنجا نیست خب، این مربوط به مطلب گذشته فرمود: « إِنَّ السَّاعَهَ آتِیَهٌ» قیامت آینده است یعنی می آید به طور یقین « أَکَادُ أُخْفِیهَا» من مخفی می کنم برای اینکه اگر قیامت علنی باشـد خب مردم از ترس تابع دین می شوند گناه نمی کننـد قیـامت برای آن است که « لِتُجْزَی کُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْـعَی» یک وقت است انسان برهان قیامت را بر اساس مسـئله حکمت و عـدالت تنظیم می کنـد اینهـا برهـان اوایـل است و بین راه است و امثـال ذلک که خـدای سـبحان چون عادل است و در جهان ظلمی اتفاق می افتـد و ظالمها در دنیا کیفر نمی بیننـد پس عالَمی بایـد باشد، اما آن راه حقیقی اش این است که این شخصـی که گناه می کنـد در درون خود این « نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَهُ * الَّتِی تَطَّلِعُ عَلَی الْأَفْئِدَهِ» را به همراه دارد این ناری است که افروخته این هر جا باشد با او هست دیگر. تعبیر اینکه ما از ظالم انتقام بگیریم « إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِینَ مُنتَقِمُونَ» و مانند آن این تعبیر قضایی است نه تعبیر کلامـی، تعبیر فقهی و حقوقی است نه تعبیر کلامـی برای اینکه خـدا عـادل هست بایـد که از ظـالم انتقـام بگیرد و حقّ مظلوم گرفته بشود، امـا راه کلامـی اش این است که « إِنَّ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوَالَ الْیَتَامَی ظُلْمـاً إِنَّمَـا یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نَـاراً» در بحثهای قبل مخصوصاً در اوایل سوره ی مبارکه ی «نساء» آنجا مشـخص شد که انتقام ذات اقدس الهی از قِسم چهارم از اقسام انتقـام است نه اقسـام سه گانه ی قبلی قِسم اول که ساده ترین انتقام است انتقامی است که مظلوم از ظالم می گیرد برای تَشـفّی قلب خـودش، قِسم دوم انتقـامی است که قاضـی محکمه از تبهکـار می گیرد برای برقراری امنیت و آرامش در جـامعه، قاضـی آسیبی ندید ولی تأمین رفاه مردم وظیفه ی قاضـی است، قِسم سوم انتقامی است که طبیب از بیمار ناپرهیز می گیرد اگر طبیب حاذقی به بیمار گفت این غـذا برای تو خوب نیست، اگر این شـخص این غذا را خورد بعد از دو ماه یا سه ماه ممکن است دل درد بگیرد آن دل دردی که بعد از سه ماه گرفت انتقام طبیبانه ی این پزشک حاذق است، قِسم چهارم انتقامی است که ولیّ از کودک بازیگوش می گیرد اگر یک مار ابلق رنگ نرم تنی از کنار این کودک بگـذرد مادرش بگوید دست به این مار نزن یا کنـار بخاری نرو با آتش بازی نکن اگر این رفت دسـتش مسـموم شـد یا سوخت انتقامش از این قبیل نیست که بعـد از سه ماه انتقـام بگیرد انتقـامش هـم اکنـون است این چنین نیست که این کـودک بعـد از سه مـاه دسـتش بسـوزد که دست به آتش زد سوخت، ذات اقدس الهی که به ما می فرماید به طرف گناه نروید « إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِینَ مُنتَقِمُونَ» انتقام الهی از سـنخ چهارم است فرمود بـا آتش بـازی نکنیـد شـفاف ترین قسـمت همان اوایل سوره ی مبارکه ی «نساء» است که « الَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوَالَ الْیَتَامَی ظُلْماً إِنَّمَا یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نَاراً» آن جهنّم بعدی با «سـین» سوف و « سَیَصْـلَوْنَ سَـعِیراً» پشت سـرش است ولی الآن یک آتش مختصری خورده و اینکه گفته شد اینها « أَئِمَّهً یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ»، « یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ» واقعاً نه اینکه چیزی مضافی محذوف باشد «یـدعون إلی المعاصـی الّتی یوجب ارتکابها دخول النار» اینها نیست « یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ» دیگر، خب چرا این همه جمله ها را ما

بگوییم محذوف است باطن گناه آتش است و بعضی از بزرگان که اهل معرفت اند می گفتند که وقتی عدّه ای دارند حرف می زنند ما می بینیم از دهنشان آتش در می آید خب اینها یک چیز مجازی که نیست حقیقتی است که آتش دارد در می آید منتها او چون سرگرم چیز دیگر است احساس نمی کند که دارد می سوزد بنابراین « إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا» این « لِتُجْزَى» برهان کلامی مصطلح نیست چون خدا عادل است این در حدّ یک قاضی است باید انتقام بگیرد یا چون خدا حکیم است باید انتقام بگیرد این تبیین مسئله ی قیامت است با صبغه ی قضایی و حقوقی نه با صبغه ی کلامی و فلسفی، صبغه ی کلامی اش هم هست، صبغه ی فلسفی اش هم هست، حقوقی اش هم در قرآن کریم هست برای اینکه برای همه ی انواع قرآن کریم آیات نازل کرده فرمود: « لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى * فَلاَ يَصُدَّنَّكَ» حالا که چون این چنین است پس متفرّع بر او « فَلاَ يَصُدَّنَّكَ عَنْهَا مَن لاَّ يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى» این بیان نورانی پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) که از آنجا به بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیهما) رسید که «إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ اثْنَانِ: اتِّبَاعُ الْهَوَى وَ طولُ الْأَمَلِ فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِ وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الآخِرَةَ» از همین جاست آنکه در نهج البلاغه است متّخذ از بیان نورانی پیغمبر است که در موسوعه کلمات حضرت آمده که هوامداری انسان را از یاد قیامت باز می دارد حالا بسیاری از مطالب بین این نکته و نکته ای که مربوط به رؤیت نار است در سوره ی مبارکه ی «قصص» آمده که اینجا هیچ مطرح نشد در سوره ی «قصص» آیه ی ۲۹ به بعد این است « فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِن شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ» حالا وجود مبارک موسای کلیم در بعضی از نقلها حالا یا آیات یا روایات این است که وقتی آمده این درخت را، آن نار را در این درخت می بیند بعد می بیند این درخت هیچ علامتی از دود و خصوصیت ناری ندارد سر تا پا نور است و این صدا را از هر طرف می شنود از بالا از پایین از یمین از یسار پس معلوم می شود « مِن شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ» یعنی از جانب راستِ وادی صدا را از آنجا نشنیند باید برود آنجا تا صدا را از همه جا بشنود مثل اینکه وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در غار حرا باید باشد صدا را از همه جا بشنود یا کنار کعبه باشد صدا را از همه جا بشنود نه اینکه صدا را از کعبه شنید تا هر سلیم الحسّی آنجا بود ببیند یا هر سلیم الحسّی بود بشنود او اگر بخواهد بشنود باید مثلاً در لیله ی قدر باشد، در کوه حرا باشد، در کنار کعبه باشد خصیصه ای برای آن سرزمین هست تا او بی جهت بشود و بی جهت را ببیند در بحثهای قبلی هم مشابه این را داشتیم که تعلیم و تربیتهای اسلامی برای همین است که انسان از این جهت در بیاید تا حرف آن بی جهت را بشنود چرا فرشتگان «تضعوا أجنحتها تحت اقدام طلّاب العلوم» چرا این فرشته هایی که برابر سوره ی مبارکه ی «فاطر» « أُوْلِي أَجْنِحَةٍ مَّثْنَى وَثُلاَثَ وَرُبَاعَ» این پَرها را پهن می کنند زیر پای طلّاب علوم، برای سه نکته بود دیگر یکی اینکه به طالبان علوم الهی بفهمانند که شما هم باید پَر در بیاورید « أُوْلِي أَجْنِحَةٍ» بشوید، دوم این است که به اینها بفهمانند حالا که پَر در آوردی باید پرواز کنی، سوم این است که حالا که می خواهی پرواز کنی نظیر این مرغهایی که به طمع تالابها از جایی به جایی می روند از جهتی به جهتی حرکت می کنند حرکت نکنید از جهت به بی جهت حرکت کنید، از جهت بیرون بیایید نه اینکه از قطب بیایید به شمال یا از شمال بیایید به قطب به طمع آن تالاب آن می شود مرغ عادی این ملائکه که می آیند پَر پهن می کنند برای اینکه به ما یاد بدهند پَر در بیاوریم یک، پرواز بکنیم دو، از جهت پرواز کنیم نه در جهت آن آخوندی که به دنبال مرید و امثال مرید است این با مرغ تالاب فرق نمی کند این پَر در آورده، علم پیدا کرده ولی در جهت حرکت می کند نه از جهت، این همه ملائکه زحمت کشیدند برای اینکه ما هم مثل اینها از جایی به جایی برویم یا از جایی به بی جایی برویم! خب خیلیها بودند آن سرزمین، فقط وجود مبارک موسای کلیم دارد این آتش را می بیند وجود مبارک موسای کلیم دارد این حرفها را می شنود کم نبود این حرفها مسئله ی قیامت بود، مسئله ی نبوّت بود، مسئله ی وحی بود، مسئله ی عصا بود، القا بکند عصا را، عصا را القا کرد مار

دَمان شد خب این هیچ خبری از دیگران نبود خدا فرمود چیست در دستت؟ عرض کرد عصا، فرمود نگو عصا بگو هر چه تو گفتی، اگر عصا باشد که وقتی انداختی باید عصا باشد که « وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى * قَالَ هِيَ عَصَايَ» فرمود چرا می گویی « عَصَايَ» بگو هر چه تو خواستی من بخواهم عصا باشد عصا می شود، بخواهم مار باشد می شود مار این مجموعه را وجود مبارک موسای کلیم دید هنیئاً له و طوبی له والحسن المآب.

ص: ۴۰۲

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۳ تا ۱۸ سوره مریم ۸۸/۱۱/۱۰

.Your browser does not support the audio tag

« وَأَنَا اخْتَرْتُکَ فَاسْتَمِعْ لِمَا یُوحَی (۱۳) إِنَّنِی أَنَا اللَّهُ لاَ إِلهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِی وَأَقِمِ الصَّلاَةَ لِذِکْرِی (۱۴) إِنَّ السَّاعَةَ آتِیَةٌ أَکَادُ أُخْفِیهَا لِتُجْزَی کُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَی (۱۵) فَلاَ یَصُدَّنَّکَ عَنْهَا مَن لاَّ یُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَی (۱۶) وَمَا تِلْکَ بِیَمِینِکَ یَا مُوسَی (۱۷) قَالَ هِیَ عَصَایَ أَتَوَکَّؤُا عَلَیْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَی غَنَمِی وَلِیَ فِیهَا مَآرِبُ أُخْرَی (۱۸)»

جریان وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) در موارد گوناگون مطرح شد گاهی در ردیف انبیا طرح شد، گاهی به عنوان انبیای بنی اسرائیل مطرح شد، گاهی به عنوان یکی از پنج پیامبر اولواالعزم مطرح شد، گاهی هم به نحو خصوص که جریان قصّه ی خود آن حضرت ارائه می شود مطرح شد و همچنین گاهی از نبوّت آن حضرت سخن به میان آمد گاهی از رسالت او، آنجا که جریان مناجات و تکلّم و دریافت وحی است سخن از نبوّت است آنجا که سخن از معجزات و دستور به رسالت و رسیدن به فرعونیان است آنجا از رسالت سخن به میان می آید. در این قسمت که فرمود: «وَأَنَا اخْتَرْتُکَ» این جمله ی خبری است که به داعی انشاء القا شده یک وقت می فرماید «قد اخترتک» اینجا می شود جمله ی خبری و مفادش هم خبر است، یک وقت می فرماید: «وَأَنَا اخْتَرْتُکَ» که هم اکنون من تو را به عنوان نبیّ انتخاب کردم که این جمله ی خبریه است و به داعی انشاء مستحضرید که مرحوم شیخ انصاری رساله ای نوشته به عنوان صِیغ العقود که آنجا بعضی از عقود را به صیغه ی فارسی بیان کرده که فرمود بین انشاء و اِخبار فرق است اگر در جریان خرید و فروش کسی بگوید من این کتاب یا این فرش را فروخته ام می شود جمله ی خبریه و دیگر با آن نمی شود بیع کرد اما اگر بگوید فروختم نه فروخته ام می شود انشاء و ایجاب و می شود با او معامله کرد بین فروختم با فروخته ام می فرمایند فرق است آن فروخته ام می شود جمله ی خبریه با او نمی شود صیغه ی عقد را اجرا کرد اما فروختم می شود انشاء و می شود با او عقد را اجرا کرد در نکاح همین طور است در معاملات دیگر همین طور است این «وَأَنَا اخْتَرْتُکَ» یعنی تو را انتخاب کردم نه کرده ام هم اکنون تو شدی رسول من، چون تو شدی رسول من بشنو ببین من چه می گویم این «وَأَنَا اخْتَرْتُکَ» محفوف به دو توحید است توحید اول این است که «فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِیَ یَا مُوسَی * إِنِّی أَنَا رَبُّکَ» من تحقیقاً پروردگار تو هستم بعد از اینکه فرمود تو نبیّ منی و تو را انتخاب کردم و بشنو چه چیزی به طرف تو وحی می شود اوّلین مطلبی که به عنوان وحی فرستاد باز توحید است «إِنَّنِی أَنَا اللَّهُ» این یک مطلب مهمّی است که دوباره باید برگردیم این را توضیح بیشتری بدیهم «إِنَّنِی أَنَا اللَّهُ لاَ إِلهَ إِلَّا أَنَا» بعد مسئله ی عبادت و اقامه ی نماز برای ذکرش بود که قبلاً مطرح شد آن گاه جریان قیامت را مطرح کرد که «إِنَّ السَّاعَةَ آتِیَةٌ» آن قدر مسئله ی قیامت مهم است که نزدیک است من اصلاً از جریان قیامت چیزی گزارش ندهم تا دفعتاً بیاید و باعث مبهوت شدن شما بشود چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «اعراف» بحثش گذشت آیه ی ۱۸۷ سوره ی مبارکه ی «اعراف» این بود که «یَسْأَلُونَکَ عَنِ السَّاعَةِ أَیَّانَ مُرْسَاهَا» این سؤال را چه کسی کرد، چگونه این چنین سؤال شد در همان شرح آیه ی ۱۸۷ سوره ی مبارکه ی «اعراف» گذشت که این سؤال از مهم ترین سؤالهای قرآنی است یک وقت سؤال می کنند قیامت چه موقع قیام می کند چه موقع پدید می آید این سؤال عادی است اما سؤال در این نیست که قیامت چه موقع ظهور می کند چه موقع یافت می شود چه موقع پدید می آید

سؤال در این است که قیامت چه موقع لنگر می اندازد مُرسا آن لنگرگاه است آن سُکّان که گرچه به صیغه ی جمع است ولی مفرد است مثل «کُتِبار» این کلمه به صیغه ی جمع است به صورت جمع است یعنی نه صیغه، به صورت جمع است ولی مفرد است این لنگر را می گویند سکّان آن ناوخدا آن کشتی ران می داند که موقع لنگر بیندازد و کجا لنگر بیندازد آنجا «مَتی؟» و «أیّان» او مشخص است که در چه منطقه ای از دریا لنگر بیندازد که آنجا آن کشتی بان می داند در چه زمانی از نظر حرکت باد و طوفان و اینها لنگر بیندازد که او می داند «متی مرساها»، «أَيَّانَ مُرْسَاهَا» این در اختیار ناوخداست سؤال در این نیست که قیامت چه موقع قیام می کند سؤال در این است که چه موقع کشتیِ قیامت به لنگر می افتد معلوم می شود قیامت یک کشتی سیّال و متحرّکی الآن موجود است و در حال حرکت آن وقت لنگرگاهش را خدا می داند هم لنگرگاه زمانی هم لنگرگاه مکانی. جوابی که از این سؤال داده می شود این است که می دانید «أَيَّانَ مُرْسَاهَا» چه موقع است؟ آن وقتی که چه موقع و کجا رخت برمی بندد شما اگر سؤال از زمان می کنید یا سؤال از زمین می کنید سؤال می کنید که قیامت چه موقع قیام می کند سؤال می کنید قیامت کجا قیام می کند که یکی سؤال از مکان است یکی سؤال از زمان، جواب این است آن وقتی که تاریخ رخت بربست زمان و زمین رخت بربست آن وقت قیامت قیام می کند خب اگر «يَوْمَ نَطْوِي السَّماءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ» شد، اگر «وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» شد، اگر «وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» شد، اگر طومار این نظام سپهری برچیده شد دیگر زمینی نیست تا به دور آفتاب حرکت کند شب و روز پدید بیاید سال و ماه پدید بیاید تاریخ تولید بشود خود مکان هم رخت برمی بندد خود زمان هم رخت برمی بندد وقتی چه موقع رخت بربست، کجا رخت بربست دیگر سخن از تاریخ نیست که مثلاً در فلان تاریخ شمسی یا قمری یا میلادی مثلاً قیامت قیام می کند آن وقتی که وقت نیست آن زمانی که تاریخ نیست آن منطقه ای که دیگر منطقه نیست این کشتی لنگر می اندازد چه کسی این سؤال را کرده چطور شده این طور سؤال کردند بخشی از اینها در ذیل ۱۸۷ سوره ی مبارکه ی «اعراف» گذشت یک وقت است که «مَتَی» است یک وقت «أَيَّانَ مُرْسَاهَا» وجود مبارک نوح فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيهَا وَمُرْسَاهَا» ما اگر خواستیم این کشتی را برانیم این کشتی با باد حرکت نمی کند وقتی گفتیم «بِسْمِ اللَّهِ» این حرکت می کند، اراده کردیم که بایستد بگوییم «بِسْمِ اللَّهِ» می ایستد با نام خدا حرکت می کند نه با باد، با نام خدا می ایستد نه با لنگر که «بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيهَا وَمُرْسَاهَا» در آنجا فرمود: «أَيَّانَ مُرْسَاهَا» پاسخ داد «إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَاتَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً» در بخشی از آیات دارد که «فَتَبْهَتُهُمْ» مبهوت می کند دفعتاً انسان نشسته می بیند اوضاع عوض شده اینها که می میرند حالا یا با ایست قلبی یا با علل و عوامل دیگر مخصوصاً آنهایی که با ایست قلبی می میرند دفعتاً می بینند اوضاع عوض شد نمی دانند کجا هستند بعدها مدّتها می گذرد تا بفهمند که مُردند می بینند یک افراد ناشناس اینجا هستند یک اوضاع ناشناسی هست کارهای ناشناسی را می بینند آنچه را که دیده بود یادش رفت و یادش نیست نمی فهمد کجا آمده نه اینکه چیزی نفهمد چیزهایی را می بیند اما نمی داند اینجا کجاست بعدها به او می گویند این تلقین میّت همین است که بدان تو مُرده ای، مرگ حق است، ما هم می میریم، دیگران هم می میرند، این حالتی که برای تو پیش آمد حالت موت است و مانند آن، خب این مبهوت می کند آدم را دفعتاً می بیند اوضاع عوض شد یک جای دیگر است و برای او ناشناس است او که فرمود: «تَأْتِيهِم بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ» در بخش دیگر است اما اصل این «تَأْتِيهِم بَغْتَةً» در سوره ی مبارکه ی «اعراف» بحثش گذشت اینجا هم فرمود: «أَكَادُ أُخْفِيهَا» من نزدیک است که این را مخفی کنم هیچ نامی از جریان قیامت بُرده نشود تا دفعتاً بیاید باعث مبهوت شدن اینها بشود. هشت وجه جناب فخررازی در ذیل این کلمه ی «أَكَادُ أُخْفِيهَا» ذکر می کنند که یکی از آن وجوه ثمانیه همین است که در بحثهای قبل هم گفته شد که باب افعال یکی از معانی باب افعال یا همزه ی باب افعال برای ازاله است «أعجمتُ الكتاب» یعنی عُجمه اش را زائل کردم «أشكَلْتُه» یعنی اشکالش را

برطرف کردم که الف باب افعال برای ازاله است نظیر «أغدّ البعیر» اینجا هم نزدیک است که خِفای او را زائل کنم با این گفتنها اما احتمال اینکه جریان قیامت به قدری مهم است که نزدیک است او را بر خودم مخفی کنم که یکی از وجوهات هشت گانه آن سخنان فخررازی بود که احتمال داد آن خیلی ناصواب است. خب، قیامت را برقرار می کنیم تا اینکه هر کس به پاداش و کیفر اعمال خودش برسد پس آن کسی که به قیامت ایمان ندارد و پیرو هوای خودش هست تو را از قیامت باز ندارد که ـ معاذ الله ـ به هلاکت می رسی اینها بحثهای توحیدی و نبوّت بود و معاد که در آن مقطع نبوّت ذات اقدس الهی با موسای کلیم در میان گذاشت و جریان رسالت از اینجا شروع می شود که می فرماید: «وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى» که این مسئله ی رسالت است چون نبیّ معجزه نمی خواهد، رسول معجزه می خواهد حوزه ی رسالت او با اعجاز پیش می رود.

ص: ۴۰۳

مهم ترین مطلبی که مربوط به این قسمت هست همین دو تعبیر نورانی است که در قبل از جریان نبوّت و بعد از جریان نبوّت وجود مبارک موسای کلیم مطرح شد در آیه ی دوازده آمد که ندایی که موسای کلیم شنید این بود که «إِنِّی أَنَا رَبُّكَ» تحقیقاً من ربّ تو هستم بعد از جریان نبوّت هم فرمود: «إِنَّنِی أَنَا اللَّهُ» از لطایف تعبیرات سیدناالاستاد مرحوم علامه(رضوان الله علیه) در المیزان همین بخشهاست که دیگر خدای سبحان نفرمود رب منم یا الله منم فرمود مرا می بینی من ربّ تو هستم رب را که شنیدی منم از من پی به ربوبیّت ببر که این می شود مبتدا آ ن می شود خبر، این می شود اسم آن می شود خبر، نفرمود ربّ تو منم، نفرمود الله منم فرمود من الله ام، من ربّم. خب، رساله ای ایشان مرقوم فرمودند به عنوان رساله ی رساله الولایه که این بحثها را آنجا تا حدودی مبسوطاً ذکر کردند اصل این بحث به طور گسترده در سوره ی مبارکه ی «یوسف» گذشت ذیل آیه ی «أَإِنَّكَ لَأَنتَ يُوسُفُ» خب «أَإِنَّكَ لَأَنتَ يُوسُفُ» که در سوره ی مبارکه ی «یوسف» گذشت وجود مبارک ذات مقدس امام صادق(سلام الله علیه) از این آیه یک برداشت لطیف و نورانی دارد که در کتاب شریف تحف العقول آمده و همان روایت در بحث روایی سوره ی مبارکه ی «یوسف» آمده و همان روایت مورد شرح رسالهالولایه سیدناالاستاد است آن آیه ی نود سوره ی مبارکه ی «یوسف» است برادران یوسف وقتی که وارد آن صحنه شدند اوضاع را دیدند و وجود مبارک یوسف فرمود: «هَلْ عَلِمْتُم مَّا فَعَلْتُم بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنتُمْ جَاهِلُونَ * قَالُوا أَإِنَّكَ لَأَنتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ» برادران یوسف اول او را دیدند از او پی بردند به اینکه او یوسف است این تعبیر قرآن کریم است برادران یوسف نگفتند که یوسف تویی، گفتند تو یوسفی یعنی مخاطب را اول شناختند مسمّا را اول شناختند بعد پی به اسمش بردند اگر می خواستند از اسم پی به مسمّا ببرند می گفتند یوسف تویی، اگر می خواستند از وصف جمال و غیر جمال پی به یوسف ببرند می گفتند آن برادر جمیل تویی، اما این چنین نبود نه از وصف پی به موصوف بردند نه از اسم پی به مسمّا بردند بلکه از مسمّا پی به اسم بردند، از موصوف پی به وصف بردند «قَالُوا أَإِنَّكَ لَأَنتَ يُوسُفُ» این تعبیری است که همه ی ما به طور عادی می خوانیم و رد می شویم. سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) به برکت آن روایتی که در تحف العقول آمده چندین مطلب از این روایت استفاده کردند که بخشی از آنها در همان سوره ی مبارکه ی «یوسف» مطرح شد و بخشی هم در رسالهالولایه در جریان تحف العقول بیان نورانی وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) این است چون تحف العقول چندین چاپ شده صفحه ی ۲۴۰ و ۲۴۱ این چاپ اعلمی چون چندین چاپ شده آدرسش مشخص است تحف العقول در کلمات امام صادق(سلام الله علیه) فی وصف المحبّه لأهل البیت(علیهم السلام) حالا این روایت نورانی را یک مقدار می خوانیم آنجایی که حسّاس است قبلاً چون در ذیل

سوره ی مبارکه ی «یوسف» گذشت الآن هم یک مختصر شرح می دهیم ولی اصلش که مردی بود مدّعی محبّت بود وارد شد بر وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) «دخل علیه رجلٌ فقال(علیه السلام) ممّن الرجل؟ فقال مِن محبّیک و موالیکم، فقال له جعفر(علیه الصلاه و علیه السلام) لا یحبّ الله عبدٌ حتّی یتولّاه و لا یتولّاه حتّی یوجب له الجنّه ثمّ قال(علیه السلام) له مِن أیّ محبّینا أنت» از کدام دست محبّان ما هستی؟ «فسکت الرجل» این نمی دانست چه جواب بدهد سدیر صیروفی که از اصحاب حضرت بود «قال له سدیر وکم محبّونا» مگر شما چند دسته از دوستان دارید یابن رسول الله حضرت فرمود: «علی ثلاث طبقات طبقهٌ أحبّونا فی العلانیه و لم یحبّونا فی السرّ و طبقهٌ یحبّونا فی السرّ و لم یحبّونا فی العلانیه و طبقه یحبّونا فی السرّ و العلانیه هو النمط الأعلی؟ شربوا مِن العذب الفرات و عَلِموا بعوائل الکتاب و فصل الخطاب و سبب الأسباب فهم النمط الأعلی؟ الفقرُ و الفاقر و أنواع البلاء أسرع إلیهم مِن ردّ الخیر مَسّدهم البأساء و الضرّاء و زلزلوا و فُتِنوا و مِن بین المجروحٍ و مذبوحٍ متفرّقین فی کلّ بلادٍ قاسیه بهم یَشوی الله السقیم» به برکت این دسته از محبّان ما خدا بیماران را شفا عطا می کند «و یُغنی الأدیم» به فقرا غنا عطا می کند «و بهم تُنصرون و بهم تُمطرون» باران مناسب به برکت اینها می آید «و بهم تُرزَقون و هم الأقلّون عددا الأعظمون عند الله قدراً و خطرا» اینها دسته ی عالیه از محبّان اهل بیت اند. «والطبقه الثانیه النمط الأسوط» که «أحبّون فی العلانیه و ساروا بسیره الملوک فألسنتهم معنا و سیوفهم علینا» بعد طبقه ی ثالثه را معنا می کند که «أحبّونا فی السرّ و لم یحبّونا فی العلانیه و لعمری لإن کانوا أحبّونا فی السرّ دون العلانیه فهم الصبّاحون بالنّهار القوّامون باللیل تری؟ أثر الرحمانیّه فی وجوههم أهل السلم و القیام» وقتی وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) اقسام سه گانه ی محبّین را برای سدیر صیروفی تشریح کرد این شخص هم شنید عرض کرد که «فأنا مِن محبّیکم فی السرّ و العلانیه» من جزء آن طبقه ی اوّلم. «قال جعفر(علیه السلام) إنّ لمحبّینا فی السرّ و العلانیه علاماتٍ یُعرفون بها» تو اگر جزء طبقه ی اول از محبّین ما هستی باید دارای این نشانه ها باشی «قال الرجل و ما تلک العلامات» اینجا دیگر سخن از عمل نیست سخن از نماز و روزه نیست چون نماز و روزه و اینها را خب اوساط هم می گیرند اینجا سخن از آن توحید ناب است عرض کرد که و علامات چیست؟ حضرت فرمود: «تلک خلال أوّلها أنّهم عَرف التوحید حقّ معرفته» آن طوری که باید توحید را بشناسد نه آن طوری که باید خدا را بشناسد خدا شناختنی نیست آن طوری که باید توحید را بشناسد، بشناسد «أنّهم عَرف التوحید حقّ معرفته و أحکم علم توحیده» این می شود جزء آیه محکمه، در خداشناسی علمِ مُتقن دارد «والإیمان بعد ذلک بما هو صفهٌ» بعد از اینکه توحید را کامل کرد از نظر معرفت، به خدای واحد ایمان بیاورد به اوصاف ذاتی اش ایمان بیاورد «ثمّ عَلِموا حدود الإیمان و حقائقه و شروطه و تأویله» این برای این «قال سدیر یابن رسول الله ما سَمِعتک تَصف الإیمان بهذه الصفه» چون سدیر بارها سالیان متمادی خدمت حضرت بود به حضرت عرض کرد یک وقت نشد شما از این مسائل چیزی به ما بگویید «قال نعم یا سدیر لیس للسائل أن یَسأل عن الإیمان ما هو حتّی یَعلم الإیمان بمَن هو» آخر چنین سؤالی تا حال نشده بود چنین فردی تا حال نیامده بود یک وقت می شود سؤال کرد که ایمان چیست که قبلاً معلوم بشود که به چه کسی باید ایمان بیاوری «قال سدیر یابن رسول الله إن رأیت أن تُفسّر ما قلت» حالا این جمله ها که فرمودی برای ما تفسیر بفرما «قال الصادق(علیه السلام) مَن زَعم أنّه یَعرفُ الله بتوهّم القلوب فهو مُشرک» ما الآن مثلاً درخت را می شناسیم یک مهندس کشاورزی درخت را می شناسد یا یک منجّم ستاره را می شناسد شمس و قمر را می شناسد اینها ماهیّاتی اند که هم در ذهن وجود پیدا می کنند هم در خارج کسی که مهندس کشاورزی است او واقعاً درخت را شناخته به دلیل اینکه درخت را می کارد درخت را سالم می کند درخت مریض را درمان می کند درخت را بارور می کند این شجر را شناخته شجر دوتا وجود دارد وجودی در ذهن دارد وجودی در خارج، شجر این طور است، حجر این طور است، آسمان این طور است، زمین این طور است، انسان این طور است، فرس این طور است، بقر این طور است، این

موجودات این طور هستند که ما ماهیّات اینها را شناختیم خود اینها را می شناسیم البته بعضیها اشتباه می کنند ولی بعضیها هم که درست می شناسند مفهوم الله یا این اسمای حُسنایی که هست اینهایی که ما می شناسیم اینها هیچ کدام خدا نیست برای اینکه اینها صوَر ذهنیه اند، مفاهیم ذهنیه اند، قائم به ذهن ما هستند موجودات ممکن اند پس کسی الله را یعنی این معنا را این مفهوم را اگر عبادت کند می شود مشرک برای اینکه، اینکه الله نیست این یک صورت ذهنی، معنای ذهنی است قائم به نفس آن هم که عین حقیقت خارج است که به ذهن نمی آید پس اگر کسی «زَعم أنّه یَعرفُ الله بتوهّم القلوب فهو مُشرک» این در توحید مرحوم صدوق هم هست «و مَن زعم أنّه یعرف الله بالإسم دون المعنا فقد أقرّ بالقطع» اگر بگوید ما اسما را می شناسیم مسمّا را نمی شناسیم که این خب به قطع اعتراف کرده «لأنّ الإسم مُحدَثٌ» سوم، «و مَن زعم أنّه یَعبد الإسم و المعنی؟» هم اسم را هم معنا هر دو را عبادت می کند «فقد جعل مع الله شریکٌ» در حالی که «لَیسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ» چهارم، «و مَن زعم أنّه یَعبد المعنی؟ بالصفه لا بالإدراک فقد أحال علی قائل» اگر او بگوید من خدا را به همین آنچه در سوره ی مبارکه ی «توحید» هست یا پایان سوره ی «حشر» است یا اوایل سوره ی «حدید» است یا در «جوشن کبیر» است خدا را با اینها می شناسم فرمود شما به یک امر غایب اهاله کردی او از همه ی این اسما و افراد و مفاهیم به تو نزدیک تر است او که غایب نیست تو او را با این اسما بشناسی «و مَن زعم أنّه یَعبد الصفه و الموصوف فقد أبتر التوحید» او بگوید هم علیم را عبادت می کنم هم ذاتی که متّصف به علیم است عبادت می کنم اینکه دیگر توحید نشد «لأنّ الصفه غیر الموصوف» خب، «و مَن زعم أنّه یُضیف الموصوف إلی الصفه» بگوید خدایی که علیم است نه الله العلیم، خدای علیم به نحو اضافه و اسناد بگوید «فقد صَغّر بالکبیر» شما می خواهید موصوف را با صفت بشناسید «وَمَا قَدَرُوا اللّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» بعد عرض شد که خب پس سبیل توحید چیست اینها هیچ کدام که نشد که «قیل له فکیف سبیل التوحید» «قال(علیه السلام) باب البحث ممکنٌ» درباره ی خداشناسی راه باز است «طلب الْمَخرج موجودٌ» برون رفت هم هست از این اشکالات می شود بیرون رفت و آن راه این است «إنّ معرفه عین الشاهدِ قبل صفته» اگر خدا غایب باشد باید با اوصاف بشناسید، اگر خدا در درون شما حضور نداشته باشد باید با مفهوم بشناسید، اگر خدا قابل شناخت نباشد خب دستور معرفت خدا مستحیل است این چنین نیست راه برون رفت هست «إنّ معرفه عین الشاهدِ قبل صفته و معرفه صفت الغائب قبل عینه» اگر کسی در حضور شماست اول او را می بینی بعد اوصافش را می بینی، جمالش را می بینی، چهره اش را می بینی، اندامش را می بینی، کمّ و کیفش را می بینی و مانند آن، اول خود شیء را می بینی بعد اوصافش را اما اگر چیزی غایب باشد به وسیله ی اوصاف اول اوصافش را می شناسی بعد موصوف این اصل کلّی است که معرفت حاضر به این است که اول خودش را بشناسیم بعد اوصافش را، معرفت غایب به این است که اول اوصافش را بشناسیم بعد خودش را این اصل کلی و خدا حاضر است و شاهد است و غایب نیست این دو، پس «الله شاهدٌ و معرفه شاهدٍ قبل وَصفه» پس «معرفه الله قبل وصفه» پس قبل از اسمای حُسنای خدا ما الله را می شناسیم برابر این شکل اول و قیاسی که ارائه فرمود، بعد فرمود: «و معرفه الصفه الغائب قبل عینه قیل و کیف تُعرف عین الشاهد قبل صفته؟» خب شما که فرمودید معرفت شاهد قبل از وصف اوست ما چگونه کسی را که می بینیم قبل از وصف او بشناسیم؟ «قال(علیه السلام) تَعرفه» این شاهد را می بینی «و تَعلم عِلمه أو عَلمه و تعرف نفسک به و لا تعرف نفسک بنفسک مِن نفسک» شاهدی که در اینجا مطرح است که هو الشاهد خداست یک، چون غایب نیست و چون حقیقت نامتناهی است درون، بیرون، قبل، بعد، مافوق، مادون همه را احاطه کرده و در رفته دو، تا قبل از اینکه فهم را بفهمیم او را می فهمیم چرا، چون حقیقت نامتناهی بدون اینکه جایی بند بشود همه را به بند می کشد در صغرا هست بلا ممازجه، در کبرا هست بلا ممازجه، در موضوع هست بلا ممازجه، در محمول هست بلا ممازجه، در فهیم هست بلا ممازجه، در علم هست بلا ممازجه، در معلوم هست بلا ممازجه، در استدلال هست بلا ممازجه، او

دلیـل را دلیـل قرار داده است نه اینکه کنـار باشـد شـما یـک صـغرا و کبرا بچینی از اینجا به او پی ببری او همه ی اینها را دارد راهنمایی می کنـد و همه را در کَمنـد دارد بدون ممازجه تازه همه اینها در مقام وجه اوست و فیض اوست نه هویّت مطلقه که او الآن طبق جمله ی دیگر باید شـرح داد فرمود او را می شناسی «و تَعلم» عَلمش را می شناسی، علامتش را می شناسی «و تَعلم نفسک به» خودت را هم با او می شناسـی «و لا تَعرف نفسک بنفسک مِن نفسک» خودت را با خودت نمی شناسـی این مفسِّر آن حدیث معروف است که «مَن عرف نفسه فقد عرف ربّه» معنایش این نیست که اگر کسی خود را بشناسد خدای خودش را می شناسد که شبیه «إن» بشود معنای حدیث طبق این بیان نورانی این می شود که اگر کسی خود را شناخت معلوم می شود در رتبه ی سـابقه الله را شـناخت «من عرف نفسه» معلوم می شود که «فقـد عرف ربّه سابقاً» که از آنجا خودش را شـناخت این می شود برهان «لِم» و آن حـدیث دیگری که آمده «أعرفکم بنفسـکم أعرفکم بربّکم» آن هم برهان «لِم» است یعنی کسـی خود را بهتر از دیگران می شـناسد که در رتبه ی سابقه خـدای خود را بهتر از دیگران شـناخته باشـد ممکن نیست ما با شک در سـبب مسبّب را بشناسـیم چون «للـذوات الأـسواق لا تُعرف الاّ بأسواقها» فرمود مبادا خیال کنی که خودت را با خودت شـناختی «و لا تعرف نفسـک بنفسـک مِن نفسک و تَعلم أنّ ما فیه دعوا و به کما قال لیوسف «أَءِنَّکَ لَأَنتَ یُوسُفُ قَالَ أَنَا یُوسُفُ وَهـذا أَخِی» فعرفوه به و لم یَعرفوه بغیره و لا أثبتوه مِن أنفسـهم بتوهّم القلوب» نه اینکه اینها این را دیدنـد بعـد قیافه اش را بررسـی کردنـد، شمایلش را بررسـی کردنـد خاطرات قبلی را به ذهن آوردنـد او را بر این تطبیق کردنـد گفتند این یوسف است خیر، همین که دیدند شناختند از او پی به او بردند این می شود .. ذاتی بذاته نه اینکه آن خاطراتی که داشتند اینها را جمع بندی کردند از این خاطرات جمع بنـدی شـده پی بردنـد که او یوسف است یا از آن خـدمه سؤال کردند که این یوسف است یا از شواهد و لوازم پی برده باشند که یوسف است خب.

ص: ۴۰۴

پرسش:...

پاسخ: نه، بعد معرفی نکرد.

پرسش:...

پاسخ: ابتداناً کسانی که خدا را نمی شناسند برای اینکه به فکر چاه انداختن دیگری اند آن که به فکر چاه انداختن دیگری است او خدا را نمی شناسد اما حالا که دستش کوتاه شده دستش همه جا کوتاه شده به خود آمد می شناسد بشر در حال عادی ــ معاذ الله ــ منکر اوست چرا «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» همین مشرکین، خدای سبحان صحّه گذاشته فرمود اینها موحّد مخلص می شوند در دریا نه اینکه ظاهراً این کار را کردند یك وقت است که در بعضی از تعبیرات قرآن کریم راجع به منافقین و امثال منافقین حرف می زنند می فرماید ظاهراً این چنین می گویند ولی باور نمی کنند «وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» می آیند می گویند «نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ» ولی «وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ» دروغ می گویند اما درباره ی مشرکین به دریا نشسته که در آستانه ی غرق اند همه لوازم و آثار از آنها گرفته شد «دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» خب آن که به فکر چاه انداختن دیگری است که خدا را نمی شناسد که آن که همه ی دستش از همه چیز کوتاه شده به فطرت اصلی برگشت این می تواند بشناسد. خب، در اینجا وجود مبارك امام صادق فرمود: «أَءِنَّكَ لَأَنتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ» نه «یوسف أنا» «وَهذا أَخِي» «فأعرفوه به و لم يَعرفوه بغيره و لا أثبته مِن أنفسهم بتوهّم القلوب أما ترى؟ الله يقول «مَا كَانَ لَكُمْ أَن تُنبِتُوا شَجَرَهَا»» اینها چه می فهمند اگر نبودند این خاندان، فرمود در قرآن فرمود شما که نمی توانید این درخت را به بار بیاورید اِنبات کنید چه استفاده هایی از حضرت کردید آنها مربوط به توحید بود این مربوط به ولایت است «مَا كَانَ لَكُمْ أَن تُنبِتُوا شَجَرَهَا» يقول ليس لكم أن تنصبوا اماماً مِن قِبَل أنفسكم تسمّونه مُحِقّاً تَهوى؟ أنفسكم و ارادتكم» شما نمی توانید درخت بکارید شما نمی توانید نزد خودتان نبیّ خلق کنید یا امام خلق کنید یا کسی را به عنوان در سقیفه امام درست کنید این نمی توانید «ثمّ قال الصادق(عليه السلام) ثلاثةٌ «لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» یك، «مَن أنبت شجرةً لم يُنبت الله» گرفتار سقیفه شد یعنی «مَن نصب اماماً لم يَنصبه الله سبحانه و تعالى؟ أو جَحد مَن نَصبه الله و مَن زعم أنّ لهذين سهماً في الإسلام و قد قال الله «ويخل يخال ما يشاء ما كان لهم خيرا» این بارها به عرضتان رسید این مثل «لا تنقض اليقين» نیست که با شش هفت سال درس خواندن حل بشود این یك جان کَندن و نفس گیر ده، بیست ساله می خواهد اینها همین طوری خاك می خورد این روایات اینکه هم امام صادق فرمود، هم پیغمبر(صلى الله عليهما و آلهما) فرمود علم سه قسمت است «آيةٌ محكمه فريضةٌ عادله سنّه قائمه» همان پیغمبری که گفت «طلب العلم فريضه» گفته چه بخوان نه اینکه نگفته چه بخوان گفت «طلب العلم فريضه» گفت «إنّما العلم ثلاثه آيه محكمه، فريضه عادله، سنّه قائمه» اینها درسهای عادی نیست می گویید نه، هفت هشت سال روی این کار کنید ببینید که مثل رسائل و کفایه اینها را می فهمید یا نه، طور دیگر است خب.

مطلب دیگر این است که خدا شناختنی نیست به چند دلیلی که قبلاً گفته شد چرا، برای اینکه یک حقیقت نامتناهی است یک، بسیط علی الاطلاق است دو، بسیط علی الاطلاق این است که شش هفت قِسم ترکیبی که فرض می شود در عالَم او منزّه است نه مرکّب از وجود و ماهیّت است، نه مرکب از جنس و فصل است، نه مرکّب از ماده و صورت است، نه مرکّب از اکسیژن و هیدروژن و امثال ذلک است که اجزای فیزیکی و شیمی باشد نه مرکّب از نصف و ثلث و ربع است نه مرکّب از مقادیر و امثال ذلک است و بتوان برای او گوشه ای فرضی بالایی امثال ذلک فرض است نه مرکّب از وجود و عدم که بدترین اقسام ترکیب شرّ التراکیب که ترکیب از وجود و عدم است که این مقدار را دارد این مقدار را ندارد که بشود محدود پس اگر بسیط محض است و حقیقت نامتناهی است چنین چیزی را اگر کسی خواست بفهمد نمی تواند بگوید من یک گوشه اش را می فهمم گرچه ما در محاورات و ادبیات مردمی اگر کسی از ما سؤال کند که خدا را چگونه می شناسیم با اینکه او حقیقت بیکران است ما همین شعر معروف را در جوابش می گوییم که

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

هر کسی خدا را به اندازه ی خودش می شناسد این برای ما و برای آ نها قانع کننده است اما کجا ما خدا را به اندازه ی خود می شناسیم او که اندازه ندارد آب دریا را می شود به اندازه ی خود چشید چون ساحلش غیر از عمقش است غیر از سطحش است ظاهرش غیر از باطنش است این گوشه غیر از آن گوشه اش است یک لیوان می شود گرفت اما خدایی که به تعبیر حضرت امیر(سلام الله علیه) ظاهرش عین باطن است، اوّلش عین آخر است همه چیزش عین هم است کجایش را شما می خواهید بشناسید پس بنابراین به ذات احدی دسترسی ندارد نه انبیا نه اولیا آن کُنه ذات، صفات ذات هم که عین ذات اند احدی به او دسترسی ندارد که این دو منطقه بالقول المطلق منطقه ممنوعه است خب اینکه می گوییم هر کسی خدا را به اندازه ی خود می شناسد این را خلاف می گوییم یا درست می گوییم خیر، درست می گوییم اما بعد از گذشت مقدماتی ذات اقدس الهی بود و احدی نبود و چیزی نبود همان خطبه ای که وجود مبارک حضرت امیر در آن خطبه متّقیان که متأسفانه دو صفحه اش در نهج البلاغه آمده و این خطبه سیزده صفحه است بسیاری از مطالب عمیق توحیدی در آن خطبه است در آ نجا فرمود: «کان و لم یکن معه شیء» ذات اقدس الهی بود چیزی هم در آن رتبه با خدا نبود خب، خدا سراسر جهان را آفرید این سراسر جهان که مخلوق خدایند طبق یک بیان نورانی که حضرت در نهج البلاغه دارد «مرایا» دارد در تعبیر دیگر «مرایی» دارد آنکه در پایان احتجاج امام هشتم(سلام الله علیه) با آن متکلّم خراسانی در کتاب شریف توحید صدوق است این است که فرمود جهان مثل صورت مرآتیه هستند خب، آنچه خدا آفرید مرایا و مرایی است مرآتها و آینه هایی هستند که اشیاء در آن آینه می تابند همه ی ما آینه ایم هر کدام ما آینه است ذات اقدس الهی می تابد یعنی فیض دارد وجه او، فیض او، لطف او در تمام این آینه ها می تابد هر آینه ای به اندازه ی خود خدا را می شناسد در این مرحله، اگر سخن از اندازه است اینجاست نه آنجا، آنجا اندازه بردار نیست و اگر کسی نفس خود را آینه ی شفاف قرار داد این نفس وقتی آینه ی شفاف شد و به سَمت الله متوجّه شد در این مرآت ذات اقدس الهی بدون حد می تابد ولی این مرآت و آینه ی محدود به اندازه ی خود می گیرد اگر خواستیم ـ معاذ الله ـ تشبیه کنیم اگر شما هزارها آینه در برابر آفتاب نگه بدارید آفتاب بدون تبعیض می تابد اما هر آینه ای به اندازه ی خودش می گیرد این طور نیست که گوشه ای از آفتاب در اینجا بتابد که شما این آینه ها را که در برابر آفتاب قرار می دهید کلّ آفتاب می تابد نه بعض آفتاب، آفتاب که بعض و کل ندارد در این قسمت که منتها این آینه به اندازه ی

خود می گیرد اگر انـدازه هست در آینه هاست نه در آن ذات که آن ذات انـدازه و مقـدار و کمّ و کیف ندارد در ذیل آیه ی سوره ی مبارکه ی «کهف» این بیان گذشت در همین جا هم سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی(رضوان الله علیه) وفاقاً لسائر اهل المعرفه این تعبیر را دارند در ضـمن این «إِنَّنِی أَنَا اللَّهُ» که این بحثها را می فرمایند در کتاب شـریف المیزان صفحه ی ۱۵۲ چون چاپهای متعـدّد شـد ذیل همین «إِنَّنِی أَنَا اللَّهُ» این فرمایش را دارنـد می فرماینـد این «إِنَّنِی أَنَا اللَّهُ» ذات اقدس الهی «عَرَّف المسـمّا» را «بالإسم بنفسه حیث قال «إِنَّنِی أَنَا اللَّهُ» و لم یَقُل إنّ الله هو أنا لأنّ مقتضـی الحضور أن یُعرف وصف الشـیء بذاته لا ذاته بوصـفه کمـا قـال اخوت یوسف لمّا عرفوه [قرآن]«قَالُوا أَءِنَّکَ لَأَنتَ یُوسُفُ قَالَ أَنَا یُوسُفُ وَهـذا أَخِی» همین مطلب را در ذیل آیه سوره ی مبارکه ی «یوسف» مبسوطاً گذراندنـد «و إسم الجلاله و إن کان علماً للذات المتعالیه لکنّه یُفید معنی المسـمّا بـالله إذ لاـ سبیل الی الـذات المقـدّسه» هیـچ یعنی هیـچ راهی به خـدا نیست همین معنا را در جلـد سـیزدهم در صـفحه ی ۳۲۴ فرمودند که همان را در همین جلسه ی تفسیر آوردیم و خواندیم که هیچ کس طمع نکند به ذات برسد هر چه هست در منطقه ی سوم است در عرفان مسئله ای باشد که موضوع مسئله هویّت مطلقه است بالقول المطلق ممنوع است این مفهوم حاکی از آن مصـداق است این می شـود عِبره و مـا آن مصـداق این مفهـوم را عبـادت می کنیم نه این مفهـوم را یـک، و نه این مفهومِ آن مصداق را دو، نه الله و مسمّا را سه، مسمّای الله را از آینه ی الله می بینیم و عبادت می کنیم بیش از این هم از ما مقدور نیست و اگر گفته شد که هر کسی خدا را به اندازه ی خود می شناسد در اینجا می شناسد یک بیان لطیفی صدرالدین قونوی دارد می گویـد که خـدا این طور است خـدا در تمام آینه با صـد هزار جلوه برون آمد برای هیچ کسـی نیم رخ خدا ظهور نمی کند منتهـا این آینه کم است یـک این یک اصل، دوم چون پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) خلیفه ی این خـداست با هر کسـی حرف می زنـد تمام رخ نگاه می کرد هیچ مخاطبی را نیم رخ نشان نمی داد یک طرفش حواس باشد اینکه می بینید مسئولین وقتی دارنـد مصاحبه می کنند نیم رخ دیگری را نگاه می کنند حواسـشان پیش دوربین است این دیگر امّت پیغمبر نیست خب اگر کسـی با شـما حرف می زند شـما با او حرف می زنید باید تمام رخ او را نگاه کنید این تمام حواسـش پیش دوربین اسـت یک گوشه ی چشـمش هم با مخاطب و مخاطبین دارد خب این اسـتفاده ای که سیره ی پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) این بود که با هر که حرف می زنـد یا هر که با او حرف می زنـد تمام رخ نگاه می کرد چرا، چون خـدا با تمام رخ حرف می زند خدا با تمام رخ گفتیم یا الله او با تمام رخ می گوید لبیک منتها این آینه بیش از این نمی گیرد نه اینکه او گوشه ی چشـمی به مـا نگـاه کنـد گوشه در کار نیست اگر دیگری گفته درباره ی وصف دیگری است آنان که خاک را گوشه ی چشـمی از این حرفهـا برای دیگران است و گرنه خـدا با تمام وجه به انسان می نگرد اگر کسـی این آینه را توسعه داد آینه شو تا بَردت سوی دوست کـوی دوست شیخناالاسـتاد مرحوم حکیم الهی قمشه ای(رضوان الله علیه) فرمود وجود مبـارک سیّدالشـهداء وقـتی این شعر را ایشان خیلی لطیف تر از شـعر مرحوم محتشم کاشانی است وقتی وجود مبارک حضرت در قتلگاه افتاد «آینه بشکست و رخ یار دید» اما چقدر دید دیگر در این آینه کبرا دید که حشر همه ی اینها با اولیای الهی.

آیات ۱۳ تا ۲۱ سوره مریم ۸۸/۱۱/۱۱

Your browser does not support the audio tag.

«وَأَنَا اخْتَرْتُکَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى (۱۳) إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (۱۴) إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى (۱۵) فَلَا يَصُدَّنَّکَ عَنْهَا مَن لَّا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى (۱۶) وَمَا تِلْکَ بِيَمِينِکَ يَا مُوسَى (۱۷) قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى (۱۸) قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَى (۱۹) فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى (۲۰) قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى (۲۱)»

ادبِ استماع را ذات اقدس الهی به انبیا آموخت آن گاه انبیا(علیهم السلام) هم به امّتها یاد دادند اینکه در قرآن کریم آمده است پژوهندگان حق، محقّقان اینها کسانی اند که «يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» یا در حدیث نورانی پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) علم را به این اقسام معنا کرد که علم استماع است، اِنصات است، تدبّر است و عمل به نشر از همین جاها گرفته شده وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود علم آن است که انسان خوب گوش بدهد و حرف گوینده را خوب بفهمد بعد یا قبول یا نکول بپذیرد یا رد کند و آن احسنش را بپذیرد این دستور اول از طرف ذات اقدس الهی به انبیا آمده است بعد از طرف انبیا به اُمم فرمود: «وَأَنَا اخْتَرْتُکَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» اینکار که در سوره ی مبارکه ی «زمر» هم بیان شده فرمود آیه ی هیجده سوره ی «زمر» همان آیه مشهور «فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِکَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِکَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ» این از بهترین نصایح پروردگار است به انبیا و دستور انبیاست نسبت به اُمم این جریان هرمنوتیک که هر کسی یک برداشت خاصّی دارد این با این دستور اسلامی اصلاح می شود درست است که هر کدام از ما یک مبانی و منابع و مبادی علمی داریم ولی آئین استماع را اگر از وحی فرا بگیریم بالأخره گرفتار این تحمیلِ نظر نمی شویم اینکه می بینید از یک آیه چندتا برداشت هست یا از یک روایت چندتا برداشت هست برای اینکه استماع درست نیست یعنی هر کسی با آن داشته های قبلی دارد گوش می دهد این هنر نصیب هر کسی نمی شود که داشته های قبلی را در کنار ذهن قرار بدهد و با ذهن خالی گوش بدهد ببیند که این گوینده چه می گوید. ما دوتا کار را باید بکنیم یکی اینکه تمام داشته هایمان را بگذاریم کنار ببینیم این گوینده یا این نویسنده چه می گوید حالا یا حق یا باطل بعد از اینکه فهمیدیم او چه می گوید قبول و نکولش را به آن مبادی و منابع قبلی باید بسپاریم و اگر درهم و آمیخته آ نچه را که داریم با داشته های خودمان بخواهیم گوش بدهیم حرفِ گوینده را نمی فهمیم مشکل هرمنوتیک این است مشکل اینکه هر کسی از آیه یا روایت برداشت خاص دارد این است این هنر نصیب هر کس نیست که دانسته های خود را کنار بگذارد خالی الذهن ببیند متکلّم یا نویسنده چه می گوید این مقدور هر کسی نیست ذات اقدس الهی به موسای کلیم فرمود گوش، گوش در گوش ببین من چه می گویم به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم فرمود گوش در گوش ببینید من چه می گویم اگر کسی با آن داشته های قبلی ببیند پیغمبر چه می گوید خب هر کسی یک طور دیگر می فهمد درست است که انسان آن یافته ها و علوم قبلی را باید سرمایه قرار بدهد اما در مرحله ی دوم نه در مرحله ی اول، در مرحله ی اول فقط باید این هنر را داشته باشد که تخلیه کند همه ی این دانسته ها را بگذارد کنار آن وقت می فهمد این آقا صددرصد چه گفته است بعد حالا یا می پذیرد یا نمی پذیرد اما حرفِ او را با یافته های قبلی خود تفسیر کند این تفسیر به رأی مشکلات فراوانی را فراهم می کند اینکه می بینید بسیاری از افراد در فهم یک آیه اختلاف دارند در فهم یک روایت اختلاف دارند برای اینکه «فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» در آن

نیست گوش کن، این گوش کن کار هر کسی نیست این هم گوش می کند هم حرف می زند خب آنکه در ذهن اوست آن را جلو آورده و در برابر حرف گوینده قرار داد این هم حرف می زند هم گوش می دهد این می شود «فَهُمْ فِی أَمْرٍ مَرِیجٍ»، این «فَهُمْ فِی أَمْرٍ مَرِیجٍ» یعنی در هرج و مرج اند مستمِعی که در هرج و مرج باشد درست حرف متکلّم را نمی فهمد پنج شش طور فهمیدن از روایت همین طور است، پنج شش طور فهمیدن از آیه همین طور است اما آنهایی که انبیایند می بینید از اول تا آخر، از آخر تا اول همه یک طور می فهمند «مُصَدِّقاً لِمَا بَیْنَ یَدَیْهِ».

ص: ۴۰۷

پرسش: ببخشید پس آن قانع کردن ذهن از تمام جوانب امکان دارد؟

پاسخ: بله، کسی که در امر مَریج نباشد علم در اختیار او باشد نه او در اختیار علم بله، اما اینکه می بینید سخت است برای اینکه خیلی از ماها در اختیار علمیم چهارتا کلمه یاد گرفتیم برای اینکه خودمان را نشان بدهیم نه واقع را درک کنیم ما منتظریم که این آقا چه می گوید تا اشکال کنیم اینکه راه استماع نشد همه ی انبیا هر کدام نسبت به دیگری «مُصَدِّقاً لِمَا بَیْنَ یَدَیْهِ»، «مُصَدِّقاً لِمَا بَیْنَ یَدَیْهِ» برای اینکه همه شان گوش دادند متکلّم هم که یک طور حرف می زند «لَوْ کَانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللّهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلاَفاً کَثِیراً» مگر سلطه ی بر نفس کار آسانی است ما این خاطرات را به دشواری کنترل می کنیم چه رسد به این علوم را که نعره می کشند اگر کسی معذّب بود توانست «یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النَّاسِ» را کنترل کند نعره های این علم را هم می تواند کنترل کند اینها را هم می تواند خفه کند بگوید ساکت باش ببینم چه می گوید. خب، این کار، کار آسانی نیست یک عده می آمدند در محضر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) گوش می دادند بعد وقتی که بیرون می رفتند می گفتند «مَاذَا قَالَ آنِفاً» چه گفته، یک عده برابر سوره ی «زمر» «یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» اینها کسانی اند که به هنر شاگردی رسیدند یعنی اگر کسی بخواهد أحسن آراء را گوش بدهد این باید «فَهُمْ فِی أَمْرٍ مَرِیجٍ» نباشد دیگر یعنی داده های قبلی، یافته های قبلی، دانشهای قبلی را دسته بندی کند بگذارد کنار، حرف این نویسنده یا گوینده را به خوبی ارزیابی کند خوب درک بکند بعد وقتی این را درک کرد می شود برای خود او، محبوب او، با یافته های قبلی او که آنها هم محبوب های او هستند جمع بندی می کند به نتیجه ی خوب می رسد انسان هر چیزی را که یاد گرفته محبوب اوست منتها یک تاجر مال فراهم کرده مال محبوب اوست، کسی که در حوزه یا در دانشگاه هست چند صباح درس خوانده این محفوظات محبوب اوست ما گرفتار محبوبهای خودمان هستیم اگر گوش بدهیم ببین این متکلّم یا این نویسنده چه گفته حرف او را که خوب بفهمیم او هم می شود محبوب ما آن وقت در این محبوبها طلا و نقره را فرق می گذاریم آن کسی که احسن است می پذیریم. در تفسیر جامع قرطبی از پدرش نقل می کند او از اساتید نقل می کند که وقتی ذات اقدس الهی به موسای کلیم(سلام الله علیه) فرمود: «فَاسْتَمِعْ لِمَا یُوحَی» این دست راستش را گذاشته کجا دست چپش را کجا گذاشته، تکیه داده به جایی که خوب گوش بدهد این خیال کرده که نظیر بحثهای حوزه و دانشگاه است این صدر و ساقه اش گوش شد چیزی غیر از گوش نبود در جریان معراج پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم همین طور است ما اگر این مشکل را حل بکنیم در فهم بسیاری از متون به یک نتیجه می رسیم، به یک امر می رسیم فرمود: «فَاسْتَمِعْ لِمَا یُوحَی» آنجا هم یک عده در محضر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بودند وقتی بیرون می آمدند «مِنْهُم مَن یَسْتَمِعُ إِلَیْکَ حَتَّی إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِکَ قَالُوا لِلَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنِفاً» دیشب حضرت چه گفته، دیروز حضرت چه گفته خب، پس این «فَاسْتَمِعْ لِمَا یُوحَی» برای اینکه ما از شرّ این هرمنوتیک نجات

پیدا کنیم.

ص: ۴۰۸

پرسش: عذر می خواهم مشکل اصلی ظاهراً این طوری که می گویند این است که می گویند موجود را باید در موضوعش تفسیرکرد... در دست ما نیست زمان گذشته است

پاسخ: بسیار خب، دوتا حرف است یک وقت است کسی می خواهد نوشته ی دو قرن قبل را بررسی کند این باید که این متن این آقا را با متون آن دو قرن قبل همه را ارزیابی کند تا بفهمند چه خبر است اینها «یفسّر بعضه بعضا» اما در جایی که انسان کنار هم نشسته حرف یکدیگر را دارد می فهمد باید این هنر را داشته باشد ما در هر عصری که هستیم باید مطالب عصرهای قبلی را با ارجاع متشابهات به محکمات یک، و اینکه حوادث هر عصری «یفسّر بعضه بعضا» دو، جمع بندی بکنیم بفهمیم وگرنه می شود اطلاعات آن دیگر علم نیست آن دیگر تحقیق نیست. خب، بنابراین اگر کسی خواست ببیند این متکلّم چه می گوید این نویسنده چه می گوید باید این هنر تخلیه را داشته باشد که داشته های خود را کنار بگذارد تا «فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ» نباشد بعد این مطلب جدید را که یاد گرفته این می شود محبوب او با سایر محبوبها جمع بندی می کند نتیجه می گیرد سه، خب «فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى».

پرسش:...

پاسخ: خب مبادی می خواهد نظری را باید به بدیهی برگرداند و مانند آن.

«إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لاَ إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلاَةَ لِذِكْرِي» در جریان «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ» قیامت یک امر یقینی است این کلمه ی «أُخْفِيهَا» را هم مرحوم شیخ طوسی در تبیان و هم قرطبی در جامع هم از علمای شیعه هم از علمای سنّی و هم در تفسیر أبی السعود اینها به دو معنا ذکر کردند یکی اینکه این «الف» به معنای اِزاله است «أُخْفِيهَا» یعنی «أُزیل خفائها» برخیها گفتند نه، اصلاً خود اِخفاء از لغت اضداد است «أخفیته» یعنی «أظهرته» خب، یا نه همان معنای اخفای خاصّ خودش را داشته باشد. عمده آن است که فرمود شما که پیغمبرید باید نفوذناپذیر باشی یک وقت است می فرماید فلان کار را نکنید، غفلت نکنید، دنیا شما را فریب ندهد و مانند آن خب این یک دستور و نهی و هدایت است یک وقت می فرماید بیگانه ها شما را از قیامت باز ندارند این بیگانه ها شما را از قیامت باز ندارند ناظر به آن است که شما باید «صائناً لنفسه» باشید این «صائناً لنفسه» که در آن روایت وجود مبارک امام عسکری(سلام الله علیه) هست غیر از تقواست، غیر از عدالت است این استقلال کیان یک فقیه به وسیله ی «صائناً لنفسه» معلوم می شود چون در همان حدیث آمده «أمّا مَن کان مِن الفقهاء» بعد از «صائناً لنفسه»، «تارکاً لهواء مطیعاً لأمر مولاه» خب اینها همه را فرموده دیگر این «تارکاً لهواء مطیعاً لأمر مولاه» عدالت را، تقوا را، نزاهت را، همه چیز را دارد می گوید «صائناً لنفسه» یعنی نفوذناپذیر باشد از بیتش، از دفترش، از شاگردش، از دوستانش، از هر بیگانه این معنای صیانت نفس یک فقیه است یک آدم نفوذپذیر ممکن است تارک هواء باشد آدم مقدّس باشد ممکن است واجبها را ترک نکند و حرام را مرتکب نشود اما نفوذپذیر است وقتی با مبادی خاص در او راه پیدا بکنند این می شود نفوذپذیر این نفوذناپذیری را ذات اقدس الهی به انبیا سفارش کرده اینها هم به جانشینانشان سفارش کردند فرمود مبادا بیگانه ها شما را از راه در ببرند، به پیغمبر فرمود مبادا دیگران شما را استفتاز بکنند که در سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت یعنی تو را از جایت بکَنند خب اینکه تو را از جا بکَنند، در تو اثر بگذارند، آنها که پیروان هوا هستند تو را از قیامت باز دارند یعنی نفوذناپذیر نباش، بنابراین خیلی فرق است بین اینکه بفرماید به یاد قیامت باش، متذکّر باش واجبها را انجام بده یا بفرماید دیگران تو را از

راه در نبرنـد این یعنی «صائناً لنفسه» بـاش خب این چه موقع است؟ این بعـد از آن اسـتماع است یعنی انسان داده های خود را یک گوشه می گذارد بعد حرف این شخص را هم کاملاً گوش می دهد بعد با داده های قبلی ارزیابی می کند معلوم می شود این نفوذی است این هم کـار هر کسـی نیست انبیـا را ذات اقـدس الهی با این اوضاع تربیت کرده بعـد آنها هم شاگردانشان را تربیت کردند از این مراحل عالیه که گذشتیم بعد نوبت می شود به عصا و اژدها شدن که آن مراحل ظاهری است که چطوری عصا اژدها می شود، چطوری اژدها عصا می شود، اول ترسـیدی، بعد نمی ترسیدی این آداب را بعد نشانش می دهد اما عمده آن است اسـتقلال فکری پیـدا کنی نفرمود به یـاد دنیـا نبـاش یـا از قیـامت غفلت نکن فرمود دیگران تو را از راه در نبرنـد «فَلَا يَصُدَّنَّكَ عَنْهَا مَن لَّا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى» این هم علّتش را ذکر کرده هم این «عَنْهَا» را که متعلّق است مقـدّم بر فاعل ذکر کرده للاهتمـام گرچـه جـار و مجرور می توانـد جلـو برود امـا همیشـه کـه جـار و مجرور را جلـو ذکر نمی کننـد کـه «فَلَا يَصُدَّنَّكَ عَنْهَا مَن لَّا يُؤْمِنُ بِهَا عَنها» این «عَنْهَا» را مقـدم آورده که فرمود: «فَلَا يَصُدَّنَّكَ عَنْهَا» تا جریان قیامت با اهمیت مطرح بشـود فرمود نفوذناپـذیر نبـاش که همین مطلب در سوره ی مبـارکه ی «اسـراء» دربـاره ی پیغمـبر(صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) مشخص شده است که اینها خواستند استفزاز بکنند نفوذناپذیر بکنند که قدری آیات را کم بکنی قدری آیات را زیاد بکنی به میل اینها حرف بزنی «وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا» آن وقت به تو علاقه منـد می شونـد، دوست تو می شوند ولی مبادا این کار را انجام بـدهی. درست است که انبیا معصوم انـد اما با همین تربیتها و تعلیمها و الهامهای الهی معصوم می شوند دیگر ذات اقدس الهی بالـذّات مَصون است و معصوم امـا انبیـا با همین الهامها، با همین تعلیمهای الهی معصوم انـد همه ی اینها نگاران به مکتب نرفته اند ولی بالأخره ذاتاً اینها مثل الله نیسـتند _ معاذ الله _ که همه ی کمالات را داشـته باشـند که خدای سبحان یکی پس از دیگری این کمالات را به اینها عطا می کند.

ص: ۴۰۹

پرسش:...

پاسخ: بله، عصمت که بله، عصمت که قبل است اما الآن این کمالات را یکی پس از دیگری این طلیعه ی نبوّت و رسالت است هنوز رسالتش شروع نشده معجزه که می آید رسالتش شروع می شود که آیات بعدی است.

پرسش:...

پاسخ: نه، موسای کلیم.

پرسش: با توجه به «هَلْ أَتَاکَ حَدِیثُ مُوسَی»

پاسخ: که ما به موسی اینها را گفتیم این مَقول ماست به موسای کلیم گفتیم که «إِنَّنِی أَنَا اللَّهُ لاَ إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِی وَأَقِمِ الصَّلاَةَ لِذِکْرِی * إِنَّ السَّاعَةَ آتِیَهٌ أَکَادُ أُخْفِیهَا»، «فَلاَ یَصُدَّنَّکَ»، «وَمَا تِلْکَ» همه ی اینها کلماتی است که ذات اقدس الهی به موسای کلیم بیان می کند. تا اینجا مسئله ی نبوّت بود فرمود آن نفوذیها که بخواهند تو را از یاد قیامت غافل بکنند هوامدارند اینها کسانی است که «اتخذو الهه هواه» لذا با فعل ماضی هم یاد شده کسی که «اتَّبَعَ هَوَاهُ» او اگر در تو نفوذ کرد از قیامت غافل شدی «فَتَرْدَی» سقوط می کنی. تا اینجا مقام اول بود راجع به نبوّت اما از این به بعد مسئله رسالت است که دارد جریان عصا را، اژدها شدن عصا را و مانند آن را و ید بیضا را به موسای کلیم ارائه می کند می فرماید: «وَمَا تِلْکَ بِیَمِینِکَ یَا مُوسَی» این چیست که در دست راستت است این تأنیث اسم اشاره یا به لحاظ «عود» است یا به لحاظ «خَشب» است و مانند آن، گاهی به مؤنثی اشاره می شود اما به عنوان اینکه او شیء است مثل «فَلَمَّا رَأَی الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هذَا» نه «هذه» چون این «هذَا» به این شیء برمی گردد این شیء که مؤنث نیست کلمه ی شمس مؤنث است نه این شیء اگر اشاره به کلمه باشد می شود بله «هذه» اما وقتی اشاره به این جرم خارجی است این جرم خراجی که مؤنث نیست لذا فرمود: «هذَا»، «فَلَمَّا رَأَی الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هذَا رَبِّی هذَا أَکْبَرُ» به لحاظ شیء، یک وقت است که به لحاظ «عود»، «خَشب» و مانند آن اشاره می کنند مثل اینجا که فرمود: «وَمَا تِلْکَ بِیَمِینِکَ یَا مُوسَی» این را ذات اقدس الهی می خواهد حالا تعمیم بدهد که هر چیزی را که خدای سبحان بخواهد اوست نه اینکه اراده ی خدا تابع اشیاء باشد اشیاء تابع اراده ی الهی اند او اگر بخواهد چوب باشد می شود چوب، او اگر بخواهد اژدها باشد می شود مار، دوباره برگرداند به صورت چوب می شود چوب، این طور نیست که اشیاء استقلالی داشته باشند و اراده ی الهی ـ معاذ الله ـ تابع آنها باشد ما تابع اراده ی اشیائیم بالأخره اگر چیزی سنگ است سنگ است، اگر چیزی چوب است چوب است ما با چوب باید رفتار چوب بکنیم، با سنگ باید رفتار سنگ بکنیم «إِلَّا أَن یَشَاءَ اللّهُ» اما ذات اقدس الهی که خالق اشیاست و مصوّر اشیاست مطیع اشیاء نیست، تابع اشیاء نیست او اگر بخواهد چوب بشود می شود چوب، اگر بخواهد اژدها بشود می شود اژدها فرمود: «مَا تِلْکَ بِیَمِینِکَ یَا مُوسَی» عرض کرد عصای من است خب بر او تکیه می کنم یک، چون دام داشتند به وسیله ی این چوب برگهای درخت را می ریزم و این دامم از این برگها تغذیه می کند «وَأَهُشُّ بِهَا عَلَی غَنَمِی» و برای اینکه خیلی طول نکشد و تفسیری در بین نباشد فرمود: «وَلِیَ فِیهَا مَآرِبُ أُخْرَی» مَأربه، حاجت و نیازهای دیگری هم دارم که با این چوب حل می شود «اِرْبَ» یعنی حاجت، «اِرَب» جمع حاجت است منتهی الإرب فی لغه العرب از همین جاست نه منتهی الأرب آن اِرب است و جمع اِربه، اربه یعنی حاجت، مأربه یعنی حاجت «وَلِیَ فِیهَا مَآرِبُ أُخْرَی» حالا ان شاءالله به خواست خدا اگر در جریان تفصیلاً جریان موسای کلیم(سلام الله علیه) بنا شد جایی بحث بشود موسای کلیم گویا مظهر

تفصیل است به اجمال بسنده نمی کند در اینجا در کتابهای ادبی مثل مطوّل و اینها ملاحظه فرمودید آنجا آمده است که موسای کلیم اگر می گفت «هِیَ عَصَایَ» کافی بود ولی لذّت مناجات، لذّت گفتگوی با ذات اقدس الهی او را وادار کرده که به تفصیل سخن بگوید این نکته ی ادبی است که در کتابهای ادبی ذکر کردند اما اصلاً وجود مبارک موسای کلیم یک انسان تفصیل رو و تفصیل گوست در جریان برخورد با خضر هم همین طوربود از تک تک اینها سؤال کرد راز و رمز همه ی این خواسته ها را بگو که وجود مبارک خضر فرمود دیگر «هذَا فِرَاقُ بَیْنِی وَبَیْنِکَ» این هم رازی دارد که بعضیها مظهر تفصیل اند، بعضیها مظهر اجمال اند و مانند آن، این نقص نیست حالا اینجا را به عنوان لذّت می شود گفت اما آنجا چطور، آنجا سخن از لذّت نبود که.

ص: ۴۱۰

پرسش:...

پاسخ: بله، برای اینکه بفهماند که هر چه خدا بخواهد هست نه اینکه شما بگویی «عَصَایَ» شما باید بگویی هر چه تو بخواهی. یک انسان عادی وقتی چوب دستش است از او سؤال بکنند چیست می گوید عصاست، اما اگر کسی به دالان نبوّت و رسالت رسید و موحّدانه دارد با مبدأ واحدش سخن می گوید اگر خدا از او سؤال کرد این چیست فرمود حکم آنچه تو فرمایی، هر چه تو بخواهی تو خواستی عصا باشد عصاست خواستی چیز دیگر باشد چیز دیگر است این را دارد به وجود مبارک موسای کلیم یاد می دهد که شما اصالت را به اشیاء ندهی درست است نسبت به یکدیگر اصالت برای اشیاست خب بالأخره اگر چیزی آب است آب است اگر چیزی خاک است خاک است دیگر، اما اگر ذات اقدس الهی اراده کرد که این آب مثل سنگ بشود روی هم بایستد یک سدّ آبی درست بشود همان کار را خواهد کرد که بعدها هم می بینید. نمونه های بعدی را از همین تعلیم کوتاه در شب تار در بالای طور دارد یادش می دهد. خب، «قَالَ هِیَ عَصَایَ أَتَوَکَّؤُا عَلَیْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَی غَنَمِی وَلِیَ فِیهَا مَآرِبُ أُخْرَی» آن گاه ذات اقدس الهی فرمود اگر عصاست بینداز ببینیم هنوز عصاست «أَلْقِهَا» خب او می توانست یک چوب دیگری را هم مار کند اما می خواهد به موسای کلیم بفرماید اشیاء تابع اراده ی الهی اند «قَالَ أَلْقِهَا یَا مُوسَی» وقتی این چوب دستی و این عصا را انداخت «فَإِذَا هِیَ حَیَّةٌ» نه یک حیّه خوابیده، نه حیّه ای که بین بیداری و خواب است نه حیّه دَمان «تَسْعَی» که در سوره ی مبارکه ی «قصص» از او به عنوان حیّه ای که «کَأَنَّهَا جَانٌّ» این چنین یاد کرده است که فرمود او ماری است که «کَأَنَّهَا جَانٌّ» در سوره ی مبارکه ی «قصص» آنجا آمده که این عصا که القا شده است «کَأَنَّهَا جَانٌّ» این قدر متحرّک بود این قدر دَمان بود که گویا به صورت یک جنّ بزرگی در آمده است آیه ی ۳۱ سوره ی مبارکه ی «قصص» این است «وَأَلْقِ عَصَاکَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ کَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّی مُدْبِراً وَلَمْ یُعَقِّبْ یَا مُوسَی» خب، در چنین حالتی خب البته ترس هست دیگر چرا موسای کلیم ترسید موسای کلیم که بی سابقه است ذاتاً که عالِم به این کار نیست بعد که فهمید معجزه است و امر بید الله است این یک امر عادی شد هر وقت خواست به اراده ی الهی و او هم به خلیفهاللهی این به صورت مار در بیاید مار در می آید هر وقت هم می خواست دست می گذاشت می گرفت در برخورد با فرعون این طور بود در صحنه ی مبارزه با سَحره همین بود دیگر عادی بود برایش.

پرسش:...

پاسخ: بله، حالاـ آنجا هم عرض می کنیم که آنجا ترس از مار نبود ترس از جهالت مردم بود که او هم الآن به آن اشاره می شود. خب، «قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَى * فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى * قَالَ خُذْهَا» بگیر، یک وقت است می فرماید نترس کاری به تو ندارد یک وقت نه، تو بگیر «قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ» چرا، برای اینکه «سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى» ما آن سیرت اصلی اش را برمی گردانیم این مادّه گاهی به صورت چوب در می آید گاهی به صورت مار در می آید و کار، کار ممکنی است یعنی یک تکّه چوب ممکن است بعد از چند سال بشود مار، اما ممکن نیست دو دوتا بشود پنج تا محالِ عقلی تحت اعجاز در نمی آید اما محالهای عادی چرا، تحت اعجاز در می آید الآن همین یک تکّه چوب بعد از مدّتی می تواند بشود مار دیگر، اگر این یک تکّه چوب بعد از مدّتی پوسید و خاک شد یک، در کنار یک بوته ی بیابانی قرار گرفت و یک مار رهگذری از آن بوته تغذیه کرد سه، و شده نطفه چهار، بعد می شود مارزاده پنج، همین یک تکّه چوب بعد از دویست سال می شود مار این شدنی است این طیّ زمان داریم، طیّ زمین داریم، طیّ جهات دیگر داریم کارِ شدنیِ زمان دار را می شود در کمترین فرصت انجام داد اگر کسی بخواهد تختی را از یمن تا فلسطین بیاورد مدّتها طول می کشد مخصوصاً با کمبود امکانات آن روز، اما اگر کسی خواست بگوید «أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ» در اثر تعلیم و تعلّم محضر پیامبری مثل سلیمان(سلام الله علیه) این ممکن است، محال عادی با معجزه ممکن است اما محالِ عقلی شدنی نیست خب، این کاری است که وجود مبارک موسای کلیم دید شده یعنی چوب مار شده، مار هم چوب شده به دست او هم چوب شده نه اینکه خدای سبحان فرمود ببین من چگونه او را دوباره چوب می کنم تو بگیر برای اینکه با تو کار داریم تو باید همین کار را بکنی به دست تو همین عصا یک وقت مار می شود تو باید دست بیاوری این مار را بگیری دیگر همین الآن پس تمرین بکن «خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى» اما همین جریان وقتی در جریان برخورد کرد با فرعون همین کار را کرد این عصا را انداخت شده اژدها و «كَأَنَّهَا جَانٌّ» بعد دست آورد او را گرفت هیچ ترسی نبود، لکن در همین سوره ی مبارکه ی «طه» وقتی مبارزه و مناظره ی وجود مبارک موسای کلیم با سَحره مطرح می شود در همین سوره ی مبارکه ی «طه» به این صورت آمده است از آیه ی ۶۳ به بعد فرعون گفت که _ معاذ الله _ موسی و هارون ساحرند و می خواهند در اثر قدرت سِحرشان «يذهبا بطريقه الميسلا» سرزمین شما را بگیرند، فرهنگ و ملّیت و تمدّن شما را عوض کنند و مانند آن، بعد بنا شد که مناظره و مبارزه شروع بشود مناظره هم این بود که دستور دادند از دربار فرعون تمام سَحره که آن روز کارشناس سِحری فراوان بودند اینها در یک صحنه حاضر بشوند و مسابقه بدهند همه ی سَحره حاضر شدند طنابهایشان را آماده کردند، چوبهایشان را آماده کردند میدان شده میدان مار تماشاچی هم اطراف کَف می زدند خب این صحنه که «سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ» این صحنه شده صحنه ی مار همه می دیدند که این میدان، میدان مار شد مارهای فراوانی دارد دَوندگی می کند با جست و خیز دارند وجود مبارک موسای کلیم هرسناک شد عرض کرد خدایا! خب من اگر این عصا را بیندازم مار بشود و اینها نتوانند بین معجزه ی من و سِحر ساحران فرق بگذارند چه کنم، این بیان نورانی حضرت امیر در خطبه ی چهار یا شش نهج البلاغه بود که بحثش قبلاً گذشت. حضرت فرمود وجود مبارک موسای کلیم از جهل تماشاچیها ترسید که اگر آنها نتوانستند تشخیص بدهند من چه کنم.

پرسش:...

پاسخ: بله دیگر، همین تأیید می کند.

خب، اگر آنها نتوانستند تشخیص بدهند که معجزه چیست و سِحر چیست من چه کار کنم وجود مبارک حضرت امیر آن طوری که در نهج البلاغه قبلاً بود و خوانده شد که در قرآن دارد که «فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُّوسَى» یعنی موسی ترسید وجود مبارک حضرت امیر می فرماید: «لَمْ يُوجِسْ مُوسَى علیه السلام خِيفَةً عَلَى نَفْسِهِ بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلَبَةِ الْجُهَّالِ وَ دُوَلِ الضَّلالِ» این گفت خدایا! اگر اینها نتوانستند تشخیص بدهند باز من چه کنم خب من هم مار درست کردم آنها هم مار درست کردند. فرمود آیه ی ۶۷ به بعد «قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِن سِحْرِهِمْ أَنَّها تَسْعَى» این تصرّف در خیال، معجزه نبود «فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُّوسَى» نه اینکه از مار نترس ما کاری می کنیم که عوامها هم بفهمند «قُلْنَا لاَ تَخَفْ» چرا، برای اینکه «إِنَّكَ أَنتَ الْأَعْلَى» تو پیروز می شوی برای اینکه معجزه سِحر را باطل می کند «وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ» یک، «تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا» دو، «إِنَّمَا» این از جاهایی است که متأسفانه متّصل نوشته شده «تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا» دو، «إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلاَ يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى» تو این عصا را بینداز او کِید را از بین می برد سِحر را از بین می برد نه چوب را می خورد نه آن طناب را می خورد وجود مبارک موسای کلیم طبق این وحی وقتی عصا را انداخت همه دیدند در صحنه در این میدان یک سلسله طنابهای بی جان افتاده یک سلسله چوبهایی بی جان افتاده یک مار دارد حرکت می کند سِحر را بلعید نه چوبها را خورد آن جریان وجود مبارک امام هشتم باید جداگانه بحث بشود از این شفاف تر که آیه نمی خواهی فرمود: «تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلاَ يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى» یعنی «تَلقف الکید، تلقف السحر» نفرمود هِبال را می خورد که، نفرمود عِصیّ را می خورد که عصیّ و هبال را در آیه قبل ذکر کرد فرمود: «وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ» یعنی «تَلقف الکید، تلقف السحر» حضرت وقتی که عصا را انداخت همه ی این چوبها شدند چوب، همه ی این طنابها شدند طناب، همه ی تماشاچیها فهمیدند که یک سلسله چوب در میدان است و یک سلسله طناب در میدان است و یک مار دمان است اول کسی که فهمید کارشناسان و متخصّصان سِحر بودند که سجده کردند و خضوع کردند گفتندم «آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى» این کار موساست خب اینها را ذات اقدس الهی در همان شبِ تار یاد موسای کلیم داد وجود مبارک حضرت امیر در نهج البلاغه دارد که این از جهل مردم ترسید این است که اگر مردم جاهل باشند زندگی با آنها بسیار مشکل است اداره کردن مردم بافرهنگ سخت نیست الآن اگر وجود مبارک حضرت ظهور بکند اداره کردن این هفت میلیارد خیلی آسان است برای اینکه به برکت حضرت «وضع الله یده علی رئوس الناس» یا «وضع» خود حضرت به اذن خدا «یده علی رئوس الناس یَکمل به أحمالهم و عقولهم» خب مردم هفت میلیاردی بِفهم را به خوبی می شود اداره کرد مگر با کُشتن حضرت جهان را اداره می کند تازه این هفت میلیارد سه میلیارد را بکُشد تازه اول جنگ و ترور است وجود مبارک حضرت اگر ۳۱۳ شاگرد مثل امام داشته باشد مردم هم بِفهم باشند اداره اش خیلی سخت نیست تمام سختی در این است که البته با اعجاز الهی است وجود مبارک حضرت جهان را اصلاح می کند مگر کارِ آسانی است این از شقّ القمر بالاتر است این از تمام معجزات وجود مبارک موسای کلیم بالاتر است که آدم بتواند عقل ملّتی را، عصری را بالا بیاورد. به هر تقدیر وجود مبارک حضرت امیر در آن خطبه ی نهج البلاغه همین آیه را تحلیل کرد فرمود ترس موسای کلیم از این بود که این تماشاچیها نتوانند تشخیص بدهند و فرعون بر موسی غالب بشود ذات اقدس الهی فرمود نه، ما کاری می کنیم که همه فهم بشود و همین طور هم شد لذا اوّلین گروهی که

به موسای کلیم ایمان آوردند همان متخصّصان سِحرشناس بودند که خودشان سِحر کردند «قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَى * فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى» که دیگر شده مار دمان «قَالَ خُذْهَا وَلاَ تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى» این صحنه را وقتی کاملاً فرا گرفتی هم در دیدار با درباریان فرعون موفّقی هم در آن مناظره در صحنه ی خاصّ آن روز که در آنجا فرمود موسای کلیم این کارها را کرده و بالأخره پیروز شده «فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّداً قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى» مبادا اگر می گفتند که ما به رب ایمان آوردند خب فرعون هم می گفت «أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» اما بالصراحه تصریح کردند که «آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى» این طلیعه ی رسالت وجود مبارک موسای کلیم است که ذات اقدس الهی به او آموخت. معجزه ی دیگرشان از همین جا شروع می شود که فرمود: «وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَى» این دست را در جِیْب بگذار وقتی که درآوردی شفاف و روشن می شود مثل آفتاب می تابد و این بَرَص نیست بیماری نیست فرمود: «مِنْ غَيْرِ سُوءٍ» این یک معجزه ی دیگر است این «مِنْ غَيْرِ سُوءٍ» را ذات اقدس الهی تکرار می کند که مبادا کسی خیال بکند یک حادثه ی طبّی یا بدنی پیش آمده در جریان زکریا(سلام الله علیه) که زکریا عرض کرد که «وَاجْعَل لَنَا مِن لَدُنْكَ» ذات اقدس الهی فرمود سه روز زبانت بَند می آید اما «مِنْ غَيْرِ سُوءٍ» نه اینکه مریض بشوی ایست قلبی داشته باشی یا ایست لسانی داشته باشی می توانی ذکر بگویی، می توانی مناجات بکنی، با خدا سخن بگویی، نماز بخوانی، آیات الهی را مطرح بکنی ولی با مردم بخواهی حرف بزنی نمی توانی خب این معلوم می شود که معجزه است دیگر آنجا هم فرمود: «آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ» اما «سَوِيّاً»، مُستویاً، سالماً، کاملاً، کاملاً ـ سالمی ولی زبانت بند آمده نه از اصلِ حرف برای اینکه ذکر و نماز و اوراد و مناجات را کاملاً می توانی بکنی اما با مردم نمی توانی حرف بزنی این معلوم می شود معجزه است دیگر اینجا هم فرمود این دستت که سفید می شود این بیماری نیست این «مِنْ غَيْرِ سُوءٍ» است ولی سفید شده این است که می گویند آدم باید دست را در جَیبش بگذارد نه جیبِ دیگری از جِیب کاری ساخته نیست از جَیْب کاری ساخته است اگر کسی سرمایه دار بود باید از جَیْب بگیرد، از دل بگیرد، دلمایه داشته باشد که برای ابد بماند وگرنه آن گداطبعی با جیب حل نمی شود. «اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ» در جای دیگر است یا «وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ» در اینجاست آنجاها تعبیر به جَیْب شده در سوره ی مبارکه ی «قصص» تعبیر به جَیب شده آیه ی ۳۲ سوره ی مبارکه ی «قصص» این است «اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ» اگر کسی چیزی در دل دارد خب او غنیّ است ندارد برای همیشه گداست مخصوصاً اگر به جِیب این و کیف دیگری نگاه کند «اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ» که آن در سوره ی مبارکه ی «قصص» است.

آیات ۱۷ تا ۲۳ سوره مریم ۸۸/۱۱/۱۲

.Your browser does not support the audio tag

«وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى (۱۷) قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى (۱۸) قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَى (۱۹) فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى (۲۰) قَالَ خُذْهَا وَلاَ تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى (۲۱) وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَى (۲۲) لِنُرِيَكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى (۲۳)»

بعد از اینکه وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) نار را دید و به سراغ نار رفت و ندای الهی را شنید اوّلین دستوری که خدای سبحان به آن حضرت داد بعد از اینکه فرمود: «وَأَنَا اخْتَرْتُكَ» این بود که فرمود: «فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» این «فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» یعنی کاملاً گوش بده ببین وحی چیست بالأخره انسان خاطراتی دارد، علومی، یک رهاورد سالیان متمادی دارد مخصوصاً کسی که از نوابغ باشد و چهل سال عمر را پشت سر گذاشته باشد مثلاً این «فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» یک راهنمایی خوبی است برای تنظیم امور هرمنوتیک ما اگر خواستیم حرف کسی را بپذیریم یا نقد کنیم باید این هنر را داشته باشیم که گوش بدهیم گوش دادن به همان سکوتِ فیزیکی نیست گوش دادن به این است که همه ی خاطرات و علوم و داشته های قبلی را یک گوشه بگذاریم و آنچه را که این شخص گفت یا نوشت آن را در گوشه ی دیگر ذهنمان جا بدهیم وگرنه کسی که با افکار قبلی دارد مطلبی را گوش می دهد این درست حرف گوینده یا نوشتار نویسنده را متوجه نمی شود اگر بخواهد قبول کند یا نکول کند یک قبول و نکول ممزوجی است وقتی گرفتار هرمنوتیک نشد یعنی هم از نظر فیزیکی ساکت بود و هم خاطرات قبلی را این هنر را داشت که در یک گوشه ی ذهن بگذارد و گوشه ی دیگر ذهن را برای ورود این مطلب جدید جاسازی کند این شخص موفق است که حرفِ طرف را خوب فهمید حالا اگر می پذیرد که عالِمانه می پذیرد و اگر نقد می کند هم که محقّقانه نقد می کند این «فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» ناظر به این قسمت است. روایتی هم از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هست در این موسوعه شریفه که موسوعه ی کلمات الرسول الأعظم(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) است جلد سیزدهم که کلمات حضرت، خُطب حضرت، ادعیه حضرت، نامه های حضرت را جمع کردند جلد سیزدهم صفحه ی ۲۰۵ راه فراگیری علم را حضرت مشخص فرمود از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) رسیده است که آن حضرت عن آباء کرامش و گرامی اش نقل کرده است که آنها از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نقل کردند که آن حضرت فرمود: «أوّل العلم الصّمت» آدم خوب ساکت باشد «والثانی الإستماع والثالث العمل به و الرابع نشره» کسی موفق است در فراگیری علم که اول گوش بدهد ببیند این گوینده یا نویسنده چه می گوید این گوشِ فیزیکی با استماع درونی همراه باشد در سوره ی مبارکه ی «انعام» دو مطلب گذشت یکی کسانی که مبتلا به آن جریان هرمنوتیک بودند داشته های خود را به همراه آوردند در مجلس پیغمبر، گروه دیگر کسانی اند که توانستند آن داشته های قبلی را کنار بگذارند. در سوره ی مبارکه ی «انعام» به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود رسول من یک عدّه می آیند با تو سخن بگویند که حرفهای خودشان را به تو برسانند نه اینکه بشنوند ببینند تو چه می گویی «وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا» اینها نیامدند خوب گوش بدهند ببینند تو چه می گویی اینها هیچی، اما گروه دیگر اینها کنار هم نیست این دو آیه فاصله شان فراوان است «وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلاَمٌ عَلَيْكُمْ» یک عدّه مستمِع خوبی اند می آیند ببینند که تو چه می گویی وقتی اینها با این گرایش آمدند به اینها سلام بکن اینکه سابقاً خُطَبا روی منبرها اول سلام می کردند بعد شروع می کردند به سخنرانی الآن فقط در

نماز جمعه ها این سنّت هست وگرنه قبلاً وعّاظ همین که روی منبر می نشستند اول سلام می کردند به مخاطبانشان بعد شروع می کردند به حمد و ثنا و سخنرانی زیرا دستور از همین سوره ی مبارکه ی «انعام» است که «وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» اوساط و ضِعاف از مستمعان سلام را از پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) تلقّی می کنند، اوحدی از مستمعان پیامبر را رسولِ سلام می دانند سلام خدا را تلقّی می کنند یعنی سلام مرا به اینها برسان به هر تقدیر اینها می آیند که ببینند پیغمبر چه می گوید بنابراین اینکه ذات اقدس الهی به موسای کلیم(سلام الله علیه) فرمود: «وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» یعنی این هنر را داشته باش که یادداشت و یادگرفته های قبلی را بگذاری کنار ببین من چه می گویم درست است که غالب مردم مبتلایند به اینکه با یافته های قبلی چیزی را می خوانند یا چیزی را می نویسند ولی این ادب خواندن و نوشتن یا شرکت در کلاس نیست راهش این است که «الصمت ثمّ الاستماع» سکوت محض یک، داده ها و گرفته های قبلی را انسان در یک گوشه ی ذهن بگذارد دو، ببیند این نویسنده یا این گوینده چه می گوید یا چه می نویسد سه، بعد داوری کند این راه استماع است. در سوره ی مبارکه ی «اعراف» هم مشابه این اصل کلّی آمده است که همین آیه معروف که «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا» ناظر به همین بخش است در سوره ی مبارکه ی «اعراف» آیه ی ۲۰۴ این است «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا» خب آن وقت آدم خوب می فهمد که این آیه چه دارد می گوید و اگر کسی با یافته های قبلی برود در درس بنشیند از آن گوینده یا آن نویسنده چیزی استفاده نمی کند مخلوط است می شود «فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ» برای داوری هم فرصتی هست پس مهم ترین راه برای مطالعه کردن یا شرکت در سخنرانی این است که آدم صَمت و استماع، سکوت محض و گوش دادن با جان که ببیند این آقا چه می خواهد بگوید بعد هم می تواند رد بکند این راه نجات از آن فنّ هرمنوتیک است لذا فرمود: «وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» این همان استماعی است که در سوره ی مبارکه ی «زمر» بیان شده که «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» خب آن کسی که با داده های قبلی خود دارد کتابی را مطالعه می کند یا درسی را گوش می دهد این دیگر أحسن الاقوال را همان حرف خودش می داند این دیگر «فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» نیست این هنر باید باشد که انسان مالک نفس باشد، سلطان بر نفس باشد همان طوری که باید وسوسه ها را بگذارد کنار داده ها و یادگرفته های قبلی را هم باید بگذارد کنار.

ص: ۴۱۴

پرسش:...

پاسخ: بله خب دیگر، گاهی انسان هم با رفیقش حرف می زند هم در جلسه درس گوش می دهد هم دارد مطالعه می کند هم دارد رادیو و تلویزیون گوش می دهد از اینها هست دیگر این می شود «فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ» اما اگر کسی واقعاً حرف نزند از نظر فیزیکی و از نظر فیزیکی که ساکت شد در درون هم حرف نزند این قول نفسانی را هم نداشته باشد این هم صَمت دارد هم استماع آن وقت می فهمد که این آقا چه نوشته یا آن آقا چه گفته بعد هم اگر رد می کند محقّقانه رد می کند و اگر می پذیرد هم محقّقانه می پذیرد خب، اینکه فرمود: «وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» ناظر به این قبیل است.

پرسش:...

پاسخ: خب قرآن کریم هم علوم انسانی را می فهماند هم علوم تجربی را بالأخره آن علوم تجربی گرچه انسانی به حسب

موضوع نیست ولی مصرفش انسان است دیگر ما علوم غیر انسانی نداریم یا به لحاظ.

پرسش:...

پاسخ: اینها را می گذارد کنار بعد می بیند قرآن چه می گوید حرفِ قرآن را خوب فهمیده چون تصوّرات که تصدیق نیست آن مفرد و بدیهیات را که کنار گذاشتن ندارد چون بدیهیات حرفی برای گفتن ندارد با آن بدیهیات اوّلیه فقط گوش می دهد می بیند که این قرآن چه می گوید بعد به داوری می نشیند آن وقت به داوری نشستنِ او داوری محقّقانه خواهد بود عمده آن است که انسان در گوش دادن یا مطالعه کردن نوشتار یا گفتار دیگری خودش را شریک آن گوینده یا نویسنده نکند این می شود مخلوط خب، فرمود این کار را کردید «فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» آنچه را هم که می شنوید این است که «إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا» این توحید که ذات اقدس الهی دوبار در همین بخش نورانی سوره ی مبارکه ی «طه» به وجود مبارک موسای کلیم فرمود که «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ» بعد هم فرمود: «إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ» سیدناالاستاد علامه طباطبایی(رضوان الله علیه) ملاحظه فرمودید هم در ذیل این آیه سوره ی مبارکه ی «طه» هم در ذیل آن آیه سوره ی مبارکه ی «کهف» که قبلاً خواندیم فرمود ذات اقدس الهی در دسترس احدی نیست همین بیان را سیدناالاستاد امام(رضوان الله تعالی علیه) که امروز به برکت آغاز دهه فجر سالروز ورود نورانی امام(رضوان الله علیه) هست از این کتاب شریفشان بخوانیم ایشان در این کتاب مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه چون غالب کتابهای عرفانی را امام(رضوان الله علیه) تقریباً قبل از سی سال مرقوم فرمودند اگر فراغتی بود و حوزه به سَمت فلسفه و عرفان می رفت و این قلم و بَنان و بیان شروع به کار می کرد آن وقت معلوم می شد که چه آثاری از ایشان صادر می شد و به جا می ماند در قبل از سی سال اینها را نوشتند معمولاً چه آن تعلیقات بر فصوصش چه تعلیقات بر مصباحش برخی، خیلی ضعیفی از اینها را از سی سال گذشته ولی غالباً اینها را بین بیست و سی نوشتند. این کتاب را مقدمه ای برای آن نوشته شده که بعضی از آقایان مرقوم فرمودند خدا رحمتشان کند در حدود ۱۶۰ صفحه است بعد از آن مقدمه سخنان خود امام(رضوان الله علیه) شروع می شود در صفحه ی سیزده این کتاب یعنی بعد از اینکه آن ۱۶۷ صفحه ی مقدمه گذشت صفحه ی سیزده اصلِ این کتاب که به عنوان اوّلین مصباح است می فرماید: «المشكاه الأُولى» در آن چند مصباح است مصباح اول این است که اگر کسی خواست به طرف ذات اقدس الهی حرکت کند باید بداند که «إعلم أيّها المهاجر إلى الله بِقدم المعرفه و اليقين رَزقك الله و إيّان الموت فی هذا الطريق المستقيم و جعلنا و إيّاك مِن السالكين الراشدين» بداند که «أنّ الهويّه الغيبيّه الأحديّه و العنقاء المُقرِب» «مُقرِب» یعنی «مُعجِب» چیزی که به عجب می اندازد این همان است که می گویند «عنقا شکار کس نشود دام باز چین» «العنقاء المُقرِب المُتسكَن فی غيب الهويّه و الحقيقه الكامنه تحت سرادقات النوريّه و الحُجب الظلمانيه فی أمام ببطون و غيبٍ و كمونٍ لا إسم لها فی عوالم ذكر الحكيم و لا رسم و لا حَصر لحقيقه المقدّسه فی المُلك و الملكوت و لا وسنه مُنقطع عنها آمال العارفين» یعنی مقام ذات احدی به او دسترسی ندارد امیدش هم ندارد «تَذلّ لدى سرادقات جلالها أقدام السالكين محجوبٌ عن ساحه قدسها قلوب الأولياء الكاملين غيرُ معروفهٍ لأحدٍ مِن الأنبياء و المرسلين» هیچ پیغمبری هویّت حق را نمی شناسد، هیچ رسولی هویّت حق را نمی شناسد «غيرُ معروفهٍ لأحدٍ مِن الأنبياء و المرسلين و لا معبودهٍ لأحدٍ مِن العابدين و السالكين الراشدين» احدی هم ولو حضرت امیر آن هویّت را عبادت نمی کند برای اینکه او را نمی شناسد «و لا مقصوده لأصحاب المعرفه مِن المكاشفين» یعنی در بحثهای عرفانی هیچ عارفی هم در آن زمینه بحث نمی کند برای اینکه او حقیقتی است بسیط محض یک، نامتناهی است دو، دیگر نمی شود گفت که من به اندازه ی خودم او را شناختم او اندازه پذیر

نیست او یا کلاً- نصیب کسی می شود که این مستحیل است فقط برای خودش یا احدی به او راه ندارد این سه تعبیر از سیدناالاستاد هست که فرمود: «غیرُ معروفهٍ لأحدٍ مِن الأنبیاء و المرسلین و لا معبودهٍ لأحدٍ مِن العابدین و السالکین و الراشدین و لا- مقصودهٍ لأصحاب المعرفه مِن المکاشفین حتّی قال أشرک الخلیفه أجمعین ما عرفناک حقّ معرفتک و ما عبدناک حقّ عبادتک» بعد این شعر معروف

ص: ۴۱۵

عنقا شکار کس نشود دام باز گیر کانجا همیشه باد به دست است دام را

از همین قبیل. در صفحه ی ۷۲ نامی از اهل بیت عصمت و طهارت می برند می فرمایند احدی در عالَم به اندازه ی اهل بیت عصمت و طهارت نیست به عظمت اینها، به جلال اینها، به علم اینها، به قدرت اینها، به فضیلت اینها، به عصمت اینها این حدیث نورانی است و طولانی است صفحه ی ۷۲ تا صفحه ی ۷۴ این حدیث را که وجود مبارک امام رضا(سلام الله علیه) از آباء گرامیشان و از آباء کرامشان نقل می کنند تا از حضرت امیر که وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «قال رسول الله(صلّی الله علیه و آله و سلّم) ما خَلَق الله أفضل منّی و لا أکرم علیّ منّی» آن وقت سؤالاتی وجود مبارک حضرت امیر می کند آیا شما بالاتری یا جبرئیل، شما بالاتری یا فرشته، حضرت همه ی اینها را جواب می دهد این روایت طولانی است تا صفحه ی ۷۵ در صدر ۷۵ آن گاه سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) که ثواب همین روح مطهّر ایشان و همه ی شهدا و اولیا و مؤمنان مخصوصاً این شهدای دهه ی فجر فرمود: «و لقد نَقَلْته» این حدیث را «بطوله مع بِناء هذه الرساله علی الاختصار» با اینکه این رساله است بنایش بر اختصار است و ما هر حدیثی را که بنا شد نقل بکنیم آنجا که مورد استشهادمان را نقل می کنیم نه کلّ حدیث را این حدیث طولانی را با همه ی طولانیتش نقل کردیم «للتبرّک و التیمّن و زیاده الفائده و البصیره و ها أنا أشرح بعض فقراته الراجعه إلی المقام مع الإیجاز و الاختصار و أرجوا التوفیق مِن الحقّ المختار» آن وقت بعضی از جمله هایی را شرح می دهند که ثواب همه ی اینها به روح مطهّر ایشان و همه ی شهدا، اما درباره ی اینکه ذات اقدس الهی به موسای کلیم فرمود: «مَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ» این دو سؤال را در بردارد یکی اینکه چیست، یکی اینکه آنکه در دستت است چیست، اگر به آن عصا اشاره می فرمود، می فرمود «ما تلک» این چیست، اما اصرار دارد که بفرماید آنکه در دستت است چیست چون هم خدا با آن چوب کار دارد هم با این دست هم آن چوب را می خواهد معجزه کند هم این دست را می خواهد معجزه کند و آن چوب وقتی معجزه می شود که از این دست سر در بیاورد و این دست وقتی معجزه می شود که به قلب مرتبط باشد و اگر می فرمود «ما تلک» کافی بود ولی با هدف هماهنگ نبود چون هدف این امور چندگانه است هم می خواهد چوب را معجزه کند، هم می خواهد دست را معجزه کند، هم اعجاز چوب را به دست اسناد بدهد و هم منشأ معجزه بودن این دست را قلب بداند این جمله ها را فرمود، فرمود: «وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى» عرض کرد که «هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى» که در بحث دیروز گذشت. فرمود اگر عصاست، اگر چوب است «أَلْقِهَا يَا مُوسَى» ببینیم چوب است یا نه، «فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى» دید مار است و اگر ــ معاذ الله ــ سِحر بود جا برای ترس نداشت چون ساحر که از سِحر خود نمی ترسد که خدای سبحان فرمود نترس البته از این آیه برنمی آید که وجود مبارک موسای کلیم ترسید فقط فرمود: «لَا تَخَفْ» نترس، خب شاید نترسیده باشد با همین گفتن طمأنینه ای در قلب حضرت موسی پیدا شده باشد لکن وقتی در سوره ی مبارکه ی «قصص» همین جریان مطرح است آیه ی ۳۱ این است «وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِراً» فوراً ترسید و فاصله گرفت.

پرسش:...

پاسخ: بله، ولی منظور آن است که در مرتبه ی اول هراس بود لکن این هراس را از آیه سوره ی «طه» نمی شود استفاده کرد برای اینکه در سوره ی «طه» دارد «لَا تَخَفْ» اما آیا حضرت ترسید و خدای سبحان به او اطمینان داد که نترس یا زمینه را دید و فرمود نترس این دلالت ندارد فرمود: «لَا تَخَفْ» اما در سوره ی مبارکه ی «قصص» به خوبی دلالت دارد که ترسید دیگر.

پرسش:... پاسخ: بله خب، مثل اینکه «لَا تَأْسَوْا»، «لا تغتب» غیبت نکن، شرک نورز، «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ» مبادا شرک بورزی، مبادا مطیع کفار باشی این نهی است دیگر این معنایش این نیست که واقع شده که.

پرسش:... پاسخ: بله، اینجا هم همین طور است اینجا که می فرماید: «لَا تَخَفْ» چه در آن افاضه چه در حالت خوف بالأخره دلالت ندارد بر اینکه واقع شده چه در تکوین، چه در تشریع این دلالت بر وقوع ندارد اما آنچه در سوره ی مبارکه ی «قصص» آمده است اینکه واقع شده این حضرت کاملاً ترسید آن گاه ذات اقدس الهی بعد از اینکه فرمود: «وَلَمْ يُعَقِّبْ» آن گاه فرمود: «يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ» برگرد نترس این برگرد و نترس نشان آن است که قبلاً واقع شده برای اینکه دارد «وَلَّى مُدْبِراً وَلَمْ يُعَقِّبْ» فاصله گرفت و رو به طرف مار نبود. خدا فرمود برگرد کاری به تو ندارد ولی در آیه ی محلّ بحث سوره ی «طه» از آن استفاده نمی شود که وجود مبارک موسی ترسید فقط فرمود: «لَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى» این برای عصا، اما اینکه فرمود: «وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ» این برای دست است به حسب ظاهر یک دست عادی است اما این دست می شود بیضا، بیضا به معنای سفید در برابر سیاه به طور عادی استعمال می شود لکن وقتی قرآن کریم دارد که جام بهشتیها که با او آب می نوشند بیضاست یعنی درخشان است یعنی برّاق است نه بیضا یعنی سفید است در سوره ی مبارکه ی «صافات» وقتی نعمتهای بهشتیها را بررسی می کند می فرماید بهشتیها «لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ» از آیه ی ۴۱ به بعد سوره ی «صافات» «أُولٰئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ * فَوَاكِهُ وَهُم مُكْرَمُونَ * فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ * عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ * يُطَافُ عَلَيْهِم بِكَأْسٍ مِن مَعِينٍ * بَيْضَاءَ» این جام، جام برّاقی است شفاف و روشن و درخشان است این معنایش است اینجا هم که فرمود بیضاء یعنی برّاق و روشن که بحث تفصیلی اش تا حدودی در ذیل آیه ی ۱۰۸ سوره ی مبارکه ی «اعراف» قبلاً گذشت. در آیه ی ۱۰۸ سوره ی «اعراف» این بود «وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ» درخشان بود، برّاق بود هر که می دید، می دید که این خیلی نورانی است و شفاف است بنابراین سخن از سپید و سیاه نیست سخن از برّاق بودن اوست که فرمود این دست را وقتی به جَیب گذاشتی و بیرون آوردی این می شود برّاق و درخشان و اختصاصی هم به قلب نورانی وجود مبارک موسای کلیم داشت «وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجْ» این ید «بَيْضَاءَ» اما این آسیب دیده نیست این یک معجزه ی دیگر است «مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَى» پس آیه قبلی آن است که این چوب شده اژدها، مار دمان شده آیه ی بعدی این است که این دست عادی برّاق شده نظیر جام بهشتیها. این کارها را ما کردیم «لِنُرِيَكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى» اینها معجزات بزرگ ماست که به تو نشان می دهیم اما آن بحثی که قبلاً داشتیم در آیه ی شانزده همین سور ه که فرمود: «فَلَا يَصُدَّنَّكَ عَنْهَا مَن لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى» برای بیان این بود که وجود مبارک موسای کلیم «صائناً لنفسه» باشد نفوذناپذیر باشد هم موعظه ی الهی از نظر عبارت و لفظ لازم بود هم آن عنایت الهی از نظر فیض تکوینی لازم بود چه اینکه مشابه این درباره ی انبیای دیگر مخصوصاً درباره ی وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) گذشت که فرمود تو باید «صائناً لنفسه» باشی دیگران سعی می کنند در تو نفوذ پیدا کنند ولی عنایت الهی تو را تثبیت کرده است دیگران به هیچ وجه در حرم امن تو نفوذ نداشته و ندارند که بحثش قبلاً در سوره ی مبارکه ی «توبه» و همچنین سوره ی

«اسراء» گذشت در سوره ی مبارکه ی «اسراء» آنچه گذشت این بود آیه ی ۷۳ و ۷۴ سوره ی مبارکه ی «اسراء» این بود «وَإِن كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذاً لَاتَّخَذُوكَ خَلِيلًا» آنها تلاش و کوشش می کنند که در اثر فتنه تو را باز بدارند منصرف کنند از مسیر وحی تا چیزی را ــ معاذ الله ــ کم بکنی، زیاد بکنی به میل اینها افزایش بدهی کاهش بدهی و مانند آن، اگر به میل اینها مسیر آیات را تغییر دادی تورا به عنوان خلیل و دوست اتّخاذ می کنند «وَإِذاً لَاتَّخَذُوكَ خَلِيلاً»، ولی ما این سه مرحله ی فیض را نسبت به شما اِعمال کردیم آن مراحل سه گانه این است که «وَلَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً» اگر توفیق الهی نبود، تثبیت الهی نبود تو نزدیک بود «کاد» یعنی «قَرُب» نزدیک بود یک، که رُکون پیدا کنی رکون آن میل اندک است دو، «شَيْئاً قَلِيلاً» اندک اندک، اندک در اندک این سه، اگر فیض ما نبود تو نزدیک بودی «كِدتَّ» رکون پیدا کنی «تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً» که این تنوینش تنوین تحقیر است «قَلِيلًا» تنوین تَنکیر «شَيْئاً» که برای قلّت است یک، «قَلِيلًا» که صریحاً قلّت را اسم می برد دو، رکون که میل اندک است سه، «کاد» که نزدیک است چهار، یعنی عملِ خارج که به هیچ وجه واقع نشد، میل قلبی هم که وارد نشد، میل چه کم چه زیاد هم واقع نشد نزدیکِ میلِ کم هم نشدی خب این طهارت محض است دیگر، اگر کسی عمل خارجی اش مطابق با خواسته ی بیگانه نباشد یک، میل قلبی اش هم به طرف آنها نباشد دو، ولو میل اندک، رکون، «شَيْئاً قَلِيلًا» این تنوین «شَيْئاً» هم برای قلّت است، پس مِیل نبود، رکون و میلِ اندک هم نبود اندک در اندک این هم نبود، نزدیک به میل اندک هم نبود این قلب می شود طیّب و طاهر این کس می شود پیغمبر فرمود اگر تثبیت الهی نبود «لَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدتَّ» یک، «تَرْكَنُ» دو، «إِلَيْهِمْ شَيْئاً» که تنوینش برای تحقیر است سه، «قَلِيلًا» چهار، نزدیک بود کمی میل کنی ولی نزدیک به میل نه تنها میلِ کم نداشتی نزدیک به میل کم نبود خب این می شود طهارتِ محض وجود مبارک موسای کلیم همین طور بود آن جریان «قَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ» یعنی اینها اوضاع خارجی را به هم زدند ولی در تو هیچ اثر نداشتند برای اینکه «فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ» بودی و تطهیر و طهارت و عصمت مطلقه شامل حال تو شده بود آنجا که در سوره ی مبارکه ی «توبه» «قَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ» را آوردند ناظر به همین است که آنها توطئه کردند در کار خارجی شان ولی نسبت به تو به هیچ توفیقی پیدا نکردند آیه ی ۴۸ سوره ی مبارکه ی «توبه» این است که «لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ مِن قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللّهِ» آنها خیلی زیر و رو کردند ولی حق بر همه ی آنها غالب شد بنابراین حرمِ امن قلب معصوم از هر گزندی مصون است و به لحاظ خارج هم ذات اقدس الهی چند صباحی مهلت می دهد و سرانجام پیروز می کند خب، پس بنابراین یک معجزه مربوط به دستِ پیغمبر بود وجود مبارک موسای کلیم و یک معجزه هم مربوط به عصای آن حضرت بود که فرمود: «وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَى» اینها آیات کبرای ماست چه این آیه اوّلی چه آیه دومی اینها آیه کبرای ماست پس با این جهاز رسالتی، رسالت را از هم اکنون باید بپذیری «اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى» پس قبلش مقام اول مربوط به نبوت بود این مقام ثانی مربوط به رسالت است وقتی مجهّز کرد فرمود: «اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ» و چون در آستانه ی اربعین سالار شهیدان حسین بن علی بن ابی طالب(صلوات الله و سلامه علیه و علی أهل بیته) هستیم همه شما هم ان شاءالله عازمید در این دهه ی پر برکت فجر برای تبلیغ الهی امیدواریم که معارف الهی را، مسائل دهه ی فجر را، مسائل انقلاب را، نظام اسلامی را به خوبی برای مردم تعیین کنید ان شاءالله با برکت و توفیق الهی کارتان همراه باشد مقبول حق باشد.

آیات ۲۴ تا ۳۵ سوره مریم ۸۸/۱۲/۰۱

.Your browser does not support the audio tag

«اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (۲۴) قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي (۲۵) وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي (۲۶) وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِن لِسَانِي (۲۷) يَفْقَهُوا قَوْلِي (۲۸) وَاجْعَل لِي وَزِيراً مِنْ أَهْلِي (۲۹) هَارُونَ أَخِي (۳۰) اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي (۳۱) وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي (۳۲) كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيراً (۳۳) وَنَذْكُرَكَ كَثِيراً (۳۴) إِنَّكَ كُنتَ بِنَا بَصِيراً (۳۵)»

وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) بعد از دریافت وحی و دو معجزه از معجزه های بزرگ الهی یکی جریان عصا و دیگری ید بیضا مأموریتی را از طرف ذات اقدس الهی تلقّی کرد که خدای سبحان به او فرمود به طرف فرعون برو که او طغیان کرد یعنی برو طغیان او را برطرف بکن. وجود مبارک موسای کلیم مدّتها در مصر زندگی کرد شکوه جبّاران ه ی طاغوت مصر را دید و سلطنت آمیخت ه ی با دعوای الوهیّت فرعون را هم مشاهده کرد، قدرت غِبطیهای مصر را هم دید، ضعف نِبطیها و بنی اسرائیل را هم از نزدیک مشاهده کرد و بی تابی خودش را هم در برابر ظلم دید که نمی تواند آرام بنشیند به دلیل اینکه آن ستمکار را با مُشت از پا در آورد و کُشت، چنین کسی اگر بخواهد رسالتی را برای هدایت مردم مصر تلقّی کند نیازی به امدادهای الهی دارد. عرض کرد که به من شرح صدر بده که تا کسی که خودش بنده ای از بندگان توست به مبارز ه ی علیه الوهیّت قیام کرد گاهی می گوید «أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى»، گاهی می گوید «مَا عَلِمْتُ لَكُم مِنْ إِلهٍ غَيْرِي» به من شرح صدری بده که اگر ظلمی را دیدم فوراً پرخاش نکنیم فوراً دست به گریبان نشوم، زد و خورد راه نیندازم کسی را نکُشم، به من شرح صدر بده تا به تدریج استضعاف محرومان را از آنها زدوده کنم، به من شرح صدری بده تا قدرت بی جای غُبطیها را از اینها بگیرم اینها شرح صدر می خواهد و کار را بر من آسان بکن برای اینکه ما هیچ ابزاری نداریم و به نبرد کسی می رویم که او مدّعی الوهیّت است. این مطلبها را با تعبیر ادیبانه عرض کرد به عنوان شرح بعد از متن و اجمالِ قبل از تفصیل ذکر کرد اگر عرض می کرد «ربّ اشرح صدری» مطلب معلوم می شد اما عرض کرد «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» این تفصیل بعد از اجمال کاری می کند که بدون این ترتیب آن کار حاصل نمی شود و همچنین اگر می فرمود «يسّر أمری» آن اثری که «يَسِّرْ لِي أَمْرِي» دارد از «يسّر أمری» ساخته نیست این تفصیل بعد از اجمال مثل آن است که اول کسی متنی را بگوید بعد آن را شرح دهد «يَسِّرْ لِي» چه چیزی را؟ «أَمْرِي»، «اشْرَحْ لِي» چه چیزی را؟ «صَدْرِي»، آن «اشْرَحْ لِي» به منزل ه ی متن است «صَدْرِي» به منزل ه ی شرح، «يَسِّرْ لِي» به منزل ه ی اجمال است «أَمْرِي» به منزل ه ی تفصیل. اینها را از ذات اقدس الهی خواست تا فضای اجتماعی مصر را آماده کند بعد عرض کرد «وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِن لِسَانِي» مهم ترین ابزار کار انبیا همان بَنان و بیان است باید بگویند یا بنویسند و مانند آن، من مشکلی در تلفّظ دارم نه مشکل ادبی، ادبیات فن است و علم و انبیا آشنایند، بلاغت فنّ علمی است، فصاحت فنّ علمی است، نکات معانی و بیان و بدیع فنّ علمی است به علوم برمی گردد اینها دارا هستند وجود مبارک موسای کلیم عرض نکرد به من فصاحت بده یا به من بلاغت بده اینها را ذات اقدس الهی داد برای اینکه علوم است. مشکل وجود مبارک موسای کلیم این بود که آن آسیبی که در زبان اوست و حروف را درست اَدا نمی کند آن را برطرف کن «وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِن لِسَانِي». مسئل ه ی فصاحت اصطلاحاً در برابر بلاغت به فنّ ادبی است و اما معنای لغوی فصاحت اعمّ از این است یک، آنچه هم که در روایات آمده اعم از این است دو، آنچه در قرآن کریم مطرح است اعمّ از آن است سه، فصاحت و بلاغت همین است که در کتابهای ادبی مثل مطوّل و امثال مطوّل ملاحظه می کنید، اما لغتاً «فَصَحِ اللبن» یعنی این

شیری که کَف کرده مخلوط به زَبد و کَف شد این کَفهایش کنار رفت شده شیرِ خالص و ناب، کسی که حروف را به جا اَدا می کند این می گویند فصیحانه تکلّم می کند وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: «أنا أفصح مَن نَطق بالضادّ» لغت عرب از دشوارترین لغات تلفّظی است حضرت فرمود در بین اعراب کسی مثل من فصیحانه لغت «ضاد» را اَدا نمی کند نه خصوص «ضاد» را «أنا أفصح مَن نَطق بالضادّ» در عربی یک ضاد داریم در برابر صاد، صاد ضاد، ظایی داریم در برابر طاء ظاء، ذالی داریم در برابر دال، زائی داریم در برابر راء مثل «إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» که یک ضاد در برابر صاد است یکی ظاد در برابر طاء، ظایی است در برابر طاء یا «عزّمن قنأ وذنّ من طمع» ذالی است در برابر دال، زایی است در راء، ماها که عَجمی هستیم به زحمت اینها را به مقداری که قرائت ما صحیح باشد تلفّظ می کنیم ولی کسی که عرب زبان باشد می داند که ما درست اَدا نکردیم و خدای سبحان هم از سراسر عالَم آنچه را که عربها تلفّظ می کنند نخواست همین که برابر قواعد ظاهری باشد کافی است پیغمبر فرمود کسی که عرب زبان باشد و این چهار حرف را به طور دقیق اَدا کند و هیچ اشتباهی بین یکی از این چهارتا نباشد ضادی را اَدا کند که معلوم بشود در برابر صاد است، ظایی اَدا کند که در برابر طاء است یک «ذل من طمع عزّ من طمع» مثل من کسی نیست «أنا أفصح مَن نَطق بالضادّ» این حدیث نورانی نشان می دهد که هیچ عربی در اَدای هیچ کلمه ای مثل پیغمبر نیست وجود مبارک موسای کلیم مشکلش در همین بخش بود حالا ـ آن قصّ ه ی تاریخی که در دوران کودکی دستش به آتش افتاده بعد به زبان زده با دستِ سوخته زبانش مقداری آسیب دید، دستش آسیب دید یا قصّ ه ی دیگر بالأـخره مشکل وجود مبارک موسای کلیم علمی نبود که به فصاحت علمی برگردد یا به بلاغت علمی برگردد چون علوم را ذات اقدس الهی به او داد عرض کرد «وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِن لِسَانِي» که من بتوانم درست حرف بزنم خدای سبحان هم او را عطا کرد فرمود: «قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَي» آن مشکلِ زبانی ات برطرف شد. اما جریان فصاحت البته بهترین رشته این است که کسی هم خوب حرف بزند هم حرفِ خوب بزند، اگر اهل قلم هست خوب بنویسد مطالبِ خوب بنویسد، مطالبِ خوب را هم خوب بنویسد اهل هنر هست، اهل سینماست، اهل رسانه است، اهل فیلم است این دو عنصر محوری را داشته باشد که هم خوب اَدا کند هم چیزِ خوب را ادا کند اگر چیز خوب را بد ادا کرد فصیح نبود، اگر چیز بد را خوب ادا کرد فصیح نبود، فصیح کسی است که هم حرفِ خوب بزند هم خوب حرف بزند هم هنر خوب داشته باشد هم چیزهای خوب نشان بدهد هم چیزهای خوب را بنویسد هم خوب بنویسد و مانند آن. این بخش را وجود مبارک موسای کلیم فرمود برادرم از من هنرمندتر است «هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَاناً» البته آن در سور ه ی مبارک ه ی «طه» نیست بخشی در سور ه ی «قصص» است بخشی در سور ه ی «زخرف» است فرمود او بهتر از من، شیرین تر از من، ادیبانه تر از من سخن می گوید خب او هم کسی است که به مقام نبوّت رسیده است دیگر یک آدم عادی که نیست منتها وجود مبارک موسای کلیم از انبیای اولواالعزم است او یک نبیّ غیر اولواالعزم وگرنه او یک آدم عادی که نیست که وجود مبارک هارون یک فرد عادی نیست تا انسان بگوید چگونه یک فرد غیر عادی از پیغمبر افصح می شود نه خیر هر دو نبیّ اند منتها یکی جزء اولواالعزم است دیگری اولواالعزم نیست و آن نصاب لازم در فصاحت را وجود مبارک موسای کلیم داشت اما آن ابزار مهم که طوری حرف بزنند که در جان مردم اثر بکند فرمود برادرم از من از این جهت موفق تر است چون ما باید حرف را به جانِ مردم برسانیم نه گوش مردم، به گوش مردم رساندن کار مبلّغان عادی است اما به جان مردم منتقل کردن کارِ انبیاست که «قُل لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِيغاً» نه «فی آذانهم و أسماعهم» حرف را باید به جان اینها برسانی حالا ـ در آنجا یا قبول یا نکول، حرفی که به گوش می رسد این از هر گوینده ای ساخته است اما آن قدر حرف نفوذ داشته باشد که هم ه ی مجاری سَماخ سمع را طی کند تا به عمق جان برسد از آنجا تصمیم گیری با خود انسان است «قَوْلاً بَلِيغاً» این کار را می کردند. فرمود برادر من در این کار از من فصیح تر است و مهم ترین رسانه ای

که بتواند حرفِ انبیا را به مردم برساند همین بَنان و بیان است قلم است و زبان اینها را خواسته.

ص: ۴۱۸

پرسش: عمل می کردند یا خودشان اهل عمل بودند .. چون اهل علم بودند.

پاسخ: خب، یک وقت است که قابلیّت تام است «بر نوشته است پند بر دیوار» آن افراد کمی هستند اما تود ه ی مردم احتیاج دارند که حرف به عمق جانشان برسد دیگر.

پرسش:...به اصل بیان است ..

پاسخ: بله، آن را هم عرض می کنیم در سور ه ی «قصص» هست ولی این تنها دربار ه ی آن مشکل فرعون نبود آنها می گفتند اصلاً این چیزهایی که شما می گویید ما نمی فهمیم این از باب «تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ» در جاهلیّت کُهنه و نو بود به شعیب پیغمبر می گفتند این حرفهایی که تو می زنی ما نمی فهمیم یعنی چه، مرگ هست قیامت هست یعنی چه، «مَا نَفْقَهُ كَثِيراً مِمَّا تَقُولُ» این حرفهایی که می زنی حرفهایی است که قابل فهم نیست اگر کسی تمام هستی را در چهاردیواری دنیا خلاصه می کند و مرگ را و قبر را آخر خط می داند اگر کسی از بعد از مرگ سخن بگوید می گوید این حرفها چیست می زنید «مَا نَفْقَهُ كَثِيراً مِمَّا تَقُولُ» این حرفها را ما نمی فهمیم «مَا سَمِعْنَا بِهَذا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ» گذشته های ما نشنیدند، ما هم نشنیدیم اینها چیست شما می گویید این خرافات چیست، اساطیر است که در آن «لَا يَكَادُ يُبِينُ» خواهد آمد، اما اینجا وجود مبارک موسای کلیم عرض می کند من می خواهم این حروف را ادا کنم باید مشکل نداشته باشم و چون در زبان من این آسیب هست شما این را بردارید پس آن فصاحت و بلاغت علمی و ادبی معیار نیست.

پرسش:...

پاسخ: نه، این در همان حادث ه ی تاریخی که ابن عباس نقل کرده که وجود مبارک موسای کلیم در دوران کودکی دستش به آتش زد و مثلاً به زبانش رسید و زبانش آسیب دید و دستش آسیب دید به آن قصّه برمی گردد.

ص: ۴۱۹

پرسش:...

پاسخ: قدرت برطرف کرد دیگر، یعنی مریض شدن با قدرت خدا منافات دارد یا علاج نکردن؟ علاج کرده دیگر فرمود: «قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى».

پرسش:...

پاسخ: کرده دیگر، آن مقداری که لازم بود کرده آن وقتی هم که لازم نبود نکرده خب.

فرمود: «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» این شرح صدر می کند حالا تفاوت وجود مبارک پیغمبر با موسای کلیم(سلام الله علیهما) این است که این درخواست شرح صدر کرده است اما ذات اقدس الهی به پیغمبر می فرماید: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» فاصله خیلی است.

پرسش:...

پاسخ: بله دیگر دربار ه ی فصاحت و بلاغت بوده نه در باب مشکلِ زبانی در بُعد فصاحت و بلاغت بوده اما خودش فصیح بود به نصاب لازم نه اینکه أفصح بودن لازم است باید فصیح باشد، بود؛ اما «وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِن لِسَانِي» ناظر به آن فصاحتِ به معنای اَدای حروف از مخارج است نه فصاحتی که در کتاب معانی و بیان و بدیع مطرح است.

«اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى * قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» یک، آن هم با متنِ قبل از شرح با اجمالِ قبل از تفصیل «وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي» این دو، فاصل ه ی وجود مبارک موسای کلیم و پیغمبر(علیهم الصلاه و علیهم السلام) این است که ذات اقدس الهی دربار ه ی پیامبر فرمود: «وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى» تو را من گوهری آفریدم که به آسانی کار از تو نشأت می گیرد، اما برای موسی کار را آسان کرده است نه گوهر ذات را، بین «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» با «الصَّالِحِينَ» خیلی فرق است «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» یعنی اینها کارهای خوب می کنند ممکن است یک وقت خدای ناکرده بلغزند اما «الصَّالِحِينَ» که صفت مشبهه است نه اسم فاعل یعنی گوهر ذاتشان صالح است لذا ذات اقدس الهی دربار ه ی ابراهیم خلیل می فرماید: «وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَهِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ» که گفتند منظور از این صالحین اهل بیت(علیهم السلام) است و وجود مبارک ابراهیم به آنها ملحق می شود فرق است بین اینکه کار را خدا آسان بکند سبک بکند یا گوهر ذات کسی را طوری بکند که کارها به آسانی از او صادر می شود «وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى» با «وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي» خیلی فرق است. خب، «وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي» که «يَفْقَهُوا قَوْلِي» خب اگر کسی آن فصاحت والا را نداشت حرف او قابل فهم هست اما اگر کسی مشکل زبانی داشت حرف درست از مخرجش اَدا نشد خب این قابل فهم برای خیلیها نیست «يَفْقَهُوا قَوْلِي».

مطلب دیگر اینکه به تنهایی که نمی شود مشکلات مملکت را حل کرد کسی که وِزر، سنگینی و ثِقل مملکت را تقسیم بکند بخشی از سنگینی کارهای مملکت را به عهده بگیرد آن را می گویند وزیر که وِزر و سنگینی و بخشی از دشواریهای کشور را به عهـده می گیرد عرض کرد «وَاجْعَل لِي وَزِيراً مِنْ أَهْلِي» آن هم هارون باشـد اهل من باشـد در بین اهل من هم هارون باشـد حالا بعـد می رسـیم که وجود مبارک پیغمبر در جریان جنگ تبوک به وجود مبارک حضـرت امیر(سـلام الله علیهما) طبق نقل فریقین فرمود: «أنت منّی بمنزله هـارون مِن موسـی؟» حالا این بخش را خوب عنایت کنیـد تا آن زیارت نام ه ی وجود مبارک ولیّ عصـر معنای خاصّ خودش را پیدا کند «وَاجْعَل لِي وَزِيراً مِنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي» این هارون نه هارونِ دیگر، هارونی که برادر مـن است ایـن را وزیر مـن قرار بدهیـد چرا، برای چـه، به او هم هم ه ی این توفیقـات را بـده نه اینکه او را وزیر من قرار بدهی کارها را به دست خود ما رها کنی خیر، او را هم عَزیر من، هم وَزیر من قرار بده وزیر آن که وِزر، سـنگینی و بخشـی از دشواریهـای کشور را به عهـده می گیرد، أزیر کسـی است که عون، کمکِ راستین من است این «آزره» با «أَزری» که «شـریکاً فی أزیر» همین دو مـاده در قرآن کریم همین دو هیئت در قرآن کریم ذکر شـده «اشْـدُدْ بِهِ أَزْرِي» «أزْر» یعنی عون، کمک. در سور ه ی مبارک ه ی «فتـح» وقتی جریان مسـلمانها را شـرح می دهـد در پایان سور ه ی مبارک ه ی «فتح» وقتی وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و همراهانشان وصف می کند که اینها را «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» هستند، «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» هستند، «تَرَاهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَاناً» هستند، «سِيمَاهُمْ» سیما یعنی سِمه، یعنی علامت نه سیما یعنی صورت وَسمه، موسوم، سِمه یعنی علامت، علامت در چهره های اینهاست «سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِم مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنجِيلِ» این است که «ذلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ» اما «وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ» فرمود ملّت مسـلمان مانند این خوش ه ی گنـدم اند خوش ه ی گندم خودکفاست برای اینکه روی پای خودش بایستد بعد از چند قدم کمرش را با یک کمربنـد می بنـدد ایـن گِره هـایی کـه در خـوش ه ی گنـدم اسـت، در خـوش ه ی جـو اسـت، در خـوش ه ی برنـج است اینها کمربنـدشان است این نمی گذارد که وقتی باد زده اینها بشـکنند ذات اقدس الهی به اینها آموخت که بعد از یک مقدار رشـد کردن یک کمربنـد محکمی ببندید از جنس خودتان این وقتی که شَـطیء و جوانه زد این را «أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ» «آزَرَهُ» یعنی «عاونه» معاونت کرده، کمک کرده با همین گِره زدنها «فَاسْتَغْلَظَ» آن وقت غلیظ و سِتبر شد روی پای خودش ایستاد. مسلمان آن است که کمر خودش را خودش ببنـدد نیازی به بیگانه نداشـته باشد روی ساق خودش بایستد، روی پای خودش بایسـتد و فخر نکنـد که مـا این کالا را از جای دیگر آوردیم «فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ» روی ساق خودش بایسـتد مسـلمان آن است که روی پـای خودش بایستد. خب، غرض این است که این «آزر» که بـاب مفاعله است با «أزری» که مصـدر ثلاثی مجرّد است از باب معـاونت و عون همین دو کلمه در قرآن کریم به کـار رفته دربـار ه ی «أَزَرَ» لـذا وجود مبارک هارون هم وزیر موسـی بود هم أزیر موسـی بود «اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي» یعنی معاونت و کمک را به وسیل ه ی این زیاد کن «وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي» او را شریک کار من قرار بـده. آن امرِ رسالت را که به من سپردی او را شـریک در این کار قرار بـده یعنی در وحی یابی شـریک من است در ابلاغ وحی هم شـریک من است. وجود مبـارک هـارون خب نبیّ بود وحی را می گرفت مثل موسای کلیم، وحی را می رسانـد مثل موسـای کلیم این می شود شـریک امر، اگر در حـدیث تبوک در جریان سـفر تبوک طبق نقلی بزرگان سنّت و بزرگان شـیعه وجـود مبـارک پیغمبـر(صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) به حضـرت امیر(علیه السـلام) فرمود: «یـا علی! أنت منّی بمنزله هـارون مِن موسـی الاّـ أنّه لا نبیّ بعـدی» یعنی تمام این اوصافی که وجود مبارک هارونِ برادر موسای کلیم داشت وجود مبارک حضـرت امیر دارد منهـای مسئله نبوّت خب، منهـای مسـئله نبوّت فقـط پیـامبر می گیرد وقتی وحی به پیـامبر رسـید در مقـام تشریع تنها گیرنـده پیـامبر است از این به بعـد دو نفر می رساننـد یک وقت است که پیغمبر(صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) مطلبی را فرموده

حدیثی را فرموده خب بعد از آن دیگر هم ه ی مردم موظّف اند به دیگران ابلاغ کنند این دیگر مخصوص حضرت امیر نیست در آن حضرت وجود مبارک حضرت امیر چه سِمتی پیدا کرد یعنی مبلّغ از طرف پیغمبر بود بعد از اینکه پیغمبر فرموده خب هم ه ی علما هم ه ی مردم این کار را دارند اگر مطلبی را پیغمبر فرموده دیگران موظّف اند که فرمود ه ی پیغمبر را منتقل کنند چه خصیصه ای برای حضرت امیر هست قبل از اینکه به مردم برسد وحی که آمده کلّ وحی را وجود مبارک پیغمبر می گیرد در این محدوده وجود مبارک حضرت امیر آگاه می شود به اذن خدا، این محدوده را دو نفر بیان می کنند پیغمبر بفرماید از طرف خدا می گوید، وجود مبارک حضرت امیر یافته و گفت ه ی پیغمبر را که هنوز به دست احدی نرسید به مردم می رساند نه بعد از اینکه پیغمبر گفته به دیگران می گوید اینکه ما در زیارت حضرت حجّت عرض می کنیم «السلامُ علیک یا شریک القرآن» این از لطایف بیانات نورانی سیدناالاستاد مرحوم علامه است ما می گوییم این شریک قرآن است یعنی چه شریک قرآن است برای اینکه اهل بیت یک نورند یک، و وجود مبارک حضرت امیر وقتی به منزل ه ی هارون نسبت به موسی شد یعنی این دوازده امام به منزل ه ی هارون نسبت به موسی هستند دو، هارون(سلام الله علیه) چه سِمت داشت «وَأَشْرِكْهُ فِی أَمْرِی» بود امر پیغمبر قرآن است، آن طبق بیان حدیث منزله «شریک القرآن» است «شریک القرآن» معنایش این نیست که حالاـ قرآن مطلبی را که فرموده اهل بیت این فرمود ه ی قرآن را به دیگران منتقل می کنند خب هم ه ی علما این کار را می کنند این احکامی که اهل بیت می گویند مثل آن است که پیغمبر گفته باشد آنچه را که ذات اقدس الهی داد فقط، فقط یعنی فقط پیغمبر می گیرد یک، دو در این محدوده ای که پیغمبر گرفته هنوز به دست کسی نرسیده اهل بیت آگاه می شوند و به دیگران می رسانند این می شود شریک وگرنه گفت ه ی پیغمبر را آدم به دیگران منتقل کند که وظیف ه ی هم ه ی مردم است آنچه در خطب ه ی «قاصعه» آمده است که وجود مبارک حضرت امیر به پیغمبر(سلام الله علیهما) عرض کرد این صدا چه صدایی است که من می شنویم «ما هذه الرنّه» حضرت فرمود این نال ه ی شیطان است نال ه ی آیسان ه ی شیطان است بعد فرمود: «یا علی! إنّک تَسمع ما أسمع و تری؟ ما أری؟ إنّک لا أنّک لست بنبیّ إنّک لوزیر» همین است فرمود یا علی! آنچه را من می شنوم تو می شنوی، آنچه را من می بینم تو می بینی منتها تو پیغمبر نیستی غرض آن است که گفت ه ی پیغمبر را اهل بیت به دیگران برسانند که هنر نیست خب وظیف ه ی همه است قبل از اینکه به دیگران منتقل بشود یافت ه ی پیغمبر را دو گروه ابلاغ می کنند هم اهل بیت هم خود پیغمبر لذا می شود شریک قرآن «السلامُ علیک یا شریک القرآن» را سیدناالاستاد از این «وَأَشْرِكْهُ فِی أَمْرِی» در آوردند. خب، به هر تقدیر وجود مبارک هارون هم وحی می یافت هم وحیِ یافته را منتقل می کرد وجود مبارک حضرت امیر آن وحیِ تشریعی را نمی یابد وحی تشریعی را فقط یعنی فقط پیغمبر می یابد اما بعد از یافت پیغمبر قبل از اینکه به جامعه منتقل بشود دو نفر ابلاغ می کنند یکی اهل بیت است یکی خود پیغمبر لذا این روایاتی که از اهل بیت است حجّت خداست دیگر حکم دین است دیگر، منتها اینها خودشان مستقیماً نیافتند از این چشمه ای که به پیغمبر رسیده است باخبرند و می یابند «وَأَشْرِكْهُ فِی أَمْرِی» خب، راز موفقیّت ما سلاح نیست ما رازمان این است و خدا هم دستور داد که این چنین باشید «كَیْ نُسَبِّحَكَ كَثِیراً» ما برای اینکه فراعنه را از تخت بکشیم پایین باید سبّوح و قدّوس گوی تو باشیم یک، «وَنَذْكُرَكَ كَثِیراً» این دو، این کلم ه ی کثرت هم در تسبیح آمده هم در ذکر، در ذکر که مکرّر دارد «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْراً كَثِیراً» اگر می فرمود «کَیْ نسبّحک و نَذکرک کثیرا» این احتمال آن می داد که کثرت برای مجموع باشد نه برای جمیع یعنی مجموع تسبیح و ذکر کثیر است اما برای اینکه روشن بشود برای جمیع است نه برای مجموع عرض کرد «نُسَبِّحَكَ كَثِیراً * وَنَذْكُرَكَ كَثِیراً» اینکه ما می گوییم «نه شرقی نه غربی، جمهوری اسلام» برای همین است اگر گفته بودیم «نه شرقی و غربی، جمهوری اسلامی» این مجموع را نفی می کرد نه جمیع را برای اینکه جمیع نفی بشود کلّ

واحد نفی بشود این کلم ه ی «نه» تکرار شد آن در منفی این در مثبیت «کَیْ نُسَبِّحَکَ کَثِیراً * وَنَذْکُرَکَ کَثِیراً» اگر بخواهیم نظامی داشته باشیم نظام سبّوح و قدّوس است که بخواهد موفّق باشد، که بخواهد بماند، که بخواهد پایدار باشد.

پرسش: امر رسول الله...

پاسخ: برای اینکه رسالت هم غیر از این «بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْکَ» این قرآن «وَأَنزَلْنَا إِلَيْکَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» قرآن را به او داد فرمود این قرآن را به مردم ابلاغ بکن دیگر برای اینکه فرمود: «كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْکَ» این کتاب را بگیر به مردم ابلاغ بکن. خب، در بخشهای دیگر به خواست خدا خواهد آمد که ذات اقدس الهی به وجود مبارک موسی و هارون(سلام الله علیهما) دستور داد در نام من و یاد من سستی نکنید «وَلاَ تَنِيَا فِي ذِكْرِي» «وَنْی» یعنی سستی «وانی» یعنی سُست «وَلاَ تَنِيَا» یعنی وَنی و سستی در خود راه ندهید در نام من و در یاد من «وَلاَ تَنِيَا فِي ذِكْرِي» شما یادتان هست که در طلیع ه ی رسالت از ما خواستی گفتی «كَيْ نُسَبِّحَکَ كَثِيراً * وَنَذْكُرَکَ كَثِيراً» در یاد من شما دو نفر استوار باشید اگر بخواهید به ثمر برسید یا به ثمر برسانید خب، «كَيْ نُسَبِّحَکَ كَثِيراً * وَنَذْكُرَکَ كَثِيراً» این تسبیح هم قبل از ذکر است اول ما باید «لا إله» بگوییم بعد «إلاّ الله» را شکوفا کنیم آن در بحثهای قبلی در سور ه ی مبارک ه ی «نحل» هم گذشت که «لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» این «أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» پیام همان «لا إله الاّ الله» است اینجا هم اول تسبیح بکنیم شرک را برداریم بگوییم «لا إله» دیگر فرعون و امثال فرعون سِمت الوهیّت ندارند بعد نام و یاد تو را بلندآوازه کنیم لذا تسبیح مقدّم بر ذکر شده است البته در مقام اثبات وگرنه در مقام ثبوت آن ذکر مقدّم است چون قبلًا به عرضتان رسید که «لا إله الاّ الله» دوتا قضیه نیست دوتا جمله نیست این «إلاّ» به معنی غیر است یعنی غیر از الله ای که دل مای ه ی ماست فطرت پذیر است هم ه ی ما او را با جان قبول کرده ایم خدا به ما داد، دیگران نه؛ «لا إله» غیر از همین که داریم نه این است که صحنه، نفس خالی است شرک و توحید باشد ما بیاییم یک قضیه سالبه به نفس بدهیم یک قضیه موجبه به نفس بدهیم بگوییم شرک باطل است توحید حق است که این «إلاّ» همان استثنا باشد و بشود دو قضیه این بیش از یک قضیه نیست یعنی غیر از همین الله ای که دلِ ما به او سپرده شده است دیگران نه، «لا إله» غیر از همین که داریم آنجا هم به همین معنا برمی گردد منتها در مقام اثبات گاهی نفی مقدم است و گاهی اثبات، گفته می شود «كَيْ نُسَبِّحَکَ كَثِيراً * وَنَذْكُرَکَ كَثِيراً» بنابراین آنچه در سور ه ی مبارک ه ی «قصص» آمده یعنی آی ه ی سی به بعد که وجود مبارک موسای کلیم مأموریت یافت برود عرض کرد «رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْساً فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ * وَأَخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَاناً فَأَرْسِلْهُ مَعِيَ رِدْءاً» رِدءِ یعنی ردیف و کمک که با «أزری» هماهنگ می شود «يُصَدِّقُنِي» چنین شخصیتی وقتی حرف مرا تصدیق کرد و چهر ه ی وجیه و مقبولی حرفِ مرا تصدیق کرد همین حرفی که من می زنم به جامعه منتقل کرد باعث پیشرفت می شود «إِنِّي أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ * قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأَخِيکَ» در سور ه ی مبارک ه ی «زخرف» مطلب دیگری آمده فرعون در سور ه ی مبارک ه ی «زخرف» از ایشان نقل شده که آی ه ی ۵۱ به بعد «وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ» چون نظام ارزشی اینها همین ثروت بود «وَهذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ * أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ» این یک انسان به حسب ظاهر ساده و مستضعف من بهترم یا او «وَلاَ يَكَادُ يُبِينُ» این نمی تواند درست حرفش را اَدا کند چیزهایی می گوید که ما نمی فهمیم نه اینکه او فصیحانه حرف نزده او گفته که باید الله را بپذیرید فرعون می گفت «مَا عَلِمْتُ لَكُم مِنْ إِلهٍ غَيْرِي» منظور از پذیرش الله هم یعنی دینِ او و قانون خدا باید حاکم باشد وگرنه نه فرعون ادّعا می کرد که واجب الوجود است یک، نه فرعون ادّعا می کرد که جهان را خلق کرد دو، نه فرعون ادّعا می کرد که خودش و آباءش و مردم مصر را خَلق کرد سه، سخن از وجوبِ وجود نبود، سخن از خالقیّت کلّ نبود، سخن از خالقیّت انسان نبود، سخن از الوهیّت یعنی مُطاع بودن بود می گفت «مَا عَلِمْتُ لَكُم» خودش هم گاوپرست بود وقتی درباریان فرعون به فرعون گفتند که اگر جلوی پیشرفت موسای کلیم را نگیری «يَذَرَکَ وَآلِهَتَکَ» یعنی

این یعنی بتهای تو را هم از بین می برد خب کسی که از نظر دینی خودش گاوپرست است می گوید قانون مملکت باید طبق رأی من باشد دینی که فرعون می گفت همین بود «إِنِّی أَخَافُ أَن یُبَدِّلَ دِینَکُمْ أَوْ أَن یُظْهِرَ فِی الْأَرْضِ الْفَسَادَ» حوز ه ی دعوای فرعون غیر از اینکه قانون مملکت را من باید بنویسم همین، وگرنه خودش بت پرست بود، گاوپرست بود نظیر سایر گاوپرستها و اینکه می گفت: «إِنِّی أَخَافُ أَن یُبَدِّلَ دِینَکُمْ أَوْ أَن یُظْهِرَ فِی الْأَرْضِ الْفَسَادَ» همین بود، بنابراین اینکه می گوید: «وَلاَ یَکَادُ یُبِینُ» یعنی حرفی می زند که ما نمی فهمیم مگر می شود در این مملکت قانونی غیر از اندیشه و انگیز ه ی فرعونی باشد این حرفش بود آن گاه ذات اقدس الهی به موسای کلیم این گونه از معارف را مرحمت کرد فرمود آنچه را که توِی موسای کلیم خواستی «قَدْ أُوتِیتَ» با فعلِ ماضی مجهول بیان کرده فرمود: «قَالَ قَدْ» با تحقیق «قَدْ أُوتِیتَ سُؤْلَکَ یَا مُوسَی» هر چه خواستی گرفت دیگر مهلت نمی خواهد.

ص: ۴۲۲

پرسش:...پاسخ: ربوبیّت است ربوبیّت معنایش همین است و گرنه خودش بت پرست بود برای اینکه درباریان فرعون به فرعون می گفتند که «یَذَرَکَ وَآلِهَتَکَ» نه اینکه خدام یعنی من جهان را خلق کردم یا من انسان را خلق کردم یعنی قانون مملکت باید طبق اندیش ه ی من باشد همین و گرنه از نظر اعتقادات پرستش خودش هم مانند سایر وثنی و صنمی در برابر گاو خضوع می کرد می گفتند «یَذَرَکَ وَآلِهَتَکَ» خب.

پرسش:...پاسخ: بله دیگر، چون شریک امر قرار داد خدای سبحان، البته انبیای الهی مثل خود ائمه(علیهم السلام) آن طور که در زیارت «جامعه کبیره» هست اینها مثل ملائکه اند در سور ه ی مبارک ه ی «انبیاء» دربار ه ی فرشته ها آمده است که ملائکه کسانی اند که «بَلْ عِبَادٌ مُّکْرَمُونَ ＊ لاَ یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ» همین مضمونی که در سور ه ی «انبیاء» دربار ه ی ملائکه آمده در زیارت نورانی «جامعه کبیره» دربار ه ی اهل بیت آمده که اهل بیت(علیهم السلام) بدون اذن خدا چیزی را از خدا نمی خواهند انبیای الهی هم با اذنِ قبلی چیزی را از ذات اقدس الهی مسئلت می کنند با اذن خواست و ذات اقدس الهی هم فرمود آنچه خواستی گرفتی «قَدْ أُوتِیتَ سُؤْلَکَ یَا مُوسَی» اگر در سور ه ی «قصص» یا «زخرف» با «سین» «سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأَخِیکَ» آمده است این «سین» تسویف نیست این «سین» تحقیق است موسای کلیم عرض کرد «اشْدُدْ بِهِ أَزْرِی» این هم فرمود: «سَنَشُدُّ عَضُدَکَ» کمک می کنیم. خب، بنابراین با این تجهیزات وجود مبارک موسای کلیم حالا آماده می شود مطالب دیگر ـ ان شاءالله ـ برای نوبت بعد.

آیات ۲۴ تا ۳۶ سوره مریم ۸۸/۱۲/۰۲

ص: ۴۲۳

.Your browser does not support the audio tag

«اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (۲۴) قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي (۲۵) وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي (۲۶) وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِن لِسَانِي (۲۷) يَفْقَهُوا قَوْلِي (۲۸) وَاجْعَل لِي وَزِيراً مِنْ أَهْلِي (۲۹) هَارُونَ أَخِي (۳۰) اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي (۳۱) وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي (۳۲) كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيراً (۳۳) وَنَذْكُرَكَ كَثِيراً (۳۴) إِنَّكَ كُنتَ بِنَا بَصِيراً (۳۵) قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى (۳۶)»

وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) بعد از تلقّی وحی که خدای سبحان فرمود: «وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» و دریافت عناصر اصلی دین که توحید و نبوّت و معاد و امثال اینهاست و دریافت دو معجزه از معجزه های بزرگ که یکی جریان عصاست یکی ید بیضا، رسالت او شروع شده که خدا فرمود: «اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ» آ ن قبلی مربوط به نبوّت بود و دنباله ی آن که تلقّی معجزات است زمینه ی رسالت است چون نبیّ از آن جهت که نبی است محتاج به معجزه نیست خودش که شک ندارد و دیگری هم که در نبوّت او سهیم نیست و نبوّت آن بخش تلقی نبأ از خداست. جای معجزه در حوزه ی رسالت است برای تأمین زمینه ی رسالت آن دو معجزه را به وجود مبارک موسای کلیم داد بعد فرمود: «اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى»، اما وجود مبارک موسای کلیم با دعا نیازهای خود را برآورده کرد در دعا کلمه ی ربّ سهم تعیین کننده ای دارد گرچه همه ی اسمای حُسنای الهی مؤثرند اما ربوبیّت، تدبیر، تربیب، مالک مدبّر بودن سهم تعیین کننده دارد لذا در غالب ادعیه کلمه ی ربّ مطرح است و مصدّر به عنوان ربّ است، «ربّ». مطلب دوم آن است که گاهی انسان می گوید فلان شخص یا ما ظرفیت نداریم، قابلیّت نداریم تا فیض دریافت کنیم اموری که ظرفیت می طلبند قابلیّت می طلبند درست است در شرایط عادی خود انسان باید قابلیّت تهیه کند با آن نعمتهایی که خدا به او داد لکن از طرف مبدأ فاعلی افاضه مشروط به قابلیّتِ قابل نیست از طرف مبدأ قابلی استفاضه مشروط به قابلیّت قابل است یعنی اگر کسی خواست فیض بگیرد طلبکارانه بخواهد چیزی را سؤال کند باید ظرفیت را فراهم بکند دستِ قابل در گرفتن بسته است مگر اینکه قبلاً قابلیّت خودش را تأمین کند ولی دست فاعل در اعطا همچنان باز است این طور نیست که اگر کسی ظرفیت نداشت دست فاعل بسته بشود او بشود مغلول الید او چون «عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» است اول به قابل ظرفیت عطا می کند بعد به این قابلِ صاحب ظرفیت، مظروفِ کَلان عطا می کند بنابراین اگر ما به فیضی نمی رسیم برای اینکه بر اساس جریان عادی داریم کار می کنیم یک، در جریان عادی قابل اگر بخواهد به مقبول برسد باید ظرفیت فراهم کند دو، ما با فقدان ظرفیت از آن فیض محرومیم سه، وگرنه خدای سبحان فرمود: «أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا» هر وادی، هر درّه به اندازه ی گنجایش خودش آب باران را می گیرد ولی از طرف فاعل ذات اقدس الهی اگر خواست چیزی را بر خلاف عادت یعنی به صورت کرامت یا اعجاز عطا بکند دستِ آن حضرت همچنان باز است آن حضرت اول ظرفیّت عطا می کند بعد مظروف را این شعر معروف که

ص: ۴۲۴

دادِ او را قابلیّت شرط نیست بلکه شرطِ قابلیّت دادِ اوست

متّخذ از کلمات پیشینیان است آن طوری که فخررازی نقل می کند می گوید که از گذشته ی دور بزرگان می گفتند که «یا مبتدءاً بالنِعَم قبل استحقاقها» ای خدایی که بدون ظرفیّت گیرنده ها به آنها نعمت عطا می کنی پس این شعر مسبوق به آن گفتار حکیمانه ی پشینیان است و آن گفتار مسبوق است به یک مطلب اسبق و آن بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) است

در صحیفه که عرض کرد خدایا «مِنَنک ابتداء» هر منّت و نعمتی که تو دادی ابتدائی است مسبوق به قابلیّت و استحقاق نیست این طور نیست که کسی قبلاً استحقاق داشته خب استحقاق را چه کسی داده، آن سِعه صدر را چه کسی داده، آن شرح صدر را چه کسی داده «مِنَنک ابتداء»، «منّتک ابتداء» اینها در بیانات نورانی امام سجاد است از آنجا به صورت کلمات حکما در آمده از آنجا به نظم این شاعر در آمده که این دو بیت در کنار هم نیست در دو بخش جداگانه است

آن یکی فیضش گدا آرد پدید وان دگر بخشد گدایان را مزید

ذات اقدس الهی اول با یک فیض فقیر خلق می کند با یک فیض دیگر این فقیر را غنی می کند گاهی به این صورت است گاهی به آن صورت که

دادِ او را قابلیّت شرط نیست بلکه شرطِ قابلیّت دادِ اوست

وقتی به سخن نورانی صحیفه ی سجادیه می رسیم می بینیم آن هم مسبوق به قرآن کریم است قرآن کریم در جریان موسای کلیم(سلام الله علیه) فرمود موسای کلیم می گوید خدایا! این کار ظرفیّت می طلبد تو به من ظرفیّت بده خدای سبحان هم به موسای کلیم ظرفیّت داد، هم این به ظرفیّت وسیع مظروف داد هم «رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی» را جواب داد، هم «یَسِّرْ لِی أَمْرِی» را جواب داد هم سِعه ی صدر به او داد دلِ باز، هم در این دلِ باز مطالب فراوانی را گنجاند «رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی *وَیَسِّرْ لِی أَمْرِی» از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) سؤال کردند که شرح صدر چیست، حضرت طبق این روایت فرمود: «نورٌ یُقذف فی القلب» عرض کردند که علامتش چیست؟ فرمود علامت این شرح صدر و علامت این نور این است که «التجافیء دار الغرور و الإنابه إلی دار الخلود و الإستعداد للموت قبل حلول الفوت» همین سه جمله را وجود مبارک امام سجاد در شب ۲۷ ماه مبارک رمضان از اول شب تا آخر شب و اول صبح این دعا را می خواند این دعای شب ۲۷ ماه مبارک رمضان همین سه جمله است دیگر که وجود مبارک امام سجاد در طول شب عرض کرد که «اللهم ارزقنی التجافیء دار الغرور و الإنابه إلی دار الخلود و الإستعداد للموت قبل حلول الفوت» خب، پس وجود مبارک موسای کلیم شرح صدر طلب کرد تا اینکه این ظرفیّت پیدا کند و این بار مهم را ببرد «رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی *وَیَسِّرْ لِی أَمْرِی» همه را خواست. خب، «وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِن لِسَانِی» این «مِن لِسَانِی» آیا متعلّق به «عُقده» است یا مفعول واسطه است برای «وَاحْلُلْ»، «واحلل مِن لسانی عُقدةً» یا نه، «وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِن لِسَانِی» آنهایی که فکر می کردند گوشه ای از عُقده گشوده شد خیال می کردند که این «مِن لِسَانِی» متعلّق به «عُقده» است که حضرت نفرمود «عُقده فی لسانی» یا «عُقدهَ لسانی» چون گفت «عُقْدَةً مِن لِسَانِی» اگر این «مِن»، «مِن» تبعیضیه باشد برخی از مشکلات و گِره ها گشوده شده ولی اگر «مِن لِسَانِی» متعلّق به «وَاحْلُلْ» باشد معنایش این است که «واحلل مِن لسانی عُقدةً» دیگر طیّب و طاهر می شود خب، «وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِن لِسَانِی» که «یَفْقَهُوا قَوْلِی» حالا یا این ناظر است به آن روایتی که در کنزالدقائق و تبیان مرحوم شیخ طوسی و سایر جوامع روایی هم نقل کردند که در کودکی وجود مبارک موسای کلیم بعد از اینکه کلمه ی طیّبه توحید را می گفت و فرعون عصبانی شد و وجود مبارک موسای کلیم در همان دوران کودکی دست به لحه ی طولانی او زد و بر عصبانیّت فرعون افزوده شد قصد قتل او را داشت زن فرعون، آسیه گفت که این بچه است متوجّه نمی شود و او را آزمودند گفتند اگر بچّه است این حرفهای بلند چیست که می زند آسیه گفت که کودک است امتحان بکنید میوه ای یا غذایی جلویش بگذارید یک تکّه آتش هم جلویش بگذارید این دست به هر کدام بخواهد ببرد

می برد و معلوم است که کودکانه تشخیص نمی دهد وقتی حالا ـ غذایی، نانی، میوه ای مثلاً ـ گذاشتند یک تکّه آتش هم گذاشتند گفتند جبرئیل دست وجود مبارک موسای کلیم را به طرف آتش بُرد که فرعون بفهمد که او تشخیص نمی دهد دست به آتش زد و به لَبش آورد و مقداری زبانش آسیب دید و این مشکل عُقده از همان کودکی پیدا شد حالا این روایتی است که مرحوم شیخ طوسی هم به آن اشاره کرده در کنزالدقائق هم هست و امثال ذلک حالا این است یا نه، کسی که در فضای مصر با آن وضع زندگی کرده غِبطیان در کمال قدرت بودند، فراعنه در کمال قدرت بودند خود موسای کلیم هم از نزدیک جلال و شکوه ظاهری اینها را دید می فرماید زبان من بند می آید در برابر آنها من چطور آنها را دعوت بکنم آنها گوش به حرف ما نمی دهند حالا یا این است یا آن «وَلاَ يَنطَلِقُ لِسَانِی» هم که در سوره ی مبارکه ی «حجر» بحثش گذشت از همین قبیل است دیگر.

ص: ۴۲۵

پرسش:...

پاسخ: خب، افراد یکسان نیستند شهامت یکسان نیست، شجاعت یکسان نیست وجود مبارک موسای کلیم مسئول اصلی است برادرش مسئول فرعی است و اگر همه ی استعدادها، همه ی ظرفیتها، همه خصوصیتها یکی باشد که خب «الناس معادن کمعادن الذهب و الفضّه» در نمی آید این بیان نورانی رسول خدا را که مرحوم کلینی در جلد هشتم کافی نقل کرد همین است فرمود: «الناس معادن کمعادن الذهب و الفضّه» این همه علما و بزرگان بودند کسی که به هیچ وجه نترسد و همه ی خطرها را تحمّل بکند امام راحل است بالأخره شجاعت چیزی نیست که آدم با درس خواندن حل بکند که، زندان رفتن، نترسیدن و «يَنطَلِقُ لِسَانِى» گفتن این نصیب هر کس نیست این «ذلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ» خب.

پرسش:...

پاسخ: نه، برای اینکه «يَفْقَهُوا» تعلیلش است دیگر «يَفْقَهُوا» اگر بعضی از عُقَد گرفته بشود باز «يَفْقَهُوا» نیست چون برای فقاهت و فهم مردم است باید کاملاً زبان روان باشد اما اگر در سوره ی مبارکه ی «حجر» هم بحثش گذشته بود که خدای سبحان به پیغمبر هم فرمود این حرفهایی که به تو می زنند با این برخوردهایی که با تو دارند ما می دانیم که تو دلتنگ می شوی یک شرح صدرِ فائقی می خواهد در سوره ی مبارکه ی «حجر» آیه ی ۹۷ این بود که «وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ» بالأخره انسان در برابر یک سلسله حرفهای جاهلی قرار بگیرد که با هیچ عقل و فطرت و منطق هماهنگ نیست بالأخره باعث تنگی دل می شود دیگر خیلی شرح صدر می خواهد تا انسان این را تحمل کند اما وجود مبارک موسای کلیم عرض کرد که زبان من بند می آید در برابر آن قدرتهایی که آنها دارند «وَلاَ يَنطَلِقُ لِسَانِى» آیه ی دوازده و سیزده سوره ی مبارکه ی «شعراء» این است که وقتی خدای سبحان به موسای کلیم فرمود: «أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ *قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلاَ يَتَّقُونَ *قَالَ رَبِّ إِنِّى أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ *وَيَضِيقُ صَدْرِى وَلاَ يَنطَلِقُ لِسَانِى» زبانم باز نمی شود در برابر این قدرت من چه بگویم حالا اگر آن روایت سند معتبری نداشت این آیات همچنان به قوّت خود باقی است اگر جریان دست بُردن وجود مبارک موسای کلیم در کودکی به آتش و آتش را کنار لب آوردن و سوختن مقداری از زبان او این سند معتبر نداشت اما این مسائل سیاسی و اجتماعی عصر فرعون حاکم است درست است «وَيَضِيقُ صَدْرِى وَلاَ يَنطَلِقُ لِسَانِى فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ» برای اینکه من یک مشکل دیگری هم دارم من قبلاً ظالمی را کُشتم «وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنبٌ فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ» تنها یک مشکل و دو مشکل نیست من در جوانی دیدم بیگناهی را دارند آسیب می رسانند من زدم آن ظالم طاغی را از پا در آوردم و نزد آنها مجرم اند آن وقت چگونه می توانم آنها را به دین دعوت بکنم این مجموعه دست هم داد تا وجود مبارک موسای کلیم از ذات اقدس الهی این خواسته ها را داشته باشد.

پرسش:...چطور دستش نسوخته

پاسخ: چرا دیگر مقداری دستش آسیب دید بعد درمان شد، زبانش هم آسیب دید بعد درمان شد ولی آن آسیب آن عُقده مانده دیگر.

پرسش:...لازم نمی آید که پیامبر لفظ داشته باشد

پاسخ: چون برطرف شد دیگر، وقتی که بخواهد به نبوّت برسد همه ی اینها برطرف می شود «قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى» خب. فرمود: «وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِن لِسَانِي».

پرسش:...موسی(علیه السلام) از خداوند شرح صدر خواست و خداوند به او گفت که «قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى» و اجابت کرد پس چرا آنجا که از کوه طور برگشت و قومش گوساله پرست شدند...

پاسخ: خب بله این هم مقتضای شرح صدر است شرح صدر این است که وقتی از کفّار یک حرف بدی را می شنود تحمل کند اما نه از برادرش که نبوّت دارد.

پرسش: برادرش پیغمبر بود...

پاسخ: بله دیگر، اما این پیغمبری بود که در شعاع نبوّت پیامبری که اولواالعزم است زندگی می کند.

پرسش:...حضرت موسی که پیغمبر هست

پاسخ: بله، اینها که همسان نبودند در بحث دیروز گذشت که وجود مبارک موسای کلیم از انبیای اولواالعزم است دیگر، النبیّ اولواالعزم آن است که صاحب کتاب است بیش از پنج کتاب هم در قرآن کریم نیامده وجود مبارک نوح است و وجود مبارک ابراهیم است و وجود مبارک موسی است و وجود مبارک عیسی است و وجود مبارک حضرت رسول(علیهم الصلاه و علیهم السلام) اینها دارای کتاب اند بقیه حافظان شریعت دین اند دیگر، خود موسای کلیم وقتی تورات آورده وجود مبارک هارون برابر تورات موسای کلیم عمل می کرد نبیّ ای بود حافظ شریعت وجود مبارک موسای کلیم که از انبیای اولواالعزم است خب این می گیرد و می فرماید چرا جلوی کفر و ارتداد اینها را نگرفتی خب.

«وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِن لِسَانِی» که «یَفْقَهُوا قَوْلِی» تا مردم حرف مرا بفهمند از آن به بعد یا قبول یا نکول برای خودشان است این «لِیَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَن بَیِّنَهٍ وَیَحْیَی مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَهٍ» باید تام باشد مردم باید کاملاً بفهمند حالا یا می پذیرند یا نمی پذیرند این «قَد تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ» در همه ی ادیان و مذاهب بود و هست مردم هم مختارند یا قبول می کنند یا نمی کنند. «وَاجْعَل لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی» در جریان وَزیر و أزیر هر دو از این مسائل طبیعی گرفته شده نمونه هایش هم قبلًا گذشت که بالأخره ادبیات اجتماعی، ادبیات اخلاقی و اینها از این مسائل طبیعی گرفته شده مثل اینکه صنعت از طبیعت گرفته شده. ادبیاتی که ما در عرف داریم می گوییم معاضدت کردن، مساعدت کردن، معازرت کردن، اینها از همین مسائل طبیعی گرفته شده قبلاً هم گذشت که فاصله ی بین دوش و آرنج را می گویند «عَضُد» بازو، کارهایی که با عَضد انجام می گیرد و چند نفر با هم از عضدشان کمک می گیرند می گویند معاضدت کردند یعنی با عضد یکدیگر کار را حل کردند کاری که بین آرنج و مُچ انجام می گیرد چون این قسمت فاصله دست را یعنی بین مُچ و آرنج را می گویند ساعد کارهایی که با این قسمت دست انجام می گیرند با هم انجام می دهند می گویند مساعدت کردند، پشتِ یکدیگر را داشتن و پشت به هم دادن «وَلَوْ کَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیراً» این را می گویند مُظاهره کردند، ظَهیر هم شدند «وَلَوْ کَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیراً» این ظَهْر و کمر به صورت مِعزَر و عِزار، پارچه های لُنگ و کمربند را هم به همین مناسبت می گویند مُعزر و عِزار، عَزیر همان است که ما در فارسی می گوییم پشتوانه، پشتیبان، معازیر، پشتیبان عرض کرد برای من وزیر قرار بده که وِزر یعنی سنگینی بار را یک مقدار او بگیرد، أزیر قرار بده پشتیبان من باشد پشتوانه ی من باشد. خب، «وَاجْعَل لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی *هَارُونَ أَخِی *اشْدُدْ بِهِ أَزْرِی» این دو اصل را این کریمه به همراه دارد یکی اینکه امضای نظام علّی و معلولی است خب ذات اقدس الهی همه ی این کارها را می تواند انجام بدهد اما نظام عالَم بر اساس علّت و معلول است مگر خدای سبحان نمی تواند بدون عُقده گشایی زبانش را فصیح و یا أفصح کند، چرا می تواند خدایی که سنگ را به حرف می آید دست و پا را به حرف می آید «أَنطَقَنَا اللَّهُ الَّذِی أَنطَقَ کُلَّ شَیْ ءٍ» نمی تواند این شخصی که در لسان او عُقده است او را فصیح کند یا أفصح از دیگران کند خب یقیناً می تواند اما نظام عالَم نظام سبب و مسبّب است این حدیث را که مرحوم کلینی نقل کرده که «أبی الله أن تَجری الأُمور الاّ بأسبابها» یا «أبی الله أن یُجری الأُمور الاّ بأسبابها» این را مرحوم کلینی نقل کرده اما آنکه در نهج البلاغه است از خطبه های نورانی حضرت امیر است و در توحید مرحوم صدوق از بیانات نورانی امام رضا(علیهما السلام) است این است که «کلّ قائمٍ فی سواه معلولٌ» یعنی هر چیزی که هستی او عین ذات او نیست این معلول است دیگر قبلًا به عرضتان رسید این مثل «لا تنقض الیقین بالشک» نیست که با هفت هشت سال درس خواندن حل بشود این بیانات نورانی یک عمر جان کَندن می خواهد نظام علّی یعنی چه، چرا علّت و معلول است، منشأ حاجتِ معلول به علّت چیست، چرا تسلسل باطل است، این راهی نیست که به فکر هر کسی بیاید فرمود اگر چیزی عین هستی بود مثل خدا این علّت ندارد چون خودش عین حقیقت است اگر چیزی عین هستی نبود عین حقیقت نبود حتماً علّت می خواهد «کلّ قائمٍ فی سواه معلولٌ» وجود مبارک امام رضا هم که در مرو ایستاده سخنرانی کرد آن بیانات نورانی اش همین بود که آن سخنان امام هشتم(سلام الله علیه) در توحید مرحوم صدوق است بیانات نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه حضرت می خواهد بر اساس نظام علّی و معلولی حرکت کند بالأخره کمک را خدا بدون سبب هم می تواند انجام بدهد چون او مسبّب الأسباب است ولی نظام عالَم نظام علّی و معلولی است بعد هم به ما فهماند که درست است هر چیزی سببی دارد، درست است هر چیزی علّتی دارد، اما آن که علّت را کارساز می کند، سبب را تَسبیب می کند و به سبب از ما نزدیک تر است و به ما از سبب نزدیک تر است و بین سبب و مسبّب اوست، سبب ساز است و سبب سوز کار را باید به دست او سپرد عرض کرد که برادر را وزیرمن قرار بده یک، تو او را شریک امر من قرار بده دو، مشکل من را

به وسیله ی برادرم تو حل بکن نه اینکه برادر مرا وزیرمن قرار بدهی تا برادرم مشکل مرا حل کند یا من و برادرم دوتایی مشکل را حل کنیم این نیست درست است سبب حق است، درست است علّت حق است «وَاجْعَل لِي وَزِيراً مِنْ أَهْلِي» که آن وزیر مشکل مرا حل کند؟ نه خیر، تو به وسیله ی وزیر مشکل مرا حل کنی «اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي» نه «أشدد به أزری» که می شود جواب امر، من به وسیله ی او مشکل خودم را حل کنم یا «يَشدد به أزری» این نیست نه «يَشدد» است نه «أشدد» نه او مشکل مرا حل می کند نه من مشکلم را به وسیله ی برادرم حل می کنم تو مشکل مرا به وسیله ی برادرم حل بکن این می شود سبب سوز اینکه گفت «دیده می خواهم سبب سوراخ کن» این است هیچ چیزی بی سبب نیست در عالَم اما آن که سبب آفرین است خداست آن که رابطه بین سبب و مسبّب است خداست، آن که سبب را از سببیّت می اندازد خداست یک وقت می گوید «يَا نَارُ كُونِي بَرْداً وَسَلاَماً» نسوزان می گوید چَشم، یک وقت به این آبی که رفتن کارِ اوست می گوید بایست می گوید چشم، این چنین نیست که نظام حاکم بر الله باشد ـ معاذ الله ـ نظام محکومِ خداست پس بنابراین عرض کرد خدایا! «وَاجْعَل لِي وَزِيراً مِنْ أَهْلِي *هَارُونَ أَخِي» اما نه از هارون کار ساخته است نه از من کاری برمی آید نه از دوتاییمان کاری ساخته است نه «يَشدد به أزری» است نه «أشدد به أزری» است بلکه «اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي» تو مشکل ما را حل کن حیف این موسای کلیم است که گرفتار این بنی اسرائیل شد حیف، حیف «اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي *وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي» تو او را در امر من شریک قرار بده، خب این را چه موقع عرض کرد بعد از نبوّت چون وقتی که ذات اقدس الهی به موسای کلیم فرمود: «وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» در جریان وادی قسمت أیمنِ وادی نه وادیِ أیمن، قسمت راست وادی طور این جریان گذشت وجود مبارک موسای کلیم وحی را تلقّی کرد، معارف الهی را تلقّی کرد، توحید و وحی و نبوّت برای او تثبیت شد، جریان ید بیضاء شد فقط در جریان عصا ترسید آن ترس هم از هیچ کس کاری ساخته نبود حالا بر فرض هارون هم آنجا بود هارون هم وزیر او بود از هارون هم کاری ساخته نبود بعد وقتی معلوم شد که این عصا به اذن خدا اژدها می شود و به اذن خدا برمی گردد دیگر هیچ هراسی هم نبود. وقتی مسئله ی نبوّت گذشت نبوّت آن جریان نبأیابی و خبریابی است که انسان کامل در ارتباط با خدا دارد جریان رسالت شروع شد که «اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ» برو به طرف فرعون این می شود رسالت در محدوده ی رسالت و در محدوده ی تبلیغ عرض کرد که «وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي» پس وجود مبارک هارون(سلام الله علیه) در آن تلقّی وحی شریک او نبود اگر بود خودش مستقلاً وحی می یافت چه اینکه نبیّ هم بود اما آنکه باید شریک باشد شریک در امر تبلیغ است پس حوزه ی شرکت اینجاست نه آن قسمتی که وحی می گیرد این یک مطلب. مطلب دیگر این است که خب هر پیامبری وقتی حرفش را به مردم رساند علما و جانشینان علمی آن پیامبر فرمایش آن پیامبر را می فهمند برای مردم منتقل می کنند این هم مراد نیست وجود مبارک هارون شرکت در چه امر داشت، در نبوّت که نبود در تبلیغ بعد از اعلام هم که نیست برای اینکه وقتی وجود مبارک موسای کلیم احکام الهی را به مردم گفت از آن به بعد هر عالِمی موظّف است که منتقل کند دیگر خصوصیتی برای هارون نیست معلوم می شود در این وسط وجود مبارک موسای کلیم حضور دارد یعنی در تبلیغ بلاواسطه، قبل از اینکه به دست مردم برسد در دست اول موسای کلیم پیام الهی را به مردم می رساند و وجود مبارک هارون(سلام الله علیه) گیرنده موسای کلیم است ولی رساننده ی دست اول این دو نفرند چون رساننده ی دست دوم و سوم که همه علما هستند تلقّی وحی هم که مخصوص موسای کلیم است وقتی موسای کلیم یافت در این ظرفِ مشروح که این وحی نازل شد بخواهد به جامعه منتقل بشود دو نفر می رسانند اگر وجود مبارک رسول خدا به حضرت امیر(سلام الله علیهما) فرمود: «أنت منّی بمنزله هارون من موسی» یعنی در این محدوده است حالا هارون یک سِمت دیگری هم داشت که نبوّت بود فرمود: «إلّا أنّه لا نبیّ بعدی» و این قسمت مهمّش مربوط به بعد از رحلت حضرت است به دلیل اینکه این بعد را استثنا کرده نباید گفت

که چون هـارون در زمـان حضـرت موسـی مُرد پس این شامل حضـرت امیر نمی شود برای اینکه حضـرت امیر در زمان پیغمبر نمُرد یا لااقل این تنزیل و حدیث منزله برای زمان حیات حضرت رسول است برای اینکه اصل محور حدیث است این است که فقط این است که بعد از من کسـی پیغمبر نیست معلوم می شود عنصر محوری برای بعد از حضرت است نه قبل از حضرت، در زمـان حضــرت هـم بـه اذن حضــرت بـود ولی عنصــر محــوری حــدیث منزلـه نـاظر بـه بعــد از حضــرت اسـت امـا اینکه سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) می فرمایـد ما در عرض ارادت به پیشـگاه ولیّ عصـر عرض می کنیم «السلامُ علیک یا شـریک القرآن» این «شـریک القرآن» را از این «وَأَشْـرِكْهُ فِي أَمْرِي» درمی آوریم چرا، برای اینکه وجود مبارک هارون شـریک در امر حضرت موسای کلیم بود نه در آن تلقّی وحی در تبلیغِ بلاواسطه شریک بود یعنی آنچه از خدا نازل می شود مستقیماً بر عرش جـانِ موسـای کلیم است یک، در مقام تبلیغ هر دو از این کانال به مردم می رساننـد دو، در اسـلام هم بشـرح ایضاً همه حقایق وحیـانی را وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) تلقّی می کنـد چون وحی است بعـد از اینکه این وحی آمـده در صدر مبارک حضـرت از این به بعد وجود مبارک پیغمبر با آن سیزده معصوم برای مردم نقل می کنند و معیار نقل هم عصمت است نه نبوّت و نه امامت لـذا بیانات نورانی حضـرت صدیقه کبرا(سـلام الله علیها) حجّت فقهی است دیگر اگر ما یک روایت معتبری از وجود مبـارک فـاطمه زهرا(سـلام الله علیهـا) پیـدا کنیم بالصـراحه به او فتوا می دهیم برای اینکه فرقی نـدارد مِلاـک حجیّت فقهی عصـمتِ گوینـده است نه امامتِ او، برای ما هیـچ فرقی در فتوا دادن بین روایت معتبری که از وجود مبارک امام صادق رسیده یا از وجود مبارک حضـرت زهرا(سـلام الله علیها) رسیده اگر یک روایت معتبری از فاطمه زهرا(سلام الله علیها) برسـد کاملاً به او فتوا می دهیم چرا، برای اینکه ملاک حقّانیّت عصـمت است نه امامت شـرط است و نه نبوّت معتبر خب پس این سـیزده معصوم از این شـرح صـدر مشروح هر چه آمـده به دیگران منتقل می کننـد لذا روایات اینها می شود حکم خدا نه اینکه از طرف خودشان بگویند یا خودشان اجتهاد بکنند نظیر اجتهادات ظنّی مثل شـیخ مفید و شیخ طوسی که اینها بشود جزء علمای ابرار ــ معاذ الله ــ خب.

ص: ۴۲۸

پرسش:...

پاسخ: چرا؛ خیلی کمک می کند دیگر فرمود: «اشْدُدْ بِهِ أَزْرِی» این پشتوانه ی من است اولاً- او کسی که چهره ی مقبول و وجیه مردمی است أفصح است و مصدِّق من است با من که بروی وزیر من باشد خیلی کمک می کند دیگر.

پرسش: حاج آقا مصداق...

پاسخ: خب، البته کمک می کند.

{قرآن«اشْدُدْ بِهِ أَزْرِی *وَأَشْرِکْهُ فِی أَمْرِی» آن گاه ما حالا- مردم را می خواهیم اصلاح بکنیم بله، اما اصلاح مردم هدف است، استقرار حکومت هدف است یا نه، بندگی تو هدف است اگر فرمودی «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» ما هم می خواهیم به آن «لِيَعْبُدُونِ» برسیم «کَیْ نُسَبِّحَکَ کَثِیراً» جامعه بشود اهل تسبیح «وَنَذْکُرَکَ کَثِیراً» جامعه بشود متذکّر الهی نه تنها من و هارون، جامعه ی ما بشود اهل تسبیح، جامعه ی ما بشود اهل ذکر خدا این «أَلاَ بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» درست است که به حسب ظاهر این «اللَّهِ» مفعول است و اضافه ی ذکر به الله اضافه ی مصدر به مفعول است ولی این «تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»آور نیست وقتی «تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»آور است که ما طرزی خدا را ذکر بکنیم که این «أَلاَ بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» از باب اضافه ی مصدر به فاعل باشد نه از باب اضافه ی مصدر به مفعول فعلاً- ما ذاکریم خدا را ذکر می کنیم به مقداری که متذکّریم دلهای ما تا حدودی آرام است اما اگر به جایی برسیم که خدا متذکّر ما باشد که اضافه ی ذکر به الله اضافه ی مصدر به فاعل باشد نه اضافه ی مصدر به مفعول اگر خدا متذکّر کسی بود به یاد کسی بود یقیناً او آرام می شود دیگر خب، ما جامعه ای می خواهیم جامعه ی سبّوح و قدّوس. بارها به عرضتان رسید الآن این هفت هشت میلیون پرونده ای که در دستگاه قضایی است تقریباً شش میلیون و نیم یا هفت میلیونش مربوط به الفبای دین است مسائل پیچیده و مشکل و مسائل دقیق حقوقی نیست همین الفبای دین است یک عدّه دروغ گفتند، عدّه ای ربا گرفتند، یک عدّه کم فروشی کردند، یک عدّه گران فروشی کردند، یک عدّه چک بی محل کشیدند، یک عدّه به موقع تخلیه نکردند اجاره کردند این الفبایی است که همین رساله ها نوشته همه ی ما هم بلدیم همین رساله ی عملیه مدینه ی فاضله می کند مشکل جامعه ی ما شبهه ی ابن کمونه نیست که فیلسوف حل کند، مشکل جامعه ی ما مسئله ی ترتّب نیست که اصولی مشکل گشا حل کند مشکل جامعه همین رساله ی عملیه است یعنی همین الفبای دین است چک بی محل کشیدن، بی موقع دروغ گفتن، صدر و ذیل یک کالا را بد دادن، پوسیده ها را زیر گذاشتن، سالمها را رو گذاشتن، کم فروشی کردن، تقلّب کردن، اینهاست اگر جامعه اهل تسبیح و ذکر باشد جامعه مدینه فاضله است دیگر ما که نباید توقّع داشته باشیم اینها بیایند الهیات شفا بخوانند یا کفایه بخوانند که این مشکل خواص است جامعه را رساله ی عملیه کاملاً حل می کند اینکه در مساجد در حسینیه ها از این محرّمات گفته می شود ذکر خداست همین است، مشکل جامعه ی ما همین اخلاقیّات است مشکل جامعه ما این است که یاد خدا و یاد قیامت فراموش شده. به هر تقدیر فرمود: «کَیْ نُسَبِّحَکَ کَثِیراً» ما گاهی البته به یاد خداییم مثلاً در کلّ شبانه روز شاید مثلاً نیم ساعت یا یک ساعت مشغول نماز و اینها باشیم اما ۲۳ ساعت دیگر این طور نیست که اگر جزء رجال الهی شدیم «لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلاَ بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ» برای اینکه اینها دائم الذکرند اما اگر کسی نه، فقط موقع نماز آن هم با حواس پراکنده نماز خواند دیگر «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنکَرِ» نیست ما به خوبی، به خوبی یعنی به خوبی می توانیم بفهمیم این نمازی که ظهر و عصر خواندیم این نماز هشت رکعت مقبول خدا شد

یا نه، دیگر احتیاجی به قیامت ندارد قیامت برای کشف تام است ما اگر تا عصر آن روز آلوده نشدیم بفهمیم که این نماز قبول شد برای اینکه نماز آن است که «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشاءِ وَالْمُنكَرِ» دیگر «الصلاه ما هی؟ الصلاه هی الّتی تنهی? عن الفحشاء و المنکر» خب اگر کسی نماز خوانده از مسجد در آمده دوتا نامحرم هم نگاه کرده معلوم می شود نمازش قبول نشد دیگر قبول یک مسئله ی کلامی است البته صحیح است اعاده و قضا ندارد که در فقه اصغر مطرح است اما قبول نشد یقیناً دیگر، اگر قبول شده باشد که «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشاءِ وَالْمُنكَرِ» است، اگر انسان است حیوان ناطق است برای اینکه «الانسان ما هو؟ حیوانٌ ناطق»، «الصلاه ما هی؟ الصلاه هی الّتی تنهی? عن الفحشاء و المنکر» اگر چیزی «تنهی? عن الفحشاء و المنکر» نبود معلوم می شود قبول نشد دیگر. وجود مبارک موسای کلیم این حرفها را از ذات اقدس الهی مسئلت کرد آن وقت قبلاً که به وسیله ی انعام به وسیله ی اسب و غیر اسب این کالاها را حمل می کردند این دو لنگه بار را با یک طناب به هم می بستند این را می گفتند شِراک این طنابی که دو لنگه بار را به هموصل می کند این را می گویند شراک کلّ واحد از این دو لنگه شریک یکدیگرند این «السلام علیک یا شریک القرآن» واژه ی شرکت از این بیان نورانی موسای کلیم در می آید که «وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي» به ضمیمه آنچه مرحوم شیخ مفید در ذیل همین آیه استدلال کرده البته بزرگان دیگر هم از علمای خاصّه و عامّه نقل کردند ولی اصرار مرحوم شیخ مفید به استدلال به حدیث منزله مربوط به این آیه است خب، این کلمه ی شِرَاک از آنجا گرفته شده «وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي» که مصحّح آن است که انسان عرض کند «السلام علیک یا شریک القرآن» اختصاصی به وجود مبارک ولیّ عصر ندارد درباره ی چهارده معصوم هم می شود گفت اما حدیث منزله ثابت می کند که اینها دو جناح یک حقیقت اند، دو لنگه ی یک حقیقت اند به هم مرتبط اند اگر کسی بگوید من حرف موسای کلیم را قبول دارم حسبنا الکلیم، مثل آن است که بگوید حسبنا کتاب الله دیگر هارون را رها کرده خب اگر کسی بگوید حسبنا الکلیم هارون را رها کرده باشد دیگر حرف خدا را رها کرده برای اینکه ذات اقدس الهی فرمود من او را شریک تو قرار دادم، اگر کسی ـ معاذ الله ـ یک طرفه شد گفت حسبنا کتاب الله این حدیث شریف «إنّی تارک فیکم الثقلین» که شریک هم اند به هم بسته اند «قد افترقا» اگر «افترقا» هر دو از بین رفته است نه اینکه یکی مانده و دیگری سالم شده اگر فرمود: «لن یفترقا» یعنی «لن یفترقا» قرآنِ منهای عترت دیگر آن قرآن نیست چه اینکه عترتِ منهای قرآن دیگر آن عترت نیست اینها «لن یفترقا» خب اگر کسی ـ معاذ الله ـ بینشان جدایی انداخت یکی را گرفت دیگری را ترک کرد در حقیقت هر دو را ترک کرد. خب، فرمود: «كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيراً *وَنَذْكُرَكَ كَثِيراً» و این جریان «ارتدّ الناس بعد النبیّ» همان ارتداد از ولایت است دیگر ارتداد از اسلام به حسب ظاهر نبوده حالا واقع مطلب دیگر است لذا احکام اسلام بر آنها بار بود ازدواج می کردند، خرید و فروش می کردند، در مسجد رفت و آمد می کردند، حکم طهارت بار بود این «ارتدّ الناس» ارتداد از ولایت است نه ارتداد از اسلام و مانند آن. خب، «إِنَّكَ كُنتَ بِنَا بَصِيراً» تو بینا بودی بصیری می دانی که وضع ما چیست، وضع جامعه چیست، ما چطوری می توانیم جامعه را اصلاح کنیم.

آیات ۲۴ تا ۳۶ سوره مریم ۸۸/۱۲/۰۳

.Your browser does not support the audio tag

«اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (۲۴) قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي (۲۵) وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي (۲۶) وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِن لِسَانِي (۲۷) يَفْقَهُوا قَوْلِي (۲۸) وَاجْعَل لِي وَزِيراً مِنْ أَهْلِي (۲۹) هَارُونَ أَخِي (۳۰) اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي (۳۱) وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي (۳۲) كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيراً (۳۳) وَنَذْكُرَكَ كَثِيراً (۳۴) إِنَّكَ كُنتَ بِنَا بَصِيراً (۳۵) قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى (۳۶)»

بعد از اینکه وجود مبارك موسای کلیم(سلام الله علیه) به نبوّت رسید آن معارف الهی را از خدای سبحان تلقّی کرد و آن دو معجزه ی مهم را دریافت کرد نوبت به رسالت آن حضرت می رسد که فرمود: «اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ» دلیلش هم طغیان آن مُرسل إلیه است پس هر کس طاغی شد یا پیامبر یا وارثان پیامبر مأمورند برای اینکه طغیان را از او بگیرند او را هدایت کنند، حرکت کنند و چون عالِمان دین وارثان انبیای اند موظّف اند که در برابر هر طغیان رسالت خود را انجام بدهند و قبل از حرکت به طرف آن طاغوت رابطه ی خود با خدا را از راه شرح صدر حفظ کند چه اینکه موسای کلیم(سلام الله علیه) این کار را کرد «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي».

مطلب بعدی آن است که همه ی این خواسته های موسای کلیم(سلام الله علیه) به خود موسی و به مخلوق برمی گردد هیچ کدام به سود خالق نیست لذا عرض کرد «رَبِّ اشْرَحْ لِي»، «وَيَسِّرْ لِي» این به سود مخلوق است نه به سود خالق، پس هر نعمتی که خدای سبحان به کسی عطا کرده است به نفع اوست وگرنه خدای سبحان «غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ»، «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي» شرح صدر همان طوری که در بحثهای قبل از وجود مبارك پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نقل شد علامتی دارد ولی خود شرح صدر نور است وقتی از حضرت سؤال کردند که شرح صدر چیست، علامت شرح صدر چیست، فرمود: «التجافی فی دار الغرور و الإنابه إلی دار الخلود و الاستعداد للموت قبل حلول الفوت» که همان دعای نورانی امام سجاد در شب ۲۷ ماه مبارك رمضان است اما اصل شرح صدر یك نور الهی است که در سوره ی مبارکه ی «زمر» آیه ی ۲۲ به این صورت ذکر شده است «أَفَمَن شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِن رَبِّهِ» بر نور مستقر است پایگاه نورانی دارد روی نور ایستاده است اگر کسی دارای نور بود و روی نور مستقر بود این از شرح صدر برخوردار است. در نوبتهای قبل اشاره شد که ظرفهای مادّی با آمدن مظروف جایشان تنگ می شود ولی ظرفهای مجرّد با آمدن مظروف مجرّد وسعت و ظرفیّت آنها بیشتر می شود آن بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که در نهج البلاغه آمده ناظر به همین مطلب است که فرمود: «كُلُّ وِعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وِعَاءَ الْعِلْمِ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ» هر ظرفی با آمدن مظروف جای او تنگ می شود مگر ظرف دانش که اگر دانش بیاید، علم بیاید ظرفیّت آن ظرف بیشتر می شود اگر ظرفی ظرفیّت ده لیتر آب داشت وقتی پنج لیتر آب در آن ریختند دیگر ظرفیت ده لیتر را ندارد ظرفیت پنج لیتر را دارد مقداری از ظرفیت او گرفته شد اما اگر انسانی چه در حوزه چه در دانشگاه فعلاً ظرفیت گیری ده مطلب را دارد، اگر پنج مطلب یاد گرفت نه تنها جای مطالب دیگر تنگ نشد بلکه الآن دیگر آماده است برای فراگیری بیست مطلب همین که مقداری علم در ظرف دل ریخته شد این مظروف آن ظرف را توسعه می دهد «كُلُّ وِعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وِعَاءَ الْعِلْمِ» خب، شرح صدر هم از همین قبیل است اگر مقداری نور در صدر و در دل بتابد ظرفیّت آن دل برای پذیرش نورهای بیشتر وسیع تر خواهد بود این «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» برای آن است که همه ی آن مسائل

را بتواند تحمل بکند «رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی * وَیَسِّرْ لِی أَمْرِی». مطلب دیگر آن است که این حلّ عُقده در زبان وجود مبارک موسای کلیم است ایشان سالیان متمادی در خدمت شعیب پیغمبر بود گفتگو داشت و از محضر آن پیغمبر استفاده ها کرد این چنین نبود که نتواند حرف را درست بیان کند یا با دیگران گفتگوی صحیح داشته باشد این عُقده ای است که بالأخره در فضای آن روز قِبطیها بتوانند بفهمند، فراعنه بتوانند بفهمند، آل فرعون بتواند بفهمد که «یَنطَلِقُ لِسَانِی» و مانند آن بشود وگرنه بعید است که حالاـ با نقصی وجود مبارک موسای کلیم سالیان متمادی در محضر و مکتب پیغمبری به نام شعیب بود و هیچ کدام از این دردها درمان نشد ولی عمده آن است که این حلّ عُقده را که یک نقص ظاهری اگر باشد و درد ظاهری اگر باشد محسوس است این را بعد ذکر کرده اول شرح صدر خواست بعد حلّ عُقده، سرّش آن است که ما که فرد عادی هستیم با درس و بحث و مکتب رفتن چیز یاد می گیریم اول از راه گوش، چشم، زبان مطالب را منتقل می کنیم به صدر بعد کم کم می فهمیم کتاب را با چشم مطالعه می کنیم، حرف استاد را با گوش می شنویم، مباحثاتمان و مناظراتمان را با زبان با هم فکرانمان مبادله می کنیم از این مجاری گفتنها و شنیدنها و دیدنها یک سلسله مطالبی را یاد می گیریم به صدر می سپاریم اما آن نگارهای به مکتب نرفته اول می فهمند بعد می گویند و حرف خودشان را می گویند نه حرف دیگری را، بنابراین اول اینها شرح صدر باید داشته باشند بعد حلّ عُقده اینها اصحاب زبان یا اصحاب چشم یا اصحاب گوش نیستند ماییم که اصحاب سمع و بصریم و از راه گفتن و شنیدن و مذاکره و خواندن مطالبی را به دل می سپاریم، اگر به مقام اجتهاد در بعضی از مطالب رسیدیم که خب خودمان فکر تولید می کنیم اگر نشد که انباردار دیگرانیم که یک سلسله محفوظاتی را از کسی یاد گرفتیم به خاطر سپردیم بعد هم به دیگری منتقل می کنیم بالأخره انسان یا انباردار است یا تولید می کند مجاری فکری او اول از همین چشم و گوش پیدا می شود لکن انبیا این چنین نیستند همه ی اینها نگاران به مکتب نرفته اند اول می فهمند با تعلیم الهی بعد می گویند یا می شنوند یا می بینند در جریان معراج پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) گرچه با حرفِ «فاء» یا کلمه ی «ثمّ» ذکر نشده ولی همین تقدیم ذکری و ترتیب لفظی بی پیام نیست فرمود: «مَا کَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَی» بعدها فرمود: «مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَی» اول سخن از دل هست بعد سخن از چشم، فرمود دل آنچه را دید صحیح دید، چشم آنچه را دید صحیح یافت «مَا کَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَی» بعد از آن فرمود: «مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَی».

ص: ۴۳۰

پرسش: حاج آقا ببخشید توسعه ی دل مبدئیت است...

پاسخ: خب البته وقتی ایمان و عمل صالح باشد آن راهش را پیدا می کند. «وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِن لِسَانِی» را بعد از شرح صدر می گوید «وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِن لِسَانِی» بعد می فرماید: «وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِن لِسَانِی» چون وجود مبارک موسای کلیم می خواهد حرفهای خودش را بزند نه حرفهای دیگران را و خودش هم که از ذات اقدس الهی گرفته بنابراین این مستقیماً حرف الهی را دارد به مردم می رساند نه حرفهای دیگران را در بین عالِمان دین کسانی هستند که تألیفاتشان فقط آراء و افکار خودشان است البته بسیار کم اند اکثری عالِمان دین که چیز می نویسند بالأخره مسائلی را مطرح می کنند، آراء دیگران را مطرح می کنند، جرّ و تعدیل می کنند نظر خودشان را هم می گویند اما برخیها اصلاً کاری به نظر دیگران ندارند فقط نظر خودشان را جمع می کنند این گونه افراد بسیار کم اند و مؤلفات آنها هم خیلی حجیم نیست و در اول کتاب هم می گویند که ما اگر نوشته هایمان مفصّل نیست برای اینکه ما آرای دیگران را نقل نکردیم آنچه رأی خود ماست و تولید فکری خود ماست یا خدا به ما عطا

کرده ذکر می کنیم. انبیا حرفهای دیگران را نقل نمی کنند حرفهای خدا را نقل می کنند از راه شرح صدر لذا وجود مبارک موسای کلیم اول عرض کرد «رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی * وَیَسِّرْ لِی أَمْرِی» بعد فرمود: «وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِن لِسَانِی» چون من می خواهم حرفهای خودم را نقل کنم حرفی که من می خواهم نقل بکنم که برای اینها آشنا نیست من با یک زبان شفّافِ روشنِ فصیحِ بلیغِ ادبی منتقل کنم تا اینها بفهمند من اگر بخواهم به زبان عادی حرفهای ناآشنا را برای این مردم نقل بکنیم که خب برایشان مفهوم نیست خیلیها فهمیدند اما آنکه غرق در تفرعون بود گفت: «لَا یَکَادُ یُبِینُ» وگرنه خیلیها فهمیدند همان سَحره فهمیدند و اول کسی که ایمان آورد در آن صحنه ی مسابقه همین سَحره بودند دیگر «لَا یَکَادُ یُبِینُ» نبود این «یُبین» بود اما وجود مبارک موسای کلیم یک حرفِ تازه را باید با شیرین ترین زبان و فصیح ترین زبان بیان کند و قرآن کریم محوریّت انسان را هم در بیان می داند و بیان آن است که انسان از دل سخن بگوید سخنِ دل را به مردم برساند شما در اول سوره ی مبارکه ی «الرحمن» ملاحظه می فرمایید که ذات اقدس الهی این آیات را چگونه نازل فرمود اول سوره ی مبارکه ی «الرحمن» این است که «الرَّحْمنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَیَانَ» الرحمن برای مردم حجاز شناخته شده بود چون الله را می شناختند، الرحمن را می شناختند اما اسمای حُسنای دیگر را قبول نداشتند که خدا فرمود: «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَیّاً مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَی» فرمود معلّم الرحمن است نه خالق، خلقت بعد از تعلیم است، خلقت بعد از تعلیم است یعنی چه، دو نکته است که یکی شاید چندبار گفته شد و دیگری الآن مطرح می شود آنکه چندبار گفته شد این است که خدای سبحان معلّم است بعد خالق و این بر خلاف آن چیزی است که همه ما تصوّر می کنیم ما می گوییم اول باید انسان خلق بشود بعد به مکتب برود و عالِم بشود ولی آیه این را نمی گوید، می گوید آن که خلق شده است انسان بالقوّه است و حیوان بالفعل، اینکه تازه به دنیا آمده این حیوانٌ بالفعل و انسانٌ بالقوّه، اگر به مکتبِ الرحمان رفت، الرحمان به او قرآن آموخت و او قرآنی شد می شود انسانِ بالفعل «الرَّحْمنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنسَانَ» نظم ظاهری اقتضا می کرد که بفرماید «الرحم?ن خَلق الإنسانَ علّمه القرآن و علّمه البیان» اما این چنین نفرمود، فرمود اول قرآن است بعد انسان، اگر علوم قرآنی نباشد این شخص حیوانٌ بالفعل و انسانٌ بالقوّه، اگر علوم قرآنی شد می شود انسان بالفعل، پس «الرحمن علم القرآن فجعل المُتعلِّمَ انساناً» که می شود «خَلَقَ الْإِنسَانَ» این نظم طبیعی است این نکته ی اول که شاید چندبار گفته شد.

اما نکته ی دوم این است که این جمله ها هیچ کدام بر دیگری عطف نشده یک وقت است که پنج شش جمله را می گویند آن آخری را حذف می کنند این هم در قرآن نمونه دارد هم در ادبیات کشورهای دیگر که چند مفرد را بر یکدیگر حمل می کنند اینها را با ویرگول می نویسند آن آخری را با «واو» که مشابهش هم در قرآن داشتیم «سیوات و افکارا» بود اما اینها هیچ کدامش «واو» نیست و همه اش ویرگول است «الرَّحْمنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» این یک حقیقت است این دارد انسان را معنا می کند انسان آن است که از نظر صدر مشروح باشد به علوم قرآنی، از نظر زبان مبیِّن قرآن باشد، اگر قرآنی نبود حرفِ او بیان نیست حرفِ او چون مبهم است در حکم بهائم است بهیمه را چرا بهیمه گفتند، برای اینکه حرف او و صدای او مبهم است «سُمّیت البهیمه بهیمةً لإبهام کلامها» حرف دارد، صوت دارد ولی مبهم است اگر کسی قرآنی حرف نزد کلام او بیان نیست بیان بعد از آن است که شخص انسان شد شخص وقتی انسان می شود که به علوم قرآنی آشنا باشد این مقتضای دو نکته ی آغاز سوره ی مبارکه ی «الرحمن» است آن ترتیب لفظی از یک سو، این بدون عطف کردن از سوی دیگر که «الرَّحْمنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» خب این کتابی که عربی مُبین است باید مشخص بشود که این چند جمله ای که گفته بالأخره یا در آخر حرف عطف می آورد یا در وسطها و اول و وسط، هیچ جا حرف عطف نیاورده معلوم می شود یک مطلب است خب، وجود مبارک موسای کلیم هم همین را می طلبد شرح صدر می طلبد تا از صدر مشروح خودش پیام خدا را به مردم برساند لذا می شود «وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِن لِسَانِي» را باید بعد از شرح صدر طلب بکند و کسانی که وارثان انبیای الهی اند هم همین روش را دارند.

مطلب دیگر اینکه چون شرح صدر نور است آن که مشروح الصدرتر است نورانی تر است وقتی نورانی تر بود از او ذات اقدس الهی به عنوان سراج منیر یاد می کند در سوره ی مبارکه ی «احزاب» آیه ی ۴۵ و ۴۶ به این صورت فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً وَمُبَشِّراً وَنَذِيراً * وَدَاعِياً إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجاً مُّنِيراً» بعضیها شمع روشن اند فضای خود را روشن می کنند بعضی سراج مُنیرند نسبت به نظام کیهانی فرمود آفتاب سراج منیر است یا ماه سراج منیر است و مانند آن که زمان و زمین را روشن می کند، نسبت به فضای انسانی آن انسانِ کامل را فرمود سراج منیر است بعضیها صدر خودشان مشروح است بعضیها صدور دیگران را مشروح می کنند آن که صدور دیگران را مشروح می کند این سراج منیرِ صدور است آن که خودش مشروح الصدر است بالأخره سراج خودش است دیگر، اینکه فرمود: «دَاعِياً إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجاً مُّنِيراً» یعنی تو برای روشن کردن دلهای مردمی خب مستحضرید که فرقی بین حیات و ممات آن حضرت که نیست الآن هم در اثر توسّل به آن حضرت خیلیها می توانند مشروح الصدر بشوند از آن سراج منیر نور بگیرند چون مخصوص به زمان حیات آن حضرت که نبود که. خب، پس وجود مبارک موسای کلیم این خواسته ها را داشت بعد عرض کرد خدایا! تو که خانواده ی ما را می شناسی کاری است بسیار مهم من هم وزیر و أزیر می خواهم هم از خاندان من باشد چرا، برای اینکه تو همه ی ما را می شناسی این «إِنَّكَ كُنتَ بِنَا بَصِيراً» سند درخواست شریک از خانواده است، وزیر از خانواده است عرض نکرد که برای من وزیری قرار بده عرض کرد برادر مرا قرار بده برای اینکه تو خانواده ی ما را خوب می شناسی ما خوب تربیت شدیم به عنایت الهی، هم از محضر شعیب استفاده کردیم هم وارث معارف قبلی بودیم «إِنَّكَ كُنتَ بِنَا بَصِيراً» شما «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» شما از همه آگاه ترید که به چه کسی سِمت بدهید و خب خانواده ی ما را هم که می شناسید «إِنَّكَ كُنتَ بِنَا بَصِيراً» از خانواده ی ما کسی را وزیر برای ما قرار بده و وزارت اختصاصی به مسئله ی سیاست ندارد تبلیغ این طور است، تشریع این طور است، تدریس این طور است، تعلیم این طور است، هدایت مردم این طور است آن روزی که وجود مبارک موسای کلیم رفت قدم اوّلش حکومت نبود سالیان متمادی طول کشید تا حکومت تشکیل داد ولی در طلیعه وزیر طلب کرد، اگر کسی بخواهد هدایت امّتی را به عهده بگیرد معاون می خواهد، مشاور می خواهد، دوستان و دستیاران خوب می خواهد و این با توحید منافاتی ندارد ذات اقدس الهی بر اساس اینکه عالَم را با اسباب و سبب دارد اداره می کند به همه ی اینها اجازه داد که کمک بگیرند دستیار داشته باشند. درباره ی وجود مبارک موسای کلیم که بالصراحه عرض کرد «وَاجْعَل لِي وَزِيراً مِنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي» درباره ی وجود مبارک عیسای مسیح این مسئله «هل يَنصرُنی، هل يَذبّ، هل يُعيننی» که وجود مبارک سیّدالشهداء فرمود این چون وارث عیسای مسیح است چنین حرفی می زند شما غالب سخنان نورانی حضرت سیّدالشهداء(سلام الله علیه} را نگاه کنید این شرح «زیارت وارث» است وقتی عرض می کنیم «یا وارث آدم» می بینیم کلمات حضرت آدم در فرمایشات حضرت سیّدالشهداء هست «یا وارث نوح، یا وارث ابراهیم، یا وارث موسی، یا وارث عیسی» هست اگر او وارث عیسی هست عیسای مسیح در پایان سوره ی مبارکه ی «صف» آیه ی چهارده این چنین آمد «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنصَارِي إِلَى اللَّهِ» این بیان نورانی حضرت مسیح هست که «هل مِن ناصرٍ ینصرنی»، «مَنْ أَنصَارِي إِلَى اللَّهِ» اگر وجود مبارک سیّدالشهداء(سلام الله علیه} وارث عیساست برای اینکه «هل ینصرنی» وجود مبارک مسیح را او در کربلا پیاده کرده اینکه می گوید: «مَنْ أَنصَارِي إِلَى اللَّهِ» یعنی «هل مِن ناصرٍ ینصرنی» و همین بیان درخواست دستیار و معاون را که وجود مبارک موسای کلیم داشت، عیسای مسیح هم داشت و ذات اقدس الهی درباره ی پیغمبر ما هم(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء)هم همین تعبیر را فرمود، که فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» که قرائت معروف این است تفسیر معروف این است که پیامبرا! الله کافی است مؤمنین هم که تو را همراهی می کنند «حسبک اللهُ، حسبک مَن

اتّبعک» که اگر این «مَن» مُعرب بود به صورت اسم ظاهر معرب در می آمد این چنین می شد «حسبک الله، حسبک المؤمنون» البته آن اوحدیّ از اهل تفسیر این «مَنِ اتَّبَعَکَ» را عطف بر «کاف» می دانند می گویند «حسبک الله و حسبُ مَن اتّبعک اللهُ» الله برای تو و پیروان تو کافی است این نظر اوحدی، دیگر اینها تابع مغنی و جامع نیستند که اسم ظاهر را می شود به ضمیر عطف کرد یا نه، اینها می گویند «از شافعی نپرسید امثال این مسائل» اما مفسّرین عادی می گویند «حسبک الله و حسبک المؤمنون الذین اتّبعوک و یتّبعوک» تفسیر معروف این است. خب، پس چه موسای کلیم عرض می کند که «وَاجْعَل لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی * ... اشْدُدْ بِهِ أَزْرِی * وَأَشْرِکْهُ فِی أَمْرِی» چه وجود مبارک عیسای مسیح باشد می گوید «هل مِن ناصر ینصرنی».

ص: ۴۳۳

پرسش:...پاسخ: بله، چون به خدا عرض کرد «إِنَّکَ کُنتَ بِنَا بَصِیراً» و وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در همان جریان طیر مَشوی عرض کرد خدایا! محبوب ترین خلقت را برسان تا در این طیر مَشوی شرکت کند و منظور او علی بن ابی طالب بود اگر ذات اقدس الهی در قرب نوافل به زبان اینها سخن می گوید که «کنتُ لسانه الذی یتکلّم به» پس این گفته ی خداست گفته ی موسای کلیم نیست، گفته ی عیسای مسیح نیست در فصل سوم بحث می کنیم نه بحث اول و دوم که دو منطقه ی ممنوعه است فصل اول که مقام هویّت ذات است بالکل منطقه ی ممنوعه است کما مرّ مراراً فصل دوم که اکتناه اوصاف ذاتی است منطقه ی ممنوعه است کما تقدّم مراراً فصل سوم که مقام فیض و وجه و لطف الهی است در این مقام قرب نوافل حاکم است که «کنتُ لسانه الذی یتکلّم به» اگر در این منطقه موسای کلیم عرض می کند «وَاجْعَل لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی» با لسان الله می گوید یا اگر مسیح(سلام الله علیه) عرض می کند «هل من ناصرٍ ینصرنی» با لسان الله می گوید و اگر سیّدالشهداء(سلام الله علیه) فرمود با لسان الله فرمود برای اینکه بر اساس قرب نوافل آن که زبان اینهاست خدای سبحان در مقام فعل است پس پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هم بر اساس «حَسْبُکَ اللّهُ وَمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ» حرکت کرده درخواست کمک چون به اذن خداست با توحید منافات ندارد و اینها هم برابر آیه ی سوره ی مبارکه ی «انبیاء» حکم فرشته ها را دارند که فرشته ها در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» آمده است که «لاَ یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ» فرشته بدون اذن خدا سؤال نمی کند همین معنا در زیارت نورانی «جامعه کبیره» درباره ی اهل بیت هم آمده دیگر که اینها بدون اذن ذات اقدس الهی چیزی را سؤال نمی کنند عین این مضمون آیه سوره ی «انبیاء» در «زیارت جامعه» هست که اینها هم «لا یسبقونه بالقول و هم بأمره یعملون» خب اگر در کربلا فرمود: «هل من ناصرٍ ینصرنی» برای اینکه او وارث عیساست عیسی هم همین را فرمود و اگر نقل کلام در عیسی(سلام الله علیه) بکنیم می بینیم هر دو با لسان خدا سخن گفتند خب، عرض کرد «إِنَّکَ کُنتَ بِنَا بَصِیراً» ما اگر درخواست می کنیم که از خاندان ما باشد، برادر ما باشد، برای اینکه تو از وضع ما باخبری منتها در جریان وحی یابی وجود مبارک هارون با حدیث منزله خب خیلی فرق دارد چون در حدیث منزله مرحوم شیخ مفید در ذیل همین آیه این بحثها را مطرح کرده در حدیث منزله وجود مبارک پیغمبر جریان نبوّت را استثنا کرد پس وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیهما) در جریان نبوّت و اخذ شریعت حضور ندارد از این بخش که بگذریم وجود مبارک هارون هم وحی را مستقیماً از ذات اقدس الهی دریافت می کرد وحیِ تشریعی را و هم در استماع وحیِ به موسای کلیم ممکن بود حضور داشته باشد چون خودش پیغمبر بود شریعت برای او می آمد منتها به او گفته می شد که تو حافظ شریعت موسای کلیمی که او اولواالعزم است کتاب را ما به او دادیم اگر ذات اقدس الهی به یحیی می فرماید: «یَا یَحْیَى خُذِ الْکِتَابَ بِقُوَّةٍ» این کتاب دیگر کتاب یحیی که نبود چون وجود مبارک یحیی که از انبیای اولواالعزم نیست که کتاب داشته باشد کتاب موسای کلیم بود پس گاهی وحیِ الهی، وحی تشریعی به پیامبری می رسد که او حافظ شریعت یکی از انبیای اولواالعزم است انبیای بنی اسرائیل غالباً همین طور بودند دیگر انبیای ابراهیمی غالباً همین طور بودند «یَحْکُمُ بِهَا النَّبِیُّونَ الَّذِینَ أَسْلَمُوا» از همین قبیل است آن که از انبیای اولواالعزم است مثل خود حضرت ابراهیم، خود حضرت موسی، خود حضرت عیسی آن وحی تشریعی برتری تلقّی می کنند اما وجود مبارک حضرت امیر در حدیث منزله چون نبوّت استثنا شد در این بخش سهمی ندارد در بخش نبوّت تشریعی، دریافت شریعت، اما وحیهای دیگر گاهی وحیهای علمی است نظیر اِخبار به غیب، گاهی وحیهای فعلی است نظیر تصمیمهای خوب که «أَوْحَیْنَا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْرَاتِ» نه «أَنِ احْکُم» آنجایی که انسان یک تصمیم خوب می گیرد بخش تصمیم را عقل عملی به عهده دارد و کارِ عزم است عزم یعنی عزم، جزم یعنی جزم، جزم به اندیشه برمی گردد عزم به انگیزه برمی گردد، گاهی اندیشه را خدا وحی می فرستد گاهی انگیزه را خدا وحی می فرستد، گاهی در قلب کسی خطور می کند که این کار را بکن این دیگر

سخن علم نیست فرمود: «وَأَوْحَیْنَا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْرَاتِ» نه «أَنِ احْکَما» گاهی انسان می بیند تصمیم می گیرد یک کار خیر انجام بدهد.

ص: ۴۳۴

پرسش:...پاسخ: چرا، وحی به معنای الهام داریم، اقسام گوناگون است ولی در این آیه وحی تعبیر شده «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» این کاری به شریعت ندارد تصمیمِ خوب اگر به قلب کسی برسد به عنایت الهی است همان طوری که وسوسه، تصمیم بر فعل است نه تصمیم آنجا کسی مغالطه می کند، شبهه اندازی می کند جلوی برهان را می گیرد این «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ» این مغالطات همه از اوست اما آنجا که وسوسه می کند کاری را انجام بده می گوید نگاه کن به این نامحرم این دیگر علم نیست این حکم نیست این فعل است این تصمیم می گیرد که این کار را بکند همان طوری که در طرف رذیلت گاهی عزم القا می شود و در طرف علم هم گاهی جزمِ مغالطی القا می شود که «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ» از آن طرف هم «يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» گاهی عزم و تصمیم باطل، گاهی جزمِ جهلِ مرکّبی یکی مربوط به علم است یکی مربوط به فعل القا می شود در مسائل حق و صِدق هم همین طور است. خب، این وجود مبارک موسای کلیم با القائات الهی این حرفها را زده عرض کرد «إِنَّكَ كُنتَ بِنَا بَصِيراً» خدای سبحان با فعل ماضی با کلمه ی «قد» با جمله ی خبریه که در افاده ی انشاء از جمله ی انشائیه قوی تر است با این سه نکته فرمود گرفتی، «قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ» این «قَدْ أُوتِيتَ» جمله ی خبریه ای است که به داعیه انشاء القا شده اما با فعل ماضی انشاء شده، با «قد» انشاء شده، با جمله ی خبریه انشاء شده یعنی گرفتی، خواستنت همان و دادن همان، مثل «وَأَنَا اخْتَرْتُكَ» این «وَأَنَا اخْتَرْتُكَ» که جمله ی خبریه نیست که این جمله ی خبریه ای است که به داعی انشاء القا شده ما هم در ادبیات فارسی داریم اینکه کسی دیگری را مشاور خود یا معاون خود قائم مقام خود یا سِمتی برای او قرار می دهد می گوید من شما را برای آن کار منصوب کرده ام این جمله ی خبریه است یعنی هم اکنون منصوب شدی این جمله های خبریه چه در ادبیات فارسی، چه در ادبیات عربی به داعی انشاء القا می شود به موسای کلیم فرمود گرفتی، «قَدْ أُوتِيتَ» موسای کلیم هم دید همه ی اینها را داراست.

پرسش: حضرت امیر توانایی شنیدن وحی تشریعی را داشتند؟

پاسخ: نه، وحی تشریعی مخصوص پیغمبر است شریعت برای اوست اما وحیهایی که مربوط به علم غیب است، اَخبار غیبیه است نظیر صدای شیطان را که شنیدن، بله اینها را می شنوند، صدای ملائکه را می شنوند، آدم و رفت ملائکه را می شنوند، علوم اولین و آخرین را ممکن است بشنوند و امثال ذلک. مرحوم مفید(رضوان الله علیه) نقل می کند که در صحنه ی ألست مرحوم شیخ مفید در امالی نقل می کند در صحنه ی ألست که همه ی انبیا مِن الأوّلین و الآخرین حضور داشتند که «أُخْرَجَ» پروردگار «مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَی أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ» اول کسی که گفت «بَلَی» وجود مبارک پیغمبر بود بعد هم در بین همه ی انبیا دومین کسی که گفت وجود مبارک حضرت امیر بود خب این مقام وحیِ غیبی را، اخبار غیبی را، علوم غیبی را کاملاً می شنود و دریافت می کند اما شریعت خصیصه ای است مخصوص پیغمبر و وجود مبارک پیغمبر هم فرمود: «إلاّ أنّه لا نبیّ بعدی» من خاتَم انبیایم وقتی خاتم شد و خاتِم شد و نبوّت به آن حضرت ختم شد دیگر کسی شریعت شنو نیست شریعت را وجود مبارک پیغمبر می شنود و تلقّی می کند و القا می کند.

آیات ۳۷ تا ۴۰ سوره مریم ۸۸/۱۲/۰۵

.Your browser does not support the audio tag

«وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَیْکَ مَرَّةً أُخْرَی (۳۷) إِذْ أَوْحَیْنَا إِلَی أُمِّکَ مَا یُوحَی (۳۸) أَنِ اقْذِفِیهِ فِی التَّابُوتِ فَاقْذِفِیهِ فِی الْیَمِّ فَلْیُلْقِهِ الْیَمُّ بِالسَّاحِلِ یَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِّی وَعَدُوٌّ لَهُ وَأَلْقَیْتُ عَلَیْکَ مَحَبَّةً مِنِّی وَلِتُصْنَعَ عَلَی عَیْنِی (۳۹) إِذْ تَمْشِی أُخْتُکَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلَی مَن یَکْفُلُهُ فَرَجَعْنَاکَ إِلَی أُمِّکَ کَیْ تَقَرَّ عَیْنُهَا وَلا تَحْزَنَ وَقَتَلْتَ نَفْساً فَنَجَّیْنَاکَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاکَ فُتُوناً فَلَبِثْتَ سِنِینَ فِی أَهْلِ مَدْیَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَی قَدَرٍ یَا مُوسَی (۴۰)»

ص: ۴۳۶

بعد از اینکه ذات اقدس الهی مأموریت سنگینی را به وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) داد چندتا درخواست از طرف وجود مبارک موسای کلیم ارائه شد و همه ی آن درخواستها برآورده شد بعد خدای سبحان می فرماید شما از زمان کودکی و شیرخوارگی مورد عنایت خاصّ ما بودی و شما را در تمام خطرها حفظ کردیم اکنون که این مأموریت را به شما دادیم مطمئن باش محفوظ می مانید نگران از سنگینی این مأموریت نباش بعد از اینکه فرمود: «قَدْ أُوتِیتَ سُؤْلَکَ یَا مُوسَی» فرمود: «وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَیْکَ مَرَّةً أُخْرَی» شما شاید این سوابق را ندانید اما به طور تفصیل، محبّت خود و منّت خود منّت همان نعمت عُظماست هر نعمتی را هم منّت نمی گویند نعمتهای مهم را منّت می گویند «ال_مِنَّهُ هی النِّعمَهُ العُظمی?» «لَقَدْ مَنَّ اللّهُ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ إِذْ بَعَثَ فِیهِمْ رَسُولاً» برای اینکه نبوّت جزء نعمتهای بزرگ الهی است اینجا هم فرمود: «وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَیْکَ مَرَّةً أُخْرَی» بار دیگر، این بار دیگر همان طوری که در کتابهای عقلی و در فضای عرف هم می گویند بار دیگر نه یعنی بار دوم یعنی «ما لیس بأوّل»، اگر می گویند معقول ثانی یعنی «ما لیس بأوّل» در تعبیرات عرفی هم می گویند دست دوم، دست دوم نه یعنی دست دوم یعنی «ما لیس بأوّل» ممکن است دست پنجم و ششم باشد این معقول ثانی گاهی معقول هفتم و هشتم است ولی معقول ثانی است «مَرَّةً أُخْرَی» یعنی غیر اول، حالا بار دوم است، بار سوم است، بار چهارم است، چون چندین بار محبّت الهی

را اینجا بازگو می کند دوران شیرخوارگی یکی، دریا انداختن یکی، گرفتن آل فرعون یکی، نگهداری آل فرعون از او یکی، موفقیّت حضرت در دربار فرعون یکی، رفتن به مدین یکی، همه ی اینها جزء منّتهای الهی است اما «مَرَّةً أُخْرَى»، «أُخْرَى» که مؤنّث آخَر است آخَر غیر منصرف است آخَر غیر از آخِر است آخَر یعنی دیگری ولو قبلاً گذشته باشد اما آخِر یعنی بعدی، «مَرَّةً أُخْرَى» یعنی یک بار دیگر هم ما این محبّت را نسبت به شما اِعمال کردیم «وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى» با اینکه چندین محبّت هست فرمود مرّه ی دیگر. خب، از کجا؟ از اینجا شروع می شود که درست است که ما به مادر تو وحی فرستادیم اما در حقیقت این منّت و عنایت نسبت به تو بود «إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّكَ مَا يُوحَى» وحیی که به مادرت فرستادیم از سنخ وحیی نیست که به تو یا برادرت هارون فرستادیم اینها که به شما دادیم وحی تشریعی است، وحی علمی است، توحید و عقاید دیگر است، اما وحیی که به مادرت فرستادیم از سنخ علم نیست از سنخ عمل است، از سنخ حکم نیست از سنخ تصمیم است، انسان بخشی دارد که با او اندیشه هایش را تأمین می کند که به آن می گویند عقل نظری که می فهمد، بخشی دارد که جزم نیست کار جزم و خیال و وهم و امثال ذلک نیست کارش عزم و اراده و تصمیم و گرایش و محبّت و اخلاص و اینهاست که ریا و سُمعِه هم در این بخشهاست و آن کارِ عقلی عملی است انسان در بخش جزم با اندیشه کار دارد در بخش عزم با عمل کار دارد و شیطان در هر دو بخش دخالت می کند یکی را با مغالطه گرفتار اندیشه های بد می کند، یکی را با وسوسه گرفتار عمل زشت می کند ذات اقدس الهی با وحیِ علمی یکی را آگاه می کند، با وحی عملی یکی را مصمّم می کند فرمود ما به مادر تو وحیِ عملی فرستادیم یعنی در آن محور تصمیم گیریِ او وحی رساندیم که این کار را بکن آن کار را بکن، این کار را بکن آن کار را بکن اینها وحیهای عزم و اراده و تصمیم است «إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّكَ مَا يُوحَى» از سنخ وحی شما نیست به شما همان وحیهای عملی را دادیم و می دهیم اما آنکه به مادر تو وحی فرستادیم از سنخ «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» است گاهی انسان یک تصمیم خوبی می گیرد این معلوم می شود به الهامات فرشته هاست، گاهی یک تصمیم بدی می گیرد این معلوم می شود بر اساس وسوسه های شیطان است «إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّكَ مَا يُوحَى» که داخل در مقوله ی «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ»، «فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» یعنی «فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» کاری به حکم و علم و معرفت ندارد یک تصمیم غیرعادی تصمیم می گیرد که بچه را بیندازد در دریا خب این تصمیم معلوم می شود عادی نیست دیگر آن هم با آرامش قلب. انسان برای اینکه مبادا بچه اش را بکُشند عمدا بچه اش را می اندازد در دریا با طمأنینه، طمأنینه از سنخ علم نیست از سنخ عمل است عزم و اراده و آرامش است خب.

پرسش:...

پاسخ: چرا دیگر، به تدریج دارند می فرمایند یک بخش اش در سوره ی مبارکه ی «قصص» است.

پرسش:...

پاسخ: بله، چون آخر آن وقتی که وحی می یابد اصلِ مسئله نبوّت را مطرح کند، برای آرامش در بخش رسالت می فرماید خواسته هایت را که گرفتی ولی بدان از کودکی تا حال تحت عنایت ما بودی آن خدای سبحان که تو را در دریا حفظ کرد در دربار فرعون هم حفظ می کند خب.

پرسش:...

پاسخ: دو بخش است علم نیمی از کمالات انسان است که بخشهای نظری به عهده ی اوست، اما عمل راهگشاست عمل را علم راهنمایی می کند منتها اگر گاهی عزم پیدا بشود دیگر معلوم می شود مبادی عالیه او را راهنمایی می کند دیگر کاری به اندیشه و اینها ندارد. یک وقت انسان کاری را انجام می دهد اما راهِ علمی را نمی تواند بیان کند از او سؤال بکنی که چگونه این کار را کردی هر چه فکر بکند حساب شده نیست یک وقت امام(رضوان الله علیه) دفعتاً گفت بریزید در خیابان این حکومت نظامی را بشکنید این دیگر ننشست و فکر بکند و تصمیم بگیرد با و مشاوران سیاسی بررسی بکند و اینها نبود اگر خدای سبحان بخواهد شخصی را، جامعه ای را، ملّتی را حفظ بکند تصمیم خوب عطا می کند از او اگر سؤال می کردند که در برابر گلوله زن و بچه های مردم بیایند بیرون چه می گوییم جوابی نداشت فقط با طمأنینه گفت بریزید بیرون این بیریزید بیرون برای حفظ اسلام معلوم می شود از جای دیگر است دیگر، خب آدم هیچ آدم عاقلی بچه را از ترس اینکه مبادا بچه اش را بکُشند می اندازد در دریا خب بالأخره بچّه اش را کُشتند نَعشش را که می دادند به او، آدم عاقل که دست به این کار نمی زند که، اما با طمأنینه بچه را بیندازد در دریا این معلوم می شود از جای دیگر است.

پرسش:...

پاسخ: او فرمود ما این کار را کردیم بعد می گوییم که به تو برمی گردانیم از کجا برمی گردد، کدام دریا رفته برگشت، هر دو کار را ذات اقدس الهی در قلبش القاء کرده است از راه عزم، طمأنیه به او داد این «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» این است که این ذکر اگر اضافه به فاعل بشود اثر دارد و اما اگر اضافه به مفعول باشد کم اثر است «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» یعنی اگر کسی به یاد خدا باشد این بخشی از طمأنینه حاصل می شود اما اگر اضافه ی ذکر به الله اضافه ی مصدر به فاعل باشد یقیناً طمأنینه آور است اگر خدا به یاد کسی بود یقیناً قلبش را آرام می کند، خب.

«إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّكَ مَا يُوحَى» آن «مَا يُوحَى» چیست، دو امرِ حاضر است و دو امر غایب «أَنِ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ» «قَذْف» گاهی به معنای گذاشتن است گاهی به معنای انداختن، جامع هر دو در اینجا وضع است به او گفتیم کودک را بگذار در صندوقچه، صندوقچه را بگذار در دریا هر دو را قَذْف بکن این کلمه ی «قَذْف» گرچه می تواند معنای جامع داشته باشد در هر دو جا این چنین نیست که یک جا به معنی وضع باشد یک جا به معنای القاء، یک جا به معنای گذاشتن باشد یک جا به معنای انداختن، اما بی اعتنایی را به همراه دارد یک وقت آدم کتاب را در کتابخانه می گذارد در قفسه این می شود وضع کردم کتاب را نه قَذف کردم، یک وقت است که این کاغذ باطله را در سطل زباله می ریزد می گوید قذف کردم، قذف آن گذاشتنِ همراه با بی اعتنایی است همراه با کم اهمیت است وگرنه آدم کتاب را که بگذارد در قفسه یا قرآن را بگذارد در طاقچه این نمی گوقد قذف کرده می گویند وَضع، اما قذف آن گذاشتنِ آمیخته با بی اعتنایی یا انداختنِ آمیخته با بی اعتنایی فرمود اعتنا نکن به کودک به ما اعتنا بکن می خواهی چه کنی هر چه بخواهی ما به تو می دهیم قذف تعبیر کرده این را در قلب او انداخته آنجا سخن از قذف نبود در قلب او انداخته که این را بینداز در دریا مثل سطل زباله تو چه کار داری به ما مرتبط باش «أَنِ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ» یک، «فَاقْذِفِيهِ» با «فاء» تفریع «فِي الْيَمِّ» دو، «فَلْيُلْقِهِ» این دوتا امر حاضر نسبت به مادر، دو امر غایب نسبت به دریا، دریا هم موظف است که دو امر غایب یکی دریا یکی آل فرعون «فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ» دریا هم موظف است که آرام آرام این را در کنار جاسازی کند آن ساحل هم نزدیک خانه و قصر فرعون است «فَلْيُلْقِهِ» این مأمور است دریا مأمور است که این کار را بکند «فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ» امر غایب دیگر «يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِّي وَعَدُوٌّ لَهُ» حتماً فرعون باید بگیرد، حتماً دریا باید این امانت را کنار قصر فرعون ببرد این همان است که مسخَّر در سماوات و ارض «فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ». خب، پس این دو امر حاضر آن هم دو امر غایب «فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِّي وَعَدُوٌّ لَهُ» این چهارتا کار را ما کردیم. در سوره ی مبارکه ی «قصص» آیه ی سیزده به بعد به این صورت فرمود آیه ی شش به بعد فرمود: «وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ» دو امر است و دو نهی و دو تبشیر، «أَنْ أَرْضِعِيهِ» یک، «فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ» بینداز در دریا دو، این دو امرِ حاضر دوتا نهی هم کنارش است «وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي» اینکه گفته شد «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» نه از آینده هراس داشته باش نه نسبت به گذشته غمگین باش که بچه را از دست دادی فعلاً که چیزی را از دست ندادی به ما سپردی از آینده هم هراسناک نباش برای اینکه «إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ» برمی گردانیم بعد از اینکه به تو برگرداندیم دوران سرامد را پشت سر گذاشت در پایان عمرش هم «وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» این «إِلَيْكِ» قبل از جَعل ذکر شده نه بعد از جعل نفرمود «إنّا رادّوه و جاعلوه من المرسلين و اليك» ما بعد از اینکه پیغمبر کردیم به تو برمی گردانیم ما او را به تو برمی گردانیم بعدش هم پیغمبر می کنیم «وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي» آن دو امر این دو نهی این دو تبشیر «إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ»

یک بشارت، «وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» بشارت دیگر.

ص: ۴۳۹

پرسش:...

پاسخ: وحیِ عملی است دیگر، خبر می دهد اینکه «وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» او را دارد می فرماید که یک آینده خوبی خواهد داشت حکم به آن نکرده یک مطلب علمی به او بفهماند، حکمی به او بفهماند نظیر آنچه به موسای کلیم گفته یا نظیر آنچه به هارون فرموده احکامِ معرفتی، توحیدی و اینها نبود یک طمأنینه بود و برمی گردد یک حکمِ شرعی باشد اینها نبود.

پرسش:...

پاسخ: بشارت است یک تبشیر است یعنی ما او را با یک مقام خوبی به تو برمی گردانیم این یک حکم شرعی باشد بفهماند نظیر نبوّت باشد، ولایت باشد، رسالت باشد از آن سنخ نبود تبشیری بود گفتند شیخ انصاری هم وقتی می خواست برود نجف استخاره کرد مادرش نگران بود همین آیه آمد که فهمید که بالأخره پسرش به یک مقام خوبی می رسد.

پرسش:...

پاسخ: بله، اما این طمأنینه آور است طمأنینه اش برای چیست، برای اینکه با بشارت همراه باشد این «إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ» تا اینجا تمام شد، اما «وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» هم اولاً معلوم نیست به او گفته باشد برای اینکه این «إِلَيْكِ» تمام شد تا اینجا «وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» مطلب دیگر است بر فرض باشد جزء محدوده طمأنیه است یک مطلب علمی باشد که حالا اثر شرعی بر او بار باشد نظیر آنچه به موسی و هارون داده از آ ن سنخ نیست.

پرسش:...

پاسخ: حالا یا بلاواسطه است یا به وسیله ی فرشتگان است خب.

در اینکه ذات اقدس الهی فرمود: «وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى» می خواهد خانواده و خاندان وجود مبارک موسای کلیم را مشمول این برکات بداند در اینجا سخن از وحی به مادر موسی هست چه اینکه خواهر موسی هم سهمی داشت در نجات موسی که آن هم در همین بخش خواهد آمد در سوره ی مبارکه ی «صافات» آیه ی ۱۱۴ فرمود: «وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ *وَنَجَّيْنَاهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ» مِنّت تنها مخصوص موسای کلیم نبود بعضی از مِنَن شامل وجود مبارک موسی و هارون هر دو شد گرچه جریان نوزادی او و به دریا رفتن او و به دربار فرعون رفتنِ او و مشکلات دربار را تحمل کردن و نجات یافتن اینجا جزء مختصّات موسای کلیم(سلام الله علیه) بود ولی هارون در این مِنَن سهیم نبود لکن اصل وحی یابی نصیب حضرت هارون هم شد که فرمود: «وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ *وَنَجَّيْنَاهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ» پس اینکه فرمود: «وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى» شامل همه ی این قسمتها خواهد شد که بعضیها را به طور تفصیل ذکر فرمود «إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّكَ مَا يُوحَى *أَنِ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ» خب، بخش دیگر از منّت این است که حالاـ این کودک را آل فرعون گرفتند فرمود ما محبّت تو را در دلهای هر که تو را می دید قرار دادیم که دیگر بر اساس علاقه از تو پذیرایی بکنند و از تو حمایت بکنند «وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي» این تکرار هم ضمیر متکلّم وحده از یک سو که «أَلْقَيْتُ»، هم «مِنِّي» از سوی دیگر این کلمه ی محبّت مهفوف است به دو بار ضمیر متکلّم وحده

فرمود محبّتی را من در دلهای دیگران نسبت به تو قرار دادم گاهی زمینه اقتضای متکلّم وحده می کند مثل آیه ی سیزده به بعد همین سوره ی مبارکه ی «طه» که فرمود: «وَأَنَا اخْتَرْتُکَ فَاسْتَمِعْ لِمَا یُوحَی *إِنَّنِی أَنَا اللَّهُ لاَ إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِی وَأَقِمِ الصَّلاَةَ لِذِکْرِی *إِنَّ السَّاعَةَ آتِیَةٌ أَکَادُ أُخْفِیهَا» و مانند آن، گاهی اقتضای متکلّم مع الغیر می کند مثل اینکه فرمود: «لِنُرِیَکَ مِنْ آیَاتِنَا الْکُبْرَی» آنجا که عظمت و جلال الهی را می خواهد نشان بدهد با ضمیر متکلّم مع الغیر یاد می کند اینجا هم که فرمود: «وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَیْکَ مَرَّةً أُخْرَی» چون سخن از جلال و شکوه الهی است با متکلّم مع الغیر یاد شده است در این قسمت فرمود: «وَأَلْقَیْتُ عَلَیْکَ مَحَبَّةً مِنِّی» که هر کسی وجود مبارک موسای کلیم را می دید به او مِهر می ورزید «وَلِتُصْنَعَ عَلَی عَیْنِی» «صَنَعَ» به معنای «أحسن» است به تو احسان می شد در مرئا و در منظر من و به حکم من، همه نسبت به تو احسان می کردند نه تنها محبّت قلبی بود احسانِ عملی هم آن محبّت قلبی را همراهی می کرد هم نسبت به تو دوست بودند هم این دوستی را اِعمال می کردند تو مصنوع بودی یعنی مُحسَن إلیه بودی بر اساس حکم من و در مرئا و در منظر من «وَلِتُصْنَعَ عَلَی عَیْنِی» خب کجا، برای اینکه ما به مادرت وعده دادیم گفتیم «إِنَّا رَادُّوهُ إِلَیْکِ»، گفتیم «وَلاَ تَخَافِی وَلاَ تَحْزَنِی إِنَّا رَادُّوهُ إِلَیْکِ» حالا می خواهیم تو را به مادر برگردانیم، چه موقع «لِتُصْنَعَ عَلَی عَیْنِی» آن وقتی که «إِذْ تَمْشِی أُخْتُکَ» مادرت، خواهرت را به دنبال تو فرستاد گفت برو ببین این صندوقچه کجا می رود سرگذشت این صندوقچه چیست که فرمود: «قُصِّیهِ» قصّه را که قصّه می گویند برای اینکه تتابع هست دوّمی به دنبال اوّلی می آید «قَصَّهُ» یعنی به دنبال او حرکت کرد مادر به دختر(سلام الله علیهما) فرمود: «قُصِّیهِ» یعنی به دنبال این تابوت ین این صندوقچه کجا می رود، خواهر موسی به دنبال این صندوقچه حرکت کرد دید آب این را آورد کنار قصر فرعون «إِذْ تَمْشِی أُخْتُکَ» خواهرت به دنبال تابوت آمد، آمد تا دمِ در فرعون از آن طرف حالا خدای سبحان می خواهد که این کودک را به مادر برگرداند خب راه حل چیست، فرمود راه حل این است که این کودک محتاج به شیر هست و گریه می کند محبوب کسانی هم هست که به او دسترسی پیدا کردند اگر محبوب همگان بود یک، و اگر همگان خواستند نسبت به او احسان بکنند دو، و این هم بی تابی می کند در اثر گرسنگی گریه می کند سه، فرمود تنها راه این است که ما از نظر تکوینْ تحریم بکنیم که تو هیچ پستانی را قبول نکنی «وَحَرَّمْنَا عَلَیْهِ الْمَرَاضِعَ» هر کسی، هر دایه ای که می آمد پستان در کام او می گذاشت این قبول نمی کرد خب یک وقت است می گویند حالا ـ وِل کن بینداز در دریا این هم نیست برای اینکه محبوب همه است و مصنوعٌ إلیه همه هم هست فرمود همه به تو علاقه مند شدند و همه هم در صدد کمک به تو هستند و تو هم گفتیم هیچ پستانی هم قبول نکن «وَحَرَّمْنَا عَلَیْهِ الْمَرَاضِعَ مِن قَبْلُ»، «مُرْضِع» زنِ شیرده فراوان بود هر کسی می آوردند این قبول نمی کرد همچنان بی تابی می کرد در چنین فضایی «تَمْشِی أُخْتُکَ فَتَقُولُ» خواهرت به آنها گفته بود «هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلَی مَن یَکْفُلُهُ» من دایه ای نشان دارم شما که خیلی دایه آوردید این را بدهید به آن دایه بلکه بپذیرد خب در چنین فضایی چاره جز این نیست، اگر ذات اقدس الهی بخواهد کاری را انجام بدهد «آذا اراد الله امرا حیا اسبابه» همه ی راهها را بسته خواهر وجود مبارک موسی پیشنهاد داد که من دایه ای نشان دارم بدهید ببرم نزد او، «إِذْ تَمْشِی أُخْتُکَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلَی مَن یَکْفُلُهُ» آنها هم گفتند بسیار خب، برای اینکه همه به موسی علاقه مند بودند یک، همه می خواستند به او احسان کنند دو، او هم هیچ پستانی را قبول نمی کرد سه، این پیشنهاد این خواهر ناشناس را قبول کردند چهار، «فَرَجَعْنَاکَ إِلَی أُمِّکَ» ما به مادرت گفتیم که ما برمی گردانیم «وَلاَ تَخَافِی وَلاَ تَحْزَنِی إِنَّا رَادُّوهُ إِلَیْکِ» ما به او برگرداندیم «کَیْ تَقَرَّ عَیْنُهَا وَلا تَحْزَنَ» آن خوف و حُزنش برطرف بشود نه اینکه خوف و حزن آمده، خوف و حزنِ نیامده ادامه پیدا کند ما گفتیم نترس، غمگین نباش الآن این بچه را به او برگرداندیم که آن «لاَ تَخَافِی» همچنان بماند، «لَا تَحْزَنِی» همچنان بماند «کَیْ تَقَرَّ عَیْنُهَا» قُرّهالعین که قبلاً هم به مناسبتی معنا شد این به معنای روشنی چشم نیست گرچه برخی او را به نور چشم معنا کردند «قُرّه»، قارّ آن سردی و خنکی را

می گوینـد، می گوینـد هواءٌ قارّ در برابر هوای حارّ است و می گویند اشکِ چشم دو قِسم است اشکِ انسانِ غم دیده سوزنده است و گرم است اشکِ گرم است اشکِ شوقی که انسان از دیـدن فرزند یا برادری که سالیان متمادی او را ندیده بود می بیند اشک شوق است اشـک شوق اشـک خنـک است اگر گفتنـد قُرّه العین یـا قَرّه الأعین یعنی چشمِ مـا اشک شوق بریزد در اثر دیدن شما و گرنه قُرّه به معنای نور نیست «وان ذهب الیه قومٌ» اشکِ شوقی که در اثر دیدنِ محبوب از چشم می ریزد این را می گویند قرّه، و وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) که فرمود: «حُبّب إلیّ مِن دنیاکم ثلاث» بعد فرمود: «و قرّه عینی فی الصـلاه» برای اینکه در نمـاز محبوبش را می بینـد و اشـک شوق می ریزد این گریه هـایی که اهـل بیت در نماز می کردند همه ی این گریه هـا یا هیـچ کـدام از اینها مربوط به «خوفاً مِن النّار» نبود یا «شوقاً إلی الجنّه» نبود، «شوقاً إلی لقاء الله» بود برای اینکه «قرّه عینی فی الصـلاه» برای اینکه آدم وقـتی محبـوب خودش را می بینـد بـا او سـخن می گویـد، می گویـد «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» خب اشک شوق می ریزد دیگر، اینها که می دیدند وجود مبارک حضرت امیر یا اهل بیت در نماز گریه می کننـد خیـال می کردنـد «خوفاً من النـار» است خود حضـرت فرمود: «وَهَبْنِی صَبَرْتُ عَلی حَرِّ نـارِکَ فَکَیْفَ اَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ اِلی کَرامَتِکَ» خب، گریه را می دیدنـد امـا نمی دانسـتند این گریه قرّهـالعین است نه «خوفاً من النار» اینکه فرمود: «کَیْ تَقَرَّ عَیْنُهَا» یعنی خوشحال بشود با دیدن فرزندش ما گفتیم «لَا تَخَافِی وَلَا تَحْزَنِی» حالا برگرداندیم «کَیْ تَقَرَّ عَیْنُهَا وَلا تَحْزَنَ» این بخشی از «مَنَنَّا عَلَیْکَ مَرَّةً أُخْرَی» است در سوره ی مبارکه ی «قصص» که جریان آل فرعون را ذکر می کند آنجا می فرماید آیه ی ده به بعد سوره ی مبارکه ی «قصـص» فرمود: «وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَی فَارِغاً إِن كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلاَ أَن رَّبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا» همان طوری که در جریان یوسف(سـلام الله علیه) فرمود: «لَوْلاَ أَن رَأَی بُرْهَانَ رَبِّهِ» اگر مشاهده ی برهان رب نبود ممکن بود تصـمیم بگیرد ولی چون مشاهده ی برهان رب بود از آن تصـمیم منزّه شد اینجا هم فرمود اگر ما قلبش را به خودمان مرتبط نکرده بودیم این دل خالی می شد «وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَی فَارِغاً» دلش تهی می شد دلش خالی می شد خب دلِ خالی لرزان است دیگر دلی که چیزی در او هست سـنگین است و آرام است امـا دلِ خـالی، دلِ تهی خب لرزان است دیگر «إِن كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ» نزدیک بود اظهـار کنـد که دلم تهی است «لَوْلاَ أَن رَّبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا» این می شود «أَلاَ بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» این یک فعل است ما دلش را به خودمان بستیم این قلب مطمئن شد، اگر این دل به یاد الهی بسته شد دیگر خالی نیست یک کشتی خالی لرزان است، اما یـک کشـتی که به جـای محکم بسـته است که دیگر لرزان نیست یـک دل تهی لرزان است امـا دلی که مربـوط است به جـای محکم به حبلِ متینِ الهی بسـته است که دیگر لرزان نیست فرمود: «لَوْلاَ أَن رَّبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» بعد این مادر با این قلب آرام به دخترش که خواهر موسـای کلیم بود فرمود: «وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ» یعنی به دنبـال او برو، همین خواهر به دنبـال این صـندوقچه حرکت کرد «فَبَصُرَتْ بِهِ عَن جُنُبٍ وَهُمْ لاَ يَشْعُرُونَ» کنار این صـندوقچه در کنار ساحل و کرانه ی این دریای روان آرام آرام حرکت می کرد کسـی نمی فهمید که این دختر چه کسـی است و چرا به دنبال این صندوقچه دارد حرکت می کنـد «وَهُمْ لاَ يَشْعُرُونَ» وقتی وجود مبارک موسای کلیم را گرفتنـد ما به موسـی گفتیم هیچ پسـتانی را قبول نکن «وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِن قَبْلُ» مـا از قبـل طرزی کـامِ موسـای کلیم را تنظیم کردیم که این هیـچ پسـتانی را قبول نمی کرد پس کودک را، فضـای لبـان کودک و مَکیـدن کودک را تضـمین کردیم، قلب مـادر را به خود مرتبـط کردیم، خواهر هم به راهنمایی مادر به دنبـال این صـندوقچه حرکت کرد قلبِ درباریـان فرعـون را هم نسبت به تو مهربـان کردیم قلب آنهـا را دسـتور دادیم که این صنـدوقچه را بگیرنـد و محافظت کننـد و پـذیرایی کنند همین کارها را کردیم پس اگر بخواهد دوست را در دامن دشـمن می پروراند «وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِن قَبْلُ فَقَالَتْ» آن خواهر «هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ *فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلاَ تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ» از این به بعد این است «أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ» این علم بعد از آن وحیِ

عملی است معنـای آن وحی عملی این نیست که اصـلًا هیـچ چیزی را بعـداً به او نگفـتیم امـا این علمهـا غیر از آن وحی عملی است بعدها چیزهای دیگر هم فهمید البته، و آن این است که می فهمد این آرامش از ناحیه ی خدای سبحان بود یک، و اینکه در قلبش به امیـدی که بچه برگردد به دریا انداخت این امید را خدا القاء کرد دو، و خدا کاری که القاء می کند حق است سه، اینها را بعدها فهمید اول که نمی دانست چه کسی به او گفته که.

ص: ۴۴۰

پرسش:...

پاسخ: نه، برای اینکه محبّت را ذات اقدس الهی حفظ کرده برای اینکه وجود مبارک موسای کلیم، گاهی به آتش دستور می دهد که کاری به دوستم نداشته باش خب آتش قهّار را خدا می گوید کار به ابراهیم نداشته باش «یَا نَارُ کُونِی بَرْداً وَسَلاَماً عَلَی إِبْرَاهِیمَ» وقتی که بخواهد دوست را در دامن آتش حفظ بکند وجود مبارک ابراهیم را در متن آتش هم حفظ می کند آتش بالأخره تابع اوست دیگر مخلوق اوست دیگر متتابع اراده ی ذات اقدس الهی است دیگر خب، فرمود ما قلب او را گفتیم که این کار را بکن نسبت به موسای کلیم عرض ارادت بکن «کَیْ تَقَرَّ عَیْنُهَا وَلاَ تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ» بنابراین اگر علمی بود در فضای آن وحی عملی نبود آن وحی عملی کاری به علم ندارد بعدها خیلی چیزها را وجود مبارک موسای کلیم فهمید مادر فهمید، اگر از مادر موسای کلیم سؤال می کرد چه کسی به تو گفت، راهی برای جواب نداشت چون وحی و نبوّت و خدا گفته و اینها بعدها به وسیله ی موسای کلیم در فضای مصر پیچید وگرنه فضایی که فضای بت پرستی بود و جاهلیّت بود و «أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلَی» بود، «مَا عَلِمْتُ لَکُم مِنْ إِلهٍ غَیْرِی» بود اگر از مادر موسی(سلام الله علیها) سؤال می کرد چه کسی به تو گفت چرا این کار را کردی، این جوابی برای گفتن نداشت این را معلوم می شود که علم نبود بعدها بله البته عالِم شد خب.

مطلب دیگر اینکه فرمود ما یک بار دیگر هم تو مشکلی پیدا کردی و ما حفظ کردیم و آن این بود که «وَقَتَلْتَ نَفْساً فَنَجَّیْنَاکَ» این داستان دیگر است که گرچه در ذیل همین آیه ی ۳۹ ذکر شده ولی یک داستان دیگر است. امروز چون اوّلین روز امامت وجود مبارک ولیّ عصر(ارواحنا فداه) هست ما ضمن تحنیت این مقام به وجود مبارک آن حضرت این دعای معروفی که زراره از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) نقل کرد که وظیفه ی شیعیان در عصر غیبت است آن دعا را یک بار تبرّکاً و تیمّناً می خوانیم یک توضیح کوتاه می دهیم و همه ی اینها را پیشگاه آن حضرت تقدیم می کنیم. مستحضرید که مردان عادی که آدمهای خوبی اند کسانی اند که «لَّا تُلْهِیهِمْ تِجَارَةٌ وَلاَ بَیْعٌ عَن ذِکْرِ اللَّهِ» اما مردان الهی، حُکما، فقها، بزرگان، مراجع اینها کسانی اند که «لا تُلهیهم ریاسةٌ و لا سیاسةٌ و لا فقاهةٌ و لا اجتهادٌ عن ذکر الله» اعظم از اینها انبیا و اولیایی هستند که «لا تلهیهم نبوّةٌ و لاـ امامةٌ و لا ولایةٌ عن ذکر الله» وجود مبارک ولیّ عصر(ارواحنا فداه) را اگر خواستیم مشمول آیه ی نور قرار بدهیم می بینیم که این بخش از آیه ی نور برای اندام بلند وجود مبارک ولیّ عصر رسا نیست برای اینکه نه تنها تجارت و بیع او را از ذکر خدا باز نمی دارد، ریاست و حکومت و مرجعیّت و اجتهاد هم باز نمی دارد، ولایت و امامت هم او را از یاد خدا باز نمی دارد چنین کسی است. مطلب مهمّی که برای ما مطرح است این است که در جریان به استثنای مسئله ی نبوّت همه ی مقامات را ائمه(علیهم السلام) دارا هستند وجود مبارک هارون خب نبیّ بود، شریعت را می یافت، کتاب را خدای سبحان به او داد منتها به برکت موسای کلیم، از انبیای اولواالعزم نبود، این کتاب بالاصاله برای وجود مبارک موسای کلیم بود گرچه قرآن فرمود: «ولقد آتیناهم الکتاب المستوی» اما بالأصاله برای موسای کلیم است بالتبع برای هارون، آنچه را که مرحوم شیخ مفید(رضوان الله علیه) در ذیل این حدیث منزلت ذکر کردند البته غالب بزرگان شیعه و غالب بزرگان اهل سنّت همه این را ذکر کردند شیعه که بالاتفاق ذکر کرد در حدیث منزلت که «أنت منّی بمنزله هارون مِن موسی الاّ أنّه لا نبیّ بعد» این «الاّ أنّه لا نبیّ بعدی» همان طوری که در آن حدیث منزلت هست در بیانات نورانی خود حضرت امیر(سلام الله علیه) است این خطبه ی «قاصعه» که خطبه ی ۱۹۲ نهج البلاغه است طولانی ترین یا از طولانی ترین خطبه های نورانی حضرت امیر است و مرحوم سیدرضیّ(رضوان الله علیه) هم این خطبه را با همه ی طولانی بودن و گستردگی که داشت نقل کرد مگر چند جمله، بعضی از

خطبه ها هست که مثلاً فرمود پنج صفحه است، شش صفحه است مرحوم سیّد رضی دو سه سطرش را نقل می کند اما این خطبه چون یک پیوستگی دارد همه ی این خطبه را یکجا نقل کرد به استثنای یک چند جمله ای این خطبه خیلی مفصّل است دیگر ملاحظه بفرمایید. چندین صفحه از این صفحات کتابی است ده، یازده صفحه است تقریباً در آن بخشهای پایانی این خطبه فرمود: «وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّهَ» طبق بعضی از نسخه «رنّه» طبق بعضی از نُسخ دیگر «حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ» وقتی که وحی در حِرا بر وجود مبارک پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) نازل شد من ناله ای را شنیدم. دو نکته در این خطبه است که باید ملاحظه بشود من شنیدم «فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هذِهِ الرَّنَّهُ أو الرته» این ناله چیست؟ «فقال» حضرت فرمود: «هذَا الشَّيْطَانُ» این ناله ی شیطان است «قَدْ أَيِسَ مِنْ عِبَادَتِهِ» «آیِس» صحیح است نه «مأیوس» این آیِس شد، این ناامید شد که دیگر مردم او را عبادت بکنند دیگر بساط شرک و بت پرستی از این سرزمین رخت بربست «قَدْ أَيِسَ مِنْ عِبَادَتِهِ» و ناله کشید بعد فرمود: «إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ» هر چه من می شنوم تو می شنوی «وَ تَرَى مَا أَرَى» هر چه من می بینم تو می بینی «إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ» تو پیامبر نیستی «وَ لكِنَّكَ لَوَزِيرٌ وَ إِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ» اینکه فرمود: «و إنّك لوزیر» همان جریان حدیث منزله است که «أنت منّی بمنزله هارون من موسی» اینکه فرمود: «إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ» همان است که فرمود: «إلّا أنّه لا نبیّ بعدی» این یک نکته است که از این حدیث استفاده می شود. نکته ی دیگر این است که همین صدا را وجود مبارک حضرت امیر شنید اما متوجّه نشد چیست این صدا، معلوم می شود نبیّ نیست دیگر، اگر نبیّ بود متوجّه می شد این چه کسی است و چه گفته، پس به دو شاهد از همین خطبه ی «قاصعه» به دست می آید که وجود مبارک حضرت امیر یک قدم پایین تر است یعنی در محدوده ی نبوّت به هیچ وجه راه ندارد چون نبوّت برای شریعت است دیگر از نبوّت که پایین آمدید بله هر چه می خواهند یکسان است «أنفسنا» هست و مانند آن، اما در آن محدوده که وحی تشریعی است هم بالصراحه پیغمبر فرمود: «إنّك لَست بنبيٍّ» هم عموم و اطلاقی که در آن حدیث منزلت است «أنت منّی بمنزله هارون مِن موسی؟ إلاـ أنّه لا نبیّ بعدی» شامل می شود حضرت را که او هم مانند دیگر از نبوّت سهمی ندارد، شاهد دوم همین است که متوجّه نشده که این صدا برای چه کسی است یک، و چرا ناله می کند دو، اما آن دستوری که وجود مبارک امام صادق به زراره(رضوان الله علیه) در عصر غیبت داد که وظیفه ی ماست این است که ما در عصر غیبت عرض کنیم «اللهمّ عرّفنا نفسک فإنّك لم تُعرّفنا نفسك لم أعرف نبيّك، اللهمّ عرّفنی» آن دعا ضمیر متکلّم وحده دارد «اللهمّ عرفنی نفسك فإنّك إن لم تعرّفنی نفسك لم أعرف نبيّك، اللهمّ عرّفنی رسولك فإنّك إن لم تعرّفنی رسولك لم أعرف حجّتك، اللهمّ عرفنی حجّتك فإنّك إن لم تعرّفنی حجّتك ظللت عن دينی» این دعایی است که وظیفه ی ماست در عصر غیبت مکرّر هم باید یاد بکنیم چه در قنوت نماز غیر نماز این دعا را بخوانیم دعای نورانی و پربرکتی است اما این یک دعای عالِمانه و محقّقانه است این را برهان «لم» مسئله ی توحید را، مسئله ی نبوّت را، مسئله ی امامت را دارد شرح می کند فرمود بگویید اول خدا را ما باید بشناسیم چرا، برای اینکه اگر خدا را نشناختیم پیغمبر را نمی شناسیم باز چرا، برای اینکه پیغمبر خلیفهالله است یک، تا کسی مستخلف عنه را نشناسد که خلیفه شناس نیست این دو، می شود برهان «لِم» «اللهمّ عرّفنی نفسک» این برهان اقامه کرده شما در دعاهای دیگر که برهان نمی بینید «فإنّك إن لم تعرّفنی نفسك لم أعرف نبيّك» بعد لحن دعا برگشت سخن از رسالت آمد چون انسانِ کامل یک سکّه ی دو روست از آن رو که نبأ و خبر را از ذات اقدس الهی دریافت می کند می شود نبیّ، آن روی سکّه که خبرهای دریافت شده را به جامعه منتقل می کند می شود رسول، در آن بخش اول سخن از رویِ قبلی سکّه ی نبوّت بود این بخش روی بعدی سکّه رسالت است «اللهمّ عرفنی رسولك» نه «نبيّك» ما که تو را که شناختیم خبریاب را می شناسیم «اللهمّ عرّفنی رسولك فإنّك إن لم تعرّفنی رسولك لم أعرف حجّتك» ما خدایا! توفیق بده پیامبرت را بشناسیم برای اینکه اگر پیامبر را نشناختیم امام را نمی شناسیم، برای اینکه امام جانشین پیغمبر است اگر

ما مستخلف عنه را نشناسیم خلیفه را نمی شناسیم اگر کسی پیغمبر را نشناسد بین غدیر و سقیفه فرق نمی گذارد چقدر این دعا نورانی است فرمود اینها پیغمبر را نشناختند سَـقفی شدند «فإنّک» یعنی «فإنّک» برهان مسئله است «اللهمّ عرّفنی رسولك فإنّک إن لم تعرّفنی رسولك لم أعرف حجّتک» من که نمی خواهم کسی را انتخاب بکنم که مردم به او رأی بدهند می خواهم به کسی رأی بدهم که تو او را نصب کرده باشی و او هم جانشین پیغمبر است اگر من پیغمبر که مستخلف عنه است نشناسم خلیفه ی او را نمی شناسم. «اللهمّ عرّفنی رسولك فإنّک» اینکه در زیارتهای جامعه می گوییم «کلامکم نور» همین است «فإنّک إن لم تعرّفنی رسولك لم أعرف حجّتک» آن جمله ی آخرش معلوم است «اللهمّ عرّفنی حجّتک فإنّک إن لم تعرّفنی حجّتك ظللت عن دینی» هم شیعه هم سنّی به طور مکرّر از وجود مبارك پیغمبر نقل کردند که «مَن مات و لم یَعرف امام زمانه مات میتةً جاهلیّه» ثواب همه ی اینها را به روح مطهّر امام عسکری پیشگاه ولیّ عصر بکنیم.

ص: ۴۴۱

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۳۶ تا ۴۳ سوره مریم ۸۸/۱۲/۰۸

.Your browser does not support the audio tag

(قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَکَ يَا مُوسَى (۳۶) وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَيْکَ مَرَّةً أُخْرَى (۳۷) إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّکَ مَا يُوحَى (۳۸) أَنِ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِّي وَعَدُوٌّ لَهُ وَأَلْقَيْتُ عَلَيْکَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي (۳۹) إِذْ تَمْشِي أُخْتُکَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلَى مَن يَکْفُلُهُ فَرَجَعْنَاکَ إِلَى أُمِّکَ کَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلاَ تَحْزَنَ وَقَتَلْتَ نَفْساً فَنَجَّيْنَاکَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاکَ فُتُوناً فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَى قَدَرٍ يَا مُوسَى (۴۰) وَاصْطَنَعْتُکَ لِنَفْسِي (۴۱) اذْهَبْ أَنتَ وَأَخُوکَ بِآيَاتِي وَلاَ تَنِيَا فِي ذِکْرِي (۴۲) اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (۴۳)

تقدم اذن و اراده الهی بر درخواست های حضرت موسی(علیه السلام)

بعد از اینکه ذات اقدس الهی وجود مبارک موسی(علیه السلام) را به عنوان نبیّ اختیار کرد فرمود: (وَأَنَا اخْتَرْتُکَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى) (۱) از این به بعد وجود مبارک موسای کلیم هر درخواستی که دارد مسبوق به اذن قبلی الهی است اگر فرشتگان برابر آیه سوره «انبیاء» بدون اذن خدا نه کاری می کنند نه درخواستی دارند که (لاَ يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) (۲) کسی که به مقام نبوّت رسید آن هم «لا یَسبق الله بقولٍ و هو بأمره یَعمل» است, قهراً درخواستهای وجود مبارک موسای کلیم از سنخ اقتراح خاص و نفسانی نبود که عرض کند شرح صدر بده, عُقده را از زبانم بگشا, برادرم را وزیر من قرار بده و مانند آن, همه این پیشنهادها مسبوق به اذن الهی بود این یک نکته, دوم اینکه انسان درباره خودش پیشنهاد ندهد بهتر است برای اینکه خیر را باید بخواهد و اما درباره مسائل دینی آنچه خیر است طلب کرده است و همه اینها خیراتی بود که در راه احیای دین دخیل بود.

ص: ۴۴۲

۱- (۱) . سوره طه، آیه ۱۳.

۲- (۲) . سوره انبیاء، آیه ۲۷.

اجابت درخواست های موسای کلیم(علیه السلام)

آن گاه ذات اقدس الهی فرمود هر چه خواستی گرفتی گرچه کلمه «سُؤلْ» مفرد است نظیر «خُبْز» به معنای مخبوز یا «اُکْل» چون «اُکْل» و «اُکُل» به معنای مأکول است «أَکل» به معنای خوردن است وگرنه «اُکْل» و «اُکُل» یعنی مأکول (أُکُلُهَا دَائِمٌ) (۱) یعنی میوه درخت بهشت همیشگی است این طور نیست که سالی یک بار میوه بدهد اُکُلش دائم است نه أکلش, سُؤل مثل خُبْز یا اُکْل به معنای مسئول است آنچه را که خواستی گرفتی (قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَکَ يَا مُوسَى) برای تثبیت این مطلب می فرماید که خیلی از نعمتها را نخواسته ما به تو دادیم چه رسد به نعمتهای خاسته, خیلی از نعمتهایی که جزء مقدّمات دور نبوّت بود

دربارهٔ تو اِعمال کردیم چه رسد به مقدّمات نزدیک نبوّت این جریان معجزات, مسلّح بودن به اموری که تو را در هدایت آل فرعون کمک می کند مقدّمات قریبه است دوران کودکی و نجات در دوران کودکی جزء مقدّمات بعیده است ما دربارهٔ مقدّمات بعیده یک, بدون خواستن دو, همهٔ احسان را نسبت به تو روا داشتیم اما دربارهٔ مقدّمات قریبه یک, با خواستن دو, نمی دهیم نخواهد بود حتماً خواهیم داد (قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى) برای اینکه (وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى) یک بار دیگر که قبلاً این بار دیگر معنا شد آن بار دیگر را دارند تشریح می کنند می فرمایند آن وقتی که به مادرت وحی فرستادیم

تفاوت تعبیر قرآن از مادر حضرت عیسی و مادر حضرت موسی

تعبیر قرآن کریم دربارهٔ مادر عیسی(سلام الله علیهما) خیلی با جلال و شکوه تر از تعبیر قرآن دربارهٔ مادر موسی(علیهما السلام) است در جریان مادر عیسی تعبیر به روح القُدُس هست و خود عیسی و مادر دوتایی می شود یک معجزهٔ جهانی که (وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ) (۲) از اول دنیا تا آخر دنیا این یک معجزه است که کسی بدون همسر مادر بشود (وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ) چه اینکه در جریان طوفان نوح هم همین طور است این معجزه های بی بدیل است اما دربارهٔ مادر حضرت موسی این جلال و شکوهی که برای حضرت مریم قائل بود قائل نیست همین طوری که انبیا (لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ) (۳) هستند مرسلین هم (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ) (۴) هستند اولیای الهی هم این چنین اند که «بعضهم فوق بعض» اند (إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّكَ مَا يُوحَى) مطلبی که فقط از راه وحی معلوم می شود مطلبی که آدم بنشیند فکر بکند به این نتیجه برسد نیست, کارشناسی بکند به این نتیجه برسد نیست کارشناسی کردن, فکر کردن این است که آدم بچه را چگونه حفظ بکند که از خطر محفوظ باشد اما بچه را برای اینکه به خطر نیفتد به کام خطر بیندازد که با فکر حاصل نمی شود. ما آن مطلبی را که فقط از راه وحی به دست آمده و بدون وحی حاصل نمی شود به مادرت دادیم (إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّكَ مَا يُوحَى) آنکه به مادرت از راه فعل که وحیِ فعل است به او گفتیم انجام بدهد این است گفتیم (أَنِ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ)

۱- (۳) . سورهٔ رعد، آیهٔ ۳۵.

۲- (۴) . سورهٔ انبیاء، آیهٔ ۹۱.

۳- (۵) . سورهٔ اسراء، آیهٔ ۵۵.

۴- (۶) . سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۵۳.

موارد استعمال کلمه « قذف» در قرآن

قَذْف به لحاظ مقذوف فرق می کند گاهی قذفِ بدنامی است نظیر قذفی که حد دارد, گاهی قذفِ ترس است نظیر (قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ) (۱) گاهی امن و آرامش است نظیر قذفی که در دلهای مؤمنین القا می کند یا نوری که خدای سبحان در دلهای عدّه ای عطا می کند «العلم نورٌ يَقذفه الله فی قلب مَن يشاء» (۲) و همچنین «الإيمان نورٌ يقذفه الله فی قلب من يشاء» درباره شرح صدر که چند روز قبل گذشت گفتند شرح صدر «نورٌ يُقذف فی القلب» (۳) پس قذف گاهی در امور خیر, گاهی در امور شرّ به کار می رود گاهی خدا در سوره «انبیاء» فرمود: (بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ) (۴) اگر باطل زَهوق است و از بین رفتنی است برای اینکه در هر وقتی حق, باطل را سرکوب می کند دِماغ همان مَغز است دِماغش را در می آورد یعنی مغزکوب می کند (بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ) حق, باطل را مدموغ می کند یعنی دِماغش, مغزش را می کوبد خب سرکوب می کند پس قذف در همه این موارد به کار می رود.

مجاز بودن اسناد « القا» بر دریا

(أَنِ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ) يَمْ گاهی به دریا اطلاق می شود گاهی بر نهر بزرگی که حکم دریا دارد مثل نِیل, نیل را بالأخره رودخانه بزرگ است ولی حکم یَم و دریا را دارد و بر او یم اطلاق شده است (فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ) یَم این صندوقچه را به کرانه و کناره ای بیاندازد اِسناد القا به یَم مجاز است مثل اینکه می گویند «جَری النهر» اگر گفتیم رودخانه جاری است اسناد جریان به نهر اسناد الی غیر ما هو له است رودخانه خانه رود است منزل رود است خانه که جریان ندارد منزلِ رود که جریان ندارد این رود است که جاری است رودخانه جاری نیست رود جاری است اگر گفتیم «جری الماء» اسناد الی ما هو له است, گفتیم «جری النهر» اسناد الی غیر ما هو له است مثل «جری المیزاب» اگر گفتیم «ألقی الماء» اسناد الی ما هو له است اگر گفتیم «ألقی الیَم» اسناد الی غیر ما هو له است بالأخره نه نهر القا می کند و نه دریا آن که القا می کند رود است این رودِ روان قدرتی دارد بعضیها را می برد بعضیها را به کنار می اندازد.

۱- (۷) . سوره احزاب، آیه ۲۶.

۲- (۸) . مصباح الشريعه، ص ۱۶.

۳- (۹) . التفسير الكبير، ج ۲۲، ص ۳۷.

۴- (۱۰) . سوره انبیاء، آیه ۱۸.

تفاوت ساحل با جانب و شاطی

(فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ) ساحل به معنای شاطی نیست به معنای جانب نیست به معنای پهلو نیست ساحل گفتند یک وزن فاعلی است به معنای مفعول آن مَسحول را, آن شستشو شده را, آن بُریده را می گویند مَسحول چون این آب آن کرانه و کناره ها را می شوید به صورت یک شن نرم در می آورد شستشو می کند آن قسمت که مسحول ماء است به آن می گویند ساحل وگرنه ساحل به معنای کنار نیست که مثلاً برو ساحل یعنی برو کنار, اما جانب و شاطی و امثال ذلک به معنای کنار است و کنارِ دریا هم نیست کنار رودخانه هم نیست که اگر رود خشک شده باز هم بگوییم ساحل رودِ روان که این کرانه و کناره هایش را می شوید به صورت یک شن شفاف در می آورد او را مسحول می کند این مسحول را می گویند ساحل.

قرار گرفتن حضرت موسی(علیه السلام) در دامن دشمن

خب, (فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ) که همه اینها معجزه است گرفتنِ کسی که نه تنها دشمن من است دشمن تو هم هست, نه تنها دشمن توست دشمن من هم هست تکرار کرده کلمه عدوّ را نفرمود «یأخذه عدوٌّ لی و لک» که دشمن مجموع ماست نه خیر دشمن جمیع ماست هم دشمن من است برای اینکه مشرک است و ادّعای ربوبیّت می کند هم دشمن تو هست الآن و آینده, الآن دشمن تو هست برای اینکه همه کودکان را سَر می بُرد منتها نمی داند تو چه کسی هستی و اگر بداند تو همین جا زائیده شدی تو را هم سَر می بُرد در آینده هم که دشمن توست این اطلاق عدو هم به لحاظ مُتلبّس بالفعل است هم به لحاظ متلبّس بعدی وگرنه استعمال مشتق در ما انقضی محلّ اختلاف است در ما یأتی که عندالکل مجاز است نسبت به ذات اقدس الهی این عدوّ بالفعل است نسبت به این کودک هم عدوّ بالفعل است ولی در اینجا چون تشخیص نداد فعلاً کاری نکرده آینده هم که دشمن توست خب, پس اصل در صندوقچه انداختن بر خلاف عادت است، معجزه, به دریا انداختن بر خلاف عادت است معجزه, دریا او را به ساحل ببرد بر خلاف عادت است معجزه, عدوّ مشترک خدا و پیغمبر بگیرد و کار دوست را انجام بدهد بر خلاف عادت است و معجزه (يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِّي وَعَدُوٌّ لَهُ) این کار را کردیم (وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً) که این تنوین, تنوین تفخیم است این یک محبّت ویژه ای از من درباره تو اِعمال شده است که هر که تو را می دید دوستت بود به تو علاقه مند می شد خب این هم بر خلاف عادت است بالأخره ترحّم غیر از محبّت است یک وقت انسان یک کودک بی سرپرستی را در شیرخوارگاه, در آسایشگاه و مانند آن نگهداری می کند این بر اساس ترحّم است اما عاطفه و محبّت دست کسی نیست یک امر طبیعی است مادر به بچّه اش علاقه مند است اما آنها که در شیرخوارگاه این بچه ها را تَر و خشک می کنند که بر اساس عاطفه نیست بر اساس ترحّم است, بر اساس علاقه مادری نیست یک وظیفه است اما اینجا بر اساس علاقه تو را پذیرایی می کردند این تنوین (مَحَبَّةً) یک تنوین تفخیم است و از ناحیه من هم این محبّت القا شده.

سرّ استفاده از « واو» عطف در آيه (وَكَذٰلِكَ نُرِى إِبْرَاهِيمَ)

در ادبيات فارسى حالا شما ملاحظه بفرماييد كه ما نمونه اين را داريم يا نداريم شايد در ادبيات و فرهنگهاى ديگر باشد ولى در فارسى كه ظاهراً نيست ما در عربى در عربيهاى مصطلح هم يادمان نيست ولى در قرآن كريم اين جزء ادبيات قرآن كريم است كه ذات اقدس الهى از وسط قصّه شروع مى كند يعنى در خيلى از موارد آن اسرارِ نگفتنيها را نمى گويد آنچه را كه لازمه گفتن است آن را مى گويد و بر محذوف عطف مى كند مى فرمايد ما اين كار را كرديم و براى اينكه خب اين «واو» عطف به چيست, يك وقت است عطف بر محذوف است كه آدم قبلاً چيزهايى را گفته بعد محذوف است يك مطلب ديگر, اما ما اين كار را كرديم و براى اينكه حالا اين يك رمز خاصّى بين متكلّم و مخاطب مى تواند باشد كه آن مخاطب فهميده چه چيزى هست آنهايى كه مخاطب فهميده آنها معطوفٌ عليه است آنهايى كه براى عموم قابل گفتن است آنها معطوف است كه نمونه اين در سوره مباركه «انعام» گذشت. در سوره مباركه «انعام» آيه ۷۵ اين بود فرمود: (وَكَذٰلِكَ نُرِى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ) ما باطن عالَم را, ملكوت جهان را ارائه كرديم, ما ارائه كرديم او هم رؤيت كرد, ما نشان داديم او هم ديد نه نگاه كرد او اهل رؤيت و بصر است نه اهل نظر در همان سوره مباركه «اعراف» به ما هم تشويق كردند كه شما درباره ملكوت عالَم نظر كنيد (أَوَ لَمْ يَنظُرُوا فِى مَلَكُوتِ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) (۱) نظر كنيد شايد ديديد اين چنين نيست كه حالا هر كسى اهل نظر شد اهل بصر هم بشود، اهل نگاه شد اهل ديدن هم بشود، اما وجود مبارك خليل خدا اهل ديدن، ديدن يعنى ديدن غير از نگاه كردن است خيلى از مواقع است انسان نگاه مى كند نمى بيند مثل اينكه استهلال مى كنند مى گويد نگاه كردم به آسمان ولى نديدم ماه را، ممكن است خيليها نظر بكنند ولى به بصر و ديدن نرسند درباره وجود مبارك ابراهيم فرمود ما به او ارائه كرديم او هم ديد (وَكَذٰلِكَ نُرِى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ) و براى اينكه خب اين عطف بر چيست، ما ملكوت آسمان و زمين را به او نشان داديم براى فلان، براى فلان هدف و براى اينكه يقين پيدا كند اينجا مخاطب مى فهمد كه متكلّم چه خواست بگويد و آن خود پيغمبر(صلّى الله عليه و آله و سلّم) است اگر گفته شد «إنّما يعرف القرآن مَن خوطب به» (۲) براى اينكه اين معارف در آن هست آن وقت ما بگوييم عطف بر محذوف است آن محذوف چيست، وقتى آدم طورى حرف مى زند كه كسى قدرت تشخيص آن معطوف عليه را ندارد اين چه عطفى است.

۱- (۱۱) . سوره اعراف، آيه ۱۸۵.

۲- (۱۲) . الكافى، ج ۸، ص ۳۱۲.

راز استعمال « واو» عطف در آیه (وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي)

این در تعبیرات قرآن کریم هست که از وسط شروع می کند برای اینکه آن چیزهایی که خیلیها متوجّه نمی شوند یا لازم نیست بدانند رمزی است بین متکلّم و مخاطب آ نها را ذکر نمی کند می فرماید ما ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم خلیل(سلام الله علیه) نشان دادیم و برای اینکه او یقین پیدا کند (۱) مشابه آن در همین آیه محلّ بحث هم آمده است فرمود: (وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي)، (وَلِتُصْنَعَ) امر است فعل مجهول است یعنی حتماً تو باید مورد احسان قرار بگیری نزد خود من که کسی نمی تواند در جلوی من به تو احسان نکند مجهول هم هست در حضور من هم هست حتماً در حضور من تو باید مصنوع، یعنی مُحسن إلیه بشوی به تو احسان بکنند برای اینکه من می خواهم تو را برای کار مهمّی بپرورانم خب.

پرسش:...

پاسخ: بله، تأویل به مصدر می رود تأویل به مصدر که رفت تعبیر این است که چرا به مصدر تعبیر نشده با فعل مضارع تعبیر شده یعنی حتماً تو باید در حضور من مورد تکریم قرار بگیری خب.

(إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ) چه موقع این محبّتها اِعمال می شود (إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ) اینها نشانه های مصنوع بودنِ توست در حضور من (إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ) به آنها که این صندوقچه را گرفتند (هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى مَن يَكْفُلُهُ) آنها هم پذیرفتند ما تو را به مادرت برگرداندیم (فَرَجَعْنَاكَ إِلَى أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ) که این دو وعده ای بود که قبلاً گذشت.

ص: ۴۴۷

۱- (۱۳) . سوره انعام، آیه ۷۵.

مراد از (مَنَنّا عَلَیْکَ مَرَّهً أَخْرَی)

خب، اینکه فرمود: (وَلَقَدْ مَنَنّا عَلَیْکَ مَرَّهً أُخْرَی) قبلاً اشاره شد که این (مَرَّهً أُخْرَی) یعنی بار دیگر، بار دیگر یعنی «ما لیس بأوّل» همان طوری که در تعبیرات عرفی هم هست می گوییم دست دوم، در تعبیرات علوم عقلی هم هست می گوینـد معقول ثانی ولو معقول پنجم و ششم باشد می گویند معقول ثانی، معقول ثانی یعنی «ما لیس بأول» دست دوم یعنی «ما لیس بأول» ولو دست پنجم و ششم هم باشد. خب، اینکه (مَرَّهً أُخْرَی) در تعبیرات عربی هم هست فارسی هم هست.

(وَقَتَلْتَ نَفْساً) حالا آن (مَنَنّا عَلَیْکَ) این بود یک وقت هم تو کسی را کُشتی ما تو را از آن غم و انـدوه نجات دادیم (وَقَتَلْتَ نَفْساً فَنَجَّیْنَاکَ مِنَ الْغَمِّ) ما تو را از انـدوه نجات دادیم که حالا اگر تو را بخواهند بگیرند قصاص بکنند چه کار بکنند، ما برای نجات تو همه را آماده کردیم در سوره مبارکه «قصص» فرمود وجود مبارک موسای کلیم وقتی وارد آن منطقه شد دید که دو نفر بـا هم درگیرنـد یکی مستضعف و بی گناه و جزء موحّـدانی است که بالأخره پیروان وجود مبارک موسای کلیم است گرچه هنوز او پیغمبر نشـده و نبوّت و دعوت رسـمی اعلام نکرده و دیگری جزء قِبطیان بود و فرعونیان بود و ظالم آیه پانزده سوره «قصـص» (فَوَجَـدَ فِیهَا) در آن مدینه (رَجُلَیْنِ یَقْتَتِلاَنِ هذَا مِن شِیعَتِهِ) از پیروان او بود (وَهذَا مِنْ عَدُوِّهِ) که این احضار آن صحنه است لذا از هر دو تعبیر به (هذَا) شده (فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِی مِن شِیعَتِهِ عَلَی الَّذِی مِنْ عَدُوِّه) این هم گفت «یا للمسلمین، یا للناصر» و ماننـد آن چون مظلوم بود وجود مبـارک موسـای کلیم به حمـایت از مظلوم، ظـالم را از پـا در آورد (فَوَکَزَهُ مُوسَـی فَقَضَـی عَلَیْهِ) بـا مُشت زدن یـا تنبیه دیگر او را از پـا در آورد حالاـ (قَـالَ هـذَا مِنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ إِنَّهُ عَـدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِینٌ) که ـ ان شاءالله ـ به سوره مبارکه «قصص» که رسیدیم معلوم می شود که این استثناها چیست این چه ظلمی است و این استثنایی که بعـد آمده متّصل است یا منقطع این باید بماند (قَالَ رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِـی فَاغْفِرْ لِی فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ) (۱) از آنجا مانده این است عرض کرد (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَیَّ) خب این موحّد بود وجود مبارک موسای کلیم هنوز به مقام نبوّت نرسید.

ص: ۴۴۸

۱- (۱۴) . سوره قصص، آیه ۱۶.

عرض کرد (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِّلْمُجْرِمِينَ) (۱) این جزء پیروان دین حضرت ابراهیم بود هر چه که بود هنوز به مقام نبوّت نرسید ولی موحّد بود پیرو همان ادیان ابراهیمی بود و به خدا معتقد عرض کرد خدایا! آن نعمتی که تو به من دادی نعمت هدایت است، قدرت است و مانند آن، من هرگز ظَهیر و پشتیبان و پشتوانه مجرمین نباشم و نیستم (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِّلْمُجْرِمِينَ) (۲) من ظَهیر، ظَهْر، پشت، پشتوانه، پشتیبان مجرم نباشم.

پرسش:...

پاسخ: نبود، هدایت بهترین نعمت الهی است دیگر پیروی انبیای ابراهیمی هم بهترین نعمت الهی است خب.

ما در قرآن کریم از ذات اقدس الهی می گوییم (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ٭ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) (۳) دو نکته را این جمله نورانی فاتحهالکتاب به برکت همین آیه شانزده و هفده سوره مبارکه «قصص» برای ما روشن می کند ما به خدا عرض می کنیم (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) صراط مستقیم، صراط چه کسی است (صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) یک سؤال این است که آن مُنعَم علیهم چه کسانی اند این بحثش قبلاً گذشت که در سوره مبارکه «نساء» کاملاً مشخص کرد که (مَن يُطِعِ اللّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقاً) (۴) در سوره مبارکه «مریم» (۵) و اینها هم گذشت که مُنعَم علیهم نبیین اند این مقداری که برای گذشته بود اما آن مقداری که مربوط به سوره مبارکه «قصص» آیه شانزده و هفده است این است که یکی از آن منعم علیه وجود مبارک موسای کلیم است برای اینکه عرض کرد (بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ) پس موسی منعم علیه است جزء نبیّینی است که هم در سوره مبارکه «مریم» شامل حالش می شود هم در سوره مبارکه «نساء» خب موسی جزء مُنعم علیه است این را ما قبلاً هم از آن آیات دیگر استفاده کرده بودیم اما راه او چیست آن دیگر در سوره مبارکه «نساء» نیست در سوره مبارکه «مریم» نیست راه منعم علیهم که ما در نماز از ذات اقدس الهی مسئلت می کنیم خطّ مَشی مُنعم علیه را به ما بده حمایت از مظلوم و قیام علیه ظالم است (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِّلْمُجْرِمِينَ) من هرگز پشتوانه و پشتیبان مجرم نیستم و نخواهم بود این است که ما در نماز همیشه می خواهیم ما از خدا می خواهیم خطّ مَشی مُنعم , علیه را به ما بده, خطّ مشی منعم علیه به صورت شفاف در سوره «نساء» نیست در سوره «مریم» نیست در سوره «قصص» است (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِّلْمُجْرِمِينَ) (۶) من پشتوانه و پشتیبان مجرم نباشم این معنای خواندن این جمله است در نماز در هر شب و روز

۱- (۱۵) . سوره قصص، آیه ۱۷.

۲- (۱۶) . سوره قصص، آیه ۱۷.

۳- (۱۷) . سوره فاتحه، آیات ۶ و ۷.

۴- (۱۸) . سوره نساء، آیه ۶۹.

۵- (۱۹) . سوره مریم، آیه ۵۸.

۶- (۲۰) . سوره قصص، آیه ۱۷.

اینکه قبلاً گفته شد که اگر کسی همین رساله عملیه را عمل بکند کشور می شود مدینه فاضله همین است ما یک وقت می خواهیم اُویس قَرَن داشته باشیم آن البته با این رساله عملیه حاصل نمی شود این رساله عملیه, فقه اصغر است او کاری به حضور قلب و تهجّد و «یا ربّ, یا ربّ» گفتن و ناله کردن ندارد ولی حلال زندگی کردن را این رساله به ما یاد می دهد دیگر خب سؤال, اگر کسی بدهکار است می تواند نمازش را اول وقت بخواند نه, تا وقت نمازش ضیق نشده حقّ خواندن نماز هم ندارد اول باید برود حقّ مردم را بدهد خب, قبلاً هم عرض شد که این هفت, هشت میلیون پرونده ای که هست نود درصدش برای همین الفبای دین است یعنی کسی که تجاوز کرده, کسی که دروغ گفته, چک بی محل کشیده, به موقع تخلیه نکرده, دروغ گفته, کلاه برداری کرده, مغبون کرده, غشّ در معامله کرده, همین بدیهیات است این هفت, هشت میلیون پرونده یعنی تقریباً نزدیکهای هفت میلیون پرونده برای اینکه همین به رساله عمل نشده حالا ـ اگر کسی در نماز, نماز می خواند ولی حواسش جمع نیست خب بله, این اویس قرن نمی شود ولی کشور را آلوده نمی کند اگر کسی لباسش پاک است, غذایش پاک است, مالش پاک است, طیّب و طاهر است هیچ کسی حقّ دیگری بر عهده او نیست, بدهکار کسی نیست این کشور می شود کشور مدینه فاضله دیگر ما اگر بخواهیم نظیر مناجات وجود مبارک موسای کلیم و یا «مناجات شعبانیه » و اینها را بخوانیم این با رساله حاصل نمی شود این یک فقه اکبر می خواهد, اما ما می خواهیم در کشور یک امنیّت داشته باشیم خوب زندگی کنیم هر کسی در هر حالتی که هست یک امنیّت داشته باشد همین رساله کافی است دیگر در اینجا فرمود: (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِّلْمُجْرِمِينَ) (۱) آدم بخواهد ساکت باشد ظَهیر مجرمین است, در لفّافه به نفع گروهی که مجرم اند سخن بگوید ظهیر مجرمین است, در لفّافه با تعبیرات دیگر از مجرم حمایت بکند ظهیر مجرمین است این تظاهرات, تظاهرات یعنی همین تظاهرات به معنی ظهور که نیست یعنی ظَهیر هم بودن است برای انقلاب تظاهر کردن, تظاهر کردن نه یعنی ظاهر شدن یعنی ظَهیر شدن ما باید ظهیر نظام باشیم, ظهیر انقلاب باشیم, ظهیر مظلوم باشیم این دعای ماست در هر روز خب این اگر نتواند کشور را اداره کند چه چیزی می تواند کشور را اداره کند می گوییم (صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) (۲) خب یکی از آن منعم علیه وجود مبارک موسای کلیم است خطّ مشی او چیست (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِّلْمُجْرِمِينَ) پس ما هر روز در نماز از ذات اقدس الهی ده بار در شبانه روز به خدا عرض می کنیم که خدایا! (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِّلْمُجْرِمِينَ) دیگر

۱- (۲۱) . سوره قصص، آیه ۱۷.

۲- (۲۲) . سوره فاتحه، آیه ۷.

نجات حضرت موسی(علیه السلام) از کشته شدن به عنایت الهی

خب, فرمود: (رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِّلْمُجْرِمِينَ) فرمود تو یادت است که کسی را کُشتی آنها که فکر نمی کردند که تو حامی مظلومی که قِبطی مقتدری که بدون گناه آدم می کُشد حالا مهلت می دهد که تو کسی را بکُشی تو را رها بکند ما بالأخره تو را نجات دادیم همه نیروها را آماده کردیم که تو را نجات بدهند یك عده تصمیم گرفتند که تو را بگیرند ما فوراً کسی را فرستادیم که به تو گزارش بدهد که (يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ) (۱) «اِئتمار » یعنی مشورت, «مُئتمَر » آن مجلس شورا را می گویند, «یأتمرون » یا «مُئتمر » همین است فرمود یک عدّه آمدند و دستور دستگیری تو را دادند (وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ اقْصَى الْمَدِينَهِ) تند تند هم آمده (يَسْعَى) به تو گفته (يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ) ائتمار می کنند یعنی مشورت می کنند یك مجلس مُئتمر یعنی مجراهای مشورت تشخیص دادند کارشناسان آمدند که ما چگونه موسی را دستگیر کنیم و کیفر بدهیم (لِيَقْتُلُوكَ) (۲) فوراً برو از این شهر بیرون خب آن چه کسی بود, چه کسی این را وادار کرد, چه کسی به زبانش انداخت همه این کارها را ما کردیم دیگر, پس قبل از این تو سابقه ای داشتی و آن این بود که تبهکاری را کُشتی ما تو را نجات دادیم (وَقَتَلْتَ نَفْساً فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ) بعد در موارد گوناگون هم تو را آزمودیم (وَفَتَنَّاكَ فُتُوناً) حالا آن فُتون و آزمایشات چه بود بخشی از این در آیات سوَر دیگر ممکن است مطرح بشود بعد فرمود وقتی وارد مدین شدی جای خوبی هم برای تو فراهم کردیم (فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ) چند سال هم در مدین ماندی در بهترین بیت هم تربیت شدی که بیت پیغمبر بود, بیت شعیب بود (ثُمَّ جِئْتَ عَلَى قَدَرٍ يَا مُوسَى) حالا برازنده شدی وارد مصر شدی الآن ما به تو مأموریت می دهیم از دوران میلادت تا الآن لحظه به لحظه ما مواظب تو بودیم پس اگر یک وقت چیزی خواستی حتماً گرفتی برای اینکه نخواسته هایت را ما دادیم چه رسد به خواسته هایت.

۱- (۲۳) . سوره قصص، آیه ۲۰.

۲- (۲۴) . سوره قصص، آیه ۲۰.

حالا (ثُمَّ جِئْتَ عَلَى قَدَرٍ يَا مُوسَى وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي) ما تمام این کارها را کردیم تو را صَنیع قرار دادیم برای خودمان, تو را برای خودمان ساختیم اصطناع کردن هم به معنای اصطفاست و برگزیدن است هم ساخت و ساز و ساختار داخلی ات را به عهده گرفتیم یک بیان نورانی از حضرت امیر(سلام الله علیه) هست یک, امام اول ما مشابه آن بیان نورانی از وجود مبارک حضرت حجّت(سلام الله علیه) است امام آخر ما, اوّلین امام و آخرین امام هر دو این تعبیر را دارند آن که وجود مبارک حضرت امیر فرمود در نهج البلاغه است آن که وجود مبارک حضرت حجّت فرمود در توقیعات مبارک آن حضرت است که «نحن صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ الخلق بَعْدُ صنائعنا» (۱) وجود مبارک حضرت امیر به عنوان صیغه متکلّم مع الغیر عرض می کند ما مستقیماً در کارگاه الهی ساخته شدیم کسی در ساختن ما دخیل نبود ما مصنوع پروردگاریم «فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ النَّاسُ بَعْدُ صنائع لنا» (۲) ، مردم را برای ما ساختند که تحویل ما بدهند ما اینها را بسازیم این چه مقامی است هر کس با اینها رابطه پیدا کرد به جایی رسید نکرد که بالأخره یک «یأکل و یَمشی فی الأسواق» شد ابن ابی الحدید در ذیل این جمله نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه دارد که «أنّ الناس عبیدهم» (۳) آن عَبید به معنای اینکه «مَن علمنا حرفاً فقد صیّرنا عبدا» این تعبیر «عبیدٌ» را ابن ابی الحدید در نهج البلاغه دارد حالا این اگر شیعه بود می گفتند غلوّ کرده به هر تقدیر فرمود مردم را به ما دادند و اگر کسی این راه نیاید خودش را از انسانیّت گذاشته کنار «فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ النَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا» (۴) ولو صنائعنا هم نباشد توقیعات مبارک امام عصر(سلام الله علیه عجّل الله) را هم که ملاحظه می کنید این حدیث نورانی آنجا هم هست خب, (وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي) خب از میلادت تا الآن ما لحظه به لحظه در حضور ما تو را پروراندیم حالا برو به طرف فرعون او را هدایت کن بنی اسرائیل را نجات بده (اذْهَبْ أَنتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي) این معجزاتی که من دادم اینها را بگیرید بروید (وَلاَ تَنِيَا فِي ذِكْرِي) وَنْی و سستی به خود راه ندهید در نام من, در یاد من هیچ سستی نکنید (وَلاَ تَنِيَا فِي ذِكْرِي اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى).

۱- (۲۵) . الغیبه (شیخ طوسی)، ص ۲۸۵.

۲- (۲۶) . نهج البلاغه، نامه ۲۸.

۳- (۲۷) . شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۱۵، ص ۱۹۴.

۴- (۲۸) . نهج البلاغه، نامه ۲۸.

بیان نکته ای عرفانی در آیه (وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِن لِسَانِی)

اما آنچه در مسئله (وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِن لِسَانِی) (۱) نقل شده است که برخیها نقل کردند که این (وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِن لِسَانِی) برای این جهت بود که وجود مبارک موسای کلیم عرض کرد خدایا! زبانی که با تو سخن می گوید دیگر حیف است که با این زبان با غیر تو سخن بگوییم راهی به ما نشان بده که این زبان به خودش اجازه بدهد که بعد از اینکه با تو مکالمه توحیدی کرده است با مشرکی هم سخن بگوید این لطیفه را مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) در کتاب شریف علل الشرائع چون علل الشرائع چاپهای متعدّدی دارد دیگر طبق این چاپی که الآن دست ماست صفحه ۶۷ هست البته حالا یا سه چهار صفحه جلوتر یا سه چهار صفحه عقب تر چاپها که فرق می کند در همین محدوده است در صفحه ۶۷ دارد و آن این است که مرحوم صدوق می فرماید: «و سمعتُ أباجعفر محمدبن عبدالله بن طیفور الدامغانی الواعظ یقول فی قول موسی(علیه السلام) (وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِن لِسَانِی یَفْقَهُوا قَوْلِی) (۲) قال یقول إنّی أستحیی أن اُکلّم بلسانی الذی کلمتک به غیرک» خدایا! من حیا می کنم با زبانی که با تو حرف زدم با غیر تو حرف بزنم این گِره را از زبان من بگشا که من دیگر حیا نکنم پیام تو را به دشمن تو برسانم «فیمنعنی حیائی منک عن محاوره غیرک فصارت هذه الحال عُقده علی لسانی فاحللها بفضلک (وَاجْعَل لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی هَارُونَ أَخِی) (۳) » که تازه هارون این حرف را بزند من این حرف را نزنم «أنّه سأل الله عزّ وجل أن یأذن له فی أن یُعبِّر عنه هارون فلا یَحتاج أن یُکلّم فرعون بلسانٍ کلّم الله عزّ وجل به» (۴) عرض کرد خدایا! برادرم را بفرست که او پیام تو را در حضور من به فرعون برساند این بزرگوار هر که هست این روایت نیست اگر ما در بحث روایی این را به هیچ یعنی به هیچ وجه نقل نکردیم برای اینکه روایت نیست مرحوم صدوق این را از اباجعفر محمدبن عبدالله طیفور دامغانی که در منطقه فرغان آنجا وعظ و موعظه داشت همین

۱- (۲۹) . سوره طه، آیه ۲۷.

۲- (۳۰) . سوره طه، آیات ۲۷ و ۲۸.

۳- (۳۱) . سوره طه، آیات ۲۹ و ۳۰.

۴- (۳۲) . علل الشرائع، ج ۱، ص ۶۷.

یـک گزارش دیگری را مرحـوم صـدوق در صـفحه 63 این کتـاب از همـان ابـاجعفر محمـدبن عبـدالله طیفور دامغانی واعظ بفرغـانه نقـل کرده این ذوق عرفانی داشت ذوق لطیفی هم داشت و مرحوم صـدوق که برای قبل از هزار سال است این مطالب ذوقی و عرفانی را از این بزرگوار نقل می کنـد نظر شـریفتان اگر در سوره مبارکه «کهف» باشد آن برخوردهایی که وجود مبـارک موسـای کلیم بـا خضـر(سـلام الله علیهما) داشت که خضـر سه تا کار کرد و وجود مبارک موسای کلیم در هر سه کار سؤال کرد در حـالی که هر سه کـار را خود موسای کلیم قبلاً پشت سـر گذاشـته بود این قبلاً پشت سـر گذاشـته بود از لطایف همین طیفور دامغانی است آن راز این بود که خضـر(سـلام الله علیه) کشتی را سوراخ کرد موسای کلیم اعتراض کرد, کسی را کُشت موسای کلیم اعتراض کرد, دیواری را رایگان چیـد موسای کلیم اعتراض کرد در سوره مبارکه «کهف» گـذشت این سه اعتراضی که وجود مبارک موسی به خضر(سلام الله علیهما) داشت (1) قبلاً خود موسای کلیم همین سه تا کار را پشت سر گـذاشت خود موسای کلیم افتاده به دریا خـدا او را حفظ کرد چگونه به خضـر می گویـد تو حالا این کشتی را سوراخ کردی ﴿لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا﴾ (2) خب خـدایی که تـو را در دوران کـودکی در صـندوقچه در دریـا حفـظ کرد الآـن این ولیّ خـداست تو به دسـتور خـدا آمدی در محضـر او چطور حفظ نمی کند این یک, غلامی را که کذا و کذا بود خضـر او را کُشت موسای کلیم اعـتراض می کنـد که چرا چه کـار کردی در حـالی که خـودش در دوران قبـل از نبوّت جوانی را کُشت, بـار سوم وقـتی وارد سرزمینی شدنـد خضـر به موسـی(علیهما السـلام) گفت ما باید این دیوار را بچینیم موسـی عرض کرد که چطور پس لااقل ﴿لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْراً﴾ (3) چرا رایگـان داری کـار می کنی در حالی که خود موسای کلیم وقتی ﴿وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ﴾ (4) رایگـان برای بچه هـای شـعیب آب کِشـی کرده این لطـایف در قرن شـشم و هفتم در کلمـات عرفا آمـده کلمات بعضـی اهل معرفت هست الآـن در فصوص (5) و در غیر فصوص این حرفهـا هست معلوم می شود که این حرف را مرحوم صـدوق قبـل از هزار سال از آن کسی که ذوق عرفانی داشت در کتاب شریف علل الشرایع نقل کرد (6) حالا او از کجا نقل کرد روشن نیست بعـد به اهـل معرفت از شیعه و سنّی منتقل شـد غرض این است که این روایت نیست یک, این بزرگوار هم یک ذوق معرفتی داشت دو, مورد اعتمـاد مرحوم صـدوق بود سه, مرحوم صـدوق این لطایف را از این بزرگوار در علل الشـرائع یاد کرده است (7) حشر همه اینها با اولیای الهی.

1- (33) . ر . ک: سوره کهف، آیات 82 _ 65.

2- (34) . سوره کهف، آیه 71.

3- (35) . سوره کهف، آیه 77.

4- (36) . سوره قصص، آیه 23.

5- (37) . ر . ک: فصوص الحکم، ص 202 _ 206.

6- (38) . علل الشرائع، ج 1، ص 63.

7- (39) . علل الشرائع، ج 1، ص 63 و 67.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۳۷ تا ۴۷ سوره مریم ۸۸/۱۲/۰۹

.Your browser does not support the audio tag

(وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى (۳۷) إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّكَ مَا يُوحَى (۳۸) أَنِ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِّي وَعَدُوٌّ لَّهُ وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي (۳۹) إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَى أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَقَتَلْتَ نَفْساً فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُوناً فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَى قَدَرٍ يَا مُوسَى (۴۰) وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي (۴۱) اذْهَبْ أَنتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي (۴۲) اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (۴۳) فَقُولَا لَهُ قَوْلاً لَّيِّناً لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى (۴۴) قَالَا رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَن يَفْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَن يَطْغَى (۴۵) قَالَ لَا تَخَافَا إِنَّنِي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى (۴۶) فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى (۴۷)

کلام زمخشری در مرجع ضمایر آیه ۳۹ سوره « طه»

بعد از اینکه ذات اقدس الهی به وجود مبارک موسای کلیم فرمود تمام خواسته هایت را گرفتی آن گاه فرمود ما قبل از اینکه به این سِمت منصوب بشوی منّتهای فراوان و نعمتهای زیادی را نسبت به شما اِعمال کردیم آن نعمتها از میلاد وجود مبارک موسای کلیم شروع می شود در ارجاع این ضمایر یک حرف لطیفی جناب زمخشری دارد معمولاً (أَنِ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ) این ضمیر «فیه» را به موسای کلیم(سلام الله علیه) برمی گردانند (فَاقْذِفِيهِ) این ضمیر «فیه» دوم را به تابوت، فَاقذفی موسی را در تابوت، فَاقذفی تابوت را در یَم آن گاه « فَلْيلق یم» این تابوت را به ساحل، زمخشری حرفش این است که چندتا ضمیر در این آیه است ما اگر بعضی از این ضمایر را به موسای کلیم(سلام الله علیه) برگردانیم بعضی را به این تابوت این یک تفکیکی در رجوع ضمایر هست انسجام را از دست می دهد همه اینها به موسی برمی گردد منتها بعضی مع الواسطه بعضی بلاواسطه زیرا ضمیر اول که به موسی برمی گردد اگر ضمیر دوم به تابوت برگردد و همچنین ضمیر سوم به تابوت برگردد ضمیر چهارم و ضمیر پنجم که یقیناً به موسی برمی گردد (يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِّي وَعَدُوٌّ لَّهُ) این ضمایر که به موسی برمی گردد پس ضمایر اوّلی به موسی برمی گردد، ضمایر آخری به موسی برمی گردد، این وسطی اگر به تابوت برگردد این انسجامش را از دست می دهد همه این ضمایر به موسی(علیه السلام) برمی گردد منتها بعضی مع الواسطه بعضی بلاواسطه.

ص: ۴۵۵

قرائتی دیگر از کلمه (وَلِتُصْنَعَ)

خب، این (وَلِتُصْنَعَ) هم مرحوم امین الاسلام در مجمع البیان نقل کرد (۱) از ما و هم جناب زمخشری در کشّاف (۲) و فخررازی در تفسیر کبیر (۳) و قرطبی در جامع (۴) و ابی السعود (۵) در تفسیر خاصّ خودشان همه آنها احتمال قرائت جزم را دادند که «وَلْتُصْنَعْ» که امر حاضر باشد به صیغه مجهول چون گاهی «إصنع» است گاهی بخواهد مجهول بشود به این

صورت در می آید منتها قرائتی که رایج است همین لام مکسور است و عین منصوب است و به صورت جزم نیست و به صورت امر نیست وگرنه آن احتمال قرائت را همه این آقایان نقل کردند.

نقش خواهر حضرت موسی در بازگشت ایشان به دامن مادر

خب، (وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى مَن يَكْفُلُهُ) معلوم می شود که درباریان فرعون همه علاقه مند به این کودک بودند و همه در این تصمیم گیری ماندند برای اینکه کودک نیازمند به شیر است هر دایه ای که می آوردند این نمی پذیرفت بر اساس (وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ) آن خدایی که به مادر می گوید صبر بکن به کودک هم می گوید صبر بکن یعنی قدری گریه بکن شیر را قبول نکن پستان را قبول نکن تا به مادر برگردی (وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِن قَبْلُ) (۶) خواهر موسای کلیم(سلام الله علیهما) گفته من شما را راهنمایی می کنم به کَفیل نه مُرضِع، مُرضع اگر باشد باید بدهد به دایه یا دایه بیاید شیر بدهد و برگردد روزی دو بار یا این را روزی دو بار ببرند و برگردانند اما اگر کفیل باشد باید در تحت اختیار او باشد لذا کودک به مادر برمی گردد این نگفت «هل أدلّکَ» که به شخص فرعون گفته باشد به این مجموعه که همه اینها در تصمیم گیری ماندند گفته (هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى مَن يَكْفُلُهُ) نه «مَن يُرضعه» کَفیلش باشد یعنی در اختیارش قرار بدهد او را پرستاری کند نگهداری کند که بشود (فَرَجَعْنَاكَ إِلَى أُمِّكَ) صادق باشد به احسن صِدق.

ص: ۴۵۶

۱- (۱) . مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۷.

۲- (۲) . الکشاف، ج ۳، ص ۶۴.

۳- (۳) . التفسیر الکبیر، ج ۲۲، ص ۴۹.

۴- (۴) . الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۱۹۷.

۵- (۵) . تفسیر أبی السعود، ج ۶، ص ۱۵.

۶- (۶) . سوره قصص، آیه ۱۲.

سرّ تقدّم (کَیْ تَقَرَّ عَیْنُهَا) بر (لا تَحْزَنَ)

مطلب بعدی آن است که وقتی این کودک به مادر برمی گردد اول آن خوف و حزنِ آمده برطرف می شود بعد قرّهالعین حاصل می شود این طور نیست که اول چشم روشن بشود بعد حزن برطرف بشود در تقدیم و ترتیب لفظی این چنین فرمود: (کَیْ تَقَرَّ عَیْنُهَا وَلا تَحْزَنَ) در حالی که اول باید (لا تَحْزَنَ) باشد بعد (تَقَرَّ) اول آ ن غم برطرف می شود بعد آن نشاط پدید می آید.

پرسش:...

پاسخ: بله خب، اول با دیدن غم برطرف می شود، بعد آن نشاط و شوق پدید می آید یعنی قرّهالعین می شود چون اول دفع درد و رنج است بعد حصول آسایش و آرامش این طور نیست که آرامش قبلاً بیاید درد بعداً برطرف بشود لکن این قرّهالعین شدن نشان آن است که حُزن قبلی که تا اکنون بود برطرف شد برای اینکه اگر آن حزن و اندوهِ قبلی برطرف نمی شد که اشک شوق نمی آمد، قرّهالعین نبود این قرّهالعین بین دوتا نفی قرار دارد یکی اینکه آن اندوهِ قبلی رخت بربست بعد نشاط و اشک شوق آمد دوم اینکه این لحظه ای نیست که دوباره از دستش بگیرند این نشاط و شوق باعث می شود که دیگر حزنی نخواهد آمد که این دومی همان فعل مضارع است راجع به آینده (کَیْ تَقَرَّ عَیْنُهَا) دیگر (وَلا تَحْزَنَ) دیگر از این به بعد غمی نیاید نه اینکه غمِ قبلی از بین برود.

(کَیْ تَقَرَّ عَیْنُهَا) این قرّهالعینی که حاصل می شود نشانه رخت بربستنِ آن اندوه قبلی است بعد چون اشک شوق پدید آمد قرّهالعین حاصل شد از این به بعد دیگر حزنی نخواهد آمد (کَیْ تَقَرَّ عَیْنُهَا) یک، (وَلا تَحْزَنَ) از این به بعد دیگر غمی و اندوهی به سراغ او نیاید دو،

ص: ۴۵۷

چگونگی نجات حضرت موسی(علیه السلام) از قصاص و پیروزی در آزمون ها

بعد این مقطع که گذشت فرمود: (وَقَتَلْتَ نَفْساً) این باز بیان منّت دیگر و نعمت دیگر است (وَقَتَلْتَ نَفْساً فَنَجَّیْنَاکَ مِنَ الْغَمِّ) غمّی که مربوط به قصاص دنیا بود ما تو را نجات دادیم، غمّی که مربوط به عذاب آخرت بود با اِنابه تو نجات دادیم (فَنَجَّیْنَاکَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاکَ فُتُوناً) این فُتون یا مصدر است نظیر رکوع و جلوس که مصدر فعلِ (فَتَنَّاکَ) مفعول مطلق تأکیدی می شود مثل ضربتُ ضرباً، جلستُ جلوساً و اما اگر جمع باشد یعنی ما تو را به چندین آزمون آزمودیم با چند که جمع باشد به هر تقدیر اگر مصدر بود و مفعول مطلق فعل (فَتَنَّاکَ) بود مفید تأکید است و اگر جمع بود یعنی ما چندین امتحان درباره تو کردیم که این دومی شاید أنسب باشد برای اینکه وقتی از غم قصاص و امثال قصاص در مصر نجات پیدا کرد حالا از آن شهر گریخت وارد مدین شد آنجا هم که با فقر و غربت و تنهایی و تنگدستی و ناآشنایی روبه رو شد همه این امتحانها را باید پشت سر بگذارد آنجا عرض کرد (رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ) (۱) همه اینها آزمون الهی بود و وجود مبارک موسای کلیم با سرافرازی از این امتحانها به عنایت الهی بیرون آمد خب.

اختصاص نعمت و تربیت خاص الهی به موسای کلیم(علیه السلام)

(وَفَتَنَّاکَ فُتُوناً) اینها چندین آزمون در جریان مدین پیش آمد (فَلَبِثْتَ سِنِینَ فِی أَهْلِ مَدْیَنَ) حالا بیان وجود مبارک شعیب این بود که (إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنکِحَکَ إِحْدَی ابْنَتَیَّ هَاتَیْنِ عَلَی أَن تَأْجُرَنِی ثَمَانِیَ حِجَجٍ) (۲) چون آن وقت هم حج می کردند و چون سالی یک بار حج می کردند هر سالی را به حج شمارش می کردند وقتی می گفتند هشت حِجّه یعنی هشت سال، ده حجّه یعنی ده سال (عَلَی أَن تَأْجُرَنِی ثَمَانِیَ حِجَجٍ) هشت سال باید که اجیر ما باشی، اگر بیشتر شد که مایل بودی بسیار خب، اگر نبودی حدّاقل هشت سال وجود مبارک موسای کلیم برابر آن اکمل المدتین یعنی عشر سنین آ نجا ماند حالا بعد از عشر سنین چند سال ماند یا نه خیلی روشن نیست ولی فرزنددار شد چون ازدواج حاصل شد مَهریه اش هم همان (ثَمَانِیَ حِجَجٍ) کار کردن بود حالا با این قافله دارد حرکت می کند فرمود: (فَلَبِثْتَ سِنِینَ فِی أَهْلِ مَدْیَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَی قَدَرٍ یَا مُوسَی) حالا به یک اندازه رسیدی چهل سال شدی کامل شدی آزمونها را پشت سر گذاشتی فراز و نشیبهای زیادی را دیدی به این صورت در آمدی (ثُمَّ جِئْتَ عَلَی قَدَرٍ یَا مُوسَی). تا این محدوده بیان ذات اقدس الهی است فرمود من تو را پروراندم برای خودم (وَاصْطَنَعْتُکَ لِنَفْسِی) من کار دارم برخیها مخلِصین اند عدّه ای مخلَص اند، مخلَص کسانی اند که در بین مخلِصین خدای سبحان آنها را برای خود انتخاب می کند که «استخلصهم الله لنفسه » این می شود مخلَص، درباره موسی(سلام الله علیه) آمده است که (کَانَ مُخْلَصاً) (۳) مخلَص درباره حضرت موسی هم آمده فرمود من تو را برای خودم انتخاب کردم برای خودم یعنی برای مأموریت ویژه، برای راهنمایی، برای نبوّت، برای رسالت ویژه تو را انتخاب کردم تا حال هم خوب پروراندم برای این منظور، آن منظور من از همین جا شروع می شود (اذْهَبْ أَنتَ وَأَخُوکَ بِآیَاتِی) سه بار جریان دستور به هدایت و ارشاد فرعون در همین بخش مطرح شد یکی در آیه ۲۴ است که بحثش قبلاً گذشت فرمود: (اذْهَبْ إِلَی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَی) آنجا دیگر سخن از هارون(سلام الله علیه) نبود بعد وقتی وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) درخواست کرد که (وَاجْعَل لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی * هَارُونَ أَخِی * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِی) (۴) فرمود: (قَدْ أُوتِیتَ سُؤْلَکَ یَا مُوسَی) (۵) برادرت را ما وزیرت قرار دادیم در مرحله دوم فرمود: (اذْهَبْ أَنتَ وَأَخُوکَ) باز خطاب مستقیم را متوجّه موسای کلیم کرد برادر او را بر او عطف کرد در بخش سوم آن گاه فرمود: (اذْهَبَا) پس فرعون که مخاطب اصلیِ وجود مبارک موسی و هارون(سلام الله علیهما) بود طرفِ

رسالت این دو بزرگوار قرار گرفت و اما خود این دو بزرگوار در مرحله اول وجود مبارک موسی بدون هارون بود، در مرحله دوم موسی بالأصاله بود هارون بر او عطف شد، در مرحله سوم به هر دو خطاب شد (اذْهَبَا إِلَی فِرْعَوْنَ).

ص: ۴۵۸

۱- (۷) . سوره قصص، آیه ۲۴.

۲- (۸) . سوره قصص، آیه ۲۷.

۳- (۹) . سوره مریم، آیه ۵۱.

۴- (۱۰) . سوره طه، آیات ۲۹ _ ۳۱.

۵- (۱۱) . سوره طه، آیه ۳۶.

تفاوت معنای طغیان فرعون در کلام خداوند و حضرت موسی(علیه السلام)

مسئله طغیان برای اینکه او ادّعای ربوبیّت می کرد این طغیان مفروغ عنه بود بین متکلّم و مخاطب هم خدا فرمود: (إِنَّهُ طَغَی) هم آنها هم شنیدند (إِنَّهُ طَغَی) اما اینکه موسی و هارون عرض بکنند که ما می ترسیم او طغیان کند این طغیانِ در دعوی ربوبیّت نیست چون او مفروغ عنه بود و خود خدا هم فرمود: (إِنَّهُ طَغَی) عرض کردند که ما می ترسیم بر ما طغیان کند یا بر محرومان دیگر طغیان کند بشورد بر ما پس این طغیانی که بعدها ذکر می شود غیر از این طغیانی است که دو بار تا حال ذکر شده یکی در همان آیه ۲۴ است که فرمود: (اذْهَبْ إِلَی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَی) یکی در آیه ۴۳ است که فرمود: (اذْهَبَا إِلَی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَی) اما بعداً که وجود مبارک موسی و هارون عرض می کنند (رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَن يَفْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَن يَطْغَی) یعنی بر ما طغیان کند، بشورد و شورش کند و مانند آن، وگرنه آن طغیانی که دعوای ربوبیّت و الوهیّت بود آن مفروغ عنه است.

مراد از « ونی» در کتاب و سنت

خب، (اذْهَبْ أَنتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلاَ تَنِيَا فِي ذِكْرِي) وَنْی در قرآن کریم فقط در همین آیه به کار رفته در هیچ جا ذکر نشده وَنْی یعنی سستی ولی در روایات این کلمات زیاد آمده مخصوصاً در بیانات نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه چند جا فرمود وَنْی و توانی و امثال ذلک باعث رکود حق و رشد باطل است (۱) در قرآن کریم گرچه مادّه وَنْی به کار نرفته فرمود این دشمنان تو تلاش و کوشش می کنند علاقه مندند که تو اهل سازش باشی خب کسی که اهل سازش است اهل وَنْی و سستی است در حقیقت دیگر، در سوره مبارکه «قلم» آیه نُه به این صورت آمده (وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ) این مداهنه همان سازش، روغن کاری، روغن مالی کردن چیزی را آدم بخواهد ظاهرسازی کند می گویند روغن مالی کرده، دُهن کاری کرده، مداهنه کردن یعنی با نرمش با آنها برخورد بکنی، آنها با تو برخورد بکنند یعنی بسازی (وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ) فرمود اینها دلشان می خواهند که تو سازش کنی آنها هم با تو بسازند در بیانات وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) است که «مَا عَلَيَّ مِنْ قِتَالِ مَنْ خَالَفَ الحَقَّ وَ خَابَطَ الْغَيَّ مِنْ إِدْهَانٍ وَ لاَ إِيهانٍ» (۲) نه من اهل ادهانم نه اهل إیهان، نه اهل مداهنه ام نه اهل مباهنه، نه در کار من دُهن و روغن مالی است نه در کار من وَهن و سستی است «مَا عَلَيَّ مِنْ قِتَالِ مَنْ خَالَفَ الحَقَّ وَ خَابَطَ الْغَيَّ مِنْ إِدْهَانٍ وَ لاَ إِيهانٍ» ایهان و ادهان یعنی دُهن و وهن در کار من نیست برای اینکه کسی که دارای قول فَصل است اهل دُهن و وهن نیست.

۱- (۱۲) . ر . ک: نهج البلاغه، خطبه ۱۱۶، نامه ۶۲ و حکمت ۲۳۹.

۲- (۱۳) . نهج البلاغه، خطبه ۲۴.

مراد از « ونی» در نهج البلاغه

لكن در ساير كلمات خود حضرت فرمود اگر كسی اهل سازش بود بالأخره حقوق را ضايع می كند در كلمات حكيمانه آن حضرت يعنی كلمات قصار شماره 239 در نهج البلاغه اين است كه فرمود: «مَنْ أَطَاعَ التَّوانِی ضَيَّعَ الْحُقُوقَ وَ مَنْ أَطَاعَ الْوَاشِیَ ضَيَّعَ الصَّدِيقَ» (1) اگر كسی پيرو وَنْی و سستی و مداهنه و روغن كاری كردن مال باشد اين حقوق را ضايع كرده و اگر حرف سخن چين و دروغ پرداز و تهمت زننده های بی جا را گوش بدهد دوست خودش را از دست می دهد اين را در كلمات قصار فرمود در نامه ای هم كه مرقوم فرمودند حضرت دوتا نامه نوشتند يكی برای مالك(رضوان الله عليه) كه همان عهدنامه مالك است كه حضرت آن را برای استاندار شدن مصر اعزام كرد يكی هم برای مردم مصر نوشتند كه وظايف مردم مصر را مشخص بكند آن نامه ای كه برای مردم مصر نوشتند همان نامه 62 نهج البلاغه است در آنجا فرمود: «إِذْ أَبَيْتُمْ وَ وَنَيْتُمْ» آن وقتی كه شما از پيروی حق اِبا كرديد و وَنی و سستی به خود راه داديد بالأخره سقوط دامن گير شما خواهد شد «إِذْ أَبَيْتُمْ وَ وَنَيْتُمْ» در خطبه های نورانی آن حضرت خطبه 116 وقتی وجود مبارك پيغمبر(صلّی الله عليه و آله و سلّم) را معرفی می كند می فرمايد: «أَرْسَلَهُ دَاعِياً إِلَی الْحَقِ وَ شَاهِداً عَلَی الْخَلْقِ فَبَلَّغَ رِسَالاَتِ رَبِّهِ غَيْرَ وَانٍ» او وانی نبود، سست كار نبود، سست عهد نبود، سست اراده نبود ونی ای در كار پيغمبر نبود.

آرامش دل در پرتو ذكر الهی و مراتب آن

خب پس اگر كسی از طرف ذات اقدس الهی مأموريتی دارد بايد اهل عزم باشد اينكه فرمود: (إِنَّ ذلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ) (2) يعنی جايی است كه انسان بايد تصميم بگيرد با ترديد و شك و مظنّه و گمان كار پيش نخواهد رفت با سستی هم كار پيش نمی رود فرمود: (وَلاَ تَنِيَا فِی ذِكْرِی) آنچه باعث طمأنينه است ياد خدا و نام خداست شما اگر بخواهيد مصمّم باشيد بايد به مركز تصميم ارتباط برقرار كنيد مركز تصميم، مركز ثبات و طمأنينه ياد و نام خداست برای اينكه (أَلاَ بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) (3) قبلاً هم اين بحث گذشت كه اگر ما اين ذكر را اضافه به مفعول بدانيم اين بخشی از طمأنينه را به همراه دارد يعنی اگر كسی خدا را به ياد بياورد قلب او مطمئن می شود اين بخشی از طمأنينه است ولی اگر همين ذكر خالص بود صغرا قرار می گيرد برای كبرايی كه فرمود: (فَاذْكُرُونِی أَذْكُرْكُمْ) (4) ، اگر صغرا قرار گرفت برای آن كبرای (فَاذْكُرُونِی أَذْكُرْكُمْ) دوباره انسان برمی گردد به همين آيه (أَلاَ بِذِكْرِ اللَّهِ) می بيند كه اين از باب اضافه مصدر به فاعل است نه اضافه مصدر به مفعول «الا بذكر الله عباده تطمئنّ قلوب عباده» اگر خدا به ياد كسی بود آن مذكور آرام می شود هر دو حق است منتها انسجام اين سه آيه ما را وادار می كند كه طرزی به ياد خدا باشيم كه مشمول (فَاذْكُرُونِی أَذْكُرْكُمْ) بشود وقتی مشمول (فَاذْكُرُونِی أَذْكُرْكُمْ) شديم خب خدا به ياد ماست وقتی خدا به ياد كسی باشد يقيناً او می آرمد (أَلاَ بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) (5) پس دو بار ما در خدمت (أَلاَ بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) هستيم يكی قبل از مراجعه به (فَاذْكُرُونِی أَذْكُرْكُمْ) يكی بعد از مراجعه، اينجا هم كه وجود مبارك موسی و هارون(سلام الله عليهما) مأمور شدند كه وَنْی نكنند يعنی طوری مستقيم به ياد من باشيد كه من هم به ياد شما باشم اگر من به ياد شما باشم هيچ مشكلی در برخورد با فرعون نخواهيد داشت.

۱- (۱۴) . نهج البلاغه، حکمت ۲۳۹.

۲- (۱۵) . سوره□ شوری، آیه□ ۴۳.

۳- (۱۶) . سوره□ رعد، آیه□ ۲۸.

۴- (۱۷) . سوره□ بقره، آیه□ ۱۵۲.

۵- (۱۸) . سوره□ رعد، آیه□ ۲۸.

پرسش:...

پاسخ: خیلی درجه اش فرق می کند دیگر، درجه طمأنینه فرق می کند یک وقت است درجه طمأنینه درجه موسای کلیم است یک وقت درجه طمأنینه درجه وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است در درجه موسای کلیم وقتی که خدا به یاد او بود دستور داد که شما سحرگاهان این بنی اسرائیل مستضعف را از مصر بیرون ببرید و به طرف رود نیل حرکت کنید عرض کرد چَشم، بنی اسرائیل هم به دنبال حضرت حرکت کردند آنها نمی دانستند که جریان چیست که آنها به عنوان فرار از آل فرعون از شهر در آمدند آل فرعون با آن ارتش جرّارشان پشت سر حرکت کردند وقتی به لَب این رود نیل رسیدند برخیها به موسای کلیم عرض کردند این چه جایی بود ما را آوردی، جلو کُشتن پشت سر کُشتن آخر این جا بود ما را آوردی! حضرت فرمود: (کَلاَّـ) این چه حرفی است می زنی با جمله اسمیه، اول با (کَلاَّـ) حرف اینها را رد کرد با جمله اسمیه با بیان قاطع فرمود: (إِنَّ مَعِیَ رَبِّی سَیَهْدِینِ) (۱) این را می گویند طمأنینه درست است جلو مرگ است پشت سر مرگ، ولی اگر او دستور بدهد جلو برویم نجات پیدا می کنیم دستور بدهد برگردیم نجات پیدا می کنیم این چه حرفی است می زنید با جمله اسمیه (إِنَّ مَعِیَ رَبِّی سَیَهْدِینِ) بالاتر از این برای وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بود وقتی به آن قسمت غار رسیدند و تعقیب کنندگان حضرت به لبه غار رسیدند آن که همراه حضرت بود غمگین شد و گفت اگر بیایند ما را پیدا کنند چه خواهیم کرد فرمود: (لاَـتَحْزَنْ إِنَّ اللّهَ مَعَنَا) (۲) تفاوت موسی و پیغمبر(علیهما السلام) خیلی است موسای کلیم اول نام خود را می برد می گوید (إِنَّ مَعِیَ رَبِّی سَیَهْدِینِ)، اما وجود مبارک پیغمبر می فرماید خیر، (إِنَّ اللّهَ مَعَنَا) نه «إنّ معنا ربّی» اول خدا ما در سایه اوییم این دو تعبیر نشانه دو درجه از طمأنینه است.

ص: ۴۶۱

۱- (۱۹) . سوره شعراء، آیه ۶۲.

۲- (۲۰) . سوره توبه، آیه ۴۰.

دعوت فرعون با کلامی نرم؛ رسالت حضرت موسی و هارون(علیهما السلام)

به هر تقدیر فرمود: (وَلَا تَنِیَا فِی ذِکْرِی اذْهَبَا إِلَی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَی) این (إِنَّهُ طَغَی) آیه 43 همان (إِنَّهُ طَغَی) آیه 24 است (فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَیِّنًا) می دانید او آدم پرخاشگری است هم حرفِ خوب بزنید هم خوب حرف بزنید که او بهانه ای نداشته باشد و حرفِ نرم بزنید او را دعوت کنید (فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَیِّنًا) هم با القاب خوب، هم با تعبیرات خوب که تا او متذکّر بشود که بالأخره نبود و خدا او را ایجاد کرد و پایانی هست و یک روز حسابی هست که در درون او فطرتاً تعبیه شد یا بترسد که اینها به عنوان منفصله مانعهالخلوّ است او دیگر «شوقاً إلی الجنّه» یا «شکراً و حبّاً» اهل عبادت نیست اهل خشیت است بالأخره یا بترسد ایمان بیاورد یا متذکّر به گذشته بشود.

پاسخ خداوند به خوف موسی و هارون(علیهما السلام) در مواجه با فرعون

وجود مبارک موسی و هارون(سلام الله علیهما) عرض کردند (رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَن یَفْرُطَ عَلَیْنَا أَوْ أَن یَطْغَی) «فَرَطَ» یعنی عجله کرد، شتاب زده، عرض کردند خدایا! ما می ترسیم همین که برویم آنجا و با او بخواهیم سخن بگوییم او شتاب زده اعتراض کند حرفِ ما را گوش ندهد یا پرخاش کند با ما درگیر بشود این طغیان غیر از آن (إِنَّهُ طَغَی) است که خود خدای سبحان فرمود (قَالَا رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَن یَفْرُطَ عَلَیْنَا أَوْ أَن یَطْغَی)

(قَالَ لَا تَخَافَا) نترسید از این دو کار برای اینکه (إِنَّنِی مَعَکُمَا أَسْمَعُ وَأَرَی) در بعضی از آیات دیگر آمد من با هر سه هستم (مَعَکُمْ) (1) هم با او هستم که جلوی اقتدار او را می گیرم هم با شما هستم شما را مقتدر می کنم (إِنَّنِی مَعَکُمَا أَسْمَعُ) حرفهای شما را و می بینم مناظر شما را

1- (21) . سوره شعراء، آیه 15.

(فَأْتِیَاهُ) بروید به طرف او و بگویید، حالا رسالت شما از اینجا شروع می شود در بعضی از تعبیرات از توحید شروع می کند در بعضـی از آیـات به مناسبتهایی از نجات مردم شـروع می کنـد (فَأْتِیَاهُ فَقُولا إِنَّا رَسُولاَ رَبِّکَ) بگوییـد تو ربّی داری که آن ربّ عالَمین است ربّ ما هم هست یک، ما از طرف پروردگار تو آمدیم دو، و اولین کار ما این است که مردم را رها کن به دست ما بسپار ما از تو سرزمین و رود نیل و اینها را نمی خواهیم مردم را انبیا باید اداره کنند مردم امانت خدایند و امانت خدا را باید امین الله اداره کند اولین حرفی که در این بخش وجود مبارک موسـی و هارون(سلام الله علیهما) به فرعون گفتند این است که مردم را به ما واگـذار کن نه کشور را، نه سـرزمین را، وقتی مردم به رهبری انبیای الهی مسـتقل شدنـد خودشان کشور را اداره می کنند. فرمود: (إِنَّا رَسُولاَ رَبِّکَ فَأَرْسِل مَعَنَا بَنی إِسْرائِیلَ) نه اینها را بده ما برویم جایی، اینها را آزاد کن الآن اینها را در بند کردی اینهـا را آزاد بکن در سوره مبـارکه «دخان» به این صورت آمـده فرمود: (وَلَقَـدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ کَرِیمٌ أَنْ أَدُّوا إِلَیَّ عِبَـادَ اللَّهِ) (۱) آن رسولِ کریم که وجود مبارک موسای کلیم(سـلام الله علیه) است به فرعون گفت تأدیه کن تأدیه برای اَدای امانت است ملّت امانتِ خداینـد این امانت را به امینِ خـدا بسپار همین، (أَنْ أَدُّوا إِلَیَّ عِبَادَ اللَّهِ) حالا وقتی مردم را انبیا اداره کردنـد همین مردم آگاه کشورشان را به بهترین وجه اداره می کننـد (أَنْ أَدُّوا إِلَیَّ عِبَادَ اللَّهِ) چرا، برای اینکه (إِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ) از طرف خـدا آمـدم (أَمِینٌ) (۲) هر امینی بایـد امانت دار باشـد هر امانتی را بایـد به امین بسپارند دیگر. در بخشـهای دیگر سـخن از توحید و معاد و اینها مطرح شد اما اینجا به یک مناسـبت مسـئله حفظ مردم و حقوق مردم طرح شـد اینکه به کارگری می گرفتند بر اینها تحمیل می کردند اینها را فرمود رها کنید اینها را آزاد کنید.

۱- (۲۲) . سوره دخان، آیات ۱۷ و ۱۸.

۲- (۲۳) . سوره دخان، آیه ۱۸.

(قَدْ جِئْناکَ بِآیَهٍ) ما رسولیم و با معجزه هم آمـدیم (قَدْ جِئْناکَ بِآیَهٍ مِّن رَّبِّکَ) اول مسئله یـدِ بیضاست آن آخرها مسئله اژدهـا، (قَدْ جِئْنـاکَ بِـآیَهٍ مِّن رَّبِّکَ) نه «بـآیتین» یـا «آیـات» که فرمود بـا این آیـات شـما برویـد در آیـات قبلی فرمود ما تو را فرستادیم بـا همین آیاتی که فرسـتادیم همین آیه ۴۲ که خوانـدیم این بود (اذْهَبْ أَنتَ وَأَخُوکَ بِآیَاتِی) نه «بـآیتی» امـا آن آیـات پشت سـر هم را وجود مبـارک موسـای کلیم مـأمور نبود که دفعتاً نشان بدهـد اژدها برای مرحله بعـد است این «یا مَن سبقت رحمته غضبه» (۱) که در بحثهای قبل هم داشتیم اینجا هم ظهور می کند معنای سبقتِ رحمت بر غضب تنها این نیست که رحمتِ خـدا بیش از غضب خـداست «قـد مرّ مراراً» که این جمله می خواهد بگوید رحمت خدا پیش از غضب خداست نه بیش از غضب خـدا البته بیش از غضب خـدا هم هست امـا رحمت اِمام غضب است، رحمت اَمام غضب است این مجموعه که یک نماز جماعتی برگزار می کنند صف غضب صفِ دنبالی است صف رحمت صف جلویی است پیشاپیش صفوف رحمت، امامِ رحمت قرار دارد «یا مَن سـبقت رحمته غضـبه» نه «زادَتْ رحمته علی غضـبه» آن بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) این است که «أَنْتَ الَّذِی تَسْعَی رَحْمَتُهُ أَمَامَ غَضَبِهِ» (۲) وقتی خدا بخواهد کسـی را عذاب بکند پیشاپیش او رحمت می فرسـتد که غضـبش رحیمـانه باشـد مثـل طبیبی که دارد جرّاحی می کنـد این طور نیست که غضب در یک طرف، رحمت در یک طرف منتها رحمت بیش از غضب باشد خیر، رحمت پیش از غضبِ اوست.

۱- (۲۴) . اقبال الاعمال، ص ۳۶۳.

۲- (۲۵) . الصحیفه السجادیه، دعای ۱۶.

حضرت موسی و هارون(علیهما السلام)، پیام آور سلام الهی

اینجا هم وجود مبارک موسای کلیم عرض کرد (قَدْ جِئْناکَ بِآیَهٍ مِّن رَّبِّکَ وَالسَّلاَمُ عَلَی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَی) ما از طرف خدایی که سلام است، سلامت را هم پیام آوردیم که به پیروان هدایت ابلاغ بکنیم هر کس پیرو هدایت بود سلام خدا بر او، چه اینکه ذات اقدس الهی دربارهٔ موسی و هارون(سلام الله علیهما) دارد که (سَلاَمٌ عَلَی مُوسَی وَهَارُونَ ٭ إِنَّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ) (۱) فرمود این سلام ما درست است که آن قلّه اش برای موسی و هارون است اما مخصوص موسی و هارون نیست این برهان مسئله است دیگر، فرمود این اصل کلی این است که (وَالسَّلاَمُ عَلَی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَی ٭ إِنَّا قَدْ أُوحِیَ إِلَیْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَی مَن کَذَّبَ وَتَوَلَّی) (۲) که راجع به معاد است.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۴۱ تا ۵۱ سوره مریم ۸۸/۱۲/۱۰

.Your browser does not support the audio tag

(وَاصْطَنَعْتُکَ لِنَفْسِی (۴۱) اذْهَبْ أَنتَ وَأَخُوکَ بِآیَاتِی وَلاَ تَنِیَا فِی ذِکْرِی (۴۲) اذْهَبَا إِلَی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَی (۴۳) فَقُولاَ لَهُ قَوْلاً لَّیِّناً لَّعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ أَوْ یَخْشَی (۴۴) قَالاَ رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَن یَفْرُطَ عَلَیْنَا أَوْ أَن یَطْغَی (۴۵) قَالَ لاَ تَخَافَا إِنَّنِی مَعَکُمَا أَسْمَعُ وَأَرَی (۴۶) فَأْتِیَاهُ فَقُولا إِنَّا رَسُولاَ رَبِّکَ فَأَرْسِلِ مَعَنَا بَنِی إِسْرائِیلَ وَلاَ تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْناکَ بِآیَهٍ مِّن رَّبِّکَ وَالسَّلاَمُ عَلَی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَی (۴۷) إِنَّا قَدْ أُوحِیَ إِلَیْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَی مَن کَذَّبَ وَتَوَلَّی (۴۸) قَالَ فَمَن رَبُّکُمَا یَا مُوسَی (۴۹) قَالَ رَبُّنَا الَّذِی أَعْطَی کُلَّ شَیْ ءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَی (۵۰)

ص: ۴۶۵

۱- (۲۶) . سورهٔ صافات، آیات ۱۲۰ و ۱۲۱.

۲- (۲۷) . سورهٔ طه، آیات ۴۷ و ۴۸.

حضرت موسی(علیه السلام) مخاطب اصلی خداوند

در جریان کوه طور وجود مبارک موسی(سلام الله علیه) تنها بود در آن منطقه هارون حضور نداشت، اگر خدای سبحان به موسای کلیم طبق آیهٔ ۲۴ می فرماید: (اذْهَبْ إِلَی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَی) برای اینکه مأمورِ مستقل وجود مبارک موسای کلیم بود چه اینکه تنها مخاطب در کوه طور هم همین موسای کلیم بود و خداوند دربارهٔ او سرمایه گذاریهای زیادی کرده که فرمود: (وَلِتُصْنَعَ عَلَی عَیْنِی) (۱) در پایان هم فرمود: (وَاصْطَنَعْتُکَ لِنَفْسِی) تو را نه برای خودت ساختم نه برای دیگری این (وَاصْطَنَعْتُکَ لِنَفْسِی) حصر است یعنی تو را فقط برای پرورش توحید ساختم نه برای خودت ساختم که به کار خودت بپردازی نه برای دیگران ساختم که به جامعه بپردازی اگر جامعه را هدایت می کنی و بنی اسرائیل را از آل فرعون نجات می دهی لله است و اگر به کارهای شخصی خودت هم می پردازی لله است.

پرسش:...

پاسخ: بله خب, این برای کارِ الهی است دیگر یعنی در راه دین باید کار کنید مثل (إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ) (۲) در بحثهای قبل هم آن بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) خوانده شد در نهج البلاغه که فرمود خدای سبحان اِستنصار کرده که فرمود: (إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ) و استقراض کرده فرمود: (مَن ذَا الَّذِی يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً) (۳) اما «فَلَمْ يَسْتَنْصِرْكُمْ مِنْ ذُلٍّ وَ لَمْ يَسْتَقْرِضْكُمْ مِنْ قُلٍّ اسْتَنْصَرَكُمْ وَ لَهُ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَ اسْتَقْرَضَكُمْ وَ لَهُ خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ» (۴) خدا جنود سماوات و أرض برای اوست یک, مخزن سماوات و ارض در اختیار اوست دو, پس استنصارش بر اساس ذلّت نیست سه, استقراضش هم بر اساس قلّت نیست چهار, برای حفظ توحید است آن هم کمالش به خود انسان برمی گردد ولی انسان موحّد نه به فکر خودش است نه به فکر دیگری فقط به فکر خداست, اگر به خودش می پردازد برای آن است که بتواند بهتر دستور خدا را اطاعت کند, اگر به جامعه خدمت می کند برای اینکه افکار توحیدی را در جامعه منتشر بکند لذا فرمود: (وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي)

۱- (۱) . سوره طه، آیه ۳۹.

۲- (۲) . سوره محمد، آیه ۷.

۳- (۳) . سوره بقره، آیه ۲۴۵.

۴- (۴) . نهج البلاغه، خطبه ۱۸۳.

حضرت موسی(علیه السلام) مخاطب اصلی خداوند

اما اینکه فرمود: (اذْهَبْ أَنتَ وَأَخُوكَ) در اینجا هم محتمَل است که وجود مبارك هارون حضور داشته باشد هم محتمل است که خطاب اصلی متوجّه موسی(علیه السلام) باشد بعد به حضرت موسی بفرماید تو و برادرت یعنی به برادرت هم بگو که تو را همراهی کند, اما در بخش سوم که به صورت تَثنیه ذکر کرد فرمود: (اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ) اینجا ظاهراً خود هارون حضور دارد برای اینکه خطاب به دو نفر است و عمده آن جوابی است که این دو نفر به خدا عرض می کنند (قَالاَ رَبَّنَا) معلوم می شود هر دو حضور دارند, هر دو با خدا سخن می گویند, هر دو حرفِ خدا را می شنوند. از اینجا روشن می شود که وجود مبارك هارون هم دارای نبوّت بود و رسالت بود رسول خدا بود, نبیّ خدا بود, احکام شریعت به او هم وحی می شد منتها بالاصاله وجود مبارك موسای کلیم چون از انبیای اولواالعزم است دارای کتاب است و وجود مبارك هارون(سلام الله علیهما) حافظ شریعت موساست.

رابطه حدیث منزلت با وحی تشریعی

آن بیانی که مرحوم شیخ مفید در ذیل همین آیه مطرح کرده است که طبق حدیث منزلت وجود مبارك حضرت امیر مثل هارون(سلام الله علیه) است الاّ اینکه در نبوّت سهمی ندارد (۱) آ ن قبلاً توضیح داده شد که آنچه به نبوّت و شریعت و دین برمی گردد منحصراً برای پیغمبر است چه در حدیث منزله و چه در خطبه قاصعه استثنا شده که «أنت منّی بمنزله هارون مِن موسی إلاّ أنّه لا نبیّ بعدی» (۲) چه اینکه در خطبه «قاصعه» هم فرمود: «إِنَّکَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَی مَا أَرَی إِلاَّ أَنَّکَ لَسْتَ بِنَبِیٍّ» (۳) پس آنچه به شریعت برمی گردد منحصراً برای پیغمبر است اما آنچه به ولایت برمی گردد مثل کرامت, مثل اخبار غیبی, مثل مَلاحم, مثل امور مربوط به مخازن الهی, بهشت و جهنم و امثال ذلك اینها می تواند برای امام معصوم هم باشد چه اینکه هست.

۱- (۵) . ر . ك: تفسیر القرآن المجید، ص ۳۴۸ _ ۳۵۰.

۲- (۶) . الکافی، ج ۸، ص ۱۰۷.

۳- (۷) . نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

احکـام نمـاز کجـا نماز واجب است, کجا روزه واجب است, کجا حـج دارد, مناسک حـج چیست, چه چیزی در طواف معتبر است, چه چیزی در سَـعی معتبر است هزار یعنی هزارها حکم مربوط به شریعت است دیگر این چهل جلد جواهر یعنی شریعت دیگر اینها همه اش برای پیغمبر است منتها از پیغمبر به اینها می رسد.

پرسش:...

پاسـخ: خب ائمه از حضـرت گرفتنـد دیگر اینهـا که از خودشـان ندارنـد که و این وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) که فرمود یا علی! نزدیک من بیا و مطلبی را به وجود مبارک حضـرت امیر گفت که چندین روایت به این مضمون هست که وجود مبـارک حضـرت امیر فرمود یـک در از درِ علم به روی من بـاز کرد که «یُفتـح له ألف باب» هزار در از این یک در گشوده می شود این یک, «کلّ باب تفتـح ألف باب» (۱) این دو, آن روز کلمه میلیون رواج نـداشت چه رسد به میلیارد این ألف ألف قبلًا اگر کسـی از یک میلیون می خواست سـخن بگوید می گفت ألف ألف چون مقدور کسی نبود جزء اسطوره و افسانه بود می گفتنـد فلان کس را رها کنیـد این ألف ألف می گوید یعنی مبالغه گو است ولی برای اهل بیت(علیهم السـلام) نسبت به معارف این ألف ألف واقعیّت داشت این ألف ألف یعنی یک میلیون, یک میلیون مطلب علمی را با یک لحظه وجود مبارک پیغمبر به حضـرت امیر منتقل کرد حالا در آن اسـرار شریعت بود, علوم بود, معارف بود, مَلاحم بود و دستورات دیگر بود این همین است, اما آنچه به شریعت برمی گردد که برای نبوّت است الاّ ولابد برای حضرت است خب.

۱- (۸) . بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۶۴.

پرسش:...

پاسخ: بله خب, هر وقت خواستند بفرمایند «متی یموتون» (۱)

لزوم تفکیک امامت ائمه(علیهم السلام) از وحی تشریعی

عرش چیست, مخزن الهی چیست, ملائکه چگونه اند, خلقت آسمان چگونه بود, خلقت ارواح چگونه بود, بهشت خلقتش چگونه است, جهنم خلقتش چگونه است, اینها هیچ کدام مربوط به شریعت نیست شریعت این است که چه چیزی واجب است چه چیزی حرام است شما در چهل جلد جواهر اینها را نمی بینید که مخزن الهی چیست, ملکوت الهی چیست, ملکوت اعلیٰ چیست, ملکوت أسفل چیست, ملکوت أیسر چیست, ملکوت أیمن چیست, هیچ یعنی هیچ از این حرفها در چهل جلد جواهر نیست اینها در مَلاحم اهل بیت است, علوم اهل بیت است, معارف اهل بیت است, غیوب اهل بیت است اینها به ولایت برمی گردد خب.

غرض این است که این سه تعبیر یکسان نیست یکجا بفرماید: (اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى) (۲) این در همان طور سینا بود که سخن از هارون نبود بعداً در آیهٔ ۴۲ که می فرماید: (اذْهَبْ أَنتَ وَأَخُوكَ) اینجا محتمل است که هارون حضور داشته بود، ولی در آیهٔ ۴۳ که فرمود: (اذْهَبَا) این احتمال قوی تر است که هارون حضور داشت برای اینکه گفتند در جواب (قَالاَ) هر دو به خدا عرض کردند.

تبدیل کلام نرم به مبارزه و جهاد در اثر طغیان ظالم

مطلب دیگر اینکه این قول لَیّن برای همیشه قول لیّن نیست اصلش چه اینکه به وجود مبارک پیغمبر فرمود: (فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللّهِ لِنتَ لَهُمْ) (۳) این یک، بعد فرمود: (وَجَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) (۴) این دو، با أحسن الأقوال سخن گفتن، با أحسن روش سخن گفتن، با قول لیّن سخن گفتن این برای اوایل امر است برای اینکه انسانی که بخواهند آشنا بشوند، اما اگر کسی با قول لیّن و با جدال احسن و امثال ذلک به راه نیفتاد بر عتوّ و فساد و طغیان او افزوده شد کم کم این لیّن قدری شدید می شود در عین حال که سَدید است تا می رسد به جایی که (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ) (۵) این (وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ) با (فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللّهِ لِنتَ لَهُمْ) (۶) منافات ندارد آن در طلیعهٔ امر است یک، برای افراد معتدل است دو، این در پایان امر است یک، برای افراد خشن و منافق و کفّار است دو، وجود مبارک موسای کلیم هم تا آخر که قول لیّن نداشت اوایل قول لیّن بود وقتی که او سرکشی کرد دیگر درگیری شروع شد از دو طرف.

ص: ۴۶۹

۱- (۹) . الکافی، ج ۱، ص ۲۵۸.

۲- (۱۰) . سورهٔ طه، آیهٔ ۲۴.

۳- (۱۱) . سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۵۹.

۴- (۱۲) . سوره□ نحل، آیه□ ۱۲۵.

۵- (۱۳) . سوره□ توبه، آیه□ ۷۳.

۶- (۱۴) . سوره□ آل عمران، آیه□ ۱۵۹.

تفاوت معنای طغیان فرعون در کلام خداوند و حضرت موسی(علیه السلام)

مطلب دیگر اینکه وجود مبارک موسای کلیم و همچنین هارون(سلام الله علیهما) عرض کردند که ما می ترسیم این طغیان کند اینکه خدای سبحان فرمود: (فَقُولاَ لَهُ قَوْلاً لَّیِّناً لَّعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ أَوْ یَخْشَی) اینها همین را عمل کردند برابر آیات سوره «نازعات» آیه شانزده به بعد سوره «نازعات» این است که (إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوی اذْهَبْ إِلَی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَی فَقُلْ هَل لَّکَ إِلَی أَن تَزَکَّی وَأَهْدِیَکَ إِلَی رَبِّکَ فَتَخْشَی) (1) همین حرفها را رفته با همین وضع گفته این (لَّعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ أَوْ یَخْشَی) را در سوره مبارکه «نازعات» آیه شانزده و هفده و هیجده به صورت شفاف آنجا بیان کرد این کارها را کردند، اما این دو بزرگوار به ذات اقدس الهی عرض کردند که این سرکشی و تمرّد و تَفرعونی که او دارد (نَخَافُ أَن یَفْرُطَ عَلَیْنَا أَوْ أَن یَطْغَی) در بحث دیروز اشاره شد که این طغیان را خود خدای سبحان در آن آیه قبلی فرمود و در آیه ۴۳ هم فرمود در آیه قبلی یعنی ۲۴ فرمود: (اذْهَبْ إِلَی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَی) در آیه ۴۳ هم فرمود: (اذْهَبَا إِلَی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَی) منتها در آنجا خطاب به حضرت موساست اینجا خطاب به حضرت موسی و هارون، اما اینکه حضرت موسی و هارون(سلام الله علیهما) گفتند که ما می ترسیم (أَن یَفْرُطَ عَلَیْنَا أَوْ أَن یَطْغَی) در بحث دیروز اشاره شد که یا طغیان او اضافه بشود به شکنجه مردم نه اینکه شکنجه است و طغیان نیست دیروز هم همین حرف گفته شد،

۱- (۱۵) . سوره نازعات، آیات ۱۶ _ ۱۹.

نگرانی حضرت موسی و هارون (علیهما السلام) از طغیان فرعون در برابر توحید

اما حالا آنچه امروز گفته می شود آن این است که سخن از مردم مطرح نبود اینجا، اگر خطری هست یا خطر باید شامل حال موسی و هارون بشود که اینها را آسیب برساند یا خطر مربوط به مسائل توحیدی باشد که خدای ناکرده در کفر و عتوّ شرک او افزوده بشود و هر دو هم شد منتها اثر نکرد. عرض کردند (رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَن یَفْرُطَ عَلَیْنَا أَوْ أَن یَطْغَی) متعلّق این (یَطْغَی) محذوف است یا به قرینه (عَلَیْنَا) متعلّق (یَطْغَی) هم همین است یعنی «إنّنا نخاف أن یفرط أو أن یطغی علینا» بر ما بشورد یا نه بالتوزیع است منتها او را تأدّباً ترک کردند «أن یفرط علینا أو أن یطغی فی الربوبیه» هر دو خطر را قرآن بیان کرده (أَن یَفْرُطَ عَلَیْنَا) عجله کند و نسبت به ما طغیان کند آن را در سوره مبارکه «شعراء» به این صورت بیان کرد (قَالَ إِنَّ رَسُولَکُمُ الَّذِی أُرْسِلَ إِلَیْکُمْ لَمَجْنُونٌ ٭ قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَیْنَهُمَا إِن کُنتُمْ تَعْقِلُونَ) آن گاه گفت (قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلهاً غَیْرِی) فرعون ملعون به موسای کلیم(سلام الله علیه) گفت (لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلهاً غَیْرِی لَأَجْعَلَنَّکَ مِنَ الْمَسْجُونِینَ) (۱) تو را زندان می کنم این همان «أن یطغی علینا» است که این «علینا» که در وسط واقع شد قرینه است برای اینکه متعلّق و مفعول واسطه (یَطْغَی) آن (عَلَیْنَا) است «إنّنا نخاف أن یفرط أو یطغی علینا» منتها برای حفظ فواصل آیات این (یَطْغَی) را ذکر کرده (عَلَیْنَا) را ذکر نکرده یا نه، (یَطْغَی) در توحید و درباره وحدانیّت خدا او را تأدّباً ذکر نکرده چه اینکه در سوره مبارکه «قصص» آیه ۳۸ به این صورت آمده (وَقَالَ فِرْعَوْنُ یَا أَیُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَکُم مِنْ إِلهٍ غَیْرِی فَأَوْقِدْ لِی یَا هَامَانُ عَلَی الطِّینِ فَاجْعَل لِی صَرْحاً لَعَلِّی أَطَّلِعُ إِلَی إِلهِ مُوسَی) حالا قصری برای من بساز حالا منظورش رصدخانه بود یا چه عاملی قصری، برجی بساز ببینم در آسمان کسی هست یا نیست در زمین که غیر از من خدایی نیست تو بالا برج بساز بالای برج بروم ببینم خبری هست یا نه، این طغیان در ربوبیّت است طغیان درباره مردم هنوز مطرح نیست به چه دلیل موسای کلیم عرض کند که من اگر او را به توحید دعوت کنم این شکنجه اش نسبت به مردم بیشتر می شود این وجهی ندارد گرچه خیلی از مفسّرین آن قید سوم هم باز مطرح کردند یعنی غیر از وجود مبارک موسی و هارون و غیر از جریان توحید شکنجه بر مردم را هم اضافه کردند (۲) محتمَل است که در بحث دیروز اشاره شد اما تناسب حکم و موضوع اقتضا می کند که موسای کلیم عرض کند که من او را به توحید دعوت بکنم یا نسبت به ما پرخاش کند به ما آسیب برساند یا لجاجتش درباره کفر و شرک بیشتر بشود وگرنه صِرف اینکه ما او را به توحید دعوت بکنیم او شکنجه اش را نسبت به مردم اضافه بکند این وجهی ندارد که خب.

۱- (۱۶) . سوره شعراء، آیات ۲۷ _ ۲۹.

۲- (۱۷) . ر . ک: روح المعانی، ج ۸، ص ۵۱۰ و ۵۰۹.

پرسش:...

پاسخ: عجله کند یعنی نگذارد حرفِ ما تمام بشود «فَرَط» یعنی تقدّم و تعجّل این شتاب زده بیاید بدون اینکه برهان ما را ببیند، دلیل ما را ببیند شتاب زده بیاید پرخاش کند.

بنابراین (قَالاَ رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَن يَفْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَن يَطْغَى) «علینا»، «أو أن یطغی فی الشرک» که دوتا محتمل است احتمال سوم هم خلاف تفسیر نیست منتها آن ظهور تام را ندارد.

اقسام سه گانه معیّت الهی

ذات اقدس الهی فرمود: (لاَ تَخَافَا) ممکن است او حرف بزند ولی هیچ آسیبی به شما نمی رساند چرا، برای اینکه (إِنَّنِی مَعَکُمَا)؛ من با شما هست، در جای دیگر فرمود: (مَعَکُم) (۱) من با همه شما هستم ذات اقدس الهی سه معیّت دارد نظیر رحمت که در نوبتهای قبل اقسام سه گانه معیّت اشاره شد یک معیّت قیّومیه دارد که در سوره مبارکه «حدید» آمده است که (هُوَ مَعَکُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ) (۲) خدا با همه در همه حالات هست این معیّت قیّومیّه است این یک ویژگی ندارد فقط معیّت قیّومیه است یک معیّت تشریفیه با عنایت و لطف و مساعدت و کمک الهی همراه است که (إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا) (۳) ، که این خدا با مؤمنین است، خدا با متّقین است این معیّت خاصّه است که با کمک همراه است، یک معیّت انتقامی است که خدا در کمین است (إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَادِ) (۴) در کمینِ مجرمین است با اینهاست که آنها را همان جا بگیرد (وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لاَ يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ) (۵) آنهایی که مَحفلی می اندیشند، بیتوته دارند، تَبییت می کنند، شبانه مجلس می گذرانند، تصمیم خلاف می گیرند اگر پنج نفرند ششمی این پنج نفر خداست (وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لاَ يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ) فرمود این کفّاری که بیتوته می کنند محفلی دارند شبانه تصمیم می گیرند خدا آنجا حاضر است خب این معیّت قیّومیه که نیست چون خدا همه جا هست معیّت تشریفیه و افاضه و اضافه الهی که نیست چون آن برای مؤمنین است این معیّت قهریه است که فقط کنار آنهاست که آنها را همان جا بگیرد این معیّتی که فرمود با موسی و هارون است قِسم دوم است یعنی معیّتی است با فیض که (إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا) (۶) ، آنجایی که فرمود: (مَعَکُمَ) (۷) با هر سه نفرم جمع بین معیّتین است نسبت به موسی و هارون معیّت افاضه و لطف و رحمت است، نسبت به فرعون معیّت قَهر و عداوت است.

۱- (۱۸) . سوره شعراء، آیه ۱۵.

۲- (۱۹) . سوره حدید، آیه ۴.

۳- (۲۰) . سوره نحل، آیه ۱۲۸.

۴- (۲۱) . سوره فجر، آیه ۱۴.

۵- (۲۲) . سوره نساء، آیه ۱۰۸.

۶- (۲۳) . سوره نحل، آیه ۱۲۸.

۷- (۲۴) . سوره شعراء، آیه ۱۵.

تبیین سمع و رؤیت عام و خاص الهی

خب، (إِنَّنِی مَعَکُمَا أَسْمَعُ وَأَرَی) خدای سبحان همه چیز را می شنود هم غیبت و فحش و سبّ و لعن را می شنود این «بکلّ شیء سمیع» است اما اینکه می گوییم خدا بعضی از چیزها را می شنود بعضی از چیزها را نمی شنود این شنیدنهای ترتیب اثر دادن است ما یک شنیدنِ فیزیکی داریم اگر کسی حرف بزند حرفش را می شنویم، یک شنیدنِ ترتیب اثر داریم می گوییم فلان کس حرف ما را نمی شنود یعنی ترتیب اثر نمی دهد فلان کس گوش به حرف ما می دهد حرف ما را می شنود یعنی ترتیب اثر می دهد اینکه در بعضی از آیات آمده خدا (سَمِیعُ الدُّعَاءِ) (۱) است یعنی دعا را گوش می دهد یعنی ترتیب اثر می دهد یعنی اجابت می کند، اگر کسی خدا را خواند خدا گوش به حرفش می دهد این (سَمِیعُ الدُّعَاءِ) غیر از اینکه او «بکلّ شیء سمیع» است او غیبت هم می شنود این طور نیست که نشنود، پس بنابراین ما یک سمع داریم کارِ فیزیکی است یعنی آهنگ را می شنود بله همه چیز را خدا می شنود سمیع است بکلّ شیء، یکی سمع اعتباری داریم که ما می گوییم فلان بچه حرف ناشنوست یا فلان شخص گوش به حرف ما نمی دهد حرفِ ما را گوش نمی دهد یعنی ترتیب اثر نمی دهد اینجا که خدا می فرماید: (إِنَّنِی مَعَکُمَا أَسْمَعُ) نه یعنی حرفهای شما را می شنوم، خواسته های شما را برآورده می کنم شما هر چه بخواهی من گوش می دهم دیگر (إِنَّکَ سَمِیعُ الدُّعَاءِ) (أَرَی) این هم همین طور است خدا (بِکُلِّ شَیءٍ بَصِیرٌ) (۲) است دیگر مگر چیزی می شود خدا نبیند او (بِکُلِّ شَیءٍ بَصِیرٌ) است اما فرمود یک عدّه را نگاه نمی کند خب این کدام نگاه است اینکه فرمود: (وَ لاَ یُکَلِّمُهُمُ) (۳) با یک عدّه حرف نمی زند یک عدّه را نگاه نمی کند همین نگاهِ تشریفی و افاضه است دیگر، بنابراین ذات اقدس الهی دو نظر دارد یک نظر عام که همه را می بیند بله خدا همه چیز را می بیند کافر و ملحد و مؤمن همه را می بیند (بِکُلِّ شَیءٍ بَصِیرٌ) (۴) است اما یک نظر خاص است که خدا اصلاً یک عدّه را نگاه نمی کند (لاَ یَنْظُرُ إِلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ) (۵)

۱- (۲۵) . سوره آل عمران، آیه ۳۸.

۲- (۲۶) . سوره ملک، آیه ۱۹.

۳- (۲۷) . سوره آل عمران، آیه ۷۷.

۴- (۲۸) . سوره ملک، آیه ۱۹.

۵- (۲۹) . سوره آل عمران، آیه ۷۷.

بهره مندی موسای کلیم(علیه السلام) از سمع و رؤیت خاص الهی

اینجا فرمود من شما را نگاه می کنم نه اینکه از نظر فیزیکی شما را می بینم خب همه را می بیند هم کَفره را می بیند، فسقه را می بیند، مؤمنین را هم می بیند و بالاتر از این دو قِسم، اگر بر اساس قُرب نوافل وجود مبارک موسی و هارون برابر حدیث شریف قرب نوافل محبوب خدا شدند سخن از این است که «کنتُ سمعه الذی یَسمع به و ... و لسانه الذی یَنطق به و یده التی یَبطش بها» (۱) در مقام سوم نه در مقام اول و دوم که منطقه ممنوعه است مقام اول، فصل اول که هویّت مطلقه است بالکل منطقه ممنوعه است، مقام ثانی که اکتناه صفات ذات است بالکل منطقه ممنوعه است می شود وجه الله، فیض خدا، افاضه خدا، کار خدا که خلقت عالَم با این است تجلّی خداست در این مقام ذات اقدس الهی سمع و بصرِ موسی و هارون است آنجا که شما می شنوی من شنیدم، آنجا که شما دیدی من دیدم «کنتُ سمعه الذی یَسمع به و بصره الذی یَبصر به» این است که موسای کلیم وقتی که بین دو مرگ قرار گرفت کاملاً آرام بود خب بالأخره کسی جلو دریای روان پشت سر هم یک ارتش جرّار آخر آدم هیچ تکان نخورد فرمود این چه حرفی است می زنید (کَلّا إِنَّ مَعِیَ رَبِّی سَیَهْدِینِ) (۲) این تا انسان به جایی نرسد که ذات اقدس الهی در فصل سوم بشود «کنتُ لسانه، کنت سمعه، کنت بصره» بین دو مرگ انسان این قدر آرام می شود خب باورکردنی نیست خب.

۱- (۳۰) . الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲.

۲- (۳۱) . سوره شعراء، آیه ۶۲.

پرسش:...

پاسخ: یعنی اگر تو افاضه نکنی خب خوف است دیگر اینها که ذاتاً ندارنـد که، در همان صدر بحث امروز گفته شد که ذات اقدس الهی فرمود که من تو را نه برای خودت ساختم نه برای دیگران، وجود مبارک موسای کلیم از آن جهت که انسان است وقتی خودش را حساب می کنـد خب بله جـای خوف است دیگر، امـا وقتی اضـافه به الله بشود (وَاصْطَنَعْتُکَ لِنَفْسِی) دیگر خوفِ اینها برداشـته می شود اینجا هنوز خطر را ندیده گفته من می ترسم آنجا که دو خطرِ قطعی مرگ را دیده گفت جا برای ترس نیست اینجـا قبل از افاضه حق است خب بله اینها انسان انـد، مخلوق انـد، بشـرند ذاتاً که این قـدرت را ندارنـد که وقتی خدای سبحان فرمود نترسید من با شما هستم خب آنجا بین دو خطر قرار گرفت گفت این چه حرفی است می زنید گفت (کَلّا إِنَّ مَعِیَ رَبِّی سَیَهْدِینِ) (۱) خب.

ناتوانی انسان از درک ذات و صفات ذاتی خداوند

پرسش:...

پاسخ: نه، احدی آنجا راه ندارد آنجا فقط از نظر علم حصولی و استدلال و برهان راه دارد وگرنه عرفان راه ندارد مثل اینکه ما آفتـاب را از بـاب تشبیه معقول به محسوس یقین داریم که این نور برای آفتـاب است دیگر مـا هم یقین داریم که این عالَم این تجلّیـات این فصـل سوم برای فصل اول و دوم است آنها را با برهان می فهمیم این برهان یک سلسـله مفهوم است «الله موجودٌ» الله مفهوم است موجودٌ مفهوم است اینها به حمل اوّلی الله اند به حمل اوّلی موجودند به حمل شایع صناعی صوَر ذهنی اند مثل اینکه ما در آفتاب این نور را که می بینیم هیـچ تردیـدی نـداریم که آفتاب است غالب مردم خیال می کننـد آفتاب را می بینند در حالی که این نور آفتاب است نه خود آفتاب به دلیل اینکه این کارشـناسان می گوینـد آن وقتی که کسوف شـده یعنی قمر بین مـا و بین شـمس فاصـله شـده سایه قمر به زمین افتاد و تمام نور به طرف قمر شـد آفتاب، ماه را روشن کرد ولی چون ماه بین ما و شـمس قرار گرفت سایه مخروطی این ماه به زمین می آید و زمین تاریک می شود در حقیقت ما را ظِل می گیرد نه آفتـاب را ظِل گرفته آفتاب ظل گرفتنی نیست در حال کسوف که ما را ظِل می گیرد یعنی ما در سایه قمریم نه اینکه آفتاب را بگیرد این کارشناسان می گویند اگر گوشه ای از آفتاب پیدا شد شما بخواهی با چشم غیرِ مسلّح آن را ببینی کور می شوی خب قابل دیـدن نیست ولی ما خیال می کنیم آفتاب را می بینیم ما نور را می بینیم ولی می فهمیم که یک جرم شـفّافی هسـت که این نور برای اوست نور را مشاهـده می کنیم و آفتـاب را با عقل می فهمیم نه با حس، در جریان ذات اقـدس الهی تجلیّات الهی، اسـمای حسـنای الهی را عارف مشاهـده می کنـد و حکیم می فهمد ولی در منطقه اول و دوم چه عارف چه حکیم می گوینـد این تجلیّـات بالأـخره به ذاتی متّکی است دیگر آنجـا جـای برهان است نه جای عرفان جای شـهود نیست که آدم برود آنجا یک قـدرش را ببینـد آن یک قـدری نـدارد تا ما بگوییم هر کسـی به اندازه خود می فهمد او چون بسـیطِ محض اسـت تجزیه پذیر نیست که آدم بگوید یک گوشه اش را می بیند درباره آفتاب تجزیه پذیر است آدم بگوید حالا که خسوف شده ما یک گوشه اش را با چشم مسلّح می بینیم ولی بسیطِ محض گوشه و زاویه و ضلع و امثال ذلک ندارد.

۱- (۳۲) . سوره□ شعراء، آیه□ ۶۲.

صحت استعمال مفرد و مثنای کلمه « رسول» در ایات محل بحث

به هر تقدیر (إِنَّنِی مَعَکُمَا أَسْمَعُ وَأَرَی) خب، آنها دیگر آرام شدند حالا بروید (فَأْتِیَاهُ) دوتایی بروید (فقُولا) چون دوتایی یک مطلب دارید هم تثنیه درست است برای اینکه دو نفرید، هم مفرد درست است برای اینکه یک هدف دارید لذا گاهی می فرماید: (فَقُولا إِنَّا رَسُولاَ رَبِّکَ)، در بعضی از موارد مثل آیه شانزده سوره مبارکه «شعراء» دارد که (فَقُولا إِنَّا رَسُولاَ رَبِّکَ) نه (رَسُولاَ) ما دو نفر نیستیم یک نفریم برای اینکه یک حرف داریم ما اگر دوتا حرف داشته باشیم بله دو نفریم، اگر یک وقت گفتیم (إِنَّا رَسُولاَ) برای اینکه ظاهراً دو نفریم و اگر در آیه شانزده سوره مبارکه «شعراء» مفرد آورد فرمود بگویید (أَنَا رَسُولُ) برای اینکه ما یک نفریم دوتا حرف نداریم که در سوره مبارکه «انفال» آمده است که (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاکُمْ) (۱) نه «دعواکم» تثنیه نیست چون پیغمبر حرفی غیر از ذات حضرت حق و خدای سبحان ندارد چه بگوییم حرفِ خدا چه بگوییم حرفِ پیامبر یکی است

سه نگردد پریشم ار او را پرنیان خوانی و حریر و پَرند

حیف که ذوق و ادبیات و اینها از حوزه ها رخت بربست. خب، (فَقُولاَ إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِینَ) (۲) مفرد آورده به هر تقدیر، اینکه این همه عرب خضوع کردند در اثر این پیچ و مُهره ادبی و فصاحت و بلاغت این کتاب است.

دلیل حضرت موسی(علیه السلام) برای اثبات رسالت و آزادی بنی اسرائیل

ص: ۴۷۶

۱- (۳۳) . سوره انفال، آیه ۲۴.

۲- (۳۴) . سوره شعراء، آیه ۱۶.

(فَأْتِيَاهُ فَقُولا- إِنَّا رَسُولاَ رَبِّکَ) اوّلین وظیفه این است که مردم را بایـد آزاد بکنی (فَأَرْسِلِ مَعَنَا بَنی إِسْرائِيلَ) اینها را آزاد بکن چون بنی اسرائیل تقریباً عَبیـد و برده آل فرعون بودنـد بـا اینهـا معامله بردگی می کردنـد (وَلاَ تُعَذِّبْهُمْ) چقـدر این کتاب شیرین است نگاه کنید فرمود ما دوتا ادّعا کردیم (إِنَّا رَسُولاَ رَبِّکَ) خب چه می خواهید، استقلال مردم آزادی مردم (فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنی إِسْرَائِيلَ وَلاَ تُعَذِّبْهُمْ) دو، خب دلیلتان چیست (قَدْ جِئْناکَ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّکَ) اول نفرمودند ما معجزه داریم اول ادّعا بعد دلیل، ادّعا کردنـد ما رسولیم حوزه رسالت ما هم آزادی و استقلال مردم است دلیل ما هم معجزه است (قَدْ جِئْناکَ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّکَ) گرچه خدای سبحان فرمود شما با آیات من بروید هر دو را کنار هم ذکر کرد فرمود: (اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى) (۱) یـا در آیه ۴۲ فرمود: (اذْهَبْ أَنتَ وَأَخُوکَ بِآيَاتِي) اینهـا را کنـار هم ذکر کرد امـا در مقام تفصیل و تبیین و تحریر و شرح وجود مبارک موسای کلیم می دانـد چه چیزی را اول بگوید چه چیزی را وسط بگوید چه چیزی را آخر بگوید اول ادعا کرده که ما رسولیم، حوزه رسالت و مأموریت هم مشخص کرده او باید دلیل بیاورد دیگر دلیل من هم معجزه است.

شرط بهره مندی از سلام و عقاب الهی

بعـد فرمود دوتـا اصـل کلی است یکی (وَالسَّلاَمُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى) چه شـما چه دیگری، دیگری هم (إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَن کَذَّبَ وَتَوَلَّى) چه شـما چه دیگری، فرقی نمی کند سـخن در خصوص فرعون نیست حوزه رسالت ما وسیع است هر کس اهل ایمان بود سلام الهی بر او، هر کس اهل کفر بود عذاب الهی دامنگیر او می شود این دوتا اصل کلی را بیان کردنـد ایـن جمـال و جلال الهی او «ارحم الرحمین» است «فی موضـع العفـو و الرحمه» و «اشـدُّ المعـاقبین» است «فی موضع النکال و النقمه» (۲) ، (إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَن کَذَّبَ وَتَوَلَّى) انبیا را تکذیب بکنند، اولیا را تکذیب بکنند، دین را تکـذیب بکنند، وحی و نبوّت را تکذیب بکنند و رخ برتابند از حق (إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَن کَذَّبَ وَتَوَلَّى) دو توسعه در این مسئله عذاب هست یکی اینکه اختصاصی به آل فرعون ندارد هر کسی که (کَذَّبَ وَتَوَلَّى) عذاب دامن گیرش می شود یکی اینکه عـذاب اختصاصـی به قیـامت نـدارد برای اینکه درباره همین فرعونی که طغیانش ادامه داشت در سوره مبـارکه «نازعـات» دارد که وقتی وجود مبـارک موسـای کلیم آمـد و گفت: (هَل لَّکَ إِلَى أَن تَزَکَّى وَأَهْدِيَکَ إِلَى رَبِّکَ فَتَخْشَى فَأَرَاهُ الآيَةَ الْکُبْرَى) (۳) او گفت آیه بیاور این هم آیه نشان داد معجزه نشان داد (فَکَذَّبَ وَعَصَى ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى) (۴) این شـده (کَذَّبَ وَتَوَلَّى) این (کَذَّبَ وَتَوَلَّى) را در سوره مبـارکه «نازعـات» بـا افزودن دو جمله روی دو جمله قبلی مجموعـاً چهـار جمله شـد این را شـرح کرد آنجـا فرمـود: (أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَن کَذَّبَ وَتَوَلَّى) این (کَذَّبَ) را با (عَصَى) ضـمیمه کرد یک، آن تولّی را به صورت (أَدْبَرَ يَسْعَى) یعنی پشت کرد و رخ برتافت و اِعراض کرد و فاصله گرفت تبیین کرد دو، آن گـاه (فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَکَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى) (۵) پس اینکه (أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَن کَذَّبَ وَتَوَلَّى) اختصاصـی به عـذاب آخرت ندارد هم عذاب دنیا را شامل می شود هم عذاب آخرت را چه اینکه (وَالسَّلاَمُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى) اختصاصـی به درود و رحمت آخرت ندارد شامل درود و رحمت دنیا هم خواهد شد.

۱- (۳۵) . سوره طه، آیه ۲۴.

۲- (۳۶) . اقبال الاعمال، ص ۵۸.

۳- (۳۷) . سوره نازعات، آیات ۱۸ _ ۲۰.

۴- (۳۸) . سوره نازعات، آیات ۲۱ و ۲۲.

۵- (۳۹) . سوره نازعات، آیه ۲۵.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۴۲ تا ۵۰ سوره مریم ۸۸/۱۲/۱۱

.Your browser does not support the audio tag

(اذْهَبْ أَنتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلاَ تَنِيَا فِي ذِكْرِي (۴۲) اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (۴۳) فَقُولاَ لَهُ قَوْلاً لَّيِّناً لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى (۴۴) قَالاَ رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَن يَفْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَن يَطْغَى (۴۵) قَالَ لاَ تَخَافَا إِنَّنِي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى (۴۶) فَأْتِيَاهُ فَقُولا إِنَّا رَسُولاَ رَبِّكَ فَأَرْسِل مَعَنَا بَنِي إِسْرائِيلَ وَلاَ تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكَ وَالسَّلاَمُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى (۴۷) إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَن كَذَّبَ وَتَوَلَّى (۴۸) قَالَ فَمَن رَبُّكُمَا يَا مُوسَى (۴۹) قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى (۵۰)

دعوت به توحید؛ برترین ذکر خداوند

بعد از اینکه ذات اقدس الهی وجود مبارک موسای کلیم را به عنوان نبیّ اختیار کرد و آن آیات را آن دو معجزه را در اختیارش قرار داد و خواسته های آن حضرت را هم برآورده کرد که یکی از آن خواسته ها این بود که وجود مبارک هارون(سلام الله علیه) را وزیر او و شریکِ امر او قرار بدهد فرمود تو و برادرت با این معجزاتی که برخی را دریافت کردی برخی را هم هر وقت لازم بود به تو می دهیم به طرف فرعون حرکت کنید و در نام و یاد من که دعوتِ به توحید است سستی نکنید. مهم ترین ذکر همان دعوت به توحید است و طرد شرک نه اینکه شما در زبانتان «لا إله الاّ الله» را زیاد بگویید یاد مرا فراموش نکنید گرچه آن لازم است اما عنصر محوری رسالت حضرت موسی(سلام الله علیه) دعوت آل فرعون بود به توحید این بهترین ذکر خداست پس یک وقت است انسان ذکر دارد یعنی کلمه «لا إله الاّ الله» را می گوید, یک وقت سخنرانی دارد, مَقالی دارد, مَقالتی دارد جامعه را دارد هدایت می کند این بهترین ذکر خداست (وَلاَ تَنِيَا فِي ذِكْرِي) یعنی در نام من و یاد من و احیای توحید من سستی نکنید

ص: ۴۷۸

معنای « لعل»، « لیت» و « عسی» در قرآن

(وَلاَ تَنِيَا فِي ذِكْرِي اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى فَقُولاَ لَهُ قَوْلاً لَّيِّناً لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى) برخیها گفتند که حتماً فرعون به یکی از این دو فضیلت راه یافت برای اینکه «لعلّ» که خدا به کار می برد مانند «لیت» و «عسی» الهی برای امر ضروری الوقوع است شایدی که خدا می گوید با باید همراه است شایدی که بشر می گوید چون از آینده خبر ندارد همان معنای ترجّی یا تَمنّی و مانند آن است اما شایدِ الهی باید است در حقیقت پس حتماً فرعون به یکی از این دو امر راه یافت. این سخن ناصواب است این همان تعبیری است که در کتابهای ادبی آمده که «لعلّ» خدا باید است, ضرورت است این ناصواب است برای اینکه این در مقام فعل است در مقام موجودات خارجی است از زمینه خبر می دهد زمینه, زمینه «لعلّ» است و «لیت» است و «عسی» این طور نیست که اگر خدا «عسی» را یا «لیت» را یا «لعلّ» را در قرآن به کار برد به معنی ضروری باشد همان معنای شاید هست چون زمینه چنین زمینه ای است به امید اینکه متذکّر بشود یا بترسد ممکن است به هیچ کدام از اینها هم توفیق پیدا نکند

چه اینکه توفیق هم پیـدا نکرده است. خب، (قَالاَ) وجود مبارک موسـی و هارون(سـلام الله علیهما) گفتند: (رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَن یَفْرُطَ عَلَیْنَا) آن اسبی که در میـدان مسابقه از سایر اسـبها جلوتر می رود می گوینـد «فَرَسٌ فارِط» این چون «سَبَق الخیر» عجله کردن، جلو افتادن این است. عرض کردنـد که ما هراسـناکیم که هنوز حرفهایمان تمام نشـده این پرخاش بکند (یَفْرُطَ عَلَیْنَا أَوْ أَن یَطْغَی) که معنایش در دو نوبت گذشت.

ص: ۴۷۹

امکان دلالت آیه (إِنَّا مَعَکم مُستَمِعُونَ) بر معیت رحمانیه و قهریّه

(قالَ لاَ تَخافا) برای اینکه (إِنَّنِی مَعَکُما أَسْمَعُ وَأَرَی) که در بحث دیروز گذشت. در بعضی از آیات دارد که (إِنَّا مَعَکُم مُسْتَمِعُونَ) (۱) شما هراساك نباشید من هم با شما هستم حرفهای شما را می شنوم هم حرفهای فرعون را می شنوم (إِنَّا مَعَکُم مُسْتَمِعُونَ) منتها معیّتی که خدای سبحان با موسی و هارون دارد معیّت رحمت و عنایت است مثل، (إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِینَ اتَّقَوْا) (۲) معیّتی که با فرعون دارد (إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَادِ) (۳) است بنابراین می شود جمع کرد بین جلال و جمال الهی، بین مِهر و قَهر الهی که خدا با مؤمن هست به عنوان مِهر، با کافر هست به عنوان قَهر، هر دو کنار هم باشند (إِنَّ اللّهَ مَعَنَا) (۴) در غار هم ممکن است از همین قبیل باشد غرض این است که نمی شود گفت از این معیّت یك معنا و یک مصداق باشد ممکن است دو مصداق باشد و به جامع اراده شده باشد چه اینکه آنجا فرمود: (إِنَّا مَعَکُم مُسْتَمِعُونَ) (۵) .

پرسش:...

پاسخ: اصل است چون جمال و جلال الهی از اسمای عظیم الهی که نیست اینها زیر پوشش الله اند اینها اسمِ عظیم اند نه اسم اعظم، اسم اعظم که الله است جامع بین جمال و جلال است دیگر «ارحم الراحمین فی موضع العفو و الرحمه و أشدّ المعاقبین فی موضع النکال و النقمه» (۶) و جامع اینها اسم اعظم است که الله است خب.

ص: ۴۸۰

۱- (۱) . سوره شعراء، آیه ۱۵.

۲- (۲) . سوره نحل، آیه ۱۲۸.

۳- (۳) . سوره فجر، آیه ۱۴.

۴- (۴) . سوره توبه، آیه ۴۰.

۵- (۵) . سوره شعراء، آیه ۱۵.

۶- (۶) . اقبال الاعمال، ص ۵۸.

(قَالَ لاَ تَخَافَا إِنَّنِي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى ٭ فَأْتِيَاهُ فَقُولا إِنَّا رَسُولاَ رَبِّكَ) که اینجا تثنیه آورده شد در بعضی از جاها هم مفرد آورده شد (فَأَرْسِلِ مَعَنَا بَنِی إِسْرائِیلَ وَلاَ تُعَذِّبْهُمْ) که در بحث دیروز روشن شد.

مفرد بودن « آیه» در (قَدْ جِئْناکَ بِآیَةٍ مِّن رَّبِّکَ)

(قَدْ جِئْناکَ بِآیَةٍ مِّن رَّبِّکَ) اینجا مفرد هست چون منظور کثرت و تعدّد معیار نیست اصلِ معجزه معیار است با اینکه خدای سبحان وعده داد که آیاتی را من به شما می دهم که بعضیها را دریافت کردید مثل عصا و ید بیضا و بعضیها را هم نظیر جریان نیل و بَحر و امثال ذلک که هر وقت لازم باشد می دهم با اینکه آنجا جمع آورد اینجا تثنیه هم نیاورد با اینکه دوتا آیه داشتند مع ذلک مفرد آورد زیرا اصلِ آیه و جنس آیه مراد است کثرت مراد نیست در بسیاری از آیات قرآن کریم وقتی در اوّلین برخورد مطرح است سخن از جنس یا به تعبیر دیگر مفرد مطرح است می گویند با آیه آمد، با معجزه آمد نظیر اینکه قبلاً در سوره٭ مبارکه٭ «اعراف» آیه٭ ۱۰۶ این چنین گذشت که فرعون به وجود مبارک موسای کلیم گفت: (قَالَ إِنْ کُنْتَ جِئْتَ بِآیَةٍ فَأْتِ بِهَا) خب تو اگر رسولی معجزه ای داری لابد آن معجزه را بیاور که اینجا سخن از مفرد است چه اینکه در سوره٭ مبارکه٭ «شعراء» و اینها هم باز سخن از مفرد است آیه٭ سی سوره٭ مبارکه٭ «شعراء» این است که (قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُکَ بِشَیْءٍ مُبِینٍ) این (مُبِینٍ) همان بیّنه است یعنی یک حجّت روشن و آشکار که باز در سوره٭ مبارکه٭ «شعراء» آیه٭ ۱۵۴ به این صورت مفرد یاد شده است (مَا أَنتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا فَأْتِ بِآیَةٍ إِن کُنتَ مِنَ الصَّادِقِینَ) بنابراین در این گونه از موارد اصلِ معجزه مراد است چون اصل معجزه مراد است نه ضرورتی دارد برای تثنیه نه ضرورتی دارد برای جمع.

پرسش:...

پاسخ: آن چون در تحت هدایت و رهبری و تبعیّت وجود مبارک موسای کلیم بود معجزه حضرت موسی معجزه هر دو حساب می شد ولی دلیلی نداریم بر اینکه اصلاً به وجود مبارک هارون معجزه نداد این عصا و ید بیضا را نداد، اما معجزات دیگر ممکن است که هر دو سهیم بودند چون در جریان آن معجزات هشت، نُه گانه دیگری که جراد و قُمّل و ضفادع (۱) و امثال ذلک است شاید هر دو سهیم بودند این دو معجزه معروف برای وجود مبارک موسای کلیم بود برای اینکه این جزء انبیای اولواالعزم است و وجود مبارک هارون تابع اوست جانشین اوست و مانند آن.

پرسش:...

پاسخ: نه خیر، این دفع و رفع است دیگر برای ما رفع است برای آنها دفع، منتها این کار سابقه نداشت اصلاً نه اینکه در یاد خدا یعنی در نماز و روزه و یاد خدا سستی نکنید، در دعوت به توحید سستی نکنید خب این سفارش می خواهد دیگر یعنی هر گونه فشاری را شما تحمّل بکنید (لاَ تَنِيَا فِي ذِكْرِي) یعنی در دعوت به توحید، در طرد شرک، مبارزه با شرک، ابطال شرک که همه اینها ذکر من است سستی نکنید خب.

بهره مندی انبیا از انذار و تبشیر، همانند خداوند سبحان

(قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكَ) بعد انبیا با تبشیر و انذار مبعوث می شوند وجود مبارک موسای کلیم و همچنین هارون(سلام الله علیهما) هم تبشیر داشتند هم انذار فرمودند: (وَالسَّلاَمُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى) این تبشیر، (إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَن كَذَّبَ وَتَوَلَّى) این انذار. خدای سبحان نسبت به مادر موسی فرمود که تو دوتا مشکل داری یکی می ترسی که بچه به هلاکت بیفتد یکی هم از فراغ او در غم و اندوهی، وقتی به دریا سپردی چون با امر ما بود آ ن خوفت برطرف شد دیگر این بچه را نمی کُشند اما حزن و غم فراغ همچنان هست لذا در جریان غم زدایی و رفع اندوه فرمود ما این بچّه را به او برگرداندیم (كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلاَ تَحْزَنَ) (۲) دیگر آنجا «و لا تخاف» نفرمود برای اینکه آن امر، آرامش داد ترس را برطرف کرد وجود مبارک موسی وقتی به دریا افتاد مادرش دیگر هراسناک نبود می دانست او سالم است برای اینکه خدا (رَّبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا) (۳) شد مطمئن کرد که این بچه هلاک نمی شود اما بالأخره از فراغ بچه انسان غمگین است دیگر فرمود ما این بچه را به او برگرداندیم (كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا) در سوره مبارکه «قصص» آیه سیزده آنجا دیگر سخن از خوف نیست (كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلاَ تَحْزَنَ) این اندوهی که از فراغ او حاصل شده بود این برطرف بشود.

۱- (۷) . ر . ک: سوره اعراف، آیه ۱۳۳.

۲- (۸) . سوره طه، آیه ۴۰.

۳- (۹) . سوره قصص، آیه ۱۰.

فرمود ما این کارها را کردیم تا اینکه هیچ کدام از آن وعده ها تخلّف نشود تبشیر و انذار هم محفوظ ماند (إِنَّا قَدْ أَوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَن كَذَّبَ وَتَوَلَّى)

مخاطب اصلی فرعون در آیه (مَن رَبُّكُمَا يَا مُوسَى)

وقتی که وجود مبارک موسای کلیم فرمود به ما چنین چیزی وحی شد و ما از طرف خداوندِ تو آمدیم این دیگر نگفت که خداوندِ من چه کسی است (قَالَ فَمَن رَبُّكُمَا يَا مُوسَى) درست است که این دو نفر با هم رفتند این صحبت را کردند اما سخنگو وجود مبارک موسای کلیم بود و با تثنیه یاد کرد فرمود: (إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا) یا (إِنَّا رَسُولاَ رَبِّكَ) ولی فرعون در گفتگو وجود مبارک موسی(سلام الله علیه) را مخاطب قرار می دهد برای اینکه او اصل بود گفت: (فَمَن رَبُّكُمَا يَا مُوسَى) دیگر یا موسی و هارون نگفت چون او اصل بود.

معنای آیه (رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى)

(قَالَ فَمَن رَبُّكُمَا يَا مُوسَى قَالَ) وجود مبارک موسی در جواب فرمود: (رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) این از آن غرر آیاتی است در سراسر قرآن کریم مخصوصاً در سوره مبارکه «طه» با یک جمله به سه نظام از نظام جهان بینی الهی خبر داد هم نظام فاعلی، هم نظام داخلی، هم نظام غایی (رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ) یعنی پروردگار ما کسی است که همه موجودات ممکن را او آفرید یک، زیبا و نیکو و مجهّز آفرید دو، همه را به هدفشان راهنمایی کرد سه، (رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ) این ناظر به «کان» ناقصه است. جناب زمخشری احتمال داد که این (خَلْقَهُ) مفعول اول باشد و خَلْق به معنای خَلیقه و اصل آفرینش باشد [(۱)](#) و معنا این باشد که «ربّنا الذی أعطیٰ خَلقَه» یعنی خِلقته و خَلیقته «کلّ شیءٍ» خدای سبحان فیض خود را به همه چیز داده است که (خَلْقَهُ) یعنی خِلقته یعنی خَلیقته بشود مفعول اول، (كُلَّ شَيْءٍ) بشود مفعول دوم که برابر آن آیه می شود که (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) [(۲)](#) که ذات اقدس الهی خالق هر چیز است این «کان» تامّه است و این سخن ناصواب است برای اینکه این آیه به وِزان آیه هفت سوره مبارکه «سجده» است که آن را هم باید اشاره بکنیم این تقدیم و تأخیر هم وجهی ندارد (رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ) یعنی اول شیء را به بار آورد یک، که شده «کان» تامّه برابر (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) هر چیزی را خدا آفرید دوم هر چیزی را که آفرید نیکو و زیبا آفرید این چنین نیست که ساختار داخلی اشیاء با هم ناهماهنگ باشد اگر درخت است تمام نیازهای درخت را به درخت داد، اگر حَجر و مَدَر است نیازهای آنها را به آن داد، اگر چشم و ابرو و گوش و بینی و خَدّ است همه خواصّ این اجزا را به اینها داد، اگر دست است خاصیّت دست را به دست داد چیزی کم نگذاشت هر چه لازمه هر شیء بود به او عطا کرد «أعطیٰ کلّ شیء صدره و ذیله و ساقته و أجزائه و عوارضه و أوصافه و ما یَحتاج إلیه» هر چیزی را با یک مجموعه خوبی ساخت که اگر کسی بخواهد کمبودی را در چیزی پیدا کند محال است همه درخت شناسان عالَم بخواهند بگویند که درخت اگر این را می داشت بهتر بود این چنین نیست هر چه که درخت باید داشته باشد دارد وگرنه درخت نیست خب، انسان هم همین طور.

۱- (۱۰) . الکشاف، ج ۳، ص ۶۷.

۲- (۱۱) . سوره□ رعد، آیه□ ۱۶؛ سوره□ زمر، آیه□ ۶۲.

(الَّذِی أَعْطَی کُلَّ شَیْ ءٍ خَلْقَهُ) خب ساختار او را داد، اینکه مجهّز کرد به یک انسان دست و پا داد برای اینکه می خواهد راه برود، هدفی دارد، هدف را مشخص کرد راه را مشخص کرد اگر هدفی در کار نبود می شد لغو، فرمود: (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاکُمْ عَبَثاً) (۱) انسان را نیافرید که بپوسد بعد بشود هیچ، انسان را آفرید که از پوست به در بیاید به عالَم دیگر سفر کند همه چیز همین طور است. خب، هر چیزی هدف دارد اگر هدف دارد بین این شیء و هدف باید صراط مستقیم باشد صراط مستقیم صراطی است که نه اختلاف در او هست نه تخلّف هیچ کدام از این دو نقیصه در آن نیست این هم یک، اگر راه باشد و هدف باشد رونده أعرج و لنگ باشد یا فاقد وسیله نقلیه باشد این هم یک نقص است فرمود نه رَونده فاقد وسیله نقلیه است نه راه کج و مُعوج است نه هدف گنگ، هدف مشخص، راه روشن، رَونده مجهّز این رونده است با اختیار خودش یا بیراهه می رود یا کج راهه یا مستقیم دیگر به اختیار خودش است این سه اصل یعنی سه اصل، حیف این موسای کلیم است که گرفتار این بنی اسرائیل شد (رَبُّنَا الَّذِی أَعْطَی کُلَّ شَیْ ءٍ خَلْقَهُ) یعنی شما این سلسله نظام فاعلی را وقتی بررسی می کنید منتهی می شوید، منتهی می شوید، منتهی می شوید به الله غیر از خدا هیچ کس نمی توانست چنین کاری انجام بدهد و هیچ نقصی در هیچ موجودی نیست طلا چطور باید باشد، نقره چطور باید باشد، این خاک چطوری طلا می شود مگر هر خاکی طلا می شود مگر هر جایی نفت دارد مگر هر جایی گاز دارد، اگر زیر زمین بخواهد گاز داشته باشد شرایطش چیست این دارد یا اگر زیرزمینی بخواهد نفت تولید بشود شرایطش چیست این دارد یا اگر خاکی بخواهد «لَعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یَمن » (۲) شرایطش چیست، دارد این طور نیست که شرایط چیزی را به چیزی ندهد و او بخواهد به آ ن معدن راه یابد و مانند آن، پس هر چیزی را با ساختار درونی اش مجهّز کرده خب این ساختار درونی برای چیست، اگر اعضا و جوارح مُنسجِم به یک شیء داد برای اینکه او به یک کمال برسد پس کمالی وجود دارد اگر کمال وجود دارد بین این مُستکمِل و آن کمال باید راه مستقیم باشد راه مستقیم هست، اگر راه مستقیم باشد راهنما می خواهد فرمود راهنما منم (إِنَّ رَبِّی عَلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ) (۳) من کارهایم بر اساس صراط مستقیم است همه را گرفتم دارم می برم و اعضا و جوارح رفتن هم به همه دادم حالا بشر مختار است می خواهد بیاید می خواهد نیاید (رَبُّنَا الَّذِی أَعْطَی کُلَّ شَیْ ءٍ) می شود نظام فاعلی، (خَلْقَهُ) می شود نظام داخلی، (ثُمَّ هَدَی) با آن اهداف عالیه می شود نظام غایی.

۱- (۱۲) . سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵.

۲- (۱۳) . دیوان سنایی، قصیده ۱۳۴.

۳- (۱۴) . سوره هود، آیه ۵۶.

پرسش:...

پاسخ: نه خیر، این می شود حرفِ زمخشری (۱) که گفتیم سخن صوابی نیست (خَلْقَهُ) یعنی ساختار او، یعنی نظم او این «کان» ناقصه است.

اثبات احسن بودن آفرینش موجودات

این برابر همان آیه سوره مبارکه «سجده» است که از «کان» ناقصه خبر داد آیه هفت سوره مبارکه «سجده» این است (الَّذِی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقَهُ) این «کان» ناقصه است یعنی هر چه آفرید زیبا آفرید چون زیباتر از این، این برهان شیخ اشراق است (۲) زیباتر از این اگر ممکن بود و خدای سبحان انجام نمی داد این مقدّمِ قیاس استثنایی، زیباتر از این عالَم اگر ممکن بود و خدای سبحان انجام نمی داد یا نداد این مقدم «لکان إمّا للجهل أو العجز أو البُخل» این تالی، و التالی بأسره مُستحیل فالمقدّم مِثله، اگر زیباتر از این ممکن بود و خدا انجام نداده بود و نمی داد یا برای آن است که ــ معاذ الله ــ نمی دانست یا برای آن است که ــ معاذ الله ــ نمی توانست یا برای آن است که ــ معاذ الله ــ بخیل بود چون تالی هر سه قِسمش مستحیل است مقدم هم مثل اوست این را می گویند جهان بینی توحیدی این را می گویند برهان تجریدی و نه تجربی حالا تجربی ما یک گوشه اش را تجربه کردیم که نظم را دیدیم، جهان بینی یعنی جهان بینی ما جهان بینی فیزیک و ریاضی و علوم تجربی نداریم ما یک علم تجربی نداریم که درباره جهان بحث بکند آن که تنها می تواند درباره جهان بحث کند فلسفه است که کلّ عالم را بحث می کند کلّ عالم خدا دارد یا نه، این دیگر در هیچ علمی جا نمی گیرد شما باسکولی که بخواهد کُره زمین یا سلسله جبال البرز را بسنجید که ندارید این باسکولها، باسکولهای کامیون است این علمها فقط می تواند زمین را بررسی کند، درخت را بررسی کند، دریا را بررسی کند، معدن را بررسی کند و اینها، علمی که بتواند درباره کلّ جهان بحث بکند آن دیگر فیزیک و شیمی و ریاضی و اینها نیست این برهان را فقط شما در فلسفه می بینید که اگر عالَمی از این بهتر ممکن بود و خدا نیافریده بود یا برای آن است که ــ معاذ الله ــ نمی دانست یا نمی توانست یا بخیل بود والتالی بأسره مستحیل فالمقدّم مثله آن وقت این آیه هفت سوره مبارکه «سجده» کاملاً خودش را نشان می دهد (الَّذِی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقَهُ) مگر با تجربه می شود اینها را درست کرد مگر ما عمرمان چقدر است بر فرض صد سال تجربه بکنیم آن مقداری که ما تجربه کرده ایم که شبنمی است که بر بحر می کشد رقمی ما بر فرض تجربه بکنیم جریان ریاضی را تا پانصد سال، ششصد سال، پانصد سال و ششصد سال کجا، میلیاردها سال کجا، اگر گوشه ای را ما تجربه کردیم اینکه دلیل نیست که همه جای عالم منظّم است که لذا بحثهایی که برای جهان است جهان یعنی جهان این را فقط در فلسفه باید جستجو کرد (الَّذِی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقَهُ) هر چیزی را که آفرید زیبا آفرید که از او زیباتر محال بود درباره انسان هم همین طور است که انسان دیگر از این زیباتر نمی شود اگر انسان بخواهید، اگر بخواهید در حدّ فرشته باشد خدا فرشته هم آفریده ولی او دیگر انسان نیست (الَّذِی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقَهُ) پس با یک اصل «کان» تامّه را بیان کرد در آیه ای فرمود: (اللَّهُ خَالِقُ کُلِّ شَیْ ءٍ) (۳) با اصل دیگر «کان» ناقصه را بیان کرد فرمود: (الَّذِی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقَهُ) آیه محلّ بحث که از سه نظام خبر داد هم «کان» تامّه را ضمناً دارد هم «کان» ناقصه را و هم نظام فاعلی را که به الله منتهی می شود هم نظام غایی را.

۱- (۱۵) . الکشاف، ج ۳، ص ۶۷.

۲- (۱۶) . هیاکل النور، ص ۹۱.

۳- (۱۷) . سوره□ رعد، آیه□ ۱۶؛ سوره□ زمر، آیه□ ۶۲.

اسلامی بودن همه معارف بشری

در بحثهای قبل داشتیم که ما علمِ غیر اسلامی نداریم نه علم غیر اسلامی داریم نه علم سکولار، تمام علوم اسلامی است چه علوم را بخواهیم از راه موضوع ارزیابی کنیم چه علوم را بخواهیم از راه روش ارزیابی کنیم مستحضرید که در مالزی و امثال مالزی برای اسلامی کردن علوم دانشگاهها اول با یک طنز شروع کردند بعد غالباً نتیجه گرفتند که علم که اسلامی و غیر اسلامی ندارد آن سخنران رسمی اول از اینجا شروع کرده با طنز حرفش را شروع کرده بعد نتیجه جزم گرفته با هَزل شروع کرده با فَصل خارج شده گفته اول یک شوخی بکنم مگر ما دوچرخه اسلامی و غیر اسلامی داریم، دوچرخه سواری اسلامی و غیر اسلامی داریم، اینکه نداریم دوچرخه سوار یا مسلمان است یا غیرمسلمان از اینجا شوخی شروع شده بله، شما شبیه سازی کردید، مصادره کردید، غارت کردید بعد این حرف را می زنید شما صنعت را از طبیعت گرفتید برگردید به اصلش صنعت مونتاژ طبیعت است آن صنعتگر چیزی را اضافه نمی کند اشیاء را می شناسد یک، خواصّ اشیاء را که به اصطلاح علمی عوارض ذاتی این موضوع است می شناسد دو، عقلی که به عنوان چراغ است خدای سبحان به او عطا کرده است سه، این می آید این آهنها را ردیف هم می کند یا می شود اتومبیل یا می شود یخچال یا می شود دوچرخه پس صنعت کاره ای نیست و بحث هم در صنعت نیست یک، می رویم به سراغ طبیعت ما چیزی در جهان به نام طبیعت نداریم شما آمدید خلقت را غارت کردید مصادره کردید (هُوَ الْأَوَّلُ) (۱) را گرفتید، «هو الآخر» (۲) را گرفتید جهان را از خدا منقطع کردید گفتید طبیعت بعد گفتید طبیعت شناسی، زمین شناسی که اسلامی و غیر اسلامی ندارد می گوییم این غارت شده است اینکه طبیعت نیست ما چیزی در آسمان و زمین به نام طبیعت نداریم هر چه هست خلقت است پس از صنعت بروید طبیعت، از طبیعت هم بروید جایگاه اصلی به نام خلقت حالا بحث بکنید که خلقت غیر اسلامی ما داریم! خلقت شناسی سکولار داریم! خلقت شناسی یک تفصیل است دیگر هر لحظه یک زمین شناس می گوید خدا چنین کرد، خدا چنین کرد، خدا چنین کرد یک آسمان شناس این را می گوید، یک دریاشناس این را می گوید، یک صحراشناس این را می گوید همان طوری که قرآن اینها را تبیین کرده مگر می شود خلقت شناسی اسلامی نباشد پس معلومِ ما مخلوق است این یک، علم چه تجربی چه تجریدی چه تلفیقی از تجربه و تجرید، چه تجربی که در طبیعیات است، چه تجریدیِ محض که در فلسفه و کلام است، چه تلفیق از آن دو که در ریاضیات است اینها هم مخلوق است بر اساس خلقت و فیض الهی مخلوق خداست و هم چراغ راهی است که خدا این چراغ را در درون ما روشن کرده فرمود: (عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ) (۳) فرمود شما یک «مَنی يُمنیٰ» بودید یادتان رفته (أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِن مَنِيٍّ يُمْنَى) (۴) مگر یادتان رفته که (وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لاَ تَعْلَمُونَ شَيْئاً) (۵) این فرعونی است در درون خیلیها می گویند ما خودمان زحمت کشیدیم عالِم شدیم خب چه کسی این چراغ را روشن کرده آن کسی که (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) (۶) این چراغ را روشن کرده آن (عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ) این چراغ را روشن کرده این برای اوست نه برای تو به دلیل اینکه اگر یک وقت هم خواست می گیرد که (وَمِنكُم مَن يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لاَ يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئاً) (۷) عوام می میرد پس این چراغ را او روشن کرده علم مخلوق اوست چون (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) (۸) که برای بیرون نیست برای درون هم هست عالِم هم که مخلوق اوست ما در فضای خلقت در دریای خلقت داریم شنا می کنیم این همان مَثل معروف است که ماهی می گفت آب چیست، اینکه می گویند آب آب، آب چیست ما در فضای اسلام داریم نفس می کشیم هر لحظه باید بگوییم خدا چنین کرد، خدا چنین کرد، خدا چنین کرد،

۱- (۱۸) . سوره□ حدید، آیه□ ۳.

۲- (۱۹) . الکافی، ج ۱، ص ۱۱۵.

۳- (۲۰) . سوره□ علق، آیه□ ۵.

۴- (۲۱) . سوره□ قیامت، آیه□ ۳۷.

۵- (۲۲) . سوره□ نحل، آیه□ ۷۸.

۶- (۲۳) . سوره□ شمس، آیه□ ۸.

۷- (۲۴) . سوره□ نحل، آیه□ ۷۰.

۸- (۲۵) . سوره□ رعد، آیه□ ۱۶؛ سوره□ زمر، آیه□ ۶۲.

اگر فلسفه را می گویند رئیس العلوم و اگر مرحوم بوعلی را گفتند الشیخ الرئیس برای اینکه این فلسفه هم موضوعات علوم را فراهم می کند هم مبادی را فراهم می کند، هم مبانی را فراهم می کند مبانی یعنی مبانی، مبادی یعنی مبادی اینها را فراهم می کند بعد می گوید بحث بکن مهم ترین مبادی و مبانی که علوم به آنها نیازمندند مسئله علیّت و معلولیّت است علیّت و معلولیّت که دیگر بحث فقه و اصول نیست، بحث فیزیک و شیمی و ریاضی نیست ما در ریاضیات که بحث نمی کنیم از نظام علّی و بطلان تسلسل که، تنها علمی که از علیّت و معلولیّت بحث می کند در حقیقت در محور بیان نورانی حضرت امیر که در نهج البلاغه آمده بیان نورانی امام رضا(سلام الله علیهما) که در توحید صدوق است «کلّ قائم فی سواهُ معلولٌ» (۱) این فلسفه است وقتی در فلسفه ثابت شد که همه ممکنات به الله متّکی است و همه موجودات به الله متّکی است فلسفه هم موضوعات هم مبادی هم مبانی هم دینی بودنِ علوم را تأمین می کند اگر _ معاذ الله _ فلسفه الحادی شد همه علوم می شود الحادی، اگر الهی شد همه علوم می شود الهی ما علمِ سکولار نداریم برای اینکه علم به علیّت و معلولیّت تکیه می کند بالأخره همه اینها یا علّهالعلل دارد یا ندارد بلاتکلیف که نیست اگر نداشت _ معاذ الله _ همه این علوم می شود الحاد و کفر، اگر داشت کما هو الحق همه علوم می شود الهی ما یک علم سکولار نداریم نعم، آن استاد یا آن متعلِّم یا آن مؤلّف ممکن است سکولار باشد نه این چنین نه آن چنان ولی علم نمی تواند سکولار باشد مثل اینکه تفسیر هم همین طور است دیگر الآن اگر _ معاذ الله _ کسی این قرآن را دست کاری بکند تحریف بکند آن «أنزل» و «نزّل» و «الله» و اینها را بردارد این می شود کتاب عربی، بعد می گویند تفسیر که اسلامی و غیر اسلامی ندارد که، این یک ادبیات است و قصص است و داستان است تفسیر سکولار است.

۱- (۲۶) . نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶؛ التوحید (شیخ صدوق)، ص ۳۵.

خب شما آمدید همه آن مبادی را غارت کردید چه کسی فرستاده، به دست چه کسی داده، چرا نازل کرده اینها را گرفتی یک سلسله الفاظ عربی مبین را گذاشتید خب بله این وقتی غارت شده است بعد هم شوخی تان گُل می کند از خلقت به طبیعت می آیید، از طبیعت به صنعت می روید بعد می گویید دوچرخه اسلامی و غیر اسلامی نداریم و همایش مالزی هم با این ختم شده قم که الآن محور علوم اهل بیت است باید این حرفها را به شرق و غرب برساند که اگر گفته «منها یُفیض العلم» یعنی همین حرفها. به هر تقدیر اصلِ «کان» تامّه را خدا آفرید (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْ ءٍ) (۱) «کان» ناقصه را خدا آفرید (أَحْسَنَ كُلَّ شَيْ ءٍ خَلَقَهُ) (۲) علم که به نام چراغ درونی است (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) (۳) علم که سراج منیر است (عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ) (۴) آن وقت انسان را فرمود: (إِمَّا شَاكِراً وَإِمَّا كَفُوراً) (۵) از آن به بعد دیگر انسان مختار است یا این یا آن، حرفی را جناب فخررازی چون مکرّر این حرف را گفته اینجا هم همان حرف را تکرار کرده (۶) و سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) هم همه جا پاسخ داده اینجا هم پاسخ داده (۷) که حالا ـ اگر فرصت شد ـ ان شاءالله ـ بعداً عرض می کنیم که فخررازی می گوید خدای سبحان که می داند فرعون ایمان نمی آورد چرا او را امر کرده به ایمان و سرّ این کار را ما نمی دانیم خب شما مشکل جبرِ خودت را حل کن تا این سرّ برای شما حل بشود.

۱- (۲۷) . سوره رعد، آیه ۱۶؛ سوره زمر، آیه ۶۲.

۲- (۲۸) . سوره سجده، آیه ۷.

۳- (۲۹) . سوره شمس، آیه ۸.

۴- (۳۰) . سوره علق، آیه ۵.

۵- (۳۱) . سوره انسان، آیه ۳.

۶- (۳۲) . التفسیر الکبیر، ج ۲۲، ص ۵۳.

۷- (۳۳) . المیزان، ج ۱۴، ص ۱۵۵ و ۱۵۶.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۴۲ تا ۵۰ سوره مریم ۸۸/۱۲/۱۲

.Your browser does not support the audio tag

(اذْهَبْ أَنتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلاَ تَنِيَا فِي ذِكْرِي (۴۲) اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (۴۳) فَقُولاَ لَهُ قَوْلاً لَّيِّناً لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى (۴۴) قَالاَ رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَن يَفْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَن يَطْغَى (۴۵) قَالَ لاَ تَخَافَا إِنَّنِي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى (۴۶) فَأْتِيَاهُ فَقُولا إِنَّا رَسُولاَ رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرائِيلَ وَلاَ تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكَ وَالسَّلاَمُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى (۴۷) إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَن كَذَّبَ وَتَوَلَّى (۴۸) قَالَ فَمَن رَبُّكُمَا يَا مُوسَى (۴۹) قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى (۵۰)

سر تقدم سمع بر بصر در قرآن

بعد از اینکه ذات اقدس الهی موسی و هارون(علیهما السلام) را به آن آیات الهی تجهیز کرد دستور داد به طرف فرعون بروید آنها عرض کردند ممکن است این شتاب زده نفی کند و یا طغیان کند خدای سبحان فرمود من با شما هستم می شنوم و می بینم معمولاً در قرآن سَمع قبل از بصر ذکر می شود خدا سمیعِ بصیر است (۱) یا انسان را خداوند سمیعِ بصیر قرار داد (۲) و مانند آن چه اینکه غالباً سَمع مفرد ذکر می شود و ابصار جمع، در ترجیح سمع و بصر عدّه‌ زیادی اظهارنظر کردند بعضیها گفتند بصر مهم تر از سمع است بعضیها ادلّه‌ فراوان دیگری اقامه کردند که سمع بالاتر از بصر است (۳) اگر کسی نابینا بود ممکن است از راه گوش محقّق بشود، دانشمند بشود و جزء علما بشود ولی اگر ناشنوا بود هرگز عالِم نخواهد شد مگر در بعضی از مراحل حسّی و سمع از شش طرف درک می کند بَصر فقط از روبه رو می بیند و مانند آن و کلمه‌ سمع هم به صورت مفرد أفصح از اسماع هست گرچه در ادعیه و روایات اسماع به کار برده شد ولی در قرآن اسماع به کار برده نشد زیرا سمع به وحدت نزدیک تر از بصر است. به هر تقدیر در غالب موارد سمع قبل از بصر ذکر می شود چه در وصف ذات اقدس الهی چه درباره‌ آفرینش انسان.

ص: ۴۸۹

۱- (۱) . سوره‌ حج, آیه‌ ۷۵.

۲- (۲) . سوره‌ انسان, آیه‌ ۲.

۳- (۳) . ر.ک: تفسیر القرآن الکریم (صدرا) ج۱, ص۳۵۸ _ ۳۶۰; التفسیر الکبیر, ج۱۷, ص۲۵۷ و ۲۵۸.

تبیین معنای معیت خداوند با حضرت موسی و هارون(علیهما السلام)

خدای سبحان در این قسمت فرمود ما با شما هستیم در بخش دیگر فرمود: (إِنَّا مَعَكُمْ) (۱) ما هم ما شما دو نفریم هم با آنها آنجا که سخن از (إِنَّا مَعَكُمْ) نیست خدا خود را جدای از اینها و آنها را جدای از اینها حساب کرد می فرماید: (اذْهَبْ) یا (اذْهَبَا) بروید، آنجا که سخن از (مَعَكُما) یا (مَعَکُم) هست می فرماید من هم آنجا حضور دارم بیایید لذا (اذْهَبَا) به (فَأْتِيَا)

تبـدیل می شود تاکنون سـخن از (اذْهَبَا) بود الآن سـخن از (فَأْتِیَا) است بیایید یعنی من هم آنجا هسـتم از آن جهت که خدای سبحان در مبـدأ با اینها سـخن می گوید می فرماید: (اذْهَبَا) از آن جهت که خدای سـبحان در آن صـحنه هم حضور دارد می فرماید بیایید یعنی من هم اینجا هستم اینجا بیایید آن (اذْهَبَا) به (فَأْتِیَا) تبدیل شده.

محور ادعای ربوبیت فرعون

مطلب دیگر آن است که بت پرسـتها منکر نبودنـد که در عالَم واجب الوجودی هست یک، آن واجب الوجود خالق کل اسـت دو، آن واجب الوجود ربّ الأربـاب و ربّ العـالمین است سه، در این سه قسـمت موحّـِد بودنـد منتهـا در قسـمت ارباب متفرّقه مشـکل داشـتند و مشـرک بودند خیال می کردند حیات و ممات انسان، رزق انسان، سعادت و شقاوت انسان، صلاح و فلاح و طلاـح انسـان به دست این بتهـاست اینهـا را می پرستیدنـد که اینهـا مسـتقلاً واسـطه باشـند برای دریـافت فیض از خـدا به اینها، شفاعتی که مشـرکان قائل بودنـد شـفاعتِ مصـطلح ما نبود که درباره قیامت و بهشت و جهنم و امثال ذلک مطرح باشد چون اینهـا منکر قیـامت بودنـد شـفاعت اینهـا فقط درباره مسائل مادّی و دنیایی بود که می گفتنـد (مَا نَعْبُـدُهُمْ إِلَّا لِیُقَرِّبُونَا إِلَی اللَّهِ زُلْفَی) (۲) یا (هؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ) (۳) آنچه را دیگران برای بتها قائل بودند همان را فرعون برای خود قائل بود و قِبطیهای مصر هم همان سِمت را برای فرعون قائل بودند یعنی فرعون معبود آنها بود در بخش چهارم نه در بخش اول که وجوبِ وجود است یـا بخش دوم که خلقت کـل است یـا بخش سوم که ربّ الأرباب است هیـچ کـدام از اینها را فرعون برای خود ادّعا نمی کرد فقط می گفت که تربیت مردم، هدایت مردم، سعادت مردم، تأمین صـلاح مردم برابر اندیشه من است قانون مصر را من بایـد تدوین بکنم، دین مردم مصـر همین احترامِ قانونی است که فرعون تدوین می کرد بعد می گفت من می ترسم که موسـی دین شـما را از بین ببـرد (إِنِّی أَخَافُ أَن یُبَـدِّلَ دِینَکُمْ أَوْ أَن یُظْهِرَ فِی الْأَرْضِ الْفَسَـادَ) (۴) دینی که آنها می گفتنـد بخشـی به وَثنیّت و بت پرستی دربـاره گاوپرستی بود، بخشـی هم درباره احترام به قانون مـدوّن فرعون بود خود فرعون هم گرفتار بت پرستی بود که می گفتنـد: (یَذَرَکَ وَآلِهَتَکَ) (۵) و دیـنِ بـه این معنـا در آیه (لَکُمْ دِینُکُمْ وَلِیَ دِینِ) (۶) هم مطرح شد که مشـرکین هم دینی داشتند به این معنا. خب، پس وقتی فرعون سخن از رب می گوید یعنی مدبّر مردم، مربّی مردم، کسی که با انـدیشه او قـانون مملکت تـدوین می شود و کشور را اداره می کنـد و صـلاح کشور در تـابعیّت اوست وماننـد آن، اما وقتی وجود مبـارک موسـی و هارون(سـلام الله علیهما) فرمودنـد: (أَنَا رَسُولاً رَبِّکَ) یعنی تو هم ماننـد دیگران مربوبی، ربّی داری و خـدای سـبحان همـان طوری که ربّ العـالمین است ربّ همه مـا هم هست همه مـا بایـد در تحت تـدبیر آن حضـرت اداره بشویم، بعد از اینکه خواسته خودشان را ذکر کردند که آزادی و رهایی مردم مصر بود فرمودند: (قَدْ جِئْنَاکَ بِآیَةٍ مِّن رَّبِّکَ) که این کلمه «مِن ربّ» را بعـد از ادّعای رسالت ذکر کردنـد که این بحثش هم قبلاً گـذشت اول مـدّعی بودنـد که ما رسولِ ربّ تو هستیم بعد هم برهانشان را اقامه کردند گفتند: (قَدْ جِئْنَاکَ بِآیَةٍ مِّن رَّبِّکَ) بعد هم مسئله تبشیر و انذار مطرح شد که (وَالسَّلَامُ عَلَی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَی إِنَّا قَدْ أُوحِیَ إِلَیْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَی مَن کَذَّبَ وَتَوَلَّی) که تبشیر است و انذار.

۱- (۴) . سوره شعراء, آیه ۱۵.

۲- (۵) . سوره زمر, آیه ۳.

۳- (۶) . سوره یونس, آیه ۱۸.

۴- (۷) . سوره غافر, آیه ۲۶.

۵- (۸) . سوره اعراف, آیه ۱۲۷.

۶- (۹) . سوره کافرون, آیه ۶.

حضرت موسی(علیه السلام)، عهده دار ابلاغ پیام الهی به فرعون

این سخنها را وجود مبارک موسای کلیم می فرمود برای اینکه آن عُقده زبانش گشوده شد و خدای سبحان هم فرمود: (قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى) [(۱)] گفتی (وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِن لِسَانِي) [(۲)] خواسته ات را یافتی حالا یک سخنران رسمی هستی دیگر لازم نیست که هارون به عنوان سخنران رسمی تو سخن بگوید بله، وقتی می خواهی با مردم سخن بگویی و از طرف تو پیام را برساند بله هارون این سِمت را دارد اما الآن شما می توانی کاملاً این سخنها را مطرح کنی.

مطلب دیگر اینکه برهانی که در این مسئله اقامه شد فرمود خدای ما کسی است که (أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) که توضیح کوتاهی در این باره در بحث دیروز گذشت.

ویژگی احتجاجات حضرت ابراهیم(علیه السلام) در بطلان ربوبیت نمرود

جریان مدّعیان ربوبیّت اینها در ربوبیّت غیر خود شک می کردند نمرود وقتی با وجود مبارک ابراهیم روبه رو می شود می گوید ربّ تو کیست، در سوره مبارکه «بقره» به این صورت گذشت که (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ) [(۳)] در آن منظره مناظره و محاجّه نمرود به وجود مبارک ابراهیم گفت ربّ تو کیست، (حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللّهُ الْمُلْكَ) خدای سبحان به او سلطنت داد او به جای اینکه شاکر باشد کفران نعمت کرد و با پیامبر عصرش دارد مناظره می کند که خدای تو کیست که تو را فرستاده (إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِيْ وَيُمِيتُ) نمرود در جواب گفت که حیات و ممات به دست من است همان دو قصّه معروف که یک زندانی را اعدام کرد یک زندانی را آزاد کرد گفت منم که احیا و اماته می کنم اینها خیال می کردند رب یعنی کسی است که مردم را ولو با بند کشیدن بتواند اداره کند این می شود رب، وجود مبارک ابراهیم خلیل دید این دارد مغالطه می کند از آن دلیل اول صرف نظر نکرد منتها همان دلیل اول را رقیق تر کرد، حسّی تر کرد که او نتواند مغالطه بکند نه اینکه در آن دلیل اول ــ معاذ الله ــ شکست خورد، دلیل دوم اقامه کرد (قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِيْ وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ) آن گاه (قَالَ إِبْرَاهِيمُ) نه (قَالَ إِبْرَاهِيمُ) این احتجاج دوم معنی اش این است که من در احتجاج اول موفق نشدم حالا دارم دلیل دیگر می آورم نه خیر، همان تدبیر را حسّی تر می کنم که دیگر نتوانی مغالطه کنی (قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ) جهان را او دارد اداره می کند آفتاب را او از شرق و غرب می آورد، اگر تو ربّی تو این کار را بکن این (فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ).

۱- (۱۰) . سوره طه, آیه ۳۶.

۲- (۱۱) . سوره طه, آیه ۲۷.

۳- (۱۲) . سوره بقره, آیه ۲۵۸.

ویژگی احتجاجات حضرت موسی(علیه السلام) در بطلان ربوبیت فرعون

در جریان محاجّه وجود مبارک موسی و فرعون اول به این سَمت بود یعنی جریان برهان عقلی این بود (رَبُّنَا الَّذِی أَعْطَی کُلَّ شَیْ ءٍ خَلْقَهُ) ما ممکنیم، جهان ممکن است، پیوند ما و جهان ممکن است این یک اصل، اضلاع سه گانه این مثلث را خدا دارد اداره می کند اصل دوم، پس ما باید او را بپرستیم این نتیجه، این برهان عقلی است این شکست نخورد اما وقتی مسئله مناظره و مسئله عصا و مسئله سِحر سَحره و مسئله ابطال سِحر سَحره شد دیگر علنی شد و حسّی شد وگرنه برهان عقلی که وجود مبارک موسای کلیم اقامه کرده است یک برهان تامّی بود هیچ ایمان نیاورد تا آن وقتی که دارد به کام دریا می رود و غرق می شود تا صحنه مسابقه شد و برندگی وجود مبارک موسی روشن شد در آن منظره حسّی از آن به بعد که دارد به دریا می افتد می گوید: (آمَنَتُ) (۱) وگرنه تا حسّی نشود اینها درک نمی کنند این طور نیست که برهان اول وجود مبارک ابراهیم خلیل ـ معاذ الله ـ ناتمام بود حضرت از آن برهان صرف نظر کرده دلیل دیگر آورده خیر، همان برهان است از آسمان شفاف تر و روشن تر چیزی نیست از شمس و قمر شفاف تر چیزی نیست یک مثال شفافی ذکر کرده. خب، (رَبُّنَا الَّذِی أَعْطَی کُلَّ شَیْ ءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَی) این (ثُمَّ هَدَی) ناظر به همان مسئله معاد است همه چیز را خدای سبحان آفرید یک، هر چیزی را با جهاز درونی اش تکمیل کرد دو، هر چیزی را به مقصد راهنمایی کرد سه، هیچ چیزی بی هدف در عالَم نیست برای هر چیزی هم یک هدف است که (أَلاَ إِلَی اللَّهِ تَصِیرُ الْأُمُورُ) (۲) هم سِیر است و هم صیرورت، هم رفتن است و هم شدن. خب، این دیگر برهانی در این زمینه نتوانست اقامه کند.

۱- (۱۳) . سوره یونس, آیه ۹۰.
۲- (۱۴) . سوره شوری, آیه ۵۳.

پذیرش توحید و معاد، نشانه عاقل بودن انسان

در جریان عقل که عقل چه سِمتی دارد و چه نقشی دارد در بحثهای قبلی گذشت که عقل آن است که آنکه خدای سبحان عقل را آفرید به وسیله معصومین عقل را مشخص کرد که عقل «ما عُبد بِه الرحمٰن و اکْتُسِبَ به الجِنان» (۱) این بحثها در ذیل آیه (وَمَن يَرْغَبُ عَن مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ) (۲) مبسوطاً گذشت این یک اصل که عقل «ما عُبد بِه الرحمٰن و اکتسب به الجِنان» است اصل دوم که عکس نقیض این است، این است که «ما لا یُعبد به الرحمٰن و لا یُکتسب به الجِنان فلیس بعقل» این اصل دوم، اصل سوم نتیجه اینهاست که در آیه (مَن يَرْغَبُ عَن مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ) (۳) برابر آن اصل سوم که نتیجه این دو اصل است این است اگر کسی جهان بینی الهی نداشت و به خدا و قیامت و بهشت معتقد نبود و بنده صالح نبود این سفیه است و نه عاقل.

انکار معاد نشانه سفاهت انسان

مطلب چهارم این است که چند بار، چند بار یعنی چند بار در طیّ این بیش از نزدیک سی سال فرمایش مرحوم آقا علی حکیم اینجا در همین بحث تفسیر گفته شد مرحوم آقا علی حکیم کسی بود که فلسفه اصفهان و تهران را ایشان اداره می کرد رساله ای نوشته به نام سبیل الرشاد فی اثبات المعاد در آن رساله که جریان معاد را می خواهد تشریح کند در همان اوایل رساله صفحه دوازده است که می گوید من خودم رفتم ری و کنار مزار محمدبن علی بن حسین بن بابویه قمی این بدن مطهّر را سالم دیدم (۴) بعد وقتی معاد روحانی را ثابت کردند به معاد جسمانی رسیدند گفتند من در تمام مدّت عمر از هیچ حکیمی نشنیدم که او منکر معاد جسمانی باشد اگر زبان فهمی از کتابی جایی خبر گرفت که ـ معاذ الله ـ کسی منکر معاد جسمانی شد به من هم اطلاع بدهد که ما هم ببینیم بعد فرمود اگر ـ معاذ الله ـ حکیمی منکر معاد جسمانی شد کافر نیست بلکه دیوانه است و دیوانه حکم ندارد چرا دیوانه است، برای اینکه حکیم در فلسفه با براهین زیاد ثابت کرده که بشر بدون وحی راه به جایی نمی برد برهان نبوّت را فلسفه دارد دیگر فقه و اصول که این مسائل را ندارد که یک فیلسوف با براهین قطعی ثابت می کند که جز نبیّ کسی راهنما نیست بعد چنین آدمی بیاید ـ معاذ الله ـ در برابر نبیّ بایستد بگوید نبیّ که فرمود معاد جسمانی حق است من قبول ندارم او کافر نیست بلکه مجنون است و چون مجنون است حکم ندارد (۵) این فرمایش مرحوم آقا علی است بنابراین معیار عقل مشخص است عقل آن است که «عُبِدَ بِهِ الرَّحمٰن و اکْتُسِبَ به الجِنان» (۶) اصل اول، عکس نقیضش هم این است که «ما لم یُعبد به الرحمٰن و لم یُکتسب به الجنان فلیس بعقل» اصل دوم، نتیجه این اصل دوم همان است که تعبیر سیدناالاستاد مرحوم علامه در المیزان فرمود (مَن يَرْغَبُ عَن مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ) (۷) به منزله عکس نقیض این است (۸) این سه، حالا که عقل الهی شد یعنی برهانی شد یعنی ثابت کرد جهان واجب الوجود دارد، خالق کل دارد، ربّ کل دارد مبدئی دارد، معادی دارد این عقل می گوید بشر بدون دین به هیچ راه نمی رسد.

۱- (۱۵) . الکافی, ج۱, ص۱۱.

۲- (۱۶) . سوره بقره, آیه ۱۳۰.

۳- (۱۷) . سوره□ بقره, آیه□ ۱۳۰.

۴- (۱۸) . مجموعه□ مصنّفات آقای علی مدرس, ج ۲, ص۹۸.

۵- (۱۹) . مجموعه مصنّفات آقا علی مدرس, ج ۲, ص ۱۴۰.

۶- (۲۰) . الکافی, ج ۱, ص ۱۱.

۷- (۲۱) . سوره□ بقره, آیه□ ۱۳۰.

۸- (۲۲) . ر.ک: المیزان, ج ۱, ص ۳۰۰; ج ۲, ص ۲۵۰.

اتمام حجت خداوند با ارسال پیامبران

در سوره مبارکه «نساء» این مسئله گذشت که ذات اقدس الهی می فرماید ما اگر انبیا را نمی فرستادیم، دین نمی فرستادیم، کتاب نمی فرستادیم، همین بشر در روز قیامت علیه خدا احتجاج می کرد سوره مبارکه «نساء» آیه ۱۶۵ به این صورت است (رُسُلًا مُبَشِّرِینَ وَمُنذِرِینَ) ما انبیا را فرستادیم با تبشیر و انذار (لِئَلَّا یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَی اللَّهِ حُجَّهٌ بَعْدَ الرُّسُلِ) اگر ما ـ معاذ الله ـ انبیا نمی فرستادیم این انسانها که با مُردن نمی پوسند که از پوست به در می آیند اینها وارد سرزمین برزخ و قیامت می شوند اینها صریحاً به منِ خدا اعتراض می کردند و اعتراضشان هم وارد بود می گفتند خدایا! تو که می دانستی ما با مُردن نابود نمی شویم، نمی پوسیم، ما مسافریم، از دنیا به برزخ می آییم از برزخ به این سرزمین می آییم چرا یک راهنما نفرستادی، چرا دین نفرستادی آخر من جوابی نداشتم به اینها بگویم عقل آن چنان قَدَر است تا این اندازه می فهمد و آن چنان مقتدر است که خدا حجیّت او را امضا می کند فرمود اگر من پیغمبران را اعزام نمی کردم همین عقل علیه من در صحنه قیامت حجّت اقامه می کرد می گفت تو که می دانستی انسان اینجا می آید چرا راهنما نفرستادی (لِئَلَّا یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَی اللَّهِ حُجَّهٌ بَعْدَ الرُّسُلِ) (۱) گرچه «بعد» ظرف است مفهوم ندارد لکن چون در مقام تحدید است مفهوم دارد یعنی قبل از رُسل حجیّت هست بعدالرسل حجیّت ندارند حجّت خدا این است.

انحصار علوم حوزوی در فقه و اصول

سرّ اینکه این حرفها را ما ترجیع بند تکرار بکنیم برای اینکه حوزه فقط با فقه اصغر کار دارد یعنی همان پیغمبری که فرمود: «طلب العلم فریضه» (۲) همان پیغمبر گفته چه بخوانید نه اینکه فرموده: «طلب العلم فریضه» و نگفته باشه چه چیزی بخوانید فردا که میلاد وجود مبارک پیغمبر و امام صادق(سلام الله علیهما) است هر دو بزرگوار فرمودند که هم باید عالِم بشوید هم باید رشته های علومتان مشخص باشد آیه محکمه بخوانید و فریضه عادله بخوانید و سنّت قائمه، (۳) آیه محکمه اصول اعتقادی، نبوّت چیست، ولایت چیست، امامت چیست، توحید چیست، توحید ذاتی چیست، توحید افعالی چیست، توحید صفاتی چیست و اینها، معاد چیست، بهشت چیست، جهنم چیست، شفاعت چیست، امامت چیست، جبر چیست، تفویض چیست و اینها، اگر مسئله جبر و تفویض که جزء مسائل آیه محکمه است در حوزه ها رواج می داشت یک اصولی ناموری مثل مرحوم آخوند خراسانی در همین قدم اول نمی گفت «قلم اینجا رسید و سر بشکست» (۴) آن قدر مسائل عمیق تر از جبر و اختیار در فلسفه است که جبر و اختیار جزء مسائل عادی است چرا قلم اینجا رسید و سر بشکست، برای اینکه اصحاب قلم، قلم نزدند اگر حوزه به طرف آیه محکمه می رفت، به طرف فریضه عادله می رفت، به طرف سنّت قائمه می رفت منحصر در فقه و اصول نبود.

۱- (۲۳) . سوره نساء, آیه ۱۶۵.

۲- (۲۴) . الکافی, ج ۱, ص ۳۰.

۳- (۲۵) . ر.ک: الکافی, ج ۱, ص ۳۲.

۴- (۲۶) . کفایهالاصول, ص۶۸.

فقه اکبر، عهده دار تبیین تفاوت نبی با امام

گاهی الآن سؤالهایی می شود در فرق بین نبیّ و امام که خیلی ابتدایی است خیلی یعنی خیلی ابتدایی است «النبوّه ما هی، الامامه ما هی، ما المِیْز بین النبوّه و الامامه» خیلی این سؤالها ابتدایی است در اینکه وجود مبارک حضرت امیر از عرش تا فرش همه چیز را بلد است «ممّا لا ریب فیه» است در اینکه انسانِ کامل مظهر اسم اعظم است طبق آن بیان نورانی که از حضرت امام سجاد خواندیم که فرمود: «فَکُلُّ خَلِیقَتِهِ مُنْقَادَهٌ لَنَا» (۱) این هم «ممّا لا ریب فیه» است در اینکه غیر از اهل بیت احدی نه گفته نه می تواند بگوید «سلونی قبل أن تفقدونی» (۲) این «ممّا لا ریب فیه» است در اینکه اینها در مقامی که نورِ واحدند کثرتی ندارند تا یکی افضل از دیگری باشد این هم ممّا لا ریب فیه است، اما در عالَم ناسوت در عالم طبیعت که کثرت شدند یک نور شده چهارده تا مثل اینکه قرآن و عترت یک نور شده دوتا در این محدوده در عالَم طبیعت یکی می شود ثَقل اکبر یکی می شود ثقل اصغر آنجا که هستند نور واحدند، اینجا که هستند چون نور واحد اگر شده چهارده تا بالأخره یکی پیشرو است یکی وسطی است یکی آخر است تمام علوم در قرآن کریم است برابر آنچه در اول سوره مبارکه «زخرف» آمده که فرمود: (إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِیّاً لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ وَإِنَّهُ فِی أُمِّ الْکِتَابِ لَدَیْنَا لَعَلِیٌّ حَکِیمٌ) (۳) فرمود این کتابی که شما می بینید این را من نازل کردم اما نه آن طوری که باران را نازل کردم انداخته باشم آن طوری که حبلِ متین را نازل می کنم آویختم نه انداختم این قرآن یک طرفش عربی مبین است یک طرفش علیّ حکیم است این حبل متین را بگیرید و بیایید بالا (إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِیّاً لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ وَإِنَّهُ فِی أُمِّ الْکِتَابِ لَدَیْنَا لَعَلِیٌّ حَکِیمٌ) اهل بیت از عربیِ مبین تا علیّ حکیم، از علیّ حکیم تا عربی مبین همه را بلدند این هم «ممّا لا ریب فیه» است اما این قرآن بر علی بن ابی طالب نازل شد یا بر پیغمبر آیا بر هر دو نازل شد یا اول بر پیغمبر اینها جزء الفبای آیه محکمه است و خود حضرت امیر فرمود: «أفضی إلیّ مِن علمه بما لم یفض به إلی أحد» (۴) فرمود آن علومی که پیغمبر دارد آن مقداری که به من داد به احدی نداد همه علوم در قرآن است این قرآن در دفعه اول آمد در قلب مقدس پیغمبر (بِالْحَقِّ أَنزَلْنَاهُ وَبالْحَقِّ نَزَلَ) (۵) از آنجا به سیزده تَن دیگر رسید.

۱- (۲۷) . الصحیفه السجادیه, دعای ۱.

۲- (۲۸) . نهج البلاغه, خطبه ۱۸۹.

۳- (۲۹) . سوره زخرف, آیات ۳ و ۴.

۴- (۳۰) . غررالحکم و درر الکلم, ص ۱۲۰.

۵- (۳۱) . سوره اسراء, آیه ۱۰۵.

لذا هم در حدیث منزلت با اینکه هارون و موسی(سلام الله علیهما) خیلی فرق دارند وجود مبارک رسول به حضرت امیر(سلام الله علیهما) فرمود هارون با موسی با هم فرق دارند یک، نبوّت هم من استثنا می کنم دو، «أنت منّی بمنزله هارون من موسیٰ الاّ أنّه لاـ نبیّ بعـدی» (۱) در آن بحثهـای قبـل داشـتیم که علـوم غیـبی، مَلاـحم، عرش، فرش، حقیقت کرّوبیین، حقیقت ملاـئکه، حقیقت قضـا، حقیقت قـدر، حقیقت لوح محفوظ، حقیقت لوح محو و اثبات همه را می بینـد اما شـریعت که رسالت همراهش است حکم شـریعت در آن هست اول بر قلب مطهّر پیغمبر نازل می شود بعـد به این سـیزده نفر می رسـد آیا اینها قبل از پیغمبر وحی را می گیرنـد نه، با پیغمبر با هم وحی می گیرنـد که می شوند نبیّ نه، در رتبه ثانی و ثالثه می گیرند آری، پس اگر ما ادله فراوان داشتیم چه اینکه داریم علوم اوّلین و آخرین را اینها بلدنـد این «ممّا لا ریب فیه» است آنجا که نور واحدند کثرت نیست تا ما بگوییم چه کسی جلو است چه کسی دنبال اینجا که کثرت هست یکی جلو است یکی دنبال حتّی برخیها در بعضی از روایات دارد که وجود مبارک حضـرت امیر از سایر ائمه مثلاً افضل است (۲) بنابراین ما روایات متواتر داریم که جمیع عالَم امکان را اینها بلدند و روایات هم داریم که آنجا نور واحدند (۳) در نور واحد کثرت نیست تا کسی سؤال بکند که چه کسی جلو است چه کسـی دنبال، اما در اینجا که کثرت هست اگر قرآن ثَقل اکبر بود منافات نـدارد و اگر عترت طاهرین ثقل اصـغر بودنـد منافات نـدارد و اگر وجود مبارک پیامبر اول بود منافات ندارد، وجود مبارک حضـرت امیر دوم بود منافات ندارد آنجا که نور واحدنـد سـالبه به انتفـاء موضوع است در اینجـا همه علوم در قرآن است و قرآن بر قلب پیغمبر(صـلّی الله علیه و آله و سلّم) نازل شـد از این قلب ریزش کرده به سـیزده نفر دیگر، بنابراین اگر مسـئله آیه محکمه همان طوری که قاعده «لا تعاد» را مـا روزهـا مرتّب بحث می کنیم الآن در حوزه روزی پنـج شـش هزار نفر یا درباره عبادت بحث می کننـد یا درباره معاد بحث می کننـد یـک پانصـد ششـصد نفری هم درباره آیه محکمه بحث بکننـد دیگر این بحثها این قـدر خام نیست این قـدر الفبایی نیست بالأخره.

۱- (۳۲) . الکافی, ج۸, ص۱۰۷.

۲- (۳۳) . الکافی, ج۱, ص۲۲۹.

۳- (۳۴) . بحارالأنوار, ج۲۷, ص۱۳۱.

بیان قرآن کریم درباره حجیت عقل

خب، فرمود: (مَن رَبُّكُمَـا) گفتنـد: (رَبُّنَا الَّذِی أَعْطَی كُلَّ شَیْ ءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَـدَی) بر اساس این قسـمت در بحثهای پایانی دیروز رسیدیم که ما علمِ غیر اسلامی نداریم منتها اینها آمدند یک عدّه (جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِینَ)، (۱) یک عدّه «جعلوا الإسلام عضین» یک عـدّه آمدنـد گفتند _ معاذ الله _ «حسـبنا کتاب الله» (۲) ، اسـلام را در قرآن خلاـصه کردنـد آن حقیقتی که همتای قرآن است آن را جـدا کردنـد گفتنـد «حسـبنا کتـاب الله»، عـدّه ای _ معاذ الله _ آمدنـد گفتنـد قرآن تحریف شـده از حجیّت افتاده «حسـبنا العتره»، اینها «جعلوا الاسـلام عضین» عده ای آمدند گفتند «حسبنا القرآن و العتره» عقل را گذاشتند کنار خب اگر عقل نباشد اصلِ خدا را عقل ثابت کرده، ضرورت وحی و نبوّت را عقل ثابت کرده چگونه شما می توانید از این قرآن با اینکه خود قرآن فرمود ما با عقل کار داریم در همین بخش پایانی سوره مبارکه «طه» که در پیش هست این بخش پایانی فرمود ما اگر مردم را قبل از فرسـتادن حجّت عـذاب بکنیم اینها اعتراض می کننـد می گویند که چرا شـما برای ما پیامبر نفرسـتادی و ما این کار را کردیم که اینها هیـچ اعتراضـی نتواننـد بکنند (وَقَالُوا لَوْلاَ يَأْتِينَا بِآيَهٍ مِن رَّبِّهِ أَوَ لَمْ تَأْتِهِم بَيِّنَهُ مَا فِی الصُّحُفِ الْأُولَی وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُم بِعَذَابٍ مِن قَبْلِهِ) ما اگر قبل از اتمام حجّت قبل از فرسـتادن انبیا کسی را عذاب بکنیم (لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلاَ أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ) به من اعتراض می کننـد خب با چه چیزی اعتراض می کنند با عقل، خدا می گوید که این عقل نفهمد یا این عقل حجیّت نـدارد می فرماید نه، حقّ فهمیدن دارند این عقل هم حجّت است من هم کار خلاف عقل نمی کنم اگر بدون فرسـتادن حجّت اینهـا را عـذاب بکنم اینها اعتراض می کننـد (لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلاَ أَرْسَـلْتَ إِلَيْنَا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِن قَبْلِ أَن نَـذِلَّ وَنَخْزَی) (۳) مشـابه این همـان است که در سوره مبارکه «اسـراء» گـذشت و در کتابهای اصولی به عنوان برائت نقلی از آن یاد شده و کمک می گیرند که (مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّی نَبْعَثَ رَسُولاً) در سوره مبارکه «اسراء» این آیه بود که (مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّی نَبْعَثَ رَسُولاً) البته عنـدالتحقیق این دلیـل بر برائت نقلی نیست دلیـل برائت نقلی چیزهـای دیگر است ولی خب خیلی از اصولیین به آن استدلال کردند (۴) آیه پانزده از سوره مبارکه «اسراء» (مَنِ اهْتَدَی فَإِنَّمَا يَهْتَدِی لِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّما يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلاَ تَزِرُ وَازِرَهٌ وِزْرَ أُخْرَی وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّی نَبْعَثَ رَسُولاً) تا پیامبر نفرستادیم کسی را عذاب نمی کنیم این در بحث ما نافع است ولی در بحث اصول که خواسـتند برائت از آن در بیاورنـد نافع نیست فرمود ما اگر بخواهیم ملّتی را با سـیل، صاعقه، زلزله عذاب بکنیم حتماً پیامبر می فرستیم.

۱- (۳۵) . سوره حجر, آیه ۹۱.

۲- (۳۶) . مسند احمد, ج۱, ص۳۲۵.

۳- (۳۷) . سوره طه, آیات ۱۳۳ و ۱۳۴.

۴- (۳۸) . ر.ک: أنوارالهدایه, ج۲, ص۲۱.

عقل حجت خداوند و چراغ راه بشر

خب، پس بعضیها آمدند گفتند «حسبنا کتاب الله» اسلام را از این جهت مُثله کردند، بعضیها آمدند _ معاذ الله _ گفتند «حسبنا الروایه» اسلام را از این جهت مُثله کردند، بعضیها عقل را گذاشتند کنار گفتند مگر ما زمین شناسی اسلامی داریم خب شما عقل را گذاشتید کنار عقل دارد آیات الهی را می فهمد، عقل دارد خلقت خدا را می فهمد چطور شما می گویید ما مگر زمین شناسی اسلامی داریم شما خلقت را کردید طبیعت و این عقل حجّت خداست این چراغ است از زیردریایی شناسی تا سفینه مریخ پیماشناسی در این دو نبش هر چه را عقل فهمید حجّت شرعی است هیچ کسی نمی تواند بگوید من زیردریایی را خودم ساختم در نحوه بهره برداری از او آزادم خیر، خدا به تو یاد داد چطور بساز و این عقلت حجّت الله است مگر می توانی کاری بر خلاف عقل بکنی اگر دست به یک شاسی زدی می دانی کجا خطر دارد یا کجا ضرر دارد جهنم در پی این است مبادا بگویی من خودم زیردریایی ساختم اگر سفینه مریخ پیما هم ساختی آنجا هم که بروی این رساله عملیه را باید عمل بکنی برای اینکه این عقل حجّت خداست تو با حجّت خدا سفینه ای ساختی (هُوَ الَّذِی فِی السَّماءِ إِلهٌ وَفِی الْأَرْضِ إِلهٌ). (۱)

چراغ بودن عقل و صراط بودن دین

پس انسان با چراغ دارد زندگی می کند چراغ، چراغ است صراط، صراط مگر عقل صراط آفرین است مگر فهمِ بشر راه ساز است معمار است مهندس است، عقل بشر یک چراغ خوبی است از چراغ کاری ساخته نیست جز فهمیدن راه را دیگری ساخت چراغ را هم دیگری روشن کرد تو باید ببینی و بروی فرمود: (رَبُّنَا الَّذِی أَعْطَی كُلَّ شَیْ ءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَی) راهِ هر چیز را او ساخت هیچ یعنی هیچ به نحو سالبه کلیه ما حکم عقلی نداریم حکم یعنی قانون، عقل قانون گذار نیست قانون شناس است چه چیزی هست چه چیزی نیست، چه چیزی خطر دارد چه چیزی ضرر دارد همین. شما اگر آفتاب را به زمین بیاوری از آفتاب سؤال بکنید چه می گویی می گوید هیچ چیز، من هیچ حرفی برای گفتن ندارم من فقط راه و چاه را به شما نشان می دهم آفتاب نه چاه ساخت نه راه فقط می گوید کجا چاه است کجا راه است عقل یک آفتابِ خوبی است ما بین صراط که دین است و سراج که عقل است باید کاملاً فرق بگذاریم مبادا کسی بگوید این قانون، قانون عقلی است مستقلّات عقلی، مستقلّات عقلی در این فهمیدن مستقل است نه در قرار دادن ما اگر بخواهیم این بزرگراه را تشخیص بدهیم بله به خوبی این بزرگراه را تشخیص می دهیم اگر کسی وارد این بزرگراه بشود مستقیماً به مقصد می رسد اما حالا کجا تابلو نصب شده کجا تابلو نصب نشده در بعضی از جاها انسان احتیاج به راهنمایی دارد خب از چشم چه چیزی ساخته است دیدن، راه را چه کسی ساخت معمار، مبادا کسی خیال کند اگر گفته شود مستقلّات عقلی یعنی عقل اینها را وضع کرده خیر، عقل اینها را فهمیده اگر از عقل سؤال بکنی العدل حَسن، الظلم قبیح یعنی چه، یعنی هر چیزی را سرِ جایش قرار دادن خوب است باز توضیح بخواهید یعنی چه می گوید خدا هر چیزی را آفرید یک، هر چیزی را در جای خاصّ خود قرار داد دو، نظم در این است که هر چیزی سرِ جایش باشد سه، این می شود عدل از عقل بما أنّه عقلٌ به نحو سالبه کلیه هیچ قانونی در جهان نیست چون قانون شناس غیر از قانون گذار است قانون گذار (إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلّهِ) (۲) اینها همه را عقل می گوید دیگر در بحثهای آیه محکمه اینها را عقل می گوید عقل مرز خودش را مشخص می کند که من چراغم شما توقّع نداشته باشید که چراغ برای شما راه بسازد راه را دیگری می سازد قهراً عقل نه مفتاح الشریعه است که برای ما شریعت را ثابت بکند مثل کلید دَم در آنجا باشد

دیگر داخل نیاید ما به همین ظواهر عمل بکنیم نه ـ معاذ الله ـ میزان الشریعه است که احکام شریعت را با عقل بسنجیم مگر شما راه و اتوبان و معماری راه را با چراغ می سنجید یا با فنّ مهندسی می سنجید کجا باید پُل بزنید، کجا باید تند باشد، کجا بایـد مورّب باشـد، کجا باید وسیع باشد اینها را از چراغ سؤال می کنید یا از مهندسی سؤال می کنید عقل که مهندس نیست معمـار نیست کارفرمـا نیست کـارگر نیست عقـل یک چراغ خوبی است صـراط را بایـد آن مهندسین شان که (إِنَّا کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ) (۳) باید بیان کنند.

ص: ۴۹۸

۱- (۳۹) . سوره زخرف, آیه ۸۴.

۲- (۴۰) . سوره انعام, آیه ۵۷.

۳- (۴۱) . سوره قمر, آیه ۴۹.

عقل، چراغ شریعت

پس عقل نه مفتاح الشریعه است که تفریطیون بر آن اند که کلید شریعت باشد در شریعت را باز کند به ما بگوید وارد شریعت بشوید بی عقل خودش دَم در باشد نه میزان الشریعه است که بگوید همه چیز را با من بسنجید آخر تو چه کاره ای تو هیچ چیز نمی دانی تو فقط چراغی بلکه مصباح الشریعه است وقتی آدم وارد گنجینه شد با چراغ وارد گنجینه می شود این چراغ خوب نشان می دهد این محکم است آن متشابه است این متشابه را بایـد به آن محکم برگرداند این ناسخ است آن منسوخ است این عام است آن خاص است اینها را این چراغ می گویـد، می گوید این کوچک است آن بزرگ است این وسیع است این ضیّق است یعنی این عـام است آن خاص است این مقیّد است آن مطلق است اینها را عمل بکنـد پس عقل مصباح الشریعه است نه مفتاح الشریعه و نه میزان الشریعه، عقل سراج الشریعه است نه صراط الشریعه صراط را فقط ذات اقدس الهی بیان می کند و نبوّت را پیامبر می گیرد ولایت البته مشترک است از این کوثریاب این رحمت وسیع الهی وارد بر سرزمین قلب مطهّر پیغمبر می شود از آنجا به سیزده نفر می رسد از آن سیزده نفر به جهانیان می رسد.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۴۷ تا ۵۵ سوره مریم ۸۸/۱۲/۱۵

Your browser does not support the audio tag.

(فَأْتِيَاهُ فَقُولا إِنَّا رَسُولاَ رَبِّکَ فَأَرْسِلِ مَعَنَا بَنِى إِسْرائِيلَ وَلاَ تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاکَ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّکَ وَالسَّلاَمُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى (۴۷) إِنَّا قَدْ أُوحِىَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَن کَذَّبَ وَتَوَلَّى (۴۸) قَالَ فَمَن رَبُّکُمَا يَا مُوسَى (۴۹) قَالَ رَبُّنَا الَّذِى أَعْطَى کُلَّ شَىْ ءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى (۵۰) قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى (۵۱) قَالَ عِلْمُهَا عِندَ رَبِّى فِى کِتَابٍ لاَّ يَضِلُّ رَبِّى وَلاَ يَنسَى (۵۲) الَّذِى جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ مَهْداً وَسَلَکَ لَکُمْ فِيهَا سُبُلاً وَأَنزَلَ مِنَ السَّماءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجاً مِن نَبَاتٍ شَتَّى (۵۳) کُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَکُمْ إِنَّ فِى ذلِکَ لَآيَاتٍ لِأُولِى النُّهَى (۵۴) مِنْهَا خَلَقْنَاکُمْ وَفِيهَا نُعِيدُکُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُکُمْ تَارَةً أُخْرَى (۵۵)

ص: ۴۹۹

علت تکرار کلمه « خوف» در آیات محل بحث

وجود مبارک موسای کلیم و هارون(سلام الله علیهما) بعد از دریافت مأموریت به دربار فرعون رفتنـد کلمه «خوف» دوبار تکرار شد که آن مورد اول جای خاصّ خود را داشت مورد دوم هم جای خاصّ خودش را, اما موارد دیگر معنایش این نیست که وجود مبارک موسی چندین بار ترسید و خداوند چندین بار او را دلداری داد آرام کرد. تکرار گاهی به مناسبت قبل و بعد است نظیر جریان به دریا انـداختن این جریان به دریا انداختن هم مکرّر در قرآن آمده اما معنایش این نیست که چند بار این را در صندوقچه انداخت چند بار گذاشت در دریا که, اگر کلمه «خوف» (۱) یا (نَخَافُ) (۲) در چندجا تکرار شد معنایش این نیست که پشت سر هم موسای کلیم عرض کرد ما می ترسیم ترسِ بار اوّلش جا داشت ترس بار دوم مربوط به خود فرعون بود جا داشت بقیه تکرار همین مطلب واحد است به مناسبت قبل و بعد نظیر جریان اژدها شدن عصا, نظیر ید بیضا اینها که مکرّر

هست معنایش این نیست که چندتا عصا بود چندتا اژدها شد که, این یک.

معیت خداوند با حضرت موسی و هارون(علیهما السلام)

مطلب دیگر آنکه وقتی وجود مبارک موسای کلیم خواست برود خدای سبحان فرمود: (اذْهَبْ) (۳) , (اذْهَبَا) (۴) و مانند آن, برای تحصیل آرامش فرمود آنجایی که شما بخواهی بروی من هم آنجا حضور دارم (إِنَّا مَعَکُم مُسْتَمِعُونَ) (۵) نه تنها (إِنَّنِی مَعَکُمَا) (۶) بلکه (إِنَّا مَعَکُم) وقتی (إِنَّا مَعَکُم) شد پس من آنجا هم هستم وقتی آنجا هستم فرمود بیایید نه بروید لذا (اذْهَبَا) شده (فَأْتِیَاهُ) یعنی من آنجا هستم بیایید آنجا بعد وقتی که آمدید اصول دین را مطرح کنید یک, بخشی از معجزات را که مربوط به رسالت است بازگو کنید دو, و مهم ترین خواسته شما که آزادی مردم و امنیت مردم است درمیان بگذارید سه, بقیه مطالب هم به تدریج بیان می کنید چهار, وجود مبارک موسی و هارون(سلام الله علیهما) آمدند این چند وظیفه را انجام دادند اصول دین را به خوبی تبیین کردند, ربوبیّت خدا را ذکر کردند, معاد را ذکر کردند, تبشیر و انذاری که مربوط به معاد است ذکر کردند, رسالت خود را ذکر کردند, معجزه خود را ذکر کردند آنها که مربوط به اصول دین بود ذکر کردند بعد آن دو دستور رسمی خدای سبحان که برقراری آزادی مردم و امنیت مردم هم باشد آن را هم ذکر کردند. فرمود: (فَأْتِیَاهُ) بیایید آنجا چون آنجا من حضور دارم (إِنَّا مَعَکُم مُسْتَمِعُونَ) این ناظر به آن است که من آنجا الآن حضور دارم بیایید آنجا (فَأْتِیَاهُ فَقُولاَ إِنَّا رَسُولاَ رَبِّکَ) ربوبیّت خدا را تثبیت بکنید یک, رسالت خودتان را در سایه ربوبیّت الهی تثبیت بکنید دو, خواسته خودتان را هم بگویید که تأمین آزادی و امنیت مردم است سه, (فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِی إِسْرائِیلَ) اینها را آزاد بکن (وَلاَ تُعَذِّبْهُمْ) رنج هم ندهید امنیت اینها را تأمین بکنید و ما که از طرف پروردگار تو آمدیم با معجزه آمدیم (قَدْ جِئْنَاکَ بِآیَةٍ مِّن رَّبِّکَ) جریان تبشیر و انذار را هم در کنارش ذکر فرمود که (وَالسَّلاَمُ عَلَی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَی) و (إِنَّا قَدْ أُوحِیَ إِلَیْنَا) که (أَنَّ الْعَذَابَ عَلَی مَن کَذَّبَ وَتَوَلَّی) که بحثش قبلاً گذشت آن یکی ناظر به تبشیر این یکی ناظر به انذار.

ص: ۵۰۰

۱- (۱) . سوره شعراء، آیات ۱۲ و ۱۴؛ سوره قصص، آیه ۳۳.

۲- (۲) . سوره طه، آیه ۴۵.

۳- (۳) . سوره طه، آیه ۴۲.

۴- (۴) . سوره طه، آیه ۴۳.

۵- (۵) . سوره شعراء، آیه ۱۵.

۶- (۶) . سوره طه، آیه ۴۶.

پرسش:...

پاسخ: نه دیگر, قول لیّن معنایش این نیست که شما کم بیاورید که یعنی این را به شدّت نگویید مسئله‌ (خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ‌ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ) (۱) این برای آخرهای امر است وگرنه اصل مطلب را باید بگویید دیگر که هر کسی در برابر کارش مسئول است دیگر هر انسانی تبهکار باشد رنج می بیند, پرهیزگار باشد لذّت می بیند گنج می برد این را باید بگویید دیگر.

پرسش:...

پاسخ: نه, اینها را بدهند به ما چون اینها به بند کشیده بود چون هنوز جریان رفتن از مصر مطرح نبود این نمی خواست از مصر برود.

شباهت معنای (أَرْسِلْ مَعَنَا) با (أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ)

بعد از اینکه جریان مبارزه‌ رسمی شروع شد و جریان آن مناظره و مسابقه شروع شد و وجود مبارک موسای کلیم در آن صحنه‌ مسابقه برنده شد و آن سَحره, کارشناسان سَحره و ماهرترین ساحران ایمان آوردند از آن به بعد درباریان هراسناک شدند گفتند ممکن است که بعد شورشی پیدا بشود و وقتی کارشناسان سَحره به آنها ایمان آوردند و در صحنه‌ مناظره هم معلوم شد که آنها پیروز شدند ممکن است که کشور را آشوب بکشند که وجود مبارک موسای کلیم مأمور شد بنی اسرائیل را از مصر بیرون ببرد لذا این (أَرْسِلِ مَعَنَا) (۲) با (أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ) (۳) که قبلاً آن آیات خوانده شد هماهنگ است یعنی مردم را به ما بدهید مردم امانت خدا هستند یک, پیامبران امین الله اند دو, امانت خدا را باید به امین الله سپرد سه.

ص: ۵۰۱

۱- (۷) . سوره‌ حاقه، آیات ۳۰ و ۳۱.

۲- (۸) . سوره‌ شعراء، آیه‌ ۱۷.

۳- (۹) . سوره‌ دخان، آیه‌ ۱۸.

پرسش:...

پاسخ: بله بفرست, بله درست است بده به ما نه اینکه ما می خواهیم برویم جایی, بفرست نزد ما معنای ارسال هم همین است ولی قصد خروج از مصر اول نبود کجا بروند جایی نداشتند اینها از مصر بخواهند عبور بکنند آن روز که جریان معجزه و خشکك شدن دریا و اینها که روشن نبود تا از مصر بیایند بیرون که بعدها سخن از خروج از مصر مطرح شد اول این (أَرْسِلِ) (۱) همان معنای (أنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ) که سوره مبارکه «دخان» بود مطرح می شد مردم امانت خدا هستند تو این امانت را به ما تأدیه کن (أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ) خب, پس اصول دین را بیان فرمود تبشیر و انذار را بیان کردند خواسته رسمی شان که برقراری آزادی و امنیت مردم بود آ نها را هم ذکر کردند.

پاسخ موسای کلیم(علیه السلام) به سؤال فرعون درباره ربّ

در این اثنا وقتی وجود مبارك موسای کلیم فرمود: (إِنَّا رَسُولاَ رَبِّكَ) او خیال می کرد که ربّ این سرزمین مثل خود فرعون یکی از طاغوتیان و یکی از سلاطین اند لذا با «مَن » سؤال کرده (فَمَن رَبُّكُمَا) وقتی وجود مبارك موسای کلیم اوصاف الهی را ذکر کرده, اسمای الهی را ذکر کرده در بخشهای دیگر همین فرعون با (مَا) سؤال کرده نه با «مَن » گفت (مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ) (۲) شمایی که می گویید او ربّ جهان است ربّ العالمین چه کسی است اول خیال می کرد که رب یك شخص دیگری است یك سلطان دیگری است مانند خود او, لذا سؤال کردند (فَمَن رَبُّكُمَا) وجود مبارك موسای کلیم این توحید را خوب تبیین کرده قبلاً- فرمود من از طرف پروردگار آمدم و پروردگار ما هم دوتا پیام دارد یکی تبشیر یکی انذار, درباره ربّ او سؤال کرده (فَمَن رَبُّكُمَا) فرمود: (رَبُّكُمَا) نه, (رَبُّنَا) من, هارون, تو و دیگران نه اینکه (ربُّنا) متکلّم مع الغیر باشد فقط برای دو نفر باشد ربّ ما همان ربّ العالمین است ربّ من و ربّ هارون و ربّ تو و ربّ همه کسی است که این کارها را کرده این سه ساختار نظام فاعلی و داخلی و غایی به عهده اوست سلسله علل به او ختم می شود او می شود خالق کل, نظم داخلی اشیاء هم با اراده او تنظیم می شود که (أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ) رهبری اشیاء به اهداف و غایاتشان هم در اختیار اوست (ثُمَّ هَدَى) نظیر آنچه در سوره « أ «علی» آمده (الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى) (۳) همین است (خَلَقَ فَسَوَّى) (خَلَقَ) ناظر به «کان» تامّه است که اصل هستی را خدا داد, تَسویه و مستوی الخِلقه خلق کردن هر چیزی را هم که «کان» ناقصه است که حُسن خلقت است خدا داد, رهبری به اهداف را هم خدا به عهده گرفته (خَلَقَ فَسَوَّى) «کان» تامّه و ناقصه, (قَدَّرَ فَهَدَى) درباره نظام غایی, چیزی در عالَم پوچ و بی هدف و لغو و لهو و امثال ذلك نیست.

ص: ۵۰۲

۱- (۱۰) . سوره شعراء، آیه ۱۷.

۲- (۱۱) . سوره شعراء، آیه ۲۳.

۳- (۱۲) . سوره اعلی، آیات ۲ و ۳.

خب, آنچه را که در سوره مبارکه «اعلی» «کان» تامّه و «کان» ناقصه و هدف مندی اشیاء بود ذکر کرده در اینجا در یک آیه که جزء غرر آیات است فرمود: (رَبُّنَا الَّذِی أَعْطَی کُلَّ شَیْ ءٍ خَلْقَهُ) دو, یعنی (أَعْطَی) سلسله علل به او منتهی می شود و نظم داخلی اشیاء را هم او به عهده گرفته (ثُمَّ هَدَی) به اهدافشان, گاهی در دو آیه این مطلب ذکر می شود مثلاً در سوره مبارکه «انعام» آیه ۱۰۲ این است (ذلِکُمُ اللّهُ رَبُّکُمْ لاَإِلهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ کُلِّ شَیْ ءٍ) این مضمون در آیه دیگر هم هست که (اللَّهُ خَالِقُ کُلِّ شَیْ ءٍ) [(۱)](#) ناظر به «کان» تامّه است «کلّ ما صَدَق علیه أنّه شیءٌ هو مخلوقُ الله» معدوم شیء نیست ولی تصوّر معدوم چون یک امر ذهنی است در ذهن چون متصوَّر است این کلمه مستعمَل است مُهمَل نیست آن مفهوم شیء است ولی چیزی در خارج به عنوان معدوم داشته باشیم نداریم خب هر چه که مصداق شیء است مخلوق ذات اقدس الهی است (لاَإِلهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ کُلِّ شَیْ ءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَی کُلِّ شَیْ ءٍ وَکِیلٌ) [(۲)](#) که ناظر به تدبیر است اوّلی ناظر به آفریدگاری اوست دوّمی ناظر به پروردگاری اوست. در سوره مبارکه «سجده» هم فرمود خدای سبحان هر چه را آفرید زیبا آفرید آیه هفت سوره مبارکه «سجده» این بود (الَّذِی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقَهُ) هر چیزی را که آفرید زیبا آفرید زیبایی هر چیزی در این است که به جهاز داخلی اش مجهّز باشد دیگر یعنی دستگاه جزمش, دستگاه دفعش, دستگاه رشدش, دستگاه تولیدش, دستگاه تنمیه اش همه اش مجهّز باشد کمبود نداشته باشد دیگر هر چه را یک درخت باید داشته باشد دارد, هر چه را آن خاکی که باید «لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن» [(۳)](#) دارد این طور نیست این خاکی که باید در کوههای افغان بشود لعل در آن کوههای بدخشان چیزی کم داشته باشد نه خیر کم ندارد, اگر می خواهد لعل بشود همه چیز را دارد اگر عقیق یمن بخواهد عقیق بشود هر چه که لازم دارد این عقیق شدن دارد این طور نیست که آنجا آماده عقیق شدن هست ولی خدا به او نداده این طور نیست (الَّذِی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقَهُ) که این می شود «کان» ناقصه آن. محلّ بحث جامع هر دو نکته است وقتی اصل هستی را او عطا می کند می شود مبدأ کل, نظام داخلی را مجهّز می کند می شود (أَحْسَنَ کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقَهُ) رهبری به اهداف هم با (ثُمَّ هَدَی) تأمین می شود.

۱- (۱۳) . سوره رعد، آیه ۱۶؛ سوره زمر، آیه ۶۲.

۲- (۱۴) . سوره انعام، آیه ۱۰۲.

۳- (۱۵) . دیوان سنایی، قصیده ۱۳۴.

پرسش:...

پاسخ: چرا بر خلاف لفظ بگوییم این عبارت جناب زمخشری (۱) آن روز نقل شد و ابطال شد چرا ما بگوییم «أعطیٰ خَلیقته کلّ شیء» خیر, (أَعْطَی کُلَّ شَیْ ءٍ خَلْقَهُ) اگر یک وقت ضرورتی ایجاب کرد ما می گوییم آنچه اول ذکر شده است مفعول دوم است, آنچه دوم ذکر شده است مفعول اول است ولی وقتی علم و عقل و استدلال می گوید همین طور است دست به آن نزن (کُلَّ شَیْ ءٍ) مفعول اول, (خَلْقَهُ) مفعول دوم خب چرا حرف زمخشری (۲) را بزنیم خب.

پاسخ حضرت موسی(علیه السلام) به پرسش فرعون دربارهٔ معاد

فرمود: (رَبُّنَا الَّذِی أَعْطَی کُلَّ شَیْ ءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَی) تا اینجا که رسید دوتا سؤال کرد یک سؤال فرعون این بود که (فَمَن رَبُّکُمَا) چون وجود مبارک موسای کلیم هم جریان ربوبیّت را مطرح کرد, هم جریان تبشیر و انذار را مطرح کرد که زمینهٔ معاد است هم مسئلهٔ معاد را ذکر کرد برای اینکه (إِنَّا قَدْ أُوحِیَ إِلَیْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَی مَن کَذَّبَ وَتَوَلَّی) خب, چون جریان ربوبیّت را مطرح کرد که گفت (أَنَا رَسُولاَ رَبِّکَ) و جریان معاد را مطرح کرد فرعون دوتا سؤال کرد یکی دربارهٔ رب, یکی دربارهٔ معاد. دربارهٔ رب گفت (فَمَن رَبُّکُمَا یَا مُوسَی ٭ قَالَ رَبُّنَا الَّذِی أَعْطَی کُلَّ شَیْ ءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَی).

(قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَی) خب شما دو مطلب را گفتید یکی اینکه پروردگار شما را فرستاده پروردگارتان چه کسی است, دوم اینکه گفتید (أُوحِیَ إِلَیْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَی مَن کَذَّبَ وَتَوَلَّی) خب آنها که رفتند چطور, چرا برنگشتند, صالح و طالح هر دو مُردند پس کجاست تبشیر و کجاست انذارتان, پس این مطالبی که وجود مبارک موسای کلیم فرمود در برابرش سؤالهایی شده وقتی موسای کلیم فرمود: (إِنَّا رَسُولاَ رَبِّکَ) سؤال کردند (فَمَن رَبُّکُمَا) حضرت جواب داد, وقتی فرمودند: (إِنَّا قَدْ أُوحِیَ إِلَیْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَی مَن کَذَّبَ وَتَوَلَّی) سؤال کردند (فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَی) آن سؤال اول دربارهٔ مبدأ, این سؤال دوم دربارهٔ معاد. فرمود: (قَالَ عِلْمُهَا عِندَ رَبِّی فِی کِتَابٍ لَّا یَضِلُّ رَبِّی وَلَا یَنسَی) همهٔ اینها محفوظ اند در کتاب تکوین محفوظ اند, در لوح محو و اثبات محفوظ اند هنوز به آنجاها نرسیدیم تا برای شما شرح بدهیم همهٔ اینها حسابشان, کتابشان, سیّئاتشان, حَسناتشان همه اش محفوظ است ذات اقدس الهی یک صفت ثبوتی دارد و آن این است که به همه چیز عالِم است صفت ثبوتی دیگر آن است که همه چیز را حفظ می کند هم (بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلِیمٌ) (۳) است و هم (عَلَی کُلِّ شَیْ ءٍ حَفِیظٌ) (۴) دوتا صفت سلبی دارد که هیچ چیزی را گُم نکرده و هیچ چیزی را هم فراموش نمی کند (فِی کِتَابٍ لَّا یَضِلُّ رَبِّی) «لانه بکل شیء علیم» (وَلَا یَنسَی) چون (وَمَا کَانَ رَبُّکَ نَسِیّاً) (۵) و (کُلِّ شَیْ ءٍ حَفِیظٌ) چون حفیظِ مطلق است (وَمَا کَانَ رَبُّکَ نَسِیّاً), چون علیم محض است (لَّا یَضِلُّ رَبِّی) چون آن دو صفت ثبوتی به نحو اطلاق ثابت است این دو صفت نقص هم به نحو اطلاق از او مسلوب است (لَّا یَضِلُّ رَبِّی) بالقول المطلق (وَلَا یَنسَی) ربّی بالقول المطلق.

۱- (۱۶) . الکشاف، ج ۳، ص ۶۷.

۲- (۱۷) . الکشاف، ج ۳، ص ۶۷.

۳- (۱۸) . سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۹.

۴- (۱۹) . سوره هود، آیه ۵۷.

۵- (۲۰) . سوره مریم، آیه ۶۴.

پاسخ اجمالی موسای کلیم(علیه السلام) به سؤال فرعون دربارهٔ مبدأ و معاد

خب, ذات مقدس موسای کلیم(سلام الله علیه) داشتند در مسائل توحید سخن می گفتند این در اثنای تحلیل حضرت و کلام حضرت یک دوتا سؤال کرده وجود مبارک موسای کلیم فوراً به این دوتا سؤالش جواب داده بعد شروع کرده به ادامهٔ بحث وقتی ادامهٔ بحث را شما ملاحظه می کنید مثل آن است این چنین فرموده باشد (إِنَّا رَسُولاَ رَبِّکَ) یک, خواستهٔ ما هم این است (فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِی إِسْرائِیلَ وَلاَ تُعَذِّبْهُمْ) دو, که دربارهٔ آزادی و امنیت مردم است (قَدْ جِئْنَاکَ بِآیَهٍ مِّن رَّبِّکَ) ما با معجزه آمدیم (وَالسَّلاَمُ عَلَی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَی) این تبشیر, (إِنَّا قَدْ أُوحِیَ إِلَیْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَی مَن کَذَّبَ وَتَوَلَّی) این انذار, هنوز فرمایشات وجود مبارک موسای کلیم تمام نشده دوتا سؤال فوراً فرعون کرد حضرت این دوتا سؤال را جواب داد حقّش این بود که صبر بکنند تا پایان. آن وقت جوابی که وجود مبارک موسای کلیم داد آن تمام شد فرمود: (الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ) این (الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ) دنبالهٔ همان (رَبُّنَا الَّذِی أَعْطَی کُلَّ شَیْ ءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَی) که مهم ترین مسئله, مسئلهٔ توحید است شما دربارهٔ توحید سؤال کردید گفتید که (فَمَن رَبُّکُمَا یَا مُوسَی) ما متنی را اول گفتیم بعد داریم شرح می دهیم متنی که گفته شد این است که (رَبُّنَا الَّذِی أَعْطَی کُلَّ شَیْ ءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَی) شرح آن متن این است که (الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ مَهْداً وَسَلَکَ لَکُمْ فِیهَا سُبُلاً وَأَنزَلَ مِنَ السَّماءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجاً مِن نَبَاتٍ شَتَّی ۝ کُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَکُمْ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَاتٍ لِأُولِی النُّهَی) شما هنوز آن حرفها تمام نشده دو مطلب را سؤال کردی یکی دربارهٔ توحید یکی دربارهٔ معاد ما یک جواب اجمالی دادیم یک جواب تفصیلی هم داریم می دهیم, جواب اجمالی ما دربارهٔ توحید و مبدأ این است که (رَبُّنَا الَّذِی أَعْطَی کُلَّ شَیْ ءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَی) جواب اجمالی دربارهٔ معاد هم این است که (فِی کِتَابٍ لاَّ یَضِلُّ رَبِّی وَلاَ یَنسَی)

پاسخ تفصیلی حضرت موسی(علیه السلام) دربارهٔ ربوبیّت عالم

اما این دو جواب اجمالی که به صورت متن بیان شده شرح تفصیلی اش این است اینکه گفتیم (الَّذِی أَعْطَی کُلَّ شَیْ ءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَی) از جریان ازل و ابد که فعلاً- تو خبر نداری ما باز گو کنیم از آسمان و عرش و لوح و قلم و قضا و اینها که باخبر نیستی طرح بکنیم تو فقط زمین و اهل زمین و دریاها و صحراها و نباتات و جمادات و حیوانات و اینها را می شناسی ما دربارهٔ ربوبیّت خدا نسبت به اینها الآن شرح می دهیم می گوییم (الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ مَهْداً) یعنی زمین را آفرید یک, زمین را هم آماده کرد دو, شما می خواهی خانه بسازی مسکن تهیه کنی زمین ذلول و نرم است هر کاری بخواهی بکنی آماده است بخواهی کشاورزی کنی زمین ذلول است, بخواهی باغداری کنی زمین ذلول است که ارض را ذلول قرار داد (۱) , مَهد قرار داد, مِهاد قرار داد (۲) , آماده قرار داد, گهواره قرارداد برای شما این کار را کرد. گفتیم «کان» تامّه داد زمین آفرید, «کان» ناقصه با نظم و ساختار درونی خلق کرد مَهد قرار داد, مِهاد قرار داد مادامی که کودکی در گهواره بودید برای شما گهواره است وقتی هم از این گهواره نجات پیدا کردید جای دیگر می روید بالأخره این زمین را آماده کرد برای شما (الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ مَهْداً) راههای زمینی و زیرزمینی را هم مشخص کرده کجا راه است, کجا کوه است, کجا درّه است برای روی زمین, زیر زمین را هم در آیات دیگر فرمود این بارانهایی که می آید تمام راههای ورود ممنوع, خروج ممنوع, کجا ترافیک می شود, کجا دوراهه است, کجا رفت و برگشت دارد (فَسَلَکَهُ یَنَابِیعَ فِی الْأَرْضِ) (۳) تمام این راهها را ما در زیر زمین به این آبها نشان دادیم این طور نیست که آنجا یک بخورد بی جایی بشود آبی بیخود از جایی سر در بیاورد این آب کجا باید سر در بیاورد, کجا باید قنات بشود, کجا باید چشمه بشود, کجا باید چاه بشود, کجا باید به دریا بریزد همه را ما رهبری کردیم و اعلام خطر هم کرده که در آن بخش روزهای قبل هم اشاره شد که فرمود اگر خدای سبحان مثلاً _ معاذ الله _ بخواهد مقداری سطح آب را ببرد پایین کلّ این سرزمینها می شود کویر لم یُزرع همه تان از بین می روید (قُلْ أَرَأَیْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُکُمْ غَوْراً فَمَن یَأْتِیکُم بِمَاءٍ مَعِینٍ) (۴) اگر چند هزار متر این آبها برود پایین تر خب وسیلهٔ استخراج نیست حتی امروز هم وسیلهٔ استخراج نیست کلّ سرزمین می شود لم یُزرع این نفت و گاز هم همین طور است اگر خدای سبحان بخواهد به ملّتی صلاح و فلاح دنیایی عطا بکند این را قدری بالاتر می آورد که فرمود در دسترس شما قرار بگیرد. خب, فرمود: (جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ مَهْداً وَسَلَکَ لَکُمْ فِیهَا) یعنی فی الأرض (سُبُلًا) راههای گوناگون (وَأَنزَلَ مِنَ السَّماءِ مَاءً) ما به وسیلهٔ باران نیازهای شما را تأمین می کردیم, دریاها را هم ما تأمین می کردیم, صحراها را هم ما تأمین می کردیم وقتی که فضا و هوا در حدّ خاصّی سرد شد تبدیل به آب می شود ما از همان جا برایتان باران می فرستیم.

۱- (۲۱) . ر . ک: سورهٔ ملک، آیهٔ ۱۵.

۲- (۲۲) . ر . ک: سورهٔ نبأ، آیهٔ ۶.

۳- (۲۳) . سورهٔ زمر، آیهٔ ۲۱.

۴- (۲۴) . سورهٔ ملک، آیهٔ ۳۰.

پرسش:...

پاسخ: حالا- حرکتهای گوناگونی دارد مَهد یعنی آماده حالا- ذلول بودن نظیر گهواره متحرّک بودن هست انواع و اقسام حرکات برای زمین هست, انواع و اقسام حرکات برای موجودات سپهری هست.

سرّ استعمال ضمایر مختلف برای اثبات ربوبیت عالم

خب, الآن راجع به کیفیت بهره برداری و آمادگی او برای بهره برداری آنهاست. فرمود: (وَأَنزَلَ مِنَ السَّماءِ مَاءً) این تعبیرات گاهی به صورت متکلّم وحده است گاهی به صورت فعل غایب است, گاهی التفات از غیاب است که خدای سبحان به موسای کلیم دستور می دهد موسای کلیم هم همین طور می گیرد (فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجاً مِن نَبَاتٍ شَتَّى) ما اولاً- نکاحی در گیاهان انجام می دهیم که (وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ) (۱) تلقیح می شوند چه اینکه ابرها هم همین طور است این گیاهان تلقیح می شوند, باردار می شوند و همسر یکدیگر می شوند و به ثمر می نشینند ما این کارها را کردیم اینها را همسر یکدیگر قرار دادیم به وسیله باد اینها را باردار کردیم و به وسیله باران اینها را رویش دادیم و به ثمر رساندیم.

پرسش:...

پاسخ: بله, او همه حرفها را دارد از طرف خدا می زند این التفات ذات اقدس الهی است مِن الغیبه إلی الخطاب و مِن المفرد الی الجمع و وجود مبارک موسای کلیم که اینها را عربی نگفت به صورت عِبری گفت اما مطلبی را که خدای سبحان به موسای کلیم آموخت یک, تعبیری که موسای کلیم همان مطلبِ آموخته را به زبان عِبری گفت دو, وقتی بخواهد به عربی مبین در بیاید به این صورت در می آید سه, که کجا متکلّم وحده بود, کجا متکلّم مع الغیر بود, کجا التفات از غیبت به خطاب بود, کجا التفات از خطاب به غیبت بود و مانند آن.

ص: ۵۰۷

۱- (۲۵) . سوره حجر، آیه ۲۲.

کلام امام سجاد(علیه السلام) در تفسیر (کُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَکَمْ)

خب, (فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجاً مِن نَبَاتٍ شَتَّی) از انواع و اقسام روئیدنیها آن گاه این تعبیر لطیف و ادبی که آن پیام غیبی را به همراه دارد حرفِ همه انبیا بود اختصاصی به وجود مبارک پیغمبر ما(علیهم آلاف التحیّه و الثناء) ندارد فرمود این چیزهایی که ما گفتیم اینها برکات مشترک انسان و دام است (کُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَکُمْ) آن که خَبیر است می فهمد اینجا یک توهینِ ضمنی هم هست و آن که خبیر نیست باکش نیست خدای سبحان وقتی نعمتهای عظیم را این را وجود مبارک امام سجاد فرمود که یک وقت متن آن عبارت از بیان نورانی امام سجاد خوانده شد فرمود وقتی سخن از معرفت و علم و آگاهی است ذات اقدس الهی علما را نام می برد در کنار فرشته ها [(۱)](#) در سوره مبارکه «آل عمران» (وَالْمَلاَئِکَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِماً بِالْقِسْطِ) [(۲)](#) اینجا صحبت از علما و ملائکه است که در صحابت ذات اقدس الهی اند اما آنجا که سخن از ثروت و خوردن و پوشیدن است آن خورنده ها را با دام یکجا ذکر می کند قدری خودتان بخورید قدری به دامهایتان بدهید او باید بفهمد که این آیه چه می خواهد بگوید (کُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَکُمْ) یعنی اینها مشترک بین شما و آنهاست خب این برای تأدیب کافی نیست اگر وجود مبارک امام سجاد این حرف را نگفته بود که خیلیها نمی فهمیدند فرمودند علما را که خدا اسم می برد با ملائکه یکجا ذکر می کند در کنارش این در آن روایت نیست از آنجا می شود کشف کرد که وقتی سخن از نعمتهای دنیا و خوردن است خورنده ها را با دام یکجا ذکر می کند نه تنها در اینجا در بخشهای دیگر فرمود: (مَتَاعاً لَّکُمْ وَلْأَنْعَامِکُمْ) [(۳)](#) خب این آدم یک قدری باید خجالت بکشد دیگر خب چطوری آدم را دوتایی ذکر می کند قدری خودتان بخورید قدری به اسبهایتان بدهید (مَتَاعاً لَّکُمْ وَلْأَنْعَامِکُمْ) خب اگر دوتا صف باشد خب آدم بهتر است کنار ملائکه صف ببندد دیگر, اگر بنا شد آدم جا بگیرد صف ببندد چرا کنار ملائکه ننشیند, چرا کنار اینها بنشیند سخن از حلال و حرام نیست سخن از این است که انسان در چه هدفی دارد زندگی می کند (کُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَکُمْ) قدری خودتان بخورید قدری به دامهایتان بدهید

ص: ۵۰۸

۱- (۲۶) . بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۰ و ۱۸۱.

۲- (۲۷) . سوره آل عمران، آیه ۱۸.

۳- (۲۸) . سوره نازعات، آیه ۳۳.

مراد از (أَولِی النُّهَی) در قرآن

(إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَاتٍ لِأُولِی النُّهَی) کسی که ولیّ نُهیه است, نُهیٰ جمع نُهیه است عقل را نُهیِه می گویند, حِجا می گویند, حِجر می گویند چه اینکه عقل می گویند, فؤاد می گویند, لُبّ می گویند به شئون گوناگونی که عقل متّصف است نامگذاری شده چون انسان را از زشتی باز می دارد نهی می کند می شود نُهیه و عقول می شود نُهیٰ و عقلا را می گویند اُولیٰ النُهی صاحبان نُهیه اند حِجا هم بشرح ایضاً, حِجر هم بشرح ایضاً (هَلْ فِی ذلِکَ قَسَمٌ لِذِی حِجْرٍ) [(۱)](#) این تَحجیری که در بیابانها می کنند سنگ چین می کنند پَرچین می کنند دورش را دیوار می کنند که کسی نیاید یعنی این منطقه, منطقه‌ی حراست شده است عقل یک منطقه‌ی حراست شده دارد اگر کسی عاقل است آن حریم دینش حراست شده است پرچین دارد دیوار دارد, تَحجیرشده است هر کسی حق ندارد بیاید اما آن که رهاست و به تعبیر فارسیها ولِنگار است این ولنگار یک کلمه‌ی مرکّب است بسیط نیست اگر کسی انگاره‌ی او, انگیزه‌ی او وِل بودن است به چنین آدمی می گویند ولنگار, اگر ولنگار بود, پرچین نداشت, حِجر نداشت رهاست دیگر, اما اگر دارای عقل بود ولنگار نیست اِنگاره‌ی او ول بودن نیست منطقه‌ی حراست شده دارد بنابراین نُهیه این است, حِجا این است, حِجر این است, لُب و مغز داشتن این است.

استخفاف بنی اسرائیل توسط فرعون

در بخشی از فرمایشات قرآن کریم این است که فرعون مهم ترین کاری که کرده (فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ) [(۲)](#) اینها را شستشوی مغزی داده, عوام پروری کرده, سطح تحصیل را پایین آورده, بازی و بازیگری را رواج داده, جوانها را به آن سَمت بازی برده شده استخفاف, ملّت خفیف و تهی مغز خب از هر طرفی بخواهند می برند فرمود: (فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ) درباره‌ی پیغمبر اسلام(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) فرمود مواظب باش (وَلاَ یَسْتَخِفَّنَّکَ الَّذِینَ لاَیُوقِنُونَ) [(۳)](#) مبادا اینها استخفاف بکنند, تهی مغز بکنند, شستشوی مغزی بدهند گرچه خود پیغمبر که عقل کل است کاری بکنند که نظام تو نظام سَخیف بشود, خفیف بشود, تهی مغز بشود درباره‌ی عدّه ای که به دنبال هر کسی راه افتادند قرآن کریم تعبیرش این است که (وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ) [(۴)](#) یعنی خالی است فؤاد اینها خالی است چیزی در دلشان نیست خب اگر چیزی در دلشان نباشد می شود جسم خالی دیگر فرمود خطر آن ملّت این بود که فؤاد آنها تهی است اگر افئده هواء بود اُولی النُّهی نبودند, ذی حِجر نبودند, اولواالألباب نبودند, اولواالابصار نبودند بالأخره باید به این و آن باج بدهند دیگر فرمود اینها آیات است (لِأُولِی النُّهَی)

۱- (۲۹) . سوره‌ی فجر، آیه‌ی ۵.

۲- (۳۰) . سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۵۴.

۳- (۳۱) . سوره‌ی روم، آیه‌ی ۶۰.

۴- (۳۲) . سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۴۳.

پاسخ تفصیلی موسای کلیم(علیه السلام) دربارهٔ معاد

خب اگر صدر و ساقهٔ عالَم منظّم است و ما هم جزء عالم هستیم یک مدبّر حکیمی دارد ما را اداره می کند هستی ما از اوست, کمالات ما از اوست, مسئولیت ما هم در برابر اوست چرا حرف غیر او را گوش بدهیم. خب, اینها برمی گردد به آن سؤالی که کردند (فَمَن رَبُّکُمَا) اما از اینکه گفتند که (فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَی) می فرماید: (مِنْهَا خَلَقْنَاکُمْ وَفِیهَا نُعِیدُکُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُکُمْ تَارَةً أُخْرَی) بنابراین اول فرمود: (إِنَّا رَسُولاَ رَبِّکَ) سخن از ربوبیّت است بعد سخن از تبشیر و انذار و عذاب و امثال ذلک است بعد از آن دوتا سؤال از فرعون مطرح شد یکی مربوط به توحید بود (فَمَن رَبُّکُمَا) یکی مربوط به معاد بود, دربارهٔ توحید جواب داد (رَبُّنَا الَّذِی أَعْطَی کُلَّ شَیْ ءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَی) هنوز این جوابِ توحید تکمیل نشد که فرعون سؤال دیگری کرد دربارهٔ معاد, وجود مبارک موسای کلیم تکمیلِ سؤال اول را مقدم داشت بعد دربارهٔ سؤال دوم که جواب اجمالی داد جواب روشن تری را ارائه کرد فرمود دربارهٔ اینکه گفتی (فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَی) قرون گذشته و حال و آینده یک اصل کلی دارند این است که همه شان از خاک اند, دوباره به خاک برمی گردند, بار سوم از خاک زنده می شوند (مِنْهَا خَلَقْنَاکُمْ وَفِیهَا نُعِیدُکُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُکُمْ تَارَةً أُخْرَی).

تبیین معنای چراغ بودن کتاب و سنت

اما دربارهٔ آن سؤالهای قبلی که عقل چراغ است نقل هم چراغ است قرآن را ذات اقدس الهی به عنوان چراغ معرفی کرده فرمود: (قَدْ جَاءَکُم مِنَ اللّهِ نُورٌ وَکِتَابٌ مُبِینٌ) (۱) قرآن کتاب قانون است نه قانون گذار قرآن هم در قانون بودنش نورانی است تبیان کلّ شیء است (۲) و هم در اینکه قانون گذار خداست به صورت شفاف و بدون ابهام بیان کرده که (إِنِ الْحُکْمُ إِلَّا لِلّهِ) (۳) قرآن, کتاب قانون است روایات قانون اند نه قانون گذار اینها قانون شناس اند قانون گذار فقط ذات اقدس الهی است بیان می کند انبیا و مرسلین قانون را از طرف خدای سبحان می گیرند و به مردم ابلاغ می کنند و در اصول هم هرگز گفته نمی شود که عقل حاکم است یعنی قانون گذار است شرع که می گویند حاکم است اگر منظور شارع باشد خب شارع یعنی خداست و لاغیر, اگر منظور روایات باشد روایات قانون اند نه قانون گذار, آیات قانون اند نه قانون گذار حرفِ ذات اقدس الهی را نقل می کنند.

۱- (۳۳) . سورهٔ مائده، آیهٔ ۱۵.

۲- (۳۴) . ر . ک: سورهٔ نحل، آیهٔ ۸۹.

۳- (۳۵) . سورهٔ انعام، آیهٔ ۵۷.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۴۷ تا ۵۵ سوره مریم ۸۸/۱۲/۱۶

.Your browser does not support the audio tag

(فَأْتِيَاهُ فَقُولا إِنَّا رَسُولاَ رَبِّکَ فَأَرْسِل مَعَنَا بَنی إِسْرائِيلَ وَلاَ تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْناکَ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّکَ وَالسَّلاَمُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَی (۴۷)
إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَن كَذَّبَ وَتَوَلَّی (۴۸) قالَ فَمَن رَبُّكُمَا يَا مُوسَی (۴۹) قالَ رَبُّنَا الَّذِی أَعْطَى كُلَّ شَيْ ءٍ خَلْقَهُ
ثُمَّ هَدَی (۵۰) قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى (۵۱) قَالَ عِلْمُهَا عِندَ رَبِّی فِی کِتَابٍ لَّا يَضِلُّ رَبِّی وَلاَ يَنسَی (۵۲) الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ
الْأَرْضَ مَهْداً وَسَلَکَ لَکُمْ فِيهَا سُبُلاً وَأَنزَلَ مِنَ السَّماءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجاً مِن نَبَاتٍ شَتَّی (۵۳) كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَکُمْ إِنَّ فِی
ذلِکَ لَآيَاتٍ لِأُولِی النُّهَی (۵۴) مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى (۵۵)

تبیین معنای « اذهبا» و « نخاف» در آیات محل بحث

کلمه (اذْهَبْ) (۱) ، (اذْهَبَا) (۲) سه بـار در این بخش تکرار شـد ظاهراً به این معنا نیست که خداونـد سه بار به اینها فرمود: (اذْهَبْ)، (اذْهَبَا) وماننـد آن، اگر کلمه «خوف» که گفتنـد (نَخَافُ) (۳) هم تکرار شـد معنایش این نیست که اینها چند بار گفتنـد مـا می ترسیم بلکه همـان یـک بار یا دو بار را به تعبیرات گوناگون قرآن نقل می کنـد (۴) لـذا آن تثلیثی که درباره ذَهاب آمـده (اذْهَبْ)، (اذْهَبَا) که سه بار گفته شـد با آن تثنیه یا تثلیثی که درباره خوف آمده هماهنگ است نه اینکه وجود مبارک موسی و هارون(علیهما السلام) پشت سر هم گفته باشند ما می ترسیم، این یک مطلب.

ص: ۵۱۱

۱- (۱) . سوره طه، آیات ۴۲ و ۲۴.

۲- (۲) . سوره طه، آیه ۴۳.

۳- (۳) . سوره طه، آیه ۴۵.

۴- (۴) . سوره طه، آیه ۴۶؛ سوره قصص، آیه ۳۳.

عدم توجه به جلال و شکوه فرعون در ابلاغ رسالت

مطلب دیگر اینکه خدا فرمود بیایید یعنی من آنجا حضور دارم اول فرمود: (اذْهَبَا) بروید آنها گفتند ما هراسناکیم فرمود بیایید برای اینکه من آنجا هستم چون من آنجا هستم در حضور من می خواهید با فرعون حرف بزنید ادبِ حرف زدن این است نرم حرف بزنید ولی جلال و شکوه او را به هیچ نگیرید در تمام این ادبیات شـما می بینید وجود مبارک موسی و هارون(سلام الله علیهما) قول لَیِن داشـتند، اما فرعونِ با جلال و شـکوه را کأحد مِن الناس گرفتند بین قول لیّن با حریم نگرفتن از شکوه سلطنتی فرعون جمع کردند برای اینکه در حضور خدا دارند سـخن می گویند فرمود بیایید من با شـما هستم لذا شما ببینید هیچ تعبیری که نشـان بدهـد فرعون یـک شخصیّت مهمّی است در این عبارتهـا نیست خطـاب أیّهـا کـذا با کُنیه مثلاً با جلال و شـکوه یاد

بکننـد، در گفتار حریم بگیرنـد اصـلًا یا نام او را نمی برنـد یا اگر می برنـد کأحدٍ مِن الناس. ملاحظه بفرمایید فرمود: (لَا تَخَافَا إِنَّنِي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى ▯ فَأْتِيَاهُ) (۱) همین یک جا ضمیر را اکتفا کرد دیگر نفرمود «فقولا له» حتّی به ضمیر هم به او بها نداد نزدش بروید و بگویید نه به او بگویید اصلاً اسم او را نبرد هیچ، ضمیر هم به او ارجاع نداد.

پرسش:...

پاسـخ: خب گاهی تقیّه می کردنـد سیدناالاسـتاد مرحوم محقّق داماد(رضوان الله علیه) این سیّد پیرمرد یک روز من دیـدم این عبارت را که دارد می خواند اشک از چشـمش آمده برای اینکه بیان نورانی همین وجود مبارک امام کاظم را دارد می خواند روایت بعـد خطاب می کنـد به هارون یا امیرالمؤمنین این در عین حال که این را جزء روایتهایش می خواند من دیدم اشک از چشمش دارد می آید خب طوری است که وجود مبارک حجّت خدا به فاسقی می گوید یا امیرالمؤمنین (۲) این بر اساس تقیّه بود دیگر وگرنه وجود مبارک امام کاظم به یک ظالم جهنّمی بگویـد یا امیرالمؤمنین یعنی چه، اما وقتی که با عصای اژدهایی می رود خب چه داعی دارد بگوید، با ید بیضا دارد می رود چه داعی دارد تجلیل بکند.

ص: ۵۱۲

۱- (۵) . سوره▯ طه، آیات ۴۷ و ۴۶.

۲- (۶) . مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۲۹۴ و ۲۹۳.

(فَأْتِيَاهُ فَقُولا) نه «فقولا له» هیچ، حتی ضـمیر هم نیاورده برای اینکه در حضور خداست سـخن از (اذْهَبَا) نیست سخن از « فأتیا» است بیاییـد یعنی من آ نجـا هسـتم. (فَأْتِيَاهُ فَقُولا) نه «فقولا له» (فَقُولا إِنَّا رَسُولاَ رَبِّکَ) در مواردی که لازم باشـد می فرمایـد: (رَبَّنَا) امـا آنجایی که مأموریت است و ابلاغ هست خطاب می کننـد به عنوان کأحـد مِن الناس در فاصلهٔ کوتاه دو بار او را مخاطب قرار دادند که خدای تو یعنی تو خدا نیستی یک، خدا هم داری دو، (إِنَّا رَسُولاَ رَبِّکَ) خب،

تغییر معنای کلمه « ارسال» با الی و « مع»

مطلب بعـدی کلمهٔ ارسـال است حرف و آنچه در حکم حرف است این اسـتقلالی نـدارد که کجـا به کار برده بشود این تابع اسم و فعلی است که قبل از او قرار گرفته چه حرفی باید قرار بگیرد، کجا باید قرار بگیرد این را خود حرف تعیین نمی کند آن اسم و فعل تعیین می کننـد برای اینکه حرف، اسـتقلالی نـدارد حرف در دلالت مستقل است ولی مدلولش مستقل نیست فرق مجـاز و حرف این است مجاز در دلالت مسـتقل نیست احتیاج به قرینه دارد اَسَـد اگر بخواهـد دلالت کنـد بر رجلِ شـجاع این قرینه می خواهد کسـی باید باشد چیزی باید باشد که به کمک او کلمهٔ اسد دلالت بر شجاع بکند بگوید «رأیت أسداً یَرمی» و مانند آن این می شود مجاز، مجاز در دلالت مسـتقل نیست گرچه مدلولش مستقل است ولی حرف در دلالت مسـتقل است احتیاج به قرینه ندارد ولی مدلولش جایی باید باشد تکیه کند مثل از، اگر یک بَصـره و سـیری نباشد معنای «مِن» شـناور اسـت مجاز نیست یعنی این «مِن» در دلالت کردن بر ابتدا مسـتقل است حقیقت است مجاز نیست ولی آن ابتدا لرزان است از خب از چه؟ حرف چون استقلالِ مفهومی ندارد یعنی دلالت مستقل است ولی مفهوم لرزان است سرنوشتش به دست اسم و فعل است که چه اسـمی باشد، چه فعلی باشد به دنبالش چه حرفی می آید این ارسال اگر به معنای تَسفیر و فرستادن باشد با «إلی» به کار برده می شود، (وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ) (۱) امـا اگر به معنای تحریر و آزادسازی باشـد لازم نیست با «إلی» به کار برود «مع» به کـار می رود، (فَأَرْسِلْ مَعَنَا) آنجایی که (أَدُّوا) است (أَدُّوا إِلَيَّ) (۲) چون تـأدیه، امانت را اَدا بکن یعنی به سوی مـا ادا بکن دیگر نه بـا مـا ادا بکن آنجـا جـای «مع» نیست ولی اینجـا جای «مع» هست اگر ارسال به معنای فرسـتادن باشـد نظیر رسول و امثال ذلک بله، (وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ) با «إلی» به کار برده می شود اما اگر به معنای تحریر و آزادسازی و امثال ذلک باشد جایش «مع» است خب، (فَأَرْسِل مَعَنَا بَنِي إِسْرائِيلَ) بنی اسـرائیل را آزاد بکن با ما، (وَلاَ تُعَذِّبْهُمْ) ما رسولیم از طرف پروردگـار تو، پیـام مـا هم این است، معجزه هم داریم (قَدْ جِئْنَاکَ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّکَ) خب، بعـد حرفِ ما هم از طرف خدای سـبحان تبشـیر و انذار است البته تبشیر مقدّم بر انذار است ما اول سلامت و امنیّت شما را می خواهیم بعد هم هشدار می دهیم (وَالسَّلاَمُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى * إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَن كَذَّبَ وَتَوَلَّى) خب.

۱- (۷) . سورهٔ صافات، آیهٔ ۱۴۷.

۲- (۸) . سورهٔ دخان، آیهٔ ۱۸.

تعدّد سؤالات فرعون از موسای کلیم(علیه السلام) در قرآن

اینها ادّعای ربوبیّت خدا را مطرح کردند یک، ارسال الهی و رسالت خودشان را مطرح کردند دو، حوزه رسالت هم مشخص کردند که یک حوزه داخلی دارند و آن جریان آزادسازی و تأمین امنیت بنی اسرائیل است یک حوزه کلی دارند که آن تبشیر و انذار عمومی است که (وَالسَّلَامُ عَلَی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَی إِنَّا قَدْ أُوحِیَ إِلَیْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَی مَن كَذَّبَ وَتَوَلَّی) همه اینها سؤال برانگیز است برای اینکه فرعون تازه به این اصطلاحات و این لغات و این کلمات آشنا شده. سؤال می کند از ربّ که ربّ چیست در بخشهای دیگر سؤال می کند که رسالت چیست مثلاً وحی چیست این کلمات را سؤال می کند همه اینها در یک جا ذکر نشده قصّه وجود مبارک موسای کلیم که بیش از صد بار نام شریفش در قرآن آمده نظیر قصّه حضرت یوسف(سلام الله علیه) نیست که یکجا در یک سور ه تقریباً همه اش آمده باشد لذا به طور تقطیع حوادث جریان موسای کلیم یکی پس از دیگری ذکر می شود اینها را باید جمع بندی کرد تا رسالت وجود مبارک موسای کلیم با همه ابعاد مشخص بشود.

انگیزه مشرکان در پرستش بت ها

مشرکین یکسان نبودند یک گروه نبودند سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) اصراری دارند که مشرکان به واجب الوجود معتقد بودند یک، به اینکه آن واجب الوجود خالق کل است معتقد بودند دو، اینکه او اِله الآلهه و ربّ الأرباب است سه اینها را معتقد بودند منتها هر جامعه ای یک رب خاص دارد یا هر چیزی نظیر ارض و سماء و بَرّ و بحر ربّ خاص دارد (ءَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ) (۱) این مورد شرک اینها بود اینها ربّ العالمین را جدای از ارباب متفرّقه می دانستند به دلیل اینکه وقتی از اینها سؤال می شد که چرا این بتها را می پرستید می گفتند (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) (۲) یک، (هؤُلاَءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ) (۳) دو، می گفتند ما چون دسترسی به خدا نداریم و خدا را نمی توان عبادت کرد لذا این بتها را عبادت می کنیم که اینها ما را به خدا نزدیک بکنند (۴) ما قربهً الی الصنم و الوثن اینها را می پرستیم صنم و وثن ما را به الله نزدیک می کنند و اینها شُفعای ما هستند نزد خدا و منظورشان از شفاعت هم شفاعتهای دنیایی است نه اخروی اینها به قیامت و بهشت و جهنم معتقد نبودند شفاعت یعنی حلّ مشکلات دنیا، رفع خطرهای دنیا، جذب منافع دنیا و مانند آن در همین حوزه وگرنه به آخرت و قیامت و درجات بهشت و درکات جهنم معتقد نبودند تا بگویند شفیع ما باشد یوم القیامه. این آیا درست است که حرف مشرکان حجاز است اما حرف همه مشرکان است حتّی فرعون و امثال فرعون اثبات این آسان نیست در جریان نمرود که در بخش پایانی سوره مبارکه «بقره» گذشت که وجود مبارک ابراهیم فرمود: (رَبِّیَ الَّذِی یُحْیِیْ وَیُمِیتُ قَالَ أَنَا أُحْیِی وَأُمِیتُ) فرمود: (فَإِنَّ اللّهَ یَأْتِی بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ) آ نجا (فَبُهِتَ الَّذِی كَفَرَ) (۵) خب اگر اینها معتقد بودند که مُحیی کل خداست ولی ما این بتها را می پرستیم تا ما را به مُحیی کل نزدیک بکند دیگر آن طور جواب نمی داد بگوید (أَنَا أُحْیِی وَأُمِیتُ) همه مشرکان آیا مثل مشرکان حجاز فکر می کردند یا نه؟ این دلیل می خواهد این یک مطلب.

۱- (۹) . سوره یوسف، آیه ۳۹.

۲- (۱۰) . سوره‌ زمر، آیه‌ ۳.

۳- (۱۱) . سوره‌ یونس، آیه‌ ۱۸.

۴- (۱۲) . ر . ک: المیزان، ج ۱۵، ص ۲۶۷ و ۲۶۶.

۵- (۱۳) . سوره‌ بقره، آیه‌ ۲۵۸.

مطلب دیگر اینکه خود مشرکان آن جَهله آنها، عوامهای آنها یک دلیل ذکر می کردند همین دلیل تقلید که (إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِم) (۱) قرآن در این زمینه می فرماید: (أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ شَيْئاً) (۲) تقلید را باطل می کند محقّقان آنها به حسب ظاهر که نظریه پردازان اهل شرکند الیوم هم در هند کم و بیش از این گروه هستند اینها می گویند خدای سبحان قابل پرستش نیست ما باید چیزی را بپرستیم که به او دسترسی داریم او ما را به خدا نزدیک بکند.

ادعای مرضی خدا بودن بت پرستی مشرکان

بعد می گویند که این کار یعنی شرک، مرضیّ خداست چرا؟ برای اینکه خدا قادر مطلق است یک، این کارِ ما اگر مرضیّ او نبود جلویش را می گرفت دو، چون جلویش را نگرفته معلوم می شود راضی است سه، پس این کار عبادت صحیح است چهار، گفتند: (لَوْ شَاءَ اللّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلاَآبَاؤُنَا وَلاَحَرَّمْنَا مِن شَيْ ءٍ) (۳) قرآن کریم بعد از نقل استدلال نظریه پردازان مشرکین فرمود شما بین تشریع و تکوین خلط کردید اراده تشریعیه خدا این است که شرک حرام است و باطل فقط باید خدا را عبادت کرد، اراده تکوینی این است که شما را آزاد گذاشته خدای سبحان می تواند جلوی ظلم را بگیرد، جلوی معصیت را بگیرد حالا- پس هر تبهکاری بگوید گناه ما مرضیّ خداست برای اینکه خدا قادر مطلق است چون جلوی ما را نگرفته پس معلوم می شود راضی است! در نظام تکوین فرمود بشر را من آزاد آفریدم (لاَ- إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) این راه راست و کج راهه مشخص است (قَد تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ) (۴) هیچ کسی را هم مجبور نمی کنند در نظام تکوین، در نظام تکوین هر انسانی مختار است «لا جبر و لا تفویض» (۵) ولی در نظام تشریع واجب است در راه راست حرکت کنی به طرف حق حرکت کنی و این به سود شماست نشد، حرکت نکردید، بگیر و ببند از آنجا شروع می شود (خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ) (۶) خب اگر ــ معاذ الله ــ در نظام تشریع هم (لاَ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) باشد هیچ کسی را نمی شود مجبور کرد خب پس آن بگیر و ببند قیامت چیست، به بند بکشی، اینها چون بین تشریع و تکوین خلط کردند گفتند در قرآن دارد که (لاَ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) بله خب دارد (لاَ- إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) ولی نظام، نظام تکوین است بشر آزاد است (فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاءَ فَلْيَكْفُرْ) (۷) این ــ معاذ الله ــ دستور اباحه گیری می دهد (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَإِمَّا كَفُوراً) (۸) دستور اباحه گری می دهد یا بیان می کند انسان آزاد است مختار است هر راهی که می خواهد برود با حُسن اختیار خود یا با سوء اختیار خود بیراهه یا راه مستقیم می رود بنابراین همان طوری که الیوم یک عدّه بین اراده تکوین و تشریع خلط کردند و می کنند آن روز هم بین مشیئت تکوین و تشریع عده ای خلط کردند گفتند خدا اگر نمی خواست ما مشرک باشیم خب جلوی ما را می گرفت دیگر. قرآن کریم فرمود اینجا خدا یقیناً نمی خواهد شما مشرک باشید ولی شما را در نظام تکوین آزاد گذاشته این برای یک گروه.

۱- (۱۴) . سوره زخرف، آیه ۲۳.

۲- (۱۵) . سوره مائده، آیه ۱۰۴.

۳- (۱۶) . سوره انعام، آیه ۱۴۸.

۴- (۱۷) . سوره بقره، آیه ۲۵۶.

۵- (۱۸) . الکافی، ج ۱، ص ۱۶۰.

۶- (۱۹) . سوره□ حاقه، آيات ۳۱ و ۳۰.

۷- (۲۰) . سوره□ کهف، آيه□ ۲۹.

۸- (۲۱) . سوره□ انسان، آيه□ ۳.

شرط بهره مندی موجود از فیض بی انتهای الهی

پس عوامشان یک طور استدلال کردند که (إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ) (۱) نظریه پردازانشان یک طور استدلال کردند که (لَوْ شَاءَ اللّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلاَآبَاؤُنَا) (۲) و آ نهایی که می گفتند ما دسترسی به خدا نداریم هم قرآن کریم هم ابطال کرده که نه، (فَإِنِّی قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ) (۳) ، (هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ) (۴) با هر موجودی هست هر موجودی هم می تواند با او گفتگو کند درست است نظام علّی و معلولی را خدا امضا کرده ولی ذات اقدس الهی به هر معلولی از فاعل قریبش نزدیک تر است این در دعای نورانی امام سجاد در دعای «ابوحمزه ثمالی» همین است دیگر عرض می کند خدایا! درست است شفاعت حق است ولی تو می توانی بدون شفاعت مشکل ما را حل کنی (۵) بغیر وسیله مشکل را حل کنی این طور نیست که شفاعت که ممکن است حتماً ضروری هم باشد که، که خدا ـ معاذ الله ـ بدون شفاعت و بدون وسیله نتواند کار بکند نه خیر، ما موظّفیم (وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ) (۶) ولی او قادر مطلق است به غیر وسیله هم می تواند کار بکند.

پرسش:...

پاسخ: نه، قابل اگر بخواهد توقّع داشته باشد این است، اگر نگرفت باید به ظرفیت خودش فرمود: (فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا) (۷) اما فاعل محدود نیست اگر کسی سؤال کند که چطور فلان خاک فلان خصوصیت را پیدا کرده آن خاک طلبکار نیست ولی خاک آفرین آن توان را دارد که به یک خاک توانی بدهد از آن طرف فیض او را قابلیّت شرط نیست بلکه شرطِ قابلیّت فیض و دادِ اوست (۸) . خب

ص: ۵۱۶

۱- (۲۲) . سوره زخرف، آیه ۲۳.

۲- (۲۳) . سوره انعام، آیه ۱۴۸.

۳- (۲۴) . سوره بقره، آیه ۱۸۶.

۴- (۲۵) . سوره حدید، آیه ۴.

۵- (۲۶) . اقبال الأعمال، ص ۶۷.

۶- (۲۷) . سوره مائده، آیه ۳۵.

۷- (۲۸) . سوره رعد، آیه ۱۷.

۸- (۲۹) . ر . ک: مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بخش ۶۳.

آن یکی جودش گدا آرد پدید وان دگر بخشد گدایان را مزید (۱)

با یک فیض قابلیّت می دهـد با فیض دیگر به قابلیّت مقبول عطا می کنـد پس از آن طرف سِعه مطلق است از این طرف البته ظرفیت فرق می کند.

تبیین معنای بت پرستی فرعون و ادعای ربوبیت او

خب، پس بنابراین این حرفِ همه مشرکین عالَم نیست که بگویند خدا واجب الوجود را قبول داریم، خالق الکل قبول داریم، ربّ الأرباب را قبول داریم و ارباب جزئی را قبول نـداریم فرعون آیا نظیر مشـرکان حجاز فکر می کرد یا نظیر نمرود فکر می کرد این بایـد جـداگانه ثـابت بشود ظـاهر بعضـی از آیات این است که خود فرعون بت پرست بود درباریان فرعون گفتنـد که (یَذَرَکَ وَآلِهَتَکَ) (۲) یعنی تو اگر به موسـی(علیه السـلام) میـدان بدهی و فرصت بدهی او تو و آلهه تو را همه را از بین می برد این بسـاط بت پرسـتی را جمـع می کنـد خب، این خودش این چنین بود منتهـا وقـتی او می گویـد دین، می گویـد اِله، می گوید رب یعنی اداره مردم جامعه به نظر ماست سـعادت مردم جامعه به نظر ماست وگرنه معنایش این نیست که او آسمان را خلق کرده یـا پـدر و مـادرش را خلق کرده یا خودش را خلق کرده یا دیگران را خلق کرده منتها ادّعای او این است که در این منطقه از من بزرگ تر کس دیگری نیست (أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلَی) (۳) یک، و همان ادّعایی را که ذات اقـدس الهی دارد مشابه آن را فرعون کرده دو، خدای سـبحان می فرماید این چیزی که شـما می گویید من نمی دانم، من نمی دانم یعنی نیست حرفی می زنید که خدا نمی داند (۴) اگر غیر خـدا چیزی را ندانـد این دلیل بر عدم نیست ممکن است چیزی موجود باشد و او نداند اما ذات اقـدس الهی اگر چیزی را نداند این کشف ضـروری می کند از معدوم بودن او معدومِ محض تحت علم نیست چون علم، کشـف است کشـف از چه بکنـد چه حضـوری چه حصولی کشف از چه بکنـد این عـدمِ این عین و دال و میم لفظی است که مفهوم دارد کلمه مُسـتعمَل است مهمـل نیست ولی زیر این خالی است یعنی این عین و دال و میم از چیزی حکایت نمی کند که مثلاًـ بگویـد فلاـن چیز عـدم است این مفهوم زیرش خالی است فرمود اگر چیزی را خـدا نمی دانـد یعنی نیست دیگر خب نیست کشـف نـدارد که همین ادّعـا را فرعـون دربـاره خودش دارد می گویـد (مَـا عَلِمْتُ لَکُم مِنْ إِلهٍ غَیْرِی) (۵) مـن غیر از خودم اله نمی دانم یعنی نیست نه اینکه الهی هست و من نمی دانم.

۱- (۳۰) . مثنوی معنوی، دفتر اول، بخش ۱۳۱.

۲- (۳۱) . سوره اعراف، آیه ۱۲۷.

۳- (۳۲) . سوره نازعات، آیه ۲۴.

۴- (۳۳) . سوره یونس، آیه ۱۸.

۵- (۳۴) . سوره قصص، آیه ۳۸.

پاسخ حضرت موسی(علیه السلام) به ادّعای ربوبیت فرعون

پس گاهی به زبان اثبات داعیه غلوّ دارد (أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى) (۱) گاهی به صورت قضیه سلبیه داعیه علوّ دارد می گوید (مَا عَلِمْتُ لَكُم مِنْ إِلهٍ غَيْرِى) معنای (مَا عَلِمْتُ لَكُم مِنْ إِلهٍ غَيْرِى) این است که «لا ـ اله الاّ ـ أنا» چرا؟ برای اینکه اگر الهی بود من می دانستم چون من نمی دانم پس معلوم می شود نیست خب این دیگر بزرگ ترین ادّعای اوست منتها به صورت قضیه سالبه (مَا عَلِمْتُ لَكُم مِنْ إِلهٍ غَيْرِى) وقتی وجود مبارک موسی و هارون(سلام الله علیهما) فرمودند ربّ تو این را می گوید ما غیر از خودمان ربّی نداریم که، لذا در جواب گفت (فَمَن رَبُّكُمَا) نه «ربّی»، (فَمَن رَبُّكُمَا) آنها هم فرمودند ربّ ما تنها نیست (رَبُّنَا الَّذِى أَعْطَى كُلَّ شَىْ ءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) برهان مسئله است ما هم شیء ایم، شما هم شیءاید، ارض و سماء هم شیءاند یک، و همه محتاج به تدبیر و هدایتیم دو، آن که مدبّر و هادی همه است خداست سه، پس هادی و مدبّر ما هم خداست چهار، منتها یک درخت با آن کارهای تغذیه و با آن آب و هوا و سایر کارهای کشاورزی رشد کمال می یابد انسان کمال یابی اش به فرهنگ و دین است بدنی دارد که نیاز به تغذیه دارد که با (كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ) تأمین می شود جانی دارد که هدایتش به دین الهی است «هدایه کلّ شیء بحسبه» اینجا هم سخن از رب است ولی وجود مبارک موسای کلیم آن راه فنّی را رعایت کرده است وقتی که فرعون سؤال می کند (فَمَن رَبُّكُمَا) ایشان می فرماید (رَبُّنَا) کسی است که همه را هدایت کرده نه همه را پرورانده چون بحث در مجلس رسالت بحث در دعوت است و هدایت باید از این واژه استفاده کرد اگر می فرمود «ربّنا الذی أعطیٰ کلّ شیء خَلقه ثمّ ربّه» خب این درست بود «ثمّ دبّره» ثم کذا و کذا درست بود تدبیر می گفت، تربیب که مضاعف ربّ است می گفت تربیت هم که بی تناسب با تربیب نیست می گفت درست بود اما هیچ کدام از آن واژه ها را به کار نبرد از هدایت سخن می گفت برای اینکه محفل، محفل هدایت است.

۱- (۳۵) . سوره نازعات، آیه ۲۴.

تفاوت افکار مشرکان در دوره های مختلف

بنابراین وحی را آنها هنوز نمی دانند چیست مشرکان حجاز عدّه ای بودند که وحی را قبول داشتند می گفتند که آن که وحی می گیرد فرشته است نه انسان (لَوْلاَ أُنْزِلَ عَلَیْهِ مَلَکٌ) بالأخره اگر کسی از طرف خدا می آید باید فرشته باشد بشر نمی تواند از طرف خدا بیاید آنها آمدند فرمودند خیر، بشر این لیاقت را دارد که با خدا سخن بگوید و کلام خدا را بشنود و برای دیگران پیام بیاورد فرشته هم این صلاحیّت را دارد در سوره مبارکه «انعام» (۱) بحثش گذشت، بنابراین اثبات اینکه همه مشرکان از عهد ابراهیم(سلام الله علیه) تا عهد حضرت خاتم(علیهم الصلاه و علیهم السلام) یک سبک فکر می کردند کار آسانی نیست و همه آنها هم قائل بودند که خدای سبحان این اوصاف است کارِ آسانی نیست وگرنه استدلال نمرود به آن سبک ذکر نمی شد (۲) و استدلال فرعون هم به این سبک ذکر نمی شد اینها تازه فهمیدند وحی یعنی چه، تازه فهمیدند رسالت یعنی چه، تازه فهمیدند معجزه یعنی چه، اینها را که نمی دانستند که اینها مطرح نبود برای آنها که خب، خودشان هم سَخیف بودند آنها هم سخیف بودند.

ابلاغ رسالت الهی بدون توجه به جلال و شکوه فرعون

(قَالَ رَبُّنَا) خب در محضر خداست دیگر وقتی فرمود: (إِنَّنِی مَعَکُمَا أَسْمَعُ وَأَرَی) (۳) هیچ حریم نگرفتند اینها با اینکه سالیان متمادی در آن دربار زندگی می کرد و آن هم گفت (هذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِی مِن تَحْتِی) (۴) و مُلک مصر هم برای من است و امثال ذلک سالیان متمادی هم اینها را عَبید و برده خود می دانستند در برابر چنین آدمی مقتدرانه سخن گفتن معلوم می شود که اینها می بینند خدا آنها را می بیند دیگر یک کلمه، یک کلمه یعنی یک کلمه این دو بزرگوار درباره فرعون طرزی حرف نزدند که نشانه سلطنت او باشد البته ادب را رعایت کردند اما او را کأحد مِن الناس تلقّی کردند (قَالَ رَبُّنَا الَّذِی أَعْطَی کُلَّ شَیْ ءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَی قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَی) بال را گفتند به معنی فکر و اندیشه و اینهاست یعنی «خَطَر ببالی» یعنی به فکرم رسیده الآن حالِ گذشته ها چطور است (قَالَ عِلْمُهَا عِندَ رَبِّی فِی کِتَابٍ لَّا یَضِلُّ رَبِّی وَلاَ یَنسَی) سخن از رب را پشت سر هم ذکر می کنند آنجا چون دیگر مقام ربوبیّت خدای سبحان است و درک این مطلب فعلاً نه مورد رسالت حضرت بود و نه مورد پذیرش فرعون همه اش به ضمیر متکلّم وحده یاد کرد (عِندَ رَبِّی فِی کِتَابٍ لَّا یَضِلُّ رَبِّی وَلاَ یَنسَی)

۱- (۳۶) . سوره انعام، آیات

۲- (۳۷) . ر . ک: سوره بقره، آیه ۲۵۸.

۳- (۳۸) . سوره طه، آیه ۴۶.

۴- (۳۹) . سوره زخرف، آیه ۵۱.

سرّ استعمال ضمایر مختلف برای اثبات ربوبیت الهی

آن گاه آنچه محسوس است به برهان نظم اقامه کرده فرمود این نظم محیّرالعقولی که شما در زمین و آسمان می بینید این کارِ یک موجود حکیمی است دیگر (الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ مَهْداً) زمین را با این وضع برای شما آماده کرده که همه برکات را به شما عطا بکند (وَسَلَکَ لَکُمْ فِیهَا سُبُلًا) راههای دریایی و صحرایی را میسورتان کرده که سیر طریق کنید و برای تأمین ارزاق شما هم (أَنزَلَ مِنَ السَّماءِ مَاءً) آن گاه (فَأَخْرَجْنَا) وقتی این متکلّم خود را در محضر ذات اقدس الهی می بیند از طرف خدای سبحان که او را فرستاده سخن می گوید با ضمیر متکلّم مع الغیر هم سخن می گوید می فرماید ما این کار را کردیم چون فرمود: (إِنَّنِی مَعَکُمَا أَسْمَعُ وَأَرَی) (۱) گویا الآن خطاب را، کلام را داده به دست خدای سبحان خدا دارد می فرماید: (فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجاً مِن نَبَاتٍ شَتَّی) خود انسان را هم در بخشهای دیگر فرمود: (وَاللَّهُ أَنبَتَکُم مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتاً) (۲) خب این کشاورزیها و باغداریها اینها برای آن است که زندگی شما تأمین بشود (کُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَکُمْ) و اینها برهان نظم است برای اینکه ناظمی وجود دارد و آن خدای سبحان است اینها آیات است همه اینها علامت و نشانه است.

جهان خلقت و فصل بهار، آیت الهی

پس گذشته از اینکه (قَدْ جِئْنَاکَ بِآیَةٍ مِّن رَّبِّکَ) که آن جریان عصا و ید بیضاست صدر و ساقه عالَم معجزه است منتها ما چون حالا در معجزات غرقیم برای ما عادی نیست اگر همه عصاها اژدها می شد دیگر جریان عصای موسی معجزه نبود اگر همه یدها بیضا بود دیگر جریان ید بیضا معجزه نبود الآن همه، همه یعنی همه، همه این مُرده ها زنده می شوند دیگر وقتی که ربیع شد «اذا رأیتم الربیع فاکثروا ذکر النشور» (۳) در بهار دوتا کار می شود یکی اینکه خوابیده ها را خدا بیدار می کند یکی اینکه مُرده ها را زنده می کند این درختها که نمُردند اگر مُرده بودند که خشک می شدند باید اینها را قطع می کردند و درخت دیگر می کاشتند اینها خوابند این خوابیده ها را بیدار می کند وقتی بیدار کرد باران به اینها می دهد، کشاورزان را برای رشد اینها می فرستد اینها شروع می کنند به تغذیه، تغذیه می کنند یعنی چه، یعنی این خاکی که در کنار آنهاست این را جذب می کنند همین خاک را می کنند خوشه و شاخه این خاکِ مُرده را زنده می کنند این طور نیست که در بهار مُرده ها زنده نشوند که، اینکه در روایت دارد وقتی بهار شد به فکر قیامت باشید تنها برای این نیست که خوابیده را بیدار می کند این درختها خوابند اینها را بیدار می کند یک عدّه بیدارند مثل چمن و سرو و اینها بیدارند ولی فعالیّتی ندارند زمستان هم سبزند چون بیدارند در زمستانهای سرد فشار برای این بیچاره هاست آن که بیدار است فشار می بیند آن که خوابیده است که فشار نمی بیند خیلی از این سرماها که می آید اینها بیچاره ها که بیدارند آسیب می بینند مثل مرکّبات اینها وقتی در سرما قرار بگیرند آسیب می بینند ولی درختانی که به خواب رفته اند در سرما هم مقاومت می کنند اینها آسیب می بینند ولی فعالیتی ندارند بهار که شد آنها که بیدارند مثل مرکّبات فعالیت اینها شروع می شود آنها که خوابند بیدار می شوند آنها که مُرده اند زنده می شوند هر سه کار را در بهار می کنند این خاک را این کود را این آب را اینهایی که مُرده اند به صورت خوشه و شاخه در می آورد فرمود اینها برای اولی النّهی خوب است.

۱- (۴۰) . سوره□ طه، آیه□ ۴۶.

۲- (۴۱) . سوره□ نوح، آیه□ ۱۷.

۳- (۴۲) . التفسیر الکبیر، ج ۱۷، ص ۱۹۴.

باطل بودن ادّعای عدل و اعتدال در قوانین بین المللی

اینکه فرمود: (لِأُولِی النُّهَی) برای اینکه آنچه در مصر و امثال مصر می گذشت اینها حامی عدل نبودند حامی تعادل بودند، حامی اعتدال بودند که از بدترین کارها همین خَلط بین عدل و تعادل، عدل و اعتدال است عدل معنایش این است که هر چیزی را در جای خودش بگذارید این را سازمان ملل قبول دارد، جوامع بشری قبول دارند که بر مبنای عدل باید حقوق بشر تنظیم بشود اما اینها از بین راه شروع می کنند به حرف زدن لذا به نتیجه نمی رسند. عدل یعنی «وَضْعُ کلّ شیء بِحَسَبِه و موضعه» این مبنای حقوق بشر است دموکراسی، عدل، امنیت، وفا اما العدل ما هو؟ «وَضْع کلّ شیء بحسبه» این آغاز راه نیست خب کلّ شیء جایش کجاست؟ مرد جایش کجاست؟ زن جایش کجاست؟ دولت جایش کجاست؟ ملت جایش کجاست؟ عالِم جایش کجاست؟ غیر عالم جایش کجاست؟ این را چه کسی باید تعیین کند غیر از خدایی که خالق اینهاست خدایی که خالق اشیاست وضع اینها را باید مشخص کند لذا این حقوق بشر مبنای علمی، مبنای علمی یعنی مبنای علمی ندارد چون موادّ حقوقی را از مبانی می گیرند مبانی را از منابع می گیرند اینها منبع ندارند که منبع اینها یا سنّت است یا فرهنگ است یا عادات است یا آداب است یا رسوم است یا رسوبات جاهلی اینهاست اگر شما برای هفت میلیارد بشر می خواهید حقوق مشترک ثابت بکنید باید منبع مشترک داشته باشید منبع مشترک حرفِ انسان آفرین و جهان آفرین است حرف فطرت است آن را که گذاشتید کنار لذا اینها حرفِ عدل می زنند فکرِ اعتدال در سر دارند از بدترین رذیلتها اعتدال است و از بهترین فضیلتها عدل است عدل یعنی هر چیزی را در جای خود قرار دادن جای اشیاء کجاست؟ آنکه خدا آفرید اعتدال همین جریان سرمایه داری نظام سرمایه داری غرب است به نام عرضه و تقاضا این عرضه و تقاضا که شما می گویید در بازیها این طور است در فیلمها این طور است در سینماها این طور است در کالاها این طور است در تبلیغات این طور است همین است چون مردم این را می خواهند ما هم باید تأمین بکنیم تعادل بین تقاضا و عرضه آیا این است یا آنچه را که مردم مورد نیاز آنهاست و حق است به آنها بدهیم اینها بالصراحه می گویند ما عدل مدار نیستیم ما اعتدال محوریم ما برابر عرضه و تقاضا کار می کنیم امروز بازار ورزش و فوتبال گرم است ما آن را تبلیغ می کنیم ما چه کار داریم امروز این خریدار دارد این می شود اعتدال، این می شود تعادل، این می شود تقاضا و عرضه چون این چنین است با یک سلسله تبلیغات کاذب تقاضا ایجاب می کنند با یک سلسله کالاـ به این تقاضای کاذبِ ایجادشده پاسخ می دهند این کار، کار فرعون است که (فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ) (۱) وجود مبارک حضرت امیر فرمود من می دانم چه چیزی خوشتان می آید لکن «لا أَرَی إِصْلاَحَکُمْ بِإِفْسَادِ نَفْسِی» (۲) من می دانم چه چیزی خوشتان می آید تأمینتان می کند ولی آخر درست نیست ما بگوییم چون مردم این را می خواهند این راه را برویم یا نه، چون عدل این است عقل این است باید این راه را برویم.

۱- (۴۳) . سوره زخرف، آیه ۵۴.

۲- (۴۴) . نهج البلاغه، خطبه ۶۹.

فرمود: (إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَى) اگر ما عدل مدار بودیم، عقل محور بودیم کلّ سرمایه حالا ایران که وَصله ای از وصله های جهان است یک صدم جمعیت در ایران است جمعیت کنونی هفت میلیارد است و ایران هفتاد میلیون یعنی یک صدم به حساب نمی آید یک و نیم صدم هم نیست یک صدم است خب یک صدم حالا اصلاح بشود حساب دیگر است کلّ جهان به سَمت دیگر دارد می رود به سَمت همین اعتدال دارد می رود، به سمت تقاضا و عرضه دارد می رود شرق و غرب را این ورزش گرفته ورزش از بهترین نعمتهاست برای تأمین سلامت اما اینکه همین که وارد دهه چهارم عمرشان شدند یا دیسک کمر است یا سردرد است انواع و اقسام بیماری است آن ورزشی که برای تأمین سلامت بود ورزشکاران ما تا نود سالگی در کمال سلامت زندگی می کردند آن یک چیز عادلانه است غرض آن است که جامعه را نباید با اعتدال با تعادل با عرضه و تقاضا اداره کرد نوشته ها هم همین طور است مردم حالا این را می پسندند در سخنرانیها مثلاً ما بگوییم این را می پسندند در مکتوبات بگوییم این را می پسندند در عکسها بگوییم این را می پسندند این روش، روش اعتدال است تعادل است نه عدل، وجود مبارک ولیّ عصر(ارواحنا فداه) که ظهور کرده مردم را با عدل و عقل اداره می کند مردمِ عاقل اداره کردنشان سخت نیست اگر این هفت میلیارد عاقل باشند اداره کردن اینها خیلی آسان است با کُشتن که مردم اصلاح نمی شوند که ضرورتی اقتضا بکند وجود مبارک حضرت دست به شمشیر ببرند.

فقدان منبع، مهم ترین ایراد قوانین بین الملل

بنابراین حقوق بشر مشکل جدّی اش این است که آن منبع استنباط ندارد می آیند بگویند ما بر اساس مبنای آزادی، مبنای دموکراسی، مبنای حریّت، مبنای وفای به عهد، مبنای زندگی مسالمت آمیز، مبنای عدل داریم قانون تنظیم می کنیم همه اینها حق است اما همه اینها را باید از یک منابعی گرفت الآن این رساله های عملیه ما سه مقطع دارد دیگر قوانین حقوقی هم همین طور است این رساله عملیه که چند صد مسئله است اینها موادّ فقهی است این موادّ فقهی را فقهای ما از مبانی می گیرند حجیّت خبر واحد می گیرند، استصحاب، شکّ در مقتضی حجّت است یا نه، برائت عقلی چیست، برائت نقلی چیست، اقل و اکثر استقلالی چیست، اقل و اکثر ارتباطی چیست اینها مبانی است از این مبانی این مواد را در می آورند خب این مبانی را از کجا می گیرند؟ از کتاب و سنّت و عقل می گیرند دیگر، حقوق بشر موادّ حقوقی دارد، مبانی حقوقی دارد ولی منابع ندارد از کدام منبع می گیرند همین جریان تبعیض وقتی که بگویید زن وظیفه اش آن است خدا زن را آن طور آفرید من را این طور آفرید می گویند چه فرق می کند خب این منبع ندارد وقتی منبع نداشت می شود یا همان جریان کنوانسیون نفی تبعیض و امثال ذلک در می آید، بنابراین هر حقوقی یک منبع می خواهد هر جامعه ای عدل می خواهد نه اعتدال، نه عرضه و تقاضا اگر تقاضا مطرح است برابر فطرت مطرح است هر چه که مورد نیاز فطریِ بشر باشد آن را باید تهیه کرد لذا وجود مبارک موسای کلیم فرمود: (إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَاتٍ لِأُولِی النُّهَی).

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۵۳ تا ۵۸ سوره مریم ۸۸/۱۲/۱۷

.Your browser does not support the audio tag

(الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ مَهْداً وَسَلَکَ لَکُمْ فِیهَا سُبُلاً وَأَنزَلَ مِنَ السَّماءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجاً مِن نَبَاتٍ شَتَّی (۵۳) کُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَکُمْ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَاتٍ لِأُولِی النُّهَی (۵۴) مِنْهَا خَلَقْنَاکُمْ وَفِیهَا نُعِیدُکُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُکُمْ تَارَةً أُخْرَی (۵۵) وَلَقَدْ أَرَیْنَاهُ آیَاتِنَا کُلَّهَا فَکَذَّبَ وَأَبَی (۵۶) قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِکَ یَا مُوسَی (۵۷) فَلَنَأْتِیَنَّکَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِ فَاجْعَلْ بَیْنَنَا وَبَیْنَکَ مَوْعِداً لَّا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنتَ مَکَاناً سُوی(۵۸)

کلام موسای کلیم(علیه السلام) در معرفی توحید و رسالت

بعد از اینکه ذات اقدس الهی مأموریتشان را ابلاغ کرد و وجود مبارک موسی و هارون(علیهما السلام) آمدند و پیام الهی را رساندند فرعون یک اطلاع اجمالی پیدا کرد و یک آگاهی تفصیلی. اطلاع اجمالی از مسئله رسالت و وحی و امثال ذلک است که این اطلاع اجمالی برای همه اُمم بود انبیا(علیهم السلام) که برای هدایت مردم می رفتند بعضی از آنها ملحد بودند بعضی از آنها مشرک بودند آنها از کلمه رسالت و وحی معنایی را اجمالاً می فهمیدند بعد به طور تفصیل آگاه می شدند وجود مبارک موسی و هارون(سلام الله علیهما) مسئله رسالت را مطرح کردند، وحی را مطرح کردند اول سخن از مَن هو بود بعد سخن از ما هو شد، اول فرعون گفت (فَمَن رَبُّکُمَا) (۱) بعد گفت (مَا رَبُّ الْعَالَمِینَ) (۲) وقتی وجود مبارک موسای کلیم اسم شخص را نبردند اسم یک حقیقت را بردند که عالَم را او آفرید و اداره می کند سؤالهای فرعون هم فرق کرد بار اول که حضرت موسی فرمود ما از طرف پروردگار تو آمدیم این گفت (فَمَن رَبُّکُمَا) بعد از اینکه اوصاف الهی را ذکر کرد او خالق کل است، او مدبّر کل است، او مُعطی کل است، او مربّی کل است گفت (مَا رَبُّ الْعَالَمِینَ) نه «مَن ربّ العالمین» چون حضرت از حقیقتی باخبر کرد نه یک شخص خارجی. کم کم به وسیله این سؤال و جواب معنای وحی تا حدودی برای او روشن شد، معنای رسالت روشن شد وگرنه در آن برخوردهای اوّلی مشرکان این طورند، ملحدان این طورند آن حقیقت رسالت را، آن حقیقت وحی را آن طوری که یک موحّد درک می کند درک نمی کنند.

ص: ۵۲۴

۱- (۱) . سوره طه، آیه ۴۹.

۲- (۲) . سوره شعراء، آیه ۲۳.

سرّ استعمال ضمایر مختلف برای اثبات ربوبیت الهی

بعد وجود مبارک موسای کلیم همان طوری که در آیات دیگر هست گاهی التفات از غیبت به حضور، گاهی التفات از مفرد به جمع تعبیر اینکه خدا باران نازل کرد بعد از زبان خدا، پیام خدا را می رساند که ما یعنی مقام ربوبیّت موجودات را زنده

کردیم، موجودات را به کمال رساندیم، گیاهان را به ثمر رساندیم و مانند آن، این تعبیر که فرمود: (الَّذِی جَعَلَ لَکَمُ الْأَرْضَ مَهْداً وَسَلَکَ لَکُمْ فِیهَا سُبُلًا) راههای زیرزمینی، راههای روزمینی، راههای دریایی، راههای صحرایی، راههای کوه، راههای درّه، راههای وادی، راههای برّ و بحر همه را او (سَلَکَ) و تنظیم کرد (وَأَنزَلَ مِنَ السَّماءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ) که اینجا متکلّم مع الغیر یاد شده است مشابه این تعبیر در موارد دیگر هم آمده مثل آیه 99 سوره مبارکه «انعام» که قبلاً گذشت این بود (وَهُوَ الَّذِی أَنزَلَ مِنَ السَّماءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ کُلِّ شَیْ ءٍ) که اول به صورت مفرد است بعد به صورت جمع، اول به صورت غایب است بعد به صورت حاضر و متکلّم مع الغیر.

پرسش:...

پاسخ: خب بله، برای اینکه نکات ادبی بالأخره مخاطبان را هم روشن می کند که آنها سرّ این نکات را توجه بکنند.

اسناد تنوع میوه ها و درختان به خداوند سبحان

این نبات شتّا را خدای سبحان تَشتّتش را باز به خودش اسناد می دهد می فرماید در اوایل سوره مبارکه «رعد» که (وَفِی الْأَرْضِ قِطَعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ) (1) هست، (نَّخِیلٍ) هست و فلان هست آب یکی، خاک یکی، بذر مثلاً کود یکی، هوا یکی، شمس و قمر یکی، باغبان یکی ولی میوه ها گوناگون، رنگها گوناگون، برگها گوناگون، مَزه ها گوناگون، بوها گوناگون هر گُل بویی دارد، هر میوه یک طعم و مزه ای دارد هر برگ یک رنگی دارد آن را در سوره مبارکه «رعد» بحثش گذشت. فرمود آیه چهار سوره مبارکه «رعد» این بود (وَفِی الْأَرْضِ قِطَعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ) مثلاً یک هکتار زمین که بر فرض به ده قسمت تقسیم می شود هر هزار متر یک قسمت می شود وقتی به ده قسمت تقسیم شد (قِطَعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ) این ده قطعه در جوار هم اند خاک همه یکی، آب همه یکی، هوای همه یکی، آفتاب همه یکی، قمر و شمس برای همه یکی، اما (وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِیلٌ صِنْوَانٌ وَغَیْرُ صِنْوَانٍ یُسْقَی بِمَاءٍ وَاحِدٍ) پس زمین یکی، آب یکی و همه شرایط یکی، اما (وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَی بَعْضٍ فِی الْأُکُلِ) میوه ها فرق می کند اُکل یعنی خوراکی نه خوردن، میوه ها فرق می کند تمام این میوه ها می بینید از یکدیگر جدا هستند، رنگها جداست، برگها جداست این گلها همه شان هر کدام یک بوی خاصّی دارند دیگر اگر مزّه های میوه ها متعدّد است بوهای گلها هم متعدّد است فرمود اینها دیگر از ناحیه مبادی فاعلی افاضه می شود شتّا بودن و تشتّت و پراکنده بودن و کثیر بودن این میوه ها و گیاهان تنها بر اساس مبادی قابلی نیست بر اساس مبادی فاعلی هم هست که فرمود: (مِن نَبَاتٍ شَتَّی) اینها را اقامه فرمود. بعد فرمود: (کُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَکُمْ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَاتٍ) برای کسی که دارای نُهیه باشد هر کدام از اینها یک آیه و علامت و نشانه قدرت الهی است اینها غیر از آن معجزاتی است که وجود مبارک موسای کلیم دارد.

1- (3) . سوره رعد، آیه 4.

خلق شدن بدن انسان از خاک

بعد فرمود: (مِنْهَا) چون آن مسئله توحید بود حالا این مسئله معاد است (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ) ما شما را از زمین آفریدیم و در زمین برمی گردانیم و از زمین بار دیگر شما را بیرون می آوریم اینها مربوط به بدن انسان است درباره بدن انسان فرمود: (إِنِّي خَالِقٌ بَشَراً مِن طِينٍ) (۱) حالا بشر اوّلی از طین است که وضعش روشن است بشرهای بعدی هم از طین اند مع الواسطه یا به وساطت اینکه أب شان و جدّشان از خاک بود فرمود انسان از خاک است یا نه، همه انسانها از خاک اند الآن اگر کسی به پشت بام این نظام کیهانی برود مردم این زمین را نگاه کند می بیند اینها دو قرن قبل در همان بیابانها و خاکها و مزرعه ها و مرتعها بودند دو قرن بعد هم باز در همین مزارع اند یعنی اگر فرشته ای از ایشان سؤال کنی این هفت میلیارد بشر دو قرن قبل کجا بودند بعد دو قرن بعد هم کجا می روند می فرماید دو قرن قبل در این باغها بودند دو قرن بعد هم در همین باغها هستند این خاکهای این باغها که زیر درخت بود یا زیر بوته خوشه گندم و جو و برنج بود تغذیه شدند، جذب شدند به صورت برنج و گندم و اینها در آمدند یا به صورت میوه در آمدند کم کم به بازار عرضه شدند نسل قبل از این میوه ها خورد و نطفه منعقد شد و از آن نطفه فرزندی به دنیا آمد شدند این هفت میلیارد فعلی اینها هم بعد از چند سال می میرند و در قبرستان می روند و خاک می شوند و قبرستان مدّتی می شود پارک و بعد می شود اراضی موات و مباح و بعد تقسیم می کنند و بعد هم به صورت یا مزرعه و باغ در می آید یا به صورتهای مسکن در می آید این برای این بدنها، اما روح که هرگز نمی میرد خدای سبحان می فرماید شما خیال نکنید در زمین گُم می شوید.

۱- (۴) . سوره ص، آیه ۷۱.

عدم دلالت « نُعید» بر معاد

این تعبیر «یُعید» آن معاد مصطلح نیست که فرمود: (مِنْهَا خَلَقْنَاکُمْ وَفِیهَا نُعِیدُکُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُکُمْ تَارَةً أُخْرَی) معاد مصطلح در آیات دیگر است نظیر آیاتی که از آنها سؤال می کنند چه کسی ما را اعاده می کند دوباره برمی گرداند (قُلْ یُحْیِیهَا الَّذِی أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ) (۱) کسی که شما را بار اول آفرید در بخشهای دیگر در سوره مبارکه «اسراء» و مانند آن گذشت که اینها سؤال می کنند (مَن یُعِیدُنَا قُلِ الَّذِی فَطَرَکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ) آیه ۵۱ سوره مبارکه «اسراء» این بود (فَسَیَقُولُونَ مَن یُعِیدُنَا) شما که می گویید ما بعد از مرگ حساب و کتابی داریم چه کسی ما را برمی گرداند؟ جواب، (قُلِ الَّذِی فَطَرَکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ) این همان معاد مصطلح است که انسان دوباره زنده می شود در عالَم آخرت اما این (نُعِیدُکُمْ) که محلّ بحث است برای این بدن است که (مِنْهَا خَلَقْنَاکُمْ وَفِیهَا نُعِیدُکُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُکُمْ تَارَةً أُخْرَی) این (مِنْهَا نُخْرِجُکُمْ) زمینه معاد مصطلح است.

ادعای باطل حس گرایان درباره مبدأ

خب، مشکل آنها این بود می گفتند که انسان همین بدن است یک، و همین که بسیاری از این کمونیستها آن وقتی که خورشچف رئیس جمهور شوروی سابق بود این می گفت انسان همین است غیر از این نیست یا ــ معاذ الله ــ خدایی نیست وگرنه ما هم می دیدیم این تفکّر حسّی و حصر معرفت در حس دامنگیر این مادّیین هست که اگر باشد ما هم می بینیم اینها می گویند اگر چیزی دیدنی نباشد ــ معاذ الله ــ موجود نیست مشرکین حجاز هم گرفتار همین بودند و برخی از بنی اسرائیل هم مبتلاـ به همین حس گرایی بودند که به موسای کلیم عرض می کردند که (لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّی نَرَی اللّهَ جَهْرَةً) (۲) تا ما بالصراحه نبینیم ایمان نمی آوریم یا می گفتند (أَرِنَا اللّهَ جَهْرَةً) (۳) این (لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّی نَرَی اللّهَ جَهْرَةً) یک، (أَرِنَا اللّهَ جَهْرَةً) دو، این دو آیه نشان می دهد اینها گرفتار حس گرایی بودند.

۱- (۵) . سوره یس، آیه ۷۹.

۲- (۶) . سوره بقره، آیه ۵۵.

۳- (۷) . سوره نساء، آیه ۱۵۳.

ردّ ادعای حس گرایان دربارهٔ از بین رفتن انسان بعد از مرگ

مشرکان حجاز هم مبتلا به این بودند دربارهٔ خصوص انسان می گفتند (۱) ما که مُردیم در زمین گُم می شویم (۲) پاسخی که قرآن کریم می دهد مربوط به این است که آن «کُم» که حقیقت شماست او در زمین نمی رود (قُلْ یَتَوَفَّاکُم) (۳) «کُم» یعنی «کُم» همهٔ حقیقت شما را فرشته های ما می گیرند این بدنتان خاک می شود دوباره می سازیم شما پس در زمین نمی روید شما که از زمین برنخاستید این بدنتان از زمین برخاست دوباره می شود زمین سه باره ما این را از زمین برمی گردانیم اما شما که (نَفَخْتُ فِیهِ مِن رُوحِی) (۴) به آنجا مرتبط بودید به دستگاه غیب مرتبط بودید تمام حقیقت شما را به صورت «کُم» نه «بعضکم» تمام هویّت شما در دست فرشته های ماست (قُلْ یَتَوَفَّاکُم) (۵) تمام حقیقت شما را فرشته عزرائیل(سلام الله علیه) و مأموران متوفّی اند شما متوفّایید، شما وفات می کنید نه فوت، فرشتگان ما مستوفیانه تمام حقیقت شما را استیفا می کنند به حضور ما می آورند چیزی در زمین نمی ماند.

پرسش:...

پاسخ: بله، این برای بدن است خصوص بدن به قرینهٔ اینکه فرمود: (مِنْهَا خَلَقْنَاکُمْ) این (مِنْهَا خَلَقْنَاکُمْ) یعنی «مِنها خلقنا أبدانکم» به دلیل اینکه فرمود (إِنِّی خَالِقٌ بَشَراً مِن طِینٍ) (۶) اما آنکه فرمود: (وَنَفَخْتُ فِیهِ مِن رُوحِی) این یاء (رُوحِی) اجازه نمی دهد که این روح بشود زمینی. خب, به قرینه اینکه فرمود: (مِنْهَا خَلَقْنَاکُمْ) این «کُم» محفوف به قرینه است به بدن برمی گردد.

۱- (۸) . سورهٔ صافات، آیهٔ ۱۶.

۲- (۹) . ر . ک: سورهٔ سجده، آیهٔ ۱۰.

۳- (۱۰) . سورهٔ سجده، آیهٔ ۱۱.

۴- (۱۱) . سورهٔ ص، آیهٔ ۷۲.

۵- (۱۲) . سورهٔ سجده، آیهٔ ۱۱.

۶- (۱۳) . سورهٔ ص، آیهٔ ۷۱.

عدم دلالت آیه (فِیهَا نُعِیدُکُمْ) بر معاد

غرض این است که این معاد, معاد اصطلاحی نیست معاد اصطلاحی همان است که در سوره مبارکه «اسراء» و مانند آن (۱) آمـده است که آنها می گفتند آیه ۵۱ سوره «اسـراء» این است که (فَسَیَقُولُونَ مَن یُعِیدُنَا قُلِ الَّذِی فَطَرَکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ) آن گاه اینها به فطرتشان برمی گردند سرشان خم می شود (فَسَیُنْغِضُونَ إِلَیْکَ رُؤُسَهُمْ) برای اینکه کسی که قادر است انسانی که اصلاً سهمی از هستی نـداشت به او هستی ببخشـید خاک را بیافرینـد, خاک را انسان کنـد خب دوباره انسانِ خاک شـده را به همان حالت اول برمی گردانـد اینکه محـذوری نـدارد (فَسَیُنْغِضُونَ إِلَیْکَ رُؤُسَهُمْ) پس این معادی که در آیه محلّ بحث است که (مِنْهَا خَلَقْنَاکُمْ وَفِیهَا نُعِیدُکُمْ) این آن معاد مصطلح نیست این راجع به ورود دوباره انسان به زمین است عود انسان به زمین است که دوباره خاک می شود. خب, فرمود این راهی است که همگان باید طی بکنند.

درخواست آزادی بنی اسرائیل و نجات آنان از بردگی

بعـد فرمود: (وَلَقَدْ أَرَیْنَاهُ آیَاتِنَا کُلَّهَا فَکَذَّبَ وَأَبَی) فرعون بر بنی اسـرائیل منّت می گذاشت آنها را تحت اسارت خود قرار داده بود وجود مبارک موسی و هارون گرچه مثل سایر ضَعَفه بنی اسرائیل جزء مستضعفان به آن صورت نبودند ولی بالأخره تحت قَهر حکومت عصر بودند موسی هم تحت منّت عمومی فرعون بود ولی آن بردگی و اینها برای بنی اسـرائیل و مستضعفان بود که هم برده بودند و هم کارهای دشوار مصـر به وسـیله آنها انجام می شد وجود مبارک موسای کلیم فرمود: (أَرْسِلْ مَعَنَا) نه اینکه الآـن مـا می خواهیم برویم شـام شـما اینهـا را بفرست برای مـا آن شام در جریان مبارزه و عبور از دریا و امثال ذلک بود «ارسل إلینا» نیست, «أرسـلنا» نیست (أَرْسِلْ مَعَنَا) (۲) اینهـا را بـا مـا آزاد کن از بردگی آزاد کن یک, امنیت اینها را هم تأمین بکن دو, این معنای ارسال است.

۱- (۱۴) . ر . ک: سوره یس، آیات ۷۸ و ۷۹.

۲- (۱۵) . سوره شعراء، آیه ۱۷.

مراد از آیه (لَقَدْ أَرَیْنَاهُ آیَاتِنَا کُلَّهَا)

خب, حالا این گفتگوهای وجود مبارک موسای کلیم با فرعون در قرآن به طور پراکنـده ذکر شده یعنی وجود مبارک موسای کلیم نام شـریفش بیش از صـد بار در قرآن آمـده اما این طور نیست که تمام این گفتگوها ردیف شـده باشد بدون تقطیع الآن در همین جـا که محـلّ بحث است فرمود: (وَلَقَـدْ أَرَیْنَـاهُ آیَاتِنَـا کُلَّهَـا) مـا همه آیـات را نشـان فرعون دادیم در حـالی که این طلیعه امر است هنوز از جریان عصا و یـد بیضا باخبر نشد چیزی در اینجا نیامده چه رسد به آن هفت معجزه دیگر آن آیات دَم و ضفادع و قُمّل (۱) و امثال ذلک آن هفت معجزه با این دو معجزه که جمعاً نُه معجزه است فرمود: (تِسْعَ آیَاتٍ بَیِّنَاتٍ) (۲) هیـچ کـدام از این نُه معجزه را نشان فرعون نداد در این بخش سوره «طه» چیزی از این معجزات یاد نشده مع ذلک فرمود که ما همه آیات را به او نشان دادیم او تکذیب کرد گفت اینها درست نیست و حاضر نشد ایمان بیاورد.

انکار فرعون با یقین به الهی بودن معجزات

در سوره مبارکه «اسـراء» بخشی از این مطالب گـذشت که این با اینکه برای او مسلّم بود ایمان نیاورد آیه سوره مبارکه «اسـراء» این بود (وَلَقَدْ آتَیْنَا مُوسَـی تِسْعَ آیَاتٍ بَیِّنَاتٍ فَسْأَلْ بَنِی إِسْـرائِیلَ إِذْ جاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّی لَأَظُنُّکَ یَا مُوسَی مَسْحُوراً قَـالَ لَقَـدْ عَلِمْتَ مَـا أَنزَلَ هؤُلاـءِ إلاّـ رَبُّ السَّمـاوَاتِ وَالأرْضِ بَصَائِرَ وَإِنِّی لَأَظُنُّکَ یَا فِرْعَوْنُ مَثْبُوراً) (۳) وقـتی این معجزات را وجود مبارک موسای کلیم نشان فرعون داد این آیات را او دید برای او مسـلّم شد که اینها معجزه است سِحر نیست و از طرف خـداست و ایمـان نیـاورد آن گاه وجود مبارک موسـی(علیه السـلام) فرمود برای تو روشن شـد که اینها آیات الهی است (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هؤُلاءِ إِلَّا رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ) برای تو مسـلّم شد که اینها ساخته بشـر نیست بافته سَحره نیست کارِ خـداست و خـدا نازل کرده و من هم از طرف خـدا آمدم خب چرا ایمان نمی آوری؟ این تعبیر که فرمود: (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هؤُلاءِ) (۴) مشـابه اش در بخشـهای دیگر خواهـد آمـد که (وَجَحَـدُوا بِهَا وَاسْتَیْقَنَتْهَا أَنفُسُـهُمْ) (۵) یعنی آل فرعـون برای آنها روشن شد و مسـلّم شد که اینها کلمات الهی است اما مع ذلک ایمان نیاوردند چطور می شود که یک حق برای کسـی روشـن می شود با اینکه برای او بیّن الرشد می شود مع ذلک ایمان نمی آورد آیه سوره مبارکه «نمل» این است که (فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آیَاتُنَا مُبْصِرَهً) (۶) یعنی آیه روشن مُبصِـر یعنی ذاتِ بصـر یعنی روشن و شـفاف خب, این آیات روشن که آمد فرعون گفت اینها سِـحر است (وَجَحَـدُوا بِهَا) در حالی که (وَاسْتَیْقَنَتْهَا أَنفُسُـهُمْ ظُلْماً وَعُلُوّاً فَانظُرْ کَیْفَ کَانَ عَاقِبَهُ الْمُفْسِـدِینَ) (۷) مهم ترین بحث که در سوره مبارکه «اسراء» هم مشابه این گـذشت این است که گاهی انسان حق برای او به عنوان بیّن الرشد روشـن می شـود امـا ایمـان نمی آورد بـا اینکه یقین دارد بـا اینکه قطع دارد ایمـان نمی آورد تفکیـک اینکه یقین هست, قطع هست, تصدیقِ علمی هست ولی تصدیق اعتقادی نیست.

۱- (۱۶) . ر . ک: سوره اعراف، آیه ۱۳۳.

۲- (۱۷) . سوره اسراء، آیه ۱۰۱.

۳- (۱۸) . سوره اسراء، آیات ۱۰۱ و ۱۰۲.

۴- (۱۹) . سورهٔ اسراء، آیهٔ ۱۰۲.

۵- (۲۰) . سورهٔ نمل، آیهٔ ۱۴.

۶- (۲۱) . سورهٔ نمل، آیهٔ ۱۳.

۷- (۲۲) . سورهٔ نمل، آیهٔ ۱۴.

اقسام چهارگانه انسان از نظر ادراک و تحریک ظاهری

در ذیل همین آیه سوره مبارکه «اسراء» گذشت که انسان چهار صنف است هم با در نظر گرفتن اوصاف ظاهر و اوصاف باطن مجموعاً می شود چهار صنف به حسب ظاهر یعنی در حوزه بدن انسان یک مجاری ادراکی دارد یک مجاری تحریکی از نظر مجاری ادراکی و تحریکی چهار صنف است صنف اول کسانی که مجاری ادراکی شان قوی, تحریکی شان هم قوی یعنی سامعه و باصره آنها خوب می شنود و خوب می بیند, دست و پای آنها هم که برای فرار است آماده است و وقتی خطری را دیدند کاملاً فرار می کنند, منفعتی را دیدند کاملاً جذب می کنند هم مجاری ادراکی اینها قوی است هم مجاری تحریکی اینها. گروه دوم کسانی اند که مجاری ادراکی اینها قوی است ولی مجاری تحریکی اینها ضعیف است یعنی خوب می بینند, خوب می شنوند درک می کنند اما در اثر سالمندی یا فرتوتی یا بیماری قدرت بدنی ندارند دست و پایشان یا فلج است یا مریض اند یا از کار افتاده اند و مانند آن, مجاری ادراکی آن طور که باید کار بکند ضعیف است. قِسم سوم به عکس این است کسی است که جوان است نیرومند است اما قدرت درک چشم و سامعه او ضعیف است کم دید است, کم بین است, کم شنوایی دارد و مانند آن. قِسم چهارم گروهی اند که هم مجاری ادراکی آنها ضعیف است و عقب افتاده اند, هم مجاری تحریکی اینها مثل اینهایی که معلولین اند و در پرورشگاه هستند و امثال ذلک هم از نظر بینایی و شنوایی ضعیف اند هم از نظر دست و پا این برای ظاهر که می بینید.

اقسام چهارگانه انسان از نظر عقل نظری و عملی

در باطن هم انسان همین چهار گروه اند بعضیها هستند که خوش درک اند اهل عقل و عدل اند یعنی هم خوب می فهمند از نظر اندیشه و حکمت و عقل نظری, هم اهل عدل اند خوب عزم دارند عزم یعنی عزم برای عقلِ عملی است جزم برای اندیشه و عقل نظری اینها کاملاً از هم جدا هستند اگر کسی موحّد بود اینها را هماهنگ می کند وگرنه دستگاهی که مربوط به جزم و اندیشه است از دستگاه عزم و اراده و امثال ذلک کاملاً جداست تفکیکش هم الآن روشن می شود بعضیها هستند که اهل عقل اند به لحاظ ادراک, اهل عدل اند به لحاظ عزم و تصمیم یعنی هم خوب می فهمند هم خوب عمل می کنند می شود عاملِ به عمل صالح تحقیقات دینی او خیلی خوب است تقوا و وارستگی وعدل او هم خیلی خوب است این از هر دو جهت قوی است هم آن عقلی که باید این معارف را بفهمد قوی است هم آن عقلی که «عُبد به الرحمن و اکتسب به الجِنان» [(۱)] قوی است. گروه دوم کسانی اند که عقلشان خوب است, اندیشه شان خوب است خوب مسائل حلال و حرام را می فهمند اما این عقل عملی که «عُبد به الرحمن و اکتسب به الجِنان» ضعیف است این می شود عالِم فاسق با اینکه می داند چه چیزی حلال است چه چیزی حرام است از نظر جزم علمی هیچ مشکلی ندارد ممکن است سخنرانی بکند کتاب هم بنویسد در این زمینه اما آن جایی که جای تصمیم و عزم و اراده است مشکل جدّی دارد مثل انسانی که چشمش خوب می بیند کجا مار دارد می آید اما فلج است نمی تواند بدوَد. قِسم سوم گروهی اند که بخشهای عملی اینها جای عزم و انگیزه اینها خیلی قوی است ولی اندیشه و ادراک آنها ضعیف است مثل یک مقدّسِ کم درک این هر چه بشنود عمل می کند اما تشخیصش ضعیف است این قصوری در ناحیه عمل ندارد منتها یک راهنمای خوبی می خواهد که خوب درک بکند. قِسم چهارم کسانی اند که از هر دو جهت ضعیف اند مثل جاهلِ مُتهتّک نه اندیشه خوبی دارد نه انگیزه خوبی دارد.

۱- (۲۳) . الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

جدایی اعتقاد و ایمان از علم و یقین در برخی انسان ها

چون دستگاه تصمیم گیری کاملاً یعنی کاملاً جدای از دستگاه اندیشه و اینهاست انسان می شود عالِم فاسق سرّش این است که ما دوتا گِره و دوتا عَقد داریم عقدی است یعنی گِرهی است بین موضوع و محمول که مستحضرید که در منطق می گویند «تُسمّی القضیه عقداً» قضیه را عقد می گویند برای اینکه بین محمول و موضوع گِره خورده وقتی گفتیم «زیدٌ قائمٌ» این «هو» گِرهی است که موضوع و محمول را به هم بست این شده عقد این کار اندیشه و علم است بعد از این عصاره این قضیه علمی را این شخص باید به جان خود گِره ببندد این می شود اعتقاد و ایمان, اگر به جان خود گِره نبست این فقط عالِم است اگر به جان خود گره بست با دو عقد یک گِره بین موضوع و محمول یک گِره بین نتیجه قضیه و جان خود این می شود مؤمنی که دارای عمل صالح است اگر گِره نزد (سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ) (۱) این (وَاسْتَيْقَنَتْهَا) (۲) «سین» هم «سین» تأکید است به طور شفاف, یقین, آشکار برای فرعون ثابت شد این آیات الهی است در سوره مبارکه «اسراء» وجود مبارک موسی بالصراحه به فرعون گفت آخر برای تو روشن شد این حرفهای خداست (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هؤُلاءِ إِلَّا رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ) (۳) آخر چرا ایمان نمی آوری.

عواقب عدم تسلیم در برابر حق

ص: ۵۳۳

۱- (۲۴) . سوره بقره، آیه ۶.

۲- (۲۵) . سوره نمل، آیه ۱۴.

۳- (۲۶) . سوره اسراء، آیه ۱۰۲.

این (وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ) [(۱)](#) همین است دوتا طلبه که در اتاق مشغول مباحثه اند سوّمی این دو نفر خداست که جمعاً می شود دو نفر و خدا ثالثِ اثنین است نه ثالث ثلاثه اینها با اینکه روشن شد حق با رفیق اوست در این مباحثه کردند عبارتی یا جامع المقدمات است یا سیوطی است یا مُغنی است همین اول طلبگیش است با اینکه فهمیده حق با اوست این حتماً می خواهد بگوید من هم چیز دیگر می خواهم بگویم این وقتی بزرگ شد آفتی برای جامعه است اول آسیب به خودش می رساند بعد به جامعه در همان اوایل آدم باید خودش را بسازد در برابر حق باید تسلیم بشود دیگر وگرنه انسان اگر بزرگ شد ممکن نیست حق را ببیند و باور کند این می شود آسیب و آفت بنابراین در بیان نورانی حضرت امیر هم هست که «مَنْ صَارَعَ الْحَقَّ صَرَعَهُ» [(۲)](#) مُصارعه یعنی کُشتی گرفتن اگر کسی با حق کشتی بگیرد یقیناً شکست می خورد.

آثار پیوند علم و ایمان توسط عقل

خب, بنابراین این در درون همه ما هم هست ما باید مواظب باشیم که کجا جای جزم است و کجا جای عزم این دو با هم باشند اگر آن روحِ کامل یک رهبری را به عهده گرفت یک نماز جماعتی را در صحنه دل به پا کرد که همه قوای علمی و عملی به او اقتدا کردند این همان بیان نورانی امام سجاد است که فرمود عقل رائد روح است [(۳)](#) , انسان یک نماز جماعتی می خواند در درون, همه قوا به تبعیّت او حرکت می کنند شهوت سرِ جایش محفوظ است, غضب سر جایش محفوظ است نگفتند چیزی را تعطیل کن که گفتند تعدیل کن همه اینها سرِ جایش محفوظ است آن حس و وهم و خیال هم سر جایش محفوظ است حس خیلی کار می کند وهم خیلی کار می کند خیال خیلی کار می کند در تحت رهبری عقل نظری شهوت و غضب هم خیلی کار می کنند در تحت هدایت و رهبری عقل عملی اگر آن عقلِ فائق قیادت و رهبری و امامت این امّت را به عهده بگیرد این شخص یک قافله خوبی خواهد بود بنابراین وجود مبارک موسای کلیم به فرعون گفت برای تو بیّن الرشد ثابت شد که اینها حق است اما ایمان نمی آوری چه در سوره مبارکه «نمل» [(۴)](#) چه در سوره مبارکه «اسراء» [(۵)](#) این دو آیه شفاف هست و شفاف شد که گاهی انسان حق برای او قطعی می شود ولی او ایمان نمی آورد مثل کسی که به صورت قطع آتش را می بیند, مار را می بیند, عقرب را می بیند ولی نمی تواند فرار بکند برای اینکه با سوء اختیار خودش این دست و پا را فلج کرده خب کسی دست و پای خودش را فلج کرده چطوری می تواند خودش را نجات بدهد.

۱- (۲۷) . سوره نمل، آیه ۱۴.

۲- (۲۸) . نهج البلاغه، حکمت ۴۰۸.

۳- (۲۹) . کفایه الأثر، ص ۲۴۰.

۴- (۳۰) . سوره نمل، آیه ۱۴.

۵- (۳۱) . سوره اسراء، آیه ۱۰۲.

ناتوانی فرعون و مغالطه او در برابر معجزات الهی

فرمود: (لَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا) با اینکه الآن ملاحظه می فرمایید اینجا بسیاری از آیات هنوز مطرح نشده ولی می فرماید ما همه این آیات را به فرعون نشان دادیم مثلاً, (لَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَى) همان طوری که در جریان نمرود فرمود: (فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ) (۱) جوابی نداشت فرعون هم اینجا جوابی ندارد گفت شما آمدید که ما را با سِحر از مصر بیرون کنید خب این همه سَحره زیر نظر تو هستند مگر با سِحر می شود مملکت را گرفت خب این همه سَحره که تو داری کدام یک از اینها توانستند چنین کاری بکنند به موسی و هارون(سلام الله علیهما) می گوید شما آمدید سِحر بکنید که کشور ما را بگیرید این حرف قابل گفتن نیست (قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى) حالا می خواهد بازی در بیاورد حالا ما مسابقه می دهیم خب این همه سَحره ای که تو داری در زیر نظر تو کار می کنند کسی تا حال چنین کاری کرده که مملکت را با سِحر زیر و رو بکند وجود مبارک موسای کلیم گفت که آنچه را که ما آوردیم حق است و آ نچه را که تو می گویی باطل, باطل کاری از او ساخته نیست در محدوده خیال ممکن است یک انسان مُختالی را متأثّر بکند (قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا) از اینکه گفت (أَرْضِنَا) چون یک سلطه خاصّی فقط در منطقه مصر و امثال مصر داشت وگرنه منطقه شام و امثال شام که مدین در همان مناطق بود تقریباً شمال شرقی مصر قرار دارد یعنی کسی که از مصر بیرون می آید به طرف مشرق به طرف شام و مدین و اینها می رود وجود مبارک موسای کلیم وقتی به مدین رسید شعیب فرمود آن جریان قتلی که در مصر اتفاق افتاده و عده ای تو را تعقیب می کردند (نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) (۲) اینجا دیگر آنها به تو دسترسی ندارند اینجا در تحت قدرت آنها نیست معلوم می شود که حوزه اقتدار فرعون در همان محدوده مصر و اطراف مصر بود مدین و این قسمت شام زیر سلطه او نبود (مِنْ أَرْضِنَا) هم که گفت همان منطقه را می گوید نه منطقه های دیگر. خب, (لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِ) ما هم سِحری مثل سِحر تو می آوریم تو اگر تَحدّی کردی گفتی معجزه است معجزه معنایش این است که مُماثل ندارد دیگر ما هم می گوییم سِحر است و مماثل دارد و مماثلش هم می آوریم (فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِداً لَّا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنتَ مَكَاناً سُوى) که موعد مبارزه و مناظره را دارد تعیین می کند.

۱- (۳۲) . سوره بقره، آیه ۲۵۸.

۲- (۳۳) . سوره قصص، آیه ۲۵.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۵۱ تا ۶۰ سوره مریم ۸۸/۱۲/۱۸

.Your browser does not support the audio tag

(قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى (۵۱) قَالَ عِلْمُهَا عِندَ رَبِّی فِی کِتَابٍ لَّا یَضِلُّ رَبِّی وَلَا یَنسَى (۵۲) الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ مَهْداً وَسَلَکَ لَکُمْ فِیهَا سُبُلًا وَأَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجاً مِن نَبَاتٍ شَتَّى (۵۳) کُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَکُمْ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَاتٍ لِّأُولِی النُّهَى (۵۴) مِنْهَا خَلَقْنَاکُمْ وَفِیهَا نُعِیدُکُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُکُمْ تَارَةً أُخْرَى (۵۵) وَلَقَدْ أَرَیْنَاهُ آیَاتِنَا کُلَّهَا فَکَذَّبَ وَأَبَى (۵۶) قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِکَ یَا مُوسَى (۵۷) فَلَنَأْتِیَنَّکَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِ فَاجْعَلْ بَیْنَنَا وَبَیْنَکَ مَوْعِداً لَّا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنتَ مَکَاناً سُوى (۵۸) قَالَ مَوْعِدُکُمْ یَوْمُ الزِّینَهِ وَأَن یُحْشَرَ النَّاسُ ضُحى (۵۹) فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ کَیْدَهُ ثُمَّ أَتَى (۶۰)

امکان دلالت (فِی کِتَابٍ) بر اهمیت کتابت

قرآن کریم گذشته از اینکه ما را به علم و فکر و عقل دعوت می کند به کتابت و تدوین هم هدایت می کند از اینکه وجود مبارک موسای کلیم به اذن خدا در جواب فرعون فرمود: (عِلْمُهَا عِندَ رَبِّی) و به این اکتفا نکرد بلکه فرمود: (فِی کِتَابٍ) با اینکه ذات اقدس الهی (وَلَا یَنسَى) است, (بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ) (۱) است, (وَمَا کَانَ رَبُّکَ نَسِیّاً) (۲) هم می داند و هم فراموش نمی کند مع ذلک در جایی ضبط می کند می نویسد حالا لوح محفوظ است, لوح محو و اثبات است چه کتابی است بالأخره خدای سبحان می داند و اولیای او, ولی این برای دعوت ماست که به صِرف علم اکتفا نکنید به اینکه من می دانم بسنده نکنید اهل تألیف باشید, اهل کتابت باشید, اگر موسای کلیم می فرمود: (عِلْمُهَا عِندَ رَبِّی) کافی بود اما این (فِی کِتَابٍ) بسیاری از مفسّران دقیق نظر اصرار دارند که از این استنباط کنند که دین, دین تألیف و کتابت است.

۱- (۱) . سوره بقره، آیه ۲۹.

۲- (۲) . سوره مریم، آیه ۶۴.

اهمیت علم و کتابت در روایات

آن گاه روایاتی که از وجود مبارک پیغمبر و اهل بیت(علیهم الصلاه و علیهم السلام) رسیده است به عنوان مؤیّد ذکر می کنند. اوّلین روایتی که از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) رسید این است که بعضیها به حضور حضرت عرض کردند محفل شما بسیار شیرین و آموزنده است ولی وقتی از اینجا بیرون می رویم آن طراوت و حلاوت را از دست می دهیم حضرت فرمود: «استَعِنْ بِیمینک» (۱) از دست کمک بگیر آنچه در مجلس درس گفته می شود تحریر کن بنویس که هر وقت خواستی به جزوه درسی ات مراجعه کنی همین که می آیی پای درس پیغمبر می نشینی که کافی نیست البته انسان فراموش می کند و چون فراموش می کند آن حلاوت و طراوت و آثار علم هم رخت برمی بندد «استعن بیمینک». نمونه دوم,

حضرت امیر که خب به صورت رسمی دیوانی داشت دیوان یعنی دفتر دیوان سرا, دیوان سرا, دیوان سالاری یعنی دفتر سالاری دیوان داشت و عده ای کاتبان دیوان بودند و می نوشتند درباره حضرت امیر که بحثی نیست وجود مبارك امام مجتبی(سلام الله علیه) در یک محفل خانوادگی بچه های خود و بچه های برادرهای خود را جمع کرد و در این انجمن خانوادگی برای این نوجوانها سخنرانی کرد متن بیان نورانی امام مجتبی(سلام الله علیه) در شرح حال آن حضرت هست فرمود: «إنّكم صغار قوم و یوشَك أن تكونوا كِبار قومٍ آخرين» شما الآن نوجوانید ولی در آینده بزرگ می شوید اداره جامعه به عهده شماست تلاش و کوشش کنید از این عمرتان حدّاکثر بهره را ببرید «فَتَعَلَّموا العلم» عمر را به بطالت نگذرانید به تحصیل علم بگذرانید و اگر کسی احتمال می دهد که حافظه او ضعیف باشد «فَليكتبْهُ وَ لْيَضَعْهُ فى بيته» (۲) آ نچه را که در مجلس درس شنیده است بنویسد در اتاقش بگذارد که هر وقت خواست به آن مراجعه کند این نسخه خطّی داشتن جزء میراث فرهنگی اهل بیت بود حتی وجود مبارك امام جواد وقتی در مَهریه همسرش با ابوالزوجه اش بحث می کند می فرماید: «إنّ لكلّ زوجةٍ صداقا ... و قد أمهرتُ انْبَتَيك الوسائِل إلى المسائل و هی مناجاةٌ دَفَعَها إليَّ أبى» (۳) هر زنی مَهریه ای دارد ولی اموال ما در عالَم دیگر ذخیره شده است اینجا در دست ما مال نمی ماند مَهر هم که لازم هست من یک نسخه خطّی از مناجات امام رضا نزد من هست به نام الأدعيه وسائل إلى الوسائل این مناجات را مرحوم محدّث قمی(رضوان الله علیه) در حاشیه مفاتیح نقل کرده ادعیه الوسائل إلى المسائل یعنی اگر کسی سؤالی از ذات اقدس الهی دارد به وسیله این دعاها بخواهد الوسائل إلى المسائل این چندتا مناجات و دعاست (۴) فرمود: «و قد أمهرتُ انْبَتَيك الوسائل إلى المسائل و هی مناجاةٌ دفعها إلىّ أبى» این یک نسخه خطّی است که پدرم امام رضا به عنوان میراث خانوادگی به من مرحمت کرده من این را به عنوان مهریه همسرم به شما می سپارم خب می بینید در همه موارد سخن از تألیف و تدوین و نوشتن و نسخه خطّی داشتن و با علم بودن و امثال ذلک است از اینکه فرمود: (فِي كِتَابٍ) با اینکه نیازی نداشت ذات اقدس الهی در جایی ثبت کند برای چه ثبت کند او که علم محض است (وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيّاً) (۵) برای اینکه به ما بفهماند هم عالِم بشوید یک, و هم چون در معرض سهو و نسیانید علمتان را یادداشت کنید دو, بر فرض شما سهو و نسیان نکنید و عالِم باشید اما فرزندان شما که میراث فرهنگی شما را باید به ارث ببرند محروم می شوند پس بنویسید تا محروم نشوند سه, این «استعن بیمینک» (۶) بیان دیگری که از حضرت رسول(صلّی الله علیه و آله و سلّم) آمده است «قَيِّدوا العلم بالكتابه» (۷) اینها در روایات ماست دیگر از همین باب است منتها خطری که دامنگیر اسلام شده همان محرومیّت جامعه از اهل بیت است که اهل قرآن اند و اهل علم اند بعد سالیان متمادی نوشتن حدیث ممنوع بود, کتابت حدیث ممنوع بود, نسخه نویسی ممنوع بود که خطرهای فراوانی داشت. خب, پس این (فِي كِتَابٍ) می تواند ناظر به این قسمت باشد که یک انسان محقّق بدون جزوه درسی نخواهد بود (فِي كِتَابٍ لَّا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى).

۱- (۳) . ر . ك: بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۵۲.

۲- (۴) . بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۵۲.

۳- (۵) . بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۷۳.

۴- (۶) . ر . ك: البلد الامين، ص ۱۶۱ و ۱۶۲؛ المصباح (كفعمى)، ص ۴۰۰.

۵- (۷) . سوره□ مریم، آیه□ ۶۴.

۶- (۸) . بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۵۲.

۷- (۹) . اعلام الدین، ص ۸۲.

مسخّر بودن آسمان و زمین برای انسان

آن گاه فرمود شما گفتید ربّ شما کیست؟ ربّ ما گذشته از اینکه از نظر متنی گفته شد که (أَعْطَى كُلَّ شَيْ ءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) (۱) ربّ ما کسی است که این سفره کیهانی را پهن کرد بعد مهمان را دعوت کرد یعنی آسمان با همه موجوداتش, زمین با همه موجوداتش این سفره, این مائده, این مأدبه الهی را در نظام تکوین گستراند بعد انسان را آفرید این چنین نیست که انسان را قبلاً خلق کرده باشد تا او در زحمت باشد یا انسان را همزمان با آسمان و زمین خلق کرده باشد که بخشی از عمرش را معطّل باشد بلکه همه سُفره ها را آماده کرده فرمود ارض این چنین است, آسمان این چنین است, (فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجاً مِن نَبَاتٍ شَتَّى كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ) این (سَخَّرَ لَكُم) (۲) هم همین است مسخِّر خداست کسی مسخِّر آسمان و زمین نیست ولی خدای سبحان آسمان و زمین را برای انسان تسخیر کرده مستحب است که انسان سوار مرکب می شود حالا سوار اتومبیل هم می شود همین طور است دیگر این جزء آداب سوار مرکب شدن است آن روزها مرکب اسب بود یکی از مستحبّات سوار شدن روی اسب برای سفر این بود که «الحمد لله الذی سَخَّر لنا هذا و ما کُنّا له مُقرنین و إنّا إلی رَبّنا لمنقلبون» (۳) این دعا گرفته شده از آن آیه است که فرمود خدای سبحان این حیوانات را این انعام را برای شما رام کرده (وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ) (۴) بعد هم به یاد یک سفر دیگر هم باشید که همیشه شما زنده روی مرکب نیستید گاهی شما را هم به طرف جای دیگر می برند (وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ) (۵) پیام آن آیه به صورت یک دعا در آمده که انسان وقتی سوار اتومبیل می شود مستحب است این را بخواند آن روز سوار اسب می شد آن دعا را می خواند «الحمد لله الذی سخّر لنا هذا» امروز سوار اتومبیل می شود یا سوار کشتی می شود یا سوار هواپیما می شود مستحب است این دعا را بخواند. خب, اینها فرمود ما همه را برایشان مسخِّر کردیم مسخَّر خدای سبحان است کسی قدرت ندارد این کُرات با عظمت را تسخیر کند این نمی تواند پَشه را تسخیر کند, این نمی تواند مگس را تسخیر کند در بخش پایانی سوره مبارکه «حج» می فرماید گوش بدهید من می خواهم یک حرف تازه بزنم گوش بدهید و آ ن چیست؟ این است که شما در برابر مگس عاجزید که خدا مَثلی زد که اگر مگس بخواهد کسی را به ستوه در بیاورد این نمی تواند از پس مگس بربیاید (ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ) (۶) هم شما ضعیفید هم مگس ولی در برابر یک پشه و یک مگس نمی توانید مقاومت کنید حالا این چه رسد به اینکه برود کُره مریخ را تسخیر کند. مسخِّر یعنی فاعل ذات اقدس الهی است (سَخَّرَ لَكُم مَا فِي السَّماوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ) (۷) به شما یعنی به بشر قدرت داد که از همه موجودات زمینی و آسمانی بهره بگیرد چون این سفره را خدا پهن کرده فرمود ما این کار را کردیم.

ص: ۵۳۸

۱- (۱۰) . سوره طه، آیه ۵۰.

۲- (۱۱) . سوره ابراهیم، آیه ۳۲.

۳- (۱۲) . الکافی، ج ۵، ص ۲۵۶.

۴- (۱۳) . سوره زخرف، آیه ۱۳.

۵- (۱۴) . سوره زخرف، آیه ۱۴.

۶- (۱۵) . سوره□ حج، آیه□ ۷۳.

۷- (۱۶) . سوره□ لقمان، آیه□ ۲۰.

خداوند، عهده دار خلقت زمین و راه های آن

(جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْداً) بود و آماده کردیم یا به منزله گهواره نرم است مادامی که شما کودکانه زندگی می کنید یا نه, مَهد است و مُمهّد است و آماده است (وَسَلَکَ لَکُمْ فِیهَا سُبُلًا) این (سَلَکَ لَکُمْ فِیهَا سُبُلًا) در آیات فراوان دیگری هم هست که خدای سبحان راهها را برای شما مشخص کرده (۱) در سوره مبارکه «نوح» آن هم مشابه این آمده آیه سوره مبارکه «نوح» این است (وَاللَّهُ أَنبَتَكُم مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتاً ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجاً وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطاً لِّتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجاً) (۲) راههای گوناگون به شما داده این طور نیست که زمین را خلق کرده باشد بیراه نه, برای شما راه معیّن کرده راه نرم برای شما معیّن کرده زمین را هم ذلول قرار داده (۳) بعد فرمود: (كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ)

معنای آیه (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ)

و اما اینکه فرمود: (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى) این (تَارَةً أُخْرَى) به آن (خَلَقْنَاكُمْ) می خورد نه به این (نُعِيدُكُمْ) گرچه (نُعِيدُكُمْ) در وسط ذکر شده ولی این سومی به اوّلی می خورد (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ) یک, (وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ) دو, (وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ) سه, این (تَارَةً أُخْرَى) که برای این سومی است در قبال آن اوّلی است یعنی «منها خلقناکم تارةً و منها نخرجکم تارةً اُخری» نه اینکه این (تَارَةً أُخْرَى) به (نُعِيدُكُمْ) برگردد که بشود دو بار انسان را اعاده می کنند دو بار در زمین اعاده نمی شود یک بار در زمین قرار می گیرد ولی دو بار از زمین روئیده می شود و آنچه در سوره مبارکه «نوح» (۴) بود آن هم همین طور است یک بار از زمین خلق شدید بار دوم هم شما را از زمین بیرون می آورد. خب, فرمود: (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ) و این (إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَى) درباره نُهی یک نکته همان بود که چون نُهی جمع نُهیه است و عقل انسان را نهی از منکر می کند از این جهت گفتند این نُهیه هست و ارباب عقل را و اولواالألباب را گفتند اولی النّهی. نکته دوم از آ ن جهت است که خردمندان و عقلای قوم کسانی اند که «یَنتهی إلیه أمر الناس, أمر الامّه» امر نهایی ملّتی به خردمندان آن ملّت برمی گردد بالأخره آنها مراجعه می کنند دیگر, از تصمیم آنها از نظر آ نها بهره برداری می کنند چون مردم در امورشان منتهی به خردمندان اند و پایان خطّ فکری مردم را خردمندیِ خردمندان تنظیم می کند لذا عقل که مُنتهای کار است گفتند نُهیه و عقلا که مرجع مردم اند گفتند اولی النّهی, این هم نکته دوم.

ص: ۵۳۹

۱- (۱۷) . ر . ک: سوره زخرف، آیه ۱۰.

۲- (۱۸) . سوره نوح، آیات ۱۷ _ ۲۰.

۳- (۱۹) . ر . ک: سوره ملک، آیه ۱۵.

۴- (۲۰) . سوره نوح، آیه ۱۸.

پرسش:...

پاسخ: بله, این سه قسمت مربوط به جسم بود دیگر, اما (وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِی) (۱) حسابش جدا بود البته.

پرسش:...

پاسخ: این «کُم» بدنی است دیگر وگرنه آن «کُم» که مربوط به روح است آن در آیه ای که آنها گفتند (أَإِذَا ضَلَلْنَا فی الأَرْضِ) (۲) آنجا ذات اقدس الهی فرمود خیر, آن «کُم» که مربوط به حقیقت شماست, روح شماست در زمین نیست (يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِی وُكِّلَ بِكُمْ) (۳) اما این «کُم» که مربوط به بدن شماست بله, شما را از خاک خلق کردیم بار دیگر وارد خاک می شوید بعداً هم شما را از خاک زنده می کنیم این محذوری ندارد.

پرسش:...

پاسخ: بله این برای کلّ بشر است دیگر وقتی نسبت به کلّ بشر باشد همین طور است دیگر کلّ بشر به نحو قضیه حقیقیه این سه حالت را دارند یک بار از زمین خلق می شوند بعد وقتی مُردند به زمین برمی گردند بار دیگر خدای سبحان اینها را از زمین دوباره احیا می کند مربوط به کلّ بشر است دیگر اختصاصی به زمان حضرت موسی و زمان قبل یا زمان بعد ندارد لذا وقتی فرعون گفت (فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى) وجود مبارک موسای کلیم این اصل کلّی را جواب دادند چه اینکه در سوره مبارکه «نوح» هم همین طور است (۴) درباره اصل جامع بشری سخن گفتند.

۱- (۲۱) . سوره حجر، آیه ۲۹؛ سوره ص، آیه ۷۲.

۲- (۲۲) . سوره سجده، آیه ۱۰.

۳- (۲۳) . سوره سجده، آیه ۱۱.

۴- (۲۴) . سوره نوح، آیه ۱۸.

مراد از « کلّها» در آیه (وَلَقَدْ أَرَیْنَاهُ آیَاتِنَا کُلَّهَا)

(وَلَقَدْ أَرَیْنَاهُ آیَاتِنَا کُلَّهَا) ما این حرفها و معجزات را هم برهان عقلی هم معجزات نبوی همه اینها را نشان فرعون دادیم (کُلَّهَا) منظور از این «کل » یک کلّ اضافی و نسبی است نه کلّ نفسی یک وقت است ما می گوییم «کلّ انسانٍ کذا, کلّ نار حارّه, کلّ عدد کذا» این به نحو قضیه حقیقیه است اما یک وقت مثلاً کسی بنا دارد که چندتا کتاب برای کتابخانه اش تهیه کند دویست تا کتاب, سیصدتا کتاب همه را صورت می گیرد می رود در عرضه کتابها آنجا که نمایشگاه عمومی کتابهاست کتاب را تهیه می کند بعد می آید گزارش می دهد می گوید من همه کتابها را گرفتم خب معلوم است اینکه می گوید همه کتابها یعنی همه کتابهایی که ما قبلاً یادداشت کردیم برای این کتابخانه لازم بود گرفتیم نه همه کتابهای عالَم را اینجا هم وقتی که خدای سبحان می فرماید ما همه آیات را نشان فرعون دادیم یعنی این آیاتی که وجود مبارک موسای کلیم مأمور بود آنها را ارائه کند همه اینها را نشانش دادیم چه اینکه وقتی درباره مَلکه سبا گفته می شود (وَأُوتِیَتْ مِن کُلِّ شَیْ ءٍ) (۱) معنایش این نیست که او همه چیز عالَم را داشت که, همه چیزی که مربوط به آن مملکت سبا بود مورد نیاز آنها بود او دارا بود پس بنابراین این (کُلَّهَا) به این معنا نیست که به نحو قضیه حقیقیه جمیع آیات الهی را نشان فرعون داده باشند بلکه کلّ نسبی و اضافی است یعنی همه معجزاتی که وجود مبارک موسای کلیم بنا بود ارائه بدهد و همچنین براهین عقلی که بنا شد اقامه بکند همه را با او درمیان گذاشتیم.

۱- (۲۵) . سوره نمل، آیه ۲۳.

تفاوت إبای استکباری با إبای اشفاقی

(وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا) ولی (فَكَذَّبَ وَأَبَى) این اِبا چون با تکذیب همراه است اِبای استکباری است نه اِبای اِشفاقی, ابای اشفاقی مورد قبول و رحمت است مثل اینکه در بخش پایانی سوره مبارکه «احزاب» آمده است که (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا) اما چون (وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا) (۱) این ابای اشفاقی را کسی مذمّت نمی کند اگر کسی بگوید من مقدورم نیست اما آن إبای استکباری است که مذموم است (أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ) (۲) این اِبای فرعون ابای استکباری است به دلیل اینکه فرمود: (فَكَذَّبَ وَأَبَى) اما آن اِبای آسمان و زمین و امثال آنها اِبای اشفاقی است مورد ترحّم هم هست (فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا) خب, اِبای استکباری مذموم و چون تکذیب هم کرده و گفته درست نیست.

یقین کامل فرعون به الهی بودن معجزات

در اینکه وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) به فرعون فرمود در سوره مبارکه «اسراء» گذشت (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هؤُلاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ) (۳) یعنی تو علم داری برای تو ثابت شده است که اینها معجزه است از طرف خدای سبحان است سِحری در کار نیست, وهم و خیال و گمان و مظنّه ای در کار نیست یک امر یقینی است در آن بخشهای دیگر هم که گذشت فرمود: (وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ) (۴) یعنی او یقین پیدا کرد که اینها حق است اما مع ذلک ایمان نیاورده این یقین داشتنِ او هم برابر علمِ حصولی است چون برهان یقین آور است هم در برابر معجزه قرار گرفت یعنی آیه سیزده و چهارده سوره مبارکه «نمل» این است (فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً) یعنی آیات شفاف و روشن ما آمده اینکه فرمود: (آتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً) (۵) نه اینکه مُبصِره یعنی آ ن ناقه مبصره بود خیر, آیت ما «مبصره » بود آیت شفاف و روشن بود خب, اینجا هم فرمود: (فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هذَا سِحْرٌ مُبِينٌ وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ) این مُستَیقِن بود خیلی یقین هم داشت همان طوری که (اسْتَكْبَرَ) (۶) نشانه آن تکبّر و مَنّیت رو به زیاد است و افزون خواهی است و افزون طلبی است این هم یک یقین کامل است یقین ناقص نیست اما چرا, برای اینکه خواست در اثر آن ظلم و برتری طلبی و خودخواهی به مقامی که نفس می پسندد برسد.

۱- (۲۶) . سوره احزاب، آیه ۷۲.

۲- (۲۷) . سوره بقره، آیه ۳۴.

۳- (۲۸) . سوره اسراء، آیه ۱۰۲.

۴- (۲۹) . سوره نمل، آیه ۱۴.

۵- (۳۰) . سوره اسراء، آیه ۵۹.

۶- (۳۱) . سوره قصص، آیه ۳۹.

ضرورت پیوند میان علم و اندیشه با ایمان و اعتقاد

در بحث دیروز ملاحظه فرمودید که ایمان و تدیّن کارِ عقل عملی است چون کار است, عزم است, گِره زدن است برهان و درس و بحث حوزه و دانشگاه برای عقل نظری است اینها دوتا قوّه اند اگر کسی اینها را با هم هماهنگ نکند اینها از هم گسیخته اند هیچ یعنی هیچ ارتباطی بین ایمان و قبول و عزم با علم و جزم و اندیشه نیست مثل اینکه در دستگاه بیرونی و بدن ما هیچ پیوندی بین رفتن و دیدن نیست دیدن کارِ چشم است شنیدن کار گوش است انسان با چشم و گوش می فهمد با دست و پا انجام می دهد حالا اگر دست کسی فلج بود این چنین نیست که اگر دید بتواند بدوَد و از خطر برَهد که حالا کسی مار را دارد می بیند ولی پای او فلج است پای او را خودش زنجیر کرد و بَست اگر کسی پای خودش را ببندد بعد با چشمِ خودش مار را ببیند قدرت فرار ندارد اینکه گفته شد «مَن عرف نفسه فقد عرف ربّه» (۱) از بهترین راههای شناخت خدای سبحان همین معرفت نفس است همین است. بحث مبسوطی سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) در ذیل آیه سوره «مائده» داشتند که فرمود: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ) (۲) خیلی آنجا بحث مبسوطی ارائه فرمودند (۳) خداوند می فرمایند مردم تکان نخورید سرِ جایتان باشید (عَلَيْكُمْ) اسمِ فعل است دیگر یعنی «الزموا» همین جا باشید ببینید چه کار می کنید (عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ) «الزموا أنفسكم» (۴) سرِ جایتان باشید ما از جایمان بیرون آمدیم آسمان و زمین را داریم فتح می کنیم آن کار خوبی است که آدم آسمان شناس باشد, زمین شناس باشد ولی مشکل او حل نمی شود مشکل ما در درون ماست که ما چندتا نیرو داریم, چه کسی با ما همکار است, چه کسی با ما هماهنگ نیست, چطوری ما با دست خودمان اینها را بَند کردیم.

۱- (۳۲) . متشابه القرآن، ج ۱، ص ۴۴.

۲- (۳۳) . سوره مائده، آیه ۱۰۵.

۳- (۳۴) . ر . ک: المیزان، ج ۶، ص ۱۷۸ _ ۱۹۴.

۴- (۳۵) . المیزان، ج ۶، ص ۱۶۲.

الآـ ن شما می بینید ممکن است کسی (قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يُغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ) (۱) را تدریس بکند, تفسیر بکند, تألیف بکند, کتاب بنویسد, شاگرد بپروراند اما وقتی نامحرم را دید نگاه بکند چرا, برای اینکه این در این جهاد درونی بین نفس و عقل که درگیری بود این طنابی از شهوت فراهم کرد پای این عقل را بست, محکم بست عقلی که باید تصمیم بگیرد یعنی عقلِ عملی «ما عُبِد به الرّحمن واکتسب به الجِنان» (۲) آنکه کار می کند, ایمان می آورد بهشت را او کسب می کند این دست و بال او را بست با چه چیزی بست, با قدرت شهوت و غضب. در جهاد اکبر یعنی جهاد اوسط در جهاد نفس این طبق بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوى أَمِيرٍ» (۳) این درگیری و مبارزه و مناظره و گفتگو و گفتمان به جایی شد که این شهوت و غضب یک طناب قوی پیدا کردند دست و بال این عقلِ بیچاره را بستند این شده اسیر فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوى أَمِيرٍ» (۴) خب حالا این عقل شده اسیر این هم آمده (قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ) (۵) را تفسیر کرده بیرون هم که رفته باید نگاه نکند, چه کسی باید نگاه نکند, اینکه چشمش را بستید, دستش را بستید, دهنش را بستید, اینکه نمی تواند حرف بزند که آن که دهنش را باز گذاشتید, چشمش را باز گذاشتید شهوت است و او نگاه می کند دیگر. خب, کار را کار یعنی کار, کار را عقلِ عملی می کند که «ما عُبِد به الرّحمن واکتسب به الجِنان» (۶) درس و بحث برای عقل نظری است نیمی از قضیه است جزم برای حوزه و دانشگاه است برای عقل نظری است برای آ نجایی است که محور اندیشه است با جزم که کسی بهشت نمی رود که با عزم بهشت می رود اینکه لقمان به پسرش گفت: (إِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزِمِ الْأُمُورِ) (۷) همین است انسان باید تصمیم بگیرد خب چه کسی باید تصمیم بگیرد کسی که دهنش را بستیم, چشمش را بستیم, گوشش را بستیم گذاشتیم کنار شد حاکمِ معزول خب, این عقل عملی در جریان جهاد اکبر وقتی شکست خورد دست و بالش بسته است لذا اینها عالماً عامداً ممکن است کسی دروغ بگوید برای اینکه آن که باید تصمیم بگیرد کارِ خوب انجام بدهد او بسته است آن که میدان دار است شهوت و غضب است.

۱- (۳۶) . سوره نور، آیه ۳۰.

۲- (۳۷) . الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

۳- (۳۸) . نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱.

۴- (۳۹) . نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱.

۵- (۴۰) . سوره نور، آیه ۳۰.

۶- (۴۱) . الکافی، ج ۱ ، ص ۱۱.

۷- (۴۲) . سوره لقمان، آیه ۱۷.

عواقب جدایی عقل نظری از عقل عملی

خب, پس کار را عقلِ عملی می کند, درک را عقل نظری می کند, اگر عقل عملی دست و بالش باز باشد این هیچ قوّه ای را تعطیل نمی کند همه را تعدیل می کند به شهوت هم می رسد, به غضب هم می رسد, به حس هم می رسد به خیال و وهم هم می رسد به عقل هم می رسد چون او عادل است سهم همه را می دهد هیچ طغیانی هم نمی کند ولی در جهاد اصغر یا جهاد اوسط یا جهاد اکبر در درون وقتی بین شهوت و غضب از یک سو و عقل عملی از سوی دیگر درگیری شد و اینها فاتح و پیروز شدند این را به بند می کِشند این بیچاره زنده به گور است اینکه در سوره مبارکه «شمس» فرمود: (قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا) (۱) همین است اینها می آیند این را زنده به گور می کنند یعنی همین عقلی را که باید باعث نجات ما بشود این را در بین اغراض و غرایز دفن می کنند یک مقدار خاکِ اغراض, یک مقدار خاشاک غرایز رویش می ریزند روی این زنده به گور رفته می نشینند عیاشی می کنند آن بیچاره غصّه می خورد این عقل عملی این فطرت.

چگونگی نیل به شهود از طریق عقل عملی

خب, در دنیا که هستند با حوزه و دانشگاه و بحث و اینها علمِ استدلالی نظیر دو دوتا چهارتا برایش روشن می شود از این علم کاری ساخته نیست از این یقینِ حصولیِ عقلِ نظری, اما آن یقینِ شهودی, یقین شهودی برای عقل نظری نیست در عقل نظری مراتبش را مشخص کردند یعنی آن محدوده و حوزه ادراک را مشخص کردند اول احساس است, بعد تخیّل است, بعد توهّم است, بعد تعقّل است درباره عقلِ نظری هم که کارهای ادراکی به عهده اوست گفتند اول عقل هیولانی است بعد عقل بالملکه است بعد عقل بالفعل است بعد عقل مستفاد همه اینها در ردیف علم حصولی است اما آن که علم شهودی دارد علم شهودی برای عقل نظری نیست یعنی در حوزه و دانشگاه نیست حواسمان جمع باشد آنجا جای دیگر است آن کنار نماز شب است و جان کَندن است و تهذیب نفس. آن شهود از راه عقل عملی است همین عقل عملی که مأمور کار بود این اول باید مواظب باشد تخلیه کند رذایل را شستشو کند این رذایل بروند کنار بعد از تخلیه وقتی سرزمین خالی از رذایل شد جلوه پیدا می کند می شود تَجلیه, بعد وقتی که تجلیه شد آ ن مراحل عالیه فیض الهی در اینجا تنزّل می کند می شود تَحلیه این مُحلاّ می شود وقتی «تخلیهٌ تَجلیهٌ تَحلیه» حاصل شد از آن به بعد «ثمّ فَنِیَ مراتب مُرتقیه» بعد مراتب فنای توحید آثار هست, توحید افعالی هست, صفاتی هست, ذاتی هست و مانند آن که شهود و امثال ذلک را در مراحل عقل عملی ذکر می کنند نه در حوزه و دانشگاه و این برای اُویس قَرن و امثال اُویس قرن است فرعون هرگز به اینجا نرسیده نعم, انسان که مُرد حجابها می رود کنار مشاهده می کند می گوید (رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا) (۲) وقتی مشاهده کرد محدوده پذیرش قطع می شود یعنی انسان تا زنده است و نفس می کشد محدوده قبول و نکول هست یعنی ایمان و کفر هست ولی وقتی نَفَس تمام شد آنجا شهود هست یعنی این علمهای حصولی او هم به علمهای حضوری تبدیل می شود اینهایی هم که نمی دیدند حالا می بینند همینهایی که (لاَ تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُور) (۳) همه اینها عرض می کنند (رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا) البته جهنم را می بینند نه بهشت را (رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا) این را به لَبه جهنم می آورند می گوید می بینی یا نمی بینی؟ عرض می کند (رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا) اما آنجا جای ایمان نیست برای اینکه بین انسان و بین ایمان, اراده فاصله است.

۱- (۴۳) . سوره□ شمس، آیه□ ۱۰.

۲- (۴۴) . سوره□ سجده، آیه□ ۱۲.

۳- (۴۵) . سوره□ حج، آیه□ ۴۶.

جایگاه اراده در عقل نظری و عقل عملی

در محـدوده عقل عملی اراده کارساز است در محـدوده عقل نظری اراده سـهمی ندارد اراده فقط در مقدّمات اثر دارد مثلاً کسـی می خواهد درس بخواند کسـی می خواهد نخواند خب اینها به اراده است اما وقتی وارد مجلس درس شد و برهان اقامه شـد دیگر نمی توانـد بگویـد مـن نمی خـواهم بفهمم فهم در اختیـار کسـی نیست اگر مقـدّمتین به ذهن او راه پیـدا کرد او چه بخواهـد چه نخواهـد فهمیـده حالا می خواهـد قبول کنـد یا قبول نکنـد یعنی آن عَقد اول آ ن گِره زدن بین موضوع و محمول برای او تثبیت شـده است هیـچ کس نمی تواند بگوید که این پنج به علاوه پنج را من فهمیدم ولی نمی خواهم بفهمم می شود ده این نمی توانـد بگویـد چون فهمیـده ولی می توانـد بگوید من قبول ندارم. خب, بنابراین انسان تا زنده است هم فهمیدن در اختیار اوست هم ایمان و عمل کردن یک, بین انسان و فهم این مبادی و مقـدّمات فاصـله است دو, وقتی مبادی و مقدّمات طی شد بین انسان و فهم اراده فاصـله نیست فهم می شود ضـروری اینکه می گویند این مطلب ضـروری است, ضروری است وقتی انسـان در برابر ضـروری قرار گرفت می شود مضـطرّ, بالضـروری یعنی بالاضـطرار می شود دو دوتـا چهارتاست این برای عقل نظری و حوزه عقلی نظری هم مشـخص است از حس شروع می شود تا عقل, از عقل هیولانی شروع می شود تا عقل مستفاد, امـا عقـلِ عملی شـهود برای اوست یعنی تخلیه, تجلیه, تحلیه, فنا, مراتب فنا همه اش برای عقل عملی است همین که اهل عمل بود چون صحنه نفس است و مجرّد است مشاهده می کند.

ص: ۵۴۶

چگونگی نیل به شهود در کلام امیرمؤمنان(علیه السلام)

در آن بیانات نورانی حضرت امیر فرمود اینها در اثر اینکه حلال می خورند یک, پرخوری نمی کنند دو, مواظب خوراک و نماز شبشان هم هستند سه, کذا و کذا «دَقَّ جَلِیلُهُ وَ لَطُفَ غَلِیظُهُ وَ بَرَقَ لَهُ لاَمِعٌ کَثِیرُ الْبَرْقِ» (۱) این وقتی از سلطنت شکم بیرون آمده خیلی از چیزها برای او برّاق می شود نه می فهمد بلکه می بیند اینکه درباره حالا ابوذر بود یا مقداد بود فرمود: «کَانَ لِی فِیما مَضَی أَخٌ» در گذشته برادری داشتم که «کَانَ یُعْظِمُهُ فِی عَیْنِی صِغَرُ الدُّنْیَا فِی عَیْنِهِ» این در چشم من خیلی بزرگ بود وقتی من او را می دیدم, وقتی او را می دیدم یک مرد بزرگی را می دیدم با اینکه او نه امام بود نه امام زاده خب بالأخره چه اباذر باشد چه مقداد انسان به جایی برسد که علی بن ابی طالب بفرماید او در چشم من با عظمت ظهور می کرد «کَانَ یُعْظِمُهُ فِی عَیْنِی صِغَرُ الدُّنْیَا فِی عَیْنِهِ. وَ کَانَ خَارِجاً مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ» (۲) این از سلطنت شکم بیرون آمده همین, این از سلطنت شکم بیرون آمده چون این چنین شد نزد من عظیم و عظیم بود در خطبه دیگر فرمود کسی از سلطنت شکم بیاید بیرون کم کم «بَرَقَ لَهُ لاَمِعٌ کَثِیرُ الْبَرْقِ» فرمود یک عدّه به دنبال برقِ هوایی اند با آ ن برق هوایی هیچ مسافر ره گُم کرده به مقصد نمی رسد «لیس فی البرق الخاطفِ مُستمتع لمن یَخوض فی الظلمه» (۳) فرمود اینهایی که در دنیا گرفتار هوا و هوس دنیا هستند ممکن است مختصری چیز بفهمند ولی با آن فهمِ اندک کسی به مقصد نمی رسد مثل انسانِ راه گُم کرده ای که شبِ تار هست, هوا ابری هست, بارندگی هست, رعد و برق هست او هم راه را گُم کرده ولی گاهی برقی می جهد خب مگر آن برق چند لحظه دوام دارد شما تا جلوی پایتان را ببینی آن برق می رود فرمود کسی که راه را در بیابان گُم کرده این بخواهد به انتظار برقِ آسمانی بنشیند که برقی بزند او راه را ببیند تا به مقصد برسد شدنی نیست «لیس فی البرق الخاطف» خاطف همین که خَطفه دارد و می رباید بالأخره «مُستمتع لمن یَخوض فی الظلمه» (۴) .

۱- (۴۶) . نهج البلاغه، خطبه ۲۲۰.

۲- (۴۷) . نهج البلاغه، حکمت ۲۸۹.

۳- (۴۸) . الکافی، ج ۸، ص ۲۳.

۴- (۴۹) . الکافی، ج ۸، ص ۲۳.

عدم پذیرش ایمان فرعون در هنگام مرگ

خب, اما جریان فرعون به جایی رسیده که تا آنجا که علم حصولی بود همه برای او وجود مبارک موسای کلیم فرمود: (لَقَدْ عَلِمْتَ) (۱) قرآن می فرماید: (جَحَدُوا بِهَا) (۲) بعد هم فرمود: (آيَاتُنَا مُبْصِرَةً) (۳) بعد فرمود ما همه آیاتمان را نشان دادیم (فَكَذَّبَ وَأَبَى) هیچ ابهامی هم نداشت ولی وقتی که دارد غرق می شود دیگر در آن محدوده عمل از انسان گرفته می شود در حین احتضار یا در حین الجاء، عمل یا اصلاً نیست یا عملِ مختارانه نیست آن وقت اگر بگوید (آمَنْتُ) (۴) به او گفته می شود (آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ) (۵) بنابراین ظاهر آیات این است که ایمانِ او پذیرفته نشده یک, و ایمانِ شهودی فقط برای مردان سالکِ صالح است دو, فرعون و امثال فرعون جزء کَفره ای هستند که شهودشان برای بعدالموت است در حقیقت اِشهاد است نه اینکه اینها به فیض شهود رسیده باشند نشانشان دادند این سه, آن شهود بعدالموت یا حین البرزخ یا حین الاحتضار نه کمال است نه سبب ایمان چهار, در آن محدوده یا اصلاً ایمان نیست برای اینکه در دالان برزخ فعلِ اختیاری مطلوب است یا اگر هم باشد در آن بین ورود در برزخ و بخش پایانی دنیا باز آن ایمان هم قبول نیست ظاهر آیات قرآن کریم این است.

ص: ۵۴۸

۱- (۵۰) . سوره اسراء، آیه ۱۰۲.

۲- (۵۱) . سوره نمل، آیه ۱۴.

۳- (۵۲) . سوره نمل، آیه ۱۳.

۴- (۵۳) . سوره یونس، آیه ۹۰.

۵- (۵۴) . سوره یونس، آیه ۹۱.

پرسش:...

پاسخ: کمک می کنند اما اگر کسی بتواند.

ضرورت پیوند میان علم و ایمان توسط عقل

همان طوری که در بحث دیروز بود وحدتی پیدا کند که عقل بشود قائد, عقل بشود رائد در رواياتی که از وجود مبارک امام سجاد هست, هست که عقل رائدِ روح است (۱) , يک نماز جماعتی در صحنه نفس برقرار کند که همه نیروهای ادراکی و تحریکی به رهبری آن عقلِ کامل اطاعت خدا را داشته باشند همه اینها به مقصد می رسند حس به جا کار می کند, وهم و خیال به جا کار می کند, شهوت و غضب به جا کار می کند, این بیان نورانی از پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) رسیده است که عقل را عقل گفتند برای اینکه زانوی جَموح شهوت و غضب را عِقال می کند (۲) آن طنابی که این زانوهای شترِ جَموح و چموش را با آن محکم می بستند که این تکان نخورد آن را می گفتند عِقال «إعقل و توکّل» (۳) یعنی این, حضرت فرمود عقل را عقل می گویند برای اینکه زانوی شهوتِ چموش و زانوی غضبِ جموح را این عِقال می کند حالا اگر این بند را از دست عقل گرفتند و همان بند را در دست و پای عقل گذاشتند عقل را اسیر کردند این شتر جموح شهوت و غضب میدان دار می شود دیگر لذا می شود (فَكَذَّبَ وَأَبَى) بنابراین ظاهر آیات آن بزرگان هم که فرمودند در همین بخشهاست و عقلِ عملی وقتی شهود دارد که این از راه تجزیه و اینها وارد بشود.

ص: ۵۴۹

۱- (۵۵) . کفایه الاثر، ص ۲۴۰.

۲- (۵۶) . ر . ک: تحف العقول، ص ۱۵.

۳- (۵۷) . شرح نهج البلاغه (ابن أبی الحدید)، ج ۱۱، ص ۲۰۱.

امکان درک حقیقت گناه به علم شهودی

یک وقت من در کنار حرم مطهّر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) همین طور نشسته بودم بعد از نماز صبح دیدم کسی تقریباً میانسالی بین سی و چهل بود این از پشت رسید و نشست و گفت حاج آقا اینکه می گویند (لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ) (۱) این یعنی چه؟ ما هم نمی دانستیم منظورش چیست, توضیحی درباره این آیه دادیم و اینها, گفت من مشابه این را در کسبم دیدم, گفتم چطور؟ گفت من آب میوه فروشم و رسمم این است که در جلوی این مغازه ها اول صبح چند قالب یخ را می آورم آنجا تا اینها با این یخ بالأخره آب میوه را عرضه کنند من یک روز که از منزلم بعد از نماز صبح حرکت کردم آمدم در مغازه را باز کنم دیدم چندتا قالب یخ اینجاست اما همه اینها مشتعل اند از این یخ شعله می جوشد آب نمی شود ولی شعله است قدری جلوتر رفتم دیدم نه, شعله است و آب هم نمی شود فهمیدم که بالأخره این یک مال, مال حرامی است اسم شهری را بُرد که آن شهر خب بالأخره بزرگان زیادی داشته و دارد گفت رفتم خدمت بعضی از علما بزرگانمان گفتم این راز چیست, گفت خب بله دیگر این همان آتشی است که شما دارید می خورید برای اینکه شما یک لیوان آب میوه می دهید می گویید مثلاً چهارصد تومان, پانصد تومان کمتر و بیشتر, برای اینکه این خنک بشود بتواند بخورد یک مقدار زیادی همین یخ را می گذارید داخلش آخر این یخی که این مقداری که شما در ظرف ریختید هرگز به اندازه آب پرتقال نیست شما همین را جای آب پرتقال دارید می فروشید دیگر, گفت بله ما همین کار را می کنیم گفت خب این همین آتش است دیگر. گفت از آن به بعد دیگر توبه کردیم یک لیوان بزرگ تر تهیه کردیم یک لیوان معمولی که داشتیم وقتی آب میوه را در آ ن لیوان معمولی پُر کردیم یک تکّه یک قالب یخ را می گذاریم در این لیوان بزرگ این آب میوه ای که به این مردم فروختیم با این قیمت در آن لیوان بزرگ می ریزیم که هم خنک باشد هم ما یخ را به جای آب میوه نفروشیم این است (كَلاَّ لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ) (۲) یعنی الآن اینجا نشستید جهنم را می بینید نه بعد از مرگ خب بعد از مرگ همه می بینند می گویند (رَبَّنَا ابْصَرْنَا) (۳) کافر هم می بیند اما آن کسی که اینجا نشسته «خود هنر دان دیدن آتش عیان» هنر در این است که آدم اینجا هست جهنم را ببیند بقیه گَپ است «نی گپ دلّ علی النار دخان» می فرمایند آنکه در حوزه و دانشگاه هست گَپ است می گویند خدایی هست, عدل هست, قیامتی هست, سؤال و جوابی هست, تطایر کتبی هست, بهشتی هم هست, جهنمی هم هست خب اینها برهان است, علم حصولی است وقتی علم حصولی به حضور نرسد می شود گَپ «خود هنر دان دیدن آتش عیان» در قرآن دعوت کرده «نِی گَپ دلّ علی النار دخان» کسی آتش را نبیند دود را ببیند بگوید چون دود هست پس آتش هم هست.

ص: ۵۵۰

۱- (۵۸) . سوره تکاثر، آیات ۵ و ۶.

۲- (۵۹) . سوره تکاثر، آیات ۵ و ۶.

۳- (۶۰) . سوره سجده، آیه ۱۲.

أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سيّئات أعمالنا

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۵۷ تا ۶۴ سوره مریم ۸۸/۱۲/۲۲

.Your browser does not support the audio tag

(قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى (۵۷) فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِداً لاَّ نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلاَ أَنتَ مَكَاناً سُوى (۵۸) قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمُ الزِّينَةِ وَأَن يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحى (۵۹) فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى (۶۰) قَالَ لَهُمْ مُّوسَى وَيْلَكُمْ لاَ تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِباً فَيُسْحِتَكُم بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَى (۶۱) فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ وَأَسَرُّوا النَّجْوَى (۶۲) قَالُوا إِنْ هذَانِ لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَن يُخْرِجَاكُم مِنْ أَرْضِكُم بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى (۶۳) فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ ائْتُوا صَفّاً وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى (۶۴)

تهمت های چهارگانه فرعونیان علیه حضرت موسی(علیه السلام)

بعد از اینکه وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) دعوت را بیان کرد و دعوا را ذکر کرد هم دعوت به توحید و معاد کرد, هم دعوای نبوّت داشت این دو مطلب یعنی دعوت و دعوا را به اطلاع فرعون و درباریانش رساند عکس العمل آنها یکسان نبود برخیها تهمت سیاسی زدند برخیها تهمت ملّی زدند برخیها تهمت کلامی زدند برخیها تهمت بومی و سنّتی زدند و مانند آن, عده ای گفتند که هدف تو این است که این سرزمین مصر را مالک بشوی و اینجا حکومت کنی ما را از این سرزمین بیرون کنی. عده ای که تهمت کلامی زدند گفتند این سِحر است معجزه نیست, عده ای که تهمت فرهنگی زدند گفتند آن تمدّن قدیم مصر را می خواهی از بین ببری طریقه مُثلی را, أمثل را, أعلی و أکبر ما را از بین ببری, عده ای که تهمت بومی و سنّتی زدند گفتند روش نیاکان ما را می خواهی از ما بگیری حالا همه اینها این چهار تهمت و امثال تهمت را روا داشتند یا نه, پخش کردند بعضیها گفتند که تو آمدی (لِتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آباءَنَا) (۱) آیه ۷۸ سوره مبارکه «یونس» این بود (قَالُوا أَجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آباءَنَا) ما التفاتمان را از آن روش سنّتی برگردانیم به روش جدید تو متوجّه بشویم این را یک عدّه گفتند آنها که تهمت سیاسی زدند گفتند هدف تو آن است که فرعون و درباریان فرعون را از این سرزمین بیرون کنی خودت با بنی اسرائیل در مصر بمانی آنها که تهمت کلامی زدند که گفتند این سِحر است, آنها که تهمتهای فرهنگی زدند گفتند که (يَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى) یعنی روش أمثل, روش برتر را می خواهد از شما بگیرد.

۱- (۱) . سوره یونس, آیه ۷۸.

سرّ استعمال ضمیر جمع و مفرد در آیات محل بحث

فرعون در قبال این کلمات آنجایی که مخصوص به خودش بود ضمیر مفرد می آورد آنجا که می خواست ادّعای ربوبیّت کند

می گفت که (أَنَا رَبُّکَمُ الْأَعْلَی) (۱) یا (مَا عَلِمْتُ لَکَم مِنْ إِلهٍ غَیْرِی) (۲) آنجا که سِمت بود آنجا که کار بود با دو تعبیر یاد می کرد گاهی مفرد و گاهی جمع آن جمع هم گاهی برای تفخیم بود گاهی برای اینکه من و مأموران زیرمجموعه من این کار را انجام می دهیم بنابراین آنجا که مربوط به مَنصب ادّعایی خود او بود ضمیر را حتماً مفرد می آورد آنجا که مربوط به کار بود گاهی مفرد و گاهی جمع, آنجا هم که جمع می آورد گاهی برای تفخیم بود گاهی هم برای حضور سایر مأموران. در اینجا وجود مبارک موسای کلیم بعد از اینکه آن بیانات را گفت فرعون در جواب گفت آیه ۵۷ همین سوره مبارکه «طه» (أَجِئْتَنَا) تو آمدی که ما یعنی درباریان فرعون را از مصر بیرون کنی خودت در این سرزمین باشی (أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا) آن هم با سِحر می خواهی این کار را انجام بدهی (یَا مُوسَی) ما هم این سِحر را می کنیم و جلوی توطئه سیاسی تو را می گیریم با لام قسم با نون تأکید ثقیله (فَلَنَأْتِیَنَّکَ بِسِحْرٍ) مثل این سِحر.

همیشگی و همگانی بودن معجزات انبیا

مستحضرید که اگر معجزه مماثل یافت الاّ ولابد معجزه نیست معجزه لازم نیست برتر از خود بیابد تا از بین برود همین که مثل او پدید آمد معلوم می شود کارِ علمی است نه کارِ الهی معجزه هم در بحثهای قبل ملاحظه فرمودید که از اول عالَم تا آخر عالَم معجزه است ولو آن شخصِ پیغمبر نبوّتش جهانی نباشد هم مقطعی باشد و هم زمانِ محدود داشته باشد انبیا اگر جزء اولواالعزم بودند در گُستره زمین هستند سایر انبیا مبشّران اند, مبلّغان اند, حافظان شریعت او هستند و اوست که کتاب می آورد سایر انبیا کتابِ او را تبلیغ می کنند ولی رسالت او محدود است به رسالت رسولِ بعدی یا جزء اولوااالعزم نیستند که کتابی ندارند ولی حافظ شریعت پیامبر اولواالعزم اند گاهی هم ممکن است کسی پیامبر همگانی و همیشگی باشد مثل وجود مبارک پیغمبر اسلام(صلّی الله علیه و آله و سلّم) به هر تقدیر هر پیامبری که معجزه بیاورد همگانی و همیشگی است معجزه اگر پیامبری در عصر خود معجزه ای آورد نه از زمانِ آدم تا آن زمان کسی چنین کاری را کرد و نه از زمان او تا انقراض عالَم کسی چنین کاری می تواند بکند اگر یک وقت یک بشر عادی کارِ یک پیغمبر را انجام بدهد معلوم می شود یک کارِ علمی است و او متخصّص این کار است و نبوغ در این کار داشت و انجام داد بنابراین سِعه معجزه به سِعه نبوّت نیست ممکن است نبوّتِ یک نبیّ در زمان خاص و در زمین مخصوص باشد اما معجزه او زمان و زمینی نیست هم ابدی است هم ازلی زیرا اگر یک وقت ثابت بشود که چند میلیون سال قبل این کار را می کردند معلوم می شود کارِ علمی است دیگر عادی است یا ثابت بشود چند میلیون سال بعد با رشد علمی این کار را می شود کرد معلوم می شود این کار علمی است کار عادی است کار غیر عادی نیست بنابراین معجزه هر معجزه ای که باشد همگانی و همیشگی است جاودانی است یک, نبوّت و رسالت گاهی مقطعی است, گاهی دائمی است, گاهی زمانی است, گاهی زمینی است این است به هیچ وجه نمی شود کاری که وجود مبارک صالح پیامبر انجام داد از زمان آدم تا آن زمان و از زمان صالح الی انقراض عالَم دیگر کسی بیاید از کوهِ سنگی ناقه در بیاورد این شدنی نیست این محالِ عادی است خب.

۱- (۲) . سوره نازعات, آیه ۲۴.

۲- (۳) . سوره قصص, آیه ۳۸.

پرسش:...

پاسخ: نبوّت دیگر یعنی ما معتقدیم که آن شخص در آن وقت نبی بود بله, اما الآن باید که حرفِ شریعت ناسخ را گوش بدهیم دیگر نبوّت او یعنی شریعت او نَسخ شد دیگر او الآن برای ما پیام نمی آورد ما معتقدیم که در زمان خود نبوّت بود و نبیّ بود و هر چه آورد حق است اما الآن باید که تابع شریعت ناسخ باشیم این معنای معجزه.

ویژگی زمان و مکان وعده حضرت موسی(علیه السلام) با فرعونیان

خب, پس بنابراین این تهمتهای چهارگانه این افترائات چهارگانه و مانند آن از درباریان مصر به طرف وجود مبارک موسای کلیم و هارون(سلام الله علیهما) متوجّه شد حالا یا یک گروه این چهار تهمت را زدند یا چند گروه. (فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِداً) این پیشنهاد فرعون بود که نه ما تخلّف بکنیم و نه تو, مکانی باشد که دسترس همگان باشد در وسط شهر باشد مثلاً و مکانی باشد که فراز و فرود و نشیب و امثال ذلک نداشته باشد همگان وقتی در آن سرزمین آمدند این صحنه مناظره و مبارزه را ببینند. وجود مبارک موسای کلیم فرمود: (مَوْعِدُكُمْ يَوْمُ الزِّينَهِ) این (يَوْمُ الزِّينَهِ) مرفوع است و خبر است برای آن و اگر در تلفّظ نصب قرائت می شد برای اینکه بیان آن (مَوْعِداً) باشد در بحثهای تقریری غیر از بحثهای قرائتی است اگر نصب تلفّظ می شد برای اینکه آن (مَوْعِداً) را که منصوب است تبیین کنیم گرچه چند قرائت دیگری درباره «یوم» شده امام رازی «یومَ الزّینه» را نقل کرده که این ظرف باشد و خبر محذوف است [(۱)](#) «موعدُکم موعدٌ یَجتمع الناس یوم الزّینه» که این بشود ظرف ولی آنچه در قرائت کنونی ما در خدمت آنیم مرفوع است و خبر است خب, پس زمانش مشخص شد و برای اینکه ما مزاحم مردم نشویم آن روزی که مردم به طور عادی خودشان می آیند و همه مردم می آیند ما آن روز را موعِد قرار بدهیم که (يَوْمُ الزِّينَهِ) گفتند (يَوْمُ الزِّينَهِ) بر نوروز تطبیق شده [(۲)](#) یا بر روزهای دیگر تطبیق شده این نِیروزی که در تعبیرات فخررازی هست [(۳)](#) یا تفسیر طنطاوی هست [(۴)](#) اینها معرّب نوروز است این نوروز ایران وقتی تَعریب شد می شود نِیروز این نیروز هم در تفسیر فخررازی هست هم تفسیر طنطاوی و مانند آن. خب, (مَوْعِدُكُمْ يَوْمُ الزِّينَهِ وَأَن يُحْشَرَ النَّاسُ) طوری نیست که کسی اینها را محشور کند محشور یعنی مجموع, حَشر یعنی کوچاندن کسی اینها را مجبور کند که بیایید در فلان میدان این چنین نباشد روز عید همه در میدان حاضرند و فرصتی که ما تعیین می کنیم زمان همان زمانی است که خود مردم حاضرند, مکان دیگر ما لازم نیست مکان بگوییم وقتی گفتیم روز عید که همه می آیند یعنی در میدان جمع می شوند دیگر, دیگر راجع به مکان چیزی وجود مبارک موسای کلیم نفرمود منتها ظرف دیگری را ذکر کرد و آن ظرفی که همه مردم جمع اند و آن ضُحاست که از ساعت ده به بعد است نه صبح اول وقت نه پایان روز, روز عیدی که در آن میدان همه جمع اند ساعت ده به بعد مثلاً ضُحا این وقت است. این قرارداد بسته شد فرعون رفت و دسیسه ها و کِیدهای خودش را جمع آوری کند ابزار کِید, عناصر کید, تهمتها را از یک سو, سَحره را از سوی دیگر, کارگزاران خودش را از سوی دیگر برای او هم یک چادر مخصوصی نصب کردند در آنجا حضور پیدا کرد (فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ) چه کیدهای سیاسی, چه کیدهای مناظراتی, چه کیدهای امنیتی همه را آورد (ثُمَّ أَتَى) با این کید وارد صحنه مناظره شد.

١- (٤) . التفسير الكبير, ج ٢٢, ص ٦٤.
٢- (٥) . تفسير مقاتل بن سليمان, ج ٣, ص ٣٠.
٣- (٦) . التفسير الكبير, ج ٢٢, ص ٦٤.
٤- (٧) . التفسير الوسيط للقرآن الكريم, ج ٩, ص ١١٩.

گفتگوی موسای کلیم(علیه السلام) با ساحران قبل از مناظره

وجود مبارک موسای کلیم قبل از مناظره باز دعوت کرد ادّعای خود را, دعوا و دعوت یعنی دعوت به مبدأ و معاد, دعوای وحی و نبوّت و رسالت این مطالب را دوباره با مردم درمیان گذاشت. (قَالَ لَهُمْ مُّوسَى وَيْلَكُمْ لاَ تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ) فِریه بر رسول خدا فِریه بر خداست برای اینکه رسول حرفی ندارد جز اینکه پیام الهی را می رساند نه کسی مزاحم آب و خاک شماست که شما را از سرزمین بیرون کند, نه مزاحم تمدّن و فرهنگ شماست اگر فرهنگ صحیح باشد, نه مزاحم امنیتهای شماست بلکه ما آمدیم آن طریقه مُثلیٰ را به شما ارائه کنیم وگرنه این روشی که شما دارید طریقه مُثلیٰ نیست و دوتا فکر را در آن روز علنی مطرح کردند که الآن آن دو فکر هر دو در کنار این آیه مطرح است. فرمود: (وَيْلَكُمْ لاَ تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِباً) که این مفعول مطلق است منتها از فعل خودش نیست یک وقت انسان می گوید که «جلستُ جلوساً» یک وقت می گوید «قَعدتُ جلوساً» در هر دو حال مفعول مطلق تأکیدی است منتها مادّه اش فرق می کند چون جلوس همان قُعود است یک وقت می گوید که «إفتریٰ افترائاً», یک وقت می گویند «افتریٰ کذباً» این همان مفعول مطلق است منتها از مادّه خودش نیست مطلب همان مطلب است فرمود: (لاَ تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِباً) «لا تفتروا علی الله افترائاً» این یک فریه است که چهار گروه یا کمتر و بیشتر با چهار تهمت مرا متّهم کردید, اگر این کار را کردید (فَيُسْحِتَكُم) نکنید که خدا پوستتان را می کَند. مُستأصل همان کسی است اِسحات شده است مستأصل یعنی اصلش کنده شده اگر پوست درخت را بکَنند این اصلش کَنده می شود دیگر راهی برای نفس کشیدن نیست رشد نمی کند و می خشکد ما یک مُستکبر داریم یک مستضعف داریم یک مستأصل, مستأصل یعنی کسی که اصل او را خدا برانداخت چنین انسانی می شود مستأصل, اِسحات انسان را مستأصل می کند یعنی منقطع الأصل می کند (فَيُسْحِتَكُم بِعَذَابٍ) بعد (وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَى) هر که بر خدا و پیامبرش فریه ببندد سرمایه اش را می بازد, خسارت می بیند, با حق نمی شود مبارزه کرد «من صارع الحقّ صَرَعه». (۱)

ص: ۵۵۴

۱- (۸) . نهج البلاغه, حکمت ۴۰۸.

اختلاف فرعونیان در چگونگی برخورد با موسای کلیم(علیه السلام)

بعد از بیان نورانی موسای کلیم(سلام الله علیه) یک اختلاف داخلی پیش آمد بالأخره اینها نگاه کردند تأمّل کردند وضع خودشان را می دیدند ستمِ فرعون را هم دیده بودند بی بند و باری او را هم دیده بودند حرفِ احیاگر را هم شنیدند یک اختلاف داخلی بینشان پیش آمد که چه کار بکنیم حق با موسی است حق با فرعون است چه کار بکنیم (فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ) یعنی اینهایی که جزء کِید فرعون بودند باند فرعون بودند یک اختلاف داخلی بینشان پیش آمد (وَأَسَرُّوا النَّجْوَى) هم مؤمنان آینده اینها که دست به تحقیق بودند با هم زیر گوش هم نجوا کردند در سِرّ و نهان و رمز با هم نجوا داشتند هم درباریان با هم نجوا داشتند که ما چگونه این شستشوی مغزی را ادامه بدهیم و در این صحنه پیروز بشویم این اصرار نجوا یعنی رازگویی, نجواداری, با هم مناجات کردن می تواند برای هر دو گروه باشد یعنی هم گروهی که مردّد بودند که حق با موسی است یا نه, هم گروهی که در صدد توطئه بودند که چگونه پیشرفت موسی را کنترل کنند.

پرسش: .. مال هر دو گروه باشد...

پاسخ: نه, این درست است که (تَنَازَعُوا) برای فرعونیان است اما این فرعونیان که تنازع کردند, نزاع کردند و دو گروه شدند خود فرعونیان دو گروه شدند نجواهای اینها هم دو قِسم است اینها چون تنازع کردند یک عدّه گفتند شاید حق با موسای کلیم باشد, یک عدّه می گفتند موسی ـ معاذ الله ـ ساحر است این نزاع, آنهایی که می گفتند شاید حق با موسای کلیم باشد با هم نجوا می کردند که ما چگونه به حق برسیم اینهایی که می گفتند موسای کلیم ـ معاذ الله ـ ساحر است با هم نجوا می کردند که ما چگونه توطئه کنیم که برنده بشویم این (أَسَرُّوا) که دو گروه شدند گروه همین متنازع اند یعنی آنهایی که در باند فرعون بودند اینها دو گروه شدند.

پرسش:...

پاسخ: آمادگی اش را اعلام کرد با نصیحت و موعظه قبلی دیگر او معجزه اش در اختیارش بود او دیگر کِیدی نمی خواهد فراهم کند که او را خدای سبحان فرمود: با معجزات بروید (۱) این هم با معجزه آمد و مطمئن هم بود که پیروز می شود خب.

علت مرفوع بودن عبارت « اِن هذان»

(قَالُوا) اینهایی که (أَسَرُّوا النَّجْوَى) بودند فتنه گران (قَالُوا إِنْ هذَانِ لَسَاحِرَانِ) این همان در کتابهای ادبی مثل جامی و مغنی و امثال ذلک این (إِنْ هذَانِ) خیلی مطرح است که این «إنّ» که مخفّفه از مُثقّله است و حروف مُشبِهه, مُشبهه نه مُشبّهه, حروف مُشبهه به فعل است و اسمش منصوب است اینجا چرا اسمش مرفوع شد وجوه فراوانی در کتابهای ادبی است در کتابهای تفسیری است مخصوصاً تفسیر فخررازی که آیا این «إنْ» همان مخفّفه از مثقّله است یا نه, عده ای گفتند این «إنْ» مخفّف مُثقّله نیست برای اینکه این (هذَانِ) مرفوع است عدّه ای گفتند که این «إنْ» همان مخفّف از «إنّ» مثقّله است و به لغت برخی از قبایل عرب اسمش مرفوع است و خبرش منصوب, برخیها خواستند بگویند که این برای اینکه روشن بشود این «إنْ» نافیه نیست مخفّف از مثقّله است روی خبرش لام در می آید که اینجا هم لام در آمده. (۲)

تهمت های فرعونیان در مقابله با رسالت حضرت موسی(علیه السلام)

به هر تقدیر حرف این گروهی که جزء درباریان فرعون بودند و جزء توطئه گران بودند جزء کید فرعون بودند این بود که می گفتند که وجود مبارک موسی و هارون ــ معاذ الله ــ ساحرند پس از نظر کلامی اینها با معجزه نیامدند سِحر می کنند و هدفِ سیاسی آنها هم این است که (يُرِيدَانِ أَن يُخْرِجَاكُم مِنْ أَرْضِكُم) برای اینکه عواطف وطنی و ملّی اینها را تَهییج کنند گفتند که اینها آمدند شما را از سرزمینتان بیرون کنند آنجا که سخن از تقابل بین وجود مبارک موسی و فرعون بود فرعون آنجا گفت که آمدی (لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا) اما اینجا برای شوراندن افکار مردم گفتند که اینها آمدند (أَن يُخْرِجَاكُم مِنْ أَرْضِكُم) این کلمه سِحر را زیاد تکرار کردند هم اول گفتند (إِنْ هذَانِ لَسَاحِرَانِ) هم بعداً گفتند که (أَن يُخْرِجَاكُم مِنْ أَرْضِكُم بِسِحْرِهِمَا) آن تمدّن فرهنگی مصر را هم خواستند ضمیمه کنند گفتند (وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ) که این طریقه و روش و فرهنگ شما أمثل است, أعلاست, أکمل است و أنبل است و مانند آن, آن گروه خاصّی هم که در سوره مبارکه «یونس» آمده بود آنها هم که حرف خاصّ خودشان را داشتند یعنی آیه ۷۸ سوره «یونس» این بود که (أَجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا) یعنی همان راه سنّتی و بومی ما را هم می خواهیم حفظ بکنیم.

۱- (۹) . ر.ك: سوره طه, آیه ۴۲.

۲- (۱۰) . ر.ك: التفسیر الكبیر, ج۲۲, ص۶۵ و ۶۶.

خب, آن دوتا شعاری که رسماً اینجا بود یک شعار این بود که (قَدْ أَفْلَحَ الْیَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَی) یک شعار این است که (لاَ یُفْلِحُ السَّاحِرُ حَیْثُ أَتَی) [(۱)](#) ساحر هرگز به مقصد نمی رسد و هیچ گاه پیروز نخواهد شد آن (وَلاَ یُفْلِحُ السَّاحِرُ حَیْثُ أَتَی) در آیه ۷۷ سوره مبارکه «یونس» گذشت که (قالَ مُوسی أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَکُمْ أَسِحْرٌ هذَا وَلاَ یُفْلِحُ السَّاحِرُونَ) ساحر هرگز پیروز نمی شود چرا؟ برای اینکه نظام عالَم به حق ساخته شد در این ساختار باطل جا ندارد یک وقت از یک معمار یا مهندسی سؤال بکنند که شما این بِنای باعظمت را با چه چیزی ساختی؟ ایشان گفت من همه اش را با آهن ساختم با فولاد ساختم خب خاک و خِشت خام و اینها دیگر اینجا راه ندارد دیگر اگر یک ساختمان مجلّلی فقط با فولاد ساخته شد بنیان مرصوص شد در این ساختمان خشت خام جا ندارد که خدای سبحان فرمود از عرش تا فرش این نظام را من با مصالح حق ساختم (مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ) [(۲)](#) یعنی مصالح ساختمانی این عالَم حق است سِحر و شعبده و جادو و طلسم و امثال ذلک در این دستگاه راه ندارد ممکن است کسی یک بازی بکند ولی این بازی چند لحظه بیش نیست این جایی ندارد وجود مبارک موسای کلیم فرمود ساحر در این عالَم راه ندارد این خودش را فریب می دهد در قبال این شعار موسوی که فرمود موسای کلیم که (لاَ یُفْلِحُ السَّاحِرُ) شعار رسمی درباریان فرعون این بود که (قَدْ أَفْلَحَ الْیَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَی) هر که امروز برنده شد اهل فلاح است خب حالا با چه قیمتی با هر ابزاری, اگر هدف وسیله را توجیه می کند هر کسی با کید و مکر و تهدید و تطمیع پیروز شد او رستگار است پس یک شعار (قَدْ أَفْلَحَ الْیَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَی) است یک شعار (لاَ یُفْلِحُ السَّاحِرُ حَیْثُ أَتَی) [(۳)](#) است اسلامی که آمده تکمیل کرده فرمود: (قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَکَّی) [(۴)](#) نه (أَفْلَحَ الْیَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَی) فلاح و رستگاری در طهارت روح است نه در اینکه کسی زد و بند بکند ببرد. خب این دوتا شعار بود.

۱- (۱۱) . سوره طه, آیه ۶۹.

۲- (۱۲) . سوره دخان, آیه ۳۹.

۳- (۱۳) . سوره طه, آیه ۶۹.

۴- (۱۴) . سوره اعلی, آیه ۱۴.

آمادگی کامل فرعونیان برای مقابله با موسای کلیم(علیه السلام)

(وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى) یعنی فرهنگِ برتر (فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ) یعنی شما بروید تمام نقشه هایتان را روی هم بریزید ببینیم چه کار از دست شما برمی آید همین (قَالُوا) همه اینها که گفتند (إِنْ هذَانِ لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَن يُخْرِجَاكُم مِنْ أَرْضِكُم بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى) حالا که مثلاً ـ معاذ الله ـ اینها ساحرند و هدف آنها برهم زدن تمدّن شماست و گرفتن سرزمین شماست پس (فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ ائْتُوا صَفّاً) مشورت کنید, نظر بدهید, آماده باشید برای مناظره و مسابقه بیایید ببینیم که کدام پیروز می شوید. پس نصیحتی وجود مبارک موسای کلیم داشت و یک تصمیم شورانگیز و شرربرانگیزی هم آنها داشتند دستور دادند که بیایید برای اینکه (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى) هر که پیروز شد او اهل فلاح و رستگاری است سعادت و تمدّن در همین است. خب, این تصمیم نهایی آنها.

عدم تأثیر سحر ساحران بر تعقل حضرت موسی(علیه السلام)

(قَالُوا يَا مُوسَى) (۱) حالا آمدند هم آنها آمدند هم وجود مبارک موسای کلیم آماده بود او دیگر لازم نبود چیزی را تهیه کند که وقتی در (يَوْمُ الزِّينَةِ) آمدند, (مَكَاناً سُوى) آمدند, (وَأَن يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحى) آمدند با کید آمدند به موسای کلیم گفتند شما اول عصا را می اندازی و مار می کنی یا ما, (قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ) (۲) اول تو اِلقا می کنی عصا مار, درباره ید بیضا چیزی نگفتند درباره اینکه عصا بار بشود مناظره کردند فرق نمی کند هر کدام از این معجزات مِثل داشته باشد معلوم می شود که شکست خورده است (إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ) یا اول تو عصا را می اندازی و مار می شود (وَإِمَّا أَن نَّكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى) یا ما قبل از تو این عصاها و این طنابها را بیندازیم و مار درست کنیم ما اول شروع بکنیم یا شما؟ وجود مبارک موسای کلیم فرمود: (قَالَ بَلْ أَلْقُوا) شما اول آن ابزاری که دارید در این میدان بیندازید به صورت مار در بیاورید تا من جواب شما را بدهم (قَالَ بَلْ أَلْقُوا) آنها کاری که کردند طنابها و چوبهایی را که فراهم کرده بودند اینها را در همان میدان انداختند و به صورت مارهای دمان در آمد (فَإِذَا) یعنی در این فرصتی که در این وقتی که دفعتاً اینها عصاها را انداختند, طنابها را انداختند (حِبَالُهُمْ) حَبلها و طنابهای اینها (وَعِصِيُّهُمْ) عصاهای اینها و چوبهایی که به همراه آورده بودند (يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِن سِحْرِهِمْ أَنَّها تَسْعَى) (۳) در خیال وجود مبارک موسی این چنین آمد واقعیت نداشت وجود مبارک موسی دید صحنه, صحنه مار شد مارهای فراوانی هم آن طنابها شدند مار هم این چوبها و عصاها شدند مار خب (يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِن سِحْرِهِمْ أَنَّها تَسْعَى) و مارِ رَونده نه اینکه جایی بایستد همه در حرکتند این میدان شده میدان مار.

۱- (۱۵) . سوره طه, آیه ۶۵.

۲- (۱۶) . سوره طه, آیه ۶۵.

۳- (۱۷) . سوره طه, آیه ۶۶.

پرسش:...

پاسخ: نه, خیال است دیگر, تحقیق است این برای اینکه وجود مبارک موسای کلیم که علم پیدا نکرد که اینها مارند که خیال است و درست هم هست این تطهیر حضرت موساست نه اینکه وجود مبارک موسی علم پیدا کرده که این مار است تا بشود خلاف, اگر تعبیر قرآن این بود که موسی فهمید که این مار است بله این نقص بود, اگر تعبیر قرآن این است که به خیال موسای کلیم آمد درست است دیگر به خیال آدم می آید واقعیت ندارد که اگر می فرمود موسای کلیم علم پیدا کرد باور کرد نقص بود اما برای اینکه نقص موسای کلیم ثابت نشود و نزاهت موسای کلیم ثابت بشود فرمود به خیال او آمد بله به خیال آدم می آید دیگر خب.

پرسش:...

پاسخ: بله, (يُخَيَّلُ) به طرف وجود مبارک موسی دیگر (يُخَيَّلُ إِلَيْهِ) «يُخيّل إلى موسى» که این سِحر است و این تقدیس و تنزیه وجود مبارک موسای کلیم است اگر می فرمود موسی باور کرد نقص بود چون موسی که باور نمی کند می داند این سِحر است در سحر خب بالأخره آدم که می داند سِحر است در خیال آدم در تمثّل آدم اثر می کند آدم می بیند مار است دیگر اما وقتی محقّق باشد می داند که من دارم تخیّل می کنم من مار می بینم او مار نیست این معنای تخیّل است خب.

(يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِن سِحْرِهِمْ أَنَّها تَسْعَى) در این صحنه تمام تماشاچیها دیدند که این میدان شده میدان مار وجود مبارک موسای کلیم هم مار دید منتها وجود مبارک موسای کلیم در حدّ تخیّل بود عدّه□ زیادی در حدّ باور خیلیها باور کردند که این مار است خود سَحَره می دانستند این مار نیست اکثری مردم باور کردند این مار است وجود مبارک موسای کلیم هم در حدّ تخیّل بود یک نبیّ, یک ولیّ در حدّ تخیّل است دیگر در حدّ تعقّل که نیست که, که نسبت به سِحر خب.

خوف حضرت موسی(علیه السلام) از جهالت مردم نسبت به معجزه

در این اثنـا, در این اثنا فرمود: (فَأَوْجَسَ فِی نَفْسِهِ خِیفَهً مُّوسَی) (۱) موسـای کلیم ترسـید چنـدین بار آن خطبه چهارم نهج البلاغه در همین بحث خوانده شد که وجود مبارك حضـرت امیر فرمود مردم اگر جاهل باشـند اداره آنها بسـیار دشوار است مردم بین من و غیر من فرقی نمی گذارنـد بعـد اسـتدلال کرد فرمود وجود مبـارك موسای کلیم با معجزه آمـد سَـحره با سِحر آمدند اگر وجود مبارك موسای کلیم عصا را می انداخت می شد مار این مردم که بین سِحر و معجزه تشخیص نمی دهند چه باید کرد ترس موسای کلیم از این سِحر نبود چون می دانست این سِحر است سِحر اثر نمی کند. بیان نورانی حضرت امیر در خطبه, چنـدین بـار یعنی چنـدین بـار ما در طیّ این سالها نهج البلاغه را آوردیم خوانـدیم که حضـرت فرمود وجود مبارك موسی «لم یُوجَس موسی(علیه السلام) خیفهً علی نفسه بل اشفق مِن غلبه الجُهّال و دُوَل الضَّلال» (۲) حضرت ترسید فرمود خب حالا من اگر عصا را بینـدازم بشود مار می شود مثل آنها دیگر, اگر اینها نتواننـد تشـخیص بدهند که «سِحر با معجزه پهلو نزند دل خوش دار» چطوری دل خوش دار چه کسی است که بفهمد سِحر غیر از معجزه است معجزه غیر از سِحر است آن وقت من چه بکنم من گفتم مبدأ و معاد هست این دعوت من, من از طرف مبدأ آمدم این دعوای من, من یک دعوتی داشتم یک دعوا با یک بساط سِحر اینها به هم می خورد آن وقت من چه بکنم حضـرت امیر فرمود ترسِ موسای کلیم از عدم تشـخیص جامعه بود و آیه بعد هم همین را تأیید می کند.

ص: ۵۶۰

۱- (۱۸) . سوره طه, آیه ۶۷.

۲- (۱۹) . نهج البلاغه, خطبه ۴.

علت خوف حضرت موسی(علیه السلام) از اژدها شدن عصا در کوه طور

خدای سبحان فرمود نترس من طرزی این صحنه را اداره می کنم که هر انسانِ مُدرِک و اهل شعوری تشخیص بدهد حق با توست (فَأَوْجَسَ فِی نَفْسِهِ خِیفَةً مُّوسَی قُلْنَا لاَ تَخَفْ إِنَّکَ أَنتَ الْأَعْلَی) (۱) آن کوه طور که وجود مبارک موسای کلیم ترسید وقتی خدای سبحان فرمود: (مَا تِلْکَ بِیَمِینِکَ یَا مُوسَی) عرض کرد (هِیَ عَصَایَ) فرمود: (أَلْقِهَا) بعد فرمود: (فَإِذَا هِیَ حَیَّةٌ تَسْعَی) آنجا موسای کلیم فاصله گرفت و ترسید خب برای اوّلین بار بود دیگر اوّلین بار آدم در شب تار یک مار دمانی را ببیند می ترسد دیگر خدای سبحان فرمود نه خیر نترس (خُذْهَا وَلاَ تَخَفْ سَنُعِیدُهَا سِیرَتَهَا الْأُولَی) (۲) نترس بگیر دست به آن بزن دوباره چوب می شود از آن به بعد دیگر موسای کلیم از مار شدن عصا هراسی نداشت بار اول ترسید خب یک امر طبیعی است دیگر انبیا که ذاتاً این علوم را ندارند آن که ذاتاً قادر است خداست انبیا به عنایت الهی, به برکت الهی, به تعلیم الهی, به فیض الهی اینها را پیدا می کنند هر لحظه ای که داد مالک می شوند خدای سبحان فرمود نترس من این مار را به صورت چوب در می آورم دیگر از این به بعد موسی نمی ترسید اینجا هم وجود مبارک موسی نه از عصای خود که مار می شد می ترسید نه از حِبال و عِصیّ آنها هراسناک بود به قرینه آیه بعد خدا فرمود نترس من کاری می کنم که حتّی عوامها هم بفهمند (قُلْنَا لاَ تَخَفْ إِنَّکَ أَنتَ الْأَعْلَی) این (خُذْهَا وَلاَ تَخَفْ) که در کوه طور فرمود آن مربوط به خوف خودش بود اینجا فرمود تو پیروز می شوی نترس معلوم می شود ترس از جهل مردم بود دیگر (قُلْنَا لاَ تَخَفْ إِنَّکَ أَنتَ الْأَعْلَی) تو پیروز می شوی.

ص: ۵۶۱

۱- (۲۰) . سوره طه, آیات ۶۷ و ۶۸.

۲- (۲۱) . سوره طه, آیات ۱۷ _ ۲۱.

بیّن و شفاف بودن معجزات الهی

خب, یعنی درست است مردم جاهلند ولی ما این معجزه را یک وقت بیّن و شفاف می کنیم بیّن الرشد می کنیم آن سِحر را بیّن الغی می کنیم دربارهٔ معجزات نُه گانهٔ موسای کلیم فرمود: (تِسْعَ آیَاتٍ بَیِّنَاتٍ) (۱) مثل اینکه دربارهٔ معجزات و کرامتهای حرم خودش در کعبه و اینها فرمود: (فِیهِ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِیمَ) (۲) همه جا تعبیر آیات بیّنات نکرد خب بالأخره جریان زمزم آیه بیّنه است, جریان کعبه آیه بیّنه است, سنگی چند هزار سال بماند آیه بیّنه است این همه سیل و صاعقه و زلزله و همهٔ اشیاء عتیقه جابه جا شد این حجر أسود همچنان ماند این حجر اسود همچنان ماند, آن مقام ابراهیم همچنان ماند (فِیهِ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِیمَ).

چگونگی ابطال سحر ساحران توسط معجزه الهی

فرمود: (قُلْنَا لاَ تَخَفْ إِنَّکَ أَنتَ الْأَعْلَی) چه کار بکنم (وَأَلْقِ مَا فِی یَمِینِکَ) آنکه در دست راستت است آن را بینداز ببین ما چه می کنیم (وَأَلْقِ مَا فِی یَمِینِکَ) جواب امر این است که (تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّ مَا صَنَعُوا) (۳) که متأسفانه «إنّما» نوشته شده چون قرآن واقعاً در حوزه ها مهجور بود و هیچ بحث فقهی روی آن نمی شد که آیا ما می توانیم این را درست بنویسیم یا نه این «إنّما»یی که در خیلی از موارد باید «إنّ ما» نوشته بشود مثل (وَاعْلَمُوا أَنَّ مَا غَنِمْتُم مِن شَیْ ءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ) (۴) نه «أنّما» این «إنّما» و «أنّما» حرف است و برای حصر است خب فرمود: (تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا) آنچه این سَحره کردند این می بلعد این صغرا, خب سحره چه کردند سحره که طناب نکردند, سحره که عِصیّ نکردند سحره سِحر کردند (تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّ مَا صَنَعُوا کَیْدُ سَاحِرٍ وَلاَ یُفْلِحُ السَّاحِرُ حَیْثُ أَتَی) (۵) صغرا و کبرا به صورت شکل اوّل منطقی این می شود که سَحره کِید کردند و هر چه را سَحره کردند این عصا می بلعد یعنی کید را یعنی سِحر را می بلعد همهٔ تماشاچیها دیدند این میدان شده میدان مار, وقتی وجود مبارک موسای کلیم عصا انداخت سِحر باطل شد یک مُشت چوبها افتادند, یک مُشت طنابها افتادند این مردم دیدند این میدان مار چندتا طناب یک گوشه افتاده است و چندتا چوب همین, ماری در کار نیست وجود مبارک موسای کلیم عصای او سِحر را بلعید نه طناب را, سِحر را به کام کشید نه چوب را (تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّ مَا صَنَعُوا کَیْدُ سَاحِرٍ وَلاَ یُفْلِحُ السَّاحِرُ حَیْثُ أَتَی) از این شفاف تر که دیگر نمی شود حالا اگر فرصت کردید این روایتی که مربوط به وجود مبارک امام رضا(سلام الله علیه) است (۶) را بررسی کنید سندش را بررسی کنید که معلوم بشود که آیا آن سند دارد ندارد و آیا مطابق با روایت هست یا نه, ولی ظاهر آیه قرآن این است که سِحر را از بین برده.

۱- (۲۲) . سورهٔ اسراء, آیهٔ ۱۰۱.

۲- (۲۳) . سورهٔ آل عمران, آیهٔ ۹۷.

۳- (۲۴) . سورهٔ طه, آیهٔ ۶۹.

۴- (۲۵) . سورهٔ انفال, آیهٔ ۴۱.

۵- (۲۶) . سورهٔ طه, آیهٔ ۶۹.

۶- (۲۷) . عیون اخبارالرضا(علیه السلام), ج ۲, ص ۱۷۱ و ۱۷۲.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۶۱ تا ۶۹ سوره مریم ۸۸/۱۲/۲۳

.Your browser does not support the audio tag

(قَالَ لَهُمْ مُّوسَى وَيْلَكُمْ لاَ تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِباً فَيُسْحِتَكُم بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَى (۶۱) فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ وَأَسَرُّوا النَّجْوَى
(۶۲) قَالُوا إِنْ هـذَانِ لَسَاحِرَانِ يُرِيـدَانِ أَن يُخْرِجَاكُم مِنْ أَرْضِـكُم بِسِـحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى (۶۳) فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ
ائْتُوا صَفّاً وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى (۶۴) قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَن تُلْقِيَ وَإِمَّا أَن نَّكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى (۶۵) قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ
وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِن سِحْرِهِمْ أَنَّها تَسْعَى (۶۶) فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُّوسَى (۶۷) قُلْنَا لاَ تَخَفْ إِنَّكَ أَنتَ الْأَعْلَى (۶۸) وَأَلْقِ
مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّ مَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلاَ يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى (۶۹)

اجماع فرعونیان برای مقابله با موسای کلیم(علیه السلام)

بعد از اینکه وجود مبارک موسای کلیم و هارون(علیهما السلام) وارد دربار و ساحت فرعون شدند و آن دو نکتهٔ اساسی یعنی دعوت و دعوا مطرح شد وجود مبارک موسای کلیم, فرعون و قومش را به توحید و معاد دعوت کرد یک, ادّعای نبوّت خود را هم مطرح کرد که او باید به نبوّت حضرت موسی ایمان بیاورد دو, هر پیغمبری این دو عنصر محوری را دارد یکی دعوت, یکی دعوا. دعوتش به مبدأ و معاد است دعوا و ادّعای او راجع به وحی و نبوّت است. بعد از اینکه مطرح کرد و او نپذیرفت آن صحنهٔ معجزه پیش آمد و دیگر آن صحنه را در این بخش از سورهٔ «طه» نقل نکردند فرعون در برابر این عصا که به صورت مار در آمده گفته سِحر است ما هم ساحرانی داریم و آنها مثل تو سِحر می کنند بنا شد یک میدان مبارزه و مناظره ای ترتیب بدهند و همین کار را هم کردند و همهٔ ساحران جمع شدند با دوتا اِجماع یکی اجماع خصوصی یکی اجماع عمومی, اجماع خصوصی را در آیهٔ شصت بیان کرد که فرمود: (فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى) (۱) آن کارشناسان خود, درباریان خود, دست اندرکاران اصلی نظام را دعوت کرد با اجماع حضور پیدا کردند سراسر سَحرهٔ کشور را هم دعوت کردند حضور پیدا کردند به آنها هم گفتند (فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ) اجماع آیهٔ ۶۴ با اجماع آیهٔ شصت راجع به دوتا اجماع خصوصی و عمومی است حالا اینها آمدند در صحنه دارند مبارزه می کنند سَحره هم آن روز فراوان بودند.

۱- (۱) . سورهٔ طه, آیهٔ ۶۰.

مهم ترین تفاوت معجزه با سحر

این چند نکته در فرق بین معجزه و سِحر قبلاً بازگو شد نکتهٔ اول اینکه سِحر مثل شَعبده نه شُعبده, سِحر مثل شَعبده, جادو, طلسم و مانند آن جزء علوم است هر علمی مسائلی دارد مسائلش موضوعی دارد, محمولی دارد, مبادی دارد, مبانی دارد و درس خواندنی است علوم چه علوم قَریبهٔ با قاف چه علوم غریبهٔ با غین درس خواندنی است و راه فکری دارد منتها چون

آن علـوم ضـارّ اسـت و غیر نـافع اسـت در دین تحریم شـده و کسـی هم به سـراغش نمی رود علمی است حرام, عملش حرام, کسـبش حرام و مانند آن ولی علم است دانش است یعنی راه برای فراگیری این علم باز است هر کسی می تواند البته هر کسی استعداد این کار را دارد هر کسی نمی تواند فقیه یا اصولی یا طبیب یا مثلاً مهندس بشود استعدادها فرق می کند همان طوری که راه برای همه باز است مستعدّان می روند غیر مستعد می ماند سِحر و شعبده و اینها هم همین طور است راه فکری دارد اما معجزه راه فکری نـدارد یعنی راه درس و بحث نیست که کسـی چنـد سال درس بخواند با نزاهت و با طهارت راهِ معجزه را یاد بگیرد این چنین نیست راهِ فکری یعنی موضوعی داشته باشـد, محمول داشـته باشـد, درس و بحث باشـد که اگر فلاـن کـار را بکنی می شود معجزه این چنین نیست این فقط به قداست روح آن شخص ولیّ از امام و نبی بسته است آن روحِ قداستی هم به اذن الله که خلیفه خود را تأیید می کند ثابت می شود پس فرق اساسی معجزه با سِحر این است که سحر علم است نظیر علوم دیگر راهِ فکری دارد قابل تعلیم و تعلّم است ولی معجزه راه فکری نـدارد که کسـی برود درس بخواند معجزه یاد بگیرد از این جهت گفتنـد «سِحر بـا معجزه پهلو نزنـد دل خوش دار» وگرنه با چه بیانی معجزه با سِحر پهلو نزنـد این اصل اول که فرق بین سحر و معجزه.

پرسش: حاج آقا فرمودید که علم حق است اگر شعبده علم است خب باطل نیست که.

پاسخ: بله باطل نیست ولی حرام است مثل مِی گُساری مِی یک چیز باطلی نیست صنعتی است کاری است که این کار در آدم اثر می گذارد می شود شراب, حرام بودن اگر چیز باطلی بود و عملی نبود که قابل حرمت نبود تحریم به یک چیز مقدور تعلّق می گیرد به چیز غیر مقدور که تحریم تعلّق نمی گیرد شیئی است در خارج واقع می شود منتها می گویند این کار را نباید بکنی برای اینکه ضرر دارد خب.

پس فرق اول معجزه و سِحر این است که سحر و سایر رشته ها جزء علوم اند و معجزه جزء علوم نیست به قداست آن نفس ولیّ برمی گردد.

خیالی بودن سحر و حقیقت داشتن معجزه

فرق دوم آن است که حوزه تأثیر سِحر در خیال است واقعیت را عوض بکند نیست در حوزه خیال افراد اثر می گذارد منتها چون انسان با اندیشه کار می کند و ضبط قوای درونی هم مقدور بسیاری از افراد نیست همین که انسان چیزی را تصوّر کرده بعد باور کرده برابر او هم اقدام می کند دیگر چون برابر آن اقدام می کند آثار خارجی خود را به همراه دارد اینکه در سوره مبارکه «بقره» بحثش گذشت این ساحرها در اثر آن کار حرامشان (يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ) [(۱)] همین است با اینکه زن و شوهر بر اساس دو اصل قرآنی (جَعَلَ بَيْنَكُم مَوَدَّةً) یک, (وَرَحْمَةً) [(۲)] دو, با این دو اصل قرآنی پیمان زندگی مشترک را بستند این کاملاً در برابر این دو اصل می ایستد (يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ) زن و شوهر را از هم جدا می کند این هم عمل خارجی است دیگر این به او بد می گوید او هم به این بد می گوید به طلاق می کشد به جدال می کشد و مانند آن, این آثار خارجی محصول آن تخیّل است او را نسبت به این بدبین می کند آن دومی را هم نسبت به این یکی بدبین می کند در روان اینها اثر می گذارد بدبینی ایجاد می کند بر اساس خیال انسان تصمیم می گیرد ما بر اساس علم زندگی می کنیم اگر علم ما مطابق با واقع بود این زندگی ما پربار است نبود زیانبار است الآن یک عقرب اگر از کنار لباس ما بگذرد و ما ندانیم که فریاد نمی کشیم اما یک طناب ابلق رنگی را انسان به صورت مار ببیند فرار می کند این مربوط به خیال و درک و اندیشه ماست ما با اندیشه زندگی می کنیم یک وقت اندیشه خوب در می آید یک وقت اندیشه بد, او در خیال اثر می گذارد وقتی در خیال اثر گذاشت زن خیال می کند شوهر با او بد است شوهر خیال می کند زن با او بد است از همین جا (يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ) پس اول در خیال اثر می گذارد یعنی هیچ, انسان خیال می کند واقعیتی در کار نیست برابر آن خیال هم تصمیم می گیرد اگر عاقل باشد که با خیال زندگی نمی کند اما آن مقدور کسی نیست غالب ما جُلّ لولا الکل با همین اندیشه ها و آراء زندگی می کنیم همین که فهمیدیم چیزی به ما گفتند که فلان شخص درباره شما غیبت کرده بدبینی و بدگویی شروع می شود ولو هنوز تحقیق نکردیم که درست است یا درست نیست. خب, اینکه در سوره مبارکه «بقره» گذشت در همین محدوده است که (يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ) بعد هم فرمود درست است که اینها در خیال اثر می گذارند اولاً ـ و بعد از خیال در نشئه خارج به وسیله خیال اثرگذارند ثانیاً, اما (وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللّهِ) این طور نیست که سِحر و ساحر بتواند در نظام تکوین در برابر اراده خدا کاری انجام بدهد بلکه در حوزه کار خدا که خدا این را هم جزء حوزه های اختیاری خود قرار داد انجام می دهند ولی معجزه کیمیاست واقعیت را عوض می کند یعنی اگر یک وقت یک موجود

مُرده ای را زنده کرد یا بیماری را شفا داد واقعاً شفا می دهد, واقعاً حیات می بخشد نظیر کار عیسای مسیح(سلام الله علیه) این دوتا فرق اساسی.

۱- (۲) . سوره بقره, آیه ۱۰۲.

۲- (۳) . سوره روم, آیه ۲۱.

سومین تفاوت معجزه با سحر

سوم این است که در مصاف سِحر و معجزه, معجزه همیشه پیروز است هرگز معجزه شکست نخواهد خورد نه با علوم قریبه با قاف, نه با علوم غریبه با غین که فرمود: (وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمْ الْغَالِبُونَ) (۱) یا (كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي) (۲) و مانند آن, پس این سه عنصر محوری فارق بین معجزه و سِحر است یکی اینکه سِحر و مانند آن جزء علوم اند تحصیل کردنی است معجزه به قداست روح ولیّ وابسته است دوم اینکه سِحر در محدوده خیال اثر می گذارد و خیال منشأ بسیاری از کارهای خارجی است ولی معجزه کیمیاگری می کند و واقع را عوض می کند سوم اینکه سِحر شکست پذیر است و معجزه شکست پذیر نیست.

ادب ساحران در برابر حضرت موسی(علیه السلام)

خب, در این صحنه سَحره همه جمع شدند درباریان فرعون هم جمع شدند آنها یک اجماع خصوصی کردند اینها یک اجماع عمومی کردند همه در یک روز عیدی در میدان وسیع و بازی و در یک وقت شفافی که (ضُحی) باشد حضور پیدا کردند تا اینکه این مناظره سامان بپذیرد وجود مبارک موسای کلیم قبل از انجام مبارزه آنها را هدایت کرد, دعوت کرد (وَيْلَكُمْ لاَ تَفْتَرُوا) معجزه را سِحر ندانید و به خدا فِریه نبندید نبوّت مرا انکار نکنید اینها را گفت, یک عدّه تصمیم گرفتند که بیاندیشند (فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ) یک عدّه گفتند شاید موسای کلیم حق بگوید, یک عدّه گفتند نه این ساحر است و امثال ذلک (إِنْ هذَانِ لَسَاحِرَانِ) را هم جناب زمخشری در کشّاف هم درباره (إِنْ) اختلاف نظرها را بیان کرده که آیا آن اسم را نصب می دهد یا رفع, هم درباره تثنیه که در حالت نصبی و جرّی علامتش یکسان است و عوض نمی شود نظیر الف عصا که در نصب و جرّی یکسان است (۳) این اختلافهای ادبی و اینهاست که ذکر شده خب, آنها اظهار ادب کردند گفتند که (إِمَّا أَن تُلْقِيَ وَإِمَّا أَن نَّكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى) اول تو این عصا را می اندازی که به صورت مار در بیاید یا ما این طنابها و عصاها را القا می کنیم که به صورت مار در آیند, چون تأدّب کردند وجود مبارک موسای کلیم فرمود شما اول این کار را بکنید او هم ادب را با ادب جواب داد تعارف کرد که شما بفرمایید شما القا کنید حالا از این به بعد صحنه, صحنه عمیق است.

۱- (۴) . سوره صافات, آیه ۱۷۳.

۲- (۵) . سوره مجادله, آیه ۲۱.

۳- (۶) . الکشاف, ج۳, ص۷۲.

پرسش: ببخشید استاد این نشانه اعتماد به نفس ساحران نیست تا اینکه نشانه تأدّب باشد؟

پاسخ: خب آنها هنوز برایشان روشن نشد واقعاً که عصای موسای کلیم معجزه است خیلیها برایشان روشن نشد. این چنین نبود که مثلاً آدم خوب تحقیق بکند که فرق بین سِحر و معجزه چیست؟ خب.

احتمال آگاهی ساحران از خوف موسای کلیم(علیه السلام) و نبوت ایشان

(قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا) وجود مبارک موسای کلیم فرمود که شما بیندازید صحنه ای است که همه تماشاچیان حاضرند (فَإِذَا) یعنی إذای مفاجات در این حال که آنها عصا را و طنابها را انداختند (فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ) این حَبلها و این عصاها (يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِن سِحْرِهِمْ أَنَّها تَسْعَى) در حوزه خیال وجود مبارک موسای کلیم اثر گذاشت و موسای کلیم هم تخیّل کرد نه تعقّل که این مارها راه افتادند این چوبها به صورت مار در آمد واین حبلها طنابها به صورت مار در آمد. خب, برخی از بزرگان می گویند همین جا ساحران فهمیدند که موسی پیغمبر است و ساحر نیست چرا, برای اینکه این تعبیر (يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِن سِحْرِهِمْ أَنَّها تَسْعَى) باعث شد که موسای کلیم ترسید ولی سَحره از ترسِ موسای کلیم نفهمیدند این چه خوفی است ولی اثر سِحر که در حوزه خیال بیننده مؤثر است یک, و از حوزه خیال به بدن او سرایت می کند و آثار ترس در بدن ظاهر می شود دو, از این دو جهت فهمیدند که موسی ساحر نیست چرا, چون خودشان می دانند این سِحر است و عصای سِحری, طناب سحری که سمّی ندارد کاری به آدم ندارد خود این سحره به هیچ وجه نمی ترسیدند چون می دانستند واقعیّت ندارد اگر موسای کلیم ساحر بود نباید تخیّل می کرد, اگر موسای کلیم ساحر بود نباید می ترسید چرا (فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُّوسَى) عدّه ای از بزرگان می خواهند بگویند هم اکنون سحره فهمیدند موسی ساحر نیست حالا این برداشتشان تا حدودی به مرز واقع نزدیک است اما خیلی قابل دفاع نیست که عرض می کنیم. خب, اینها هیچ کدام نترسیدند حالا هفتاد هزار یا کمتر و بیشتر چون آن روز سِحر زیاد بود در سرتاسر مصر حالا این رقمها, رقمهای مبالغه است دیگر زمخشری در کشّاف نقل کرده دیگری نقل کرده (۱) این سحره هیچ کدام نترسیدند برای اینکه همه شان می دانستند که اینها چوب است و طناب موسای کلیم ترسید اینها فهمیدند موسی ساحر نیست البته این برداشتی که این بزرگوار دارد نیمه راه است نه تمام راه در قرآن ندارد که وجود مبارک موسای کلیم ترسید آن طوری که در کوه طور ترسید در کوه طور ترسید واقعاً دیگر (وَلّی) فرار کرد, فاصله گرفت اوّلین بار بود شب تار آدم با اژدهایی روبه رو بشود خب فرار می کند دیگر (وَلّی) ذات اقدس الهی فرمود موسی نترس برگرد (سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى) (۲) بعد فهمید صاحب معجزه است و از آن به بعد دیگر هر وقت عصا را می انداخت اژدها می شد واقعاً و دست می آورد اژدهای واقعی را می گرفت عصا می شد واقعاً, دیگر نمی ترسید اما اینجا دیگر جا برای ترس نبود آیه ندارد که موسای کلیم ترسید فرمود در دلش هراسی پیدا شد حالا سَحره از کجا فهمیدند که در دل او هراس پیدا شد به هر تقدیر اگر آثار هراس در بدن ظاهر شده باشد یک, آثار آن تخیّل در بدن ظاهر شده باشد دو, این برداشتی که بعضی از بزرگان دارند که سحره هم اکنون فهمیدند که موسی ساحر نیست این حق است سه. خب, حالا به جای حسّاس تر می رسیم که خود سحره فهمیدند و خیلیها هم فهمیدند وجود مبارک موسای کلیم در اینجا ترسید اما نه آن ترسی که در کوه طور داشت (فَأَوْجَسَ) یعنی «خاف» که این (خِيفَةً) مفعول مطلق است نه از فعل او مثل «قَعد جلوساً» (فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُّوسَى) این فاعل آخر ذکر شد چون آخر آیات, با «یاء» و «الف» ختم می شود خب, یعنی «فأوجس موسی خیفه فی نفسه».

۱- (۷) . ر.ك: روح المعانی, ج۸, ص۵۳۷.

۲- (۸) . سوره طه, آیه ۲۱.

بیان نورانی حضرت امیر که قبلاً هم چند بار خوانده شد در نهج البلاغه در همان خطبه چهارم این است که فرمود آن روز آن لحظه ای که خدا حق را به ما نشان داد ما دیگر از آن به بعد شک نکردیم «مَا شَکَکْتُ فی الْحَقِ ّ مُذْأُرِیتُهُ» در خطبه چهار نهج البلاغه این کتاب شریف تمام نهج البلاغه که از برکات است این چند سطری که به صورت خطبه چهار اینجا ذکر شده چند سطری از آن خطبه طولانی است گوشه ای از آن خطبه است (۱) چون این کتاب شریف یعنی نهج البلاغه, نهج البلاغه است نه نهج الحدیث یک کتاب حدیث نیست لذا تقطیع کرده صاحب وسائل حدیث نوشته تقطیع کرده اما همه را نقل کرده هر جمله ای را در باب خودش نقل کرده اما در نهج البلاغه این طور نیست حشر این سیّد رضی و سیّد مرتضی با انبیا و اولیا این چقدر عاقل بود چون در جمله های خیلی حاد وجود مبارک حضرت امیر گلایه های تندی درباره عصر خودش دارد خب آن گلایه های تند و حاد اگر در نهج البلاغه می آمد دیگر نهج البلاغه, نهج البلاغه نبود این کاری را که سیّد رضی کرده آن جمله هایی که باعث گِله است, باعث تفرقه است, باعث ناله است, باعث تشتّت است آنها را نقل نکرده آنچه به وحدت اسلامی, به تقریب اسلامی, به عنایت اسلامی, به اتحاد اسلامی است آنها را نقل کرده این چقدر عقل می خواهد حشر اینها با انبیای الهی خب, چون نگفته ها را می شود در فرصتی گفت اما گفته ها را نمی شود جبران کرد.

ص: ۵۶۸

۱- (۹) . تمام نهج البلاغه, خطبه ۴۶.

پرسش:...

پاسخ: خب آخر حضرت در جمع دو, سه نفری گفته حضرت خودش در جمع عمومی که نفرمود.

بیان امیرمؤمنان(علیه السلام) در رؤیت ملکوت و علت خوف حضرت موسی(علیه السلام)

در خطبه چهارم آنجا فرمود: «مَا شَکَکْتُ فی الْحَقِ مُذْ أُرِیتُهُ» آن لحظه ای که حق را به ما نشان دادند من شک نکردم تا الآن, سخن از رؤیت است نه سخن از نظر همان راهی که ذات اقدس الهی به ابراهیم خلیل(سلام الله علیه) فرمود, فرمود: (وَكَذٰلِكَ نُرِى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) (۱) این در سوره مبارکه «انعام» است در سوره «اعراف» به ما دستور داده شد که شما چرا در ملکوت نظر نمی کنید (أَوَ لَمْ يَنظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ) (۲) نظر کنید بلکه به رؤیت برسید نگاه کنید شاید ببینید ولی ابراهیم دید وجود مبارک حضرت امیر می فرماید به من نشان دادند من دیدم «مَا شَکَکْتُ فی الْحَقِ مُذْ أُرِیتُهُ» بعد می فرماید: «لَمْ یُوجِسْ مُوسَی(علیه السلام) خِیفَهً عَلَی نَفْسِهِ» در قرآن دارد (فِي نَفْسِهِ) نه «علی نفسه» مبادا کسی خیال کند که برای خودش ترسید اگر برای خودش بود که «علی نفسه» بود نه (فِي نَفْسِهِ) یعنی در درون خودش هراسناک شد راز هراسناکی موسای کلیم(سلام الله علیه) در درون خودش همین بیان نورانی حضرت امیر است فرمود: «لَمْ یُوجِسْ مُوسَی(علیه السلام) خِیفَهً عَلَی نَفْسِهِ بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلَبَهِ الْجُهَّالِ وَ دُوَلِ الضَّلالِ» (۳) ترسِ موسای کلیم این بود که خب حالا این صحنه میدان شده میدان مار اینها هم که تماشاچی اند من هم اگر عصا را بیندازم بشود مار آن وقت اینها نتوانند بین سِحر سَحره و معجزه من فرق بگذارند چه کنم.

ص: ۵۶۹

۱- (۱۰) . سوره انعام, آیه ۷۵.

۲- (۱۱) . سوره اعراف, آیه ۱۸۵.

۳- (۱۲) . نهج البلاغه, خطبه ۴.

کلام الهی برای رفع خوف موسای کلیم(علیه السلام)

ذات اقدس الهی فرمود نه خیر, ما این را بیّن الرشد می کنیم طرزی می کنیم که حتی این عوامها هم بفهمند او که گفت (أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلَی) (۱) ما دماغ او را خاک می مالیم (لاَ تَخَفْ إِنَّکَ أَنتَ الْأَعْلَی) اولاً او نباید خودش را با من قیاس کند او در بین بنده ها اگر گفته (أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلَی) من می گویم (لاَ تَخَفْ إِنَّکَ أَنتَ الْأَعْلَی) تو پیروز می شوی طرزی من این صحنه را می گردانم که حتی عوامها هم بفهمند حالا قبل از اینکه بقیه آیه را بخوانیم این جمله نورانی حضرت امیر را ببینید فرمود: «الْیَوْمَ تَوَاقَفْنَا عَلَی سَبِیلِ الْحَقِ ّوَ الْبَاطِلِ» الآن هم یک میدان مار است یک طرف غدیر است یک طرف سقیفه, یک طرف غدیر است یک طرف سقیفه ما چه کار باید بکنیم؟ «مَنْ وَثِقَ بِماءٍ لَمْ یَظْمَأْ» اگر کسی به سراغ کوثر برود به دام تکاثر نمی افتد خب اینها در خطبه چهارم پس بنابراین ترسِ موسای کلیم از ضعف مردم, جهل مردم و مانند آن است.

پرسش:...

پاسخ: در تخیّلش اثر می کند نه در تعقّلش.

پرسش:...

پاسخ: عقلِ محض است دیگر ما یک چیز را می بینیم باید ببینیم درک کنیم دیگر اگر آدم چیزی را ببیند و نفهمد ناقص است سِحر چون جزء قبیح است ذات اقدس الهی همان طوری که شعر را یاد اینها نداد سِحر را هم یاد اینها نداد این نقص است درباره شعر فرمود: (وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ) (۲) خیال بافی و خیال سرایی و خیال سازی و خیال گویی نقص است اینها جزء صفات سلبیه انبیاست (وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ) درباره سِحر هم به طریق اُولی «وما علّمناه السِّحر» ندانستن سِحر کمال است برای اینکه این یک فتنه و شرّ است خب, آدم چیزی را می بیند می فهمد دیگر نبیند بد است منتها ذات اقدس الهی فرمود: (لاَ تَخَفْ) تو که از خودت نمی ترسی که نسبت به مردم می ترسی من طرزی این صحنه را اداره می کنم که مردم عادی هم بفهمند (لاَ تَخَفْ) نه تنها نترس بلکه آن که گفت (أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلَی) او را به زیر می کشم (إِنَّکَ أَنتَ الْأَعْلَی). (۳)

ص: ۵۷۰

۱- (۱۳) . سوره نازعات, آیه ۲۴.

۲- (۱۴) . سوره یس, آیه ۶۹.

۳- (۱۵) . سوره نازعات, آیه ۲۴.

چگونگی ابطال سحر ساحران

چه کار بکننـد (قُلْنَا) ما به او گفتیم (لَا تَخَفْ إِنَّکَ أَنتَ الْأَعْلَی) این یکی, بعـد به او گفتیم (وَأَلْقِ مَا فِی یَمِینِکَ) در کوه طور به وجود مبارک موسای کلیم آموخت نگو این عصاست خـدا فرمود: (مَا تِلْکَ بِیَمِینِکَ یَا مُوسَـی قَالَ هِیَ عَصَایَ) (۱) آنجا فرمود خیر, تو بگو هر چه خـدا بخواهـد اوست اگر خـدا اراده کرده است این عصا باشـد می شود عصا, اگر اراده کرده است بشود اژدهـا این می شود اژدهای دمان الآن اینجا هم فرمود: (أَلْقِ مَا فِی یَمِینِکَ) اینکه در دسـت است بینـداز ببینیم چه چیزی در می آید (أَلْقِ مَا فِی یَمِینِکَ) وقتی این کار را کردی (تَلْقَفْ مَا صَـنَعُوا) آنچه را که سَـحره انجام دادند آن را می بلعد خب سَحره چه کـار کردنـد؟ طناب بافی کردنـد نه, چوب تراشـی کردنـد نه, پس عصا کارِ سَـحره نیست, طناب کارِ سـحره نیست, سِحر کار سَـحره است فرمود: (تَلْقَفْ مَا صَـنَعُوا) بعـد این را بازتر کرد, شـفاف تر کرد فرمود: (إِنَّ) که متأسـفانه متّصل نوشـته شـده نه «إنّما» (إِنَّ مَا صَـنَعُوا کَیْـدُ سَاحِرٍ) اینها کیـد کردنـد, سِـحر کردند این عصا آن کید را می خورد نه چوب را به موسای کلیم گفت اگر تو این عصـا را بینـدازی این میـدان مارِ فعلی می شود میـدان طناب و میـدان عَصـیّ و یک اژدها همین, وجود مبارک موسای کلیم وقتی عصا را انداخت این همه تماشاچیها دیدند این میدان مار فقط یک دانه مار است بقیه چوبهایی است افتاده, طنابهایی است افتاده (تَلْقَفْ مَا صَـنَعُوا إِنَّ مَا صَنَعُوا کَیْدُ سَاحِرٍ وَلَا یُفْلِحُ السَّاحِرُ حَیْثُ أَتَی) در سوره مبارکه «اعراف» قبلًا گـذشت در سوره مبارکه «شـعراء» هم بعداً می آید که (تَلْقَفُ مَا یَأْفِکُونَ) (۲) اِفک را, کـذب را, کید را, حیله را می خورد نه چوب را بخورد, نه طناب را بخورد همین کار را کرده.

۱- (۱۶) . سوره طه, آیات ۱۷ و ۱۸.

۲- (۱۷) . سوره شعراء, ایه ۴۵.

ایمان ساحران به خداوند بعد از ابطال سحر

این بحث مبسوطاً در سوره مبارکه «اعراف» گذشت در سوره «اعراف» آنجا فرمود: (قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ) همه تماشاچیها را ترساندند (وَجَاءُو بِسِحْرٍ عَظِيمٍ وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ) (۱) نه «ما یَنسجون» نه «ما یَنحتون» نه آن عصاها را که تراشیدند یا آن طنابهایی که بافتند اِفک را, کذب را, باطل را می خورد نه چوب را مردم همه دیدند که تمام این طنابها یک گوشه افتاده, تمام این چوبها یک گوشه افتاده یک مار دمان است فقط, اول کسی که فهمید همین کارشناسان سحره بودند دیگر اینها گفتند ما به ربّ العالمین ایمان آوردیم برای اینکه مشخص بشود که دیگر فرعون نگوید (أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى) گفتند به ربّ موسی و هارون ایمان آوردیم این سِحر نیست.

خب, اگر وجود مبارک موسای کلیم این عصا را می انداخت این طنابها و این چوبها را می خورد حجّت الهی بالغه نبود برای اینکه اگر این سَحره به این تماشاچیها القا می کردند که این ساحر از ما بزرگ تر است و ساحرتر از ماست ماری که او درست کرده مارهای ما را خورد مگر مار بزرگ مارِ کوچک را نمی خورد مگر آن افعی مارهای دیگر را نمی خورد اگر این مارها را خورده بود که حجّت روشن نبود این می گفتند که این مار بزرگ بود مارهای ما را خورده آن وقت حرف فرعون در می آمد که (إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ) (۲) ولی سِحر را باطل کرده.

ص: ۵۷۲

۱- (۱۸) . سوره اعراف, آیات ۱۱۶ و ۱۱۷.

۲- (۱۹) . سوره طه, آیه ۷۱.

روایات تفسیری نیازمند بررسی محققانه

اگر در روایتی در جریان آن پرده باشد که بعضی آقایان تحقیق کردند دو مطلب باید آنجا ثابت بشود یکی در جریان حضرت امام رضا(سلام الله علیه) که فرمود آن شیری که مَنقوش است روی این بیاید این کسی که مسخره می کند او را بدرّد این کار را هم کرد (۱) آیا آن روایت صحیح است یا نه, یا راویان آن روایت همان راویان تفسیر منسوب به امام حسن عسکری(سلام الله علیه) هستند که محقّقین نپذیرفتند این یک, آیا در ذیل آن روایت چنین مطلبی هست که به حضرت عرض کردند شما دوباره اینها را زنده کنید فرمود اگر عصای موسی آ نها را که خورده بود برمی گرداند من هم برمی گردانم آیا این در ذیل آن هست یا نه, با آیات و روایات این قدر بی اعتنا بودن مصلحت هیچ کس نیست الآن در تمام مراحل فقهی می بینید فقهای ما(رضوان الله علیهم) می خواهند فتوا بدهند که ناخن گرفتن روز پنج شنبه مستحب است یا جمعه, همه اینها تلاش و کوشش می کنند یک روایت معتبری پیدا کنند روایتی که راویانش نظیر تفسیر منسوب به امام حسن عسکری باشد این حتی به درد السابق, السابق یعنی السابق همه رسم بود در ما طلبه ها می گفتند این برای اثبات استحباب ناخن گرفتن روز پنج شنبه هم به درد نمی خورد الآن کسی بخواهد فتوا بدهد که روز پنج شنبه ناخن گیری مستحب است با این روایتها نمی شود آن وقت بیاییم آیات قرآنی را همین طور صافِ صاف در فلان جا یک روایت مرسلی آمده که وجود مبارک فلان امام موقع تولّد فلان آیه را خوانده آخر حسابی دارد, کتابی دارد اینکه ملائکه می آیند هم مرحوم کلینی نقل کرده هم در صاحب معالم همه این آقایان نقل کردند ملائکه می آیند, پَرهایشان را پهن می کنند «تحت أقدام طلاّب العلوم» برای اینکه این چیزهای اراجیف را بشنوند «إنّ الملائکه لَتَضَعُ أجْنِحَتها لطلاّب العلم» (۲) برای اینکه این حرفهای باطل را بشنوند یا حرفهای محقّقانه و عالمانه را بشنوند این فرش پهن کردن و رُفت و رو کردن و جارو کردن زیر پای طلبه ها به عهده ملائکه است این ملائکه می آیند آدم این طور حرف بزند برای علم و تفسیر و روایات هیچ ارزش قائل نباشد اینکه درست نیست خب, به هر تقدیر این دوتا کار را آقایان باید بکنید.

۱- (۲۰) . عیون اخبارالرضا(علیه السلام), ج۲, ص۱۷۱.

۲- (۲۱) . الکافی, ج۱, ص۳۴; معالم الدین, ص۱۱.

حقیقت داشتن معجزه و خیالی بودن سحر

پرسش:...

پاسخ: بله درست شد دیگر, مثل مُرده زنده شد آن وقتی که مُرده بود واقعاً مُرده بود آن وقتی که به برکت حضرت عیسی زنده شد واقعاً زنده شد این کود وقتی که زیر این گُل هست واقعاً کود است وقتی که بالا آمده تغذیه شده می شود گل یاس واقعاً می شود گُل یاس این کیمیاگری کارِ خداست منتها آن کار زمان بَر است معجزه زمان نمی خواهد همین خاکی که بعد از صد سال, دویست سال می شود یک انسانِ زنده و بعد از مدّتی هم می میرد و در قبر می شود و می شود خاک آن وقتی که انسان است واقعاً انسان است آن وقتی که خاک بود واقعاً خاک است این کیمیاگری که در صحنه هستی هست در معجزه لحظه ای است مگر خدای سبحان همین کودِ بدبو را به صورت یاس در نمی آورد این مُرده را مگر زنده نمی کند این حیات را ذات اقدس الهی به این اموات عطا می کند ولی این وقتی که موجودات مُردند واقعاً مُردند وقتی هم که زنده اند واقعاً زنده اند اما سِحر واقعاً چوب است در خیال مار است این می شود اِفک دیگر.

مراد از بلعیده شدن سحر ساحران

پرسش:...

پاسخ: بله دیگر, بلع می کند دیگر «بلع کلّ شیء بحسبه» فرو بُردن بلع که برای حیوان نیست وقتی ذات اقدس الهی در سوره «هود» به زمین دستور می دهد ﴿يَا أَرْضُ ابْلَعِي﴾ (1) یعنی ﴿يَا أَرْضُ ابْلَعِي﴾ بَلع کن. فهمیدن جزء معاصی کبیره نیست و عالِم شدن هم حرام نیست این دوتا مسئله را بدانیم, ﴿تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّ مَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى﴾ بلع را به زمین و زمان نسبت می دهند ﴿يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ﴾ خب اگر این چنین است زمین آب را بلع می کند, خوردن و بلع کردن و نوشیدن در آن اختیار و امثال اختیار اخذ نشده تا ما بگوییم مجاز است اگر بلع حقیقتی بود که در او اختیار اخذ شده بود اسناد مجازی بود ولی در بلع و أکل و شُرب و امثال ذلک اختیار و اراده اخذ نشده لخصیصه مورد است که آن مورد گاهی مختار و عاقل است. خب, فرمود چه در سوره «اعراف» چه در سوره «شعراء» فرمود: ﴿تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ﴾ اِفک را می خورد در سوره «طه» فرمود: ﴿تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا﴾ بعد این را شفاف کرد ﴿إِنَّ مَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ﴾ یعنی «تلقف الکید» آن روایتها هم که مشخص نیست نه سند دارد نه دلالت.

ص: ۵۷۴

۱- (۲۲) . سوره هود, آیه ۴۴.

چگونگی ابطال سحر ساحران در کتاب و سنت

پرسش:...

پاسخ: آن همان روایت عیون را نقل کردند همان راویان آن روایت همان هستند که تفسیر امام حسن عسکری نقل کردند که مرحوم آقای خویی(رضوان الله علیه) فرمود اصلاً اعتباری به آن نیست. (۱) راویان این روایت همان راویان تفسیر منسوب به امام حسن عسکری هستند شما این را تحقیق کنید بعد می بینید مرحوم آقای خویی(رضوان الله علیه) در رجالشان فرمودند این رجالی که تفسیر امام عسکری(سلام الله علیه) را به او نسبت دادند اینها موثّق نیستند یک روایت معتبری پیدا کنید که این دو عنصر در آن باشد یک شیرها آن شخص را خوردند, دو به امام رضا(سلام الله علیه) عرض کرده باشند که شما دوباره دستور بدهید این شیر آن خورده را برگرداند حضرت فرموده باشد به سند صحیح همان طوری که آن چیزها را عصای موسی آنها را خورده اگر آنها را برمی گرداند من هم برمی گردانم, (۲) نکته سوم هم که باید اضافه بشود بر فرض هم ما یک روایت صحیحی داشته باشیم که این دو نکته را بفهماند آیا در ذیل آن این است که آنچه را که عصای موسی خورد خودِ سِحر بود یا چوب و طناب بود ممکن است این باشد که اگر سِحر را دوباره برمی گرداند ما هم دوباره برمی گردانیم اگر هم تازه روایتش صحیح باشد و دلالت بکند به اینکه عصای موسی آنچه را خورده برنگرداند ما هم برنمی گردانیم اگر او برمی گرداند ما هم برمی گردانیم آن سِحر را خورده حالا- سِحر را برگرداند این دلیل نیست که چوب را خورده یا دلیل نیست به اینکه طناب را خورده به هر تقدیر ظاهر قرآن این است که کید را خورده, سِحر را خورده آن وقت تماشاچیها همه فهمیدند که یک مار واقعی در میدان هست یک سلسله چوبها و یک سلسله طنابها در میدان افتاده.

۱- (۲۳) . معجم رجال الحدیث, ج۱۳, ص۱۵۷.

۲- (۲۴) . عیون اخبار الرضا(علیه السلام), ج۱, ص۹۶.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۶۲ تا ۷۰ سوره مریم ۸۸/۱۲/۲۴

.Your browser does not support the audio tag

(فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ وَأَسَرُّوا النَّجْوَى (۶۲) قَالُوا إِنْ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَن يُخْرِجَاكُم مِنْ أَرْضِكُم بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى (۶۳) فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ ائْتُوا صَفّاً وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى (۶۴) قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَن تُلْقِيَ وَإِمَّا أَن نَّكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى (۶۵) قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِن سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى (۶۶) فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُّوسَى (۶۷) قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنتَ الْأَعْلَى (۶۸) وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّ مَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى (۶۹) فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّداً قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى (۷۰)

مهم ترین تفاوت معجزه با سحر

معجزه با سِحر فرق روشنی دارد که تا حدودی بیان شد سِحر جزء علوم است و مسائل و موضوعی دارد, محمولی دارد و مبادی تصوّری و تصدیقی دار د, راه فکری دارد و هر کسی می تواند برابر استعداد خود این علوم را یاد بگیرد اما معجزه راه فکری ندارد مثل خود نبوّت است مثل خود امامت است امامت, نبوّت اینها خلافتهای الهی است و منصبهای مخصوص خدا راه فکری ندارد که انسان چند سال درس بخواند بشود پیغمبر یا چند سال درس بخواند بشود امام یا چطور انسان پیغمبر می شود, چطور انسان امام می شود اینها راهِ تحصیلی و فکری ندارد جریان اعجاز هم همین طور است اعجاز به قداست روحِ پیغمبر و امام(علیهما السلام) وابسته است این یک مطلب.

همیشگی و همگانی بودن معجزات انبیا

مطلب دیگر همین بود که قبلاً گذشت هر پیغمبری ولو رسالت او محدود باشد ولی معجزه او جهانی است یعنی وجود مبارک صالح که معجزه ای آورد [(۱)](#) یا وجود مبارک موسی و عیسی(علیهما السلام) که معجزه ای آوردند خواه جزء انبیای اولواالعزم باشند مثل موسی و عیسی(علیهما السلام) یا غیر اولواالعزم باشند مثل صالح(سلام الله علیه) معجزه آنها جهانی است نه در گذشته بشر می توانست مثل کارِ صالح و موسی و عیسی(علیهم السلام) بکند و نه در آینده الی یوم القیامه, اگر این کار, کار بشر باشد انسان شک می کند می گوید پس دو هزار سال قبل یا یک میلیون یا دو میلیون سال قبل که کسی ادّعای نبوّت کرده بود چنین کاری داشت این کار, کار بشری است و جزء نوابغ بشر بود و انجام داد بر ما واجب است به نبوّت همه انبیا ایمان بیاوریم اگر (آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِن رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللّهِ وَمَلاَئِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ) [(۲)](#) بر همه ما وظیفه است که نسبت به همه انبیا(علیهم السلام) ایمان بیاوریم خب اگر کاری را که صالح پیامبر کرده بود الآن کسی بتواند انجام بدهد یا الی یوم القیامه کسی بتواند انجام بدهد دیگر نبوّت حضرت صالح زیر سؤال می رود.

۱- (۱) . ر . ك: سوره اعراف، آیه ۷۳.

۲- (۲) . سوره بقره، آیه ۲۸۵.

پرسش:...

پاسخ: کرامت علما که معجزه نیست این راه علما یک راه فکری دارد هر عالِمی هم به اینجا رسید می تواند چنین کاری انجام بدهد این مخصوص یک عالِم و دو عالِم نیست راه فکری هم دارد تهذیب نفس دارد خیلیها هم می توانند به اینجاها برسند.

تحدّی جهانی انبیا با معجزات الهی

خب, مطلب سوم آن است که حالا که روشن شد معجزه فرق اساسی با سِحر و شعبده و سایر علوم دارد آنها راه فکری دارند این راه فکری ندارد و معجزه مثل نبوّت است مثل امامت است که راهِ فکری ندارد تحصیلی نیست به افاضه الهی است این مطلب اول, و روشن شد که معجزه هر پیامبری چه از اولواالعزم باشد چه نباشد جهانی است ولو نبوّتش جهانی نباشد این مطلب دوم این تحدّی که در قرآن کریم آمده این هم مخصوص قرآن کریم نیست برای معجزات تمام انبیا(علیهم السلام) است مطلب سوم. آنکه در قرآن کریم آمده این است که تحدّی جهانی کرد **(لاَ يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً)** (۱) تَحدّی یعنی مبارز طلب کردن کسی که مدّعی نبوّت است بیّنه ای دارد به نام معجزه می گوید من از طرف خدایم یک, برای اینکه ثابت کند من از طرف خدایم یک کار خدایی باید انجام بدهد دو, تا مردم باور کنند این کسی که کاری کرده که از طرف خداست سِمت او هم از طرف خداست این سه, آن معجزه است که همه را عاجز می کند پیغمبر می فرماید اگر شک دارید که من نبیّ هستم کاری که من کردم مثل آن را شما بیاورید این مبارز طلب کردن را می گویند تحدّی اگر تحدّی در کار نباشد می شود کرامت و اگر تحدّی در کار باشد اصطلاحاً می گویند معجزه, پس کسی ادّعا دارد که می گوید من از طرف خدا آمدم و معجزه ای هم دارد و برای اثبات اینکه این معجزه است تحدّی می کند مبارز طلب می کند و برابر آن روایتی که در علل الشرایع هست معجزه هر پیغمبری مطابق با پیشرفته ترین فن و رشته مردم آن عصر است (۲) یک وقت است که سِحر و امثال سِحر پیشرفت کرده است وجود مبارک موسای کلیم یکی از معجزاتش همین جریان عصا بود که آنها خیال می کردند سِحر است در حالی که معجزه بود.

۱- (۳) . سوره اسراء، آیه ۸۸.

۲- (۴) . ر . ك: علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۲۱ و ۱۲۲.

پرسش:...

پاسخ: تورات و انجیل را تحدّی نکردند و خود وجود مبارک موسی و عیسی هم نفرمودند که این معجزه است ولی درباره کارهایی که خود عیسای مسیح دارد به نام احیای موتا و امثال ذلک اینها را فرمودند معجزه است. خب, پس عیسی(سلام الله علیه), موسی(سلام الله علیهما) اینها تحدّی کردند گفتند اگر تردید دارید که ما نبیّ هستیم این کارهایی را انجام می دهیم به نام معجزه است شما مثل این بیاورید و چون مثل این مقدورشان نیست ثابت می شود که این معجزه است ولی این تحدّی که فرمود: (لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَن يَأْتُوا بِمِثْلِ هـذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ) (۱) این تحدّی مخصوص قرآن کریم نیست منتها بر اساس اهمیّتی که قرآن کریم دارد تصریح شده وگرنه «لو اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَن يَأْتُوا بِمِثْلِ » کاری که وجود مبارک صالح پیامبر کرده است مقدورشان نیست, (لو اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ والجن) انجام بدهند کاری را که موسای کلیم کرد مقدورشان نیست و هکذا «لو اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ و الجن » برای اینکه مُرده ای را زنده کنند کاری که عیسای مسیح(سلام الله علیه) کرد مقدورشان نیست این هم مطلب سوم. این تحدّی جهانی مخصوص قرآن نیست منتها درباره قرآن بر اساس اهمیتی که بود ذکر کردند چون معجزه یعنی کارِ بشر نیست خب وقتی چیزی کار بشر نبود اول و آخر ندارد که اجتماع و افتراق ندارد که, جن و انس جمع بشوند یا نشوند مقدورشان نیست گذشته و حال و آینده مقدورشان نیست.

امکان بهره مندی ائمه(علیهم السلام) از معجزه انبیا

ص: ۵۷۸

۱- (۵) . سوره اسراء، آیه ۸۸.

مطلب چهارم آن است که هر معجزه ای را که پیامبر قبلی آورد پیامبر بعدی هم می تواند بیاورد چون از یک جاست دیگر از طرف خداست دیگر امامِ معصوم هم به اذن خدا می تواند بیاورد بالأخره بر اساس عصمتی که دارد, بر اساس امامتی که دارد سِمتی از طرف خدا دارد دیگر اینکه جنبه بشری این کار را انجام نمی دهد که همان کاری که وجود مبارک موسای کلیم کرد ائمه(علیهم السلام) هم به اذن خدا می توانند بکنند برای اینکه اینها در معجزه بودن که یکسان است کار بشری نیست منتها حالا- کردند یا نکردند دلیل معتبر باید باشد وگرنه اصلِ امکانش را عقل و نقل می پذیرد برای اینکه اینها امام اند, معصوم اند, حجّت بالغه الهی اند و از طرف خدا هستند, از جهت بشری که این کارها را انجام نمی دهند که, این مطلب چهارم.

امکان عقلی تحقق معجزه توسط ائمه(علیهم السلام)

مطلب پنجم این است که درباره آنچه از وجود مبارک امام رضا(علیه السلام) نقل شد (۱) درباره وجود مبارک امام کاظم(سلام الله علیهما) نقل شد (۲) یکی در مجلس هارون یکی در مجلس مأمون اگر دلیل معتبر باشد سند معتبر باشد کاملاً قابل قبول است برای اینکه امکان عقلی هست یک, در مقام ثبوت هیچ محذوری نیست در مقام اثبات هم اگر دلیلی معتبر باشد «یؤخذ به» این هم اثباتاً عیب ندارد حالا ظن در اصول حجّت است یا نه آن یک اختلاف مبنایی است ولی بالأخره از نظر اسناد ظنّی ممکن است ولو انسان علم پیدا نکند در مسائلی که علم لازم باشد خبرِ واحد کافی نیست ولی بالأخره اسناد ظنّی هست انسان گمان می کند که این مطلب درست باشد راهی برای ابطالش ندارد.

۱- (۶) . عیون اخبار الرضا(علیه السلام)، ج ۲، ص ۱۷۱ و ۱۷۲.

۲- (۷) . الامالی (شیخ صدوق)، ص ۱۴۸ و ۱۴۹.

ضرورت بررسی چگونگی ابطال سحر در روایات

مطلب ششم آن است که آیا در ذیل این روایات آمده که از وجود مبارک امام کاظم یا از وجود مبارک امام رضا(علیهما السلام) خواستند که شما اجازه بدهید این شخصی که استهزاکننده بود و این صورتِ شیر آن شخص را بلع کرد به حالت اوّلی برگردد یا نه, حضرت فرموده باشند همان طوری که عصای موسی چیزهایی را که بلعید اگر برمی گرداند ما هم دستور می دادیم این شخصِ مسخره کننده را برگرداند اگر آن حدیث مُشتمل بر این ذیل نبود که احتیاج به اثبات دارد, اگر مشتمل بر ذیل بود و روایت هم از نظر سند چون بعضی از روایات معتبر نیست ولی بعضی از رواایاتی که تحقیق کردند گفتند سندش معتبر است که سعی این آقایان مشکور اگر سند اینها معتبر باشد در حدّ اسناد ظنّی قابل قبول هست. مطلب هفتم این است که این روایت مخالف ظاهر قرآن است.

ظاهر بیان قرآن دربارهٔ چگونگی ابطال سحر ساحران

قرآن کریم تعبیر صریح و روشن یا قریب صریحش این است که سِحر را خورده نه چوب را که فرمود: (تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّ مَا صَنَعُوا) که متأسفانه با هم نوشته شده از نظر رسم الخط که «إنّما» خوانده می شود این «إنّما» و «أنّما» حرف است و برای افادهٔ حصر است مثل «إنّما الأعمال بالنیّات» (۱) اما اینجا این (إنّ) حرف مشبهه بالفعل است و آن (مَا) اسمش است (إِنَّ مَا صَنَعُوا) مثل (وَاعْلَمُوا أَنَّ مَا غَنِمْتُم مِن شَیْ ءٍ) (۲) اینکه «أنّما» نیست که به هر تقدیر اگر ظاهر آیه بررسی بشود این است که (تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّ مَا صَنَعُوا کَیْدُ سَاحِرٍ وَلاَ یُفْلِحُ السَّاحِرُ حَیْثُ أَتَی) یعنی «تلقف الکید».

۱- (۸) . تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۸۳.

۲- (۹) . سورهٔ انفال، آیهٔ ۴۱.

مطلب هشتم این است که این (تَلْقَفْ) را آیات دیگر به صورت شفاف بیان کرده فرموده دیگر سخن از خوردن نیست, سخن از بلع نیست, سخن از ابطال است فرمود موسای کلیم باطل کرد با القای عصا فرمود آنچه را که شما آوردید سِحر است (إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ) (۱) ابطال برای سِحر است نه برای چوب و طناب, طناب و چوب را که باطل نمی کنند سِحر را باطل می کنند و آنچه در این آیات است یا (تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا) است یک, یا (تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ) (۲) است دو, یا (إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ) است سه, همه اینها یا (تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا) است یا (تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ) است اِفک یعنی کذب را می خورد نه چوب را صنعتِ ساحر را می خورد نه چوب را و سِحر را باطل می کند در حالی که چوب و عصا و طناب و اینها ابطال شدنی نیست در سوره مبارکه «اعراف» که قبلاً بحثش گذشت عبارت به این صورت بود در سوره مبارکه «اعراف» بعد از اینکه محاجّه شروع شد آیه ۱۱۵ به بعد (قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ) وجود مبارک موسای کلیم فرمود: (أَلْقُوا فَلَمّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ) آنها را ترساندند (وَجَاءُو بِسِحْرٍ عَظِيمٍ) این کارِ سِحره بود بعد فرمود: (وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ۝ فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (۳) نه (زَهَقَ الْبَاطِلُ) (۴) تا بگوییم خب بالأخره (زَهَقَ الْبَاطِلُ) قابل انطباق است بر خوردن چوب و عصا فرمود خیر, (وَبَطَلَ مَاكَانُوا يَعْمَلُونَ) آنکه سَحره انجام دادند که طناب و طناب بافی نبود, چوب و چوب تراشی نبود چوب را دیگران تراشیدند, طناب را یک عدّه دیگر بافتند اینها آمدند این طناب و چوب را به صورت مار در آوردند (وَبَطَلَ مَاكَانُوا يَعْمَلُونَ) چه کسی ابطال کرده؟ خدا, به چه وسیله؟ به وسیله عصای موسی آن را در سوره مبارکه «یونس» بیان کرده در سوره مبارکه «یونس» آیه هشتاد به بعد این است (فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُم مُّوسَى أَلْقُوا مَا أَنتُم مُّلْقُونَ ۝ فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُم بِهِ السِّحْرُ)

۱- (۱۰) . سوره یونس، آیه ۸۱.

۲- (۱۱) . سوره اعراف، آیه ۱۱۷؛ سوره شعراء، آیه ۴۵.

۳- (۱۲) . سوره اعراف، آیات ۱۱۵ _ ۱۱۸.

۴- (۱۳) . سوره اسراء، آیه ۸۱.

ردّ احتمال آگاهی ساحران از خوف و نبوّت موسای کلیم(علیه السلام)

اینکه در بحث دیروز از برخی از مفسّران قبلی برای هفت, هشت قرن قبل نقل شده است که آنها گفتند وجود مبارک موسای کلیم ترسید سَحره فهمیدند که موسی ساحر نیست برای اینکه اگر ساحر بود تشخیص می داد اینها سِحر است و نمی ترسید این برداشت تام نیست چرا, برای اینکه اولاً ذات اقدس الهی به موسی خبر داد که موسی به ضرس قاطع می دانست این سِحر است منتها در چشم انسان اثر می گذارد این اثرگذاشتن در چشم یا در خیال غیر از اثرگذاشتن در عقل و باور انسان است که (یُخَیَّلُ إِلَیْهِ) ضرر ندارد موسای کلیم با ضرس قاطع فرمود: (مَا جِئْتُم بِهِ السِّحْرُ) این سِحر است اگر ترس بر خود آدم باشد مثل آنچه در کوه طور اتفاق افتاد خب یک ترس معقول و مقبولی است انسان برای اولین بار در شب تار می بیند که ماری دارد حرکت می کند خب می ترسد دیگر آن خوف علی نفس بود علم انبیای الهی به تعلیم حق است ذاتاً که اینها نمی دانند بعد از اینکه ذات اقدس الهی فرمود: (خُذْهَا وَلاَ تَخَفْ سَنُعِیدُهَا سِیرَتَهَا الْأُولَی) [(۱)](#) بعد دیگر برایش عادی شد آن خوف علی نفسه بود اما در اینجا لطافت قرآن کریم در این است که فرمود: (فَأَوْجَسَ فِی نَفْسِهِ) نه «علی نفسه» (فَأَوْجَسَ فِی نَفْسِهِ خِیفَةً مُوسَی) یعنی «خاف خیفةً» اما (فِی نَفْسِهِ) از کجا این خوف ظاهر شده, ممکن است ظاهر شده باشد ولی این (فِی نَفْسِهِ) جلویش را می گیرد اگر خوف علی نفس باشد بالأخره انسان یا این ترس را در دل دارد یا آثار هراس در چهره ظاهر می شود اما وقتی تعبیر قرآن این است که (فَأَوْجَسَ) یعنی «خاف فی نفسه» اگر فرموده بود «خاف علی قومه» بله انسان ممکن بود بگوید که ترسید که در اثر جهل, دین شکست بخورد و آثار ترس در چهره حضرت ظاهر شد و سحره فهمیدند که موسی ساحر نیست برای اینکه اگر می دانست سحر است که نمی ترسید پس دوتا اشکال روی تفسیر این بزرگوار هست یکی اینکه استفاده اینکه آثار ترس در صورت یا در بدن موسای کلیم ظاهر شد استفاده این دشوار است برای اینکه فرمود: (فَأَوْجَسَ) یعنی «خاف» (فَأَوْجَسَ فِی نَفْسِهِ خِیفَةً مُوسَی) «فی نفسه خاف» از کجا آثار خوف در بدن ظاهر شد؟ ثانیاً اگر او بر فرض بترسد و اثرِ ترس در بدن ظاهر بشود از کجا معلوم می شود که او نمی داند که این سِحر است چون منشأ ترس که این مار شدنِ این چوبها و طنابها نیست منشأ ترس همان بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) است که جهلِ فرهنگی مردم است وجود مبارک موسی از ضعف و جهل فرهنگی مردم ترسید [(۲)](#) با اینکه یقین دارد این سِحر است.

۱- (۱۴) . سوره طه، آیه ۲۱.

۲- (۱۵) . ر . ک: نهج البلاغه، خطبه ۴.

پرسش:...

پاسخ: ترس این است که خب انسان می ترسد که دین شکست بخورد این ترس نیست آن حُزن است به عنوان نگرانی که ما در ادبیات فارسی می گوییم انسان ترس دارد که این جاهل غالب بشود یک, وقتی جاهل غالب شد محزون و غمگین است دو, یک خوف است یک ترس, خوف برای رسیدن آن ناملایم است, حُزن بعد از اینکه ناملایم آمد کمالی را از انسان گرفته انسان غمگین می شود و می شود نگران, به هر تقدیر هیچ راهی برای اثبات آنچه را که برخی از قدمای هفتصد هشتصد سال قبل فرمودند راجع به این دو نکته نیست چرا, برای اینکه در آیه سوره مبارکه «یونس» وجود مبارک موسای کلیم بالصراحه فرمود: (قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُم بِهِ السِّحْرُ) بعد سخن از أکل و بلع و امثال ذلک نیست سخن از ابطال است (إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ) (۱) یعنی آنجا که فرمود: (تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا) آنجا که فرمود: (تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ) (۲) آن (تَلْقَفُ)ها به معنای ابطال است ابطال به سِحر تعلّق می گیرد نه به چوب و طناب.

چگونگی تأثیر سحر و ابطال آن توسط معجزه

پرسش:...

پاسخ: بیان عرفی با همین بیان قرآنی با ادبیات عرب همه با هم هماهنگ است دیگر در خود بیان عرفی اگر بگویند که آنچه را ساحران کردند موسی از بین برد یعنی سِحر است دیگر ساحران که طناب نبافتند طناب درست نکردند چوب نتراشیدند ساحران کید کردند (سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُو بِسِحْرٍ عَظِيمٍ) (۳) این کارِ ساحران بود تعبیر سه گانه قرآن که «بعضه یفسّر بعضا» این است (تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّ مَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ) یعنی «تلقف الکید» در سوره «اعراف» فرمود: (تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ) (۴) در سوره «یونس» فرمود: (انّ الله سیبطله) (۵) در همان سوره مبارکه «اعراف» فرمود: (وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَاكَانُوا يَعْمَلُونَ) (۶).

۱- (۱۶) . سوره یونس، آیه ۸۱.

۲- (۱۷) . سوره اعراف، آیه ۱۱۷.

۳- (۱۸) . سوره اعراف، آیه ۱۱۶.

۴- (۱۹) . سوره اعراف، آیه ۱۱۷.

۵- (۲۰) . سوره یونس، آیه ۸۱.

۶- (۲۱) . سوره اعراف، آیات ۱۱۷ و ۱۱۸.

پرسش:...

پاسخ: نه, مستقیماً (بَطَلَ مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ) اگر کارِ ساحران طناب بافی و چوب تراشی نبود, کارِ ساحران (جَاءُو بِسِحْرٍ عَظِیمٍ) بود, (سَحَرُوا أَعْیُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ) بود (بَطَلَ) این کار ساحران چه کار کردند (سَحَرُوا أَعْیُنَ النَّاسِ) در حوزه دیدِ مردم اثر گذاشتند عصای موسی آمد دیدِ مردم را اصلاح کرد مردمی که تماشا می کردند می دیدند میدان, میدان مار است الآن دیدند هیچ ماری نیست فقط ماری است که موسای کلیم او را به عهده دارد بقیه طنابها و چوبهایی است که در میدان افتادند.

چگونگی باطل شدن سحر خیالی با معجزه

اما وجود مبارک موسای کلیم این عصا را وقتی که در دست گرفته بود واقعاً عصاست ظاهراً عصا, وقتی هم که به فرمان خدای سبحان القا می کند ظاهراً مار است واقعاً مار است, وقتی که دوباره برمی گرداند واقعاً عصاست ظاهراً عصاست, چون اشیاء به اراده الهی ایجاد می شوند دوام پیدا می کنند تحوّل پیدا می کنند منتها بعضی سریع بعضی غیر سریع اگر سریع باشد می شود عادی و اگر غیر سریع باشد می شود غیر عادت و خرق عادت و معجزه.

پرسش:...

پاسخ: عصا باشد و باطل بکند که دیگر معجزه نیست معجزه این است که عصا بشود اژدها واقعاً و واقعاً معجزه وجود مبارک موسای کلیم این معجزه سِحر را باطل می کند وگرنه عصا که سِحر را باطل نمی کند عصا تا مار نشود معجزه نیست عصا, عصای عادی است عصا یک چوب عادی است لذا خیلیها اگر آن چوب را می گرفتند دیگر مار نمی شد عصا وقتی به دست موسای کلیم بیفتد و به اراده حق بفرماید: (أَلْقِ مَا فِی یَمِینِکَ) بشود معجزه, وقتی معجزه شد «سِحر با معجزه پهلو نزند دل خوش دار» وگرنه سِحر با عصا پهلو می زند دیگر, اگر اراده الهی تعلّق نگیرد که این عصا بشود اژدها خب این عصا را بیندازد خب عصا که نمی تواند عصا از آن جهت که چوب است که نمی تواند سِحر را باطل کند عصا باید معجزه بشود چون معجزه می شود گاهی دریا را می شکافد [(۱)] گاهی به سنگ می خورد دوازده چشمه از آن در می آید [(۲)] گاهی به فرمان الهی تا خدا دستور ندهد نه آن دوازده چشمه از سنگ می جوشد نه دریا خشک می شود باید ذات اقدس الهی دستور بدهد که بشود معجزه حالا ـ اعجاز او تارهً به این است که به صورت مار در بیاید تارهً به صورتی که بتواند از یک سنگ دوازده چشمه یا از دریا یک جاده خشکی بسازد, خب.

۱- (۲۲) . ر . ک: سوره شعراء، آیه ۶۳.

۲- (۲۳) . ر . ک: سوره بقره، آیه ۶۰.

پرسش:...

پاسخ: خیلی, تفاوتش بین حق و باطل است دیگر,

تبیین خیالی بودن سحر و حقیقت داشتن معجزه

وقتی که عصای موسی عصا بود واقعاً عصا بود ظاهراً و باطناً, وقتی هم که مار شد واقعاً مار شد ظاهراً و باطناً, وقتی هم که ذات اقدس الهی دوباره برگرداند (سَنُعِیدُهَا سِیرَتَهَا الْأُولَی) (۱) ظاهراً و واقعاً عصاست اما جریان آن چوبها و جریان آن طنابها اِفک است اِفک یعنی دروغ این ظاهراً مار است باطناً چوب, این ظاهراً مار است باطناً طناب, اما عصای موسی واقعاً این است مثل انسان وقتی زنده است واقعاً زنده است بعد می میرد واقعاً می میرد بعد هم زنده می شود واقعاً زنده می شود این کار به طور عادی در چند قرن انجام می گیرد ولی وجود مبارک مسیح(سلام الله علیه) وقتی یک مُرده را زنده می کند (۲) آن مُرده واقعاً مُرده بود ظاهراً هم مُرده, الآن واقعاً زنده است باطناً زنده است ظاهراً زنده بعد هم می میرد واقعاً می میرد ظاهراً هم می میرد نظیر (أَوْ کَالَّذِی مَرَّ عَلَی قَرْیَهٍ) که در آن بحثهای اواخر سوره مبارکه «بقره» گذشت که عرض کرد چگونه خدا اینها را زنده می کند فرمود: (فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَهَ عَامٍ) (۳) بعد هم مُرد آن وقتی که مُرد واقعاً مُرد آن وقتی که زنده شد واقعاً زنده شد مرتبه سوم که مُرد واقعاً مُرد جریان عصای موسی سه مرتبه را گذراند در هر سه مرتبه واقعیّت داشت اما آن سِحر سحره در همه مراحل واقعاً چوب بودند واقعاً طناب بودند ولی در چشم بیننده ها به صورت مار در آمده بود که ظاهرش با باطنش مخالف بود می شود باطل, می شود سراب, می شود باطل, باطل همین است دیگر باطل حق نماست و چیزی در آن نیست همین (أَنزَلَ مِنَ السَّماءِ) مائی را (فَسَالَتْ أَوْدِیَهٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّیْلُ زَبَداً رَابِیاً) (۴) این است این کَف روی آب, آب را نشان می دهد ولی چیزی در آن نیست این ظاهرش آب است باطن خبری نیست سراب ظاهرش آب را نشان می دهد باطن خبری نیست این می شود باطل, باطل یعنی همین کَف یعنی همین سراب فرمود این ظاهرش طور دیگر است باطنش طور دیگر است. خب, بنابراین کاری که وجود مبارک موسای کلیم کرد هر سه مقطع واقعیّت و حقیقت بود کاری که آنها انجام دادند فِریه و کذب بود و کارشناسها فهمیدند که این سِحر نیست فقط همان لحظه ای که وجود مبارک موسای کلیم این کار را انجام داد (تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا) شد (إِنَّمَا صَنَعُوا کَیْدُ سَاحِرٍ) شد دیگر آن کارشناس سِحر دیگر فرصت ندادند, مهلت ندادند فوراً به خاک افتادند.

۱- (۲۴) . سوره طه، آیه ۲۱.

۲- (۲۵) . ر . ک: سوره آل عمران، آیه ۴۹.

۳- (۲۶) . سوره بقره، آیه ۲۵۹.

۴- (۲۷) . سوره رعد، آیه ۱۷.

ایمان سارحان به پروردگار موسی و هارون(علیهما السلام)

در روایات ما هم هست که ائمه(علیهم السلام) فرمودند: «کُن لما لا تَرجو أرجیٰ مِنک لما تَرجو» (۱) یعنی از راهی که امیدوار نیستی امیدوارتر باشید بعد چندتا مثال ذکر کردند یکی اینکه وجود مبارک موسای کلیم در شبِ تار به امید آتش و قَبس از نار رفته نورِ نبوّت نصیبش شده, سَحره موسای کلیم به امید جایزه دربار فرعون رفتند اسلام و ایمان نصیبشان شده آنها گفتند به عزّت فرعون ما غالبیم اگر غالب شدیم جایزه داریم فرعون گفت جایزه دارید (لَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ) هستید در چند مورد است در همین روایت شریف و چند مورد را ذکر می کنند که از راهی که شما امیدوار نیستید امیدوارتر باشید.

مطلب دهم یا یازدهم این است فرعون فهمید, فهمید که این سِحر نیست و معجزه است اما وقتی فرهنگ عمومی ضعیف باشد بر اساس (فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ) (۲) گفت این مردمی که برایشان آسان است ما ثابت بکنیم که این سِحر با معجزه پهلو می زند ما باید دل خوش داریم چرا ما دل خوش نداریم چرا سِحر را کنار معجزه نیاوریم می آوریم لذا اینها را که (فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ) همه اینها را جمع کردند.

پرسش:...

پاسخ: اگر لازم بود معجزه می خواستند.

تبیین اقسام دوگانه معجزه

معجزه دو قِسم است یک سلسله اعجازی است که ذات اقدس الهی به عنوان آیه بیّنه به همراه پیغمبر می فرستد می فرماید: (فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا) (۳) این یک, قِسم دوم معجزه اقتراحی است اقتراح یعنی پیشنهاد, اگر ملّتی پیشنهاد دادند که شما فلان معجزه را بیاورید ما می پذیریم این معجزه اقتراحی خیلی ارزان تمام نمی شود اگر این معجزه اقتراحی را مطرح کردند و ذات مقدس پیغمبر آن عصر به اذن الهی آورد چه اینکه می آورد بعد آنها ایمان نمی آوردند عذاب شروع می شود (قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ) (۴) این طور نیست که معجزه مَلعبه بشود که امروز این معجزه را بیاورد فردا آن معجزه را بیاور و ذات اقدس الهی انتقام نگیرد.

۱- (۲۸) . الکافی، ج ۵، ص ۸۳ و ۸۴.

۲- (۲۹) . سوره زخرف، آیه ۵۴.

۳- (۳۰) . سوره شعراء، آیه ۱۵.

۴- (۳۱) . سوره یونس، آیه ۵۴.

چگونگی بهره مندی فرعون از استخفاف بنی اسرائیل

خب, مطلب بعدی این است که فرعون در جاهلیّتی مردم را پروراند که بر اساس (فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ) (۱) از آنها اطاعت می گرفت مؤیّد این مطلب که مردم آن منطقه خَفیف العقل و تهی مغز بودند این بود که آن همه معجزات را از وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) دیدند و از دریای خشکِ شده گذشتند وقتی از دریا گذشتند آمدند دیدند عدّه ای دارند بتها را می پرستند به موسای کلیم(سلام الله علیه) پیشنهاد دادند (یَا مُوسَی اجْعَلْ لَنَا إِلهاً کَمَا لَهُمْ آلِهَهٌ) (۲) یک خدای دیدنی بیاور که ما او را بپرستیم سامری هم در جمع اینها بود و از این فرصت سوء استفاده کرد حالا گاهی فرعون سوء استفاده می کند بر اساس (فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ) گاهی سامری سوء استفاده می کند بر اساس (اجْعَلْ لَنَا إِلهاً کَمَا لَهُمْ آلِهَهٌ) که بساط گوساله پرستی را پهن کرده این ملّت که با گذشت و شهود آن همه معجزات وقتی یک بت پرست و بت را دیدند به پیغمبرشان می گویند (اجْعَلْ لَنَا إِلهاً کَمَا لَهُمْ آلِهَهٌ) این ملّت را فریب دادن سخت نیست لذا فرعون تصمیم گرفت این ملّت را بفریبد با اینکه برای او مسلّم بود که این معجزه است گفت حالا آنها از کجا تشخیص می دهند که موسی معجزه دارد اینها سِحر دارند می گوید اینها همه با هم ساحرند لذا با اینکه فرعون یقین داشت که این معجزه است چون از جهل و نادانی مردم هم باخبر بود و از آنها اطاعت می گرفت به آنها گرفت این سِحر است و بیایید میدان مبارزه و هراس وجود مبارک موسای کلیم هم از ضعفِ تشخیص این مردم بود برای اینکه این مردمی که بیّن الرشد را با بیّن الغی فرق نمی دهند آن وقت آدم چه بکند اینکه وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «الیوم تواقفنا» (۳) , «تَواقَفْنا» یعنی موقِف ما غدیر, موقف آنها سقیفه ما الآن روبه روی هم هستیم اینها هم که بین غدیر و سقیفه فرق نمی گذارند ما چه بکنیم این درد است که قبلاً هم عرض شد وجود مبارک حضرت ولیّ عصر که ظهور می کنند از بهترین معجزات آن حضرت این است که سطح فرهنگ مردم را بیاورد بالا حالا این چه قدرتی است چه عنایتی است که خدا دارد به او, چه برکتی است دیگر جزء اسرار آن عالَم است و واقعاً کسی نمی فهمد چطور الآن که هفت میلیارد است حالا هفت میلیارد حالا فرضاً حضرت الآن ظهور بکند یا کمتر یا بیشتر ما که «کذب الوقاتون» (۴) ولی بالأخره این جمعیّت عظیم را عاقل کردن فقط کارِ الهی است آن دارد که «وَضَع الله یده علی رئوس العباد فَجَمع بها عقولهم و کَملت به احلامهم» (۵) اداره کردنِ مردم عاقل سخت نیست (فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ) (۶) دشوار است, بنابراین فرعون با اینکه می دانست که این معجزه است مع ذلک دست از فریبکاری برنداشت.

۱- (۳۲) . سوره زخرف، آیه ۵۴.

۲- (۳۳) . سوره اعراف، آیه ۱۳۸.

۳- (۳۴) . نهج البلاغه، خطبه ۴.

۴- (۳۵) . الکافی، ج ۱، ص ۳۶۸.

۵- (۳۶) . الکافی، ج ۱، ص ۲۵.

۶- (۳۷) . سوره زخرف، آیه ۵۴.

أعاذنا الله مِن شرور أنفسنا و سيّئات أعمالنا.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۶۵ تا ۷۰ سوره مریم ۸۸/۱۲/۲۵

.Your browser does not support the audio tag

(قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَن تُلْقِيَ وَإِمَّا أَن نَّكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى (۶۵) قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِن سِحْرِهِمْ أَنَّها تَسْعَى (۶۶) فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُّوسَى (۶۷) قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنتَ الْأَعْلَى (۶۸) وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّ مَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى (۶۹) فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّداً قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى (۷۰)

تفاوت معجزه با سحر

تاکنون روشن شد که معجزه, حقیقتِ الهی است و راهِ فکری ندارد نظیر علوم غریبه که موضوعی داشته باشد, محمولی داشته باشد, مبادیی داشته باشد انسان با درس خواندن یاد بگیرد و معجزه انجام بدهد این طور نیست بر خلاف سِحر و شعبده و سایر رشته ها. همان طوری که نبوّت و امامت راهِ فکری ندارد که کسی بعد از یک سلسله درسها حتّی با تهذیب نفس به سِمت نبوّت برسد یا به سِمت امامت برسد این چنین نیست آنها راهِ فکری دارد و تحصیلی است اینها به قداست روح وابسته است از یک سو به (اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) (۱) مرتبط است از سوی دیگر.

امکان همانندی معجزه دو پیامبر با یکدیگر

مطلب بعدی این بود که معجزه یک حقیقت جهانی است یعنی هر پیغمبری که معجزه بیاورد غیر از پیغمبر و امامِ معصوم هیچ کس نمی تواند آن کار را بکند مِن البدأ إلی الختم نه در گذشته از زمان آدم به بعد(علیه السلام) کسی توانست چنین کاری بکند نه از آن زمان الی یوم القیامه یعنی وجود مبارک صالح که ناقه را از کوه به در آورد یا وجود مبارک ابراهیم یا وجود مبارک موسی یا وجود مبارک عیسی(علیهم الصلاه و علیهم السلام) معجزه ای که دارند انبیای قبلی می توانستند بیاورند انبیای بعدی می توانند بیاورند چون همه از یک ریشه اند اما یک بشر عادی بر اساس تحصیلات از زمان آدم الی انقراض العالَم محال است بتواند چنین کاری بکند چون اگر در گذشته کسی چنین کاری می کرد یا در آینده با پیشرفت علم کسی بتواند چنین کاری بکند می گویند که این شخص در اثر نبوغ علمی کاری کرد که مردم آن عصر آشنا نبودند ولی بعضی از دانشمندان عصر بعدی آوردند یک کار عادی است پس معجزه اگر از پیغمبری صادر شد غیر از پیغمبر و امام معصوم کسی نمی تواند آن کار را انجام بدهد مِن بدأ العالَم إلی ختمه.

۱- (۱) . سوره انعام، آیه ۱۲۴.

پرسس....

پاسخ: آنها معجزه ندارند آنها هم کرامتشان به برکت پیغمبر یا امامِ آن عصر است هر عالِمی که اهل کرامت باشد این در اثر اینکه شاگرد آن امام آن عصر است شاگرد پیغمبر آن عصر است در کنار سفره آن حضرت نشسته و چهارتا کار مثبت نظیر بحرالعلوم یا ابن طاووس(رضوان الله علیهما) انجام می دهد خب.

پرسش:...

پاسخ: نه, چون ببینید اصلِ معجزه آوردن است.

سرّ تفاوت مراتب معجزه

اما طبق آن دو اصلی که بحثهای قبلی به عهده داشت معجزه هم درجاتی دارد یک اصل مربوط به تفاوت انبیاست یک اصل مربوط به تفاوت مُرسلین است طبق این دو اصل که (تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَی بَعْضٍ) (۱) یک, (لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِیِّینَ عَلَی بَعْضٍ) (۲) دو, طبق این دو اصل انبیا درجاتشان یکسان نیست, مُرسلین درجاتشان یکسان نیست قهراً معجزات آنها هم درجاتشان یکسان نیست ممکن است معجزه ای خیلی عالی باشد و پیامبر قبلی نتواند و پیامبر بعدی بتواند اما نظیر آن را مرحله ضعیف تر آن را به مقدار نبوّت او یقیناً می تواند اگر نبوّت کسی برتر از نبوّت دیگری بود معجزه او هم برتر از معجزه اوست ولی بالأخره معجزه است.

وحدت دین الهی و سنخ شرایع

خب, مطلب بعدی آن است که آ نچه را که انبیا آوردند ولو نبوّتشان محدود باشد اما بر همه ما واجب است که به نبوّت او در آن مقطع ایمان بیاوریم یعنی معتقد باشیم که آن که آمد پیامبر بود و هر چه آورد حق بود و از طرف خدای سبحان بود منتها شریعت او به وسیله شریعت پیامبر بعدی نسخ شده اینکه در بخش پایانی سوره مبارکه «بقره» خوانده می شود که (آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَیْهِ مِن رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ کُلٌّ آمَنَ بِاللّهِ وَمَلاَئِکَتِهِ وَکُتُبِهِ وَرُسُلِهِ) بعد بگوییم (لاَ نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِن رُسُلِهِ) (۳) همین است (لاَ نُفَرِّقُ) با آن دو اصلی که یاد شده منافات ندارد (لاَ نُفَرِّقُ) معنایش این نیست که انبیا در یک درجه اند (لاَ نُفَرِّقُ) معنایش این است که همه اینها پیغمبر ماست به همه اینها ایمان می آوریم منتها هر کدام درجه خاصّ خودشان را دارند هم (تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَی بَعْضٍ) (۴) را قبول داریم یک, هم (لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِیِّینَ عَلَی بَعْضٍ) (۵) را قبول داریم دو, اما همه اینها انبیا هستند از طرف خدا هستند و دینِ حق آوردند سه.

ص: ۵۸۹

۱- (۲) . سوره بقره، آیه ۲۵۳.

۲- (۳) . سوره اسراء، آیه ۵۵.

۳- (۴) . سوره بقره، آیه ۲۸۵.

۴- (۵) . سوره بقره، آیه ۲۵۳.

۵- (۶) . سوره اسراء، آیه ۵۵.

مطلب بعدی آن است که دین نسخ نمی شود چون (إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللّهِ الْإِسْلاَمُ) (۱) آن دین عبارت است از آن خطوط کلی عقاید, خطوط کلی احکام, خطوط کلی اخلاق, خطوط کلی فقه اینها در همه ادیان بود و هست آنچه نسخ می شود (لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجاً) (۲) آن شریعتها و منهاجها که نمازِ ما چند رکعت است نماز آنها چند رکعت, نماز ما به کدام طرف است نماز آنها به کدام طرف اینها نسخ می شود اما اصلِ عبادت, اصلِ نماز, اصل احترام به پدر و مادر, اصل عدالت, اصل رعایت حقوق اینها نسخ شدنی نیست اینکه فرمود: (لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجاً) آن شرایع و مَناهج کم و زیاد می شود ولی (إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللّهِ الْإِسْلاَمُ).

حقیقت داشتن معجزه و خیالی بودن سحر

اما آنچه مربوط به جریان بحث این قسمت است ممکن است که ذات اقدس الهی به وسیله پیامبر حیوانی را خَلق بکند اما وقتی حیوانی را خلق کرد واقعاً حیوان است حیاتی به یک شیء داد واقعاً حیات است یک وقت است کسی یک مجسّمه گوساله درست می کند با ابزاری به او بانگی می دهد, صدایی می دهد که خیال می کنند این گوساله است این کارِ سامری است که فرمود: (فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَّهُ خُوَارٌ) (۳) نفرمود «عجلا له خُوار» فرمود: (فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً) اما توجه کنید که جسد بود نه عِجل واقعی (فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَّهُ خُوَارٌ) اما وقتی وجود مبارک عیسای مسیح پرنده خلق می کند (أَنِّي أَخْلُقُ لَكُم مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ) (۴) اینکه پرنده خلق می کند از گِل این چنین نیست که یک مسجمه پرنده خلق بکند که او اعضا و جوارح می دهد, ریه و روده و امعاء و احشاء می دهد, دستگاه گوارش می دهد, دستگاه قلب می دهد, دستگاه مغز می دهد همه چیز می دهد بر خلاف کارِ سامری است سامری یک مجسمه گوساله در آورده تعبیه کرده که او صدایی از دهنش در می آمد خب, پس بین آن و او خیلی فرق است.

۱- (۷) . سوره آل عمران، آیه ۱۹.

۲- (۸) . سوره مائده، آیه ۴۸.

۳- (۹) . سوره طه، آیه ۸۸.

۴- (۱۰) . سوره آل عمران، آیه ۴۹.

خب, این کارِ سامری ولی وجود مبارک عیسی(سلام الله علیه) واقعاً اگر بدن می ساخت با همه اعضا و جوارح و قلب و مغز می ساخت و اگر روح می داد به اذن خدا با تمام حقیقت او را زنده می کرد. جریان وجود مبارک موسای کلیم همین است مار همه اعضا و جوارح را که باید داشته باشد, دستگاه تغذیه داشته باشد, مغز و قلب داشته باشد همه چیز دارد و حیات دارد مارِ واقعی است اما کاری که سَحره کردند فقط این چوبها و این طنابها را البته با آن دسیسه هایی نظیر جیوه یا غیر جیوه این کارهای معمولی این سَحره است که اگر آفتاب را ببینند یا چیزی را ببینند در اثر آن برق کشیدند (يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِن سِحْرِهِمْ أَنَّها تَسْعَى) بالأخره در چشمِ بیننده ها اثر می گذارند و خیال می کنند که این مار است.

تبیین خیالی بودن سحر و تأثیرگذاری آن بر نفس

دو مطلب هست یکی اینکه آیا سِحر اثر دارد یا نه, این آیه در صدد نفی تأثیر سِحر نیست که گفته بشود (لاَ يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى) ناظر به این باشد که سحر اثر ندارد نه خیر, سِحر علم است مانند علوم دیگر اثر دارد چه اینکه خود قرآن هم امضا کرده است منتها اثر از راه روانی و معرفتی نه اثر خارجی, گاهی هم ممکن است آثار خارجی را به همراه داشته باشد ولی آن را که در سوره مبارکه «بقره» امضا کرده است این است که اینها در اثر ایجاد بدبینی در خیال اثر می گذارند یک, وقتی انسان خیال کرد فلان شخص دشمن من است کینه او را در دل می گیرد دو, به دنبال این کینه حرکت می کند سه, زن و شوهر از هم جدا می شوند چهار, فرمود: (يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللّهِ) (1) این علم است, مُحرَّم است کسبش محرّم و کارش محرّم و حکم او هم اعدام حکمِ ساحر اما بالأخره این کار را می کند دیگر قرآن نمی خواهد بگوید که سِحر بی اثر است چه اینکه خودش اثرش را امضا کرده بعد فرمود: (وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللّهِ) مثل سم, مثل ترور, مثل انفجار خب منتها اینها آثار مادّی دارد آن از راه خیال اثر می گذارد اینکه فرمود: (وَلاَ يُفْلِحُ السَّاحِرُ) یعنی هیچ ساحری سعادتمند نمی شود هیچ انسان تبهکاری به مقصد نمی رسد این (وَلاَ يُفْلِحُ السَّاحِرُ) ناظر به این نیست که سِحر بی اثر است و علم نیست ناظر به این است که سِحر, فلاح و صلاح و سعادت در او نیست این هم یک مطلب.

۱- (۱۱) . سوره بقره، آیه ۱۰۲.

سرّ تحدّی موسای کلیم(علیه السلام) با فرعون

مطلب دیگر اینکه وقتی سَحره این کار را کردند حالا که آمدند پیشنهاد دادند گاهی ممکن است گفته بشود که چرا وجود مبارک موسای کلیم اجازه داد که اول اینها صحنه را آشفته کنند آشوب زده کنند و با سِحرشان اذهان جامعه را آلوده کنند به شبهه چرا حضرت اجازه داد؟ پاسخش این است که وجود مبارک حضرت موسای کلیم قبلاً معجزه خودش را نشان داد این معجزه در فضای مصر پیچید و همه روشن شدند که عصای موسی قدرتمند است بعد از آن با قدرتِ تمام فرمود حالا شما هر کاری که خواستید بکنید القا بکنید این کار تحدّی است حضرت می دانست که آنها کاری نمی توانند بکنند این تحدّی کرد در اسلام مشرکین وقتی سوَر قرآنی را می دیدند می گفتند که این مثلاً _ معاذ الله _ اساطیر گذشته است, قصّه های گذشته است (لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هذَاإِنْ هذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ) (۱) ما هم می توانیم مثل این سور ه ببافیم _ معاذ الله _ این مُختَلَق است یعنی مجعول است (لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هـذَا) ذات اقدس الهی به رسولش فرمود خیلی خب (فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ) (۲) بعد هم در سوره مبارکه «اسراء» تحدّی کرد (۳) این (فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِن مِثْلِهِ) (۴) که در سوره «بقره» است یا (فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ) که در دیگر سوَر هست این تحدّی است شما می گویید (لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هـذَا) خب (فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِن مِثْلِهِ) این برای پیغمبر اسلام(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرعون بعد از دیدن جریان عصای موسی(علیه السلام) گفت (فَلَنَأْتِيَنَّکَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِ) (۵) وجود مبارک موسای کلیم فرمود خب اگر می توانید بیاورید این (أُلْقُوا) یعنی «فأتوا بمعجزةٍ مثل معجزتنا» نه اینکه تجویز کرده شما جامعه را با شبهه آلوده کنید یا اول شما شبهه را مستقر کنید بعد من جواب بدهم در حقیقت تحدّی است آنها گفتند (فَلَنَأْتِيَنَّکَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِ) حضرت فرمود: (فَأْتُوا) اگر می توانید (فَأْتُوا) این (فَأْتُوا) به صورت (بَلْ أَلْقُوا) در آمده.

۱- (۱۲) . سوره انفال، آیه ۳۱.

۲- (۱۳) . سوره طور، آیه ۳۴.

۳- (۱۴) . سوره اسراء، آیه ۸۸.

۴- (۱۵) . سوره بقره، آیه ۲۳.

۵- (۱۶) . سوره طه، آیه ۵۸.

احتمالات بیان مرجع ضمیر در آیه (يُخَيَّلُ إِلَيْهِ)

مطلب بعدی آن است که وجود مبارک موسای کلیم در بحث دیروز طبق آن آیه سوره مبارکه «یونس» خوانده شد حضرت همین که این صحنه را دید (قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُم بِهِ السِّحْرُ) با ضرس قاطع فرمود این سِحر است نه اینکه او نداند سِحر است منتها کسی که سَلیم الباصره است, سلیم الخیال است این در خیال آدم اثر می گذارد اینها که شعبده بازند, تردستی دارند آدم می داند که واقعیت ندارد ولی خب بالأخره کارِ ایشان را می بینند دیگر, می بیند که چندتا پرنده از جایی در می آورد ولی می فهمد این در دید است یک وقت است آدم نمی بیند یک وقت می بیند و می داند که فقط در محدوده دید است وجود مبارک موسای کلیم به ضرس قاطع فرمود: (مَا جِئْتُم بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ) (۱) اما در محدوده خیال حضرت موسی که اثر می کند که اینکه نقص نیست. مرحوم شیخ طوسی(رضوان الله علیه) احتمال اینکه این ضمیر به فرعون برگردد را رد کرده (۲) گفته احتمال اینکه ضمیر به فرعون (يُخَيَّلُ إِلَيْهِ) یعنی یُخیّل به طرف فرعون که (مِن سِحْرِهِمْ أَنَّها تَسْعَى) احتمال دوم آن است که این ضمیر به موسای کلیم برگردد بعد فرمود این دومی أظهر است برای اینکه در آیه سخن از فرعون نیست تا ضمیر به فرعون برگردد و شک نداریم که وجود مبارک موسی طبق آیه سوره مبارکه «یونس» بالصراحه فرمود: (مَا جِئْتُم بِهِ السِّحْرُ) ولی خب یک آدم سلیم الخیال, سلیم الحس در خیال او اثر می گذارد ما این برنامه هایی که در رسانه ها گاهی افراد تردست انجام می دهند آدم می بیند یقین دارد این تردستی است و واقعیّت ندارد اما خب می بیند دیدن معنایش باور کردن نیست دیدن معنایش عقیده داشتن نیست (يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِن سِحْرِهِمْ أَنَّها تَسْعَى).

ص: ۵۹۳

۱- (۱۷) . سوره یونس، آیه ۸۱.

۲- (۱۸) . التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۸۶.

ادعای فرعونیان درباره مسحور و مجنون بودن موسای کلیم(علیه السلام)

مطلب بعدی آن است که اینها آن عوامهایشان بتها را منشأ اثر می دانستند می گفتند (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) (۱) یا (هؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ) (۲) چون اینها را منشأ اثر می دانستند انبیا(علیهم السلام) که علیه بت و بت پرستی سخن می گفتند همین بت پرستها می گفتند که شما چون نسبت به بتهای ما اهانت کردید اینها در شما اثر گذاشتند فکر شما و عقل شما رخت بربست به بعضی از انبیا می گفتند که این حرفهای شما حرفهای خردمندانه نیست ما فکر می کنیم چون نسبت به بتهای ما ادب را رعایت نکردی این بتهای ما تو را تنبیه کردند (بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ) (۳) همین معنا درباره صالح و قوم عاد و ثمود هم مطرح بود هود درباره قوم خودش گرفتار چنین حرفی بود که آنها می گفتند (أَنتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ) (۴) وقتی می خواستند بگویند سِحر در تو خیلی اثر کرده می گفتند (الْمُسَحَّرِينَ) که باب تفعیل این مبالغه را برساند کمتر از او را فرعون نسبت به وجود مبارک موسای کلیم روا داشت گفت (إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُوراً) (۵) گویا سِحر در تو اثر کرده که حرفهای خردمندانه نمی زنی گاهی می گفتند (إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ) (۶)

۱- (۱۹) . سوره زمر، آیه ۳.

۲- (۲۰) . سوره یونس، آیه ۱۸.

۳- (۲۱) . سوره هود، آیه ۵۴.

۴- (۲۲) . سوره شعراء، آیه ۱۵۳.

۵- (۲۳) . سوره اسراء، آیه ۱۰۱.

۶- (۲۴) . سوره شعراء، آیه ۲۷.

عدم تأثیر سحر بر تعقّل موسای کلیم(علیه السلام)

اما (یُخَیَّلُ إِلَیْهِ) معنایش این نیست که سِحر در حضرت اثر کرده پس سِحر در حضرت اثر نکرده یک, حضرت مَسحور نیست حضرت هم باور نکرده که این واقعیّت دارد در حدّ خیال است دو, آنکه باورِ قطعی حضرت بود این بود که بالصراحه اعلام کرد فرمود: (مَا جِئْتُم بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَیُبْطِلُهُ) برای اینکه باطل را ذات اقدس الهی امان نمی دهد (فَیَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ) (۱)

پرسش:...

پاسخ: فهمید که باطل است مثل اینکه ما الآن این بازیگران را که می بینیم که مثلاً از یک جعبه ده تا کبوتر در می آورند می بینیم ولی یقیناً می دانیم دروغ است آدم نبیند که سلیم الحس نیست باورکردن نقص است نه دیدن ما می بینیم یک, یقین داریم دروغ می گوید دو, وجود مبارک موسی در محدودهٔ خیال او می دید که به این صورت دارد راه می رود بله, و یقین دارد دروغ می گویند چون آنجا در سورهٔ مبارکهٔ «یونس» که در بحث دیروز خواندیم حضرت صریحاً اعلام کرد (مَا جِئْتُم بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَیُبْطِلُهُ) (۲) خب پس سِحر در حضرت اصلاً اثر نکرد مسحور نبود, حضرت باور نکرد که اینها سعی دارند چون (یُخَیَّلُ) و حضرت یقین داشت که اینها باطلند و سِحرند چون بالصراحه گفت (مَا جِئْتُم بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَیُبْطِلُهُ)

علت خوف حضرت موسی(علیه السلام) از سحر ساحران

خب, در این محدوده برخیها این احتمال را که (فَأَوْجَسَ فِی نَفْسِهِ خِیفَةً مُوسَی) چون درست دقت نکردند خیال کردند که «فأوجس علی نفسه» بعد گفتند خب بالأخره بشر عادی است و می ترسد (۳) در حالی که (فِی نَفْسِهِ) است نه «علی نفسه» و این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که در نهج البلاغه در خطبهٔ چهارم آمده است که هراس موسای کلیم برای خودش نبود از جهل مردم بود این را برخی از مفسّران نظیر مُقاتل (۴) و اینها که جزء تابعین اند ذکر کردند فخررازی از اینها ذکر کرده (۵) اما اینها دیگر نگفتند ما از چه کسی گرفتیم خب بگویید ما از خاندان وحی گرفتیم دیگر خب, (فَأَوْجَسَ فِی نَفْسِهِ) فخررازی نقل می کند که آنها این احتمال را دادند که موسای کلیم(سلام الله علیه) ترسید که مبادا از جهل تماشاچیها فرعون سوء استفاده کند نه اینکه بر خودش ترسیده باشد.

۱- (۲۵) . سورهٔ انبیاء، آیهٔ ۱۸.

۲- (۲۶) . سورهٔ یونس، آیهٔ ۸۱.

۳- (۲۷) . ر . ک: التفسیر الکبیر، ج ۲۲، ص ۷۳؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۲۲۲.

۴- (۲۸) . تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۳، ص ۳۲.

۵- (۲۹) . ر . ک: التفسیر الکبیر، ج ۲۲، ص ۷۳ و ۷۴.

منشأ این نکته ظریف هم همان بیان نورانی حضرت امیر است (۱) البته ابن عباس شاگرد حضرت بود این حرفها را گفته که خب جزء اصحاب بود بعد تابعین هم از ابن عباس گرفتند اما دیگر نگفتند که ما از چه کسی می گیریم آدم یک مطلب علمی را از جایی گرفته بگوید برکت در این گونه از درس و بحث است وگرنه مطلبی که دیگری زحمت کشیده انسان طرزی بگوید که شنونده یا خواننده خیال بکند برای اوست این دیگر با برکت همراه نیست. خب, در این کریمه فرمود: (قُلْنَا) ما با جلال و شکوه و هِیمنه به موسای کلیم گفتیم (لَا تَخَفْ) با چهار تعبیرِ رسا یکی جمله اسمیه, یکی تأکید «إنّ», یکی هم دو بار ضمیر را ذکر کردن (إِنَّکَ أَنتَ) آوردن ضمیر منفصل در کنار ضمیر متّصل بعد هم آوردن الف و لام تعریف بخش پنجم هم کلمه عُلوّ یک وقت است می فرماید که نترس اینها پیروز نمی شوند یک وقت است نترس تو عالی هستی یک وقت می فرماید نه خیر, نترس تو أعلایی خب این طمأنینه آور است دیگر (قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّکَ أَنتَ الْأَعْلَی) خب, این چهار پنج جهت در این کریمه ملحوظ است. آن گاه وجود مبارک موسای کلیم در کمال هیمنه در این صحنه حاضر بود حالا ـ آنها می لرزیدند ولی وجود مبارک موسای کلیم در کمال هیمنه بود.

آثار تقرب به خداوند در حدیث « قرب نوافل»

این (وَأَلْقِ مَا فِی یَمِینِکَ) چه فرمانی است خدای سبحان داد گاهی به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) می فرماید در فلان جبهه و جنگ که شما یک مقدار شن یا خاک پَرت کردی به جبهه دیگران (وَمَا رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَلکِنَّ اللّهَ رَمَی) (۲) این یک تعبیر است درباره وجود مبارک موسای کلیم آیا فرمود: «و ما ألقیت إذ ألقیت و لکن الله ألقی» از این قبیل است یا نه, برابر حدیث شریف قرب نوافل که فریقین نقل کردند هم طریق صحیح دارد هم طریق حَسن دارد هم ما شیعه ها نقل کردیم هم اهل سنّت نقل کردند (۳) که شخص سالکِ صالح به وسیله نوافل به خدا نزدیک می شود جزء بندگان مقرّب خدا می شود و از محدوده مُحب بودن به محدوده محبوب بودن می رسد «حتّی اُحبَّه» من می شود مُحبّ او, او می شود محبوب من, وقتی او محبوب من شد «کنتُ سَمعه الذی یَسمع به و بَصره الذی یُبصر به و لسانه الذی یَنطق به و یَده التی یَبطش بها» (۴) چون اینها در فصل سوم است یعنی در فصل اول که منطقه ممنوعه هویّت مطلقه است نه, فصل دوم که مربوط به اکتناه اوصاف ذاتی است که آن هم منطقه ممنوعه است نه, فصل سوم که وجه الله است و فیض خداست و کار خداست مقام امکان است آری, در این مقام فعل ذات اقدس الهی می شود یدِ او, پس خدا دارد این کار را می کند دیگر نمی فرماید «و ما ألقیت إذ ألقیت و لکن الله ألقی» فرمود تو بینداز اینکه تو بینداز در حقیقت «کنتُ یده التی یَبطش بها» است, «کنت یده التی یُلقیها» است و مانند آن, آن وقت ذات اقدس الهی در مقام فعل این کار را کرده آن وقت چه کسی یا چه چیزی در برابر فعلِ خدای سبحان می تواند این کار را انجام بدهد.

ص: ۵۹۶

۱- (۳۰) . نهج البلاغه، خطبه ۴.

۲- (۳۱) . سوره انفال، آیه ۱۷.

۳- (۳۲) . صحیح بخاری، ج ۷، ص ۱۹۰.

۴- (۳۳) . الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲.

چگونگی ابطال سحر ساحران با معجزه حضرت موسی(علیه السلام)

تعبیر لطیف فخررازی این است که این (مَا صَنَعُوا) در لغت عرب چیزی که موضوع است و مَدسوس است و مجعول است هم به او می گویند موضوعٌ مثل اینکه خبر موضوعٌ یعنی مجعولٌ هم به او می گویند مصنوعٌ یعنی مجعولٌ (۱) این کلمه (مَا صَنَعُوا) که به منزله حدّ وسط است و تکرار شده باید به یک معنا باشد اگر به دو معنا باشد یکی به سِحر برگردد یکی به چوب و طناب برگردد حدّ وسط تکرار نمی شود (تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّ مَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ) این حدّ وسط که تکرار شد در صغرا همان معنایی را دارد که در کبراست, در کبرا همان معنایی را دارد که در صغراست مصنوع یعنی موضوع, یعنی مجعول, یعنی فریب خب, کاری که ساحره کردند یک چیز جعلی است اینها که طناب جعل نکردند, چوب جعل نکردند, جیوه جعل نکردند, آن ماده برّاق جعل نکردند همه این مواد در خارج موجود است چیزی را آنها جعل نکردند آنها سِحر را جعل کردند و این سحر می شود مجعول و می شود مصنوع فرمود خدای سبحان آنچه را که اینها بافتند رشته می کند از بین می برد. در بخشهای دیگر هم فرمود آنچه را که اینها انجام دادند که کِید است و سِحر است و خدای سبحان باطل می کند (۲) قهراً (تَلْقَفْ) به معنای «یُبطل» خواهد بود و اشاره شد که اگر واقعاً وجود مبارک موسای کلیم این عصا را که به صورت مار در آورد اگر آن چوبها را می خورد و اگر آن طنابها را می خورد شاید شبهه حل نمی شود برای اینکه اگر تماشاچیها می گفتند که وجود مبارک موسای کلیم هم مار درست کرد, سَحره هم مار درست کردند مارِ بزرگ, مارِ کوچک را خورده کلّ این صحنه فیلم بود آن وقت اینجا چه جواب بگوید ما سه تا فیلم دیدیم یکی کارِ سَحره که اینها میدان را میدان مار کردند, یکی هم کارِ موسای کلیم ــ معاذ الله ــ آن هم یک مار درست کرد, بخش سوم این فیلم این است که یک مار بزرگ مارهای کوچک را خورده کلّش بازی بود آخر ما چه جوابی داریم بگوییم.

۱- (۳۴) . التفسیر الکبیر، ج ۲۲، ص ۷۴.

۲- (۳۵) . سوره یونس، آیه ۸۱.

خب, بنابراین اگر وجود مبارک موسای کلیم کاری می کرد که آن چوبها را می خورد کلّ صحنه اگر بازی بود چطور, اوّلین کسی که فهمید همین کارشناسان بودند که اینها دیگر مهلت ندادند که با کسی مشورت کنند با آن خطرهای فراوانی که پیش بینی می کردند فوراً (فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّداً).

پرسش:...

تهدید فرعون در مقابله با ایمان ساحران

پس بنابراین ظاهر آیه این است اگر آن را می خورد هیچ راهی نبود فرعون آمده گفته که این ساحر بزرگ تر از شماست و شما را آموخت شما شاگردان موسای کلیم هستید در سِحر و سِحر او سِحر شما را از بین برد این دسیسه ای بود بر اساس (فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ) (۱) لکن کارشناسان تا مرز شهادت رسیدند و گفتند این حرف دروغ است اینکه کارشناسان با آن خطر روبه رو شدند اگر فرعونِ ذی الأوتاد بود که مردم را به وَتد و میخ می کشید اینها خطر او را دیده بودند کسی که می دانستند او به کسی رحم نمی کند مع ذلک (فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّداً)

بررسی چگونگی ابطال سحر در روایات

خب این نشان می دهد که واقعیّتی بود آنها درک کردند دیگر, اگر واقعیّت بود معلوم می شود که این حجّت بالغه الهی است ظاهر آیه این است که سِحر را از بین برده و اگر آن مارها را می خورد سه تا بازی مطرح می شد راه برای احتجاج نبود. اما جریان روایات این روایات مستحضرید بعضی از این آقایان فضلا(شَکر الله مساعیهم) کوشش کردند این دو, سه تا روایت است یک روایتی که مربوط به وجود مبارک امام رضا(سلام الله علیه) است (۲) این ذیل را ندارد که حضرت بفرماید اگر آنچه را عصای موسی بلع کرد دوباره برمی گرداند آنچه را که این شیرها خوردند هم دوباره برمی گرداندند ظاهراً آن قصّه وجود مبارک امام رضا این ذیل را ندارد و سند این هم همان سند روایت تفسیر منسوب به امام عسکری(سلام الله علیه) است که خیلی از آقایان یکی اش هم مرحوم آقای خویی(رضوان الله علیهم اجمعین) این اسناد را قبول نداشتند که سند معتبری ندارد (۳) , پس دوتا اشکال در آنچه از امام رضا(علیه السلام) نقل شده هست (۴) یکی اشکال سندی است یکی اینکه این ذیل را ندارد اصلاً, اما آنچه از وجود مبارک امام کاظم(سلام الله علیه) نقل شده است (۵) و بعضی از ائمه دیگر(علیهم الصلاه و علیهم السلام) مشابه آن نقل شده است (۶) آنها را عده ای تحقیق کردند که باز هم شما تحقیق کنید که سند معتبر هست و این ذیل را هم دارد, اگر این ذیل را دارد ما اگر توانستیم توجیه بکنیم که وجود مبارک موسای کلیم سِحر را باطل کرد اگر دوباره عصای موسی آن سِحرهای باطل شده را به حال اوّلی برمی گرداند ما هم این اشخاص خورده شده را به حال اوّلی برمی گردانیم آن سخن از چوب و مار و امثال ذلک شاید نباشد یا قابل توجیه است و اگر قابل توجیه نبود ما خیلی از چیزهاست که نمی فهمیم یکی اش هم همین است علمش را به اهلش واگذار می کنیم آنکه مرحوم شیخ انصاری در اول رسائل در بحث قطع گفته آن جرأت را ما نداریم که ایشان فرمود اگر چیزی مخالف بود ما یا طرحش می کنیم یا تأویل (۷) ما می گوییم اگر تأویل پذیر است تأویل پذیر نشد علمش را به اهلش واگذار می کنیم می گوییم «لا نَفهم» چون خیلی از چیزها را ما نمی فهمیم یکی اش هم همین است اما ظاهر قرآن این است.

۱- (۳۶) . سوره زخرف، آیه ۵۴.

۲- (۳۷) . عیون اخبار الرضا(علیه السلام)، ج ۲، ص ۱۷۱ و ۱۷۲.

۳- (۳۸) . ر . ك: معجم رجال الحدیث، ج ۱۳، ص ۱۵۷.

۴- (۳۹) . عیون اخبار الرضا(علیه السلام)، ج ۲، ص ۱۷۱ و ۱۷۲.

۵- (۴۰) . الامالی (شیخ صدوق)، ص ۱۴۸ و ۱۴۹.

۶- (۴۱) . ر . ك: الاختصاص، ص ۲۴۷.

۷- (۴۲) . ر . ك: فرائد الاصول، ج ۱، ص ۱۸.

موصوله یا کافّه بودن « ما» در آیه (إِنَّمَا صَنَعُوا)

پرسش:...

پاسخ: خب, پس ظاهر آیه این است که چوبها را نخورده و احتمال اینکه صحنه, صحنه بازی باشد نیست برای اینکه کارشناسان باور کردند پس بازی نیست یک, سِحر را خورده نه چوب را طبق ظاهر آیه, ظاهر آیه این است که (تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّ مَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى) این دیگر ظهور شفاف دارد منتها برخیها این (إِنَّ) را که با (مَا) در کتابت وصل کردند آنها به خودشان حق می دادند برای اینکه این (مَا) را کافّه می دانند و این (إِنَّ) با (مَا) کافّه با هم نوشته می شود «إِنَّ مَا صَنَعُوا كَيْدَ سَاحِرٍ» خواندند آن را هم به نصب خواندند مثل (إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَاناً) (۱) اگر این «ما» کافّه نباشد باید بگوییم «إنّ ما تعبدون مِن دون الله اوثانٌ» ولی چون این «ما» کافّه است و نمی گذارد «إنّ» عمل کند هم با هم نوشته می شوند می شود (إِنَّمَا) هم «اوثان» منصوب است در سوره «عنکبوت » (إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَاناً) اینجا اگر «ما» کافّه باشد و «إنّ» عمل نکند می شود «إنّما صنعوا کیدَ ساحرٍ» «إنّما» که عمل نکرده «صنعوا» مفعول می خواهد مفعولش هم «کید» است مرحوم شیخ طوسی(رضوان الله علیه) می فرماید این «ما» کافّه است نه موصوله (۲) اگر موصوله باشد البته این نکته در تبیان شیخ طوسی نیست اگر موصوله باشد باید «إنّ» را جدا نوشت «ما» را جدا نوشت مثل (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُم) (۳) اینجا اگر (مَا) موصوله باشد مرحوم شیخ طوسی می فرماید این تام نیست (مَا) اگر موصوله باشد (تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا) اگر این (مَا) موصوله باشد معنایش این است که آنچه را که اینها انجام دادند.

ص: ۵۹۹

۱- (۴۳) . سوره عنکبوت، آیه ۱۷.

۲- (۴۴) . التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۱۹۴.

۳- (۴۵) . سوره انفال، آیه ۴۱.

تبیین معنای (مَا صَنَعُوا)

خب اینها چه کار کردند اینها کارشان, صُنع و مصدر بود این فعل و مصدر قابل بلع نیست برای اینکه عَرَض هست و عَرَض قابل خوردن نیست غافل از اینکه اگر به معنای مصدر باشد مصدر به معنای مفعول است مثل لفظ به معنای ملفوظ, خَلق به معنای مخلوق, صُنع اینها یعنی فعل اینها را بلع نکرده فعل این ساحر قائم به سِحر اوست او با اراده و اذکار و اورادی که دارد این کار را انجام می دهد مصنوعِ او این سِحر خارجی است اگر صُنع لغو می شود و خورده می شود به لحاظ آن مصنوع است لفظِ به معنای ملفوظ و خَلق به معنای مخلوق استعمال شده و فراوان هم استعمال می شود صُنع به معنای مصنوع این برداشت مرحوم شیخ طوسی(رضوان الله علیه) نمی تواند تام باشد. خب, (وَأَلْقِ مَا فِی یَمِینِکَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّ مَا صَنَعُوا) اما آنهایی که «إنّما» را وصل خواندند پس (إِنَّ) عمل نمی کند وقتی (إِنَّ) عمل نکرد می شود «إنّما ما صنعوا کیدَ ساحرٍ» باید بخوانند در حالی که اینجا (کَیْدُ سَاحِرٍ) در سوره مبارکه «عنکبوت » آنجا به این صورت هست که (إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَاناً) که آنجا (أَوْثَاناً) منصوب شده به مناسبت اینکه منصوب به فعل است آیه هفده سوره مبارکه «عنکبوت» این است که (إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَاناً وَتَخْلُقُونَ إِفْکاً) مُختلَق همین موضوع و مصنوع و مدسوس و مجعول اینها را می گویند مُختلَق دیگر اختلاق هم از همین باب است شما اِفک را اختلاق کردید این مفعول مطلقی است از معنای فعل منتها نه از لفظ فعل, خب در سوره مبارکه «عنکبوت» آیه هفده که دارد (إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَاناً) این روبه راه است خب البته «ما» اگر با «إنّ» متّصل کردند برای اینکه «ما» کافّه است با «إن» وصل می شود (إِنَّمَا) نوشته می شود لذا آن (أَوْثَاناً) نصب دادند ولی اگر موصوله باشد و اسم «إنّ» باشد باید بگوییم «إنّ ما تعبدون من دون الله اوثانٌ» خب, به هر تقدیر این مسئله رسم الخط است که جداگانه باید بحث بشود.

ص: ۶۰۰

علت مفرد بودن کلمه « ساحر» در آیات محل بحث

(وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّ مَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ) این چون آنجا گرچه فرمود سَحّارها را آوردند در سوره مبارکه «اسراء» قبلاً گذشت که همه این سَحّارها و ساحران حرفه ای را او جمع کرده در آیه ۱۰۱ به بعد سوره مبارکه «اسراء» این بود که (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَسْأَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُوراً) یعنی ـ معاذ الله ـ سِحرشده ای آن خرد و عقل را از دست دادی. وجود مبارک موسای کلیم فرمود: (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هؤُلاءِ إِلَّا رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ) برای تو روشن شد نه من مَسحورم یک, نه من ساحرم دو, و نه اینها سِحر است سه, اینها معجزه است و کارِ الهی است چهار, ولی نمی خواهی ایمان بیاوری (وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُوراً) تو در آستانه هلاکتی ما مسحور نیستیم آن گاه در بخشهای دیگر فرمود چه در سوره مبارکه «یونس» (۱) و آنها هم سخن از سَحّار بود در سوره «شعراء» و مانند آن فرمود همه ساحران و سَحّاران را آوردند (فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ) (۲) اما اینجا که مفرد ذکر می کند برای اینکه منظور جنس است فرمود آ نچه را که شما انجام دادید (كَيْدُ سَاحِرٍ) جمع نیاورد نفرمود «کید سَحره» است بعد هم با الف و لام که تعمیم را در برداشته باشد فرمود: (وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى) هیچ ساحری به مقصد نمی رسد چون عالَم بر اساس حق صادر شده در چنین حالی که سِحرِ ساحران را از بین برد (فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّداً) فوراً به خاک افتادند سجده کردند برای اینکه اشتباه نشود کسی خیال نکند که اینها برای کسی که می گوید (أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى) (۳) و کسی که می گوید (مَا عَلِمْتُ لَكُم مِنْ إِلهٍ غَيْرِي) (۴) سجده کردند گفتند که (آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى) کارِ سَحره و کارشناسان قولِ اهل خُبره است نه بیّنه, اگر بیّنه باشد شرایط خاصّ خودش را دارد یعنی باید عن حسٍّ باشد یک, عادل باشند دو, متعدّد هم باشند سه, که این می شود بیّنه ولی مسئله قول خُبره کاری به حس ندارد در مطالب دقیقِ عقلیِ حدسی هم کارشناسی کارشناس حجّت است منتها باید موثّق باشد و طمأنینه بخش تعدّد هم معتبر نیست از دو سه جهت بین قول خُبره و شهادت عادل فرق جوهری است اینجا حرفِ کارشناسان است نه حرفِ شهادت و شاهد و بیّنه اینها بالصراحه گفتند که (آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ) (۵) .

ص: ۶۰۱

۱- (۴۶) . سوره یونس، آیه ۸۰.

۲- (۴۷) . سوره شعراء، آیه ۳۸.

۳- (۴۸) . سوره نازعات، آیه ۲۴.

۴- (۴۹) . سوره قصص، آیه ۳۸.

۵- (۵۰) . سوره شعراء، آیات ۴۷ و ۴۸.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۶۷ تا ۷۰ سوره مریم ۸۸/۱۲/۲۶

.Your browser does not support the audio tag

(فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُّوسَى (۶۷) قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنتَ الْأَعْلَى (۶۸) وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّ مَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى (۶۹) فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّداً قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى (۷۰)

چگونگی صف آرایی ساحران برای مقابله با حضرت موسی(علیه السلام)

مردم مصر از جریان عصای موسی(علیه السلام) آگاه شدند این طور نبود که مسئله عصای موسی فقط برای درباریان فرعون مطرح شده باشد دستور رسمی فرعون هم این سه نکته بود که همه ساحران در سراسر کشور مصر جمع بشوند یک, آن سَحّارها که کارشناس ترین رشته فنّ سِحرند آنها هم حضور پیدا کنند دو, با یک صف منظّمی شبیه صف نظامی حضور پیدا کنند سه, که گفت (فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ ائْتُوا صَفّاً) (۱) پراکنده نباشید وقتی همه اینها در یک صف قرار بگیرند یک شکوه و جلال و اُبهّتی را به همراه دارد. منظور از این صف هم وحدتِ جنسی است نه وحدتِ شخصی یک صف نیست برای اینکه از استانهای مختلف از کشور پهناور مصر حضور پیدا کردند ساحران هر منطقه ای در کنار هم صف می بستند اینکه فرمود: (صَفّاً) معنایش این نیست که یک صف ببندید در سوره مبارکه «کهف» مشابه این گذشت آیه ۴۸ سوره مبارکه «کهف» این بود (وَعُرِضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفّاً) یعنی همه مردم که در قیامت محشور می شوند صف می بندند نه یعنی یک صف, صفوف متعدّدی است در آنجا صفِ زاهدان جدا, عابدان جدا, عالِمان جدا, عارفان جدا, متّقیان جدا, وَرِعان جدا, متجهّدان جدا, صف شهدا جدا, جانبازان جدا, مبارزان رسمی جدا و مانند آن چه اینکه از آن طرف هم صفوف تبهکاران جدا اینکه فرمود: (وَعُرِضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفّاً لَّقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ) (۲) نه یعنی یک صفِ واحدِ شخصی بلکه صفِ واحد جنسی که اقسام صفوف را در بردارد اینجا هم که در محلّ بحث سوره «طه» فرمود دستور فرعون این بود (فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ ائْتُوا صَفّاً) یعنی منظّم باشید منتها در کنار هم نه یعنی صفِ واحدِ شخصی (وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى) (۳) این الف, سین, تاء در (اسْتَعْلَى) برای تأکید است مثل «إستکبر, مُستکبر» نه یعنی کسی که طلبِ کِبر می کند یعنی کسی که کِبر فراوان را اِعمال می کند مُستعلی هم به همین معناست و منظور اینها از فلاح هم فلاح دنیاست چون اینها به آخرت معتقد نبودند. خب, در چنین فضایی ذات اقدس الهی فرمود آنها (أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِن سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى) (۴) برخی از مفسّران بحث مبسوطی شاید دو, سه صفحه درباره اینکه چرا (إِنْ هذَانِ) (۵) اگر (إِنْ) مخفّف از مثقله است باید اسمش منصوب باشد و اگر «إنْ» نافیه است باید با «الاّ» نفی اش برگردد چرا «إنّ هذین» یا «إنْ هذین» به صورت (إِنْ هذَانِ) خوانده شده دو سه صفحه تقریباً در این زمینه بحث مبسوط کردند (۶) اما آن نکته های اساسی که (تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا) چه چیزی را عصای موسی بلع کرد, چه چیزی را ابطال کرد, چه چیزی را تَلقّف کرد اینها اصلاً مطرح نیست.

۱- (۱) . سوره طه، آیه ۶۴.

۲- (۲) . سوره کهف، آیه ۴۸.

۳- (۳) . سوره طه، آیه ۶۴.

۴- (۴) . سوره طه، آیه ۶۶.

۵- (۵) . سوره طه، آیه ۶۳.

۶- (۶) . ر . ك: الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۲۱۶ _ ۲۱۹ _ التفسیر الکبیر، ج ۲۲ « ص ۶۵ _ ۷۰.

اهمیت تاریخ علم فقه برای اثبات سیره متشرعه

مطلب بعدی آن است که یکی از برکات آشنایی به فنّ تاریخ علم این است که انسان این اقوال را یا مُنقطع الأول یا منقطع الآخر یا منقطع الوسط اگر هست می بیند یک بیان لطیفی مرحوم شیخ انصاری در مکاسب دارد که این ضرورت آشنایی به تاریخ فقه را مشخص می کند در مسئله ای مستحضرید که عده ای از بزرگان به سیره متشرّعه استشهاد کردند سیره متشرّعه اگر واقعاً سیره متشرّعه باشد جزء حُجج شرعی است بر خلاف بنای عقلا, بنای عقلا تا به امضای شارع نرسد حالا یا قولاً یا فعلاً یا با سکوت ولو به عدم رد, حجّت شرعی نیست حالا بر فرض عقلا کاری را بکنند چه دلیلی بر حجّت شرعی این کار اینها که معصوم نیستند که فعل اینها حجّت باشد بنای عقلا حجیّتش به امضای شارع است ولی سیره متشرّعه کشف از دستور شارع است دیگر نیازی به امضا نیست چون خودش کاشف است دیگر, بنابراین بین سیره متشرّعه که حجّت شرعی است با بنای عقلا که حجّت شرعی نیست کاملاً فرق است بنای عقلا بعد از امضا می شود حجّت, سیره متشرّعه خودش کاشف از رضاست. برخیها به سیره متشرّعه استشهاد کردند مرحوم شیخ می فرمایند سیره متشرّعه آن است که متشرّعین عصر ما که این حرف را می زنند یا این کار را می کنند یا فلان شیء را پاک می دانند یا فلان شیء را آلوده می دانند این یداً بِیَد متّصل باشد به عصر عصمت تا کشف بکند از رضای معصوم, اما اگر در برخی از این قرون یک فقیه معروف و ناموری فتوایی داد بعد از او فقها هم مطابق با او همان فتوا را ترویج کردند و عده زیادی از مردم چندین سال برابر آن فتوا عمل می کردند این سیره متشرّعه استنادش به فتوای آن فقیه معروف است نه اینکه متّصل باشد به عصر عصمت و کاشف از سنّت معصومین باشد مثلاً ـ اگر مطلبی تا زمان شیخ طوسی یک حُکم خاصّی داشت خود شیخ طوسی یک نظر خاصّی ارائه کردند و شاگردان مرحوم شیخ طوسی هم همان فتوا را ترویج کردند عدّه زیادی از مردم برابر این فتوا عمل می کنند آن وقت کسی بخواهد استدلال کند بگوید سیره متشرّعه این است این به فرمایش مرحوم شیخ سخنِ ناصوابی است یعنی این سیره حجّت نیست برای اینکه سیره نیست این سیره ناشی از فتوای یک فقیه معروف است لذا اهمیّت تاریخ فقه به تاریخ تطوّرات فتاوا خیلی سهم تعیین کننده دارد که معلوم می شود این سیره به عصر عصمت می رسد یا نه, ناشی از فتوای بعضی از بزرگان است.

عدم راهیابی سیره متشرعه درباره چگونگی ابطال سحر

در برداشت تفسیری از آیات قرآن هم همین طور است مرحوم شیخ طوسی و مرحوم امین الاسلام در مجمع البیان این بزرگوارها این (تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا) را همین طور معنا کردند یعنی طنابها را و چوبها را عصای موسی خورد (۱) آن وقت این رواج پیدا کرده بین مفسّران بعدی مرحوم فیض در صافی (۲) و سایر بزرگانی که فارسی یا عربی تفسیر نوشتند (۳) بعد بین علما و متدیّنین و قرآن شناسان این رواج پیدا کرده انسان خیال می کند که ظاهر آیه این است و یا در عصر عصمت هم همین بود در حالی که این ناشی از تفسیر بعضی از بزرگان است. در همان عصرهایی که مرحوم امین الاسلام زندگی می کرد برخی از بزرگان هم همین طور معنا کردند یعنی همین طوری که این روزها تفسیر شد و بعد از او در تفسیر بیضاوی هم مِیل به این سَمت پیدا شده است قبل از بیضاوی محقّقان به صورت شفاف و صریح گفتند که اینجا عصا را نبلعید، طناب را نبلعید بلکه سِحر را باطل کرد بعدها بیضاوی گوشه ای از آن را اشاره کرده (۴) بعد هم مرحوم مجلسی(رضوان الله علیه) از بیضاوی در مرآهالعقول هم نقل کرده (۵) بنابراین سخن در این نیست که آیه دوتا احتمال دارد یک احتمالش با روایات تأیید می شود یک احتمال بی تأیید است خیر, آیه بیش از یک ظهور ندارد با یک صغرا و با یک کبرای مشخص می فرماید عصای موسی کِید را بلع می کند آنچه را که ساحران انجام دادند بلع می کند ساحران نه جیوه ساختند جیوه را جیوه گران فراهم کردند و در اینجا به کار بردند ساحران دستور می دهند یک عدّه چوب فراهم کنند, یک عدّه طناب فراهم کنند, یک مقدار جیوه تهیّه کنند این ابزار را به هم بمالند و وسیله را فراهم کنند و بیاورند اینجا و اینها آن فنّ سِحر را اِعمال بکنند تا در خیال مردم اثر بگذارند کاری که ساحر بما أنّه ساحر انجام می دهد سِحر است نه جیوه کاری کارِ ساحر است نه آن طناب و چوب را به این صورت در آوردن یا تراشیدن.

۱- (۷) . مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۴؛ التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۸۷.

۲- (۸) . تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۳۱۲.

۳- (۹) . المیزان، ج ۱۴، ص ۱۷۹؛ تفسیر شریف لاهیجی، ج ۳، ص ۷۰.

۴- (۱۰) . انوار التنزیل و اسرار التأویل (بیضاوی)، ج ۳، ص ۲۸.

۵- (۱۱) . مرآه العقول، ج ۳، ص ۳۸.

سرّ استفاده انبیا از احتجاجات مختلف

مطلب بعدی آن است که وقتی معجزه بیّنهالرشد شد آثارش خیلی بیشتر است در احتجاجات وجود مبارک ابراهیم با نمرود همین طور بود وجود مبارک ابراهیم وقتی فرمود من از طرف پروردگار جهان آمدم نمرود گفت پروردگار تو کیست؟ گفت (رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِيْ وَيُمِيتُ) نمرود هم برای عوام فریبی دوتا زندانی را گفتند حاضر کرده یکی را اعدام کرده یکی را آزاد کرده گفت (أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ) خب این مغالطه است وجود مبارک ابراهیم می توانست بگوید این مغالطه است تو نه به اوّلی حیات دادی نه حیات دومی را گرفتی آن که قبض روح می کند او مُمیت است, آن که حیات می بخشد او مُحیی است نه تو اِحیا کرده نه اِماته آن برهان اول برهان تامّی است اما برای اینکه به نمرود در حدّ بیّنهالرشد بفهمانند به حاضران در صحنه مناظره هم در حدّ بیّنهالرشد شفاف کند به حسّ آنها بیاورد از برهان قبلی صرف نظر کرده به برهان حسّی تر نه اینکه _ معاذ الله _ آن برهان باطل شده و نمرود پیروز شده ایشان از آن دلیل صرف نظر کرده یک دلیل دیگر آورده اینجا (فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ) (۱) آن برهان اول در کمال مِتانت برهان تامّی است چنین چیزی که به حس برسد همه می پذیرند. مردم همینهایی که با دست خودشان طناب را آوردند با دست خودشان چوب را آوردند با دست خودشان آن چوبها را جیوه کاری کردند بعد از اینکه میدان مسابقه تمام شد و صحنه مناظره تمام شد این چوبها را با آن جیوه یا آن طنابها را با این جیوه بردند در شهر خودشان یا دِه خودشان یا مغازه خودشان با آنها کار می کردند خب چه چیزی از این بهتر و شفاف تر و مردمی تر و حسّی تر اما عصای موسی هر وقت موسای کلیم(سلام الله علیه) می خواست می شد اژدهای دمان اینها یک سلسله طناب و چوب آوردند بعد برگرداندند خب چنین برهان شفافی لازم است تا آن مردم حس گرا را آشنا کند و روشن کند که به این صورت است. پس غرض این است که دوتا استفاده نیست که یکی مؤیِّد روایی داشته باشد یکی نداشته باشد ظاهر آیه فقط همین است که کِید را خورده

۱- (۱۲) . سوره بقره، آیه ۲۵۸.

در روایات ما هم آنچه مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) نقل کرده چه در عیون (۱) چه در امالی (۲) اینها یکسان نیستند آنکه از وجود مبارک امام رضا نقل شد سندش همان سند تفسیر منسوب به امام عسکری(سلام الله علیه) است که معتبر نیست (۳) اما آنکه از وجود مبارک کاظم و ائمه دیگر شد آن سندش کاملاًـ معتبر هست لکن او از ملحقات امالی صدوق است باید ثابت بشود که این را چه کسی نقل کرده یک و آن «قال» که در امالی هست برای صدوق است یا برای دیگری چه کسی گفته این جمله بعدی را که اگر عصای موسی آن چوبها و طنابها را خورده برمی گرداند این افراد مسخره کننده ها هم برمی گشت این دو, دو سه نکته پیچیده سندی در این بحثهای مرحوم صدوق دارد چه در امالی چه در توحید پس بنابراین این روایات سه طایفه اند یک طایفه که از امام رضا(علیه السلام) ثابت شد نه آن ذیل را دارد نه سندش معتبر است آنکه از امام کاظم(سلام الله علیه) هست سندش معتبر است و این ذیل را دارد. مطلب سوم آن است که این ذیل معلوم نیست برای چه کسی است این «قال» را چه کسی گفته چطور جزء ملحقات امالی است اینکه در مجموعه کارتان حالا یا در این تعطیلی یا در فرصت دیگری ان شاءالله بررسی می کنید روشن بشود که چه خبر است.

۱- (۱۳) . عیون اخبار الرضا(علیه السلام)، ج ۲، ص ۱۷۱ و ۱۷۲.

۲- (۱۴) . الامالی (شیخ صدوق)، ص ۱۴۸ و ۱۴۹.

۳- (۱۵) . معجم رجال الحدیث، ج ۱۳، ص ۱۵۷.

کیفیت ابطال سحر ساحران با معجزه

پرسش:...

پاسخ: اگر خوانده که چطور سحر باطل شده و چوبها مانده سحر را, کید را باطل کرده دیگر با وِرد که سحر باطل نمی شود با ورد سحر ساخته می شود آنها فهمیدند که کارِ وجود مبارک موسای کلیم معجزه بود فوراً به سجده افتادند این تعبیر (فَإِذَا حِبَالُهُمْ) که «إذا» مفاجات است برخیها گفتند برای این است که اینها یک مقدار جیوه و غیر جیوه فراهم کردند به این چوب و آن طناب مالیدند می ترسیدند که مقداری وقت بگذرد این جیوه ها خاصیّتشان را از دست بدهند تا وجود مبارک موسای کلیم فرمود شما القا کنید (فَإِذَا) این «إذا» مفاجات نشان می دهد که اینها زود دست به کار شدند تا مبادا آن آثار جیوه از بین برود (فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِن سِحْرِهِمْ أَنَّها تَسْعَى) (۱) .

تبیین معنای کلمه « اوجس»

مطلب بعدی کلمه «أوجس» است که این «أوجس» چون مبسوطاً در سوره مبارکه «هود» (۲) بحث شد اینجا دیگر درباره این فقه اللغه این کلمه بحث نشد «اِیجاس » همان احساسِ درونی است اگر کسی در درون خود خاطره ای را احساس می کند می گویند «أوجس» نه اینکه «أوجس» به معنی «خاف» باشد در احساس درونی رقیق آن حالتی که پدید می آید آن را می گویند «أوجس» وجود مبارک ابراهیم هم بعد از جریان مشاهده فرشته ها طبق آنچه در سوره مبارکه «هود» آیه هفتاد وارد شده است او هم ایجاس داشت که وجود مبارک ابراهیم مهمانان خود را پذیرایی کرد برای آنها غذا آورد دید که آنها اهل غذا نیستند (فَلَمَّا رَأى أَيْدِيَهُمْ لاَ تَصِلُ إِلَيْهِ) حضرت دید که دست آنها به غذا نمی رسد یعنی اهل غذا خوردن نیستند (نَكِرَهُمْ) ناشناس شد نسبت به اینها گفت اینها را من فکر می کردم که بشرند اینها که بشر نیستند (وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً) (۳) از اینها یک احساس ترسی کرد که اینها چه کسانی اند که اهل غذا نیستند «ایجاس » یعنی احساسِ درونی خب, آنها گفتند (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى) (۴) با الف و سین و تاء که نشانه مبالغه است ذکر کردند خدا هم فرمود نترس (إِنَّكَ أَنتَ الْأَعْلَى) که در قبال آن هست اگر عُلوّی هست فقط از آنِ توست.

ص: ۶۰۷

۱- (۱۶) . سوره طه، آیه ۶۶.

۲- (۱۷) . سوره هود، آیه ۷۰.

۳- (۱۸) . سوره هود، آیه ۷۰.

۴- (۱۹) . سوره طه، آیه ۶۴.

ردّ ادّعای نسبی بودن حقیقت اشیا نسبت به یکدیگر

مطلب بعدی آن است که نفرمود عصا را القا کن (وَأَلْقِ مَا فِی یَمِینِكَ) آنچه در دست توست این گذشته از اینکه تحقیر را می رساند یعنی آنچه در درست داری بینداز حقیقتی را هم تبیین می کند و آن این است که اشیاء فی أنفسها حقیقتی دارند یعنی هر چیزی فی نفسه حقیقتی دارد اینکه برخیها گفتند فی نفس الأمر یعنی هر شیء فی نفسه که اسم ظاهر به جای ضمیر نشسته برای همین است که هر چیزی واقعاً حقیقتی در حال خود دارد درخت واقعاً درخت است فی حدّ نفسه, آب واقعاً آب است فی حدّ نفسه, اگر کسی بگوید اشیاء فی أنفسها حقایق نیستند بلکه نسبت به افراد فرق می کنند یعنی ممکن است چیزی نسبت به زید حجر باشد نسبت به عمرو مَطر یا شجر باشد نسبت به دیگری حَجر این اگر باشد دوتا مشکل را به همراه دارد یکی شبهه سفسطه و جهان بینی است که اگرچه اصل واقعیّت را انکار نمی کنند اما نفسیّت واقعیّت را انکار می کنند مشکل دوم هم در جریان اصول فقه است که لازمه اش تصویب است که هر کسی هر چیزی فهمیده درست باشد مسئله تخطئه را نپذیریم در حالی که ما مُخطّئه ایم و حق هم با تخطئه است یعنی آنچه ما فهمیدیم اگر مطابق با واقع باشد می شود صواب واگر مطابق با واقع نباشد می شود خطا پس اگر اشیاء هر کدام فی نفسه دارای واقعیّتی نباشند هم آن مشکل جهان بینی در فلسفه پیش می آید یک, هم مشکل تصویب در فنّ اصول فقه لازم می آید دو,

تبیین حقیقت نداشتن اشیا نسبت به خداوند سبحان

ص: ۶۰۸

اما در عین حال که اشیاء فی أنفسها واقعیّت دارند و واقعیّت نسبی نیست نعم, معرفت ممکن است نسبی باشد چه اینکه هست بعضیها این جهت آن شعر را می فهمند, بعضیها آن جهت شعر را می فهمند ممکن است معرفت نسبی باشد ولی واقعیّت اشیاء نسبی نیست این در صورتی است که ما اشیاء بعضها را به بعض بسنجیم اما اگر اشیاء را نسبت به ذات اقدس الهی سنجیدیم واقعیّتی ندارند که مثلاًـ حجر واقعیّتی دارد فی نفسه چه اینکه خدا بخواهد ـ معاذ الله ـ چه اینکه نخواهد آن وقت خداوند دربارهٴ حجرِ موجود مستقل تصمیم می گیرد این چنین نیست اگر خدا اراده کرد این حجر باشد می شود حجر و اگر اراده کرده است که این حجر نباشد عصا باشد می شود عصا زیرا همین شیء در طول سالها به تدریج در یک قرن یا دو قرن همین سنگ می شود چوب همان چوب می شود سنگ اگر چوب به صورت خاک در بیاید بعد در اثر برف و باران تَحجیر بشود آفتاب به آن بخورد چندین سال بگذرد بالأخره می شود سنگ دیگر این سنگها قبلاً هم خاک بودند بعد مُتحجّر شدند این همه احجاز و رسوباتی که هست معمولاً سابق یا آب بودند و بستند املاحی که داشتند یا خاک بودند و در اثر گذشت قرون به صورت سنگ در آمدند سنگ هم ممکن است پودر بشود, خاک بشود, جذب گیاهی بشود آن گیاه ساقه داشته باشد بشود درخت, بشود چوب همهٴ اینها در عالَم کون و فساد شدنی است اما آنکه محال است دو دوتا بشود پنج تا محال است بالاتر از ریاضیات در محدودهٴ فلسفه به نظام علّی آسیب برساند مستحیل است اوّلین محال را فلسفه می گوید بعد پایین تر از او, ریاضیات بعد در ذیل آنها علوم تجربی اگر دستشان به یقین برسد اشیاء فی أنفسها بعضها بالقیاس إلی بعض واقعیّت دارند اما در قبال ارادهٴ ذات اقدس الهی که مثلاً عصا فی نفسه عصاست چه خدا بخواهد ـ معاذ الله ـ چه خدا نخواهد این چنین نیست لذا هم در کوه طور خدای سبحان به موسای کلیم فرمود: (مَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ) (1) هم در صحنهٴ مناظره فرمود: (أَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ) هر چه که خدا بخواهد او در می آید و خدا هم برابر آنچه خواست واقعیّت می خواهد بطلان که در حریم ذات اقدس الهی راه ندارد که, بنابراین (أَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ) این تعبیر هم برای تحقیر است که همین چوب دستی که دستت است بینداز کارشان حل می شود و هم اینکه (مَا فِي يَمِينِكَ) شناسنامه ای ندارد بدون ارادهٴ الهی اگر ذات اقدس الهی اراده کرد این عصا باشد این عصاست واقعاً و اگر اراده کرد که به صورت مار در بیاید مار می شود واقعاً خب.

۱- (۲۰) . سورهٴ طه، آیهٴ ۱۷.

تفاوت معنای انقلاب یا کون و فساد

پرسش:...

پاسخ: انقلاب در ذات به تبع انقلاب در وجود است دیگر انقلاب در ذات مستحیل است یعنی این جنس و فصل با حفظ این جنس و فصل چیز دیگر بشود اینکه مستحیل است اما کون و فساد, انقلاب در ذات نیست اگر این شیء آب است آب با حفظ آب هوا نیست این می شود انقلاب چون در انقلاب یک موضوع ثابتی باید باشد که ما بگوییم این شیء قبلاً آن بود الآن این هست ما چنین ذات مشترکی نداریم که این چیز قبلاً هوا بود الآن بشود آب, یا بالعکس اما کون و فساد ممکن است این ماده ای که این صورت را دارد این صورت از او گرفته می شود صورت دیگر به او داده می شود آب, هوا نمی شود اگر گفتیم آب هوا شد تبخیر شد با مجاز می گوییم وگرنه حقیقت این است که این مادّه ای که الآن صورت مائیه دارد در اثر تبخیر صورت مائیّه را از او گرفتند صورت هوائیّه به او دادند بر اثر کون و فساد می گوییم صار آن ماده ای که قبلاً حامل صورت مائیه بود الآ ن حامل صورت هوائیّه است آن اصل مشترک آن ماده است وگرنه نه آب هوا می شود نه هوا آب, نه درخت خاک می شود نه خاک درخت.

عواقب عدم پذیرش معجزه اقتراحی

به هر تقدیر (أَلْقِ مَا فِی یَمِینِکَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا) معجزات اقتراحی خطر عذاب را به همراه دارد هر وقتی ملّتی معجزه اقتراحی یعنی پیشنهادی مطرح کردند غالباً این طور است حالا ممکن است ذات اقدس الهی گاهی تأخیر بیندازد, گاهی عفو کند ولی غالباً این طور است که اگر عدّه ای پیشنهاد دادند که پیغمبر آن عصر معجزه بیاورد و آورد و اینها نپذیرفتند گرفتار عذاب می شوند در جریان مکّه هم گرفتار عذاب شدند عذاب چند قِسم است گاهی سیل است گاهی زلزله است گاهی صاعقه است گاهی انواع و اقسام عذابهای دیگری است که در جریان قوم بنی اسرائیل نظیر دَم و قُمّل و ضفادع و اینها یاد کردند (۱) گاهی عذاب جنگ, وقتی مسلمانها بر آنها پیروز شدند اینها مرعوب شدند و اسلام و اسلامیان با رعبِ الهی منصور شدند این همان عذاب الهی بود که دامنگیر مشرکان و کفّار مکّه کرد وقتی وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فاتحانه وارد مکّه شد همین ابوسفیان معروف متحیّرانه قدم می زد می گفت «لیت شعری بأیّ شیء غلبنی» ای کاش من می دانستم می فهمیدم که چطور شد پیغمبر بر ما غالب شد ما جمعیّتمان خیلی بیشتر بود نظامیان ما مسلّح بودند نظامیان ما سوار بودند نظامیان ما غذاهای خوب داشتند به سربازانمان کباب گوشت شتر می دادیم به آنها شمشیر داده بودیم به آنها مرکب داده بودیم اما سربازان اسلامی با چوب دستی می جنگیدند, پیاده بودند, خرما می مَکیدند, جمعیّتشان خیلی کمتر بود چطور شد اینها پیروز شدند «لیت شعری بأیّ شیء غلبنی» وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) از پشت سر رسید دست مبارک را روی دوش نحس ابوسفیان گذاشت فرمود: «بالله غَلَبْتُک» (۲) ما با قدرت غیبی پیروز شدیم خب این همیشه هست بنابراین اگر یک وقت معجزه اقتراحی آمده است و عذابی نظیر صاعقه و امثال ذلک نیامده ما نباید بگوییم دیگر عذابی نبود عذاب الهی انحا و اقسامی دارد که گاهی خود خدای سبحان به امّت اسلامی می فرماید: (قَاتِلُوهُمْ یُعَذِّبْهُمُ اللّهُ بِأَیْدِیکُمْ) (۳) خدا می خواهد آنها را با دست شما عذاب کند این هم یک نحوه عذاب از عذابهای الهی است. خب, فرمودند اگر اینها با هم آمدند شما هیچ هراسی نداشته باشید و شما پیروزید چه اینکه پیروز خواهید بود.

۱- (۲۱) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۳۳.

۲- (۲۲) . السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۵۵.

۳- (۲۳) . سوره ی توبه، آیه ی ۱۴.

امکان بهره مندی امام زمان(علیه السلام) از عصای حضرت موسی از عصای حضرت موسی

روایـات فراوانی که بعضـی از آقایان سـعیشان مشـکور تلاش و کوشـش کردنـد هست این روایت را مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) در همان جلـد اول کافی صـفحه□ ۲۳۱ و ۲۳۲ البته چاپها فرق می کنـد عمـده□ باب این است در جلـد اول کافی کتاب الحجّه «بـاب مـا عنـد الأئمه مِن آیـات الأنبیاء(علیهم السـلام) » در آن باب چنـدتا روایت هست روایت اوّلی که ایشان نقل می کننـد این است که از ابی جعفر(علیهمـا السـلام) از وجود مبـارك امام باقر «کانت عصا موسـی لآدم(علیه السـلام) فصارت إلی شُعیب ثمّ صارت إلی موسی بن عمران و إنّها لعنـدنا» هم اکنون آن عصا نزد ماست «و إنّ عَهـدی بها آنِفاً» من چنـد لحظه قبل هم این عصا را دیـدم «و إنّ عَهدی بها آنِفاً و هی خضـراء» من چند لحظه□ قبل این عصا را دیدم این عصا هنوز سبز است یک چـوب تـازه است «کهیئتهـا حین انْتَزعتُ مِن شـجرتها» مثـل همـان لحظه ای که این را از درخت قطع کردنـد «و إنّهـا لَتنطِقُ إذا استُنطِقَت» اگر کسـی استنطاق کنـد از او حرف بخواهـد سؤالی بکنـد او جواب می دهد «اُعِدّت لقائمنا(علیه السـلام)» این نام مبـارك حضـرت است بـا آن لقبی که ایسـتادن مسـتحب است بـا این لقب تعبیر کرده (ارواحنا فـداه) «یَصـنَعُ بها ما کانَ یَصـنعُ موسی□» وجود مبارك حضرت که ظهور کرد با او کاری انجام می دهد که موسای کلیم با آن عصا آن کار را انجام می داد «و إنّها» یعنی عصا «لَتَرُوع» ترویع می کنـد, رُعب و هراس ایجاد می کند رُوع همان رعب است «لَتَرُوعُ و تَلقفُ ما یأفکون» که سـه بار این کلمه□ «ما یأفکون» در این حـدیث شـریف ذکر شده «لَتَرُوعُ و تَلقفُ ما یأفکون و تَصـنعُ ما تُؤمر به» هر چه را که وجود مبـارك حضـرت ولیّ عصـر(ارواحنـا فـداه) امر بکنـد این چوب انجام می دهـد «إنّها حیث أقْبَلت تَلقفُ ما یأفکونَ» باز بار دوم فرمود وقتی رو بکند برابر دسـتور حضـرت تمام اِفکها و کِذبها را می بلعد. «یُفتح لها شُعبتان إحداهما فی الأرض و الاُخری□ فی السَّقف و بینهما أربعون ذراعاً تَلقف ما یأفکون» (۱) بار سوم, هر چه را که مخالفان حضرت در عصر ظهور حضرت به صورت اِفک و کذب و فریه در می آورند این فریه و کذب را می بلعد.

ص: ۶۱۱

۱- (۲۴) . الکافی، ج ۱، ص ۲۳۱.

دیدگاه برخی مفسّران در تفسیر (تَلْقَفُ مَا يَأْفِكَونَ)

مرحوم مجلسی(رضوان الله علیه) در مرآه العقول جلد سوم صفحه ۳۸ این عبارت را از تفسیر بیضاوی نقل می کند ایشان می فرماید: «و فی القاموس راع » این می خواهد بفرماید « راع» و « رَوَّع» یعنی ثلاثی مزید و ثلاثی مجرّد هر دو به معنی ترساندن است به معنی «أفزع, کروّع» «لازمٌ متعدّدٍ» راعَ هم به معنی ترسید هم به معنای ترساندن است. «و قال لَقَفَهُ کَسَمِعه» به این معنا «تَناوله بسرعةٍ و الإفک الکذب و هو تَضمینٌ مِن الآیه الکریمه حیث قال: (وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ) (۱) » اِفک یعنی کذب, کذب را می خورد «قال البیضاوی» (تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ) را دارد معنا می کند «أی ما یُزوّرونه مِن الإفك و هو الصّرف و قلب الشیء عن وجهه» (۲) اینکه بر خلاف دارد نشان می دهد شیء را منصرف می کند این را می خورد این همان سِحر است این همان کید است دیگر نه اینکه چوب را می خورد یا آن عصا یا آن طناب را می خورد «و یَجوز أن تکون ما مصدریّةً و هی مع الفعل بمعنی المفعول» همین مطلبی که در بحث دیروز در نقد فرمایش مرحوم شیخ طوسی (۳) گفته شد معلوم می شود که جناب بیضاوی هم قبلاً این حرف را گفته. غرض آن است که حرفهایی که انسان به جایی می رسد سخت است که بگوید این حرف را من گفتم برای اینکه در طیّ این قرون در طیّ این چهارده قرن خیلی سخت است که این بزرگان فراوانی که آمدند مثلاً چنین مطلبی را نگفته باشند خیر, خیلی از موارد گفتند خیلی از نسخه های خطّی چاپ نشده همیشه این است که انسان احتیاط بکند و بگوید این احتمال است حالا شاید بزرگان فراوانی این را گفتند اما حالا چون رواج پیدا نکرده مثلاً انسان خیال می کند که این حرف تازه است, اگر حرفی به ذهن کسی آمده خیلی سخت است که بتواند بگوید «ممّا لم یَسبقنی إلیه أحد» برای اینکه قدری جلوتر برود می بیند چند نفر گفتند خیلی بعید است که انسان بتواند یک حرفِ تازه ای بیاورد که به ذهن کسی نرسیده خب, اینها اجمال مطلب بود

ص: ۶۱۲

۱- (۲۵) . سوره اعراف، آیه ۱۱۷.

۲- (۲۶) . انوار التنزیل و اسرار التأویل (بیضاوی)، ج ۳، ص ۲۸.

۳- (۲۷) . التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۸۷.

تبیین معنای تحویل سال و عمر حقیقی انسان

حالا چون در آستانه تحویل سالیم و شما هم در این سفرِ خودتان ـ ان شاءالله ـ با موفقیّت می روید و برمی گردید این نکته را هم به سایر آقایانی که از شما از تحویل حال و سال سخن می پرسند بفرمایید که ما دینی داریم که ما را به تحویل و تحوّل وادار کرده و این کار, کار خوبی است ما آنچه الآن در فروردین به عهده ماست یا بر ما تحمیل شده است یا داریم همین است که چون زمین یک بار به دور آفتاب می گردد این دورش تمام شده است می شود عید خب, زمین هر شبانه روز یک بار به دور خود می گردد که شب و روز تولید می شود در طیّ این ۳۶۵ روز هر روزی یک درجه به دور این مدار شمس می گردد سال پیدا می شود وقتی ما این معنای تحویل سال را بررسی می کنیم می بینیم زمین به دور آفتاب می گشت رسالت خودش را به پایان رساند یک دور را کامل کرد آن وقت ما داریم عید می گیریم ما وقتی مجازیم که عید بگیریم که ما هم به دورِ شمسِ حقیقت بگَردیم وگرنه ما اینجا آرام بنشینیم آن زمین دارد می گردد آن وقت برای ما می شود عید, اگر به کسی گفتند پنجاه سال وقتی از او بپرسی که چرا پنجاه سالی, این به کارِ غیر ارجاع می دهد می گوید پنجاه بار زمین به دور آفتاب گَشت خب تو چند قدم برداشتی زمین شده پنجاه سال آخر تو چه کاره ای عمرِ انسان محصول حرکت خود اوست عدّه ای واقعاً شیخِ مُتصبّی اند یعنی یک کودک هشتاد ساله اند, کودک نود ساله اند رشدی نکردند حالا زمین به دور آفتاب گشته به من و تو چه! اگر ما هم بالأخره حقیقتی به ما گفتند به دور آن حقیقت بگردیم یک دور به دور او بگردیم بله ما هم عمرمان زیاد می شود عمر ما محصول حرکتِ ماست هیچ وقت نمی شود وصف به حال متعلّق موصوف را در بازار ارزیابی ارائه کرد بعد زمین دورش تمام می شود کمال به مقصد می رسد کمالِ خودش را طی می کند آن وقت ما که اهل زمینیم ما عید بگیریم این قابل قبول نیست برای کسی که معنای عمر را می داند و به ما هم گفتند که حرکت کنید کادحید (إِلَى رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلَاقِيهِ) [(۱)](#) و می توانید حرکت کنید و به دور حق هم حرکت کنید اگر وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) «مع الحق » بود «یدور معه حیثما دار» [(۲)](#) بود بالأخره ما هم حق محور باشیم اگر ما علم محور, حق محور, عدل محور, عقل محور بودیم خب ما هم حرکت می کنیم آن وقت عمر پیدا می کنیم عمرِ ما مورد قَسم خدا قرار می گیرد خدای سبحان به عمر پیغمبر (صلّی الله علیه و آله و سلّم) قسم یاد کرد فرمود: (لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ) [(۳)](#) قسم به جانِ تو خب کدام جان شاسته است این عَمر همان عُمْر است منتها چون در قسم این کلمه زیاد تکرار می شود و ضمّه ثَقیل است تبدیل به فتحه شده وگرنه این عَمر همان عُمر است خب, قسم به عمر تو این جانِ انسان علما که وارثان انبیایند بالأخره باید جانی پیدا کنند که شایسته سوگند باشد اگر جانی انسان پیدا کرد که حق مدار و حق محور بود او می تواند کاملاً بگوید خدایی که حُول را, زمان و زمین را تغییر می دهی و تحویل می دهی حال ما را هم تغییر بده «یا مُحوّل الحول و الأحوال» حُول زمان و زمین را آسمان و شمس و قمر را تو برمی گردانی یک, احوال دیگران را هم برمی گردانی دو, حالت ما را هم تغییر بده سه, چنین کسی می تواند سالی را پشت سر بگذارد بگوید من عمرم کامل شده است که ـ ان شاءالله ـ شما فضلا و علما عمر پربرکتی دارید جعلکم مبارکین أینما کنتم.

۱- (۲۸) . سوره انشقاق، آیه ۶.

۲- (۲۹) . الفصول المختاره (شیخ مفید)، ص ۱۳۵.

۳- (۳۰) . سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۷۲.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۶۸ تا ۷۱ سوره مریم ۸۹/۰۱/۱۴

.Your browser does not support the audio tag

(قُلْنا لاَ تَخَفْ إِنَّکَ أَنتَ الْأَعْلَی (۶۸) وَأَلْقِ مَا فِی یَمِینِکَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّ مَا صَنَعُوا کَیْدُ سَاحِرٍ وَلاَ یُفْلِحُ السَّاحِرُ حَیْثُ أَتَی (۶۹) فَأُلْقِیَ السَّحَرَهُ سُجَّداً قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَی (۷۰) قَالَ آمَنتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَکُمْ إِنَّهُ لَکَبِیرُکُمُ الَّذِی عَلَّمَکُمُ السِّحْرَ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَیْدِیَکُمْ وَأَرْجُلَکُم مِنْ خِلاَفٍ وَلَأُصَلِّبَنَّکُمْ فِی جُذُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمُنَّ أَیُّنَا أَشَدُّ عَذَاباً وَأَبْقَی (۷۱)

عدم تأثیر سحر ساحران بر تعقّل حضرت موسی(علیه السلام)

بحثهایی که قبل از تعطیلات طولانی و اَسف بار ایّام فروردین گذشت این بود که ظاهر این آیه و همچنین آیات سوره مبارکه «اعراف» این است که در صحنه مسابقه ساحران آن طنابها و چوبها را به صورت مار در آوردند و تماشاچیان را ترساندند همه باور کردند که این سِحر است وجود مبارک موسای کلیم از سِحر اینها باخبر بود و مَسحور نشد لکن در خیال حضرت این سِحر بودن ظهور کرد این یک امر صحیحی هم هست برای اینکه در عقل که اثر نکرد در تخیّل ظهور کرده حضرت فهمید که این سِحر نیست و مار نیست و مارنَماست این مارنما بودن در تخیّل آن حضرت بود بنابراین سِحر نه در مجاری ادراکی حضرت اثر گذاشت نه در مجاری تحریکی او, منتها حضرت از نظر تمثّل خیالی مشاهده کرد که اینها به صورت مار در آمدند همین و ضمیر (إِلَیْهِ) در (یُخَیَّلُ إِلَیْهِ) (۱) به فرعون برنمی گردد برای اینکه نامی از فرعون در آیه برده نشد و رجوع ضمیر به حضرت موسای کلیم محذوری ندارد چون آنچه به عنوان سِحر است در مردم اثر کرده که در سوره مبارکه «اعراف» بحثش مبسوطاً گذشت در آنجا آمده است (سَحَرُوا أَعْیُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُو بِسِحْرٍ عَظِیمٍ) (۲) در مردم اثر گذاشت نه در موسای کلیم اما به خیال حضرت آمدن آسیبی نمی رساند نه به عقل حضرت

۱- (۱) . سوره طه، آیه ۶۶.

۲- (۲) . سوره اعراف، آیه ۱۱۶.

خوف موسای کلیم(علیه السلام) از جهالت مردم نسبت به معجزه

و این تعبیر (فَأَوْجَسَ فِی نَفْسِهِ خِیفَهً مُوسَی) (۱) اگر به خیال حضرت هم نمی آمد فقط یک سلسله چوبهایی را حضرت می دید و یک سلسله طنابهایی را حضرت می دید ترس حضرت برای چه بود, ترس حضرت که در آیه روشن شد برای خودش نبود آن بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در خطبه چهار نهج البلاغه این بود که وجود مبارک موسای کلیم ترسید که اگر مردم نتوانند بین سِحر و معجزه فرق بگذارند و ضلالت و جهالت پیروز بشود چه باید کرد که «أشفق من غلبه الجُهّال و دُوَل الضّلال» خب اگر یک سلسله چوبهایی در صحنه افتاده بود یک سلسله طنابهایی افتاده بود حضرت چوب می دید و

طناب می دید ترسِ حضرت برای چه بود, سه مسئله است یکی اینکه برای خود حضرت که اصلاً ترس نبود دوم اینکه در تخیّل حضرت اثر کرده نه در تعقّل, سوم اینکه وجود مبارک حضرت موسی ترسید که سَحره پیروز بشوند خب اگر حضرت مار نمی دید فقط چوب می دید یا طناب می دید و خود حضرت این عصا را القا می کرد مار می شد چه هراسی داشت چگونه تماشاچیها به جهالت می افتادند چگونه رقیب پیروز می شد این بیان نورانی حضرت امیر نشان می دهد که صحنه, صحنه مار شد از نظر خیال آنها که در تخیّل و تعقّلشان فرقی نیست هراسناک شدند و ترسیدند موسای کلیم اصلاً نترسید منتها از ضعف تشخیص مردم در هراس بود که اگر مردم بین سِحر و معجزه فرق نگذارند چه بکنیم که خدای سبحان فرمود تو پیروز هستی (إِنَّکَ أَنتَ الْأَعْلَی)

ص: ۶۱۵

۱- (۳) . سوره طه، آیه ۶۷.

بیان قدما درباره رسم الخط کلمه (إِنَّمَا صَنَعُوا)

خب, (فَأَوْجَسَ فِی نَفْسِهِ خِیفَةً مُوسَی) بعد فرمود ما گفتیم که (لاَ تَخَفْ إِنَّکَ أَنتَ الْأَعْلَی وَأَلْقِ مَا فِی یَمِینِکَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا) که باید (إِنَّ مَا صَنَعُوا) نوشته می شد. برخی از مفسّران گفتند که در قدما خیلی فرقی در رسم الخط بین «إنّ ما» آنجا که «إنّ» حرف مُشبهه به فعل است و «ما» اسم اوست با آنجایی که جمعاً یک حرفند و برای حصرند مثل «إنّما الأعمال بالنیّات» [(۱)](#) و مانند آن فرقی نمی گذاشتند در کتابت الآن هم شما می بینید «کلّما»یی که سور قضیّه است با «کلّ ما» که «کل» مضاف و مبتداست خیلیها فرق نمی گذارند این «کلّما» که در بعضی از موارد قرآن باید جدا نوشته می شد روی هم نوشته شده در بعضی از جاهایی که حتماً باید تفکیک بشود روی هم نوشته شده. خب, «کلما کانت الشمس الطالعه» این سور است اما «کلّ ما کان کذا فهو کذا» آن «کل» اسم است و مضاف است و مبتداست و بقیه خبرش است اینها را باید جدا نوشت اینکه برخی از مفسّران گفتند قدما بین این دو رسم الخط فرق نمی گذاشتند و همچنین با هم می نوشتند البته الآن باید متأخّرین تفکیک بکنند.

تأثیر سحر ساحران بر مردم و عدم تأثیر آن بر حضرت موسی(علیه السلام)

پرسش:...

پاسخ: بله, اما کسی بین حق و باطل نتواند فرق بگذارد چه باید کرد خیلیها بین متشابه و محکم فرق نمی گذارند آنها که اصحاب الحسّ اند اگر اصحاب الحسّ و الخیال نتوانند بین معجزه و سِحر فرق بگذارند چه باید کرد خدا می فرماید نه خیر ما کاری می کنیم که حتی آنها هم بفهمند (قُلْنَا لاَ تَخَفْ إِنَّکَ أَنتَ الْأَعْلَی).

ص: ۶۱۶

۱- (۴) . تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۸۳.

پرسش:...

پاسخ: خیلی خب در حضرت اثر نکرده نکرده سِحر نکرده سِحر در مردم اثر کرده مردم مسحور شدند و باور کردند. وجود مبارک موسای کلیم مسحور نشد باور نکرد اما به حسب ظاهر به چشم حضرت آمد دیگر.

پرسش:...

پاسخ: نه, باور کردن مسحور است منتها یقین دارد که این دارد مثل همان جریان شعبده بازهایی که الآن در بحثهای قبل از تعطیلی هم گفته شد اینها که در رسانه ها می آیند بازی می کنند از یک سطل چندتا کبوتر در می آورند ما یقین داریم دروغ می گوید با اینکه یقین داریم دروغ می گوید کبوتر می بینیم این مسحور نیست.

پرسش:...

پاسخ: لذا اعین وجود مبارک حضرت اثر نکرد که ﴿وَاسْتَرْهَبُوهُمْ﴾ نه «واسترهبوا» مردم را با وجود مبارک موسی ﴿سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ﴾ (۱) اما وجود مبارک موسای کلیم از این صحنه مستثناست می ماند در تخیّل, در تخیّل تعقّل حضرت بر خلاف بود یقین داشت که اینها دروغ می گویند مثل اینکه ما این صحنه هایی که ده بیست تا کبوتر از یک سطل در می آورند یقین داریم دروغ می گوید اما می بینیم دیگر, این دیدنی که با پذیرش همراه نباشد که مسحور نمی کند آدم را

تبیین علت خوف موسای کلیم(علیه السلام) در نهج البلاغه

وجود مبارک حضرت فرمود اگر مردم نتوانند تشخیص بدهند بین معجزه من با سِحر ساحران آن گاه چه کنیم این تفسیر نورانی نهج البلاغه خیلی راهگشاست حضرت فرمود یعنی وجود مبارک حضرت امیر که وجود مبارک حضرت موسی(سلام الله علیهما) از جهلِ مردم ترسید که اگر آنها نتوانند بین اعجاز و سِحر فرق بگذارند چه باید کرد (۲) ﴿فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ﴾ (۳) «أوجس» یعنی خاطره ای در ذهنش پیدا شد نه «خاف» آن وقت خدا فرمود نه خیر ما کاری می کنیم که مردم هم بفهمند.

۱- (۵) . سوره اعراف، آیه ۱۱۶.

۲- (۶) . نهج البلاغه، خطبه ۴.

۳- (۷) . سوره طه، آیه ۶۷.

خب. (وَأَلْقِ مَا فِی یَمِینِکَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّ مَا صَنَعُوا) که باید نوشته می شد اما حالا «إنّما» نوشته شده (إِنَّ مَا صَنَعُوا کَیْدُ سَاحِرٍ وَلاَ یُفْلِحُ السَّاحِرُ حَیْثُ أَتَی) که ظاهرش این است که سَحره یک سلسله طنابها و چوبهایی را آوردند و به صورت مار در آوردند وجود مبارک موسای کلیم که عصا را القا کرده این (سَحَرُوا أَعْیُنَ النَّاسِ) (۱) برداشته شد, برطرف شد مردم دیدند یک سلسله چوبهایی در صحنه افتاده, یک سلسله طنابهایی افتاده بعد این طنابها را جمع کردند بردند خانه هایشان تنها چیزی که در صحنه بود مار بود که همه از او هراسناک بودند این ظاهر آیه.

مطلب بعدی این بود که اگر روایت معتبری دلالت بکند بر اینکه گذشته از اینکه «کِید » و (مَا صَنَعُوا) را از بین برده خود چوبها را هم خورده برابر آن روایت معتبر عمل می شود. مسئله سوم این بود که در جریان وجود مبارک امام رضا(سلام الله علیه) آن روایت این (۲) ذیل را ندارد که حضرت امام رضا فرموده باشد که اگر آنچه را که وجود مبارک موسی انجام داد برمی گرداندند من هم دستور می دادم برگردانند این یک اشکال, اشکال دوم ضعف سندی بود که گذشت. در جریان امام کاظم(سلام الله علیه) با سند خیلی عالی و معتبر هست که در اعتبار سند او حرفی نیست چنین صحنه ای برای وجود مبارک امام کاظم و هارون الرشید اتفاق افتاده آنکه درباره امام هشتم هست درباره وجود مبارک امام هشتم و مأمون بود اینکه درباره امام کاظم است درباره آن حضرت(سلام الله علیه) بود و هارون (۳) و سندش هم خیلی معتبر است و در کمال اتقان منتها مشکلش این است که این در ملحقات امالی است بعضی از نُسخ یک, یک ذیلی دارد که دارد «فقال» (۴) همین باعث شهادت امام هفتم شد که هارون الرشید شروع کرد به قتل آن حضرت این «فقال» برای چه کسی است اگر «فقال» برای علی بن یَقطین است که راوی این حدیث است علی بن یَقطین که قبل از شهادت امام کاظم کُشته شد باید مشخص بشود که این چرا در ملحقات امالی است یک و چرا «قال» گفته شد این دو, در جریان روایت امام صادق هم باید یک بحث جدایی باشد اگر روایتی که دلالتش و سندش معتبر بود یقیناً یؤخذ به.

۱- (۸) . سوره اعراف، آیه ۱۱۶.

۲- (۹) . عیون اخبار الرضا(علیه السلام)، ج ۲، ص ۱۷۱ و ۱۷۲.

۳- (۱۰) . الامالی (شیخ صدوق)، ص ۱۴۸ و ۱۴۹.

۴- (۱۱) . الامالی (شیخ صدوق)، ص

بررسی روایتی از بحار الانوار دربارهٔ معجزه عصای حضرت موسی(علیه السلام)

مطلب دیگر روایتی است که مرحوم مجلسی(رضوان الله علیه) در کتاب شریف بحارالأنوار از حفص بن غیاث نقل می کند این روایت اگر چنانچه در همین کتابهای معتبر بود حرفی در آن نبود اما مرحوم مجلسی(رضوان الله علیه) در جلد سیزده بحارالأنوار صفحهٔ ۱۰۹ و ۱۱۰ این را از قصص الأنبیاء نقل می کند باید بررسی کنید که این کتاب سنداً معتبر است یا نه, در متن این روایت که قصص الأنبیاء از صدوق نقل می کند چندتا تعبیر هست که این تعبیرها باعث حضاضت این روایت است چون در این روایتی که در قصص الأنبیاء هست این است که وجود مبارک امام صادق دارد که اگر آنچه را که عصای موسی بلع کرد یا از سَحره نقل می کنند تنها کِید و سِحر نبود بلکه چوبها و طنابها را هم بلع کرده و خورده در این روایت دو, سه نکته ای است که باعث حضاضت این روایت است یکی اینکه وقتی وجود مبارک موسای کلیم عصا را انداخت «فَألقى عصاه و كان لها شُعبتان فوقعت إحدى الشُعبتين في الأرض و الشُّعبه الأُخرى في أعلى القُبّه فنظر فرعون إلى جوفها و هي تَلتهِبُ ناراً و أهوت إليه» فرعون نگاه کرد دید که از شکم این اژدها آتش شعله ور است این تعبیر, تعبیری است که بی حضاضت نیست و آن این است که دارد که «و هي تلتهب ناراً و أهوت إليه فأحدث فرعون و صاح» این تعبیر با متن روایت خیلی هماهنگ نیست دو, نسبت دیگر و آن عبارت از این است که در تعبیری «و كان في السحره إثنان و سبعون شيخاً خَرّوا سُجّداً ثمّ قالوا لفرعون ما هذا سِحرٌ لو كان سِحراً لَبقيت حِبالنا و عصيّنا» [(۱)](#) آن گاه بعد از این جریان دارد که وجود مبارک موسای کلیم وقتی که می خواستند از دریا بگذرند خود موسای کلیم از دریا که گذشتند فرعون هم به دنبال حضرت موسی و قومش حرکت کرد جبرئیل متمثّل کرد یک مادیانی تعبیر مادیان دارد یعنی اسبِ ماده و تعبیر مادیان با تاء تأنیث آمده که خود مادیان یعنی اسب ماده آن وقت یک تاء تأنیث هم بر آن اضافه کرده اسبِ مادیانه که اگر فارسی است که دیگر فارسی تاء تأنیث ندارد مثل همین غلط مشهور که بین همشیر و همشیره فرق می گذارند اینها خیال می کنند همیشره برای زن است همشیر مال مرد هر دو همشیرند مگر فارسی تاء تأنیث دارد که شما بگویید خواهر همشیره است برادر همشیر هر دو همشیرند دیگر اگر عربی باشد یکی کاتب است یکی کاتبه اما وقتی فارسی است فارسی یعنی فارسی دیگر, دیگر در فارسی که تاء تأنیث نمی آورند بگوییم آستانهٔ مقدسه این آستانهٔ مقدسه جای ادبی ندارد که آستان مقدس حالا آن کسی که اینجا آرمیده است بانوست وگرنه تاء تأنیث در فارسی راه ندارد که یکی بشود همشیر یکی بشود همشیره که اینجا «مادیانه » این تعبیر چه تعبیری است در دو جا این کلمه آمده با آن تعبیری که دارد «فأحدث فرعون و صاح» [(۲)](#) اینها را دوتا اشکال هست یکی اینکه بررسی بفرمایید سند کتاب قصص الأنبیاء معتبر است یا نه یک, دوم اینکه این تعبیرات و این حضاضتها با روایت سازگار است یا نه, اگر روایت معتبر بود چه از امالی صدوق چه از غیر امالی صدوق که دلالت می کرد بر اینکه خود عصا و خود طناب را خوردند یؤخذ به این دیگر ممّا لا ریب فیه است اگر ظاهر آیه با روایت معتبری توجیه شد تفسیر شد خب آن روایت معتبر مقدّم است دیگر این یک مطلب. مطلب دیگر اینکه در جریان امالی صدوق خیلی بررسی بشود که این چرا در ملحقات هست یک, و آن «فقال» [(۳)](#) به چه کسی برمی گردد این دو.

۱- (۱۲) . بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۱۱۰.

۲- (۱۳) . بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۱۱۰.

۳- (۱۴) . الامالی (شیخ صدوق)، ص ۱۴۹.

مراد از « اشمّ ریح النبوه» در نهج البلاغه

و اما مطلبی که در مناسبتهای اصلی ذکر شده یکی درباره «أشمّ رائحه النبوّه» اگر مطلبی در اثنای بحثی ذکر شده اصرار نداشته باشید که آن کلاً یک تحقیق مبسوطی درباره او بشود در جریان اینکه وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «أشمّ ریح النبوّه» [(۱)](#) در ذیل آیه مبارکه که وجود مبارک یعقوب به فرزندانش فرمود شما مرا سرزنش نکنید (إِنِّی لَأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَوْلاَ أَن تُفَنِّدُونِ) [(۲)](#) که با جمله اسمیه فرمود با «إنّ» تأکید فرمود آنجا بحث گذشت که ما در درون جانِ انبیا و شاگردان آنها شامّه ای است همان طوری که باصره است و سامعه است و ناطقه است شامّه هم هست بویی را می شنوند که (إِنِّی لَأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَوْلاَ أَن تُفَنِّدُونِ) در بحث نهج البلاغه, بحث نهج البلاغه یعنی بحث نهج البلاغه آنجا مبسوطاً در ذیل خطبه قاصعه آنجا مبسوطاً بحث شد که «أشمّ ریح النبوّه» حالا در اثنای بحث اگر یک وقت جمله ای آمده اصرار نداشته باشید که آدم وقتِ بحث تفسیری را به آن سَمت ببرد

تعبیر قرآن درباره چگونگی مؤمن شدن ساحران

خب, فرمود وقتی این صحنه پیش آمد دیگر آنها هیچ درنگی نداشتند فوراً سَحره آن خِصّیصینشان کارشناسانشان به سجده افتادند نه اینکه بعد فکر کردند و امثال ذلک (فَأُلْقِیَ السَّحَرَهُ سُجَّداً) آن قدر مسئله فوری و برای حقّانیّت آنها نیاز به فکر نداشت که نفرمود «سجدوا» فرمود: (فَأُلْقِیَ) گویا بی اختیار شدند مشتاقانه سجده کردند (فَأُلْقِیَ السَّحَرَهُ سُجَّداً) این یک نکته که نفرمود «سجدوا» دوم اینکه «قالوا» را عطف بر «اُلقی» نفرمود ظاهرش این است که خب آن یک جمله فعلیه است بر او باید عطف بشود یا فعلی بر فعل دیگر عطف بشود نفرمود «و قالوا» آن قدر این مطالب سریع و هماهنگ و مرتبط است که به جای اینکه بفرماید «سجدوا» فرمود: (فَأُلْقِیَ) و به جای اینکه بفرماید «و قالوا» یا «فقالوا» نه «واو» آورد نه «فاء» فرمود: (قَالُوا) چه گفتند؟ (قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَی) فرعون گاهی می گفت که (آمَنتُمْ لَهُ) گاهی می گفتند (آمَنْتُمْ بِهِ) [(۳)](#) ظاهرش (آمَنْتُمْ بِهِ) یعنی به او ایمان آوردیم اما آنجایی که دارد (آمَنتُمْ لَهُ) مثل همین جا که دارد (آمَنتُمْ لَهُ) یعنی شما هدف سیاسی داشتید به او ایمان نیاوردید برای او ایمان آوردید کارِ شما سِحر بود از نظر فنّی یک, هدف شما سیاسی بود خواستید نظام را زیر و رو کنید دو, در سوره مبارکه «اعراف» مشابه این تعبیرات گذشت که فرق است بین «آمنَ له» و «آمن به»

ص: ۶۲۰

۱- (۱۵) . نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۲- (۱۶) . سوره یوسف، آیه ۹۴.

۳- (۱۷) . سوره اعراف، آیه ۱۲۳.

چگونگی ابطال سحر در پرتو حقیقت معجزه

در سوره مبارکه «اعراف» این بود که (وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْراً إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ) فرعون گفت (نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ) وجود مبارک موسای کلیم فرمود: (أَلْقُوا فَلَمّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ) اما نه اینکه وجود مبارک موسی را مرهوب کرده باشند (وَجَاءُو بِسِحْرٍ عَظِيمٍ وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (۱) سِحر, سِحر را باطل می کند اما سِحر بتواند اصلِ سحر بودن را افشا کند این نیست آن که مرحوم شیخ و دیگران گفتند این است که اگر کسی سِحر کرده به عدّه ای آسیب رسانده برابر آیه سوره مبارکه «بقره» که دارد این سَحره کاری بکنند که (يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ) ولی (وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللهِ) (۲) بین زن و شوهر جدایی می اندازند در آثار روانی اینها تأثیر می گذارند این دفعِ سِحر و باطلِ سِحر جلوی این ضرر را می گیرد نه اینکه سِحر را باطل کند آن کارش را کرده آن سِحر کارش را کرده این جلوی ضرر او را می گیرد (۳) این کار هست طبیعی اش هم هست اما در جریان موسای کلیم بساط سِحر را به هم ریخت مثل اینکه انسان در شبِ تار وقتی در بیابانی دارد زندگی می کند درختی می بیند, حیوانی می بیند, یک انیاب اغوالی می بیند همین که صبح شد آفتاب شد می بیند خبری نیست آنچه را که شب در تاریکی می دید آن در واهمه او بود خیال او بود وقتی آفتاب طلوع کرد می بیند خبری نیست در صحنه مناظره موسای کلیم هم همین طور بود یک عدّه می دیدند میدان شده میدان مار وقتی وجود مبارک موسای کلیم عصا را انداخت دیدند خبری نیست یک سلسله چوبها آنجا افتاده یک سلسله طنابهایی افتاده یک مار واقعی است در میدان حرکت می کند اگر آفتاب طلوع کرد آن اوهام برطرف می شود این کارِ واقعیت است سِحر را ریشه کن می کند نه جلوی تأثیر سحر را بگیرد دفع سحر به سحر یا ابطال سحر به سحر این نیست که اساس سحر را کأن لم یکن کند این اساس سحر را کأن لم یکن کرده اگر مسافری در بیابانی راه گُم کرده شبِ تار دیو و دَد می بیند همین که آفتاب طلوع کرد چیزی نمی بیند کارِ موسای کلیم این بود که این سِحر را باطل کرده مردم دیدند چیزی در میدان نیست نه اینکه سحر را باطل کرده, یعنی بطلانش را روشن کرده «کان» تامّه اش را به هم زده نه جلوی سحر را گرفته. خب, این کار را وجود مبارک موسای کلیم کرد.

ص: ۶۲۱

۱- (۱۸) . سوره اعراف، آیات ۱۱۳ _ ۱۱۸.

۲- (۱۹) . سوره بقره، آیه ۱۰۲.

۳- (۲۰) . ر . ک: کتاب المکاسب (شیخ انصاری)، ج ۱، ص ۲۶۹ _ ۲۷۳.

پرسش:...

پاسخ: بله آنجا همه «باء» است و درست هم هست.

تهمت فرعون در مقابله با ایمان ساحران

در جریان ایمان که بایـد «باء» اسـتعمال بشود (آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ) (۱) درست است, (آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَـى) درست است اما در جریان تهمت فرعون که به سَـحره گاهی می گویـد (آمَنْتُمْ بِهِ) (۲) گـاهی می گویـد (آمَنتُمْ لَهُ) نکته دارد ایمان که با «لام» استعمال نمی شود که فرعون می خواهد بگوید شـما دسیسه سیاسـی دارید به سود او دارید ایمان می آورید برای اینکه بساط تاج و تخت مرا بردارید هم از نظر فنّی کار شما با کار او یکی است هر دو سحر است هیچ کدام معجزه نیست هم از نظر هـدفِ سیاسـی شـما به سود او رفتیـد به آن طرف می خواهیـد بساط مرا جمع کنیـد لذا (آمَنتُمْ لَهُ) در جریان ایمان که با «باء» استعمال می شود هر دو جا حق است.

محال بودن اذن فرعون به ساحران برای ایمان به خداوند

پرسش:...

پاسـخ: در آنجا که اول آنها گفتنـد (آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ٭ رَبِّ مُوسَـى وَهَارُونَ) فرعون گفت (آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ) (۳) اما در محلّ بحث در سوره مبارکه «طه» می فرماید: (آمَنتُمْ لَهُ) شـما یک دسیسه سیاسـی دارید هم کار شـما و موسـی ــ معاذ الله ــ مشترک است و هر دو سِحر است (إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ) هم شما به سود موسای کلیم ایمان آوردید تا بساط مرا جمع بکنیـد (آمَنتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ) این متکلّم وحـده است یعنی قبل از اینکه من اذن بدهم این قبل از اینکه من اذن بـدهم معنـایش این نیست که من بعـداً اذن می دادم چرا شـما قبلاً انجـام دادیـد یعنی من که اذن نمی دهم اذن دادنی هم نیسـتم قبل از اذن من که اذن من محال است شـما حق نداریـد ایمان بیاورید مشابه این تعبیر در پایان سوره مبارکه «کهف» گذشت آیه ۱۰۹ سوره مبارکه «کهف» این است که (قُل لَّوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي) یعنی قبـل از اینکه کلمـات پروردگـار تمـام بشود دریـا و امثال ذلک تمام می شود خب مگر کلمات پروردگار تمام می شود قبل و بعـد دارد معنایش این نیست که اول دریا تمام می شود بعد کلمات پروردگار, کلمات پروردگار «لا انقطاع لفیضـه ابـدا» او «دائم الفیض علی البریّه» بود او دائم الفیض بود و «دائم الفضل» (۴) هست إلی الأبد حالا در ازلیّت فیض ممکن است بعضـیها تردید داشته باشـند ولی در ابدیّت فیض که احدی تردید ندارد که, انسان و جوامع بشری بالأخره وارد برزخ می شود بعـد وارد صـحنه قیامت می شود بعـد وارد بهشت می شود ــ ان شاءالله ــ دیگر تا و حتّی و کَم و کیف نـدارد (خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً) (۵) سخن از سال و ماه و میلیارد سال نیست ابدیّت یعنی ابدیّت دیگر, اگر نبود اصرار کتاب و سنّت که بهشت و بهشتیان ابدینـد خیلیها فیض ابـدی را هم انکار می کردنـد می گفتنـد مگر می شود چیزی ابدی باشد و ممکن بله, ابدیّتش بالغیر اسـت ابدیّتش بالتبع است همان طوری که ابدی است ممکن است ازلی هم باشد آسـمان و زمین همه حادثند اما او «دائم الفیض علی البریّه» است «و کلّ مَنّه قـدیم» است. به هر تقـدیر حالا در ازلیّت اگر بحثی باشـد در ابـدیّت که بحثی نیست کلمات الهی تمام شدنی نیست اینکه فرمود: (لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي) (۶) معنایش این نیست که قبلًا دریاها تمام می شود بعد فیض

خدا تمام می شود یعنی این تمام شدنی نیست فرعون که می گوید (قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَکُمْ) معنایش این نیست که اول باید من اذن بدهم بعد شما ایمان بیاورید اینکه اینها را اسطوره می داند و اینها را توطئه سیاسی می پندارد بنابراین این (قَبْلَ) یعنی بدون اذن من نباید ایمان می آوردید من هم که اذن نمی دهم

ص: ۶۲۲

۱- (۲۱) . سوره اعراف، آیه ۱۲۱.

۲- (۲۲) . سوره اعراف، آیه ۱۲۳.

۳- (۲۳) . سوره اعراف، آیات ۱۲۱ _ ۱۲۳.

۴- (۲۴) . مصباح (کفعمی)، ص ۶۴۷.

۵- (۲۵) . سوره نساء، آیه ۵۷.

۶- (۲۶) . سوره کهف، آیه ۱۰۹.

خب, پس بنابراین این تعبیر (آمَنتُمْ لَهُ) همان بوی سیاسی بودن این را دارد به دلیل اینکه گفت که شما تلاش و کوشش کردید که ما را از این صحنه بیرون کنید دیگر برای اینکه (إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِى عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ) همین است چند تعبیر دارد فرعون که آنها می خواهند تمدّن شما را بگیرند (۱) , دین شما را عوض کنند (۲) , سرزمین شما را بگیرند (۳) خب اینها ایمانِ له است دیگر نه ایمان به که اینها (وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى) و امثال ذلک همه تهتمهای سیاسی بود که فرعون به وجود مبارک موسای کلیم می زد هر دو کار را ذات اقدس الهی ابطال کرد (قَالَ آمَنتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِى عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم) با یک تهدید تام این فرعون ذوالأوتاد که به میخ می بست مردم را میخ کوب می کرد همین بود دیگر گفت (فَلَأُقَطِّعَنَّ) نه «أقطعنّ» این تقطیع که باب تفعیل است در تصلیب و در تقطیع که به کار رفته نشانه کثرت و مبالغه در عذاب است (فَلَأُقَطِّعَنَّ) نه «فلأقطعنّ», (وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ) نه «لأصلب» من شما را مصلوب نمی کنم مُصلّب می کنم, شما را مقطوع نمی کنم مُقطّع می کنم, تقطیع می کنم شدّت تقطیع, شدّت تصلیب (فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم مِنْ خِلَافٍ) دست راست را با پای چپ اگر قطع بکنند می شود تقطیع مِن خلاف, پای راست و دست چپ را قطع بکنند می شود تقطیع مِن خلاف که به هیچ وجه نتواند به زندگیش ادامه بدهد (فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم) اما (مِنْ خِلَافٍ) نه مِن وفاقٍ دست راست و پای چپ, دست چپ و پای راست (وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ) آن چنان شما را به دار می آویزانم که تقطیع بشوید (وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِى جُذُوعِ النَّخْلِ) آن گاه می فهمید ما قدرتمندیم یا موسای کلیم و اینهایی که باند سیاسی اند ـ معاذ الله ـ (وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَاباً وَأَبْقَى). اما آنچه مربوط به جریان این صحیحه است همچنان ملاحظه بفرمایید که این «قال» برای چه کسی است وگرنه آن روایتی که مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) در امالی دارد (۴) از نظر سند بسیار مُتقن است همه راویانش بزرگوارند این دوتا نکته حل بشود چرا در ملحقات است یک, و این «فقال» (۵) به چه کسی برمی گردد دو, و این نکته را هم مستحضر باشید که معمولاً رسم بر این بود که آن طلبه ای که در بحثهای استاد شرکت می کند در مجالس شرکت می کند اگر محاوره ای بین گوینده و شنونده می شد سابقاً این را حمل می کردند می گفتند «ضرب الحَبیب ذبیبٌ».

ص: ۶۲۳

۱- (۲۷) . ر . ک: سوره طه، آیه ۶۳.

۲- (۲۸) . سوره غافر، آیه ۲۶.

۳- (۲۹) . سوره طه، آیه ۶۳.

۴- (۳۰) . الامالی (شیخ صدوق)، ص ۱۴۸ و ۱۴۹.

۵- (۳۱) . الامالی (شیخ صدوق)، ص ۱۴۹.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آيات ۷۰ تا ۷۳ سوره مريم ۸۹/۰۱/۱۵

.Your browser does not support the audio tag

(فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّداً قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى (۷۰) قَالَ آمَنتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِى عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم مِنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِى جُذُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَاباً وَأَبْقَى (۷۱) قَالُوا لَن نُؤْثِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِى فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِى هذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۷۲) إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى (۷۳)

چگونگی اسناد ايمان به خداوند و غير او در قرآن

بعد از اينكه اين صحنه مناظره تمام شد و وجود مبارك موسای كليم پيروزمندانه از اين صحنه بيرون آمد كارشناسان سِحر فوراً سجده كردند به تعبير زمخشری در كشّاف آنها اول اين طنابها و چوبها را القا كردند للكُفر و بعد خودشان بدنشان و سَرشان را القا كردند للشُكر آن القای اوّلی كه (أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ) اين للسِّحر و الكفر بود اين القای دومی كه (فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّداً) القای شكر و ايمان بود. (۱) مسئله ايمان اگر به شخص اسناد داده بشود گاهی با «باء» گاهی با «لام» استعمال می شود اما اگر نسبت به ذات اقدس الهی باشد معمولاً با «باء» است در قرآن كريم ايمانِ لله به كار نرفته ايمانِ بالله به كار رفته اما نسبت به شخص آن شخص پيغمبر باشد يا غير پيغمبر با «لام» به كار رفته مثل اينكه وجود مبارك لوط به ابراهيم(سلام الله عليهما) ايمان آورد كه (فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ) (۲) يعنی لوط تصديق كننده ابراهيم بود و ابراهيم را تصديق كرد (فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ) در سوره مباركه «توبه» هم جمع بين «لام» و «باء» در آيه ۶۱ به اين صورت آمده (وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ) اين ايمانِ به خدا همان معنای مصطلح را دارد و ايمانِ للمؤمنين همان معنای تصديق را اگر در سوره «عنكبوت» هم جريان لوط نسبت به حضرت ابراهيم در آيه ۲۶ سوره «عنكبوت» به اين صورت آمده است آن هم چون شخص است (فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ) اما در اينجا تقابل بين «باء» و «لام» از اين جهت است كه سَحره گفتند (آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ) (۳) فرعون گفت كه ربّ العالمينی در كار نيست چون (مَا عَلِمْتُ لَكُم مِنْ إِلهٍ غَيْرِى) فقط موساست كه مدّعی نبوّت است شما برای او ايمان آورديد (آمَنتُمْ لَهُ).

۱- (۱) . ر.ك: الكشاف, ج۳, ص۷۵.

۲- (۲) . سوره عنكبوت, آيه ۲۶.

۳- (۳) . سوره قصص, آيه ۳۸.

تهمتهای فرعون در مقابله با ايمان ساحران

پس دو محور را فرعون بـا آنها درگیر شـده یکی اینکه آنها گفتنـد ما (آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِینَ) ایشان می گویـد _ معاذ الله _ ربّ العـالمینی در کـار نیست (مَا عَلِمْتُ لَکُم مِنْ إِلهٍ غَیْرِی) دوم اینکه مسیر ایمـانِ اینها را برگرداند گفت (آمَنتُمْ لَهُ) بعد وجود مبارک موسای کلیم را هم یک ساحر بزرگ معرفی کرد که معلّم سَحره است به تعبیر زمخشری در کشّاف از استاد و معلّم به کبیر یاد می شد «أمرنی کبیری, قال لی کبیری» یعنی استادم این چنین گفته وقتی فرعون گفت (إِنَّهُ لَکَبِیرُکُمُ الَّذِی عَلَّمَکُمُ) یعنی استاد شماست, معلّم شماست با اینکه می دانست که رابطه ای بین سَحره مصر و وجود مبارک موسای کلیم نبود اینها با هم ارتباط نداشتند موسای کلیم سالیان متمادی در مدین به سر می برد اینها همچنان کارِ کارشناسی سِحر را به عهده داشتند هیچ پیوندی بین موسای کلیم با سَحره مصر نبود.

پرسش:...

پاسخ: بله, اما معنایش این است که شما همه تان ساحرید او أعلم است اما کبیرِ شماست, معلّم شماست که استفاده نمی شود که این یک دروغ روشنی است ممکن است کسی بگوید وجود مبارک موسای کلیم _ معاذ الله _ اعلمِ از سایر سَحره است این را ممکن است تهمت بزنند اما بگوید شما شاگردان او بودید او شما را پروراند این یک دروغ بیّن الغیّی است برای اینکه ارتباطی با هم نداشتند این کار را برای آن کرده اعلم بودن وجود مبارک موسای کلیم نسبت به آنها _ معاذ الله _ در بحث سحر این مشکل سیاسی ندارد خب بگوید او از شما اعلم است ولی او می خواست به این صبغه سیاسی بدهد می گوید این مَکری است که مجموعه شما نقشه کشیدید مبسوطاً این بحث در سوره مبارکه «اعراف» گذشت (إِنَّ هذَا لَمَکْرٌ مَکَرْتُمُوهُ) [(۱)](#) شما دسیسه ای کردید کسی را وادار کردید ادّعای نبوّت بکند _ معاذ الله _ بعد اطرافش کارها را هم تقسیم بکنید بعضی از کارها را او به عهده بگیرد بعضی از کارها را شما به عهده بگیرید و یک دسیسه سیاسی راه اندازی کنید (إِنَّ هذَا لَمَکْرٌ مَکَرْتُمُوهُ فِی الْمَدِینَهِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا) که در آیه ۱۲۳ سوره مبارکه «اعراف» گذشت. حالا اصلِ دسیسه از کجا شروع می شود چون خودش جزء دسّاسین آن روزگار بود خب, پس بنابراین صحبت اینکه او اعلم از شماست نیست صحبت از این است که شما مجموعه ای هستید او معلّم شماست شما را پرورانده کارها را هم تقسیم کردید.

ص: ۶۲۵

۱- (۴) . سوره اعراف, آیه ۱۲۳.

در ذیل همان آیه ۱۲۳ سوره مبارکه «اعراف» یا مانند آن گذشت که ما در عالَمی زندگی می کنیم که بدلی و جعلی فراوان است در پنج نقطه هم بدلی و جعلی عملی شده از الوهیّت خدا تا ایمانِ مؤمنین, از ایمان مؤمنین تا ربوبیّت خدا در همه این مقاطع پنج گانه بدلی جعل شده بیان تفصیلی اش مربوط به گذشته است اجمالش این است هیچ موجودی در عالَم طبیعت بدون جعل نمانده اول خودِ خداست کم نبودند افرادی که خدای جعلی و بدلی شدند و گفتند ما خداییم این (أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلَی) (۱) تنها برای فرعون نبود که گفت (أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلَی), (مَا عَلِمْتُ لَکُم مِنْ إِلهٍ غَیْرِی) (۲) این یک ربوبیّت جعلی و الوهیّت جعلی است در این عالم طبیعت همه چیز, همه چیز می شود بالأخره (أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلَی) می شود, (مَا عَلِمْتُ لَکُم مِنْ إِلهٍ غَیْرِی) می شود و مانند آن این (مَا عَلِمْتُ لَکُم مِنْ إِلهٍ غَیْرِی) یک بارِ منفی مهم تر از (أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلَی) دارد که فرق این دو آیه قبلاً گذشت. بعد از جریان الوهیّت و ربوبیّت جریان نبوّت مطرح می شود شما آمار متنبّیان را که در عالَم بررسی بکنید می بینید کمتر از انبیا نیست هر وقت پیغمبری در جایی ظهور کرد اول با او مبارزه کردند نبوّت و وحی را انکار کردند بعد دیدند وقتی در جامعه جا افتاد گفتند پیغمبری حق است, نبوّت حق است ولی او پیغمبر نیست ما پیغمبریم یا ما خودمان پیغمبر داریم ربوبیّت هم همین طور بود اول ربوبیّت نفی می شد بعد وقتی در جامعه جا افتاد فرعون گفت ربوبیّت حق است یعنی من ربّم در جریان نبوّت هم همین طور است انبیا اول با منکران وحی و نبوّت روبه رو بودند بعد وقتی دیدند نه, جامعه پذیرفت بالأخره کسی باید باشد اینها را هدایت کند اینها آمدند گفتند نبوّت حق است ولی موسای کلیم ـ معاذ الله ـ نبی نیست فلان شخص نبی است یا وجود مبارک حضرت رسول (علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) رسول نیستند مُسیلمه کذّاب رسول است که او ادّعای نبوّت کرده مسئله تَنَبّی مُتنبّیان کمتر از نبوّت انبیا نیست بعد از اینکه جریان نبوّت در جامعه جا افتاد ارقام متنبّیان زیاد شدند این برای نبوّت. مقطع سوم مسئله جانشینی انبیاست که خلافت و امامت است اول منکر بودند می گفتند که این طور نمی شود مردم هر کسی به هر کسی رأی دادند بعد دیدند کم کم نه, جریان غدیر دارد راه می افتد جا اندازی شده سَقیفه را جعل کردند درست است که پیغمبر جانشین می خواهد ولی تعیین کننده جانشین غدیر ـ معاذ الله ـ نیست سقیفه است این مقطع سوم. در مقطع چهارم با روحانیّت و علما و امثال ذلک درگیر شدند بعد وقتی دیدند که نه, جامعه بدون روحانی و بدون رهبران الهی و مذهبی نمی شود مشایخ سوء را درست کردند جریان ابوهریره و امثال ذلک از همین قبیل است دیگر خب معاویه عدّه ای را به عنوان روحانیون درباری مشایخ سوء بود از دیرزمان این مشایخ سوء در دربار راه داشتند تا زمانهای متأخّر, در مقطع پنجم مسئله ایمان مؤمنین است یک وقت ایمان را به سُخریه گرفتند به مِی گرفتند می گفتند اینها عقب افتاده اند مُرتجع اند وقتی دیدند نه, ایمان در جامعه جا افتاد مؤمنین محترمند اینها ادّعای ایمان کردند شدند نفاق, منافق همین است دیگر منافق ادّعای ربوبیّت ندارد که در مقطع اول است, ادّعای نبوّت ندارد که در مقطع دوم است, ادّعای امامت ندارد که در مقطع سوم است, ادّعای روحانیّت ندارد که در مقطع چهارم است ولی ادّعای ایمان دارد که مؤمنم (قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّکَ) (۳) کذا و کذا بنابراین در این مقاطع پنج گانه نشان داد که هر جا حقّی هست بدلی هم در کنار او جعل شده.

۱- (۵) . سوره‌ی نازعات, آیه‌ی ۲۴.

۲- (۶) . سوره‌ی قصص, آیه‌ی ۳۸.

۳- (۷) . سوره‌ی منافقون, آیه‌ی ۱.

علت انتساب ایمان ساحران به حضرت موسی(علیه السلام) از سوی فرعون

فرعون خودش را بـدلیِ الله جعل کرده و در جامعه هم جا افتاد بعـد گفت _ معاذ الله _ وجود مبارک موسای کلیم یک پیغمبر جعلی است مُتنبّی است ادّعای نبوّت کرده و با شـما پیوند سیاسـی دارد این مَکری است و دسیسه ای است که شـما با او با هم انجام دادیـد (إِنَّ هـذَا لَمَکْرٌ مَکَرْتُمُوهُ فِی الْمَدِینَهِ) (۱) لـذا وقتی سَـحره گفتند (آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِینَ) (۲) این کاملاً مسیر حرف سحره را برگردانـد گفـت نه خیر ربّ العـالمین در کـار نیست (آمَنتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَکُمْ) بنـابراین ایمـان اگر نسبت به ذات اقدس الهی به کار برود همیشه با «باء» است در قرآن ایمان لله به کار نرفته هر چه بود ایمان بالله است اما نسبت به شخص چرا, ایمان له است چون به خـدا ایمان داریم به دسـتور خدا افرادی را که انبیای الهی هسـتند تصدیق می کنیم لکن منظور فرعون از اینکه گفت (آمَنتُمْ لَهُ) یعنی به سـود او, یعنی سوداگرانه و همین سوداگری را خودش پیشـنهاد داده گفته که من اگر شـما این کار را کردید به شما جایزه می دهم (إِنَّکُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ) (۳) و مانند آن این خیال کرد که جریان ایمان ساحران هم از همین قبیل بود خب.

سرّتقدیم نام هارون بر نام موسی (علیهما السلام)

(قَالَ آمَنتُمْ لَهُ) نه «آمنتم بالله» کاملاً مسیر حرف سَـحره را برگردانـد آنها گفتنـد (آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَـی) برخیها خواسـتند بگویند سـرّ تقدیم هارون بر موسـی این است که اگر می گفتند «آمنّا بربّ موسی» فرعون می گفت ربّ موسی منم برای اینکه موسی در بیت من تربیت شـده قبلاً هم به خود موسـی گفته بود که (أَلَمْ نُرَبِّکَ فِینَا) (۴) ظاهراً نکته تقدیم هارون بر موسـی این نیست برای اینکه این فواصل آیات همه اش با «یاء» مختوم به «الف» ختم می شود در همین بخش اخیر ملاحظه می فرمایید از آیـه ۵۲ در همیـن یـک ورق تـا آیه ۷۶ همه اش بـا (أَبْقَی) و (مُوسَـی) و (أَتَی) و امثـال ذلـک ختم شـده برای رعـایت فواصل فرمود آیه قبلش (لَا یُفْلِحُ السَّاحِرُ حَیْثُ أَتَی) (۵) قبل از او (أَنتَ الْأَعْلَی) (۶) بعدش هم (هَارُونَ وَمُوسَی) بعدش هم دارد (عَذَاباً وَأَبْقَی) بعدش هم دارد که (خَیْرٌ وَأَبْقَی) (۷) بعـدش هم (لَا یَمُوتُ فِیهَا وَلَا یَحْیَی) (۸) بعد هم (الدَّرَجَاتُ الْعُلَی) (۹) بعد (جَزَاءُ مَن تَزَکَّی) (۱۰) برای اینکه فواصل رعایت بشود نفرمود «ربّ موسی و هارون» فرمود: (بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَی).

۱- (۸) . سوره اعراف, آیه ۱۲۳.

۲- (۹) . سوره اعراف, آیه ۱۲۱.

۳- (۱۰) . سوره اعراف, آیه ۱۱۴.

۴- (۱۱) . سوره شعراء, آیه ۱۸; التفسیر الکبیر, ج۲۲, ص۷۶.

۵- (۱۲) . سوره طه, آیه ۶۹.

۶- (۱۳) . سوره طه, آیه ۶۸.

۷- (۱۴) . سوره طه, آیه ۷۳.

۸- (۱۵) . سوره طه, آیه ۷۴.

۹- (۱۶) . سوره طه, آیه ۷۵.

۱۰- (۱۷) . سوره طه, آیه ۷۶.

تهدید و کیفر فرعون در مقابله با ایمان ساحران

خب, (قَالَ آمَنتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ) آن وقت من در کیفر این کار چنین می کنم (فَلَأُقَطِّعَنَّ) که در بحث دیروز اشاره شد که باب تفعیل هم مبالغه را می رساند هم تشدید را و کثرت را, تقطیع می کنم دستها و پاهای شما را (مِنْ خِلَافٍ) دست و پا خلاف هم اند اگر دستها را قطع بکند یا پاها را قطع بکند اینها خلاف هم نیستند اما دست و پا, پا و دست خلاف هم اند یعنی مختلف اند این یک, یَمین و یسار هم مختلف اند دو, اگر دست راست باشد با پای چپ دوتا خلاف است, دست چپ باشد با پای راست دوتا خلاف است هم دست و پا خلاف هم اند هم دست راست و پای چپ خلاف هم اند این کار را برای تشدید عذاب می کنم (فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم مِنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ) بعد از اینکه تقطیع کردم چهار شَقّه کردم در لای درختان می گذارم هم زمخشری در کشّاف هم فخررازی در تفسیر کبیر اینها اصرار دارند که (فِي) معنای خودش است به معنای «علی» نیست بعد هم فخررازی دارد که در بعضی از کتابهای لغت گفتند «فی» به معنی «علی» است وجهی ندارد [(۱)](#) یعنی نمی خواهد به دار بزند که این بعد از تقطیع در این شاخه های درخت می گذارد که این لا به لای درخت به منزله ظرف است و این دست و پای بُریده به منزله مظروف پس جای «فی» است نه جای «علی» است خب.

آن گاه (وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَاباً وَأَبْقَى) شما چرا ایمان می آورید برای اینکه می ترسید اگر ایمان نیاورید به عذاب گرفتار می شوید آن وقت معلوم می شود چه کسی (أَشَدُّ عَذَاباً وَأَبْقَى) است این صحنه را من انجام می دهم از طرفی هم نسبت به موسای کلیم(سلام الله علیه) یک طعن و طنزی دارد و آن این است که با اینکه وجود مبارک موسای کلیم اهل تعذیب نبود کسی را هم تهدید نکرد خب, از این دو جهت فرعون گفته بود که (وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَاباً وَأَبْقَى).

۱- (۱۸) . التفسیر الکبیر, ج۲۲, ص۷۶.

(قَالُوا لَن نُؤْثِرَکَ عَلَی مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَیِّنَاتِ) شواهد فراوانی موسای کلیم برای ما اقامه کرد.

مصلحت الهی در محفوظ ماندن جان حضرت موسی(علیه السلام)

نسبت به خود موسی(سلام الله علیه) نمی توانست این کار را بکند چون در آن مناظره خودش دید این عصای موسی همه کاره است دیگر در برابر او قدرتی نداشت وگرنه کم نبودند افرادی که (یَقْتُلُونَ النَّبِیِّینَ بِغَیْرِ حَقِّ) (۱) یک, (یَقْتُلُونَ الْأَنْبِیَاءَ بِغَیْرِ حَقٍّ) (۲) دو, خب اگر (الْأَنْبِیَاءَ), (النَّبِیِّینَ) به وسیله همین طاغیان کُشته شدند خب با وجود مبارک موسای کلیم هم این کار را می کرد دیگر, اگر زکریا با عصا می آمد که دیگر محفوظ بود, اگر یحیای شهید با عصا می آمد که محفوظ بود حالا مصلحت چیست خدا می داند ولی در جریان موسای کلیم کسی قدرت نداشت چنین کاری بکند که.

ظهور موسای کلیم(علیه السلام) ثمره خون شهدای بنی اسرئیل

خب, این حرف را قبل از این سرایندگان شعری [دیگران] گفتند بعد این آقا در شعر گفت که

صد هزاران طفل سر ببریده شد تا کلیم الله صاحب دیده شد

قبلاً آن بزرگان گفتند خون ریخته شد, ریخته شد, ریخته شد و خون شهید هرگز به زمین نمی ریزد در جامعه ریخته می شود باعث پیدایش موسای کلیم شد قبل از مولوی این حرف را زدند بعدها او گفته «صد هزاران طفل سر ببریده شد» ممکن نیست خون شهید در یک کشور بریزد آن سرزمین را طیّب و طاهر نکند در زیارت «وارث» یا سایر زیارتها که به ما گفتند بخوانید ما به شهدا چه عرض می کنیم, می گوییم «طِبْتُمْ وَطابَتِ الْأَرْضُ الَّتی فیها دُفِنْتُمْ» (۳) این چنین نیست که حالا ـ شهید مُرد فقط ثواب برزخی ببرد آنکه محفوظ است این طیّب و طاهر می کند کشور را, اگر طیّب و طاهر کرد دیگر آلودگی را قبول نمی کند دیگر, این چنین نیست که حالا عدّه ای بروند شهید بشوند کشوری را تطهیر بکنند نظامی را حفظ بکنند طیّب و طاهر بعد بیگانه ای بخواهد مثلاً به این نظام آسیب برساند این شدنی نیست این یک خیال باطلی است «طِبْتُمْ وَطابَتِ الْأَرْضُ الَّتی فیها دُفِنْتُمْ» این در زیارت «وارث» است اگر در قرآن کریم است که فرمود: (وَالْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ) (۴) این میوه های درختی که میوه های ظاهری که نیست این کَفره که بیش از این دارند اگر کمتر از این نداشته باشند که فرمود کشوری که شهید داد میوه طیّب و طاهر دارد میوه او هم استقرار نظام اسلامی است دیگر بنابراین این چنین نیست که حالا کسی برود شهید بشود و دیگری بخواهد با خون او بازی کند این طور نیست (وَالْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ) صغرا را زیارت «وارث» می گوید کبرا را قرآن کریم می گوید در حقیقت عترت یک طور می فرماید قرآن که هم وزن اوست طور دیگر می فرماید حالا ـ ما باید حدّاکثر تلاش و کوشش را بکنیم از این طیّب و طاهر بهره ببریم این چنین نیست که حالا مثلاً یک عدّه شهید شدند خون تَلف شده باشد غرض این است که این شعر بعد از حرف آن بزرگان است که گفتند آن خونها هدر نرفته آن خونها باعث پیدایش موسای کلیم شد.

۱- (۱۹) . سوره آل عمران, آیه ۲۱.

۲- (۲۰) . سوره آل عمران, آیه ۱۱۲.

۳- (۲۱) . بحارالأنوار, ج۹۸, ص۲۰۱.

۴- (۲۲) . سوره اعراف, آیه ۵۸.

معنای آیه (لَن نُؤْثِرَکَ عَلَی مَا جاءَنَا)

خب, اینها گفتند (لَن نُّؤْثِرَکَ) ما در انتخاب تو را انتخاب بکنیم بر دنیا این چنین نیست تو را ایثار بکنیم بر آنچه را که به وسیله موسای کلیم(سلام الله علیه) برای ما روشن شده است نیست ما حق را تشخیص دادیم و پذیرفتیم (لَن نُّؤْثِرَکَ عَلَی مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَیِّنَاتِ) ما هرگز این را ایثار نمی کنیم. استئثار غیر از ایثار است ایثار آن است که دیگری را بر خود مقدّم داشتن مثل (وَیُؤْثِرُونَ عَلَی أَنفُسِهِمْ وَلَوْ کَانَ بِهِمْ خَصَاصَهٌ) (۱) وقتی مردم انصار را قرآن کریم تعریف می کند و از آنها حمایت می کند می فرماید این مردم بزرگوار مدینه کسانی بودند که (وَیُؤْثِرُونَ عَلَی أَنفُسِهِمْ وَلَوْ کَانَ بِهِمْ خَصَاصَهٌ) ولو اینها فقر و نیاز و احتیاج شدید هم داشته باشند مهاجرینی که از مکه آمدند مدینه و دستشان خالی است آنها را بر خودشان مقدّم داشتند این اکرامی است, اجلالی است که قرآن کریم از انصار مدینه به عمل آورده این می شود ایثار, استئثار یعنی خود را بر دیگری مقدّم داشتن یعنی حقّی که مسلّم دیگری است یا مشترک است انسان خودش بگیرد این می شود استئثار که قبیح است و حرام آن هم می شود ایثار که حَسن است و محمود و ممدوح گفتند (لَن نُّؤْثِرَکَ عَلَی مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَیِّنَاتِ وَالَّذِی فَطَرَنَا) اگر این سوگند باشد یعنی قسم به کسی که ما را آفرید, اگر عطف بر «بیّنات» باشد یعنی حرف تو را بر حرف خدا داعیه تو را بر ربوبیّت خدا هرگز ترجیح نمی دهیم (وَالَّذِی فَطَرَنَا) اگر عطف بر «بیّنات» باشد یعنی آنچه حق است به ما رسیده بیّنات است و ربوبیّت ذات اقدس الهی این هرگز از دست دادنی نیست آنچه را که تو پیشنهاد دادی ما او را بپذیریم و این حق را رد کنیم این چنین نیست. خب, و هر کاری که می خواهی بکنی بکن, هر تصمیمی که می خواهی بگیری بگیر, (فَاقْضِ مَا أَنتَ قَاضٍ).

۱- (۲۳) . سوره حشر, آیه ۹.

عدم خوف پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در ابلاغ ولایت

پرسش:...

پاسخ: بله, لـذا چون هراس داشت حق را فرمود و روشن شـد (قَـد تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ) (۱) ولی در جریـان موسای کلیم اگر وجود مبـارک موسـی عصا را القا می کرد این هم یک مار می شـد و مردم تشـخیص نمی دادنـد که سِحر کـدام است معجزه کدام است تحدّی آسـیب می دید سیدناالاسـتاد(رضوان الله علیه) در عین حال که فرمایش حضرت امیر (۲) را در بحث روایی نقل کردند (۳) در بحث تفسـیری راه معروف را طی کردنـد (۴) که مـا احترامـاً و تأدّباً همان جا گـذشتیم. خب, بنابراین آنجا جـای ترس بود که معجزه آسـیب می بینـد ولی در جریـان غـدیر برای اینکه کسـی ادّعا نکنـد به صورت روز روشن و شـفاف فرمود: «فهـذا عليٌّ مولاه» (۵) از آن به بعـد دیگر مردم مختارند اگر کسـی جهنّم رفت که کسـی ترسـی ندارد که یعنی حجّت الهی بالغه شـد هم (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ) (۶) شد, هم «اليوم أتممت» شد, هم «اليوم رضـيتُ» شد همه امور حق شد حالا اگر کسـی نپذیرفت که دیگر کسی تقصیر ندارد که جا برای تقصیر نیست.

پرسش:...

پاسخ: آن مسائل سیاسی بود دیگر.

علت نزول آیه (وَاللّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) در روز غدیر

ص: ۶۳۱

۱- (۲۴) . سوره بقره, آیه ۲۵۶.

۲- (۲۵) . نهج البلاغه, خطبه ۴.

۳- (۲۶) . المیزان, ج۱۴, ص۱۸۴.

۴- (۲۷) . المیزان, ج۱۴, ص۱۷۸.

۵- (۲۸) . الکافی, ج۱, ص۴۲۰.

۶- (۲۹) . سوره مائده, آیه ۳.

خب آنها می گفتند که شما مبادا خدای ناکرده دامادش را گرفته جانشینش کرده بعد از اینکه وجود مبارک پیغمبر مکّه را فتح کرد و همهٔ آن سران و صنادید همهٔ اینها تسلیم شدند از آن به بعد چه ترسی در جزیرهالعرب حاکم بود همهٔ آ ن شمشیردارها که شمشیر را غلاف کردند و وجود مبارک پیغمبر هم بر همهٔ آنها منّت گذاشت و آنها را آزاد کرده فرمود: «أنتم الطلقاء» (۱) کسی شمشیر به دست نبود تا پیغمبر هراس داشته باشد که این همان هراس تبلیغِ سوء و هراس سیاسی بود که بگویند حضرت ـ معاذ الله ـ دامادش را جانشین خودش کرده فرمود این شبهه ای می ماند آن هم ما حل می کنیم و همین کار را هم کرده وگرنه در بعد از فتح مکّه احدی در جزیرهالعرب در برابر پیغمبر قیام نمی کرده همین پیغمبری که در آخرهای عمرش برای دوتا امپراطوری نامه نوشته که فرمود می آیی یا بیاورمت خب در این خاورمیانه ما که از خاوردور و باختردور خبری نداریم آن طرف آب و این طرف آب در خاورمیانه بیش از دو قدرت نبود همین امپراطوری ایران بود که می گفتند شاهنشاهی این شاهنشاهی برای آن است که از بسیاری از کشورهای اقمار و اذناب باج می گرفتند مالیات می گرفتند و اگر ایران باج نمی گرفت که کشور شاهنشاهی نبود می شد کشور شاهی همهٔ این کشورهایی که شما می بینید در خاورمیانه هستند به ایران باج می دادند غرب هم برای امپراطوری روم بود حضرت برای هر دو نامه نوشت که می آیید یا بیاورمتان خب چنین قدرتی در حجاز کسی نمی توانست در برابر او مبارزه کند حضرت از چه می ترسید همین منافقین بودند همین امویها بودند که شمشیرها را غلاف کردند حضرت فرمود: «انتم الطُّلقاء»اما این تهمت و بدگویی را انسان چه کار بکند فرمود مانده مشکل سیاسی آن هم ما حل می کنیم (وَاللّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) (۲) از دهن مردم ما این حرفها را در نمی آوریم, بنابراین آن ترس وجود مبارک حضرت که ترسِ سیاسی بود و جلوی این بدگوییها و اهانتها را هم به زحمت می شود گرفت فقط کارِ الهی است خدا فرمود من ترمیم می کنم وگرنه آن روزی که حضرت تا طائف رفت آن قدر سنگ خورد که تمام پاهایش مجروح شد که ترسی نبود که آن روزی که باید در جنگ بدر و احزاب تنهایی با یک گروه کم بجنگد که ترسی نداشت وجود مبارک حضرت امیر دارد که خیلی از اصحاب آن شب می لرزیدند و احدی مثل پیغمبر نبود تا صبح زیر یک درخت با زمزمهٔ الهی گذراند که گویا اصلاً فردا جنگ نیست خود حضرت امیر با آن شجاعتش دارد «كُنَّا إِذَا احْمَرَّ الْبَأْسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّه» (۳) ما هر وقت خیلی نائرهٔ جنگ داغ می شد خودمان را نزدیک پیغمبر می رساندیم مثل اینکه به سنگر رسیدیم پیغمبر حسابش خیلی جداست خب بنابراین ترسی نبود خود حضرت می فرماید که در شب بدر که همه می لرزیدند او تا صبح داشت مناجات می کرد گویا اصلاً فردا خبری نیست این پیغمبر بود آن وقتی که دستش خالی بود که نترسید الآن که دستش پُر است از چه چیزی بترسد فرمود دهن مردم را من می بندم که مبادا کسی بگوید دامادش را جانشین کرده و امثال ذلک (وَاللّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ).

ص: ۶۳۲

۱- (۳۰) . قرب الإسناد, ص ۱۷۰.

۲- (۳۱) . سورهٔ مائده, آیهٔ ۶۷.

۳- (۳۲) . نهج البلاغه, حدیث ۹, بعد از حکمت ۲۶۰.

پرسش:...

پاسخ: چرا افشا کرده به حذیفه گفته به خیلیها گفته دیگر.

عدم قیام امیرمومنان(علیه السلام) بعد از رحلت پیامبراکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)

همان طوری که خود وجود مبارک حضرت امیر در هنگامی که به حضرت زهرا(سلام الله علیهما) فرمود این طور که شما اصرار می کنید من بروم مبارزه بکنم, می کنم اما بلال دارد اذان می گوید دیگر این صدا را نمی شنوی تمام می شود این صدا, اگر خدای ناکرده اختلاف داخلی در یک صحنه وسیعی رخنه پیدا کند اصلاً نظام آسیب می بیند فرمود این صدا را زهرا دیگر نمی شنوی این را هم شیعه نقل کرد (۱) هم سنّی فرمود (۲) من که از کسی ترسی ندارم که اگر در جبهه ای می گفتند علی حاضر است همه فرار می کردند اینها همه کسانی بودند که ضرب شمشیر من اینها را خاموش کرده ولی این صدا را دیگر تو نمی شنوی.

پاسخ ساحران در برابر تهدیدهای فرعون

خب, فرمود: (لَن نُؤْثِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا) با این دو احتمال (فَاقْضِ مَا أَنتَ قَاضٍ) هر کاری که می خواهی تصمیم بگیری بکن, درخواست عفو و کمک نکردند (إِنَّمَا تَقْضِي هذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا) قدرت نفوذش همین چند روزه است دیگر ما فقط یک نفس کشیدن و نکشیدن از ما طلب داری همین بعد دیگر به سعادت ابد می رسیم دیگر, (إِنَّا) با جمله اسمیه با تأکید (إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا) که باز با «باء» آمده برای اینکه گذشته هایمان را خدا بیامرزد (لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا) ما اشتباهات فراوانی کردیم دسیسه های تو را پذیرفتیم, یک عدّه را هم پروراندیم (وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ) هم آنچه ما خودمان انجام دادیم خطایای ما را خدا ببخشد هم این سِحری که تو وادارمان کردی ما انجام بدهیم این را هم خدا ببخشد ما می توانستیم مقاومت کنیم ولی خب نکردیم مقاومت نکردیم به طمع جایزه به دام افتادیم (وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى).

۱- (۳۳) . بحارالأنوار, ج۲۹, ص۶۲۵.

۲- (۳۴) . شرح نهج البلاغه (ابن أبی الحدید), ج۱۱, ص۱۱۳.

نائل شدن ساحران به لقای الهی

این (وَاللَّهُ خَیْرٌ وَأَبْقَی) نشان می دهد که اینها به آن اوجشان رسیدند شاید به همه آن صحنه ها را نشان ندهند کسی که حالا حاضر شد معامله بکند تمام هویّتش را بدهد به ذات اقدس الهی به جِدّ هم معامله بکند خب خیلی چیز برایش کشف می شود آنهایی که عابدند, زاهدند, مؤمنند اینها می گویند (مَا عِندَ اللَّهِ خَیْرٌ وَأَبْقَی) (۱) آیات قرآنی هم اینها را تا آن مرز می برد بهشت بهتر است, آخرت بهتر است, حشر با انبیا بهتر است, حشر با اولیا بهتر است (وَمَا عِندَ اللَّهِ خَیْرٌ وَأَبْقَی) اما اینها که به همه جا سری زدند و از همه چیز گذشتند می رسند به جایی که فرمود: (وَاللَّهُ خَیْرٌ وَأَبْقَی) این (وَاللَّهُ خَیْرٌ وَأَبْقَی) کاری با آن (مَا عِندَ اللَّهِ خَیْرٌ وَأَبْقَی) ندارد که این فقط به لقاء الله وابسته است, به جمال الهی وابسته است و به لطف الهی وابسته است آن وقت همه نعمتها در اختیار اوست گاهی می بینید انسان با اینکه گرسنه است غذا آوردند یا تشنه است برای او چای یا آب گوارا آوردند دو, سه بار این چای سرد شده و عوض کردند غذا آوردند سرد شده عوض کردند او همان لذّت مطالعه را دارد اگر کسی یک مطلب عمیقی خودش کشف کرده باشد خب خیلی برای او لذیذ است دیگر با اینکه گرسنه است با اینکه تشنه است با اینکه چای را چند بار عوض کردند با اینکه غذا سرد شده ولی مع ذلک مشغول مطالعه است این چه چیزی را بر چه چیزی ترجیح داده, این لذّت معنوی را بر لذّت مادّی دارد ترجیح می دهد گرسنه که هست, تشنه هم هست, غذا هم که حاضر است, غذا هم که از دهن افتاده این مشغول چیست, اگر انسان نمونه اش را دارد بالاتر از او را هم خواهد داشت پس غالب موحّدان به آن مرحله (مَا عِندَ اللَّهِ خَیْرٌ وَأَبْقَی) می رسند اوحدیّ از آنها به (وَاللَّهُ خَیْرٌ وَأَبْقَی) می رسند که نصیب هر کس هم نخواهد بود.

ص: ۶۳۴

۱- (۳۵) . سوره قصص, آیه ۶۰.

این روزها خیلی از بزرگان, فضلا حشرشان با اولیای الهی باشد زحمت کشیدند تلاش و کوشش کردند روی همین تحقیق که این روایت درست است یا درست نیست هر کس روی این تحقیقات روایی به نتیجه ای رسیده خب بینه و بین الله می تواند طبق آن نظر بدهد لکن معلوم می شود که اگر آقایان بخواهند کار کنند می توانند محقّقانه از بحث بیرون بشوند در همه بحثها سعی کنید ــ ان شاءالله ــ این چنین باشد این امالی مرحوم صدوق را که می بینید این دوتا مشکل جدّی دارد در عیون اخبار رضا مرحوم صدوق یک مشکل هست در امالی دوتا مشکل هست در امالی بعد از اینکه چندتا روایت دارد آنجا دارد که این مکتوب است در ذیل مجلس بیست و هشتم این یک خط, خط چه کسی است خود مرحوم صدوق می گوید که این مکتوب است یا نسخه است این باید نسخه های مصحّح قدیمی خطّی پیدا بشود معلوم بشود این اضافه از کجا آمده, اگر مرحوم مجلسی یا بزرگان دیگر از امالی نقل می کنند امالی با این وضع مشوّش است برای اینکه دارد که این حرفها در پایان مجلس دوم نوشته شده خب این را از اول تا آخر, از آخر تا اول امالی شما ببینید کسی این طور حرف نمی زند که وسط حرف که دارد روایت نقل می کند می گوید این در پایان آن نوشته شده که. مشکل دوم این است که در آخر این روایت دارد که این أعمل الأشیاست در افاقه نفسش (۱) یا اِماته نفسش یا افاته نفسش که نسخ مختلف است یعنی همین جریان اینکه وجود مبارک امام کاظم(سلام الله علیه) دستور داد شیر از آن پرده مجسّم بشود و این شخصِ شعبده باز را ببلعد همین باعث شده که هارون وجود مبارک موسای کلیم را مثلاً از پا در بیاورد این حرف چه کسی است حرف صدوق که نیست برای اینکه جزء حدیث نیست حرف علی بن یَقطین باشد علی بن یَقطین قبل از شهادت امام کاظم(سلام الله علیه) کُشته شده این ذیل که مایه تشویش است هم در امالی هست هم در عیون الأخبار هست (۲) خب مرحوم مجلسی(رضوان الله علیه) هم که از اینجا نقل می کند (۳) اگر کسی خواست تحقیقات بیشتری بکند باید نسخه مصحّح قدیمی عصر مرحوم صدوق را پیدا کند یک, بعد مقابله بکند دو.

۱- (۳۶) . الامالی (شیخ صدوق), ص۱۴۹.

۲- (۳۷) . عیون اخبارالرضا(علیه السلام), ج۱, ص۹۶.

۳- (۳۸) . بحارالأنوار, ج۴۸, ص۴۱ و ۴۲.

اجازه نقل روایت، سیره علما برای حفظ دین

این کـار را بزرگان قبلاً می کردنـد یعنی الآن ما در کنار سـفره بزرگانی نشـستیم که اینها خیلی تلاش و کوشـش کردنـد که حشر اینها با اولیای الهی این اجازه روایی که می گرفتنـد همین بود مثلاً اَبان خـدمت حضـرت می آمد با قلم, زراره خدمت حضـرت می آمد با قلم هر چه حضـرت می فرمود یادداشت می کرد این می شد حجّت خدا خب برای اینکه تأمین بشود چون چاپ نبود این روایات را به شاگردانشان تـدریس می کردنـد وقتی تـدریس می کردند به شاگردانشان اجازه نقل روایت می دادند می گفتند این کتابی که مثلاً پنجاه تا حدیث دارد اولش فلان است, وسطش فلان است, آخرش فلان است فلان شخص نزد ما خوانـده و حق دارد از طرف ما روایت بکنـد این می شـد حجّت. اینها کسانی انـد که احادیثشان صـحیح است و روایت معتبر است و هیچ شکّی در آن نیست.

تبیین علل و انگیزه های جعل روایات

بعـد وقتی بـازار ورّاقها راه افتاد کسـی از اَبان بن تغلب یا زراره یا حمران یا فضـیل درخواست می کرد که آن نسـخه شـما را بدهیـد ما یادداشت کنیم نسـخه برداری کنیم اگر خودش مورد اطمینان بود که خودش نسـخه برداری می کرد و بعـد امانت را برمی گردانـد اگر نه, می برد به بازار ورّاقها, بازار ورّاقها آنجا هم کتاب خریـد و فروش می شـد و هم نسـخه نویسـی می شـد مرحوم ابن ادریس(رضوان الله علیه) در مقـدمه سـرائر دارد که بزرگـان به شاگردانشان به بچه هایشان سـفارش می کردنـد می گفتند «لا تقوموا فی الأسواق إلاّ علی زرّادٍ أو ورّاق» (۱) به بچه ها می گفتند, به جوانها می گفتند اگر از منزل بیرون رفتید می خواهید بروید جایی بنشینید قدم بزنید استفاده کنید بروید یا بازار شمشیرسازها یا بازار ورّاقها یا شجاعت یاد بگیرید یا فرهنگ و علم جـای دیگر نرویـد این دسـتوری بود که بزرگان به بچه هایشان می دادنـد «لا تقوموا فی الأسواق إلاّ علی زرّادٍ» آنجا که اسـلحه ساخته می شود «أو ورّاق» آنجا که کتاب نویسی و نسخه نویسی و خرید و فروش کتاب است می دادند به بازار ورّاقها, ورّاقها آنجا نسـخه نویسـی می کردند از آن به بعد دیگر بازار دست و جعل و وضع کم نبود کسی که مشکل علمی, اعتقادی, دینی داشت چیزی به این ورّاق می داد می گفت که این چهارتـا حـدیث را در این کتـاب اَبـان بن تغلب این را ننویس پنـج تا حـدیث خواسـته خودش را می گفت اینها را بنویس بعد از یک هفته کتاب را تحویل می گرفت نسـخه اصل را به زراره یا به حمران می داد این نسـخه جعلی را که خودش پنـج, شـش تـا اضـافه کرده و روایاتی که مربوط به اهل بیت بود به دیگری اسـناد داده این را در آن روایات جمع می کرد و از اینجا جعل و دست و وضع پیدا شد می گفتند این نسـخه ای است که ما از روی کتـاب زراره نوشتیم سیدناالاسـتاد مرحوم علامـه طباطبـایی نقل کرد که یک وقت مرحوم علامه امینی آمـد نزد من چون اینها همشـهری بودند نجف هم آشنا بودند هم زبان بودند هم عقیده بودند رفت و آمدشان زیاد بود می فرمود ایشان آمده نزد من گفته که اگر من روایـتی در فضـیلت حضـرت امیر(سـلام الله علیه) پیـدا کردم بـدون کمـترین تردیـد اطمینـان دارم که اگر بگردم همین روایت برای اوّلی و دومی هم هست بعـد می گردم پیـدا می کنم بازار جعل این طور بود. خب, لذا اینها جان می کَندنـد می گفتنـد که باید روایت اسـناد داشـته باشد بعد به افراد اجازه می دادند می گفتند این کتابی که مثلاً پنجاه تا روایت دارد اولش این است, وسطش این است, آخرش این است بَلغ مقابلاً دارد, بلغ قرائتاً دارد, بلغ تصحیحاً دارد فلان شخص نزد ما خوانـده و حق دارد این کتـاب را روایت بکنـد این می شود جزوه روایی الآـن یـک امر تـبرّکی شـد غرض این است که این کاری که مرحوم آقای خویی حشـرش با اولیای الهی باشد کرده مشابه این کار باید در روایت تفسیری باشد, مشابهش باید در

روایت مقتلی باشد در مقتل ما مشکل جدّی داریم در بحثهای تفسیری دستمان باز نیست در روایتهای دیگر هم همین طور است.

ص: ۶۳۶

۱- (۳۹) . السرائر, ج۱, ص۴۳.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۷۱ تا ۷۶ سوره مریم ۸۹/۰۱/۱۶

.Your browser does not support the audio tag

(قَالَ آمَنتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِی عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم مِنْ خِلاَفٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِی جُذُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَاباً وَأَبْقَی (۷۱) قَالُوا لَن نُؤْثِرَكَ عَلَی مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِی فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِی هذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۷۲) إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَی (۷۳) إِنَّهُ مَن يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِماً فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لاَ يَمُوتُ فِيهَا وَلاَ يَحْيَی (۷۴) وَمَن يَأْتِهِ مُؤْمِناً قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَی (۷۵) جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذلِكَ جَزَاءُ مَن تَزَكَّی (۷۶)

اتمام حجت الهی واختیارمردم درپذیرش حق

فرعون چند صحنه مناظره و مبارزه ای را تأسیس کرد اول با وجود مبارک موسای کلیم آن مناظره و احتجاج برقرار شد که موسای کلیم ید بیضا نشان داد, عصا نشان داد و مانند آن. قِسم دوم صحنه مبارزه علنی در آن میدان مار بود که بالأخره وجود مبارک موسای کلیم پیروز شد, قِسم سوم صحنه داوری بود که با سَحره مصر کارشناسان سِحر که ایمان آوردند در این زمینه هم وعده و وعید مطرح شد, هم تبشیر و انذار مطرح شد و مانند آن. آن بخشهایی که مربوط بود به تمامیّت حجّت وجود مبارک موسای کلیم و هر پیغمبر دیگری(علیهم السلام) تمام سعی شان این است که حجّت الهی را بالغ کنند نه تنها در چشم مردم حجّت را تثبیت کنند بلکه در جان مردم حجّت را تبیین کنند که از آ ن به بعد دیگر مردم مختارند. مسئله آمدن علم به حجیّت حق در جان مردم این کارِ انبیاست که باید تا جانِ مردم این حرف خدا را برسانند (۱) از آن به بعد قبول و نکول در اختیار مردم است مردم با عقلِ نظری و با اندیشه وقتی روبه روی وحی می شوند وحی آن هنر را دارد که حرف را تا ریشه جان ایشان برساند اما از آن به بعد پذیرفتن, نفی و اثبات به دست عقل عملی است.

۱- (۱) . ر.ک: سوره نساء, آیه ۶۳.

رابطه عقل نظری باعقل عملی

بارها عرض شد همان طوری که ما در مجاری ظاهری یک مجاری ادراکی داریم مثل چشم و گوش که درک می کنند یک مجاری تحریکی داریم که فرار می کنند, کار می کنند یعنی چشم مار را می بیند و گوش صدای خروش سیل را می شنود و مانند آن, ولی دست و پا باید فرار کنند ممکن است کسی چشمش سالم باشد, گوشش سالم باشد خوب درک بکند اما پایِ مریضی دارد, دست فلج و ضعیفی دارد همان طوری که در بیرون یعنی در صحنه بدن ممکن است انسان خوب ببیند ولی نتواند نجات پیدا کند در صحنه درون هم بشرح ایضاً خوب می فهمد ولی آن که باید تصمیم بگیرد جای عزم و اراده است

آن عقل عملی است که «عُبِدَ به الرحمٰن و اکتسب به الجِنان» (۱) آن یا فلج است یا مریض است یا ضعیف است. در جریان فرعون وجود مبارک حضرت موسی فرمود برای تو بیّن الرشد شد که این حق است (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هؤُلاءِ إِلَّا رَبُّ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ) (۲) هیچ تردیدی نداری خب, در بخش دیگر چه در سوره «قصص» فرمود: (جَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ) (۳) یقین دارند که حق با موسای کلیم است اما یقین نیمی از قضیه است نیمی از کار است یقین برای آن بخش اندیشه است آنکه تصدیق می کند, ایمان می آورد, می پذیرد برای عقل عملی است که «عُبِدَ به الرحمن» او اگر در جبهه جهاد درونی شکست خورده بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: «کَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوى أَمِيرٍ» (۴) چه کسی ایمان بیاورد.

ص: ۶۳۸

۱- (۲) . الکافی, ج۱, ص۱۱.

۲- (۳) . سوره اسراء, آیه ۱۰۲.

۳- (۴) . سوره نمل, آیه ۱۴.

۴- (۵) . نهج البلاغه, حکمت ۲۱۱.

ایمان ساحران ، ثمره پیروی باعقل نظری

پس بنابراین نه سَحره مصر غافل بودند چون (قَد تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ) (۱) نه درباریان فرعون, مشکل آن عقل عملی بود که این در جبهه جهاد درونی شکست خورده است ولی کاملاً قابل علاج هست انسان با یک لحظه توبه که برگردد همه کسی که مبدّل سیّئات بالحسنات است (۲) تبدیل می کند این عالَم جای تغییر است بدبوترین کود را خدای سبحان به بهترین گُل یاس تبدیل می کند اینجا جای تغییر است, جای توبه است, جای برگشت است ممکن نیست کسی در عالَم طبیعت باشد و نتواند عوض بشود ولی در اختیار خود آدم است. سَحره بعضی بر اساس تهدید, بعضی بر اساس تطمیع به دنبال فراعنه مصر بودند در این صحنه که (قَد تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ) (۳) اینها که کارشناسان سِحری بودند به دنبال معجزات علمی اند در معجزات هم در بحثهای کلامی ملاحظه فرمودید گاهی قولی است گاهی فعلی است گاهی علمی است توده مردم به طرف معجزات فعلی حرکت می کنند خواص به دنبال معجزات علمی حرکت می کنند این کارشناسان دیدند این سنخ, از سنخ سِحر نیست اصلاً وقتی (قَد تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ) ایمان آوردند وقتی ایمان آوردند خیلی از مسائل برای آنها حل شد.

تبدیل شدن علم حصولی ساحران به علم حضوری وشهودی

آنچه را که تا حال شنیده بودند برایشان مفهوم بود حالا مشهود شد وجود مبارک موسای کلیم همه اینها را الفبایی برای آنها ذکر کرده بخشی از آنها در همین سوره مبارکه «طه» گذشت که وقتی وجود مبارک موسای کلیم در برابر سؤالات فرعون قرار گرفت فرمود: (رَبُّنَا الَّذِی أَعْطَی کُلَّ شَیْ ءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَی) (۴) بعد هم فرمود: (الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ مَهْداً وَسَلَکَ لَکُمْ فِیهَا سُبُلاً وَأَنزَلَ مِنَ السَّماءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجاً مِن نَبَاتٍ شَتَّی کُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَکُمْ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَاتٍ لِأُولِی النُّهَی مِنْهَا خَلَقْنَاکُمْ وَفِیهَا نُعِیدُکُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُکُمْ تَارَةً أُخْرَی) (۵) همه این حرفها را به صورت عَلن و شفاف وجود مبارک موسای کلیم در دربار گفت و مردم مصر هم فهمیدند اینها که در تصمیم گیری فهمیدند حق با موسای کلیم است بنا شد که از تهدیدات فرعون بگذرند و ایمان بیاورند در این لحظه گاهی پرده کنار می رود گاهی آن مفهومِ ذهنی, مشهودِ فطری می شود خیلی از چیزها را که آدم قبلاً شنیده بود حالا بنا شد عمل بکند برای او از حدّ علمِ حصولی به علم حضوری در می آید و به تعبیر حکیم سنایی «از علم به عین آمد وز گوش به آغوش» (۶) آنکه شنیده بود حالا دید, اگر این چنین شد در همان لحظه ای که اینها تصمیم گرفتند همه چیز را فدای دین کنند خدا هم خیلی از چیزها را به اینها نشان داده لذا با ضرس قاطع گفتند (إِنَّمَا تَقْضِی هٰذِهِ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا) همه حرفهای فرعون را گوش دادند و همه اش را هم ابطال کردند.

ص: ۶۳۹

۱- (۶) . سوره بقره, آیه ۲۵۶.

۲- (۷) . ر.ک: سوره فرقان, آیه ۷۰.

۳- (۸) . سوره بقره, آیه ۲۵۶.

۴- (۹) . سوره طه, آیه ۵۰.

۵- (۱۰) . سوره طه, آیات ۵۳ _ ۵۵.

۶- (۱۱) . دیوان سنایی, غزل ۲۰۹.

تبیین بهره مندی ساحران ازعلم شهودی

حالاـ ملاحظه بفرمایید چگونه آن را ابطال کردند. فرعون گفته بود که (آمَنتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ) یعنی آنها گفتند ما از تو نباید اذن بگیریم برای اینکه او (فَطَرَنَا) او فاطر ما و توست ما اگر بخواهیم به او ایمان بیاوریم که نباید از تو اذن بگیریم. فرعون گفت (قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ) اینها گفتند (وَالَّذِي فَطَرَنَا) ما به کسی ایمان آوردیم که فاطر ما و تو و این نظام است اگر خواستید به فاطرمان, به خالقمان ایمان بیاوریم باید از شما کسب تکلیف بکنیم! خب, پس تمام گفته های آنها را یکی پس از دیگری جواب دادند گفتند ما بیّنه داریم, شاهد داریم, این همه معجزات را ما دیدیم حالاـ این «مِن» در (عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ) اگر «مِن» بیانیه باشد خب معجزات فراوانی را از وجود مبارک موسای کلیم دیدند آن ید بیضا بود دست در حال عادی دست است وقتی به صدر می رسد به جِیْب می رسد برّاق می شود, شفاف می شود, بیضا می شود دوباره به حالت عادی برمی گردد این برای دست, عصا هم همین طور است اینها چند مسئله را به طور دقیق از محضر موسای کلیم شناختند یکی اینکه واقعیّت نسبی نیست یکی اینکه واقعیّت اشیاء به اراده الهی وابسته است.

بررسی نسبیت یاعدم نسبیت حقایق اشیا

اما مطلب اول اگر واقعیّت نسبی باشد می شود سفسطه, واقعیّت نسبی باشد یعنی این شیء نسبت به زید این طور است نسبت به عمرو طور دیگر است اگر واقعیّت نسبی باشد بخشی از سفسطه و شکّاکیت را به همراه دارد این یک در جهان بینی, مسئله تَصویب لازم می آید در اصول ما چرا مُصوّبه نیستیم و مُخطّئه هستیم برای اینکه اشیاء فی نفس الأمر واقعیّتی دارند بعضیها درست می فهمند بعضیها نمی فهمند آن که مطابق فهمید صواب است آن که نفهمید خطاست, اما مصوّبه می گوید هر که هر چه فهمید درست است چرا, برای اینکه این شیء فی نفسه واقعیّتی ندارد مگر برابر با آنچه را که زید درک کرده خب این هم در جهان بینی سر از سفسطه در می آورد هم در اصول سر از تصویب این طور نیست که اشیاء فی نفسه واقعیّتی نداشته باشند نه خیر هر چیزی نفس الأمری دارد واقعیّتی دارد حقیقتی دارد منتها کسی که او را می شناسد گاهی مُصیب است گاهی مُخطیء خب, پس این چنین نیست که دست واقعیّتی نداشته باشد, عصا واقعیّتی نداشته باشد گاهی این چنین است گاهی آن چنان نه خیر, دست واقعیّتی دارد, عصا واقعیّتی دارد آن وقتی هم که بیضا می شود واقعاً بیضا می شود آن وقتی که عصا اژدها می شود واقعاً اژدها می شود نعم, اشیاء هویّت ذاتی ندارند مثل ذات اقدس الهی اشیاء به اراده الهی اشیاء هستند دیگر, اگر ذات اقدس الهی اراده کرده که این عصا باشد واقعاً عصاست و اگر اراده کرده که این اژدها بشود واقعاً اژدهاست اگر خدای سبحان فرمود نگو عصا, من می گویم این چیست این دست توست نگو عصا, بگو هر چه تو بخواهی همان است یعنی اشیاء واقعیّت دارند اما واقعیّتشان به حقایق و ذاتیّات خود آنها که نیست اینها که واجب الوجود نیستند که اینها ممکن الوجودند پس خیلی فرق است بین اینکه ما بگوییم اشیاء واقعیّتی ندارند مگر امور نسبی اند که آن دو خطر فلسفی و اصولی را به همراه دارد یا نه, اشیاء واقعیّت دارند منتها واقعیّتشان به اراده الله است که این دومی حق است.

بهره مندی ساحران ازعلم حضوری وشهودی

این همه معجزات را این سَحره و کارشناسان شاهد بودند از نزدیک یا با خبر متواتر این را دریافت کردند لذا به فرعون گفتند که ما می خواهیم به خالقمان ایمان بیاوریم باید از تو اجازه بگیریم ما بیّنات فراوانی داریم لذا این مسئله بیّنات مقدّم بر (فَطَرَنَا) ذکر شده با اینکه ثبوتاً آن فاطر مقدّم بر بیّنات است ولی اثباتاً بالأخره بیّنات است که ما را به فاطر راهنمایی می کند. ثبوتاً آبِ چشمه مقدّم بر چمن است ولی اثباتاً وقتی انسان از دور چمن می بیند پی به آب می برد اینها در مقام اثبات بیّنات را دیدند از بیّنات به فاطر پی بردند اگر تقدیم و تأخیری در لفظ هست از همین منظر است که گفتند (لَن نُّؤْثِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ).

ویژگی عذاب وکیفرفرعون نسبت به ساحران

مطلب دیگر در آن تقطیع مِن خلاف است تقطیع فرق نمی کند دست کسی را که قطع می کنند, پای کسی را قطع می کنند مگر حالا ـ اگر دست چپ و پای راست را قطع بکنند دردش بیشتر است دست چپ و پای راست را قطع بکنند دردش مثلاً بیشتر است این طور نیست ولی رسم فرعون پلید در تعذیب همین تقطیع مِن خلاف بود اشاره کرد همان عذاب با خِزی و رسوایی را که قانون رسمی من است درباره شما اِعمال می کنم این ناظر به آن تهدید معروف و عملیِ زندانیان اوست وگرنه این چنین نیست که حالا ـ اگر این چهار دست و پا را که قطع می کنند اگر دوتا دست را اول قطع بکنند دردش کمتر باشد یا دوتا پا را اول قطع بکنند دردش کمتر باشد یا دست راست و پای راست را با هم قطع بکنند دردش کمتر باشد این طور نیست آن خِزی و رسوایی و ناظر به تعذیبِ معهود را دارد گوشزد می کند که اگر فرعون ذی الأوتاد است کار او همان تقطیع مِن خلاف است گفت من آن کار را می کنم بعد هم در این لابه لای شاخه های درخت می گذارم برای مدّتی که به تعبیر زمخشری در کشّاف [(۱)](#) و امام رازی این «فی» معنی خودش است [(۲)](#) نه آن طوری که در مغنی [(۳)](#) و جامی و اینها آمده که «فی» به معنی «علی» است «فی» به معنی «فی» است یعنی این درخت به معنی ظرف است من در لابه لای شاخه ها می گذارم مدّتی هم بماند نه اینکه شما را به دار می کِشم بعد از تقطیع و مُثله کردن این اعضای بدنتان را می گذارم در درخت (فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم مِنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ) تا معلوم بشود (أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَاباً وَأَبْقَى) این فرعون خود را در برابر موسای کلیم(سلام الله علیه) می بیند نه در برابر سَحره, سحره که قدرت تعذیب ندارند تنها کسی که به دست او قدرت تعذیب فرض هست و می تواند عذاب بکند وجود مبارك موساست که دست او عصاست این خواست بگوید که آیا اژدهای او کاری تر است یا تقطیع و تصلیب من شما بعد می فهمید شما اگر از ترس اژدها بخواهید ایمان بیاورید خطر من بیش از خطر موسای کلیم است وگرنه سَحره موسی که جزء مستضعفانی بودند جزء کسانی بودند که تحت قدرت فرعون بودند که.

۱- (۱۲) . الکشاف, ج۳, ص۷۶.

۲- (۱۳) . التفسیر الکبیر, ج۲۲, ص۷۶.

۳- (۱۴) . مغنی اللبیب, ج۱, ص۱۶۸.

پرسش:...

پاسخ: اعضا و جوارح را چون به حسب ظاهر این بعد از تقطیع ذکر شده گرچه با «فاء» و «ثمّ» نیامده ولی این ترتیبِ ذکری بی اِشعار نیست که من (فَلَأُقَطِّعَنَّ) اعضا و جوارح شما را بعد تصلیب می کنم خب, البته این هم ممکن است که بعضیها را تقطیع و بعضیها را تصلیب بکند امکان دارد, اما چون خطاب به یک گروه معیّن است به همان گروه می گوید اول تقطیع, اولِ لفظی نه اول با «فاء» و «ثمّ» و اینها تقطیع می کنم بعد تصلیب می کنم یعنی همین بعد از اینکه مُثله کردم اینها را می گذارم در درختها ممکن است که عده ای را تقطیع بکند عده ای را تصلیب بکند به دار بکِشد ولی ظاهرش این است که همین کسانی که تقطیع شده اند تصلیب می شوند.

چگونگی ابطال سحربامعجزه

اگر سِحرِ قوی تر باشد سحر قوی تر جلوی تأثیر سِحر را می گیرد نه اصلِ سحر را باطل کند اینها در بحثهای دیروز گذشت این بساط سحر را به هم زد مثل اینکه آدم در شبِ تار در بیابان راه گُم کرده درخت می بیند, دیو می بیند, کوه می بیند, تپّه ماهوری می بیند اما همین که آفتاب طلوع کرده می بیند چیزی نیست.

پرسش:...

پاسخ: این همان کار را کرد آنهایی که سِحر بود اینها چوب را به صورت مار دیدند این (سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ) (۱) وقتی این آفتابِ اعجاز دَمید دیدند نه, یک مُشت چوب افتاده یک مشت طناب افتاده بعد اینها جمع کردند بردند آ نکه دیدند آن سِحر بود آن رخت بربست آفتاب که در می آید این طور نیست که درختِ موجود را از بین ببرد این شخصی که در بیابان گاهی درخت می دید, گاهی چوب می دید, گاهی کوه می دید, گاهی دیو می دید, گاهی انیاب اغوال می دید وقتی آفتاب طلوع کرد می بیند خبری نیست وقتی معجزه موسای کلیم ظهور کرد اینها دیدند یک مشت چوبها در میدان افتاده یک مشت طنابها افتاده اینها را جمع کردند بردند دیگر از این رسوایی بالاتر که نمی شود که.

۱- (۱۵) . سوره اعراف, آیه ۱۱۶.

پرسش:...

پاسخ: این سِحر را باطل کرده نه اینکه سِحر بود سِحر که سِحر را باطل نمی کند جلوی تأثیر او را می گیرد اگر احتمال اینکه سحر بود دیگر کارشناسان و متخصّصان سحر حاضر نبودند خودشان را به کُشتن بدهند و باور کنند که اینها فهمیدند این سحر نیست.

پرسش:...

پاسخ: اَکل نیست ابطال باید باشد یک ابطال باید باشد فرمود: (تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا) هر چه که آنها کردند آنها سحر کردند دیگر, دیگر قرآن از این شفاف تر چه بگوید فرمود: (تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّ مَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلاَ يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى) (۱) با یک صغرا, با یک کبرا فرمود آنچه را که مصنوع ساحران بود این بلع کرد این صغرا, ساحران هم سِحر کردند, کِید کردند این کبرا, پس او کید را بلع کرد نه چوب را.

تأملاتی دربرخی روایات کتب شیخ صدوق

خب, حالا- آن روایت هم باز می خوانیم این دوتا کتاب شریف عیون اخبارالرضا و امالی صدوق اینها از کتابهای پر برکت مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) است خدا غریق رحمت کند همه اساتید را استادمان را در آمل در مدرسه امام حسن عسکری ما سال ۲۸ یعنی تقریباً ۶۱ سال قبل آنجا خدمتشان همین امالی مرحوم صدوق را می خواندیم امالی مرحوم صدوق جزء مجالس خصوصی که اینها داشتند املاء املاء می کردند روزهای جمعه یا غیر جمعه یک عدّه از طلبه ها حضورشان که می رفتند آنها این احادیث را می خواندند برای آنها و گاهی هم اگر لازم بود شرح می کردند مرحوم مفید این کار را کرده بعد از مرحوم مفید مرحوم صدوق این کار را کرده مرحوم شیخ طوسی این کار را کرده اینها امالی دارند مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) در امالی این حدیث شریف را نقل می کند ملاحظه فرمودید آنکه مربوط به جریان امام رضا(سلام الله علیه) است دوتا مشکل دارد (۲) آن که هست نقل شده در جریان امام کاظم اینها در امالی مرحوم صدوق هست (۳) که شما در همین پایان مجلس ۲۹ می بینید آنجا یک خط نوشته که اینها در امالی مکتوب شده است (۴) این حرفهای چه کسی است خود صدوق که پشت سر هم روایات را نقل می کند بعد در آخرش هم دارد که همین روایتی که از علی بن یَقطین است دارد این باعث قتل و مثلاً شهادت وجود مبارک امام کاظم شد در حالی که علی بن یَقطین خودش قبل از شهادت امام کاظم(سلام الله علیه) رحلت کرده مهم تر از همه این جریان عیون الأخبار است این دوتا کتاب چون از سابق ما مأنوس بودیم با امالی مرحوم صدوق این نوشته های مرحوم صدوق مخصوصاً این عیون و این امالی و اینها کتابهای خیلی دلپذیری است ما تقریباً اینها برای قبل از انقلاب است حالا یا چهل سال قبل ولی قبل از سی سال ما این را دیدیم دیشب که نگاه می کردم دیدم که ما کلّ این قسمتها را دیدیم برایش فهرست بندی کردیم, شماره گذاری کردیم, مطالب مهم را مثلاً یادداشت کردیم همین قصّه را هم در همین صفحه یادداشت کردیم که در کدام صفحه مثلاً ایشان همین قصّه امام کاظم را دارد در جریان قصّه امام کاظم این چاپی که اینجا هست مرحوم آقای لاجوردی(رضوان الله علیه) از علمای قم بود از فضلای قم بود از شاگردان مرحوم آقای بروجردی بود از دوستان ما بود به غالب کتابخانه ها هم سَری می زد هم مُتتبع بود و هم کتابهای فراوانی جمع کرد ایشان توفیقی پیدا کرده این عیون الأخبار را تصحیح کرد و چاپ کرده ایشان در چاپی که تصحیح ایشان هست جلد اول

صفحه 96 آنجا وقتی جریان علی بن یَقطین را نقل می کند می فرماید در تعلیقه ای که ایشان دارند در ذیل صفحه 96 می فرماید: «هذا الحدیث مِن أوّله إلی آخره لم یَکن فی النسخه العتیقه» اصلاً نسخه های قبلی چنین چیزی نیست یک آدم محقّق و متتبع در آخرش هم که حرف علی بن یَقطین است که باعث شهادتش شد ایشان درباره آخرش هم دارد که «لا یخفی ما فی ذکر هذه الروایه فی هذا الباب الموضوع فی صحّه وفاته(علیه السلام) فتأمّل» این تأمّل برانگیز است این علی بن یَقطین که می گوید همین سبب شهادت موسی بن جعفر شد خود علی بن یَقطین که قبل از شهادت موسی بن جعفر رحلت کرد.

ص: 643

1- (16) . سوره طه, آیه 69.

2- (17) . عیون اخبارالرضا(علیه السلام), ج2, ص 170 و 171.

3- (18) . الأمالی (شیخ صدوق), ص148 و 149.

4- (19) . الأمالی (شیخ صدوق), ص145.

ضرورت بررسی روایات بحث معجزه

حالا شما ببینید در کافی من یادم نیست چنین قصه ای باشد امالی مرحوم شیخ طوسی هم من نگاه کردم چیزی به دیدم نیامده امالی مرحوم مفید را نگاه کنید امالی شیخ طوسی را نگاه کنید ببینید که اصلاً این قصّه هست یا نیست این قصّه چیز عجیبی است اگر درباره امام صادق شد, درباره امام کاظم(سلام الله علیه) هم شد (۱) این معجزه کمی نیست هم وضع آیه قرآنی را به خوبی روشن می کند هم معجزه با این جلال و شکوه به دستور امام شیری از پرده ای در بیاید و کسی را بدرد و ببلعد و دوباره به حالت اوّلی برگردد کم معجزه ای نیست چطور مرحوم کلینی نقل کرده یا نکرده, مرحوم شیخ طوسی این را نقل کرده یا نکرده, مرحوم مفید در امالی نقل کرده یا نکرده, اگر صدوق هست که در نسخه های قدیمی که ایشان می گویند نیست پس اینها را جستجو کنید, فحص کنید ببینید که اصلاً سند دارد ندارد, در نسخه های مصحّح هست نیست, این بزرگواری که من می شناختم اهل تتبع بود خب البته تتبع یک نفر با شرایط قبل از انقلاب خب خیلی فرق می کند شما فحص کنید جستجو کنید آن نُسخ مصحّح و مَتین را بررسی کنید ببینید هست یا نیست به هر تقدیر این هم اگر باشد در اصل جریان یک مطلب تازه ای است و هم در تفسیر آیه قرآنی خیلی کمک می کند البته همان طوری که قد تقدّم مراراً برای کسی ثابت شده طبق این روایت که عصا را بلع کرده و چوب را بلع کرده و یا طناب را بلع کرده خب می گیرند به آن عمل می کنند دیگر آیه را هم بر همان معنا تفسیر می کند دیگر خب, چون غالب مفسّرین ما همین طوری معنا کردند (۲) دیگر حتی سیدناالاستاد هم به همین طبع مشهور معنا کرده (۳) دیگر این مشکلی ندارد عمده این است که این روایت باید معتبر باشد خب.

ص: ۶۴۴

۱- (۲۰) . الأمالی (شیخ صدوق), ص۱۴۸ و ۱۴۹.

۲- (۲۱) . التبیان فی تفسیر القرآن, ج۷, ص۱۸۷; مجمع الباین, ج۷, ص۳۴.

۳- (۲۲) . المیزان, ج۴, ص۱۷۹.

ادب ساحران درتقدیم نام حضرت موسی برنام حضرت هارون (علیهماالسلام)

فرمود آنچه تو گفتی قبل از (آذَنَ لَكُمْ) ما نباید اذن بگیریم برای اینکه (وَالَّذِي فَطَرَنَا) احتمال اینکه «واو» (وَالَّذِي فَطَرَنَا) برای قسم باشد هست اما ظاهرش این است که عطف بر «بیّنات» است (مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ) ایمان بیاوریم به بیّنات و ایمان بیاوریم به (الَّذِي فَطَرَنَا) منتها تقدیم «بیّنات» بر (الَّذِي فَطَرَنَا) برای اینکه ادّله و شواهد و معجزات در مقام اثبات ما را به آن فاطر هدایت می کند همین, چه اینکه در جریان تقدیم نام مبارک موسای کلیم و هارون هم همین طور است خب آنها که می خواستند نام موسی و هارون را ببرند تأدّب را رعایت می کردند نام مبارک موسی را قبلاً ذکر می کردند چه اینکه در سوره مبارکه «اعراف» قبلاً گذشت همین سَحره که ایمان آوردند در آیه ۱۲۱ و ۱۲۲ سوره مبارکه «اعراف» که قبلاً گذشت حرفشان این بود (قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ) آنجا چون بر اساس دو نکته است یکی اینکه خب وجود مبارک موسی مقدّم است یکی اینکه بخش مهمّ پایانی آیات آن سور ه با نون ختم می شود قبلش دارد که (مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ), (وَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ), (آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ), (فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ), (لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ), (إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ), (وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ), (إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ), (وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ), (فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ), (لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ) (1) همه بخشهای این صفحه و امثال این با نون ختم می شود آنجا هم رعایت کردند با نون ختم شده گاهی تقدیم برای رعایت فواصل آیات است.

ص: ۶۴۵

۱- (۲۳) . سوره اعراف, آیات ۱۱۸ _ ۱۳۰.

خب پس تمام حرفهایی که تاکنون فرعون زده اینها ابطال کردند گفتند که فرعون تو گفتی (أَیُّنَا أَشَدُّ عَذَاباً وَأَبْقَی) تو عذابت در دنیاست یک, دنیا هم محدود است دو, پس عذابت تمام شدنی است این سه, (فَاقْضِ مَا أَنتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِی هذِهِ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا) دنیا هم تمام می شود پس تو (أَشَدُّ عَذَاباً وَأَبْقَی) نیستی آن که (أَشَدُّ عَذَاباً وَأَبْقَی) است خداست برای اینکه تو را می برد در جهنّمی که نه می میری نه زنده می شوی, نه زنده هستی به حیات طیّبه نه می میری تا راحت باشی جهنّمیها در جهنّم حالا یا بر اساس لجاجت است یا هنوز (إِنَّهُمْ عَن رَبِّهِمْ یَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ) (۱) خودشان نمی گویند خدایا جان ما را بگیر به مالک دوزخ(سلام الله علیه) می گویند تو به خدایت بگو که جان ما را بگیرد (یَا مَالِکُ لِیَقْضِ عَلَیْنَا رَبُّکَ) (۲) نه «ربّنا» لجاجت آدم را تا به اینجا می رساند اینکه در جهنم است و دارد می سوزد نمی گوید «ربّنا» به مالک می گوید به خدایت بگو جان ما را بگیرد خب جانشان را که نمی گیرد که چه در سوره مبارکه «اعلی» چه در این قسمت در هر دو قسمت فرمود: (لاَ یَمُوتُ فِیهَا وَلاَ یَحْیَی) در سوره «اعلی» آیه سیزده این است که (ثُمَّ لاَ یَمُوتُ فِیهَا وَلاَ یَحْیَی) نه اینکه نه موت است نه حیات اینکه منفصله مانعه الخلوّ است دیگر که رفع هر دو بشود خیر, حیات دارند منتها حیات طیّب نیست مرگ ندارند این طور نیست که نه موت باشد نه حیات خیر, حیات هست منتها عذاب الیم را به همراه دارد (ثُمَّ لاَ یَمُوتُ فِیهَا) تا راحت بشوند «و لا یحیی بحیاه طیبه» که عذاب نداشته باشند همان معنایی که در سوره مبارکه «اعلی» آمده در همین جا هم آمده یعنی اینها را وجود مبارک موسای کلیم به اینها گفته آن بیاناتی که موسای کلیم در احتجاجات داشته به اینها گفته در طول این مدّت لذا اینها به فرعون گفتند که می خواهی بفهمی (أَیُّنَا أَشَدُّ عَذَاباً وَأَبْقَی) خدا (أَشَدُّ عَذَاباً وَأَبْقَی) است چرا؟ برای اینکه تو بر فرض قدرت داشته باشی در دنیاست و دنیا محدود است انسان می میرد و راحت می شود ولی در قیامت ذات اقدس الهی تو و امثال تو را به دوزخی می برد که (ثُمَّ لاَ یَمُوتُ فِیهَا وَلاَ یَحْیَی) و ابدی هم هست پس او (أَشَدُّ عَذَاباً وَأَبْقَی) است نه تو, (فَاقْضِ مَا أَنتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِی هذِهِ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا إِنَّا) در پاسخ او (إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا) لذا احتیاج به اذن نداشتیم و این برای چند جهت است یکی ترمیم سیّئات قبلی ماست یکی تکمیل درجات بعدی, ترمیم سیّئات قبلی این است که (لِیَغْفِرَ لَنَا خَطَایَانَا) یک, (وَمَا أَکْرَهْتَنَا عَلَیْهِ مِنَ السِّحْرِ) که عطف خاص بر عام است لنکته دو, این (مَا أَکْرَهْتَنَا عَلَیْهِ مِنَ السِّحْرِ) یعنی این سحری که ما کردیم حرام است مبارزه و مناظره ای که با پیغمبر عصر کردیم حرام است ولی تو ما را وادار کردی که این کار حرام را انجام بدهیم ما هم می توانستیم مقاومت بکنیم ولی این معصیت را کردیم این ذکر خاص بعد از عام برای اهمیت این مبارزه با پیغمبر جداگانه ذکر شده است.

۱- (۲۴) . سوره مطففین, آیه ۱۵.

۲- (۲۵) . سوره زخرف, آیه ۷۷.

پرسش:...

پاسخ: بله, این گفتند ولی آن هم گفته اگر این کار را نکنی کذا و کذا می کنم آن تهدید را هم کرده به اینها ممکن است کسی برای طمع این کار را نکند ولی برای ترس آن کار را بکند خیلیها هستند که می گویند ما حالا از این جایزه گذشتیم ولی از ترس که نمی تواند بگوید ما از ترس گذشتیم.

انگیزه ساحران درپذیرش مناظره باموسای کلیم (علیه السلام)

آن تطمیع شان مربوط به آنچه در سوره مبارکه «اعراف» قبلًا گذشت این بود (وَجَاءَ الْسَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنا لَأَجراً إِنْ كُنّا نَحْنُ الْغالِبِینَ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِیَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِینَ قَالَ أَلْقُوا فَلَمّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُو بِسِحْرٍ عَظِيمٍ) (۱) قبلاً به امید آمدند و اما وقتی وارد صحنه مناظره شدند وجود مبارك موسای کلیم سخنرانی کرد اتمام حجّت کرد در همین سوره مبارکه «طه» این آیاتش قبلًا گذشت وجود مبارك موسی فرمود: (وَيْلَكُمْ لاَ تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِباً فَيُسْحِتَكُم بِعَذَابٍ) (۲) پوستتان را می کَنند مسحوت یعنی پودرشده به کسی که پوستش را کَندند می گویند مستأصل شد, مستأصل یعنی مَن قُطِع أو ما قُطع أصله این پوست درخت را که بِکَنند خشك می شود دیگر مسحوت هم همین است (فَيُسْحِتَكُم) این است مال حرام را که می گویند سُحت برای اینکه پوست آدم را می کَند یا آدم را پودر می کند, مسحوت می کند, مسحور می کند (فَيُسْحِتَكُم) اینها را فرمود بعد از اینکه فرمود, نزاع داخلی شروع شد بعضیها زیر گوش هم گفتند بکنیم, نکنیم از اینجا این تهدید شروع شده خب کسی که به طمع معجزه آمده باشد وقتی تهدید پیغمبر را می شنود ممکن است برگردد ولی فرعون وادارش کرده که نه, این چنین نیست که برگردید باید صف ببندید در برابر او (فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ وَأَسَرُّوا النَّجْوَى) (۳) آن گاه فرعون صریحاً اعلام کرد که (ثُمَّ ائْتُوا صَفّاً) (۴) باید بیایید که صف بسته و این کار را انجام بدهید وجود مبارك موسای کلیم هم به همه اینها فرمود شما صف ببندید در برابر من تا ببینید که (قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى) (۵) است یا (قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّى). (۶)

۱- (۲۶) . سوره اعراف, آیات ۱۱۳ _ ۱۱۶.

۲- (۲۷) . سوره طه, آیه ۶۱.

۳- (۲۸) . سوره طه, آیه ۶۲.

۴- (۲۹) . سوره طه, آیه ۶۴.

۵- (۳۰) . سوره طه, آیه ۶۴.

۶- (۳۱) . سوره اعلی, آیه ۱۴.

خب, اینها گفتند (إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ) تو گفتی (أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَاباً وَأَبْقَى) ما می گوییم (وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى) تو قلمرو قدرتت (هذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) است زودگذر است نه اینکه تا دنیا هست تو هستی, تا ما هستیم تو هستی تعذیب تو مربوط به حیات ماست اگر کُشتی که ما بعد از چند لحظه راحت می شویم اما (وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى) بعد هم گفتید (أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَاباً) ما این را تشریح بکنیم تو یک وعده داده یک وعید, یک تبشیر کردی یک انذار ما آن وعد و وعید تو را, تبشیر و انذار تو را با وعد و وعید الهی, تبشیر و انذار الهی می سنجیم می گوییم (إِنَّهُ) ما از موسای کلیم آموختیم این حرفها را (مَن يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِماً) یک وقت است کسی مجرم بود بعد توبه کرد این «یأت ربّه تائباً» چون معیار این نیست که کسی کارِ خوب کرد یا کار بد کرد معیار آن است که کسی بد بیاید یا خوب بیاید اگر کسی کارِ خوب کرد بعد _ معاذ الله _ این را به هم زد درست است که «قد عمل صالحا فی الدنیا» اما این را به هم زد «ثمّ ارتدّ» و کذا و کذا یا کسی کارِ بد کرد ولی توبه کرد آن بد گذشت ولی فعلاً «یأت ربّه مؤمناً» اینکه در قرآن کریم در موقع پاداش دهی نمی گوید کسی در دنیا کارِ خوب کرد می گوید (مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ) (۱) کسی نقد در دستش باشد نه در دنیا کارِ حسنه کرده باشد بله, خب اگر کسی کار خوب کرده بعد به هم زده اینکه به او پاداش نمی دهند که معیار آن است که در صحنه حساب هر که می آید حسنه در دستش باشد (مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا) نه «مَن فَعل حسنه» در قیامت هم اگر برای علما حقّ شفاعت هست برای همه نیست کسانی که «بَعثه الله یوم القیامه فقیها» به او می گویند «قِفْ تَشْفَع» (۲) خیلیها هستند که در قیامت عوام محشور می شوند اینکه به دنبال نخودسیاه درس خوانده این دیگر فقیهاً محشور نمی شود که اینکه به دنبال القاب بود یا به دنبال مال بود یا به دنبال صرّافی بود این دیگر فقیهاً محشور نمی شود که کسی که لله درس بخواند و به درسش عمل بکند و باور بکند به دنبال صرّافی نباشد این «بعثه الله یوم القیامه فقیها» آن وقت به او می گویند بایست هر که را خواستی شفاعت کن و همراه خودت ببر «قِفْ تَشْفَع» عمده آن است که آنجا که می آید دستش نقد باشد (مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ) اینجا هم همان تعبیر را دارد نه «مَن فَعل کذا و أجرمَ کذا» (مَن يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِماً) خب, اگر کسی در دنیا جرمی کرده بعد توبه کرده ذات اقدس الهی می پذیرد دیگر این «لا یأت ربّه إلاّ تائباً» ولی اگر (مَن يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِماً) شد (فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لاَ يَمُوتُ فِيهَا وَلاَ يَحْيَى) این مُجرم هم اسمِ فاعل نیست صفت مشبهه است چون اگر اسم فاعل باشد دلالت بر حدوث می کند با گذشتِ الهی همراه است بعد از مدّتی آزاد می شود اما (ثُمَّ لاَ يَمُوتُ فِيهَا وَلاَ يَحْيَى) برای کسی است که این مجرم به عنوان صفت مشبهه برای او امر ثابت باشد (وَمَن يَأْتِهِ مُؤْمِناً) نه «مَن آمنَ», (وَمَن يَأْتِهِ مُؤْمِناً) که (قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ).

۱- (۳۲) . سوره انعام, آیه ۱۶۰.

۲- (۳۳) . بحارالأنوار, ج۲, ص۱۶.

گستردگی مصداق عمل صالح برای نیل به رضای الهی

ملاحظه می فرمایید که قرآن کریم روی عمل تکیه می کند اما کدام عمل را ذکر نمی کند گاهی خصوصیت عمل را ذکر می کند اما اینکه عمل مشروع باشد و مورد رضای خدا باشد یک وقت دامداری است یک وقت کشاورزی است یک وقت بحث است یک وقت تولید است یک وقت خودکفایی است فرق نمی کند چه باشد هر کسی در هر کاری که دارد بالأخره این مردم که هستند همه شان کارهایشان شبیه هم نیست که هر کسی در هر رشته ای که هست کارش را لله انجام بدهد مشمول عمل صالح است لذا در این گونه از موارد اصلاً خصوصیّت و نحوه عمل هیچ مطرح نیست که حالا کسی نماز بخواند یا کشاورزی بکند یا دامداری بکند یا درختکاری بکند درخت را آب بدهد هر عمل صالحی را ذات اقدس الهی پاداش می دهد لذا برای این بخش از آیات اصلاً خصوصیت عمل مطرح نیست فرمود: (وَمَن يَأْتِهِ مُؤْمِناً قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى) حالا اگر کسی عمل صالح نداشت ولی مؤمن بود این چنین نیست که او را بهشت راه ندهند بعد از مدّتی راه می دهند اما درجات عُلیا به او نمی دهند این درجات عُلیا (جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذلِكَ جَزَاءُ مَن تَزَكَّى) تو گفتی (أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَاباً وَأَبْقَى) می گوییم (وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى), تو گفتی من ابقایم می گوییم (إِنَّمَا تَقْضِي هذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا) تو گفتی چه کسی بهتر است ما می گوییم الله و دین الهی و شریعت الهی بهتر است.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۷۱ تا ۷۶ سوره مریم ۸۹/۰۱/۱۷

.Your browser does not support the audio tag

(قَالَ آمَنتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِى عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم مِنْ خِلاَفٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِى جُذُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَاباً وَأَبْقَى (۷۱) قَالُوا لَن نُؤْثِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِى فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِى هذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۷۲) إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى (۷۳) إِنَّهُ مَن يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِماً فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لاَ يَمُوتُ فِيهَا وَلاَ يَحْيَى (۷۴) وَمَن يَأْتِهِ مُؤْمِناً قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى (۷۵) جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذلِكَ جَزَاءُ مَن تَزَكَّى (۷۶)

تهمت های و تهدیدهای فرعون در مقابل ایمان ساحران

فرعون چند تا دسیسه داشت یکی اینکه وجود مبارک موسای کلیم را متّهم به سِحر کرده دوم اینکه زمینه برای مبارزه و مناظره را فراهم کرد بعد از استخفاف, بعد از اینکه (فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ) (۱) گفت این ملّت که بین سِحر و معجزه فرق نمی گذارند من یک صحنه مناظره و مبارزه ای تشکیل می دهم که هر دو بتوانند یک سلسله چوبها و طنابها را به صورت مار در بیاورند این مردمِ سَخیف و خفیف العقل که توانِ تشخیص بین معجزه و سِحر را ندارند من در آن صحنه پیروز می شوم این کار را کرد بعد از مشورت و در این صحنه ذات اقدس الهی به موسای کلیم فرمود درست است که مردم سخیف و خفیف العقل و تهی مغزند شستشوی مغزی شدند ولی من حجّت الهی را بیّن می کنم که حتّی آنها هم بفهمند (لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنتَ الْأَعْلَى) (۲) هراس نداشته باش تو در این صحنه پیروز می شوی بعد از اینکه وجود مبارک موسای کلیم در این صحنه پیروز شد فرعون چاره ای نداشت مگر اینکه بپذیرد لکن برای اینکه نپذیرد و عدّه ای را تعذیب کند و آن تعقیب موسی و هارون(علیهما السلام) را ادامه بدهد نقشه ای کشید به این ساحران گفت شما عمداً کوتاه آمدید, شما عمداً کوتاه آمدید می توانستید یک سِحر قوی تری ارائه کنید که در برابر کار موسای کلیم که ـ معاذ الله ـ سِحر است مقابله کند چون شما عمداً کوتاه آمدید (إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِى عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ) من شما را تنبیه می کنم چرا ایمان آوردید قبل از اذن من, خب آنها اگر می گفتند که برای ما حق روشن شد ایمان آوردیم چه تهدیدی نسبت به تقطیع و تصلیب و امثال ذلک بود فرعون دارد همه اینها را متّهم می کند برابر آنچه در سوره مبارکه «اعراف» گذشت گفت همه شما ساحرید و توطئه گر و عمداً کوتاه آمدید چون همه تان ساحرید و توطئه گر (إِنَّ هذَا لَمَكْرٌ مَكَرْتُمُوهُ فِى الْمَدِينَهِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا) (۳) بنابراین همه شما تحت تعقیبید این بود که فرعون بعد از آن شکست اینها را به آن تقطیع و تصلیب تهدید کرد وگرنه آنها اگر می گفتند که حق برای ما روشن شد ما ایمان آوردیم خب چرا به دار بیاویزند چرا باید اعضا و جوارحشان مُثله بشود اینکه گفت (إِنَّ هذَا لَمَكْرٌ مَكَرْتُمُوهُ) یعنی شما که ساحرانید عمداً کوتاه آمدید با نقشه قبلی او بر شما پیروز شد و دعوای او را تثبیت کردید این یک مطلب.

ص: ۶۵۰

۱- (۱) . سوره زخرف، آیه ۵۴.

۲- (۲) . سوره طه، آیه ۶۸.

۳- (۳) . سوره اعراف، آیه ۱۲۳.

تفاوت معجزه باکرامت وارهاص

مطلب دیگر در بحثهای قبلی بین کرامت و معجزه و ارهاص فرقی گذاشته شد معجزه باید با تحدّی همراه باشد گاهی تحدّی به ادّعا در نبوّت است گاهی در امامت, اگر پیغمبر یا امام(علیهما السلام) یک کار غیر عادی انجام بدهند که همراه با تحدّی نباشد می شود کرامت, اگر پیغمبر یا امام(علیهما السلام) کاری را انجام بدهند بر خلاف عادت خرق عادت بشود همراه با تحدّی باشد برای اثبات نبوّت یا امامت هر دو می شود معجزه, معجزه اختصاصی به پیغمبر ندارد برای اثبات مدّعاست اگر آن مدّعا نبوّت باشد نبیّ این کار را بکند می شود معجزه, اگر آن مدّعا امامت باشد امام این کار را بکند می شود معجزه, اما ذات اقدس الهی فرمود این تقطیع او و تصلیب او و هیچ اثر نکرده این تهدید قبل از اینکه کسی را اعدام بکنند می توان به او خطاب کرد که من اول تو را مُثله می کنم بعد به دار می آویزم این درست است, درست است بعد از تقطیع و اعضا قطعه قطعه شده آن وقت نمی شود گفت کسی را تصلیب کرد, مصلوب کرد به دار آویخت اما قبل از اعدام به مخاطب زنده خطاب کردن درست است بعد از مُثله کردن این است گرچه «واو» مفید ترتّب نیست اما آن تقدیم ذکری ناظر به این مطلب است.

شرط حسن یاقبیح بودن کیفر وعذاب

مطلب بعدی آن است که در جریان محارب که جزای محارب همین است فرق جزای محاربی که در سوره مبارکه «مائده» آمده با کاری که فرعون می کرد فرق بین عدل و ظلم است ذات اقدس الهی کارِ اصحاب اُخدود را در قرآن نقل کرده که این ظلم بود, کار خودش را نقل می کند که (ثُمَّ لَا یَمُوتُ فِیهَا وَلَا یَحْیَی) (۱) که سوخت و سوز جهنم است این عدل است سوزاندن یا اعدام کردن یا رجم کردن ذاتاً قبیح نیست این اگر ظلم بود قبیح است, عدل بود حَسن است به عنوان کیفر بود حق است به عنوان ظلم و ستمِ ابتدایی بود قبیح است و مانند آن وگرنه کارِ اصحاب اُخدود را که در دنیا انجام شده و به عنوان ظلم بود قوی تر از این و شدیدتر از این را ذات اقدس الهی در قیامت در جهنم دارد که (خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِیمَ صَلُّوهُ) (۲) در بخش پایانی سوره مبارکه «فجر» دارد که (فَیَوْمَئِذٍ لَا یُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ) (۳) خب این عدلِ محض است بنابراین اولاً در جریان محارب یکجا چهار عضو را قطع نمی کنند بلکه به نوبت هست این یکی, و ثانیاً فرق اساسی در ظلم و عدل است.

ص: ۶۵۱

۱- (۴) . سوره اعلی، آیه ۱۳.

۲- (۵) . سوره حاقه، آیات ۳۰ و ۳۱.

۳- (۶) . سوره فجر، آیه ۲۵.

سرّ نزول آیه (وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) در روزغدیر

مسئله ای که مربوط به غدیر و سقیفه بود که وجود مبارک پیغمبر احساس خطر می کرد و خدا فرمود: (وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) (۱) اساس هراس وجود مبارک پیغمبر همان اساس سیاسی بود برای اینکه این منافقین قبلاً- هم بودند آن وقت هم بودند بعد هم بودند وجود مبارک پیغمبر نه از کفرِ کافران می ترسید نه از نفاقِ منافقان همیشه درگیر بودند و خداوند هم به آن حضرت فرمود: (لاَ تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ) (۲) حضرت هرگز نمی فرمود در جریان غزوه اُحد که یک سوم مردم مدینه منافق بودند با حضرت هم درگیر بودند دهن کجی می کردند حضرت ترسیده باشد این چنین نیست با اینکه هزار نفر از خانه ها حرکت کردند بروند در جبهه اُحد سیصد و اندی برگشتند این رقم کم نیست گذشته از اینکه هم با یهودیها ارتباط جاسوسی داشتند هم با مشرکان مکه ولی پیغمبر هراسی نداشت آ ن وقتی که (لاَ تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ) نصیب حضرت شد حضرت ترسی نداشت چه سیزده سال مکّه چه ده سال مدینه حضرت ترسی نداشت مخصوصاً الآن که فاتحانه در جریان غدیر خم مطرح است. منافقان قبلاً هم بودند بعداً هم بودند کارشکنی می کردند بدترین اهانت را کردند قصّه اِفک را همین منافقان تأمین کردند وجود مبارک پیغمبر ترسی نداشت ترس از شستشوی مغزی است که اگر مردم نتوانند بفهمند انسان چه بکند فرمود ما کاری می کنیم که مردم دیگر کاملاً بفهمند حالا از آن به بعد ایمان آوردن یا کفر ورزیدن در اختیار مردم است این (لاَ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) (۳) ناظر به بحث تکوینی است دیگر یعنی بشر آزاد است می خواهد قبول بکند می خواهد رد کند ولی حجّت باید حجّت بالغه باشد که (لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ) (۴) این معنای (لاَ إِكْرَاهَ) معنایش این نیست که انسان تشریعاً آزاد است تشریعاً اگر آزاد بود که دیگر آن بگیر و ببند را نداشت که (خُذُوهُ فَغُلُّوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ) (۵) تکویناً بشر آزاد است و این کمال است که انسان کفر اگر می ورزد بر اساس آزادی است مؤمن اگر می شود بر اساس آزادی است و خدای سبحان انسان را متفکّر و آزاد خلق کرده اما تشریعاً بر او واجب است که مؤمن بشود امر به معروف و نهی از منکر در همین راستاست, بهشت و جهنم در همین راستاست, وعده و وعید از همین قبیل است, تبشیر و انذار هم از همین قبیل است بنابراین وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) هراس داشت که متّهم بکنند که دامادش را خلیفه کرده فرمود نه, ما مسئله را طرزی بیان می کنیم که دیگر خب روشن بشود و روشن هم شده از آن به بعد خود اینها که دسیسه چین بودند و بسیاری از اینها جزء سران نفاق بودند گفتند «بخ بخ لک یابن ابی طالب أصبحت مولای و مولیٰ کلّ مؤمن و مؤمنه» (۶) بالأخره بعدها برگشتند ولی به حسب ظاهر آنجا قبول کردند یعنی طرزی وجود مبارک پیغمبر پیام الهی را ابلاغ کرده است که کسی عذری نداشته باشد این می شود حجّت بالغه.

۱- (۷) . سوره مائده، آیه ۶۷.

۲- (۸) . سوره نساء، آیه ۸۴.

۳- (۹) . سوره بقره، آیه ۲۵۶.

۴- (۱۰) . سوره انفال، آیه ۴۲.

۵- (۱۱) . سوره حاقه، آیات ۳۰ و ۳۱.

۶- (۱۲) . بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۱۴۲.

معنای آیه (لَن نُؤْثِرَکَ عَلَی مَا جاءَنا)

خب, فرمود شما می فهمید که (أَیُّنَا أَشَدُّ عَذَاباً وَأَبْقَی) این مسئله ایثار که (لَن نُؤْثِرَکَ عَلَی مَا جَاءَنَا) یعنی ما تو را انتخاب نمی کنیم و ترجیح نمی دهیم مشابه اینکه در سوره مبارکه «یوسف» آیه ۹۰ گذشت که برادران یوسف به یوسف عرض کردند که (أَءِنَّکَ لَأَنتَ یُوسُفُ قَالَ أَنَا یُوسُفُ وَهذا أَخِی قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَیْنَا) آنها در آیه ۹۱ گفتند که (تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَکَ اللَّهُ عَلَیْنَا) خدا تو را بر ما مقدّم داشت, ایثار کرد, اگر وجود مبارک یوسف نبیّ معصوم است و آنها این چنین نیستند ذات اقدس الهی این نبیّ معصوم را مقدم داشت بر آنها ایثار کرد, ترجیح داد, تقدیم کرد اینها هم می گویند (لَن نُؤْثِرَکَ عَلَی مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَیِّنَاتِ) ما راه خودمان را پیدا کردیم خدا و دین خدا را اصل قرار می دهیم و تو را نمی پذیریم.

نائل شدن ساحران ازعلم الیقین به عین الیقین

مطلب دیگر اینکه وقتی سالیان متمادی یا مدّت مدیدی وجود مبارک موسای کلیم این معارف وحیانی را برای مردم مصر بیان کرد همه اینها شنیده بودند چه اینکه آیاتی را که قبلاً خواندیم از همین راه بود (مِنْهَا خَلَقْنَاکُمْ وَفِیهَا نُعِیدُکُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُکُمْ تَارَةً أُخْرَی) (۱) اینها را وجود مبارک موسای کلیم برای همه مردم تبیین کرده و خداوند هم فرمود اگر کسی بین حق و باطل در فضای شهادت آن چنان فرق بگذارد که به علم الیقین برسد ما خیلی از چیزها را به او نشان می دهیم در سوره مبارکه «تکاثر» آنجا فرمود: (کَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْیَقِینِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِیمَ) (۲) اگر کسی به مرحله علم الیقین برسد الآن که اینجا نشسته است جهنم را می بیند نه اینکه بعد از مرگ, بعد از مرگ خب کفار هم می بینند می گویند (رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا) (۳) آن که می گوید علم الیقین زمینه برای عین الیقین است برای دنیاست خب اگر این گروه آن چنان ایثار کردند که شهادت را استقبال کردند پیغمبر زمان و حجّت زمان را تأیید کردند و حاضر شدند شربت شهادت بنوشند این می شود علم الیقین این علم الیقین آن پاداش را هم دارد که فرمود: (کَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْیَقِینِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِیمَ) یعنی الآن نه قیامت, قیامت خب هر کسی کافر و مؤمن هر دو جهنم را می بینند آن روز جهنم را نشان کفار می دهند می گویند (أَفَسِحْرٌ هذَا أَمْ أَنتُمْ لَا تُبْصِرُونَ) (۴) می گویند (رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا) بنابراین دیدنِ جهنم در دنیا بهره مؤمنان عالم یقین است آن خطبه نورانی حضرت امیر که در وصف متّقیان ذکر شده فرمود: «فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ کَمَنْ قَدْرَآهَا ... هُمْ وَ النَّارُ کَمَنْ قَدْرَآهَا» (۵) منتها اینها مقام کأنّ است و خود حضرت هم به مقام أنّ رسیده که فرمود «لو کُشِفَ الغطاء ما اُزددت یَقینا» (۶) اگر جهنم الآن موجود است کما هو الحق, بهشت الآن موجود است کما هو الحق طبق بیان نورانی امام رضا(سلام الله علیه) (۷) و وعده قرآن هم این است اگر کسی علم الیقین داشته باشد خدا جای او را نشان می دهد جهنم و بهشت را نشانش می دهد در بعضی از روایات ذیل همین آیه آمده است که وقتی اینها به سجده افتادند خیلی از چیزها را مشاهده کردند (۸) گرچه سند آنها باید بررسی بشود ولی امکان قرآنیش هست عقلاً ـ ممکن است, آیتاً ممکن است اما حالا ـ آن روایت معتبر است یا نه, ما دلیلی بر ردّ آن روایات نداریم چون در ذیل این روایات آمده است که اینها همین که به سجده افتادند خیلی از منازلشان را در قیامت دیدند (۹) این امکان پذیر هست لذا تا آن آخرین لحظه هم مقاومت کردند.

۱- (۱۳) . سوره□ طه، آیه□ ۵۵.

۲- (۱۴) . سوره□ تکاثر، آیات ۵ و ۶.

۳- (۱۵) . سوره□ سجده، آیه□ ۱۲.

۴- (۱۶) . سوره□ طه، آیه□ ۱۵.

۵- (۱۷) . نهج البلاغه، خطبه□ ۱۹۳.

۶- (۱۸) . غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۱۹، ح ۲۰۸۶.

۷- (۱۹) . التوحید (شیخ صدوق)، ص ۱۱۸.

۸- (۲۰) . ر . ك: التفسیر الکبیر، ج ۲۲، ص ۷۵.

۹- (۲۱) . التفسیر الکبیر، ج ۲۲، ص ۷۵.

خضوع وسجده ساحران دربرابرحقیقت

در مسئله سجده اینها یک وقت است انسان بر اساس اختیار و جریان عادی به سجده می افتد مثل اینکه در بخش پایانی سوره مبارکه «آل عمران» آمده (الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللّهَ قِیَاماً وَقُعُوداً وَعَلَی جُنُوبِهِمْ) (۱) یا در بخش پایانی سوره مبارکه «فرقان» هم همین طور است که اینها سجده می کنند (۲) یا در بخش پایانی سوره مبارکه «اسراء» آیه ۱۰۹ دارد که (وَیَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ یَبْکُونَ وَیَزِیدُهُمْ خُشُوعاً) اینها سجده کردن, رکوع کردن اختیاری و عادی است اما (فَأُلْقِیَ السَّحَرَهُ سَاجِدِینَ) (۳) این شوق است و گویا ارادی نیست البته با اختیار و اراده است ولی شدّت شوق طوری است که فوراً اینها به سجده افتادند خب اگر کسی در برابر حق این طور خاضع است با آن تهدید کذایی فرعون این می شود علم الیقین دیگر و اگر علم الیقین شد وعده الهی حق است که فرمود: (لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْیَقِینِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِیمَ) (۴) .

پرسش:...

پاسخ: خب آن جمله های بعدی را از وجود مبارک موسای کلیم شنیدند اینها بیش از علوم حصولی را نمی رساند

چگونگی نائل شدن به عین الیقین

وجود مبارک موسای کلیم طبق همان آیاتی که قبلاً خوانده شد در همین سوره مبارکه «طه» وعد و وعید الهی, تبشیر و انذار الهی را مشخص کرد که اگر کسی مؤمناً برود پاداشش این است, کافراً برود کیفرش این است و اینها اما کسی جای خودش را ببیند این عین الیقین است دیگر این را برابر آیه سوره مبارکه «تکاثر» که وعده خداست فرمود: (کَلاَّ لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْیَقِینِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِیمَ) (۵) اینها این طور شدند چون امکانش ثابت می شود عقلاً و ظاهر آیات قرآن هم این را تأیید می کند اگر روایت معتبر باشد حجّت است دیگر, اگر در ذیل این روایاتی آمده که اینها منازلشان را دیدند (۶) خب باید قبول کرد برای اینکه عقلاً ممکن است, قرآناً هم ممکن است روایت هم که آمده.

ص: ۶۵۴

۱- (۲۲) . سوره آل عمران، آیه ۱۹۱.

۲- (۲۳) . سوره فرقان، آیه ۶۴.

۳- (۲۴) . سوره شعراء، آیه ۴۶.

۴- (۲۵) . سوره تکاثر، آیات ۵ و ۶.

۵- (۲۶) . سوره تکاثر، آیات ۵ و ۶.

۶- (۲۷) . التفسیر الکبیر، ج ۲۲، ص ۷۵.

پرسش:...

پاسخ: نه, منتها گذشت می خواهد گفت «یک قدم بر خویشتن نِه وان دگر در کوی دوست» یک قدم یعنی قدم نه یعنی گام آنجایی که کَعب است پایان این پا آن پاشنه از پایان این پا یعنی پاشنه تا انامل سرانگشت را می گویند قدم آن یکی یک قدم است این یکی یک قدم است فاصله بین این دو قدم را می گویند خُطْوِه, گام, گام غیر از قدم است انسان وقتی راه می رود این قدم را در جای اول می گذارد آن پا را در جای دوم می گذارد این می شود دو قدم, فاصله این دو قدم را می گویند خُطْوه یعنی گام, می گویند اگر می خواهی به خدا برسی یک پا را روی نفس بگذار وان دگر در کوی دوست اینها هم همین کار را کردند «یک قدم بر خویشتن نِه وان دگر در کوی دوست» فاصله زیاد است مگر او « اقرب الینا من حبل الورید» (۱) نیست کسی که حاضر است در راه او شهید بشود خب تعلّقی ندارد دیگر همه این پرده ها کنار می رود این می شود مرحله کامله علم الیقین و خدا هم وعده داد که اگر علم الیقین پیدا کردید به شهود بهشت و جهنم می رسید درباره شهدا هم که وارد شده اول چیزی که شهید نظر می کند إلى وجه الله است (۲) از همین قبیل است دیگر برای اینکه این بدن و علاقه به حیات حجاب است انسان روی این علاقه ها پا گذاشت خب وقتی این حجاب برداشته بشود او که جهنم و بهشت موجود نقد است دیگر, بنابراین اگر روایت معتبر بود قابل اخذ است.

۱- (۲۸) . ر . ک: سوره ق، آیه ۱۶.

۲- (۲۹) . ر . ک: تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۲۱ و ۱۲۲.

پاسخ ساحران دربرابرتهمت های فرعون

فرمود: (إِنَّمَا تَقْضِي هٰذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا) اینها پاسخِ دهن به دهن فرعون است هر جمله ای که آنها گفتند اینها پاسخ دادند فرعون گفته بود که این دسیسه ای است که شما مجموعه سَحره _ معاذ الله _ انجام دادید شما هم عمداً کوتاه آمدید تا ثابت کنید که این معجزه است در حالی که او هم ساحر است و شما هم می توانید مقاومت بکنید و نکردید خب سِحر که تاریکی تاریکی را از بین نمی برد که وقتی آفتاب طلوع کرد آدم می بیند آنچه را که به عنوان انیاب اغوال و درخت و تپّه ماهوری و کوه و امثال ذلک می دید همه اش وهم بود سِحر ریشه سحر را از بین نمی برد جلوی تأثیر او را ممکن است بگیرد بنابراین گفت همه شما این کاره بودید منتها کوتاه آمدید اینها گفتند نه خیر تو ما را وادار کردی به سِحر در برابر معجزه (وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ) گرچه وعده جایزه داده شد عدّه ای تطمیعاً وارد شدند اما بخشی از اینها تهدیداً وارد شدند.

پرسش:...

پاسخ: بله خب, انسان.

عدم راهیابی تقیّه دراصول دین

درباره دین که تقیّه نیست آدم را مُکرَه می کنند که شما مثلاً فلان روز روزه بخور خب می خورد اما با اکراه می گویند _ معاذ الله _ بیا درباره تحریف قرآن کتاب بنویس خدا غریق رحمت کند امام مثل همه علما می گفت محدوده تقیّه مشخص است گفتند شما مجبورید که فلان کس را بکُشید خب این تقیّه بردار نیست می شود انسان را مکروه کرد و حدیث «رُفع ... ما استکرهوا علیه» (1) مانند آن درباره این معاصی عادی هست خب این نماز را الآن نخواند بعد می شود قضا به جا بیاورند یا فلان معصیت را بکن, اما حالا کسی را وادار بکنند که شما بیا _ معاذ الله _ درباره ردّ قرآن چیزی بنویس, ردّ ولایت و امامت چیزی بنویس اینکه اکراه پذیر نیست کسی حق ندارد بگوید من مجبور شدم مجبور شدن بر اساس اکراه و تقیّه مرزی دارد اما درباره اصول دین و خطوط کلّی دین نمی شود انسان بگوید من تقیّه کردم که.

۱- (۳۰) . بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۷۴.

دیدگاه مفسران درتفسیرآیه (إِنَّهُ مَن يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِماً)

اینها گفتند که تو ما را وادار کردی ما که به این آشنا نبودیم الآن برای ما حق است (قَد تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ) (۱) , (وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى) گرچه درباره (إِنَّهُ مَن يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِماً) دو قول را مفسّران نقل کردند یکی اینکه این تتمّه قول سَحره است (۲) یکی اینکه این کلام ذات اقدس الهی است (۳) ولی اما ظاهر این (إِنَّهُ) تعلیل است و حرفِ سَحره ای است که از مکتب وجود مبارک موسای کلیم آموختند چون موسای کلیم همه این صحنه ها را به آنها گفته دیگر فرمود: (رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى قَالَ عِلْمُهَا عِندَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَّا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى) (۴) تا آن بخشهای پایانی که (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا) (۵) مدّتهای مدیدی معجزات را نشان می داد مناظره می کرد, سخنرانی می کرد, ارشاد می کرد همه این حرفها برای مردم مصر روشن شد بنابراین این چنین نبود که این سَحره خلاصه فرمایش موسای کلیم را نشنیده باشند احتمال دوم هم این است که این کلام ذات اقدس الهی است اما این تعلیل به آن کلام برگردد مقداری خلاف ظاهر است.

ص: ۶۵۷

۱- (۳۱) . سوره بقره، آیه ۲۵۶.

۲- (۳۲) . التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۹۱.

۳- (۳۳) . مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۵.

۴- (۳۴) . سوره طه، آیات ۵۰ _ ۵۲.

۵- (۳۵) . سوره طه، آیات ۵۵ و ۵۶.

معجزه بودن قرآن درنقل ادیبانه وامینانه تاریخ انبیا

مطلب دیگر این است که در جریان تقدیم موسی یا هارون که در سوره مبارکه «طه» نام هارون مقدم شد (۱) در سوره مبارکه «اعراف» نام موسی مقدم شد (۲) مستحضرید که این تعبیرات و این کلمات به فارسی و عربی و امثال ذلک نبود به عِبری بود, به سِریانی بود به زبانهای دیگر بود قرآن کریم چندتا کار کرده یکی اینکه آن عِبریها, سریانیها و الفاظی که آنها داشتند آنها را به عربی ترجمه کرده یک, یکی اینکه امینانه و صادقانه نقل کرده دو, پس عِبری را با عربی نقل کرده یک, و در کمال امانت آن حرفها را بازگو کرده دو, و نقلش معجزه گونه است سه, کسی نمی تواند این طور نقل بکند این چنین نیست که آنها یک طور گفته باشند قرآن طور دیگر نقل کرده باشد آنها هر طور گفتند قرآن با زبان عربی نقل کرد یک, امینانه نقل کرد دو, معجز گونه نقل کرد سه, این می شود معجزه قرآن نه اینکه حالا آنها طور دیگر گفتند قرآن طور دیگر نقل کرده باشد فقط در واژه های عِبری و عربی یا سریانی و عربی از این جهت فرق می کند.

تبیین معنای آیه (لَا یَمُوتُ فِیهَا وَلَا یَحْیَی)

خب, (إِنَّهُ مَن یَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِماً فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا یَمُوتُ فِیهَا وَلَا یَحْیَی) اِجرام که فرمود: (إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِینَ مُنتَقِمُونَ) (۳) مصداق کامل جور همان کفر است که شامل کافران هم می شود شامل افراد دیگر هم می شود منتها آنها عذابشان منقطع الآخر است کافری که مثلاً- عذابش یک مقدار طولانی است آن کافر عنود عذابش با خلود همراه است (فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا یَمُوتُ فِیهَا وَلَا یَحْیَی) در مسئله (لَا یَمُوتُ فِیهَا وَلَا یَحْیَی) ملاحظه فرمودید معنایش این نیست که نه مُردن نه زنده چون بین موت و حیات فاصله ای نیست این منفصله مانعهالخلو است که ارتفاع ممکن نیست نظیر (لَا فَارِضٌ وَلَا بِکْرٌ) نیست که بینشان فاصله است نه گاوِ نوسال است نه گاو کهنسال بین گاو نوسال و گاو کهنسال, گاو میانسال فاصله است فرمود: (لَا فَارِضٌ وَلَا بِکْرٌ) بلکه (عَوَانٌ بَیْنَ ذلِکَ) (۴) اما این از آن قبیل نیست که (لَا یَمُوتُ فِیهَا وَلَا یَحْیَی) یعنی حالت وسطی باشد نه زنده نه مُرده بلکه اینها واقعاً زنده اند و معذّب اند پس «لا یحیی حیاةً طیّبةً و لا یموت فیها» که با مرگ از عذاب بِرَهند حقیقتاً زنده اند منتها در درد و عذابند بین اینها فاصله نیست.

۱- (۳۶) . سوره طه، آیه ۷۰.

۲- (۳۷) . سوره اعراف، آیه ۱۲۲.

۳- (۳۸) . سوره سجده، آیه ۲۲.

۴- (۳۹) . سوره بقره، آیه ۶۸.

(وَمَن يَأْتِهِ مُؤْمِناً قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولئِکَ) با اینکه «فله» ممکن بود بفرماید. در جریان آیه قبلی فرمود: (فَإِنَّ لَهُ) اما اینجا نفرمود «فَإِنَّ لَهُ » فرمود: (فَأُولئِکَ) با اشاره به دور برای اینکه منزلت عالیه اینها را ترسیم بکند با اشاره به دور تعبیر کرده است (فَأُولئِکَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى).

آنجا فرمود: (فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ) اما اینجا نفرمود «فإنّ له درجات» فرمود: (فَأُولئِکَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ) این تعبیر «اولئک» نشانه به رفعت منزلت آنهاست که (يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ) (۱) این درجات را به این صورت بیان کرده (جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا) در سوره مبارکه ای که به نام پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) است یعنی سوره ۴۷ آنجا انهار بهشتی را مشخص فرمود آیه پانزده سوره مبارکه ای که به نام پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است این است (مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ ماءٍ غَيْرِ آسِنٍ) آبی نیست که نظیر آب دنیا اگر یک چند روزی در جایی بماند بو بیاید آسِن بشود, متغیّر بشود این چنین نیست (وَأَنْهارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ) نهرهایی از شیر جاری است که هرگز طعم و مزه آن عوض شدنی نیست عوض نمی شود سالیان متمادی بماند (وَأَنْهارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ) نه آن خَمری که انسان را به حیوانیّت برساند آن خَمری که انسان را به فرشتگی نزدیک می کند (لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ), (وَأَنْهارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى) که دیگر از کندو و زنبور برنخاسته از نماز و روزه برخاسته اگر عسلی محصول نماز و روزه بود که دیگر سالیان متمادی بماند آسیب نمی بیند. گذشته از این (وَلَهُمْ فِيهَا مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ) (۲) خب در این گونه از موارد که می فرماید: (تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) این انهار را در سوره مبارکه ۴۷ مشخص کرده که چند نهر است (وَذلِکَ جَزَاءُ مَن تَزَكَّى).

ص: ۶۵۹

۱- (۴۰) . سوره مجادله، آیه ۱۱.

۲- (۴۱) . سوره محمد، آیه ۱۵.

مطلبی که مربوط به بحثهای همین جریان وجود مبارک امام صادق (۱) یا امام کاظم (۲) و مانند آن است این را ملاحظه بفرمایید در این بحث سه تا مطلب بود یکی اینکه عقلاً و قرآناً طبق دلیل عقلی و طبق دلیل قرآنی انسانِ کامل کونِ جامع است حضرات چهارگانه را داراست و طبق بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) در همان دعای اول صحیفه سجادیه فرمود: «فَكُلُّ خَلِيقَتِهِ مُنْقَادَةٌ لَنَا»، «فَكُلُّ خَلِيقَتِهِ» یعنی از عرش تا فرش وقتی مُنقاد اهل بیت بود اینها می شوند قائد دیگر. دست ما از این جهت پُر است یعنی هم دلیل عقلی داریم هم دلیل قرآنی, خود قرآن کریم فرشتگان را مدبّرات امر می داند این یک, بعد تقسیم می کند که بعضی صافّاتند (۳) , بعضی نازعاتند (۴) , بعضی زاجراتند (۵) , بعضی کذا و کذا این اصناف فرشته ها هستند ولی فرشته ها مدبّرات امرند به اذن الله. اصل دوم این است که فرشتگان با اسمای الهی کار می کنند همین اسمایی که در دعای «کمیل », اینها تبیین شده «و بأسمائك التی ملأت أركان كلّ شیء» (۶) یا در ادعیه دیگر «و باسمک الذی» (۷) در کوه طور چنین کرد, در مکه چنین کرد, در فلان جا چنین کرد, اینها مشخصات است پس اسمای الهی حقایقی اند که فرشتگان برابر آن اسما کار می کنند. سوم آن است که این اسما را وجود مبارک انسانِ کامل یاد اینها داد که (يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ) (۸) اصل چهارم این است که آن انسان کامل شاگرد بلاواسطه خداست و فرشتگان آن حد را ندارند که بلاواسطه علوم را از خدای سبحان دریافت بکنند (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلاَئِكَهِ فَقالَ) (۹) کذا و کذا آنها گفتند (لاَ عِلْمَ لَنَا) (۱۰) بعد فرمود: (يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ) اصل پنجم آن است که آدم یعنی انسان کامل امروز وجود مبارک ولیّ عصر مصداق اوست یک قضیه فی واقعه نبود که تاریخی باشد گذشته باشد همیشه انسان کامل مخاطب این است این مقام انسانیّت است طبق اصول, اصل پنجم وجود مبارک ولیّ عصر معلّم فرشته هاست.

ص: ۶۶۰

۱- (۴۲) . الاختصاص، ص ۲۴۷.

۲- (۴۳) . امالی (شیخ صدوق)، ص ۱۴۸ و ۱۴۹.

۳- (۴۴) . ر . ک: سورهصافات، آیه ۱.

۴- (۴۵) . ر . ک: سوره نازعات، آیه ۱.

۵- (۴۶) . ر . ک: سوره صافات، آیه ۲.

۶- (۴۷) . البلد الامین، ص ۱۸۸.

۷- (۴۸) . الکافی، ج ۴، ص ۴۰۶؛ اقبال العمال، ص ۳۲۵ و ۳۲۶.

۸- (۴۹) . سوره بقره، آیه ۳۳.

۹- (۵۰) . سوره بقره، آیه ۳۱.

۱۰- (۵۱) . سوره بقره، آیه ۳۲.

وقتی کلّ عالَم را فرشته ها مدبّرات امرند با اسمای الهی آن انسان کامل به طریق اُولیٰ دارد این کار را می کند حالا اینکه مهم نیست شیرِ پرده را در بیاورد پس عقلاً و قرآناً هیچ, هیچ یعنی هیچ محذوری ندارد که وجود مبارک امام صادق یا امام کاظم دستور بدهد شیری زنده بشود عمده آن است که آیا واقع شده یا نشده, اگر واقع شده باشد روایت معتبری داشته باشیم این مشکل تفسیری به خوبی حل می شود یعنی آنچه را که مشهور بین اصحاب و مفسّران است حتّی سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) این راه را طی کرده (۱) این راه, راه رفتنی است که شیر زنده شد و او را از بین بُرد و عصای موسای کلیم چوبها را خورده و عصای موسای کلیم آن طنابها را خورده, اما اگر ثابت نشده باشد ظاهر قرآن حجّت است این تلاش را شما آقایان باید بکنید الآن این قسمتها در همان خدا غریق رحمت کند این آقای لاجوردی را و خدا غریق رحمت کند یک سیّد مشهدی را آن بزرگوار هم از دوستان ما بود آن وقتی که ما رسائل می خواندیم این کفایه می خواند سنّش یک چند سالی از ما بزرگ تر بود این تقریباً پنجاه و هفت هشت سال قبل رفیق ما بود تا این اواخر که مرحوم شد ایشان خدا رحمتشان کند آدم متتبعی بود تلاشگر بود تألیفات خوبی هم دارد ایشان می فرمود این جریان وجود مبارک امام جواد که در آن مجلس دارد «ثلاثین ألف» (۲) سی هزار مسئله را جواب داد ما در آن نسخه های اصلی ألف را ندیدیم ثلاثین است خب شما تحقیق کنید ببینید که در آن نُسخ اصلی, نسخ قطعی سی هزار است یا سی تا لازم نیست ما چیزی که نیست بگوییم ما دستمان پُر است دربارهٔ ولایت, وقتی همهٔ فرشته ها را ما شاگردان امام زمان می دانیم شاگردان اهل بیت می دانیم دیگر نیازی به این حرفها نیست کلّ عالم را اینها دارند اداره می کنند وجود مبارک امام سجاد در صحیفهٔ سجادیه که دیگر زبور این خاندان است فرمود: «فَكُلُّ خَلِيقَتِهِ مُنْقَادَةٌ لَنَا» (۳) , یعنی ما قائدیم اینها می شوند مُنقاد اگر کسی دستش از نظر عقل و قرآن پر است دیگر لازم نیست این ألف را اضافه کند که, اگر در جمع شما یک محقّق و پژوهشگری نباشد جای گِله است این نسخه های خطّی را ببینید خدا رحمت کند مرحوم آقای لاجوردی را که این سال اخیر فوت کرده ایشان در همین جریان عیون اخبار الرضا می گوید من در نُسخ اصلی ندیدم این را یعنی جریان آن طوری که مرحوم صدوق در عیون اخبارش دارد ما در نُسخ عتیقه ندیدیم خب ببینید کلینی نقل کرد یا نه, مفید نقل کرد یا نه, شیخ طوسی نقل کرد یا نه, این یک, و در کتاب عیون الأخبار آمده آیا صدوق گفته یا بعدها اضافه شده هم آن سیّد بزرگوار مشهدی می گوید ألف را بعداً اضافه کردند من ندیدم حالا شما ممکن است ببینید هم این سیّد بزرگوار می گوید من در نُسخ عتیقه این حدیث را اصلاً ندیدم خب داعی نداریم ما وقتی که دستمان پُر است آنها را در عرش می بینیم اینها مثل قرآن کریم اند اگر قرآن کریم یک طرفش عربی مبین است یک طرفش علیّ حکیم است اینها عدیل و مَثیل و شریک قرآن کریم اند یک طرفشان عربی مبین است حجازی اند یک طرفش لدی اللهی اند اگر همهٔ این حرفها هست مسئله توسّل و شفاعت و اینها جزء کارهای ضعیف اینهاست خب اگر دست آدم عقلاًـ و قرآناً پر است و آن حدیث ثقلین (۴) هم همهٔ اینها را تثبیت می کند دیگر نیازی نیست ما یک جا ألف را اضافه بکنیم یا نیازی نیست که این قصّه که در عیون اخبار الرضا است (۵) روی این مانور بدهیم شما آقایان تحقیق بکنید این نُسخ خطّی را کتابخانه هایی هست نسخ خطّی هست آن نسخ اصیل هست نسخ عتیق هست آن نسخه هایی که در عصر خود مرحوم صدوق نوشته شده مراجعه کنید ببینید چنین چیزی هست یا نه.

۱- (۵۲) . المیزان، ج ۱۴، ص ۱۷۸ و ۱۷۹.

۲- (۵۳) . الکافی، ج ۱، ص ۴۹۶.

۳- (۵۴) . الصحیفه السجادیه، دعای ۱.

۴- (۵۵) . الارشاد، ج ۱، ص ۲۳۳.

۵- (۵۶) . عیون اخبار الرضا(علیه السلام)، ج ۲، ص ۱۷۱ و ۱۷۲.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۷۳ تا ۷۹ سوره مریم ۸۹/۰۱/۱۸

.Your browser does not support the audio tag

(إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى (۷۳) إِنَّهُ مَن يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِماً فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لاَ يَمُوتُ فِيهَا وَلاَ يَحْيَى (۷۴) وَمَن يَأْتِهِ مُؤْمِناً قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى (۷۵) جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذلِكَ جَزَاءُ مَن تَزَكَّى (۷۶) وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِى فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقاً فِى الْبَحْرِ يَبَساً لاَّ تَخَافُ دَرَكاً وَلاَ تَخْشَى (۷۷) فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُم مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ (۷۸) وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَى (۷۹)

حقیقت مرگ در فرهنگ قرآن

در قیامت مرگ مطرح نیست صحنه قیامت صحنه حیاتِ ابد است (إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ) (۱) و در جریان قیامت مرگ را اِماته می کنند یعنی مُردن را می میرانند یعنی مُردنی نیست چه گروهی در بهشت باشند چه گروهی در جهنم, اگر مرگی در معاد نیست چون «یقال للموت مُت» خود مرگ را می میرانند بنابراین (لاَ يَمُوتُ فِيهَا وَلاَ يَحْيَى) به این معنا خواهد بود که یقیناً جهنّمیها زنده اند منتها حیات مرفّه و آسوده و اینها را ندارند که وضع (لاَ يَمُوتُ فِيهَا) معنایش این نیست که نه زنده اند نه مُرده چه اینکه در دو روز گذشت این معنای (لاَ يَمُوتُ). اما در جریان تقیّه سَحره, تقیّه قبلاً هم به مناسبتی مطرح شد که گاهی در بیان حکم است که این کار امام و مرجع و فقیه است.

تفاوت فتوای به تقیّه با فتوای تقیّه ای

ص: ۶۶۲

۱- (۱) . سوره عنکبوت, آیه ۶۴.

خب, در جریان تقیّه ملاحظه فرمودید قبلاً که گاهی تقیّه در بیان حکم است که امام(علیه السلام) این کار را می کند یا یک فقیه و مرجع این کار را می کند وقتی مضطرّ شد فتوای تقیّه ای می دهد این فتوای تقیّه ای هیچ حجیّتی ندارد فقط مشکل را از او برطرف می کند لذا می گویند اگر چیزی موافق با تقیّه بود مضروب علی الجدار است و حجّت نیست یک وقت فتوا به تقیّه می دهند نه فتوای تقیّه ای, فتوای به تقیّه حجّت است یعنی اگر کسی در حال خطر قرار گرفت می توانند شبیه دیگران وضو بگیرد به جای مَسح پا, پا را بشوید, به جای مَسح سَر, سر را بشوید, به جای سجده بر تراب بر فرشِ پوشاکی سجده کند اینها فتوای به تقیّه است نه فتوای تقیّه ای این حجّت شرعی است و حکم الله الواقعی است و مُجزِی هم هست نظیر تیمّم است که حکم الله الواقعی است و نه قضا دارد و نه اعاده, پس فتوای تقیّه ای برای رفع ضرورت است و حجّت نیست اما فتوا به تقیّه کاری که امام یا فقیه می کند و به مردم دستور می دهد که در حال تقیّه شما این چنین وضو بگیرید یا آن چنان سجده کنید این حجّت شرعی است نظیر تیمّم است حکم الله الواقعی است.

مطلب سوم آن است که چه فتوای تقیّه ای چه فتوا به تقیّه جواز اینها بر اساس تزاحم اهم و مهم است برای اینکه جان مردم و بدن مردم و عِرض مردم محفوظ بماند فتوای تقیّه ای که حکم اول است فتوا به تقیّه در مقام عمل که حکم دوم است هر دو جایز شده بر اساس تزاحم. اصل چهارم آن است که همان طوری که در تعارض که برای ادلّه است نه برای مِلاکات در تعارض ظاهر و اظهر, ظاهر و نص و مانند آن معیار حجیّت اند در تزاحم سخن از ظاهر و أظهر نیست سخن از ظاهر و نص نیست چون تزاحم برای ادلّه نیست برای مِلاکات است لذا به اهم و مهم برمی گردد. مطلب پنجم آن است که حالا که محور ترجیح در تقیّه فتوایی یا فتوا به تقیّه در مقام عمل, معیار تزاحم بود هرگز نمی شود اهمّی را فدای مهم کرد مثلاً اگر جان کسی در خطر است و کسی اگر فتوا بدهد می گوید که من برای اینکه آسیب نبینم فتوا دادم ولو جان او در خطر باشد این چنین نیست برای اینکه جان او اهمّ از آسیبی است که این شخص می بیند یا اصل دین اگر در معرض آسیب باشد این مصحّح هیچ کدام از دو تقیّه نیست.

بیان نمونه هایی از تقیه صحیح و باطل

یک وقت است به کسی می گویند تو لساناً کفر بورز نظیر جریان عمّار این تلفّظ به کفر کرده (إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ) (۱) این به هیچ چیز آسیب نرسانده ایمان خودش محفوظ است ایمان دیگران محفوظ است لفظاً یک حرف خلافی گفته لذا این را تجویز کردند (إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ) یک وقت کسی نظیر سلمان رشدی پلید او را وادار می کنند که شما مثلاً- چنین کاری بکنید به پیغمبر اسلام (صلّی الله علیه و آله و سلّم) _ معاذ الله _ هتک بکن, به قرآن هتک بکن گرچه او تطمیعاً این کار را کرده نه تهدیداً ولی اگر کسی را تهدید کنند که چنین کاری بکن هرگز او مجاز نیست که کاری بکند که با اصل دین مبارزه بکند و در آن اعلامیه های امام(رضوان الله علیه) در اوایل انقلاب آنها که این اعلامیه ها را دیدند مستحضرند که در اعلامیه رسمی امام(رضوان الله علیه) این بود که تقیّه حرام است بَلَغ ما بلغ آنجا که اصل دین در خطر است اینها آمدند تاریخ شاهنشاهی را بر تاریخ هجری مقدّم داشتند, نام مبارک پیغمبر را حذف کردند جریان کورش را مطرح کردند و دهها کاری از این قبیل فرمود در جریان کنونی سکوت حرام است تقیّه حرام است بلغ ما بلغ برای اینکه اصل دین در خطر است پس این چهار پنج مطلب مربوط به تقیّه است.

علت حضور منجمان، کاهنان و ساحران در کاخ فرعون

سَحرهٴ فرعون اینها دیدند جا برای تقیّه نیست اولاً اینها مجبور به سِحر بودند, مجبور به سِحر بودند را برخی از مفسّران این چنین نقل کردند که دستگاه طغیانی مصر عدّه ای را همان طوری که به عنوان منجّم و کاهن و اینها می پروراندند عدّه ای را هم به عنوان ساحر می پروراندند که این سِحر را یاد بگیرند حالا یا از سِحر سودی ببرند یا در اثر علم به سحر از زیان دیگری مصون بمانند. نجوم با اینکه از بهترین و از شریف ترین علوم ریاضی است در بخشهای نجوم اینها کار نمی کردند ولی در احکام النجوم کار می کردند در کتابهای فقهی این را ملاحظه فرمودید از مرحوم سیّد مرتضی به بعد این تفکیک شده که مسائل ریاضی نجوم و مسائل علمی نجوم اینها جزء برکات اسلامی است اما آن احکام النجوم چه کسی طالعش این است چه کسی طالعش فلان است, چه روز نحس است چه روز سَعد است, چه روز اگر مثلاً حرکت بکنند آسیب می بینند یا نبینند و به اینها معتقد باشند این احکام النجوم نه ریشهٴ علمی دارد و نه می شود اینها را منشأ اثر دانست البته فی الجمله آثاری در خارج هست لکن بر اساس احکام النجوم اعتباری نیست تمام این مذمّتها و قطعها برای این فال گیریهای نجوم است نه آن بخش ریاضی نجوم اینها در بخشهای علمی و نجومی ریاضی کار نکردند اما در بخشهای احکامی که با خرافات یک مقدار همراه بود, با فال گیریها یک مقدار همراه بود یک درصدی هم اینها گاهی به واقع می رسیدند هر کدام از اینها یک کاهن و منجّمی داشتند.

۱- (۲) . سورهٴ نحل, آیهٴ ۱۰۶.

شرط صحت علم نجوم و علت راهیابی خرافه در آن

شما آنچه را که مرحوم خواجه طوسی نقل می کند قبل از او که مربوط به زمان مغول بود قبل از آن آن طوری که شهرزوری نقل می کند شهرزوری در رسائل الشجره الالهیه نقل می کند که تالیس مِلطی آن مُنجّم معروف برای اینکه سلطان عصر خودش را بفهماند که بر اساس ریاضیات زمین بین شمس و قمر قرار می گیرد و سایه زمین می افتد روی ماه و ماه را مُنخسِف می کند این مسائل ریاضی را خواست به او بفهماند گفت که شرایطی هست و رصدخانه ای هست و این کار را ما می کنیم و فلان وقت این ماه می گیرد و فلان وقت هم او خوابیده بود آن سلطان عصر هم این قصّه مربوط به مرحوم خواجه است در جریان مغول و هم مربوط به آنچه شهرزوری از ثالیس ملطی یا تالیس ملطی مربوط به حکمای یونان نقل می کند چون معمولاً ـ در شب چهارده ماه می گیرد دیگر در شب چهارده است که کُره زمین بین شمس و قمر قرار می گیرد و زمین چون کُروی است سایه او مخروط است و اگر در سیرِ قمر این قمر در قسمت قاعده مخروط قرار بگیرد می شود خسوف کلّی, اگر در رأس او قرار بگیرد می شود خسوف جزئی و اگر از کنارش بگذرد که دیگر خب خسوفی نیست. وقتی این خسوف اتفاق افتاد آن سلطان هم خوابیده بود این تالیس دستور داده بود که به این طشتها بکوبند تا با سر و صدای این طشت این پادشاه بیدار بشود و خسوف را ببیند همین کار را هم کردند از آ ن به بعد هر وقت ماه منخسِف می شد گاهی اینها به طشت می زدند به خیال اینکه اگر به طشت بزنند این سایه قمر را رها می کند [(۱)](#) آن یک کارِ عمیقِ علمی ریاضی کرد این به دنبال او افسانه را راه انداخت این بود دیگر تا سالیان متمادی این خرافه بود وقتی که ماه منخسف می شد اینها معمولاً به ظرفی می کوبیدند به طشتی می کوبیدند نمی فهمیدند که رازش چیست که, خب این کاری که مربوط به نجوم بود آنها نداشتند آن کاری که مربوط به فال گیری بود داشتند.

۱- (۳) . رسائل الشجره الالهیه, ص۱۵.

برخی از احتمالات در معنای آیه (مَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ)

فرعون عدّه‌ٔ زیادی را به فراگیری سِحر دعوت کرده است امر کرده است اینها کارشناسان سِحری بودند این سَحره و کارشناسان سِحری که گفتند (لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ) یعنی آنچه وادارمان کرده که به دنبال این کارِ زشت و حرام برویم خدا از ما صرف نظر کند نه اینکه ما سِحر کردیم در برابر فرعون, آن را هم شامل می شود غرض آن است که (مَا أَكْرَهْتَنَا) دو بخش دارد یک بخش اش مربوط به اجبار فراگیری فنّ پلید سِحر است یک بخش اش مربوط به اجبار به اِعمال سِحر است در جریان مبارزه. سَحره کاملاً فهمیدند که حق با موسای کلیم است تماشاچیها در هر رشته ای بالأخره جاهل به عالِم و متخصّص آن امر مراجعه می کند آنها هم وقتی دیدند متخصّصان امر پذیرفتند آنها هم پذیرفتند.

نزول معجزات نه گانه برای اتمام حجت الهی

یک عدّه که عنود و لجوج بودند و هنوز معجزه برای آنها در صورت بیّن الرشد در نیامده سایر معجزاتی که آنها را روشن بکند رخ داده که بخشی از اینها در سوره‌ٔ مبارکه‌ٔ «اعراف» گذشت اینها می دیدند که این آبِ روانی که از نیل یا غیر نیل گرفته می شود نِبْطیها یعنی پیروان حضرت موسای کلیم این را می گیرند در ظرف آب است, می نوشند آب است, بقیه را هم به دریا می ریزند اما وقتی آنها می رفتند آب بگیرند همین که آب می گرفتند می دیدند یک ظرف خون دارند مصرف می کنند این دَم این خونی که بر اینها تحمیل شده است جزء معجزات موسای کلیم بود که بخشی از این در سوره‌ٔ مبارکه‌ٔ «اعراف» آنجا به این صورت آمده است که آیه‌ٔ ۱۳۳ سوره‌ٔ مبارکه‌ٔ «اعراف» این است (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ) دَم هم همین است که یک معجزه‌ٔ شفاف بیّن الرشد کرده که دیگر همه فهمیدند دیگر اینکه درباره‌ٔ موسای کلیم دارد که ما نُه معجزه‌ٔ بیّن و شفاف به او دادیم (۱) برای اینکه هیچ وقت شبهه ای برای کسی نباشد اگر در جریان مبارزه شبهه ای مانده باشد با رجوع جاهل به عالِم حل شد بر فرض هم آن توطئه‌ٔ فرعون اثر کرده باشد گفته باشد (إِنَّ هذَا لَمَكْرٌ مَكَرْتُمُوهُ فِي الْمَدِينَهِ) (۲) با معجزات دیگر حل شد لذا مردمِ مصر چه قِبطی چه نِبطی «عَلَى بَيِّنَهٍ مِن رَبِّهِم» شدند یعنی فهمیدند موسای کلیم با معجزه آمدند و فرعون با سِحر و سَحره دارد کارشکنی می کند.

ص: ۶۶۶

۱- (۴) . سوره‌ٔ اسراء, آیه‌ٔ ۱۰۱.

۲- (۵) . سوره‌ٔ اعراف, آیه‌ٔ ۱۲۳.

اما این جریان که سَحره وقتی فهمیدند ایمان نصیبشان شد روایتی هست که «کُن لما لا ترجو أرجی منک لما ترجو» (۱) یعنی درست است انسان موظّف است فکر بکند به دنبال آن کار برود اما بخش وسیعی از امور با فکرِ انسان شناخته نمی شود یک, رخدادهای فراوانی است که با عمل انسان مسیرش برنمی گردد دو, حالا که این چنین است حوادثی در پیش است که نه ما می توانیم با اندیشه آنها را مهار کنیم و نه با عمل آنها را رام بکنیم باید به قدرت غیبی تکیه داشته باشیم در آن روایت آمده است که «کُن لما لا ترجو أرجی منک لما ترجو» شما مشورتی می کنید یک فکر می کنید درصدی اطلاع پیدا می کنید یک, یک توان محدودی دارید برابر آن توان محدود درصدی کامیابی پیش بینی می کنید دو, اما آنچه را نمی دانید بیش از آن است که می دانید, آنچه مقدورتان نیست بیش از آن است که مقدور شماست بنابراین به آنچه امید نداریم امیدوارتر باشید «کُن لما لا ترجو أرجی منک لما ترجو» در ذیل این حدیث وجود مبارک حضرت چندتا شاهد اقامه می کند می گوید وجود مبارک موسای کلیم به امید قَبس نار رفت و نور وحی نصیبش شد سَحره فرعون به امید جایزه رفتند ایمان نصیبشان شد, مَلکه سبأ به قصد مبارزه سیاسی و پیروزی در سلطنت رفت و اسلام نصیبش شد لذا «کُن لما لا ترجو أرجی منک لما ترجو» این می شود کارِ توحیدی این می شود توکّل این چنین نیست که این بخشی که ما می فهمیم و می توانیم تمام فهم و عمل باشد بخشهای وسیعی ما نمی فهمیم و نمی توانیم بنابراین آنها را باید با توکّل بر ذات اقدس الهی حل کنیم گرچه آن مقداری هم که معلوم و مقدور ماست در سایه توکّل حل می شود.

ص: ۶۶۷

۱- (۶) . الکافی, ج۵, ص۸۳.

رفع شبهه ترک اولای حضرت آدم(علیه السلام)

خب, این جریان با علمِ اسمایی که در بحثهای دیروز اشاره شده خلط نمی شود در جریان علم الأسماء که آدم(سلام الله علیه) آنها را داشت (۱) گاهی سؤال می شود که اگر عالِم اسما بود چگونه مثلاً آن نهیِ تنزیهی یا ترک اُولیٰ را مرتکب شد؟ در بحثهای اوایل سوره مبارکه «بقره» گذشت که آنچه را که وجود مبارک آدم(سلام الله علیه) انجام داد هیچ کدام از این سه قِسم نبود نه نهی تحریمی بود, نه نهی تنزیهی بود, نه ترک اُولیٰ زیرا اینها از مسائل شریعت اند یعنی آنجا که دین هست, تکلیف هست یا نهی تحریمی است یا نهی تنزیهی است یا درجات اُولیٰ و اُولیٰ است که می شود ترک اُولیٰ اما وقتی شریعتی نباشد, دینی نباشد هیچ کدام از این مسائل سه گانه نیست در آن آسمان جا برای شریعت نبود وقتی وجود مبارک آدم(سلام الله علیه) هبوط کرد بعد خدای سبحان فرمود: (فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدىً) (۲) کذا و کذا چه در سوره «طه» که بعد می آید چه در سوره مبارکه «بقره» که بحثش گذشت شریعت آن وقتی پدید آمد که آدم(سلام الله علیه) هبوط کرده به زمین آسمانی را باید آسمانی حل کرد کسی آسمانی حرف بزند و زمینی فکر بکند مفسِّر نیست اگر این قصّه در آسمان است باید برویم آسمانی، اگر کسی آسمانی نشد لااقل سؤالش حساب شده باشد آنجا نه جای نهی تحریمی است نه جای نهی تنزیهی نه جای ترک اُولیٰ همه اینها از اقسام شریعت است (فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدىً) برای شریعت است و برای زمین است اگر قصّه آدم است تا ما آسمانی، آسمانی یعنی آسمانی تا آسمانی فکر نکردیم آن بخش از آیات برای ما قابل حل نیست ما قصّه نوح و ابراهیم و سایر انبیا(علیهم الصلاه و علیهم السلام) چون زمینی اند زمینی فکر می کنیم و قابل حل است اما جریان آدم و حوّا و کیفیت وسوسه و کیفیت خروج از بهشت و معنای بهشت و معنای تنزّل تا آسمانی فکر نکردیم آن قصّه برای ما قابل حل نیست خب، بنابراین جریان فرعون هم مشخص بود جریان سَحره هم مشخص بود از این به بعد قصّه هجرت شروع می شود پس شبهه کاملاً دفع شده است.

ص: ۶۶۸

۱- (۷) . ر.ک: سوره بقره, آیه ۳۱.

۲- (۸) . سوره بقره, آیه ۳۸; سوره طه, آیه ۱۲۳.

پرسش:

پاسخ: آسمانی فرموده، فرموده شما هم آسمانی فکر کنید.

حقیقت شجره ممنوعه در روایات

لذا روایاتی هم که وارد شده آن بخشهای روایات را به وسیله همان ائمه(علیهم السلام) که آسمانی اند روشن کردند که آ نجا چگونه بوده است بهشت چگونه بوده است از وجود مبارک امام رضا(سلام الله علیه) سؤال کردند که روایاتی که مربوط به درختِ مَنهی عنهای آدم(سلام الله علیه) بود این روایات متعارض است ما چه کنیم در بعضی از روایات دارد که انگور بود، در بعضی از روایات دارد که درخت نبود خوشه بود خوشه گندم بود کدام یک از اینها درست است؟ وجود مبارک امام رضا فرمود همه اش درست است برای اینکه درخت بهشت این طور نیست که درخت انگور فقط انگور بدهد که درخت انگور خرما هم می دهد گندم خواستی گندم هم می دهد (۱) درخت انگور را آن بهشتی می کارد این طور نیست که درخت انگور نظیر درخت دنیا باشد باغبان تابع او باشد که او تابع باغبان است خب وقتی به آسمانیها مثل اهل بیت مراجعه می کنند آنها هم جواب می دهند دیگر، اگر درخت زمینی باشد بالأخره درخت زمینی اگر انگور است انگور می دهد دیگر خرما نمی دهد دیگر درخت انگور که دیگر گندم نمی دهد که آنجا فرمود همه اش درست است پس بنابراین این چنین نیست که قرآن را کسی بتواند به عنوان کتاب عربی مبین حل کند چاره جز رجوع به اهل بیت نیست اینها آسمانی اند آسمانی فکر می کنند. به هر تقدیر خب، پس بنابراین اینکه شبهات آنها هم برطرف شد جریان حضرت آدم هم از سنخ بهشتی بود.

۱- (۹) . عیون اخبارالرضا, ج۱, ص۳۰۶.

مُثله کردن و به دار آویختن، روش ظالمانه فرعون

و وضع فرعون هم کاملاً مشخص شد و مرحوم شیخ طوسی(رضوان الله علیه) هم در تبیان نقل می کند که اول کسی که به دار آویختن تقطیع و تصلیب را رواج داد فرعون بود (۱) خب حالا ـ این حرف که اول کسی که این کار را کرده فرعون بود یک مقدار اثباتش آسان نیست چون تاریخ مدوّن در این گونه از امور در دسترس نیست ولی شهرتش چرا، فرعون معروف به این کار شد که فرعون ذی الاوتاد است (۲) و امثال ذلک و این تصلیب هم چون بعد از تقطیع و مُثله کردن است این را باید در لابه لای شاخه های درخت بگذارند که کالوعاء باشد اصرار زمخشری در کشاف یک، اصرار فخررازی در تفسیر کبیر دو، که «فی» معنی خودش است نه معنی «علی» یعنی در درخت می گذاریم (۳) که مدّتها بماند که درخت به منزله ظرف باشد برای او کالوعاء باشد.

مطلب دیگر در جریان این جستجو و فحص کردن است شعری که دیروز بعضی از آقایان دادند ما به آن کتاب مراجعه کردیم پیدا نکردیم حالا آن پیدا کنند بد نیست البته شعراء همین جریان معجزه ای که مربوط به وجود مبارک امام کاظم بود (۴) آنها هم دارند اما بالأخره آنها هم از همین محدّثین گرفتند.

۱- (۱۰) . التبیان فی تفسیر القرآن, ج۷, ص ۱۹۰.

۲- (۱۱) . سوره ص, آیه ۱۲; سوره فجر, آیه ۱۰.

۳- (۱۲) . ر.ک: الکشاف, ج۳, ص۷۶; التفسیر الکبیر, ج۲۲, ص۷۶.

۴- (۱۳) . الامالی (شیخ صدوق), ص۱۴۸ و ۱۴۹.

مطلب دیگر اینکه الآن که به لطف الهی به برکت خونهای پاک شهدا فرصت و امکان هست حوزه علمیه هم به جایی رسیده که از سراسر جهان چشمشان به حوزه است و وسایل و امکانات برای تتبّع و تحقیق فراهم است دیگر این شایسته نیست که این حدیث همچنان مُجمل بماند خب این بزرگانی که ما از نزدیک دیدیم متتّبع بودند عیون أخبار الرضا که تصحیح کردند گفتند ما در نسخه عتیق ندیدیم حالا شما فحص کنید یک چند نفری که نسخه شناس اند امکانات دارند این را مشخص بشود که در نُسخ عتیقه عیون اخبار الرضا این قصّه هست یا نیست.

نمونه ای از مجاهدت علمی علما برای حفظ دین

ولی برای اینکه روشن بشود حوزه علمیه مردانی داشت و البته در طول زمان دارد که اهل تحقیق اند این قصّه را از کتاب رجال نجاشی بخوانیم نجاشی این قصّه را از یکی از همین علمای تهران نقل می کند الآن هم بعضی از احفاد این بزرگوار هستند تهرانی به عنوان ابن قِبه این ابن قِبه ای که مرحوم شیخ در رسائل حرفِ او را در حجیّت ظن و مانند آن دارد (۱) این از متکلّمان و بزرگان همین تهران بود همین ری بود. مرحوم نجاشی دارد که محمدبن عبدالرحمن بن قِبه حالا ببینید در گذشته برای تحقیق یک مطلب چقدر کوشش و تلاش می کردند مرحوم نجاشی در این کتاب رجالش صحفه ۳۷۵ در ذیل قصّه محمدبن عبدالرحمن بن قِبه که اهل تهران بود الرازی یعنی استان تهران بود «ابوجعفر متکلّمٌ عظیم القدر حَسن العقیده قویٌّ فی الکلام» این حکمش این است «له کُتُبٌ فی الکلام و قد سَمِعَ الحدیث و أخذ عنه إبن بُطّه و ذکره فی فهرسته الّذی یَذکر فیه مَن سَمِع مِنه فقال و سَمعتُ من محمدبن عبدالرحمن بن قِبه له کتاب الإنصاف فی الإمامه» در امامت کتابی نوشت این یک، دو «و کتاب ال_مُسْتَثبت» این کتاب مُستثبت «نَقَض کتاب ابی القاسم البلخی» این ابوالقاسم بلخی کیست، چگونه ابوالقاسم بلخی کتاب انصاف ابن قِبه را نقض کرده ابن قبه از کجا فهمیده که آن عالِم بلخی کتاب او را نقض کرده چگونه بعد از فهمیدن پاسخ داده و چگونه پاسخ ابن قِبه تهرانی را آن عالِم بلخی فهمیده و دوباره رد کرده حالا این قصّه از این به بعد شروع می شود. خب، این ابن قِبه کتابی دارد در امامت به نام الإنصاف و کتابی دارد المستثبت که «نَقض کتاب ابی القاسم البلخی» کتابهای دیگر هم دارد که کتاب الردّ علی الزیدیه، کتاب الردّ علی أبی علی الجُبّائی مسئله مفرده در امامه اینها را دارد حالا آن قصّه چیست که الإنصاف را این ابن قِبه نوشته چه کسی این کتاب را نقض کرده و نقض این کتاب چگونه به دست ابن قِبه رسیده و چگونه ابن قِبه این نقض را پاسخ داده و چگونه پاسخ ابن قِبه به آن عالِم بلخی رسیده این را نجاشی دارد شرح می دهد می گوید «سمعتُ أبا الحسین بن المهلوس العلوی الموسویّ(رضی الله عنه) یقول فی مجلس الرضیّ أبی الحسن محمدبن الحسین بن موسی و هناک شیخنا أبوعبدالله محمدبن محمدبن نُعمان» شیخ مفید معروف(رحمهم الله اجمعین) می گوید: «سمعتُ أبی الحسن السوسنجردی» این برای سوسنگرد بود گفت من از او شنیدم(رحمه الله) «و کان» همین ابی الحسین سوسنگردی «مِن عیون أصحابنا و صالحیهم المتکلّمین و له کتابٌ فی الإمامه معروفٌ بِه و کان قد حَجَّ علی قَدمَیْهِ (أو قَدمِه) خمسین حجّه» پنجاه بار پیاده مکّه رفته خب از سوسنگرد تا آنجا فاصله هم آن قدر نیست قدرتهای بدنی هم آن روز بیش از اینها بود. خب، این سوسنگردی چه می گوید، می گوید «یقول مَضیتُ إلی أبی القاسم البلخی إلی بلخ» آن روز بلخ جزء ایران بود خراسان شرقی و غربی جزء فلات ایران بود ایران را هم که قبلاً به عرضتان رسید می گفتند شاهنشاهی برای اینکه امپراطوری بزرگ شرق حجاز بود و از کشورهای فرعی هم باج می گرفتند لذا می شدند شاهنشاهی کشور سلطنتی نبود کشور شاهنشاهی بود و بلخ هم جزء همین خراسان شرقی است و بعد از تقسیم خراسان غربی جزء ایران شد خراسان شرقی

جزء افغانستان. «مَضیتُ إلی أبی القاسم البلخی إلی بلخ بعد زیارتی الرضا(علیه الصلاه و علیه السلام) بطوس» همین عالِم سوسنگردی می گوید من مشهد مشرّف شدم به زیارت امام رضا(سلام الله علیه) موفق شدم از آنجا به بلخ رفتم خدمت آن ابوالقاسم بلخی که عالِم آن عصر بود «فَسلَّمتُ علیه و کان عارفاً بی و معی کتابُ أبی جعفربن قِبه فی الإمامه» قبلًا مرا می شناخت و وضع تشیّع و متکلّم بودن من را می دانست کتابی که ابن قِبه در امامت نوشته بود این کتاب همراهم بود «و کان عارفاً بی و معی کتابُ أبی جعفربن قِبه فی الإمامه المعروف بالإنصاف» این کتابی که ابن قِبه تهرانی در امامت نوشته به عنوان انصاف این کتاب نزد من بود «فوقف علیه» این متوجّه شد این کتاب نزد من است این کتاب را خواست و مطالعه کرد «و نَقَضه» چندتا اشکال گرفت آن نقضِ این کتاب به المسترشدُ فی الإمامه نام گرفت پس شده دو کتاب، کتاب اول به نام انصاف است برای ابن قِبه تهرانی است در امامت است نقضش برای ابی القاسم بلخی است به نام المسترشدُ فی الإمامه این بزرگوار سوسنگردی می گوید من از بلخ برگشتم به تهران «فَعُدْتُ إلی الریّ فدفعت الکتاب إلی ابن قبه» نقض ابوالقاسم بلخی را به اطلاع ابن قبه تهرانی رساندم «فَنقضَه» این شده سه کتاب ابن قبه تهرانی اشکالات ابوالقاسم بلخی را جواب داد نقض کرد و اسم این کتاب سوم شد المستثبَتُ فی الإمامه همین بزرگواری که پنجاه سفر مکّه رفت می گوید «فحملتهُ إلی ابی القاسم» من از تهران رفتم بلخ نقض ابن قِبه را به اطلاع ابوالقاسم بلخی رساندم «فنقضه» این شده چهار کتاب نقض مجدّد ابوالقاسم بلخی به این نام شهرت گرفت «بنقض المستثبت» چون ابن قِبه جواب نقض را به المستثبَت نامگذاری کرد ابی القاسم بلخی این المستثبت را نقض کرد به نام نقضُ المستثبت همین عالِم سوسنگردی می گوید «فعدتُ إلی الری» من بار دوم از بلخ برگشتم آمدم تهران به اطلاع ابن قبه برسانم که جواب شما را او داده است «فوجدتُ أباجعفرٍ قد مات (رحمه الله)» (۲) با این تلاش این دین به دست ما رسیده خب آن روز که امکانات به این وضع نبود کسی چند بار بین تهران و بلخ را طی کند برای اینکه مسئله امامت برایش حل بشود اگر دین به دست ما رسیده است با این تلاش و کوشش رسیده.

۱- (۱۴) . ر.ک: فرائدالأصول, ج ۱, ص۲۵۷.

۲- (۱۵) . رجال نجاشی, ص۳۷۵ و ۳۷۶.

اجازه نقل روایت، سنتی حسنه برای حفظ دین

در این نسخه ها هم خود نجاشی(رضوان الله علیه) در صفحه۳۸۳ می گوید که این غیبت نُعمانی برای محمدبن ابراهیم جعفر که ابوعبدالله الکاتب النُعمانی المعروف بابن زینب «شیخ مِن أصحابنا عظیم القدر شریف المنزله، صحیح العقیده، کثیر الحدیث قَدِم بغداد و خرج الی الشام و مات بها» این کتاب غیبت نعمانی قرائت شده و نسخه عتیقش نزد من است این اجازه روایت که قبلاً بود این طور بود یعنی این کتابی را که مثلاً نعمانی می نوشت آ ن روز که چاپ نبود این کتاب فرض دویست تا حدیث داشت یا سیصدتا حدیث داشت شاگردان خاصّی داشت صفحه به صفحه این کتابها را می خواندند آنها یادداشت می کردند می گفتند بَلَغ قِبالاً یعنی مقابله شد بلغ قرائهً بعد از اینکه دوره تحصیل تمام شد اینها اجازه روایت می دادند می گفتند شما مجاز هستید از طرف من این کتاب را روایت کنی این بود با این جان کَندن این دین به دست ما رسیده.

برخی از علل و انگیزه های جعل روایت

از آن به بعد که عصر ورّاقان و اینها اضافه شده خب هیچ اعتباری نبود برای اینکه نسخه را تکثیر کنند می بردند بازار ورّاقها آن ورّاق یک مقدار پول می گرفت و این نسخه را اِستنساخ می کرد می داد به دست اینها از آن به بعد جریان جعل و دست و وضع و اینها نفوذ پیدا کرده چهارتا روایت از این کتاب کم می کردند چهارتا روایت جابه جا می کردند کتاب به نام غیبت نعمانی بود دیگران چه می دانستند که این کتاب چه آفتی به سر او آمده این اگر در کتابی اگر در غیبت نعمانی اگر در یک نسخه قدیمی چیزی پیدا بشود هر محقّقی نمی پذیرد مگر آن بزرگوار بگوید که این «بلغ قِبالاً بلغ قرائهً, بلغ مقابلهً» من اجازه روایت دارم از فلان استاد, از آن مؤلف شما می بینید این بزرگوار از فضلا و از علمای قم بود این از شاگردان مرحوم آقای بروجردی بود این می گوید من هر چه گَشتم در نسخه عَتیق پیدا نکردم این را همان کاری که درباره قرآن شده احتمالاً درباره روایت هم شده خب شما درباره قرآن خیلی از این مفسّرین نقل کردند که فضایلی که برای سوَر هست برای اینکه تشویق بشوند مردم به قرائت قرآن آنها اعتراف کردند گفته ما چون دیدیم علاقه مردم به قرائت قرآن کم شد این روایت را جعل کردیم (۱) این «هَلک فیّ رجلان محبّ غال و مُبغضٌ قال» (۲) همین است این دوست نادان به جای اینکه خدمت بکند آسیب می رساند روایات فراوانی در فضایل قرائت کردن آیه و سور ه نقل شده (۳) که بخشی از اینها معتبر نیست خب اینها را چرا جعل کردند؟ برای تشویق مردم به قرائت قرآن یعنی از راه فاسد خواستند به هدف برسند این بیان نورانی حضرت سیّدالشهداء همین است که هرگز هدف, وسیله را توجیه نمی کند فرمود: «مَن هاولَ أمراً بمعصیه الله کان أفوت لما یرجوا و أسرع لمجیء ما یَحضر» این از غرر فرمایشات حضرت است فرمود هرگز هدف وسیله را توجیه نمی کند هرگز نمی شود با گناه به مقصد رسید اگر کسی خواست با گناه به مقصد برسد زودتر از دیگران اُفت می کند «مَن حاولَ أمراً بمعصیه الله کان أفوت لما یرجو و أسرع لمجیء ما یَحذر» (۴) همین دوستیِ بی جا که درباره قرآن بود درباره روایات هم بود داعی نیست که انسان این حرفها را بگوید اینها فوق اینها هستند اگر کسی دستش روی ادله قرآنی, روی حدیث ثقلین, روی آیات قرآنی پُر است دیگر نیازی به این حرفها نیست.

۱- (۱۶) . ر.ك: الجامع لأحكام القرآن, ج۱, ص۷۸ و ۷۹.

۲- (۱۷) . نهج البلاغه, حكمت ۱۱۷.

۳- (۱۸) . ر.ك: بحارالأنوار, ج۸۹, ص۲۲۳ _ ۳۶۹.

۴- (۱۹) . الكافى, ج۲, ص۳۷۳.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۷۷ تا ۷۹ سوره مریم ۸۹/۰۱/۲۱

.Your browser does not support the audio tag

(وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقاً فِي الْبَحْرِ يَبَساً لاَّ تَخَافُ دَرَكاً وَلاَ تَخْشَى (۷۷) فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُم مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ (۷۸) وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَى (۷۹)

عطف داستان ایمان ساحران به قصه هجرت بنی اسرائیل

بعد از جریان مناظره بین سِحر و اعجاز و پیروزی صاحب اعجاز و شکست صاحبان سِحر, قِصص فراوانی و حوادث مهمّی این وسطها اتفاق افتاد که بخشی از این حوادث در سوره مبارکه «اعراف» (۱) در سوره مبارکه «یونس» (۲) در سوره مبارکه «شعراء» (۳) در سوره مبارکه «دخان» (۴) و مانند آن آمده این چنین نیست که بعد از آن قصّه جریان عبور از دریا و غرق فرعون اتفاق افتاده باشد وسطها حوادث زیادی اتفاق افتاد لذا این جریان بر جریان قبلی از باب عطف مفرد بر مفرد یا عطف جمله بر جمله در یک قصّه عطف نشده است بلکه عطف قصّه بر قصّه است یعنی این جریان را بر جریان قبلی عطف می کنند نه اینکه یک جریان است, یک قصّه است آن وقت جمله ای از این قصّه بر جمله دیگر عطف شده باشد یا مفردی بر مفرد دیگر عطف شده باشد لذا کاملاً سیاق عوض شده نفرمود «و کذا» فرمود: (وَلَقَدْ) سوگند را در اول این قصّه شروع کرد بعد قصّه را بیان کرد.

ص: ۶۷۳

۱- (۱) . سوره اعراف, آیات ۱۳۰ _ ۱۳۶.
۲- (۲) . سوره یونس, آیات ۸۳ _ ۹۰.
۳- (۳) . سوره شعراء, آیات ۵۲ _ ۶۳.
۴- (۴) . سوره دخان, آیات ۱۸ _ ۲۴.

بی ثمر و باطل بودن علم سحر

مطلب دوم آن است که آنچه در بحثهای قبلی گذشت این (وَالَّذِي فَطَرَنَا) (۱) دوتا احتمال داده شد احتمال دوم که تقریباً مرجوح بود این است که سوگند باشد, احتمال اول این است که عطف است بر (مَا جَاءَنَا) (۲) و از قبیل عطف خاص بر عام است که هیچ محذوری ندارد و سِحری هم که سَحره فرعون به اجبار آن را انجام می دادند از تعبیر (وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ) (۳) معلوم می شد که در آن مکتب ناروا بود یا ناروایی او را با عقل فهمیده بودند یا با نقل فهمیده بودند بالأخره این ناروا بود لذا تعبیر به اکراه کردند و جزء علومی است که لا یَنفع است در نمازها یا تعقیبات نماز به خدا عرض می کنیم «أعوذ بک مِن علمٍ لا یَنفع» (۴) یکی از آن علومی که «لا یَنفع» همین سِحر و شعبده و جادو و طلسم و اینهاست برخی از علوم اند که

فی حدّ نفسه نافع اند مثل تفسیر, فقه, کلام, اصول و مانند آن لکن _ معاذ الله _ کسی به آن عمل نکند آن شخص از این علم خود نفعی نبرده است لـذا «أعوذ بکَ مِن علمٍ لا یَنفع» شامل هر دو قسم می شود. به هر تقدیر در آنجا (وَالَّذِی فَطَرَنَا) عطف بر (مَا جَاءَنَا) است و عطف خاص است بر عام و سِحر هم در آنجا ناروا بود به دلیل اکراه حالا یا در برابر اصول دین است یا در برابر فروع دین ولی بالأخره اینها معصیت تلقّی می کردند.

ص: ۶۷۴

۱- (۵) . سوره طه, آیه ۷۲.

۲- (۶) . سوره طه, آیه ۷۲.

۳- (۷) . سوره طه, آیه ۷۳.

۴- (۸) . کنزالفوائد, ج۱, ص۳۸۵.

پایان ستم فرعون با اتمام حجت الهی و غرق شدن به دریا

پس این قصّه بر آن قصّه عطف شده است در این وسطها در سوره مبارکه «یونس» و همچنین «اعراف» گوشه ای از این صحنه ها آمده وقتی در مناظره فرعون و درباریان فرعون شکست خوردند شروع به تهدید کردند که گوشه ای از تهدید در سوره مبارکه «اعراف» آیه ۱۲۷ آمده در آن آیه آمده که فرعون از آ ن به بعد گفت (سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ) کسی که مدّعی است (أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى) [(۱)](#) نسبت به بنی اسرائیل هم ادّعای (إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ) [(۲)](#) را دارد این ادّعا همچنان مستدام بود تا اینکه خدای سبحان همه اینها را ریخت به دریا فرمود اینها می گویند (إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ) ما نشان می دهیم که چه کسی قاهر است و چه کسی مقهور برای اینکه اینها را به آن حجّت بالغه آشنا کند که (لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ) [(۳)](#) صِدق کند در این وسطها آیات فراوانی نشان دادند (وَمَا نُرِيهِم مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا) [(۴)](#) طوری بود که دیگر (لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ) شد با آن جریان مناظره مسئله خاتمه پیدا نکرد و حجّت خدا نسبت به همه شاید بالغ نشد یا اگر هم بالغ شد برابر لطف الهی مصلحت نبود که آ نها معذّب بشوند لذا چه در سوره «اعراف» چه در سوره «یونس» چه در سوره «شعراء» این وسطها آن آیات فراوان را به آنها نشان دادند که جَراد و ضَفادع و قُمّل و دَم [(۵)](#) و امثال ذلک را یکی پس از دیگری به آنها نشان دادند که «عَلَى بَيِّنَةٍ مِن رَبِّهِم» بشوند اینکه فرمود ما به موسی (تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ) [(۶)](#) دادیم به همین جهت است این طور نبود که خدای سبحان این قوم را و این ملّت را با یک گناهِ عادی با یک صحنه مبارزه و مناظره بریزد در دریا.

ص: ۶۷۵

۱- (۹) . سوره نازعات, آیه ۲۴.

۲- (۱۰) . سوره اعراف, آیه ۱۲۷.

۳- (۱۱) . سوره انفال, آیه ۴۲.

۴- (۱۲) . سوره زخرف, آیه ۴۸.

۵- (۱۳) . سوره اعراف, آیه ۱۳۳.

۶- (۱۴) . سوره اسراء, آیه ۱۰۱.

اتمام حجت الهی با ابتلای به نعمت و نقمت

این در سوره مبارکه «اعراف» که آنها مدّعی بودند (إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ) بعد فرمود: (وَلَقَدْ أَخَذْنَا) آیه ۱۳۰ همان سوره «اعراف» (وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ) گاهی خدای سبحان انسان را با رفاه می آزماید گاهی هم با سختی گاهی به بیماری گاهی به سلامت، گاهی خدا انسان را با مرض امتحان می کند گاهی با سلامت امتحان می کند الآن افرادی که سالم اند مبتلا به سلامت اند کسانی که توانگرند وضع مالی شان خوب است مبتلا به غنا هستند این چنین نیست که ابتلا مخصوص به بیماری و فقر باشد برابر با آیات سوره مبارکه «فجر» فرمود: (فَأَمَّا الْإِنسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ * وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ * كَلَّا) (۱) این چنین نیست بعضیها مبتلا به سلامت اند بعضی مبتلا به مرض، بعضی مبتلا به غنای اند بعضی مبتلا به فقر همه در کلاس ابتلا و امتحان نشستند این چنین نیست که ما به کسی کرامت کرده باشیم نعمت داده باشیم او را کریم بدانیم هر دو امتحان است در اینجا فرمود ما به آنها رفاه دادیم با رفاه آزمودیم موفق نشدند با فقر و تنگدستی و قحطی آزمودیم که متنبّه بشوند متنبّه نشدند (وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ) سِنه همان فقر و فلاکت واینها (وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ).

عکس العمل فرعونیان در برابر آزمونهای الهی

ولی اینها در امتحان موفق نشدند برای اینکه (فَإِذَا جَاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هٰذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ) اگر نعمتی می دادیم که امتحان بود می گفتند به لیاقت ماست و اگر فقر و تنگدستی و خشکسالی دامنگیر اینها می شد تطیّر می زدند تشئّم می زدند، فال بد می زدند می گفتند این نحسِ ـ معاذ الله ـ موسی و امثال موسی است فرمود این چنین نیست (أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللّهِ) (۲) بعد هم در آیه ۱۳۳ فرمود: (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ) الآن گاهی رسانه ها اعلام می کنند که ملخ ها در فلان شهر به فلان مزرعه حمله کردند دیگر نمی دانند اینها فرستاده های خدایند اینها آزمون الهی اند این چنین نیست که این ملخ بیخود پرواز بکند بیخود به جایی بنشیند (مَا مِن دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا) (۳) فرمود هیچ پرنده ای نیست مگر اینکه زِمامش به دست خداست کجا پرواز کند، کجا بنشیند، به کدام مزرعه حمله کند، به چه کسی آسیب برساند به چه کسی آسیب نرساند با رهبری اوست اگر (مَا مِن دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا) در جریان قوم فرعون فرمود ما این جَراد را این ملخ را به عنوان وسیله عذاب برای مزارع آنها فرستادیم الآن هم همین طور است. خب، بنابراین این قصّه ها همه در این وسط اتفاق افتاده (وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ) وقتی این حوادث تلخ را مشاهده می کردند به موسای کلیم عرض می کردند که شما دعا بکن این مصیبتها از ما برطرف بشود ما این بنی اسرائیل را در اختیار تو قرار می دهیم اینها را آزاد می کنیم (فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بَالِغُوهُ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ) نَکث عهد، نقص عهد می کردند بعد فرمود: (فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ) (۴) پس معلوم می شود بعد از آن جریان مناظره بین جریان مناظره و جریان غرق در دریا خیلی از این حوادث اتفاق افتاده بنابراین آنچه در سوره مبارکه «طه» است که فرمود: (وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا) این عطف مفرد بر مفرد یا عطف جمله بر جمله در یک قصّه نیست عطف یک جریان بر جریان دیگر است که وسطها قِصص فراوان و حوادث مهمّی اتفاق افتاده.

۱- (۱۵) . سوره فجر, آیات ۱۵ _ ۱۷.

۲- (۱۶) . سوره اعراف, آیات ۱۳۰ و ۱۳۱.

۳- (۱۷) . سوره هود, آیه ۵۶.

۴- (۱۸) . سوره اعراف, آیات ۱۳۴ _ ۱۳۶.

قلّت پیروان موسای کلیم(علیه السلام) در اثر تهدید و ستم فرعون

خب، فرمود: (وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَـى) به موسای کلیم چه گفتیم، گفتیم حالا باید بنی اسرائیل را نجات داد چون این گروهی که به موسای کلیم ایمان می آوردنـد یک عـدّه کمی بودند که از ترس به موسای کلیم ایمان آوردند که (فَمَا آمَنَ لِمُوسَـى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِن قَـوْمِهِ عَلَى خَـوْفٍ مِن فِرْعَوْنَ) آن را در بخشـی از آیـات دیگر نظیر همین سوره «یونس» آنجـا فرمود یـک گروه کمی به وجود مبارک موسای کلیم ایمان آوردنـد این طور نبود که یک گروه زیادی به آن حضـرت مؤمن شـده باشـند آیه ۸۳ سوره مبارکه «یونس» این است که (فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِن قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِن فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَن يَفْتِنَهُمْ) پس در بیـن سَـحره یـک گروه کمی ایمـان آوردنـد کـه اعـدام شدنـد، از قـوم بنی اسـرائیل هم یـک عـدّه از ترس ایمـان آوردنـد که جمعیتشان هم زیاد نبود (وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ) این خصیصه طغیان گری هم که در فرعون بود.

وحی الهی برای نجات بنی اسرائیل از ظلم و ستم فرعون

حالاـ این گروه کم را موسـای کلیم می خواست نجـات بدهـد از مصـر بایـد بیرون ببرد چون وجود آنهـا در مصـر با عـذاب و شکنجه همراه بود چگونه اینهـا را از مصـر بیرون ببرد و با چه وضـعی از دریا بگذرنـد راهی برای فرار از مصـر نیست خب تنها راهش هم راه دریاست آن هم که وسـیله برای عبور از دریا نیست. فرمود در این فضا ما به موسای کلیم گفتیم اولاً پیشنهاد بده که شبانه اینها جمع بشوند و شبانه حرکت کنید که اینها هم خوف کمتر داشته باشند هم در دیدِ دشمنان نباشند اسرا همان سیرِ در شب است که (سُـبْحَانَ الَّذِي أَسْـرَى بِعَبْـدِهِ) (۱) در سوره مبارکه «اسـراء» گـذشت که اسـرا همان سـیر در شب است به موسای کلیم(علیه السـلام) دسـتور داده شد که اسـرا بکن یعنی سـیر بده بندگان مرا یعنی دیگر حالا اینها برده فرعون نیسـتند حالاـ اینهـا ایمـان آوردنـد و بنـده خـدا شدنـد. در جریان موسای کلیم با فرعون فرمود: (تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ) (۲) تو تَعبیـد کردی آنها را به بردگی سـخت گرفتی اینها بودند برده و عَبید فرعون بعد از قیام وجود مبارک موسای کلیم که گفت (أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ) (۳) با آن مناظره اینها از بردگی فرعون آزاد شدنـد، شدند بنده خدا وقتی ذات اقدس الهی از اینها به عنوان عباد یاد می کند این بشارتی است به موسـی و همراهانش موسای کلیم(سـلام الله علیه) هم به آ نها تلقین کرد و فهماند که شـما از این به بعد دیگر برده فرعون نیستید بندگان خدایید (أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي) خب شبانه اینها را بیرون بیاور کجـا ببر، از راه دریـا عبور بکن خب دریا آنجایی که کشتی به زحمت عبور می کنـد اینها چگونه عبور بکننـد، فرمود وقتی به دریا رسـیدی با همین عصا می زنی به دریا و این یک جاده خشـکی برای شـما پیدا می شود در این قسمت فرمود جادّه یعنی راه، در قسـمتهای دیگر فرمود چندین راه برای این چند گروه باز شد که (كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ) (۴) بود حالا یا دوازده کانال شد یا دوازده راه شد برای اینکه دوازده فرقه به آسانی بگذرند با سرعت بگذرند چندین راه پیدا شد.

۱- (۱۹) . سوره اسراء, آیه ۱.

۲- (۲۰) . سوره شعراء, آیه ۲۲.

۳- (۲۱) . سوره دخان, آیه ۱۸.

۴- (۲۲) . سوره شعراء, آیه ۶۳.

چگونگی تحقق معجزه با اذن الهی

خب چگونه این کار را کرد، فرمود تو به دریا بزن این آبها ذاتاً این طور نیست که علّت تامّه باشند برای رفتن اینها جزء مقتضیات این طبایع است که خدای سبحان به اینها عطا کرده این چنین نیست که نار علّت تامّه باشد برای سوزاندن یا آب علّت تامّه باشد برای روان شدن و جریان اینها مقتضی اند برابر ارادهٔ الهی اند اگر ذات اقدس الهی مانع ایجاد کند می شود (یَا نَارُ کُونِی بَرْداً وَسَلاَماً عَلَی إِبْرَاهِیمَ) (۱) و یا دربارهٔ جریان دریای روان مانع ایجاد کند این آبهای رفته می رود آبهای نیامده می ماند یک سدّ آبی درست می شود تا چند لحظه اینها عبور بکنند این هیچ محذوری ندارد این جلوی علّت تامّه را گرفتن نیست این نظیر دو دوتا را پنج تا کردن نیست محالات عقلی به هیچ وجه اعجازپذیر نیست ولی محالات عادی که بر خلاف عادت است بر خلاف طبیعت است کاملاً تغییرپذیر است فرمود به موسای کلیم که اینها را شبانه از مصر بیرون بیاور یک، و از راه دریا عبور بکنید دو، همین عصایی که می تواند اژدها بشود با همین عصا به دریا بزن سه، جادهٔ خشک برای شما پیدا می شود چهار، این دریایی که بالأخره از آن آب مدّتها رد شده و تَر هست و گِل هست این قافلهٔ شما نه پای آنها تَر می شود نه پای آ نها گِلی، نه وَحل و طین مزاحم آنهاست نه رطوبت دامنگیر آنهاست یک جادهٔ خشکی حالا چگونه و چطور این آبها رفته و آن نیامده ها نیامده و جادهٔ خشک شد خدا می داند و آن کس که عمل کرده ولی عقلاً هیچ محذوری ندارد فرمود: (فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِیقاً فِی الْبَحْرِ یَبَساً) نه «نَدیّا» نداوت و تَری ندارد گِل نیست خشک است از دریای خشک عبور کنید (فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِیقاً فِی الْبَحْرِ یَبَساً).

ص: ۶۷۸

۱- (۲۳) . سورهٔ انبیاء, آیهٔ ۶۹.

عذاب شدن فرعون ثمره اجابت دعای موسای کلیم (علیه السلام)

در سوره مبارکه «یونس» بخشی از این قسمتها را بیان فرمود که چگونه شما عبور کنید با چه وضع عبور کنید و قوم خود را از آ نجا ببرید. در این وسطها که بعضی از قصّه ها را در سوره مبارکه «یونس» بیان فرمود و اینجا بیان نفرمود این است که وجود مبارک موسای کلیم عرض کرد (رَبَّنَا إِنَّکَ آتَیْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِینَةً وَأَمْوَالاً فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا رَبَّنَا لِیُضِلُّوا عَن سَبِیلِکَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَی أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَی قُلُوبِهِمْ فَلاَ یُؤْمِنُوا حَتَّی یَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِیمَ) این دعاها را وجود مبارک پروردگار استجابت کرد فرمود: (قَالَ قَدْ أُجِیبَتْ دَعْوَتُکُمَا) دعای توی موسی و برادرت هارون(سلام الله علیهما) مستجاب شده است (فَاسْتَقِیمَا وَلاَ تَتَّبِعَانِّ سَبِیلَ الَّذِینَ لاَ یَعْلَمُونَ ٭ وَجَاوَزْنَا بِبَنِی إِسْرَائِیلَ الْبَحْرَ) (۱) ما اینها را از دریا عبور دادیم چگونه عبور دادیم را در سوره مبارکه «طه» که محلّ بحث است و همچنین در سوره مبارکه «شعراء» گوشه ای از این را مشخص کرده فرمود (وَأَوْحَیْنَا إِلَی مُوسَی أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِی إِنَّکُم مُّتَّبَعُونَ) (۲) ما این قسمتها را هم به موسای کلیم گفتیم که عدّه ای در تعقیب شما هستند به دنبال شما می آیند درست است شما شبانه حرکت می کنید ولی یک عدّه در تعقیب شما هستند اوضاع شما را بررسی می کنند و می دانند کجاها می خواهید بروید هر جا که بخواهید بروید آنها هم به دنبال شما می آیند.

چگونگی نجات بنی اسرائیل از دریای نیل

۱- (۲۴) . سوره یونس, آیات ۸۸ _ ۹۰.

۲- (۲۵) . سوره شعراء, آیه ۵۲.

(وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَـى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ) ما این قضیه را هم به حضرت موسای کلیم گفتیم که شما در تحت تعقیب هستید. بعد از اینکه این صحنه پیش آمد در آیه 63 سوره «شعراء» فرمود: (فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَـى أَنِ اضْرِب بِّعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ) این قسمت در سوره مبارکه «طه» نیست فرمود ما به موسای کلیم گفتیم به دریا بزن چندین کوچه و چندین راه پیدا می شود که این فرقه ها به آسانی از این دریا به سرعت بگذرند و هر کدام از اینها هم (كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ) دیوار دیوار شده این وسطها جاده خشک شده خب، بعد فرمود: (وَأَنجَيْنَا مُوسَـى وَمَن مَّعَهُ أَجْمَعِينَ ٭ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ) (1) موسای کلیم و همراهانش همین که از دریا گذشتند فرعون و همراهانشان به این خیال خام وارد دریا شدند فکر می کردند این جادّه خشک برای آنها هم جاده خشک است همین که آخرین نفرِ پیروان موسای کلیم(سلام الله علیه) از دریا گذشتند این آبها به هم آمد این جدارهای آب به هم آمد خب.

تبیین معنای آیه (لَّا تَخَافُ دَرَكاً وَلاَ تَخْشَى)

(لَّا تَخَافُ دَرَكاً وَلاَ تَخْشَى) دریا دوتا خطر دارد به طرف دریا رفتن یا به همان ساحل دریا متوقّف می شوید آنها می آیند و شما را می گیرند و به عذاب گرفتار می کنند یا وارد دریا می شوید و غرق می شوید پس یا خشیت غرق است یا خوفِ ادراک ارتش جرّار فرعون فرمود خیر، (لاَّ تَخَافُ دَرَكاً) از اِدراک و رسیدن ارتش جرّار فرعون نمی ترسید و درباره غرق دریا هم خشیتی ندارید خب، (لَّا تَخَافُ دَرَكاً وَلاَ تَخْشَى).

1- (26) . سوره شعراء, آیات 65 و 66.

پرسش:

پاسخ: آنجا آخر متعلَّق را ذکر کرده نه اینکه «لاَـ تَخَافُ دَرَکاً وَلاَ تَخْشَی درکاً» این چنین نیست متعلّقها فرق می کند دَرَک یعنی ادراک یعنی رسیدن و دستگیری آنها که آنها شما را دستگیر کنند از این هراسی ندارید خشیت و هراس و ترسی هم ندارید انتخاب (تَخْشَی) هم برای اینکه این «یاء» منقلِب به «الف» با فواصل همین آیات سوره مبارکه «طه» هماهنگ است. در جریان رفتنِ به طرف دریا وجود مبارک موسای کلیم حرکت کرد به فرمان الهی و پیروان خود را هم راهنمایی کرد اینها با هم حرکت کردند رسیدند به ساحل دریا آنها گفتند که ما قبل از شما در عذاب بودیم بعد از شما هم در عذابیم اینجا هم جای مناسبی نبود که ما را آوردی اینجا جا برای فرار نیست جلو خطر غرق است پشت سر هم این ارتش جرّار فرعون ما را بین دو مرگ گیر انداختی این حرف را زدند که گفتند که قبلاً در عذاب بودیم الآن هم در عذابیم اینجا جای مناسبی نیست.

(فَلَمَّا تَرَاءَی الْجَمْعَانِ) یعنی این گروه پیروان حضرت موسای کلیم(سلام الله علیه) با آن جمع فرعون اینها یکدیگر را دیدند آنها با وسایل تندتر و بیشتری که داشتند اینها را تعقیب کردند به ساحل دریا که رسیدند یکدیگر را دیدند در چنین حالتی آنها (قَالَ أَصْحَابُ مُوسَی إِنَّا لَمُدْرَکُونَ) (۱) ما را الآن می گیرند اینها، خدای سبحان به موسیا کلیم فرمود: (لَّا تَخَافُ دَرَکاً) آنها به شما نمی رسند وقتی اصحاب موسی گفتند که (إِنَّا لَمُدْرَکُونَ) یکدیگر را دیدند یعنی اصحاب موسای کلیم(سلام الله علیه) قوم فرعون و ارتش فرعون را دیدند آنها هم اینها را دیدند در چنین فضایی گفتند (إِنَّا لَمُدْرَکُونَ) ما را دستگیر می کنند الآن به ما می رسند در چنین فضایی وجود مبارک موسای کلیم فرمود: (کَلّا) یعنی چه، اصلاً این حرف را نزنید با حرف ردع و جمله اسمیه با تأکید به «إنّ» فرمود یقیناً خدا با من است و ما را حفظ می کند (کَلّا إِنَّ مَعِیَ رَبِّی سَیَهْدِینِ) دستور هر چه رسید ما عمل می کنیم اگر فرمود برگردید برمی گردیم ما پیروزیم، اگر فرمود راهتان را راهِ دریایی تان را ادامه بدهید دریا تابع ماست این می شود ایمان (کَلّا إِنَّ مَعِیَ رَبِّی سَیَهْدِینِ) کلّ نظام را یک مدیر عامل دارد اداره می کند (سَخَّرَ لَکُم مَا فِی السَّماوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ) (۲) خب، (کَلّا إِنَّ مَعِیَ رَبِّی سَیَهْدِینِ) چه کار باید بکنیم او الآن دستور می دهد.

۱- (۲۷) . سوره شعراء, آیه ۶۱.

۲- (۲۸) . سوره لقمان, آیه ۲۰.

چگونگی شکافته شدن دریا به معجزه الهی

در چنین حال (فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنِ اضْرِب بِّعَصَاكَ الْبَحْرَ) ما به موسای کلیم گفتیم برنگردید که با فرعون و ارتش فرعون درگیر بشوید این عصا را به این دریا بزن (فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنِ اضْرِب بِّعَصَاكَ الْبَحْرَ) این وسطها را دیگر ذکر نکرد خب «فَضرب» را دیگر ذکر نکرد «فضرب موسی بعصاه البحر» را دیگر ذکر نکرد فرمود ما گفتیم بزن دریا شکافته شد (فَانفَلَقَ) یعنی «فضرب موسی بعصاه البحر فانفلق» آن جمله وسط حذف شده دریا شکافت (فَانفَلَقَ) در این دعاها هست که «یا فالق البحر لموسی» (۱) همین است دیگر (فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ) (۲) چند قسمت شده است هر بخشی هر کوی و برزنی هر کوچه ای مثل یک دیوار سدّ عظیمی شده که اینها در کمال آسانی و رفاه از این عبور بکنند هم بخواهند یکدیگر را ببینند مثلاً بتوانند هم مزاحم یکدیگر نباشند هم با سرعت رد بشوند.

فرمود: (وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ الْآخَرِينَ) (۳) این قسمت را در سوره مبارکه «شعراء» تا اینجا فرمود، فرمود: (كَلَّا) هیچ احساس خطری هم نیست.

نجات بنی اسرائیل از دریا و غرق شدن فرعونیان

(فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنِ اضْرِب بِّعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ) (۴) در سوره مبارکه «دخان» بخشی از این آمده است که اینها با سِیر دریایی خودشان را نجات دادند فرمود (فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ) فرمود شبانه اینها را حرکت بده برای اینکه عدّه ای در تحت تعقیب شما هستند وقتی به دریا رسیدید (وَاتْرُكِ الْبَحْرَ رَهْواً) با آسایش و آسانی سفرِ دریا را پشت سر می گذاری و بگذار (إِنَّهُمْ جُندٌ مُّغْرَقُونَ) یعنی شما وارد دریا می شوید به سلامت از دریا رهواً می گذرید آنها وارد دریا می شوند و غرق می شوند (كَمْ تَرَكُوا مِن جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ) (۵) این قسمتها را در سوره مبارکه «دخان» بیان فرمود خب، در همین سوره محور بحث یعنی سوره مبارکه «طه» فرمود ما به اینها گفتیم که شما این کار را بکنید این جمله وسطها محذوف شد (فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُم مِّنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ) وجود مبارک موسای کلیم وارد شد همراهان او وارد شدند آخرین مؤمنِ از مؤمنان به موسای کلیم هم از دریا گذشت در حالی که در وسط دریا فرعون و قوم او و جنود او بودند از این به بعد این دیوارهای آب به هم آمد (فَغَشِيَهُم مِّنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ) این برای مبالغه و عظمت مشخص نفرمود که چه کسی غَشیّ در حقیقت تَغشیه به دستور ذات اقدس الهی است این دیوارهای آب به هم آمد و اینها را در کام خود فرو برد.

۱- (۲۹) . اقبال الأعمال, ص۷۸.

۲- (۳۰) . سوره شعراء, آیات ۶۱ _ ۶۳.

۳- (۳۱) . سوره

۴- (۳۲) . سوره

۵- (۳۳) . سوره دخان, آیات ۲۳ _ ۲۵.

اثبات ضلالت و دروغگویی فرعون

(فَغَشِيَهُم مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ) آن وقت کذبِ فرعون مشخص شد (وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَى) این (وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَى) ناظر به آن داعیه کذبی است که در سوره مبارکه «غافر» از فرعون نقل شده است فرعون برابر آیه ۲۹ سوره مبارکه «غافر» یعنی سوره «مؤمن» آنجا دارد که (قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ) مدّعی هدایت و راهنمایی صحیح مردم مصر بود در این کریمه فرمود گمراه کرد چون خودش غرق شد و اینها را هم به کام غرق فرو برد و این ادّعای او هم دروغ در آمد که (وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ), (وَمَا هَدَى) هرگز او کاری نکرد که مردم به مقصد برسند سرّ تقدیم (أَضَلَّ) بر (مَا هَدَى) همین است که فواصل آیات ملحوظ بشود که این آیات با «یاء» منقلب به «الف» ختم می شود.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۷۷ تا ۸۲ سوره مریم ۸۹/۰۱/۲۲

.Your browser does not support the audio tag

«وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقاً فِي الْبَحْرِ يَبَساً لَّا تَخَافُ دَرَكاً وَلاَ تَخْشَى (۷۷) فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُم مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ (۷۸) وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَى (۷۹) يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنجَيْنَاكُم مِنْ عَدُوِّكُمْ وَوَاعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنَ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى (۸۰)كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلاَ تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَن يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى (۸۱) وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَى (۸۲)»

بعد از موفقیت وجود مبارک موسای کلیم در آن مناظره و مبارزه درباریان فرعون هم پیشنهاد دادند هم خود فرعون اهل این کار بود تصمیم قتل وجود مبارک موسای کلیم و همراهانش را گرفت که گفت«سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ»(۱)که در سوره ی مبارکه ی «اعراف» با همین مضمون وضعش گذشت آیه ی ۱۲۷ سوره ی مبارکه ی «اعراف» این بود«وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَذَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ» چون خود فرعون و درباریان او بت پرست بودند بعد از پیروزی وجود مبارک موسای کلیم زمزمه ای در مردم مصر پدید آمد عده ای هم پذیرفتند ، عده ای هم تردید پیدا کردند ولی بالأخره وضع مصر به ناسامانی رفت درباریان و فراعنه به او گفتند که تو همین طور رها می کنی که او هر کاری را در مصر انجام بدهد فرعون گفت«سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ»(۲)یعنی ما همان روش طغیانِ قبلی را ادامه می دهیم مردهای اینها را می کُشیم زنهای اینها را نگه می داریم دیگر نظیر قبل خواهد بود بنابراین توطئه ی قتل وجود مبارک موسای کلیم و مؤمنان به آن حضرت گرفته شد خدای سبحان که با هر توطئه گری هست که«وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لاَ يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ»(۳)از این صحنه باخبر هست به موسای کلیم گزارش داد آنها تصمیم قتل تو و مؤمنان را گرفتند بر شما لازم است که هجرت کنید نظیر اینکه صنادید قریش تصمیم قتل وجود مبارک پیغمبر اسلام(صلّی الله علیه و آله و سلّم) را گرفتند ذات اقدس الهی به آن حضرت اعلام کرد و دستور هجرت داد منتها صنادید قریش تصمیم قتل عام نداشتند ولی فرعون تصمیم قتل بسیاری از همراهان موسای کلیم را داشت لذا ذات اقدس الهی به موسای کلیم فرمود بر تو هجرت

لازم است یک ، عدّه ای را هم به عنوان مهاجر به همراه ببری دو ، در اسلام این چنین نبود که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) مأمور شده باشد عدّه ای را به همراه ببرد چون آنها فقط در لیلهالمبیت قصد شهید کردن خود حضرت را داشتند با جریان موسای کلیم فرق می کند لذا در همین آیات سوره ی مبارکه ی «طه» فرمود:«وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي» دیگر الآن جریان عصا و ید بیضا و آ ن معجزات دیگر کارگر نیست باید هجرت کنید تا جان خود و مؤمنان را حفظ بکنید این بر تو لازم است. در جریان اسرا همان طوری که ملاحظه فرمودید سیر در شب است سیر در شب گاهی در اثر برکات خاصّ شب است که«إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً»[(۴)](#content_note_1025_1)برای اینکه«إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحاً طَوِيلاً»[(۵)](#content_note_1025_2)اشتغالات فراوان روز مانع آن حضور جمعیِ قلب است ولی سکوتِ شب و آرامش شب و تنهایی شب و تاریکی شب برای خود نشئه ای است«إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً» به شرط اینکه افراد در روز این قدر خاطرات آلوده به ذهن نسپارند که اگر در شب خواستند مناجات کنند همه ی آنها غوغایی در درون او ایجاد کند این همان«إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحاً طَوِيلاً» است. شبِ این گونه افراد همان سَبحِ طویل است ولی اگر کسی روز مواظب خود بود این سَبح طویل را راهنمایی کرد و هدایت کرد غوغای بیخودی را به دل راه نداد آن گاه چنین فردی در شب نشئه ی خاصّ خود را دارد«إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً» لکن جریان اسرای وجود مبارک موسای کلیم درباره ی این قوم برای آن بود که اینها شناخته نشوند یک ، و هراسی نداشته باشند از اینکه تحت تعقیب باشند دو ، و اگر ارتش جرّار فرعون اینها را تعقیب کرد اینها نفهمند چه کسی به دنبال اینهاست خیال می کنند دنباله ی جمعیت خود اینهاست سه ، این نکات باعث شد که اینها شبانه حرکت کردند وقتی یکدیگر را دیدند که تقریباً به مأمن رسیده اند چه موقع«تَرَاءَى الْجَمْعَانِ»[(۶)](#content_note_1025_3)آن وقتی که«فَأَتْبَعُوهُم مُّشْرِقِينَ»[(۷)](#content_note_1025_4)اینها به دنبال قومِ موسای کلیم حرکت کردند خب این جمعیّت فراوان تا خودشان را تجهیز کنند و راه بیفتند مقدار زیادی از شب گذشت روز که شد یکدیگر را دیدند چون یکدیگر را دیدند یک چند لحظه ای بعضیها احساس خطر کردند وجود مبارک موسای کلیم همه ی اینها را مطمئن کرد اینکه فرمود شب بروید برای این جهت است آنها هم شبانه همین که تحت تعقیب قرار دادند به دنبال اینها راه افتادند بخشی از اینها در سوره ی مبارکه ی «شعراء» آمده در سوره ی مبارکه ی «شعراء» بین این دو قصّه و این دو جریان بخشی از جریانها به عنوان حالا یا جمله ی معترضه ، قصّه ی معترضه واقع شد یا نکات دیگری را به همراه داشت از اینکه بنی اسرائیل پیروز شدند برگشتند به مصر سرزمین فراعنه را اینها مالک شدند و به ارث بردند آن در سوره ی مبارکه ی «شعراء» بین این دو جریان هست که فرمود:«وَأَوْحَيْنَا» آیه ی ۵۲ سوره ی مبارکه ی «شعراء» این است«وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ * فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ» همه ی نیروهای ارتشی اش را آماده کرد«إِنَّ هؤُلاَءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ»[(۸)](#content_note_1025_5)گفت اینها یک گروه کمی اند ما مسلّماً پیروز می شویم«وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ * وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ» بعد این قسمتش جمله ی معترضه است فرمود:«فَأَخْرَجْنَاهُم» ما فرعون و قِبطیان مصر را«مِّن جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ» از باغها و چشمه هایی که فراهم کرده بودند بیرون کردیم«وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ» گنجهایی که داشتند ، منزلتهایی که داشتند ، کرامتهای دنیایی که داشتند از همه ی اینها بیرون کردیم«كَذلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ» اینها را به بنی اسرائیل دادیم خب چه موقع ، بعد از جریان اینکه بنی اسرائیل از دریا گذشتند و آزمون شدند و مدتها«مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً»[(۹)](#content_note_1025_6)چهل سال در بیابان سرگردان بودند و بالأخره دوباره به مصر برگشتند مالک این میراث شدند این قصّه بعد از چند سال است لکن به عنوان جمله ی معترضه بین آمدن فرعون و غرق شدن فرعون این یک تکّه واقع شد خب ، بعد در آیه ی ۵۹ به بعد فرمود:«فَأَتْبَعُوهُم مُّشْرِقِينَ» در قرآن کریم اِمساء آمده ، اِصباح آمده ، اظهار آمده ، اشراق هم آمده دارد تسبیح خدا بکنید«حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ * ... وَحِينَ تُظْهِرُونَ»[(۱۰)](#content_note_1025_7)،«تُظْهِرُونَ» یعنی «تَدخلون فی الظهر» ،«تُمْسُونَ» یعنی «تدخلون فی المساء»«تُصْبِحُونَ» یعنی «تدخلون فی الصباح» أصبح ،

أمسي? ، أظهر يعنى «دخل فى الصبح و المساء و الظهر» أشرقَ هم بشرح ايضاً يعنى «دخل فى طلوع الشمس»«مُّصْبِحِينَ»(۱۱)هم در قرآن آمده ،«مُّشْرِقِينَ» هم آمده يعنى وارد زمانى شديد كه آفتاب از مشرق طلوع كرده اينها اول كه حركت كردند مُمسى بودند در اِمساء يعنى در مساء يعنى در شب حركت كردند ولى وقتى كه به مقصد رسيده اند مُشرق شدند«فَأَتْبَعُوهُم» در حال اشراق آن گاه«فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ»(۱۲)در چنين حالى يكديگر را شناختند وگرنه شب ممكن بود از دور ببينند يعنى آثارش را مشاهده كنند و صدا را بشنوند اما نمى ديدند كه چه كسانى هستند ، چقدرند ، در كدام منطقه با موساى كليم گفتگو مى كنند و مانند آن ، اما وقتى كه صبح شد كاملاً يكديگر را ديدند چون«تَرَاءَى الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرَكُونَ» پيروان موساى كليم عرض كردند كه حالا ـ اينها مى آيند ما را مى گيرند براى اينكه ما راه برگشت كه نداريم جلو هم كه درياست«قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرَكُونَ» وجود مبارك موساى كليم اينجا بود كه به اينها تَشر زد حرف ردع به عنوان«كَلَّا»(۱۳)را با صراحت ذكر كرد فرمود:«كَلاَّ» اينها به ما دسترسى ندارند چون خداى سبحان به او وحى كرد كه«لَّا تَخَافُ دَرَكاً» كسى به شما نمى رسد از دريا هم كه نمى ترسيد فرمود:«كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّى سَيَهْدِينِ» اگر خدا دستور بدهد كه برگرديم مبارزه كنيم ما پيروزيم ، اگر فرمان بدهد دريا برويم ما ظفرمنديم«فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنِ اضْرِب بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانفَلَقَ» اين بحر«فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ».(۱۴)اما جريان دريا ، جريان درياى مصر مثل جريان خندق مدينه اگر يك وقت گفتند كه اطراف مدينه خندق كَندند در جريان جنگ احزاب نبايد مدينه فعلى را كه خيلى وسيع شد در نظر گرفت مدينه ۱۴۰۰ سال قبل خيلى وسيع نبود كَندن خندق در اطراف آن مدينه آن بخشى كه آ نها مى خواستند بياورند خيلى دشوار نبود در جريان مصر هم خيلى مشخص نيست كه مقرّ وجود مبارك موساى كليم و مؤمنان اطراف او كجا بوده است در طرف شرق رود نيل بود يا در طرف غرب رود نيل بود مصرِ چند قرن قبل مثل مصر فعلى بود كه رود نيل از وسط شهر مى گذشت اينها روشن نيست لكن اين مقدار روشن است اگر اينها در قسمت غرب رود نيل بودند بايد هم از رود نيل مى گذشتند هم از بحرِ احمر يعنى درياى سرخ براى اينكه اينها وارد سرزمين سينا و شام و صحراى شام و اينها شدند ديگر قرآن كريم مشخص نكرد كجا بروید اما بحثهاى تاريخى ، بحثهاى روايى مشخص كرده است كه اينها وارد سرزمين سينا و از صحراى شام و اينها شدند. سرزمين سينا و ارض شام اينها در شرق بخشى هم در شمال شرقى مصر است گرچه شمال مصر محاذى با شمال صحراى مصر است ولى بالأخره رود نيل از وسط مصرِ كنونى مى گذرد درياى شرق ، بحر أحمر به اصطلاح درياى سرخ در شرق مصر است اينها اگر بخواهند وارد صحراى شام بشوند صحراى سينا بشوند هيچ چاره اى نيست مگر اينكه از درياى احمر بگذرند اگر سفرشان و هجرتشان به غرب بود كارى به درياى سرخ نداشتند اما طبق نقل روايات اينها آمدند به سرزمين سينا و صحراى شام يعنى به طرف شرق حركت كردند خب چاره جز اين نيست كه از بحر احمر بگذرند ديگر. در قرآن هم سخن از نهر نيست سخن از بحر است گرچه ممكن است نهرهاى بزرگ را هم بحر بگويند ولى ظاهرش درياست همين درياى سرخ ، درياى سرخ هم قابل عبور نبود كشتيها به زحمت عبور مى كرد يعنى كشتيهاى آن روز و هيچ راه براى عبور نبود فرعون فكر مى كرد كه يقيناً به اينها دسترسى دارد براى اينكه راه براى عبور از دريا كه نداشتند پيروان موساى كليم(سلام الله عليه) هم با جمله ى اسميه با تأكيد گفتند«إِنَّا لَمُدْرَكُونَ»(۱۵)جمله ى اسميه است ، تأكيد «إنّ» است ، «لام» است يعنى حالا حتماً اينها مى آيند ما را مى گيرند وجود موساى كليم فرمود:«كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّى سَيَهْدِينِ»(۱۶)خب ، پس بنابراين چون اينها برابر تاريخ به طرف شرق مصر آمدند يعنى به صحراى سينا يا به صحراى شام آمدند بايد از بحر احمر مى گذشتند حالا چه از رود نيل گذشته باشند چه از رود نيل نگذشته باشند اگر در قسمت غرب رود نيل بودند كه حتماً از رود نيل گذشتند و آمدند به بحر احمر ، اگر بين بحر احمر و رود نيل به سر مى بردند كه نيازى به عبور از رود نيل نبود مستقيماً از درياى احمر گذشتند اين كه

فرمود:«أَنِ اضْرِب بِعّصَاكَ الْبَحْرَ»(۱۷)این بحر را خدا بحر کرد یعنی این چنین نبود که آب اول باشد این هوا در شـرایط خاص تبـدیل به ابر بعد باران می شود باران باعث پیدایش دریا شد الآن این بارانهایی که ما داریم محصول دریاست ولی از اول دریا محصول و مولود باران بود به وسـیله ی باران دریا پدید آمد خب ، وقتی که این هوا در شرایط خاص تبدیل به ابر بشود باردار بشود و ببـارد دریا پدیـد می آیـد این دریا را که ذات اقـدس الهی به بار آورد گاهی منفجر می کنـد ، گاهی تبخیر می کنـد ، گاهی خشک می کنـد ، گاهی جای خشک را دریا می کنـد مثل کارِ طوفان ، گاهی دریا را خشک می کند مثل کارِ موسای کلیم این طور نیست که اینهـا حـاکم بر قـدرت الهی باشـند اینهـا برابر عادات انـد مستحضـرید که علوم تجربی فقط یعنی فقط حرفِ اثبـاتی می زنـد آن علـوم فلسـفی است که دو طرف را به عهـده دارد هم اثبـات را هم نفی را ، علوم تجریـدی است که حاکم بر همه ی علوم است وگرنه علوم تجربی آ نچه را که بشـر دیـد طبق او باید فتوا بدهد که ما تاکنون این چنین دیده ایم ، این چنین یـافته ایم که بیمـاری بـا دارو درمـان می شود بله ، اما بیماری با غیر دارو درمان نمی شود این حرفِ علمی نیست که اگر یک عالِم تجربی بزنـد برای اینکه آن را که تجربه نکرده که ، اگر با صـدقه ، اگر با صِـله ی رَحِم ، اگر با دعای ولیّ خدا بیماری درمان یافت یا مُرده ای زنده شد یک عالِم تجربی فقط باید ساکت باشد برای اینکه رشـته ی او رشته ی تجربه است نه فوق تجربه ، تجربه فقط آنچه را که یاد گرفت می گوید و راهِ استقلال را می رساند نه راه انحصار را. شما در مفهوم و منطوق خوانده اید که ما یک وقت می توانیم از جمله مفهوم بگیریم که دو نکته ی محوری را جمله به ما برساند یکی اینکه این مقدّم ، علّت مسـتقلّ این نتیجه و تالی هست یک ، دو این مقدّم علّت منحصـره است هیچ علّتی غیر از این نیست چون هیچ علّتی غیر از این نیست اگر این مقـدّم حاصل نشد تالی یقیناً حاصل نمی شود اما اگر ما فقط علّت مسـتقلّه را اثبات کردیم علّت منحصـره را اثبات نکردیم که نمی توانیم مفهوم بگیریم. علوم تجربی اگر تجربه باشد نه فرضیه و اگر علم باشد نه قیاس و خیال و گمان و وهم ، اگر علم باشد حداکثر مجاز است که یک فتوا بدهد بگوید فلان کار باعث فلان شـیء است همین ، اما غیر از این راه دیگر نیست آنکه علم تجربی نیست آن را که تجربه نکرده اگر معجزات را می دیـد این حرف را نمی زد ، اگر کرامات را می دیـد این حرف را نمی زد ، اگر تأثیر دعا و صـدقه و صـله ی رَحم را می دید که این حرف را نمی زد بنابراین آن علمی که بر اساس قواعـد کلّی تجریدی سـخن می گوید که دایر بین نفی و اثبات است حرفِ عقلی است آن هم فتوای ثبوتی می دهد هم فتوای سـلبی ، اما علوم تجربی فقط به اندازه ی خودش باید حرف بزند که بگوید ما تا حال تجربه کردیم که از راه عادی نمی شود به دریا رفت بله درست است ، اما عصای موسی که با عصاهای دیگر یکسان نیست وجود مبارک موسای کلیم که با افراد دیگر یکسان نیست اگر اراده ی ذات اقـدس الهی تعلّق بگیرد که این آبهای رفته ، رفته باشـد و نیامده نیاید خب این وسط می شود خشک دیگر.

۱- (۱)_ سوره یاعراف، آیه ی۱۲۷.

۲- (۲)_ سوره یاعراف، آیه ی۱۲۷.

۳- (۳)_ سوره ینساء، آیه ی۱۰۸.

۴- (۴)_ سوره یمزمل، آیه ی۶.

۵- (۵)_ سوره یمزمل، آیه ی۷.

۶- (۶)_ سوره یشعراء، آیه ی۶۱.

۷- (۷)_ سوره یشعراء، آیه ی۶۰.

۸- (۸)_ سوره یشعراء، آیه ی۵۴.

۹- (۹)_ سوره یمائده، آیه ی۲۶.

۱۰- (۱۰)_ سوره یروم، آیات ۱۷ و ۱۸.

۱۱- (۱۱)_ سوره یحجر، آیه ی۸۳.

۱۲- (۱۲)_ سوره یشعراء، آیه ی۶۱.

۱۳- (۱۳)_ سوره یشعرا، آیه ی۶۲.

۱۴- (۱۴)_ سوره یشعراء، آیه ی۶۳.

۱۵- (۱۵)_ سوره یشعراء، آیه ی۶۱.

۱۶- (۱۶)_ سوره یشعراء، آیه ی۶۲.

۱۷- (۱۷)_ سوره یشعراء، آیه ی۶۳.

پرسش: چطوری از نیل رد شدند؟

پاسخ: اینها از نیل ظاهراً نگذشتند از مهم تر از نیل گذشتند یعنی از دریای احمر گذشتند اگر رود نیل در قسمت شرق اینها بود اینها باید هم از رود نیل بگذرند هم از دریای احمر تا برسند به صحرای سینا یا برسند به صحرای شام ، اما اگر اینها بین دریای سرخ و رود نیل قرار داشته باشند و رود نیل در غرب اینها قرار بگیرند اینها از نیل نگذشتند اصلاً اینها فقط از بحر احمر گذشتند که در شرق اینها بود چون اینها هجرتشان به سمت شرق مصر بود نه به طرف غرب مصر ، به هر تقدیر اگر«یَا نَارُ کُونِی بَرْداً وَسَلَاماً»(۱)است هیچ علمی حقّ اعتراض ندارد یعنی اصلاً قد و قامت علوم تجربی حرفِ اثباتی می زند حرف سلبی ندارد یعنی نمی تواند بگوید غیر از این نیست این فقط باید بگوید ما تاکنون همینها را یافتیم اما علت و عوامل دیگری در عالَم وجود ندارد این کارِ علم تجربی نیست اصلاً. خب ، پس بنابراین وقتی که می رسیم به جهان بینی یعنی فلسفه و کلام آن کاملاً اثبات می کند می گوید هر دو ممکن است هم از راه عادی هم از راه غیر عادی ، بلکه حتماً باید راه غیر عادی به نام معجزه باشد تا دیگران بپذیرند نه تنها عیب ندارد ، نه تنها ممکن است بلکه ضروری است کسی که از طرف خدای سبحان پیام می آورد بالضروره باید کاری بکند که احدی نتواند مثل او بکند تا مردم بفهمند از طرف خدای سبحان است خب پس آن که متولّی این علوم است نه تنها می گوید ممکن است می گوید بلکه ضروری است آن که رشته ی او این نیست حقّ اظهار نظر ندارد«فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِیقاً فِی الْبَحْرِ یَبَساً» همین عصایی که اژدها می شود همین عصا می تواند دریا را به صورت جاده ی خشک در بیاورد همین کار را هم کرده منتها فرعون و درباریانشان با آن جنود نه با افراد عادی چون قصد قتل داشتند گرچه برخی از مفسّران اضافه کردند گفتند فرعون آمده که اینها را به مصر برگرداند راهِ ترمیم را پیش گرفته در حالی که این چنین نیست برابر آیه ی سوره ی مبارکه ی «اعراف» گفت:«قَالَ سَنُقَتِّلُ» این «سین» هم «سین» تحقیق است نه تسویف«سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْیِی نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ»(۲)قصد قتل گرفته لذا همان طوری که در جریان لیلهالمبیت هجرت برای پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) تشریح شد در چنین جریانی هجرت برای موسای کلیم تصریح شده منتها جایی نداشتند

مسلمانهایی نبودند مؤمنینی نبودند که موسی و همراهانش را بپذیرند این گروه فراوان باید به جایی بروند که با مواعده الهی با وعـد الهی سامان بپذیرنـد راهشان را پیـدا کننـد. لـذا فرمود در همان سوره ی مبارکه ی «شـعراء» که اینها مشـرقِین به یکدیگر برخورد کردنـد وجود مبـارک موسـای کلیم فرمود:«کَلّا إِنَّ مَعِیَ رَبِّی سَیَهْدِینِ * فَأَوْحَیْنَا إِلَی مُوسَی أَنِ اضْرِب بِعَصَاکَ الْبَحْرَ فَانفَلَقَ فَکَانَ کُلُّ فِرْقٍ کَالطَّوْدِ الْعَظِیمِ * وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ الْأَخَرِینَ * وَأَنجَیْنَا مُوسَی وَمَن مَّعَهُ أَجْمَعِینَ * ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْأَخَرِینَ»(۳)این«الْأَخَرِینَ» همان«الْأَخَرِینَ» قبلی است یعنی فرعون و جنود او.

ص: ۶۸۴

۱- (۱۸)_ سوره یانبیاء، آیه ی۶۹.

۲- (۱۹)_ سوره یاعراف، آیه ی۱۲۷.

۳- (۲۰)_ سوره یشعراء، آیات ۶۲ _ ۶۶.

پرسش: از «ثمّ» نمی شود فهمید که آنها از دریا خارج شدند بعد فرعونیان پاسخ: ترتیب می فهمیم نه خروج چون دارد«فَغَشِيَهُم مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ» که در همین بخشهای خودمان است آنها از دریا خارج شدند اینها در دریا ماندند ولی بخشی از راه را با هم در دریا بودند یعنی بخشی از همراهان وجود مبارک موسای کلیم در دریا بودند اینها هم به دنبال آنها آمدند چون اگر آنها تمام شده بودند و دریا به هم می آمد دیگر اینها وارد نمی شدند اینها وارد دریا شدند در حالی که بخشی از همراهان وجود مبارک موسای کلیم در دریا بودند یا نه ، ضرورتی هم ندارد کلاً در دو حال ممکن است وجود مبارک موسی و همراهانشان از دریا کاملاً خارج شدند و جاده همچنان جاده ی یَبس و خشک بود اینها فرعون و جنودش وارد این جاده ی خشک دریا شدند همه ی اینها که وارد شدند«فَغَشِيَهُم مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ» هر دو راهش ممکن است. خب ، اما این فرو آمدنِ آب دریا بعد از این بود که تمام پیروان وجود مبارک موسای کلیم از دریا گذشتند«فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُم مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ» همان طوری که جریان خشک شدن دریا معجزه است ، جریان فرود آمدن و فرو بردن اینها هم معجزه است لذا با تعبیر«مَا غَشِيَهُمْ» که کنایه از عظمت تَغشیه و پوشاندن و فرو بردن و به کام خود غرق کردن است تعبیر کرده«فَغَشِيَهُم مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ» که دیگر قابل وصف نیست.«وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَى» گاهی ذات اقدس الهی بین مثبت و منفی جمع می کند برای تأکید نظیر اینکه می فرماید:«أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ»(۱)فرمود یک عدّه مُرده ی غیر زنده اند خب مرده زنده نیست دیگر اما جمع بین اموات و غیر احیا برای تأکید است اینجا هم از همان قبیل است که فرمود:«وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَى» هم طبق نکته ی دیروز که در سوره ی مبارکه ی «غافر» یعنی سوره ی «مؤمن» نه «مؤمنون» در سوره ی «غافر» یعنی سوره ی «مؤمن» فرعون گفته بود«وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ»(۲)خدای سبحان می فرماید:«وَمَا هَدَى} او مدّعی هدایت قوم بود ولی هدایت نکرد نمی توانست هدایت کند و هم تأکیداً بین نفی و اثبات جمع کرد فرمود: قرآن}«وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَى» نظیر«أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ» خب حالا اینها از دریا نجات پیدا کردند.

۱- (۲۱)_ سوره ینحل، آیه ی۲۱.

۲- (۲۲)_ سوره یغافر، آیه ی۲۹.

پرسش: می شود ترکیب نباشد به صورتی که در پایین می فرماید:«وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً» اینجا فرعون می خواهد بگوید که خالصاً مردم را ضلالت می کرد هیچ هدایتی هم در آن نبود.

پاسخ: بله ،«أَضَلَّ» کافی بود دیگر یعنی گمراه کرد.

پرسش: نه ، بعضیها هم ضلالت دارند هم هدایت هم شدند.

پاسخ: آن مربوط به خودشان است که«خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً» در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «توبه» پنج گروه را ذکر کرده مقرّبون را ذکر کرده ، ذی مقرّب را ذکر کرده ، کفّار را ذکر کرده ، منافق را ذکر کرده ،«وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً» هم تقریباً جزء آن فِرَق خمسه است که ذکر کرده اما اینجا فقط ضلالت محضه است دیگر اما اینکه گفت«مَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ» که در سوره ی «غافر» است فرمود نه ، او اهل هدایت نبود خب.

پرسش: ببخشید شما در ذیل همین «... أو یبقی» گفتید که متعلّق «یبقی» به قرینه «تبق علینا» همان «علینا» می شود ، اینجا هم بگوییم«لَّا تَخَافُ دَرَكاً وَلَا تَخْشَى» یعنی «لا تخشی درکاً» آن وقت فرقشان در خوف و خشیت می شود که علامه هم در اینجا فرق خوف و خشیت را.

پاسخ: خوف و خشیت یقیناً با هم فرق دارد این یک مطلب است اما اینجا به قرینه ی«إِنَّا لَمُدْرَكُونَ» که در سوره ی مبارکه ی «شعراء» آمده بعد در بخشهای دیگر هم ذات اقدس الهی تهدید کرده فرمود اینها به دنبال شما می آیند می خواهند شما را بگیرند این هم اخطار کرد فرمود هیچ کدام از اینها به شما نمی رسد«لَّا تَخَافُ دَرَكاً» از اینکه«إِنَّا لَمُدْرَكُونَ»(۱)بگویید ،«وَلَا تَخْشَى» از دریا ، وقتی تأسیس داریم چرا بر تأکید حمل بکنیم خوف و خشیت هر دو از هم جداست حرفی در آن نیست اما متعلّقها هم فرق می کنند خب.

۱- (۲۳)_ سوره یشعراء، آیه ی۶۱.

پرسش: یعنی عذابشان این قدر شدید شده که حتی با غواص هم نمی توانند. از دریا نجات پیدا کنند

پاسخ: خب بله آنجا که هیچ وسیله ای در کار نبود اراده ی ذات اقدس الهی بر غرق است فرمود:«وَأَغْرَقْنَاهُمْ»(۱)در آیات دیگر ،«أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ»(۲)وقتی خدای سبحان بخواهد کسی را غرق بکند با چه وسیله ای او می تواند نجات پیدا کند خب.

پرسش:

پاسخ: آن در بحثهای قبل خواندیم آن روایات را که خیلی اعتباری مثلاً ندارد که همان روایت مادیانه ای که مرحوم مجلسی نقل کرده بود همین بود دیگر در آن روایتی که خواندیم خب ، اصلاً این طور نبود خود فرعون قصد داشت که اینها را بگیرد بعد دید جادّه خاکی است خیال کرده برای او هم معجزه است خب.

فرمود:«يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنجَيْنَاكُم مِنْ عَدُوِّكُمْ» حالا اینها نجات پیدا کردند از دریا گذشتند خدای سبحان می فرماید ما مواعده ای داریم الآن می خواهیم حکومت تشکیل بدهیم حکومت هم که بی قانون نیست قانون هر کتاب آسمانی است ما برای اینکه برای شما حکومت و سامان و سازماندهی داشته باشیم مواعده ای با وجود مبارک موسای کلیم داریم که این را به مناجاتمان دعوت می کنیم این چهل شبانه روز مهمان ماست به او کتاب می دهیم که کیفیت اداره ی مصر را در آن کتاب می نویسیم و مانند آن ، به شما هم مَنّ و سَلوی? می دهیم دو ، شما منتظر آن مواعده باشید که وجود مبارک موسای کلیم آن کتاب را به نام تورات از طرف ما تلقّی کند به شما برساند در این مَنّ و سلوی? هم طغیان نکنید اینها گفتگوهایی است که ذات اقدس الهی با موسای کلیم(سلام الله علیه) در میان می گذارد که به بنی اسرائیل ابلاغ کند.«يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنجَيْنَاكُم مِنْ عَدُوِّكُمْ» شما سالیان متمادی قبل از موسای کلیم ، بعد از موسای کلیم(سلام الله علیه) آسیبها را از فرعون دیدید ما شما را از آن راه نجات دادیم دیگر بیّن الرشد شد که دیگر هیچ عاملی سبب پیروزی شما نشد مگر قدرت اعجاز پس«قَدْ أَنجَيْنَاكُم مِنْ عَدُوِّكُمْ وَوَاعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنَ» یک مواعده و قراردادی با موسای کلیم بستیم که جانِب اَیمن طور که این «اَیمن» منصوب است تا صفت باشد برای «جانب» مجرور نیست که طورِ ایمن باشد یا وادی ایمن باشد«جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنَ» مثل«شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ»(۳)که این اَیمن صفت شاطی ، شاطی یعنی جانب نه صفت وادی در بحثهای قبل هم که در سوره ی مبارکه ی «مریم» و امثال «مریم» بود برخیها احتمال دادند که آن وادی ، وادی یُمن و برکت و میمنت و اینها بشود که بشود وادی ایمن ولی آنچه از ظاهر این آیات برمی آید وادی ایمن ما نداریم جانب ایمنِ وادی ، شاطیء ایمنِ وادی یعنی کسی که رو به شرق ایستاده است طرف راستش این وادی دو قسمت دارد بخش اَیسر دارد و بخش ایمن این قسمت طور در جانبِ ایمنِ این وادی است اگر کسی رو به مشرق بایستد این کوه طور در طرف راست اوست خب ، به موسای کلیم وعده دادیم که رهبر شماست«جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنَ» بعد شما در این مدّت هم غذا می خواستید ما هم غذا به شما دادیم مَنّ و سلوی? دادیم دیگر«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى» این بحثها در سوره ی مبارکه ی «بقره» مبسوطاً گذشت جریان تعلیم اسما و اینها هم در سوره ی مبارکه ی «بقره» گذشت تا آنجا که ممکن بود در تفسیر تسنیم بحثهایش آمده مشکل جریان تعلیم اسما این است که فقط یک جا در قرآن کریم«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ»(۴)آمده چون قرآن خودش را باید تفسیر کند اگر مطلبی فقط یک جا در قرآن ذکر بشود جزء مطالب عمیق و پیچیده ی قرآن است باید به کمک روایات حل بشود در قرآن کریم قصّه ی سجده کردن و جریان بهشت و خروج از بهشت و اینها مکرّر آمده اما جریان تعلیم اسما که خدای سبحان اسمای حسنا را به آدم(سلام الله

علیه) القا کرده و آدم(سلام الله علیه) به دستور خدا اسمای حسنا را به فرشتگان اِنباء کرده این یک جا آمده بنابراین خیلی پیچیده است تا آنجا که ممکن بود در بحثهای قبلی در سوره ی مبارکه ی «بقره» گذشت هر پیغمبری(علیه الصلاه و علیه السلام) مقداری از اسمای حسنا را آشناست و خاتم آنها(علیهم الصلاه و علیهم السلام) به جمیع آنها آشنا هستند خب اینها مباحثی بود مربوط به خودش دیگر کسی وسطها سؤال نکند این معلوم می شود طرز درس خواندن را بلد نیست ما تا می رویم از این آیه رد بشویم مکرّر می نویسند تعلیم اسما چطور شد؟ خب ، فرمود در سوره ی مبارکه ی «بقره»«وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ» ما دریا را شکافتیم«فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ * وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً»(۵)این مشخص می کند که«وَاعَدْناكُمْ» نه یعنی با شما مواعده کردیم با رهبر شما موسای کلیم مواعده کردیم که بیاید با ما مناجات کند کتاب را از ما دریافت کند که قانون اساسی اداره ی مصر است به شما ابلاغ کند لذا«وَاعَدْناكُمْ» به این معنا که «واعدنا موسی»«وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً» آن گاه جریان اتّخاذ عید و اینها را اینجا ذکر می کند. در این محلّ بحث سوره ی مبارکه ی «طه» فرمود ما این کار را کردیم مواعده کردیم مَنّ و سلوی? را هم در آنجا سوره ی مبارکه ی «بقره» بحثش گذشت نازل کردیم«كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ» ما طیّب و طاهر را به شما دادیم شما هم طیّب و طاهر مصرف کنید نه در حقوق یکدیگر تعدّی کنید نه اسراف و تبذیر را روا بدارید نه در این کار طغیان کنید«وَلاَ تَطْغَوْا» در این أکل نه پرخوری کنید ، نه بدخوری کنید ، نه سهم دیگری را بخورید تجاوز نکنید ، چرا؟ برای اینکه«فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي» اگر کسی طغیان کرده است غضب خدا بر او نازل می شود «حَلّ دِيْنه» یعنی وقت اَداست نه حلال می شود گفتند دِیْنش حلول کرد یعنی وقتش رسید ، سررسید را می گویند حَلّ خب ،«فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي» این صغرا ،«وَمَن يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى» این کبرا ، گاهی آیات قرآن به روال قیاس استثنایی است ، گاهی آیات قرآن به روال قیاس اقترانی است این یک صغرا و کبراست فرمود طغیان نکنید هر کس طغیان کرد غضب الهی بر او حلال می شود پس شما اگر طغیان کردید غضب الهی بر شما حلال می شود این نتیجه ی قیاس اول ، هر کس طغیان کرد غضب الهی بر او حلال می شود و هر کس غضب الهی بر او حلال شد سقوط می کند پس هر طاغی ساقط است نتیجه ی قیاس دوم«وَمَن يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى» آن فعل اوّلی مضارع است ولی نتیجه به عنوان ماضی ، اگر کسی غضب خدا بر او حلال بشود او بعد ساقط می شود یَهواست نه فقط هویی چون مستقبل محقّق الوقوع است در حکم ماضی است از او به فعل ماضی یاد کرده است فرمود اگر کسی مستحقّ عذاب الهی شد یقیناً سقوط می کند که «أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سیّئات أعمالنا».

۱- (۲۴)_ سوره یفرقان، آیه ی۳۷.

۲- (۲۵)_ سوره ییونس، آیه ی۹۰.

۳- (۲۶)_ سوره یقصص، آیه ی۳۰.

۴- (۲۷)_ سوره یبقره، آیه ی۳۱.

۵- (۲۸)_ سوره یبقره، آیات ۵۰ و ۵۱.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۷۷ تا ۸۴ سوره مریم ۸۹/۰۱/۲۳

.Your browser does not support the audio tag

«وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقاً فِي الْبَحْرِ يَبَساً لاَّ تَخَافُ دَرَكاً وَلاَ تَخْشَى (۷۷) فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُم مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ (۷۸) وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَى (۷۹) يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنجَيْنَاكُم مِنْ عَدُوِّكُمْ وَوَاعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنَ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى (۸۰)كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلاَ تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَن يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى(۸۱) وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَى (۸۲) وَمَا أَعْجَلَكَ عَن قَوْمِكَ يَا مُوسَى (۸۳) قَالَ هُمْ أُولاَءِ عَلَى أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى (۸۴)»

بعد از پیروزی وجود مبارک موسای کلیم در آن مبارزه و مناظره سالیان متمادی طول کشید طبق نقل برخی از مفسّران بیست سال طول کشید ولی اثبات این بیست سال شاید آسان نباشد در بحث روایی سوره یمبارکه ی«اعراف» ذیل آیه ی۱۳۰ این روایات گذشت که یک سال بعد از پیروزی چه حادثه یتلخی برای قوم فرعون پیش آمد سال دوم چه حادثه، سال سوم چه حادثه همان که فرمود جَراد و قُمّل و ضفاده و دَم اینها در سالهای گوناگون بود در آیه ی۱۳۰ سوره یمبارکه ی«اعراف» این بود که «وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ» این سِنین به معنای سالها نیست کما مرّ. سِنَه یعنی قحط و عذاب الهی و مانند آن. سالی که در عذابی اتفاق می افتد می گویند سَنه یقَحط، سال خشکسالی، سال کم بارانی یکی از سالها سال دَم بود که این آب را بنی اسرائیل می گرفتند آب بود استفاده می کردند فرعونیان می خواستند بگیرند خون می شد که دَم یکی از عذابهایی بود که خدای سبحان در این سالهای میانی بر قوم فرعون مسلّط کرد، بنابراین بین مبارزه و مناظره و موفقیّت وجود مبارک موسای کلیم تا جریان حرکت کردن و بیرون رفتن و مهاجرت از مصر چندین سال طول کشید در بعضی از روایات سال چهارم و پنجم و اینها آمده که در بحث روایی ذیل آیه ی۱۳۰ سوره یمبارکه ی«اعراف» گذشت. و اما اینکه در تفسیر ابی السعود و مانند آن آمده که بیست سال فاصله شد البته این نیازمند به تحقیق بیشتر و روایت معتبرتری است. خب، فرمود لذا این عطف مفرد بر مفرد یا عطف جمله بر جمله نیست بلکه عطف جریان بر جریان است «واو» که با «لام» قسم به کار رفت «وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا» یعنی به دنبال آن.مطلب بعدی آن است که جریان اهرام مصر و اینها که صبغه یقبرستانی دارد در قسمت غرب مصر قرار داشت و این رود بزرگ نیل هم تقریباً در قسمت غربی مصر قرار دارد منتها شُعب و شاخه های فرعی این رود بزرگ نیل در بسیاری از مناطق مصر جاری است که فرعون که گفت «هذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي»[(۱)] برای آن شاخه های فرعی این رود عظیم نیل است که به زیر قصر او می آمد.مطلب دیگر اینکه از رود نیل به عنوان یَم یاد شده است یعنی آبِ فراوان اما از او به دریا تعبیر نشد در جریان القای بدن مطهّر وجود موسای کلیم در صندوقچه ای و القای آن صندوقچه سخن از یَم هست نه سخن از بحر «أَنِ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِّي وَعَدُوٌّ لَهُ»[(۲)] بر رود نیل بحر اطلاق نشده یَم اطلاق شده اما یَم بر دریا هم اطلاق می شود این هم یک مطلب.مطلب دیگر اینکه وجود مبارک موسای کلیم حالا بعد از بیست سال یا کمتر از این صحنه گذشت در اثر فشار فرعونیها مجبور به مهاجرت شد مهاجرت هم به حسب ظاهر به غرب مصر نبود به شرق مصر بود شرق مصر باید از دریای احمر از دریای سرخ بگذرد تا به سرزمین سینا یا صحرای شام برسد

مادامی که در این محدوده باشد در تحت قدرت و اسارت و نفوذ سلطنتی فرعون است اگر از دریا بگذرد وارد صحرای سینا یا شام بشود دیگر از منطقه ینفوذ فرعون بیرون است چه اینکه در جریان مدین هم همین طور است مدین منطقه ای در شمال حجاز هست یا نزدیک سرزمین شام هست درباره یمدین که آنجا وجود مبارک شعیب دامداری مختصر داشت از چاهی هم آب می گرفتند آن در شمال حجاز یا در جنوب شام بود بالأخره بیرون یعنی طرف شرق دریای احمر بود حالا وجود مبارک موسای کلیم آن سفر را چگونه طی کرد آیا با فاصله های طولانی از راه خشکی خودش را به مدین رساند که بعد با خستگی عرض کرد «رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ»(۳) یا از راه کِشتی رفت چون جریان کشتی آنجا رواج داشت در جریان برخورد وجود مبارک موسای کلیم و خضر(سلام الله علیهما) که در سوره یمبارکه ی«کهف» گذشت آنجا سخن از کشتیرانی و عبور با کشتی از منطقه ای به منطقه ای یدیگر و در مجمع البحرین برخورد با خضر و سوار کشتی شدن و «أَمَّا السَّفِینَهُ فَکَانَتْ لِمَسَاکِینَ یَعْمَلُونَ فِی الْبَحْرِ»(۴) و سوارخ کردن کشتی و امثال ذلک است «وَکَانَ وَرَاءَهُم مَّلِکٌ یَأْخُذُ کُلَّ سَفِینَهٍ غَصْباً»(۵) در دو جای سوره یمبارکه ی«کهف» که قبلاً- گذشت از جریان کشتی و سوار کشتی شدن و اینها مطرح شد خب، آیا وجود مبارک موسای کلیم از راه کشتی خودش را به مدین که شمال حجاز یا جنوب شام است رساند یا نه، از راههای خشکی در درازمدت خودش را به مدین رساند به هر تقدیر مدین در قلمرو نفوذ فرعون نبود لذا وجود مبارک شعیب بعد از اینکه موسی(سلام الله علیهما) آمد گفت «نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ»(۶) اگر مدین یک روستا یا شهری از منطقه یوسیع مصر بود باز هم تحت نفوذ فرعون بود وجود مبارک موسای کلیم چگونه می توانست نجات پیدا کند بنابراین این راهها را وجود مبارک موسای کلیم پشت سر گذاشته پس آن دوران کودکی اش با یم آشنا شد نه با بحر و رود نیل هم در قسمت غرب مصر جریان داشت حالا البته شهر که توسعه پیدا کرد ممکن است که آن طرف هم ساخت و ساز بشود، این طرف هم ساخت و ساز بشود ولی بالأخره نقشه هایی که قبلی نشان می دادند نیل در قسمت غرب قاهره قرار داشت حالا در بحثهای دیروز گذشت که اگر در جریان حفر خندق می خواستند الآن کسی اشکال بکند که چگونه اطراف مدینه با این وسعت اینها خندق کَندند مدینه یآن روز که با مدینه یالآن یک مساحت نداشت خب ۱۴۰۰ سال قبل یک محدوده یکمتری بود و مانند آن مصر هم در چندین قرن قبل یک محدوده یکمتری داشت دیگر ولی وجود مبارک موسی در یَم افتاد نه در بحر احمر یعنی در دوران کودکی لذا در قرآن از جریان القای صندوقچه به آب از یَم و به یَم تعبیر شده است نه بحر اما در اینجا گاهی یم هست گاهی بحر چون بر بحر، یم هم اطلاق می شود حالا- اینها می خواستند از دریا بگذرند سابقه یعبور از دریا را هم داشتند برای اینکه در جریان برخورد با خضر به مجمع البحرین رسیدند از دریا با کشتی عبور کردند به طور عادی اما الآن که با این جمعیّت فراوان می خواهند هجرت کنند و از دریا بگذرند از نفوذ فرعون خارج بشوند مهاجرت کنند باید این راه طولانی را طی کنند. دوتا مشکل سرِ راه اینهاست غیر از آن ارتش فرعون یکی راه دریایی، یکی طولانی بودن این راه خب چگونه این دریای به این وسعت را درست است دریاچه است دریای مصطلح نیست اما یک راه طولانی دارد دیگر چگونه این راه را در کوتاه مدت طی کنند و چگونه سفر دریایی را بدون کشتی طی کنند هر دو با اعجاز الهی حل شده است هم خدایی که دریا را به صورت جاده یخشک در می آورد توانست که اینها را در مدّت کوتاه از دریا عبور بدهد هم همین خدا توانست اینها که بیراهه رفتند با مشاهده یهمه یاین معجزات به دنبال سامری راه افتادند اینها را چهل سال سرگردان کند یعنی خدای تعالی، توانست که یک شَبِه ره صد ساله را هدایت کند یک، دو خدای تعالی توانست ره یک شبه را چهل سال معطّل کند چه اینکه کرد این برای مؤمن این برای ملحد، اگر یک شبه ره صد ساله می رود به خرق عادت است، اگر چهل ساله ره یک شبه را باید برود آن هم خرق عادت است «أَرْبَعِینَ سَنَهً یَتِیهُونَ فِی الْأَرْضِ»(۷) همین خداست دیگر مگر آ ن وادی چقدر راه بود اینها مرتب

شبانه راه می رفتند صبح می دیدند سرِ جای خودشان هستند گاهی انسان چهل سال زحمت می کشد می بیند چیزی نفهمید گاهی یک شبه ره صد ساله می رود «یک بیت از این قصیده به از صد رساله است» در تحصیلات هم همین طور است در تجارتها هم همین طور است در زندگیها هم همین طور است خب پس بنابراین گاهی ممکن است کسی یک شبه ره صد ساله برود گاهی ممکن است چهل ساله ره یک شبه را به زحمت طی کند هر دو را نشان داد مشکل دریا آن جریان آب را که خدا حل کرد فرمود طریقِ یَبس است حالا ـ طریق یَبس یا همان است که در دعای «سمات» آمده است که این را کالحجاره قرار دادیم چون آب می تواند سنگ بشود در درازمدت در کوتاه مدت هم سنگ شد این جریان طیّ الأرض اختصاصی به خصوص انسان ندارد یک چوب می تواند مار بشود بعد از دراز مدت یعنی اگر این چوب بپوسد و خاک بشود و کنار بوته ای قرار بگیرد و جذب آن بوته بشود و ماری از کنارش بگذرد و از آن بوته استفاده بکند و نطفه یمار بشود بعد می شود مار همین چوب بعد از چند صد سال یا دویست سال یا کمتر و بیشتر می شود یک مار می شود یک عقرب شدنی است دیگر منتها اگر طیّ الأرض باشد همان طوری که شاگرد وجود مبارک سلیمان راهِ هشتاد ساله یمن تا فلسطین را با طرفهالعین طی کرد رفت و آورد این تخت مَلکه یصبا را که «قَبْلَ أَن یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ»(8) همچنین ممکن است که کار هشتاد ساله که مربوط به مار است درباره یگیاهان انجام بشود یا آب ممکن است در اثر آن املاحی که دارد بعد از مدّتی ببندد شما که با منطقه های ییلاقی آشنا هستید می بینید خیلی از این آبهاست که با املاح همراه است اول که از چشمه می جوشد آب است ولی کم کم به تدریج راه خودش را می بندد سنگواره در می آید آب می شود سنگ بشود، سنگ می شود آب بشود اینها قابل تغییر و تبدیل است در هر کون و فساد خب اگر به صورت دعای «سمات» باشد قابل هست، به صورت یخ بسته باشد قابل هست، آبهای رفته، رفته باشد نیامده، نیامده باشد جاده یخشک وسط پیدا شده باشد ممکن است لذا در قرآن کریم می فرماید یک راهِ خشک اگر به صورت سنگ در آمد، در آمد به صورت یخ که زیرش مثلاً آب باشد رویش یخ باشد ولی آسیبی نرساند در آمد ولی ظاهر قرآن این است که طریق یَبس و خشک است یخ خشک نیست. به هر تقدیر آنکه در دعای «سمات» آمده یا غیر «سمات» آمده همه یاینها قابل احتمال است. آنچه وجود مبارک موسای کلیم را به این مقصد رساند همان دو خطری بود که خدا برطرف کرده یکی طولانی بودن یکی هم آب بودن.

۱- (۱) ـ سوره یزخرف، آیه ی۵۱.

۲- (۲) ـ سوره یطه، آیه ی۳۹.

۳- (۳) ـ سوره یقصص، آیه ی۲۴.

۴- (۴) ـ سوره یکهف، آیه ی۷۹.

۵- (۵) ـ سوره یکهف، آیه ی۷۹.

۶- (۶) ـ سوره یقصص، آیه ی۲۵.

۷- (۷) ـ سوره یمائده، آیه ی۲۶.

۸- (۸) ـ سوره ینمل، آیه ی۴۰.

پرسش:...

پاسخ: آن وقتی که خشـک باشـد دیگر عمق نـدارد که، بـا یک شـیب ملایمی شـروع می شود از آن طرف هم رد می شود با سرعت که رد بشود چه عمیق چه غیر عمیق این دریاها نظیر این وادیها اول یک شـیب ملایم دارد بعد می رسد به عمق بعد هم از آن طرف شـیب سـربالایی بـه شـیب ملایـم می رسـد. در جریـان ایـن شـهر ممکن است برابر آنچه در سـوره ی«اعراف» بـاز گذشت که اصلاً یک منطقه یا کلّ آن منطقه بندری بود در کنار همین دریا اینها زندگی می کردند آیه ی۱۶۳ سوره یمبارکه ی«اعراف» این است که «وَسْـئَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِی کَانَتْ حَاضِـرَةَ الْبَحْرِ» اصولاًـ کسـی که دریـا دارد کنـار دریـا به عنـوان بنـدر زنـدگی می کنـد برای اینکه از ماهیهای بخواهـد اسـتفاده کند باید فاصـله کم باشد، راه بندری داشـته باشد در قسـمت جنوب شرقی مصـر حجاز قرار دارد، جنوب شـرقی مصـر شام و اینها قرار دارد، جنوب غربی مصر عربستان قرار دارد بالأخره این مردم اگر بخواهنـد به وسـیله یکشتی تجارت بکننـد رفت و آمـد بکننـد باید نزدیک دریا زندگی کنند نه فاصـله یدور اگر بخواهند ماهی بگیرند بالأخره که ارتزاق کنند باید نزدیک دریا باشد، بخواهد راه بندری باشد باید نزدیک دریا باشد، سـفری بکنند به حجـاز آن روز یـا شام آن روز شام در قسـمت شـمال شـرقی قرار داشت و حجاز در قسـمت جنوب شـرقی قرار دارد و شام در قسـمت شـمال شـرقی قرار دارد بـاز اینهـا کنـار دریا زنـدگی کننـد بنـدری زنـدگی کننـد بنابراین این چنین نیست که اینها در دورترین نقطه یمصـر زنـدگی می کردنـد تا کسـی بگوید اینها تا خودشان را به دریا برسانند می شود صـبح پس از این جهت محـذوری نـدارد می مانـد راهِ دریایی و فاصـله یـدریایی. راه دریایی و فاصـله یـدریایی را ذات اقدس الهی به احسن وجه حل کرده است اینها وارد سرزمین سینا شدند یا آن صحرای شام و امثال ذلک آنها چهل سال معطّل شدند همین خب.

پرسش: ببخشید همه یاران موسی(علیه السلام) که گوساله پرست نشده بودند که به این عذاب دچار بشوند.

پاسخ: نه آنها که نشده بودند چهل سال معطّل نشده بودند همیشه یک عدّه را خدا استثنا می کند چه اینکه خود موسای کلیم مستثنا بود خب، در جریان «أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ»(۱) عدّه ای هم مستثنا بودند.

پس در این قسمت سه، چهار بار با کشتی و دریا و آب آشنا بود حالا این بار آن مجمع البحرین کجا بود آن جداگانه باید بحث بشود که در سوره یمبارکه ی«کهف» بود کشتیرانی سابقه داشت آن در سوره یمبارکه ی«کهف» بود ولی اینجا سخن از کشتیرانی است خود وجود مبارک موسای کلیم از مصر به مدین رفت با کشتی رفت یا از جاده یخاکی رفت آن دیگر در آن قسمتهای قرآن مطرح نیست ولی آن به صورت معجزه نبود چون هم قبل از نبوّت بود و هم از آثارش پیداست که وجود مبارک حضرت در دراز مدت خسته شد که به مدین که رسید عرض کرد «رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ»(۲) در روایت هم دارد که حضرت از گرسنگی هم رنج می برد در قبل از نبوّت آن حضرت بود خب، اینکه فرمود: «وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى» این راهها بود که انجام داده است پس از این جهت هیچ محذوری ندارد. فرمود دو خطر شما را تهدید می کرد یکی از جلو یکی از دنبال، خطر دنبال همان ارتش جرّار فرعون بود که گفتیم «لاَّ تَخَافُ دَرَكاً» خطر جلو همین جریان غرق است که می گوییم «لاَ تَخْشَى» و اما اینکه فرمود فرعون جنود خود را آورد بعد فرمود قوم خود را گمراه کرد این برای اینکه قوم اعم از جنود است اضلال اختصاصی به جنود و غیر جنود ندارد همه یقِبطیها را گمراه کرد و اما در تعقیب جنود خودش را آورد نه همه یقبطیها را آنجا که شستشوی مغزی مطرح است فرمود: «وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ» اعم از جنود و غیر جنود آنجا که سخن از تعقیب مطرح است فرمود: «فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ» خب، از دریا به یَم یاد می شود ولی از نیل به دریا یاد نشده «فَغَشِيَهُم مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ ? وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَى» برخیها احتمال دادند که این «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ» خطاب باشد به بنی اسرائیل معاصر نزول قرآن کریم این همان طوری که در تفسیر ابی السعود و تفاسیر دیگر به قرینه یوحدت سیاق اشاره کردند این اشکال وارد است و آن این است که صدر و ذیل این بخش ناظر به یهودیها و بنی اسرائیل همان عصر است که فرمود: «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنجَيْنَاكُم مِنْ عَدُوِّكُمْ وَوَاعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنَ» ما به شما از راه موسای کلیم وعده دادیم که به طرف راست کوه طور قرار بگیرید یعنی وقتی شما از دریا گذشتید رو به مشرق هستید طرف راست شما کوه طور است جانب ایمنِ طور خود طور ایمن و ایسر ندارد اگر کسی به یک سمت بایستد حالا یا جانب ایمن او یا جانب ایسر او قرار می گیرد به هر تقدیر در طرف جانب ایمنِ طور به لحاظ این عابر ما آنجا قرارگاهی داشتیم که وجود مبارک موسای کلیم باید بیاید مناجات کند و شما هم باید به همراه موسای کلیم باشید ولی در آنجا وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) زودتر آمده خدای سبحان فرمود ما به موسای کلیم گفتیم چرا تنها آمدی چرا عجله کردی چرا آنها را نیاوردی، عرض کرد من زودتر آمدم سرعت کردم و سبقت گرفتم تا رضای تو را زودتر تأمین کنم خب این گفتگو نشان می دهد که این مربوط به موسای کلیم و بنی اسرائیل آن عصرند نه بنی اسرائیل عصر نزول قرآن. خب، «وَوَاعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنَ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى» که دو نوع غذاست که در سوره یمبارکه ی«بقره» و مانند آن شرحش گذشت فرمود این غذاها را که ما فرستادیم «كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ» هر گونه از غذاها این طور است این دیگر اصل کلی است «وَلاَ تَطْغَوْا فِيهِ» اسراف نکنید، تبذیر نکنید، آن را به صورت حرام در نیاورید نظیر اینکه حالا ـ این نمی شود گفت چون مربوط به بنی اسرائیل است شامل حال ما نمی شود اگر کسی به آن استدلال کند که ذات اقدس الهی این میوه ها را که طیّبات است به انسان عطا کرده و روزی انسان کرده فرمود در

آن طغیان نکنید این انگور فواید فراوانی دارد همه یآن فواید برای شما حلال است مگر اینکه آن را به صورت شراب در بیاورید آن خرما همین طور است آن کشمش همین طور است آن آب جو همین طور است اینها را به صورت حرام در نیاورید اسراف نکنید، تبذیر نکنید، به صورت حرام در نیاورید اینها قابل تطبیق است این کلّی قابل تطبیق است خب، «کُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلاَ تَطْغَوْا فِيهِ» این اصل کلی است مورد هم که مخصِّص نیست «فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي» غضب ذات اقدس الهی بر کسی حلال است که طیّبات او را حرام کند «وَمَن يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى» او سقوط می کند. در بخش الحاد، شرک تعبیر به سقوط آمده فرمود: «مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّماءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحيقٍ»[(۳)] فرمود کسی که موحِّد است دستاویزی دارد به عُروه یوثقی? متمسِّک است به حبل متین متمسّک است چون متمسّک است سقوط نمی کند و اگر کسی از عُروه یوثقی? و حبل متین فاصله گرفت مثل کسی است که بین الأرض و السماء سقوط کرده یا کرکسها در همان فضا او را می ربایند یا تندباد او را به تَه درّه پرت می کند «مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّماءِ» حالا یا «فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ» این شاهینها و کرکسها در همان آسمان او را می ربایند و اختطاف می کنند «أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحيقٍ» بالأخره سقوط به او می دهند «هوی?» یعنی سَقَط آنجا «تَهْوِي بِهِ» آن «باء» برای تعدیه است یعنی «تُهویه» اسقاطش می کنند اینجا هم فرمود: «مَن يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى».

ص: ۶۹۰

۱- (۹) ـ سوره یمائده، آیه ی۲۶.

۲- (۱۰) ـ سوره یقصص، آیه ی۲۴.

۳- (۱۱) ـ سوره یحج، آیه ی۳۱.

مطلب دیگر اینکه گاهی خدای سبحان اِماته یفردی دارد گاهی اماته یجمعی دارد نباید گفت چون خدای سبحان طاغوتیان را یکجا کُشت ما هم پس باید کشتار جمعی داشته باشیم این روا نیست خدای سبحان روزانه هزارها نفر را زنده می کند هزارها نفر را می میراند «یحیی و یمیت و یمیت و یحیی»[(۱)](#) «یُحْیِی الْمَوْتَی وَأَنَّهُ عَلَی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ»[(۲)](#) می گوییم چون خدا احیا می کند چون خدا اماته می کند پس بر ما هم جایز است بر ما نه فردیش جایز است نه جمعیش جایز است یک وقت برابر حکمت و مصلحت سونامی می فرستد صدها نفر را هلاک می کند یک وقت زلزله و سیل و امثال ذلک می فرستد عدّه یزیادی را هلاک می کند چه اینکه عدّه یزیادی را هم احیا می کند روزانه هزارها نفر را احیا می کند هزارها نفر را اماته می کند همه یاینها برابر با حکمت و عدل الهی است آن وقت این مصحّح نیست که ما هم بتوانیم مثلاً کاری انجام بدهیم ما یک نفر را نمی توانیم چه برسد به افراد کثیر را مگر اینکه آن یک نفر را خود ذات اقدس الهی اجازه بدهد و آن این است که بیان نورانی حضرت امیر این بود که «رُدّ الحجر حیث جاء» ملّت ستم پذیر نباشید سنگ هر جا آمد سنگِ ستم را برگردانید یک ملّت ستم پذیر اهل سعادت نیست «رُدّوا الحجر مِن حیث جاء»[(۳)](#) سنگِ ستم هر جا آمد او را با سنگ انداز پَرت کنید خب، پس بنابراین کاری که ذات اقدس الهی به وسیله یانبیا یا غیر انبیا انجام می دهد این مصحّح کار ما نیست ولی در همین صحنه که فرمود: «وَإِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ» و امثال ذلک فرمود: «وَإِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَی» در همین فضا که «مَن یَحْلِلْ عَلَیْهِ غَضَبِی فَقَدْ هَوَی» در همین فضا فرمود اگر کسی توبه کند توبه یاو مقبول است چون راه توبه تا آخرین لحظه باز است مگر اینکه انسان به حالت احتضار برسد که دیگر رابطه اش با عملِ صالح منقطع است وگرنه اگر به مرحله یاحتضار نرسد در حال عادی باشد یک لحظه قبل از موت توبه کند بعد به ایست قلبی مبتلا بشود توبه یاو مقبول است البته مسائل حقوقی مربوط به اموال اوست که برمی گردد وگرنه مسائل کلامی اش تأمین شده است «وَإِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَی» یعنی کاری انجام بدهد که هیچ مشکلی نداشته باشد حقّ الله را، حقّ الناس را امثال ذلک را انجام بدهد و مستقر باشد توبه یاو توبه یمستقرّ باشد نه توبه یمستودع چنین کسی توبه یاو مقبول است بعد به دنبال او در همین قصّه و پارگراف جریان فرمود ما به موسای کلیم گفتیم که ما قرارمان این بود که با هم بیایید «جَانِبَ الطُّورِ الْأَیْمَنَ» چرا عجله کردی و تنها آمدی «وَمَا أَعْجَلَکَ عَن قَوْمِکَ یَا مُوسَی» خب ما «وَاعَدْناکُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَیْمَنَ» می خواستیم همه یاینها از نزدیک بیایند و همه یاینها از آن فیض برخوردار باشند تو چرا تنها آمدی؟ عرض کرد «هُمْ أُولاَءِ عَلَی أَثَرِی» اینها به دنبال من دارند می آیند اما «وَعَجِلْتُ إِلَیْکَ رَبِّ لِتَرْضَی» من زودتر آمدم تا تو راضی بشوی این همه محبّت و لطف و احسانی که نسبت به ما کردی بر اساس سرعت در کار خیر، سبقت بر دیگران «سَارِعُوا»،[(۴)](#) «فَاسْتَبِقُوا»[(۵)](#) و مانند آن من زودتر آمدم تا رضای شما را تأمین کنم. خب، این جریان پیداست که وجود مبارک موسای کلیم در این قسمت مطرح است آن بنی اسرائیل معاصر وجود مبارک موسای کلیم در این قسمتها مطرح هستند.

ص: ۶۹۱

۱- (۱۲) _ الکافی، ج۲، ص۵۱۸.

۲- (۱۳) _ سوره یاحقاف، آیه ی۳۳.

۳- (۱۴) _ نهج البلاغه، حکمت ۳۱۴.

۴- (۱۵) _ سوره یآل عمران، آیه ی۱۳۲.

۵- (۱۶) _ سوره یبقره، آیه ی۱۴۸.

پرسش: مگر نباید امام همراهشان باشد تا آنها هماهنگ در بیابند.

پاسخ: بله خب آنها نیامدند حضرت اگر می فرمود جلوتر نیا خدا نهی کرده بود بله، مثل اینکه در جریان دریا و سفر دریا این طور بود دیگر با هم رفتند اما اینجا بنا شد که همه در میعاد حضور داشته باشند اما بدون فاصله و بدون تقدیم و بدون تأخیر نهی نشده بود اگر در جریان هجرت بود هجرت با هم رفتند و با هم وارد دریا شدند با هم از دریا گذشتند با هم وارد سرزمین صحرای سینا یا صحرای شام شدند این طور اما در این قرارگاه نهی نشده بود که تنها نیا این گفت بر اساس سرعت و سبقت در کار خیر من آمدم آ نها هم دارند می آیند خب.

پرسش: ببخشید «تَابَ» که مقدم بر «آمَنَ» شده توبه از چیز دیگری است یا از معصیت؟

پاسخ: این اهتدا این توبه اول انسان به اصطلاح باید تخلیه کند بعد تحلیه، اول باید از آن زشتی پشیمان بشود تا بخواهد خودش را تطهیر کند اگر شرک هست، اگر کفر هست، اگر «رَانَ عَلَی قُلُوبِهِم»(۱) هست با آن رِیْن و شرک و خَتم و طبع و امثال ذلک که نور ایمان نمی تابد اول باید از آن کفر و الحاد و فرعونیّت و تفرعون بگردد بعد ایمان بیاورد و مستقر بشود خب.

پرسش: حاج آقا اینها مگر نگفتند چرا شما جلوتر رفتید.

پاسخ: قسمتها هم در اینجا با «واو» عطف شده نه با «فاء».

پرسش: آن وقت اینها اعتراض نمی کنند که چرا حضرت موسی شما زودتر رفتید.

۱- (۱۷) _ سوره یمطففین، آیه ی۱۴.

پاسخ: اعتراضی نبود برای اینکه با هم داشتند می رفتند منتها یکی سریع تر و یکی سبقت گرفت در کار خیر.

پرسش: بالأخره باید با هم و با جمعیت بودند دیگر.

پاسخ: با هم می رفتند راهی نبود که واجب باشد که با هم نظیر هجرت از مصر که با هم باشند که مبادا کسی در آب غرق بشود آنجا که لازم بود با هم باشند با هم بودند اما اینجا که دستور با هم بودن نیامده که لذا یکی پس از دیگری می آمدند شاید از خود آنها هم احیاناً مقداری قصور کردند در آمدن تندی را روا نداشتند کُند بودند و مانند آن.

پرسش: استاد این «ثُمَّ اهْتَدَی» معنای عام است یا خاص است؟

پاسخ: وجود مبارک موسی در اینجاها دارد «وَوَاعَدْنَا مُوسَی ثَلاَثِینَ لَیْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ»(۱) آن در مناجات بود نه در کوه طور رفتن همه یاینها بنا بود بروند آنجا اما گفتگو و طرف مناجات موسای کلیم بود آن مواعده یخاص که کسی کلام خدا را بشنود و مخاطب باشد البته مواعده یخاص بود همه که کلام الهی را نمی شنیدند همه که با خدا مناجات نمی کردند ولی همه باید حضور داشته باشند تا وجود مبارک موسای کلیم با دست پُر تورات را به آنها نشان بدهد. خب، اگر اینها تأخیر کردند، تسامح کردند، تساهل کردند قدری دیر کردند دیگر وجود مبارک موسای کلیم نباید معطّل تک تک اینها بشود که فرمود: «هُمْ أُولاَءِ عَلَی أَثَرِی وَعَجِلْتُ إِلَیْکَ رَبِّ لِتَرْضَی» من شتاب کردم، سرعت کردم برای تأمین رضای تو برای غیر رضای تو نیامدم که.

ص: ۶۹۳

۱- (۱۸) _ سوره یاعراف، آیه ی۱۴۲.

پرسش: حاج آقا هارون مگر جانشین نبود برای حضرت موسی(علیه السلام).

پاسخ: چرا، آن مسئله یمواعده یدیگر است که وجود مبارک موسای کلیم به هارون(سلام الله علیهما) فرمود: «وَقَالَ مُوسَی لِأَخِیهِ هَارُونَ اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَأَصْلِحْ وَلاَتَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ»(۱) آن یک بحث دیگری است اما اینجا که بنا شد همه شان حضور داشته باشند عرض کرد «عَجِلْتُ إِلَیْکَ رَبِّ لِتَرْضَی» من برای تأمین رضایت تو آمدم و ذات اقدس الهی هم اعتراض نکرد که رضای من در این نبود خب.

پرسش: حضرت علامه «اهتدی» را به معنای اهتدا به ولایت موسی...

پاسخ: آن تطبیق کردند در بحث روایی ما هم هست.

پرسش: حاج آقا این «عَجِلْتُ» اینجا اعتراضی نیست.

پاسخ: نه، سؤال است چون وجود مبارک موسای کلیم جواب نقد داد عرض کرد «عَجِلْتُ إِلَیْکَ رَبِّ لِتَرْضَی» ذات اقدس الهی هم دیگر پاسخ نداد این برای اینکه روشن بشود کسی اگر بخواهد سؤال کند که چرا موسای کلیم جلو رفته خدا سؤال کرده این هم گفته برای تأمین رضای تو بود اگر قربه الی الله باشد که جا برای مسئله نیست آن «ثُمَّ اهْتَدَی» در روایات ما تطبیق بر ولایت شده است از باب جَری و تطبیق است نه تفسیر مفهومی اصلِ کلی این است که اگر کسی «تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَی» این اهل نجات است آن عطف «آمَنَ» بر «تَابَ» با «واو» است نه با «فاء» و «ثمّ» اما عطف اهتدا بر ایمان و توبه با «ثمّ» است این می تواند بر ولایت تطبیق بشود.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

۱- (۱۹) _ سوره یاعراف، آیه ی۱۴۲.

آیات ۸۰ تا ۸۸ سوره مریم ۸۹/۰۱/۲۴

.Your browser does not support the audio tag

«یَا بَنِی إِسْرَائِیلَ قَدْ أَنجَیْنَاکُم مِنْ عَدُوِّکُمْ وَوَاعَدْنَاکُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَیْمَنَ وَنَزَّلْنَا عَلَیْکُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَی (۸۰) کُلُوا مِن طَیِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاکُمْ وَلاَ تَطْغَوْا فِیهِ فَیَحِلَّ عَلَیْکُمْ غَضَبِی وَمَن یَحْلِلْ عَلَیْهِ غَضَبِی فَقَدْ هَوَی (۸۱)وَإِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَی (۸۲) وَمَا أَعْجَلَکَ عَن قَوْمِکَ یَا مُوسَی (۸۳) قَالَ هُمْ أُولاَءِ عَلَی أَثَرِی وَعَجِلْتُ إِلَیْکَ رَبِّ لِتَرْضَی (۸۴) قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَکَ مِن بَعْدِکَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِیُّ (۸۵) فَرَجَعَ مُوسَی إِلَی قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفاً قَالَ یَا قَوْمِ أَلَمْ یَعِدْکُمْ رَبُّکُمْ وَعْداً حَسَناً أَفَطَالَ عَلَیْکُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدتُّمْ أَن یَحِلَّ عَلَیْکُمْ غَضَبٌ مِن رَبِّکُمْ فَأَخْلَفْتُم مَوْعِدِی (۸۶) قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَکَ بِمَلْکِنَا وَلکِنَّا حُمِّلْنَا أَوْزَاراً مِن زِینَهِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَکَذلِکَ أَلْقَی السَّامِرِیُّ (۸۷) فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوَارٌ فَقَالُوا هذَا إِلهُکُمْ وَإِلهُ مُوسَی فَنَسِیَ (۸۸)»

بعد از نجات بنی اسرائیل از ستم فرعون و رفتن به سرزمین سینا یا صحرای وسیع مصر حوادث و جریان آن منطقه در این بخش از سوره ی مبارکه ی «طه» نیامده همان طوری که «وَلَقَدْ أَوْحَیْنَا» یعنی آیه ی ۷۷ با آیات گذشته به اندازه ی بیست سال فاصله داشت خیلی از قصّه ها و جریانها در وسط اتفاق افتاد و در این سوره ی مبارکه ی «طه» نیامد لذا «وَلَقَدْ أَوْحَیْنَا» عطف جریان بر جریان است نه عطف مفرد بر مفرد یا جمله بر جمله در یک قصّه این جریان مناجات وجود مبارک موسای کلیم و گمراه شدن گروهی و فتنه ی سامری و گمراه کردن سامری آن هم مدّتها بعد اتفاق افتاده زیرا بعد از اینکه اینها از دریای احمر دریای سرخ گذشتند وارد سرزمین سینا یا صحرای شام شدند در آنجا ورودشان به بیت المقدس چگونه بوده است که فرمود: «ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّداً وَقُولُوا حِطَّهٌ»(۱) آنها گفتند که ما وارد نمی شویم تا اینکه طغیان گران آن منطقه از آنجا خارج بشوند «اذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّکَ فَقَاتِلاَ إِنَّا هَا هُنَا قَاعِدُونَ»(۲) آن قصّه های مبسوط در این وسطها اتفاق افتاده که اینجا نقل نشده آن جریان سرگذشت وادی تِیه، «أَرْبَعِینَ سَنَهً یَتِیهُونَ فِی الْأَرْضِ أربعین سِنَه»(۳) در آنجا اتفاق افتاد. در بحث دیروز به مناسبت چهل سال فاصله ی هشتاد فرسخی یمن و فلسطین هم با سَبقِ لسان هشتاد سال ذکر شده آنجا هشتاد فرسخ را نقل کردند البته حالاها با راههای توسعه یافته ممکن است بیش از هشتاد فرسخ باشد ولی قبلاً که راه انعام و دواب و اینها بود راه میان بُر داشتند می گفتند هشتاد فرسخ فاصله ی بین فلسطین و یمن است نه هشتاد سال به هر تقدیر بسیاری از آن قصص مربوط به آن جریان است که در سوره ی مبارکه ی «طه» نیامده.

ص: ۶۹۵

۱- (۱) ـ سوره ی بقره، آیه ی ۵۸.

۲- (۲) ـ سوره ی مائده، آیه ی ۲۴.

۳- (۳) ـ سوره ی مائده، آیه ی ۲۶.

پرسش: حاج آقا چهل مصر حکومت نداشته بعد از قتل فرعون(لعنه الله علیه).

پاسخ: نه، آنجا «أَرْبَعِینَ سَنَهً یَتِیهُونَ فِی الْأَرْضِ» حالا باید مشخص بشود که این چهل سالی که اینها در سرزمین تِیه سرگردان

بودنـد چه کسـانی حاکم مصـر بودنـد ولی در سوره ی مبارکه ی «اعراف» و اینها این قسـمت گـذشت که خـدای سـبحان می فرمایـد: «وَأَوْرَثْنا الْقَوْمَ الَّذِینَ کانُوا یُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِی بَارَکْنَا فِیهَا وَتَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ الْحُسْنَی عَلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ»(۱) آنهـا توفیقی پیـدا کردنـد که دوباره از همین راه دریای سـرخ وارد سـرزمین مصـر بشونـد آنجا کشتیرانی یک امر رایجی بود همـان دو بـار جریان کشتیرانی که در سوره ی مبارکه ی «کهف» گـذشت که «أَمَّا السَّفِینَهُ فَکَانَتْ لِمَسَاکِینَ یَعْمَلُونَ فِی الْبَحْرِ»(۲) این مسافرتهای دریایی روان بود آنها از صـحرای سـینا یا هر چه بود وارد مصـر شدند و کلّ جریان مصـر را اینها گرفتند که فرمود: «وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِینَ کَانُوا یُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا». خب، اما در آن سرزمین چه گذشت، چطور شـد چهـل سال سـرگردان بودنـد، چه گروهی فرمان موسای کلیم را رعایت کرد و وارد بیت المقـدس شدنـد آنجایی که آثار وجود مبارک ابراهیم خلیل و ماننـد آن بود آن در این قسـمت از سوره ی مبارکه ی «طه» نیامـده فقط آنچه در اینجا آمـده این است که «یَا بَنِی إِسْرَائِیلَ قَدْ أَنجَیْنَاکُم مِنْ عَدُوِّکُمْ» که وضعش روشن است «وَوَاعَدْناکُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَیْمَنَ» حالا که از دست حکومتِ جور مصـر نجات پیدا کردید باید خودتان حکومتی داشـته باشیم این حکومت قانون اساسی می خواهد قانون اساسی انبیای الهی همان کتاب دینی آنهاست خـدا فرمود من به شـما وعـده دادم قرار گـذاشتیم که عهدی به شـما برسانیم منتها چون سود این به جامعه برمی گردد آنها طرف مواعـده قرار گرفتنـد وگرنه خـدای سـبحان با آنها قرار مناجات نداشت قرار مناجات فقـط بـا وجود مبـارک موسـای کلیم بود. خب، «وَوَاعَدْناکُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَیْمَنَ» یعنی جانبِ ایمنِ طور که این ایمن منصوب است و صفت جانب است نه اینکه مجرور باشد صفت طور باشد.

ص: ۶۹۶

۱- (۴) ـ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۳۷.

۲- (۵) ـ سوره ی کهف، آیه ی ۷۹.

پرسش: در آیه ی ۸۴ که فرمود چرا عجله کردید، در آیه ی ۱۴۳ سوره ی «اعراف» فقط حضرت موسی برای این کار دعوت شده بود

پاسخ: بله، این حالا ان شاءالله به خواست خدا در همین «مَا أَعْجَلَکَ» خواهد آمد. دو قرار هست یک قرار که وجود مبارک موسای کلیم «وَاخْتَارَ مُوسَی قَوْمَهُ سَبْعِینَ رَجُلًا» یک حساب است، یک حساب دیگه با قوم یک جا وعده کردن حساب دیگر است اینجا که دارد «مَا أَعْجَلَکَ» ظاهراً ناظر به آن است که بنا شد با قوم بیاید یا این قوم را نباید به این زودی تنها می گذاشت یک قصّه مربوط به این است که وجود مبارک موسای کلیم برای دریافت تورات با خدا گفتگو بکند یک قصّه هم مربوط به این است که عدّه ای گفتند شما می روید کلام خدا را می شنوید «لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّی نَرَی اللّهَ جَهْرَةً» یا «أَرِنَا اللّهَ جَهْرَةً» این دو پیشنهاد را در دو بخش قرآن خدای سبحان از همین بنی اسرائیل نقل می کند از آن به بعد بنا شد که موسای کلیم عدّه ای را انتخاب بکند به همراه خود به کوه طور ببرد تا آنها کلام الهی را بشنوند نه جمعیّت بنی اسرائیل را در همان سوره ی مبارکه ی «اعراف» به هر دو قسمتش اشاره شده است بعد از اینکه در سوره ی مبارکه ی «اعراف» آن رنجهای فراوان ذکر شده است فرمود آیه ی ۱۳۷ سوره ی مبارکه ی «اعراف» این بود که «وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِینَ کَانُوا یُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِی بَارَکْنَا فِیهَا وَتَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ الْحُسْنَی عَلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ» آن گاه «وَجَاوَزْنَا بِبَنِی إِسْرَائِیلَ» را ذکر می کند «وَإِذْ أَنْجَیْنَاکُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ» را ذکر می کند بعد آیه ی ۱۴۲ می فرماید: «وَوَاعَدْنَا مُوسَی ثَلَاثِینَ لَیْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِیقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِینَ لَیْلَةً» وقتی وجود مبارک موسای کلیم به میقات می رفتند برادرش هارون(سلام الله علیه) را خلیفه ی خود قرار داد فرمود: «وَقَالَ مُوسَی لِأَخِیهِ هَارُونَ اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ» در آیه ی ۱۴۳ می فرماید: «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَی لِمِیقَاتِنَا وَکَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِی أَنْظُرْ إِلَیْکَ» که جریان تجلّی کوه مطرح است آن گاه در همان سوره ی مبارکه ی «اعراف» آیه ی ۱۵۵ به این صورت است «وَاخْتَارَ مُوسَی قَوْمَهُ سَبْعِینَ رَجُلاً لِمِیقَاتِنَا» این میقات با آن میقات قبلی فرق می کند، این مناجات با مناجات قبلی فرق می کند در آنجا بنا نبود کسی همراهی کند وجود مبارک موسی را اما در اینجا بنا شده عده ای وجود مبارک موسی را همراهی بکنند که خودش انتخاب کرده «وَاخْتَارَ مُوسَی قَوْمَهُ سَبْعِینَ رَجُلًا» این باید مشخص بشود اینجایی که خدای سبحان به موسای کلیم می فرماید چرا عجله کردی آنها را نیاوردی این هفتاد نفرند یا جمعیّت بنی اسرائیل، جمعیّت بنی اسرائیل بنا نبود در طور حضور پیدا کنند تا خدا بفرماید چرا آنها را مثلاً همراه نیاوردی به هر تقدیر باید بین این سه بخش جمع بندی بشود یک بخش که مواعده با کلّ بنی اسرائیل است، یک بخش «وَاخْتَارَ مُوسَی قَوْمَهُ سَبْعِینَ رَجُلًا» است یک بخش هم اعتراض یا سؤال ذات اقدس الهی است نسبت به موسای کلیم که چرا زودتر از اینها آمدی که در همین سوره ی مبارکه ی «طه» است که باید مطرح بشود خب.

پرسش: حاج آقا مگر عجله بد است «خلق الإنسان بالعجل»

پاسخ: بله، حالا الآن به این آیه ی ۸۳ هم می رسیم که عجله چیست در اینجا. یک وقت است دارد که «سَارِعُوا»(۱) یک وقت دارد «وعجّلوا بالتوبه»، «عجّلوا بالصـلاه»، «عجّلوا بالصـلاه» عجله صـفت متحرّک است سـرعت صـفت حرکت است نمی گویند حرکت عجله است می گوینـد این متحرّک عجله کرده عجله غالباً محمود و ممدوح نیست «إنّ العجله من الشـیطان» اما در این گونه از موارد به عجله امر شـده است که «عجّلوا بالصـلاه قبـل الفوت»، «عجّلوا بـالتوبه قبل الموت» دسـتور داده شـد به تعجیل، تعجیل در هر جایی حکم خاصّ خودش را دارد خب.

پرسش: «العجله مِن الشیطان»(۲) یعنی چه؟

پاسـخ: بله، آن عجله ی نابه جاست دیگر در برابر سـرعت است وگرنه «عجّلوا بالصـلاه» مِن الشـیطان نیست، «عجّلوا بالتوبه قبل الموت» مِن الشـیطان نیست خب فرمود ما به شـما وعـده دادیم که این کار را انجام بـده چون سودش به جامعه ی بنی اسـرائیل برمی گردد لـذا وعـده را تَعمیم داد لکن فرمـود: «كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ» این امر همـان طوری که در اصـول ملاحظه فرمودیـد برای اباحه است، ترخیص است یعنی آن طیّباتی که ما به شـما دادیم از آن حـدّاکثر اسـتفاده ی حلال را ببریـد. أکل منظـور در اینجـا بهره برداری است همـان طـوری که بارهـا در سوره ی مبـارکه ی «نسـاء» و امثـال آن گـذشت که «لاَ تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ»(۳) چون مهم ترین بهره بری انسـان همـان أکـل اوست از آن به أکـل تعبیر می کننـد ما هم در ادبیات فارسـی اگر کسـی فرش مردم را غصب کرده روی فرش غصبی نشسته می گوییم مال مردم را خورده این مال مردم را خوردن معنایش این نیست که فقط اکلِ مُصطلح حرام باشد زمین غصبی، خانه ی غصبی، اتومبیل غصبی را در اختیار گرفته می گوییم مـال مردم خوری کرده چون مهم ترین اثر أکـل است چه نزد مـا که فارسـی هستیم چه نزد آنها که تازی انـد تعبیر به أکل می شـود اینجـا هم که فرمـود: «كُلُوا» یعنی بهره وری کنیـد، متنعّم بشویـد، اسـتفاده کنیـد چه مسـکن باشـد چه پوشـاک باشـد چه خوراک باشـد از طیّباتش اسـتفاده کنید هم تشویق می کند به انتخاب طیّب، هم ترغیب می کند به بهره وری از طیّب در فرش هم همین طور است، در لباس هم همین طور است، در مسکن هم همین طور است حالا تبرّکاً ما یکی دوتا روایت را در همین زمینه که اکل از طیّبات چگونه است و طغیان در این طیّبات چگونه است حالا به عنوان نمونه درباره ی مسکن این دوتا روایت را نقل می کنیم در فرش هم همین طور است در خوراک هم همین طور است بالأخره پرخوری و بـدخوری تحریم شـده است حرام خوری به این معنـا که انسان انواع و اقسام بهره را از انگور می برد اما این را به صورت شـراب درست می کنـد آن دیگر می شـود طغیـان در این بهره وری در مسـکن همین طـور است در پوشـاک هم همین طـور است. این دوتـا روایت را ملاحظه بفرمایید که درباره ی مسـکن آمده درباره ی مسـکن مرحوم صاحب وسائل(رضوان الله علیه) در جلد پنجم وسائل طبع مؤسسه آل البیت(علیهم السـلام) صفحه ی ۳۰۲ آنجا دارد که انسان تا می توانـد یک منزل خوبی داشـته باشـد نورگیر باشـد، هوایش خوب باشد، خودش و زن و بچه اش راحت باشـند منزل تنگ و تاریک مطلوب نیست یک وقت است کسی مجبور است خب حساب دیگر است یک وقت می توانـد تلاش و کوشـش بکنـد خودش و زن و بچه اش را راحت در منزلی نگهداری کند آن ترغیب شده است صـفحه ی ۳۰۲ همین جلـد پنـج وسائل «مرحوم کلینی عن محمـدبن یحیی عن احمدبن محمدبن عیسـی عن معمّربن خلاّـد قال إنّ أبا الحسن(علیه السـلام)» ظاهراً وجود مبارک امام رضاست «اشتری؟ داراً» خانه ای را خریـد «و أَمَرَ مولیً له أن یتحوّل إلیها» یکی از خدمتگزاران حضـرت از دوسـتان حضرت مورد لطف حضرت قرار گرفت حضرت فرمود که از آن

خانه ی تنگ و تاریک که به سر می بری بیرون بیا این خانه را انتخاب بکن بنشین. «إنّ مَنزِلَک ضَیِّقٌ» خانه ات تنگ است زن و بچه اش در زحمت اند. این شخص به حضرت عرض کرد «قد أحدث هذه الدار أبی» این خانه ی پدری من است پدرم این را ساخته من حاضر نیستم که از اینجا بیایم. «فقال أبوالحسن(علیه السلام) إن کان أبوک أحمق یَنبغی أن تکون مِثله» حالا او متوجّه نشد که زن و بچه را کجا نگه بدارد تو هم باید همان طور زندگی کنی! بالأخره ذات اقدس الهی طیّبات را برای مسلمانها فراهم کرده از راه حلال یک مسکن خوب که زن و بچه راحت باشند خب امام زمان به تو اجازه می دهد که وارد این خانه طیّب و طاهر بشوی می گویی چون خانه ی قدیمی پدر من است خب بالأخره فکر بچه هایت هم باش این در حدّ بهره بری معقول از مسکن، اما طغیان در مسکن، طغیان در مسکن را باز در همین وسائل جلد پنج صفحه ی ۳۱۰ و ۳۱۱ به این صورت آمده است که اگر کسی برج سازی کند یک وقت است برج سازی ده واحد است، بیست واحد است برای ده خانوار، بیست خانوار آن خب یک چیز معقولی است و جزء طیّبات است یک وقت یک کاخ ده اُشکوبه ای است برای خودش دارد می سازد اگر کسی مازاد مصرف با اسراف چیزی برای خودش ساخت در باب پنجم همین ابواب مسکن صفحه ی ۳۱۰ و ۳۱۱ این روایات هست در باب پنج روایت دوم و روایت هفتم به این مضمون است که از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) رسیده است که «إذا بَنی الرجل فوق ثمانیه أذْرُع» حالا آن روز ثمانیه أذرع بود حالا هفتاد متر شد هشتاد متر یعنی خیلی مرتفع شد «نودِی» فرشته هایی به او می گویند «یا أفسق الفاسقین أین تُرید»(۴) کجا می خواهی بیایی! این می شود طغیان. خب، این دین، دین عدل است می گوید خودت و زن و بچه ات را در یک خانه ی معتدلِ متعادلِ متوسّط با تَعمید أمنیت اداره بکن آنجا بخواهی تظاهر کنی به ثروت و برج سازی بکنی برای شخص خودت کاخ سازی بکنی فرشتگان گفتند «یا أفسق الفاسقین أین تُرید» این دوتا روایت بیانگر آن دو نکته ی آیه است که فرمود: «كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ» این یک، «وَلاَ تَطْغَوْا فِيهِ» این دو، مسکن همین طور است، پوشاک همین طور است چرا گفتند پوشیدنِ لباس شهرت حرام است همین است دیگر این طغیان است طرزی لباس بپوشد که در شهر انگشت نماست یا برای تظاهر به ثروت است، خودنمایی است، تحقیر دیگران است بنابراین گاهی این غذا حرام است مثل اینکه از انگور شراب درست کنند، یک وقت در اثر اسراف، در اثر لباسِ شهرت بودن، در اثر لباسِ تحقیر دیگران و مانند آن طغیان می شود از این جهت حرام است پس «كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ» این اکل، مطلق تصرّف است «وَلاَ تَطْغَوْا فِيهِ» در هیچ کدام امر طغیان نکنید و این اختصاصی هم به بنی اسرائیل ندارد حرف همه ی انبیاست در بخشی از آیات قرآن کریم می فرماید این مطلبی نیست که ما فقط به پیغمبر اسلام(علیه و علی آله آلاف التحیّه والثناء) گفته باشیم مسئله ی پرهیز از دنیا و ذخایر دنیا «إِنَّ هذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى * صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى» این حرفی است که به انبیای دیگر هم همین حرف را زدیم مطلبی است که به انبیای دیگر هم گفتیم این چنین نیست که فقط در قرآن باشد آنچه در ذیل سوره ی مبارکه ی «اعلی» است «إِنَّ هذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى * صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى» از این حرفها که همه ی انبیا آوردند کم نیست یکی از آن حرفهایی که حرف همه ی انبیاست همان عادلانه و معتدلانه زندگی کردن است.

ص: ۶۹۸

۱- (۶) _ سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۳۳.

۲- (۷) _ بحارالأنوار، ج۶۸، ص ۳۴۰.

۳- (۸)_ سوره ی نساء، آیه ی ۲۹.

۴- (۹) _ وسائل الشیعه، ج۵، ص۳۱۱.

پرسش: تعبیر «أبوک أحمق» با ادب انبیا سازگار نیست.

پاسخ: بله دیگر، وقتی کسی حاضر نیست در برابر امام زمانش دارد حرف تعبیر می کند می گوید این است خب بالأخره انسان خودش که نباید در یک سلول زندگی کند زن و بچه چه تقصیری کردند.

پرسش:

پاسخ: بله، آن هم بدتر از این «یَنبغی أن تکون مِثله» فرمود: «ان کان أبوک أحمق ینبغی»(۱) یعنی فکر، فکر حماقت است دیگر که آدم خودش را از راه حلال در زحمت بیندازد زن و بچه اش را در زحمت بیندازد برای اینکه مثلاً- ساختِ پدرش است این چه کاری است این نعمتها را ذات اقدس الهی پس برای چه کسی خلق کرده «مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّیِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ»(۲) این لحن، لحن اعتراضیِ خدای سبحان است فرمود این غذاهای حلال، لباسهای حلال، فرشهای حلال را چه کسی حلال کرده یک وقت است کسی می خواهد با این تفاخر کند آن را هم جلویش را گرفتند بارها به عرضتان رسید که وجود مبارک حضرت امیر وقتی دید یکی از اصحابش «تَنفّس الصُّعداء»(۳) یک نفس بلندی کشید حضرت فرمود برای چه نفس کشیدی؟ اگر برای اعمال آخرت است که با دست خالی داری می روی خب بله این طور افسوس خوردن راه دارد اما اگر برای اینکه به مسائل دنیایی نرسیدی دست دیگران است و دست تو کوتاه است من دنیا را تشریح بکنم تا روشن بشود دنیا چیزی نیست که انسان از نداشتنش افسوس بخورد و آه بکشد حضرت سه مثال ذکر کرد که یکی «لا- یَنبغی أن یُذکر» است آن دو مثالش این است فرمود بهترین غذاهای انسان عسل مُصفّاست، بهترین پوشاکیهای انسان ابریشم و همان پرنیان است اینها محصول دوتا کِرم است تو برای اینکه به دسترنج کِرم نرسیدی آه می کِشی خب این دید، دید علوی است فرمود مگر نه آن است که عسل را یک کِرم ساخت کرم زنبور عسل، مگر نه آن است که حریر و ابریشم را کِرم ابریشم ساخت تو حالا دسترسی پیدا نکردی به کارِ دوتا کِرم داری افسوس می خوری تو انسانی این یک دیدِ ملکوتی است.

۱- (۱۰) _ وسائل الشیعه، ج۵، ص۳۰۲.

۲- (۱۱) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۳۲.

۳- (۱۲) _ نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

پرسش: حاج آقا کسی که این طوری وابسته به افکار ناپسندیده است نشان بر عقب ماندگی فکری است پس چطور مورد عنایت حضرت قرار گرفته.

پاسخ: خب نه، با همین حضرت دارد او را تربیت می کند اگر کسی عقب افتاده باشد که حضرت او را بیرون نمی کند که همینها را تربیت می کنند دیگر با همین جمله ها اینها را می پرورانند کم کم به وسیله ی اینها هم افراد معتدل و عاقل و اینها پیدا می شود آن یک دیدِ دیگر است که کلّ دنیا می شود عفطه ی عنز اوایل انقلاب این جمله در نماز جمعه به عرض مستمعان آنجا رسید که اگر کسی به ما احترام می کند یا جواب سلام ما را می دهد برای اینکه ما شاگرد امامیم و اگر کسی به امام احترام می کند برای اینکه نایب عامّ امام است و نایب عامّ امام منزلتش مثل نایب خاص نیست نظیر مالک اشتر نیست، نظیر مُسلم نیست و همه ی اینها احتراماتشان به احترام امام معصوم(سلام الله علیه) است در بین ائمه معصوم هم کسی به اندازه ی علی بن ابی طالب(سلام الله علیه) نیست وجود مبارک حضرت امیر هم وقتی خاورمیانه یعنی خاورمیانه آن روز که حضرت امیر خلیفه شد خاورمیانه را اداره می کرد دیگر، دیگر سخن از مکه و مدینه و عراق که نبود که ایران چندتا استانداری دشت مصر یکی از استانداریها بود با اینکه الآن برای خودش یک کشور مستقلی است هم امپراطوری غرب سقوط کرد، هم امپراطوری شرق سقوط کرد کلّ خاورمیانه را حضرت امیر داشت اداره می کرد بعد فرمود همین عفطه ی عنز است نزد من آبِ بینی بُز است ما اگر این معنا را که بیست سال، سی سال قبل مرتّب دارد گفته می شود درک بکنیم دیگر روزگار ما به اینجا نمی رسد که آن وحدت ما، انسجام ما، عظمت ما، شکوه و جلال ما روزافزون می شود دیگر خدای ناکرده کسی از کسی گِله نمی کند این را باید حفظ بکنیم خب اگر آن حکومت خاورمیانه را حضرت فرمود عفطه ی عنز است حضرت آن ملکوت را نفرمود که آن معنای ملکوتی که نصیبش شد که قابل غصب نیست نه در غدیر نصب شد نه در سقیفه غصب شد آن با علی بن ابی طالب است اما این حکومت ظاهری را می فرماید عفطه ی عنز است دیگر خب آن دید حسابِ دیگری دارد اما کسی که دارد یک زندگی عادی انجام می دهد زن و بچه اش را می خواهد نگه بدارد این دلیل ندارد که با زهدِ خشک، زهد سرد عمل بکند که خب.

پرسش: تعبیر به اندازه مصرف کردن.

پاسخ: ائمه(علیهم السلام) فرمود خود حضرت امیر دارد که این کار فقط بر رهبران الهی است تا دیگران طغیان نکنند «فَرَض علی ائمه المسلمین» اما وقتی وضع توده ی مردم خوب شد اینها خوب زندگی می کردند هم امام باقر، هم امام صادق(سلام الله علیهما) خوب زندگی می کردند در همان مرحوم کلینی قصّه اش را نقل کرده زندگی معتدلی داشتند، لباس معتدلی داشتند وجود مبارک امام رضا که وضعش روشن بود آن وقتی که دیگران در کمال زحمت بودند حضرت امیر آ ن طور زندگی می کرد یک، بعد هم در نهج البلاغه فرمایش حضرت امیر این است که «إنّ الله تعالی فرض علی ائمه العدل»(۱) اینکه ساده زیست باشند برای اینکه دیگران طغیان نکنند ولی افراد عادی چرا زن و بچه شان سخت بگیرند خب.

پرسش:

پاخ: خب آن را به کسی می فروشد به کسی که عائله اش کمتر است می فروشد جای دیگر خانه می خرد دیگر.

پرسش:

پاسخ: نه خب کسی که هیچ ندارد کارتن نشین است برای او که خوب است خب.

«کُلُوا مِن طَیِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاکُمْ وَلاَ تَطْغَوْا فِیهِ فَیَحِلَّ عَلَیْکُمْ غَضَبِی» این «حَلَّ» یعنی «وَجَبَ» یا «ثَبت» یا «استقرّ» نظیر آنچه در سوره ی مبارکه ی «بقره» مشابه این واژه گذشت آیه ی ۱۹۶ سوره ی مبارکه ی «بقره» این بود که «فَمَا اسْتَیْسَرَ مِنَ الْهَدْیِ وَلاَ تَحْلِقُوا رُؤُسَکُمْ حَتَّی یَبْلُغَ الْهَدْیُ مَحِلَّهُ» یعنی آنجا که باید مستقر بشود اینجا هم «یَحِلَّ عَلَیْکُمْ غَضَبِی» یعنی «یستقرّ علیکم غضب الله» خب، در همه ی موارد وعد و وعید الهی، تبشیر و انذار الهی هماهنگ است اینجا هم بعد از اینکه فرمود : «فَیَحِلَّ عَلَیْکُمْ غَضَبِی وَمَن یَحْلِلْ عَلَیْهِ غَضَبِی فَقَدْ هَوَی» یعنی سقوط کرده یا «سَقَط الی الهاویه» یعنی جهنم، که این «هوی?» را هم به معنای فرود آمدن در هاویه معنا کردند هم به معنی سقوط فرمود: «وَإِنِّی لَغَفَّارٌ» تعبیر غفّار که حالا یا صیغه ی مبالغه است یا حرفه است و مانند آن نشانه ی کثرت و عظمت مغفرتِ الهی است. کثرت و عظمت مغفرت الهی نشان می دهد یک کار مهمّی از مردم می خواهند آن کارِ مهمّی که از مردم می خواهند که در آغاز آن کار غفّار بودن مطرح است نه غافر، نه به صورت غافر مطرح کرد نه به صورت «یَغفرُ» و مانند آن طرح کرد فرمود: «وَإِنِّی لَغَفَّارٌ» این یک مطلب مهمّی می خواهد بگوید این مطلب مهم خیلی از بزرگان تفسیری به این نکته پرداختند ولی بارزترینش همان راه شریفی است که سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) طی کرده است فرمود: «وَإِنِّی لَغَفَّارٌ» برای کسی که این چند کار را داشته باشد یک: از گذشته های تلخ توبه کرده باشد دو: از نظر معارف قلبی مؤمنِ خاص باشد سه: گذشته از اینکه ایمان آورده با جانحه، عمل بکند با جارحه این کارهای رایج است. چهار: «و ما أدراک ما الرابع» این چهارمی از آن سه تا ممتاز است لذا نفرمود «واهتدی» فرمود: «ثُمَّ اهْتَدَی» یک اهتدای ویژه است که این اهتدای ویژه بعد از توبه است، بعد از ایمان است، بعد از عمل صالح است این کدام اهتداست که با «ثمّ» عطف شده است اگر جایی در جمله ای با «ثمّ» عطف بشود فاصله ی زمانی را نمی خواهد بفهمانند فاصله ی رتبه ای و درجات معنوی را می خواهد ذکر کند نظیر آنچه در سوره ی مبارکه ی «فصلت» آمده آیه ی سی سوره ی مبارکه ی «فصلت» این است «إِنَّ الَّذِینَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» خب استقامت غیر از این است که آدم عمل صالح داشته باشد استقامت این است که

وقتی خدای سبحان به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) می فرماید: «فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَن تَابَ مَعَكَ»(۲) همراه رهبرش باشد خب این «ثُمَّ اسْتَقَامُوا»، این استقامت چون یک اطاعت ویژه است با «ثمّ» عطف شده اینجا اهتدا هم یک اهتدای خاص است لذا با «ثمّ» عطف شده این اهتدا به معنای قبول خدا و قیامت و اینها نیست برای اینکه ایمان در آن هست به معنای قبول نبوّت و رسالت نیست برای اینکه ایمان در آن هست، به معنای نماز و روزه و حج و زکات و خمس نیست برای اینکه عمل صالح در آن هست این اهتدای الی الولایه است اوّلین ولایت را خود پیغمبر دارد بالأخره این جامعه دین از سیاست جداست ـ معاذ الله ـ یا نه، عدّه ای می گویند بله جداست اینها توبه دارند، ایمان دارند، عمل صالح دارند ولی مُهتدی نیستند پیغمبرشان را گذاشتند کنار، اما آنهایی که تا آخرین لحظه با پیغمبرند اینها کسانی اند که مهتدی اند در زمان خود پیغمبر ولایت را وجود مبارک پیغمبر دارد بعد هم برابر غدیر وجود مبارک حضرت امیر دارد دیگر، اگر از امام باقر(سلام الله علیه) روایت هست مرحوم طبرسی در مجمع البیان نقل می کند که وجود مبارک امام باقر می فرماید: «ثمّ اهتدى إلى ولايتنا أهل البيت»(۳) بعد می فرماید اگر کسی بین رکن و مقام سالیان متمادی عبادت بکند و ولایت ما را نپذیرد مقبول آن خدا نیست راجع به همین است منتها نورانی ترین، شفاف ترین، برهانی ترین، عقلی ترین، نقلی ترین، قرآنی ترین تفسیر همان بیان نورانی است که از استاد مرحوم علامه طباطبایی است که فرمود بالأخره شما پیغمبر را تا کجا قبول دارید یعنی همین نماز و روزه و حج و زکات و اینها قبول دارید یا بدر و حُنین و اُحدش را هم قبول دارید، جریان تبوک را هم قبول دارید، «لَعن الله مَن تخلّف عن جیش اُسامه»(۴) را قبول دارید، غدیرش هم قبول دارید کجا قبول دارید! این یک اهتدا به معنای توبه ی از شرک و کفر و اینها نیست یک، به معنای قبول خدا و قیامت و وحی و نبوّت و رسالت نیست دو، به معنای نماز و روزه و حج و زکات و خمس و امثال ذلک نیست سه، به معنای پیروی از رهبری وجود مبارک پیغمبر در زمان او و علی بن ابی طالب در زمان اوست این می شود ولایت بالأخره او باید کشور را اداره کند یا نه، اگر می خواهید اداره کند شما باید پیروی کنید در زمان موسای کلیم مشکل آنها همین بود آنها وجود مبارک موسای کلیم را و همچنین هارون(سلام الله علیهما) را تا مرز شریعت قبول داشتند اما می گفتند که دین ما از سیاست ما جداست وقتی جنگ شده گفتند که به موسای کلیم گفتند «اذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَا هُنَا قَاعِدُونَ»(۵) این یعنی چه، یعنی ما دینی می خواهیم که دفاع در آن نباشد جنگ در آن نباشد موسی تو و خدایت بجنگ ما همین جا هستیم. قرآن کریم می فرماید خیر، اگر گفتی من و موسای کلیم مؤمنم باید مهتدی به ولایت او هم باشی اگر وجود مبارک موسای کلیم فرمود بروید این امالقه را بیرون کنید آن سرزمین برای شماست دیگر نگویید «اذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَا هُنَا قَاعِدُونَ» با هارون درگیر نشوید نگویید به تو چه، با موسی درگیر نشوید نگویی تو را ما به عنوان رسول قبول کردیم نه به عنوان ولیّ این «ثُمَّ اهْتَدَى» این است آن روایتی هم که هست همین را تأیید می کند.

۱- (۱۳) ـ نهج البلاغه، خطبه ی ۲۰۹.

۲- (۱۴) ـ سوره ی هود، آیه ی ۱۱۲.

۳- (۱۵) ـ مجمع البیان، ج۷، ص۳۹.

۴- (۱۶) ـ بحارالأنوار، ج ۳۰، ص۴۳۲.

۵- (۱۷) ـ سوره ی مائده، آیه ی ۲۴.

پرسش: داخل در ایمان است چون می فرماید: «فَلا وَرَبُّکَ لا یُؤمِنون»(۱)

پاسخ: بله، ایمانِ کامل هست مثل همان سوره ی مبارکه ی «فصلت» که دارد «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا»(۲) خب استقامت هم داخل در «رَبُّنَا اللَّهُ» است دیگر این ناظر به بقای اوست یک، حدوثاً و بقائاً خیلیها هستند که اصل را قبول کردند ولی در موقع خطر می گویند به ما چه، فرمود این نباشد ایمانتان وقتی کامل است که «ثُمَّ اسْتَقَامُوا» داشته باشد، ایمانتان وقتی کامل است که «ثُمَّ اهْتَدَى» داشته باشد خب.

پرسش: «ثمّ اهتدی الی ولایتنا»(۳) قضیه ای نیست که بنی اسرائیل اعم از زمان حضرت موسی و زمان حضرت رسول است.

پاسخ: خب بله، ولی این آیات درباره ی بنی اسرائیلِ زمان حضرت موساست منتها آیات دیگر که اشتراک تکلیف را دارد و بنی اسرائیل زمان حضرت رسول باید به حضرت رسول ایمان بیاورند از آن کارِ قبلی توبه کنند یک، مؤمن باشند به جمیع آنچه قرآن و عترت گفته دو، و عمل صالح بکنند سه، و ولایت علی و اولاد علی را هم قبول کنند چهار خب، «وَمَا أَعْجَلَكَ عَن قَوْمِكَ يَا مُوسَى» اینجا دوتا سؤال هست یکی اینکه چرا تنها آمدی، یکی اینکه چرا زود آمدی. دوتا سؤال قابل تأمل است. چرا زود آمدی را اول گفته، چرا تنها آمدی را دوم گفته آنکه خیلی مهم است این است که چرا تنها آمدی لذا وجود مبارک موسای کلیم دو جواب عرض کرد آنکه اهم بود آن را اول گفت آنکه مهم بود آن را دوم. خدای سبحان می فرماید چرا زود آمدی و تنها؟ این تنهایی خیلی مهم است این دومی اهم است و اوّلی مهم شاید سرّ اینکه وجود مبارک موسی در پاسخ این دومی را مقدّم داشت برای همین اهمیت آن بود «قَالَ هُمْ أُولَاءِ عَلَى أَثَرِي» من تنها نیامدم اینها هم دارند می آیند. اول آن دومی را جواب داد دوم آن اوّلی را خدای سبحان فرمود: «مَا أَعْجَلَكَ عَن قَوْمِكَ يَا مُوسَى» چرا زود و تنها؟ عرض کرد تنها نیامدم اینها دارند می آیند، اما زود آمدم برای مزیدِ رضا، سرعت مطلوب است، سبقت مطلوب است در همه ی ادیان الهی «وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِن رَبِّكُمْ»(۴) مطلوب است، «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ»(۵) مطلوب است و ذات اقدس الهی هم قبول کرده. عرض کرد «هُمْ أُولَاءِ» تکرار کرد هم با «هُم» نفرمود «هم علی أثری» یا نفرمود «هؤلاء علی أثری» عرض کرد «هُمْ أُولَاءِ» آقا اینها نزدیک اند اینها پشت سر من دارند می آیند «هُمْ أُولَاءِ عَلَى أَثَرِي» پس من تنها نیامدم «وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى» برای مزید رضا آمدم من شوق لقای تو را دارم وقتی تو وعده کردی از تو به سر اشاره از ما به سر دویدن خب زودتر آمدم دیگر خب خدا قبول کرد. بعد فرمود حالا که تو آمدی این قوم همه ی جمعیت نبودند اگر مربوط به «وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنا»(۶) بود این راجع به این چند نفر بود نه همه ی قوم چون همه ی قوم بنا نبود که بیایند در طور آن گاه در این صحنه ی مناجات ذات اقدس الهی می فرماید تو که می آمدی آن صحنه برادرانت را الآن دو گروه اند اینها یک گروه بنا بود که وجود مبارک موسای کلیم را همراهی کنند «وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا» بقیه بنی اسرائیل هم در شهر ماندند که در آنجا وجود مبارک موسای کلیم به هارون فرمود: «وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ»(۷) هارون را به عنوان خلیفه در بین مردم گذاشت به مردم هم سفارش کرد که حرف هارون را گوش بدهند این وضع مردم این هفتاد نفر یا کمتر و بیشتری که وجود مبارک موسای کلیم انتخاب کرده بود به دنبال او راه افتادند پس موسای کلیم بود یک، گروه ویژه بودند دو، توده ی مردم بودند سه، و با خلافت وجود مبارک هارون(سلام الله علیه) چهار، در این فضا و فاز خدای سبحان به موسای کلیم می فرماید در غیاب تو ما قوم تو را امتحان کردیم ما آزمودیم ببینیم اینها با مشاهده ی همه ی این آیات بیّن باز آن تفکّر حس گرایی را می گذارند کنار و عقل گرا می شوند یا نه، ما آزمودیم اینها را یک مقدار

راه را باز گـذاشتیم سامری اینها را به گوساله پرستی دعوت کرد اینها هم اجابت کردنـد فرمود: «قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَکَ» ما قوم تو را آزمودیم فتنه همان آزمون است «مِن بَعْدِکَ» بعـد از اینکه تو به طرف ملاقات و مناجات ما آمدی ما اینها را آزمودیم ما امتحان کردیم ما کسـی را گمراه نکردیم ولی سامری اینها را گمراه کرد ما وسایل را در اختیار شما قرار دادیم عقل دادیم این همه معجزات را به اینهـا نشان دادیم پیغمبری را که خلیفه ی توست به نـام هـارون او را در بینشـان گـذاشتیم مع ذلـک اینها با داشـتن این همه آیات بیّن و شـفاف گمراه شدند «فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَکَ مِن بَعْدِکَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِیُّ» یکی از قبایل بنی اسرائیل به نام قبیله ی سامره است که این شخص منسوب به اوست در نام گذاری این شخص به سامری چندین وجه است که یکی از آن وجوه همین است که یکی از قبایل بنی اسـرائیل قبیله سامره است و این شـخص به آن قبیله منسوب است. آن وقت ذات اقـدس الهی این خبر را داد که اینها گمراه شدند «فَرَجَعَ مُوسَی إِلَی قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفاً» هم عصبانی شد غضبناک شد هم تأسف خورد که اینها با داشـتن این همه معجزات با عبور از دریای خشک و مشاهده ی آن تِسع آیات بیّن به دنبال سامری رفتند هم متأسف بود هم عصبانی. «قَالَ یَا قَوْمِ أَلَمْ یَعِدْکُمْ رَبُّکُمْ وَعْداً» وجود مبارک موسای کلیم وقتی که آمـد فرمود آخر چرا بیراهه رفتید وعـده ی الهی که حق بود مرا برابر آن وعـده ی عمومی بُرد به میقـات به من دسـتورها داد، راهنماییهـا کرد، کتاب داد و مانند آن، برای هدایت شـما همه ی مقرّرات را به من فرمود عهد که طول نکشید چه چیز باعث شده است که شما آن همه معجزات را دیدیـد به دنبال سامری حرکت کردید «فَرَجَعَ مُوسَی إِلَی قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفاً قَالَ یَا قَوْمِ أَلَمْ یَعِدْکُمْ رَبُّکُمْ وَعْداً حَسَناً أَفَطَالَ عَلَیْکُمُ الْعَهْدُ» مگر این تعهّدی که قبلاً از شـما گرفتیم طول کشید یادتان رفته «أَمْ أَرَدتُّمْ أَن یَحِلَّ عَلَیْکُمْ غَضَبٌ مِن رَّبِّکُمْ» یا نه، خدای سبحان فرمود: «کُلُوا مِن طَیِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاکُمْ وَلاَ تَطْغَوْا فِیهِ فَیَحِلَّ عَلَیْکُمْ غَضَبِی» شما از این نعمتِ استقلال، نعمت آزادی، نعمت امنیت طغیان گرانه دارید استفاده می کنید خدا شما را آزاد گذاشته نه رها، شما به جای عبادت الله چرا به دنبال گوساله رفتید الآن هم خیلیها را رها بکنی همین است بارها به عرضـتان رسـید ایران «بَضعهٌ مِن الهند» به منزله ی یکی از اسـتانهای هند است سوابق هنـد، تمـدّن هند، پیشـرفت هند، هند از کشورهای قوی اتمی است ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم اسـرار ماللهند فراوان است این برای هنـد، الیوم یعنی الیوم، الیوم هم عصـر علم است برای اینکه الآـن که ما در این مسـجد هستیم این کوی و برزن بیش از چنـد هزار موتور یـا دوچرخه نیست بالاـی سرِ مـا یعنی در این آسـمان به انـدازه ی موتور و دوچرخه چنـد هزار مـاهواره است الآـن اگر عصـر علم نیست پس چه موقع عصـر علم است اگر به انـدازه ی دوچرخه و موتور مـاهواره بالاـی سـر ماست این عصـر علم نیست در چنین عصـری موش پرستی در هند رایج است، گاوپرستی در هند رایج است، مردم را رها کنی همین در می آید بارها به عرضتان رسید اینکه ما حرم می رویم در و دیوار این خاندان را می بوسیم اینها ما را آدم کردند اگر نبود مکتب اهـل بیت ایران هم همین طور بود گوشه و کنارهـا هم شـما می شـنوید گـاهی به عنوان عرفـان کاذب، گاهی نمی دانم حشـر بـا چه کسـی با چه کسـی همین بازیها را در می آورنـد و اگر نباشـد حوزه ی علمیه، اگر نباشـد بحث و درس، اگر نباشـد حسـینیه و مسـجد، اگر نباشـد حرم همین وضع در می آیـد به مراتب بـدتر از هنـد می شود وجود مبـارک موسای کلیم فرمود چرا بیراهه رفتید.

ص: ۷۰۲

۱- (۱۸) _ سوره ی نساء، آیه ی ۶۵.

۲- (۱۹) _ سوره ی فصلت، آیه ی ۳۰.

۳- (۲۰) _ بحارالأنوار، ج۱۳، ص۲۰۷.

۴- (۲۱) _ سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۳۳.

۵- (۲۲) _ سوره ی بقره، آیه ی ۱۴۸.

۶- (۲۳) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۵۵.

۷- (۲۴) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۴۲.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۸۸ تا ۸۱ سوره مریم ۸۹/۰۱/۲۵

.Your browser does not support the audio tag

«کُلُوا مِن طَیِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاکُمْ وَلاَ تَطْغَوْا فِیهِ فَیَحِلَّ عَلَیْکُمْ غَضَبِی وَمَن یَحْلِلْ عَلَیْهِ غَضَبِی فَقَدْ هَوَی(۸۱) وَإِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَی (۸۲) وَمَا أَعْجَلَکَ عَن قَوْمِکَ یَا مُوسَی (۸۳) قَالَ هُمْ أُولاَءِ عَلَی أَثَرِی وَعَجِلْتُ إِلَیْکَ رَبِّ لِتَرْضَی (۸۴) قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَکَ مِن بَعْدِکَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِیُّ (۸۵) فَرَجَعَ مُوسَی إِلَی قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفاً قَالَ یَا قَوْمِ أَلَمْ یَعِدْکُمْ رَبُّکُمْ وَعْداً حَسَناً أَفَطَالَ عَلَیْکُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدتُّمْ أَن یَحِلَّ عَلَیْکُمْ غَضَبٌ مِن رَّبِّکُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِی (۸۶) قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَکَ بِمَلْکِنَا وَلکِنَّا حُمِّلْنَا أَوْزَاراً مِن زِینَهِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَکَذلِکَ الْقَی السَّامِرِیُّ (۸۷) فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَّهُ خُوَارٌ فَقَالُوا هذَا إِلهُکُمْ وَإِلهُ مُوسَی فَنَسِیَ (۸۸)»

بعد از نجات بنی اسرائیل به برکت موسای کلیم(سلام الله علیه) از حوزه یسلطنت و قدرت فرعون و عبور از دریای احمر رسیدند به منطقه ی کوه طور. جانب ایمن یعنی کسی که روبه روی کوه طور می ایستد طرفِ راست اگر کوه مثل انسان باشد راست و چپ داشته باشه طرف راستِ مخاطب مقابل طرف چپ انسان است و طرف راست انسان مقابل طرف چپ آن مخاطب، ولی کوه چون این چنین نیست طرف راست و چپ ندارد کسی که روبه روی کوه می ایستد طرف راست او همان طرف راست کوه محسوب می شود جانب ایمنِ کوه یعنی جانب ایمن خود شما، شما طرف راستتان بالا بروید آن قلّه یطور است و امثال آن. «وَوَاعَدْناکُمْ»[(۱)] جانب ایمن طور «وَنَزَّلْنَا عَلَیْکُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَی * کُلُوا مِن طَیِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاکُمْ» در بحث دیروز اشاره شد که منظور از این اکل، مطلق تصرّف است خواه به صورت خوردن باشد یا پوشیدن یا مسکن گزیدن و مانند آن، اگر کسی زمین دیگری یا خانه یدیگری را به غصب گرفت می گویند مال مردم را خورد، فرش مردم یا وسایل نقلیه را غصب کرد می گویند مال مردم را خورد پس خوردن یا به معنی برخورد است یا چون عنوان مُشیر است به مطلق تصرّف.

ص: ۷۰۳

۱- (۱) ــ سوره ی طه،آیه ی ۸۰.

پرسش: حاج آقا شیطان دوپا هم داریم.

پاسخ: بالأخره شیاطین الانس و الجن هستند دیگر آنها تربیت شده یتحت ابلیس اند که جزء شیاطین الانس و الجنّ اند و در قرآن کریم از هر دو گروه یاد شده است.حالا این شخص که مال مردم را مصرف می کند به صورت مسکن در بحث دیروز دو طایفه از نصوص ذکر شده یک طایفه این است که انسان در انتخاب مسکن باید رعایت مسائل محیط زیست، بهداشت، رفاه خود و عائله خود را داشته باشد یکی اینکه از اسراف و تعدّی پرهیز بکند که این دو طایفه از روایات خوانده شد. گاهی ارتفاع مسکن در اثر جهات خارجی برای رعایت حریمِ حرمتها منع می شود مثل اینکه در مکّه می گویند خانه های شما بلندتر از خانه یخدا نباشد کسانی که در فاصله های طولانی خانه می سازند عیب ندارد اما در جوار کعبه کسی خانه بسازد که خانه

اش بلندتر از کعبه باشد این روا نیست این برای احترام مکّه است چه اینکه الآن هم برای رعایت همان حرمت می گویند اطراف حرم ساختمانی که بلندتر از حرم مطهّر باشد یا گنبد مطهّر باشد مناسب نیست در مشهد این طور است در قم این طور است در جاهای دیگر همین طور است هم برای زیباسازی شهر و در دید قرار بگیرد هم برای احترام آن حرم.قسمت دوم که باز به حرمت اسلام و مسلمین برمی گردد گفتند که اهل ذمّه حق ندارند خانه یآنها بلندتر از خانه یمسلمانها باشد بر اساس این جهات هم هست ولی بهترین راه این است که انسان از هوای آزاد، از نور فراوان بهره بگیرد حالا ـ اگر یک وقت جامعه ای چاره نداشتند در اثر کمی زمین و زیادی مردم و احتیاج به مسکن برج سازی کنند آن با تدرّج حل کنند این چنین نیست که برج سازی برای همه مردم در هر عصر و مصری ممنوع باشد اگر زمین وسیع است مردم کمتر از آن مقدار نیازمندند خب چه بهتر که برج نباشد چون تدرّج خیلی مطلوب نیست رفتن بالاـ آمدن پلّه ها حالا گرچه وسایلی فراهم شده ولی تدرّج گفتند پیری زودرس می آورد خیلی مطلوب نیست اگر آن نبود خب برج سازی روا نیست و اما اگر آن بود جمعیت زیاد بود در زحمت بودند اینها از باب تزاحم اهم و مهم است لذا ممنوعیّتی در این کار ندارد با باز بودن فضا، داشتن زمین مناسب اُولیا این است که به آن صورتهای برجهای طولانی نباشد.

ص: ۷۰۴

پرسش:

پاسخ: خب بله چون همه همین طورند اطلاع بر حرمت دیگران مطلقا ممنوع است ولو انسان خانه اش برجی نباشد. خب، «کُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلاَ تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَن يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى».

پرسش: استاد آیه یقبل «نَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى» دارد.

پاسخ بله، این دیگر با جریانش چه سوره یمبارکه ی«بقره» و چه سوره یمبارکه یفلان گذشت غرض این است که «کُلُوا» اختصاصی به خوردن ندارد آن نه مورد مخصّص است نه قدر متیقّن در مقام تخاطب مانع انعقاد اطلاق یا عموم است هیچ کدام از اینها مانع اطلاق عموم نیست خب آن قدر متیقّن در مقام تخاطب است. مطلب دیگر این است که فرمود ما وعده دادیم وجود مبارک موسای کلیم بیاید حالا که آمد تنها آمد اگر تعبیر «عَن قَوْمِكَ» نبود این سؤال از یک مطلب بود که چرا زود آمدی ولی چون تعبیر «عَن قَوْمِكَ» دارد سؤال به دو امر منحل می شود اگر جناب زمخشری در کشّاف این مطلب را گفته و اگر جناب فخررازی در تفسیر این مطلب را گفته و اگر دیگران هم به این مطلب پرداختند بیراهه نرفتند اگر تعبیر این بود که «و ما أعجلك يا موسى» محور سؤال یک چیز بود اما چون تعبیر این است که «وَمَا أَعْجَلَكَ عَن قَوْمِكَ يَا مُوسَى» همین راهی که این آقایان رفتند می تواند راه درست باشد که مطلب عنصر محوری دو چیز است منتها از تعبیرات بعدی و جمله های بعدی معلوم می شود که تمام مشکل روی همان «عَن قَوْمِكَ» است نه روی «أَعْجَلَكَ» زودتر به میعاد به میقات آمدی مشکل نداشت قوم را تنها گذاشتی جریان سامری پدید آمد تمام مشکلات از این «عَن قَوْمِكَ» نشأت گرفته خب، لذا خدای سبحان که پاسخ می دهد بعد از جریان «مَا أَعْجَلَكَ» که وجود مبارک موسای کلیم عرض کرد «وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى» این خاتمه یافته تلقّی شد اما از آن به بعد تمام بحث درباره یاین «عَن قَوْمِكَ» است که اینها را تنها گذاشتی اینها گرفتار فتنه یسامری شدند.

پرسش: ببخشید اولاً که حضرت جانشین انتخاب کرد و ثانیاً بعد از آنکه از طور گذشتند وقتی به جایی رسیدند که آنها بت می پرستیدند آنها هم تقاضای بت کردند یعنی همان رسومات بت پرستی را از موسی تقاضا کردند.

پاسخ: بله خب، چون همان بود سامری از سوء تشخیص این مردم سوء استفاده کرد در آیات دیگر داشت که وقتی که از بحر گذشتند «جَاوَزْنَا بِبَنِی إِسْرَائِیلَ الْبَحْرَ» را «فَأَتَوْا عَلَی قَوْمٍ یَعْکُفُونَ عَلَی أَصْنَامٍ» به موسای کلیم عرض کردند «یَا مُوسَی اجْعَلْ لَنَا إِلهاً کَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ»(۱) که در سوره یمبارکه ی«اعرافً» در سوره یمبارکه ی«یونس» آنها این قصّه گذشت. سامری از این خفّت و سبک مغزی و حس گرایی مردم سوء استفاده کرد خب سامری وقتی ببیند این مردم همین معجزه یکذایی را دیدند از دریا گذشتند هلاکت فرعون را دیدنی مع ذلک وقتی به منطقه ای رسیدند که اهالی آن منطقه بت پرست بودند به موسای کلیم(سلام الله علیه) پیشنهاد دادند خدای دیدند برای ما بیاور خیال کردند که آوردن خدا به دست انبیاست «یَا مُوسَی اجْعَلْ لَنَا إِلهاً کَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ» این فکرِ حس گرایی بنی اسرائیل سامری را وادار کرده که از این حس گرایی سوء استفاده کند و بساط گوساله پرستی را رواج دهد که الآن به آن اشاره می شود ولی منظور آن است که تمام محذور از همین تنها آمدن وجود مبارک موسای کلیم پدید آمد آنها حرمتی که برای موسی قائل بودند برای هارون(سلام الله علیهما) قائل نبودند.

پرسش: حاج آقا آنها که گوساله پرست بودند مگر به حضرت موسی قائل نبودند.

پاسخ: اینها در زمانی که وجود مبارک موسای کلیم رفته بود به طور به عنوان در آن اربعین که مواعده الهی داشت ملاقات الهی داشت تورات نصیبش شد در همان اربعینِ غیبت گوساله پرست شدند دیگر.

ص: ۷۰۶

۱- (۲) ـ سوره ی اعراف،آیه ی ۱۳۸.

پرسش: آنها که در مصر بودند.

پاسخ: کسی در مصر نرفته بود اینها هنوز به مصر برنگشتند اینها «جَاوَزْنَا بِبَنِی إِسْرَائِیلَ الْبَحْرَ»(۱) هنوز در صحرای سینا یا هنوز در صحرای شام در آن منطقه هستند که بعدها در اثر همین گرفتاریها «أَرْبَعِینَ سَنَةً یَتِیهُونَ فِی الْأَرْضِ»(۲) دامنگیرشان شد بعدها که این آزمونهای سخت را پشت سر گذاشتند «أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِینَ کَانُوا یُسْتَضْعَفُونَ» را «مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِی بارَکنا»(۳) و کذا و کذا. خب، پس تمام مشکلات از این «عَن قَوْمِکَ» نشأت گرفته «وَمَا أَعْجَلَکَ عَن قَوْمِکَ» چرا تنها آمدی و زود آمدی. جناب فخررازی دو بار در اینجا این تعبیر را دارد که خدای سبحان برای میعاد وجود مبارک موسای کلیم وقت مشخّصی تعیین نکرده که در فلان ساعت در فلان لحظه شما به بالای طور بیا چون مَن نَص نبود در ما لا نَصّ فیه بود ـ معاذ الله ـ وجود مبارک موسای کلیم اجتهاد کرد و اشتباه کرد «اجتهد و أخطأ» این دیدِ جناب فخررازی است درباره یموسای کلیم اختصاصی به موسای کلیم(سلام الله علیه) ندارد اصولاً پیغمبرشناسی آنها در همین حد است رسالت شناسی آنها در همین موقف است اینها رسول را، نبی را آن طوری که با وحی به سر می برد نشناختند یا عمداً نخواستند بشناسند دامنه یرسالت و نبوّت را این قدر پایین آوردند که با سقیفه بشود برای او جانشین تعیین کرد اگر پیغمبر را آن طوری که باید می شناختند جز غدیر کسی جانشین او نمی شد اما اینها چون نتوانستند سَقفیها را بالا ببرند وجود مبارک پیغمبر را، نبوّت را، رسالت را پایین آوردند که تا با سقیفه بتوانند جانشین تعیین کنند لذا دو بار ایشان می گوید که چون وقت معیّنی نشده بود ـ معاذ الله ـ وجود مبارک موسای کلیم اجتهاد کرد نظیر مجتهدان عادی و اشتباه کرد این دو بار تصریح ایشان است در تفسیر. خب، اگر درِ خانه یاهل بیت رفته بودند دیگر گرفتار این حرفها نمی شدند که «وَمَا أَعْجَلَکَ عَن قَوْمِکَ یَا مُوسَی» این دو سؤال بود که قسمت مهم یعنی قسمت مهم که حوادث بعدی است بر اساس تنها آمدن تو و تنها گذاشتن قوم نشأت گرفته که همه یفتنه های از آنجاست.

۱- (۳) ـ سوره ی اعراف،آیه ی ۱۳۸.

۲- (۴) ـ سوره ی مائده،آیه ی ۲۶.

۳- (۵) ـ سوره ی اعراف،آیه ی ۱۳۷.

پرسش: این باعث می شود که خطا باشد دیگر.

پاسخ: خطا نیست بر بزرگان خطا گرفتن خطاست، «سخن شناس نه ای جانِ من خطا اینجاست» خب، کارِ انبیا خطا برنمی دارد اینها با وحی دارند زندگی می کنند خود وجود مبارک موسای کلیم عرض کرد برای جلب رضایت توست برای اینکه سرعت کردم مسابقت کردم در کار خیر تو دستور دادی «سَارِعُوا»،(۱) «فَاسْتَبِقُوا»(۲) من هم به سرعت آمدم خب.

پرسش: مأموریتی که به ایشان محوّل شد که بین قوم خودش باشد.

پاسخ: آن مأموریتی نبود که بین قوم باشد که، مأمور نبود که باش نیا که وعده داده بود، وعده کرده بود که بیاید. «قَالَ هُمْ أُولاَءِ عَلَى أَثَرِی وَعَجِلْتُ إِلَیْکَ رَبِّ لِتَرْضَی» یعنی «لمزید الرضاء» خب، بعد آن قسمت مهم شروع می شود اینکه فرمود: «مَا أَعْجَلَکَ» انسان خیال می کند که برای اعتراض است در حالی که این توطئه و زمینه و مقدّمه است برای یک گزارش فرمود تو زود آمدی آنها را تنها گذاشتی ولی قصّه از این قرار است وقتی کار به دست فخررازی و امثال رازی می افتد همین طور در می آید اما اگر بدهند به دست اهل بیت طور دیگر در می آید اصلاً سؤال و جواب برای نقد، اعتراض، استنکار و امثال ذلک نیست برای اینکه به حضرت ابلاغ کند که تو تنها آمدی ولی قصّه از این قبیل است چه حادثه یتلخی در غیاب تو اتفاق افتاده و آن این است که «قَالَ» ذات اقدس الهی به موسای کلیم فرمود: «قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَکَ مِن بَعْدِکَ» تو که به طرف طور آمدی برای مناجات و ملاقات ما آ نها را امتحان کردیم گاهی گفته می شود که خب خدای سبحان می توانست همان طوری که قارون را در همان شهر خودش هلاک کرد «فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ»(۳) فرعون و درباریان را هم می توانست در همان مصر به هلاکت برساند و بنی اسرائیل این زحمتها را تحمّل نکند این معنایش آن است که انسان بدون رنج و تکامل و کوشش به کمال برسد عالَمی که انسان احتیاج به تلاش و کوشش نداشته باشد آن فقط بهشت است که نتیجه یاعمال انسان است وگرنه در دنیا چاره جز تلاش و کوشش نیست إمّا بالجهاد أو بالهجره اگر جهاد است با جهاد اصغر و اوسط و اکبر باید مجاهد خوب باشد و اگر هجرت است با هجرت صغرا و وسطا و کبرا باید مهاجر خوبی باشد اینها مهاجرت کردند و مأمور به هجرت بودند اینکه خدای سبحان فرمود: «فَأَسْرِ بِعِبَادِی»(۴) یعنی مأمور به هجرتی در بخشهای دیگر قرآن فرمود من اگر بخواهم نیازی به کار شما نیست دشمنان را به اسرع وجه به هلاکت می رسانم لکن می خواهم شما را امتحان کنم در سوره ی۴۷ که به نام مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است در آنجا آیه یچهار به این صورت آمده فرمود: «وَلَوْ یَشَاءُ اللَّهُ لاَنتَصَرَ مِنْهُمْ» به پیغمبر فرمود به اینها بگو که اگر خدا مصلحت می دید از تبهکاران شرک و کفر و نفاق انتصار، انتصار یعنی انتقام، انتصار می گرفت نیازی به کار شما نداشت «وَلَوْ یَشَاءُ اللَّهُ لاَنتَصَرَ مِنْهُمْ وَلکِن لِیَبْلُوَا بَعْضَکُم بِبَعْضٍ» ما می خواهیم شما را با هجرت، با جهاد، با تلاش و کوشش بیازماییم وگرنه برای ما کاری ندارد که هم؟ اینها را بریزیم در دریا آن وقت شما چطور، یک آدم مفت خور که به مقامی نمی رسد یک آدم تنبل بیکار که به جایی نمی رسد «وَلَوْ یَشَاءُ اللَّهُ لاَنتَصَرَ مِنْهُمْ وَلکِن لِیَبْلُوَا بَعْضَکُم بِبَعْضٍ» ما شما را با هجرت، با جهاد، با علل و عوامل دیگر امتحان می کنیم خب اگر امتحان نبود کسی به کمال نمی رسید تقسیم کمال به بهشت به صورت رایگان که مقدّر الهی نیست این هجرت باید حتماً صورت می پذیرفت تا چه کسی مقاومت می کرد تا چه کسی برمی گشت تا چه کسی تا پایان «لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَی؟» بود و مانند آن، بنابراین هجرت یک امر ضروری است به دستور خود خدای سبحان است اینها آمدند و وجود مبارک موسای کلیم هم مأمور نبود که همه یاین ششصد هزار نفر یا ششصد نفر یا کمتر و بیشتر همه یاینها را بالای کوه طور ببرد بنا شد با یک گروه خاصّ ی بروند

که در سوره یمبارکه ی«اعراف» گذشت «وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا»(۵) بنا نشد که اینها اردویی بروند بالای کوه که بنا شد که این هفتاد نفر بروند نسبت به این هفتاد نفر سؤالی است جوابی است که در سوره یمبارکه ی«اعراف» گذشت و در صورت لزوم گاهی آن آیات هم خوانده می شود، اما آن سؤال درباره یاین هفتاد نفر است که چرا این هفتاد نفر قدری فاصله گرفتند وجود مبارک موسای کلیم عرض کرد اینها پشت سر دارند می آیند و آمدند بالا اینها که آمدند یک قصّه یجدایی دارند که گفتند: «أَرِنَا اللّهَ جَهْرَةً»، «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ»(۶) اینها مُردند دوباره احیا شدند خدای سبحان دید موسای کلیم عرض می کند «إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاءُ»(۷) خدایا ما هفتاد نفر از نخبگان را آوردیم اینجا همه شان مُردند من جواب این مردم را چه بگویم که این در سوره یمبارکه ی«اعراف» گذاشت حالا هم به آن اشاره می شود بنا نشد وجود مبارک موسای کلیم اردویی راه اندازی کند همه یبنی اسرائیل را ببرد بالای طور که. میعادگاه همان کوه طور بود یک، کسانی که مجاز بودند همراه موسای کلیم(سلام الله علیه) بروند همان هفتاد نفر بودند دو، «وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا»(۸) این سؤال ذات اقدس الهی که چرا از قومت فاصله گرفتی برای این هفتاد نفر است سه، و نسبت به قوم آن مجموعه یبنی اسرائیل سؤالی نکرده برای اینکه مجموعه یبنی اسرائیل در برنامه نبودند بعد گزارش می دهد که این هفتاد نفر که تقریباً رابط بودند بین تو و بین بنی اسرائیل اینها که نرسیدند در غیبت تو ما این قوم را آزمودیم در این امتحان یک عدّه یزیادی رفوزه شدند ما آزمودیم ولی بر اساس حس گرایی اینها سامری سوء استفاده کرده اینها را به بت پرستی کشانده.

۱- (۶) ـ سوره ی آل عمران،آیه ی ۱۳۳.

۲- (۷) ـ سوره ی بقره،آیه ی ۱۴۸.

۳- (۸) ـ سوره ی قصص،آیه ی ۸۱.

۴- (۹) ـ سوره ی دخان،آیه ی ۲۳.

۵- (۱۰) ـ سوره ی اعراف،آیه ی ۱۵۵.

۶- (۱۱) ـ سوره ی نساء،آیه ی ۱۵۳.

۷- (۱۲) ـ سوره ی بقره،آیه ی ۵۵.

۸- (۱۳) ـ سوره ی اعراف،آیه ی ۱۵۵.

پرسش:

پاسخ: نه، چون نکره است این «قَوْمُکَ» با آن «قَوْمُکَ» فرق دارد قوم هست اما بنا نشد که وجود مبارک موسی اردویی بیاید که، که چرا این اردو را نیاوردی آنکه در سوره یمبارکه ی«اعراف» دارد اول همان مواعده است و بعد جریان کلّی قوم است و بعد تخلّف قوم است و بعد جریان فتنه یسامری است و بعد رواج گوساله پرستی هست و بعد برگشت وجود مبارک موسی و اعتراض است بعد از عبور همه یاین جریانها آن قصّه یهفتاد نفر را جداگانه ذکر می کند.

پرسش: این در صورتی است که مستقل باشد اما اینجا دو مطلب است.

پاسخ: بله، دو گروه اند حالا وجود مبارک حضرت دوتا میقات داشت؟ یُحتمل ولی اینها دو گروه اند، دو دسته اند، آنها یعنی کلّ بنی اسرائیل بنا نشد که در مواعده حضور داشته باشند در سوره یمبارکه ی«اعراف» آیه ی۱۴۲ به بعد که تقریباً یک ورق هست به این صورت آمده «وَوَاعَدْنَا مُوسَی ثَلاَثِینَ لَیْلَةً» که در بعضی از روایات دارد که اول ذیقعده بود تا هم ذیحجّه در همه یفرصتها چِهلّه گیری که من «مَن أخلص لله أربعین صباحاً»،[(۱)] و مانند آن مطلوب است ولی در این چهل روز مطلوب تر است یعنی اول ذیقعده تا دهم ذیحجّه آن دهم ذیحجّه هم که بین نماز مغرب و عشاء آن دو رکعت مستحب است که بعد از سوره ی«توحید» آیه ی«وَاعَدْنَا» خوانده بشود هم ناظر به همین قسمت است. خب، «وَوَاعَدْنَا» یعنی سوره ی«اعراف» آیه ی۱۴۲ به بعد «وَوَاعَدْنَا مُوسَی ثَلاَثِینَ لَیْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِیقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِینَ لَیْلَةً»[(۲)] در این اربعین لیله عدّه ای که حس گرا هستند شستشوی مغزی یافتند «فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ» شدند عدّه ای هم به دنبال اینها راه افتادند گفتند موسای کلیم بنا شد که چهل شب بیاید و الآن نیامده، گفتند هنوز چهل شب نشده، گفتند چرا، بیست تا دوازده ساعت روز است بیست تا دوازده ساعت شب است شده چهل تا، چهل تا شده و نیامده بعد از بیست روز این فتنه واقع شد این طور بودند خب وجود مبارک موسای کلیم فرمود چهل روز تفکّر سامری این بود که بیست تا شب و بیست تا روز مثل چهل تا خب اینکه می گویند خوابِ آدم عالِم بهتر از عبادت آدم جاهل است همین است. «وَقَالَ مُوسَی لِأَخِیهِ هَارُونَ اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَأَصْلِحْ وَلاَتَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ * وَلَمَّا جَاءَ مُوسَی لِمِیقَاتِنَا وَکَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِی أَنْظُرْ إِلَیْکَ» تا آن پایان جریان تجلّی شد و کوه به برکت موسای کلیم شکافته شد نه اینکه کوه شکافته شد موسای کلیم «خَرَّ مُوسی صَعِقاً»[(۳)] از وحشتِ کوه موسی گرفتار خَریر شد خیر، از عظمت و جلال موسای کلیم که «خَرَّ مُوسی صَعِقاً» آنکه آسمان و زمین را نگه می دارد حجّت خداست که «لولا الحجه لساخت الأرض» اگر حجّت خدا گرفتار «خَرَّ مُوسی صَعِقاً» بشود کوه متلاشی می شود نه بالعکس. خب، «وَکَتَبْنَا» بعد این تورات را به او دادیم و در همان مهمانی چهل شبه تورات نصیب شده «وَکَتَبْنَا لَهُ فِی الْأَلْوَاحِ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ مَوْعِظَةً»[(۴)] تا به آیه ی۱۴۷ از آنجا دارد که «وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَی مِن بَعْدِهِ مِنْ حُلِیِّهِمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوَارٌ» تا این بخشهای پایانی. وجود مبارک موسای کلیم «لَمَّا رَجَعَ مُوسَی إِلَی قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفاً» اعتراض کرد که «بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِی مِن بَعْدِی أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّکُمْ»[(۵)] و مانند آن بعد «إِنَّ الَّذِینَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَیَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِن رَبِّهِمْ»[(۶)] بعد «وَلَمَّا سَکَتَ عَن مُوسَی الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ وَفِی نُسْخَتِهَا هُدیً»[(۷)] بعد در آیه ی۱۵۵ «وَاخْتَارَ مُوسَی قَوْمَهُ سَبْعِینَ رَجُلاً» این معلوم می شود دوتا جریان است بنابراین آنجا نسبت به این جریان که هفتاد نفر بودند بنا شد بروند این هفتاد نفر جای سؤال هست که وجود مبارک موسای کلیم باید پاسخ بدهد که چطور در بالای طور رفتن تنها رفت نه اینکه چرا اردو را نیاوردی آنها اصلاً در بحث نبودند. خب این قصّه یسوره یمبارکه ی«اعراف» که قبلاً بحث شد اما در اینجا فرمود.

۱ - (۱۴) _ جامع الأخبار،ص۹۴.

۲- (۱۵) _ سوره ی زخرف،آیه ی ۵۴.

۳- (۱۶) _ سوره ی اعراف،آیه ی ۱۴۳.

۴- (۱۷) _ سوره ی اعراف،آیه ی ۱۴۵.

۵- (۱۸) _ سوره ی اعراف،آیه ی ۱۵۰.

۶- (۱۹) _ سوره ی اعراف،آیه ی ۱۵۲.

۷- (۲۰) _ سوره ی اعراف،آیه ی ۱۵۴.

پرسش: اختیار کردن هفتاد نفر دلیل خاصی هم دارد؟

پاسخ: بله خب چون نخبه یآنها بودند دیگر، لذا در بعضی از روایات دارد که انبیا را فقط باید ذات اقدس الهی انتخاب بکند. خب، فرمود: «فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَکَ مِن بَعْدِکَ» ما آزمودیم ما کسی را گمراه نکردیم امتحان چیز خوبی است فرمود کسی خیال نکند که با این اعمال ظاهری بدون امتحان دشوار بهشت می رود «أَحَسِبَ النَّاسُ أَن یُتْرَکُوا أَن یَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لاَ یُفْتَنُونَ» این طور نیست عدّه ای می گفتند چه سعادتی بهتر از این که ما پنج وقت نماز را پشت سر پیغمبر اقتدا می کنیم و می خوانیم، در مسجدی نماز پنج وقت را می خوانیم که بعد از مسجدالحرام بهترین مسجد روی زمین است و درست می گفتند به همین مردم خدا خطاب کرد که شما باید امتحان بشوید اینکه فرمود: «أَحَسِبَ النَّاسُ أَن یُتْرَکُوا أَن یَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لاَ یُفْتَنُونَ»(۱) یا «وَلَنَبْلُوَنَّکُمْ حَتَّی نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِینَ مِنکُمْ وَالصَّابِرِینَ»(۲) درباره یهمینها بود که نماز پنج وقتشان را پشت سر بهترین امام جماعت شرق و غرب عالَم می خواندند در بهترین مسجد بعد از مسجدالحرام می خواندند به همین مردم فرمود اینها کافی نیست باید در جبهه و جنگ هم امتحان بشوید. خب در اینجا فرمود ما اینها را آزمودیم ولی سامری اینها را گمراه کرد سامری هم دید که اینها آن شستشوی مغزیشان تمام نشده این همه معجزات را از وجود مبارک موسای کلیم دیدند «وَجَاوَزْنَا بِبَنِی إِسْرَائِیلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَی قَوْمٍ یَعْکُفُونَ عَلَی أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا یَا مُوسَی اجْعَلْ لَنَا إِلهاً کَمَا لَهُمْ آلِهَهٌ»(۳) این فکرِ حس گرایی باعث شد که سامری از این شستشوی مغزی سوء استفاده کند و آن را راه بیندازد.

ص: ۷۱۰

۱- (۲۱) _ سوره ی عنکبوت،آیه ی ۲.

۲- (۲۲) _ سوره ی محمد،آیه ی ۳۱.

۳- (۲۳) _ سوره ی اعراف،آیه ی ۱۳۸.

پرسش: حاج آقا بالأخره این «مِن قومِک» قوم او همان هفتاد نفری.

پاسخ: باید هفتاد نفر باشد و گرنه اردویی که بنا نبود باشد که.

پرسش: خب این هفتاد نفر را بعد از آن جریانات رسیده.

پاسخ: بله دیگر، نسبت به این هفتاد نفر چرا جلو افتادی تمام شد و رفت این باید جواب بدهد که اینها دارند می آیند.

پرسش: مگر نمی گویید در سوره ی«اعراف» وقتی سامری آن کارهایش را کرد بعدش این برنامه اتفاق افتاد.

پاسخ: بله، در همین بعد اتفاق افتاده، در همین بعد «وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا»(۱) این هفتاد نفر قدری دیر رسیدند حضرت باید جواب بدهد که چرا این هفتاد نفر دیر رسیدند اگر دوتا میقات بود دوتا مواعده بود که هیچ سؤال و جوابی ندارد اگر یک میقات بود میقات و موعد برای همین هفتاد نفر بود نه اردو.

پرسش: پس حضرت دوباره برگشتند قوم را اصلاح کردند بعد دوباره با این هفتاد نفر آمدند بالا.

پاسخ: یک میقات دیگر اگر بود بله، اما اگر همان میقات اول بود نه، این سؤال و جواب ناظر به آن هفتاد نفر است که چرا این هفتاد نفر را با خودت نیاوردی عرض کرد اینها در دامنه یکوه اند دارند می آیند بالا. خب، وقتی وجود مبارک موسای کلیم این خبر را شنید که فرمود ما اینها را امتحان کردیم ولی سامری اینها را گمراه کرد معلوم می شود گمراهی به دست خود شخص است امتحان یک چیز خوبی است به دست الهی است هر کسی از امتحان سرفراز بیرون بیاید پاداش مهم دارد امتحان کردن کار خوبی است گمراه کردن کار بدی است خب و گمراه شدن کار بدی است «فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِن بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ» حالا وجود مبارک موسای کلیم باخبر شده است که گروهی در اثر اضلال سامری بیراهه رفتند از توحید فاصله گرفتند.

ص: ۷۱۱

۱- (۲۴) ـ سوره ی اعراف،آیه ی ۱۵۵.

پرسش: اگر خدا می فرماید: «فَأَسْرِ بِعِبَادِی»(۱) با عباد من بیا.

پاسخ: آنجا نفرمود با عباد من بیا فرمود با عباد من هجرت بکنید «فَأَسْرِ بِعِبَادِی لَیْلاً» که جریان هجرت کردن از مصر به طرف صحرای سینا با عبور از دریای سرخ است. خب، «فَرَجَعَ مُوسَی إِلَی قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفاً» اینها دوتا حال است در حالی که عصبانی بود از یک نظر، در حالی که متأسف بود از نظر دیگر هم غمگین بود هم غضبناک بعد وقتی که آمد به قومش اعتراض کرد بر اساس صبر و تقسیم که فرمود هیچ تخلّفی در اینجا راه نداد وعده یالهی حق بود خدا به شما وعده یخوب داد ما که از مصر در آمدیم وارد منطقه ای شدیم حکومت می خواهیم حکومت هم بدون قانون اساسی نخواهد بود قانون اساسی انبیا هم همان کتاب آسمانی آنهاست و همه یاین مواعظ را ذات اقدس الهی به ما بشارت داد که فرمود ما به شما کتاب می دهیم، قانون اساسی می دهیم این می شود وعدِ حَسن من هم رفتم این قانون اساسی را تلقّی کنم محصول آن اربعین گیری وجود مبارک موسای کلیم دریافت تورات بود خب خدا وعده یحسن به شما نداد؟ چرا داد، خدا نمی خواهد شما را از سرزمینی به سرزمین دیگر منتقل کند که خدا می خواهد شما را از استضعاف نجات بدهد از ذلّت به عزّت بیاورد آن با کشورداری و قانون اساسی و حکومت عادله است این هم که وعده یالهی بود ما هم که تخلّف نکردیم عهد هم که طور نکشیده فقط اشکال بر شماست که بیراهه رفتید «أَفَطَالَ عَلَیْکُمُ الْعَهْدُ» که آنها بیست روز را چهل روز حساب کردند بیست تا دوازده روز، بیست تا دوازده تا شب گفتند چهل روز شد یا نه، «أَفَطَالَ عَلَیْکُمُ الْعَهْدُ» این هم که نبود «أَمْ أَرَدتُّمْ أَن یَحِلَّ عَلَیْکُمْ غَضَبٌ مِن رَّبِّکُمْ» شما خواستید ما گفتیم «لاَ تَطْغَوْا فِیهِ فَیَحِلَّ عَلَیْکُمْ غَضَبِی» تنها در خوردن نیست در خطّ مَشی هم طغیان نکنید که غضب الهی بر شما حلال می شود حالا غضب الهی بر شما حلال شد «فَیَحِلَّ عَلَیْکُمْ غَضَبِی»، «فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِی» شما وعده یمرا تخلّف کردید من قرار گذاشتم بعد از چهل روز برگردم شما قبل از چهل روز این بساط را پهن کردید آنها بهانه ای که آوردند گفتند که ما عمداًاین کار را نکردیم سامری این کار را کرده «مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَکَ» ما وعده درست، وعده حق بود تو هم تخلّف نکردی ولی ما فریب خوردیم کسی ما را گمراه کرده به ما گفته که شما این فراعنه با آن قدرتها و جلال و شکوه که آمدند در دریا و غرق شدند این لاشه های اینها با ابدان اینها با لباسهای آنها خاصیّت دریا این است که مُرده را قبول نمی کند می گذارد کنار منتها بخشی را دور بخشی را نزدیک درباره یخصوص فرعون فرمود: «فَالْیَوْمَ نُنَجِّیکَ بِبَدَنِکَ لِتَکُونَ لِمَنْ خَلْفَکَ آیَةً»(۲) راههای دیگری هم که بود بالأخره این زیورها و زینتها و این طلاها به دست این بنی اسرائیل افتاد حالا از کجا رفتند گرفتند آیا از این لاشه ها گرفتند از راه دیگر گفتند بالأخره ما زینتهایی داشتیم سامری آنچه خودش به عنوان غنیمتها گرفته بود ما را هم وادار کرده آنچه به عنوان غنیمت گرفتیم همه یاین طلاها را جمع کردیم به دستور او به او دادیم او گوساله ای از همین طلاها ساخته چیزی که مورد علاقه یمردم است به او هم توجّه بیشتری دارد یک گوساله یساختگی از همین طلاها ساخته آن چیزی را که می گویند فراهم کرده اگر درست باشد که «فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ»(۳) چه چیزی بود آن را هم تعبیه کرده در درون این مجسّمه گوساله گذاشته که اگر این را به سَمت باد نگه می داشتند هر وقت باد می وزید این صدا تولید می کرد این کار را کردند در مسیر باد هم گذاشتند این باد هم که می وزید این صدا تولید می کرد. قرآن کریم برای اینکه به ما بفهماند او گوساله نساخت او مجسّمه ای درست کرد خُوار انسان حرفش نطق است حِمار آن صدایش نَهیق است اسب آن شیهه اش صَهیر است اسب «حیوانٌ ساهرٌ» حمار «حیوانٌ ناهقٌ» گاو «حیوانٌ خائرٌ» خَوار همان بانگ گاو است. خب، اگر بعضی حیوان طائرند بعضی حیوان سابح اند مثل ماهی، بعضی حیوان ساهرند مثل اسب، بعضی حیوان ناهق اند مثل حمار، بعضی حیوان خائرند مثل گاو قرآن اصراری دارد هر جا جریان گوساله را ذکر می کند این

«جَسَـداً» را وسـط بیاورد «عِجْلًا جَسَـداً لَّهُ خُوَارٌ» نه «عِجلًا له خوار» او حیوان درست نکرد او مجسّـمه ای درست کرد که بانگ می داد تا مبادا کسـی خیال بکند که او واقعاً احیا کرده حیات داده این چنین نبود «عِجلًا له خوار» نیست «عِجْلًا جَسَداً لَّهُ خُوَارٌ» خب اینها می دیدند که گوساله ای است نمی فهمیدند که چه چیزی در درون او تعبیه شده، نمی فهمیدند که هر وقت باد بزند او بانگی دارد گفتنـد «فَقَالُوا هذَا إِلهُکُمْ وَإِلهُ مُوسَـی» اینها هم پذیرفتند اینها به موسای کلیم عرض کردند به ما این طور گفتند ما که قـدرت تحقیق و تشـخیص نـداریم. شـما اگر تاریـخ سـلاطین گذشـته را بخوانید مستحضـر می شوید که غالب این افراد شستشوی مغزی دادند یک وقت اسلام می آید می گوید «طلب العلم فریضه»(۴) ولو تا دیوار چین یا آن طرف چین آن طرف آب شـرق و غرب هم شد باید عالِم بشویم یک وقت یک قانون رسـمی مملکت این است که سوادآموزی فقط برای درباریان است و متمکّنان است و سـرمایه داران طبقه یـدیگر حقّ درس خوانـدن ندارند اینها فقط باربر و کارگر بشوند مگر ایرانِ قبل از اسـلام همین طور نبود، مگر فراگیری سواد حقّ قانونی همه یمردم بود کسـی حق نـداشت درس بخوانـد که آن که گفته درس خواندن و عالِم شدن واجب است او پیغمبر است و اسلام این حرف را آورده این مردم حس گرا وقتی گرفتار سامری بشوند به دنبال گوساله هم راه می افتند در بحثهای روزهای قبل یا اسـبق هم به عرضتان رسید الیوم با اینکه عصر، عصر علم است در اثر جهالت بخشـی از مردم مشـرق زمین هنوز هم که هنوز است به مـدفوع گاو، به ادرار گاو آن قـدر احترام می گذارند که ما به آب زمزم احترام می گـذاریم الیوم، این جای تعجّب نیست مگر موش پرستی نیست، مگر پرسـتش اعضای بـدن انسان الیوم در بخشـی از منطقه های هند نیست با اسـرار هندی که بود و همیشه داشـتند، بنابراین این تعجّب نیست اگر این چراغ علم خاموش بشود راه همین است لذا وجود مبارک موسای کلیم که اعتراض کرد آنها جوابی نداشتند.

ص: ۷۱۲

۱- (۲۵) ـ سوره ی دخان،آیه ی ۲۳.

۲- (۲۶) ـ سوره ی یونس،آیه ی ۹۲.

۳- (۲۷) ـ سوره ی طه،آیه ی ۹۶.

۴- (۲۸) ـ الکافی،ج ۱،ص ۳۰.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

متن درس تفسیر حضرت آیت الله عبدالله جوادی آملی – شنبه ۲۸ فروردین ماه ۸۹/۰۱/۲۸

.Your browser does not support the audio tag

خدای سبحان به آن حضرت بعد از عبور از دریای سرخ داد که فرمود ما مواعده کردیم جانب ایمنِ طور آنجا به شما کتابی داده بشود که بتوانید برابر آن کتاب حکومتی تشکیل بدهید و کشورتان را اداره کنید.مطلب دوم آن است که در این جریان دوم یعنی تشریف بردن حضرت موسای کلیم به کوه طور چند قصّه او را همراهی کرد یکی اینکه بنا بود با قوم خود برود چون خدا فرمود: «وَوَاعَدْناكُمْ»(۲) به همه وعده داده ، دوم اینکه رفتنِ قوم به صورت اردو جزء مواعده الهی نبود باید گروهی انتخاب می شدند ، سوم اینکه وجود مبارک موسای کلیم عدّه ای را تقریباً هفتاد نفر را انتخاب کرده «وَاخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا»(۳) چهارم اینکه دو قسمت مهم در این حادثه اتفاق افتاد یکی با این هفتاد نفر بود ، یکی با بقیه ، وجود مبارک موسای کلیم با این هفتاد نفر به طرف کوه طور رفتند بقیه را به سرپرستی وجود مبارک هارون در همان منطقه گذاشتند. دو فتنه ی مهم در اینجا اتفاق افتاد یکی مربوط به بقیه قوم بود که سامری در بین آنها بود و فتنه ی گوساله پرستی را راه اندازی کرد ، یکی مربوط به این هفتاد نفر بود که همان تفکّر حس گرایی در اینها بود و می گفتند که «أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً»(۴) ما خدا را باید ببینیم تا بفهمیم که این حرف ، حرف اوست این کتاب ، کتاب اوست. این گروه دوم که این حرف را در دامنه ی طور زدند «فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ» اینها مُردند «ثُمَّ أحْيَاهُمْ»(۵) و جریان مبسوطی دارد که وجود مبارک موسای کلیم به خدا عرض کرد اینها همراهان من بودند الآن اینجا گرفتار هلاکت الهی شدند من جواب قوم را چه بگویم تو اینها را آزمودی اینها دوباره به دعای موسای کلیم زنده شدند و بقیه مناجات ادامه پیدا کرد در طیّ این چهل شبانه روز تورات نصیب موسای کلیم شد و بعد از چهل روز برگشتند. فتنه ای که مربوط به قوم بود همان جریان گوساله پرستی و فتنه ی سامری بود و برخوردی با هارون(سلام الله علیه) داشت و برخوردی با قوم. این مجموعه گاهی با فاصله ذکر می شود گاهی بی فاصله چون همه ی اینها تقطیع شده است گرچه یک جریان است اما مقاطع گوناگون دارد در همین سوره ی مبارکه ی «طه» ذیل آیه ی ۷۷ که فرمود: «وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَىٰ» قبلاً نقل شد حالا در تفسیر ابی السعود و مانند آن گفتند بین این قسمت و قسمت قبلی بیست سال فاصله بود ولی در روایتهای ما حالا شاید بیست سال مشخص نشد سال اول و دوم و سوم و چهارم در روایات هست که در سال اول چه حادثه ای پیش آمد ، سال دوم چه حادثه ای پیش آمد ، سال سوم همین جریان ضفادع و دَم و قُمّل و امثال ذلک در این سالهای میانی بود ، بنابراین اگر در قصّه ی موسای کلیم جریانی را به دنبال جریان قبل ذکر می کند معنایش موالات زمانی و زمینی نیست و اگر چیزی را هم جدا می کند معنایش این نیست که وجود مبارک موسای کلیم دوتا مواعده داشت بعد از نبوّت دو بار به کوه طور رفت ، دو بار قرار داشتند و مانند آن این طور نبود چه اینکه آن وعده های سی روز و چهل روز دوتا وعده نبود اول سَعده سی روز بود بعد ده روز به آن اضافه شده ، شده چهل روز مجموع این چهل روز به قوم اعلام شد که من چهل روز به میعاد الهی می روم نه اینکه به مردم فرموده باشد من سی روز به طور می روم ده روز در طور تمدید شده باشد و بعد مردم گفته باشند که حالا او دیر کرده حادثه ای پیش آمد مردم هم از اول فهمیدند وجود مبارک حضرت کلیم هم به آنها فرمود من چهل شب مهمان خدایم و آنها فتنه گری کردند گفتند اینکه گفت «وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً»(۶) یعنی بیست شب و بیست روز جمعاً می شود چهل شب و وجود مبارک موسی

چون بعد از بیست روز نیامد فتنه ی سامری راه اندازی شد خب.پرسش: «ثَلَاثِینَ لَیْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ».پاسخ: بله ، این اول سی روز بعد ده روزش تتمیم شد مجموعاً این چهل روز به مردم اعلام شد نه اینکه ده روز در طور تتمیم شده باشد تا مردم مواعده ی سی روزه را شنیده باشند بعد می گفتند چرا ده روز دیر کرده. متنی دارد و شرحی ، متنش در سوره ی مبارکه ی «بقره» گذشت شرحش در سوره ی مبارکه ی «اعراف» گذشت در سوره ی مبارکه ی «بقره» در همان اوایل سور ه این بود آیه ی ۵۱ سوره ی مبارکه ی «بقره» این بود «وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسی أَرْبَعِینَ لَیْلَةً» که بعد حالا همین قسمت را دوباره باید بخوانیم این «أَرْبَعِینَ لَیْلَةً» در سوره ی مبارکه ی «اعراف» تبیین شد و همچنین در بخشهای دیگر اگر آمده در سوره ی مبارکه ی «اعراف» کاملاً تبیین شد فرمود ما اول وعده ی سی روزه دادیم «وَوَاعَدْنَا مُوسَی ثَلَاثِینَ لَیْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ» آیه ی ۱۴۲ سوره ی مبارکه ی «اعراف» این بود «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِینَ لَیْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِیقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِینَ لَیْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِیهِ هَارُونَ اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی» یعنی آن متن که در سوره ی «بقره» آمده با شرحی که در سوره ی «اعراف» گذشت نشان می دهد که میعاد چهل روز بود، چهل شب بود یک، این چهل شب به مردم اعلام شد دو، به وجود مبارك هارون هم فرمود تو در این چهل شب که من نیستم خلافت مرا به عهده بگیر سه، از مردم فاصله گرفت چهار، این طور نیست که حضرت به مردم فرموده باشد که من سی شب در طور هستم ده شب آنجا تمدید شده باشد بعد مردم گفته باشند که پس چرا نیامده. خب، این برای مواعده پس این مرزبندی ریاضی اش درست است که چهل شب بود و چهل شب را هم به مردم ابلاغ کرد و وجود مبارك هارون هم خلافتش را به عهده گرفت بنا شد که مردم را اداره کند در بحثهای سوره ی مبارکه ی «بقره» و «اعراف» هم گذشت که با اینکه حضرت چهل شبانه روز مهمان خدا بود نه سخن از روز مطرح است نه سخن از شب و روز مطرح است فقط سخن از شب مطرح است برای اینکه شب «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّیْلِ هِیَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِیلًا»(۷) هر کس هر نعمتی یافت شبانه نصیبش شد اینکه بزرگان گفتند کسی که به فکر لقمه است لقمان نخواهد شد همین است دیگر آدمی که آن بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که فرمود: «لاَ تَجْتَمِعُ عَزِیمَةٌ وَ وَلِیمَةٌ»(۸) یعنی کسی که سورچران است منتظر است چه کسی دعوت بکند مُرده خوری دارد این مُلاّ نخواهد شد این باید مطمئن باشد روح مطهّر علم و فضیلت و قرآن و روایت برای انسانِ شکم چر نیست «لَا تَجْتَمِعُ عَزِیمَةٌ وَ وَلِیمَةٌ» انسانِ ولیمه بخور اهل عزم و اراده نخواهد شد همه ی این بزرگان گفتند کسی که اهل لقمه است لقمان نمی شود «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّیْلِ هِیَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِیلًا» شب است که بالأخره انسان می تواند مناجات بکند وگرنه وجود مبارك موسای کلیم در این چهل شبانه روز نه آبی نوشید نه غذایی خورد نه خوابی داشت چهل شبانه روز به یاد حق بود مهمان او بود یاد او، نام او، ذکر او، خواب او، استراحت او، آب او یاد خدا بود خب، اما تعبیر به شب برای آن است که «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّیْلِ هِیَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِیلًا» این سرّ تعبیر به شب بود چه در سوره ی مبارکه ی «بقره» چه در سوره ی مبارکه ی «اعراف» عمده آن است که این قصّه که در سوره ی مبارکه ی «اعراف» کاملاً تفکیك شده است نه برای آن است که حضرت دو بار مواعده ی طور داشت، دو بار به طور رفت بلکه برای آن است که بین کسانی که همراهی حضرت را به عهده داشتند و بین کسانی که ماندند در خدمت هارون بودند دو قصّه ی مهم و دو فتنه ی اساسی رخ داد اینها را از هم تفکیك کرده با هم ذکر نکرده در سوره ی مبارکه ی «اعراف» از آیه ی .پرسش: حاج آقا اگر چهل روز بوده که «أَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ» معنا نمی دهد.پاسخ: وعده ی اول سی روز بود ده روز تمدید شد شده چهل روز.پرسش:...پاسخ: اما تمدید در همان دامنه ی کوه بود که در بین مردم بود نه در طور تمدید شد اول قرار سی روز بود بعد قرار چهل روز شد وجود مبارك موسای کلیم بنا شد چهل روز مهمان خدا باشد این را هم به مردم اعلام کرد هم به حضرت هارون اعلام کرد همه فهمیدند لذا آن سامری و امثال سامری.پرسش: فتنه در آن ده روز بوده ، فتنه سامری؟پاسخ: بعد از این بیست روز چون گفتند آنهایی که فتنه کردند گفتند

این چهل روزی که بنا بود موسای کلیم بیاید چهل روز عبارت از بیست روز و بیست شب است و چون بعد از بیست روز نیامد این فتنه کرده. خب، بنابراین وجود مبارک موسای کلیم آمد فرمود من که دیر نکردم معلوم می شود به همه شان گفته این تمدید در دامنه ی کوه بود در همان سرزمین سینا یا صحرای شام بود قبل از اینکه حضرت به کوه طور تشریف ببرند بود همه ی اینها مشخص شده بود لذا حضرت که آمد فرمود من که دیر نکردم خب، «أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ» آنها دیگر نگفتند تو دیر کردی آنها هیچ جوابی نداشتند، اما چون این دو قسمت یعنی آنهایی که همراه حضرت بودند گرفتار یک فتنه شدند در همان دامنه ی کوه طور اینهایی که در صحرای سینا یا صحرای شام یا منطقه ی دیگر بودند اینها گرفتار فتنه ی دیگر شدند این دو بخش را قرآن کریم از هم جدا کرده نه اینکه دو بار حضرت به طور رفته بعد از نبوّت و دو مواعده بود و دو گروه داشت. در سوره ی مبارکه ی «اعراف» اینها از هم تفکیک شد معنای تفکیک این نیست که دوتا مواعده بود ملاحظه بفرمایید در سوره ی مبارکه ی «اعراف».پرسش: یک بار «واعَدْنا موسَى» است و یک بار «وَاعَدْناكُمْ».پاسخ: بله دیگر، چون آنجا هم که مواعده بود مواعده ی با قوم بود جامعش این است که فرمود تو و قومت را ما وعده دادیم در جریان مواعده فرمود تو و قومت را «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنجَيْنَاكُم مِنْ عَدُوِّكُمْ وَوَاعَدْناكُمْ»(۹) این «وَوَاعَدْناكُمْ» نه اینکه بنی اسرائیل مستقیماً طرف مواعده ی خدا باشند که اینها بروند طور بنی اسرائیل در خدمت موسای کلیم مواعده داشتند عمده تفکیکی است که در سوره ی مبارکه ی «اعراف» گذشت در سوره ی «اعراف» آیه ی ۱۴۲ این بود «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً» این شده چهل روز بعد از اینکه چهل روز مشخص شد «وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَاتَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» به مردم اعلام کرد به حضرت هارون اعلام کرد مشخص شد که چهل روز وجود مبارک موسای کلیم در بین مردم نیست آیه ی ۱۴۳ «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ» آن وقت حادثه ای برای خود موسای کلیم آمد که این مبسوطاً این حادثه را ذکر می کند دریافت تورات نصیب وجود مبارک موسای کلیم شد که اینجا ذکر می کند بعد در غیاب وجود مبارک موسای کلیم حادثه ای پیش آمد که در آیه ی ۱۴۸ همان سوره ی «اعراف» می آید که «وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِن بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوَارٌ» آن گاه دلیل بطلان این کار را هم ذکر می کند. این وقتی که «وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفاً» اعتراض موسای کلیم را ذکر می کند بعد تهدید الهی را ذکر می کند آن گاه غضب موسای کلیم که فرو نشست راهنمایی موسای کلیم را ذکر می کند بعد در آیه ی ۱۵۵ می فرماید: وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلاً» همه ی اردوی چند صد نفری را که بنا نبود ببرد «وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلاً» این هفتاد نفری که وجود مبارک کلیم را همراهی می کردند یک صانحه ی سنگینی برای اینها پیش آمد که اینها گفتند «أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً»(۱۰) آن وقت «فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ»(۱۱) اینها مُردند دوباره زنده شدند در همین اربعین و صحنه ی جدایی دارد آن بقیه گرفتار فتنه ی سامری شدند اینها گرفتار حس گرایی شدند و مُردند و دوباره زنده شدند تفکیک این دو قسمت نه برای آن است که میقات دو بار بود، مواعده دو بار بود، وجود مبارک موسی دو بار به طور رفت بعد از نبوّت این چنین نبود یک بار به طور رفت هفتاد نفر را انتخاب کرد این هفتاد نفر یک مشکل داشتند آن بقیه یک مشکل دیگر اینها را از هم تفکیک کرده.پرسش: دلیل قاطع بر اینکه حتماً دو واقعه ، واقعه واحد بودند چون هر دو طرف محتمل است.پاسخ: نه، محتمل نیست اگر آن باشد «لو کان لبان» باید قرارداد بگذارند حضرت ممکن است هر وقتی کسی برود دامنه ی کوه برای خودش بخواهد مناجات کند اما مواعده ی الهی و قرارداد الهی حساب و کتابی دارد.پرسش: ظاهر آیات با هر دو طرف سازگاری دارد.پاسخ: نه، برای اینکه از کجا دو مواعده بود خدای سبحان وعده داد که بیا ما شما را راهنمایی بکنیم کتاب بدهیم و داد تورات را در همان مواعده ی اول داد دیگر، دیگر دو مواعده و دو میقات و امثال ذلک نبود که.پرسش: ببخشید ظاهر آیات چه؟پاسخ: آن دیگر یک مصلحت مهمّی است چیز

خیلی مهمّی نیست که حالا چرا اول این بعد تتمیم شده آن دیگر قصّه ی جزئی است خب.پرسش: اختیار سبعین بعد از اتمام اربعین به وجود می آید.پاسخ: نه، نه یعنی نه.پرسش: ظهور آیات این را نشان می دهد.پاسخ: نه آیات این را نشان نمی دهد دوتا میقات نبود این قسمت تفکیک شده یک میقات بود بعد از جریان مدین وجود مبارک موسای کلیم یک بار وعده ی الهی نصیبش شد که برود در کوه طور و چهل شب بماند و تورات بگیرد و مانند آن اینها قرارداد الهی بود در این قرارداد مردم هم دخیل بودند این دو، مردم اردویی مهمان خدا نبودند سه، طبق کارِ موسای کلیم معلوم شد نخبگانی از مردم مأمورند که موسای کلیم را همراهی کنند چهار، پس موسای کلیم جریان میعاد چهل شبانه روزی را هم به مردم اعلام کرد هم به هارون(سلام الله علیه) و از مردم جدا شد با این هفتاد نفر یک جریان مهم برای این هفتاد نفر اتفاق افتاد یک جریان مهم هم برای قوم. جریان قوم را فرموده و بازگو کرده جریان هفتاد نفر را هم در بخش دیگر ذکر می کند نه اینکه دوتا قرارداد بود دو بار رفته طور خب آن بار اول با چه کسی رفته با اینکه وعده ی الهی بود که مواعده کردیم با قوم تو.پرسش: «وَاعَدْناكُمْ» همان بیانی که فرمودید که رسیدن به آن ظرف کافی است.پاسخ: نه، «وَاعَدْناكُمْ» ظاهرش این است که با همه ی شما قرارداد بستیم.پرسش: آن وقتی است که میسور نباشد که همه بروند. پاسخ: خب یک عدّه را انتخاب می کنند پس یک مواعده است.پرسش: تنها برود دلالت نمی کند.پاسخ: نه دیگر تنها برود «وَاعَدْناكُمْ» نیست.پرسش: بعضی از بزرگان اهل معرفت می گویند همان طوری که به پیغمبر اکرم(صلوات الله و سلامه علیه) تنهایی رفتند به دامنه کوه حضرت موسی هم همین طور بوده.پاسخ:آخرشاهدمی خواهد.«وَاخْتَارَمُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلاً لِمِيقَاتِنَاوَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلاً لِمِيقَاتِنَا».پرسش: ببخشید همین آیه قرینه است بر اینکه دوتا میقات بوده. وقتی حضرت رفتند در آن غار آنها گفتند که چطوری می شود با خدا حرف بزنیم.پاسخ: خیر، میقات با قرارداد قبلی است.پرسش: خب ، آنها تقاضا کردند که ما می خواهیم خدا را جهرةً ببینیمپاسخ: بله، اینها همراهان موسای کلیم بودند میقات با قرارداد قبلی است خدای سبحان بیش از یک قرار با موسای کلیم نگذاشت موسای کلیم رفت و تورات گرفت و آورد چون خدای سبحان فرمود من باید به شما کتابی بدهم که بتوانید با آن کشورتان را اداره کنید حالا ـ در این مواعده وجود مبارک موسای کلیم بنا شد اردویی اینها را ببرد کوه طور یا عدّه ای را انتخاب کرده، در همان مواعده «وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلاً» همه ی اردوی چند صد نفری را که بنا نبود ببرد «وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلاً» این هفتاد نفری که وجود مبارک کلیم را همراهی می کردند یک صانحه ی سنگینی برای اینها پیش آمد که اینها گفتند «أَرِنَا اللّهَ جَهْرَةً»(۱۰) آن وقت «فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ»(۱۱) اینها مُردند دوباره زنده شدند در همین اربعین و صحنه ی جدایی دارد آن بقیه گرفتار فتنه ی سامری شدند اینها گرفتار حس گرایی شدند و مُردند و دوباره زنده شدند تفکیک این دو قسمت نه برای آن است که میقات دو بار بود، مواعده دو بار بود، وجود مبارک موسی دو بار به طور رفت بعد از نبوّت این چنین نبود یک بار به طور رفت هفتاد نفر را انتخاب کرد این هفتاد نفر یک مشکل داشتند آن بقیه یک مشکل دیگر اینها را از هم تفکیک کرده.پرسش: دلیل قاطع بر اینکه حتماً دو واقعه ، واقعه واحد بودند چون هر دو طرف محتمل است.پاسخ: نه، محتمل نیست اگر آن باشد «لو کان لبان» باید قرارداد بگذارند حضرت ممکن است هر وقتی کسی برود دامنه ی کوه برای خودش بخواهد مناجات کند اما مواعده ی الهی و قرارداد الهی حساب و کتابی دارد.پرسش: ظاهر آیات با هر دو طرف سازگاری دارد.پاسخ: نه، برای اینکه از کجا دو مواعده بود خدای سبحان وعده داد که بیا ما شما را راهنمایی بکنیم کتاب بدهیم و داد تورات را در همان مواعده ی اول داد دیگر، دیگر دو مواعده و دو میقات و امثال ذلک نبود که.پرسش: ببخشید ظاهر آیات چه؟پاسخ: آن دیگر یک مصلحت مهمّی است چیز خیلی مهمّی نیست که حالا چرا اول این بعد تتمیم شده آن دیگر قصّه ی جزئی است خب.پرسش: اختیار سبعین بعد از اتمام اربعین به وجود می آید.پاسخ: نه، نه

یعنی نه.پرسش: ظهور آیات این را نشان می دهد.پاسخ: نه آیات این را نشان نمی دهد دوتا میقات نبود این قسمت تفکیک شده یک میقات بود بعد از جریان مدین وجود مبارک موسای کلیم یک بار وعده ی الهی نصیبش شد که برود در کوه طور و چهل شب بماند و تورات بگیرد و مانند آن اینها قرارداد الهی بود در این قرارداد مردم هم دخیل بودند این دو، مردم اردویی مهمان خدا نبودند سه، طبق کارِ موسای کلیم معلوم شد نخبگانی از مردم مأمورند که موسای کلیم را همراهی کنند چهار، پس موسای کلیم جریان میعاد چهل شبانه روزی را هم به مردم اعلام کرد هم به هارون(سلام الله علیه) و از مردم جدا شد با این هفتاد نفر یک جریان مهم برای این هفتاد نفر اتفاق افتاد یک جریان مهم هم برای قوم. جریان قوم را فرموده و بازگو کرده جریان هفتاد نفر را هم در بخش دیگر ذکر می کند نه اینکه دوتا قرارداد بود دو بار رفته طور خب آن بار اول با چه کسی رفته با اینکه وعده ی الهی بود که مواعده کردیم با قوم تو.پرسش: «وَاعَدْناكُمْ» همان بیانی که فرمودید که رسیدن به آن ظرف کافی است.پاسخ: نه، «وَاعَدْناكُمْ» ظاهرش این است که با همه ی شما قرارداد بستیم.پرسش: آن وقتی است که میسور نباشد که همه بروند. پاسخ: خب یک عدّه را انتخاب می کنند پس یک مواعده است.پرسش: تنها برود دلالت نمی کند.پاسخ: نه دیگر تنها برود «وَاعَدْناكُمْ» نیست.پرسش: بعضی از بزرگان اهل معرفت می گویند همان طوری که به پیغمبر اکرم(صلوات الله و سلامه علیه) تنهایی رفتند به دامنه کوه حضرت موسی هم همین طور بوده.پاسخ: آخر شاهد می خواهد. «وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا»«وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا».پرسش: ببخشید همین آیه قرینه است بر اینکه دوتا میقات بوده. وقتی حضرت رفتند در آن غار آنها گفتند که چطوری می شود با خدا حرف بزنیم.پاسخ: خیر، میقات با قرارداد قبلی است.پرسش: خب ، آنها تقاضا کردند که ما می خواهیم خدا را جهرةً ببینیمپاسخ: بله، اینها همراهان موسای کلیم بودند میقات با قرارداد قبلی است خدای سبحان بیش از یک قرار با موسای کلیم نگذاشت موسای کلیم رفت و تورات گرفت و آورد چون خدای سبحان فرمود من باید به شما کتابی بدهم که بتوانید با آن کشورتان را اداره کنید حالا در این مواعده وجود مبارک موسای کلیم بنا شد اردویی اینها را ببرد کوه طور یا عدّه ای را انتخاب کرده، در همان مواعده «وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا» همه ی اردوی چند صد نفری را که بنا نبود ببرد «وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا» این هفتاد نفری که وجود مبارک کلیم را همراهی می کردند یک صانحه ی سنگینی برای اینها پیش آمد که اینها گفتند «أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً»(۱۰) آن وقت «فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ»(۱۱) اینها مُردند دوباره زنده شدند در همین اربعین و صحنه ی جدایی دارد آن بقیه گرفتار فتنه ی سامری شدند اینها گرفتار حس گرایی شدند و مُردند و دوباره زنده شدند تفکیک این دو قسمت نه برای آن است که میقات دو بار بود، مواعده دو بار بود، وجود مبارک موسی دو بار به طور رفت بعد از نبوّت این چنین نبود یک بار به طور رفت هفتاد نفر را انتخاب کرد این هفتاد نفر یک مشکل داشتند آن بقیه یک مشکل دیگر اینها را از هم تفکیک کرده.پرسش: دلیل قاطع بر اینکه حتماً دو واقعه ، واقعه واحد بودند چون هر دو طرف محتمل است.پاسخ: نه، محتمل نیست اگر آن باشد «لو کان لبان» باید قرارداد بگذارند حضرت ممکن است هر وقتی کسی برود دامنه ی کوه برای خودش بخواهد مناجات کند اما مواعده ی الهی و قرارداد الهی حساب و کتابی دارد.پرسش: ظاهر آیات با هر دو طرف سازگاری دارد.پاسخ: نه، برای اینکه از کجا دو مواعده بود خدای سبحان وعده داد که بیا ما شما را راهنمایی بکنیم کتاب بدهیم و داد تورات را در همان مواعده ی اول داد دیگر، دیگر دو مواعده و دو میقات و امثال ذلک نبود که.پرسش: ببخشید ظاهر آیات چه؟پاسخ: آن دیگر یک مصلحت مهمّی است چیز خیلی مهمّی نیست که حالا- چرا اول این بعد تتمیم شده آن دیگر قصّه ی جزئی است خب.پرسش: اختیار سبعین بعد از اتمام اربعین به وجود می آید.پاسخ: نه، نه یعنی نه.پرسش: ظهور آیات این را نشان می دهد.پاسخ: نه آیات این را نشان نمی دهد دوتا میقات نبود این قسمت تفکیک شده یک میقات بود بعد از جریان مدین وجود مبارک موسای کلیم

یک بار وعده ی الهی نصیبش شد که برود در کوه طور و چهل شب بماند و تورات بگیرد و مانند آن اینها قرارداد الهی بود در این قرارداد مردم هم دخیل بودند این دو، مردم اردویی مهمان خدا نبودند سه، طبق کارِ موسای کلیم معلوم شد نخبگانی از مردم مأمورند که موسای کلیم را همراهی کنند چهار، پس موسای کلیم جریان میعاد چهل شبانه روزی را هم به مردم اعلام کرد هم به هارون(سلام الله علیه) و از مردم جدا شد با این هفتاد نفر یک جریان مهم برای این هفتاد نفر اتفاق افتاد یک جریان مهم هم برای قوم. جریان قوم را فرموده و بازگو کرده جریان هفتاد نفر را هم در بخش دیگر ذکر می کند نه اینکه دوتا قرارداد بود دو بار رفته طور خب آن بار اول با چه کسی رفته با اینکه وعده ی الهی بود که مواعده کردیم با قوم تو.پرسش: «وَاعَدْناكُمْ» همان بیانی که فرمودید که رسیدن به آن ظرف کافی است.پاسخ: نه، «وَاعَدْناكُمْ» ظاهرش این است که با همه ی شما قرارداد بستیم.پرسش: آن وقتی است که میسور نباشد که همه بروند. پاسخ: خب یک عدّه را انتخاب می کنند پس یک مواعده است.پرسش: تنها برود دلالت نمی کند.پاسخ: نه دیگر تنها برود «وَاعَدْناكُمْ» نیست.پرسش: بعضی از بزرگان اهل معرفت می گویند همان طوری که به پیغمبر اکرم(صلوات الله و سلامه علیه) تنهایی رفتند به دامنه کوه حضرت موسی هم همین طور بوده.پاسخ: آخر شاهد می خواهد. «وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا»[(۱۲)] این برای انتخاب گروه، حالا باز هم آیاتی در همین سوره ی مبارکه ی «اعراف» است که باز دوباره برمی گردیم و از آن کمک می گیریم. اما در مقام بحث ما آیه ی هشتاد همین سوره ی مبارکه ی «طه» این بود که «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنجَيْنَاكُم مِنْ عَدُوِّكُمْ وَوَاعَدْناكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنَ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى» ما با همه ی شما قرارداد بستیم که در آنجا دیداری داشته باشیم آن گاه در آیه ی ۸۳ می فرماید: «وَمَا أَعْجَلَكَ» حالا ملاحظه بفرمایید که چهار تعبیر دارد یک اسم ظاهر بعد ضمیر باز بار سوم یک اسم ظاهر و یک ضمیر خب، اگر این دوتا اسم ظاهرها یکی باشند نظم عدمی اقتضا می کند که اول اسم ظاهر را ذکر بکند بعد سه تا ضمیر را پشت سر هم ذکر بکند از اینجا یک جا اسم ظاهر را ذکر می کند بعد ضمیر می آورد بعد یک اسم ظاهر ذکر می کند ضمیر می آورد معلوم می شود این اسم ظاهر غیر از آن اسم ظاهر است اگر این اسم ظاهر دومی عین اسم ظاهر اوّلی بود فقط یک اسم ظاهری می آورد و سه تا ضمیر حالا اینجا ملاحظه بفرمایید فرمود: «وَمَا أَعْجَلَكَ عَن قَوْمِكَ» این قوم چه کسانی اند معلوم نیست همه ی مردم اند یعنی اردو یا آن هفتاد نفر البته منظور معلوم است هفتاد نفرند «وَمَا أَعْجَلَكَ عَن قَوْمِكَ يَا مُوسَى» چرا تنها آمدی؟ جواب «هُمْ أُولَاءِ عَلَى أَثَرِي» این هفتاد نفر دنبال من دارند می آیند اینها دامنه ی کوه اند این «هُمْ» به این قوم برمی گردد «أُولَاءِ» هم که برای تأکید است به همین قوم برمی گردد «عَلَى أَثَرِي» هم یعنی دنبال من این تمام شد پس یک اسم ظاهر و یک ضمیر یا اشاره بعد فرمود: «وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى» بعد فرمود: «قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ» کدام قوم یعنی این هفتاد نفری که الآن دنبال تو راه افتادند یا آن بقیه آن اردویی که آن صحرا هستند؟ «قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ» یعنی آن ششصد هفتصد نفر «مِن بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ» این ضمیر، این ضمیر به این قومِ در صحرای سینا یا صحرای شام برمی گردد سامری آنها را گمراه کرده نه این هفتاد نفر را پس چهار چیز شد اول اسم ظاهر، دوم ضمیر، سوم اسم ظاهر، چهارم ضمیر این نشان می دهد این دوتا اسم ظاهرها غیر هم اند و سامری هم این هفتاد نفر را که گمراه نکرده آن افرادی که در صحرای سینا یا صحرای شام بودند آنها را گمراه کرده این پنج شاهد «وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ» بعد ششمی «فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ» این قوم آن قومی نیست که همراه موسی بودند که اینها با هم بودند «رَجَعَ» معنا ندارد که وقتی که این صحنه ی طور تمام شد بعد از اربعین به صحرای سینا یا صحرای شام رسیدند برگشتند به آن قوم، به آن قوم که برگشتند این قومی که دارد «فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ» این همین قومی است که در آیه ی ۸۵ آمده «فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِن بَعْدِكَ» و سامری اینها را گمراه کرده نه آن قومی که من گفتم «مَا أَعْجَلَكَ عَن قَوْمِكَ» چرا زودتر از اینها آمدی، پس یک هفتاد نفرند که قوم موسایند، یک ششصد

هفتصد نفر یا بیشتر و کمترند که قوم موسایند هر دو قوم موسایند آنها که «أَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ» همان قوم اردویی اند اینها که «مَا أَعْجَلَكَ عَن قَوْمِكَ» همین قومی هستند که هفتاد نفرند تو انتخاب کردی بنابراین قصّه یک قصّه است منتها مقاطع گوناگون متفاوت دارد در سوره ی مبارکه ی «اعراف» اینها را همه از هم تقطیع کرده «فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ» یعنی همان قومی که در صحرا اردو زدند نه این قومی که همراه موسای کلیم بودند، همراه موسای کلیم بودند نه سامری آنها را گمراه کرده نه رجوع معنا دارد اینها با هم رفتند و با هم برگشتند دیگر نمی شود گفت موسای کلیم «رجع إلی قومه» خب.پرسش: ...پاسخ: بله دیگر حالا آن قسمت در سوره ی مبارکه ی «اعراف» مبسوطاً گذشت بله.پرسش: فرمودید که تقدیم شده است بر اینکه .. حالا اگر دوتا قوم متفاوت باشند که نمی شود گفت تقدیمی است برای قوم دیگر.پاسخ: نه، دو گروه از یک قوم اند دو قوم که نیستند یک هفتاد نفرند یک هفتصد نفر این هفتاد نفر هم از همان هفتصد نفر انتخاب شدند منتها آنها با یک گرفتاری روبه رو شدند که سامری آنها را گمراه کرده اینها با یک فتنه ی دیگری در زحمت افتادند که گفتند «أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ»(۱۳) خب.پرسش: ظاهراً این یک خواسته عمومی است.پاسخ: نه، خواسته ی عمومی که هست «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً»(۱۴) این «أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً» برای همراهان موسای کلیم است که «أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ» آنها گفتند «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً» همه حس گرا بودند و حرف همه ی آنها این است اما اینها که دامنه ی طور بودند همراهان موسای کلیم بودند گفتند خدا را علناً به ما نشان بده بعد «فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ» همه شان مُردند بعد موسای کلیم به خدا عرض کرد «بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ» خدایا اینها را من زنده آوردم مُرده ببرم چگونه می شود دوباره با دعای موسای کلیم اینها زنده شدند اینها برای این هفتاد نفرند نه برای آن توده ی مردم خب ، پس بنابراین در این قسمت که فرمود: «فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ» این قوم آن هفتاد نفر نیستند این قوم همانهایی بودند که در صحرا اردویی به سر می بردند آن گاه وجود مبارک موسای کلیم برهان اقامه کرد فرمود: «يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْداً حَسَناً» او یک وعده ی حَسن و صادقانه داد وعده داد کتابی بدهد برای اداره ی مملکت و داد ، وعده داد چهل روز باشد چهل روز شد نه تخلّفی در وعده بود نه وعده غیر حَسن بود.پرسش: ظاهراً اینکه اینها درخواست کردند که «أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً» معلوم می شود که خود حضرت موسی تنهایی به مناجات رفت «فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ» یعنی وقتی که برگشت گفت همان خدایی که دیدید به ما نشان بدهید.پاسخ: نه ، اینها که «وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ» نبود «فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ» به آنها گفت چرا گوساله پرستی را انتخاب کردید دارد که «وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ * فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفاً» بعد به اینها گفت شما چرا گوساله پرست شدید معلوم می شود این قومی که گوساله پرست شدند و موسای کلیم به طرف آنها برگشت با آنها گفتگو دارد و اعتراض می کند همان اردوی صحرا بودند خب.«أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ» وعده ی الهی که هم حق بود هم حَسن خُلف وعده هم که نبود نه در اصلِ وعده تخلّف شد نه در بقا و استمرار او تخلّف شد وعده حَسن بود و صادق بود و تخلّف هم نشد «أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ» این به صورت سبر و تقسیم است یعنی قِسم اول که نبود ، قسم دوم که نبود ، قسم سوم این است که شما معصیت کردید می خواهید با سوء اختیار خود مستحقّ عذاب الهی باشید «أَمْ أَرَدتُّمْ أَن يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِن رَّبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِي» حالا اینها دارند عُذرشان را ذکر می کنند «قَالُوا» همین قوم او «مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلْكِنَا» درست است ما خُلف وعده کردیم تخلّف کردیم اما فریب خوردیم چطور فریب خوردیم ، برخیها گفتند «بِمِلْكِنا» قرائت شده یعنی با مال خودمان نبود این اموالی را که سامری از ما تحویل گرفته و با او گوساله راه انداخته اینها آن زیورهایی بود که ما از این قوم قِبط از فرعون و اینها گرفته بودیم ما خودمان چیزی نداشتیم او می خواستم گوساله ای ، مجسّمه ای درست کند گوساله ای درست کند از طلا ، ما آنچه را که فراهم کردیم خودش هم چیزهایی که از آنها فراهم کرده این مجموعاً یک گوساله ی طلایی ساخته این را گفتند اما «بِمَلْكِنَا» یعنی ظاهرش این است به اختیار ما نبود

این بهانه ای است «وَلكِنَّا حُمِّلْنَا أَوْزَاراً مِن زِينَهِ الْقَوْمِ» اوزار یعنی کارهای سنگین یک مقدار طلا ، یک مقدار نقره به ما رسید بر ما تحمیل شد ما اینها را بار کردیم به همراه آوردیم «فَقَذَفْنَاهَا» اینها را هم انداختیم او هم گرفت خودش هم هر چه گرفته بود انداخت ما هم هر چه گرفته بودیم انداختیم او رفته در خِفا گوساله ای درست کرده این «أَخْرَجَ» معلوم می شود این کار را در حضور مردم نکرده در پنهان در نهانی با فتنه و توطئه گوساله ای ، مجسّمه ی گوساله البته نه خود گوساله مجسّمه گوساله درست کرده و آن چیزی را که گفت «فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ»(۱۵) آن را گرفته و در درون این گوساله جاسازی کرده و در دَم باد گذاشته که اگر بادی می وزید این صدا تولید می کرد.پرسش: ببخشید اینها که اختیار و قدرت داشتند با اختیارشان خلف وعده کردند. پاسخ: بله خب ، وجود مبارک موسای کلیم برهان اقامه می کند لذا عذاب الهی می آید که شما به سوء اختیار خودتان این کار را کردید. «فَكَذلِكَ الْقَى السَّامِرِيُّ» همان طوری که ما این طلاها را ریختیم او هم ریخت این جمعاً بالأخره انسان چیزی که محبوب اوست به آن طرف گرایش دارد زر و زیور محبوب اوست به آن سمت گرایش دارد اگر همین گوساله را از چوب درست می کرد شاید این قدر خواهان نداشت «فَكَذلِكَ الْقَى السَّامِرِيُّ * فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً» معلوم می شود در غیاب این کار را کرده در حضور اینها این کار را نکرده این فتنه را و این توطئه را در غیاب این کار را کرده بعد بیرون آورده همه جا وقتی سخن از عِجْل است این «جَسَداً» همان طوری که در روز چهارشنبه گفته شد این «جَسَداً» را وسط ذکر می فرماید تا روشن بشود که او مُرده ای را زنده نکرد ، حیاتی به چیزی نداد که واقعاً بشود حیوانِ خائر «جَسَداً لَّهُ خُوَارٌ» نه «عِجلاً له خوار» «فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَّهُ خُوَارٌ» یعنی روح نداشت خُوار همان بانگ گاو است.پرسش: چرا عِجل انتخاب کرد. تناسب حکم و موضوع بوده؟پاسخ: دیگر حالا معمولاً گاوپرستی از عهد کهن در بین مصریها بود مثل اینکه الآن هم هست در هند در خیلی از جاها این گاوپرستی و اینها بود «عِجْلاً جَسَداً لَّهُ خُوَارٌ فَقَالُوا» این فتنه تنها برای سامری نیست گرچه طلیعه ی کار برای سامری است وفعل به فاعل مفرد اسناد داده شد «فَكَذلِكَ الْقَى السَّامِرِيُّ» اما اینجا فعل را جمع آورد فرمود: «فَقَالُوا» معلوم می شود باندی هم او درست کرده ضمیر به سامری و همراهان و فتنه گران سامری برمی گردد «فَقَالُوا هذَا إِلهُكُمْ وَإِلهُ مُوسَى» اینها چون قبلاً در سوره ی مبارکه ی «اعراف» گذشت آیه ی ۱۳۸ «اعراف» این بود که «وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ» اینها بعد از اینکه از دریا گذشتند دیدند عدّه ای یک خدای دیدنی دارد صنمی دارند به موسای کلیم(سلام الله علیه) پیشنهاد دادند «قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلهاً كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ» یک خدای دیدنی برای ما بیاور شما الآن هم می بینید متأسفانه کسانی که از دین و قرآن و عترت فاصله گرفتند به طرف شیطان پرستی راه افتادند اگر عده ای از بزرگان گفتند:گر نبودی کوشش احمد تو هم می پرستیدی چون اجدادت صنمهمین است بارها شاید صدها بار ما گفتیم اگر این حرم می رویم در و دیوار را می بوسیم برای اینکه اینها ما را آدم کردند اگر نبود اهل بیت و اگر نبود قرآن ما هم همین طور می شدیم هند که خیلی قوی تر از ماست پیشرفته تر از ماست اما شما می بینید گاوپرستی در آن هست ، موش پرستی در آن هست الآن چه غرب چه شرق خداپرستی به برکت انبیاست اگر این بزرگوار گفت گر نبودی کوشش احمد تو هم می پرستیدی چون اجدادت صنمهمین است خب الیوم ، الیوم که عصر علم است دیگر الیوم کسی به دنبال شیطان پرستی و نمی دانم بازیهای دیگر برود. خب ، این صحنه را سامری دید «قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلهاً كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ * إِنَّ هؤُلاَءِ مُتَبَّرٌ مَاهُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَاكَانُوا يَعْمَلُونَ»(۱۶) این حرفها را وجود مبارک موسای کلیم زد سامری در بین اینها بود از ضعف فکرِ مردم از حس گرایی مردم از ماده اندیشی مردم سوء استفاده کرد همان طوری که فرعون «اسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ»(۱۷) سامری هم بشرح ایضاً از این حس گرایی مسئله ی «عِجْلاً جَسَداً لَّهُ خُوَارٌ» را راه اندازی کرد در برابر آن عصای موسی ، اگر نبود واقع قرآ ن و عترت انسان هم همین طور می شد حالا اینکه سامری به این صورت مردم را فریب داد و گفت

این خدای شماست و خدای موسای کلیم است معلوم می شود با باندی توطئه کردند چون اول ضمیر را مفرد می آورد یا فعل را مفرد می آورد بعد فعل را جمع می آورد «فَقَالُوا هذَا إِلهُكُمْ وَإِلهُ مُوسَى» چون باید نماز جماعت بخوانند زودتر تعطیل کنیم بهتر است.«و الحمد لله ربّ العالمین»(۱) ـ سوره ی قصص ، آیه ی ۲۹.(۲) ـ سوره ی طه ، آیه ی ۸۰.(۳) ـ سوره ی اعراف ، آیه ی ۱۵۵.(۴) ـ سوره ی نساء ، آیه ی ۱۵۳.(۵) ـ سوره ی بقره ، آیه ی ۲۴۳.(۶) ـ سوره ی اعراف ، آیه ی ۱۴۲.(۷) ـ سوره ی مزمل ، آیه ی ۶.(۸) ـ نهج البلاغه ، خطبه ی ۲۴۱.(۹) ـ سوره ی طه ، آیه ی ۸۰.(۱۰) ـ سوره ی نساء ، آیه ی ۱۵۳.(۱۱) ـ سوره ی اعراف ، آیه ی ۹۱.(۱۲) ـ سوره ی اعراف ، آیه ی ۱۵۵.(۱۳) ـ سوره ی نساء ، آیه ی ۱۵۳.(۱۴) ـ سوره ی بقره ، آیه ی ۵۵.(۱۵) ـ سوره ی طه ، آیه ی ۹۶.(۱۶) ـ سوره ی اعراف ، آیات ۱۳۸ و ۱۳۹.(۱۷) ـ سوره ی زخرف ، آیه ی ۵۴.

ص: ۷۱۳

آیات ۸۳ تا ۸۹ سوره مریم ۸۹/۰۱/۲۹

Your browser does not support the audio tag.

«وَمَا أَعْجَلَكَ عَن قَوْمِكَ يَا مُوسَى (۸۳) قَالَ هُمْ أُولاَءِ عَلَى أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى (۸۴) قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِن بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ (۸۵) فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفاً قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْداً حَسَناً أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدتُّمْ أَن يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِن رَّبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِي (۸۶) قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلْكِنَا وَلكِنَّا حُمِّلْنَا أَوْزَاراً مِن زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ (۸۹)فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَّهُ خُوَارٌ فَقَالُوا هذَا إِلهُكُمْ وَإِلهُ مُوسَى فَنَسِيَ (۸۸) أَفَلاَ يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلاً وَلاَ يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرّاً وَلاَ نَفْعاً (۸۹)»

قرآن کریم که خود را تفسیر می کند و اینکه گفته شد قرآن «یفسّر بعضه بعضا» عصاره ی تفسیر قرآن خود را، آیات قرآن «بعضها ببعض» در این گونه از موارد روشن می شود وگرنه با مراجعه به المعجم المفهرس و کلمات را شناسایی کردن و بعضیها را به بعضی ارجاع دادن این قبل از مرحوم علامه هم بود بعد از ایشان هم رواج پیدا کرد. در اینجا ما باید مشخص بکنیم که چندتا مواعده بود یک، و میعاد و میقات کجا بود این دو، گفتگوی خدای سبحان با موسای کلیم چگونه بود، با مردم چگونه بود، با آن هفتاد نفر چگونه بود این شش مطلب. حادثه ای که برای موسای کلیم در این صحنه پیش آمد چه بود، حادثه ای که برای آن هفتاد نفر پیش آمد چه بود، حادثه ای که برای توده ی بنی اسرائیل پیش آمد چه بود. برخوردی که موسای کلیم با مردم بعد از جریان بت پرستی داشت چه بود، برخوردی که موسای کلیم با سامری داشت چه بود، احتجاجات رایج بین موسای کلیم و قومش در جریان گوساله پرستی چه بود و تفاوت جوهری سؤال موسای کلیم که عرض کرد«رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ»(۱) با سؤال آن هفتاد نفر که«أَرِنَا اللّهَ جَهْرَةً»(۲) چه بود، یکی مورد تجلّی خدا قرار می گیرد می شود موسای کلیم، یکی مورد صاعقه ی خدا قرار می گیرد می شود آن هفتاد نفر خواسته ی هر دو به حسب ظاهر یکی است وجود مبارک موسای کلیم هم عرض کرد«رَبِّ أَرِنِي»آنها هم گفتند«أَرِنَا اللّهَ جَهْرَةً»یکی گرفتار صاعقه می شود مورد تعذیب خدا قرار می گیرد بعد احیا می شود به لطف الهی،دیگری تجلّی خدا نصیبش می شود مدهوش می شود و نه بیهوش و به برکت او کوه فرو می ریزد نه کوه فرو ریخت موسای کلیم هراسناک شد این چه مقامی برای موسای کلیم است که با مَجلا

قرار گرفتن فیض الهی و عنایت خاصّ خدا موسی مدهوش می شود و نه بیهوش،نتیجه ی آن مدهوشی تلقّی تورات خواهد بود و کوه متلاشی می شود ولی همین خواسته را آنها داشتند گرفتار صاعقه ی الهی می شوند و تعذیب اینها نکاتی است که قرآن کریم به خوبی روشن می کند، شفاف می کند منتها هر کدام از اینها را در جای خاصّ خودش ذکر می کند.

ص: ۷۱۴

۱- (۱) _ سور ه ی اعراف ، آی ه ی ۱۴۳.

۲- (۲) _ سور ه ی نساء ، آی ه ی ۱۵۳.

پرسش: آدمهایی که بیهوش می شوند چه؟

پاسخ: خب، اِغما که بیهوش اند چیزی درک نمی کنند آدمهای مدهوش می بینید گاهی این خدا غریق رحمت کند مرحوم شیخ بهایی را و پدر بزرگوارش را و خاندانشان را این صمدیه را که ایشان نوشته گاهی می گوید مضاف کسب تأنیث می کند، کسب تذکیر می کند این اگر ادبیات به دست ایشان و مرحوم فیض و اینها می افتد و می افتاد دیگر به جای استشهاد از شواهد ربوبی و اشعار جاهلی عرب از آیات و روایات کمک می گرفتند که به لطف الهی بعد از انقلاب کم کم مسیر ادبیات حالاـ دارد عوض می شود یکی از مثالهایی که ایشان ذکر می کند که گاهی مضاف مؤنّث است در اثر اضافه ی به مذکّر کسب تذکره می کند این است که «إناره العقل مکسوفٌ بطوع هوی» این اِناره مؤنث است عقل مذکّر است این اناره که مؤنث است و مضاف است مبتدا قرار گرفت خبرش مکسوفٌ است نه مکسوفهٌ این مثالی است که مؤنث در اثر اضافه به مذکّر کسب تذکیر می کند مثالهای فراوان رایج درباره ی شتر و شیر شتر و اینها هم بود ولی شیخ بهایی یا خاندان صمد این مثال را ذکر می کند ما دو گونه ظل گرفتگی داریم این حدیث یا این جمله ی نورانی معنایش این است که این عقل که نور است گاهی او را ظل می گیرد همان طوری که گاهی آفتاب را ظل می گیرد می شود مُنکَسِف عقل را هم گاهی ظل می گیرد ما دو وقت نورِ یک نیّر را نمی بینیم، نور یک مثلاً قمر را نمی بینیم یک وقت در اثر اینکه فاصله ی بین شمس و قمر یک بیگانه است سایه ی بیگانه روی چهره ی ماه می افتد نمی گذارد ماه از آفتاب نور بگیرد اینجا ما ماه را نمی بینیم یک وقت در اثر شدّت قُرب شمس و قمر که تحت الشعاع است کنار اوست فاصله ای ندارد نورش فراوان است ما او را نمی بینیم این دو گونه، پس ندیدن قمر و نور نداشتن گاهی در اثر تاریک شدن است گاهی در اثر اینکه دیگران توان آن را ندارند. عقل گاهی او را ظل می گیرد مثل آدمِ مَست مثل آدم معتاد مثل آدم اِغما که اینها روزه را باطل می کند یک وقت از بس فانی در جمال و جلال الهی است حواسش متوجّه این نشئات نیست او را ظل نگرفته او مدهوش شده روزه ی او صحیح است، نماز او صحیح است، وضوی او باطل نشده ولی توجّهی به این عالَم ندارد این مدهوشی است آن بیهوشی است یک وقت قمر در اثر ارتباط تنگاتنگ با شمس کسی او را نمی بیند یک وقت در اثر اینکه ظلّ زمین روی چهره ی قمر افتاده او را منخَسف کرده نوری ندارد آدمی که در اتاق عمل رفته وضویش باطل است، روزه اش باطل است و مانند آن این اغما دارد اما کسی که در نماز حالت خاصّی به او دست می دهد مثل وجود مبارک حضرت امیر که تیر را می کِشند توجه ندارد این مدهوش است و نه بیهوش. به هر تقدیر وجود مبارک موسای کلیم«خَرَّ مُوسی صَعِقاً»(۱) مدهوش شده حالتی نیست که وضو باطل شده باشد، حالتی نیست که روزه باطل شده باشد، حالتی نیست که نتواند نمازش را ادامه بدهد این طور نیست خب.

۱- (۳) ـ سور ه ی اعراف ، آی ه ی ۱۴۳.

پرسش:

پاسخ: حالا شاید بشود. به هر تقدیر وقتی بنا شد کسی مدهوش باشد یعنی همه ی آن شئون نورانیّتش را داراست به علاوه ی آنچه از بالا گرفته خب، چطور شد که یک موسای کلیم است می گوید:«رَبَّ أَرِنِی»[(۱)] می شود مدهوش و تجلّی نصیبش می شود و کوه به برکت او متلاشی می شود«خَرَّ مُوسی صَعِقاً»می شود و تورات نصیبش می شود آن هفتاد نفر که گفتند«أَرِنَا اللّهَ جَهْرَةً»،[(۲)]«فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ»[(۳)] می شود،«فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَهُ»[(۴)] می شود از بین می روند به عنوان عذاب الهی بعد با درخواست موسای کلیم زنده می شوند اینها فرقشان چیست اینها را قرآن کاملاً روشن کرده بخش وسیعی از اینها هم به برکت بیانات کسی که قرآن ناطق اند یعنی اهل بیت(علیهم السلام) مشخص شده حالا در اینجا ذات اقدس الهی با موسای کلیم این مطالب را در میان گذاشت مواعده یکی بود که فرمود همه شما در جانب طور ایمن جمع بشوید ما با شما قرارداد داریم این مواعده ی عمومی است این مواعده به چند بخش تقسیم شده تریبون مواعده دست چه کسی است چه کسی باید با خدا سخن بگوید چه کسی باید سخن خدا را تلقّی کند این می شود موسای کلیم، کجا باید باشد؟ بالای طور، چه کسی باید همراه موسای کلیم باشد؟«وَاخْتَارَ مُوسَی قَوْمَهُ سَبْعِینَ رَجُلاً»[(۵)] اینجا که وجود مبارک موسای کلیم با این هفتاد نفر بالا رفتند خب این شوق است این مدهوشی است این«فَاسْتَبِقُوا»[(۶)] هست، این«سَارِعُوا»[(۷)] هست اینجا وجود مبارک موسای کلیم چند قدم زودتر رفته خدا فرمود:«وَمَا أَعْجَلَکَ عَن قَوْمِکَ»عرض کرد آنها دارند می آیند«وَعَجِلْتُ إِلَیْکَ رَبِّ لِتَرْضَی»عجله ی من از باب سرعت است که دستور شرعی است«فَاسْتَبِقُوا»،«سَارِعُوا»اینها هم دارند می آیند پس اینها آمدند و این قومی که در آیه فرمود:«وَمَا أَعْجَلَکَ عَن قَوْمِکَ»همین هفتاد نفری بودند که در سوره ی «اعراف» فرمود:«وَاخْتَارَ مُوسَی قَوْمَهُ سَبْعِینَ رَجُلاً»اما آن بقیه که به سرپرستی وجود مبارک هارون ماندند آن نفوذی که موسای کلیم داشت هارون نداشت همان طوری که نفوذی که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) داشت وجود مبارک حضرت امیر نداشت پیغمبر به حضرت امیر(سلام الله علیهما) فرمود: «أنت منّی بمنزله هارون مِن موسی»[(۸)] با پیغمبر کنار می آمدند ولی متأسفانه با علی بن ابی طالب کنار نیامدند که وضع آن شد همان طوری که حرف وجود مبارک حضرت امیر را گوش ندادند حرف وجود مبارک هارون(سلام الله علیهما) را هم گوش ندادند این حادثه بود تفاوت بود بالأخره بین وجود مبارک موسی و هارون چه اینکه تفاوت بود بین وجود مبارک پیغمبر و حضرت امیر(سلام الله علیهما) حضرت اتمام حجّت کرد فرمود شما در تحت خلافت و سرپرستی وجود مبارک هارون هستید تا من برگردم خب، باید دید چه حادثه ای برای آن توده ی بنی اسرائیل رخ داد، چه حادثه برای این هفتاد نفر، چه حادثه برای وجود مبارک موسای کلیم. قرآن کریم این سه حادثه را کاملاً از هم جدا ذکر می کند نسبت به بنی اسرائیلی که در تحت خلافت وجود مبارک هارون بودند آنها گرفتار همان حس گراییشان بودند سامری هم از این فرصت سوء استفاده کرده و بساط گوساله پرستی را رواج داد که بخشی در بحث دیروز گذشت بخشی هم از امروز می خوانیم. این هفتاد نفر هم که خدمت حضرت موسی بودند گفتند«أَرِنَا اللّهَ جَهْرَةً»[(۹)] همان طوری که ما اژدها شدن عصا را دیدیم، همان طوری که ید بیضا را دیدیم، همان طوری که ضفادع و دَم و قُمّل و اینها را دیدیم، همان طوری که به طور حسّی عبور از دریای خاکی و خشک را دیدیم همان طور ــ معاذ الله ــ الله را هم ببینیم تا اینکه مثلاً ایمان بیاوریم. وجود مبارک موسای کلیم فرمود ذات اقدس الهی نظیر این معجزات نیست که دیدنی باشد هر چه به اینها گفت که خدا دیدنی نیست باور نمی کردند همان حرف حس گرایی را ادامه می دادند که«فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَهُ»[(۱۰)] طبق بخشی از آیات،«فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ»طبق بخشی دیگر، اما خود وجود مبارک موسای کلیم که به اینها می فرماید خدا دیدنی نیست این اصل«لَا تُدْرِکُهُ

الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ»(۱۱) یک اصل کلی است که همه ی انبیا آوردند لفظاً ممکن است این خواسته ها شبیه هم باشد اما معناً کاملاً از هم جدا هستند آنجایی که لفظاً و معناً شبیه هم اند و شریک هم اند منتها سؤال کردن مؤدّبانه نیست جریان وجود مبارک عیسای مسیح است که قوم او درخواست مائده کردند فرمود مائده فرستادن از طرف خدا مطلوب هست لکن طلب باید به اجازه ی او باشد چه کسی به شما گفته که از خدا طلب بکنید گاهی ممکن است این طلبِ شما به مطلوب برسد ولی شما شاکر نباشید بعد از اینکه آنها مُتأدّب شدند به این تأدیب عیسوی آن گاه وجود مبارک عیسای مسیح خواسته ی آنها و خواسته ی خود که درخواست مائده است یکجا ذکر کرد این یک امر معقولی است یک امر مقبولی است یک امر ممکنی است که در سوره ی مبارکه ی «مائده» یکجا ذکر شده برای اینکه این مطلب حق است و قابل اِنجاز هم هست در سوره ی مبارکه ی «مائده» آیه ی ۱۱۲ به بعد این است«إِذْ قَالَ الْحَوارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَن يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّماءِ»آیا می تواند، خب مطلوب حق است ولی طلب که مؤدّبانه نیست خدا می تواند یعنی چه! او «بکلء شیء قدیر» است شما باید درخواست بکنید از ذات اقدس الهی مائده ای را آیا می تواند این با ادبِ سؤال سازگار نیست«قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِن كُنتُم مُؤْمِنِينَ»آنها عرض کردند که ما می خواهیم از آن استفاده کنیم و باعث طمأنینه قلبی ماست«قَالُوا نُرِيدُ أَن نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَن قَدْ صَدَقْتَنَا»که معجزه باشد«وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ»آن گاه این سؤال صبغه ی ادبی پیدا کرد شده مؤدّبانه بعد از اینکه مؤدّبانه شد وجود مبارک عیسای مسیح این مجموعه را به عرض خدا رساند آیه ی ۱۱۴ این است«قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونَ لَنَا عِيداً لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»بعد خدا فرمود ما این نعمت و درخواست اقتراحی و پیشنهادی را انجام می دهیم اگر کسی کفران نعمت بکند کیفر می بیند اما خواسته ی آن قوم با خواسته ی موسای کلیم خیلی فرق می کند در سوره ی مبارکه ی «بقره» بعد از اینکه بخشی از جریان عبور از دریا را ذکر فرمود آیه ی ۵۵ سوره ی «بقره» این است«وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً»یعنی آن طوری که دیدیم عصا اژدها شد، دیدیم ید بیضا را، دیدیم ضفادع و قُمّل و دم را، دیدیم عبور از دریا را این طور دیدِ حسّی داشته باشیم خدا را ــ معاذ الله ــ این طور ببینیم«فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ؟ ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»این خواستنِ حس گرایی یک امر محالی است و با کیفر الهی همراه شد که در آن بخش از سوره ی مبارکه ی «بقره» آمد مشابه آن در سوَر دیگر هم آمده که آیه ی ۱۵۳ سوره ی مبارکه ی «نساء» هم همین است سوره ی مبارکه ی «نساء» آیه ی ۱۵۳ این است«فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِن ذلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ»در سوره ی مبارکه ی «اعراف» هم مشابه این با تعبیر دیگری آمده که آنها آیه ی ۱۵۵ سوره ی مبارکه ی «اعراف» این است که«وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلاً لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ»این وسطها دیگر ذکر نشده خب اینها چه چیزی گفتند که رَجفه و صاعقه الهی دامنگیرشان شد این را در سوره ی مبارکه ی «بقره» فرمود، در سوره ی مبارکه ی «نساء» فرمود که اینها درخواست رؤیت حسّی کردند صاعقه دامنگیرشان شده آن قسمت را در این وسط ذکر نکرده فرمود این هفتاد نفر که به میقات آمدند گرفتار صاعقه و رجفه شدند پس اینها یک خواسته ی غیر معقولِ غیر مقبولِ غیر شرعیِ غیر ممکن خواستند صاعقه نصیبشان شده اما وجود مبارک موسای کلیم«رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ»(۱۲) گفتند آن شهود قلبی را خواستند هم مدهوش شدند هم تجلّی نصیبش شد هم به برکت ایشان کوه فیض بُرد و هم تورات نصیبشان شد و مانند آن، پس جریان عیسی و قومش با جریان موسی و قومش خیلی فرق دارد آنجا هر دو گروه یک سؤال معقولی داشتند که درخواست مائده بود و اجابت شد جمعش ممکن بود اما اینجا یکی محال است و یکی ممکن آن محال را چگونه ذات اقدس الهی پاسخ بدهد در بحثهای قبلی ما همین حدیثی که وجود مبارک امام صادق به ابی بصیر می گوید چند بار خواندیم که شهود قلبی خدا از بهترین نعمتها و فیوضات الهی است که نصیب

اوحدیّ از اهل ایمان می کند، شهود حسّی خب مستحیل است برای اینکه چیزی که حقیقتِ محض است جِرم نیست، جسم نیست، جهت ندارد، نه متزمّن است نه متمکّن آن قابل دیدن نیست آن بیان نورانی را مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) در کتاب قیّم توحید در صفحه ی ۱۱۷ به عنوان «بابُ ما جاء فی الرؤیه» نقل کردند مرحوم صدوق حشرش با انبیای الهی باشد این از ذخایر شیعه است یک آدم معمولی نیست کتابهای فراوانی نوشته ولی همه ی کتابهای او در یک حد نیست خب آن من لا یحضره الفقیه اش از مُعتمدترین کتاب ما امامیه است و این کتاب توحید هم از کُتب قیّمه اوست این کتاب توحید با سایر کتابهای خیلی، خیلی یعنی خیلی فرق دارد خیلی از روایات است که خود مرحوم صدوق اینها را روایت نقل کرده و به کُنهش نرسیده خود این روایات را معنا کرده بعد مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) آمده زیر همه ی حرفهایش را آب بسته بعد فرمود تو حدیث را نقل بکن تو چه کار به این حرفها داری خب این حرف را فقط مفید می تواند به صدوق بگوید مگر کسی جرأت می کند به صدوق چنین حرفی بزند تقریباً صد مطلب هست که مرحوم صدوق می گوید اعتقاد ما این است، اعتقاد ما این است، اعتقاد ما این است و مرحوم مفید زیر همه ی این حرفها را آب بسته که این حرفها درست نیست تو فقط حدیث را نقل کن خب مفید است متکلّم معروف است یک سر و گردن از خیلیها بلندتر و بزرگ تر است شاگردی مثل شیخ طوسی دارد، شاگردی مثل سیّد مرتضی دارد، شاگردی مثل سیّد رضی دارد مفید یک حساب دیگری دارد خب، به هر تقدیر در کتاب قیّم توحید صفحه ی ۱۱۷ این روایت را از وجود مبارک امام صادق نقل می کند راوی این روایت هم ابی بصیر است ابی بصیر یعنی کور، کور یعنی کور هیچی، ابی بصیر از شاگردان حضرت است و کور است در خدمت حضرت نشسته است به حضرت عرض کرد که «أخبرنی عن الله عزّ و جل هل یَراه المؤمنون یوم القیامه» همین ابی بصیر کور از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) سؤال می کند که آیا خدا را در قیامت مؤمنین می بینند حضرت فرمود «نعم» بله می بینند، بعد فرمود: «وقد رأوه قبل یوم القیامه» قبل از روز قیامت هم خدا را دیدند ابی بصیر عرض کرد «متی»، «فقلتُ متی، قال(علیه السلام) حین قال لهم«أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى»(۱۳)» مرحوم مفید(رضوان الله علیه) در امالی نقل می کند که سلسله ی انبیا، اولیا، مؤمنین همه حضور داشتند اول کسی که گفت«بَلَى»وجود مبارک پیغمبر بود دومین نفری که گفت وجود مبارک حضرت امیر بود حالا همه ی انبیا حاضرند همه یعنی همه، همه ی انبیای اولواالعزم دومین نفر ایشان بود و اگر نبود سقیفه و غدیر رایج بود خب بشر از قرآن خیلی چیز می فهمید. به هر تقدیر عرض کرد که «متی» چه موقع خدا را قبلاً دیدند؟ حضرت فرمود: «حین قال لهم«أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى»ثمّ سَكَت(علیه السلام) ساعةً» لحظه ای وجود مبارک امام صادق ساکت شد «ثمّ قال و إنّ المؤمنین لیرونه فی الدنیا قبل یوم القیامه» فرمود گاهی مؤمنین هم خدا را در دنیا قبل از قیامت می بینند بعد به ابی بصیر کور اشاره کرد فرمود «ألست تراه فی وقتک هذا» الآن خدا را نمی بینی، حالا چه تصرّفی کرد وجود مبارک امام صادق چه حال و شهودی برای ابی بصیر دست داد شهود قلبی که خب با قلبش مشاهده کرده همان بیان نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه که فرمود در جواب ذعلب که فرمود: «ما کنت أعبد ربّاً لم أره» آنجا فرمود: «لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ وَ لَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ»(۱۴) از همان قبیل معرفت نصیب ابی بصیر شد به برکت امام صادق(سلام الله علیه) به ابی بصیر کور فرمود: «ألست تراه فی وقتک هذا» مگر الآن خدا را نمی بینی، «قال أبوبصیر فقلت له جعلتُ فداک فأُحدّث بهذا عنک» به امام صادق عرض کرد که یابن رسول الله اجازه دارم که این حدیث را از طرف شما نقل بکنم؟ «فقال لا» این را می خواهی برای توده ی مردم نقل بکنی خب توده ی مردم این ظرفیت را ندارند خیال می کنند ـ معاذ الله ـ خدا را با چشم ظاهری می شود دید حالا اگر حوزه ی علمیه بود، علما بودند، فضلا بودند، شواهدی آن را همراهی کرد بین حس گرایی باطل و شهود قلبی فرق گذاشتند آن یک مطلب دیگر است نه، این را حقّ نقل نداری «فأُحدّث بهذا عنک؟ فقال(علیه السلام) لا، فإنّک إذا حدّثتَ به

فأنکره مُنکرٌ جاهلٌ بمعنی ما تقوله ثمّ قـدّر أنّ ذلک تشبیهٌ کَفَر» بخواهـد حرف ما را تکذیب کند که درست نیست، بخواهد به ظـاهر ایـن روایت عمـل بکنـد که درست نیست خب چرا برای دیگران نقـل بکنی برای اینکه «و لیست الرؤیه بـالقلب کـالرؤیه بالعین تعالی الله عمّا یصـفه المشبّهون و المُلحدون»(۱۵) بنـابراین آنچه وجود مبـارک موسای کلیم خواست«أَرِنَی»(۱۶) بود با شهود قلـبی،آنچه را که قوم او می گفتنـد«أَرِنَـا اللّهَ جَهْرَهً»(۱۷) بـا شـهود حسّـِی بود حق و باطـل که یکجا جمع نمی شود نظیر جریان مائـده نیست که هر دو را بشود یکجا در یک سؤال گنجانـد این فاصـله است خود مرحوم صـدوق(رضوان الله علیه) در پایان همین باب می فرمایـد روایاتی که مربوط به رؤیت است همه ی آنها نزد من صـحیح است در صـفحه ی ۱۱۹ می فرماید: «والأخبار الّتی رُوِیت فی هذا المعنی و أخرجها مشایخنا(رضـی الله عنهم) فی مصـنّفاتهم عندی صـحیحهٌ» این لقاءالله که مرحوم آقا میرزا جواد آقا نوشـتند یا مرحوم آقا سیّد علی آقای قاضی گفتند یا بزرگان گفتند برابر همین روایات است مرحوم صدوق می فرمایـد روایاتی که مربوط به رؤیت خداست همه اش نزد من صـحیح است لکن «وإنّما ترکتُ ایرادها فی هذا الباب خشـیه أن یقرأهـا جاهـلٌ بمعانیها فیکـذّب بها فیکفر بالله عزّ و جل و هو لا یَعلم»(۱۸) من برای اینکه دست هر کسـی نیفتد یا نسـبت به ائمه(علیهم السـلام)ـ معـاذ الله ـ بی ادبی نکننـد یـا ظـاهر این روایـات را نگیرنـد و به کفر مبتلاـ نشونـد ما این روایات را نقل نکردیم. خب، بنـابراین آنچه را که این هفتاد نفر گفتنـد که«فَأَخَـذَتْهُمُ الرَّجْفَهُ»(۱۹) است،«فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَهُ»(۲۰) است همان رؤیت حسّـِی بود آنچه وجود مبـارک موسـای کلیم داشت رؤیت قلـبی و شـهود قلبی بود این دو سؤال یکجـا نمی گنجـد بعد وقتی که.

۱- (۴) ـ سور ه ی اعراف ، آی ه ی ۱۴۳.

۲- (۵) ـ سور ه ی نساء ، آی ه ی ۱۵۳.

۳- (۶) ـ سور ه ی نساء ، آی ه ی ۱۵۳.

۴- (۷) ـ سور ه ی اعراف ، آی ه ی ۷۸.

۵- (۸) ـ سور ه ی اعراف ، آی ه ی ۱۵۵.

۶- (۹) ـ سور ه ی بقره ، آی ه ی ۱۴۸.

۷- (۱۰) ـ سور ه ی آل عمران ، آی ه ی ۱۳۳.

۸- (۱۱) ـ الکافی ، ج۸ ، ص۱۰۷.

۹- (۱۲) ـ سور ه ی نساء ، آی ه ی ۱۵۳.

۱۰- (۱۳) ـ سور ه ی اعراف ، آی ه ی ۷۸.

۱۱- (۱۴) ـ سور ه ی انعام ، آی ه ی ۱۰۳.

۱۲- (۱۵) ـ سور ه ی اعراف ، آی ه ی ۱۴۳.

۱۳- (۱۶) ـ سور ه ی اعراف ، آی ه ی ۱۷۲.

۱۴- (۱۷) ـ نهج البلاغه ، خطب ه ی ۱۷۹.

۱۵- (۱۸) ـ التوحید [للصدوق] ، ص۱۱۷.

۱۶- (۱۹) ـ سوره ی اعراف ، آیه ی ۱۴۳.

۱۷- (۲۰) ـ سوره ی نساء ، آیه ی ۱۵۳.

۱۸- (۲۱) ـ التوحید [للصدوق] ، ص۱۱۹.

۱۹- (۲۲) ـ سوره ی اعراف ، آیه ی ۷۸.

۲۰- (۲۳) ـ سوره ی نساء ، آیه ی ۱۵۳.

پرسش: بعدش می فرماید .. یا موسی چطور می شود؟

پاسخ: بله دیگر، آن نصیب هر کس نمی شود آن علی بن ابی طالب می خواهد موسای کلیم هم به آنجا نمی رسد آن«مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى»(۱) می خواهد آن هم موسای کلیم جایش نیست آن خاتم انبیا می خواهد و کسی که نفسِ اوست. خب حضرت دارد اگر موسای کلیم بود باید به ما ایمان می آورد.

پرسش: یک قسمتی از رؤیت هم نصیبش نشده؟

پاسخ: خب چرا، اما آنکه او می خواست نصیبش نشده. به هر تقدیر فرمود:«فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِن بَعْدِكَ»این آن توده ی مردم اند نه این هفتاد نفر«وَأَضَلَّهُمُ»حادثه ی تلخی که برای توده ی بنی اسرائیل افتاد جریان فتنه ی سامری بود اینها را وجود مبارک موسای کلیم با اعلام الهی تلقّی کرد و دریافت کرد«فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفاً»این«غَضْبَانَ أَسِفاً»در چند جای قرآن هم آمده در آن سوَر نظیر سوره ی مبارکه ی «اعراف» و مانند آن آمده که وقتی موسای کلیم با غضب و عصبانیّت آمد وقتی با قوم خود برخورد کرد لحظه ای آرام شد«وَلَمَّا سَكَتَ عَن مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ»(۲) نه «سَكَنَ» فرمود وقتی غضب موسی ساکت شد نه ساکن، سکوت وصف انسانِ ناطق است ساکن به غیر او هم می گویند نفرمود وقتی غضبش آرام شد غضبش گاهی ناطق است مثل انسان که حرف می زند گاهی ساکت است غضب، غضب عاقلانه بود نه غضب احساسی و مانند آن نفرمود «فلمّا سَکن عن موسی الغضب» فرمود:«وَلَمَّا سَكَتَ عَن مُوسَى الْغَضَبُ»آن را بحثش قبلاً در سوره ی مبارکه ی «اعراف» و اینها گذشت بعد وجود مبارک موسی استدلال منطقی کرد فرمود چرا حالا این کار را کردید یا مشکل در وعده ی خدا بود یا مشکل در میعاد من بود یا مشکل در شما، نه شما مشکل داشتید نه خدا مشکل داشت نه من مشکل داشتم بلکه شما هیچ کدام از این مشکلات که عذر بود نداشتید خدا کاری نکرد که عذر باشد، من هم کاری نکردم که عذر باشد، شما هم حادثه ای برایتان پیش نیامد که عذر باشد فقط سوء اختیارتان بود بیان سبر و تقسیم است اینکه این سه کار حق است آن چهارمی باطل است به این شرح است«أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ»یک وقت است که خدا وعده داد که ما را یاری کند مشکل ما را حل کند الآن آمدیم در صحرای سینا در صحرای شام ما می خواهیم حکومت تشکیل بدهیم بالأخره کشوری اداره کنیم اینجا بیابان گرد شدیم خدا وعده اش را دیر کرد اینکه نبود پس خدا کاری نکرد تأخیری نینداخت که شما را سرگردان کند کاری از طرف خدا پیش نیامد که مصحّح این خلاف شما باشد یک، من هم خلاف نکردم که مصحّح کار شما باشد بنا شد چهل روزه برگردم برگشتم شما هم عذر نداشتید یک وقت است بگویید که در اثر طول عهد ما یادمان رفته خب «رُفع النسیان» شما چون یادتان رفته معذور بودید نه شما حادثه ای دیدید که باعث عذر شما باشد نه خدا کاری کرده که شما را معذور کند نه من کاری کردم که شما را معذور کند«أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ»خدا وعده اش را دیر کرد؟ نه، من خلاف کردم؟ نه، شما یادتان رفته؟ الآن می گویند مرکّب امضایش هنوز خشک نشده شما که تازه به ما وعده دادیم عهده گرفتید یک وقت است بگویید چند سال طول کشیده ما یادمان رفته ببخشید بله، اما یادتان نرفته چه چیزی باعث شد که به دنبال سامری راه افتادید هیچ کدام از این اضلاع سه گانه که باعث عذر است و مُعذِّر است و حجّت ظاهری است اتفاق نیفتاده نه خدا تأخیر کرده کارش را، نه من تأخیر کردم، نه در اثر طول عهد یادتان رفته شما هم کاملاً حاضر الذهنید به من تعهّد سپردید من وجود مبارک هارون را خلیفه قرار دادم گفتم«اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي»(۳) به اینها گفتم که «اصلح فی قومی» به اینها گفتم«لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ»کذا و کذا شما هیچ

عـذری ندارید این معنای سـکوتِ غضب است دیگر بد بگوید، اعتراض بکند هیچ کدام از این تعبیرات این طور منطقی حرف زدن محصول سـکوتِ غضب است نه سـکونِ غضب. فرمود:«يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْداً حَسَناً»از طرف خدا مشـکلی بود تا شما بگویید خدا ما را سـرگردان کرده نظیر بخشی از آنکه در سوره ی مبارکه ی «بقره» مشابه این آیات بود آیه ی ۲۱۴ سوره ی مبارکه ی «بقره» مشابه این حرفها هست که فرمود:«أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللّهِ»گاهی کمکِ الهی بر اساس آزمون حق به تأخیر می افتد یک عدّه می گویند پس نصر خدا کجاست؟ منتها وجود مبارک پیغمبر این جمله را استدعائاً می فرمایند قوم همین جمله را استبطاعاً می گوینـد آنها می گویند چرا دیر شد حضـرت عرض می کند خدایا بفرست لفظ یکی است منتها یکی به عنوان اسـتدعا می گوید یعنی خدایا بفرست، یکی به عنوان اسـتبطا، استبطا یعنی دیر کردی، طلبکارانه این بد است به هر تقدیر فرمود:«أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ»یعنی خدا آن وعده اش را که بنا بود کمکی به شما بکند قانونی برای شما بفرستد تا کشوری تشکیل بدهید و اداره بکنید طول کشید، گاهی این چنین می شود شما می توانید به حسب ظاهر خودتان را معذور بدانید آنکه نشـد«أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْداً حَسَناً أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ»یا من دیر کردم، من که بنا شـد بعـد از چهل روز بیایم آمـدم یا شـما فراموشـتان شـده در اثر طول کشـیدن عهـد آن هم که نبود این طول عهـد می توانـد جامع این سه عـذر باشد هیچ کدام از این اعذار سه گانه اتفاق نیفتاده.

ص: ۷۱۷

۱- (۲۴) _ سور ه ی نجم ، آی ه ی ۱۱.

۲- (۲۵) _ سور ه ی اعراف ، آی ه ی ۱۵۴.

۳- (۲۶) _ سور ه ی اعراف ، آی ه ی ۱۴۲.

پرسش: اول عهد سی روز نبود مگر ده روز طولانی شد

پاسخ: نـه، ده روز در بحث دیروز گـذشت در طـور طولانـی نشـد«وَوَاعَـدْنَا مُوسَـی ثَلاَـثِینَ لَیْلَهً»این وعـده ی اوّلین«وَأَتْمَمْنَـاهَا بِعَشْرٍ»[(۱)](#) در همین جـا قبـل از اینکه حضـرت به طـور تشـریف ببرنـد این وعـده بـا دو قرارداد شـده چهـل روز آن وقت وجود مبارک موسای کلیم این چهل روز را به مردم اعلام کرده«أَفَطَالَ عَلَیْکُمُ الْعَهْدُ»پس این تالی بأسره یعنی باضلاعه الثلاثه محالٌ و باطلٌ«أَمْ أَرَدتُّمْ أَن یَحِلَّ عَلَیْکُمْ غَضَبٌ مِن رَّبِّکُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِی».

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۸۶ تا ۹۶ سوره مریم ۸۹/۰۱/۳۰

.Your browser does not support the audio tag

«فَرَجَعَ مُوسَـی إِلَی قَوْمِهِ غَضْـبَانَ أَسِـفاً قَـالَ یَـا قَوْمِ أَلَمْ یَعِـدْکُمْ رَبُّکُمْ وَعْـداً حَسَـناً أَفَطَالَ عَلَیْکُمُ الْعَهْـدُ أَمْ أَرَدتُّمْ أَن یَحِلَّ عَلَیْکُمْ غَضَبٌ مِن رَّبِّکُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِی (۸۶) قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِـدَکَ بِمَلْکِنَا وَلکِنَّا حُمِّلْنَا أَوْزَاراً مِن زِینَهِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَکَذلِکَ أَلْقَی السَّامِرِیُّ (۸۷) فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَـداً لَّهُ خُوَارٌ فَقَالُوا هـذَا إِلهُکُمْ وَإِلهُ مُوسَـی فَنَسِـیَ (۸۸) أَفَلاَـ یَرَوْنَ أَلاَّـ یَرْجِعُ إِلَیْهِمْ قَوْلاً وَلاَ یَمْلِکُ لَهُمْ ضَرّاً وَلاَ نَفْعاً (۸۹) وَلَقَـدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِن قَبْلُ یَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنتُم بِهِ وَإِنَّ رَبَّکُمُ الرَّحْمنُ فَاتَّبِعُونِی وَأَطِیعُوا أَمْرِی (۹۰) قَـالُوا لَن نَّبْرَحَ عَلَیْهِ عَاکِفِینَ حَتَّی یَرْجِعَ إِلَیْنَا مُوسَـی (۹۱) قَالَ یَا هَارُونُ مَا مَنَعَکَ إِذْ رَأَیْتَهُمْ ضَـلُّوا (۹۲) أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَیْتَ أَمْرِی (۹۳) قَالَ یَبْنَؤُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْیَتِی وَلاَ بِرَأْسِـی إِنِّی خَشِـیتُ أَن تَقُولَ فَرَّقْتَ بَیْنَ بَنِی إِسْرائِیلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِی (۹۴) قَالَ فَمَا خَطْبُکَ یَا سامِرِیُّ (۹۵) قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ یَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَهً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَکَذلِکَ سَوَّلَتْ لِی نَفْسِی (۹۶)»

۱- (۲۷) ـ سور ه ی اعراف ، آی ه ی ۱۴۲.

وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) در آن میقات فیوضات فراوانی نصیب آن حضرت شد مَجلای فیض خاصّ الهی شد به برکت تجلّی خدا برای آن حضرت کوه هم مَجلای فیض قرار گرفت و متلاشی شد و مانند آن، تورات هم در همان اربعین نصیب موسای کلیم شد و خداوند هم گزارش داد که این توده ی بنی اسرائیل که تحت خلافت وجود مبارک هارون اداره می شدند مورد آزمون قرار گرفتند سامری آنها را گمراه کرد اینها از توحید فاصله گرفتند با این اطلاع وجود مبارک موسای کلیم برگشت در حالی که هم غضبناک بود هم متأسّف و محزون و غمگین، غضبناک بود برای شرکِ مردم، محزون بود برای از دست دادن توحیـد مردم بـا این وضع حرکت کرد به دامنه ی کـوه طور آمـد برخوردی بـا توده ی مردم داشت، برخوردی با وجود مبارک هارون(سلام الله علیه) داشت، یک برخورد حاد و تندی با سامری داشت، جریانی هم با گوساله ی او داشت که اینها را ذات اقدس الهی یکی پس از دیگری نقل می کند هنوز هم در حال غضب هست آنچه در بحث دیروز اشاره شد «وَلَمَّا سَکَتَ عَن مُوسَی الْغَضَبُ»[(۱)](#) آن جریان حوادث بعـد از سکوتِ غضب جداگانه است که وقتی غضب ساکت شد و نه ساکن حضـرت الواحی را که آورده بود گرفت و به مردم ابلاـغ کرد ولی قبـل از اینکه آن غضب سـاکت بشود غضبِ نـاطق بود این

کارها را با صراحت و صلابت انجام داد با مردم احتجاج کرد با وجود مبارک هارون تندی کرد با سامری بر اساس «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ»(۲) رفتار کرد همه ی اینها را قرآن کریم تبیین کرد منتها هنوز در حال غضب هست اما بعد از غضب چه کار کرد آن را در سوره ی مبارکه ی «اعراف» اشاره کردند آیه ی ۱۵۴ که «وَلَمَّا سَكَتَ عَن مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ وَفِي نُسْخَتِهَا هُدىً وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ» پس بحث در دو مقام خواهد بود یک مقام قبل از سکوتِ غضب، یک مقام بعد از سکوت غضب حوادثی که قبل از سکوت غضب بود بر اساس «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» عمل شده است و حوادثی که بعد از سکوت غضب بود گرفتنِ آن الواح و تبیین و تفسیر الواح و امثال ذلک است. اما در این مقام فرمود خدای سبحان به او اعلام کرد که به وسیله ی سامری اینها گمراه شدند آیه ی ۸۵ سوره ی مبارکه ی «طه» که امروز قرائت شد این بود «فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ» ما آزمودیم بشر در دنیا باید امتحان بشود حالا ـ یا به مسائل مالی یا به مسائل علمی یا مسائل اخلاقی بالأخره باید امتحان بشود تا کمالش روشن بشود «فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ» بعد از اینکه خدای سبحان فرمود: «وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ»(۳) این برای شرک مردم عصبانی بود برای از دست دادن توحید متأسف و غمگین، «غَضْبَانَ أَسِفاً» بعد وقتی که آمد استدلال کرد با مردم چندین مطلب را در میان گذاشت که بخشی از اینها در نوبت دیروز گذشت بخش دیگرش این است که اینکه فرمود: «أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْداً حَسَناً» بعد فرمود: «أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ» این طولانیِ عهد مصادیقی دارد که یکی از آنها این است که شما تازگی این معجزه ی جهانی را دیدید به تازگی از دریا بیرون آمدید که دریا برای شما جاده ی خشک شد این کرامت الهی این عهد الهی بود تازه از این معجزه بیرون آمدید مگر این طول کشیده این عنایت الهی را این اعجاز الهی را این لطف خاصّ الهی را تازه دیدید خیلی طول نکشیده شما از این خدا که بر دریا مسلّط است عدول کردید به گوساله ای رسیدید که «لا یضرّ ولا ـ ینفع» یکی از مصادیق «أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ» همین جریان می تواند باشد «أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدتُّمْ أَن يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِن رَّبِّكُمْ» هیچ کس نمی خواهد مورد غضب خدا قرار بگیرد ولی وقتی مقدمات اختیاری را انجام می دهد این به منزله ی آن است که خود انسان با دست خود آتش را افروخته کند اینکه فرمود: «بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ»(۴) همین است دیگر گرچه کسی نمی خواهد به جهنم برود ولی وقتی عمداً معصیت را انتخاب می کند با سوء اختیار خودش مثل اینکه خودش خواسته است به عذاب الهی گرفتار بشود لذا فرمود: «أَمْ أَرَدتُّمْ أَن يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِن رَّبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِي» پیمانی که من با شما بستم تعهّد کردم که بعد از اربعین برمی گردم خُلف وعده کردید. جناب فخررازی نقل می کند که بعضیها گفتند این بهانه ای که گرفتند گفتند که چون بعد از بیست روز نیامده این بیست روز را چهل روز حساب کردند گفتند بیست شب است، بیست روز است این چهل شب است و نیامده یا چهل شبانه روز است مجموع، ایشان از بعضیها نقل می کند که این بهانه رکیک است این یک مطلب، بعد دوباره از قول دیگران نقل می کند که خب چطور همین گروه خدا را قبول کردند طولی نکشید که «ثُمَّ كَفَرُوا»(۵) به دنبال گوساله راه افتادند همین گروه طولی نکشید که وجود مبارک موسای کلیم آمد توبه کردند «ثُمَّ آمَنُوا»(۶) همین فخررازی در همان صفحه از بعضیها نقل می کند قوم بُله، بُلَها نیست بُله جمع أبله است قوم بُله همین هستند خب اگر اینها بُله اند چطور آنجا آن توجیه می شود رکیک اینجا می شود بُله بالأخره قوم بُله را قوم ابله را می شود فریب داد روزی بر این مردم گذشت که نتوانستند این جنازه را دفن کنند در جریان هابیل و قابیل وقتی قابیل آن برادرش را کُشت متحیّر بود که این جسد بی روح را چه کند که «بَعَثَ اللّهُ غُرَاباً يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ»(۷) اگر این کلاغ آمد و اگر این خاکها را کنار بُرد و اگر چیزی را درون خاک گذاشت و اگر خاکها را روی این شیء ریخت با همین شده معلّم قابیل که او بفهمد جسد را باید زیر خاک بُرد معلوم می شود بشر اوّلی این قدر اهل اُفت و جهل و سادگی بود کم کم وقتی عدّه ای در فرازی هم بماند که اصلاً حقّ درس خواندن نداشته باشند همین است در عهد کُهن یا کهنه که

کار دست فرعونها و نمرودها بود کسی حقّ درس خواندن نداشت فقط یک گروه مخصوصی می توانستند باسواد بشوند خب اینها همین طور در می آیند دیگر، اگر آن توجیه رکیک است این حرف هم خیلی عمیق نیست خب چگونه شما می پذیرید که یک عدّه «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا»(۸) در مدّت کوتاهی موحّد شدند بعد بت پرست شدند بعد برگشتند موحّد شدند این چطوری اینها را می پذیرید خب، بعد فرمود اینها که پاسخ دادند گفتند که ما مقصّر نبودیم عدّه ای ما را فریب دادند «مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَکَ بِمَلْکِنَا» لکن این دسیسه ای بود طلاهایی که ما داشتیم، طلاهایی که سامری داشتند گفتند باید بیندازید دور، گرفتنِ مال طاغوتیان برای شما حلال نیست به هر وسیله ای بود این طلاها را از ما گرفتند طلاهای خودشان را هم گرفتند در جایی این را کوره ای گداختند این طلاها را به صورت یک مجسّمه ی گوساله در آوردند خود این سامری هم می گفتند از قبیله ی گوساله پرست و گاوپرست بود این پرستش گاو بی سابقه نبود در آن سرزمین «فَأَخْرَجَ لَهُمْ» این «فَأَخْرَجَ» را برخیها خواستند بگویند کلام خداست نه اینکه آنها التفات کردند در جواب گفتند که برای ما این کار را نکردند «فأخرج لنا» نگفتند، گفتند «فَأَخْرَجَ لَهُمْ» چون اینها جواب دادند گفتند «مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَکَ بِمَلْکِنَا وَلٰکِنَّا حُمِّلْنَا أَوْزَاراً مِن زِینَهِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَکَذٰلِکَ أَلْقَی السَّامِرِیُّ * فَأَخْرَجَ لَهُمْ» یعنی اینهایی که به موسای کلیم(سلام الله علیه) داشتند پاسخ می دادند گفتند سامری برای آنها گوساله درست کرده نه برای ما، ظاهرش این است که باید بگوید «فأخرج لنا» متکلّم مع الغیر باشد ولی اگر گفته بشود «فَأَخْرَجَ لَهُمْ» این قصّه را ذات اقدس الهی دارد ادامه می دهد که خداوند می فرماید سامری برای آنها گوساله ای که جسد بود یعنی جسد گوساله بدون روح و بانگی داشت این شاید روشن تر باشد دیگر سخن از اینکه چرا آنها ضمیر متکلّم مع الغیر آوردند بعد اینجا ضمیر مُغایب آوردند این سؤال مطرح نشود.

۱- (۱) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۵۴.

۲- (۲) _ سوره ی فتح، آیه ی ۲۹.

۳- (۳) _ سوره ی طه، آیه ی ۸۵.

۴- (۴) _ سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۲.

۵- (۵) _ سوره ی نساء، آیه ی ۱۳۷.

۶- (۶) _ سوره ی نساء، آیه ی ۱۳۷.

۷- (۷) _ سوره ی مائده، آیه ی ۳۱.

۸- (۸) _ سوره ی نساء، آیه ی ۱۳۷.

پرسش: این قرینه نیست که آن «قَالُوا» که در آیه ی قبل آمده مخصوص عدّه ای قلیل هست که اینها کافر نشدند چون دو هزار نفر اینها مشرک نشدند.

پاسخ: بله، این بنا بر بحث دیروز بود که «لَهُمْ» را خود اینها گفتند به توده ی بت پرستها برگشتند آنچه در بحث دیروز گذشت این بود که اینهایی که قبول نکردند بت پرستی و گوساله پرستی را به موسای کلیم عرض کردند که ما این کار را نکردیم و سامری این کار را کرده و برای آنها یعنی برای گروه خاصّی که بت پرست شدند اخراج کرده این بحث دیروز بود، اما این آنچه امروز مطرح است این است که این «فَأَخْرَجَ لَهُمْ» کلام این «قَالُوا» نباشد کلام ذات اقدس الهی باشد به دلیل آن جمله ی آیه بعد که «أَفَلاَ یَرَوْنَ أَلاَّ یَرْجِعُ إِلَیْهِمْ» به کمک آن، «فَأَخْرَجَ» مثلاً خدا بفرماید که برای این بنی اسرائیل «عِجْلاً جَسَداً لَّهُ خُوَارٌ» این «جَسَداً» را آوردن برای همان است که در سوره ی مبارکه ی «ص» در جریان آزمون داود و سلیمان آنجا فرمود که آیه ی ۳۴ سوره ی مبارکه ی «ص» این است که «وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَیْمانَ وَأَلْقَیْنَا عَلَی کُرْسِیِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ» لاشه ای را که بی روح بود از این لاشه ی بی روح به جسد یاد شده است نه یک انسان یا حیوانِ زنده ای اینجا هم هر جا قرآن کریم سخن از عِجل سامری است این کلمه ی جسد را به دنبالش ذکر می کند تا روشن بشود که سامری حیوانی را زنده نکرده است.

پرسش: حاج آقا این «أَخْرَجَ» به سامری برمی گردد سامری خارج کرد بعد همه پیروانش گفتند

ص: ۷۲۰

پاسخ: بله، «أَخْرَجَ» به سامری برمی گردد اما چه کسی می گوید «أَخْرَجَ» در اینکه «أَخْرَجَ» ضمیر به سامری برمی گردد حرفی نیست در آیه ی قبلش آمده است که «فَكَذٰلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ * فَأَخْرَجَ» فاعل «أَلْقَى» سامری است، فاعل «أَخْرَجَ» هم سامری است اما چه کسی می گوید سامری أخرج، آیا همینها که مخاطب وجود مبارک موسای کلیم بودند می گویند یا خدا می فرماید، اگر اینها که مخاطب اند می گفتند خب تا حال ضمیر متکلّم مع الغیر بود چطور ضمیر جمع مغایب آورد باید می گفتند «فأخرج لنا» حال دارد که «فَأَخْرَجَ لَهُمْ» اما اگر بگوییم کلام خداست به قرینه ی آیه بعد، خدا در این زمینه می فرماید برای بنی اسرائیل سامری جسد گوساله ای که خُوار داشت اخراج کرد حالا همه قبول کردند یا بعضی قبول بعضی نکول آن مطلب دیگر است «فَأَخْرَجَ» سامری برای بنی اسرائیل «عِجْلًا» که «لَّهُ خُوَارٌ» نیست «عِجْلًا جَسَداً لَّهُ خُوَارٌ فَقَالُوا» حالا سامری با باندش، کسانی که زودتر از دیگران قبول کردند گفتند «هذَا إِلهُكُمْ وَإِلهُ مُوسَى» خب خودشان چطور، خودشان قبلاً می گفتند «إِلهُنَا» الآن به توده ی بنی اسرائیل می گویند «هذَا إِلهُكُمْ وَإِلهُ مُوسَى» همین «قَالُوا} کسانی بودند که می گفتند این اله ماست، بعد از اینکه خودشان مشرک شدند به توده ی بنی اسرائیل می گفتند که [قرآن]«هذَا إِلهُكُمْ وَإِلهُ مُوسَى» خب، [قرآن]«فَقَالُوا هذَا إِلهُكُمْ وَإِلهُ مُوسَى فَنَسِي» مثلاً موسی ــ معاذ الله ــ که اله اش اینجاست آن گاه رفته به طور برای ملاقات با الله یا میقات با او، یا خدا می فرماید نه، نَسِيَ سامری از اینکه باید تابع مبدأ واحد باشد برهانی که خدا اقامه می کند این است که [قرآن]«أَفَلَا يَرَوْنَ أَلاَّ يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلاً» اگر ما بگوییم که این «أخرج» مثلاً کلام خداست با این «أَفَلَا يَرَوْنَ» که در صدد ابطال گوساله پرستی است هماهنگ می شود «أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلاً» این «أن» که با «لا» ادغام شده است اگر «أن» ناصبه می بود این «يرجعَ» خوانده می شد منصوب بود ولی اگر مخفّفه از مثقّله باشد و بازگشتش به این باشد که «أنّه لا يرجع» این دیگر نصب نمی دهد و قرائت همین رفع است «أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ» برهان اقامه کردن برای توده ی مردم در همین سطح است که بالأخره شما خدایی را باید بپرستید که از کار شما باخبر باشد، مشکل شما را حل بکند، سؤال شما را جواب بدهد، دعای شما را اجابت کند و مانند آن، این گوساله که هیچ کاری از او برنمی آید نه اینکه حالا او حرف نمی زند اگر کسی حرف بزند و بتواند خیلی از کارها را انجام بدهد حتی فرشته هم باشد او نمی تواند خدا باشد اما برای مردم در این سطح این دلیل کافی است شما الیوم می بینید یک عدّه به عنوان شیطان پرست به دنبال یک عدّه حرکت می کنند آنها هم همین اند این طور نیست که حالا قوم دیگری باشند طرز تفکّرشان هم همین است دیگر چون هیچ سندی، دلیلی برای پرستش شیطان و دنبال شیطان بودن و به دنبال این کارها بودن نیست دیگر همین است. «أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلاً» شما سؤال بکنید جواب نمی دهند کاری حل نمی کنند خدا آن است که مُجیب مضطرّ باشد «أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ»(۱) نه فقط جواب بدهد مضطرّ را جواب بدهد مضطرّ کسی است که از تمام علل و وسایل دستش کوتاه شد حالا یک زیردریایی در دریا غرق شد و احدی هم از آنها خبر ندارد بر فرض هم خبر داشته باشد دسترسی ندارد به تَه اقیانوس کسی که قادرِ علی کلّ شیء است او خداست آنها مضطرّ واقعی اند هیچ علل و عواملی در دست نیست که آنها را نجات ببخشد «أم» این «أم» منطقعه است به معنی «بل» است که با «میم» «من» ادغام شده است «أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ»(۲) او خداست آنها خدا نیستند خدا کسی است که کاری که از احدی ساخته نیست او بتواند انجام بدهد نه فَلَک نه مَلَک «أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ» کذا، أمّن کذا، أمّن کذا همین است این «أم»، «أم» منقطعه است با «میم» «مَن» ادغام شده است به معنی «بل» است یعنی آنها خدا نیستند کسی خداست که بدون هیچ سبب بتواند مشکل را حل کند تمام علل و عوامل مقهور اراده ی او باشند خب آن برهان کجا این برهان که وجود مبارک ابراهیم خلیل هم در همین سطح برهان اقامه می کرد «أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ»(۳) انبیا با توده ی مردم وثنی و صنمی همین گونه براهین اقامه کردند آیا اینها

دست دارند، آیا اینها پا دارند وقتی با گروهی روبه رو شد که اینها از بدیهیات بی خبرند این چنین استدلال می کند دیگر می فرماید: «أَلَهُمْ أَرْجُلٌ یَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَیْدٍ یَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْیُنٌ یُبْصِرُونَ» حالا بر فرض اگر دست و پا داشته باشند مگر می توانند خدا باشند.

۱- (۹) _ سوره ی نمل، آیه ی ۶۲.

۲- (۱۰) _ سوره ی نمل، آیه ی ۶۲.

۳- (۱۱) _ سصوره اعراف، آیه ی ۱۹۵.

پرسش: پس این در مقام ابطال عناد آنهاست.

پاسخ: بله دیگر، نه منتها نمونه است اله آن است که مشکل را حل بکند نافع و ضارّ باشد این اصل کلی است تطبیقش بر آن است اینکه حالا بگویید فرشته ها که نافع و ضارّ هستند، مدبّرات امرند اما خب اینها بالعرض اند لا بالذّات لذا در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» می فرماید هر کدام از این فرشته ها ـ معاذ الله ـ ادّعای الهیّت بکنند «نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ»(۱) فرشته باشد غیر فرشته باشد منتها فرمود: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لاَ يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»(۲) این در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» فرمود هر کدام از این ملائکه جبرئیل باشد، اسرافیل باشد، میکائیل باشد اینها معصومند چنین حرفی نمی زنند ولی ـ معاذ الله ـ به فرض محال هر کدام از اینها داعیه ربوبیّت داشته باشند جهنم به انتظار آنهاست «فَذلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ» خدا آن است که حقیقت محض است، غنیّ محض است همین، اضطرار فرشته ها را او حل می کند، نیاز ملائکه و عرش و فرش را هم او حل می کند اما وقتی بشر در حدّ ساده بود آن حقیقت را ترقیق می کنند، روان می کنند، ساده می کنند که در حدّ فهم اینها باشد هم وجود مبارك ابراهیم این کار را کرد، هم وجود مبارك موسای کلیم این کار را کرد در لسان پیغمبر اسلام(علیهم آلاف التحیّه والثناء) همین است «أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ»(۳) این است. خب، فرمود: «أَفَلاَ يَرَوْنَ أَلاَّ يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلاً وَلاَ يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرّاً وَلاَ نَفْعاً» در بخشهای دیگر دارد که اینها «وَلاَ يَمْلِكُونَ مَوْتاً وَلاَ حَيَاةً وَلاَ نُشُوراً»(۴) کاری از دست اینها ساخته نیست با اینکه عزرائیل فرشته ی مرگ است «لا يَملك الموت» با اینکه اسرافیل(سلام الله علیه) فرشته ی حیات است «لا يَملك الحياه» اینها مأموران الهی اند، مدبّرات حقّ اند «لاَ يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»(۵) خب، این برهان الهی بعد می فرماید قبلاً حجّت خدا بالغ شد پیغمبر آن روز که خلیفه ی اولواالعزم بود خلیفه ی وجود مبارك موسای کلیم(سلام الله علیهما) بود یعنی هارون به اینها گفته این حرفها را «وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ» با «لام» قسم «وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِن قَبْلُ يَاقَوْمِ إِنَّمَا فُتِنتُم بِهِ» آزمایش شدید «وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمنُ» اللّهی که «بکل شیء رحیم» است او پروردگار شماست به دنبال گوساله برای چه افتادید حالا سؤال این است که اگر اینها گوساله پرست اند چه احتجاجی وجود مبارك موسای کلیم با اینها دارد آن عنصر مشترك و مقبول طرفین چیست که یکی سؤال بکنی یکی جواب بدهد وجود مبارك موسای کلیم سؤال کرد «أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْداً حَسَناً أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ» این را با چه کسی دارد احتجاج می کند؟ با کسانی که می گویند این گوساله «هذَا إِلهُكُمْ وَإِلهُ مُوسَى» ترسیم احتجاج چگونه است، تصویر استدلال چگونه است، با چه کسی دارد استدلال می کند با کسانی که می گویند خدای ما ـ معاذ الله ـ عِجل است وجود مبارك موسای کلیم با چه معیاری دارد با اینها استدلال می کند که فرمود مگر خدا خُلف وعده کرده است یا طول کشیده اینها می گویند خدایی ـ معاذ الله ـ نیست همین گوساله است. ظاهراً این بساط گوساله پرستی نظیر همان وثنیّت و صنمیّت حجاز و امثال حجاز است که می گفتند ما الله را قبول داریم به عنوان خالق کل اما بُتها «هؤُلاَءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ»(۶) هستند، «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى»(۷) هستند و مانند آن، اینها هم که می گفتند «يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلهاً كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ» نه یعنی برای ما خالق سماوات و الأرض بیاور، مدیر کل بیاور، ربّ العالمین بیاور یک خدای دیدنی که ما او را بپرستیم در همین حد که «هؤُلاَءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ» یا «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ» این طور بود بنابراین آنها بتها را به عنوان واجب الوجود بالذّات قبول نداشتند، به عنوان خالق کل قبول نداشتند، به عنوان مدیر عامل کلّ نظام هستی ربّ الأرباب، ربّ العالمین قبول نداشتند فقط این بتها را به عنوان ارباب متفرّقه قبول داشتند می گفتند ما به الله دسترسی نداریم باید اینها را بپرستیم که اینها «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» یا «هؤُلاَءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ» در چنین فضایی احتجاج سامان می پذیرد که وجود مبارك موسای کلیم می فرماید کار به دست ربّ العالمین است ربّ

العـالمینی که به شـما وعـده داد تخلّـف نکرده مـا هم تخلّف نکردیم وگرنه گروهی که حالاـ آمدنـد گفتنـد «هـذَا إِلهُكَمْ وَإِلهُ مُوسَىٰ» اینها طرف احتجاج موسای کلیم قرار بگیرنـد که وجهی نـدارد. خب، مطلب بعـدی آن است که وجود مبارک هارون هر کاری که بنا بود بکنـد کرد «وَلَقَـدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِن قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنتُم بِهِ» به همین جریان سامری و جسـد عِجل و اینها آزمون شدیـد «وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمنُ» درست است واجب الوجود اوست، خالق کل اوست، ربّ الأرباب اوست، اما ربّ شـما هم همـان است «وَإِنَّ رَبَّكُمْ» همـان رحمـانِ مطلق است و ما هم از طرف همان رحمان مطلقیم «فَاتَّبِعُونِى وَأَطِيعُوا أَمْرِى» اینها گفتند «لَن نَّبْرَحَ عَلَيْهِ» مـا مسـتقیماً که فعلِ دوام و اسـتدامه را می رسانـد ما بر این بت پرستی بر گوساله پرستی هستیم تا موسای کلیم بیایـد نه اینکه حالاـ او آمـد مـا رهـا می کنیم مـا فعلاً جواب تو را نمی دهیم ما این اله ماست و بایـد با او ارتباط عبادی داشـته باشیم.

ص: ۷۲۲

۱- (۱۲) _ سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۹.

۲- (۱۳) _ سوره ی انبیاء، آیات ۲۶ و ۲۷.

۳- (۱۴) _ سصوره اعراف، آیه ی ۱۹۵.

۴- (۱۵) _ سوره ی فرقان، آیه ی ۳.

۵- (۱۶) _ سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۷.

۶- (۱۷) _ سوره ی یونس، آیه ی ۱۸.

۷- (۱۸) _ سوره ی زمر، آیه ی ۳.

پرسش: آیه ی ۹۸ با این نمی سازد می فرماید: «إِنَّمَا إِلٰهُکَمُ اللَّهُ الَّذِی لاَ إِلٰهَ إِلَّا هُوَ» آن خدای اصلی را صدا می زند.

پاسخ: بله دیگر، به سامری و اینها، حرف موسای کلیم و حرف هارون هر دو همین است.

پرسش: دعوا سرِ خدای اصلی است.

پاسخ: نه، خدای اصلی را که قبول دارند می گویند خدای اصلی اله العالمین است اما اله ما جزء ارباب متفرّقین است می فرمایند نه خیر، ارباب متفرّقین ما در کار نداریم ربّ جزء با ربّ کل یکی است همین جا وجود مبارک هارون فرمود شما آن سه اصل را اگر قبول دارید اصل چهارمی هم همان است اگر واجب الوجود را قبول دارید، خالق کل را قبول دارید، اله العالمین را قبول دارید اله شما، ربّ شما هم همان است «إِنَّ رَبَّکُمُ» همان «الرَّحْمنُ» مطلق است دیگر ارباب متفرّقه ای در کار نیست بعد هم وجود مبارک موسای کلیم هم همین حرف را زده در آیه ی ۹۸.

پرسش: چرا اینها طلب کردند گفتعند ما خدا را می خواهیم جهرتاً ببینیم پس معلوم می شود که اصل خدا را هم قبول نداشتند.

پاسخ: نه، ربّی را ببینیم که بپرستیم حالا ـ این سؤال و جواب که اگر واقعاً اینها این گوساله را به عنوان ربّ مطلق قبول کردند چه احتجاجی وجود مبارک موسای کلیم می تواند داشته باشد موسای کلیم فرمود: «أَلَمْ یَعِدْکُمْ رَبُّکُمْ» اینها می توانند بگویند ربّ ما گوساله است او که به ما چیزی نگفته، معلوم می شود که آن ربوبیّت مطلقه مفروغ عنهاست اگر او نباشد که احتجاج تام نیست بفرماید «أَلَمْ یَعِدْکُمْ رَبُّکُمْ» اینها می گویند ربّ ما گوساله است اینکه چیزی به ما نگفته، ولی اگر گفته بشود گوساله پرستی بر اساس «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِیُقَرِّبُونَا إِلَی اللَّهِ زُلْفَی» یا «هؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِندَ اللَّهِ» است کار به دست ربّ العالمین است این احتجاج سامان می پذیرد. وجود مبارک هارون که آن حرف را زد اینها گفتند «لَن نَّبْرَحَ عَلَیْهِ عَاکِفِینَ» عُکوف یعنی خضوع و خشوع و اعتکاف هم از همین باب است ما همین جا بر اساس بت پرستی هستیم «حَتَّی یَرْجِعَ إِلَیْنَا مُوسَی» بعد حالا وجود مبارک موسای کلیم آمد «غَضْبَانَ أَسِفاً» با قوم از این جهت که جَهله ی مردم بودند این طور رفتار کرد، با هارون یک طور دیگر، با سامری یک طور دیگر، با گوساله یک طور دیگر بر اساس «أَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ رُحَمَاءُ بَیْنَهُمْ»(۱) که پیغمبر و مؤمنان این دو صفت را دارند این هم همین کار را کرده هنوز غضب ساکت نشده در سوره ی مبارکه ی «اعراف» که در بحث دیروز اشاره شد آیه ی ۱۵۴ قبلش این بود که وجود مبارک موسای کلیم یعنی آیه ی ۱۵۰ سوره ی «اعراف» این بود که وقتی که آمد یک درگیری تندی چون «غَضْبَانَ أَسِفاً» بود یک درگیری تندی با هارون داشت بعد «وَأَلْقَی الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِیهِ یَجُرُّهُ إِلَیْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَکَادُوا یَقْتُلُونَنِی فَلاَ تُشْمِتْ بِیَ الْأَعْدَاءَ وَلاَ تَجْعَلْنِی مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ» اینها همه در حال نطقِ غضب بود نه سکوتِ غضب بعد در آیه ی ۱۵۴ فرمود: «وَلَمَّا سَکَتَ عَن مُوسَی الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ وَفِی نُسْخَتِهَا هُدیً وَرَحْمَةٌ لِلَّذِینَ هُمْ لِرَبِّهِمْ یَرْهَبُونَ» که بعد از آرامش بود الآن هنوز در حال نطقِ غضب است نه سکوتِ غضب، غضب هنوز آرام نشده در حال نطق غضب با هارون برخورد تندی داشت فرمود: «یَا هَارُونُ مَا مَنَعَکَ إِذْ رَأَیْتَهُمْ ضَلُّوا» چرا جلوی اینها را نگرفتی، اما چه کار کرد آن کار را در سوره ی «اعراف» فرمود که محاسن برادر را گرفت، موی سر برادر را گرفت برای حفظ توحید که چرا جلوی اینها را نگرفتی «قَالَ یَا هَارُونُ مَا مَنَعَکَ إِذْ رَأَیْتَهُمْ ضَلُّوا * أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَیْتَ أَمْرِی» من گفتم «اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَأَصْلِحْ وَلاَتَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ»(۲) چرا تبعیّت نکردی از من «أَفَعَصَیْتَ أَمْرِی» عرض کرد «یَبْنَؤُمَّ» چه کار کرد را در سوره ی مبارکه ی «اعراف» فرمود اینجا از جواب هارون معلوم می شود که موسای کلیم چگونه در حال نطقِ

غضب بـا برادرش رفتـار کرد هـارون عرض کرد «یَبْنَؤُمَّ» که بـا عاطفه هم تعبیر است این ای فرزنـد مادرم! «لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِى وَلَا بِرَأْسِى» این قـدر مرا مورد عِتاب قرار ندهید برای اینکه «إِنِّی خَشِیتُ أَن تَقُولَ فَرَّقْتَ بَیْنَ بَنِی إِسْرائِیلَ» من اگر بیش از موعظه، بیش از تبلیغ، بیش از احتجـاج، بیش از مناظره، بیش از گفتگو کار دیگر می کردم جنگ داخلی می شـد آن وقت کسـی نمی ماند آن وقت شما می آمدید می گفتید که بنی اسرائیل اربا اربا شده.

ص: ۷۲۳

۱- (۱۹) ـ سوره ی فتح، آیه ی ۲۹.

۲- (۲۰) ـ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۴۲.

پرسش: عدم تبعیّت آنها چیست؟

پاسخ: در همین مقدار که این عرض کرد من تبعیّت کردم تا آنجا که باید تبعیّت بکنم کردم.

پرسش: نسبت می دهد.

پاسخ: بله دیگر، به صورت استفهام «أَفَعَصَيْتَ» عرض می کند نه، من معصیت نکردم تا آنجا که لازم بود انجام وظیفه کردم از آن به بعد خطر جنگ داخلی بود من چه کار بکنم حضرت فرمود: «أَفَعَصَيْتَ» عرض کرد نه، من معصیت نکردم تا آنجا که ممکن بود گفتم از آن به بعد دیگر خونریزی عمومی می شد.

«قَالَ يَبْنَؤُمَّ لاَ تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلاَ بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَن تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي» من می ترسیدم بگویی که من که نگفتم جنگ داخلی راه بیندازد که، من گفتم خلیفه ی من باش «اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ»(۱) نه «أفسد فی قومی» خب اگر من آن روز موضع گیری حاد می کردم این جنگ داخلی و خونریزی شروع می شد آن وقت شما می آمدی می گفتی چرا حرف مرا رد نکردی جمعیّت را ارباً اربا کردی من چه جواب داشتم بگویم، من کاری که بر خلاف حق بود انجام ندادم، بر خلاف توصیه و سفارش شما بود انجام ندادم من هم عدلِ محضم شما هم عدل صِرف این صحنه برای اینکه مجهول نزد مردم معلوم بشود دارد واقع رخ می دهد وگرنه شما هم دستورِ خوب دادی من هم خوب اطاعت کردم.

پرسش: جامعه ارباً اربا می شود پس باید کاری انجام ندهد.

پاسخ: نه، مناظره، گفتگو چون وجود مبارک موسای کلیم مسئول کل است انجام می دهد جامعه را ارباً اربا بکند به خونریزی بکشاند برای اینکه هنوز موسای کلیم نیامده تا دستور بدهد که با چنین جامعه ای چطور رفتار کند جامعه وقتی با وجود موسای کلیم حل می شد یک دست می شد دیگر وظیفه ی هارون این نبود که خونریزی راه بیندازد که عرض کرد ما تا آنجا که ممکن بود نهی از منکر کردیم، امر به معروف کردیم، مناظره کردیم، احتجاج کردیم، نصیحت کردیم دیگر بیش از این چه بکنیم یعنی دستور جنگ بدهیم؟!

۱- (۲۱) ـ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۴۲.

پرسش: از مجموع آیات معلوم می شود که بنی اسرائیل در وادی سمت راست طور بودند و قبل از اینکه به آنجا برسند خلف وعده کردند و موسی زودتر حرکت کرد و دنبال هارون تبعیّت نکردند آن محل موعد خودشان را.

پاسخ: نه در مسئله ی حالا ـ یا محل بود یا نبود اصل این ایده و این پدیده را وجود مبارک موسای کلیم محور سؤال قرار داد حضرت هارون هم جوابِ خوب داد فرمود من در برابر این چه می خواستم بکنم که نکردم باید احتجاج بکنم کردم، مقاومت بکنم کردم، عده ای را سرزنش بکنم کردم، امر به معروف بکنم کردم، نهی از منکر بکنم کردم از آن به بعد نه شما به من دستور دادید نه مصلحت بود شما هم آمدید الآن مردم آرام هستند دیگر «أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي * قَالَ يَبْنَؤُمَّ لاَ تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلاَ بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَن تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي» آن وقت وجود مبارک موسای کلیم دید این درست است حالا دوتا غضبِ ناطق مانده یکی درباره ی گوساله یکی درباره ی سامری آن دیگر تصمیم حاد گرفته همان کاری که وجود مبارک ابراهیم کرده با تبر بساط بت پرستی را برداشت وجود مبارک موسای کلیم هم همان کار را کرده.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۸۸ تا ۹۶ سوره مریم ۸۹/۰۱/۳۱

Your browser does not support the audio tag.

«فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَّهُ خُوَارٌ فَقَالُوا هذَا إِلهُكُمْ وَإِلهُ مُوسَى فَنَسِيَ (۸۸) أَفَلاَ يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلاً وَلاَ يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرّاً وَلاَ نَفْعاً (۸۹) وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِن قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنتُم بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي (۹۰) قَالُوا لَن نَّبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى (۹۱) قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا (۹۲) أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي (۹۳) قَالَ يَبْنَؤُمَّ لاَ تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلاَ بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَن تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي (۹۴)قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سامِرِيُّ (۹۵) قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي (۹۶)»

ص: ۷۲۵

وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) وقتی به طور تشریف بردند و مناجات شروع شده است و درخواست شهودی الهی را مطرح کردند و عرض کردند «رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ»(۱) پاسخ این درخواست تجلّی بود که ذات اقدس الهی برای کوه کرد، پس این چنین نیست که به برکت کوه وجود مبارک موسای کلیم مدهوش شده باشد و تورات نصیبش شده باشد و مانند آن، بلکه به برکت موسای کلیم که سؤالی را با خدا در میان گذاشت و جوابِ الهی به موسای کلیم از راه تجلّی به جَبل داده شد جبل مَجلا قرار گرفت این طور نیست که اگر در عبارت گفته شد «فَلَمّا تَجَلّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكّاً وَخَرَّ مُوسی صَعِقاً» اول تجلّی برای کوه شد بعد موسی مدهوش شد اول تجلّی به عنوان جواب سؤال برای موسای کلیم مطرح شد که فرمود: «لَنْ تَرَانِي وَلكِنِ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ»(۲) این جوابِ الهی به موسای کلیم باعث متلاشی شدن کوه بود وگرنه همین سلسل ه ی جبال قبل از وجود مبارک موسی برای انبیای بنی اسرائیل بالأخره برای سلیمان و داود اینها جزء پیروان و اتباع انبیا و انسانِ کامل اند «يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ»،(۳) «سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ»(۴) این طور نیست که کوه برکتی داشته باشد به وسیل ه ی او پیغمبر بهره بگیرد هم ه ی سلسله جبال موظّف بودند که همراه داود، سلیمان، این گونه از انبیای الهی که مأموریت خاص

به اینها داده می شد این کوهها اطاعت کنند «یَا جِبَالُ أَوِّبِی مَعَهُ»، «سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ یُسَبِّحْنَ بِالْعَشِیِّ وَالْإِشْرَاقِ» پس اگر در عبارت «فَلَمّا تَجَلّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ» آمده باید یک مقدار جلوتر رفت دید که «رَبِّ أَرِنِی أَنْظُرْ إِلَیْکَ» هست، «قَالَ لَنْ تَرَانِی» هست، «وَلکِنِ انْظُرْ»(۵) هست این «وَلکِنِ انْظُرْ» به برکت موسای کلیم است که نصیب کوه شده. مطلب دیگر این است که وجود مبارک موسای کلیم در آن حالت مدهوشی این تورات نصیبش شد خدای سبحان گزارش داد که سامری فتنه ای در قوم تو پیش آمد عدّه ای گوساله پرست شدند وجود مبارک موسای کلیم این الواح را در همان بالای کوه تلقّی کرد از طرف خدای سبحان الواحی آمد یعنی تورات آمد این تلقّی کرد وقتی برگشت جریان گوساله پرستی را از نزدیک دید چندتا کار کرد یک کار با این الواح کرد یعنی با تورات کرد یک کار با برادرش هارون کرد که این دوتا کار شبیه هم است یک کار با توده ی مردم جاهل و مستضعف کرد که آن معادل ندارد یک کار با سامری کرد یک کار هم با گوساله، کاری که با سامری و گوساله کرد همان کاری است که وجود مبارک ابراهیم خلیل با تبر با بُتها کرد «فَجَعَلَهُمْ جُذَاذاً إِلَّا کَبِیراً لَّهُمْ»(۶) فرمود من این گوساله را «لَّنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنسِفَنَّهُ فِی الْیَمِّ نَسْفاً»(۷) من این را آتش می زنم پودر می کنم خاکسترش را به دریا می ریزم این کار را کرد، نسبت به سامری هم آن کیفر الهی را اِعمال کرد پس نسبت به گوساله و گوساله ساز یک طور عمل کرد، نسبت به توده ی مردم از راه استدلال و ترحّم و اینها رفتار کرد، نسبت به هارون کاری کرد که با تورات کرد نسبت به تورات کاری کرد که با هارون کرد این از لطایف تفسیری امامیه است. خب، وقتی انسان وارد می شود این صحنه را ببیند که مهم ترین اعتقاد دینی توحید است و این کتاب را از طرف خدایِ واحدِ احد آورده وقتی که این صحنه را دید در نهایت غضب و عصبانیّتِ الهی بود که «غَضْبَانَ أَسِفاً» خدای سبحان این غضب و عصبانیّت او را در کمال لطف ستود آن غیرت دینی را وادار کرد در سوره ی مبارک ه ی «اعراف» که بحثش گذشت آیه ی ۱۵۰ این است «وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَی إِلَی قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفاً قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِی مِن بَعْدِی أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّکُمْ» این اعتراضی بود که با قوم کرد بعد در این حال دوتا کار کرد یکی با تورات یکی با هارون، تورات را انداخت خب این انداختن تورات یعنی چه یعنی ـ معاذ الله ـ به تورات بی اعتنایی کرد یا از شدّت استغراق در توحید است که انسان عصبانی می شود خدا غریق رحمت کند مرحوم سیّد مرتضی ایشان در تنزیه الأنبیاء می گوید که آدم که عصبانی شد از شدّت تأسّف سر و صورت خودش را می زند، موی خودش را می کَند، موی صورتش را می کَند، موی سرش را می کَند مبادا کسی جاهلانه خیال بکند وقتی وجود مبارک موسای کلیم سر و صورت برادرش را گرفت دارد او را می زند یا اهانت می کند اینها یک حقیقت اند موسی و هارون یک حقیقت است گاهی آدم که عصبانی شد در برابر دین محاسن خودش را می کَند، سر و صورت خودش را می کَند، موی سر خودش را می کَند مبادا کسی خیال کند کاری که با هارون کرد داشت او را می زد یا اهانت کرد به دلیل اینکه بعد دارد «رَبِّ اغْفِرْ لِی وَلأَخِی»(۸) خدایا ما هر دو بند ه ی تو هستیم ما هیچ کدام بد نکردیم تو ارحم الراحمینی خب هیچ سؤال نکردید که چرا تورات را انداخت فقط به سر و ریش هارون چسبیدید این از لطایف تعبیر مرحوم سیّد مرتضی است در تنزیه گرچه این القای الواح را نگفتند ولی منظور این است که اگر کسی بند ه ی محض خدا بود محصول عمر خودش را بر باد رفته می بیند گاهی به سرش می زند، گاهی به سینه اش می زند، گاهی موی صورتش را می کَند، گاهی موی سرش را می کَند خب هیچ کس سؤال نکرد که چرا تورات را انداخت فقط همه اش اعتراض این است که چرا موی سر و صورت برادرش را گرفت.

۱- (۱) _ سوره ی اعراف، آیه ی۱۴۳.

۲- (۲) _ سوره ی اعراف، آیه ی۱۴۳.

۳- (۳) _ سوره ی سبأ، آیه ی۱۰.

۴- (۴) _ سوره ی ص، آیه ی۱۸.

۵- (۵) _ سوره ی اعراف، آیه ی۱۴۳.

۶- (۶) _ سوره ی انبیاء، آیه ی۵۸.

۷- (۷) _ سوره ی طه، آیه ی۹۷.

۸- (۸) _ سوره ی اعراف، آیه ی۱۵۱.

پرسش: ببخشید «یَجرّهُ إلیه»(۱) دارد.

پاسخ: بله آن هم همین طور است آن «وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ» هم دارد دیگر خب اینکه کلام خداست کلام خدا را چرا به زمین زده وقتی کسی مُستغرق در جمال و جلال الهی باشد تازه از مهمانی خدا برگشته باشد آن خدایی که چهل شبانه روز مهمانش را بدون آب و بدون غذا و بدون خواب پذیرایی کرده کسی آن خدا را رها می کند به دنبال گوساله راه می افتد این موسای کلیم بر اساس آن غیرتِ توحیدی بود که بالأخره «أَلْقَى الْأَلْوَاحَ» و بالأخره «لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي» این تنزیه الأنبیاء مرحوم سیّد مرتضی(رضوان الله علیه) ملاحظه می فرمایید البته چاپهای متعدّد شده طبق این چاپ صفحه ی ۱۴۲ بعد از اینکه آن سؤال را ذکر می کند می فرماید: «الجواب قلنا لیس فیما حَکاه الله تعالی مِن فعل موسی و أخیه(علیهما السلام) ما یَقتضی وقوع معصیةٍ و لا قبیحٍ مِن واحدٍ منهما» نه موسی بد کرد نه هارون(سلام الله علیهما) «و ذلک أنّ موسی(علیه السلام) أقبل و هو غضبان علی قومه لما أحدثوا بعده مستعظماً لفعلهم مفکّراً مُنکّراً» نکره از باب اینکه اینها منکر بود «مفکّراً منکراً ما کان مِنهم فأخذ برأس أخیه و جرّه إلیه کما یفعل الإنسان بنفسه مِثل ذلک عند الغضب» این چه نگاهی به قرآن است و «عند الغضب و شدّه الفکر ألا تری? أنّ المفکّر الغضبان قد یَعضّ علی شَفتیه» گاهی انسان که خیلی متأثّر بشود لَبش را گاز می گیرد دستش را گاز می گیرد «و یُفتّل أصابعه» انگشتانش را به هم می پیچد «و یَقبض علی لحیته فأجری موسی(علیه السلام) أخاه هارون مَجری? نفسه لأنّه کان أخاه و شریکه و مَن یمسّه مِن الخیر و الشرّ ما یَمسّه فَصنع به ما یَصنعه الرجل بنفسه فی أحوال الفکر و الغضب و هذه الامور یختلف أحکامها بالعادات فیکون ما هو إکرامٌ فی بعضها استخفافاً فی غیرها» این تکریم موسای کلیم است که او را مثل خود می داند و اَسف خود را با اسف او یکی تلقّی می کند «و یَکون ما هو استخفافٌ فی موضعٍ اکراماً فی آخر» بعد تا پایان ادامه می دهد «فأمّا قوله «لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي» فلیس یدلّ علی أنّه وقع علی سبیل الاستخفاف بل لا یَمتنع أن یکون هارون(علیه السلام) خاف مِن أن یتوهّم بنو اسرائیل لسوء ظنّهم أنّه منکرٌ علیه معاتبٌ له ثمّ ابتدأ»(۲) اینکه به برادرش فرمود: «لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي» برای اینکه به اینها بفهماند که این از باب غضب و عصبانیّت نسبت به من نیست. خب، لذا بعد از اینکه آن جمله را گفت وجود مبارک موسای کلیم عرض کرد «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»(۳) خب.

۱- (۹) _ سور ه ی اعراف، ایه ی ۱۵۰.

۲- (۱۰) _ تنزیه الأنبیاء، ص ۸۰.

۳- (۱۱) _ سور ه ی

پرسش: ببخشید طبق بیان امام صادق(علیه السلام) که می فرماید احترام به من از کعبه بالاتر است احترام به حضرت هارون از الواح بالاتر بوده.

پاسخ: بله، اما احترام خدا از احترام کعبه و مؤمن و امثال ذلک بالاتر است توحید مهم ترین عامل است همین کعبه را خدا غریق رحمت کند مرحوم صدوق را در کتاب شریف من لا یحضره الفقیه فرمود خب حالا کعبه مَطاف ماست، کعبه قبل ه ی ماست کسی بخواهد به کعبه آسیب برساند طیر ابابیل در راه است همه چیز در راه است اما اگر کسی به امام زمانش بد رفتاری بکند این به درون کعبه هم پناه ببرد خدا پناه نمی دهد امام زمان البته از کعبه بالا-تر است بعد می گوید جریان سیّدالشهداء این طور بود جریان علی بن الحسین این طور بود همین ابن زبیر که به امام زمانش ایمان نیاورده بود به درون کعبه متحصّن شد مروانیها به دنبال امویها روی کوه ابوقبیس منجنیق بستند کعبه را خراب کردند ابن زبیر را گرفتند اعدام کردند بعد کعبه ساختند خب کعبه، کعبه است این طور نیست که در برابر امامِ زمان کعبه را خدا حفظ بکند که، اگر این به درون کعبه پناهنده شد اگر موافق امام زمان بود و تابع امام زمانش بود خدا پناه می داد اما وقتی مطابق با رأی امام زمان عمل نکند به درون کعبه هم پناه ببرد خدای سبحان هرگز طیر ابابیل نمی فرستد ظالمی بر او مسلّط می شود کعبه را خراب می کند او را می گیرد اعدام می کند بعد کعبه را می گذارد زمین، غرض این است که مؤمن، ایمان همه اینها محترم است اما توحید کجا مؤمن کجا این نگاه، نگاه سیّد مرتضی نگاهِ وَلوی است این دید با قرآن کریم خیلی با دیدهای دیگر فرق می کند.

ص: ۷۲۸

پرسش: شارح می گوید گرفتن و کشیدن سطح بعد از خطاب «أَلَّا تَتَّبِعَنِ» بوده.

پاسخ: بله، این همان در حال غضب است دیگر نه اعتراض خب چرا «أَلْقَی الْأَلْوَاحَ»(۱) هیچ کس سؤال نکرد چرا «أَلْقَی الْأَلْوَاحَ» خب آ ن را سؤال کنید تورات چه تقصیری کرده این را انداختی دور.

پرسش: خطاب «أَلَّا تَتَّبِعَنِ».

پاسخ: «أَلَّا تَتَّبِعَنِ» خیر، خیر یعنی خیر هیچ سؤال نکردید که چرا الواح را انداخت دور اصلاً در ذهن شما نمی آید اصلاً در مسیر دیگر هستید هیچ در این جمعیّت سؤال نکردند خب گناه تورات چه بود که «أَلْقَی الْأَلْوَاحَ» انسانی که مستغرق در توحید است وقتی به توحید احترام نشود به هیچ چیز احترام نمی شود «أَلْقَی الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِیهِ» این دوتا را باید کنار هم ذکر کرد آن دوتا را به آتش بست یعنی گوساله و سامری مردم مستضعف هم با برهان قانع کرد این چندتا کار را باید هر کسی کار را در کنار خودش قرار داد همین آیه ی ۱۵۰ سور ه ی مبارک ه ی «اعراف» این است که وقتی این صحن ه ی شرک آلود را دید «أَلْقَی الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِیهِ» این یک سیّد مرتضی می خواهد.

پرسش: حاج آقا امیرالمؤمنین(علیه السلام) متعصّب تر از حضرت موسی است چرا حضرت وقتی خلافت را از او گرفتند چنین حرکتی نکرد.

پاسخ: حالا به حضرت امیر هم می رسیم حضرت امیر هم فرمود به صدیقه کبرا(سلام الله علیها) هم فرمود این صدا را دیگر نمی شنوی صدای بلال، این حرف جدّی است فرمود این صدای بلال که صدای اذان است دیگر این را نمی شنوی بروم یا نروم فرمود نرو، آنها این طور بودند این طور نبود که حالا مسئله حل می شد طلب می کردند این طور نبود وقتی داشت بلال اذان می گفت فرمود زهرا این صدا خاموش می شود بروم یا نروم فرمود نرو، این طور بود چون نیستید در آن صحنه ببینید که خب، یک سؤال علمی بکنید بیخود وقت تلف نکنید.

ص: ۷۲۹

۱- (۱۲) _ سور ه ی اعراف، ایه ی۱۵۰.

پرسش: «مَا مَلَکَ» چیست

پاسخ: «مَا مَلَکَ» هم همین است دیگر.

«وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ»(۱) این دوتـا را کنار هم سؤال بکنیـد هر توجیهی که برای القای تورات داریـد برای این هم داشـته باشـید خب تورات چه گنـاهی کرده این را انـداختی دور، اگر کسـی اصـلِ متکلّم را ببینـد از دست دارد می دهـد خب کلامش چه ارزشـی دارد در جامعه و ذات اقدس الهی در هیچ جای قرآن نگفت که مثلاً چرا این کار را کرده و هیچ سائلی از ائمه(علیهم السـلام) سؤال نکردنـد که این کار موسای کلیم نسبت به انداختن تورات چه بود اینها به ذهن نمی آید خب وقتی این قرآن و عترت که بـا هم انـد تنهـا مخصوص دین مـا نیست خلیف ه ی پیغمبر بـا کتـابِ او معـادل است تورات بـا حضـرت هارون(سلام الله علیه) معادل است وجود مبارک حضرت امیر با قرآ ن معادل است و گر کسی خواست حضرت امیر را بشناسد به دنبال این نباشـد که «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيّاً»(۲) «عَلِيّاً» همین حضـرت امیر که به دنبال یک روایت ضـعیف بگردد اگر وجود مبارک حضرت امیر و ائمه(علیهم السلام) معادل قرآن اند که هستند، اگر در سور ه ی مبارک ه ی «اسراء» دارد که «لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَن يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لاَ يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ»(۳) «کلا یأتون» الآن اگر هفت میلیارد بشر معادل این هفت میلیـارد جن اینهـا هم جمع بشونـد علی نخواهنـد بود این عقیـد ه ی مـاست مگر این حضـرت مطـابق قرآن نیست، معادل قرآن نیست هم ه ی این هفت میلیارد بشـر جمع بشونـد و هم ه ی جن جمع بشونـد بخواهند یک سور ه کوچک بیاورند نمی توانند بخواهنـد حرفِ علی را بزنند که «فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ»(۴) برای دهنشان زیاد است احدی یعنی احدی این علی است اگر او معـادل قرآن است و هیـچ جن و انسـی معـادل قرآن نمی توانـد بیاورد هیـچ جن و انسـی هم معادل علی نمی توانـد حرف بزند هیچ کسـی نتوانست تا حال بگوید که «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي» اصـلاً به خودش اجازه نداده بعضـیها اجازه دادند که زود رسوا شدند مگر هر کسـی می تواند بگوید هر چه می خواهید بپرسـید من می دانم من راههای آسمان را بهتر از زمین می دانم از عرشـیان بهتر از فرشـیان بـاخبرم مـا وقتی دسـتمان پر است دلیـلِ عقلی داریم، دلیـل قرآنی داریم، دلیل قطعی روایی داریم دیگر چرا به دنبـال آن بگردیم به تعـبیر آن سـیّد مرحوم(رضوان الله علیه) که مثلاً ـ ألف در نسـخ ه ی خطّی نبوده بعـد در نسـخه هـای چـاپی آمـده که امام جواد فرمود «ثلاثین ألف»(۵) نیـازی به این حرفهـا نیست خیلیهـا روایـات فراوانی در فضـیلت تلاـوت سوَر برای اینکه مردم را به قرآن پژوهی و قرائت قرآن تشویق کننـد جعل کردنـد خودشان هم اعتراف کردند آخر نیازی به این کار نیست. به هر تقدیر وقتی الواح را انداخت «أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ» حالا کسـی بگوید آقا شـما اینجا کلام خدا را بی اعتنایی کردی وقتی ببینـد متکلّم بی اعتنایی می شود خب کلام مشـکل کـدام جامعه را حل می کنـد پس بنابراین وجود مبارک هارون با الواح موسی یعنی با تورات یعنی با کتاب رسمی شان معادلند مثل اینکه حضرت امیر(سلام الله علیه) با کتاب رسـمی ما یعنی قرآن معادل است این قرآنِ ناطق است این اغراق هم نیست این قرآن ناطق است آن علیِ ساکت، خب اگر این است وجود مبـارک حضـرت موسـای کلیم هر دو را یـک جا در اثر غضب و تأسّف مقبول و معقول انجام داد این عیبی نـدارد که.

ص: ۷۳۰

۱- (۱۳) ـ سور ه ی اعراف، ایه ی ۱۵۰.

۲- (۱۴) _ سور ه ی مریم، ایه ی ۵۰.

۳- (۱۵) _ سور ه ی اسراء، ایه ی۸۸.

۴- (۱۶) _ نهج البلاغه، خطب ه ی ۱۸۹.

۵- (۱۷) _ الکافی، ج۱، ص۴۹۶.

پرسش:

پاسخ: نه، این کلامِ خدا فعلِ خداست علی هم مخلوق خداست هر دو مخلوق خدایند، هر دو فعل خدایند، هر دو کلام خدایند این کلامِ ناطق است آن کلام ساکت این طور نیست که حالا بر فرض هم ه ی بشر جمع بشوند اینها می توانند مثل علی بن ابی طالب ــ معاذ الله ــ بگویند «سَلُونِی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِی».(۱)

پرسش:

پاسخ: خب بله، منظور این است که این کلام خدا وقتی ببیند خدا دیگر مطرح نیست در بین مردم از شدّت غضب آن هم این کار را می کند دیگر غرض این است که این بر اساس غیرت دینی است غیرت معنایش این است که غیر در این حریم نباید راه پیدا کند اگر کسی به حریم دیگری راه پیدا کرد بی غیرت است دیگری را به حریم خود راه داد بی غیرت است معنای غیرت این است که غیرزدایی بکند نه وارد حریم دیگری بشود نه دیگری را وارد حریم خود بکند این از بیانات نورانی حضرت امیر است در نهج البلاغه فرمود: «مَا زَنَی غَیُورٌ قَطُّ»(۲) هرگز یک مرد غیرتمند زنا نکرده چرا وارد حریم دیگری شده غیور یعنی غیرزدایی نه غیر را راه بدهد نه به حریم غیر راه پیدا کند این از بهترین فضیلتهای مؤمن است وجود مبارک موسای کلیم غیورِ در توحید بود دید هم ه ی اوضاع دارد به هم می خورد این همه تلاش و کوشش کردند از دریا گذشتند از آن خطرات «یُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَکُمْ»(۳) گذشتند، «یَسْتَحْیُونَ نِسَاءَکُمْ» گذشتند، «یَسُومُونَکُمْ سُوءَ الْعَذَابِ»(۴) گذشتند تا توحید مستقر بشود این دارد رایگان توحید را از دست اینها می گیرد لذا کاری که با سامری کرد، کاری که با گوسال ه ی او کرد با هارون نکرد دیگر.

۱- (۱۸) ــ نهج البلاغه، خطب ه ی ۱۸۹.

۲- (۱۹) ــ نهج البلاغه، حکمت ۳۰۵.

۳- (۲۰) ــ سور ه ی بقره، ایه ی۴۹.

۴- (۲۱) ــ سور ه ی بقره، ایه ی۴۹.

خب، در سور ه ی مبارك ه ی «اعراف» این کارها را کرده اینها هم قبل از سکوتِ غضب بود «وَلَمَّا سَکَتَ عَن مُوسَی الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ وَفِی نُسْخَتِهَا هُدیً وَرَحْمَهٌ لِلَّذِینَ هُمْ لِرَبِّهِمْ یَرْهَبُونَ»(۱) در این مقام وقتی که ذات اقدس الهی آن بخشها را ذکر فرمود، فرمود اینها نه از نظر معرفت شناسی بهر ه ی نقلی داشتند نه بهر ه ی عقلی بالأخره انسان یا باید مثل چشمه از درون بجوشد یا مثل استخرِ مرتبط به چشمه از چشمه آب بگیرد وگرنه می خشکد دیگر یا باید انسان گوش بدهد ببیند معصومین چه می گویند یا اهل عقل و استدلال باشد که حرفِ معصومین را بتواند درك كند وجود مبارك هارون(سلام الله علیه) فرمود این بنی اسرائیل نه اوّلی را داشتند نه دومی را، نه اهل نقل بودند برای اینکه من پیغمبرم خلیف ه ی اولواالعزمم حرف مرا گوش نمی دهند، برهان اقامه می کنم که بالأخره این گوساله فتنه است معبود نیست «إِنَّمَا فُتِنتُم بِهِ وَإِنَّ رَبَّکُمُ الرَّحْمنُ» رب آن است که مشکل شما را حل بکند این چه مشکلی را می تواند حل بکند این برهان عقلی اینها نه اهل عقل بودند نه اهل نقل بودند، نه حرف پیغمبرشان را گوش دادند نه اهل استدلال بودند «أُشْرِبُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ»(۲)همان سنّت تلخ نیاکان بود در اینها که بالأخره گوساله پرستی در آن عهد کهن در مصر سابقه داشت خود فرعون هم گاوپرست بود عدّه ای هم گوساله پرست بودند اینها یك خدای دیدنی می خواهند که به زعم اینها رابط باشد بین دیدنی و نادیدنی اینها گفتند «یَا مُوسَی اجْعَلْ لَنَا إِلهاً کَمَا لَهُمْ آلِهَهٌ»(۳)این رسمیّت دادن این بُت از چند راه نزد آنها معروف بود یا رهبران دینی آنها باید این کار را بکنند که برای آنها مقبولیّت داشته باشد یا نیاکانشان باید این کار را بکنند که بشود سنّت یا دستگاه حکومت باید این کار را بکند دستگاه حکومت که فرعون بود گفت «مَا عَلِمْتُ لَکُم مِنْ إِلهٍ غَیْرِی»(۴)نیاکان عدّه ای هم که بت پرست بودند می گفتند «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَی أُمَّهٍ»(۵)اینها از آن قبیل نبودند لذا به موسای کلیم عرض کردند «یَا مُوسَی اجْعَلْ لَنَا إِلهاً کَمَا لَهُمْ آلِهَهٌ» از این سوء تشخیص سامری سوء استفاده کرد و گفت «هذَا إِلهُکُمْ وَإِلهُ مُوسَی» آن گاه وجود مبارك هارون در کمال قدرت با اینها مقاومت کرد برخورد کرد فرمود یا عقل یا نقل هر دو در اینجا حاضر است خدای شما الرحمن است من از طرف خدای شما هستم باید مرا اطاعت کنید و این کاری از او برنمی آید. مسئل ه ی مهمّی که قرآن مطرح می کند این است که حکمت عملی را با حکمت نظری یعنی بخش انگیزه و اندیشه را کنار هم ذکر می کند در بحثهای فلسفی و کلام فقط مسئل ه ی اندیشه مطرح است خدا به عنوان واجب الوجود هست، خدا به عنوان واحدِ احدِ صمدِ حیّ قیّومِ ازلی ابدی سرمدی هست اما این روشِ تربیتی نیست این فقط بخش اندیشه را تأمین می کند اما آنکه انبیا می آورند انگیزه را تأمین می کند خدا آن است که دوست داشتنی باشد آدم چه کسی را دوست دارد کسی را دوست دارد که حیاتِ او، سلامت او، رزق او، شفای او، حیات و ممات او به دست اوست وجود مبارك ابراهیم وقتی استدلال می کند می فرماید اینها آفل اند «قَالَ لاَ أُحِبُّ الآفِلِینَ»(۶) من دوست ندارم حدّ وسط برهان ابراهیمی محبّت است خدا آن است که محبوب باشد اینها محبوب نیستند پس خدا نیستند اما در فلسفه و کلام از این راه نیست خدا آن است که واجب باشد اینها واجب نیستند پس خدا نیستند، خدا آن است که ازلی باشد اینها ازلی نیستند، خدا آن است که ابدی باشد اینها ابدی نیستند، خدا آن است که سرمدی باشد اینها سرمدی نیستند، خدا آن است که صمد باشد اینها صمد نیستند اینها راههای فلسفه و کلام است اینها در ریاضیات مسئله دوست داشتم و دوست نداشتم کارساز نیست من دوست ندارم پنج پنج تا بشود سی تا من دوست دارم پنج پنج تا بشود بیست و پنج تا سخن از دوست داشتن و دوست نداشتن اینجا خریدار ندارد در ریاضیات در علوم عقلی محبّت و عداوت، حُسن و قبح، عدل و ظلم، صِدق و کذب اینها صدق و کذب اخلاقی اینها راه ندارند در بحثهای حکمت نظری فقط برهان تام راه دارد اما وجود مبارك ابراهیم خلیل می گوید خدا آن است که محبوب باشد وجود مبارك ابراهیم در بخشهای دیگر هم خدا آن است که مالك نفع و ضرّ باشد اینجا هم هارون همین را فرمود، وجود مبارك موسی(علیهما السلام) همین را فرمودند که خدا آن است که مشکل شما را حل

کند، ضرر شما را برطرف کند، نفع به شما برساند این طور. برابر شکل ثانی این عِجل و امثال عِجل مالک نفع و ضرر نیستند این یک، خدا آن است که مالک نفع و ضرر باشد پس این خدا نیست برابر شکل ثانی استدلال کردند که از اینها کاری ساخته نیست این هم برهان این «لَا یَمْلِكُ لَهُمْ ضَرّاً وَلَا نَفْعاً» تقدیم ضرر بر نفع برای آن است که بالأخره دفع خطر گفتند مهم تر از جلب منفعت است در سور ه ی مبارک ه ی «مائده» هم مشابه این استدلال آمده که «لاـ یملکه» آی ه ی ۷۶ سور ه ی مبارک ه ی «مائده» هم از طرف وجود مبارک مسیح(سلام الله علیه) هم همین برهان نقل شده «قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ مَا لَا یَمْلِكُ لَكُمْ ضَرّاً وَلَا نَفْعاً» یعنی خدا آن است که مالک ضرّ و نفع باشد یک، این صنم و وثن مالک ضرّ و نفع نیستند دو، پس اینها خدا نیستند نتیجه، خب اگر این استدلالها را وجود مبارک هارون فرمود بعد به موسای کلیم عرض کرد «إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَكَادُوا یَقْتُلُونَنِی»(۷) اینها مرا مستضعف حساب کردند یعنی ضعیف پنداشتند نزدیک بود مرا بکُشند خب من اگر بیش از این اصرار می کردم یک اختلاف داخلی و جنگ داخلی و خونریزی داخلی می شد، بنابراین هم هارون(سلام الله علیه) در کمال عصمت مأموریتش را انجام داد هم وجود مبارک موسای کلیم در کمال عصمت مأموریتش را انجام داد اما غیرت یک حساب دیگری است. بیانی در نهج البلاغه از همین جریان یهودیها مطرح است که مرحوم سیّد رضی نقل کرده که بعضیها به حضرت امیر(سلام الله علیه) عرض کردند که شما در دینتان اختلاف کردید، فرمود ما در دین اختلاف نکردیم ما از دین اختلاف کردیم نه در دین، یعنی ما در اصلِ وحی و نبوّت و توحید هیچ اختلافی نکردیم بعد از اینکه دین را به نصابش پذیرفتیم چه کسی باید جانشین باشد اختلاف شده ما از دین یعنی بعد از تمامیّت نصاب دین اختلاف ما شروع شده بین غدیر و سقیفه اما شما در دین اختلاف کردید یک گوساله را به جای الرحمن نشاندید این در کلمات قصار حضرت کلمات حکیمانه آنجا یعنی کلم ه ی ۳۱۷ آنجا دارد که بعض الیهود به وجود مبارک حضرت امیر عرض کردند که «ما دفنتم نبیکم حتی اختلفتم فیه» شما هنوز پیامبرتان (علیه و علی آله آلاف التحیّه والثناء) را دفن نکردید مگر اینکه در او اختلاف کردید حضرت فرمود نه، «إِنَّمَا اخْتَلَفْنَا عَنْهُ لاَ فِیهِ» اینکه «عن» برای تجاوز است ما در آن محدوده اختلاف نکردیم ما در خارج محدوده اختلاف کردیم در خارج محدوده اختلاف کردیم که چه کسی باید جانشین او باشد، اما شما در او اختلاف کردید در اصل دین در اصل توحید گوساله را گفتید این خدای موساست آن وقت موسای کلیم یادش رفته، رفته طور فرق می کند «إِنَّمَا اخْتَلَفْنَا عَنْهُ لاَ فِیهِ وَ لکِنَّكُمْ مَا جَفَّتْ أَرْجُلُكُمْ مِنَ الْبَحْرِ حَتَّى قُلْتُمْ لِنَبِیِّكُمْ «اجْعَلْ لَنَا إِلهاً كَمَا لَهُمْ آلِهَهٌ فَقَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ»» مطلب دیگر در همین بعضی از این تفسیرها چون وجود مبارک حضرت امیر با جریان هارون در خیلی از روایات که فریقین نقل کردند هماهنگ شده برخی از همانها این شبهه را دارند که هارون در زمان پیغمبر نبیّ بود ولی وجود حضرت امیر در زمان پیغمبر که امام نبود ولیّ نبود بعد امام شد این غفلتی است فرق است بین اینکه وجود مبارک حضرت امیر در جریان غدیر در زمان حیات پیغمبر ولیّ الله بود و اِعمالش متوقّف بر رحلت پیغمبر است یا اصلِ ولایتش متوقّف بر حیات است اگر کسی دیگری را وصیّ خود قرار داد این وصیّ بعد موت الموصی وصیّ می شود یا بالفعل وصیّ است و اِعمالش برای بعد الموت است اگر جناب فخررازی دقت می کرد دیگر این اشکال و امثال اشکال را نمی کرد این در همان ذیل آیه «إِنَّمَا وَلِیُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ»(۸) چندین اشکال دارد بعد تندروی هم دارد می گوید «هؤلاء» بعد چندتا اشکال که دارد می گوید این «یدلّ علی بطلان ما قال له هؤلاء الرفضه لعنهم الله» حالا شاید این «لعنهم الله» را چاپیها نوشته باشند آنها گفته باشند ولی این تفسیر رایج رازی این را دارد این اشکالش که به زعم ایشان اشکال مهم است این است که ولیّ مشتق است یک، استعمال مشتق در متلبّس بالفعل حقیقت است دو، در ما انقضی عنه محلّ اختلاف است سه، در مَن یتلبّس بعده عند الکل مجاز است چهار، شما ولیّ را که برای حضرت امیر است می خواهید در مَن یتلبّس بعده استعمال کنید می گوییم غفلت

از شـماست ما ولیّ را اسـتعمال کردیم برابر این آیه در «مَن هو المتلبّس بالفعل» وجود مبارک حضرت امیر مولای کلّ مؤمنون و مؤمنه بود در زمان پیغمبر مخصوصاً در غـدیر اِعمال ولایتش به بعد الرحلت است نه اصل ولایت، تلبّس به مبدأ باید در زمان خودش باشد نه اِعمال آن آثار بنابراین مثل وصـیّ کلم ه ی وصـیّ هم مشـتق است دیگر اگر موصی کسی را وصیّ او قرار داد «هذا وصـیٌّ بالفعل» منتها اِعمال وصایتش به بعدالموت است نه اصلِ تلبّسـش به ولایت. به هر تقدیر این شـبهاتی که دربار ه ی هارون(سـلام الله علیه) است هیچ کدامش وارد نیست می ماند مسـئل ه ی سامری و مسئل ه ی گوساله که جداگانه باید مطرح بشود.

ص: ۷۳۲

۱- (۲۲) ـ سور ه ی اعراف، ایه ی۱۵۴.

۲- (۲۳) ـ سور ه ی بقره، ایه ی۹۳.

۳- (۲۴) ـ سور ه ی اعراف، ایه ی۱۳۸.

۴- (۲۵) ـ سور ه ی قصص، ایه ی۳۸.

۵- (۲۶) ـ سور ه ی زخرف، ایه ی۲۲.

۶- (۲۷) ـ سور ه ی انعام، ایه ی۷۶.

۷- (۲۸) ـ سور ه ی اعراف، ایه ی ۱۵۰.

۸- (۲۹) ـ سور ه ی مائده، ایه ی۵۵.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۹۲ تا ۹۷ سوره مریم ۸۹/۰۲/۰۱

.Your browser does not support the audio tag

«قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا (۹۲) أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي(۹۳) قَالَ يَبْنَؤُمَّ لاَ تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلاَ بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَن تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي(۹۴) قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سامِرِيُّ (۹۵) قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي(۹۶) قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاهِ أَن تَقُولَ لاَ مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِداً لَّن تُخْلَفَهُ وَانظُرْ إِلَى إِلهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفاً لَّنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفاً (۹۷)»

وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) و هارون(سلام الله علیهما) بعد از نجات بنی اسرائیل از دریای احمر و رسیدن به سرزمین سینا یا صحرای شام برابر مواعده ی الهی بنا شد که در طرف راست کوه طور مستقر بشوند و شدند بعد آن مواعده ای که خدای سبحان با موسای کلیم(سلام الله علیه) در میان گذاشت مطرح شد اول سی شب بعد ده شب اضافه شده ، شده چهل شب وجود مبارک موسای کلیم این مراسم میعاد چهل شَبِه را به بنی اسرائیل اعلام کرد و برای اینکه عدّه ای همراه حضرت به بالای طور بروند هفتاد نفر از این قوم انتخاب شدند که «وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلاً»[(۱)] مراسم چهل شبه را به مردم اعلام کرد انتخاب هفتاد نفر را هم در حضور همه که در جانب ایمنِ این طور مستقر بودند انتخاب کرد رهبری این مردم را به وجود مبارک هارون موقّتاً سپرد در حضور مردم به هارون گفت «اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلاَتَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ»[(۲)] همه ی این مراسم به عنوان اتمام حجّت گذشت همه آمدند در همین جانب ایمنِ طور هنوز جریان گوساله پرستی اتفاق نیفتاد هنوز جریان صاعقه برای آن هفتاد نفر اتفاق نیفتاد تا اینجا خُلف وعده ای نشده و وجود مبارک موسای کلیم با این هفتاد نفر حرکت کردند به بالای طور در این سفر وجود مبارک موسی چند لحظه جلوتر رفت که خدای سبحان فرمود: «وَمَا أَعْجَلَكَ عَن قَوْمِكَ» یعنی از این هفتاد نفر «يَا مُوسَى»[(۳)] حضرت عرض کرد که «هُمْ أُولاَءِ عَلَى أَثَرِي» اینها پشت سر من دارند می آیند من تنها نیامدم لکن «وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى»[(۴)] آن گاه خدای سبحان دو بار اسم ظاهر را ذکر کرد دو بار هم ضمیر معلوم می شود که این قومها متفاوت اند این حکمها هم متفاوت ، فرمود: «فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِن بَعْدِكَ» این قوم همان توده ی بنی اسرائیل بودند که در جانب ایمنِ طور مستقر بودند تحت رهبری وجود مبارک هارون بودند این قوم «وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ»[(۵)] برای اینهاست پس جریان سامری بعد از آن است که همه در جانب ایمن طور مستقر شدند بعد از آنکه هفتاد نفر انتخاب شدند بعد از آنکه زعامت اینها را هارون به عهده گرفت بعد از اینکه موسای کلیم با این هفتاد نفر رفتند بالا این حادثه اتفاق افتاد آن هم در اوایل نه، گفتند بعد از گذشت مثلاً بیست روز خدا می فرماید: «فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ» یعنی این توده ی بنی اسرائیل «وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ» یعنی آنها را بعد دوباره اسم ظاهر ذکر کرد فرمود آنجا که فرمود: «مَا أَعْجَلَكَ عَن قَوْمِكَ» این قوم آن هفتاد نفر بودند که موسای کلیم پاسخ داد اینجا که فرمود: «قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِن بَعْدِكَ» یعنی همان توده ی بنی اسرائیل وگرنه اسم ظاهر را تکرار نمی فرمود بعد از اینکه فرمود: «فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ» یعنی همان توده ی بنی اسرائیل وگرنه با این هفتاد نفر با هم بودند دیگر «رَجَعَ» ندارد که.

۱- (۱) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۵۵.

۲- (۲) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۴۲.

۳- (۳) _ سوره ی طه، آیه ی ۸۳.

۴- (۴) _ سوره ی طه، آیه ی ۸۴.

۵- (۵) _ سوره ی طه، آیه ی ۸۵.

پرسش:

پاسخ: بالأخره حضرت موسی بالای طور چهل شبانه روز مهمان الهی بود. اینها در دامنه ی دشت به سر می بردند از یکدیگر بی خبر بودند بنی اسرائیل به رهبری هارون(سلام الله علیه) داشت اداره می شد با گذشت بیست روز مثلاً سامری آن فتنه گری را شروع کرد و آن خوی «أُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ»(۱) را هم در بنی اسرائیل بود خود سامری هم سابقه ی بت پرستی در قوم خود را مشاهده کرده بود و این حس گرایی را هم در مردم دیده بود که وقتی بعد از عبور از دریای سرخ دیدند عده ای بت را می پرستند گفتند «يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلهاً كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ» بر اساس تسویل نفس سامری این کار را کرده وجود مبارک موسای کلیم سؤالی با مردم داشت، سؤالی با هارون، سؤالی هم با سامری که درباره ی سامری دوتا سؤال کرد یکی چطور و یکی چرا، چگونه گوساله را راه انداختی این مجسّمه را و چرا این کار را کردی که آن بحثش به خواست خدا الآن روشن می شود غرض این است که این مواعده کاملاً انجام شده بود اینکه وجود مبارک موسای کلیم برگشت فرمود: «أَخْلَفْتُمْ مَّوْعِدِي»(۲) یعنی من که وعده سپردم بعد از چهل روز برمی گردم شما موحّدانه تحت نبوّت و خلافت هارون باشید چرا این وعده را خلاف کردید نه اینکه چرا در دامنه ی طور نیامدید یا طرف راست کوه طور نیامدید عقب افتادید اینها نبود اصلاً خب.

پرسش:

پاسخ: نباید بگوید چون اگر می فرمود ضمیر به کدام برگردد به قوم اول یا قوم دوم.

ص: ۷۳۴

۱- (۶) _ سوره ی بقره، آیه ی ۹۳.

۲- (۷) _ سوره ی طه، آیه ی ۸۶.

پرسش: به «فَرَجَعَ مُوسی إلی قَومِهِ».(۱)

پاسخ: «إِلَيْهِمْ» چون مرجع ضمير متعدّد است دوتا قوم ذكر شده كدام.

پرسش: همان نزديك.

پاسخ: از كجا، اين سؤال است لذا بايد ذكر بكند.

پرسش: «فأضلَّهُمُ السّامِرِی»(۲) كه

پاسخ: بله خب، اين «يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ» اگر بفرمايد «فرجع موسی الی قومه غضبان اسفا» اليهم به كدام برمی گردد چون هر دو صلاحيّت دارد اما وقتی كه بفرمايد: «إِلَی قَوْمِهِ»(۳) روشن است موسای كليم با اين هفتاد نفر برگشتند به دامنه ی اين صحرا به همين گروهی كه توده ی بنی اسرائيل بودند و سامری اينها را گمراه كرده بود غرض اين است كه اگر اين قومها يكی بودند وقتی فرموده بود «مَا أَعْجَلَكَ عَن قَوْمِكَ يَا مُوسَی»(۴) بعد هم جواب داده شد «هُمْ أُولَاءِ عَلَی أَثَرِی»(۵) بعداً همه ی اينها با ضمير ذكر می شد در حالی كه مرتّب يك قوم يك ضمير، يك قوم يك ضمير برای اينكه قومها با هم فرق می كنند «فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِی»(۶) يعنی موعدی كه من قرار گذاشتم بعد از چهل روز برگردم و شما موحّدانه تحت خلافت هارون باشيد اين را تخلّف كرديد حالا اين جريان اينكه وجود مبارك موسای كليم از هارون سؤال می كند «مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا * أَلَّا تَتَّبِعَنِ» «من» معنای نفی را به همراه دارد ديگر نبايد «لا» كنارش ذكر بشود بفرمايد «ما منعك أن تتّبعنی» نه «أَلَّا تَتَّبِعَنِ» چون نفی در نفی بالأخره موجب اثبات است لذا گفته شد كه اين «لا»، «لا» زائده است يا «مَنَعَكَ» به معنی «ما دعاك» چه چيزی وادارت كرده كه تابع من نباشی نه اينكه چه چيزی منع كرده كه تابع من نباشی نظير آنچه «مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ»(۷) كه دو وجه در آنجا گفته شد يعنی «ما دعاك أن لا تسجد» وگرنه خود «مَن» معنای نفی را در بردارد نفی كه با نفی كنار هم قرار بگيرد موجب اثبات است اگر گفته بشود «مَا مَنَعَكَ ... * أَلَّا تَتَّبِعَنِ» يعنی تو متتابع بودی چون منع عدم اتّباع يعنی اتّباع، اما وقتی «لا» زائد باشد يا «مَن» به معنای «دَعا» باشد يعنی «ما دعاك أن لا تتّبعن» اين معنای روشنی دارد كه مشابه اين قبلاً هم گذشت، اما تعبير وجود مبارك هارون به «يَبْنَؤُمَّ» اين دو نكته داشت كه در سوره ی مباركه ی «اعراف» گذشت آنجا كه در سوره ی مباركه ی «اعراف» وجود مبارك هارون گفت «يَبْنَؤُمَّ لاَ تَأْخُذْ بِلِحْيَتِی وَلاَ بِرَأْسِی» آنجا گفته شد كه تعبير يا برای عاطفه انگيزی است چون رِحامت از ناحيه مادر به فرزندان بيش از ناحيه ی پدر می رسد صِله ی رَحِم هم كه گفتند برای اينكه اينها به يك زهدان متّصل اند صِله ی اصلاب نيست صله ی ارحام است درست است كه اصلاب سهمی در رحامت دارد اما آن رحامتی كه از رَحِم مادر نشأت می گيرد بيش از رحامتی است كه از اصلاب پدران نشأت می گيرد و اگر گفته نمی شود صله ی اصلاب و گفته می شود صله ی ارحام برای اينكه رحامت از ناحيه ی مادر كه منشأ عاطفه و رحمت است بيش از صُلب پدر است. نكته ی ديگر اينكه برخيها نقل كردند وجود مبارك موسی و هارون برادران مادری بودند اين «يَبْنَؤُمَّ» در همين جا كه آمده «لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِی وَلَا بِرَأْسِی» در آنجا هم به همين «يَبْنَؤُمَّ لاَ تَأْخُذْ» آنجا هم آمده به همين معنا در اينجا هم به همين صورت آمده يعنی در سوره ی مباركه ی «طه» و مشابهش هم در سوره ی مباركه ی «اعراف» كه «يَبْنَؤُمَّ لاَ تَأْخُذْ بِلِحْيَتِی وَلاَ بِرَأْسِی» خب، مطلب ديگر اينكه آنچه را كه قرآن نقل می كند اينكه وجود مبارك موسای كليم سرِ هارون را گرفت و كشيد ديگر سخن از موی صورت نيست آنجا دارد كه «أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ» بعد وجود مبارك هارون گفت: «قَالَ يَبْنَؤُمَّ

لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي» یعنی آیه ی ۱۵۰ سوره ی مبارکه ی «اعراف» این بود «وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي» در سوره ی مبارکه ی «طه» که محلّ بحث است وجود مبارک هارون گفته بود که «لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي» این درخواست نهیی معنایش این نیست که شما این کار را کردی پس آنچه را که موسی انجام داد اخذِ رأس است آنچه را که هارون گفت پیشنهاد داد که مبادا موی سر و صورتم را بگیری این نهی دلیل بر وقوع نیست مثل اینکه «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ»(۸) یا سایر نواهی که در قرآن هست دلیل نیست که واقع شده بنابراین آنچه می توان گفت رخ داد همان اخذ موی سر است نه اخذ موی رأس و لِحیه آنچه را که در سوره ی «طه» است نهی است نهی دلالت ندارد که واقع شده آنکه در سوره ی «اعراف» دارد از گذشته و جریان خبر می دهد که «أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ».(۹)

۱- (۸) _ سوره ی طه، آیه ی ۸۶.

۲- (۹) _ سوره ی طه، آیه ی ۸۵.

۳- (۱۰) _ سوره ی طه، آیه ی ۸۶.

۴- (۱۱) _ سوره ی طه، آیه ی ۸۳.

۵- (۱۲) _ سوره ی طه، آیه ی ۸۴.

۶- (۱۳) _ سوره ی طه، آیه ی ۸۶.

۷- (۱۴) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۲.

۸- (۱۵) _ سوره ی زمر، آیه ی ۶۵.

۹- (۱۶) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۵۰.

مطلب بعدی آن است که آنچه در بحث دیروز از جناب سیّد مرتضی نقل شد این هم مورد قبول بعضی از بزرگان اهل سنّت است فخررازی هم این را نقل کرده که این چون بالأخره شریک یک امرند اگر هارون شریک امر موساست و وزیر اوست و به درخواست او به این سِمت رسیده است و خدای سبحان درخواست موسای کلیم(سلام الله علیهما) را انجام داد که گفت «وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِی»(1) انسانی که متأسف است همان طوری که گاهی به سر و صورت خودش می زند گاهی هم به سر و صورت کسی که شریک اوست هم دست می آویزد و کلمه ی «غَضْبَانَ» هم چون از یک حالت نفسانی حکایت می کند درباره ی خدای سبحان به کار نرفته درباره ی خداوند فقط عنوان غضب به کار رفته که «وَمَن يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِی»(2) چه در سوره ی مبارکه ی «طه» چه در سوره ی «اعراف» عنوان غضب آمده که فرمود: «وَلاَ تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِی»(3) آنجا هم در سوره ی «اعراف» هم آیه ی ۱۵۲ این چنین آمده است که «إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِن رَبِّهِمْ» اما «غَضْبَانَ» چون حالت نفسانی را احیاناً تداعی می کند بر ذات اقدس الهی اطلاق نشده.

پرسش: حضرت استاد احتمالش است که تعمّدی هم در این قضیه بوده صِرف عبارت نفسانی غیر اختیاری نبود یعنی تربیتی هم بوده

پاسخ: خب بله ، حالت نفسانی درباره ی خداست «غَضْبَانَ»(4) یعنی تغیّر نفسانی دارد و غضب این معنا نیست غضب صفتِ فعل است ولی «غَضْبَانَ» از حالت نفسانی حکایت می کند خدا غَضبان نیست اما «غَضَبٌ مِن رَبِّهِ» هست غضب دارد حالت نفسانی گفته شد برای خداست.

ص: ۷۳۶

۱- (۱۷) ـ سوره ی طه، آیه ی ۳۲.

۲- (۱۸) ـ سوره ی طه، آیه ی ۸۶.

۳- (۱۹) ـ سوره ی طه، آیه ی ۸۱.

۴- (۲۰) ـ سوره ی طه، آیه ی ۸۶.

پرسش: نه در مورد «غَضْبَانَ» کاری که حضرت موسی انجام داد.

پاسخ: نه ، آن فرق نمی کند چه غضبان و چه غضب این تربیتی که برای کسی او که خلاف نکرده اگر خلافی انجام نداده جا برای تربیت نیست این «أَسِفاً» تفسیر کننده ی غضب است اگر فقط غضب بود احیاناً ممکن بود بگوییم در حال عصبانیّت کاری انجام داده اما این «أَسِفاً» هم در سوره ی «اعراف» آمده هم در سوره ی «طه» آمده بر اساس تأسف این کار را کرده همان طوری که جناب سیّد مرتضی گفتند بعد فخررازی هم پذیرفتند این جمع تبرّعی نیست انسانی که ببیند اصل دین در خطر هست وقتی می بیند اصل دین ، توحید آسیب دید آن وقت کتاب و نبوّت و امامت و اینها جایگاهی ندارند که این بر اساس تأسف آن کار را کرده نه بر اساس غضب ، پس دو نکته است یکی اینکه چرا «غَضْبَانَ» بر موسی اطلاق شد بر خدا اطلاق نشد برای اینکه «غَضْبَانَ» از حالت نفسانی حکایت می کند و خدا منزّه از این است و غضب صفتِ فعل است ، دوم اینکه اصل این کاری که موسای کلیم انجام داد بر اساس غضب نبود بر اساس تأسف بود همان طوری که گاهی انسان درباره ی خودش به سر و صورت خودش می زند گاهی هم به سر و صورت برادری که به منزله ی اوست و شریک اوست می زند منتها غفلت از فخررازی است جناب فخررازی می گوید که رافضه در اینجا می گویند که وجود مبارک پیغمبر به حضرت علی(سلام الله علیهما) فرمود: «أنت منّی بمنزله هارون مِن موسی»(۱) بعد می گوید که اگر علی بن ابی طالب به منزله ?هارون بود باید کارِ هارون را انجام می داد و باید منبر می رفت و به مردم جریان سقیفه و امثال سقیفه را گوشزد می کرد که این باطل است همان طوری که هارون صریحاً به مردم اعلام کرده که این کار را نکنید «إِنَّمَا فُتِنتُم بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمنُ فَاتَّبِعُونِی وَأَطِیعُوا أَمْرِی»(۲) و مانند آن ، خب اگر علی بن ابی طالب(علیه السلام) به منزله ی هارون(سلام الله علیه) بود باید این کار را می کرد و چون این کار را نکرد معلوم می شود آنچه را که امّت انجام دادند یعنی جریان سقیفه آن صواب است حق است ــ معاذ الله ــ این خلاصه ی حرف فخررازی غافل از اینکه این همه اصرارها و احتجاجهای خود حضرت زهرا(سلام الله علیها) خود حضرت امیر گاهی به غدیر ، گاهی به حدیث منزله ، گاهی به ادله ی دیگر استدلال می کردند حضرت کسی گوش نداد نه اینکه اصلًا نگفت و آنها نپذیرفتند این احتجاجات اهل بیت را شما بخوانید ببینید وجود مبارك حضرت امیر این کار را کرده یا نه ، الآن خطبه ی نورانی حضرت زهرا(سلام الله علیها) که به لطف الهی به عنوان یك اثر معنوی به ثبت رسیده است همین است دیگر در همان خطبه حضرت همه ی این احتجاجها را گفته دیگر خب ، اینکه می بینید برخیها گفتند ما اگر عاشورا این طور سیل راه نیندازیم شما منکر می شوید همین طور بود جریان عاشورا بعد از گذشت مدّتی در عصر عباسی انکار شده گفتند حسین بن علی را خدا مثل عیسای مسیح به آسمانها برده این شورش مردمی نگذاشت که اینها جریان عاشورا را مثل غدیر به فراموشی بسپارند خب این هم فخررازی است دیگر بعد می گوید پس بنابراین این دلیل است بر اینکه این سخن ــ معاذ الله ــ درست نیست خب شما نگذاشتید حرف اهل بیت به مردم برسد که کجا ، همه ی حرفها دست شما بود دیگر.

۱- (۲۱) ــ الکافی، ج۸، ص۱۰۷.

۲- (۲۲) ــ سوره ی طه، آیه ی ۹۰.

پرسش: خشیت هارون مثل خوف حضرت موسی بوده که.

پاسخ: نه یک خشیت معقولی بود برای اینکه آنجا گفت من آن مقداری که باید موعظه می کردم که کردم ، بیش از آن خونریزی و جنگ داخلی می شد «إِنِّی خَشِیتُ أَن تَقُولَ فَرَّقْتَ بَیْنَ بَنِی إِسْرائِیلَ» در همان سوره ی مبارکه ی «اعراف» گذشت که اینها «کَادُوا یَقْتُلُونَنِی»(۱) اینها تصمیم جدّی داشتند که مرا هم از پا در بیاورند من کوتاهی نکردم آیه ی ۱۵۰ سوره ی مبارکه ی «اعراف» این است که «إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَکَادُوا یَقْتُلُونَنِی» خب اگر حضرت هارون را شهید می کردند گروهی بالأخره از این طرف قیام می کردند این طور نبود که حالا ساکت بنشینند که می شود خونریزی داخلی آن وقت کلّ نظام از بین می رفت و وجود مبارک موسای کلیم هم کاملاً پذیرفت عرض کرد «رَبِّ اغْفِرْ لِی وَلأَخِی وَأَدْخِلْنَا فِی رَحْمَتِکَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ»(۲) دیگر نگفت شما کوتاه آمدید این معلوم می شود که آن حالتها بر اساس تأسف است نه بر اساس غضب انسان متأسف این کارها را می کند دیگر. فخررازی مشکل دیگری که در اینجا دارد این است که گفته ما در اینکه انبیا معصیت می کنند یا نه اختلاف داریم ـ معاذ الله ـ یعنی خودشان ، که بعضیها می گویند انبیا ـ معاذ الله ـ معصیت می کنند بعضیها می گویند نمی کنند ، اما در اینکه انبیا ترک اُولی? دارند اختلافی نداریم و کارِ موسای کلیم بر ترک اُولی? حمل می شود به نظر هارون اُولی? چیز دیگر بود به نظر موسی اُولی? چیز دیگر بود یکی از اینها ترک اُولی? کردند خب این برای اینکه نبوّت را پایین آوردند تا دست سقفیها به آنها برسد اگر نبوّت جایی باشد که جایگاه اصلی اوست که با عصمت همراه است کما هو الحق فقط دست غدیریها می رسد دست سقفیها که به او نمی رسد که ، کسی جای پیغمبر می نشیند که معصوم باشد به باب غدیر اما آنها نبوّت را آن قدر پایین آوردند که بالصراحه می گویند پیغمبر می تواند ـ معاذ الله ـ معصیت بکند خب این برای آن است که مشکل سقیفه را حل بکنند دیگر.

ص: ۷۳۸

۱- (۲۳) ـ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۵۰.

۲- (۲۴) ـ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۵۱.

پرسش: استاد از کجا فهمیده می شود که حضرت هارون خواسته حقّش را بگیرد که خواستند او را بکَشند از کجای آیه فهمیده می شود.

پاسخ: خود سوره ی مبارکه ی «اعراف» دارد که «کَادُوا يَقْتُلُونَنِي».(۱)

پرسش: استاد قضیه حضرت علی که دیگر مردم ریختند که بکُشند وگرنه حضرت علی نیامده حقّش را بگیرد.

پاسخ: نه ، منظور آن است که حضرت بیش از این ، فرمود اگر بیش از این من پافشاری می کردم خونریزی می شد در حدّ امر به معروف ، در حدّ نهی از منکر ، در حدّ هدایت ، در حدّ دلالت ، در حدّ تقبیح این را کردم گفتم «إِنَّمَا فُتِنتُم بِهِ» این فتنه است ، «إِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي}(۲) همه ی اینها را گفتم اما بیش از این اگر می خواستم اقدام عملی انجام بدهم آنها آماده ی کُشتن من بودند می شود خونریزی داخلی.

پرسش:

پاسخ: بله دیگر یعنی شما این طوری که می کنی مردم که نمی فهمند خیال می کنند من خلاف کردم بعد هم می فرماید نه ، خلاف نکردی در حضور همه گفت [قرآن]«رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»(۳) برای توجیه مردم هم که این حرف را زد درباره ی مردم هم فرمود این فتنه گرها بودند و زمینه ی جنگ داخلی هم فراهم بود من بیش از این نکردم حضرت فرمود در حضور همه گفت [قرآن]«رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلأَخِي» خدایا من و برادرم را بیامرز [قرآن]«أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» خب پس این نقدها و توجیه هایی که جناب فخررازی می کند گاهی معصیت صغیره را اجازه می دهد ، گاهی ترک اُولی? را اجازه می دهد ، گاهی اصلِ ارتکاب معاصی را مورد اختلاف می داند و التالی بأسره الثلاث باطل است و هیچ خلافی هم در اینجا نشده و بر اساس تأسف این کار انجام شده نه بر اساس غضب و این کلمه ی [قرآن]«أَسِفاً»(۴) هم در سوره ی مبارکه ی «اعراف» آمده هم در سوره ی مبارکه ی «طه» که فرمود.

۱- (۲۵) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۵۰.

۲- (۲۶) _ سوره ی طه، آیه ی ۹۰.

۳- (۲۷) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۵۱.

۴- (۲۸) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۵۰; سوره ی طه، آیه ی ۸۶.

پرسش: حاج آقا اینکه بعضیها نقل کردند که حضرت هارون ترسید که اگر حرف بزند او را بکشند.

پاسخ: بیش از این اگر می فرمود یعنی اقدامِ عملی اگر می فرمود خب همان حادثه ی تلخ پیش می آمد دیگر.

پرسش: خدمت می شد به اسلام.

پاسخ: نه خب ، اگر آن بود خونریزی می شد دیگر جنگ داخلی بود دیگر علنی بودنش به شرک و بت پرستی و امثال ذلک و سامری فتنه گر هم بهانه می جست دیگر چیزی نمی ماند که ، اگر آ ن قوم به خونریزی داخلی می پرداختند دیگر موسای کلیم بود با موسی هم کنار نمی آمدند عده ای هم موسای کلیم را به عنوان رهبر پذیرفته بودند نه به عنوان پیغمبر برای اینکه به موسای کلیم وقتی حضرت آمد احتجاج کرد اینها چه کار کردند مگر اینکه وجود مبارک موسی با سامری آن برخورد را کرد نظیر کار ابراهیم خلیل که «فَجَعَلَهُمْ جُذَاذاً إِلَّا كَبِيراً لَّهُمْ»(۱) با او این کار را کرده فرمود توِی سامری چه کاری کردی پس این «مَا مَنَعَكَ» به دو وجه باید توجیه بشود آن گاه وجود مبارک هارون عرض کرد «يَبْنَؤُمَّ لاَ تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلاَ بِرَأْسِي» این معنایش این نیست که اخذ لِحیه شده نهی دلالت ندارد بر اینکه واقع شده آنکه واقع شده همان است که در سوره ی مبارکه ی «اعراف» است که «أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ» ،(۲) «إِنِّي خَشِيتُ أَن تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرائِيلَ» من اگر می خواستم اقدام عملی بکنم یعنی عملاً جلوی اینها را بگیرم می شد همان جریان خونریزی و شما می گفتی که چرا جامعه را اربا اربا کردی اتّحاد را حفظ نکردی این جمعیت را منسجم نگه نداشتی «وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي» چون به من گفتی «اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ»(۳) چرا باعث خونریزی شدی.

۱- (۲۹) ـ سوره ی انبیاء، آیه ی ۵۸.

۲- (۳۰) ـ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۵۰.

۳- (۳۱) ـ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۴۲.

پرسش: آقا از کوتاهی از ناحیه هارون نبوده آنجا «قال ربّ اغفر لی»

پاسخ: چه اینکه کوتاهی از ناحیه موسی هم نبوده طلب مغفرت معنایش این است که خدایا ، طلب مغفرت اصولاً برای انبیا جنبه ی دفع دارد نه رفع ، استغفاری که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) روزانه می کرد که هفتاد بار استغفار می کرد اینها جنبه ی دفع دارد یعنی استغفار می کنند که خطر و گناه به طرف آنها نیاید ماها استغفار می کنیم تا گناهان آمده بخشوده بشود رفعاً خب ، «وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي» تو گفتی اصلاح بکن من اگر این کار را می کردم و خونریزی می شد شما می گفتی قولِ مرا مراقبت نکردی به دستور من عمل نکردی لذا وجود مبارک موسای کلیم هم کاملاً خودش که روشن بود در حضور مردم معلوم شد که هارون به وظیفه ی خود انجام داد حالا مقطع دیگر فرا رسید فرمود: «فَمَا خَطْبُكَ يَا سامِرِيُّ» خَطْب آن کار مهم را می گویند ، این کار مهمّی که تو کردی برای چه بود ، چگونه کردی یک ، چرا کردی دو ، «فَمَا خَطْبُكَ يَا سامِرِيُّ * قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ» من چیزی دیدم که اینها ندیدند آن چیز چه بود مشخص نیست مشکل این گونه از آیات آن است که در قرآن کریم فقط یک جا نقل شد مطلبی که در قرآن کریم یک جا نقل بشود به عنوان متن ادراکش آسان نیست نظیر جریان «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّهَا»(۱) که یک جا نقل شد «يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمائِهِمْ»(۲) یک جا نقل شد توجیه کیفیت فراگیری این اسما و کیفیت اِنباء اسما به فرشته ها از پیچیده ترین مسائل قرآنی است چون فقط یک جا نقل شد آیات دیگری نیست که «یفسّر بعضه بعضا» جریان سامری هم بشرح ایضاً اینکه می گوید من چیزی را دیدم اثر رسول را دیدم این قبضه ای گرفتم و این کار را انجام دادم این فقط یک جای قرآن نقل شد آن رسول چه کسی است آیا فرشته است ، جبرئیل(سلام الله علیه) است اگر فرشته است جبرئیل است یا نه ، یا اثر اسبی که مثلاً آن فرشته بر او سوار شده بود او را گرفته این دو ، و این خاکی که یا قبضه ای که بالأخره از اثر پاهای فرشته یا اثر پای مرکوب فرشته گرفت آن چه بود آیا باعث حیات یک موجود جامد است یا نه ، روایات فراوانی است که مثلاً آن را گرفته در این گوساله ی دست ساز تعبیه کرده و او را زنده کرده خب این روایات با ظاهر آیه هماهنگ نیست برای اینکه آیه هر جا دارد ، دارد «عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوَارٌ»(۳) نه اینکه «عِجلاً له خوار» آوردن جسد نشانه ی آن است که این روحی ندارد مستحضرید آنکه عِدل قرآن است عترت است نه روایت خود عترت طاهرین فرمودند مثل قرآن کسی حرف نمی زند لذا قرآن میزان است اما مثل ما هم حرف می زنند هم دروغ جعل می کنند این «ستکثر علیّ القال»(۴) هم از پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) رسیده است هم از ائمه نه تنها در شیعه ها در اهل سنّت ، نه تنها در اهل سنّت در شیعه ها دو جلد کتاب سیوطی نوشته به نام ألاآلی المصنوعه فی الأحادیث الموضوعه که این دو جلد کتاب روایات موضوع و مَدسوس و مجعول است از اول طهارت تا آخر دِیات دو جلد کتاب روایات جعلی در ماها هم علامه عسکری(رضوان الله علیه) فرمود تحقیق کرده که همین گروه اهل اسلام به حسب ظاهر اینها تا ایشان تا ۱۵۰ یا قدری بیشتر کشف کردند ۱۵۰ راوی جعل کردند نه روایت یعنی زیدی که اصلاً در عالَم نیست او را جعل کردند از زیدِ مجعول چندین روایت ساختند «خَمس و مائه صحابیّ مُختلَق» نه تنها جعل روایت است جعل راوی است که چنین کسی اصلاً خدا او را خلق نکرده این مُختلَق است خب ، لذا ائمه فرمودند ما خودمان عِدل قرآنیم این حقٌّ لا ریب فیه ، دو فرمودند مثل ما زیاد جعل می کنند حرف می زنند سه چون روایات مثل ما حرف می زنند و به نام ما جعل می کنند هر چه از ما رسیده است چه معارض داشته باشد چه معارض نداشته باشد باید بر قرآن کریم عرضه کنید چهار ، دو طایفه از نصوص است که مرحوم کلینی و دیگران هر دو طایفه را نقل کردند یک طایفه نصوص علاجیه است که در کتابهای اصولیه هم مطرح است که روایتهای متعارض راه حلّی دارد یکی از آن راه حل این است که «ما وافق کتاب الله» معتبر است «ما خالف

کتاب الله» مضروب علی الجدار است و مردود است این باید بر قرآن عرضه بشود طایفه ی دیگر روایاتی است که مربوط به نصوص علاجیه نیست یک روایت معارض هم ندارد ما برای اینکه بفهمیم حجّت است یا نه ، باید بر قرآن عرضه کنیم اگر مطابق با قرآن نبود نپذیریم پس روایات چه معارض داشته باشد چه معارض نداشته باشد باید بر قرآن عرضه کنیم از اینجا معلوم می شود که تفسیر یعنی تفسیر ، مفسّر یعنی مفسّر قبل از هر چیز یعنی قبل از هر چیز باید این ترازو را درست کند اما به آن عمل نکند چون ترازوی بدون وزن ، بدون موزون مشکلی را حل نمی کند ما باید بفهمیم که آیه چه چیزی را می خواهد بگوید اما هیچ حجّیتی از قرآن نمی توانیم به تنهایی به دست بیاوریم چون _ معاذ الله _ نگفتیم که حسبنا کتاب الله که این ترازو را درست کردیم بعد وقتی ترازو درست شد می رویم خدمت روایات ، روایات را در این ترازو می سنجیم اگر با این ترازو مطابق بود می شود حق ، نشد می شود ناحق تقیید مطلق ، تخصیص عام ، تخصیص عام ، تقیید مطلق ، قرینه برای ذی القرینه شرح مُجمل و مانند آن همه در نصوص بعدی است بنابراین بین این دو مطلب یعنی بین این دو مطلب خیلی فرق است آنکه عِدل قرآن است عترت است آنکه بعد از قرآن است روایت است هرگز ابتدا نمی شود برای فهمِ آیه به سراغ روایت رفت چون روایتهای جعلی فراوان است خود ائمه فرمودند روایات ما را بر قرآن عرضه کنید پس ما اول باید برویم سراغ قرآن ببینیم که قرآن چه می گوید فقط بنویسیم ، بنویسیم یعنی بنویسیم نگوییم حسبنا کتاب الله بعد وقتی که روایات را آوردیم با این می سنجیم دوتایی را ارزیابی می کنیم می گوییم این عام به فرمایش امام تخصیص خورده آن مطلق به فرمایش امام تقیید پیدا کرده می شود حجّت این راهِ فقه ما این طور است ، تفسیر ما این طور است ، اخلاق ما این طور است ، حقوق ما این طور است ، مسائل دیگرمان این طور است.

۱- (۳۲) _ سوره ی بقره، آیه ی ۳۱.

۲- (۳۳) _ سوره ی بقره، آیه ی ۳۳.

۳- (۳۴) _ سوره ی طه، آیه ی ۸۸.

۴- (۳۵) _ تفسیر المیزان، ج۵، ص۲۷۳.

پرسش: فهم قرآن هم منوط به فهم روایات است؟

پاسخ: خیر ، خیر یعنی خیر ، خود قرآن ما را به روایات ارجاع می دهد ما اگر قرآن را بخواهیم به روایت بسنجیم که جاء الدور ، قرآن می گوید «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا»(۱) روایات الی ما شاء الله مسئله ی جعلی در آن هست هم پیغمبر فرمود هم ائمه فرمودند که روایات ما را بر قرآن عرضه کنید منتها ما باید حسابمان جمع باشد چیزی را که به قرآن مراجعه کردیم فهمیدیم فقط باید آنجا بنویسیم این حجّت نیست برای اینکه حجّت عِدل دیگر هم هستند باید ببینیم مخصّصش چیست ، مبیّنش چیست ، مشارعش چیست ، مفسّرش چیست ولی اول باید بفهمیم که این میزان چیست وقتی رفتیم به سراغ روایات بعد بر قرآ ن عرضه بکنیم اگر مخالف قرآن بود می گوییم این جعل است اگر مخالف نبود مقیّد بود ، مشارع بود، مبیّن بود علی الرأس بعداً این دوتا را جمع کردیم می شود حجّت ، خب اگر ظاهر این روایات این است که سامری گوساله را زنده کرده است ظاهر قرآن این است که «جَسَداً لَهُ خُوَارٌ»(۲) ما کدام را بگیریم یعنی واقعاً سامری مثل عیسای مسیح مُرده زنده کرد ، حیات داد ، اینکه با ظاهر قرآن سازگار نیست این است که در این زمینه باید یک بحث دقیق تر بشود.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۹۲ تا ۹۸ سوره مریم ۸۹/۰۲/۰۴

.Your browser does not support the audio tag

«قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا (۹۲) أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي (۹۳) قَالَ يَبْنَؤُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَن تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي (۹۴) قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سامِرِيُّ (۹۵) قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي (۹۶) قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاهِ أَن تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِداً لَّن تُخْلَفَهُ وَانظُرْ إِلَى إِلهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفاً لَّنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفاً (۹۷) إِنَّمَا إِلهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْماً (۹۸)»

ص: ۷۴۲

۱- (۳۶) ـ سوره ی حشر، آیه ی ۷.

۲- (۳۷) ـ سوره ی طه، آیه ی ۸۸.

تاکنون روشن شد که عجله گرچه صفت متحرّک است در قبال سرعت که صفت حرکت است و عجله خیلی محمود نیست لکن در برخی از امور نظیر «عجّلوا بالصلاه» و همچنین «عجّلوا بالتوبه» دستور به عجله داده شد که معادل با سرعت است. مطلب بعدی آن است که آیه ی ۸۶ که فرمود: «فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ» این قوم آن بنی اسرائیل است نه هفتاد نفر به دلیل «غَضْبَانَ أَسِفاً» یک، به دلیل «أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْداً حَسَناً أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ» دو، و مانند آن برای اینکه آن هفتاد نفر که با حضرت بودند برگشتن هم که با هم برگشتند نسبت به آنها «غَضْبَانَ أَسِفاً» نبود.

پرسش: آقا این سامری جزء کدامشان بوده.

پاسخ: سامری جزء همان افرادی بود که توده ی مردم بود جزء هفتاد نفر نبود.

مطلب بعدی درباره ی برخورد وجود مبارک موسی و هارون(سلام الله علیهما) بود که چون هارون مسئولیتی داشت برخورد با آنها در حقیقت اعتراض به مردم بود وگرنه وجود مبارک هارون همه ی وظایف خودش را انجام داد. مرحوم شیخ طوسی در تبیان دارد که این جریان گرفتن سَر یا گاهی سر و صورت در آن روز احتمالاً رسم بود در عصر ما مرحوم شیخ طوسی می فرماید در عصر ما اگر بخواهند با کسی گفتگوی عِتاب آمیزی داشته باشند دستِ او را می گیرند شاید آن وقت گرفتن موی سر یا موی صورت یک عادت رسمی بود دلیل بر توبیخ و سرزنش و اینها نیست شاید عادت این بود وجه دومی هم که می فرماید نقل شده همان فرمایش مرحوم سیّد مرتضی است که این به عنوان تأسّف همان طوری که گاهی انسان به سر و صورت خودش می زند گاهی هم به سر و صورت کسی که به منزله ی اوست دست آویز می شود خب این دو وجه را مرحوم شیخ طوسی به عنوان قیل بیان کرده.

ص: ۷۴۳

پرسش:

پاسخ: مثل اینکه می گویند دستم را رها کن، اگر بگویند دستم را رها کن معنایش این نیست تحقیر کردی که.

خب، پس بنابراین در قرآن کریم دلیلی نیست که وجود مبارک موسی محاسن حضرت هارون را گرفته باشد فقط در سوره ی «اعراف» دارد که «وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ»(۱) اما آنچه دارد «لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي» یعنی مرا در این زمینه و این شأن و این حد قرار نده. مطلب بعدی آن است که امر به معروف و نهی از منکر چه در اصول چه در فروع رایج است ولی وقتی اصول زیر پا برود دیگر وجود مبارک موسای کلیم تحمل نمی کند درباره ی اهل بیت هم همین طور بود آنها وقتی که می دیدند اصول زیر پا رفته است دیگر به هیچ وجه تحمّل نمی کردند.

مطلب بعدی در جریان دعوت به خداست وجود مبارک موسای کلیم مردم را به الله دعوت می کرد چه اینکه این الواح که تورات است آن هم مردم را به الله دعوت می کند مثل اینکه قرآن مردم را به الله دعوت می کند قرآن که مردم را به خودش دعوت نمی کند قرآن کلامِ خداست و مردم را به متکلّم خود دعوت می کند الواح هم این چنین بود در سوره ی مبارکه ی «اعراف» از الواح با کمال تجلیل یاد کرده است که فرمود: «وَلَمَّا سَكَتَ عَن مُوسَى الْغَضَبُ» آیه ی ۱۵۴ سوره ی مبارکه ی «اعراف» این بود «وَلَمَّا سَكَتَ عَن مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ وَفِي نُسْخَتِهَا هُدىً وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ» خود موسای کلیم به این الواح یعنی تورات ایمان داشت و مردم را هم به ایمانِ به الواح دعوت می کرد به عنوان کتابِ دینی باید به مضمون الله ایمان بیاورند و عمل بکنند مضمون الواح همان دعوت به توحید است و وحی است و نبوّت است و امثال ذلک. آن گاه درباره ی این جسد که فرمود «عِجْلًا جَسَداً»(۲) گرچه جسد جسم است ولی هر جسمی جسد نیست آن جسمی که شأنیّت روح دارد از او به عنوان جسد یاد می کنند درباره ی خود انبیا(علیهم السلام) هم آمده است که «وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَداً لَّا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ»(۳) یعنی اینها جسدِ بی روح نیستند که غذا نخورند اینها جسدِ با روح اند وقتی این گوساله به صورت یک حیوان ترسیم شد و تجسیم شد از او به جسد یاد شده است و اما جسم گاهی بر حجر و گاهی بر مَدَر و امثال ذلک هم اطلاق می شود اما آنها شأنیّت روح ندارند.

۱- (۱) ـ سوره ی اعراف ، آیه ی ۱۵۰.

۲- (۲) ـ سوره ی طه ، آیه ی ۸۸.

۳- (۳) ـ سوره ی انبیاء ، آیه ی ۸.

پرسش: کیفیت حضور الواح مثل قرآن بوده یا نوشته شده بوده؟

پاسخ: نه خیر، نه، بله نوشته شده بود لذا به پیغمبر اسلام(صلّی الله علیه و آله و سلّم) گفتند که شما کتابی بیاور مثل کتاب موسای کلیم که نوشته باشد و کاغذی باشد و امثال ذلک خب «لَوْ».

مطلب دیگر اینکه در جریان این اعتراضی که وجود مبارک موسای کلیم نسبت به سامری داشت فرمود: «مَا خَطْبُکَ یَا سامِرِیُّ» یعنی این کارِ مهمّی که تو کردی چه بوده است؟ سامری توضیح داد در دو مطلب یکی اینکه من چگونه این کار را کردم، یکی اینکه چرا این کار را کردم، آن انگیزه ی من چه بود و ابزار کار من چه بود گفت «بَصُرْتُ بِمَا لَمْ یَبْصُرُوا بِهِ» من دیدم چیزی را که این بنی اسرائیل ندیدند حالا یا اثر پای آن فرشته را دید یا اثر پای مرکوب فرشته را دید که گفت من دیدم حالا آن اثر را آن خاک را گرفتم و در این گوساله اِعمال کردم آیا چنین کاری بود یا دروغی بود که سامری بافت سامری هم برخیها نقل کردند از قبیله ی بنی سامر است برخی گفتند نه، از همان شَمرون و یهودیها بود که وقتی به عربی تعریب شده است شده سامری نه اینکه قبیله ای بود به نام بنی سامِر، خب اصلاً این واقع شده یا واقع نشده اثبات اینکه این درست بود اگر خداوند اِسناد می داد که سامری چیزی را دید که دیگران ندیدند «و قَبض قبضه مِن الرسول» معلوم می شود واقعیّت داشت و اگر موسای کلیم می فرمود که سامری «قبض قبضه من الرسول» معلوم می شود واقعیّت داشت اما هیچ کدام از این دو مطلب نبود خود سامری دارد ادّعا می کند من چنین چیزی را دیدم و گرفتم اما درست است یا درست نیست، واقع شد یا واقع نشد دیگر وجود مبارک موسای کلیم به او مهلت نداد فرمود گوساله ات را ما آتش می زنیم خاکسترش را به هوا پَرت می کنیم تو را هم به عذاب الیم دنیا و آخرت گرفتار خواهیم کرد و خدا هم خواهد کرد دیگر به او فرصت نداد که تحلیل بکند که این درست است درست نیست، دروغ می گویی دروغ نمی گویی آیا واقعاً چنین چیزی بود یا نه، اگر روایات معتبر باشد یک، و در این گونه از مسائل هم روایت حجّت باشد دو، می شود به آن استدلال کرد اما از آیه برنمی آید که او چنین کاری کرده و درست هم بود.

پرسش: اگر خداوند تبارک و تعالی نقل کرده لابد یک چیزی بوده که نقل کرده.

پاسخ: بله خداوند آن را نقل کرده این کارها را کرده می گفت «سَوَّلَتْ لِی نَفْسِی» این یک، «فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ» دو، بعد فوراً وجود مبارک موسای کلیم فرمود ما همه ی اینها را آتش می زنیم دیگر به او مهلت نداد دیگر راست گفتی یا دروغ گفتی که.

پرسش: همین که رجم نکرده

پاسخ: چرا کاری که، حالا خیلیها دروغی را می گویند و خدای سبحان دروغ آنها را نقل می کند بعد آنجایی که گفته می شود خدا نقل کرده و رد نکرده لسانش لسان امضاست اما حالا این چنین حرفهایی را ردیف کرده، چنین حرفهایی را ردیف کرده بعد وجود مبارک موسای کلیم هم بساط کلّش را برچیده دیگر به او مهلت نداد که درباره ی حرفش مثلاً ادامه بدهد ما از قطع داشته باشیم که این حرف درست است بعد برویم به سراغش این آسان نیست.

پرسش: اینکه موفق می شود جسدی درست کند ولو بدون روح.

پاسخ: بله خب از این کارها که فراوان کرده بودند که، این جسدی درست کرده دستگاهی روی آن تعبیه کرده و وقتی جلوی باد می گذاشتند صدا کرده بود این چیز خیلی مهمّی نیست اولاً ـ ما خیال می کنیم دنیا الآن اگر خدای ناکرده یک جنگ جهانی اتفاق بیفتد و بعد خیلی از این صنایع از بین برود بعد از دو قرن، سه قرن چیزهایی را درست بکنند ما خیال می کنیم که اینها تازه درست شده در حالی که این دنیا، جهان یعنی یک میلیارد سال و دو میلیارد سال نیست این قدر بشر آمده صنعت کرده و صنعت بُرده که دیگر ما در آن آخرهای بشریّت داریم زندگی می کنیم آن روزها چنین چیزی بود یا نبود قبلاً هم به عرضتان رسید که مرحوم بوعلی در اشارات و تنبیهات در آن بحثهای سلامان و ابسال دارد که حالا بوعلی برای قبل از هزار سال است دیگر ایشان می گوید در عهد کهن برای اینکه کسی به کسی علاقه مند بود فرزندی پیدا بشود که این فرزند از رَحِم کسی در نیامده نطفه ی کسی را گرفتند در جای دیگر و پرورش دادند به صورت انسانی در آمده مرحوم خواجه نصیر در شرح این قسمت از قصّه ی سلامان و ابسال می گوید وقتی ما به اینجا رسیدیم این قصّه برای ما روشن نشد بیست سال بعد از اینکه من اشارات مرحوم بوعلی را شرح کرده ام به نُسخ خطّی رسیدم اصل قصّه ی داستان سلامان و ابسال برای من روشن شد که در عهد کهن، عهد کهن یعنی عهد کهن نطفه ی کسی را گرفتند در جای شبیه سازی کردند بعد پرورش کردند انسانی در آمده خب این حالا برای چند هزار سال قبل است روشن نیست ولی آن تاریخ نقلش بیش از هزار سال است یعنی بوعلی گفته این قصّه هست مرحوم خواجه هم می فرماید ما بعدها پیدا کردیم این چنین نیست که حالا اگر کسی نطفه را در بیرون رَحِم بسازد و انسان بکند کاری است که بشر تازه کرده از این قصّه ها در عالَم فراوان است جریان همین ماه در عنوان قمرِ مصنوعی در شرح حال مرحوم خواجه و اینها فراوان آمده که بشر چنین کارهایی را می کرد.

به هر تقدیر نه عالَم، عالَم تازه است نه این صنعتها، صنعتهای تازه چطور شده که سامری این کار را کرده که این گوساله بانگی داشت، آوازی داشت همین، اصرار قرآن هم این است که «جَسَداً لَهُ خُوَارٌ» این خائر نبود این جسدی بود «لَهُ خُوَارٌ» هر جا نقل می کند این کلمه ی جسد را می آورد معلوم می شود حیاتی در کار نبوده مرحوم شیخ طوسی(رضوان الله علیه) دارد که اگر او اثری از اثر پای فرشته یا اثر پای مرکوب فرشته را گرفته و گوساله را زنده کرد این معجزه نیست برای اینکه امر عادی است اگر هر کسی حالا سامری یا غیر سامری هر کسی او را ببیند اثر رسول را ببیند و در مجسّمه ای به کار ببرد او زنده می شود این را مرحوم شیخ طوسی می فرمایند ولی خب اثبات اینها آسان نیست اصرار قرآن کریم در اینکه «فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَّهُ خُوَارٌ»(۱) نه «عِجلاً له خوار» نشان می دهد که حیاتی در کار نبود بنابراین اثبات اینکه این حیات پیدا کرده کار آسانی نیست گذشته از اینکه نیازی هم به حیات نداشت همین بنی اسرائیل وقتی از دریای سرخ گذشتند به آن عمالقه رسیدند که «فَأَتَوْا عَلَی قَوْمٍ یَعْکُفُونَ عَلَی أَصْنَامٍ لَهُمْ»(۲) مگر آ ن بُتها مگر آن گوساله هایی که آنجا دیدند «له خوار» بود این خوی گوساله پرستی از دیرزمان در آنها بود «وَأُشْرِبُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ»(۳) اینها به دنبال این خوار و امثال خوار نبودند اینها گوساله ای که می پرستیدند یک مجسّمه ی مخصوصی می خواستند می گفتند «یَا مُوسَی اجْعَلْ لَنَا إِلهاً کَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ»(۴) حالا چه زنده چه حیوان چه غیر حیوان چنین کاری را سامری کرده غرض اینکه ما اثبات بکنیم یعنی یقین داشته باشیم که سامری درست گفته این شاهد دیگر می طلبد وجود مبارک موسای کلیم به او مهلت نداد که دیگر او بماند و حرفهایش را اثبات بکند فرمود گوساله ات را ما نَسف می کنیم تو هم در دنیا به عذاب لامساس مبتلایی، در آخرت هم به وعید الهی که «لَّن تُخْلَفَهُ» گرفتار می شود این سه مطلب را درباره ی سامری و کار سامری گفته.

۱- (۴) _ سوره ی طه ، آیه ی ۸۸.

۲- (۵) _ سوره ی اعراف ، آیه ی ۱۳۸.

۳- (۶) _ سوره ی بقره ، آیه ی ۹۳.

۴- (۷) _ سوره ی اعراف ، آیه ی ۱۳۸.

پرسش: قرآن کتابی دینی است باید بیان می کرد.

پاسخ: بله، اما چیزهایی که لازم باشد ضروری باشد بعضی از چیزهایی که خیلی مهم نبود به یک بار گفتن اکتفا کرده اگر این یک چیز ضروری و لازم بود این همه بتها را گفته حالا بیان بکند که از چه چیزی این بتها را درست کردند با چه فرمولی درست کردند انگیزه ی بت سازها چه بود اینها ضروری نیست اینها «لا یضرّ مَن جهله و لا یَنفع مَن عَلِمه» اگر قرآن کتابِ مبین است کتابِ هدایت هم هست چیزی که به حال مردم نافع است وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) این را فرمود، امام صادق(سلام الله علیه) فرمود، فرمود: «ذاک علمٌ لا یضرّ مَن جهله و لا یَنفع مَن عَلِمه»(۱) چیزهایی است که آدم بداند نفع نمی برد نداند ضرر نمی کند حالا چه کسی درست کرده از چه چیزی درست کرده چطور شده این مردم بت پرست شدند با چه صنعت گری این بتها را راه اندازی کردند اینها چیزی نیست که ضرورت داشته باشد غرض اینکه ما یقین داشته باشیم که سامری چنین کاری کرده حرفی زده درست بوده این دلیل می خواهد ولی در روایات هست که مثلاً اثر جبرئیل، اثر پای جبرئیل یا اثر پای مرکوب جبرئیل را گرفته این کار را کرده ولی با ظاهر قرآن باید موافق باشد ظاهر قرآن این است که حیاتی در کار نبود حالا ممکن است اثری گرفته باشد و این به صورت یک صدای گاو از این دست ساز مجسّمه ی دست سازش آهنگی، بانگی در آورده باشد آن ممکن است اما حیات نبود.

۱- (۸) _ الکافی ، ج۱ ، ص۳۲.

پرسش: انگیزه سامری از گفتن این دروغ چه بوده؟

پاسخ: این «كَذلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي» که می گوید حالا که انگیزه اش چه بود ولی چطور این کار را کرده خودش گفته «فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ» اما انگیزه اش «وَكَذلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي» که مقام ثانی بحث است. فرمود: «فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ» چطور این کار را کردی و چرا این کار را کردی خَطب تو چه بود در حقیقت «قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ» سیدناالاستاد مرحوم علامه بیانی را دارد از بعضیها هم نقل کردند و آن این است که اینکه گفت «بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ» منظور از رسول وجود مبارک موسای کلیم است یک، من برخی از آثار او، احکام او، حِکم او، معارف دینی او را گرفتم دو، اینها را با وثنیّت و صنمیّت آمیختم و آلوده کردم سه، به خوردِ مردم دادم چهار، یک دینِ التقاطی را به مردم تحمیل دادم برخیها همان جریان حسن بصری را که در بصره وجود مبارک حضرت امیر داشت سخنرانی می کرد این لوازم التحریر در آورد بنویسد حضرت فرمود هر قوم یک سامری دارد و تو هم جزء سامری آن قومی طبق برخی از نقلها یعنی تو بعضی از حرفهای ما را می نویسی بعضی از حرفها را از جای دیگر با آن التقاط می کنی به خوردِ مردم می دهی که می گویند این قصّه و این نقلی که وجود مبارک حضرت امیر درباره ی حسن بصری فرمود این وجه دومی که درباره ی کار سامری گفته شد هماهنگ است که منظور از رسول، حضرت موسی(سلام الله علیه) است سامری بخشی از آثار دینی حضرت موسی را گرفته بخش دیگر را التقاط کرده به خورد مردم داده به صورت دین در آورده این هم یکی از وجوهی است که نقل شده اما هم سیدناالاستاد و هم بزرگان دیگر می فرمایند مسئله باز مورد تفحّص بیشتری باید باشد برای اینکه قرآن کریم همین یک جا این را نقل کرده و وقتی قرآن کریم یک جا نقل بکند دیگر آیات دیگری از باب «يفسّر بعضه بعضا» نیست تا وضع این را روشن بکند روایات هم باید مواظب باشیم محدوده ای را که قرآن روشن کرده بر خلاف آن محدوده نباشد آن محدوده های دیگر که تقیید اطلاق است یا تقیید عموم است یا قرینه برای ذی القرینه است آن محدوده را می تواند روشن کند. خب، «قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ» بین قَبض و قَبص که قبض با ضاد و قبص با صاد فرقش این است که اگر یک وقت چیزی را با کَف بگیرند می گویند قبض، اگر با سرانگشت با انگشتان بگیرند می گویند قبص، قبص با صاد خب «قَبَضْتُ» یعنی یک مُشت خاک را مثلاً من گرفتم «قَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ» این قبض به معنای مقبوض نیست این قبض همان مفعول مطلق تأکیدی است «قَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا» همان طوری که آن زینتها را القا کردند که آیه ی ۸۷ همین سور ه بود که «وَلكِنَّا حُمِّلْنَا أَوْزَاراً مِن زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا» این «نَبَذْتُهَا» همان کار «فَقَذَفْنَاهَا» را می کند ما همان کار را کردیم تا این گوساله به راه بیفتد یک صدا داشته باشد این برای چطور، و اما چرا این کار را کردیم «وَكَذلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي» در سوره ی مبارکه ی «یوسف» جریان تَسویل نفس مطرح شده تسویل یکی از کارهای نفس است در اوایل امر نفسی که ذات اقدس الهی به انسان عطا کرده یک آینه ی شفاف و طیّب و طاهری بوده و آلوده به انسان نداده اینکه فرمود قسم به نفس و به کسی که نفس را مستوی الخِلقه آفرید همین است «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا»(۱) یعنی قسم به نفسِ آدمی یک، قسم به کسی که نفس را مستوی الخِلقه آفرید دو، «وَنَفْسٍ» یک، «وَمَا سَوَّاهَا» دو، خب سؤال: تسویه ی نفس انسانی به چیست؟ «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»(۲) این «فاء»، «فاء» تفسیریه و تفصیلیه است تفسیر می کند تسویه را که خدای سبحان نفس را مستوی الخِلقه خَلق کرد، ناقص الخلقه نیافرید چگونه است «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» زشتی و زیبایی نفس را به نفس آموخت پس نفس در طلیعه ی امر یک آگاهی دارد یک، بدی و خوبی خود را می شناسد دو، و این بدی و خوبی را شناخت بدی و خوبی را از معلّم خود تحویل گرفت سه، پس بی نقص است چهار، منتها ابزار خوبی خدای سبحان به

این نفس داد حس داد، خیال داد، وهم داد که همه ی اینها خـدمه ی عقل انـد عقل اگر بخواهد اسـتدلال کند از احساس باید کمک بگیرد، از حس باید کمک بگیرد، از وهم و خیال باید کمک بگیرد اینها را تجرید بکند تا به آن مراحل کلی برسد چه اینکه اگر بخواهـد درست زنـدگی کنـد از شـهوت و غضب، جـذب و دفع بایـد درست بهره برداری کنـد تـا بشود «ما عِبِـد به الرحمن و اکتسب به الجِنان»(۳) این شـهوت و غضب از بهترین نعمتهای الهی است که ذات اقـدس الهی به همه داده به خاک داده، به گیـاه داد، به حیوان داده، به انسان هم داده منتها این خاکها به جا مصـرف می کننـد یعنی خاک می دانـد چه چیزی را جـذب بکنـد چه چیزی را دفع بکنـد اگر می بینیم «لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن» این طور نیست که از روز اول در کوههـای یمن عقیق بود یـا در کوههای افغانسـتان بـدخشان بود این کوه بـدخشانِ افغان اول که لعل نـداشت این کوهِ یمن که عقیق می پرورانـد که اول عقیق نـداشت این خاکها عاقل و عالِم خاکهای مجانس و مناسب را جمع می کننـد، جمع می کننـد، جمع می کننـد یـک میلیون سال دو میلیون سال می شود «لعل گردد در بـدخشان یا عقیق انـدر یمن» این جاذبه را ذات اقـدس الهی به خاک داد او دوست خودش را می شناسد، دشـمن خودش را می شـناسد اگر سیلی نیاید، اگر بارانی نیاید، اگر بیگانه ای حفاری نکنـد، اگر اینها را از هم جـدا نکنـد این خاکها جنسـهای خودشان را جـذب می کنند می شود کوه مرمر، می شود کوه فلان عقیق، می شود کوه زغال سنگ همه ی اینها معدن گرانبهایی هستند به گیاه هم داد دیگر این گیاهها بخواهند جاذبه داشـته باشـند از موادّ لازم، از خـاک لازم، از آب لازم جنس خودشان را این گُل اگر بخواهـد معطّر بشود بایـد آن چیزهای عطرآفرین را این گیاه اگر بخواهد مَست بکند باید بشود انگور، اگر بخواهد خمار بیاورد باید بشود خشخاش این طور نیست که این خاکهـا همه شـان یـک طور باشـند این کودها همه شان یک طور باشـند این آبها همه شان یک طور باشـند آن نیروی خَلاّـق شـناسایی شـناور را خـدای سـبحان به تک تک این گیاهان داده این از همان اول می خواهـد بگویـد من می خواهم به جایی برسم که اگر من را بنوشند مَست بشوند، این می خواهد به جایی برسد که اگر او را مصرف بکنند خمار بشوند آن یکی می شود سیب این یکی می شود گلابی این یکی می شود انگور این یکی می شود خشخاش، همه ی راهها حساب شده است که «إِنَّا کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ»(۴) این جاذبه و دافعه را به اینها داده، اگر گیاه و موادّ غیر مناسب را کنار ریشه درخت بگذارند این را جـذب نمی کند این جذب و دفع را به گیاه داده جذب و دفع را به حیوان داده، اگر بخواهد شیرِ گوارا بشود هر گیاهی را عَلف، شما ببینید این پوزی که اسب می زند برای همین است اول بو می کند غالباً اینها پزشکی شان به همراهشان است اول بو می کننـد گربه این طور است، سگ این طور است، حیوان این طور است این انسانِ بـدتر از حیوان است که بو نمی کند چه چیزی حلال است چه چیزی حرام است وگرنه همه ی اینهـا پوز می زننـد اول بو می کننـد ببیننـد با حال آنها سازگار است یا سازگار نیست اگر سازگار نیست نمی خورند این جذب و دفع را خدای سـبحان به حیوانات هم داده به انسان هم این جذب و دفع را داده منتهـا به وسیله ی عقـل و وحی این جـذب و دفع را شـکوفا می کنـد اول جـذب و دفع است بعـد مِیل است، اراده است، کراهت است، محبّت است، عداوت است وقتی خیلی رقیق شد و لطیف شد و شـیوا شد می شود تولّی و تبرّی، این تولّی و تـبرّی همـان جـذب و دفـع عهـدِ کهـن است که کم کم به صـورت شـهوت و غضب در آمـده، کم کم به صـورت محبّت و عـداوت در آمـده، کم کم به صورت ارادت و کراهت در آمـده وقتی خیلی لطیف شـد و والا شد و بَرین شد می شود تولّی و تبرّی اینها را خدای سبحان در نهاد انسان گذاشت به وسیله ی انبیا که «یُثِیرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»(۵) اینها را دَفینه ها را باز کرده که اگر در حـدّ شـهوت و غضب باشـد می شود حیوان و اگر در حـدّ تولّی و تبرّی باشد می شود انسان. این شـهوت و غضـب ابزار خوبی انـد برای عقـلِ عملی آن وهم و خیال هم ابزار خوبی انـد برای عقلِ نظری، اگر هنرمنـدی ـــ معاذ الله ـــ بیراهه رفته می شود مُختال، می شود وهّام، می شود خَیّال یک ابزار بـدی تحویل مردم می دهد یا اگر کسـی گرفتار شـهوت و غضب بود

ابزار بـدی را خودش دارد و عمل می کنـد و انجام می دهد، اگر تربیت نشد این وهم و خیال در بخش اندیشه و آن شـهوت و غضـب در بخش انگیزه از اینجـا نفس مسوّله پدیـد می آیـد نفس مسوّله کـه اول نبـود تَسویـل گری یعنی روانکـاوی کردن، روانشناسـی کردن یک، که این شـخص چه می خواهد بعد آنچه را که این شخص می شود و نزد او زیبا و لذیذ است از همان اموری تهیّه می کنـد به صورت یـک تـابلوی زرّین در می آورد پشت این تابلوی زرّین همه ی این سـمومات و لَجنها را پنهان می کنـد زرورقی روی این تابلو می کِشـد چیزی که مورد علاقه ی اوست می گویـد مگر شـما فلان کار را نمی خواهی بکنی این هم فلان کار، مگر فلان خـدمت را نمی خواهی بکنی این هم فلان خدمت «سَوَّلَ» یعنی «سوّل» یعنی زشت را برای من زیبا نشان داد فهمید من چه می خواهم یک، روانکاوی کرد روانشناسـی کرد رفته بدلیها را آورده با زرورقی روی آن کشـیده دو، همه ی آن لجنها و فتنه ها را پشتش پنهان کرده سه، به من این تابلوی زرّین را هم نشان داد گفت این خواسته ی توست چهار، من هم این را انجـام دادم برادران یوسـف همین را گفتنـد، گفتنـد مـا بر اثر تَسویـل نفس یوسف را به چـاه انـداختیم مـا خیـال کردیم این خوب است گفتیم این را از پـا در بیاوریم برای اینکه نزد پـدر بشویم عزیز ما می خواستیم نزد تو عزیز بشویم و این خواسـته ی باطل ما را نفس فهمیـد زرورقی روی این چاه اندازی یوسف کشـید گفت این کارِ شـماست ما هم انجام دادیم هم وجود مبارک یعقوب(سلام الله علیه) به آنها فرمود: «سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ»(۶) هم خود برادران یوسف گفتند «كَذٰلِكَ سَوَّلَتْ لِي» بنـابراین تَسویـل چنین کـاری است اول تسویـل است وقتی انسان معتاد شـد مثل آدمهای معتاد، آدم معتاد دنبـال لـذّت می رونـد دیگر نمی داننـد که این سَمّ است و لـذّتش کاذب است و دردش صادق، اگر این اعتیاد لـذّتش کاذب است اَلَمش صادق است ممکن نیست هم لذّت کاذب باشد هم اَلم، این لذّت کاذب درونش دردِ صادق دارد این لذّت کاذب را با نفس مسوّله انجام بدهد انسان مبتلا می شود وقتی که مبتلا شد به دام می افتد وقتی به دام افتاد شیطان او را اسیر می کند، شهوت او را اسـیر می کند، غضب او را اسـیر می کند از آن به بعد عالماً عامداً گناه می کند چرا، برای اینکه به بند کشیده شد از آن به بعـد همین نفس مسوّله می شود امّاره ی بالسّوء وگرنه اول امیر نبود که اول نیرنگ باز بود بعـد وقتی پیروز شـد اسـیر گرفت می شود امیر، هرگز انسان در اولِ امر اسیر نیست وقتی در جبهه ی درون باخت می شود اسیر همان بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوى أَمِيرٍ»(۷) وقتی در جبهه ی جنگِ درونی اسـیر شد از آن به بعد همه ی خواسـته های شـهوت را بایـد انجام بدهـد، همه ی خواسـته های غضب را بایـد انجام بدهد چون آن که در درون او فرمانروایی دارد یا شهوت است یا غضب در بخش انگیزه، یا خیال است یا وهم در بخش اندیشه از آن به بعد «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ»(۸) وگرنه اول که امّاره ی بالسّوء نبود این تسویل برای همه هست بنابراین به ما گفتند مراقب باشـید یعنی رَقبه بکِشید یعنی گردن بکشید مواظب کارتـان باشـید به تعبیر سیدناالاسـتاد(رضوان الله علیه) در این آیه کوچـک دو بار کلمه ی تقوا تکرار شـده برای همین است «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ} یک، «وَلْتَنظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ»(۹)دو، این تقوای اول تقوای مراقبت است آن تقوای دوم تقوای محاسبه است انسان که می خواهد بررسی کند سود و زیان خودش را محاسبه بکند که آیا ضرر کرده یا نفع بُرده اول تمام کارها را بایـد با تقوا یادداشت بکند نه اینکه آنچه به سود اوست یادداشت بکند آنچه به ضـرر اوست یادداشـت نکنـد که، در مراقبت بایـد محاسـبه کنـد تمـام گناهان را بنویسـد تمام ثوابها را هم بنویسـد یک، این تقوا در مراقبت است بعد موقع محاسـبه بررسـی کردن هم بایـد مواظب باشـد که سودهـا را به حساب بیاورد ضـررها را هم به حساب بیاورد نه اینکه در محاسـبه فقـط سودهـا را به حساب بیاورد ضـررها را به حساب نیاورد وگرنه حسابرس خوبی نخواهـد بود این دو، پس ما وقتی می توانیم حسابرس خوبی باشـید «حاسـبوا أنفسكم قبل أن تحاسبوا»(۱۰) که قبل از محاسـبه یک مراقبه ی خوبی داشـته باشیم اولاً مراقب باشـیم بد نکنیم، ثانیاً مراقب باشـیم که اگر بد کردیم بدی را یادداشت کنیم یادمان نرود و در محاسـبه سود و زیان

را هم کنار هم ارزیابی کنیم غرض این است که اگر نفس را رها بکنیم این نفس مسوّله یک درونکاو خوبی است یک روانشناسی خوبی است می داند این شخص چه چیزی خوشش می آید آن وقت همه ی آن فساد و تباهیهای را پشت این خوبی پنهان می کند این خوبی را به صورت یک زرورق نشان می دهد انسان را مبتلا می کند وقتی مبتلا کرد او را به دام می کِشد وقتی به دام کشید از آن به بعد این می شود اسیر این نفس و آن شهوت و غضب می شود امیر گاهی سامری درست می شود گاهی برادرکُشی یا برادر به چاه انداختن درست می شود و مانند آن که وقتی وجود مبارک موسای کلیم فرمود: «فَمَا خَطْبُکَ یَا سامِرِیُّ» بعد از آنکه آن قصّه ی چگونگی را بیان کرده چرایی را هم شرح داده «وَکَذلِکَ سَوَّلَتْ لِی نَفْسِی» این خطر هست، آ ن گاه وجود مبارک موسای کلیم دیگر به او مهلت نداد که در بین مردم باشد فرمود: «فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَکَ فِی الْحَیَاهِ أَن تَقُولَ لاَ مِسَاسَ» باید از جامعه جدا بشوی دور باشی دور باد از جامعه به عذابی گرفتار شدی می گویند وسوسه از همان جا شروع شده که نه کسی حاضر است با تو از نزدیک گفتگو کند و نه تو توان آن را داری که در جامعه زندگی کنی باید همانند وحوش در بیابانها به سر ببری که یک عذاب دنیایی است برای تو «فَإِنَّ لَکَ فِی الْحَیَاهِ أَن تَقُولَ لاَ مِسَاسَ» خودت فرار می کنی از مردم می گویی با من تماس نگیرید مردم هم از تو تماس نمی گیرند نظیر حیوانات وحشی که فرار می کنند این یک، عذاب آخرت هم به انتظار توست «وَإِنَّ لَکَ مَوْعِداً لَّن تُخْلَفَهُ» این موعِد از وعده نیست از وعید است وعده چون ثلاثی مجرّد است هم درباره ی نوید هست هم درباره ی تهدید گرچه غالباً تهدید با باب افعال است «أوعد» است ولی «وعد» که ثلاثی مجرّد است در هر دو مورد به کار رفته «وَإِنَّ لَکَ مَوْعِداً» یعنی جای وعیدی هست که «لَّن تُخْلَفَهُ» اما راجع به این بُتی که درست کردی «وَانظُرْ إِلَی إِلهِکَ الَّذِی ظَلْتَ عَلَیْهِ عَاکِفاً» تو مانند عَمالقه که «فَأَتَوْا عَلَی قَوْمٍ» که «یَعْکُفُونَ عَلَی أَصْنَامٍ لَهُمْ»(۱۱) که مشابهش در سوره ی مبارکه ی «اعراف» گذشت وقتی به بحر رسیدند از دریا گذشتند آیه ی ۱۳۸ سوره ی مبارکه ی «اعراف» این بود «وَجَاوَزْنَا بِبَنِی إِسْرَائِیلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَی قَوْمٍ یَعْکُفُونَ عَلَی أَصْنَامٍ» عُکوف همان زانوزدن، خضوع کردن، مُلتزم بودن، ملازم درگاه بودن و اینهاست فرمود همان طوری که تو نسبت به این بُت عُکوف کردی ما حالا این بُت را به این صورت در می آوریم «لَّنُحَرِّقَنَّهُ» این را می سوزانیم «ثُمَّ لَنَنسِفَنَّهُ فِی الْیَمِّ نَسْفاً» در این خرمن کوبیها بعد از اینکه خرمن یعنی این گندمها کوبیده شد آن پوستها از این مغزها جدا شد قبلاً این طور بود اینها را در همان مزرعه شان که جای وَزش باد هست با مِنسَفه، منسفه همان است که در فارسی از او به جَوَن یاد می کنند جَون همان مِنسفه عرب است این چوبی است پنجره ای شکافهایی هم روی پنجره هست زیر این کاهها که کاه با این گندن مخلوط است بالا می برند که این گندمها می ریزد آن کاهها را باد می برد این را می گویند نَسف این چوبی که پنجره ای است و زیر این مجموعه بالا می رود آن را می گویند مِنسفه که آلت نَسف است که در فارسی از او به جَوَن یاد می کنند در قیامت ذات اقدس الهی این کوهها را هم نَسف می کند که در همین سوره ی مبارکه ی «طه» در آیات بعد است که «وَیَسْأَلُونَکَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ یَنسِفُهَا رَبِّی نَسْفاً»(۱۲) این را پودر می کنند فرمود ما این را می سوزانیم بعد به وسیله ی خاص این را به هوا پَرت می کنیم که باد اینها را بریزد در دریا در دسترس احدی نباشد که هیچ قداستی هم نداشته باشد وقتی بُت را در هم کوبیدند اگر باز در دسترس مردم باشد احیاناً همان رسوبات باعث تَقدیس این می شود این است که مستحب است حاجی و مُؤتمر وقتی وارد مسجدالحرام می شود از درِ بنی شَیبه وارد بشود سرّش همین است گرچه این در این باب بنی شیبه الآن نمادی است از آن باب بنی شیبه صدر اسلام ولی سرّ اینکه در اسلام دستور دادند حاجی وقتی می خواهد وارد حرم مطهّر الهی بشود مستحب است از باب بنی شیبه عبور کند وارد بشود برای اینکه پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) وقتی این بُتها را گرفت و کوبید در همین دَم در این باب بنی شیبه این را دفن کرده فرمود مستحب است که از این در وارد بشوند که روی این بُتها بگذرند که این زیر پای مردم باشد تا دیگر هیچ قداستی

برای بتها فرض نشود اگر جای دیگر گذاشته بودند می فرمودند مستحب است که از آن در وارد بشوید برای اینکه هر کسی می آید روی اینها پا بگذارد که مبادا کسی توهّم قداست داشته باشد وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) فرمود ما این را نَسف می کنیم با جَون همان طوری که در خرمن این کاهها را به هوا می دهند ما این را به دریا می دهیم که اثری از او نباشد.

۱- (۹) _ سوره ی شمس ، آیه ی ۷.
۲- (۱۰) _ سوره ی شمس ، آیه ی ۸.
۳- (۱۱) _ الکافی ، ج۱ ، ص۱۱.
۴- (۱۲) _ سوره ی قمر ، آیه ی ۴۹.
۵- (۱۳) _ نهج البلاغه ، خطبه ی ۱.
۶- (۱۴) _ سوره ی یوسف ، آیه ی ۸۳.
۷- (۱۵) _ نهج البلاغه ، حکمت ۲۱۱.
۸- (۱۶) _ سوره ی یوسف ، آیه ی ۵۳.
۹- (۱۷) _ سوره ی حشر ، آیه ی ۱۸.
۱۰- (۱۸) _ وسائل الشیعه ، ج۱۶ ، ص۹۹.
۱۱- (۱۹) _ سوره ی اعراف ، آیه ی ۱۳۸.
۱۲- (۲۰) _ سوره ی طه ، آیه ی ۱۰۵.

أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سيّئات أعمالنا

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۹۲ تا ۹۸ سوره مریم ۸۹/۰۲/۰۵

.Your browser does not support the audio tag

(قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا (۹۲) أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي (۹۳) قَالَ يَبْنَؤُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَن تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي (۹۴) قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سامِرِيُّ (۹۵) قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي (۹۶) قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَن تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِداً لَّن تُخْلَفَهُ وَانظُرْ إِلَى إِلهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفاً لَّنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفاً (۹۷) إِنَّمَا إِلهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْ ءٍ عِلْماً (۹۸)

کوتاهی نکردن حضرت هارون (علیه السلام) در هدایت بنی اسرائیل

وجود مبارک موسای کلیم(سلام الله علیه) وقتی از آن مواعده الهی مراجعت کردند به دامنه کوه گفتگویی با بنی اسرائیل داشتند, گفتگویی با سامری و گفتگویی هم با وجود مبارک هارون. در گفتگوی با بنی اسرائیل آن سؤال و جواب مطرح شد در گفتگوی با وجود مبارک هارون مشخص شد که حضرت هارون(سلام الله علیه) یک جواب کاملی داد که بخشی از آن جواب در سوره «اعراف» آمده بخشی از آن جواب هم در سوره «طه» آنچه در سوره «اعراف» آمده عرض کرد که (إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي) [(۱)] آنچه در سوره «طه» آمده این است که (إِنِّي خَشِيتُ أَن تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي) که این مجموعه جوابِ کامل است یعنی من قصوری نکردم تقصیری نکردم اصول و فروع همه را رعایت کردم.

ص: ۷۵۰

۱- (۱) . سوره اعراف, آیه ۱۵۰.

تبیین تقدّم توحید بر حفظ وحدت

منتها می ماند این مسئله که آیا می شود برای حفظ وحدت دست از اصلِ هدف برداشت یعنی توحید یا نه, مستحضرید که وجود مبارک هارون محدوده خاصّی از خلافت را داشت یعنی چند روزی مسئولیت اداره بنی اسرائیل به عهده آن حضرت بود و پیغمبر خدا هم بود و می دانست که با مراجعه وجود مبارک موسای کلیم هم توحید محفوظ می ماند هم وحدت و انسجام و اگر خودش دست به کار می کرد و شورش داخلی می شد هم انسجام از بین می رفت و هم توحید را از دست می دادند لذا اگر بزرگانی مثل سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) فرمودند هارون کارِ خوبی کرد جواب حقّی داد [(۱)] معنایش این نیست که ـ معاذ الله ـ وجود مبارک موسای کلیم اعتراضش به جا نبود این گفتگوها برای تبیین برای توده

مردم هست بنـابراین درست است وحـدت لازم است اما توحیـد اصل است درست است توحیـد اصل است اگر چنـد لحظه ای مورد توقّف قرار بگیرد تا با بازگشت مسئول نهایی یعنی پیامبر اولواالعزم هم اصل محفوظ بماند هم فرع محفوظ بماند باید آن کار را کرد لـذا این دو بزرگوار یعنی موسـی و هارون(سـلام الله علیهما) هم اصل را حفظ کردنـد هم فرع را حفظ کردند, هم توحید محفوظ شد و هم انسجام مُنحَفِظ شد و هم عامل فتنه یعنی سامری به بدترین کیفر مبتلا شد.

پرسش:

پاسـخ: بله, وحـدت محفوظ هست اما مقدّمه است برای توحیـد این کاری که وجود مبارک هارون کرد هم اصل را حفظ کرد هم فرع را حفظ کرد و اگر دست به اقدام حادّی می زد و خونریزی شروع می شد و جنگ داخلی شروع می شد هم اصل را از دست می دادنـد هم فرع را, هم توحیـد را و هم وحـدت را وجود مبـارک موسای کلیم که در راه بود وقتی رسـید هم اصل را محفوظ کرد هم فرع را.

ص: ۷۵۱

۱- (۲) . ر.ك: المیزان, ج۸, ص ۲۵۱.

مراد ازlt;خطبgt; در قرآن کریم

منتها این سؤال که به سامری فرمود: (فَمَا خَطْبُکَ) خَطْب آن کاری است که مورد احترام و یا اهتمام مخاطب است حالا یا نشاط فراوان را در بردارد یا اندوهی را, تأسفی را, فتنه ای را, در جریان فرشته هایی که آمدند مهمان وجود مبارک ابراهیم(سلام الله علیه) شدند آن حضرت دید که اینها اهل غذا نیستند فرمود: (فَمَا خَطْبُکُمْ) یعنی برای چه کار مهمّی آمدید و همچنین در جریان زنان مصر که با وجود مبارک یوسف(سلام الله علیه) این کار را کردند بعد از گذشت مدّتی به آنها به زنها گفته شد (مَا خَطْبُکُنَّ) خَطب آن امر مهمّی است که مخاطب را درگیر کند برای فتنه یا تأسّف یا مصیبت و مانند آن, در سوره□ «حجر» هم این آیه آمده و در سوره□ «یوسف» هم آمده در سوره□ «حجر» فرمود: (قَالَ فَمَا خَطْبُکُمْ أَیُّهَا الْمُرْسَلُونَ) (۱) برای چه کار مهمّی آمدید چه اینکه در سوره□ مبارکه□ «یوسف» هم آنجا هم به زنهای مصر گفته شد که (مَا خَطْبُکُنَّ) شما چه کار مهمّی را انجام دادید آیه□ ۵۱ این بود (قَالَ مَا خَطْبُکُنَّ إِذْ رَاوَدتُّنَّ یُوسُفَ) پس خَطب آن امری است که مخاطب با او درگیر است در اثر فتنه یا مصیبت و مانند آن هر کاری را نمی گویند خَطب.

پاسخ سامری در برابر مواخذه موسای کلیم (علیه السلام)

وجود مبارک موسای کلیم بعد از پرداخت به آن دو مطلب یعنی توضیح خواستن از بنی اسرائیل و بعد از گفتگو با وجود مبارک هارون(سلام الله علیهما) رو کرد به سامری حالا یا سامری را احضار کرد یا سامری آنجا حاضر بود یا خود حضرت نزد سامری رفت بالأخره آنجا با سامری این گفتگو را کرد که سامری (فَمَا خَطْبُکَ یَا سامِرِیُّ) در اینکه یکی از این سه مُحتملات هست حرفی نیست حالا- یا سامری آنجا حضور داشت یا سامری را احضار کرد یا خودش حضرت رفته نزد سامری و از او توضیح خواست فرمود: (فَمَا خَطْبُکَ یَا سامِرِیُّ) این کار مهمّی که کردی برای چه بود؟ اول اعتراض نکرد اول گفتگو شروع شد تا معلوم بشود کارِ خوبی کرد یا نه, معذور بود یا نه, بعد وقتی معلوم شد که معذور نبود آن وقت آن حکم حاد شروع شد (فَمَا خَطْبُکَ یَا سامِرِیُّ) سامری در جواب این حرف را زده گفته که (بَصُرْتُ بِمَا لَمْ یَبْصُرُوا) من دیدم چیزی را که اینها ندیدند. (قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ یَبْصُرُوا بِهِ) این (بَصُرْتُ) به معنای اِبصار به معنای رؤیت در این گونه از موارد می آید نه به معنای نظر کردن (بَصُرْتُ بِمَا لَمْ یَبْصُرُوا بِهِ) خب, من دیدم چیزی را که همراهان من ندیدند.

ص: ۷۵۲

۱- (۳) . سوره□ حجر, آیه□ ۵۷.

احتمالاتی در معنای آیه (فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ)

(فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ) من یک قبضه, مُشتی از اثر رسول گرفتم می بینید صدر و ساقه این جمله معمّاست ابومسلم حرفی زده است که فخررازی بالصراحه تصریح می کند که این قول به تحقیق نزدیک تر است. (۱) برخی از متأخّرین هم این را پذیرفتند اما بر اساس لاعِلاجی پذیرفتند ابومسلم می گوید که چیزی از آیات برنمی آید که این رسول چه کسی است, این قبضه چیست, این دیدن چگونه بود, چه خصیصه ای برای سامری بود که دید دیگران ندیدند گرفت چیزی را که دیگران نگرفتند, چه خصیصه ای بود برای آن مقبوض که بتواند گوساله ای را به صدا و بانگ در بیاورد حالا یا حیات ببخشد یا بی حیات بانگ به او بدهد و مانند آن, چون هیچ شاهدی ما از آیات قرآن نداریم لذا مُحتَمَل است که آنچه را که ما می گوییم درست باشد آن چیز چیست؟ و آن این است که ما اگر بگوییم منظور از رسولْ جبرئیل است در این بخش از آیات سخن از جبرئیل نبود تا ما بگوییم الف و لامش الف و لام عهد است گذشته از اینکه از جبرئیل به رسول یاد نمی شود این را سیدناالاستاد در المیزان رد کردند که نه, جبرئیل رسول است. (۲) [اما باید گفت] درست است که رسول بر جبرئیل اطلاق شده اما در این آیه با الف و لام که معهود نیست عهد ذهنی نیست عهد ذکری هم نیست چگونه ما بگوییم (الرَّسُولِ) به معنای جبرئیل است رسول بر جبرئیل اطلاق شده اما (الرَّسُولِ) که با الف و لام است معهود نیست, مذکور نیست, مسبوق نیست چگونه منظور آن باشد صِرف امکان کافی نیست برای استظهار لفظی. به هر تقدیر حرف ابومسلم این است که این (الرَّسُولِ) را به معنای جبرئیل بگیریم بسیار دشوار است آنچه را که بگوییم سامری دید دیگران ندیدند شاهد می خواهد بگوییم چیزی را او گرفت که دیگران نگرفتند باید بگوییم مضافی محذوف است «مِن أثر قَدم الرسول» یا «مِن أثر حافر الرسول» شما می گویید که اسبی که مثلاً جبرئیل(سلام الله علیه) سوار بود اثر پای آن اسب زیر پای آن اسب را گرفت برخی از مفسّران متأخّر می گویند این در اسرائیلیات هم نیست تا ما بگوییم از اسرائیلیات به تفاسیر اسلامی راه پیدا کرده. خب, پس بنابراین وجوهی که جناب فخررازی می گوید که مُستَبعَد است که حرف مفسّران درست باشد و این وجوه را هم از ابومسلم نقل می کند یا خودش تأیید می کند این است که (بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا) چطور او دید و دیگران ندیدند (قَبَضْتُ قَبْضَةً) چه چیزی را, چه خاکی را گرفت که دیگران نگرفتند و کجا او فهمیده بود که خاکِ پای اسب جبرئیل چنین اثری دارد از کجا دید جبرئیل را از کجا می شناخت احتمال اینکه این در دوران کودکی این را در غار تربیت کردند و جبرئیل تغذیه او را به عهده داشت آ ن هم اول کلام است که اثبات آن هم کار آسانی نیست او از کجا جبرئیل را می شناخت او از کجا اسب جبرئیل را می دانست که این اسب جبرئیل است. (۳)

۱- (۴) . التفسیر الکبیر, ج۲۲, ص۹۵ و ۹۶.

۲- (۵) . المیزان, ج۱۴, ص۱۹۵.

۳- (۶) . ر.ک: التفسیر الکبیر, ج۲۲, ص۹۶.

پرسش:

پاسخ: بله خب, آنکه روشن است وضعش.

عواقب سوء استفاده بلعم باعور از نعمت الهی

در جریان بلعم باعور خدای سبحان فرمود ما به او آیاتی دادیم (فَانْسَلَخَ مِنْهَا) اما یک اثر کرامتی از او نقل نشد که. کم نیستند کسانی که خدای سبحان به آنها نعمت می دهد آنها کفران نعمت می کنند این هست اما پُستهای کلیدی را خدا بر اساس (اللّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) (۱) عطا می کند خب در آنجا قصّه ای از بلعم باعور نقل نشده تا انسان در توجیه آن قصّه بماند فقط دارد (وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِى آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ) (۲) معنای روشنی هم دارد که این از آن نعمت بهرهٔ سوء بُرده بهرهٔ حُسن نبرده کفران نعمت کرده از پوست به در آمده خب, اما اینجا همه اش معمّاست (مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ).

پرسش:

تبیین معنای lt;قبضgt; و lt;نبذgt; از دیدگاه مفسّران

پس اینکه مفسّران گفتند اثباتش از آیه مشکل است بعد (فَنَبَذْتُهَا) کجا نَبذ کردم من, گرفتم این قبضه را بعد پَرتش کردم این پَرتش کردم این را ریختم دور, چه چیزی را ریختم دور آنکه ابومسلم می گوید, می گوید که این سامری گفته که من آمدم در دین شما مقداری از دین را گرفتم من دیدم چیزی را که این عوامها نمی دیدند من دیدم ــ معاذ الله ــ این دین, دین به درد بخوری نیست (فَنَبَذْتُهَا) انداختمش دور, من مقداری از اثر رسول یعنی موسی, یعنی سنّت, یعنی شریعت او را گرفتم بعد فهمیدم که چیزی در آن نبود انداختمش دور این حرفِ ابومسلم است. فخررازی می گوید این به تحقیق نزدیک تر است که منظور از رسول, موسی(سلام الله علیه) است اثر رسول همان سنّت اوست (فَقَبَضْتُ قَبْضَةً) یعنی مقداری از سنّت او را گرفتم (بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا) من دیدم که این فایده ای ندارد کارآمد نیست (فَنَبَذْتُهَا) یعنی انداختمش دور (۳) این پنج مطلب, پنج مطلب یعنی پنج مطلب, چرا این کار را کردم, (سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي) این جواب اینکه گوساله را چگونه به حرف آوردی نمی دهد آن جواب را نمی دهد جناب ابومسلم رفته پاسخ سامری را خوب تبیین کند اما نیمهٔ راه آمده تمام این امور پنج گانه ای که ابومسلم با تلاش و تحقیق و کوشش جناب فخررازی تحلیل کرده به همین کار برمی گردد که من دست از دین برداشتم اما جواب اینکه چگونه این عِجل به صورت جسدِ (لَّهُ خُوَارٌ) (۴) در آمده بعد گفته شد که این خداست بعد مردم را به گوساله پرستی دعوت کرده جواب این داده نشده اما آنکه غالب مفسّرین می گویند بالأخره می خواهند همین را توجیه کنند این کار چگونه شده است, چگونه مردم را از توحید منحرف کردی به گوساله پرستی در آوردی بالأخره آنچه را که غالب مفسّرین گفتند در مسیر است در فضای تفسیر است آنچه را جناب ابومسلم گفته و فخررازی با تمام تلاش و کوشش وجوهی را برای او ذکر کرده می گوید أقرب الی التحقیق است برخی از مفسّران متأخّر مصر و امثال مصر همین را تقویت می کنند این نیمهٔ راه است این جواب موسای کلیم نشد این جواب برای ارتداد او شد نه جواب برای (خَطْبُكَ يَا سامِرِيُّ) اما آنها ظاهر سؤال و جواب این است که مسئلهٔ گوساله پرستی را تبیین کند برای چه, چه کار کردی, چطوری شده که مردم را

به این سَمت دعوت کردی.

ص: ۷۵۴

۱- (۷) . سوره

۲- (۸) . سوره

۳- (۹) . التفسیر الکبیر, ج۲۲, ص۹۵ و ۹۶.

۴- (۱۰) . سوره طه, آیه ۸۸.

تفاوت نظرات تفسیری با احکام فقهی

خب, مستحضرید که ما یک بحث فقهی داریم که یک بحث قرآن کریم با همه حدودش مشخص می شود یکجا نوشته می شود, می شود کلام الله اما حجّت نیست, حجّت نیست یعنی حجّت نیست هیچ فقیهی برابر قرآن نمی تواند فتوا بدهد چون کسی نمی تواند ـ معاذ الله ـ بگوید «حسبنا کتاب الله» (۱) که این را فقط باید بیاید بنویسد خدمت روایات باید برود این پنج, شش جهت فقهی و اصولی روایات را تنظیم بکند باز هم نمی تواند فتوا بدهد برای اینکه نمی تواند بگوید حسبنا ـ معاذ الله ـ العتره باید این دوتا را تلفیق کند عام و خاصّشان را, مطلق و مبینشان را, مُجمل و مقیّدشان را, قرینه و ذی القرینه شان را, ناسخ و منسوخشان را, متشابه و محکمشان را جمع بندی بکنند بعد فتوا بدهد این کار در فقه انجام می شود اما در تفسیر فقط می بینید همه مفسّران قسمت مهمّش به همین آیات برمی گردد بخشی از روایات را هم ذکر می کنند لذا فتوای مرحوم شیخ طوسی را باید از نهایه و مبسوط او به دست آورد نه از تبیان هرگز از تبیان شیخ طوسی فتوای فقهی او به دست نمی آید لذا می گویند «کما فی الفقه» قسمتهای مهم را می گویند «کما فی الفقه» خاصیّت تفسیر این است وگرنه می شد فقه.

ارتداد سامرّی و چگونگی ساختن مجسمه گوساله

ولی در این گونه از موارد اگر غالب مفسّرین راه دیگری را طی کردند باید همان راه را طی کرد نه چون غالباً فرمودند برای اینکه راه این است و جناب ابومسلم گرچه چهارتا شبهه را انداخته اما بالأخره راه حل نشان نداده این جواب موسای کلیم داده نشد که این گوساله پرستی برای چه بود, این گوساله را چگونه به حرف آوردی, چگونه مردم را به این دعوت کردی, اما من دیدم دینت کهنه است و سودمند نیست انداختمش دور اینکه جواب این نشد خب ممکن است کسی قبول نکند و مرتد بشود اما این دیگر بساط گوساله پرستی را پهن نمی کند این یکی, و ثانیاً حکم مرتد در هر شریعتی فرق می کند درست است حکم مرتد در شریعت ما مشخص است اما حکم مرتد ﴿لِکُلٍّ جَعَلْنَا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجاً﴾ (۲) آیا حکم مرتد در شریعت وجود مبارک موسای کلیم همین بود یا نبود باید بحث بشود این دو, ثالثاً بعضی از مرتدها هستند که جامعه را به سَمت فساد می کشانند آنها کارشان با اعدام نیست آنها کارشان با عبرت تمام می شود مثل اینکه خود فرعون را ذات اقدس الهی با دیگران هلاک کرده غرق کرده اما به همین امواج دریای احمر دستور داده که ﴿فَالْیَوْمَ نُنَجِّیکَ بِبَدَنِکَ لِتَکُونَ لِمَنْ خَلْفَکَ آیَةً﴾ (۳) فرمود ما به این دریا دستور دادیم که این موجها این جسد سرد را در یک کرانه در یک ساحل بگذارد تا همه بیایند و ببینند و عبرت بگیرند جریان سامری هم همین طور شد ﴿فَإِنَّ لَکَ فِی الْحَیَاةِ أَن تَقُولَ لاَ مِسَاسَ﴾ دردی, مرضی مبتلا شد که نه هیچ کسی می توانست نزدیک او برود نه او می توانست نزدیک کسی بیاید این «لتکون عبره» است یک وقت است کسی در برابر دین قیام کرده خدا او را این چنین می گیرد یک وقت است نه, کسی مرتد شده خب حکم خاصّ خودش را دارد بنابراین نباید توقّع داشت که با سامری همان کار را بکنند که با مرتدان دیگر کردند چه اینکه نباید توقّع داشت که با فرعون همان کار را بکنند که با سایر کَفره کردند سایر کَفره را دریا آب بُرد اما درباره فرعون فرمود: ﴿فَالْیَوْمَ نُنَجِّیکَ بِبَدَنِکَ لِتَکُونَ لِمَنْ خَلْفَکَ آیَةً﴾ و این خطر درباره سامری بود که فرمود: ﴿فَإِنَّ لَکَ فِی الْحَیَاةِ أَن تَقُولَ لاَ مِسَاسَ﴾ حالا یا جنون بود یا وسوسه بود یا بیماری بدنی بود یا بیماری روحی بود بالأخره عذابی بود که در حدّ وحشیها باید در بیابانها زندگی بکند نه در حدّ وحشی برای اینکه وحشیها هم با هم مأنوس اند این باید یک حیوان متوحّش منزوی باشد نه با کسی می تواند تماس بگیرد نه کسی هم با او بتواند تماس بگیرد.

۱- (۱۱) . مسند احمد, ج ۱, ص۳۲۵.

۲- (۱۲) . سوره مائده, آیه ۴۸.

۳- (۱۳) . سوره یونس, آیه ۹۲.

بیان احتمالاتی در معنای (لَّنُحَرِّقَنَّهُ)

امـا جریـان (لَّنُحَرِّقَنَّهُ) را جنـاب فخررازی بـا دو احتمـال ذکر کرده یکی اینکه چون مـا این را می سوزانیم پس معلوم می شود گوشت و پوست داشت, یکی اینکه پس بنابراین نمی شود گفت که کلاً از طلا بود, یکی اینکه (لَّنُحَرِّقَنَّهُ) یعنی «لِنُبرّدنّه» چون تَحریـق هـم بـه معنـای سوزانـدن آمـده هم به معنی بُراده بُراده کردن آمـده یعنی این را ریز ریز می کنیم اگر براده براده کردن باشـد که «حَرَّقه» یعنی «بَرّده» محرّق یعنی مُبِرّد آن وقت (لَنَنسِفَنَّهُ) هماهنـگ می شود بـا او, بـا مِنسَـفه بـا این پنجه ای که این کاهها را از آ ن جو و برنـج جـدا می کننـد ما این پنجه را می گذاریم زیر این جَوَن با این, این را می گذاریم و باد این را ببرد در دریـا, پس اگر «حَرَّق» به معنی «برّد» باشـد براده براده کردن و ریز ریز کردن و پودر کردن و نرم کردن باشـد بـا (لَنَنسِفَنَّهُ) هماهنگ است خب.

تبیین دیدگاه فخررازی در تفسیر آیه (سَوَّلَتْ لِی نَفْسِی)

امـا آنکه در تفسـیر فخررازی آمـده که (سَوَّلَتْ لِی نَفْسِی) یعنی من به سؤال نفسم به خواسـته نفسم پاسـخ مثبت دادم این با یک ترمیم نکته ادبی بایـد حل بشود مستحضـرید سؤال, مهموزالعین است از «سأل» است این «تَسویل» از «سَوَل» است که می شود «سَوَّلَ» در قبال «سَیَل» است که عین الفعلش یاء است «سُول» حرف عین الفعلش واو است, «سأل» حرف عین الفعلش همزه است اینهـا کاملاً از هم جـدا هسـتند اینکه جنـاب فخررازی می گویـد «سوَّل» یعنی به سؤال نفسم پاسـخ دادم این بایـد مورد بررسـی بشود که آن عین الفعلش همزه است این عین الفعلش واو است لکن شـما وقتی به مقاییس ابن فارس مراجعه می کنید می بینیـد که ایشـان هم این سه لغت را در سه بـاب جـدای از هم ذکر کرده است لکن گفته که «سَوَّل» یعنی به سؤالت پاسـخ مثبت دادم یـک هماهنگی و مؤانستی بین «سَوَل» واو با «سأل» همزه هست این چنین نیست که اینها از هم بیگانه باشـند پس دو نکته را این لغوی آشنا بود یکی اینکه بابشان جداست کاملاً, یکی مهموز العین است یکی واوی العین, یکی بی ارتباط به هم نیسـتند. خب, (سَوَّلَتْ لِی نَفْسِی) یعنی به سؤال درونی ام پاسخ دادم چه کسـی از من سؤال کرد, حالا یا شهوت سؤال کرد یا غضب سؤال کرد خب وقتی که شـهوت سؤال می کنـد غضب سؤال می کنـد انسـان بایـد این را انجام بدهـد؟ بله, وقتی انسان اسیر شـد و آن مرحله خواهان شـده امیر که (لَأَمَّارَهُ بِالسُّوءِ) (۱) آ ن وقت عقـل و هوش و همه تحصـیلات دوران گذشـته سی, چهل ساله بایـد در خـدمت این باشد وقتی انسان اسـیر شد به اسـیر اگر گفتند شـما باید این کار را انجام بدهی می گوید چَشم, وقتی نفس امّاره شد بعد از تسویل به فرمانروایی رسید طبق بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که فرمود: «وَكَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوى أَمِيرٍ» (۲) انسان محصول علم چهل پنجاه ساله اش را باید رایگان تقدیم بکند دیگر, وقتی اسیر شد چاره غیر از ایـن نیسـت. خـب, پس «سوّل» معنـای اساسـی اش همـان بـود کـه در بحث دیروز گـذشت یـک نیم نگـاهی بـا «سأل» مهمـوزالعین دارد وگرنه آن اصلِ روشن «سَوَل» که می شـود «سوّل» یعنی این روانکـاوی دارد, روانشناسـی دارد, زیباشناسـی دارد, هنرمنـد هست و می داند این نفس چه می خواهد سؤالهای نفس را خوب می داند بعد تسویل می کند همان خواسـته ها را به بهترین وجه بـا هنرمنـدترین وجه نشـانش می دهـد می گویـد این همـان است مگر نمی خواهی خـدمت بکنی این همـان است, مگر نمی خواهی به جـاه برسـی این همان است تمام آن لایه های سـمّی را پشـتش پنهان می کنـد این زرورق را رویش می کشد می گوید این همان است که تو خواستی.

۱- (۱۴) . سوره یوسف, آیه ۵۳.

۲- (۱۵) . نهج البلاغه, حکمت ۲۱۱.

قرآن کریم گاهی عابدانه سخن می گوید برای عُبّاد, گاهی زاهدانه سخن می گوید برای زُهّاد, گاهی عارفانه حرف می زند برای اهل معرفت, گاهی می گوید این جهنم است این حرام است این عذاب الهی است اما گاهی هم باز می کند مثل وجود مبارک حضرت امیر, وجود مبارک حضرت امیر هم گاهی عابدانه سخن می گوید گاهی زاهدانه گاهی به صورت امر گاهی به صورت نهی گاهی به صورت تهدید گاهی به صورت تطمیع گاهی هم عارفانه سخن می گوید, می گوید دست به این کار نزن این قِی کرده افعی است چون خودش می فرماید: «لو کُشف الغطاء ما ازددت یقینا» (۱) وضع قیامت برای من روشن است خودش می داند باطن اشیاء چیست می گوید این سر و صدایی که می بینید این سرزمین وباخیز است گرچه به حسب ظاهر خرّم است ولی باطنش وباست نرو داخل وبا می گیری این حرف فقیه نیست, این حرف عابد نیست, این حرف زاهد نیست این حرف عارف است که می گوید این ظاهرش جمال دارد ولی باطنش وبا دارد آنکه درباره آن ذیل داستان عقیل فرمود أعجب از این, اینکه مَلفوفه ای آورده «فِی وِعَائِهَا» که «شَنِئْتُهَا» (۲) بدم آمده از بوی بدش با آن حلوایی را اشعث بن قیس را شبانه آورده حلوا که بدبو نیست گفت یک چیز بدبویی آورده مثل اینکه از قی کرده افعی آن را ساختند اینکه _ معاذ الله _ از باب «أحسنه أکذبه» مبالغه و اغراق بکند نیست این کسی است که «لو کُشف الغطاء ما ازددت یقینا» درون را دارد می بیند و دارد خبر می دهد این (سَوَّلَتْ لِی نَفْسِی) از همان قبیل است وقتی تَسویل بشود انسان یوسف را به چاه می اندازد و کار را خوب می داند برادر را با اینکه برادر است به چاه می اندازد به وجود مبارک یعقوب فرمود: (سَوَّلَتْ لَکُمْ أَنفُسُکُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمیلٌ) (۳) بنابراین این از سنخ فقیهانه حرف زدن یا عابدانه یا زاهدانه سخن گفتن نیست این تحلیل روانی کردن است درون را شناسایی کردن است معرفت شناسی کردن است روانشناسی کردن است روانکاوی کردن است ما را به روانِ ما آشنا کردن است که چه کسی از ما می خواهد خیلی از موارد است که غیر از خودمان کسی از ما چیزی نمی خواهد می گوییم مردم از ما می خواهند در حالی که خیر, خودمان از ما داریم می خواهیم این (سَوَّلَتْ لِی نَفْسِی) اگر این را جناب فخررازی و امثال فخررازی تتمیم می کردند دیگر آن نقد ادبی وارد نبود که یکی مهموزالعین است یکی واوی العین است و امثال ذلک کسی از ما نمی خواهد مگر خودمان این همه ما به این وضع مبتلاییم.

۱- (۱۶) . غررالحکم و دررالکلم, ص۱۱۹, ح۲۰۸۶.

۲- (۱۷) . نهج البلاغه, خطبه ۲۲۴.

۳- (۱۸) . سوره یوسف, آیه ۱۸.

عقوبت و حکم الهی نسبت به سامرّی و مجسمه او

خب, وجود مبارک موسای کلیم بعد از جریان سامری که وضع روشن شد فرمود تصمیمی دربارهٔ تو گرفته شده به دستور الهی, تصمیمی دربارهٔ این بُت, این گوساله تصمیم دربارهٔ تو که عذاب دنیا و عذاب آخرت است خدای سبحان یک عدّه را در دنیا یک عدّه را در آخرت مرفّه می کند یک عدّه را در دنیا و آخرت گرفتار می کند و عذاب می کند آ ن هم با خِزی نه تنها عذاب ظاهری, عذاب حیثیتی هم هست رسوایی, این سامری از کسانی بود که (لَهُمْ خِزْیٌ) (۱) تصمیمی هم دربارهٔ گوساله گرفته شده در حضور مردم که فرمود ما این را پودر می کنیم و به هوا می اندازیم اگر «نُحرّق» به معنای «نُبَرِّد» و بُراده براده کردن باشد که جناب فخررازی احتمال دوم قرار داد دیگر با مِنسفه و جَوَن این خاک را به هوا بُردن و به دریا ریختن کاملاً قابل قبول است و سهل است خب.

آن گاه فرمود: (قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَکَ فِی الْحَیَاهِ أَن تَقُولَ لاَ مِسَاسَ وَإِنَّ لَکَ مَوْعِداً لَّن تُخْلَفَهُ) که عذاب قیامت می شود قطعی بعد (وَانظُرْ إِلَی إِلهِکَ الَّذِی ظَلْتَ عَلَیْهِ عَاکِفاً) قبل از اینکه او به عذاب (لاَ مِسَاسَ) مبتلا بشود در حضور او این گوساله را به آن صورت پودر کرد و به دریا ریخت تا او بفهمد که محصول کارش نَسف شده بعد خودش به همان عذاب الهی گرفتار شده (وَانظُرْ إِلَی إِلهِکَ الَّذِی ظَلْتَ عَلَیْهِ عَاکِفاً لَّنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنسِفَنَّهُ فِی الْیَمِّ نَسْفاً) بعد خطاب کرده به همهٔ مردم, پس خطاب با هارون تمام شد, خطاب با سامری تمام شد, قبلاً هم خطاب با مردم تمام شد به این جمع خطاب فرمود: (إِنَّمَا) با حصر (إِلهُکُمُ اللَّهُ الَّذِی لاَ إِلهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ کُلَّ شَیْ ءٍ عِلْماً).

ص: ۷۵۸

۱- (۱۹) . سورهٔ مائده, آیهٔ ۳۳.

تفاوت مخالفت با معصوم و محاربت با ایشان

اما در جریان اینکه نسبت به امامت و ولایت جزء اصول دین است یا جزء فروع دین, البته جزء اصول مذهب است لکن مستحضرید که بین مخالفت با معصوم و محاربت معصوم فرق است مخالفتِ امام معصیت کبیره است کفرِ ظاهری نیست یک بیان لطیفی مرحوم خواجه در متن تجرید دارد که همان را مرحوم علامه پذیرفته و شرح کرده مرحوم خواجه نصیر در متن تجرید دارد که «محاربوا علیٍّ(علیه السلام) کفرهٌ و مخالفوه فسقه» (۱) کسی که مخالف علی بن ابی طالب باشد معصیت کبیره کرده است ولی کسی در برابر علی بن ابی طالب(سلام الله علیه) صف آرایی کند کافر است و برهان مسئله را مرحوم علامه و سایر محقّقان با این سبک تبیین کردند که وجود مبارک پیغمبر(علیه و علی آله آلاف التحیّه و الثناء) به حضرت امیر(سلام الله علیهما) فرمود: «یا علی! حربُک حربی و سِلمک سلمی» (۲) خب «حربک حربی» تنزیل است دیگر, حاکم بر ادله دیگر است حرب پیغمبر چه حکمی دارد؟ خب کفر است دیگر حرب پیغمبر که معصیت عادی نیست فرمود جنگ با تو جنگ من است این حاکم بر ادله است به توسعه موضوع مثل «الطواف بالبیت صلاه» خب «الطواف بالبیت صلاه» اگر «لا صلاه الاّ بالطهور» (۳) اینجا هم «لا طواف الاّ بالطهور» دیگر اگر «حربک حربی» خب حرب پیغمبر چیست؟ کفر است, سِلم پیغمبر چیست؟ اسلام است, اگر کسی با حضرت علی سِلم بود مسلمان است, اگر کسی با حضرت امیر جنگ داشت کافر است پس «محاربوا علیٍّ(علیه السلام) کفرهٌ و مخالفوه فسقه» حالا ممکن است در شریعتهای دیگر احکام با این حکم اسلامی کم و بیش فرق داشته باشد ولی خطوط کلی همین است و آنچه را که وجود مبارک هارون انجام داد حق بود که هم موسای کلیم پذیرفت.

۱- (۲۰) . کشف المراد, ص ۵۴۰.

۲- (۲۱) . الامالی (شیخ طوسی), ص ۳۶۴.

۳- (۲۲) . من لا یحضره الفقیه, ج ۱, ص ۵۸.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۹۵ تا ۱۰۱سوره مریم ۸۹/۰۲/۰۶

.Your browser does not support the audio tag

(قَالَ فَمَا خَطْبُکَ يَا سامِرِيُّ (۹۵) قَالَ بَصُـرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُـرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذلِکَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي (۹۶) قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَکَ فِي الْحَيَاهِ أَن تَقُولَ لاَ مِسَاسَ وَإِنَّ لَکَ مَوْعِداً لَّن تُخْلَفَهُ وَانظُرْ إِلَى إِلهِکَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفاً لَّنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفاً (۹۷) إِنَّمَا إِلهُکُمُ اللَّهُ الَّذِي لاَ إِلهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ کُلَّ شَيْءٍ عِلْماً (۹۸) کَذلِکَ نَقُصُّ عَلَيْکَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاکَ مِن لَّدُنَّا ذِکْراً (۹۹) مَّنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وِزْراً (۱۰۰) خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ حِمْلًا (۱۰۱)

پاسخ سامرّی به اعتراض موسای کلیم(علیه السلام)

در جریان اعتراض وجود مبارک موسای کلیم به سامری سخن از (فَمَا خَطْبُکَ يَا سامِرِيُّ) مطرح شد گرچه سامری در جواب به دو نکته اشاره کرد یکی به چرایی یکی به چگونگی, یکی به اینکه چه انگیزه ای مرا وادار کرد که دست به این کار بزنم یکی اینکه این گوساله را چگونه فراهم کردم لکن محور اصلی سؤال وجود مبارک موسای کلیم سؤالِ اعتراضی آن حضرت همین انگیزه است چون خود حضرت می دانست که آن یک حیوان واقعی نبود دسیسه ای بیش نبود و علمِ او هم نافع نبود جهل او هم ضارّ نبود که انسان بداند که حالا چگونه این گوساله ساخته شده آن هم برای پیامبری مثل موسای کلیم که از این فتنه ها باخبر است لکن خود سامری در جواب به این دو نکته اشاره کرد. مطلب بعدی آن است که سامری منظور شیطان نیست آن شخص معیّن است.

ص: ۷۶۰

راه تشخیص تزاحم ادله در اهمّ و مهمّ

مطلب سوم این است که آیا کاری که وجود مبارک هارون(سلام الله علیه) کرد افراد عادی هم می توانند بکنند یا نه؟ قانون کلّی اش حق است که در تزاحم اهمّ و مهم, اهمّ باید ملاحظه بشود اما تشخیص اینکه چه امری اهمّ است چه امری مهم در اختیار هر کسی نیست یک تعارض هست و یک تزاحم, تعارض برای ادلّه است که حلّ آنها کار مجتهد است کار هر کس نیست او بتواند سندش, متنش, رجال و درایه اش, ظاهر و اظهرش, نصّ و ظاهرش, ناسخ و منسوخش, محکم و متشابهش را ارزیابی کند تعارض برای مقام دلالت است تزاحم برای مقام مِلاک است دو دلیل هرگز مزاحم هم نیستند دو دلیل معارض هم اند اما مِلاکها مزاحم هم اند مرز اینها کاملاً مشخص است همان طوری که تعارض ادلّه در سایه اجتهاد یک مجتهدِ ورزیده حل می شود تزاحم مِلاکها هم در سایه یک انسانِ کامل حل می شود بنابراین اصل قاعده ای که وجود مبارک هارون(سلام الله علیه) رعایت کرده است حق است اما تشخیص و تطبیق آن به عهده هر کسی نیست.

عدم اطلاق غضبان بر خداوند سبحان

مطلب چهارم آن است که غضب گاهی دربارهٔ خدا, گاهی دربارهٔ انسان و مانند انسان استعمال می شود ولی غَضبان معمولاً چون از حالت نفسانی حکایت می کند دربارهٔ خدا استعمال نمی شود معنایش این نیست که دربارهٔ غیر خدا حتماً باید غضبان به کار برود چون غضب اعم است لذا در سورهٔ «اعراف» که دارد (وَلَمَّا سَکَتَ عَن مُوسَی الْغَضَبُ) (۱) دیگر جای سؤال نیست که چرا گفته نشد غَضبان چون غضب مورد استعمالش اعم است در هر دو جا به کار برده می شود.

ص: ۷۶۱

۱- (۱) . سورهٔ اعراف، آیهٔ ۱۵۴.

چگونگی عرضه روایات بر قرآن

مطلب بعدی آن است که در روایات متعارض یا روایات غیر متعارض دو طایفه از نصوص بود که هم مرحوم کلینی نقل کرد هم دیگران نقل کردند که اگر روایتی معارض داشت باید بر قرآن کریم عرضه بشود یکی از جهات مرجّحه یا تشخیص حجّت از لا ـ حجّت یا ترجیح احدی الحجّتین بر حجّت دیگر عرضه بر کتاب است که در نصوص علاجیه آمده. طایفه دیگر روایاتی بود که دلالت می کرد بر اینکه چون به نام ائمه(علیهم السلام) روایات جعلی هست هر خبری که از امام معصوم(سلام الله علیه) نقل شد باید بر قرآن عرضه بشود (۱) پس دو طایفه از نصوص است یکی مربوط به نصوص علاجیه است که مخصوص روایاتی که دارای معارض اند یکی هم مربوط به مطلق روایات است و خود ائمه(علیهم السلام) [به این مضمون] فرمودند از زبان پیغمبر, از زبان ما حدیثِ دروغ جعل می شود لذا هر چه از ما نقل شده است شما باید بر قرآن عرضه کنید, اما قرآن دارای متشابهات است و دارای محکمات, متشابهات دو حکم دارند یکی تأویل متشابهات یکی تفسیر متشابهات, تأویل متشابهات را ذات اقدس الهی به اولیای مخصوص خودش داده است تأویل متشابه مقدور هر کسی نیست اما تبیین و تفسیر متشابهات خیلی روشن است خداوند محکمات را فرستاده متشابهات را فرستاده محکمات را امّ الکتاب معرّفی کرده متشابهات در سایه ارجاع به محکمات برای مفسّر کاملاً قابل حل است تأویل متشابه است که فقط اهل بیت می دانند فقط با عنایتهای الهی ما بعد از اینکه متشابه را به محکمات عرضه کردیم تفسیر همه آیات مشخص شد, تبیین همه آیات مشخص شد آن وقت این می شود میزان البته حجّت نیست این فقط میزان است بعد از اینکه سخنان عترت طاهرین(علیهم السلام) را جمع آوری کردیم آنجا هم متشابهاتش به محکمات ارجاع شده ناسخ و منسوخ و مطلق و مقیّد و عام و خاص و مُجمل و مُبیّن و منطوق و مفهومش تبیین شد عصاره روایات به خدمت قرآن می آید عرضه می شود بعد از همه این کار تازه می شود حجّت شرعی, بنابراین روایات را الاّ ولابد باید بر قرآن عرضه کنیم این یک, قرآن متشابهاتی دارد که به رهبری محکمات کاملاً قابل تبیین و تفسیرند دو, قرآن متشابهاتی دارد که تأویلش را غیر از ذات اقدس الهی و اهل بیت کسی نمی داند سه, ما به تأویل متشابهات مأمور نیستیم چهار, ما به تبیین و تفسیرش موظّفیم و در حدّ درک ما تکلیف داریم و قابل درک هم هست.

ص: ۷۶۲

۱- (۲) . ر . ک: الکافی، ج ۱، ص ۶۹.

تبیین محکم و متشابه بودن آیات قرآن

بعد از اینکه متشابهات به دامن مادرشان که محکمات اند (هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ) (۱) قرار داده شدند ارجاع شدند آن وقت دوتا وصف سراسری بر قرآن هست یکی اینکه اول تا آخر قرآن متشابه است, یکی اینکه اول تا آخر قرآن محکم, این متشابهی که در سوره مبارکه «آل عمران» است که فرمود یک قسمتش متشابهات است یک قسمتش محکمات (هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ) (۲) این متشابهی است که ظاهرش روشن نیست این با ارجاع به محکمات می شود روشن, وقتی به محکمات ارجاع دادیم اول تا آخر قرآن یک شیء شفافی خواهد بود این برابر آیات سوره مبارکه «زمر» اول تا آخر قرآن می شود متشابه که آیه ۲۳ سوره مبارکه «زمر» این است که (اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَاباً مُتَشَابِهاً) اول تا آخر قرآن یک دست است شبیه هم است نه متشابهی که روشن نباشد مضمونش چیست, متشابه یعنی همه شان همسان هم, شبیه هم, هماهنگ هم, هم آوای هم اند و برای تأیید تشابه به این معنا, کلمه (مَثَانِيَ) را پشتش ذکر فرمود که (اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَاباً مُتَشَابِهاً مَثَانِيَ), این ستونها را نمی گویند مَثانی آن خانه هایی که هلالی بود و هر کدام از این بخشها روی بخش دیگر مُنثَنی, مُنعطف, گرایش دار بود, تَثنیه دیگری بود انثنا داشت, انعطاف داشت به آن می گویند مَثانی, تَثنیه هم همین است اگر حجرِ موضوع به جنب الإنسان باشد ما تَثنیه نداریم اما دوتا انسان, دوتا حجر, دوتا شجر, دوتا کتاب, دوتا فرش اینها تثنیه اند برای اینکه اوّلی به دومی مُنثنی است دومی هم به اوّلی مُنثنی است این می شود تثنیه اما حجرِ موضوع به جنب انسان که تثنیه نیست مگر اینکه به لحاظ جسمیّت ملاحظه کنید که بله ما دوتا جسم داریم هر کدام مُنثنی اند بنابراین این ستونها مستقیم را نمی گویند هلالی و اِنثنا تثنیه بردار نیست اما همه این شش هزار و اندی آیه قرآن اینها مُنثنی اند, منعطف اند هر کدام به دیگری و به مبدأ و منتهایشان وصل اند مستقیم ستونِ جدا نیستند یکی از اینها را خدای ناکرده کسی انکار کند همه را به هم زده, یکی را پذیرفته باید همه را بپذیرد صدر و ساقه قرآن مَثانی است و متشابه چون تشابه با انثنا همراه است تشابه یعنی هماهنگ و هم آوا با آیه اول سوره مبارکه «هود» که فرمود همه آیات قرآن محکم اند هم هماهنگ می شود در اول سوره مبارکه «هود» دارد که (الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ) ما در قرآن آیه متشابه نداریم چرا؟ برای اینکه متشابهات وقتی به دامن مادرشان ارجاع داده شدند که (هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ) (۳) می شود محکم, وقتی محکم شد اول تا آخر قرآن می شود محکم.

۱- (۳) . سوره آل عمران، آیه ۷.

۲- (۴) . سوره آل عمران، آیه ۷.

۳- (۵) . سوره آل عمران، آیه ۷.

آیات محکم و متشابه قرآن؛ معیار تشخیص روایات

اول تا آخر قرآن که محکم شد (کِتَابٌ أُحْکِمَتْ آیَاتُهُ) به این کتاب حکیم می شود قسم خورد (یس وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ) (۱) آن وقت این کتابِ حکیمِ محکمِ متشابه مثانی می شود میزان آن وقت روایات را با این می سنجیم بعد از اینکه روایات را با این سنجیدیم معلوم شد کدام روایت درست است کدام روایت درست نیست آن روایت درست را یادداشت می کنیم بعد تخصیص و تقیید و امثال ذلک حل می شود سپس می شود حجّت خب, این راه جمع بین قرآن و روایات است اشتباه نشود قرآن معادل روایت نیست قرآن معادل عترت است عترت هر چه دارند مثل آیه قرآن است.

معیار تشخیص روایات صحیح از مجعول

آنکه عِدل قرآن است علی و اولاد علی نه روایت, روایت را خود آنها فرمودند به نام ما روایت زیاد جعل کردند خدا غریق رحمت کند مرحوم مجلسی را این لطیفه از ایشان است می گوید طبق این روایاتی که دارد پیغمبر فرمود: « کَثُرَتْ علیّ الکذّابه [الکِذابه] و سَتُکْثَر» این روایت یا صادر شد یا صادر نشد, اگر روایت صادر شد معلوم می شود از اهل بیت روایات جعل می کنند اگر روایت صادر نشد خب همین را جعل کردند به پیغمبر نسبت دادند (۲) , بنابراین جعلِ روایات دسّ و دروغ کم نیست نه تنها روایت جعل کردند راوی هم جعل کردند بنابراین ما میزان داریم به نام قرآن خب با میزان که نمی شود کار کرد که حالا شما ترازویی دارید خب با ترازو مشکل حل نمی شود که, می خواهیم ببوسیم این قرآن را بله می بوسیم بالای سر می گذاریم در مراسم قرآن به سر هم بالای سر می گذاریم ولی با قرآن که نمی شود عمل کرد که چیزی را باید با این ترازو بسنجی آن حرفِ عترت است بعد از اینکه پیغمبر و اولاد پیغمبر(علیهم الصلاه و علیهم السلام) مخصّص داشتند, مُبیّن داشتند, شارح داشتند, بیان کردند هزارها حکم است که از قرآن برنمی آید از روایات برمی آید خدا غریق رحمت کند مرحوم شهید اول را این یک ألفیه نوشته یک نَفلیه این ألفیه یعنی یعنی هزار حکم وجوبی برای نماز, نَفلیه سه هزار حکم مستحبّی برای نماز است ما چندتای آن را در قرآن داریم نعم, کسی که مثل زراره است یا حمران است یا هشام بن حکم است یا هشام بن سالم است در محضر ولیّ خدا نشسته حرفی را که امام صادق می فرماید آن مثل اینکه در آیه قرآن است فرقی نمی کند که این هم معصوم است ـ معاذ الله ـ از خود که نمی گوید از خدا می گوید, اگر کسی در حضور امام باشد و فرمایش امام را آنجا گوش بدهد سند قطعی است, دلالت قطعی است, جهت صدور قطعی است آن می شود مثل آیه قرآن دیگر, دیگر منتظر چه چیزی باید باشد ماها که دوریم و روایتهای فراوان جعلی در کتابهای ما هست دروغ هست.

۱- (۶) . سوره یس، آیات ۱ و ۲.

۲- (۷) . بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲۵.

روایات تفسیری و اخلاقی، نیازمند بررسی محققانه

در فقه منتها خیلی کار کردنـد الآن اجتهاد کردن دربارهٔ روایات فقهی خیلی دشوار نیست برای اینکه راه را خیلی طی کردند اما در روایات تفسـیری این مشکل هست در روایات مقتل مشکل هست در روایت دعا مشکل هست همین دعای نورانی وجود مبارک سیدالشهداء در روز عرفه خب اگر سند مشخص بشود آن ذیل برای حضرت است یا برای حضرت نیست شما می بینید مرحوم علامه در منتهی وقتی فتوا می دهـد برای اعمال روز عرفه از دعای نورانی امام زین العابـدین یاد می کنـد ولی از دعای سیّدالشـهداء یـاد نمی کنـد می فرمایـد مسـتحب است در روز عرفه فلاـن کـار, فلاـن کار, فلان کار و خوانـدن دعای علی بن الحسین (۱) از دعـای سیّدالشـهداء با آن عظمت یاد نمی کنـد چون روی آن کار نشـده بنابراین این کارهای به زمین مانـده را بالأـخره هر کسـی بایـد یـک گـوشه اش را به عهـده بگیرد مقتـل این طور است, تاریـخ این طور است, تفسـیر این طور است, روایتهـای اخلاـقی این طور است همان کاری که دربارهٔ فقه شـده دربارهٔ روایت هم بایـد باشـد غرض این است که این دو اصل از هم بایـد تفکیک بشود یکی اینکه قرآن معادل عترت است عترت معادل قرآن است هیـچ فرقی هم نمی کنـد اما قرآن معادل روایت نیست چون در روایات جعلی هست, دروغ هست, ضعیف هست و مخدوش هست و مانند آن.

پرسش:...

پاسخ: چون مهم نیست «لا یضرّ مَن جَهله» حالا سامری چه کار کرده چه اثر دارد.

ص: ۷۶۵

۱- (۸) . منتهی المطلب فی تحقیق المذهب (طبع قدیم)، ص ۷۱۹.

پرسش:...

پاسخ: آیه قرآن است همین مقدار اگر لازم بود بیش از این می گفت چیزی است که نه اثر فقهی دارد نه اثر فلسفی دارد نه اثر کلامی دارد حالا از هر چه درست کرده بر فرض حیات هم داده باشد حیاتِ کاذب است.

سرّ عدم نقل برخی مباحث درقرآن کریم

خیلی از افرادند که آن چیزی که برایشان لازم است باید بفهمند به دنبال آن نمی روند این چیزی که «لا یَضرُّ مَن جَهِلَه و لا یَنفَعُ مَن عَلِمَه» (۱) و قرآن هم روی آن مانور نداده و تکیه هم نکرده و اثری هم ندارد مکرّر می خواهد این را بفهمد حالا از هر چه درست کرده وجود مبارک موسای کلیم فرمود من این را آتش می زنم حالاـ یا « لَنُحْرِقَنَّه» است که احراق است و سوزاندن است یا (لَّنُحَرِّقَنَّهُ) است که قرائت مشهور است با مِبرَد, مِبرد یعنی این سوهان و اینها با مِبرد این را براده براده می کنم و در دریا می ریزم به هر وسیله باشد چه زنده باشد چه زنده نباشد این است آن اساس کار که مناجات موسای کلیم است رفته آنجا چهل شب نه غذا خورده نه خوابیده آن را آدم باید بفهمد درباره آن می بینید تحقیقی نمی شود اما حالا گوساله سامری چه بوده می بینید خیلی تلاش و کوشش روی آن هست. به هر تقدیر ما بین روایت و عترت باید فرق بگذاریم عترت عِدل قرآن است روایت در آن ضعیف هست, حَسن هست, موثّق هست, معتبر هست, غیر معتبر هست, مجهول هست, مدسوس هست و مانند آن, ما باید بین اینها فرق بگذاریم وجود مبارک موسای کلیم حرفی زده به سامری که چرا این کار را کردی این هم چرایی را گفته هم چگونگی را گفته.

ص: ۷۶۶

۱- (۹) . الکافی، ج ۱، ص ۳۲.

دیدگاه علامه طباطبائی(ره) و اشکالات ایشان در آیات محل بحث

سیدناالاستاد مرحوم علامه(رضوان الله علیه) شش مطلب, شش مطلب یعنی شش مطلب اگر کسی با المیزان مأنوس است باید همه اینها را رقم بگیرد شش مطلب فرمودند مطلب اول بیان آراء مفسّران است که معروف بین اهل تفسیر چیست یک, مطلب دوم این را نقد کردند که این سازگار نیست با آنچه مثلاً حیات داده باشد و ظاهر قرآن این است که جسد است (لَهُ خُوَارٌ) نه اینکه واقعاً دارای خوار باشد یک حیوان خائر نیست این حیوان نیست (جَسَداً لَهُ خُوَارٌ) (1) این دو, سوم حرف ابومسلم اصفهانی را نقل می کند, چهارم این حرف را نقد می کند, پنجم خودشان یک نظر دارند, ششم حرف خودشان را نقد می کنند حرف خودشان این است که این اثر رسول همان باشد که وجود مبارک موسای کلیم دستور داد این طلاها و اینها را جمع بکنند حالا چگونه این آثار به وجود مبارک موسای کلیم منسوب شد آن بحث دیگر است ولی بالأخره به دستور موسای کلیم خیلیها این طلاها را جمع کردند بعد گفت آنچه را که اثر شما بود حالا این لاشه های این بنی اسرائیل این قِبطیها را دریا کنار انداخت اینها با زر و زیور بودند همینها گرفته شد یا قبلاً از جای دیگر جمع کردند بالأخره أوزار قِبطیها به دست این نِبطیها رسیده بعد گفتند ما هم آنچه را که اثر تو بود دادیم به سامری این گوساله را راه اندازی کرده.

اشکال اول؛ خطاب متقابل حضرت موسی(علیه السلام) و سامری

ص: ۷۶۷

۱- (۱۰) . سوره اعراف، آیه ۱۴۸؛ سوره طه، آیه ۸۸.

خودشان نقد می کنند که می شود مطلب ششم این نقدشان به عنوان «و یَبقی الکلام» است یعنی هنوز این باقی مانده این نقاط مبهم هست این جای سؤال هست «و یبقی الکلام» این مطلب ششم است که راجع به نقد است یکی از آن نقودی که در این «یبقی الکلام» دارند این است که خب, در گفتگوی محاوره ای وجود مبارک موسای کلیم طرف خطاب سامری است سامری هم طرف خطاب موسای کلیم است همان طوری که موسای کلیم(سلام الله علیه) می فرماید: (فَمَا خَطْبُکَ یَا سامِرِیُّ) او هم باید بگوید «قبضتُ مِن أثر من آثارك» چرا می گوید (قَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ) که منظور از آن رسول موسای کلیم باشد از او به اسم ظاهر و غایب یاد بکند این یک محذور,

اشکال دوم؛ تقابل تسویل نفس سامری با انتساب سفاهت به حضرت موسی(علیه السلام)

محذور دیگر اینکه سامری که معتقد به گوساله پرستی است که موسای کلیم فرمود: (وَانظُرْ إِلَی إِلهِکَ الَّذِی ظَلْتَ عَلَیْهِ عَاکِفاً) این چگونه می گوید (سَوَّلَتْ لِی نَفْسِی) یک گوساله پرست این را عبادت می داند این را کمال می داند دیگری را سفیه می داند و کار دیگری را سَفه حساب می کند (۱) این است که سیدناالاستاد در مطلب ششم یعنی مطلب ششم _ اگر کسی خواست المیزان را تفحّص کند باید یک, دو, سه, چهار, پنج, شش این مطلب را از این یک صفحه و خُرده ای در بیاورد تا بشود المیزان فهمی _ می فرماید «یبقی الکلام» در این, خودشان در این امر ششم هم اشکال می کنند در امر ششم بر فرمایش خودشان هم اشکال می کنند به هر تقدیر ما اگر به روایات مراجعه بکنیم بگوییم روایات دارد که این حیات به آن دادند خب این با ظاهر قرآن هماهنگ نیست ما کدام را قبول بکنیم اصرار قرآن کریم بر اینکه (جَسَداً لَهُ خُوَارٌ) (۲) این است که این حیات در آن نبوده دیگر دادن حیات که کار هر کسی نیست خب, بنابراین این هم بحث تفسیری.

ص: ۷۶۸

۱- (۱۱) . المیزان، ج ۱۴، ص ۱۹۵ _ ۱۹۷.

۲- (۱۲) . سوره اعراف، آیه ۱۴۸؛ سوره طه، آیه ۸۸.

علّت آتش زدن و بر باد دادن خاکستر گوساله سامرّی

می ماند جریان همین مِبرَدی که باز گفته شد, اما اینکه وجود مبارک موسای کلیم فرمود من تو را که خب به دو عذاب دنیا و آخرت گرفتـار می شوی این اله ات را که (ظَلْتَ عَلَیْهِ عَاکِفاً) او را مـا می سوزانیم یـا مثلاً پودر می کنیم یا سوهان می زنیم با مِبرد او را ریز ریز می کنیم به دریا می اندازیم برای اینکه عابد و معبود یکجا جمع بشوند مشابه این در بخشهای دیگری هست کـه (إِنَّکُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ) (۱) یـا (فَاتَّقُوْا النَّارَ الَّتِی وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَهُ) (۲) این حجـاره گفتند همان سـنگهایی بود که اینها می تراشـیدند و می پرستیدند که (أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ) (۳) سوزاندن آن سنگهای تراشیده شده عبادت شـده یک نحوه تعـذیبی است برای عبادت کننـده لـذا وجود مبارک موسای کلیم می فرمایـد تو که به دو عذاب دنیا و آخرت معـذّبی این جسـد گوساله را هم ما تعذیب می کنیم که یک شدّت تعذیبی باشد برای تو, همان طوری که ذات اقدس الهی در قیـامت عابـد و معبود هر دو را می سوزانـد در جهنم (إِنَّکُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ) (۴) ما هم عابد و معبود هر دو را معذّب می کنیم اینکه فرمود این تعذیب مخصوص تو نیست برای اینکه او هم گرفتار می شود.

کلام امیر مومنان (علیه السلام) در تشبیه برخی افراد به سامرّی

ص: ۷۶۹

۱- (۱۳) . سوره انبیاء، آیه ۹۸.

۲- (۱۴) . سوره بقره، آیه ۲۴.

۳- (۱۵) . سوره صافات، آیه ۹۵.

۴- (۱۶) . سوره انبیاء، آیه ۹۸.

روایـاتی را مرحوم فیض(رضوان الله علیه) بخشـی در سوره مبـارکه «بقره» بخشـی در سوره مبـارکه «اعراف» بخشـی هم اینجـا نقل کرده اینجا ارجاع می دهـد که ما این قصّه را مبسوطاً در سوره «بقره» و «اعراف» گفتیم (۱) در تفسیر کنزالدقائق از احتجاج مرحوم طبرسـی این را نقل می کننـد که وجود مبارک حضـرت امیر(سـلام الله علیه) که بعـد از جنگ جمل در بصـره داشـتند سـخنرانی می کردند در تفسـیر کنزالدقائق جلد هشت صفحه ۳۴۶ آنجا از احتجاج مرحوم طبرسـی نقل می کننـد که «لمـا افتتـح امیرالمـؤمنین(علیـه السـلام) البصـره اجتمـع النـاس علیـه و فیهـم الحسـن البصـری و معـه الألـواح فکـان کلّمـا لَفظ أمیرالمـؤمنین(علیـه السـلام) بکلمـهٍ کَتبهـا» هر وقت وجـود مبـارک حضـرت امیر چیزی را می فرمـود این می نـوشت «فقـال له امیرالمؤمنین(علیه السـلام) بـأعلی صوتٍ مـا تَصـنع؟» چه می کنی «قـال أکتب آثارکم لنحـدّث بها بعـدکم» ما آثار شـما را می نویسیم که بعد از شما, از شما نقل کنیم وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «أما إنّ لکلّ قومٍ سامریاً» اینجا «سامریٌّ» نوشته شده

علت مفتوح بودن (یَبْنَؤُمَّ)

این کلمه (یَبْنَؤُمَّ) (۲) که بـا فتـح است برای اینکه این فتـح علامت الفِ محـذوف است «یابن امّاه» که نشانه ترحّم است نه «یـابن امّی» که نشانه هاء باشـد و گرنه می فرمود «یابن امّ» اینجا چه در سوره «اعراف» (۳) چه در سوره «طه» به فتحه ضبط شـده به فتحه قرائت شـده برای اینکه علامت حـذف الفِ ترحّمی است گرچه برخیها «یابن اُمّ» خواندنـد که نشانه حـذف یاء ترحّمی باشـد «یـابن امّی» یـا یاء ضـمیر ولی معمولاً در هر دو جا یعنی چه «اعراف» چه «طه» قرائت به فتـح میم است که نشانه حذف الف ترحّم باشد مثل واکذا, واغربتا و فلان این الف برای آن است اینجا دارد «أما إنّ لکلّ قومٍ سامریاً »

ص: ۷۷۰

۱- (۱۷) . تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۳۱۸.

۲- (۱۸) . سوره طه، آیه ۹۴.

۳- (۱۹) . سوره اعراف، آیه ۱۵۰.

تفاوت خطاب حضرت موسی و هارون (علیهما السلام) نسبت به بنی اسرائیل

و اصراری هم که قرآن کریم از زبان وجود مبارک هارون دارد که تعبیر به قوم نمی کند چون وجود مبارک موسی تعبیر به قوم می کند (یَا قَوْمِ), اما وجود مبارک هارون در شدیدترین حال به برادرش عرض کرد که من اگر این کار را می کردم (خَشِیتُ أَن تَقُولَ فَرَّقْتَ بَیْنَ بَنِی إِسْرائِیلَ) به هیچ کدام از این سه تعبیر عبارت را بیان نکرده نفرمود ملّت, نفرمود امّت, نفرمود قوم, فرمود بنی اسرائیل اگر می فرمود «إنّی خشیت أن تقوم فرّقت بین القوم» یا «بین الامّه» یا «بین الملّه» آن لطافتی که تعبیر بین بنی اسرائیل دارد هیچ کدام از آن عبارتهای سه گانه نمی فهماند چون بنی اسرائیل اعضای یک خانواده اند بچه های یک پدرند نه قوم این لطافت را می فهماند نه ملّت این لطافت را می فهماند نه امّت هارون عرض کرد اینها اعضای یک خانواده اند آن وقت تو به من اعتراض می کردی که اینها پسرعموها هستند, برادرها هستند, فرزندان هستند برای یک خانواده اند فرزندان یعقوب اند چرا اینهایی که اعضای یک خانواده اند و از هر قومی منسجم ترند, از هر ملّتی منسجم ترند, از هر امّتی منسجم ترند, بین اینها را به هم زدی لذا وجود مبارک هارون اصراری دارد که از این گروه به عنوان بنی اسرائیل یاد بکند اما حضرت موسی دارد (یَا قَوْمِ).

پرسش:...

پاسخ: بله, نسبت به من, نسبت به من قوم اند اما نسبت به خودشان بنی اسرائیل اند دیگر (إِنِّی خَشِیتُ أَن تَقُولَ فَرَّقْتَ بَیْنَ بَنِی إِسْرائِیلَ) دیگر نه «بینهم» یا «بین القوم» خب نسبت به من قوم اند دیگر خب.

علت تشبیه برخی افراد به سامری در کلام امیر مؤمنان(علیه السلام)

«أما إنّ لکلّ قوم سامریاً و هذا سامریّ هذه الامّه» همین تفسیر شریف نورالثقلین هم دارد که شش نفر از قُدما شش نفر از متأخّرین اینها جزءٍ بدترین مردم اند از خصال نقل می کند که ابی ذر از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نقل کرد که «شرّ الأوّلین و الآخرین اثنیٰ عشر ستّه مِن الأوّلین و ستّه من الآخرین ثمّ سمّیٰ» (۱) تسمیه کرده ستّه اوّلین را که قابیل بود, مثلاً ـ فرعون بود, هامان بود, قارون بود, سامری بود اینها, خب اینها هست اینها را فرموده در این قسمت فرمود وجود مبارک حضرت امیر این هر قوم یک سامری دارد تو سامری این امّتی خب این تشبیه است در حقیقت, سامری شخص است سامریِ نوعی نیست سامری شخص است ولی مثل اینکه بگویند این فرعون این امّت است این قارون این امّت است یعنی مثل اوست دیگر در اینجا فرمود این هم سامری این امّت است «الاّ أنّه لا یقول لا مساس» این نمی گوید لا مساس «ولکنّه یقول لا قِتال» (۲) جنگ نکنید, خب جنگ نکنید این جنگ را بر ما تحمیل کردند وجود مبارک حضرت امیر فرمود ما که دست به شمشیر نبردیم که اینها وارد بیت المال بصره شدند والی ما را کُشتند به زَر و سیم بیت المال دسترسی بردند گفتند ما به مقصد رسیدیم آن وقت نماینده ما را کُشتند, مسلمانهای بصره را کُشتند من دفاع نکنم باز هم «لا قتال» فرمود این سامری است که می گوید «لا قتال» آن سامری موسی می گفت «لا مِساس» اینها تشبیهات است البته, یعنی همان حکم را دارند منتها این طور نیست که یک وقت است ما بگوییم یک کلّی است قابل تطبیق بر کثیرین است شیطان یک کلّی است بر کثیرین تطبیق می شود یک, ابلیس شخص معیّن است دو, چون شیطان یک امر کلّی است قابل صِدق بر کثیرین است شیاطین الانس و الجن هم پیدا شدند سه, اما ابلیس دیگر یک نفر است سامری هم یک نفر است اگر بر دیگری تطبیق شده از باب تشبیه و تنظیر و امثال ذلک است.

۱- (۲۰) . الخصال [للصدوق]، ج ۲، ۴۵۸؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۳۹۱.

۲- (۲۱) . تفسیر کنز الدقائق، ج ۸، ص ۳۴۶ و ۳۴۷.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۹۷ تا ۱۰۲ سوره مریم ۸۹/۰۲/۰۷

.Your browser does not support the audio tag

«قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَکَ فِی الْحَیَاهِ أَن تَقُولَ لاَ مِسَاسَ وَإِنَّ لَکَ مَوْعِداً لَّن تُخْلَفَهُ وَانظُرْ إِلَی إِلهِکَ الَّذِی ظَلْتَ عَلَیْهِ عَاکِفاً لَّنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنسِفَنَّهُ فِی الْیَمِّ نَسْفاً (۹۷) إِنَّمَا إِلهُکُمُ اللَّهُ الَّذِی لاَ إِلهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ کُلَّ شَیْ ءٍ عِلْماً (۹۸) کَذلِکَ نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَیْنَاکَ مِن لَّدُنَّا ذِکْراً (۹۹) مَّنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ یَحْمِلُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وِزْراً (۱۰۰) خَالِدِینَ فِیهِ وَسَاءَ لَهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ حِمْلاً (۱۰۱) یَوْمَ یُنفَخُ فِی الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِینَ یَوْمَئِذٍ زُرْقاً(۱۰۲)»

بعد از اینکه بخش سوم از گفتگوی وجود مبارک موسای کلیم به پایان رسید یعنی اول با بنی اسرائیل بعد با وجود مبارک هارون(سلام الله علیه) بعد با سامری آن گاه این حکم را از طرف ذات اقدس الهی صادر کرد فرمود: «فَاذْهَبْ» دور شو! حالا یا این اعلام عذاب الهی است که با همین وضع عذاب دامنگیر سامری شد یا اِخبار است ولی بالأخره با بیان موسای کلیم(سلام الله علیه) این چند امر محقّقاً واقع شد یکی اینکه سامری به دردی مبتلا شد که هم خودش از جامعه وحشت داشت هم کسی با او نمی توانست ارتباط برقرار کند حالا یا به وسوسه مبتلا شد که به هیچ کس نزدیک نمی شد یا به بیماری واگیر مبتلا شد که هیچ کسی جرأت نمی کرد به او نزدیک بشود بالأخره به عذاب الیم گرفتار شد این یک، به هلاکت مشخّص هم در دنیا محکوم شد که فرمود: «وَإِنَّ لَکَ مَوْعِداً لَّن تُخْلَفَهُ» و به عذاب الهی هم در قیامت محکوم شد بعد فرمود این اله تو که مرتّب با این اِله عکوف داشتی «وَانظُرْ إِلَی إِلهِکَ الَّذِی ظَلْتَ عَلَیْهِ عَاکِفاً» که مرتّب با این خدا در ارتباط بودی این را ما می سوزانیم پودر می کنیم به دریا می ریزیم و مانند آن، آن گاه خطاب به همه کرد فرمود خدای سبحان الله است یک، و توحید بعد از اثبات اصل الوهیّت مطرح است دو، این خدا شریک بردار نیست هیچ چیزی در جهان هستی شریک این خدا نیست و این خدا به جمیع اشیاء عالِم است چون به جمیع اشیاء احاطه ی تدبیری دارد پس باید به جمیع اشیاء عالِم باشد. برخیها گفتند که معدوم را شیء می گویند معدوم هم شیء است اینکه می بینید در کتابهای کلامی احیاناً آمده است که شیئیّت اعم از وجود است شیء یا موجود است یا معدوم بعد در حکمتهای الهی گفتند «قد سابق الشیء لدینا أیصاء» از همین کلام آمده که می گویند شیء اعم از وجود است ممکن است چیزی موجود نباشد معدوم باشد ولی شیء باشد واسطه ی بین وجود و عدم هم از همین قبیل است منزلت بین هستی و نیستی از همین قبیل است مرحوم کلینی(رضوان الله تعالی علیه) در اصول کافی جلد اول و مرحوم صدوق(رضوان الله علیه) در همان توحید مرحوم صدوق در احتجاجات ائمه(علیهم السلام) هم از وجود مبارک امام رضا هم از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیهما) استدلال کردند فرمودند: «لم یکن بین النفی و الإثبات منزله»[(۱)] دیگر بین وجود و عدم که چیزی واسطه نیست این از غرر فرمایشات آنهاست در مبدأ تصدیقی هم در مجلس الرضاء که مرحوم صدوق در پایان توحیدی نقل کرده است این مطلب آمده که اگر خدا حادث نیست اراده حادث نیست ازلی است، اگر ازلی نیست حادث است برای اینکه بین اینها که واسطه نیست هم بالصراحه مرحوم کلینی در جلد اول کافی نقل کرد که امام صادق(سلام الله علیه) فرمود: «لم یکن بین النفی و الإثبات منزله» بنابراین چیزی که معدوم باشد شیء نیست برخیها خواستند به همین آیه به تعبیر المیزان استفاده کنند سیدناالاستاد فرمود اینها خواستند بگویند که بعضی از چیزها که موجود نیست شیء

است چرا، برای اینکه معدوم معلومِ خداست و خدا «بکلّ شیء علیم» است پس معدوم هم معلوم است پس معدوم هم شیء است. نقد ایشان این است که آیه دارد خدا «بکلّ شیء علیم» است نه هر چیزی که خدا به او علم داد او شیء است «کلّ شیء معلوم» نه «کلّ معلومٍ شیء» از آیه برنمی آید که هر چه که معلومِ خداست شیء است از آیه برمی آید هر چه شیء است معلوم خداست چون موجبه کلیّه که کنفسها منعکس نمی شود. این مطلب را عرض کردم برای اینکه حرف جناب شیخ اشراق روشن بشود ایشان می گوید سرّ پیدایش این حرفهای سست در بین مسلمین این بود که اینها علاقه مند بودند چیزی که از یونان رسیده این را ترجمه کنند خیال می کردند هر اسمی که یونانی است آن کتاب فلسفه است و آ ن نویسنده فیلسوف، درِ ترجمه باز شد و حساب نشده هم به سرزمین مسلمین آمد این آرای سست پدید آمده الآن هم شما می بینید رویکرد بسیاری از حوزوی و دانشگاهی به فلسفه ی غرب است بدون اینکه از جهان بینی خودشان، از الهیّات خودشان، از حکمت خودشان باخبر بشوند اینها خیال می کنند هر کس در مغرب زمین کتابی نوشته خودش فیلسوف است و آن کتاب هم فلسفه است شیخ اشراق می گوید سرّ پیدایش بسیاری از آرای ضعیف در بین مسلمین و متکلّمین رواج حساب نشده ی ترجمه است الآن هم همان خطر هست می بینید غالب جهان بینی هایی که چه در دانشگاه و چه احیاناً در حوزوی روشن فکر هست همین گرایش به نوشته های آنهاست. به هر تقدیر «کلّ شیء معلومٌ» نه «کلّ معلوم شیء». مطلب بعدی آن است که ذات اقدس الهی در جریان بعد از پایان این می فرماید: «کَذٰلِکَ نَقُصُّ عَلَيْکَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ» ما قصّه را برای تعلیم کتاب و حکمت ذکر می کنیم قصّه ی انبیای گذشته را ذکر می کنیم، قصّه ی اولیای گذشته را ذکر می کنیم، قصّه ی اقوام و اُمم گذشته را ذکر می کنیم اما همه ی این قِصص در مدار «يُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ»[(۲)] است چیزی که حکمت باشد برای توده ی مردم یک، و طهارت روح را به همراه داشته باشد دو، اینها را نقل می کنیم بعضی از چیزهاست که هم حکمت است هم طهارت روح را به همراه دارد لکن در دسترس فکرِ توده ی مردم نیست آن را با پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم)، با اهل بیت(علیهم السلام) در میان می گذاریم نظیر جریان اسمای حُسنایی که خدای سبحان به حضرت آدم آموخت، نظیر کیفیت تعلیم خدا نسبت به حضرت آدم که چگونه «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ کُلَّهَا»[(۳)] یک، و نظیر اِنباء و نه تعلیم، اِنباء یعنی اِنباء، تعلیم یعنی تعلیم آدم تعلیم نداد اسما را به ملائکه در حدّ اِنباء و گزارش به ملائکه رساند «أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هٰؤُلَاءِ»[(۴)] این فقط یک جای قرآن کریم آمده و جز اهل بیت کسی نمی داند آن اسما چگونه است وانسان کامل چگونه اسماء الله را از خدا یاد گرفت و چرا ملائکه شاگرد بلاواسطه ی خدا نبودند حتماً باید شاگرد مع الواسطه باشند و چرا آدم تعلیم نکرد اسما را به ملائکه در حدّ گزارش و اِنباء گفت اینها چیزهایی است که نه با درس خواندن پنجاه شصت ساله حل می شود نه در دسترس توده ی مردم است لذا قرآن کریم این را یک بار نقل کرد و رد شد این یک، این فوق «يُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ وَيُزَکِّيهِمْ» است بعضی از امور است که دونِ «يُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ وَيُزَکِّيهِمْ»[(۵)] است نه نقشی در تعلیم کتاب و حکمت دارد نه سهمی در تزکیه، نظیر «سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ» دیگر حالا قرآن بیاید شرح بدهد که چگونه این طنابها را به صورت مار در آوردند، این چوبها را به صورت مار درست کردند سِحر یعنی چه، ساحر چه کاری می کند که چوب را مار می کند عصا را مار می کند طناب را مار می کند اینها «لا یضرّ مَن جَهله و لا یَنفعه مَن عَلمه» اینها دونِ «يُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ» است جریان سامری هم بشرح ایضاً چگونه شده است که این مجسّمه ی عِجل را یا جسد عِجل را به صدا در آورده این نه تعلیم کتاب و حکمت است نه تزکیه ی نفوس، قرآن کریم اینها را از حرف دیگران بازگو می کند و سریعاً رد می شود برای اینکه تأثیر تعلیم کتاب و حکمت یک، تأثیر تزکیه نفوس دو، هیچ کدام در آن نیست یا اگر باشد در دسترس توده ی مردم نیست نظیر تعلیم اسماء جنهای فراوانی در خدمت حضرت سلیمان(سلام الله علیه) بودند کارهای کارگری، معماری، مهندسی، عَمِلگی، کارفرمایی حضرت را به عهده

داشتند اما چگونه وجود مبارك سلیمان این جِنها را مسخّر کرده این بود جِنّت را نه أجنّه، أجنّه جمع جَنین است که «وَإِذْ أَنتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ»(۶) نگوییم اجنّه بگوییم جِنّت، جِنها را چگونه تسخیر کرد این را فقط عبوری قرآن کریم گفت و رد شد برای اینکه در دسترس کسی نیست که بیاید جنها را تسخیر بکند از او معماری و کاردانی و کارگشایی به عهده بگیرد یا هُدهُدی که رفته از فلسطین به یمن و آن گزارش را آورد و پرورش داد چگونه گفت «وَجَدتُّهَا وَقَوْمَهَا» که «يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ» را «مِن دُونِ اللَّهِ»(۷) یا «وَجَدْتُّ» ملکه ای را که «أُوتِيَتْ مِن كُلِّ شَيْءٍ»(۸) چگونه انسان می تواند هدهد را تربیت کند به اینجا برساند اینها چیزهایی است که یا فوق «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»(۹) است یا دون «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» این گونه از قصص و امثال این قصص را وجود مبارك پروردگار عبوری رد شد ائمه هم به ما فرمودند وقتی می بینید قرآن روی امری تکیه نمی کند اصرار ندارد «اُسکتوا عمّا سَکت الله»(۱۰) و ذات اقدس الهی ساکت نشده است از اموری نسیاناً بلکه دید این به درد شما نمی خورد یا شما به او دسترسی ندارید نظیر کیفیت تعلیم اسما به ملائکه یا کیفیت مسخّر کردن جِنها یا کیفیت مسخّر کردن کوهها همه ی این کوهها یک نماز جماعتی داشتند به امامت حضرت داود(سلام الله علیه) «يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ»،(۱۱) «إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ»(۱۲) چگونه ما یک نماز جماعتی بخوانیم که این سلسله جبال زاگرس یا البرز به ما اقتدا کنند این را قرآن عبوری رد شد فتحصّل که قرآن هر چه نقل کرد به این معنا نیست که تا کُنهش بروید و یاد بگیرید برای اینکه بعضیها فوق فهم بشر است بعضیها دونِ فهم بشر، آن کاری که دون بشر است کَفَره و فَسقه انجام دادند نظیر همین کاری که سامری به عهده گرفت، آنکه فوق فهم بشر است یا خود خدا انجام داده یا انبیای الهی به اذن الهی انجام دادند اینکه فرمود: «كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ» راجع به همین است که ما قصّه هایی که صبغه ی تعلیم کتاب و حکمت دارد و صبغه ی تزکیه نفوس دارد به شما گفتیم این هم یک مطلب.

۱- (۱) _ الکافی، ج۱، ص۸۴.

۲- (۲) _ سوره ی بقره، آیه ی ۳۱.

۳- (۳) _ سوره ی بقره، آیه ی ۳۱.

۴- (۴) _ سوره ی بقره، آیه ی ۱۲۹.

۵- (۵) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۱۶.

۶- (۶) _ سوره ی نجم، آیه ی ۳۲.

۷- (۷) _ سوره ی نمل، آیه ی ۲۴.

۸- (۸) _ سوره ی نمل، آیه ی ۲۳.

۹- (۹) _ سوره ی بقره، آیه ی ۱۲۹.

۱۰- (۱۰) _ عوالی اللئالی، ج۳، ص۱۶۶.

۱۱- (۱۱) _ سوره ی سبأ، آیه ی ۱۰.

۱۲- (۱۲) _ سوره ی ص، آیه ی ۱۸.

مطلب دیگر درباره ی متشابه بودن قرآن است که ما نیازمند به ائمه(علیهم السلام) هستیم شما در اصول مستحضرید وقتی

گفتند که باید روایات را بر قرآ ن کریم عرضه کرد هم در اصول هم در فقه، در اصول در بحث نصوص علاجیه آنجا گفتند که وقتی دوتا خبر متعارض داریم الاّ ـ ولابد باید بر قرآن عرضه کنیم در فقه در مسئله ی شرط گفتند در باب کتاب بخش شروط، شرطی صحیح و نافذ است که مخالف کتاب و سنّت نباشد هم در فقه و هم در اصول گفتند عرض بر قرآن لازم است یک، و معیار عدم المخالفه است نه وجود الموافقه دو، ما به دنبال موافق نباید بگردیم برای اینکه قرآن کریم به منزله ی قانون اساسی است کلیات را می گوید نه جزئیات را ما در امور جزئی وقتی که باید بر قرآن عرضه کنیم باید ببینیم مخالف قرآن نباشد نه موافق قرآن، موافقت قرآن شرط نیست نه در اصول نه در بحث فقه شروط نه در فقه، مخالف قرآن ضرر دارد با کلیات و قوانین اساسی قرآن نباید مخالف باشد وقتی مخالف نشد آن کسی که عِدل قرآن است یعنی عترت زمینه را مشخص می کند که فلان نماز جهر است، فلان نماز اِخفات است، حج احکامش این است، طواف احکامش این است و مانند آن، پس معیار عدم مخالفت قرآن است چه در فقه چه در اصول نه موافقت کتاب الله.

مطلب بعدی آن است که این متشابهات در ذیل همان آیه ی اوایل سوره ی مبارکه ی «آل عمران» گذشت که روایات هم مثل قرآن کریم دو بخش دارد ناسخ و منسوخ دارد، متشابه و محکم دارد، عام و خاص دارد، مطلق و مقیّد دارد، مُجمل و مبیّن دارد مرحوم صدوق در عیون نقل کرده روایات فراوانی به تعبیر سیدناالاستاد مُستَفیض است که در بحث آیه ی سوره ی مبارکه ی «آل عمران» گذشت روایات مُستفیضه است که اهل بیت فرمودند اخبار ما متشابه دارد و محکم دارد خب، اگر متشابه را غیر از آنها نمی فهمند فعل الإمام امامٌ معنای متشابه داشتن این است که متشابه دوتا مطلب دارد یکی تأویل دارد یکی تفسیر، تأویل متشابه را غیر از آنها کسی نمی دانند اما تفسیر متشابه مقدور علماست خب ما متشابهات آیات را به وسیله ی ائمه حل بکنیم متشابه ائمه را با چه وسیله حل بکنیم با خبر خبر آنها هم که باز متشابه است و محکم، ردّ متشابه به محکم یک هدایت تفسیری است در همان نصوص مُستفیضه ای که ائمه فرمودند اخبار ما متشابه و محکم دارند فرمودند: «مَن ردّ متشابه القرآن إلی محکمه فقد هُدی إلی صراط مستقیم»(۱) تأویل در مقابل تفسیر است تفسیر را علما می فهمند اما تأویل را غیر از ائمه کسی نمی داند که یعنی چه، در بخشهایی که مربوط به «يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ»(۲) آنجا گذشت که تأویل از سنخ لفظ نیست، از سنخ مفهوم نیست، از سنخ معقولات نیست، از سنخ مقولات نیست تأویل یک امر خارجی است که کلّ قرآن تأویل دارد و خدای سبحان فرمود قیامت تأویل قرآن می آید «يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ» و وجود مبارک یوسف به یعقوب(سلام الله علیهما) بعد از اینکه آن صحنه را عینی و خارجی دیدند فرمود: «يَا أَبَتِ هذا تَأْوِيلُ»(۳) «تَأْوِيلُ» یعنی «تأویل ما رأیته» نه تفسیر تأویل مربوط به لفظ نیست تأویل مربوط به مفهوم نیست تأویل مربوط به درس حوزه و دانشگاه نیست تأویل مربوط به حقایق عینی است که نزد اهل بیت است بنابراین ردّ متشابه به محکم کارِ عالِمان دین است تأویلِ متشابه چه متشابه قرآنی چه متشابه روایی را خدا روزی کسی نکرده اینها فقط همان خاندان عصمت اند که عین حقیقت چیست، می بینید وقتی اینها حرف می زنند برابر با تأویل حرف می زنند یک وقت است کسی عابدانه، زاهدانه نصیحت می کند می گوید حرام خوری نکنید، رانت خواری نکنید، رشوه خواری نکنید عذاب خدا در بر هست مسئولیت دارید مالِ مردم است اینها یا فقیهانه است یا محدّثانه است یا عابدانه است یا زاهدانه اما یک وقت می بینید نهج البلاغه را مطالعه می کنید وجود مبارک حضرت امیر فرمودند اشعث بن قیس شبانه که آمده چون پرونده داشت فردا محاکمه او بود شب «طرقنا بملفوفه» حلوایی را پیچیده زیر لباس نگه داشته آورده من از بویِ بد این حلوا منزجر شدم این قِی کرده ی افعی است این حرفِ فقیه نیست، حرف عابد و زاهد نیست حرف عارف است این کسی است که تأویل، تأویل یعنی تأویل می داند رشوه، قِی کرده و بالا آورده ی مار است حضرت که

مبالغه نکرده ـ معاذ الله ـ که فرمود: «عُجِنَتْ بِرِيقِ حَيَّةٍ أَوْقَيْئِها»(۴) مثل اینکه آب دهن یک مار را شما حلوا درست کردی یا بالا آورده ی مار را یک حلوا درست کردی آوردی چون فردا به همان صورت در می آید این کسی که می گوید: «لو کُشف الغطاء ما ازددت یقینا»(۵) این دارد می بیند که رشوه همان قی کرده ی مار است سمّی است آن که می گوید گناه نکن معصیت است او فقیه است و عابد است و زاهد، آن که می گوید سم نخور او عارف است، یک وقت است خودش را به لباس عارف در می آورد او مقلّد است او عارف نیست اما اگر مرد است و عارف است باید بو بکشد اگر بوی سم می دهد می فهمد دیده، وجود مبارک پیغمبر بعضیها احساس می کرد بدبوست فرمود: «تعطّروا بالاستغفار لا تفضحنّکم روائح الذنوب»(۶) بعضیها که نزد حضرت می آمدند حضرت بینی اش را می گرفت می گفت این چه کسی است، این را می گویند عارف برای اینکه تأویل این گناه همان لجن است این لجن را حضرت الآن احساس کرده بینی اش را گرفته و وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «عُجِنَتْ بِرِيقِ حَيَّةٍ أَوْقَيْئِها» این معنی تأویل است که «يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ» باطن گناه این است فرمود چون باطن گناه این است دیگران باید بمیرند و ببینند من هم اکنون می بینم «لو کُشف الغطاء ما ازددت یقینا» بنابراین متشابهات در روایات فراوان است در آیات هم هست، تأویل متشابه را غیر از این ذوات قدسی کس دیگری نمی داند تفسیر متشابهات با ارجاع به محکمات حل است اما اختلاف فتوا دلیل نیست بر اینکه این شیء متشابه است و حلّش آسان نیست الآن ما یک آیه داریم خیلی شفاف و روشن «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِن يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ»(۷) این آیه دیگر مشترک لفظی و مشترک معنوی و مجاز و اینها که در آن نیست معنایش خیلی شفاف و روشن است یک چندتا روایت هم داریم آن هم مثل همین آیه روشن است، اما شما ببینید فتوای مراجع ما در اثر غیبت درباره ی نماز جمعه پنج فتوای رو در روی هم است بعضی می گویند نماز جمعه در عصر غیبت حرام است بدعت است چون مَنصب امام است زمان مرحوم آقای بروجردی و اینها به زحمت مرحوم آقای خوانساری نماز جمعه می خواند بعدها کم کم حل شد مگر کسی جرأت داشت نماز جمعه بخواند اینها حرامِ عینی می دانستند بعضیها می گویند نه خیر، حرامِ عینی نیست در قبال این واجبِ تعیینی است و در عصر غیبت غیر از نماز جمعه چیزی کافی نیست این رو در روی آن است. قول سوم آن است که نماز جمعه در عصر غیبت واجب تخییری است و نه تعیینی منتها با وجوب احتیاط، احتیاط واجب این است که چهار رکعت را ضمیمه بکند، قول چهارم این است که نماز جمعه در عصر غیبت واجب تخییری است با احتیاط مستحب که چهار رکعت را ضمیمه بکند، قول پنجم که و هو الحق است نه خیر واجب تخییری است احتیاط هم لازم نیست خب این آرای پنج گانه را ما از همین آیه و چندتا روایت در می آوریم ما چند بار فرمایش مرحوم شیخ طوسی را در همین مجلس تفسیر یا بحثهای فقهی خواندیم مرحوم شیخ طوسی(رضوان الله علیه) در کتاب شریف عُدهالاصول که همین یک جلد، جلد اول عُدهالاصول صفحه ی ۳۵۶ ایشان می فرمایند من چرا وادار شدم به تدوین اصول و تنظیم مراحل فکری در عدهالاصول جلد اول صفحه ی ۳۵۶ می فرماید: «قد ذَکرتُ ما وَرد عنهم(علیه السلام) مِن الأحادیث المختلفه الّتی تَختصّ بالفقه فی کتابی المعروف بالاستبصار و فی کتاب تهذیب» چون این عُدّه را بعد از استبصار و تهذیب مرقوم فرمودند، فرمود من آن روایات را در آن دو کتاب روایی جمع کردم یعنی گرد آوردم و روایات هم کاملاًـ با هم مختلف اند «و قد ذَکرتُ» در این دو کتاب «ما یَزید علی خمسه آلاف حدیث» بیش از پنج هزار حدیث را من جمع آوری کردم «و ذکرتُ فی أکثرها اختلاف الطائفه فی العمل بها» در اکثر این نصوص گفتند که طایفه ی امامیه در عمل به اینها اختلاف فتوا دارند «و ذلک أشهر مِن أن یَخفی؟» اختلاف علمای ما اشهر از آن است که برای کسی مخفی باشد این جمله را خوب تأمّل بفرمایید «حتّی أنّک لو تأمّلتَ اختلافهم فی هذه الأحکام» اگر شما خلاف را که بعدها شیخ طوسی نوشت مختلف را که بعدها علامه نوشت این اختلاف فتاوا را شما ملاحظه بکنید «حتّی أنّک

لو تأمّلتَ اختلافهم فی هـذه الأحکام وجـدته یَزید علی اختلاف أبی حنیفه و الشافعی و مالک» یعنی اختلافی که بین ابی حنیفه و شـافعی و مالـک است یک طرف، اختلافی که بین علمای ما شـیعه است یک طرف، این اختلاف داخلی ما بیش از اختلاف خارجی آن سه مذهب است خب پس روایات با داشـتن اهل بیت مشـکل اختلاف را حل نکرد اختلاف بر اساس اجتهاد اسـت نه منشأش تشابه، غالب این روایات هم متشابه نیست «و وجـدتهم» بعد می فرماید نصـیحت هم می کند می گوید اینها اختلاف دارنـد خـب یکی نمـاز جمعه را حرام می دانـد یکی نمـاز جمعه را واجب عینی می دانـد و بینهمـا هم اوسـاط امـا همه ی اینها برادرانه زندگی می کنند این نصیحت سیاسی، اجتماعی است که ایشان دارند می فرماید: «و وجدتهم مع هذا الاختلاف العظیم لم یَقطع أحدٌ منهم موالاه صاحبه و لم یَنته إلی تَضـلیله و تفسیقه و البرائه مِن مخالفته» فرمود هیچ کدام دیگری را طرد نکرده با هم در جامعه زنـدگی می کردند. غرض این است که تشابه در روایات فراوان است مثل آیه، تشابه تأویلی دارد که غیر از اهل بیت کسـی نمی داند یک تفسیر و تبیینی دارد که برای علما مقدور است و قرآن کریم مرجع متشابهات را همان محکمات قرار داده که فرمود: «هُنَّ أُمُّ الْکِتَابِ»(۸) بنابراین می شود با ارجاع متشابهات به محکمات مسئله را حل کرد نیاز ما به ائمه برای آن است که خود قـانون اساسـی مـا را به اهـل بیت ارجاع داده هم آیه تطهیر هم آیه مباهله، سوره ی مبارکه ی «حشـر» فرمود: «مَا آتَاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا»(۹) ببینید پیغمبر چه می گوید دیگر از این شـفاف تر شما چه می خواهید یک امر روشنی است فرمود ببینید پیغمبر چه می گوید، پیغمبر هم حدیث ثقلین را گفتند، پس خود قرآن کریم ما را به اهل بیت ارجاع داده و هزارهـا حکم است که بـدون اهل بیت حل نمی شود جزئیات همان طوری که نَفلیه و ألفیه داریم هزارها حکم داریم از وجود مبارک امام صادق و امام کاظم همین زراره و دیگری می گویـد من چهل سال است خـدمت شـما هسـتم احکام حج را سؤال می کنم تمـام نمی شود فرمود چگونه کسـی خـانه ای که از عهـد قـدیم مَعبـد انبیـا و اولیا بوده تو می خواهی چهل ساله احکام حج را بفهمی خب اینهاست دیگر، بنابراین نیاز به ائمه(علیهم السـلام) هم برای تفسـیر قرآن است هم برای حجّت بودن است هم برای احکـام است و حِکم است و هزارهـا نیازهـای دیگر اما تأویل را غیر از اینها کس دیگری نمی دانـد تأویل همین است مـا هم الآـن که داریم این نهـج البلاـغه را بحث می کنیم داریم قصّه می گوییم هنر در این است که انسـان این بو بکِشـد آنها گفتند خود هنردان دیدنِ آتش عیان، اگر مردی الآن که آتش این همه شـعله دارد ببین آتش که بالفعل موجود است ممّا لاـ ریب فیه، وجود مبـارک امـام رضـا فرمود از ما نیست کسـی که بگویـد بهشت و جهنم الآن خلق نشـده آتش هست گُر می کِشد ألو آن بلند است خب ما نمی بینیم ما خیلی بخواهیم هنرمندانه حرف بزنیم زاهدانه و عابدانه سخن بگوییم اما بگوییم این ألو آتش است این گُر گرفته این نیست

۱- (۱۳) ـ وسائل الشیعه، ج۲۷، ص۱۱۵.

۲- (۱۴) ـ سوره ی اعراف، آیه ی ۵۳.

۳- (۱۵) ـ سوره ی یوسف، آیه ی ۱۰۰.

۴- (۱۶) ـ نهج البلاغه، خطبه ی ۲۲۴.

۵- (۱۷) ـ بحارالأنوار، ج۴۰، ص۱۵۳.

۶- (۱۸) ـ بحارالأنوار، ج۶، ص۲۲.

۷- (۱۹) _ سوره ی جمعه، آیه ی ۹.

۸- (۲۰) _ سوره ی آل عمران، آیه ی ۷.

۹- (۲۱) _ سوره ی حشر، آیه ی ۷.

خود هنر دان دیدنِ آتش عیان نی گَپ دلّ علی النار دخان

آن که می گوید چون دودی هست پس آتشی هست او دارد گَپ می زند او هنرمند نیست اما درباره ی اینکه گاهی غضب یا غضبان بر ذات اقدس الهی اطلاق می شود بله، گاهی هم اطلاق می شود اما با قرینه اطلاق می شود غضبی که در انسان است مثل وجود مبارک موسای کلیم یک حالت نفسانی است وقتی غضب هست دیگر رضا و رحمت و اینها نیست این غضب باید تمام بشود آن رضا و رحمت باید شروع بشود لذا ذات اقدس الهی درباره ی غضب موسای کلیم فرمود: «وَلَمَّا سَكَتَ عَن مُوسَى الْغَضَبُ أخَذَ الألوَاحَ»(۱) اما درباره ی ذات اقدس الهی غضب حالت نفسانی نیست این در عین حال که غضبان است رحمان است که «لا يشغله شأن عن شأن»(۲) در حال قَهر مِهر دارد این در بیانات نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) هست که در خطبه ی ۱۹۶ نهج البلاغه این چنین آمده است که فرمود خدای سبحان طوری است که «لا يَلويه شخصٌ عن شخصٌ و لا يُلهيه صوتٌ عن صوت و لا تَحجزه هبةٌ عن سلب و لا يشغله غضبٌ عن رحمه»(۳) در عین حال که غضبان است رحمان است پس با غضبان بودن وجود مبارک موسای کلیم خیلی فرق است موسای کلیم «وَلَمَّا سَكَتَ عَن مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ» اما ذات اقدس الهی در عین غضبان، رحمان است در عین رحمان، غضبان است در بیانات دیگر وجود مبارک حضرت امیر در نهج البلاغه دارد که اگر یک وقت مثلاً خدا را ما به این اوصاف متّصف کردیم باعث تغیّر و دگرگونی حال او نیست یا حالت نفسانی برای خدا نیست خطبه ی ۱۸۶ نهج البلاغه آنجا دارد که «لَا تُدْرِكُهُ الْحَوَاسُّ فَتُحِسَّهُ وَ لَا تَلْمِسُهُ الْأَيْدِي فَتَمَسَّهُ وَ لَا يَتَغَيَّرُ بِحَالٍ وَ لَا يَتَبَدَّلُ فِي الْأَحْوالِ» بنابراین غضب اگر درباره ی خدا حتی کلمه ی غضبان اگر درباره ی ذات اقدس الهی به کار رفت به این معنا نیست نظیر آنچه وجود مبارک موسای کلیم غضبان بود این چنین غضب داشته باشد.

۱- (۲۲) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۵۴.

۲- (۲۳) _ بحارالأنوار، ج۹۵، ص۲۵۴.

۳- (۲۴) _ نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۵.

پرسش: استاد اختلاف فتواها و اجتهادها مبانی اش متشابهات است.

پاسخ: نه، مبنایش متشابهات نیست.

پرسش: بین اجتهاد عموم من وجه است نه تباین.

پاسخ: غرض اینکه نه، پس معلوم می شود جایی که با اینکه متشابه نیست اختلاف فتوا هست الآن همین مثالی که زده شد یا «لا تنقض الیقین أبداً بالشک»(۱) این متشابه نیست یکی می گوید با شکّ در مقتضی وحدت قضیه مُتیقّن و مشکوک‌ که محفوظ است یکی می گوید نیست، یکی می گوید استصحاب صادق است یکی می گوید نیست این هیچ کدام متشابه نیست یکی می گوید ما باید مقتضی را احراز بکنیم شکّ در مانع و رافع داشته باشیم تا وحدت قضیتین محفوظ باشد شکّ لاحق و یقین سابق حاکم بشود یکی می گوید نیست اینها متشابه نیست بنابراین در خود اخبار هم متشابهات فراوان است روایاتی که مرحوم صدوق در عیون نقل کرده و در ذیل آیه ی «وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ»(۲) در بحث روایی همین آیه اوایل سوره ی مبارکه ی «آل عمران» گذشت آنجا روایات مستفیض بود که اخبار ما متشابه دارد، اما آنچه مربوط به همین جریان وجود مبارک امام کاظم بود درباره ی آن مار و شیر یا درباره ی وجود مبارک امام جواد(سلام الله علیه) بود خب بعضی از نُسخ خطّی قدیمی اینها را دارد مخصوصاً درباره ی وجود مبارک امام جواد که بعضیها تحقیق کردند این ثلاثین ألف را دارد این طور نیست که ألف نباشد این کلمه ی ألف هست ولی ظاهراً بهترین توجیه همان توجیهی است که درباره ی بیانات نورانی حضرت امیر هست که بالاتر از اینها و مهم تر از اینهاست که فرمود پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در آن لحظه در کنار گوش من دری از علم گشود که از آن در هزار در و از هر دری هزار در آن روزها کلمه ی میلیون رواج نداشت نه بحثهای اقتصادی میلیونی داشتند نه رقم میلیونی رایج و دارج بود می گفتند ألف ألف، اگر کسی از ألف ألف سخن می گفت او را متّهم می کردند به مبالغه می گویند فلان کس را رها کنید این ألف ألف می گوید یعنی از میلیون حرف می زند خب، این بیان نورانی حضرت امیر دارد یک میلیون مطلب را وجود مبارک پیغمبر به من آموخت حالا هر توجیهی که در آنجا شد در سی هزار هم می شود کار آسانی است دیگر وقتی یک میلیون حل شد سی هزار هم حل می شود یکی از بهترین توجیهاتش همین بود که وقتی قاعده ی کلیه را به وجود مبارک حضرت گفت از این قاعده ی کلی یک میلیون مطلب در می آید حالا برای معصوم ممکن است که وحدت در کثرت باشد گذشته از اینکه یک قانون کلّی است ضابطه ای است کثرت هم به آنها داده بشود ولی برای دیگران هست شیخناالاستاد مرحوم علامه شعرانی(رضوان الله علیه) در تعلیقاتی که بر شرح اصول مرحوم ملا صالح مازندرانی دارند چون اصول کافی مرحوم کلینی را عدّه ای شرح کردند مرحوم ملا صالح مازندرانی که داماد مرحوم مجلسی بود(رضوان الله علیهما) شرح کرده این فروع را شرح نکرده فقط اصول را شرح کرده یعنی جلد اول و دوم با روضه ی کافی که جلد هشتم است شرح کرده شیخناالاستاد مرحوم علامه شعرانی تصحیح کرده تعلیق زده برخی از این تعلیقات از خودِ متن علمی تر و قوی تر است به این قسمت که می رسند که گاهی ممکن است هزار مطلب یا کمتر مطلب یکجا افاضه بشود می فرماید این در بین بشر خیلی مهم نیست چه رسد برای آنها بعضی از اشکال هندسی را مثال می زنند می گویند فلان شکل هندسی آن روزها این طور بود پانصد مسئله ی عمیق هندسی را ما از این شکل سه، چهارتا خط در می آوریم خب اگر بشر بتواند از شکل قطّاع پانصد مسئله در بیاورد یک ولیّ خدا پنجاه هزار، پانصد هزار برای او سهل است بنابراین همان توجیهی که درباره ی وجود مبارک حضرت امیر است که یک میلیون مطلب را وجود مبارک پیغمبر بر من

آموخت همان توجیه درباره ی ثلاثین ألف است و مانند آن، و این ایام را هم در خدمت حضرت زهرا(سلام الله علیها) هستید اگر خب به روضه ی اینها موفقید که «طوبی? لکم و حُسن مآب» وگرنه به بطالت بگذرانید بعید است که حضرت راضی باشد این خطبه ی نورانی حضرت را مطالعه می کنید، مباحثه می کنید آنها که ذوق سیاسی و اجتماعی دارند خطابه اش را هم می خوانند آنها که این ذوق را ندارند لااقل خطبه اش را بخوانند ببینند حضرت در این خطبه و خطابه چه کارها کرده.

۱- (۲۵) _ وسائل الشیعه، ج۱، ص۲۴۵.

۲- (۲۶) _ سوره ی آل عمران، آیه ی ۷.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۰۵ تا ۱۱۰ سوره مریم ۸۹/۰۲/۱۱

.Your browser does not support the audio tag

«وَیَسْأَلُونَکَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ یَنسِفُهَا رَبِّی نَسْفاً (۱۰۵) فَیَذَرُهَا قَاعاً صَفْصَفاً (۱۰۶) لَّا تَرَی فِیهَا عِوَجاً وَلاَ أَمْتاً (۱۰۷) یَوْمَئِذٍ یَتَّبِعُونَ الدَّاعِیَ لاَ عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمنِ فَلاَ تَسْمَعُ إِلَّا هَمْساً (۱۰۸) یَوْمَئِذٍ لَّا تَنفَعُ الشَّفَاعَهُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَرَضِیَ لَهُ قَوْلاً (۱۰۹) یَعْلَمُ مَا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلاَ یُحِیطُونَ بِهِ عِلْماً(۱۱۰)»

سوره ی مبارکه ی «طه» چون در مکه نازل شد عناصر محوری معارف سوَر مکّی همان اصول دین است گرچه خطوط کلی اخلاق و فقه و حقوق بیان شده اما مطالب فراوانی که مربوط به اخلاق، فقه، حقوق است اینها در سوَر مدنی است، وقتی هم داستان انبیا(علیهم السلام) را نقل می کند آن بخشی که مربوط به اصول دین است آن را برجسته تر ذکر می کند. در جریان وجود مبارک موسای کلیم که اخیراً بحثش در همین سوره ی «طه» گذشت براهینی که وجود مبارک موسای کلیم برای اصل وجودِ پروردگار، توحیدِ پروردگار، علمِ خدا، قدرت خدا، معبود بودن و الوهیّت خدا ذکر کرد در اول و آخر داستان حضرت موسی مبسوطاً آمده وقتی فرعون از وجود مبارک موسای کلیم و هارون(سلام الله علیهما) سؤال می کند که «مَن رَبُّکُمَا یَا مُوسَی» طبق آیه ی ۴۹ به بعد سوره ی «طه» که گذشت حضرتش فرمود: «رَبُّنَا الَّذِی أَعْطَی کُلَّ شَیْ ءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَی» و همچنین فرمود خدایی که «جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ مَهْداً وَسَلَکَ لَکُمْ فِیهَا سُبُلًا وَأَنزَلَ مِنَ السَّماءِ مَاءً»(۱) هم «کان» تامّه هم «کان» ناقصه، هم جهان را هم مدیریت جهان را خدا به عهده دارد در پایان قصّه ی وجود مبارک موسای کلیم هم فرمود موسای کلیم در آیه ی ۹۸ «إِنَّمَا إِلهُکُمُ اللَّهُ الَّذِی لاَ إِلهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ کُلَّ شَیْ ءٍ عِلْماً»(۲) پس اول و آخر داستان وجود مبارک موسای کلیم به توحید برگشت در اثنا مسئله ی وحی و نبوّت و معجزه و مانند آن را ذکر فرمود، بنابراین اگر داستان انبیا را در سوره ی «طه» یا سایر سوَر مکّی ذکر می کند محور اصلی اش همان اصول دین است یعنی توحید و وحی و نبوّت و معاد، چون جریان توحید و وحی و نبوّت و معجزه را ذکر فرمود اکنون درباره ی معاد بحث می کند مهم ترین مسئله ی تربیتی معاد است گرچه معاد بازگشت به همان مبدأ است گرچه اصل توحید است ولی سهم معاد در جریان تربیت بیش از سهم توحید است زیرا مشرکان اصلِ وجود خدا را به عنوان واجب الوجود قبول داشتند و اینکه خداوند خالق کل است قبول داشتند و اینکه خداوند مدیر کلّ جهان است ربّ الأرباب است قبول داشتند که «لَئِن سَأَلْتَهُم مَنْ خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ لَیَقُولُنَّ اللَّهُ»(۳) مشکل مشرکان این بود که گرفتار ارباب متفرّقه بودند برای زمین یک ربّ، برای آسمان یک ربّ، برای انسان یک ربّ، برای موجودات دیگر ارباب متفرّقه قائل بودند می گفتند اینها را ما باید عبادت بکنیم تا ما را به خدا نزدیک بکند و مسئله ی معاد را هم منکر بودند کسی که منکر مسئله ی معاد باشد و بگوید «إِنْ هِیَ إِلَّا حَیَاتُنَا الدُّنْیَا نَمُوتُ وَنَحْیَا»(۴) و از جریان معاد هم تعجّب بکنند به یکدیگر بگویند که یک خبر جدیدی رسیده کسی می آید می گوید «إِذَا مُزِّقْتُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ»(۵) شما خلق جدید دارید مگر می شود که «إِذَا مُزِّقْتُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّکُمْ لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ» باشد «ءَإِذَا مِتْنَا وَکُنَّا تُرَاباً ذلِکَ رَجْعٌ بَعِیدٌ»(۶) و مانند آن، اگر جامعه ای را معاد را انکار بکند هیچ راهی برای تعلیم و تربیت او نیست برای اینکه روز مسئولیتی در پیش ندارد هیچ کسی چیزی از او سؤال نمی کند اوست و رهایی، اگر مسئله ی معاد نباشد به هیچ وجه بشر را نمی شود تربیت کرد اینکه

اینها که منکر معادند وقتی از مسائل مادی خسته شدند رو به عرفانهای کاذب می آورند آن عرفانهای کاذب هم یعنی معصیت گسترده و بی حدّ و مرز یا نشاط بی حدّ و مرز یا رفع همه موانع و حجابها این تازه عرفان آنهاست که بدتر از هر سیّئه دیگر است لذا قرآن کریم روی مسئله ی معاد خیلی تکیه دارد می فرماید هیچ عملی از بین نمی رود و انسان قبل از عمل مالکِ عمل است، قبل از سخن مالک سخن است می تواند بگوید می تواند نگوید، می تواند فلان کار را انجام بدهد می تواند انجام ندهد اما وقتی کار را انجام داد یا حرفی را زد مملوکِ قولِ فعل است نه مالک آن، هر جا آن فعل یا آن قول می رود فاعل و قائل را به دنبال خود می برد این طور نیست که انسان بعد از موت هم مالک باشد شما می بینید در عالَم رؤیا که نموداری از صحنه ی برزخ است همین طور است گاهی انسان خوابی می بیند شخصیتی را در عالم رؤیا می بیند مطالبی را که باید سؤال بکند سؤال نمی کند یا از بستگان خودش یا از اموات خودش را خواب می بیند آن مطالب مهمّی که باید بپرسد نمی پرسد وقتی بیدار شد می گوید ای کاش من این مطلب را سؤال می کردم آن مطلب را سؤال نمی کردم سرّش این است که در عالم رؤیا حرف زدنها تابع مَلکات و اوصاف قبلی خود آدم است نه طبق خواسته ی خود آدم یک انسان تبهکار در خواب هم که حرف می زند حرفهای لغو می زند یک انسان وارسته در خواب هم که حرف می زند حرفهای آموزنده می زند هرگز حرفهای لغو نمی زند، بنابراین انسان قبل از عمل و قبل از قول مالکِ قول و فعل خودش است بعد از عمل و بعد از قول مملوکِ فعل و قول خودش است هر جا آنها می روند قائل و فاعل را به دنبال می برند مثل عالَم رؤیا که بعد انسان وقتی بیدار شد می گوید ای کاش من این را سؤال می کردم یا ای کاش آن طور سؤال می کردم، بنابراین هیچ مسئله ای به اندازه ی معاد آموزنده نیست و در سوره ی مبارکه ی «ص» و مانند آن هم فرمود اینها به دنبال تبهکاری افتادند «بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ»(۷) چون معاد را فراموش کردند انسان اگر بداند که در برابر هر عمل و فعلی مسئول است بالأخره «المؤمن مُلجم»(۸) در دنیا کاری که کرده فوراً یا پنهان می شود یا پنهان کاری می کند یا خودش را در جایی پنهان می کند این کارِ دنیاست ولی در صحنه ی معاد این چنین نیست همه ی موانع برطرف می شود یک، و همه ی فطور و قصور ترمیم می شود دو، هیچ تبهکاری نمی تواند فرار بکند و خودش را نجات بدهد سه، در دنیا یک انسان تبهکار فرار می کند پشت دیواری، پشت کوهی، دامنه ی کوهی خودش را پنهان می کند یا اگر نتوانست پشت کوهی برود پشت دیواری برود یک فاصله ی مکانی پیدا می کند که بالأخره دیگران او را نبینند در قیامت همه ی این موانع برطرف می شود از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) سؤال کردند این کوهها در قیامت چه می شود؟ برخیها سؤالِ عالِمانه داشتند برخیها هم سؤال مستهزئانه که اگر معادی هست وضع این کوه چه می شود، اگر خدا در قیامت بخواهد افراد را زنده کند روی این کوهها زمین چگونه می شود «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ» فرمود: «فَقُلْ يَنسِفُهَا رَبِّي نَسْفاً * فَيَذَرُهَا قَاعاً صَفْصَفاً * لَّا تَرَى فِيهَا عِوَجاً وَلَا أَمْتاً» این کوهها را می کوبد به صورت یک پودر و شنِ نَرم در می آورد یک، این درّه ها را با این کوهها پُر می کند دو، نه به حسب چشم عِوَج و اَمتی نیست به تعبیر جناب فرید الدین عطار که اول کسی که حالا شاید قبل از او این کلمه و این واژه را به کار بردند ولی ما در کلمات ایشان دیدیم فراز و فرود از تعبیرات جناب شیخ فریدالدین عطار نیشابوری است هیچ فراز و فرودی در سطح زمین نیست نه تنها «لا عَوَج فیها» بلکه «لا عِوَج فیها» فرق «عَوَج» و «عِوَج» این است که در محسوسات و امور جرمی و جسمی و مادّی اگر یک فراز و فرودی باشد می گویند عَوَج است در مطالب علمی اگر شبهه ای، اشکالی، نقدی، نقضی باشد می گویند در آن عِوَج است در معانی می گویند عِوَج نیست، در صوَر محسوس می گویند عَوَج نیست درباره ی قرآن کریم دارد که «غَيْرَ ذِي عِوَجٍ» چون قرآن یک سلسله معارف و معانی را در بردارد. پاسخ این اشکال را زمخشری بیان کرده دیگران هم تا حدودی پذیرفتند که گرچه مناسب بود خداوند درباره ی زمین بفرماید «لَّا تَرَى فِيهَا عَوَجاً وَلَا أَمْتاً» نه «عِوَجاً وَلَا أَمْتاً» لکن آن طوری

که خدای سبحان زمین را تَسطیح می کند نه عَوج در زمین است نه عِوج، عَوج آن است که محسوس باشد یعنی انسان با چشمِ عادی بتواند آن فراز و نشیب را ببیند، عِوج آن است که نه تنها با چشم نمی تواند ببیند با مقیاسهای دقیقِ هندسی هم نمی تواند یک میلیمتر کم و زیاد ببیند آن دیگر محسوس نیست آن کارِ عمیق ریاضیِ ریاضیدان است چون آن کارِ عمیق علمیِ ریاضیدان است و جزء محسوسات نیست گرچه متعلّقش محسوس است لذا قرآ ن کریم تعبیر به عِوج کرده یعنی هیچ مهندسی نمی تواند یک پَستی و بلندی در این سطح زمین پیدا کند پس سطح زمین می شود صاف، بیابان صاف را می گویند قاع، وقتی مزرعه ها دِرو شده می گویند قاع شده قِیعه هم همین بیابان صاف است در سوره ی مبارکه ی «نور» که اعمال کفّار را بیان می کند می فرماید: «أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ»(۹) قیعه یعنی این سرزمین صاف و وسیع که هیچ چیزی نیست منتها در پایان این کرانه انسان خیال می کند آب است وقتی عصر آفتاب می تابد انسان آن منطقه را به جای اینکه بفهمد خبری نیست سراب است آب می پندارد «بِقِيعَةٍ» که در آن آب نیست «يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً» خب این سرزمین صاف را می گویند قیعه، قاع. این کلمه ی «صَفصه» که به باب «دهرج» رسیده است نظیر زلزله آن تکرّر در لرزش را که زَلّ نمی فهماند و زلزله می فهماند آن تکرّر صف بندی را که صفَّ نمی فهماند صَفصفه می فهماند لذا فرمود: «لَّا تَرَى فِيهَا عِوَجاً وَلاَ أَمْتاً»، «قَاعاً صَفْصَفاً» یعنی تمام این موجودات زمینی همه صف بسته و منظّم اند که هیچ انحرافی در آن نیست خب، این برای سطح زمین. افرادی که در صحنه ی قیامت اند برابر سوره ی مبارکه ی «ق» «فَكَشَفْنَا عَنكَ غِطَاءَكَ»(۱۰) نه غطائنا یا غطاء الواقع، «فَكَشَفْنَا عَنكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» انسان هم چشمش باز می شود حِدّت دارد، تیزبینی دارد تا آن دورترین نقطه را می بیند. خب، اگر زمین قاع صفصف شد اهل زمین حدیدالبصر شدند شرمنده کجا خودش را پنها کند این است که در دعای «مناجات شعبانیه» و مانند آن آمده است که تبهکار علی رئوس الأشهاد رسواست چگونه خودش را مخفی کند این هم یک نوع، تازه این برای تجلّی خدای سبحان به اسم الرحمان است اما اگر بخواهد به اسم المُنتَقِم تجلّی کند، به اسم الجبّار تجلّی کند «إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ»(۱۱) تجلّی کند آن چه می شود دیگر احدی آن قدرت «لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ * وَلاَ يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ»(۱۲) اما همه اینجا با نرم گفتاری و رفتاری با ما معامله می کنند «خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمنِ»، «يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لاَ عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمنِ» تازه رحمانش این است. خب، بنابراین اینکه می بینید اهل بیت این طور ناله می کنند می دانند چه خبر است دیگر این درون گناه که انسان این حقیقت را از ذات اقدس الهی دریافت کرده آن روح الهی را دریافت کرده آسمان و زمین را خدا برای او مسخّر کرده این عالماً عامداً در برابر خدا دارد نافرمانی می کند، بنابراین مسئله ی معاد از نظر تربیتی مهم ترین عامل آموزش دهنده است لذا بخش معاد را الآن اینجا قبلاً هم اشاره کردند الآن اینجا ذکر می فرمایند که اینها سؤال می کنند «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنسِفُهَا رَبِّي نَسْفاً» جریان حضرت آدم، جریان حضرت نوح اینها را در قرآن کریم با حسّ حِسّه ها بیان کرده معاد هم بشرح ایضاً در جریان جبال این طور نیست که اول بفرماید ما این را می کوبیم و ذرّاتش را پراکنده می کنیم اودیه، وادیها، درّه ها را با این ذرّات پُر می کنیم و مانند آن، فرمود این جبالی که شما می بینید دوره ای می رسد که این کَثیب مَهیل می شود، کَثیب مَهیل مثل این بیابانهای کویری که گردباد می آید این شِنها را روی هم می گذارد یک تپّه ی شنی درست می کند قدری باران می آید رویش این می شود یک تپّه ماهوری شِنی این تپّه هرگز درونش معدن نیست این دیگر گوهرپرور نیست این چون ریشه ندارد گردبادی آمده این شنها را جمع کرده روی هم جمع کرده قدری باران آمده این شده یک تپّه که اگر دست به آن بزنی همه اش می ریزد این را می گویند کَثیب مهیل، فرمود این کوههای ستبری که شما می بینید کم کم به صورت کثیب مَهیل در می آید این یک مرحله این یک سلسله آیات است که آینده ی کوه را ترسیم می کند. از این آیات که گذشتیم می فرماید اینها درباره ی کوهها سؤال می کنند که کوهها در جریان اشراط الساعه و صحنه ی

قیامت چه می شود، می فرماید: «کَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ»(۱۳) مثل پنبه ی نـدّافی شـده این پنبه ای که لحاف دوزان ندّافی می کنند می زنند این بالا می آید اما ریشه ای ندارد یک، درون تهی است دو، خیلی سبک هم هست سه، آن جبال راسی که عهده دار آرامش زمین بود که «وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ»(۱۴) در بیانات نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) دارد که «وَ وَتَّدَ بِالصُّخُورِ مَيَدَانَ أرْضِهِ»(۱۵) مَیدان یعنی اضطرار، خدای سبحان با تودید یعنی با میخ کاری با وَتَدکاری کوهها جلوی مَیدان و اضطراب زمین را گرفته این را میخکوب کرده خب این کوههایی که خودش نمی لرزد و جلوی لرزش و مَیدان و اضطراب زمین را می گیرد این کوههای ستبر شده کَثیب مهیل اولاً، «کَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ» ثانیاً، بعد «يَنسِفُهَا رَبِّي نَسْفاً» نَسف می کند به باد می دهد ثالثاً، اینها تدریجاً این چنین می شود این طور نیست که حالا دفعتاً به این صورت در بیاید این سراسر جبال است. بعضی از آیات است که انسان واقعاً حریم می گیرد اصلاً قدرت ورود ندارد اینکه بحث را عمداً آدم کنار می برد برای اینکه می بیند اینجا نمی دانم شما با دریا مأنوس بودید در دریا شنا کردید یا نه، آنهایی که آشنا هستند می دانند این دریا خب نظیر دامنه های سرزمین بعضی از جاهایش کوه است بعضیهایش درّه است روشن نیست آنها که با دریا آشنا هستند می دانند که این مقداری که رفتند بقیّه رفتنی است یا نه، گاهی جایی است که انسان که هست لبه ی کوه است از آن به بعد یعنی یک متر به بعد دیگر جا برای پا گذاشتن نیست صد متر یا دویست متر عمق همین یک جاست این الآن که اینجا ایستاده است لبه ی کوه است آنها که آشنا نیستند این قدم را برمی دارند یک متر جلوتر می گذارند می بینند که غرق شدند زیرش خالی است گاهی بعضی از آیات این است که وقتی آدم وارد می شود می بیند زیرش درّه است ناچار است که برگردد تا اینجا را آدم می تواند بفهمد که جبال کَثیب مهیل می شود یعنی چه، جبال عِهن منفوش می شود یعنی چه، جبال «فَيَذَرُهَا قَاعاً صَفْصَفاً * لاَّ تَرَى فِيهَا عِوَجاً وَلاَ أَمْتاً» می شود یعنی چه، اما «وَسُيِّرَتِ الْجِبالُ فَكَانَتْ سَرَاباً»(۱۶) را واقع نمی فهمد چون نمی فهمیم می آییم می گوییم این «کانت» یعنی «صارت» این «سُيِّرَتِ الْجِبالُ» می گوید سیر می شود، سیر می شود، سیر می شود بعد معلوم می شود که قبلاً سراب بود شما کوه می دیدید کوهی در کار نبود چون این قابل درک برای ما نیست بسیاری از مفسّران گفتند این «فَكَانَتْ» یعنی «صارت» یعنی آن روز «صارت سرابا» حالا اگر کسی اهل قرآن باشد می گوید «خویش را تأویل کن نِی ذکر را» این «کانت» همان معنی «کانت» دارد نه معنی «صار» آن وقتی که تو کوه می دیدی سراب بود جای دیگر را باید می دیدی شما در آینه می دیدی خیال می کردی کوه است اصل را ندیدی که اسمای الهی باشد این را در آینه دیدی خیال کردی کوه است خب، این «فَكَانَتْ سَرَاباً» از آیاتی است که متشابه نیست خیلی روشن است اما زیر پا خالی است انسان جایی تکیه ندارد این جاهاست که «انما یعرف القرآن مَن خوطب به»(۱۷) فقط علی و اولاد علی می فهمند که یعنی چه ما به همان مقداری که مشکلات عادی ما حل بشود می فهمیم خب، بنابراین ملاحظه فرمودید که ما در مقطع سه گانه می توانیم پیش برویم اما در مقطع چهارم چاره چون احساس خطر می کنیم می بینیم غرق می شویم ناچاریم برگردیم به مِیل خود معنا کنیم بگوییم «فَكَانَتْ» یعنی «صارت» یعنی کثیب مهیل یک مقطع، عِهن منفوش مقطع دوم، «فَيَذَرُهَا قَاعاً صَفْصَفاً» مقطع سوم اینها را می فهمیم اما «وَسُيِّرَتِ الْجِبالُ فَكَانَتْ سَرَاباً» این را واقع نمی فهمیم خب، حالاـ بیاییم توجیه کنیم «کانت» یعنی «صارت» و امثال ذلک، این مراحل هست ولی بالأخره این صحنه، اما حالا این زمین تبدیل می شود به زمین دیگر آن هم از آیاتی است که نمی فهمیم که در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» گذشت در آنجا گذشت که «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّماوَاتُ»(۱۸) ما این نظام را عوض می کنیم خب اگر تعویض نظام به همین وضع باشد این قابل فهم است اما روایاتی که در ذیل آن آیات است این است که تبدیل می کنیم زمین را به زمینی «إلی أرض لم يُعصَ عليها» که رویش معصیت نشده یا زمین را تبدیل می کنیم «خُبزه نقیّه»(۱۹) به یک کُره ی نان که همه از او می خورند تا حسابها بررسی بشود دیگر خاک نیست خب اینکه باید

شهادت بدهـد یا شـکایت بکنـد چطور شده نان، معاد چیزی نیست که حالا انسان به فلان آیه تمسّک بکند، فلان آیه تمسّـک بکنـد خب مـا را چه موقع از این زمین زنـده می کننـد قبل از اینکه زمین تبـدیل بشود به زمین دیگر، خب قبل از اینکه تبـدیل بشود حالا که می خواهـد تبـدیل بشود ما کجا می رویم یا بعد از تبدیل اگر بعد از تبدیل ما را آفریدند از زمین بیرون آوردند خب این زمین تبـدیل شـده به ارضـی که «لم یُعص علیهـا» آن وقت ذرّات خـاک ما چه می شود این وسـطها ما کجا می رویم همزمـان جابه جا می شویم خب زمین تبـدیل شـده طبق بیان نورانی امام سـجاد(سـلام الله علیه) «إلی أرض لم یُعص علیها» این مباحث در ذیل آیه سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» گـذشت که «یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَیْرَ الْأَرْضِ وَالسَّماوَاتُ» بنابراین مسـئله ی معاد هم پیچیـده ترین مسائل دینی است و هم مؤثّرترین مسائل حالا ما چه کار داریم چطور می شویم برای ما این اخلاق مهم است این مسـئولیت مهم است که یک روز زنـده می شویم و مسـئولیم بایـد پاسـخ بـدهیم حالا چطور می شویم و چه موقع زنده می شـویم چه موقع برمی گردیم آنهـا مسـئله ی علمی است امـا این مقـدار یقینیِ مـاست که مـا زنـده می شویم در برابر اعمالمـان مسـئولیم، اگر کسـی این طور معتقـد باشـد آ ن وقت مواظب گفتارش، رفتارش، اعمالش، نیّاتش خواهد بود فرمود در آن روز الرحمان تجلّی می کنـد تازه الرحمان تجلّی کرد تمام صداها خفه است «فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْساً» آنها هم که سؤال و جوابشان این است که ما چند روز در زمین بودیم این با آرامش سؤال می کنند وقتی وارد این صحنه شدند بالأخره ما با بدن می آییم دیگر بی بـدن که نیستیم ماییم و همین بدن وقتی ماییم و همین بدن مسـکن می خواهیم، پوشاک می خواهیم، خوراک می خواهیم، نوشـاک می خواهیم هیـچ چاره هم نیست این دو، پس ماییم و همین بـدن اصل اول، اگر ماییم و با این بـدن نیازهای ما هم به همراه مـاست اصل دوم. در صـحنه ی قیامت در بازار قیامت نه روابط در کار است نه ضوابط ما در دنیا مشـکلمان را با یکی از این دو عامل برطرف می کنیم یا با ضوابط حل می کنیم یا با روابط تجارت می کنیم نیاز داریم می خریم، می فروشیم، مسکن می سازیم اینها ضوابط تجاری و اقتصادی ماست اگر کسـی نان می خواهـد می خرد، برنج می خواهد می خرد و تهیه می کند اگر نتوانست با ضوابط خودش را اداره کند با روابط خودش را اداره می کند پدر است، پسـر است، همسر است، عائله اند اینها بـا یـک مُعیـل اداره می شونـد آن مسـئول اینهـا را اداره می کنـد پس بنابراین نیازهای ما در دنیا یا با ضوابط حل می شود یا با روابـط و هر دو را قرآن بست دربـاره ی قیـامت فرمود: «لَا بَیْعٌ فِیهِ وَلَا خُلَّةٌ»(۲۰) بیع کنـایه از مطلق روابط تجاری است خُلّه هم یعنی خلیـل و دوسـت و محبّـت و روابط پسـری و پـدری و امثـال ذلـک آن روز کـه «یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِیهِ * وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِیهِ»(۲۱) همه از یکـدیگر جـدا هسـتند چون پـدری و پسـری نیست همه از خاک برمی خیزنـد اگر پدری و پسـری گفته شد به علاقه ی ما کان است و گرنه آن روز همه از خاک برمی خیزند کسی والد و کسی مولود نیست خب، پس روابطی در کار نیست ضوابطی هم در کار نیست می ماند شـفاعت، حالا آن روز معلوم می شود که اهل بیت چه هنری دارند حالا این روایاتی که در ذیل این آیه آمده است لابد ملاحظه فرمودید آن صـحنه احدی حقّ حرف زدن ندارد «لَّا یَتَکَلَّمُونَ» این صـحنه «إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَقَالَ صَوَاباً»(۲۲) احـدی حقّ حرف نـدارد پس ضوابط قـدغن، روابط هم قدغن می ماند اصل سوم که شفاعت است این شـفاعت فقط به دست یک عدّه است انبیا هستند و اولیا هستند و اهل بیت هستند و اینها در آن روزی که «لَّا یَتَکَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَقَالَ صَوَاباً» آن روز فقط یک عـدّه مجازنـد حرف بزنند و خدا به آنها اجازه می دهد هم اینها که شـفیع اند باید اذن بگیرند هم مشـفوع له باید مُرتضـی المذهب باشد «إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَی»،(۲۳) «وَلَا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَی» یعنی رَضـی الله مذهبه او مرتضی المذهب باشد یا «أَمِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمنِ عَهْداً»(۲۴) صحنه ی شفاعت را امضا می کند در ذیل همین آیـات روایـاتی هست که این داعی که همه را دعـوت می کنـد حالاـ اسـرافیل(سـلام الله علیه) است یـا نه، در بعضـی از روایات دارد که وجود مبارک حضـرت امیر است بالأخره وقتی فرشـته ای مجاز باشد که مردم را دعوت کند خب معلّم فرشـته

که به طریق اُولی؟ این سِمت را دارد دیگر، بنابراین «یَتَّبِعُونَ الدَّاعِیَ» حالاـ آن داعی چه کسی است، داعی بالاصاله که خود خدای سبحان است فرمود: «یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ»(۲۵) مأموران از طرف ذات اقدس الهی فرشتگان درجه اوّل اند اسرافیل(سلام الله علیه) است، انسانهای کامل درجه اول حضرت امیر(سلام الله علیه) است و مانند آن، مردم را دعوت می کنند مردم همه سر از قبر برمی دارند همه کارِ وجود مبارک ابراهیم خلیل را می کنند اینکه وجود مبارک ابراهیم خلیل به دستور خدای سبحان فرمود: «ثُمَّ ادْعُهُنَّ یَأْتِینَّکَ سَعْیاً»(۲۶) این خواند و همه احیا شدند آن داعی به اذن خدا مردم را به نام امامشان می خواند همه زنده می شوند «یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» اینجا هم «یَتَّبِعُونَ الدَّاعِیَ» وقتی که داعی مردم را به نام امامشان دعوت کرد اگر نام غدیر را بُرد یک عدّه صف می کِشند نام سقیفه را بُرد یک عدّه دیگر صف می کِشند «حشر محبّان علی با علی، حشر محبّان دگر» با دگر آن روز مشخص می شود خب اگر کسی اینها را باور نداشته باشد می شود رها دیگر اما اگر کسی برای اینها، اینها بیّن الرشد شد که حسابی هست، کتابی هست به هیچ وجه جا برای نجات از شرمندگی نیست جایی نیست که انسان خودش را آنجا پنهان کند بینشِ افراد هم تیز است «فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ»(۲۷) اگر بینش افراد تیز است و اگر جا برای پنهان شدن نیست «مناجات شعبانیه» حق است که علی رئوس الأشهاد عدّه ای بی آبرو می شوند، بنابراین سخن گفتن در آن روز فقط برای فرشتگان کل است و اهل بیت(علیهم السلام) که آن روز مجازند حرف بزنند «لَّا یَتَکَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَقَالَ صَوَاباً»(۲۸) این برای این است و همه ی مردم هم برایشان روشن می شود که «لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»(۲۹) از یک سو، در سوره ی مبارکه ی «بقره» هم گذشت که اینها می فهمند «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلّهِ جَمِیعاً»(۳۰) درست است در دنیا می گفتند «خُذُوا مَا آتَیْنَاکُم بِقُوَّةٍ»(۳۱) درست است گفتند «یَا یَحْیَی خُذِ الْکِتَابَ بِقُوَّةٍ»(۳۲) درست است به مأموران حفظ نظام گفتند «وَأَعِدُّوا لَهُم مَا استَطَعْتُم مِن قُوَّةٍ» اما آن روز «یَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلّهِ جَمِیعاً»(۳۳) چنین صحنه ای است خب این مهم ترین عامل برای پرورش و تربیت ماست این جایش در حجاز خالی بود الآن هم در غرب جایش خالی است در بسیاری از کشورها جایش خالی است در این قسمت فرمود: «وَیَسْأَلُونَکَ عَنِ الْجِبَالِ» در اینجا در خیلی از موارد است «یَسْأَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ»،(۳۴) «یَسْأَلونَکَ عَنِ الْأَهِلَّهِ»(۳۵) و مانند آن، خود خدای سبحان جواب می دهد یا می فرماید قُل، اما اینجا با فاء تفریع فرمود، فرمود معطّلشان نکن فوراً جواب بده این فاء تفریع یعنی متفرّع بر سؤالشان باشد همین که پرسیدند معطّلشان نکن «فَقُلْ» نه «قُل»، فوراً بگو «یَنسِفُهَا رَبِّی نَسْفاً» خدا اینها را درهم می کوبد درّه ها را با اینها پُر می کند صحنه، صحنه ی صاف خواهد بود «فَقُلْ یَنسِفُهَا رَبِّی نَسْفاً * فَیَذَرُهَا» این جبال را یک، یا ارض را دو، چون حالا وقتی که کوبیده شد و درّه ها هموار شد با ارض یکی می شود «قَاعاً صَفْصَفاً» که «لَّا تَرَی فِیهَا عِوَجاً وَلَا أَمْتاً» عِوج آن فرود است اَمت آن فراز، عِوج آن حضیض است اَمت آن فراز خب، «یَوْمَئِذٍ» در آ ن روز «یَتَّبِعُونَ الدَّاعِیَ» امروز ممکن است که بعضیها نکول و فراری داشته باشند ولی آن روز جز پیرویِ داعی هیچ چاره ای ندارند که «یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ»(۳۶) آن داعی هم «لَا عِوَجَ لَهُ» نه اشتباه می کند نه کم و زیاد در آن هست و اینها هم بدون کمترین توقّف سرعت می کنند سراع دارند جراد مُنتشرند مثل ملخها پَر می کشند بر اساس شدّت، بر اساس کمال اطاعت و پیروی «وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمنِ» تازه الرحمان ظهور کرده وقتی به بخش جهنّم می رسد آنجا دیگر مُنتقم ظهور می کند «إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِینَ مُنتَقِمُونَ» «وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمنِ» لذا «فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْساً» روابط که بالکل قدغن، ضوابط که بالکل قدغن می ماند اصل سوم که مسئله ی شفاعت است {قرآن}«یَوْمَئِذٍ لَّا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ» هم شفیع باید مأذون باشد هم مشفوع له«وَرَضِیَ لَهُ قَوْلاً» در سوره ی مبارکه ی «نبأ» هم دارد که«لَّا یَتَکَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَقَالَ صَوَاباً» آیه ی ۳۸ سوره ی مبارکه ی «نبأ» این است «یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِکَهُ صَفّاً لَّا یَتَکَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَقَالَ صَوَاباً».

۱- (۱) _ سوره ی طه، آیه ی ۵۳.

۲- (۲) _ سوره ی طه، آیه ی ۹۸.

۳- (۳) _ سوره ی لقمان، آیه ی ۲۵.

۴- (۴) _ سوره ی مؤمنون، آیه ی ۳۷.

۵- (۵) _ سوره ی سبأ، آیه ی ۷.

۶- (۶) _ سوره ی ق، آیه ی ۳.

۷- (۷) _ سوره ی ص، آیه ی ۲۶.

۸- (۸) _ بحارالأنوار، ?۷۲، ص۲۷۵.

۹- (۹) _ سوره ی نور، آیه ی ۳۹.

۱۰- (۱۰) _ سوره ی ق، آیه ی ۲۲.

۱۱- (۱۱) _ سوره ی سجده، آیه ی ۲۲.

۱۲- (۱۲) _ سوره ی فجر، آیات ۲۵ و ۲۶.

۱۳- (۱۳) _ سوره ی قارعه، آیه ی ۵.

۱۴- (۱۴) _ سوره ی مرسلات، آیه ی ۲۷.

۱۵- (۱۵) _ نهج البلاغه، خطبه ی ۱.

۱۶- (۱۶) _ سوره ی نبأ، آیه ی ۲۰.

۱۷- (۱۷) _ الکافی، ج۸، ص۳۱۲.

۱۸- (۱۸) _ سوره ی ابراهیم، آیه ی ۴۸.

۱۹- (۱۹) _ الکافی، ج۶، ص۲۸۶.

۲۰- (۲۰) _ سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۴.

۲۱- (۲۱) _ سوره ی عبس، آیات ۳۴ _ ۳۶.

۲۲- (۲۲) _ سوره ی نبأ، آیه ی ۳۸.

۲۳- (۲۳) _ سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۸.

۲۴- (۲۴) _ سوره ی مریم، آیه ی ۷۸.

۲۵- (۲۵) _ سوره ی اسراء، آیه ی ۷۱.

۲۶- (۲۶) _ سوره ی بقره، آیه ی ۲۶۰.

۲۷- (۲۷) _ سوره ی ق، آیه ی ۲۲.

۲۸- (۲۸) _ سوره ی نبأ، آیه ی ۳۸.

۲۹- (۲۹) _ سوره ی غافر، آیه ی ۱۶.

۳۰- (۳۰) _ سوره ی بقره، آیه ی ۱۶۵.

۳۱- (۳۱) _ سوره ی بقره، آیه ی ۶۳.

۳۲- (۳۲) _ سوره ی مریم، ایه ی ۱۲.

۳۳- (۳۳) _ سوره ی انفال، آیه ی ۶۰.

۳۴- (۳۴) _ سوره ی اسراء، آیه ی ۸۵.

۳۵- (۳۵) _ سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۹.

۳۶- (۳۶) _ سوره ی اسراء، آیه ی ۷۱.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۰۵ تا ۱۱۰ سوره مریم ۸۹/۰۲/۱۲

.Your browser does not support the audio tag

(وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنسِفُهَا رَبِّى نَسْفاً (۱۰۵) فَيَذَرُهَا قَاعاً صَفْصَفاً (۱۰۶) لاَّ تَرَى فِيهَا عِوَجاً وَلاَ أَمْتاً (۱۰۷) يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِىَ لاَ عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمنِ فَلاَ تَسْمَعُ إِلَّا هَمْساً (۱۰۸) يَوْمَئِذٍ لاَّ تَنفَعُ الشَّفَاعَهُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَرَضِىَ لَهُ قَوْلاً (۱۰۹) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلاَ يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً(۱۱۰)

تبیین اصول دین محور مباحث شعور مکی و سوره «طه»

سوره مبارکه «طه» چون در مکه نازل شد عناصر محوری معارف سوَر مکّی همان اصول دین است گرچه خطوط کلی اخلاق و فقه و حقوق بیان شده اما مطالب فراوانی که مربوط به اخلاق, فقه, حقوق است اینها در سوَر مدنی است, وقتی هم داستان انبیا(علیهم السلام) را نقل می کند آن بخشی که مربوط به اصول دین است آن را برجسته تر ذکر می کند. در جریان وجود مبارک موسای کلیم که اخیراً بحثش در همین سوره «طه» گذشت براهینی که وجود مبارک موسای کلیم برای اصل وجودِ پروردگار, توحیدِ پروردگار, علم خدا, قدرت خدا, معبود بودن و الوهیّت خدا ذکر کرد در اول و آخر داستان حضرت موسی مبسوطاً آمده وقتی فرعون از وجود مبارک موسای کلیم و هارون(سلام الله علیهما) سؤال می کند که (فَمَن رَبُّكُمَا يَا مُوسَى) حضرتش فرمود: (رَبُّنَا الَّذِى أَعْطَى كُلَّ شَىْ ءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) (۱) و همچنین فرمود خدایی که (جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْداً وَسَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ ماء) (۲) هم «کان» تامّه هم «کان» ناقصه, هم جهان را هم مدیریت جهان را خدا به عهده دارد در پایان قصّه وجود مبارک موسای کلیم هم فرمود در آیه ۹۸ (إِنَّمَا إِلهُكُمُ اللَّهُ الَّذِى لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَىْ ءٍ عِلْماً) پس اول و آخر داستان وجود مبارک موسای کلیم به توحید برگشت در اثنا مسئله وحی و نبوّت و معجزه و مانند آن را ذکر فرمود, بنابراین اگر داستان انبیا را در سوره «طه» یا سایر سوَر مکّی ذکر می کند محور اصلی اش همان اصول دین است یعنی توحید و وحی و نبوّت و معاد, چون جریان توحید و وحی و نبوّت و معجزه را ذکر فرمود اکنون درباره معاد بحث می کند.

ص: ۷۷۸

۱- (۱) . سوره طه, آیات ۴۹ و ۵۰.

۲- (۲) . سوره طه, آیه ۵۳.

نقش تربیتی معاد و انکار آن توسط مشرکان

مهم ترین مسئله تربیتی معاد است گرچه معاد بازگشت به همان مبدأ است گرچه اصل توحید است ولی سهم معاد در جریان تربیت بیش از سهم توحید است زیرا مشرکان اصلِ وجود خدا را به عنوان واجب الوجود قبول داشتند و اینکه خداوند خالق کل است قبول داشتند و اینکه خداوند مدیر کلّ جهان است ربّ الأرباب است قبول داشتند که (لَئِن سَأَلْتَهُم مَنْ خَلَقَ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ) (۱) مشکل مشرکان این بود که گرفتار ارباب متفرّقه بودند برای زمین یک ربّ, برای آسمان یک ربّ, برای انسان یک ربّ, برای موجودات دیگر ارباب متفرّقه قائل بودند می گفتند اینها را ما باید عبادت بکنیم تا ما را به خدا نزدیک بکنند و مسئله معاد را هم منکر بودند کسی که منکر مسئله معاد باشد و بگوید (إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا) (۲) و از جریان معاد هم تعجّب بکنند به یکدیگر بگویند که یک خبر جدیدی رسیده کسی می آید می گوید (إِذَا مُزِّقْتُم كُلَّ مُمَزَّقٍ) (۳) شما خلق جدید دارید مگر می شود که (إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ) باشد (ءَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَاباً ذلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ) (۴) و مانند آن.

عواقب فردی و اجتماعی انکار معاد

اگر جامعه ای را معاد را انکار بکنند هیچ راهی برای تعلیم و تربیت او نیست برای اینکه روز مسئولیتی در پیش ندارد هیچ کسی چیزی از او سؤال نمی کند اوست و رهایی، اگر مسئله معاد نباشد به هیچ وجه بشر را نمی شود تربیت کرد اینکه اینها که منکر معادند وقتی از مسائل مادی خسته شدند رو به عرفانهای کاذب می آورند آن عرفانهای کاذب هم یعنی معصیت گسترده و بی حدّ و مرز یا نشاط بی حدّ و مرز این تازه عرفان آنهاست که بدتر از هر سیّئه دیگر است.

۱- (۳) . سوره لقمان, آیه ۲۵.

۲- (۴) . سوره مؤمنون, آیه ۳۷.

۳- (۵) . سوره سبأ, آیه ۷.

۴- (۶) . سوره ق, آیه ۳.

ماندگاری اعمال انسان ظهور آثار آن در قیامت

لذا قرآن کریم روی مسئله معاد خیلی تکیه دارد می فرماید هیچ عملی از بین نمی رود و انسان قبل از عمل مالکِ عمل است، قبل از سخن مالک سخن است می تواند بگوید می تواند نگوید، می تواند فلان کار را انجام بدهد می تواند انجام ندهد اما وقتی کار را انجام داد یا حرفی را زد مملوکِ قول و فعل است نه مالک آن، هر جا آن فعل یا آن قول می رود فاعل و قائل را به دنبال خود می برد این طور نیست که انسان بعد از موت هم مالک باشد شما می بینید در عالَم رؤیا که نموداری از صحنه برزخ است همین طور است گاهی انسان خوابی می بیند شخصیتی را در عالم رؤیا می بیند مطالبی را که باید سؤال بکند سؤال نمی کند یا از بستگان خودش یا از اموات خودش را خواب می بیند آن مطالب مهمّی که باید بپرسد نمی پرسد وقتی بیدار شد می گوید ای کاش من این مطلب را سؤال می کردم آن مطلب را سؤال نمی کردم سرّش این است که در عالم رؤیا حرف زدنها تابع مَلکات و اوصاف قبلی خود آدم است نه طبق خواسته خود آدم یک انسان تبهکار در خواب هم که حرف می زند حرفهای لغو می زند یک انسان وارسته در خواب هم که حرف می زند حرفهای آموزنده می زند هرگز حرفهای لغو نمی زند، بنابراین انسان قبل از عمل و قبل از قول مالکِ قول و فعل خودش است بعد از عمل و بعد از قول مملوکِ فعل و قول خودش است هر جا آنها می روند قائل و فاعل را به دنبال می برند مثل عالَم رؤیا که بعد انسان وقتی بیدار شد می گوید ای کاش من این را سؤال می کردم یا ای کاش آن طور سؤال می کردم، بنابراین هیچ مسئله ای به اندازه معاد آموزنده نیست و در سوره مبارکه «ص» و مانند آن هم فرمود اینها به دنبال تبهکاری افتادند (بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ) (۱) چون معاد را فراموش کردند انسان اگر بداند که در برابر هر عمل و فعلی مسئول است بالأخره «المؤمنُ مُلجَمٌ» (۲) در دنیا کاری که کرده فوراً یا پنهان کاری می کند یا خودش را در جایی پنهان می کند این کارِ دنیاست ولی در صحنه معاد این چنین نیست همه موانع برطرف می شود یک، و همه فتور و قصور ترمیم می شود دو، هیچ تبهکاری نمی تواند فرار بکند و خودش را نجات بدهد سه.

ص: ۷۸۰

۱- (۷) . سوره ص, آیه ۲۶.

۲- (۸) . معانی الأخبار, ص ۱۷۰.

ناتوانی تبهکار در مخفی نمودن اعمال خویش در قیامت

در دنیا یک انسان تبهکار فرار می کند پشت دیواری، پشت کوهی، دامنه کوهی خودش را پنهان می کند یا اگر نتوانست پشت کوهی برود پشت دیواری برود یک فاصله مکانی پیدا می کند که بالأخره دیگران او را نبینند در قیامت همه این موانع برطرف می شود از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) سؤال کردند این کوهها در قیامت چه می شود؟ برخیها سؤالِ عالِمانه داشتند برخیها هم سؤال مستهزئانه که اگر معادی هست وضع این کوه چه می شود، اگر خدا در قیامت بخواهد افراد را زنده کند این کوهها چگونه می شود ﴿یَسْأَلُونَکَ عَنِ الْجِبَالِ﴾ فرمود: ﴿فَقُلْ یَنسِفُهَا رَبِّی نَسْفاً ٭ فَیَذَرُهَا قَاعاً صَفْصَفاً ٭ لَّا تَرَی فِیهَا عِوَجاً وَلاَ أَمْتاً﴾ این کوهها را می کوبد به صورت یک پودر و شنِ نَرم در می آورد یک، این درّه ها را با این کوهها پُر می کند دو، نه به حسب چشم عِوَج و اَمتی نیست. به تعبیر جناب فرید الدین عطار که حالا شاید قبل از او این کلمه و این واژه را به کار بردند ولی ما در کلمات ایشان دیدیم فراز و فرود از تعبیرات جناب شیخ فریدالدین عطار نیشابوری است هیچ فراز و فرودی در سطح زمین نیست نه تنها «لا عَوَج فیها» بلکه «لا عِوَج فیها».

مخفی نماندن اعمال تبهکاران در قیامت

فرق «عَوَج» و «عِوَج» این است که در محسوسات و امور جرمی و جسمی و مادّی اگر یک فراز و فرودی باشد می گویند عَوَج است در مطالب علمی اگر شبهه ای، اشکالی، نقدی، نقضی باشد می گویند در آن عِوَج است در معانی می گویند عِوَج نیست، در صوَر محسوس می گویند عَوَج نیست درباره قرآن کریم دارد که ﴿غَیْرَ ذِی عِوَجٍ﴾ (۱) چون قرآن یک سلسله معارف و معانی را در بردارد. پاسخ این اشکال را زمخشری بیان کرده دیگران هم تا حدودی پذیرفتند که گرچه مناسب بود خداوند درباره زمین بفرماید «لَّا تَرَی فِیهَا عَوَجاً وَلاَ أَمْتاً» نه ﴿عِوَجاً وَلاَ أَمْتاً﴾ لکن آن طوری که خدای سبحان زمین را تَسطیح می کند نه عَوَج در زمین است نه عِوج، عَوج آن است که محسوس باشد یعنی انسان با چشمِ عادی بتواند آن فراز و نشیب را ببیند، عِوج آن است که نه تنها با چشم نمی تواند ببیند با مقیاسهای دقیقِ هندسی هم نمی تواند یک میلیمتر کم و زیاد ببیند آن دیگر محسوس نیست آن کارِ عمیق ریاضیِ ریاضیدان است چون آن کارِ عمیق علمیِ ریاضیدان است و جزء محسوسات نیست گرچه متعلّقش محسوس است لذا قرآ ن کریم تعبیر به عِوج کرده یعنی هیچ مهندسی نمی تواند یک پَستی و بلندی در این سطح زمین پیدا کند.

ص: ۷۸۱

۱- (۹) . سوره زمر, آیه ۲۸.

تبیین معنای کلمه (قَاعاً صَفْصَفاً)

پس سطح زمین می شود صاف، بیابان صاف را می گویند قاع، وقتی مزرعه ها دِرو شده می گویند قاع شده قِیعه هم همین بیابان صاف است در سوره مبارکه «نور» که اعمال کفّار را بیان می کند می فرماید: (أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ) قیعه یعنی این سرزمین صاف و وسیع که هیچ چیزی نیست منتها در پایان این کرانه انسان خیال می کند آب است وقتی عصر آفتاب می تابد انسان آن منطقه را به جای اینکه بفهمد خبری نیست سراب است آب می پندارد (بِقِيعَةٍ) که در آن آب نیست (يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً) (۱) خب این سرزمین صاف را می گویند قیعه، قاع. این کلمه «صَفصفه» که به باب «دحرج» رسیده است نظیر زلزله آن تکرّر در لرزش را که زَلّ نمی فهماند و زلزله می فهماند آن تکرّر صف بندی را که صفّ نمی فهماند صَفصفه می فهماند لذا فرمود: (قَاعاً صَفْصَفاً) یعنی تمام این موجودات زمینی همه صف بسته و منظّم اند که هیچ انحرافی در آن نیست خب، این برای سطح زمین.

چگونگی رسوا شدن تبهکار در قیامت

افرادی که در صحنه قیامت اند برابر سوره مبارکه «ق» (فَكَشَفْنَا عَنكَ غِطَاءَكَ) نه غطائنا یا غطاء الواقع، (فَكَشَفْنَا عَنكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ) (۲) انسان هم چشمش باز می شود حِدّت دارد، تیزبینی دارد تا آن دورترین نقطه را می بیند. خب، اگر زمین قاع صفصف شد اهل زمین حدیدالبصر شدند شرمنده کجا خودش را پنها کند تازه این برای تجلّی خدای سبحان به اسم الرحمان است اما اگر بخواهد به اسم المُنتَقِم تجلّی کند، به اسم الجبّار تجلّی کند (إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ) (۳) تجلّی کند آن چه می شود دیگر احدی آن قدرت (لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ ۞ وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ) (۴) اما همه اینجا با نرم گفتاری و رفتاری با ما معامله می کنند (خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمنِ)، تازه رحمانش این است. خب، بنابراین اینکه می بینید اهل بیت این طور ناله می کنند می دانند چه خبر است دیگر این درون گناه که انسان این حقیقت را از ذات اقدس الهی دریافت کرده آن روح الهی را دریافت کرده آسمان و زمین را خدا برای او مسخّر کرده این عالماً عامداً در برابر خدا دارد نافرمانی می کند.

۱- (۱۰) . سوره نور, آیه ۳۹.

۲- (۱۱) . سوره ق, آیه ۲۲.

۳- (۱۲) . سوره سجده, آیه ۲۲.

۴- (۱۳) . سوره فجر, آیات ۲۵ و ۲۶.

چگونگی تغییر کوه ها هنگام قیامت

بنابراین مسئله معاد از نظر تربیتی مهم ترین عامل آموزش دهنده است لذا بخش معاد را الآن اینجا قبلاً هم اشاره کردند الآن اینجا ذکر می فرمایند که اینها سؤال می کنند (یَسْأَلُونَکَ عَنِ الْجِبَالِ) فرمود: (فَقُلْ یَنسِفُهَا رَبِّی نَسْفاً) جریان حضرت آدم، جریان حضرت نوح اینها را در قرآن کریم با حصّه حِصّه ها بیان کرده معاد هم بشرح ایضاً در جریان جبال این طور نیست که اول بفرماید ما این را می کوبیم و ذرّاتش را پراکنده می کنیم اودیه، وادیها، درّه ها را با این ذرّات پُر می کنیم و مانند آن، فرمود این جبالی که شما می بینید دوره ای می رسد که این کَثیب مَهیل می شود، (۱) کَثیب مَهیل مثل این بیابانهای کویری که گردباد می آید این شِنها را روی هم می گذارد قدری باران می آید رویش این می شود یک تپه شِنی این تپه هرگز درونش معدن نیست این دیگر گوهرپرور نیست این چون ریشه ندارد گردبادی آمده این شنها را جمع کرده روی هم جمع کرده قدری باران آمده این شده یک تپه که اگر دست به آن بزنی همه اش می ریزد این را می گویند کَثیب مهیل، فرمود این کوههای ستبری که شما می بینید کم کم به صورت کثیب مَهیل در می آید این یک مرحله این یک سلسله آیات است که آینده کوه را ترسیم می کند. از این آیه که گذشتیم می فرماید: (کَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ) (۲) مثل پنبه ندّافی شده این پنبه ای که لحاف دوزان ندّافی می کنند می زنند این بالا می آید اما ریشه ای ندارد یک، درون تهی است دو، خیلی سبک هم هست سه، آن جبال راسی که عهده دار آرامش زمین بود که (وَجَعَلْنَا فِیهَا رَوَاسِیَ) (۳) در بیانات نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) دارد که «وَ وَتَّدَ بِالصُّخُورِ مَیَدَانَ أَرْضِهِ» (۴) مَیدان یعنی اضطرار، خدای سبحان با توتید یعنی به وسیله کوهها جلوی مَیدان و اضطراب زمین را گرفته این را میخکوب کرده خب این کوههایی که خودش نمی لرزد و جلوی لرزش و مَیدان و اضطراب زمین را می گیرد این کوههای ستبر شده کَثیب مهیل اولاً، (کَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ) ثانیاً، بعد (یَنسِفُهَا رَبِّی نَسْفاً) نَسف می کند به باد می دهد ثالثاً، اینها تدریجاً این چنین می شود این طور نیست که حالا دفعتاً به این صورت در بیاید. مراتب درک انسان از تبدّل کوه ها هنگام قیمت

ص: ۷۸۳

۱- (۱۴) . سوره مزمل, آیه ۱۴.

۲- (۱۵) . سوره قارعه, آیه ۵.

۳- (۱۶) . سوره مرسلات, آیه ۲۷.

۴- (۱۷) . نهج البلاغه, خطبه ۱.

بعضـی از آیات است که انسان واقعاً حریم می گیرد اصـلاً قدرت ورود ندارد اینکه بحث را عمداً آدم کنار می برد برای اینکه می بیند اینجا نمی دانم شـما با دریا مأنوس بودید در دریا شنا کردید یا نه، آنهایی که آشنا هستند می دانند این دریا خب نظیر دامنه های سـرزمین بعضـی از جاهایش کوه است بعضـیهایش درّه است روشن نیست آنها که با دریا آشـنا هستند می دانند که این مقـداری که رفتنـد بقیّه رفتنی است یا نه، گاهی جایی است که انسان که هست لبه کوه است از آن به بعد یعنی یک متر به بعد دیگر جا برای پا گذاشتن نیست صد متر یا دویست متر عمق همین یک جاست این الآن که اینجا ایستاده است لبه کوه است آنها که آشـنا نیسـتند این قـدم را برمی دارنـد یک متر جلوتر می گذارنـد می بیننـد که [سـقوط کردنـد یا در دریا] غرق شدنـد زیرش خالی است گاهی بعضـی از آیات این است که وقتی آدم وارد می شود می بیند زیرش درّه است ناچار است که برگردد تا اینجا را آدم می توانـد بفهمـد که جبال کَثیب مهیل می شود یعنی چه، جبال [مانند] عِهن منفوش می شود یعنی چه، جبال (فَیَذَرُهَا قَاعاً صَفْصَفاً ۝ لاَّ تَرَی فِیهَا عِوَجاً وَلاَ أَمْتاً) می شود یعنی چه، اما (وَسُیِّرَتِ الْجِبالُ فَکَانَتْ سَرَاباً) (۱) را واقع نمی فهمیم چون نمی فهمیم می آییم می گوییم این «کانت» یعنی «صارت» این (سُیِّرَتِ الْجِبالُ) می گویـد سیر می شود، سیر می شود، سیر می شود بعد معلوم می شود که قبلاً سراب بود شما کوه می دیدید کوهی در کار نبود چون این قابل درک برای ما نیست بسیاری از مفسّـران گفتند این (فَکَانَتْ) یعنی «صارت» یعنی آن روز «صارت سرابا» حالا اگر کسی اهل قرآن باشد می گویـد «خویش را تأویـل کن نِی ذکر را» این «کـانت» همـان معنی «کانت» دارد نه معنی «صار» آن وقتی که تو کوه می دیـدی سراب بود جـای دیگر را بایـد می دیـدی شـما در آینه می دیـدی خیال می کردی کوه است اصل را ندیـدی که اسـمای الهی باشد این را در آینه دیدی خیال کردی کوه است خب، این (فَکَانَتْ سَرَاباً) از آیاتی است که متشابه نیست خیلی روشن است اما زیر پا خالی است انسان جایی تکیه ندارد این جاهاست که «انما یعرف القرآن مَن خوطب به» (۲) فقط علی و اولاد علی می فهمنـد که یعنی چه مـا به همان مقـداری که مشـکلات عادی ما حل بشود می فهمیم خب، بنابراین ملاحظه فرمودیـد که ما در مقطع سه گـانه می تـوانیم پیش برویـم امـا در مقطع چهـارم چـون احساس خطر می کنیم می بینیم غرق می شـویم ناچـاریم برگردیم به مِیل خود معنا کنیم بگوییم (فَکَانَتْ) یعنی «صارت» یعنی کثیب مهیل یک مقطع، عِهن منفوش مقطع دوم، (فَیَذَرُهَا قَاعاً صَفْصَفاً) مقطع سوم اینها را می فهمیم اما (وَسُیِّرَتِ الْجِبالُ فَکَانَتْ سَرَاباً) این را واقع نمی فهمیم خب، حالا بیاییم توجیه کنیم «کانت» یعنی «صارت» و امثال ذلک، این مراحل هست.

۱- (۱۸) . سوره نبأ, آیه ۲۰.

۲- (۱۹) . الکافی, ج۸, ص۳۱۲.

تبدیل زمین به زمینی دیگر در قیمت

حالا این زمین تبدیل می شود به زمین دیگر آن هم از آیاتی است که نمی فهمیم که در سوره مبارکه «ابراهیم» گذشت در آنجا گذشت که (یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَیْرَ الْأَرْضِ وَالسَّماوَاتُ) (۱) ما این نظام را عوض می کنیم خب اگر تعویض نظام به همین وضع باشد این قابل فهم است اما روایاتی که در ذیل آن آیات است این است که تبدیل می کنیم زمین را «بأرض لم تکتَسبْ علیها الذنوب» (۲) که رویش معصیت نشده یا زمین را تبدیل می کنیم به «خُبزةً نَقیّةً» (۳) به یک کُره نان که همه از او می خورند تا حسابها بررسی بشود دیگر خاک نیست خب اینکه باید شهادت بدهد یا شکایت بکند چطور شده نان، معاد چیزی نیست که حالا انسان به فلان آیه تمسّک بکند، فلان آیه تمسّک بکند خب ما را چه موقع از این زمین زنده می کنند قبل از اینکه زمین تبدیل بشود به زمین دیگر، خب قبل از اینکه تبدیل بشود حالا که می خواهد تبدیل بشود ما کجا می رویم یا بعد از تبدیل اگر بعد از تبدیل ما را از زمین بیرون می آورند خب این زمین تبدیل شده به ارضی که «لم تُکتَسَب علیها الذنوب» آن وقت ذرّات خاک ما چه می شود این وسطها ما کجا می رویم همزمان جابه جا می شویم خب زمین تبدیل شده طبق بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) «بأرض لم تُکتَسَب علیها الذنوب» این مباحث در ذیل آیه سوره مبارکه «ابراهیم» گذشت که (یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَیْرَ الْأَرْضِ وَالسَّماوَاتُ).

۱- (۲۰) . سوره ابراهیم, آیه ۴۸.

۲- (۲۱) . تفسیر العیاشی, ج۲, ص۲۳۶.

۳- (۲۲) . الکافی, ج۶, ص۲۸۶.

حتمی بودن تحقق قیامت و عدم درک حقیقت آن

بنابراین مسئله معاد هم پیچیده ترین مسائل دینی است و هم مؤثّرترین مسائل حالا ما چه کار داریم چطور می شویم برای ما این اخلاق مهم است این مسئولیت مهم است که یک روز زنده می شویم و مسئولیم باید پاسخ بدهیم حالا چطور می شویم و چه موقع زنده می شویم چه موقع برمی گردیم آنها مسئله علمی است اما این مقدار یقینیِ ماست که ما زنده می شویم در برابر اعمالمان مسئولیم، اگر کسی این طور معتقد باشد آ ن وقت مواظب گفتارش، رفتارش، اعمالش، نیّاتش خواهد بود فرمود در آن روز الرحمان تجلّی می کند تازه الرحمان تجلّی کرد تمام صداها خفه است (فَلاَ تَسْمَعُ إِلَّا هَمْساً).

قطع روابط و ضوابط در جهان آخرت

وقتی وارد این صحنه شدند بالأخره ما با بدن می آییم دیگر بی بدن که نیستیم ماییم و همین بدن وقتی ماییم و همین بدن مسکن می خواهیم، پوشاک می خواهیم، خوراک می خواهیم، نوشاک می خواهیم هیچ چاره هم نیست این دو، پس ماییم و همین بدن اصل اول، اگر ماییم و با این بدن نیازهای ما هم به همراه ماست اصل دوم. در صحنه قیامت در بازار قیامت نه روابط در کار است نه ضوابط ما در دنیا مشکلمان را با یکی از این دو عامل برطرف می کنیم یا با ضوابط حل می کنیم یا با روابط تجارت می کنیم نیاز داریم می خریم، می فروشیم، مسکن می سازیم اینها ضوابط تجاری و اقتصادی ماست اگر کسی نان می خواهد می خرد، برنج می خواهد می خرد و تهیه می کند اگر نتوانست با ضوابط خودش را اداره کند با روابط خودش را اداره می کند پدر است، پسر است، همسر است، عائله اند اینها با یک مُعیل اداره می شوند آن مسئول اینها را اداره می کند پس بنابراین نیازهای ما در دنیا یا با ضوابط حل می شود یا با روابط و هر دو را قرآن بست درباره قیامت فرمود: (لاَ بَيْعٌ فِيهِ وَلاَ خُلَّةٌ) (1) بیع کنایه از مطلق روابط تجاری است خُلّه هم یعنی خلیل و دوست و محبّت و روابط پسری و پدری و امثال ذلک آن روز که (يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ) (2) همه از یکدیگر جدا هستند چون پدری و پسری نیست همه از خاک برمی خیزند اگر پدری و پسری گفته شد به علاقه ما کان است وگرنه آن روز همه از خاک برمی خیزند کسی والد و کسی مولود نیست.

۱- (۲۳) . سوره بقره, آیه ۲۵۴.

۲- (۲۴) . سوره عبس, آیات ۳۴ _ ۳۶.

ویژگی شافعان روز قیامت

خب، پس روابطی در کـار نیست ضوابطی هم در کـار نیست می مانـد شـفاعت، حالاـ آن روز معلوم می شود که اهل بیت چه هنری دارند حالا این روایاتی که در ذیل این آیه آمده است لابد ملاحظه فرمودید آن صـحنه احدی حقّ حرف زدن ندارد (لَاَّ یَتَکَلَّمُونَ) این صحنه (إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَقَالَ صَوَاباً) (۱) احدی حقّ حرف ندارد پس ضوابط قدغن، روابط هم قدغن می ماند اصل سوم که شـفاعت است این شـفاعت فقط به دست یک عدّه است انبیا هسـتند و اولیا هسـتند و اهل بیت هستند و اینها در آن روزی که (لاَّـ یَتَکَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَقَالَ صَوَاباً) آن روز فقط یک عـدّه مجازنـد حرف بزننـد و خـدا به آنها اجازه می دهد هم اینها که شفیع اند باید اذن بگیرند هم مشفوع له باید مُرتضی المذهب باشد (إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَی)، (وَلاَ یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَی) (۲) یعنی رَضـی الله مذهبه او مرتضـی المذهب باشد یا (إلاّ مَن اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمنِ عَهْداً) (۳) صحنه شفاعت را امضا می کند.

داعی الهی برای حضور مردم در صحنه قیامت

در ذیل همین آیات روایاتی هست که این داعی که همه را دعوت می کند حالا اسـرافیل(سـلام الله علیه) است یا نه، در بعضی از روایات دارد که وجود مبارک حضـرت امیر است (۴) بالأخره وقتی فرشـته ای مجاز باشد که مردم را دعوت کند خب معلّم فرشـته که به طریق اُولیٰ این سِـمت را دارد دیگر، بنابراین (یَتَّبِعُونَ الـدَّاعِیَ) حالا آن داعی چه کسـی است، داعی بالاصاله که خود خدای سبحان است فرمود: (یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ) (۵) مأموران از طرف ذات اقدس الهی فرشتگان درجه اوّل اند اسرافیل(سلام الله علیه) است، انسانهای کامل درجه اول حضرت امیر(سلام الله علیه) است و مانند آن، مردم را دعوت می کنند مردم همه سر از قبر برمی دارند اینکه وجود مبارک ابراهیم خلیل به دستور خدای سبحان که فرمود: (ثُمَّ ادْعُهُنَّ یَأْتِینَّکَ سَعْیاً)، (۶) خوانـد و همه احیـا شدنـد آن داعی به اذن خـدا مردم را به نـام امامشان می خوانـد همه زنـده می شونـد اینجا هم (یَتَّبِعُونَ الدَّاعِیَ) وقتی که داعی مردم را به نام امامشان دعوت کرد اگر نام غدیر را بُرد یک عدّه صف می کِشند نام سقیفه را بُرد یک عدّه دیگر صف می کِشند

۱- (۲۵) . سوره نبأ, آیه ۳۸.

۲- (۲۶) . سوره انبیاء, آیه ۲۸.

۳- (۲۷) . سوره مریم, آیه ۸۷.

۴- (۲۸) . تأویل الآیات الظاهره, ص۳۱۱.

۵- (۲۹) . سوره اسراء, آیه ۷۱.

۶- (۳۰) . سوره بقره, آیه ۲۶۰.

حشر محبّان علی با علی حشر محبّان دگر با دگر

آن روز مشخص می شود خب اگر کسی اینها را باور نداشته باشد می شود رها دیگر اما اگر اینها بیّن الرشد شد که حسابی هست، کتابی هست به هیچ وجه جا برای نجات از شرمندگی نیست جایی نیست که انسان خودش را آنجا پنهان کند بینشِ افراد هم تیز است (فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ) (۱) اگر بینش افراد تیز است و اگر جا برای پنهان شدن نیست «مناجات شعبانیه» حق است که علی رئوس الأشهاد عدّه ای بی آبرو می شوند. (۲)

کیفیت حضور مردم در قیامت و بهرمندی از شفاعت

بنابراین سخن گفتن در آن روز فقط برای فرشتگان کل است و اهل بیت(علیهم السلام) که آن روز مجازند حرف بزنند (لَّا یَتَکَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَقَالَ صَوَاباً) (۳) این برای این است و همه مردم هم برایشان روشن می شود که (لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ) (۴) از یک سو، در سوره مبارکه «بقره» هم گذشت که اینها می فهمند (أَنَّ الْقُوَّةَ لِلّهِ جَمِیعاً) (۵) درست است در دنیا می گفتند (خُذُوا مَا آتَیْنَاکُم بِقُوَّةٍ) (۶) درست است گفتند (یَا یَحْیَی خُذِ الْکِتَابَ بِقُوَّةٍ) (۷) درست است به مأموران حفظ نظام گفتند (وَأَعِدُّوا لَهُم مَا استَطَعْتُم مِن قُوَّةٍ) (۸) اما آن روز روشن می شود که (أَنَّ الْقُوَّةَ لِلّهِ جَمِیعاً) چنین صحنه ای است خب این مهم ترین عامل برای پرورش و تربیت ماست این جایش در حجاز خالی بود الآن هم در غرب جایش خالی است در بسیاری از کشورها جایش خالی است در این قسمت فرمود: (وَیَسْأَلُونَکَ عَنِ الْجِبَالِ) در خیلی از موارد است (یَسْأَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ)، (۹) (یَسْألونَکَ عَنِ الْأَهِلَّهِ) (۱۰) و مانند آن، خود خدای سبحان جواب می دهد یا می فرماید قُل، اما اینجا با فاء تفریع فرمود، فرمود معطّلشان نکن فوراً جواب بده این فاء تفریع یعنی متفرّع بر سؤالشان باشد همین که پرسیدند معطّلشان نکن (فَقُلْ) نه «قُل»، فوراً بگو (یَنسِفُهَا رَبِّی نَسْفاً) خدا اینها را درهم می کوبد درّه ها را با اینها پُر می کند صحنه، صحنه صاف خواهد بود (فَقُلْ یَنسِفُهَا رَبِّی نَسْفاً ‌ فَیَذَرُهَا) این جبال را یک، یا ارض را دو، چون حالا وقتی که کوبیده شد و درّه ها هموار شد با ارض یکی می شود (قَاعاً صَفْصَفاً) که (لَّا تَرَی فِیهَا عِوَجاً وَلاَ أَمْتاً) عِوج آن فرود است اَمت آن فراز، عِوج آن حضیض است اَمت آن فراز خب، (یَوْمَئِذٍ) در آ ن روز (یَتَّبِعُونَ الدَّاعِیَ) امروز ممکن است که بعضیها نکول و فراری داشته باشند ولی آن روز جز پیرویِ داعی هیچ چاره ای ندارند که (یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ) (۱۱) آن داعی هم (لَا عِوَجَ لَهُ) نه اشتباه می کند نه کم و زیاد در آن هست و اینها هم بدون کمترین توقّف سرعت می کنند سراع دارند مثل جراد مُنتشرند (۱۲) مثل ملخها پَر می کشند بر اساس کمال اطاعت و پیروی (وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمنِ) تازه الرحمان ظهور کرده وقتی به بخش جهنّم می رسد آنجا دیگر مُنتقم ظهور می کند (إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِینَ مُنتَقِمُونَ) (وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمنِ) لذا (فَلاَ تَسْمَعُ إِلَّا هَمْساً) روابط که بالکل قدغن، ضوابط که بالکل قدغن می ماند اصل سوم که مسئله شفاعت است (یَوْمَئِذٍ لَّا تَنفَعُ الشَّفَاعَهُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ) هم شفیع باید مأذون باشد هم مشفوع له (وَرَضِیَ لَهُ قَوْلاً) در سوره مبارکه «نبأ» هم دارد که (لاَّ یَتَکَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَقَالَ صَوَاباً) آیه ۳۸ سوره مبارکه «نبأ» این است (یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلاَئِکَهُ صَفّاً لَّا یَتَکَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَقَالَ صَوَاباً).

۱- (۳۱) . سوره ق, آیه ۲۲.

۲- (۳۲) . ر.ك: اقبال الأعمال, ص۶۸۶.

۳- (۳۳) . سوره نبأ, آیه ۳۸.

۴- (۳۴) . سوره غافر, آیه ۱۶.

۵- (۳۵) . سوره بقره, آیه ۱۶۵.

۶- (۳۶) . سوره بقره, آیات ۶۳ و ۹۳.

۷- (۳۷) . سوره مریم, آیه ۱۲.

۸- (۳۸) . سوره انفال, آیه ۶۰.

۹- (۳۹) . سوره اسراء, آیه ۸۵.

۱۰- (۴۰) . سوره بقره, آیه ۱۸۹.

۱۱- (۴۱) . سوره اسراء, آیه ۷۱.

۱۲- (۴۲) . سوره قمر, آیه ۷.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۰۵ تا ۱۱۲ سوره مریم ۸۹/۰۲/۱۳

.Your browser does not support the audio tag

«وَيَسْأَلُونَکَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنسِفُهَا رَبِّی نَسْفاً (۱۰۵) فَيَذَرُهَا قَاعاً صَفْصَفاً (۱۰۶) لَّا تَرَی فِيهَا عِوَجاً وَلاَ أَمْتاً (۱۰۷) يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِیَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْساً (۱۰۸) يَوْمَئِذٍ لَّا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَرَضِیَ لَهُ قَوْلاً (۱۰۹) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلاَ يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً (۱۱۰) وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَیِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْماً (۱۱۱) وَمَن يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْماً وَلاَ هَضْماً (۱۱۲)»

چون سوره ی مبارکه ی «طه» در مکه نازل شد و یکی از عناصر محوری معارف سوَر مکّی جریان معاد است بعد از مسئله ی توحید و وحی و نبوّت جریان معاد را به مناسبتهایی در این سور ه ذکر می کند این «يَسْأَلُونَکَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ» این حرف فاء یا جواب شرطِ محذوف است یعنی اگر سؤال کردند در جواب بگو یا نه، اگر سؤال کردند معطّل نکن بلافاصله این جواب را بگو یا سؤالی کردند و شما بدون درنگ این جواب را بگو بالأخره این فاء برای یکی از این نکات است. سرزمین بهشت هم قیعان است که در روایات دارد «الجنّه قِیعانٌ»(۱) به تعبیر دیگر خدای سبحان زمین را به مؤمنین عطا می کند غُرف مبنیه را خود مؤمنین باید بسازند «الجنّه قِیعانٌ» یعنی صاف است، قاع صَفصف است غرف مبنیه ای در زمین بهشت نیست خود انسان دارد می سازد خب همان طوری که در طرف تباهی خود انسان می شود حَطب جهنّم در طرف فضیلت هم خود انسان می شود معمار و مهندس که غُرف مبنیّه را خود انسان می سازد و آن روایت نورانی وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در جریان معراج هم شاهد این قصّه است خب، «وَيَسْأَلُونَکَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنسِفُهَا رَبِّی نَسْفاً ? فَيَذَرُهَا قَاعاً صَفْصَفاً» که «لَّا تَرَی فِيهَا عِوَجاً وَلاَ أَمْتاً» صحنه، صحنه ی روشنی خواهد بود در این زمین وقتی داعی الهی حالا یا اسرافیل(سلام الله علیه) است یا وجود مبارک حضرت امیر بالأخره کسی از طرف خدای سبحان مردم را دعوت می کند که «يَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ»(۲) در آن دعوت هیچ اعوجاج و انحرافی نیست نه دعوت کننده فراموشش می شود و نه دعوت شده می تواند تخطّی کند «لاَ عِوَجَ لَهُ» به نحو نفی جنس که هیچ اعوجاجی در این دعوت و داعی و مدعوّ نیست و صحنه هم صحنه ی خشوع و خضوع است برای اینکه در پیشگاه الرحمان همگان حاضرند برخیها از ترس کیفر در اثر اعمال بد، برخیها هم در اثر احترام در پیشگاه خدا، احترام انبیا و اولیا و سکوت آنها برای تکریم محضر خداست و سکوت عدّه ای هم برای ترس است بالأخره «وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمنِ فَلاَ تَسْمَعُ إِلَّا هَمْساً» حرفهایی هم که می زنند آهسته می گویند هنوز آن تفکّرات دنیایی در ذهنشان هست از یکدیگر سؤال می کنند ما چند روز در دنیا بودیم یا چند روز در برزخ بودیم «کَمْ لَبِثْتُمْ فِی الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ»(۳) بعضی می گویند ده روز، بعضی می گویند یک روز، بعضی می گویند یک ساعت، آن کسی که اهل علم است «وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِی کِتَابِ اللَّهِ إِلَی يَوْمِ الْبَعْثِ»(۴) دیگر زمان و زمین را مطرح نمی کنند می فرماید شما از زمان مرگتان این قدر ماندید تا الآن مبعوث شدید دیگر سال و ماه برنمی دارد آن بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در خطبه ی نهج البلاغه که «أَلْهَاکُمُ التَّکَاثُرُ» را قرائت فرمودند آن خطبه را قرائت کردند که ابن ابی الحدید در شرحش آن مطلب تاریخی را دارد حضرت در آن خطبه ی نورانی می فرماید: «أَیُّ الْجَدِيدَيْنِ ظَعَنُوا فِيهِ کَانَ عَلَيْهِمْ سَرْمَداً»(۵) اینها چه

در شب بمیرنـد سـرمدی اند چه در روز، «أَیُّ الْجَدِیدَیْنِ» یعنی چه در شب اینها ظَعْن و کوچ کنند یا در روز ظَعن و کوچ کنند ظَعن در مقابـل اقـامت است «یَوْمَ ظَعْنِکُمْ وَیَوْمَ إِقَامَتِکُمْ»(۶) همین است انسـان بالأـخره یا مسافر است یا حاضـر اگر حاضـر بود اقامه است، اگر مسافر بود ظَعن است حضـرت فرمود: «أَیُّ الْجَدِیدَیْنِ ظَعَنُوا فِیهِ کانَ عَلَیْهِمْ سَرْمَداً» دیگر سرمدی می شوند برای اینکه اگر زمان نباشد دیگر انسان متزمّن نیست تا تاریخ و امثال ذلک داشـته باشد دیگر نه اینکه کسـی اگر مکان نداشته باشد هم متمکّن نیست.

۱- (۱) _ عوالی اللئالی، ج۴، ص۸.

۲- (۲) _ سوره ی اسراء، آیه ی ۷۱.

۳- (۳) _ سوره ی مؤمنون، آیه ی ۱۱۲.

۴- (۴) _ سوره ی روم، آیه ی ۵۶.

۵- (۵) _ نهج البلاغه، خطبه ی ۲۲۱.

۶- (۶) _ سوره ی نحل، آیه ی ۸۰.

پرسش: حاج آقا خشوع حالت قلبی نیست اگر هست چرا خشوع را به اصوات مرتبط کردند؟

پاسخ: آرام حرف می زنند دیگر یعنی «فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْساً» همین است به قرینه ی «فَلَا تَسْمَعُ» سخنانی که می خواهند بگویند از ترس آهسـته آهسـته سـخن می گوینـد خب، «وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ» با فاء تفریع فرمود: «فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْساً» اگر خشوع قلبی باشـد که اصـلاً حرف نمی زنند. خب، در آن روز شـفاعت هست لکن هم شـفیع مأذون است هم حرفش حق است عدّه ای از شفاعت طَرْفی نمی برند شافعان زیادند انبیایند، اولیایند، اهل بیت اند، قرآن است، مسـجد است، حسینیه است اینها شفاعت می کننـد دیگر خب، شافعین در قیامت زیادنـد اما عـدّه ای از این شافعین هیـچ بهره ای نمی برند «فَمَا تَنفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِینَ»(۱) این نفی به آن «لیس» تامّه می خورد نه «لیس» ناقصه نه به این معناست که عدّه ای شفاعت می کنند ولی کسی شفاعت آنها را گوش نمی دهـد چون آن روز هر که بخواهد شـفاعت کند باید خدا اذن بدهد و خدای سـبحان هم به کسـی اذن می دهد که «رَضِیَ لَهُ قَوْلاً» یا «أَمِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمنِ عَهْداً»(۲) این چنین نیست که ذات اقـدس الهی به کسـی اذن بدهـد و بعد حرفش اثر نکند، بنابراین عدّه ای که شـفاعتِ شافعان نسبت به آنها اثر ندارد یعنی درباره ی آنها شـفاعت نمی کنند نه اینکه شفاعت می کنند و شفاعت به حال اینها سودی ندارد آنها نمی توانند از شفاعت بهره ای ببرند.

پرسش: «مَن» شفاعت شده ها نیست منظور، منظور از «مَن»، مشفوع له باشد.

پاسخ: نه، آن مشـفوع له هم ممکن است باشد اما «أَذِنَ لَهُ» خدای سـبحان به شفیع اذن می دهد کسانی که اتّخاذ عهد کردند و «لاَ یَتَکَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَقَالَ صَوَاباً»(۳) کسـی حقّ حرف ندارد مگر اینکه خدا اذن بدهد حقّ حرف داشـتن در آن روز هم همین شفاعت کردن است یعنی مصداق بارزش شفاعت کردن است.

۱- (۷) _ سوره ی مدثر، آیه ی ۴۸.

۲- (۸) _ سوره ی مریم، آیه ی ۷۸.

۳- (۹) _ سوره ی نبأ، آیه ی ۳۸.

مطلب دیگر این است کـه قرآن کریم تعلیـل کتـاب و حکمت را بـا ترس و عـذاب شـروع نکرده قرآنی که «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»(۱) مردم را به کمال می رساند آن تربیت و تکامل با عذاب و ترس شروع نشده این عذاب و ترس برای آن است که اینها به راه بیایند مثل اینکه اگر کسی را خواستند به کمالات علمی و عمل صالح در دنیا تربیت کنند اول او را پرهیز می دارند از زشتیها، بـدیها، اعتیاد، بیراهه رفتنها می گوینـد آن کارها ضـرر دارد این انـذار برای نجات از تباهی است نه برای رسـیدن به کمـال، برای کمال تبشـیر لازم است نه اینکه اگر به کمال نرسـیدی تو را جهنم می بریم می گوینـد گناه نکن که به جهنم می روی پس انـذار برای پرهیز از گنـاه است، تبشـیر برای نِیـل به تکامل است وگرنه تربیت که با زور و تلاش و کوشـش و جهنم بردن نمی شود که خب بنـابراین این معیارها هم فرق می کنـد که کجا انـذار است و کجا تبشـیر «يَوْمَئِذٍ لَّا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلاً» و اگر کسـی مأذون بود و مرضـیّ بود یقیناً شفاعتش اثر دارد چه اینکه مشفوع له هم تا مرتضی المذهب نباشد شـفاعت درباره ی او سود ندارد «لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى»(۲) یعنی «ارتضـی دینه» خب، و خدای سبحان هم در همان اوایل سوره ی مبارکه ی «مائـده» مشـخّص کرده است که دینِ خداپسـند چیست، قرآن است و عترت است و اینها که دینِ خداپسـند را در همـان آیه ی «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً»(۳) این دینِ خداپسند همان است که در همین آیه ی سوره ی مبارکه ی «مائده» مشخص شد.

۱- (۱۰) ــ سوره ی بقره، آیه ی ۱۲۹.

۲- (۱۱) ــ سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۸.

۳- (۱۲) ــ سوره ی مائده، آیه ی ۳.

پرسش: ظاهر استثنا، استثنای از مشفوع لهم است یعنی اینکه آن مشفوع لهم أذن لهم.

پاسخ: نه، آنها که حقّ شفاعت ندارند که مشفوع لهم آنها که شفیع اند مأذون اند مشفوع لهم مرتضی المذهب اند «لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى» در این «أَذِنَ» همان طوری که در سوره ی مبارکه ی «نبأ» بود «لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَقَالَ صَوَاباً»(۱) خدا باید اذن بدهد و راضی باشد که او حرفِ صحیح بزند تا او مجاز باشد، مشفوع له مرتضی المذهب باید باشد «لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى».

پرسش: این در مورد هم دو طرف متصوّر است یعنی هر دو طرف اذن باید داشته باشند.

پاسخ: «يَوْمَئِذٍ لَّا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلاً» ذات اقدس الهی تا به شفیع اذن ندهد برابر آیه ی سوره ی مبارکه ی «نبأ» او حقّ حرف ندارد «لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ» مشفوع له تا مرضی المذهب نباشد «لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى» بهره ای از شفاعت ندارد مرضی المذهب هم همان است که در اوایل سوره ی مبارکه ی «مائده» مشخص فرمود که «رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً» در آن روز یک عدّه سؤال می کنند سؤالها هم به همین سبک مشخص شد که چرا از سال، چرا از ماه و مانند آن سؤال می کنند، اما از اینکه ابلیس یک نفر است یا نه، آن ابلیسِ معروفی که سجده نکرده است بیش از یک نفر نیست منتها بر اساس اینکه او قبیله ای دارد، ذریّه ای دارد ابالسه از آن به بعد پیدا شده اند که «إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ»(۲) که در سوره ی مبارکه ی «اعراف» گذشت، گذشته از اینکه تربیت شده های مکتب منحوس او هم شیاطین الانس و الجن اند آنها هم احیاناً جزء ابالسه خواهند بود وگرنه ابالسه ای به آن معنا در اول نبود یک ابلیس بود که در برابر آدم استکبار کرد و سجده نکرد بعد «إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ» ابالسه از آن به بعد زیاد شدند. در صحنه ی قیامت که حالا اینها حضور پیدا کردند یک عدّه نابینایند، یک عدّه زُرق اند، یک عدّه عُمی اند، یک عدّه أغرق اند، یک عدّه أعمایند آیا این زُرقی که فرمود وجوه آنها زُرق است أزرق است همانهایی هستند که اعمایند که یکی از محتملات بود یا نه، بعضیها زُرق اند، بعضی عمی اند، بعضی أزرق اند، بعضی اعمایند از این مبناست یا نه، أزرق و أعما یکی است منتها موقف فرق می کند در برخی از مواقف این طورند در موقف دیگر طور دیگر هستند برای اینکه در موقف دیگر می فرماید: «اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيباً»(۳) خب اگر این نابیناست چطور می خواند یا نه، ممکن است که از همان راه حفظ بخواند برای اینکه اعمالش را بلد است که چه کار کرده هیچ چیزی را فراموش نکرده چه اینکه درباره ی ذنب و سؤال ذنب هم در بخشی از آیات دارد که «لَا يُسْأَلُ عَن ذَنبِهِ إِنسٌ وَلَا جَانٌّ»(۴) در بخش دیگر در سوره ی «صافات» دارد که «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْؤُلُونَ»(۵) اینها را بازداشت کنید تا ما سؤال بکنیم خب اگر «لَا يُسْأَلُ عَن ذَنبِهِ إِنسٌ وَلَا جَانٌّ» هست پس چطور بازداشت می کنید برای سؤال، معلوم می شود موقف متعدّد است جاها فرق می کند جایی است بازداشت و سؤال است جایی هم سؤال نمی کنند ازرق و اعما بودن هم فرق می کند یا موقف فرق می کند یا نسبت فرق می کند همینهایی که کورند بهشت و بهشتیها را نمی بینند جهنم را به خوبی می بینند که می گویند «رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا»(۶) همینها هستند که در دنیا مسجد و حسینیه و قرآن و عترت را نمی دیدند اما مراکز فساد را می دیدند اینکه در دنیا فقط مرکز فساد را می بیند مراکز علم و دین را نمی بیند در قیامت هم فقط جهنم را می بیند بهشت و بهشتیان را نمی بیند این یکی از وجوه است همین شخصی که «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ أَعْمَى»(۷) همین شخص می گوید «رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا» ما بهشت و جهنم را به خوبی می بینیم حالا یا موقف فرق می کند یا نه، مرئی فرق می کند که این شخص جهنم و اهل جهنم را به خوبی می بیند ولی بهشت و اهل بهشت را اصلاً نمی بیند این

وجوه و مُحتملاتی است که درباره ی این «اقْرَأْ كِتَابَكَ»(۸) و ازرق و اعما بودن و امثال ذلک مطرح است. فرمود: «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلاَ يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً» ذات اقدس الهی که بخواهد حساب اینها را ارزیابی کند به اینها کیفر و پاداش بدهد گذشته هایشان را می داند، آینده هایشان را می داند، در دنیا چه کردند می داند، نتیجه ی آن اعمال و عقاید در قیامت چیست می داند، هم گذشته که «مَا خَلْفَهُمْ» است می داند هم آینده که جریان کیفر یا پاداش است یعنی «مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» و اینهاست می داند لذا سهو و نسیان هم که در آن نیست «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيّاً»(۹) بنابراین جزای او عدلِ محض خواهد بود «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلاَ يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً» غالب مفسّرین این «بِهِ» را به الله برگرداندند یعنی هیچ کس به ذات اقدس الهی احاطه ی علمی ندارد گرچه برخیها این «بِهِ» را به «وَمَا خَلْفَهُمْ» برگرداندند یعنی آنها احاطه ندارند به «مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ»شان را فقط خدا احاطه دارد این هم یکی از محتملات است لکن غالب مفسّران این «بِهِ» را به الله برگرداندند گفتند خدا به همه ی این امور آگاه است ولی هیچ کس به ذات اقدس الهی احاطه ی علمی ندارد چندین بار به عرضتان رسید که نسبت به ذات اقدس الهی احدی علم به آن معنا چه علم شهودی چه علم احاطی دیگر ندارد حکیم و عارف هر دو نسبت به ذات اقدس الهی فقط برهان دارند اگر عرفان و شهودی هست برای تجلّیات الهی و اسمای الهی است وگرنه آن هویّت محض آن ذات مطلق این مشهود هیچ کسی نیست عبارت سیدناالاستاد امام(رضوان الله علیه) خواندیم در چند جای تفسیر المیزان عبارت مرحوم علامه را خواندیم از قُدما و متأخّرین همه مُتّفق الکلمه اند که ذات اقدس الهی را فقط با برهان می شود شناخت یعنی ذات مُستجمِع جمیع صفات و کمال، حقیقت نامتناهی این الفاظ بما لها من المفاهیم این مصداقی دارد اما مصداق چیست از نزدیک کسی او را مشاهده کند این مقدور نیست نمی شود گفت هر کس خدا را به اندازه ی خود می بیند چه اینکه قبلاً گذشت خدا اندازه ندارد که کسی به اندازه ی خودش خدا را بشناسد گرچه مثالهایی برای تقریب به ذهن ذکر می شود همان شعر معروف که آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی مثلاً باید بچشد ولی این یک تشبیه است چون دریا و اقیانوس چه محدود چه نامحدود بالأخره سطحش غیر از عمقش است، اوّلش غیر از آخرش است، شرقش غیر از غربش است، شمالش غیر از جنوبش است این تجزیه پذیر است هر کس ممکن است یک ظرف آبی از این دریا بردارد اما اگر یک حقیقت نامتناهی بود و اوّلش «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ» بود ظاهرش «وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ»(۱۰) بود به هیچ وجه ترکیب و تجزیه و تألیف و امثال ذلک نداشت یا هیچ نمی شود او را شناخت کما هو الحق، اگر او شناخته می شود باید به کُنه شناخته بشود که فقط خودش، خودش را می شناسد چون انسان وقتی می خواهد تجزیه کند چیزی را تجزیه می کند که به یکی از امور هفت گانه تجزیه پذیر باشد اگر مرکّب از وجود و ماهیّت بود قابل تجزیه است که انسان یک قِسمش را بشناسد یک قسم دیگر را نشناسد و مانند آن این یک، اگر مرکّب از ماده و صورت بود قابل تجزیه است، اگر نظیر اعراض که به اصطلاح بسیط اند مادّه و صورت خارجی ندارند مرکّب از جنس و فصل ذهنی بود قابل تحلیل است، اگر مرکّب از جوهر و عرض بود که یک ترکیب اعتباری است که از او مفهوم می گیرند نه ماهیّت چون أبیض مفهوم است بر خلاف بَیاض که ماهیّت است جوهر و عرض وقتی ترکیب شد ترکیبش اعتباری است باز قابل تجزیه است و خدای سبحان از این قبیل نیست. یا مرکّب از دو جزء ترکیبیِ نظیر آنچه در آب هست یک جزئش اکسیژن است یک جزئش نیتروژن از این قبیل است این هم نیست یا قِسم ششم ترکیب نظیر ترکیب ریاضی، ترکیب کمّی، ترکیب از نصف و ثلث و ربع باشد این هم نیست، قِسم هفتم که شرّ التراکیب است ترکیبی از وجود و عدم است یعنی شیء محدود یک مقدار را دارد یک مقدار را ندارد آن مقداری که ندارد عین این مقداری که دارد نیست وگرنه وجود عین عدم خواهد بود یک ترکیب بسیار دقیقی است که از همه ی شش قِسم قبلی دقیق تر و به تعبیر حکیم سبزواری از همه شرّتر، شرّ التراکیب این ترکیب هفتم است. ذات اقدس الهی منزّه از این تراکیب سبعه است

آن وقت کسی بگوید من خدا را به اندازه ی خودم مشاهده می کنم این فرض صحیح ندارد تمام تجلیّات و شهود عرفا به این اسما و صفات است و افعال الهی و مانند آن، حکیم اینها را می فهمد عارف اینها را مشاهده می کند در محدوده ی اسمای الهی، صفات خارج از ذات و مانند آن، وگرنه در مقام ذات احدی راه ندارد.

ص: ۷۹۲

۱- (۱۳) _ سوره ی نبأ، آیه ی ۳۸.

۲- (۱۴) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۲۷.

۳- (۱۵) _ سوره ی اسراء، آیه ی ۱۴.

۴- (۱۶) _ سوره ی الرحمن، آیه ی ۳۹.

۵- (۱۷) _ سوره ی صافات، آیه ی ۲۴.

۶- (۱۸) _ سوره ی سجده، آیه ی ۱۲.

۷- (۱۹) _ سوره ی طه، آیه ی ۱۲۴.

۸- (۲۰) _ سوره ی اسراء، آیه ی ۱۴.

۹- (۲۱) _ سوره ی مریم، آیه ی ۶۴.

۱۰- (۲۲) _ سوره ی حدید، آیه ی ۳.

پرسش:

پاسخ: به همین اندازه ما مکلّفیم درباره ی برهان آن المعروف حدّ المعرفه که وجود مبارک سیّدالشهداء فرمود که ناظر به معرفهالله نیست نسبت به سؤالهایی که کرده جوابی که به آن شخص داده بنابراین حضرت به همان اندازه کمک کرده ولی هر کس خدا را به اندازه ی خودش از نظر اسما و صفات می شناسد به حسب برهان می شناسد همان طوری که حضرت فرمود شما نگاه کنید این عربِ ساده اندیش که گفت «البعره تدلّ علی البعیر ... و آثار القدم تدلّ علی المسیر»(۱) از همین مقدار شما می توانید جلو بروید تا آن براهینی که قرآن کریم به شما نشان داده است بالاتر از این راه نیست.

پرسش: سپس اینکه ما می گوییم «الحمد لله»، «سبحان الله».

پاسخ: خب اینها اسمای الهی است دیگر، همه ی اینها اسما هستند هم قابل ادراک عقلی اند هم تجلیّات خدایند که قابل شهود عرفانی اند پشت سر اینها آن هویّت مطلقه است که اینجا حکیم و عارف هر دو به یک راه می رسند که این اسما مصداقی دارد همین، الآن ما آفتاب را هیچ تردیدی نداریم که آفتاب را می بینیم اما یک کارشناس به ما می گوید اینکه شما می بینید نور آفتاب است آفتاب دیدنی نیست آن وقتی هم که آفتاب را ظل گرفته به اصطلاح مُنکسِف شده اگر بخواهید گوشه ای از این آفتابِ تازه منکسف شده را با چشم غیر مسلّح ببینید کور می شوید ما خیال می کنیم آفتاب را می بینیم آفتاب که برای ما دیدنی نیست تازه زمان انکساف ما را سفارش می کنند که اگر خواستی ببینی با چشم مسلّح ببین قابل دیدن نیست ولی ما یقین داریم خیلیها که نمی دانند می گویند این آفتاب همین است به ماها که کارشناسان گفتند و فهمیدیم می فهمیم این نور بالأخره صاحبی دارد دیگر منبعی دارد که این نور از آن منبع متلألیء است معرفت ما نسبت به آفتاب همین است دیگر خب وقتی که ما آفتاب یک وجب است وقتی در سوره ی مبارکه ی «سجده» و امثال «سجده» می فرماید این نظام کیهانی شاید خیلی از منظومه های کشف نشده چندین برابر آفتاب باشند فرمود: «ثُمَّ اسْتَوَی إِلَی السَّماءِ وَهِیَ دُخَانٌ» ما یک مُشت دود را به صورت شمس و قمر در آوردیم اول که شمس و قمری نبود این خداست.

۱- (۲۳) ــ بحارالأنوار، ج۳، ص۵۵.

پرسش:

پاسخ: اگر دخان را، گاز را، خفه کننده را او شمس و قمر درست می کند راه شیری درست می کند چندین برابر آفتاب و ماه درست می کند در بخشی از آیات که آن آیه ای که سجده ی واجب دارد می گوید چرا این را می پرستید آن که شمس و قمر آفرید بپرستید بعدها در ادبیات فارسی ما آمده که «ای دوست قمر بهتر یا آن که قمر سازد» چرا آفتاب را می پرستی، چرا ماه را می پرستی، ماه آفرین را، آفتاب آفرین را بپرست کسی که یک مُشت دود را به این صورت در آورده الآن شما می بینید در این بحثهای آسمان شب و امثال ذلک با حرفهایی که خیال می کنند خیلی مطالب کشف کردند در حالی که بضعه ای از علوم کهکشانها را تازه کشف کردند همه ی این میلیاردها کوکبِ ثابت و سیّار یک مُشت دود بود «ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّماءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ»(۱) این خداست، بنابراین ما درباره ی آفتاب باور نمی کردیم که ما آفتاب را نمی بینیم اما کارشناسان به ما گفتند که درست است که شما می گویید «آفتاب آمد دلیل آفتاب» اما خیال می کنید اینکه می بینید آفتاب است این نور آفتاب است آفتاب دیدنی نیست. اینها که اهل معرفت اند از قُدما تا متأخّرین هر چه ما شنیدیم و خوانده ایم و گفته ایم همین بود از نوشته های قبل از هشتصد سال شاید در دست ما نباشد اما از هفتصد سال، هشتصد سال قبل که عرفا دست به قلم کردند کتابهای عرفانیِ کلاسیک نوشتند همه همین حرف را زدند چند جای المیزان را خواندیم که فرمود: «و أمّا الذات المتعالیه فلا سبیل إلیها»(۲) روشن تر از همه عبارت سیدناالاستاد امام(رضوان الله علیه) بود که فرمود آن ذات اقدس الهی نه معبود هیچ پیغمبر است نه مشهود هیچ پیغمبر است و نه معروف هیچ پیغمبر، وقتی انبیا به آنجا راه ندارند دیگری چه حقّی داشته باشد این حرفِ همه یعنی حرف همه است حالا چیزی که صدرالدین قونوی در شرح تائیه کبرای ابن فارض کرد ابن فارض معروف است به سلطان العاشقین این طور عاشق و شیفته در دیار ما خیلی کم است این کتاب متنِ درسی بود یعنی خود صدرالدین این را تدریس کرده صدرالدین قونوی اول با تقریرات فارسی چاپ شده آن سعیدالدین فرغانی شاگرد ایشان تقریرات ایشان را با فارسی که صدرالدین تدریس کرده چاپ کرده به نام مشارق الدراری بعد همین سعیدالدین فرغانی این را به عربی برگردانده اضافاتی کرده و شده منتهی المدارک و مشتهی لُبّ کلّ کاملٍ و عارفٍ و سالک این شرح تائیه ابن فارض است که بیش از هفتصد بیت است خب، فاصله ی ابن فارض با حافظ و اینها خیلی، خیلی یعنی خیلی مبادا کسی خیال بکند او در حدّ حافظ است یا حافظ در حدّ اوست فحول از علما تائیه او را شرح کردند قیصری شرح کرده، ابن فارض شرح کرده، جامی شرح کرده بزرگان از عرفا در صدد شرح تائیه ابن فارض بودند که عشق یعنی چه، عشق خدا یعنی چه، چطور آدم شیفته ی او می شود آن که می گوید «قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ»(۳) این را بزرگان اهل معرفت فارسی زبان هم گفتند، گفتند آن هنر نیست که از برای محو جمال کسی شدن دست را انسان ببُرد «قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ» دستی به جان ما بنگر چه ها بردیم چون اگر بروی دستی به دل ما داشته باشی ببینی در قلب ما و دل ما چه گذشت آن وقت قصّه یوسف را مهم نمی دانی. به هر تقدیر در جلد اول منتهی المدارک صفحه ی ۳۵ این پارگراف آخر عبارت این است «إقامه البرهان الإلهی» یک، «والذوقی» دو، «علی عدم ادراک غیب الهویّه ثمّ اعلم أنّ کُنه ذات الأقدس و غیب الهویّه و الإطلاق و الأزلیّه المندرج فی حکم الأبدیّه لا یُشهَد» پس راه عرفان بسته است «و لا یُفهَم» پس راه حکمت بسته است «و لا یُعلم و لا یُدرک مِن حیث التعیّن أصلا» چون آن لا تعیّن است «و لا یَدخل تحت حکم متعیّنٍ البته» نمی شود موضوع قرار بگیرد ما حکمی، محمولی بر او بار کنیم «اللهمّ الاّ حکماً سلبیا» فقط صفت سلب می توانیم داشته باشیم بگوییم «بأنّها لا تُعلم» لطیفه ی سیدناالاستاد علامه طباطبایی در تعلیقاتشان بر همین مسائل این است که آنچه را که این بزرگان گفتند که فقط ما یک قضیه ی سالبه می توانیم داشته باشیم و آن این است

که هویّت مطلقه «لا تُعلم» این سالبه ی محصّله است نه موجبه ی معدوله بنابراین وصف او هم نیست نمی شود خدا را وصف کرد «بأنّها لا تُعلم» سکوتِ محض این «لست ادری» همین است و منظور جناب صدرالدین هم باید همین باشد نه اینکه این موجبه ی معدوله المحمول است که او متّصف است به «أنّها لا تُعلم» این را سیدناالاستاد در همان الیوم و الفلسفه که شرح بخشی از خطبه های نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه است که وجود مبارک حضرت امیر دارد که «لا حدّ له» ایشان می فرمایند آنجا این «لا حدّ له» موجبه ی معدوله المحموله نیست این سالبه ی محصّله است یعنی «لست أدری» «و إنّما تُوجّه و تعطّی هذا الحکم السلبی أیضاً بأحد وجهین» آن وقت دلیل نقلی هم ذکر می کند.

ص: ۷۹۴

۱- (۲۴) _ سوره ی بقره، آیه ی ۲۹.

۲- (۲۵) _ تفسیر المیزان، ج۱۳، ص۳۰۲.

۳- (۲۶) _ سوره ی یوسف، آیه ی ۳۱.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

متن درس تفسیر حضرت آیت الله عبدالله جوادی آملی – سه شنبه ۱۴ اردیبهشت ماه ۸۹/۰۲/۱۴

.Your browser does not support the audio tag

«يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لاَ عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمنِ فَلاَ تَسْمَعُ إِلَّا هَمْساً (۱۰۸) يَوْمَئِذٍ لاَ تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلاً (۱۰۹) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلاَ يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً (۱۱۰) وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْماً (۱۱۱) وَمَن يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلاَ يَخَافُ ظُلْماً وَلاَ هَضْماً (۱۱۲)وَكَذلِكَ أَنزَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْراً(۱۱۳)»

چون سوره ی مبارکه ی «طه» در مکه نازل شد و عناصر محوری سوَر مکّی اصول دین است و یکی از محوری ترین مسائل اصلی جریان معاد است در این سور ه بعد از جریان توحید و وحی و نبوّت مسئله ی معاد را مطرح می کند عدّه ای که فقط فکر می کردند زندگی در طبیعت و دنیا خلاصه می شود و لاغیر فکر می کردند که زمین ابدی است، آسمان ابدی است حتی برخی از مِلکها را می گفتند اینها مِلك نَمیر است که یک اصطلاح جاهلی بود و در ادبیات فارسی هم کم و بیش راه پیدا کرده است می گفتند آن زمین مِلك نمیر است در سوره ی مبارکه ی «کهف» گذشت که صاحب آن باغ وقتی وارد باغ شد به جای سپاسگزاری و شکر گفت «مَا أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هذِهِ أَبَداً»(۱) من فکر نمی کنم این ابدی نباشد این ابدی است «بادَ» یعنی «هَلَكَ»، «تَبيدُ» یعنی «تَهلك» این هرگز از بین نمی رود این فکرِ جاهلی بود لذا درباره ی زمین و کوههای زمین هم فکرِ ابدیّت داشتند وقتی سخن از معاد بود سخن از حیاتِ بعدالموت بود اینها یا تعجّب می کردند یا به عنوان استهزا می گفتند این کوهها وضعش چه می شود «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ»(۲) فرمود: «يَنسِفُهَا رَبِّي نَسْفاً». مطلب دیگر اینکه هیچ عِوَجی نه در زمین است نه در زمینه این سخنی که جناب فخررازی گفته و عدّه ی دیگری که متأخّر از او هستند پذیرفتند که عِوَج برای معانی است و عَوج برای صوَر است این را بعضی از کسانی که در فقه اللغه کوشش کردند نپذیرفتند گفتند این فرع ضعیف ترین قول در مسئله است بهترین قول همان است که عِوج و عَوج چه به کسر عین چه به فتح عین هر دو به یک معناست فرقی نمی کند هم در محسوسات هم در معقولات به کار می رود. به هر تقدیر نقدی دارند بر جناب زمخشری و به هر حال از این آیه برمی آید که نه در زمین عِوج و کَجی هست نه در زمینه، در زمین عِوجی نیست «لاَّ تَرَى فِيهَا عِوَجاً وَلاَ أَمْتاً»(۳) در زمینه ی معاد عِوج نیست «يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لاَ عِوَجَ لَهُ» هم داعی خوب دعوت می کند هم مدعوّ خوب می شنود و هم راه را ناچارند درست طی کنند در دنیا یک عدّه بیراهه یا کج راهه می روند راه دیگران را می بندند اما آن روز این طور نیست هر کسی راه خودش را دارد و راه خودش هم طی می کند «لاَ عِوَجَ لَهُ» به نحو نفی جنس، بعد چون موضوع مهم بود این ظرف را مقدّم بر مظروف آوردند نفرمودند «يتّبعون الداعي يومئذٍ» بلکه «يَوْمَئِذٍ» را مقدم ذکر کرد برای اهمیت مطلب «يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ».

مطلب دیگر این است که همه در قیامت خاشع و خاضع اند اما مؤمنون خشوع احترامی دارند و خشوع عقلی دارند اما غیر مؤمن خشوعِ نفسی دارد هراسناك است آن که در دنیا «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاَتِهِمْ خَاشِعُونَ»(۴) وقتی در قیامت به قُربِ الهی رسیده است خشوعش بیشتر می شود احترامش بیشتر می شود احترام را احترام گفتند چون آدم حریم می گیرد وقتی وارد حرم شد آرام زیارت می کند در محضر پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) که قرار گرفت آرام حرف می زند

«لاَ تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ»،(۵) «إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنـدَ رَسُولِ اللَّهِ»(۶) این یـک غَضّ صوت است به نحو احترام نه به نحو خشیت آنهایی که بالأخره اهل عقل اند حرم که مشرّف می شوند آرام زیارتنامه می خوانند چه در حرم نبوی چه در اعتاب مقـدسه(علیهم الصـلاه و علیهم السـلام) و اما افراد عادی می بینیـد خیلی با صـدای بلند یا صـلوات می فرسـتند یا زیارتنامه می خوانند یا داد می کِشند این ثوابش هم کمتر است ادبش هم کمتر است یا فقدان ادب را به همراه دارد «إِنَّ الَّذِینَ یَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنـدَ رَسُولِ اللَّهِ» خب آنهـایی که «الَّذِینَ هُمْ فِی صَلاَتِهِمْ خَاشِعُونَ»(۷) شامـل حـال آنها می شود اینها یک خشوع عقلی دارند و نه نفسی، احترام دارند یعنی حریم می گیرند و در صحنه ی قیامت خاشعانه حاضر می شوند اما بشّاش اند عدّه ای هراسـناک اند در قرآن کریم گاهی این خشوع را به چشم اسناد می دهد گاهی به صوت اسناد می دهد گاهی به تمام چهره ی هستی اسناد می دهد بعد تقسیم بندی می کند که خشوعها یکسان نیست بعضیها بر اساس ترس است بعضیها بر اساس حریم گیری یـک بخش دارد که «خُشَّعاً أَبْصَارُهُمْ»(۸) یـک بخش دارد «مُهْطِعِینَ إِلَی الـدَّاعِ»(۹) چشـمشان همین طور باز می ماند بخشـی دارد «خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ» آنجا که سخن از صوت است حرف زدن است فرمود: «خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ» آنجا که سخن از نگاه است «خُشَّعاً أَبْصَارُهُمْ» آنجا که درباره ی اصل هویّت و وجود است می فرماید: «وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خَاشِعَهٌ»(۱۰) است وجوه به معنی چهره نیست بعد تقسیم بندی می کنند که خشوع بخش اش مربوط به ترس است بخشـی مربوط به حریم گیری اینکه فرمود: «وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمنِ».

ص: ۷۹۵

۱- (۱) _ سوره ی کهف، آیه ی ۳۵.

۲- (۲) _ سوره ی طه، آیه ی ۱۰۵.

۳- (۳) _ سوره ی طه، آیه ی ۱۰۷.

۴- (۴) _ سوره ی مؤمنون، آیات ۱ و ۲.

۵- (۵) _ سوره ی حجرات، آیه ی ۲.

۶- (۶) _ سوره ی حجرات، آیه ی ۳.

۷- (۷) _ سوره ی مؤمنون، آیه ی ۲.

۸- (۸) _ سوره ی قمر، آیه ی ۷.

۹- (۹) _ سوره ی قمر، آیه ی ۸.

۱۰- (۱۰) _ سوره ی غاشیه، آیه ی ۲.

پرسش:...

پاسـخ: آن مخصـوص نه، مثـل اسـتغفار و رفتن در همـان جریـان شـفاعت آیه ای که دارد «لَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَلَمُوا أَنْفُسَـهُمْ جَاءُوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ»(۱) از حضـرت سـؤال کردنـد همچنیـن از ائمـه بعـدی(علیهـم السـلام) سـؤال کردنـد که مخصوص زمان حضرت است فرمودند نه، در زمان حیات، در زمان ممات هر دو یکسان است و آیه دارد که اگر اینها معصیت کردند و به حضور تو بیایند استغفار بکنند یا تو برای آنها استغفار بکنی و حال اینکه الآن وقتی ما به زیارت حضرت در مدینه

مشرّف می شویم همین آیه را می خوانیم می گوییم اینجا آمدیم استغفار می کنیم شما هم برای ما استغفار کنید «أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ» این است و همان بیان نورانی که حضرت صدّیقه طاهره(سلام الله علیها) بیان می کند این است که پدر من این مطلب را به من گفته که اگر کسی بر من سلام بفرستد سه بار «وَجبت له الجنّه» بعد از حضرت سؤال کردند مربوط به حیات شماست؟ فرمود نه، حیات من و حیات پدر، ممات من و ممات پدر هر دو این حکم را دارد اینها حیّ اند این طور نیست که ممات درباره ی اینها معنا داشته باشد. خب، در بخشهای دیگر فرمود: «خُشَّعاً أَبْصَارُهُمْ» اگر «خُشَّعاً أَبْصَارُهُمْ» چشمهای اینها خاشع است معلوم می شود که این خشوع اختصاصی به اصوات و امثال ذلک ندارد در بخشهای دیگر هم مربوط به افراد تبهکار که باشد می فرماید اینها خشوعشان بر اساس ذلّت است در سوره ی مبارکه ی «شوری» آیه ی ۴۵ این است «وَتَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الذُّلِّ» این ذلّت برای برخیهاست وگرنه مؤمنان عزیزند چه در دنیا چه در آخرت «يَنظُرُونَ مِن طَرْفٍ خَفِيٍّ» انسانی که ترسناك است با زیر چشم نگاه می کند با گوشه ی چشم نگاه می کند این همین است که گاهی گفته می شود «خُشَّعاً أَبْصَارُهُمْ» گاهی گفته می شود «مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ»(۲) سرشان را خم می کنند وقتی سر خم کردند از زیر چشم گوشه ی چشم نگاه می کنند که از آن حالت به عنوان «خُشَّعاً أَبْصَارُهُمْ» یاد می کنند تفصیلش در سوره ی مبارکه ی «القیامه» است در سوره ی مبارکه ی «قمر» آیه ی هفت به این صورت است «خُشَّعاً أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنتَشِرٌ» این آیه ی هفت سوره ی مبارکه ی «قمر» است اما در سوره ی مبارکه ی «القیامه» تفصیل قائل است در سوره ی «قیامت» آیه ی بیست و دوم به بعد این است که «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ * إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ * وَوَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ * تَظُنُّ أَن يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ» پس گرچه در آیه ی محلّ بحث فرمود: «وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ» این عِنا و عانی که به معنای اسیر است تنها یك جا در قرآن استعمال شد و همین آیه محلّ بحث است اینها اسیرانه به پیشگاه حق می آیند او امیرِ مطلق است چون «لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»(۳) اما همه ی مردم که اسیرانه می آیند یك عدّه با عزّت اند یك عدّه با ذلّت فرمود: «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ» با صاد ضاد یعنی با نضارت و با طراوت و شادابی «إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» وجوه ناظر است نه چشم، برخی از اشاعره به این آیه استدلال کردند که ــ معاذ الله ــ خدا در قیامت دیدنی است سخن از چشم نیست سخن از وجه است وجه یعنی هویّت یعنی هستی این هستی شان ناظر به خداست نه اینکه نگاهشان ناظر به خداست سخن از عیون نیست سخن از ابصار نیست این قضیّه سوره ی مبارکه ی «انعام» که «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»(۴) جهت این قضیه ضرورت ازلی است یعنی اگر از یک حکیم سؤال بکنی که این قضیه را جهت بده موضوعش معلوم است محمولش معلوم است ولی جهت بده قضیه اگر از سنخ «زيدٌ قائم» باشد جهتش امکان است اما اگر از سنخ «زيدٌ ناطق» باشد جهتش ضرورت است این قضیه را اگر خواستید جهت بدهید «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» بالضروره، «وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» بالضروره، «وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» بالضروره قضایای ممکنه نیست قضایای ضروره است و اگر ضرورت است به هیچ وجه ذات اقدس الهی را نمی شود با چشم ادراک کرد پس «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ * إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ * وَوَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ * تَظُنُّ أَن يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ» برخی از چهره ها دِژَم اند، غمگین اند، افسرده اند و گمانشان این است که حادثه ی کمرشکن به انتظار اینهاست فاقِره آن حادثه ای است که کمر را می شکند فاقره الظَّهْر است که فقیر را هم فقیر گفتند برای آن است که ستون فقراتش شکسته است وگرنه فقیر به معنای ندار نیست ولی کسی که در اثر فقدان مال و مشکل مسائل اقتصادی قدرت ایستادگی، ایستادگی یعنی ایستادگی قدرت ایستادگی ندارد به او می گویند فقیر برای اینکه مثل اینکه ستون فقراتش شکسته است اگر کسی ستون فقراتش بشکند قدرت ایستادن ندارد ملّت گرسنه هم قدرت ایستادگی ندارد وگرنه نداری را می گویند فقدان نه فقر حادثه ی کمرشکن را می گویند فاقره الظهر «تَظُنُّ أَن يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ»(۵) پس الوجوه علی قِسمین پس اگر یک وقت الوجوه اینجا

جمع بود و همه را شامل شد خضوع یک عدّه خضوع احترامی است خضوع عدّه دیگر خضوع و خشوع ترس است و اگر نه، ناظر به الف و لام عهد بود جمع نبود خب معلوم می شود که همین وجوهی است که «خَاشِعِینَ مِنَ الذُّلِّ»(۶) است دیگر، به هر تقدیر همه ی وجوه در پیشگاه ذات اقدس الهی حضور خاشعانه دارند.

۱- (۱۱) _ سوره ی نساء، آیه ی ۶۴.

۲- (۱۲) _ سوره ی ابراهیم، آیه ی ۴۳.

۳- (۱۳) _ سوره ی غافر، آیه ی ۱۶.

۴- (۱۴) _ سوره ی انعام، آیه ی ۱۰۳.

۵- (۱۵) _ سوره ی قیامت، آیه ی ۲۵.

۶- (۱۶) _ سوره ی شوری، آیه ی ۴۵.

پرسش: ببخشید خشوعی که در سوره ی «حشر» به کوهها اسناد می دهد از کدام نوع است «لَوْ أَنزَلْنَا هـذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعاً مُتَصَدِّعاً».(۱)

پاسخ: بله دیگر، «لَوْ أَنزَلْنَا» این هم «خَاشِعاً» خشوع آن خشوع همین خضوع و فروماندن است ترس نیست، ترس نیست مشخص فرمود: «خَاشِعاً مُتَصَدِّعاً» الآن یک مطلب مهم برای دیگری باعث خشوع اوست یعنی خضوع اوست نه ترس او، او در برابر مطلب مهم خاضع است این «مُتَصَدِّعاً» آن را توضیح می دهد صَداع یعنی سردرد آدم مطلب عمیق علمی را که می شنود یا نمی فهمد یا با زحمت می فهمد و سرش درد می آید این صداع یعنی پراکندگی همین را در سر به کار می برند آن دردسر را می گویند صداع، فرمود ما اگر این قرآن را بر کوه نازل می کردیم سرش در می آمد متصدّع می شد، تکّه تکّه می شد، گرفتار صداع می شود بارِ سنگینی ما بر او تحمیل نمی کردیم اما یک مطلب سنگینی بر او تحمیل می شده است آن خشوع، خشوع ترس و امثال ذلک نیست نظیر «الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاَتِهِمْ خَاشِعُونَ» است دیگر در اول سوره ی مبارکه ی «مؤمنون» دارد «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاَتِهِمْ خَاشِعُونَ»(۲) خشوعی که مؤمنان در نماز دارند از سنخ همان خشوعی است که کوه هنگام نزولِ فرضی قرآن پیدا می کرد اما در اینجا کلمه ی رحمان را به کار برد چون همگان در برابر رحمان خاشع اند عدّه ای بر اساس «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ * إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» عدّه ای بر اساس «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ * إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ * وَوَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ * تَظُنُّ أَن يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ»(۳) و کلمه ی قاصم هم با صاد است نه با سین و در قرآن به کار نرفته مگر در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» آیه یازده «وَكَمْ قَصَمْنَا مِن قَرْيَةٍ» قاصم الجبّارین یعنی در هم کوبیدن یک فرق ادبی هست بین قَصم و فصم که هر دو با صاد است آن یکی باصداست این یکی بی صدا قَصم شکستن با صداست چون اگر نرم باشد شکستنش صدا نداشته باشد می گویند فَصد و اگر چیزی شکستنش صدا داشته باشد مثل سنگ و امثال ذلک می گویند قَصم بالأخره در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» سخن از قاصم بودن مطرح است در این کریمه فرمود هیچ شفاعتی نافع نیست «إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ» در ذیل این یک روایت نورانی از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است که می فرماید به من اذن داده می شود به من می گویند «سَل تُعطی واشفع تُشفّع»(۴) از این روایت معلوم می شود که ضمیر «مَنْ أَذِنَ لَهُ» به شافع برمی گردد نه مشفوع ٌله «وَرَضِيَ لَهُ» هم به شافع برمی گردد نه مشفوع ٌله اما در جریان «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلاَ يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً» اگر ضمیر به الله برگردد کما هو الظاهر بسیاری از مفسّران به این ذکر کردند برهانش در بحث دیروز گذشت در روایات فراوان مخصوصاً در نهج البلاغ هست که ذات اقدس الهی تحت اکتناه احدی در نمی آید اگر در بعضی از روایات کُنه معرفت سؤال می شود معرفت درباره ی اسمای حسنایی که مثل ربوبیّت و مانند آن وگرنه آن هویّت مطلقه آن ذات مطلق به هیچ وجه تحت اکتناه در نمی آید تا کسی در دعا خواهان آن باشد چون اگر کُنهش را درک بکند او را احاطه کرده که، اگر احاطه کرده می شود مُحاط و او می شود محدود در حالی که در غالب روایات نهج البلاغه که بخشهای توحیدی مطرح است می فرماید حدپذیر نیست خدای سبحان حالا گوشه ای از این بیانات نورانی حضرت امیر را در نهج البلاغه می خوانیم ایشان در خطبه ی ۴۹، خطبه ی اول که مفصّل در همین زمینه است در خطبه ی ۴۹ می فرماید: «لَمْ يُطْلِعِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ وَ لَمْ يَحْجُبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ» کسی بخواهد صفات الهی را فضلاً از آن هویّت مطلقه، صفات الهی را احاطه پیدا کند مقدورش نیست اما آن مقداری که مقدور بشر هست مثل مفاهیمی که دال است بر مصداق یا بعضی از تجلیّات و تعیّنات و اسمایی که حاکی از ذات اند نه خود ذات آنها را بخواهد ادراک کند مقدور بشر هست «لَمْ يُطْلِعِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ» فضلاً عن هویّته «وَ لَمْ يَحْجُبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ» آن مقداری که لازم است بشر مقدور اوست مکلّف است می تواند آن مقداری که کُنه ذات اوست

نه مقدور اوست نه مورد تکلیف است در بحثهایِ قبلی هم داشتیم که اینکه می گویند هر کسی هر کدام از عرفا خدا را به اندازه ی خودشان مشاهده می کنند برای همین است که خدای سبحان مرآیا یک، مرائی دو، طبق دو نسخه ای که از نهج البلاغه آمده است خدا صحنه را آفرید یا این صحنه مرآت حق است یا اسمای حسنا را در صحنه ی آفرینش که مرئی هستند می بینیم هم جهان مرایای الهی اند هم مرائی الهی اند خب، پس این مرائی را و این مرآتها را آفرید این یک اصل. این حرف قبلًا گفته شد، قبلًا گفته شد یعنی قبلًا گفته شد و از یاد خیلیها رفت اینکه وجود مبارک پیغمبر فرمود آدم همین طوری بیاید در درس بنشیند این دیگر هرگز ملاّـ نخواهد شد برای همین است دیگر فرمود: «استعن بیمینک»(۵) دفتر داشته باش، کتاب داشته باش، قرآن داشته باش، این آیات را تطبیق بکن کسی از حفظ چیزی را گوش بدهد غیر از اتلاف عمر، اتلاف عمر آقایان حقیقت شرعیه ندارد همین است همین طور کسی می آید پای درس! اگر توقّع داشته باشید که خدای سبحان یک حقیقت شرعیه یا متشرّعی برای اتلاف عمر باشد این نیست این طور درس خواندن را می گویند اتلاف عمر آن روز گفته شد که وجود مبارک پیغمبر فرمود: «استعن بیمینک» چرا از من می خواستید لوازم التحریر، قلم، کتاب، قرآن این داشته باش سطر به سطر یعنی سطر به سطر گوش بده و یادداشت بکن بعد اگر چهارتا سؤال داشتی می شود سؤال علمی، چهارتا اشکال داشتی می شود اشکال علمی در آن روز گفته شد ذات اقدس الهی کلّ عالَم را آینه قرار داد این اصل اول، و خودش به تمام چون بسیط است دیگر مرکّب که نیست که به تمام ذات در عالَم جلوه کرد نه به بعضی از ذات تشبیه معقول به محسوس این است آفتاب در برابر همه ی آینه با تمام ذات حاصل است دیگر این طور نیست که یک گوشه ی آفتاب حالا آفتاب چون کُروی است آن طرفش هم هست ولی اگر آفتاب کروی نبود و بسیط بود همین آفتاب با تمام رخ در برابر آینه ها هست این اصل دوم، اما چون آینه ها فرق می کند هر آینه ای آفتاب را به اندازه ی خودش نشان می دهد اگر این آینه ها بخواهند حرف بزنند می گویند ما آفتاب را به اندازه ی خودمان فهمیدیم این چهار و درست هم می گویند آفتاب اندازه ندارد چون با تمام وجود ظهور کرده ولی آینه اندازه دارد اگر عرفا می گویند هر کسی ما خودمان خدا را به اندازه ی خودمان مشاهده کردیم در اینجا سخن است اما آن حکیم که برهان اقامه می کند مفهوم است مفهوم یعنی خدای ازلیِ ابدیِ سرمدی مصداقی دارد بله این مفهوم است و سهل الوصول است اما سخن از مشاهده که باشد می گویند هر کس خدا را به اندازه ی خود مشاهده می کند یعنی از این قبیل نه اینکه این شخص می رود بالاـ آفتاب را به اندازه ی خودش می گیرد بلکه در جای خودش هست آفتاب با تمام چهره اش در برابر آینه ظاهر است این آیه به اندازه ی خود آفتاب را درک می کند صدرالدین می گوید وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) که خلیفهالله بود با مردم این طور حرف می زد هر کسی مخاطب حضرت بود حضرت با تمام رخ نگاه می کرد شما الآن در این مصاحبه ها می بینید کسی که دارد با دیگری مصاحبه می کند نیم رخ نگاه می کند حواسش پیش دوربین است این طور پیغمبر با کسی حرف نمی زد با تمام رخ نگاه می کرد می گفت من خلیفه ی الله ام الله مگر با مردم، شما گفتید الله، الله که می گوید لبیک مگر با بعضی از صفات با شما گفتگو می کند یا با تمام صفات با شما گفتگو می کند منتها شما یک گوشه اش را می گیرید پیغمبر دأبش این بود وقتی با کسی حرف می زد با تمام رخ حرف می زد نه اینکه یک گوشه اش جای دیگر بنگرد یک گوشه اش جای دیگر بنگرد بنابراین اکتناه صفت ممکن نیست یعنی صفتِ ذات چه رسد به اکتناه ذات فرمود: «لَمْ يُطْلِعِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ وَ لَمْ يَحْجُبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ» این در خطبه ی ۴۹، در خطبه های دیگر هم مشابه این تعبیر آمده در خطبه ی.

۱- (۱۷) ـ سوره ی حشر، آیه ی ۲۱.
۲- (۱۸) ـ سوره ی مؤمنون، آیات ۱ و ۲.
۳- (۱۹) ـ سوره ی قیامت، آیات ۲۲ ـ ۲۵.
۴- (۲۰) ـ ارشاد القلوب، ج۱، ص۱۹۷.
۵- (۲۱) ـ بحارالأنوار، ج۲، ص۱۵۲.

پرسش:

پاسخ: این تعبیری است که دیگران کردند خدای سبحان در مرتبه ی لطف خاصّی که به آن حضرت دارد به او عنایت کرده بله، وگرنه این نرفته بالا فیضِ خدا آمده پایین. در خطبه ی ۹۱ وقتی به نام خطبه ی اشباح معروف است اصلش این است که وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) فرمود: «خَطب أمیرالمؤمنین(علیه السلام)» روزی به حضرت عرض کردند که شما خدا را برای ما معرفی کنید و اینها وجود مبارک حضرت امیر خطبه ای خوانده بر منبر کوفه رفتند و خطبه ای خواندند «و ذلک أنّ رجلاً أتاه فقال له یا أمیرالمؤمنین صِف لنا ربّنا مِثل ما نراه عیاناً لنزداد له حبّاً و بِه معرفه فغضب و نادی الصلاه جامعهً فاجتمع الناس حتّی غصّ المسجد بأهله فصعد المنبر و هو مُغضبٌ متغیّر اللون فَحمد الله وأثنی علیه و صلّی علی النبیّ(صلّی الله علیه و آله و سلّم) ثمّ قال الحمد لله الذی» کذا و کذا و کذا تا به اینجا رسید «فَانْظُرْ أَیُّهَا السَّائِلُ فَمَا دَلَّکَ الْقُرْآنُ عَلَیْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَائْتَمَّ بِهِ» تا به این بخش فرمود خیلیها چه فرشته چه غیر فرشته رفتند به سراغ شناخت ذات اقدس الهی هرگز به آنجا راه پیدا نکرده اند تا به اینجا اگر کسی به ذات راه پیدا کند «لِتَجْرِیَ فِی کَیْفِیَّهِ صِفَاتِهِ وَ غَمَضَتْ مَدَاخِلُ الْعُقُولِ فِی حَیْثُ لاتَبْلُغُهُ الصِّفَاتُ لِتَنَاوُلِ عِلْمِ ذَاتِهِ رَدَعَهَا وَ هِیَ تَجُوبُ مَهَاوِیَ سُدَفِ الْغُیُوبِ مُتَخَلِّصَهً إِلَیْهِ سُبْحَانَهُ فَرَجَعَتْ إِذْ جُبِهَتْ مُعْتَرِفَهً بِأَنَّهُ لاَ یُنَالُ بِجَوْرِ الِاعْتِسَافِ کُنْهُ مَعْرِفَتِهِ» چه فرشته چه انبیا هر عقلی بخواهد آنجا راه برود سیلی خورده برمی گردد اعتساف یعنی بیراهه رفتن در برابر استقام است عَسْف مثل حیف، عَسف مثل همان حیف بیراهه رفتن بیجا رفتن به جَبهه ی او، به جبهه ی او می زنند این متحسّر است و کتک خورده برمی گردد می فهمد به کُنه ذات نمی تواند راه پیدا کند چطوری به کنه ذات راه پیدا کند خب، این درباره ی خطبه ی ۹۱ که حضرت فرمود مطالب فراوانی را به همراه دارد. در خطبه ی ۱۸۶ آنجا بعد از اینکه فرمود: «بِهَا تَجَلَّی صَانِعُهَا لِلْعُقُولِ» عنوان تجلّی از بهترین واژه هایی است که در کلمات اهل بیت مخصوصاً وجود مبارک حضرت امیر تکرار شده فرمود اگر کسی به آنجا راه پیدا کند «لَتَجَزَّأَ کُنْهُهُ وَ لاَمْتَنَعَ مِنَ الْأَزَلِ مَعْنَاهُ» بعد تا به اینجا می رسد که «وَ لاَ یَتَغَیَّرُ بِحَالٍ وَ لاَ یَتَبَدَّلُ فِی الْأَحْوالِ وَ لاَ تُبْلِیهِ اللَّیَالِی وَ الْأَیَّامُ وَ لاَ یُغَیِّرُهُ الضِّیَاءُ وَ الظَّلامُ وَ لاَ یُوصَفُ بِشَیْءٍ مِنَ الْأَجْزَاءِ وَ لاَ بِالْجَوارِحِ وَ الْأَعْضَاءِ» تا اینکه چون «لا حدّ لَه» نهایت ندارد خب اگر یک موجود نامتناهی بود کُنه اش یعنی چه؟ اگر کسی به کُنه او برسد یعنی او را احاطه پیدا کرده دیگر در بخشهای دیگری هم باز همین بیان نورانی حضرت امیر هست در خطبه ی ۱۹۵ به این صورت طلیعه ی خطبه این است «اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَظْهَرَ مِنْ آثَارِ سُلْطَانِهِ وَ جَلالِ کِبْرِیَائِهِ مَا حَیَّرَ مُقَلَ الْعُیُونِ مِنْ عَجَائِبِ قُدْرَتِهِ وَ رَدَعَ خَطَرَاتِ هَمَاهِمِ النُّفُوسِ عَنْ عِرْفَانِ کُنْهِ صِفَتِهِ»(۱) چه رسد به هویّت همه ی همّتهای والا را پس می زند که اینها نمی توانند به کُنه صفت او برسند مگر صفت او محدود است صفت او نامحدود است خب یک موجود محدود چگونه می تواند نامحدود را درک بکند بنابراین «لَا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْماً» اما این بخش که «وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَیِّ الْقَیُّوم» آیا برای همه ی مردم است فوراً تقسیم فرمود، فرمود نه همه این طور نیستند برای اینکه در بخشهای دیگر فرمود: «قَدْ أَفْلَحَ مَن زَکَّاهَا» دو، «قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا»(۲) دو، همین تقسیم دو ضلعی در محلّ بحث هم آمده با تعبیر دیگر در آنجا فرمود: «قَدْ أَفْلَحَ مَن زَکَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا» اینجا فرمود: «وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْماً» یک، «وَمَن یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا یَخَافُ ظُلْماً وَلَا هَضْماً» دو، آن کسی که «مَنْ حَمَلَ ظُلْماً» خواب است، آن که «حَمل عدلا أفلح» منتها این چهار تعبیر شبیه هم نیست آن دو تعبیر معهود است این دو تعبیر این است «وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْماً» چون انسان ظلمی را که کرده که عمل عامل را رها نمی کند که عمل زنده است یک، موجود زنده می افتد در خطّ تولید مگر می شود چیزی در عالَم معطّل باشد در چیزی اثر نکند از چیزی اثر نگیرد اگر عمل زنده است که زنده است فعّال است چگونه می شود کسی کاری انجام بدهد کار از بین

برود چگونه ممکن است کار از بین نرود و بیکار باشد این می بینید برکات فراوانی که شامل بعضی از بیوتات است بر اساس عمل صالح جدّشان است دیگر، اگر خضر فرمود: «کَانَ أَبُوهُمَا صَالِحاً» همین است دیگر یعنی صَلاح جدّشان که در روایت بود جدّ هفتم بود یا هفتادم همیشه خضرِ راه هست این طور نیست که کسی آدم صالح باشد و عمل رخت بربندد وقتی به موسی(سلام الله علیهما) فرمود می دانی چرا من این دیوار را دارم می چینم برای اینکه جدّ این بچه ها یا پدر این بچه ها آدم صالحی بود یعنی صلاح او باعث شد که من الآن این کار را بکنم دیگر «وَکَانَ أَبُوهُمَا صَالِحاً»(۳) پس عمل زنده است یک، موجود زنده می افتد در خطّ تولید دو، بیکار نمی ماند با چه کسی رابطه دارد با عامل خودش سه، پس اگر کسی در چند سال قبل کار خلاف کرده و او را اصلاح نکرده توبه نکرده آن باری است بر دوش او «قَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْماً» چه اینکه اگر کسی عادلانه زندگی کرده «قد افلح من حمل عدلا» در مقابل آن «قَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْماً» این جمله ی نورانی را فرمود که «وَمَن یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ» این دیگر «فَلاَ یَخَافُ ظُلْماً» یک، «وَلاَ هَضْماً» دو، نه از ما بدی به او می رسد یک، نه نتایجش را کم به او می دهیم دو، هضم کردن یعنی کم کردن اینکه در سوره ی مبارکه ی «هود» گذشت که «إِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِیبَهُمْ غَیْرَ مَنقُوصٍ»(۴) همین است پس نه خطری از ما به او می رسد که بشود ظلم «لاَ یَخَافُ ظُلْماً» نه نتیجه ای از نتایج اعمال شما کم می گذاریم که بشود هضم نه حقّش را هضم می کنیم نه چیزی از ما به عنوان ظلم به او می رسد. قرآن کریم اول تا آخرش نور است نَقل است و کلام خداست و نور است اما این نور گاهی می تابد چاه را روشن می کند گاهی می تابد راه را روشن می کند، گاهی سیره و حرف فرعون را نقل می کند گاهی سیره و حرف سامری را نقل می کند نقل نور است نه منقول قرآن نور است نه هر چه را قرآن نقل کرده قرآن حرف فرعون را نقل کرده که سمّ است، حرف سامری را نقل کرده که سمّ است، حرف چاه و چاه رو را هم نقل کرده این نقل نور است و برای هدایت است وگرنه آن منقول گاهی کفر است، گاهی الحاد است، گاهی توحید «وَکَذلِکَ أَنزَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِیّاً وَصَرَّفْنَا فِیهِ مِنَ الْوَعِیدِ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ أَوْ یُحْدِثُ لَهُمْ ذِکْراً». که آن سایر حرفهاست و فردا ــ ان شاءالله ــ از «فَتَعَالَی» می خوانیم.

۱- (۲۲) ــ نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۵.

۲- (۲۳) ــ سوره ی شمس، آیات ۹ و ۱۰.

۳- (۲۴) ــ سوره ی کهف، آیه ی ۸۲.

۴- (۲۵) ــ سوره ی هود، آیه ی ۱۰۹.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۱۰۹ تا ۱۱۴ سوره مریم ۸۹/۰۲/۱۵

Your browser does not support the audio tag.

«يَوْمَئِذٍ لَّا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلاً (۱۰۹) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلاَ يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً (۱۱۰) وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّوم وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْماً (۱۱۱) وَمَن يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلاَ يَخَافُ ظُلْماً وَلاَ هَضْماً (۱۱۲) وَكَذلِكَ أَنزَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْراً (۱۱۲) فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلاَ تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِن قَبْلِ أَن يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُل رَبِّ زِدْنِي عِلْماً (۱۱۴)

سوره ی مبارکه ی «طه» از آن جهت که در مکه نازل شد و عناصر محوری سوَر مکّی اصول اعتقاد به دینی است یعنی توحید، وحی و نبوّت و معاد است همان طوری که ملاحظه فرمودید بخشهای وحی و نبوّت را بیان فرمودند در جریان معاد هم فرمودند «يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ»(۱) به تعبیر سیدناالاستاد هشت مطلب را ایشان اینجا استنباط کردند که در طیّ این مطالب شاید افزودن بر این هشت مطلب هم ممکن باشد آن امور ثمانیه از اینجا شروع می شود که نفخ صور هست که فرمود: «يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ» بعد از اینکه با نفخ صور همه زنده شدند همه یکجا جمع می شوند که می شود حشر این دو مطلب، و صحنه ی زمین قیامت هم مستوی و مسطّح خواهد شد یعنی تمام کوهها درهم کوبیده می شوند و درّه ها پُر می شوند و می شود قاع صَفصف و دیگر لازم نیست زمین آخرت مثل زمین دنیا کُروی باشد چون کُروی بودن زمین برای تنظیم شب و روز است و اگر شمس و قمری در کار نیست «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ»(۲) شد، «إِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ»

۱- (۱) ـ سوره ی طه، آیه ی ۱۰۲.

۲- (۲) ـ سوره ی تکویر، آیه ی ۱.

{۴] ـ سوره ی زمر، آیه ی ۶۷.(۵) ـ سوره ی ق، آیه ی ۲۲.(۱)(۶) ـ سوره ی طه، آیه ی ۱۰۵.(۲)(۷) ـ سوره ی طه، آیه ی ۱۰۸.(۳)(۸) ـ سوره ی اسراء، آیه ی ۷۱.

۱- شد و بساط آسمانها هم «وَالْسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ»(۴) شد لذا کرویّت وجهی ندارد از این جهت یک انسان شرمنده نه می تواند در پشت یک درخت و دیوار و کوه خودش را پنهان کند نه می تواند بگوید من در آن طرف زمینم این طرف و آن طرف ندارد کلّ زمین می شود قاع صفصف یک، چشم اهل قیامت هم می شود حدید با حِدّت و تیزبینی می بیند می شود دو، «فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» انسان شرمنده نمی تواند با احتجاب و پنهان شدن از شرمندگی به در بیاید سه. پرسش: منظور از کوههایی که در قرآن حضرتعالی می فرماید مسطّح می شود آیا همین کوههای دنیاست یا کوههای دیگر است. پاسخ: همین کوههاست دیگر «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ».(۵) پرسش: در قیامت هم پاسخ: دیگر قیامت را در سوره ی مبارکه ی «ابراهیم» فرمود: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ»

۲- ولی اینها شاید جزء اشراط الساعه باشند ولی اینها که سؤال می کنند این الف و لامش الف و لام عهد است دیگر

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ» یعنی این کوهها. آن گاه خدای سبحان وضع این کوهها را تنظیم کرده قاع صفصف فرموده بعد در سوره ی «ابراهیم» هم فرمود: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ» کلّ نظام عوض می شود آسمانها عوض می شوند زمین عوض می شود خب. مطلب سوم همین تسطیح ارض است، مطلب چهارم اینکه «يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ»
۳- حالا- آن فرشته است یا انسان کامل است از طرف ذات اقدس الهی مردم را دعوت می کند که «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ»

پرسش: ضمیر «لَا عِوَجَ لَهُ» به «الدّاعِیَ» برنمی گردد.

پاسخ: به خصوص آن نیست وقتی صحنه، صحنه ی حق بود «یَوْمَئِذٍ یُوَفِّیهِمُ اللَّهُ دِینَهُمُ الْحَقَّ»(۱) آن داعی به هیچ وجه عِوجی ندارد قهراً مدعوّ هم چون «یَتَّبِعُونَ الدَّاعِیَ» عوجی ندارند دعوتشان هم دعوت به حق است آن روز کسی بدون حق سخن نمی گوید بی حق سخن نمی گوید خب که لای نفی جنس همه ی این محدوده را تأمین می کند.

مطلب پنجم آن است که شفاعت هیچ کس تأثیر ندارد مگر کسی که مأذون باشد این ضمیر «مَنْ أَذِنَ لَهُ» به این شافع برمی گردد چه اینکه «رَضِیَ لَهُ» هم به این شافع برمی گردد برای اینکه شافع است که حرف می زند وگرنه مشفوعٌ‌له که حرف نمی زند و اگر روایتی در تفسیر کنزالدقائق و سایر جوامع روایی ما آمده که این را بر مشفوع له تطبیق کردند این یک تطبیق مصداقی است نه تفسیر مفهومی شاهدش هم در همان روایت است در روایت دارد که مشفوعٌ له کسانی اند که در دنیا اذن به طاعت پیدا کردند و اذن پیدا کردند و خدا قول آنها را راضی شد که اینها مطیع قرآن و عترت شدند خب معلوم است که از مسیر آیه فاصله دارد آیه درباره ی قیامت است چه کار به دنیا دارد که اینها به اینها اذن داده که مطیع اهل بیت باشند، به اینها اذن داده که سخنی بگویند که درباره ی اهل بیت است این یک تطبیقِ قرآنی است نه تفسیرِ مفهومی، پس شاهد داخلی این است که ضمیر «لَهُ» و ضمیر «رَضِیَ لَهُ» به شافع برمی گردد چون شافع است که حرف می زند مشفوع له که حرفی ندارد.

ص: ۸۰۱

۱- (۹) ـ سوره ی نور، آیه ی ۲۵.

پرسش: واژه «تنفع» نمی رساند که «له» به

پاسخ: نه، یعنی شفاعتِ این شخص شافع نافع نیست این شخص شافع شفاعتش نافع نیست مگر اینکه مأذون باشد یعنی مؤثر نیست.

پرسش: آن وقت نفعش به شافع نمی رسد.

پاسخ: لازم نیست که ببیند خودش برگردد می گویند شفاعتش اثر ندارد «لَا تَنفَعُ» یعنی «لا تؤثّر» شفاعت این آقا به حال کسی نافع نیست مگر اینکه مأذون باشد و حرفِ صواب بزند یعنی «لا تؤثّر شفاعه الشافعین الاّ» آن شافعی که مأذون باشد و مرضی القول.

پرسش: بنابراین وجه مستثنی? منه چه می شود.

پاسخ: «لاـ تنفع شفاعه شافعٍ الاّ» آن شافعی که «أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلاً»، «لاَ تَنفَعُ الشَّفَاعَهُ» این الف و لامش عوض مضاف الیه می تواند باشد «لا تؤثّر شفاعه شافعٍ الاّ الشافع الذی أذن له الرحمن و رضی له قولا» چون نافع باید باشد وگرنه این دوتا کلمه یعنی اذن در قول و رضای در قول که برای مشفوع له نیست مشفوع له که حرفی برای گفتن ندارد. خب، برابر آن آیه ی سوره ی «نبأ» که دارد «لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَقَالَ صَوَاباً»(۱) آن شافع مأذون است و حرف می زند وگرنه مشفوع له چه حرفی دارد برای گفتن.

در این بخش مطلب ششم این است که خدای سبحان به همه ی امور اینها عالِم است و آنها به چیزی از علم خدا احاطه ندارند. مطلب هفتم آن است که سلطنت الهی آن روز ظهور می کند «لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ» مستحضرید که قیامت ظرف ظهور سلطنت خداست نه ظرف حدوث او که الآن او ــ معاذ الله ــ سلطان نباشد و در قیامت به سلطنت برسد بلکه در دنیا و آخرت سلطان و مالك و مَلِك اوست منتها در دنیا خیلیها نمی فهمند که مَلك و مالك اوست آن روز می فهمند «لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»(۲) سلطنت آن روز ظهور می کند چون سلطنت آن روز ظهور می کند «عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ» همه عانی اند، اسیرند، ذلیل و خوارند.

۱- (۱۰) ــ سوره ی نبأ، آیه ی ۳۸.

۲- (۱۱) ــ سوره ی غافر، آیه ی ۱۶.

مطلب هشتم آن است که جزا بالعدل است که «فَلَا يَخَافُ ظُلْماً وَلَا هَضْماً» اما آنچه در این نکات مانده مطرح است آن است که برای مشرکان حجاز الله و الرحمان شناخته شده بود «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَانَ»(۱) اما اله و ربّ و امثال ذلک شناخته شده نبود اینها فکر می کردند که اصنام و اوثان این سِمتها را دارند لذا در غالب این موارد یا از الله سخن به میان می آید یا از الرحمان از رب و اله و امثال ذلک برای مشرکانی که می گفتند اینها آلهه ما هستند خیلی مورد پذیرش و قبول نبود، پس طبق چند نکته ای که قبلاً بود این نکته هم افزوده می شود که چرا فرمود: «وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمنِ»(۱۳) اما اینجا که فرمود: «وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ» برای اینکه دو عنصر محوری در معاد هست یکی حیات، یکی قیام همه ی مُرده ها زنده می شوند یک، و قیامت را قیامت گفتند چون همه قائم اند «يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»،(۱۴) «یوم یقوم الناس للحساب» قیامت به این مناسبت قیامت می شود که اینها از قبر برمی خیزند نه می خوابند و نه می نشینند اینها ایستاده اند برای حساب خب اگر مردم زنده می شوند و اگر مردم قیام دارند احیای آنها هم به یک حیّ ازلی وابسته است قیام اینها به قیّوم ابدی وابسته است پس این دو اسم از اسمای حسنای خدا که حیّ قیّوم است متصدّی تنظیم امور احیا و اقامه ی مردم قیامت است لذا فرمود: «وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ» اما تعبیری که جناب زمخشری دارد در این قسمت این است که این قسمت را غیر زمخشری هم بیان کردند که وعده ی الهی نسبت به مؤمنان است و وعیدش نسبت به ظالمان که فرمود: «وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْماً» که این وعید است، «وَمَن يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ» این راجع به وعده است معمولاً برای تنبیه و کیفر فقط سوء فعلی کافی است البته برای خلود سوء فاعلی هم لازم است ولی برای تنبیه و کیفر سوء فعلی یعنی معصیت کافی است لذا در این گونه از موارد دو امر را ذکر نکرده یکی کفر و یکی معصیت، هر کسی معصیت کرد تنبیه می شود خواه کافر خواه مسلمان، اما آنجا که سخن از خلود است البته باید کفر و نفاق و اینها مطرح بشود ولی درباره ی ورود به بهشت حتماً این حُسن فعلی با فاعلی را ضمیمه می کند کارِ خوب از آدمِ خوب وگرنه کسی کار خوب بکند و آدم خوب نباشد یعنی راه بسازد، مدرسه بسازد، درمانگاه بسازد، مشکلات مالی مردم را حل بکند و کافر باشد این ممکن است در دنیا به رفاهی برسد به تکاثر برسد ولی به کوثر نمی رسد رسیدن به کوثر برای کسی است که جامع بین الحُسنَیَین باشد هم مؤمن باشد هم کارِ خوب بکند.

ص: ۸۰۳

۱- (۱۲) _ سوره ی اسراء، آیه ی ۱۱۰. {۱۳] _ سوره ی طه، آیه ی ۱۰۸.(۱۴) _ سوره ی مطففین، آیه ی ۶.

پرسش: «مِثقالَ ذَرَّه خَیراً»(۱) چه می شود؟

پاسخ: می بیند نه بهشت می رود نه اگر کسی مثقال ذرّه کار خوب کرد بهشت می رود نه مثقال ذرّه خود را می بیند یا در دنیا آثارش را می بینـد یک، یا در برزخ می بینـد دو، یا در ساهره ی قیامت می بینـد سه، یا در جهنم می بیند چهار که تخفیف در عذاب است ممکن نیست کسـی کارِ خوب یک مثقال ذرّه ای کار خوب بکند و نبیند اما آیه نمی گوید اگر کسی یک مثقال ذرّه کـار خوب بکنـد بهشت می رود که، بنـابراین بهشت رفتن یـک حُسن فاعلی می خواهـد یعنی مؤمن، یک حُسن فعلی می خواهـد یعنی اطـاعت، اما برای تنبیه همان سوء فعلی کافی است هر کسـی معصیت کرده کیفر می بینـد درباره ی کیفر فرمود: «وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْماً» دربـاره ی پـاداش فرمود: «وَمَن یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ» این شـخص «فَلَا یَخَافُ ظُلْماً وَلَا هَضْماً» اینجاست که زمخشـری برابر آیه ی «وَیْلٌ لِلْمُطَفِّفِینَ» این چنین تفسیر می کند شاید مقداری تفسیرش مخدوش باشد اما بی لطافت نیست. آیه دارد که در بحث دیروز گذشت این بود که نه ظلمی دامنگیر انسانِ مؤمن می شود و نه هضمی، ظلم آن است که چیزی که او استحقاق نـدارد بر او تحمیـل می شود یک، هضم آن است که چیزی او که اسـتحقاق دارد به او نـدهند یعنی مقـداری از پاداشـش را کم بگذارنـد پس ظلم آن است که از بیرون چیزی نسـبت به او تحمیل بشود، هضم آن است که چیزی از درون حقّ او ضـایع بشود این فرق ظلم و هضم بود که در بحث دیروز گـذشت، زمخشـری می گویـد این همـان کارِ کسـانی است که تقریباً جزء کسانی انـد که اموال عمومی میـدانها و اینها دسـتشان است وقتی باری را می خواهنـد از کشاورز بخرنـد این دوتا مشـکل دارد یکی اینکه کم حساب می کنند چون توزین و کِیل و اینها در اختیار آنهاست و چیزی هم که می خواهنـد بدهنـد از حقوق اینهـا کم می کننـد حالا ـ یا قیمت را چون دست خودشان است یا جهات دیگر هم چیزی از بیرون بر اینهـا تحمیل می کننـد می شود ظلم، هم چیزی که حقّ مسلّم اینهاست به اینها نمی دهنـد می شود هضم. سیدناالاسـتاد و سایر مفسّـِران این «وَیْلٌ لِلْمُطَفِّفِینَ» را به همـان دو بخش معنـا کردنـد در سوره ی مبـارکه ی «مطففین» آیه ی اوّلش این است «وَیْلٌ لِلْمُطَفِّفِینَ» آیه دوم و سومش این است که این مُطَفِّف «طَف» یعنی انـدک چون یـک گوشه ی آن سـرزمین کربلا ـ این حـادثه اتفاق افتاده است می گوینـد واقعه ی طَفْ، طَف یعنی کم، طَفیف یعنی انـدک طَف یعنی قلّت طفیف یعنی قلیل خب، مُطفّف یعنی کسـی کم می گذارد کم فروشی می کند اینها که کم فروشی می کنند یعنی در فروختن کم فروش اند یا در خریدن هم کم می گذارند فرمود اینها که توزین بار و اداره ی امور میدان و امثال میدان به دست اینهاست اینها دوتا گناه دارند «الَّذِینَ إِذَا اکْتَالُوا عَلَى النَّاسِ یَسْتَوْفُونَ»(۲) وقتی می خواهنـد اِکتیـال کننـد ببرنـد در باسـکول بکِشـند تا آخرین دقیقه سود خودشان حقّ خودشـان را استیفا می کننـد چیزی نمی گذارنـد حقّشان کم بیایـد اما «وَإِذَا کَالُوهُمْ أَو وَزَنُوهُمْ»(۳) اینهـا که بارهای مهم را با باسـکول می خرند در هنگام فروش دو گونه اند یا همان کامیونی که خریدند می فروشـند کِیل به کیل است دیگر وزن نیست یـا نه، جزئی فروشـی می کننـد می شود وزن «وَإِذَا کَالُوهُمْ» یک، «أَو وَزَنُوهُمْ» دو، «وَإِذَا کَالُوهُمْ أَو وَزَنُوهُمْ یُخْسِرُونَ» کم می گذارنـد خب، همین باسـکول همین کامیون همین کِیل وقتی می خواهند بگیرند طور دیگر می گیرند وقتی می خواهند بدهند طور دیگر می دهنـد گرفتن فقـط اکتیـال است برای اینکه اینها که میـدان دارنـد کارهای مهم انجام می دهنـد اینها که با ترازو چیز نمی خرند که اینها کامیون را وزن می کنند کِیل می کنند قبلاً همین طور بود حالا که قبلاً باسـکول نبود ولی کِیل بود اما در موقع فروش هم کِیل است اگر بخواهند کلّی فروشی کنند نه کلّی ذمّه، هم وزن است اگر بخواهند جزئی فروشی کنند اینها در فروختن چه در کِیل چه در وزن کم می گذارنـد در خریـدن که اکتیال است و نه کِیل استیفا می کننـد همه ی حقوقشان را می گیرند این دو تعبیر را جناب فخررازی از این کلمه می خواهد اسـتفاده کند که اینها هم ظلم می کنند هم هضم، هم چیزی

بر این صاحبان کالا تحمیل می کنند یک، هم آن پول و حقّ مسلّمی که برای اینهاست می خواهند بدهند کم می گذارند این دو، به هر تقدیر در قیامت نه ظلم است و نه هضم همان طوری که در آیه ی ۹۹ فرمود: «كَذٰلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ» الآن هم بر او عطف می کند «وَكَذٰلِكَ أَنزَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ» خب، آن قصّه ها که ما نقل کردیم بخشی از آیات قرآن کریم بود و معارفی را به همراه داشت از اینجا به بعد می فرماید ما قرآن را به عنوان یک کتاب عربی نازل می کنیم وعید را و انذار را با بیانات گوناگون در او مُتصرّفانه بازگو می کنیم تصریف می کنیم، تغییر می دهیم، تبدیل می کنیم به بیانات گوناگون ذکر می کنیم چون فضای آلوده ی به شرک در حجاز فضایی بود که مقتضی وعید بود نه وعده لذا سخن از «صَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ» است و این قرآن دوتا کار را به نحو منفصله ی مانعهالخلوّ می کند که جمع را شاید یکی حداقل یکی حداکثر، حداقلش این است که دست از زشتیها بردارند حداکثر آن است که گذشته از اینکه دست از زشتیها برمی دارند به یاد خدا و عبادات و اطاعت باشند یا تقوای از عناد و عصیان و کفر یا گذشته از آن ذکر الهی و اهل اطاعت و اهل قیام و امثال ذلک که جمع را شاید این منفصله مانعهالخلوّ است مشابهش به وجود مبارک موسای کلیم هم فرمود در آیه ی ۴۴ همین سوره ی «طه» فرمود به موسای کلیم و هارون(سلام الله علیهما) گفتیم شما بروید به فرعون این مطالب را بازگو کنید «لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» آنجا تذکّر قبل از خشیت ذکر شده است برای اینکه پایان آن آیه یاء منقلب شده به الف است فواصل آیات حفظ بشود نفرمود «لعلّه یخشی? أو یتذکّر» بلکه فرمود: «لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» خشیت و ترس داشته باشد از آن رذایل صرف نظر بکند و شوق داشته باشد به فضایل برسد این جمع را شاید در مقام ما هم همین طور است اینها یا تقوا داشته باشند دست از عناد بکشند یا به ذکر الهی نائل بشوند و اهل عبادت و اطاعت باشند و هر دو به وسیله ی قرآن کریم حاصل است منتها آن جنبه ی اثباتی یعنی ذکر و اطاعت چون سهم مؤثّرتری در فضیلت دارد آن را مستقیماً به قرآن کریم اسناد داد فرمود: «أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْراً» اوّلی که دست از شرارت برداشتن باشد آن هم به برکت قرآن است ولی آن را مستقیماً به قرآن اسناد نداد اما اینکه فرمود: «لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» که فرمود: «كَذٰلِكَ أَنزَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً ....لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» ما قرآن را نازل کردیم «لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» یعنی قرآن زمینه ی تقوای آنها را فراهم کند دیگر، پس این چنین نیست که تقوا به قرآن اسناد نداشته باشد حدوث تقوا به قرآن مُستنِد نباشد فقط حدوث ذکر به قرآن مستند باشد هر دو به قرآن مستند است منتها حدوث ذکر را به صورت شفاف بیان کرده چون آن از اهمیّت بیشتری برخوردار بود کسی که به یاد خداست اهل بهشت است و اگر کسی فقط ظلم نکرد شرک و بت پرستی نکرد با اسلام ستیزی نداشت این شرّش کمتر است، عذابش کمتر است نه اینکه اهل سعادت باشد خب، فرمود این دو امر به برکت قرآن کریم است «وَكَذٰلِكَ أَنزَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ» قرآن گرچه لفظش عربی است اما «هُدىً لِلنَّاسِ»(۴) است، «لِلْعَالَمِينَ نَذِيراً»(۵) است، «ذِكْرَى لِلْبَشَرِ»(۶) است همگانی است و همیشگی منتها دالان ورودی اش همان عربیّت است «وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْراً» گرچه اینها باید این کار را بکنند اما زمینه، زمینه لعلّ است چون عصیان پذیر است حالا که قصص انبیا گفته شد و جریان قیامت هم بازگو شد و ظهور سلطنت الهی در قیامت مشخص شد «فَتَعَالَى» چه کسی تعالی؟ المَلِك، چرا؟ چون الحق است پس علوّ برای ملک و سلطان است چرا علوّ برای اوست؟ چون حق است، حق عالی است و شکست ناپذیر است «فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ» بعد فرمود این قرآنی که ما نازل کرده ایم با فرقان فرق دارد در روایات ما که ذیل همین آیه است بخشی را در نورالثقلین یا کنزالدقائق ملاحظه می فرمایید آن است که یک قرآن است و یک فرقان همین کتاب از آن جهت که وجود جمعی دارد می گویند قرآن چون قرآن این نونش زائد است جزء کلمه نیست این از «قَرَنَ» نیست «قرأ» هست «قرأ» یعنی جَمَعَ و چون قرأ است و جَمَع است و قرآن به وجود جمعی و دفعی نظر دارد فرقان به وجود تفصیلی نظر دارد این روایاتی را که وارد شده است که قرآن دو بار نازل شده

یک بار به وجود واحد نازل شده است که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) از همه اش باخبر شد اجمالاً و یک بار هم به طور تفصیل در ۲۳ سال نازل شده است آن وجود تفصیلی و تدریجی اش را فرقان می گویند طبق این روایت و وجود اجمالی و بسیطش را قرآن می گویند فرمود این قرآنی که بر تو نازل شده است قبلاً و تو آگاهی الآن که فرقاناً بر تو نازل می شود پیش دستی نکن، عجله نکن بگذار فرشته تمام آیه را بخواند بعد شما بخوانید درست است که شما قبلاً شنیده اید ولی «لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِن قَبْلِ أَن يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ» این تعبیری است که خیلی از مفسّران گفتند سیدناالاستاد هم بی میل به این تفسیر نیست بلکه این را تقویت می کند. اما تفسیر دیگری هم که برخی از مفسّران مثل رازی و دیگران گفتند آن هم بی لطافت نیست این نهی از عجله به این معنا که عجله نکن که مثلاً پیغمبر ــ معاذ الله ــ هراسناک بود که یادش برود لذا مرتّب می خواند تکرار می کرد که یادش نرود این سخن ناصواب است زیرا ذات اقدس الهی در سه بخش عصمت پیغمبر را تأمین کرده هم در بخش تلقّی که هر چه که خدا فرمود او درست می فهمید مسئله ی هرمنوتیک و امثال ذلک در انبیا راه ندارد چون خیلی از ماها مطلبی را که یک گوینده می گوید یا یک نویسنده می گوید برابر آ ن ذهنیات قبلی مان طور دیگر می فهمیم یعنی ده نفر ده طور ممکن است بفهمند بعضیها مُصیب بعضیها مُخطیء آن شخص که با مبادی خاصّی به سراغ فهم یک متن می رود یک برداشتی از متن دارد دیگری که با مبادی خاصّی به سراغ آن متن می رود یک استنباط دیگر دارد بخشی از اختلاف استنباطها مربوط به اختلاف مبادی و مبانی است. انبیا(علیهم السلام) هر کدامشان در طیّ این عمری مثلاً چهل سالی که گذراندند گاهی ممکن است در دوران خردسالی نبوّت نصیبشان بشود ولی غالباً در دوران میانسالی پیامبر می شدند در طیّ این چهل سال علوم و معارف و عادات و آداب و سنن زیادی را آشنا شدند ولی وقتی به پیشگاه وحی می روند گویا چیزی در لوح دل اینها نیست هر چه را وحی گفت می فهمند نه اینکه وحی که گفت اینها برابر با داشته های قبلی خودشان بفهمند این طور نیست همه ی اینها چیزی را که خدا گفت می فهمند نه چیزی را که با برداشتهای قبلی خودشان بود مطابق اند این خصیصه، خصیصه ی وحی است اینکه گفته شد «فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» این است به ما هم که گفتند «إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا»(۷) یعنی با هرمنوتیک نروید به سراغ قرآن آن هنر را داشته باشید که همه آنچه خوانده اید بگذارید کنار این لوح جانتان را شفاف کنید ببینید قرآن چه می گوید این کارِ آسانی نیست این دشوارتر از گفتن و فهمیدن و نوشتن است تنزیه دل، تطهیر دل از آداب و عادات و سنن کارِ صاحب دل است نه کار هر شاگرد و گوینده ای اگر کسی واقعاً این همه ی خوانده ها را یادداشتها را بگذارد کنار بعد صحنه ی لوح را در اختیار قرآن قرار بدهد آن وقت معلوم می شود قرآن حق می گوید ولی اگر در بین این خاطراتی که در مدت عمر فراهم کرده آیات قرآن هم وارد بکند این دیگر اضغاث احلام می شود، می شود مَشوب لذا آن نورانیّت قرآن با آن وصف خلوصی که دارد بهره ی همه نمی شود این کار بسیار کار دشواری است معنای «إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا» این نیست که کسی در مجلس ختم دارد قرآن می خواند شما ساکت باشید یک اِصقا داریم یک استوا داریم حالا چه در مجلس ختم چه در مجلس تفسیر چه در مجالس دیگر یا خودتان دارید قرآن می خوانید انسان باید ساکت باشد و در برابر قرآن حرفی برای گفتن نداشته باشد ولو الآن تصدیق نکند بگذارد این قرآن درست وارد صحنه ی قلب بشود بعد حالا می خواهد بنشیند مطالعه کند داوری کند می فهمد حق با چه کسی است اما وقتی مخلوط و درهم تلقّی بکند به آن حق نمی رسد این پیام «إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا» از بهترین روشهای فراگیری علم قرآنی است خب، فرمود: «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِن قَبْلِ أَن يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ» آن معنای دیگری که مفسّران بعدی گفتند مثل امام رازی و بی لطافت نیست این است که شما آیه ای را که می شنوید قبل از اینکه مخصِّصش بیاید، مفسّرش بیاید، مقیّدش بیاید این داوری نکن چون قرآن «یفسّر بعضه بعضا» ممکن است آیه ای الآن بیاید مخصّصش

یـک روز بعـد، دو روز بعـد شـما بخواهیـد داوری بکنیـد برابر قرآن «لاَـ تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِن قَبْلِ أَن يُقْضَـی إِلَيْکَ وَحْيُهُ» اما اگر نصاب وحی اش تمام شد قیود همه آمدند مخصّصـها همه آمدند، مقیّدها همه آمدند، شارحها همه آمدند، تفصیل اجمال همه آمد آن گاه حکم بکن این یک حرف لطیفی است گرچه سیدناالاستاد بی میل به این حرف نیست برابر.

۱- (۱۵) ـ سوره ی زلزله، آیه ی ۷.

۲- (۱۶) ـ سوره ی مطففین، آیه ی ۲.

۳- (۱۷) ـ سوره ی مطففین، آیه ی ۳.

۴- (۱۸) ـ سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۵.

۵- (۱۹) ـ سوره ی فرقان، آیه ی ۱.

۶- (۲۰) ـ سوره ی مدثر، آیه ی ۳۱.

۷- (۲۱) ـ سوره ی اعراف، آیه ی ۲۰۴.

پرسش: مگر قبلاً به صورت جمعی نازل نشده بود؟

پاسخ: بله خب، قبلاً قرآن بود ولی اجرا نبود اجرا برای فرقان است در جامعه بخواهد اجرا بشود دستورِ عملی باشد مربوط به حکم تفصیلی است وگرنه آن وجود اجمالی قرآن کریم برای توده ی مردم حجّت نیست آنچه برای توده ی مردم حجّت است همین قرآن «یفسّر بعضه بعضا» که مطلقات باید تقیید بشود، عمومات باید تخصیص بخورد و مانند آن، این «وَقُل رَبِّ زِدْنِی عِلْماً» در عین حال که ممکن است به همین علوم قرآنی بخورد بخش وسیعش به همان جمله ی «وَلاَ يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً» می خورد یعنی درباره ی معرفت خدا، اسمای حسنای الهی که دیگران به او دسترسی ندارند تو درباره ی خداشناسی و اسمای حسنای الهی و معارف الهی پشت سر هم بگو «رَبِّ زِدْنِی»، «رَبِّ زِدْنِی» گرچه در قوس نزول اول کسی که «بَلَی» گفت در «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ»(۱) خود وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) بود بعد حضرت امیر(سلام الله علیهما) اما در قوس صعود بالأخره به تدریج اینها عالِم می شوند علمشان را هم فقط از ناحیه ی ذات اقدس الهی دارند اینها نگاران به مکتب نرفته اند که فقط از خدا علم می گیرند این در قوس صعود است در قوس نزول البته حسابشان جداست بنابراین تنها چیزی که خدای سبحان به پیغمبر دستور داد کوثرخواهی است و نه تکاثرطلبی آن تکاثر را نهی کرده، مذمّت کرده و به ما هم فرموده: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»(۲) شما تأسّی کنید شما هم بگویید «رَبِّ زِدْنِی عِلْماً» این تنها گفتن نیست یعنی به دنبال این هم بروید که ــ ان شاءالله ــ نصیب همه بشود.

۱- (۲۲) ــ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۲.

۲- (۲۳) ــ سوره ی احزاب، آیه ی ۲۱.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۱۴ تا ۱۲۰ سوره مریم ۸۹/۰۲/۱۸

.Your browser does not support the audio tag

«فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِن قَبْلِ أَن يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُل رَبِّ زِدْنِي عِلْماً (۱۱۴) وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً (۱۱۵)وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى (۱۱۶) فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هذا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى (۱۱۷)إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى (۱۱۸) وَأَنَّكَ لَا تَظْمَؤُا فِيهَا وَلَا تَضْحَى(۱۱۹) فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى (۱۲۰)»

سوره ی مبارکه ی «طه» همان طور که ملاحظه فرمودید در مکه نازل شد یکی از مشکلات مشرکان حجاز همانند افراد غیر آگاه جهان کنونی اینکه خودشان را گُم کردند و نمی شناسند نه تنها جهان را نمی شناسند انسان را هم نمی شناسند. در شرک دوتا کار منفی انجام گرفت دوتا امر خرافه و اسطوره ای مورد پذیرش مشرکان شد یکی اینکه الله را اگر می شناختند می فهمیدند او شریک بردار نیست، دوم اینکه این بتها آن لیاقت را ندارند که شریک الله باشند مثل اینکه سامری دوتا کار منفی کرد برای خدا شریک قائل شدن این نشناختنِ خداست خدا یک حقیقت نامتناهی است شریک برنمی دارد گوساله کوچک تر از آن است که شریک خدا باشد نه الله شریک بردار است نه این گوساله می تواند شریک الباری باشد مشرکان هم همین طور گرفتار این دوتا منفی بودند دوتا خرافه این کار خرافه و اسطوره را تمدّن می پنداشتند مشکل اساسی جاهلیّت کهن و جاهلیّت جدید این است که مغالطه ای شیطان کرده این مغالطه جزء مغالطه های مصطلح منطقی نیست این مغالطه ای که کرده این است که در درون انسانها راه پیدا کرده یک، مثل خُره هویّت اینها را بیرون کرده یا در بین اغراض و غرایز دفن کرده دو، همه ی خواسته ها و جنود خود را وارد این سرزمین اشغالی کرده سه، به این بیچاره ها گفته شما همین هستید که من می گویم چهار، اینها خیال می کردند تریبون دست خودشان است در حالی که شیطان دارد حرف می زند این معارف الهی را اینها نه ادراک کردند نه باور می کنند خرافه می پندارند قهراً آن خرافه را حق تلقّی کردند در آن خطبه ی اول نهج البلاغه شاید خطبه ی چهارم و اینها باشد که قبلش بحث هم گذشت حضرت امیر می فرماید اینها گرفتار چنین مغالطه ای اند شیطان اول به وسیله ی معاصی و امثال ذلک با وسوسه نفوذ پیدا کرده خودش را در درون قلب اینها جا داده وقتی که جا داد تغذیه کرد با معاصی و با انحرافات و اینها، وقتی تغذیه کرد سعی کرد لانه بسازد آشیانه ای ساخت بعد از اینکه آشیانه ساخت تخم گذاری کرد وقتی تخم گذاری کرده این تخمها را به صورت جوجه در آورده این جوجه ها شدند دابّه آن وقت کلّ این منطقه ی اشغالی را گرفتند این بیچاره سخنگوی شیطان است این بیچاره بیننده ی شیطان است شیطان وقتی می خواهد ببیند با چشم اینها می بیند بخواهد حرف بزند با زبان اینها حرف می زند این از غرر خطبه های حضرت امیر است که فرمود وقتی شیطان نفوذ پیدا کرده «باضَ» یعنی بیضه گذاشته بعد از اینکه آشیانه و لانه کرده «بَاضَ» اول بیضه گذاشته تخم گذاری کرده «وَ فَرَّخَ» این بیضه را به صورت فَرخ و جوجه در آورده وقتی جوجه شد جوجه ها می دانید می دَوَند دیگر این را می گویند دابّه اینکه می بینید بعضیها چه در نماز چه در غیر نماز خاطرات فراوانی از ذهنشان عبور می کند این همان اثر پای آنهاست «وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ»[(۱)] این دابّه که می گویند همین است این آرام نمی گذارد این را مرتّب در خیالات است دَبیب

دارد، تدرّج دارد، رفت و آمد دارد وقتی این سرزمین اشغالی را گرفته از این به بعد این شخص می شود تریبون شیطان «فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ» با زبان اینها حرف می زند این شخص گفته، ولی گوینده شیطان است. در یکی از خطبه های دیگر حضرت امیر(سلام الله علیه) بود که به حضرت امیر شخصی اعتراض کرده که اگر موعظه اثر می کند چرا در شما اثر نکرده فرمود: «نَفَثَ الشَّيْطَانُ عَلَى لِسَانِكَ»(۲) گوینده شیطان است منتها با زبان تو دارد حرف می زند این مشکلِ جاهلیّت کهن و جاهلیت جدید بود و هست هم مردم مکّه از این بی خبر بودند که تریبون دست چه کسی است و هم بسیاری از مشرکان آلوده های غرب و آدمهای آلوده ی نسل کنونی نمی دانند چه کسی هستند و چه چیزی هستند سرزمینشان اشغال شده و دیگری آمده در اینجا تخم گذاری کرده، مرغداری کرده و حرف می زند و باورشان نمی شود این از غرر خطبه های نورانی حضرت امیر است که یک بار هم خواندیم در همان خطبه های اوایل نهج البلاغه شاید خطبه ی چهار یا شش باشد این هفتم، مشکل مردم حجاز همین بود ذات اقدس الهی بعد از جریان نقل سامری فرمود: «فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ» خدا شریک بردار نیست یک، این گوساله هم که «ثُمَّ لَنَنسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفاً»(۳) دو، نه خدا شریک دارد نه این می تواند شریک الباری باشد با دوتا خرافه کار شما سامان پذیرفت، بعد درباره ی قرآن که وحی الهی است سخن می گوید وجود مبارک پیغمبر وقتی قرآن نازل می شد طبق این آیه حضرت شروع می کردند به قرائت کردن این شتاب یک شتاب محمود و ممدوحی است لذّت می برد حضرت از دریافت این کلام، لذّت می برد حضرت از تلاوت این کلام، هر جمله ای که فرستاده ی الهی از طرف خدا می آورد وجود مبارک پیامبر زود قرائت می کرد خدای سبحان فرمود: «لاَ تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِن قَبْلِ أَن يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ» صبر کنید این آیه تمام بشود یا این جمله تمام بشود شما بعد بخوانید این عجله یک عجله ی ممدوح و محمود است همان طوری که در جریان عجله ی وجود مبارک موسای کلیم به طور که وقتی در آیه ی ۸۳ همین سور ه گذشت «وَمَا أَعْجَلَكَ عَن قَوْمِكَ يَا مُوسَى» وجود مبارک کلیم حق عرض کرد «هُمْ أُولاَءِ عَلَى أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى»(۴) من شتابان آمدم تا رضای شما را جلب بکنم این هم عجله ی ذات مقدس پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در تلاوت قرآن می تواند از این قبیل باشد آن وقت این «لاَ تَعْجَلْ» یک تسکین است که شما هیچ شتابی نکن این برای دفع است نه برای رفع، ارضا آن است گرچه این مورد رضای خداست ارضا آن است أرضی؟ للربّ یعنی آنچه بیشتر رضای خدا را فراهم می کند این است که شما «فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى»(۵) باشید صبر کنید آیه تمام بشود بعد قرائت کنید.

ص: ۸۰۶

۱- (۱) _ نهج البلاغه، خطبه ی ۷.

۲- (۲) _ نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۳.

۳- (۳) _ سوره ی طه، آیه ی ۹۷.

۴- (۴) _ سوره ی طه، آیه ی ۸۴.

۵- (۵) _ سوره ی طه، آیه ی ۱۳.

پرسش: در نهی انزجار است آن وقت چطور عمل می شود.

پاسخ: بله، حالاـ کدام نهی، نهی تحبیبی دارند یک وقت می گویند این قدر خودت را به زحمت نینداز این قدر «فَتَشْقَى»

خودت را به زحمت نینداز این نهیِ تحبیب است نه انزجاری که خلاف از آن در بیاید نهی های ارشادی از این قبیل است یعنی خودت را به زحمت نینداز اینجا هم وجود مبارک موسای کلیم کارِ بدی نکرد عرض کرد «عَجلتُ إلیکَ رَبِّ لِتَرْضَی»(۱) بعد هم ذات اقدس الهی هم توبیخ نکرده اینجا هم فرمود: «وَلاَ تَعْجَلْ» اگر شما برای آن است که یادتان نرود خب «سَنُقْرِئُکَ فَلَا تَنسَی»(۲) درست است پیغمبر معصوم است و مصون از عصمت است لکن به عصمت الهی معصوم است آن که «وَمَا کَانَ رَبُّکَ نَسِیّاً»(۳) بالذّات معصوم است خداست، انبیا و اولیای الهی معصوم اند اما به عصمت الهی چون «لَا عَاصِمَ الْیَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَن رَحِمَ»(۴) بالأخره یکی از اسمای حُسنای خدا عاصِم است آن که بالذّات معصوم است یک، و عاصِم دیگری و دیگران است دو، خدای سبحان است پس اگر وجود مبارک حضرت معصوم شد به عصمت الهی معصوم شد فرمود تو در هر چهار مرحله معصومی وجود مبارک پیغمبر و ائمه(علیهم السلام) اینها در چهار مرحله معصوم اند مرحله ی اُولی? مرحله ی تلقّی وحی است که خوب می فهمند یک وقت است خواسته ها و داشته های قبلی در ادراک معارف وحیانی دخیل نیست بر خلاف ماها وقتی روایتی را به ما القا کردند یا سخنی را القا کردند هر کدام یک مبانی که داریم برابر آ ن مبانی ممکن است از این آیه یا روایت برداشت داشته باشیم ولی آنها همه ی فراورده های قبلی را می گذارند کنار، صحنه ی لوح دلشان شفاف است برای دریافت وحی چه وجود مبارک موسای کلیم در طور، چه وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) اینها کلّ آن داشته های قبلی را می گذارند کنار برابر «فَاسْتَمِعْ لِمَا یُوحَی»(۵) ببینند خدا چه می گوید لذا خطر هرمنوتیک و امثال اینها در مورد انبیا نیست.

۱- (۶) _ سوره ی طه، آیه ی ۸۴.

۲- (۷) _ سوره ی اعلی، آیه ی ۶.

۳- (۸) _ سوره ی مریم، آیه ی ۶۴.

۴- (۹) _ سوره ی هود، آیه ی ۴۳.

۵- (۱۰) _ سوره ی طه، آیه ی ۱۳.

پرسش:

پاسخ: بله خب، منتها دشوار است دیگر آنهایی که تجدیدنظر می کنند همین است دیگر می بینید خود مرحوم علامه(رضوان الله علیه) آن طوری که شهید نقل کرده اقوالش به حسب کُتب اوست برای همین است مرحوم علامه وقتی که مثلاً فلان کتاب را می نویسد با مبانی خاص، وقتی دوباره ی درباره ی همان مطلب فکر می کند آنها را می گذارد کنار درباره ی آن مبانی و ادلّه لو خُلّی و طبعه نگاه می کند تجدیدنظر پیدا می شود اینکه تجدیدنظر پیدا می شود مخصوصاً در مسائل کَلان معلوم می شود که آن حکیم یا آن فقیه آن قدر هنرمند است که همه ی مبانی قبلی را یک گوشه ی ذهن بگذارد حرفِ طرف را گوش بدهد این هست برای مرحوم صدرالمتألّهین اتفاق افتاده، برای شیخ اشراق اتفاق افتاده برای مرحوم علامه چه در علوم عقلی چه در علوم نقلی برای این بزرگان اتفاق افتاده اینکه تجدیدنظر می شود برای یک حکیم یا برای فقیه برای آن است که این قدر هنرمند است که همه ی داشته های قبلی را یک گوشه ی ذهن بگذارد ببیند این طرف چه می گوید کار دشواری است البته، ولی شدنی است اما برای انبیا همه ی آنها این طورند که تمام داشته های قبلی را می گذارند کنار ببینند ذات اقدس الهی چه می گوید لذا در تلقّی معصوم اند یک، بعد از تلقّی مقام ضبط و نگهداری و حفظ است که معصوم اند دو، «سَنُقْرِئُکَ فَلَا تَنسَی»(1) بعد از اینکه نگهداری کردند و ضبط کردند می خواهند حالا ابلاغ کنند، سخنرانی کنند، اعلام کنند، املا بگویند در منطقه ی لَب یا قلم معصوم و مصون اند که «مَا یَنطِقُ عَنِ الْهَوَی ? إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحَی»(2) سه، حالا می خواهند عمل بکنند عملِ خارجی عملشان معصومانه است چهار، خودش می خواهد عمل بکند اینکه عملِ معصوم حجّت است، تقریر معصوم حجّت است برای آن است که در منطقه ی عمل هم او معصوم و مصون است اینها هم خواصّ انبیا و اولیای معصوم الهی است، اما همه ی اینها با عصمت الهی است نه اینکه اینها بالذّات این طوری باشند خب بالذّات تنها کسی که این چنین اوصاف را دارد خدای سبحان است پس بنابراین نمی شود گفت حالاـ که پیغمبر معصوم است چرا عجله می کنند بله، اول علاقه مند است برای لذّت بردن و نگهداری می خواند خدای سبحان می فرماید نه، مطمئن باش چیزی را که ما به تو دادیم حفظش هم ما به تو می دهیم «سَنُقْرِئُکَ فَلَا تَنسَی» دیگر بعدها عجله و امثال ذلک در اینها نبود. سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) در اول تا آخر این تفسیر قیّم المیزان این روایت را گوشه ی این کتاب یادداشت می کنند در همه ی موارد یک چشمِ نورانی ایشان به این روایت است لذا مثلاً اگر آیه ای سه، چهارتا احتمال داشته باشد کم کم بحث را طرزی می کِشند و می کِشانند که با آن روایت هماهنگ در بیاید لذا می فرمایند: «کما سیأتی فی البحث الروایی» وقتی به بحث روایی رسیدند می گویند «کما تقدّم» این طور ایشان با روایت عمل کرده منتها کاری است بسیار مشکل تا آدم بداند که مثلاً روششان چیست در اینجا این «لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ» معنایی را ایشان انتخاب کردند که با روایت هماهنگ است یک مقدار بعید است.

۱- (۱۱) _ سوره ی اعلی، آیه ی ۶.

۲- (۱۲) _ سوره ی نجم، ایت ۳ و ۴.

پرسش: آیا قرآن در جان پیغمبر مستقرّ بود.

پاسخ: به تدریج مستقر شد دیگر.

پرسش: در جان پیغمبر مستقر بود.

پاسخ: به تدریج بله.

پرسش: بعد کم کم جبرئیل آمد می گفت تقریر بکن.

پاسخ: نه، آنکه نزول اجمالی بود که فرمایش ایشان همین بود که در روز چهارشنبه نقل شد قبلاً دفعتاً نازل شد بعد پیغمبر در اثر آن علم قبلی می خواند که حرفِ بحث روز چهارشنبه بود و ایشان همین را تقویت می کنند.

پرسش: حاج آقا عرض کردم که غیر قرآن بوده معلوم می شود که این قرآن در جان پیغمبر بوده.

پاسخ: بله، این روایتی که دارد که نزولِ دفعی یعنی یکجا قرآن بر پیغمبر نازل شد حضرت سابقه داشت و وقتی جبرئیل می خواست بخواند او اطلاع داشت خدا می فرماید نه، درست است که ما قبلاً به طور اجمال اینها را به تو گفتیم ولی در مقام تفصیل صبر بکن که جبرئیل(سلام الله علیه) کلمه به کلمه بگوید وقتی تمام شد شما بعد بخوانید این را ایشان تقویت می کند برابر آن روایت، اما استفاده ی معنا خیلی آسان نیست غرض این است که نظر شریف ایشان در تفسیر این است که حتماً یک گوشه چشمی به روایت دارند اگر چند وجه در آیه هست آیه را طرزی تفسیر می کنند که با روایت هماهنگ باشد منتها حالا روایت باید سند معتبری داشته باشد، دلالت تامّی داشته باشد، مربوط به همین آیه باشد اما گرایش روایی ایشان به این سَمت است به هر تقدیر این هم می تواند یکی از محتملات باشد که شما که قبلاً ما به شما گفتیم الآن که به طور تفصیل داریم آیات را می خوانیم شما آن یادداشتهای قبلی و علمِ قبلی تان را به کار نگیرید بگذارید این وحی تمام بشود بعد بخوانید احتمال اینکه قبلاً شما بخواهی عمل بکنی عملش وقتی است که ما مخصّصات و مقیّدات را بعد بیاوریم به نصابش برسد که این را کشّاف و دیگران نقل کردند ولی المیزان نمی پذیرد آن هم می تواند یکی از محتملات این آیه باشد به هر تقدیر چه به این معنا چه به آن معنا این نهیِ ارشادی است تَحبیبی است یعنی خودت را به زحمت نینداز برای چه می خواهی عجله بکنی برای نسیان؟ ما تأمین کردیم عصمتت را «سَنُقْرِئُکَ فَلاَ تَنسَی»(۱) می تواند از باب «وَمَا أَعْجَلَکَ عَن قَوْمِکَ یَا مُوسَی»(۲) باشد که موسای کلیم عرض کرد «عَجِلْتُ إِلَیْکَ رَبِّ لِتَرْضَی»(۳) ما لذّت می بریم از این آیه، از تلاوت این آیه، از تکرار این آیه لذا اگر عجله می کنیم برای لذّت بردن این است، برای تلاوت این است یکی از سمتهای پیغمبر تالی قرآن کریم بودن است و امثال ذلک.

۱- (۱۳) ـ سوره ی اعلی، آیه ی ۶.

۲- (۱۴) ـ سوره ی طه، آیه ی ۸۳.

۳- (۱۵) _ سوره ی طه، آیه ی ۸۴.

پرسش: اینکه دفعی باشد نه رفعی پیغمبر هم عجله بر فرض اینکه جبرئیل بر او نازل می کرد.

پاسخ: بله خب، همان عرض شد که یا دفع است یا رفع «مِن قَبْلِ أَن یُقْضَی إِلَیْکَ وَحْیُهُ وَقُل رَبِّ زِدْنِی عِلْماً» این علمی که وجود مبارک پیغمبر دارد با اینکه او جزء جوامع الکَلِم است «اعطیت جوامع الکلم» مرحوم ابن میثم در همان مقدمه ی جلد اول شرح نهج البلاغه از وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نقل می کند که به حضرت امیر(سلام الله علیهما) فرمود: یا علی! «أعطیت جوامع الکلم»(۱) تو هم جوامع الکلم داده شدی. خب، مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) در همان جلد اول اصول کافی نقل می کند که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در تمام مدّت عمر با هیچ کس به اندازه ی عقل خود حرف نزد «ما کَلَّمَ رسول الله(صلّی الله علیه و آله و سلّم) العباد بکُنه عقله قطُّ»(۲) در تمام این مدت ۶۳ سال به اندازه ی فکر خود با احدی حرف نزد برای اینکه چه کسی بود که بفهمد، قبل از مرحوم صدرالمتألهین ما یادمان نیست ولی ایشان کاملاً در شرح اصول کافی در ذیل این حدیث اهل بیت را استثنا می کنند برای اینکه اینها یک نورند بعد از ایشان مرحوم مجلسی اول، بعد از اینها مرحوم مجلسی دوم، بعد مرحوم ملّا صالح مازندرانی در شرح اصول بعد همین طور ردیف پیدا شده که اهل بیت را استثنا کردند که اگر وجود مبارک پیغمبر به اندازه ی کُنه خود با اهل بیت سخن می گفت اینها کاملاً می فهمیدند و اینها مستثنا هستند خب، «ما کَلَّمَ رسول الله(صلّی الله علیه و آله و سلّم) العباد بکُنه عقله قطُّ» چنین کسی را می فرماید: «رَبِّ زِدْنِی عِلْماً» علمی که در اینجا هست برابر با «وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَیِّ الْقَیُّوم»(۳) علم توحیدی است بهترین علمی که خدای سبحان به پیامبر آموخت همان علمی است که در آیه ی «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ»(۴) و بهترین عمل هم استغفار است که فرمود: «وَاسْتَغْفِرْ لِذَنبِکَ» «خیر العلم التوحید و خیر العمل الاستغفار» به این دو جمله ی نورانی آن آیه «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنبِکَ» استشهاد شده بهترین علم، علم توحید است آن گاه بهترین روشِ علمی هم علم شهودی و حضوری است «وَقُل رَبِّ زِدْنِی عِلْماً» علم درباره ی توحید ذات اقدس الهی به اسمای حسنای او و علم به اسمای حسنا هم از راه شهود و حضور نه از راه حصول حالا این قصّه ی حضرت آدم و امثال ذلک هم نقل می کند که مناسب است با همین تعلیم اسما. در جریان حضرت آدم که در سوره ی مبارکه ی «بقره» گذشت در سوره ی مبارکه ی «اعراف» گذشت برای آن است که مشکل روز است خیلیها واقع یعنی واقع بدلی اند اینکه قرآن می فرماید: «إِنْ هُمْ إِلَّا کَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»(۵) این تحقیر نیست این سَبّ و لعن نیست این تحقیق است یعنی دیگری رفته درون اینها خانه کرده اشغال کرده اینها خیال می کنند اشغال سرزمین تنها در جریان افغانستان و پاکستان و نمی دانم اینجاهاست بله اینها اشغالِ زمینِ زندگی است نه زمینه، زمینه را دیگری آورده گرفته فرمود خیلیها هستند که آن هویّت اصلی شان را گُم کردند از دست دادند «قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا»(۶) دفن شدند دیگری آمده در سرزمین دل آنها نشسته فرمانروایی می کند این مغالطه ها جزء مغالطه های منطقی نیست اینکه در قرآن کریم فرمود انبیا یک حرف جدید دارند «وَیُعَلِّمُکُم مَا لَمْ تَکُونُوا تَعْلَمُونَ»(۷) همین است حالا ـ مسئله ی «یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ» یک طرف، «وَیُزَکِّیهِمْ»(۸) یک طرف، اما این پیام دیگر است که انبیا آمدند چیزی به بشر یاد بدهند که بشر نه می داند نه می تواند یاد بگیرد الآن این دقیق ترین مطلب انسان شناسی است وقتی شما به بسیاری از این اهل غرب یا شرق اعلام می کنید می گویند این خرافه است در حالی که حقیقتاً بیگانه آمده زمینه را اشغال کرده صاحب خانه را بیرون کرده با زبان اینها دارد حرف می زند چون کار می بینید کارِ حیوانی است دیگر کارِ انسانی که نیست اینها دارند می کنند. خب، این جریان شیطان که دشمن است این را دارد تشریح می کند چه در سوره ی «بقره» چه در سوره ی «اعراف» بازگو فرمود اینجا هم فرمود: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَی آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِیَ» این جمله ها را اگر خوب روشن بکنیم گرچه این روایتی که مرحوم علامه در

منتهی یک، مرحوم علامه در تذکره دو، مرحوم شـهید در بعضی از قسمتها سه، در زیارتهای حضرت صدیقه ی کبرا(سلام الله علیهـا) هست که «السـلامُ علیـک یا مُمتَحنه اُمتحنک الله الـذی خلقک قبل أن یَخلقک» این در این عالَمها روشن می شود اگر عالَمی است که آدم در آن بود و حوّا در آن بود و امتحان در آن بود و بعضیها در امتحان موفق شدند بعضیها موفق نشدند اگر این گونه از عوالم روشن بشود جریـان خلقت صـدیقه کبرا در چنین عـالمی هم روشن می شود منتهـا این زیارت را ابراهیم بن محمـد عُریضـی نقل کرده که ما نتوانستیم شـناسایی بکنیم حالا شـما پیـدا کنیـد ببینید که آیا در رجال چنین کسـی ابراهیم بن محمد عُریضی صاحب نام هست، توثیق شده است، شناخته شده است یا نه وگرنه زیارت، زیارت مُتقَنی است اگر چنین عالَمی باشـد وجود مبارک حرت آدم در آن عالم در این امتحانها با یک نسیان روبه رو شـد اما صـدیقه ی کبرا(سـلام الله علیها) نه، چنین جهـانی، چنین عالمی، چنین آزمونی قبل از آمـدن به زمین هست، قبل از دنیاست در حقیقت چون اگر دنیا باشـد که دار تکلیف است سـخن از تکلیف نبود وحی و نبوّت نبود اگر آن منطقه، منطقه ی دنیـایی بود بالأـخره «لِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»[(۹)] مگر می شود انسـان در منطقه ای از مناطق دنیا چه آسـمان چه زمین زنـدگی بکنـد و تکلیف نداشـته باشـد حالا بر فرض آسـمان بشود برود کُره ی مریـخ بالأـخره «هُوَ الَّذِی فِی السَّماءِ إِلهٌ وَفِی الْأَرْضِ إِلهٌ»[(۱۰)] انسـان وقتی آنجا رفته باز هم مکلّف است دیگر باید از اِله خودش تکلیف بگیرد دیگر، اگر انسـان است و زنـدگی، زنـدگی نشئه ی آزمون و طبیعت است حتماً تکلیف است در حـالی که چه از آیه ی سـوره ی «بقره» چه از آیه سـوره ی «اعراف» چه از آیه سـوره ی مبـارکه ی «طه» برمی آیـد که وجـود مبارک حضـرت آدم و حوّا مکلّف نبودنـد شـریعتی نبود بعـدها شـریعت شده خب عالَمی که در آن شـریعت نیست معلوم می شود جزء دنیا نیست دیگر حالا شـما بگوییـد باغی بود در کُره ی مریخ بسـیار خب آن دنیاست انسان چه بالا باشد چه آسـمان باشـد چه زمین باشـد مکلّف است این طور نیست که آدم اگر در آسـمان باشد تکلیف نداشته باشد که همین تکالیف را باید انجام بدهد ولی از این آیات برمی آید که جریان وحی و نبوّت و تشریع و نهیِ تحریمی و نهی تنزیه و اینها همه بعد آمده پس بنابراین نهیی که متوجّه حضـرت آدم و حوّا(سلام الله علیهما) شد نه نهیِ تحریمی بود نه نهی تنزیهی بود سخن از ترک اُولی؟ نبـود چـون همه ی این امور در محـدوده ی شـریعت است اگر شـریعت باشـد آن امر یـا وجوب است یـا اسـتحباب، آن نهی یا حرمت است یا کراهت این ترک اُولی؟ هم به این است که مثلاً مستحبّی را می خواست انجام بدهـد این مستحب را که مهم بود ترک کرد یک مسـتحبّ نازل تری را انجام داد این کارها را مثلاً می گوینـد ترک اُولی؟ اما وقتی شـریعتی در کار نباشـد هیچ کدام از این امور نیست، بنابراین هم مسـئله ی زیارت صدیقه ی کبرا(سـلام الله علیها) بر فرض صـحّت آن سند قابل تبیین هست یک، و هم مشـکل جامعه ی بشـری این است که سـرزمین جانشان را دیگری اشـغال کرده آمـده آن داخل نشسـته دارد تصمیم می گیرد اینها دارند اجرا می کنند و نمی فهمند دو، تمام مشکل بشر این است که خودشان را گُم کردند خب.

۱- (۱۶) ـ شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج۱، ص۷۷.

۲- (۱۷) ـ الکافی، ج۱، ص۲۳.

۳- (۱۸) ـ سوره ی طه، آیه ی ۱۱۱.

۴- (۱۹) ـ سوره ی محمد، آیه ی ۱۹.

۵- (۲۰) ـ سوره ی فرقان، آیه ی ۴۴.

۶- (۲۱) ـ سوره ی شمس، آیه ی ۱۰.

۷- (۲۲) ـ سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۱.

۸- (۲۳) ـ سوره ی بقره، آیه ی ۱۲۹.

۹- (۲۴) ـ سوره ی رعد، آیه ی ۷.

۱۰- (۲۵) ـ سوره ی زخرف، آیه ی ۸۴.

پرسش: پس نهی تکوینی بوده؟

پاسخ: نه، تکوینی که قابل معصیت نیست یک نهی ارشادی است که از سنخ شریعت نیست نظیر نهی هایی که طبیب می کند راهنمایی می کند که شبیه توسّلی است و ارشادی است از آن سنخ است نهیِ تکوینی قابل معصیت نیست مثل اینکه امر تکوینی هم قابل تخلّف نیست «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَی آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِیَ» بنابراین این جریان انبیا را که مرحوم سید مرتضی(رضوان الله علیه) و سایر بزرگان به عنوان تنزیه الأنبیاء کتاب نوشتند باید قصّه ی حضرت آدم(سلام الله علیه) را با سایر قصص در یک مَساق نقل نکنند آنها در دنیا بود بالأخره شریعت بود تکلیف بود باید پاسخ داد که این امر تحریمی است، تنزیهی است، ترک اُولاست چیست، اما وقتی شریعتی در کار نباشد هیچ کدام از اینها راه نداشته باشد برابر با همان عالَم باید معنا کرد یعنی ما باید برویم در آن عالم و برابر آن عالم باید معنا کنیم نه اینکه آن عالم قبل از تکلیف را برابر با عالم تکلیف معنا کنیم این طور نیست.

پرسش: پس وسوسه شیطان در کدام عالم است؟

پاسخ: همان جا، باید وسوسه را مطابق با آن عالم معنا کرد «فَوَسْوَسَ إِلَیْهِ الشَّیْطَانُ» شیطان در آنجا حضور داشت ملائکه که عبادت می کردند عبادتهایشان انبیا داشتند، بهشت و جهنم داشتند این بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه دارد که شیطان شش هزار سال خدا را عبادت کرد «لَا یُدْرَی أَمِنْ سِنِی الدُّنْیَا أَمْ مِنْ سِنِی الْآخِرَهِ»(1) معلوم نیست که از سالهای دنیاست یا سالهای آخرت است خب، آنجا عبادت می کردند یعنی شریعتی بود، وحی و نبوّتی بود، فرشته ها پیغمبر داشتند، امر و نهی داشتند یا عبادتهای مناسب با آن عالَم بود ما تا آسمانی نشویم این قصّه ی حضرت آدم برای ما روشن نمی شود و روایتها تلاش و کوشش شان این است که آن آسمانی را زمینی کردند ولی به ما گفتند شما با منظر آسمانی این را باید نگاه بکنید این همه ملائکه که عبادت می کردند یا سجده می کردند یعنی سجده ی امر وجوب بود و اگر نمی کردند معصیت بود چنین چیزی بود که شریعت در کار بود، پیغمبری به آنها اعلام کرد یا نه، امر سجده مربوط به آن عالَم است معنای خاصّ آن عالم را دارد و مانند آن و اگر تکوینی بود که شیطان نمی توانست معصیت کند که.

۱- (۲۶) _ نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۲.

پرسش: حاج آقا «أَلَسْتُ بِرَبِّکَمْ قَالُوا بَلَی»(۱) جواب چیست؟

پاسخ: آن هم همین طور است دیگر آن در این عالم که نبود که حالا در مسئله فطرت طوری است که انسان در درون خود در نشئه ی فطرت این الوهیّت ذات اقدس الهی را می پذیرد این جریان «قَالُوا بَلَی» با جریان حضـرت آدم فرق می کند «قَالُوا بَلَی» ممکن است طبق بعضی از تفاسیر که همین نشئه ی طبیعت هست منتها از فطرت انسان، از عقل انسان تعهّد گرفتند این یکی از وجوهات است آن با عالم طبیعت و عالم شـریعت هماهنگ است ولی در جریان حضـرت آدم به صورت شفاف دارد که وقتی اینها وارد زمین شدنـد شـریعت آمده است اما در آیه ی سوره ی مبارکه ی «اعراف» و مانند آن که از بنی آدم ما تعهّد گرفتیم چنین چیزی نیست که ما بعـد از تعهّـد گرفتن اینها را وارد زمین کردیم و بر اینها وحی فرسـتادیم «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَی آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِیَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً» مـا آن تصـمیمی که بایـد برای حفـظ عهـد بگیرد در آن نیـافتیم حالا ـ یـا از این جهت او جزء انبیـای اولواالعزم نبود یـا جهـات دیگری داشت بالأـخره مـا آن عزم را در او نیافتیم او مثلاً یادش رفته و گفتیم کنار این درخت نرو او مثلاً رفته و بهره برداری کرده خب.

پرسش: استاد مگر شریعت غیر از امر و نهی است؟

پاسخ: بله خب دیگر، هر شـریعتی یک امر و نهی دارد اما هر امر و نهیی که شـریعتی نیست اگر به فرشته ها امر کرده «اسْجُدُوا» آنها پیغمبر داشـتند، شـریعت داشـتند، کتاب داشـتند یا مناسب با عالَم فرشـته ها باید معنا کرد در همین سوره ی «طه» به خوبی روشن می شود در «بقره» هم هست که بعـد از اینکه اینها از بهشت خارج شدنـد به زمین آمدنـد آن وقت ما برای اینها وحی و تکلیف مشـخص کردیم که در همین بخش دارد که وقتی وارد شدیـد «قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِیعاً بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا یَأْتِیَنَّکُم مِنِّی هُدیً فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَایَ»(۲) کـذا و کـذا از آن به بعـد دین آمـده بنـابراین ما تا آسـمانی فکر نکنیم قصّه ی حضـرت آدم و سجده ی فرشـته ها و اِبای شیطان و بهشت حضـرت آدم و خروج حضرت آدم و اینها برای ما روشن نمی شود هیچ یعنی هیچ حکم شریعتی آنجا نبود.

۱- (۲۷) ـ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۲.

۲- (۲۸) ـ سوره ی طه، آیه ی ۱۲۳.

پرسش: پس اگر حکم شریعتی نبود آن مجازات و عقوب چه بود؟

پاسخ: مجازات نبود این، این.

پرسش: حاج آقا پس «یَشْقَی» که در آخر آیه است چیست؟

پاسخ: بله، این «یَشْقَی» یعنی خودت را به زحمت نینداز چون خود همین آیه قرینه است نه شقاوت آن از شَقاست برهان اقامه می کند می فرماید اینجا که هستی چه در خوراک، چه در نوشاک، چه در پوشاک، چه در مسکن راحتی از اینجا بیرون آمدی به زحمت می افتی اینجا که هستی اصلاً گرسنه نمی شوی، تشنه نمی شوی، برهنه نمی شوی، مسکن نمی خواهی اینجا که هستی از اینجا که بیرون رفتی گرسنه می شوی، تشنه می شوی، برهنه می شوی، مسکن می خواهی چهارتا یعنی چهارتا آنجا از اینها نیست ببینید فرمود: «إِنَّ لَکَ أَلَّا تَجُوعَ فِیهَا وَلَا تَعْرَی» اصلاً گرسنه نمی شوی یک، این چهارتاست لفّ و نشرش مشوّش است نه مرتّب برای حفظ فواصل یا جهات دیگر این لفّ و نشر مرتّب ذکر نشده اگر لفّ و نشر مرتّب ذکر می شد این چنین گفته می شد «إنّ لک أن لا ـ تجوع فیها» گرسنه نمی شوی یک، «و أنّک لا ـ تَظمأ فیها» ظمأ یعنی تشنگی هیچ تشنه نخواهی شد دو، «و لا ـ تَعری؟» برهنه نخواهی شد سه، «و لا ـ تضحی؟» انسان برهنه در ضُحا و آفتاب احساس خطر می کند دیگر می سوزد بالأخره پوشاک می خواهد چهار، فرمود بهشت که هستی اینجا که می خواهی باشی اصلاً گرسنه نمی شوی این کدام عالَم است نه اینکه گرسنه می شوی و غذا داری خب در دنیا هم کسانی هستند که گرسنه می شوند غذا دارند اصلاً گرسنه نمی شوی، تشنه نمی شوی، برهنه نمی شوی، آفتابی در کار نیست خب، ما تا نجا نرویم نه سجده برای ما روشن می شود نه وسوسه برای ما روشن می شود نه نهی برای ما روشن می شود نه خلود روشن می شود خب، حالا ـ این نظر شریفتان باشد تا با همین فضا و فاز برویم بالا «وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً ? وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِکَهِ اسْجُدُوا» که بحث بعد است.

ص: ۸۱۳

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۱۳ تا ۱۲۰ سوره مریم ۸۹/۰۲/۱۹

.Your browser does not support the audio tag

«وَكَذلِكَ أَنزَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْراً (۱۱۳) فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلاَ تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِن قَبْلِ أَن يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُل رَبِّ زِدْنِي عِلْماً (۱۱۴) وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً (۱۱۵) وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلاَئِكَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى (۱۱۶) فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هذا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلاَ يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّهِ فَتَشْقَى (۱۱۷) إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلاَ تَعْرَى (۱۱۸) وَأَنَّكَ لاَ تَظْمَؤُا فِيهَا وَلاَ تَضْحَى (۱۱۹) فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَهِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى(۱۲۰)»

چون سوره ی مبارکه ی «طه» در مکه نازل شد و معارف اصلی سوَر مکّی همان اصول دین است و یکی از آن اصول مهم جریان وحی و نبوّت است در آیه ی ۱۱۳ همین سور ه فرمود ما این کتاب را به عنوان قرآن نازل کردیم یک، عربی است دو، نام شریف قرآن علم بالغلبه شد بعداً معروف به قرآن شد وگرنه در همان اوایل به عنوان کتاب الله معروف بود در حدیث معروف ثقلین که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: «إنّی تارک فیکم الثقلین» نفرمود قرآ ن و عترت فرمود: «کتاب الله و عترتی»(۱) اسم کتاب به عنوان قرآن یک علم بالغلبه است ظاهراً و قرآ ن هم از قرأ است نه قَرَنَ یعنی یک مجموع است و قَرَأ یعنی جَمَعَ نفرمود «أنزلنا قرآناً» فرمود: «أَنزَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً»(۲) یعنی ما این کتاب را به عنوان یک مجموعه عربی نازل کردیم اما از اینکه این جهانی است «ذِكْرَى لِلْبَشَرِ» است برای اینکه زبان قرآن زبانِ فطرت است درست است که این حروف و این کلمات و این نحو و صرفش بر اساس ضوابط عربی است لکن مطالبش که در حقیقت فرهنگ قرآن و زبان قرآن است زبان فطرت است خدای سبحان همه ی بشر را با سرمایه ی فطرت آفرید یک، به همه آن الهامِ فجور و تقوا را روا داشت این نسبت به همه روا داشت دو، و با همین فجور و تقوایِ مُلهَم سخن می گوید سه، بنابراین زبان قرآن می شود زبان جهانی، فرهنگ قرآن می شود فرهنگ جهانی حالا بشر وقتی خودش را فراموش کرده در زمینه ی جانِ او شیطان آمده این سرزمین را اشغال کرده و صاحب خانه را گِرو گرفته مطلب دیگر است که در خطبه ی هفت نهج البلاغه آنجا وجود مبارک حضرت امیر مبسوطاً دارد که حالا چند جمله ای از آن خطبه ی نورانی را می خوانیم این اشغال شده است یعنی شیطان آمد آنجا آشیانه کرد اولاً، تخم گذاری کرد ثانیاً، این تخمها را به صورت جوجه در آورد ثالثاً، دَواب و دابّه ها و جُنبنده های فراوان در زمینه ی دل فراهم کرد رابعاً، اینکه انسان می بینید وسوسه دارد خاطره دارد نمی تواند خودش را کنترل کند همین سر و صدای همین بچه های شیطان است دیگر رابعاً و خامساً، خب این زمینه را شیطان آمده اشغال کرده بنابراین زبان قرآن زبان فطرت است حالا عربی و امثال عربی این برای طلیعه ی نزول است لذا فرمود: «أَنزَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً» نه «أنزلنا قرآناً» که قرآن بشود مفعول «أَنزَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً» و چون فرمود: «قَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْماً»(۳) و گناه رسمی جاهلیّت همان ظلم و تعدّی بود نفرمود «و صرّفنا فیه مِن الوعد و الوعید» خصوص وعید را ذکر کرده اما اینکه فرمود: «يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْراً» نفرمود ما یک حرف تازه ای به وسیله ی قرآن می خواهیم به آنها بفهمانیم گرچه علم تازه و معارف تازه است ولی اصلِ مطلب تازه نیست اصل مطلب یادآوری است «أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْراً» یعنی چیزی را با قرآن می گوییم که قبلاً خدای سبحان در درون اینها

با اینها حرف زد و گفت اگر در سوره ی «شمس» دارد «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»(۴) هر کسی را با نفس مُلهمه آفرید هیچ بچه ای نیست که راست گفتن را با یاد گرفتن باید انجام بدهد هر بچه ای وقتی بخواهد حرف بزند راست می گوید دیگر، دروغ را بعد یاد می گیرد حالا یا با شوخی یا غیر شوخی امانت را، دروغ، صداقت را اینها را وفا را، مِهر را، عاطفه را اینها را کسی به او یاد نمی دهد خیانت را، دروغ را امثال اینها را بعد یاد می گیرد فرمود: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا»(۵) قسم به جان آدمی و قسم به کسی که این جان را مستوی الخِلقه خلق کرد ناقص خلق نکرد «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا» و کسی که نفس را مستوی الخِلقه خلق کرد. سؤال, ما تَسویه النفس؟ روح مستوی الخلقه باشد یعنی چه؟ ما مستوی الخلقه بدن را می فهمیم اما مستوی الخلقه بودن نفس با چیست؟ با فاء فصیحیه با فایی که هم تفسیر می کند و فصیحیه است تبیین کرده «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»(۶) این فاء بیان آن تسویه نفس است که روح هر کسی مستوی الخلقه است کسی خدا ناقص خلق نکرد همه را با این سرمایه خلق کرد پس اگر همه را خدای سبحان با فجور و تقوا مُلهم کرد قرآن حرفِ تازه ای ندارد تذکره است لذا فرمود: «إِلَّا تَذْكِرَةً»،(۷) «وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ»،(۸) «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُدَّكِرٍ»(۹) قرآن آمده آنچه را که شما می دانید آن را یادآوری کند نعم، آن را شکوفا می کند، آبیاری می کند، می پروراند که «یثیروا لهم دفائن العقول»(۱۰) ولی اصل مطلب را بشر می داند لذا نفرمود «یُحدث لهم علما» بلکه فرمود: «يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْراً» و در بخشهای فراوانی از قرآن کریم این گونه معارف هست آنها که اصلاً با دین آشنا نبودند وقتی در جریان معاد انکار شدید داشتند انبیا وقتی با آنها سخن می گفتند آنها را با ادلّه روشن می کردند به آنها می گفتند که خب همان کسی که بار اول انسان را خلق کرد همان او دوباره انسان را ایجاد می کند اینها سر تکان می دادند «فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُؤُسَهُمْ»(۱۱) برای بت پرستان این طور بود، برای دیگران این طور بود اینها سر تکان می دادند بله درست است.

۱- (۱) _ بحارالأنوار، ج۲، ص۲۲۶.

۲- (۲) _ سوره ی مدثر، آیه ی ۳۱.

۳- (۳) _ سوره ی طه، آیه ی ۱۱۱.

۴- (۴) _ سوره ی شمس، آیات ۷ و ۸.

۵- (۵) _ سوره ی شمس، آیه ی ۷.

۶- (۶) _ سوره ی شمس، آیه ی ۸.

۷- (۷) _ سوره ی طه، آیه ی ۳.

۸- (۸) _ سوره ی مدثر، آیه ی ۳۱.

۹- (۹) _ سوره ی قمر، آیه ی ۱۷.

۱۰- (۱۰) _ نهج البلاغه، خطبه ی ۱.

۱۱- (۱۱) _ سوره ی اسراء، آیه ی ۵۱.

پرسش: این چیزهایی که در قرآن نقل شده به عنوان «القرآن» اینها را خداوند تبارک و تعالی ذکر نکرده؟

پاسخ: القرآ ن، چرا بـه همیـن معنـاست دیگر مثـل الکتـاب، الکتـاب هـم ذکر کرده «الم * ذلِکَ الْکِتابُ»(۱) این «الْکِتابُ»، «الْقُرْآنُ» و ماننـد آن عَلَم نیست مثـل اینکه الآـن «الْکِتابُ» یـا کتاب عَلَم برای قرآن کریم نیست با اینکه حـدیث معروف ثقلین کتـاب الله آمـده اینها عَلَم بالغلبه است لـذا در اینجا نفرمود«أنزلنا قرآناً» فرمود: «أَنزَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِیّاً» خب به هر تقـدیر زبان قرآن زبان فطرت است لذا می تواند جهانی باشد اگر بعضی از مردم با فطرت خلق بشوند بعضیها با فطرت خلق نشوند این قرآن نمی توانـد جهانی باشـد، «ذِکْرَی لِلْبَشَرِ» باشـد اما اگر همه با فطرت خلق شدنـد و قرآن هم همان حرف فطرت را می زنـد می شود «ذِکْرَی لِلْبَشَرِ» اینجا هم فرمود مطلب تازه ای که قرآن دارد این است که ذکر را و یادآوری را احداث می کند نه اصلِ علم را نعم، آن درجات برتر و شـکوفایی و آن مطالب جدیـد را القا می کند اما همه ی اینها برای پروراندن همین شاخه ی گُل اسـت همین شجره ی طوباست اصل شجره ی طوبا را در درون هر کسی ذات اقدس الهی غرس کرده است این قرآن آبِ باران است انبیا باران انـد که این را شـکوفا می کنند حالا فرمود الله عالی است چون الله عالی است آنچه قبل از الله آمده و آنچه بعد از الله آمـده مستَنِد به الله بودن است الله اسم اعظم است دیگر هم آن علوّی که قبلاً ذکر کرده فرمود: «فَتَعَالَی» آن به اسـتناد الله بودن است و هم «الْمَلِکُ الْحَقُّ» که بعـد از الله ذکر شـده این هم به اسـتناد الله بودن است چون الله است پس تعالی?، چون الله اسـت پس مَلِک است، چون الله است پس حق است «فَتَعَالَی اللَّهُ الْمَلِکُ الْحَقُّ».

۱- (۱۲) ـ سوره ی بقره، آیات ۱ و ۲.

پرسش: آقا احداث به معنای ایجاد است.

پاسخ: بله.

پرسش: «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»(۱) به چه معناست.

پاسخ: به همه داد دیگر بـا الهـام یعنی خـدای سـبحان روحی که مربوط به خودش بود فرمود: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي»(۲) این روح را عالماً و مُلهماً خلق کرده است موجودی که فطرت فجور و تقوا را می فهمـد از طرف خـدا مأمور تـدبیر بـدن شـد یک شیء عاری تدبیر بدن را به عهده نگرفت.

پرسش: اگر دروغ گفتن جزء فجور نیست.

پاسخ: فجور است لـذا انسان اوّلی می فهمد که فجور است نمی گوید بعد وقتی که تربیتش بد بود خب دروغ می گوید عالماً عامـداً دروغ می گویـد، عالماً عامداً خلاف می کند ولی اول می فهمد دروغ بد است هیچ بچه ای از اول دروغ نمی گوید هر حرفی می خواهـد بزنـد اگر گریه می کند راست می گوید واقعاً شیر می خواهد یا جایش درد می کند بیخود گریه نمی کند یک گریه ی کِذب در بچه نیست از همان بچّگی بیخود گریه بکنـد خودش را لوس بکند این طور نیست بیخود دروغ بگوید این طور نیست کم کم دروغ یادش می دهند چون می داند دروغ بد است با دروغ خلق نشده با راست خلق شده با امانت خلق شده بعدها خلافش می کند خب، در اینجا فرمود: «وَلاَ تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ».

پرسش: آقا احداث اگر به معنای ایجاد است پس این ذکر نبوده.

پاسخ: ذکر نبوده نسیان بوده اما اصـلش بوده ذکر یعنی یادآوری، مطلب بوده مثل اینکه آدم قبلًا چیزی را فراگرفته عالِم شده بعـد حالا یادش نیست دیگری یادآوری می کنـد این یادآوری احـداثِ ذکر است نه احداث مطلب آن وقت می گوید بله، یـادم آمـد من قبلًا می دانسـتم چیزی را که آدم قبلاً می دانـد الآن یادش رفته دیگری ذکر را و یادآوری را احـداث می کنـد، ایجاد می کند. خب، فرمود: «وَلاَ تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِن قَبْلِ أَن يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ» مستحضـرید که غالباً چه در تفسیر روایی و چه در تفسیرهای غیر روایی از ابن عباس نقل کردند سـند معتبری اسناد داشته باشد به وجود مبارک معصوم این طور نیست آنکه از ابن عبـاس نقـل کردنـد این است که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) قبل از اینکه کلام جبرئیل تمام بشود می خوانـد بعد نهی شده که نخوان صبر کن جبرئیل اول کلمات را بخواند بعد شـما بخوانید خب چنین چیزی که روایت معتبر نیست هم در جریـان «لاَـ تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ»(۳) که در سـوره ی مبـارکه ی «القیـامه» است هم اینجـا، غالبـاً در تفسیر علی بن ابراهیم هم حداکثر از ابن عباس نقل می کنند این طور نیست که یک روایت معتبری باشد که پیغمبر قرائت می کرد و خداوند جلویش را گرفته بنـابراین این «لاَـ تَعْجَلْ» می توانـد دفع باشـد نه رفع، دفع یعنی این کار را نکن پیغمبر هم نکرده بود مثل «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ»(۴) همه ی نواهی از این قبیل است نه اینکه حضـرت این کار را می کرد پیغمبر جلویش را گرفته این عنصـر محوری بحث. بر فرض هم بخواهـد نهیِ رفعی باشد نه دفعی، شبیه عجله ی موسای کلیم در سؤال از خضـر نیست بلکه شبیه عجله ی موسـای کلیم در رفتنِ به کوه طور للقاء الله است که «وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى»(۵) که یک عجله ی محمود و

ممدوح است. خب، در سوره ی مبارکه ی «القیامه» هم همین طور است «مِن قَبْلِ أَن یُقْضَی إِلَیْکَ وَحْیُهُ».(۶)

ص: ۸۱۶

۱- (۱۳) _ سوره ی شمس، آیه ی ۸.

۲- (۱۴) _ سوره ی حجر، آیه ی ۲۹.

۳- (۱۵) _ سوره ی قیامت، آیه ی ۱۶.

۴- (۱۶) _ سوره ی زمر، آیه ی ۶۵.

۵- (۱۷) _ سوره ی طه، آیه ی ۸۴.

۶- (۱۸) _ سوره ی طه، آیه ی ۱۱۴.

مطلب دیگر اینکه وجود مبارک پیغمبر خب قبلاً کارهایی انجام می دادند که نهی نشده بود بعدها دستور آمده قبلاً کسی در ماه مبارک رمضان روزه نمی گرفت حالاـ بگوییم چرا پیغمبر در مکه روزه نگرفت خب روزه نازل نشده بود اگر کاری را پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) قبل از نزول حکم الهی انجام می داد این دلیل نیست بر اینکه مثلاً حضرت ترک اُولی؟ کرده یا فلان حکم خدا اصلاً نازل نشده بود هیچ مسلمانی در مکه روزه نمی گرفت حج نمی کرد حجِ مصطلحی که واجب شده آن حجّ جاهلی یک حساب دیگری دارد، بنابراین اگر کاری را قبلاً پیغمبر کرده بود و بعداً قرآن نهی کرد این معنایش این نیست که پیغمبر ــ معاذ الله ــ ترک اُولی؟ کرده یا فلان کرده، اما در جریان آن قلیب بدر بعد از کُشته های کفار را در بیرون انداختند در چاه و شهدای بدر را الآن کسانی هم که به بدر می روند در کنار قبور شهدای بدر آنجا مشرّف می شوند کاملاً مشخص است بین مکه و مدینه وجود مبارک حضرت با یک فاصله ی معیّنی چاهی کَنده و اجساد مشرکان را در آن چاه انداخت بعد این منطقه ی خاص مربوط به شهدای بدر بود که دفن کردند الآن دیواری کشیدند که کاملاً آن طرف دیوار همان چاه است و همان قلیب بدر که اجساد نحس مشرکان است درون این دیوار قبور شهداست بالای آن چاه رفته فرمود: «هل وجدتم ما وعدکم ربّکم حقّا»(۱) این دیگر قرآ ن نهی نکرده «مَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ»(۲) برای اینکه همان جا یک عدّه تعجّب کردند به حضرت عرض کردند شما با چه کسی حرف می زنی؟ فرمود اینها کاملاً می شنوند «ما أنت بأسمع منهم» این طور نیست که شما بهتر از آنها بشنوید آنها هم می شنوند من چه می گویم شما هم می شنوید شما اسمع از آنها نیستید این «مَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ» ناظر به این بخش نمی تواند باشد به هر تقدیر کاری که وجود مبارک پیغمبر قبل از نزول وحی کرد که معذوری ندارد بعد از نزول وحی هم که هرگز ترک نکرده این «لَا تَعْجَلْ» هم دلیل نیست که حضرت این کار را می کرد و نهی آمده نهی برای رفع بود حداکثر برای دفع است و آنچه مهم ترین حرف همان حرف تفسیر علی بن ابراهیم است که او هم از معصوم نقل نکرده او از ابن عباس نقل کرده ابن عباس هم استناد ندارد وجود مبارک حضرت امیر بنابراین ما دلیل معتبری نداریم که پیغمبر قبلاًـ قرائت می کرد و قرآن جلویش را گرفته و خدا جلویش را گرفته نه در «لاَـ تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ»(۳) نه در «لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ» خب فرمود: «وَقُل رَبِّ زِدْنِي عِلْماً» این «رَبِّ زِدْنِي عِلْماً» اختصاصی به مسئله آیات قرآنی ندارد خیلی از علوم است به عنوان حدیث قدسی هست به عنوان روایات است که بر وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) نازل می شده است که احکام و حِکَم از آن راه آمده سه تا راه دارد وجود مبارک حضرت برای فراگیری علوم یکی قرآن است یکی حدیث قدسی است یکی هم روایات دیگر، حدیث قدسی بالأخره مستقیماً از طرف ذات اقدس الهی است الفاظش مثلاً معجزه نیست و روایات دیگر هم شاید از حدیث قدسی نسبت به ائمه(علیهم السلام) که فرقش مشخص است نسبت به پیغمبر هم ممکن است یک درجه ی نازل تری داشته باشد ولی همه ی فرمایشاتی که حضرت دارد وحی الهی است دیگر چون حضرت ــ معاذ الله ــ احکام الهی را که از نزد خودش نمی گوید که این «مَا يَنطِقُ» گرچه قدر متیقّنش راجع به قرآن است ولی همه ی احکام و حِکَم الهی را شامل می شود هر مطلبی را که حضرت درباره ی دین خدا می گوید از خدای سبحان است یکی هم آنها هم می خواستند بگویند «مَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى»(۴) آن نمی تواند قرینه باشد که این «لَا تَعْجَلْ» یا «لَا تُحَرِّكْ» را مثلاً مسیرش را برگرداند چون بر فرض حضرت اگر قرائت می کرد وحی را قرائت می کرد آن «لاَـ تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ» بر فرض برای رفع باشد نه دفع حضرت وحی را قرائت می کرد نمی شود گفت که «مَـا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى» این چگونه با نهی سازگار است اگر هم حضرت این کار را می کرد وحی را قرائت می کرد نه چیز دیگر را پس نمی شود گفت که این اگر حضرت عجله می کرد با «مَا يَنطِقُ» که نمی سازد خیر با «مَا يَنطِقُ» می سازد با چیز دیگر نمی سازد چون اینجا هم وحی را داشت قرائت می کرد ولی این طور نیست ما دلیل نداریم که حضرت، سند

معتبری نیست که حضرت قرائت می کرد قبل از تمام شدن وحی و خدا جلویش را گرفته بر فرض اگر دلیل معتبر داشته باشیم با «مَا یَنطِقُ» منافات ندارد چون وحی را داشت قرائت می کرد نه چیز دیگر را خب.

ص: ۸۱۷

۱- (۱۹) _ تصحیح الاعتقاد، ص۹۲.

۲- (۲۰) _ سوره ی فاطر، آیه ی ۲۲.

۳- (۲۱) _ سوره ی قیامت، آیه ی ۱۶.

۴- (۲۲) _ سوره ی نجم، آیات ۳ و ۴.

پرسش: آقا ربط این جمله با «لَا تَعْجَلْ» چیست با «قُل رَبِّ زِدْنِی عِلْماً».

پاسخ: بله دیگر همین، چون پشت سر هم در آ نجا که فرمود قبلاً هم اشاره شد که «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً» علم به ذات اقدس الهی، اسمای الهی، حِکم الهی، معارف الهی تمام شدنی نیست فرمود خدا «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ» اما «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً» تو برای رسیدن به علوم الهی پشت سر هم از ذات اقدس الهی مزیدِ علم طلب بکن که در روایات مرحوم کلینی نقل کرد دیگران نقل کردند که ائمه فرمودند شبهای جمعه علم ما زیاد می شود، برکات ما زیاد می شود خب چون «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً» خدای سبحان در بخشهای دیگر هم فرمود: «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ»(۱) که این روایت قبلاً گذشت در ذیل این آیه که «خیر العلم التوحید و خیر العباده الاستغفار» پس چون «لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْماً» است تو تا می توانی مزید علم طلب بکن حالا عمده جریان حضرت آدم(سلام الله علیه) است که عصاره اش در بحث سوره ی مبارکه ی «بقره» گذشت در سوره ی مبارکه ی «اعراف» گذشت اجمالش هم این است که امر خدا یا تشریعی است یا تکوینی، امر تکوینی عصیان پذیر نیست چرا، چون خود خدا اراده کرده که این کار را انجام بدهد بین مراد خدا و اراده ی خدا چیزی فاصله نیست لذا عصیان پذیر نیست امر تشریعی آن است که خدای سبحان اراده کرده بشر با اختیار خودش فلان کار را انجام بدهد بین مراد و اراده ی الهی اراده ی بشر فاصله است و بشر را هم آزاد آفرید فرمود چه بخواهی اطاعت کنی چه بخواهی معصیت کنی مختاری چون کمال در آزادی است منتها اگر اطاعت کردی روح و ریحان است و اگر بیراهه رفتی که نار و جحیم است خب پس اراده ی تشریعی معصیت پذیر است برای اینکه به اراده ی انسان وابسته است اراده ی تکوینی معصیت پذیر نیست این اصل اول، اصل دوم این است که در پایان سوره ی مبارکه ی «ذاریات» فرمود ما جن و انس را برای عبادت خلق کردیم «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»(۲) هیچ سخن از فرشته نیست نفرمود «و ما خلقتُ المَلك و الجن و الإنس الاّ لیعبدون» برای اینکه ملائکه «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»(۳)اند، مطیع فرمان الهی اند، دستورهای خدا را اطاعت می کنند معصیتی در آنها نیست پس در آخر سوره ی «ذاریات» که سخن از عبادت جن و انس است از عبادت فرشته سخنی به میان نیامده نفرمود «و ما خلقتُ المَلك و الجن و الإنس الاّ لیعبدون» فقط سخن از جن و انس است در سوره ی مبارکه ی «الرحمن» هم خطاب به جن و انس است که «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ»(۴) در اول تا آخر قرآن هر جا سخن از وحی و نبوّت است می فرمایند ما برای بشر برای جن انبیا فرستادیم، کتاب فرستادیم هیچ جای قرآن ندارد که ما برای ملائکه کتاب فرستادیم، انبیا فرستادیم، شریعت فرستادیم این هم دو یا سه، پس بنابراین در حوزه ی فرشته ها حوزه ی رسالت و شریعت و امر و نهی تشریعی نیست. مطلب بعدی آن است که ابلیس جزء جن است و جن مکلّف است مثل انسان حالا جن نظیر که از آنها «كَانَ مِنَ الْجِنِّ»(۵) که ابلیس است با فرشته نمی تواند یک حکم داشته باشد این امر چه امری است «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا»(۶) آیا امر تشریعی است یعنی اینها شریعت دارند، رسالت دارند، بهشت و جهنم دارند، این است معنایش تا حال ما نشنیدیم که برای اینها رسالتی، شریعتی، بهشت و جهنمی چیزی باشد در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» تعبیری دارد که اگر کسی از این فرشته ها ادّعای الهیّت بکند «نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ»(۷) آ ن هم نظیر «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ»(۸) است که از سنخ حکم به محال است. گرچه به اندازه ی استحاله ی او نیست، اما جن کاملاً قابل امر تشریعی است این «إِذْ قُلْنَا» چه امری است، امر کردیم «اسْجُدُوا»(۹) امر تشریعی است که با فرشته ها سازگار نیست، امر تکوینی است که با عصیان جن سازگار نیست، دوتا امر است که این بر خلاف همه ی آیات قرآن است دوتا امر نشده یک امر است پس بنابراین ما امری داریم که نمی دانیم این امر، امر تشریعی است که با جریان فرشته ها نمی سازد، امر تکوینی است که با معصیت ابلیس نمی سازد. دوتا امر است یکی تکوینی برای فرشته هاست یکی تشریعی

برای جن است این هم بر خلاف ظاهر قرآن است چون هر جا هست یک امر است «إِذْ قُلْنَا لِلْمَلاَئِکَهِ» همه سجده کردند «إِلَّا إِبْلِیسَ»(۱۰) این یک.

ص: ۸۱۸

۱- (۲۳) _ سوره ی محمد، آیه ی ۱۹.

۲- (۲۴) _ سوره ی ذاریات، آیه ی ۵۶.

۳- (۲۵) _ سوره ی تحریم، آیه ی ۶.

۴- (۲۶) _ سوره ی الرحمن، آیه ی ۱۳.

۵- (۲۷) _ سوره ی کهف، آیه ی ۵۰.

۶- (۲۸) _ سوره ی کهف، آیه ی ۵۰.

۷- (۲۹) _ سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۹.

۸- (۳۰) _ سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۲.

۹- (۳۱) _ سوره ی بقره، آیه ی ۳۴.

۱۰- (۳۲) _ سوره ی بقره، آیه ی ۳۴.

پرسش:...

پاسخ: همین دیگر به جن و انس خطاب می کند دیگر خب.

پرسش: آقا «اللَّهُ یَصْطَفِی مِنَ الْمَلَائِکَهِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ»(۱) معنایش چیست؟

پاسخ: «رُسُلًا» برای انبیا، فرشته ها را ذات اقدس الهی به عنوان رسول خود انتخاب می کند به آنها وحی می فرستد مثل جبرئیل(سلام الله علیه) یا آنهایی که «بِأَیْدِی سَفَرَهٍ * کِرَامٍ بَرَرَهٍ»(۲) اینها وحی الهی را می گیرند مستقیماً به پیغمبر می رسانند و پیغمبر هم رسول هست آنها هم رسول اند پیغمبر رسول الی الناس است فرشته ها رسول الی الأنبیاء و المرسلین اند اما برای خودشان شریعتی باشد، کتابی باشد ما نشنیدیم در هیچ جایی از آیات قرآن که آ نها هم پیغمبری دارند، امر و نهیی دارند، بهشت و جهنمی دارند و اطاعت و عصیانی دارند این طور نیست خب، این یک بخش. بخش دیگر این است که این منطقه ای که وجود مبارک آدم زندگی می کند این منطقه را ذات اقدس الهی مشخص کرده به حضرت آدم فرمود فعلاً جایی هستی که گرسنه نمی شوی یک، نیازی به خوراک نیست، نیازی به نوشاک نیست، نیازی به پوشاک نیست، نیازی به مسکن نیست خب این کجاست؟ این چه عالَمی است که آدم اصلاً گرسنه نمی شود نه اینکه گرسنه می شوی و غذا فراوان داری مثل اغنیا و مُترفین، نه اینکه تشنه می شوی و در کنار چشمه ای و آب داری، نه اینکه احتیاج به لباس داری ولی پوشاک داری، نه اینکه محتاج به مسکنی ولی خانه داری «إِنَّ لَکَ أَلَّا تَجُوعَ» این تأویل به مصدر می رود عدم الجوع، عدم العطش، عدم العریان اینهاست این کدام عالَم است.

۱- (۳۳) ـ سوره ی حج، آیه ی ۷۵.

۲- (۳۴) ـ سوره ی عبس، آیات ۱۵ و ۱۶.

پرسش: آقا «وَكُلاَ مِنْهَا رَغَداً»(۱) چه می شود؟

پاسخ: بسیار خب، پس ما جنّتی داریم که اینها در آن نیست گرسنگی در آن نیست آن وقت اَكل را باید معنا كرد، وسوسه را باید معنا کرد، نفوذ را باید معنا کرد این خصوصیّتها در آن هست که «أَلَّا تَجُوعَ» در بحث دیروز اشاره شد که این لفّ و نشر به حسب ظاهر مرتّب نیست لفّ و نشر مشوّش است چرا، برای اینکه مناسب با گرسنگی، تشنگی است باید کنار هم ذکر بشود مناسب با عریان و برهنگی، آفتاب زدگی است که باید کنار هم ذکر بشود لکن یک تناسب دیگری ملحوظ شد که آن تناسب باعث شد که «أَلَّا تَجُوعَ» در کنار «لَا تَعْرَى» قرار بگیرد، «لَا تَظْمَؤُا» در کنار «لَا تَضْحَى» قرار بگیرد آن مناسبت این است جوع، برهنگی درون است از دستگاه غذا این با عریان سازگار است انسان که عاری است یعنی بیرونش برهنه است وقتی گرسنه است یعنی درونش برهنه است درونش خالی، بیرونش خالی این دوتا با هم مناسب اند کنار هم قرار گرفتند. در جریان عطش و آفتاب زدگی اینها هم کاملاً با هم مناسب اند ضحی؟ یعنی نور شمس، تَضحی؟ یعنی در آفتاب می مانی خب این مناسب با ظمأن و تشنگی و امثال ذلک است این دوتای اوّلی با هم مناسب اند کنار هم ذکر شدند آن دوتای دومی مناسب هم کنار هم ذکر شدند ما باید فکر بکنیم این چه امری است این مانده.

مطلب دیگر اینکه، اینکه فرمود ما به آدم عهدی سپردیم «فَنَسِيَ» آیا این ناظر به آن است که خدای سبحان به آدم و حوّا فرمود: «وَكُلاَ مِنْهَا رَغَداً حَيْثُ شِئْتُما وَلاَ تَقْرَبَا»(۲) این نهی را فراموش کرده خب این نهی را جمیل از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) دارد که نقل کرده که این کجا این نهی را فراموش کرده شیطان بالصراحه دارد به حضرت آدم عرض می کند که خدا که شما را نهی کرده برای این است پس نهی یادش است چه نهی یادش رفته ما بگوییم «فَنَسِيَ» یعنی نهی خدا یادش رفته در حالی که شیطان می گوید که «ما نهاکم ربکم عن تلك الشیء الاّ کذا و کذا» اصلاً نهی را بالصراحه مطرح کرده چگونه نهی یادش رفته نعم، مسئله ی عداوت ممکن است یادش رفته باشد برای اینکه الآن حرف شیطان را دارد گوش می دهد که شیطان گفته که خدای سبحان که شما را نهی کرده برای آن است که اگر شما از این میوه بخوری این میوه یکی از دوتا برکت را به همراه دارد به نحو منفصله مانعهالخلو که جمع را شاید لذا در اینجا با سوره ی مبارکه ی «اعراف» یک جا با واو عطف شده یک جا با أو چون منفصله مانعهالخلو است و جمع را شاید لذا واو اینجا با أو آنجا یا واو آنجا با أو اینجا منافات ندارد اینجا با واو عطف کرده «هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى» یعنی من شما را راهنمایی بکنم به چیزی که به درختی که اگر از میوه ی او استفاده کنید دیگر نمی میرید مُخلَّدید یک، و به سلطنت ابد هم می رسید مُلک دائم نصیبتان می شود در سوره ی مبارکه ی «اعراف» آیه ی بیست به این صورت است «وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هـذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَن تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الخَالِدِينَ» اگر آن دو مطلب به این دو مطلب برگردد و چیز جدایی نباشد کما هو الظاهر آن أو با این واو قابل تطبیق است زیرا اگر آن منفصله مانعهالجمع بود با واو اینجا هماهنگ نبود ولی اگر منفصله ی مانعهالخلو باشد و جمع را شاید خب یک چیز ممکن است که هم سبب خُلد باشد هم سبب سلطنتِ دائم، بنابراین این نهی می تواند راجع به عداوت باشد نه راجع به این نسیان می تواند حالا فی الجمله در بحثهای اوّلی می تواند راجع به عداوت باشد نه نسبت به آن نهی. مطلب دیگر این است که وجود مبارک حضرت آدم و حوا(سلام الله علیهما) خیلی خوشحال بودند برای اینکه از اول خدای سبحان فرمود این دشمن شماست یعنی شما از حزب او نیستید دیگر اگر از حزب او بودید که او دشمن شما نبود اینکه فرمود: «إِنَّ هذا عَدُوٌّ لَكَ» تبشیری را به همراه دارد اگر خدا به کسی بگوید این شیطان دشمن توست این باید خوشحال باشد

منتها بایـد مواظب خودش باشـد چون اگر خـدای ناکرده این جزء حزب شـیطان باشـد که شـیطان دشـمن او نیست اگر خدا به کسـی بفرماید که این شـیطان دشـمن توست یعنی فعلاً در مقابل هم هستید شـما حزب او نیستید مواظب باشـید که این همیشه دشـمنی شـما را دارد و جزء دوسـتان شـما نباشد این برای این. آن بیان نورانی که دیروز در بحث نقل شد که آن را حتماً باید ملاحظه بفرمایید در همان خطبه ی هفتم نهج البلاغه است چند سطری بیش نیست که فرمود، البته این بخشی از کلمات نورانی حضـرت امیر است که مرحوم سیّد رضـی نقل کرده درباره ی پیروان شیطان در خطبه ی هفت فرمود: «اتَّخَذُوا الشَّیْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مِلاکاً وَ اتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْـرَاکاً» شـیطان اینها را دام خود قرار داده «فَبَاضَ» اینها را گرفته رفته آشـیانه کرده در دلشان بیضه گذاشته تخـم گـذاری کرده «وَ فَرَّخَ» ایـن بیضـه هـا را و تخمهـا را بـه صـورت فَرْخ و فرّوخ جـوجه، بـه صـورت جـوجه در آورده «فِی صُدُورِهِمْ وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِی حُجُورِهِمْ» حالا در تمام صـحن و سرای او را گرفتند دابّه را دابّه می گفتند برای اینکه جنبنده است دیگر چه در نماز چه غیر نماز او را آرام نمی گذارنـد خب، آن گاه «فَنَظَرَ بِأَعْیُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ فَرَکِبَ بِهِمْ الزَّلَلَ وَ زَیَّن لَهُمُ الْخَطَلَ» بـا زبـان اینها حرف می زنـد، با چشم اینها نگاه می کنـد این از بـدترین آسـیبهای خودباختگی یک جامعه است الآن بسـیاری از افرادی که به این بـدحجابی دامن می زنند یک دهن کجی دارند به نظام می کنند واقع اینها خودشان را گُم کردند دیگری به جای اینها نشسـته اینها خیال می کنند که اشـغال تنها اشغال زمین است خیر اشغال سرزمین هم جزء اشغالهاست اینها آمدند این سـرزمین را با این وضع دارند اشغال می کنند و به زبان اینها دارند حرف می زنند با چشم اینها دارند نگاه می کنند که «أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سیّئات أعمالنا».

ص: ۸۲۰

۱- (۳۵) _ سوره ی بقره، آیه ی ۳۵/

۲- (۳۶) _ سوره ی بقره، آیه ی ۳۵.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۱۱۶ تا ۱۲۳ سوره مریم ۸۹/۰۲/۲۰

Your browser does not support the audio tag.

«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى (۱۱۶) فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هذا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى (۱۱۷) إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى (۱۱۸) وَأَنَّكَ لَا تَظْمَؤُا فِيهَا وَلَا تَضْحَى (۱۱۹) فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى (۱۲۰) فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى (۱۲۱) ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى (۱۲۲) قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعاً بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِنِّي هُدىً فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى (۱۲۳)»

جریان وجود مبارک آدم(سلام الله علیه) در چند جای قرآن مطرح شد آ ن قصّه ی تعلیم اسما به حضرت آدم و اِنبای اسما به فرشته ها فقط یک بار در قرآن کریم ذکر شد آن سوره ی مبارکه ی «بقره» است اما دستور به سجده و اطاعت فرشته ها و تمرّد شیطان این در هفت جای قرآن آمده در سوره ی مبارکه ی «بقره» در سوره ی «اعراف» در سوره ی «حجر» در سوره ی «اسراء» در سوره ی «کهف» در سوره ی «طه» و در سوره ی «ص» این هفت مورد را که بررسی می کنید یک سؤال مشترکی را در ذهن انسان القا می کند اگر سؤال خیلی عمیق بود و انسان اطراف این سؤال را خوب بررسی کرد بعد به خدمت قرآن رفت شاید جوابی بگیرد در آن بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) هست که همه ی معارف در قرآن هست «فَاسْتَنْطِقُوهُ»(۱) شما اِستنطاق کنید قرآن را به حرف در بیاورید قرآن با شما به حرف در نمی آید سخن نمی گوید باید با کمک اهل بیت از آن بهره برداری کنید ولی به هر تقدیر اگر کسی سؤالی داشته باشد می تواند به کمک روایات از قرآن مدد بگیرد استفاده کند اما اگر سؤالش عمیق نبود پاسخ دقیق هم نمی شنود اصلِ سؤال پیچیده است یعنی یک مطلب پیچیده است و آن این است که خدای سبحان فرمود من می خواهم در زمین خلیفه ایجاد کنم «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً» پس هدف نهایی این است که در زمین خلیفهالله یافت بشود، اما قبل از اینکه وجود مبارک آدم به مقام نبوّت برسد وحی و رسالت نصیبش بشود این صحنه اتفاق افتاد که خدای سبحان آدم را آفرید حالا این کجا آفرید یعنی در زمین بود و شریعت نداشت می شود موجودی انسانی در زمین باشد و شریعت و تکلیفی نداشته باشد چه در سوره ی «بقره» چه در همین سوره ی «طه» شریعت بعد از جریان وسوسه ی شیطان و خوردنِ میوه ی آن درخت و هبوط به زمین پدید آمد پس قبلاً شریعتی نبود. وجود مبارک آدم می تواند شریعت داشته باشد ولی در لحظه ای که در آن جنّت بود و مأمور شد که از میوه ی آن درخت استفاده نکند هنوز شریعتی نبود یک، فرشته ها هم اهل شریعت و مذهب نیستند آنها بر اساس آن جریانهای تکوینی الهی معصومانه مطیع فرمان خدای سبحان اند که در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» همان مطلبی آمده است که در زیارت جامعه برای اهل بیت به کار رفته که «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»(۲) خب در سوره ی «انبیاء» دارد که فرشته ها معصوم اند برای اینکه بدون اذن خدای سبحان نه حرفی می زنند نه کاری می کنند پس فرشته ها دارای نبوّت و شریعت و بهشت و جهنم و اطاعت و عصیان و اینها نیستند و در قرآن کریم هم برای فرشته ها صحیفه ای، کتابی، شریعتی، وحی و نبوّتی ذکر نشده در پایان سوره ی مبارکه ی «ذاریات» هم که سخن از هدف خلقت است فقط فرمود: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»(۳) سخن از فرشته

نیست پس فرشته ها شریعت به این معنایی که انسان دارای مذهب است و اطاعت و عصیان دارد و بهشت و جهنم دارد و امثال ذلک نیست شیطان که ابلیس است و جن است بله، او می تواند دارای شریعت باشد ولی هنوز شریعتی نیامده این امر، امر تشریعی نمی تواند باشد همان طوری که خدای سبحان به بشرها دستور رکوع و سجود می دهد به فرشته ها دستور سجود داده باشد این طور امر نیست اگر امر تکوینی باشد قابل عصیان نیست در حالی که شیطان معصیت کرده، امر تشریعی باشد فرشته ها شریعت و مذهب و دین به این صورت ندارند این یک سؤال، عصیان درباره ی ابلیس فرض دارد اما عصیانِ چه امری؟ امر تشریعی که نبود بگوییم دو امر بود یک امر تکوینی مربوط به فرشته ها یک امر تشریعی مربوط به شیطان این بر خلاف ظاهر است چون یک امر است فرمود: «إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ»(۴) این یک سؤال پیچیده است که باید جواب خودش را بگیرد، سؤال دوم آن است که وجود مبارک حضرت آدم(سلام الله علیه) هیچ تکریمی نشد که خدای سبحان نسبت به ایشان اِعمال نکند دیگر از این تکریم و اِجلال بالاتر فرضی ندارد که خدای سبحان او را خلیفه ی خود بداند و همه ی فرشته ها را دستور بدهد در برابر او سجده کنند و همگان هم سجده کنند دیگر احترام بالاتر از این! تکریم و اجلال بالاتر از این! اینکه فرض ندارد همین وجود مبارک آدم با این اجلال و تکریم الهی به اذن خدا وارد یک جنّت شد خدا فرمود: «يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ»(۵) این بهشت را هم معرفی می کند در روایات هم مشابه همین آیات معنا شده در این بهشت هیچ شَقا و رنجی نیست نه انسان گرسنه می شود نه تشنه، نه برهنه می شود نه گرمازده اما معنایش این نیست که اَکل و شرب در آن نیست خاصیّت بهشت آن است که لذّت خوردن و نوشیدن را دارد، رنج گرسنگی و تشنگی را ندارد این خاصیّت بهشت است ما در دنیا اول رنج گرسنگی را داریم بعد برای آن رنج زدایی غذا می خوریم و خیال می کنیم لذّت بردیم حالا بر فرض لذّت هم باشد مسبوق به رنج گرسنگی است اول تشنه می شویم رنج عطش را تحمل می کنیم برای آن رنج زدایی آب گوارا می نوشیم درست است لذّت می بریم ولی برای رفع رنجِ عطش است سردمان می شود جامه در برمی کنیم، گرممان می شود لباس نازک در برمی کنیم ما رنجِ گرما را، رنج سرما را می چشیم برای رنج زدایی لباسهای مناسب در برمی کنیم، این چهار لذت در دنیا مسبوق به چهار رنج و اَلَم است ولی در بهشت همه ی این لذایذ چهارگانه و مانند آن مطرح است بدون سَبق رنج یعنی در بهشت بدون اینکه انسان رنجِ گرسنگی ببرد لذّت سیری را خوردن را می چشد بدون اینکه رنج عطش داشته باشد لذّت نوشیدنِ کوثر را می بیند در آنجا فقط لذّت است نباید گفت که پس چرا آدم از آن میوه خورد در قرآن کریم راجع به آن جنّت نفرمود اینجا جای خوردن نیست فرمود اینجا جای رنج و گرسنگی نیست همه ی ما در بهشت ــ ان شاءالله ــ همین طوریم دیگر غذا می خوریم، آب می نوشیم بدون رنج گرسنگی نه اینکه مثل دنیا باید صبر بکند هر وقت گرسنه شد رنج گرسنگی را تحمل کرد به سراغ غذا برود یا هر وقت رنج عطش او را تهدید کرد به سراغ کوثر برود این طور که نیست در آنجا فقط لذّت است اینکه چهار چیز را نفی کرده معنایش این نیست که اَکل و شرب نیست یا جامه در بر کردن نیست پارچه های حریری هست، روی فرشهای حریری زندگی کردن است که «بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ»(۶) الآن بهترین فرش دنیا همین فرشهای پَرنیانی و ابریشم است فرش ابریشم آستری دارد و اَبره ای تمام هنرها و زیبائیهای فرش به آن اَبره اوست اگر بخشهای وسیعی از پرنیان به کار می برند روی ابره ی اوست روی آستر او که این همه کارها نمی کنند نقشها و زیبائیها و ابریشم کاریها همه اش روی ابره است در قرآن فرمود یک سلسله فرشهایی در بهشت هست که نمونه اش در دنیا نیست فقط نمونه ی آسترش را ما می توانیم به شما بگوییم که آستر فرشهای بهشت پرنیان است اما ابره اش چیست خدا می داند نفرمود «ظهائرها کذا و کذا» فرمود: «بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ» «الظهاره أبره دان و البطانه آستر» آسترش ابریشم است حالا ابره اش چیست فرمود: «لاَ تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُم»(۷) خب همه ی این فرشها هست، پرده ها هست، لباسها هست بدون اینکه

انسان رنج سرما و گرما داشته باشد پس در بهشت این چهار خطر نیست این چهار رنج نیست ولی آن چهار لذّت هست چنین چیزی است خب، جای حیرت این است که خدای سبحان به وجود مبارک آدم فرمود این شیطانی که در برابر امر من استکبار کرد و تو که قبله بودی در برابر تو سجده نکرد مخالف همه ی فرشته ها بود امر مرا هم زیر پا گذاشت این دشمنِ رسمی توست می خواهد تو را و همسرت را از این بهشت بیرون کند این بهشتی که من تو را جا دادم هیچ رنجی در آن نیست و همه ی گنجها در آن هست اگر بخواهی در این بهشت بمانی وسوسه شیطان را گوش نده شیطان هم آمده گفته که اگر بخواهی ابدی باشی حرف خدا را گوش نده تحیّر یعنی این، مشکل این است ببینید دعوا کجاست محور بحث کجاست، درگیری کجاست خدا بالصراحه چه فرمود، شیطان بالصراحه چه می گوید و آدم به کدام طرف می رود فرمود: «إِنَّ لَکَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلاَ تَعْرَى» نه اینکه نمی خوری جنّت پر از نعمت است خب نعمت را برای چه خلق کردند اگر نعمت مصرف کننده ندارد خب برای چه خلق شده نفرمود «لا تأکلوا و لا تشربوا» فرمود: «أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى * وَأَنَّکَ لَا تَظْمَؤُا فِيهَا وَلَا تَضْحَى» خسته نمی شوی، گرسنه نمی شوی، تشنه نمی شوی، آفتاب زده نمی شوی اما همه ی این نعمتها را داری چنین جایی و اینکه سجده نکرد دشمنِ رسمی تو و همسر توست می کوشد تو را از اینجا بیرون کند این همه سفارشهای الهی بود حالا شیطان وارد شد.

ص: ۸۲۱

۱- (۱) _ نهج البلاغه، خطبه ی ۱۵۸.

۲- (۲) _ سوره ی بقره، آیه ی ۳۰.

۳- (۳) _ سوره ی ذاریات، آیه ی ۵۶.

۴- (۴) _ سوره ی بقره، آیه ی ۳۴.

۵- (۵) _ سوره ی بقره، آیه ی ۳۵.

۶- (۶) _ سوره ی الرحمن، آیه ی ۵۴.

۷- (۷) _ سوره ی سجده، آیه ی ۱۷.

پرسش: حاج آقا رفتن حضرت آدم به بهشت بعد از سجده بوده یا قبل از سجده بوده

پاسخ: به حسب ظاهر بعد از سجده بوده.

پرسش: آ ن وقت تکلیف دارد؟

پاسخ: نه، تکلیفش برای زمین است چون از این به بعد فرمود: «اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعاً بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّکُم مِنِّی هُدیً».

پرسش: دارد که سجده کردند.

پاسخ: بله همان سجده بحث است که سجده نظیر سجده ی ما در نماز و امثال نماز نیست.

پرسش: مگر زمین نبوده؟

پاسخ: زمین نه خیر نبوده چون بعدها آمده زمین چون در همین سور ه و در سوره ی مبارکه ی «بقره» دارد که این صحنه که گذشت بعد حضرت وارد بهشت شد و آن وسوسه صورت پذیرفت و وجود مبارک حضرت آدم مثلاً از آن میوه خوردند از آن به بعد فرمود: «اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعاً بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِنِّى هُدىً» شریعت از آن به بعد آمده.

خب، اینها سؤالهایی پیچیده است می بینید آن قصّه اول هنوز پاسخ خودش را نیافت که این امر چه امری است تشریعی که نمی تواند باشد تکوین هم که نمی تواند باشد دوتا امر هم که نمی تواند باشد این یک سؤال بدون جواب، می ماند جریان جنّت، جریان جنّت را خدای سبحان معرفی کرده که هیچ رنجی در او نیست و همه اش گنج است و اینجا جای ماندن است و شیطان هم دشمن تو و همسر توست مواظب باش تو را از اینجا بیرون نکند تو از همه ی این میوه ها استفاده بکن ولی از میوه ی آن درخت استفاده نکن اینها را فرمود به صورت شفاف. در کنارش شیطان با وسوسه به هر وسیله ای بود پیام خودش را به شیطان رساند که با «إلی» اینجا به کار رفته و با «لام» در سوره ی «اعراف» در سوره ی «اعراف» دارد «وَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ»(۱) در اینجا دارد «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ» آن «يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ»(۲) که در سوره ی «ناس» آمده آن طور برای انبیا نیست که در درون جان اینها راه پیدا کنند در صدر اینها در سینه و دل و قلب اینها وسوسه بکنند آن طور نیست ولی به هر وسیله ای بود وسوسه ی خود را به اطلاع وجود مبارک آدم رساند «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ» یا «وَسْوَسَ لَهُمَا» یعنی به ظاهر به سود آنها این حیرت آن است که در این صحنه هیچ اجلال و تکریمی نبود که خدای سبحان برای آدم به کار نگرفته باشد و اینجا هم فرمود اگر بخواهی راحت بمانی برای همیشه جایت اینجاست تنها دشمنت هم شیطان است بکوش که تو را از اینجا بیرون نکند و از همه ی نعمتها استفاده بکن مگر از این درخت حالا شیطان آمده مستقیماً وارد این صحنه شده گفته که اگر بخواهی برای همیشه راحت باشی از همین درخت استفاده کن این یعنی چه؟ «مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هذِهِ الشَّجَرَهِ إِلَّا أَن تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الخَالِدِينَ» در اینجا هم دارد «يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَهِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى» می خواهی من بگویم که آن درختی که میوه اش باعث خلود و جاودانگی توست و مُلك و مِلکی به تو می دهد که کهنه نمی شود چیست چون این «لَّا يَبْلَى» یعنی کهنه نمی شود برای آن است که اگر کهنه شد انسان بیندازد دور تعبیر ابدیّت به این است که مِلك لا يَبلاست زیرا اگر چیزی کهنه شد انسان آن را رها می کند مُلك و سلطنتی که کهنه نمی شود یعنی ابدی است. خب، و این نهی هم یاد وجود مبارک آدم بود فراموشش نشده برای اینکه وجود مبارک آدم(سلام الله علیه) همین که حرفهای شیطان را می شنود متنِ نهی خدا را مطرح می کند می فرماید: «مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هذِهِ الشَّجَرَهِ إِلَّا أَن تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الخَالِدِينَ» و كذا و كذا پس متنِ نهی مطرح است. دیروز یعنی دیروز، دیروز یعنی دیروز روایت جمیل از وجود مبارک امام صادق مطرح شد که حضرت فرمود نهی یادش نرفته به دلیل تصریح این خب، پس اینکه روایت جمیل از وجود مبارک امام صادق مطرح شد این است نهی بالصراحه مطرح است «مَا نَهَاكُمَا» یعنی این نهیی که خدا مطرح کرده فقط برای این است که می خواهد شما مُخلّد نباشی من بگویم راهنمایی بکنم کاری انجام بده که مخلّد بشوی آن این است که از این درخت بخوری می بینید کاملاً دوتا حرف ۱۸۰ درجه در برابر هم اند خدا می فرماید که اگر می خواهی راحت باشی و ابدی این میوه را نخور، شیطان می گوید اگر می خواهی راحت باشی و ابدی این میوه را بخور و نهی هم یاد اوست این یعنی چه؟

۱- (۸) ــ سوره ی اعراف، آیه ی ۲۰.

۲- (۹) ــ سوره ی ناس، آیه ی ۵.

پرسش:...

پاسخ: گوش یعنی گوش بن گوش خب، بنابراین اگر نهی است بالصراحه یادش است کاملاًـ نهی طبق بیان نورانی حضرت امام صادق طبق روایت جمیل یادش است چه چیزی را فراموش کرده بین دوتا ۱۸۰ درجه از دو طرف اختلاف است خدا می فرماید اگر می خواهی ابدی باشی این را نخور، شیطان می گوید اگر می خواهی ابدی باشی همین را بخور و نهی یادش است زیرا بیان نورانی امام صادق(سلام الله علیه) این است که این نهی را شیطان بالصراحه یادش آورده گفته «مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هٰذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَن تَكُونَا»(۱) کذا و کذا و کذا این است که حیرت، حیرت یعنی حیرت گریه ی ما تنها برای آن نیست که آن در و دیوار را سوزاندن و اینها برای اینکه این درِ خانه را بستند نگذاشتند قرآن عرضه بشود یعنی چه، خب شما حالاـ تمام تلاش و کوشش را با این مفسّرین شیعه و سنّی بکنید ببینید یُحتمل کذا، یحتمل کذا هیچ کدام به این سؤالات حیرت آور جواب نمی توانند بدهند آن که جواب می دهد که درِ خانه اش را بستند گریه ی ماها برای آن است همه اش سؤال است با احتمال، با مظنّه، با کذا و کذا ما داریم رد می شویم آن که قرآن ناطق است او را ساکت کردند دیگر خب، می بینید مشکل یکی دوتا نیست سخن از ظهور نیست که این ظهور دارد یا آن ظهور ندارد و اینها ما وقتی چیزی را با عقل نفهمیم ممکن است ساکت باشیم ولی ساکن نخواهیم شد باید اعتراف بکنیم دیگر باید ایمان بیاوریم ممکن است لفظاً بگوییم آمنتُ اما در درونِ درون او ایمان نیست برای اینکه چیزی را که نفهمیده چطور می تواند ایمان بیاورد وقتی برای امّت اسلامی اینها همه سؤال هست چطوری می تواند به این ایمان بیاورد مهجور بودن قرآن یک بخش اش هم مربوط به همینهاست. خب، بنابراین ما تا سؤال نداشته باشیم نمی توانیم برویم به سراغ روایات یا آیات مشکل ما این است خب کدام عاقل است که بالصراحه تردید ندارد که خدا با او سخن گفته همه ی اسما را هم یادش داده او را هم مسجودٌله همه فرشته ها قرار داده او را هم در بهترین جا مسکن و مأوا داده با او هم اتمام حجّت کرده گفته اگر بخواهی اینجا بمانی حرف شیطان را گوش نده شیطان هم آمده گفته اگر بخواهی اینجا بمانی حرف خدا را گوش نده این چطور باور می شود این سخن از این نیست که حالا ما این نهی را بر ترک اُولی؟ یا بر نهی تنزیهی اینها حمل بکنیم چون سخن از شریعت نبود هنوز این صحنه کدام صحنه است آیا جنّت برزخی است؟ آیا تمثّل است و تمثیل است که قرآن کریم صحنه ای را ترسیم می کند تا به انسان بفهماند که بیّن الرشدی هست که سخن انبیاست یک بیّن الغی است که سخن ابلیس و هوای نفس است و شما بیّن الغی را بر بیّن الرشد ترجیح ندهید وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) خلیفهالله است و آن حضرت مُبیِّن و مفسّر قرآن کریم است لکن تفسیری که اهل بیت می کردند یا پیغمبر می کردند تفسیر مفهومی نبود که بگوید این آیه به این معناست یا آن جمله به این معناست این را در مسجد انجام می دادند «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ»(۲) بود مبیّن بود و مانند آن، اما در متن جامعه همین حضرت با همین اصحاب این آیات را پیاده می کردند چه در جبهه های جنگ چه در مسائل دیگر و وجود مبارک پیغمبر در تمام این صحنه ها حضورِ عملی داشت بعد این را سیدناالاستاد در ذیل جمله ی «هٰذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ»(۳) یا سُنن خدا را برای شما می خواند در سوره ی مبارکه ی «آل عمران» این بحثش گذشت حضرت به همراه جامعه وارد متن عمل می شدند همه ی اعمال را هم از نزدیک کنترل می کردند دوباره می آوردند مردم را مسجد نظیر پای تخته می فرمود این آیه ای که من به شما گفتم معنایش این بود که فهمیدید موقع عمل آن چند جایش درست بود این چند جایش نادرست اگر بخواهید به نتیجه ی کامل برسید در سفر بعد یا اجرای بعد باید این طور عمل بکنید قرآن را این طور تفسیر می کرد نه تفسیرِ مفهومی، تفسیرِ اجرایی در ضمن «هٰذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ» سوره ی مبارکه ی «آل عمران» مبسوطاً این بحث گذشت و سیدناالاستاد هم توضیح خوبی دادند که

اگر پیغمبر مبیّن قرآن بود نه مبیّن مفهومی بشود مدرّس قرآن بلکه مبیّن اجرایی، مبیّن عملیاتی، مبیّن کاربردی در متن جامعه این آیات را پیاده می کرد و همه را یادداشت می کرد دوباره اینها را می آورد در مسجد می فرمود مثلاً چند درصد درست بود چند درصد مثل دیکته نویسی چند درصد نادرست بود بقیه را باید درست انجام بدهیم می شود تبیین، همین معنا گویا در صحنه ی آفرینش قبل از زمین مطرح شده چون بعدها وجود مبارک آدم آمده زمین «اهبطا الی الارض» معلوم می شود ارض قبلًا در ارض نبود این چنین نیست که در کُرات دیگر بود چون کرات دیگر هم حکم همین را دارد حالا بر فرض انسان بتواند با این سفینه ها برود در کرات دیگر آنجا هم همین حکم زمین را دارد آنجا هم احکام هست، اوامر هست، نواهی هست این طور نیست که حالا ـ اگر کسی رفته کُره ی مریخ تکلیفش عوض بشود که، وزنش عوض می شود، وضعش عوض می شود ولی تکلیفش که عوض نمی شود که «هُوَ الَّذِی فِی السَّماءِ إِلهٌ وَفِی الْأَرْضِ إِلهٌ»(۴) اما آنجا هم برویم همین طور است ما کدام کُره ی از کرات داریم که انسان هیچ رنجی ندارد فقط لذّت نصیبش می شود بحثهای مادّه که این چیزها را ندارد که. خب، بنابراین خدای سبحان همان طوری که خلیفه ی او قرآن را تفسیرِ عملیاتی دارد، تفسیر اجرایی دارد، تفسیر کاربردی دارد دستورهای خودش را هم تفسیر کاربردی دارد که در عالَم ملائکه ای هست یک، دوستان شما هستند جن و ابلیس و اَبالسه و شیاطین که «إِنَّهُ یَرَاکُمْ هُوَ وَقَبِیلُهُ مِنْ حَیْثُ لاَتَرَوْنَهُمْ»(۵) هست که دشمنان شما هستند در درون شما خواسته های اندیشه ای هست خواسته های انگیزه ای هست حرفِ من هم به عنوان حجّت بالغه به شما می رسد وسوسه ی او هم به عنوان یک امر تیره در درون شما نفوذ پیدا می کند و شما گاهی با اینکه حق برای شما روشن شده است عالماً عامداً بیراهه می روید این صحنه را قبلًا ترسیم کرد نشان داد بعد به وجود مبارک آدم فرمود برو زمین شریعت می آید با مردم این شریعت را در میان بگذار و عمل بکن که اگر ما بخواهیم به عنوان البته یکی از وجوه و مُحتملات است نه حرف نهایی و جزمی که این است و لاغیر، چون وقتی امر تشریعی نبود امر تکوینی نبود دوتا امر نبود و بهشتی که حضرت آدم بود بهشتی بود که هیچ رنجی در آن نیست فقط گنج است این بالأخره باید چنین چیزی باشد دیگر این مربوط به زمان و زمین طبیعت نمی تواند باشد اگر ما یکی از محتملات را این دانستیم چه اینکه در قرآن کریم فرمود: «لَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِی هذَا الْقُرْآنِ مِن کُلِّ مَثَلٍ»(۶) یا «تِلْکَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ»(۷) ما خیلی را به صورت مَثل ذکر می کنیم یا «مَثَلُ الْجَنَّهِ الَّتِی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ»(۸) کذا و کذا و کذا ما با مَثل با مردم سخن می گوییم این می تواند یکی از مصادیق امثالی باشد.

۱- (۱۰) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۲۰.

۲- (۱۱) _ سوره ی جمعه، آیه ی ۲.

۳- (۱۲) _ سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۳۸.

۴- (۱۳) _ سوره ی زخرف، آیه ی ۸۴.

۵- (۱۴) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۲۷.

۶- (۱۵) _ سوره ی

۷- (۱۶) _ سوره ی

۸- (۱۷) _ سوره ی

پرسش: استاد ببخشید چطور باید شیطان دسترسی به بهشت داشته باشد.

پاسخ: بله دیگر، در خصوص بهشت تمثیلی است انسان الآن وقتی که در فضای شریعت است در فضای بهشت است همه ی احکام در آن هست شیطان از راه وسوسه چون نه اینکه ورودِ زمانی و زمینی و اقلیمی و منطقه ای باشد تا ما بگوییم شیطان آنجا چگونه رفته شیطان القا می کند این القائات و خاطرات تلخ از راه وسوسه شیطان است او زمان و زمین نمی خواهد که بگوییم چطور آمده الآن در حرمِ ایمان شیطان راه ندارد اما مؤمنین را وسوسه می کند این طور نیست که مکانی بود در یک مکان مخصوصی یک جای سیم خاردار بود شیطان ورود ممنوع بود بعد وارد شد اگر سخن از برزخ باشد سخن از تمثیل الهی باشد اینها نیست البته این نه حرف جزمی است نه حرف یقینی است نه حرف قطعی است احتمالی است که به کمک بعضی از روایات شاید بتواند حل کند آن وقت آن تلاش و کوششی که مرحوم سیّد مرتضی(رضوان الله علیه) در تنزیه الأنبیاء دارد برای اثبات بی گناهی حضرت آدم و اینها، اینها برای بعد از هبوط الی الأرض است هبوط آدم الی الأرض که در این آیه یا در آیات دیگر آمده که «اهبطا الی الارض» نظیر هبوط باران نیست نسبت به زمین که به نحو تجافی باشد بلکه نظیر هبوط وحی است، هبوط قرآن است که به نحو تجلّی است قرآن هبوط کرده و اهل بیت مَهبِط وحی اند ما در عرض سلام می گوییم درود خدا بر شما که شما مَهبط وحی اید خب مهبط وحی یعنی وحی ــ معاذ الله ــ آن طوری که باران زمین می افتد وحی به زمین افتاد یا وحی به نحو تجلّی به زمین آویخته شد نه انداخته شده این قرآن کریم به زمین آویخته شده که «طرفه بید الله سبحانه و تعالی و الطرف الآخر بأیدیکم»(۱) خب اگر این طناب الهی است یک طرفش به دست خداست یک طرفش به دست ما این طناب را خدا آویخت نه انداخت انسانیّت هم آویخته است نه انداخته شده اینکه درباره ی اهل بیت ما می گوییم «نوراً فی الأصلاب الشامخه»(۲) و کذا و کذا و کذا «و أصلاب الشامخه» همین است اینها هیچ فرقی با قرآن کریم ندارند اینها را خدا مثل افراد دیگر، افراد دیگر مثل باران اند که در زمین انداخته شدند اینها مثل قرآن اند که از بالا تا پایین خدا آویخت قلوب اینها ذیل این آیه «وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ» حضرت فرمود: «إنّ قلوبنا أوعیه اراده الله» وَکْر یعنی آشیانه ی اراده ی خدا قلوب اهل بیت است خب این ولایت، این نبوّت، این امامت، این عصمت، این خلافت گاهی ناطق است گاهی صامت، گاهی قرآن است گاهی علی و اولاد علی اینها را خدا آویخت نه انداخت ماها مثل بارانِ انداخته ایم آنها مثل طنابِ آویخته اند باید ملاحظه کنیم فرق ما با آنها این است. خب، بنابراین اگر تمثیل هست وجود مبارک آدم یک قضیه ی فی واقعه نبود که بحثهایش قبلاً گذشت که بگوییم یک قضیه ی تاریخی بود آدمی بود و خدای سبحان اسما را به او آموخت و او مسجود ملائکه شد آن مقام آدمیّت است، مقام انسانیّت است الیوم کسی که صاحب آن مقام است وجود مبارک ولیّ عصر است او هم عالِم به اسمای الهی است، او هم مسجودٌله ملائکه است، او هم معلّم ملائکه است و مانند آن، اگر در زیارتها در ادعیه و مانند آن این تعبیرات آمده برای اینکه مقام انسانیّت به اینها قائم است خب، این «اهبطا الی الأرض» یعنی هبوط کنید، تجلّی کنید نه سقوط کنید تجافی کنید سخن از سقوط و تجافی نیست سخن از هبوط و تجلّی است خب در آن مرتبه این صحنه اتفاق افتاده این یک صحنه، صحنه ی تمثیل می تواند باشد که در بعضی از فرمایشات سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی ناظر به این قسمت است آن وقت ما برای اینکه بفهمیم چگونه آن صحنه برای خود ما اتفاق افتاد خودمان را بررسی می کنیم ما در بهشتیم یعنی قرآن و عترت برای ما بهشت است پذیرفتیم اینها را هیچ حرفی هم در آن نیست همه ی سعادتها در آن هست با اینکه در بهشتیم عالماً عامداً گاهی بیراهه می رویم اگر وضع خودمان را روشن کنیم می فهمیم آنجا چه خبر است مگر کسی که «الا من عصمه الله» ما الآن در این احکام شریعت ــ معاذ الله ــ تردید داریم حالا ممکن است بعضی از مسائل

احتیاطی بین فقها اختلاف باشد که در آنجا سجده ی سهو است یا در آ نجا سجده ی سهو نیست اما دروغ و غیبت را ما در اینکه بیّن الغی است سمّ است تردید داریم یا رشوه و رانت خواری در اینکه غی شده ی افعی است ما تردید داریم همین وجود مبارک حضرت امیر گاهی فقیهانه، عابدانه، زاهدانه سخن می گوید گاهی هم عارفانه حرف می زند حالا تا مخاطبش چه کسی باشد اگر جریان عقیل باشد می گویید دسترسی به بیت المال، تعدّی به بیت المال، تصرّف بیجا در بیت المال که به تو بدهم به دیگری ندهم این باعث عذاب الهی است آهن گداخته را نشان برادر داد اما اشعث بن قیس که آن حلوا را آورد حضرت فرمود بدم می آید یک بوی بدی بالأخره می آید «شَنِئْتُهَا كَأَنَّما عُجِنَتْ بِرِيقِ حَيَّةٍ أَوْقَيْئِها»(۳) مثل اینکه از قی کرده ی افعی شما یک حلوا درست کردی آوردی اینکه حرفِ فقیه و عابد و زاهد نیست که این حرف عارف است یعنی کسی که می بیند درون گناه را آن که می گوید این حرام است و قیامت کیفر دارد این فقیه است و عابد است و زاهد، آن که می گوید این لجنِ بدبوست چرا به همراه آوردی او عارف است آن که می گوید «لو کُشف الغطاء ما ازددت یقینا»(۴) بینی اش را می گیرد این حرف را می زند خب این حرف زدنها آن است حالا تا مخاطب چه کسی باشد ما این حرفها را داریم دیگر الآن در بین ما کسانی نیستند که عالماً عامداً دروغ می گویند ما هیچ تردیدی داریم که در همه ی شرایع این کار حرام است یا نگاه به نامحرم فرقی نمی کند این طور نیست که بعضی از گناهاست که طبق احتیاط است خب بله آن وقت مثلاً کسی معصیت می داند کسی معصیت نمی داند اما اینها جزء معاصی کبیره هستند دیگر این صحنه را در آنجا ترسیم کردند آن گاه وجود مبارک آدم با این کوله باری از تجربه به زمین آمده بعد به او وحی شده که تو پیغمبری احکام و حِکم را که در آن صحنه دیدی برای مردم به وسیله ی شریعت بازگو کن این یکی از وجوه و محتملات است.

۱- (۱۸) ــ بحارالأنوار، ج۳۷، ص۱۲۲.

۲- (۱۹) ــ بحارالأنوار، ج۹۸، ص۳۳۲.

۳- (۲۰) ــ نهج البلاغه، خطبه ی ۲۲۴.

۴- (۲۱) ــ غررالحکم و دررالکلم، ص۱۱۹.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آيات ۱۱۷ تا ۱۲۳ سوره مريم ۸۹/۰۲/۲۱

.Your browser does not support the audio tag

«فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هذا عَدُوٌّ لَکَ وَلِزَوْجِکَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّهِ فَتَشْقَى (۱۱۷) إِنَّ لَکَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى (۱۱۸) وَأَنَّکَ لَا تَظْمَؤُا فِيهَا وَلَا تَضْحَى (۱۱۹) فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّکَ عَلَى شَجَرَهِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى (۱۲۰) فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ الْجَنَّهِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى (۱۲۱) ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى (۱۲۲) قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعاً بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِنِّى هُدىً فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَایَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى (۱۲۳)»

بهشتی که آدم(سلام الله علیه) در آنجا قرار داشت آن جنّهالخُلدی که در معاد هست نبود چون اگر کسی وارد آن بهشت بشود دیگر خارج نخواهد شد، بنابراین یک جنّت دیگری بود با این خصوصیات.

مطلب دوم این است که این ضمیرها گاهی مفرد است و گاهی تثنیه آنجا که مخاطب شخص آدم هست و محور گفتگوست ضمیر مفرد است یا فعل مفرد است گرچه معنا در حقیقت تثنیه است مثل «إِنَّ لَکَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى» این چهار فعلی که مفرد هست بازگشتش به تثنیه است و آنجا که خطر هر دو را تهدید می کند آنجا بالصراحه ضمیر یا فعل را تثنیه می آورد مثل «فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّهِ فَتَشْقَى» این نه برای آن است که وجود مبارک آدم چون عهده دار هزینه ی حضرت حوّا بود این فعلها را به او نسبت داد چون در آن نشئه سخن از تأمین هزینه و امثال ذلک نیست چون آن جنّت آن بهشت همه ی نعمتها برای اهلش فراهم است.

ص: ۸۲۵

پرسش: «إِلَّا عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ»(۱) با اینکه حضرت آدم جزء مخلَصین بوده

پاسخ: بله خب این درباره ی بعد از شریعت است هنوز در آنجا سخن از شریعت نبود، سخن از امر و نهی نبود وقتی شریعت باشد امر و نهی باشد منطقه ی نفوذ شیطان محدود است درباره ی بندگان مخلَص او راهی ندارد اصلاً.

پرسش: اینکه بعد از سجده بود.

پاسخ: بعد از سجده بود اما قبل از شریعت بود شریعت یعنی دین، کتاب این بعد از اینکه حضرت به زمین هبوط کرد نازل شده که فرمود: «اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعاً بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِنِّى هُدىً» پس کلّ بحثها را ما باید در زمینه ای ارزیابی بکنیم که هنوز دینی نیامده، شریعتی نیامده، امر و نهی تشریعی نیامده در آن فضا باید ارزیابی بشود.

پرسش: نسبت شیطان معلوم بوده.

پاسخ: بله، ولی منظور آن است که شیطان، فرشته، آدم، حوا(سلام الله علیهما) اینها در آن محدوده بودند در فضایی که هنوز

شریعت نیامـده، امر و نهی تشـریعی نیامده این قضـیه اتفاق افتاد باید این قضـیه را مناسب با آن سـرزمین و آن فضا تفسـیر کرد دیگر خب.

مطلب بعـدی آن است که ذات اقـدس الهی آدم و حـوا را در بهشت جـا داد که «یَا آدَمُ اسْـکُنْ أَنْتَ وَزَوْجُـکَ الْجَنَّهَ»(۲) بعد فرمود: «فَلَا یُخْرِجَنَّکُمَا مِنَ الْجَنَّهِ فَتَشْـقَی» این بر اساس اصل کلی است که خدای سـبحان نعمتی را که به کسـی داد هرگز از او نمی گیرد «إِنَّ اللَّهَ لاَـ یُغَیِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا مَا بِأَنفُسِـهِمْ»(۳) نعمت خدای سـبحان مسبوق به استحقاق نیست طبق بیان نورانی امام سـجاد(سـلام الله علیه) در صحیفه است که «مِنَّتُک ابتداء»(۴) مسـبوق به اسـتحقاق و امثـال ذلک نیست و چیزی را هم که خـدا داد سـلب نمی کنـد مگر اینکه خـود انسـان زمینه ی سـلبِ نعمت را فراهم بکنـد «إِنَّ اللَّهَ لاَـ یُغَیِّرُ مَـا بِقَـوْمٍ حَـتَّی یُغَیِّرُوا مَا بِأَنفُسِـهِمْ» یا ما تغییر نمی دهیم «ما کان الله مغیّرا نعمه عن قوم. حتی یغیروا ما بانفسهم» و مانند آن، اینجا هم به آدم و حوا(سلام الله علیهما) فرمود ما این نعمت را به شـما دادیم مسـتقر باشـید او شـما را بیرون نکنـد گرچه بیرون کننـده خـداست مبدأ فاعلی خـداست ولی زمینه ی این کـار را وسوسه ی شـیطان و عمـل به وسوسه انجـام می دهـد لـذا فرمود: «فَلاَـ یُخْرِجَنَّکُمَـا مِنَ الْجَنَّهِ فَتَشْقَی».

۱- (۱) _ سوره ی حجر، آیه ی ۴۰.

۲- (۲) _ سوره ی بقره، آیه ی ۳۵.

۳- (۳) _ سوره ی رعد، آیه ی ۱۱.

۴- (۴) _ صحیفه سجادیه، دعای ۴۵.

مطلب دیگر در این جدایی تشنگی از گرسنگی است که دو نکته قبلاً ذکر شد و نکته ی سوم این است که اگر گرسنگی و تشنگی کنار هم ذکر می شد به ذهن می آمد که این دوتایی با هم یک نعمت اند یا سلب هر دو با هم یک نِقمت اند که گرسنگی و تشنگی، اما وقتی تفکیک شد تفصیل به عمل آمد معلوم می شود هر کدام از اینها نعمت مستقل اند لذا «لَا تَظْمَؤُا» را در کنار «أَلاَّ تَجُوعَ» ذکر نکرده است. خب، مطلب بعدی آن است که ما در این فضایی که الآن داریم بحث می کنیم فضا فضایی است که شریعت در کار نیست. مرحوم شیخ طوسی در تبیان راه استادش سید مرتضی(رضوان الله علیهما) را طی کردند و اصرار دارند که اینجا معصیت نبود ترک اُولی بود یا ترک مَندوب بود و مانند آن، زمخشری در کشاف هم نقل می کند که یا ترک اُولی? بود، ترک مندوب بود و از برخیها نقل می کند که معصیت صغیره را ــ معاذ الله ــ انبیا می توانند مرتکب بشوند همه آنچه جناب زمخشری در کشاف دارد یا مرحوم شیخ طوسی در تبیان دارد یا سیّد مرتضی استاد بزرگوارش در تنزیه الأنبیاء اولین بخشی که دارد همین قسمت حضرت آدم است همه ی اینها این قصّه را در فضای شریعت تلقّی کردند در حالی که چه در سوره ی مبارکه ی «بقره» چه در همین سوره ی «طه» وقتی وجود مبارک آدم آن قصّه و جریان را پشت سر گذاشتند به زمین آمدند از آن به بعد شریعت آمده در سوره ی مبارکه ی «بقره» که بحثش قبلاً گذشت این بود که وقتی آدم(سلام الله علیه) آن صحنه را پشت سر گذاشت آن وقت در آیه ی ۳۸ سوره ی «بقره» این است که «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِیعاً فَإِمَّا یَأْتِیَنَّکُمْ مِنِّی هُدیً فَمَنْ تَبِعَ هُدَایَ فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلاَ هُمْ یَحْزَنُونَ» آن وقت«وَالَّذِینَ کَفَرُوا» مقابل آن است در سوره ی «بقره» و در سوره ی «طه» مؤمن و کافر را کنار هم ذکر کرده فرمود بعد از اینکه شریعت آمد آنها که قبول کردند اهل سعادت اند آنها که نکول کردند اهل شقاوت اند قبول و نکول را در سوره ی «بقره» آیه ی ۳۸ و ۳۹ به این صورت ذکر فرمود: «فَمَنْ تَبِعَ هُدَایَ فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلاَ هُمْ یَحْزَنُونَ * وَالَّذِینَ کَفَرُوا وَکَذَّبُوا بِآیَاتِنَا أُولئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ» که این «وَالَّذِینَ کَفَرُوا» مقابل «مَنْ تَبِعَ» است در محلّ بحث یعنی سوره ی مبارکه ی «طه» آیه ی ۱۲۳ و ۱۲۴ این است «قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِیعاً بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا یَأْتِیَنَّکُم مِنِّی هُدیً فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَایَ فَلَا یَضِلُّ وَلاَ یَشْقَی * وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِکْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنکاً» ایمان و کفر، مؤمن و کافر بعد از آمدن شریعت مطرح است پس این قصّه در فضایی اتفاق افتاد که هنوز شریعت نیامده بود ما باید بالا برویم ماقبل از شریعت فکر بکنیم تا این آیه مقداری برای ما حل بشود.

ص: ۸۲۷

مطلب بعـدی آن است که ابلیس بالأخره شـش هزار سال در ردیف فرشـته ها بود و عبادت کرد طبق بیان نورانی حضـرت امیر که در آن خطبه ی «قاصـعه» دارد «سِتَّةَ آلاَفِ سَنَةٍ» یعنی شـش هزار سال خدا را عبادت کرد معلوم نیست «لاَ یُدْرَی أَمِنْ سِنِی الدُّنْیَا أَمْ مِنْ سِنِی الْآخِرَةِ»(۱) معلوم نیست از سالهـای دنیـاست که هر سالی ۳۶۵ روز است یـا سـال آخرت است که هر روزش هزار سال است و مانند آن خب.

پرسش: «لا یدری» برای خود آقا امیرالمؤمنین یا برای همه؟

پاسخ: برای دیگران دیگر وگرنه خود حضرت که عالِم است.

خب، بنابراین اگر فضا این شد و فرض این است که شیطان شـش هزار سال در ردیف ملائکه بود این شیطان هم با خدا سخن گفت هم مخاطب خـدا قرار گرفت هم دوباره با خدا سـخن گفت و هم دوباره خدای سـبحان پاسخ او را داد یک بار در نهیی که خدای سـبحان کرد تَشـری کرد که زد ضجری کرد که فرمود: «یَا إِبْلِیسُ مَا مَنَعَکَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِیَدَیَّ أَسْتَکْبَرْتَ»(۲) این گفت «أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِن نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِینٍ»(۳) بعد از اینکه خدای سـبحان آن صحنه ی آزمون را پشت سر گذاشت و ابلیس را طرد کرد در سوره ی مبارکه ی «اسـراء» وضعش گذشت که ابلیس صریحاً به خدا عرض کرد که اینکه «کَرَّمْتَ عَلَیَّ» همین آدمی که او و فرزنـدان او را بر من گرامی داشتی «لَأَحْتَنِکَنَّ ذُرِّیَّتَهُ»(۴) من احتناک می کنم «احتنک الفرس» یعنی حَنک او و تحتِ حنـک او را گرفته آن سوارکـاری که بر اسب مسلّط است تحت الحنک او را دارد یعنی افسار را از زیر حَنک او و زیر گردن او می کشد و از او سواری می گیرد گفت من حَنک و تحت حنک اینها را می گیرم و از اینها سواری می گیرم این کـارِ مـن است بعـد خـدای سـبحان فرمـود راکـب و مرکـوب هر دو را مـن به جهنم می برم خب، این گفتگوهـا هست چه در گفتگوهای اوّلی که خـدای سـبحان به او فرمود چرا اطاعت نکردی این دلیلِ بیجا آورد که «أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ» هم گفتگوهای ثانوی که در سوره ی مبارکه ی «اسراء» است که او تهدید کرد و خدای سبحان هم به او پاسخ داد پس موجودی است که شش هزار سـال در ردیـف فرشـته هـا بـود و عبـادت می کرد و یکی دو بـار بـا خـدای سـبحان مـورد خطـاب قرار گرفت حرف زد چنین موجودی است او اگر بخواهـد نفوذ کنـد یا وسوسه کنـد نبایـد بگوییم که از دهنِ مار به وسـیله ی دهن مار وارد بهشت شد و امثال ذلک که بعضـی از روایات و امثال ذلک دارد این می توانـد بالأخره حرفِ خودش را برسانـد. مطلب بعدی آن است که همه ی روایات را بایـد بر قرآن کریم عرضه کرد لکن روایات دو قِسم است بعضـی از روایات اند که دسـتور تعبّدی می دهند خـب اینهـا را بایـد بر قرآن کریـم عرضـه کرد که فلاـن نمـاز بایـد دو رکعت باشـد، بایـد جَهر باشـد، وقتش فلاـن است همین کارهایی که در فقه انجام می شود.

ص: ۸۲۸

۱- (۵) _ نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۲.

۲- (۶) _ سوره ی ص، آیه ی ۷۵.

۳- (۷) _ سوره ی ص، آیه ی ۷۶.

۴- (۸) _ سوره ی اسراء، آیه ی ۶۲.

پرسش: ببخشید مسئله عبادت شیطان که مطرح است نمی شود گفت که آنجا حوزه ی تشریع بوده؟

پاسخ: نه دیگر، آنجا جای تشریع نیست فرشته ها هم عبادت می کنند دیگر جا برای تشریع نیست دیگر چون درباره ی فرشته نیامده در قرآن کریم که «ما خلقت الجن و الإنس والمَلَك الاّ ليعبدون» هر جا سخن از عبادت هست یا اعزام انبیا هست یا تهدید به جهنم است یا تبشیر به بهشت است همه اش درباره ی انسان و جن است.

پرسش: بحث عبادت آن وقت چه می شود؟

پاسخ: بله خب، عبادت می کنند همه عابدند، همه مطیع اند پنج طایفه از آیات قرآن است اسلام، سجده، تحمید، تسبیح، طاعت که به کلّ نظام اسناد داده می شود حالا الآن روشن می شود که همه در اطاعت اند همه مُسلِم اند، همه ساجدند، همه مُسَبِّح اند، همه مُحَمِّدند تحمید می کنند اما تشریعی در کار باشد، یک امر و نهیی باشد، یک باید و نباید اعتباری باشد، عصیانی باشد، یک دستگاه قضایی باشد، تخلّفی باشد اینها برای جن و انس است چنین چیزی در قرآن برای فرشته ها ذکر نشده خب.

پرسش: آن وقت «وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»(1) به چه معنایی می شود؟

پاسخ: خب همین دیگر آن امر تکوینی است «لاَ يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»(2) در یک آیه، «يَخَافُونَ رَبَّهُم مِّن فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» این می شود امر تکوینی این طور نیست که یک امر تشریعی باشد معصیت بردار باشد آنها هم پیغمبر داشته باشند، بهشت و جهنم داشته باشند، اطاعت و عصیان داشته باشند چنین چیزی قرآن درباره ی اینها نقل نکرده. خب، بنابراین اگر فرشته ها امر دارند امرشان از این قبیل باید و نبایدهای اعتباری نیست.

۱- (۹) ـ سوره ی نحل، آیه ی ۵۰.

۲- (۱۰) ـ سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۷.

پرسش: آقا جریان فطرس که می گویند تخلّف کرد چیست.

پاسخ: دیدید اگر مهلت بدهند هر حرفی را می زنید. جریان فطرس که بارها ذکر شد که روشن نیست که این جزء ملائکهالأرض بود یا ملائکهالسماء بود در آن حدیث زیارت وجود مبارک سیّدالشهداء یا دعای روز سوم شعبان آنجا نام فرشته نیست دارد «عاذ فطرس بمهده»(۱) آیا فطرس جزء فرشته ها بود یا نه، در آن حدیث نیست در دعا نیست، آیا بر فرضی که باشد جزء ملائکهالسماست یا ملائکهالأرض است در آنجا نیست ملائکهالأرض ممکن است به تعبیر مرحوم صدرالمتألهین نظیر جن باشند بدن داشته باشند و رفت و آمد داشته باشند حکم خاصّی داشته باشند اما این ملائکهالسماء که «نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَکَ»(۲) اینها ملائکهالسماءاند و اینها خدا با جمع محلاّ به الف و لام فرمود: «فَسَجَدَ الْمَلائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ» نشان می دهد که آن ملائکه سجده کردند خب، ولی ملائکه ای که اسمای الهی را با تعلیم انسان کامل فرا گرفتند و همین ملائکه ای که کلّ عالَم را دارند اداره می کنند به اذن خدای سبحان برای اینکه مدبّرات امر اینها هستند دیگر، عرش را اینها اداره می کنند، سماوات را اینها اداره می کنند، وحی را اینها می آورند اینها وارد قلب، قلب یعنی قلب، قلب پیغمبر می شوند «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ»(۳) سوره ی مبارکه ی «انعام» را هفتاد هزار فرشته آمدند وارد قلب پیغمبر شدند خب معلوم می شود که اینها جسم نیستند، جِرم نیستند وگرنه هفتاد هزار جسم که وارد قلب نمی شود که. خب، بنابراین اگر سخن از فرشته هاست این سخن فرشته هاست و آن فرشته ها از فرشته های ملائکهالأرض خارج اند ما در این فضا داریم بحث می کنیم قبل از اینکه وحی و نبوّتی بیاید، قبل از اینکه شریعتی بیاید این صحنه واقع شده فرشته ها مأمور شدند به سجده و سجده کردند آن تعلیم و تعلّم الهی که وجود مبارک مقام آدمیّت یعنی انسان کامل معلّم فرشته ها شد آن هم در حدّ اِنباء و نه در حدّ تعلیم که «يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمائِهِمْ»(۴) اینها هیچ کدام از سنخ قواعد اعتباری و ادبیات و صرف و نحو و این چیزها نمی توانند باشد. خب، پس فضا، فضای قبل از شریعت است اگر فضا، فضای قبل از شریعت شد باید بایدها و نبایدهای آن عالَم را اعتبار کرد در جریان امر تکوینی و تشریعی نمی شود گفت که یک امر به لحاظ فرشته ها تکوینی است به لحاظ ابلیس تشریعی چون امر تکوینی جزء کون است و حقیقت است و جزء بود و نبود است امر تشریعی جزء اعتباریات است و جزء باید و نباید است یکی به حکمت نظری برمی گردد یکی به حکمت عملی برمی گردد اینها تغایرشان نسبت به افراد نیست که ما بگوییم فاعل یکی است، آمر یکی است، امر یکی است، مأمور یا تشریع پذیر است یا تکوین پذیر.

۱- (۱۱) _ بحارالأنوار، ج۹۸، ص۳۴۸.

۲- (۱۲) _ سوره ی بقره، آیه ی ۳۰.

۳- (۱۳) _ سوره ی شعراء، آیات ۱۹۳ و ۱۹۴.

۴- (۱۴) _ سوره ی بقره، آیه ی ۳۳.

مطلب دیگر اینکه ما همه ی روایات را باید بر قرآن کریم عرضه کنیم لکن روایات دو قِسم است بعضی از روایات اند که احکام تعبّدی دارند اینها حتماً باید بر قرآن کریم عرضه بشود اما بعضی از روایات اند که قسمت مهمّ نگرانی ما برای بستن درِ خانه ی اهل بیت این تعلیم است این روایات تعلیمی مثل اینکه یک استاد، یک مفسّر دارد تدریس می کند این دیگر بحثهای تعبّدی ندارد که این شواهدی اقامه می کند، براهینی اقامه می کند، آیات را به هم مرتبط می کند و ادله ی عقلی را کنار هم می گذارد، ادله ی نقلی را کنار هم می گذارد مطلب را روشن می کند وجود مبارک امام که معلّم قرآن کریم بود بخش مهم همین است شما آنچه مرحوم آقا شیخ عباس(رضوان الله علیه) ظاهراً در سفینه نقل می کند که یک راوی از کنار منزل امام صادق(سلام الله علیه) گذشت دید سر و صدای زراره با امام صادق بلند است خب همین امام صادق دارد با زراره بحث می کند آنجا که جای تعبّد نیست زراره اشکال می کند حضرت جواب می دهد، حضرت جواب می دهد زراره را نقض می کند آنجا که جای علم است نه جای تعبّد، جای تعبّد که زراره قلم دستش بود هر چه که حضرت می فرمود اطاعت می کرد در این روایتی که جمیل نقل کرده تعلیم است و نه.. حضرت می فرماید مگر نمی بینی در متن همین گفتگوی شیطان و آدم از نهی سخن به میان آمده شیطان گفته «وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هذِهِ الشَّجَرَهِ إِلَّا»(۱) کذا و کذا خب چگونه می شود این نهی فراموش شده باشد که ما بگوییم «نَسِیَ» یعنی «نَسی النهی» با اینکه بالصراحه ذکر کرد، اگر بگوییم نه، فاصله شد اول این گفتگو بود بعد فاصله ی فراوان شد و وجود مبارک آدم این نهی را فراموش کرده بعدها در اثر نسیانِ نهی مرتکب شد این با ظاهر آیات سوره ی مبارکه ی «اعراف» سازگار نیست چون آنجا همه را با فاء تفریع عطف کرده که نشانه ی عدم فاصله است در سوره ی مبارکه ی «اعراف» آیه ی نوزده به بعد این است که «فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِن سَوْءَاتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هذِهِ الشَّجَرَهِ إِلَّا أَن تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ * وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ» آن گاه با دوتا فاء «فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا» هر دو را با فاء عطف کرده نه با «ثمّ» نه با واو که بگوییم با تراخی هماهنگ است بنابراین در همان صحنه ای که شیطان به آدم عرض می کند خدا شما را نهی نکرده از این درخت مگر برای فلان مقصود خب نهی را یاد آدم آورده چگونه ممکن است که نهی یاد حضرت رفته باشد این استدلال امام صادق(سلام الله علیه) است در حدیث جمیل این دیگر عرضه بر قرآن لازم نیست آنجا که احکام را دارد می فرماید بعد ببینیم که باید بر قرآن عرضه کرد اما حالا فرض کنید یک معلّم تفسیر، یک مفسّر آشنا دارد از زبان قرآن یک شاهد قرآنی می آورد این را دیگر لازم نیست حرف او را دوباره بر قرآن عرضه کنیم چون از خود قرآن کمک گرفته. خب، اما این مطلب که وجود مبارک حضرت فراموش کرده باشد ابوالفتوح رازی دارد که اکثر مفسّران بر این هستند که این نسیان به معنی ترک است نظیر «نَسُوا اللّهَ فَنَسِيَهُمْ»(۲) که خدای سبحان فراموش می کند این ترک می کند چه اینکه در همین سوره ی مبارکه ی «طه» که کسی که کور محشور می شود به خدا عرض می کند که چرا مرا کور محشور کردی در آیه ی ۱۲۶ همین سوره ی «طه» آمده است که «كَذلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذلِكَ الْيَوْمَ تُنسَى» اگر روایتی آمده باشد که نسیان برای حضرت آدم بود درباره ی خصوص این نهی که از روضه ی کافی نقل شده این روایت را بررسی کنید ببینید سند معتبری دارد یا نه، روایت این است که وجود مبارک آدم این نهی را فراموش کرده این در روضه ی کافی هست سندش را بررسی کنید ولی با ظاهر آیه سوره ی مبارکه ی «اعراف» هماهنگ نیست. خب، اینها همه حرفهای غیر علمی است، حرفهای غیر علمی است یعنی چه، یعنی یک طلبه ی ده، بیست سال درس خوانده یک مقدار که مطالعه کند می تواند اینها را بفهمد اما آن حرفِ علمی آیا این تمثّل بود یا نه، اگر تمثّل نبود تمثیل بود یا نه، اگر نه تمثّل بود نه تمثیل این اوامر و نواهی را در آسمان چطور معنا کنیم اینها درس می خواهد وگرنه آدم دهنش را باز کند مکرّر سؤال بکند این راهِ درس خواندن نیست خب، بنابراین ببینیم تمثّل هست که از بعضی

کلمات مفسّران کارشناس برمی آید یا تمثیل هست یا نه آن است و نه این ولی بالأخره باید آسمانی فکر کرد یعنی باید برویم در آسمان در حدّ فرشته ها یک، قبل از شریعت باید باشد دو، تا این آیه را بفهمیم سه، تلاش و کوشش مرحوم شیخ طوسی در تبیان که این را به ترک اُولی؟ برمی گرداند مطابق است با آنچه را که استادشان مرحوم سیّد مرتضی در تنزیه الأنبیاء در همان صفحه ی ۳۷ و ۳۸ به بعد که اوّلین قصّه، قصّه ی حضرت آدم است نقل می کند. ما یک تمثّل داریم و یک تمثیل و یک شیء ثالثی که نه تمثّل است و نه تمثیل، تمثّل آن است که فرشته ای برای کسی متمثّل بشود نظیر آنچه برای وجود مبارک مریم(سلام الله علیها) متمثّل شد «فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَراً سَوِيّاً»(۳) آیا بهشتِ برزخی برای حضرت آدم متمثّل شد خود را در آن صحنه ی مثالی دید چند لحظه ای این حالت برای آن حضرت پیش آمد بعد با وسوسه ی ابلیس این حالت از او گرفته شد یا نه این چنین نیست. تمثّل ممکن است گاهی انسان حالتی پیدا کند که این حالت را حالت منامیه می گویند نه حالت خواب سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی بارها می فرمود آنچه وجود مبارک سیّدالشهداء(سلام الله علیه) در راه دیدند در جریان کربلا دیدند غالبشان همین حالت تمثّل بود، حالت منامیه بود مورّخان و راویان چون آشنا نبودند تعبیر به نوم کردند یا مقتل نویسان ولی حالت، حالت منامیه است نه نوم یک وقت انسان خواب می بیند در خواب یک سلسله مسائلی برای او روشن است نظیر آنچه وجود مبارک حضرت ابراهیم گفت که «إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ»(۴) یک وقت است نه، این خواب وضو را باطل می کند دیگر انسان خوابیده ولی در حالت خواب رؤیایی نصیب او شده حقایقی را می بیند یک وقت حالت، حالت منامیه است نه نوم یعنی بیدار است وضوی او باطل نشده صحنه ای را می بیند که دیگران نمی بینند حواسش متوجّه با آن مشهود خودش است از اموری که در اطراف اوست فعلاً ـ نسبت به آنها کم توجّه است صحنه ای را می بیند که دیگران نمی بینند این حالت را می گویند حالت منامیه این حالت، حالت تمثّل هست آنچه وجود مبارک سیّدالشهداء در روی اسب یا شتر در بین راه صدایی را شنید «إِنَّا لِلَّهِ وإِنّا إِلَيهِ رَاجِعُونَ» ایشان فرمودند از همین قبیل است اگر علی بن الحسین(سلام الله علیهما) فرمود چرا استرجاع می کنید حضرت فرمود حالتی به من دست داد مثلاً فرشته ای را شنیدم که می گوید «إِنَّا لِلَّهِ» اینها در حالت منامیه بود عصر تاسوعا از همین قبیل است، شب عاشورا از همین قبیل است، صبح عاشورا از همین قبیل است نه اینکه حضرت خوابید در خواب این صحنه را دید حضرت در بیداری اینها را می دید نمونه اش همان بود که در شب عاشورا جای افراد خاص را به خود آنها نشان داد از همان نشان دادن برای خود حضرت در این صحنه خیلی اتفاق افتاد بنابراین این حالت می شود حالت منامیه که از او به تمثّل یاد می شود این حالت ممکن است و حرفی هم در آن نیست لکن قرآن وقتی چنین حالتی را بخواهد نقل کند از او به تمثّل یاد می کند نظیر آنچه در جریان حضرت مریم بود که فرمود: «فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَراً سَوِيّاً»(۵) ما قصّه ی حضرت آدم را که وارد بهشت شد یعنی بگوییم برای آن حضرت چنین حالتی متمثّل شد بعد چند لحظه بیش طول نکشید «خوش درخشید ولی دولت مستعجَل بود» با وسوسه ی شیطان از آن حالت بیرون آمد این امکان دارد ولی استفاده اش از آیه آسان نیست برای اینکه مهفوف به کلمه ی تمثّل و امثال ذلک نیست این یک، جریان تمثیل آن است که تمثّلی در کار نبود خدای سبحان از باب تشبیه معقول به محسوس حقیقتی را به زبان مَثَل ذکر می کند مثل «لَوْ أَنزَلْنَا هذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَهِ اللَّهِ»(۶) این حقیقت هست ولی این چنین نیست که قرآن بر کوه نازل شده باشد کوه متصدّع و ریز ریز شده باشد لذا ذات اقدس الهی فوراً برای اینکه روشن بشود این واقع نشده این بر خلاف «تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكّاً»(۷) است این با آن واقع شده اینجا واقع نشده فرمود: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ»(۸) این تمثیل است نه اینکه واقعاً ما قرآن را بر کوه نازل کردیم کوه ریز ریز شده در جریان جبلِ طور بله، آنجا خدای سبحان تجلّی کرده و کوه «دکّ الجبل» مُندک شده است اما اینجا واقع نشده اینجا تمثیل است تشبیه معقول به محسوس است «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا

لِلنَّاسِ» تمثیلی باشد و محفوف، مسبوق یا ملحوق به این کلمه ی تمثیل نباشد کار آسانی نیست ما بگوییم این قصّه، قصّه ی تمثیلی است یعنی گویا چنین چیزی واقع شده ترسیم شده این امکان دارد ولی بالأخره قرآن چون کتاب حق است اگر تمثیل بود یا قبل یا بعد یا مع این کلمه ی تمثیل و مانند آن را ذکر می کرد مثل اینکه جریان توحید را ذات اقدس الهی با دو بیان ترسیم می کند یک بیان استدلال عقلی که در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» هست که فرمود: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»(۹) این برهان عقلی، همین برهان عقلی را برای اینکه توده ی مردم هم بفهمند فرمود: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا» که آن مَثل این است که عبدی است که «سلم لرجل» یک، و عبدی که «فِيهِ شُرَكَاءُ مَتَشَاكِسُونَ»(۱۰) دو، اوّلش فرمود: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا» چون در قرآن مطلبی نیست که افراد ساده هم نفهمند نعم، آیاتی است که حکما در آن مانده اند اما همان آیات رقیق شده به صورت قصّه به صورت مَثل طرزی تبیین شده که همه ی مردم می فهمند برای اینکه قرآن «هُدىً لِلنَّاسِ»(۱۱) است آن برهان سوره ی مبارکه ی «انبیاء» را که از دشوارترین برهان تمانع است به صورت یک مَثل ذکر کرده که «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا» حالا ــ ان شاءالله ــ به سوره ی مبارکه ی «انبیاء» رسیدیم معلوم می شود که بسیاری از حکما در حلّ این برهان ماندند برهان تمانع را به برهان توارد علّتین برگرداندند به زحمت افتادند چون نتوانستند برهان تمانع را حل کنند آن را به برهان توارد برگرداندند اما همین برهان به صورت «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا» ذکر شده. غرض این است که اگر این تمثیل باشد باید یا مسبوق یا ملحوق به کلمه ی تمثیل باشد، مَثل باشد تا بدانیم که این واقع نشده ولی مَثلش این است.

ص: ۸۳۱

۱- (۱۵) ــ سوره ی

۲- (۱۶) ــ سوره ی توبه، آیه ی ۶۷.

۳- (۱۷) ــ سوره ی مریم، آیه ی ۱۷.

۴- (۱۸) ــ سوره ی صافات، آیه ی ۱۰۲.

۵- (۱۹) ــ سوره ی مریم، آیه ی ۱۷.

۶- (۲۰) ــ سوره ی حشر، آیه ی ۲۱.

۷- (۲۱) ــ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۴۳.

۸- (۲۲) ــ سوره ی حشر، آیه ی ۲۱.

۹- (۲۳) ــ سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۲.

۱۰- (۲۴) ــ سوره ی زمر، آیه ی ۲۹.

۱۱- (۲۵) ــ سوره ی بقره، آیه ی ۱۸۵.

مطلب دیگر این است که خب، حالاـ که تمثیل بودنش دشوار هست ما در حدّ یک احتمال نه به عنوان جزم همان طوری که در بحث دیروز اشاره شده بگوییم این صحنه را ذات اقدس الهی ترسیم کرده تا وقتی آدم به زمین می آید خلافت الهی را در زمین اجرا می کند همگان بفهمند که در معرض خطرند قضای الهی بر این بود که آدم به زمین بیاید و خلیفه ی خدا باشد در زمین، اما آنجا چه در سوره ی مبارکه ی «بقره» چه در سوره ی مبارکه ی «طه» که محلّ بحث است هیچ حکمی برای شریعت نبود دیگر زحمت و تلاش و کوشش سیّد مرتضی لازم نیست، شیخ طوسی لازم نیست که ما بگوییم این ترک اُولاست یا معصیت صغیره است شریعت اصلاً نبود حالاـ که شریعت نبود باید مطابق با آن عالَم معنا کرد آنچه از مطابقت آن عالم به دست می آید این است که خدایی است که همیشه بود و هست، فرشتگانی هستند که کمک انسان اند برای اینکه ساجدند، خادم اند و در پیشگاه انسان اطاعت می کنند به سود انسان تلاش و کوشش می کنند یک موجود دیگری است به عنوان ابلیس که راهزن است «عَدُوّاً لَّکُمْ» و انسان اگر حرف این فرشته ها را گوش بدهد نه تنها آن رفاه ظاهری را دارد بلکه از سعادت ابد برخوردار است و اگر حرفِ آن فرشته ها را گوش ندهد به دنبال این وسوسه برود وسوسه به تعبیر جناب زمخشری در کشّاف مثل وَق وَق سگهاست این صدای سگ را می گویند وق وقه بعضیها صداهای سَکلا را می گویند ولوله این ابهامات و القائات سوء شیطان را می گویند وسوسه این وسوسه نامِ این القائات سوء است که او در درون انسان به عنوان خاطرات تلخ وارد می کند اگر صدای سگ را می گویند وَق وقه به تعبیر زمخشری و آن ناله ی سَکلا را می گویند وَلوله این القائات سوء شیطان را می گویند وسوسه اسمِ این سر و صداهای مضرّت بخش است این هست این صحنه که در بالا ترسیم شد واقعیّتی است این واقعیّت آمده پایین و وجود مبارک آدم بدنش از زمین خلق شد که «إِنِّی خَالِقٌ بَشَراً مِن طِینٍ * فَإِذَا سَوَّیْتُهُ وَنَفَخْتُ فِیهِ مِن رُوحِی»(۱) این روحِ خدا که به افراد تعلّق می گیرد برخی از این روحها معادل کتاب آسمانی اند قرآن اند که خدا هبوط دارد این همان طوری که وحی را هابط می کند برخیها مَهبِط وحی اند روح آدم هبوط کرده آویخته شده آن طوری که وحی الهی آویخته می شود چنین چیزی به این بدن تعلّق گرفته این وجودی که خودش هبوط کرده از وحی الهی نظیر وحی الهی به این بدن تعلّق گرفته این کم کم حامل شریعت شد هم برای خودش هم برای دیگران اما اینکه کتاب آسمانی را قرآن می گویند این تقریباً عَلم بالغلبه است اول در سوَر مکّی سخن از الله نبود در سوَر مدنی نظیر سوره ی مبارکه ی «توبه» و مانند آن القرآن نظیر التورات نظیر الإنجیل نام علم بالغلبه ی این کتاب شد که این کتاب «فی التورات والانجیل والقرآن» هست اما اول دارد که «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِیّاً»(۲) یا در سوره ی «زخرف» دارد که «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِیّاً لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ»(۳) دیگر اگر عَلم باشد که نمی گویند «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآناً»، «إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآناً» کم کم علم بالغلبه شد مثل خیلی از سوَر می گوییم سوره ی «عنکبوت»، سوره ی «فیل»، سوره ی «انعام»، سوره ی «نساء» اینها همه عَلم بالغلبه است اما خود القرآن مثل الکتاب بعد دیگر علم بالغلبه شد در روایات ما هم فراوان آمده وقتی می گویند قرآن دیگر مشخص است این کتاب است اما این در سوَر مدنی و امثال سوَر مدنی است در طلیعه ی امر «وَکَذلِکَ أَنزَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِیّاً» بود.

۱- (۲۶) _ سوره ی حجر، آیات ۲۸ و ۲۹.

۲- (۲۷) _ سوره ی یوسف، آیه ی ۲.

۳- (۲۸) _ سوره ی زخرف، آیه ی ۳.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۱۲۰ تا ۱۲۴ سوره مریم ۸۹/۰۲/۲۲

Your browser does not support the audio tag.

«فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَهِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى (۱۲۰)فَأَكَلاَ مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ الْجَنَّهِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى (۱۲۱) ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى (۱۲۲) قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعاً بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِنِّى هُدىً فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَاىَ فَلاَ يَضِلُّ وَلاَ يَشْقَى (۱۲۳) وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِى فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَهً ضَنكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ أَعْمَى (۱۲۴)»

جریان آدم(سلام الله علیه) یا به صورت تمثّل بود که سیدناالاستاد مایل اند بر اساس تمثّل حل کنند هم در تفسیر شریف المیزان هم در تفسیر تبیان که پنج جلدی است و بر اساس هماهنگی قرآن و روایات تدوین شده است یا تمثیل است که برخی بر آن اند. مرحوم سیّد عبدالحسین شرف الدین(رضوان الله علیه) بعضی از آیات را از سنخ تمثیل می دانند در خصوص آیه ی محلّ بحث سخنی ندارند ولی بعضی از آیات را از سنخ تمثیل می دانند مثل اینکه خدای سبحان به آسمان و زمین فرمود: «فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ»(۱) خداوند به آسمان و زمین دستورِ آمدن به حضور خود را داد آنها عرض کردند ما همراه سایر اطاعت کننده ها طائعین می آییم ضمیر تثنیه است ولی فعل جمع است «قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» نه «طائِعَيْن» یعنی ما دو موجود همراه همه ی موجودات دیگر با طوع و رغبت در خدمتیم این بزرگوار این سؤال و جواب یا امر و امتثال را حمل بر تمثیل می کند در بحثهای قبل داشتیم که این تمثیل ناصواب است این حمل ناصواب است برای اینکه واقعاً این موجودات چیز می فهمند، واقعاً حرف می زنند، واقعاً حرف می شنوند این طور نیست که اینها اهل درک و ادراک نباشند آن چهار طایفه از آیات که اسلام را به اینها اسناد می دهد «لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»(۲) تسبیح را به اینها اسناد می دهد «سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ»،(۳) تحمید را به اینها نسبت می دهد «إِنْ مِنْ شَيْ ءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ»،(۴) سجده را به اینها نسبت می دهد که اینها «لِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّماوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»(۵) آن چهار طایفه آیات همه اش نشان می دهد که موجودات اهل درک اند سخن خدا را می شنوند در برابر خدا مُنقادند و روایات فراوانی که دارد مسجد شهادت می دهد، مسجد شکایت می کند، از همسایه هایی که اهل نماز در مسجد نیستند شکایت می کند، از مؤمنانی که در مسجد نماز می خوانند شفاعت می کند، به سود اینها شهادت می دهد خب همه ی این سرزمینها باید بفهمند چه کسی می آید چه کسی می رود تا شهادت بدهند یا شکایت بکنند اینها را که نمی شود بر تمثیل حمل کرد و چون دلیلی بر این نیست که آنها درک نمی کنند بلکه عقلاً دلیل تام هست که اینها درک می کنند نقلاً هم ظواهر این آیات این است که اینها درک می کنند ظاهر آن روایات هم این است که اینها در قیامت شهادت می دهند خب قیامت ظرف اَدای شهادت است و هر اَدایی مسبوق به تحمّل است اگر شاهد در صحنه حضور نداشته باشد و صحنه را تأمّل نکند چگونه در محکمه شهادت می دهد و شهادت اینها هم در محکمه ی عدل الهی مسموع است معلوم می شود اینها در صحنه ی حضور، درک دارند امینانه تحمّل می کنند و در قیامت هم شهادت می دهند. خب، بنابراین هیچ دلیلی نیست که این آیه «فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ»(۶) را حمل بر تمثیل بکنیم امر تکوینی است و نه بین تکوین و تشریع و درک هم دارد پس آن سخن ناتمام است. در جریان «إِلَّا أَن

تَکُونَا مَلَکَیْنِ» که در سوره ی مبارکه ی «اعراف» گـذشت آنها به قرینه ی همین آیه این را «مَلکَیْن» قرائت کردند به طوری که زمخشری نقل می کند در سوره ی مبارکه ی «اعراف» آیه ی بیست به این صورت است که شیطان می گوید «مَا نَهَاکُمَا رَبُّکُمَا عَنْ هـذِهِ الشَّجَرَهِ إِلَّا أَن تَکُونَا مَلَکَیْنِ» زمخشـری می گوید برخیها به کسـر لام قرائت کردند «مَلِکین» به قرینه ی «مُلْکٍ لَّا یَبْلَی» آن که دارای مُلک است مَلِک است نه مَلَک به قرینه ی «مُلْکٍ لَّا یَبْلَی» جمله ی سوره ی مبارکه ی «اعراف» را «مَلِکین» قرائت کردنـد خب این یک اختلاف قرائت. در این کریمه فرمود شیطان وسوسه کرد. مطلب دیگر آن است که این تعهّـد را خـدای سبحان از چه کسـی گرفت ما دو تعهّـد داریم و یک نسـیان، یک تعهّـد مشترک بین آدم و حوا(سـلام الله علیهما) است که در چند جای قرآن آمده که شـما از این درخت اسـتفاده نکنید ضمیر تثنیه است «وَلاَ تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَهَ فَتَکُونَا مِنَ الظَّالِمِینَ» آیه ی نوزده سوره ی مبارکه ی «اعراف» این بود «وَیَا آدَمُ اسْکُنْ أَنتَ وَزَوْجُکَ الْجَنَّهَ فَکُلاَ مِنْ حَیْثُ شِئْتُمَا وَلاَ تَقْرَبَا هذِهِ الشَّجَرَهَ» این یـک دسـتور خـداست نسـبت به هر دو یعنی آدم و حوّا چه اینکه مشـابه این هم در سوره ی مبـارکه ی «بقره» به همین صورت آمده است که آیه ی ۳۵ سوره ی «بقره» این است که «وَکُلاَ مِنْهَا رَغَداً حَیْثُ شِئْتُمَا وَلاَ تَقْرَبَا هذِهِ الشَّجَرَهَ فَتَکُونَا مِنَ الْظَّالِمِینَ» پس این یک تعهّـد الهی است و تثنیه است، اگر نسـبت به این نهی که تعهّـد الهی است فراموشـی مطرح شـد بایـد نسـیان را به حضـرت آدم و حوّا به هر دو نسبت بدهند بفرماید «فنسیا» در حالی که نسـیان را به خصوص حضرت آدم اسناد می دهد یک عهـد دیگری است که فرمود: «لَقَدْ عَهِدْنَا إِلَی آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِیَ» آن عهد بعید است این عهدِ نهیی باشد که «لَا تَقْرَبَا» زیرا این عهدِ نهیی به دو نفر تعلّق گرفته است یکی آدم یکی حوّا و اگر ارتکاب شد منشأش هم نسیان بود نسیان را باید به هر دو اسناد بدهد در حالی که نسـیان را به خصوص آدم(سلام الله علیه) اسناد داد معلوم می شود آنجا که فرمود: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَی آدَمَ مِن قَبْلُ» این عهد غیر از آن عهدِ نخوردنِ درخت است آیه ی ۱۱۵ همین سوره ی «طه» این است که «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَی آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِیَ» معلوم می شود این یک عهد دیگری بود که مربوط به خصوص آدم بود حالا یا «نَسِیَ» به معنای «تَرَک» است که اکثر مفسّـِران بر آن انـد یا نه، نسـیان به معنای فراموشـی است به هر تقـدیر این نمی توانـد ناظر به نهی باشد هم روایت جمیل شاهد خوبی است که حضـرت امام صادق(سلام الله علیه) طبق این نقل می فرماید نسیان به نهی تعلّق نمی گیرد برای اینکه شیطان در متنِ آن گفتگو این نهی را مطرح کرده گفته «مَا نَهَاکُمَا رَبُّکُمَا عَنْ هـذِهِ الشَّجَرَهِ إِلَّا أَن تَکُونَا»(۷) پس نهی را یادآوری کرد و هم اینکه نسیان به خصوص حضرت آدم تعلّق گرفته در حالی که این تعهّد از هر دو گرفته شده.

۱- (۱) _ سوره ی فصلت، آیه ی ۱۱.

۲- (۲) _ سوره ی آل عمران، آیه ی ۸۳.

۳- (۳) _ سوره ی حدید، آیه ی ۱.

۴- (۴) _ سوره ی اسراء، آیه ی ۴۴.

۵- (۵) _ سوره ی نحل، آیه ی ۴۹.

۶- (۶) _ سوره ی فصلت، آیه ی ۱۱.

۷- (۷) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۲۰.

پرسش: در اکثر موارد ضمیر مفرد آمده چه در مخاطبش چه؟

پاسخ: نه در خیلی از جاها که حسّاس است «فَكُلاَ»، «لاَ تَقْرَبَا»، «لَا يُخْرِجَنَّكُمَا» آنجا که محورهای اصلی است همه اش تثنیه است در بحثهای روز قبل هم گذشت در برخی از موارد ضمیر مفرد است برای اینکه مخاطب خصوص آدم است در بعضی از موارد که حسّاس است همه اش تثنیه است چه در سوره ی «اعراف» چه در سوره ی مبارکه ی «بقره» چه اینجا «فَكُلاَ» هست، «لاَ تَقْرَبَا»(۱) هست، «لاَ يُخْرِجَنَّكُمَا»(۲) هست، «طَفِقا» هست،«يَخْصِفَانِ» هست.

پرسش: «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ».

پاسخ: بله خب از راه آدم وارد شد دیگر. خب، بنابراین آنجا که مخاطب و محور اصلی آدم است ضمیر مفرد است اما آنجا که مسئولیّت مشترک مطرح است همه جا تثنیه است دیگر. خب، آنجا هم که خدای سبحان می فرماید:«وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ»(۳)اگر این نهی باشد خب نهی که بالصراحه به هر دو تعلّق گرفته چطور می فرماید: «لَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ» که این را سیدناالاستاد در آن تفسیر پنج جلدی شان کسانی که با المیزان مأنوس اند با آن تفسیر پنج جلدی شان هم مأنوس باشند آن تفسیر پنج جلدی را قبل از المیزان مرقوم فرمودند با همان تفسیر البته وقتی که تبریز تشریف داشتند مرقوم فرمودند بعد وقتی که وارد قم شدند دیگر بحث رسمی شد و فرصت بیشتری کردند دیگر به صورت بیست جلد در آمده البته با تفاوت مَشرب و اینها.

مطلب دیگر اینکه آیا جن و اِنس هر دو مکلّف اند یا نه؟ بله مکلّف اند ولی درباره فرشته ها معمولاً آیه ای، روایتی که اینها پیغمبری دارند، شریعتی دارند، کتابی دارند، امر و نهی تشریعی دارند این نیست و همان آیه پایانی سوره ی مبارکه ی «ذاریات» که دارد «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»(۴) این چنین نیست که عموم و خصوص مطلق را به همراه داشته باشد که جن و انس برای عبادت شدند نه اینکه هر که عبادت می کند یا جن است یا انس آنجا هدف خلقت را دارد بیان می کند خب فرشته ها هم جزء مخلوقات اند اگر آنها هم مثل جن و انس هدفمند بودند و هدفشان عبادت بود می فرمود «و ما خلقت الجن و الإنس و المَلك الاّ ليعبدون» بنابراین در جایی از قرآن ندارد که اینها پیغمبری دارند، شریعتی دارند، صُحفی دارند و امثال ذلک هر چه هست عصمت است.

ص: ۸۳۴

۱- (۸) ـ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۹.
۲- (۹) ـ سوره ی طه، آیه ی ۱۱۷.
۳- (۱۰) ـ سوره ی طه، آیه ی ۱۱۵.
۴- (۱۱) ـ سوره ی ذاریات، آیه ی ۵۶.

پرسش: آیه قرآن می فرماید هر چه خداوند به آنها امر کند انجام می دهند.

پاسخ: خب بسیار خب، معلوم می شود که اینها معصوم اند و نیازی به تکلیف تشریعی نیست فقط در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» که به خواست خدا بعداً خواهد آمد آیه ای است که فخررازی در ذیل آن آیه نقل می کند که این آیه دلالت می کند بر اینکه فرشته ها مکلّف اند و آن همان آیه مشهور سوره ی مبارکه ی «انبیاء» است آیه ی ۲۹ سوره ی «انبیاء» این است «وَمَن يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّى إِلهٌ مِن دُونِهِ فَذلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذلِكَ نَجْزِى الظَّالِمِينَ» برخیها که فرشته ها را معبود می دانستند خدای سبحان می فرماید اینها معبود نیستند اینها عباد مُکرَم اند «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»(۱) و مانند آن، بعد فرمود اگر فرشته ای ادّعای الهیّت بکند این جزایش جهنم است خب این به صورت یک قضیه ی شرطیه است اما حالا واقع شده، نشده، می شود، نمی شود، تکلیف دارند، ندارند نظیر «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ»(۲) با اینکه یقیناً هم مقدّم ممتنع الوقوع هست هم تالی، اما این گونه از قضایای شرطی دلالت می کند بر اینکه آنها مکلّف اند یا نه، کار آسانی نیست لکن فخررازی در ذیل آیه ی ۲۹ سوره ی مبارکه ی «انبیاء» آنجا دارد که این آیه دلالت دارد بر اینکه فرشته ها مکلّف اند ولی در جایی از قرآن، روایات سخن از دینِ ملائکه صُحفی داشتند، رسالتی داشتند، انبیایی داشتند، مرسلینی داشتند چیزی مطرح نیست پس بنابراین امر آنها نمی تواند تشریعی باشد.

پرسش:

پاسخ: جریان فُطرس که بارها مطرح شد در آن روایت در دعای سوم شعبان آنجا اصلاً نام فرشته نیست دارد «عاذ فطرس بمهده»(۳) این فطرس هم ظاهراً اسم یونانی است متأسفانه در این ادعیه این زیارات این مقتلها این روایات اخلاقی این روایات تفسیری همین طور انباشته روی آن کار نشده فقط روایات فقهی رویش کار شده که حشر اینها با اولیای الهی باشد شما قدم به قدم با مجهولات روبه رویید حالا نمونه هایش هم عرض می کنیم. جریان فطرس هم که بارها به عرضتان رسید آنجا اصلاً نام فرشته مطرح نیست دارد که «عاذ فطرس بمهده» این فطرس چه کسی است، چه چیزی است، در بعضی از روایات وارد شده است که فرشته است فرشته ها هم مشخص نیست که جزء ملائکهالسماء هستند یا جزء ملائکهالأرض اند مرحوم صدرالمتألهین و سایر حکما بر این باورند که ملائکهالأرض اینها نظیر انسان بدن دارند لطیف اند و ممکن است گناه بکنند اما اینها جزء حاملانِ عرش باشند جزء کسانی باشند که اسمای الهی را از آدم فرا گرفته باشند اینها نیست به خدا بگویند «نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ»(۴) نیست در دعای صحیفه ی سجادیه هست که هر قطره باران یا ثَلج و برفی را که می بینیم فرشته ای آن را می آورد این در دعا هست که یک وقت هم خواندیم خب اگر برای این گونه از موجودات ملائکه ای فرض بشود خب آنها ممکن است عصیانی هم داشته باشند ولی آنها در حدّی نیستند که خدای سبحان با آنها در میان بگذارد «إِنِّى جَاعِلٌ فِى الأَرْضِ خَلِيفَةً»(۵) اینها عرض کنند «نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ» بعد اسمای الهی را به وسیله ی حضرت آدم یاد بگیرند بعد بشوند مدبّرات عالَم این طور نیست. خب، بنابراین اثبات اینکه هر فرشته ای مثلاً مکلّف است کار آسانی نیست و عصمت هم مستلزم تکلیف نیست خود ذات اقدس الهی معصوم است ولی مکلّف نیست و کارهای تکوینی هم مستلزم تکلیف نیست خیلی از موجودات اند که تکویناً کار می کنند و مکلّف نیستند ارواح انبیا و اولیا و انسانها که «خَلق الله الأرواح قبل الأجساد» اینها قبل از تعلّق به بدن معصوم بودند ولی مکلّف نبودند ارواح انسان این چنین نیست که قبل از اینکه به دنیا بیاید به بدن تعلّق بگیرد مکلّف باشد که، اگر «خَلق الله الأرواح قبل الأجساد» هست و اگر ارواح انسانها قبل از تعلّق به بدن موجودند طبق

آن روایات اینها گناهی ندارند تکلیفی هم ندارند بنابراین این چنین نیست که اگر کسی معصوم بود حتماً باید مکلّف باشد یا اگر کارهای تکوینی کرد حتماً باید بی اراده باشد خود خدای سبحان کار می کند تکویناً کار می کند معصوم هم هست تکلیف هم در کار نیست خب.

ص: ۸۳۵

۱- (۱۲) _ سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۷.

۲- (۱۳) _ سوره ی زمر، آیه ی ۶۵.

۳- (۱۴) _ بحارالأنوار، ج۹۸، ص۳۴۸.

۴- (۱۵) _ سوره ی بقره، آیه ی ۳۰.

۵- (۱۶) _ سوره ی بقره، آیه ی ۳۰.

پرسش: حضرت علی(علیه السلام) در همان خطبه ی اول می فرمایند گروهی از ملائکه هستند دائماً در قیام اند گروهی در سجده هستند گروهی تسبیح الهی را می کنند.

پاسخ: خب همینها نشانه ی عصمت آنهاست تسبیح گفتن هر موجودی تسبیح می کند «إِنْ مِنْ شَیْ ءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ»(۱) که در سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت تسبیح کردنِ تکوینی مستلزم تکلیفِ تشریعی نیست خب.

مطلب دیگر اینکه امرِ تکوینی خب با عدم تکلیف هم سازگار هست آنچه ما تاکنون رسیدیم این است که وجود مبارک حضرت آدم نشئه ای داشت که در آن نشئه شریعت نبود ولی امتحان بود و در آن امتحان بخشی از کارهای او با لغزش همراه شد بعد به زمین آمدند وقتی که به زمین آمدند تکلیف آمده و شریعت آمده تا اینجا مشخص است این برای مقدار اگر برای ما روشن بشود که وجود مبارک حضرت آدم قبل از اینکه پیغمبر بشود قبل از اینکه تکلیف بیاید در جنّتی قرار داشت حالا این حالت در زمین برای حضرت پیدا شد چه اینکه ظاهر بیان سیدناالاستاد در آن تفسیر پنج جلدی است یعنی باری تعالی آدم را در زمین خلق کرد و جریان سجده ی ملائکه مطرح شد بعد آن حالت برایش پیش آمد که این حالت تمثّل برزخی است یک چند لحظه ای در آن حالت بود بعد دوام پیدا نکرد و از آن حالت خارج شد و مسئله ی تکلیف طرح شد که این یکی از وجوه و مُحتملات است یا نه، مربوط به یک عالَم دیگری باشد قبل از هبوط به ارض ولی به هر حال این جریان آزمون قبل از تکلیف است قبل از احکام ارضی است چون اگر حضرت در زمین باشد بالأخره موجود زمینی بی تکلیف نیست اوّلین انسانی که در زمین پیدا شده یا پیغمبر است یا پیغمبر دارد ممکن نیست بشر خلق بشود و هادی و راهنما نداشته باشد این برهان معروف نبوّت که انسان مدنی بالطبع است قانون می خواهد این برای برهان یک امر روشن و شفاف و همگانی و همه گیر است وگرنه بشر پیغمبر می خواهد چه اجتماعی باشد چه تنها، اوّلین بشری که روی زمین آمده این یا خودش پیغمبر است یا پیغمبر دارد ولو نیاز به قانون اجتماعی و قانون سیاسی و قانون نظامی و امثال ذلک نداشته باشد آن برهان نبوّت که قبلاً آیه اش از سوره ی مبارکه ی «نساء» گذشت می گوید اگر کسی را خدا آفرید حتماً باید برای او راهنما باشد و ممکن نیست بشر خلق بشود بدون راهنما ولو یک نفر باشد منتها حالا رواجش در همان برهان انسان مدنی بالطبع است خب، به هر تقدیر ما در جریان آدم صحنه ای داریم که قبل از اینکه زمینی بشود آزمونی برای او حاصل شد و لغزشی هم رخ داد ما اگر این معنا را تا حدودی باور کردیم آن وقت این جریان زیارت حضرت زهرا(سلام الله علیها) که الآن چند جمله اش را می خوانیم برای ما مشخص می شود قبل از اینکه این زیارت حضرت فاطمه زهرا(سلام الله علیها) را بخوانیم این جریانی را که مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) نقل کرده که از ابوحمزه ثمالی نقل شده که وجود مبارک ابی جعفر امام باقر(سلام الله علیه) فرمودند این نسیان مربوط به نسیانِ نهی است و آن نهیی را که خدای سبحان نسبت به آدم کرده آن نهی را فراموش کرد یک چند جمله ای درباره ی این حدیث سخن بگوییم بعد وارد آن زیارت بشویم. مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) در جلد هشتم کافی صفحه ی ۱۱۳ حدیث مبسوطی را تحت عنوان «حدیث آدم(علیه السلام) مع الشجره» نقل می کند که این تقریباً چندین صفحه است شاید هفت، هشت صفحه باشد که به صورت داستان طولانی است در آنجا آمده است که منشأ ارتکاب آن درخت نسیان بود که نهی یادش رفته که این با ظاهر آیه هماهنگ نیست که عرض شد، اما از نظر سند یک مقدار که برای خود من فرصت بود حالا مطالعه کردم مقداری هم دو نفر از آقایان تلاش و کوشش کردند که سعی شان مشکور باشد هیچ کدام از ماها به نتیجه ای نرسیدیم که این روایت قابل اعتماد باشد اصل روایت را مرحوم کلینی از علی بن ابراهیم که خب موثّق است

نقل کردند أبیه عن الحسن بن محبوب تا اینجا قابل پذیرش است عن محمدبن الفُضیل این محمدبن الفضیل در رجال برخیها اصلاً نقل نکردند که چه کسی است این بعضیها که نقل کردند گفتند «مجهولٌ» بعضیها که نقل کردند گفتند «قالٍ مرمیٌ بالضعف» بنابراین وضع محمدبن فضیل به این عناوین سه، چهارگانه مبتلاست یا اصلاً تعرّض نکردند یا اسمش را بردند گفتند «مجهولٌ» یا گفتند «قالٍ مرمیٌ بالضعف» ابی حمزه هم ابی حمزه ی ثمالی معروف نیست این ابی حمزه بطائنی است چون ابی حمزه ثمالی حسابش دیگر است این ابی حمزه بطائنی است ابی حمزه بطائنی قائد عصاکش ابوبصیر بود ابوبصیر نابینا بود و این ابی حمزه بطائنی عصاکش او بود شما اگر تقریرات درس مرحوم آقای داماد یا بحث خمسش یا بحث حجّش را ملاحظه فرموده باشید مرحوم آقای داماد یک بحث مبسوطی درباره ی این ابی حمزه بطائنی قائد ابی بصیر داشتند که این واقفی مذهب است روایاتی که بعد از وقف نقل کرده است آن معتبر نیست روایاتی که قبل از وقف نقل کرده است دلیلی بر عدم اعتبارش نیست ممکن است حجّت باشد باید ثابت بشود که این را بعد از وقف نقل نکرده است یا قبل از وقف، به هر تقدیر قبل از ابی حمزه بطائنی، محمدبن فضیل است که برخیها اصلاً نام نبردند برخیها گفتند «مجهولٌ» برخیها گفتند «قالٍ مرمیٌ بالضعف» روایت این چنینی نمی تواند مشکل آیه را حل بکند با آنکه خودش چندین مشکل را به دوش می کشد گذشته از اینکه مطابق با ظاهر آیه هم نیست این تلاشی است که ما سه نفر داشتیم حالا شما ممکن است بخشهای دیگر داشته باشیم. حالا برسیم به زیارت حضرت صدیقه کبرا چون در آستانه ی فاطمیه دومیم و این هفته هم تعطیل است و شما اگر بخواهید به برکت حضرت زهرا(سلام الله علیها) برسید گذشته از آن عزاداری آن خطبه ی نورانی حضرت و معارفی که از آن حضرت نقل شده است آنها را هم واقعاً به بحث بگذرانید وگرنه این اتلاف عمر است که آدم یک هفته را این حوزه را به تعطیلی بکشاند و محصولِ علمی نداشته باشد.

ص: ۸۳۶

۱- (۱۷) ـ سوره ی اسراء، آیه ی ۴۴.

پرسش:

پاسخ: بالأخره این هفته را گفتند تعطیل هست عرض کنم که این طور هست و اگر چون بعضیها برای مسافرت اند و تشریف نمی آورند از این جهت تعطیل است وگرنه آنچه از شورای عالی محترم مدیریت مطرح شد همان تعطیل سه روزه بود ولی خب بعضی آقایان چون تشریف می برند برای سفر این نکته را فراموش نکنیم بر مبنای جزمِ اکثری و دفع اقلّی جریان فاطمیه را بگذرانیم این کشور بیش از هر چیزی احتیاج دارد به انسجام و وحدت مظلومه بود، شهیده بود انسان می تواند گریه بکند مناقبش را ذکر بکند، خطبه هایش را ذکر بکند، جریان مظلومیّتش همه اش را ممکن است مطرح بکند ولی دو گونه می تواند حرف بزنند یک طور است که بالأخره شورانگیز است و باعث آشوب و اختلاف است یک طور است که باعث انسجام و اتحاد است آن طوری که رضای خدا و اهل بیت است این کشور را اربا اربا نکنیم چون دشمن هم به حزب الله لبنان حمله می کند هم به اهل سنّت غزّه و فلسطین این طور نیست که حالا به شیعه رحم بکند یا به سنّی رحم بکند این طور نیست ما یک کشور مشترکی داریم می شود عزاداری کرد، می شود ولایت مدار بود، می شود این خاندان را در کمال عزّت که همتای قرآن اند به مردم معرفی کرد و در عین حال مشکلی برای کشور ایجاد نکرد. مرحوم علامه(رضوان الله تعالی علیه) در کتاب شریف منتهی المطلب فی تحقیق المذهب جلد سیزدهم صفحه ی ۲۷۵ به بعد زیارت حضرت فاطمه(سلام الله علیها) را ذکر می کند همین زیارتی که «السلامُ علیكِ یا مُمتحنه» که مشکل ترین و پیچیده ترین زیارت حضرت همین زیارت است اگر ما واقعاً مسئله ی حضرت آدم به هر نحوی برای ما حل شد که قبل از اینکه وارد زمین بشوند یک صحنه ی آزمونی داشتند با آن فضا این زیارت قابل حل است منتها آدم(سلام الله علیه) گرفتار آن نسیان و لغزش شد و در این زیارت وجود مبارک فاطمه مصون ماند این هست. خب، مرحوم علامه(رضوان الله علیه) در جلد سیزده صفحه ی ۲۷۵ به بعد این چنین می فرماید: «الفصل الثانی فی زیاره فاطمه(علیها السلام) و فیها فضلٌ کثیر و ثوابٌ جَزیل» اولین روایتی که ایشان نقل می کند از مرحوم شیخ طوسی این است که «روی الشیخ عن زیدبن عبدالملك عن أبیه عن جدّه قال دخلتُ علی فاطمه(علیها السلام)» من بعد از همین جریان خدمت وجود مبارك فاطمه(سلام الله علیها) رسیدم «فبدأتنی بالسلام» حضرت اول شروع کرد به سلام کردن بعد فرمود: «ما غدا بكِ» چطور شد آمدی؟ «قلت طلب البرکه» آمدم برکت و رحمت دریافت بکنم آن گاه فاطمه(سلام الله علیها) فرمود: «أخبرنی أبی» پدر من خبر داد که همین جاست یا «هو ذا هو» آن خبری است که «أنّه مَن سلَّم علیه و علیّ ثلاثه أیّام أوجبَ الله له الجنّه» وجود مبارك حضرت فرمود که پدرم به من خبر داد که اگر کسی سه روز بر پیغمبر و بر منِ فاطمه سلام بفرستد اهل بهشت است راوی عرض می کند به حضرت عرض کردم که «قلت لها فی حیاته و حیاتكِ» این عرض سلام مخصوص زمان حیات شماست؟ در زمان حیات ماست ولی مخصوص نیست «قالت نعم و بعد موتنا» خب، مرحوم علامه می فرماید: «مسئلهٌ واختلف الروایه فی موضع قبرها (علیها السلام) لأنّها دُفنت لیلًا فرُوی أنّها دُفنت فی الروضه بین القبر و المنبر لأنّ رسول الله(صلّی الله علیه و آله و سلّم) قال بین قبری و منبری روضهٌ مِن ریاض الجنّه فهی مدفونهٌ هناك» این طبق بعضی از نصوص، «و رُوی أنّها دُفنت فی بیتها فلمّا زاد بنو امیّه المسجد صار مِن جمله المسجد» این روایت طایفه ثانیه، طایفه ی ثالثه این است «و رُوی أنّها مدفونهٌ فی البقیع» این سه طایفه از روایات. بعد می فرماید: «قال الشیخ(رحمه الله)» یعنی شیخ طوسی «الروایتان الأولیتان کالمتغایرتین» یعنی آنچه دارد بین منبر و روضه و آنچه دارد در بیت اینها شبیه و نزدیک هم اند ولی «والأفضل عندی أن یَزور الإنسان مِن الموضعین جمیعاً» افضل در این است که هر دو جا را زیارت بکند هم بیت را هم آن روضه را «فإنّه یحور به أجراً عظیما و أمّا مَن قال إنّها دُفنت فی البقیع فبعیدٌ من الصواب» خیلی بعید است که حضرت برده باشد

در بقیع. مرحوم علامه می فرمایـد این حرف شـیخ طوسـی بود ابن بابویه می فرماید «قال ابن بابویه» مرحوم علامه نقل می کند که ابن بـابویه می گویـد «والصـحیح عنـدی أنّهـا دُفنت فی بیتهـا» خب، اول این است. قبـل از اینکه سه، چهـار جمله زیارت را بخـوانیم این نکته را عرض کنم همین علامـه در صـفحه ی ۲۷۴ همین جلـد سـیزدهم می گویـد که ابن بابویه از حَسّان جَمّال، شتربـان نقل می کنـد که «حَملتُ أباعبـدالله(علیه السـلام) مِن المـدینه إلی مکّه» در سـفر مکه من شترهایم را کرایه دادم وجود مبارک امام صادق سوار این شتر شـد و من در خـدمت حضـرت بودم حالا خوب عنایت کنیـد تمام این روایات را از اهل بیت نقل کردند درباره ی قبر فاطمه و هیچ نگفتند خود ائمه که قبر حضـرت کجاست اما همین حسّان جمّال می گوید من شترها را کرایه دادم به امام صادق از مـدینه تا مکّه «فلمّا انتهینا الی مسـجد الغدیر» خب نزدیکهای مکّه آن قسـمت بریکه ای که داشـت غـدیر بود آن قسـمت را می گفتنـد بِرکه ی خُم و این غـدیر هم غدیر خم معروف بود به آنجا که رسـیدیم وجود مبارک امام صـادق «نَظر فی المَیسـره المسـجد» مسـجد غـدیر را نگـاه کرد، طرف چپ مسـجد را نگـاه کرد به حسّـان جمّال فرمود: «ذلک موضع قـدم رسول الله(صـلّی الله علیه و آله و سـلّم) حیث قـال مَن کنت مولاـه فعلیٌّ مولاه» فرمود حسّان آنجا را می بینی پیغمبر همین جا ایسـتاد گفت «من کنت مولاه فعلیّ مولاه» خب مسـجد غـدیر بیابان است دیگر فاصـله ی مدینه تا مسـجد غدیر خیلی است آن جای مشـخّص پای پیغمبر را بعد از چند سال امام صادق دارد نشان حسّان می دهد اما قبر مادرش را نگفتند کجاست این یعنی چه! خب شما که از بیابان خبر دارید مشخص کرد که همین جا که می بینی پیغمبر همین جا ایستاد دست علی

شان ندادند «نظر فی میسره المسجد فقال ذلک موضعُ قدم رسول الله(صلّی الله علیه و آله و سلّم) حیث قال من کنت مولاه فعلیّ مولاه ثمّ نظر الی الجانب الآخر و قال ذلک موضع فُسطاط المنافقین» آنهایی که یک وقت بَخٍّ بَخٍّ می گفتند یک وقت اهانت می کردند «فلمّا رأه رافعاً یدیه» وقتی دیدند وجود مبارک پیغمبر دست مبارک حضرت امیر(سلام الله علیهما) را گرفت و بالا برد شروع کردند به دهن کجی و اهانت کردن خب همه ی اینها را آدرس داده حضرت، اما از قبر مادرش سخن نگفت حالا آن زیارتی که همین محمد عُریضی این محمد عریضی از ابراهیم شروع می شود تا به محمد عریضی چند نفر هستند متأسفانه این هم یک مشکل سندی دارد که تاکنون وثاقت او ثابت نشده این محمد عریضی می گوید که «حدّثنی أبوجعفر(علیه السلام) ذات یوم قال إذا صرت إلی قبل جدّتک فاطمه(علیها سلام) فقل» سلام عرض بکن بگو «یا مُمتحه امتحنک الله الذی خلقکِ قبل أن یخلقکِ فوجدکِ لما امتحنکِ صابرةً» ما اگر جریان آدم را بالأخره خصوصیّاتش را اگر به طور جزم نتوانیم ثابت کنیم که چطور بود بالجمله اگر برای ما روشن نشده باشد فی الجمله روشن شد حالا یا تمثّل بود یا تمثیل بود یا هر چه بود قبل از اینکه وارد سرزمین شریعت بشود امتحانی داد در بخشهای وسیعی موفق شد ولی در یک گوشه لرزید این دیگر روشن شد برای ما که آیه این را می خواهد بگوید در چنین نشئه ای وجود مبارک صدیقه کبرا سرفراز از امتحان الهی برآمده این معنای مُمتحنه بودن حضرت است قبل از خلقتش «یا مُمتحنه امتحنک الله الذی خلقکِ قبل أن یخلقکِ فوجدکِ لما امتحنکِ صابرةً» آنجا «لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً» اینجا «وجدکِ صابرةً» خب، «وزعمنا أنّا لک أولیاء ومصدّقون و صابرون لکلّ ما أتانا به أبوک(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و أتانا به وصیّه فإنّا نسئلک إن کنّا صدقّناکِ الاّ ألحقتنا بتصدیقنا لهما لنبشّر أنفسنا بأنا قد طهرنا بولایتک».(۱)

ص: ۸۳۸

۱- (۱۸) ـ بحارالأنوار، ج۹۷، ص۱۹۴ و ۱۹۵.

«السلام علیکم یا أهل بیت النبوّه و رحمه الله و برکاته»

آیات ۱۲۳ تا ۱۲۷ سوره مریم ۸۹/۰۳/۰۱

.Your browser does not support the audio tag

«قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعاً بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِنِّى هُدىً فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَاىَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى (۱۲۳) وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِى فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى (۱۲۴) قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِى أَعْمَى وَقَدْ كُنتُ بَصِيراً (۱۲۵) قَالَ كَذلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذلِكَ الْيَوْمَ تُنسَى (۱۲۶) وَكَذلِكَ نَجْزِى مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِن بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى (۱۲۷)»

در سوره ی مبارکه ی «طه» که عناصر محوری آ ن جریان اصول اعتقادی است مسئله مبدأ و وحی و نبوّت را بازگو فرمودند در بخش اخیر جریان معاد را مطرح می کنند. به مناسبت این اصول اعتقادی، قصّه ی حضرت آدم و حوّا(سلام الله علیهما) را بازگو فرمودند برای بار سوم چون هم در سوره ی مبارکه ی «بقره» گذشت هم در سوره ی «اعراف» و بار سوم جریان سوره ی مبارکه ی «طه» مطرح است گرچه جریان سجده در هفت سور ه مطرح شد ولی جریان بهشت در این سه سور ه طرح شد. بعد فرمود شما در این منطقه که حالا جنّت آسمانی است نباید حضور داشته باشید باید بروید زمین آدم و حوّا و همچنین شیطان وارد سرزمین شدند. تَثنیه به لحاظ دو جنس است یعنی آدم و حوّا جنس انسان و ابلیس جنس جن و مانند آن این دو جنس مأمور شدند که بیایند زمین لذا فرمود: «بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» این طور نیست که این تثنیه برای آدم و حوّا باشد نظیر «لَا تَقْرَبَا»(۱) نظیر آنها نیست «قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعاً» تثنیه در سوره ی «طه» همان جمعی است که در سوره ی مبارکه ی «بقره» بیان شده آیه ی ۳۶ سوره ی مبارکه ی «بقره» این بود که «وَقُلْنَا اهْبِطُوا» به آدم و حوّا و ابلیس «بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِى الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ» همین جمع را به صورت دو جنس متقابل در آیه ی محلّ بحث سوره ی مبارکه ی «طه» مطرح فرمود «قَالَ اهْبِطَا» یعنی جنس انس و جن، آدم و حوّا از یک طرف، ابلیس از طرف دیگر « جمیعا بعضکم لبعض عدو» خب، از این به بعد شریعت می آید، وحی و حکم الهی می آید وقتی شریعت آمد شما در انتخاب راه و چاه آزاد و مختارید بشر را ما آزاد آفریدیم هیچ اجباری در کار نیست و این نشانه ی کمالِ بشریّت است و کمال دین است «فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِنِّى هُدىً فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَاىَ» کسی تابع هدایت الهی باشد نه گمراه می شود نه در زحمت می افتد این مطلق است چه در دنیا، چه در برزخ، چه در قیامت، چه به لحاظ فردی و بدنی، چه به لحاظ روحی، چه به لحاظ اجتماعی، بالقول المطلق گمراهی ندارد کج راهه نمی رود و در زحمت نمی افتد مگر آن زحمتهایی که زمینه ی امتحان است که لازمه ی تکامل است وگرنه از ناحیه ی دین نه گمراه می شود نه گرفتار «فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى» در مقابل اگر کسی اعراض کرد از دین الهی «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِى» یعنی از همان هدایت و دین الهی، ضلالت و شَقای او به این است که «فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكاً» او در یک زندگی تنگ قرار می گیرد این هم به اطلاق شامل بدنی و روحی و فردی و اجتماعی در دنیا، شامل دنیا برزخ آخرت خواهد شد همه ی اینها زیر پوشش «فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكاً» می تواند قرار بگیرد منتها اگر این «فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكاً» مطلق بود ذکر جریان معاد بعد از این اطلاق یا عموم از باب ذکر خاص بعد از عام للإهتمام است که «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» و اگر «فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكاً» ناظر به دنیا بود «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» فقط ناظر به آخرت است پس ذکر «نَحْشُرُهُ» یا از باب ذکر خاص بعد از عام است در صورتی که جمله

ی قبل مطلق یا عام باشد و یا نه، در مقابل دنیاست اگر جمله ی قبل مخصوص دنیا باشد «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ أَعْمَى» همین تعبیر دو جانبه در سوره ی مبارکه ی «بقره» هم آمد فرمود آیه ی ۳۶ به بعد سوره ی مبارکه ی «بقره» این است «وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ» بعد در جریان تلقّی دارد «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدىً» آیه ی ۳۸ سوره ی «بقره» «فَمَنْ تَبِعَ هُدَایَ فَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ» این همان تعبیر دیگری از «فَلاَ يَضِلُّ وَلاَ يَشْقَى» است «وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» در مقابل «مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكاً» بالأخره یا قبول یا نکول هم در سوره ی مبارکه ی «بقره» هر دو قِسم ذکر شده هم در محلّ بحث سوره ی مبارکه ی «طه».

ص: ۸۳۹

۱- (۱) . سوره ی بقره، آیه ی ۳۵.

پرسش: خود اینکه در جایی ثواب و عذاب می دهد منافی اختیار نیست.

پاسخ: نه دیگر، راه خاصّ خودش را نشان می دهد اختیار با تکوین سازگار است ولی با تشریع نه، تشریع یعنی قانون گذاری دیگر فرمود اگر کسی به حُسن اختیار خودش راه راست را طی کرده است پاداش می بیند، اگر به سوء اختیار خودش راه کج را طی کرده است کیفر می بیند این اجبارِ شرعی هست یعنی وجوب هست اما وجوب شرعی که جلوی اختیار تکوینی را نمی گیرد که ما که شرعاً مختار نیستیم که آن می شود ــ معاذ الله ــ اباحه گری اگر کسی در نظام شریعت آزاد و رها باشد این آزادی و رهایی در نظام شریعت ــ معاذ الله ــ همان اباحه گری است یعنی هر کس که هر کاری می کند ولی ما را خدای سبحان در نظام تکوین آزاد کرده فرمود این هم راه آن هم چاه ما عقل و فطرت را از درون، وحی و نبوّت را از بیرون فرستادیم تا تو را هدایت بکنند از نظر تکوین آزادی ولی از نظر اختیار و تکامل الاّ ولابد باید راه خوب را انتخاب بکنی وگرنه آسیب می بینی، خب.

مطلب مهم این است که این معانی را بشر می فهمد افراد عادی می فهمند یعنی تا حال آنچه گفته شد می فهمیم اما دوتا مشکل اساسی است که واقعاً برای توده ی ما قابل حل نیست و قرآن به عنوان بهترین هدیه الهی این چیزها را به ما می فهماند بعد می فرماید: «وَيُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»(۱) چیزهایی ما به شما می گوییم که شما درکتان به آنجا نمی رسد به آسانی نمی فهمید گاهی و آ ن آرامش شماست شما خاطراتی در روح دارید بعضیها با آرامی زندگی می کنند با نفس مطمئنّه زندگی می کنند، با خیال خوب زندگی می کنند هر غذایی که دارند هر راهی که دارند به آسانی زندگی می کنند نه بیراهه می روند نه راه کسی را می بندند شبها هم نیازی نیست که با قرص خواب بخوابند خوب زندگی می کنند، خوب هم غذا می خورند، خوب هم می خوابند بعضیها در جهنّمی زندگی می کنند هیچ آرامش ندارند وضع مالی آنها هم خیلی خوب است بین دو جدار در زحمت اند یکی حفظ موجود، یکی طلب مفقود، یکی اینکه آنچه را دارند چگونه حفظ بکنند، یکی آنچه را ندارند چگونه به دست بیاورند دائماً بین این دو جدار در ضغطه و فشارند اینها تنها فشار قبر ندارند فشار خواب دارند، فشار بیداری دارند، فشار شب دارند، فشار روز دارند نمی فهمند این مشکل از کجا پیدا شده بدون قرص خواب هم نمی توانند

بخوابند و همه ی نعمتها را هم دارند این درک چیست، از کجا آمده نه پزشک روانشناس می تواند مشکل این را حل کند چون این مشکل طبّی ندارد این از جای دیگر دارد چوب می خورد آن چیست این یکی، دوم این ترسالی و خشکسالی بعضی از سالها باران کم است بعضی از سالها باران زیاد است، بعضی جاها زلزله می آید بعضی جاها زلزله نمی آید، بعضی جاها آفتهای پیش بینی نشده می آید بعضی جاها آفتهایی نمی آید اینها برای خیلی از افراد روشن فکر افسانه است اینها یعنی چه، قرآن این دو معما را حل می کند می فرماید ما چیزهایی به شما می دهیم که شما نه تنها نمی دانید، نمی توانید یاد بگیرید شما می بینید آمار مرگهای سکته ای فراوان است در مدّتی طلاق زیاد است این بیماریها چیست، این دردها از چیست، از کجا نشأت گرفته. ما در دعای «کمیل » می خوانیم «اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتي تَهْتِكُ الْعِصَمَ... تَحْبِسُ الدُّعآءَ... تَقْطَعُ الرّجآءَ»(۲) اینها را می خوانیم در روایات برای تک تک اینها آدرس دادند آن گناهی که «تَهْتِكُ الْعِصَمَ» چیست، آن گناهی که «تَحْبِسُ الدُّعآءَ» چیست، آن گناهی که «تَقْطَعُ الرّجآءَ» چیست، آن گناهی که «تُنْزِلُ النِّقَم» چیست، بخشی از اینها را مرحوم کلینی در جلد دوم کافی ذکر کرد و مرحوم فیض(رضوان الله علیه) غالب اینها را در یکجا گردآوری کرده ائمه فرمودند فلان گناه سکته را زیاد می کند، فلان گناه باران را کم می کند، فلان گناه گرانی می آورد اینها برای خیلیها افسانه است می گویند ضعف مدیریت، بسیار خب ضعیف مدیریت هم آفتی است اما این آفت از کجا پیدا شده این دوتا معنای عمیقِ قرآنی برای خیلیها افسانه است خدا می فرماید ما چیزهای تازه به بشر می فهمانیم «وَيُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»(۳) نه «ما لا تعلمون» ما چیزهایی می گوییم که شما نه تنها نمی دانید، نمی توانید یاد بگیرید برای روشن ترین افراد جامعه شما وقتی اینها را بگویید می گویند افسانه است خب چه ارتباط دارد به اینکه کارهای بی عفّتی اگر زیاد شده سکته زیاد می شود این افسانه است که «إذا كَثُرَ الزنا كثر موت الفجأه»(۴) در روایات هم هست. خب، قرآن دارد که اگر اینها به راه باشند ما درهای آسمان و زمین را به روی اینها باز می کنیم خود این آیات اول خوانده بشود آن روایات شریف چه در دعای «کمیل» چه در آن روایاتی که مرحوم کلینی نقل کرده روایاتی که مرحوم فیض همه ی اینها را جمع کرده قدم به قدم مشخص کردند کدام گناه است که فلان خطر را می آورد آن روایت مشخص بشود یک، این آیات در درجه ی اُولی؟ مشخص بشود دو، تا آن جمع بندی عقلی و تحلیل عقلی برسیم سه. در سوره ی مبارکه ی «مائده» فرموده بود که آیه ی ۶۵ سوره ی مبارکه ی «مائده» «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ * وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِم مِن رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ» فرمود اگر اینها دینشان را حفظ بکنند کتاب را یعنی این سنّت الهی است اختصاصی به ما مسلمانها ندارد اگر مسیحیها مسیحی راستین باشند، اگر یهودیها یهودیهای راستین باشند به حرف انبیایشان ایمان بیاورند و عمل کنند ما برکاتشان را فراوان می کنیم «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِم مِن رَبِّهِمْ» از قرآن هم کمک بگیرند «لَأَكَلُوا مِن فَوْقِهِمْ» باران مناسب دیگر خشکسالی ندارند «وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ» معادن زمین، ذخایر زمین، کشاورزی زمین، باغداری زمین ولی «مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ»(۵). در سوره ی مبارکه ی «اعراف» آیه ی ۹۶ این است که «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى» این اختصاصی به مسیحی و یهودی و امثال ذلک ندارد «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّماءِ وَالْأَرْضِ» هیچ وقت خشکسالی ندارند، هیچ وقت گرانی ندارند، هیچ وقت قحطی ندارند «وَلكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ * أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتاً وَهُمْ نَائِمُونَ * أَوْ أَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحى وَهُمْ يَلْعَبُونَ» فرمود گاهی ممکن است که عذاب الهی شب بیاید گاهی ممکن است روز دامنگیرشان بشود و مانند آن. در سوره ی مبارکه ی «نوح» آنجا هم به این صورت آمده است که از دیرزمان این سخن بود وجود مبارک نوح هم به امّت خودشان این مطلب را فرمود آیه ی ده و یازده سوره ی مبارکه ی «نوح» این است «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً *

يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُم مِدْرَاراً * وَيُمْدِدْكُم بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَل لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَل لَكُمْ أَنْهَاراً» مالتان، فرزندتان، روزيتان، خشكساليهايتان را برطرف مى كند آن نِعَم را فراهم مى كند و مانند آن، در سوره ى مباركه ى «جن» آيه ى شانزده به اين صورت است «وَأَ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَهِ لَأَسْقَيْنَاهُم مَاءً غَدَقاً» اينها اگر بيراهه نروند راه كسى را نبندند راه خودشان را بشناسند راه خودشان را بروند ما هيچ وقت خشكسالى برايشان مقرّر نمى كنيم «وَأَ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَهِ لَأَسْقَيْنَاهُم مَاءً غَدَقاً» آبِ فراوان حالا ـ يا از چشمه است يا از چاه است يا از قنات است يا از باران است آبهايشان را تأمين مى كنيم اين آيات فراوان، روايات هم كه الى ما شاء الله در اين زمينه هست و آن گناهانى كه جلوى نِعم را مى گيرد آنها را هم مشخص كردند و راهش هم بازگو كردند. بزرگان فلسفه ى اسلامى مثل مرحوم بوعلى اين در مهم ترين كتابش يعنى شفا شايد ما دهها بار در نمازجمعه غير نمازجمعه فرمايش ايشان را نقل كرديم فرمود مبادا حرف افرادى كه خيال مى كنند روشن فكرند اينها را اعتنا كنيد اينها را بگذاريد كنار خيلى از حرفهايى كه توده ى مردم معتقدند اينها ريشه ى برهانى دارد اينها ريشه ى قرآنى دارد من خودم رساله اى نوشتم در اينكه نماز استسقا در آمدن باران اثر دارد مبادا كسى بگويد نماز استسقا چيست، نماز باران چيست ما دو ركعت نماز بخوانيم باران مى آيد هواشناسى عوض بشود خب اين ابن سيناست بالأخره مسلمان و كافر او را به عظمت علمى قبول دارد اين يونسكو كه صبغه ى اسلامى ندارد كه مسلمان در آن هست، يهودى در آن هست، مسيحى در آن هست، زرتشت در آن هست، كافر در آن هست، ماركسيست در آن هست، همه ابن سينا را به عظمت علمى قبول دارند كسى كه بى استاد مى شود فيلسوف، بى استاد مى شود منطقى، بى استاد مى شود حكيم، بى استاد مى شود رياضيدان، بى استاد مى شود طبيب خب يك نابغه ى جهانى است ديگر اين فقط شاگرد نماز بود شاگرد نماز يعنى شاگرد نماز گفت هر وقت من مشكلى پيدا مى كردم چيزى برايم حل نمى شد وضو مى گرفتم به جامع شهر يعنى مسجد جامع به جامع شهر مى رفتم دو ركعت نماز مى خواندم مسئله براى من حل مى شد كسى نبود كه استاد بوعلى باشد اين در الهيات شفا تصريح مى كند مبادا «دع هؤلاء المتشبّهه بالفلاسفه أو المتُفلسف» فرمود مبادا حرف اينها را گوش بدهيد يك آدم روشن فكرى بگويد كه چه رابطه اى بين نماز استسقاى ما با آمدن باران خب پس اگر قرآن است حرفش اين است، روايت است حرفش اين است، برهان و فلسفه است حرفش اين است حالا ـ ببينيم راه عقليش چيست. ما اين دوتا مشكل را بايد با راه عقلى، با تحليل عقلى با كمك اين آيات و روايات حل كنيم كه اگر دين باشد مشكلات روحى براى افراد نيست يك، مشكلات اجتماعى و اقتصادى و سياسى و امنيتى براى جامعه نيست دو، جامعش اين است كه انسان يك موجودِ تافته ى جدابافته از عالَم نيست كه مثلاً ما جهانى داريم، انسانى داريم مى گوييم چه ارتباطى بين انسان و جهان خير، انسان جزء اين جهان است يك، حوادث و رخدادهاى اين جهان در تصميم گيريهاى انسان سهم تعيين كننده دارد دو، كارهاى انسان هم در جهان اثر دارد سه، آن كه اين جهان را تنظيم مى كند برابر با خواسته ها و اعمال صالح و طالح انسان تنظيم مى كند جايى ابرى را دستور مى دهد اول نسيمى را دستور مى دهد مى وزد اين نسيم را تحريك مى كند مى شود تندباد، كم كم ابر توليد مى شود ابر را تلقيح مى كند ابر باردار مى شود اما كجا بايد ببارد ساقى چه كسى است، سائق چه كسى است و قائد چه كسى است فرمود ما اين ابرها را از پشت سر رهنمود مى دهيم «نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ»(۶) ما سائقيم نه تنها خدا ساقى است بلكه سائق است ابر را از پشت مى راند. در روايات نورانى امام سجاد(سلام الله عليه) هست وقتى ملّتى نالايق بودند اين ابرها را خدا دستور مى دهد در درياها ببارند به عدد عطش هر گياهى خدا قطره ى باران دارد اين از بيانات نورانى امام سجاد است اگر اين ملّت لايق نبود اين آبها را به دريا مى ريزد اگر ملّت لايق بود اينها را به سرزمين مى ريزد «نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ» ما دلمان مى خواهد تمام نافرمانيها را بكنيم و ابر و باد و فلك و مَلَك در كار باشند تا ما را تأمين كنند خب ما را چه كسى اداره مى كند، جهان را چه كسى اداره مى كند آيا

مدیر جهان غیر از مدیر انسان است آیا ربّ انسان غیر از ربّ جهان است یا اینها دوتا گسیخته از هم اند انسان چه ملحد و چه موحّد باید بهره ببرد یا نه، هیچ کدام از این فروض نیست همه اینها را یک ربّ العالمین دارد اداره می کند آن که ربّ العالمین دارد اداره می کند می گوید همه ی حوادث که به رهبری حکیمانه ی خداست این خدای حکیم فرمود: «وَأَ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَی الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُم مَاءً غَدَقاً»(۷) شما اگر به راه بودید ما هم این خشکسالیتان را ترمیم می کنیم به تَرسالی، بیراهه رفتید «مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكاً» پس این چنین نیست که هوا و فضا در اختیار هواشناسی باشد این فقط می شناسد اما چه کسی محرّک است چه کسی تنظیم می کند چه کسی تلقیح می کند چه کسی باردار می کند چه کسی زایمان می دهد دیگری است بنابراین هیچ ممکن نیست که ما بگوییم اعمال ما در جهان اثر نمی گذارد و حوادث روزگار در ما اثر نمی گذارد خیر، حوادث روزگار در فصول چهارگانه در کیفیت تصمیم گیری انسان مؤثر است اعمال حَسَن و قبیح انسان هم در رخدادها اثر دارد چون مجموع را خدا دارد اداره می کند خدا گاهی تنبیه می کند، گاهی ذات اقدس الهی به عنوان استدراج کسانی را سرگرم مال می کند فرمود اینها که مدّتی بیراهه رفتند ما اینها را آزمودیم به راه نیامدند از این به بعد «نَسْتَدْرِجُهُم » مالِ فراوان می دهیم، فرزندان فراوان می دهیم ولی شما مؤمنین خیال نکنید ما به آنها داریم احسان می کنیم «فَلاَ تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلاَ أَوْلاَدُهُمْ إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِی الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ»(۸) گاهی خدا انسان را با مال می گیرد، گاهی با فرزند می گیرد به تعبیر لطیف مرحوم شیخ بهایی البته این اشعار از دیرزمان بود که ایشان فرمودند: «کَدود کدود القزّ یَنسج دائما»(۹) نظیر این کِرم ابریشم که می تَند می تَند در همان تَنیده های خود دفن می شود دور خود می تَند دیگر کَدودٌ؛ اهل کَد و رنج است «کدود القز» مثل کرم ابریشم که «ینسج دائما» دفعتاً همان جا خفه می شود بنابراین این طور نیست که بشر هر کاری بکند حوادث تغییر نکند این طور نیست حوادث را خدا اداره می کند یک، بشر را خدا تدبیر می کند دو، راهها را هم مشخص کرده سه، «کژ روی کژ آیدت جَفّ القلم» چهار، اما خاطرات ما، آرامش ما، ما همان طوری که در روزگار کلّ آسمان و زمین را یک نفر دارد اداره می کند این صحنه ی دل را که از آسمان و زمین وسیع تر است آن را هم دیگری دارد اداره می کند مقلّب القلوب چه کسی است، ما توان آن را نداریم که جلوی سهو و نسیان را بگیریم یک، توان آن را نداریم جلوی خاطرات را بگیریم دو، گاهی یک خاطره ی گزنده ای که برای گذشته بود دفعتاً ظهور می کند آدم را نگران می کند گاهی خاطره های خیلی شیرین و خوبی که انسان به آن علاقه مند است از یاد آدم می رود در سرِ جلسه ی امتحان کنکور باید جواب بدهد از یادش می رود خب گاهی رفتن، گاهی آمدن، گاهی تذکّر، گاهی نسیان دامنگیر انسان می شود و در اختیار ما نیست آن بیچاره ای که با قرص خواب باید بخوابد همه ی نعمتها را دارد برای اینکه حیات او حیات خبیثه است در سوره ی مبارکه ی «نحل» ذیل این آیه بیان نورانی حضرت امیر گذشت در آیه این است که اگر کسی مؤمن بود و عمل صالح داشت «فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً»(۱۰) در آنجا وجود مبارک حضرت امیر دارد که «فَقَالَ هِيَ الْقَنَاعَةُ»(۱۱) این یک انسان قانع خوب زندگی می کند، خوب غذا می خورد، خوب می خوابد، خوب حرکت می کند، خوب مطالعه می کند، خوب هم محترمانه زندگی می کند چیزی که بیرون از حوزه ی قدرت اوست به او دل نمی بندد لذا راحت می خوابد اما دیگری واقعاً «مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكاً» این دوتا آیه که یکی در سوره ی مبارکه ی «طه» یعنی محلّ بحث است یکی در سوره ی مبارکه ی «طلاق» اینها مقابل هم اند در آ نجا فرمود: «مَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَهُ مَخْرَجاً * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لاَ يَحْتَسِبُ»(۱۲) یک آدم باتقوا هرگز گیر نمی کند نمی ماند بالأخره برون رفت دارد «مَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَهُ مَخْرَجاً * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لاَ يَحْتَسِبُ» اما از این طرف «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكاً» این تمام تلاش و کوشش را می کند شب با قرص بخواند همه ی نِعَم را دارد خب این «فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكاً» « ضنک» یعنی فشار، تنگی با اینکه در وسعت رزق است آن

یکی «مَن یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَل لَهُ مَخْرَجاً»(۱۳) مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) در همان جلد هشت کافی نقل می کند که وقتی وجود مبارک ابی ذر(رضوان الله علیه) را خواستند به مرز رَبذه تبعید کنند و بدرقه ممنوع بود وجود مبارک حضرت امیر و حسنین(سلام الله علیهم اجمعین) و بعضی از اصحاب حضور پیدا کردند حضرت او را سفارش کرد ابی ذر هم پاسخ داد عرض کرد ما معتقدیم که اگر تمام کُره ی زمین مثل مِس بشود که چیزی از زمین روئیده نشود و هیچ قطره بارانی از آسمان نیاید منِ ابی ذر معتقدم خدا قادر است این روح می ماند این روحیه می ماند اگر کسی این روحیه را داشت «مَن یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَل لَهُ مَخْرَجاً» عقل این را می گوید، نقل این را می گوید، قرآن این را می گوید، روایت این را می گوید آدم راحت است اما اگر کسی گفت چه ارتباطی بین کارِ من و حوادث روزگار این معلوم می شود خدایِ سکولار را قبول کرده به زحمت دینی را پذیرفته که با زندگی او ارتباط ندارد خدایی را قبول کرده که مدیریت عالَم به عهده ی او نیست ــ معاذ الله ــ خدایی را قبول کرده که مدیریت روحِ او به عهده ی او نیست ــ معاذ الله ــ خدایی را قبول کرده مدیریت اجتماعی او به عهده ی او نیست ــ معاذ الله ــ چنین خدایی را قبول کرده این سکولار دارد زندگی می کند نمی داند که موحّد نیست بنابراین در قرآن کریم این اصل آمده که «مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِکْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَهً ضَنکاً» یک زندگی سختی دارد تا آخر هم دارد می دوَد در قبر هم مشکلِ فشار قبر را دارد در برزخ هم مشکل فشار برزخ هم دارد مگر مؤمن فشار قبر دارد یا فشار مُردن دارد فشار عذابی است ذرّه ای فشار در حال مرگ برای مؤ من نیست هیچ فشاری برای مؤمن در لحظه ی مرگ مثل اینکه یک گُل یاسی را دارد بو می کند و رخت برمی بندد چون فشار عذابی است اما این بیچاره بین این دو دیوار در فشار است یکی حفظ موجود یکی طلب مفقود آنکه دارد چطوری حفظ بکند آنکه ندارد چطوری به دست بیاورد دارد فشار می بیند مثل دو لَبه ی قیچی اما یک انسانِ آزاد راحت است دیگر ذرّه ای فشار چه در حال مُردن چه در برزخ چه در سر برداشتن از قبر و صحنه ی قیامت برای مؤ من نیست خب.

۱- (۲) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۱.

۲- (۳) . الاقبال الاعمال، ص ۷۰۷.

۳- (۴) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۱.

۴- (۵) . بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۲۷.

۵- (۶) . سوره ی مائده، آیه ی ۶۶.

۶- (۷) . سوره ی سجده، آیه ی ۲۷.

۷- (۸) . سوره ی جن، آیه ی ۱۶.

۸- (۹) . سوره ی توبه، آیه ی ۵۵.

۹- (۱۰) . بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۳.

۱۰- (۱۱) . سوره ی نحل، آیه ی ۹۷.

۱۱- (۱۲) . نهج البلاغه، حکمت ۲۲۹.

۱۲- (۱۳) . سوره ی طلاق، آیات ۲ و ۳.

۱۳- (۱۴) . سوره ی طلاق، آیه ی ۲.

پرسش: استاد بعضیها مستضعف هستند در جامعه بشری مثلًا باید این طور باشند آیا رفتار و کردار آنها چگونه است؟

پاسخ: آنها هم همین طورند آنها یک وقت است که این جناب محمد عبده گفت من یک وقت سفر کردم به غرب دیدم در آنجا اسلام هست ولی کسی مسلمان نیست در مصرِ خودمان مسلمان زیاد داریم ولی اسلام وجود ندارد یک وقت است آدم خیال می کند وقتی جایی رفته همین امنیت، دروغ نگفتن، ظلم نکردن، بیراهه نرفتن، راه کسی را نبستن اینها دستورات الهی است اینها توصلی هم هست تعبّدی که نیست نظیر نماز و روزه نیست که قصد قربت بخواهد که آدم واجب است که دروغ نگوید واجب است غیبت نکند واجب است هتک حیثیت نکند واجب است آبروی کسی را نبرد، اینها جزء واجبهای توصلی است گفت من آنجا که رفتم اسلام را دیدم ولی کسی مسلمان نبود، در شهرمان مسلمانها زیادند ولی اسلام را نمی بینم، گاهی ذات اقدس الهی در اثر طهارت ظاهری یک عدّه نعمتهای ظاهری می دهد البته برزخ و قیامت خبری نیست گاهی هم نه، ممکن است یک عدّه خوی استکبار داشته باشد مثل استکبار، مثل صهیونیست اینها غارتگرانی اند که مشمول همان دوتا آیه سوره ی مبارکه ی «هود» هستند که فرمود: «فَلاَ تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلاَ أَوْلاَدُهُمْ إِنَّما يُرِيدُ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ»(۱) یا «سَنَسْتَدْرِجُهُم بالاحسان» «مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» فرمود: «بالاموال » و مانند آن. خب، گاهی اگر کسی خوی استکباری داشته باشد نظیر فرعون خدای سبحان او را با همان مال می گیرد ولی منظور این است که این اصلِ عقلی را که قرآن روی آن تکیه کرده روایات روی آن تکیه کرده باید بپذیریم که ممکن نیست کسی بتواند مجاز باشد بگوید که چه رابطه ای بین اعمال مردم و حوادث روزگار خیر، کلّ این مجموعه را یک نفر دارد اداره می کند آن که دارد اداره می کند می گوید اگر شما بیراهه رفتید من این بارانها را به دریا می فرستم و اگر به راه آمدید «نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ»(۲)، «وَأَ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَهِ لَأَسْقَيْنَاهُم مَاءً غَدَقاً»(۳) هم صریح سوره ی مبارکه ی «جن» است هم دستورات نماز استسقاست و مانند آن، بنابراین به ما گفتند تا می توانید فکر بکنید، تلاش و کوشش بکنید در بیانات نورانی حضرت امیر هم همین بود که مرحوم صاحب وسائل این را نقل کرده «من وجد ماءً و تراباً ثم افتقر فافتقر» یا «مَن وجد ماءً و تراباً ثم افتقر فأبعده الله»(۴) کار کردن، مدیریت صحیح، نقشه کشیدن، مُقتصِد بودن، اقتصاددانی کردن، تحصیل اقتصادی کردن، علم اقتصاد داشتن اینها هم جزء واجبات است دیگر حالا یا واجب عینی است یا واجب کفایی بعضیها قدرت اقتصادی شان قوی است هوش اقتصادی خدا به آنها داد بر آ نها واجب عینی است یک عدّه ی زیادی رفتند تحصیل اقتصاد می کنند دیگر می شود واجب کفایی در سیاست این طور است، در امنیت این طور است، در اقتصاد این طور است، در فرهنگ این طور است اینها یا واجب عینی است یا واجب کفایی آن بیان نورانی حضرت امیر این است که ملّتی که آب دارد، خاک دارد، مع ذلک گندم، برنج، جو، چیزهای دیگر وارد می کند نیازمند به دیگران باشد «فأبعده الله» خب این را حضرت امیر فرموده دیگر، اینها جزء واجبات است که شما از هر مرجعی سؤال بکنید آیا اینها واجب است یا نه، همه می گویند واجب است حالا یا واجب عینی یا واجب کفایی نعم، واجب توصلی است واجب تعبّدی نیست نظیر نماز و روزه که آدم حتماً باید قصد قربت بکند البته اگر خواست ثواب ببرد باید قصد قربت بکند اگر قصد قربت نکرد ثواب نمی برد اما عِقاب هم ندارد چون واجب خودش را انجام داده بنابراین بین انسان و خود انسان، بین انسان و جامعه انسان، بین انسان و جهان انسان در هر سه ضلع پیوند ناگسستنی است و مدیر یکی است و آن خداست، اگر کسی راست رفته هم راست زندگی می کند هم راست راحت با نفس مطمئنّه به سر می برد هم در جامعه ی آرام زندگی می کند هم در جهان آرام، کج روی کرده به زحمت می خوابد با خودش در زحمت است با جامعه در زحمت است با جهان در زحمت.

۱- (۱۵) . سوره ی توبه، آیه ی ۵۵.

۲- (۱۶) . سوره ی سجده، آیه ی ۲۷.

۳- (۱۷) . سوره ی جن، آیه ی ۱۶.

۴- (۱۸) . وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۴۱.

پرسش: پس روایت « الدنیا جنه الکافر»(۱) چیست؟

پاسخ: آن بله همین طور است برای اینکه آن نسبت به عذاب اخروی که دارد این رفاهِ مختصری هم که دارد نسبت به آن، بهشت است برای مؤمن دنیا سِجن است برای اینکه روح و ریحان به انتظار اوست وقتی انسان وارد آن سرزمین بشود اصلاً دنیا برای او ولو زندگی سلیمان پیغمبر هم داشته باشد برای او قابل قیاس نیست آن عالَمی که «مدّ البصر» هست در خود قبر این طور است چه رسد به ساهره ی قیامت انسان وقتی که وارد قبر شد «القبر إمّا روضه من ریاض الجنّه أو حُفره مِن حُفر النیران»(۲) برای مؤمن مدّ البصر هست می گویند تا آنجا که چشم می بیند الآن ما وقتی به کُره ی مریخ و بالاتر از کُره ی مریخ نگاه می کنیم مدّ البصر است دیگر آن تازه برای برزخ مؤمن است خب مؤمن در دنیا وقتی خودش را قیاس می کند با برزخ این می شود سِجن او دیگر، اما درباره ی کفّار این بیچاره ها همان طوری که در دنیا در مدار بسته زندگی می کردند خودبین بودند این طور نیست که این بیچاره ها را در جهنم که می برند دست و پایشان آزاد باشد آزادانه بسوزند با دست و پای بسته دارند می سوزند «مُقَرَّنِینَ» یعنی «مُقَرَّنِینَ» یعنی بسته، مقرون اند «مُقَرَّنِینَ فِي الْأَصْفَادِ»(۳) اصفاد با صاد یعنی زنجیرها این است که با دست و پای باز نمی سوزانند که این را با دست و پای بسته چون دست و پایش هم بسته بود دیگر آن دستی که به طرف خیر دراز نشود بسته است دیگر، آن پایی که به مسجد و حسینیه نرود بسته است دیگر جاهای دیگر باز بود اما اینجا بسته بود این پایی که اهل مسجد و حسینیه نیست این بسته است این را نمی گذارند در قیامت باز باشد با پایِ بسته می سوزانند «مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ»(۴) جایشان هم تنگ است «كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ»(۵) کذا و کذا «لَعَنَتْ أُخْتَهَا»(۶) اینجا هم که هست «مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ» هستند این طور نیست که حالا فضای بازی به آنها بدهند بگویند بسوز که در دنیا در فضای بسته بودند فقط برای خودشان می خواستند حالا هم خودشان را باید بخواهند، اگر گفته شد دنیا برای کافر بهشت است ولو کافر در زحمت هم باشد نسبت به آن رنجِ ابدی برای او رفاه است مؤمن اگر هم در دنیا در رفاه باشد نسبت به آن لذّت دائمی و ابدی که در برزخ و امثال آن هست نسبت به آن سِجن است البته امتحان هست، رنج هست، امتحانهایی که انسان وظیفه ی شرعی اش را باید انجام بدهد هست مقداری که عادت بکند به حلال خوردن و قناعت بقیه برای او آسان است دیگر فرمود: «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى»(۷) از این وعده صریح تر چیست فرمود اگر شما چند قدم راه را بروید بعد دیگر احساس خستگی نمی کنید شما غالب نوشته های علما را که ببینید در همان سردابهای نجف نوشتند در درجه ی چهل پنجاه حرارت آن وقت که نه کولر بود نه یخچال بود هیچ کدام از اینها نبود که خب با این وضع هم کتابها را نوشتند خیلی هم راحت بودند با نشاط زندگی می کردند، بنابراین اگر کسی یک چند صباحی یک مقدار امتحان بدهد بقیه می شود راحت ما عادت نکردیم که این خاطرات روحیمان را لذیذ بدانیم یک، بعد بدانیم از کجا این یُسر نصیب ما شد دو، اینجا جزء اموری است که «وَيُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»(۸) فرمود من این را آسان می کنم «فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى * وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى * وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى»(۹) ما او را برای رفتن به طرف جهنم و سقوط همه وسایلش را آماده می کنیم پس بنابراین این دو سه تا مسئله جزء مسائلی است که برای ما لولا الوحی قابل درک نیست الآن هم که فضا، فضای اسلامی و معطّر است وقتی شما بگویید که فلان گناه باعث فلان زلزله می شود می خندند یا فلان «إذا كَثُر الزنا كثر موت الفجأه»(۱۰) می خندند باور نمی کنند باید روشن کرد که بین اعمال مردم و حوادث روزگار رابطه است آیات قرآن انسان را کمی رام می کند دعای نورانی «کمیل» قدری رام تر می کند، جلد دوم کافی قدری رام تر و رام تر می کند، کار مرحوم فیض در وافی که همه ی اینها را جمع کرده و مشخص کرده انسان را مطمئن می کند که فلان گناه اثرش این است برای اینکه یک نفر دارد

عالم را اداره می کند تمام حوادث به تدبیر همان یک نفر است علل و عوامل طبیعی مبدأ قابلی اند به اصطلاح فاعلِ ما به اند نه فاعل ما منه، اگر فلسفه در حوزه رایج باشد آدم می فهمد که هواشناسی بُردش بُرد مبدأ قابلی است قابل کار انجام نمی دهد کار را فاعل می کند رهبری همه ی اینها به دست فاعل هست نه به دست قابل می گوییم الآن همان لاشه ی علوم است که در این هواشناسیها هست می گوییم نسیم وزید چه کسی وزانده، ابر پیدا شد چه کسی تولید کرده، ابر را تلقیح کردند و باردار کردند چه کسی باردار کرده، چه کسی نکاح کرده بین ابر، چه کسی ابر را پدر کرده، چه کسی ابر را مادر کرده باد این قدر قدرت دارد که خودش به تنهایی با اراده ی خودش این ابرها را گاهی به دریا ببرد گاهی به صحرا یا «نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَی الْأَرْضِ الْجُرُزِ»(۱۱) خب اگر این علوم در حوزه باشد که ما یک مبدأ فاعلی داریم که گرداننده و مدیر کل است دیگر این تعجّب در کار نیست دیگر آن روایت «اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِی الذُّنُوبَ الَّتی تَهْتِكُ الْعِصَمَ... تُنْزِلُ النِقَم... تِنْزِل البلاء»(۱۲) آدم به خوبی این دعاها را می خواند و به خوبی هم معتقد است آن وقت چهارتا اشک هم ریخت اشکِ عارفانه است.

۱- (۱۹) . بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۶۹.

۲- (۲۰) . بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۷۵.

۳- (۲۱) . سوره ی ص، آیه ی ۳۸.

۴- (۲۲) . سوره ی ص، آیه ی ۳۸.

۵- (۲۳) . سوره ی ملک، آیه ی ۸۱.

۶- (۲۴) . سوره ی اعراف، آیه ی ۳۸.

۷- (۲۵) . سوره ی لیل، آیات ۵ _ ۷.

۸- (۲۶) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۱.

۹- (۲۷) . سوره ی لیل، آیات ۷ _ ۱۰.

۱۰- (۲۸) . بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۲۷.

۱۱- (۲۹) . سوره ی سجده، آیه ی ۲۷.

۱۲- (۳۰) . الاقبال الاعمال، ص ۷۰۷.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۲۴ تا ۱۲۸ سوره مریم ۸۹/۰۳/۰۲

.Your browser does not support the audio tag

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى (۱۲۴)قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنتُ بَصِيراً (۱۲۵)قَالَ كَذلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذلِكَ الْيَوْمَ تُنسَى (۱۲۶)وَكَذلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِن بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى (۱۲۷)أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُوْلِي النُّهَى (۱۲۸)»

چون سوره ی مبارکه ی «مریم» در مکه نازل شد و عناصر محوری مطالب سوَر مکّی اصول دین است و آشنایی به جهان آفرینش برای معرفتِ اصول دین کمک می کند لذا قرآن کریم جهان را خوب ترسیم می کند که انسان چیست، جهان چیست، رابطه ی انسان و جهان چیست، تا اثر تعیین کننده ی اصول دین مشخص بشود خدای سبحان جهان را با همه ی اِتقان و زیبایی اش برای خلیفه ی خود آفرید یعنی اگر آسمانها را، اگر زمین را، اگر موجودات ارضی و سمائی را با نظم و با فایده آفرید مهم ترین بهره ای که برای آفرینش آسمانها و زمین مطرح است این است که انسان رشد کند و متمدّن بشود و به سعادت برسد این سفره را پهن کرد بعد مهمان دعوت کرد و اگر انسان در عالَم نباشد خلیفه ی خدا در عالَم نباشد اثری بر آفرینش آسمان و زمین نیست آنچه خلقت را معنادار می کند پیدایش انسان است که خلیفه‌الله هست عنوان خلیفه در بحثهای حدیثی و کلامی ناظر به خلیفه ی رسول خدا(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است که انسانِ معصوم مثل امیرالمؤمنین و اهل بیت(علیهم السلام) اینها خلیفه ی حقّ اند ولی خلیفه در قرآن و خلیفه در عرفان سخن از خلیفه‌الله هست نه خلیفه رسول الله وقتی در کتابهای اهل معرفت از خلافت سخن به میان می آید یعنی خلیفه‌الله، وقتی قرآن از خلیفه سخن به میان می آورد یعنی خلیفه‌الله «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً»(۱) یا (يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً(۲) از همین قبیل است و اگر خلیفه ای در روی زمین نباشد که از نظام احسن به بهترین وجه بهره برداری کند و بهره برساند آفرینش آسمانها و زمین بی معنا خواهد بود بر اساس این جهان بینی ذات اقدس الهی مشخص می کند که اگر جامعه ای در راه صحیح قدم بردارد برکات فراوان نصیبشان می شود نه پُرخوری به تکاثر برسند بلکه به طهارت روح و کوثر برسند آنها به دنبال تکاثرند و همیشه در زحمت اند دین ما را به کوثر دعوت می کند و همیشه امنیت و رفاه را به ما ارزانی می دارد آن کجا و این کجا، بنابراین می فرماید اگر جامعه ای بیراهه رفت نه آسمان به سود اوست نه زمین به کام او و گرفتار فشارهای آسمانی و زمینی خواهد بود «مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكاً»و اگر کسی به راه بود «لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ»(۳) هم آسمان هم زمین چون اصلِ آفرینش آسمان و زمین برای پرورش خلیفه‌الله هست فرمود: «سَخَّرَ لَكُم مَا فِي السَّماوَاتِ وَمَا فِي الاَرْضِ»(۴) در سوره ی مبارکه ی «بقره» این مضمون گذشت که «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشاً وَالسَّمَاءَ بِنَاءً»(۵) کذا و کذا تا شما بهره ی صحیح ببرید از اول تا آخر قرآن فایده ی آفرینش عالَم را آدم پروری می داند بنابراین اگر جامعه ای بیراهه رفت وجهی ندارد که فَلك و مَلك در کار او باشند که نه باران به موقع و به جا به اینها خدمت می رساند نه آفتاب و نه موجودات سمائی یا ارضی دیگر این یك اصل کلّی است که اگر کسی جهان را بداند انسان را بشناسد رابطه ی انسان و جهان را بشناسد و اینکه جهان بان و جهان دان یعنی خدا جهان را به عنوان سفره خَلق کرد برای پذیرایی مهمان و آن مهمان خلیفه‌الله است دیگر هرگز اگر

به او گفتند که بدرفتاری جامعه باعث خشکسالی است یا فشار حوادث است این انکار نمی کند اگر سلبِ امنیت در اثر بعضی از معاصی است این به دنبال چاره جویی می رود انکار نمی کند بین خود و حوادث عالَم از یک سو، بین اعمال خود و امنیت و آرامش درونی از سوی دیگر یک پیوند ناگسستنی احساس می کند این «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»(۶) برای او افسانه نخواهد بود واقعیّتی است «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ»اگر این ذکر به الله اضافه شده اضافه به مفعول باشد این طلیعه ی آرامش است کسی که فرد یا جامعه ای که به یاد خداست این کم کم زمینه ی آرامش را فراهم می کند تا برسد به جایی که همین «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ»را که می خوانند از باب اضافه ی مصدر به فاعل باشد نه مفعول «ألا بذكر الله عَبده تطمئنّ قلوب عباده» او اگر به یاد بنده بود بنده کاملاًـ آرام است اگر ذکر به الله اضافه شد که وظیفه ی ماست اضافه ی به مفعول شد یعنی ما به یاد الله باشیم این زمینه ی آرامش است و اگر او به یاد بنده بود تحقّق قطعی آرامش است ما طمأنینه می خواهیم و طمأنینه به یاد اوست خدا غریق رحمت کند مرحوم کاشف الغطاء را شاید یک وقت هم به عرضتان رسید ایشان در کتاب قیّم کشف الغطاء گذشته از اینکه مسئله طهارت و صلات و امثال ذلک که حُکم فقهی است در بردارد بحثهای ذکر و قرآن و دعا را هم دارد در جوامع روایی ما اینها کنار هم آمده شما ببینید در وسائل بحثهای صلات که گذشت کتاب الذکر، کتاب قرآن، کتاب دعا هم آمده در کتابهای فقهی بزرگان این طور بود احکام فقهی نماز که تمام می شد احکام ذکر را می گفتند، احکام قرآن را می گفتند، احکام دعا را می گفتند ایشان در باب ذکر کشف الغطاء دارد که وقتی ما در نماز می گوییم «بحول الله تعالی و قوّته أقوم و أقعد» معنایش این نیست که من در نماز قیام و قعود من به حول خداست بلکه این یک تعلیم و تربیت مکتبی است یک، یعنی جمیع حرکات و قیام و قعود من به عنایت الهی است دوم اینکه به ما می فهمانند که نه کارهای دشوار قیام و مقاومت به حول خداست حتی نشستن هم به حول خداست اگر او لطفش را بگیرد آدم در نشستن هم باید کسی او را داشته باشد «بحول الله تعالی و قوّته أقوم و بحول الله و قوّته و تعالی أقعد و أنام و اضطجع و انبطح و أستلقی» این طور نیست که آدم به پهلو بخواهد بخوابد به حول خودش بخوابد اگر بیمار پهلو گرفتنِ او هم مقدورش نباشد دوتا پرستار می خواهد بنابراین ما در کار ضعف و قوّت ما هر دو به حول الهی تکیه می کنیم این تعلیم ماست در نماز که هم «أقوم بحول الله» هم «أقعد بحول الله» خب این مکتب است بنابراین اگر کسی این چنین فکر کرد راحت است دیگر انکار نمی کند یا دعای «کمیل » را با تردید نمی خواند نه، بعضی از گناهان است که «تنزل النّقم» است، بعضی «تغیّر النِّعَم» است، بعضی «تُنزل البلاء» است، بعضی «تَحبس الدعاء» است، بعضی «تقطع الرجاء»(۷) است و همچنین این اصل کلی، پس بنابراین «مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكاً»یک اصل کلی است برای اینکه ما مهمانیم مالک که نیستیم خدای سبحان میزبان است و مالک است این سفره را برای مهمانهای اهل پهن کرده نه برای نااهل آن وقت این یک امر بیّن الرشد خواهد بود برای ما، این هم یک مطلب.

۱- (۱) . سوره ی بقره، آیه ی ۳۰.

۲- (۲) . سوره ی ص، آیه ی ۲۶.

۳- (۳) . سوره ی اعراف، آیه ی ۹۶.

۴- (۴) . سوره ی لقمان، آیه ی ۲۰.

۵- (۵) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۲.

۶- (۶) . سوره ی رعد، آیه ی ۲۸.

۷- (۷) . الاقبال الاعمال، ص ۷۰۷.

پرسش:...

پاسخ: نه دیگر، فرمود مختارید شما می خواهی کور بشوی بشو، می خواهی بینا بشوی بشو راه باز است «لاَ إِکْرَاهَ فِی الدِّینِ»(۱).

پرسش:...

پاسخ: بله خب، مگر همه چیز عالَم برای همه چیز آدم خوب است به انسان می گویند اگر بخواهی به کمال برسی عالِم بشوی راه اعتیاد را ترک کن به طرف معتاد شدن نرو راه سرقت را رها کن، راه رهزنی را رها کن آن راه، راه کمال نیست ولی مختاری. اختیار با خلقت انسان هماهنگ است ولی همه چیز عالَم که برای انسان یکسان نیست راه سرقت با راه امانت که یکی نیست. خب، پس بنابراین انسان کاملاً مختار است و در حُسن اختیار در سوء اختیار آزاد است و شریعت او را راهنمایی می کند عقل و فطرت هم او را راهنمایی می کند.

مطلب دوم این است که حالا چرا اینها کور محشور می شوند پس مطلب اول آن شد که اگر ما جهان بینی مان براساس هدایت جهان دان و جهان بان ما یعنی خدای ما باشد این مسئله برای ما حل است مسئله ی دوم این است که چرا یک عدّه کورند «وَنَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَعْمَی»در قرآن کریم یک اصل حاکمی است که در سوره ی مبارکه ی «نبأ» است یک جای قرآن هم بیشتر این مطلب نیامده و آن این است که «جَزَاءً وِفَاقاً»(۲) یعنی ما هرگز کیفری بیش از اندازه ی استحقاق نخواهیم داد آیه ی ۲۶ سوره ی مبارکه ی «نبأ» این است «إِلَّا حَمِیماً وَغَسَّاقاً*جَزَاءً وِفَاقاً»این درباره ی سیّئات است درباره ی حَسنات که «مَن جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»(۳) هست، «فَلَهُ خَیْرٌ مِنْهَا»(۴) هست و مانند آن، آن جزایی که مطابق با عمل است بیشتر از عمل نیست در خصوص معصیت است ولی درباره ی طاعت که جزا بیش از آنهاست خب پس «جَزَاءً وِفَاقاً»این اصل کلی را که قرآن آموخت کفّار هم یا برابر آن فطرتش آگاه بودند یا از اصل قرآنی باخبر شدند به خدا در قیامت عرض می کنند که حالا جهنّم می بری ببر ولی ما را چرا کور محشور کردی «لِمَ حَشَرْتَنِی أَعْمَی»این سؤال، تو که گفتی جزا وفاقِ عمل است ما هم که در دنیا بصیر بودید جهنم هم می خواهی ببری بسوزانی ما نسبت به او حرفی نداریم اما حالا چرا کور محشور کردی، ذات اقدس الهی در پاسخ به اینها مهلت می دهد که چنین سؤالی بکنند تا هم برای آنها در آخرت روشن بشود هم برای مؤمنان در دنیا روشن بشود فرمود این حق است که جزاء وفاق عمل است و ما وعده ای که دادیم که بیش از مقدار گناه کسی را کیفر نمی دهیم به همین وعده و میعاد عمل کردیم و می کنیم اما ما تو را کور نکردیم تو کور بودی منتها نمی فهمیدی. بیان ذلک این است که تو خیال می کردی آخرت نیست ـ معاذ الله ـ اگر هم باشد مثل دنیاست ما به تو فهماندیم آخرت هست یک، مثل دنیا نیست دو، چندبار به تو گفتیم ولی گوش ندادی در دنیا نظامش با ضوابط و روابط انجام می شود ما در دنیا به عنوان منفصله ی مانعهالخلو که جمع را شاید نیازمان را یا با ضوابط حل می کنیم یا با روابط یعنی کسی که محتاج است غذایی را بخواهد تهیه کند یا می خرد یا اجاره می کند بالأخره چیزی را مسکنی را و مانند آن اینها ضوابط است دیگر با خرید و فروش یا اجاره با عقود اسلامی مشکلاتمان را حل می کنیم اینها ضوابط اقتصادی است یا با روابط حل می کنیم پسر مشکلی دارد

پـدر حل می کند، پدر مشـکلی دارد پسـر حل می کند، دوست مشـکل دوست را حل می کند و مانند آن این دو راه معقول و مشهوری هست در دنیا بعدالموت نه ضوابطی حاکم است نه روابط «لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ»(۵) کسی مشکلی دارد بخواهد خرید و فروش کنـد آنجا جا برای خریـد و فروش نیست انسان هست بدن هست گرسـنه هست پوشاک می خواهد ولی خرید و فروش نیست می مانـد روابـط، خُلّت و دوستی هم نیست برای اینکه «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ*وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ»(۶) ما بارها به شما گفتیم که نظام دنیا با ضوابط و روابط حل می شود نظام آخرت با ضوابط و روابط حل نمی شود یک نظام دیگری است که زاد و توشـه را همین جـا بایـد تهیه کرد هر کسـی مهمـان خودش است گفتیم و شـما قبول نکردیـد یـک، گفتیم در دنیـا چیزهـایی هسـت آسـمانی هست، زمینی هست، درختـی هست، انسـانی هست، دریـایی هست، صـحرایی هست، پرنـده ای هست، به شـما چشـم دادیم، گوش دادیم، زبـان دادیم که اینهـا را درک کنیـد با اینها حرف بزنیـد اینها هم کار دنیا بود در آخرت چیزهای دیگری است که بایـد با چشمِ دیگر و گوش دیگر با آنها گفتگو کرد آن را که فراهم نکردید که شـما چشـمی داشتید فقط دنیا را می دیـد دنیـا هم که وضـعش تمـام شـده اینجـا نبوّت است و عصـمت است و ولایت است و اهل بیت است و بهشت است و قرآن است و نورانیّت است آن چشـمی که اینها را ببینـد که فراهم نکردیـد چشـمی که در و دیوار را ببیند اینجا که جای در و دیوار نیست چطور می خواهی ببینی مـا تو را کور نکردیم تو کور بودی چشم برای اینکه ببینـد بسیار خب، چه چیزی را ببینـد مرئیِ دنیا چیز دیگری است رؤیتش هم چیز دیگر، مرئی آخرت چیز دیگری است رؤیتش هم چیز دیگر آن چشـمی که باید بهشـت را ببینـد و اهـل بهشت را ببینـد که تو نـداشتی این همه مساجـد و مراکز مـذهب بود تو آنها را ندیـدی به دنبال مراکز فساد می رفتی تو هر جـا ببینی جـای گنـاه کجـاست آنجـا را می دیـدی آدرس می گرفتی و می رفتی خب مسـجد که درِ خانه ات بود، حسـینیه که درِ خانه ات بود، مراکز قرآن که درِ خانه ات بود اصلاً آنها را نمی دیدی ما که تو را کور نکردیم تو کور بودی و کور محشور شدی همین، اینکه می گوید «رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنتُ بَصِيراً»جواب می دهد که اشتباه می کنی تو بصیر نبودی مـا کور نکردیم چیزهایی اینجا هست که اینجا با چشمِ دل بایـد دیـد تو آن را که فراهم نکردی آ ن چشـمی که داشتی برای دنیـا بود اینجـا که آن کالاهـا خبری نیست اینجـا جـای نامحرم نیست که تو ببینی اینجا جای غیبت نیست تو بشـنوی خب گوش برای چه می خواهی، بنابراین کالاها فرق می کند مرئیها فرق می کند، رؤیتها فرق می کند رائیها هم فرق می کند.

۱- (۸) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۶.

۲- (۹) . سوره ی نبأ، آیه ی ۲۶.

۳- (۱۰) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۶۰.

۴- (۱۱) . سوره ی نمل، آیه ی ۸۹.

۵- (۱۲) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۴.

۶- (۱۳) . سوره ی عبس، آیات ۳۴ و ۳۵.

پرسش: ببخشید «فَبَصَرُکَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»(۱) شامل چه کسانی می شود؟

پاسخ: آن نسبت به کسانی که پرده را از ذات اقدس الهی از جلوی چشمشان برداشت آن وقت خیلیها می بینند همینها، همینها که «فَبَصَرُکَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»جهنم را با اشتعال از راه دور می بینند و مؤمن که در کنارشان هست از او خبر ندارند همین کورها می گویند «رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا»(۲) همین کورها، همینهایی که می گویند «رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِی أَعْمَی وَقَدْ کُنتُ بَصِیراً»همینها کاملاً جهنم را می بینند ألویش را شعله هایش را می بینند می گویند «رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا»فرشتگاهی الهی می گویند «أَفَسِحْرٌ هٰذَا أَمْ أَنتُمْ لَا تُبْصِرُونَ»(۳) اینها هم سِحر است یا نمی بینید می گویند «ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا»این که در دنیا مراکز فساد را می دید و حرم و مسجد را نمی دید در آخرت فقط جهنم را می بیند آن شعله ها را می بیند آن صداهایی که «کُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا»(۴) را می شنود جای دیگر را نمی بیند که.

پرسش:...

پاسخ: بله دیگر، کر محشور می شود اما صدای حق را نمی شنود وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) دارد که خَطیب اهل الجنّه داود است، قاری اهل الجنّه داود است(۵) کسی که قرآن را با صوت خوب می خواند وجود مبارک داود پیغمبر است این صداها را که آنها نمی شنوند که اینها فقط «کُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا»را می شنوند صدای خروش عذاب را می شنوند، «تَکَادُ تَمَیَّزُ مِنَ الْغَیْظِ»(۶) را می شنوند اینها را می شنوند.

۱- (۱۴) . سوره ی ق، آیه ی ۲۲.

۲- (۱۵) . سوره ی سجده، آیه ی ۱۲.

۳- (۱۶) . سوره ی طور، آیه ی ۱۵.

۴- (۱۷) . سوره ی اعراف، آیه ی ۳۸.

۵- (۱۸) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۶۰.

۶- (۱۹) . سوره ی ملک، آیه ی ۸.

پرسش: قرآن که نفرموده کر می شوند.

پاسخ: چرا دیگر آنها را هم فرموده در سوره ی مبارکه ی «بقره» به بعضی از قسمتها اشاره کرده در سوره ی مبارکه ی «بقره» آیه هیجده این چنین بود «صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لاَ يَرْجِعُونَ»اینها حرفِ خوب که نمی توانند بزنند که فقط فحش می گویند «كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا»در دنیا هم همین طور بود دیگر غیر از بد و بدی و زشتی از زبانشان شنیده نمی شد که آنجا هم همین طور. اَصم هستند حرفهای صحیح را نمی شنوند آن صوت داودی را نمی شنوند آن برگهای بهشت که تسبیح گوی الهی اند آنها را که نمی شنوند اما خروش جهنم را، «تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ»را می شنوند اینها را می شنوند همان طوری که در دنیا معاصی را و سیّئات را و قبایح را می دیدند و می شنیدند در آخرت همانها را می شنوند همین، همین شخصی که دارد حرف می زند الآن هم بی ادبی می کند این بی ادبی دنیایش آنجا هم ظهور کرده خب در برابر عدلِ محض شما چه سؤالی داری اصلاً حقّ سؤال نداری «رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنتُ بَصِيراً»منتها ذات اقدس الهی برای اتمام حجّت به تو این اجازه را داده در دنیا همان کج رفتاریها را داشته اینجا هم داشت اینکه در سوره ی مبارکه ی «بقره» فرمود اینها «صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لاَ يَرْجِعُونَ»(1) در سوره ی مبارکه ی «جمعه» اینها را بازتر کرده در سوره ی «اسراء» که شرحش باز گذشت جامع آنچه در سوره ی «بقره» و در سوره ی «حج» است در سوره ی مبارکه ی «حج» به صورت شفاف بیان فرمود که اگر ما گفتیم اینها کَرند، اینها کورند و مانند آن منظور ما کورِ بدنی نیست کورِ قالبی نیست کورِ قلبی است آیه ی ۴۶ سوره ی مبارکه ی «حج» این است «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لاَ تَعْمَى الأَبْصَارُ»ما که می گوییم اینها کورند نه یعنی کورِ فیزیکی نه یعنی کوری است که چشمشان جایی را نمی بیند «وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُور»قلبشان کور است ما در دنیا اول قالَب، قالب گیری می کند بعد قلب می فهمد یعنی ما اول چیزی را می بینیم بعد درک می کنیم، اول چیزی را گوش می شنود بعد درک می کنیم و مانند آن.

۱- (۲۰) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۸.

پرسش:...

پاسخ: خب اگر ـ معاذ الله ـ مسلمان خیلی فقط اسلام شناسنامه ای داشته باشد بله ممکن است مشمول این اصل بشود اما اگر نه، مسلمان واقعی باشد شاید به آن حد نرسد ـ ان شاءالله ـ ولی بالأخره اگر کسی سیّئاتش در درون دلش رسوخ کرده و آن اصول دین را زیر سؤال برده خیلی لا یُبالی بود ممکن است گرفتار این صحنه بشود دیگر. خب، در سوره ی مبارکه ی «حج» آیه ۴۶ فرمود: «وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُور»ما اول می بینیم بعد می فهمیم بنایمان همین است دیگر ما اول با چشم چیزی را می بینیم بعد تشخیص می دهیم این راه است یا چاه است انتخاب می کنیم اول صدا را می شنویم بعد معنا را می فهمیم، اول چشم ما این نقوش کتاب را می بیند بعد مطلب را می فهمیم، اول از قالَب شروع می شود به قلب می رسد اما برای اهل اله اول می فهمند بعد می بینند در جریان معراج پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) گرچه به صورت «فاء» یا به صورت «ثمّ» نیامده ولی ترتیب ذکری هم بی اثر نیست فرمود: «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى»(۱) اول از فؤاد و رؤیت فؤاد مطرح است بعد دارد که «مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى»(۲) اول سخن از این است که دل دروغ نگفته و دروغ ندیده بعد سخن از آن است که چشم بیراهه نرفته بد ندیده ما اول می بینیم بعد می فهمیم، اول می شنویم بعد می فهمیم ولی راه درون اول می فهمند بعد می بینند، اول می فهمند بعد آهنگ را می شنوند. خب، اگر این چنین است آخرت هم که از همین قبیل است فرمود تو باید با جان می فهمیدی آن چشم جانت که بسته بود الآن در قیامت حالا که قیامت شد بشر با همان چهره ی باطنی اش محشور می شود نه با چهره ی ظاهری این بدن را که وقتی می خواهند بسازند برابر الگوی قلب می سازند اگر قلب بیدار بود، شنوا بود، گویا بود، سمیع بود بدن را همچنان می سازد وگرنه «صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لاَ يَعْقِلُونَ»(۳) بنابراین این سؤالی که کرده «رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى»پاسخی که به او باریتعالی می دهد می گوید ما کاری نکردیم تو آیات ما را ندیدی الآن هم لطف ما تو را نمی بیند همین، اینکه نسیان به معنی ترک گرفتند به همین معناست وگرنه نسیانی که در کنار سهو است و منشأ اختیاری ندارد که مورد عفو است خب، پس اگر در سوره ی مبارکه ی «بقره» است فرمود: «صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لاَ يَعْقِلُونَ»این را بازتر و شفاف تر در سوره ی مبارکه ی «حج» بیان کرد که اینکه ما می گوییم کورند کورِ ظاهری مراد نیست «لَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُور»(۴) در بخشهایی از سوره ی مبارکه ی «قمر» و «نجم» و اینها آمده که «فَأَعْرِضْ عَن مَن تَوَلَّى عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا*ذلِكَ مَبْلَغُهُم مِنَ الْعِلْم»(۵) اینها «يَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»(۶) یعنی اینها فقط اَبره ی عالَم را می بینند آسترش آن طرف درونش را نمی بینند ما ظاهری داریم و باطنی «يَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»خب، اگر باطن است چشم باطن می خواهد گوش باطن می خواهد گوش باطن را باید در مسجد و حسینیه فراهم کرد شما که فراهم نکردید که شما رفتید جای دیگر اینجا نه ضوابط است نه روابط یک حساب دیگری است برای اینجا هم حسابی باز نکردی خب دستت خالی است اینکه دستت خالی است برای اینکه باید از آنجا می آوردی بعضیها خیال می کردند که اگر مثلاً آخرتی هم باشد اینها همان طور که در دنیا فراهم کردند آخرت هم فراهم می کنند در سوره ی مبارکه ی «کهف» قصّه اش گذشت که «لَئِن رُّدِدتُّ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْراً مِنْهَا مُنقَلَباً»(۷) این توهّم بیجا را آن کهفی داشت که اگر قیامت باشد ما وارد قیامت بشویم مثل دنیا وضعمان خوب است ـ معاذ الله ـ چنین خیالی کرد که در سوره ی مبارکه ی «کهف» بیان ابطال شد، بنابراین کور شدن یک عدّه، کَر شدن یک عدّه، گُم شدن یک عدّه، حرف نزدن یک عدّه معیار مشخصی دارد یک چیز بیّن الرشدی است با آیه ی سوره ی مبارکه ی «نبأ» هم هماهنگ است فرمود ما کسی را کور نکردیم ما عفو می کنیم کمتر از استحقاق کیفر می دهیم اما بیشتر از استحقاق هرگز کسی را کیفر نخواهیم داد «جَزَاءً وِفَاقاً»(۸) و اگر

این شـخص سؤال می کند برای اینکه این شخص در حقیقت کور بود حالا چون در سوره ی مبارکه ی «بقره» آن مشخص شد در سوره ی مبارکه ی «حج» این مشـخص شد آنچه در سوره ی مبارکه ی «اسـراء» بحثش قبلاً گذشت معنای خاصّ خودش را پیدا می کند آیه ی ۹۷ سوره ی مبارکه ی «اسراء» این بود که «مَن یَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَن یُضْلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِیَاءَ مِن دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ عَلَی وُجُوهِهِمْ»اینکه همیشه سر بلند می کرد که هیچ جا را نمی دیدید این باید سر به زیر باشد دیگر این را سـرش را خم کردیم «وَنَحْشُـرُهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ عَلَی وُجُوهِهِمْ عُمْیاً وَبُکْماً وَصُمّاً»(۹) این اَبکم است حرفِ صـحیح نمی زند اما تمام اینها نسبت به یکدیگر فحش می دهند «کُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّهٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا»(۱۰) در دنیا همین طور بودند دیگر در دنیا اینها که زبان نداشتند یعنی زبانِ حق گو نداشتند و الاّ زبان بدگو که داشتند که جهنم هم همین طور است این طور نیست که نبینند که می بینند فقط جهنم و جهنمی را می بینند می شـنوند حرف می زنند اما برابر خواسـته های جهنم و جهنمی «عُمْیاً وَبُکْماً وَصُـمّاً مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ کُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَـعِیراً»(۱۱) هر وقت این آتش جهنم می خواهـد افسـرده بشـود مـا افروخته می کنیم می بینید گـاهی محرّم پیش می آیـد مـاه مبـارک رمضان پیش می آیـد دهه آخر صـفر پیش می آیـد ایام اعتکاف پیش می آیـد کمی بعضـی از تبهکاران آن معصـیتشان فروکش می کند باز با دیدن دوسـتان این معصـیتشان شعله می گیرد همین حالت در جهنم هم ظهور می کند آن ایامی که یک مقدار معاصـیشان فروکش کرده «کُلَّمَا خَبَتْ»بود آن ایامی که معاصـیشان شـعله ور شد و گُر گرفته «زِدْنَـاهُمْ سَـعِیراً»بود فرشـتگانی هم مسئول این کارنـد حالاـ درباره ی فرشـته ها هم ممکن است فرصـتهای دیگر هم بحث بشود اینها اهل عبادت بودند به دلیل اینکه شـش هزار سال جن در جَنّه اینها داشت عبادت می کرد دیگر عبادت اینها آیا به صورت عبادت تشریعی ماست که تکلیفی، رسالتی، نبوّتی، بهشت و جهنم این طور باشد یا عبادت خاصّ خودشان هر کس که مکلّف است لازم نیست معصوم باشـد بعضـی معصوم انـد و بعضـی غیر معصوم، اما هر معصومی بایـد مکلّف باشد ما دلیل نداریم بعضی از معصومها مثل انبیا و اولیا، ائمه(علیهم السلام) که معصوم اند مکلّف اند بعضیها هم باید ثابت بشود ولی منظور آن است که قرآن کریم برای خلقت جن و انس هدفمنـدی آنهـا را ذکر کرد که آنهـا عبادتی دارنـد، شـریعتی دارنـد، وحی و نبوّتی دارند، بهشت و جهنمی دارند ولی چنین تعبیری درباره ی فرشـته ها نیامده اما درباره ی آن قصّه جنّت آدم که بعضی از آقایان سـعیشان مشـکور روایت طولانی مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) بررسـی کردنـد که ابی حمزه ثمالی غیر از علی بن ابی حمزه بطـائنی است سـعیشان مشـکور ــ ان شـاءالله ــ در فرصت منـاسب دیگری ارزیابی می شود که این جنّت چه جنّتی بود و این روایتی که مرحوم کلینی در جلـد هشت کـافی نقـل کرده است قابـل اعتماد است یا آن طوری که بعضـی از بزرگان دیگر گفتنـد مجهولٌ مبنیٌ بالضـعف قـال مثلاًـ قابـل اعتماد نیست. خب، بنابراین این دو بخش در کنار هم کاملاً وضـعش روشن می شود که «مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِکْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَهً ضَـنکاً»و اگر کسـی با آن وضع بود که «فَلَا یَضِلُّ وَلَا یَشْـقَی»(۱۲) و خطر کوری این است که خود شخص در دنیا خودش را کور کرده «قَالَ کَذلِکَ أَتَتْکَ آیَاتُنَا فَنَسِیتَهَا وَکَذلِکَ الْیَوْمَ تُنسَی»ما کاری نکردیم که بر خلاف «جَزَاءً وِفَاقاً»(۱۳) و امثال ذلک باشد.

۱- (۲۱) . سوره ی نجم، آیه ی ۱۱.

۲- (۲۲) . سوره ی نجم، آیه ی ۱۷.

۳- (۲۳) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۷۱.

۴- (۲۴) . سوره ی حج، آیه ی ۴۶.

۵- (۲۵) . سوره ی نجم، آیات ۲۹ و ۳۰.

۶- (۲۶) . سوره ی روم، آیه ی ۷.

۷- (۲۷) . سوره ی کهف، آیه ی ۳۶.

۸- (۲۸) . سوره ی نبأ، آیه ی ۲۶.

۹- (۲۹) . سوره ی اسراء، آیه ی ۹۷.

۱۰- (۳۰) . سوره ی اعراف، آیه ی ۳۸.

۱۱- (۳۱) . سوره ی اسراء، آیه ی ۹۷.

۱۲- (۳۲) . سوره ی طه، آیه ی ۱۲۳.

۱۳- (۳۳) . سوره ی نبأ، آیه ی ۲۶.

پرسش: ببخشید سؤال از این است که چرا کور محشور شدی جواب این است که نسیان، چرا جواب به نسیان داده.

پاسخ: نه دیگر نسیان یعنی تو خودت احکام ما را ندیدی حالا هم مورد لطف ما نیستی لطف ما تو را نمی گیرد همین، خودت کور بودی ما این همه احکام فرستادیم تو ندیدی امروز این احکام دارد پیاده می شود نه آن ساخت و ساز نه آن پارک نه آن معاصی آن حرفها جایش گذشت اینجا جایش نیست ما قرآن و عترت و دین و فطرت و اینها دادیم تو ندیدی الآن هم اینها را نمی بینی اینجا قیامت از اینها خبری نیست که.

پرسش: ببخشید اگر مقصود از نسیان اعمی است می شود از این استفاده کرد که در دنیا همین نسیان و کوری بود که «مَن كَانَ فِي هذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَهِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا»(۱)

پاسخ: بله دیگر یعنی ما کور نکردیم کسی را منتها آنجا _ ان شاءالله _ به خواست خدا آمد که در آخرت چرا «أَضَلُّ سَبِيلًا»است چرا «مَن كَانَ فِي هـذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَهِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا»آن «وَأَضَلُّ سَبِيلًا»توجیه می خواهد. ما در دنیا ابزار دنیا فرستادیم که تو با کارهای بدنی ببینی ابزار آخرت فرستادیم که با قلب ببینی تو قلبت را تابع قالَب کردی تابع بدن کردی آ ن را درش را تخته کردی «قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا»(۲) رویش را گِل گرفتی اینها را زنده به گور کردی فقط این چشم ظاهر را دیدی در صحنه ی قیامت آنچه باطن است ظاهر می شود برای اینکه «فَأَعْرِضْ عَن مَن تَوَلَّى عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاهَ الدُّنْيَا*ذلِكَ مَبْلَغُهُم مِنَ الْعِلْمِ»(۳) بخش دیگر «يَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَهِ هُمْ غَافِلُونَ»(۴) آنچه مربوط به ظاهر حیات دنیا بود تو باید می دیدی و دیدی، آنچه مربوط به باطن حیات دنیا بود که الآن دارد ظهور می کند تو آن چشم را فراهم نکردی خب تقصیر ما نیست.

۱- (۳۴) . سوره ی اسراء، آیه ی ۷۲.

۲- (۳۵) . سوره ی شمس، آیه ی ۱۰.

۳- (۳۶) . سوره ی نجم، آیات ۲۹ و ۳۰.

۴- (۳۷) . سوره ی روم، آیه ی ۷.

پرسش: آن دیگر چشم ظاهری نیست حاج آقا، آن بصیرت است

پاسخ: بله دیگر، این را در سوره ی مبارکه ی «حج» فرمود منظور چشم ظاهری نیست «لاَـ تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ»(۱) این در سوره ی مبارکه ی «حج» بیان فرمود. خب، بعد فرمود یک اصل کلی است مربوط به زمان و زمین خاص نیست «وَكَذٰلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِن بِآيَاتِ رَبِّهِ»ما حالا این قصّه را شخص که کور بود گفتیم اصل کلی این است مؤمن و کافر، عادل و ظالم، متّقی و فاجر همه ی اینها کویشان مشخص است دوتا راه است جایی که یک عده سبیل غیّ است و جهنم یک عدّه سبیل رشد است و بهشت این اصل کلی است «وَكَذٰلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِن بِآيَاتِ رَبِّهِ»این نعمتی که ما به او دادیم بیجا صرف کرده «وَلَمْ يُؤْمِن بِآيَاتِ رَبِّهِ»منتها «وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى»نه اینکه اشدّ و ابقا از معصیت او، أشدّ و ابقا از عذاب دنیا او از عذاب دنیا فقط سوخت و سوز می بیند همین آخرت عذابش اشدّ است و ابقا برای اینکه در دنیا انسان وقتی که سوخت و سوز می بیند قدری خودش را ذی حق می بیند می گوید بعد ما جبران می کنیم یا نسل بعد جبران می کند یا تاریخ درباره ی ما داوری می کند یا قیامت ما به حقّمان می رسیم بالأخره به جایی تکیه می کند و همین تکیه کردن مقداری عذاب او را کم می کند یک، ثانیاً عذاب این محدود است در بحثهای قبل هم مشابه آن را داشتیم اگر کسی خانه اش آتش گرفته خب بلند می شود می آید بیرون نجات پیدا می کند، لباسش آتش گرفته لباسش را در می آورد نجات پیدا می کند، بدنش آتش گرفته خب می سوزد و می میرد و تمام می شود اما اگر «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ*الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ»(۲) شد چه کند این قابل فرار نیست هر جا برود همین است این عذاب دیگر معادل ندارد که ما بگوییم شبیه آن است در دنیا اگر کسی گرفتار شبیه اصحاب اخدود شد بالأخره در کانال گذاشتند دو طرفش دود کردند و او را خاکستر کردند بعد از مدتی تمام می شود دیگر حالا که مُرد دیگر عذابی احساس نمی کند که، اما جریان قیامت مُردنی نیست لذا فرمود: «أَشَدُّ وَأَبْقَى»اگر «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ»شد، «الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ»شد کجا این فرار بکند این است کینه این است، عداوت این است، حِقد این است، شرک این است، ظلم این است، ربا این است، همین است فرمود: «وَكَذٰلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِن بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى»بعد می فرماید اینها مغرور چه چیزی هستند ما حالا قصّه های خاور دور و باختر دور را نقل نکردیم انبیا و اُمم فراوانی آن طرف آب بودند این طرف آب هستند اقیانوس اطلس به بعدش اقیانوس کبیر به بعدش در قرآن کریم به پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود: «مِنْهُم مَن قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُم مَن لَمْ نَقْصُصْ»(۳) خیلی از انبیا بودند برای غرب، خاور دور، خیلی از انبیا بودند برای شرق باختر دور ما قصّه هایش را نقل نکردیم برای اینکه قصّه را نقل بکنیم باید بگوییم «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ»(۴) یک، باید بگوییم «فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ»(۵) دو، خب ما قصّه نقل بکنیم راهی هم برای پژوهش و تحقیق شما نباشد غیر از اینکه ما را تکذیب بکنید راه دیگری نیست مبادا، مبادا یعنی مبادا کسی خیال بکند که انبیا فقط در خاور میانه بودند در شرق اوسط بودند خاور دور و باختر دور پیغمبر نداشت این شدنی نیست نه عقل قبول می کند نه قرآن، عقل قبول نمی کند که هر ملّتی راهنما می خواهد قرآن نقل نمی کند می گوید ما «بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»(۶) «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»(۷)، «لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ»(۸) کذا و کذا و کذا این موجبه ی کلیه است قرآن هرگز نمی پذیرد که خاور دور یا باختر دور پیغمبر نداشتند این قدر انبیا بودند الی ما شاء الله.

۱- (۳۸) . سوره ی حج، آیه ی ۴۶.

۲- (۳۹) . سوره ی همزه، آیات ۶ و ۷.

۳- (۴۰) . سوره ی غافر، آیه ی ۷۸.

۴- (۴۱) . سوره ی یوسف، آیه ی ۱۱۱.

۵- (۴۲) . سوره ی نحل، آیه ی ۳۶.

۶- (۴۳) . سوره ی نحل، آیه ی ۳۶.

۷- (۴۴) . سوره ی رعد، آیه ی ۷.

۸- (۴۵) . سوره ی فرقان، آیه ی ۵۱.

پرسش: حاج آقا این انبیا که در خاورمیانه و خاور نزدیک بودند.

پاسخ: حالا ما از آنها که اولواالعزم بودند ممکن است در خاور دور یا باختر دور باشند ولی خبر نداریم آن که در خاور میانه است همین است اگر هم انبیای اولواالعزم نبودند ضرری نمی رساند قرآن که نگفت عقل هم که نمی گوید هر منطقه باید پیغمبر اولواالعزم داشته باشد این همه انبیای ابراهیمی که آمدند پنج تایشان اولواالعزم اند بقیه که اولواالعزم نبودند این داود بود، این سلیمان بود، این یوسف بود، این یعقوب بود هیچ کدام اولواالعزم نبودند مردم راهنمای وحیانی می خواهند و هست بنابراین هیچ نباید خیال کرد که در آن طرف آبِ شرقی این طرف آب غربی پیغمبر نبوده این قدر پیغمبر خدا خلق کرده این ۱۲۴ هزار برای کیست پیغمبر را خدا معرّفی می کند که به دنبالش بگوید «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ»(۱) یا به دنبالش می گوید که «فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ»(۲) در همین محلّ بحث ما هم فرمود شما که از مکّه به شام می روید برای تجارت و کالای تجاری این جریان عاد و ثمود و اقوام و ملل دیگر سرِ راهتان است خب این را که می بینید این را می گویند برای اینکه شما عبرت بگیرید حالا شما بروید می گوید آن طرف اقیانوس اطلس که ما اقیانوس پیما نداریم این تکذیبش را تشدید می کرد می گوید دروغ می گویی چه کسی دسترسی دارد به آن طرف آب اصلاً آن طرف آب خبری هست؟ آن طرف آب را به طور اجمال برای انبیا و اولیا مشخص کرده اما این خاور میانه را برای همه بعد فرمود سرِ راهتان است باستان شناسان هم هستند می دانند اینجا آثاری که در میان هستند این حجّاریها که می کنند این کشفها که می کنند برای سه هزار سال قبل است، چهار هزار سال قبل است، پنج هزار سال قبل است، این علامت را «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ»(۳)، متوسّمین غیر از مؤمنین اند متوسِّم یعنی وَسمه شناس، یعنی سیماشناس، یعنی میراث فرهنگی شناس، یعنی آثار باستانی شناس او را می گویند متوسّم فرمود ما یک سلسله میراث فرهنگی در خاک داریم که شماها که متوسّمین دارید می توانند آن را بشناسند اینها برای سه چهار هزار سال قبل است ما اینها را خاک کردیم اینکه فرمود: «أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ»همین است شما که شام می روید که بخش وسیعی از آثار میراث فرهنگی در همین منطقه ی شام است «إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُوْلِي النُّهَى».

ص: ۸۵۰

۱- (۴۶) . سوره ی یوسف، آیه ی ۱۱۱.

۲- (۴۷) . سوره ی نحل، آیه ی ۳۶.

۳- (۴۸) . سوره ی حجر، آیه ی ۷۵.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۲۴ تا ۱۲۹ سوره مریم ۸۹/۰۳/۰۳

.Your browser does not support the audio tag

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنكاً وَنَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَعْمَی (۱۲۴) قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِی أَعْمَی وَقَدْ كُنتُ بَصِیراً (۱۲۵) قَالَ كَذلِكَ أَتَتْكَ آیَاتُنَا فَنَسِیتَهَا وَكَذلِكَ الْیَوْمَ تُنسَی (۱۲۶) وَكَذلِكَ نَجْزِی مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ یُؤْمِن بِآیَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَهِ أَشَدُّ وَأَبْقَی (۱۲۷) أَفَلَمْ یَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّنَ الْقُرُونِ یَمْشُونَ فِی مَسَاكِنِهِمْ إِنَّ فِی ذلِكَ لَآیَاتٍ لِّأُوْلِی النُّهَی (۱۲۸) وَلَوْ لاَ كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَكَانَ لِزَاماً وَأَجَلٌ مُسَمّی (۱۲۹)»

این بخش از آیات سوره ی مبارکه ی «طه» با سرفصل خاص شروع شد که تذکّر اصول اعتقادی و احکام شرعی چه اثر دارد، نسیان عهد الهی چه اثری. آیه ی ۱۱۵ این بود «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَی آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِیَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً» این سرفصل این بخش اخیر است مثل تیتر بحث است عنوان بحث است که نسیان چه اثری دارد و تذکّر چه اثری، پایان همین بخش هم این است که «كَذلِكَ أَتَتْكَ آیَاتُنَا فَنَسِیتَهَا وَكَذلِكَ الْیَوْمَ تُنسَی» منتها آن نسیان برای قبل از شریعت بود که یک جریان واقعه ی خاصّ آن عالَم بود و این نسیان یک اصل کلی است برای همه مردم لذا در ذیلش فرمود: «وَكَذلِكَ نَجْزِی مَنْ أَسْرَفَ» یعنی تنها درباره ی این گروهی که گرفتار معیشتِ ضَنک می شوند نیست یک اصل کلی است که نسیان احکام الهی چه آثار تلخی دارد و قبل از این عالَم همین حکم بود بعد از این عالم هم همین حکم است منتها حکم هر عالمی مناسب با آن عالم است وجود مبارک آدم(سلام الله علیه) قبل از اینکه وارد زمین بشود مورد آزمایش مناسب آن عالم قرار گرفت تعهّدی سپرد و فراموش کرد یعنی ترک کرد و آثارش هم همان رنج و درد و خروج از جنّت و مأمور شدن به هبوط به زمین این امر، امر تکوینی است یک وقت است به کسی می گویند تو از مسجد بیرون برو آن یک دستور تشریعی است ممکن است کسی اطاعت کند ممکن است کسی معصیت کند اما اینکه فرمود: «اهْبِطَا»(۱) یک امر تکوینی است جا برای عصیان نیست هنوز شریعتی نیامده اولاً، و آنجا هم جا برای عصیان نیست ثانیاً، بنابراین سرفصل این بخش از آیات نسیان است و تذکّر، پایان بخش این قصّه هم نسیان است و تذکّر و اختصاصی به قوم و عصر و مصری ندارد.

ص: ۸۵۱

۱- (۱) . سوره ی طه، آیه ی ۱۲۳.

مطلب دیگر آن است که آنچه در آیه ی ۱۱۴ فرمود: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَی آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِیَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً» این راجع به نسیان عهد الهی است آن عهد الهی چیست، از این بخش آیات برنمی آید و این مربوط به نهی از خوردن میوه ی آن درخت نیست که بگوییم «لاَ تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ»(۱)، «لا تأکلا »، «لاَ تَقْرَبَا» این نهی ها را وجود مبارک آدم(سلام الله علیه) فراموش کرد این با خود آیه سازگار نیست گرچه روایتی که مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) در جلد هشت کافی یعنی روضه ی کافی صفحه ی ۱۱۳ نقل کرد آن حدیث مفصّل دلالت دارد بر اینکه وجود مبارک آدم نهیِ خدا را فراموش کرده است یعنی این نهیی که

شـد «لَا تَقْرَبَا»، نهیی که شـد «لا تأكلا » این نهی را فراموش کرد حالا یا نسـیان به معنی فراموشـی است یا نسـیان به معنی ترک است. برابر آن روایت نسیان به این نهی تعلّق گرفته حالا یا به معنی فراموشـی یا به معنای ترک، اما دوتا اشکال در این روایت بود یکی اشـکال سـندی بود که آیا این ابی حمزه همان علی بن ابی حمزه بطائنی است یا ابوحمزه ثمالی است زحمت فراوانی که بعضی آقایان کشیدند ثابت کردند که این ابی حمزه ثمالی است که موثّق است نه علی بن ابی حمزه بطائنی که جزء واقفی هاست اشـکال دوم درباره ی محمدبن فضیل بود آن هم با سعی بلیغ کوشیدند ثابت کردند که این محمدبن فضیل موثّق است و اشـکال سـندی ندارد خب، سـعیشان مشـکور در قبال دو سه نفر از آقایان هم زحمت کشـیدند آنها به نتیجه نرسیدند که این روایت سـند معتبری داشته باشد. دو مطلب است که نباید فراموش بشود یکی اینکه درباره ی این محمدبن فضیل بعضی آقایان مثل مرحوم آقای خویی سـیزده نفر را به عنوان محمدبن فضـیل نقل کردند بعضـی عزلی اند بعضـی کوفی اند بعضیها با بعضی متّحدند شاید این سـیزده عنوان به ده یا دوازده عنوان ختم بشود در بین این ده دوازده عنوان خیلی از اینها مجهول اند بعضی از اینها متعارض انـد بعضـی از اینها موثّق اند حالا ما بر فرض اینکه هیچ مشـکلی درباره ی این سـند نباشد راه تضـعیف محمدبن فضـیل که او مرمی بالغلوّ است اگر راهش همان راه تنـدرویهای یا کُنـدرویهای بعضـیها باشد این درست نیست شـما ببینید این الفوائـد الرجـالیه مرحوم بحرالعلوم(رضوان الله علیه) که مطالعه می کنیـد این رجالِ مصـطلح نیست کتاب رجالی مصـطلح نظیر رجال نجاشـی و اینها اما بسـیاری از قواعد رجالی را ایشان دارد در الفوائد الرجالیه مرحوم بحرالعلوم(رضوان الله علیه) دارد که راه تضـعیف بعضـیها این بود که عـدّه ای از بزرگان درباره ی ائمه(علیهم السـلام) مطالب بلندی را نقل می کردند عده ای که توان تحمّل آن را نداشـتند اینها را به غلوّ رَمی می کردند یکی از کسانی که مرمیّ بالغلوّ است عند الفقها محمدبن سَنان است عبدالله بن سـنان را تقویت می کنند محمدبن سـنان مرمی ِ بالضـعف است سـند ضـعف محمدبن سـنان همان روایتهای معتبری است و مهمّی است که دیگران این را به صورت غلوّ می داننـد وگرنه او مشـکل دیگری نـدارد این راهی که مرحوم بحرالعلوم در الفوائـد الرجـالیه طی می کنـد یـک راه خوبی است یعنی اگر کسـی اهـل بیت را معـادل قرآن کریم بشـناسد که هست این چیزهـایی که دربـاره ی اینها نقل کردنـد غلوّ نیست مگر درباره ی قرآن غلوّ است از عربی مبین تا علیّ حکیم قرآن است اینها هم از عربی بودن تـا علیّ حکیم علی و اهـل بیت انـد دیگر فرقی بین اینهـا که نیست حالاـ قرآنی است که دارد حرف می زند این طور نیست که بین امام معصوم با قرآن فرقی باشد مگر چیزی درباره ی قرآن می توان گفت که قرآن نداشته باشد یا بشود غلوّ مثلاًـ چون امـامت و ولاـیت و حـدیث ثقلین آن طوری که بایـد در حوزه هـا مطرح نشـده بود اگر کسـی چهارتا فضـیلت درباره ی اهل بیت می گفت، می گفتنـد ـ معاذ الله ـ غلوّ است، راهی که مرحوم بحرالعلوم(رضوان الله علیه) طی کرده اسـت یک راه خوبی است که اگر دلیلی بر ضعف محمد بن سنان از راههای دیگری دارید خب آن دلیل مُتّبع است اگر سند رمی به غلوّ و ضـعف همین روایتهاست که درباره ی اهل بیت(علیهم السـلام) نقل شـده است که اینها که مشـکلی ندارد این یک راه، راه خوبی است بر فرضـی که این روایت مرحوم کلینی(رضوان الله علیه) که در جلـد هشت کافی در روضه ی کافی صـفحه ی ۱۱۳ نقـل کرده درست باشـد فرمـایش مرحوم مجلسـی در مرآهالعقول دارد این مجهولٌ بگوییم این هم درست نیست خیلی از بزرگـان بالأـخره گفتنـد مـا راهی برای تصـحیح این روایت پیـدا نکردیم این راه هم درست نباشـد ما بگوییم این روایت معتبر اسـت ایـن روایت معـارض دارد بعـد العرض علی کتـاب الله می بینیم آن روایت معارضـش مطـابق بـا قرآن است و این روایت مطـابق بـا قرآن نیست آن روایت جمیل است که عیّاشـی نقل کرده در همان روایت جمیل وجود مبارک امام صادق(سـلام الله علیه) می فرمایـد این عهدی را که آدم فراموش کرده است نهی نیست به دلیل اینکه در همین گفتگو شـیطان نهی را تذکّر می دهـد می گوید خدا شـما را نهی نکرده است «إِلَّا أَن تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الخَالِدِينَ»(۲) پس نهی مطرح بـود نه اینکه نهی

مَنسی بود پس اگر نسیانی هست برابر آیه ی ۱۱۴ یا ۱۱۵ به عهد دیگر برمی گردد، بنابراین آن سعی که شده برای تسبیح و تصحیح سند روایت مرحوم کلینی سعیش مشکور ولی بازده فقهی یا حقوقی یا تفسیری نخواهد داشت برای اینکه معارض است با روایت جمیل و آن دوتا روایت که یکی این روایت جمیل که معارض اند بعد العرض علی کتاب الله می بینیم روایت جمیل مطابق با کتاب خداست و این روایت مطابق با کتاب خدا نیست.

ص: ۸۵۲

۱- (۲) . سوره ی بقره، آیه ی ۳۵.

۲- (۳) . سوره ی اعراف، آیه ی ۲۰.

پرسش: ما می بینیم « وسوس» دارد وسوسه در آن تکرر هست شاید در این تکه های آخر شیطان این نهی به آن تعلق گرفته.

پاسخ: نه، لازم نیست تکرار باشد اصلِ صریح آن روز هم خواندیم با «فاء» در سوره ی مبارکه ی «اعراف» با «فاء» که نشانه ی فاصله ی بدون زیاد نیست ترتّب هست شده «فَوَسْوَسَ»(۱)، «فَأَكَلَا»(۲) اینها، «وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ»(۳) همه با «فاء» عطف شده نه با «ثمّ» چون با «ثمّ» عطف نشده با «فاء» عطف شده و ترتّب هست و فاصله نیست نمی شود گفت که مدّتی طول کشیده بعد یادش رفته در همین گفتگو شیطان برای فریب دادن گفته که «مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هـٰذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَن تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ»(۴) یا «تکونا لها ملکم» کذا و کذا این نهی را مطرح کرده بعد آنها هم «فَأَكَلَا» بعد «وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ» این طور نبود فاصله زیاد باشد.

پرسش:

پاسخ: خب، قرینه می خواهد بین «فاء» و «ثمّ» فرق است ما آنجا هم دلیل نداریم که فاصله شده شاید خود اصل این کار بلافاصله بود نتایجش بعد بود اصل «فاء» آن است که ترتّب باشد بلافاصله اصل «ثمّ» آن است که ترتّب باشد مع الفاصله فرق «فاء» و ثمّ این است. خب، بنابراین این قصّه از نسیان شروع شده منتها نسیان در عالَم دیگر و ما را هشدار می دهد که وقتی بشر وارد این سرزمین شد باید که مواظب عهد الهی باشد نه فراموش بکند مگر جایی که مبادی در اختیارش نباشد نه نسیان به معنای ترک دامنگیرش بشود حالا مطلب دیگر اینکه در همان بخش که وجود مبارک آدم(سلام الله علیه) مخاطب خدا قرار گرفت که «إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى»(۵) یا «لَا يَشْقَى»(۶) اینها شقاوتِ ظاهری است برای اینکه سخن از پاداش و کیفر و امثال ذلک نیست لکن در آیه ی ۱۲۳ و ۱۲۴ و امثال ذلک این می تواند هم ظاهری باشد هم باطنی، هم دنیایی باشد هم اُخروی بنابراین فرق بین آیه ی ۱۲۳ و ۱۲۴ از یک طرف، با آیه ی ۱۱۷ از طرف دیگر روشن است آنجا فقط می تواند شَقای ظاهری باشد چون دیگر پاداش و کیفر مطرح نیست اما آیه ی ۱۲۳ و ۱۲۴ این می تواند عموم یا اطلاق داشته باشد هم شقای ظاهری را هم شقای باطنی را، هم شقای دنیایی را هم شقای اخروی را همه را شامل بشود.

۱- (۴) . سوره ی اعراف، آیه ی ۲۰.

۲- (۵) . سوره ی طه، آیه ی ۱۲۱.

۳- (۶) . سوره ی طه، آیه ی ۱۲۱.

۴- (۷) . سوره ی اعراف، آیه ی ۲۰.

۵- (۸) . سوره ی طه، آیه ی ۱۱۸.

۶- (۹) . سوره ی طه، آیه ی ۱۲۳.

مطلب بعدی آن است که ما یک اعراض داریم یک اعتراض داریم یک معارضه، اول انسان اعراض می کند یعنی عرض صورتش یا عرض بدنش را برمی گرداند بعد این اعراضش را کامل تر می کند اعتراض می کند بعد این اعتراض را تکمیل می کند معارضه می شود اول گاهی انسان مقداری از دین فاصله می گیرد بعد نسبت به دین ـ معاذ الله ـ اعتراض دارد بعد در برابر دین می ایستد اگر کسی اعراض کرد و خود را درمان نکرد گرفتار معیشت ضَنک خواهد شد و کور هم محشور می شود.

مطلب مهم آن است که در قرآن کریم یک بخش اش مربوط به این است که جزای سیّئه مثل همان سیّئه است «جَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا»(۱) بخش دیگر این است که جزا عین عمل است خب مِثل با عین خیلی فرق می کند اگر مثل شد واقعاً یک چیز دیگر است منتها مُماثل و معادل عمل هست اگر عین او شد یعنی همان است که به این صورت در آمده است هر دو تعبیر درست است اما آن بخشی که دارد «جَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا» یعنی معادل اوست بیشتر نیست در برابر «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا»(۲) یا «مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»(۳) در برابر او «مَن جاء بالسيّئه فعليه مثلها» همین دیگر بیشتر از او نیست «شرّ منها» نیست اما در مقام ما گذشته از اینکه آن مثل را تفهیم می کند عین را هم تبیین می کند می فرماید ما این را کور محشور می کنیم این در قیامت از ما سؤال می کند که چرا ما را کور محشور کردی حالا عذاب می کنیم مطلب دیگر است ولی «كُنتُ بَصِيراً» جواب می دهد که «كَذٰلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذٰلِكَ الْيَوْمَ تُنسَى» آیات الهی را ما برای تو فرستادیم تو ندیدی ترک کردی چون این «نَسِيتَهَا» به معنای فراموشی نیست چون اگر فراموشی باشد که «رُفع عن امّتی تسع»(۴) یکی اش نسیان است تو ترک کردی امروز هم متروکی خب، یعنی آن ترکِ تو امروز به این صورت متروک شدن در آمده است تو به حسب ظاهر «جَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا»(۵) است ولی فرمود اگر تحقیق بکنی این جزا عین آن عمل است چرا، برای اینکه تو در دنیا ناسی شدی نسیان کردی، نسیان کردی یعنی چه؟ یعنی ترک کردی، ترک کردی یعنی چه؟ یعنی آیات ما را ندیدی دیگر از آیات ما اعراض کردی آیات ما طرف رو به قبله بود مثلاً تو از قبله برگشتی خب این آیات را ندیدی دیگر بوستان و کوثر طرف قبله بود تو اعراض کردی رو برگرداندی ندیدی امروز هم بهشت را نمی بینی، اولیا را نمی بینی، رحمت الهی را نمی بینی «كَلَّا إِنَّهُمْ عَن رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ»(۶) خب، همینهایی که می گویند «رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا»(۷) همینها خدا را نمی بینند یعنی اینها قهرِ خدا را می بینند ولی مِهر خدا را نمی بینند خدای سبحان با هر کسی که گفتگو می کند با تمام اسم روبه رو می شود اسمای مستأصره که ظهور ندارد که از بحث خارج است تخصّص است نه تخصیص چون با آن ظهور ندارد اما اسامی دیگر که ظهور دارد با تمام حیثیت روبه روی اوست منتها بعضیها نیم رخ نگاه می کنند بعضیها اصلاً نگاه نمی کنند. خب، پس دو مطلب است یکی اینکه این شخص در دنیا هم آیات الهی را ترک کرد در آخرت هم متروک است پس «جَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا» دوّمی از این دقیق تر است «جزاء سيئةٍ عينها» نه «مِثْلُهَا» چرا، برای اینکه تو که در دنیا اِعراض کردی پشت کردی اینها را ندیدی دیگر خب امروز هم نمی بینی در مسئله ی ذکر چگونه «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ»(۸) مطرح است در مسئله ی نسیان هم بشرح ایضاً فراموش نکنی که فراموش می شوی به یاد خدا باشی خدا به یاد شماست این چهار امر یعنی چهار امر مقابل هم است دیگر «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ»(۹)، «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ»(۱۰) یا «كَذٰلِكَ الْيَوْمَ تُنسَى»، «كَذلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذلِكَ الْيَوْمَ تُنسَى» «إن نَسيتم تُنسى؟، إن ذكرتم تُذكرون» اگر به یاد خدا باشید خدا به یاد شماست، دین او را ترک کردید خدا شما را ترک می کند این می شود جزا عین عمل.

۱- (۱۰) . سوره ی شوری، آیه ی ۴۰

۲- (۱۱) . سوره ی نمل، آیه ی ۸۹.

۳- (۱۲) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۶۰.

۴- (۱۳) . بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۵۵ و ۱۵۶.

۵- (۱۴) . سوره ی شوری، آیه ی ۴۰.

۶- (۱۵) . سوره ی مطففین، آیه ی ۱۵.

۷- (۱۶) . سوره ی سجده، آیه ی ۱۲.

۸- (۱۷) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۲.

۹- (۱۸) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۲.

۱۰- (۱۹) . سوره ی توبه، آیه ی ۶۷.

پرسش:

پاسخ: «كَذلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذلِكَ الْيَوْمَ تُنسَى» تو ترک کردی حالا هم متروکی نظیر «ان ذکرتم یذکرکم الله » است «فَاذْكُرُونِی أَذْكُرْكُمْ» است نتیجه ی ذکر همین است در قرآن کریم به صورت اصل کلّی یک جا بیان کرده موارد دیگر هم مشابه آن است تمام احسانها و رحمتها و اطاعتهای انسان محفوف به دو رحمت خداست یک رحمت ابتدایی است که انسان را بیدار می کند بعضیها بیدار می شوند بعضی بیدار نمی شوند آنها که بیدار شدند و اعتنا کردند و به راه افتادند پاداششان را می گیرند پاداش خدا مسئله ی سوم است لطف خدا مسئله ی اول است این وسط بیداری و اطاعت بنده ی صالح است تمام یعنی تمام اطاعتهای افراد مؤمن و موفّق محفوف به دو لطف خداست با یک لطف او را بیدار می کند با لطف دیگر به او پاداش می دهد خیلیها این شیپور را می شنوند ولی به خواب می روند خب اینها دیگر لطف اول خدا شامل همه شد اینها عمداً خودشان را به خواب زدند آنها که بیدار شدند اطاعت کردند لطف مزید را دریافت می کنند این لطف مزید پاداش است آن لطف اوّلی ابتدایی است این بیان نورانی حضرت سجاد(سلام الله علیه) که فرمود: «منّتک ابتداء»(۱) همین است آیه ای که دارد «تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا»(۲) این یک اصل کلی است که سیدناالاستاد(رضوان الله علیه) از این اصل کلّی مطالب فراوانی را اجتهاداً استنباط کردند اول توبه ی خداست بر بنده یعنی «رجع لطف الربّ إلی العبد» این را بیدار کرد بعضی از این بیداری سوء استفاده می کنند به هوش نمی آیند هیچی «نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ»(۳) بعضیها طبق این بیداری راه می افتند حالا که راه افتادند خدای سبحان آن توبه ی سوم را نصیب می کند «تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا»(۴) آن وقت «يَتُوبُ اللّهُ عَلَيْهِمْ»(۵) آنجا «أَنَّ اللّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوبَةَ عَنْ عِبَادِهِ»(۶) این سومی یعنی سومی، سومی توبه ی خداست به عنوان پاداش که او توّاب الرّحیم است، اوّلی توبه ی خداست یعنی «تَابَ» یعنی «رجع لطفه الی العبد» دومی که وسط هست توبه ی مصطلح است این اختصاصی به توبه ندارد که بفرماید «تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا» بعد «يَقْبَلُ التَّوبَةَ عَنْ عِبَادِهِ» این سه فصل نمی خواهد همه ی مراحل همین طور است در اینجا هم همین طور است اول خدا به یاد آدم است انسان را با فطرت، با وحی، با عقل بیدار می کند بعضیها این یاد را «نَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ» می شوند بعضیها هم از این یاد حدّاکثر بهره را می برند به یاد خدا هستند آن وقت «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»(۷) بشود، «فَاذْكُرُونِی أَذْكُرْكُمْ»(۸) بشود و مانند آن، اینجا هم مسئله ی نسیان همین طور است می فرماید تو ترک کردی الآن هم متروکی این می شود جزا عین عمل، بنابراین آیات دیگری که دارد «إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»(۹) که یک طایفه است، دو «إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» که طایفه ی ثانیه است باء و امثال باء ندارد دو، وضعش مشخص می شود اگر آنجایی که فرمود: «إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» دیگر باء مقدّر نیست جزا عین عمل است شما ترک کردی صورتت را برگرداندی ندیدی خب امروز هم نمی بینی شما رفتی چیزهای دیگر را دیدی خب امروز هم همانها را می بینی همینهایی که می گویند «رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا»(۱۰) همینها کور محشور می شوند می گویند «رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِی أَعْمَی» خب می گویند شما رو برگرداندی بهشت آن طرف بود شما رو را برگرداندی خب نمی بینی دیگر «كَلَّا إِنَّهُمْ عَن رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ»(۱۱) راه دیگری برای محجوب بودن اینها در سوره ی مبارکه ی «مطفّفین» بیان کرده فرمود ما به تو آینه دادیم ما که از هر طرف خودمان را نشان دادیم «فَأَيْنَما تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ»(۱۲) شما وقتی وارد کعبه شدی دیگر نباید بگویی قبله کجاست «فَأَيْنَما تُوَلُّوْا فَثَمَّ» قبله است دیگر چطور در حال سفر در حال حرکت نوافل را گفتند «فَأَيْنَما تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ» او از هر طرف خودش را نشان می دهد و بحث هم در مقام سوم است نه مقام اول که اکتناه ذات باشد یا اکتناه صفات که مقام سوم است آنها مستحیل است احدی به او راه ندارد وجه خدا، فیض خدا، ظهور خدا همه جا هست اگر کسی درون کعبه رفت دیگر نباید سؤال بکند

قبله کجاست که «فَأَيْنَما تُوَلُّوْا» قبله است دیگر اگر کسی در جهان هستی دارد زندگی می کند «فَأَيْنَما تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ» است حالاـ آینه ای به انسان داده که جهان نماست این را می گوینـد جام جم، جام جم همین است دیگر آن جام جهان نما که برای آن سلطان معروف به نـام جَم بود آن به اصطلاح جهـان نمـا بود آن را می گفتنـد جامِ جم این جام جم در حقیقت در درون همه ی ماست به نام فطرت این همه جا را نشان می دهد اگر کسی خدای ناکرده این صحنه ی جام جم را این آینه را غبارآلود بکند خب این هیچ جا را نشان نمی دهد دیگر غبار روی حق نیست برای اینکه او بی پرده بیرون آمد غبار روی این آینه ی دل است لـذا در سوره ی مبارکه ی «ق» دارد «فَكَشَفْنَا عَنكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»(۱۳) نه «عنّا» خیلی از جاهـا را نمی دیـدی امروز می بینی خب، پس از روی خـدا پرده را برنمی دارنـد بلکه از روی جـانِ انسـان که پرده کشـید این پرده را برمی دارنـد در سوره ی مبارکه ی «مطفّفین» آمـده است که «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ»(۱۴) رِیْن این چرک است دیگر «رَانَ» یعنی چرک گرفته صحنه ی دل که آینه بود با گناه غبارآلود شـد خب این دل جایی را نشان نمی دهد با این آینه ی غبارآلود اگر کسـی وارد صحنه ی قیامت بشود خب جایی را نمی بینـد دیگر کور است در سوره ی مبارکه ی «اسراء» که بحثش قبلاًـ گـذشت آنجا فرمود: «مَن كَانَ فِي هـذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَهِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلاً»(۱۵) آنجا بیان شـد که چرا در قیامت این شخص «أَضَلُّ سَبِيلاً» است آیه ی ۷۲ سوره ی مبارکه ی «اسراء» که بحثش قبلاً گذشت این بود «وَمَن كَانَ فِي هذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَهِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلاً» برای اینکه در دنیا بالأخره امیـد درمان هست، امیـد توبه هست، امیـد برگشت هست، اما آنجا جا برای برگشت نیست نشئه ی تکلیف تمام شـد لـذا آنجا اگر کسـی کور شـد برای همیشه کور است دیگر اما اینجا بالأخره راه برای درمان هست کوری به دست خود آدم بود دیگر می توانـد بیـدار بشود لـذا «وَمَن كَانَ فِي هـذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَهِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلاً» پس دو مطلب است یکی جزا مثل عمل است از او بیشتر نیست، دوم اینکه جزا خود عمل است شما در دنیـا ندیـدی الآـن هم در قیامت نمی بینی منتها همان معقول شـده محسوس ما گفتیم دین، صـراط و امثال ذلک این به این صـورت در آمـده است دیگر «مَثَلُ الْجَنَّهِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ»(۱۶) کـذا و کـذا و کـذا آن معقـول می شـود محسـوس همین قرآن، همین عـترت، همین نمـاز می شـود همـان بهشت وگرنه آنجـا سـخن از کنـدوی عسـل نیست که عسـل تولیدشـده ی کنـدو باشـد که همین صـوم و صـلات می شود عسـل، اگر صوم و صـلات می شود عسـل و کسـی اهـل صوم و صلاـت نبود خب در قیـامت شـیرین کـام نیست اگر این تیغ زدنهـا و آبرو بُردنهـا می شود ضـریع یعنی همـان بوته ی پرتیغ در قیامت هم طعام همینهاست «لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِن ضَرِيعٍ»(۱۷) «لَايَأْكُلُهُ إلاّ الْخَاطِئُونَ»(۱۸) بنابراین هم جزا بیش از عمل نیست و هم جزا عین عمل است منتها کسـی که اصل کلی را رعایت بکنـد به همین قانون می رسـد چه در طرف رحمت الهی چه در طرف نقمت الهی در طرف نقمت الهی که محلّ بحث است فرمود این اختصـاص به این آقایی که ما گفتیم نـدارد «وَكَذلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ» هر کسـی بیراهه رفته، تجاوز کرده، تعدّی کرده «وَلَمْ يُؤْمِن بِآيَاتِ رَبِّهِ» این چنین است «وَلَعَذَابُ الْآخِرَهِ أَشَدُّ وَأَبْقَى» در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» که به خواست خدا در پیش داریم آنجا در طرف رحمت یک اصل کلی را ذکر کرده در آیه ی ۸۷ و ۸۸ در جریان یونس(سـلام الله علیه) این چنین فرمود: «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِباً فَظَنَّ أَن لَن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ» «نَّقْدِرَ» غیر از «نَقـدُرَ» است آن «قَـدُرَ يَقـدُرُ » است به معنی قـدرت است این «قَـدَرَ يَقـدِرُ» است به معنـای فشار و تنگ گرفتن و به سـختی انـداختن است قَـدر «مَن قُدر علیه رزقه» یعنی کسـی که روزیش تنگ است این «لَن نَّقْدِرَ» یعنی ما تنگ نمی گیریم بر او «فَظَنَّ أَن لَن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَن لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ» این «وَكَذلِكَ» اصل کلی است دیگر چه در طرف رحمت و عنایت الهی باشد «كَذلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ» است چه در طرف نقمت و عذاب الهی باشد «وَكَذلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ» است.

۱- (۲۰) . الصحیفه الزجادیه، دعای ۴۵.

۲- (۲۱) . سوره ی توبه، آیه ی ۱۱۸.

۳- (۲۲) . سوره ی حشر، آیه ی ۱۹.

۴- (۲۳) . سوره ی توبه، آیه ی ۱۱۸.

۵- (۲۴) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۷.

۶- (۲۵) . سوره ی توبه، آیه ی ۱۰۴.

۷- (۲۶) . سوره ی رعد، آیه ی ۲۸.

۸- (۲۷) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۲.

۹- (۲۸) . سوره ی طور، آیه ی ۱۶.

۱۰- (۲۹) . سوره ی سجده، آیه ی ۱۲.

۱۱- (۳۰) . سوره ی مطففین، آیه ی ۱۵.

۱۲- (۳۱) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۱۵.

۱۳- (۳۲) . سوره ی ق، آیه ی ۲۲.

۱۴- (۳۳) . سوره ی مطففین، آیه ی ۱۴.

۱۵- (۳۴) . سوره ی اسراء، آیه ی ۷۲.

۱۶- (۳۵) . سوره ی محمد، آیه ی ۱۵.

۱۷- (۳۶) . سوره ی غاشیه، آیه ی ۶.

۱۸- (۳۷) . سوره ی حاقه، آیه ی ۳۷.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۲۴تا ۱۳۰ سوره مریم ۸۹/۰۳/۰۴

.Your browser does not support the audio tag

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنكاً وَنَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَعْمَی (۱۲۴) قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِی أَعْمَی وَقَدْ كُنتُ بَصِیراً (۱۲۵) قَالَ كَذلِكَ أَتَتْكَ آیَاتُنَا فَنَسِیتَهَا وَكَذلِكَ الْیَوْمَ تُنسَی (۱۲۶) وَكَذلِكَ نَجْزِی مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ یُؤْمِن بِآیَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَهِ أَشَدُّ وَأَبْقَی (۱۲۷) أَفَلَمْ یَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّنَ الْقُرُونِ یَمْشُونَ فِی مَسَاكِنِهِمْ إِنَّ فِی ذلِكَ لَآیَاتٍ لِّأُوْلِی النُّهَی (۱۲۸) وَلَوْ لاَ كَلِمَهٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَكَانَ لِزَاماً وَأَجَلٌ مُسَمّی (۱۲۹) فَاصْبِرْ عَلَی مَا یَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آناءِ اللَّیْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَی(۱۳۰)»

در اینکه فرمود اگر کسی از یاد خدا اعراض کند معیشت ضَنک برای اوست و نفرمود معیشت ضنک علیه اوست برای این نیست که این لام، لام نفع است لام اگر برای نفع باشد در مقابل «علی» قرار می گیرد و آیاتی که نفع و ضرر را مقابل هم قرار داد در قرآن کم نیست اما لام اگر برای اختصاص باشد نه برای نفع در هر دو جا به کار می رود یعنی هم معصیت و عذاب للعاصی است هم اطاعت و بهشت للمطیع است که این لام، لام اختصاص است می گویند «المال للزید» آنجا که لام به معنای نفع باشد در قبالش «علی?» است چه اینکه در سوره ی مبارکه ی «انعام» آیه ی ۱۰۴ به این صورت آمده است «قَدْ جَاءَكُم بَصَائِرُ مِن رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِیَ فَعَلَیْهَا» آنجا لام برای نفع است در قبالش «علی?» است اما لام وقتی برای اختصاص بود نه برای نفع برای تفهیم این مطلب بود که عمل برای عامل است کاری به نفع و ضرر ندارد در هر دو جا با لام به کار می رود نظیر آیه هفت سوره ی مبارکه ی «اسراء» که قبلاً گذشت در آیه ی هفت سوره ی «اسراء» چنین آمد «إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لأَنفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» چون این لام برای اختصاص است در مقابل «علی» نیست نه اینکه به عنوان مشاکله لام به کار رفت سخن از مشاکله نیست سخن از اختصاص است اگر اختصاص است عملِ بد مخصوص عامل است عمل خوب هم مخصوص عامل، عمل هیچ کسی را به پای دیگری نمی ریزند. در اینجا این لام، لام اختصاص است که «مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنكاً» معشیت ضنک مختصّ اوست.

ص: ۸۵۶

مطلب دیگر آن است که قرآن کریم ما را هم به سرمایه ی درونی خود ما آگاه می کند هم به سرمایه های بیرونی که از رهبران الهی نصیب ما می شود ما را مطّلع می کند هم ما را به شناسنامه های اصلی مان واقف می کند از سه راه ما را هدایت می کند راه سرمایه های درونی ما همان فطرت و عقل و نفس مُلهمه و اینهاست که خدای سبحان به ما داد سرمایه های بیرونی انبیای الهی، ائمه معصومین و اولیای الهی اند که برای هدایت ما نصب شدند سرمایه های شناسنامه ای آباء و اجداد ماست این جریان «یابن آدم»، «یابن آدم»، «یابنی آدم»، «یابنی آدم» تعبیرات فراوان قرآن کریم و همچنین روایات این است که بالأخره شما یک آدم ریشه داری هستید فرزند کسی هستید که از علوم الهی برخوردار بود و عالِم اسمای الهی شد فرزند کسی هستید که معلّم ملائکه بود شما یک آدم ریشه داری هستید اینکه می بینید در هر فرصتی برای بزرگداشت منطقه هایی، نکوداشت

بزرگانی جشنواره ای می گیرند به عنوان گرامیداشت این یک تأثیر مهمّی دارد یعنی گذشته از اینکه یک ادب اجتماعی است یک، گذشته از طلب مغفرت برای آن صاحب نام است دو، یک ارج و ارزشی هم در خود انسان ایجاد می کند سه، شما می بینید بچه های پرورشگاه، بچه های شیرخوارگاه و مانند آن غالباً به جایی نمی رسند برای اینکه اینها نمی دانند اصلاً ریشه شان چیست اما وقتی می بینید در غالب شهرها و روستاهای ایران بزرگانی برخاستند شما روستایی، شهری ندارید که مفاخر نداشته باشد خدای سبحان در هر فرصتی هر بزرگی را از هر منطقه ای که بخواهد مبعوث می کند همه ی این روستاها و همه ی شهرهای ایران به نوبت بزرگانی تحویل دادند حفظ نام آنها شناسنامه ای است برای مردم آن منطقه، وقتی کسی می گوید من اهل فلان روستایم یا اهل فلان شهرم که فلان فقیه، فلان حکیم، فلان مرجع از اینجا برخاست خب زمینه ی رشد او فراهم می شود ولی بچه های شیرخوارگاه و پرورشگاه غالباً از این نعمت محرومند ذات اقدس الهی این راه سوم را هم فراسوی بشر گذاشت «یابنی آدم»، «یابنی آدم»، قصّه ی بنی آدم را نقل می کند تمام این بخشهایی که الآن ما داریم می خوانیم شناسنامه ی ماست این «وَكَذلِكَ»، «وَكَذلِكَ» یعنی اینها را ما به پدرتان گفتیم شما هم بچه های آدمید این قصّهٌ قضیّهٌ فی واقعه نیست در همین بخشهایی که شما ملاحظه می فرمایید در سوره ی مبارکه ی «طه» از ۱۱۴ شروع می شود تا همین بحثها که هنوز ادامه دارد از آیه ی ۱۱۵ «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً» تا به «يَا آدَمُ»(۱) بعد «قَالَ اهْبِطُوا»(۲) بعد «إِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِنِّی هُدیً»(۳) بعد به آدم گفتیم «مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي» این چنین است اگر کسی اهل هدایت بود آن چنان است «وَكَذلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ» این چنین است همه ی اینها را ما به آدم گفتیم یعنی به ما می فرماید که در شناسنامه ی شما اینها هست شما بچه های کسی هستید که ما با او اینها را در میان گذاشتیم این قصّه که تمام نشده این جریان که به پایان نپذیرفت فرمود ما به آدم گفتیم وارد زمین که شدی آیات الهی که آمده است احکامش این است، حِکَمش این است اگر کسی «فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدیً فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى»(۴) این حرف برای فرزندان آدم است الی یوم القیامه، «مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكاً» این برای فرزندان آدم است الی یوم القیامه، گفتگوی بعضی از فرزندان آدم با خدا در قیامت برای همه است «رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى»، «وَكَذلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ» برای فرزندان آدم است الی یوم القیامه، «أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ» برای اینهاست، «لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ» برای اینهاست، بازتر از سوره ی مبارکه ی «طه» و «بقره» سوره ی مبارکه ی «اعراف» بود که گذشت سوره ی «طه» در مکه نازل شد سوره ی «بقره» و «اعراف» در مدینه نازل شد آنها به منزله ی شرح آیات سوره ی مبارکه ی «طه» هستند این قصّه به صورت بازتر در سوره ی مبارکه ی «اعراف» آمده است که خیلی وسیع تر از جریان سوره ی «طه» است که محلّ بحث است قدم به قدم آمده منتها هر جا جای سؤال است خدا اجازه ی سؤال داده این سؤال که کلید علم است و علوم بسته است در مخازن الهی است و سؤال که «حُسن السؤال نصف العلم»(۵) کلید است خدا اجازه داده در روزی که کسی حقّ حرف ندارد خدا به بعضی افرادی که سؤالهای عالمانه و محقّقانه دارند اجازه ی سؤال می دهد سؤال می کنند «رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى» این جوابش هم همین است اما ما یادمان نیست که جایی کسی سؤال بکند خدایا من صد سال یا هشتاد سال معصیت کردم تو می خواهی مرا ابد بسوزانی برای چه، شما برخوردید هیچ آیه ای که چنین سؤال و جوابی را در قیامت با خدا در میان می گذارند همه اش «خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً»(۶)، «خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً» آخر کسی سؤال نمی کند من هشتاد سال گناه کردم چرا ابد، چرا عذاب ابد، اینجا سؤال باز است منتها مستحضرید که بارزترین نیروی ادارکی ما همان چشم است دیگر، درست است گوش سهمی دارد و شامّه سهمی دارد سایر مجاری ادراکی سهمی دارند ولی مهم ترین کار برای چشم است آنها اگر سؤال بکنند چرا ما را اصم کردی، چرا ما را ابکم کردی جواب همین است «ربّ لم حشرتنی أصم، ربّ لم حشرتنی أبکم» جواب همین است اما این سؤال اصلاً در ذهن کسی نیامده که چرا در قرآن عدّه ای که به عذاب ابد گرفتارند آنجا از

خدا سؤال نمی کنند خدایا ما به اندازه ی محدود گناه کردیم چرا نامحدود بسوزیم.

ص: ۸۵۷

۱- (۱) . سوره ی طه، آیه ی ۱۱۷.

۲- (۲) . سوره ی اعراف، آیه ی ۲۴.

۳- (۳) . سوره ی طه، آیه ی ۱۲۳.

۴- (۴) . سوره ی طه، آیه ی ۱۲۳.

۵- (۵) . بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۴.

۶- (۶) . سوره ی جن، آیه ی ۲۳.

پرسش: .. همه اش گناه می کرد عمرش را به گناه می گذراند

پاسخ: بله، حالا این روایتی که مرحوم شیخ(رضوان الله علیه) در رسائل نقل کرده با اینکه روایات فراوانی است که قصد گناه، گناه نیست اگر کسی قصد کرد معصیتی را انجام بدهد ممکن است در کلام به عنوان تجرّی به خُبث سریره ی او انسان پی ببرد ولی معصیت فقهی نیست این شخص از عدالت نیفتاده قبلاً می شد به او اقتدا بکنی الآن هم می شود به او اقتدا کرد صِرف همّ به گناه، گناه نیست چه رسد به اینکه با «لو» تقدیر مطرح بشود حادثه ای که پیش نیامد نامحرمی دارد عبور می کند کسی قصد کرده که این را نگاه بکند ولی استعاذه کرده «وَإِمَّا يَنزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ»(۱) پناه برد به خدا و نگاه نکرد او دیگر معصیت نکرد با اینکه قصدش این بود گناه بکند اما اگر کسی قصدی هم در کار نبود صِرف اینکه ما بگوییم این شخصی که چند سال معصیت کرده اگر در دنیا می ماند معصیت می کرد خب او را خدا می سوزاند در جهنم، بنابراین آن روایت معنای دقیقی دارد که باید با فنّ دقیق با آن روایت معامله کرد آن روایت، روایت حقّی است اما نه از فقه برمی آید نه از اصول از آن آیهٌ محکمه برمی آید نه از فریضه عادله نه از سنّت قائمه اینکه وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) فرمود علم سه قسم، سه قسم یعنی سه قسم است «إنّما العلم ثلاثه آیه محکمه أو فریضه عادله أوْ سنّه قائمه»(۲) از فریضه عادله این معارف برنمی آید، از سنّت قائمه هم برنمی آید از فقه و اصول این برنمی آید از یک علم دیگر برمی آید باید ثابت بشود که این شیء مجرّد است وقتی مجرّد آلوده شد برای ابد آلوده است تا تجرّد روح ثابت نشود تا ابدیّت روح ثابت نشود خب این شیء یک جرم ابدی شد جرم ابدی خب رنج ابدی دارد دیگر آن روایت از غرر روایات ماست اما نه از شیخ انصاری ساخته است نه از رسائل او و گرنه این اشکال هست خب آدم وقتی گناه نکرده چرا بسوزد قصد گناه که شمای فقها فتوا می دهید گناه نیست چه رسد به اینکه «لو کان لبان» این طور نیست که خب.

ص: ۸۵۸

۱- (۷) . سوره ی اعراف، آیه ی ۲۰۰.

۲- (۸) . الکافی، ج ۱، ص ۳۲.

پرسش: آیه «رَبِّ ارْجِعُونِ»(۱) پس چه جواب می دهید؟

پاسخ: همین است دیگر، «رَبِّ» می گوید که الآن که من دارم می سوزم مرا برگردان دنیا توبه کنم جواب می دهد که وقتت گذشت دیگر اینجا که جای عمل نیست نوبت عملت هم که تمام شد الآن همین آیه ای که می خوانیم «لَوْلاَ كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَبِّكَ إِلَى أَجَلٍ مُسَمّى»(۲) معنایش این است یعنی هر کسی عمری دارد، قدری دارد، اندازه ای دارد تو به اندازه ی عمرت اتمام حجّت شده است و به دین بی اعتنایی کردی «نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ»(۳) حالا وقتت گذشته زمان احتضار و برزخ که جای عملِ صالح نیست مدّتت هم که سپری شده حجّتت هم حجّت بالغه ی الهی بود «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ»(۴) هیچ کسی را ذات اقدس الهی بدون حجّت بالغه عذاب نمی کند خیلیها را عفو می کند ولی هیچ کسی را بدون حجّت عذاب نمی کند خب اگر روح مجرّد شد این مجرّد آلوده شد این برای ابد آلوده است اگر ما دو دوتا چهارتای آلوده داشته باشیم.

پرسش: همان نیتش را می گویند «كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ»(۵)

پاسخ: بسیار خب، ولی نیّت را باید ثابت کرد که روح مجرّد است یک، نیّت بد آفتی است دو، این آفت این روح را آفت زده می کند سه، اول حال است چهار، بعد مَلکه است پنج، بعد فصل مقوّم است شش، آن وقت این می شود ثابت و ابدی اینها چندین سال بعد بحث می خواهد غرض این است که با آن روایت و با فقه و اصول اینها حل نمی شود الآن این برای ما خود معمّاست که چرا در هیچ جای قرآن این سؤال مطرح نشد که تبهکاران به خدا عرض کنند خدایا ما به اندازه ی شصت سال، هشتاد سال معصیت کردیم چرا ما را ابد می سوزانی، اما چنین سؤالی اینجا مطرح است که «رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنتُ بَصِيراً» جواب می دهد نه، تو کور بودی الآن هم کوری خیال می کردی بصیر بودی این همه آیات الهی، قرآن، اهل بیت، روایات، حرم، مسجد، حسینیه اینها بود اینها هیچ کدام را نمی دیدی عالماً عامداً نمی دیدی یک وقت است کسی کافر مستضعَف است یعنی دسترسی به این حرفها ندارد در جاهای دوردستی است که احکام و حِکم الهی به آنها نرسیده است این جزء افراد مستضعف است و ذات اقدس الهی اینها را مورد مرحمت قرار می دهد اینها را که عذاب نمی کند اما اگر کسی عالماً عامداً از کنار مسجد و حسینیه می گذرد همسایه مسجد هم هست «نبذوا كتاب الله وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ » خب این مسجد را ندید دیگر، حسینیه را ندید، حرم را ندید دیگر، در قیامت باطن ظاهر می شود و ظاهر رخت برمی بندد خدای سبحان می فرماید ما تو را کور نکردیم که تو خودت کور بودی الآن هم کور محشور شدی الآن جهنم را به خوبی می بینی این طور نیست که جهنم را نبینی «رَبَّنَا ابْصَرْنَا وَسَمِعْنَا»(۶) هست می برند کنار جهنم می گویند «أَفَسِحْرٌ هذَا أَمْ أَنتُمْ لاَ تُبْصِرُونَ»(۷) تمام شعله های جهنم را می بیند این طور نیست که کور به آن معنا باشد که جهنم را نبیند که یا صدای جهنم را نشنود که، اما صدای بهشت را نمی شنود، صدای داود را نمی شنود در دنیا همین طور بود این تحلیل قرآن کریم است سؤال است و جواب اما آن اصلاً در قرآن ما که نیافتیم که کسی به خدا عرض کند خدایا ما صد سال معصیت کردیم ما را چرا برای ابد می خواهی بسوزانی سرّش این است که انسان به دارالقرار می رود نه به دارالفرار دنیا دارالفرار است قبر دارالفرار است برزخ دارالفرار است هیچ جا دارالقرار نیست «لكنكم تَنْتَقِلون مِن دارٍ الی دار»(۸) از دنیا به برزخ، از برزخ به صحنه ی قیامت، از صحنه ی قیامت یا بهشت یا جهنم آنجا دیگر دارالقرار است بالأخره صحنه ی قیامت ولو پنجاه هزار سال محدود است دیگر صحنه ی قیامت برای ابد نیست دیگر افراد محاسبه می شوند «فریق فی الجنه و فریقٌ فی النار» بروند به سراغ کارشان دیگر.

۱- (۹) . سوره ی مؤمنون، آیه ی ۹۹.

۲- (۱۰) . سوره ی شوری، آیه ی ۱۴.

۳- (۱۱) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۰۱.

۴- (۱۲) . سوره ی انفال، آیه ی ۴۲.

۵- (۱۳) . سوره ی اسراء، آیه ی ۸۴.

۶- (۱۴) . سوره ی سجده، آیه ی ۱۲.

۷- (۱۵) . سوره ی طور، آیه ی ۱۵.

۸- (۱۶) . بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۱۴۶.

پرسش: جهنم همه برای خیلیها خلود نیست برمی گردند

پاسخ: خب بله، ولی اصل جهنّم برای آن منافق و برای کفّارِ معاند که خلود هست برای موحّدان و مسلمان و اینها که معصیتهای محدود داشتند بعد از مدّتی عذاب آزاد می شوند در روایات هم هست که ائمه(علیهم السلام) فرمودند در پیشانی اینها نوشته است که «هؤلاء عُتقاء الله مِن النّار»(۱) بعد هم شرمنده اند از این کار بعد از خدا مسئلت می کنند این هم پاک می شود اینها برای غیر کفّار و غیر منافق است اما منافق و کفّار عنود که مخلَّدند خب، بنابراین حالا در جهنّم مقداری اختلاف باشد در بهشت که احدی اختلاف نکرد که به ابدیّت بهشت المؤمنینی که در بهشت اند برای ابدیّت است دیگر آنجا می شود دارالقرار ولی هیچ کس سؤال نمی کند در قیامت که خدایا من یک مدّت محدودی گناه کردم به نحو غیر محدود می خواهی ما را عذاب بکنی یا حالا ـ پنجاه سال ما گناه کردیم تو پنجاه هزار سال ما را معطّل کنی این چیست، اگر واقعاً مسئله ی روح مشخص بشود تجرّد روح مشخص بشود و ثبات روح مشخص بشود و ابدیّت انسان مشخص بشود انسان خودش را ارزان نمی فروشد ماییم و ابدیّت ما تاریخ برنمی دارد سال و ماه برنمی دارد قرن برنمی دارد ماییم و هستیم و خواهیم بود آن وقت برای ما روشن است اگر ما چنین جان آلوده ای داشتیم دیگر سؤال نمی کنیم که ما را چرا ده سال یا بیست سال خب، اما جریان اینکه چگونه ذات اقدس الهی عمل کسی را چند برابر پاداش می دهد بین «مَن جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»(۲) با جزا عین عمل است چگونه تطابق برقرار می شود اگر جزا عین عمل است باید به مقدار عمل باشد نه بیشتر. پاسخش این است که جزا عین عمل است ولی از باب تشبیه معقول به محسوس ذات اقدس الهی در سوره ی مبارکه ی «بقره » مشخص فرمود، فرمود عملی که شما انجام می دهید این مثل حبّه ای است که در زمینه ی لایق غرس کردید یا بذرافشانی کردید «مَثَلُ الَّذِینَ یُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِی سَبِیلِ اللّهِ کَمَثَلِ حَبَّهٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ» خب چطور یک حبّه می شود هفتصد حبّه آن هفتصد حبّه مگر از عین این نبود یا بیگانه ی این است از همین است دیگر یکی می شود هفتصدتا فرمود همان طوری که «مَثَلُ الَّذِینَ یُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِی سَبِیلِ اللّهِ کَمَثَلِ حَبَّهٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِی کُلِّ سُنْبُلَهٍ مِائَهُ حَبَّهٍ» که می شود هفتصدتا «وَاللّهُ یُضَاعِفُ لِمَن یَشَاءُ» می شود ۱۴۰۰تا «وَاللّهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ»(۳) که دیگر حد ندارد این هم همین طور است یکی می شود چندتا این با عین هماهنگ است بیگانه نیست پس هم جزا عین عمل است و هم جزا چند برابر عمل عمده آن است که این شناسنامه ای که ذات اقدس الهی در سوره ی مبارکه ی «طه» که داریم می خوانیم و مبسوط تر از او در سوره ی مبارکه ی «اعراف» مشخص کرده است برای ما یک وظیفه است که به ما فرمود شما چنین آدمی هستی خب حالا اگر کسی که بارها به عرض دوستان رسید اگر کسی حدّی را از علمی را گذرانده کتابی را پارسال تدریس کرده امسال هم همان کتاب را بخواهد تدریس کند این می شود اتلاف عمر دیگر کسی بگوید من دو بار رسائل گفتم یا دو بار نهایه گفتم یا دو بار مکاسب گفتم خب درست است بار دوم گفتی ولی بار دوم را از کیسه خوردی اتلاف عمر که دیگر حقیقت شرعیه نمی خواهد دیگر همین است دیگر یعنی شما منتظرید که خدا آیه نازل بکند که یا أیّها الطّلاب اگر کسی دوبار رسائل گفته عمرش را تلف کرده این حقیقت شرعیه می خواهد! خب «مَن استوی یوماه فهو مغبون»(۴) دیگر اگر سال دوم رساله ای نوشتید، تعلیقه ای نوشتید و کار بزرگان را انجام دادید نه خیر از کیسه نخوردی سرمایه را تولید کردید اما سال دوم هم همان درس را گفتید این دیگر اتلاف عمر است کسی که این طور حوزوی می شود آن وقت هر سریال را گوش می دهد، هر روزنامه ای هم می خواند، هر حرفی هم گوش می دهد آخر شب می گوید چون پارسال این را درس گفتم برای من آسان است آخر شب مطالعه می کند می رود فردا درس می گوید این مستحضر باشید که اتلاف عمر حقیقت شرعیه ندارد همین است «مَن استوی یوماه فهو مغبون»(۵)، «مَن استوی شهراه فهو

مغبون»، «مَن استوی? عاماه فهو مغبون» این غَبن است دیگر خب الآن حوزه می توانـد خیلی کار بکند اگر انسانی که کتابی را پارسال گفته امسال این مرحوم میرداماد رساله نوشته، میرفندرسکی این را نوشته، شیخ بهایی نوشته، شهیدین رساله نوشته اینها همین طلبه بودند دیگر، اگر کسی به این فکر باشد که از سرمایه استفاده کند این راهِ قرآنی را طی کرده در سوره ی مبارکه ی «طه» در حدّ متوسط، در سوره ی مبارکه ی «اعراف» به طور بیشتر قدم به قدم به ما فرمودند شما شجره داری بچه ی آدمی او عالِم اسما بود معلّم اسما بود فرشته ها را درس می گفت مکرّر «یابن آدم»، مکرّر «یابن آدم»، مکرّر «یابن آدم»، این است دیگر خب حالاـ دیگر سوره ی مبارکه ی «اعراف» که بحثش گـذشت الآـن ولی به طور اجمال اشاره می کنیم این است. در سوره ی «اعراف» از آیه ی یازده به بعد تقریباً یک ورق یا بیش از یک ورق مربوط به همین جریان آدم است خب این همه مکرّر «یابن آدم»، «یابن آدم»، «یابن آدم»، یعنی شما ریشه دارید شناسنامه دارید مثل اینکه به کسانی که بزرگان و مراجع زیادی از آن روستایشان یا از شهرشان برخاستند آدم بگوید خب شما برای فلان شهری برای فلان روستایی خب یعنی اهل همان سرزمینی حالا مخصوصاً اگر جزء فرزندان همان مرجع باشند فرزندان همان فقیه باشند اصرار قرآن کریم این است که شما بچه های آدمید این همه ما علوم به او دادیم خب شما بگیرید از ما «یابن آدم»، «یابن آدم»، برای همین است «یَا بَنِی آدَمَ» در همین سوره ی مبارکه ی «اعراف» از آیه ی دوازده شروع شده تا آیه ی ۳۱ به بعد یا بیشتر نه خیلی بیشتر تقریباً سی آیه در همین زمینه است در حدّ متوسّـطش سوره ی مبارکه ی «طه» است که محلّ بحث است کمترش در سوره ی مبارکه ی «بقره» بنابراین این به ما می گوید که شما فرزندان آدمید و بکوشید که این مراحل را یکی پس از دیگری طی کنید مستحضرید چندین روایت نورانی در ذیل «مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِی» بر ولایت حضرت امیر و اهل بیت(علیهم السلام) تطبیق شده است این به عنوان جَری است به عنوان بیان کامل ترین مصداق است این هم روایات جَری و تطبیق. خب، حالا فرمود: «أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ» ما چندین کار کردیم برهان آوردیم همان «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»(۶) چندین راه برای هدایت و رهبری فرستادیم یکی از آن راهها همین قصّه و داستانی که برای انبیا و اُمم گذشته است «أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ» خب بالأخره فلسفه ی تاریخ، فلسفه ی تاریخ همین است قرآن کریم داستانی را که نقل می کند یک «کذلک» را پایانش ذکر می کند «کذلک» یعنی همین طور ما جزا می دهیم همین طور ما عمل می کنیم این مبادا کسی خیال کند که قضیه فی الواقعه داستانی بود گذشت «كَذَلِكَ نَجْزِی» هم در جریان ذکر یونسی که در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» است «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِباً»(۷) در پایانش دارد که «وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ»(۸) این ذکر یونسی برای هر دردی خوب است چون وعده ی الهی است دیگر فرمود ما همان طوری که یونس(سلام الله علیه) را نجات دادیم هر کسی به ما پناه ببرد نجاتش می دهیم «وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ» این یک اصل کلی است در طرف رحمت در سوره ی مبارکه ی «انبیاء» آنچه در این آیه گذشت که «وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ» درباره ی کیفر درباره ی اشقیا بعد فرمود: «أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ» هدایت به معنی روشنگری، راهنمایی و امثال ذلک است گاهی هدایت معنای تبیین را در بر خود می گیرد یعنی تضمین می کنند به اصطلاح، معنای تبیین را در هدایت نهادینه می کنند می گویند «أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ» یعنی «أفلم يُبيِّن لهم» آیا جریان گذشته برای آنها بیان نکرد اینها را هدایت نکرد یعنی اینها را متوجّه نکرد «أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ» یعنی «يُبيِّن لهم» «كَمْ أَهْلَكْنَا» این «کَمْ» اسم است به معنی کثرت است «کَثرتُ إهلاکنا» ما خیلیها را خاک کردیم در جریان معاصران پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) یک طور است، در جریان قارون یک طور است، قبل از قارون یک طور است در بحثهای قبلی به مناسبتهایی این سه مقطع گذشت یک مقطع این است که به وجود مبارک پیغمبر فرمود این سرمایه داران و صنادید قریش که به ثروتشان می نازند باید بدانند که «وَمَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ» اینها به مِعشار، به یک دهم، به عُشر توانمندی دیگران

نرسیدند ما آنها را از بین بردیم اینها که چیزی نیستند این یک، «وَمَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ»(۹) در مقطع جلوتر قصّه ی قارون است که «مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوأُ بِالْعُصْبَةِ»(۱۰) به دنبال همان آیه جریان قارون فرمود ما کسانی را از بین بردیم که «أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعاً»(۱۱) ما سرمایه دارتر از قارون را هم از بین بردیم جلوتر از اینها جریان عاد و ثمود است که «لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ»(۱۲) اینها خانه هایی ساختند، کاخهایی ساختند که در کلّ روی زمین مثل آنها نظیر نداشت دیگر برج می ساختند خانه می ساختند در دامنه های کوه ویلا می ساختند اینها آن طور نبودند اینها کوه را خانه ساختند الآن هم مقدور کسی نیست که بیاید کوه را خانه بسازند این قدر این کوهها را باید بتراشد که تا نشیمن درست کند، ورودی درست کند، خروجی درست کند آنها «تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتاً فَارِهِينَ»(۱۳) خب «لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ»(۱۴) بود دیگر، الآن این مثل تخت جمشید نیست خیلی بالاتر از تخت جمشید است تخت جمشید که سنگها را گرفتند به این صورت در آوردند آنها کوههای سر به فلک کشیده را کاخ ساختند «وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتاً فَارِهِينَ» بعضی از آثارش در منطقه های لاریجان و اینها هست که دسترسی به آنها کار آسانی نیست صعب العبور است ولی کوه را خانه ساختند آن قدر تراشیدند که خانه ساختند این می گفت «لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ»(۱۵) این مقطع سوم فرمود ما همه ی اینها را از بین بردیم اینها چه می خواهند بگویند «أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا» یعنی «أولم يُبيّن لهم كَثرتُ إهلاكنا» شما هم که یک مقدار در یمن می روید یک مقدار در فلسطین می روید یک مقدار در شام می روید بخشهای عاد و ثمود هم در همین خاورمیانه بودند شما هم که می روید می بینید آنها که مُتوسّم اند، وَسمه شناس اند، سیماشناس اند، میراث باستانی شناس اند هم می بینند دیگر شما «يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ» منتها باید بدانید که یک قضا و قدری هست، آزمونی هست، مدّتی هست این چنین نیست که هر کس گناه کرده ما فوراً خفه اش کنیم ما امتحان می کنیم دیگر راه توبه باز است راه برگشت باز است راه استغفار باز است راه انابه باز است «انت الذی فتحت لعبادك باباً إلی عفوك و سمّيته التوبه»(۱۶) اینها هست اگر آن کلمه ی الهی نبود و اجل مسمّا نبود بله ما اینها را هم هلاک می کردیم ولی حدّی دارد، حسابی دارد کسی نمی تواند در قیامت بگوید خدایا اگر به من مهلت می دادی ما توبه می کردیم نه، ما مهلت کافی هم می دهیم «أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّنَ الْقُرُونِ» که «يَمْشُونَ» همین افراد تبهکار مُعرض عن ذکر الله «فی مَسَاكِنِهِمْ» رفت و آمد می کنند باید بدانند که «إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُوْلِي النُّهَى» اینها عبرتاً «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ»(۱۷) یعنی باید عبور کرد اینهایی که می روند میراث فرهنگی نظیر تخت جمشید و مانند آن را تماشا می کنند اینها اهل عبرت نیستند اینها تماشاگرند عبرت یعنی کسی عبور بکند از آن رذیلت به فضیلت، از جهل به علم، از ظلم به عدل، اگر عبور نکند که عبرت نگرفته فرمود اینها وسایل عبرت اند که عبور کنید ببینید و از وضعی به وضع دیگر بیایید نشد، اینها آیات اند «لِّأُوْلِي النُّهَى» عقل را نُهیه می گویند چون انسان را از زشتی باز می دارد و «نُهی؟» جمع نُهیه است عقل را حِجر می گویند «هَلْ فِي ذٰلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ»(۱۸) برای اینکه تحجیر می کند دور آدم را خط می کشد نه می گذارد دوستی بی جهت بیرون برود نه اجازه می دهد دشمنی بی جهت وارد بشود عقل را حِجر می گویند به همین جهت، نُهیه می گویند به همین جهت، لُب می گویند به همین جهت و مانند آن، فرمود: «إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُوْلِي النُّهَى * وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَكَانَ لِزَاماً وَأَجَلٌ مُسَمّى» که این «أَجَلٌ مُسَمّى» عطف بر «كَلِمَةٌ» است یعنی «ولولا كلمه سبقت مِن ربّك و لولا أجلٌ مسمّا لكان» این «اهلاك لزاما» حالا باید بحث بشود که اجل مسمّا با «كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ» دو عامل مستقل اند یا نه.

۱- (۱۷) . ؟؟؟؟

۲- (۱۸) . سوره ی انعام، آیه ی ۱۶۰.

۳- (۱۹) . سوره ی بقره، آیه ی ۲۶۱.

۴- (۲۰) . بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۷۳.

۵- (۲۱) . بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۷۳.

۶- (۲۲) . سوره ی نحل، آیه ی ۱۲۵.

۷- (۲۳) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۸۷.

۸- (۲۴) . سوره ی انبیاء، آیه ی ۸۸.

۹- (۲۵) . سوره ی سبأ، آیه ی ۴۵.

۱۰- (۲۶) . سوره ی قصص، آیه ی ۷۶.

۱۱- (۲۷) . سوره ی قصص، آیه ی ۷۸.

۱۲- (۲۸) . سوره ی فجر، آیه ی ۸.

۱۳- (۲۹) . سوره ی شعراء، آیه ی ۱۴۹.

۱۴- (۳۰) . سوره ی فجر، آیه ی ۸.

۱۵- (۳۱) . سوره ی فجر، آیه ی ۸.

۱۶- (۳۲) . الصحیفه السجادیه، دعای ۴۵.

۱۷- (۳۳) . سوره ی حشر، آیه ی ۲.

۱۸- (۳۴) . سوره ی فجر، آیه ی ۵.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۲۸ تا ۱۳۱ سوره مریم ۸۹/۰۳/۰۵

.Your browser does not support the audio tag

«أَفَلَمْ یَهْدِ لَهُمْ کَمْ أَهْلَکْنَا قَبْلَهُم مِّنَ الْقُرُونِ یَمْشُونَ فِی مَسَاکِنِهِمْ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَاتٍ لِّأُوْلِی النُّهَی (۱۲۸) وَلَوْ لَا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّکَ لَکَانَ لِزَاماً وَأَجَلٌ مُسَمّی (۱۲۹) فَاصْبِرْ عَلَی مَا یَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آناءِ اللَّیْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّکَ تَرْضَی (۱۳۰) وَلاَ تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلَی مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجاً مِّنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا لِنَفْتِنَهُمْ فِیهِ وَرِزْقُ رَبِّکَ خَیْرٌ وَأَبْقَی (۱۳۱)»

چون این سوره ی مبارکه ی «طه» در مکه نازل شد و عناصر محوری معارف مکه همان اصول اعتقادی است به زمینه ی خطوط کلی اخلاق و حقوق و آنچه رأس کلّ خطیئه است حبّ دنیاست(۱) بعد از اینکه این معارف را برهانی فرمود و بعد از اینکه به سرگذشت بعضی از اقوام متمرّد اشاره کرد فرمود آیتها و علامتهای فراوانی برای صاحبان عقل هست ولی آنها عقلشان را خاموش کردند و از این مواعظ بهره ای نبردند و اگر قضا و قدر الهی برنامه ریزی از سابق نکرده بود و برای اینها یک مدّت معیّنی به عنوان آزمون مقرّر نکرده بود بساط اینها را هم برمی چید اگر چند صباحی به یک عدّه مهلت می دهند برای این است که اینها کاملاً آزمون بشوند و برابر آن برنامه های از پیش تعیین شده باشد دو عامل عندالتفصیل و یک عامل عندالإجمال باعث مهلت دادن اینهاست آن دو عامل یکی کلمه ای است که قبلاً ذات اقدس الهی آنها را تقریر کرده است به عنوان قضای الهی و دوّمی اجل معیّن و مسمّایی است که برای فرد و ملّت مشخص کرد همان طوری که هر فرد اجلی دارد و از آن اجل نمی تواند متأخّر بشود چه اینکه متقدّم بر او هم مقدور نیست هر امّت و ملّت هم اجلی دارند آجال اُمم مثل آجال افراد مقرّر و مشخص است «لِکُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لاَیَستَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلاَ یَسْتَقْدِمُونَ»(۲) همان طوری که فرد اجلی دارد ملّت هم اجلی دارد خب، عبارت این خواهد بود «وَلَوْ لاَ کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّکَ» یک، «ولو لا أجل مسمّیً» دو، «لَکَانَ» این اِهلاک «لِزَاماً» این «لِزام» مصدر باب مفاعله است نظیر کتاب و دِعام. خب، پس یک قضا و قدر الهی است که به مبدأ فاعلی برمی گردد یکی هم قرارداد خدای سبحان است که آن هم زیرمجموعه قضا و قدر الهی است که برای هر فرد یا ملّتی اجلی قرار داد در بعضی از آیات سخن از اجل مسمّی نیست همان «کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّکَ» آنجا که فقط «کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّکَ» آمده اجل مسمّا را هم لفیفاً به همراه دارد اینجا که اجل مسمّا در قبال «کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّکَ» است مقام تفصیل است پس اگر قضای الهی نبود و اگر مدّت معیّنی برای اُمم مشخص نبود این اِهلاک ضروری بود ولی ما فعلاً مهلت دادیم.

۱- (۱) . الکافی، ج ۲، ص ۳۱۵.

۲- (۲) . سوره ی اعراف، آیه ی ۳۴.

مطلب دیگر اینکه عذاب استئصال گاهی هم اتفاق می افتد برای اُممی شما می بینید به وسیله ی سیل یا زلزله یا انفجارها یا

رانش زمین، رانش کوه، انفجار کوه روستایی زیر و رو می شود اینها هم احیاناً عذاب استئصال است لکن عذاب استئصال به آن معنا که برای اُمم قبلی بود برای امّتهای بعد از ظهور پیغمبر اسلام(صلّی الله علیه و آله و سلّم) شاید نباشد فرمود دو عامل است که باعث نجات مردم از آن عذاب استئصال است «وَمَا كَانَ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»(۱) این دو عامل یکی استغفار مردم است یکی وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم)، استغفار مردم باعث رفع عذاب است آن متأسفانه برای خیلی از اُمم نیست وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) این باعث رفع عذاب است الیوم ممکن است آن عذاب استئصال از برخی از اُمم به برکت ولیّ عصر(ارواحنا فداه) گرفته شده باشد درست است که در قرآن صریحاً نام پیغمبر را می برد و درست است که در نهج البلاغه آمده است که خدا دوتا امان داشت در زمین یکی پیغمبر بود و یکی استغفار، یکی رخت بربست دومی را مغتنم بشمارید اما بر اساس نورانیّت امام معصوم احیاناً ممکن است کارِ پیغمبر را بکند و وسیله ای بشود که آن عذاب استئصال دامنگیر اقوام و ملل نشود این احتمال هست. جواب اول این است که ممکن است که بعضی از اقوام مستئصل بشوند و از بین بروند همین عذابهایی که گاهی در گوشه کنار جهان پیدا می شود، دوم ممکن است اگر آن عذابهای استئصالی که برای اُمم قبلی بود برای بعد از ظهور اسلام پیش نیاید به برکت وجود مبارک ولیّ عصر باشد این هست، اما درباره ی اینکه فرمود: «فَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ» چون مهم ترین آزار را وجود مبارک پیغمبر در همان مکّه داشتند سیزده سال به تعبیر بعضی از آقایان، سیزده سال، سالِ خُورد بود نه زد و خورد، زد و خورد در ده سال مدینه بود وگرنه سیزده سال مکّه همه اش خورد بود دیگر عذاب بود و رنج بود در مکه فرمود: «فَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ» نه تنها «يَقُولُونَ»، «یفعلون» و کذا و کذا، آنها هم نیشِ زبان دارند هم نیشِ عمل دارند فرمود صبر و تحمّل را رها نکن و در برابر آنچه اینها انجام می دهند تو برای تحصیل استقامت نمازِ چند وقت را فراموش نکن حالا این راجع به نماز است آیا نماز در مکّه نازل شد یا این بخش از آیات مدنی است در سوَر مکّی یا بخشی از نمازها در مکّه آمده یعنی در معراج آمده که در مکّه واقع شده بود تفصیلش در مدینه نازل شده است فرمود: «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ» که این را بزرگان ما مثل مرحوم شیخ طوسی در تبیان و سایر مفسّران به همین نمازهای چند وقت حمل کردند «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ» در روایات هم البته این چنین آمده «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ» که می شود نماز فجر، نماز صبح «وَقَبْلَ غُرُوبِهَا» می شود نماز عصر، «وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ» می شود مغربین نماز مغرب و عشا «وَأَطْرَافَ النَّهَارِ» که طرفِ نهار اختصاصی به اول و آخر روز ندارد وسط روز هم طرفِ نهار است این می شود نماز ظهر. برخیها این نمازهای پنج گانه را از این آیه در آوردند اما خب به زحمت افتادند که چگونه نماز ظهر در اطراف نهار است این جمعش به چه مناسبت است گفتند که چون نمازهای ظهر متعدّد است روزها متعدّدند وقتی که ما روز را به دو نیم تقسیم بکنیم که شمس از دایره ی نصف النهار می گذرد یک طرفش به صبح است یک طرفش به عصر این می شود دو طرف یا لااقل چون هر روز این دایره ی نصف النهار نصف می شود آفتاب از این دایره می گذرد به این مناسبت اطراف تعبیر کردند لکن استفاده ی نمازهای پنج گانه از این آیه آسان نیست. در سوره ی مبارکه ی «هود» هم مشابه این تعبیر آمده است که شما این نمازها را در چند وقت در فرصتهای مناسب انجام بدهید آیه ی ۱۱۴ سوره ی مبارکه ی «هود» این است «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ» می شود صبح و عصر «وَزُلَفاً مِنَ اللَّيْلِ» می شود نماز مغربین «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» در سوره ی مبارکه ی «اسراء» هم بخشی از این نمازهای پنج گانه آمده که «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» آیه ی ۷۸ سوره ی مبارکه ی «اسراء» «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ» یعنی عند زوال شمس «إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» تا وسط شب که می شود چهارتا نماز، ظهرین و مغربین از ظهر تا وسط شب چهارتا نماز را به همراه دارد ظهرین و مغربین «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ» که نماز صبح است «إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً» که گفتند فرشته هایی که مأمور ضبط اعمال

شب اند و فرشته هایی که مأمور ضبط اعمال روزند اینها در بین الطلوعین تلاقی دارند هر دو گروه نماز صبح را می نویسند هم آنها که مأموران شب بودند هنوز نرفتند می نویسند هم آنها که مأموران روزند وقتی آمدند می نویسند بعد فرمود آنچه مخصوص پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است نماز شب است «وَمِنَ الَّیلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّکَ عَسَی أَن یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقَاماً مَّحمُوداً»(۲) خب، اینها می تواند ناظر به صلوات پنج گانه ی معهود باشد اما استفاده ی صلوات پنج گانه از آیه ی ۱۳۰ سوره ی مبارکه ی «طه» که محلّ بحث است و در مکه نازل شد این باید به کمک روایات باشد «فَاصْبِرْ عَلَی مَا یَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ» نماز صبح، «وَقَبْلَ غُرُوبِهَا» نماز عصر، «وَمِنْ آناءِ اللَّیْلِ فَسَبِّحْ» برخیها گفتند که در آن دو قسمت نماز را قبل از زمان ذکر کرد فرمود: «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ» این یک، «وَقَبْلَ غُرُوبِهَا» این دو، که نماز را قبل از آن زمان ذکر کرده اما درباره ی شب زمان را قبل از نماز ذکر کرده فرمود: «وَمِنْ آناءِ اللَّیْلِ فَسَبِّحْ» نفرمود «و سبّح من آناء اللیل» آن وقت این «آناءِ» از «إنی» یا «إنو» به معنای ظرف است یعنی زمان است در سوره ی مبارکه ی «احزاب» هم مشابه این آمده است که «غَیْرَ نَاظِرِینَ إِنَاهُ»(۳) آنجا «اِنا» به معنای همین ظرف زمان است خب، «وَمِنْ آناءِ اللَّیْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ» یعنی این «سبِّح» را شاید برای اینکه تکرار نشود هم بعد از «آناءِ اللَّیْلِ» ذکر کردند هم قبل از «أَطْرَافَ النَّهَارِ» که هم به گذشته مرتبط باشد هم به آینده ولی اگر قبلاً ـ هم ذکر می فرمود ممکن بود هر دو را زیرمجموعه ی خود بگیرد فرمود این «لَعَلَّکَ تَرْضَی» برای اینکه از این دشواریها نجات پیدا کنی به رضا برسی اهل عبادت باش این دشواریها بالأخره آدم را می رنجاند وقتی کسی بداند هدف بالا ـ تر از اینهاست و تحمّل این رنجها تحقّق هدف را به همراه دارد اولاً، و فوض و فیض انسان را تأمین می کند ثانیاً، انسان خرسند می شود ثالثاً، فرمود خوشحالی تو و نشاط تو در صبر و بردباری است از یک سو و ادامه ی یاد و نام خداست از سوی دیگر، این تفصیل در کنار آن اجمال است که «وَاسْتَعِینُوْا بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ»(۴) به طور اجمال در آیات گذشته این مطلب سابقه دارد که فرمود دو عامل است که فرد و ملّت را نجات می دهد یکی صبر و بردباری، یکی هم عبادت که فرمود از اینها کمک بگیرید «وَاسْتَعِینُوْا بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ» یکی از مصادیق صبر البته روزه است ولی این چنین نیست که صبر به معنی صوم باشد آنچه را که در آیات دیگر به صورت متن بیان شده در این آیات به صورت شرح ذکر شده که فرمود: «فَاصْبِرْ عَلَی مَا یَقُولُونَ» یک، «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ» صلوات پنج گانه دو، آنچه اجمالاً به صورت «وَاسْتَعِینُوْا بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ»(۵) آمده اینجا تفصیلاً بیان شده که «فَاصْبِرْ عَلَی مَا یَقُولُونَ» یک، «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ» تا پایان آیه این دو، بعد فرمود هم شما بدان هم آنها بدانند هم به آنها اعلام بکن که زرق و برق دنیا برای هیچ کس میوه نمی شود و هیچ کس از دنیا طرْفی نمی بندد «وَلاَ تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلَی مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجاً مِّنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا» مبادا چشم بدوزی به آنچه را که در دست دیگران است دیگران هم بدانند شما هم مستحضر باش که آنچه در دست دیگران است یا در باغ دیگران است فقط شکوفه است اینجا جای میوه نیست درختِ دنیا برای احدی میوه نمی دهد اینجا جای سردی است شما در منطقه های سردسیر کم و بیش مأنوس هستید که آنجا اصلاً درخت سبز نمی شود بر فرض درخت سبز بشود میوه نمی دهد یک تابستان کوتاهی دارد که تا این درختان می خواهند شکوفه بکنند پاییز زودرس می آید بساطش را به هم می زند «زَهْر» یعنی شکوفه این تاء زَهره نظیر تاء تَمره علامت وحدت است زَهر و زَهره مثل تَمر و تمره، زهرالربیع یعنی شکوفه ی بهار نه زُهَرالربیع، زَهر یعنی شکوفه، «زَهره » یعنی یک شکوفه، فرمود درخت دنیا برای احدی میوه نمی دهد اگر باغ است این است، اگر راغ است این است، اگر پُست و مقام و جاه و جلال است همین است تا کمی حواس بخواهد به طرف این شکوفه جمع بشود می گویند نوبت دیگری است بنابراین تو بدان به آنها هم بگو که اگر واقعاً میوه می خواهند شجره ی طیّبه جای دیگر است، سایه می خواهند جای دیگر است اینجا جای امتحان است فقط شکوفه های خوش رنگی اینها پیدا می کنند که اینها را می آزماید نه اینکه به فواکه چشم ندوز، نه

اینکه به اثمار و ثمرات اشجار چشم ندوز، به ازهار چشم ندوز به شکوفه چشم ندوز غیر از شکوفه چیز دیگر نیست «وَلاَ تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ» حالا وجود مبارک پیغمبر که از همه ی اینها منزّه بود بعضیها یک چشمشان به طرف مثلاً شکوفه است بعضی هر دو چشمشان را پُر می کنند خیره خیره به یک جا نگاه می کنند فرمود این طور خیره خیره نگاه نکن این فقط شکوفه است هر دو چشمش را پُر کرده پُر کرده دو چشمت را پُر کردی داری نگاه می کنی این برای کسی میوه نمی شود «وَلاَ تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجاً مِّنْهُمْ» یعنی گروههایی از اینها را به چه چیزی متمتّع کردیم «زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» نه ثَمر، فقط شکوفه است تازه این شکوفه هم برای آزمون است «لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ» اما آنچه را که ما به شما می دهیم که محصول آن صبر و محصول این تسبیح، محصول استعانت بالصبر و الصلاه است آن رزق ربّ توست که هم بهتر است هم ماندگارتر «وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى» حالا قبل از اینکه به تفصیل این بحثها برسیم و همچنین به آیات دیگر به برخی از مطالب مربوط به گذشته برسیم. در جریان خلود این را شما هم فحص کنید جدیّت کنید ببینید در جایی از قرآن کریم خلود به عنوان سؤال و جواب مطرح شد یا نشد معروف بین فقها و محدّثان و مفسّران(رضوان الله علیهم) خلود است دیگر همین مخصوصاً سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی به صورت صریح می فرمایند این آیات خیلی روشن دلالت می کند بر ابدیّت در قبال آنچه مشهور است برخی از مفسّران هم قائل اند که منظور از این خلود مکثِ طویل است نه ابدیّت مدّت زیادی می مانند آیا آن قول به صواب نزدیک تر است یا این قول، و آیا در هیچ جای قرآن هست که افراد در قیامت به خدا اعتراض بکنند بگویند که ما یک مدّت کوتاهی معصیت کردیم چرا ابداً معاقَبیم با اینکه جلوی سؤال و جواب را خدا نگرفته در سوره ی مبارکه ی «نساء» گذشت که اگر ما انبیا نمی فرستادیم اینها اعتراض می کردند می گفتند خدایا تو که می دانستی ما با مُردن نمی پوسیم از پوست به در می آییم به این سرزمین می رسیم به این عالَم می آییم چرا راهنما نفرستادی ما انبیا فرستادیم «لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» یعنی تا مردم بر خدا حجّت نداشته باشند معلوم می شود که قیامت ظرف احتجاج است معلوم می شود که اگر برخی از کارها انجام نمی شد مردم می توانستند استدلال کنند، احتجاج کنند به خدا عرض کنند تو که می دانستی ما بعد از مرگ به این منطقه می آییم چرا راهنما نفرستادی فرمود ما راهنما فرستادیم «رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ» تا «لِئَلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ»(۶). در جریان کور محشور شدن برخیها هم بالأخره آنها می گویند «رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى»(۷) پاسخش این است که تو کور بودی الآن هم کوری ما تو را کور نکردیم تو فقط بدیها را می دیدی الآن هم بدیها را می بینی کسی جلوی دیدت را نگرفته این هم جهنم و این هم دیدِ تو، خوبیها را نمی دیدی الآن هم نمی بینی آن اشکال این هم جواب، اما درباره ی خلود کسی بگوید خدایا من ده سال، بیست سال، سی سال یا صد سال معصیت کردم تو حالا صد سال، دویست سال، سیصد سال عِقاب بکن با ابد عقاب می کنی این برای چیست؟ آیا این در جایی مطرح شده یا نشده و اگر نشده برای چیست برای اینکه یکی از دو طرف روشن است یا راه حلّ خاصّ خودش را دارد، اما امکان اینکه یک وقت کسی کاری انجام بدهد و در زمان بیشتری عذاب ببیند این هست یک وقت کسی کاری انجام می دهد سمّی می خورد یا چشم خودش را کور می کند مدّتی در عذاب هست اما بالأخره آن محدود است یعنی اگر کسی چشم خودش را کَند و کور کرد مدّتی محروم است سی سال یا چهل سال بالأخره تا زنده است یا سم خورد بالأخره مدّتی رنج می کشد بعد هم دیگر تمام می شود با ابدیّت سخن در این نیست که زماناً باید بین عصیان و بین عِقاب تطابق باشد سخن در وِفاق است «جَزَاءً وِفَاقاً»(۸) باید عدل باشد یک گناهِ محدود یک کیفر نامحدود را نمی تواند داشته باشد اما این مثالهایی که گاهی گفته می شود انسان چشمش را کور می کند برای همیشه محروم است محرومیّت از دید حرفِ دیگر است عذاب حرف دیگر است همان کسی که نابینا شد بعدها قاه قاه می خندد مثل افراد عادی خیلی از مواقع بین محرومیّت با تعذیب خلط می شود اگر کسی چشم خودش را کور کرده ولو یک

لحظه کور کرده ولی برای چهل سال یا پنجاه سال از دیدن محروم است نه چهل، پنجاه سال دارد عذاب می کشد این بعد زندگی خودش را انجام می دهد مثل دیگران می خندد می آید و می رود ولی در جریان عذاب اگر کسی کفر ورزیده دائماً در عذاب است سوخت و سوز است.

۱- (۳) . سوره ی انفال، آیه ی ۳۳.

۲- (۴) . سوره ی اسراء، آیه ی ۷۹.

۳- (۵) . سوره ی احزاب، آیه ی ۵۳.

۴- (۶) . سوره ی بقره، آیه ی ۴۵.

۵- (۷) . سوره ی بقره، آیه ی ۴۵.

۶- (۸) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۶۵.

۷- (۹) . سوره ی طه، آیه ی ۱۲۵.

۸- (۱۰) . سوره ی نبأ، آیه ی ۲۶.

پرسش: «عذاب کلّ شیءٍ بحسبه».

پاسخ: عذاب است دیگر جهنم عذاب است دیگر.

پرسش: آن هم عذاب است این هم عذاب است.

پاسخ: نه عـذاب نیست قاه قاه می خندد پس چیست، اینکه می خندد اینکه نشاط دارد اینکه در کارهای خودش رشد می کند اینکه اهـل تحصـیل می شود اما فرق است بین محرومیّت از نعمت و بین سوخت و سوز این سوره ی مبارکه ی «نساء» که دارد «کُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُم بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَیْرَهَا»(۱) یعنی سـوخت و سوزش دائم است این ایمن نیست یـک وقت است جـایی را نمی بینـد بعد عادت می کند به همین خیلیها هسـتند که الآن اعما هسـتند اصـلاً نشاط دارند احساس رنج نمی کنند یا بر فرض رنـج می کننـد فقـدان از یـک نعمت است نه سوخت و سوز دائم بنـابراین این به عقـل بایـد هماهنـگ در بیایـد و بـا نقل باید هماهنگ در بیاید آیا حق با کسانی است که می گویند دائماً در عذاب اند که معروف بین اصـحاب است که سیدناالاستاد هم اصـراری دارنـد بر این یـا حق بـا دیگران است که می گوینـد این خلود بر مکثِ طویل حمل می شود ولی چطور در قرآن این سؤال مطرح نشـد بـا اینکه فضـای قیامت فضای آزاد است اینها سؤال بکننـد ما چرا کور شـدیم جواب می دهنـد، اگر بخواهند سؤال بکننـد که چرا پیغمـبر نفرسـتادی می گوینـد پیغمبر فرسـتادیم، چرا قرآن این را مطرح نکرده این را کاملاًـ در نظر داشـته باشید.

مطلب دیگر اینکه جریان حضـرت آدم(سـلام الله علیه) با این قصّه فرق می کند کلّ جریان حضرت آدم را مستحضرید که قبل از اینکه حضـرت به زمین تشـریف بیاورنـد و قبل از شـریعت و قبل از دین این قصّه واقع شده بنابراین نهی نه تنها تحریمی نبود تنزیهی هم نبـود، ترک اُولی? هم نبـود، مکروه نبود آن کوشـش فراوان مرحوم سـیّد مرتضـی(رضوان الله علیه) بعـد سـعی بلیغ شاگردش مرحوم شیخ طوسی(رضوان الله علیهما) همه ی اینها در صورتی تام است که شریعت باشد تا حالا ما بگوییم این نهی تنزیهی نبود مثلاً ترک اُولی? بود اگر در فضایی، در عالَمی اصـلاً شـریعت نبود به تعبیر سیدناالاستاد فقط ارشاد مطرح است نه نهیِ تحریمی یـا تنزیهی یـا کراهـت یـا ترک اُولی?، بعـدها کـه حضـرت بـه زمیـن تشـریف آوردنـد «اهْبِطَـا»(۲) در یـک جـا، «اهْبِطُوا»(۳) در جای دیگر فرمود: «فَإِمَّا یَأْتِیَنَّکُمْ مِنِّی هُدیً فَمَنْ تَبِعَ هُدَایَ» از آن به بعد سـخن از شریعت است این یک مطلب، بنـابراین خلـافی انجام نشـده لا عمـداً، لا سـهواً و لا نسـیاناً برای اینکه از باب سالبه به انتفاء موضوع است حکمی نبود تا ترک بشود.

۱- (۱۱) . سوره ی نساء، آیه ی ۵۶.

۲- (۱۲) . سوره ی طه، آیه ی ۱۲۳.

۳- (۱۳) . سوره ی بقره، آیه ی ۳۶.

مطلب دوم این است که عهـدی ذات اقـدس الهی با حضـرت آدم داشت و آن عهـد را هم حضـرت آدم فراموش کرد که «لَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً»(۱) اما آن عهد چه بود این عدم عزم چه بود در بعضی از روایات تطبیق شده بر ولایت و امثال ذلک که از این جهت حضـرت جزء اولواالعزم نبود آن مخصوص خودش است عهدی بود و حضرت هم نسیان کرد و عزمی نداشت و مانند آن، در آنجا وجود مبارک حوّا سـهیم نبود آن عهد، عهد مخصوص بود و بعد از آن هم قصّه امر ملائکه آمد که در برابر آدم باید سجده کنید آن را خود آیات سوره ی مبارکه ی «اعراف» یا «طه» توضیح نداد که آن مَنسی چیست، آن عهدِ منسی چیست که «لَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً»(۲) این چیست، اما درباره ی این نهی که در سوره ی مبارکه ی «اعراف» و غیر «اعراف» یا آنجاها آمده این را به هر دو اسـناد داد این نهی را نه نسیان، این نهی را به هر دو اسـناد داد «لاَ تَقْرَبَا هَـذِهِ الشَّجَرَةَ»(۳)، «لاَ تَأْكُلُوا » و امثـال ذلـك بـه تثنیه نهی کرده نزدیـك این درخت نرویـد، از این درخت اسـتفاده نکنید بعد دارد با تثنیه «فَأَكَلاَ»، «وَطَفِقا»، «يَخْصِفَانِ»(۴) این با تثنیه است اینجا سـخن از نسیان نیست چرا، برای اینکه اینجا خود شیطان همین نهی را مطرح می کند می گوید «مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَن تَكُونَا»(۵) بعد هم قرآن دارد که شیطان به عنوان دلالت تَدلیه کرد گفت «هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى»(۶) به بهانه ی دلالت و راهنمایی تَدلیه کرده یعنی این را پایین آورده پایش را کشیده پایین، مُتدلّی کرده، آویخته به جای راهنمایی به جای دلالت، تدلیه کرده بر اساس فریب و بر اساس سوگنـدِ دروغ «دَلاَّهُمَا بِغُرُورٍ»(۷). مطلب بعـدی آن است که ما روایات را بایـد بر قرآن عرضه کنیم چه معارض داشته باشـد چه معارض نداشـته باشد در بحثهای قبلی گذشت که هم نصوص عِلاجیه ما را راهنمایی می کند هم طایفه ی دیگر دو طایفه یعنی دو طایفه از روایات است که مرحوم کلینی نقل کرده یکی مربوط به نصوص علاجیه است روایتی که معارض دارد، یکی مربوط به مطلق روایات است اگر روایت معارض هم نداشـته باشد الاّ ولابد باید بر قرآن عرضه بشود طبق همان بیانی که هم از پیغمبر رسیده است هم از اهل بیت(علیهم السلام) که فرمودند به نام ما جعل می کنند دروغ به نـام مـا زیـاد است ولی به نـام قرآن کسـی نمی توانـد چیزی جعـل بکنـد چون وظیفه ی ما طبق این دو طایفه از نصوص عرضِ روایت بر قرآن است چه روایت معارض داشـته باشـد چه روایت معارض نداشـته باشد گاهی برخی از روایات ولو ضـعیف هم هسـتند در حدّ «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»(۸) هسـتند خیلی از موارد است که مرحوم مجلسـی(رضوان الله علیه) که بحارالأنوار نقل کرده این روایت را در بحارالأنوار نقل کرده برای اینکه بعضـی از روایات نکات فراوان آموزشـی دارنـد نه تعبّـدی، همین روایت جمیل ولو بعدش مُرسل هست اما نکته ی آموزشـی دارد ما را متنبّه می کند حالا بعد از اینکه ما را متنبّه کرده ما از تنبّه مـان اسـتفاده می کنیم نه به روایت جمیـل تمسّـك بکنیم آن روایت جمیـل این است که وجود مبـارك آدم و حوّا(سـلام الله علیهمـا) نهی را فراموش نکردنـد برای اینکه در همین گفتگو اینها شـیطان می گویـد «مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هـذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَن تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الخَالِدِينَ»(۹) این گفتگـوست دیگر، چگونه می شود پیغمبری در متن گفتگو بـاز فراموش بکنـد و قرآن هـم که دارد «فَدَلاَّهُمَا بِغُرُورٍ»(۱۰) نه «بنسیانٍ» بعـد هم که خـدا می فرمایـد چرا این را خـوردی نمی گوینـد «نَسینا» می گویند «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا»(۱۱) خب، اگر صـدر و سـاقه ی این قصّه این است که مـا ترك کردیم و با آن قضـیه ای که در ذیل قصّه آمده با آن هماهنگ است این قصّه با نسـیان شـروع شده و با نسیان هم ختم شد نتیجه ای که از نسیان زید می گیریم این است که اینهـا که کـور محشور شدنـد به خـدا عرض می کننـد «رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى»(۱۲) فرمود نسیان به نسیان تو نسیان کردی ما هم نسـیان می کنیم خب این نسـیان به نسیان یعنی «جَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا»(۱۳) تو نسـیان کردی ما هم نسیان می کنیم خب نسیانِ خـدا چیست؟ ترك است دیگر، فرمود: «قَالَ كَذلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذلِكَ الْيَوْمَ تُنسَى»(۱۴) برای اینکه «جَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا» تو نسـیان کردی ما هم نسـیان می کنیم یعنی تو ترك کردی ما هم ترك می کنیم این ذیل قصّه است

برای اینکه ذیل قصّه با صـدر قصّه هماهنگ در بیایـد بایـد آن نسـیان را به معنی ترک بگیریم منتها ترک بر اساس ارشاد اسـت خـدای سـبحان هم فرمود این کـار را بکنی به زحمت می افتی نه اینکه این کار مکروه است نه مکروه است نه حرام است هیچ کدام از احکام خمسه را ندارد برای اینکه شریعتی در کار نیست بنابراین قصّه وجود مبارک حضرت آدم که در آسمان بود ما بایـد برویم در آسـمان آنجـا آن را حل کنیم بخواهیم آن قصّه را بکِشـیم زمین این هماهنگی نیست بایـد خودمان را بالا ببریم «خویش را تأویل کن نِی ذکر را » قـدری بالا برویم ببینیم آنجا چه خبر است همان جا معنا کنیم مرحوم علامه این کار را کرده می گوییم بابا مسئله ی تحریم و تنزیه و ترک اُولی? و اینها نیست خودت را به زحمت نینداز مسئله ی ارشاد است وقتی رفتیم بالا می بینیم بله آنجا حق با علامه است برای اینکه شـریعتی نبود تا شما بگویید زحمت تنزیه الأنبیاء مرحوم سیّد را تحمل کنیم و مانند آن، حالا چون دارند اذان می گویند بس است.

۱- (۱۴) . سوره ی طه، آیه ی ۱۱۵.

۲- (۱۵) . سوره ی طه، آیه ی ۱۱۵.

۳- (۱۶) . سوره ی اعراف، آیه ی ۱۹.

۴- (۱۷) . سوره ی طه، آیه ی ۱۲۱.

۵- (۱۸) . سوره ی اعراف، آیه ی ۲۰.

۶- (۱۹) . سوره ی طه، آیه ی ۱۲۰.

۷- (۲۰) . سوره ی اعراف، آیه ی ۲۲.

۸- (۲۱) . سوره ی بقره، آیه ی ۱۲۹.

۹- (۲۲) . سوره ی اعراف، آیه ی ۲۰.

۱۰- (۲۳) . سوره ی اعراف، آیه ی ۲۲.

۱۱- (۲۴) . سوره ی اعراف، آیه ی ۲۳.

۱۲- (۲۵) . سوره ی طه، آیه ی ۱۲۵.

۱۳- (۲۶) . سوره ی شوری، آیه ی ۴۰.

۱۴- (۲۷) . سوره ی طه، آیه ی ۱۲۶.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

آیات ۱۲۹ تا ۱۳۲ سوره مریم ۸۹/۰۳/۰۸

.Your browser does not support the audio tag

«وَلَوْ لَا کَلِمَهٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّکَ لَکَانَ لِزَاماً وَأَجَلٌ مُسَمّی (۱۲۹) فَاصْبِرْ عَلَی مَا یَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آناءِ اللَّیْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّکَ تَرْضَی (۱۳۰) وَلَا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلَی مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجاً مِّنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا لِنَفْتِنَهُمْ فِیهِ وَرِزْقُ رَبِّکَ خَیْرٌ وَأَبْقَی (۱۳۱) وَأْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاَهِ وَاصْطَبِرْ عَلَیْهَا لاَ نَسْأَلُکَ رِزْقاً نَّحْنُ نَرْزُقُکَ وَالْعَاقِبَهُ لِلتَّقْوَی (۱۳۲)»

در بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «طه» چون در مکه نازل شد گذشته از اینکه تبیین اصول اعتقادی لازم بود، دستور مقاومت و ایستادگی هم مطرح بود زیرا در مکه فشار بر اسلام و مسلمین بیش از مدینه بود در مدینه اینها یک قدرت دفاعی داشتند در مکه چون قدرت دفاعی نبود مقاومت و ایستادگی یک صبرِ کاملی را لازم داشت. فرمود عدّه ای درصدد آن اند که ذات اقدس الهی هر چه زودتر بساط ظلم و ظالم را برچیند فرمود هر چیزی در عالَم نظمی دارد، حسابی دارد جهانِ دنیا عالَم آزمون است باید اینها در امتحانها یا پیروز می شوند یا شکست می خورند مشخص بشود برای هر کسی هم یک مدّت معیّنی مطرح شده است این دو عامل یکی قضا و قَدَر قبلی که می شود «کَلِمَهٌ سَبَقَتْ» دوم اجل مسمّا و مدّت عمرِ آزمونی که خدای سبحان برای فرد یا ملّت مشخص کرد این دو عامل باعث می شود که آن عذاب الهی مقداری تأخیر بیفتد اگر آن کلمه ی الهی نبود و اگر اجل مسمّا به عنوان آزمون نبود این عذاب لِزام بود، مُلازم بود این مصدر باب مفاعله است فِعال نظیر مفاعله مصدر باب مفاعله است این ملازم آنها بود لکن چون کلمه ی الهی قبلاً گذشت و برای اینها اجل مسمّا هست لذا مدّتی تأخیر می افتد.

ص: ۸۶۵

مطلب دیگر آن است که شاید این اجل مسمّا را بتوان در زیرمجموعه ی «کَلِمَهٌ سَبَقَتْ» مندرج کرد چون یکی از اموری که قبلاً گذشت و جزء قضا و قدر الهی است این است که برای اینها یک اجل مسمّاست یک امر قضاست که هر کسی می میرد این تغییرپذیر نیست این جزء قضای الهی است که «کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَهُ الْمَوْتِ»(۱) اما قَدَر قابل تغییر هست که فلان شخص یا فلان ملّت چقدر عمر بکنند اینها کاملاً قابل تغییر است منتها با چه شرایطی کم می شود با چه شرایطی زیاد می شود همه ی اینها را شریعت مشخص کرده است با صِله ی رَحِم، با رعایت امانت، با رعایت وعد و مانند آن، چه اینکه با رعایت بهداشت، با رعایت شرایط محیط زیست و مانند آن هم مشخص کرده هم شرایط مادی را ذکر کرد هم شرایط معنوی را ذکر کرد این هم دو اصل و خدای سبحان می داند که این فرد یا این ملّت آن شرایط برتر را رعایت می کنند و عمر طولانی دارند این هم یک اصل و خدای سبحان می داند که گروه دیگر فرد یا جامعه آن شرایط طبیعی یا شرایط معنوی را رعایت نمی کنند و عمرِ کمتری دارند این هم اصل چهارم، برای خدای سبحان همه چیز مقدّر است اما برای ما تغییرپذیر است ما می توانیم راه خوب را طی کنیم عمر بیشتری پیدا کنیم، راه بد را طی کنیم عمر کمتری طی کنیم اما کدام راه را می رویم، پایان کار ما چیست، گرچه برای ما مشخص نیست برای خدا مشخص است. فتحصّل یک قضا و قَدری مربوط به کلّ عالَم است یک، یک اجل

مسمّایی است برای فرد و جامعه «لِکَلِّ أَمَّهٍ أَجَلٌ»(۲) همان طوری که «کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَهُ الْمَوْتِ» هر ملّت مرگی دارد همان طوری که هر فرد مرگی دارد هر امّت حیاتی دارد همان طوری که هر فرد حیاتی دارد این هم یک اصل، اما کمی یا زیادی عمر فرد و ملت تغییرپذیر است اصل بعدی این است که این ملّت راهِ خوب می رود و عمر طولانی دارد یا راه بد را طی می کند و عمر کوتاه دارد عند الله مشخص است پس چیزی نزد خدا مجهول نیست گرچه برای ما معلوم نیست لذا ما هیچ حجّتی نداریم و راهها را هم خدای سبحان چه بد و خوب برای ما مشخص کرده است بر اساس این تحلیل این اجل مسمّا می تواند زیرمجموعه ی آن «کَلِمَهٌ سَبَقَتْ» قرار بگیرد لذا در بخشی از آیات اینها را از هم تفکیک کردند مثل این آیه سوره ی مبارکه ی «طه» و برخی از آیات دیگر در بخشی از آیات قرآن کریم اجل مسمّا را زیرمجموعه ی «کَلِمَهٌ سَبَقَتْ» ذکر فرمود دیگر در مقابل آن ذکر نکرده فرمود: «لَوْ لاَ کَلِمَهٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّکَ لَکَانَ لِزَاماً» خب، این اصل مقدم. در سوره ی مبارکه ی «سبأ» است ظاهراً فرمود اینها که فعلاً می گویند چرا عذاب الهی نیامده اینها باید بدانند که یک حساب و کتاب و نظمی در عالَم هست برخیها در قیامت ممکن است اعتراض کنند بگویند اگر به ما مهلت می دادی ما مثلاً جبران می کردیم ما برای همه مهلت قائلیم راه عذر همه را هم می بندیم آیه ی ۲۹ و ۳۰ سوره ی مبارکه ی «سبأ» این است «وَیَقُولُونَ مَتَی هذَا الْوَعْدُ» این قیامت چه موقع قیام می کند «إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ * قُل لَکُم مِیعَادُ یَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَهً وَلاَ تَسْتَقْدِمُونَ» نه یک لحظه، ساعت یعنی یک لحظه نه یک لحظه جلو نه یک لحظه دنبال، درباره ی مرگ امّت و اجل ملّت فرمود: «فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لاَیَستَأْخِرُونَ سَاعَهً وَلاَ یَسْتَقْدِمُونَ»(۳)، «لاَیَستَأْخِرُونَ سَاعَهً» مشخص است یعنی وقتی مرگ یک ملّت فرا رسید، سقوط یک امّت فرا رسید اینها یک لحظه فرصت ندارند همان لحظه است اما «لاَ یَسْتَقْدِمُونَ» یعنی چه، چه درباره ی فرد چه درباره ی جمع این «لاَ یَسْتَقْدِمُونَ» یعنی چه، خب معلوم است قبل از رسیدن مرگ کسی نمی میرد دیگر قبل از رسیدن زمان سقوط کسی ساقط نمی شود دیگر این «لاَ یَسْتَقْدِمُونَ» به چه معناست؟ این برای آن است که توجیه کنند که همان طوری که استقدام مستحیل است تأخیر هم مستحیل است یعنی شما قبول دارید قبل از رسیدن مدّت ممکن نیست کسی بمیرد قبل از سقوط یک ملّت ممکن نیست ملّتی ساقط بشود این مستحیل است آن یکی هم همین طور است «إذا جاء أجلهم لا یستقدمون ساعهً کما هو بیّن و لا یستأخرون ساعهً» که آن هم مثل این است اوّلی محال است دومی هم مثل این است ما نمی خواهیم بگوییم اوّلی محال است چون اوّلی محال بودن را شما هم می دانید ولی می خواهیم به شما بفهمانیم که همان طوری که اوّلی محال است دومی هم محال است خب معلوم است تا مدّت نرسیده انسان نمی میرد که ولی همان طوری که مرگِ پیش از مدّت مستحیل است مرگِ بعد از فرا رسیدن مدّت و تأخیر هم آن هم مستحیل است «لاَیَستَأْخِرُونَ سَاعَهً وَلاَ یَسْتَقْدِمُونَ»(۴) قیامت هم که قیام می کند این چنین است «لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَهً وَلاَ تَسْتَقْدِمُونَ»(۵).

۱- (۱) . سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۵.

۲- (۲) . سوره ی اعراف، آیه ی ۳۴.

۳- (۳) . سوره ی اعراف، آیه ی ۳۴.

۴- (۴) . سوره ی اعراف، آیه ی ۳۴.

۵- (۵) . سوره ی سبأ، آیه ی ۳۰.

پرسش: برای خداوند که محال نیست

پاسخ: خداونـد این را محال کرده خداونـد محکومِ قانون نیست ولی این حکم را خدا مقرّر کرده فرمود هر چیزی سـببی دارد وقتی سـبب این حاصل شد شـما دیگر فرصت ندارید از خدای سـبحان این قانون نشأت گرفته خود خدای سبحان این قانون را تنظیم کرده است.

پرسش: پس « الدعاء یرد القضاء»(۱) چیست؟

پاسخ: خب آن بله، جزء قَدَر است دیگر این دعا، صِله ی رَحم و امثال ذلک اینها باعث طولانی شدن عمر، باعث شفای مرض، باعث رفع مشکل و مانند آن است اینها همه در این محدوده ی تغییر و تحوّل است صدقه دادن، صِله رَحم کردن، دعا کردن و ماننـد آن در بخش قَدر قرار دارد و کاملاً می تواند حادثه ای را برگرداند، عمر را طولانی کند، بیمار را شـفا بدهد و حادثه را به عقب بینـدازد و مانند آن، اینها کاملاً تغییرپذیر است چه اینکه از آن طرف قطع صـله ی رحم، ترک صدقه، ارتکاب بعضـی از سیّئات اینها عمر را کوتاه می کنـد آن هم هست اما پایان کار و جمع بنـدی چه می شود، این ملّت چه می کنـد آن را خـدا می دانـد لذا نزد خدا «إِنَّا کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ»(۲) است یکی از نامهـای مبـارک الهی که در بعضـی از روایات نورانی اهل بیت(علیهم السـلام) آمـده است این است که او مُهنـدِس است یعنی بر اسـاس معماری کار می کنـد اشـخاص کاملاً می توانند مسیرشان را عوض بکنند اما آیا می کنند یا نمی کنند سرانجام چیست همه را ذات اقدس الهی می داند. فرمود اینها می گویند «مَتَی هذَا الْوَعْدُ»، «قُل لَکُم میعَادُ یَوْمٍ» آیه ی ۲۹ و ۳۰ سوره ی مبارکه ی «سبأ» «قُل لَکُم میعَادُ یَوْمٍ» که «لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً» چه اینکه «لاَـ تَسْـتَقْدِمُونَ» همـان طوری که تقـدّم مسـتحیل است و بیّن الغی است تـأخّر هم همین طور است وگرنه آن را نمی خواهد حکم بکند آن را فقط می خواهد برای این بررسـی کند که شما می دانید که هیچ کس قبل از اینکه عمرش تمام بشود نمی میرد این محـال است دیگر آن دومی هم همین طور است. خب، فرمود اگر او نبود «لَکَانَ لِزَامـاً» و شایـد سـرّ تـأخیر اجل مسـمّا که عطف است بر «کَلِمَةٌ سَبَقَتْ» و مقدّم داشـتن «لَکَانَ لِزَاماً» برای آن است که این فواصل آیات همه شان یاء منقلِب به الف است آیات قبلی «وَکَذلِکَ الْیَوْمَ تُنسَی»(۳)، «وَأَبْقَی»، «لِّأُوْلِی النُّهَی»(۴) و همچنین «لَعَلَّکَ تَرْضَی»، «خَیْرٌ وَأَبْقَی»، «وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَی»، «فِی الصُّحُفِ الْأُولَی»(۵)، «مِن قَبْلِ أَن نَـذِلَّ وَنَخْزَی»(۶)، «وَمَنِ اهْتَدَی»(۷) پایـان همه ی این آیـات یاء منقلب به الف است برای رعایت کردن این فواصل هم «وَأَجَلٌ مُسَمّی» تأخیر افتاد یعنی قبلاً بایـد این طوری گفته می شد «ولولا کلمةٌ سـبقت من ربّك و أجل مسمّی? لکان لزاما» خب.

ص: ۸۶۷

۱- (۶) . الکافی، ج ۲، ص ۴۶۹.

۲- (۷) . سوره ی قمر، آیه ی ۴۹.

۳- (۸) . سوره ی طه، آیه ی ۱۲۶.

۴- (۹) . سوره ی طه، آیه ی ۱۲۸.

۵- (۱۰) . سوره ی طه، آیه ی ۱۳۳.

۶- (۱۱) . سوره ی طه، آیه ی ۱۳۴.

۷- (۱۲) . سوره ی طه، آیه ی ۱۳۵.

پرسش:

پاسخ: بله، این قبل از اینکه عمر کسی برسد مرگ مستحیل است دیگر، یعنی خدای سبحان برای هر کسی اجلی معیّن کرده قبل از اینکه اراده ی خدای سبحان تعلّق بگیرد که این شخص عمرش تمام بشود و پایان بپذیرد خب مرگ مستحیل است دیگر. می فرماید این را می دانید مستحیل است آن دومی هم مستحیل است دومی که تأخیر باشد آن هم محال است «ا فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لاَيَستَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلاَ يَسْتَقْدِمُونَ»(۱)، «لاَيَستَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلاَ يَسْتَقْدِمُونَ» خب، فرمود برای اینکه شما در مکه بتوانید به هدفتان برسید و مشکلی دامنگیرتان نشود و در حال رضا و رفاه باشید دوتا راه دارد یکی بردباری، بردباری کلمه ی مرکّبی است در فارسی آن قدرت ادبیِ عرب در آن نیست که با یک کلمه این مفهوم را این معنا را برساند در عربی صبر هست، در عربی حِلم هست ما حلم را وقتی بخواهیم به فارسی برگردانیم می گوییم بردبار یعنی بار را می برد این دوتا کلمه است یک کلمه نیست و اگر فارسی آن قدرت را می داشت که به جای عربی بود می توانست با یک کلمه ی بسیط معنای این کلمه ی بسیط دیگر را بفهماند ولی خب نداریم انسانی که این بار سنگین را می برد این حادثه ی تلخ را تحمل می کند عرب می گوید حلیم است حِلم دارد اما ناچاریم دوتا کلمه را کنار هم ضمیمه کنیم تا معنا را بفهمانیم این بردبار است یعنی بار را می برد خب صبر آن هم واژه ی عربی است بردباری و صبر به انسان آن قدرت را می دهد که سختیها را تحمل کند و آنچه در کم کردن این سختی و افزودن آن توانایی سهم مؤثّر دارد نماز است که فرمود: «فَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ» بنا بر اینکه نمازهای پنج گانه از این استفاده بشود. حالا نماز چون در مدینه به طور مشروح آمده در مکه بعد از معراج مشخص شده است در طليعه ی مکه سخن از نماز نبود مگر اینکه دستور خاصّی درباره ی شخص پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و حضرت امیر(سلام الله علیهما) و حضرت خدیجه(سلام الله علیها) باشد وگرنه دستورات عمومی نبود اگر منظور از این تسبیح طبق روایات صلات باشد این تسبیح با تحمید همراه شده و راز هم آرایی تسبیح و تحمید در سوره ی مبارکه ی «اسراء» گذشت که «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ»(۲) آنجا بیانی از سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی گذشت که سرّ همراهی تسبیح با تحمید با باء مصاحبه «يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ»(۳) اینجا هم با باء آمده «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ» برای آن است که انسان ناقص است و محتاج یک، به نقص و نیاز خود هم توجه دارد دو، باید به جایی مراجعه کند که نقص و نیاز او برطرف بشود سه، آنجا اگر مثل خود او نیازمند و محتاج بود که مشکل گشا نیست چهار، باید به مبدئی تکیه کند که آن مبدأ منزّه از حاجت، مبرّای از نقص باشد پنج، و آن خداست شش، لذا تحمیدِ ما با تسبیح ما آمیخته است ما کسی را تسبیح می کنیم که از او کمک می خواهیم کسی که می تواند مشکل ما را حل کند باید مشکل نداشته باشد کسی که بی نیازی ما را تأمین می کند باید بی نیاز باشد ما چون خودمان نیازمندیم تنزیه می کنیم کسی را که مشکل ما را حل می کند این می شود تسبیح چون مشکل ما را حل می کند نیاز ما را برطرف می کند حق شناسی می کنیم او را شکر می کنیم می شود تحمید، غالباً در این گونه از موارد تسبیح آمیخته با تحمید است «إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ»(۴) یا در آیه ی محلّ بحثمان «سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ».

۱- (۱۳) . سوره ی اعراف، آیه ی ۳۴.

۲- (۱۴) . سوره ی اسراء، آیه ی ۴۴.

۳- (۱۵) . سوره ی غافر، آیه ی ۷.

۴- (۱۶) . سوره ی اسراء، آیه ی ۴۴.

پرسش: حاج آقا اینکه فرمود «أَقِيمُوا الصَّلاَة»(۱) این آیه در مکه نازل شده [معلوم می شود که] نماز می خوانده در مکّه.

پاسخ: بله، نماز برای عموم مردم در مدینه آمده بود و بعد آن در اواخر هم که حضرت از معراج برگشتند دستور آمد وگرنه در طلیعه ی بعثت اگر نمازی بود مخصوص پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) و حضرت امیر(سلام الله علیه) و خدیجه(سلام الله علیها) بود.

پرسش: مگر «أَقِيمُوا الصَّلاَة» در مکه نیست.

پاسخ: خب در مکه به این صورت نیامد که غالب اینها در مدینه است دیگر.

پرسش:

پاسخ: غالباً این آیاتی که مربوط به نماز است و نماز جماعت است نماز خوف در سفر است و امثال ذلک اینها یا در سوره ی «اعراف» است یا در سوره ی «آل عمران» است یا در سوره ی «بقره» است یا در سوره ی «نساء» است که اینها مدنی است دیگر خب.

فرمود: «وَمِنْ آناءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ» حالا آنها یعنی طلوع شمس و غروب شمس و آناء که جمع إنْی و اِنوه است اینها جمع بردار است آنجا هم که مفرد آورده یا جنس آورده جمع نیاورده ولی نهار اطراف ندارد بیش از دو طرف نیست یعنی صبح است و غروب لذا در آیه ی ۱۱۴ سوره ی مبارکه ی «هود» فرمود: «وَأَقِمِ الصَّلاَةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ» نه «أَطْرَافَ النَّهَارِ» این جمع به لحاظ این می تواند باشد که روز بالأخره مخصوص یک روز معیّن که نیست اگر از روز ما جنس اراده کنیم و هر روزی هم دارای دو طرف هست این جنسِ نهار دارای اطراف خواهد بود این می تواند مصحّح جمع آوردن کلمه ی اطراف باشد عدّه ای هم به زحمت افتادند تا مثلاً برای نیمروز اول دو طرف ذکر کنند برای نیمروز دوم دو طرف ذکر کنند که جمعاً بشود چهار طرف آن هم تکلّفی است فرمود اگر این صلات و آن صبر را داشتید برابر «وَاسْتَعِينُوْا بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ»(۲) آن رضای تو تأمین می شود دیگر راحت می شوی همان طوری که نباید به مال مردم دست درازی کنی به مال مردم هم چشم درازی نکن چشم دوختن باعث می شود که شما یا احساس کوچکی کنی یا احساس ناخرسندی کنی اولاً چیزی ما به آنها ندادیم که به شما نداده باشد آنچه را که ما به اینها دادیم یا برای آزمون است یا فتنه است یا فتنه اگر به معنای آزمون بود این لام، لام تعلیل است اگر به معنای آشوب و زمینه ی عذاب و امثال ذلک بود این لام، لام عاقبت است فرمود همان طوری که دست درازی کردن به آنچه در پیش مردم است نارواست چشم درازی کردن هم نسبت به آنچه در دست مردم است نارواست «مَدّ العین» مثل «مدّ الید» ممنوع است یک وقت آدم چشم می دوزد نگاه می کند خیره می شود این چشم دوختن با طمع و آز همراه است خب این انسان را نگران می کند فرمود چیزی که در دست آنهاست یا برای عذاب اینهاست یا امتحان است چیزی نیست که باعث رفاه و رضا باشد که «وَلاَ تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجاً مِّنْهُمْ» حالا این خطاب به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) است ولی جامعه مرادند بعضی از مفسّران اهل سنّت در ذیل همین آیه از صحیح بخاری نقل کردند که وقتی حادثه ای پیش آمد جنگی رخ داد و عدّه ای جزء اُسرا بودند و غنایم جنگی هم نصیب نظام اسلامی شد وجود مبارک صدیقه ی کبرا(سلام الله علیها) تشریف بردند منزل پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) خواستند خادمی، خادمه ای باشد که به

اینها کمک بکنند همان اهل سنّت از صحیحه بخاری نقل کردند که وجود مبارک پیغمبر فرمود من چیزی به شما بدهم که بهتر از خادمه و اینها باشد و آن تسبیح حضرت زهرا(سلام الله علیها) را به حضرت تعلیم کرده است اینها را هم در ذیل همین آیه از صحیحه بخاری در کتابهای تفسیری شان نقل کردند خب.

ص: ۸۶۹

۱- (۱۷) . سوره ی بقره، آیه ی ۴۳.

۲- (۱۸) . سوره ی بقره، آیه ی ۴۵.

پرسش: در صحیحه زراره وقتی سؤال می کرد اوقات نماز را تمسک می کرد به آیه ی ۱۱۴ سوره ی « هود» در حالی که سوره ی « هود» مکی است.

پاسخ: بله، برای عموم نبود یا بعد از معراج بود چون معراج در مکه اتفاق افتاد اواخر وجود مبارک حضرت در مکه که قسمت معراج اتفاق افتاد بعد از معراج زمینه برای تعیین نمازهای پنج گانه شروع شد. خب، فرمود: «وَلاَ تَمُدَّنَّ عَيْنَيْکَ إِلَی مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجاً مِّنْهُمْ» که این آنچه در دست اینهاست شکوفه ی دنیاست و میوه در دنیا نیست که در بحث روزهای چهارشنبه گذشت این «لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ» یا لام برای علّت است یعنی ما اینها را دادیم برای امتحان یا به معنای فتنه است که لام، لام عاقبت است در سوره ی مبارکه ی «توبه» دو آیه بود که این معنا را خوب تبیین کرد یکی آیه ی ۵۵ و دیگری آیه ی ۸۵ به فاصله ی سی آیه این مطلب با تعبیر گوناگون در دو آیه مطرح شد در آیه ی ۵۵ سوره ی مبارکه ی «توبه» این است که «فَلاَ تُعْجِبْکَ أَمْوَالُهُمْ وَلاَ أَوْلاَدُهُمْ إِنَّما يُرِيدُ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِی الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ کَافِرُونَ» در آیه ی ۸۵ همان سوره ی مبارکه ی «توبه» هم به همین مضمون آمده «وَلاَ تُعْجِبْکَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلاَدُهُمْ إِنَّما يُرِيدُ اللّهُ أَن يُعَذِّبَهُم بِهَا فِی الْدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ کَافِرُونَ» پس «وَلاَ تَمُدَّنَّ عَيْنَيْکَ إِلَی مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجاً مِّنْهُمْ» یعنی «أصنافاً منهم» «زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ» و اما آنچه خدای سبحان به تو داده است آن رزق معنوی که به تو داده است گذشته از وحی و نبوّت و عصمت و امامت و ولایت اگر در بهشت است که خیر است و اگر قناعت است که خیر است و اگر رزق طیّب و طاهر و کفایت معیشت است که خیر است «وَرِزْقُ رَبِّکَ خَيْرٌ» بهتر از آن است یک، و پایدار هم هست دو، «وَرِزْقُ رَبِّکَ خَيْرٌ وَأَبْقَی» برای اینکه روشن بشود در مکه مقاومت لازم است و مسائل خانوادگی هم نباید جلوی مقاومت را بگیرد فرمود: «وَأْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاَةِ» این اختصاص دارد به وجود مبارک حضرت امیر و حضرت خدیجه(سلام الله علیها) و اگر برخی از فرزندان در پایان مکه به دنیا آمده باشند چون حضرت تا خدیجه(سلام الله علیها) زنده بود که تأهّلی نکرده بود سایرین را شامل نمی شود و شامل عموم مردم هم نیست «وَأْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاَةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا» این نماز برای اوّلین بار است یا تازه است که به عنوان شریعت مطرح شده کلمه ی اصطبار که باب افتعال است صبرِ شدید را به همراه دارد شدّت صبر را به همراه دارد لذا فرمود بر این عبادت خیلی با تحمّل صابر باش ما از تو چیزی نمی خواهیم و تو به ما محتاجی در اوایل برای خیلیها روشن نبود که مسئله ی عبادت کردن، متدیّن شدن سودی به اسلام و به خدا و به قرآن نمی رساند تمام منافع برای خود این شخص است در سوَر مکّی این مطلب مطرح است که ما از شما چیزی نمی خواهیم بلکه به شما چیز می دهیم ما نمی خواهیم که شما دین بیاورید به ما کمک بکنید این دین حیاتِ شما را تأمین می کند سعادت شما را تضمین می کند «لاَ نَسْأَلُکَ رِزْقاً نَّحْنُ نَرْزُقُکَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَی» این سه مسئله را بدانید که ما از شما چیزی نمی خواهیم یک، همه ی نیازهای شما را هم تأمین می کنیم دو، در هر مقطع تاریخی مردان باتقوا پیروزند سه، «لاَ نَسْأَلُکَ رِزْقاً» رزق به معنای «ما یعیش به انسان» اختصاصی به غذا خوردن ندارد مسکن و پوشاک و نوشاک و همه ی اینها رزق است «نَّحْنُ نَرْزُقُکَ» ما نیازهای تو را تأمین می کنیم در هر حادثه ای قبل از اینکه پرونده ی آن حادثه بسته بشود خدا اعلام می کند که این پرونده به سود متّقیان بسته می شود «وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَی» البته آن عاقبتِ اساسی که در قیامت است آنجا مشخص است در سوره ی مبارکه ی «ذاریات» در بخش پایانی اش این مطلب آمده آیه ی ۵۶ به بعد سوره ی «ذاریات» «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» بعد فرمود: «مَا أُرِيدُ مِنْهُم مِّن رِّزْقٍ» ما از جن و انس چیزی طلب نکردیم و نمی کنیم مبادا آنها خیال بکنند که ما اینها را خلق کردیم که کاری برای ما انجام بدهند «وَمَا أُرِيدُ أَن يُطْعِمُونِ» ما نمی خواهیم آنها مشکل مالی ما غنیّ محضیم چرا، برای اینکه «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» این ضمیر فصل یعنی «هو» معرَّف بودنِ خبر با الف و

لام این مفید حصر است که تنها رازق ذات اقدس الهی است «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّهِ الْمَتِینُ» بنابراین ما از مردم چیزی نمی خواهیم مردم به ما نیازمندنـد این تعبیر که ما خلق نکردیم تا سودی بکنیم بلکه خلق کردیم تا جودی بکنیم هم در بحثهای قبل هم ملاحظه فرمودید که این هم ناصواب است خدای سبحان خلق نکرد تا سودی ببرد یک، خلق نکرد تا جودی بکند دو، کارِ خـدا تـا برنمی دارد کاری تا برمی دارد که من این کار را کردم تا فلان که هـدف به فاعل برگردد اگر فاعل کمالِ محض بود چون کمـالِ محض است و اختیـار و اراده در متن قـدرت او تعـبیه شـده است از او خیر و جود نشـأت می گیرد نه اینکه کـاری کرده است که قبلاً جواد نبود الآن می خواهد جواد بشود ببینید یک سـرمایه دار متمکّن قدرت مالی دارد نیاز به مسـکن ندارد برای نیازمنـدان مسـکن می سـازد تـا به ثوابی برسـد تـا به کمالِ جود برسـد این درست است که بگویـد من خانه را نساختم تا سودی بَرم بلکه نسبت به مستضـعفان جودی بکنم او می تواند بگوید قبل از این کار به جود متّصف نبود الآن به جود متّصـف می شود ولی وقتی از وجود مبارک ابی ابراهیم امام کاظم(سـلام الله علیه) سؤال می کنند که جواد یعنی چه، فرمود اگر درباره ی مخلوق می گوییـد جواد آن است که حقوق الهی را بـپردازد، اگر دربـاره ی خـدای سـبحان سؤال می کنیـد «هو الجواد إن أعطی و هو الجواد إن مَنع»(۱) او در هر دو حـال جواد است پس این چنین نیست که اگر او خلق نکنـد جود نکرده است جواد نیست الآـن می خواهـد این نقص را بزدایـد و به جـواد بودن متّصف بشود پس او خلق نکرده است تـا سودی بـبرد یـک، خلق نکرده است تا جودی بکنـد دو، چون کمالِ محض است «یصدر منه الجود» به هر تقدیر فرمود: «وَمَا أُرِیدُ أَن یُطْعِمُونِ * إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّهِ الْمَتِینُ»(۲).

۱- (۱۹) . بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۱۹.

۲- (۲۰) . سوره ی ذاریات، آیات ۵۷ و ۵۸.

اما بخشی مربوط به سؤالهای قبلی. درباره ی گناه چون ما در همین سوره ی مبارکه « طه» گرچه لفظ ابد نداشتیم ولی در آیه ی ۱۰۱ همین سور ه این بود که «خَالِدِينَ فِيهَا» خلود اگر با ابدیّت همراه نباشد ممکن است حمل بشود بر مکثِ طویل اما آن آیاتی که دارد «خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً» یا «كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا»(۱) اینها ظهورش در خلود است تعبیر سیدناالاستاد مرحوم علامه طباطبایی این است که بعضی از آیات صریح در خلود است خلود یعنی ابدیّت بعدها هم مورد نقد و اشکال برخی از مفسّران قرار گرفته حالا آنچه قرآن و کتاب و اهل سنّت گفتند آن حق است آن «ممّا لا ریب فیه» است ولی در بحثهای تفسیری ببینیم که این راه عقلی دارد یا ندارد. در جریان گناه ممکن است گناهی کیفر طولانی داشته باشد مثل حبسِ ابد این حبسِ ابد یک چیز معقولی است قبل از اسلام بود بعد از اسلام هست، بعد از اسلام در بین مسلمین هست در بین غیر مسلمین هست چیزی است که عقل نفی نمی کند عقلا هم می پذیرند «أَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ»(۲) حکمِ حبس ابد بود بعد تغییر پیدا کرده در برخی از موارد حکم حبس ابد هنوز هست در حوزه های غیر اسلامی هم حکم حبسِ ابد هست این یک چیز کاملاً معقولی است کسی دیگری را کُشته اگر قصاص بشود قصاص نشد حبس ابد و مانند آن که حکم خاصّ خودش را دارد اما حبس ابد او ده سال است، بیست سال است یا سی سال است و اگر کسی کاری کرده که اثر آن کار در درازمدّت هست آن برابر سوره ی مبارکه ی «یس» که فرمود: «نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ»(۳) هست آن که سقیفه تشکیل داد یا قصد خلافت کرد مردم را منحرف کرد تا مردم بیراهه می روند کیفر تلخ بیراهه روی این در نامه ی اعمال یک عدّه نوشته می شود اینها هم حق است «ممّا لا ریب فیه» است برای اینکه اثر کار اوست دیگر همان طوری که در حسنات اثر را می نویسند در سیّئات هم می نویسند دیگر «نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ» اما اگر کسی کفر ورزید و نفاق ورزید و آیات خلود ابد هم برای اینهاست اینها اگر در قرآن اعتراض نکردند دلیلی بر این نیست که جای سؤال نیست در بحثهای کلامی جای این حرفهاست که از طرفی خدای سبحان می فرماید: «جَزَاءً وِفَاقاً»(۴) یعنی کیفر حتماً مطابق با گناه است از طرفی ما ابدیّت داریم ابدیّت کار یک میلیون و دو میلیون و یک میلیارد و دو میلیارد سال نیست ابد یک چیز دیگر است ما هیچ گناهی در شرق عالَم، غرب عالم نداریم که کیفرش یک میلیون سال باشد چه رسد به ده میلیارد و ده هزار میلیارد و ابد یک چیز دیگر است خب، بنابراین این سؤالِ کلامی برای همه مطرح است اگر در قرآن چنین اعتراضی نیست آیا برای آن است که خلود مطرح نیست مگر به معنی مکثِ ابد یا راه دیگری دارد و هیچ گناهی ما نداریم که کیفرش ابدی باشد صد سال باشد، هزار سال باشد کاملاً قابل توجیه عقلی است یک، مورد قبول عقلا هم هست دو، اما ابدیّت چیز دیگر است.

ص: ۸۷۱

۱- (۲۱) . سوره ی سجده، آیه ی ۲۰.

۲- (۲۲) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۵.

۳- (۲۳) . سوره ی یس، آیه ی ۱۲.

۴- (۲۴) . سوره ی نبأ، آیه ی ۲۶.

مطلب دیگر اینکه این گناهان یا طبع و نفس وقتی که راه بـد را طی کرد و شـرور شد و خبیث شد این عِناد، کفر، نفاق و مانند آن یا خُبث درون و مانند آن این یا حال است برای نفس یا مَلکه است برای او یا فصل مقوّم، اگر حال بود یا مَلکه بود بالأخره عَرَضِ مُفـارق بود بایـد زایـل بشود چون عرض مفـارق بـا ابـدیّت سازگـار نیست اگر عرضِ لازم بود و اگر فصل مقوّم بود یا عرض لازم معلوم می شود مُسانِخ با طبیعت است عرضِ لازمِ یک شیء که مزاحم با او نیست ممکن است شیئی مَلکه بشود و عرضِ لازم بود خب اگر عرضِ لازم شـد مناسـخ با طبیعت است آن شـیء ملزوم از لازمِ خود رنـج نمی برد آن قـدر مسـئله ی معاد پیچیده است که اگر شـما خیلی هم محقّق باشید تصوّر برخی از مسائل جزء أصعب امور و عَقبه ی کئود است چه رسد به تصـدیق چه رسـد به نفی و اثباتِ برهانی، اگر اینها که به صورت حیوان در می آیند ذیل آیه ی «فَتَأْتُونَ أَفْوَاجاً»(۱) هم مرحوم شیخ طوسـی در تبیان نقل کرده هم جناب زمخشری در کشاف که ده گروه یا گروههای دیگری به صورت حیوان محشور می شوند بسیار خب، اینها یا انسان اند که به صورت حیوان محشور می شوند پس این حیوانیّت اینها یک وصفِ عرضی است بعد عوض می شود چون عرضـی بـا ابـدیّت سازگار نیست اگر واقعاً حیوان انـد که دیگر عـذاب نیست حالا اگر کسـی به صورت خوک در آمـده واقعاً شـده خوک، خوک از زنـدگی خوک همان لـذّت را می برد که تـذرو و طاووس می برند مگر تذرو یا طـاووس یـا آهـو از زنـدگیش لـذّت نمی برد مگر همـان لـذّت را گراز و خوک نمی برنـد این چه حیوانیّتی است که برای او عـذاب است این عرض کردم این بـا ده سـال و بیست سال درس خوانـدن حل نمی شود یک، تصوّرش هم به این زودیها نمی آیـد دو، در اذهان خیلیها هم عبور نکرده سه، بنابراین اگر یک وقت راه پیدا شد آدم می تواند بپرسد که چگونه در قیامت که همه ی این سؤالها و جوابها مطرح شده این سؤال اصـلاً به ذهن کسی نیامده آن کسی که کور محشور می شود سؤال می کند جواب خودش را می گیرد، خیلیهـا سؤال می کننـد جواب خودشان را می گیرنـد در سوره ی «نساء» هم فرمود ما اگر انبیا نمی فرستادیم زیر سؤال می رفتیم برای اینکه «لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ»(۲) ما انبیا فرستادیم معلوم می شود قیامت ظرف احتجاج است کسـی حرفی برای گفتن داشـته باشـد دهنش را نمی بندند این کسـی که کور بود بالأخره کافر بود مزاحم بود معانـد بود منـافق بود، دهنش را نبسـتند این در قیامت می گویـد مرا چرا کور محشور کردی خـدا می فرمایـد ما تو را کور محشور نکردیم تو کور بودی الآن هم کوری. خب، راه اساسـی این است که انسان مقـداری هم در روایات جسـتجو بکند آن روایـاتی که صـبغه ی تعلیمی دارد بخش مهمّ گریه ی مـا در مسائل برای اینکه درِ خانه ی اهل بیت را بسـتند حالا آن ظلمها و غصب فـدک و اینهـا یک چیز جزئی است اصـلاً جلوی نشـر معارف را اینها گرفتنـد آن کسـی که می گویـد «سَـلونی قبل أن تفقدونی»(۳) در خانه ی او را بسـتند شـما می بینید در اسلام بزرگانی که هستند خب محدودند دیگر ما درست است که علما زیاد داریم اما علمایی که شاخص اول باشـند کم اند حالا بعضـی در فقه اند، بعضی در اصول اند، بعضی در عرفان اند، بعضی در تفسـیرند همه ی اینها در تمام رشـته که شاخص نیسـتند بعضـیها که در رشته های خودشان خیلی شاخص اند آنها می بینید می گویند که این دوتا مطلب برای من حل نشده است از همه هم سؤال کردم ماندند چه آنها که اهل ظاهرند چه آنها که اهل بـاطن این کتاب فُکوک برای صدرالـدین قونوی است کمتر کسـی است که نام صدرالـدین قونوی را به عظمت علمی نشـنیده باشـد جناب صدرالدین قونوی در فُکوک در صـفحه ی ۲۸۱ این فرمایش را دارنـد می گوید که «و هذه القضـیه» یعنی جریان آدم(سلام الله علیه) «تَشتمل علی أمرین مشکلین لم أره أحداً تنبّه لهما» می گوید ما در جریان قصّه ی حضرت آدم دوتا مشکل داریم که هیـچ کس نتوانست حل کنـد «و لا أجاب لی أحدٌ من أهل العلم الظاهر و الباطن عنهما» و آن دوتا مشـکل این اسـت یک «إنّه(علیه السـلام) بعد سـجود الملائکه له بأجمعهم و مشاهده رجحانه علیهم بذلک و تعلّم الأسماء و الخلافه وصیّه حق له کیف أقـدم علی المخالف و تشـرّف بقول ابلیس إلی أن یکون ملکا» آن همه علوم را دارد بعـد فریب شـیطان را می خورد این

یعنی چه، مشکل دوم «کیف لم یعلم أنّ مَن دخل جنّه معرفه و لسان الشریعه لم یَخرج منها» خب تو که همه ی اسما و علوم را می دانی همه ی فرشته ها در پیشگاهت خاضع اند اینجا هم که بهشت است کسی هم که وارد بهشت شده از بهشت بیرون نمی آید بهشت جنّه الخُلد است این آمده گفته شما اگر این را گفته نخوری برای اینکه اگر این را بخوری می مانید اگر نخورید شما را بیرون می کنند خب اینجا کسی که آمد بیرون نمی رود می گوید این دو مشکل را من از علمای ظاهر سؤال کردم نتوانستند جواب بدهند از علمای باطن سؤال کردند نتوانستند جواب بدهند خب درِ خانه ی آنهایی که باید جواب بدهند بستند همین طور مانده.

۱- (۲۵) . سوره ی نبأ، آیه ی ۱۸.

۲- (۲۶) . سوره ی نساء، آیه ی ۱۶۵.

۳- (۲۷) . نهج البلاغه، خطبه ی ۱۸۹.

«و الحمد لله ربّ العالمين»

آیات ۱۳۲ تا ۱۳۵ سوره مریم ۸۹/۰۳/۰۹

.Your browser does not support the audio tag

«وَ أْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْها لا نَسْئَلُكَ رِزْقاً نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَ الْعاقِبَةُ لِلتَّقْوى (۱۳۲) وَ قالُوا لَوْ لا يَأْتِينا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَ وَ لَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةُ ما فِي الصُّحُفِ الْأُولى (۱۳۳) وَ لَوْ أَنّا أَهْلَكْناهُمْ بِعَذابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقالُوا رَبَّنا لَوْ لا أَرْسَلْتَ إِلَيْنا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آياتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَ نَخْزى (۱۳۴) قُلْ كُلٌّ مُتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحابُ الصِّراطِ السَّوِيِّ وَ مَنِ اهْتَدى (۱۳۵)»

برای مقاومت پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) در برابر دشواریهایی که در مکه بود فرمود که از نماز کمک بگیر و بر این نماز هم شدیداً صبر کن و اعضای خانواده ات را هم به این نماز امر بکن در نماز انسان «إِيّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيّاكَ نَسْتَعِينُ»(۱) دارد که از خدا کمک می گیرد وقتی به قدرت ازلی مرتبط شد احساس ضعف نمی کند لذا فرمود: «وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاةِ»(۲) و اگر اعضای منزل افراد خانواده با انسان هماهنگ و همراه نباشند مسئول آن خانواده در پذیرش سمتهای رسمی اجتماعی با دشواری روبروست لذا فرمود اهلت را هم به نماز امر بکن و گذشته از اینکه اهلت را به نماز امر می کنی و خودت هم در آناء اللیل و اطراف النهار اهل نمازی با اصطبار یعنی صبر شدید این مطلب را تحمل بکن خب برخی از مفسران مثل فخر رازی و دیگران نقل کردند که وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) چند ماه حالا آن رقم را که راوی دید مدتی بالأخره در خانه امیرالمومنین و فاطمه زهرا(سلام الله علیهما) را می زد و می گفت یا اهل البیت خدای سبحان آیه تطهیر را می خواند و جریان نماز را ذکر می کرد درست است که این در مدینه اتفاق افتاد اما این دلیل آن نیست که این آیه هم در مدینه نازل شده باشد ممکن است این آیه در مکه نازل شده و حضرت این آیه را در دم در امیرالمومنین و فاطمه(سلام الله علیهما) قرائت می کرد آیه تطهیر حسابش جداست اما این آیه و دستور نماز ممکن است که در مکه نازل شده باشد کما هو الظاهر چون در سوره «طه» است و سوره «طه» مکی است و حضرت این را در مدینه دم در حضرت امیرالمومنین و فاطمه(سلام الله علیهما) قرائت می کرد خب سرّ اینکه فرمود: «وَ أْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْها» برای آن است که صنادید قریش یک سلسله ذخایر مالی داشتند که چشمگیر بود یک سلسله قدرتهای سیاسی و اجتماعی هم داشتند که باعث مزاحمت دیگران بود درباره آن ذخایر چشمگیر فرمود: «وَ لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلى ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَياةِ الدُّنْيا»(۳) درباره این زخم زبانها و فشارهای اینها فرمود: «وَ اصْطَبِرْ عَلَيْها» چه اینکه قبلاً هم فرمود: «فَاصْبِرْ عَلى ما يَقُولُونَ»(۴) یکی از چیزهایی که آنها می گفتند و وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) برابر «فَاصْبِرْ عَلى ما يَقُولُونَ» و برابر «وَ اصْطَبِرْ عَلَيْها» مأمور به صبر و مقاومت بود همین آیه سوره ی مبارکه ی همین آیه ۱۳۳ است «وَ قالُوا لَوْ لا يَأْتِينا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ» می گفتند اگر تو پیغمبری چرا معجزه ای از طرف خدای سبحان نمی آوری انبیای پیشین معجزه می آوردند تو هم یک آیه و علامتی از طرف خدای سبحان بیاور خب این حرف یک مطلب سخن بین الغی ای است این همه آیات و شواهد فراوانی که پیغمبر ارائه می کرده است و ارائه کرده است آیات الهی بود خود قرآن کریم که «لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ»(۵) آیه الهی است آیه کبرای خداست این همه معجزات را آنها نادیده می گیرند می گویند چرا معجزه نیاوردی خب در برابر این پیغمبر جز صبر کار دیگری نمی تواند بکند برهان که اقامه کرده معجزه که آورده تحدّی هم که کرده آنها باز می گویند چرا

معجزه نیاوردی «وَ قالُوا لَوْ لا یَأْتینا بِآیَهٍ مِنْ رَبِّهِ» بعد ذات اقدس الهی می فرماید که بینه و آیه شفاف و روشن جریانهای گذشته را ما برای شما بیان کردیم ما تمام اسرار غیبی انبیای گذشته را قدم به قدم آدرس دادیم برای پیغمبر بیان کردیم به شما ابلاغ کرد به وجود مبارک پیغمبر(صلّی الله علیه و آله و سلّم) گفتیم «وَ ما کُنْتَ ثاوِیاً فی أَهْلِ مَدْیَنَ»(۶) ولی قصه از این قرار بود «ما کُنْتَ بِجانِبِ الطُّورِ»(۷) ولی قصه از این قرار بود «ما کُنْتَ بِجانِبِ الْغَرْبِیِّ»(۸) ولی قصه از این قرار است «وَ ما کُنْتَ لَدَیْهِمْ إِذْ یُلْقُونَ أَقْلامَهُمْ أَیُّهُمْ یَکْفُلُ مَرْیَمَ»(۹) ولی قصه از این قرار است ما تمام آدرس کوچه پس کوچه های غیب را دادیم اسرار را گفتیم آن وقت شما می گویید بینه نیاوردی آیه نیاوردی ما اسرار کتب آسمانی را بیان کردیم معارف کتاب آسمانی را بیان کردیم جریان آدم را گفتیم نوح را گفتیم احکام قبل از طوفان را گفتیم احکام بعد از طوفان را گفتیم همه را شفاف به شما نشان دادیم خب چه آیه ای از اینها روشن تر ما بینه یعنی آفتابی و روشن آوردیم در برابر این ناملایمات چاره جز صبر نیست لذا هم در آن آیه اسبق فرمود: «فَاصْبِرْ عَلی ما یَقُولُونَ»(۱۰) هم در این آیه کنونی فرمود: «وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاهِ وَ اصْطَبِرْ عَلَیْها» که گرچه صبر بر رخدادهای اجتماعی را مطرح نکرده اما امر به صلات و اصطبار بر صلات از سنخ «وَ اسْتَعینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاهِ»(۱۱) است یعنی از نماز کمک بگیر خب برای کسی که در پیشگاه معبود خودش ایستاده است و از او کمک می گیرد با قلب مطمئن و آرام پیام الهی را ابلاغ می کند دیگر فرمود این حرفهایی که آنها می زنند چاره جز صبر نیست برای اینکه برهان که اقامه کردی آنها خب نمی پذیرند «وَ قالُوا لَوْ لا یَأْتینا» یعنی پیامبر «بِآیَهٍ مِنْ رَبِّهِ» یک معجزه بیاورد لااقل ایشان می فرمایند ما معجزات فراوانی آوردیم بینات آوردیم «أَ وَ لَمْ تَأْتِهِمْ بَیِّنَهُ» که این بینه فاعل «تأتی» است «بَیِّنَهُ ما فِی الصُّحُفِ الْأُولی» بعد می فرماید که این مطلب حق است اگر ما قبل از اقامه دلیل کسی را هلاک می کردیم حجتی نداشتیم آن «لِیَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَنْ بَیِّنَهٍ وَ یَحْیی مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَهٍ»(۱۲) نشانه آن است که کار ما بر اساس بینه است اگر ما کسی را قبل از اقامه حجت هلاک بکنیم یا عذاب بکنیم اعتراض دارند دلیل آنها حق است و آن این است که «وَ لَوْ أَنّا أَهْلَکْناهُمْ بِعَذابٍ مِنْ قَبْلِهِ» یعنی قبل آمدن آیه و حجت و بیان الهی «لَقالُوا» یعنی می توانستند بگویند و می گفتند و گفتنشان هم حق بود «لَقالُوا رَبَّنا لَوْ لا أَرْسَلْتَ إِلَیْنا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آیاتِکَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَ نَخْزی» این لو لا برای تحضیض است خب چرا قبلاً ما را با خبر نکردید چرا پیامبر نفرستادید چرا حجتت را به ما ابلاغ نکردی اگر حجتت را به ما ابلاغ می کردی ما ذلیل نمی شدیم رسوا نمی شدیم الآن با عذاب شما ذلیل شدیم رسوا شدیم قبل از اقامه حجت چرا ما را رسوا کردی فرمود اگر ما حجت را تمام نمی کردیم این مردم این اعتراض را می کردند معلوم می شود که عقلی را ذات اقدس الهی به مردم داده است که حجت باطنی است چیزی در روایات هم آمده و استدلال عقلی مادامی که قیاس و خیال و گمان و وهم او را همراهی نکند و عقل برهانی باشد مقبول خداست چه در دنیا چه در آخرت در سوره ی مبارکه ی «نساء» که قبلاً گذشت فرمود ما انبیا فرستادیم «لِئَلاّ یَکُونَ لِلنّاسِ عَلَی اللّهِ حُجَّهٌ بَعْدَ الرُّسُلِ»(۱۳) اگر در دنیا مبشرین و منذرین نیامده بودند مردم در قیامت به خدا می گفتند خدایا تو که می دانستی ما بعد از مرگ به این منطقه می آییم به این عالم سفر می کنیم ما هم از اینجا بی خبر بودیم چرا راهنما نفرستادی این دلیل لزوم و ضرورت بعثت انبیاست و دلیل حجیت عقل است به طوری که در صحنه قیامت عقل قدرت بر احتجاج دارد این برای سوره ی مبارکه ی «نساء» در سوره ی مبارکه ی «اسراء» هم بحث اش قبلاً گذشت که «وَ ما کُنّا مُعَذِّبینَ حَتّی نَبْعَثَ رَسُولاً»(۱۴) گرچه برخی از محققان اهل اصول گفتند که این آیه دلیل بر برائت اصولی نیست که ما بگوییم آن برائت اصولی همان طوری که با قبح عقاب بلا بیان ثابت می شود با «رفع ... و ما لا یعلمون»(۱۵) ثابت می شود با آیه «وَ ما کُنّا مُعَذِّبینَ» ثابت می شود برای اینکه این مربوط به عذاب امم قبلی در دنیاست اگر این سخن بعضی از محققین اصولی درست باشد و ما بگوییم مورد مخصص است به این آیه اطلاق ندارد و شامل آن برائت اصولی نمی شود ولی در منطقه دنیا این حجت پذیرفته

است که اگر خـدای سـبحان ملتی را قبل از اقامه حجت عـذاب بکند این با سـنت الهی سازگار نیست فرمود: «وَ ما كُنّا مُعَذِّبِينَ حَتّى نَبْعَثَ رَسُولاً» بخش سوم همین آیه ۱۳۴ سوره ی مبـارکه ی «طه» است که محل بحث است که فرمود: «وَ لَوْ أَنّا أَهْلَكْناهُمْ بِعَـذابٍ مِنْ قَبْلِهِ» یعنی قبـل انزال حجت و قبـل از ارسـال رسول و قبل از اتمام بینه «لَقالُوا» یعنی می توانسـتند بگوینـد «رَبَّنا لَوْ لا أَرْسَلْتَ إِلَيْنا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آياتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَ نَخْزى» این هم معنایش امضای حجیت عقل است عقل این حرف را می زند و ذات اقـدس الهی که عقـل را حجت بـاطن قرار داده است این را امضـا کرده بنـابراین این آیه نشان می دهـد که اگر خـدای سبحان ملتی را چه در دنیا چه در آخرت بخواهـد عـذاب بکنـد بعـد از تمامیت حجت است هیچ کسـی را بدون بینه و تمامیت حجت عذاب نخواهد کرد

ص: ۸۷۳

۱- (۱) ـ سوره ی فاتحه، آیه ی ۵.

۲- (۲) ـ سوره ی بقره، آیه ی ۴۵.

۳- (۳) ـ سوره ی طه، آیه ی ۱۳۱.

۴- (۴) ـ سوره ی طه، آیه ی ۱۳۰.

۵- (۵) ـ سوره ی اسراء، آیه ی ۸۸.

۶- (۶) ـ سوره ی قصص، آیه ی ۴۵.

۷- (۷) ـ سوره ی قصص، آیه ی ۴۶.

۸- (۸) ـ سوره ی قصص، آیه ی ۴۴.

۹- (۹) ـ سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۴.

۱۰- (۱۰) ـ سوره ی طه، آیه ی ۱۳۰.

۱۱- (۱۱) ـ سوره ی بقره، آیه ی ۴۵.

۱۲- (۱۲) ـ سوره ی انفال، آیه ی ۴۲.

۱۳- (۱۳) ـ سوره ی نساء، آیه ی ۱۶۵.

۱۴- (۱۴) ـ سوره ی اسراء، آیه ی ۱۵.

۱۵- (۱۵) ـ بحارالأنوار، ج۲، ص۲۸۰.

پرسش: ...

پاسخ: بالأخره عذاب اگر قبل از نزول حجت باشد این قبل از بینه است می شود عقاب قبل از بیان بلا بیان باید اول بینه بشود و مردم آن بینه را کاملاً بپذیرنـد بلاغ مبین بشود نه تنهـا ارسـال رسالت هم محقق بشود به مردم برسـد «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يَحْيى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ»(۱) وگرنه جاهل قاصر را ذات اقدس الهی عقاب نمی کند دیگر خب «مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَ نَخْزى * قُلْ كُلٌّ مُتَرَبِّصٌ» هم شـما متربص ایـد هم ما، اما بعضـیها فکری دارند خیال می کنند آینده طور دیگر است به انتظار یک آینـده موهوم انـد مردان الهی مؤمنان به انتظار وعـده الهی اند در موت و برزخ و صـحنه قیامت و بهشت فرمود همه منتظر

آینـده ایـد صبر بکنیـد ببینیم که چه می شود یکی از متقن ترین دلیـل بر ضـرورت معاد همین است که بالأخره حق بایـد ظاهر بشود در عـالم دنیـا حق به آن معنـا قابـل ظهور نیست چون خیلیهـا خود را حق می داننـد جایی بالأخره بایـد باشـد در عالم که معلوم بشود حق بـا کیست یـا نه اگر فقـط دنیـا بود هیـچ راهی برای تشـخیص ما هو الحق نبود این جنگ هفتاد و دو ملت برای همیشه هست صـحنه ای باید باشد که بالأخره حق ظهور بکند که احدی در آنجا تردید نداشته باشد وگرنه می شود عالم عالم باطل برای اینکه این مکتبها و مرامهای گوناگون است هر کسـی هم خودش را حق می دانـد اگر جهان جایی نداشـته باشد که حق محض در آنجا ظهور بکنـد می شود عالم باطل لـذا قرآن کریم یکی از متقن ترین براهین معاد را ظهور حق می داند اینجا می فرمایـد «قُلْ كُلٌّ مُتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا» آن روز «فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحابُ الصِّراطِ السَّوِيِّ وَ مَنِ اهْتَدى» و در قبـالش چه کسـی کجراهه رفته و ضل عن سبیل الله خب اما آنچه مربوط به مسائل گذشته است قسمت مهم در هر مسئله ای تحریر صورت مسئله است لـذا بسیاری از بزرگان سعی می کردنـد که صورت مسئله را اول در آن مقـدمه خوب ذکر بکنند می گفتند که چند تا مقــدمه اسـت اول تحریر محـل نزاع اسـت ایـن تحریر محـل نزاع خیلی از نزاعهـای لفظی را برطرف می کنـد یـک، و خیلی از اسـتدلالهایی که از موضوع بیرون است آنها را خارج می کنـد دو، و خیلی از براهینی که خارج از این منطقه است و مربوط به این منطقه است او را داخل می کند سه، بحث را منقح می کند تحریر صورت مسئله از مهم ترین پژوهشهای یک محقق است در جریان حضرت آدم(سلام الله علیه) ما باید صورت مسئله را درست تحقیق بکنیم این امری که شده درباره سجده یا آن نهی ای که شـده دربـاره اکـل شـجره آیا این تکوینی است آیا این تشریعی است اگر امر تکوینی است که عصیان پـذیر نیست در حـالی که ابلیس عصـیان کرده اگر نهی نهی تکوینی است در جریـان «لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ»[(۲)] تخلـف شـده اگر این نهی ها تشریعی است آن صـحنه صحنه شریعت نبود شریعت بعد ظهور کرد دین بعد ظهور کرد بنابراین چون آن صحنه نه تشریع بود نه تکـوین رنـج بی شـماری که مرحـوم سـید مرتضـی(رضوان الله علیه) کشـیدند و شاگردشـان شـیخ طوسـی(رضوان الله علیه) پذیرفتند در تنزیه الانبیاء که وجود مبارک آدم ترک اولی بود یا نبود مکروه را مرتکب شد یا نشد نهی تنزیهی بود یا نبود همه اینها خارج از بحث است برای اینکه شریعتی در کار نبود تا شما این نهی ها را به تنزیهی یا ترک اولی یا ترک مستحب یا فعل مکروه حمـل بکنیـد این دو تـا اشـکالی که از جنـاب صـدر الـدین قونوی برای هفتصـد هشـتصد سـال قبل بود این در طی این هفتصد سال همین طور یداً بید در کتابها در سـینه ها در درسها بود همین دو تا اشکالی که دیروز در بحث فکوک صدرالدین در فکی که مربوط به داوود(سـلام الله علیه) است در همین فکوک چـاپ شـده صـفحه ۲۸۱ آمـده گفت من با علمای ظاهر با علمای باطن اهل ظاهر و باطن مـذاکره کردم مباحثه کردم سؤال کردم هیچ کدام از این دو تا شـبهه مرا حل نکردند و همچنان این دو تا اشکال برای من باقی است که این دو تا اشکال در بحث دیروز گذشت غرض آن است که اگر کسی می خواهد راه حلی پیدا کند در جریان جنت حضـرت آدم و امر به سـجده و نهی از اکل شـجره باید در فضایی بحث کند که نه تشریع بود و نه تکوین این یک مطلب در جریان خلود ـ ان شاء الله ـ به خواست خـدا آیات دیگری در پیش داریم در سوره ی مبارکه ی «طه» که حالا گـذشت مسئله خلود مطرح نبود ابـدیت مطرح نبود اصل خلود مطرح بود این به عرضـتان رسـید که معروف بین اهل تفسیر(رضوان الله علیهم) همان ابدیت کفار و منافقین است اصرار سیدنا الاستاد(رضوان الله علیه) در کتاب قیم المیزان این است که آیات صـریح در خلود است برخی از مفسـران بعدی که متأخر از المیزان بودند نقدی داشـتند و نقدی دارند که خلود دشوار است اثبـات خلود دشوار است مـا اگر بتوانیم مسئله خلود را خوب از آیات قرآنی یا با کمک عقل یا با کمک روایات استنباط بکنیم دیگر شبهه از هر طرف برطرف می شود اولین سؤال این است که برای همه اهل قیامت گویا پذیرفته شده است که یک عده مخلدند اصـلاً هیچ کسـی سؤال نمی کند اعتراض نمی کند چون اعتراضها و سؤالها را همه را خدا در قیامت بیان

کرده اعتراضـهای قیـامت را بیـان کرده در سوره ی مبـارکه ی «نسـاء» فرمود اگر ما مبشـرین و منـذرین نمی فرسـتادیم اینها در قیامت علیه خـدا احتجاج می کردنـد «رُسُلاً مُبَشِّرینَ وَ مُنْذِرینَ لِئَلّا یَکُونَ لِلنّاسِ عَلَی اللّهِ حُجَّهٌ بَعْدَ الرُّسُلِ»(۳) در جریان حشر یک عـده به صورت کور اینها در قیامت اعتراض می کننـد خـدا پاسـخشان را می دهد یک سؤال معقولی است و یک جواب معقـول و منقولی که مـا تو را کور نکردیم تو خودت کور بودی در جریـان عـذاب قبـل از ارسـال چه در سوره «اسـراء» چه در سوره «طه» هر دو یک حجت بالغه ای هست که ما قبل از اتمام حجت کسـی را عـذاب نمی کنیم حالا خواه آن قاعـده اصولی از آن اسـتفاده بشود یا نشود این آیه در منطق خودش تام است ولو مربوط به دنیا باشـد آن بزرگانی که در اصول نقـدی دارند می گویند این مربوط به عذاب دنیایی و امتهای قبلی است بسـیار خب باز هم حق است یعنی خدای سبحان هیچ کسی را بدون دلیل و بدون اقامه برهان و اتمام حجت عذاب نمی کند آیه پایانی سوره ی مبارکه ی «طه» هم بشرح ایضاً [همچنین] که «لَوْ لا أَرْسَلْتَ إِلَیْنا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آیاتِکَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَ نَخْزی»

۱- (۱۶) _ سوره ی انفال، آیه ی ۴۲.

۲- (۱۷) _ سوره ی بقره، آیه ی ۳۵.

۳- (۱۸) _ سوره ی نساء، آیه ی ۱۶۵.

پرسش: همه اینها قبح عقاب بلا بیان را دارند مطرح می کنند.

پاسخ: تأیید آن است قبح عقاب بلا بیان مطلبی است که عقل می فهمد ولی قرآن کریم این را امضا می کند اگر قرآن کریم این را امضا کرده است تطابق عقل و نقل است منظور این است که قرآن همه این حرفها را بازگو کرده اگر خلود مخالف با جزای وفاق بود در یک گوشه به آن اشاره می کرد اصلاً در هیچ جای قرآن سخن در این نیست که یک عده در قیامت بگویند خدایا ما صد سال یا پنجاه سال گناه کردیم پنجاه هزار سال داریم می سوزیم خب بس است این ابدیت برای چه چرا اصلاً این سؤال در قرآن نیامده یک چیز شفاف و روشنی است در برابر قرآن حالا خود ما کسی آمده شمر شده وجود مبارک سید الشهداء را که مفخر جهانیان است شهید کرده دو بار سه بار چهار بار انسان ببیند که او سوخت و سوز شده سوخته شده خاکستر شده دوباره زنده شده باز سوخته شده دوباره خاکستر شده باز بعد بعد از پنج شش بار برای ما سؤال می شود خب بس است دیگر این چطور است که اصلاً به ذهن کسی نیامده و در هیچ جا هم سؤال نیست «خالِدینَ فیها أَبَداً»،(۱) «خالِدینَ فیها أَبَداً» این چطور است و قرآن هم

پرسش: آیه ی «لِیَقْضِ عَلَیْنا رَبُّکَ»(۲) با مالک در نمی آید.

پاسخ: حالا می رسیم به آنجا برخیها هستند که خدا غریق رحمت کند این حرف برای مرحوم علامه رفیعی(رضوان الله علیه) است در آن کتاب شریفشان برخیها هستند که از بس نسبت به پیغمبر و آل پیغمبر(علیهم الصلاه و علیهم السلام) دشمن اند عناد دارند که وقتی وجود مبارک پیغمبر از راه دور می گذرد و شعاع نورانیت نور آن حضرت باعث می شود که عذاب دوزخیان کم می شود برخی از همین جهنمیها از مالک دوزخ(سلام الله علیه) می خواهند که در جهنم را بپوش که ما نبینیم و آثار عبور پیغمبر را درک نکنیم از بس با پیغمبر بدند این هست خب اینها چه کسانی هستند اینها کسانی اند که خودشان وقتی که می خواهند چیزی را از خدا مسئلت بکنند با خدا هم قهرند از بس عنودند آیه سوره ی مبارکه ی «زخرف» آیه ۷۷ و ۷۸ این است فرمود: «وَ ما ظَلَمْناهُمْ وَ لکِنْ کانُوا هُمُ الظّالِمینَ * وَ نادَوْا یا مالِکُ لِیَقْضِ عَلَیْنا رَبُّکَ» از بس با خدا بدند نمی گویند ربنا و به مالک هم نمی گویند مالک که مسئول دوزخ است(سلام الله علیه) به مالک نمی گویند از خدای ما بخواه که جان ما را بگیرد این دو، به مالک می گویند به خدایت بگو جان ما را بگیرد یعنی ما که او را قبول نداریم که خدای ما باشد یک چنین گروهی اند در جهنم هم نمی گویند ربنا در جهنم هم آن عناد را دارند در جهنم هم به مالک می گویند به خدایت بگو جان ما را بگیرد خب برای اینها که این طور عنودند و لجوج اند یک عذابی ترسیم می شود لکن عقل بخواهد بفهمد محتاج به برهان است

۱- (۱۹) _ سوره ی نساء، آیه ی ۱۶۹.

۲- (۲۰) _ سوره ی زخرف، آیه ی ۷۷.

پرسش: حاج آقا این اهل جهنمی که این قدر عناد دارند که حتی از دربان (شداد) نمی خواهند که از خدا بخواهد اینها را نجات بدهد اینها از کجا آمده اند.

پاسخ: این عناد؟ این عناد دنیایی بود دیگر کسی که بر کفر و بر «وَ تُنْذِرَ بِهِ قَوْماً لُدّاً»(۱) آنها که لدود اند لجوج اند وقتی ملکه بشود به همین صورت درمی آید دیگر فرمود: «وَ تُنْذِرَ بِهِ قَوْماً لُدّاً» این «لد» جمع «الد» است اینها الد الخصام اند اینها آنجا هم که رفتند همان طور حرف می زنند این از لطایف فرمایش مرحوم علامه رفیعی(رضوان الله علیه) است خب اینها یک راه دارد ولی خب همینها

پرسش: ببخشید جزای اعمال نسبت به جزای قیامت عینیت بگیرد نه علت بالأخره «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى».(۲)

پاسخ: بله آتش می خورند این هست تجسم اعمال حق است و آن آیات سوره ی مبارکه ی «نساء» حق است «وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النّارِ»(۳) ظاهرش حق است بعضی از رهبران کفر مردم را به آتش دعوت می کنند همه حق است اما این کار کار محدودی است کار محدود کیفر محدود می خواهد این «جَزاءً وِفاقاً»(۴) این است اما در هیچ جای قرآن سؤال نشده که بالأخره اینها کارشان محدودشان کیفر نامحدود است یعنی چه همه مثل اینکه مسئله را روشن گرفتند نه مسلم مسلم بودن یک مطلب است روشن بودن مطلب دیگر است یعنی نیازی به سؤال ندارد

پرسش: سؤال کرده بودند پیغمبر فرموده بود که «لَوْ رُدُّوا لَعادُوا».(۵)

۱- (۲۱) _ سوره ی مریم، آیه ی ۹۷.

۲- (۲۲) _ سوره ی نساء، آیه ی ۱۰.

۳- (۲۳) _ سوره ی قصص، آیه ی ۴۱.

۴- (۲۴) _ سوره ی نبأ، آیه ی ۲۶.

۵- (۲۵) _ سوره ی انعام، آیه ی ۲۸.

پاسـخ: بله نه آنها سؤال نکردنـد که چرا ما را مخلـد کردی گفتنـد که ما را برگردانیـد به دنیا که ما آدم صالحی بشویم فرمود: کلا «لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ» آنها اعتراض نکردنـد نگفتنـد که ما مثلاً صد سال گناه کردیم یا آثار گناه ما هزار سال بود ما سقیفه را ایجاد کردیم یک میلیون سال مردم گمراه شدنـد حالا چرا یک میلیارد سال دو میلیارد سال سه میلیارد سال سوخت و سوز داشته باشیم این سؤال را نکردند

پرسش: به هر حال این جواب می تواند باشد.

پاسخ: نه جوابش این است که شما برگردی فایده ندارد جوابش این است که «لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ» برگردی خب به چه برگردی بروید دنیا باز همین هستید ما چندین بار در دنیا شما را آزمودیم مهلت دادیم خب این از کجا پیدا می شود یک وقت گاهی گفته می شود که قرآن کریم یک حرفهای تازه ای دارد بله حرفهای تازه فراوان دارد اما به عنوان «وَ يُعَلِّمُكُمْ ما لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»(۱) است نه «یعبدکم» چیزهایی به ما یاد می دهد که ما نمی توانیم یاد بگیریم باید یاد بگیریم ما در مسئله خلود به ما چه یاد داد از طرفی «جَزاءً وِفاقاً»(۲) یاد داد از طرفی عدل الهی یاد داد از طرفی ظلم محدود است کفر محدود است قتل انبیا محدود است از آن طرف مدام این سوخت و سوز مدام سوخت و سوز مدام سوخت و سوز مدام سوخت و سوز این را عقل نمی فهمد یک وقت

ص: ۸۷۷

۱- (۲۶) _ سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۱.

۲- (۲۷) _ سوره ی نبأ، آیه ی ۲۶.

پرسش: دنیا مزرعه الآخره را چطور معنا می کنید.

پاسخ: می بینید اگر کمی آدم شل بگیرد چطور اتلاف وقت است اگر «یُعَلِّمُکُمْ ما لَمْ تَکُونُوا تَعْلَمُونَ»(۱) هست باید آدم یادش بدهد یک وقت می گوید این کار را باید انجام بدهید نماز بخوانید روزه بگیرید فلان کار مبطل است نماز از فلان وقت تا فلان وقت روزه از فلان وقت تا وقت می گوییم «سلمنا آمنا سمعاً و طاعه» یک وقت با برهان عقلی دارد حرف می زند و راه عقل را باز کرده چند جا فرمود ما این کار را کردیم برای اینکه فلان استدلال نشود فلان استدلال نشود فلان استدلال نشود در سوره «نساء» این طور گفت در سوره «طه» «اسراء» آن طور گفت در سوره «کهف» این طور گفت «وَ یُعَلِّمُکُمْ ما لَمْ تَکُونُوا تَعْلَمُونَ» یعنی شما را باسواد می کند نه اینکه دهانتان باز بشود هر چه خواستید بگویید خب این علم چیست چه به ما یاد داد این است که اگر چند روز نظر شریفتان باشد عرض کردیم نه از شیخ انصاری برمی آید نه از رسائل یک علم دیگر لازم است اینها جان کندند حکما تا گوشه ای از این را لااقل روشن کردند آدم را ساکت کردند یک اعتراض برهان اصلی را مرحوم بوعلی اقامه کرده است که چطور می شود اصل اشکال در این است که بالأخره این وصف این عناد این لجاج این کفر و نفاق یا وصف عرض مفارق روح آدم است یا عرض لازم اگر عرض مفارق بود بالأخره مفارق مفارق است دیگر رخت برمی بندد دیگر یک میلیون سال و دو میلیون سال وقتی که عرضی مفارق بود رخت برمی بندد دیگر و اگر عرض لازم بود عرض لازم از ذات ملزوم نشأت می گیرد بین لازم و ملزوم کمال سنخیت است ملزوم از لازمش لذت می برد نه درد اگر عرض لازم شد در ذیل این آیه «فَتَأْتُونَ أَفْواجاً»(۲) که هم مرحوم شیخ طوسی نقل کرد هم زمخشری نقل کرده عده ای به صورت حیوان محشور می شوند یعنی اینها حقیقتاً انسانند و به صورت حیوان درمی آیند یا حقیقتاً حیوانند اینکه خدا می فرماید «أُولئِکَ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»(۳) یک عده مست می شوند تناسخ ملکوتی را همه قبول کردند نسخ ملکی را ابطال کردند «ما من مله الا و للتناسخ فیها قدم راسخ» تناسخ ملکوتی را همه قبول کردند یعنی این شخص واقعاً می شود بوزینه خب اگر واقعاً شده بوزینه از بوزینه بودن رنج می برد مگر بوزینه از بوزینه بودن رنج می برد یا همه آن لذتهای نکاح و تولید و تغذیه و تنویه ای که آهو دارد بوزینه هم دارد این چه لذتی است این چه دردی است اگر عرض عرض مفارق است باید رخت بربندد اگر عرض عرض لازم است مسانخ ملزوم است با او باید لذت باشد فخر رازی در قبال سخنان مرحوم بوعلی نقدی کرده که مشابه همین نقدی است تعبیری است که الآن گفته شده البته با یک مطلب دیگر و بیان دیگر مرحوم خواجه(رضوان الله علیه) و بعد از مرحوم خواجه مرحوم محمد بن جعفر رازی این محمد بن جعفر رازی برای استان بزرگ تهران بزرگ و برای همین ورامین است این رازی رازیها همین برای تهران و ری و این منطقه هستند این شاگردان خوبی تربیت کرده یکی از شاگردانش مرحوم شهید اول است مرحوم شهید اول در شرح حال خودش می گوید بعد از اینکه من از انفاس قدسیه محمد بن جعفر رازی فلسفه را آموختم این فلسفه را در شام پیش همین عالم بزرگوار ورامینی خوانده که فخری است برای ورامین و منطقه ورامین این محاکمه ای کرده در بین فخر رازی و خواجه نصیر در بخشی از این محاکمات نظر فخر رازی را ترجیح داده در بخشی از محاکمات نظر مرحوم خواجه را که قسمت مهم همین است یک کتاب بسیار متقنی است شرح اشارات و تنبیهات مرحوم بوعلی متنش برای بوعلی است تمام این مطالب را جناب فخر رازی به نقد کشیده بعد مرحوم خواجه نصیر دفاع کرده بعد قطب رازی آمده داوری کرده یک میزگرد محققانه پژوهشگرانه چهار ضلعی است گاهی بین الشارحین گاهی بین الشارحین و الماتن داوری کرده مرحوم خواجه در این تبیین مسئله خلود این چنین می فرماید جلد سوم شرح اشارت و تنبیهات چاپ ایران صفحه ۳۵۳ اعتراض فخر رازی را ذکر می کند «و اعترض الفاضل الشارح» یعنی فخر رازی به اینکه «بأن النفوس ذوات

العقائد الباطله الجازمه أنها حقةٌ» آنها که کافر بودند معاند بودند مکتبهای غیر دینی داشتند و معتقد بودند که این کفر حق است یا ماده حق است یا الحاد حق است یا «فان جاز ان یزول عنها ذلک الجزم» اگر آن جزم رخت برمی بندد پس عقاید باطله رخت برمی بندد اینها اهل سعادت می شوند پس دیگر خلود معنا ندارد و اگر این عقاید باطله رخت برنمی بندد اینها خودشان را در آخرت مستکمل و کامل می بینند مثل دنیا همان طور که در دنیا رنج نداشتند در آخرت هم رنج ندارند مرحوم خواجه می فرماید که نفوس کامله آنها که با برهان الهی همراه بودند که حق را علی ما هو علیه درک می کنند اما اینها باطل برایشان ملکه می شود یک، گفتید زایل می شود می گوییم نه زایل نمی شود تا بشوند اهل سعادت دو، اینها یک سلسله عقاید ملکه زوال ناپذیر دارند آنجا از اینها گیرش نمی آید و با عذاب دائم روبه رو هستند کسی اعتقاد پیدا کرده به حرفهای مارکس و انگلس کسی اعتقاد پیدا کرده به اینکه طبیعت حق است کسی اعتقاد پیدا کرده به اینکه ماده ازلی است کسی اعتقاد پیدا کرده به اینکه مواد ازلی خالق ندارند اینها برای او رسوخ کرده و از آنها زائل نشده آنجا که می رود می بیند از اینها خبری نیست عذابش شروع می شود شروع می شود که شروع می شود اینها برای او ذاتی شد پس اینها آن ذات را رها نمی کند این شخص معتقد جازم به مرام مارکس و انگلس اینها را دارد و هر چه دنبال می گردد که برابر این مرام مارکس و انگلس چیزی گیرش بیاید گیرش نمی آید جزع اش بلند است این ابدیت است این خلود است آنها گفتند که اگر عرض لازم باشد عرض لازم که مسانخ ملزوم است رنج آور نیست می گوییم درست است او از این رنج نمی برد او معتقد است که مرام مارکسیستی حق است چشم باز می کند می بیند نیست او معتقد است حرف مارکس و انگلس حق است گوش باز می کند می بیند نیست و همیشه یک خواسته بی مقصدی دارد و همیشه در عذاب است این عذاب اوست این گونه از امور که در آن روز به عرضتان رسید تا تجرد روح و تجرد این خواسته ها و مانند آن ثابت نشود ترسیم خلود کار آسانی نیست لذا سیدنا الاستاد مرحوم علامه طباطبایی در بعضی از آیات دارد «هذا نصٌ فی الخلود» گرچه برخیها که بعدها پیدا شدند بر المیزان نقدی کردند گفتند نه این خلود سازگار نیست.

ص: ۸۷۸

۱- (۲۸) _ سوره ی بقره، آیه ی ۱۵۱.

۲- (۲۹) _ سوره ی نبأ، آیه ی ۱۸.

۳- (۳۰) _ سوره ی اعراف، آیه ی ۱۷۹.

«و الحمد لله رب العالمين»

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹